فہرست تیسیر الاسا... | پارہ سوم

فہرست تیسیر القاری

پارہ ششم

فہرست تیسیر القاری

پارہ ششم

فہرست شیخ الاسلام — پارہ سوم

فہرست تیسیر القاری

پارہ ہفتم

فہرست شیخ الاسلام

پارہ سوم

فہرست تیسیر القاری

پارہ ہشتم

فہرست شیخ الاسلام | پارہ چہارم

فہرست تیسیر القاری

پارہ ہشتم

پارہ چہارم

فہرست تیسیر الاسلام | باب چہارم

صفحہ	مضمون
۳۴۴	باب تحویل الرداء فی الاستسقاء
۳۴۴	باب انتقام الرب عزوجل من خلقه بالقحط اذا انتهك محارمه
″	باب الاستسقاء فی المسجد الجامع
۳۴۵	باب الاستسقاء فی خطبة الجمعة غیر مستقبل القبلة
۳۴۶	باب الاستسقاء علی المنبر
۳۴۷	باب من اکتفی بصلوة الجمعة فی الاستسقاء
۳۴۸	باب الدعاء اذا انقطعت السبل من کثرة المطر
″	باب ماقیل ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم لم یحول رداءه فی الاستسقاء یوم الجمعة
۳۴۹	باب اذا استشفعوا الی الامام لیستسقی لهم لم یردهم
″	باب اذا استشفع المشرکون بالمسلمین عند القحط
۳۵۱	باب الدعاء اذا کثر المطر
۳۵۲	باب الدعاء فی الاستسقاء قائما
۳۵۳	باب الجهر بالقراءة فی الاستسقاء
″	باب کیف حول النبی صلی الله علیه وآله وسلم ظهره الی الناس
۳۵۴	باب صلوة الاستسقاء رکعتین
۳۵۶	باب الاستسقاء فی المصلی
″	باب استقبال القبلة فی الاستسقاء
۳۵۷	باب رفع الناس ایدیهم مع الامام فی الاستسقاء
″	باب رفع الامام یده فی الاستسقاء
۳۵۸	باب ما یقال اذا مطرت
۳۵۹	باب من تمطر فی المطر حتی یتحادر علی لحیته
۳۶۰	باب اذا هبت الریح
″	باب قول النبی صلی الله علیه وآله وسلم نصرت بالصبا
۳۶۱	باب ما قیل فی الزلازل والآیات

فہرست تیسیر القاری

صفحہ	مضمون
″	باب الخصومة فی البئر والقضاء فیها
۳۳۷	باب اثم من منع ابن السبیل من الماء
٭	باب سکر الانهار
۳۳۸	باب شرب الاعلی قبل الاسفل
٭	باب شرب الاعلی الی الکعبین
۳۳۹	باب فضل سقی الماء
″	باب من رأی ان صاحب الحوض والقربة احق بمائه
۳۴۱	باب لا حمی الا لله ولرسوله
″	باب شرب الناس والدواب من الانهار
۳۴۲	باب بیع الحطب والکلاء
۳۴۳	باب القطائع
″	باب کتابة القطائع
″	باب حلب الابل علی الماء
″	باب الرجل یکون له ممر او شرب فی حائط او فی نخل
۳۴۵	**کتاب فی الاستقراض**
٭	باب من اشتری بالدین ولیس عنده ثمنه
″	باب من اخذ اموال الناس یرید اداءها او اتلافها
″	باب اداء الدین وقول الله تعالی ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها الآیه
۳۴۶	باب استقراض الابل
″	باب حسن التقاضی
″	باب هل یعطی اکبر من سنه
″	باب حسن القضاء
۳۴۷	باب اذا قضی دون حقه او حلله فهو جائز
″	باب اذا قاص او جازفه فی الدین فهو جائز
۳۴۸	باب من استعاذ من الدین
″	باب الصلوة علی من ترك دینا
۳۴۹	باب مطل الغنی ظلم
″	باب لصاحب الحق مقال
″	باب اذا وجد ماله عند مفلس فی البیع والقرض والودیعة فهو احق به

باب نہم

صفحہ	مضمون
″	باب من اخر الغریم الی الغد او نحوه ولم یر ذلك مطلا
۳۵۰	باب من باع مال المفلس
″	باب اذا اقرضه الی اجل مسمی او اجله فی البیع
″	باب الشفاعة فی وضع الدین
۳۵۱	باب ما ینهی عن اضاعة المال
۳۵۲	باب العبد راع فی مال سیده
″	**کتاب فی الخصومات**
″	باب ما یذکر فی الاشخاص
۳۵۴	باب من رد امر السفیه والضعیف العقل
″	باب من باع علی الضعیف ونحوه
۳۵۵	باب کلام الخصوم بعضهم فی بعض
۳۵۶	باب اخراج اهل المعاصی والخصوم من البیوت بعد المعرفة
″	باب دعوی الوصی للمیت
۳۵۷	باب التوثق ممن تخشی معرته
″	باب الربط والحبس فی الحرم
″	باب فی الملازمة
۳۵۸	باب التقاضی
″	**کتاب فی اللقطة**
″	باب اذا اخبره رب اللقطة بالعلامة دفع الیه
″	باب ضالة الابل
۳۵۹	باب ضالة الغنم
″	باب اذا لم یوجد صاحب اللقطة بعد سنة فهی لمن وجدها
۳۶۰	باب اذا وجد خشبة فی البحر او سوطا او نحوه
″	باب اذا وجد تمرة فی الطریق
″	باب کیف تعرف لقطة اهل مکة
۳۶۱	باب لا تحتلب ماشیة احد بغیر اذنه
″	باب اذا جاء صاحب اللقطة بعد سنة ردها علیه لانها ودیعة
″	باب هل یأخذ اللقطة ولا یدعها تضیع

فہرست تیسیر القاری

پارہ دہم

فہرست تیسیر الاسلام — پارہ چہارم

تمت

باب

ما قيل في اولاد المشركين حكمي كه گفته شده است درباره اولاد غير بالغ كافران حدثنا حبان بن موسى قال

اخبرنا عبد الله قال اخبرنا شعبة عن ابي بشر عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن اولاد المشركين

گفت ابن عباس پرسيده شد پيغمبر خدا از اولاد كافران كه به بهشت ميروند يا بدوزخ فقال الله اذ خلقهم اعلم بما كانوا

عاملين پس فرمود خدا هنگامی که پیدا کرده ایشانرا داناتر است بچيزی که ميكردند عمل اهل جنت يا عمل اهل دوزخ يعنی معامله

بايشان بمقتضاي علم خواهد كرد يا آنكه مآل حال ايشان وابسته بمشيت اوست قدرت مدد كف بنا معنی اخير مطابق عبارت

ودر معنی اول وارد ميشود كه اطفالی كه پيش از صلاح عمل رفته باشند ومعلومی در ميان نيامده باشد بايشان معامله موافق علم

چه معنی دارد بدانكه علما در حق اطفال مشركان اختلاف كرده اند بعضی گويند كه حال ايشان در مشيت الهی است ديگر آنكه دوزخی بتبعيت

آبا خود وقولی آنكه در برزخی ميان دوزخ وبهشت خواهند بود وقولی آنكه خادمان اهل بهشت اند وقولی ديگر آنكه خاك ميشوند

وقولی ديگر آنكه در آخرت خواهند ايشانرا آزمود وبعضی توقف كرده وانيست قول امام اعظم رحمة الله عليه از آنكه اختلاف

اقوال شتی موجب توقف است حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني عطاء بن يزيد الليثي انه سمع ابا

هريرة يقول سئل النبي صلى الله عليه وسلم عن ذراري المشركين فقال الله اعلم بما كانوا عاملين پرسيده شد آن حضرت از اولاد

مشركان پس فرمود خدا داناتر است بچيزی كه بودند كاركننده حدثنا آدم قال حدثنا ابن ابي ذئب عن الزهري عن ابي

سلمة بن عبد الرحمن عن ابي هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم كل مولود يولد على الفطرة فابواه يهودانه او ينصرانه

او يمجسانه كمثل البهيمة تنتج البهيمة هل ترى فيها جدعاء هر زائيده زائيده می شود بر فطرت اسلام پس مادر و پدر

او يهودی ميكنند بتعليم يا بمجرد تبعيت خود يا نصرانی ميكنند يا مجوسی ميكنند مانند چارپايه كه ميزايد چارپايه را آيا می بينی

در وی نقصانی از گوش وبينی ومقتضای اين حديث آنست كه حكم اولاد كفره حكم كفره وارد باب حدثنا موسى بن اسمعيل

قال حدثنا جرير بن حازم قال حدثنا ابو رجاء عن سمرة بن جندب قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا صلى صلوٰة اقبل علينا بوجهه

گفت سمره بود پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وی وقتيكه گذاردی نماز توجه كردی بر ما بروی خود فقال من رأى منكم الليلة رؤيا

پس فرمودی كسی ديده است از شما امشب خوابی خبر من محذوف است يعنی پس بگويد قال فان رأى احد قصها پس اگر ميديد

يكی خوابی ميگفتی آنرا فيقول ما شاء الله پس پيغمبر ميفرمود در تعبير چيزی راكه خواسته بود خدا فسألنا يوما فقال هل رأى احد منكم

رؤيا قلنا لا پس پرسيد ما را روزی وگفت آيا ديده است كسی از شما خوابی را گفتيم نی قال لكني رأيت الليلة رجلين اتياني فاخذا

بيدي فاخرجاني الى ارض مقدسة فرمود ليكن من ديده ام امشب دو مرد را كه آمدند مرا وگرفتند دست مرا پس بردند

بردند مرا بسوی زمين پاك ظاهر انيست كه مراد بيت المقدس است فاذا رجل جالس ورجل قائم بيده پس ناگاه مردی است

نشسته ومردی ديگر ايستاده وبدست او چيزيست در بيان آن مولف گويد قال بعض اصحابنا عن موسى كلوب من حديد

گفت بعضی از ياران ما از موسى كه ابن اسمعيل مذكور است آن چيزی چنگال است از آهن يدخله في شدقه حتى يبلغ قفاه در می آورد آن

چنگال را در كلهء آن مرد نشسته حتى يبلغ قفاه تا آنكه ميرسد گردن او را ثم يفعل بشدقه الآخر مثل ذلك ويلتئم شدقه پس ميكند بكله

ديگروی مانند آن ويلتئم شدقه هذا فيعود فيصنع مثله وفراهم می آيد زخم كله او كه اين است پس عود ميكند وميكند مانند آن قلت ما هذا

قالا انطلق فانطلقنا حتى اتينا على رجل مضطجع على قفاه گفتم من آن دو مرد را چيست اين حال گفتند برو پيشتر

يا آنكه سر بر زده ونماز ميكرد هذه الصلوٰة التي صليت
چيست اين نمازی كه گزاردی
گفت انس نماز عصر است وهذه صلوٰة رسول الله صلى الله عليه وسلم كانت نماز پيغمبر خدا
است صلى الله عليه واله وسلم التي كنا نصلي معه
آن نمازی كه بوديم ما كه ميگذارديم با آنحضرت حدثنا
عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب
عن انس بن مالك قال كنا نصلي العصر گفت انس
بوديم ما كه نماز ميگذارديم عصر را ثم يذهب الذاهب منا الى
قباء پس ميرفت رونده از ما بسوی موضع قبا كه منازل
بني عمرو بن عوف در آنجا است وقبا بمد وقصر وتذكير وتانيث
وصرف وعدم آمده وافصح مد وتذكير وصرف است فيأتيهم
والشمس مرتفعة پس می آمد آن رونده اهل قبا را وحال
آنكه آفتاب بلند است يعنی هنوز تغير قرص او كه بسبب غبار
نزديك افق می شود ظاهر نشده ابن عبد البر گفته اختلاف
نشده در روايت از ابن مالك كه وی گفت درين حديث الى قباء
ومتابعت كرده او را درين روايت هيچ كس از اصحاب زهري
پس آن وهم است از مالك وصواب نزد اهل حديث
الى العوالي است واپس ذكر كرده اند بهرآن كه متابعت كرده
است مالك را ابن ابي ذئب از زهري نقل كرده آن را
هم از دار قطني تبريز بر روايت خالد بن مخلد از مالك
الى العوالي آمده پس مراد كه جزم كرده بدان ابن عبد البر
درست نباشد وآن اختلاف بر ظاهر است ومعنی سياق
اند زير اچه قبا از عوالي است عسقلاني گفته شايد كه مالك
چون در روايت زهري اجمال ديد حمل كرد آن را بر روايت مفسر
كه زهري خود كه از اسحق روايت ثم يخرج الانسان الى بني عمرو
بن عوف زيرا چه ايشان اند اهل قبا پس بيان كرد مالك
قصد را حاصل است ومعنی را مدد اسحاق از زهري بر روايت
روايت ميكنند ودرين ترجيح اولی است از جزم بر وهم مالك
والله اعلم حدثنا ابو اليمان حكم بن نافع قال اخبرنا
شعيب عن الزهري قال حدثني انس بن مالك قال
كان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يصلي العصر
والشمس مرتفعة حية ميگذارد آنحضرت نماز عصر را
وآفتاب بلند بودی وبحال خود روشن وتابان فيذهب
الذاهب الى العوالي پس ميرفت رونده بسوی بلنديهای
مدينه فيأتيهم والشمس مرتفعة پس می آمد اين كس
اهل آن بلنديها را كه آفتاب هنوز بلند بودی وبعض العوالي
من المدينة على اربعة اميال او نحوه وبعض عوالي از
مدينه بر مسافت چهار كروه است يا مانند آن مروی است
از كلام زهري وليكن روايت ازوی در مسافت مختلف آمده
عبد الرزاق روايت كرده بعد قول الشمس مرتفعة گفت
زهري عوالي از مدينه بر دو يا سه ميل اند ودر بعضی روايات
سه ميل است ودر بعضی چهار ودر بعضی شش وهفت

كتاب الجزو الثالث من تيسير الاسلام مواقيت الصلوة

پس رفتيم تا آنكه آمديم بر مردى كه خوابيده بر قفاى خود و رجل قائم عليه بصخرة در حالى كه مردى ايستاده و ايستاده بر سر او و بيك دست سنگ يا پاره سنگى شاسد او ليست در تعبير بصخره شك است بشدخ به رأسه يعنى شكند بآن كف سنگ سر او را فاذا ضرب به تدهده الحجر پس وقتى كه زد او را اسيفا طيد سنگ فانطلق اليه ليأخذه پس رفت اين مرد ايستاده بسوى آن سنگ تا بگيرد آنرا فلا يرجع الى هذا حتى يلتئم رأسه وعاد رأسه كما هو پس باز ميگردد بسوى اين مرد خوابيده تا آنكه بهم سر او و عود ميكند چنانكه بود فعاد اليه فضربه پس عود كرد آن مرد و زد او را قلت من هذا آنحضرت ميفرمايد گفتم كيست اين قالا انطلق فانطلقنا الى ثقب مثل التنور گفتند برو پس رفتيم بسوى سوراخى مانند تنور اعلاه ضيق واسفله واسع بالاى آن تنور تنگ است و پايان او فراخ در حالى كه مى افروزد زير آن تنور آتش فاذا اقترب ارتفعوا پس وقتى كه نزديك مى آيد پست مى شود و آتش بالا مى آيد مردى كه در وى اند حتى كادوا ان يخرجوا آنكه نزديك است كه برون آيند [illegible] از نعت براد و در تار [illegible] كه اين روايت صحيح است از روى روايت و معنى آنكه [illegible] ثانوا خمدت واقع شده و فتور و خمود بيك معنى است [illegible] فتور بمعنى سستى است و خمود بمعنى سرد شدن آتش است پس معنى آنست كه در وقتى كه سست شد آتش از شدت كه در آن حال مجال حركت ندارند حركت ميكنند و ميخواهند بر آيند و بر آمدن خود متصور نيست و چون تمام سرد شد آتش از حركت مى مانند و توقف ميكنند پس مقابله درست ميماند فاذا خمدت رجعوا فيها وفيها رجال ونساء عراة پس وقتى كه گشته شد آتش [illegible] آتش و در آن آتش مردان عريان بودند فقلت من هذا قالا انطلق فانطلقنا حتى اتينا على نهر من دم پس گفتم اين مردم چيست اين حال گفتند برو پس رفتيم تا آنكه آمديم بر جوى از خون فيه رجل قائم على وسط النهر در آن جوى مرديست ايستاده و در ميان جوى مردى ديگر است پس واو مالفه محذوف است چنانكه تصريح بآن در روايت ابو الوقت واقع شده قال يزيد بن هارون و وهب بن جرير عن جرير بن حازم وعلى شط النهر رجل [illegible] يزيد و وهب هر دو از جرير بدل وسط النهر شط النهر [illegible] و تشديد جمله بين يديه حجارة و پيش اين مرد بر كنار سنگى است فاقبل الرجل الذى فى النهر پس پيش آمد مردى كه در نهر است فاذا اراد ان يخرج رمى الرجل بحجر فى فيه پس وقتى كه ميخواهد آمد و در جوى كه بر آيد ميزند اين مرد سنگى در دهن او پس باز ميگردد از حيث كان [illegible] فجعل كلما جاء ليخرج رمى فى فيه بحجر فيرجع كما كان پس گشت اين مرد هر گاه كه آمدى تا بر آيد زد در دهن او سنگى پس باز ميگرديد در جوى چنانچه بود فقلت ما هذا قالا انطلق پس گفتم چيست اين حال گفتند برو فانطلقنا حتى انتهينا الى روضة خضراء فيها شجرة عظيمة وفى اصلها شيخ وصبيان پس رفتيم تا آنكه رسيديم بسوى باغى سبز كه در وى درختى كلان است و در بيخ آن پيريست و اطفال واذا رجل قريب من الشجرة بين يديه نار يوقدها ناگاه مرديست نزديك بدرخت پيش او آتشى است مى افروزد آنرا فصعدا بى الشجرة پس بر آمدند آن هر دو با من بالاى درخت را و در آن باغ بود وادخلانى دارا لم ار قط احسن منها و در آوردند مرا سراى كه نديدم من هرگز نيكوتر از آن فيها رجال شيوخ وشباب ونساء وصبيان در آن سرا مردان پيران و جوانان و زنان و خوردان ثم اخرجانى منها فصعدا بى الشجرة فادخلانى دارا هى احسن وافضل پس بر آوردند مرا از آن سرا [illegible] و در آوردند مرا در سراى كه نيكوتر از سراى نخستين بود فيها شيوخ وشباب در وى پيران و جوانان اند قلت طوفتمانى الليلة فاخبرانى عما رأيت گفتم گردانيديد مرا امشب پس خبر دهيد مرا از آنچه ديدم قالا نعم گفتند آرى خبر ميكنيم اما الذى رأيته يشق شدقه فكذاب يحدث بالكذبة الاآن كسى كه ديدى كه او را در يده مى شود كام او پس دروغ گوى است كه حديث ميكند بدروغ فتحمل عنه حتى تبلغ الآفاق فيصنع به

الى يوم القيامة فيه پس برداشته می‌شود از وی و نقل کرده می‌شود تا آنکه میرسد در روغ باطل الشمال پس کرده می‌شود و جزا
داده می‌شود با نچه دیدی تا روز قیامت والذی رایته یشدخ راسه فرجل علمه الله القرآن فنام عنه بالليل ولم يعمل فيه
بالنهار و کسی که دیدی او را که شکسته می‌شود سر او پس مردیست که تعلیم کرد خدا او را قرآن و دانست احکام دین را پس خواب
کرد و غفلت ورزید از آن شب و عمل نکرد در وی بروز تفعل به الی یوم القيامة عقوبت کرده شود بوی این که دیدی تا بروز قیامت حق تعالی
از اعظم امور دینی ورزیده جزای آن باعظم اعضا که سر است کرده می‌شود والذی رایته فی الثقب فهم الزناة و جمعی که دیدی آن تنور را در
سوراخ آتشین پس آنها زانیان اند والذی رایته فی النهر آکلوا الربوا و کسی که دیدی او را در جوی خون خورندگان ربا اند که در دریای
گمراهی افتاده اند والشیخ فی اصل الشجرة ابراهيم والصبيان حوله فاولاد الناس و پیری که در زیر درخت است ابراهیم است علیه السلام
و خوردان اولاد مردم اند ظاهر آنست که اینها اولاد مردم مسلمانان اند که نزد ابراهیم نشسته اند در بهشت لیکن در تفسیر روایت
کرده که ما اولاد نا و اولاد هر که مرده است بر فطرت و در سبب نزول آنحضرت که اولاد کافران فرمود و اولاد کافران از اینجا ظاهر می‌شود
که اولاد مشرکان در حکم اولاد مسلمانان داده اند و آنکه واقع شده که اولاد از پدران اند در حکم دنیاست کذا ذکره القسطلانی والذی
یوقد النار مالك خازن النار و کسی که می‌افروزد آتش را مالک است نگهبان دوزخ والدار الاولى التي دخلت دار عامة المؤمنين
و سرای نخستین که در آمدی تو در وی همه مسلمانان است واما هذه الدار فدار الشهداء و اما این دار خانه شهدا است و لهذا در وی
زنان و خوردان نبودند که اینها شهید نمی‌شوند اگر گوئی از اینکه اینجا نه افضل و احسن از خانه نخستین که در وی ابراهیم بود علیه السلام
خانه شهدا باشد لازم می‌آید مزیت و افضلیت شهدا بر پیغمبر و حق تعالی چنین است گوئیم این معنی وقتی لازم می‌آید که آن خانه نخستین
منزل ابراهیم باشد تواند که ابراهیم بطریق سیر عبوری در آنجا برای غرضی کرده باشد و منزل او اعلا و افضل از منزل شهدا بود چنانکه
واقع شده که آدم علیه السلام در آسمان اول است و می‌بیند اولاد خود را از نیکان و بدان پس خنده میکند و گریه میکند با آنکه
منزلت او در علیین است وانا جبرئيل وهذا ميكائيل و من جبرئیلم و این میکائیل است فارفع راسك فرفعت راسي فاذا
فوقی مثل السحاب پس بردار سر خود را پس برداشتم سر خود را پس ناگاه دیدم بالای خود مانند ابر قالا ذلك منزلك گفتند
این جای بودن تست دعانی ادخل منزلی پس گفتم بگذارید مرا تا در آیم منزل خود را باشم در آن قالا انه بقی لك عمر
لم تستكمله فلو استكملت اتيت منزلك گفتند باقی مانده است ترا مدت عمری که تمام نکرده آنرا پس وقتی که تمام کنی می‌آئی منزل خود را
و می‌باشی در آن باب موت يوم الاثنين در بیان فضیلت مرگ روز دوشنبه که روز وصال آنحضرت بود و ابوبکر صدیق
نیز در وی آن کرده بود و در فضیلت روز جمعه و شب جمعه حدیثی از ترمذی واقع شده گفته اند در اسناد آن ضعف است و لهذا
مؤلف رحمه الله روایت نکرده است حدثنا معلى بن اسد قال حدثنا وهيب عن هشام عن ابيه عن عائشة قالت دخلت
علی ابی بکر فقال فی کم کفنتم النبی صلی الله علیه وسلم روایت است از عائشه که گفت در آمدم بر ابی بکر رضی الله عنه در مرض موت او پس گفت در چند جامه
کفن کردید پیغمبر را قالت في ثلاثة اثواب بيض سحولية ليس فيها قميص ولا عمامة گفت عائشه کفن
کردیم در سه جامه سفید که از سحول قریه یمن بوده و نبود در جامه‌های کفن پیراهن و نه دستار وقال لها في اي يوم توفي رسول
الله صلى الله عليه وسلم و گفت ابوبکر عائشه را در کدام روز فوت کرد آنحضرت قالت يوم الاثنين گفت عائشه
روز دوشنبه قال فای یوم هذا گفت ابوبکر کدام روز است این روز قالت يوم الاثنين گفت عائشه روز دوشنبه است
قال ارجو فيما بيني و بين الليل گفت ابوبکر امید دارم موت خود را در ساعتی که این است و ساعتی که میان شب است

نظر الی ثوب علیه كان یمرض فیه به ردع من زعفران پس دید بسوی جامه كه بود در وی كه بیمار داری كرده می شد
دران جامه و در آن جامه اثری از زعفران بود كه در وی استعمال كرده باشند فقال اغسلوا ثوبی هذا و زیدوا علیه ثوبین
فكفنونی فیها پس گفت بشوئید این جامه مرا و زیاده كنید بر آن دو جامه دیگر پس كفن كنید در سه جامه قلت ان هذا خلق
قال ان الحی احق بالجدید من المیت عائشه گرید گفتم این جامه كهنه است گفت زنده سزاوار تر است بجامه نو از مرده انما هو للمهلة
نیست كفن مگر از برای ریم و خون یعنی مهلت المهلة بضم میم مشهور كرده رنگ است گفته اند و ضمیر هو راجع بجدید است یعنی جدید برای
كسی است كه بلقی می باقی بود و قلم یتوف حتی امسی من لیلة الثلثاء و فوت نكرد در روز دوشنبه تا آنكه شب كرد شب سه شنبه
ودفن قبل ان یصبح و بخاك سپرده شد پیش از آنكه صبح كند و فوت صدیق رضی شب سه شنبه بیست و سیوم جمادی الآخر سنه
ثلث عشر بود

باب موت الفجأة البغتة مرگ ناگهان یكبارگی و تفسیر فجاءة حدثنا سعید بن ابی مریم
قال حدثنا محمد بن جعفر قال اخبرنی هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ان رجلا قال للنبی صلی الله علیه وسلم ان امی افتلتت
نفسها واظنها لو تكلمت تصدقت تحقیق مردی گفت مر پیغمبر خدا را رحمت كنا خدا بروی تحقیق مادر من كه
مرده فات او و گمان میبرم او را اگر سخن كردی صدقه دادی و وصیت كردی فهل لها اجر ان تصدقت عنها قال نعم آیا هست
مر او را ثوابی اگر صدقه دهم از جانب او فرمود آری هست ثواب صدقه تو در موت فجاءة حدیث صحیح ابو داود روایت كرده كه اخذة
اسف موت فجاءة گرفتن غضب است و در احادیث دیگر استعاذه از آن واقع شده و حكمتش آنكه مسلمان را وقت مرگ
ظاهر میشود توبه میكند و وصیتی می نماید و استعداد مرگ میكند و در حالی آنكه بشمار ترین جان دهد و در فجاءه این امور میسر نیست از
جهت استعاذه میكند كه مبادا در حال غفلت رود و ابن ابی شیبه از عائشه و ابن مسعود روایت كرده كه موت فجاءه راحت مومن
و غضب بر فاجر و ثوری نقل كرده از بعضی تابعین كه مكروه میداشتند موت فجاءه را و در گذشته اند كه معنی آنست كه جمیع برود و ذكر الهی
واجتناب از نواهی وارد برای آنها بهتر است باب ما جاء فی قبر النبی صلی الله علیه وسلم و ابی بكر و عمر رضی الله عنهما در بیان آنچه
آمده است در صفت قبر پیغمبر خدا و قبر ابی بكر و عمر كه رسیده است یا غیر منسم در كتاب از قبر آنحضرت و قول الله تعالی فاقبره
و فرموده خدای تعالی فاقبره است در آیت ثم اماته فاقبره افبرت الرجل اذا جعلت له قبرا یدفن فیه میگوئی اقبرت
الرجل و قبرته گفتی كه گردی مرد را قبری و قبر ندارند و مقبره بمعنی دفن است یعنی بدر زمین آورد و مرد را اكفاتا یكونون فیها
احیاء و یدفنون فیها امواتا یعنی كفاتا كه در این آیت واقع شده الم نجعل الارض كفاتا بمعنی آنسم جمع است زیر بمعنی
كافیها كفات بمعنی پسندگی گفته اند در بیان آن مونس بود میباشند مردان در زمین در حالی كه زنده اند و دفن كرده میشوند
دران بحالی كه مرده اند و ذكر این آیات و تفسیر آن آفریده است بر جمله ای منازع حدثنا اسمعیل قال حدثنی سلیمان
عن هشام ح و حدثنی محمد بن حرب قال حدثنا ابو مروان یحیی بن ابی زكریا عن هشام عن عروة عن عائشة قالت ان كان
رسول الله صلی الله علیه وسلم لیتعذر فی مرضه این انا الیوم این انا غدا گفت عائشه تحقیق شان اینست كه بود پیغمبر خدا
كه می پرسید از سبب دیری كه باقی مانده از روز كجا ام من فردا آسان شود بروی و شتاب كرد در مرض بیماری بسبب
این سوال آن بود كه بیمار میبود نزد بعضی از ازواج خانه راحت و انس كه می باید روز دیگری تقدیر یعنی وال جمله مشهور
در بعضی روایات بعین مهمله و زال معجمه شده است یعنی آنكه طلب عذر میكرد و انتقال از خانه عائشه می فرمود این را كمال
حسیا اگر چه بر آنحضرت قسم واجب نبود و قصد آنرا بود كه نمیكرد استئناس تا الیوم عائشه میفرمود از برای درنگ كردن مر روز

باید گفت كه وقت نماز عصر تا آخر نماز روز است و مستحب تاخیر
است تا وقت كه آن تا اجتماع ملائكه شب و روز تحقق مستور
.. بعد الدین ... بستر بعد اجماع نجم شفا بالا
... سائیكه شب كردند میان شما فیسالهم ربهم
... بیدار جامه ... آن ... احوال و
اعمال بندگان خود و هو اعلم بهم و حال آنكه وی تعالی
داناتر است باحوال بندگان خود از فرشتگان ... میرسد
... فضیلت ... صباحات ... نزد ملائكه
... بر ایشان ... فساد ... بكر دند خود را
تسبیح و تقدیس ... مطلع گردانید ... را و
عبادت ... شهوت ... و این عروج و سوال
مخصوص نیست بملائكه ... فرشتگان روز نیز ...
... كه ... وسوال ... روایت
... فرق ... مثال است و انحصار
... كیف تركتم ... حال ... آنانكه ...
بندگان ... سوال از حال ... شب لطف و
حكمت است ... تنبیه است باكمر ... بر نوم
... است ... بیشتر ...
تحقیق ایشان ... حالی كه نماز ... این ...
... ملائكه ... فرشتگان ... نماز ... اند
... ایشان ... نماز ... برخاست
و اتیناهم و هم یصلون ... ایشان ... كه نماز
... عصر ... حالی ... در وقت
... دوم ... و اجوبه ... افضل اعمال
... عبادات ... بر ... كرد در این

باب من ادرك ركعة من العصر قبل الغروب
... آنكه دریافت ركعتی از عصر پیش از غروب آفتاب
حدثنا ابو نعیم فضل بن دكین قال حدثنا شیبان
ابن عبد الرحمن عن یحیی بن ابی كثیر عن ابی سلمة
عبد الله بن عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ادرك
احدكم سجدة من صلوة العصر قبل ان تغرب
الشمس فلیتم صلوته گرد و یابد یكی از شما ...
از نماز عصر پیش از آنكه غروب كند آفتاب پس كوی كه تمام كند
نماز خود را ... ركعت ...
است ... سجده ... ركعت تمام است ...
... امام ابو حنیفه ... ابو یوسف و
شافعی ... بحسب ...
... ركعت ...
... غروب ...
حدثنا ... قبل ان تطلع الشمس ...
چون ... نماز ... طلوع كند آفتاب
پس ... نماز خود ...
... نماز ... حنفیه
... نماز ...

عایشه را و اشتیاق نوبت او نماکان یوحی قبضه لعمین سحری و نحری و دفن فی بیتی پس هرگاه بود در روز نوبت من برگرفت
او را خدا ازین عالم میان پهلوی من و سینه من و دفن کرده شد در خانه من مقصود از حدیث درینجا همین جز است یعنی
شش است و مراد از وی پهلو است سابقا گذشته که آنحضرت استرضا نمود از جمیع زنان اهل بیت که در مرض بخانه عایشه
باشد ظاهر و آقرار برای مرض خواهد بود **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابو عوانه عن هلال هو الوزان عن عروة
عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه الذي لم يقم منه لعن الله اليهود والنصارى اتخذوا قبور انبيائهم مساجد
گفت عایشه فرمود آنحضرت در بیماری که برنخاست از آن بیماری لعنت کرده خدا یهود و نصاری را گرفته اند قبرهای پیغمبران خود را
مسجدها تشریح این حدیث مکرر گذشته است لولا ذلك ابرز قبره اگر نمی بود این ملاحظه ظاهر کرده میشد قبر آنحضرت این قول عایشه
است غیر انه خشی او خشی ان یتخذ مسجدا جز اینکه آنحضرت ترسید یا ترسیده شد از صحابه اینکه گرفته شود قبر او مسجد وعن
هلال قال كناني عروة ولم يولد لي و در روایت باسناد مذکور از هلال وزان گفت کنیت کرده مرا عروه بن زبیر
و حال آنکه زاده نبود مرا فرزندی کنیت کرده بابو جهم و بعضی گویند بابو امیه مقصود مولف رح ازین کلام رفع آنست که بعضی
توقف کرده اند در صحبت هلال بعروه **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا ابو بكر بن عياش عن سفيان التمار انه اخبره
انه رأى قبر النبي صلى الله عليه وسلم مسنما سفیان تمار خبر داد ابو بکر بن عیاش را که وی دیده است قبر پیغمبر خدا را مسنم که اندازه بلند است
و از بالا تیزی دارد مانند سنام یعنی کوهان شتر این حدیث متمسک حنفیه و مالک و احمد و مزنی و جمعی از شافعیه است که قبر را
مسنم افضل میدانند لما نقله قبر النبی صلی الله علیه وسلم و یقین که چون صحابه باجماع قبر آنحضرت را مسنم ساخته اند و هیچکس خلاف
نکرده از آنحضرت معلوم کرده باشند شافعی مسطح افضل میداند و مسنم را دلیل بر تغیر میکند **حدثنا** فروة قال حدثنا علي بن مسهر عن هشام بن
عروة عن ابيه قال لما سقط عليهم الحائط في زمان الوليد بن عبد الملك گفت عروه هرگاه افتاد بر ایشان دیوار حجره
عایشه در زمان امارت ولید بن عبد الملک عمر بن عبد العزیز از جانب او در مدینه حاکم بود میخواست که بامر ولید مقبره آن حضرت بلند
کند تا مردم نماز بجانب آن نکنند اخذوا في بنائه فبدت لهم قدم پس شروع کردند در بنای آن پس ظاهر شد مر ایشان را قدمی
بساق و زانو ففزعوا وظنوا انها قدم النبي صلى الله عليه وسلم پس ترسیدند و گمان کردند که آن قدم آن حضرت است فما وجدوا
احدا يعلم ذلك پس نیافتند هیچکس را که بداند این را حتى قال لهم عروة لا والله ما هي قدم النبي صلى الله عليه وسلم ما هي الا قدم عمر
تا آنکه گفت عروه نیست بسوگند خدا آن قدم پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی نیست آن مگر قدم عمر بن خطاب وعن هشام عن ابيه
عن عائشة انها اوصت عبد الله بن الزبير لا تدفني معهم وادفني مع صواحبي بالبقيع لا ازكى به ابدا و مرویست
از عایشه که بتحقیق او وصیت کرد عبد الله بن زبیر خواهرزاده خود را که دفن نکنی مرا با پیغمبر خدا و یاران او و دفن کن مرا با مصاحبان من
که ازواج مطهره اند در بقیع تا ستوده نشوم باین دفن هرگز یعنی ستایش کنند بسبب این شرافت بصفات فاضله و آن صفات ستوده
در من نباشد **حدثنا** قتيبة قال حدثنا جرير بن عبد الحميد قال حدثنا حصين بن عبد الرحمن عن عمرو بن ميمون الاودي
قال رأيت عمر بن الخطاب قال يا عبد الله بن عمر اذهب الى ام المؤمنين عائشة گفت عمرو بن میمون دیدم عمر بن خطاب
رضی الله عنه که گفت پسر خود را ای عبد الله بن عمر برو بسوی مادر مسلمانان عایشه رضی الله عنها فقل يقرأ عمر بن الخطاب عليك السلام
ثم سلها ان ادفن مع صاحبي پس بگو میخواند بر تو عمر بن خطاب سلام را پس بپرس او را اینکه دفن کرده شوم با دو رفیق
خود قالت كنت اريده لنفسي فلاوثرنه اليوم على نفسي گفت عایشه بودم من که میخواستم این دفن با ایشان برای خود

واجب بکمال بود و بنظر ایشان طلوع و افتاب فاسد گردد و حاکم
در مجلس گفته اند در تخصیص احادیث نهی بجز قتل چنانکه
شافعیه گویند صرف از نجا پیداست و اگر تخصیص مثل بودی
قضا فوایت در ان جایز نگشتی و حال آنکه آنحضرت چون نوبت
شد نماز ظهر شب عرس استغال کرد و در قضا آن بعد عصر فعل آمد
و ... حدیث بیان حکمی است که اهلیت
وجوب نداشت بعد از ان حادث شد اهلیت در جزو آخر
که گنجایش ادا نیست ... گر جزو آن تکبیر ... صبی که
بالغ شود یا کافر اسلام آرد ... آید ...
...

حدثنا عبد العزیز بن عبد الله قال حدثني ابراهيم بن سعد عن صالح بن كيسان
عن ابن شهاب عن سالم بن
عبد الله عن ابيه انه اخبره انه سمع رسول الله
تحقیق عبد الله بن عمر شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم ... بقاء کم فيمن سلف قبلكم من
الامم كما بين صلوة العصر الى غروب الشمس ...

پس تحقیق بشما میکنم آنرا امروز بر خود یعنی داودم ترا این حدیث دلیل است بر آنکه ایثار در امور کی فضیلت را افضل از خود به نیتی صحیح روا است اگر گوئی از قول عایشه که میخواستم برای خود و دادم مر ترا معلوم میشود که همین جای یک قبر پیش بود هست و قول او در حدیث سابق که وصیت کرد مر عبد الله بن زبیر را که دفن مکن مرا همراه ایشان یاران او ظاهر است که جای قبری دیگر هم بوده است جواب داده اند شارحان که شاید بعد ازین ظاهر شده باشد که جای قبری دیگر هم نیز هست پوشیده نماند که این خانه عایشه بود پس بیقین سعت آنرا میدانسته باشد لیکن ممکن است که بعد از دفن عمر که محرم او نبود و آنجا مدفون شد چنانکه در روایتی آمده که بعد از دفن عمر در خانه کم نشست و برخاست نمیکرد و حجابی در میان میکرد و شبیه که در وصیت بیان کرده منافات باین معنی ندارد والله اعلم فلما اقبل قیل له ما لدیک پس چون گاهی که پیش آمد ابن عمر گفت عمر او را چه خبر است نزد تو قال اذنت لک یا امیر المؤمنین گفت اذن داد عایشه ترا ای امیر المؤمنین قال ما کان شیء اهم الی من ذلک المضجع گفت عمر نبود هیچ چیزی مقصود تر نزد من ازین خوابگاه فاذا قبضت فاحملونی ثم سلموا ثم قل یستأذن عمر بن الخطاب پس وقتی که قبض کرده شوم و فوت شوم پس بردارید مرا پس سلام گوئید پس بگو که طلب اذن میکند عمر بن خطاب فان اذنت لی فادفنونی والا فردونی الی مقابر المسلمین پس اگر اذن دهد عایشه دفن کنید مرا وگرنه باز برید بسوی مقابر مسلمانان انی لا اعلم احدا احق بهذا الامر من هؤلاء النفر الذین توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو عنهم راض دیگر وصیت کرد عمر که تحقیق من نمیدانم هیچ کس را سزاوار تر باین کار یعنی خلافت ازین جماعت که فوت کرد رسول خدا و حال آنکه آن حضرت از ایشان راضی بود فمن استخلفوا بعدی فهو الخلیفة فاسمعوا له واطیعوا پس کسی را که ازین جماعت خلیفه کنند و اجماع نمایند پس از من پس او خلیفه است پس بشنوید گفته او را و اطاعت کنید فسمی عثمان وعلیا وطلحة والزبیر وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص پس نام برد این جماعت که سزاوار خلافت بود از بزرگ صحابه را وولج علیه شاب من الانصار و درآمد بر عمر در وقت جوانی از انصار فقال ابشر یا امیر المؤمنین ببشری الله عز وجل پس گفت بشارت پذیر و شاد باش ای امیر المؤمنین به بشارت خدای کان لک من القدم فی الاسلام ما قد علمت بود مر ترا از سابقه نیکی و منزلتی عالی در اعلای کلمه اسلام چیزی که بتحقیق دانسته ثم استخلفت فعدلت ثم الشهادة بعد هذا کله پس خلیفه کرده شدی پس عدل کردی پس ترا درجه شهادت رسید بعد ازین همه فقال لیتنی یا ابن اخی وذلک کفافا لا علی ولا لی پس گفت عمر کاشکی من آرزو دارم ای برادر زاده نه عقوبت آن بر من باشد و نه ثواب مرا او [illegible] و در روایتی کفافا منصوب بر حال آمده و این چنین گفته شارح و تقیید بمعنی کفاف نشده است و ربط نداده معنی آنرا بکلام و در مجمع البحار گفته کفافا ای کان الخبر زیاده نبود از چیزی و بقدر حاجت باشد و تقریر معنی آنکه کاشکی مرا ای برادر زاده و آن خلافت کفاف یا در حالی که بسنده است بی زیادتی چیزی با جرم بجائی که نه وبال آن بر من باشد نه ثواب آن مرا بود و تواند که کفافا مصدر بود بمعنی مفعول یعنی مکفوف و باز داشته شده باشد از من بدی او اوصی الخلیفة من بعدی بالمهاجرین الاولین وصیت میکنم خلیفه را که از پس من است بمهاجرین نخستین نیکی کند مراد از مهاجران نخستین آنانند که هجرت کرده اند پیش از بیعت رضوان یا آنانکه بسوی قبله نماز گزارده اند یا حاضر شده اند غزوه بدر را ان یعرف لهم حقهم ویحفظ لهم حرمتهم بیان میکنم آنکه بشناسد مر ایشان را حق ایشان و نگهدارد حرمت ایشان را واوصیه بالانصار خیرا و نیز وصیت میکنم خلیفه را که بانصار نیکوئی کند الذین تبوؤا الدار والایمان آنانکه جای گرفته اند مدینه را و مستقر خود ساخته اند چنانکه مدینه را مستقر ساخته و متمکن شده اند ان یقبل من محسنهم ویعفی عن مسیئهم آنکه قبول کند نیکوئی از نیکان ایشان و اعتنا نماید بدان و عفو کند بدی از بدان ایشان غیر حدود الله

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب مواقیت الصلوة

نیز دیگر وصیت عمل ایشان که پیش از مدت عمل جماعه سابقه فقال ونیا [illegible] القرآن نعملنا الی غروب الشمس پس عمل کردیم تا آخر کار مانند کسانی که کار کردند تا نماز دیگر تا فرو رفتن آفتاب فاعطینا قیراطین قیراطین پس داده شدیم [illegible] داده شدند دیگران [illegible] قیراط اگر چه مدت عمل ایشان از جماعت دیگر [illegible] فقال اهل الکتاب [illegible] گفتند اهل کتاب تورات و انجیل ای ربنا اعطیت هؤلاء قیراطین قیراطین ای پروردگار ما دادی این جماعت اهل قرآن را دو حصه دو حصه واعطیتنا قیراطا قیراطا و دادی ما را یک حصه ونحن کنا اکثر عملا و حال آنکه بودیم بیشتر از روی عمل قال الله تعالی فرمود خدای تعالی در جواب ایشان هل ظلمتکم من اجرکم من شیء آیا ظلم کردم مر شما را و کم کردیم از اجر شما چیزی را [illegible] گفتند نه قال فهو فضلی اوتیه من اشاء فرمود این فضل من است [illegible] آن مرا هر که خواهم [illegible] بر آنحضرت [illegible] خبر از زمان [illegible] و احوال قیامت [illegible] حدیث اشارتست بآنکه فصل بیان عصر و مغرب درست [illegible] مذهب حنفیه که گویند وقت عصر [illegible] سایه هر شیء دو مثل [illegible] اگر از سایه [illegible] وقت عصر [illegible] زمان [illegible] اکثر [illegible] از حضرت عیسی [illegible] اهل اسلام [illegible] ششصد سال است [illegible] اگر مراد [illegible] وقت عصر [illegible] از قوله الی غروب الشمس [illegible]

وحقوق مردم وادصیکم بذمة الله وذمة رسوله ونیز وصیت میکنم نگهداشت ذمه خدا و رسول خدا صلی الله علیه وسلم و عهدی که با اهل ذمه وعطیمات اسلام از اهل کتاب و غیر ایشان بسته اند که آنانی اند از اهل ذمه عامه مسلمانان اراده کرده از آنکه همه در ذمه خدا و رسول خدا اند پس تعمیم بعد تخصیص خواهد بود ان یوفی لهم بعهدهم اینکه وفا کنند برای ایشان بعهد ایشان و بجا آرند وان یقاتل من و رائهم واینکه قتال کنند کسی را که غیر اهل ذمه و اهل عهد قصد ایشان کند ولا یکلفوا فوق طاقتهم واین را که تکلیف کرده نشوند اهل ذمه بیشتر از طاقت که زیاده بر جزیه از ایشان طلب نکنند و مباحث این حدیث در مناقب بتفصیل تر ازین ذکر خواهد شد انشاءالله تعالی باب ما ینهی من سب الاموات در بیان منع دشنام مردها ام اموات مسلمان حدثنا آدم قال حدثنا شعبة عن الاعمش عن مجاهد عن عائشة قالت قال النبی صلی الله علیه وسلم لا تسبوا الاموات فانهم قد افضوا الی ما قدموا دشنام نکنید مردها را بتحقیق ایشان رسیدند بسوی چیزی که پیش فرستاده اند از نیکی و بدی تابعه علی بن الجعد وابن عرعرة وابن ابی عدی عن شعبة متابعت کرده است آدم را علی بن جعد وابن عرعره وابن ابی عدی هر سه از شعبه روایت کرده اند ورواه عبدالله بن عبد القدوس عن محمد بن انس عن الاعمش وروایت کرده است این حدیث را عبدالله بن عبد القدوس و محمد بن انس از اعمش باب ذکر شرار الموتی در بیان یاد کردن بدان مردگان از کفره حدثنا عمر بن حفص قال حدثنا ابی عن الاعمش قال حدثنی عمرو بن مرة عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال قال ابو لهب لعنة الله علیه روایت است از ابن عباس که گفت ابولهب لعنت خدا باد بر وی و باین جز مطابق حدیث بترجمه للنبی صلی الله علیه وسلم تبالک سائر الیوم مر پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی رحمتی که لایق شان اوست هلاک باد مر ترا در همه روز فنزلت تبت یدا ابی لهب وتب پس نازل شد این آیت که هلاک باد ابولهب و هلاک شد تعبیر کرده از ذات او بدو دست چنانکه در آیت ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة کرده و مورد حدیث آنست که چون نازل شد آیت وانذر عشیرتک الاقربین برآمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم کوه صفا را وندا کرد اهل مکه را همه جمع آمدند فرمود ای بنی عبد المطلب اگر خبر دهم شما را که لشکری در پس این کوه بر شما آمده باور میکنید گفتند باور میکنیم با تجربه کرده ایم ترا از تو غیر از صدق ندیده ایم پس فرمود من میترسانم شما را از عذاب عظیم اگر ایمان نیارید هلاک شوید بوبال ابدی گرفتار آئید ابولهب ملعون گفت تبالک الیوم ما جمعتنا الا لهذا هلاک باد ترا آیا برای همین طلبیدی ما را واین حدیث از مراسیل صحابی است از آنکه این واقعه در مکه در اوائل حال است وابن عباس در آنوقت اگر متولد شده باشد بسیار خورد خواهد بود

کتاب الزکوة

زکوة در لغت بمعنی نما یعنی افزایش و زیادتی و تطهیر است و زکوة بمعنی شرعی که برآوردن پاره از اموال و دادن بفقرا و تفصیلی که در کتب فقه مبین است این همه معانی لغویه یافته میشود و در ادای زکوة ستودگی نزد خدا و مردم است و موجب زیادتی ثواب و پاک کردن نفس از رذیلت بخل بلکه زیادتی مال بسبب خاصیت و برکت و پاکی در آنست و زکوة رکنی از ارکان اسلام است هر کنار ادای آن امتناع آرد کشتنی است چنانکه صدیق اکبر رضی الله عنه بمسیلمه کذاب درین باب قتال کرد بسم الله الرحمن الرحیم باب وجوب الزکوة این باب در بیان واجب بودن زکوة است بر مسلمانان وقول الله تعالی قول را بجر و برفع خوانده اند بر تقدیر اول عطف بر وجوب است داخل در ترجمه باب یعنی باب در بیان مودای قول خداست که افاده وجوب زکوة میکند و بر تقدیر ثانی خبر مبتدا محذوف است یعنی دلیل وجوب قول خدا است یا مبتدا است که خبر محذوف است یعنی قول خدا دلیل وجوب است واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة برپا دارید نماز پنجگانه را بحدود وشرائط آن وادا کنید زکوة را وامر برای وجوب است وقال ابن عباس حدثنی ابوسفیان وگفت

رو نهایت تر شریعت محمدی انکار نمود و بانجام کار رسیدند تا سست شدن ما پس حیران گرفت اگر دیگری را عملوا بقیة یومهم پس عمل کردند باقی روز را حتی غابت الشمس تا آنکه غائب شد آفتاب و تمام شد مدت استیفای اجر الفریقین و تمام و کمال حاصل کردند هر دو فریق گذشته را و حاصل فرق میان این حدیث و حدیث سابق آنست که در اول مثال اصحاب عهد بود از اهل کتابین که قبل پیش از نسخ و تبدیل قول وی بمعجزه ایشان استحقاق اجر معلوم داشتند و در این حدیث مثال کسی است که بار نماند بعد از کل بالتحریف کتب و تبدیل شرائع پس محروم ماندند از اجر

باب وقت المغرب اول وقت خود باتفاق وقت غروب است و اختلاف کرده اند در آخر آن جمعی از صحابه و تابعین و غیر ایشان که اوزاعی و مالک و شافعی و احمد از ایشان اند گویند وقتیکه غائب شود شفق که حمره است و نزد جمعی دیگر تا آنکه از اوزاعی و مالک نیز روایتی از ایشان اند و ابن مبارک تا آنکه غایب شود شفق ابیض و آن مروی است از ابی بکر صدیق و عائشه و ابوهریره و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و عبدالله بن زبیر رضی الله عنهم و ابوحنیفه است ابوحنیفه رضی الله عنه و مذهب صاحبین نیست و ابن منذر گفته ...

[illegible]

قال حدثنا ابو الولید مسلم ابو العاص موسی عالم ... قال حدثنا الاوزاعی ... قال حدثنی ابو النجاشی ... سمعت رافع بن خدیج ... انصاری او سهم ... قال كنا نصلی المغرب مع النبی صلی الله علیه وسلم فینصرف احدنا وانه لیبصر مواقع نبله ...

ابن عباس حدیث کرد مرا ابو سفیان این جزء بهمان حدیث موصول است که در اول کتاب در قصه هرقل گذشت ذکر حدیث النبی صلی الله علیه وسلم یعنی ذکر کرد ابن عباس حدیث پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی قال یامرنا بالصلوٰة والزکوٰة والصلة والعفاف گفت پیغمبر میفرماید ما را بنماز که اصل عبادات تمامی بدنی است و بزکات که اصل عبادات تمامی مالی است و صله ارحام و بانچه فرموده خدا نیکوئی کردن بخویش و باز داشتن خود را از حرام و خلاف مروت حدثنا ابو عاصم الضحاک بن مخلد عن زکریا بن اسحٰق عن یحییٰ بن عبد الله بن صیفی عن ابی معبد عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث معاذا الی الیمن مرویست از ابن عباس که فرستاد پیغمبر خدا معاذ بن جبل را بسوی یمن و تا قاضی آنجا ساخت در سنه عشر پیش از حجة الوداع فقال ادعهم الی شهادة ان لا اله الا الله وانی رسول الله پس فرمود نخست دعوت کن و بخوان اهل یمن را بشهادتین که کلمه طیبه و آنکه تحقیق من پیغمبر خدایم فان هم اطاعوا لذلک پس اگر ایشان انقیاد نمودند و اقرار بشهادتین کردند فاعلمهم ان الله قد افترض علیهم خمس صلوات فی کل یوم و لیلة پس آگاه کن ایشان را که بتحقیق خدا فرض کرده است بر ایشان پنج نماز در هر شبانروزی فان هم اطاعوا لذلک فاعلمهم ان الله افترض علیهم صدقة فی اموالهم پس اگر ایشان قبول کردند فرضیت نماز را پس آگاه کن ایشان را که بتحقیق خدا فرض کرده است بر ایشان در مالهای ایشان صدقه تؤخذ من اغنیائهم وترد فی فقرائهم گرفته میشود آن صدقه مال از توانگران ایشان و واپس داده میشود در محتاجان ایشان تعرض بنماز روزه اقتصار بر آن که بعد از شهادتین افضل عبادات است فرضیت آن بر فقرا و اغنیا برابر و وقوع آن هر شبانروز یکبار باشد و روزه و زکوة موجب سقوط او و ملت آن نیست از جهت کثرت اهتمام ایشان و همین فضیلت موجب اقتصار بر نماز فریضه نه واجب باشد و تر نیز مفید از جو با آنکه تواند که اقتصار بر نمازهای فرض بازگرد باشد که چون ایمان بفرضیت نمازهای فرض نیز فرض است پس در روی اشارت است آنکه هر که اعتقاد بفرضیت آن داشته باشد هر چند از عمل مقصر باشد از روی زکوة بستانند والله اعلم حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن محمد بن عثمان بن عبد الله بن موهب عن موسی بن طلحة عن ابی ایوب ان رجلا قال للنبی صلی الله علیه وسلم اخبرنی بعمل یدخلنی الجنة مرویست از ابی ایوب انصاری که مردی گفت مر پیغمبر خدا را که خبر ده مرا بعملی که در آرد مرا بهشت را قال القوم ماله ماله گفتند مردم حاضر چه حالست چه حالست این مرد سائل را کلام استفهامی است و تکرار برای تاکید است وقال النبی صلی الله علیه وسلم ارب ماله پس فرمود آنحضرت در برابر استفهام حاضران حاجتی عظیم است مر او را در این سوال وی از عملی که در آرد او را در بهشت و کدام مطلب عظیم تر از این خواهد بود و ارب بهمزه و راء و باء مفتوح و با هو مبتدا است و خبر او لها است در بعضی روایات ارب بصیغه ماضی یعنی علم تو آمد تعبد الله ولا تشرک به شیئا عبادت میکنی خدا را و انباز نسازی او را تعالی در وجود و عبادت و مقصود حصر او تعمیم و تقیم الصلوٰة وتؤتی الزکوٰة وتصل الرحم و بر پا سیداری نماز را و ادا میکنی زکوٰة را و نکوئی میکنی برحم و نسبت خویش این جمله بر قول او تعبد الله از قبیل عطف خاص بر عام است از جهت اهتمام بشان نماز و زکوة و صله رحم و شاید که نظر بحال سائل که در این تعمیر داشت تخصیص فرموده و دلالت حدیث بر وجوب زکوة تا موافق ترجمه باشد از آن رو است که آنرا قرین توحید ساخته و نیز سائل از عملی که بهشت در آرد پرسیده پس جواب بعملی باید داد که اگر نکند به بهشت نرود و اگر به بهشت نرود بدوزخ میرود و آن عمل نیست مگر واجب وقال بهز حدثنا شعبة قال حدثنا محمد بن عثمان وابوه عثمان بن عبد الله انهما سمعا موسی بن طلحة عن ابی ایوب عن النبی صلی الله علیه وسلم بهذا گفت بهز باسناد مذکور حدیث مسطور را قال ابو عبد الله اخشی ان یکون محمد غیر محفوظ انما هو عمرو گفت مولف می ترسم که محمد او را ابن عثمان گفته غیر محفوظ از روی اشتباه و وهم بوده باشد آن در واقع عمرو ابن عثمان مراد

الجزء الثالث من تیسیر القاری — کتاب مواقیت الصلوٰة

وقال کان النبی یعنی گفت جابر بن زید پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یصلی الظهر والعصر جمعا ... ظهر و عصر ... والعصر والشمس نقیة ... آفتاب پاک و روشن ... نزدیک ... والمغرب اذا وجبت ... مغرب ... افتادن آفتاب ... العشاء احیانا واحیانا ... وقت ... تاخیر میکرد ... اذا رآهم اجتمعوا عجل واذا رآهم ابطئوا اخر ... تاخیر ... مصلحت ... که امام ابو حنیفه و اصحاب وی ... تقوی ... وقت ... فضیلت اول وقت والصبح کانوا او کان النبی یصلیها بغلس یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله

اینجا عصوبت تردد آورده و در تاریخ جزم کرده است که عمرو بن عثمان است از حنین جزم کرده مسلم و دارقطنی و غیر ایشان نووی گفته
اتفاق کرده اند بر آنکه از شعبه وهم است و صواب عمرو بن عثمان است **حدثنا** محمد بن عبد الرحیم قال حدثنا عفان بن
مسلم قال حدثنا وهیب عن یحیی بن سعید بن حیان عن ابی زرعة عن ابی هریرة ان اعرابیا اتی النبی صلی الله علیه وسلم
فقال دلنی علی عمل اذا عملته دخلت الجنة • روایت است از ابوهریره که بتحقیق اعرابی آمد پیغمبر خدا را رحمت کناد و درود بر وی گفت
راه نما مرا بچیزی که چون بعمل آرم آن را در آیم بهشت را قال تعبد الله لا تشرک به شیئا فرمود آن کار اینست که عبادت میکنی خدا را و انباز
نمیکنی بوی هیچ چیزی را و مقیم اصلوة المکتوبة و تؤدی الزکوة المفروضة و تصوم رمضان و بر پا میداری نمازی که فرض است و ادا میکنی زکوٰة
را که واجب کرده شده است و روزه میداری ماه رمضان را قال والذی نفسی بیده لا ازید علی هذا گفت اعرابی سوگند بکسی که ذات
من بدست قدرت اوست زیاده نمیکنم برین فرموده و در روایت مسلم آمده ولا انقص منه و کم نمیکنم از آن این کلام کنایت از تمام
ضبط ما خذ است و نیز گفته اند که این مرد الچی جماعه بود و مراد آنست که در رسانیدن بقوم خود زیادتی و کمی از فرموده پیغمبر نمیکنم
فلما ولی قال النبی صلی الله علیه وسلم من سره ان ینظر الی رجل من اهل الجنة فلینظر الی هذا و هرگاه پشت داد
آن مرد فرمود پیغمبر خدا کسی که خوش آید او را اینکه نظر کند بسوی مردی از اهل بهشت پس گو نظر کند بسوی این مرد **حدثنا** مسدد عن
یحیی عن ابی حیان قال اخبرنی ابو زرعة عن النبی صلی الله علیه وسلم بهذا • مسدد که شیخ مؤلف است باسناد خود حدیث کرده
این حدیث سابق را و درایراد این حدیث اشارت است باختلافی که در روایت وهیب و مسدد واقع شده وهیب از یحیی بن سعید
بن حیان روایت کرده و مسدد از یحیی از ابی حیان پس در حدیث وهیب یحیی بواسطه ابو زرعه نقل کرده و مسدد بواسطه
ابی حیان و بعضی محدثین درین حدیث تردد و توقف کرده اند مؤلف گویا ترجیح اختلاف بتعدد روات کرده است والله اعلم

حدثنا حجاج قال حدثنا حماد بن زید قال حدثنا ابو جمرة قال سمعت ابن عباس یقول قدم وفد عبد القیس علی النبی صلی الله علیه وسلم
گفت ابو جمره شنیدم ابن عباس را که میگفت قدوم آوردند قوم قبیله عبد القیس پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی فقالوا یا رسول
الله ان هذا الحی من ربیعة قد حالت بیننا و بینک کفار مضر پس گفتند ای پیغمبر خدا بتحقیق این قبیله که از قوم ربیعه است در میان آمده است
میان ما و میان تو کافران قوم مضر که دشمن ما اند و در بعضی روایات ان هذا الحی واقع است برین تقدیر منصوب باعنی خواهد بود و خبر
آن من ربیعة است بر تقدیر اول خبر و حالت جمله مستانفه و لسنا نخلص الیک الا فی الشهر الحرام و نمیتوانیم که برسیم بسوی تو
مگر در ماه حرام که در آن جنگ نمیشود فمرنا بشیء ناخذه عنک وندعو الیه من وراءنا پس بفرما ما را بچیزی که اخذ کنیم آن را از تو و عمل کنیم بر آن
و بخوانیم بسوی آن کسی را که در پس ماست از قوم ما قال آمرکم باربع وانهاکم عن اربع فرمود امر میکنم شما را بچهار چیز و منع میکنم از چهار
الایمان بالله وشهادة ان لا اله الا الله نخستین ایمان آوردن بخداست یعنی شهادة بکلمه طیبه و عقد بیده هکذا و عقد کرد
آن حضرت بدست خود این چنین برای شمردن این امر را و میشمرده است عقد را بدست خود واقام الصلوة وایتاء الزکوة وان
تؤدوا خمس ما غنمتم دیگر برپا داشتن نماز است و دادن زکوٰة و ادا کردن خمس است از غنیمت حصه خیری که غنیمت آید تصریح بذکر این امر
باینها از آنست که پیوسته اهل محاربه بودند بکفار مضر ولهذا تغیر اسلوب نموده بنسبه خطاب فرمود و شرح این حدیث در اول کتاب در باب
اداء الخمس من الایمان گذشته و آنجا بیان یافته وجه آنکه ذکر بعض دیگر تصریح نرفته وانهاکم عن الدباء والحنتم والنقیر والمزفت
منع میکنم شما را از استعمال این چهار ظرف که صاحب ماذت و عرف سابقا در آن شراب میکردند دبا بمعنی کدو است و حنتم سبوی سبز یا سرخ
یا سفید باختلاف معانی لغویه و نقیر ظرفی از چوب میانه آن را تهی کرده باشند و مزفت ظرفیست که از زفت طلا کرده باشند و سابقا

صلی الله علیه وآله وسلم سبعا جمیعا و ثمانیا جمیعا یعنی هفت رکعت که مغرب و عشا و هشت رکعت که ظهر و عصر باشد جمع کرد تاخیر است چنانکه در باب تاخیر الظهر الی العصر گذشت اما بی تعدد وقت مغرب معلوم شود

باب من کره ان یقال للمغرب العشاء کسی که مکروه داشته که گفته شود مغرب را عشا **حدثنا** ابو معمر هو عبد الله بن عمرو قال حدثنا عبد الوارث عن الحسین قال حدثنی عبد الله بن بریدة قال حدثنی عبد الله المزنی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا تغلبنکم الاعراب علی اسم صلاتکم المغرب ... بر نام نماز شما که مغرب است یعنی نشود که شما نیز این نماز را بنامی که ایشان خوانند بخوانید که موجب اشتباه شود ... قال وتقول الاعراب هی العشاء ... نماز مغرب عشا است یعنی این نام مخصوص نماز عشا است ...

باب ذکر العشاء والعتمة ... عتمه در آثار نماز عشا از ... دانسته است ذکر این هر دو عنوان ... تاریکی شب ... نماز خفتن ... و تاخیر کردن ... قال ابو هریرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم اثقل الصلوة علی المنافقین العشاء والفجر گفت ابو هریره بروایت از آنحضرت که گرانترین نماز بر منافقان نماز عشا و فجر است ... وقال لو یعلمون ما فی العتمة والفجر ... مردم ثواب ... الاذان ... ابن ابی شیبه ... قال ابو عبد الله ... ان یقول العشاء ... لقوله تعالی ومن بعد صلوة العشاء ... ویذکر عن ابی موسی ... صلوة العشاء ... فی کتاب الله العشاء ...

گذشت که این حکم بروایت مسلم تفسیر شده است قال ابو عبد الله ... شهادة ان لا اله الا الله و گذشت
سلیمان بن حرب و ابو النعمان محمد بن الفضل السدوسی بنیز واو عطف بر شهادة و بدل از ایمان و ... **حدثنا**
ابو الیمان الحکم بن نافع قال اخبرنا شعیب بن ابی حمزة عن الزهری قال حدثنا عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود ان ابا هریرة قال
لما توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم وکان ابو بکر وکفر من کفر من العرب گفت ابو هریره هرگاه وفات یافت پیغمبر خدا و بود ابو بکر
خلیفه و کافر شدند کسیکه کافر شد از عرب و آن قوم مسیلمه کذاب بودند که امتناع از ادای زکوة آورده بودند ابو بکر صدیق قصد محاربه ایشان
کرد فقال عمر کیف تقاتل الناس پس گفت عمر بن الخطاب چگونه مقاتله میکنی این مردم را وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله و تحقیق فرموده است رسول خدا رحمت کناد خدا بروی مامور شده ام
این که قتال کنم مردم تا وقتیکه میگویند کلمه طیبه فمن قالها فقد عصم منی ماله ونفسه الا بحقه وحسابه علی الله عز وجل پس
کسیکه گفت این کلمه را تحقیق نگهداشت از من مال خود را و نفس خود را مگر بحق اسلام که قصاص است و حساب کار او بر خدا است
و عقاب اخروی بر خدا تعالی والله لاقاتلن من فرق بین الصلوة والزکوة پس گفت ابو بکر سوگند بخدا هر آئینه محاربه میکنم کسی را که
فرق کند بجهت فرضیت در نماز و زکوة و فرض خالصه ... فان الزکوة حق المال تحقیق زکوة حق مال
آنست چنانکه نماز حق بدن یعنی داخل شده در استثناء الا بحقه والله لو منعونی عناقا کانوا یؤدونها الی رسول الله صلی
الله علیه وسلم لقاتلتهم علی منعها سوگند بخدا اگر باز دارند از من بزغاله که ادا میکردند بسوی پیغمبر خدا البته قتال میکنم ایشان را بر باز داشتن
آن قال عمر فوالله ما هو الا ان قد شرح الله صدر ابی بکر فعرفت انه الحق گفته است عمر سوگند بخدا که نبود این عزم و جد مگر آنکه تحقیق
خدا شرح صدر ابی بکر کرده بود پس شناختم که آنچه ابو بکر میگفت حق بوده است با آنکه در این مذاکره عمر بن خطاب رضی الله عنه بعموم
من قالها عصم استدلال کرد و اجتهاد او بر آن رفت که عام است و ابو بکر صدیق رضی الله عنه چون مجتهد بود تابع اجتهاد عمر نشد
و گفت عصمت مذکور معلق بشرط الا بحقه است یعنی آن متحقق نباشد و قیاس کرد بر کسی که امتناع از نماز آرد باتفاق صحابه ...
است ابو بکر صدیق عموم خبر را بقیاس تخصیص کرده و آخر رای عمر نیز بر آن رفت نه آنکه تقلید ابی بکر نمود و گرائی ...
که بنای رد و بدل تخمین بر آن باشد که عمر اولا دانست که محاربه بجهت حکم بکفر ایشانست و استدلال کرد بحدیث که قائلان کلمه
توحید کافر نیستند و حکم کافران بر ایشان نتوان کرد بعد از آنکه معلوم شد که محاربه از جهت امتناع زکوة است و این امتناع نیز موجب
رفع عصمت است از آن رد و بدل ساکت شد و رشید ... مذکور خصوص باین معنی احادیث وارد شده است پس حاجت ...
نیست و ظاهر آنکه در آن وقت مذاکره تخصیص استحضار آن نداشتند والله اعلم **باب** البیعة علی ایتاء الزکوة در بیان بیعت
اسلام بر شرط ادای زکوة فان تابوا واقاموا الصلوة وآتوا الزکوة فاخوانکم فی الدین این آیت برای تقویت تاکید
معنی ترجمه آورده و معنی آنست که اگر توبه کنند کافران از کفر و برپا دارند نماز را و ادا کنند زکوة را پس ایشان برادران شما اند در دین
پس لازم آمد که اخوت دینی که موجب عصمت مال و نفس است بشرط ادای زکوة است و امتناع از آن سبب ابطال آنست
حدثنا ابن نمیر قال حدثنا ابی قال حدثنا اسمعیل عن قیس قال قال جریر بن عبد الله بایعت النبی صلی الله علیه وسلم علی اقام
الصلوة وایتاء الزکوة والنصح لکل مسلم گفت جریر بن عبد الله بجلی که بیعت کردم پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی بر اقامت نماز
و دادن زکوة و خیراندیشی هر مسلمان را **باب** اثم مانع الزکوة در بیان گناه و عقوبت منع کننده زکوة وقوله تعالی در بیان
عقوبت مانعان زکوة که این قول خدا است وارد والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله الی قوله

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب مواقیت الصلوة

علیه وآله وسلم یصلی العشاء ... [illegible]
صلی الله علیه وآله وسلم ... العشاء ... [illegible]
اعتم النبی صلی الله علیه وآله وسلم بالعشاء ... [illegible]
[illegible]
ابن عباس صلی النبی صلی الله علیه وآله وسلم المغرب العشاء ... [illegible]
حدثنا عبدان ... [illegible] قال اخبرنا یونس
عن الزهری ... قال سالم ان عبد الله ... [illegible]
لیلة صلوة العشاء ... [illegible]
... هذه فان راس مائة سنة منها لا یبقی ممن هو علی ظهر الارض احد ... [illegible]
[illegible]
باب وقت العشاء
[illegible]
حدثنا ... [illegible]
... [illegible] صلوة النبی صلی الله علیه ... [illegible]

بذى وقيل ما لم تؤد زكاته ... مر درايت ابل وزمين تدبر است وغير او تمام آيت را ايراد كرده اند كسانيكه گنج ميكنند طلا ونقره را وخرج نميكنند در راه خدا پس بشارت ده مر ايشان را بعذاب دردناك روزيكه برافروخته شود در آتش دوزخ پس داغ كرده شود بآن دو اب پيشانيهاى ايشان و پهلوهاى ايشان و پشتهاى ايشان وگفته شود اين است كه جمع كرده ايد شما براى نفسهاى خود پس بچشيد وبال چيزيكه بوديد شما جمع ميكرديد وتخصيص اين سه جا براى داغ آن تواند بود كه داغ پيشانى رسوا كننده تر است وداغ پهلو و پشت دردناكى آن بيشتر است ونيز صاحب كنز وقتى كه فقير را ميديد چين پيشانى ميكرد و پشت ميداد و پهلو ميگردانيد واعراض ميكرد بدانكه اكثر سلف بر آنند كه آيه كريمه شامل است مر مسلمانان را واهل كتاب را وبعضى گويند در شان اهل كتاب است ووعيد مذكور در مالى است كه زكوة آنرا ادا نكرده باشند در حديث عمر رضى الله عنه آمده هر مالى كه ادا كرده شده زكوة آن داخل كنز مذكور نيست اگرچه مدفون در زمين باشد يعنى خارج از حاجت تو و بسيار باشد

حدثنا ابو اليمان الحكم بن نافع قال اخبرنا شعيب قال حدثنا ابو الزناد ان عبد الرحمن بن هرمز الاعرج حدثه انه سمع ابا هريرة يقول قال النبى صلى الله عليه وسلم تاتى الابل على صاحبها على خير ما كانت فرمود آنحضرت مى آيد شتر بر صاحب خود در روز قيامت بر بهترين حالى كه بوده است در قوت و فربهى اذا هو لم يعط فيها حقها وقتى كه صاحب او نداده است در آن شتر حق زكوة آنرا تطاه باخفافها در آن حال كه پامال ميكند او را بپاهاى خود يعنى شتر را خف ميگويند پاى خشم وگاو را ظلف و پاى اسب را حافر و پاى آدمى را قدم وتاتى الغنم على صاحبها على خير ما كانت اذا هو لم يعط فيها حقها تطاه باظلافها وتنطحه بقرونها پامال ميكند او را بپاهاى خود وقال ومن حقها ان تحلب على الماء فرمود از جمله حق آن اينست كه دوشيده شود بر آب كه جاى حضور فقرا و مساكين و مواسات ايشانست ولا ياتى احدكم يوم القيامة بشاة يحملها على رقبته لها يعار ونبايد يكى از شما روز قيامت ببزى در حالى كه بر سيد آرد بر گردن خود در حالى كه او را آوازيست يعنى نبايد كه در اين حال حاضر شود بايد كه هيچ كس از شما منع نكند يعار بضم تحتيه عين مهمله و را يعنى آواز و در روايت كشميهنى ثغار بضم ثا مثلثه و غين معجمه بمعنى آواز بز فيقول يا محمد فاقول لا املك لك شيئا قد بلغت پس ميگويد يا محمد شفاعت كن و خلاص كن مرا پس ميگويم كه نيستم من مر ترا چيزى از ربالى تو تبليغ رسانيده بودم ترا حكم خدا و ترا اطاعت نكردى ولا ياتى ببعير يحمله على رقبته له رغاء ونبايد يكى از شما بشترى كه بر سيد آرد او را بر گردن خود بجائيكه مر آن شتر را آوازيست رغاء بضم را و غين معجمه آواز شتر فيقول يا محمد فاقول لا املك لك شيئا قد بلغت

حدثنا على بن عبد الله قال حدثنا هاشم بن القاسم قال حدثنا عبد الرحمن بن عبد الله بن دينار عن ابيه عن ابى صالح السمان عن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من آتاه الله مالا فلم يؤد زكوته فرمود پيغمبر خدا هر كه داد خدا او را مالى پس ادا نكرد زكوة آنرا مثل له ماله يوم القيامة شجاعا اقرع مانند كرده ميشود مر او را مال او مارى كه بر رومى است سپيد شده موى سر از بسيارى زهر و درازى عمر له زبيبتان مر او را دو نقطه سياه است بالاى چشم او يطوقه يوم القيامة طوق ميكند آنرا در گلوى او روز قيامت ثم ياخذ بلهزمتيه يعنى بشدقيه پس ميگيرد او را بدو كنج دهن و تفسير كرده مولف بدو شدق كه بمعنى جانب دهن است ... در آخر ميم و شدق بكسر شين معجمه و دال مهمله آخر قاف است ثم يقول انا مالك انا كنزك پس ميگويد منم آن مال تو آن گنج ترا كه جمع كرده بودى و ادا زكوة آن نكردى ثم تلا لا يحسبن الذين يبخلون الآية پس خواند آن حضرت اين آيت را و گمان نبرند آن كسانيكه بخل ميورزند كه آن بخل بهتر است مر ايشان را بلكه بد است

طوق کرده میشوند چیزیرا که بخل کرده اند بآن بروز قیامت و در خواندن این آیت دلالت است بر آنکه این آیه در شان مانعان زکوة نزول یافته بر این اند اکثر مفسران در روایت ابی ذر و لا تحسبن است با ثبات یا بصیغه خطاب یعنی گمان مبر ای محمد بخل این جماعه که نیک است مر ایشان را **باب** ما ادی زکوته فلیس بکنز چیزیکه ادا کرده شد زکوة آن نیست مال بد که در شان آن وعید واقع شده و لفظ این حدیث را روایت کرده مالک از ابن عمر موقوف بروی و ابو داود مرفوع بمعنی آن لقول النبی صلی الله علیه وسلم لیس فیما دون خمس اواق صدقة و در توجیه این تعلیل بسوی گفته که از این حدیث معلوم شد که کمتر از پنج اوقیه صدقه را حضرت کرده اند و آن مال کنز نیست پس آنچه زکوة از وی برآورده باشند چون زکوة دیگر از آن عفو است نیز کنز نباشد از جهت فرموده آن حضرت که نیست در مالی که کمتر است از پنج اوقیه صدقه پس این قدر مال داخل کنز نیست اگر پنج اوقیه یا زیاده بر آن باشد واجب است صدقه در آن معنی اوقیه در حدیث که بعد این باب است بوضوح خواهد رسید **حدثنا** احمد بن شبیب بن سعید قال حدثنا ابی عن یونس عن ابن شهاب عن خالد بن اسلم قال خرجنا مع عبد الله بن عمر فقال اعرابی اخبرنی عن قول الله والذین یکنزون الذهب والفضة گفت خالد برآمدیم با ابن عمر پس گفت اعرابی خبر ده مرا از قول خدا کدام است فقال ابن عمر من کنزها فلم یؤد زکوتها فویل له پس گفت ابن عمر کسیکه جمع کرد اموال ذهب و فضه را پس ادا نکرد زکوة آنرا پس ویل مر وی را انما کان هذا قبل ان تنزل الزکوة فلما انزلت جعلها الله طهرا للاموال جز این نیست که این وعید بود پیش از نازل شدن زکوة پس هرگاه نازل شد حکم زکوة گردانید خداوند سبحانه آنرا پاک کننده اموال را یعنی وعیدی که بر جمع کردن اموال آمده بود بعد از نزول زکوة منسوخ شده است کذا قال القسطلانی و در بیضاوی آورده که هرگاه نازل شد این آیت دشوار آمد بر مسلمانان پس ذکر کرد عمر رضی الله عنه مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فرمود آنحضرت تعالی فرض نکرده است زکوة را مگر برای آنکه پاک کند بآن چیزی که باقی ماند از اموال شما و نیز فرمود مالیکه ادا کرده شده است زکوة آن نیست آن کنزی که بر وی وعید واقع شده **حدثنا** اسحق بن یزید قال اخبرنا شعیب بن اسحق قال اخبرنا الاوزاعی قال اخبرنی یحیی بن ابی کثیر ان عمرو بن یحیی بن عمارة اخبره عن ابیه یحیی بن عمارة بن ابی الحسن انه سمع ابا سعید یقول قال النبی صلی الله علیه وسلم لیس فیما دون خمس اواق صدقة نیست صدقه در مالی کمتر از پنج اواق که اواق بروزن جوار جمع اوقیه بضم همزه و تشدید یا و آن چهل درهم است پس پنج اوقیه دو صد درهم باشد و آن بحسب تحقیق پنجاه و چهار توله و پنج ماشه و دو جو نقره است و نصاب ذهب بیست مثقال است و مثقال بیست قیراط و قیراط چهار جو و نیم باشد پس نصاب طلا هفت و نیم توله باشد و لا فیما دون خمس ذود صدقة و نیست در کمتر از پنج شتر زکوة ذود شتری که میان دو سال و نه سال باشد یعنی گوینده از سه تا ده لفظ او مونث است و واحد نیست او را از لفظ او ولیس فیما دون خمسة اوسق صدقة و نیست در کمتر از پنج اوسق صدقه اوسق جمع وسق است بفتح وا و بکسر آن یعنی خرما و وسق از آن مقدار شصت صاع است و صاع چهار من شرعی و بوزن حال نان دولت شاه جهان صاحب قران ثانی که من چهل سیر شاهجهانی است چهار سیر خواهد بود پس وسق شش من باین زمان است **حدثنا** علی بن ابی هاشم سمع هشیما قال اخبرنا حصین عن زید بن وهب قال مررت بالربذة فاذا انا بابی ذر زید بن وهب گوید گذشتم بربذه که قریه مشهور است نزدیک بمدینه منوره بر سه مراحل و قبر ابوذر آنجاست پس ناگاه رسیدم بابوذر غفاری فقلت له ما انزلک منزلک هذا پس گفتم مر او را چه چیز فرود آورد ترا در منزل تو که اینست قال کنت بالشام فاختلفت انا و معاویة فی الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله گفت بودم من بشام در آنوقت که معاویه عامل امیر المؤمنین عثمان بود بر دمشق پس اختلاف کردم من و معاویه در حق کسانیکه جمع میکنند مال را و نمیدهند در راه خدا قال معاویة نزلت فی اهل الکتاب گفت معاویه بن ابی سفیان نزول یافته این آیت در حق اهل کتاب نظر بسوق آیت در اخبار و رهبان اهل کتاب رسیده اند

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب مواقیت الصلوة

کان یکره النوم قبل العشاء و بود که مکروه میداشت خواب رفتن پیش از نماز عشا را بسبب آنکه خواب گران آید برمردم و نماز جماعت ایشان را فوت شود و اختلاف کرده اند سلف در این کراهت آنرا عمر و ابن عباس و غیر ایشان و مالک و جمهور علما کرده اند و روایت است از علی مرتضی علیه السلام که می بسا که خواب میکرد پیش از نماز عشا عروة و ابن سیرین و حکم نیز آمده و از ابن عمر و ابوموسی مروی است که خواب میکردند و میگفتند کسان را تا بیدار سازند و در بیان اسلوب شد که کراهت برای تحریم نیست بلکه برای تنزیه بجهت فوت نماز اگر با جماعت عادت آن باشد و بوقت بیدار کردن دیگری خواب کند روا باشد خصوصا کسی را که غلبه کند خواب چنانکه برای آن حرکت باب دیگر عقد نموده و الحدیث بعدها و مکروه میداشت سخن گفتن را بعد از نماز عشا الا آنچه در او مصلحت دینی و دنیاوی باشد تا غلبه خواب بعد از آن فوت نشود و مشکل تا صبح و قیام لیل بجمعکه اشتغال بخیر که عادت در دعا و ذکر و درس علم و مطالعه باشد که بیداری از آن عداوت نیز چون شغل علم و حکایات صالحین و مؤانست مهمان و عروس و داستانهای که مکروه نیست کذا قال و ذا رنی قبیل است و مکروه نیست که آنحضرت حدیث میکرد بعد از عشا

باب النوم قبل العشاء لمن غلب عدم کراهت بلکه استحباب خواب پیش از نماز عشا مر کسی را که مغلوب خواب گشته برای رفع کسل و حصول نشاط در نماز **حدثنا** ایوب بن سلیمان بن بلال قال حدثنی ابو بکر عن سلیمان ابن عبد الحمید بن عبد الله معروف جیشی هو سلیمان والد ایوب مذکور قال صالح

زکوة ادا یعنی آیت مخصوص بیان مرد مست فقلت نزلت فینا و فیهم پس گفتم من نزول یافته در حق ما و در حق ایشان اهل کتاب

نظر بعموم لفظ فکان بینی و بینه فی ذاک و بود میان من و میان معاویه درین گفتگو نزاعی ابوذر از زهاد صحابه بود درین آیت

چنانکه ظاهر آنست اجتهاد او بران رفته که زیاده بر قدر حاجت و کفاف یا ادای قرض نگهداشتن حرام است اگرچه زکوة آن ادا

کرده باشند و معاویه که از اغنیا بود نظر با حوال دیگر صحابه کرده که صاحب مال و ثروت بودند و آن حضرت صلی الله علیه وسلم تعرض

جمع مال ایشان نفرموده گویا اجتهاد او چنین گشت که ظاهر آیه مخصوص باهل کتاب است یعنی وعید بر مطلق کنز در شان آنها است مسلمانان

چون ادای زکوة میکنند داخل درین وعید نیستند و رای جمیع صحابه موافق همین است و احادیث صریحه صحیحه بان ناطق بیست

از ابوذر که برخلاف آن اجتهاد او کرده است فکتب الی عثمان یشکونی پس نوشت معاویه بسوی عثمان در حالی که شکایت میکند

مرا از نزاع و مخالفت نوشت که اگر حاجتی بشام داری ابوذر را طلب از ینجا که مردم را بشک آورده فکتب الی عثمان ان اقدم

المدینة پس نوشت بسوی من عثمان اینکه قدوم آرم بمدینه یا نوشت که قدوم آر بمدینه فقدمتها فکثر علی الناس حتی کانهم

لم یروني قبل ذلك پس قدوم آوردم بمدینه را پس هجوم کردند بر من مردم تا آنکه گویا ایشان ندیده بودند مرا پیش ازان

فذکرت ذلك لعثمان فقال لي ان شئت تنحیت فکنت قریبا پس ذکر کردم این گفتگو را بعثمان پس گفت اگر خواهی

برکناره گیری و یکسو شوی پس باشی نزدیک بمدینه بدانکه چون اجتهاد ابوذر برخلاف رای سایر صحابه و اولا اباحت جمع بعد

ادای زکوة رفته امیر المومنین عثمان رضی الله عنه نگذاشت که در مدینه باشد بملاحظه آنکه مبادا اختلافی اندازد در مسلمانان

فذاك الذي انزلني هذا المنزل پس اینست که فرود آورده مرا این منزل ولو امروا علی حبشیا لسمعت واطعت

اگر امیر و حاکم کنند بر من غلام حبشی را هر آینه میشنوم گفته او و اطاعت میکنم حکم او را روایت کرده است امام احمد و ابو یعلی

از طریق ابی حرب بن ابی الاسود از ابی ذر که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود با بوذر چه میکنی تو وقتی که بر آرند از مسجد نبوی گفت

بشام میروم فرمود چه میکنی وقتی که بر آورده شوی از شام گفت پناه می برم بمسجد فرمود چه میکنی وقتی که از مسجد بر آورده

شوی گفت میزنم میکنم بشمشیر فرمود آیا راه نمایم ترا بر آن چیزی که آن بهتر است ترا ازین جنگ و نزدیک تر است

ترا بهدایت بشنو و اطاعت کن هر جا که ببرند ترا در فتح الباری از جمله فواید این حدیث آورده که کفار مخاطب اند

بفروع از انکه ابوذر و معاویه هردو اتفاق کردند بر آنکه اهل کتاب مخاطب اند باین حکم و ملاطفة امرا بعلما از آنکه معاویه

شدت نکرد در انکار و عثمان نیز در گذرانید درین قول با آنکه مخالف بود ابوذر را و جواز اختلاف مجتهدان در اجتهاد و تقدیم

دفع مفسده بر جلب مصلحت از آنکه در بودن ابوذر در مدینه نفعی تمام بود از نشر علم و در طلبه و با این همه ترجیح داد عثمان دفع

گمان مفسده که در باختن بمذهب شدید او بود درین مسئله و نفرمود او را برجوع ازین مذهب از انکه هر یک از صحابه مجتهدی

بود انتهی حدثنا عیاش قال حدثنا عبد الاعلی قال حدثنا الجریری عن ابی العلاء عن الاحنف بن قیس قال جلست

ح وحدثنی اسحق بن منصور قال اخبرنا عبد الصمد قال حدثنی ابی قال حدثنا الجریری قال حدثنا ابو العلاء بن الشخیر ان الاحنف بن

قیس حدثهم قال جلست الی ملاء من قریش گفت احنف نشستم بمجمعی از قریش فجاء رجل خشن الشعر والثیاب والهیئة پس

آمد مردی درشت مو و درشت جامه و درشت صورت خشن از خشونت است و در بعضی حسن واقع شده از حسن

بمعنی نیکو اول صحیح است حتی قام علیهم فسلم تا آنکه ایستاد بر سر ایشان پس سلام داد ثم قال بشر الکانزین برضف یحمی

علیه فی نار جهنم پس گفت آگاه و بشارت ده جمع کنندگان اموال را بسنگ ریزه های گرم کرده شده بر ایشان در آتش دوزخ

ترجمه عبد حافظ مرفوعی سند درست و سی ر... احمد

عبد الرزاق بن همام گفت خبر داد ما را ابن جریج قال قلت

لعطاء ... عبد الملک قال احب الی ... قال سمعت

عبد الله بن عمر ... ان رسول الله ... پیغمبر خدا صلی الله

علیه وآله وسلم شغل عنها لیلة مشغول داشته شد از نماز

عشا بسبب شغلی فاخرها حتی رقدنا فی المسجد

پس تاخیر کرد آن را تا آنکه خواب کردیم در مسجد ثم استیقظنا

پس بیدار شدیم ثم رقدنا ثم استیقظنا پس باز خوابیدیم

پس باز بیدار شدیم و دلالت میکند این حدیث بر آنکه این صحابه

نماز بی وضو خواندند ... وضو ذکر نماز ... و ساکت

است پس غالب گمان آنست که نزد ایشان نماز وضو کرده باشند

و اینجا اکتفا رفت با نچه معروف است که صحابه نماز بی وضو نمیکردند

و تواند که خواب ... با شد که ناقض وضو ... استیقاظ

... در ... باشد ثم خرج علینا

النبی پس بر آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم

ثم قال لیس احد من اهل الارض ینتظر الصلوة غیرکم

نیست هیچ کس از اهل زمین که انتظار برد این نماز را جز شما و کان

ابن عمر لا یبالی اقدمها ام اخرها و بود ابن عمر که پروا نمیکرد

که تقدیم کند نماز را از خواب یا تاخیر کند اذا کان لا یخشی

ان یغلبه النوم عن وقتها وقتی که خوف نمیکرد این که

غالب و مانع آید او را خواب از گزاردن نماز در وقت مختار

وقد کان یرقد قبلها ... ابن عمر که خواب میکرد پیش

از نماز عشا وقتی که غلبه میکرد خواب قال ابن جریج قلت

لعطاء گفت ابن جریج ... اسناد سابق ... عطا ...

... ازان ابن عمر روایت کرده فقال سمعت عطا سمعت

ابن عباس یقول اعتم رسول الله صلی الله علیه وآله

وسلم لیلة بالعشاء حتی رقد الناس واستیقظوا

ورقدوا واستیقظوا فقام عمر بن الخطاب فقال

الصلوة یعنی ابن عباس نیز همان روایت میکرد با زیادت

قال عطاء قال ابن عباس فخرج نبی الله صلی الله

علیه وآله وسلم کانی انظر الیه الان یقطر راسه ماء

گفت ابن عباس پس بر آمد آنحضرت که گویا می بینم بسوی او الحال

که میچکید از سر او آب ... غسل ... واضعا

یده علی راسه ... دست خود را بر سر خود

فقال لولا ان اشق علی امتی لامرتهم ان یصلوها هکذا

پس فرمود اگر نبودی دشوار داشتن بر امت خود هر آینه

... نماز را ... تاخیر

واستثبت عطاء ... پس طلب ثبات کردم

عطا را ... روایت کرده بود از ابن عباس ...

کیف وضع النبی صلی الله علیه وآله وسلم علی راسه

یده کما انباه ابن عباس ... آنحضرت ...

... دست ...

عطاء بین اصابعه شیئا من التبدید پس کشاده

کرد ... عطا میان انگشتان خود اندکی از کشادگی

ثم وضع اطراف اصابعه علی قرن الراس پس نهاد

[illegible] بفتح زاء و سکون نون [illegible] آن قائست یعنی سنگ نرم [illegible] یعنی آن قهر
ترتیبع علی حلمة ثدی احدهم حتی یخرج من نغض کتفه پس تر نهاده میشود آن سنگ بر سر پستان کسی از ایشان تا آنکه
می برآید از استخوان کتف از نغض بضم نون و سکون غین معجمه و ضاد معجمه استخوان نرم که بر طرف شانه است و بقولی ضم [illegible]
حتی یخرج من حلمة ثدیه یتزلزل و نهاده میشود بر استخوان شانه او تا آنکه می برآید از سر پستان او در حالی که اضطراب
میکند آن سنگ [illegible] ثم ولی فجلس الی ساریة پس برگشت و داد آن مرد پشت بسوی ستونی و تبعته پیروی کردم
لا ادری من هو [illegible] و نشستم نزد او و حال آنکه من نمیدانم که بود این مرد و وی ابوذر است فقلت له لا اری القوم
الا و قد کرهوا الذی قلت پس گفتم مر او را گمان میکنم مردم را مگر آنکه ناخوش داشتند آنرا که گفتی تو قال انهم لا یعقلون شیئا
گفت ابوذر تحقیق [illegible] نمی فهمند ایشان [illegible] قال لی خلیلی گفت ابوذر گفته است مرا خلیل و دوست من
قال قلت و من خلیلک گفت احنف گفتم کیست خلیل تو [illegible] قال النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابوذر خلیل من
پیغمبر خدا است [illegible] قال یا خلیلی یعنی گفته است ای اباذر آیا می بینی کوه احد را قال فنظرت الی
الشمس ما بقی من النهار گفت نظر کردم بسوی آفتاب که چه باقی مانده است از روز یا چیزی که باقی مانده است بر معنی اول بطور استفهامیه
است و بر ثانی موصوله و حاصل هر دو معنی یکی است و انا اری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرسلنی فی حاجة له و من گمان
می بردم از این مقوله که آن حضرت پیغمبر مرا بجانب احد در حاجتی که مر او راست قلت نعم گفتم آری می بینم قال ما احب ان لی مثل
احد ذهبا انفقه کله الا ثلثة دنانیر [illegible] دوست نمیدارم این را که [illegible] باشد که انفاق کنم آنرا همه را مگر سه
دنانیر [illegible] خواهش [illegible] گویا برای حاجتی بود که [illegible] وقت پیش آمده یا برای ادای دین بوده است
و این [illegible] آن حضرت برای خود [illegible] اگرچه مباح است لیکن جامع
از این سؤال [illegible] محاسبه [illegible] تمام است [illegible] پس [illegible]
[illegible] و ان هؤلاء لا یعقلون انما یجمعون الدنیا این مقوله ابوذر است عطف است بر انهم
لا یعقلون [illegible] تاکید و ربط کلام [illegible] که انما یجمعون الدنیا است یعنی این قوم [illegible] جمع نمی کنند مگر دنیا را لا والله
دنیا سوگند خدا سوال نمیکنم مر ایشان را چیزی از متاع دنیا [illegible] لا استفتیهم عن دین حتی القی الله و نمی پرسم
ایشان را از امور دین [illegible] تا آنکه ملاقات کنم خدا را [illegible] حاجتی [illegible]
[illegible] ناخوش آمدن ایشان [illegible] نصیحت [illegible] ایشان را **باب** انفاق المال فی حقه [illegible]
[illegible] حق [illegible] خدا [illegible] تعالی **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا یحیی عن اسمعیل قال حدثنی
قیس عن ابن مسعود قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول لا حسد الا فی اثنتین گفت ابن مسعود شنیدم پیغمبر خدا را که میگفت
حسد [illegible] نیست [illegible] و آن بمعنی غبطه است و در بعضی روایات اثنین است و این مناسب تر است بقول او رجل آتاه
الله مالا فسلطه علی هلکته [illegible] مردی است که داده است او را خدا مالی پس برگماشت او را خدا بر هلاک آن مال [illegible]
آن مرد را [illegible] الله حکمة فهو یقضی بها و یعلمها دیگر مردی است که داده او را خدا دانش و علم [illegible]
و تعلیم میکند [illegible] صفات مستحسنه در دین بسیار است مسلمان باید در همه آن غبطه داشته باشد [illegible]
دو صفت [illegible] وجه تخصیص آنست [illegible] صفت جبلی آدمی زاده است پس این دو صفت [illegible]

[illegible] است [illegible] کتاب [illegible] عمل [illegible]
[illegible] ان [illegible] انس [illegible] کنند و [illegible] تقدیر
[illegible] باب وقت
العشاء الی نصف اللیل وقت نماز عشا [illegible]
نصف شب [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] نصف شب [illegible]
نصف شب [illegible] حدیث ثابت [illegible]
[illegible] نصف [illegible] وقت [illegible]
[illegible] مسلم [illegible] روایت عبدالله بن عمرو بن العاص [illegible]
[illegible] است [illegible]
است [illegible] وقت [illegible] نصف شب
است [illegible] وقت [illegible]
[illegible] وقت [illegible] حدیث
[illegible] نیست [illegible] تفسیر
نیست [illegible]
[illegible] حدیث
مخصوص است [illegible]
[illegible] حدیث [illegible] عشا
[illegible] عشا [illegible] نیست [illegible]
[illegible] تاخیر است [illegible] نصف [illegible]
[illegible] وقت [illegible] ثابت
[illegible]
[illegible] حدیث [illegible] قول
[illegible] وقت عشا [illegible]
[illegible] منقول [illegible] حدیث
[illegible] شب [illegible]
[illegible] وقت [illegible]
وقت [illegible]
وقت [illegible] غروب و مغرب [illegible]
وقال ابو برزة کان النبی صلی الله علیه وسلم
یستحب تاخیرها گفت ابو برزه [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] تاخیر عشا را [illegible] نصف شب مذکور نیست
و لیکن در باب وقت الظهر عند الزوال گذشت که [illegible] الی
[illegible] **حدثنا**
عبدالرحیم [illegible] بن محمد [illegible]
[illegible] است از
[illegible] عبدالرحیم [illegible]
[illegible] حدیث نیست [illegible]
[illegible] حدثنا [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

مقتضای اکثر طباع نیست اهتمام آن بیشتر بود و بصورت حصر برای تاکید است نه برای نفی ما سواه و نیز میتوان گفت که چون این وصف در صفات متعدیه که نفع آن بدیگران میرسد فاضل تر باشد از صفاتی که مخصوص بکمال ذات شخص باشند **باب**

الریاء فی الصدقة در ذم ریا در صدقه و دادن مال برای نمودن مردم و عزت نزد ایشان و بطلان آن نزد خدا لقوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی الی قوله والله لا یهدی القوم الکافرین قال ابن عباس صلدا

لیس علیه شیء گفته است ابن عباس کلمه صلدا که درین آیه است باین معنی است که نیست بروی چیزی وقال عکرمة وابل مطر شدید والطل الندی وگفته است عکرمه وابل بمعنی باران سخت است وطل بمعنی نم آب مولف رح این آیه را برای تائید ترجمه

که در آن ذم ریا در صدقه است آورده است وتقریرش آنست که اسبحانه درین آیت ذم کرده مبطل ثواب صدقه را وتشبیه داده آنرا بکسی که ریا میکند در صدقه و تشبیه باتوی و اکمل میباشد از مشبه لاجرم حال مرائی بدتر از ان خواهد بود و تشبیه منان

وموذی نخست برای مبالغه است پس اذان ابطال میکند آنرا ومرائی از نخست بر باطل است پس حال او بدتر خواهد بود **باب**

لا یقبل الله صدقة من غلول قبول نمیکند خدا صدقه را که از خیانت در مال غنیمت باشد ولا یقبل الا من کسب طیب و قبول نمیکند مگر از کسب پاک حلال لقوله تعالی قول معروف ومغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی والله غنی حلیم قول خوش و ترتیل و دعای آمرزش بهتر است

از صدقه که در پی او آید آزاری و خدای بی نیاز است از انفاق ایشان بر انفاق کنند و شتاب کنند و نیست در عقوبت بر گنهگاری وجه تطبیق این تعلیل بحکم ترجمه آنست که صدقه مال غلول آزاری در پی دارد در دنیا و هم در آخرت پس قبول حق را لائق نباشد شارح تراجم گوید

اذی بعد از صدقه موجب ابطال آنست و هرگاه مقارن آن باشد بطریق اعلی خواهد بود و شک نیست که غاصب موذی است صاحب مال را و گنهگار است در تصرف آن پس بطلان آن بطریق اولی باشد و در محل قبول درگاه الهی نخواهد بود **باب** الصدقة

من کسب طیب در بیان مقبول بودن صدقه از مال حلال پاک لقوله ویربی الصدقات الایة از جهت قول وی تعالی و زیاده میکند و تمام میسازد صدقات را و صدقات مقید بقید مال حلال است بقرینه سیاق آیت و آن قول سبحانه ولا تیمموا الخبیث

منه تنفقون و قصد مکنید ناپاک را که از ان انفاق کنید والله لا یحب کل کفار اثیم و خدا دوست نمیدارد هر ناشاکر گنهگار را

ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات واقاموا الصلوة وآتوا الزکوة لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون بتحقیق آن کسانیکه ایمان آوردند و عملهای نیک کردند و بر پا داشتند نماز را و دادند زکوة را مر ایشانراست ثواب ایشان

نزد پروردگار ایشان و نیست ترسی بر ایشان و نیستند ایشان که اندوه کنند بر فوات امری سوق آیت قرینه است که مراد زکوة از مال حلال است **حدثنا** عبد الله بن منیر سمع ابا النضر قال حدثنا عبد الرحمن هو ابن عبد الله بن دینار عن ابیه عن

ابی صالح عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تصدق بعدل تمرة من کسب طیب ولا یقبل الله الا الطیب

گفت ابو هریره فرمود رسول خدا رحمت کناد خدا بروی کسی که تصدق کند بمقدار خرمائی یا بوزن خرمائی از کسب پاک و حلال زیرا که قبول نمیکند خدا مگر پاک مال را عدل بفتح عین مهمله بمعنی مثل در قیمت است و بکسر آن مثل در قدر و شکل در نظر فان الله یتقبلها

بیمینه ثم یربیها لصاحبها بتحقیق خدا قبول میکند آنرا و میگیرد بدست راست پس زیاده میکند و تربیت میکند برای صاحب آن کما یربی احدکم فلوه حتی تکون مثل الجبل چنانچه تربیت میکند یکی از شما بچه شتر را که از شیر باز مانده باشد تا آنکه میباشد

آن چیز قلیل مانند کوه فلو بفتح فا و ضم لام و تشدید واو بر وزن عدو است تابعه سلیمان عن ابن دینار متابعت کرده است

عبد الرحمن را سلیمان اعنی ابن دینار وقال ورقاء عن ابن دینار عن سعید بن یسار عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم

باب فضل صلوة الفجر تفضیلت نماز فجر **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن اسمعیل بن ابی خالد قال حدثنا قیس بن ابی حازم قال قال لی جریر بن عبد الله کنا عند النبی صلی الله علیه وسلم اذ نظر الی القمر لیلة البدر فقال گفت جریر بودیم نزد آنحضرت ناگاه در دید بسوی ماه شب چهاردهم پس فرمود اما انکم سترون ربکم کما ترون هذا لا تضامون آگاه باشید که بتحقیق شما البته می بینید پروردگار خود را چنانکه می بینید این ماه روشن را و لا تضامون حال رویت است یعنی که زحمت نمیکشید در دیدن این ماه و لا تضامون بضم تا و تخفیف میم از ضیم بمعنی ظلم یعنی شک نمیکنید در رویت آن شک او راست ثانی از مشابهات است بمعنی مشابهه تشبیه رویت به رویت است نه مرئی به مرئی فان استطعتم ان لا تغلبوا علی صلوة قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فافعلوا پس اگر توانید که مغلوب و مشغول کرده نشوید بر نماز پیش از طلوع و پیش از غروب یعنی نماز فجر و عصر پس بکنید آن را یعنی تا توانید مواظبت برین دو نماز از دست ندهید که آن از اسباب رویت پروردگار تعالی است و تشریح آن در فضل صلوة العصر گذشت ثم قال پس تر فرمود آنحضرت این آیت را که دال بر محافظت این دو وقت است فسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس وقبل غروبها پس تسبیح کن بحمد و ثنای پروردگار خود پیش از طلوع و غروب تفسیر کرده اند آن را بنماز فجر و عصر **حدثنا** هدبة بضم ها و سکون دال و فتح موحده ابن خالد القیسی البصری حافظ است دو صد و سی و چند قال حدثنا همام بن یحیی قال حدثنی ابو جمرة بجیم مضمومة نصر بن عمران الضبعی عن ابی بکر بن ابی موسی الاشعری عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من صلی البردین دخل الجنة فرمود کسیکه بگذارد نماز فجر و عصر را در آید به بهشت قابس دو نماز بردین از آن گویند که گذارده میشوند در دو وقت سردی اول روز و آخر روز ... منقول است که نماز مغرب ... است ... کسی که ... صبح و شام ... تخصیص این دو نماز ... و تخصیص این دو نماز بذکر ... است وقال ابن رجاء عبد الله البصری شیخ مولف است حدثنا همام عن ابی جمرة ان ابا بکر بن عبد الله بن قیس اخبره بهذا وصل این طریق تصریح است باخبار ابی بکر ابو جمره را تحدیث یعنی با سند سابق خود **حدثنا** اسحاق عن حبان بفتح حا و تشدید موحده ابن هلال ... سنه دو صد و شانزده قال حدثنا همام قال حدثنا ابو جمرة عن ابی بکر بن عبد الله عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم مثله بس تحقیق ... **باب وقت الفجر** **حدثنا** عمرو بن عاصم ...

يعني ابن دينار چنانچه بواسطه ابي صالح از ابي هريره نقل كرده و بروايت ديگر بواسطه سعيد بن يسار هم از ابي هريره روايت كرده
در باره مسلم بن ابي مريم و زيد بن اسلم و سهيل عن ابي صالح عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم روايت كرده
اينست ريشه الا اين سه كس كه در متابعه ابن دينار اند از ابي صالح از ابي هريره **باب** الصدقة قبل الرد بيان صدقه كردن پيش از آنكه
رد كنند مردم از جهت استغنائي كه حاصل شود مردم را وقت بر آمدن زمين گنجهاي سرزمين را **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة
قال حدثنا معبد بن خالد قال سمعت حارثة بن وهب قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول تصدقوا فانه يأتي عليكم
زمان يمشي الرجل بصدقته فلا يجد من يقبلها ميفرمود آنحضرت صدقه كنيد با مال نزد مردان پس
تحقيق مي آيد بر شما زماني كه ميرود مردي بصدقه خود پس نيابد كسي را كه قبول كند آنرا يقول الرجل لو جئت بها بالامس لقبلتها
ميگويد مرد اگر مي آوردي آنرا ديروز آمادى رغبت قبول ميكردم فاما اليوم فلا حاجة لي بها اما امروز پس نيست حاجت مرا
در اين صدقه **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب قال حدثنا ابو الزناد عن عبد الرحمن عن ابي هريرة قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لا تقوم الساعة حتى يكثر فيكم المال فيفيض گفت ابو هريره فرمود پيغمبر خدا قائم نميشود قيامت تا آنكه بسيار شود
درميان شما مال پس بريز شود و فراوان گردد حتى يهم رب المال من يقبل صدقته تا آنكه در اندوه افگند صاحب مال را كسي را
كه قبول كند صدقه او را يعني قصد ميكند در طلب فقيري براي تصدق و در وجود نمي آيد يعني شراح كرماني و غيره گويند
اين حال در زمان صحابه عرض ميكردند بر ايشان صدقه و ابا ميكردند از آن چنانچه حكيم بن حزام وقتي كه فرا خواند صديق اكبر
عطائي كند وي اجابت نكرد و عمر بن خطاب خواست چيزي بدهد قبول نكرد و آنرا رشيد ... ابن
... و كثرت ... حتى يعرضه ... قبول صدقات ...
فيقول الذي يعرضه عليه لا ارب لي فيه و تا آنكه عرض ميكند ...
نسخ بخاري كلمه فيه نيست **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا ابو عاصم النبيل قال اخبرنا سعدان بن بشر قال حدثنا ابو مجاهد قال
حدثنا محل بن خليفة الطائي قال سمعت عدي بن حاتم يقول كنت عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فجاءه رجلان احدهما
يشكو العيلة والآخر يشكو قطع السبيل ميگفت عدي بن حاتم بودم من نزد پيغمبر خدا پس آمد آنحضرت را دو مرد
يكي از ايشان شكايت ميكرد فقر و احتياج را و ديگر شكايت راه زنان ميكرد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما قطع السبيل فانه
لا يأتي عليك الا قليل حتى تخرج العير الى مكة بغير خفير پس فرمود آنحضرت اما راه زني پس تحقيق نمي آيد
مي برآيد قافله بسوي مكه بي سرداري عير بكسر عين و سكون تحتيه در اصل بمعني شتر است خفير بفتح خا معجمه كسي كه مردم
در پناه او باشند واما العيلة فان الساعة لا تقوم حتى يطوف احدكم بصدقته لا يجد من يقبلها منه ثم ليقفن ... اما فقر حاجت پس
قائم نميشود تا آنكه ميگردد يكي از شما بصدقه خود در حالي كه نيابد كسي را كه قبول كند از وي از جهت غنا و بي نيازي
كه فقر را برين نزديكي از مردم بر اندازد ثم ليقفن احدكم بين يدي الله ليس بينه وبينه حجاب ولا ترجمان يترجم له
مي ايستد يكي از شما پيش خداي تعالى كه نيست ميان او و ميان خدا پرده و كسي درميان كه از جانب او سخن كند
آنروز كه پيش مي آيد ثم ليقولن له الم اوتك مالا فليقولن بلى پس البته ميگويد پروردگار اي بنده آيا ندادم
ميگويد بلي آري خدا دادي ثم ليقولن الم ارسل اليك رسولا فليقولن بلى پس ميگويد آيا نفرستادم پيغمبري
آري فرستادي يعني تو را نعمت دادم و پيغمبر فرستادم كه اوامر و نواهي مرا بتو رسانيد و عذري در تقصيرات نمي باشد

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب مواقيت الصلاة

حدثنا ... ابن ... عن انس بن مالك ...

[illegible]

الا النار پس نظر میکند از جانب دست راست و نمی بیند مگر آتش دوزخ را پیش روی خود الا النار پس نظر میکند از جانب چپ و نمی بیند مگر آتش فليتقين احدكم النار ولو بشق تمرة پس بترسد هر یکی از شما آتش را از خود به صدقات اگرچه پاره خرما باشد فان لم يجد فبكلمة طيبة و اگر نیابد چیزی که تصدق کند پس بقول نیکو کند بحرفی خوش که دل سائل بدان خوش گردد تا رهایی یابد از آتش حدثنا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن بريد عن ابي بردة عن ابي موسى عن النبي صلى الله عليه وسلم

قال ليأتين على الناس زمان يطوف الرجل فيه بالصدقة من الذهب زر و هر آینه می آید بر مردم زمانی که بگردد مرد دران زمان بصدقه از طلا ثم لا يجد احدا ياخذها منه پس نمی یابد کسی را که بگیرد آن صدقه را از وی مقصود ازین تحریض است بر صدقه

کردن پیش از آنکه نیابد صدقه گیرنده را و یری الرجل الواحد یتبعه اربعون امرأة یلذن به من قلة الرجال و کثرة النساء و دیده میشود یک مردی که همراهی او میکنند و تابع وی میباشند چهل زن و پناه میگیرند بوی از کمی مردان و بسیاری زنان از بسیاری هرج و مرج و قتال که در آخر زمان خواهد شد و نیز واقع شده که در آخر زمان علم برداشته میشود و برداشتن علم برداشتن مردان و علما خواهد بود باب اتقوا النار ولو بشق تمرة و قليل من الصدقة پرهیز کنید و دور شوید از آتش دوزخ را اگرچه بیک پاره

از خرما باشد یا اندکی از صدقه باشد ومثل الذين ينفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله وتثبيتا من انفسهم كمثل جنة بربوة اصابها وابل فاتت اكلها ضعفين فان لم يصبها وابل فطل والله بما تعملون بصير ايود احدكم

ان تكون له جنة من نخيل واعناب تجري من تحتها الانهار له فيها من كل الثمرات يعني مثل کسانیکه انفاق میکنند مالهای خود را از برای طلب رضای خدا و برای ثابت گردانیدن بعض ذاتهای خود بر ایمان مانند باغی است بر جای بلند که از دور نمایانست رسیده است او را باران بسیار پس داده است میوه های را در حالیکه دو چند است و اگر نرسد آن باغ باران بسیار پس میرسد شبنم که بهمان تازه و خرم میباشد و خدا بکاری که میکنید بیناست باخلاص میکروه باشید یا دوست میدارد یکی از شما اینکه باشد مر او را باغی از خرما و انگور که جاری باشد از زیر آن جویها در حالیکه

مر او را در آن باغ از هر قسم میوها باشد حدثنا ابو قدامة عبيد الله بن سعيد قال حدثنا ابو النعمان هو الحكم ابن عبد الله البصري قال حدثنا شعبة عن سليمان عن ابي وائل عن ابي مسعود قال لما نزلت آية الصدقة كنا نحامل گفت ابو مسعود هرگاه نازل شد آیت صدقه بودیم ما که بار برداری میکردیم بر پشت خود و مزد میگرفتیم تا صدقه کنیم از آن فجاء رجل فتصدق بشيء كثير فقالوا مرائي پس آمد مردی و آن عبد الرحمن بن عوف است پس تصدق کرد بچیزی بسیار و مردیست که چهار هزار درهم آورد و گفت یا رسول الله من هشت هزار درهم داشتم چهار هزار برای عیال خود گذاشتم و چهار هزار آورده ام حضرت فرمود برکت کند خدا ترا در آنچه آوردی برای تصدق و در آنچه گذاشتی برای عیال پس مردم منافق طعن کردند که از روی ریا کرده است وجاء رجل فتصدق بصاع فقالوا ان الله لغني

عن صاع هذا پس آمد مردی و تصدق کرد بیک صاع پس گفتند منافقان که خدا بی نیاز است از عمل این مرد فنزلت الذين يلمزون المطوعين من المؤمنين في الصدقات والذين لا يجدون الا جهدهم الآية آن کسانیکه عیب میکنند تبرع کنندگان را از مسلمانان در صدقها و کسانی را که نمی یابند مگر طاقت خود را یعنی بقدر استطاعت اگرچه کم باشد صدقه میکنند تمام آیت اینست فيسخرون منهم سخر الله منهم ولهم عذاب اليم یعنی آنکه عیب میکنند و استهزا می نمایند از صدقه کنندگان خدا جزای استهزای ایشان میکند و مر ایشانراست عذاب دردناک حدثنا سعيد بن يحيى قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش عن شقيق عن ابي مسعود الانصاري قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا امرنا بالصدقة انطلق احدنا الى السوق فيحامل فيصيب المد

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب مواقيت الصلوة

که مخلوط به بیاض صبح باشد یا نیا نظر بسفیدی صبح پوشیده چادرها را از جهت تاریکی می آیند و شناخته نمی شدند اگرچه با وجود پوشش نیز به تیغ شعشعات نور روشنی خالص میتوان شناخت و این منافات ندارد بحدیث ابی برزه که در وقت العصر گذشت که می شناخت مرد همنشین خود را چه آن از نزدیک است همنشین را و این از دور و در این تفاوت تا آخر ظاهر غلس یک و اول اسفار است پیدا شدید چه اسفار به یک از مشایخ مذهب ما منقول است آنست که قرائت مسنون که از چهل تا شصت آیه باشد است بترتیل توانند خواند و بعد از فراغ از نماز اگر فرد اسهو و خللی در طهارت ظاهر شود ممکن باشد او را اعادهٔ وضو و نماز نمود که پیش از طلوع آفتاب و آنچه از حیرت خلاط قدری تاریکی میسر شود و مستمر ساند که تاریکی اندک باعث غلس تا اقتضاء نماز که شروع آن از اول اسفار بود و مستحب نزد ما تاخیر تا آخر است به نار روشنی خالص سفر که تعجیل طالع باشد و این تقریر بنائی بنا شده است نیز حدیث اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر که روایت کرده اند آن را بسیاری از صحابه با اختلاف الفاظ چون اسفروا بالصبح و اصبحوا بالصبح و اسفروا بالفجر تفقهوا و امثال این که الفظ تا اسفروا بالفجر و نحو آن اخراج کرده اند آن را اصحاب سنن و اکابر اهل حدیث و اسناد صحیح انکشاف و تنویر و انتشار او مست چنانکه گذشت و این دلالت کند بر استحباب تعجیل در اول غلس حمل کنند آن را بر ایقان تحقیق صبح و بعد این تاویل ظاهر است چه تحقیق اصل وقت بنای صحت صلوة است نه فضیلت اجر و روایت کرده ابن ابی شیبه و اسحاق بن راهویه و ابو داود و طیالسی در مسانید خود و طبرانی در معجم از حدیث ... آورده که گفت فرمود آنحضرت مر بلال را که یا بلال تنویر کن نماز صبح را تا آنکه ببینند مردم مواضع افتادن تیرهای خود را از اسفار و طبرانی ... روایت کرده و آن امام ابو محمد قاسم بن ثابت در کتاب غریب الحدیث باسناد خود که میگفت بود آنحضرت که نماز میگزارد صبح را وقتیکه سحر میکرد بسحار ... و در حدیث ابی برزه دلالت میکند بر مطابقت فعل و قول ... باشد بر آنچه مخالف قول مروی است از تغلیس ... آن محمول بر بیان جواز برای توسعه است باشد یا در اول امر بود و زنانی که حاضر میشدند ... آمدن نماز بجهت مزید ... بعد از آن منسوخ گشت با اسفار چنانکه منسوخ شد امر ... بقرار در بیوت و ما روایت ابن مسعود که اخراج کرده آن را ابو داود و ابن حبان که آنحضرت نماز فجر گذارد بغلس یک بار و دیگر باسفار کرد پس از آن بود نماز وی بغلس تا که وفات یافت و نیز باز عود نکرد باسفار ... آن را منذری ... اسامه بن زید ... لیثی است که کلام کرده اند در آن امام احمد گفته چیزی نیست

گفت ابو مسعود چون پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی وقتی که میفرمود ما را بصدقه میرفت یکی از ما بسوی بازار پس بار می برداشت
و اجرتی حاصل میکرد و پس میرسید مدی را از خرما و جز آن وان لبعضهم الیوم لمائة الف و تحقیق مر بعضی ازیشان را امروز
صد هزار بود حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن ابی اسحق قال سمعت عبد الله بن معقل قال سمعت
حاتما قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول اتقوا النار ولو بشق تمرة میفرمود دور دارید خود را از آتش اگرچه بیک پاره خرما باشد حدثنا
بشر بن محمد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر عن الزهری قال حدثنی عبد الله ابن ابی بکر بن حزم عن عروة عن
عائشة قالت دخلت امرأة معها ابنتان لها تسأل گفت عائشه در آمد زنی که با وی بود دو دختر او و سوال
میکند پس نیافت نزد من چیزی را غیر از یک خرما فاعطیتها ایاها فقسمتها بین ابنتیها ولم تأکل منها پس دادم من آن
خرما او را پس قسمت کرد آن زن خرما را میان هر دو دختر خود و نخورد از آن ثم قامت فخرجت پس ایستاد و رفت آن زن فدخل
النبی صلی الله علیه وسلم علینا پس در آمد پیغمبر خدا بر ما فاخبرته فقال النبی صلی الله علیه وسلم من ابتلی من هذه البنات بشیء
کن له سترا من النار کسی که مبتلا شود از مثال این دختران از اهل فقر و فاقه بچیزی باشد مر ورا پرده و مانع از در آمدن در دوزخ
مناسبت این حدیث بترجمه بجزو ثانی است که اتقوا بقلیل از صدقه است و ظاهر است که عائشه رضی الله عنها برای خدا تصدق
کرده و هر کاری که برای خدا کنند موجب اتقاء از دوزخ است و بعضی گفته اند مناسبت از آن جهت است که آن زن تصدق کرده بر دو طفل
خود و آن حضرت در حق او فرمود که این ابتلای او پرده است از آتش دوزخ و حق آنست که گویند مولف رح بحدیث مذکور در باب
استدلال بر تمام ترجمه میکند و درین حدیث همین تصدق بشق قلیل است **باب فضل صدقة الشحیح الصحیح** در بیان فضیلت
و ثواب صدقه تندرست غیر بیمار و بخیل شحیح مشتق از شح است بمعنی بخل با حرص لقوله تعالی یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما
رزقناکم من قبل ان یأتی یوم لا بیع فیه ولا خلة ولا شفاعة الی الظالمون و این فضیلت از جهت فرموده خداست ای
گروه جماعت که ایمان آورده اید بدهید از آنچه روزی کرده ایم شما را پیش از آمدن روزی که نیست سودی در آن روز و دوستی و آن روز
قیامت است که قدرت نمی باشد در آن روز بر تدارک تقصیرات زیرا که بیعی نیست که نفع کند و حاصل کنید مالی برای نفقه و دوستی نه
است که اعتماد کنید بر آن تا که شفاعت کنند و برهانند از عذاب و شفاعت نمی باشد در آن روز مگر باذن خدای مهربان مناسبت آیه بترجمه
و تائید آن از آن جهت است که در وی تحذیر است از درنگی صدقه که اهل بخل دارند و ترغیب است و استعمال آن و مبادرت بآن پیش
از موت و علامات آن و بی شبهه این معنی موجب فضیلت و ثواب خواهد بود وانفقوا مما رزقناکم من قبل ان یأتی احدکم الموت
الی آخرها و انفاق کنید از آنچه روزی کرده ایم شما را پیش از آنکه بیاید یکی از شما را مرگ و دیده باشند در آن وقت از عمل نیک حسرت
این آیه بترجمه از تقریر اول بوضوح پیوسته حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا عمارة بن القعقاع
قال حدثنا ابو زرعة قال حدثنا ابو هریرة قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله ای الصدقة
اعظم اجرا گفت ابوهریره آمد مردی بسوی پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پس گفت ای پیغمبر خدا کدام صدقه
بیشتر است از روی ثواب قال ان تصدق وانت صحیح شحیح تخشی الفقر و تأمل الغنی ولا تمهل فرمود افضل صدقات اینست
که تصدق میکنی و حال آنکه تندرستی و صحت داری و بخیلی بجانی که میترسی فقر را و طمع میکنی غنا را بجمع مال و درنگ نمیکنی تا
حتی اذا بلغت الحلقوم مراد وقتی که میرسد روح رگ گردن را که آن حالت غرغره است قلت لفلان کذا و لفلان کذا
وقد کان لفلان میگویی و وصیت میکنی مر فلان را چنین است و فلان را چنین و تحقیق بوده است مر فلان را که وارث است

وتعيين شده باجازت او اگر زياده بر ثلث باشد **باب** اين باب ترجمه ندارد و در بعضى روايات ساقط است وحديث مذكور متعلق بباب سابق است **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا ابو عوانة عن فراس عن الشعبى عن مسروق عن عائشة ان بعض ازواج النبى صلى الله عليه وسلم قلن خبر داده است از عائشه كه بعضى زنان پيغمبر گفتند مر آنحضرت را صلى الله عليه وسلم اينا اسرع بك لحوقا قال اطولكن يدا كدامين از ما زنان زودتر است بتو از روى پيوستن بعد از موت فرمود درازترين شما از روى دست يعنى هر كه دست او درازتر است بيشتر از همه من مى پيوند فاخذوا قصبة يذرعونها پس گرفتند زنان نى پاره و در حالى كه گز ميكنند دستها را و در اكثر روايات فاخذوا قصبة يذرعونها بصيغه جمع مذكر است و توجيه گفته اند كه ضمير راجع بجمع است بجهت نساء از قبيل قوله تعالى وكانت من القانتين و قوله ان شئت حرمت النساء سواكم عدول كرده اند بتذكير از جهت تعظيم ايشان فكانت سودة اطولهن يدا پس بود سوده درازترين اين زنان از روى جارحهٔ دست فعلمنا بعد انما كانت طول يدها الصدقة پس دانستيم بعد از ان حال يا بعد از انكه سوده اول نمرده اين را كه بود طول يد صدقه يعنى مراد آنحضرت از طول يد كثرت عطاست نه عضو مخصوص كه بطريق مجاز از ان تعبير فرموده وكانت اسرعنا لحوقا به صلى الله عليه وسلم وكانت تحب الصدقة و بود زودترين ما از روى لحوق بآنحضرت و بود كه دوست ميداشت صدقه كردن را ظاهر سياق حديث آنست كه ضمير كانت بسوده باشد و اين وهم است مشهور نزد علماى اين شان آنست كه اول كسى كه از ازواج مطهره رحلت كرده زينب بنت جحش است گفته اند كه بعد كانت زينب از قلم ناسخ افتاده است يا از مولف رح افتاده حافظ ابن حجر ميگويد نزد من آنست كه از ابى عوانه افتاده است بعضى گويند كه مولف درين حديث اختصار كرده و اين قول وكانت الخ جزء حديث ديگر است تصريح بآن نكرده از جهت شهرت امر و اكتفا كرده بر حكايت والله اعلم **باب** صدقة العلانية در بيان صدقه آشكارا و قوله الذين ينفقون اموالهم بالليل والنهار سرا وعلانية الاية و بيان قول خدا كسانيكه انفاق ميكنند مالهاى خود را بشب و روز پنهان و آشكارا اكثر مفسران بر آنند كه اين آيت نازل شده در حق امير المومنين على بن ابيطالب رضى الله تعالى عنه بود نزد وى چهار درهم يكى بشب انفاق كرد و يكى بروز و يكى پنهان و يكى آشكارا مولف درين باب حديثى بشرط خود نيافته و در روايت مستملى اين باب باعنوان مذكور نيست **باب** صدقة السر در بيان فضيلت صدقه پنهانى وقال ابو هريرة عن النبى صلى الله عليه وسلم ورجل تصدق بصدقة فاخفاها حتى لا تعلم شماله ما تنفق يمينه اين جزء حديثى است كه مولف موصول آورده در باب فضيلت من جلس فى المسجد ينتظر الصلوة و رجل عطف است بر ما قبل حديث معنى آنكه مردى تصدق كرد بصدقه پس پنهان كرد آن را تا آنكه نميداند دست چپ او چيزى كه كرده است دست راست او و اين كنايت است از مبالغه در پنهان دادن صدقه از مردم و تواند كه كنايت باشد از فراموشى آنچه داده و اين هر دو معنى محمود است نزد كرام خير عادة بر خفاء اين حديث ذكر تمام اسناد مى آورد گنجايش نداشت گويا اكتفا كرده بآنچه گذشته وقوله ان تبدوا الصدقات فنعما هى وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خير لكم الاية و در بيان فرموده خدا اگر آشكارا كنيد صدقها را پس نيكوست اين اظهار و اگر پنهان كنيد و بدهيد فقرا را پس اين اخفا بهتر است مر شما را از اظهار كه در ان دورى اند يا از نزديكى با عز و آبروى فقر است گويند اين آيت نازل شده در شان ابو بكر و عمر كه در تجهيز جيش عسرت صدقها آوردند عمر نصف مال خود را آورد و ابو بكر هر چه در خانه داشت ايثار كرد **باب** اذا تصدق على غنى وهو لا يعلم در حق كه صدقه كرد يكى بر غنى كه صاحب نصاب باشد و حال آنكه نميداند كه او غنى است يعنى مقبول است صدقه او **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه ... قال مرويست از ابى هريره كه تحقيق پيغمبر خدا ...

الجزء الثانى من تيسير القارى شيخ الاسلام | كتاب مواقيت الصلوة

من الصلوة ركعة درين ترجمه نماز مطلق است از قيد عصر و فجر خواه مراد نفس نماز گيرند يا وقت آن بتقدير مضاف عام است از ترجمه سابق مثل سابق نماز را **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن ابى سلمة بن عبد الرحمن عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال من ادرك ركعة من الصلوة فقد ادرك الصلوة كسيكه يافت از نماز هر نمازى كه باشد ركعتى را از وقت آن ابتدا را پس بتحقيق دريافت ثواب ادا را اگر چه همه نماز واقع در غير وقت شد يا دريافت از وقت نماز بمقدار يك ركعت وقت را پس بتحقيق دريافت وقت ادا گفته اند كه معنى چنين باشد كسى كه دريافت از نماز جماعت يكركعت را با امام پس بتحقيق دريافت آن را يعنى ثواب و فضيلت جماعت را و اكثرى حمل بر اين حديث كرده كه حكم مادون ركعت بر خلاف است تا آنكه تصريح كرده اند در جمعه بگزاردن چهار ركعت در صورت ادراك ما دون ركعت و علماء حنفيه كه قائل مفهوم مخالف نيستند گويند چون تكبيره بند پيش از سلام امام دو ركعت گذارد و حديث ما ادركتم فصلوا وما فاتكم فاقضوا شامل است ركعت و ما دون آن را **باب** الصلوة بعد الفجر حتى ترتفع الشمس حكم نماز بعد نماز فجر تا آنكه بلند شود در آفتاب تخصيص فجر با آنكه احاديث در عصر نيز مشتمل اند بجهت تقديم ذكر آنست درين احاديث يا بجهت آنكه مرويست نماز آنحضرت بعد عصر بخلاف فجر **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا هشام عن قتادة عن ابى العالية عن ابن عباس قال شهد عندى رجال مرضيون گفت ابن عباس خبر دادند نزد من مردان پسنديده يعنى شك نيست در راستى و دينداری آنها و ارضاهم عندى عمر و پسنديده ترين ايشان نزد من عمر فاروق بود رضى الله عنه ان النبى صلى الله عليه وآله وسلم نهى عن الصلوة بعد الصبح حتى تشرق الشمس بتحقيق آنحضرت منع فرمود از نماز بعد نماز صبح تا آنكه بلند گردد و روشن شود آفتاب تشرق بضم اول از اشراق بمعنى ارتفاع و اضاءت و مؤيد آنست حديث ابى سعيد در باب ما بعد حتى ترتفع و بفتح اول و ضم راء نيز مرويست از شروق بمعنى طلوع و مؤيد آنست حديث ابى هريره و در آفتاب حتى تطلع مراد از طلوع موصوف بارتفاع جامع است ميان

قال رجل لاتصدقن بصدقة گفت مردی از بنی اسرائیل سوگند بخدا صدقه دهم بصدقه امشب چنانکه مسلم روایت کرده است فخرج بصدقته پس برآمد بصدقه خود که نیت کرده بود بدهد تا بنهد آنرا در دست سارق پس نهاد آن صدقه را در دست دزدی کوری نمیدانست که دزد است فاصبحوا یتحدثون تصدق علی سارق پس صباح کردند قوم سخن میکردند که صدقه کرده شد بر دست دزدی امشب اخبار است بر سبیل تعجب یا انکار فقال اللهم لک الحمد پس گفت متصدق ای پروردگار مرا شکر است مرترا که این صدقه من برآنکه تو واقع شد بارادت من واراده تو که جمیل است و مستوجب حمد لاتصدقن بصدقة و الله که تصدق میکنم امشب بصدقه بر کسی که مستحق باشد فخرج بصدقته فوضعها فی ید زانیة پس برآمد باصدقه خود پس نهاد آن صدقه را در دست زنی بدکار فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلة علی زانیة پس صبح کردند مردم سخن میکردند که صدقه داده شد امشب بر زنی زانیه فقال اللهم لک الحمد پس گفت خداوندا مرترا است سپاس علی زانیة یعنی بر تصدق من که بر زانیه واقع شد چون بارادت تست آنرا کرم میدانم و موجب سپاس می شناسم لاتصدقن بصدقة فخرج بصدقته فوضعها فی ید غنی فاصبحوا یتحدثون تصدق علی غنی فقال اللهم لک الحمد علی سارق وعلی زانیة وعلی غنی ترجمه معلوم شد فاتی فقیل له پس آورده شد آن صدقه کننده را او نشسته یعنی گفته شد مرورا این معامله در خواب یا شنید یا تفی را یا دیده خبر داد او را پیغمبری یا عالمی باین مقوله اما صدقتک علی سارق فلعله ان یستعف عن سرقته اما صدقه تو بر دزد پس شاید که پاک شود دیگر نکند این صدقه را نفقه می خود اما الزانیة فلعلها ان تستعف عن زناها اما زانیه پس شاید که آن زن پاک گردد دیگر نکند این صدقه از زنا می خود اما الغنی فلعله ان یعتبر فینفق مما اعطاه الله اما مالدار پس شاید که او آگاه گردد و متنبه شود پس وی هم انفاق کند از مالی که داده است او را خداوند سبحانه پوشیده نماند که حدیث عام است در صدقه واجب و نفل بلکه سوق کلام که این متصدق که را عادت کرده نیز ناظر بعدم وجوب است و آن حضرت محمل بجواز مود لی رد و انکار پس از قبیل تقریر خواهد بود و آنست مذهب ابی حنیفة و محمد رضی الله عنهما در زکوة اگر بر غنی واقع شود اعاده و آن واجب نیست

باب اذا تصدق علی ابنه وهو لا یشعر وقتی که تصدق کند بر پسر خود و حال آنکه شعور ندارد که پسر اوست روایت است اثنا که درین وقت حکم اجنبی دارد

حدثنا محمد بن یوسف قال حدثنا اسرائیل قال حدثنا ابو الجویریة ان معن بن یزید حدثه قال بایعت رسول الله صلی الله علیه وسلم انا وابی وجدی گفت من بیعت کردم پیغمبر خدا را و پدر من و جد من وخطب علی فانکحنی وخطبه کرد پیغمبر یعنی طلب نکاح کرد پس اجابت کردم گفته اند فاعل خطب آن حضرت است زیرا که مقصود راوی بیان احوال است که آن حضرت کرده اند از مبایعت و انکاح بعضی گویند فاعل پدر اوست یزید مذکور وخاصمت الیه وتراع کردم پیش وی یعنی بسوی آنحضرت وکان ابی یزید اخرج دنانیر یتصدق بها فوضعها عند رجل فی المسجد فجئت فاخذتها و بود پدر من که یزید است برآورده بود دیناری چند که تصدق میکند بآن پس نهاد آن دینارها را نزد مردی در مسجد پس آمدم و گرفتم آنرا ظاهر این عبارت آنست که نزد وی گذاشته بود و وی را اذن داده که بر محتاجی تصدق کند فاتیته بها پس آمدم من پیش آن دنانیر فقال والله ما ایاک اردت پس گفت یزید سوگند بخدا ترا نخواسته بودم که بگیری یعنی مطلق گفته بودم برای آنکه دهد صدقه من بر وی فخاصمته الی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس خصومت کردم یزید را بسوی پیغمبر خدا این تفسیر همان خصومت است که بالا مذکور شد فقال لک ما نویت یا یزید پس فرمود آنحضرت مرترا است چیزی که نیت کرده ای یزید اجر صدقه آنکه تو نیت کرده که بر محتاج تصدق کنی و پسر تو محتاج بود ولک ما اخذت یا معن و مرترا است چیزی که گرفتی یعنی حلال است گرفتن آن که از روی احتیاج گرفته مطابقت حدیث بترجمه خالی از تکلف نیست در ترجمه واقع شده که قصد ...

انوار الشیخ الاسلام کتاب مواقیت الصلوة

کشند بر بسیه نماند که بسیار است و اینجا معلوم شد که بسیار است و آن حضرت تجویز کرد برای پسر سبب در ترجمه قید ناراستن فائده ندارد مگر آنکه تحریم استدلال کرده مولف بر حکم مذکور در ترجمه باین حدیث یعنی رگاه بعد از دانستن آنکه پسر بود تجویز آنحضرت درست شده در صورتی که معلوم نشود بطریق اولی خواهد بود باب الصدقة باليمين در بیان حکم صدقه بدست راست و آب [illegible] متبوعین هم خوانده اند بر این تقدیر یعنی آنکه صدقه بدست راست بهتر است حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن عبيد الله قال حدثني خبيب بن عبد الرحمن عن حفص بن عاصم عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال سبعة يظلهم الله في ظله يوم لا ظل إلا ظله فرمود هفت کس اند که سایه میکند ایشان را الله تعالی در سایه خود روزی که نیست سایه مگر سایه او و مراد سایه عرش اوست یا سایه جنت و طوبی نیز اراده کرده اند و اضافت اضافت تشریف است روزی که نیست سایه مگر سایه او و آن روز قیامت است که آفتاب نزدیک بسرها باشد بر مردم در نهایت تب و تاب خواهند بود امام عدل پادشاه و والی امور مسلمانان که تمام تابع احکام شریعت است وشاب نشأ في عبادة الله و جوانی که بر آمده است در عبادت خدا یعنی در هنگام جوانی ایام غلبه شهوت و هوای نفسانی است برخلاف مقتضا این نشأ عبادت میکند خدا را ورجل معلق قلبه في المسجد و مردی که آویخته است دل او در مسجد یعنی اگر بر آمده است از مسجد بحاجتی نگران است که کی وقت نماز دیگر برسد تا در آید بمسجد ورجلان تحابا في الله و دو کس که دوست دارند یکدیگر را از جهت خدا نه برای غرض دنیوی اجتمعا عليه وتفرقا عليه یکجا شده اند بر محبت الهی و جدا شده اند بر محبت الهی یعنی در جمع شدن و جدا شدن هم بر آن محبت ثابت اند ورجل دعته امرأة ذات منصب وجمال فقال إني أخاف الله و مردی که خواند او را زنی صاحب نسب شریف و خوبی برای زنا پس گفت تحقیق من میترسم خدا را و معصیت او نمی توانم کرد و بعضی گویند مراد آنست که خواند او را این قسم زنی برای نکاح و گوید میترسم خدا را که مشغول شوم بکسب معیشت و باز مانم از عبادت خدا یا آنکه میترسم که از عهدهٔ ادای حق تو بر نیایم از جهت اشتغال من بعبادت الهی تعالی ورجل تصدق بصدقة فأخفاها حتى لا تعلم شماله ما تنفق يمينه و مردی که صدقه کرد پس پوشیده نمود تا آنکه نمیداند دست چپ چیزی را که نفقه میکند دست راست او ورجل ذكر الله خاليا ففاضت عيناه و مردی که یاد کرد خدا را در حالی که خلوت دار بود یا در حالیکه نظر بر مردم نمی اندود و ریا و سمعه را در آن راه نیست پس ریخت اشک چشمهای او از ترس خدا بیاد صفات جلال یا از شوق بیاد صفات جمال یا بیاد آن محبوب حقیقی بجوش محبت ذاتی اللهم ارزقنا حدثنا علي بن الجعد قال أخبرنا شعبة قال أخبرني معبد بن خالد قال سمعت حارثة بن وهب الخزاعي يقول سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول تصدقوا فسيأتي عليكم زمان يمشي الرجل بصدقته میگفت حارثه شنیدم پیغمبر خدا را میفرمود صدقه دهید که زود است که بیاید بر شما وقتی که میرود مرد بصدقه خود فيقول الرجل لو جئت بها بالأمس لقبلتها منك وأما اليوم فلا حاجة لي فيها پس میگوید مردی که برد برای تصدق مسکینی اگر می آوردی آنرا دیروز قبول میکردم آنرا امروز پس نیست حاجتی مراد در این صدقه از جهت کثرت اموال که در آخر ایام دنیا بدست مردم خواهد افتاد و یا آنکه از جهت انقراض ایام دنیا و سپری شدن حاجتهای زندگانی باشد باب من أمر خادمه بالصدقة ولم يناول بنفسه کسی که فرمود خادم خود را بصدقه دادن و مباشرت نکرد بذات خود یعنی بدیگری فرمود که از جانب او بدهد روا است و اجر آن بوی میرسد وقال أبو موسى عن النبي صلى الله عليه وسلم هو أحد المتصدقين وگفت ابو موسی اشعری از پیغمبر خدا که آن خادم و واسطه یکی از دو صدقه کننده است در یافتن ثواب حدثنا عثمان بن أبي شيبة قال حدثنا جرير عن منصور عن شقيق عن مسروق عن عائشة قالت قال النبي صلى الله عليه وسلم إذا أنفقت المرأة من طعام بيتها غير مفسدة گفت عائشه فرمود پیغمبر خدا وقتی که نفقه کند زن از طعام شوهر خود که در خانه آن زن است و تصرف

کتاب مواقیت الصلوة

بلکن داد به اذن صریح یا بعرف در حالی که غیر مُفسد باشد زنرا ست از صدقه مرد یعنی شوهر ثواب آن قسمت که ذلک نرا ست کرد و نفقه در امر و نزدیک امراة

صریح روایت نیست حضرت مس و زنی که مرد او بخیل بود کانت فما ابن هلیا النفقة ولند بها بیع ما کسب ذلک فان هنا ذلک لا ینقص

بعض جواب بعض شیئاً باشد مرد از زن را ثواب آن نفقه بسبب آنکه انفاق کرده است و مر شوهر او را بسبب آنکه

حاصل کرده و مرد خزانچی را مانند آن ثواب است در حالی که کم نمیکند بعضی ایشان مر دوم ثواب بعضی را چیزی **باب** لا صدقة

الا عن ظهر غنى نیست صدقه کامل مگر آنکه از غنی باشد یعنی بعد آنکه آدمی از مال خود بعد آنکه نگهدارد بقدر کفایت معیشت خود را

از عمی الستة نقل کرده یعنی مستظهر بود بر آن صدقه بر نوائب حوادث حاصل آنکه بی نیاز باشد از این حالی که صدقه کرد است و من تصدق وهو محتاج

او اهله محتاج او علیه دین فالدین احق ان یقضی من الصدقة والعتق والهبة یا کسی که بر وی قرض است پس قرض مر او را

تراست اینکه ادا کرده شود از صدقه و آزاد کردن و بخشیدن وهو رد علیه لیس له ان یتلف اموال الناس و آن تصدق

مردود است بر وی و مقبول نیست اما آنکه ادای دین واجب است و تصدق واجب نیست وقال النبي صلى الله عليه وسلم

من اخذ اموال الناس يريد اتلافها اتلفه الله عليه و فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی کسی که گرفت مالهای مردم را

که میخواهد تلف کند آنرا تلف کند و ضایع گرداند او را خدای بزرگ یعنی هر کسی که تلف کند مالهای مردم گویا در این مال حقوق

دیگران متعلق شده است اگر [illegible] باشد الا ان یکون معروفا بالصبر فیؤثر علی نفسه ولو کان به خصاصة مگر آنکه باشد مشهور

در تقریر بصبر و شکیبائی بر فقر و فاقه پس اختیار میکند بر نفس خود فقرا را و اگر چه باشد بوی حاجتی و تقدیم میکند حاجت آنها را بر حاجت

خود استثنا کرده است مولف از ترجمه که گفته بود لا صدقة الا عن ظهر غنى یا از قول او و من اخذ الخ یا ستثنی منقطع است کفعل ابی بکر

حین تصدق بماله چنانکه فعل ابوبکر است رضی الله عنه وقتی که تصدیق کرد همه مال خود را وکذلک آثر الانصار المهاجرین

و همچنین اختیار کردند انصار مهاجران را شریک کردند در اموال خود و نهی النبي صلى الله عليه وسلم عن اضاعة المال فليس له

ان يضيع اموال الناس بعلة الصدقة و منع کرد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی از تلف کردن مال خود پس نمیرسد مر آن شخص را

که ضایع کند بعلت صدقه مالهای مردم را که قرض آنها بر ذمه او است وقال كعب بن مالك قلت يا رسول الله ان من توبتي

ان انخلع من مالي صدقة الى الله والى رسوله و گفت کعب بن مالک که از جمله تخلف کنندگان از غزوه تبوک بود

و آن حضرت او را زجر کرده و از پیش خود راند و وی را بلای عظیم در ابتلا انداخته و حالی غریب رو داده آخر حق جل شانه قبول

توبه او کرده و این آیت فرستاد و علی الثلاثة الذین خلفوا پس آنحضرت او را طلبیده و این آیت بر وی خواند وی گفت

ای رسول خدا از توبه من است که بر آیم از جمله مال خود در حالی که صدقه باشد منتهی باشد این صدقه بسوی خدا و رسول خدا

یعنی صرف شود در رضای خدا و رسول خدا قال امسك عليك بعض مالك فهو خير لك فرمود آنحضرت نگهدار

بر خود پاره مال خود را او این بهتر است مر ترا تو شده ناکه چون مقام صدیق اکبر ارفع بود در صبر و توکل و یقین بر اقیت حق جل

شانه او را منع نکرد از انفاق جمیع مال بلکه استحسان فرمود بر این انفاق قلت فاني امسك سهمي الذي بخيبر تسم

من نگهمیدارم حصه خود را که از غنیمت خیبر بود **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله عن يونس عن الزهري قال اخبرني

سعيد بن المسيب انه سمع ابا هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال خير الصدقة ما كان عن ظهر غنى فرمود بهترین

صدقها صدقه ای است که باشد از ظهر غنا و زیاده باشد از قدر حاجت ضروریه و ابدأ بمن تعول و ابتدا کن بکسی که واجب است

[illegible]

نفقه وی بر توی واهمی نفقه عیال نیز تو با ما فرموده اند **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا وهيب قال حدثنا هشام عن ابيه عن حكيم بن حزام عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اليد العليا خير من اليد السفلى فرموده دست بلند بهتر است از دست پست بلند عبارت از دست بخشنده است و دست پست از دست گیرنده وابدأ بمن تعول وخير الصدقة ما كان عن ظهر غنى ومن يستعفف يعفه الله وکسی که طالب عفت کند عفت از حرام باز داشتن خود را و ترک سوال کردن باز میدارد او را خدا از سوال و حرام و حرام امید بار اوبرین قصد او ومن يستغن يغنه الله تعالى وکسی که طالب بی نیازی کند بی نیاز میگرداند او را خدا وعن وهيب قال حدثنا هشام عن ابيه عن ابی هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم بهذا يعنى همچنانکه بسند مذکور از حکیم بن حزام آمده از ابی هریره نیز همین حدیث روایت کرده است **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن نافع عن ابن عمر قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم ح وحدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وهو على المنبر وذكر الصدقة والتعفف والمسئلة فرموده آنحضرت و حال آنکه بر منبر بود و خطبه میخواند و ذکر صدقه و عفت و سوال کردن و بیان فرمود حسن و قبح هر یک را اليد العليا خير من اليد السفلى این مقوله قال است واليد العليا هى المنفقة واليد السفلى هى السائلة دست بالا همین دست نفاق کننده است و دست سفلی همین دست سوال کننده و مختار آنست که این تفسیر هم منقول از آن حضرت است روایات متعدده درین معنی آمده و بعضی گویند که در حدیث ابن عمر مدرج است از ابن عمر **باب** المنان بما اعطى باب در بیان نکوهش کسیکه منت نهنده است بچیزی که بخشیده لقوله تعالى الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله ثم لا يتبعون ما انفقوا منا ولا اذى الآية آنانکه انفاق میکنند مالهای خود را در راه خدا پس از پی نمیکنند مالی را که انفاق کرده اند منت را و نه آزار را بر کسی که بخشیده اند و آن منت فرمودن و خوار داشتن و آزار گفتن تتمه آیت لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون مر ایشان راست ثواب بر خدا چنانکه دیگری از حساب آن نمیتواند بر آمد و ترسی نیست بر ایشان از احوال قیامت و نه ایشان اندوه خوانند بر فوات مالی که داده اند نازل شده است این آیت درباره عثمان بن عفان رضی الله عنه که در تجهیز جیش عسرت هزار شتر با پالان و جل داده و در باب عبد الرحمن بن عوف که چهار هزار درهم نزد آنحضرت برای فقرا آورده و مولف درین باب حدیثی بر شرط خود نیافته و در مسلم بروایت ابی ذر مرفوعا آورده ثلثة لا يكلمهم الله يوم القيامة المنان الذي لا يعطى شيئا الا منه الی ... مناسبت این آیه بترجمه ظاهر است از آنکه عدم خوف و حزن در انفاق بر وی از شرط عدم منت و اذا است پس آنانکه منت می نهند ازین مثوبت محروم و در زمره خسر الدنيا والآخرة خواهند بود و غالب نشا آنست بخل و محبت و کراهت نسیمه بهتر ازین خواهد بود **باب** من احب تعجيل الصدقة من يومها در فضیلت کسی که دوست دارد که در یکشنبه صدقه فرض النفل از روی که بروی لازم شد ادای آن و قدرت دارد بر آن اندرین آنکه مانعی پیش آید و مال از دست بدر **حدثنا** ابو عاصم عن عمر بن سعيد عن ابن ابی مليكة ان عقبة بن الحارث حدثه قال صلى بنا النبي صلى الله عليه وسلم العصر فاسرع ثم دخل البيت فلم يلبث ان خرج عقبه حدیث کرد ابو ملیکه را گفت نماز گزارد با ما پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی نماز عصر پس شتاب کرد در فراغ از نماز پس در آمد در خانه او درنگ نکرد بر آمدن را فقلت او قيل له عقبه گوید پس گفتم و پرسیدم از سبب عجلت در آمدن بخانه یا گفته شد مر آنحضرت را شک از راوی است فقال كنت خلفت في البيت تبرا من الصدقة فكرهت ان ابيته فقسمته پس فرمود آنحضرت بودم من گذاشته بودم در خانه ریزه زری که آن از صدقه بود پس ناخوش داشتم

انکه شب کنم انما پس بر قسم قسمت کردم آنرا بر فقرا مولف رحمه الله ترجمه کرد این حدیث را باستحباب تعجیل به صدقه اگر کراهت تاخیر ترجمه میکرد موافق تر بالفاظ حدیث لیکن چون قصد او استنباط احکام است باین طریقه ایراد نمود باب التحریض على الصدقة والشفاعة فيها در بیان برانگیختن دیگران را بر صدقه دادن و بیان ثوابی که در شفاعت کردن در آن

حدثنا مسلم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عدي عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال خرج النبي صلى الله عليه وسلم يوم عيد گفت ابن عباس برآمد آنحضرت روز عیدی و آن عید فطر بود چنانکه تصریح بآن کرده در خطبه بعد عيد فصلى ركعتين لم يصل قبل ولا بعد پس گزارد دو رکعت نه پیش و نه بعد که نگذارده بود پیش ازان و نه بعد ازان ثم مال على النساء ومعه بلال فوعظهن وامرهن ان يتصدقن پس میل کرد بر زنان که در صف نماز بودند و بلال با وی بود پس پند کرد ایشانرا و فرمود این را که تصدق کنند فجعلت المرأة تلقي القلب والخرص پس گشت زن که می انداخت سوار و گوشواره را برای تصدق این حدیث در صلوة العیدین بتفصیل گذشته است قلب بضم قاف و سکون لام آخر آن باء موحده است بمعنی سوار و خرص بضم خاء معجمه و سکون راء آخر صاد مهمله بمعنی گوشواره حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا عبد الواحد حدثنا ابو بردة بن عبد الله بن ابي بردة قال حدثنا ابو بردة بن ابي موسى عن ابيه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جاءه السائل او طلبت اليه حاجة مرویست از ابی موسی که روایت کرده از پدر خود قیس گفت بود پیغمبر خدا چون آمدی آنحضرت را سائلی یا طلب کرده شدی بآنحضرت حاجتی قال اشفعوا تؤجروا گفت شفاعت کنید برای سائل تا ثواب داده شوید ويقضي الله على لسان نبيه ما شاء و جاری میکرد خدا بر زبان پیغمبر خدا آنچه میخواست از شفاعت سائل و اعطاء این هم از جمله مکارم اخلاق آنحضرت بود که مردم دیگر را نیز بر تقریب ثواب میفرمود حدثنا صدقة بن الفضل قال اخبرنا عبدة عن هشام عن فاطمة عن اسماء قالت قال لي النبي صلى الله عليه وسلم لا توكي فيوكى عليك مبند سر کیسه مال را بس بسته شود بر تو و کار رشته که مرشک بوی می بند حدثنا عثمان بن ابي شيبة عن عبدة وقال لا تحصي فيحصي الله عليك شما روا اندازه مکن صدقه را پس اینکه اندازه کند خدا بر تو رزق را و قطع برکت کند بر تو باب التحريض على الصدقة بما استطاع در بیان فضیلت صدقه بقدر توانائی حدثنا ابو عاصم عن ابن جريج ح وحدثني محمد بن عبد الرحيم عن حجاج بن محمد عن ابن جريج قال اخبرني ابن ابي مليكة عن عباد بن عبد الله بن الزبير اخبره عن اسماء ابنة ابي بكر انها جاءت الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال لا توعي فيوعي الله عليك نگاه مدار و امساک مکن چیز را پس نگاه دارد خدا بر تو ارضخي ما استطعت عطا کن قلیل القدر توانائی خود را رضخ بفتح راء و ضاد معجمه بمعنی عطا قلیل است باب الصدقة تكفر الخطيئة صدقه کفارت میکند گناه را حدثنا قتيبة قال حدثنا جرير عن الاعمش عن ابي وائل عن حذيفة قال قال عمر بن الخطاب ايكم يحفظ حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الفتنة گفت حذیفه گفت عمر بن خطاب رضی الله عنه کدامی شما یاد میدارد حدیث پیغمبر خدا را که در باب فتنه و ابتلای آدمی واقع شده قال قلت انا احفظه كما قال گفت حذیفه گفتم من یاد دارم آن حدیث را چنانکه فرموده است قال انك عليه لجريء گفت عمر بتحقیق تو بر حدیث کردن ازان حضرت بسیار دلیری فكيف قال پس بگو که چگونه فرموده قال قلت فتنة الرجل في اهله وماله وجاره گفت حذیفه گفتم فتنه مرد و ابتلا او در زن اوست که پیش می آید او را از زن او ملال نفقه او و بعضی در فرزند او از محبت و گرفتاری با صلاح حال و در مال او از کسب مال و مسابقه او که حق آنرا ادا نکند تكفرها الصلوة والصدقة والمعروف کفارت میکند آنها را نماز و صدقه و امر بمعروف قال سليمان قد كان يقول

بیان نماز کردن بعد از عصر و بر عصر دو رکعت بعد عصر و تفسیر مرجع ... از کلام عایشه وكان النبي صلى الله عليه وسلم يصليهما ... دو رکعت و بر خیال ضعفت ولا يصليهما في المسجد مخافة ان يثقل على امته ... سکر تشبه ... حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن هشام قال اخبرني ابي قال قالت عائشة يا ابن اختي ما ترك النبي ... السجدتين بعد العصر عندي قط ... حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا عبد الواحد بن زياد قال حدثنا الشيباني ... سليمان قال حدثنا عبد الرحمن بن الاسود عن ابيه عن عائشة قالت ركعتان لم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يدعهما سرا ولا علانية ركعتان قبل صلوة الصبح وركعتان بعد العصر ... حدثنا محمد بن عرعرة قال حدثنا شعبة عن ابي اسحاق قال رأيت الاسود ومسروقا شهدا على عائشة قالت ما كان النبي صلى الله عليه وسلم ياتيني في يوم بعد العصر الا صلى ركعتين ...

گفت سلیمان یعنی اعمش که روایت از ابی وائل شقیق بود ابووائل که میگفت گاهی الصدقة والصلوة والامر بالمعروف والنهی عن المنکر
یعنی زیاده دیگر و نهی از منکر را و بجای قول المعروف الامر بالمعروف قال لیس هذا ارید ولکنی ارید التی تموج کما یموج البحر گفت عمر نیست این فتنه
که میخواهم از تو ذکر حدیث آنرا ولیکن میخواهم فتنه را که موج میزند چو موج دریا قال قلت لیس علیک منها یا امیر المؤمنین بأس گفت
حذیفه گفتم نیست بر تو از آن فتنه باکی یا امیر المؤمنین بینك وبینها باب مغلق میان تو و میان آن فتنه دریست بسته
قال فیکسر الباب ام یفتح گفت عمر پس شکسته میشود در یا کشاده می شود که باز توان بست قال قلت لا بل یکسر
گفت حذیفه گفتم نی کشاده نمیشود بلکه شکسته می شود قال فانه اذا کسر لم یغلق ابدا گفت عمر پس تحقیق آن در وقتی که شکسته
میشود بسته نمی شود دائم تا قیامت قال قلت اجل گفت حذیفه گفتم آری لیکن بسته نمیشود فهبنا ان نسأله من الباب
یاران حذیفه گویند پس ترسیدیم اینکه بپرسیم حذیفه را که کیست آن در چه حذیفه مردی مهیب بود یاران او ترسیدند که از وی
بی محابا پرسند و نیز این امری مهیب ناک بود از پرسیدن آن ملاحظه داشتند فقلنا لمسروق سله قال فسأله فقال عمر
پس گفتیم مسروق را که بزرگتر بود در یاران ما که بپرس حذیفه را گفت ابووائل پس پرسید مسروق حذیفه را پس گفت
آن در عمر است که بعد از وی فتنها قایم خواهند شد قال قلنا فعلم عمر من تعنی قال نعم کما ان دون غد لیلة گفت ابووائل
پس گفتیم آیا دانست عمر کسی را که میخواهی تو گفت آری دانست عمر چنانچه شک نیست در آنکه شب قریب تر از فرداست وذلك
انی حدثته حدیثا لیس بالاغالیط و این دانستن عمر ثابت است از آنکه تحقیق حدیث کرده ام او را حدیثی که نیست از شبهات
اغالیط جمع اغلوطه است **باب** من تصدق فی الشرك ثم اسلم در حالی که صدقه کند در حالت کفر پس از آن آورده آیا ثابت
وارد یا نه **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام قال اخبرنا معمر عن الزهری عن عروة عن حکیم بن حزام قال قلت یا رسول الله
ارأیت اشیاء کنت اتحنث بها فی الجاهلیة من صدقة او عتاقة وصلة رحم فهل فیها من اجر گفت حکیم بن حزام
گفتم ای رسول خدا آیا میدانی چیزها را که عبادت میکردم بآن در ایام جاهلیت از صدقه یا آزاد کردن بنده برای خدا و رعایت کنند
رحم آیا ثوابی خواهد بود مراد درین عبادات فقال النبی صلی الله علیه وسلم اسلمت علی ما سلف من خیر پس فرمود
آن حضرت اسلام آوردی بقبول هر چیزی که پیش واقع شده از نیکی که آنرا گویند حسنات کافر وقتی که ختم شود مرورا با اسلام
مقبول است و حساب کرده میشود و باعمال حسنه و تائید میکند ظاهر این حدیث را آنچه که در حدیث ابو سعید خدری
واقع است و دارقطنی مرفوع در غرائب مالك آورده وقتی که اسلام آورد کافر و خوبی یافت اسلام او می نویسد خدا مر او را
هر نیکی که کرده محو میکند از وی هر بدی که کرده بود و بعد از اسلام هر عبادتی که میکند و نیکوی که بجا آورد نیکی را ده تا هفتصد ضعف
و بدی بیکی است پوشیده نماند که این حدیث موافق قواعد اصول نیست از آنکه عبادت بی نیت تقرب عبادت نمی باشد
و کافر اهل نیت نیست پس تواند که معنی قول آنحضرت که درینجا فرموده اسلمت علی ما سلف من خیر آن باشد که اسلام آوردی
و هدایت یافتی بطفیل نیکو نیها که پیش از اسلام کرده بودی یا آنکه مسلمان شدی بر طبعی میل که پیش از زمین داشتی و الآن کسوت
خواهد کرد ترا این طبیعت جمیله و یاری میکند این طبیعت و شتی چنانکه اشارت میکند باین معنی قول آنحضرت خیارکم فی الجاهلیة
خیارکم فی الاسلام نیکان شما در حال کفر پیش از اسلام نیکان اند در حال اسلام **باب** اجر الخادم اذا تصدق
بامر صاحبه غیر مفسد در بیان ثواب خادم خواه بنده باشد یا غیر او وقتی که تصدق کند بامر خداوند صاحب صدقه در حالی که غیر
مفسد است در صدقه بخیانت و رساندن بغیر مصرف **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا جریر عن الاعمش عن ابی وائل

عن مسروق عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا انفقت المرأة من طعام بيتها غير مفسدة ... وقتی که تصدق
کند زن از طعام شوهر خود در حالی که فسادکننده نیست کان لها اجرها و لزوجها بما کسب باشد مر آن زن را ثواب آن صدقه بسبب
او را بسبب آنکه کسب کرده است مال صدقه را و للخازن مثل ذلک و مر نگهدارنده مال راست مانند آن ثواب طعام آنست
که خازن را ثواب از همین جهت باشد که نگاه داشته بود آن مال را از هلاک پس مر این را نیز نصیبی باشد و درین ثواب شرط عمل کرده اند که
مراد از خازن خادم است که وی هم از پیش خود تصدق کند از مال صاحب پوشیده نماند که در ترجمه قید کرده است عدم
رضا امر صاحب مال و در حدیث مطلق است پس مقصود مولف توان کرد استدلال باشد بآنکه هرگاه بی اذن تصدق زن و خادم
موجب ثواب باشد بعد از اذن بطریق اولی خواهد بود یا آنکه مقصود تقیید حدیث باشد باذن یا آنکه گویند زن را اذن اجمالی است در
تصرف مال شوهر اگر اندکی باشد که صرف آن چندان اعتبار ندارد و کمی در مال نیارد و اگرچه استیفای حق خود کرده باشد لیکن مر
خادم این معنی یافته نمیشود و نیست او را تصرف در مال مولی پس حدیث مقید است بقید اذن و بهرحال قید غیر مفسد لازم است
در ایجاب ثواب حدثنا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن بريد بن عبد الله عن ابي بردة عن ابي موسى عن النبي
صلى الله عليه وسلم قال الخازن المسلم الامين الذي ينفذ فرمود خازن مسلمان امانت دار که نفاذ
میکند و ربما قال يعطي ما امر به و بسا است که گفته است بدل ينفذ يعطي ما امر به میدهد چیزی را که فرموده است بآن خازن را کاملا
موفرا طيبة به نفسه در حالی که آن مال صدقه تمام است و بسیار و نفس او خوش است بآن چیز که صدقه است فيدفعه
الى الذي امر له به پس میدهد به شخصی که امر کرده است مراو را بآن صدقه احد المتصدقين آن خادم یکی از دو صدقه کننده است
لیکن بشرطی که این خادم مسلمان باشد از آنکه کافر را عبادتی نمیباشد و امین باشد از آنکه صاحب خیانت را اجری نیست و نیز آن
باشد این صدقه گفته اند که بدترین بخیلان کسی است که بخل کند بمال دیگری در رسانیدن بکسی که فرموده است و او را باب اجر
المرأة اذا تصدقت من مال زوجها و اطعمت من بيت زوجها غير مفسدة در بیان ثواب زن وقتی که تصدق کند از
مال شوهر خود بحکم اذن عرفی یا اجمالی و دهد کسی را از خانه شوهر در حالی که غیر مفسد است و اگر داند که شوهر بخیل است یا از روی
بخل او روا نیست بی اذن صریح حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا منصور و الاعمش عن ابي وائل عن مسروق عن عائشة
عن النبي صلى الله عليه وسلم تعني اذا تصدقت المرأة من بيت زوجها ح وحدثنا عمر بن حفص قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش
عن شقيق عن مسروق عن عائشة رضي الله عنها قالت قال النبي صلى الله عليه وسلم اذا اطعمت المرأة من بيت زوجها غير
مفسدة كان لها اجرها وله مثله مر آن زن راست ثواب آن و مر مرد راست مانند آن و للخازن مثل ذلك
و مر آن خازن راست مانند آن له بما اكتسب و لها بما انفقت مر آن مرد راست بسبب اکتساب او مال را و مر آن زن راست بسبب
آنکه انفاق کرده است حدثنا يحيى بن يحيى قال حدثنا جرير عن منصور عن شقيق عن مسروق عن عائشة رضي الله عنها
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا انفقت المرأة من طعام بيتها غير مفسدة فلها اجرها و للزوج بما اكتسب و للخازن مثل ذلك
باب قول الله عز و جل فاما من اعطى و اتقى ... پس هر که بدهد چیزی را باشد کسی که عطا کرد و پرهیزگاری از حرام و صدق بالحسنى و تصدیق
کرد بکلمه توحید یا بالیقین که آنکه بخدا و مرد مال را بدهد پیدا کرده برای اینکه نیک که موجب سعادت و رستگاری آخرت است فسنيسره
لليسرى پس سرانجام است که آماده کنیم او را برای آسانی و راحت و در آمدن به بهشت و اما من بخل و استغنى و کسی که بخل
ورزید بچیزی که مامور است از انفاق خیرات و بی‌نیازی کرد بدنیا از عقبی و كذب بالحسنى و دروغ انگاشت و تکذیب کرد

بمعنی فسنیسره للعسری پس سرانجام است تهیا میکنیم اورا برای دشواری در آخرت یا برای کاری که موجب دخول در دوزخ است انتهی واعط منفق مال خلفا ای خدا عطا کن دهنده مال را عوض در دنیا و ثواب در آخرت ودفع بدی این جمله معطوف است بر قول عز وجل بحذف حرف عطف و ذکر آن بطریق تعداد و یا برای بیان و حسنی است حدثنا اسمعیل قال

حدثنی اخی عن سلیمان عن معاویة بن ابی مزرد عن ابی الحباب عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من یوم یصبح العباد فیه الا ملکان ینزلان فرمود نیست هیچ روزی که صبح میکنند بندها دران روز مگر آنکه دو فرشته دران روز نازل میشوند کرمانی گفته است نفی بنده محذوف است تقدیر کلام آنکه ما من یوم ینزل احد الا ملکان ینزلان و میتوانند که تقدیر کلام چنین کنند ما من یوم

علی حال من الاحوال الا حال ینزلان الملکان فیه فیقول احدهما اللهم اعط منفقا خلفا ویقول الآخر اللهم اعط ممسکا تلفا پس میگوید یکی ازان دو فرشته ای خداوند منفق را بدلی چنانچه واقع شده یا ابن آدم انفق ینفق ای پسر آدم انفاق کن تا انفاق کرده شوی و میگوید دیگر فرشته ای خداوند ممسک را تلف مال و عمر و اعمال عالمه اطلاق اعطا بکیف الزراد و مشاکلت است ازانکه تلف عطیه نیست مدانکه انفاق ستوده آنست که بر فقرا برای خدا باشد و بر عیال و مهمانان بود و قرطبی گوید این انفاق عام است شامل واجب و مندوب را لیکن ممسک از مندوب مستحق این دعای بد نیست مگر آنکه غالب بود بروی بخل چنانکه در ادای واجب نفس او تنگی کند و بطیب خاطر ندهد

باب مثل البخیل والمتصدق در تشبیه حال بخیل و متصدق

حدثنا موسی قال حدثنا وهیب قال حدثنا ابن طاؤس عن ابیه عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم مثل البخیل والمتصدق کمثل رجلین علیهما جبتان من حدید مانند بخیل و متصدق مانند دو مرد است که بر ایشان دو جبه از آهن است از طاؤس از ابی هریره همین قدر روایت کرده است و تتمه در حدیث لاحق از عبد الرحمن از ابی هریره ذکر کرده و درین نسخه مصححه که در نظر است بعد از اتمام حدیث حامی تحویل نوشته و خالی از غرابت نیست حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد

ان عبد الرحمن حدثه انه سمع ابا هریرة انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول مثل البخیل والمنفق کمثل رجلین علیهما جبتان من حدید من ثدیهما الی تراقیهما دو جبه از آهن است تا چنبر گلو ثدی بضم ثلثه و کسر دال مهمله و تشدید یا تحتیه جمع ثدی است یعنی سر پستان تراقی جمع ترقوه است یعنی چنبر گلو تشبیه کرده بخیل و منفق را بدو مردی که میخواهند هر یکی بپوشند زره آهنی را که پرده شود و بااز سلاح دشمن و زره را که میپوشند اول از سر گذرانند به سینه و پستان میرسد پس از آن دستها در آستین میدرآید و منفق را تشبیه داده بمردی که می پوشد زره را و دراز میگردد بروی تا آنکه پوشد تمام بدن او را و ستر میکند و تا زمین میرسد اینست معنی قوله فاما المنفق فلا ینفق الا سبغت او وفرت علی جلده حتی تخفی بنانه و تعفو اثره الانفاق کننده پس انفاق نمیکند هیچ حالی و صفتی مگر آنکه تمام و کمالی یا بفراخی می آید بر پوست بدن تا پوشیده میکند سر انگشتان او را و محو میکند آثار قدم او را که بر زمین دارد از جهت درازی و بخیل را تشبیه داده بمردی که در پوشیدن زره هیچ میکشد تا دو دست را بگردن دراز و بخته هر چند میخواهد بپوشد بند میشود در گردن او و میگیرد استخوان گردن او را اینست معنی قول و اما البخیل فلا یرید ان ینفق شیئا الا لزقت کل حلقة مکانها البخیل پس نمیخواهد که انفاق کند چیزی را مگر آنکه جمع میگردد هر حلقه بجای خود و تنگ میسازد و آنرا میپوشد فهو یوسعها فلا تتسع پس او میخواهد فراخ کند و فراخ نمیشود و این چنین تقریر و تحریر کرده اند شارحان معنی این حدیث را و میتوان گفت که مثل اینجا بمعنی حال و صفت و قصه است چنانکه در آیت کریمه و مثلهم کمثل الذی استوقد نارا گفته اند پس تشبیه حال منفق و حال بخیل بحال آن دو مرد زره پوش

الجزء الثالث من تيسير القاري شيخ الاسلام | كتاب مواقيت الصلوة

باب من نسی صلوة فلیصل اذا ذکر ولا یعید الا تلک الصلوة ... هر که فراموش کند نمازی را پس گو بگذارد وقتی که یاد کند ... نماز را مگر آن نماز را که فراموش کرده ... که بعد از وقت فائت گردیده چنانچه مروی است از مالک و احمد ... باعادت نمازی دیگر ... ترتیب ... بسبب کثرت ... ساقط گردد ... اعادت واجب ... بیان اعادت ... باب

وقال ابراهیم النخعی من ترک صلوة واحدة عشرین سنة لم یعد الا تلک الصلوة الواحدة وگفت ابراهیم نخعی کسی که بگذارد یک نماز را تا بیست سال اعاده کند مگر همان یک نماز را ...

ودر حقیقت تشبیه حال اینهاست بحال دو زره که یکی از آن باتساعی که دارد بی تکلف تمام درنگ فرد بگیرد تا از زمین می رسد و آثار قطرات را دور میکند و آن چنین است حال سخی منفق بشرح صدری که در خود دارد و همه مساوی را بلی کراهت می پوشد و میخ خطایای خود میکند و زره دیگر که بر خلاف آنست تشبیه داده حال بخیل را بحال آن و باین معنی نزدیک تر است انچه در بعضی شروح گفته که مراد ازین هر دو تشبیه آنست که وقتی که سخی قصد انفاق میکند کشاده می شود سینه او و خوش میشود نفس او و توسیع میکند در صدقه و بخیل وقتی که بر سر تصدق می آید بخل میکند نفس او و ناخوش میدارد و تنگی میکند سینه او و بسته میشود دستهای او و هر چند تصدی در وی پیدا میشود انفاق او را دست نمیدهد تابعه الحسن بن مسلم عن طاؤس في الجبتين

متابعت کرده است ابن طاؤس را حسن بن مسلم از طاؤس در لفظ جبتین بضم جیم و با موحده وقال حنظلة عن طاؤس جنتان و گفته است حنظله در روایت کرده از طاؤس جنتان بجیم و نون بدل موحده و جنه در اصل بمعنی حصن است اطلاق کرده اند بر زره که نگاه میدارد آدمی را از مکاره وقال الليث حدثني جعفر عن ابن هرمز سمعت ابا هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم جنتان و گفته است لیث حدیث کرد مرا جعفر از ابن هرمز که شنید ابا هریره را که روایت کرده از پیغمبر خدا جنتان بنون باب صدقة الكسب والتجارة در بیان فضیلت صدقه که بکسب و تجارت حاصل کرده و سند نقل این حدیث لقوله تعالى يا ايها الذين امنوا انفقوا من طيبات ما كسبتم ومما اخرجنا لكم من الارض از جهت فرموده خدای که ای کسانیکه ایمان آورده اید انفاق کنید از پاک و حلال مالی که حاصل کرده اید از کسب و تجارت و از انچه بر آورده ایم برای شما از زمین از غله و میوه الى قوله ان الله غنی حمید تا قول خدا که این دو کلمه است باب على كل مسلم صدقة فمن لم يجد فليعمل بالمعروف بر هر مسلمان صدقه لازم و مستحب است و کسیکه نیابد مالی پس گو عمل بمعروف کند مراد بمعروف احکام شریعت است یعنی خود عمل کند یا دیگران را تعلیم نماید یا امر بمعروف است حدثنا مسلم بن ابراهيم قال حدثنا شعبة قال حدثنا سعيد بن ابي بردة عن ابيه عن جده عن النبي صلى الله عليه وسلم قال على كل مسلم صدقة فرمود آنحضرت بر هر مسلمان صدقه است فقالوا يا نبي الله فمن لم يجد پس گفتند صحابه ای پیغمبر خدا پس کسی که نیابد چه کند قال يعمل بيده فينفع نفسه ويتصدق پس فرمود که عمل میکند بدست خود پس نفع میرساند بنفس خود و تصدق میکند قالوا فان لم يجد گفتند اگر میسر نباشد عمل را کسب کردن قال يعين ذا الحاجة الملهوف فرمود یاری میکند حاجتمند عاجز مظلوم را قالوا فان لم يجد قال فليعمل بالمعروف وليمسك عن الشر فانها له صدقة گفتند اگر قادر نباشد بر اعانت عاجزی فرمود پس گو عمل کند بمعروف و باز دارد از شر خود و یا غیر خود را پس تحقیق این صفت مروی را صدقه ایست باب قدر كم يعطى من الزكوة والصدقة بیان مقدار آنکه چند می بخشد از زکوة و چند میدهد متصدق از صدقه مستحب گفته اند از باب عطف عام بر خاص است و ظاهر آنست که از قبیل عطف مباین بر مفروض است ومن اعطى شاة در بیان حکم کسی که داده است شاتی را یعنی هر دو صورت در صدقه روایت است حدثنا احمد بن يونس قال حدثنا ابو شهاب عن خالد الحذاء عن حفصة بنت سيرين عن ام عطية قالت بعث الى نسيبة الانصارية بشاة گفت ام عطیه فرستاده شد بسوی نسیبه انصاریه شاتی و باعث آنحضرت بود فارسلت الى عائشة منها پس فرستاد نسیبه بسوی عائشه پاره از ان شاة پوشیده نماند که ام عطیه کنیت همین نسیبه است پس مقتضای آنست که الی بنفسه متکلم گوید لیکن وضع کرده است مظهر را بجای مضمر بر سبیل التفات برین تقدیر فارسلت بصیغه غایب و متکلم مروی شده ان فقال النبي صلى الله عليه وسلم هل عندكم شيء پس فرمود آنحضرت عائشه را آیا نزد شما چیزی از طعام هست فقالت لا الا

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب مواقيت الصلوة

نماز مغرب اول تر حدیث حجت است پیشانی که ... بهم در ترتیب ... مغرب زیر ابو ثابت شده از آنحضرت ... باب ما يكره من السمر بعد العشاء ... حرام است ... العشاء ... سمر ... حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى قال حدثنا عوف ... حدثني ابي ... ابو المنهال سيار بن سلامة قال انطلقت مع ابي الى ابي برزة الاسلمي ... فقال له ابي حدثنا كيف كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي المكتوبة قال كان يصلي الهجير وهي التي تدعونها الاولى حين تدحض الشمس ... ويصلي العصر ... ونسيت ما قال في المغرب ... قال وكان يستحب ان يؤخر العشاء ... قال وكان يكره النوم قبلها والحديث بعدها ...

اسماء الرجال

ما ويلت به نسيبة گفت لی گر آنچه فرستاده است آنرا نسیبه من ذلك الشاة ازان شاة صدقه پس گفت هات قد بلغت محلها پس فرمود بیار پس بتحقیق رسید بجائی که حلال است خوردن آن یعنی آن گوشت شاة ملک تو شد پس درست است هدیه کردن تو مارا و این معنی ازان فرمود که بر آن حضرت صدقه خوردن حرام بود و شکی نیست که آن حضرت زبیره را ازمود که صدقه ولنا هدیة مطابقت حدیث بترجمه باب ازانروست که ترجمه دو جزو دارد یکی قدر کم لیعطی و مطابق است آنرا فرستادن نسیبه پاره از گوشت بعائشه و دوم جزو من اعطی شاة است و مطابق است آنرا فرستادن آن حضرت تمام شاة را بنسیبه **باب** زكوة الورق در بیان مقدار زكوة نقره **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن عمرو بن يحيى المازنی عن ابيه قال سمعت ابا سعيد الخدری قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس فيما دون خمس ذود صدقة من الابل فرمود نیست در چیزی که کم از پنج ذود است زکوتی و ذود شتری که از سه تا ده سال دارد و ليس فيما دون خمس اواق صدقة و نیست در چیزی که کمتر از پنج اوقیه است زکوتی اواق جمع اوقیه است که آن چهل درهم است و ليس فيما دون خمسة اوسق صدقة و نیست که کمتر از پنج اوسق صدقه اوسق جمع وسق است و آن شصت صاع است **حدثنا** محمد بن المثنى قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثني يحيى بن سعيد قال اخبرني عمرو سمع اباه عن ابی سعيد سمعت النبی صلى الله عليه وسلم بهذا و نیز مرویست این حدیث مذکور از محمد بن مثنی از عبد الوهاب بتغییر مذکور **باب** العرض فی الزكوة در بیان جواز دادن عرض یعنی غیر نقدین که دراهم و دنانیر است در صدقه زکوة و قال طاؤس قال معاذ لاهل اليمن ائتونی بعرض ثياب و گفت طاؤس گفت معاذ بن جبل مر اهل یمن را بیارید مرا عرض که جامه است خميص او لبيس بیان جامه است که آنرا گویند خمیص بفتح خاء معجمه و کسر میم آخر صاد مهمله است چادر سیاه مربع که دو علم دارد و از ابو عبیده منقول است که خمیص چادری که پنج ذراع طول دارد و لبیس بفتح لام و کسر موحده مخففه بمعنی ملبوس است فی الصدقة مكان الشعير والذرة بیارید در صدقه بجای غله جو و جوار ذره بضم ذال معجمه و فتح را مخففه است اهون عليكم و این جامه دادن آسان تر است بر شما از مؤنت غله رسانیدن و خير لاصحاب النبی صلى الله عليه وسلم بالمدينة و خوبتر است مر یاران آنحضرت را که بمدینه اند و قال النبی صلى الله عليه وسلم واما خالد فقد احتبس ادراعه واعتده فی سبيل الله و فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی و اما خالد بن ولید پس بتحقیق نگهداشته است درعهای خود را و عتدهای خود را در راه خدا و وقف کرده است آنرا اعتد بفتح همزه و سکون مهمله و ضم تاء مثناة فوقانیه جمع عتد بفتحتین آنچه آماده باشد برای جنگ که فرس از سلاح و دواب نووی گفته که زکوة ستانان طلب کردند از خالد زکوة سازهای جنگ بگمان آنکه برای تجارت دارد و خالد امتناع آورد از ادای زکوة این اسباب چون بآن حضرت معلوم کردند فرمود شما ستم میکنید بروی از انکه این اسباب را خالد برای محاربه کفار نگهداشته و وقف کرده است آنرا در راه خدا و مؤلف رح این حدیث را دلیل آورده بر گرفتن عروض در زکوة و خالی از خفا نیست قسطلانی گوید توجیهش آنست که این اسباب از جمله عرض است و معلوم شد که اگر نه وقف بودی آنرا در زکوة گرفتندی پس درست آمد گرفتن عرض در زکوة و نیز میگویید مرکرا صحت یافت که وقف باشد در راه خدا برای جهاد مسلمانان این حکم مصرفیست از مصارف زکوة پس داخل زکوة گشت و در تمامی این هر دو وجه تامل است و قال النبی صلى الله عليه وسلم تصدقن ولو من حليكن و فرمود آن حضرت بزنان که صدقه دهید اگرچه از زیورهای شما باشد فلم يستثن صدقة العرض من غيرها این کلام مؤلف است که برای کیفیت استدلال میگوید یعنی آن حضرت برای زنان فرمود که از زیور خود صدقه دهند و جدا نکرد آن حضرت صدقه عرض را که مستحب است از غیر صدقه عرض که حلی طلا و نقره است یعنی نفرمود که در صدقه حلی

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب مواقيت الصلوة

شست یکصد و بیست و چهار قال انتظرنا الحسن وراث علينا گفت قره انتظار بردیم حسن بصری را و دیر آمد بر ما حتی قربنا من وقت قيامه تا آنکه نزدیک شدیم مر وقت ستادن او را از خواب که در شب می نشست با ایشان مسجد برای تعلیم علم فجاء فقال پس آمد و گفت دعانا جيراننا هؤلاء خوانده بودند ما را همسایهای ما اینها اند ثم قال پس گفت حسن قال انس بن مالك نظرنا النبی صلى الله عليه وسلم ذات ليلة ... شطر الليل يبلغه تا آنکه شد یا بود نصف شب ... و این تعبیر که شطر مرفوع باشد ... نصب نیز روایت است یعنی بود وقت نصف شب فجاء فصلى لنا پس آمد آنحضرت و نماز گذارد با ما ... ثم خطبنا فقال پس خطبه خواند و گفت بعد نماز الا ان الناس قد صلوا ثم رقدوا آگاه باشید که مردم نماز گذارده خفتند وانكم لم تزالوا فی صلوة ما انتظرتم الصلوة و بتحقیق شما همیشه در نماز بودید که انتظار نماز را قال الحسن گفت حسن بصری برای تسلی ... وان الناس لا يزالون فی خير ما انتظروا الخير و بتحقیق مردم همیشه اند در خیر مادام که انتظار کنند نیکی را قال قرة هو من حديث انس عن النبی گفت قره راوی سخن حسن ... از حدیث انس است از پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم ... ابن حجر ... مرفوع ... و وصل کلام آخر ... آن مرفوع و موصول ... کلام حسن ... از حدیث انس ... والله اعلم **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهری قال حدثنا سالم بن عبد الله بن عمر و ابو بكر بن ابی حثمة ... نسبت بجد است و نام پدر سلیمان است ان عبد الله بن عمر قال صلى لنا النبی صلى الله عليه وآله وسلم صلوة العشاء فی آخر حياته نماز گذارد آنحضرت نماز عشا را در آخر حیات خود فلما سلم قام النبی صلى الله عليه وآله وسلم فقال پس هرگاه سلام داد آنحضرت ایستاد و گفت ارأيتكم ليلتكم هذه آیا دانستید شب خود را که این است تنبیه برای ضبط آن نیست ...

عرض زنا نیست تجعلت من زنها تصدق به پس گشت زن بجائی که می انداخت گوشواره وحال بود انگشتری
لذهب تتمة من العروض وتخصیص نقدین برای صدقه طلا و نقره را از عروض بلکه همه را روا داشت بتشبیه
که این تصدقات زنان تصدق نفل بود ودلالت ندارد برآنکه زکوة هم غیر نقدین باشد حدثنا محمد بن عبدالله ز حدیث
ابی قال حدثنی ثمامة ان انسا حدثه ان ابابکر کتب له التی امر الله رسوله صلی الله علیه وسلم ثمامه گوید که تحقیق انس بن مالک
حدیث کرد او را که ابوبکر صدیق رضی الله عنه نوشت مر انس را از فریضه زکوة آنچه فرموده است خدا پیغمبر خود را رحمت کناد
خدا بروی ومن بلغت صدقته بنت مخاض ولیست عنده بیان نوشته صدیق است وکسی که رسید صدقه او ببنت
مخاض را که شتر یکساله است وحال آنکه نیست نزد او یکساله وعنده بنت لبون وزد او ماده شتریست دوساله نزدیک
که شیر دار شود در او وقاینها تقبل منه پس تحقیق قبول کرده میشود از وی ویعطیه المصدق عشرین درهما او شاتین ومیدهد
گیرنده صدقه مر مالک را بیست درهم یا دو بز فان لم یکن عنده بنت مخاض علی وجهها واگر نباشد نزد مالک ماده شتر یکساله
بروجهی که در زکوة فرض کرده شده وعنده ابن لبون فانه یقبل منه ونزد او شتر نر دوساله است پس قبول کرده شود نزد گیرنده
کمتر است از روی قیمت از بنت مخاض ولیس معه شیء ونیست با وی چیزی از نقد واین حدیث درین باب تمام تر یاده دره
در ابواب آینده بتمام مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی ودلالت این حدیث بر ترجمه از آنروست که درین قبول غیر نیست
که نفیس تر است از ما هو الواجب ودادن تفاوت است از معنی دیگر ورای جنس واجب پس دادن عرض باشد نیز روا
حدثنا مؤمل قال حدثنا اسمعیل عن ایوب عن عطاء بن ابی رباح قال قال ابن عباس اشهد علی رسول الله صلی الله علیه وسلم
صلی قبل الخطبة گفت ابن عباس گواهی میدهم بر فعل پیغمبر خدا سوگند خدا که گذارد نماز عید پیش از خطبه فرأی انه لم یسمع
النساء پس دید آنحضرت که نشنوانده زنان را مواعظ واحکام خطبه فاتاهن ومعه بلال ناشر ثوبه پس آمد آنحضرت بر سر زنان
وبا آن حضرت بلال بود گشاده جامه خود را فوعظهن وامرهن ان یتصدقن پس اندرز کرد آن حضرت زنان را وفرمود ایشانرا
که صدقه دهند فجعلت المرأة تلقی پس گشت زن که می انداخت واشار ایوب الی اذنه والی حلقه واشارت کرد ایوب که از
جمله رواة حدیث است بدست خود بسوی گوش وحلق خود یعنی آنچه در گوش وگلو داشتند آنرا تصدق کردند باب لا یجمع
بین متفرق ولا یفرق بین مجتمع جمع کرده نشود میان مال جدا جدا اگر بهر یک از آن زکوة واجب است وجدا کرده نشود میان مال
مجتمع وبیان آن در ضمن شرح حدیث بوضوح میرسد ویذکر عن سالم عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم مثله وذکر کرده میشود
از سالم از ابن عمر از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی مانند حکم مذکور درین ترجمه حدثنا محمد بن عبدالله الانصاری قال حدثنی
قال حدثنی ثمامة ان انسا حدثه ان ابابکر کتب له التی فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم ثمامه حدیث کرد انس بن مالک
گفت او را که ابوبکر صدیق رضی الله عنه نوشت برای او چیزی را که فرض کرده پیغمبر خدا وآن اینست ولا یجمع بین متفرق
ولا یفرق بین مجتمع خشیة الصدقة جمع کرده نشود میان متفرق وتفریق کرده نشود میان مجتمع از جهت ترس صدقه یعنی این هر
دو کار کند جمع وتفریق است از تهمت ارتکاب آن نباید کرد بدان اولا که نصاب زکوة در شاة مثلا چهل راس است ودر صدقه واجب
در آن یک شاة است وتا یکصد وبیست نرسد واجب همان یکیست ودر یکصد وبست ویک دو شاة است ظاهر این
کلام آنست که صاحب مال را این جمع وتفریق از جهت ترس وجوب صدقه نکند وحیله در رفع آن نماید چون ترس در وجوب
صدقه درین دو صورت از مالک ظاهر نیست وترس صدقه از ساعی نیز درین دو صورت بعید تر است این عبارت را

كتاب مواقيت الصلاة

الجزء الثالث شيخ الاسلام

صرف از ظاهر نمود و گفته اند که این منع برای مالک و ساعی هر دو واقع شده و تقریرش آنکه رب المال ممنوع است از جمع و تفریق از برای قصد تقلیل صدقه و سقوط آن و این معنی دران صورت است که یکی را چهل شاة باشد چهل از دیگری بگیرد جمع کند و از مجموع هشتاد همین یکشاة خواهد بود بر هر دو نصف شاة پس تقلیل کرد صدقه را در جمع کردن یا آنرا بیست شاة بود و مخلوط است به بیست دیگری این مجموع را تفریق کند تا زکوة از وی ساقط شود و ممنوع بودن ساعی از جمع و تفریق برای تکثیر صدقه دران صورتست که یکی صد و بیست شاة باشد و واجب درین صورت یکشاة است و این ساعی چهل چهل جدا کند تا سه شاة بگیرد یا آنکه دو کس را چهل شاة باشد جمع کند اینها را تا نصاب کامل شود و صدقه از وی بگیرد و برین قیاس زکوة شتر است **باب** ماکان من خلیطین فانهما یتراجعان بینهما بالسویة در بیان زکوتی که باشد از دو شریک پس تحقیق رجوع میکنند بیکدیگر به برابری یعنی بقدر شرکت وقال طاؤس وعطاء اذا علم الخلیطان اموالهما فلا یجمع مالهما و گفته است طاؤس و عطاء وقتی که دانند هر دو شریک مالهای خود را که جداست یعنی مشاع نباشد پس جمع کرده نشود مال هر دو را پس جدا جدا ملاحظه باید کرد اگر مال هر یک بقدر نصاب باشد زکوة موافق دستور باید گرفت والا فلا وقال سفیان لا تجب حتی یتم لهذا اربعون شاة ولهذا اربعون شاة و گفته است سفیان ثوری واجب نمی شود تا تمام شود مر این را چهل شاة و مر این دیگر را چهل شاة **حدثنا** محمد بن عبد الله قال حدثنی ابی قال حدثنی ثمامة ان انسا حدثه ان ابا بکر کتب له التی فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم وما کان من خلیطین فانهما یتراجعان بینهما بالسویة این قطعه ایست از جمله التی فرض الخ **باب** زکوة الابل در بیان وجوب زکوة در شتر ذکره ابو بکر وابو ذر وابو هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم ذکر کرده این را این سه بزرگ صحابه از پیغمبر خدا **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا الولید بن مسلم قال حدثنا الاوزاعی قال حدثنی ابن شهاب عن عطاء بن یزید عن ابی سعید الخدری ان اعرابیا سأل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الهجرة فقال ویحک ان شأنها شدید مرویست از ابی سعید خدری که اعرابی پرسید پیغمبر خدا را از هجرت یعنی از وطن و اقامت بمدینه مطهره و شنوده از اهل مکه که واجب باشد بروی هجرت پس گفت آنحضرت وای ترا به تحقیق کار هجرت و قیام بحق آن بسیار سخت است از کمتر کسی می آید گویا سائل از جملهٔ دیگر بردی و دشوار بود قیام بحق آن فهل لک من ابل تؤدی صدقتها قال نعم فرمود آیا هست مر ترا شتری که ادا کنی زکوة آنرا گفت آری دارم شتر قال فاعمل من وراء البحار فرمود هرگاه ادا کنی فرض را پس عمل کن نیکی را هر جا باشی اگرچه آن سوی دریا باشی و نزدیک شهر و دیار بجا بسیار مگو بیا چنانچه بحیره مدینه مطهره را میگویند فان الله لن یترک من عملک شیئا تحقیق خدا کم نمیکند از ثواب عمل تو چیزی را لن یترک بفتح مستقبل است از وتر و بعضی یترک مستقبل ترک خوانده اند و معنی نزدیک هم است **باب** من بلغت عنده صدقة بنت مخاض ولیست عنده کسی که رسیده است نزد او نصابی که دران بنت مخاض باید داد و حال آنکه نیست نزد او بنت مخاض **حدثنا** محمد بن عبد الله قال حدثنی ابی قال حدثنی ثمامة ان انسا حدثه ان ابا بکر کتب له فریضة الصدقة التی امر الله رسوله صلی الله علیه وسلم من بلغت عنده من الابل صدقة الجذعة ولیست عنده جذعة وعنده حقة کسی که رسید نزد او از نصاب شتر صدقهٔ جذعه و حال آنکه نیست نزد او جذعه و نزد او حقه است جذعه بفتح جیم و ذال معجمه شتر چهار ساله که در سال پنجم در آمده و نصاب او شصت و یک شتر است و حقه بکسر حاء و تشدید قاف مفتوحه شتری سه ساله که در سال چهارم در آمده باشد فانها تقبل منه الحقة پس حقه آنست که قبول کرده میشود و از صدقه حقه و یجعل معها شاتین

الجزء الثالث من تیسیر الاسلام | کتاب مواقیت الصلوة

که استطیع بشنو او وقت نماز ... گفت زن ابوبکر مرا ... داشت مرا از مهمانان تو که ... گفت ابوبکر ... خود آیا طعام نخورده اند ایشان ... قالت ابوا حتی تجیء گفت زن ابوبکر ... ابا کردند مهمانان از خوردن ... تا آنکه بیائی تو ... وقت عرضوا فابوا ... تحقیق پیش آورده ... طعام را پس ابا کردند ... قال فذهبت انا فاختبأت گفت عبد الرحمان پس رفتم من و پنهان شدم ... فقال یا غنثر ... و ضم ... و سکون ... کنایه از تحقیر است فجدع وسب ... بجدع یعنی ... دعا کرد ... و دشنام کرد ... تقصیر از وی ... وقال کلوا لا هنیئا لکم و گفت ... فقال والله لا اطعمه ابدا و گفت بخدا سوگند نمی خورم این طعام را هرگز ... پس سوگند خورد زن ابوبکر ... سوگند خوردند مهمانان ... پس گفت ابوبکر که این قسم خوردن من از شیطان است پس طلبید طعام را پس خورد و خوردند ... وایم الله ما کنا نأخذ من لقمة الا ربا من اسفلها اکثر منها عبد الرحمان گوید قسم خداست ... زیاده میشد ... قال شبعوا گفت سیر شدند ... وصارت اکثر مما کانت قبل ذلک و گشت بقیه طعام زیاده تر از آن ... فنظر الیها ابو بکر پس نگاه کرد بسوی بقیه طعام ابوبکر فاذا هی کما هی او اکثر پس ناگاه آن بقیه بقدر ... کم ... فقال لامرأته پس گفت ابوبکر ... یا اخت بنی فراس ما هذا ... چیست این حال ...

پس ستانيده شود از وى صدقه دو شاة يا عشرين درهما وگردانيده شود با صدقه دو شاة قال صدقه اگر يافته شود در گله او پس بستاند و من بلغت عنده

الحقة وليست عنده الحقة و عنده الجذعة وكسى كه برسيد صدقه او حقه را و حال آنكه نيست نزد او حقه نزد او

است فانها تقبل منه الجذعة ويعطيه المصدق عشرين درهما او شاتين پس بتحقيق قبول كرده شود از وى جذعه و بدهد

صدقه ستان بيست درهم يا دو شاة ومن بلغت عنده صدقة الحقة وليست عنده الا بنت لبون فانها تقبل منه بنت

لبون ويعطى شاتين او عشرين درهما وكسى كه برسيد نزد او صدقه حقه و حال آنكه نيست نزد او مگر شتر دو ساله كه داخل

در سال سيوم شده پس تحقيق قبول كرده شود از وى بنت لبون و بدهد با وى بيست درهم يا دو شاة و نصاب

صدقه حقه چهل و شش شتر است ومن بلغت صدقته بنت لبون وعنده حقة فانها تقبل منه الحقة ويعطيه المصدق

عشرين درهما او شاتين نصاب بنت لبون سى و شش شتر است ومن بلغت صدقته بنت لبون وليست عنده وعنده بنت مخاض

فانها تقبل منه بنت مخاض ويعطى معها عشرين درهما او شاتين بنت مخاض شتر يكساله كه داخل در سال دوم شده باشد موقوف

حديث بر ترجمه بعض جزو اخير است بجهة آنكه ترجمه بعين جبر كردنيا آنكه احكام ديگر هم ازين معلوم ميشود ظاهر نيست فتدبر

باب زكوة الغنم

حدثنا محمد بن عبد الله بن المثنى الانصارى قال حدثنى ابى قال حدثنى ثمامة بن عبد الله بن انس ان انسا حدثه

ان ابا بكر كتب له هذا الكتاب لما وجهه الى البحرين بتحقيق انس گفت ثمامه را كه ابو بكر صديق نوشت براى او اين كتاب وقتى

فرستاد او را به بحرين نام اقليمى مشهور است كه مشتمل بر بلاد كثيره بسم الله الرحمن الرحيم هذه فريضة الصدقة

التى فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم على المسلمين كتابت بيان فرض زكوة است كه فرض كرده است پيغمبر خدا بر مسلمانان

كه امر كرده خدا بر پيغمبر والتى امر الله بها رسوله اين زكوة كه فرموده است خدا پيغمبر خود را فمن سئلها من المسلمين على وجهها فليعطها ومن

طلبيده شود صدقه ازوى بر وجهى كه فرموده خداست پس بدهد ومن سئل فوقها فلا يعط وكسيكه طلبيده شود بالاى

و زياده تر از انچه مرقوم ميگردد پس ندهد آنرا يعنى زيادتى را بعضى گويند چيزى ندهد از انكه اين ساعى معزول شده بظلم و فسق

كه طلب زياده بر حق است في اربع وعشرين من الابل فما دونها من الغنم من كل خمس شاة در بيست و چهار شتران را كمتر

پايان است از هر پنج شتر يك شاة است من الغنم بيان شاة است كه مقدم آمده و مى توان تقرير معنى چنين كرد در بيست و چهار

شتر و انچه كمتر از ان است صدقه وى از غنم از هر پنج شتر يك است و ذكر شاة براى بيان كمى است فاذا بلغت خمسا وعشرين

الى خمس وثلثين پس وقتى كه برسند شتران بيست و پنج عدد را تا سى و پنج ففيها بنت مخاض انثى پس واجب در ان بنت

مخاض است كه ماده است فاذا بلغت ستا وثلثين الى خمس واربعين ففيها بنت لبون انثى و هرگاه برسند سى و شش شتر

تا چهل و پنج پس واجب در وى بنت لبون است كه ماده است فاذا بلغت ستا واربعين الى ستين ففيها حقة طروقة الجمل

و هرگاه برسند چهل و شش را تا شصت پس در وى حقه است كه فربه شده شتر يعنى بجائى رسيده كه شتر نر بر وى بجهد

تا آنكه ايست كه بچهار سال رسيده باشد فاذا بلغت واحدة وستين الى خمس وسبعين ففيها جذعة و وقتى كه برسند شصت

و يكى را تا هفتاد و پنج پس در وى جذعه است فاذا بلغت ستا وسبعين الى تسعين ففيها بنتا لبون پس وقتى كه برسند

هفتاد و شش را تا نود پس واجب در ان دو بنت لبون است فاذا بلغت احدى وتسعين الى عشرين ومائة ففيها حقتان

پس وقتى كه برسند نود و يكى را تا يكصد و بيست پس در وى دو حقه است طروقتا الجمل هر دو كه فربه شده شتر باشند فاذا زادت

على عشرين ومائة ففى كل اربعين بنت لبون پس وقتى كه زياده شوند شتران بر يكصد و بيست پس در هر چهل شتر

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب الاذان

طعام بساعت سوگند ياد بالى والاضيافات شد و اين يمين با عقيده بود بقيه كه او را واشته كه درين ساعت نمى خورم يا بجهت اين خورد كه آنحضرت فرموده است هر كه سوگند خورد بر امرى و ببيند غير اين را خير پس بايد كه بكند آن خير را و كفارت دهد يمين خود و قسمت جو بكر رضى الله عنه كفارت داده شد اگر نزد او ديگر كفارات شد ... يمين خود ... تا آنكه ... نظر ... براى ... كرامت ... شده برد ... بسوى پيغمبر ما صلى الله عليه وآله وسلم و در روايت ديگر آن فرستاد آن را پس ... بيا بندان ... و اصبحت عنده پس صبح كردند ... تا آنحضرت وكان بيننا وبين قوم عقد فمضى الاجل ... مسلمانان و ميان قومى پيمان ... پس گذشت مدت آن ... ففرقنا اثنا عشر رجلا مع كل رجل ... پس جدا گردانيد ما را ... دوازده مرد ... تعريف ... والله اعلم كم مع كل رجل ... فاكلوا منها اجمعون پس خوردند از ان ... طعام ... كثرت ... گفته است عبد الرحمن شك كرده ابو عثمان در خصوص اين عبارات ... تعبير ... است

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب الاذان

در لغت ... است چون ... يعنى اعلام ... و در شرع اعلام بوقت نماز است بالفاظ مخصوص ... جماعت ... بتقديم و تاخير اصول ... مقيده

باب بدء الاذان

ذكر ابتداى مشروعيت اذان ... ابتداى ... آنحضرت ... كلمات اذان ... آنحضرت ... نماز ... حديث ... كرده ... آنحضرت ... نماز ... عبد الله بن زيد ... آن ... عبد الله ... انصار ...

گرزیاده شود بریک صد و بیست پس در هر پنجاه یک حقه است تا این روایت اخذ کرده شافعی که در زیاده از صد و بیست مدار حساب بر اربعینات و خمسینات می نهند و نزد حنفیه بعد ازین استیناف است که در هر پنج شتر زیاده یک غنم است پس در یکصد و بیست و پنج شتر دو حقه است و یک شاة و علی هذا قیاس زیاد تها و من لم یکن معه الا اربع من الابل فلیس فیها صدقة و کسی که نیست با وی مگر چهار شتر پس نیست واجب در وی صدقه الا ان یشاء ربها مگر آنکه خواهد صاحب آن چهار شتر صدقه تطوع فاذا بلغت خمسا من الابل ففیها شاة پس وقتی که برسد پنج شتر اپس در وی یک شاة است وفی صدقة الغنم فی سائمتها اذا کانت اربعین الی عشرین ومائة شاة و در زکوة در گله گوسفند که چرا گاه روند وقتی که باشند چهل تا یکصد و بیست یک گوسفند است فاذا زادت علی عشرین ومائة الی مائتین ففیها شاتان پس وقتی که زیاده شوند بر صد و بیست تا دو صد پس در وی دو راس غنم است فاذا زادت علی مائتین الی ثلثمائة ففیها ثلث شیاة پس وقتی که زیاده شوند بر دو صد تا سه صد پس در ان سه راس غنم است فاذا زادت علی ثلثمائة ففی کل مائة شاة پس وقتی که زیاده شوند بر سه صد پس در هر صد شاة یکشاة است فاذا کانت سائمة الرجل ناقصة من اربعین شاة واحدة فلیس فیها صدقة پس وقتی که باشند چراگاه رفتگان کمتر از چهل پس نیست در آن صدقه اصلا الا ان یشاء ربها مگر آنکه خواهد صاحب آن صدقه تطوع وفی الرقة ربع العشر و واجب در نقره چهل و یک است رقه بکسر را و فتح قاف مخففه اصل او ورق است بمعنی نقره چنانکه عده در وعد است فان لم تکن الا تسعین ومائة فلیس فیها شیء پس اگر نباشد دراهم نقره مگر یکصد و نود پس نیست در آن چیزی واجب از زکاة الا ان یشاء ربها مگر آنکه خواهد صاحب مال که بدهد صدقه نفل

باب لا تؤخذ فی الصدقة هرمة ولا ذات عوار ولا تیس الا ما شاء المصدق در بیان آنکه گرفته نشود در زکوة مواشی پیر کلان سال و نه عیب دار و نه نر که در رمه گشنی کند و گزیده نشود نیز مگر آنکه خواهد صدقه ستانان از هر یک ازین اقسام و مصلحت بینند و ران عوار بفتح عین مهمله و بضم آن نیز عیب است تیس بفتح فوقیه و سکون تحتیه و صدق بتشدید دال حدثنا محمد بن عبد الله قال حدثنی ابی قال حدثنی ثمامة ان انسا حدثه ان ابا بکر کتب له الصدقة التی امر الله رسوله ولا یخرج فی الصدقة هرمة ولا ذات عوار ولا تیس الا ما شاء المصدق

باب اخذ العناق فی الصدقة در حکم گرفتن بزغاله در صدقه عناق بفتح عین مهمله و نون آخر قاف حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری ح وقال اللیث حدثنی عبد الرحمن بن خالد عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود ان ابا هریرة قال قال ابو بکر والله لو منعونی عناقا کانوا یؤدونها الی رسول الله صلی الله علیه وسلم لقاتلتهم علی منعها گفت ابوبکر صدیق رضی الله عنه سوگند خدا اگر باز دارند مرا از بزغاله که آنرا ادا میکردند بسوی پیغمبر خدا البته جنگ میکنم با ایشان بر باز داشتن آن و ظاهر آنست که بطریق تشدید و مبالغه واقع شده چنانکه در بعضی روایات بجای عناق عقال نیز آمده والله اعلم قال عمر فما هو الا ان رأیت ان الله شرح صدر ابی بکر بالقتال فعرفت انه الحق گفت عمر پس نیست این همه جدوقتال مگر آنکه دیدم که تحقیق خدا کشاد سینه ابی بکر را بجنگ و تردد او در حقانیت آن نماند پس دانستم که تحقیق همین حق است این حدیث با جزاء دیگر تمام در باب سابق گذشته مقصود اینجا همین جزو لو منعونی عناقا بود و است این جزو را خیر او نقل در این باب بقصد بیرون گرتعویب اینجی باز عرب

باب لا یؤخذ کرائم اموال الناس فی الصدقة در بیان آنکه گرفته نشوند نفائس اموال مردم در صدقه از هر صنف که باشد حدثنا امیة ابن بسطام قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا روح بن القاسم عن اسمعیل بن امیة عن یحیی بن عبد الله بن صیفی عن ابی معبد عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما بعث معاذا الی الیمن

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

عمر بلال را و خبر داد آنحضرت را پس بلال اذان گفت مرویست روایت بیشی بر وی فضیلت بلال این کلمات مرود در اوسط طبرانی آمده که ابوبکر صدیق نیز دیده و واقع شده در وسط عراقی کرده بدان آن داده و چند مرد و بیعضی بعدد چهارده تصریح کرده و گفته اند حکمت در اعلام مردم بآن بر غیر لسان پیغمبر اظهار بزرگی وی صلی الله علیه و آله وسلم و بلندی ذکر وی است بزبان دیگران تا مقوی تر باشد مراد او و فخر گفته و تربات شان او و اما چه آن بد را اذان بمشورت صحابه بود بعد تقریر آنحضرت بعد از آن شبه بندابات شد باز بجو انعبت و عدم ترک و رخصت در آن اشتبه با جهات گردید از نتیجه است که محمود و قایل بسنت موکده اند و بعضی مشایخ بوجوب آن هم است ظاهر قول مالک و در موطا نقل کرده و زمخشری از بعضی نقل کرده که ثبوت اذان بوحی است نه بخواب و مرویست که چون دیدند عمر رضی الله عنه اذان را اعرابی خبر کند آنحضرت را پیش آنکه وحی را که نازل شده است آمد در آن وی حکایت کرده و تا این آنکه جبرئیل اذان آنحضرت را باذان شب معراج تعلیم داده و ابو عبد سعد بن ریده و عمر فاروق بهشت روز گفت ابن اسحاق و ابن حسن چیزی نیست که آمده است در اذان آسمانی در توقف و اما یا حال بر شب معراج کجا ثبت و قول الله تعالی ایراد این دو آیه بنا بر بشارت ذوالقعدت است در مبادی هر کتاب با ایراد آیاتی که شعور و شیر آن بمضمون باشند گویا اصل اخذ درین باب یکی این است و اذا نادیتم الی الصلوة اتخذوها هزوا ولعبا و چون خوانده می شنیدند و مسخره بسوی نماز مسکینم کافران آن را خندند و بازی مرادا اذان است چنانکه روایت کنند که یهود چون شنیدند اذان را گفتند که اختراع کردی ای محمد چیزی را که نبود سابق پس نازل شد این آیه مذکور و این در مدینه بود و قوله و آیت دیگر اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة الآیة چون اذان گفته شود برای نماز روز جمعه پس سعی کنند بسوی نماز و ابتدای جمعه نیز در مدینه بود

حدثنا عمران بن میسرة قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا خالد الحذاء عن ابی قلابة عن انس قال ذکروا النار والناقوس گفت انس ذکر کردند بعضے صحابه برای اعلام نماز آتش را که برافروزند بجای

پیغمبر خدا هرگاه فرستاد معاذ بن جبل را باهل یمن و قاضی کرد و فرمود که صدقات بگیرد قال انک تقدم علی قوم اهل کتاب
فرمود تو قدوم می آری بر مردمی که اهل کتاب اند که توریت است یعنی در گفتگو اهتمام خواهی کرد که ایشان از جهال که قرآن
نیستند فلیکن اول ما تدعوهم الیه عبادة الله پس گو باشد نخستین چیزی که بخوانی ایشانرا بسوی آن معرفت خداست عبادة الله
یعنی معرفت است چنانکه در قول خداوند تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و تفسیر لیعبدون لیعرفون است فاذا عرفوا الله فاخبرهم ان الله قد فرض
علیهم خمس صلوات فی یومهم ولیلتهم پس وقتیکه بشناسند خدا را پس خبر ده ایشانرا که تحقیق خدا فرض کرده است بر ایشان پنج نماز در شبانه روز
ایشان اهل کتاب اند نماز میگزارند اما پنج نماز خاصه این امت است فاذا فعلوا فاخبرهم ان الله قد فرض علیهم زکوة تؤخذ من اموالهم وترد علی فقرائهم
پس وقتیکه بگزارند پنج نماز پس خبر ده ایشانرا که تحقیق خدا واجب کرده است بر ایشان زکوة که گرفته میشود از اموال اغنیای ایشان و داده میشود بر فقرای
ایشان فاذا اطاعوا بها فخذ منهم وتوق کرائم اموال الناس پس وقتیکه اطاعت کنند بعد بگیر از ایشان و بپرهیز از آنکه بگیری مالهای نفیس از
نزد صاحب مال اگر گویی فرستادن معاذ بعد فرضیت حج بوده بود چرا اینجا ذکر نیافته جوابش گفته اند که عدم روایت اختصار از بعضی روات است
گفته اند که اهتمام نماز و زکوة بیشتر است از جهت افضلیت نماز و دشوار بودن آن بسبب دوام و صعوبت زکوة بر نفوس هم ازین
در کتاب مجید مکرر واقع شده قال فان تابوا واقاموا الصلوة واتوا الزکوة فافهم **باب** لیس فیما دون خمس ذود صدقة نیست
شترانی که کمتر از پنج شتر اند صدقه ذود اسم مفرد و جمع مذکر و مؤنث اطلاق آمده هم ازین جهت اضافت کرده خمس را با آن

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن محمد بن عبد الرحمن بن ابی صعصعة المازنی عن ابیه عن ابی سعید الخدری ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لیس فیما دون خمسة اوسق من التمر صدقة فرمود نیست در چیزی که کمتر از پنج وسق است از خرما صدقه
ولیس فیما دون خمس اواق من الورق صدقة و نیست در چیزی که از پنج اواق کمتر باشد از نقره صدقه ولیس فیما
دون خمس ذود من الابل صدقة و نیست در آنچه کم از پنج شتر است صدقه **باب** زکوة البقر در واجب بودن زکوة
از جنس گاو و آنچه وارد شده درین باره وقال ابو حمید قال النبی صلی الله علیه وسلم لاعرفن ما جاء الله رجل ببقرة لها خوار هر آینه شناسم
آمدن مردی خدا را بگاوی که مر او را آواز است و این در باب کسی است که زکوة گاو نداده در قیامت معاقب میشود آن خوار
بضم خاء معجمه و خفت واو بمعنی آواز گاو است ویقال جؤار مؤلف میگوید بجای خوار جؤار بضم جیم و همزه نیز میگویند و هر دو
بیک معنی است تجأرون یرفعون اصواتهم کما تجأر البقرة این آیت چنانکه عادت مؤلف است برای تفسیر لفظ جوار
ایراد کرده است یعنی تجأرون که در قرآن در سوره مؤمنون واقع شده بمعنی یرفعون است یعنی بلند میکنند آوازهای خود را
چنانکه بلند میکند گاو آواز را **حدثنا** عمر بن حفص بن غیاث قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش عن المعرور بن سوید عن ابی ذر
قال انتهیت الیه یعنی النبی صلی الله علیه وسلم قال والذی نفسی بیده او والذی لا اله غیره او کما حلف گفت ابو ذر رسیدم
من بسوی او میخواهد آنحضرت را فرمود سوگند کسی که ذات من در دست قدرت اوست یا فرمود سوگند کسی که نیست هیچ معبودی بجز
وی یا چنانچه سوگند خورده ابو ذر شک در سوگند آنحضرت کرده ما من رجل تکون له ابل او بقر او غنم لا یؤدی حقها الا اتی
بها یوم القیمة نیست هیچ مردی که باشد مروی را شتر یا گاو و یا بز در حالیکه ادا نکرده زکوة آنرا مگر آنکه آورده شود آن مرد
با آن ابل و گاو و بز روز قیامت اعظم ما تکون واسمنه بزرگ تر و فربه تر از آنچه بوده باشد آنها را تطؤه باخفافها پایمال
میکنند بپاهای خود آنچه سم دارد مانند شتر تنطحه بقرونها و میزنند او را بشاخهای خود آنکه شاخ دارد چنانکه گاو و بز کلما جازت
اخراها ردت علیه اولیها هرگاهی که میگذرند دیگری از آن باز می آید بروی نخستین آنها حتی یقضی بین الناس

بجای میود و سایر ملل اذان بستقیم الاذان پس امر کرده شد
یعنی فرمود آنحضرت بلال را که جفت کند اذان را و الفاظ
اذان را و دیگر بیان یوتر الاقامة و اقامه را طاق کند
الا قد قامت الصلوة که مکرر بگوید کلمات آن را و تحقیق آن عنقریب
جواب آن مذکور شود **حدثنا** محمود بن غیلان
قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جریج
قال اخبرنی نافع ان ابن عمر کان
یقول کان المسلمون حین قدموا المدینة یجتمعون
بودند که میگفت مسلمانان وقتیکه قدوم آوردند
مدینه را فراهم می آمدند فیتحینون الصلوة لیس ینادی بها
و طلب میکردند وقتی را که بیایند در آن برای نماز لیس ینادی
لها نبود که ندا کرده شود برای نماز مسلمانان حالات
پس سخن کردند بطریق مشورت روزی درین باب فقال
بعضهم اتخذوا ناقوسا مثل ناقوس النصاری پس گفتند
بعضی مسلمانان بگیرید ناقوسی مانند ناقوس ترسایان وقال
بعضهم بل بوقا مثل قرن الیهود و گفتند بعضی بلکه بگیرید
بوق مانند شاخ یهود که میدمیدند در آن بوق نای بزرگ
که وقت شود در آن نامی است از شاخ فقال عمر اولا
تبعثون رجلا ینادی بالصلوة پس گفت عمر رضی الله
عنه آیا بنمی گیرید ناقوس و بوق را و نمی انگیزید مردی را که ندا
کند نماز را فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یا بلال قم فناد بالصلوة ای بلال
برخیز پس ندا کن بنماز ظاهر است که مراد ازین تعجیل آواز
کردن است که با اذان قدیم مست کمعشر وقت نه اذان شرعی
بحکم تاملی کرده بر رویای عبد الله بن زید بن عبد ربه است
وسیاق حدیث ابن زید که اخراج کرده آن را ابن خزیمه
و ابن حبان مانند حدیث ابن عمر دلالت دارد بر آن چه در آخر
آن صحبت است پس در حدیثهای اینکه ایشان بر خیال
بودند نمود شد حرام است ندا را پس ذکر کرده رویا را و الحدیث
و ابن سعد طبقات آورده که نما میکرد بلال نماز را بلند الصلوة
جامعة **باب** الاذان مثنی مثنی کلمات اذان دو بار گفته شود
یعنی چنانکه سیرد مانند شمسی است برای تاکید اول **حدثنا**
سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن سماک
بن عطیة عن ایوب عن ابی قلابة عن انس قال امر بلال
ان یشفع الاذان وان یوتر الاقامة الا الاقامة امر کرده شد
بلال که جفت گوید الفاظ اذان را و طاق گوید کلمات اقامت
را مگر کلمه قد قامت الصلوة که آن را جفت گویند اقامت
اول بمعنی مجموع الفاظ که شروع است نزد قیام به نماز برای
اعلام حاضرین و اقامت دوم قول مخصوص است انا حجت
این است که تکرار تحمید و اخر اذان و اقامت باتفاق
مستثنی است انتهی که حرکت تکبیر و تکبیر چهار بار است
الخ نزد اهل مدینه و شافعی

تا آنکه تمام کرده شود حساب میان مردم رده بکیر عن ابی صالح عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم مقصود مولف رح از ایراد
این حدیث ابی هریره آنست که چنانچه مذکور شد کافر از ابوذر روایت کرده از ابی هریره نیز روایت کرده اند **باب الزکوة علی الاقارب** در بیان
صرف زکوة بر خویشان وصله رحم وقال النبی صلی الله علیه وسلم له اجران اجر القرابة والصدقة فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی
مر آنکس را که صرف میکند بر خویشان دو ثواب است ثواب رعایت خویشی و ثواب صدقه **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا
مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة انه سمع انس بن مالک یقول کان ابو طلحة اکثر الانصار بالمدینة مالا من نخل گفت انس بود ابو طلحه بیشترین
انصار که در مدینه بودند از روی مال که از نخل خرماست وکان احب امواله الیه بیرحاء و بود دوست ترین مالهای او بیرحاء
نام باغ است و در تحقیق این لفظ و معانی اختلاف بسیار است مراد اینجا باغ است وکانت مستقبلة المسجد و بود
آن باغ مقابل مسجد و نزدیک بآن وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدخلها ویشرب من ماء فیها طیب و بود آن حضرت
که می آمد آن باغ را و میخورد از آب شیرین که در آن باغ بود قال انس فلما انزلت هذه الآیة لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
گفت انس پس وقتی که نازل شد این آیت که هرگز نمی رسید نیکوئی را که رحمت و رضا یا بهشت است تا آنکه انفاق کنید در
راه خدا از آنچه دوست میدارید از مال و جاه و در اعانت مومن و در باختن جان در جهاد قام ابو طلحة الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
ایستاد ابو طلحه نزد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی فقال یا رسول الله ان الله تبارک وتعالی یقول لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون وان
احب اموالی الی بیرحاء پس گفت ای پیغمبر خدا بتحقیق خدای بزرگ میفرماید لن تنالوا البر حتی تنفقوا الآیة و بتحقیق
دوست ترین مالهای من بسوی من این باغ است وانها صدقة لله ارجو برها وذخرها عند الله و بتحقیق این باغ صدقه است
در راه خدا امید دارم نیکوئی ثواب آنرا و ذخیره بودن آن نزد خدا که اجر آنرا در آخرت بمن عطا کند فضعها یا رسول الله
حیث اراک الله پس بگذار ای رسول خدا آنجا که نماید ترا خدا قال فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بخ ذلک مال رابح
گفت انس فرمود پیغمبر خدا شاباش و زهی تو این مال سود کننده است بخ کلمه ایست که نزد رضا و ستایش میگویند و گاه
مکرر می آرند برای تاکید و مبالغه در مدح وقد سمعت ما قلت و بتحقیق شنیدم چیزیرا که تو گفتی وانی اری ان تجعلها فی الاقربین
و من صلاح می بینم که بگردانی تو آنرا صدقه در خویش و قوم قریب خود فقال ابو طلحة افعل یا رسول الله پس گفت ابو طلحه
چنین میکنم ای رسول خدا فقسمها ابو طلحة فی اقاربه وبنی عمه پس قسمت کرده آنرا ابو طلحه در خویشان و عم زادهای خود
عطف خاص بر عام است حدیث دلالت کرد برانکه انفاق اموال واجب آن بر خویشان اقرب بهتر است و انفاقی که در حدیث
واقع شده عام است واجب و مستحب را تابعه روح متابعت کرده است عبد الله بن یوسف را روح بن عباده بصری از
مالک وقال یحیی بن یحیی واسمعیل عن مالک رایح وگفت یحیی بن یحیی نیشاپوری واسمعیل بن ادریس هر دو از امام مالک
رایح بیاء مثناة تحتیه و همزه بجای رابح بموحده اسم فاعل از رواح ضد غدو یعنی مالی که نزدیک است نفع آن میرسد صاحب آنرا
هر روز بی تکلف انتظار پوشیده نماند که ترجمه صریح در صرف مال زکوة بر خویشان است و حدیث دلالت نکرد که ابو طلحه از وجه
زکوة صرف کرده بلکه ظاهر در صدقه تطوع است و کرمانی وجها و جواب داده اند که مولف چنانکه عادت اوست مصرف مال
زکوة را قیاس بر تصدق مصارف نقل کرده و نیز **حدثنا** ابن ابی مریم قال اخبرنا محمد بن جعفر قال اخبرنی
زید هو ابن اسلم عن عیاض بن عبد الله عن ابی سعید الخدری خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اضحی
او فطر الی المصلی ثم انصرف فوعظ الناس وامرهم بالصدقة گفت ابو سعید بیرون آمد آن حضرت در عید اضحی یا عید فطر

ترجمه بنا مده و بسا اذان بلال که قدره موذن آن است و اذان
ابن ام مکتوم که روی نیز به مسجد شریف اذان میگفت و مسجد
که موقف مسجد قبا بود نیز مذکور نشده و در روایت که با محذوره
که بشمس میاخت آنحضرت پیش از اسلام بوده باز
پس چون اسلام آورد و مامور کرد آنحضرت او را باذان و چون
ترسید ابا محذوره کلمات شهادت را پست کرد آواز خود را
بجهت حیا از قوم خود پس فرمود او را که رجوع کن و بلند کن آن
آواز خود را روایت کرده طبرانی حدیث ابی محذوره را [illegible]
ترجیع و تشفیع در حدیث باب عام است از تثنیه و ترجیع و نظایر
مذهب امام احمد عدم ترجیع است [illegible] منقول است
که گفت رجوع کرد آنحضرت از اذان ابی محذوره بسوی مقرر
داشت بلال را باذان حدثنا محمد بن
سلام قال حدثنی عبد الوهاب الثقفی قال حدثنا
خالد الحذاء عن ابی قلابة عن انس بن مالک قال
لما کثر الناس گفت انس هرگاه بسیار شدند مردم نماز
گزار قال تاکید است قال ذکروا ان یعلموا وقت
الصلوة بشیء یعرفونه ذکر کردند صحابه با آنحضرت که علامت
کنند وقت نماز را بچیزی که بشناسند آن فذکروا ان یوروا
نارا او یضربوا ناقوسا [illegible] آتش را و یا
بزنند ناقوس را فامر بلال ان یشفع الاذان وان یوتر
الاقامة [illegible] استثناء الا قد قامت مذکور نیست
و این نسبت کرده است امام مالک که نزد وی این لفظ
جزء اقامت نیست ولیکن [illegible] باشد و عمل
اهل مدینه [illegible] حدیث
صحیح است **باب الاقامة واحدة الا قوله قد قامت الصلوة** اقامت
یکبار است تکرار نکند آن الا قوله قد قامت الصلوة
که مکرر گوید آن را و همچنین تکبیر را اول اقامت و همین است
مذهب ائمه ثلثه بحدیث انس [illegible] حدیث ابن عمر
امام ابو حنیفه و ثوری و ابن مبارک اقامت مانند اذان است
در تثنیه تکبیر [illegible] سایر کلمات با فراد و ذکر توحید بحدیث عبد
[illegible]

[illegible]

بسوی نمازگاہ روز عید پس بر نماز برگشت و پند کرد مردم را و فرمود ایشانرا بصدقہ دادن فقال یا ایہا الناس تصدقوا
ای مردمان صدقہ کنید در راہ خدا فمر علی النساء فقال یا معشر النساء تصدقن فانی رأیتکن اکثر اہل النار پس گذشت
بر سر زنان و فرمود ای گروہ زنان صدقہ دہید تحقیق من دیدہ ام شما را اکثر بیشتر اہل دوزخ فقلن وبم ذلک
یا رسول اللہ پس گفتند زنان بچہ مستحق این ہمہ عقوبت ہستیم ما آن قال تکثرن اللعن وتکفرن العشیر فرمود بسبب
میکنید لعنت بر آنکہ نباید کرد و کفران نعمت شوہر میکنید ما رأیت من ناقصات عقل ودین اذہب للب الرجل الحازم من
احداکن یا معشر النساء ندیدہ ام از قبیلہ کم خردان و کم دینان برندہ تر خرد مرد ہوشیار را از یکی از شما ای
ای گروہ زنان ثم انصرف فلما صار الی منزلہ جاءت زینب امرأۃ ابن مسعود تستأذن علیہ پس برگشت آن حضرت از مصلی
و عیدگاہ و آمد بمنزل شریف خود آمد زینب زن ابن مسعود و طلب اذن در آمدن بخانہ میکرد فقیل یا رسول اللہ ہذہ زینب
پس گفتہ شد ای رسول خدا این طلبگار اذن زینب است فقال ای الزیانب پس فرمود کدام زینب ہا است فقیل امرأۃ
ابن مسعود قال نعم ائذنوا لہا پس گفتہ شد زن ابن مسعود است فرمود آری دستوری دہید مر او را پس
پس دستوری دادہ شد او را قالت یا رسول اللہ انک امرت الیوم بالصدقۃ گفت ای رسول خدا بتحقیق تو فرمودہ امروز
بصدقہ دادن وکان عندی حلی لی فاردت ان اتصدق بہ و بود نزد من زیوری مرا پس خواستم کہ تصدق کنم از آن فزعم
ابن مسعود انہ وولدہ احق من تصدقت بہ علیہم پس گفتہ است ابن مسعود کہ تحقیق او و فرزند او سزاوار ترکسانی اند کہ تصدق
کنم آن زیور بر ایشان فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم صدق ابن مسعود زوجک وولدک احق من تصدقت بہ علیہم
گفت ابو سعید خدری حاضر بودہ ام و یا شنیدہ باشد از صاحب قصہ پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی راست گفت
ابن مسعود شوہر تو و فرزند تو سزاوار ترین مردمانند کہ تصدق کنی تو آن حلی بر ایشان سخن در تطبیق حدیث بترجمہ مانند
مذکور در حدیث سابق است بدانکہ بمذہب امام شافعی روا است کہ زن وجہ زکوٰۃ را بشوہر محتاج بدہد و حجت گرفتہ ہمین حدیث
امام ابو حنیفہ و امام مالک و امام احمد بروایتی منع کردہ اند زکوٰۃ و واجب را بشوہر فقیر و گفتہ اند کہ این حدیث و حدیثی کہ در باب
آیندہ تصریح زکوٰۃ بر زوجیت بحسب سیاق ناظر در صدقہ نفل است چنانکہ جزم کردہ است باین معنے نووی
در صدقہ نفل روا است بر زوج و غیر او از فقرا **باب** لیس علی المسلم فی فرسہ صدقۃ نیست
بر مسلمان در اسپ او زکوٰۃ **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبۃ قال حدثنا عبد اللہ بن دینار قال سمعت سلیمان بن یسار
عن عراک بن مالک عن ابی ہریرۃ قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لیس علی المسلم فی فرسہ وغلامہ صدقۃ فرمود نیست بر مسلمان در اسپ
او و غلام او زکوٰۃ بدانکہ شیخ المحدثین فی اوانہ ابو المجد شیخ عبد الحق افاض اللہ علیہ سجال فضلہ در شرح سفر السعادۃ در تصحیح
اینمقام کلامی مبسوط ایراد فرمودہ کہ خلاصہ آن اینست کہ مراد اینجا اسپ و بردہ ایست کہ نہ برای تجارت بود و اگر آمادہ برای
تجارت باشد منظور در وی مال است و واجب ست در وی زکوٰۃ بنظر قیمت آن در حدیث ابی داؤد آمدہ کہ بود رسول خدا
صلی اللہ علیہ وسلم امر میکرد ما را کہ بر آریم صدقہ را از ہر چہ مہیا داریم برای بیع و نزد امام ابو حنیفہ و زفر اگر اسپان نر و مادہ علف
میخوردہ باشند و در خانہ علف میخورند اگر آمادہ تجارت نباشند واجب ست در آن زکوٰۃ و مخیر است صاحب آن کہ بر ہر اسپ
دیناری دہد یا نظر بر قیمت او کردہ از ہر دویست درہم پنج درہم بستانند در حدیث دار قطنی و بیہقی از جابر آمدہ فی الخیل السائمۃ
فی کل فرس دینار و در ہدایہ این حدیث را ہمچنین روایت کردہ فی کل فرس سائمۃ دینار او عشرۃ دراہم و در شرح ہدایہ گفتہ

عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا نودی للصلوۃ ادبر الشیطان ولہ ضراط حتی لا یسمع التاذین
پس ہرگاہ نداکردہ شود برای نماز یعنی اذان گفتہ شود پشت میدہد شیطان و میگریزد و او را بادی است
ہمچنانکہ ظاہر مراد اینست حتی لا یسمع التاذین تا نشنود اذان را ظاہر مقصود آنست
آواز را مشغول دارد بآن تا نشنود اذان را و بعضی گفتہ اند بحسب مقام ممکن است
سیکہ برای بادی کہ مناسب نماز است و کبکی کہ شدت
خوف او باشد بخروج این آواز و قصد او این ہم
بر تقدیر یست کہ بر حقیقت باشد و شیطان جسمی است
... [illegible]
و نیز گویند کہ شیطان از شنیدن اذان میگریزد از جہت آنکہ
ذکر او از میدان را شنیدن آن تعظیم
و تکبیر است و مراد شیطان ابلیس
یا مطلق شیطان و دلیل است در حدیث بر استحباب
رفع صوت باذان فاذا قضی الندا اقبل پس چون تمام کردہ شود اذان پیش
می آید شیطان حتی اذا ثوب بالصلوۃ ادبر تا آنکہ چون
اعلام ثانی کردہ شود یعنی اقامت پشت میدہد و میگریزد و مراد
بتثویب اقامت است و تثویب در اذان ...
... اقامت ... [illegible]
حتی اذا قضی التثویب اقبل حتی یخطر بین المرء ونفسہ تا آنکہ چون تمام کردہ شود اقامت پیش می آید تا آنکہ
وسوسہ میکند در میان مرد و نفس او
... یقول اذکر کذا اذکر کذا
میگوید یاد کن چنان یاد کن چنین لما لم یکن یذکر
چیزی کہ نبود کہ یاد میداشت آن حتی یظل الرجل لا یدری
کم صلی تا آنکہ میگردد مرد کہ نمیداند چند رکعت گذارد
حکمت در گریختن شیطان از اذان و اقامت نہ از نماز و ذکر
و قرات آنست کہ حق تعالی در آواز اذان عظمتی نہادہ کہ او را در خوف و رعب می اندازد و این فضیلتی است
کہ آن خصائص بخشیدہ اذان را ... [illegible]
و غفلت ... [illegible]
... و قرآن نیز ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
آنحضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم ... [illegible] در حدیث
ترمذی آمدہ است کہ آنحضرت اذان گفت در سفری
... [illegible] ... است
... [illegible] ... افضل تر است یا امامت

[illegible]

رواه جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر مرفوعا در ہدایہ تاویل آن حدیث کہ در وی عفو از زکوة اسپان واقع شدہ گوید مراد بآن اسپان غازیان است کہ اگرچہ بیرون چراگاہ دارند زکوة دران واجب نبود و ہم چنین منقول ست از زید بن ثابت وقتی کہ مروان بن عبد الملک مشورت کرد با صحابہ در زکوة اسپ روایت کرد ابو ہریرہ کہ پیغمبر خدا فرمود صلی اللہ علیہ وسلم نیست بر مسلم در اسپ او و بندہ او صدقہ پس مروان از زید بن ثابت پرسید یا سعید تو چہ میگوئی ابو ہریرہ گفت عجب از مروان کہ حدیث از پیغمبر خدا روایت میکنم و با بو سعید میگوید کہ تو چہ میگوئی پس زید بن ثابت گفت صدق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مراد بآن اسپ غازیانست و نبود در زمان آنحضرت اسپی مگر برای غزا کذا فی الہدایۃ و شرحہ و ہم در ہدایہ میگوید کہ تخییر میان دینار و تقویم ماثور ست از عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ مرویست کہ ابو عبیدہ بن الجراح امیر شام بود و اہل شام بروی عرضہ کردند کہ ما را اسپ بسیار شدہ زکوة آن بر ما واجب چیست ابو عبیدہ جواب نداد باز پرسیدند پس نوشت با امیر المومنین عمر در جواب نوشت مخیر گردان ارباب اسپان را اگر خواہند ادا کنند از ہر اسپ دیناری و اگر خواہند قیمت کنند و بدہند در ہر دویست درہم پنج درہم سیوطی در جمع الجوامع از عمر رضی اللہ عنہ آوردہ گفت ای اہل مدینہ خیر و بہبود نبود در مالی کہ زکوة دادہ نشود پس در اسپان عربی دو درہم ساخت و در ترکی ہشت رواہ ابن جریر پس معلوم شد کہ در اسپ تجارت زکوة است بالاتفاق و در اسپان نر اگر برای سواریست نیست و در غیر آن اگر سائمہ باشند نزد ابو حنیفہ ثابت است و نزد غیر اینہا نیست انتہی

باب لیس علی المسلم فی عبدہ صدقۃ نیست بر مسلمان در بردہ او صدقہ و زکوة **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن خثیم بن عراک عن مالک قال حدثنی ابی عن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم ح و حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا وہیب بن خالد قال حدثنا خثیم بن عراک بن مالک عن ابیہ عن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لیس علی المسلم صدقۃ فی عبدہ ولا فی فرسہ فرمود نیست بر مسلمان صدقہ در بندہ او و نہ در اسپ او کہ برای تجارت نباشد

باب الصدقۃ علی الیتامی در بیان فضیلت صدقہ کردن بر یتیمان **حدثنا** معاذ بن فضالۃ قال حدثنا ہشام عن یحیی عن ہلال بن ابی میمونۃ قال حدثنا عطاء بن یسار انہ سمع ابا سعید الخدری یحدث ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم تحقیق شنیدم ابا سعید خدری را کہ حدیث میکرد کہ تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی جلس ذات یوم علی المنبر و جلسنا حولہ نشست آنحضرت یکروزی بر منبر و نشستیم ما گرد آن حضرت فقال انی مما اخاف علیکم من بعدی ما یفتح علیکم من زہرۃ الدنیا و زینتہا پس فرمود بتحقیق از آنچہ میترسم بر حال شما از پس خود چیزیست کہ کشادہ شود بر شما از حسن و بہجت دنیا و آرایش او کہ بر گرفتن غنیمتہا میسر شدن اموال خواہد بود و تنگ شدن بر اہل اسلام اہل آن پیش گیرند و خاطر رضا بالنبی پس گفت مردی یا رسول خدا آیا می آید نیکی با بدی یعنی اموال دنیا کہ نعمت الہی است و منت ستادہ بر آن موجب عقوبت و وبال خواہد شد فسکت النبی صلی اللہ علیہ وسلم پس خاموش کرد پیغمبر خدا از جواب آن مرد فقیل لہ ما شانک تکلم النبی صلی اللہ علیہ وسلم ولا یکلمک پس گفتہ شد آن مرد را چیست حال تو کہ تو سخن میکنی آنحضرت را و سخن نمیکند آن حضرت ترا گویا از جواب ندادن آنحضرت ناخوش داشتند حاضران این پرسش را فرأینا انہ ینزل علیہ ابو سعید گوید کہ از خوشی آنحضرت پس شناختیم اینکہ وحی نازل میشود بر آنحضرت و در انتظار است قال فمسح عنہ الرحضاء فقال این السائل گفت ابو سعید پس مالید آن حضرت از خود عرق را و فرمود کجا است پرسندہ رحضا بضم را و فتح حا و ضاد معجمہ ممدود بمعنی عرق بسیار کہ میشوید پوست بدن را و بیشتر استعمال در عرق پیشانی میکنند وکانہ حمدہ و چنان ستی کہ خوش کرد او را یعنی از این پرسیدن و بشاشت و جہ و افروختگی چہرہ آن حضرت چنان

بن ابی صعصعۃ بصلوات مقرومات قریب اولی کہ ساکن است عمرو بن یحیی انصاری نے تو للمازنی بتاء سیم و نون عن ابیہ انہ اخبرہ ان ابا سعید الخدری قال لہ انی اراک تحب الغنم گفت ابو سعید مر عبد اللہ بن عبد الرحمان را کہ می بینم ترا کہ دوست میداری گوسفند را والبادیۃ و صحرا را برای چرانیدن غنم فاذا کنت فی غنمک او بادیتک پس چون باشی در گوسفندان خود یا در صحرا خود نماز را شناخت را ای است تا وقت الصلوۃ پس بانگ کوی نماز را فارفع صوتک بالنداء پس بلند کن آواز خود را بآذان فانہ لا یسمع مدی صوت المؤذن جن ولا انس ولا شیء الا شہد لہ یوم القیامۃ نمی شنود نہایت آواز مؤذن را جن و نہ انس و نہ ہیچ چیز از ملک و حیوان و درخت و سنگ مگر آنکہ گواہی دہد برای وی روز قیامت بایمان و عبادت و فضل و کرامات او و در حدیث دیگر آمدہ شہادت میدہد او را ہر تر و خشک مراد ہر چیز است یعنی ہیچ کسی نشنود آن و ذکر مدی کہ آنست کہ آواز دور نیست میباشد و چون گواہی دہد کہ آمد از نیست شنود پس آنکہ از نزدیک آواز بلند شنود بطریق اولی گواہی خواہد داد و سمع شہادت اشیا نزد اربابِ تحقیق محمول بر حقیقت است و آیات احادیث دال اند بران صرف آن از ظاہر بر گفتار بی عقل است عارف روم در مثنوی میفرماید مثنوی

فلسفی منکر شود اندر فکر و ظن	گو سر خود را برین دیوار زن
فلسفی گوید ز معقولات دون	عقل از دہلیز می ماند برون
فلسفی کو منکر حنانہ است	از حواس اولیا بیگانہ است
نطق آب و نطق خاک و نطق گل	ہست محسوس حواس اہل دل

و سر درین شہادت با آنکہ حق جل شانہ عالم غیب و شہادت است کریم و اظہار فضل ایشان است بر ہمگنان چنانچہ در شہادت بر دیگران بیدی و رسوایی و استخفاف آنہا است و احکام آخرت جاری شوند بر وفق احکام دنیا از توجیہ دعوی و جواب و شہادت تا حجت قائم شود و پیدا گردد بر ہمگنان حقیقت حال قال ابو سعید سمعتہ من رسول اللہ گفت ابو سعید خدری شنیدم او صوت را ما از زبان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنانچہ در روایت یحیی قطان از مالک آمدہ کہ آنحضرت فرمود اذا اذنت فارفع صوتک فانہ لا یسمع الخ پس ذکر غنم و بادیہ موقوف است بر ابی سعید کذا حققہ الشیخ ابن حجر و در حدیث استحباب اذان است برای منفرد اگرچہ در بادیہ باشد فوت نشود او را استشہاد سامعین از اسلمی و غیرہ

باب ما یحقن بالاذان من الدماء محفوظ کہ باز داشتہ شود بسبب وجود اذان میان ان جماعہ از ریختن چہ اذان شعار اسلام است تا آنکہ گفتہ اند اگر اہل شہری اتفاق کنند بر ترک آن امیر یا سلطان با ایشان قتال کند انہا **حدثنا** قتیبۃ بن سعید قال حدثنا اسمعیل بن جعفر انصاری عن حمید طویل عن انس بن مالک ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کان اذا غزا بنا قوما لم یکن یغزو بنا حتی یصبح بود آنحضرت وقتی کہ جہاد کردی بمصاحبت ما قومی را نبود کہ حملہ میکرد بآنہا تا صبح نمیکرد و ینظر و یستمع

ظاہر شد کہ این سوال از خوش آمدہ بود فقال انہ لا یاتی الخیر بالشر پس فرمود نمی آید نیکی ہمی را انچہ بتقدیر الٰہی نیکست و نعمت بدیگر رود و نعمت نمی شود بلکہ بمثل تقسیم کنیم ستانا رحال کسی کہ افراط کردہ در جمع مول دنیا ک ورویال او گرشتہ وحال کسی کہ افراط در آن نکردہ و منتفع شدہ بآن و نشر ہر یدہ در ضمن این کلام است و انہ مما ینبت الربیع یقتل او یلم تحقیق از جملہ چیزی کہ سیر و یا نبیات یا جری آب از دانہای لذیذ و ثقیل و سبز ما میکشد یا نزدیک بکشتن ہست و انہا لو ہم لذت وارد و ہمچنین نہ بخورند آن افراط میکنند چنانکہ بر بحی تا بہا معاد آن و نفع نمی کنند شکم با انجال بسیار است کہ بار یک کشتہ ہا یا ہم سپار کہ مسیلای این مثل کسی است کہ افراط در جمع دنیا نمودہ و صرف آن بدیگران نکردہ برائے دیگر دو در دنیا با نیا ہو مردم و حسید ایشان اندر او در آخرت بعقوبت و محاسبہ سیالہ از وجہ حرام و شبہہ جمع کردہ باشد الا آکلۃ الخضرا اکلت مگر خورندہ سبزہ کہ بعد بخلی اشما یا شد خورا آخرتنا ذا امتدت خاصرتاہا استقبلت عین الشمس تا وقتی کہ دراز شد دو پہلوی او و پر شد شکم ترک خوردن کرد و روی کرد بآفتاب تا ہضم کرد آن فاثلطت و بالت پس سرگین و بول کرد یعنی تا ہم کرد و لغت و حرید چرا گاہ بخوشی و راحت این مثل کسی است کہ افراط نکردہ در دنیا و صرف نمودہ بفقرا و راحت یافتہ در دنیا و آخرت رواحصل آنکہ انچہ بربیع میرویاند ہمہ نیکوست و یا کست بدی از خورندہ است اگر افراط کردند خود را آزار میکشند و اگر احتیاط کردند سالم ماندند و ان ہذا المال خضرۃ حلوۃ و این مال و متاع دنیا سبز است و شیرین خوش آیندہ است در دیدن و چشیدن فنعم صاحب المسلم ما اعطی منہ المسکین والیتیم وابن السبیل پس نیکوست صاحب مال مسلمان چیزی کہ دادہ است از آن مال مسکین را و یتیم و مسافر را او کما قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم یا عبارت چنانست کہ فرمودہ است پیغمبر خدا شک کردہ است یحیی و دو حدیث از طریق فلیح این چنین است مجعولہ فی سبیل اللہ والیتامی والمساکین وابن السبیل وانہ من یاخذہ بغیر حقہ و تحقیق کسی کہ میگیرد مال را بی حق شرعی از وجہ حرام یا میگیرد بغیر احتیاج و از عہدہ حق صرف آن بر نمی آید کالذی یاکل ولا یشبع پس او مانند کسی است کہ میخورد و سیر نمیشود و این خاصیت اہل دنیاست ہر چند مال بسیار زیادہ میشود حرص و رغبت او و انچہ دارد و کم منظر او می در آید و یکون شہیدا علیہ یوم القیامۃ و می باشد مال او گواہ بر حال او در روز قیامت کہ خداوند تعالی آنرا زبان ناطقہ میدہد یا متمثل میشود بصورتی و گواہی میدہد بر وی

باب الزکوٰۃ علی الزوج والایتام فی الحجر صرف کردن وجہ زکوٰۃ بر شوہر و یتیمانی کہ در کنار باشند قالہ ابو سعید عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم گفتہ است یعنی این حدیث را ابو سعید خدری از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی حدثنا

عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنی شقیق عن عمرو بن الحارث عن زینب امرأۃ عبد اللہ قال فذکرتہ لابراہیم فحدثنی ابراہیم عن ابی عبیدۃ عن عمرو بن الحارث عن زینب امرأۃ عبد اللہ بمثلہ سواء گفت اعمش پس ذکر کردم این حدیث را کہ از شقیق شنیدہ بودم مر ابراہیم را کہ شیخ اوست پس حدیث کرد ابراہیم از ابی عبیدہ از عمرو بن الحارث از زینب زن عبد اللہ بن مسعود مانند حدیث شقیق تمام برابر آن مقصود آنست کہ اعمش از دو شیخ خود روایت کردہ است قالت کنت فی المسجد گفت زینب زوجہ عبد اللہ بودم من در مسجد فرأیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم پس دیدم من آنحضرت را رحمت کناد خدا بر وی فقال تصدقن ولو من حلیکن فرمود ای گروہ زنان صدقہ دہید اگرچہ از زیور شما باشد و کانت زینب تنفق علی عبد اللہ وایتام فی حجرہا و بود زینب کہ انفاق میکرد بر عبد اللہ شوہر خود و یتیمانی کہ در کنار او بودند فقالت لعبد اللہ سل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت زینب عبد اللہ را بپرس پیغمبر خدا را ایجزی عنی ان انفق علیک وعلی ایتام فی حجری من الصدقۃ آیا روا باشد از من انکہ انفاق کنم بر تو و بر یتیمانی کہ در کنار من اند از صدقہ

گفت قیس نحن حولہا نذندن پس بر آمد ابن عباس حسن بسوی تخیل بعد فراغ خود و تکبیر گفت با بر سر ایشان آمدیم بہکا نالہم بمساحیہم آلات و اسباب زراعت مکاتل جمع مکتل زنبیل کہ از برگ سبز خرما سازند مساحی جمع مسحاۃ آلتی از حدید کہ بدان ہموار کنند زمین را وقالوا محمد واللہ محمد والخمیس وہ بیل خواستند و ہر دو تکبیر گفتند قالوا محمد واللہ پس ہر گاہ دیدند آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قالوا محمد واللہ محمد گفتند این محمد است بخدا محمد است یا اد محمد بخدا و محمد والخمیس والشکر محمد است اند لشکر محمد و لشکر را خمیس از آن خوانند کہ او را پنج رکن میباشد مقدمہ قلب میمنہ میسرہ ساقہ فلما راہم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وعدیا پس چون دید ایشان را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال گفت اللہ اکبر اللہ اکبر خربت خیبر ویران شد خیبر انا اذا نزلنا بساحۃ قوم پس وقتی کہ فرود آئیم بمیدان قومی فساء صباح المنذرین پس بد است بامداد ایشان کہ ترسانیدہ شدہ اند از عذاب خدا

باب ما یقول اذا سمع المنادی چیزی کہ بگوید مصلی وقتی کہ بشنود اذان مؤذن را حدثنا عبد اللہ بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شہاب عن عطاء بن یزید اللیثی عن ابی سعید الخدری ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال اذا سمعتم النداء فقولوا مثل ما یقول المؤذن فرمود چون بشنوید اذان را پس بگوئید مثل انچہ میگوید مؤذن از کلمات اذان ظاہر این حدیث آنست کہ وقت اذان گوید جمیع کلمات را مانند آن کلمہ و انکہ متصل باشد فراغ کلی او و در روایت نسائی از ام حبیبہ تصریح است کہ آنحضرت میگفت آنچنان کہ مؤذن گفتی تا آنکہ خاموش شدی مؤذن و حدیث عمر رضی اللہ عنہ کہ مسلم آوردہ کہ فرمود آنحضرت چون بگوید مؤذن اللہ اکبر اللہ اکبر پس گوید یکی از شما اللہ اکبر اللہ اکبر بعد از آن بگوید اشہد ان لا الہ الا اللہ پس بگوید اشہد ان لا الہ الا اللہ الحدیث صریح تر است درین مدعا و لیکن حدیث عمر و حدیث آیندہ دلالت دارند بر آنکہ حیعلتین مستثنی ہست و بگوید بدل آن لا حول ولا قوۃ الا باللہ و ہمین است مشہور نزد جمہور و گفتہ اند معنی عقلی نیز اقتضای این دارد چہ حیعلتین خواندن بنماز است و آن حاصل می شود از مؤذن نہ از سامع و مناسب حال سامع نیست کہ بجز گوید لا حول و استعانۃ بجوید بلا حول ولا قوۃ الا باللہ پس بگوید و ہو قول اود و بعضی جمع کنند میان ہر دو جواب ہا الا للذین و این روایتی است از احمد و ابن منذر گفتہ کہ محتمل کہ این اختلاف مباح باشد بگوید ہر چہ خواہد ہمچنین گفتہ طحاوی ہمچنان و عبد الرزاق از ابن جریج آوردہ کہ گفت حدیث کردہ شدہ ام کہ مردم بودند کہ خموش می ماندند ہمچنانکہ مؤذن مانند خاموشی ایشان برای قرآن پس میگفت مؤذن چیزی یا مگر میگفتند مانند آن تا آنکہ چون میگفت حی علی الصلوۃ میگفتند لا حول ولا قوۃ الا باللہ و چون میگفت حی علی الفلاح میگفتند ما شاء اللہ و بدین قائل شدہ بعضی مشائخ حنفیہ و روایت کردہ ابن ابی شیبہ مانند آن از عثمان و در حدیث دلیل است

صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت عبد اللہ زینب را پس تو پیغمبر خدا را فانطلقت الی رسول اللہ پس رفتم من بسوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فوجدت امراۃ من الانصار علی الباب حاجتہا مثل حاجتی پس یافتم زنی را از انصار بر در آن حضرت بحالی کہ حاجت او مانند حاجت منست یعنی او نیز برای ہمین پرسش آمدہ فمر علینا بلال فقلنا سل النبی صلی اللہ علیہ وسلم ایجزی عنی ان انفق علی زوجی وایتام لی فی حجری پس گذشت بلال بر ما گفتیم بپرس پیغمبر خدا را آیا روا است از جانب ہر یک از ما اینکہ انفاق کنیم بر شوہر خود و یتیمانی کہ در کنار من اند این عبارت بضمیر ہای واحد واقع شدہ و ظاہر بضمیر ہای تثنیہ بود پس مراد ہر واحد است یا آنکہ زینب در روایت اکتفا بحال خود کردہ چنانکہ از جواب آنحضرت نیز ہمین ظاہر است و در روایت نسائی علی ازواجنا وایتام فی حجورنا واقع شدہ وقلنا لا تخبر بنا و گفتیم بلال را خبر مکن ما را کہ ما پرسیدہ ایم فدخل فسالہ فقال من ہما قال زینب فقال ای الزیانب قال امراۃ عبد اللہ پس در آمد بلال و پرسید آنحضرت را پس فرمود کدام اند این ہر دو زن گفت زینب است فرمود کہ این زینب است گفت زن عبد اللہ بن مسعود قال نعم لہا اجران اجر القرابۃ واجر الصدقۃ فرمود آری روا است این زن را دو اجر است یکی بر رعایت قرابت است و آخر صدقہ و این شوہر را نیز از اہل قرابت داشتہ تغلیباً او تغلیباً قسطلانی قرابت بالصلۃ رحم شرح کردہ و در صلۂ رحم نیست و نیز النسائی و طیالسی نقل کردہ کہ این یتیمان برادر زادہا و خواہر زادہا بودند و در حدیث سابق باب زکوٰۃ بر اقارب گذشت کہ زینب مذکورہ عرضہ کردہ کہ زعم ابن مسعود انہ و ولدہ احق و آن حضرت فرمود زوجک و ولدک احق فافہم و تدبر فی التطبیق اینجا سوال بمشافہہ است و درین حدیث بواسطہ بلال پس ظاہر آنست کہ دو قصہ باشد واللہ اعلم و علما اختلاف کردہ اند کہ مراد اینجا صدقہ واجب است یا نفل قائلان بوجوب دلیل گرفتہ اند لفظ اجر را کہ استعمال نمی کنند آنرا مگر در واجب جمعی کثیر بر آنند کہ در واجب و نفل ہر دو مستعمل است و سیاق حدیث دال است کہ صدقہ نفل مراد است قالہ العیاض و جزم بہ النووی حدثنا عثمان بن ابی شیبۃ قال حدثنا عبدۃ عن ہشام عن ابیہ عن زینب بنت ام سلمۃ عن ام سلمۃ قالت قلت یا رسول اللہ الی اجر ان انفق علی بنی ابی سلمۃ انما ہم بنی گفت ام المومنین ام سلمہ گفتم ای رسول خدا آیا مرا ثوابی ست اینکہ انفاق کنیم بر فرزندان ابی سلمہ حال آنکہ نیستند ایشان مگر فرزندان من ابو سلمہ شوہر سابق ام سلمہ بود از وی او را پسر و یک دختر داشت فقال انفقی علیہم فلک اجر ما انفقت علیہم پس فرمود انفاق کن تو بر ایشان پس ترا است ثواب چیزی کہ انفاق کنی تو بر ایشان باب قول اللہ عزوجل فی الرقاب آیۃ ترجمہ ساختہ یعنی صرف زکوٰۃ در قیدیان و مراد آنست کہ بدہد مکاتب خود را بقدر تمام آزاد شود یا نہ میتوان داد و این معنی مجمع علیہ ائمہ است و نزد امام مالک از زکوٰۃ بندہ خریدہ آزاد کردن نیز روا است و این میل کردہ است مولف رحمہ اللہ و اینجا حجت گرفتہ اند کہ از بندہ مکاتب بہتر است کہ بندہ خریدہ آزاد کنند از آنکہ مکاتب بندہ است تا یک درہم از وجہ کتابت بر وی باقی است و زکوٰۃ را بہ بندہ رقیق روا نداشتند و این قیاس در برابر نص است چنانکہ منقول است از سعید بن جبیر و زہری و ابراہیم نخعی و شعبی و نیز اعتاق اسقاط ملک است و تملیکی در آن نیست و تملیک رکن است در صدقہ و ہم ازین جہت تکفین میت و اداء قرض او بمال زکوٰۃ روا نداشتہ اند والغارمین و فی سبیل اللہ و در روا است قرضداران را دادن و در راہ خدا این شامل است اعانت قاصدان حج را و یذکر عن ابن عباس یعتق من زکوٰۃ مالہ و یعطی فی الحج و گفتہ میشود از ابن عباس کہ آزاد میکرد از زکوٰۃ مال خود و میداد در حج و مدد حاجیان میکرد و قال الحسن ان اشتری اباہ من الزکوٰۃ جاز و گفتہ است حسن بصری اگر

در شبہ او در واسطہ است و در بعض طرق ایراد قدر زیادہ قال یحیی وحدثنی بعض اخواننا انہ قال تحقیق گفت بعضی یاران ما حدیث کہ او گفت ہر گاہ گفت موذن حی علی الصلوٰۃ یعنی بیا بسوی نماز قال گفت معاویہ لا حول ولا قوۃ الا باللہ نیست حرکت و استطاعت گردیدن از معاصی بسوی طاعت مگر بمدد خدا تحصیل ہم بانیست برگشتن از معصیت مگر بعصمت او ... و در نیست قوت بر طاعت ... و برین قیاس است حی علی الفلاح چنانچہ در روایت ابن خزیمہ از معاویہ آمدہ یعنی بیا ... کہ سبب نجات ... نیست وقال گفت معاویہ ہکذا سمعنا نبیکم این چنین شنیدیم از پیغمبر شما صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول کہ میگفت چنانچہ عمر بن خطاب نیز روایت کردہ در مسلم فائدہ ذکر کردہ دیلمی در فردوس از حدیث ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ کہ وی چون شنید قول موذن اشہد ان محمدا رسول اللہ گفت ... و بر سید ... ہر دو انگشت سبابہ را ... بر ہر دو چشم خود مالید پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کسی کہ کند مانند آنچہ کرد خلیل من پس تحقیق حلال کند بروی شفاعت من ... از حسن بصری رضی اللہ عنہ آورد کسی کہ گوید نزد سماع این کلمہ از موذن مرحبا بحبیبی و قرۃ عینی محمد بن عبد اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ... ابہام خود را ... بر ہر دو چشم خود ... ہرگز نابینا نشود و چشم او ... نشود ... و ... موقوف ... و ... ایستادن ... و ... حکایت ... و ... باب الدعاء عند الاذان ... حدثنا علی بن عیاش ... و ... است قال حدثنا شعیب بن ابی حمزۃ عن محمد بن المنکدر عن جابر بن عبد اللہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال من قال حین یسمع النداء فرمود کسی کہ بگوید وقتی کہ بشنود تمام اذان را ... اللہم رب ہذہ الدعوۃ التامۃ ...

بجز کسی پدر خود را که بنده کسی باشد از جهة زکوة روا است ویعطی فی الحج و میداد و در عتاق از زکوة و کسی را که حج نکرده است از فقرا و قال انما الصدقات للفقراء الآیة تمام خواند حسن این آیت را که در مصارف زکوة نازل شده فی ایها اعطیت اجزأت در هر مصرفی از مصارف ثمانیه زکوة داده شود روا است یعنی بکی کردن در باب بحق ازین مصارف که داده آید روا است اینست مذهب امام ابی حنیفه رح شافعیه گویند جمیع مصارف را باید داد و تعمیم کرد ...

... و صدقت جمیع اصناف پیدا نشود وقال النبی صلی الله علیه وسلم ان خالدا احتبس ادراعه فی سبیل الله فرمود پیغمبر خدا تحقیق خالد زره های خود را وقف کرده در راه خدا ویذکر عن ابی لاس حملنا النبی صلی الله علیه وسلم علی ابل الصدقة للحج و ذکر کرده میشود از ابی لاس که نامش عبد الله بن محمد خزاعی است سوار کرد ما را پیغمبر خدا بر شتر صدقه برای حج

حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة قال امر رسول الله صلی الله علیه وسلم بصدقة امر کرد پیغمبر خدا بگرفتن صدقه مراد صدقه واجب است چنانکه در مسلم از طریق ورقا ابی الزناد واقع شده که فرستاد آنحضرت عمر بن خطاب را ساعی بر صدقه و این مشعر است که صدقه واجب بود زیرا آنکه بر صدقه نفل ساعی را نمی فرستادند و بعضی گفته اند مراد صدقه نفل است از آنکه منع صحابه واجب گنجایش ندارد و جواب ازین نیست مگر آنکه منع فقیل منع ابن جمیل و خالد بن الولید وعباس بن عبد المطلب پس گفته شد در خدمت پیغمبر که منع کرد ابن جمیل و خالد و عباس صدقه را داد و ابا آوردند از ادای آن فقال النبی صلی الله علیه وسلم ما ینقم ابن جمیل الا انه کان فقیرا فاغناه الله ورسوله پس فرمود پیغمبر خدا انکار نمیکند ابن جمیل مگر ازین سبب که فقیر بود پس غنی کرد او را خدا از فضل خود و پیغمبر خدا از اباحت غنایم که بطفیل آنحضرت شده و معنی آنست که نیست در حق او جز این امری و این امر خود باعث زکوة است نه موجب منع و این معنی از قبیل ذم بما یشبه المدح است مرویست که ابن جمیل منافق بود بعد از آن توبه کرده است واما خالد فانکم تظلمون خالدا قد احتبس ادراعه واعتده فی سبیل الله فرمود اما خالد پس تحقیق شما ستم میکنید بطلب زکوة او و تحقیق او حبس کرده است زره های خود و سازهای جنگ و آلات حرب اند در راه خدا یعنی وی چیزی ندارد و باید ضروریات خود را هم وقف راه خدا کرده است یا آنکه این همه سازها آلات حرب که برای تجارت داشت پیش از حولان حول بسازد آنکه در تجارت داشت وقف کرد و پس زکوة این حال دارد نیست منع او گردن تهمت است و ستم واما العباس بن عبد المطلب فعم رسول الله صلی الله علیه وسلم فهی علیه صدقة ومثلها معها اما عباس پس عم پیغمبر خدا است چگونه از دادن زر خیرات ابا میتواند ... آن صدقه بروی دین است و مقدار دیگر بالای آن از کرم ذاتی برسم تبرع بدهد و خواهد داد تابعه ابن ابی الزناد عن ابیه متابعت کرده است شعیب ابن ابی الزناد ابا الزناد وقال ابن اسحق عن ابی الزناد هی علیه ومثلها معها وقال ابن جریج حدثت عن الاعرج بمثله و گفت ابن جریج حدیث کرده شده ام از اعرج مانند حدیث مذکور

باب الاستعفاف عن المسئلة طلب عفت کردن از سوال از غیر خود

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن عطاء بن یزید اللیثی عن ابی سعید الخدری ان ناسا من الانصار سألوا رسول الله صلی الله علیه وسلم مرویست از ابو سعید خدری که بتحقیق مردی چند از قوم انصار سوال کردند رسول خدا را فاعطاهم ثم سألوه فاعطاهم حتی نفد ما عنده پس داد آنها را باز سوال کردند و داد آنها را تا آنکه تمام چیزی نزد آنحضرت نفد بنون مفتوح و کسر فاو دال مهمله فقال ما یکون عندی من خیر فلن ادخره عنکم پس فرمود چیزی که می باشد نزد من از مال پس ذخیره نمیکنم از شما یعنی برای دیگران نگاه نمیدارم و ...

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

چون آنحضرت کرده ... عرت ... ند عمل مستکل نمایند ... حدیث ... بر انگیخته خواهند شد مردم ... خواهم ... گفت ... خاستست خدا کردم ... مقام محمود است و مراد ... که آنحضرت تعظیم و تکریم کنند ... حق تعالی ... رحمت ... مقام محمود ... اجلاس بر عرش ... بر کرسی ... مقام محمود ... حالت شفاعت ... الکبری الذی ... انتظار ...

حدثنا محمد ... لیه شفاعتی یوم القیامة ... شفاعت ... مستحق میگردد ... مغفرت ذنوب ... شفاعت ... انواع ... بی حساب ... مستحق ... اسماء ... بشارت ... شفاعت ... بشارت ...

باب الاستهام فی الاذان

... استهام ... قرعه ... اذان ... گویند ... سعد بن ابی وقاص ... قادسیه ... قرعه ... اذان ...

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن سمی مولی ابی بکر عن ابی صالح ... ذکوان ... رسول الله صلی الله علیه

يستعفف يعفه الله وكسى كه طلب عفت كند عفت ميدهد او را خدا عفت پارسائى و بازماندن است از حرام ومن يستغن يغنه الله
وكسى كه طلب بى نيازى كند بى نياز ميكند او را خدا ومن يتصبر يصبره الله وكسى كه بتكلف صبرى ورزد و رزى ميكند او را خدا
صبر جميل وما اعطى احد عطاء خيرا واوسع من الصبر وداده نشده است هيچ كسى عطائى كه نيك يا فراخ از صبر از آنكه صبر جامع
مكارم اخلاق است و در اكثر از احوال مطلوب و در عبادات و طاعات منظور است حدثنا عبد الله بن يوسف قال
اخبرنا مالك عن ابى الزناد عن الاعرج عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذى نفسى بيده لان ياخذ
احدكم حبله فيحتطب على ظهره فرمود سوگند كسى كه ذات من در دست قدرت اوست هر آئينه گرفتن يكى از شما ريسمان خود را
پس هيزم برپشت خود گير خير له من ان ياتى رجلا فيسأله اعطاه او منعه بهتر است مر او را از آن كه بيايد مردى را
پس سوال كرد او را پس مى دهد او را و منت نهد يا نه دهد پس سبب خوارى و نا اميد گردد حدثنا موسى قال حدثنا
وهيب قال حدثنا هشام عن ابيه عن الزبير بن العوام عن النبى صلى الله عليه وسلم قال لان ياخذ احدكم حبله فياتى بحزمة حطب
على ظهره فيبيعها فيكف الله بها وجهه فرمود هر آئينه گرفتن يكى از شما ريسمان خود را و آوردن پشتاره هيزمى برپشت خود و فروختن
آن را پس نگهداشت خدا بآن آبروى او را از آنكه ريخته شود بخوارى سوال خير له من ان يسأل الناس اعطوه او منعوه
بهتر است مر او را از آنكه سوال كند مردم را بدهند او را يا ندهند حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا يونس عن الزهرى
عن عروة بن الزبير وسعيد بن المسيب ان حكيم بن حزام قال سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعطانى گفت حكيم بن
حزام سوال كردم پيغمبر خدا را رحمت كناد خدا بر وى پس عطا كرد مرا ثم سألته فاعطانى ثم سألته فاعطانى سه بار سوال
كردم و آنحضرت عطا كرد ثم قال يا حكيم ان هذا المال خضرة حلوة پس فرمود اى حكيم اين مال سبز و شيرين است خوش آينده نفس
و طبيعت را فمن اخذه بسخاوة نفس بورك له فيه پس كسى كه گرفت آن مال را بسخاوت نفس بخشنده يا گرفت بغير حرص
بركت داده شود مر او را در آن گرفتن يا در آن مال ومن اخذه باشراف نفس لم يبارك له فيه وكسى كه گرفت آن را باشراف
نفس و شره آن بركت داده نشود مر او را در آن مال وكان كالذى ياكل ولا يشبع و باشد مانند كسى كه ميخورد و سير نميشود
اليد العليا خير من اليد السفلى دست بالا كه دست بخشنده است بهتر است از دست پائين كه دست گيرنده است قال
حكيم فقلت يا رسول الله والذى بعثك بالحق لا ارزأ احدا بعدك شيئا گفت حكيم پس گفتم اى رسول خدا سوگند كسى كه برانگيخته ترا
بحق و راستى كم نميكنم مال كسى را بسوال يعنى طلب نميكنم بعد از سوال تو چيزى را يا نميگيرم از كسى چيزى بعد از ين حتى افارق
الدنيا تا گذارم دنيا را و بميرم فكان ابو بكر يدعو حكيما الى العطاء فيابى ان يقبله منه پس بود ابو بكر صديق در ايام
خلافت ميخواند او را براى عادن حق او از بيت المال يا از جهت فقر و احتياج او ميخواست از خود عطائى كند هر چند ميخواسته
ميداد ابا مى كرد و قبول نميكرد ابو بكر ثم ان عمر دعاه ليعطيه فابى ان يقبل منه شيئا پس عمر بن خطاب خواند حكيم را تا آنكه بدهد
او را پس ابا آورد وى قبول آن فقال عمر انى اشهدكم يا معشر المسلمين على حكيم پس گفت بتحقيق من گواه ميگيرم شما را
اى مسلمانان بر حكيم انى اعرض عليه حقه من هذا الفيء فيابى ان ياخذه بتحقيق من عرض ميكنم بر حكيم حق وى را از بيت المال
پس ابا ميكند وى از گرفتن آن فلم يرزأ حكيم احدا من الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى توفى پس نگرفت حكيم از هيچ كسى
از پس پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وى تا آنكه وفات يافت و در سن دوم از خلافت معاويه بن ابى سفيان است كه آخر اين حديث از قول او
نقل از ابو بكر و قول عروه و سعيد بن مسيب است نووى گويد اتفاق كرده اند علما كه سوال بى ضرورت شرعيه حرام است و مكروه

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب الزكوٰة

اصحاب ما و کسی که بر کسب تو انا نیست خلاف در مذهب ما است صحیح آنست که سوال او نیز حرام است بعضی گویند حلال است
بکراهت اگر الحاح نکند در سوال و ایذای مسئول عنه ننماید و خواری نکشد **باب** من اعطاه الله شیئا من غیر
مسئلة ولا اشراف نفس فلیقبله کسی که بدهد او را خدا چیزی را از غیر آنکه سوال کند و در آن با حرص نفس و شره آن نباشد پس گو قبول
کند آن را از خدا و ند وفی امواله حق للسائل والمحروم و واقع شده در کتاب منزل در اموال اغنیا و متقیان حق است
مر سائل را و یا رسا را که سوال نمیکند **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن یونس عن الزهری عن سالم ان عبد الله
بن عمر قال سمعت عمر یقول کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعطینی العطاء فاقول اعطه من هو افقر الیه منی گفت ابن عمر شنیدم عمر را
میگفت بود آنحضرت که میداد مرا عطائی پس میگفتم بده این را بکسی که محتاج تر است از ما فقال خذه اذا جاءک من
هذا المال شیئ پس فرمود بگیر این را و قتی که آید ترا از این مال چیزی وانت غیر مشرف ولا سائل فخذه در حالی که تو
طمع نکرده و نه سوال کننده پس بگیر آن را وما لا فلا تتبعه نفسك و چیزی که باین شرط نیست پس در پی مینداز نفس
خود را در طلب آن **باب** من سأل الناس تکثرا در بیان مذمت کسی که سوال کند مردم را سوال تکثر یعنی برای
فزونی مال **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عبید الله بن ابی جعفر قال سمعت حمزة بن عبد الله بن عمر قال
سمعت عبد الله بن عمر قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ما یزال الرجل یسأل الناس گفت ابن عمر فرمود آن حضرت همیشه مرد سوال میکند
مردم را برای تکثیر مال حتی یاتی یوم القیمة لیس فی وجهه مزعة لحم تا آنکه می آید روز قیامت بحالی که نیست در روی او پاره
گوشت یا گوشت کنده و مزعة لحم استخوانست قرعه بضم میم و سکون زای و فتح عین مهمله است و بکسر میم و فتح نیز روایت کرده اند
یعنی پاره گوشت یا گوشت کنده و تخصیص وجه بجهة مشاکلة عقوبت است بجنایت که آبروی سوال ریخته و مراد آنست که بغیر
در سوال چنانکه در روایت دیگر صریح باین معنی آمده و ظاهر حدیث شامل است متکثر و غیر متکثر را لیکن مولف رح بمقتضای
قواعد شرعیه تخصیص کرده به متکثر و گفته که وعید در حق اوست از آنکه سوال بر دوام محتاج را مباح است وقال ان
الشمس تدنو یوم القیمة و فرمود تحقیق آفتاب نزدیک میرسد روز قیامت و مردم از گرمی آن عرق عرق میشوند حتی یبلغ
العرق نصف الاذن تا آنکه میرسد عرق نیمه گوش فبینا هم کذلک استغاثوا بآدم ثم بموسی ثم بمحمد پس میان آنکه ایشان
این چنین و باین حال اند فریاد کنند بآدم پس بموسی علیهما السلام پس بمحمد صلی الله علیه وسلم و در حدیث اختصاری رفته
ما از حدیث شفاعت معلوم شده که جابجائی دیگر نیز خواهند رفت مناسبت این کلام به بیان وعید سائل الدار آنان بود
که وقتی که آفتاب نزدیک میرسد آن زمان کسی که در روی او گوشتی نباشد بیشتر و سخت تر خواهد بود و نیز این روی رسوا کرده است
در وقتی که امم برای شفاعت جمع شده و بدر خواهند گشت خوار تر و پشیمان تر خواهد بود و زاد عبد الله حدثنی
اللیث قال حدثنی ابن ابی جعفر فیشفع لیقضی بین الخلق و زیاده کرده است عبد الله بن صالح که از شیوخ مولف است گفت
حدیث کرد مرا لیث الخ پس شفاعت میکند آن حضرت تا حکم کرده شود میان مردم فیمشی حتی یاخذ بحلقة الباب پس میرود
آنحضرت تا آنکه میگیرد حلقه در بهشت را حقیقة یا کنایه از نهایت قرب بخدا است از کمال قرب فیومئذ یبعثه الله مقاما محمودا
یحمده اهل الجمع کلهم پس در این روز بر می انگیزد او را خدا در مقام محمود که شکر میگوید و ثنا میکنند او را اهل آن جمع شده
و باین مقام اشارتست در قول سبحانه عسی ان یبعثك ربك مقاما محمودا و ظاهر آنست که این همه کلام آن حضرت است
که بطریق التفات ادا کرده و تواند که راوی نقل بالمعنی کرده باشد وقال معلی حدثنا وهیب عن النعمان بن راشد عن عبد الله

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

که سوی نماز حرف و اسم و حرج و آنکس شما مشی کنید دیگر
و کلام در مقصود حمید بعد از بیان در کتاب الکسوف باید
ان شاء الله تعالی و در تعلیق بر کسی گفته اند که در این جمله
نامیه الفاظ مصدره مقتربی آواز نیست پس چنانکه
عمل بر شبه زیاد و این کلام برای ترورت دفع حرج و خلل
در آن با آنکه بعد فراغ نیز میسر میشد مگر چه بموقوتی حی علی
الصلوة شده کلام دیگر نیز برای ضرورت حاجت روا باشد
باب اذان الاعمی اذا کان له من یخبره جواز
اذان گفتن کور در حینیکه با شد مر او را کسی که آگاه کند بدخول
وقت نماز و همین است مذهب علما چنانکه تصریح کرده
شعبانی در شرح کتاب وی لیکن افضل و تا آن بصیر
برابر است مساوات کراهت که شیخ ابن حجر از محیط نقل
کرده محمول بر صورتی است که او را حافظ او قات نباشد
حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالک
عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله بن عمر عن
ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان
بلالا یؤذن بلیل فرمود تحقیق بلال اذان میگوید شب
یعنی وقتیکه پاره از شب باقی است فکلوا واشربوا پیش از وقت
حتی ینادی ابن ام مکتوم تا آن که شود و این خطاب با
مردمی بود که حاضر آن تقریر کرده آنحضرت بر آن فکلوا
واشربوا حتی ینادی ابن ام مکتوم پس بخورید
و بنوشید یعنی رواست اکل و شرب برای کسی که روزه دارد تا آنکه
ندا دهد ابن ام مکتوم و نام وی عمرو است چنانکه در صوم
در صیام و فضائل قرآن بیاید ترشی است نام وی پسر
قیس و ام المؤمنین خدیجه قدیم الاسلام تام پدرش قیس
بن زائده است علی الاشهر ما آنحضرت اکرام میفرمود او را و
خلیفه میگذاشت بر مدینه و در فتح قادسیه صاحب لوا
بود شهید شد و قال و کان رجلا اعمی و گفت راوی
ام کتوم در سنی نابینا بعضی گویند نابینا پیدا شده پس
کنیت کرده شد ازین جهت بام مکتوم برای پنهان بودن
نور چشم او و مشهور آنست که وی نابینا شد بعد غزوه
بدر لا ینادی حتی یقال له اصبحت اصبحت
اذان نمیگفت تا آنکه گفته می شد او را که صبح کردی در تنها
اشکال کنند که سیاق این کلام دلالت دارد بر آنکه اذان
ابن ام مکتوم بعد تحقق طلوع فجر بودی پس نیست اکل و شرب
سحری جواب شود گفته اند در نزدیک شدن صبح است
مجاز تعبیر اند میگفتند که صبح شد شیخ ابن حجر گفته روایات

بن مسلم اخي الزهري عن حمزة بن عبد الله انه سمع ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم ... مراد آنست که اين عمر از آن حضرت
وجه سئله شنيده يعني ما بجاء عيد سوال واقع شده واخراج اين از كسي است كه احتمال اشتباه شده توانند كه معني اين باشد كه اين بعنيه ... سوال شنيده
بمنابعي كه مذكور شد والله اعلم **باب** قول الله تعالى لا يسئلون الناس الحافا در بيان معني اين آيه كريمه وارد است که سوال الحاح نبايد کرد يعني اگر سوال
ميكند از ضرورت بطريق الحاح نميکند الحاف بمعني الحاح است وآن تنبيه است بر محتاج در سوال وذکر الغني در بيان آنکه غنا چند است يعني مقدار
مال که بودن شخص غني شود حيثيت معتبر آنست که آنچه بوي زکوة واجب شود تفصيلي که مذکور شد بعضي گويند غنائي که بآن
سوال حرام است همين قدر است که قوت يکشبانه روز مهيا باشد روايت کرده اين را ابو داؤد وبعضي تاويل ميکنند که مراد
آنست که غذاي يکشبانه روز بر دوام داشته باشد بعضي ادعاي نسخ حديث ابي داؤد کرده اند مؤلف درين باب حديثي
که بر کميت غنا دلالت کند نياورده گويا حديثي بر شرط خود درين معني نداشته است وقول النبي صلى الله عليه وسلم
ولا يجد غنى يغنيه يعني نيابد مرد غنائي که بي نياز کند او را لقول الله للفقراء الذين احصروا في سبيل الله لا يستطيعون
ضربا في الارض الى قوله فان الله به عليم ارجيت فرموده حق تعالى که صدقات تمام فقرائي راست که در بازمانده اند در راه خدا
بجهت جهاد بکفار ونميتوانند رفت براي تجارت وکسب معيشت گويند مراد فقراي اهل صفه است وآنها نزديک چهار صد
نفر بودند از فقراي مهاجران بر صفه که بيرون مسجد بود سکونت داشتند واوقات ايشان بهمه مصروف بطاعت واشتغال
بعلم بود ودر سرايا ميرفتند آنحضرت تعيين سفر مود در مير فتند وتوصيف ايشان که طاقت راه رفتن نداشتند مشعر است بآنکه
چيزي نداشتند که بآن قوت خود توانند کرد وتمام آيت انيست **حدثنا** حجاج بن منهال قال حدثنا شعبة قال اخبرني
محمد بن زياد قال سمعت ابا هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ليس المسكين الذي ترده الاكلة والاكلتان فرمود نيست مسکين
کسي باز گردانند او را يک لقمه ودو لقمه اکله بضم همزه وسکون کاف بمعني لقمه وهم وزن آنست ولكن المسكين الذي ليس له غنى
ويستحيي او لا يسئل الناس الحافا بيان حيثي کسي است که نيست مر او را غنائي وشرم ميدارد که سوال کند يا سوال ميکند
مردم را از روي الحاح **حدثنا** يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا اسمعيل بن علية قال حدثنا خالد الحذاء عن ابن اشوع عن
الشعبي قال حدثني كاتب المغيرة بن شعبة قال كتب معاوية الى المغيرة بن شعبة گفت شعبي گفت کسيکه مينوشت براي مغيره گفت کاتب نوشت
معاويه بسوي مغيره ان اكتب الي بشيء سمعته من النبي صلى الله عليه وسلم آنکه بنويس بسوي من چيزي که شنيده از پيغمبر خدا
فكتب اليه سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول ان الله كره لكم ثلاثا پس نوشت بسوي معاويه که شنيدم پيغمبر خدا را که ميفرمود
بتحقيق خدا نا خوش دارد براي شما سه چيز قيل وقال يکي از آن سه چيز مکروه اينست ومراد گفتگوي بيهوده است که در ان ضرورت
وثوابي نبود ويا ذکر اقوال واقع در امور دينيه بغير بيان راجح ومختار بعضي گويند قول مستعمل در خير باشد وقيل وقال در شر
ولفظ قيل وقال هر دو صيغه ماضي است وتوانند که هر دو مصدر باشد ومصدر منصوب رابالف نيز مينويسند واضاعة المال دوم
ضايع کردن مال است بتصرف آن در معاصي واسراف کردن وبنا مستحق دادن وگذاشتن آن بنهجي که تلف وفاسد گردد
وكثرة السؤال وسيوم بسياري سوال است در گرفتن اموال ويا پرسشهاي علمي که محض تعنت است وموجبات آن
شارح تصريحي نکرده وحديث بهمين جز اخير مناسب ترجمه است **حدثنا** محمد بن غرير الزهري قال حدثنا يعقوب بن ابراهيم
عن ابيه عن صالح بن كيسان عن ابن شهاب قال اخبرني عامر بن سعد عن ابيه قال اعطى رسول الله صلى الله عليه وسلم رهطا وانا جالس
گفت سعد عطا کرد پيغمبر خدا گروهي را ودر حال آنکه من نشسته بودم در ميان ايشان فترك رسول الله صلى الله عليه وسلم

انتهى واين غايت تحقيق وتدقيق است که شيخ نموده مقصود
در اينجا همين قدر است که اذان بلال بسحر که اکل ممنوع است
ما نع اذان ابن ام مکتوم که وقت شناسان از اول فجر آگاه
کرده او را ميگويانيدند ومبادرت ميکردند از اول
وقت تا فجر فوت نشود بايد عامه مردم که مهارت ندارند واعتماد
واعتبار نمايند وبعد از آن بخورند ومگر وقت شناسان نيز
بتخمين بود اگر در تعيين الامر از اذان آخر شب وجود تهاد
در سابعه لمن واقع شده مي آنکه نداشت وا گرايا بر اشتباه
با وجود مبادرت در حساب واقع بر خلاف نص باسرار
جزوي از فجر بر اذان مقدم گشتي اکل وشرب در ان واقع
شدي نيز باک نداشت چه مدار حکم بر غلبه ظن است
والله اعلم **باب** الاذان بعد الفجر ذکر اذان بعد طلوع
فجر اگر چه با مهلت باشد **حدثنا** عبد الله بن
يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله
بن عمر قال اخبرتني حفصة ان رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم كان اذا اعتكف المؤذن للصبح
بود آنحضرت که چون قايم ميشد مؤذن با نتظار طلوع
صبح وبرمي آورد اذان آنرا اعتکف مقيم بودن ودر روي
آوردن انچنين است بروايه جمهور از مؤلف وبعضي حکم
اعتکف اذن روايت کرده وبهما وبان ...
ودر بعضي صد برسعت اذا سکت المؤذن من الاذان
روايه کنند ... الصبح وبدا ... گشت صبح صلى ركعتين
خفيفتين قبل ان تقام الصلوة ميگذارد دو رکعت
سبک سنت فجر پيش از آنکه اقامت گفته شود يا فاء
کرده شود نماز فجر **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا

رجلا لم يعطه وهو اعجبهم الي گفت گذاشت پیغمبر خدا مردی را که در میان ایشان بود نداد اورا و حال آنکه او خوشترین ایشان بود نزد من فقمت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فساررته پس ایستادم نزد آنحضرت و آهسته گفتم آنحضرت را فقلت مالك عن فلان والله اني لاراه مؤمنا قال او مسلما پس گفتم چیست ترا از فلان که ندادی او را سوگند بخدا که تحقیق می‌بینم او را مومن فرمود یا مسلم میدانی چون ایمان عمل است که بقلب تعلق دارد و اطلاع بر آن دشوار است جز خدا را پس حکم قطعی کردن تو درست نیست پس حکم بایمان او مکن و این نفی ایمان نمیکند بلکه از باب تعلیم ادب است و اسلام که عبارت از انقیاد ظاهر است آن حضرت بطریق تنبیه فرمود که بگو مسلم است فسكت قليلا ثم غلبني ما اعلم فيه پس خاموشی کردم اندک زمانی پس غلبه کرد مرا آنچه میدانستم در حق او از استحقاق عطا فقلت يا رسول الله مالك عن فلان والله اني لاراه مؤمنا قال او مسلما قال ثم غلبني ما اعلم فيه پس غلبه کرد مرا آنچه میدانستم باز عرض کردم
قال اني لاعطي الرجل وغيره احب الي منه فرمود بتحقیق من میدهم مردی را و غیر این مرد دوست تراست نزد من از آن مرد خشية ان يكبه الله في النار على وجهه میدهم از ترس آنکه آن مرد اگر ندهم او را بر روی خود بیفکند او را خدا در دوزخ یعنی چون سست ایمان است ایمان بر گردد چنانکه مولفة القلوب یا آنکه حمل کنند ندادن مرا بر بخل و خست و این اعتقاد موجب دخول دوزخ گردد وعن ابيه عن صالح عن اسمعيل بن محمد عطف است بر مذکور اول در اسناد یعنی قال یعقوب حدثني ابي عن صالح بن محمد سعد بن ابي وقاص انه قال سمعت ابي يحدث هذا بتحقیق اسمعیل گفت شنیدم پدر خود را که محمد است حدیث میکرد باین قول سعد فقال في حديثه فضرب رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده فجمع بين عنقي وكتفي پس گفت سعد در جمله حدیث خود این را که زد پیغمبر خدا بدست خود پس جمع کرد میان گردن و شانه من ثم قال اقبل اي سعد اني لاعطي الرجل پس فرمود قبول کن ای سعد این را که بتحقیق من می‌بخشم مردی را الخ قال ابو عبد الله گفت مولف ابو عبد الله بخاری در تفسیر قول خود ان يكبه في النار فكبكبوا قلبوا مكبا یعنی معنی کبکبوا انست که گردانیده شدند در حالی که بر رو افتاده اند كب الرجل اذا كان فعله غير واقع على احد یعنی میگویند اکب الرجل وقتی که باشد فعل آن مرد غیر واقع بر کسی یعنی مفعول به او را نباشد فاذا وقع الفعل قلت كبه الله لوجهه وكببته انا یعنی وقتی که واقع شود فعل بر مفعول گوئی این قول یعنی انداخت او را خدا بر روی او و انداختم من او را یعنی اکب لازم است و کب متعدی بر خلاف افعال دیگر قال ابو عبد الله گفت مولف صالح بن كيسان هو اكبر من الزهري صالح بن کیسان او کلان سال است از زهری عمر صالح یکصد و شصت سال بوده است وهو قد ادرك ابن عمر و صالح بتحقیق دریافته است عبد الله بن عمر را حدثنا اسمعيل بن عبد الله قال حدثني مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ليس المسكين الذي يطوف على الناس ترده اللقمة واللقمتان والتمرة والتمرتان فرمود نیست مسکین که میگردد در سر گردم مردم بجائی که رد میکند او را یک لقمه و دو لقمه و یک خرما و دو خرما یعنی اندک چیزی گدائی میکند ولكن المسكين الذي لا يجد غنى يغنيه ولا يفطن به فيتصدق عليه لیکن مسکین کسی است که نمی‌یابد مالی که بی‌نیاز میکند او را و دانسته نمیشود حال او تا تصدق کرده شود بر او ولا يقوم فيسأل الناس و از جمله حال او انست که بر پا نمی‌ایستد پس آنکه سوال کند مردم را حدثنا عمر بن حفص بن غياث قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش قال حدثنا ابو صالح عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لان يأخذ احدكم حبله ثم يغدو فرمود سوگند که اینکه بگیرد یکی از شما ریسمان خود را پس ترکه میکند فاحسبه قال الى الجبل راوی گوید گمان میبرم آنحضرت را که گفت روز میکند بسوی کوه فيحتطب فيبيع فيأكل ويتصدق خير له من ان يسأل الناس پس هیزم جمع میکند و میفروشد پس میخورد و صدقه میکند بهتر است مر او را از آنکه سوال

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب الاذان

ابن ام مکتوم ایراد حدیث درین ترجمه اشارت است بانکه اذان ثانی بوقت فجر بود باب الاذان قبل الفجر ذکر اذان پیش از فجر و اختلاف کرده اند علما در مشروعیت آن و بعد از مشروعیت در اکتفا بآن از اعادت آن جمهور قائل بمشروعیت اند مگر ابو حنیفه و ثوری و محمد و غیر ایشان که نزد ایشان جائز نیست اذان پیش از وقت که آن تجهیل و تلبیس است علما جواز اذان بلال حمل کنند بمعنی آنکه نیز ندا و تنبیه ایقاظ نائم و بازگردانیدن قائم بجهت صلوٰة که درین دیار کنند نه اذان متعارف و بهرکه وقت کند برای اعلام بدخول وقت و حضور نماز و لهذا اکتفا نمیکردند بآن و تعقیب میکردند باذان ابن ام مکتوم چنانکه وارد شده در روایتی که فصل میان اذان بلال و اذان ابن ام مکتوم بیش قدر بود که اول فرود می‌آمد این بالا میرفت و در ... اذان مثل این قدر فاصله معهود نیست یا آنکه محمول بر خطا در وقت بود که گر اتفاق افتاده باشد چه بلال حریص بود بمبادرت و در روایت عبد العزیز ... از نافع از ابن عمر که بلال اذان گفت پیش از فجر پس غضب شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و حیقی اندری آزرده که آنحضرت فرمود او را چه باعث شد برین پس گفت بیدار شدم بجائی که من خواب آلود بودم پس گمان کردم که فجر شده پس امر کرد او را آنحضرت تا ندا کند بر شهر ... که بنده خواب کرد یعنی غلبه خواب مانع شد او را از دریافت فجر و این طرق دیگر نیز هست که قوت دهد آن را روایت کرده ابو داود ... و ضعیف اسناد ... که آنحضرت فرمود او را اذان مگو تا آنکه ظاهر شود ترا فجر و در روایتی ... تا آنکه طلوع کند فجر ... کرده اهل حدیث ... گفت ... اذان میگفت مؤذن بشب میگفتند او را بترس از خدا و اعادت کن اذان خود را ازین معلوم شود که انکار اذان پیش از وقت شایع بود نزد ایشان و حدیث بلال نیز محمول بر تجویز و عدم اعتداد عمل بوی ... شده ولیکن ظاهر از قول ... برجیع تا آنکه خلاف آنست و از قائلان مشروعیت ائمه ثلثه و اصحاب ایشان ... ابن خزیمه و ابن منذر ... و بعضی از اهل حدیث مخالفت اند ... ابن ام مکتوم ... آن ... حدثنا احمد بن يونس معروف شيخ الاسلام قال حدثنا زهير بن معاوية ... قال حدثنا سليمان التيمي عن ابي عثمان النهدي عن عبد الله بن مسعود عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لا يمنعن احدكم او احدا منكم ... اذان بلال من سحوره ... باز دارد یکی از شما را اذان بلال از طعام سحری ... از ... بودن ... میکند ... تا ... برگردد ... قائم شما ...

میکند مردم را **باب** خرص التمر یعنی بیان مشروعیت اندازہ کردن خرما بر درخت تا مقدار عشر معلوم گردد و بگذارند و بالک تا بیع کند یا بعد از آنکه در درو وے متصرف باشد و بر کرا افزاید یعنی خرص بفتح خاء معجمہ و سکون را و آخر صاد مہملہ است بمعنی اندازہ گرفتن **حدثنا** سہل بن بکار قال حدثنا وھیب عن عمرو بن یحیی عن عباس الساعدی عن ابی حمید الساعدی قال غزونا مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم غزوۃ تبوک گفت ابو حمید غزا کردیم ما ہمراہ پیغمبر خدا غزوۂ تبوک را فلما جاء وادی القری اذا امرأۃ فی حدیقۃ لھا پس ہرگاہ آمد آنحضرت وادی القری را کہ شہریست قدیم میان مدینہ و شام ناگاہ زنی بود در باغی کہ مر او را بود فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لاصحابہ اخرصوا وخرص رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عشرۃ اوسق پس فرمود پیغمبر خدا مر یاران خود را اندازہ کنید پس اندازہ کرد پیغمبر خدا دہ وسق فقال لھا احصی ما یخرج منھا پس فرمود مر آن زن را ضبط کن چیزی کہ می برآید ازین خرما تا معلوم شود کہ تخمین ما اندازہ موافق بودہ است فلما اتینا تبوک قال اما انھا ستھب اللیلۃ ریح شدیدۃ پس ہرگاہ آمدیم در تبوک فرمود آگاہ باشید کہ تحقیق سر انجام است کہ می وزد امشب بادی سخت فلا یقومن احد ومن کان معہ بعیر فلیعقلہ فعقلناھا پس ایستادہ نشود ہیچ یکی از شما و کسی کہ باشد با وی شتری پس گو زانوی او را بہ بندد پس بستیم ما شتران را وھبت ریح شدیدۃ فقام رجل فالقتہ و وزید بادی سخت پس ایستاد مردی پس انداخت او را بکوہ طی واھدی ملک ایلۃ للنبی صلی اللہ علیہ وسلم بغلۃ بیضاء و ہدیہ فرستاد پادشاہ ایلہ کہ شہریست قدیم بساحل بحر و نام او یحنا است استری سفید یعنی شتر مردم برانند کہ نامش دلدل است و جزم کردہ است نووی و بعضی گویند کہ دلدل پیش ازین غزوۂ تبوک رسید بود و آن حضرت در غزوۂ حنین کہ قبل ازین بودہ بروی سوار بودہ است غزوۂ تبوک در رجب سنہ تسع است و حنین در سنہ ہشتم است وکساہ بردا و پوشانید و داد آنحضرت او را چادری فکتب لہ ببحرھم و نوشت آنحضرت مر ملک ایلہ را ببلدۂ ایشان یعنی مقرر داشت او را بر اہل آن بسبب التزام ایشان جزیہ را فلما اتی وادی القری ہرگاہ کہ آمد ببلدۂ وادی القری قال للمرأۃ کم جاء حدیقتک فرمود مر آن زن را چند آمد میوۂ باغ تو قالت عشرۃ اوسق خرص رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت آن زن آمد دہ وسق کہ اندازہ کردہ بود پیغمبر خدا فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم انی متعجل الی المدینۃ فمن اراد منکم ان یتعجل معی فلیتعجل فرمود آن حضرت تحقیق من شتاب روندہ ام بسوی مدینہ یعنی رای میخواہم کہ زودتر برسم بمدینہ پس کسی خواہد از شما اینکہ شتاب کند با من پس گو زود باشد و درنگ ننماید فلما قال ابن بکار کلمۃ معناھا اشرف علی المدینۃ مولف گوید گفت ابن بکار بعد از کلمہ فلما کلمۂ کہ معنی او اشرف علی المدینۃ است یعنی نزدیک بمدینہ رسید و از بلندی بنظر شریف او در آمد قال ھذہ طابۃ فرمود این است مدینہ طابہ یکی از اسمای مدینہ مطہرہ است فلما رای احدا قال ھذا جبیل یحبنا ونحبہ پس ہرگاہ کوہ احد را دید فرمود این کوہی است کہ دوست میدارد ما را و ما دوست میداریم او را بعضی گویند مراد مردم این کوہ اند کہ اہل مدینہ اند از قبیل واسئل القریۃ و بیشتر برآنند کہ مراد نفس کوہ است و حق جل شانہ دران محبت آن حضرت نہادہ است چنانکہ در سایر موجودات منقول است بروایات صحیحہ کہ وقتی کہ منبر در مسجد نبوی ساختہ شدہ و آن حضرت بران بر آمد خطبہ خواند ستونی کہ پیش ازان بروی تکیہ کردہ خطبہ میخواند گریہ کرد چنانکہ حاضران مجلس آواز گریہ بگوش سر شنیدند و نیز منقول است کہ سنگی بود کہ پیش از نزول وحی بر آن حضرت سلام میکرد واللہ اعلم بحقیقۃ الحال الا اخبرکم بخیر دور الانصار فرمود آیا خبر ندہم شما را بہترین سراہای انصار مراد خیار از قبیلہ مردم این سرا است قالوا بلی قال دور بنی النجار گفتند

ہر دو بادی ... بہتر کہ آن ہر دو با نسبت است ... **حدثنا** اسحق بن ابراھیم قال حدثنا ابو اسامۃ قال حدثنا عبید اللہ عن حفص ... عن القاسم عن عائشۃ ... عطف است بر قاسم بن محمد عن ابن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم ۷ ... ان بلالا ... یوسف بن عیسی مروزی قال حدثنا الفضل ... قال حدثنا عبید اللہ عن القاسم بن محمد عن عائشۃ عن النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم انہ قال ان بلالا یؤذن بلیل فکلوا واشربوا حتی یؤذن ابن ام مکتوم ...

باب کم بین الاذان والاقامۃ چقدر فصل است میان اذان و اقامت ... **حدثنا** اسحق الواسطی یعنی ابن شاھین قال حدثنا خالد عن ... الجریری ... عن ابن بریدۃ ... عن عبد اللہ بن مغفل المزنی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم قال بین کل اذانین صلوۃ فرمود آنحضرت میان ہر دو اذان کہ اذان و اقامت است ...

آری خیر دور انصار دور سرای بنی نجار است نبود و حصل لا تستعمل اخر در بنی ساعدة ابو دیده بنی الحارث پس از ابن قبال انده بترتیب
ذکور و ترجمه در بنی ساعده و بنی الحارث معلوم نشد که از اصل است یا از روات نشکل دو تا اکتفا یعنی خیرا در مر
انتها میخواهد خیر انیست لفظ خیر محذوف است در کلام آنحضرت قال و قال سلیمان بن بلال حدثنی عمرو ثم دار بنی الحارث ثم بنی ساعدة
و گفت سلیمان قرشی تیمی که حدیث کرد مرا عمرو بن یحیی المازنی بسند مذکور با این عبارت بتقدیم بنی الحارث بر بنی ساعدة و قال سلیمان
عن سعد بن سعید حدثنی عمارة بن غزیة عن عباس عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال احد جبل یحبنا و نحبه
یعنی سلیمان باین اسناد و باین عبارت نقل کرده و قال ابو عبد الله کل بستان علیه حائط فهو حدیقة گفت مولف رح هر بستانی که
بگرد وی دیوار است آنرا حدیقه می نامند و ما لم یکن علیه حائط لم یقل حدیقة و بستانی که نیست بر گرد او دیوار آنرا گفته
نمیشود حدیقه غرض بیان لغت حدیقه که در حدیث واقع شده این تفسیر کرده است **باب** العشر فیما یسقی من ماء السماء والماء الجاری
در بیان وجوب ده یک در زراعتی که از آب آسمان یعنی باران و از چشمه آب روان رسیده باشد در حدیث مذکور دو چیز نیامده مگر
معلوم شود وجوب یافته گویا وجه اقتصار بر زراعت باران و آب چشمه در ترجمه از آنروست که حدیث از شیخ همین تقریب است
و حکم اول شنیده باشد و این قسم کار او درین کتاب بسیار است و لم یر عمر بن عبد العزیز فی العسل شیئا و ندید و حکم نکرده
امیر المومنین عمر بن عبد العزیز در شهد چیزی از زکوة **حدثنا** سعید بن ابی مریم قال حدثنا عبد الله بن وهب قال اخبرنی
یونس بن یزید عن ابن شهاب الزهری عن سالم بن عبد الله عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فیما سقت السماء والعیون او کان عثریا العشر
و در زراعتی که آب داده آسمان و چشمه ها باشد عشری ده یک حصه است عثری بفتح عین مهمله و ثاء مثلثه مفتوحه و کسر را و تشدید
یا النسبة زراعتی که آب باشد بیرون یا آن برسد و بر بیخ آب خورد قال الخطابی بعضی گویند که ماخوذ از عاثور است و آن
سدی است که در راه بر انند تا آب رجوع کند بزراعت کذا نقله الکرمانی و قسطلانی گوید عثریة الحاء آب بسبیل جاری خورده
و حفره را عاثور خوانند و در مجمع البحار نقل کرده عاثور نهری که بکنند عثری نخلی که بر بیخ آب باران خورده جمع کرده باشند در گو
و ما سقی بالنضح نصف العشر و آنچه آب داده شود بدلو در وی نصف عشر است قال ابو عبد الله هذا تفسیر الاول
گفته اند قول او هذا اشارت است بحدیث ابی سعید که در باب تالی است و آن لیس فیما دون خمسة اوسق صدقة و این کلام تا آخر باب
از سهو قلم ناسخ است جایش آخر حدیث باب تالی است پوشیده نماند که همین حدیث ابی سعید بالا تر گذشته در باب ادای زکوة فلیس
از درم مزید است نزدیک تر است از حمل کردن بر سهو ناسخ و مقصود این کلام آنست که قول او فیما سقت السماء مبهم است تا
آنکه فیما سقت السماء والعیون عشر است کمتر باشد یا زیاده و قول ابی سعید که در کمتر از پنج وسق صدقه نیست تعیین میکند آنرا لانه
لم یوقت فی الاول یعنی حدیث ابن عمر فیما سقت السماء العشر اندازه تعیین نکرد و در حدیث ابن عمر و بین فی هذا و وقت
و بیان کرده است در حدیث ابی سعید تعیین نمود والزیادة مقبولة والمفسر یقضی علی المبهم و زیادة ثقه مقبول است و بحکم
تفسیر است در روی حاکم است بر آنچه مبهم است یعنی معتبر بحکم مفسر است اذا رواه اهل الثبت و قتی که روایت کنند آنرا ثقه کما روی
الفضل بن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یصل فی الکعبة چنانچه روایت کرد فضل بن عباس که تحقیق پیغمبر خدا نماز
نکرده درون خانه کعبه و قال بلال قد صلی فاخذ بقول بلال و ترک قول الفضل و گفت بلال که تحقیق نماز گذارد آنحضرت پس
گرفته شد بقول بلال و معتبر کرده اند آنرا و گذاشته شد قول فضل و قول بلال در زیادت است قول فضل که بر عدم اصل است و اصحو
فقه گفته اند وقتی که معارض شوند دو حدیث و یکی مثبت باشد و دیگر منفی حاکم مثبت است و همین در حدیث فضل و بلال است امثال

علیه وآله وسلم وهم کذلک یصلون الرکعتین
الی المغرب و حال آنکه ایشان چنانچه می بودند که میگزارند
دو رکعت پیش از مغرب اشتعال است بنحوی که حضرت پیغمبر
تا بیرون آمد و سلم زیاده کرد و لیس بیمار آمد سا ... و گمان
می برد که نماز مغرب گزارده شد سبب کثرت نماز گزاران
این دو رکعت و لم یکن بین الاذان والاقامة شیء
و نبود میان اذان و اقامت چیزی از نماز یا وقت که
فاصل باشد و موجب تاخیر مغرب گردد و از اول وقت
پس اذان و اقامت کمی شیء قلیل بود ... چنانچه گفت
مولف ... قال عثمان بن جبلة ... اخبرنا ابن ابی رواد
میمون بن ... البصری و ابو داود بن سلیمان طیالسی
... بصری ... و ... ظاهر است
که این تعلیق است ... بخاری دو سال بعد از وفات
طیالسی عن شعبة لم یکن بینهما الا قلیل نبود میان
اذان و اقامت مغرب مگر فصل اندک که آن نزد حنفیه بسکت
است بقدر قرات سه آیه ... یک آیه دراز ...
... خطبه ... جلسه بین
الخطبتین ... یا بسکته با خواندن چنانچه
ذکر کرده ... دو رکعت بحدیث اول باب
و کلام درین دو رکعت در ابواب تطوع بیاید ... طرق
الحدیث ... المغرب زیاده آمده ...
این روایت ... است که بعضی کلام کرده اند
... مردی مشهور است ...
... زیاده است ... بعضی
... فاصله ... برای آن
... فارغ می شدند از تطوع و فراغ
... و بعضی حنفیه و مالکیه
گویند ... در اول بود ... کرده شد ...
... بیان کرده شد ... وقت جواز ...
مستحب شد مبادرت بنماز مغرب در اول وقت و اگر
مستمر ... نماز مغرب ...
... اول وقت ...
... ابراهیم نخعی
اذان ... **باب** من انتظر الاقامة کسی که
انتظار کند اقامت را بعد خروج از خانه برای نماز بعد از
شنیدن اذان ... مستعد باشد
... اقامت ...

آورده اند ومثال زیادتی وی آنهم بیتوانه شد نانهم **باب** ليس فيما دون خمسة أوسق صدقة نیست در آنچه کمتر از پنج وسق است صدقه **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى قال حدثنا مالك قال حدثني محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابي صعصعة عن ابيه عن ابي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ليس فيما اقل من خمسة اوسق صدقة گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نیست در کمتر از پنج وسق صدقه ولا في اقل من خمسة من الابل الذود صدقة ونه در کمتر از پنج شتر صدقه ولا في اقل من خمس اواق من الورق صدقة ونه در کمتر از پنج اوقیه از نقره صدقه **باب** اخذ صدقة التمر عند صرام النخل در بیان آنکه روا است گرفتن صدقه خرما نزد کندن آن از درخت وهل يترك الصبي فيمس تمر الصدقة آیا روا است که گذاشته شود طفل پس آنکه بجشد خرمای صدقه را **حدثنا** محمد بن الحسن الاسدي قال حدثنا ابي قال حدثنا ابراهيم بن طهمان عن محمد بن زياد عن ابي هريرة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يؤتى بالتمر عند صرام النخل گفت بود پیغمبر خدا رحمت کنا خدا بروی که آورده می شد بخرما نزد کندن از نخل فيجيء هذا بتمره وهذا من تمره حتى يصير عنده كوما من تمر پس می آورد این بخرمای خود واین دیگر بخرمای خود تا آنکه می گشت نزد آن حضرت توده از خرما کوم بفتح کاف وسکون واو ودسیم است وکرمانی بضم میم نقل کرده فجعل الحسن والحسين يلعبان بذلك التمر فاخذ احدهما تمرة فجعله في فيه پس گشت حسن وحسین رضی الله عنهما بازی میکردند بآن خرما پس گرفت یکی از ایشان خرمائی را پس گردانید آنرا در دهن خود در حدیثی که بعد ازین می آید واقع شده که امام حسین آنرا در دهان گرفته بود نه حسن راجح بحرمات باعتبار خوردن باعتبار ... فنظر اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخرجها من فيه پس دید بسوی او پیغمبر خدا پس بیرون آورد آنرا فقال اما علمت ان آل محمد لا يأكلون الصدقة پس فرمود آیا ندانسته که آل محمد نمیخورند صدقه را وحرام است بر ایشان خوردن آن ظاهر آنست که خطاب علمت بیکی از حسنین باشد وجمعیت آن بملاحظه دیگران باشد وتوانند که بجاعران باشد که نکرده اند وادر حدیث دلالت است برآنکه اطفال را تعلیم احکام شرعیه باید کرد تا ناشی بر علم شوند در وقت تکلیف آنرا که باید بند دانکه حرام است بر کبار حرام است بر صغار **باب** من باع ثماره او نخله او ارضه او زرعه وقد وجب فيه العشر او الصدقة فادى الزكوة من غيره در بیان آنکه از حال کسی که فروخت میوه خود را یا درخت میوه دار را یا زمین زراعت خود را یا زراعت او وحال آنکه تحقیق واجب شده در هر یک ازین امور عشر یا صدقه پس ادا کرد زکوة یا عشر از غیر آنچه واجب شده بود بر آن عشر وزکوة او باع ثماره ولم تجب فيه الصدقة یا فروخت میوه را او وحال آنکه واجب نشده است در وی صدقه مقصود مولف رح آنست که فروختن این امور پیش از وجوب حق الله وبعد از آن روا است وقول النبي صلى الله عليه وسلم لا تبيعوا الثمرة حتى يبدو صلاحها ودر بیان فرموده آنحضرت نفروشید میوه را تا آنکه ظاهر شود صلاح آن یعنی امن آن از آفت وخوردنی با رقابل انتفاع شود بکار فلم يحظر البيع بعد الصلاح على احد پس منع نکرد آنحضرت فروختن میوه را بعد از صلاح بر هیچکس خواه زکوة بروی واجب باشد یا نه این قول مولف است وقول وهم يخص من وجبت عليه الزكوة ممن لم تجب ومخصوص نکرد کسی را که واجب است زکوة بروی از کسی که واجب نیست بروی بیان آنست کرمانی گوید ابن بطال گفته است غرض مولف رد است بر شافعی از آنکه وی منع کرده است بیع بعد از صلاح تا آنکه زکوة آن ادا کرده شود **حدثنا** حجاج قال حدثنا شعبة قال اخبرني عبد الله بن دينار قال سمعت ابن عمر نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن بيع الثمرة حتى يبدو صلاحها منع کرده است پیغمبر خدا رحمت کند خدا بروی از فروختن میوه تا آنکه ظاهر شود صلاح آن وكان اذا سئل عن صلاحها قال حتى تذهب عاهته وبود ابن عمر وقتی که پرسیده می شد از معنی صلاح گفتی آنکه برود آفت فساد وتصحیح ثمر آن وقتی است که زرد شود ورنگ گیرد که پخته آن را دریابد وبآن مخصوص است این حدیث بانچه دلالت دارد ومذهب گرفته اند

خواصطلح علی شقه الا ایمن بستر دیا ترشید یدی ... است خود حتی یاتیه المؤذن للاقامة تا آنکه می آمد آن حضرت را موذن برای اقامت تا از دو علامی نمود که حضور جماعت ... آمدن موذن کنایت است از آنکه نزدیک ... آمده میگفت اقامت را آنحضرت که منتظر اقامت بودی تکبیر شنیدن بر آمدی در جماعت کردی ودر صحیح مسلم بروایت جابر بن سمره مذکور است که بلال اذان میداد واقامت نمیگفت تا آنکه بیرون می آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شاید که غیر نماز صبح بود که در آن اجتماع متحقق نبود یا آنکه در نماز صبح دو گاهی چنین بوده وگاهی چنان بیاید ... کلام متعلق بحدیث ... قطعی باید ...

باب بين كل اذانين صلوة لمن شاء در تقریب ... که در بیان هر دو اذان نماز نیست مر کسی را که خواهد یعنی مستحب است نماز میان اذان واقامت تعبیر ... عبارت تبرک است بلفظ حدیث **حدثنا** عبد الله بن يزيد ابو عبد الرحمن المقري مولى آل عمر رضی الله عنه البصري ثم المكي ... قال حدثنا كهمس بن الحسن بفتح کاف وسکون ها وفتح میم ... بن نوس تميمي ثقات ... عن عبد الله بن بريدة عن عبد الله بن مغفل قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم بين كل اذانين صلوة بين كل اذانين صلوة قال في الثالثة لمن شاء ... مطلق ... اول محمول بر مقید بار سیوم است

باب من قال ليؤذن في السفر مؤذن واحد کسی که گفته است باید که اذان گوید در سفر یک موذن گویا اشارت میکند مولف بسوی آنچه مرویست از ابن عمر که وی اذان میکرد ... در سفر واذان ... آنست که اذان در سفر ... فرق نمیکند حدیث باب میان صبح وغیر آن ... فی السفر قید احترازی نیست ... حکم دارد ... احتیاج بتعدد موذنان ... بجهت جوانب شهر ... اذان گوید هر یک ... گویند منقول است اول کسی احداث کرد تاذین متعدد ... عثمان است ... کلام العسقلانی پوشیده ... ذکر ... نیست ... ابن عمر ... گفتن یک اذان است در سفر که اقامت باشد ... گفته اند ... اقامت ... اذان برای استحضار غائبین است وهمراهان سفر حاضر ... اقامت برای اعلام ... چون این حکم غیر ... مولف تعبیر کرد آن ... ابن بطال ... که بدون ... از کثرت ... باب آینده ...

فاذنا ثم اقيما صریح است کلالت بیان هر دو اذان مسافر را بکلالت حدیث باب ... ظاهر آنست ... مسافرین ... گفتن ... بزرگی ... وقت ... معمول است

کہ پیش از صلاح اگر شر او بیرون از درخت کردہ باشند روایت **حدثنا** عبد اللہ بن یوسف قال حدثنی اللیث قال حدثنی خالد
بن یزید عن عطاء بن ابی رباح عن جابر بن عبد اللہ قال نہی النبی صلی اللہ علیہ وسلم عن بیع الثمار حتی یبدو صلاحہا گفت جابر
بن عبد اللہ منع کرد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی از فروختن میوہ تا آنکہ ظاہر شود صلاح آن **حدثنا** قتیبۃ عن مالک
عن حمید عن انس بن مالک ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہی عن بیع الثمار حتی تزہی قال حتی تحمار آنحضرت منع فرمود از فروختن میوہ تا آنکہ
رنگین شود گفت راوی یعنی تا آنکہ سرخ شود و این تفسیر بر سبیل تمثیل است از آنکہ حکم زرد و سیاہ ہمین است در قاموس گوید شای
وازہی النخل بدا آنکہ زہی وازہی بیک معنی است بعضی میگویند زہی النخل وقتی کہ میوہ برآوردہ شود و ازہای وقتی کہ سرخ و زرد
شود و از اصمعی مذکور است ازہی النخل نمیگویند بلکہ زہی النخل میگویند و این حدیث مبطل قول اصمعی است **باب** ہل یشتری
صدقتہ در بیان آنکہ آیا روا است کہ بخرد کسی صدقہ خود را از فقیری کہ دادہ و آنکہ مختار نیست کہ بلکہ ان یشتری صدقۃ غیرہ وایک
نیست آنکہ بخرد کسی صدقہ دیگری را لان النبی صلی اللہ علیہ وسلم انما نہی المتصدق خاصۃ عن الشراء ولم ینہ غیرہ از آنکہ پیغمبر خدا
منع کردہ است کسی کہ صدقہ دہندہ است از خریدن صدقہ خود و منع نکردہ است غیر او را چنانچہ حدیث ذکر صدقہ ولنا بہدیۃ حدیث بریرہ
نیز دال است بر این جواز از آنکہ ہرگاہ خوردن آن فی مال روا بود و بدل بطریق اولی خواہد بود **حدثنا** یحیی بن بکیر
قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شہاب عن سالم ان عبد اللہ بن عمر کان یحدث ان عمر بن الخطاب تصدق بفرس فی سبیل اللہ
ابن عمر میگفت کہ عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ صدقہ دادہ بود اسپی در راہ خدا فوجدہ یباع فاراد ان یشتریہ پس یافت آن اسپ را
کہ فروختہ میشود پس خواست کہ بخرد آن را ثم اتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فاستامرہ پس آمد پیغمبر خدا را و طلب امر کرد از آن حضرت را در خریدن
فقال لا تعد فی صدقتک پس فرمود آن حضرت عود مکن در صدقہ خود فبذلک کان ابن عمر لا یترک ان یبتاع شیئا تصدق
بہ الا جعلہ صدقۃ پس ہمین جہت بود ابن عمر نمی گذاشت در ملک خود آنکہ بخرد چیزی را کہ تصدق کردہ است آن را مگر آنکہ گرداندی
آن را صدقہ پس گویا ابن عمر فہمیدہ بود کہ منع از خریدن صدقہ از آن است کہ در ملک خود نگذارد و اگر برای صدقہ کردن بخرد باکی ندارد
حدثنا عبد اللہ بن یوسف قال اخبرنا مالک بن انس عن زید بن اسلم عن ابیہ قال سمعت عمر یقول حملت علی فرس فی سبیل اللہ شنیدم عمر را
کہ میگفت سوار کردم کسی را بر اسپی در راہ خدا فاضاعہ الذی کان عندہ پس ضایع کردہ آن را کسی کہ بود وی است نزد او فاردت
ان اشتریہ پس خواستم کہ بخرم آن را وظننت انہ یبیعہ برخص پس گمان کردم کہ بتحقیق او میفروشد آن را ارزان فسالت
النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال لا تشترہ ولا تعد فی صدقتک وان اعطاکہ بدرہم پس پرسیدم آن حضرت را پس فرمود مخر آن را و عود مکن در صدقہ
خود اگرچہ بدہد ترا بیک درہم فان العائد فی صدقتہ کالعائد فی قیئہ پس بتحقیق عود کنندہ در صدقہ چون عود کنندہ است در قی
خود و در روایتی آمدہ کہ واقع شدہ وی آنچہ سگی است کہ عود میکند در قی خود تشبیہ بخس و گندہ ترین حیوانات دادہ اند برای
تقبیح و تنفیر از این فعل و ظاہر این نہی تحریم است لیکن جمہور بر آنند کہ این نہی تنزیہی است و گفتہ اند کسی کہ تصدق کند بادی بخری
ملد زکوۃ یا کفارات یا نذر و غیر آن برای خدا مکروہ است کہ بخرد از آن کس کہ بروی تصدق کردہ یا ہدیہ او را یا کردہ و تملیک تامہ
وا اگر بمیراث یا بہ بخرد از شخصی دیگر کہ بوجہ شرعی بوی رسیدہ باشد مکروہ نیست **باب** ما یذکر فی الصدقۃ للنبی صلی اللہ علیہ وسلم
در بیان آنچہ گفتہ میشود از حرمت صدقہ بر آن حضرت و این از خصایص آنحضرت است بقول بعضی شامل است انبیای دیگر را
قسطلانی گوید اصح نزد اصحاب ما آنست کہ صدقہ فرض از زکوۃ و غیر آن بر اولاد آن حضرت حرام است اما صدقہ نفل حرام نیست
مرویست از جعفر بن محمد از پدر بزرگوار او کہ میخورد آب از سقایہا کہ در راہ مکہ و مدینہ بود گفتند زین آبہای صدقہ میخوری فرمود

کہ بر ولیکن حکم الہی کہ روا است کہ نشنا باین گفتن شا
و نقل دیگر شہادت باشند علم و قرأت باوجود
گر جہر ہا بر باشند ما را معلوم شد کہ فضیلت در
اذان مقرر نیست دیگر گفتہ اند کہ موذن باید کہ عالم
با اوقات و صالح و متدین و رفیع الصوت و خوش آواز
و صحیح الاداء باشد و در تفضیل احادیث آمدہ بود نکم خیارکم
باب الاذان للمسافر اذا کانوا جماعۃ والاقامۃ
مشروعیت اذان برای مسافران وقتیکہ جماعت
باشند مشروعیت اقامت یعنی وقتیکہ جماعت باشند
اذان و اقامت ہر دو گویند وکذلک بعرفۃ وجمع
مشروعیت ہر دو اذان در عرفات کہ حاجیان در آنجا
بعد جمع در وقوف کنند چنانکہ در روایت مسلم آمدہ کہ بلال
اذان و اقامت گفت ہر گاہ جمع کرد آنحضرت میان ظہر
و عصر بعد زوال آفتاب نمیدانی آنجا است و تمام موضع
عرفات در قول مردم نزدہ بعرفہ مولی خالص نیست بلکہ
شبیہ بمولد است کمانی الصحاح وجمع نیز مشروع
است ہر دو اذان در مزدلفہ کہ تمام مزدلفہ است کہ حاجیان شب عید
در آنجا جمع شوند چنانکہ حدیث ابن مسعود در کتاب الحج
بیاید و قول المؤذن و مشروعیت گفتن موذن ان
الصلاۃ فی الرحال یعنی گزارید نماز در منزلہا فی اللیلۃ
الباردۃ گفتن قول مذکور در شب سرد کہ برسد رنج و آزار
جمع باشد و در ایام المطیرۃ یا در شب باران **حدثنا**
مسلم بن ابراہیم قال حدثنا شعبۃ عن
المہاجر ابی الحسن عن زید بن وہب عن ابی ذر
جندب بن جنادۃ الغفاری قال کنا مع النبی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم فی سفر گفت بودیم ما با آنحضرت
در سفری فاراد المؤذن ان یؤذن پس خواست
موذن کہ اذان گوید ظہر یعنی در اول وقت فقال لہ
ابرد یعنی سرد ساز تا خیر کن تا سردی آن راہ رفت
سروی کہ اراد ان یؤذن پس اراد ان تدری ترتفت
باز خواست وی کہ اذان گوید فقال لہ ابرد پس فرمود
او را کہ سرد کن ثم اراد ان یؤذن فقال لہ ابرد پستر
باز چنان شد حتی ساوی الظل التلول تا آنکہ برابر شد
سایہ تلہا کہ سبب تحریت را نبساط آن سایہ در زمین برابر
می شود فقال النبی پس فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم ان شدۃ الحر من فیح جہنم بتحقیق سختی گرما از فیح
دوزخ است و معنی حدیث در مجلس گذشت ما اینجا
بودن اذان اول در سفر معلوم شود و ما ایجاب اقامت
برای کلام ہست **حدثنا** محمد بن یوسف
قال حدثنا سفیان الثوری عن خالد الحذاء عن ابی
قلابۃ عن مالک بن الحویرث قال اتی رجلان
النبی گفت مالک بن حویرث آمدند دو مرد نزد پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم مراد از آن دو مرد مالک بن حویرث و پسر
عم اوست یریدان السفر ارادہ داشتند سفر را
فقال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس فرمود

حرام نیست برای کسی صدقه فرض رواه الشافعی والبیهقی و بابن رفته امام ابی حنیفه و امام احمد بن حنبل انتهی **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا محمد بن زیاد قال سمعت ابا هریرة قال اخذ الحسن بن علی تمرة من تمر الصدقة فجعلها فی فیه گفت ابوهریره گرفت حسن بن علی خرمای را از خرمای صدقه پس انداخت آنرا در دهن خود فقال النبی صلی الله علیه وسلم کخ کخ لیطرحها پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تا بیندازد آن خرما کخ کخ بفتح کاف و کسر آن و بسکون خاء معجمه بکسران و تنوین و غیر تنوین و ابن مالک در تسهیل گفته که اسم فعل است و ابن حاجب آنرا درج کرده در اسما الاصوات لفظ عجمی است معرب مولف گفته در باب من تکلم بالفارسیة ثم قال اما شعرت انا لا ناکل الصدقة آخر داد و درده کلمه ایست که برای زجر کودکان میگویند تکرار اینجا برای تاکید است ثم قال اما شعرت انا لا ناکل الصدقة پس فرمود آیا ندانستی که ما نمیخوریم صدقه را و این قول را اشعرت در چیزی که واضح باشد میگویند اگرچه مخاطب عالم نباشد بآن و این کلام ابلغ است در زجر آن نگویند تمکن آنرا **باب** الصدقة علی موالی ازواج النبی صلی الله علیه وسلم در بیان جواز صدقه دادن بر بندهای آزاد و ازواج مطهره پیغمبر خدا آنانکه بندهای آزاد نیستند حکم آنها حکم ازواج است صدقه گرفتن آنها را روا نیست چنانکه ترمذی حدیث صحیح روایت کرده که موالی القوم من انفسهم **حدثنا** سعید بن عفیر قال حدثنا ابن وهب عن یونس عن ابن شهاب قال حدثنی عبید الله بن عبد الله عن ابن عباس قال وجد النبی صلی الله علیه وسلم شاة میتة اعطیتها مولاة لمیمونة من الصدقة گفت ابن عباس یافت آنحضرت بزی مرده که داده شده آنرا داهی که بود مر میمونه را که از ازواج مطهره است از صدقه قال النبی صلی الله علیه وسلم هلا انتفعتم بجلدها قالوا انها میتة پس فرمود آنحضرت چرا نفع نمیگیرید بچرم آن گفتند که وی مرده است قال انما حرم اکلها فرمود حرام نیست مگر خوردن آن تا آخر این حدیث ترجمه باب ازان روست که آنحضرت تزویج بعد ازان که دانست که از صدقه بود ایمیمونه رسیده و مولف حکم ازواج بیاورده ظاهرا حدیثی در نفی ثابت نشده چون انکار نفرمود پس دلالت کرد که موالی ازواج را حرام نیست صدقه از اینجا معلوم میشود که تصدق مر ایشان را گرفتن آن مسلمان را روا است **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا الحکم عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة انها ارادت ان تشتری بریرة للعتق روایت است از عائشه که تحقیق وی خواست که بخرد بریره را برای آزادی واراد موالیها ان یشترطوا ولاءها وخواستند مالکان او که شرط کنند ولای آن کنیزک را برای خود ولا میراث بنده آزاد که اگر هیچ وارث شرعی نداشته باشد بآزاد کننده میرسد فذکرت عائشة للنبی صلی الله علیه وسلم فقال النبی صلی الله علیه وسلم اشتریها فانما الولاء لمن اعتق پس ذکر کرد عائشه این قضیه را آنحضرت فرمود بخر او را تحقیق نیست ولا مگر کسی را که آزاد کرده است و این شرط سود ندارد و ولای او برای تو خواهد بود پس اگر گوئی این بیع با این شرط فاسد چگونه روا باشد گوئیم این شرط در صلب عقد نبوده است و بعضی گفته که روادی این بیع بحکم آنحضرت مخصوص باین واقعه باشد برای مصلحت قطع عادت کفار که معتاد داشتند و مانند این در شریعت مرا واقع شده است قال واتی النبی صلی الله علیه وسلم بلحم فقالت هذا ما تصدق به علی بریرة وآورده شد پیغمبر خدا گوشتی پس گفتم که این گوشت چیزی است که تصدق کرده شده است بر بریره فقال هو لها صدقة ولنا هدیة پس فرمود این گوشت برای او صدقه است و چون وی مالک آن شده برای ما هدیه است فرق میان صدقه و هدیه آنست که صدقه عطائی است برای ثواب آخرت و در وی خواری گیرنده است و هدیه تملیک است مر غیر را بواسطه اکرام غیر و تقرب بوی و مکافات هدیه در دنیا نیز میسر است پس منت آن در دنیا و منت صدقه تا آخرت میباشد و سزاوار نیست که کسی را جز خدا منتی بر رسول باشد و لهذا مراد شد بر پیغمبر موافقت حدیث بترجمه ظاهر است که بریره از موالی عائشه بود **باب** اذا تحولت الصدقة در بیان آنکه وقتی که بگردد صدقه هدیه پس روا گردد چنانکه

ظاهر تحریر است تنبیه سعنی چیز یادم ارم و صنعه یادم ارم و صلی اکثر ایتمی لی اصلی و تا از گزاردید چنانکه دیدید مرا که میگذارم و اذا حضرة الصلوة فلیؤذن لکم احدکم ولیؤمکم اکبرکم پس چون حاضر شود نماز باید که گوید برای شما یکی از شما و امامت کند بزرگترین شما در سفر و حضر **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی قطان عن عبید الله بن عمر ابن حفص عمری قال حدثنی نافع قال اذن ابن عمر فی لیلة باردة بضجنان اذان گفت ابن عمر در شب سرد بضجنان بفتح ضاد معجمه و سکون جیم و دو نون کوهیست بر بیست و پنج میل از مکه کذا فی القاموس ثم قال صلوا فی رحالکم پس گفت ابن عمر نماز بگذارید در رحالکم مکه بدو سرهای خود و اخبرنا ان رسول الله و خبر داد ابن عمر که تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم کان یامر مؤذنا یؤذن ثم یقول علی اثره بود که میفرمود موذنی را تا اذان گوید پس بگوید بر اثر اذان الا صلوا فی الرحال آگاه باشید که نماز کنید در سرهای خود این بر سبیل رخصت است مر کسی را که خواسته باشد چنانکه در حدیث جابر وارد آمده برآمدیم با آنحضرت در سفری پس باران بارید فرمود تا نماز گزارد هر کسی که خواهد در منزل خود انتهی پس منافی نباشد حی علی الصلوة را که آن بیان عزیمت است فی اللیلة الباردة او المطیرة فی السفر این فرموده در پی اذان در شب سرد یا شب باران در سفر و در صحیح ابی عوانه او ذات ریح زیاده آمده یعنی شب تند و قید سفر بنا بر غالب است و در بعضی طرق حدیث آمده منادی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المدینة فی اللیلة المطیرة الحدیث و رنجا تصریح است بودن آن در مدینه و غیر سفر کما روایة مالک از نافع کرده ابواب نماز جماعت بیاید فیر مطلق است بآیین روایت اخذ کرده اند جمهور کذا قال العسقلانی و این حدیث منافی نیست بحدیث ابن عباس که در باب الکلام فی الاذان گذشت که ابن کرد بجای حی علی الصلوة و گفت که کرده است این را کسی که بهتر است از من این قصه دیگر است تواند که آنحضرت چنین نیز کرده باشد و تمام کلام درین مقام در باب رخصت فی المطر والعلة بیاید **حدثنا** اسحق یعنی ابن منصور قال اخبرنا جعفر بن عون بفتح مهمله و سکون واو و آخر نون قال حدثنا ابو العمیس بضم مهمله و فتح میم و سکون تحتیه و آخر مهمله عن عون بن ابی جحیفة بضم جیم و فتح مهمله و سکون تحتیه و بفاء عن ابیه قال رایت رسول الله گفت ابو جحیفه دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم بالابطح که مکانی است معروف بیرون که آن را بطحا نیز گویند فجاءه بلال فآذنه بالصلوة پس آمد بلال و اعلام کرد آنحضرت را بنماز ثم خرج بلال بالعنزة پس بیرون آورد بلال نیزه خورد را حتی رکزها بین یدی رسول الله تا آنکه بزمین فرو برد آن را پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم

داشت صدقه بر بریره و آنچه روایت کرده است ... **حدثنا** ... قال حدثنا يزيد بن زريع قال حدثنا خالد

عن حفصة بنت سيرين عن ام عطية الانصارية قالت دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم على عائشة

فقال هل عندكم شيء فقالت لا الا شيء بعثت به الينا نسيبة من الشاة

التي بعثت اليها من الصدقة پس فرمود آیا هست نزد شما چیزی از طعام پس گفت عائشه نیست چیزی مگر چیزی که فرستاده است نسیبه

نسیبه از آن شاتی که فرستاده بود تو مر او را از صدقه فقال انها قد بلغت محلها فرمود تحقیق آن صدقه رسید محل خود را

هرگاه تصدق کرده شد بر نسیبه ملک او شد و رسید او را که تصرف کند به بیع و هدیه و چون نسیبه هدیه کرد او از صدقه بودن بر آمد

پس روا باشد خوردن آن برای کسی که روا نبود خوردن صدقه مر او را **حدثنا** يحيى بن موسى قال حدثنا ... قال حدثنا شعبة

عن قتادة عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم اتي بلحم تصدق به على بريرة فقال هو عليها صدقة وهو لنا هدية

روایت است از انس بن مالک که بحضور آن حضرت آورده شد گوشتی که تصدق کرده شده بود بر بریره پس فرمود

آن گوشت بر وی صدقه است و برای ما هدیه است قال ابو داود دانيا شعبة عن قتادة سمع انسا عن النبي صلى الله عليه وسلم

... این اسناد ... آنست که همین حدیث را شاگرد ابوداود ... بطریق عنعنه آورده بود اینجا بطریق سماع

آورده است پس توهم تدلیس در آن نخواهد بود اگرچه عنعنه کرده متکلم اتصال ندارد **باب** اخذ الصدقة من الاغنياء وردها في الفقراء

حدیث کرفتن گرفته شود صدقه از اغنیاء و رد کرده شود بر فقراء ... مذهب موافق ... مذهب امام ابو حنیفه است

که نقل صدقات از شهری بشهری دیگر روا است و شافعی روا نداشته است ... صرف کرده

حدثنا محمد بن عبد الله بن عمار الموصلي عن المعافى عن زكريا بن اسحاق عن يحيى بن عبد الله بن صيفي عن ابي معبد عن ابن

عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لمعاذ بن جبل حين بعثه الى اليمن گفت ابن عباس فرمود رسول خدا معاذ بن جبل را

هنگامی که فرستاد او را بسوی یمن انك تأتي قوما اهل الكتاب تحقیق می آیی تو قومی را که اهل کتاب اند فادعهم الى

ان يشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله پس دعوت کن ایشان را بسوی گواهی دادن به ...

... فان هم اطاعوا لك بذلك فاخبرهم ان الله فرض عليهم خمس صلوات في كل يوم وليلة پس اگر اطاعت کنند

کلمه و مسلمان شوند پس آگاه کن ایشان را که تحقیق خدا فرض کرده است بر ایشان پنج نماز در شبانه روز فان هم اطاعوا لك

بذلك فاخبرهم ان الله قد فرض عليهم صدقة تؤخذ من اغنيائهم فترد على فقرائهم پس اگر ایشان اطاعت کردند

بفرضیت پنج نماز پس خبر ده ایشان را که تحقیق خدا فرض کرده است بر ایشان صدقه را که گرفته میشود از اغنیای ایشان پس رد کرده شود

بر فقرای ایشان ... این قول دلالت ندارد بر آنکه نقل نباید کرد چنانکه شافعیه تمسک کرده اند ... فقرای ایشان

شهری دیگر باشند فقرای ایشانند بآنکه نسبت اصناف اغنیا و فقرا اتفاق است بعموم ... فان هم اطاعوا لك بذلك فاياك وكرائم

اموالهم پس اگر قبول کردند و اطاعت نمودند ترا ... پس دور دار خود را از نفایس ... اموال ایشان واتق دعوة المظلوم

و پرهیز کن دعای مظلوم را ... از همه انواع ظلم و تعدی ... گرفتن صدقات ... آن گرفتن

نفایس اموال است ... فانه ليس بينها وبين الله حجاب پس تحقیق نیست میان مظلوم و میان خدا ...

مظلوم اگرچه فاسق باشد ... در حق ظالم مستجاب است ... **باب** صلاة

الامام على صاحب الصدقة ... در بیان دعا کردن امام مر صاحب صدقه را ...

کرد ماست وقوله تعالی خذ من اموالهم صدقة تطهرهم الی قوله سکن لهم و فرموده خدا که بگیر از اموال ایشان صدقه تا پاک گردانی ایشان را از چرک گناهان و زیاده کنی نیکیهای ایشان و ورزی در زمره مخلصان تمه آیت اینست وصل علیهم ان صلوتک سکن لهم و دعای کن بر ایشان تحقیق دعای تو موجب آرام نفوس و طمینان دلهای ایشان است حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة

عن عمرو عن عبد الله بن ابی اوفی قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اتاه قوم بصدقتهم قال اللهم صل علی آل فلان وقتی که می آمدند مردم بصدقهای خود فرمودی خداوندا مغفرت و رحمت کن بر آل فلان آل گاهی مقحم می آید و مراد از وی ذات فلان میباشد چنانکه در حدیثی دیگر آمده لقد اوتی مزمارا من مزامیر آل داود که مراد نفس داود است علیه السلام و اینجا میتواند که بمعنی خود باشد فاتاه ابی بصدقته فقال اللهم صل علی آل ابی اوفی پس آمد نزد آن حضرت پدر من بصدقه خود پس فرمود بار خدایا رحمت کن بر آل ابی اوفی بدانکه لفظ صل از آن حضرت بطریق امتثال آیت کریمه واقع شده و از جمله خصائص آن حضرت است و گرنه صلوة تنها بر کسی غیر انبیا مکروه است کراهت تنزیهی از آنکه در عرف شعار انبیا شده است چنانکه عز و جل مخصوص است بخدای بزرگ نمیگویند قال محمد عز و جل هر چند محمد عزیز و جلیل است **باب ما یستخرج من البحر** در بیان حکم چیزی که برآورده میشود از دریا بآسانی چنانکه در کنار یابند یا بتردد و دشواری از میان آن وقال ابن عباس لیس العنبر برکاز انما هو شیء دسره البحر گفت ابن عباس نیست عنبر که طیب مشهور است داخل گنج که در زمین مدفون باشد نیست آن مگر چیزی که بکنار می اندازد آنرا دریا ظاهر این قول آنست که در وی زکوة نباشد در ماهیت عنبر اقوال بسیار است بعضی گویند نباتی است در دریا چنانکه گیاه در بر میباشد بعضی گویند درختی است که میروید در بحر و پاره او را امواج بکنار می اندازد و از ابوعلی سینا منقول است که سرچشمه دریاست یا کف دریا امام شافعی گوید از عدل که وثوق بقول او دارم شنیدم که گیاهی است در دریا که پیدا میکند حق جل شانه در دریا وقال الحسن

فی العنبر واللؤلؤ الخمس گفته است حسن بصری که در عنبر و مروارید خمس است وانما جعل النبی صلی الله علیه وسلم فی الرکاز الخمس لیس فی الذی یصاب فی الماء مؤلف میگوید در رد قول حسن که تقدیم لفظ فی الرکاز در حدیث برای حصر است تقریرش آنکه گردانیده است آنحضرت مگر در رکاز خمس را چنانکه در حدیث مذکور میگردد و رکاز آنست که در زمین دفینه جاهلیت باشد پس نباشد این خمس را در آنچه رسیده میشود

از دریا وقال اللیث حدثنی جعفر بن ربیعة عن عبد الرحمن بن هرمز عن ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ان رجلا من بنی اسرائیل سأل بعض بنی اسرائیل ان یسلفه الف دینار روایت کرد ابوهریره از رسول خدا که تحقیق مردی از قوم بنی اسرائیل طلب کرد بعضی بنی اسرائیل را اینکه قرض دهد او را هزار دینار مؤلف زیاده کرده است در باب کفالت در قرض و دین که وی گفت گواه بیار که گواه گیرم ترا گفت وکفی بالله شهیدا گفت پس کفیل بیار گفت است خدا کفیل گفت راست گفتی فدفعها الیه

پس داد هزار دینار او را فخرج فی البحر فلم یجد مرکبا پس بیرون آمد در دریا و نیافت کشتی را که سوار شود و ادای قرض کند فاخذ خشبة فنقرها فادخل فیها الف دینار فرمی بها فی البحر پس گرفت آن مدیون چوبی را پس کاوید آنرا و در آورد در وی هزار دینار پس انداخت آنرا در دریا زیاده کرده است در کفالت که خطی هم نوشته بصاحب مال بقصد آنکه خدا برساند آنرا بصاحب مال فخرج الذی کان اسلفه فاذا بالخشبة فاخذها لاهله حطبا پس بیرون آمد آنکه قرض داده بود او را پس ناگاه رسید بچوبی پس گرفت آنرا برای اهل خود بهیمه سوختن فذکر الحدیث فلما نشرها وجد المال پس ذکر کرد حدیث را تمام چنانکه بیاید پس چون شکافت آنرا یافت مال را که قرض داده بود

مطابقت حدیث بترجمه ... فلما بالخشبة ... باب فی الرکاز الخمس ... وقال مالک وابن ادریس الرکاز دفن الجاهلیة فی قلیله وکثیره الخمس ... گفته است امام ...

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

ابن حجر ... پس هر گاه ... و تمام کرد نماز ... که اضطراب کرده قال استعجلنا الی الصلوة گفتند شتابی کردیم بسوی نماز قال فلا تفعلوا فرمود پس نکنید شتابی را اذا اتیتم الصلوة فعلیکم بالسکینة چون بیایید شما تا نماز پس لازم گیرید بر خود آهستگی و ... فما ادرکتم فصلوا پس هر قدر که دریابید پس بگذارید آن ... وما فاتکم فاتموا و آنچه فوت شود ... تمام کنید آن را بعد از فراغ امام

باب لا یسعی الی الصلوة نه دود مصلی بسوی نماز ولیأتها بالسکینة والوقار و باید که بیاید آن را بسکینه و وقار ... تفسیر کرده و آهستگی نووی گفته ظاهر آنست که میان هر دو فرق است سکینت بمعنی آهستگی در حرکات و اجتناب عبث است و وقار ... التفات ... وقال ابن قتادة ... و ... باب ابو قتاده از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه در باب سابق گذشت ... نسخ باب ما ادرکتم فصلوا وما فاتکم فاتموا قاله ابو قتادة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم ... قال ابو قتاده ... حدثنا آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب قال حدثنا الزهری عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم ح ... است وعن الزهری عن ابی سلمة عن ابی هریرة ... روایت میکند ... ابوهریره ... ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال اذا سمعتم الاقامة فامشوا الی الصلوة

وامام شافعی بر آنکه دفینهٔ ایام جاهلیت است و در زمین کسی بر آید و دانند که در بسیار او همین خمس است بعضی گفته اند که مراد بابن ادریس
ابن ادریس کوفی است و باین رفته امام ابوحنیفه و امام مالک و امام احمد و امام شافعی در قول قدیم و در جدید نصاب شرط کرده
واجب گردانیده است ولیس المعدن برکاز نیست کان جواهر و خزائن رکاز یعنی داخل در حکم آن نیست کمال کر این هم قول این
دو امام بوده است و تحقیق که از مولف باشد و داخل در ترجمه موید ساخته اند بقول آنحضرت و قال النبی صلی الله علیه وسلم فی المعدن
جبار و فی الرکاز الخمس و فرمود آنحضرت در کان هدر است و در رکاز جاهلیت پنجم حصه است پس درین قول جدا ساخت
آن حضرت کان را از رکاز اگر بیک معنی می بود جمع میفرمود در میان هر دو و درین حکم این چنین فهمیده است مولف این حدیث را بر این معنی
موید ساخته آنچه گفته که لیس المعدن برکاز و آنکه گویند در معدن زکوة است گویند معنی حدیث آنست که اگر کسی معدن خود را در زمین خود
کاوش کند و پس افتاد شخصی در آن و هلاک شد صاحب کان ضامن نیست و خون او هدر است پوشیده نماند که این معنی از سیاق کلام دور است
و در حکم در حدیث بسیار بیگانه است از یکدیگر والله اعلم جبار بفتح جیم و موحده و در آخر الف بمعنی هدر است واخذ عمر بن عبد العزیز
من المعادن من کل مائتین خمسة و گرفت عمر بن عبد العزیز از حاصل کانها از هر دویست درم پنج درم و این نقل نیز دلالت کرده بر
تغایر رکاز و معدن وقال الحسن ما کان من رکاز فی ارض الحرب ففیه الخمس وما کان من ارض السلم ففیه الزکوٰة و گفته است
حسن بصری چیزی یعنی رکازی که باشد در زمین حربیان پس در وی خمس است و رکازی که باشد از زمین اهل صلح پس در وی زکوٰة است
وان وجدت اللقطة فی ارض العدو فعرفها وان کانت من العدو ففیها الخمس واگر یافته شود چیزی افتاده در زمین دشمن
پس تعریف کن آن را یعنی نگهدار و بنما بمردم شاید از مسلمانان باشد واگر معلوم شود که این لقطه از دشمن است پس در وی پنجم حصه بیت المال
باید داد و گفته اند این قول هم از حسن است وقال بعض الناس المعدن رکاز مثل دفن الجاهلیة و گفته اند بعضی مردم
معدن رکاز است مانند دفینهٔ جاهلیت گفته اند که بعض مردم کنایت از امام همام ابوحنیفه است رحمه الله و مذهب او آنست
که در معدن نیز خمس است لانه یقال ارکز المعدن اذا اخرج منه شیء زیرا که گفته میشود
و مستعمل است در کلام عرب رکاز گشت معدن میگویند وقتی که بیرون آورده شد از وی چیزی یعنی اطلاق رکاز بر معدن آمده است
پس هر دو بیک معنی و یک حکم بود قیل له قد یقال لمن وهب له شیء او ربح ربحا کثیرا او کثر ثمره ارکزت گفته شده مر آن بعض را
پس تحقیق گفته میشود مر کسی را که بخشیده شد مر او را چیزی یا سود کرد سود فراوان یا کسی را که بسیار شود میوه او لفظ ارکزت بصیغه
خطاب پس باید که این قائل واجب داند در سود و میوه را نیز رکاز گوید و واجب در وی خمس باشد و اجماع است بر آنکه در این امور واجب
چهل یک است پس حکم مخالف است اگرچه تسمیه او برکاز گفته اند و جواب ازین اعتراض گفته اند که منقول نیست از امام ابی حنیفه
از اقوال عرب که گفته باشند که المعدن بلکه رکاز از رجل میگویند هرگاه این عبارت درست آید نباشد منقول نباشد از امام این
استدلال اعتراض متوجه نخواهد بود معنی ارکز الرجل آنست که گشت ذی رکاز از قطعهای طلا اگر معترض دانستی که فعل ارکز بمعنی صیرورت
است و تسلیم این معنی که صاحب رکاز شد قطع المذهب اعتراض نمیکرد و انتهی پوشیده نماند که منطوق این جواب آنست که این کلامی که معترض
بدان تمسک کرده صحیح نباشد از آنکه کثرت که در شان موهوب له و خزان واقع شده بمعنی کردار و رونق صورت باشد نمی آید
ثم ناقض وقال لا باس ان یکتمه ولا یؤدی الخمس پس تناقض زده است در کلام خود بعض ناس و گفته است باکی ندارد اینکه پوشیده دارد آن گنج
را و ادا نکند خمس آن را تقریر مناقضت آنست که گفته است اولا که معدن در وی خمس است ثانیا گفته که اداء نکند خمس را در رکاز
و چون رکاز و معدن نزد او بیک معنی است لازم آمد ازین کلام ثانی که در معدن خمس نباشد و این اعتراض نیز از نافهمیدگی و نایافت

پس در صورت مسیا بامام کرده بمد نیز دلیل است بر حصول فضیلت جماعت ادراک جزوی از نماز بامام
کم فاتکم فاقضوا و ما فاتکم فاتموا ...

باب متی یقوم الناس اذا رأوا الامام عند الاقامة
حدثنا مسلم بن ابراهیم قال حدثنا هشام ...

حاشیہ متعلقہ صفحہ ۵۲

ھذہ رسالۃ نفیسۃ تقمع بہا الزامات البخاری رح علی ابی حنیفۃ رح ما قال فی صحیحہ بقولہ وقال بعض الناس اوردتہا علی الحاشیۃ بالتمام من اولہا الی آخر المقام ملتقطۃ فی مقامہا مستحقۃ وہی ہذہ

[illegible marginal notes]

مقصود از حديث قول امام آنست اگر محتاجی را نصيب ادا از بيت المال چنين كه در غنيمت وارد شده در سد و جهات و در اين خمس در بيان حق خود بگيرد و بر ساعی ظاهر نكنند تا آنكه استنباط خمس از معدن بعد از ايجاب آن كرده... امام انام را رفع والاست كه بروی چنين مواخذه كنند حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب وعن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله عليه وسلم قال العجماء جبار والبئر جبار والمعدن جبار وفی الركاز الخمس فرمود بهيمه اگر تلف كند ضمان نيست بر صاحب آن و در اين مسئله تفصيل است در كتب فقه مذكور است و اگر چاهی در ملك خود كسی كنده باشد و كسی در آن بيفتد ضمان نيست بر حافر و همچنين بر صاحب معدن چنانكه گذشت و در ركاز كه دفينه جاهليت است خمس است

باب قول الله عز وجل والعاملين عليها

در بيان فرموده خدا كه صرف صدقات برای آنكه عمل ميكنند در آن و گماشته اند از جانب امام و محاسبة المصدقين مع الامام و حساب دادن صدقه گيرندگان با امام و مذكور در اين باب حكم عاملان مذكور نيست حدثنا يوسف بن موسی قال حدثنا ابو اسامة قال اخبرنا هشام بن عروة عن ابيه عن ابی حميد الساعدی قال استعمل رسول الله صلی الله عليه وسلم رجلا من الاسد علی صدقات بنی سليم يدعی ابن اللتبية فلما جاء حاسبه

عامل گردانيد پيغمبر خدا مردی را از قبيله اسد بر صدقات بنی سليم كه او را ابن اللتبية خوانده ميشد و ابن اللتبية بضم لام و سكون تاء و بفتح آن نام عبد الله است از بنی لتب كه محله ايست [illegible]

باب استعمال ابل الصدقة والبانها لابناء السبيل

بكار داشتن شتر صدقه و شير آن برای مسافران حدثنا مسدد قال حدثنا يحيی عن شعبة قال حدثنا قتادة عن انس ان ناسا من عرينة اجتووا المدينة فرخص لهم رسول الله صلی الله عليه وسلم ان ياتوا ابل الصدقة فيشربوا من البانها وابوالها فقتلوا الراعی واستاقوا الذود فارسل رسول الله صلی الله عليه وسلم فاتی بهم فقطع ايديهم وارجلهم وسمر اعينهم وتركهم بالحرة يعضون الحجارة

چندكس از قبيله عرينه بودند رسيد ايشان را بيماری چنانكه مرض در بدن است و مدينه را ناگوار ديدند... پس كشتند شبان را و راندند شتران را... پس بريد دستهای ايشان و پاهای ايشان و ميل آهنی كشيد چشمهای ايشان را و گذاشت ايشان را در زمين سنگستان... تابعه ابو قلابة وثابت وحميد عن انس

باب وسم الامام ابل الصدقة بيده

داغ كردن امام شتر صدقه را بدست خود حدثنا ابراهيم بن المنذر قال حدثنا الوليد قال حدثنا ابو عمرو الاوزاعی قال حدثنی اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة قال حدثنی انس بن مالك قال غدوت الی رسول الله صلی الله عليه وسلم بعبد الله بن ابی طلحة ليحنكه فوافيته فی يده الميسم يسم ابل الصدقة

گفت انس رفتم اول روز نزد پيغمبر خدا بعبد الله يعنی بردم او را نزد آن حضرت تا تحنيك كند او را... ميسم بكسر ميم و فتح سين آهنی كه بدان داغ كنند... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب صدقة الفطر

باب فرض صدقة الفطر

در بيان فرض بودن صدقه عيد فطر [illegible]

البحر الثالث شيخ الاسلام | كتاب الاذان

[illegible commentary]

باب لا يقوم الی الصلوة مستعجلا

[illegible commentary]

حدثنا ابو نعيم قال حدثنا شيبان عن يحيی عن عبد الله بن ابی قتادة عن ابيه قال قال رسول الله صلی الله عليه وآله وسلم اذا اقيمت الصلوة فلا تقوموا حتی تروني وعليكم بالسكينة

[illegible commentary]

باب هل يخرج من المسجد لعلة

[illegible commentary]

حدثنا عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنا ابراهيم بن سعد عن صالح بن كيسان عن ابن شهاب عن ابی سلمة عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله عليه وآله وسلم خرج وقد اقيمت الصلوة

[illegible commentary]

[illegible marginal notes]

الجزء الثالث شيخ الاسلام

وابن سيرين صدقة الفطر فريضة واعتقاد كرده است ابو العاليه وعطا وابن سيرين كه صدقهٔ فطر فرض است وغير ايشان است شافعى
و واجب است نزد حنفيه از جهت عدم قطعيت دليل و سنت است نزد ايشان حدثنا يحيى بن محمد بن السكن قال حدثنا محمد بن جهضم
قال حدثنا اسمعيل بن جعفر عن عمر بن نافع عن ابيه عن ابن عمر قال فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم زكوة الفطر صاعا
من تمر او صاعا من شعير گفت ابن عمر فرض كرده است پيغمبر خدا از زكوة فطر يكصاع از خرما يا يك صاع از جو على العبد
والحر والذكر والانثى والصغير والكبير من المسلمين بر هر بنده و آزاد و مرد و زن خورد و كلان از مسلمانان و صاع
چار مد است و آن چهار سير شاه جهانى است تفصيل اين در سبق ذكر يافته است وامر بها ان تؤدى قبل خروج الناس
الى الصلوة و فرموده است باين صدقه اينكه ادا كرده شود بفقرا پيش از بر آمدن مردم بنماز عيد تا فقرا بدل فارغ متوجه بنماز باشند
ابو حنيفه بن ابى ليلى برا استحباب حمل كرده اند **باب** صدقة الفطر على العبد وغيره من المسلمين در بيان وجوب صدقهٔ فطر
بر بنده و غير آن از مسلمانان **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم فرض
زكوة الفطر صاعا من تمر او صاعا من شعير على كل حر او عبد ذكر او انثى من **المسلمين** فرض كرد زكوة
فطر را از خرما يكصاع و يا يكصاع از جو بر هر كه آزاد باشد يا بنده و مرد باشد يا زن از مسلمانان **باب** صدقة الفطر صاع من
شعير حدثنا قبيصة بن عقبة قال حدثنا سفيان عن زيد بن اسلم عن عياض بن عبد الله عن ابى سعيد الخدرى قال كنا نطعم
الصدقة صاعا من شعير گفت ابو سعيد خدرى بوديم ما در زمان پيغمبر خدا ميخورانيديم صدقهٔ فطر را يكصاع از جو **باب** صدقة الفطر
صاع من طعام طعام نزد اهل حجاز نام گندم است **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن زيد بن اسلم عن عياض بن
عبد الله بن سعد بن ابى سرح العامرى انه سمع ابا سعيد الخدرى يقول كنا نخرج زكوة الفطر صاعا من طعام او صاعا من شعير
او صاعا من تمر او صاعا من اقط او صاعا من زبيب درين روايت گندم و جو و خرما و انگور و پنير همه را برابر آورده
يكصاع صدقهٔ فطر گفته است **باب** صدقة الفطر صاع من تمر **حدثنا** احمد بن يونس قال حدثنا الليث عن نافع
ان عبد الله بن عمر قال امر النبي صلى الله عليه وسلم بزكوة الفطر صاعا من تمر او صاعا من شعير قال عبد الله فجعل الناس عدله مدين من حنطة
گفت عبد الله بن عمر فرموده بود پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وى زكوة فطر يكصاع از خرما يا يكصاع از جو گفت عبد الله بن عمر
پس گردانيدند مردم برابر آن يكصاع دو مد كه نصف صاع است از گندم **باب** صاع من زبيب يكصاع از انگور خشك
روا است در صدقهٔ فطر **حدثنا** عبد الله بن منير سمع يزيد بن ابى حكيم العدنى قال حدثنا سفيان عن زيد بن اسلم قال حدثنى عياض بن
عبد الله بن سعد بن ابى سرح عن ابى سعيد الخدرى قال كنا نعطيها فى زمان النبى صلى الله عليه وسلم صاعا من طعام او صاعا من تمر او صاعا
من شعير او صاعا من زبيب گفت ابو سعيد خدرى بوديم ما كه ميداديم در زمان آنحضرت يكصاع از طعام يا يكصاع از خرما يا يكصاع
از جو يا يكصاع از انگور يا يكصاع از طعام فلما جاء معاوية وجاءت السمراء قال ارى مدا من هذا يعدل مدين پس هرگاه آمد معاويه در زمان خلافت
خود و آمد گندم از شام گفت مى بينم اين را يعنى صاع جو و خرما آن كه برابر است نصف صاع گندم گرانى گويد كه باين راى معاويه
حجت گرفته است ابو حنيفه كه نصف صاع از گندم در صدقهٔ فطر گفته است و مبطل است آنرا اول حديث كه صاعا من طعام واقع شده
از آنكه طعام در عرف اهل حجاز نام گندم است و نيز اين راى معاويه است و اجتهاد او معارض نص نميشود انتهى و اگر تو تفصيل اين مقام
بخواهيم تا معلوم شود كه اين مقوله كرمانى از عدم تتبع و سوء ظن باساطين ملت است رئيس المحدثين مجد الدين فيروز آبادى كه از فحول
علماء حديث است در سفر السعادة بعبارتى كه اينست آورده كه صدقهٔ فطر واجب است بر هر مسلمان مرد باشد يا زن آزاد باشد يا بنده

من جنب ليس له ان يخرج من مصلاه بغسل
فصل است بتقدير غسل بيان اقامت و نماز
و جواز كلام است درين بيان اگر معلوم باشد
نسيان را تا ادراك عادت را بر حكمت
اذا قال الامام مكانكم حتى ...
چون بگويد امام بجماعت
انتظار كنند ... **حدثنا** يحيى
قال حدثنا ... يوسف ...
موقف است قال حدثنا الاوزاعى عن
الزهرى عن ابى سلمة بن عبد الرحمن
عن ابى هريرة قال ...
الناس صفوفهم ... فقام ...
برابر كردند مردم صفهاى خود را ...
پس آمد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
ظاهر است ...
... قبل ان يكبر
فتقدم وهو جنب ليس ...
... مقام امامت ...
... غسل كرده ...
... فقال على مكانكم ليس ...
... واغتسل ...
بحاله ... غسل كرده ...
... يقطر ماء ... رأسه ...
... فصلى بهم ...
باب قول الرجل للنبى ... ما صلينا
پيغمبر را صلى الله عليه وآله وسلم ...
... در حديث باب ...
... شيخ ابن حجر ...
... شيخ ... در حديث ...
... بيعضى ...
... الاسلام ...
... حديث ...
... نسخ لفظ للنبى نيست **حدثنا** ابو نعيم
قال حدثنا شيبان عن يحيى قال ...
ابا سلمة يقول اخبرنا جابر بن عبد الله
ان النبى صلى الله عليه وآله وسلم
جاءه عمر بن الخطاب يوم ...

اقامت گفته شد نازی بیکر پیغمبر خدا صلی الله علیه

واله وسلم يناجي رجلا في جانب المسجد آهسته سخن میکرد مردی را در گوشه مسجد بیای مصلحتی که اقتضا داشت گویند رئیس قوم بود برای پراف ملی باسلام سخن میکرد و محتمل که فرشته وحی گذار باشد که بصورت مردم آمده و لهذا آن نو شریده غیبت فما قام الى الصلوة حتى نام القوم پس بایستاد بسوی نماز تا آنکه خواب کرده مردم جماعت یعنی پینکی زدند چنانچه در روایت دیگر آمده حتی نعس القوم باب الكلام اذا اقيمت الصلوة سخن کردن وقتی که اقامت کرده شود نماز حکم باب سابق متعلق بامام بود و این حکم ماموم وقتی که پیش آید او را حاجتی ستید نمی شوند بسبب آن غیر وی از مقتدیان بخلاف امام و چون کلام میان اقامت و احرام شامل بود ماموم و امام مطلق آورد مولف این ترجمه را و امام مقید نساخت کذا ذکره العسقلانی و ظاهر است که کلام آنحضرت بنا بر حاجت و مصلحت بود خصوصا در آنوقت که نماز داشت او را از اتصال نماز با اقامت و در نظر داشت مردم را پس حجت بنا شد بر کسی که قائل است بکراهت کلام در میان اقامت و احرام بغیر ضرورت شرعی و نسبت قول بوجوب تکبیر احرام نزد قد قامت الصلوة و کراهت کلام مطلقا بسوی حنفیه بیان وافر است برابتان حدثنا عياش بن الوليد بفتح مهمله و تشدید تحتیه و معجمه قال حدثنا عبد الاعلى السامي قال حدثنا حميد بن تغور قال سألت ثابتا البناني عن الرجل يتكلم بعد ما تقام الصلوة گفت حمید طویل پرسیدم ثابت بنانی را از مردی که سخن میکند بعد از آنکه اقامت گفته شود نماز را یعنی سر از قدیم کلام در مقام نا خوش میباشد فحدثني عن انس بن مالك قال پس حدیث کرد مرا ثابت از انس که گفت انس اقيمت الصلوة فعرض للنبي صلى الله عليه واله وسلم رجل اقامت گفته شد نماز را پس پیش آمد آنحضرت را مردی فحبسه بعد ما اقيمت الصلوة پس بند کرد و مشغول داشت آنحضرت را از مبادرت بنماز بعد از آنکه اقامت گفته شد نماز را پس معلوم شد که سنت اتصال تکبیر با اقامت چند در مصلحت گاهی ترک هم شد و کلام بمیان آمد و برای فرط اتصال جماعت با اقامت ترک کرد مولف عنوان کتاب را برابواب جماعت و در ذیل کتاب الاذان گفت باب وجوب صلوة الجماعة واجب بودن نماز بجماعت حکم کرد بوجوب جماعت بجهت قوت دلیل آن نزد وی و آن اعم است از وجوب عین و کفایت و ظاهر از تعلیق حسین و حدیث باب وجوب عین است و باین رفته اند عطا و ثوری و اوزاعی و احمد و جمعی

باب

خورده باشد با طلان دو مهاست از گندم و در ای گندم صاعی است از طعام میگوید که در روایتی از حدیث ابو سعید خدری که مروی آمده است که گفت بیرون می آوردیم یا در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم روز فطر صاعی از طعام و گفت ابو سعید بود طعام ما در آن وقت شعیر و زبیب و اقط و تمر و این قول را که از گندم نصف صاع است مؤید ساخته که در سنن نسائی ثابت است که چون نوبت خلافت بامیر المومنین علی رضی الله عنه رسید فرمود چون فراخ گردانید خدا ارزاق و اطلاک را بر شما پس توسیع کنید در صدقه و بگردانید یکصاع از گندم و در حدیث ابو داؤد مانند این حدیث آورده و شیخ المحدثین فی زمانه در شرح این کتاب مستطاب در این مطلب ایراد کرده که در جامع الاصول حدیث ابو داؤد و نسائی را از حسن بصری باین لفظ آورده که روزی خطبه خواند ابن عباس در آخر رمضان بر منبر بصره و گفت بیرون آرید صدقه صوم تان را پس گفت فرض کرده رسول خدا صلی الله علیه وسلم این صدقه را صاعی از تمر یا شعیر یا نصف صاع از گندم بر هر مسلمان چون قدوم آورد علی مرتضی و دید ارزانی شعیر را گفت بتحقیق فراخ گردانید خدا بر شما پس اگر صاع از هر چیزی گردانید بهتر باشد انتهی و شک نیست که اخراج تمام صاع که حضرت مرتضی فرموده با وجود آنکه نصف صاع گندم بوده است تطوع خواهد بود نه فرض و اصل واجب همان نصف صاع است و همچنین در روایتی که صاع از گندم در زمان نبوت آمده بطریق تطوع خواهد بود و در روایت دیگر از بخاری و مسلم در جامع الاصول از ابن عمر می آرد که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم زکوة فطر را صاعی از تمر یا صاعی از شعیر و زیادت کردند در روایتی این را که برابر کردند مردم بآن نصف صاع از گندم از موطا و ترمذی و ابو داؤد و نسائی نیز مثل این روایت آورده و هم در کتب ستة آورده از ابی سعید خدری که گفت بیرون می آوردیم زکوة فطر را صاعی از طعام یا صاعی از شعیر یا صاعی از تمر یا صاعی از اقط یا صاعی از زبیب خطابی گفته که طعام نام گندم است بقرینه مقابله با آن اشیای دیگر اگرچه در روایت دیگر ابو سعید گفت که بود طعام ما شعیر و زبیب و اقط و تمر در فتح الباری بدلائل اثبات کرده که مراد بطعام در حدیث ابی سعید غیر گندم است و گفته که احتمال دارد که مراد از طعام ذرة باشد که معروف بود در اهل حجاز در آن وقت و غالب بود قوت ایشان کرمانی گوید که آن از قبیل عطف خاص بر عام است لیکن محل این عطف که اظهار شرافت خاص است نادر و بالجمله در بعضی احادیث از آن حضرت نصف صاع از حنطه و در بعضی صاع از آن از دو کس و در بعضی مطلق در ورود یافته و نزد حنفیه آنچه که یکصاع واقع شده محمول است بر تطوع چنانکه مروی از امیر المومنین عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب محمول است بر آن و همین است مذهب سفیان ثوری و ابن المبارک در هدایه گفته که مذهب اند مذهب جماعة از صحابه است که خلفا راشدین از ایشانند و روایات تمام صاع محمول است بر تطوع و تنفل و نفی صاع قبل از زمان یافته است باب الصدقة قبل العيد

در جواز صدقه و استحباب دادن پیش از نماز عید حدثنا آدم قال حدثنا حفص بن ميسرة قال حدثنا موسى بن عقبة عن نافع عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم امر بزكوة الفطر قبل خروج الناس الى المصلى فرمود آن حضرت بدادن زکوة فطر پیش از برآمدن مردم بمصلای عید ظاهر آنست که روز عید مراد است و در روایات دیگر بیشتر از روز عید هم واقع شده یکدو روز بلکه زیاده بر آن حدثنا معاذ بن فضالة قال حدثنا ابو عمر حفص بن ميسرة عن زيد بن اسلم عن عياض بن عبد الله بن سعد عن ابي سعيد الخدري قال كنا نخرج في عهد النبي صلى الله عليه وسلم يوم الفطر صاعا من طعام قال ابو سعيد وكان طعامنا الشعير والزبيب والاقط والتمر این حدیث تصریح وارد برآنکه آنجا که طعام مقابل این اشیا واقع شده محمول بر معنی لغوی عام است و تعیین کردن بر معنی گندم خالی از تکلفات نیست پوشیده نماند که ترجمه باب صدقه پیش از روز عید بوده و این حدیث دلالتی بر معنی نکرد چنانکه در آخر حدیث باب لاحق تصریح آن رفته است باب صدقة الفطر على الحر والمملوك بیان واجب بودن صدقه فطر

برآزاد و بنده و نزد حنفیه مراد از وجوب بر بنده بر مولای اوست از جانب بنده اما آنکه بنده را ملکی نمی باشد تا آنرا ادا کند و مراد بنده ایست که در خدمت باشد نه آنکه برای تجارت است برعکس زکوة بنده و قال الزهری فی المملوکین للتجارة یزکی فی التجارة و یزکی فی الفطر گفت زهری در بندهائی که برای تجارت اند زکوة داده شود در وقت تجارت و صدقه داده شود در فطر **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید قال حدثنا ایوب عن نافع عن ابن عمر قال فرض النبی صلی الله علیه وسلم صدقة الفطر او قال رمضان گفت ابن عمر فرض کرده است پیغمبر خدا صدقه فطر را یا گفته صدقه رمضان شک کرده است راوی گفته اند در واقع این صدقه صوم رمضان است چون روز عید فطر واقع شده نسبت بفطر وجه میکنند علی الذکر والانثی والحر والمملوک بر مرد و زن و آزاد و بنده صاعا من تمر او صاعا من شعیر فعدل الناس به نصف صاع من بر پس برابر کرده اند مردم یعنی بعد از وجوب صاع از این امور نصف صاع را از گندم فکان ابن عمر یعطی التمر فاعوز اهل المدینة من التمر و بود عادت ابن عمر که میداد صدقه از تمر پس محتاج شدند و درنیافتند اهل مدینه تمر را یعنی کمتر بهم رسید در مدینه تمر فاعطی شعیرا پس داد ابن عمر جو را فکان ابن عمر یعطی عن الصغیر والکبیر حتی ان کان یعطی عن بنی نافع گوینده پس بود ابن عمر میداد از خورد و کلان تا آنکه تحقیق بود که هر آینه داد از پسران من و آنها از موالی ابن بودند و کان ابن عمر یعطیها الذین یقبلونها و بود ابن عمر میداد این صدقه را کسانی را که قبول میکردند و میگفتند که ما محتاجیم و تحقیق احتیاج نمیکرد و کانوا یعطون قبل الفطر بیوم او یومین و بودند صحابه که میدادند پیش از روز فطر بیک روز یا دو روز و نزد حنفیه فرق نیست میان مدت قلیل و کثیر اگرچه یکسال و دو سال باشد بعضی گویند جائز است در عشر اخیره رمضان و نزد بعضی و نصف اخیر رمضان و نزد بعضی بعد از دخول رمضان زیرا که این صدقه صوم رمضان است و نزد امام احمد بعد از نماز در روز عید مکروه است بعضی مشایخ ایشان گویند آن قضا است تمام و اگر بعد از روز عید ادا کند البته قضا است و باین تاخیر گنهگار میگردد **باب** صدقة الفطر علی الصغیر والکبیر در بیان واجب بودن صدقه فطر بر خورد و کلان و در بعضی روایات این کتاب مستطاب مرقوم است قال ابو عمرو رأی عمر و علی و ابن عمر و جابر و عائشة و طاؤس و عطاء و ابن سیرین ان یزکی مال الیتیم و قال الزهری یزکی مال المجنون گفت ابو عمرو دیده اند از جمله صحابه کبار و تابعین اخیار که زکوة داده شود مال یتیم را و زهری گفته زکوة داده شود مال مجنون را ظاهر لفظ زکوة عام است شامل زکوة مفروضه و صدقه فطر **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن عبید الله قال حدثنی نافع عن ابن عمر قال فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم صدقة الفطر صاعا من شعیر او صاعا من تمر علی الصغیر والکبیر والحر والمملوک ترجمه بکرر معلوم شده است

بسم الله الرحمن الرحیم کتاب الحج

باب وجوب الحج و فضله باب در بیان واجب بودن حج و ثواب آن و قول الله تعالی ولله علی الناس حج البیت و در فرموده خدای برتر و مر خدا راست بر مردم یعنی واجب و لازم بر ایشان قصد خانه کعبه از برای زیارت بر وجهی که فرموده است خدا و بعد از این معلوم شود من استطاع الیه سبیلا کسی که تواناست بسوی بیت یا حج راه را یعنی بتواند بوی رسید و فرضیت حج ثابت شده است باین آیه کریمه و احادیث صحیحه و اجماع است و آن از ضروریات دین است منکر آن کافر است چنانچه دلالت دارد برین معنی و من کفر فان الله غنی عن العالمین و کسی که انکار کند کافر گردد و پس تحقیق خدا بی نیاز است از جهانیان نه ایمان کسی بوی سودی دارد و نه کفر ضرر میرساند **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن سلیمان بن یسار عن عبد الله بن عباس قال کان الفضل ردیف رسول الله صلی الله علیه وسلم فجاءت امرأة من خثعم فجعل الفضل ینظر الیها و تنظر الیه گفت ابن عباس بود فضل که برادر اعیانی ابن عباس است سوار پس آنحضرت پس آمد زنی جمیله از قبیله خثعم پس گشت فضل که نظر میکرد بسوی آن زن و میدید آن زن بسوی فضل که وی نیز جوان

ان رسول الله تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم قال والذی نفسی بیده فرمود سوگند آنکسی که نفس من بدست قدرت اوست لقد هممت ان آمر بحطب لیحطب تحقیق قصد کردم که امر کنم هیزم را تا جمع کرده شود ثم امر بالصلوة فیؤذن لها پس امر کنم بنماز را پس اذان گفته شود برای نماز ثم امر رجلا فیؤم الناس پس امر کنم مردی را پس امامت کند مردم را ثم اخالف الی رجال فاحرق علیهم بیوتهم پس من مخالفت کنم حاضران نماز را یا عمل ایشان را برجوع از نزد ایشان بسوی مردانی که حاضر نشده اند نماز را پس بسوزانم بمبالغه بر این مردان غیر حاضر خانهای ایشان را تا سوخته گردد یا بیایم این مردم را از خلف ایشان تا بگیرم یکایک و بسوزم یا تکلف کنم لو نماز بقصد مباغتت و تعذیب ایشان و این حدیث استدلال کرده کسی که قائل است بودن جماعت فرض عین چه اگر سنت بودی متخلف مستوجب تحریق نشدی و اگر فرض کفایت بودی قیام آنحضرت و یک جماعت کافی شدی و گفته اند در جواب که مراد مبالغه در زجر و تهدید است از استماع اذان و اشعار است که در آن تشبیه بمنافقان است که گران بود حضور نماز بر ایشان خصوصا در عشا و فجر و در حقیقت آن مراد نیست تحریق که عقوبت کفار است و گرنه میکرد آن را و دیگر محتمل که باطلاع ترک نماز باشد و اینها برای مواظبت عدم حضور و استنکاف از جماعت نه برای ترک جماعت و روایت لا یشهدون الصلوة صریح نیست در گزاردن آنها نماز را در خانه تواند که ذکر این زیادت برای الزام باشد که اگر نماز میخوانید چرا متخلف میشوید و چرا عادت گرفته اید از او در تکثیر جماعت اسلام شریک نمیگردید و بعضی گویند فرضیت جماعت در اوائل اسلام بود برای بستن در تخلف از نماز بر منافقین بعد از آن نسخ کرده باشد چنانکه نسخ کرده شد عقوبت بالمال و تحریق نماز از ایشان چنانکه در کتاب الجهاد بیاید و دلالت دارند بر آن احادیث وارده در تفضیل نماز جماعت بر نماز تنها که عنقریب مذکور شود و در روایات در تعیین و ابهام نماز که در وعید و تخلف از آن واقع شده مختلف آمده در بعضی جمعه و در بعضی عشا و در بعضی عشا و فجر و در بعضی عشا و فجر و در بعضی مطلق و در حقیقت هر واحد حدیث مستقل است و احتمال نیست یکی دیگر را که هر یک واقعه دیگر بوده و در بعضی روایات مراد به تخصیص تهدید کسی که گرد مسجد است آمده و اجمع روایات مذکوره صالح وجه وجوب میتوانند شد اما فرضیت فوقیت نمیشود بجز اخبار **والذی نفسی بیده** عادت قسم برای مبالغه است **لو یعلم احدهم انه**

صاحب حسن بود وحمل النبي صلى الله عليه وسلم بعرفت وجعه الفضل الى الشق الآخر وگشت آنحضرت که بگرداند روی فضل را بجانب دیگر فدلت یا رسول الله ان فريضة الله على عباده في الحج ادركت ابي شيخا كبيرا لا يثبت على الراحلة ايحج عنه قال نعم يا رسول خدا تحقيق فرض خدا بر بندگان که در حج است دریافته است پدر مرا در حالی که پیر کلان سال است نمیتواند نشست بر پشت مرکب آیا حج کنم از جانب او قال نعم آیا حج کنم من از جانب پدر او از جانب او ادا می شود و فرمود آری و ذلك في حجة الوداع و بود وانعقاد قصه در ایام حجة الوداع که در سنه عشر از هجرت و در تطبیق این حدیث بترجمه گفته اند که دلالت کرد حدیث بر تاکید امر حج تا آنکه مکلف نمی تواند ترک آن را و در حال عجز اگر خود مباشرت آن نشود لازم است که دیگری را از جانب او کند و نیز دلالت کرد که در مباشرت آن بنفس خود ثواب بیشتر خواهد بود و اگر در قول او فریضة مراد رکت نیز اکتفا کند در مناسبت از استنباطهائی که مولف میکند دور نباشد باب قول الله تعالى ياتوك رجالا وعلى كل ضامر يأتين من كل فج عميق در بیان فرموده خدا که می آیند ترا حاجیان در حالیکه پیاده اند و سوار اند بر هر مرکبی که لاغر است از دوری راه می آیند از هر راه کشاده دور ليشهدوا منافع لهم تا ببینند سودهای دینی و دنیوی که درین سفر برای ایشان است فجاجا الطرق الواسعة میگوید مولف و تفسیر فج که فجاج جمع اوست یعنی راه کشاده حدثنا احمد بن عيسى قال حدثنا ابن وهب عن يونس عن ابن شهاب ان سالم بن عبد الله بن عمر اخبره ان ابن عمر قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يركب راحلته بذي الحليفة گفت سالم دیدم پیغمبر خدا را سواری کرد و مرکب خود را بذو الحلیفه که در میقات است از که سطر ذو الحلیفه بذال معجمه و حاء مهمله ولام و یا و فاء نام موضعی است بیرون زمین حرم که از آنجا احرام می بندند ثم يهل حين تستوي به قائمة پس آواز بلند میکرد بلبیک هنگامی که تمام بر میخاست مرکب او حدثنا ابراهيم بن موسى قال اخبرنا الوليد قال حدثنا الاوزاعي سمع عطاء يحدث عن جابر بن عبد الله الانصاري ان اهلال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذي الحليفة حين استوت به راحلته تحقیق بلند کردن آواز بلبیک پیغمبر خدا از ذی الحلیفه هنگامی بود که بر میخاست مرکب او رواه انس و ابن عباس یعنی حدیث جابر بن عبد الله را که باسناد مذکور روایت کرده انس بن مالک و ابن عباس **باب** الحج على الرحل گذاردن حج بر پالان شتر حدثنا ابان بن ... دینار عن القاسم بن محمد عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث معها اخاها عبد الرحمان فاعمرها من التنعيم وحملها على قتب مرویست از عائشه که تحقیق پیغمبر خدا فرستاد با وی برادر او را عبد الرحمان بن ابی بکر پس عمره گذارد عائشه را از موضع تنعیم و بر داشت او را بر پالان پس نشست خود تنعیم موضعی است که طرف حرم است از جانب مدینه بر یک میل از مکه قتب بفتح قاف و تاء مثناة فوقیه آخر باء موحده چوب پالان شتر چنانچه زین اسب باشد و کاف حار را ... وقال عمر رضي الله عنه شدوا الرحال في الحج فانه احد الجهادين وگفت عمر بن خطاب رضی الله عنه ببندید پالانها از دو راه حج یعنی سوار شوید بر آن پس تحقیق حج یکی از دو جهاد است بجهت مجاهده نفس بصبر در رنج سفر و ترک مألوفات و ثواب اخروی حدثنا محمد بن ابي بكر قال حدثنا يزيد بن زريع قال حدثنا عزرة بن ثابت عن ثمامة بن عبد الله بن انس قال حج انس على رحل ولم يكن شحيحا گفت عبد الله بن انس حج کرد انس بر پالان شتر و نبود بخیل یعنی اختیار رحل بر محمل از راه اتباع آنحضرت بود از روی تواضع و حدث ان النبي صلى الله عليه وسلم حج على رحل وكانت زاملته حج کرد آنحضرت بر پالان شتر و بود آن راحله بار بردار او زامله را گویند شتری که بر وی بار کرده و سوار شوند حدثنا عمرو بن علي قال حدثنا ابو عاصم قال حدثنا ايمن بن نابل قال حدثنا القاسم بن محمد عن عائشة انها قالت يا رسول الله اعتمرتم ولم اعتمر تحقیق گفت عائشه ای رسول خدا شما همه عمره کردید و عمره نکردم من ...

باب ... [illegible] ... اسلام و ... [illegible]

فضل صلوة الجماعة فضیلت نماز جماعت و کثرت ثواب آن از نماز تنها وكان الاسود اذا فاتته الجماعة ذهب الى مسجد آخر و بود اسود بن یزید نخعی که از کبار تابعین است چون فوت شدی با او جماعت در مسجدی رفتی بسوی مسجد دیگر در یافتن فضیلت جماعت وجاء انس الى مسجد قد صلى فيه فاذن واقام وصلى جماعة ... حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلوة الجماعة تفضل صلوة الفذ بسبع وعشرين درجة ... حدثنا عبد الله بن يوسف قال حدثنا الليث قال حدثني ابن الهاد عن يزيد بن عبد الله بن اسامة عن عبد الله بن خباب ... عن ابي سعيد الخدري انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول ... تفضل صلوة الفذ بخمس وعشرين درجة ... [illegible]

يا عبد الرحمن اذهب باختك فاعمرها من التنعيم پس فرمود ای عبد الرحمن ببر خواهر خود را پس عمره کنانش از محل تنعیم فاحقبها على ناقة فاعتمرت پس در پس پشت خود گرفت عایشه را بر ناقه پس عمره کرد عایشه حقبه موضعی از پالان که پایان قتب میکنند **باب**

فضل الحج المبرور در بیان ثواب حج مبرور مبرور مشتق از برّ است بمعنی نیکی و آن متعدی بنفسه است میگویند برّ الله حجه **حدثنا**

عبد العزيز بن عبد الله الاويسي قال حدثنا ابراهيم بن سعد عن الزهري عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة قال سئل النبي

صلى الله عليه وسلم اى الاعمال افضل فقال ايمان بالله ورسوله گفت ابو هریره پرسیده شد پیغمبر کدامین عبادت بیشتر

ثواب است فرمود تصدیق بخدا و رسول او که پیوسته بتمام اخلاص باشد قيل ثم ماذا قال جهاد في سبيل الله گفته شد پس ازین کدام

عمل بهتر است فرمود کارزار کردن بکافران برای اعلای کلمة الله و تقویت مسلمانان قيل ثم ماذا قال حج مبرور گفته شد بیشتر ازان کدام عمل

بیشتر ثواب دارد فرمود حج مبرور یعنی مقبول که در وی آمیزش گناهی و ریای نباشد بانکه احادیث دیگر در بیان افضل اعمال نماز

و جز آن نیز آمده وجه تطبیق میان احادیث آنست که ذکر بعض نفی ما عدا نمیکند آنحضرت بحسب حال و مقام و عرض سائل و رغبت

او و عدم اطلاع بر افضلیت مذکور جواب فرموده اند چنانکه بحسب عرف میگویند این چیز بهترین چیزهاست و مراد آن نمیباشد که این

چیز در حد ذات فضیلت دارد بر همه چیز بلکه میخواهند بهتر است درین وقت نه در همه اوقات بنسبت باین شخص نه دیگری **حدثنا**

عبد الرحمن بن المبارك قال حدثنا خالد قال اخبرنا حبيب بن ابي عمرة عن عائشة بنت طلحة عن عائشة ام المؤمنين انها قالت يا رسول الله

نرى الجهاد افضل العمل افلا نجاهد تحقیق عایشه مادر مسلمانان گفت ای رسول خدا اعتقاد میکنیم جهاد را بهترین

عمل در ثواب آیا نکنیم ما زنان جهاد را قال لكن افضل الجهاد حج مبرور فرمود مر شما را بهترین جهاد حج مقبول است لفظ لکن لام جاره دارد

و کن خطاب جمع مونث است و در بعضی روایات لکن بحرف استدراک تصحیح کرده اند برین تقدیر در کلام تقدیر است فرمود نی جهاد کنید

لیکن برای شما افضل حج مقبول است **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا سيار ابو الحكم قال سمعت ابا حازم قال

سمعت ابا هريرة قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول من حج لله فلم يرفث ولم يفسق رجع كيوم ولدته امه پیغمبر فرمود کسی که حج کند محض برای خدا پس جمع

نکند در ایام حج مباشرت نماید بزن و فسق نکند باز می آید از گناهان چنانچه روزی که زاده است او را مادر او که هیچ گناهی نداشت تشبیه

حال بحال است رفث اطلاق او بر جماع و دواعی آن آمده رفث از باب ضرب و نصر و سمع و کرم آمده و افصح ابواب نصر است ظاهر

حدیث برآمدن از گناهان صغیره و کبیره است و تبعات حقوق الله و حقوق العباد و را حافظ ابن حجر میگوید که این حدیث قوی ترین شواهد

است مر حدیث عباس بن مرداس را که در وی تصریح باین عموم واقع شده و مراد او شاهدی است از حدیث ابن عمر انتهی طبری گوید

محمول است بر حالی که تائب باشد از ادای حقوق و ... بحقوق الله تعالى خاصه نه حقوق بندگان یعنی حقوق الله باین معنی که اگر یکی از تقصیری حکم داشت

کفارات یا نماز در وقت فضا شده باشد ادای حج ازین گناهان این تقصیری بر آید نه آنکه نمازها هم بخشیده می شود انما که اینها حقوق الله است

نه ذنوب تا باد ای حج مقبول بخشیده شوند میگویم بر محل فضل الله تحقیق که این جا قه را منظور دلائل وجوب حقوق الله اقتاده است و کلیه

گفته اند حسابی است اما اگر نظر بر رحمت نهایت جود و عفو میکلان الهی کنند درین معامله تنگی گنشد واقل مرتبه مجازم بر خلاف آن نباشد که

مجرم را امانه دو باید بعفو اندازه باید آیه کریمه لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا تسبیح حج مقبول هم نماید **باب**

فرض مواقيت الحج والعمرة در بیان تعیین جاهای احرام حج و عمره مواقیت جمع میقات است مفعال است از وقت و اینجا استعارت کرده

از برای مکان و مراد در شرع شریف بر کسی که آفاقی است و قصد زیارت خانه کعبه دارد احرام لازم کرده اند از برای تعظیم بیت الله و اجلال شأنه

ازان چنانکه مرضیایی کسی که بدرگاه پادشاهی میرود بخضوع و خشوع متوجه میگردد و آن علتهم مر چند چیزهاست تفصیلی که در کتب مناسک مذکور است

پیوسته فرشتگان دعا و طلب رحمت میکنند برکسی که انتظار نماز میکند

خود و است که نماز گزارده است و دران با معلق مسیح که بانتظار جماعت برجا که نشسته باشد لازم گو ما در حدیث اما انتظار خارج مسجد اگر چه ثواب دارد اما ثواب کور

مخصوص مسجد است گذا قيل اللهم صل عليه

اللهم ارحمه میگویند فرشتگان خداوندا بخشش

کن برو وی و رحمت کن او را و لا يزال احدكم

في صلوة ما انتظر الصلوة و پیوسته است

یکی از شما در ثواب نماز مادام که منتظر نماز است پس مدتی مقام انتظار نیز مشمول دعای ملائکه باشد چنانکه در نماز و اهل

گردانده این احادیث بر آنکه جماعت شرط نیست صحت نماز را و بر عدم وجوب نیز زیرا که دلالت این احادیث

بر صحت نماز تنها لازم گرد و ظاهر است که فضل

جماعت بعدد معین درجات بر نماز تنها اشارت

بر ثبوت یک درجه بر اصل نماز که منافات دارد با ثبوت گناه

مولیکن روایات وعید شدید و صریح تر اند در وجوب

یا اشتراط و باید دانست که جماعت با وصف اشتراک

در اصل فضل بر نماز تنها متفاوت اند در کثرت ثواب

بحسب قلت و کثرت اشخاص بحدیثی که روایت کرده اند

احمد و اصحاب سنن و تصحیح کرده اند ابن خزیمه و غیره

از حدیث ابی بن کعب مرفوعا که نماز مرد با مرد پاکیزه و

بهتر است از نماز وی تنها و نماز وی با دو مرد پاکیزه

و بهتر است از نماز وی با مرد و هر قدر که بسیار شود بیوه

آن دوست تر است بسوی خدا **باب** فضل

صلوة الفجر في الجماعة فزونی ثواب نماز

فجر در جماعت بر ثواب نمازهای دیگر اشارتست بآنکه

تفاوت جماعت در فضیلت بحسب اوقات نیز هست

حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب

عن الزهري قال اخبرني سعيد بن

المسيب وابو سلمة بن عبد الرحمن ان

ابا هريرة قال سمعت رسول الله صلى

الله عليه وآله وسلم يقول تفضل صلوة

الجميع صلوة احدكم وحده بخمس

وعشرين جزءا افزونی دارد نماز جماعت نماز یکی

از شما را که تنها ... بیست و پنج جزء ... وتجتمع

ملائكة الليل وملائكة النهار في صلوة

الفجر و جمع میشوند فرشتهای شبانه و فرشتهای روزانه

که تازه می آیند در نماز فجر چنانکه در باب فضل عصر گذشت

و فضیلت اجتماع هر دو صنف ملائکه اگر چه در عصر نیز

هست اما در اینجا ذکر نماز جماعت نیامده و تحدیث

ذکر مولف رسیده که بر همین باب ... مقتدا را و

دلالت این حدیث میشوان در یافت ثم يقول ابو هريرة

پس میگفت ابو هریره برای استشهاد فضیلت اجتماع

واقرءوا ان شئتم و بخوانید اگر خواهید این آیت را

ان قرآن الفجر كان مشهودا یعنی قراءت فجر

یعنی نماز فجر است مشهود و حاضر کرده شده مقام حضور اجتماع

قال ... عن عبد الله بن

ونسبت بهر صوب وافق بلاد جائی معین کرده اند که از انجا احرام بندند چنانکه نسبت بعراقی در حدیث تعیین یافته حدثنا مالك بن اسمعيل

قال حدثنا زهير قال حدثني زيد بن جبير انه اتى عبد الله بن عمر في منزله وله فسطاط وسرادق گفت زید بن جبیر که

تحقیق وی آمد در منزل ابن عمر در حالی که او را خیمه بود فسطاط و سرادق هر دو بیک معنی است بعضی گویند فسطاط خیمه از پشم باشد و سرادق

از کرباس نیز بود و بعضی گویند فسطاط بر چیزی بود که صحن خانه را از آفتاب و سرادق بر چیزی برگرد چیزی باشد فسألته من این یجوز ان اعتمر پس پرسیدم

ابن عمر را از کجا روا است که عمره کنم قال فرضها رسول الله صلى الله عليه وسلم لاهل نجد قرنا گفت فرض کرد و واجب ساخت عمره را بیغمبر خدا

مر ساکنان نجد را از قرن نجد بفتح نون و سکون جیم آخر دال زمین مرتفعی که از تهامه تا زمین عراق است قرن نام موضعی است قریب دو منزل

ولاهل المدينة ذا الحليفة ولاهل الشام الجحفة و مر اهل مدینه مطهره را ذو الحلیفه و مر اهل شام را و کسی که از آن راه آید جحفه است نزدیک

گفته و روی آن از مکه سه مرحله است و ابن حجر درین توقف کرده و در قاموس گفته که بر هشتاد و دو میل است کذا فی شرح مختصر الوقایه لابی المکارم

گفته موضعی است میان مدینه و مکه از وی تا مکه پنج یا نزده میل است والله اعلم باب قول الله تعالى وتزودوا فان خير الزاد التقوى

در فرمودهٔ خدا توشه گیرید در راه حج تا احتیاج بکسی نشود تحقیق بهترین توشها پرهیزگاری است از ارتکاب محرمات که از ان جمله سوال است از مردم

حدثنا يحيى بن بشر قال حدثنا شبابة عن ورقاء عن عمرو بن دينار عن عكرمة عن ابن عباس قال كان اهل اليمن

يحجون ولا يتزودون ويقولون نحن المتوكلون گفت ابن عباس بودند مردم یمن که قصد حج میکردند و توشه را نگرفتند و میگفتند

که ما توکل کننده ایم بر خدا و این از ابن عباس پسندیده ای دیگر میگفتند که ما بخانهٔ خدا میرویم آیا ما را طعام نخواهد داد فاذا قدموا مكة

سألوا الناس فانزل پس وقتی که قدوم آوردند مکه سوال کردند مردم را توشه و اکثر روایات بلکه در نسخه قسطلانی گوید اول

اصح است فانزل الله تعالى وتزودوا فان خير الزاد التقوى پس نازل شد این آیت رواه ابن عيينة عن عمرو عن عكرمة مرسلا

روایت کرده است این حدیث را ابن عیینه که سفیان است از عمرو بن دینار از عکرمه در آن حال که مرسل است یعنی ذکر کرده است ابن عباس را

باب مهل اهل مكة للحج والعمرة در بیان جای احرام بستن اهل مکه برای حج و عمره و عمره سنت مؤکده است نزد حنفیه و بعضی گویند

واجب است بعضی گویند فرض کفایت واجب نزد شافعیه فرضیت است و عمره عبارت است از طواف بیت الله و سعی میان صفا و مروه و احرام

و حلق شرط آنست مهل بضم میم و فتح ها و تشدید لام است یعنی جای اهلال و اهلال در اصل بمعنی بلند کردن آواز است بلبیک و شایع

شده است اطلاق او بر نفس احرام حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا وهيب قال حدثنا ابن طاؤس عن ابيه عن ابن عباس

قال ان النبي صلى الله عليه وسلم وقت لاهل المدينة ذا الحليفة تعیین میقات کرده است مر اهل مدینه را ذو الحلیفه ولاهل الشام الجحفة

ولاهل نجد قرن المنازل ولاهل اليمن يلملم بفتح یا و تشدید و لام مفتوح و سکون میم اول و لام مفتوح و میم دیگر کوهی است

از کوههای تهامه دو مرحله است از مکه هن لهن این مواقیت ذکر کرده برای انجاست یا برای این نواحی و بلاد است و در بعضی

روایات بجای لهن لهم است و هو الظاهر ولمن اتى عليهن من غيرهن ممن اراد الحج والعمرة و این میقاتها مر کسی راست که آید بر این

بلدان از غیر آن کسانیکه خواهند حج و عمره را ومن كان دون ذلك فمن حيث انشاء و کسی که نزدیک آنست یعنی در میان

میقات و مکه است پس میقات او آنجاست که انشای احرام یا انشای سفر کرده است حتى اهل مكة من مكة

کنند چنانکه آفاقی که ساکن در میان مکه و میقات است وی احرام از جای خود میکند و محتاج نیست که رجوع بمیقات کند حنفیه گویند حرام است

تاخیر احرام ازین مواقیت مر کسی را که قصد در آمدن مکه دارد خواه قصد حج و عمره داشته باشد یا نه اما تقدیم احرام برین مواقیت

روا است بلکه افضل کسی را که ضبط حال خود تواند کرد و شرایط بجا آرد باب ميقات اهل المدينة ولا يهلوا قبل ذى الحليفة

حدثنا محمد بن العلاء ابو کریب قال حدثنا ابو اسامة عن بريد بن عبد الله بسیم موحده و فتح را عن

ابي بردة ابن ابي موسى عن ابي موسى قال قال

النبي صلى الله عليه وآله وسلم اعظم الناس

اجرا في الصلوة بزرگ ترین مردم از روی ثواب

در نماز ابعدهم فابعدهم ممشى دور ترین

ایشان پس دور ترین ایشان است از روی مسافت او

مشی یعنی کسیکه از جهت آینده گان دور تر است ما جور تر

است و همچنین ہے قدر بعد مسافت بجهت کثرت

گامها و زیادت مشقت والذي ينتظر الصلوة

حتى يصليها مع الامام و کسیکه انتظار میکشد

نماز را تا گزارد آن را با امام اعظم اجرا من الذي

يصلي ثم ينام بزرگتر است از روی اجر از کسی که نماز

میگزارد پس میخوابد زیرا که انتظار بسیار است بخلاف کسی که از

مفارقت خواب و حرص برای نماز تعب کشید و نفس است

لذا که بجهت قرب و حواس نفس لزرنج برای نماز مانع او

و معنی تعب و مفارقت در حضور جماعت بجز دادن است

پس مناسب باشد ترجمه باب فضل

التهجير الى الظهر تفضیلت اول وقت و در گرم

روز رفتن بسوی نماز ظهر بجماعت ہیں عبرتگا سنت

حرارت که اراده درین فضل است حدثنا قتيبة عن مالك عن سمي بضم سین

و فتح میم و تشدید یا مولی ابی بکر بن عبد الرحمن

عن ابی صالح السمان و زیات نیز گویند از آنکه

روغن زیت بکوفی آورده و میفروخت عن ابی

هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وآله

وسلم قال بينما رجل يمشي بطريق وجد

در اثنای آنکه مردی میرفت در راهی یافت غصن

شوك على الطريق فاخره شاخ خار در راه

بر سر راه پس پس گسترد و آن را از راه تا کسی اذیت نرسد

فشكر الله له پس جزا داد خدا تعالی او را و راضی شد

از وی فغفر له پس آمرزید او را ثم قال

پس از سر گرفت در وقت دیگر و راوی در ذکر

جمع کرد و الشهداء خمسة شهیدان پنج قسم اند

المطعون که بطاعون هلاک شود والمبطون

دیگر بیماری اسهال بمیرد یا در شکم بیماری شکم

والغريق و آنکه در آب غرق شود وصاحب الهدم

و کسیکه برو دیوار یا خانه افتاده و فوت شده

والشهيد في سبيل الله و کسیکه کشته شده در راه

خدا تعالی یعنی در جهاد برای امتثال امر الهی و اعلای

کلمهٔ حق نه برای غرض دنیاوی و وارد است در ولا

تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا الآیه و شهدا

بعد الانبیاء و حرّان و شهید در حقیقت نیست

دیگران و در آخر این کلام در تمام در جهاد مذکور

بود و فقها را برای موضوع شهادت مسئله عدم غسل و عدم

نزع ثیاب و اصطلاحی خاص است که در تحقیق مذکور

واحرام نكنند اهل مدينه پيش از ذي الحليفه از انكه منقول نيست كه آنحضرت پيشتر از ذو الحليفه احرام بسته باشند **حدثنا** عبد الله بن

يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يهل اهل المدينة من ذي الحليفة ويهل

اهل الشام من الجحفة واهل نجد من قرن قال عبد الله وبلغني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ويهل اهل

اليمن من يلملم گفت عبد الله بن عمر رسيد مرا كه پيغمبر خدا فرموده واحرام بندند اهل يمن از موضع يلملم يعني ابن عمر سابقا

نقل كرده از زبان آن حضرت شنيده واين را از مردم ديگر معلوم كرده **باب** مهل اهل الشام **حدثنا** مسدد

قال حدثنا حماد عن عمرو بن دينار عن طاؤس عن ابن عباس قال وقت رسول الله صلى الله عليه وسلم لاهل المدينة ذا الحليفة ولاهل

الشام الجحفة ولاهل نجد قرن المنازل ولاهل اليمن يلملم فهن لهن ولمن اتى عليهن من غير اهلهن لمن كان يريد الحج والعمرة فمن

كان دونهن فمهله من اهله پس كسى كه وراى مواقيت قريب از مكه است پس جاى احرام او از آنجاست كه هست وكذاك حتى

ميقات اقرب فالاقرب حتى اهل مكة يهلون منها تا آنكه اهل مكه احرام مى بندند از مكه **باب** مهل اهل نجد **حدثنا**

علي قال حدثنا سفيان قال حفظناه من الزهري گفت سفيان ياد كرده ام اين حديث از زهري عن سالم عن ابيه

از سالم از پدرش ابن عمر قال وقت النبي صلى الله عليه وسلم ح وحدثني احمد بن عيسى قال حدثنا ابن وهب قال اخبرني يونس عن ابن شهاب

عن سالم بن عبد الله عن ابيه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول مهل اهل المدينة ذو الحليفة

ومهل اهل الشام مهيعة وهي الجحفة مهيعة بفتح ميم وسكون ها وفتح تحتيه و عين مهمله وتصحيح كرده اند بعضي

بفتح ميم وكسر ها وسكون تحتيه نام قريه بود جامع چون آنرا سيلاب برد جحفه خوانده اند واهل نجد قرن قال ابن عمر زعموا ان النبي

صلى الله عليه وسلم قال ولم اسمعه گفت ابن عمر مردم گفته اند كه آنحضرت فرموده است كه ميقات اهل نجد قرن است ومن نشنيده ام

از آنحضرت ومهل اهل اليمن يلملم **باب** مهل من كان دون المواقيت بيان جاى احرام كسى كه قريب ميقاتها است

يعني اندرون ميقاتها است **حدثنا** قتيبة قال حدثنا حماد عن عمرو عن طاؤس عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم

وقت لاهل المدينة ذا الحليفة ولاهل الشام الجحفة ولاهل اليمن يلملم ولاهل نجد قرنا فهن لهن ولمن اتى عليهن من غير اهلهن ممن كان

يريد الحج والعمرة فمن كان دونهن فمن اهله حتى ان اهل مكة يهلون منها **باب** مهل اهل اليمن **حدثنا** معلى بن

اسد قال حدثنا وهيب عن عبد الله بن طاؤس عن ابيه عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم وقت لاهل المدينة ذا الحليفة

ولاهل الشام الجحفة ولاهل نجد قرن المنازل ولاهل اليمن يلملم هن لاهلهن ولكل آت اتى عليهن من غيرهم ومر آينده را كه بيايد بر ايشان

از ايشان ممن اراد الحج والعمرة ومن كان دون ذلك فمن حيث انشا حتى اهل مكة

من مكة ترجمه حديث مكرر شده است **باب** ذات عرق لاهل العراق در بيان آنكه موضع ذات

عرق ميقات اهل عراق عرب است كه كوفه وبصره وبغداد وجز آنست عرق بكسر عين مهمله وسكون را و مهمله آخر قاف بمعني كوه خورد

بعضي گويند بمعني شوره زمين است كه آنجا درخت گز مي رويد وموضعي است از مكه بر سه روز راه **حدثنا** علي بن مسلم

قال حدثنا عبد الله بن نمير قال حدثنا عبيد الله عن نافع عن عبد الله بن عمر قال لما فتح هذان المصران گفت ابن عمر وقتي كه مفتوح

شد اين دو شهر كه كوفه وبصره است وغالب شدند مسلمانان اتوا عمر فقالوا يا امير المؤمنين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حد لاهل

نجد قرنا آمدند مسلمانان آنجا عمر بن خطاب را رضي الله عنه پس گفتند اى امير المؤمنين تحقيق پيغمبر خدا تعيين كرده ميقات

اهل نجد را قرن وهو جور عن طريقنا وانا ان اردنا قرنا شق علينا وآن قرن مائل است ويكسو است از راه ما وتحقيق ما

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب الاذان

وزائر تو بطريق تحير مردم كه كود كي آيند كه نوع ديگر نيست واسند رسيد

باب احتساب الآثار يعني شمردن گامها كه برای جماعت در مسجد روند در حساب اعمال حسنه احتساب

در اصل بمعني عد است وليكن مستعمل مي شود غالبا بمعني طلب تحصيل ثواب نيز خالصا **حدثنا** محمد

بن عبد الله بن حوشب بفتح مهمله وسكون واو وفتح معجمه وبموحده طائفي قال حدثنا عبد الوهاب ثقفي

قال حدثني حميد عن انس قال قال النبي فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم يا بني سلمة

اى بني سلمه بكسر لام كه قبيله كلان است از انصار الا تحتسبون آثاركم آيا نيت ثواب نمي كنيد در حسنات نمي شماريد گامها

خود را كه بهر گام درجه مي افزايد وحدثنا بواو عطف ودر روايت غير ابي ذر وقال ابن ابي مريم سعيد بن حكم شيخ ابن حجر

گفته صواب آنست كه معلق است قال اخبرنا يحيى بن ايوب قال حدثني حميد عن انس ان بني

سلمة ارادوا ان يتحولوا عن منازلهم تحقيق بني سلمه خواستند كه نقل كنند از منزلهاي خود كه دور بودند از

مسجد شريف فينزلوا قريبا من النبي پس منزل گيرند نزديك از مسجد پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم قال فكره

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان يعروا المدينة بضم تحتيه ومهمله يعني مكروه داشت آنحضرت اين كه خالي

كنند طرف شهر را يعني خالي گذاشتن وعرا زمين خالي با فراخ خالي بي پرده فقال الا تحتسبون آثاركم حاصل آنكه

بنو سلمه خواستند قرب مسجد را بسبب مشقت بعد مسافت وفضيلت جوار شريف كه دريابند وچون در نقل ايشان

مفسده اخلاء جانب شهر بود وايشان را دين بعد بنا بر مصلحت تفضيلي است كه از ايشان فضل قرب مسجد اندكرد

ومزيت ثواب بكثرت خطاها از مشقت باشد قال مجاهد

وگفته است مجاهد در تفسير آثاركم در كريمه ونكتب ما قدموا

وآثارهم واقع شده خطاهم اثارهم المشي في الارض

بارجلهم گامهاي ايشان آثار رفتن ايشان در زمين بپاها

باب فضل صلوة العشاء في الجماعة مزيت

ثواب نماز عشا در جماعت بر ثواب نمازهاي ديگر اگر چه نسبت

اين نماز با نماز فجر شريك است يعني عشا **حدثنا**

عمر بن حفص بن غياث بن طلق نخعي قال حدثنا

ابي قال حدثنا الاعمش قال حدثني ابو صالح عن

ابي هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم

اگر خواہی رفتن بمزن بشوار است پیمای جور بفتح جیم و واو ساکن آخر را یعنی میلات قال نافع و تخذ ھامی ظن بقکر گفت عمر ببینید آنرا کنید جائی را کہ مقابل و برابر قرن است از راہ شان حد نمودند ذات عرق پس تعیین کرد برای ایشان موضع ذات عرق را ظاہر آنست کہ این میقات بتعیین عمر بن خطاب واقع شدہ است و لیکن حکم مرفوع دارد و آنانکہ انعقسم حکم برای اجتہاد کنند مدار بر احادیث مرفوع در ین معنی نیز منقول است اگرچہ جمہور این شان حکم تضعیف آن کردہ اند لیکن چون کثار صدم واقع شد از درجہ احتجاج می افتد

باب حدثنا عبد اللہ بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد اللہ بن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اناخ بالبطحاء بذی الحلیفۃ فصلی بہا بتحقیق آنحضرت شتر را بطحاء ذو الحلیفہ فرود آمد و گذارد نماز آنجا و کان عبد اللہ بن عمر یفعل ذلک و بود عبد اللہ بن عمر میکرد آنرا بجہۃ متابعت آنحضرت

باب خروج النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی طریق الشجرۃ برآمدن آنحضرت براہ درختی کہ نزدیک مسجد ذی الحلیفہ است

حدثنا ابراہیم بن المنذر قال حدثنا انس بن عیاض عن عبید اللہ عن نافع عن عبد اللہ بن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یخرج من طریق الشجرۃ تحقیق بود آنحضرت کہ بیرون می آمد از مکہ از راہ شجرہ کہ نزد مسجد ذی الحلیفہ است و یدخل من طریق المعرس و می درآمد بمدینہ از راہ معرس کہ موضعی است پایان تر از ذی الحلیفہ و نزدیک تر است بمدینہ و اعرس آن میگویند کہ آن موضع نزول مسافر است در آخر شب و ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا خرج الی مکۃ یصلی فی مسجد الشجرۃ و بود آنحضرت وقتی کہ برآمدی بسوی مکہ نماز میگذارد در مسجد شجرہ و اذا رجع صلی بذی الحلیفۃ ببطن الوادی و وقتی باز میگشت از مکہ نماز میگذارد بذی الحلیفہ درمیان وادی و بات حتی یصبح و شب میکرد و بخواب میرفت تا آنکہ صباح میکرد

باب قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم العقیق واد مبارک فرمودن آن حضرت کہ عقیق وادی مبارک است عقیق بعین مہملہ و دو قاف میان مدینہ وادی است نزدیک بقیع میان آن و میان مدینہ چہار میل مسافت است حدثنا الحمیدی قال حدثنا الولید و بشر بن بکر التنیسی قالا حدثنا الاوزاعی قال حدثنی یحیی قال حدثنی عکرمۃ انہ سمع ابن عباس یقول انہ سمع عمر یقول سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بوادی العقیق بتحقیق عکرمہ شنید ابن عباس را کہ میگفت او شنید عمر بن خطاب را کہ میگفت شنیدم پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا او را در وادی عقیق یقول اتانی اللیلۃ آت من ربی میگفت آمد مرا آیندہ از جانب پروردگار من کہ جبرئیل است فقال صل فی ہذا الوادی المبارک پس گفت آن آیندہ نماز گذار درین وادی کہ برکت داشتہ شدہ است و قل عمرۃ فی حجۃ و بگو کہ این عمرہ است درج در این حدیث دلالت کرد کہ آنحضرت قارن بودند مفرد و قارن آنکہ جمع کند میان حج و عمرہ و مفرد آنکہ یکی کند تنہا و تطبیق این حدیث بر جمہور اشکال کردہ اند کہ این قول آنحضرت نیست بلکہ گفتہ آیندہ است کہ آمدہ بود در جواب گفتہ اند کہ در حدیث این حدیث از طریق دیگر از تتمہ آمدہ کہ آن حضرت فرمود جعلہا الی الحج فی حجۃ مبارکہ پس مولف اشارت باین حدیث کردہ و پوشیدہ نماند کہ این جواب سست تر از سوال است قول جبرئیل کہ وحی منزل بود و آن حضرت نقل کردہ قول آنحضرت است و اشارت مولف بحدیثی کہ نقل نکردہ و بر شرط او نباشد آنرا چگونہ دلیل باشد

حدثنا محمد بن ابی بکر قال حدثنا فضیل بن سلیمان قال حدثنا موسی بن عقبۃ قال حدثنا سالم بن عبد اللہ عن ابیہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ اری وہو معرس بذی الحلیفۃ ببطن الوادی گفت موسی بن عقبہ حدیث کرد ما را سالم از پدر خود ابن عمر از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا او را کہ بتحقیق آنحضرت نمودہ شد در خواب و حال آنکہ آنحضرت خوابیدہ بود بموضع ذی الحلیفہ درون وادی اری بضم ہمزہ و کسر راء صیغہ مجہول است و در بعضی روایات رأی بتقدیم راء بر ہمزہ صیغہ مجہول است از رویت یعنی دیدہ آنحضرت را و معرس بضم میم و تشدید راء

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

باب اثنان فما فوقہما جماعۃ دو کس و بالاتر از ان جماعت است و این لفظ حدیثی است کہ وارد شدہ بطریق ضعیف حدثنا مسدد قال حدثنا یزید بن زریع بضم معجمہ قال حدثنا خالد عن ابی قلابۃ عن مالک بن الحویرث عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال فرمود دو کس را کہ آمدہ بودند نزد آنحضرت بقصد سفر اذا حضرت الصلوۃ فاذنا و اقیما چون حاضر شود وقت نماز پس اذان و اقامت گوئید ثم لیؤمکما اکبرکما باید کہ امامت کند شما را بزرگتر از میان شما دو کس از وجہ علم یا سال از پنج معلوم شد کہ اقل جماعت امام و ماموم است

باب من جلس فی المسجد ینتظر الصلوۃ و فضل المساجد فضیلت کسی کہ نشیند در مسجد و انتظار نماز برد و فضیلت مسجدہا

حدثنا عبد اللہ بن مسلمۃ عن مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال الملائکۃ تصلی علی احدکم ما دام فی مصلاہ فرشتگان درود میگویند بر یکی از شما کہ در جای نماز خود است استغفار میکنند و دعا ... ما لم یحدث تا وقتی کہ حدث نکردہ و ... صادر گردد و میگویند اللہم اغفر لہ اللہم ارحمہ خداوندا بیامرز او را خداوندا رحمت کن او را لا یزال احدکم فی صلوۃ ما دامت الصلوۃ تحبسہ ہمیشہ یکی از شما در ثواب نماز است تا وقتی کہ نماز بند کردہ او را در مسجد لا یمنعہ ان ینقلب الی اہلہ الا الصلوۃ باز نمیدارد او را از آنکہ برگردد بسوی مردم خانہ خود مگر قصد نماز بجماعت اشارت است بآنکہ اگر باز دارد او را از رفتن بخانہ چیزی دیگر با نیت انتظار منقطع گردد ثواب مذکور حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا یحیی عن عبید اللہ قال حدثنی خبیب بن عبد الرحمن ... عن حفص بن عاصم ... عن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال سبعۃ یظلہم اللہ فی ظلہ هفت کس اند از مردم کہ ... خدا تعالی در سایہ کرامت و حمایت خود ... سایہ عرش خود چنانکہ در بعضی روایات ... یوم لا ظل الا ظلہ ...

لفظ اسم فاعل از تعریس و در بعضی روایات فی معرس بصیغه اسم مکان است قیل له انک ببطحاء مبارکة گفته شد مر آنحضرت را
در خواب بتحقیق تو ببطحای مبارکی هستی وقد اناخ بنا سالم یتحری بالمناخ بضم میم و خاء معجمه بمعنی مبرک است بتحقیق فرود آورد
ما را سالم بجائی که میجست بجای نشانه ای شتر الذی کان عبد الله ینیخ یتحری معرس رسول الله صلی الله علیه وسلم آنجا که عبدالله
بن عمر فرود می آمد در حالی که میجست جای فرود آمدن پیغمبر خدا وهو اسفل من المسجد الذی ببطن الوادی بینهم وبین الطریق وسط من
ذلک وآن جای پایان تر است از مسجدی که در درون وادی است میان فرود آیندگان و میان راه است در میان است میان
بطن وادی و میان راه باب غسل الخلوق ثلث مرات من الثیاب در بیان شستن محرم در عمره و طیب را سه بار از جامه ها
خلوق بخاء معجمه و تخفیف لام آخر قاف نوعی از طیب است که زعفران در وی بکار برند حدثنا محمد قال حدثنا ابو عاصم النبیل
قال ابن جریج قال اخبرنی عطاء ان صفوان بن یعلی اخبره ان یعلی قال لعمر ارنی النبی صلی الله علیه وسلم حین یوحی الیه یعلی گفت مر عمر بن خطاب را که
بنمای مرا پیغمبر خدا را هنگامی که وحی فرستاده می شود بسوی او قال فبینما النبی صلی الله علیه وسلم بالجعرانة ومعه نفر من اصحابه
گفت راوی پس در میان آنکه پیغمبر خدا بجعرانه بود و با آن حضرت چندی از اصحاب بودند اکثری آن جعرانه را بکسر جیم و سین مهمله و
تشدید را ضبط کرده اند و اهل لغت و محققان اهل حدیث بکسر جیم و سکون عین و تخفیف را تحقیق نموده اند و هر دو صحیح است
قال این کلام معلوم نشده که کیست جاءه رجل فقال یا رسول الله کیف تری فی رجل احرم بعمرة وهو متضمخ بطیب آمد مردی مر
آن حضرت را پس گفت ای رسول خدا چگونه می بینی و چه حکم میکنی در حق مردی که احرام بسته بعمره و حال آنکه آلوده است
بطیب فسکت النبی صلی الله علیه وسلم ساعة فجاءه الوحی فاشار عمر الی یعلی پس خاموش شد آنحضرت زمانی قلیل پس
آمد وحی پس اشارت کرد عمر بسوی یعلی که بیا آنحضرت را ببین فجاء یعلی وعلی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثوب قد اظل به
پس آمد یعلی و حال آنکه بر پیغمبر خدا جامه ایست که بتحقیق سایه کرده شده است آن جامه بر آنحضرت در درون آنست فادخل راسه
فاذا رسول الله صلی الله علیه وسلم محمر الوجه وهو یغط پس در آورد یعلی سر خود را در آن پرده دید که ناگاه آنحضرت سرخ روی است
ناله میکند نفس او در خواب غطیط آواز نفس پیشتر در گردن شد از آن حضرت گرانی وحی که بر بدن مبارک درین حال بر سید سری الفهم
سین مهمله و تشدید را و تخفیف را نیز روایت کرده اند و اول اکثر است و افاده میکند تدریج انکشاف را فقال این الذی سال
عن العمرة فاتی برجل پس فرمود کجاست کسی که پرسیده بود از عمره پس آورده شد مردی فقال اغسل الطیب الذی
بک ثلث مرات پس فرمود بشوی طیبی را که هست بر جامه و بدن سه بار وانزع عنک الجبة و دور کن از خود جبه را که جامه
دوخته است این قول برای تعلیم دیگر احکام احرام فرموده است چنانکه دلالت دارد بر آن قول او واصنع فی عمرتک کما تصنع
فی حجتک و بکن از اعمال در عمره خود چنانچه میکنی در حج خود قلت لعطاء اراد الانقاء حین امره ان یغسل ثلاث مرات فقال نعم
ابن جریج گوید گفتم مر عطاء را آیا خواسته است آن حضرت پاک کردن هنگامی که فرموده او را که بشوید سه بار گفت عطا آری مقصود
همین است بعضی ناظران اشکال کرده اند در تطبیق این حدیث بر ترجمه از آنکه در ترجمه طیب بر جامه گرفته است و در حدیث دلالت نیست
که بر جامه بود اگر بر جامه بودی دور کردن جبه کفایت داشت و ما در اثنای تقریر معانی اشارتی کردیم بتوجیه آن با آنکه مولف بحر رویت
دیگر که در محرمات احرام آورده باین لفظ آورده است وعلیه قمیص فیه اثر صفرة و نقلین حدیث را ابو داود و نیز باین عبارت ایراد نموده
و مولف بحر ازین قسم اعتماد بسیار کرده و نیز بسیار است که قیاس میکند حکمی را بر حکم دیگر پس بر تقدیری که مراد همین طیب بر بدن باشد
دفع طیب بر جامه قیاس آن کرده است باب الطیب عند الاحرام وما یلبس اذا اراد ان یحرم در بیان طیب مالیدن نزد احرام بستن

وهم از گروهی که بعد حسالی برخاسته و تخصیص شباب بجهت قوت
شهوت و متابعت هوی است در قوت پس ملازمت
عبادت بر مخالفت هوی شاق تر باشد و رجل قلبه
معلق فی المساجد و دیگر مردی که دل وی آویخته است
در مسجد برای جماعت و ذوق خلوت و ازین فضل مساجد
و انتظار نماز معلوم میشود و رجلان تحابا فی الله
دیگر دو مرد که دوستی دارند یکدیگر در دین خدا و طلب رضای
وی اجتمعا علی ذلک وتفرقا علیه یعنی جمع می شوند
برین محبت و جدا میشوند بران یعنی حال در حضور و غیبت
بر یک منوال است که عوارض دنیوی تفاوت نمی یزیرد جمع
شوند یا نشوند و رجل طلبته امراة ذات منصب
وجمال و دیگر مردی که خواست او را زنی که صاحب نسب
و شرف و جاه و خوبروی است برای زنا فقال انی
اخاف الله پس گفت آن مرد بدل خود و یا برداشت خود را
یا بزبان گفت آن زن را بتحقیق من می ترسم خدا را و رجل
تصدق بصدقة و دیگر مردی که صدقه داد بدست راست خود را خفا کرد
بنهان کرد آن را حتی لا تعلم شماله ما تنفق یمینه تا آنکه نداند دست چپ
او چیزی را که صدقه میکند دست راست وی ... باحدیث ... تصدق
و رجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه و دیگر
مردی که یاد کرد خدا را تنها پس ریخت هر دو چشم او اشک را
از درد محبت الهی یا خوف وی و ذکر قدرت بجهت آنست که
دور باشد از تکلیف و ریا و این هفت کس اند که باین مرتبه
یکجا مذکور اند و سوای این اصناف دیگر نیز هست که ذکر آن
باین منزلت در احادیث متفرق آمده چون کسی که مهلت
دهد قرضدار تنگدست را یا بنهد برای او از دین و کم کند
می دارد او را در سایه خود روزی که نیست غیر سایه وی
... مسلم ... مجاهد و مکاتب و تاجر صدوق
و جز آن حدثنا قتیبة حدثنا علی بن جعفر بضم میم و
سکون جیم ... نا احدثنا
اسمعیل بن جعفر ابن ابی کثیر الانصاری عن حمید
قال سئل انس هل اتخذ رسول الله گفت
حمید طویل پرسیده شد انس آیا گرفته بود و دوست
داشته است پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم
خاتما انگشتری را فقال نعم پس گفت انس آری گرفته
بود دوست و ذکر کرد قصه روزی را که دیده بود اخر
لیلة صلوة العشاء الی شطر اللیل تاخیر کرد
آنحضرت شبی نماز عشا را تا نیم شب ثم اقبل علینا
بوجهه بعد ما صلی پس متوجه گردانید بر ما روی مبارک
را بعد از آنکه نماز گزارد فقال صلی الناس ورقدوا پس
فرمود آنحضرت نماز گزاردند مردم و بعضی شان از ین و خواب
کردند ولم تزالوا فی صلوة منذ انتظرتموها
و همیشه شما در نماز بودید تا که انتظار میبرید نماز را پس این بهتر
باشد قال گفت انس فکانی انظر الی وبیص
خاتمه پس گویا که من نظر میکنم بسوی درخشندگی انگشتری
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باب فضل من

وجامه کی پوشد محرم وقتی که خواهد احرام بندد و بیند از بدهن و شانه میکند و روغن می مالد بر روی عطف است بر البس یعنی
این کار را پیش از شروع در احرام کردن روا است وقال ابن عباس یشم المحرم الریحان وینظر فی المرآة ویتداوی بما یأکل الزیت والسمن و ویگفت ابن عباس
بو میکند محرم گل را و می بیند روی خود را در آئینه ودوا میکند بآنچه میخورد از روغن زیت و روغن گاو و روا میکند بچیزی که میخورد که زیت
و روغن است وقال عطاء یتختم ویلبس الهمیان و گفت عطاء بن ابی رباح که می پوشد محرم خاتم را و می بندد همیان را و همیان
فارسی معرب است وطاف ابن عمر وهو محرم وقد حزم علی بطنه بثوب و طواف کرد ابن عمر و حال آنکه محرم است و بسته بود
بر شکم خود جامه ولم تر عائشة بالتبان باسا و ندیده است عائشة رضی الله عنها باکی در بستن لنگ قال ابو عبد الله تعنی للذین
یرحلون هودجها گفت مؤلف ابو عبد الله بخاری یعنی عائشه این لنگ مر کسانی را که می بستند هودج او را تبان سراویل
کوتاه که می پوشد عورت مغلظه را کذا فی مجمع البحار یرحلون بضم یاء تحتیه و رای مفتوحه و کسر حاء مهمله مشدده و بعضی بر وزن یعلمون
تصحیح کرده اند و ترحیل باز کردن هودج است **حدثنا** محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن منصور عن سعید بن جبیر قال کان ابن عمر
یدهن بالزیت فذکرته لابراهیم گفت سعید بن جبیر بود ابن عمر که مالید بر بدن روغن زیت نزد احرام یعنی بی آنکه در آن طیب بوی
چنانکه در احادیث تصریح است باین قید پس نداشت طیب نزد احرام منصور گوید پس ذکر کردم این را پیش ابراهیم نخعی قال ما تصنع بقوله
بقول او که نزد وی سنت است و این انکار را ابن عمر است گفته اند که عائشه نیز منکر این رای او بود حدثنی الاسود عن عائشة قالت
کأنی انظر الی وبیص الطیب فی مفارق رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو محرم ابراهیم گوید حدیث کرد مرا
اسود بن یزید از عائشه که گفت چنانستی که من می بینم بسوی تری طیب در مفرق پیغمبر خدا و حال آنکه محرم بود و در قول او کانی
انظر اشارتست بقوت تحقیق این حال در نظر او **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن
ابیه عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم قالت کنت اطیب رسول الله صلی الله علیه وسلم لاحرامه حین یحرم
من که طیب می مالیدم آنحضرت را از جهت احرام او یعنی پیش از احرام و وقت اراده آن و مراد بطیب بدن است چنانکه حدیث
سابق دلالت کرد که تری آن را در مفرق آنحضرت میدیدم ولحله قبل ان یطوف بالبیت و وقت بر آمدن از احرام بعد از رمی
جمار و حلق موی سر پیش از طواف خانه کعبه که طواف افاضه است از این حدیث استحباب طیب بالیدن نزد و بر آمدن از احرام
معلوم شد و آنکه بقاء آثار آن بعد از احرام ضرری ندارد و نیز معلوم شد که کان در احادیث که واقع می شود برای دوام و تکرار نیست
از آنکه این تطیب عائشه یکمرتبه در حجة الوداع واقع شده است وبس **باب** من اهل ملبدا در بیان جواز حال کسیکه داخل احرام شود
لبیک گوید در حالی که بسته بود موی را بمانند صمغ تا پریشان نشوند و سپش نیفتد و گرد و غبار در نیاید **حدثنا** اصبغ قال
حدثنا ابن وهب عن یونس عن ابن شهاب عن سالم عن ابیه قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یهل ملبدا گفت ابن عمر شنیدم پیغمبر خدا را
که لبیک میگفت در حالیکه ملبد بود و ملبد بضم میم و فتح لام و کسر بای موحده مشدده و فتح آن **باب** الاهلال عند مسجد ذی الحلیفة
در بیان آنکه احرام بستن نزد مسجد ذی الحلیفه است کسی را که اراده مناسک از مدینه کند **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا
سفیان قال حدثنا موسی بن عقبة قال سمعت سالم بن عبد الله قال سمعت ابن عمر ح وحدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالک عن
موسی بن عقبة عن سالم بن عبد الله انه سمع اباه یقول ما اهل رسول الله صلی الله علیه وسلم الا من عند المسجد یعنی مسجد ذی الحلیفة
مرویست از سالم که تحقیق شنیدم پدر خود را عبد الله بن عمر که میگفت احرام نه بسته است آنحضرت مگر از نزد مسجد مؤلف گوید مراد از مسجد
مسجد ذی الحلیفه را **باب** ما لا یلبس المحرم من الثیاب بیان چیزی که نمی پوشد محرم از قسم جامها خواه مرد باشد یا زن

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

قال اخبرنا محمد بن مطرف بضم میم و کسر طاء مشدده ... ابو غسان لیثی مدنی عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال من غدا الی المسجد او راح ... بسوی مسجد ... اعد الله له نزلة من الجنة ... **باب** اذا اقیمت الصلوة فلا صلوة الا المکتوبة ... **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله ... قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن ابراهیم ... عن ابیه عن حفص بن عاصم عن عبد الله بن مالک ابن بحینة ... قال مر النبی صلی الله علیه وآله وسلم برجل ... **ح** تحویل است ... قال حدثنا شعبة قال اخبرنی سعد بن ابراهیم قال سمعت حفص بن عاصم قال سمعت رجلا من الازد یقال له مالک بن بحینة ... ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رای رجلا من الازد و قد اقیمت الصلوة

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رجلا قال يا رسول الله ما يلبس المحرم
من الثياب تحقيق مردی گفت ای رسول خدا چه چیزی پوشد محرم از جامها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يلبس القمص
ولا العمائم ولا السراويلات ولا البرانس فرمود نمی پوشد پیراهن و نه دستارها و نه ازارهای دوخته و نه کلاههای بلند سر در بعضے
روایات قمص است جمع قمیص و سراویلات جمع سروال فارسی است معرب شلوار بنون و شهر وال بشین معجمه لغتهاست برانس
جمع برنس بضم نون در قاموس گوید برنس کلاه دراز ولا الخفاف الا احد لا يجد نعلين فليلبس خفين وليقطعهما اسفل من
الكعبين و نمی پوشد موزها مگر کسیکه نیابد پاپوش را پس بپوشد موزها و ببرد آنها را پایان تر از هر دو کعب خفاف بکسر خاء معجمه
جمع خف است مراد آنست که جامه دوخته نپوشد و نپوشد سر را خواه به دوخته باشد یا نه و هم چنین پای را نپوشد بموزه و جز آن ولا
تلبسوا من الثياب شيئا مسه زعفران او ورس و نپوشید از جامها چیزی را که رسیده است آنرا زعفران یا ورس ورس گیاهی است
زرد خوشبوی که رنگ امثال سرخی زرد وی رست گویند که مشهورترین طیبهاست در بلاد یمن باب الركوب والارتداف
في الحج سوار شدن و ردیف بودن در ادای مناسک حج حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا وهب بن جرير قال حدثنا
ابي عن يونس الايلي عن الزهري عن عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس رضي الله عنهما ان اسامة كان ردف رسول الله صلى الله عليه وسلم
من عرفة الى المزدلفة مرویست از ابن عباس که اسامه بن زید بود ردیف پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بروی از عرفه تا مزدلفه ثم اردف
الفضل من المزدلفة الى منى بعد از ان ردیف ساخت آنحضرت فضل بن عباس را از مزدلفه تا منی تا حدیث کند با آنچه در شب دیده شنود
زیرا که او مهربانی بود از جهت خورد سالان را اختیار فرمود قال فكلاهما قال لم يزل النبي صلى الله عليه وسلم يلبي حتى رمى
جمرة العقبة گفت ابن عباس گفتند هر دو اسامه و فضل دایم بود تلبیه آنحضرت یعنی لبیک میگفت تا رمی جمره عقبه باب
ما يلبس المحرم من الثياب والاردية والازر در بیان چیزی که می پوشد محرم از جامها و ردا و ازارها و لبست عائشة الثياب
المعصفرة وهي محرمة و پوشید عایشه جامهای سرخ معصفر و حال آنکه او محرم بود و امام ابو حنیفه معصفر را داخل طیب داشته از جهت بوی
خوش که دارد و منع کرده آنرا بر محرم بعموم احادیث منع طیب و کثرت آن وقالت لا تلثم ولا تبرقع ولا تلبس ثوبا بورس ولا زعفران
و گفت عایشه محرم لب و دهان نپوشد و برقع بر روی نیندازد و نپوشد جامه که بورس و زعفران رنگین باشد وقال جابر لا ارى
المعصفر طيبا گفت جابر نمی پندارم معصفر را که طیب داند و این خلاف مذهب است و نزد عائشة بأسا بالحلي والثوب
الاسود والموّرد والخف للمرأة و ندیده است عایشه باکی و محذوری بزیور پوشیدن و جامه سیاه رنگ زیر رنگ
گل سرخ و موزه برای زنان وقال ابراهيم لا بأس ان يبدل ثيابه و گفت ابراهیم نخعی باکی نیست اینکه بدل کند محرم جامه را
حدثنا محمد بن ابي بكر المقدمي قال حدثنا فضيل بن سليمان قال حدثني موسى بن عقبة قال اخبرني كريب عن عبد الله بن
عباس قال انطلق النبي صلى الله عليه وسلم من المدينة بعد ما ترجل وادهن ولبس ازاره ورداءه هو واصحابه
گفت ابن عباس روان شد آن حضرت از مدینه بعد از انکه شانه کرد و روغن مالید و پوشید ازار و ردا را او و یاران وی فلم
ينه عن شيء من الاردية والازر تلبس منع نکرد از چیزی از ردا و ازار که پوشیده شود الا المزعفرة التي تردع على الجلد نيز
منع نکرد چیزی از ردا و ازار را آنکه بپوشد محرم مگر جامه زعفرانی را که بیالاید طیب را بر پوست بدن فاصبح بذي الحليفة ركب
راحلته حتى استوى على البيداء اهل هو واصحابه پس صبح کرد بذی الحلیفه و سوار شد مرکب خود را تا آنکه برابر شد به بیداء لبیک
گفت وی و یاران وی بآواز بلند بیداء پیش ذی الحلیفه بجانب مکه جای است [illegible] آنرا بیدا گفتند که بمعنی صحراست و قلد

الجزء الثالث شيخ الاسلام — كتاب الاذان

صلى الله عليه وسلم الصبح اربعا ایا میگزاری صبح را چهار
رکعت یا گزاردی صبح میگزاری چهار رکعت نعت صبح و رفع برود
آمده چون بعد اقامت کرد بی غیر وقت بود چهار رکعت گزاردی
نفل بعد اذان دیگر فرض بجهت نفصل نکرد میان آنها سفر بود بر آن
نه نشسته مگر دو فرض با نفل گزاردن نفل در مقام فرض بعد
اقامت و گزاردن فرض با فصل بعد از آن و روایة
کرده طحاوی در مسند خود که فرمود آنحضرت این چه نماز
گمرد و نماز سید پیش نماند بجهة نماز ظهر و گمرد و نماز سید سیان هر دو
نماز یعنی سنت و فرض جمع فصل را الصبح اربعا
مکرر فرمود برای تاکید انکار و منع سنت بعد اقامت
مطلقا قایل است شافعی و احمد و نزد مالک نیست
بگزاردن دو رکعت بیرون مسجد اگر داند که یک رکعت
با امام خواهد یافت نه در صف جماعت از جهت امکان
جمع میان هر دو و فضیلت سنت و جماعت و تحقیق
فصل میان هر دو نماز بر وجه نهی انتفاع آن در وقت
معارض مرا است تحصیل این چنانکه ابو داود ابی هریره
مرفوعا روایت کرده که فرمود آنحضرت ترک کنید این ها
اگرچه منع کند شما را فوج لشکر کنایت از مبالغه در طلب
است و هم ابو داود و شیخین عایشه رضی روایت کرده اند
بتحقیق پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم نبود بر چیزی
از نوافل سخت تر از روی تعاهد از آنحضرت که بود دو رکعت
پیش از نماز صبح بود و گفته اند اگر نزد در مسجد جای نباشد
برای گزاردن آن گزارد در مسجد پس ستونی از ستونها
خلف صفوف ذکر کرده است فخر الاسلام سخت تر
در روی کراهیت گزاردن آن میان صف است مخالف جماعت
و آنچه نزدیک بآن است گزاردن خلف صف بے حایل
میان وی و میان صف مرویست از ابن مسعود که
وی در آمد مسجد را در حالیکه اقامت شده بود نماز صبح را
پس گزارد دو رکعت بجانب سوی ستونی بحضور حذیفه و
ابی موسی و همچنین از عمر بن خطاب و ابی الدرداء و ابن
عباس رضی الله عنهم نیز آمده و صحیح شده از ابن عمر
که وی آمد مسجد را برای نماز صبح پس دریافت امام را
که نماز میگزارد پس در آمد خانه حفصه را و گزارد دو رکعت
پس از آن در آمد در نماز امام و از ابراهیم نخعی آمده چون
شروع کرده شد در نماز تطوع و اقامت گفته شود
نماز را پس تمام کن و بقول مالکیه وقت اقامت اگر
در نماز نفل باشد قطع کند آن را اگر خوف فوت یک
رکعت دارد و گرنه تمام کند و آنچه منقول است از فقیه ابو اللیث
را هر که هر جا شروع کند در سنت فجر پس از آن قطع کند

بدنة وتقليد كردن شتر هدي را بدنه حيواني از شتر و گاو و غنم است كه براي ذبح ميبرند و آنرا هدي ميگويند و مسنون آنست كه در گردنش قلاده مي اندازند تا اشعار كنند بآنكه هدي است يعني مخصوص گردانيد شتر را بشتر النذر و ذلك بخمس بقين من ذي القعدة و اين افعال در پنج روزي بود كه باقي مانده بود از ماه ذي القعدة وقدم مكة لاربع ليال خلون من ذي الحجة پس قدوم آورد آنحضرت در چهار شبي كه گذشته از ذي الحجة فطاف بالبيت وسعى بين الصفا والمروة پس طواف كرد آنحضرت بخانه كعبه وسعي كرد ميان صفا و مروه كه دو كوه است و راه رفتن در ميان آنها از جمله مناسك حج است ولم يحل من اجل بدنة لانه قلدها زيرا كه مانع احرام از جهت سوق هدي زيرا كه تعيين و تقليد كرده بود آنرا و در روايت صاحب هدي را از احرام برآمدن تا آنكه برسد هدي بجاي خود كه ذبح است و رمنا تو نزل باعلى مكة عند الحجون پس فرود آمد و بجانب بلندي كه نزد حجون كه كوهي است مقابل مسجد عقبه و حجون بفتح مهمله و ضم جيم مخففه و نون است و هو مهل بالحج رحال آنكه آنحضرت لبيك گوينده بود براي حج ولم يقرب الكعبة بعد طوافه بها حتى رجع من عرفة و نزديك نرفت آنحضرت كعبه را بعد از طواف قدوم بآن كعبه تا آنكه رجوع كرد از عرفه وامر اصحابه ان يطوفوا بالبيت وبين الصفا والمروة و فرمود ياران خود را كه طواف كنند بخانه و ميان صفا و مروه ثم يقصروا من رؤسهم ثم يحلوا پس تقصير كنند موي از سرهاي خود پس برآيند از احرام وذلك لمن لم يكن معه بدنة قلدها و اين حكم براي كسي است كه نبود او را هدي كه تقليد كرده باشد آنرا ومن كانت معه امرأته فهي له حلال والطيب والثياب و كسي كه بود با وي زن او پس حلال آن زن مر او را حلال بود و طيب و جامها كه ممنوع بود در احرام روا گشت **باب** من بات بذي الحليفة حتى يصبح شب گذرانيد در ذي الحليفة تا آنكه صبح كند قاله ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم گفته است اين را ابن عمر از پيغمبر خدا حين ان گذشت **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام بن يوسف قال اخبرنا ابن جريج قال حدثني ابن المنكدر عن انس بن مالك قال صلى النبي صلى الله عليه وسلم بالمدينة اربعا وبذي الحليفة ركعتين گفت انس نماز گزارد آنحضرت بمدينه چهار ركعت ظهر و بذو الحليفة دو ركعت نماز عصر ثم بات حتى اصبح بذي الحليفة پس شب كرد تا آنكه صبح كرد بذو الحليفة فلما ركب راحلته واستوت به اهل پس هرگاه سوار شد مركب خود را و رحالي كه برابر شد آن لبيك گفت براي حج يا عمره يا هر دو **حدثنا** قتيبة قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا ايوب عن ابي قلابة عن انس بن مالك ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى الظهر بالمدينة اربعا وصلى العصر بذي الحليفة ركعتين قال واحسبه بات بها حتى اصبح گفت ابو قلابه و گمان دارم آن حضرت را كه خواب كرد بذي الحليفة تا آنكه صبح كرد **باب** رفع الصوت بالاهلال بلند كردن آواز بلبيك **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن ابي قلابة عن انس قال صلى النبي صلى الله عليه وسلم بالمدينة الظهر اربعا والعصر بذي الحليفة ركعتين وسمعتهم يصرخون بهما جميعا و شنيدم آنحضرت و اصحاب او كه بلند ميكردند لبيك را بحج و عمره هر دو و لبيك گفتن سنت است نزد شافعي و احمد و بعضي گويند كه واجب است و نزد حنفيه اگر اقتصار نمايد بر نيت احرام كند احرام منعقد نميشود **باب** التلبية در بيان لبيك گفتن كه مسنون است و در تحقيق لبيك كه تثنيه است حقيقة يا مختلف كرده اند بعضي برآنند كه لفظ او تثنيه است و معني او تكثير است و مبالغه چنانچه در قول حق سبحانه ثم ارجع البصر كرتين يعني كرات كثيرة و معني آنست كه اجابت كردم اجابتي بعد اجابتي تا غير نهايت كاف حرف خطاب است و در قاموس گويد معني آنست كه من مقيم هستم بر طاعت تو اقامة بعد اقامة واجابة بعد اجابة عبد البر گويد معني تلبيه اجابت كردن خدا او فرض ساختن اوست **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان تلبية رسول الله

در علوم شريعت و تعداد و سنة كيسه و نيز باعث

سعد عن حفص عن عبد الله بن عيينة و اين رواية موافق است روايت ابراهيم بن سعد را كه پدرش روايت كرده عبد الله بجاي مالك و قال حماد اخبرنا سعد عن حفص عن مالك يعني حماد بن سلمه موافقت كرده شعبه را از سعد در قول وي عن مالك بن بحينة پس اقوال در ذكر راوي اصل مختلف است بعضي عبد الله بن بحينة ذكر كرده و بعضي مالك بن بحينة و صواب اول است كذا قالوا **باب** حد المريض ان يشهد الجماعة بيان حد بيمار براي حضور جماعت كه تا آن حد بيماري حاضر شود و چون تجاوز كند از آن عدم حضور رخصت باشد و مفهوم از حديث بار ماندن آنحضرت از حضور جماعت بسبب ثقل مرض بود بحدي كه بعد وجدان سبكي از آن با ستعانت دو مرد برآمد و خود در پيش امامت نشسته كرد و پوشيده نماند كه شدن بيمار سه يابند در رخصت نيز و جمهور شرط نبود چنانكه سابق از عبارت اثر آن معلوم شده و گرچه بعضي گفته اند كه اگر تواند بودي با وجود تمكن مسته بتوسط چرخ بذا بسيه كرده برخصت الا صلوا في الرحال دالست كه بر معني منع گيرند كه در حق مريض ظاهر است و بعضي گويند حد كه بعضي تخلف شده نسبت كرده ابن فرقول اين روايت رالنا بسبب و اين بر تقدير صحت بهتر باشد **حدثنا** عمر بن حفص بن غياث قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش عن ابراهيم عن الاسود قال كنا عند عائشة فذكرنا المواظبة على الصلوة والتعظيم لها گفت اسود بوديم نزد عائشه پس ذكر كرديم فضل دوام قيام بر نماز و حضور در جماعت و بزرگ داشتن آن را قالت گفت عائشه در بيان تعظيم امر آن لما مرض النبي صلى الله عليه واله وسلم مرضه الذي مات فيه بيماري كه فوت كرد در آن فحضرت الصلوة پس آمد وقت نماز فاذن پس اذان گفته شد و آگاه نيده شد آنحضرت بحضور نماز و جماعت فقال مروا ابا بكر فليصل بالناس پس فرمود بگوئيد ابو بكر را او برسانيد از طرف من پس نماز گزارد مردم را و امام شود فقيل له ان ابا بكر رجل اسيف پس گفته شد آنحضرت را كه تحقيق

صلی الله علیه وسلم ابن عمر گفتند لبیک گفتن آنحضرت این چنین بود لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریك لك لبیك ان الحمد والنعمة لك والملك

لا شریك لك ای خدا اجابت کردیم ترا دعوت و امر و طاعت تو نیست انبازی ترا در استحقاق عبادت تحقیق ستایش

و نعمت خاصه تست و ملک خاصه تست نیست هیچ شریکی ترا در ملک تو حدثنا محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن الاعمش

عن عمارة عن ابی عطیة عن عائشة قالت انی لاعلم کیف کان النبی صلی الله علیه وسلم یلبی گفت عائشه تحقیق من میدانم چگونه

بود آنحضرت که تلبیه میکرد میگفت لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریك لك لبیك ان الحمد والنعمة لك تابعه ابو معاویة

عن الاعمش متابعت کرده است سفیان را ابو معاویه از اعمش وقال شعبة اخبرنا سلیمان قال سمعت خیثمة عن ابی

عطیة سمعت عائشة گفته است شعبه این حدیث را باین اسناد و باین طریق باب التحمید والتسبیح والتکبیر قبل الاهلال

در بیان گفتن الحمد لله و سبحان الله و الله اکبر پیش از شروع تلبیه عند الرکوب علی الدابة نزد سوار شدن بر مرکب

زرکشی گوید این روایت بر حنفیه که گویند این کلمات گفتن کفایت دارد از تلبیه و تقریر رد آنست که آنحضرت این کلمات پیش

از تلبیه میگفت نه آنکه بجای تلبیه حیتی در جواب گفته که مذهب مقرر ابی حنیفه آنست که کم نکند از الفاظ تلبیه آن مرور و اگر زیاده بر آن

تحمید و تسبیح و تکبیر گوید مستحب خواهد بود حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا وهیب قال حدثنا ایوب عن ابی قلابة عن انس قال

صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم بالمدینة ونحن معه الظهر اربعا گفت انس گزارد آنحضرت بمدینه و ما با او بودیم ظهر را چهار رکعت والعصر بذی الحلیفة

رکعتین و نماز عصر را بذی الحلیفه دو رکعت ثم بات بها حتی اصبح پس شب کرد بذو الحلیفه تا آنکه صبح کرد ثم رکب حتی

استوت به راحلته علی البیداء پس سوار شد تا آنکه برابر شد بآن حضرت راحله او بر بیدا حمد الله وسبح وکبر ثم اهل بحج وعمرة

حمد گفت خدا را و تسبیح کرد و تکبیر گفت پس لبیک گفت برای حج و عمره واهل الناس بهما و تلبیه کردند مردم بحج و عمره فلما

قدمنا امر الناس فحلوا پس هرگاه قدوم آوردیم بمکه فرمود مردم را آنانکه سوق هدی نکرده بودند برآمدن از احرام پس

برآمدند حتی کان یوم التروية اهلوا بالحج تا وقتی که بود تاریخ هشتم از ذی الحجه تلبیه کردند مردم برای حج از مکه روز هشتم را

ازین ماه ترویه گفتن از آنکه مردم سیراب میکردند شتران را درین روز و بار میکردند برای رفتن عرفه ونحر النبی صلی الله علیه وسلم

بدنات بیده قیاما و نحر کرد آنحضرت شتران را که هدی کرده بود در مکه بدست خود در حالی که ایستاده بود وذبح رسول الله

صلی الله علیه وسلم بالمدینة کبشین املحین و ذبح کرده است آنحضرت بمدینه روز عید اضحی دو کبش ابلق سفید و سیاه قال

ابو عبد الله قال بعضهم هذا عن ایوب عن رجل عن انس گفت مولف ابو عبد الله گفته است بعضی راویان این را از ایوب از مردی

از انس باب من اهل حین استوت به راحلته در بیان آنکه تلبیه کند هنگامی که برابر شد بوی راحله او حدثنا

ابو عاصم قال اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی صالح بن کیسان عن نافع عن ابن عمر قال اهل النبی صلی الله علیه وسلم حین استوت به راحلته

قائمة باب الاهلال مستقبل القبلة الغداة بذی الحلیفة تلبیه کردن مقابل قبله وقت صبح روز دیگر بذی الحلیفه وقال

ابو معمر حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ایوب عن نافع قال کان ابن عمر اذا صلی بالغداة بذی الحلیفة امر براحلته فرحلت گفت نافع بود ابن عمر

وقتی که گزاردی نماز صبح بذو الحلیفه فرمودی بآوردن مرکب خود پس آورده شدی ثم رکب فاذا استوت به استقبل القبلة

قائما پس سوار شدی و وقتی که برابر شدی بآن روی کردی قبله را در حالی که ایستاده است ثم یلبی حتی یبلغ الحرم پس

تلبیه کردی تا آنکه رسیدی بزمین حرم مراد از مسجد حرام است ثم یمسك حتی اذا جاء ذا طوی پس خاموش کردی از تلبیه تا

طواف و بجز آن تا آمدی بوادی ذی طوی که نزدیک مکه است بات به حتی یصبح فاذا صلی الغداة اغتسل شب کردی

علیه السلام مراد تشبیه بغرز خواهان است

به زلیخا و موافقات وی در اظهار مراد

بر خلاف آنچه در دل است چنانکه زلیخا ظاهر

کرد ضیافت زنان را و قصدش آن بود که

زنان طعنه کنان در حق او یوسف را ببینند

و او را معذور دارند همچنین دانست از تکرار

مراجعت و قرینه حال این طایفه را که ظاهر

میکنند بعنوانی که مضمر شان است گرچه

آن عنوان نیز صادق باشد و تصریح کرده

عائشه بعد از آن که باعث نشد مرا بر کثرت

مراجعت آنحضرت مگر اینکه نیامد در دل من که

دوست خواهند داشت مردم بعد از آنحضرت

مردی را که بایستد بجای وی و تمامش در

باب وفات النبی مذکور شود مروا ابا بکر

فلیصل بالناس بیان احادیث تا آخر هست

و در باب انما جعل الامام لیؤتم به یافکه فرستاد

آنحضرت بسوی ابوبکر پس آمد او را پیامبر و

گفت که آنحضرت میفرماید ترا که نماز کنی بمردم

پس گفت ابوبکر و حال آنکه بود مردی نرم دل

ای عمر نماز کن بمردم پس گفت عمر تو

سزاوارتری باین امر ظاهر آنست که مطلع

نبود ابوبکر صدیق بمراجعت مذکوره از امر

تفویض امامت و دانست که خود کناره کنند

کند و دیگری را فخرج ابوبکر یصلی

پس برآمد ابوبکر یعنی از میان صف بجای

که نماز میگزارد فوجد النبی پس یافت

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم من

نفسه خفة از نفس نفیس خود سبکی را

از حال شدت مرض فخرج یهادی بین

رجلین پس برآمد آنحضرت بجای که

میرفت تکیه کرده میان دو مرد یهادی بین

اثنین مستعمل میشود بلفظ مجهول وقتی که

راه رود میان دو کس تکیه کرده بر ایشان است

و مایل از ضعف یا میکر و کذا آن کالی انظر

الی رجلیه تخطان الارض

گویا که بچشم کمال بسوی هر دو پای او

که خط میکشید زمین را من الوجع این

حال معاودات رخط کشیدن از رنج بیماری

بود که بسبب آن پاهای توانست برداشت

و قایم کرد فاراد ابوبکر ان یتاخر

پس خواست ابوبکر که پس رود از مقام امام فیشکر

شنید آواز شریف آمدن آنحضرت فاوماء

یا آن نمازی تا آنکه صبح کردی پس وقتی که نماز صبح گذاردی غسل کردی و گمان برد که رسول الله صلی الله علیه وسلم همچنین کرده است ابن عمر فعل ذالک و گفت
که پیغمبر خدا کرده است این را تابعه اسمعیل عن ایوب فی الغسل متابعت کرده است عبد الوارث را اسمعیل از ایوب در غسل

حدثنا سليمان بن حرب حدثنا حماد عن ايوب عن نافع قال كان ابن عمر اذا اراد الخروج الى مكة ادهن بدهن ليس له رائحة
گفت نافع بود ابن عمر وقتی که خواستی برآمدن از مدینه بسوی مکه روغن مالیدی بر روغنی که نیست مر او را بوی خوش ثم یاتی مسجد ذی
الحليفة فيصلي ثم يركب فاذا استوت به راحلته قائمة احرم ثم قال هكذا رأيت پس می آمدی مسجد ذو الحلیفه را پس نماز گذاردی
پس سوار شدی پس وقتی که برابر شدی بآن راحله او در حالیکه ایستاده بود احرام گرفتی یعنی تلبیه کردی ثم قال هکذا رأیت
رسول الله صلی الله علیه وسلم يفعل پس گفتی این چنین دیدم پیغمبر خدا را علیه الرحمة که می کرد **باب**
التلبية اذا انحدر في الوادي در تلبیه گفتن وقتی که فرود آمد در وادی **حدثنا** محمد بن المثنى قال حدثنى ابن ابي عدي عن ابن عون عن
مجاهد قال كنا عند ابن عباس فذكروا الدجال انه قال مكتوب بين عينيه كافر گفت مجاهد بودیم نزد ابن عباس پس ذکر کردند
دجال را که تحقیق فرموده است پیغمبر خدا که نوشته شده است میان دو چشم او کافر فقال ابن عباس لم اسمعه گفت
ابن عباس نشنیده ام این را از آن حضرت که کشف صورت او کرده باشند ولكنه قال اما موسى كاني انظر اليه اذا انحدر
في الوادي يلبي ولیکن فرموده است آنحضرت اما موسی گویا که می بینم بسوی او وقتی که فرود آمده در وادی تلبیه میکند یعنی
نادیده کشف صورت کسی که کرده است و من یاد دارم موسی است علیه السلام و نوشته اند که در شب معراج صورت ارواح
انبیا را ملاحظه کرده است چنانکه بر قبعان تنا هر است قید براین نظر تو انداز که حقیقة باشد در بیداری که روح او متمثل شده باشد
یا بی متمثل از آنکه انبیا همه زنده اند نزد خدا رزق داده میشوند و محتمل که در خواب باشد باین تصریح کرده موسی بن عقبه در روایت تو
از نافع و خوابهای انبیا همه داخل وحی است خصوص بشان آن حضرت که فرموده لا ينام قلبي داخل در بیداری است و نیز توانا که کشف
شده باشد آنحضرت را زمان حیات او که بحج برآمده بود و تلبیه میکرد **باب** كيف تهل الحائض والنفساء یعنی چگونه احرام بندد
زن حائض و زن نوزاده که پاک نشده باشد در حدیث آنچه مذکور شده حال عائشه است که بعد الاحرام حائض شده پیش
از طواف نقض عمره کرده احرام بحج بسته است و این احرام در ایام حیض بود و حال نفسا بر این قیاس کرده یا حدیثی برای آن
نداشته اهل بكلام به یعنی اهل بمعنی آنیست که سخن گوید بآن واستهللنا واهللنا الهلال كله من الظهور یعنی همه الفاظ دلالت
دارند بر معانی که در وی معنی ظهور است واستهل المطر خرج من السحاب یعنی واستهل المطر یعنی بیرون آمد از پرده ابر وما
اهل لغير الله به از این قبیل است قول وی عز وجل و چیزی که رفع صوت کرده شد بآن برای غیر اسم خدا و هو من استهلال الصبي
این قول ماخوذ از قول استهلال الصبي است بمعنی بلند کردن آواز وقت زادن و ظاهر کردن حیات **حدثنا** عبد الله بن مسلمة
قال حدثنا مالك عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم قالت خرجنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في
حجة الوداع فاهللنا بعمرة گفت عائشه برآمدیم با پیغمبر خدا در حجة الوداع پس تلبیه کردیم برای عمره ثم قال النبي صلى الله عليه وسلم من كان معه
هدي فليهلل بالحج مع العمرة پس فرمود آنحضرت کسی که با اوست هدی پس تلبیه کند بحج و عمره هر دو ثم لا يحل حتى يحل منهما
جميعا پس فرو نیاید از احرام تا آنکه برآید از مناسک هر دو فقدمت مكة وانا حائض فلم اطف بالبيت ولا بين الصفا والمروة
پس قدم آوردم مکه را و حال آنکه من حائض بودم پس طواف نکردم خانه کعبه و نه میان صفا و مروه فشكوت ذلك
الى النبي صلى الله عليه وسلم پس گله کردم آن را بسوی آنحضرت فقال انقضي راسك وامتشطي واهلي بالحج ودعي العمرة پس فرمود بکشا

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

یصلون بصلوة ابی بکر و مردم نماز میکردند
بنماز ابی بکر ایستاده می گزارد سید مردم را و از
بلند تکبیر میگفت که می شنیدند بر بخلاف آنحضرت
که نشسته می گزارد و حاضر نیست و اشتباه سبب
مرض فقال برأسه نعم پس اشارت
کرد اعمش بسر خود که آری همچنین بود در ۲۱۹
ابو داود سلیمان صالح طیالسی حافظ است
در لیست و شیبه و عن شعبة عن
الاعمش بعضه بدل است از ضمیر منصوب
رواه یعنی روایة کرد بعض حدیث مذکور را
باختصار و لفظ رواه ابو داود طیالسی چنانکه
بزار موصول آورده و اینست که بود آنحضرت مقدم
پیش ابی بکر و این موافق است ظاهر حدیث
باب را و ترمذی از عائشه و نسائی روده که نماز گزارد
آنحضرت خلف ابی بکر در مرض خود نشسته و
نیاورده کرده نسائی که آن آخرین نماز است که
گزارد آن را با مردم بالجمله روایات در آنکه آنحضرت
درین نماز امام بود یا ماموم مختلف آمده و ایمه
حدیث از متقنان ثقات هر دو روایة اخراج
کرده به تصحیح و تحسین نموده پس جمعی براه ترجیح
رفته و این مسلک نیز مختلف آمده باختلاف
جهات ترجیح در طرفین و بعضی براه جمع سلوک
نموده حمل بر تعدد قصه کرده بیهقی گفته تعارض
نیست در احادیث زیرا چه نمازی که آنحضرت
امام بود در آن نماز ظهر بود در شنبه یا یکشنبه
و نمازی که در آن ماموم بود نماز صبح است از
روز دوشنبه و این آخر نماز است که گزارد
آن را آنحضرت تا آنکه برآمد از دنیا و نعیم بن
ابی هند که از ابی وائل شقیق راوی است
نماز آنحضرت خلف ابی بکر را گفته اخبار
که وارد شده اند درین قصه همه آن صحیح
اند و تعارض نیست در آن چنانکه گذشت
و ضیاء مقدسی و ابن ناصر و ابن حبان
نیز جزم کرده اند بصحت و ثبوت گزاردن
آنحضرت نماز را خلف ابی بکر بجای که
اقتدا کرده بوی در مرض موت مکرر و تعدد قصه
بنگر نشود آن را مگر جاهلیکه علم نیست او را بروایة
و فقه اندر بود که بسبب اختلاف روایات اشتباه
امام بر جماعت و اختلاف ظن و تخمین ایشان
است که لزوم بر ایستادن آنحضرت در نماز
باز بالغ شده یعنی از خرابی ابی بکر صدیق
بنا بر خطر تشریف داشتن آنحضرت

موی سر خود را و شانه کن و اهلال کن بحج و بگذار عمل عمره را که طواف و سعی است ففعلت پس کردم آنچه فرمود فلما قضینا الحج
ارسلنی النبی صلی الله علیه وسلم مع عبد الرحمن بن ابی بکر الی التنعیم پس هرگاه تمام کردیم حج را فرستاد مرا پیغمبر خدا
با عبد الرحمن بن ابی بکر برادر من بسوی موضع تنعیم فاعتمرت پس احرام عمره بستم و ادا کردم آنرا فقال هذه مکان عمرتک پس فرمود
این عمره در جای عمره تست که فوت شده بود قالت فطاف الذین کانوا اهلوا بالعمرة بالبیت وبین الصفا والمروة گفت عایشه
پس طواف کردند آنانکه احرام بسته بودند بعمره بخانه کعبه و میان صفا و مروه ثم حلوا ثم طافوا طوافا آخر بعد ان رجعوا من منی
پس بیرون آمدند از احرام پس طواف کعبه کردند طوافی دیگر پس از آنکه رجوع کردند از منی واما الذین جمعوا الحج والعمرة فانما طافوا
طوافا واحدا و اما آنانکه جمع کرده بودند حج و عمره را پس طواف نکردند مگر یک طواف باب من اهل فی زمن النبی صلی الله
علیه وسلم کاهلال النبی صلی الله علیه وسلم کسی که احرام بندد بی تعیین حج یا عمره در زمان آنحضرت بمثل احرام آنحضرت
یعنی بگوید و نیت کند که اگر احرام آنحضرت برای حج است پس احرام من برای حج است و اگر برای عمره است عمره و آیا روا است یا نه میل مولف
بجواز آنست که روا است و در قصه بزبان آنحضرت اشارت کرده که در غیر زمان آنحضرت روا نیست تا آنکه بروفق حنفیه روا اند فقهاء
از جهت عدم جزم به نیت در هنگام در آمدن در عبادت چنانکه در روز شک گفته اند نیت کند که اگر امروز روز رمضان است نیت فرض
کردم و اگر نیست نفل صلا روزه و مانع نمیشود قاله ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم گفته است این را عبد الله بن عمر از رسول خدا رحمت
کناد خدا بر وی حدثنا المکی بن ابراهیم عن ابن جریج قال عطاء قال جابر امر النبی صلی الله علیه وسلم علیا ان یقیم علی احرامه وذکر قول سراقة
گفت جابر فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی مر علی بن ابی طالب را رضی الله عنه اینکه اقامت کند بر احرامی که بسته است آنحضرت
در نیوفت که احرام بسته از صحابه کسی اطلاع نداشت که آنحضرت نیت حج و عمره کرده و قارنست یا مفرد و علی بن ابی طالب بعد از آن
از یمن آمده و با وی هدی بود و در احرام نیت کرده که بر طبق احرام آنحضرت احرام بستم چنانکه در حدیث لاحق مذکور است و ذکر کرد
جابر در حدیث خود قول سراقه را که چون ملاقات کرد آنحضرت را در عقبه در حالیکه رمی میکرد گفت یا رسول الله این متعه که تداخل
افعال حج و عمره فرمودی و گفتی کسیکه با وی هدی نیست از احرام بر آید و آنرا عمره گرداند مخصوص همین سال است فرمود نه بلکه
برای ابد الآباد مر قارن را حدثنا الحسن بن علی الخلال الهذلی قال حدثنا عبد الصمد قال حدثنا سلیم بن حیان قال سمعت مروان
الاصفر عن انس بن مالک قال قدم علی علی النبی صلی الله علیه وسلم من الیمن فقال بما اهللت گفت انس قدوم آورد علی بن ابی طالب
بر پیغمبر خدا از یمن پس رسید آنحضرت بجا احرام بسته فقال بما اهل به النبی صلی الله علیه وسلم پس گفت علی احرام بستم بچیزی که
احرام بست پیغمبر خدا تا رسیده تا آنکه ازین حدیث صریح معلوم نشده که بطریق ابهام احرام بسته بود و اگر بسته بود تا آنکه در آن نیت
معلوم کرده باشد که آنحضرت قارنست یا مفرد پس نیت نا شدکه نیت لا علی التعیین معتبر است فقال لولا ان معی الهدی لاحللت
پس فرمود اگر نبودی با من هدی از احرام می بر آمدم و زاد محمد بن ابی بکر و در بعضی نسخ بجای ابی بکر بکیر تصحیح کرده اند عن ابن جریج قال
له النبی صلی الله علیه وسلم بما اهللت یا علی قال بما اهل به النبی صلی الله علیه وسلم و زیاده کرده است در روایت خود محمد بن ابی بکر
از ابن جریج فرمود آن حضرت علی را که احرام بسته گفت بچیزی که احرام بسته پیغمبر خدا یعنی من نیز قارن هستم چنانکه تو قارن هستی
قال فاهد وامکث حراما کما انت فرمود پس هدی کن و باش محرم چنانچه هستی حدثنا محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن
قیس بن مسلم عن طارق بن شهاب عن ابی موسی قال بعثنی النبی صلی الله علیه وسلم الی قومی بالیمن گفت ابو موسی اشعری فرستاد
مرا پیغمبر خدا بسوی قوم من بیمن فجئت وهو بالبطحاء فقال بما اهللت قلت اهللت کاهلال النبی صلی الله علیه وسلم پس آمدم

میشرین آنحضرت در یسف و بعضی گویند آنحضرت مقدم بود چنانچه بالسلطان تشتت
که کجا بیز اختلاف داشته حدیث لعم داد بما بر اشتباه حال امام
لن رکعتین باشد در نماز و احد مشهور نه باختلاف حدود
امر و زاد ابو معاویة و زیاده کرده است ابو معاویه حد
حدیث مذکور را از اعمش ابن راجلس جنب بسیار ابی بکر کان
ابو بکر یعنی قائما نشست آنحضرت چپ ابی بکر و بود ابو بکر
نماز میگذارد ایستاده چنانکه در باب الرجل یاتم بالامام مذکور میشود
آنحضرت تمام حدثنا ابراهیم بن موسی بن یزید
زادان تمیمی قال احبرنا هشام بن یوسف عن معمر عن
الزهری قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة
بن مسعود قال قالت عائشة لما ثقل النبی وقتی که گران شد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سبب بیماری و بیمار شد
فاشتد وجعه و سخت شد درد بیماری وی
استاذن ازواجه ان یمرض فی بیتی اذن خواست از زنان
خود که بیماری کرده شود در خانه من فاذن له پس اذن
دادند او را فخرج بین رجلین پس آمد
تا از میان دو مرد تخط رجلاه فی الارض بجانب که خط میکشید
پایهای او زمین را و کان بین عباس و رجل آخر و بود
آنحضرت میان عباس و مردی دیگر قال عبید الله فذکرت
ذلک لابن عباس ما قالت عائشة گفت عبید الله
پس ذکر کردم مر ابن عباس را آنچه گفته بود عائشه فقال لی
هل تدری من الرجل الذی لم تسم عائشة
مر ابن عباس را میدانی کیست آن مرد دیگر که نام نبرد آنرا عائشه
قلت لا گفتم نمیدانم قال هو علی بن ابی طالب گفت آن مرد علی
ابن ابی طالب است و در جواب ابهام ... عائشه با علی رنجشی بود از هنگام قصه افک
... تبریه عائشه از آن تهمت ...
است این باز زیادت اسماعیلی از روایت عبد الرزاق از معمر ولکن
عائشة لا تطیب نفسا بخیر ولیکن عائشه خوش نمیکرد نفس
علی را به نیکی ...

وحال آنكه آنحضرت بطحا بود پس فرمود بچه نيت احرام بستي گفتم احرام كردم آن احرام كه پيغمبر خدا قال قال هل معك من هدي قلت لا فرمود آيا بست احرام گفتم بلي قال فطفت بالبيت وبالصفا والمروة پس فرمود مرا طواف كردم بخانه كعبه و صفا و مروه بحسب امر آن حضرت ثم قال اَحِلّ فاتيت امرأة من قومي فمشطتني او غسلت راسي پس فرمود الحلال برآئيد از احرام و آمدم زني را از قوم خود كه محرم بود پس شانه كرد يا شست سر مرا شك راوي است اگر گوئي كه علي بن ابي طالب نيز ميگفت احرام بستم آنچه بود ندان آنحضرت علي را برآن احرام ثابت گردانيد و ابو موسي را فرمود كه از احرام برآيد گوئيم ابو موسي سوق هدي نكرده بود و علي سوق هدي كرده بود حكم خود معلوم شد كه بهر سوق هدي اگر چه بعد شد احرام برآيد تا آنكه احرام حج بندد فقدم عمر فقال ان نأخذ بكتاب الله فانه يامرنا بالتمام قال الله واتموا الحج والعمرة لله پس قدوم آورد عمر بن خطاب در زمان خلافت خود پس گفت اگر اخذ كنيم حكم كتاب خدا پس بتحقيق كتاب الله امر ميكند ما را باتمام كردن احرام حج و عمره كه براي خدا است وان ناخذ بسنة النبي صلى الله عليه وسلم فانه لم يحل حتى نحر الهدي واگر اخذ كنيم بسنت نبي صلى الله عليه وسلم پس بتحقيق او حلال نميكرد تا آنكه نحر كنند هدي را اين حديث را بروجه اختصار آورده و تمام آن چنانكه در مسلم است آنكه ابو موسي گويد بعد ازين احرام بستم حج را و بودم من كه فتوي ميدادم مردم را بهمين تا آنكه خليفه شد عمر مردي بمن گفت اي ابو موسي نگاهدار بعضي فتواي خود را تو نميداني چه چيز احداث كرده است امير المؤمنين عمر در نسك گوئيا منع كرده بود از تمتع و فسخ احرام گفت اي مردم كسي كه بود كه فتوي ميدادم او را پس قبول كرد حال امير المؤمنين آمدني است ازوي بپرسيد پس قدوم آورد عمر بازدي پرسيدم پس گفت اگر اخذ كنيم بكتاب الله الخ مقصود عمر بن خطاب رضي الله عنه از منع متعه منع تحريم و بطلان نبوده است بلكه مقصود آن بود كه بمقتضاي كتاب الله و سنت اين حكم آن حضرت كه هر كه با وي هدي نيست از احرام برآيد و متعه كن براي حج حكم وجوب و تحتم نيست چنانكه حديث باب تالي دلالت دارد كه فرموده من احب ان يجعلها عمرة بصيغه نفي روايت كرده اند موجب تخيير است منع كرده طلب اتباع بهسانه چو آنرا لازم نگيرند با عتقاد وجوب نكنند والله اعلم

باب قول الله تعالى الحج اشهر معلومات فمن فرض فيهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال في الحج فرموده خداي برتر وقت حج چند ماه معلوم و متعين است نزد مردم پس كسيكه واجب گرداند بر خود در آن ايام حج باحرام و سوق هدي پس نيست در آن ايام جماع و نحش و گفتار خلاف و نه بر آمدن از حكم شرع بارتكاب معاصي يعني بايد كه مرتكب معصيتي نشود وقوله يسئلونك عن الاهلة قل هي مواقيت للناس والحج و بيان قول خدا كه سوال ميكنند ترا از حكمت هلالها آنكه اين هلالها تعيين اوقات و مواعيد براي مردم و كاربائي و وقتهاي حج است وقال ابن عمر اشهر الحج شوال وذو القعدة وعشر من ذي الحجة گفت عبد الله بن عمر ماههاي حج اين دو ماه و ده روز است وقال ابن عباس من السنة ان لا يحرم بالحج الا في اشهر الحج و گفت ابن عباس از سنت و طريقه آنحضرت انيست كه احرام نه بندد و تا صحيح گردد بماهاي حج وكره عثمان رضي الله عنه ان يحرم من خراسان او كرمان و مكروه داشت امير المؤمنين عثمان اينكه احرام بندد كسي از خراسان يا كرمان كه شهري دور است نزد مكه خراسان شهريست معروف و كرمان بفتح كاف و كسر نيز درست و وجه كراهت آنست كه از شهرهاي دور افتادن در حرج و رنج است يا از آن جهت كه شايد در اشهر حج واقع نشود و اين معني تفسير كرده است بعضي شراح حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا ابو بكر الحنفي قال حدثنا افلح بن حميد قال سمعت القاسم بن محمد عن عائشة قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في اشهر الحج وليالي الحج وحرم الحج گفت عائشه بر آمديم با پيغمبر خدا در ماههاي حج و شبهاي حج و حالات حج حرم بضم حا و را و حالات است يعني بسبب احرام حج يعني مراد از حالات حج همين است... تا آخر آن مؤنث است برو دليل است كه وقفات

كان امام المؤذن اذا كانت ليلة ذات برد ومطر يقول الا صلوا في رحالكم ... باب الرخصة في المطر والعلة ان يصلي في رحله ... حدثنا اسمعيل قال حدثني مالك عن ابن شهاب عن محمود بن الربيع الانصاري ان عتبان بن مالك كان يؤم قومه وهو اعمى وانه قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم يا رسول الله انها تكون الظلمة والسيل وانا رجل ضرير البصر فصل يا رسول الله في بيتي مكانا اتخذه مصلى فجاءه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اين تحب ان اصلي فاشار الى مكان من البيت فصلى فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم ... باب هل يصلي الامام بمن حضر وهل يخطب يوم الجمعة في المطر ... حدثنا عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا حماد بن زيد قال اخبرنا عبد الحميد صاحب الزيادي قال سمعت عبد الله بن الحارث قال خطبنا ابن عباس في يوم ذي ردغ فامر المؤذن لما بلغ حي على الصلوة قال قل الصلوة في الرحال ... فقال كانكم انكرتم هذا ان هذا فعله من هو خير مني ... [illegible]

فخرج الى اصحابه پس گفت عایشه برآمد آنحضرت از قبه خود بسوی یاران خود فقال من لم يكن منكم معه الهدي فاحب ان يجعلها عمرة فليفعل پس فرمود کسیکه نباشد از شما با او هدی پس دوست دارد اینکه بگرداند آن حج یا تلبیه را عمره پس باید بکند آنرا عمره و تا آخر کلام تخییر است نه ایجاب فانهم ومن كان معه الهدي فلا وکسیکه باشد با وی هدی پس نکند آنرا عمره قالت فالآخذ بها والتارك لها من اصحابه گفت عایشه پس گیرنده آن عمره وگذارنده آن بودند از اصحاب او قالت فاما رسول الله صلى الله عليه وسلم ورجال من اصحابه فكانوا اهل قوة گفت عایشه اما رسول خدا و مردانی چند از اصحاب او پس بودند اهل قوت که تحمل ممنوعات احرام داشتند و بودند و كان معهم الهدي فلم يقدروا على العمرة وبود با ایشان هدی پس نتوانستند بر تنها عمره و افراد آن قالت فدخل علي رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا ابكي گفت پس درآمد بر من رسول خدا و حال آنکه من گریه میکنم فقال ما يبكيك يا هنتاه پس فرمود چه چیز میگریاند ترا ای زن هن بر وزن اخ کنایت است از چیزی که نام آن بردن مکروه می باشد و میگویند زن را یا هن ای مردم و در آخر آنها ای از برای ندا حرکت نون زیاده میکنند و میگویند یا هنه و باشباع آن الفی متولد میشود و میگویند یا هناه مرد زن را از بادی تا و سکون نون یا هنتاه اتباع میگویند کذا ذکره الکرمانی قلت سمعت قولك لاصحابك فمنعت العمرة گفتم شنیدم فرموده ترا بیاران تو پس ممنوع شده ام من عمره قال وما شانك قلت لا اصلي فرمود چه حال است ترا گفتم که از نماز باز مانده ام قال فلا يضرك انما انت امرأة من بنات آدم فرمود زیانی ندارد ترا نیستی تو مگر زنی از دختران آدم و این عذر مخصوص تو نیست كتب الله عليك ما كتب عليهن تقدیر کرده است خدا بر تو چیزیکه تقدیر کرده است بر دختران دیگر فكوني في حجتك عسى الله ان يرزقكيها پس باش بر احرام حج خود نزدیک است که روزی کند خدا ترا عمره یا دهد برزق کیها از اشباع کسره کاف متولد شده و ضمیر راجع بعمره است قالت فخرجنا في حجته حتى قدمنا منى فطهرت گفت عایشه پس برآمدیم بسوی عرفات و ادای مناسک حج تا آنکه رسیدیم بمنا پس پاک شدم من نا در شد که احرام حج و وقوف عرفات در ایام حیض بوده است و حیض منع نکرده مگر طواف را ثم خرجت من منى فافضت بالبيت پس برآمدم از منا و طواف افاضه کردم بخانه کعبه قالت ثم خرجت معه في النفر الآخر گفت عایشه پس برآمدم با وی صلی الله علیه وسلم در نفر آخر و نفر آخر روز سیزدهم است از ذی الحجه نفر بفتح نون و سکون فا است بمعنی گروه گروه بازگشتن حاجیان از منی نفر اول روز دوازدهم است حتى نزل المحصب ونزلنا معه تا آنکه فرود آمد آنحضرت بموضعی که میان مکه و منی است و فرود آمدیم با آنحضرت فدعا عبد الرحمن بن ابي بكر فقال اخرج باختك من الحرم فلتهل بعمرة پس خواند آنحضرت عبد الرحمن را و فرمود بیرون رو با خواهر خود از زمین حرم و گو احرام بندد برای عمره ثم افرغا ثم ائتيا هنا فاني انظركما حتى تاتياني پس فارغ شوید از عمره پس بیائید اینجا من انتظار میبرم شما را تا آنکه بیائید مرا قالت فخرجنا حتى اذا فرغت وفرغت من الطواف گفت عایشه پس برآمدیم تا آنکه فارغ شدم و فارغ شد عبد الرحمن از طواف وداع و در بعضی نسخ صحیحه فرغت ملحق شده که عایشه خبر از حال خود میدهد و در بعضی فرغت مکرر واقع شده یعنی فارغ شدم از عمره و فارغ شدم از طواف ثم جئته بسحر فقال هل فرغتم فقلت نعم پس آمدم آنحضرت را وقت سحر پس فرمود آیا فارغ شدید شما گفتم آری فاذن بالرحيل في اصحابه پس اذن داد بکوچ در یاران خود فارتحل الناس فمر متوجها الى المدينة پس کوچ کردند مردم و گذشت آنحضرت در حالیکه متوجه است بطرف مدینه

باب التمتع

تمتع بر وزن تفعل مشتق از متاع بمعنی منفعت نام نهادن آن بتمتع در شرع عبارتست از آنکه احرام بندد محرم از میقات یا پیش از آن در اشهر حج یا پیش از آن طواف میکند متمتع و سعی میان صفا و مروه و حلق میکند یا قصر و قطع تلبیه در اول طواف تا آنکه نحر او در کعبه است بستر احرام حج می بندد بتاریخ هشتم ذی الحجه و ذبح میکند بعد از رمی روز نحر و اگر عاجز باشد روزه میگیرد سه روز در ایام حج و هفت روز بعد

ابن ابي كثير عن ابي سلمة قال سالت ابا سعيد الخدري گفت ابو سلمه بن عبد الرحمن پرسیدم ابا سعید را یعنی از شب قدر فقال جاءت سحابة فمطرت حتى سال السقف پس گفت ابو سعید آمد ابری پس بارید تا آنکه تراوش کرد و چکید سقف مسجد نبوی وكان من جريد النخل و بود آن سقف از شاخ خرما و این بعد از آن بود که خطبه خواند آنحضرت بیست و یکم رمضان که تحقیق نموده شده ام شب قدر را پس فراموش کرده شدم آنرا یعنی تعیین آنرا که کدام شب است و تحقیق دیدم خود را که من سجده میکنم در آب و گل از صبح آن شب پس جوئید آنرا در عشره اواخر رمضان چنانکه در باب الاعتکاف بیاید گویا نشان داد که شبی که در آن باران بارد و نزول شود که صبح آن در مسجد سجده کنم در آب و گل آن شب شب قدر باشد پس بیان میکند ابو سعید که دیده بود وی این نشان آنرا که باران بارید شب بیست و یکم رمضان یکایک بعد از آنکه خبر داد پیش از رمضان فاقيمت الصلاة پس برپا کرده شد نماز از صبح آن شب فرايت رسول الله پس دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم يسجد في الماء والطين سجده میکند در آب و گل که بسبب چکیدن سقف مسجد در نمازگاه آنحضرت بود حتى رايت اثر الطين في جبهته تا آنکه دیدم اثر گل را در پیشانی مبارک وی و از شبی که ظاهر شد که نماز گذارد آنحضرت بسبب گرم ملاحظه شده هنگام گل و لای باقی ماند ابو سعید حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا انس بن سيرين برادر محمد بن سیرین مولی انس بن مالک است نسبت بکسعید و مقال سمعت انسا يقول قال رجل من الانصار اني لا استطيع الصلاة معك گفت انس بن سیرین شنیدم انس بن مالک که میگفت گفت مردی از انصار آنحضرت را که من نمیتوانم نماز گذاردن با تو وكان رجلا ضخما و بود مردی سطبر و فربه که نمیتواند امامت در نماز رسید معصوم نبی صلی الله علیه وآله وسلم طعاما پس ساخت برای آنحضرت طعامی فدعاه الى منزله پس طلب کرد آنحضرت را بمنزل خود فبسط له حصيرا پس گسترد برای آنحضرت ... ونضح طرف الحصير بماء پس پاشید طرف آن بوریا را بآب فصلى عليه ركعتين پس گذارد آنحضرت بر آن دو رکعت نماز فقال رجل من آل الجارود لانس پس گفت مردی از اولاد جارود مر انس را ... اكان النبي ... صلى الله عليه وآله وسلم يصلي الضحى که میگذارد نماز وقت چاشت قال ما رايته صلاها الا يومئذ گفت انس ندیدم آنحضرت را که گذارده باشد نماز چاشت مگر در روز ...

باب

اذا حضر الطعام واقيمت الصلاة ...

اسماء الرجال

از رجوع از حج این همه معنی و تعریف متعه ذکر کرده اند والاقران والافراد فی الحج در بیان جمع کردن میان حج و عمره در احرام و بیان مناسک و جدا کردن حج از عمره و عمره از حج و فسخ الحج لمن لم یکن معه هدی و فسخ کردن نیت حج مر کسی را که نباشد با وی هدی

حدثنا عثمان قال حدثنا جریر عن منصور عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة قالت خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم ولا نری الا انه الحج فلما قدمنا تطوفنا بالبیت گفت عائشه بر آمدیم از مدینه با پیغمبر خدا و گمان نداشتیم مگر آنکه این احرام حج است پس چون قدوم آوردیم بمکه طواف کردیم بخانه کعبه فامر النبی صلی الله علیه وسلم من لم یکن ساق الهدی ان یحل پس امر فرمود پیغمبر خدا کسی را که نرانده است هدی را یعنی نیست با وی هدی بر آید از احرام فحل من لم یکن ساق الهدی پس بر آمد از احرام کسی که نرانده بود هدی را ونساؤه لم یسقن فاحللن و زنان آنحضرت سوق هدی نکرده بودند پس بر آمدند از احرام قالت عائشة فحضت فلم اطف بالبیت گفت عائشه پس حیض کردم من پس طواف عمره نکردم فلما کانت لیلة الحصبة پس هرگاه بود وقت شبی که فرود آمدیم در محصب منزل کردند قلت یا رسول الله یرجع الناس بحجة وعمرة وارجع انا بحجة گفتم ای رسول خدا باز میگردند مردم به حج و عمره و من باز میگردم تنها به حج قال وما طفت لیالی قدمنا مکة قلت لا فرمود طواف نکردی شبهائی که آمدیم بمکه گفتم نی قال فاذهب مع اخیک الی التنعیم فاهلی بعمرة ثم موعدک کذا وکذا فرمود برو با برادر خود بسوی تنعیم و احرام بندی برای عمره پس وعده گاه تو چنین و چنین است در حدیث سابق گذشت که موعد منزل محصب بود پس تواند که مراد و اشاره بمکان باشد یا آن و نزدیک بآن چنانکه از آخر حدیث معلوم شده که در حال سیر از محصب ملاقات کرده است قالت صفیة ما ارانی الا حابستهم پس گفت صفیه ام المؤمنین گمان ندارم خود را مگر آنکه باز دارنده ام مردم را از آنکه حائض شده ام و طواف وداع نکرده ام قال عقری حلقی گفت آنحضرت بعد از شنیدن حال صفیه این دو کلمه که بدان دعای بد کنند و مراد معنی حقیقی آن نمی باشد چنانکه گویند تربت یداه و معنی آنست که بکند خدا در بدن او جراحتی و تراشیده باد موی او یا درد در سر او و در حلق و مراد نیست که آنحضرت چون از ادای مناسک فارغ شده بود خواست که بشنید قربان کند عائشه از حال او خبر داد آنحضرت این دعا کرد و در اعقری و حلقی بروایت محدثین بر وزن فعلی است بمعنی مؤنث صاحب قاموس گوید بتنوین نیز روایت است بمعنی مصدر او ما طفت یوم النحر قالت بلی قال لا باس انفری آنحضرت فرمود بصفیه آیا طواف نکرده روز نحر گفت صفیه آری کرده ام فرمود باکی نیست ترا برو از منی که طواف وداع ساقط است از حائض قالت عائشة فلقینی النبی صلی الله علیه وسلم وهو مصعد من مکة وانا منهبطة علیها گفت عائشه پس ملاقات کرد مرا پیغمبر خدا و حال آنکه او از مکه بر آینده است و من فرو آینده ام بر وی او انا مصعدة وهو منهبط منها شک راوی است حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی الاسود محمد بن عبد الرحمن بن نوفل عن عروة بن الزبیر عن عائشة انها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم عام حجة الوداع گفت عائشه بر آمدیم با پیغمبر خدا سال حجة الوداع فمنا من اهل بعمرة ومنا من اهل بحجة وعمرة ومنا من اهل بالحج پس بعضی از ما کسی بود که احرام بسته بعمره و بعضی از ما کسی که احرام بحج و عمره هر دو بسته بود و بعضی از ما کسی بود که تنها بحج احرام بسته بود واهل رسول الله صلی الله علیه وسلم بالحج و احرام بسته بود آنحضرت بحج فاما من اهل بالحج او جمع الحج والعمرة لم یحلوا حتی کان یوم النحر و اما کسی که احرام بسته بود بحج یا جمع کرده بود حج و عمره را از احرام بر نیامدند تا آنکه بود روز نحر حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال اخبرنا شعبة عن الحکم عن علی بن حسین عن مروان بن الحکم قال شهدت عثمان وعلیا وعثمان ینهی عن المتعة وان یجمع بینهما گفت مروان حاضر شدم عثمان و علی را رضی الله عنهما و عثمان منع میکرد از متعه و از آنکه جمع کرده شود میان حج و عمره میگفت که

الجزء الثالث تيسير الاسلام | كتاب الاذان

نماز را یعنی هرگاه تمام شود طعام شب و نماز شام بجای آرند و عشا و تعریف شده آینده قبل ان تصلوا صلوة المغرب یعنی طعام خورید نظر بعموم علت آن تشویش و تعبی بسوی ترک خشوع است و ذکر عشا بنابر غالب است که اجتماع نماز بطعام شبانگاه می شود نه طعام بامداد و تخصیص ذکر مغرب در روایه اقتضا حصر کند و این امر نزد جمهور محمول بر ندبست اختلاف کرده اند در آن یعنی اشتراط احتیاج و بعضی بعشا و طعام و بعضی مطلق داشته اند و نووی گفته حق است بطعام اگر مشغول دارد دل را و این محمول است بر وقتی که گنجائش باشد و اگر وقت تنگ بود نماز گذارد بحرمت وقت و تاخیر جائز نبود و این محمول است الخ و در روایت لا توخروا الصلوة لطعام ولا لغیره با اینکه ضعیف است محمول بر عدم حضور طعام و قرب حضور او و در حدیث دلیل است بر تقدیم فضیلت خشوع در نماز بر فضیلت اول وقت ذکره العسقلانی

حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا قدم العشاء فابدؤا به قبل ان تصلوا صلوة المغرب فرمود هرگاه پیش آورده شود طعام شبانگاه پس ابتدا کنید بدان پیش از آنکه بگذارید نماز مغرب را و در روایت ابن حبان زیاده آمده و احدکم صائم و الحاق کنند بعض گرسنه را بصائم و جمعی که تقدیم طعام مطلقا گویند بنابر قیود و حاجت خود غالب و ارعدوا ولا تعجلوا عن عشائکم و شتابی مکنید بنماز باعراض از طعام خود حدثنا عبید بن اسمعیل ... عن ابی اسامة حماد بن اسامة عن عبید الله عمری عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضع عشاء احدکم واقیمت الصلوة فابدؤا بالعشاء فرمود وقتی نهاده شود طعام یکی از شما در پیش و اقامت گفته شود نماز را پس ابتدا کنید بطعام ولا یعجل حتی یفرغ منه و شتابی مکند بنماز تا آنکه فارغ شود از طعام وکان ابن عمر یوضع له الطعام وتقام الصلوة ابن عمر نهاده میشد برای او طعام و اقامت کرده می شد نماز را فلا یاتیها حتی یفرغ پس نمی آمد ابن عمر بنماز تا آنکه فارغ می شد از اکل وانه یسمع قراءة الامام

واقع شده بعید ایجاب مخصوص حج همان سال بود و با وجود آن افضلیت افراد باقی ست فلما رأی علی اهل بهما پس هرگاه دید علی احرام بست بحج و عمره و در حالی قائل است لبیک بحجة و عمرة قال ما کنت لادع سنة النبی صلی الله علیه وسلم لقول احد گفت علی نیستم من که بگذارم سنت پیغمبر خدا را بالقول هیچ یکی اگر گوئی خلاف علی رضی الله عنه بعثمان در متعه نیز بود و از این فعل احتجاج بسنت که جمع است در حج و عمره جواز متعه لازم نیاید گوئیم مراد بمتعه عمره است در اشهر حج یا بیش از آن و برابر است که در ضمن حج باشد یا تنها چون در متعه نوعی از تخفیف است چنانکه واضح حکم هر دو در منع یکی بوده است نزد عثمان پس این فعل و تحریر آن احرام بسنت تمام باشد در رد رای عثمان والله اعلم پوشیده نماند که در امر غیر ایجابی اگر مجتهدی برخلاف اجتهاد دیگری رود روا باشد بغیر کسیر جهاد مگر اجتهاد عثمان رضی الله عنه بر آن رفته بود که افراد افضل است از جهت کثرت ثواب که در افراد است و احرام حج از راه دور از میقات و منع از منع تحریم نمود چنانکه سابقا از عمر رضی الله عنه نیز معلوم شده و اجتهاد علی رضی الله عنه برخلاف آن رفته امتثالا لامره صلی الله علیه وسلم **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا وهیب قال حدثنا ابن طاوس عن ابیه عن ابن عباس قال کانوا یرون ان العمرة فی اشهر الحج من افجر الفجور فی الارض گفت ابن عباس بودند اهل جاهلیت که اعتقاد میکردند که احرام عمره در ماههای حج از اعظم گناهان در زمین بود و این اعتقاد باطل از مبتدعات این بطالان بود که اصلا اصلی نداشت و لیکن عمره فرمودن آنحضرت عایشه را در ذی الحجه بلکه جمع کردن میان حج و عمره نبود مگر برای قطع امر شرک و یجعلون المحرم صفرا و نام میکردند محرم را صفر یعنی صفر را از شهرهای حرام میگردانیدند و محرم را از شهر حرام بر آورده بودند تا سه ماه حرام پیهم نباشد تا از غارتها که بعضی بر بعضی میکردند یکبار عاجز نمانند از حاجات تضلیل کرد حق الاشان را که فرموده انما النسیء زیادة فی الکفر یضل به الذین کفروا الآیة نسیء بمعنی تاخیر شهر حرام تا شهری دیگر است مفسران گفته اند عادت این کفار بود که اگر جنگ در شهر حرام میکردند آنرا حلال میگرفتند و حرمت به شهری دیگری انداختند و یقولون اذا برا الدبر و عفا الاثر و انسلخ صفر حلت العمرة لمن اعتمر و میگفتند وقتی که بهشد زخم پشت شتر و نماند اثر آن یعنی آسوده شتر از رنج و زخم که در رفتن راهها یافته و تمام شده ماه صفر یعنی جدا گشت از ماههای حلال شد عمره کردن هر کسی را که عمره کند چون اعتقاد اینها اول اشهر عمره محرم بود و محرم را صفر نام کرده بودند این عبارت را گفتند قدم النبی صلی الله علیه وسلم واصحابه صبیحة رابعة مهلین بالحج قدوم آورد آنحضرت مکه را و یاران او صباح چهارم ماه ذی الحجه در حالی که لبیک حج میگفتند فامرهم ان یجعلوها عمرة پس فرمود که احرام را احرام عمره گردانید فتعاظم ذلک عندهم پس عظیم آمد این عمره گرفتن نزد صحابه از آن جهت که در جاهلیت آنرا گناهی بزرگ میدانستند فقالوا یا رسول الله ای الحل پس گفتند از روی تعجب ای رسول خدا کدام حل است این یعنی کدام چیز بعد نقض احرام روا است و حلال است ما را قال حل کله فرمود حلال ست همه آنچه ممنوع بود در احرام تا جماع **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن قیس بن مسلم عن طارق بن شهاب عن ابی موسی قال قدمت علی النبی صلی الله علیه وسلم فامرنی بالحل گفت ابو موسی قدوم آوردم از یمن بر پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا بروی پس فرمود مرا بر آمدن از احرام این حدیث سبق ذکر یافته است که پرسیدا آنحضرت از وی بچه نیت احرام بسته گفت بآنچه احرام بسته پیغمبر خدا و سوق هدی نکرده بود او را فرمود که بر آید از احرام **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالک ح وحدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن ابن عمر عن حفصة زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت یا رسول الله ما شان الناس حلوا بعمرة ولم تحلل انت من عمرتک گفت حفصه ای رسول خدا چیست حال مردم که بر آمدند از عمره و تو بر نیامدی از عمره تو قال انی لبدت راسی وقلدت هدیی فلا احل حتی انحر فرمود من بسته ام سر خود را بصمغ و مانند

الجزء الثالث شیخ الاسلام کتاب الاذان

که نزد و آنحضرت چون باشد یکی از شما بر سر طعام پس باید که شتابی نکند برای نماز تا آنکه تمام کند حاجت خود را از طعام اگرچه اقامت کرده شود نماز قال ابو عبد الله گفت مولف رواه ابراهیم بن المنذر عن وهب بن عثمان روایت کرده حدیث مذکور را ابراهیم که از شیوخ اوست از وهب مذکور و وهب مدنی و در بعضی نسخ مدینی نیز آمده و تحقیق پیش از این گذشته و بخبر مطهر است و تحقیق آن بیشتر مذکور شده **باب** اذا دعی الامام الی الصلوة وبیده ما یاکل در صورتیکه خوانده شود امام بسوی نماز در حالی که بدست او چیزیست که میخورد مذکور در حدیث باب ترک اکل بهما نماز است و این حکم ظاهر مخصوص با امام است جمعا بین الاحادیث و باین نظر است انفاد ترجمه **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله الاویسی قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن صالح ابن کیسان عن ابن شهاب قال اخبرنی جعفر بن عمرو بن امیة ان اباه قال رایت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یاکل ذراعا یحتز منها تحقیق پدر جعفر یعنی عمرو بن امیه گفت دیدم آنحضرت را که میخورد دست بزغاله که جدا میکرد گوشت را از وی بکارد فدعی الی الصلوة پس خوانده شد بسوی نماز فقام فطرح السکین فصلی پس نماز گزارد ولم یتوضا و نماز گزارد و دوم وضو نکرد بخوردن گوشت بریان و شاید که آنحضرت اخذ بعزیمت کرده و امت را برخصت فرموده و برین تقدیر دلیل بر حکم مطلق امام نیست اندیشه احتمال آنکه آنحضرت در آن وقت اتفاقا تمام کرده باشد حاجت خود را **باب** من کان فی حاجة اهله فاقیمت الصلوة فخرج ذکر کسی که مشغول باشد در کار خانگی خود پس برپا کرده شود نماز پس بر آید بسوی نماز اشعار است بفضل او و آنکه بر حاجت حکم طعام ندارد که آنرا بر نماز تقدیم کنند و گرد و کم وقتی برای نماز فارغ بود و اما لفظ اتفاقا لفظ حدیث است **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا الحکم بن عتیبة عن ابراهیم النخعی عن الاسود قال سالت عائشة گفت اسود پرسیدم عائشه را ما کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یصنع فی بیته چه چیز بود که میکرد آنحضرت در خانه خود قالت کان یکون فی مهنة اهله گفت عائشه بود

وقار ارده كرده ام هدي خود را پس نمي برآيم تا حج كنم **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال اخبرنا ابو جمرة نصر بن عمران الضبعي قال
تمتعت فنهاني ناس فسألت ابن عباس فامرني گفت ابو جمره تمتع كردم پس منع كردند مرا بعضي مردم پس پرسيدم ابن عباس را پس امر كرد
مرا كه بكن فرأيت في المنام كان رجلا يقول لي حج مبرور وعمرة متقبلة پس ديدم در خواب گويا مردي ميگويد مرا كه حج مقبول است
وعمره قبول كرده شده فاخبرت ابن عباس فقال سنة النبي صلى الله عليه وسلم پس خبر دادم ابن عباس را از خواب خود پس
گفت موافق سنت پيغمبر خدا است چرا مقبول نباشد فقال لي اقم عندي فاجعل لك سهما من مالي پس گفت ابن عباس باش
نزد من و ميگردانم من ترا حصه از مال خود قال شعبة فقلت لم فقال للرؤيا التي رأيت گفت شعبه گفتم ابو جمره را چرا گفت ابن عباس
كه نصيبي از مال خود بتو ميدهم گفت از جهت خوابي كه ديدم و موافق سنت افتاد و ازين حديث پيدا است كه بشارت مسلم امور
راستي اموري كه در بيداري است ميباشد **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا ابو شهاب قال قدمت متمتعا مكة بعمرة فدخلنا قبل
التروية بثلاثة ايام فقال لي اناس من اهل مكة تصير الآن حجتك مكية گفت ابو شهاب قدوم آوردم در حالي كه متمتع مكه بودم پيش از روز ترويه بسه روز
پس گفتند مرا بعضي مردم از اهل مكه ميگردد اكنون حج تو مكي يعني باندك ثواب از جهت كمي رنج دخلت على عطاء استفتيه پس در آمدم
بر عطاء بن رباح در حاليكه طلب فتوي ميكنم او را فقال حدثني جابر بن عبد الله انه حج مع النبي صلى الله عليه وسلم يوم ساق البدن معه
پس گفت عطا حديث كرد مرا جابر كه تحقيق حج كرده با پيغمبر خدا روزي كه سوق هدي كرده بود با آنحضرت وقد اهلوا بالحج مفردا
و تحقيق احرام بسته بودند صحابه با آنحضرت تنها براي حج فقال لهم پس گفت مر ايشان را رسول الله صلى الله عليه وسلم احلوا
من احرامكم بطواف البيت وبين الصفا والمروة برآئيد از احرام خود بطواف خانه كعبه و سعي ميان صفا و مروه وقصروا ثم
اقيموا حلالا و قصر كنيد موهاي سر را پس باشيد بي احرام حتى اذا كان يوم التروية فاهلوا بالحج واجعلوا التي قدمتم بها متعة
شده و تا پس احرام بنديد حج را و بگردانيد آنرا كه آمده ايد با آن متعه فقالوا كيف نجعلها متعة وقد سمينا الحج پس گفتند چگونه
گردانيم آنرا متعه و تحقيق نام نهاديم آنرا حج و بنيت حج احرام بستيم فقال افعلوا ما امرتكم فلولا اني سقت الهدي لفعلت
مثل الذي امرتكم پس فرمود بكنيد چيزي را كه امر كردم شما را اگر نبودي كه من سوق هدي كرده ام هر آئينه كردمي مانند آنچه شما را
فرمودم ولكن لا يحل مني حرام حتى يبلغ الهدي محله ليكن حلال نيست از من حرامي كه بسبب احرام است تا رسد هدي بجاي خود
كه ذبح آنست بروز منا ففعلوا پس كردند آنچه فرموده بود وقال ابو عبد الله ابو شهاب ليس له مسند الا هذا گفت مؤلف ابو شهاب را
مذكور نيست مرو را حديثي مسند مگر همين **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا حجاج بن محمد الاعور عن شعبة عن عمرو بن
مرة عن سعيد بن المسيب قال اختلف علي وعثمان وهما بعسفان في المتعة گفت سعيد بن مسيب اختلاف كردند علي بن ابي طالب و عثمان
بن عفان رضي الله عنهما در جواز متعه و حال آنكه اين هر دو عزيز در عسفان بودند عثمان منع ميكرد متعه را فقال علي ما تريد الى ان
تنهى عن امر فعله رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت علي بن ابي طالب چه ميخواهي تو خواهشي را كه منتهي است بسوي آنكه منع
ميكني از امري كه كرده است آنرا رسول خدا قال فلما رأى ذلك علي اهل بهما جميعا گفت سعيد بن مسيب پس چون ديد علي و مواضع
راي او را تا احرام بست بهر دو يكبار پوشيده نماند كه آنچه از فعل آنحضرت ثابت شده جمع است ميان حج و عمره و متعه ميان
فرموده كه سوق هدي كرده بود ... از فعل ... آنچه بعد از ... الفت درين وقت علي رضي الله عنه
كرد يعني جمع در قران ميان حج و عمره بود و اين فعل علي رضي الله عنه جمع كرد ميان حج و عمره مخالف راي عثمان رضي الله عنه كرد
كه منع متعه بود و نقشا سابقا در حديث سيوم همين باب كه بروايت محمد بن بشار مذكور است و آنجا گفته كه خلاف ايشان در جمع و متعه

دست ... حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا وهيب بن خالد قال حدثنا ايوب بن تميمة عن ابي قلابة قال جاءنا مالك بن الحويرث في مسجدنا هذا فقال اني لاصلي بكم وما اريد الصلوة ... پس گفت مالك تحقيق من ميگزارم نماز را ... گفت ابو قلابه ... قال اصلي كيف رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي ... پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم ... فقلت لابي قلابة ... حدثنا ... كان شيخ ... وكان الشيخ يجلس اذا رفع راسه من السجدة قبل ان ينهض ... باب اهل العلم والفضل احق بالامامة ... ميان ...

... الحمد ...

هر دو بوده است رای علی بن ابی طالب بر خلاف رای عثمان بن عفان جمع کرد و تحقیق تطبیق هر دو رای مذکور شد مالحج بر طرف این ترد و میکند **باب** من لبّی بالحج وسمّاه در حکم کسی که تلبیه کند حج و نام گیرد تلبیه جهت **حدثنا** مسدد قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب قال سمعت مجاهدا یقول حدثنا جابر بن عبد الله قال قدمنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن نقول لبیک اللهم لبیک بالحج فامرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم فجعلناها عمرة گفت جابر قدوم آوردیم با پیغمبر خدا و ما میگفتیم تلبیه لبیک بالحج پس فرمود ما را آنحضرت و گردانیدیم آنرا عمره یعنی با آنکه از اول تعیین احرام حج کرده بودیم آنرا عمره ساختیم **باب** التمتع على عهد النبي صلى الله عليه وسلم در بیان تمتع کردن در زمان آنحضرت میکردند **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا همام عن قتادة قال حدثني مطرف عن عمران قال تمتعنا على عهد النبي صلى الله عليه وسلم فنزل القرآن گفت تمتع کردیم در زمان آنحضرت و نزول یافت قرآن در جواز قال الله تعالى فمن تمتع بالعمرة الى الحج الآیة و آنحضرت صلعم زیاده کرده که نازل نشده در قرآن در تحریم آن و نهی نکرده تا آنکه وفات یافت آنحضرت یعنی منسوخ هم نشد قال رجل برأيه ما شاء گفت مردی برای خود هرچه خواست کنایت است از عمر بن خطاب رضی الله عنه زیرا که او از منع کرده است و عثمان رای او موافق رای عمر فتاده و پوشیده نماند که قرآن ناطق بر جواز تمتع است و منع عمر مر حرام نبوده بلاحظه تشویه بهای که در حج و تمتع میکنند افراد را بهتر دانسته بر مردم گفته است و روی رضی الله عنه میدانست که حکم آنحضرت بتمتع برای رفع اعتقاد فاسد اهل جاهلیت بود که عمره را در اشهر حج بدترین گناهان میدانستند و این رفع بجز اباحت و جواز حاصل نبوده و اباحت تصریح و اقع شده و تا آخر این حدیث بقول **باب** قول الله تعالى ذلك لمن لم يكن اهله حاضري المسجد الحرام در تفسیر فرموده خدا که این آیت و قال ابو كامل فضيل بن حسين البصري حدثنا ابو معشر البراء قال حدثنا عثمان بن غياث عن عكرمة عن ابن عباس انه سئل عن متعة الحج تحقیق پرسیده شد ابن عباس از متعه حج فقال اهل المهاجرون والانصار وازواج النبي صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع واهللنا گفت احرام بستند مهاجران و انصار و زنان پیغمبر و ما احرام بستیم فلما قدمنا مكة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اجعلوا اهلالكم بالحج عمرة الا من قلد الهدي پس هرگاه آمدیم مکه را فرمود بگردانید احرام خود را که حج بود عمره را مگر کسی که سوق هدی کرده و قلاده بسته آنرا طفنا بالبيت وبالصفا والمروة واتينا النساء ولبسنا الثياب طواف کردیم بخانه کعبه و سعی کردیم بصفا و مروه و آمدیم و نزدیکی کردیم بزنان و پوشیدیم جامها را که ممنوع بود در احرام وقال من قلد الهدي فانه لا يحل له حتى يبلغ الهدي محله و فرمود کسی که تقلید کرده هدی را پس تحقیق روا نیست مر او را بر آمدن از احرام تا آنکه برسد هدی بجای خود ثم امرنا عشية التروية ان نهل بالحج پس فرمود شبانگاه روز ترویه که احرام بندیم برای حج فاذا فرغنا من المناسك جئنا فطفنا بالبيت وبالصفا والمروة فقد تم حجنا پس وقتیکه فارغ شدیم از مناسک حج آمدیم پس طواف کردیم بخانه کعبه و بصفا و مروه پس تحقیق تمام شد حج ما وعلينا الهدي كما قال الله عز وجل فما استيسر من الهدي و لازم بر ما هدی چنانچه فرمود خدای عز و جل پس هرچه میسر باشد از هدی بر آنکه فمن لم يجد فصيام ثلثة ايام في الحج وسبعة اذا رجعتم الى امصاركم پس کسیکه نیافت چیزی از هدی پس ده روز روزه بگیرد سه روز در ایام حج بعد از احرام و پیش از روز آمدن عرفات و هفت روز دیگر وقتیکه رجوع کنند بسوی دیار خود و این تفسیر کرده است ابن عباس الشاة تجزي روایت از بکی فجمعوا نسكين في عام بين الحج والعمرة پس جمع کردند دو عبادت را در یک سال میان حج و عمره فان الله انزله في كتابه وسنه نبيه صلى الله عليه وسلم واباحه للناس غير اهل مكة پس تحقیق خدا فرستاده است جمع میان حج و عمره در کتاب

الجزء الثالث شيخ الاسلام كتاب الاذان

فان كانوا في القرى وهم رؤساهم جمع لهم بعينی اگر در آن کسانی که بسنت نقلا وعملا مراعات شد پس برای اتباع آن سنت گذاشته باشد بین اتباع آنها اشیا ... زمان پس بخاری که باشد قرائت و علم مراتب پس بنابر اعتبار علم اقدم باشد با آنکه مذکور شد بلند تر ابو **حدثنا** اسحق بن نصر ... است و نام جد او ابراهیم است قال حدثنا حسين بن علي بن الوليد الجعفي الكوفي ... عن زائدة بن قدامة عن عبد الملك بن عمير اللخمي قاضي كوفه ... فقال حدثني ابو بردة عن ابي موسى الاشعري قال مرض النبي صلى الله عليه واله وسلم فاشتد مرضه فقال بیمار شد آنحضرت پس سخت شد بیماری وی پس فرمود در آن هنگام مروا ابا بكر فليصل بالناس بگوئید ابابکر را که امامت کند مردم را قالت عائشة انه رجل رقيق اذا قام مقامك لم يستطع ان يصلي بالناس گفت عائشه تحقیق ابوبکر مردی نرم دل است چون بایستد بجای تو نمی تواند نماز گذارد مردم را از غلبه گریه که از رقت باشد قال مري ابا بكر فليصل بالناس فرمود ثانیا بعائشه بگو ابابکر را که تا نماز گذارد مردم را فعادت پس باز کرد عائشه عذر سابق فقال مري ابا بكر فليصل بالناس بار سوم امر کرد بر این کلمه فانكن صواحب يوسف پس تحقیق شما زنان از جنس مصاحبات یوسف ... و اصرار خود اگرچه ... شایسته ... اگرچه آن عنوان ... همچنین بود که عائشه رضی الله عنها ... و خوف ... که صدیق در این مقام ... خوانند ... مردم ... دل ... فاتاه الرسول ... فصلى بالناس في حياة النبي ... مردم ... روایت ... در حیات پیغمبر صلى الله عليه وسلم ...

عزر خود را آنجا که گفت فمن تمتع بالعمرة الى الحج والعمرة و مشروع کرده پیغمبر را و الماحت کرده است برای دم است تیسیر و روزه در متوطن مکه را قال الله ذلك لمن لم يكن اهله حاضري المسجد الحرام مورد عدا و این تمتع برکسی راست که نباشد اهل او حاضر مسجد حرام اهل مواقیت و حرم
واشهر الحج التي ذكر الله في كتابه یا ماهای حج که ذکر کرده است خدا در کتاب خود الحج اشهر معلومات شوال و ذو القعدة و ذو الحجة فمن تمتع في هذه الاشهر فعليه دم او صوم یس کسی که تمتع کند درین ماهها برروی دم است یعنی ذبح یا روزه والرفث الجماع والفسوق المعاصي والجدال المراء تفسیر کرده است ابن عباس الفاظی را که درین آیه واقع شده که مراد از رفث جماع است و در لغت بمعنی فحش از کلام نیز آمده و فسوق جمع فسق است بمعنی معصیت و جدال مرا است یعنی جنگ باب الاغتسال عند دخول مكة در بیان مسنون بودن غسل نزد در آمدن مکه اگرچه حائض و نفسا باشد و مستثنی کرده اند حنفیه کسی را که از مکه برآید و احرام از راه نزدیک بندد چنانکه تنعیم است و غسل کند برای احرام غسل دیگر او را برای دخول مکه نیست مگر آنکه از میقات آمده دور کند یا از غسل باید کرد حدثنا يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا ابن علية قال اخبرنا ايوب عن نافع قال كان ابن عمر اذا دخل ادنى الحرم
گفت نافع بود ابن عمر وقتی که در آمدی نزدیک زمین حرم امسک عن التلبية ثم يبيت بذي طوى ثم يصلي به الصبح ويغتسل کردی از تلبیه پس شب کردی بموضع ذی طوی پس نماز گذاردی با آنجا نماز صبح و غسل کردی ویحدث ان نبي الله صلى الله عليه وسلم كان يفعل ذلك و میگفت ابن عمر که پیغمبر خدا میکرد این همه را یعنی غسل را باب دخول مكة نهارا او ليلا در بیان در آمدن مکه روز یا شب مگر وقت شب یا روز دستدیر که مذکور است بعین بیان در آمدن صبح است و ظاهر احادیث در آمدن شب است شرط و مسافة اصحاب السنن آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عمرة جعرانه شب در آمده بود حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن عبيد الله قال حدثني نافع عن ابن عمر قال بات النبي صلى الله عليه وسلم بذي طوى حتى اصبح ثم دخل مكة وكان ابن عمر يفعله گفت ابن عمر شب گذرانید پیغمبر بذی طوی تا آنکه صبح کرد پس در آمد مکه را نافع گوید بود ابن عمر میکرد این را متابعت آنحضرت در این حدیث غسل مذکور نشد چون مقصود تعیین در آمدن روز بود اقتصار بر آن کرده است باب من اين يدخل مكة در بیان آنکه از کدام راه میدرآید مکه را
حدثنا ابراهيم بن المنذر قال حدثني معن قال حدثني مالك عن نافع عن ابن عمر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يدخل مكة من الثنية العليا ويخرج من الثنية السفلى بود آنحضرت میدرآمد مکه را از جانب ثنیه بلند که بطحا است و از آنجا تا حجون مقبره مکه است آنرا ثنیه علیا گویند و بیرون می آمد از ثنیه پایان که پایان مکه است نزدیک باب شبیکه است باب من اين يخرج من مكة در بیان آنکه از کجا بیرون می آید از مکه
حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن عبيد الله عن نافع عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل مكة من كداء من الثنية العليا التي بالبطحاء در آمد آنحضرت از جانب کداء که از ثنیه علیا است که بطحا است کداء بفتح کاف و دال مهمله ممدود کوهی است نزدیک مکه و کدی بضم مقصور کوهی دیگر است مقابل آن نزدیک بمکه و در اکثر روایات مقصور بصیغه تصغیر آمده اول جانب اعلی مکه است و ثانی جانب اسفل کذا صحح في الفتح و قسطلانی در ضبط این دو اسم اقوال مختلف نقل کرده است وخرج من الثنية السفلى و بیرون آمد از جانب ثنیه سفلی یعنی از یک راه در آمد و از راه دیگر که مقابل آنست برآمد حدثنا الحميدي ومحمد بن المثنى قالا حدثنا سفيان بن عيينة عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم لما جاء الى مكة دخل من اعلاها وخرج من اسفلها روایت از عائشه که پیغمبر خدا رحمت کند خدا بروی هرگاه آمد مکه را در آمد از جانب اعلای مکه و بیرون آمد از جانب پایان آن حدثنا محمود قال حدثنا ابو اسامة قال حدثنا هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل عام الفتح من كداء وخرج من كدا من اعلى مكة در آمد آنحضرت سال فتح از جانب کداء و بیرون آمد از جانب کدی من اعلى مکه از جانب بلندی که ظاهر آنست که این کلام متعلق بخرج باشد

جای نماز خود اینجا قرات و تکبیرات حرم را بلند کرده یعنی عمر فليصل بالناس پس بر او امر کرد که نماز کند مردم را قالت عائشة فقلت لحفصة گفت عائشه پس گفتم حفصه را که بگو آنحضرت را که ان ابا بكر اذا قام في مقامك لم يسمع الناس من البكاء فمر عمر فليصل بالناس ففعلت حفصة پس کرد حفصه آنچه را که گفته بود فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله عليه وآله وسلم مه انكن لانتن صواحب يوسف یعنی بازمان ازین کلام انکن لانتن صواحب یوسف بتحقیق شما زنان مرا اند همچو صواحب یوسف این مبالغه است در تنزیل ایشان بمنزله صواحب یوسف مروا ابا بكر فليصل بالناس فقالت حفصة لعائشة ما كنت لاصيب منك خيرا پس گفت حفصه عائشه را نبودم که بیابم از تو خیری پس در آخر این کلام حفصه در معاودت اعتذار بابای عائشه بار سیوم اتفاق افتاد که موجب عتاب آنحضرت بود و باز کرد در ابواب آن و آنحضرت عتاب نیز برای عائشه در قصه مغافیر چنانکه در تفسیر سوره تحریم حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني انس بن مالك الانصاري وكان تبع النبي صلى الله عليه وآله وسلم وخدمه وصحبه ان ابا بكر كان يصلي لهم في وجع النبي صلى الله عليه وآله وسلم الذي توفي فيه حتى اذا كان يوم الاثنين وهم صفوف في الصلاة فكشف النبي صلى الله عليه وآله وسلم ستر الحجرة ينظر الينا ... وهو قائم كان وجهه ورقة مصحف ... ثم تبسم يضحك ... والاتفاق ...

وازاحادیث سابقه معلوم شد که در آمدن از جانب بلند بود و برآمدن از جانب اسفل که کدی بجانب پایان است کرمانی در توجیه این تکلف گفته که سال فتح مکر دخول و خروج هر دو از جانب اعلا بود و آنچه در احادیث سبق ذکر یافته در حجة الوداع است بعضی گفته اند که من اعلا مکه متعلق بدخل است و خرج من کدی جمله حالیه است در میان توجیه اول که مبنی بر تخصیص خروج بسال فتح است خلاف متبادر از سیاق کلام مولف است و ثانی نیز خالی از تکلف نیست حدثنا احمد قال حدثنا ابن وهب قال اخبرنی عمرو عن هشام عن عروة عن ابیه عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل عام الفتح من کداء من اعلی مکة آمد آن حضرت سال فتح از کوه کدا از جانب اعلای مکه قال هشام وکان عروة یدخل علی کلتیهما من کداء و کدی واکثر ما یدخل من کدی وکانت اقربهما الی منزله و بود عروه بن الزبیر که می درآمد از هر دو راه کدا و کدی و بیشتر در آمد از کدی بود و بود این کدا نزدیکترین هر دو کوه بسوی منزل عروه حدثنا عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا حاتم عن هشام عن عروة قال دخل النبی صلی الله علیه وسلم عام الفتح من کداء من اعلا مکة وکان عروة اکثر ما یدخل من کدی وکان اقربهما الی منزله حدثنا موسی قال حدثنا وهیب قال حدثنا هشام عن ابیه قال دخل النبی صلی الله علیه وسلم عام الفتح من کداء وکان عروة یدخل منهما کلیهما و بود عروه که میدر آمد از هر دو جانب واکثر ما یدخل من کدا اقربهما الی منزله و بیشتر در آمد و بود از کدا که جانب اسفل است نزدیکتر بمنزل او قال ابو عبد الله کداء و کدی موضعان گفت ابو عبد الله مولف که هر و کدی نام دو جای است باب فضل مکة وبنیانها در بیان فضیلت مکه و عمارتهای آن وقوله تعالی واذ جعلنا البیت مثابة للناس وامنا واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و وقتی که گردانیدیم خانه کعبه را جای ثواب مردم و امن بگیرید از مقام ابراهیم جای نماز وعهدنا الی ابراهیم واسمعیل ان طهرا بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود و عهد کردیم ما بسوی ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام این را که پاک دارید خانه مرا از بتان و نجاست و از آنچه که نه لایق آنست و خالص دارید برای طواف کنندگان و ایستادگان و رکوع کنندگان که ساجدند یعنی نماز گذاران الی قوله انک انت التواب الرحیم این آیت تا قول خدا انک انت التواب الرحیم که مجموع چهار آیات است در شان بیت و در بعضی نسخ چهار آیت منقول نیست در کتاب حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا ابو عاصم قال اخبرنی ابن جریج قال اخبرنی عمرو بن دینار قال سمعت جابر بن عبد الله قال لما بنیت الکعبة ذهب النبی صلی الله علیه وسلم وعباس ینقلان الحجارة گفت جابر وقتی که بنا کرده شد کعبه رفت آنحضرت و عباس که می بردند سنگها را بر دوش خود فقال العباس للنبی صلی الله علیه وسلم اجعل ازارک علی رقبتک پس گفت عباس مر پیغمبر خدا را بگردان ازار خود را بر گردن تا با آسانی برداری سنگها را در ایام جاهلیت کشف عورت متعارف بود پای برهنه نزد آنحضرت بگفته عباس ازار را بر دوش گرفت فخر الی الارض وطمحت عیناه الی السماء پس بیهوش افتاد آن حضرت بر زمین و دوخته ماند هر دو چشم او بسوی آسمان و نگاه میکرد باسمان در بعضی روایت آمده هر گاه افتاد آنحضرت بر زمین بغل در گرفت عباس و پرسید چه حال داری پس خبر داد آنحضرت که ندا آمد از آسمان که به بند بر خود ازار خود را ای محمد آن حضرت از حال بر زمین افتاد فقال ارنی ازاری فشده علیه پس فرمود بنما و بده مرا ازار مرا پس بست آنرا آنحضرت بر خود یا عباس بست بر آنحضرت و در بعضی روایات آمده که فرشته از آسمان آمد و بست ازار آنحضرت را و بعد از آن هرگز کسی آنحضرت را برهنه ندیده است چنانکه عائشه گفته است ما رایت منه و ما رای منی حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن محمد بن ابی بکر اخبر عبد الله بن عمر عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لها عبد الله بن محمد بن ابی بکر خبر داد ابن عمر را از عایشه زوجه پیغمبر خدا که رسول خدا فرمود عایشه را الم تری ان قومک لما بنوا الکعبة اقتصروا عن قواعد ابراهیم

الجزء الثالث شیخ الاسلام کتاب الاذان

و در باب الوفات بآنحضرت شرح حدثنا ابو معمر عبد الله بن عمرو منقری قال حدثنا عبد الوارث بن سعید قال حدثنا عبد العزیز بن صهیب عن انس قال لم یخرج النبی صلی الله علیه وآله وسلم ثلاثا گفت انس بر نیامد آنحضرت سه روز در ایام شدت مرض فاقیمت الصلوة پس قایم کرده شد نماز فذهب ابو بکر یتقدم پس رفت ابو بکر که پیش ایستد در مقام امام حسب امر فقال نبی الله صلی الله علیه وآله وسلم بالحجاب فرفعه پس فرمود پیغمبر خدا بر داشتن پرده و در حجره پس برداشت آن را دست دیگری ای آنحضرت پرده را بر داشت و ظاهر اول است فلما وضح وجه النبی پس هرگاه ظاهر شد بر داشتن پرده روی مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ما راینا منظرا کان اعجب الینا من وجه النبی صلی الله علیه و دیدار که بوده باشد خوشتر و خوبتر بسوی ما از روی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم حین وضح لنا وقتیکه پیدا گشت برای ما فاوما النبی پس اشارت کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیده الی ابی بکر ان یتقدم بدست خود بسوی ابی بکر که پیش رود و بعد از آنکه پس باز گشته بود ابو بکر از مقام امام بوقت خروج آنحضرت و انکی

آنانی یعنی کہ تحقیق قوم تو کہ بنا کردند کعبہ را آوردند بنا سال پیش از بعثت آنحضرت [illegible] کوتاہی کردند از بنیادی کہ ابراہیم علیہ السلام کردہ
ہم رسول الرحمن [illegible] فقلت یا رسول اللہ الا تردہا علی [illegible]
بر قواعد ابراہیم قال لولا حدثان قومك بالكفر لفعلت فرمود اگر نبودی نزدیکی عہد قوم تو بکفر [illegible]
ایشان قربت [illegible] فعل [illegible] حدثان بکسر حا [illegible] سکون دال [illegible]
لئن کانت عائشة سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت عبد اللہ [illegible]
از پیغمبر خدا [illegible] حدیث عائشہ [illegible]
حالیست کہ [illegible] ما اری رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ترك استلام [illegible]
اللذین یلیان الحجر [illegible]
لم يتمم على قواعد ابراهيم مگر بجہت آنکہ خانہ کعبہ تمام کردہ نشدہ است بر قواعد ابراہیم [illegible]
رکن [illegible]
بودہ [illegible] قول عبد اللہ برای تاکید حدیث عائشہ است حدثنا مسدد قال حدثنا ابو الاحوص قال حدثنا اشعث
عن الاسود بن يزيد عن عائشة قالت سألت النبي صلى الله عليه وسلم عن الجدر [illegible]
آیا از خانہ کعبہ است [illegible]
از بیت است قلت فما لهم لم يدخلوه في البيت [illegible]
النفقة [illegible]
[illegible]

الجزء الثالث شيخ الاسلام كتاب الاذان

[illegible]

پس رسید می باین بنا بنای ابراهیم علیه السلام فذلك الذي حمل ابن الزبير على هدمه پس این بود باعث شدن ابن زبیر بر انداختن او و بنا کردن بر اساس ابراهیم و حضرت قال يزيد وشهدت ابن الزبير حين هدمه وبناه وادخل فيه من الحجر گفت یزید حاضر شدم ابن زبیر را هنگامی که بر انداخت خانه را و بنا کرد و در آورد در خانه از حجر و دیدم اساس ابراهیم حجارة كاسنمة الابل یعنی بنیاد ابراهیم را سنگها مانند کوهان شتر قال جرير فقلت له این موضعه قال اریکه گفت جریر پس گفتم یزید را کجاست جای بنیاد ابراهیم قال اریکه الآن فدخلت معه الحجر گفت می نمایم ترا آنجا حالا پس در آمدم با او در حجر فاشار الى مكان فقال ههنا پس اشارت کرد یزید بسوی مکانی و گفت اینجاست قال جرير فحزرت من الحجر ستة اذرع او نحوها گفت جریر پس اندازه کردم از حجر شش دست یا مانند آن حزر بمعنی تقدیم رای على الرای یعنی اندازه کردن

باب فضل الحرم در بیان فضیلت زمین حرم وقوله تعالى انما امرت ان اعبد رب هذه البلدة الذى حرمها وله كل شئ و بیان فرموده خدا امر کرده شده ام که بپرستم پروردگار این بلده که حرام کرده است آن بلده را و ملک او راست همه چیز وامرت ان اكون من المسلمين و مامور شده ام من اینکه باشم از جمله مسلمانان وقوله اولم نمكن لهم حرما آمنا يجبى اليه ثمرات كل شئ رزقا من لدنا ولكن اكثرهم لا يعلمون و در بیان فرموده خدا آیا جای نداده ایم مر ایشان را حرمی که با امن دهنده است از قتل و غارت آورده می شود و گرد کرده می شود بسوی او میوه های هر چیز در حالی که رزق است از جانب من و لیکن با این حال بسیاری ازین مردم کفار نمیدانند و از جهل که دارند شکر نمیکنند این نعمتها را که مخصوص شده اند بآن حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا جرير بن عبد الحميد عن منصور عن مجاهد عن طاوس عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم فتح مكة ان هذا البلد حرمه الله لا يعضد شوكه ولا ينفر صيده ولا يلتقط لقطته الا من عرفها فرمود آن حضرت روز فتح مکه بتحقیق این شهر حرام کرده است آنرا خدا بریده نشود خار آن و گریزانده نشود شکار آن و برندارد مال افتاده آنرا مگر کسی که تعریف و تشهیر کند آنرا

باب توريث دور مكة وبيعها وشرائها در بیان جواز وارث ساختن خانهای مکه و فروختن و خریدن آن وان الناس في المسجد الحرام سواء خاصة و آنکه مردم در مسجد حرام برابر اند خصوص مسجد در سایر اماکن مراد مسجد و مواضع مناسک حج است یعنی مسجد حرام ملک کسی نیست تا در اماکن دیگری رسد لقوله تعالى ان الذين كفروا ويصدون عن سبيل الله والمسجد الحرام الذى جعلناه للناس سواء العاكف فيه والباد دلیل آورده بر مدعای خود بقول الله سبحانه آنکسانیکه کافر شدند و مانع میشوند مردم را از راه خدا و از مسجد حرامی که گردانیده ایم آنرا برای مردم برابر است در آن نشیننده و مسافر جواب ان محذوف است ملاقات جواب تسرط بر آن که نیست ومن يرد فيه بالحاد بظلم نذقه من عذاب اليم و کسی که میخواهد در وی مرادی مائل کرده بالحاد از ظلم است می چشانیم او را از عذاب درد ناک است قال ابو عبد الله البادى الطارى معكوفا محبوسا مولف تفسیر بعضی الفاظ که در آیت مذکور است کرده بادی بمعنی طاری است و طاری مسافر است و معکوف که در آیتی دیگر والهدی معکوفا ان یبلغ محله واقع شده بمعنی محبوس است حدثنا اصبغ قال اخبرني ابن وهب عن يونس عن ابن شهاب عن علي بن الحسين عن عمرو بن عثمان عن اسامة بن زيد انه قال يا رسول الله اين تنزل في دارك بمكة گفت اسامه در فتح ای رسول خدا کجا نزول خواهی کرد آیا در سرای خود که مکه است فقال وهل ترك عقيل من رباع او دور پس فرمود آیا گذاشته است عقیل از منزلها و سراها که السبب است باشک ربع بکسر را جمع ربع و دور جمع دار یعنی گفت آنکه این سرا که اشارت بآن نموده مال هاشم بن عبد مناف بود پس از عبد المطلب بپسران او قسمت کرده داد و از جمله آن حصه عبد الله پدر آن حضرت رسید آن حق آن حضرت بود و همه را آن متصرف شده است وكان عقيل ورث ابا طالب هو وطالب و عقیل وارث شده بود ابو طالب را او و برادر او طالب ولم يرثه جعفر ولا علي شيئا

الجزء الثالث شیخ الاسلام کتاب الاذان

فی نسخة حفظ مولانا نور محقق از بخاری فجاء بلال فاذا ابو بکر یؤم الناس پس سرید بلال پس ناگاه ابو بکر امامت میکند مردم را پس ابو بکر استاخر پس چون دید ابو بکر آن حضرت را خواست که پس آید فاشار اليه ان مكانك پس اشارت کرد آنحضرت بسوی ابو بکر که باش آنجا که هستی مجلس رسول الله پس نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم حذاء ابی بکر الی جنبه برابر ابی بکر که نماز میکرد او سوی پهلوی وی فکان ابو بکر یصلی بصلوة رسول الله پس بود ابو بکر که نماز میکرد به تبعیت نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم والناس یصلون بصلوة ابی بکر و مردم نماز میکردند به تبعیت نماز ابی بکر که برابر آنحضرت که امام نشسته بود ایستاده اگاه میکرد اعمال و اقوال آنحضرت را باب من دخل ليؤم الناس کسی که در آید بمسجد تا امامت کند مردم را بنیابت از امام همیشگی فجاء الامام الاول پس بیاید در نماز امام اول فتقدم فتاخر الاول او لم يتاخر پس باز پس شود امام داخل اول را دید یا نشود هر دو برابر است چه گل فعل در حکم عدم است جازت صلوته درست باشد نماز داخل فيه عن عائشة عن النبي در حکم مذکور روایت است از عایشه وی از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم استدلال است بر این حکم بحدیث عایشه که در باب سابق است حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابي حازم بجای سهل و از اسمع ابن دینار عن سهل بن سعد الساعدي ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ذهب الى بني عمرو بن عوف رفت آنحضرت بسوی قبیله بنی عمرو که ساکن قبا بودند و جنگ کرده در بها کرده و سنگ اندازی نموده ليصلح بينهم تا صلح دهد میان ایشان فحانت الصلوة پس وقت نماز رسید مراد نماز عصر است چنانچه در کتاب الاحکام بیاید فجاء المؤذن الى ابي بكر فقال پس آمد موذن نزد ابی بکر و گفت اتصلى للناس فاقيم آیا میگذاری نماز را برای مردم پس اقامت گویم و در روایة

لانهما كانا مسلمين وكان عقيل وطالب كافرين وارث شد مالِ ابو طالب را جعفر و علی چیزی را که این هر دو غیر مسلم شده بودند وقت فوت ابی طالب و عقیل و طالب کافر بودند ماند طالب در غزوهٔ بدر کشته شد و عقیل در سال صلح حدیبیه مسلمان شده گویا این نقل میکند که ابو طالب اکبر اولاد عبد المطلب بود و بر عادت جاهلیت که اکبر اولاد همهٔ ترکه را وارث می شد ابو طالب بر همه متصرف بود و هم چنین عقیل بعد از ابو طالب متصرف شده بود در خانهای و این معنی مخالف سیاق حدیث است چه نیست که گفته اند عقیل بعد از هجرت متصرف شده چنانکه ابو سفیان متصرف شده بود در خانهای مهاجران و عقیل مسلمان شد و آن حضرت مضای تصرفات جاهلیت کرده از راه کرم عفو فرمود برای تالیف قلوب نو مسلمانان فكان عمر بن الخطاب يقول لا يرث المؤمن الكافر پس بود عمر بن خطاب که میگفت وارث نمی شود مسلمان کافر را این قول که اینجا آورده بر ترا بوده مولف در مغازی مرفوعا آورده است قال ابن شهاب وكانوا يتأولون قول الله عز وجل گفت ابن شهاب سلف تاویل میکردند فرمودهٔ خدا را که دلالت است درین آیه بر وراثت ان الذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم وانفسهم في سبيل الله آنکسانیکه ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد نمودند بذل اموال و انفس خود برای اعلای کلمة الله والذين آووا ونصروا اولئك بعضهم اولياء بعض و آنکسانیکه جا دادند مسلمانان را یعنی انصار و یاری دادند بر قهر دشمنان آنجماعه بعض ایشان وارث بعض یعنی مهاجران و انصار را داخل از یکدیگر میراث میگرفتند تا آنکه منسوخ شد بنزول آیت واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض پوشیده نماند که مقصود ابن شهاب از ین نقل تایید قول عمر بن خطاب است که مسلمان از کافر میراث نمییابد و این معنی از تتمه آیت مذکوره که اشارت کرده است مولف بدان بقوله الآية ظاهر است آن این والذين آمنوا ولم يهاجروا ما لكم من ولايتهم من شيء حتى يهاجروا و آنکسانی که ایمان آوردند و هجرت نکرده اند نیست مر شما را از ولایت ایشان چیزی تا آنکه هجرت کنند و مسلمان شوند

باب نزول النبي صلى الله عليه وسلم مكة در بیان جای نزول آن حضرت که رحلت کنانیده ابود مکه حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال حدثني ابو سلمة ان ابا هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حين اراد قدوم مكة گفت ابو هریره فرمود رسول خدا هنگامیکه خواست قدوم و آمدن مکه را منزلنا غدا ان شاء الله بخيف بني كنانة حيث تقاسموا على الكفر جای نزول ما فردا اگر خواسته خداست بخیف قوم بنی کنانه یعنی محصب است آنجا که سوگند خورده بودند کافران بر کفر و آزار آن حضرت چون مغلوب و مخذول شدند جهت شکر نعمت بفر و شوکت اسلام آنجا نزول فرموده حدثنا الحميدي قال حدثنا الوليد قال حدثنا الاوزاعي قال حدثنا الزهري عن ابي سلمة عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من الغد يوم النحر وهو بمنى گفت ابو هریره فرمود رسول خدا که فردا روز نحر که سیوم روزی جهاست و حال آنکه آن حضرت در منا بود نحن نازلون غدا بخيف بني كنانة ما این نزول کننده ایم فردا بموضع خیف بنی کنانه این مقوله قول است حيث تقاسموا على الكفر يعني بذلك المحصب آنجا که سوگند خوردند بر کفر میخواهد با ین خیف موضع محصب را وذلك ان قريشا وكنانة تحالفت على بني هاشم وبني عبد المطلب وبني المطلب و این ثابت است که تحقیق قریش و کنانه هم عهد و پیمان بسته سوگند خورده بر اولاد هاشم و اولاد عبد المطلب یا اولاد مطلب شک راویست ان لا يناكحوهم ولا يبايعوهم آن که مناکحت نکنند و خرید و فروخت ننمایند یعنی با هاشم و غیرهم حتى يسلموا اليهم النبي صلى الله عليه وسلم تا آنکه سپارند و بدهند ایشان آن حضرت را وقال سلامة عن عقيل ويحيى بن الضحاك عن الاوزاعي وگفت سلامت از عقیل و یحیی بن ضحاک از اوزاعی اخبرنا ابن شهاب گفت اوزاعی خبر داد ما را ابن شهاب

الجزء الثالث شیخ الاسلام کتاب الاذان

وحال آنکه مردم در نماز ند فتخلص پس گذشت از میان صفها حتى وقف في الصف تا آنکه استاد در صف اول فصفق الناس پس دست بر دست زدند مردم چنانکه آواز آمد ابو بکر را از آمدن آنحضرت آگاه کنند وكان ابو بكر لا يلتفت في صلوته و بود ابو بکر که التفات نمیکرد در نماز خود از غایت حضور و استغراق و ثبوت علی نهی از آن نزد وی فلما اكثر الناس التصفيق التفت پس چون بسیار کردند مردم دستک زدن را التفات کرد ابو بکر فرای رسول الله پس دید ابو بکر رسول خدا را صلى الله عليه وآله وسلم فاشار اليه رسول الله پس اشارت کرد با ابو بکر آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم ان امكث مكانك ثابت باش بجای خود فرفع ابو بكر يديه پس برداشت ابو بکر هر دو دست خود را فحمد الله على ما امره به رسول الله پس ثنا و شکر گفت خدا را برای آنکه امر کرد بآن پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم من ذلك از نعمت تقرر امامت و توقیر ثم استاخر ابو بكر حتى استوى في الصف پس تاخیر نمود ابو بکر بر بر دو پا خود تا آنکه استاد در صف و تقدم رسول الله و پیش رفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم فصلى پس نماز گذارد فلما

وقالا بني هاشم وبني المطلب وگفتند سلامت ويحيى بني هاشم وبني المطلب قال ابو عبد الله بني المطلب اشبه گفت مولف ابو عبد الله بني المطلب شبيه تر است تبع و اب زاكه عبد المطلب پسر هاشم است پس اولاد عبد المطلب اولاد هاشم است مقابلت آن ندارد و مقابل بني هاشم بني مطلب اند **باب** قوله تعالى واذ قال ابراهيم رب اجعل هذا البلد آمنا يعني كه گفت ابراهيم عليه السلام اي پروردگار بگردان اين شهر را ايمني بخش واجنبني وبني ان نعبد الاصنام و دور دار مرا و فرزندان مرا اينكه عبادت كنيم بتان را الى قوله لعلهم يشكرون تا آيت انيست رب انهن اضللن كثيرا من الناس اي پروردگار اين بتان گمراه كردند بسياري از مردم را فمن تبعني فانه مني پس كسيكه متابعت كند مرا در اختيار دين اسلام پس تحقيق از منست ومن عصاني فانك غفور رحيم وكسي كه نافرماني كند مرا در ارتكاب افعال معصيت پس تحقيق تو بخشنده و رحمت كننده بعد از توبه وانابت الى آخره در اين باب حديثي نياورده بسببي كه گذشته شده است **باب** قول الله تعالى جعل الله الكعبة البيت الحرام قياما للناس فرموده خداي برتر گردانيده است خدا كعبه را كه بيت الحرام است برای قيام مردم و قوت ايشان در دنيا و آخرت كه پناه مي جويد در وي ترسناك و ايمن مي باشد در وي ضعيف وتجارت ميروند و قصد حج مي آيند والشهر الحرام والهدي والقلائد گردانيده است اين امور ذلك لتعلموا ان الله يعلم ما في السموات وما في الارض وان الله بكل شيء عليم و اين گردانيدن آنها براي آنست كه بدانيد كه خدا ميداند هر چيز را كه در آسمانهاست و هر چيزي كه در زمين است و تحقيق خدا به هر چيز داناست يعني او احكام مصالحها است در وضع احكام از جلب منافع و دفع مفاسد **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا زياد بن سعد عن الزهري عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يخرب الكعبة ذو السويقتين من الحبشة فرمود خراب ميكند كعبه را نزديك قيامت صاحب ساقهاي خورد از قوم حبشيان سويق تصغير ساق است گويند حبشيان بحسب خلقت ساقهاي تنك ميباشد يا آنكه مراد كمينه ها و ضعفاي ايشانست **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة **ح** وحدثني محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا محمد بن ابي حفصة عن الزهري عن عروة عن عائشة قالت كانوا يصومون عاشوراء قبل ان يفرض رمضان وكان يوما تستر فيه الكعبة گفت عائشه بودند مسلمانان كه روزه ميداشتند روز عاشورا پيش از آنكه فرض كرده شود روزه ماه رمضان و بود آن روز كه پوشيده مي شد در آن كعبه از جهت تعظيم اين روز متبرك و همين جزء حديث مناسب ترجمه است فلما فرض الله رمضان قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من شاء ان يصومه فليصمه ومن شاء ان يتركه فليتركه پس وقتي كه فرض كرد خدا روزه رمضان فرمود آن حضرت كسي كه خواهد روزه عاشورا پس روزه گيرد و كسي كه خواهد ترك كند گو ترك بكند ظاهر اين كلام آنست كه روزه عاشورا قبل از فرضيت رمضان واجب بوده است و بعد از اين وجوب برطرف شده و مسنون مانده **حدثنا** احمد بن حفص قال حدثنا ابي قال حدثنا ابراهيم عن الحجاج بن حجاج عن قتادة عن عبد الله بن ابي عتبة عن ابي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ليحجن البيت وليعتمرن بعد خروج ياجوج وماجوج هر آئينه قصد كرده مي شود خانه كعبه براي حج و عمره كرده مي شود پس از برآمدن قوم ياجوج و ماجوج نزديك قيامت يعني عبادت در وقت ترس و ظلم خواهد بود با ياجوج و ماجوج دو نام قومي است از بني آدم قال ابو عبد الله سمع قتادة عبد الله وعبد الله ابا سعيد گفت مولف شنيده است قتاده و عبد الله را و شنيده عبد الله ابا سعيد خدري را تابعه ابان وعمران عن قتادة و متابعت كرده است عبد الله بن ابي عتبة ابان بن يزيد العطار و عمران قطان از قتاده بهمين لفظ حديث مذكور وقال عبد الله

از پيش آنحضرت كه در اصل پسر ابي قحافه بيش پيشتر ديگر نعمتي و كرامتي كه حاصل شد بطفيل آنحضرت است و طفيلي تابع باشد فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم پس فرمود آنحضرت بمردم مالي رأيتكم اكثرتم التصفيق چيست مرا كه ديدم شما را كه بسيار كرديد تصفيق را من نابه شيء في صلاته فليسبح كسيكه حادث شود او را چيزي در نماز وي كه مي بايد اعلام كرد بدان امام يا اعلام كرد غير را كه ايكس در نماز است چنانكه بخواند او را كسي يا اذن طلبد و در آيد يا بخواهد كه از پيش وي گذرد و منع نمايد كه اينكس نماز ميخواند پس بايد كه سبحان الله گويد فانه اذا سبح التفت اليه زيرا كه تحقيق چون تسبيح گويد التفات كرده شود بسوي وي و تنبيه ميكرد و لي حاجت نيست بر هم زدن وانما التصفيق للنساء و نيست دست بر هم زدن مگر براي زنان كه آواز آنها حكم عورت دارد و مفهوم از حديث جواز نماز است در صورتيكه حاضر شود امام راتب بعد از آنكه شروع كرد نائب نماز را بجماعت پس اقتدا كند نائب با امام راتب و در اين نماز بي آنكه قطع كند نماز را و باطل نشود ديگري از آن نماز هيچكس از علما دعوي كرده ابن عبد البر كه آن از خصائص آنحضرت است و اجماع است بر عدم جواز مر غير آنحضرت را صلى الله عليه وآله وسلم و نقض كرده اند دعوي اجماع را بثبوت خلاف چه مشهور و صحيح نزد شافعيه جواز است پس گفتاري خلاف في الاجماع سابق است كه پيش از شافعيه بوده و خرق اجماع باطل و نيست بعد از آنحضرت هيچكس را فضل بحدي كه واجب باشد تقدم او و تاخير ديگران از وي **باب** اذا استووا في القراءة فليؤمهم اكبرهم چون برابر باشند حاضران نماز در قراءت قرآن پس بايد كه امامت كند ايشان را بزرگترين ايشان در سال اين ترجمه باترجمه اهل العلم والفضل احق بالامامة مناسبت دارد بآنكه بعد استواء بعلم امتياز بقراءت است از سائر وجوه تميز براي امامت و بعد از آن

عن سعید عن قتادة لا تقوم الساعة حتى لا يحج البيت وگفت عبد الرحمن از شعبه از قتاده این لفظ که گفته شد یعنی قیامت قائم نشود تا آنکه قصد کرده نشود خانه کعبه یعنی لا تقوم الساعة حتى لا يحج البيت اکثر است یعنی در روایت عبارت اول که صحیح است اکثر روات این روایت نموده‌اند

باب کسوة الکعبة

در بیان حکم تعرف پوشش خانه کعبه یا کعبه عظمه را از روی تغیر لباس می‌پوشانند یا اول کسی که کسوت کعبه کرد آن تبع حمیری است و در قصه گویند این کسوت کردن پیشتر از اسلام هم یکسان بود و در تاریخ ابن ابی شیبه آمده که اول کسی که کسوت کرد عدنان بن اُدّ بود و گفته‌اند اول کسی که دیبا پوشانید عبد الله بن زبیر بود و در تاریخ ابن اسحاق از زینت آن آمده که در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم لباس کعبه از حرم بود در روایت کرده واقدی گوید چیزی که در زمان جاهلیت بود و آن حضرت از جاهای آن کرد و عمر بن خطاب و عثمان بن عفان آن برداشت آن حضرت از پارچه قباطی کرد و حجاج دیبا پوشانید و علی بن ابی طالب از جهت شاغل چنان ای مانعها فرصت آن نیافت که کسوت پوشاند معاویه بن ابی سفیان کسوت کرد از دیبا و قباطی به جهت روز عاشورا دیبای نو و در آخر رمضان قباطی و چون نوبت مامون رسید دیبای سرخ هشتم تاریخ ذی الحجه سوم حج بود گرفت از قباطی غره رجب و دیبای سپید بست و هفتم رمضان تا زمان متوکل عباسی همین طور لباس معمول بود و ناصر عباسی دیبای سیاه کرد یعنی مردم گفته‌اند که لباس سیاه گفته شد لباس سیاه لباس اند و هست اشارت میکند که کعبه بر مردم مرگ گرفته و باشند اندکی است نقل کل ذلک القسطلانی

حدثنا عبد الله بن عبد الوهاب حدثنا خالد بن الحارث قال حدثنا سفيان قال حدثنا واصل الاحدب عن ابی وائل قال جئت الی شیبة ح گفت ابو وائل آمدم بسوی شیبه وحدثنا قبیصة قال حدثنا سفیان عن واصل عن ابی وائل قال جلست مع شیبة علی الکرسی فی الکعبة گفت ابو وائل نشستم با شیبه حجبی در کعبه بر کرسی یعنی حدیث را از قبیصه از سفیان حدیث آورده و در اول به واسطه بود فقال لقد جلس هذا المجلس عمر پس گفت شیبه تحقیق نشسته بود در اینجا عمر بن خطاب رضی الله عنه فقال لقد هممت ان لا ادع فیها صفراء ولا بیضاء الا قسمتها پس گفت عمر قصد کردم که نگذارم در کعبه زر و سفید یعنی طلا و نقره را مگر تقسیم کنم این مال به جز قصد آنست که هرچه به کعبه رسید آنرا بحنت خرج کنند و حاجیان میان یکدیگر قسمت کرده حضرت عمر رضی الله عنه خواست که آنرا بر مسلمانان قسمت کند شیبه گوید قلت ان صاحبیک لم یفعلا گفتم که دو یار تو یعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ابو بکر نکرده‌اند قال هما المرءان اقتدی بهما گفت عمر آن دو کس دو مرد کامل‌اند که اقتدا میکنم به ایشان یعنی جو رسید نکردند من هم نمیکنم آن حضرت و فتح مکه داشت این اموال برجان صوم رجعت بعداوت و عدم حاجت اگرچه قریب بعد کثرت بود قسمت میکردند ازین سبب مالداران پرهیز معلوم شد که قسمت آن روا است چنانکه انتهای و میر بخیاران پیغمبر علیه السلام روا بود و ابن زبیر ساخت آنرا قطعی این حدیث ترجمه کرده‌اند که دلالت برعج لباس را حکم سوال دارند است چنانکه شنیدن هموار جایز بود و هست تصرف در لباس نیز روا باشد از تقریر صاحب ترجمه ظاهر میشود که حمل کرده است معنی ترجمه را بر جواز لباس پوشاندن و تطبیق آن گفته که همیشه به تعظیم کعبه مردم سعی میکنند و این بدایا و در آن این مراد بوده است پس لباس کردن نیز روا مثل تفخیم آنست پس ما همچنان رعایت آن نمیکنیم و گویا این روایات کند لباس آن حضرت و صحابه کرام منقول نیست و وقت ترجمه نابت نشد و هست که استدلال این حدیث کرده و احسان کرده تصرف در لباس کعبه بیع و مانند آن روایت شافعیه گویند که روا نیست به بیان چیزی از پرده‌های کعبه که بیرون نکلی نگرده و شمار و میان او در آن نسخت اگر کسی این نصر نماکر و باشد واجب است و آن بعضی از مالکیه گفته‌اند که این معنی برده جست است و بعضی از مالکیه گویند که مستحسن است خریدن پرده کعبه گویند که بهای آن داخل بیت المال باید کرد و اقوال

الجزء الثالث شیخ الاسلام کتاب الاذان

عن مالك بن الحويرث قال قدمنا على النبي گفت ابن حویرث قدوم آوردیم در سیحی از قوم خود بر پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم ونحن شببة متقاربون یعنی جوانان بودیم فلبثنا عنده نحوا من عشرين ليلة ماندیم نزد آنحضرت مانند بیست شب تخمینا وكان النبي صلى الله عليه وآله وسلم رحيما وبود آنحضرت مهربان کریم پس فقال لو رجعتم الى بلادكم پس فرمود اگر برگردید به سوی شهرهای خود که از آنجا آمده‌اید پس برسید فعلمتموهم به اهالی آن شهرها احکام دینی که آموخته‌اید در مدت اقامت درین شهر چنانکه ذکر فرمود مروهم فليصلوا صلوة كذا في حين كذا امر کنید ایشان را که بگذارند نماز چنین در وقت چنین و صلوة كذا في حين كذا و در بعض نسخ فاذا حضرت الصلوة فليؤذن لكم احدكم و چون حاضر شود وقت نماز پس گو که اذان گوید شما را یکی از شما وليؤمكم اكبركم و گو که امامت کند شما را کلان‌تر شما یا برای آن که این جوانان در علم و قرات برابر بودند و یکجا آموخته بودند پس اعتبار به سن ایشان شد

باب اذا زار الامام قوما فامهم

چون آید امام وقت قومی را پس امامت کند ایشان را و در بعضی نسخ سو ما کنند دیو مهمر دیو مهمر حال چنین کسی زیارت کند قومی را پس باید امامت کند ایشان را و امامت کنید ایشان را مردی از ایشان و امام وقت قائم مقام اوست که اولی و احق تقدم است مانند یا مراد درینجا ذکر صورتی است که امام وقت را اذن امامت کند یعنی باذن امام وقت یا صاحب خانه حدثنا معاذ بن اسد قال ابو عبد الله مروزی کاتب عبد الله بن مبارک گفت خبر داد ما را عبد الله

متعلقه درین باب بسیار است **باب** هدم الکعبة دریان انداختن بنای کعبه در آخر زمان قالت عائشة قال النبی صلی الله علیه وسلم یغزو جیش الکعبة فیخسف بهم گفت عائشه فرمود پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا برو ی کارزار میکند لشکر ایل کعبه را پس خسف کرده می شود همه ایشان انشوی اشعر این بعض حدیثی است که موصول ورا وایل بیوع آورده تمامش نیست که کارزار میکند لشکر کعبه را آنگه می باشند بیابانکه بیابانی است میان مکه و مدینه خسف کرده میشود باول و آخر ایشان پس برانگیخته میشوند حشر کرده میشوند بنیتهای ایشان آنگه نیکان بنیکی و بدان ببدی **حدثنا** عمرو بن علی قال حدثنا یحیی بن سعید قال حدثنا عبید الله بن الاخنس قال حدثنی ابن ابی ملیکة عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کانی به اسود افحج در فتح الباری گوید این مبین است در جمیع روایات این حدیث از ابن عباس و ظاهر آنست که اینجا چیزی حذف کرده اند و محتمل که آن محذوف این باشد که از طریق ابی العالیه از علی آمده استکثروا من الطواف بهذا البیت قبل ان یحال بینکم و بینه فکانی برجل اصمع ... آنست که احتیاج بانیه تقدیر کلام نیست و ضمیر به راجع است بقالع که از لفظها فهم میشود و معنی آنکه دیدنا گوییا من مینگرم بآنکس که سیاه است و دور است میان هر دو ران او یقلعها حجرا حجرا که میکند کعبه را و سنگ سنگ جدا میکند اسود و افحج تواند که منصوب باشند بنا بر حالیت یا عال یا بتقدیر اعنی و مرفوع بود بتقدیر مبتدا ای هو اسود و جمله حالیه باشد **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن یونس عن ابن شهاب عن سعید ابن المسیب ان ابا هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یخرب الکعبة ذو السویقتین من الحبشة خراب میکند کعبه را تنگ ساقها از حبشه **باب** ما ذکر فی الحجر الاسود چیزی که ذکر کرده شده است در حق حجر اسود **حدثنا** محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان عن الاعمش عن ابراهیم عن عابس بن ربیعة عن عمر انه جاء الی الحجر فقبله بتحقیق عمر بن خطاب آمد بسوی حجر اسود پس بوسه داد او را فقال انی اعلم انک حجر لا تضر و لا تنفع پس گفت میدانم که تو سنگی ضرر نمیرسانی و سود نمیدهی یعنی ترا بذات تو قدرت آن نیست که از تو نفعی یا ضرری رسد اگرچه بامتثال امر شرع ثوابی دارد و بوسه دادن تو مقصود عمر ازین قول که در موسم بر ملا گفته آن تواند بود که چون مشرکان بت پرستی در ذهن خود گرفته بودند و نومسلمان قریب العهد بودند بآن اظهار این معنی کرد تا توهم نکنند که این توجه بحجر بود هم از آن قبیل باشد ولولا انی رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبلک ما قبلتک پس اگر نبودی که من دیده ام پیغمبر خدا را که بوسه میداد ترا بوسه نمیدادم درین حدیث تنبیه است بر تسلیم حکم الهی و ترک طلب علت آن و حسن اتباع نبی در آنچه ظاهر نباشد ما را وجه آن نوشیده نماند که حاکم درین حدیث زیاده کرده است که چون علی بن ابی طالب از عمر این را شنید گفت یا امیر المؤمنین ضرر و نفع میکند اگر تفسیر کتاب میدانستی میگفتی اخذ من میگفتم چون حق سبحانه از ذریت آدم عهد گرفت و نوشت میثاق را بر کاغذی و درین سنگ نهاد و این سنگ روز قیامت برانگیزد بحالی که او را دو چشم و زبان و لبها خواهد بود و گواهی میدهد مر آنکس را که بعهد معهود وفا کرده است پس این سنگ امین خدا است پس عمر گفت پناه میبرم بخدا که زنده باشم در قومی که تو نباشی ای ابو الحسن و هم حاکم گوید که این حدیث بر شرط شیخین نیست و منقول است از ابن شیبه در آخر مسند ابی بکر رضی الله عنه که آمد آن حضرت صلی الله علیه وسلم و ایستاد نزد حجر اسود و گفت انی اعلم انک حجر لا تضر و لا تنفع ثم قبله پس حج کرد ابو بکر و استاد نزد حجر و گفت چیزی را که گفت و پیغمبر خدا گفت اگر نبودی که دیدم پیغمبر خدا بوسه داد ترا بوسه نمیدادم بعد از آن عمر آمد نزد حجر اسود و گفت آنچه ابو بکر گفته بود و اگر این روایت ثابت شود معلوم شد که حاکم نقل کرده باطل خواهد بود و ازین جهت ذهبی گفته که مقصود از عهدی

الجزء الثالث شرح الاسلام | کتاب الاذان

با ایشان باقتدا پس او تشهد سلم و سلمنا پس تر سلام داد آنحضرت از نماز و سلام دادیم **باب** انما جعل الامام لیؤتم به جز این نیست که گردانیده شده امام در نماز برای آنکه اتباع کرده شود و پیروی ورا عمال او و گزارده شود با وی آنچنانکه وی گزارد و مگر آنچه دلالت کند دلیل شرعی بر جواز خلاف در آن چنانکه گفت وصلی النبی صلی الله علیه وسلم فی مرضه الذی توفی فیه بالناس و هو جالس و نماز گزارد آنحضرت در مرض خود که وفات یافت در آن با مردم بجالی که نشسته بود و مردم ایستاده بودند و ایشان را بجلوس وقال ابن مسعود اذا رفع قبل الامام یعود گفت ابن مسعود چون بردارد مقتدی سر از رکوع یا سجود پیش از برداشتن امام سر را باز رود برکوع و سجود علی الفور فیمکث بقدر ما رفع پس درنگ کند در ادای آن عمل آن قدر که سر برداشته ثم یتبع الامام پس تبعیت کند امام را و سر بردارد و سر بعد از آنکه بردارد وقال الحسن فیمن یرکع مع الامام رکعتین ولا یقدر علی السجود و گفت حسن بصری در حق کسی که بگزارد با امام دو رکعت و قادر نبود بر سجده از کثرت ازدحام و نتوان یسجد للرکعة الاخرة سجدتین سجده کند برای رکعت اخیره وقتی که فارغ شود امام از نماز و سجده ثم یقضی الرکعة الاولی بسجودها پس تر قضا کند رکعت اولی را با سجود آن بجهت فوت سجده در آن رکعت و فیمن نسی سجدة حتی قام یسجد و گفته است حسن بصری در حق کسی که فراموش کرد سجده را از رکعت تا آنکه استاد برکعت دیگر سجده کند و باز آید از قیام که بی ترتیب کرده و آن را معدوم شمار **حدثنا** احمد بن یونس نسبت است بجد و نام پدر عبد الله است تمیمی یربوعی قال حدثنا زائدة بن قدامة بکری عن موسی بن ابی عائشة همدانی عن عبید الله

كما افادوا این حدیث احتجاج از آنکه معاینه قول پیغمبر خدا شنیده والله اعلم کذا فی القسطلانی **باب اغلاق البیت** و یصلی ای نواحی البیت شاء دربیان بستن در کعبه و نماز گذاردن داخل کعبه در هر جانب که خواهد **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا اللیث عن ابن شهاب عن سالم عن ابیه انه قال دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم البیت واسامة بن زید وبلال وعثمان بن طلحة گفت ابن عمر درآمد پیغمبر خدا بکعبه با اسامه و بلال و عثمان صاحب کلید خانه کعبه فاغلقوا علیهم الباب پس بستند بر خود در کعبه را فلما فتحوا کنت اول من ولج پس هرگاه که کشادند در را بودم من نخستین کسی که درآمد فلقیت بلالا فسألته هل صلی فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم پس ملاقات کردم بلال را پس پرسیدم او را آیا نماز گذارد در آن پیغمبر خدا قال نعم بین العمودین الیمانیین گفت آری نماز گذارد درمیان دو ستون یمنی نوشیده نماند که آنچه واقع شده از آن حضرت میان این دو ستون دلالت بر تعیین ندارد و آن را دلیل ساختن برآنکه هرجا که خواهد نماز گذارد یعنی هرگاه در ترجمه باب واقع است ویصلی فی ای نواحی البیت تمام نیست بود جواب گفتن که تعیین این موضع از آن حضرت بقصد نبود تمام تکلف است چه ابن عمر میگوید که نماز گذارد آنجا که آن حضرت گذارده بود چنانکه از ابن عمر در حدیث لاحق مذکور است **باب** الصلوة فی الکعبة در جواز گذاردن نماز درون کعبه فرض و نفل چنانکه حنفیه بآن رفته اند و شافعیه نیز آن شده و منقول از ابن عباس که نماز درون کعبه مطلقا روا نیست و مشهور از مذهب مالکیه جواز سنت است نه فرض گفته اند که موجب استقبال بعض کعبه است و مراد استقبال آن نیست که محمول است بر استقبال کلی و این احادیث صحیحه موجب بطلان آنست و استقبال چنانکه در فرض معتبر است همچنان در نفل است بی تفاوت پس تجویز یکی بی دیگری روا نبود **حدثنا** احمد بن محمد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا موسی بن عقبة عن نافع عن ابن عمر انه کان اذا دخل الکعبة مشی قبل الوجه حین یدخل البیت نافع روایت میکند از ابن عمر که تحقیق بود ابن عمر وقتی که در آمدی کعبه را میرفت پیش روی خود هنگامی که میدرآمد این خانه پیش روی است و یجعل الباب قبل الظهر و میگردانید در را بجانب پشت یمشی حتی یکون بینه وبین الجدار الذی قبل وجهه قریب من ثلث اذرع میرفت تا آنجا که می بود میان ابن عمر و میان دیواری که پیش روی او بودی نزدیک بسه دست مسافت فیصلی پس نماز میگذارد آنجا یتوخی المکان الذی اخبره بلال فیقصد سوی جایی را که خبر داده او را بلال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی فیه که تحقیق پیغمبر خدا نماز گذارده بود در آنجا ولیس علی احدنا بأس ان یصلی فی ای نواحی البیت شاء و نیست بر هیچیکی باکی اینکه نماز گذارد در هر جانب که خواهد وقتی که در بسته باشد ظاهر آنست که این هم کلام نافع است **باب** من لم یدخل الکعبة دربیان روا بودن عمل کسی که درنیامده درون کعبه را انکه از مناسک حج نیست وکان ابن عمر یحج کثیرا ولا یدخل و بود ابن عمر که حج میکرد بسیار و درنمی آمد کعبه را **حدثنا** مسدد قال حدثنا خالد بن عبد الله قال حدثنا اسمعیل بن ابی خالد عن عبد الله بن ابی اوفی قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه وسلم فطاف بالبیت گفت ابن ابی اوفی عمره کرد پیغمبر خدا پس طواف کرد کعبه را وصلی خلف المقام رکعتین ومعه من یستره من الناس و نماز گذارد آن حضرت پس مقام ابراهیم دو رکعت و با آن حضرت کسی بود که میپوشید او را از مردم یعنی پیش آن حضرت ستره بود فقال له رجل ادخل رسول الله صلی الله علیه وسلم الکعبة قال لا پس گفت ابن ابی اوفی را مردی آیا درآمد آن حضرت کعبه را گفت نی **باب** من کبر فی نواحی الکعبة کسی که تکبیر گوید در اطراف درون کعبه **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ایوب قال حدثنا عکرمة عن ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما قدم ابی ان یدخل البیت وفیه الآلهة گفت ابن عباس تحقیق پیغمبر ...

فهمید یعنی آیا نماز گذارد مردم تعنب بکسر میم و سکون قاف وفتح ضاد معجمه ظرفی است بزرگ که در آن شویند جامه گفت عائشه فقعدت پس نشست کرد پیغمبر در آن ظرف فاغتسل پس غسل کرد فذهب لینوء پس رفت ونمعنی ونمود که برخیزد بکوشش و مشقت فاغمی علیه پس بیهوش گشت شد یعنی برکتی و بیهوش شدو آن حالتی است شبیه بخواب بلکه طاری آن برانبیا جایز بخلاف جنون که زوال عقل است ثم افاق فقال پس بهوش آمد و فرمود اصلی الناس آیا نماز گذارد مردم قلنا لا هم ینتظرونک گفتیم نه ایشان انتظار میبرند ترا یا رسول الله قال ضعوا لی ماء فی المخضب فرمود بنهید برای من آب در لگن قالت ففعلنا فاغتسل گفت عائشه پس کردیم پس نشست آنحضرت بعد از آن پس غسل کرد ثم ذهب لینوء بفتح نون وسکون واو در آخر همزه فاغمی علیه ثم افاق فقال اصلی الناس قلت لا هم ینتظرونک یا رسول الله قال ضعوا لی ماء فی المخضب فقعد فاغتسل ثم ذهب لینوء فاغمی علیه ثم افاق فقال اصلی الناس قلنا لا هم ینتظرونک یا رسول الله والناس عکوف فی المسجد ینتظرون النبی و مردم نشسته بودند در مسجد انتظار می بردند پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم لصلوة العشاء الآخرة برای نماز عشاء الیسین یعنی عشاء اخیره از جهت احتراز از نماز مغرب که آن نیز گاهی عشاء گفته شد فارسل النبی صلی الله علیه وآله وسلم الی ابی بکر بان یصلی بالناس پس فرستاد آنحضرت کسی را بسوی ابی بکر با آنکه نماز گذارد با مردم و امامت کند فاتاه الرسول پس آمد ابی بکر را فرستاده آنحضرت فقال ان رسول الله پس گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یامرک ان تصلی بالناس میفرماید ترا که بگذاری نماز را با مردم فقال ابو بکر وکان رجلا رقیقا پس گفت ابو بکر و حال آنکه بود وی مردی نرم دل یا عمر صل بالناس ای عمر تو بگذار نماز را با مردم حمل کرد پیام شریف را بر تعظیم از اکرامت لوی نه بر الزام و وجوب فقال له عمر انت احق بذلک پس گفت عمر تو سزاوارتری بدان فصلی ابو بکر تلک الایام پس گذارد ابو بکر نماز را با مردم در آن ایام بیماری ثم ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم وجد من نفسه خفة پس آنحضرت یافت در ذات خود تخفیف از شدت بیماری فخرج یهادی بین

رحمت كناد خدا برومی وقتی که قدوم آورد اکرد اشکه آیا کعبه را و حال آنکه درومی آلهه باطل بود فامر بها فاخرجت پس فرمود بیرون آوردن آنها پس برآورده شدند فاخرجوا صورة ابراهیم واسمعیل فی ایدیهما الازلام پس برآوردند صورت ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام بحالی که در دستهای ایشان چوبهای فال است ازلام جمع زلم است بفتح زای و سکون لام و آن چوبهاست که از تیر تراشیده بر یکی می نویسند افعل و بر دیگری لا تفعل و بر دیگری چیزی نمی نویسند و وقتی که سفری و کاری میخواهند اختیار کنند آنها را می انداختند اگر چوبی که بر وی افعل است بر آمد آن کار میکنند و اگر چوبی که بر وی لا تفعل نوشته اند برآید نمیکنند و اگر چوبی که بر وی چیزی ننوشته اند بدست آمد باز می اندازند تا از آن دو چوب نوشته بدست آید فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم قاتلهم الله اما والله قد علموا انهما لم یستقسما بها قط پس فرمود پیغمبر خدا بکشد خدا ایشان را سوگند خدا بتحقیق دانستند که ابراهیم و اسماعیل طلب قسمت نکرده اند بازلام و این عمل از ایشان هرگز نیامده فدخل البیت فکبر فی نواحیه ولم یصل فیه پس در آمد آن حضرت خانه کعبه را پس تکبیر گفت در اطراف خانه و نماز نکرد و امام در بعضی روایات اما اثبات الف بعد از میم حرفی است که برای استفتاح کلام میکنند مؤلف رح باین حدیث همین تکبیر گفتن فرا گرفت و چون در حدیث بلال نماز گذاردن بثبوت پیوسته و مثبت راجح است بر نافی مسلک نمود بنماز کردن و چون تکبیر گفتن در حدیث بلال نبود حجت گرفت درین حکم بروایت ابن عباس **باب** کیف کان بدء الرمل چگونه بود ابتدای مشروعیت حکم رمل در طواف رمل بفتح را و سکون میم بمعنی شتابی و تنگ است بازو یکی کامها قسطلانی گوید بمعنی جستن و دویدن نیست و صراح گفته رمل بتحتین پویه و دویدن و در هدایه گفته در شرع رمل جنبانیدن دوشهاست در رفتن چنانکه پهلوان خرامان رود در صف جنگ

حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد هو ابن زید عن ایوب عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم واصحابه گفت ابن عباس قدوم ارزانی داشت پیغمبر خدا و یاران او فقال المشرکون انه یقدم علیکم وفد وهنهم حمی یثرب پس گفتند مشرکان مکه بیکدیگر قدوم می ارند بر شما جمعی و حال آنکه بتحقیق سست کرده است ایشان را تب مدینه یثرب نام مدینه مشهوره است در جاهلیت این نام میخواندند پیش از ورود آن حضرت در آن مقام هوای آن تب ها را تحریق داشت فامرهم النبی صلی الله علیه وسلم ان یرملوا الاشواط الثلثة پس فرمود آن حضرت صحابه را که رمل کنند و تقلید نمایند بر رغم کفار در سه طواف نخستین از هفت طواف و آن خبر شود ان یمشوا ما بین الرکنین و سلم آورده و چون کافران این حال را دیدند گفتند که ما میدیدیم که اینها سست شده باشند اینها خود جلد تر شده اند و اضطباع نیز شود بسنت یعنی بر آمده کساء مر او طواف کعبه است و این حکم نزد حنفیه باقی هست الا آن اگرچه سبب آن باقی نماند گفته اند بقای حکم مغنی است از بقای سبب و در آنجا که ضرری ندارد و قسطلانی میگوید این منسوخ شده است بحج بی که خواند آمده و اسماء والد بمشوا ما بین الرکنین و امنگیرا در روز میان هر دو رکن ولم یمنعه ان یامرهم ان یرملوا الاشواط کلها الا الابقاء علیهم و منع نکرد آن حضرت از نکه بفرماید ایشان را که رمل کنند همه طوافهای هفت را مگر مهربانی بر ایشان الابقاء بمعنی رفق و شفقت است **باب** استلام الحجر الاسود حین یقدم مکة اول ما یطوف ویرمل ثلثا بوسیدن حجر اسود را بدست یا بلب هنگامی که قدوم می آرد کسی بمکه در نخستین طواف و رمل میکند سه بار در سه طواف **حدثنا** اصبغ قال اخبرنا ابن وهب عن یونس عن ابن شهاب عن سالم عن ابیه قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم حین یقدم مکة اذا استلم الرکن الاسود اول ما یطوف گفت ابن عمر

پس اشارت کرد بسوی وی آنحضرت که بر نشود قال اجلسانی الی جنبه فرمود مرا بنشانید هر دو مرد بپهلوی من فاجلساه الی جنب ابی بکر پس نشاندند او را بپهلوی ابی بکر قال فجعل ابو بکر یصلی وهو یاتم بصلوة النبی پس گشت ابو بکر که میگذارد نماز بجا آنکه اقتدا میکرد بنماز پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم والناس بصلوة ابی بکر و مردم اقتدا میکردند بنماز ابی بکر یعنی نماز و را که ایستاده بود دیده و تکبیر او را شنیده مطابق آن بجا می آوردند والنبی بجا آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم قاعد نشسته است قال عبید الله راوی حدیث از عائشه فدخلت علی عبد الله بن عباس پس در آمدم بر ابن عباس فقلت له پس گفتم او را الا اعرض علیک ما حدثتنی عائشة عن مرض النبی قال گفت هاتِ گفت ابن عباس بیار در آن حدیث را فعرضت علیه حدیثها پس عرض کردم بر ابن عباس حدیث عائشه را فما انکر منه شیئا غیر انه قال اسمت لک الرجل الذی کان مع العباس قلت لا قال هو علی گفت ابن عباس آیا نام برد عائشه برای تو آن مرد را که بود با عباس تکیه دهنده آنحضرت گفتم نه قال هو علی گفت آن مرد علی است رضی الله عنهم در حدیث جواز است قاعد است که معذور باشد قایم و جز آن را و مشهور از مالک روایت علی ای از محمد بن حسن بر خلاف آنست و میگویند این مخصوص با آنحضرت ... مستقلانی گفته بتحقیق امامت کرده ... جمعی از صحابه بعد از آن حضرت که از ایشان است اسید بن حضیر و جابر و قیس بن قهد و انس بن مالک ... و اسانید ایشان باین صحیح اند بلکه دعوی کرده ابن حبان و غیر وی اجماع صحابه بر صحت امامت قاعد ابن عربی ... ثابت نمی شود **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ام المومنین انها قالت صلی رسول الله تحقیق گفت عائشه نماز گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فی بیته وهو شاک در خانه خود بحالی که آنحضرت بیمار بود ... قیام ... نداشت فصلی جالسا پس نماز گذارد نشسته و صلی وراءه قوم قیاما ... جمعی که حاضر بودند برای عیادت ... فاشار الیهم ان اجلسوا پس اشارت کرد بایشان که بنشینید

در سال دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که چون قدوم می آمد در مکه اول چیزی که ابتدا میکرد طواف بود بعد از آن طواف عمره سعی
تحقیق فضائح معلوم است غرض آنست که سعی نوعی از دویدن یعنی دویدن هموار است در سه طواف از هفت طواف **باب** الرمل فی الحج والعمرة
تعجیل کردن در حج و عمره **حدثنا** محمد قال حدثنا سریج بن النعمان حدثنا فلیح عن نافع عن ابن عمر قال سعی النبی صلی الله علیه وسلم ثلاثة
اشواط ومشی اربعة فی الحج والعمرة گفت ابن عمر سعی کرد یعنی رمل نمود پیغمبر خدا در سه شوط و به آهسته رفت در چهار شوط در حج و عمره وتابعه
لیث قال حدثنی کثیر بن فرقد عن نافع عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم متابعت کرده است سریج را لیث بن سعد در روایت این حدیث ذکر
گفت حدیث کرد مرا کثیر بن فرقد از نافع از ابن عمر از آنحضرت رسالت پناه **حدثنا** سعید بن ابی مریم قال اخبرنا محمد
بن جعفر قال اخبرنی زید بن اسلم عن ابیه ان عمر بن الخطاب قال للرکن اما والله انی لاعلم انک حجر لا تضر ولا
تنفع ولولا انی رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم استلمک ما استلمتک فاستلمه گفت عمر
بن الخطاب مر حجر اسود را گفت خدا را آگاه باشید میدانم که تو سنگی هستی نه ضرری میرسانی و نه نفعی میرسانی و اگر نه دیدم پیغمبر خدا را که
بوسه داده است ترا بوسه نمیدادم ترا بعد از این قول بوسه داد آنرا ثم قال ما لنا وللرمل انما کنا رایینا به المشرکین وقد اهلکهم الله
پس گفت عمر چیست مرا و رمل را نبودیم ما که رمل میکردیم مگر برای آنکه نمودیم آنرا به مشرکان تحقیق هلاک گردانید خدا آنها را ثم قال شیئ صنعه
رسول الله صلی الله علیه وسلم فلا نحب ان نترکه بعد از این قول گفت چیزی است که کرده است آنرا پیغمبر خدا پس دوست نداریم
ترک آنرا **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن عبید الله عن نافع عن ابن عمر قال ما ترکت استلام هذین الرکنین فی شدة
ولا رخاء منذ رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یستلمهما گفت ابن عمر ترک نکردم من بوسه این دو رکن یمانی را در اوقات
سختی و آسانی از وقتی که دیدم پیغمبر خدا را که بوسه میداد این هر دو رکن را قلت لنافع اکان ابن عمر یمشی بین الرکنین گفت
عبید الله گفتم مر نافع را آیا بود ابن عمر که مشی میکرد و آهسته میرفت میان این دو رکن و رمل میکرد در غیر آنها قال انما کان یمشی
لیکون ایسر لاستلامه گفت نافع که میرفت به آهستگی برای آنکه باشد آسان تر برای بوسه دادن آن یعنی رفق میکرد تا خود را قوت

باب استلام الرکن بالمحجن بوسه دادن و سودن رکن حجر اسود را بمحجن بکسر میم و سکون حاء مهمله و
فتح جیم آخر نون چوبی کج که در سر او دارد مانند چوگان **حدثنا** احمد بن صالح ویحیی بن سلیمان قالا حدثنا ابن وهب قال اخبرنی یونس عن ابن شهاب عن عبید الله عن ابن عباس قال طاف النبی صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع علی
بعیر یستلم الرکن بمحجن گفت ابن عباس طواف کرد پیغمبر خدا در حج وداع بر شتری بوسه میداد حجر اسود را بچوب کج
دست سلم زیاده کرده است از حدیث ابی الطفیل و بوسه داد چوب را این است مذهب شافعی و احمد تابعه الدراوردی عن ابن
اخی الزهری عن عمه متابعت کرده است یونس را دراوردی از برادر زاده زهری از زهری و حنفیه نقل کرده اند که گر بوسه طلب میسر نشود
هر دو دست را بر حجر نهد و بوسه دهد دست را اگر از کثرت مردم این هم دست ندهد بمانند عصائی بر آن نهاده بوسه دهد و اگر آن هم میسر
نشود هر دو دست را بردارد تا بنا گوش و باطن دستها را جانب حجر کرده اشارتی بر آن کند گویا بر آن نهاده و بوسه دهد **باب**
من لم یستلم الا الرکنین الیمانیین حکم کسی که بوسه نداد مگر دو رکن یمانی که حجر اسود و آنچه پیوسته باوست نه دو رکن دیگر را که
شامیین اند **وقال** محمد بن بکر اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی عمرو بن دینار عن ابی الشعثاء انه قال ومن یتقی شیئا من البیت
تحقیق ابو الشعثاء گفت بطریق استفهام انکاری کیست که پرهیز میکند و دوری میگزیند چیزی را از کعبه یعنی باید که پرهیز نکند و تمام
ارکان را استلام کند و کان معاویة یستلم الارکان و بود معاویه بوسه میداد هر چهار رکن را فقال له ابن عباس انه

الجزء الثالث تیسیر القاری | کتاب الاذان

اجمعون **حدثنا** عبد الله بن یوسف
قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن انس
بن مالک ان رسول الله تحقیق پیغمبر خدا صلی
الله علیه وآله وسلم رکب فرسا فصرع عنه
سوار شد اسپی را پس افگنده شد از پشت اسپ بر زمین
و این بجهت ضرورت بود که امثال آن از آن حضرت واقع میشد
که بر این بیان تا جواز نحو تقدیم صبر بر جا نهاده الایمن
پس خراشیده شد جانب راست وی و در روایتی از انس نزد
اسماعیلی از جابر نزد ابی داود و ابن خزیمه آنست که پای
مبارک از جا رفته بود و این منافات ندارد
بروایت کتاب تواند که هر دو واقع شده باشد و مناسب
است بعدم توانستن قیام را گفت فصلی صلوة من
الصلوات وهو قاعد پس گزارد نمازی از نمازها
بجای آنکه نشسته بود فصلینا وراءه قعودا پس
گزاردیم عقب آنحضرت نشسته یا آنحضرت که نشسته بود
از آنکه اقتدا کرده بودیم بقیام چنانچه در حدیث است
و محتمل که نماز نشسته بود چنانچه در روایت جابر که صحابه دو بار
میامدند پس نماز گزاردند آنحضرت ایشان بر دو بار
و بیان کردند که اول نفل بود و مقرر داشت ایشان را بر
قیام و حال آنکه خود نشسته اند و دوم فرض و شروع کرده بودند
ودر آن ایستاده پس اشارت کرد که بنشینید فلما انصرف
قال پس چون برگشت از نماز فرمود انما جعل
الامام لیؤتم به فاذا صلی قائما فصلوا قیاما
واذا رکع فارکعوا واذا رفع فارفعوا واذا
قال سمع الله لمن حمده فقولوا ربنا و
لک الحمد واذا صلی جالسا فصلوا جلوسا
اجمعون قال ابو عبد الله گفت مؤلف قال
الحمیدی گفته است حمیدی شیخ مؤلف است
قوله قول آنحضرت که فرمود واذا صلی جالسا
فصلوا جلوسا هو فی مرضه القدیم در
بیماری قدیم آنحضرت بود که عارض شده و سقوط از پشت
اسپ بود ثم صلی بعد ذلک النبی پس گزارد
بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم جالسا
نشسته والناس خلفه قیاما و مردم عقب وی
ایستاده بودند چنانکه واقع شد در مرض الموت لم یامرهم
بالقعود و امر نکرد ایشان را بنشستن و انما یؤخذ
بالآخر فالآخر من فعل النبی

لا یستلم هذین الرکنین پس گفت معاویه ابن عباس را تحقیق شان نیست که بوسه دهیم یا ان این دو رکن شامیین را از آنکه کعبه را از این طرف بر قواعد ابراهیم علیه السلام بنا کرده اند پس رکنهای اصلی نباشند فقال انه لیس شیء من البیت مهجوراً پس گفت معاویه ابن عباس نیست چیزی از بیت متروک عجب که آن احادیث که عائشه و غیر او روایت کرده اند بمعاویه رسیده است و بنا بر اعتقاد سابق بوده است یا آنکه گفته بنا بر آنکه چیزی از بیت ترک کنند و این بر آن رفته که بالفعل رکن کعبه است و در بوسه آن رکن اگر اصلی نباشد مخذوری نمیدیده والله تعالی اعلم وکان ابن الزبیر یستلمهن کلهن و بود ابن زبیر که بوسه میداد همه رکنها را باب حدثنا ابو الولید قال حدثنا اللیث عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابیه قال لم ار النبی صلی الله علیه وسلم یستلم من البیت الا الرکنین الیمانیین گفت ابن عمر ندیدم پیغمبر خدا را که بوسه دهد از بیت الله مگر دو رکن یمانی را

باب تقبیل الحجر در بیان بوسه دادن حجر اسود را حدثنا احمد بن سنان قال حدثنا یزید بن هارون قال اخبرنا ورقاء قال اخبرنا زید بن اسلم عن ابیه قال رایت عمر ابن الخطاب قبل الحجر وقال لولا انی رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم قبلک ما قبلتک گفت اسلم دیدم عمر بن خطاب را بوسه داد حجر اسود را و گفت اگر نبودی که بتحقیق دیده ام پیغمبر خدا را که بوسه داد ترا بوسه نمیدادم ترا حدثنا مسدد قال حدثنا حماد بن زید عن الزبیر بن عربی قال سأل رجل ابن عمر عن استلام الحجر فقال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یستلمه ویقبله گفت زبیر بن عربی پرسید مردی ابن عمر را از بوسه دادن حجر اسود پس گفت ابن عمر دیده ام پیغمبر خدا را که بوسه میداد آنرا قال قال ارایت ان زحمت ارایت ان غلبت گفت آن مرد آیا دیده که اگر هجوم کرده شوم آیا دیده که اگر مغلوب شوم و نتوانم رسید بحجر یعنی میدانی نظر بر حال چگونه بوسه دهم قال اجعل ارایت بالیمن گفت ابن عمر بگذار رای خود را و عذر را بیمن چنانکه این مرد یمنی بوده است گفته اند ابن عمر دانسته بود بوسه دادن بعضا در وقت ازدحام چنانکه گفت رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یستلمه ویقبله دیده ام پیغمبر خدا را که بوسه میداد او را

قال محمد بن یوسف الفربری گفت فربری که راوی این کتابست وجدت فی کتاب ابی جعفر یافتم در کتاب ابی جعفر که کاتب مولف است قال ابو عبد الله الزبیر بن عدی کوفی گفت واین زبیر بن عربی کوفی است و زبیر بن عربی بصری است و هر دو تابعی اند مقصود فربری دست بر خطی است که در روایت زبیر بن عربی بصری است گفته اند نقل این کلام از قول او قال محمد بن یوسف الفربری ابو ذر است از بعض شیوخ خود

باب من اشار الی الرکن اذا اتی علیه در بیان حال کسی که اشاره کند بسوی رکن وقتی که بیاید بر سر آن حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا خالد عن عکرمة عن ابن عباس قال طاف النبی صلی الله علیه وسلم بالبیت علی بعیر کلما اتی علی الرکن اشار الیه بشیء طواف کرد آن حضرت بخانه کعبه بر شتر هر گاه آمد بر رکن اشارت کرد بسوی آن بچیزی و شیء عام تر است شامل است مر عصا و دست را چنانکه اشارت مستلزم وصول نیست

باب التکبیر عند الرکن تکبیر برآوردن نزد رسیدن برکن حدثنا مسدد قال حدثنا خالد بن عبد الله قال حدثنا خالد الحذاء عن عکرمة عن ابن عباس قال طاف النبی صلی الله علیه وسلم بالبیت علی بعیر کلما اتی علی الرکن اشار الیه بشیء عنده وکبر گفت ابن عباس طواف کرد آن حضرت کعبه را بر شتر هر گاه آمد بر رکن اشارت کرد بسوی آن بچیزی که نزد او بود و تکبیر برآورد تابعه ابراهیم بن طهمان عن خالد الحذاء متابعت کرده است خالد بن عبد الله را ابراهیم بن طهمان در روایت از خالد حذاء

باب من طاف بالبیت اذا قدم مکة کسی که طواف کند بخانه خدا وقتی که قدوم آرد مکه را قبل ان یرجع الی بیته پیش از آنکه باز گردد بسوی خانه خود ثم صلی رکعتین ثم خرج الی الصفا پس گذارد دو رکعت و سعی سنت طواف بیشتر برآمد بجانب کوه صفا برای سعی بین الصفا والمروة حدثنا اصبغ عن ابن وهب قال اخبرنی عمرو عن محمد بن عبد الرحمن قال ذکرت

الجزو الثالث تیسیر الاسلام | کتاب الاذان

لازم است که ماموم نیز ایستاده گذارد نماز خواه فاری گردد چیزی که مقتضی باشد نماز امام ایشان را نشسته یا گردد و حدیث مرض موت محمول بر آنست که شروع کرده بود ابوبکر صدیق نماز را و ایشان ایستاده و نماز گزارده ایشان نیز همچنان و تقریر نمود آنحضرت قیام را برای ایشان با آنکه خود آمده امام شد و نشسته گزارد و دیگر آنکه ابتدا کند امام نشسته بسبب مرضی که مرجو البرا است پس نماز گزارند پس وی نشسته چنانکه در مرض سابق که آنحضرت ابتدا کرد نماز نشسته و چون مقتدیان ایستاده گزاردند انکار کرد بر ایشان و پوشیده نیست بودن این فرق تکلف که مساعد است آنرا روایتها بر روایه دیگر از انس که اصحابی موافق جابر آورده مسبوق گشته ویکان که یکبار دیگر نماز گزارد آنحضرت درون خانه نشسته در حکم سقوط از اسپ با چند کس از صحابه که ایستاده بودند و در تقریر داشت ایشان را بر قیام

باب متی یسجد من خلف الامام کی سجده کند کسی که پس امام است وقال انس عن النبی صلی الله علیه وسلم فاذا سجد فاسجدوا و گفت است انس روایت از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پس چون سجده کند امام پس سجده کنید و سبقت و تاخیر مکنید از امام حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید القطان عن سفیان ثوری قال حدثنا ابو اسحاق عمرو بن عبد الله سبیعی قال حدثنی عبد الله بن یزید الخطمی بفتح خا و سکون جیم قال حدثنی البراء وهو غیر کذوب ظاهر آنست که این جمله اخیر کلام عبد الله بن یزید است که گفته است برای تقویت حدیث و نفس سامع ونفی صیغه مبالغه اشعار است بانکه تعریض در نقل از پیغمبر خدا از انبیاء در کذب نیامده و گرنه ساحت عزت صحابه اجل است از آنکه تزکیه کنند او را کسی یعنی حدیث کرد براء بن عازب و حال آنکه وی در وغگو نیست که دروغ بندد بر آنحضرت قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اذا قال سمع الله لمن حمده چون میگفت آنحضرت این کلمه را لم یحن بفتح یا و سکون مهمله وضم نون و کسر آن احد منا ظهره خم نمیکرد هیچ یکی از ما پشت خود را حتی یقع النبی صلی الله علیه وآله وسلم ساجدا تا آنکه می افتاد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بسجده ثم نقع سجودا بعده پس میرفتیم ما بسجده که شان بعد فرو آمدن آنحضرت بسجده حدثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان نحوه عن ابی اسحاق نحوه باب

گفت محمد بن عبد الرحمن ذکر کردم مر عروه را چیزی که گفته شد در حق قدوم آن حضرت قال فاخبرتنی عائشة گفت عروه پس خبر داد
مرا عائشه رضی الله عنها ان اول شیء بدأ به حین قدم النبي صلى الله عليه وسلم انه توضأ ثم طاف بتحقیق نخستین چیزی از افعال
حج که ابتدا کرد بدان هنگامی که قدوم آورد آن حضرت آن بود که وضو کرد و طواف کرد ثم لم تكن عمرة پس نبود عمره گویا سائل سوال
کرده بود که آن حضرت فسخ احرام حج کرده بود یا نه جواب بود که آن حضرت عمره نکرده است بر احرام حج خود ماند و بود چنانکه سیاق تعیین
معلوم شد ثم حج ابو بكر وعمر مثله پس حج کرد ابو بکر و عمر رضی الله عنهما مانند حج آن حضرت ثم حججت مع ابی الزبیر فاول شیء بدأ به
الطواف عروه میگوید پس حج کردم با پدر خود که زبیر بن عوام است پس نخستین چیزی که ابتدا کرد زبیر بدان طواف بود پس دیدم
المهاجرین والانصار یفعلونه پس دیدم جماعه مهاجران و انصار را که میکردند همچنین وقد اخبرتني امي انها اهلت هي واختها
بتحقیق خبر داد مرا مادر من که اسماء بنت ابی بکر است که احرام بستند وی و خواهر وی که عائشه صدیقه است والزبير وفلان وفلان بعمرة
واحرام بست زبیر پدر او و فلان و فلان کنایت از مردم دیگر است برای عمره فلما مسحوا الركن حلوا و هرگاه مساس کردند حجر اسود را
یعنی بعد از طواف و سعی حلق ذکر کرد و این بعد از آنکه معلوم و قریب است برآمدند از احرام گفته اند این واقعه غیر حجة الوداع است بعلت
آن حضرت از آنکه عائشه در حجة الوداع طواف نکرده بود و تیز توان گفت که این احکام به مجموع بطریق تغلیب است پس عائشه خارج باشد
از تمام طواف چنانکه وی اسماء مستثنی اند از حلق حدثنا ابراهيم بن المنذر قال حدثنا ابو ضمرة انس بن عياض قال حدثنا
موسى بن عقبة عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا طاف في الحج والعمرة اول ما يقدم بود آن حضرت
وقتی که طواف میکرد در حج یا عمره در اول حالی که قدوم آوردی سعى ثلثة اطواف ومشى اربعة تیز رفتن میفرمود در سه شوط و بهموار
رفتن در چهار شوط ثم سجد سجدتين ثم يطوف بين الصفا والمروة پس دو رکعت سنت طواف گذاردی پس از این سعی کردی میان
صفا و مروه حدثنا ابراهيم بن المنذر قال حدثنا انس بن عياض عن عبيد الله عن نافع عن عبد الله بن عمر ان النبي صلى الله
عليه وسلم كان اذا طاف الطواف الاول خب ثلثة اطواف ويمشي اربعة او بود آن حضرت هرگاه طواف میکرد طواف اول یعنی طواف قدوم
وانه كان يسعى بطن المسيل اذا طاف بين الصفا والمروة و بتحقیق آن حضرت میدوید در وادی که میان صفا و مروه است وقتی که
طواف میکرد میان صفا و مروه باب طواف النساء مع الرجال در بیان طواف کردن زنان با مردان وقال لي عمرو بن علي حدثنا ابو عاصم قال ابن
جريج اخبرنا عطاء اذ منع ابن هشام النساء الطواف مع الرجال گفت ابن جریج خبر داد مرا عطا زمانی که منع کرد ابن هشام زنان را از طواف کردن
با مردان که وقت امیر مکه ابراهیم بن هشام بن هشام بن اسماعیل است امیر بود بزمان خواهرزاده خود هشام بن عبد الملک قال كيف تمنعهن وقد طاف نساء النبي
صلى الله عليه وسلم مع الرجال گفت عطا چگونه منع میکنی زنان را و بتحقیق طواف کردند زنان پیغمبر خدا با مردان قلت ابعد الحجاب
او قبله ابن جریج گوید گفتم عطا را آیا بعد از نزول آیت حجاب است یا پیش از آن این تفریع زینب بنت جحش بود و پیش از
هجرت یا سیوم قال اي لعمري لقد ادركته بعد الحجاب گفت عطا آری سوگند بتقای من بتحقیق یافتم این معنی را بعد از حجاب
ای بکسر همزه و سکون یا حرف تصدیق است بمعنی نعم و پیش از قسم واقع شود برای ابن حاجب و این
کلام از قسم باشد برای تنبیه شد مقسم به نزد وی بمعنی رب العمری بقتح لام و عین است لغت است و در قسم عین
دو وقت قسم قلت كيف يخالطن الرجال گفتم عطا را چگونه می آمیختند ایشان با مردان و در هنگام اختلاط میکردند قال لم يكن
يخالطن الرجال گفت نبود که آمیخته شوند ایشان با مردان كانت عائشة تطوف حجرة من الرجال لا تخالطهم بود عائشه
که طواف میکرد بجانبی که میان خود و مردان پرده کرده بود یا دور از مردان بیک جانبی شده ایشان را حجره بفتح حا مهمله و زای معجمه است و بر اکثر روایت

اول غمیر پرده است و آن بمعنی ناحیه و گوشه فقالت امرأة انطلقی نستلم یا ام المؤمنین قالت انطلقی عنك وأبت پس گفت زنی پرده
که در سوی حجر اسود زمی باید مسلمانان گفت عائشه پرده برای خود و بوسه ده و باز آمد عائشه که استلام کند و دن غرض منکرات
باللیل فیطفن مع الرجال ولکنهن کن اذا مردان بودند آمدند در حالی که پوشیده شده اند بشب پس طواف میکردند با مردان ولکن اذا
دخلن البیت قمن حتی یدخلن واخرج الرجال ولیکن زنان وقتی که اراده آمدن خانه خدا میکردند می ایستادند تا هنگامی که مردان
بیرون کرده می شدند از خانه مردان وکنت آتی عائشة انا وعبید بن عمیر وهی مجاورة فی جوف ثبیر و بودم من که می آمدم نزد عائشه
من و عبید بن عمیر در حالی که عائشه مقیم بودی در میان کوه ثبیر قلت وما حجابها قال هی فی قبة ترکیة لها غشاء گفت ابن جریج
گفتم عطا را چه چیز بود پرده او آن وقت پرده عائشه گفت عائشه در آن وقت در خیمه مختصری بود که مر آن خیمه را پرده بود وما بیننا وبینها غیر ذلك
نبود میان ما و میان عائشه غیر آن پرده و در روایت عبد الرزاق ... ورأیت علیها درعا موردا و دیدم بر عائشه پیراهنی برنگ گل یعنی سرخ اگر گوئی چگونه
دیدی او را با آنکه ممنوع بود دیدن گویم او را ... بود ... ثابت شده است در بعضی
روایات که عطا در آن وقت خورد سال بود حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالك عن محمد بن عبد الرحمن بن نوفل عن عروة بن
الزبیر عن زینب بنت ابی سلمة عن ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم قالت شکوت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
انی اشتکی گفت ام سلمه شکایت کردم بسوی آن حضرت که من بیمارم فقال طوفی من وراء الناس وانت راکبة پس فرمود
طواف کن از پس مردان که سنت در حق ایشان است در حالی که تو سواری فطفت ورسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی حینئذ
الی جنب البیت پس طواف کردم چنانکه فرموده در حالی که پیغمبر خدا نماز میکرد در آن وقت بپهلوی کعبه وهو یقرأ بالطور
وکتاب مسطور و در حالی که آن حضرت میخواند سورهٔ طور را

باب الكلام فی الطواف

در بیان روائی سخن گفتن در طواف حدثنا ابراهیم بن موسی قال حدثنا هشام ان ابن جریج اخبرهم قال اخبرنی سلیمان الاحول ان طاؤسا
اخبره عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم مر وهو یطوف بالکعبة بانسان ربط یده الی انسان بسیر او بخیط
او بشیء غیر ذلك گذشت آن حضرت در حالی که طواف میکرد بکعبه بر مردی که بسته بود دست خود را بسوی دیگری بدوال چرم یا برشته
یا بچیزی دیگر مانند منديل شک از راوی است فقطعه النبی صلی الله علیه وسلم بیده پس برید آن را پیغمبر خدا بدست مبارك ثم قال قده بیده
پس گفت بکش او را بدست ... مناسبت حدیث بترجمه همین جزو است که فرمود قده بیده وظاهر آنست که
بزبان فرمود نه باشارت دست گفته اند افضل آنست که در طواف تکلم نکند مگر بذکر خدا یا امر معروف

باب اذا رأی سیرا او شیئا یکره فی الطواف قطعه

وقتی که بیند شخصی دوال چرم را بسته است بسوی دیگری و او را میکشد ... یا بیند چیزی را که
ناخوش دارد او را از قول و فعل منکر در طواف دور کند او را ... بامر معروف حدثنا ابو عاصم عن ابن جریج عن
سلیمان الاحول عن طاؤس عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم رأی رجلا یطوف بالکعبة بزمام او غیره فقطعه دید آن حضرت مردی را که طواف
میکند بکعبه بمهاری که بسته اند بدست او و میکشید او را دیگری یا غیر مهار پس برید آن را از جهت کراهت کشیدن آدمی مانند بهایم
این حدیث مختصر همان حدیث سابق است لیکن اخراج کرده است از طریق دیگر ... همان جزو اول ترجمه است

باب لا یطوف بالبیت عریان ولا یحج مشرك

در بیان آنکه طواف نکند بکعبه برهنه چنانکه در ایام جاهلیت میکردند و حج نکند کافر حدثنا
یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث قال حدثنی یونس قال ابن شهاب حدثنی حمید بن عبد الرحمن ان ابا هریرة اخبره ان ابا بکر الصدیق بعثه فی الحجة التی
امره علیها رسول الله صلی الله علیه وسلم ... خبر داد ابوهریره حمید بن عبد الرحمن را که تحقیق ابوبکر صدیق برانگیخت ابی هریره

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا یحیی القطان قال حدثنا شعبة قال حدثنی ابو التیاح بفتح فوقیه و تشدید تحتیه و در آخر حاء مهمله عن
انس عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال اسمعوا واطیعوا فرمود بشنوید فرمان امیر را
و فرمان برداری نمائید در غیر معصیت وان استعمل علیکم حبشی اگر چه عامل کرده شود بر شما غلام حبشی
کان رأسه زبيبة گویا سر او دانه مویز است تشبیه
سر ... در ... مراد ...
... است که ... کند ... از اتباع
... حبشی ... متولی امامت ...
خود ... نایب اوست و از جمله امامت اقتدا بانست
پس مناسبت ترجمه ظاهر باشد

باب اذا لم یتم الامام واتم من خلفه

تمام نکند امام ... نماز را ...
...
...
...
امام حدثنا الفضل بن سهل ...
... قال
حدثنا الحسن بن موسی الاشیب بفتح همزه و
سکون معجمه و فتح تحتیه ...
... قال حدثنا عبد الرحمن بن
عبد الله بن دینار ... عن زید بن
اسلم ... عمر بن خطاب ...
... عن ابی هریرة ان رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم قال یصلون لکم
فرمود نماز خوانند ...
فان اصابوا فلکم پس اگر ... سنت ...
...
... در روایت احمد ... فان صلوا الصلوة لوقتها واتموا الرکوع
والسجود فهی لکم ولهم ... رکوع و سجود
...
وان اخطأوا ...
... فلکم پس ...
... وعلیهم
...
...
...
...
...
...
...
...

ودر حجی که امیر کرده بود ابوبکر را بر آن حج پیغمبر خدا قبل حجة الوداع یوم النحر فی رهط یؤذن حج کند پیش از حجة الوداع روز نحر جمعی در مردمان را که گویند اطلاق آن بر مرد است نه زنان فی الناس متعلق بیؤذن است یعنی فرستاد ابوهریره مرا که ندا کنیم الا لا یحج بعد العام مشرک ولا یطوف بالبیت عریان گفت و سوم که حج نکنند بعد ازین سال مشرک و طواف نکند گرد کعبه برهنه و این ندا بعد از نزول این آیت کریمه بود که انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام الآیة و مراد تمام زمین حرم است **باب** اذا وقف فی الطواف وقتی که توقف کنند در اثنای طواف یا منقطع میشود طواف او یا نه مذهب شافعی آنست که پی هم کردن طوافها سنت است اگر چیزی بسیار توقف کند مکروه است و مذهب حنابله وجوب موالات است کسی که ترک کند آنرا عمدا یا سهوا صحیح نیست طواف او وقال عطاء فیمن یطوف فتقام الصلاة و گفت عطا در حق کسی که طواف میکند پس اقامت کرده شد نماز فرض در اثنای طواف او قطع میکند طواف را گفته اند مختار آنست که قطع کند و او یدفع عن مکانه اذا سلم یا دور کرده شود از جای او وقتیکه سلام دهد نماز را یرجع الی حیث قطع علیه فیبنی رجوع کند بسوی مکانی که قطع کرده شد بر آن پس از نماز طوافها را بلکه بنا کند بر طوافهای سابق آنچه باقی مانده و یذکر نحوه عن ابن عمر و عبد الرحمن بن ابی بکر و ذکر کرده میشود مانند آن از ابن عمر و عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنهم **باب** صلی النبی صلی الله علیه وسلم لسبوعه رکعتین گذارد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی از جهت هفت بار طواف دو رکعت نماز و دو رکعت طواف نزد حنفیه و مالکیه واجب است و ثابت آن حضرت و محاربه چنانکه از مرویات و لفظ سبع هم میشود و امری که واقع شده لیصل الطائف لکل اسبوع رکعتین که دیگران روایت کرده اند و نزد شافعیه سنت است و دلیل ایشان همان حدیث اعرابی که هر بار که داد فرموده هل علی غیرها قال لا الا ان تطوع دلیل بر آن آورده آمده معلوم شده که این حدیث متروک الظاهر است تا ثابت من الواجبات آن چنانکه نماز جنازه و عید و وتر و نماز نسند و غیره نزد شافعیه واجب ما سبوع بمعنی سبع و سوعه هر دو بضم و همزه در اول و الغین است یعنی سبعا جمع سبع است بضم مهمله و سکون موحده چنانکه برد و بردود منقول است از حواشی صحاح که فتح سین مهمله است که غریب و کم و در قدیم هر دو هفت بار است وقال نافع کان ابن عمر یصلی لکل سبوع رکعتین و گفت نافع بود ابن عمر که میگذارد مر هر هفت طواف را دو رکعت بعضی روایات سبعا سبع است بضم هر دو در اول این دو رکعت واجب است نزد حنفیه و مالکیه و سنت است نزد شافعیه و حنابله وقال اسمعیل بن امیة قلت للزهری ان عطاء یقول تجزئه المکتوبة من رکعتی الطواف گفت اسمعیل بن امیه اموی که گفتم زهری را که عطا میگوید بسندگی دارد طائف را نماز فرض که بعد از طواف کند از دو رکعت طواف فقال السنة افضل لم یطف النبی صلی الله علیه وسلم سبعا قط الا صلی رکعتین پس گفت زهری سنت یعنی طریق آن حضرت بهتر است طواف نکرده است آن حضرت هفت بار هرگز مگر آنکه گذارده است دو رکعت ظاهر این کلام مقتضای سبق کرده و قبول عطا واقع شده آنست که مراد غیر فریضه باشد پس قول شافعیه که گویند رکعتین اعم است از فرض و نفل چیزی نیست

حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا سفیان عن عمرو سألنا ابن عمر ایقع الرجل علی امرأته فی عمرة قبل ان یطوف بین الصفا والمروة مرویست از عمرو که پرسیدیم ابن عمر را ایا وقاع کند مرد بر زن خود یعنی جماع کند در عمره پیش از طواف میان صفا و مروه قال قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم فطاف بالبیت سبعا ثم صلی خلف المقام رکعتین گفت ابن عمر قدوم آورد آن حضرت پس طواف کرد بیت الله هفت بار پس نماز گذارد عقب مقام ابراهیم دو رکعت وطاف بین الصفا والمروة و طواف کرد پس از آن میان صفا و مروه بی آنکه متوجه شود با مری دیگر وقال لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة و گفت ابن عمر تحقیق هست شما را در حق پیغمبر خدا

وکسی که بگذارد در خلف جهمی و معتزلی و قدری اعادت کند و نزد حنفیه مکروه است اقتدا بصاحب هوا و بدعت و جایز نیست خلف رافضی ... و قائل بخلق قرآن ... ابن همام گفت محمل آنست کسیکه اهل قبله باشد و غلو نکند حلال نباشد که در حق وی جایز است نماز خلف وی ... صاحب مجتبی آورده که قول ابی یوسف جایز نیست بنا بر خلف متکلم جایز است که مراد ازان آنچه تقریر کرده ...

... گفتن وی بان را بعد بذل وسع و اجتهاد در طلب حق لیکن جزم علمای مستلان نماز عقب وی صحیح نیست این وجه جمع را گر آنکه مراد عدم حل فعل باشد که منافی صحت نیست و گر نه مشکل است کیف اطلاق کند اسم جسم بر حق تعالی با نفی تشبیه که تکفیر کرده شود برای احتیاط این اطلاق را که موهم نقص است با وجود علاوی بدان و درین تساهل و استخفاف است انتهی و علامت فاسق نیز کرده است نزد ما کراهت امامت وی با مردی برتری مالکیه و اهلست وقال الحسن صل وعلیه بدعته و گفت حسن بصری نماز گذار و خلف مبتدع و بر ذمه اوست حساب بدعت وی قال ابو عبد الله گفت بخاری قال لنا محمد بن یوسف تغییر اسلوب معتاد بعدم ذکر حدثنا بجهة آنست که این حدیث از شیخ در مذاکره شنیده و نه بطریق تحدیث و بعضی گفت انقطاع معنوی گفته شیخ ابن حجر گوید آنچه ظاهر شده در استقرا خلاف آنست که آن متصل است لیکن تعبیر میکند بدین صیغه گر دنیکه متن موقوف باشد یا در اسناد او است کسی غیر او و اینجا از قبیل اول است حدثنا الاوزاعی قال حدثنا الزهری عن حمید بن عبد الرحمن عن عبید الله بن عدی بن خیار ... ابن الخیار ... تحقیق ... عدی تابعی ... زمان ... وی است

عبید الله بن عدی انه دخل علی عثمان بن عفان وهو محصور تحقیق ابن عدی در آمد بر عثمان رضی الله عنه در خلافت وی و حال آنکه

اتمد او رحمت بناست و تقاضای او آنست که متابعت کنید او را وقال ساَلت جابر بن عبد الله وگفت عمرو بن دینار پرسید یم جابر بن عبد الله فقال لا یقربها مراَته حتی یطوف بین الصفا والمروة پس گفت نزدیک نشود زن خود را تا آنکه طواف کند میان صفا و مروه

باب من لم یقرب الکعبة ولم یطف حتی یخرج الی عرفة ویرجع بعد الطواف الاول بیان حکم کسی که نزدیک نشد کعبه را بطواف بعد طواف قدوم حتی یخرج الی عرفة و یرجع بعد الطواف الاول تا آنکه برآمد بسوی عرفه و رجوع کرد بعد از طواف اول که طواف قدوم است زیرا که طواف قدوم سنت است پیش رکن و قدوم بعد از واجبات حج نیست

حدثنا محمد بن ابی بکر قال حدثنا فضیل بن سلیمان قال حدثنی موسی بن عقبة قال اخبرنی کریب عن عبد الله بن عباس قال قدم النبی صلی الله علیه وسلم مکة فطاف وسعی بین الصفا والمروة گفت ابن عباس قدوم آورد پیغمبر خدا مکه را پس طواف قدوم کرد و سعی کرد میان صفا و مروه ولم یقرب الکعبة بعد طوافه بها حتی رجع من عرفة و نزدیک نشد کعبه را پس از طواف قدوم تا آنکه بازگشت از عرفه

باب من صلی رکعتی الطواف خارجا من المسجد کسی که گذارد دو رکعت طواف بیرون از مسجد حرم روایت کرده شد که خلف مقام ابراهیم افضل است وصلی عمر خارجا من الحرم و گذارد عمر بن خطاب بیرون حرم روزی رضی الله عنه بعد از نماز صبح طواف کرده بود چون نماز پیش از طلوع آفتاب روا نمیدانست از مسجد برآمده بذی طوی نماز گذارده است

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن محمد بن عبد الرحمن عن عروة عن زینب عن ام سلمة قالت شکوت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ام سلمه عرض بیماری خود گفتم پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی وحدثنی محمد بن حرب قال حدثنا ابو مروان یحیی بن ابی زکریا الغسانی عن هشام عن عروة عن زینب عن ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال وهو بمکة واراد الخروج فرمود حال آنکه او بمکه بود و اراده برآمدن کرده از مکه ولم تکن ام سلمة طافت بالبیت وارادت الخروج و نبود ام سلمه که طواف کرده باشد به بیت الله از جهت ضعفی که داشت و خواست که برآید فقال لها رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة للصبح فطوفی علی بعیرک والناس یصلون پس فرمود او را پیغمبر خدا وقتی که اقامت گفته شود مر نماز صبح را پس طواف کن بر شتر خود و حال آنکه مردم نماز میگذارند ففعلت ذلک پس کرد ام سلمه آنرا که فرموده بود فلم تصل حتی خرجت وام سلمه نگذارد دو رکعت طواف تا آنکه بیرون آمد از حرم یا از مکه این قول عروه است

باب من صلی رکعتی الطواف خلف المقام کسی که گذارد دو رکعت طواف را عقب مقام ابراهیم

حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عمرو بن دینار قال سمعت ابن عمر یقول قدم النبی صلی الله علیه وسلم فطاف بالبیت سبعا وصلی خلف المقام رکعتین میگفت ابن عمر قدوم آورد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی طواف کرد بیت الله هفت بار و گذارد پس مقام ابراهیم دو رکعت ثم خرج الی الصفا والمروة پس تر برآمد بسوی صفا و مروه وقد قال الله عز وجل لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة برای اقتدا بفعل آن حضرت که در پس مقام دو رکعت کنند این آیت را خواند اسوه بمعنی اقتداست و ترجمه آیت گذشته معلوم شده است

باب الطواف بعد الصبح والعصر در بیان حکم دو رکعت طواف که پس از نماز صبح و عصر کنند وکان ابن عمر یصلی رکعتی الطواف ما لم تطلع الشمس و بود ابن عمر که میگذارد دو رکعت طواف تا وقتی که آفتاب طلوع نکردی مذهب ابن عمر برخلاف مذهب عمر و غیر او بود که نماز مکروه نیست مگر در حال طلوع و غروب وطاف عمر بعد صلوة الصبح فرکب حتی صلی الرکعتین بذی طوی و طواف کرد عمر بن خطاب رضی الله عنه بعد از نماز صبح پس سوار شد تا آنکه گذارد دو رکعت طواف بذی طوی که مسافتی کم دور است از مسجد حرم

حدثنا الحسن بن عمر البصری قال حدثنا یزید بن زریع عن حبیب عن عطاء عن عروة عن عائشة ان ناسا طافوا بالبیت بعد صلوة الصبح ثم قعدوا الی المذکر مرویست از عائشه که تحقیق جمعی از مردم طواف کردند خانه کعبه بعد از نماز صبح پس تر نشستند پیش مردی که تذکیر میکرد و پند میداد حتی اذا طلعت الشمس قاموا یصلون تا وقتی

نشان نماز نیکوترین اعمال مردم است فاذا احسن الناس فاحسن معهم پس چون نیکی کنند مردم در عمل نیک بکار آرند پس موافقت کن در نیکی با ایشان اعتبار نیست گذاردن نماز با اهل فتنه واذا اساؤا فاجتنب اساءتهم و چون بدی کنند پس بکسو شوید از بدی ایشان و موافقت مکن در آن با ایشان و قال الزبیدی ابو الهذیل محمد بن ولید حمصی است که محدث جلیل و مشهور ثبت ثقه از زهری است قال الزهری لا نری ان یصلی خلف المخنث زهری گوید که ما نمی بینیم که نماز گذارده شود عقب مخنث بکسر نون مشدد و فتح آن نیز اشهر و افصح است و فتح اشهر معنی آنکه تشبه بزنان دارد و بزنان دو قسم است یکی آنکه خلقی باشد که منع نیست از او دیگر آنکه تکلف کنند با آنکه طبعی بود و همین است مذموم ذکر جماعه ای از مؤلفین و نقل العینی و عسقلانی و قسطلانی که کسر آنکه در وی شکستن و دو تا نمودن اعضا است که تشبه بزنان بود و بالفتح آنکه جماع کرده می شود در دبر او و مراد دیگر تشبه بزنان دارد و قصد او در فتنه این بدعت است که امامت کردن ایشان اهل فضل و کرامت است او را مکروه باشد الا من ضرورة لا بد منها مگر بضرورت که ناگزیر بود از آن چنانکه خود صاحب شوکت بود یا فتنه می کرد کما افتی الحسن وفقها اتبعه بس حمل می کنند جماعت را باین سبب

حدثنا محمد بن ابان البلخی قال حدثنا غندر عن شعبة عن ابی التیاح انه سمع انس بن مالک قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لابی ذر اسمع واطع ولو لحبشی کان راسه زبیبة فرمود آنحضرت برای ابوذر غفاری گوش کن امر امیر را اطاعت کن او را اگرچه این سمع و اطاعت مر حبشی محقر شکل را باشد که گویا سر او دانه انگور خشک است و غالبا چنین کس از جهل و بدعت و فتنه خالی نبود الا آنکه فتنه اجتناب با امارت و امامت یکی باشد از اطاعت و اتباع و اقتدا او رو نباید گردانید

باب یقوم عن یمین الامام بحذائه سواء اذا کانا اثنین بایستد مقتدی جانب دست راست امام پهلوی وی برابر نه پیش و نه پس و قبلا باشند مقتدی و امام دو کس و لیس همین است ظاهر روایة نزد او و مرویست از امام محمد که مراد آنست که انگشتان پای مقتدی برابر پاشنه امام باشند و قسطلانی از مجموع استحباب تخلف بقدر قلیل و کراهیت مساوات نقل کرده

حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن الحکم عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال بت فی بیت خالتی

كان يصلي بعد العصر ... فقالت عائشة تعمدون ذلك فانما قام الناس بسبحة تنزيل التي فيها اصلى ثم ...
قوموا لصلوت پس گفت عائشه رضی الله عنها ... تأخير كنند تا وقتی كه شد ساعتی که مکروه است دران نماز گذاردن ایستادند که
نماز میکنند پس از این کلام عائشه آنست که تعجيل تخفیف این مردم کرده که وقت جواز آمد ...
... و عائشه رضی الله عنها بتا ... موافق بود قسطلانی میگوید درین کلام مفهوم می شود که حمل کرد نهی را بر عموم و خصوص
نداشت بوقت طلوع و غروب **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا ... قال حدثنا ... عن ابيه قال سمعت
قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم ينهى عن الصلوة عند طلوع الشمس وعند غروبها عبد الله بن عمر گفت شنیدم پیغمبر را ...
نماز بروی که منع میکرد از نماز گذاردن نزد بر آمدن آفتاب و نزد فرو رفتن ... **حدثنا** ...
حميد قال حدثنا عبد العزيز بن رفيع قال رأيت عبد الله بن الزبير يطوف بعد الفجر ويصلي ركعتين گفت عبد العزيز بن رفيع دیدم عبد الله بن زبیر
که طواف میکرد بعد نماز فجر و میگذارد دو رکعت طواف یعنی پیش از طلوع قال عبد العزيز ورأيت عبد الله بن الزبير يصلي ركعتين
بعد العصر گفت عبد العزیز بن رفیع دیدم ابن زبیر را که میگذارد دو رکعت بعد از نماز عصر پیش از غروب آفتاب یعنی دو رکعت طواف
یا مطلقا دو رکعت نفل و ابن زبیر قول او و یخبر ان عائشة حدثته ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يدخل بيتها الا صلاها
و خبر میداد ابن زبیر که عائشه گفته است پیغمبر خدا نیامد بخانه خود پس از نماز عصر مگر آنکه گذارد دو رکعت نفل را **باب** المريض
يطوف راكبا بیمار طواف میکند سواره **حدثنا** اسحق بن شاهين الواسطي قال حدثنا خالد الطحان عن خالد الحذاء عن عكرمة عن
ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم طاف بالبيت وهو على بعير تحقیق پیغمبر خدا طواف کرد بخانه کعبه حال آنکه آن
حضرت سوار بود بر شتر كلما اتى على الركن اشار اليه بشيء في يده وكبر هرگاه آمد بر حجر اسود اشارت کرد بسوی آن بچیزی که در دست
مبارک او بود و آن عصا بود و تکبیر گفت مولف ... حمل کرده که سبب طواف آن حضرت صلی الله علیه وسلم سواره بیماری بود و ... میکند
این معنی را بروایت ابی داود از حدیث ابن عباس که گفت قدم النبي صلى الله عليه وسلم مكة وهو يشتكي فطاف على راحلته وحمو
می شمارند که آن حضرت یکبار حج ... سواره طواف و سعی بیان ... نماید مردم ... نزدیک ... طریق آن
مناسک ... اختلاف کرده اند در جواز سواره طواف و سعی کردن نزد شافعیه بی عذر جایز است بلا کراهت و نزد حنفیه ...
اگر کسی ... است حاد ... دم باید داد ... است ... بیرون ... کعبه ... النبي ...
سواره است **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا مالك عن محمد بن عبد الرحمن بن نوفل عن عروة عن زينب بنت ابي سلمة عن ام سلمة
قالت شكوت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم اني اشتكي گفت ام سلمه اظهار بیماری کردم نزد پیغمبر خدا ... فقال طوفي
من وراء الناس وانت راكبة پس ... طواف کن ... مردم ... سواره ... فطفت ورسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي الى جنب
البيت يقرأ بالطور وكتاب مسطور ... طواف کردم ... آنحضرت پیغمبر خدا نماز میکرد به پهلوی بیت المقدس آن حضرت
میخواند سوره طور **باب** سقاية الحاج بیان سقایه حاجیان سقایه بکسر ... موضعی ... که ... آب ... داون ...
موضعی است که ... آب ... قریش ... انگور ... حاجیان ... منصب
عباس بن عبد المطلب ... آن حضرت ... مقرر ... عباس ... است **حدثنا**
عبد الله بن ابي الاسود قال حدثنا ابو ضمرة قال حدثنا عبيد الله عن نافع عن ابن عمر قال استأذن العباس بن عبد المطلب رسول الله
صلى الله عليه وسلم گفت ابن عمر ... عباس بن عبد المطلب پیغمبر خدا را ... ان يبيت بمكة ليالي منى

الجزء الثالث تيسير القاري | كتاب الاذان

... سمعت ... بن ... گفت ... از ... خواب ... حطيطة ... گردن در دو خواب ... قال حطيطة ...
و ... یک ... ثم خرج الى الصلوة ... بيرون آمد آنحضرت بسوی نماز ... بی آنکه ... وضو کند ... این
از خصوصیات آنحضرت است که ... تمام ... ساکت
ولا يخالف قلبي **باب** اذا قام الرجل عن
يسار الامام فحوله الامام الى يمينه لم تفسد
صلوتهما این باب ... مرد مقتدی جانب دست چپ
امام پس گردانید او را امام ... در نماز بجانب راست خود
فاسد نمی شود نماز ... و کسی ... در ... فساد نماز ...
در صورت ایستادن ... خلاف ... کراهت ...
نداشت آنحضرت ابن عباس را ... **حدثنا**
احمد يعني ابن صالح قال حدثنا ابن وهب
قال حدثنا عمرو بن الحارث عن ...
عبد ربه بن سعيد برادر یحیی ابن سعید ...
عن مخرمة بن سليمان عن كريب ...
مولى ابن عباس عن ابن عباس قال نمت
عند ميمونة والنبي صلى الله عليه وآله وسلم
عندها تلك الليلة گفت ابن عباس خواب
کردم شبی نزد میمونه و حال آنکه آنحضرت نزد وی بود
دران شب فتوضأ ثم قام يصلي پس وضو کرد
بعد از آنکه برخواست از خواب برای تهجد ایستاد
بجای که نماز میکرد فقمت عن يساره فاخذني
فجعلني عن يمينه پس ایستادم بجانب ... پس
گرفت مرا ... و کرد ...
فصلى ثلاث عشرة ركعة پس گذارد سیزده
رکعت ... سنت فجر بود ثم نام حتى نفخ
... خواب
وكان اذا نام نفخ ... آنحضرت ...
... ثم اتاه المؤذن فخرج
فصلى ولم يتوضأ ...
... وضو
فقال عمرو فحدثت به بكيرا فقال حدثني
كريب ... گفت ...

یک شب کند تکیه بشبهای منا که شب یازدهم باشد و آخر روهم وسیزدهم است من اجل سقایته فاذن له رخصت آب دادن حاجیان

پس اذن داد حضرت او را آن رخصت معلوم می شود که در این سه شب بمنی بودن چنانکه سقایه است در منا، ایضو بود مراد او اثر شب است حدثنا

اسحق قال حدثنا خالد عن خالد الحذاء عن عكرمة عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم جاء الى السقاية فاستسقى مروی است از

ابن عباس که پیغمبر خدا آمد بسقایه پس طلب آب کرد فقال العباس يا فضل اذهب الى امك فات رسول الله صلى الله عليه وسلم بشراب من عندها پس گفت

عباس پسر خود را ای فضل برو بسوی مادر خود و بیار پیغمبر را نبیذی خوش که پیش مادر خود است فقال اسقني قال يا رسول الله انهم يجعلون

ايديهم فيه فرمود آن حضرت بنوشان مرا از همین آب گفت عباس ای رسول خدا بتحقیق این مردم می آرند دستهای خود را درین

آب نبیذ قال اسقني فشرب منه فرمود آن حضرت بنوشان مرا برای اعلام کمال تواضع و اعلام آنکه اصل اشیا طهارت و نظافت است تا تحقیق نجاست

نشود حکم طهارت فرمود ظاهرست بنوشان مرا پس نوشید آن حضرت از آن ثم اتى زمزم وهم يسقون ويعملون فيها پس آمد

آن حضرت چاه زمزم را و اهل زمزم آب میدادند و عمل میکردند در آن یعنی آب از چاه کشیده میخوردند فقال اعملوا فانكم على عمل صالح

پس فرمود آن حضرت کار کنید بتحقیق شما بر کاری نیک هستید ثم قال لولا ان تغلبوا لنزلت حتى اضع الحبل على هذه پس فرمود اگر نبودی که

مغلوب شوید شما یعنی اگر نه ترسیدمی که مردم تابع من شوند و این عمل را از شما بستانند لنزلت یعنی فرود آمدمی حتی اضع الحبل على عاتقه و اشار الى عاتقه یعنی بر دوش خود را

و اشارت کرد بلفظ هذه بسوی دوش خود یعنی وقتی که آن حضرت فرمودند اشارت کردند بدوش مبارک خود و بیان کرده که جهت آن آب اجتناب میکردند

و ظاهر حدیث سنیت شما باب ما جاء فی زمزم در بیان چیزی که آمده است در شان فضیلت آب زمزم و زمزم نام چاهی است بیش در کعبه معظم

در مسجد حرام اول کسی که از او ظاهر آورده جبرئیل است برای آب دادن اسمعیل علیه السلام و جد او ابراهیم علیه السلام آمد و چاه

پر آورده بود و از شومی افعال اهل سند پر گشت و نشانی نماند تا آنکه عبد المطلب کشت نماد و در خواب دید

بعلامات و مکان اعلام کرد پس ظاهر کرد او را تا امروز و زمزم گفته اند بر وسعت و در فضل آن احادیث بسیار وارد شده از آنجمله آنکه آب زمزم

لما شرب له آب زمزم برای هر چه که خورده شود میگردد و دو حدیث چون بر شرط او نبود در اینجا ذکر کرده است جز حدیث اول این باب دلالت

بر فضل آب زمزم دارد فقط وقال عبدان اخبرنا عبد الله قال اخبرنا يونس عن الزهري قال انس بن مالك كان ابو ذر يحدث ان

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فرج سقفي وانا بمكة گفت انس بن مالک بود ابو ذر حدیث میکرد بتحقیق پیغمبر خدا گفت

خدا بر وی فرمود کشاده شد سقف خانه که من در آن بودم و آن بیت ام هانی بود و حال آنکه من بمکه بودم فنزل جبريل ففرج صدري

پس فرود آمد جبرئیل و کشاد سینه مرا ثم غسله بماء زمزم پس شست سینه را با آب زمزم و این خبر مطابق ترجمه است

ثم جاء بطست من ذهب ممتلئ حكمة وايمانا بیاورد طشتی از زر پر از حکمت و ایمان

پس آورد طشتی که از طلا بود پر بود و از روی علم و ایمان و این طشت از طلا بود یا پیش از تحریم آن اگرچه

مباشر آن جبرئیل است فافرغها في صدري ثم اطبقه پس ریخت آنچه در طشت بود در سینه من پس بهم آورد آن را ثم اخذ

بيدي فعرج الى السماء الدنيا پس گرفت دست مرا و عروج کرد با من بسوی آسمان نزدیکتر قال جبريل لخازن السماء الدنيا

افتح پس گفت جبرئیل نگهبان آسمان نزدیک تر را بگشا قال من هذا قال جبريل گفت خازن کیست که میگوید بگشای

گفت جبرئیل منم جبرئیل این حدیث جز حدیث معراج است حدثنا محمد هو ابن سلام قال اخبرنا الفزاري عن عاصم عن

الشعبي ان ابن عباس حدثه قال سقيت رسول الله صلى الله عليه وسلم من زمزم فشرب وهو قائم وایستاده و شعبی که ابن عباس حدیث

کرد گفت ابن عباس نوشانیدم پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی از آب زمزم پس نوشید آن حضرت و حال آنکه ایستاده بود گفت عاصم

الجزء الثالث تيسير الاسلام | كتاب الاذان

سبیل موافق بود و اشتراط است حدثنا مسدد قال حدثنا اسمعيل بن ابراهيم معروف بابن علية الاسدي عن ايوب عن عبد الله بن سعيد بن جبير الاسدي عن ابيه عن ابن عباس قال بت عند خالتي ميمونة فقام النبي ... صلى الله عليه واله وسلم يصلي من الليل ...

[illegible]

باب اذا طول الامام وكان للرجل حاجة فخرج فصلى ...

[illegible]

محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن عمرو قال سمعت جابر بن عبد الله قال كان معاذ بن جبل يصلي مع النبي صلى الله عليه واله وسلم ثم يرجع فيؤم قومه فصلى العشاء ...

[illegible]

گفته بمانی نیست خورده وطلستاده ماب خوردن مستحب بود بنشرب آب زمزم وظاهر آنست که این معنی استحباب مخصوص بآب زمزم
خواهد بود. پس سوگند خورد عکرمه که نبود آن حضرت در آن روز مگر سوار بر شتر
عکرمه تا سیت بر کسی که نقل کرده است از ابن عباس که آن حضرت آب زمزم ایستاده خورده است چنانکه ابن ماجه نقل کرده
گفت عاصم عکرمه سوگند بخدا نخورده است ایستاده گفت عکرمه لکن آنرو که حج کرده و طواف کعبه نموده بر شتر سوار بود ابو داود
از روایت عکرمه از ابن عباس آورده که آن حضرت نشاند شتر را و دو رکعت نماز طواف گزارد پس شاید آب زمزم بعد از خروج
باشد و امیر عکرمه در جهت نفی است که ایستاده آب خوردن ناسخ شده است و مولف بروایت خود از علی بن ابی طالب
رضی الله عنه آورده که آن حضرت ایستاده آب خورده است **باب** طواف القارن در بیان طواف کسی که جمع کرده میان حج و عمره
آیا کافیست او را یک طواف یا دو طواف کند و بیان اختلاف ایشان چنانکه بیاید انشاء الله تعالی **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا

مالک عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع فاهللنا بعمرة
گفت عائشه برآمدیم با یاران با پیغمبر خدا در حج وداع پس احرام بستیم بعمره ثم قال من کان معه هدی فلیهلل بالحج مع العمرة پس فرمود کسی
که هست با وی هدی پس باید که گوید لبیک برای حج و عمره ثم لا یحل حتی یحل منهما پس بیرون نیاید از احرام تا آنکه بیرون آید از هر دو فقدمت
مکة وانا حائض پس قدوم آوردم مکه را و حال آنکه من حائض بودم فلما قضینا حجنا ارسلنی مع عبد الرحمن الی التنعیم فاعتمرت پس
هرگاه تمام ادا کردیم حج خود را فرستاد مرا آن حضرت با برادر من عبد الرحمن بسوی تنعیم پس عمره گزاردم فقال هذه مکان عمرتک پس فرمود
این جای عمره تست فطاف الذین اهلوا بالعمرة ثم حلوا پس طواف کردند آنانکه احرام بسته بعمره پس بیرون آمدند از احرام ثم طافوا طوافا
آخر بعد ان رجعوا من منی پس طواف کردند طواف دیگر برای حج بعد از آنکه رجوع کردند از منی و اما الذین جمعوا بین الحج والعمرة
فانما طافوا طوافا واحدا اما آنکسانی که جمع کردند میان حج و عمره پس طواف نکردند مگر یک طواف چنانچه مذکور شد
همین جزو این حدیث موافق ترجمه است و مدعای او آنست که قارن میان حج و عمره همین یک طواف کند باین عمل
مالک و شافعی گفته اند چنانکه یک طواف کافیست قارن را سعی هم یکی بکند امام ابو حنیفه قائل است بآنکه قارن دو طواف و دو بار
سعی کند و در فتح الباری استدلال کرده بر این قول بحدیثی که نسائی در سنن الکبری روایت کرده از حماد بن عبد الرحمن الانصاری
از ابراهیم بن محمد بن الحنفیه گفت طواف کردم با پدر خود در تحقیق جمع کرده بود میان حج و عمره پس طواف کرد هر دو را دو طواف و
کرد دو سعی و حدیث کرد مرا که علی بن ابی طالب رضی الله عنه چنین کرده و اگر گویی حدیث بخاری اولی و اوجه است برای عمل
حکم از حدیث نسائی گوییم که این از جمله امور نسبت بادلست امام ابو حنیفه که پیش از بخاری و نسائی با این حدیث عمل کرده
با آنکه حدیث بخاری نافی است مر طواف دیگر را و حدیث نسائی مثبت و مثبت مقدم است بنا بر آن پس عمل باین حدیث آن اسب
اولی باشد و الله اعلم **حدثنا** یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا ابن علیة عن ایوب عن نافع ان ابن عمر دخل ابنه عبد الله بن عبد الله
تحقیق ابن عمر بر آمد پسر او که عبد الله بن عبد الله است وظهره فی الدار و حال آنکه مرکب ابن عمر بر سرای بود و میخواست که سوار شود
بعزم حج فقال انی لا آمن ان یکون العام بین الناس قتال پس گفت پسر ابن عمر مراد را تحقیق من میترسم که باشد
میان مردم کارزار فیصدوک عن البیت فلو اقمت پس باز دارند ترا از بیت الله پس اگر اقامت کنی امسال بهتر باشد
قال قد خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فحال کفار قریش بینه وبین البیت گفت ابن عمر تحقیق بر آمد پیغمبر خدا آنحضرت کرد
حائل شدند کفار قریش میان او و میان بیت الله و مانع شدند از آمدن مکه فان حیل بینی

وسیله اقتدا بفعل رسول الله صلی الله علیه و سلم پس اگر حیلولت واقع شد میان من و میان بیت الله میکنم چنانکه کرد پیغمبر خدا اگر از احرام برآمد. لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة تحقیق هست مر شما را در پیغمبر خدا اقتدا نیکو که آن بر وجه اتباع و اقتدا است بوی ثم قال انی اشهدکم انی قد اوجبت مع عمرتی حجا پس گفت ابن عمر گواه میگیرم شما را که تحقیق من واجب ساختم برخود با عمره حج را قال ثم قدم فطاف لهما طوافا واحدا گفت ابن عمر پس قدم نهاد در مکه او طواف کرد مر حج و عمره را یکسان طوافی یعنی سعی کرد و طواف حج و طواف عمره حلال شد منهما یعنی احرام ... الحدیث من بعد ... عام نزل الحجاج بابن الزبیر مرویست از نافع که ابن عمر اراده حج کرد سالی که فرود آمده بود حجاج ظالم علیه ما یستحقه بجنگ ابن زبیر فقیل له ان الناس کائن بینهم قتال پس گفته شد مر او را که مردم میباشد در میان ایشان جنگی وانا نخاف ان یصدوک و ما میترسیم که باز دارند ترا از آمدن بکه فقال لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة اذن اصنع کما صنع رسول الله صلی الله علیه و سلم در این هنگام میکنم چنانکه کرده است پیغمبر خدا انی اشهدکم انی قد اوجبت عمرة تحقیق من گواه میگیرم شما را که تحقیق من واجب ساختم احرام عمره بر خود ثم خرج حتی اذا کان بظاهر البیداء پس بر آمد ابن عمر تا آنکه وقتی که بود نزدیک بیدا که موضعی است میان مکه و مدینه نزدیک ذی الحلیفة قال ما شان الحج والعمرة الا واحد گفت ابن عمر نیست حال و صفت حج و عمره مگر یکی یعنی هر دو یکی است برای حج یا کرد برای عمره اشهدکم انی قد اوجبت حجا مع عمرتی گواه میگیرم شما را که من واجب کردم احرام حج با عمره خود واهدی هدیا اشتراه بقدید و هدی گرفت هدی را موضع قدید که نزدیک مکه است تحفه و لم یزد علی ذلک و زیاده نکرد برین کار حتی دیگر فلم ینحر و لم یحل من شیء حرم منه پس نحر نکرد و حلال نکرد از چیزی که حرام کرده از افعال یعنی از احرام بر آمد و لم یحلق و لم یقصر و حلق نکرد و قصر ننمود حتی کان یوم النحر فنحر و حلق تا آنکه شد روز نحر پس ذبح کرد و حلق نمود و رای ان قد قضی طواف الحج والعمرة بطوافه الاول و دید و انگاشت ابن عمر که تحقیق ادا کرد طواف حج و عمره را بطواف نخستین که طواف افاضه است بعد از وقوف بعرفات یعنی رکن حج همین طواف افاضه است و حج و عمره بهمین تمام می شود و دیگر مناسک از ارکان حج نیست و مذهب حنفیه موافق این حدیث است که سعی میان صفا و مروه از رکن حج نمی انند و شافعیه رکن میدانند. و قال ابن عمر کذلک فعل رسول الله صلی الله علیه و سلم و گفت ابن عمر همچنین کرده است پیغمبر خدا و حجت کنانده بروی **باب** الطواف علی وضوء در بیان طواف بودن و ضو برای طواف نزد حنفیه واجبست طهارت از حدثین و حیض و نفاس و فرض نیست تا شرط جواز باشد و نزد بعضی از حنفیه سنت است و اصح قول بوجوب است پس اگر بی طهارت طواف کند جائز است و واقع می شود معتد به لیکن بترک آن گناهگار میگردد و تدارک آن بفدیه باید کرد گفته اند اگر طواف قدوم و صدر محدث کند واجبست صدقه و اگر جنب کند دم و همچنین در طواف زیارت محدث دم و بجنب شتر ذبح کند و تا وقتی که در مکه است محدث را مستحب است که اعاده کند و جنب را واجبست اگر رجوع کند از مکه واجبست بروی عود با احرام جدید و نزد شافعی طهارت شرط اداست صحیح نیست طواف بی طهارت استدلال کرده بر شرط آن بحدیث ترمذی که روایت کرده الطواف بالبیت صلوة الا ان الله احل فیه النطق و تقریر استدلال آنچه قسطلانی کرده چنین است که طواف را تشبیه بنماز داده و مشابهتی در آداب طواف بنماز خود نیست بطواف حرکت و دور است و نماز آن منتفی میگردد پس باشد تشبیه در حکم و از احکام نماز اشتراط طهارت است و جواب ازین دلیل آنست که بر تقدیر تسلیم تشبیه در حکم باشد نه در ثواب با آنکه از جمله احکام نماز استقبال است و آن لازم نیست در صحت طواف اگر این حدیث موجب اشتراط طهارت باشد لازم می آید فسخ کتاب بخبر واحد

فیما یطیل بنا ... و دراز کردن بوی قرات ... فما رایت رسول الله ... نبیه پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم فی موعظة اشد غضبا منه یومئذ در هیچ پند و وعظی سخت تر از روی غضب از آنحضرت که در آن روز بود حتی قال ان منکم منفرین بیشتر فرمود تحقیق بعض از شما گریزاننده اند مردم را از جماعت و نماز و عبادت فایکم ما صلی فلیتجوز پس هر کدام از شما که نماز گذارد مردم پس باید که تخفیف کند و از طول کردن نماز باز ماند فان فیهم الضعیف والکبیر و ذا الحاجة پس تحقیق در میان مردم ناتوان است خلقة یا مریض و پیر و حاجتمند که بسبب حرج اشتغال بحاجت نمی تواند در نماز بیستاد و چون مدار احکام بر غالب احوال است عدم حرج درین اصناف و رعایت احیانا نجوز عدم تجوز نباشد و محتمل که بعد ازین لحوق شود تخصیص این اصناف که تطویل در حق این اصناف ... **باب** اذا صلی لنفسه فلیطول ما شاء چون ... کسی برای نفس خود پس باید که گو دراز کند آنقدر که خواهد لیکن این ظاهر در صورتی باشد که لحوق جماعت در آنجا غالب نبود حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا صلی احدکم للناس فلیخفف چون نماز گذارد یکی از شما برای مردم و امام شود پس باید که تخفیف کند و رعایت جانب ایشان نماید فان فیهم الضعیف والسقیم والکبیر زیرا که در مردم ناتوانست در خلقت و بیمار است و پیر واذا صلی احدکم لنفسه فلیطول ما شاء و چون نماز کند یکی از شما برای نفس خود باید که دراز کند آنقدر که خواهد مادام که وقت باقی باشد **باب** من شکی امامه اذا طول کسیکه گله کند امام خود را وقتی که دراز کند امام نماز را ... و قال ابو اسید طولت بنا یا بنی ... بن ربیعة انصاری ساعدی ... صحابی حاضر شده جمیع مشاهد و غزوات را و آخر کسیست که مرده است از بدریان ... گفت بپسر خود ... که امام بود ... کرده نماز را بما ای ... **حدثنا** محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان ثوری عن اسمعیل بن ابی خالد عن قیس بن ابی حازم عن ابی مسعود قال قال رجل یا رسول الله انی لاتاخر عن الصلوة فی الفجر مما یطیل بنا فلان فیها شکوه کرد مردی پیش آنحضرت که من باز میمانم از حضور نماز فجر بسبب دراز کردن فلان کس در نماز فغضب رسول الله پس خشم کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما رایته غضب فی موضع کان اشد غضبا منه یومئذ

تقریر تیسیر آنست که آیه کریمه ولیطوفوا بالبیت العتیق مطلق واقع شده تقیید بطهارت ندارد و مقتضاش آنست که هر که گرد بگردد بیت الله را خواه آن هر که آید خواه بطهارت باشد یا نه اگر این حدیث موجب این تقیید باشد یعنی شرط طهارت لازم می آید زیادت بر کتاب الله و نسخ اطلاق آن و این یعنی نسخ جائز نیست پس واجب آن است زیادة برین خواهد بود که اجازه ترک آن اثم باشد بالکلیه این حدیث یعنی اشتراط معارض میگردد و بیهقی که روایت کرده امام احمد بن حنبل گفت حدیث کرد مرا محمد بن جعفر از شعبه که گفت پرسیدم حماد و منصور را از رجال هروی که طواف کند بر غیر طهارت پس ندیده اند باکی بوی

حدثنا احمد بن عیسی قال حدثنا ابن وهب قال اخبرنی عمرو عن محمد بن عبد الرحمن بن نوفل القرشی انه سال عروة بن الزبیر فقال قد حج النبی صلی الله علیه وسلم فاخبرتنی عائشة ان اول شیء بدأ به حین قدم انه توضأ گفت ابن وهب خبر داد مرا عمرو بن حارث از محمد بن عبد الرحمن که تحقیق پرسید محمد بن عبد الرحمن عروه را که وضو و طهارت شرط است یا نه گفت عروه تحقیق حج کرد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پس خبر داد مرا عائشه که نخستین چیزی که ابتدا کرد وی آن حضرت هنگامی که قدوم آورد بمکه این است که وضو کرد ثم طاف بالبیت ثم لم تکن عمرة پس طواف کرد بیت الله پس نبود عمره یعنی طواف عمره یعنی حج را فسخ کرد تا اینجا قول عائشه است رضی الله عنها ثم حج ابو بکر و عمر پس ازان قول عروه است و قائل این حج ترجیح قول اول کرده از ائمه عروه ابو بکر و عمر را دیدیم ثم حج ابو بکر فکان اول شیء بدأ به الطواف بالبیت پس حج کرد ابو بکر صدیق رضی الله عنه پس بود نخستین چیزی که ابتدا کرد وی آن طواف بیت الله بود ثم لم تکن عمرة پس نبود طواف عمره ثم عمر مثل ذلک پس حج کرد عمر رضی الله عنه مثل ابو بکر ثم حج عثمان فرأیته اول شیء بدأ به الطواف بالبیت ثم لم تکن عمرة پس حج کرد عثمان رضی الله عنه پس دیدم او را نخستین چیزی که ابتدا کرد بآن طواف بود پس نبود طواف عمره ثم معاویة وعبد الله بن عمر پس حج کرد معاویه و ابن عمر ثم حججت مع ابی الزبیر بن العوام وکان اول شیء بدأ به الطواف بالبیت ثم لم تکن عمرة پس حج کردم با پدر خود که زبیر بن عوام است پس بود نخستین چیزی که ابتدا کرد وی آن طواف بیت الله بود و بود طواف عمره ثم رأیت المهاجرین والانصار یفعلون ذلک ثم لم تکن عمرة پس دیدم مهاجران و انصار را که میکردند این را و نبود عمره ثم آخر من رأیت فعل ذلک ابن عمر پس آخر کسی که دیدم کرده این را ابن عمر است ثم لم ینقضها عمرة پس فسخ نکرد ابن عمر حج را به عمره وهذا ابن عمر عندهم فلا یسألونه ولا احد ممن مضى و نه هیچکس از آنهمی که گذشته اند عطف است بر فاعل لم ینقضها ما کانوا یبدؤن بشیء حین یضعون اقدامهم من الطواف بالبیت نبودند گذشتها که ابتدا میکردند بچیزی دیگر هنگامی که می نهادند پایهای خود را از جهت طواف بیت الله ثم لا یحلون پس بیرون نمی آمدند از احرام بطواف قدوم و دیدم مادر خود و خاله خود را وقد رأیت امی وخالتی حین تقدمان لا تبدآن بشیء اول من البیت تطوفان به ثم انهما لا تحلان و تحقیق دیدم مادر خود را که اسماء بنت ابی بکر صدیق است و خاله خود را که عائشه است هنگامی که قدوم می آوردند آغاز نمیکردند بچیزی دیگر اول از بیت طواف میکردند بیت الله را پس بیرون نمی آمدند ازان احرام وقد اخبرتنی امی انها اهلت هی واختها والزبیر وفلان وفلان بعمرة فلما مسحوا الرکن حلوا و تحقیق خبر داد مرا مادر من که احرام بست وی و خواهر وی و زبیر و دیگران کنایت از عبد الرحمن بن عوف و عثمان بن عفان است رضی الله عنهما بعمره پس هرگاه مسح کردند حجر اسود را بعد از طواف برآمدند از احرام یعنی کار بیرون آمدن از احرام میکردند و این برآمدن و آن وقت خواهد بود که سعی و حلق نیز کرده باشند

کتاب الاذان | الجزء الثالث تیسیر الاسلام

پس تطویل قرائت معاذ در نماز عشاء میکرد و جبرئیل ناحیه و اقبل الی معاذ پس بگذاشت آنمرد هر دو شتر خود را و رفت بسوی معاذ تقرأ بسورة البقرة او النساء پس خواند معاذ سورة بقره یا سورة نساء را شک راوی است فانطلق الرجل پس رفت آنمرد گمان برد که آن مرد رفته است بلغه ان معاذا نال منه و رسید بوی آنمرد را که معاذ عیب میکند او را فاتی النبی صلی الله علیه وسلم پس آمد آنمرد پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم فشکی الیه معاذا پس شکایت کرد پیش آنحضرت معاذ را در روایت نسائی که سابق ذکر کردیم دلالت دارد که شکایت معاذ بود پیش آنحضرت و جواب آنمرد حسب السبب رسید بخاطر کرده تجاوز میکرد معاذ و سعی کرد تا بکند دعا را ازان آنمرد شکایت کرد فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم پس فرمود آنحضرت یا معاذ افتان انت یعنی معاذ را باعث و مشقت امت او بر مردم او قال افاتن انت شک راوی است فلولا صلیت بسبح اسم ربک الاعلی والشمس وضحاها واللیل اذا یغشی پس چرا نگذاری نماز را به این سورتها فانه یصلی وراءک الکبیر والضعیف وذو الحاجة پس نماز میکزارد پس تو بزرگ و ضعیف و صاحب حاجت احسب هذا فی الحدیث گمان میکنم که این بعضی در حدیث است و این حدیث را قول ابن عمر کرده است که او تنها آن را بهم ممکن ست که روایت کرده است ... و دیگر اصحاب روایت کرده اند ... سعید بن مسروق ... یکسندی است ... و ابن کرام کوفی و الشیبانی ابو اسحاق سلیمان بن ابی سلیمان کوفی ... و روایه اصل این حدیث از محارب نیز در جمیع الفاظ ان و قال عمرو بن دینار وعبید الله بن مقسم و ابو الزبیر محمد بن مسلم ... عن جابر ... قرأ معاذ فی العشاء بالبقرة ... عن محارب ... شعبة بالمتن ...

باب الایجاز فی الصلوة واکمالها یعنی کوتاه کردن در نماز ... کمی در واجبات و ارکان ... ایجاز ... و اکمال ... نقصان ... تخفیف ... وقت ... ترجمه ...

بپوشیده نماند که مناسبت این حدیث بترجمه بعضی کنند گوشند و شراح آن تصریح کرده اند خالی از خفائی نیست از قول او و تمم حج او بکرانج اصلا ذکر وضو نیست و بالالتزام آن که گفت آن حضرت نخستین چیزی که بدان ابتدا میکرد وضو بود نیز دلالت دارد نه بر اشتراط اصل طهارت بر وجوب قسطلانی گوید اگر ضم کنند باین حدیث قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم خذوا مناسککم منی که مرویست در مسلم تمام میشود و فیه ما فیه و اگر مقصود مولف عدم اشتراط باشد و مجموع حدیث با افعال صحابه چنانکه ایراد فرموده مؤید آن سازد دور نمی نماید دلائل علما که بایجاب یا اشتراط رفته اند دیگر خواهد بود والله اعلم

باب وجوب الصفا والمروة در بیان واجب بودن سعی میان صفا و مروه وجعل من شعائر الله و درین معنی که گردانیده شده اند آن هر دو از اعلام مناسک و واجب داشته سعی میان آنها شعائر جمع شعیره است بمعنی علامت **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهري قال عروة گفت ابو الیمان خبر داد مارا شعیب از زهری که گفت عروه سالت عائشة فقلت لها ارایت قول الله تعالی ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوف بهما گفت عروه پرسیدم عائشه را خبر ده مرا از معنی قول خدای برتر که صفا و مروه از اعلام مناسک است که امر کرده خدا بآن پس کسی که قصد کند کعبه را به نیت حج یا عمره کند پس حرجی و گناهی نیست بر وی باینکه طواف کند بآن هر دو یعنی سعی کند میان آنها فوالله ما علی احد جناح ان لا يطوف بالصفا والمروة پس سوگند بخدا نیست بر هیچ کس گناهی اینکه طواف نکند بآن هر دو یعنی مفهوم آیت آنست که سعی واجب نیست از آنکه رفع گناه از فاعل آن کرده اند پس امری مباح باشد نه واجب در حق واجب چنین نمیگویند که کسی که آنرا بکند بر وی گناهی نیست قالت بئسما قلت یا ابن اختي گفت عائشه بد است چیزی که گفتی تو ای خواهر زاده من ان هذه لو كانت كما اولتها عليه كانت لا جناح عليه ان لا يطوف بهما تحقیق این آیت اگر بودی مفهوم آن چنانچه فهمیده تو آنرا تاویل کرده بر آن بایستی که بودی این چنین که گناه نیست بر وی اینکه طواف نکند بآن هر دو یعنی عبارت اباحت نیست نه آنکه در آیه واقع شده و اقتصاری که بر نفی گناه از طائف کرده اند سببی خاص وارد چنانکه

فرموده ولكنها انزلت في الانصار لیکن آیت کریمه فرو فرستاده شده است در حق انصار که ایشان در حرج بودند كانوا قبل ان يسلموا يهلون لمناة الطاغية بودند انصار پیش از آنکه باسلام مشرف شوند احرام میکردند بنام بت گمراه مناة بفتح میم و نون نام بتی بود در ایام جاهلیت طاغیه صفت اوست که مسلمانان او را توصیف میکردند التي كانوا يعبدونها عند المشلل پیش مشلل بضم میم و فتح شین معجمه و تشدید لام که موضعی است بر قدید است و غیر ایشان را دو بت دیگر بود یکی بر صفا که نامش اساف است دیگر بر مروه که نامش نائله گویند که اینها نام مرد و زنی است که در کعبه زنا کردند و حق سبحانه مسخ کرد آنها را بدو سنگ این هر دو سنگ را بر کوه صفا و مروه نهادند تا مردم پند پذیر شوند فكان من اهل يتحرج ان يطوف بالصفا والمروة پس بود کسی که حج کردی از حج ایشان حرج و تنگی میکشید که طواف کند بصفا و مروه فلما اسلموا سالوا رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ذلك پس هرگاه مسلمان شدند انصار پرسیدند پیغمبر خدا را از طواف میان صفا و مروه قالوا يا رسول الله انا كنا نتحرج ان نطوف بين الصفا والمروة گفتند ای پیغمبر خدا ما بودیم که حرج می کشیدیم اینکه طواف کنیم میان صفا و مروه فانزل الله ان الصفا والمروة من شعائر الله الآية پس نازل کرد خدا این آیت را بطریق کلام سائلان و جواب مطابق سوال آمد و وجوب سعی از جای دیگر مقرر شده و گاهی فعلی واجب میباشد و گمان میکنند یکی که کردن بر صفتی خاص در جای مخصوص روا نبود چنانکه قضای نماز را کسی گمان کند که میان عصر و مغرب روا نبود او را گویند که باکی نیست قضای آن درین وقت قالت عائشة وقد س

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب الاذان

صورت ذوق و نشاط و لذت و حضور میگشت بحسن صورت و جودت ادا و بر هنا نوار در ظهور اسرار کلمات نماز دیگران که طول آن گرانی و ملال می آید و نیز در قرأت شریف سرعتی وطی لسانی بود که در زمان قلیل بسیاری از قرأت را تمام میکرد و تواند که مراد آن باشد که گاهی بکمال می بود نزد احساس شوق وانبساط طول از صحابه و نماز را بیجاز میکرد نزد وجود عذری و با شنیدن بکاء صبی و جز آن کذا قاله الشیخ الاجل فی ترجمة المشکوة

باب من اخف الصلوة عند بكاء الصبي کسیکه سبک گذارد نماز نزد گریستن کودک **حدثنا** ابراهيم بن موسى معروف بصغیر قال حدثنا الوليد بن مسلم قال حدثنا الاوزاعي عبد الرحمان بن عمرو عن يحيى بن ابي كثير عن عبد الله بن ابي قتادة عن ابيه ابي قتادة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال اني لاقوم في الصلوة اريد ان اطول فيها بر میخیزم و می ایستم در نماز بحالیکه میخواهم که تطویل کنم در نماز فاسمع بكاء الصبي پس می شنوم در نماز آواز گریه کودک را فاتجوز في صلوتي كراهية ان اشق على امه پس تخفیف میکنم در نماز خود بجهت ناخوش داشتن اینکه رنج افکنم بر مادر وی که قلب وی در جماعت است و مشتاق بخبر گرفتن مادر وی نماز بسبب شغل خاطر وی بپسر فرزند تابعه بشر بکسر موحده و سکون معجمه بن بکر بفتح موحده شامی سند و بیست تابعه ابن المبارك و بقیة بفتح موحده و کسر قاف و تشدید تحتیه ابن ولید کلاعی بفتح کاف و تخفیف لام سند نکرده و نبود در وقت عن الاوزاعي متابعت کرده ولید را ابن بشر حدیث او از اوزاعی **حدثنا** خالد بن مخلد بفتح میم و سکون معجمه قال حدثنا سليمان بن بلال قال حدثني شريك بن عبد الله قرشی مسند نکرده و حمل قال سمعت انس بن مالك يقول ما صليت وراء امام قط اخف صلوة ولا اتم من النبي صلى الله عليه وآله وسلم انس میگوید نگزاردم نماز پس هیچ امامی سبک تر بود نماز وی و تمام کننده تر از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یعنی نماز آنحضرت سبک بود با وجود آن تمام و کامل چنانکه بعد دیگر آمده وكان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اخف الناس صلوة في تمام وان كان ليسمع بكاء الصبي فيخفف مخافة ان تفتتن امه و تحقیق بود که می شنید گریه کودک را پس سبک میگردانید نماز را برای آنکه در فتنه افکنده شود مادر وی بقطع نماز یا زوال خشوع بشغل خاطر بجگر بند خود روایت کرده اند که آنحضرت در رکعت اولی سورۀ بزرگ خوانده بود و شنید گریه کودک پس خواند در رکعت ثانیه سه آیه **حدثنا** علي بن عبد الله بن

رسول الله صلی الله علیه وسلم الطواف بینهما وتحقیق مشروع ساخته پیغمبر خدا رحمت کند خدا بروی طواف را میان صفا و مروه سعی رکن حج است نزد شافعی و واجبست نزد حنفیه بدلایل دیگر که دلالت دارد بر آن فلیس لاحد ان یترك الطواف بینهما پس روا نیست هیچ کسی را که ترک کند طواف را میان هر دو این قول ناظر در آنست که مراد او از سنت شرع ساخته است ثم اخبرت ابا بکر بن عبد الرحمن زهری گوید پس تر خبر دادم بمقوله عایشه که در شان نزول آیه گفته ابا بکر پسر عبد الرحمن را فقال ان هذا العلم ما کنت سمعته پس گفت این علمی نبوده ام که شنیده ام آنرا و در اکثر روایت چنین است ان هذا لعلم بلام تاکید خبر ان است و در روایت اول العلم صفت هذا است یا بدل ازوی ولقد سمعت رجالا من اهل العلم یذکرون ان الناس الا من ذکرت عایشة ممن کان یهل بمناة گفت ابو بکر بن عبد الرحمن بتحقیق شنیدم مردان را از اهل علم ذکر میکردند که مردم همه جز آنانکه ذکر کرده آنها را عایشه یعنی غیر مردم انصار از آنها که حج میکردند برای منات کانوا یطوفون کلهم بالصفا والمروة بودند که طواف میکردند همه اینها بصفا و مروه فلما ذکر الله الطواف بالبیت ولم یذکر الصفا والمروة فی القرآن پس هرگاه که ذکر کرد خدا طواف به بیت الله و ذکر نکرد طواف میان صفا و مروه در قرآن قالوا یا رسول الله کنا نطوف بالصفا والمروة گفتند آن مردم ای رسول خدا بودیم ما طواف میکردیم بصفا و مروه وان الله انزل الطواف بالبیت فلم یذکر الصفا وبتحقیق خدا فرستاد طواف را به کعبه و ذکر نکرد صفا را یعنی صفا و مروه را فهل علینا من حرج ان نطوف بالصفا والمروة آیا هست بر ما از حرجی و گناهی اینکه طواف کنیم بصفا و مروه فانزل الله تعالی ان الصفا والمروة من شعائر الله الایة قال ابو بکر فاسمع هذه الایة نزلت فی الفریقین کلیهما فی الذین کانوا یتحرجون ان یطوفوا فی الجاهلیة بالصفا گفت ابو بکر پس می شنوم این آیت را که نازل شده در حق دو گروه که هر دو یکی از آن دو فریق بودند که حرج میکشیدند اینکه طواف کنند در ایام جاهلیت بصفا و مروه والذین یطوفون ثم تحرجوا ان یطوفوا بهما فی الاسلام من اجل ان الله امر بالطواف بالبیت ولم یذکر الصفا والمروة و در حق آنانکه طواف میکردند مسلمان پستر حرج می کشیدند که طواف کنند بآن هر دو در اسلام حرج از جهت آنکه خدا فرموده است طواف بخانه کعبه و ذکر نکرده است صفا و مروه را حتی ذکر ذلك بعد ما ذکر الطواف بالبیت تا آنکه ذکر کرده این آیه را بعد از آنکه ذکر کرده است طواف بخانه کعبه از حدیثی که در باب لا حج از انس آورده سبب نزول دیگر معلوم می شود باب ما جاء فی السعی بین الصفا والمروة در بیان احادیثی که آمده است در سعی کردن میان صفا و مروه قال ابن عمر السعی من دار بنی عباد الی زقاق بنی ابی حسین گفت ابن عمر ابتدا از سعی از دار بنی عباد است که جانب صفا است بر نا و می و کرمانی گفته اند که جانب مروه است تا کوچه بنی ابی حسین که بجانب مروه است کسی که دار بنی عباد را جانب مروه گفته این را جانب صفا میگفته باشد گویا الآن آن دو جانب را

قال الی لا ادخل فی الصلوة وانا ارید ان اتمها ... مکان النبی ... مما اعلم من صلاة ... حدثنا موسی بن اسماعیل ... حدثنا ابان عطار قال حدثنا قتادة قال حدثنا انس عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم مثله ... باب اذا صلی ثم ام قوما ... حدثنا سلیمان بن حرب وابو النعمان قالا حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن عمرو بن دینار عن جابر قال کان معاذ یصلی مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم ثم یاتی قومه فیصلی بهم ... باب من اسمع الناس تکبیر الامام ... حدثنا مسدد قال حدثنا عبد الله بن داؤد قال حدثنا الاعمش عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة قالت لما مرض النبی صلی الله علیه وآله وسلم مرضه الذی مات فیه اتاه بلال یؤذنه بالصلوة فقال مروا ابا بکر فلیصل ... فقال مروا ابا بکر فلیصل ... فقال فی الثالثة او الرابعة ... مروا ابا بکر فلیصل ... فخرج النبی صلی الله علیه وآله وسلم ... الی ابی بکر ...

بن نام پیغمبر خدا که اختلاف واقع شده حدثنا محمد بن عبید قال حدثنا عیسی بن یونس عن عبید الله بن
عمر عن نافع عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا طاف الطواف الاول خب ثلاثا
ومشی اربعا گفت ابن عمر بود پیغمبر خدا وقتی که طواف میکرد طواف نخستین خواه طواف قدوم بودی
یا طواف رکن تیز میخرامید سه بار و براه میرفت چهار بار وکان یسعی بطن المسیل اذا طاف بین الصفا
والمروة و بود آن حضرت که سعی میکرد میان مسیل وقتی که طواف کردی میان صفا و مروه بطن مسیل
محل آب و روی مجتمع بودی و الآن بآنحال نمانده است فقلت لنافع اکان عبد الله یمشی اذا بلغ الرکن
الیمانی گفت عبید الله بن عمر گوید پس گفتم مر نافع را آیا بود ابن عمر که آهسته میرفت بغیر رمل وقتی که میرسید
رکن اسود را قال لا الا ان یزاحم علی الرکن فانه کان لا یدعه حتی یستلمه گفت نافع نبود که بی رمل میگذشت
مگر آنکه هجوم کرده می شد بر رکن در ینوقت آهستگی میکرد و بتحقیق بود ابن عمر که نمیگذاشت رکن را تا آنکه بوسه میداد
حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن عمرو بن دینار قال سالنا ابن عمر عن رجل طاف بالبیت فی
عمرة ولم یطف بین الصفا والمروة گفت عمرو بن دینار پرسیدیم ابن عمر را از حال مردی که طواف کرد
بیت الله در عمره و طواف نکرد میان صفا و مروه ایاتی امراته یعنی جامعت کند زن خود را فقال قدم النبی
صلی الله علیه وسلم فطاف بالبیت سبعا وصلی خلف المقام رکعتین وطاف بین الصفا والمروة سبعا
پس گفت قدوم آورد آن حضرت پس طواف خانه کعبه کرد هفت شوط و نماز گذارد پس مقام ابراهیم دو رکعت
و میان صفا و مروه هفت بار وقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة و بتحقیق هست شما را در حق
پیغمبر خدا اقتدای نیک یعنی شما هم این چنین بکنید و باشید ازین حدیث عدم جواز قربان معلوم شد وسالنا
جابر بن عبد الله فقال لا یقربنها حتی یطوف بین الصفا والمروة و عمرو بن دینار گوید پرسیدیم جابر را پس گفت
نزدیکی نکند البته زن را تا آنکه طواف کند میان صفا و مروه حدثنا المکی بن ابراهیم عن ابن جریج قال اخبرنی
عمرو بن دینار قال سمعت ابن عمر قال قدم النبی صلی الله علیه وسلم مکة گفت قدوم آورد آن حضرت مکه را فطاف بالبیت
ثم صلی رکعتین ثم سعی بین الصفا والمروة ثم تلا پس خواند این آیه لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة حدثنا
محمد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا عاصم قال قلت لانس بن مالک اکنتم تکرهون السعی بین الصفا والمروة
عاصم گوید گفتم مر انس را آیا بودید شما که ناخوش می داشتید سعی میان صفا و مروه فقال نعم لانها کانت من شعائر الجاهلیة
حتی انزل الله ان الصفا والمروة من شعائر الله الایة پس گفت انس آری ناخوش داشتیم
بجهت آنکه سعی و هفت کرات در آنجا بود و از شعار ایام جاهلیت و مرکفار را در آنجا دو بت بود که سعی میکردند آنرا
تا که فرستاد خدا این آیه کریمه را حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن عمرو بن دینار عن عطاء
عن ابن عباس قال انما سعی رسول الله صلی الله علیه وسلم بالبیت وبین الصفا والمروة لیری المشرکین قوته
گفت ابن عباس سعی نمیکرد پیغمبر خدا مگر تا بنماید کفار را که پیغمبر خدا بسعی بیت الله و میان صفا و مروه مگر از آنرو
بایدش که بنماید قوت خود و حصری که ازین کلام مفهوم شد خالی از چیزی نیست از آنکه اظهار قوت از جهت
دل در مشی بود و اصل سعی از جمله شعایر است چنانکه احمد از حدیث ابن عباس آورده که فرمود آن حضرت

بیان یک کس است که اقتدا به بعیت وی میکرد و پیدا کردی
عن النبی و روایت کرده میشود از پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم ائتموا بی ولیأتم بکم من
بعدکم اقتدا کنید بمن و بکنند اقتدا بشما کسانی که بعد از شما
و باید که اقتدا کنند بشما صفهای که خلف شما است
و اعمال شما را دلیل گرفته بر اعمال من معلوم کنند
و ذکر این تعلیق بصیغه تمریض بنابر آنکه بر شرط مولف
نیست اگرچه صالح احتجاج است و حدیث احتمال دارد
که معنیش آن باشد که یاد گیرید علم و احکام شریعت را از من
و اقتدا کنند مرا در افعال و باید که یاموزند از شما تابعان
شما و همچنین تبع تابعین از تابعین تا انقراض دنیا حدثنا
قتیبة بن سعید قال حدثنا ابو معاویة عن
الاعمش عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة
قالت لما ثقل رسول الله و چون گران و سخت
شد بیماری پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
جاء بلال یؤذنه بالصلوة آمد آنحضرت را بلال
بجا اینکه خبر میکند او را بنماز فقال پس فرمود مروا
ابا بکر ان یصلی بالناس فاپیشه گوید فقلت
یا رسول الله ان ابا بکر رجل اسیف وانه
متی یقوم مقامک لا یسمع الناس
و بتحقیق وی وقتیکه می ایستد بجای تو نمیتواند شنوانید
مردم را تکبیر و قرات از غلبه بکا فلو امرت عمر پس
اگر امر فرمائی عمر را بامامت بهتر باشد فقال مروا ابا بکر
ان یصلی بالناس فقلت لحفصة قولی له
گفت عایشه پس گفتم حفصه را تو بگو آنحضرت را ان
ابا بکر رجل اسیف وانه متی یقوم مقامک
لا یسمع الناس فلو امرت عمر فقال انکن
لانتن صواحب یوسف مروا ابا بکر ان
یصلی بالناس فلما دخل فی الصلوة وجد
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی
نفسه خفة پس وقتیکه در آمد و شروع کرد ابوبکر
در نماز یافت پیغمبر خدا از نفس خود سبکی را در مرض
فقام یهادی بین رجلین ورجلاه
تخطان فی الارض حتی دخل المسجد
پس برخاست آنحضرت بحالی که برده میشد میان دو مرد
بحالیکه هر دو پای مبارکش خط می کشید در زمین
تا آنکه در آمد مسجد را فلما سمع ابو بکر حسه
پس چون شنید ابوبکر آواز آمدن آنحضرت را حس
آواز نرم ذهب ابو بکر یتاخر فاومی الیه
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
پس اشارت کرد او را آنحضرت یعنی بجای خود باش
فجاء النبی صلی الله علیه وآله وسلم حتی جلس

صلی اللہ علیہ وسلم سعی ابینا ابراہیم از کلام بعضی فہم می شود کہ افادہ کلمہ انما حصر را مختلف فیہ است زاد الحمیدی
قال حدثنا سفیان قال حدثنا عمرو قال سمعت عطاء عن ابن عباس مثلہ فائدہ ذکر این زیادتی آنست کہ سفیان از
عمرو بطریق تحدیث آوردہ وعمرو از عطا بطریق سماع ودر اسناد سابق بطریق عنعن بود از توہم تدلیس خالی نہ

باب تقضی الحائض المناسک کلہا الا الطواف بالبیت ادا میکند حائض مناسک حج را ہمہ مگر طواف بیت اللہ
واذا سعی علی غیر وضوء بین الصفا والمروۃ و وقتی کہ سعی کند بی وضو میان صفا ومروہ باکی ندارد

حدثنا عبد اللہ بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیہ عن عائشۃ انہا قالت قدمت
مکۃ وانا حائض ولم اطف بالبیت ولا بین الصفا والمروۃ گفت عائشہ قدوم آوردم بمکہ و حال آنکہ من حائض بودم
وطواف نکردم بکعبہ ونہ میان صفا ومروہ قالت فشکوت ذلک الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت
پس شکایت بردم حال خود را بسوی پیغمبر خدا فقال افعلی کما یفعل الحاج غیر ان لا تطوفی بالبیت حتی تطہری
پس فرمود بکن مناسک را چنانکہ میکنند حاجیان جز آنکہ طواف بیت اللہ مکن تا آنکہ پاک شوی از حیض

حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا عبد الوہاب ح وقال لی خلیفۃ حدثنا عبد الوہاب قال حدثنا حبیب المعلم عن عطاء
عن جابر بن عبد اللہ قال اہل النبی صلی اللہ علیہ وسلم ہو واصحابہ بالحج گفت جابر احرام بست پیغمبر خدا و یاران او بحج
ولیس مع احد منہم ہدی غیر النبی صلی اللہ علیہ وسلم وطلحۃ ونبود با ہیچ کی ازین مردم ہدی جز پیغمبر خدا وطلحہ وقدم علی
من الیمن ومعہ ہدی فقال اہللت بما اہل بہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم وقدوم آورد علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ
از یمن و با او ہدی بود پس گفت احرام بستہ ام بچیزی کہ احرام بستہ بآن پیغمبر خدا واین حدیث بہ بعضی
اجزای دیگر کہ اینجا مذکور نیست در اوائل کتاب حج گذشتہ فامر النبی صلی اللہ علیہ وسلم اصحابہ ان یجعلوہا عمرۃ
پس فرمود آن حضرت اصحاب را کہ بگردانند این حج را کہ احرام بستہ اند بدان عمرہ ویطوفوا ثم یقصروا ویحلوا الا من
کان معہ الہدی وطواف کنند بعد قصر موی کنند وبرآیند از احرام مگر کسانیکہ با ایشان ہدی است
کہ وی بر احرام سابق باشد فقالوا ننطلق الی منی وذکر احدنا یقطر منیا گفتند برویم بمنا کہ از شعائر
حج است و حال آنکہ ذکر یکی از ما میچکد از منی یعنی نزدیک عہد تجامع باشیم فبلغ النبی صلی اللہ علیہ وسلم
پس رسید این گفتار صحابہ بپیغمبر خدا فقال لو استقبلت من امری ما استدبرت ما اہدیت پس فرمود
اگر الان پیش داشتمی چیزی کہ پس کردم آنرا از کار خود سوق ہدی نمیکردم ولولا ان معی الہدی لاحللت
واگر نبودی با من ہدی البتہ از احرام بر آمدمی چون بر صحابہ گران آمد کہ در حج کہ عمدہ عبادات است
بآن حضرت اقتدا نکنند وازین معنی حرجی در خود یافتند آن حضرت برای تسلی آنہا مبالغہ
فرمود وتعلیم حکم الہی کرد وحاضت عائشۃ فنسکت المناسک کلہا غیر انہا لم تطف بالبیت
وپس حائض شد عائشہ ہنگام قدوم بمکہ پس آورد افعال حج ہمہ جز آنکہ طواف بیت اللہ کرد
قال فلما طہرت طافت بالبیت وہر گاہ پاک شد طواف کرد بیت اللہ قالت یا رسول اللہ تنطلقون
بحجۃ وعمرۃ وانطلق بحج گفت عائشہ ای رسول خدا میروید شما بحج وعمرہ ومیروم من تنہا
بحج فامر عبد الرحمن بن ابی بکر ان یخرج معہا الی التنعیم فاعتمرت بعد الحج پس فرمود آن حضرت عبد الرحمن

عن محمد بن سیرین عن ابی ہریرۃ ان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم
انصرف من اثنتین تحقیق آنحضرت برگشت
بعد از گزاردن دو رکعت از نماز چہارگانی فقال
لہ ذو الیدین پس گفت مر آنحضرت را ذو الیدین
اقصرت الصلاۃ ام نسیت یا رسول اللہ
آیا کوتاہ شد یا کردہ شد این نماز بدو رکعت یا آنکہ فراموش
کردی باقی را فقال رسول اللہ پس فرمود پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ والہ وسلم اصدق ذو الیدین
آیا راست گفت ذو الیدین در آنچہ آنکہ گزاردہ ام
فقال الناس نعم پس گفتند مردم آری کہ گزاردہ
شد فقام رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ
وسلم فصلی اثنتین اخریین پس ایستاد آنحضرت
وگزارد دو رکعت دیگر و تشبیہ بخصوص دو رکعت
با لفظ تعبیر بودہ کہ متعارف تعبیر چہار دو رکعت بود
یا از قرشہ دیگر حالی نیست ثم سلم پس سلام داد
ثم کبر پس الخ تکبیر گفت فسجد مثل سجودہ
او اطول پس سجدہ کرد بسبب سہو مانند سجدہ وی
در نماز یا درازتر از آن وآنچہ در حدیث لاسہو باید
حدثنا ابو الولید ہشام بن عبد الملک
...انا الابلال حدثنا شعبۃ عن سعد بن
...عبد الرحمن بن عوف عن ابی سلمۃ
...ابی ہریرۃ قال صلی النبی
...صلی اللہ علیہ وسلم الظہر رکعتین
...نماز گزاردہ مردم علت ان ابا بکر قد
...مقاماتک ... آنحضرت
...
... فقال مروا ابا بکر فلیصل پس فرمود
... فقلت مثلہ ...
فقال فی الثالثۃ او الرابعۃ پس فرمود
... ان کن صواحب یوسف
... مروا ابا بکر فلیصل ...
... وخرج النبی ...
... صلی اللہ علیہ والہ وسلم ...
... الی انظر الیہ یخط برجلیہ الارض
... ابو بکر ...
... فاشار الیہ ان صل ...

بن ابی بکر رضی الله عنهما این که برآید با عائشه بسوی تنعیم پس عمره گرد عائشه پس از حج حدثنا مؤمل بن هشام قال حدثنا اسمعیل عن ایوب عن حفصة قالت كنا نمنع عواتقنا ان يخرجن گفت حفصه بودیم ما که منع میکردیم زنان بالغه خود را اینکه بیرون برآیند برای نماز عید و جز آن عواتق جمع عاتقه است و آن زنی است که جدائی نکرده است خانه خود را و نرفته است بشوهر یا عاتقه گویند او را از آنکه آزاد شده است از خدمت پدران و برآمدن حاجتهما فقدمت امرأة فنزلت قصر بنی خلف پس آمد زنی و نزول کرد بجانه بنی خلف که در بصره بود و قلعه بنی خلف طلحی است فحدثت ان اختها كانت تحت رجل من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت آن زن که خواهر او بود زوجه مردی از اصحاب پیغمبر خدا قد غزا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ثنتی عشرة غزوة بتحقیق آن مرد جهاد کرده بود با پیغمبر خدا دوازده غزوه وكانت اختي معه في ست غزوات و بود خواهر من با آن مرد در شش غزوه قالت كنا نداوي الكلمى ونقوم على المرضى گفت خواهر بودیم ما که علاج میکردیم زخمیان را و قیام می نمودیم بر بیماران فسالت اختي رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالت هل على احدانا باس ان لم يكن لها جلباب ان لا تخرج پس پرسید خواهر من پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی پس گفت آیا هست بر یکی از ما باکی و گناهی اگر نباشد او را چادری اینکه بر نیاید در مانند روز عید برای نماز قال لتلبسها صاحبتها من جلبابها فرمود آن حضرت که بپوشاند او را همراه او از چادر خود که پوشیده باشد یا آنکه چادری دیگر که داشته باشد ولتشهد الخير ودعوة المسلمين و گو حاضر شود مجلسهای نکو را که موعظت در آن باشد و دعوت مسلمانان را فلما قدمت ام عطية سالتها او قالت سالناها پس چون در آمد ام عطیه بصره برابر سیدم من او را یا گفته است حفصه مذکور پرسیدیم ما او را اشک آویست قالت اكانت تذكر رسول الله صلی الله علیه وسلم ابدا الا قالت بابي گفت حفصه بود ام عطیه که یاد کردی پیغمبر خدا را همیشه مگر آنکه گفتی که فدا باد پدر من یعنی پدر رسول الله پدر من فدا باد فقلنا اسمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول كذا وكذا قالت نعم بابي و گفتیم ما آیا شنیده پیغمبر خدا که میگفت چنین چنین گفت آری فرموده است آن حضرت فدا باد پدر من فقال لتخرج العواتق وذوات الخدور او قال العواتق وذوات الخدور والحيض پس فرمود گو برآیند عواتق و پرده نشینان یا فرموده عواتقی که ذوات خدور اند و حائضان شک راوی است وليشهدن الخير ودعوة المسلمين و گو حاضر شوند زنان مجالس خیر را و دعوت مسلمانان را ويعتزل الحيض المصلى و گوشه گیرند حائضان جای نماز عید را فقلت الحائض پس گفتم از روی تعجب که حائض هم حاضر شوند فقالت اوليس تشهد عرفة وتشهد كذا وتشهد كذا پس گفت ام عطیه آیا نیست که حاضر میشود حائض عرفه را و حاضر میشود مزدلفه و جمیع مناسک حج را غیر از طواف بیت الله

باب الاهلال من البطحاء وغيرها

در بیان جواز احرام بستن از بطحاء و جز آن از اجزای مکه للمكي وللحاج اذا خرج من منى مر کسی را که مقیم مکه است و آفاقی است که آمده است مکه را حنفیه گویند که احرام مسجد مکه بهتر است از جهت فضیلت آن وسئل عطاء عن المجاور يلبي بالحج و پرسیده شد عطاء بن رباح

یوسف مر و ابا بکر فلیصل للناس فقالت حفصة لعائشة ما كنت لاصيب منك خيرا پس گفت حفصه عائشه را نبودم که بیابم از تو نیکوئی را

باب تسوية الصفوف

برابر کردن نمازی جماعت باتصال مردم یکدیگر تا فرجه پیدا نشود و پس و پیش نه ایستند و منضم ساخت لاحد قیام نه شوند بقیاس خط مستوی که بعد و بیان ایشان برابر باشد با رعایت ترتیب میان مرد و صبیان و زنان و جز آن عند الاقامة وبعدها نزد اقامت نماز و بعد از اقامت پیش از نماز و تسویه سنت است نزد جمهور فقها و وعید برای تشدید و تغلیظ است و بعضی بوجوب رفته حدثنا ابو الوليد هشام بن عبد الملك قال حدثنا شعبة قال حدثني عمرو بن مرة بضم میم و تشدید ایضا جهنی بضم جیم مرادی نسبت بقبیله جهنی مراد است کوفی الجمی سند بکصد دوه قال سمعت سالم بن ابی الجعد قال سمعت النعمان بن بشير يقول قال النبي صلی الله علیه وآله وسلم لتسون صفوفكم فرمود هر آئینه برابر کنید صفهای خود را در نماز او ليخالفن الله بين وجوهكم یا هر آئینه مخالفت می اندازد خدای در میان ذاتهای شما چنانکه در حدیث ابی مسعود بروایت مسلم آمده که اختلاف مکنید پس مختلف گردد دلهای شما یعنی اختلاف و تقدم و تفرق بر خلاف ترتیب شرع تنافر قلوب و حدوث کینه و وحشت است میان هم گویا زوجه معنی حقیقی نیز و مراد مخالفت گردانیدن آن بجانب پشتها یا مسخ النهر بر قیاس جزای مخالفت با امام و رفع راس پیش از وی که بگرداند سر او را خدای تعالی سر حمار چنانکه در روایت احمد آمده یعنی الغرض تصییر الله وجوه آمده حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث عن عبد العزيز بن صهيب عن انس ان النبي صلی الله علیه وآله وسلم قال اقيموا الصفوف فرمود راست و درست کنید صفهای جماعت نماز را و بر یک حال باشید در تمام نماز فاني اراكم خلف ظهري پس بتحقیق من می بینم شما را از پس پشت خود این روایت نزد جمهور روایت عینی است چه دور نیست که خلق کند او را خدای تعالی ادراکی که ببیند بدان از پس خود چنانکه می بیند از پیش و مانع نیست از آن از جهت عقل و شرع وارد شده بدان پس واجب باشد قبول آن کذا قاله و سابق زیاده و از پیش گذشته

باب اقبال الامام على الناس عند تسوية الصفوف

و آوردن امام بر مردم و متوجه شدن بحال ایشان نزد برابر کردن صفها حدثنا احمد بن ابی رجاء بجیم دو رو قال حدثنا معاوية بن عمرو ازدی کوفی سند بود قال حدثنا زائدة بن قدامة بضم قاف

ازکسی که مجاور مکه است حال بودن او که تلبیه میکند برای حج قال کان ابن عمر یلبی یوم الترویة اذا صلی الظهر واستوی علی راحلته پس گفت بود ابن عمر که تلبیه میکرد روز هشتم از ماه ذی حجه وقتی که نماز ظهر میکرد و سوار می شد مرکب خود را وقال عبد الملک عن عطاء عن جابر قدمنا مع النبی صلی الله علیه وسلم واحللنا حتی یوم الترویة وجعلنا مکة بظهر لبینا بالحج وگفت عبد الملک بن ابی سلیمان از عطا از جابر بن عبد الله انصاری آمدیم با پیغمبر خدا مکه را در حالی که محرم بودیم پس برآمدیم از احرام تا روز ترویه و گردانیدیم مکه را پس پشت لبیک گفتیم برای حج و این روایات دلالت دارد بر آنکه تلبیه در وقت برآمدن در دیگر روایت وقال ابو الزبیر عن جابر اهللنا من البطحاء و گفت ابو الزبیر از جابر احرام بستیم از بطحا وقال عبید بن جریج لابن عمر رایتک اذ کنت بمکة اهل الناس اذا رأوا الهلال ولم تهل انت حتی یوم التروية و گفت عبید بن جریج مر عبد الله بن عمر را دیدم ترا وقتی که هستی بمکه مردم همه احرام بستند وقتی که دیدند هلال ماه ذی حجه را و احرام نمی بندی تو تا روز ترویه فقال لم ار النبی صلی الله علیه وسلم یهل حتی تنبعث به راحلته پس گفت ندیدم پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی که احرام می بست تا آنکه بر می انگیخت او را مرکب او یعنی سواری شد اگر گوئی احرام آن حضرت از ذی الحلیفه بود و این چگونه حجت می شود مر ابن عمر را برای احرام از مکه روز ترویه توجیه کرده است ابن بطال باینکه احرام بست آن حضرت از میقات خود در هنگامی که ابتدا کرد حج خود را و دیگر متصل شد به آن عمل او پس همچنین احرام می بندد از روز ابتدای عمل خود بی فصلی و درنگی هر که در مکه است بخلاف آنکه احرام از اول ماه کند والله اعلم وحکمه احکم

باب این یصلی الظهر یوم التروية در بیان آنکه کجا گذارد نماز ظهر را حاجی روز ترویه

حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا اسحاق الازرق قال حدثنا سفیان عن عبد العزیز بن رفیع قال سالت انس بن مالک قلت اخبرنی بشیء عقلته عن النبی صلی الله علیه وسلم گفت عبد العزیز بن رفیع پرسیدم انس بن مالک را گفتم خبر ده مرا بچیزی که دانسته تو آنرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این صلی الظهر والعصر یوم التروية قال بمنی کجا میگذارد ظهر و عصر را روز هشتم از ذی حجه گفت بمنی گذارد قلت فاین صلی العصر یوم النفر گفتم پس کجا میگذارد عصر را روز برگشتن از منا قال بالابطح گفت بابطح که آنرا محصب هم میگویند ثم قال افعل کما یفعل امراؤک پس گفت انس بکن چنانچه میکنند امرای تو یعنی در چنین امور مخالف با امراء که منجر بفساد شود حدثنا علی بن عبد الله سمع ابا بکر بن عیاش قال حدثنا عبد العزیز بن رفیع لقیت انسا ح وحدثنی اسمعیل بن ابان الوراق قال حدثنا ابو بکر عن عبد العزیز قال خرجت الی منی یوم التروية فلقیت انسا ذاهبا علی حمار گفت عبد العزیز برآمدم بسوی منا روز ترویه پس ملاقات کردم انس را در حالی که رونده بود بر خری فقلت این صلی النبی صلی الله علیه وسلم هذا الیوم الظهر پس گفتم کجا گذارده است پیغمبر خدا امروز نماز ظهر را فقال انظر حیث یصلی امراؤک فصل پس گفت نظر کن آنجا که میگذارد امرای تو پس بگذار آنجا

بعون الله الباری تم الجزء السادس تیسیر القاری شرح صحیح البخاری

باب الصلوة بمنى

و بيان نماز بمنى كه بطريق قصر گذارده اند **حدثنا** ابراهيم بن المنذر قال حدثنا ابن وهب قال اخبرني يونس عن ابن شهاب قال اخبرني عبيد الله بن عبد الله بن عمر عن ابيه قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم بمنى ركعتين بما دو ركعت و ابو بكر و عمر و اين هر دو در ايام خلافت دو ركعت گذاردند و عثمان صدرا من خلافته و عثمان صدر اوائل خلافت خود دو ركعت و بعد از شش سال از خلافت تمام كرد چهار ركعت **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة عن ابي اسحق الهمداني عن حارثة بن وهب الخزاعي رضي الله عنه قال صلى بنا النبي صلى الله عليه وسلم ونحن اكثر ما كنا قط و آمنه بمنى ركعتين گفت ابن وهب نماز گذارد بما پيغمبر خدا بمنى دو ركعت فرض ظهر و حال آنكه بوديم بيشتر و دنهاي ما در سائر اوقات از روي عدد و بيشترين بود دلهاي ما از روي امن يا گوييم با بوديم در وقتي هرگز بيشتر از ما كه بدين وقت بوديم و نه ايمن تر از آنچه درين وقت بوديم پوشيده نماند كه بر تقرير اول كلمه ما در ما كنا مصدريه است و قط براي تاكيد نفي زمانها است و بر تقرير ثاني نافيه است بر هر تقدير در تركيب خلاف استعمال مشهور و اكثر لازم مي آيد بر تقدير مصدريت استعمال قط بمعني استمرار در نفي از منه ماضيه است در اثبات واقع است و در تسهيل تجويز آن كرده همين عبارت حديث را سند آورده است اما چون احتمال نفي هم دارد سند راني شايد بر تقدير نفي لازم مي آيد تقدم خبر ما كه اكثر است بر وي فتدبر

حدثنا قبيصة بن عقبة قال حدثنا سفيان عن الاعمش عن ابراهيم عن عبد الرحمن بن يزيد عن عبد الله قال صليت مع النبي گفت عبد الله بن مسعود نماز كردم با پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ركعتين دو ركعت ومع ابي بكر ركعتين با ابو بكر دو ركعت ومع عمر ركعتين و با عمر بن خطاب دو ركعت ثم تفرقت بكم الطرق پس متفرق شد در قصر نماز راهاي شما فليت حظي من اربع ركعات ركعتان متقبلتان و كاش نصيب من از اين چهار ركعت كه عثمان گذارد دو ركعت مقبول بودي يعني كاش عثمان دو ركعت گذاردي چنانكه آن حضرت و ياران او گذارده اند و درين اظهار كراهيت فعل عثمان است از جهت مخالفت مر آنها را كه مقتدا بودند و اين مسئله حديث در ابواب قصر نماز گذشته و بيانش نافي يافته

باب صوم يوم عرفة

در حكم روزه روز عرفه كه نهم ذي حجه است در عرفات **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان عن الزهري قال حدثنا سالم قال سمعت عميرا مولى ام الفضل عن ام الفضل قالت شك الناس يوم عرفة في صوم النبي صلى الله عليه وسلم گفت ام فضل مادر عبد الله بن عباس تردد كردند مردم روز عرفه در روزه پيغمبر خدا رحمت كناد خداي بر وي فبعثت الى النبي صلى الله عليه وسلم بشراب فشربه پس فرستادم بسوي آن حضرت چيزي در كتاب صيام و باب وقوف بر دابه كه بعد ازين مذكور شود آورده كه قدحي شير فرستاده پس خورد آن حضرت آنرا ازين حديث استحباب روزه نداشتن مر حاجيان را از جهت اتباع آن حضرت اگر چه ضعف نيارد معلوم شد

باب التلبية والتكبير اذا غدا من منى الى عرفة

در بيان مشروعيت لبيك گفتن و تكبير وقتي كه برود روز ديگر از منى بسوي عرفه **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن محمد بن ابي بكر الثقفي انه سأل انس بن مالك وهما غاديان من منى الى عرفة محمد بن ابي بكر ثقفي پرسيد كه پرسيد انس بن مالك را و حال آنكه اين هر دو سير مي كردند بگاهي از منا بسوي عرفه كيف كنتم تصنعون في هذا اليوم مع رسول الله صلى الله عليه وسلم چگونه بوديد شما ديده ميكرديد درين روز با پيغمبر خدا فقال كان يهل المهل فلا ينكر عليه ويكبر المكبر فلا ينكر عليه پس گفت بود كه لبيك ميگفت از ما لبيك گوي پس انكار كرده نمي شد بر وي

الجزء السابع

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب الاذان

تا تمام كرد صفها را العمل تمة و ظاهر لفظ اثم مشعر است بوجوب اتمام چنانكه وعيد شديد و انكار انس دلالت دارد بر آن ليكن جمهور گفته اند تشديد براي تغليظ است و انكار بر ترك سنت موكده و اثم از ترك چنين سنت نيز ميتوان گفت پس ترجمه موافق قول جمهور باشد **حدثنا** معاذ بن اسد المروزي قال اخبرنا الفضل بن موسى قال اخبرنا سعيد بن عبيد الطائي عن بشير بن يسار الانصاري عن انس بن مالك انه قدم المدينة فقيل له ما انكرت منا منذ يوم عهدت رسول الله روايت است از انس كه وي قدوم آورد مدينه را پس گفته شد مر او را چه چيز ناخوش داري از ما امروز از روزي كه يافته عهد پيغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم قال ما انكرت شيئا الا انكم لا تقيمون الصفوف گفت انس ناخوش نداشتم از شما چيزي را از امور عهد سابق مگر آنكه شما راست و درست نمي كنيد صفها را در نماز وقال عقبة بن عبيد مراد سعيد بن عبيد مذكور عن بشير بن يسار قدم علينا انس المدينة بهذا قدوم آورد بر ما انس بمدينه بانچه مذكور شد ظاهر اين تعليق در آنست كه بشير زنشايد خود اين واقعه را حكايت ميكند بخلاف طريق اول كه آن روايت است از انس و هر دو گنجايش دارد و شايد دانسته كه آمدن انس مقدم است بر آنكه گذشت ذكر آن در باب وقت العصر از تاخير ظهر و نيز موقع اين انكار غير موقع آن انكار است كه در باب تضييع الصلوة عن وقتها ذكر يافت كه گفت انس لا اعرف شيئا مما كان على عهد النبي صلى الله عليه وآله وسلم الا الصلوة و تضييعت زيرا كه آن در شام بود و اين در مدينه است

باب الزاق المنكب بالمنكب والقدم بالقدم في الصف

چسپانيدن دوش بدوش و پاي بپاي در صف جماعت و اين مبالغه است در تعديل صفوف و نگذاشتن فرجه در ميان و درين باب احاديث بسيار آمده وارد شده كه مگذاريد فرجها براي شيطان و كسي كه وصل كند صف را وصل ميكند او را خدا تعالى و كسي كه قطع كند قطع ميكند او را خدا تعالى وقال النعمان بن بشير انصاري خزرجي صحابي رايت الرجل منا يلزق كعبه بكعب صاحبه ديدم مردي را از اصحاب پيغمبر كه پيوسته ميكرد شتالنگ خود را بشتالنگ نزديكي خود **حدثنا** عمرو بن خالد قال حدثنا زهير عن حميد عن

وتكبير ميگفت تكبير گوينده را پس انكار كرده نمی شد بر وی يعنی اگرچه از سنت حاج نيست وگفتن تكبير باكی نبود ودر روايت برکسی گفته قطع بايد کرد تلبيه را بعد نماز صبح روز عرفه **باب** التهجير بالرواح يوم عرفة در رفتن در ميانه روز ورفتن روز عرفه **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن سالم قال كتب عبد الملك بن مروان الى الحجاج گفت سالم نوشت عبد الملك بن مروان كه مستقل بخلافت شده بود بسوی حجاج بن يوسف ظالم ان لا يخالف ابن عمر فی الحج اينكه مخالفت نكند عبد الله بن عمر را در احكام حج فجاء ابن عمر وانا معه يوم عرفة حين زالت الشمس پس آمد ابن عمر وحال آنكه من بودم همراه او هنگامی كه زوال آفتاب شد فصاح عند سرادق الحجاج پس فرياد كرد نزد سراپرده حجاج فخرج وعليه ملحفة معصفرة فقال ما لك يا ابا عبد الرحمن پس بيرون آمد از سراپرده وحال آنكه بر وی ازاری بود رنگين معصفر پس گفت چه ميگويی ای ابا عبد الرحمن كنيت عبد الله بن عمر است فقال الرواح ان كنت تريد السنة پس گفت ابن عمر زود بر آی اگر ميخواهی سنت پيغمبر خدا را الرواح منصوبست بفعل مقدر ای عجل السير قال هذه الساعة قال نعم گفت حجاج همين ساعت بر آيم گفت ابن عمر آری قال فانظرني حتى افيض على راسي ثم اخرج گفت مهلت ده مرا تا بريزم آب بر سر خود پس بيرون آيم فنزل حتى خرج الحجاج پس فرود آمد از مركب ونشست تا بر آمد حجاج فسار بيني وبين ابي پس راه رفت حجاج ميان من وميان پدر من كه ابن عمر است فقلت له ان كنت تريد السنة فاقصر الخطبة وعجل الوقوف پس گفتم اگر ميخواهی سنت را پس كوتاه كن خطبه عرفات را وشتابی كن وقوف عرفات را اين مقوله سالم بن عبد الله بن عمر است فجعل ينظر الى عبد الله فلما رأى ذلك عبد الله قال صدق پس گشت حجاج كه نگاه ميكند بسوی عبد الله گفت عبد الله راست گفته است سالم **باب** الوقوف على الدابة بعرفة ايستادن بر مركب بعرفات **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابي النضر عن عمير مولى عبد الله بن عباس عن ام الفضل بنت الحارث ان ناسا اختلفوا عندها يوم عرفة فی صوم النبی از ام فضل زوجه عباس روايت كرده اند كه چندی از مردم اختلاف كردند نزد او روز عرفه در روزه آن حضرت صلی الله عليه وسلم فقال بعضهم هو صائم وقال بعضهم ليس بصائم پس گفت بعضی ازين مردم كه آن حضرت روزه دار است وگفت بعض ديگر روزه دار نيست فارسلت اليه بقدح لبن وهو واقف على بعيره فشربه پس فرستاد ام فضل بسوی آن حضرت قدحی شير وآن حضرت ايستاده بود بر شتر خود پس خورد آنرا ازين حديث معلوم شده كه سواره ايستادن برای مصلحتی چنانكه تعليم امت است رواست وآنكه منع در حديث ديگر واقع شده كه تكيه پشت مركب را منبر [illegible] معارض آن نمی شود **باب** الجمع بين الصلاتين بعرفة جمع كردن ميان دو نماز ظهر وعصر بعرفات مر مسافر را ومالكيه گويند مقيم را چنانكه مسافر را برای ادای مناسك از ابی حنيفه رح نقل كرده اند كه اين جمع كسی راست كه با امام نماز گزارد واگر ظهر را تنها گزارد يا بجماعت بغير امام حج جائز نيست جمع كردن نزد وی وصاحبيه وديگر ائمه مطلقا جمع روا داشته اند وكان ابن عمر اذا فاتته الصلوة مع الامام جمع بينهما وبود معتاد ابن عمر وقتی كه فوت شدی او را نماز بجماعت امام جمع كردی ميان هر دو نماز ظهر وعصر در منزل خود وقال الليث حدثني عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني سالم ان الحجاج بن يوسف عام نزل بابن الزبير گفت ابن شهاب خبر داد مرا سالم كه تحقيق حجاج عليه ما يستحقه سالی كه نزول كرد برای محاربه عبد الله بن زبير [illegible] سأل عبد الله كيف تصنع فی الموقف يوم عرفة پرسيد حجاج عبد الله بن عمر را چكار ميكنی تو در موقف عرفات روز عرفه فقال سالم ان كنت تريد السنة فهجر بالصلوة يوم عرفة پس گفت سالم اگر ميخواهی سنت پيغمبر را صلی الله عليه وسلم

چنانچه عمل امام در نماز شبيه نقصان دانست ليكن پيش ازين به نسبت باب ابی بكر [illegible] برای عدم فساد نماز ماموم در خصوصيت منقول شده [illegible] اثر عدم فساد نماز [illegible] كثير كرد [illegible] است بلكه مقصود ازين ابواب تسويه صف وترتيب آن و بيان عدم نقصان نيست بنا بر ترك سوء ترتيب در اوقات صف كما لا يخفی **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا داود بن عبد الرحمن [illegible] عن عمرو بن دينار عن كريب مولى ابن عباس عن ابن عباس قال صليت مع النبی صلی الله عليه وآله وسلم ذات ليلة فقمت عن يساره گفت ابن عباس نماز گزاردم با پيغمبر خدا صلی الله عليه وآله وسلم شبی پس ايستادم جانب چپ وی فاخذ رسول الله صلی الله عليه وآله وسلم براسی من ورائی پس گرفت آنحضرت سر مرا از پس من فجعلني عن يمينه پس گردانيد مرا جانب راست خود فصلی پس نماز گزارد [illegible] وخواب كرد بعد از آن فجاءه المؤذن پس آمد آنحضرت را مؤذن بحضور نماز فقام پس برخاست فصلی ولم يتوضأ پس نماز گزارد و وضو نكرد زيرا كه خواب آنحضرت ناقض وضو نبود **باب** المرأة وحدها تكون صفا زن تنها ميتواند شد صفی چه در صف مردان خود نتواند استاد بلكه خلف ايشان پس تنها در حكم صف باشد **حدثنا** عبد الله بن محمد المسندی الجعفی قال حدثنا سفيان عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحة الانصاری عن انس بن مالك قال صليت انا ويتيم فی بيتنا خلف النبی گفت انس نماز گزاردم من ويتيمی كه در خانه ما بود عقب پيغمبر خدا صلی الله عليه وآله وسلم وامی خلفنا ام سليم مادر انس عقب ما بود تنها ايستاده وازين معلوم ميشود كه محاذات زنان بمردان [illegible] ايستادن آنها در نماز جائز نباشد چه با وجود تنهائی [illegible] محاذات را ودر حديث ابن مسعود [illegible] حوار محاذات [illegible] مگر آنكه نماز نفل بود [illegible] ميشود [illegible] فرض [illegible] بيست [illegible] **باب** ميمنة المسجد والامام فضيلت جانب راست مسجد وامام [illegible] بعضی فقها [illegible] است [illegible]

پس در زوال وقت شدت گرمی نماز کن روز عرفه فقال عبد الله بن عمر صدق پس گفت ابن عمر راست گفت سالم
انهم كانوا يجمعون بين الظهر والعصر في السنة تحقیق مردم بودند که جمع میکردند میان ظهر و عصر از جهت طریقه نبویه با متبوعان
سنت واتباع آن فقلت لسالم افعل ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم ابن شهاب گوید پس گفتم سالم را آیا کرده آن
جمع میان این دو نماز در عرفه رسول خدا فقال سالم وهل يتبعون في ذلك الا سنته پس گفت سالم آیا متابعت نمیکردند
درین امر مگر سنت آن حضرت را یعنی محض برای اتباع سنت آنحضرت جمع میکردند در بعضی نسخ يبتغون از ابتغا یعنی طلب
واقع شده یعنی طلب نمیکردند درین فعل مگر سنت آن حضرت را

باب قصر الخطبة بعرفة در بیان مشروعیت کوتاهی خطبه روز عرفه

حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا مالك عن ابن شهاب عن سالم ان عبد الله ان عبد الملك بن مروان كتب
الى الحجاج ان يأتم بعبد الله بن عمر في الحج عبد الملك پسر مروان نوشت بسوی حجاج که متابعت کند در ادای مناسک حج
ابن عمر فلما كان يوم عرفة جاء ابن عمر وانا معه حين زاغت او زالت الشمس پس هرگاه بود روز عرفه آمد ابن عمر ومن
همراهی بودم هنگامی که زوال کرد آفتاب فصاح عند فسطاطه اين هذا فخرج اليه پس آواز کرد نزد سراپرده حجاج که کجا است
این مرد پس برآمد بسوی او فقال ابن عمر الرواح فقال الآن قال نعم پس گفت ابن عمر زود رهی شو پس گفت همین ساعت
پس گفت آری همین ساعت قال انظرني افيض على ماء گفت حجاج مهلت ده مرا که بریزم بر خود آبی فنزل ابن عمر حتى خرج
بیرون آمد ابن عمر از مرکب تا آنکه بیرون آمد وی فسار بيني وبين ابي پس رهی شد در میان من و پدر من که ابن عمر است
فقلت ان كنت تريد ان تصيب السنة اليوم فاقصر الخطبة وعجل الوقوف پس گفتم اگر هستی تو که میخواهی برسی سنت پیغمبر خدا را
امروز پس کوتاه کن خطبه را و شتابی کن بودن عرفات را یعنی زود گذار نماز را فقال ابن عمر صدق پس گفت راست گفت
سالم سنت همچنین است در اکثر نسخ بعد ازین باب باب الوقوف بعرفة است بوزر گوید دیده ام در بعضی نسخها عقب این باب تعجيل
الوقوف است پس ازین ترجمه آمده قال ابو عبد الله يعني المؤلف رحمه الله يزاد في هذا الباب هم هذا الحديث حديث مالك عن ابن شهاب
یعنی امام مالک بالا مذکور است میتوان ذکر کرد برای این ترجمه چنانکه آخر آن مذکور شده و عجل الوقوف ولكني اريد ان ادخل فيه معادا
یعنی لیکن من میخواهم اینکه در آرم درین کتاب خود حدیث مکرر اشارت است بآنکه درین کتاب هست طاب آنچه موهم تکرار است
اما اهل واقف معلوم می شود که تکرار نیست وخالی نیست آن از فائده در اسناد که بطریق معنعن بوده و اینجا
بطریق تحدیث وسماع است یا یک راوی که غیر آن راوی سابق است احفظ است واتقن یا در متن تقیید
مطلق است یا در تفسیر مجمل یا زیادتی دارد که چاره از ان نبود و مانند آن که بر واقفان و متتبعان این جامع
مخفی نشود و نادر است که بی فائده مکرر واقع شده باشد فتدبر

باب الوقوف بعرفة در بیان بودن بعرفات

حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا عمرو قال حدثنا محمد بن جبير بن مطعم عن ابيه قال كنت
اطلب بعيرا لي ح گفت مطعم بودم من که می جستم شتر خود را اگم کرده بودم باز تحویل اسناد کرده میگوید وحدثنا مسدد
قال حدثنا سفيان عن عمرو سمع محمد بن جبير عن ابيه جبير بن مطعم قال اضللت بعيرا لي فذهبت اطلبه يوم عرفة
گفت مطعم گم کردم شتری که مرا بود پس رفتم که طلب میکردم آن را روز عرفه فرأيت النبي صلى الله عليه وسلم واقفا بعرفة
پس دیدم پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی در حالی که استاده است بعرفات فقلت هذا والله من الحمس فما
شأنه ههنا پس گفتم از روی تعجب وانکار سوگند خدا این مرد از قریش است پس چکار است او را اینجا

قمت ليلة اصلي عن يسار النبي گفت ابن عباس
استادم شبی که بایکه نماز میکردم جانب چپ پیغمبر خدا
صلى الله عليه وآله وسلم فاخذ بيدي پس گرفت
دست مرا او بعضدي یا بازوی مرا فاقامني وليست
حتى اقامني عن يمينه تا آنکه استاده کرد مرا جانب
راست خود وقال بيده من ورائي واخذ کرد مرا
بدست خود از پس من یا آنکه این قول راوی ابن عباس است
یعنی اشارت کرد ابن عباس بدست خود که از پس من این
تفسیر واقع شده و روایت سابق فاخذ برأسي مؤید این است
شاید که اخذ سر و دست یا بازو و هر دو از پس پشت سر
پشت واقع شده

باب اذا كان بين الامام
وبين القوم حائط او سترة وقتیکه باشد میان امام
ومیان جماعت دیواری یا حایلی دیگر اختلاف کرده اند در این مسئله پس عطف
بعضی رسانده و بعضی نه ...
... الی منع جائز نیست مگر آنکه صفوف متصل باشد و طریق
در این گفته است لیث واوزاعی واشهب کذا ذکره
العینی اگر اقتدا کند بامام در فضای مسجد وامام در محراب باشد
جائز باشد زیراچه مسجد با تمام اطراف همچو بقعه واحد است
کذا في الخزانة وفناء مسجد بحکم مسجد دارد تا آنکه اگر بایستند
در فناء واقتدا کنند بامام صحیح باشد اقتدا را واگرچه صفوف متصل
نبوند ونه مسجد ذکره قاضیخان وصحیح آنست که فناء نحو
صحن است زیرا چه مکان واحد است که تصحیح کرده شده
بینا محیط پس فناء مسجد باشد ودر صحرا اما حائل باشد مانند
آن زیراچه بصحرا طریق است و طریق فاصل می شود کذا
في المنية ودر خلاصه گفته اگر دیواری باشد که در آن روزنی
بود و نحوی که مشتبه نبود بر ان حال امام مختار جواز اقتدا
است واگر ممکن شود وصول بامام یعنی از راه آن روزن
جائز بود در قول حنفیه جمیعا وقال الحسن لا باس
ان تصلي وبينك وبينه نهر وگفته است حسن
بصری باک نیست که نماز کنی ومیان تو ومیان امام
جوی باشد وبروایتی نهر صغیر و آن دلالت میکرد
که مراد نهر صغیر است ومیشاید که مانع باشد وقال ابو
مجلز بکسر میم وسکون جیم وفتح لام در آخر زاء معجمه لاحق
بن حمید سدوسی بصری اعور سدوسی تابعی ...
يأتم بالامام وان كان بينهما طريق او جدار
اقتدا کند بامام اگرچه باشد میان مقتدی وامام راهی یا دیوار
اذا سمع تكبير الامام وقتیکه بشنود مقتدی تکبیر امام را
واطلاع یابد بر حال او حدثنا محمد بن سلام
قال اخبرنا عبدة ابن سليمان عن يحيى بن سعيد
الانصاري عن عمرة بفتح مهمله عن عائشة قالت
كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يصلي
من الليل في حجرته بود آنحضرت که نماز میگزارد از شب

حمس بفتحتين و بسكون ميم جمع احمس است و مراد ازوی قریش اند لقب ایشان است و سبب این قول مطعم آنست که شیطان تسویل کرده بود قریش را و گفته بود که شما اگر غیر حرم را تعظیم میکنید استخفاف میکنند شما را مردم اهله درحج و عمره از حرم برآیید و میگفتند نحن اهل الله اهم از حرم نمی برآمدند و سایر الناس بعرفات میرفتند حدثنا

فروة بن ابی المغراء قال حدثنا علی بن مسهر عن هشام بن عروة قال عروة کان الناس یطوفون فی الجاهلیة عراة

الا الحمس والحمس قریش گفت عروه بن الزبیر بودند مردم که طواف میکردند در ایام جاهلیت برهنه تن مگر حمس و حمس

لقب قریش است و ما ولدت وکسانیکه زائیده آنها قریش یعنی دختر زادهای قریش که خزاعه و بنی کنانه و بنو عامر

بن صعصعه اند وکانت الحمس یحتسبون علی الناس و بودند قریش عطا میکردند حسبة لله مردمی دیگر را یعنی الرجل

الثیاب یطوف فیها میداد مردی مردی دیگر را جامها که طواف میکرد دران وتعطی المرأة الثیاب تطوف فیها

و میبخشیدند زنی دیگر را جامها که طواف میکرد دران فمن لم یعطه الحمس طاف بالبیت عریانا پس کسی که نمیداد و را حمس جامه

طواف میکرد بیت الله تعالی که برهنه بود وکان یفیض جماعة الناس من عرفات ویفیض الحمس من جمع

و بود که بطواف افاضه میرسیدند سایر الناس غیر قریش از عرفات و می آمدند قریش از مزدلفه عرفات نام وادی مشهور

و جمع بفتح جیم و سکون میم نام مزدلفه است اول را عرفات گویند بجهت آنکه آدم و حوا بعد از افتادن از بهشت در آنجا یکدیگر را

شناخته بودند و ثانی را جمع گویند که در مزدلفه جمع شده بودند یعنی گویند که جمع ازان گویند که دو نماز را آنجا جمع میکنند

برین تقدیر از اسامی اسلامی خواهد بود قال و اخبرنی ابی عن عائشة ان هذه الآیة نزلت فی الحمس ثم افیضوا

من حیث افاض الناس گفت هشام خبر داد مرا پدرم که عروه است از عائشه که تحقیق این آیه نازل شده در حق حمس

پس افاضه کنید از آنجا که افاضه کرده اند مردم مراد ابراهیم است علیه السلام چنانکه ترمذی روایت کرده و گفته حدیث حسن

صحیح است قال کانوا یفیضون من جمع فدفعوا من عرفات گفت عروه بودند قریش که می آمدند از مزدلفه پس امر کرده

شدند که بیایند از عرفات

باب السیر اذا دفع من عرفة

باب بیان رفتن وقتی که آمد حاجی از عرفات حدثنا عبد الله بن

یوسف قال اخبرنا مالک عن هشام بن عروة عن ابیه انه قال سئل اسامة رضی الله عنه وانا جالس گفت عروه پرسیده شد اسامه

و حال آنکه من نشسته بودم نزد وی کیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسیر فی حجة الوداع حین دفع چگونه

رسول خدا رحمت کنا و خدا بروی که سیر میکرد در حج وداع هنگامی که برآمدی از عرفات بسوی مزدلفه قال کان یسیر العنق

فاذا وجد فجوة نص گفت سیر میکرد میانه تیز نه آهسته و وقتی که یافتی جای کشاده خالی از هجوم مردم تند میرفت عنق

بفتح عین مهمله و نون مفتوحه وقت سیر میانه تندی و تیزی قال هشام والنص فوق العنق گفت هشام در تفسیر یعنی نص

کردن بالا و زیاده بر عنق است در سرعت قال ابو عبد الله فجوة متسع گفت مولف فجوة یعنی متسع فراخ و جمع فجوات

و فجاء یعنی صیغه جمع فجوات بوزن ضربات و فراء است وکذلک رکوة و رکاء بالمد والکسر مناص لیس حین فرار معنی

مناص که در قول حق سبحانه واقع شده حین مناص یعنی فرار است مقصود ازین تفسیر آنست که تو هم نشده کسی که مناص

در قرآن بمعنی نص است که درین حدیث واقع شده

باب النزول بین عرفة و جمع

در فرود آمدن میان عرفات و مزدلفه حدثنا مسدد قال حدثنا حماد بن زید عن یحیی بن سعید عن موسی بن عقبة عن کریب مولی

ابن عباس عن اسامة بن زید رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم حیث افاض من عرفة مال الی الشعب فقضی حاجته

پس است و مردم یکی نماز میکردند نماز آنحضرت و اقتدای میکردند بوی فاصبحوا فتحدثوا بذلک پس

صبح کردند و گفتگو نمودند پس ... فصلوا بصلاته ... فصلوا

... لیلتین او ثلاثا ... شب ... حتی

اذا کان بعد ذلک جلس رسول الله صلی الله علیه وسلم ...

... بعلم ... که ...

... ذکر ذلک للناس ...

... بود فقال انی خشیت ان تکتب علیکم صلوة

اللیل پس خروج ... رسیدم که فرض کرده شود ... نماد

... شب ... عبادت ... و این ... و ... آنحضرت ... پس ...

... کرد آنحضرت ... فرض کرده شده ...

... و وجوب ... و ...

... پس ... صلوات ... بسوی خمس نظر

... محمل ... است بود ... و ... عادت

... فرض ... بر ... خارج از

قاعده ... و نصاری که اختراع کرده بودند

... نبود ... تقصیر ... مردم ... بعد

... گشتند ... بجاحدوا حق رعایتها

پس ... آنحضرت ... نصاری

... شب ...

... فرضیت ... نماز ... بحاضره ...

خشیت ... نقصان است

... بحدیث دلالت برآن دارد که ...

... تحقیق رسیده سوال ...

باب صلوة اللیل

... در ... شب ...

... پس ... صنعت ...

... مستلانی ...

... حدثنا ابراهیم

بن المنذر قال حدثنا ابن ابی فدیک محمد بن

اسماعیل بن ابی مسلم بن ابی فدیک ...

... قال حدثنا ابن ابی ذئب عن

... عبد الرحمن ... بن حارث بن ابی هشام ...

... سعید بن ابی سعید المقبری ...

بتحقیق پیغمبر خدا آنجا که برگشت از عرفه میل کرد بسوی دره کوه پس قضا کرد حاجت خود را در بعضی روایات بجای بیت چون است گفته اند که اصوب است روایه و در روایه فتوضاء فقلت یا رسول الله اتصلی قال الصلوة امامك پس فرود کرد آن حضرت گفتم یا رسول الله آیا نماز میگذاری فرمود نماز در پیش تست یعنی مشروعیت آن در مزدلفه است حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا جویریة عن نافع قال کان عبد الله بن عمر رضی الله عنهما یجمع بین المغرب والعشاء بجمع گفت نافع بود عبد الله بن عمر جمع میکرد میان نماز مغرب و عشا بمزدلفه غیر انه یمر بالشعب الذی اخذه رسول الله صلی الله علیه وسلم لیکن با این حال بود که میگذشت بدره که رفته بود آنجا پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی گفته اند غیر بمعنی استثنا منقطع است فیدخل فینتفض ویتوضاء ولا یصلی حتی یصلی بجمع پس میدر آمد شعب را و قضای حاجت میکرد و وضو میکرد و نمیگذارد نماز را تا آنکه گذارده می شد نماز در مزدلفه ینتفض از انتفاض است کنایت است از قضای حاجت

حدثنا قتیبة قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن محمد بن ابی حرملة عن کریب مولی ابن عباس عن اسامة بن زید انه قال ردفت رسول الله صلی الله علیه وسلم من عرفات فلما بلغ رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت اسامه ردیف شدم پیغمبر خدا را از عرفات پس هرگاه رسید پیغمبر خدا الشعب الایسر الذی دون المزدلفة اناخ فبال شعبی که چپ سوست نزدیک مزدلفه است نشاند شتر را پس بول کرد ثم جاء فصببت علیه الوضوء فتوضاء وضوءً خفیفا پس آمد از آنجا پس ریختم بر دست و پای آن حضرت آب را پس وضو کرد وضو فی سبک تخفیف وضو با آنست که کمتر از سه بار شست اعضای وضو را یا اندک اندک ریخت آب را از معتاد و اسباغ نکرد و موید است این معنی را آنچه در حدیث باب الجمع بین الصلوتین واقع شده که فجاء بالمزدلفة لتوضع فاسبغ ثم صلی فقلت الصلوة یا رسول الله قال الصلوة امامك اسامه گوید پس گفتم ای رسول خدا آیا نماز میخواهی فرمود نماز در پیش است فرکب رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی اتی المزدلفة فصلی پس سوار شد آن حضرت تا آنکه آمد مزدلفه را پس نماز گذارد و ثم ردف الفضل رسول الله صلی الله علیه وسلم غداة جمع پس باز ردیف شد فضل پیغمبر خدا را صباح شبی که در مزدلفه بودند قال کریب فاخبرنی عبد الله بن عباس عن الفضل ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لم یزل یلبی حتی بلغ الجمرة گفت کریب خبر داد مرا ابن عباس از فضل که آن حضرت دائم تلبیه میکرد تا آنکه رمی جمره عقبه کرد

باب امر النبی صلی الله علیه وسلم بالسکینة عند الافاضة در بیان فرمودن آن حضرت صحابه را بوقار و آرام نزد بر آمدن از عرفات و اشارته الیهم بالسوط و اشارت کردن آنحضرت بسوی صحابه بتازیانه

حدثنا سعید بن ابی مریم قال حدثنا ابراهیم بن سوید قال حدثنی عمرو بن ابی عمرو مولی المطلب قال اخبرنی سعید بن جبیر مولی والبة الکوفی قال حدثنی ابن عباس انه دفع مع النبی صلی الله علیه وسلم یوم عرفة بتحقیق ابن عباس بر آمد با پیغمبر خدا روز عرفه فسمع النبی صلی الله علیه وسلم وراءه زجرا شدیدا وضربا للابل پس شنید آن حضرت از عقب خود زدنی سخت مر شتر را و کرد و مردم با اضطراب میراندند فاشار بسوطه الیهم وقال ایها الناس علیکم بالسکینة پس اشارت کرد بتازیانه خود بسوی مردم که از عقب می آمدند و فرمود ای مردم لازم گیرید بر خود آرام و وقار را فان البر لیس بالایضاع پس بتحقیق نکوئی اعمال نیست بتیز قدر راندن مراکب و سرعت کردن در سیر و ضعوا اسرعوا تفسیر کرد مولف چنانکه عادت اوست که اخذ معنی میکند از آیه کریمه ولاوضعوا خلالکم ای لاسرعوا بینکم بالمشی یعنی حکم مشتق است از فعل یعنی میان مردم خلالها بینهما لفظ خلال که در این آیه واقع شده بمعنی بینهماست باب الجمع بین الصلوتین بالمزدلفه

بعفر بن موسی عن ابی سعید عن زید بن ثابت ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اتخذ حجرة بتحقیق آنحضرت گرفت حجره را در مسجد قال حسبت انه قال بسر گوید گمان دارم که زید زیادت کند من حصیر از بوریایی فی رمضان گرفته بود آنرا اندر رمضان فصلی فیها لیالی پس نماز گزارد در آن شبهای چند فصلی بصلوته ناس من اصحابه پس نماز گزاردند بنماز آنحضرت جمعی از یاران وی فلما علم بهم جعل یقعد پس هرگاه دانست آنحضرت این عمل ایشان که هر شب جماعت میکنند عقب وی گرفت که نشستن میماند و در حجره بر نمی آمد فخرج الیهم فقال پس بر آمد بسوی ایشان و فرمود قد عرفت الذی رایت من صنیعکم بتحقیق دانستم چیزی را که دیدم از عمل شما و حرص شما بر اقامت نماز تراویح فصلوا ایها الناس فی بیوتکم پس نماز گزارید ای مردم در خانهای خود زیرا که ان افضل الصلوة صلوة المرء فی بیته الا المکتوبة بتحقیق فاضلترین و بهترین نمازها نماز مرد در خانه خود است که آن ابعد از ریا و سبب نزول رحمت و ملایکه در خانه و تنفر شیطان است از آن الا المکتوبة مگر نماز فرض که افضل آن در مسجد با جماعت است و ملحق بدان است آنچه مشروع یافته در آن جماعت چون عید و کسوف و گزاردن نماز خارج بیت چون تحیة المسجد و دو رکعت طواف و دو رکعت احرام و جز آن و اما نماز شب پس مقتضای این حدیث گزاردن آن در خانه است چنانکه مالک گفته و لیکن ایمه ما ثلثه گویند افضل در تراویح جماعت است چنانکه کرد آنرا عمر و صحابه رضی الله عنهم و مستمر ماند عمل مسلمین بر آن و در زمان آنحضرت نیز واقع شده اما امتناع وی از آن خوف نکرد وجوب بر ایشان ترک داد و عذر کرد و بعد از آن حضرت که وجوب متصور نماند بعمل صحابه سنت شد و از شعایر اسلام آمد و تراوح کلام و مجلس بیاید و چون فارغ شد از بیان تسمیه شروع کرد در ابواب صفت صلوة و گفت باب ایجاب التکبیر وافتتاح الصلوة ذکر واجب نمودن شارع تکبیر را با شروع نماز و وی گفت اند و او در ینجا بمعنی مع است و تواند که عطف بود یعنی ذکر ایجاب

دربیان استحباب جمع میان دو نماز مغرب و عشا بمزدلفه بوقت عشا **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن موسی بن عقبة عن کریب مولی ابن عباس عن اسامة بن زید رضی الله عنهما انه سمعه یقول دفع رسول الله صلی الله علیه وسلم من عرفة تحقیق کریب شنید اسامه را که میگفت آمد پیغمبر خدا از عرفه فنزل الشعب فبال ثم توضأ ولم یسبغ الوضوء پس فرود آمد از شتر در شعب پس بول کرد پس وضو کرد و اسباغ نکرد در وضو یعنی احتیاط نکرد که تمام سنن و مستحبات ادا یابد از ین جهت برای نماز وضوی دیگر کرد فقلت له الصلوة پس گفتم مر آن حضرت را میخواهی نماز را فقال الصلوة امامك پس فرمود نماز پیش است فجاء المزدلفة فتوضأ فاسبغ ثم اقیمت الصلوة فصلی المغرب پس آمد مزدلفه را و وضو کرد و تمام کرد پس اقامت کرده شد نماز پس گذارد نماز مغرب ثم اناخ کل انسان بعیره فی منزله پس نشاند هر آدمی شتر خود را در جای نزول خود ثم کشاده نزد و منزل کرده ثم اقیمت الصلوة فصلی ولم یصل بینهما پس اقامت کرده شد نماز عشا و گذارده شد و نگذارد و نماز نفل میان این دو نماز درین حدیث پیدا نیست که نماز مغرب هم در وقت عشا گذارد

باب من جمع بینهما ولم یتطوع دربیان حال کسی که جمع کرد میان دو نماز و نفل نکرد **حدثنا** آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب عن الزهری عن سالم بن عبد الله عن ابن عمر رضی الله عنهما قال جمع النبی صلی الله علیه وسلم بین المغرب والعشاء بجمع کل واحدة منهما باقامة گفت ابن عمر جمع کرد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی میان نماز مغرب و عشا بمزدلفه بیکبار اذان هر دو نماز را باقامت ولم یسبح بینهما ولا علی اثر کل واحدة منهما و نفل نمیکرد میان هر دو نماز و نه بعد از یکی ازان و نه یعنی بعد از فراغ از هر دو هم نفل نکرد اثر بکسر همزه و سکون ثا و فتحه بمعنی عقب است **حدثنا** خالد بن مخلد قال حدثنا سلیمان بن بلال قال حدثنا یحیی بن سعید قال حدثنا عدی بن ثابت قال حدثنی عبد الله بن یزید الخطمی قال حدثنی ابو ایوب الانصاری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع فی حجة الوداع المغرب والعشاء بالمزدلفة حدیث کرد ابو ایوب انصاری که پیغمبر خدا جمع کرد در حجة الوداع مغرب و عشا را بمزدلفه

باب من اذن واقام لکل واحدة منهما کسی که اذان گفت و اقامت کرد برای هر یکی ازین دو نماز را **حدثنا** عمرو بن خالد قال حدثنا زهیر قال حدثنا ابو اسحاق قال سمعت عبد الرحمن بن یزید یقول حج عبد الله فاتینا المزدلفة حین الاذان بالعتمة او قریبا من ذلك گفت ابو اسحق شنیدم عبد الرحمن بن یزید را میگفت حج کرد عبد الله بن مسعود رضی الله عنه پس آمدیم مزدلفه را هنگام اذان نماز عشا یا نزدیک ازان فامر رجلا فاذن واقام ثم صلی المغرب وصلی بعدها رکعتین پس امر کرد مردی را پس اذان داد و اقامت گفت پس گذارد نماز مغرب و گذارد پس ازان دو رکعت سنت مغرب ثم دعا بعشائه فتعشی پس طلبید طعام شب را پس خورد طعام ثم امر اری رجلا پس امر کرد مردی را گمان می برم یعنی این امر کردن مرد را باذان و اقامت گفتن او بعلم یقینی ندارم فاذن واقام پس اذان گفت و اقامت کرد قال عمرو لا اعلم الشك الا من زهیر میگوید گفت عمرو بن خالد نمیدانم شك را مگر از زهیر که شیخ او است اطلاق کرده است شك را بر ظن بسیار است که شك را بمعنی غیر یقین اطلاق میکنند ثم صلی العشاء رکعتین پس گذارد نماز عشا را دو رکعت فلما طلع الفجر پس هرگاه طلوع کرد صبح جواب محذوف است یعنی نماز صبح گذارد قال ان النبی صلی الله علیه وسلم کان لا یصلی هذه الساعة الا هذه الصلوة فی هذا المکان من هذا الیوم گفت ابن مسعود تحقیق آن حضرت بود که نمیگذارد درین ساعت طلوع صبح مگر این نماز صبح را در مزدلفه درین روز که دهم ماه ذی حجه است قال عبد الله هما صلوتان تحولان عن وقتهما صلوة المغرب

سوار شد آنحضرت تا سپس پس خراشیده شد جانب راست وی بقا دین شان اسپ قال انس فصلی لنا یومئذ صلوة من الصلوة وهو قاعد گفت انس پس گزارد آنحضرت برای ما درین روز نمازی از نمازها و حال آنکه شده بود نشسته فصلینا وراءه قعودا پس گزاردیم ما نیز پس آنحضرت نشسته ثم قال لما سلم پس فرمود وقتیکه سلام داد از نماز انما جعل الامام لیؤتم به جز این نیست که گردانیده شده است امام برای آنکه اقتدا و اتباع کرده شود بوی فاذا صلی قائما فصلوا قیاما چون نماز گزارد ایستاده پس بگزارید شما نیز ایستاده و اذا رکع فارکعوا و چون رکوع کند رکوع کنید شما و اذا رفع فارفعوا و چون سر از رکوع بردارد سر بردارید شما و اذا سجد فاسجدوا و چون بسجده رود پس سجده کنید شما و اذا قال و چون بگوید سمع الله لمن حمده شنید خدای تعالی حمد و ثنای هر کسی را که ستود او را فقولوا پس بگوئید نزد این قول امام ربنا ولك الحمد ای پروردگار ما پرستش میکنیم ترا و مر تراست حمد تو خیر ترا چه پیدا کننده همه چیز و همه کس تو ئی پس هر حمدی که گویند برای هر که گویند در حقیقت راجع بتو باشد و در حدیث دلیل است بر آنکه وظیفه امام تسمیع است و وظیفه مقتدی تحمید و ذکر این حدیث درین باب بجهت آنست که در بعضی طرق القعنبی تکبیر زیاده است چنانچه مذکور شود **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا اللیث عن ابن شهاب عن انس بن مالك انه قال خر رسول الله افتاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم عن فرس افتادن از اسپ فجحش پس خراشیده شد پوست بدن مبارك فصلی لنا قاعدا پس امام شد ما را نشسته فصلینا معه قعودا پس نماز کردیم پس وی نشسته ثم انصرف فقال پس چون برگشت از نماز فرمود انما الامام او انما جعل الامام جز این نیست که امام یا گردانیده شده است امام لیؤتم به برای آنکه اتباع کرده شود بوی فاذا کبر فکبروا پس چون تکبیر گوید تکبیر گوئید شما لفظ امر اگرچه ظاهر است در وجوب و شامل است تکبیر را لیکن دلیل خارجی خارج کرد تکبیرهای دیگر سوی تکبیر افتتاح از وجوب بسوی سنیت چنانکه ربنا لك الحمد را که واجب نیست باجماع مگر نزد و تنی سریکه اعتبار نشاید و اذا رکع فارکعوا واذا رفع فارفعوا واذا قال سمع الله لمن حمده فقولوا ربنا ولك الحمد واذا سجد فاسجدوا **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنی شعیب قال حدثنی ابو الزناد عن

بعد ما يأتي الناس المزدلفة گفت عبد الله بن مسعود آن دو نماز است که نقل کرده شده اند از وقت خود نماز مغرب است بعد از آمدن مردم مزدلفه را والفجر حين يبزغ الفجر ونماز فجر است هنگامی که طلوع میکند فجر یعنی متصل بطلوع صبح چنانکه بعضی میگفتند که طلوع کرده و بعضی میگفتند طلوع نکرده است و آن حضرت بوحی یا بفراست کامله خود بیقین دانسته بود قال ورأيت النبي صلى الله عليه وسلم يفعله گفت ابن مسعود و دیده ام آن حضرت را که میکرد این که من کردم

باب من قدم ضعفة أهله بليل کسی که پیش آورد ناتوانان مردم خود را از زنان و خوردان بشب فيقفون بالمزدلفة ويدعون ويقدم إذا غاب القمر پس می ایستند بمزدلفه و دعا میکنند و قدوم می آرند وقتی که غایب شود ماه در آن شب **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن يونس عن ابن شهاب قال سالم وكان عبد الله بن عمر يقدم ضعفة أهله فيقفون عند المشعر الحرام بالمزدلفة بليل فيذكرون الله ما بدا لهم گفت سالم بود ابن عمر پیش می آورد ناتوانان عیال خود را از زنان و خوردان پس می ایستادند نزد مشعر حرام بمزدلفه وقت شب پس ذکر میکردند خدا را چیزی که ظاهر شدی و در خاطر گذشتی از اسمای الهی ثم يرجعون قبل أن يقف الإمام وقبل أن يدفع پس تر رجوع میکردند پیش از آنکه بایستد امام بمزدلفه و پیش از آنکه بیاید بسوی منا فمنهم من يقدم منى لصلاة الفجر ومنهم من يقدم بعد ذلك پس بعضی از ایشان کسی بود که قدوم می آورد منا را وقت نماز فجر و بعضی از ایشان قدوم می آورد بعد از آن فإذا قدموا رموا الجمرة پس وقتی که می آمدند رمی میکردند جمره را وكان ابن عمر يقول أرخص في أولئك رسول الله صلى الله عليه وسلم و بود ابن عمر که میگفت رخصت داده در حق اینها پیغمبر خدا رحمت کناد خدا او را **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد عن أيوب عن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال بعثني النبي صلى الله عليه وسلم من جمع بليل گفت ابن عباس فرستاد مرا پیغمبر خدا از مزدلفه بوقت شب **حدثنا** علي قال حدثنا سفيان قال أخبرني عبيد الله بن أبي يزيد سمع ابن عباس يقول أنا ممن قدم النبي صلى الله عليه وسلم ليلة المزدلفة في ضعفة أهله میگفت ابن عباس من از آن جماعه ام که پیش فرستاد پیغمبر خدا شب مزدلفه در ضعفای اهل خود بسوی منا **حدثنا** مسدد عن يحيى عن ابن جريج قال حدثني عبد الله مولى أسماء عن أسماء أنها نزلت ليلة جمع عند المزدلفة حدیث کرد عبد الله غلام اسما از اسما بنت ابی بکر الصدیق بآنکه اسما نزول کرد شب مزدلفه نزدیک مزدلفه فقامت تصلي فصلت ساعة پس ایستاد و بجا آورد که نماز میکند و نماز کرد ساعتی ثم قالت يا بني هل غاب القمر قلت لا پس تر گفت مرا ای پسرک من آیا پنهان شد ماه گفتم نی فصلت ساعة ثم قالت يا بني هل غاب القمر قلت نعم پس نماز کرد ساعتی دیگر پس تر گفت ای پسرک من آیا غایب شده ماه گفتم آری غایب شد قالت فارتحلوا فارتحلنا گفت اسما پس کوچ کنید پس کوچ کردیم فمضينا حتى رمت الجمرة پس گذشتیم تا آنکه رمی کرد جمره عقبه کرده ثم رجعت فصلت الصبح في منزلها پس تر رجوع کرد از رمی پس نماز فجر کرد در منزل گرد آمد فقلت لها يا هنتاه ما أرانا إلا قد غلسنا پس گفتم مر اسما را ای تو گمان ندارم خود را مگر آنکه نماز کردیم در غلس یعنی در غیر وقت معتاد ویا هنتاه کلمه ایست خطاب میکنند آن زن را و بیان آن گذشته غلس تیرگی آخر شب قالت يا بني إن رسول الله صلى الله عليه وسلم أذن للظعن گفت ای پسرک من بتحقیق پیغمبر خدا اذن کرده است برای زنان ظعن بضم ظا معجمه و عين مهمله و نيز بسكون عين مهمله جمع ظعينه است يعنی زنان ما دامی که در هودج باشند و ظعينه بمعنی هودج است زن باشد در وی یا نه کذا فی القاموس والصحاح از قول اسما که گفت اذن دلیل گرفته است

الجزء الثالث تيسير الاسلام | كتاب الاذان

سواء ابرای تاکید معنی تبعیت باشد و فواید که حال بود یعنی برداشتن بر دو دست برابر اجماع است است را بر مشروعیت رفع تر و تکبیر و افتتاح و آنکه بعضی نظر بظاهر امر بوجوب آن و ببطلان نماز بدون آن رفته گفته این قول مردود است باجماع متقدم یعنی بر سنیت آن و حکمت در آن وضع علامت افتتاح است برای اصم چنانکه تکبیر برای اعمی یا اشارت بتوحید و نفی و اثبات یا بطرح امور دنیا و اقبال بالکلیه بسوی مناجات خدا یا استسلام و انقیاد یا اعظام الهی و غیر آن **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن أبيه أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يرفع يديه حذو منكبيه إذا افتتح الصلاة بود آن حضرت که بر میداشت هر دو دست خود را برابر هر دو دوش خود وقتیکه شروع میکرد نماز را و این حدیث ثانی است و کلام درین مسئله عنقریب مذکور شود وإذا كبر للركوع وإذا رفع رأسه من الركوع رفعهما كذلك أيضا و چون تکبیر گفتی برای رکوع و وقتیکه سر بر داشتی از رکوع بر داشتی هر دو دست را همچنان که بر میداشت نزد افتتاح نیز وقال سمع الله لمن حمده ربنا ولك الحمد و گفتی این مجموع را و در روایة آینده از ابن عمر ربنا ولك الحمد نیست و نزد ابی یوسف جمع است میان تسمیع و تحمید و نزد امام ابی حنیفه این در منفرد است و امام تسمیع کند و مقتدی تحمید زیرا که در حدیث انس و ابی هریره که گذشت قسمت کرد از میان امام و مقتدی و قسمت نفی است در مرجا از ظاهر حدیث باب وكان لا يفعل ذلك في السجود و نبود آن حضرت که بکند رفع یدین را در سجده یعنی هنگام رفتن بسجده و سر برداشتن از آن و بعضی شافعیه آنرا نیز کنند اما مختار آنست که نیست در مواضع مذکوره چنانکه درین باب است **باب** رفع اليدين إذا كبر وإذا ركع وإذا رفع برداشتن هر دو دست وقتیکه تکبیر افتتاح گوید و وقتیکه برکوع رود و وقتیکه بر دارد سر از آن مذهب شافعی و احمد استحباب است درین مواضع بحدیث باب و نزد ابی حنیفه سنت نیست جز در تکبیر احرام و این اشهر روایات است از مالک بحدیث ابن مسعود که بتحقیق آنحضرت بر نمی داشت دو دست خود را مگر نزد افتتاح نماز پس تر عود نمیکرد دیگری از آن یعنی از بر داشت تا وقتیکه

امام مالک که بودن شب در مزدلفه واجب نیست وگر بعذر ضعف ساقط شد چنانکه وقوف بعرفات واجب است ساقط نیست بعذر ضعف و نزد جمهور آنکه بودن بدانکثر شب واجبست و حدیث مذکور منافی آن نیست حدثنا محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان قال حدثنا عبد الرحمن هو ابن القاسم عن القاسم عن عائشة رضی الله عنها قالت استاذنت سودة النبی صلی الله علیه وسلم لیلة جمع وکانت ثقیلة ثبطة فاذن لها گفت عائشه طلب اذن کرد سوده که زن پیغمبر خدا است پیغمبر خدا را شب مزدلفه و بود گران و درنگ جنبش یا زکاهلی جنبش پس اذن داد او را و قاموس گو ثبطه بر وزن کتف احمق و کاهل حدثنا ابو نعیم قال حدثنا افلح بن حمید عن القاسم بن محمد عن عائشة قالت نزلنا المزدلفة گفت عائشه نزول کردیم ما یان مزدلفه را فاستاذنت النبی صلی الله علیه وسلم سودة ان تدفع قبل حطمة الناس پس طلب اذن کرد آن حضرت را سوده اینکه بر آید از مزدلفه پیش از هجوم مردم وکانت امرأة بطیئة فاذن لها فدفعت قبل حطمة الناس و بود زنی دیر رونده کند جنبش پس اذن داد مر او را و برآمد پیش از هجوم مردم واقمنا حتی اصبحنا نحن ثم دفعنا بدفعه واقامت کردیم تا صبح کردیم باز مزدلفه پس تر برآمدیم برآمدن آن حضرت فلان اکون استاذنت رسول الله صلی الله علیه وسلم کما استاذنت سودة احب الی من مفروح به پس اگر بودی که طلب اذن میکردم آن حضرت را چنانکه طلب اذن کرد سوده خوشتر بودی نزد من از هرچه خوش کرده شود بآن **باب** متی یصلی الفجر بجمع دربیان آنکه کی گذارده شود نماز فجر بمزدلفه حدثنا عمر بن حفص بن غیاث قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنی عمارة عن عبد الرحمن عن عبد الله قال ما رأیت النبی صلی الله علیه وسلم صلی صلوة بغیر میقاتها الا صلوتین گفت عبد الله بن مسعود ندیدم ام پیغمبر خدا را صحبت کنان بروی که گذارده نمازی در غیر وقت مگر دو نماز جمع بین المغرب والعشاء وصلی الفجر قبل میقاتها جمع کرد میان مغرب و عشا جمع تاخیر چنانکه از احادیث دیگر معلوم شده است پس نماز مغرب در غیر وقت آن کرد و گذارد نماز فجر پیش از وقت یعنی گویند گذارد آن حضرت نماز فجر پیش از آنکه بر عامه ظاهر شود طلوع صبح و بر آن حضرت ظاهر شده بوحی و جز آن اینچنین گفته اند شارحان و این هر دو توجیه خلاف سوق حدیث است چه قوله ما رأیت صلی بغیر میقاتها الا صلوتین و قوله صلی الفجر قبل میقاتها صریح است که گذاردن در غیر وقت یکسانست در هر دو نماز مغرب و فجر و نماز مغرب بلا شبهه در غیر وقت بود و باید که نماز فجر نیز این چنین باشد و این حصر نیز خالی از اشکال نیست از انکه در نماز ظهر و عصر در عرفات هم جمع تقدیم واقع شده پس عصر نیز در غیر وقت گذارده باشد و در حدیثی واقع شده که فجر را در وقت گذارده چنانکه در حدیث ثانی و عذر است که این گفت دو نماز از وقت نقل کرده میتوان برای تطبیق این کلمات کرد یا رب مگر گوییم که درین هر دو حدیث واقع کی است فافهم حدثنا عبد الله بن رجاء قال حدثنا اسرائیل عن ابی اسحق عن عبد الرحمن بن یزید قال خرجت مع عبد الله الی مکة ثم قدمنا جمعا فصلی الصلوتین گفت عبد الرحمن بن یزید برآمدم با عبد الله بن مسعود بسوی مکه پس تر آمدیم مزدلفه را پس گذارد دو نماز کل صلوة وحدها باذان واقامة والعشاء بینهما هر نماز را تنها باذان و اقامت و طعامی در میان هر دو نماز خورد ثم صلی الفجر حین طلع الفجر قائل یقول طلع الفجر وقائل یقول لم یطلع الفجر پس تر گذارد نماز فجر هنگامی که طلوع کرد صبح در واقع یعنی آغاز کرد نماز را چنین وقت که گوینده میگفت طلوع کرده است فجر و گوینده میگفت که طلوع نکرده است ثم قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان هاتین الصلوتین حولتا عن وقتهما فی هذا المکان پس گفت ابن مسعود که تحقیق پیغمبر خدا گفت که این دو نماز

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

حدیث خود را بعلو اسناد پس گفت ابو حنیفه حماد افقه است از زهری و ابراهیم افقه است از سالم و علقمه کمتر از ابن عمر نیست در فقه اگرچه ابن عمر را صحبت است سوده را نیز فضل کثیر است و عبد الله خود عبد الله است یعنی منزلت و فقاهت او معروف و مشهور است حاجت بیان نیست پس ترجیح داد ابو حنیفه بفقه روات نه بعلو اسناد و امام محمد در موطا از محمد بن ابان بن صالح و ابی بکر بن عبد الله نهشلی از عاصم بن کلیب جرمی از پدرش روایت کرده که علی بن ابی طالب رفع میکرد در تکبیر اولی از نماز فرض پس رفع نمیکرد در ماسوای آن و روایت کرده است نیز طحاوی و ابن ابی شیبه و عاصم بن کلیب از رجال مسلم است و هم در موطا گفته که گفت عمرو بن مره در آمدم بمسجد حضرموت پس حدیث کرد مرا علقمة بن وائل حضرمی از پدرش که دید پیغمبر خدا را که رفع میکرد پیش از رکوع و بعد از رکوع پس ذکر کردم آن را نزد ابراهیم پس خشم گرفت ابراهیم و گفت دیدم اوسی را و آن حضرت را و ندید او را عبد الله بن مسعود و اصحاب وی و ابن مسعود شنیده است این را از پیغمبر و مگر رفع میکرد نماز دیگر در شروع نماز و شیخ گفت ابن عمر را که رفع میکرد در ماسوای آن افتتاح و رفع میکرد برای تکبیر اولی افتتاح و رفع میکرد در ماسوای آن و همچنین طحاوی نیز بطریق مجاهد روایت کرده از ابن عمر و همچنین روایت کرده در نهایه شرح هدایه نقل کرده که گفت مجاهد خدمت کردم ابن عمر را ده سال و ندیدم او را که برداشتی دستهای خود را در چیزی از نماز مگر در تکبیر اولی و اکثر از دو ابیاب آمده که دو تکبیر نماز و قیام و وقت تکبیر برمیداشت هر دو دست را میکرد و همچنان بود تمام قرات و اراده رکوع و نزد برداشتن سر از رکوع و تکبیر بر سجده نیست از حدیث بر ثبات رفع است و ترجیح روایت حاکم از زهری که بروایت هر دو دست را در رکوع و نزد برداشتن سر از آن و اگر احادیث در هر دو جانب واقع شده و روایات از صحابه مختلف و متعارض اند پس بعضی منسوخ رفع در ابتدای افتتاح قائل شدند و سنت گفت ابن مسعود دیده ام که برمیداشت دست ها را در نماز و رکوع رفت برداشتن سر از آن پس گفت در افتتاح

فرمود این دو نماز نقل کرده شده اند از وقت آنها درینجا که مزدلفه است المغرب فلا یقدم الناس جمعا حتی یعتموا وصلوٰة الفجر هذه الساعة المغرب وصلوٰة الفجر منصوب اند به بدل از یا تین الصلوتین یعنی آن دو نماز که نقل کرده شده اند مغرب است پس قدوم نیارند مردم مزدلفه را تا آنکه در آیند در تیرگی شب و نماز فجر درین ساعت ثم وقف حتی اسفر پستر استاد ابن مسعود تا روشن شد صبح و منتشر شد نور او ثم قال لو ان امیر المؤمنین افاض الآن اصاب السنة پستر گفت ابن مسعود مر امیر المؤمنین عثمان را اگر بتحقیق امیر المؤمنین از مزدلفه بر آید حالا که وقت اسفار است و آفتاب طلوع نکرده است میرسد سنت پیغمبر خدا را و موافق عمل آن حضرت بر آمده باشد و خلاف کرده باشد قریش را که در ایام جاهلیت با همال میکردند و نمی بر آمدند بعد از طلوع آفتاب نمادری اقوله کان اسرع ام دفع عثمان پس نمیدانم آیا گفتن ابن مسعود که گفت سنت اینست زود تر بود یا بر آمدن امیر المؤمنین عثمان و امتثال بسنت آن حضرت زود تر بود حاصل آنکه در همان آن که ابن مسعود گفت که سنت بر آمدن پیش از طلوع آفتاب است عثمان رضی الله عنه بر آمد. باین تقریر که کردیم این مقوله فما ادری الخ مقوله راوی یا ابن مسعود عبد الرحمن بن یزید است کرمانی گفته که قول ابن مسعود است و شیخ ابن حجر تخطیه او کرده و گفته که برین تقدیر مربوط نمی شود بما قبل و ما بعد چنانکه بادنی توجهی ظاهر است پوشیده نماند اگر ضمیر غائب در قوله بطریق التفات باشد و تقدیر قال بر لا ادری کنند ربطی پیدا گردد و با این همه مدار بر روایت است که این قول ابن مسعود است یا قول راوی او فلم یزل یلبی حتی رمی جمرة العقبة یوم النحر پس دائم تلبیه میکرد تا رمی جمرهٔ عقبه کرد روز نحر که دهم ماه ذی الحجه است قسطلانی فاعل یلبی را ابن مسعود داشته اگر عثمان را فاعل گویند دور از عبارت نیست والله اعلم

باب متی یدفع من جمع در بیان آنکه کی بر آید حاجی از مزدلفه حدثنا حجاج بن منهال قال حدثنا شعبة عن ابی اسحٰق قال سمعت عمرو بن میمون یقول شهدت عمر رضی الله عنه صلی بجمع الصبح ثم وقف گفت ابو اسحٰق شنیدم عمرو بن میمون را که میگفت دیدم عمر بن خطاب را که گذارد و در مزدلفه نماز فجر پستر ایستاد فقال ان المشرکین کانوا لا یفیضون حتی تطلع الشمس پس گفت عمر بتحقیق مشرکان بودند که نمی بر آمدند از مزدلفه تا آنکه طلوع میکرد آفتاب و یقولون اشرق ثبیر و میگفتند که طلوع کند آفتاب بر تو ای ثبیر اشرق بصیغه امر روایت کرده اند و ثبیر بفتح ثا مثلثه و کسر با موحده بروزن امیر نام کوهی است کلان در مزدلفه و مشرکان در ایام جاهلیت تا طلوع نمیکرد آفتاب برین کوه نمی بر آمدند از مزدلفه وان النبی صلی الله علیه وسلم خالفهم و بتحقیق آن حضرت مخالفت کرده است مشرکان را و بر آمد پیش از طلوع آفتاب ثم افاض جمرة العقبة قبل ان تطلع الشمس پستر آمد آن حضرت جمرهٔ عقبه را یعنی پیش از آنکه طلوع کند آفتاب یحتمل که فاعل افاض عمر بن خطاب باشد اگر ثم افاض عطف بر خالف باشد بمعنی اول است و اگر عطف بر صلی باشد یا ثم وقف و ارد بمعنی ثانی است

باب التلبیة والتکبیر غداة النحر حتی یرمی الجمرة والارتداف فی السیر در بیان لبیک والله اکبر گفتن صباح روز نحر تا آنکه رمی جمار کرده شود و در ردیف ساختن کسی را در راه رفتن حدثنا ابو عاصم الضحاک بن مخلد قال اخبرنا ابن جریج عن عطاء عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم اردف الفضل فاخبر الفضل انه لم یزل یلبی حتی رمی الجمرة مرویست از ابن عباس که بتحقیق پیغمبر خدا رحمت کنانید ابر وی رولف خود و ساخت فضل بن عباس را پس خبر داد فضل که آن حضرت همه وقت در راه لبیک میگفت تا رمی جمره حدثنا زهیر بن حرب قال حدثنا

عن الزهری قال اخبرنی سالم بن عبد الله بن عمر قال رأیت رسول الله گفت ابن عمر دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم اذا قام فی الصلوٰة رفع یدیه حتی یکونا حذو منکبیه وتبکبر می ایستاد در نماز بر میداشت هر دو دست خود را تا آنکه میشد هر دو دست برابر هر دو دوش او و کان یفعل ذالک حین یکبر للرکوع و بود آن حضرت که میکرد این عمل و تنها تکبیر میگفت برای رکوع و یفعل ذالک اذا رفع راسه من الرکوع و میکرد این وقتی که بر میداشت سر خود را از رکوع و یقول و میگفت بر میداشت سمع الله لمن حمده و لا یفعل ذالک فی السجود و نمیکرد این کار در وقت سجود هنگام نهادن سر و نه وقت برداشتن حدثنا اسحاق الواسطی ابن شاهین قال حدثنا خالد بن عبد الله الطحان عن خالد الحذاء عن ابی قلابة بکسر قاف انه رأی مالک بن الحویرث اذا کبر و رفع یدیه بتحقیق دید ابو قلابه مالک بن حویرث صحابی را که چون شروع میکرد در نماز تکبیر گفتی و بر داشتی دو دست خود را واذا اراد ان یرکع رفع یدیه و چون خواستی که رکوع کند نیز برداشتی دستها را واذا رفع راسه من الرکوع رفع یدیه و چون سر داشتی سر از رکوع بر داشتی دستها را وحدث ان رسول الله و حدیث کرد ابن حویرث که بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم صنع هکذا کرده است همچنین

باب الی این یرفع یدیه تا کجا بر دارد مصلی هر دو دست را و حدیثی چه باشد روایات درین باب نیز مختلف آمده و قال ابو حمید عبد الرحمان بن سعد انصاری فی اصحابه گفت ابو حمید ساعدی در میان اصحاب آنحضرت و بحضور ایشان رفع النبی برداشت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دستها را حذو منکبیه برابر هر دو دوش خود و گفت الکرمانی و حدیث بود آنحضرت که چون تکبیر گفتی برداشتی دستها تا آنکه محاذی میکرد هر دو دست خود هر دو گوش را و بروایتی تا آنکه محاذی میکرد هر دو دست فروع هر دو گوش را یعنی بالای آن و دید وائل بن حجر که برداشت آنحضرت هر دو دستها را برابر هر دو دوش و محاذی ساخت هر دو ابهام هر دو گوش را و بروایتی تا نزدیک هر دو گوش از جهت نزدیکی مقابل هر دو گوش دارند و نزد اهل تحقیق مقابل کردن دو دوش در حقیقت خلاف نیست چه تصحیح کرده شافعیه در میان وضع رفع با آنکه کفهای دست مقابل هر دو دوش بود و سر انگشتان برابر گوش و سر انگشتان دیگر تا بالای گوش و در محیط نیز همچنان گفته که محاذی کند هر دو انگشت نر نرمهٔ هر دو گوش را و لبسر انگشتان بالا گوش را حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر قال رأیت النبی گفت ابن عمر دیدم پیغمبر خدا را

وهب بن جرير قال حدثنا ابي عن يونس الايلي عن الزهري عن عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس رضي الله عنهما ان اسامة كان ردف النبي صلى الله عليه وسلم من عرفة الى المزدلفة مرویست از ابن عباس که اسامه بن زید ردیف یعنی پشت آن حضرت در سواری از عرفات تا مزدلفه ثم اردف الفضل من المزدلفة الى منى پس تر ردیف خود ساخت آن حضرت فضل را از مزدلفه تا منی قال فكلاهما قالا لم يزل النبي صلى الله عليه وسلم يلبي حتى رمى جمرة العقبة گفت ابن عباس هر دو اسامه و فضل گفتند همیشه آن حضرت صلی الله علیه وسلم تلبیه میگفت تا رمی کرد جمره عقبه را درین دو حدیث که درین باب آورد ذکر تکبیر نیست ابن حزیمه از روایت ابن عباس از فضل آورده که با هر سنگریزه که انداخت تکبیر گفت ظاهر این اسناد و شرط مولف نبوده است

باب فمن تمتع بالعمرة الى الحج فما استيسر من الهدى الآية پس کسی که تمتع خواهد و نفع جوید در تقرب خدا باداء عمره تا احرام حج یعنی پیش از انتفاع بتقرب جستن بحج پس بر وی است چیزی که میسر شود او را از هدی گوسفند یا شتر یا گاو و غیر آن و این هدی حکم اضحیه دارد در روایت که این کس بخورد از آن نزد امام ابو حنیفه و شافعی گوید که این دم جنایت است بسبب تاخیر کردن احرام حج از میقات **حدثنا** اسحق بن منصور قال اخبرنا النضر قال اخبرنا شعبة قال اخبرنا ابو جمرة قال سألت ابن عباس عن المتعة فامرني بها گفت ابو جمره پرسیدم ابن عباس از جواز متعه یعنی از عمره که پیش از حج در ایام حج کنند پس فرمود مرا بآن وسألته عن الهدى فقال فيها جزور او بقرة او شاة او شرك في دم و پرسیدم او را از هدی که چیست واجب از آن پس گفت در وی شتر است یا گاو یا بز یا حصه شرکت در شتر و گاو و است و در روایت احمد است کس قال وكان ناسا كرهوها فنمت فرأيت في المنام كان انسانا ينادي حج مبرور ومتعة متقبلة گفت ابو جمره گویا بعضی مردم ناخوش داشتند متعه را چنانکه منقولست از عمر بن خطاب و عثمان بن عفان و غیر ایشان پس خوابیدم و دیدم در خواب گویا مردی ندا میکند که حج مبرور است و عمره متقبل فاتيت ابن عباس فحدثته فقال الله اكبر سنة ابي القاسم صلى الله عليه وسلم پس گفت ابو جمره بعد ازین خواب آمدم ابن عباس را پس گفتم او را خواب خود پس گفت از روی تعجب ازین خوابی که موافق سنت افتاد و گفت کلمه الله اکبر این طریقه ابو القاسم محمد است صلی الله علیه وسلم گفته اند اینجا سنت مقابل فرض نیست از آنکه افراد از حج است وقال آدم ووهب بن جرير وغندر عن شعبة عمرة متقبلة وحج مبرور یعنی این سه کس از شعبه برخلاف روایت نضر از شعبه بدل متعه عمره و تقدیم و تاخیر این کلام نقل کرده اند **باب** ركوب البدن در بیان جواز سواری بدنه بدن بضم با و سکون دال مهمله و آن شتر و گاو است مجاهد گوید بدن نمی باشد مگر شتر بعضی گویند بدن هر چه هدی کرده شود از شتر و گاو و بز و گوسفند قوله تعالى والبدن جعلناها لكم من شعائر الله و بدن گردانیده ایم آنرا برای شما در حالی که از علامتهای دینی است که مشروع ساخته است آنرا خدا الى المحسنين تا آخر آیه که بشر المحسنین است ابو ذر و ابو الوقت که راویان معتبر مولف اند همین قدر ذکر کرده اند و کریمه که روی نیز راویه معتبر است تمام آیه را ذکر کرده است و آن اینست لكم فيها خير برای شما در بدن نیکیهاست از سواری و دوشیدن شیر آن چنانکه تخریج کرده ابی حاتم باسناد جید از ابراهیم نخعی لكم فيها يعنی من شاء ركب ومن شاء حلب فاذكروا اسم الله عليها پس ذکر کنید نام خدا را وقت ذبح بر آن باینطور که گویند الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر منک و الیک صواف حال که استاده اند بر سه پای و یک پای چپ یا دست چپ آنها بسته باشند فاذا وجبت جنوبها فكلوا منها پس وقتی که بیفتد پهلوی آنها بر زمین یعنی خبر پس بخورید از آن واطعموا القانع والمعتر و بخورانید سائلی را که قناعت کند بآنچه داده شود

اذا قام من الركعتين برداشتن مصلی دستها را از تکبیر بر خیزد از پس نشستن دو رکعت برای رکعت ثالثه و نزد فقهاء این حکم منسوخ است و قائل گشته اند بآن بعضی شافعیه و بعضی از محدثین **حدثنا** عياش بشين معجمه تحتیه در آخر عیاش بن الوليد الرقام قال حدثنا عبد الاعلى قال حدثنا عبيد الله العمري عن نافع ان ابن عمر كان اذا دخل في الصلوة كبر ورفع يديه یعنی ابن عمر در نماز تکبیر گفتی و برداشتی هر دو دست خود را واذا ركع رفع يديه واذا قال سمع الله لمن حمده رفع يديه واذا قام من الركعتين رفع يديه ورفع ذلك ابن عمر الى نبي الله و رفع کرده است این حدیث را ابن عمر یعنی اسناد کرده آنرا با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و موقوف بر ابن عمر نیست و روایت کرده حماد بن سلمة بن دینار یکی از علماء بصریان است خواهرزاده حمید طویل ستر کیصد و شصت و رحلت عن ايوب عن نافع عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم یعنی تابع شد بطریق دیگر نیز روایت کرده ابن طهمان عن ايوب وموسى بن عقبة مختصرا و روایت کرده این حدیث را ابراهیم بن طهمان ازین دو کس بطریق اختصار چنانکه موصول آورده آنرا بیهقی بطریق مذکور بلفظ كان يرفع يديه حين يفتتح الصلوة واذا ركع واذا استوى قائما من ركوعه حذو منكبيه **باب** وضع اليمنى على اليسرى في الصلوة نهادن مصلی دست راست را بر دست چپ در قیام نماز **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابي حازم سلمة بن دينار الاعرج عن سهل بن سعد قال كان الناس يؤمرون ان يضع الرجل اليد اليمنى على ذراعه اليسرى في الصلوة گفت سهل بود که مردم که امر کرده می شدند اینکه نهند مردم دست راست خود را بر ذراع دست چپ در نماز یعنی قریب بمفصل و نهایت آنکه موصول و در سنت و درین اشارت است بآنکه نهند دست را بالکلیه خارج از ذراع چنانکه گفته اند تحت آنست که حلقه کنند بابهام و خنصر بر بند دست و از برای پوست بیش کنند بدست راست بند دست

ما قانع را که سوال کند وکسی که سوال کند کذلک سخرناها لکم لعلکم تشکرون همچنین که میگیرید آنها را و بدست بسته ذبح میکنید مسخر گردانیده ایم آنها را برای شما باوجود قوت وعظمت آنها تا شاید که شما شکر کنید برین انعام و تقرب جوئید بآن باخلاص
لن ينال الله لحومها ولا دماؤها نمیرسد خدا را گوشتهای آنها و نه خونهای آنها ولکن يناله التقوى منکم ولیکن میرسد خدا را
چیزی که قرین آنست از پرهیزگاری دل از شما که موجب نیت صالح واخلاص در امتثال این امر است کذلک
سخرها لكم لتكبروا الله على ما هداكم این چنین تسخیر کرده آنها را برای شما تا بزرگی یاد کنید بعظمت و جلال شانه چیزی را که راه نموده است
شما را بشناخت بزرگی خود و تقرب جوئی بصدق واخلاص وبشر المحسنين و مژده رسان نیکوکاران را کذا فی البیضاوی

قال مجاهد سميت البدن لبدنها ای کبرها گفت مجاهد نامیده شد بدن از جهت بدن یعنی بزرگی او و یقال بدن اذا عظم
گفته می شود مر آدمی را بدن وقتی که کلان شده تنه او وتبدن بالتشديد اذا اسن و گفته میشود بدن بتشدید دال وقتی که
کلان شال شده والقانع السائل وقانع که در آیت واقع است یعنی سائل است والمعتر الذی يعتر بالبدن من غنى
او فقير ويعرض بالمسألة و معتر کسی است که میگردد بر بدن برای بدن از غنی و فقیر و پیش آید سوال را مجاهد روایت کرده
است که قانع همسایه تو که منتظر است چیزی را که در خانه تو در آمده و معتر آنکه پیش آید تو را و نماید خود را و سوال نکند از تو
چیزی را کرمانی از زمخشری نقل کرده که قانع آنکه راضی باشد از چیزی که دارد یا داده شود بی سوال و معتر آنکه پیش
آید سوال برای شعائر الله استعظام البدن واستحسانها شعائر الله یعنی عظیم ساختن و نیکو گردانیدن بدن است
یعنی اشارت میکند باین معنی با منافت بسوی خدا والعتيق عتقه من الجبابرة وعتیق که در آیت دیگر ولیطوفوا
بالبيت العتيق واقع شده یعنی آزادی اوست از تحکم جبابره ويقال وجبت سقطت الى الارض گفته میشود
وجبت یعنی افتاد بر زمین و ازین وجبت الشمس و ازین باب است این قول یعنی افتاد آفتاب بر زمین وقت
غروب **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة رضی الله عنه
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم رأى رجلا يسوق بدنة فقال اركبها پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی دید مردی را
که میراند بدنه را که شتر می بود پس فرمود سوار شو او را فقال انها بدنة پس گفت بتحقیق شتر هدی است گفت سوار شو
فقال اركبها ويلك في الثانية او في الثالثة فرمود سوار شو وای بر تو کرت دوم یا سوم فرمود این **حدثنا** مسلم
بن ابراهيم قال حدثنا هشام وشعبة قالا حدثنا قتادة عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم رأى رجلا يسوق بدنة
فقال اركبها قال انها بدنة قال اركبها قال انها بدنة قال اركبها ثلاثا سه بار فرمود این را **باب** من ساق البدن معه حکم کسی
که سوق هدی کرد بخود خواه از حل باشد یا از حرم **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب
عن سالم بن عبد الله ان ابن عمر رضی الله عنهما قال تمتع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع بالعمرة الى الحج گفت ابن عمر
قران کرد میان حج و عمره پیغمبر خدا در حجة الوداع فاهدى فساق معه الهدى من ذي الحليفة و هدی آورد و راند با خود هدی را
از ذی الحلیفه که میقات اهل مدینه است وبدأ رسول الله صلى الله عليه وسلم فاهل بالعمرة ثم اهل بالحج پس ابتدا کرد
رسول خدا پس تلبیه کرد در اثنای احرام عمره پس تلبیه کرد بحج از احادیث سابقه معلوم شده که آن حضرت جدا احرام حج
بسته فتمتع الناس مع النبي صلى الله عليه وسلم بالعمرة الى الحج پس قران کردند مردم با پیغمبر خدا عمره بسوی حج
فكان من الناس من اهدى فساق الهدى ومنهم من لم يهد پس بود از مردم همراه کسی که هدی آورده راند هدی

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

دست بدست متفق علیها است میان ائمه الا امام مالک که ترددی در ارسال است با جواز وضع ولیکن نزد امام ابی حنیفه و بروایتی از امام احمد در زیر ناف نهند و نزد امام شافعی بر سینه و بروایتی امام احمد مخیر است خواه زیر ناف نهد یا بر سینه و حجت شافعی حدیث وائل بن حجر است که گفت نماز گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس نهاد دست راست را بر دست چپ بر سینه خود و همچنین روایت کرده ترمذی از قبیصه بن هلب از پدرش که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که می نهاد دست خود را بر سینه خود و وائل و هلب که عربی اند و بودند نزد آنحضرت استراحت وقرب ایشان در نماز ثابت نمی شود و چون ذکر کرده شد نزد ابراهیم نخعی حدیث وائل در بر داشتن دستها نزد رکوع گفت ابراهیم اعرابی که نگذارده با رسول خدا نماز مگر همان وقت شاید که اعلم باشد و ترمذی با وجود روایت قبیصه گفته امر در این باب وسیع است نزد علما شیخ ابن همام گوید حدیث در هیچ یکی از آن بخصوص ثابت نشده پس حواله کرده شود بمعهود و معتاد است نهادن آن حال قصد تعظیم قیام آن تحت سره است و ابو داود و احمد و دارقطنی و بیهقی درین معنی حدیثی از علی مرتضی روایت کرده و لفظه من السنة فی الصلوة وضع الاکف تحت السرة نووی گفته اتفاق کرده اند بر تضعیف آن **باب** الخشوع فی الصلوة فروتنی کردن در نماز تفسیر کرده ابن عباس الذین هم فی صلوتهم خاشعون بالقول وهي خائفين ساكنين یعنی ترسان سلوک جنبان بجوارح مگر بسوی آنچه مامور اند بدان و علامتش عدم التفات است چپ و راست و ملازمت نظر موضع سجود و تعدیل ارکان و در روایت آمده ابن مسیب که دید مردی را که بازی میکرد بریش خود پس گفت اگر خاشع بودی دل این مرد خاشع بودی جوارح وی ... و دربایدبنده در نماز که بحضور السناده ... دست و بدو بسوی ... **حدثنا** اسمعیل قال
حدثني مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن
ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم قال هل ترون قبلتي ههنا فرمود آیا
گمان میکنید مقابل بودن من اینطرفست که مقابل روی من است
و بس تا آنکه غافل می شوید از اطلاع من بر کیفیت نماز شما و
نه چنین است والله ما يخفى على ركوعكم ولا خشوعكم
سوگند خداست که مخفی نیست بر من رکوع شما و نه خشوع شما و انی

وبعضی از آنها کسی بود که هدی نیاورده فلما قدم النبی صلی الله علیه وسلم مکة پس هرگاه قدوم آورد آن حضرت مکه را
قال للناس من کان منکم اهدی فانه لا یحل من شیء حرم علیه حتی یقضی حجه فرمود مردمان را کسی که بود از شما که هدی آورده پس بتحقیق
او از احرام بر نیاید مباح نکند بر خود از چیزی که حرام کرده بر خود در احرام تا آنکه تمام ادا کند حج را ومن لم یکن منکم اهدی فلیطف
بالبیت وبالصفا والمروة ولیقصر ولیحلل وکسی که نیست از شما که هدی آورده گو طواف بیت الله کند وسعی میان صفا ومروه
نماید وقصر موی سر کند وبر آید از احرام واینجا قصر موی فرموده نه حلق آن اگرچه حلق افضل از قصر است برای آنکه تا موی
باقی ماند وبعد از فراغ از احرام حج حلق کنند ثم لیهل بالحج پس تر احرام بندد ووقت بر آمدن بعرفات برای حج
فمن لم یجد هدیا فلیصم ثلثة ایام فی الحج وسبعة اذا رجع الی اهله وکسی که نیافت هدی را گو روزه گیرد سه روز
در ایام حج وهفت روزه دیگر وقتی که باز گردد بسوی خانه خود وطاف حین قدم مکة واستلم الرکن اول شیء
طواف کرد آن حضرت هنگامی که آمد مکه وبوسه داد حجر اسود را بجائی که ابتدا کرد باستلام ثم خب ثلثة اطواف ومشی اربعة
پستر رمل کرد در سه دور رفت در سه طواف وبغیر رمل مشی کرد در چهار طواف دیگر ثم رکع حین قضی طوافه بالبیت عند المقام رکعتین
پس نماز گزارد هنگامی که تمام کرد طواف بیت الله نزد مقام ابراهیم دو رکعت ثم سلم فانصرف فاتی الصفا فطاف بالصفا
والمروة سبعة اطواف پستر سلام داد واز نماز برگشت از آن پس آمد کوه صفا را پس طواف کرد میان صفا ومروه
هفت طواف ثم لم یحلل من شیء حرم علیه حتی قضی حجه ونحر هدیه یوم النحر پستر حلال نکرد چیزی که حرام شده بود برو
تا آنکه تمام کرد حج را وذبح کرد هدی را روز نحر که دهم ماه ذی الحجه است وافاض فطاف بالبیت ثم حل من کل شیء حرم منه
پستر از عرفات آمد وطواف افاضه کرد وبیت پستر حلال کرد هر چیز حرام شده بود از بستن احرام وفعل مثل ما فعل رسول الله
صلی الله علیه وسلم وکرد مانند آنچه کرد رسول خدا کسی که سوق هدی کرده بود وبعضی حواشی تخمیر فعل یا بن عمر روایت نام
باب من اهدی وساق الهدی من الناس کسی که هدی آورد وراند هدی را از مردم وعن عروة ان عائشة اخبرته عن
النبی صلی الله علیه وسلم فی تمتعه بالعمرة الی الحج از عروه است که بتحقیق عائشه خبر داد او را از پیغمبر خدا در وقت تمتع او بعمره
تا احرام حج فتمتع الناس معه مثل الذی اخبرنی سالم عن ابن عمر پس تمتع کردند مردم با آن حضرت مانند آنچه خبر داد مرا
سالم از ابن عمر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم از رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی **باب** من اشتری الهدی
من الطریق کسی که بخرد هدی را به بیت الحرام میبرد از میان راه وخواه محرم باشد یا حل روا است **حدثنا** ابو النعمان
قال حدثنا حماد عن ایوب عن نافع قال قال عبد الله بن عبد الله بن عمر رضی الله عنهم لابیه اقم فانی لا آمنها ان
تصد عن البیت گفت نافع گفت عبد الله پسر عبد الله بن عمر پدر خود را که ابن عمر است اقامت کن یعنی امسال بحج مرو بتحقیق من ایمن نیستم
فتنه را اینکه باز داشته شوی از رسیدن به بیت الله این زمانی است که حجاج بر عبد الله بن زبیر رفته قال اذن
افعل کما فعل رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن عمر درین هنگام میکنم چنانکه کرده است پیغمبر خدا رحمت کناد خدا
بر وی وقتی که در حدیبیه باز داشته شد واز احرام بر آمد قال الله تعالی لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة
وفرموده است خدای که هر آینه است بتحقیق مر شما را است در پیغمبر خدا اتباع نیکو فانا اشهدکم انی قد اوجبت علی
نفسی العمرة فاهل بالعمرة من الدار ومن گواه میگیرم شما را که بتحقیق من واجب کردم بر ذات خود
عمره از خانه خود از اینجا جواز احرام پیش از رسیدن بمیقات معلوم شد قال ثم خرج حتی اذا کان بالبیداء اهل بالحج

گفت پسر ابن عمر پس تر برآمد ابن عمر تا آنکه وقتی که بود به صحرا البیدا گفت برای حج و عمره برود وقال ما شان الحج والعمرة الا واحد و گفت نیست حال حج و عمره مگر یکی در عمل ثم اشتری الهدی من قدید پس تر خرید هدی را از موضع قدید که جای است ثم قدم مکة فطاف لهما طوافا واحدا پس تر قدوم آورد مکه را پس طواف کرد یک طواف برای حج و عمره فلم یحل حتی احل منهما جمیعا و بیرون نیامد از احرام تا آنکه بیرون آمد از حج و عمره هر دو چنانکه آن حضرت در حجة الوداع کرده بود

باب من اشعر وقلد بذی الحلیفة ثم احرم

در بیان حال کسی که اشعار کند هدی را و قلاده بندد از ذی الحلیفه که میقات اهل مدینه است پس تر احرام بندد

وقال نافع کان ابن عمر رضی الله عنهما اذا اهدی من المدینة قلده واشعره بذی الحلیفة گفت نافع بود ابن عمر وقتی که هدی می برد از مدینه تقلید و اشعار میکرد آنرا بذی الحلیفة یطعن فی شق سنامه الایمن بالشفرة ووجهها قبل القبلة بارکة میزد در جانب راست کوهان شتر بکارد کلان و روی میکرد بدنه را جانب قبله در حالی که نشسته است

این بیان اشعار است و در اشعار علما را اختلاف است نزد شافعی سنت است و از ابراهیم نخعی و ابو حنیفه منقول است که اشعار مکروه است طحاوی که از ائمه حنفیه است و از عقلای فقها و محدثین است گوید مکروه نداشته امام اصل اشعار را بلکه مکروه میگوید اشعار اهل زمان خود را که جراحت میکردند بنوعی که سرایت میکرد و هلاک بدنه اشعاری که آن حضرت صلی الله علیه وسلم میکرد پوست جانب سنام را پاره کرده خون آلوده میکرد و ابو حنیفه اکتفا بتقلید کرده و حرمتی که از اشعار بود از اینجا اصل پنداشته و مکروه میگفت اشعار زمان خود را از جهت سد باب تعذیب حیوان و تضییع هدی که منع آن پیش از ذبح از شارع علیهم شده است

حدثنا احمد بن محمد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر عن الزهری عن عروة بن الزبیر عن المسور بن مخرمة ومروان قالا خرج النبی صلی الله علیه وسلم زمن الحدیبیة فی بضع عشرة مائة من اصحابه مسور بن مخرمه که خواهر زاده عبد الرحمن بن عوف است و مروان بن حکم بن العاص که از بنی اعمام عثمان بن عفان است و مسور خشیه نساوی که در صحابه شمرده گفته تا ظاهر است که از بعضی اصحاب شنیده باشند برآمد آن حضرت در وقت حدیبیه در یک هزار و چند صد از یاران خود حتی اذا کانوا بذی الحلیفة قلد النبی صلی الله علیه وسلم الهدی واشعر واحرم بالعمرة تا وقتی که بودند بذی الحلیفه قلاده بست پیغمبر خدا هدی را و اشعار کرد و احرام بست بعمره

حدثنا ابو نعیم قال حدثنا افلح عن القاسم عن عائشة رضی الله عنها قالت فتلت قلائد بدن النبی صلی الله علیه وسلم بیدی گفت عائشه بافتم قلاده های بدی پیغمبر خدا را بدست خود ثم قلدها واشعرها واهداها پس تر قلاده بست بدست شریف خود و اشعار کرد و بدی کرد آنرا فما حرم علیه شیء کان احل له پس حرام نشد بروی چیزی که حلال کرده شده بود مر او را پیش از آن از محظورات احرام یعنی بمجرد همین تقلید و اشعار و سوق بدی محظورات احرام بروی حرام نبود

باب فتل القلائد للبدن والبقر

در بیان بافتن قلاده برای شتر و گاو

حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن عبید الله قال اخبرنی نافع عن ابن عمر عن حفصة رضی الله عنهم قالت یا رسول الله ما شان الناس حلوا ولم تحلل انت گفت حفصه گفتم ای رسول خدا چه حال مردم است که برآمدند از احرام و نبرآمدی تو قال انی لبدت راسی وقلدت هدیی فلا احل حتی احل من الحج فرمود من بستم موی سر را بمانند صمغ و قلاده کردم هدی خود را پس نمی برآیم از احرام تا آنکه برآیم از احرام حج موافقت این حدیث بترجمه خالی از تکلف نیست از آنکه بافتن قلاده در حدیث مذکور نیست و هدی هم مطلق است مگر آنکه گوییم غالب آنست که قلاده بیافتن میشود و مطلق شامل است مر بدنه

الجزء الثالث تیسیر الاسلام | کتاب الاذان

نقل کرده و اسکاته بکسر همزه بر تقدیر روایت بیسکت بفتح یا وضم کاف مصدر شاذ است و در اول هون در بچای ترک جر است انکی نه سکوت تا ذکر قال گفت ابو زرعه احسبه قال گمان می برم ابا هریره را که گفته بدل اسکاته هنیة بضم ها و فتح نون و تشدید یا بحیله بی همزه تصغیر هنه که در اصل هنوة بود و کنایه از شی لیسیر یعنی بعد از تکبیر خاموش میماند زمانی اندکی در روایت هنیة یا بدل یا دو با بعد یا ز تصغیر فقلت ابو هریره گوید پس گفتم بابی انت وامی پدرم و مادرم فدای تو باد یا رسول الله اسکاتک بین التکبیر والقراءة ما تقول خاموش شدن تو میان تکبیر و میان قراءة چه می گوئی و چه میخوانی در آن روایت مشهور نصب اسکات است و برفع نیز روایت است قال گفت بخوانم دعا را اللهم باعد بینی وبین خطایای کما باعدت بین المشرق والمغرب خداوندا دوری کن بسیار میان من و میان گناهان من چنانکه دوری کرده بسیار میان مشرق و مغرب ظاهر این فقره طلب ردگناهان است که قضا کرده شده دیگر آنکس در مستقبل چنانکه ظاهر است و فقره آینده گناهان گذشته است اللهم نقنی من الخطایا کما ینقی الثوب الابیض من الدنس خداوندا پاک گردان مرا از گناهان و دور کن آنها را چنانکه پاک گردانیده میشود جامه سفید از چرک و تخصیص جامه سفید بجهت مبالغه در تنقیه است که چرک بر آن نمایان تر میشود کرد تکمیل بود از جامه رنگین و اشارت است بمعنی که قلب آدمی بود است اللهم اغسل خطایای بالماء والثلج والبرد خداوندا بشوی گناهان مرا بآب و برف و ژاله اشارت است بانواع مغفرت که بپس دیگری است اقسام مغفرت و مبالغه در غسل و تنقیه

شتر و گاو ور احدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنا ابن شهاب عن عروة وعن عمرة بنت عبد الرحمن
ان عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یهدی من المدینة فافتل قلائد هدیه گفت عائشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که
میبرد هدی میکرد از مدینه پس می بافتم قلادهای هدی او را ثم لا یجتنب شیئا مما یجتنب المحرم پس از سوق هدی
نمیگزید چیزی را از آنچه دوری میگزیند محرم **باب** اشعار البدن در بیان اشعار کردن شتر را وقال عروة عن
المسور قلد النبی صلی الله علیه وسلم الهدی واشعره واحرم گفت عروه از مسور تقلید کرد پیغمبر خدا هدی را و اشعار کرد و او را
احرام بست بعمره در زمان حدیبیه **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا افلح بن حمید عن القاسم عن عائشة قالت
فتلت قلائد هدی النبی صلی الله علیه وسلم گفت عائشه بافتم قلادهای هدی آن حضرت را ثم اشعرها وقلدها او قلدتها پس
اشعار کرد آن حضرت و تقلید کرد آنرا او التقلید کردم من شک راویست ثم بعث بها الی البیت پس فرستاد آنرا
به بیت الله فما اقام بالمدینة فما حرم علیه شیء کان له حل پس حرام نشد بروی چیزی که بود او را حلال **باب**
من قلد القلائد بیده کسی که بندد قلادها را بدست خود **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبد الله بن ابی بکر
بن عمرو بن حزم عن عمرة بنت عبد الرحمن انها اخبرته ان زیاد بن ابی سفیان کتب الی عائشة ان عبد الله بن عباس قال
من اهدی هدیا حرم علیه ما یحرم علی الحاج حتی ینحر هدیه قالت عمرة خبر داد عبد الله بن ابی بکر مذکور را که زیاد بن
ابی سفیان که دعوی کرد ابو سفیان که وی برادر اوست والحاق کرد بنسب خود او را زیاد بن ابیه میگفتند نوشت بسوی
عائشه که ابن عباس گفته است کسی که سوق کند هدی را حرام است بروی آنچه حرام است بر حاجی که احرام حج بسته
تا ذبح کند هدی را قالت عمرة فقالت عائشة لیس کما قال ابن عباس انا فتلت قلائد هدی النبی صلی الله علیه وسلم بیدی
گفت عمره پس جواب گفت عائشه نیست آن چنانکه گفته است ابن عباس من بافته ام قلادهای هدی آن حضرت را
ثم قلدها رسول الله صلی الله علیه وسلم بیده پس بربست قلاده را پیغمبر خدا بدست مبارک خود ثم بعث بها مع ابی پس
فرستاد آنرا با پدر من ابو بکر صدیق رضی الله عنه و این در حجی بود که فرستاده بود ابو بکر را برای حج و خود در مدینه ماند
فلم یحرم علی رسول الله صلی الله علیه وسلم شیء احله الله له حتی نحر الهدی پس حرام کرده نشد بر پیغمبر خدا چیزی که
حلال کرده بود خدا او را تا ذبح کرده شد هدی **باب** تقلید الغنم قلاده بستن بر هدی را **حدثنا** ابو نعیم عن
سفیان قال حدثنا الاعمش عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة رضی الله عنها قالت اهدی النبی صلی الله علیه وسلم
مرة غنما گفت عائشه هدی فرستاد پیغمبر خدا یکبار بزی غنم و ظاهر است که تقلید آن که طریقه مسنونه آن حضرت است
هم کرده باشد چنانکه در حدیث دیگر تصریح کرده **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الاعمش قال حدثنا
ابراهیم عن الاسود عن عائشة قالت کنت افتل القلائد للنبی صلی الله علیه وسلم فیقلد الغنم
ویقیم فی اهله حلالا گفت عائشه بودم من که می بافتم قلادها بدست خود برای هدی پیغمبر خدا پس تقلید میکرد غنم را
و اقامت می نمود در اهل و عیال خود بحالی که غیر محرم است **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد قال حدثنا منصور
بن المعتمر ح وحدثنا محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان عن منصور عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة رضی الله عنها قالت کنت
افتل قلائد الغنم للنبی صلی الله علیه وسلم فیبعث بها ثم یمکث حلالا گفت عائشه بودم من که می بافتم قلادهای غنم
پیغمبر خدا را پس میفرستاد آنرا مکه پس درنگ میکرد خود در مدینه بحالی که غیر محرم است **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا زکریا عن عامر

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

وحدیث ابی سعید اشهر حدیثیست درین باب و اختیار کرده اند آن جمیع از اهل علم و همچنین مرویست از عمر بن خطاب و ابن مسعود رضی الله عنهما انتهی و از علی بن ابیطالب و عائشه و جابر و جبیر بن مطعم و ابن عمر و انس نیز آمده رضی الله عنهم و در بعضی روایات جمع است میان توجیه و ثنا چنانکه ابو یوسف گفته و اختیار شافعی آن کرده و در بعضی افراد مستحب داشته شافعی استفتاح بحدیث علی بقول وی وجهت وجهی تا آخر دعا طویل که اخراج کرده مسلم و در تهجد این قدر اکتفا عمل متروک است زیرا چه نسبت ائمه کسی را که استفتاح کرده باشد بتمام این حدیث و در روایت مزنی از شافعی یکره وجهت وجهی الی قوله من المسلمین و باید دانست که در بعضی روایات درین الفاظ باب است بی ترجمه که بمنزله فصل باشد از باب سابق و حدیث آینده که مشتمل بر طول قیام و قرأت و مناجات است بعد از تکبیر و صریح نیست در آنچه گفته شده و در آن تمام مناسبت بسابق ندارد و از این سبب در باب نابودن آن بر روی موجه شد

حدثنا ابن ابی مریم سعید بن محمد جمحی قال حدثنا نافع بن عمر جمحی قال حدثنی ابن ابی ملیکة عن اسماء بنت ابی بکر ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم صلی صلوة الکسوف گزارد آنحضرت نماز کسوف فقام فاطال القیام پس ایستاد بعد از تکبیر و دراز کرد قیام ثم رکع فاطال الرکوع پس رکوع کرد و دراز کرد رکوع را ثم رفع پس برداشت سر از رکوع ثم سجد فاطال السجود پس سجده کرد و دراز کرد سجده را ثم رفع پس برداشت سر از سجده ثم سجد فاطال السجود پس سجده دیگر کرد و دراز کرد آنرا ثم قام فاطال القیام پس ایستاد برکعت دیگر پس دراز کرد قیام را ثم رکع فاطال الرکوع پس دراز کرد رکوع را ثم رفع فسجد فاطال السجود پس برداشت سر از رکوع و سجده کرد و دراز کرد سجده را ثم رفع پس برداشت سر از سجده ثم سجد فاطال السجود پس سجده دیگر کرد و دراز کرد آنرا بالجمله در هر رکعت دو بار قیام کرد و دو بار رکوع و دو بار قومه را با سجود و این مستور نماز دیگر نیز دو بار شد ثم انصرف فقال پس برگشت آنحضرت

عن مسروق عن عائشة قالت فتلت لهدي النبي صلى الله عليه وسلم گفت عائشه بافتم براى هدى پيغمبر خدا يعنى القلائد
قبل ان يحرم يعنى من بافتم قلاده ها پيش ازانكه احرام بندد **باب** القلائد من العهن دربيان آنكه قلاده بافته از پشم است
عهن بكسر پشم رنگين يا سرخ نيز آمده **حدثنا** عمرو بن علي قال حدثنا معاذ بن معاذ قال حدثنا ابن عون عن القاسم عن ام المؤمنين
قالت فتلت قلائدها من عهن كان عندي گفت ام المؤمنين عائشه بافتم قلاده هاى هديها را
از پشمى كه بود نزد من **باب** تقليد النعل دربيان قلاده كردن بنعل مر هدى را النعل بسم جنس است بر شعبه نيز
اطلاق و درست مى آيد **حدثنا** محمد هو ابن سلام قال اخبرنا عبد الاعلى بن عبد الاعلى عن معمر عن يحيى بن ابي
كثير عن عكرمة عن ابي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم رأى رجلا يسوق بدنة قال اركبها از پيغمبر خدا است كه
ديد مردى را كه ميراند شتر هدى را فرمود سوار شو آنرا قال انها بدنة قال اركبها گفت آن مرد بتحقيق اين شتر هدى است فرمود سوار شو
قال فلقد رأيته راكبها گفت ابو هريره پس بتحقيق ديدم او را سوار آن بدنه يساير النبي صلى الله عليه وسلم والنعل في عنقها
درحالى كه همراه آن حضرت براه ميرفت و نعل در گردن بدنه او بود تابعه محمد بن بشار متابعت كرده است معمر را محمد بن بشار
شيخ ابن حجر ميگويد بتحقيق آنست كه متابعت كننده علي بن مبارك است قال حدثنا عثمان بن عمر قال اخبرنا علي بن المبارك
عن يحيى عن عكرمة عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم گفت محمد بن بشار حديث كرد مارا عثمان بن عمر **باب**
الجلال للبدن دربيان حكم جلها كه بر بدنه شتر هدى كنند جلال بكسر جيم جمع جل است بمعنى چادرى كه بر شتر اندازند
وكان ابن عمر رضي الله عنهما لا يشق من الجلال الا موضع السنام و بود ابن عمر كه پاره نميكرد از جلها مگر جاى كوهان
شتر كه محل اشعار است تا نمايان باشد واذا نحرها نزع جلالها و وقتى كه ذبح كردى آنرا كشيدى جلها را مخافة ان
يفسدها الدم از جهت ترس آنكه افساد كند و ضائع سازد آنرا خون ذبح ثم يتصدق بها پستر تصدق ميكرد جلها را
حدثنا قبيصة قال حدثنا سفيان عن ابن ابي نجيح عن مجاهد عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن علي رضي الله عنه قال امرني
رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اتصدق بجلال البدن التي نحرت وبجلودها گفت علي بن ابي طالب فرمود مرا رسول خدا
رحمت كناد خدا بروى آنكه صدقه كنم جلهاى شتر هدى را كه ذبح كرده شده است و پوستهاى آنرا **باب** من
اشترى هديه من الطريق وقلدها درجواز فعل كسى كه خريد هدى را در اثناى راه و قلاده بست آنرا **حدثنا** ابراهيم بن المنذر
قال حدثنا ابو ضمرة قال حدثنا موسى بن عقبة عن نافع قال اراد ابن عمر الحج عام حجة الحرورية في عهد ابن الزبير
گفت نافع خواست ابن عمر حج كردن سالى كه قصد كردند حروريه در عهد ابن زبير كه در مكه دعوى خلافت كرد حروريه
بفتح حاء مهمله و دو راء اول مضموم و ثانى مكسور و ميان هر دو واو منسوبست به حروراء كه قريه است از كوفه بدانكه اين
قريه موضعيست كه خوارج بعد از آنكه برگشتند از خدمت علي بن ابي طالب رضي الله عنه اول در اين موضع جمع شدند
و اين در زمان خلافت امير المؤمنين علي بوده و حروريه خوارج را ميگويند و از احاديث مذكوره كه سبق ذكر يافته
معلوم شد كه اين اراده عبد الله بن عمر در زمان ابن زبير است كه حجاج بجاريه رفته است و اين واقعه سنه ثلاث و
سبعين است و در تطبيق اين احاديث نتيجه توان گفت كه حروريه حجاج و اتباع او را گفته اند بعلاقه آنكه چنانچه خوارج از
اطاعت امام برحق بيرون بودند حجاج و لشكر او نيز بيرون از دائره حق بوده اند فقيل له ان الناس كائن بينهم قتال
پس گفته شد مر ابن عمر را تحقيق مردم در ميان ايشان قتال شدنى است ساقتا معلوم شده كه قائل آن پسران عبد الله بوده

اين گربه را تا آنكه مرد گربه را بسبب آن لاهي اطعمتها ولا سقتها نه
طعام داد او را و نه آب داد و لا ارسلتها تاكل و نه سر داد آن
گربه را قال نافع حسبت انه قال گفت نافع گمان
ميبرم كه گفته است ابن ابي مليكه بعد از تاكل من خشيش
الارض از حشرات زمين خشيش بضم خاء مثلثه اى يابس
خشيش بفتح معجمه و شين بالفتح و بكسر نيز بمعنى كرمهاى
زمين و گياه در مباحث اين نماز در ابواب كسوف بايد
الشاء الله تعالى و حديث دلالت دارد بر آنكه تعذيب
حيوان جائز نيست و حيوان مظلوم مسلط كرده مى شود
روز قيامت بر ظالم آن **باب** رفع البصر
الى الامام في الصلوة جواز برداشتن نظر بسوى امام در
نماز احاديث باب دلالت دارند بران چنانكه فتح الباري
امام مالك و ائمه ثلاثه گويند مستحب است نظر بسوى سجود
زيرا كه آن اقرب است بخشوع در رواية و اطلاق احوال
امام بدلى لحاظ ضروري و ضرورت نيز ميتواند شد و
مرويست از انس كه آنحضرت فرمود ادوا الى النبي
بگردان نظر خود را بجاى سجده ميكنى و از ابن عباس كه
آنحضرت چون افتتاح ميكرد نماز را نظر ميكرد بسوى
موضع سجود خود و قالت عائشة قال النبي گفت عائشه
فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم في صلوة
الكسوف رأيت جهنم يحطم بعضها بعضا
حين رأيتموني تاخرت در نماز كسوف ديدم
دوزخ را كه مى شكند بعض او بعض آنرا و قتيكه ديديد
مرا كه پس شده بودم در آن نماز حطم شكستن **حدثنا**
موسى بن اسمعيل قال حدثنا عبد الواحد
قال حدثنا الاعمش عن عمارة بن عمير
تيمي عن ابي معمر عن عبد الله قال قلت لخباب
بفتح معجمه و تشديد موحده ابن ارت بفتح همزه و راء مهمله
و تشديد فوقيه ابو عبد الله تيمي از سابقان اسلام است
و از كسانيكه معذب شدند در راه خدا بر مسلماني گفتم
سي و هفت كان رسول الله گفت ابو معمر گفتم
خباب را آيا بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم
يقرأ في الظهر والعصر كه قرات ميكرد در نماز ظهر
و عصر قال نعم گفت خباب آرى قلنا بم كنتم تعرفون
ذلك گفتيم او را بچه چيز بود مر شما اشتناسيد قرات
را قال باضطراب لحيته گفت ميدانستيم بجنبيدن
ريش مبارك وى **حدثنا** حجاج ابن منهال
قال حدثنا شعبة قال حدثنا ابو اسحاق سبيعي
قال سمعت عبد الله بن يزيد الانصاري يخطب
قال گفت ابو اسحاق شنيدم عبد الله بن يزيد را بالكه

ونخاف ان يصدوك ومیترسیم که باز دارند ترا از حج و عمره فقال لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة اذا اصنع
كما صنع پس گفت تحقیق مر شمارا در رسول خدا اتباعی است نیکو در نیوقت میکنم چنانچه کرده است آن حضرت حدیبیه
اشهدكم اني قد اوجبت عمرة گواه میگیرم شمارا که تحقیق من واجب کردم عمره را حتى اذا كان بظاهر البيداء قال ما شان الحج
والعمرة الا واحد تا آنکه وقتی که بود بظاهر صحرای که پیش ذوالحلیفه است گفت نیست حال حج و عمره مگر یکی
اشهدكم اني قد جمعت حجة مع عمرة گواه میگیرم شمارا که تحقیق من جمع کردم با حج عمره را واهدى هديا مقلدا وقدم فاطاف بالبيت وبالصفا والمروة
در حالی که قلاده بسته بود و اشترا خرید حین قدم خرید آنرا هنگامی که قادم گردید بمکه پس طواف کرد بیت و سعی کرد بصفا و مروه ولم يزد على ذلك ولم يحلل من شيء حرم منه حتى يوم النحر فحلق ونحر
و سعی چیزی و حلال نکرد از چیزی که حرام بود از وی تا روز نحر پس حلق کرد و نحر کرد پس تحقیق دید بوی که
ان قد قضى طوافه للحج والعمرة بطوافه الاول و اعتقاد کرد که تحقیق ادا کرد طواف حج و عمره بطواف اول که
بعد از وقوف بعرفات یعنی بیک طواف از حج و عمره اکتفا کردیم قال هكذا صنع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
پس گفت همچنین کرده است پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی **باب** ذبح الرجل البقر عن نسائه من غير
امرهن در ذبح کردن مرگاو را از جانب زنان خود بی آنکه گفته باشند **حدثنا** عبدالله بن يوسف قال اخبرنا مالك
عن يحيى بن سعيد عن عمرة بنت عبد الرحمن قالت سمعت عائشة تقول خرجنا مع رسول الله گفت عمره شنیدم
عائشه را میگفت برآمدیم با پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم لخمس بقين من ذي القعدة لا نرى الا الحج در روزی که باقی
مانده بود از ماه ذي القعدة پنجاهی که گمان نمی بردیم مگر حج را فلما دنونا من مكة امر رسول الله پس وقتی نزدیک
شدیم بمکه فرمود رسول خدا صلى الله عليه وسلم من لم يكن معه هدي اذا طاف وسعى بين الصفا والمروة ان يحل
کسیکه نیست با وی هدی وقتی که طواف بیت الله کند و سعی کرد میان صفا و مروه برآید از احرام قالت فدخل علينا يوم
النحر بلحم بقر فقلت ما هذا قال نحر رسول الله گفت عائشه آورده شد بر ما روز نحر گوشت گاو پس گفتم چیست این گوشت
یعنی از کیست گفت آورنده گوشت ذبح کرده است پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم عن ازواجه از جانب زنان خود ذبح را
نحر گفته و در حدیث نحر واقع شده اشارت کرده که در حدیث نحر بمعنی ذبح است چنانکه در همین حدیث بروایت سلیمان
در باب الاكل من البدن بلفظ ذبح آورده و نحر بقر جایز است نزد علما لیکن مستحب ذبح است و وجه استفهام
عائشه استدلال کرده است برین که بی اذن همه زنان بوده است و خالی از نکات نیست از آنکه استفهام اعلام را
تواند که پیش از علم باآنکه گوشت است کرده باشد یا این را گفته که از جانب گاو است که از جانب ما یان ذبح کرده
یا نه یا بعد از علم باآنکه از جانب گاو ماذون است یا نه استکرفتن بخوردن آن الى غير ذلك قال يحيى فذكرته للقاسم فقال اتتك
بالحديث على وجهه گفت یحیی که راوی از عمره است گفتم این روایت عمره مر قاسم بن محمد بن ابي بكر الصديق را
پس گفت آورده است این حدیث بروجهی که هست بی تغییر و تبدیل **باب** النحر في منحر النبي صلى الله عليه
وسلم بمنى در نحر کردن بجای نحر آن حضرت که بمنی بود **حدثنا** اسحق بن ابراهيم سمع خالد بن الحارث قال حدثنا
عبيد الله بن عمر عن نافع ان عبدالله كان ينحر في المنحر قال عبيد الله منحر رسول الله صلى الله عليه وسلم روایت کرد عبیدالله بن عمر بن الخطاب
از نافع که عبدالله بن عمر بود که نحر میکرد در جای نحر گفت عبیدالله مراد نافع از آن جای نحر پیغمبر خدا است **حدثنا** ابراهيم بن المنذر

الجزء الثالث تيسير الاسلام | كتاب الاذان

گفت ابن عباس بخسوف شد آفتاب در زمان پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم از این خبر ... خسوف نیز مستعمل میشود در کسوف آفتاب لیکن اکثر استعمال در قرات کسوف ... خسوف ... نماز کسوف پس گفتند ما فراز یارسول الله رايناك تناولت شيئا في مقامك ديديم ترا که میگیری چیزی را در قصد پیکی کردن آن در جای ایستادن ... از جای نماز است با جای خطبه چنانکه در روایت که آنحضرت بعد از نماز خطبه نیز خواند ... ثم رايناك تكعكعت پس دیدیم ترا باز ایستادی ... قال اني ... الجنة فتناولت منها عنقودا ... گفت آنحضرت تحقیق دیدم بهشت را پس گرفتم خوشه انگور ... ولو اصبته لاكلتم منه ما بقيت الدنيا ... اگر گرفتم آنرا هر آینه ... تا که دنیا باقی ... حدثنا محمد بن سنان ... قال حدثنا فليح ... هلال بن علي عن انس بن مالك قال صلى لنا النبي ... صلى الله عليه وسلم ... كسوف ثم رقى المنبر ... فاشار بيديه قبل قبلة المسجد ... قال ... لقد رايت ... الآن منذ صليت لكم الصلاة الجنة والنار ممثلتين في قبلة هذا الجدار ... تحقیق دیدم ... مقابل ... فلم ار كاليوم في الخير والشر ... پس ... ثلاثا ... در ... حدیث جواز ... پس جواز نظر بسوی امام ... گردد و ... باب مناسب آید **باب** ...

قال حدثنا انس بن عياض قال حدثنا موسى بن عقبة عن نافع ان ابن عمر رضي الله عنهما كان يبعث بدنه من جمع من آخر الليل
ترجمہ ہست کہ ابن عمر میفرستاد ہدی خود را از مزدلفہ از آخر شب حتی یدخل به منحر النبی صلی الله علیه وسلم مع حجاج فیهم الحر والمملوك
تا آنکہ در آورده میشد آنرا در منحر پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی با حاجیانی کہ در میان آنها آزاد و بنده میبود باب من نحر بیدہ
حکم کسی کہ نحر کند ہدی را بدست خود حدثنا سهل بن بكار قال حدثنا وهيب عن ايوب عن ابي قلابة عن انس فذكر الحديث
اشارہ است بحدیثی کہ بہمین اسناد در باب نحر البدن آورده قال نحر النبي صلى الله عليه وسلم بيده سبع بدن قياما گفت
انس نحر کرد پیغمبر خدا بدست خود ہفت شتر را در حالی کہ استاده بودند آن شتران وضحى بالمدينة كبشين املحين اقرنين و ذبح
کرد در مدینہ دو کبش سیاه سفید یعنی آمیزکلان شاخ را الملح کبشی کہ سیاہی آن بیشتر از سفیدی باشد مختصرا تتمہ قول
اوست ذکر الحدیث یعنی ذکر کرده است مذکور را بجائیکہ اختصار کنند و اینجا این باب تا این حدیث در غیر روایت ابی ذر ساقط
است باب نحر الابل المقيدة نحر کردن شتری کہ بستہ شده است حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا يزيد بن زريع
عن يونس عن زياد بن جبير قال رايت ابن عمر اتى على رجل قد اناخ بدنته ينحرها گفت زیاد دیدم ابن عمر را آمد بر مردی کہ
بتحقیق نشانیده بود ہدی را بجائیکہ میخواست نحر کند آنرا قال ابعثها قياما مقيدة سنة محمد صلى الله عليه وسلم گفت ابن عمر برانگیز
آنرا بجائیکہ استاده است و حالی کہ بستہ شده است اقران نصب آن یعنی در حال با نعل عامل بحسب عرف است وتوانند کہ قياما
منصوب بر مدیت باشد و این سنت محمد است رحمت کناد خدا بروی وقال شعبة عن يونس اخبرني زياد وگفت شعبہ از یونس
خبر داد مرا زیاد و فائدہ این قول آنست کہ یونس از زیاد بطریق اخبار و سماع وارد پس دور تر از توہم تدلیس خواہد بود
باب نحر البدن قائمة در بیان نحر شتر ہدی بجائی کہ استاده است وقال ابن عمر رضي الله عنهما سنة محمد صلى الله
عليه وسلم گفت ابن عمر لازم گیر سنت محمد را رحمت کناد خدا بروی وقال ابن عباس صواف قياما گفت ابن عباس در تفسیر
قوله تعالى فاذكروا اسم الله عليها صواف کہ صواف بمعنی قیام است یعنی ذکر کنید نام خدا را بر ذبح در حالی کہ ایستاده اند حدثنا
سهل بن بكار قال حدثنا وهيب عن ايوب عن ابي قلابة عن انس رضي الله عنه قال صلى النبي گفت انس گذارد پیغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم الظهر بالمدينة اربعا والعصر بذي الحليفة ركعتين نماز ظہر را بمدینہ چہار رکعت و نماز عصر را بذی الحلیفہ
کہ میقات اہل مدینہ است دو رکعت بسافرانہ و تجہ الوداع فبات بها فلما اصبح ركب راحلته فجعل يهلل ويسبح
پس خواب کرد آن حضرت بذی الحلیفہ و ہرگاہ صبح کرد سوار شد مرکب خود را پس آغاز کرد تہلیل و تسبیح را فلما علا على البيداء لبى بهما
جميعا پس ہرگاہ بر آمد بر بیدا تلبیہ کرد بحج و عمرہ یکبارگی فلما دخل مكة امرهم ان يحلوا و ہرگاہ در آمد مکہ امر فرمود مردم را
کہ از احرام بر آیند ونحر النبي صلى الله عليه وسلم بيده سبع بدن قياما و کشت بدست خود ہفت شتر ہدی را بجائی کہ استاده بودند
وضحى بالمدينة كبشين املحين اقرنين و ذبح کرد برای اضحیہ بمدینہ دو کبش ابلق سیاه و سفید دارای شاخ حدثنا مسدد
قال حدثنا اسمعيل بن علية عن ايوب السختياني عن ابي قلابة عبد الله بن زيد عن انس بن مالك رضي الله عنه قال صلى النبي صلى الله عليه وسلم
الظهر بالمدينة اربعا والعصر بذي الحليفة ركعتين گفت انس بن مالک رضی الله عنہ گذارد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی
نماز ظہر بمدینہ چہار رکعت و نماز عصر بذی الحلیفہ دو رکعت وعن ايوب عن رجل بعض گویند کہ آنمرد کہ بطریق جہالت آورده
ہمان ابو قلابہ است عن انس ثم بات حتى اصبح فصلى الصبح پس خواب کرد تا آنکہ صبح کرد پس گذارد نماز صبح را ثم ركب راحلته
حتى اذا استوت به البيداء اهل بعمرة وحجة پس سوار شد مرکب را تا وقتی کہ برابر شد بیدا را لبیک گفت بعمرہ و حج باب

بالنظر بسوی آسمان لينتهين عن ذلك او لتخطفن
بلفظ مجہول ابصارهم البتہ باز ایستند از ین
حال یا اینکہ ربوده و سلب کرده شود بینائیہای ایشان
و تشدید و وعید برای تخطف است و حکم بدان کراہت
است باتفاق زیرا کہ منافی خشوع است در نماز
باب الالتفات في الصلوة چپ و
راست نگریستن در نماز بنا بر این عبارت و حدیث
باب کراہت مطلق از جہت شغل است بغیر نماز اگر
چہ بدن و گردن بجای خود باشد و از انس و ابن عمر و ابن
معقل و ابراہیم نخعی آمده کہ التفات میکرده اند در نماز
و از ابی الدرداء و ابی ہریره و ابن مسعود منع آن ما ثور
است است کہ لعلہ بر رخصت رفتہ و اکثری بسوی
کراہت تنزیہ رفتہ و در حیرت گفتہ حد التفات کروہ ہست
کہ بگرداند گردن خود را تا آنکہ برآید از جہت قبلہ و التفات
چپ و راست انحراف است از قبلہ بعض بدن و
اگر منحرف گردد تمام بدن فاسد باشد نماز او و قفال
در فتاوی گفتہ اگر بسیار التفات کند در نماز در حال
قیام اگر تمام قیام ہمچنین باشد نماز باطل گردد و اگر
در بعض قیام بود باطل نشود و نقل العینی در روایت
کہ فرمود آنحضرت ہمیشہ ہست خدا تعالی مقبل و
متوجہ بر بنده در حالیکہ وی در نماز است مادام کہ
التفات نمیکند و چون التفات کند برگردد و اگر بگرد
بگوشہ چشم بی آنکہ بگرداند گردن خود را مکروه نباشد
حدثنا مسدد قال حدثنا ابو الاحوص
سلام بتشدید لام ابن سليم بتصغير قال حدثنا
اشعث بن سليم عن ابيه ابي الشعثاء سليم
عن مسروق عن عائشة رضي الله عنها قالت
سالت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
عن الالتفات في الصلوة گفت عائشہ پرسیدم
آنحضرت را از حال التفات در نماز فقال هو اختلاس
يختلسه الشيطان من صلوة العبد پس
فرمود آن ربودنیست کہ می رباید آنرا شیطان از
نماز بنده و کنایت است از ذہاب ذوق حضور و لذت
مناجات و خشوع و نسبت بشیطان بجہت حلول او در
میان حضور و قلب بنده کہ باعث می شود بر این التفات
حدثنا قتيبة قال حدثنا سفيان ابن عيينة عن
الزهري عن عروة عن عائشة ان النبي صلى
الله عليه واله وسلم صلى في خميصة لها
اعلام نماز گذارد آنحضرت در چادر سیاه کہ مر او را
علمها بود فقال شغلتني اعلام هذه پس فرمود
مشغول داشت مرا در نماز علمهای این چادر اذهبوا
بها الى ابي جهم ببرید این را بسوی ابی جہم کہ
فرستاده بود این را و ائتوني بانبجانية وبیارید
برای من چادر انبجانیہ بفتح ہمزه و سکون نون و کسر موحده
و جیم و الف و نون مکسوره و تشدید تحتیہ یعنی چادر بی علم

لا يعطي الجزار من الهدي شيئا باب که داده نشود ذبح کننده را از هدی چیزی یعنی مزد او از ان نه دهند حدثنا محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان قال حدثنی ابن ابی نجیح عن مجاهد عن عبد الرحمن ابن ابی لیلی عن علی رضی الله عنه قال بعثنی النبی صلی الله علیه وسلم فقمت علی البدن گفت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب فرستاد مرا پیغمبر خدا رسول الله آن حضرت پس قیام کردم بر سر آن صد شتر بود و دو سوم از حدیث جابر ترجمه روایت کرده که آن حضرت شصت و سه شتر را خود نحر کرده و باقی را علی بن ابی طالب نحر کرد و او را شریک کرد او را در هدی خود تا امر فی فقسمت لحومها پس فرمود مرا پس قسمت کردم گوشتهای آنها را ثم امرنی فقسمت جلالها وجلودها پس فرمود پس قسمت کردم جلها آنها را و پوستهای آنها را قال سفیان حدثنی عبد الکریم عن مجاهد عن عبد الرحمن ابن ابی لیلی عن علی رضی الله عنه قال امرنی النبی صلی الله علیه وسلم ان اقوم علی البدن ولا اعطی علیها شیئا فی جزارتها فرمود مرا پیغمبر که بر سر شتران هدی که ذبح کرده اند تا ایستم و ندهم بر آن چیزی را از هدی در مزد قصابی جزارة بضم جیم و بزای در میان هر دو الف مزد ذبح و بکسر اول کار قصابی خبر حدیث مطابق ترجمه است و حدیث دلالت است بر معنی ترجمه لیکن چون تمام حدیث بسبب آن بود حدیث عبد الرحمن از علی بن ابی طالب نقل کرد گویا حمل کرده است آن را بر همین حدیث باب یتصدق بجلود الهدی بیان آنکه تصدق کرده شود پوست هدی نزد شتر قربانی برای خود حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن ابن جریج قال اخبرنی الحسن بن مسلم و عبد الکریم الجزری ان مجاهدا اخبرهما خبر داده است حسن بن مسلم و عبد الکریم جزری را ان عبد الرحمن بن ابی لیلی اخبره ان علیا رضی الله عنه اخبره تحقیق عبد الرحمن خبر داده مجاهد را که علی بن ابی طالب خبر داد و او را ان النبی صلی الله علیه وسلم امره ان یقوم علی بدنه وان یقسم بدنه کلها لحومها وجلودها وجلالها ولا یعطی فی جزارتها شیئا آن حضرت فرمود علی را که قیام نماید بر شتران هدی و انکه قسمت کند آن تمام گوشتها و پوستها و جلها و ندهد در مزد ذبح آن چیزی باب یتصدق بجلال البدن بیان آنکه تصدق کرده شود جلهای شتران هدی حدثنا ابو نعیم قال حدثنا سیف بن ابی سلیمان قال سمعت مجاهدا یقول حدثنی ابن ابی لیلی ان علیا رضی الله عنه حدثه قال اهدی النبی صلی الله علیه وسلم مائة بدنة گفت علی رضی هدی آورد پیغمبر خدا بروی صد شتر فامرنی بلحومها فقسمتها ثم امرنی بجلالها فقسمتها ثم بجلودها فقسمتها پس فرمود گوشتها پس قسمت کردم پس فرمود مرا بقسمت جلهای آنها پس قسمت کردم من آنها را پس فرمود بقسمت پوستها پس قسمت کردم من

باب واذ بوانا لابراهیم مکان البیت الی قوله فهو خیر له عند ربه این را ترجمه ساخته باین آیت که مشتمل است بر ذکر اسم الله فی ایام معدودات و ذکر میکنند نام خدا را در روزهای معین که عشره ذی الحجه است یا روزهای نحر علی ما رزقهم من بهیمة الانعام متعلق است بیذکروا اسم الله یعنی ذکر میکنند وقت ذبح بر چیزی که داده است ایشان را از چارپایهای که هدی کرده اند آنها را فکلوا منها پس بخورید از گوشتهای آن امر برای استحباب است یا برای اباحت مشرکان در ایام جاهلیت حرام میدانستند خوردن آن و اطعموا البائس الفقیر و بخورانید درمانده های محتاج را مؤلف درین باب حدیثی موافق شرط خود نیافته اکتفا بآیت کریمه کرده است باب ما یؤکل من البدن وما یتصدق به چیزی که خورده میشود از شتر هدی و چیزی که تصدق کرده می شود از آن وقال عبید الله اخبرنی نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما لا یؤکل من جزاء الصید والنذر ویؤکل مما سوی ذلک ... مرتب است که خورده نمی شود از آن که محرم از جزای شکار صید هدی کرده و نه از نذر یعنی بالکلیه که خود نخورد و واجب است تصدق کند آن را و خورده میشود ما سوی ذلک

... جواب یک صورت است یعنی و داشته و کنم تو را و قال سهل رکعت ساعدی التفت ابو بکر فرای النبی التفات کرد ابو بکر صدیق در نماز پس دید آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم کما مر حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا لیث عن نافع عن ابن عمر انه قال رای رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نخامة فی قبلة المسجد وهو یصلی بین یدی الناس فحتها دید آن حضرت خیو در دیوار قبله مسجد حالی که نماز میکرد پیش مردم پس خراشید و دور کرد آن را ثم قال حین انصرف پس فرمود و قتیکه برگشت از نماز ان احدکم اذا کان فی الصلوة فان الله تعالی قبل وجهه تحقیق یکی از شما وقتیکه باشد در نماز پس بدرستیکه خدا مقابل روی او است و متوجه بوی است فلا یتنخمن احد قبل وجهه فی الصلوة پس نمی اندازد خیو پیش روی خود در نماز رواه موسی بن عقبة وابن ابی رواد عن نافع روایت کرده این حدیث را موسی بن عقبه و عبد العزیز بن ابی رواد ... در روایت احمد که این رسول آورده حک نخامه بعد از فراغ نماز است حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا لیث بن سعد عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی انس بن مالک قال بینما المسلمون فی صلوة الفجر گفت انس در اثنای آنکه مسلمانان در نماز فجر بودند ... مرض موت آن حضرت و ابو بکر صدیق امام بود لم یفجأهم الا رسول الله ناگاه دیدند ایشان را مگر آنکه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کشف ستر حجرة عائشة بحالیکه بر داشت پرده حجره عائشه را ... لم یفجأهم ... و هم صفوف پس بر ایشان ... ایشان در صفهای جماعت نماز بودند فتبسم یضحک پس تبسم کرد ... خنده و خوشی میکند از اجتماع ایشان در نماز ... ابی بکر ... اسلام ... رضی الله عنه علی عقبه ...

لیصل لهم الصف ... ابو بکر ... برای آن حضرت ... آن حضرت ...

بزرده شود جبری کروای تنست اثر بی واضحیه قال عطاء ناکل ونطعم من المتعة وگفت عطا تنجی روازجزاء صید از نزرها ونیمی ازانکه میزالهدی کنی ک آنکه تمتع هیمیگویند مذهب عطا برعکس مذهب ابن عمراست **حدثنا** مسدد قال حدثنا

یحیی عن ابن جریج قال حدثنا عطاء سمع جابر بن عبد الله یقول کنا لا ناکل من لحوم بدننا فوق ثلث منی میگفت جابر بودیم ما که نمیخوردیم از

گوشتهای شتر بدی زیاده بر سه روز که بمنی بودیم فرخص لنا النبی صلی الله علیه وسلم فقال کلوا وتزودوا پس رخصت داد پیغمبر خدا

پس فرمود بخورید وتوشه گیرید فاکلنا وتزودنا پس ازین خوردیم ما وتوشه گرفتیم قال قلت لعطاء اقال حتی جئنا المدینة قال لا

گفت ابن جریج گفتم مر عطا را آیا گفته است جابر تا آنکه آمدیم بمدینه گفت عطا نگفته است جابر تا این وقت قسطلانی گفته در صحیح مسلم بجای

لا نعم واقع شده وجمع کرده اند که عطا فراموش کرده بود پس لا گفت وچون بیاد آمد نعم گفت حتی نوشته نانزدکرین تقدیر بود واه بخاری با نعم

ضبط و وثوق بخاری نداقتصار بر تعیین کلمه لا کرده اند فقد بر **حدثنا** خالد بن مخلد قال حدثنا سلیمان ابن بلال قال حدثنی یحیی

قال حدثتنی عمرة قالت سمعت عائشة تقول خرجنا مع رسول الله گفت عمره شنیدم عائشه را که میگفت برآمدیم با پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم لخمس بقین من ذی القعدة ولا نری الا الحج پنج روزی را که باقی مانده بود از ماه ذی القعده وگمان نداشتیم

مگر اراده حج را حتی اذا دنونا من مکة امر رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یکن معه هدی اذا طاف بالبیت ان یحل

تا وقتی که نزدیک رسیدیم از مکه فرمود پیغمبر خدا کسی که نباشد با وی هدی وقتی که طواف کند به بیت الله برآید از احرام قالت عائشة

فدخل علینا یوم النحر بلحم بقر گفت عائشه پس آورده شد بر ما روز نحر گوشت گاوی فقلت ما هذا فقیل ذبح النبی صلی الله علیه

وسلم عن ازواجه پس گفتم چه چیز است این پس گفته شد ذبح کرده است پیغمبر خدا از جانب زنان خود گوشت آن فرستاد

قال یحیی فذکرت هذا الحدیث للقاسم فقال اتتک بالحدیث علی وجهه گفت یحیی پس گفتم این حدیث برای قاسم بن محمد بن ابی بکر

رضی الله عنهم پس گفت آمده ترا عمره بحدیث بروجه صداقت وراستی **باب** الذبح قبل الحلق در مسنون بودن ذبح

پیش از سر تراشیدن **حدثنا** محمد بن عبد الله بن حوشب قال حدثنا هشیم قال اخبرنا منصور بن زاذان عن عطاء

عن ابن عباس رضی الله عنهما قال سئل النبی صلی الله علیه وسلم عمن حلق قبل ان یذبح ونحوه گفت ابن عباس پرسیده شد

پیغمبر خدا از کسی که سر تراشید پیش از آنکه ذبح کند با آنکه طریقه مسنون ذبح پیش از حلق است واز مانند این پرسیده شد چنانکه

پیش طواف رکن کرد پیش از رمی فقال لا حرج لا حرج فرمود هیچ باکی نیست درین یعنی روایات واقع شده

مرتین یعنی دو بار فرمود لا حرج **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا ابوبکر بن عیاش عن عبد العزیز بن رفیع عن عطاء عن

ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رجل للنبی صلی الله علیه وسلم زرت قبل ان ارمی گفت ابن عباس رضی الله عنه گفت

مردی مر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را طواف زیارت پیش از آنکه رمی کنم قال لا حرج فرمود حرجی نیست درین قال حلقت

قبل ان اذبح قال لا حرج گفت سر تراشیدم پیش از آنکه ذبح کنم فرمود حرجی نیست قال ذبحت قبل ان ارمی قال لا حرج

گفت ذبح کردم پیش از آنکه رمی جمار کنم فرمود باکی نیست قال عبد الرحیم بن سلیمان عن ابن خثیم اخبرنی عطاء عن ابن عباس

رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم وقال القاسم بن یحیی حدثنی ابن خثیم عن عطاء عن ابن عباس عن النبی صلی الله

علیه وسلم وقال عفان اراه عن وهیب قال حدثنا ابن خثیم عن سعید بن جبیر عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم وقال حماد عن قیس

بن سعد وعباد بن منصور عن عطاء عن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم مقصود

مولف رح آنست که حدیث لا حرج مرویست بچندین اسانید دیگر که همه مقبول وصحیح اند **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

دنا یجهر بها دنیا یخافت ونمازی که جهر کرده شود

دران ونمازی که خوانده شود آهسته پس متفق اند درین

حکم ولیکن نزد حنفیه قرائت امام قرائت ماموم است

ودر حکم آنست وماموم را قرائتی نیست واز امام اعظم

ایشان ابن ابی لیلی که من کان له امام فقراءة الامام قراءة له

روایت کرده اند آنرا اصحاب سنن اربعه وغیر ایشان

از اکابر اهل مسانید وقایل شده اند بدان وحکم گفته در

جهریه ودر سریه بخلاف آن گفته امام محمد در موطا که

نیست قرائت خلف امام نه در نماز جهری ونه در سری

آمده اند سایر آثار بعد از ان ذکر کرده بسیاری را

از ابن عمر وابن مسعود وجابر وعبد الله وطرق از انجمله

وسعد بن ابی وقاص وزید بن ثابت در قرائت خلف

امام وعهد ذکر شوده واز عبد الله بن شداد بن هاد

آورده که امامت کرد آنحضرت در نماز عصر پس

خواند مردی خلف وی پس اشاره کرد او را مردی که متصل

وی بود پس چون تمام کرد نماز گفت چرا اشاره کردی مرا

گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پیش تو پس

مکروه داشتم که بخوانی پس شنید این آنحضرت فرمود

کسی را که باشد او را امام پس قرائت امام مر او را قرائت است

واز سالم بن عبد الله روایت کرده که گفت بود ابن عمر

که قرائت نمیکرد خلف امام گفت پس پرسیدم قاسم بن محمد

را از حکم آن پس گفت اگر ترک کنی پس ترک کرده

جمعی که اقتدا کرده شود بایشان واگر بخوانی پس خوانده

جمعی که اقتدا کرده شود بایشان وبود قاسم از انجمله

که قرائت نمیکردند ومرویست از شعبی که گفت دریافتم

هفتاد بدری را همه ایشان منع میکردند که قرائت کرده

نشود خلف امام وروایات درین باب خیلی بسیار

وعبد الله بن مسعود وغیر ایشان از صحابه کبار وخصوص نیز

طرق آمده اینجا است که در باب گفته در نیست اجماع

صحابه واینکه بعض مشایخ ما منقول است که قرائت خلف

امام مکروه نیست برای احتیاط رد کرده آنرا ابن الهمام

که احتیاط عمل باقوی دلیلین است ومقتضای اقوی دلیل

نیست ونیز از جنب است لازم است لقرائة

پس اقوی منع است **حدثنا** موسی بن اسمعیل

قال حدثنا ابو عوانة بفتح مهمله وضاد معجمه ابن

عبد الله یشکری بفتح موحده وسکون معجمه کیسه همداد

عبد الاعلى قال حدثنا خالد عن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال سئل النبي صلى الله عليه وسلم فقال
قال لا حرج پس گفت سائل رمی کردم بعد از زوال آفتاب یعنی بزود باکی نیست سنا بعد از زوال تا غروب آفتاب را گویند
قال حلقت قبل ان انحر قال لا حرج گفت سر تراشیدم پیش از آنکه ذبح کنم فرمود حرجی نیست این همه مسائل را مبهم آورده و مجمل
گذاشته که این همه سوالها یکی باشد و تا هر کس که بر تعدد باشد باید دانست که از اعمال روز نحر در حج چهار است رمی است و ذبح است و حلق است
و طواف است این ترتیب را کردن سنت است واجب نیست چنانکه ازین احادیث و فتوی مستفاد است حدثنا عبدان قال اخبرني
ابي عن شعبة عن قيس بن مسلم عن طارق بن شهاب عن ابي موسى قال قدمت على رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهو بالبطحاء گفت ابوموسی قدم آوردم بر پیغمبر خدا رحمت کنان و خوابیده در حال آنکه آن حضرت بطحا را گرفته بود فقال احججت قلت
نعم پس فرمود آیا حج کردی تو گفتم آری قال بما اهللت قلت لبيك باهلال كاهلال النبي صلى الله عليه وسلم فرمود به چه چیز لبیک گفتی گفتم
لبیک اهلال کردم مانند اهلال پیغمبر خدا تواند که این لبیک کلمه باشد که به جهت ادب پیش از جواب و شعار در مخاطب میگویند جواب بیان
است که بعد از آن مذکور است فقال احسنت انطلق فطف بالبيت وبالصفا والمروة فرمود نیکو کردی برو پس طواف کن
بخانه کعبه و سعی کن بصفا و مروه ثم اتيت امرأة من نساء بني قيس پس آمدم زنی را از زنان قبیله بنی قیس ففلت رأسي
پس کشاد موی سر مرا و جست یعنی از احرام برآمدم ثم اهللت بالحج پس احرام بستم بحج فكنت افتي به الناس حتى خلافة عمر
رضي الله عنه و بودم من که فتوی میدادم باین طریقه مردم را تا خلافت امیر المؤمنین عمر فذكرته له فقال بكتاب الله فانه
يأمرنا بالتمام پس گفتم آنچه کردم و دانسته بودم از آن حضرت مر عمر را پس گفت اگر بگیریم بکتاب خدا که فرموده و اتموا الحج
والعمرة پس بتحقیق امر میکند تمام کردن و بر آمدن از احرام سابق وان ناخذ بسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فان رسول
الله صلى الله عليه وسلم لم يحل حتى يبلغ الهدي محله و اگر بگیریم بسنت پیغمبر خدا از فعل آن حضرت بتحقیق آن حضرت برآمده است
از احرام تا آنکه رسید هدی بجای خود و این حدیث بمعنی بیان شافی یافته است **باب** من لبد رأسه عند الاحرام وحلق
حکم کسی که بست موی سر را بمانند صمغ وقت احرام و تراشید بعد از برآمدن از احرام جمهور علما بر آنند که تراشیدن متعین است
بعد از بر آمدن از احرام و واجب است شافعی میگوید که مستحب است **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع
عن ابن عمر رضي الله عنهما عن حفصة رضي الله عنها انها قالت يا رسول الله ما شأن الناس حلوا بعمرة ولم تحلل انت من عمرتك
بتحقیق حفصه گفت ای رسول خدا چه حال مردم است که برآمدند بعمره و نبر آمدی تو از عمره خود قال اني لبدت رأسي وقلدت هديي فلا
احل حتى انحر بودم من بسته ام سر را باحرام و قلاده کرده ام و آورده ام هدی را پس بیرون نمی آیم از احرام تا آنکه ذبح کنم هدی را بشوید
که درین حدیث ذکر حلق نیست با آنکه در ترجمه آورده است و آنکه در تطبیق گفته اند که معلوم شده است از عادت شریف آن حضرت
که در حجة الوداع حلق کرده است چیزی نیست از آنکه داب مولف همه جا آنست که احکامی که در ترجمه ایراد کرده دلیل بیارد آن
باحادیث مورده در باب چنانکه در باب تالی حلق را بر ترجمه ذکر کرده و احادیثی که بر آن دلالت دارد آورده است **باب**
الحلق والتقصير عند الاحلال در بیان تراشیدن موی سر و کوتاه کردن نزد بر آمدن از احرام **حدثنا** ابو اليمان قال
اخبرنا شعيب بن ابي حمزة قال نافع كان ابن عمر رضي الله عنهما يقول حلق رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجته
بود ابن عمر که میگفت حلق کرد پیغمبر خدا در حج خود بعد از فراغ از همه مناسک **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك
عن نافع عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اللهم ارحم المحلقين مر پیغمبر

پس فقال یا ابا اسحاق پس گفت عمر ابو اسحاق
ابو اسحاق کنیت سعد است ان هؤلاء يزعمون
انك لا تحسن تصلي بدرستیکه این مردم گمان میبرند
که تو نیک نمیگذاری نماز را پس گفت سعد اما انا
والله فاني كنت اصلي بهم صلاة رسول الله
یعنی بایشان گفتند بخدا پس قسم خورد که تحقیق بودم
من که نماز میکردم بایشان مانند نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم ما اخرم عنها نقصان میکردم از آن قوم
که با جهر و سکون اصلی که در اصل و بعد این است اصلی
صلاة العشاء میگزاردم نماز عشا مراد نماز بعد از زوال
است بدلیل روایة صلوة العشي که در باب آینده بیاید و در
قاموس گفته عشا اول تاریکی یا از مغرب یا عتمه یا گرم تاریکی
است یا از زوال آفتاب تا طلوع فجر فاركد في الاوليين
پس ایستاده گی و طمانینت دراز میکردم در دو رکعت نخستین
و بجا می آوردم حق این رکن را فیما هر قرات تخفیف بود و
واخف في الاخريين و سبک میکردم و تخفیف میکردم
در دو رکعت پسین بظاهر انجا که مشکوة از سایر قرات
در نماز مشار کرده بود و در پسین نماز سهر تخفیف ثبت با آنکه
در دیگر نماز که بوقت کسب و شغل است تعدیل فوت نشود
در نماز دیگر بطریق اولی قال ذلك الظن بك يا
ابا اسحق گفت عمر اینست گمان ما بتو ای ابا اسحاق فارسل
معه رجلا او رجالا الى الكوفة پس فرستاد عمر
سعد یعنی همراه او چند کس را بسوی کوفه فيسأل عنه الى
الكوفة که بایکی می پرسید از حال سعد مردم کوفه را فلم يدع
مسجدا الا سأل عنه پس نگذاشت آن فرستاده هیچ
مسجدی را از مساجد کوفه مگر آنکه پرسید از حال سعد
ويثنون عليه معروفا و ثنا میکردند مردم بر وی این
در روایت ثناء و ستایش میکردند حتى دخل مسجدا لبني
عبس تا آنکه در آمد آن فرستاده بمسجدی که بنی عبس را بود
بفتح عین و سکون موحده و در آخر سین قبیله کلان است از قیس
و در بعضی روایات زیاده آمده که گفت آن فرستاده می پرسیم
بخدا و ما دیدیم بخدا مردی را که بسیار تحقیق و نفس مردی آنکه
بگوید فقام رجل منهم يقال له اسامة بن قتادة
پس برخاست مردی از بنی عبس که خوانده میشد او را این
نام یعنی کنیت کرده میشد با سعد ابا سکون عین
قال گفت اما اذ نشدتنا فان سعدا كان
لا يسير بالسرية یعنی دیگران کنند بجهة و شجاعت
اما چون که پرسیدی مرا و خواستی از من اظهار و ترتیب
سعد بود که نمیرفت با شکر جنگ میکند مشغول و بیکار
باز نسیر آرد او از خروج و سرایا ولا يقسم بالسوية

رضی الله عنه که بتحقیق پیغمبر خدا فرمود ای خدا رحمت کن تراشندگان موی سر را در برآمدن از احرام قالوا والمقصرین یا رسول الله قال
اللهم ارحم المحلقین گفتند صحابه قصر کنندگان موی را نیز داخل در دعا رحمت کن ای رسول خدا باز همان فرمود خداوندا رحمت
کن حلق کنندگان را قالوا والمقصرین یا رسول الله قال والمقصرین باز گفتند صحابه بالتماس جماعت مقصران نمود باز فرمود و مقصران را
هم رحمت کن وقال اللیث حدثنی نافع رحم الله المحلقین مرة او مرتین گفت لیث حدیث کرد مرا نافع که فرمود آن حضرت رحمت کند خدا
محلقان را یکبار یا دوبار شک کرده است لیث بن سعد که یکبار فرمود آن حضرت یا دوبار تنها محلقان را اکثر راویان اتفاق برین است
امام مالک دارند که دوبار فرمود و سیوم مرتبه مقصران را نیز داخل کرد وقال عبید الله حدثنی نافع قال فی الرابعة والمقصرین گفت
عبید الله حدیث کرد مرا نافع که فرموده مرتبه چهارم والمقصرین حدثنا عیاش بن الولید قال حدثنا محمد بن الفضیل قال حدثنا
عمارة بن القعقاع عن ابی زرعة عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللهم اغفر
للمحلقین فرمود پیغمبر خدا خداوندا بیامرز سر تراشان را قالوا والمقصرین گفتند صحابه و مقصران را قال اللهم اغفر للمحلقین
قالوا والمقصرین قالها ثلثا فرمود آن حضرت همین کلمه سه بار چهارم بار فرمود للمقصرین از اینجا معلوم شد که حلق فضل است از قصر
متمتع را گفته اند که بعد از فراغ از عمره قصر کند و بعد از اتمام حج حلق نماید تا بحکم هردو قیام نموده باشد و حلق در ان اصل عبادتست
واقع شود و زنان را مطلق قصر است حدثنا عبد الله بن محمد بن اسماء قال حدثنا جویریة بن اسماء عن نافع ان عبد الله بن عمر
قال حلق النبی صلی الله علیه وسلم وطائفة من اصحابه وقصر بعضهم گفت ابن عمر حلق کرد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا برو و طائفه از صحابه
و قصر کردند بعضی از صحابه روایت کرده ابو سعید خدری که پیغمبر خدا و یاد اصحاب را که حلق کردند در سال حدیبیه غیر از عثمان و ابی قتادة
استغفار کرد سه مرتبه محلقان را و در چهارم کرت مقصران را حدثنا ابو عاصم عن ابن جریج عن الحسن بن مسلم عن طاؤس
عن ابن عباس رضی الله عنهما عن معاویة قال قصرت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم بمشقص مرویست از معاویة بن
ابی سفیان گفت قصر کردم موی از سر رسول خدا بمشقص صواب آنست که این در عمره جعرانه بود مشقص صیغه آلتست بکسر میم و سکون
شین معجمه و فتح قاف و صاد مهمله تیر پیکان آهن باشد اذفر منقولست که بعضی پیکان عریض است بعضی گویند که پیکان
دراز است نه عریض **باب** تقصیر المتمتع بعد العمرة قصر کردن متمتع بعد از اتمام عمره حدثنا محمد بن ابی بکر قال حدثنا فضیل
بن سلیمان قال حدثنا موسی بن عقبة قال اخبرنی کریب عن ابن عباس رضی الله عنهما قال لما قدم النبی صلی الله علیه وسلم مکة
امر اصحابه ان یطوفوا بالبیت وبالصفا والمروة گفت ابن عباس وقتی که قدوم آورد آن حضرت رحمت کناد خدا بروی مکه را فرمود
یاران خود را طواف کردن به بیت الله و بصفا و مروه ثم یحلوا و یحلقوا او یقصروا پس حلال گردند از احرام و حلق کنند یا قصر کنند
باب الزیارة یوم النحر در طواف کردن حاجی بیت الله را روز نحر و این طواف افاضه است و آنرا طواف صدر نیز میگویند
وقال ابو الزبیر عن عائشة وابن عباس رضی الله عنهم اخر النبی صلی الله علیه وسلم الزیارة الی اللیل گفت ابو الزبیر از عائشه
و ابن عباس درنگ کرد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی طواف زیارت را تا شب گفته اند مراد آنست که تا بعد از زوال تاخیر کرد از کی
ثابت شده که آن حضرت طواف روز نحر روزانه کرده است چنانکه روایت کرده ابن حبان که آنحضرت رمی جمره عقبه کرد پس طواف زیارت
کرده و رجوع کرد بمنی و نماز ظهر و عصر و مغرب بمنی کرده و خوابی کرد پس سوار شد بسوی کعبه دوم بار طوافی دیگر بوقت شب و بیهقی روایت کرده که
آنحضرت هر شب از شبهای ایام حج طواف میکرد ویذکر عن ابی حسان عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یزور البیت العتیق ایام منی
بود آن حضرت طواف میکرد کعبه را در ایام منی وقال لنا ابو نعیم حدثنا سفیان عن عبید الله عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما

فقرکا دور ازکن یعنی شدید و مدکن فقر او را و عرضه بالفتن و پیش آید او را فتنها و عرضه گردان او را برای آن و این دعا از سعد بنظر تعزلو ظلم و عظم جریمه و مکافات آنرا است که برا جبه دی وحضور رسول خلیفه از ان مرد واقع شده فکان بعد اذا سئل یقول پس بود آن مرد بعد ازین هنگام که مبتلا شد بفقر و فتنه چون پرسیده میشد از حال وی میگفت شیخ کبیر مفتون اصابنی دعوة سعد من پیری کلان سال بلا زده ام رسید مرا دعای سعد و سعد معروف بود باجابت دعوة و آنحضرت دعا کرده بود برای او را اللهم استجب لسعد اذا دعاک خداوندا اجابت کن سعد را وقتی که دعا کند ترا قال عبد الملک گفت عبد الملک که راوی حدیث است ...
بعد ازان من دیده بودم آنمرد بعد ازان هنگام رأیته بعد قد سقط حاجباه علی عینیه من الکبر که بتحقیق افتاده بود بر رو ابروی او بر رو چشم او از کلان سالی وانه لیتعرض للجواری فی الطرق یغمزهن وحال آنکه وی هر آئینه تعرض میکرد و پیش میآمد مر ان را در راه بچالیکه می خلانید انگشتهای ابدان اینها را اشارت بخو فتنه و ذلت و خرابت است و نیز دلالت دارد بر فقر و گر نه چرا احتیاج باین خوردی گشتی و نیز دلالت دارد بر عدم قبول عمر شکایت را گر گفت لا کذا الظن بک یا ابا اسحاق کس بکو نه برای دفع تهمت و ظهور کذب بود و عزل نبا بر مصلحتی بکرد و نیز اگر سعد اعدل است تو لابد که از وی بیاید تا روز قیامت در روایتی آمده که گفت عمر رضی الله عنه عزل نکرده ام او را از عجز و نه از خیانت و بقول عزل بهای قیاس معاصبت وی بود که از قبل مشورت بوده و نیز دلالت دارد بر تمام امر قرأت کرد در خور شکایت بعدم احسان نماز بیان کرد عدم قصور را در اوسع قرأت در اولیین و ظاهر اشکام نیز از عدم احسان قرأت بوده لهذا اصل قرأت و نفس قرأت گویا مفروغ عنها است که اگر متحقق نمیشد نماز اصلا جائز نبودی پس ظاهر باشد در وجوب قرأت و فرق در اولیین و اخریین نیز بود و تخفیف مسر رفت مشهور است بحسب طول

انه طاف طوافا واحدا ثم یقیل ثم یاتی منی یعنی یوم النحر مرویست از ابن عمر که بتحقیق وی یک طواف کرد طواف افاضه پس خواب نیمروز کرد پس می آمد منی را یعنی روز نحر و رفع عبدالرزاق رفع کرده این حدیث را عبدالرزاق تا رسول خدا حدثنا عبید الله قال حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن جعفر بن ربیعة عن الاعرج قال حدثنی ابو سلمة بن عبد الرحمن ان عائشة رضی الله عنها قالت حججنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فافضنا یوم النحر گفت عائشه حج کردیم با پیغمبر خدا پس طواف افاضه کردیم روز نحر فحاضت صفیة فاراد النبی صلی الله علیه وسلم منها ما یرید الرجل من اهله پس حیض آمد صفیه را که از ازواج مطهره است و خواست آن حضرت از وی چیزی را که میخواهد مرد از زن خود فقلت یا رسول الله انها حائض پس گفتم من ای رسول خدا بتحقیق صفیه حائض است قال حابستنا هی قالوا یا رسول الله افاضت یوم النحر فرمود که آیا باز دارنده است وی گفتند ای رسول خدا صفیه طواف افاضه کرده است روز نحر قال اخرجوا فرمود بیرون آئید از مکه ویذکر عن القاسم وعروة والاسود عن عائشة افاضت صفیة یوم النحر و ذکر کرده میشود از قاسم بن محمد بن ابی بکر و از عروه بن الزبیر و اسود از عائشه این عبارت که طواف افاضه کرده است صفیه روز نحر

باب اذا رمی بعد ما امسی او حلق قبل ان یذبح ناسیا او جاهلا

وقتی که رمی کردی بعد زوال آفتاب یا سر تراشید پیش از آنکه ذبح کند در حالی که فراموش کار است یا نادانست نیست لازم که حلق بعد از ذبح است حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا وهیب قال حدثنی ابن طاؤس عن ابیه عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قیل له فی الذبح والحلق والرمی والتقدیم والتاخیر فقال لا حرج مرویست از ابن عباس که گفته شد آن حضرت را در ذبح کردن و حلق کردن و رمی نمودن و تقدیم و تاخیر یعنی از مناسک بر بعضی پس فرمود هیچ باک نیست حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا خالد عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یسال یوم النحر بمنی فیقول لا حرج بود آن حضرت پرسیده میشد روز نحر از این امور پس فرمود هیچ باک نیست فسأله رجل فقال حلقت قبل ان اذبح قال اذبح ولا حرج پس پرسید آن حضرت را مردی و گفت حلق کردم پیش از آنکه ذبح کنم فرمود ذبح کن هیچ حرجی نیست قال رمیت بعد ما امسیت قال لا حرج گفت همان مرد رمی کردم بعد از زوال فرمود هیچ باک نیست

باب الفتیا علی الدابة عند الجمرة

فتوی دادن بر پشت دابه نزد جمره حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن عیسی بن طلحة عن عبد الله بن عمرو ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وقف فی حجة الوداع مرویست از عبد الله بن عمرو بن العاص که پیغمبر خدا ایستاد در حجة الوداع فجعلوا یسالونه فقال رجل لم اشعر فحلقت قبل ان اذبح پس گشتند مردم که سوال میکنند آن حضرت را پس گفت مردی ندانستم که نحر پیش از حلق است پس حلق کردم پیش از آنکه ذبح کنم قال اذبح ولا حرج فرمود ذبح کن و نیست باکی از این تاخیر فجاء آخر فقال لم اشعر فنحرت قبل ان ارمی فقال ارم ولا حرج و آمد مردی دیگر پس گفت ندانستم پس ذبح کردم پیش از آنکه رمی کنم فرمود رمی کن نیست باکی فما سئل یومئذ عن شیء قدم ولا اخر الا قال افعل ولا حرج پس پرسیده نشد در آن روز از هیچ چیزی که تقدیم کرده شده یا تاخیر کرده شده مگر گفت که بکن و باکی نیست بر تو کسی ترتیب واجب میدانند و میگویند که در عدم ترتیب دم است چنانکه امام ابوحنیفه و مالک که راوی این حدیث است میگویند حرج واثم از سبب نسیان و جهل است با وجود آن جبران تقصیر دمی می طلبد از جهت آنکه فی الحقیقة جهل و نسیان نیست در حدیث ابن عباس که تقدیم کند چیزی را در حج خود پس بر وی خونی لازم است تاخیر کند ابن عباس در وقتیکه نسبت اتفاق از وی صادر بلکه وی از راه جهل شد و اتفاق از وی صادر یافته حدثنا سعید بن یحیی بن سعید قال حدثنا ابی قال حدثنا ابن جریج قال حدثنی الزهری عن عیسی بن طلحة ان عبد الله بن عمرو بن العاص حدثه

منقح ... نیست که در حدیث مذکور ... و در حدیث ... آن ... عام ... نیست ... در مسایل نفقه است و حدیث مذکور ظنی است ثبوت آن که خبر احاد است دلالت آن بر مدعا نیز ظنی است و به دلیل ظنی فرض ثابت نشود و به دلیل ظنی کتاب نگردد و اگرچه موجب عمل باشد در حق امام و منفرد و در حق ماموم قرائت است چنانکه گذشت والفاظ آن عام است که خاص کرده شده از آن مقتدی که دریابد امام را در رکوع با اجماع پس جایز باشد تخصیص وی نیز بحدیث قراءة الامام قراءة له حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا یحیی عن عبید الله قال حدثنا سعید بن ابی سعید المقبری عن ابیه عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم دخل المسجد فدخل رجل فصلی فسلم علی النبی در آمد آن حضرت در مسجد پس در آمد مردی و نماز گزارد و سلام کرد بر آن حضرت صلی الله علیه واله وسلم فرد فقال ارجع فصل فانک لم تصل پس جواب داد آن حضرت سلام او را و فرمود باز گرد پس نماز کن که بتحقیق تو نماز نکرده فرجع فصلی کما صلی پس باز گشت آن مرد پس نماز گزارد چنانچه نخست گزارده بود ثم جاء فسلم علی النبی پس باز آمد پس سلام کرد بر آن حضرت صلی الله علیه واله وسلم فقال ارجع فصل فانک لم تصل ثلثا فرمود دیگر بار ... پس فرمود اگر در بار سیوم والذی بعثک بالحق ما احسن غیره فعلمنی قسم است بآنکه فرستاده است ترا بحق نیکو نمیدانم و نمیدانم غیر آن را که کردم پس بیاموزان مرا بهتر از این فقال اذا قمت الی الصلوة فکبر ثم اقرأ ما تیسر معک من القران پس فرمود چون برخیزی بنماز پس تکبیر گو پس بخوان آنچه میسر و آسان باشد با تو از قرآن ثم ارکع حتی تطمئن راکعا پس رکوع کن تا آنکه آرام گیری بحال رکوع ... ثم ارفع حتی تعدل قائما پس بردار سر را تا آنکه راست شوی بقیام ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا پس سجده کن تا آنکه آرام گیری بحال سجده ... ثم ارفع حتی تطمئن جالسا پس بردار سر از سجده تا آنکه آرام گیری نشسته ... بر حدیث استدلال کرده شافعی و احمد و ابو یوسف بر فرضیت طمانینت در رکوع و سجود و قومه و جلسه ...

شهد النبي صلى الله عليه وسلم يخطب يوم النحر فقام اليه رجل فقال كنت احسب ان كذا قبل كذا ثم قام آخر فقال كنت احسب كذا قبل كذا انتهى عبد الله بن عمرو حديث را طلبه راكه متعرض شد بجدت تنبيه چند اي الي كه خطبه ميخواند در روز نحر پس ايستاد بسوي آن حضرت مردي وگفت بودم من پنداشتم كه اين چنين پيش از چنين بود وديگر ايستاد وديگري گفت ميدانستم كه چنين پيش از چنان بوده حلقت قبل ان انحر نحرت قبل ان ارمي فاشباه ذلك حلق كردم پيش از انكه قرباني كنم وقرباني كردم پيش از انكه رمي كنم ومانند آن گفتند فقال النبي صلى الله عليه وسلم افعل ولا حرج پس فرمود آن حضرت بكن ونيست گناهي بر تو لهن كليهن فرمود براي اين امور همه آن فما سئل يومئذ عن شيء الا قال افعل ولا حرج پس پرسيده نشد درين روز از چيزي مگر آنكه فرمود بكن ونيست گناهي بر تو حدثنا اسحق هو ابن منصور قال اخبرنا يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا ابي عن صالح عن ابن شهاب قال حدثني عيسى بن طلحة بن عبيد الله انه سمع عبد الله بن عمرو بن العاص قال وقف رسول الله صلى الله عليه وسلم على ناقته فذكر الحديث عيسى شنيد عبد الله بن عمرو را گفت عبد الله استاد آن حضرت بر ناقه خود پس ذكر كرد حديث مذكور را تابعه معمر عن الزهري متابعت كرده است صالح را معمر از زهري

باب الخطبة ايام منى

در خطبه خواندن آن حضرت در ايام منى بدانكه اين خطبه از جمله متعلقات حج نيست چنانچه درين خطبه مذكور است چيزي از احكام حج نيست بلكه وصاياي عامه است واحدي نقل كرده شد چيزي از آنچه تعلق بخصوص نيست حج داشته باشد ودر ايام حج آن حضرت سه خطبه خواند والنهم هفتم از ذي حجه ودر عرفات ودر غير آن كه مشتمل بر بيان افعال ومناسك حج بود حدثنا علي بن عبد الله قال حدثني يحيى بن سعيد قال حدثنا فضيل بن غزوان قال حدثنا عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خطب الناس يوم النحر مرويست از ابن عباس كه پيغمبر خدا خطبه خواند مردم را روز نحر در منى فقال يا ايها الناس اي يوم هذا قالوا يوم حرام پس فرمود اي مردم كدام روز است اين روز گفتند حاضران روز حرام است قال فاي بلد هذا قالوا بلد حرام فرمود پس كدام شهر است اين شهر گفتند شهر حرام است يعني مكه است قال فاي شهر هذا قالوا شهر حرام فرمود پس كدام ماه است اين ماه گفتند ماه حرام ذي حجه است قال فان دماءكم واموالكم واعراضكم عليكم حرام كحرمة يومكم هذا في بلدكم هذا في شهركم هذا فرمود پس تحقيق خونهاي شما ومالهاي شما وعزت وآبروهاي شما يعني بر يكديگر حرام است مانند حرمت اين روز درين شهر شما درين ماه شما پوشيده نماند كه در قواعد شرعيه مقرر است كه حرمت متعلق بافعال مكلفان ميباشد پس مراد از حرمت روز وشهر وماه حرمت اين افعال درين روز است چون بر سر بلد وشهر كه واقع شده آن تصريح ميكنند باين معني ومقصود تشبيه حرمت اين افعال واين روز وشهر واين ماه است بحرمت اين افعال درين روز ودر اينجا ودرين ماه وچون همه ايشان بلكه مشركان نيز دائمي داشتند اباحت آن وبيح حال حرمت آن اغلظ واشهر بوده است بدان تشبيه داده است فاعادها مرارا ثم رفع راسه فقال اللهم هل بلغت اللهم هل بلغت پس اعاده كرد اين مقاله چند بار پس بر داشت سر خود را وگفت بار خدايا آيا رسانيدم بار خدايا آيا رسانيدم چون بر آن حضرت واجب بود تبليغ احكام بسوي امت گفت قال ابن عباس فوالذي نفسي بيده انها لوصية الى امته گفت ابن عباس سوگند بآنكه ذات من در دست قدرت اوست اين مقاله آن حضرت هر آئينه وصيت اوست بسوي امت او فليبلغ الشاهد الغائب لا ترجعوا بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض پس بايد كه برساند حاضر غايب را باز مگرديد پس از من كفاري كه بزنند بعضي شما گردن بعضي ديگر را ومعني كفار گويا تهديد است ومقصود آنست شما بايد كه افعال شما شبيه افعال كافران گردد حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة قال اخبرني عمرو قال سمعت جابر بن زيد قال سمعت ابن عباس قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يخطب بعرفات گفت ابن عباس شنيدم پيغمبر خدا را كه خطبه ميخواند بعرفات تابعه ابن عيينة عن عمرو متابعت كرده حفص را ابن عيينه از عمرو بن دينار كه روايت كرده است ...

كه عمل الي آن ناقص وناتمام بود پس اگر با عادت نماز آن بود تا الي كراهت ونقصان واقع شود ثم سجده نكو بود ومعدوم بود واگر چنين بودي هم از اول منع كردي وباز داشتي ونگه داشتي اورا كه از فرايض نماز گزارد وفرائض بجز واجب زياد نموده است بر نص كتاب كه در معني نسخ است وآن جائز نبود واين چيزيست كه متاخرين اصحاب ما گفته كرده اند روايت وجوب را در طمانيت ركوع وسجود وآنچه اوي از اصحاب ما كه گذشت درميان اختلاف علما در قدر تحرير خلاف در شرح معاني الآثار بر وجه ديگر كرده كه در باب مقدار ركوع وسجود كمتر از آن جايز نباشد بعد روايت حديث ابن مسعود اذا قال احدكم في ركوعه سبحان ربي العظيم ثلثا فقد تم ركوعه وذلك ادناه واذا قال في سجوده سبحان ربي الاعلى ثلثا فقد تم سجوده وذلك ادناه گفته رفته اند جمعي باين كه همين مراد داشته ازان اسحاق واحمد در روايت مشهوره وتمسك ظاهر كه چند مقدار ركوع وسجود كه كمتر ازان جائز نبود همين مقدار است كه در حديث ابن مسعود است ومخالفت كرده ايشان را جمعي ديگر ومراد داشته ازان ثوري واوزاعي وابا حنيفه وابا يوسف ومحمد ومالك وشافعي وابن وهب واحمد در روايتي كه گويند مقدار ركوع آنست كه ركوع كند تا آنكه راست شود وبرابر شود ومقدار سجود آنست كه سجده كند تا آنكه مطمئن شود بسجود واين مقدار ناگزير است ازان وتمام نمي شود نماز مگر بوي پس ازان روايت كرده حديث باب بروايت رفاعه بن رافع واحتجاج برين مذهب گفته اين قول ابي حنيفه وابي يوسف ومحمد است ولنصب نكرده خلاف را ميان ايشان چنانكه صاحب هدايه ومبسوط ومحيط كرده نقلا العيني وليكن تو دانا كه روايت طحاوي مخالف تخريج متاخرين باشد چه

برتر باب حاجتی نیست کرا لکرو بید مقصود مونت انست که مروی از ابن عباس اهم خطبه عرفات است و به آن خطبه منی و خطبه عرفات می نمود حدثنا محمد قال حدثنا ابو عامر قال حدثنا قرة عن محمد بن سیرین

قال اخبرنی عبد الرحمن بن ابی بکرة عن ابی بکرة ورجل افضل فی نفسی من عبد الرحمن عن ابی بکرة قال خطبنا النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر قال اتدرون ای یوم هذا

قلنا الله ورسوله اعلم گفت ابو بکره خطبه خواند پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی روز نحر و فرمود آیا میدانید که امروز چه روز است گفتیم خدا و رسول خدا داناتر است آن حضرت خاموش شد حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه پس خاموش شد تا گمان می بردیم که روز را بغیر نام او قال الیس یوم النحر قلنا بلی فرمود آیا نیست روز نحر گفتیم آری هست

رسوله اعلم فرمود کدام ماه است این گفتیم خدا و رسول خدا داناتر است فسکت حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه پس خاموش کرد تا گمان کردیم که نام می برد آنرا بنام دیگر قال الیس ذی الحجة قلنا بلی فرمود آیا نیست ماه ذی الحجه گفتیم آری قال ای بلد هذا قلنا

الله ورسوله اعلم فسکت حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه قال الیست بالبلدة الحرام قلنا بلی قال فان دماءکم واموالکم علیکم حرام کحرمة یومکم هذا

فی شهرکم هذا فی بلدکم هذا ترجمه مکرر شده است بیان حق که درین روایت است نیست الی یوم تلقون ربکم یعنی حرام است تا روزی که ملاقات میکنید پروردگار خود را یعنی تا روز مردن الا هل بلغت قالوا نعم واگاه باشید که آیا تبلیغ نکردم گفتند حاضران آری کردی قال اللهم اشهد فرمود آن حضرت خدایا گواه شو بر این که ایشان گفتند که رسانیدم

فلیبلغ الشاهد الغائب فرب مبلغ اوعی من سامع پس باید برساند حاضر غائب را پس بسا رسانیده شده که نگاه دارنده تر است از شنونده فلا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض پس باز نگردید پس از من کافران که بزنند بعضی از شما گردنهای بعض را انتهی پوشیده نماند که این حدیث دانچه تقدیم یافت احادیث بر جابر است که خطبه روز نحر فرموده است در آن حدیث تعمیم نموده است که آن حضرت فرموده اند روزی سکوت که بود حاضران تفویض کردند علم را با آنحضرت پس تطبیق در هر دو حدیث آنست که کلام آن حضرت در باب این سوال واقع شده است بسیعه اندرون در آن وقت حاضران تفویض علم نمودند بخدا و رسول خدا و بار دیگر بغیر سیعه کور در آن وقت جواب دادند و در روایت ابن عباس اختصاری رفته است و این تطبیق حسن تر از آنست که گفته اند بعضی صحابه تفویض کردند و بعضی فی تفویض ندادند یا آنکه دو واقعه است در مرتبه در روز نحر خطبه خوانده باشد حدثنی محمد بن المثنی قال حدثنا یزید بن

هارون قال اخبرنا عاصم بن محمد بن زید عن ابیه عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال النبی صلی الله علیه وسلم بمنی گفت ابن عمر فرمود

و خطبه یمنی خواند اتدرون ای یوم هذا قالوا الله ورسوله اعلم قال فان هذا یوم حرام افتدرون ای بلد هذا قالوا الله

ورسوله اعلم قال بلد حرام افتدرون ای شهر هذا قالوا الله ورسوله اعلم قال شهر حرام و درین روایت

نیست گویا ابن عمر نقل بالمعنی واقع شده است قال فان الله حرم علیکم دماءکم واموالکم واعراضکم

کحرمة یومکم هذا فی شهرکم هذا فی بلدکم هذا وقال هشام بن الغاز اخبرنی نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما قال وقف النبی صلی الله علیه وسلم

یوم النحر بین الجمرات فی الحجة التی حج بهذا گفت ابن عمر ایستاد پیغمبر خدا روز نحر میان جمرات در حجی که حج کرده بود بقیه

کلمات مذکور تا قال هذا یوم الحج الاکبر گفت این روز حج اکبر است اختلاف کرده اند در مراد از حج اکبر بیشتر قول یکی آنست

نحر است و این قول علی بن ابی طالب رضی الله عنه و عبد الله بن ابی اوفی و شعبی است و روایت کرده است ترمذی

موقوفا و ابو داود از ابن عمر مرفوعا و دوم آنکه مراد روز عرفه است روایت کرده است ابن مردویه...

الجزء الثالث شیخ الاسلام | كتاب الاذان

قرأت میکردند در اولیین یعنی خواندند در اخریین و در روایتی تسبیح میکردند در اخریین و در روایتی امر است بقرأت در اولیین یعنی خواندن در اخریین و همچنین از ابراهیم نخعی و ابن مسعود و سفیان ثوری نیز مرویست و عدم وکراهتی واجبات نماز در حدیث اقتصار از راوی است یا بحکم علم کما طلب عمل دی

باب القراءة فی الظهر بیان صفت قرأت در نماز ظهر حدثنا ابو النعمان قال حدثنا ابو عوانة عن عبد الملك بن عمير عن جابر بن سمرة قال قال سعد گفت سعد بن ابی وقاص در جواب استفسار از شکایت اهل کوفه کنت اصلی بهم صلوة رسول الله یعنی بودم که نماز میکردم با اهل کوفه بنماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم صلوتی العشی و دو نماز آخر روز عشی وقت آخر نهار کما فی القاموس و در بعضی نسخ صلوة العشاء مراد اول است یعنی نماز ظهر و عصر لا اخرم عنها نقص و نقصان نمیکردم از نماز آنحضرت کنت ارکد فی الاولیین بودم که ایستاده می ماندم و درنگ میکردم در قرأت در دو رکعت نخستین و احذف فی الاخریین وکم میکردم از قرأت در دو رکعت پسین و در روایتی واخف یعنی تخفیف میکردم ظاهر از حدیث آینده آنست که رکود در اولیین بزیادت سوره بود بر فاتحه و در پسین تخفیف به حذف سوره باشد بودن فاتحه در روایت دیگر از قتاده آمده فی الرکعتین الاخریین بام الکتاب قال عمر ذلك الظن بك گفت امیر المؤمنین عمر سعد را اینست گمان بتو حدثنا ابو نعیم قال حدثنا شیبان بن عبد الرحمن عن یحیی بن ابی کثیر عن عبد الله بن ابی قتادة عن ابیه حارث بن ربعی انصاری که از مشاهیر صحابه است قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الرکعتین الاولیین من صلاة الظهر بفاتحة الکتاب وسورتین میخواند در دو رکعت نخستین از نماز ظهر سوره فاتحه و دو سوره دیگر در هر رکعت سورتی با فاتحه یطول فی الاولی دراز میکرد در رکعت اولی نیست آنچه در بعض نسخه ها و کوتاه میکرد در رکعت دومی ویسمعنا الآیة احیانا یعنی میشنوانید آیتی را از سوره که میخواند گاهی چنانکه نیست که تا بدانند که فلان سوره میخواند برای

آن حضرت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه بعرفات بود و بعد از حمد و ثنای خدا گفت اما بعد فان هذا الیوم الحج الاکبر و گفته که وقوف بعرفات کنی کامل همانگونه میشود حج و طواف آن پوشیده نماند که آنچه در حدیث ذکر کرده و ابن عمر رضی الله عنه روز نحر را گفته که روز حج اکبر است پس هر چند روز مسمی بحج اکبر است تخصیص آن چنانکه از فحوای کلام ابن عمر رضی الله عنه فهم میشود درست نباشد سیوم آنکه مراد همه روزهای حج است و بسیار است که از یوم ایام مراد میباشد چنانکه گویند یوم الجمل و یوم صفین و یوم بعاث چهارم آنکه اکبر قران است و اصغر افراد و گفته است این را مجاهد پنجم حج اکبر نام حج ابی بکر صدیق است رضی الله عنه که اشارت میکند بآن قوله تعالی واذان من الله ورسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و آنکه منحر بود پس بدانجا نیز مراد روز نحر باشد و این موافق قول اوست قوی آنست که حج اکبر حج معروف مقبول را گویند فطفق النبی صلی الله علیه وسلم یقول اللهم اشهد پس شروع کرد پیغمبر که میگفت بار خدایا گواه باش و ودع الناس فقالوا هذه حجة الوداع و رخصت کرد مردم را پس گفتند مردم این حج وداع است یعنی شهرت این حج بحج وداع از اینجاست

باب هل يبيت اصحاب السقاية او غيرهم بمكة ليالي منى آیا خواب میکنند اصحاب سقایه که آب میخورانند در حرم مکه یا غیر ایشان از مردم معذور بجهت مشغول بودن بکار در شبهای ایام منی **حدثنا** محمد بن عبيد بن ميمون قال حدثنا عيسى بن يونس عن عبيد الله عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما رخص النبي صلى الله عليه وسلم **ح** وحدثنا يحيى بن موسى قال حدثنا محمد بن بكر قال اخبرنا ابن جريج قال اخبرني عبيد الله عن نافع عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم اذن **ح** وحدثني محمد بن عبد الله بن نمير قال حدثنا ابي قال حدثنا عبيد الله قال حدثني نافع عن ابن عمر ان العباس استاذن النبي صلعم ليبيت علیه روایت است از ابن عمر که عباس بن عبد المطلب اذن کرد و طلب کرد از پیغمبر خدا رحمت کنناد خدا بروی تا شب کند بمكة ليالي منى من اجل سقايته فاذن له شبهای ایام منی از جهت سقایه خود پس اذن داد آن حضرت او را که درین شبها بمکه باشد تابعه ابو اسامة وعقبة ابن خالد وابو ضمرة متابعت کرده است محمد بن عبد الله بن نمیر را ابو اسامه لیثی و عقبه بن خالد و ابو ضمره بفتح ضاد معجمه و سکون میم نامش انس بن عیاض است در فتح الباری گوید ایراد این متابعت با وجود آنکه او لا بسه اسناد ذکر کرده از جهت شکی است که در روایت یحیی بن قطان در موصول بودن این حدیث افتاده است باید دانست که شبها در منی بودن واجب است نزد شافعیه و ترک آن اگر در یک شب واقع شود یک مد است و در دو شب دو مد و در سه شب دم است از روی ایشان و نزد حنفیه سنت است و این حدیث ناظر بمذهب ایشان است و اگر واجب بودی عباس را رخصت مکه از آنکه بودن عباس بر سر سقایه امری واجب و لازم نبوده است

باب رمي الجمار در بیان وقت انداختن سنگریزه جمار جمع جمره است یعنی انگشت یا مومی و بمعنی طلبی سنگریزه انداختن و قال جابر رمى النبي صلى الله عليه وسلم يوم النحر ضحى و گفت جابر رمی کرد آن حضرت روز نحر وقت چاشت و رمى بعد ذلك بعد الزوال و رمی کرد بعد از روز نحر در ایام تشریق پس از زوال آفتاب و تعجیل آن بروز نحر مستحب آنست که پیش از نماز پیشین انداز **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا مسعر عن وبرة قال سالت ابن عمر رضي الله عنهما متى ارمي الجمار قال اذا رمى امامك فارمه گفت وبره پرسیدم ابن عمر را که کی رمی جمار کنیم گفت وقتی که رمی کند امام تو یعنی امیر حاج پس تو هم رمی کن فاعدت عليه المسئلة دیگر بار گوید پس اعاده کردم بر وی سوال را قال كنا نتحين فاذا زالت الشمس رمينا گفت ابن عمر بودیم انتظار وقت میکردیم وقتی که زوال آفتاب شدی رمی میکردیم ابن عمر نخست اورا بموافقت امیر حاج امر کرد که مخالفت با امیران منجر بفساد می شود چون مکرر سوال کرد کتمان علم ننموده آنچه در زمان آن حضرت میکردند اعلام نموده پوشیده نماند که بر ثابت معلوم شده که در روز نحر وقت چاشت بود

باب رمي الجمار من بطن الوادي در بیان ابتدای رمی جمار از میان وادی سلیمان گوید ذکر ذوست داشت کسی نه بجبر رود **حدثنا** محمد بن كثير قال اخبرنا سفيان عن الاعمش عن ابراهيم عن عبد الرحمن بن يزيد

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب الاذان

رکعت اولی در هر نماز قایل گشته اند ابن شلبه و امام محمد بمضمون حدیث و عبد الرزاق از معمر در آخر این حدیث آورده که ما گمان میکردیم که مقصود آنحضرت ازین تطویل آن بود که مردم رکعت اولی را دریابند و ابو داود و ابن خزیمه نیز همچنین روایت کرده اند و نزد امام ابی حنیفه و ابی یوسف این مخصوص بنماز فجر است که وقت نوم و غفلت است و اطالت در حدیث محمول است بر دعای استفتاح و تعوذ و تسمیه و کثرت آیت در دو رکعت گفته که قول محمد احب است حدثنا عمر بن حفص بن غياث قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش قال حدثني عمارة عن ابي معمر قال سالنا خبابا اكان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقرا في الظهر والعصر گفت ابو معمر پرسیدم خباب را آیا بود آنحضرت که قرأت میکرد در ظهر و عصر قال نعم گفت آری قرأت میکرد قلنا باي شيء كنتم تعرفون ذلك گفتیم بچه چیز می شناختید خواندن آنحضرت را قال باضطراب لحيته گفت بجنبش ریش مبارک او دانسته که شنیده بود جناب قرأت کردن آنحضرت را درین دو نماز یعنی صحابه یا فهم کرده بودند آن از فحوای کلام آنحضرت بالتزام آن و جزم کرده بدان بقرینه اضطراب لحیه در عمل نا کرده و ثنا و تعوذ پس نسبت کرد معرفت را باین قرینه مع تعمیم اسماع آیة نیز بار بار باشد احیانا

باب القراءة في العصر بیان صفت قرأت در نماز عصر حدثنا محمد بن يوسف قال حدثنا سفيان بن عيينة عن الاعمش عن عمارة بن عمير عن ابي معمر قال قلت لخباب بن الارت اكان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقرا في الظهر والعصر قال نعم قلت باي شيء كنتم تعلمون قراءته قال باضطراب لحيته حدثنا المكي بن ابراهيم عن هشام الدستوائي عن يحيى بن ابي كثير عن عبد الله بن ابي قتادة عن ابيه قال كان

قال برمى عبد الله من بطن الوادى گفت عبد الرحمن مى كرد عبد الله بن مسعود از بطن وادى فقلت يا ابا عبد الرحمن ان ناسا يرمونها من فوقها
پس گفتم اى ابا عبد الرحمن كه بتحقيق مردم رمى ميكنند جمرۀ عقبه را از بالاى وادى قال والله الذى لا اله غيره
گفت ابن مسعود سوگند بخداى كه نيست خدائى غير او هذا مقام الذى انزلت عليه سورة البقرة اين جاى آن كس است كه نازل كرده شد
است بروى سورۀ بقره يعنى آن حضرت درين مقام ايستاده رمى كرده است و وجه تخصيص سورۀ بقره آنست كه اكثر احكام مناسك مذكور
بيان يافته است و قال عبد الله بن الوليد حدثنا سفيان عن الاعمش بهذا و گفت عبد الله بن الوليد العدنى حديث كرد ما را سفيان از اعمش
فائده اين كلام اثبات سماع سفيان است از اعمش از راه ديگر **باب** رمى الجمار بسبع حصيات در بيان آنكه رمى جمار بهفت
سنگريزه است ذكره ابن عمر عن النبى صلى الله عليه وسلم ذكر كرده است اين را كه رمى بهفت سنگريزه است ابن عمر از پيغمبر صلى الله عليه وسلم

حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن الحكم عن ابراهيم عن عبد الرحمن بن يزيد عن عبد الله انه انتهى الى الجمرة
الكبرى مرويست از عبد الله بن مسعود كه بتحقيق وى رسيد بجمرۀ كبرى كه آن جمرۀ عقبه است كه آخر جمرات است فجعل البيت عن يساره
ومنى عن يمينه ورمى بسبع گردانيد كعبه را از جانب چپ و منى را از جانب دست راست و رمى كرد بهفت سنگريزه و قال هكذا رمى
الذى انزلت عليه سورة البقرة و گفت اين چنين مى كرده است آن كسى كه فرود آمده است بروى سورۀ بقره **باب** من رمى جمرة العقبة
فجعل البيت عن يساره در بيان جواز حال كسى كه رمى كرد جمرۀ عقبه را پس گردانيد كعبه را از جانب دست چپ **حدثنا** آدم قال حدثنا
شعبة قال حدثنا الحكم عن ابراهيم عن عبد الرحمن بن يزيد انه حج مع ابن مسعود فرآه يرمى الجمرة الكبرى بسبع حصيات
عبد الرحمن ميگويد حج كرد با ابن مسعود پس ديد او را كه رمى ميكرد جمرۀ كبرى را بهفت سنگريزه فجعل البيت عن يساره ومنى عن يمينه ثم قال
هذا مقام الذى انزلت عليه سورة البقرة گفته اند اين صورت مندوب است در رمى جمرۀ عقبه است در روز نحر اما در ايام تشريق
پس از بالاى وادى است و اين جمره بچند چيز ممتاز است از جمره هاى ديگر يكى آنكه مخصوص بروز نحر است دوم آنكه در وقت ضحى است سوم
سوم آنكه از پايان وادى است چهارم آنكه در آن توقف نميكنند و دعا نميخوانند و بى توقف ميگذرند شيخنا الاجل الاتقى عبد الحق رحمه الله
الى اسلافه بارك فى احوال اخلافه ميفرمود كه شيخ الفقهاء والمحدثين على جار الله زبيلى رحمه الله رمى جمرات ميكردم چون فارغ شدم
از رمى جمرات از شيخ استاد پرسيدم كه نكته چيست كه در جمرۀ عقبه دعا نميخوانند و توقف نميكنند گفت نجا الله تا امروز چه آن بر من
ظاهر نشده و خلجان آن باقيست گفتم همين ساعت وجهى بخاطر رسيد اگر پسند بود و باشد گويا در تصويرش اشارت است
بآنكه چون حاج در اداى مناسك تعب ها كشيده خصوص در دو جمره تحسين بسيار ايستاده و دعا كرده دران همه تعب و قبول رسيده و دعا ها
همه بقبول افتاده ديگر حاجتى نماند و توقفى نمايند و دعائى نكنند شيخ تحسين بسيار كرد و گفت والله احسنت الجليل التابعين

باب من يكبر مع كل حصاة در بيان كسى كه الله اكبر ميگويد با انداختن هر سنگريزه قاله ابن عمر رضى الله عنهما عن النبى صلى الله عليه
وسلم گفته است آنرا ابن عمر از پيغمبر خدا رحمت كند خدا بروى **حدثنا** مسدد عن عبد الواحد قال حدثنا الاعمش قال سمعت
الحجاج يقول على المنبر السورة التى تذكر فيها البقرة والسورة التى يذكر فيها ال عمران والسورة التى يذكر فيها النساء
اعمش گويد شنيدم حجاج ابن يوسف را كه نائب عبد الملك بود در مكه معظمه عليه تحفة تحيات كه ميگفت بر منبر سورتى كه ذكر كرده شود در وى
بقره و سورتى كه ذكر كرده ميشود در وى آل عمران و سورتى كه ذكر كرده مى شود در وى نساء يعنى سوره را اضافت نميكرد ببقره و آل عمران
و نساء و فهميده بود اين اضافتها قال فذكرت ذلك لابراهيم گفت اعمش پس ذكر كردم اين قول را با ابراهيم نخعى بجهت طلب صواب
شنيدن وى روايت از ان بجهل فقال حدثنى عبد الرحمن بن يزيد انه كان مع ابن مسعود رضى الله عنه حين رمى جمرة العقبة پس نزد

الجزء الثالث تيسير الاسلام | كتاب الاذان

ام الفضل شنيد از انحضرت كه مى خواند والمرسلات عرفا را
فقالت يا بنى والله لقد ذكرتنى بقراءتك هذه
السورة انها لآخر ما سمعت من رسول الله
پس گفت ام الفضل اى پسرك من سوگند بخداى كه تحقيق
ياد دادى مرا چون از تو شنيدم كه اين سوره آخر قرائت است
كه شنيدم از انحضرت صلى الله عليه واله
وسلم يقرء بها فى المغرب كه ميخواند آن را در نماز
مغرب در خانه خود و اين آخر نماز هاى انحضرت بود چنانكه
در روايت نسائى است **حدثنا** ابو عاصم عن
عن ابن جريج عن ابن ابى مليكة عن
عروة بن الزبير عن مروان بن الحكم قال قال لى
زيد بن ثابت مالك تقرأ فى المغرب بقصار
المفصل وقد سمعت گفت مروان گفت مرا زيد بن ثابت چيست
ترا كه ميخوانى در مغرب سورتهاى كوتاه وقد سمعت
النبى صلى الله عليه واله وسلم يقرأ بطولى
الطوليين و تحقيق شنيدم انحضرت را كه ميخواند در نماز
آن دو سوره كه درازتر است اول طوليين در اين
داود و نسائى و بيهقى زياده آورده پس گفتم عروه را
چيست طولى الطوليين گفت اعراف است و در
روايت ابى خزيمه بجاى اين كلمه بسوره اعراف نيز
آمده الطوليين چيست ... اعراف
و ديگر كوتاه ... آن مائده است يا يونس يا
انعام بسبب اختلاف اقوال و محفوظ انعام است ابن
منير گفته تسميه اعراف و انعام بطوليين بحسب عرف است
در آن وقت كه اين دو سوره اطول اند از غير خود ... تا
كه به تقدير تحقيق اين عرف منقطع ميشود و اشكال او هو
از قدام را حديث دليل است بر سعت وقت مغرب و
حجت است بر شافعى كه گويد وقت مغرب بقدر سه ركعت
است و قول شافعى كه باك نيست بوقوع بعض نماز خارج
وقت توان گفت كه خوانده باشد در ركعت اولى بقدر ادراك
يك ركعت در وقت بعد از آن خوانده باشد باقى را در ركعت
ثانيه احتمال آن در نماز انحضرت بعيد است و منقول
نشده نمازى از ان حضرت برين وجه و همچنين قول كسانى
كه مراد بعض سوره است به اعتبار ... منافى است
... تصار مفصل آمده و ثبت
كه روايات درين باب مختلف است و بعضى امثال مذكوره
تثبت كرده اند مراد چيست قول ظاهريه و شافعى و غير
ايشان كه گويند مستحب است خواندن اين سوره در مغرب
و در بعضى تاليفات ايشان ... و قل هو الله احد
و المتين ... داشتن آن و آثار رسيده از صحابه

ابراهیم حدیث کرد مرا عبد الرحمن بن یزید که تحقیق وی بود با ابن مسعود رضی الله عنه که رمی جمره عقبه کرد فاستبطن الوادي حتى اذا حاذى بالشجرة

اعترضها پس در آمد بطن وادی تا آنکه وقتی که مقابل شد درختی را که در آنجا بود وا جانب عرض آن درخت آمد و بعد از آن رمی کرد بسبع

حصيات يكبر مع كل حصاة پس رمی کرد به هفت سنگریزه با هر سنگریزه تکبیر میگفت ثم قال من ههنا والذي لا اله غيره قام

الذي انزلت عليه سورة البقرة پس گفت ابن مسعود از اینجا سوگند بکسی که نیست خدائی غیر او ایستاده بود کسی که فرود آورده شد بر وی سوره بقره

مقصود بیان این حدیث آن بود که ابن مسعود که از اکابر صحابه است بطریق اضافت سوره بقره **باب** من رمى جمرة العقبة ولم يقف

در بیان حال کسی که رمی کرد جمره عقبه را و ایستاد نزد آن قاله ابن عمر رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم و گذشته است آنرا ابن عمر موصولا

باب اذا رمى الجمرتين يقوم مستقبل القبلة و يسهل وقتی که رمی کند دو جمره نخستین آنکه متصل مسجد خیف است و دیگری میان جمرات

می ایستد بسیار رو بقبله و می در آید در زمین نرم واقع و نرم برد وی **حدثنا** عثمان بن ابي شيبة قال حدثنا طلحة بن يحيى قال اخبرنا

يونس عن الزهري عن سالم عن ابن عمر رضي الله عنهما انه كان يرمي الجمرة الدنيا بسبع حصيات يكبر على اثر كل حصاة تحقيق ابن عمر

رمی میکرد جمره که نزدیک تر است یعنی از منی و دورتر است از مکه و یکی متصل مسجد خیف است به هفت سنگریزه تکبیر میگفت عقب هر سنگریزه ثم يتقدم

حتى يسهل فيقوم مستقبل القبلة فيقوم طويلا ويدعو و يرفع يديه پس پیش میرفت تا آنکه میامد بطن وادی را و می ایستاد دراز حالی که رو بقبله

است پس می ایستاد ایستادنی دراز و دعا میکرد و بر میداشت هر دو دست را ثم يرمي الوسطى ثم يأخذ ذات الشمال پس رمی میکرد

جمره میانه را و میگرفت از وی جانب شمال یعنی بطرف شمال آن میرفت فيسهل فيقوم مستقبل القبلة ثم يدعو و يرفع يديه و يقوم

طويلا از ترجمه معلوم شده است ثم يرمي جمرة ذات العقبة من بطن الوادي پس رمی میکرد جمره را که نزدیک عقبه است از میان وادی

ولا يقف عندها و نمی ایستاد نزد آن عقبه ثم ينصرف فيقول هكذا رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يفعله پس بر میگشت بعد از آن و میگفت

همچنین دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که همچنین میکرد **باب** رفع اليدين عند جمرة الدنيا و الوسطى

در بیان بر داشتن هر دو دست بدعا نزد جمره دنیا و وسطی **حدثنا** اسمعيل بن عبد الله قال حدثني اخي عن سليمان عن يونس

بن يزيد عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر رضي الله عنهما كان يرمي الجمرة الدنيا بسبع حصيات ثم يكبر على اثر كل

حصاة ثم يتقدم فيسهل فيقوم مستقبل القبلة قياما طويلا فيدعو و يرفع يديه ثم يرمي الجمرة الوسطى كذلك فيأخذ ذات الشمال

فيسهل و يقوم مستقبل القبلة قياما طويلا فيدعو و يرفع يديه ثم يرمي الجمرة ذات العقبة من بطن الوادي ولا يقف عندها

و يقول هكذا رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يفعله مخفی نماند که این حدیث بحسب متن همان است که در باب سابق با ترجمه الفاظ مذکور شد

لیکن بحسب اسناد دیگر است و نیز تقریب رفع یدین تشبیه و در اصطلاح محدثان حدیثی دیگر است اعاده کرده است و ازین قسم که ذکر تکرار

می نماید بسیار واقع شده است درین کتاب **باب** الدعاء عند الجمرتين در بیان دعا کردن نزد دو جمره **حدثنا**

محمد قال حدثنا عثمان بن عمر قال اخبرنا يونس عن الزهري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا رمى الجمرة التي تلي مسجد منى يرميها

بسبع حصيات بود آن حضرت وقتی که رمی میکرد جمره را که پیوسته مسجد منی است که آنرا مسجد خیف گویند رمی میکرد به هفت سنگریزه

يكبر كلما رمى بحصاة تکبیر میگفت هرگاه رمی میکرد به یک سنگریزه ثم تقدم امامها فوقف مستقبل القبلة پس پیش می آمد پیش آن ایستاده رو بقبله

رافعا يديه يدعو و كان يطيل الوقوف بر دارنده بود هر دو دست خود را در حالی که دعا میکرد و کان يطيل الوقوف و بود آن حضرت که دراز میکرد ایستادن

ثم يأتي الجمرة الثانية فيرميها بسبع حصيات يكبر كلما رمى بحصاة پس می آمد جمره دوم را پس رمی میکرد آنرا به هفت سنگریزه

تکبیر میگفت هرگاه رمی کردی به یک حصاة ثم ينحدر ذات اليسار مما يلي الوادي پس فرود می آمد در طرف دست چپ از آن سو

الجزء الثالث تيسير القاري | كتاب الاذان

نماز پس پرسیدی که مشابه تر باشد نماز وی بنماز آنحضرت از فلان گفت سلیمان نماز گزاردم خلف آن فلان پس بود وی که دراز میکرد دو رکعت نخستین را از ظهر و تخفیف میکرد در دو رکعت پسین و تخفیف میکرد عصر را و قرأت میکرد در مغرب بقصار مفصل و در عشا باوساط مفصل و در صبح بطوال مفصل شیخ اجل مدرس ... در ترجمه مشکوة گفته اصل بدلیل و تعیین تمام این سورها کتاب امیر المومنین عمر است که بابی موسی اشعری رضی الله عنهما کرده الی کوفه بوده از جانب وی که روایت این تفصیل را در آن کتاب و تقریر یافت امر قرأت بدان و بالجمله امر قرأت در زمان حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در طول و قصر مختلف بوده باختلاف احوال و اوقات و حکم و مصالح و تعلیم جواز و رخصت لیکن آنچه مقرر شده امر بر کتاب عمر و لا بدا و بر اولیائی و سماعی از آنحضرت درین باب خواهد بود و شاید که غالب احوال آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم همچنین در برین نهج بوده و احیانا بر خلاف آن و بس است از روی حجیت دلیل قول عمر رضی الله عنه **باب** الجهر في المغرب بلند کردن آواز بقرأت در مغرب **حدثنا** عبد الله بن

يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن محمد

بن جبير بن مطعم عن ابيه قال سمعت رسول الله

صلى الله عليه و آله وسلم قرأ في المغرب بالطور گفت جبیر بن مطعم شنیدم آنحضرت را که خواند در نماز مغرب بسوره و الطور یعنی در یکی از دو رکعت یا در رکعت اول و سوره ای ظاهر است در جهر و وجوب آن و تکبیر را بعد **باب** الجهر في العشاء بلند خواندن در نماز عشا مناسبت این باب بر باب القرأت في العشاء ظاهر است مناسبت باب سابق است **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا معتمر عن ابيه سليمان بن طرخان تيمي عن بكر بن عبد الله

المزني عن ابي رافع قال صليت مع ابي هريرة العتمة فقرأ گفت ابو رافع گزاردم با ابی هریره نماز عشا پس خواند اذا السماء انشقت فسجد پس سجده کرد بکلمه آیه سجده فقلت له پس گفتم او را چیست این سجده قال سجدت خلف ابي القاسم گفت سجده کردم مشکل این آیه پس ابی القاسم کنیت آنحضرت است علیه السلام

بیا خود وادی را نیقف مستقبل القبلة رافعا یدیه یدعو ثم یاتی الجمرة التی عند العقبة پس می آمد جمره را که نزد عقبه است تیر میانداخت حصی
یکبر عند کل حصاة پس می میبارد بهفت سنگریزه بجائی که تکبیر میگفت نزد هر یک حصاة ثم ینصرف ولا یقف عندها پس بعد آن رمی بر می گشت
و نمی ایستاد نزد این جمره قال الزهری سمعت سالم بن عبد الله یحدث بمثل هذا عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم گفت زهری شنیدم سالم پسر عبد الله
بن عمر را حدیث میکرد مانند این مذکور از پدر خود از پیغمبر خدا قال وکان ابن عمر یفعله گفت سالم و بود ابن عمر که میکرد این را و این معقود از
قبیل التقدیم متن است بر بعض سند اول سوق کرد اسناد تا زهری بعد از آن متن آورد پس از آن تمام کرد اسناد او گفت عن سالم بن
عبد الله الخ و این در عرف پسندیده اکثر محدثین است لیکن امام احمد رحمة الله علیه در این حدیث موصول است نزد ایشان
در وصول این حدیث توقف کرده است میگوید از مرسل زهری است و بامید آخر آورده بر وجه مسند موصول نمی شود از آنکه حدیث
بسند اول معینه انتهی دور نیست که زهری شنید مثل و الفاظ و معنی دارد فافهم **باب** الطیب بعد رمی الجمار والحلق در بیان استعمال طیب بعد رمی جمار
و سر تراشیدن قبل الافاضة پیش از طواف افاضه **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا عبد الرحمن بن القاسم وکان
افضل اهل زمانه گفت سفیان حدیث کرد ما را عبد الرحمن بن قاسم بن محمد بن ابی بکر و بود عبد الرحمن بهترین مردم زمان خود انه سمع اباه وکان
افضل اهل زمانه تحقیق عبد الرحمن شنید پدر خود را قاسم بن محمد و بود قاسم بهترین مردم زمان خود وی یکی از هفت فقها است و بهترین بی
نظیر زهاد و نساک و صاحب مجاهده بود یقول سمعت عائشة تقول طیبت رسول الله صلی الله علیه وسلم بیدی هاتین گفت قاسم شنیدم
عائشه را میگفت طیب مالیدم پیغمبر خدا را بدو دست خود که اینها اند حین احرم ولحله حین احل هنگامی که اراده احرام کرد و برای
حل او وقتی که بر آمد از احرام یعنی بعد از رمی و حلق و این تحلیل اول است و حج را دو تحلیل است تحلیل ثانی بعد از افاضه است و تحلیل
اول حلال شود هر چه حرام بود بر محرم مگر قربان زن چنانکه حدیث بیهقی بران دال است اذا رمیتم وحلقتم فقد حل لکم الطیب والثیاب الا النساء
قبل ان یطوف پیش از آنکه طواف افاضه کند وبسطت یدیها و فراخ کرد عائشه هر دو دست خود را گویا نمود صورت مالیدن طیب
بر بدن شریف آن حضرت ما بقت بحدیث تبرک یا از توجه تو اند بود که گفته ولحله قبل ان یطوف و معلوم شده است که حل پیش از طواف
نمیباشد مگر بعد از رمی و حلق فافهم **باب** طواف الوداع در بیان طواف وداع که بعد از فراغ از جمیع مناسک میکنند **حدثنا**
مسدد قال حدثنا سفیان عن ابن طاوس عن ابیه عن ابن عباس رضی الله عنهما قال امر الناس ان یکون آخر عهدهم بالبیت گفت
ابن عباس امر کرده شدند مردم اینکه باشد طواف آخر عهد ایشان بکعبه یعنی وقت مفارقت از کعبه طواف کنند الا انه خفف عن الحائض
مگر تحقیق این طواف تخفیف کرده شده است از حائض بدانکه این طواف را طواف صدر و طواف آخر نیز گویند که در وقت صدر و رجوع
میکنند و آن از جمله مناسک حج نیست بلکه عبادتی برا ستوده است بر کسی که مراجعت کنند از مکه باخت بیشتر آنکه از خارج باشد اکثر
واجب است نزد حنفیه و شافعیه و حنابله امام مالک گوید که آن مستحب است و با کی ندارد در ترک آن **حدثنا** اصبغ بن الفرج قال
اخبرنا ابن وهب عن عمرو بن الحارث عن قتادة ان انس بن مالک رضی الله عنه حدثه ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی الظهر والعصر والمغرب والعشاء
مرویست از قتاده که انس بن مالک حدیث کرد او را که پیغمبر خدا گزارد نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا ثم رقد رقدة پس خواب کرد خوابی بالمحصب
نماز کرد و موضع محصب ثم رکب الی البیت فطاف به پس سوار شد بجانب کعبه طواف کرد بکعبه طواف وداع تابعه اللیث متابعت
کرده است عمرو بن الحارث را در روایت این حدیث از قتاده لیث قال حدثنی خالد عن سعید هو ابن ابی هلال عن قتادة ان انس بن مالک حدثه
عن النبی صلی الله علیه وسلم **باب** اذا حاضت المرأة بعد ما افاضت وقتی که حیض کند زن بعد از طواف افاضه آیا ساقط است
بر وی طواف وداع وقتی که طواف کنند آیا جبر آن بدم کند یا نه **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

مسدد قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنی
حدثنی التیمی سلیمان عن بکر ...
الی رافع قال صلیت مع ابی هریرة العتمة
فقرأ اذا السماء انشقت فسجد فقلت ما هذه
قال سجدت بها خلف ابی القاسم فلا ازال
اسجد فیها حتی القاه ترجمه در باب سابق گذشت
باب القراءة فی العشاء صفت قرأت در نماز
عشا **حدثنا** خلاد بن یحیی بالمعجمه و تشدید
لام قال حدثنا مسعر بکسر میم قال حدثنا عدی
بن ثابت انه سمع البراء قال سمعت النبی گفت
براء شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یقرأ
فی العشاء که میخواند در نماز عشا والتین والزیتون
تا آخر سوره یعنی در یکی از دو رکعت بدلیل حدیث سابق
و برین محمول است آنکه در امثال این حدیث واقع شده
که میخواند در فلان نماز فلان سوره چه حمل بر هر دو رکعت
مستلزم تکرار یا تبعیض سوره است و هر دو بعید است
اگر چه جائز است و نادر است وقوع آن از آنحضرت و در
احادیث دیگر نیز در بعض امثال تصریح بیک رکعت وارد
جامع الاصول ... نسائی ... گفت
که از دم ... پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نماز صبح پس خواند در
یکی از دو رکعت وی والنخل باسقات و در روایت ترمذی
در رکعت اولی است و در اکثر احادیث ازین قبیل
... رکعت اولی واقع است پس اگر ... صبح ...
رکعت اولی کنند بهتر باشد شیخ اجل ... در ترجمه مشکوة
...

عن عائشة رضي الله عنها ان صفية بنت حيي زوج النبي صلى الله عليه وسلم حاضت فذكرت ذلك لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال احابستنا
در بيان آنكه صفيه زوج پيغمبر خدا حائض شد بعد از طواف افاضه و خبر پس گفته شد اين معنی به پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وی فقال احابستنا
هي قالوا انها قد افاضت قال فلا اذن پس فرمود آيا بازدارنده است ما را زن گفتند تحقيق وی طواف افاضه كرده است فرمود پس نيست
آنچه ياد ميشود و قتيكه آنچه واجب بود از طواف افاضه كرده است اين حديث صفيه المراد آنست كه طواف وداع واجب نيست مگر آنكه گويند
واجب بر حائض نيست حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد عن ايوب عن عكرمة ان اهل المدينة سألوا ابن عباس عن امرأة طافت
ثم حاضت مروی است از عكرمه كه اهل مدينه پرسيدند ابن عباس را از حال زنی كه طواف افاضه كرد و پس حائض شد فقال لهم تنفر
پس گفت ابن عباس مر ايشانرا كه ميرود آن زن قالوا لا ناخذ بقولك وندع قول زيد گفتند اخذ نميكنيم بگفته تو و ميگذاريم گفته زيد
بن ثابت را كه گفته است نميرود آن زن قال اذا قدمتم المدينة فاسألوا گفت ابن عباس چون در آييد بمدينه پس بپرسيد اهل مدينه را
فقدموا المدينة فسألوا فكان فيمن سألوا ام سليم پس قدوم ورزيدند بمدينه و پرسيدند و بود در آن جماعه كه پرسيده شدند از آنها ام سليم
مادر انس بن مالك كه از زنان صحابيه و خدمتگار آن حضرت بود و در اكثر روايات و در بعضی نسخ ام سلمه است ام المومنين فذكرت حديث صفية
پس ذكر كرد ام سليم حديث صفيه را كه سبق گذشت رواه خالد وقتادة عن عكرمة روايت كرده اين حديث را خالد و ابن حذاء چنانكه موصول
آورده است آنرا بيهقی و قتاده مسندی كه وصل كرده آنرا ابو داود ؤ هر دو از عكرمه حدثنا مسلم قال حدثنا وهيب قال حدثنا ابن
طاؤس عن ابيه عن ابن عباس رضي الله عنهما قال رخص للحائض ان تنفر اذا افاضت گفت ابن عباس رضي الله عنهما رخصت كرده شد
حائض را كه برود وقتی كه طواف افاضه كند قال سمعت ابن عمر رضي الله عنهما يقول انها لا تنفر گفت طاؤس شنيدم ابن عمر را ميگفت
كه آن زن نرود از مكه ثم سمعته يقول بعد ان النبي صلى الله عليه وسلم رخص لهن پس تر شنيدم ابن عمر را ميگفت بعد از آن كه تحقيق
پيغمبر خدا رخصت داده است مر اين زنان را كه فی طواف وداع روند حدثنا ابو النعمان قال حدثنا ابو عوانة عن منصور عن ابراهيم
عن الاسود عن عائشة رضي الله عنها قالت خرجنا مع النبي صلى الله عليه وسلم ولا نرى الا الحج گفت عائشه بر آمديم با پيغمبر خدا رحمت كناد
خدا بر وی گمان نمی برديم مگر حج از آنكه در ايام حج نمی شناختند كه عمره روا باشد فقدم النبي صلى الله عليه وسلم فطاف بالبيت وبين الصفا والمروة
پس قدوم آورد آن حضرت بمكه پس طواف بيت الله كرد و سعی ميان صفا و مروه كرد ولم يحل وكان معه الهدي واز احرام بر نيامد
بحال آنكه با آنحضرت هدی بود فطاف من كان معه من نسائه واصحابه پس طواف كرد كسی كه بود با آن حضرت از زنان و ياران وی
وحل منهم من لم يكن معه الهدي فحاضت هي واز احرام بر آمد كسی كه نبود با ايشان هدی پس حائض شد عائشه فنسكنا مناسكنا من حجنا
پس كرديم عبادتهای كه در حج بود فلما كانت ليلة الحصبة ليلة النفر پس هرگاه بود شب حصبه يعنی شب فرود آمدن به محصب كه
نسب كوچ بود قالت يا رسول الله كل اصحابك يرجع بحج وعمرة غيري گفت عائشه ای رسول خدا همه ياران تو باز ميگردند بحج و عمره
بجز من كه عمره نكرده ام قال ما كنت تطوفين بالبيت ليالي قدمنا قلت لا فرمود طواف نكرده تو به بيت الله شبهای كه آمديم
گفتم در روايت ابی ذر نيستی بجای كلمه لا بلی است يعنی نعم يعنی آری طواف نكرده ام قال فاخرجي مع اخيك الى التنعيم فاهلي بعمرة وموعدك
مكان كذا وكذا فرمود بيرون رو با برادر خود كه عبد الرحمان بن ابی بكر است پس احرام بند بعمره و جای وعده تو كه مسمی فلان جا
و فلان جا است ظاهر اضبط راوی خصوصيت جا نمانده بود پس مجملا روايت كرده و در حديث عبد الرحمن الى التنعيم فاهلت بعمرة پس آمدم
بابر عمن بتنعيم و احرام بستم بعمره وحاضت صفية بنت حيي و حائض شد صفيه بنت حيي اين مقوله عائشه است چنانكه در سبق معلوم شد
فقال النبي صلى الله عليه وسلم عقرى حلقى پس فرمود آن حضرت او را عقری و حلقی اين دو كلمه دعای بد است بعقر و حلق يعنی جراحت كند

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب الاذان

گفت جابر گفت امير المومنين عمر سعد بن ابی وقاص را شكوه كردند مردم كوفه ترا در هر چيز تا آنكه در نماز …
گفت سعد اما انا فامد في الاوليين واحذف في الاخريين … تكميل نماز كه ميكنم دو ركعت پسين …
ولا آلو ما اقتديت به من صلوة رسول الله … تقصير نميكنم و ترك نميدهم چيزی را كه اقتدا كردم بوی از نماز پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم قال عمر صدقت ذلك الظن بك گمان تو را ظن … گمان من بتو شك راوی است
باب القراءة في الفجر صفت قرائت در نماز صبح
قال ام سلمة قرأ النبي صلى الله عليه وسلم بالطور گفت ام المومنين ام سلمه خواند آنحضرت سوره طور يعنی در نماز صبح حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا سيار … سيار ابو المنهال است قال دخلت انا وابي على ابی برزة الاسلمي گفت سيار در آمدم من و پدرم … فسألناه عن وقت الصلوة پس پرسيديم از وقت نماز فقال كان النبي پس گفت بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم يصلي الظهر حين تزول الشمس ميگزارد نماز ظهر را وقتيكه ميل ميكرد آفتاب از نصف النهار والعصر ويرجع الرجل الى اقصى المدينة والشمس حية ميگزارد نماز عصر و بر ميگشت مرد بعد از نماز تا نهايت آبادی مدينه آفتاب روشن و تابان بودی ونسيت ما قال في المغرب سيار گويد فراموش كردم آنچه گفت ابو برزه در بيان مغرب ولا يبالي بتأخير العشاء الى ثلث الليل و باك نميكرد بتاخير كردن نماز عشا … ولا يحب النوم قبلها ودوست نميداشت خواب را پيش از نماز ولا الحديث بعدها … ويصلي الصبح فينصرف الرجل فيعرف جليسه … صبح را پس بر ميگشت مرد از نماز پس ميشناخت همنشين خود را و آن وقت وكان يقرأ في الركعتين او احداهما ما بين الستين الى المائة … در دو ركعت يا يكی … بودی و شرح حديث در مواقيت گذشت حدثنا مسدد قال حدثنا اسمعيل بن ابراهيم ابن علية قال حدثنا ابن جريج قال اخبرني عطاء انه سمع ابا هريرة يقول في كل صلوة يقرأ … [illegible]

در لغتها قرار داده گردانند و سر تراشیده کند خدا او را حقیقت این دعا نیست بلکه محض برای سرزنش است انك لحابستنا تحقیق تو شاید

مانع از کوچ ما اکنت طفت یوم النحر آیا نه تو طواف کرده روز نحر طواف افاضه قالت بلى گفت صفیه بلى طواف کرده ام قال فلا

باس انفری فرمود پس باکی نیست کوچ کن فلقیته مصعدا على اهل مكة وانا منهبطة عائشه گوید پس ملاقات کردم آن حضرت را

در حالیکه بر می آمد بر ایل که و من فرود می آمدم او انا مصعدة وهو منهبط یا اینکه من بر آینده بودم و آن حضرت فرود می آمد ذکر این تو

یک شک است راوی از دو طرف دارد یکی بلند است طرف دیگر پست کسی که از آن طرف بلند می رود میگوید صعد تا وقتیکه بطرف پست می رود میگوید هبط

وقال مسدد قلت لا تابعه جرير عن منصور في قوله لا و گفت مسدد موافق اکثر رواة غیر ابی زکریا قلت لا متابعت کرده است مسدد را

جریر از منصور در قول او لا باب من صلى العصر يوم النفر بالابطح کسی که نماز عصر گذارد در روز برآمدن از منی در ابطح که محصب است

حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا اسحاق بن يوسف قال حدثنا سفيان الثوري عن عبد العزيز بن رفيع قال سالت انس بن مالك

رضي الله عنه اخبرني بشيء عقلته عن النبي صلى الله عليه وسلم اين صلى الظهر يوم التروية قال بمنى گفت عبد العزيز پرسیدم انس را خبر ده مرا

بچیزی که دانسته آن را از آنحضرت کجا گذارد نماز ظهر را در روز هشتم از ماه ذی حجه گفت بمنی قلت فاين صلى العصر يوم النفر قال بالابطح

گفتم پس کجا گذارد نماز عصر روز برآمدن از منی گفت بابطح افعل كما يفعل امراؤك بعد از آن انس گفت بکن چنانچه میکنند امیران حج

حدثنا عبد المتعال بن طالب قال حدثنا ابن وهب قال اخبرني عمرو بن الحارث ان قتادة حدثه ان انس بن مالك

رضي الله عنه حدثه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه صلى الظهر والعصر والمغرب والعشاء ورقد رقدة بالمحصب تحقیق آن حضرت

گذارد نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و خواب کرد خوابی در محصب ثم ركب الى البيت فطاف به پس سوار شد جانب کعبه پس طواف کرد بعبه

باب المحصب در بیان منزل کردن بصحرای محصب حدثنا ابو نعيم قال حدثنا سفيان عن هشام عن ابيه عن عائشة

رضي الله عنها قالت انما كان منزل ينزله النبي صلى الله عليه وسلم ليكون اسمح لخروجه گفت نبود این محصب منزلی که فرود می آمد آنرا

پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی مگر از جهت بودن آن آسانتر برای برآمدن آنحضرت تعني الابطح میخواهد عائشه بآنچه میکان منزل ابطح است

که یکی از نامهای محصب است و به آسانی برآمدن از آن مراد بود که صحرای وسیع بود همه مردم همراه در آن جمع می آمدند یکبارگی متوجه

مدینه مطهره می شدند حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا عمرو بن دينار عن عطاء عن ابن عباس رضي الله عنهما

قال ليس التحصيب بشيء گفت ابن عباس نیست فرود آمدن محصب داخل مناسک و در آمدن در آن عبادتی از عبادتهای حج وانما

هو منزل نزله رسول الله صلى الله عليه وسلم و نیست این محصب مگر جای نزول که فرود آمده و منزل کرده آنرا پیغمبر خدا لیکن الآن برای

اتباع آن حضرت مسنون شده است منزل اول در محصب باب النزول بذي طوى قبل ان يدخل مكة در بیان نزول کردن

بذی طوی که موضعی است پایان مکه طوی بضم طاء مهمله و فتح و کسر آن والنزول بالبطحاء التي بذي الحليفة اذا رجع من مكة و در بیان

نزول بجای که بذی الحلیفه است نزدیکی که میان مکه و منی است وقتی که مراجعت کند حاجی از مکه بسوی مدینه حدثنا ابراهيم بن

المنذر قال حدثنا ابو ضمرة قال حدثنا موسى بن عقبة عن نافع ان ابن عمر كان يبيت بذي طوى بين الثنيتين مروی است از ابن عمر بود

که شب میکرد بذی طوی میان دو ثنیه راهی است میان دو کوه ثم يدخل من الثنية التي باعلى مكة پس در می آمد مکه را از ثنیه بالا که است

از مکه وكان اذا قدم مكة حاجا او معتمرا لم ينخ ناقته الا عند باب المسجد و بود ابن عمر وقتی که قدوم می آورد مکه را حالی که اراده حج یا عمره دارد

نمی نشاند شتر خود را مگر نزد در مسجد حرام ثم يدخل فياتي الركن الاسود فيبدا به پس می آمد بمسجد اوی آمد رکن حجر اسود آنجا سپس ابتدا می کرد آن رکن

ثم يطوف سبعا ثلاثا سعيا واربعا مشيا پس طواف کعبه میکرد هفت دور سه دور دویده و چهار دور مشی کرده ثم ينصرف فيصلي سجدتين پس بر

انست وان سردت فهو خير اگر زیاده کنی تو بر آن پس آن بهتر است تراالی برش آتی یاب فهو ورد بهود ما کرده است چنانکه شافعیه گرفته و نزد او واجب است و این گفته است پس کسی را که حکایت کرده احمد جدیبا و احادیث بسیار که اخراج کرده اند آنرا اکابر حفاظ خود در سنن و مسانید خود چون ترمذی و ابو داود و ابن ابو احمد ... ابن عدی و غیر ایشان ... و ابن عمر و ابن مسعود و غیر هم که نیست نماز مگر بفاتحه و سوره دیگر او یا آیات ... بیس عمل کرده اند اصحاب باب احادیث بعینها که واجب گفته اند فاتحه و سوره دیگر باشد آن را ... این اخبار را فرض گفته اند مطلق قرات را آیتی قرار داده ... بتوان کرد

باب الجهر بقراءة صلاة الفجر بلند کردن آواز بقرات نماز فجر وقالت ام سلمة طفت وراء الناس گفت ام سلمه طواف کردم کعبه را از پس مردم و النبي صلى الله عليه وسلم يصلي ويقرا بالطور و در حالیکه آنحضرت نماز میکرد با مردم ومیخواند سوره طور یعنی نماز فجر فرموده بود و نور آنحضرت که چون اقامت کرده شود نماز صبح پس طواف کن حدثنا مسدد قال حدثنا ابو عوانة عن ابي بشر بکسر موحده هو جعفر بن ابي وحشية بفتح واو و سکون مهمله و کسر شین معجمه و تحتیه ... عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال انطلق النبي صلى الله عليه وسلم في طائفة من اصحابه عامدين الى سوق عكاظ گفت ابن عباس روان شد آنحضرت در جمعی از یاران خود ... قصد کننده بسوی بازار عکاظ بضم مهمله و تخفیف کاف ... بازاری است بصحرای که میان نخله و طائف است ...

میگشت از طواف و میگذارد دو رکعت ثم یطلق قبل ان یرجع الی منزله فیطوف بین الصفا والمروة پس میرفت پیش از آنکه رجوع کند بسوی منزلی که فرود آمده و طواف میکرد میان صفا و مروه وکان اذا صدر عن الحج او العمرة اناخ بالبطحاء التی بذی الحلیفة التی کان النبی صلی الله علیه وسلم ینیخ بها و بود ابن عمر وقتی که برمیگشت از حج یا عمره فرود می آمد شتر را ببطحا که در ذی الحلیفه بود و پیغمبر خدا بکرده می نشاند شتر را بجای و این موضع هم از مناسک نیست حدثنا عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا خالد بن الحارث قال سئل عبید الله عن المحصب گفت خالد پرسیده شد عبید الله که از عبادله ابن عمر است از نزول محصب فحدثنا عبید الله عن نافع قال نزل بها رسول الله صلی الله علیه وسلم و عمر و ابن عمر رضی الله عنهم گفت نافع نزول کرده بآنجا پیغمبر خدا و عمر بن خطاب و عبد الله ابن عمر رضی الله عنهم وعن نافع ان ابن عمر کان یصلی بها یعنی المحصب الظهر والعصر احسبه قال والمغرب و درویست از نافع که ابن عمر نماز میگذارد در آنجا یعنی در محصب نماز ظهر و عصر و گفت عبید الله گمان میبرم نافع را که گفت و نماز مغرب را قال خالد لا اشک فی العشاء گفت خالد شک ندارم در گذاردن نماز عشا در محصب ویهجع هجعة ویذکر ذلک عن النبی صلی الله علیه وسلم و خواب میکرد ابن عمر خوابی و میگفت این را از پیغمبر خدا

باب من نزل بذی طوی اذا رجع من مکة

و بیان کسی که نزول کند بذی طوی وقتی که رجوع کند از مکه بمقصد مدینه و راوی خود و قال محمد بن عیسی حدثنا حماد عن ایوب عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما انه کان اذا اقبل بات بذی طوی حتی اذا اصبح دخل تحقیق بود ابن عمر وقتی که پیش می آمد در مدینه بمکه شب میکرد بذی طوی تا وقتی که صبح میکرد در آمدی بمکه واذا نفر مر بذی طوی و بات بها حتی یصبح و وقتی که کوچ کردی از مکه شب کردی بذی طوی تا صبح کردی وکان یذکر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یفعل ذلک و بود ابن عمر که ذکر میکرد که پیغمبر خدا میکرد آن را

باب التجارة ایام الموسم

و بیان جواز تجارت کردن در ایام اجتماع مردم در ایام حج والبیع فی اسواق الجاهلیة و روا بودن بیع و شرا در بازارهای که پیش از ظهور اسلام بود حدثنا عثمان بن الهیثم قال اخبرنا ابن جریج قال عمرو بن دینار قال ابن عباس رضی الله عنهما کان ذو المجاز وعکاظ متجر الناس فی الجاهلیة گفت ابن عباس بود ذو المجاز و عکاظ جای تجارت مردم در وقت جاهلیت ذو المجاز بفتح میم و تخفیف جیم بعد از الف زای است نام بازاری که بود در گوشه از عرفات بیک فرسنگ از آن کرمانی گوید موضعیست بمنی و صواب نزد شیخ ابن حجر همان معنی اول است وعکاظ بضم عین مهمله و خفت کاف بعد از الف ظای معجمه است هموار نزد ابی اسحق این بازار در میان نخله و طائف است و بعضی گفته نزدیک عرفاتست فلما جاء الاسلام کانهم کرهوا ذلک و هرگاه آمد ایام اسلام گویا مسلمانان ناخوش داشتند بیع و شرا در موسم حج حتی نزلت لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلا من ربکم تا آنکه نازل شد این آیت نیست بر شما گناهی اینکه طلب کنید عطائی و رزقی از پروردگار خود فی مواسم الحج زیاده کرد ابی در قرأت خود این کلمه را

باب الادلاج من المحصب

و بیان روان شدن وقت شب از محصب و ادلاج بسکون دال از باب افعال است و همزه او قطعی است بمعنی سیر اول شب و بکسر دال مشدد از باب افتعال است بمعنی سیر آخر شب مراد اینجا همین معنی است و نزد بعضی هر دو محمل اند المعنی معلق میشرب استعمال میکنند حدثنا عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنی ابراهیم عن الاسود عن عائشة قالت حاضت صفیة لیلة النفر فقالت ما اراني الا حابستکم گفت عایشه که حایض شد صفیه شب کوچ پس گفت صفیه نمی بینم من خود را مگر آنکه نگاهدارنده ام شما را قال النبی صلی الله علیه وسلم عقری حلقی اطافت یوم النحر قیل نعم قال فانفری فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا ابر و عقری حلقی آیا طواف کرده است روز عید گفته شد آری فرمود پس برو و کوچ کن قال ابو عبد الله وزادنی محمد و گفت مولف و زیاده حدیث کرد که مرا محمد قال حدثنا محاضر قال حدثنا الاعمش عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم لا نذکر الا الحج گفت عایشه برآمدیم همراه پیغمبر خدا حالی که ذکر نمیکردیم مگر ارادهٔ حج را فلما قدمنا امرنا ان نحل فلما کانت لیلة النفر حاضت صفیة بنت حیی

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

آتش از ستاره شهب بفتحتین جمع شهاب است بکسر و حجبت الشیاطین فانطلقوا الی قومهم پس باز گشتند جنیان از آسمان بسوی قوم خود از جنیان که زمین بود فقالوا ما لکم پس گفتند قوم ایشان چه حال است شما را که باز آمدید قالوا حیل بیننا وبین خبر السماء گفتند جنیان حایل کرده شد میان ما و میان خبر آسمان که میشنیدیم تا بما نمی رسید و خبر آورده اند وارسلت علینا الشهب و گذاشته شد بر ما شعلها قالوا ما حال بینکم وبین خبر السماء الا شیء حدث گفتند حایل و مانع نشده است میان شما و میان خبر آسمان مگر چیزی عظیم که نو پیدا شده فاضربوا مشارق الارض ومغاربها پس سیر کنید مشرقهای زمین و مغربهای آن را یعنی تمام روی زمین را فانظروا ما هذا الذی حال بینکم وبین خبر السماء پس تفتیش و تجسس کنید که چیست این که حایل شد میان شما و میان خبر آسمان فانصرف اولئك الذین توجهوا نحو تهامة الی النبی پس برگشتند آن جماعه جنیان که روانه شده بودند بسوی تهامه تهامه بکسر تا و قریب مکه است پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وهو بنخلة رحال آنکه آنحضرت بموضع نخله بود که در زمین تهامه است میان مکه و طایف عامدین الی سوق عکاظ بجائیکه قصد بود آنحضرت با اصحاب بسوی بازار عکاظ وهو یصلی باصحابه صلوة الفجر و حال آنکه آنحضرت میگذارد با یاران خود نماز فجر را فلما سمعوا القرآن استمعوا له پس هرگاه شنیدند جنیان قرآن پاک آنحضرت را که میخواندند گوش نهادند آن را گوش قبول فقالوا هذا والله الذی حال بینکم وبین خبر السماء پس گفتند قسم خدا چیزی که حایل شده است میان شما و میان خبر آسمان فهنالك حین رجعوا الی قومهم پس باز گشتند از آنجا و قتیکه باز گشتند بسوی قوم خود و این خبر فقالوا یا قومنا انا سمعنا قرآنا عجبا پس گفتند ای قوم ما تحقیق ما شنیدیم خواندنی عجیب و غریب که در نظم و معانی یکتا است یهدی الی الرشد راه می نماید بصواب فآمنا به پس ایمان آوردیم بآن ولن نشرك بربنا احدا و شریک نمیکردانیم با پروردگار خود کسی را

بکسر راء و روایت ... نازل الله علی نبیه پس نازل کرد خدا تعالی بر پیغمبر خود صلی الله علیه وآله وسلم سوره قل اوحی الی تا آخر سورت جن

پس بیگاه بود شب کوچ از کرده داخل شد صفیه زن حیی فقال النبی صلی الله علیه وسلم عقری حلقی ما اراها الا حابستکم ثم قال کنت طفت یوم النحر قالت نعم قال فانفری پس فرمود آن حضرت او را عقری یعنی بی بچه و زخمی شده پس فرمود آیا بودی که طواف کرده روز نحر گفت آری
لبیک پس قلت یا رسول الله انی لم اکن حللت گفتم ای رسول خدا تحقیق من از احرام عمره بیرون نیامدم یعنی طواف نکرده ام از جهت حیض پس تمام
کنم عمره را چنانچه زنان دیگر کرده اند قال یا عبد الرحمن اذهب باختک فاخرج بها من الحرم فلتهل بعمرة ثم افرغا من طوافکما انتظرکما ههنا فاتینا فی جوف اللیل فقال فرغتما قلت نعم فنادی بالرحیل فی اصحابه فارتحل الناس ومن طاف بالبیت قبل صلاة الصبح ثم خرج موجها الی المدینة
التقیت ... پس ملاقات کردم آن حضرت را بجائی که آخر شب بر آمده است یعنی ملاقات کردیم بعد از قضاء عمره
دیدیم که آخر شب بر آمده بود و آن حضرت برای طواف وداع فقال موعد مکان کذا وکذا پس فرمود جای ملاقات و جای فلان جاست
گویا یافته بیرون طواف عمره کرده بود بطواف وداع رفته وقت بعد از جای فلان جا ملاقات خواهیم کرد بسم الله الرحمن الرحیم

باب وجوب العمرة وفضلها در بیان وجوب عمره
همچنان این کتاب غیر ابی ذر ثابت است و در روایت ابی ذر بسمی ابواب العمرة واقع است و ثواب آن عمره در اصل لغت بمعنی زیارت است و بمعنی قصد کردن بجای معمور فتح الباری گفته که نزد بعضی مشتق است از عمارت مسجد حرام
ودر شرع قصد کعبه است برای عبادت مخصوص در روایت اصیلی ذکر یاب العمرة وفضلها است باسقاط لفظ وجوب وقال ابن عمر
رضی الله عنهما لیس احد الا وعلیه حجة وعمرة وگفت ابن عمر نیست احدی مگر آنکه بروی حج وعمره است وقال ابن عباس رضی الله عنهما انها لقرینتها
فی کتاب الله تعالی واتموا الحج والعمرة لله وگفت ابن عباس تحقیق عمره برابر حج واقع شده است در کتاب خدای که بزرگ است که فرموده تمام کنید
حج را و عمره را برای خدا این هر دو قول مانند وجوب عمره است از آنکه بلبیک حج که باتفاق فرض است ... این است مذهب امام شافعی
و حدیثی دیگر دارد صریح تر از این ان العمرة فریضة کفریضة الحج و مذهب امام احمد در روایتیست و مذهب امام مالک و امام ابی حنیفه آنست که عمره
سنت است بدلیل ایشان حدیث ابی هریره است گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الحج فریضة والعمرة تطوع تخریج ابن ابی شیبه
از عبد الله بن مسعود آورده الحج فریضة والعمرة تطوع وگفته کفی لعبد الله قدوة و نیز حنفیه میگویند احادیثی که در وجوب آورده اند
در صحت آن سخن کرده اند چنانچه در وجوب بکتب ائمه حدیث ظاهر است در حدیث الحج والعمرة فریضتان حاکم گفته صحیح آنست که این قول
زید بن ثابت است و در اسناد آن اسمعیل بن مسلم مکی است که تضعیف کرده اند او را و بخاری میگوید منکر الحدیث است امام احمد گوید ترک
کرده اند او را ائمه حدیث و او همچنین اکثر احادیثی که در این معنی روایت کرده اند در آن ضعف است کذا فی فتح القدیر و بر تقدیر صحت معارض است
آن احادیث تطوع را و این چنین دلیل فرضیت بلکه وجوب ثابت نمی شود و آنچه ثبوت میرسد مجرد فعل آنحضرت فعل نبی ست و این
موجب سنت است و قائل شده ایم آن و نیز عمره غیر موقت است وادای آن میشود بنیت غیر چنانکه معلوم میشد که اکثر صحابه در حجة الوداع بنیت
حج احرام بسته بودند و بعمره تمام کردند و منها ... طهارات تطوع است و یاد شده و مانند که آیت مذکور بنابر آن دلالت دارد که هر دو تمام
هر دو یکسان باشند لیکن دلالت قطعی ندارد و تواند بود که قرین بودن عمره به حج باین معنی باشد که اعمال آن با اعمال حج است چنانچه مؤلف
در باب التمتع فی العمرة بالفعل فی الحج همین معنی فرود آورده است و اگر کسی در تقریر استدلال باین آیت گفته که امر باتمام عمره مستوجب وجوب
آنست پس باید که شروع آن نیز واجب باشد محل منع است مشروع بودن نفل واجب نیست و بعد از شروع اتمام آن واجب است و
حدیث العمرة فریضة نیز قطعی نیست زانکه فرض بمعنی تقدیر آمده وقال الله تعالی سورة انزلناها وفرضناها ای قدرناها بر تقدیر تسلیم بمعنی
فرض رکنی باشد معارض است آن را احادیث صحیحه که سبق ذکر یافته که آن حضرت در جواب اعرابی که پرسید از اعمالی که موجب دخول
بهشت باشد آن حضرت اقتصار بر نماز و روزه و حج و زکوة فرمود اعرابی گفت هل علی غیرها قال لا الا ان تطوع از آنجا صریح معلوم
و مفهوم شد که سوای این مذکورات همه تطوع است و نزد شافعیه همین حدیث را دلیل بر تطوع ... در قول ابن عمر علیه

اگر بعنی وجوب قسری باشد نیز فارغ از معارض نیست وگفتیم که باشال آن فرض و وجوب ثابت نمی شود فافهم وبالله التوفیق **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن سمی مولی ابی بكر بن عبد الرحمن عن ابی صالح السمان عن ابی هريرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال العمرة الی العمرة كفارة لما بینهما تحقیق پیغمبر خدا فرمود عمره تا عمره دیگر كفارتست مر گناهانی را كه واقع شده است درمیان آنها مراد گناهان صغیره است چنانچه از قواعد شرعیه معلوم شده است والحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة وحج نیك ومقبول كه بگناهی نیامیزد وبی ریا وسمع باشد نیست مراورا جزائی مگر در آمدن بهشت یعنی اقتصار كرده نمیشود صاحب حج را همین كفارت گناهان بلكه البته به بهشت در آورده میشود پوشیده نماند كه كفارت صغائر بعد از اجتناب كبائر نیز موعود است بلكه بین الصلوتین وبین الجمعتین ورمضانین نیز واقع شده است وكثرت اسباب مغفرت منافات بیكدگر ندارد واز قبیل موكدات است پس بیفائده نخواهد بود واین حدیث بترجمه كه در آن لفظ وجوب واقع نشده اوفق خواهد بود از انكه دروی امری كه دلالت بر وجوب عمره كند ظاهر نیست مگر آنكه گوییم كه كفارت بینهما همه جا در فرائض واقع شده ولیس این نیز از ان قبیل باشد بهر تقدیر قابل احتجاج بر وجوب نیست وقسطلانی كه نظر بر اكثر شروح دارد مقید بتطبیق حدیث بترجمه نشده است در فتح الباری میگوید كه مناسبت حدیث یكی از ین دو شق ترجمه كه وجوب عمره است مشكل است **باب** من اعتمر قبل الحج كسی كه عمره كند پیش از حج آیا رواست یا نه **حدثنا** احمد بن محمد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا ابن جريج ان عكرمة بن خالد سال ابن عمر رضی الله عنهما عن العمرة قبل الحج فقال لا باس عكرمه پرسید ابن عمر را از عمره كردن پیش از حج پس گفت روا است باكی ندارد قال عكرمة قال ابن عمر اعتمر النبی صلی الله علیه وسلم قبل ان یحج گفت عكرمه باسناد مذكور كه گفت ابن عمر عمره كرد آنحضرت رحمت كناد خدا بروی پیش از حج كردن وقال ابراهيم بن سعد عن ابن اسحاق حدثنی عكرمة بن خالد قال سالت ابن عمر مثله وگفت ابراهیم بن سعد از ابن اسحاق كه حدیث كرد مرا عكرمه گفت پرسیدم ابن عمر را مانند آن چون در حدیث سابق چنین بود كه خبر داد ابن جریج كه عكرمه پرسید ابن عمر را وابن جریج در نیافته است زمان سوال عكرمه ابن عمر را پس حدیث مقطوع باشد تعلیق كرد مؤلف این تعلیق كه دروی تصریح است باتصال اسناد **حدثنا** عمرو بن علی قال حدثنا ابو عاصم قال اخبرنا ابن جريج قال عكرمة بن خالد سالت ابن عمر رضی الله عنهما مثله **باب** كم اعتمر النبی صلی الله علیه وسلم دربیان آنكه چند عمره كرده است آنحضرت رحمت كناد خدا بروی **حدثنا** قتيبة قال حدثنا جرير عن منصور عن مجاهد قال دخلت انا وعروة بن الزبير المسجد فاذا عبد الله بن عمر جالس الی حجرة عائشة گفت مجاهد در آمدم من وعروه مسجد را پس ناگاه عبد الله بن عمر نشسته بود نزد حجره عائشه واذا اناس يصلون فی المسجد صلوة الضحی ووقتیكه مردم نماز میگذاردند در مسجد نماز چاشت قال فسالناه عن صلوتهم فقال بدعة گفت مجاهد پرسیدیم ابن عمر را از نماز آن مردم پس گفت بدعتست ظاهر اسوال وانكار برملا واجتماع در مسجد بود وگرنه اصل نماز چاشت اگرچه اختلافی در سنیت آن نیز كرده اند بدعت نیست ثم قال له كم اعتمر رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اربعا پس گفت مجاهد چند عمره كرده است رسول خدا گفت چهار عمره

الجزء الثالث شیخ الاسلام | كتاب الاذان

وخواند عمر بن خطاب در ركعت نخستین از نماز صبح یكصد وبیست آیه از سوره بقره وفی الثانية بسورة من المثانی ودر ركعت دویم سوره تمام از سورتهای مثانی آنچه كم از صد آیه باشد كه اگر مئین باشند ومثانی از ان گویند كه در مرتبه دویم از مئین ومعدلزان آمده وگفته اند اول قرآن هفت سوره طوال وبعد از ان مئین یعنی آنچه در وی صد آیه ومانند آن باشد پس از ان مثانی پس از ان مفصل [illegible] ومثانی [illegible] گویند كه هفت آیه اند كه مثنی كرده شده در هر دو ركعت وتمام قرآن را نیز مثانی گویند بجهت مثنی بودن قصه های آن یا بجهت آنكه در ان آیه رحمت با آیه عذاب وقرأ الاحنف بالكهف فی الاولی وخواند احنف بن قیس كندی صحابی در نماز صبح سوره كهف را در ركعت نخستین وفی الثانية بيوسف او يونس ودر ركعت دویم سوره یوسف یا سوره یونس را شك راویست وهر دو مقدم اند از كهف در ترتیب مصحف وذكر انه صلی مع عمر الصبح بهما وذكر كرد احنف كه وی خواند با امیر المؤمنین عمر نماز صبح را باین دو سوره كهف ویوسف یا یونس وحنفیه مكروه گویند بجهت آنكه رعایت ترتیب مصحف در قرائت با اجماع صحابه مستحب است وتصریح كرده اند بعضی از مشایخ كه این در فرائض است نه در نوافل وقرأ ابن مسعود باربعين آية من الانفال وخواند ابن مسعود چهل آیه از اول سوره انفال تا قول وی تعالی نعم النصير وفی الثانية بسورة من المفصل ودر ركعت دویم بسورتی از سورتهای مفصل كه از سوره قتال یا فتح یا حجرات یا ق است تا آخر قرآن ومفصل از ان گویند كه در وی فصول یعنی بسم الله بسیار است وقال قتادة فيمن يقرأ بسورة واحدة فی ركعتين او يردد سورة واحدة فی ركعتين كل كتاب الله عز وجل وگفت قتاده كه تابعی مشهور است در حق كسی كه بخواند یك سوره را در دو ركعت یا مكرر كند یك سوره را در دو ركعت همه آن كتاب خداست كه توانیم بخوانیم آن یعنی كراهتی ندارد وصحیح نزد حنفیه نیز عدم كراهت است درین صور لیكن گفته اند افضل آنست كه بخواند در هر ركعتی از فرض بسوره فاتحه وسورتی دیگر تمام وقال عبيد الله عن ثابت عن انس وگفت عبید الله عمری از ثابت بنانی از انس كان رجل من الانصار يؤمهم فی مسجد قبا [illegible] وكان كلما افتتح سورة يقرأ بها لهم فی الصلوة مما يقرأ به [illegible]

احدهن في رجب وكرهنا ان نرد عليه كه از ان عمره ها در ماه رجب بود ناخوش داشتيم اينكه رد كنيم بر ابن عمر وگوييم
كه چنين نيست قال وسمعنا استنان عائشة ام المؤمنين في الحجرة گفت وشنيديم مسواك كردن عائشه را در
حجره خود فقال عروة يا اماه يا ام المؤمنين الا تسمعين ما يقول ابو عبد الرحمن پس گفت عروه اي مادر مسلمانان آيا
نمي‌شنوي چيزي را كه ميگويد ابو عبد الرحمن كنيت ابن عمر است قالت ما يقول قال يقول ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعتمر اربع عمرات احداهن في رجب گفت چه ميگويد
گفت ميگويد كه تحقيق پيغمبر خدا عمره كرده است چهار عمره كه يكي از آنها در ماه رجب بوده قالت يرحم الله ابا عبد الرحمن
ما اعتمر عمرة قط الا وهو شاهده وما اعتمر في رجب قط گفت عائشه رحمت كند خدا ابا عبد الرحمن را عمره نكرده است
آنحضرت عمره هرگز مگر آنكه ابن عمر حاضر با وي بود وعمره نكرده است آنحضرت در ماه رجب هرگز عائشه انكار قول ابن عمر كرد
در بيان كه در ماه رجب عمره نكرده باشند وحمل كرد بر فراموشي ابن عمر ووي سكوت كرد گويا اشتباه شده بود در اين هم
از آنجهت سكوت كرد ومراجعت نمود كلام را بدين جواب داده اند از اشكال كسي كه گفته درين مقام ترجيح خبر نافي بر مثبت لازم مي‌آيد
با آنكه مشهور خلاف آنست حدثنا ابو عاصم قال اخبرنا ابن جريج قال اخبرني عطاء عن عروة بن الزبير قال سالت
عائشة رضي الله عنها قالت ما اعتمر رسول الله صلى الله عليه وسلم في رجب گفت عروه پرسيدم عائشه را از
عمره آنحضرت گفت عمره نكرده است رسول خدا رحمت كناد خدا بر وي در ماه رجب حدثنا حسان بن حسان
قال حدثنا همام عن قتادة سالت انسا كم اعتمر النبي صلى الله عليه وسلم قال اربع روايت از قتاده كه پرسيدم
انس را چند عمره كرده است پيغمبر خدا گفت چهار عمره عمرة الحديبية في ذي القعدة حيث صده المشركون
يكي عمره حديبيه است در ماه ذي القعده آنجا كه باز داشتند آنحضرت را مشركان از در آمدن بمكه وآنحضرت همين جا ذبح
هدي كرد وحلق وهدي كرد وي وياران وي واين عمره اگرچه ناتمام بود چون نقصان نه باختيار بود آنرا تمام شمرده اند وعمرة
من العام المقبل في ذي القعدة حيث صالحهم وعمره ديگر كرد از سال آينده در ماه ذي قعده وقتيكه صلح كرد با مشركان
وعمرة الجعرانة اذا قسم غنائم حنين ديگر عمره جعرانه آنجا كه قسمت كرد غنيمتهاي غزوه حنين را قلت كم حج قال واحدة
گفتم چند حج كرد گفت يكي وعمره چهارم در همين ماه ذي الحجه كرد همراه اين حج وداع حدثنا ابو الوليد هشام بن
عبد الملك قال حدثنا همام عن قتادة قال سالت انسا فقال اعتمر النبي صلى الله عليه وسلم حيث ردوه
گفت قتاده پرسيدم انس را از عمره هاي آنحضرت پس گفت عمره كرد پيغمبر خدا آنگاه كه باز داشتند
مشركان آنحضرت را ومن القابل عمرة الحديبية واز سال آينده عمره قضاي حديبيه وعمرة في ذي القعدة
وعمرة مع حجته وعمره ديگر كرد در ذي قعده كه آنرا عمره جعرانه گويند وعمره با حج خود حدثنا هدبة قال حدثنا
همام وقال اعتمر اربع عمر في ذي القعدة حديث كرد ما را هدبه وگفت حديث كرد ما را همام مذكور وگفت باسناد
مذكور از قتاده از انس كه عمره كرد آنحضرت چهار عمره همه در ذي قعده الا التي اعتمر مع حجته مگر آنكه عمره كرد با حج
كه در ماه ذي حجه بود دليستر بيان ميكند هر چهار عمره را عمرته من الحديبية نخستين عمره او از حديبيه بود ومن العام
المقبل دوم از سال آينده ومن الجعرانة وسيوم از جعرانه حيث قسم غنائم حنين آنجا كه قسمت كرد
غنيمتهاي حنين را وعمرة مع حجته چهارم عمره بود با حج حدثنا احمد بن عثمان قال حدثنا شريح بن مسلمة
قال حدثنا ابراهيم بن يوسف عن ابيه عن ابي اسحاق قال سالت مسروقا وعطاء ومجاهدا فقالوا اعتمر رسول الله

ترا اگر ميخواني سوره ديگر با وي واما ان تقرأ بها
پس بايد كه اختيار كني يكي را از اين دو وقتي يا آنكه بخواني سوره
بجاي سوره ديگر واما ان تدعها وتقرأ باخرى
يا آنكه ترك كني آنرا وبخواني بجاي آن سوره ديگر را فقال ما
انا بتاركها پس گفت آنمرد نيستم من ترك كننده اين سوره
ان احببتم ان اؤمكم بذلك فعلت اگر دوست
داريد شما كه امامت كنم شما را باين عمل ميكنم آنرا وان كرهتم
تركتكم واگر ناخوش داريد ميگذارم شما را فكانوا يرون
انه من افضلهم وكانوا يكرهون ان يؤمهم غيره
فلما اتاهم النبي صلى الله عليه وسلم اخبروه الخبر ذكر كردند آنحضرت را اين خبر
فقال يا فلان پس فرمود اي فلان ما يمنعك ان تفعل ما يامرك به اصحابك چيست كه باز ميدارد ترا
ازين كه كني چيزي را كه مشورت ميدهند ترا ياران تو
وما يحملك على لزوم هذه السورة في كل ركعة وچه چيز برانگيزد ترا بر لازم گرفتن اين سوره در هر ركعت
قال اني احبها گفت آنمرد كه من دوست ميدارم اين سوره اخلاص را
قال حبك اياها ادخلك الجنة فرمود دوستي سوره اخلاص در آورد ترا به بهشت
حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عمرو بن مرة قال سمعت ابا وائل قال جاء رجل الى ابن مسعود فقال گفت ابو وائل آمد مردي بسوي ابن مسعود وگفت قرأت المفصل
الليلة في ركعة خواندم تمام مفصل را از قرآن امشب در يك ركعت قال هذا كهذ الشعر گفت ابن مسعود شتاب ميخواني
لقد عرفت النظائر التي كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرن بينهن
فذكر عشرين سورة من المفصل پس ذكر كرد بيست سوره

صلى الله عليه وسلم في ذي القعدة قبل ان يحج گفت ابو اسحاق پرسیدم مسروق و عطا و مجاهد را پس گفتند عمره کرده است پیغمبر خدا در ماه ذیقعده و پیش از انکه حج کند وقال سمعت البراء بن عازب يقول اعتمر رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذي القعدة قبل ان يحج مرتين گفت ابو اسحاق شنیدم براء بن عازب را میگفت عمره کرده است آنحضرت در ذیقعده پیش از انکه حج کند دو بار گویا عمره حدیبیه را که تمام نشده بود شمار نکرده است و از قید قبل الحج ظاهر است اخبار از عمره واقعه پیش از ان بود و آنکه گفته اند در توجیه این که مفهوم عدد دلالت بر نفی غیر آن نمیکند موجب عدم وثوق است با آنکه آنحضرت بیش چهار عمره کرده اند **باب عمرة في رمضان** در بعضی روایات فضل عمرة في رمضان واقع شده است یعنی در ثواب عمره در ماه رمضان **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن ابن جريج عن عطاء قال سمعت ابن عباس رضي الله عنهما يخبرنا يقول قال النبي صلى الله عليه وسلم گفت عطا شنیدم ابن عباس را که خبر میداد ما را در حالیکه میگفت فرمود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم لامرأة من الانصار سماها ابن عباس فنسيت اسمها مر زنی را از زنان انصار که نام برده او را ابن عباس پس فراموش کردم نام او را شیخ ابن حجر میگوید قائل ابن جريج است بر خلاف تبادر بسوی ذهن از انکه قائل عطا باشد و در باب حج النساء از طریق حبیب معلم که از عطا آورده نام برده است که ام سنان انصاریه بوده است لیکن احتمال دارد که عطا در وقتیکه تحدیث ابن جریج کرده فراموش کرده و هنگام تحدیث حبیب یاد داشته باشد ما منعك ان تحجي معنا فرمود ای زن چه چیز باز داشت ترا از انکه حج کنی با ما قالت كان لنا ناضح فركبه ابو فلان وابنه لزوجها وابنها گفت بود ما را شترے آبکش پس سوار شد آنرا ابو فلان و پسر او کنایه کرده است از شوهر خود و از پسر خود در ان ناضح در اصل لغت بمعنی دابه آب کش از گاو و شتر و خر و در اینجا شتر است چنانکه در روایت دیگر تصریح یافته است وترك ناضحا ننضح عليه وگذاشته است ناضحی را که آب می آریم بروی قال فاذا كان رمضان اعتمري فيه فرمود پس وقتیکه باشد رمضان عمره بکن در آن فان عمرة في رمضان حجة بتحقیق عمره در ماه رمضان ثواب حج دارد او نحوا مما قال یا مانند آنچه فرموده است در الفاظ آنحضرت شک کرده است و ازین قسم بسیار است که بطریق مبالغه والحاق ناقص بکامل واقع شده و اینجا بسبب اقتران فضیلت وقت و شرف ماه رمضان و رنجی که بیشتر پیدا شود در روزه دار را **باب** العمرة ليلة الحصبة وغيرها از شروعیت عمره در شب بودن محصب و غیر آن شب تمام سال وقت عمره است مگر اہل حج در اثنای اعمال حج **حدثنا** محمد قال حدثنا ابو معاوية قال حدثنا هشام عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها قالت خرجنا مع النبي صلى الله عليه وسلم موافين لهلال ذي الحجة مرویست از عائشه که گفت بر آمدیم با پیغمبر خدا در حالیکه تمام کرده ایم ذی قعده را و در کرده ایم طلال ذی الحجه را فقال لنا من احب منكم ان يهل بالحج فليهل ومن احب ان يهل بعمرة فليهل بعمرة پس فرمود ما را کسیکه دوست دارد از شما اینکه احرام بندد و نیت حج کند احرام بندد آنرا و کسیکه دوست دارد که احرام بندد برای عمره احرام بندد آنرا فلولا اني اهديت لاهللت بعمرة واگر نبودی که من سوق هدی کرده ام هر آئینه احرام بستمی عمره را قالت فمنا من اهل بعمرة ومنا من اهل بحج گفت عائشه بعضی از ما کسی بود که احرام بسته بعمره و بعضی از ما احرام بسته بحج وكنت ممن اهل بعمرة فاظلني يوم عرفة وانا حائض بودم من از انجمله که احرام بسته بود بعمره پس نزدیک شد از من روز عرفه بحالیکه من حائضم فشكوت الى النبي صلى الله عليه وسلم پس شکوه کردم از حال خود بسوی پیغمبر خدا که نتوانستم طواف بیت الله و سعی میان صفا و مروه کرد فقال ارفضي عمرتك وانقضي رأسك وامتشطي واهلي بالحج پس فرمود ترک کن عمره خود را و بکشای گیسوی خود را و شانه کن

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب الاذان

بسته قبل بر سقوط ترتیب و جواز تقدیم و تاخیر کرده بود و دو کردن آئی قرعة **باب** يقرأ في الاخريين بفاتحة الكتاب میخوانند سبحانه در دو رکعت آخرین از نماز چهارگانه فاتحه را مقصود بیان استحباب قراءة فاتحه است در دو رکعت آخرین بر خلاف مغرب که قراءت نیست در آنها **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا همام عن يحيى بن دينار عن يحيى بن ابي كثير عن عبد الله بن ابي قتادة عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان يقرأ في الظهر في الاوليين بام الكتاب وسورتين بود آنحضرت که میخواند در نماز ظهر در دو رکعت نخستین فاتحة الكتاب و دو سوره و در هر رکعت فاتحه و یک سورة دیگر وفي الركعتين الاخريين بام الكتاب و در دو رکعت پسین سوره فاتحه را میخواند ويسمعنا الآية و میشنوانید ما را آیه از سوره که میخواند گاه گاهی ويطول في الركعة الاولى ما لا يطيل في الركعة الثانية و دراز میکرد در رکعت اولی آنقدر که دراز نمیکرد در رکعت ثانیه وهكذا في العصر همچنین میکرد در نماز عصر وهكذا في الصبح همچنین تطویل میکرد در نماز صبح و ازینجا وجوب فاتحه در اخریین لازم نیاید بر دلیل روایت ابن منذر از امیر المومنین علی رضی الله عنه که گفت قراءت کن در اولین و تسبیح کن در اخریین و بیشتر گذشت **باب** من خافت القراءة في الظهر والعصر کسیکه پنهان کند قراءت را در نماز ظهر و عصر و اجب داند مخافت را درین دو نماز و دلیل بران مواظبت آنحضرت است صلى الله عليه وآله وسلم بر اسرار در صلوة نهار و بر جهر در نماز شب و در حدیث امامت جبرئیل نیز همچنین است **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا جرير بن عبد الحميد عن الاعمش عن عمارة عن ابي معمر قلنا لخباب اكان رسول الله گفت ابو معمر گفتیم خباب بن ارت را آیا بود پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم يقرأ في الظهر والعصر میخواند در نماز ظهر و عصر قال نعم گفت آری قلنا من اين علمت گفتیم از کجا دانستی قراءت او را قال باضطراب لحيته گفت بجنبیدن لحیه مبارک او **باب** اذا اسمع الامام الآية و هرگاه بشنواند امام آیتی را در نماز سری بعض را نکند و جهر لازم نیاید که مجرد اسرار واجب باشد در قراءت این باب **حدثنا** محمد بن يوسف قال حدثنا الاوزاعي قال حدثني يحيى بن ابي كثير عن عبد الله بن ابي قتادة عن ابيه ان النبي صلى الله عليه واله وسلم كان يقرأ بام الكتاب وسورة معها في الركعتين الاوليين من صلوة الظهر وصلوة العصر

واحرام بستہ برای حج فلما کان لیلة الحصبة ارسل معی عبد الرحمن الی التنعیم فاهللت بعمرة مکان عمرتی
پس ہرگاہ شد شب حصبہ فرستاد ہمراہ من عبد الرحمن را بسوی تنعیم پس احرام بستم بعمرہ بجای عمرہ کہ او را نیت کردہ بودم

باب عمرة التنعیم در بیان مشروعیت عمرہ از تنعیم کہ سہ چہار میل است از مکہ و نزدیکترین میقات است حدثنا علی
بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن عمرو سمع عمرو بن اوس ان عبد الرحمن ابن ابی بکر اخبرہ ان النبی صلی الله علیه وسلم امرہ
از عمرو بن دینار کہ شنید عمرو بن اوس را کہ عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنہما خبر داد او را کہ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امر کرد او را کہ
ان یردف عایشة ویعمرها من التنعیم فرمود او را پیغمبر خدا اینکہ ردیف خود کند عایشہ را و عمرہ کناند او را از تنعیم یعنی ببرد او را تا از تنعیم
احرام عمرہ بندد وقال سفیان مرة سمعت عمرا وکم سمعته من عمرو گفت یکبار این لفظ کہ سمعت عمرا و بسیاری گفت سمعت
من عمرو بزیادت لفظ من کہ برین تقدیر از قبیل معنعن میشود و بر تقدیر اول تصریح بسماع است **حدثنا** محمد بن المثنی قال
حدثنا عبد الوهاب بن عبد المجید عن حبیب المعلم عن عطاء قال حدثنی جابر بن عبد الله ان النبی صلی الله علیه وسلم
اهل واصحابه بالحج تحقیق آنحضرت احرام بست و اصحاب او بنیت حج ولیس مع احد منهم هدی غیر النبی صلی الله علیه وسلم
وطلحة و حال آنکہ نیست باہیچ یکی از ایشان ہدی غیر از پیغمبر خدا و طلحہ وکان علی قدم من الیمن ومعه الهدی وقال اهللت بما اهل
به رسول الله صلی الله علیه وسلم و بود علی رضی الله عنہ قدوم آوردہ بود از یمن و بوی ہدی بود و گفت احرام بستم بچیزی کہ احرام
بآن رسول خدا رحمت کنا دخدا بروی یعنی باحرام حج بستم وان النبی صلی الله علیه وسلم اذن لاصحابه ان یجعلوها عمرة و
یطوفوا ثم یقصروا و تحقیق پیغمبر خدا اذن کرد مر اصحاب را اینکہ بگردانند این حج را عمرہ و اینکہ طواف کنند پس تقصیر کنند و حلال شوند
الا من معه الهدی و از احرام برآیند مگر کسیکہ با او ہدی است فقالوا ننطلق الی منی وذکر احدنا یقطر پس گفتند آیا میرویم بسوی
منی و حال آنکہ آلت یکی از ما میچکد از وی منی یعنی قریب العہد ایم بجماع از باب مبالغہ است فبلغ ذلك النبی صلی الله علیه وسلم فقال لو
استقبلت من امری ما استدبرت ما اهدیت اگر میدیدم در پیش آنچہ پس انداختم ہدی نمی آوردم ولولا ان معی الهدی
لاحللت و اگر نبودی با من ہدی برآمدمی از احرام ہر آئینہ وان عایشة حاضت فنسکت المناسك کلها غیر انها لم تطف
و تحقیق عایشہ حائض شد پس عبادت ہمہ مناسک کرد جز آنکہ طواف نکرد قال فلما طهرت وطافت گفت جابر پس ہرگاہ کہ پاک شد
از حیض و طواف کرد و طواف فاضہ قالت یا رسول الله انطلقون بعمرة وحجة وانطلق بالحج گفت ای رسول خدا آیا میروید
شما بعمرہ و حج و میروم من بحج تنہا فامر عبد الرحمن ابن ابی بکر ان یخرج معها الی التنعیم فاعتمرت بعد الحج فی ذی الحجة
پس فرمود عبد الرحمن بن ابی بکر را رضی الله عنہما اینکہ برآید با عایشہ بسوی تنعیم پس عمرہ کرد عایشہ پس از ادای حج در ماہ ذی الحجہ وان
سراقة بن مالك بن جعشم لقی النبی صلی الله علیه وسلم بالعقبة وهو یرمیها و تحقیق سراقہ ملاقات کرد پیغمبر خدا را بعقبہ
حال آنکہ آنحضرت رمی جمرہ عقبہ میکرد فقال الکم هذه خاصة یا رسول الله قال لا بل للابد پس گفت سراقہ آیا امر شما راست
این فعل یعنی فسخ حج بعمرہ یا قران بعمرہ در ایام حج ای رسول خدا فرمود بلکہ مشروعیت آن ہمہ را است تا ابد لیکن منیر کہ
از شارحان این کتاب مستطاب است اشکال نقل کردہ اند کہ گفتہ حدیث سراقہ بترجمہ کہ در بیان عمرہ از تنعیم است ربطی
نیست جوابش آنکہ عادت مؤلف رح معلوم شدہ است کہ بعد از عقد ترجمہ حدیثی کہ بیک جز دلالت دارد بر ترجمہ می آورد
میتواند بود کہ سوال سراقہ عمرہ از تنعیم کردن نیز داخل باشد و آنکہ آیا عمرہ از تنعیم مخصوص بعایشہ است در جواب فرمود کہ از
عاست مخصوص بکسی نیست **باب** الاعتمار بعد الحج بغیر هدی در روا بودن عمرہ بعد از حج در ایام حج آنکہ ہدی

الجزء الثالث تیسیر القاری | کتاب الاذان

ویفعل ذلك فی صلوة الصبح و میکرد این فرق در رکعات
نماز صبح و امام ابو حنیفہ و ابو یوسف کہ قائلند بتسویہ رکعتین
در ہر نماز دیگر این فجر حمل کنند تطویل در غیر فجر را بر خواندن ثنا
و استعاذہ زیرا کہ در ہر دو رکعت برابر اند در استحقاق قرات
پس برابر باشند در مقدار چنانکہ در روایت مسلم از ابی سعید
آمدہ است و میکردیم قیام آنحضرت را در دو رکعت اولین
ظہر بقدر الم السجدہ و در روایتی در ہر رکعت مقدار سی آیہ و در
اخریین ظہر بقدر نصف آن و در اولیین عصر بقدر قیام در
اخریین ظہر لیکن حدیث بخلاف فجر کہ آن وقت نوم و غفلت
گذشت و رنگ در حضور و رغبت است و گفتہ اند سزاوار است
کہ قرات بقدر ثلث و نصف باشد کہ ثلثان در اول
و ثلث در ثانیہ و اگر تفاوت فاحش بود جائز بود و اولی سورہ
دراز در رکعت ثانیہ سزاوار است **باب** جهر
الامام بالتامین بلند کردن امام آواز را بامین گفتن و
در بعضی نسخ والناس زیادہ آمدہ و شاید کہ مراد مردم منفرد
اند زیرا کہ برای مقتدی و الی جہر مقرر است وقال
عطاء آمین دعاء و گفت عطاء بن ابی رباح لفظ آمین
دعا است چنانچہ گفتہ اند اسم فعل است مبنی بر فتح بمعنی
استجب یعنی مستجاب کن دعای مرا و مرویست از ابن عباس
کہ پرسیدم آنحضرت را از معنی آن فرمود افعل یعنی بکن آنچہ
خواستہ ام و مد الف و قصر ہر دو آمدہ و تخفیف میم و تشدید
خطا است و رون دعا باشد در مقام دعا نقل آن مناسب
حال است وقال و گفت عطاء امن ابن الزبیر
ومن وراءه حتی ان للمسجد للجة آمین گفت عبد الله
بن زبیر و کسیکہ عقب او بود در نماز بعد خواندن ام القرآن
تا آنکہ مر مسجد را ہر آئینہ صدائی بود و آوازہای مختلف بہم اکثر
و تلجہ مردم یعنی اصوات را اختلاط آن وکان ابو هریرة
ینادی الامام لا تفتنی بآمین و بود ابو ہریرہ کہ بانگ
میزد امام را کہ فوت مکن مرا آمین یعنی پیش از داخل شدن من
در نماز تکبیر تا فوت نشود و بود ابو ہریرہ موذن مروان و مروان امام
مشغول میشد بنماز بعد اذان پیش از آن کہ برای تن دادن حضرت
پس ابو ہریرہ میگفت در ادراک نماز او مبادرت میکرد مروان در قرات

حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى قال حدثنا هشام قال اخبرني ابي قال اخبرتني عايشة قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم موافين لهلال ذي الحجة گفت عايشه برآمديم با پيغمبر خدا در حاليكه روبرو آمده ايم مر هلال ماه ذيحجه را سابقا گذشته كه در حجة الوداع بيست و پنجم ماه ذيقعده از مدينه برآمده اند و اين تاريخ نزديك بهلال ذي حجه است و ماه را دور را ديده بودند فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب منكم ان يهل بعمرة فليهل ومن احب ان يهل بحجة فليهل ولولا اني اهديت لاهللت بعمرة فمنهم من اهل بعمرة ومنهم من اهل بحجة وكنت ممن اهل بعمرة اين مقوله عايشه است رضي الله عنها فحضت قبل ان ادخل مكة پس حائض شدم در منزل سرف پيش از آنكه در آيم مكه را فادركني يوم عرفة وانا حائض پس دريافت مرا روز عرفه بحاليكه من حائضم فشكوت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال دعي عمرتك وانقضي راسك وامتشطي واهلي بالحج پس ترك بگذار اعمال عمره را و بكشا گيسوي سر خود را و شانه كن و احرام بند بحج ففعلت فلما كانت ليلة الحصبة ارسل معي عبد الرحمن الى التنعيم فاردفها فاهلت بعمرة مكان عمرتها پس رديف ساخت عبد الرحمن عايشه را پس احرام بست بعمره بجاي عمره خود كه نيت كرده بود فقضى الله حجها وعمرتها پس ادا كرد خدا حج او را و عمره كه نيت كرده بود او را ولم يكن في شيء من ذلك هدي ولا صدقة ولا صوم ونبود در چيزي ازان هدي و نه صدقه و نه صومي اين كلام از قول او فاردفها مدرج از كلام راوي است كه هشام است و تواند كه كلام عايشه باشد بطريق التفات از تكلم بغيبت والله اعلم

باب اجر العمرة على قدر النصب در بيان آنكه ثواب عمره باندازه رنج و تعب در آنست

حدثنا مسدد قال حدثنا يزيد بن زريع قال حدثنا ابن عون عن القاسم بن محمد وعن ابن عون عن ابراهيم عن الاسود قالا قالت عايشة يا رسول الله يصدر الناس بنسكين واصدر بنسك قاسم و اسود گفتند كه گفت عايشه اي رسول خدا باز ميگردند مردم بدو عبادت كه حج و عمره است و باز ميگردم من بيك عبادت كه حج است فقيل لها انتظري فاذا طهرت فاخرجي الى التنعيم فاهلي پس گفته شد عايشه را منتظر باش تا وقتيكه پاك شوي از حيض پس برو بسوي تنعيم و احرام بند ثم ائتنا بمكان كذا وكذا پس بيا نزد ما بجاي چنين و چنين كنايت از محصب است ولكنها على قدر نفقتك او نصبك شك راويست يا براي تنويع سويه است اين روايت دارقطني كه بواو واقع شده است وليكن ثواب عبادت باندازه نفقه و صدقه تست يا باندازه رنج تو اصل همين است ليكن گاهي بحسب عوارض چنانكه شرافت مكان و زمان اندك عبادتي صواب آن بيشتر ميباشد مانند دو ركعت در مسجد حرام ثواب هزار ركعات در غير آن دارد و قيام ليلة القدر نسبت بقيام شبهاي ديگر در حديث اشارت است بآنكه احرام از ميقات دور بيشتر ثواب دارد و اگر نزديك باشد بصدقه ثواب مي افزايد

باب المعتمر اذا طاف طواف العمرة ثم خرج هل يجزئه من طواف الوداع صاحب عمره وقتيكه طواف عمره كند پس برآيد از مكه آيا بسند است او را از طواف وداع

حدثنا ابو نعيم قال حدثنا افلح بن حميد عن القاسم عن عايشة قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم مهلين بالحج في اشهر الحج وحرم الحج گفت عايشه برآمديم با رسول خدا بحاليكه اهلال ميكنيم بحج در ماه هاي حج و حالات و اماكن و اوقاتي كه براي حج است حرم بضم المهملتين است بمعني مذكور فنزلنا بسرف پس فرود آمديم بمنزل سرف فقال النبي صلى الله عليه وسلم لاصحابه من لم يكن معه هدي فاحب ان يجعلها عمرة فليفعل پس فرمود آنحضرت مر اصحاب خود را كسيكه نباشد با وي هدي پس دوست دارد اين را كه گرداند آنرا عمره پس گو بكند عمره

المسيب وابي سلمة بن عبد الرحمن انهما اخبراه عن ابي هريرة ان رسول الله تحقيق ابن مسيب و ابو سلمه خبر دادند ابن شهاب را از ابي هريره كه تحقيق پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم قال اذا امن الامام فامنوا هر گاه آمين گويد امام پس آمين گوييد تا تصريح بدستور ساير افعال كه موافقت با امام در دين است مقصود است بآنكه وظيفه امام جهر بآمين است بخلاف امام مالك كه تا هر است اين را روايت ابن شهاب كه بطريق ارسال بعد ازين مذكور شود فانه من وافق تامينه تامين الملائكة زيرا كه تحقيق كسيكه موافق شد آمين گفتن او آمين گفتن ملائكه را نيز آمين ميگويند بعد از شنيدن فاتحه يعني واقع شود آمين وي با آمين ايشان غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزيده ميشود مراد او را هر چه پيش گذشته است از گناهان وي چون موافقت كرد فرشته معصوم ان لا يعصون الله ما امرهم ويفعلون ما يؤمرون بعنايت الهي محكوم بحكم ايشان گشتند چنانكه بر قياس همنشينان اهل ذكر فرموده هم جلساء لا يشقى جليسهم بآنكه اين استغفار ملائكه بشمول آمين رحمت گرفتند عايشه... برحمت و مغفرت خود كار فرشتگان هميشه دعا و استغفار است چنانكه در قرآن فرمود يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون لمن في الارض و مغفرت ذنوب كه از خطيئات است اصل سعادت ابدي است آن تعليل تامين ظاهر است حاجت ببيان ندارد و استجابة دعا در ضمن آنست وقال ابن شهاب وكان رسول الله و گفت ابن شهاب و بود پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم يقول امين ميگفت آمين را و در حديث دليل است بر جهر بآمين زيرا كه اگر جهر نبودي تعليق تامين مقتدي بر تامين امام صورت نبستي مذهب شافعي و احمد اينست وليكن حكم بتامين ماموم بر تامين امام موقوف نيست كه امام نگويد هم مقتدي را سنت باشد بدليل حديث اذا قال الامام ولا الضالين فقولوا آمين و نزد امام ابي حنيفه و مالك در روايتي از وي اخفا كنند مطلقا و دليل ايشان ثابت شده از ابراهيم نخعي كه گفت چهار چيز اند كه اخفا كنند آنرا امام تعوذ و بسم الله الرحمن الرحيم و سبحانك اللهم و آمين و از ابن مسعود نيز مثل اين آمده در روايت كرده طبري در تهذيب الآثار از ابي وائل كه نميگفت عمر و علي جهر نميكردند ببسم الله الرحمن الرحيم و نه بآمين و روايت كرده است احمد و ابي داود طيالسي و ابو يعلي موصلي در مسانيد خود و طبراني در معجم و دار قطني در سنن و حاكم در مستدرك كه چون رسيد آنحضرت غير المغضوب عليهم ولا الضالين را گفت آمين و اخفا كرد باين كلمه آواز را و سخن كرده اند در حديث بعبارت در هم يا وت و نغير بعضي روايات كه بعضي ازين وجوه غير مقبول اند و بعضي غير مفسر چنانكه عيني ذكر كرده و گفته است بعضي علماء كه صواب آنست كه خبر بجهر و اخفا هر دو صحيح اند كه عمل كرده به يكي ازان

ومن كان معه هدي فليقم كسيكه هست با وی هدی پس بکند وكان مع النبي صلى الله عليه وسلم ورجال من اصحابه
ذوی قوة الهدي فلم تكن لهم عمرة و بود با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی و چند مردم از اصحاب که قوت و طاقت داشتند
هدی پس نبود مر ایشان را عمره فدخل علي النبي صلى الله عليه وسلم وانا ابكي پس در آمد بر من پیغمبر خدا و حال آنکه من گریه میکنم
فقال ما يبكيك فقلت سمعتك تقول لاصحابك ما قلت پس فرمود چه چیز میگریاند ترا پس گفتم شنیدم ترا که میگوئی برائے
یاران تو چیزیرا که گفتی فمنعت العمرة پس باز داشته شده ام من عمره را قال وما شانك قلت لا اصلي فرمود چیست
حال تو گفتم نماز نمیکنم کنایت از حیض خود کرد قال فلا يضرك انت من بنات آدم كتب الله عليك ما كتب عليهن فرمود ضرر
نمیکند ترا تو از دختران آدم هستی تقدیر کرده خدا بر تو چیزیرا که تقدیر کرده بر همه دختران فكوني في حجتك عسى الله ان
يرزقكها و باش تو بر احرام حج خود نزدیک است که خدا روزی کند ترا عمره را قالت فكنت حتى نفرنا من منى فنزلنا المحصب
گفت عائشه پس بودم من منتظر تا وقتیکه برآمدیم از منی پس نزول کردیم در محصب فدعا عبد الرحمن فقال اخرج باختك
من الحرم فلتهل بعمرة ثم افرغا من طوافكما پس خواند عبد الرحمن را و فرمود بیرون رو با خواهر خود از زمین حرم پس احرام
بندد تو با عائشه بعمره پس فارغ شوید از طواف بیت خود ها انتظركما هاهنا انتظار میکنم من شما را اینجا در محصب فاتينا في
جوف الليل فقال فرغتما پس آمدیم ما در میان شب پس فرمود فارغ شدید شما قلت نعم فنادى بالرحيل في اصحابه فارتحل
الناس آری فارغ شدیم پس ندا کرد بکوچ در اصحاب خود فارتحل الناس ومن طاف بالبيت قبل صلوة الصبح پس کوچ کرد مردم
و کسیکه طواف وداع کرده بود بخانه کعبه پیش از نماز صبح ثم خرج متوجها الى المدينة پس بر آمد آنحضرت در حالیکه متوجه بود
بمدینه مطهره

باب يفعل بالعمرة ما يفعل في الحج کرده میشود در عمره اعمالی که کرده میشود در حج

حدثنا ابو نعيم قال حدثنا همام قال حدثنا عطاء قال حدثني صفوان بن يعلى بن امية عن ابيه ان رجلا اتى النبي صلى الله عليه وسلم
وهو بالجعرانة وعليه جبة وعليه اثر الخلوق او قال صفرة تحقیق آمد مردی نزد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی و حال
آنکه آنحضرت بجعرانه بود و بر آن مرد جبه بود و بر وی اثر خوشبوئی یا گفت زردی بود شک از اوست جبه جامه دراز خلوق
بفتح خاء معجمه و ضم لام آخر قاف نوعی از طیب است فقال كيف تامرني ان اصنع في عمرتي فانزل الله تعالى على النبي
صلى الله عليه وسلم فستر بثوب پس گفت آن مرد چگونه میفرمائی تو مرا چیزیکه کنم در عمره خود از افعال پس فرو فرستاد
الله تعالى وحی قوله واتموا الحج والعمرة لله بر پیغمبر خدا پس پوشیده شد آنحضرت بجامه فقلت لعمر وددت اني قد رايت
النبي صلى الله عليه وسلم وقد انزل الله عليه الوحي پس گفتم عمر بن خطاب را دوست دارم که تحقیق ببینم پیغمبر خدا
را و حال آنکه تحقیق نازل کرده است خدا بر وی وحی را فقال عمر رضي الله تعالى عنه تعال ايسرك ان تنظر الى النبي
صلى الله عليه وسلم وقد انزل الله عليه الوحي پس گفت بیا آیا مسرور میسازد ترا نظر کردن بسوی پیغمبر خدا در
حالیکه نازل شده است بر وی وحی قلت نعم فرفع گفتم آری مسرور میسازد مرا دیدن آنحضرت درین حال پس برداشت
طرف الثوب فنظرت اليه پس برداشت طرف جامه را پس نظر کردم بسوی آنحضرت له غطيط واحسبه قال
كغطيط البكر مر آنحضرت را آواز می بود در خواب گفت گمان می برم آنکه گفت آواز می بود مانند آواز شتر جوان
غطیط بغین معجمه مفتوحه و دو طاء مهمله اول مکسور در میان ذی مثناة تحتیه بکر بموحده مفتوحه و کاف
ساکن و راء فلما سري عنه قال اين السائل عن العمرة پس هرگاه کشف کرده شد از آنحضرت آنحال

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

بسم الله مر تخصیص بلفظ باستماع آمین بیان نقل صحیح حدیث
سابق نمود ... [illegible]
آمین دو تامین دیگر ... غفر له ما تقدم من
ذنبه آمرزیده میشود مر او را آنچه گذشته است از گناهان او

باب جهر المأموم بالتامين بلند کردن مقتدی

آواز را بامین حدثنا عبد الله بن مسلمة عن
مالك عن سمي مولى ابي بكر بن عبد الرحمن
عن ابي صالح السمان عن ابي هريرة ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال اذا قال الامام غير
المغضوب عليهم ولا الضالين
فقولوا آمين پس بگوئید شما آمین ... [illegible]
... امام ...
... فانه من وافق قوله قول الملائكة
غفر له ما تقدم من ذنبه ...
...
تابعه محمد بن عمرو عن ابي سلمة عن ابي هريرة
عن النبي صلى الله عليه وسلم ...
...

باب اذا ركع دون الصف

چون رکوع کند مقتدی پیش از رسیدن بصف ...
...
...
حدثنا
موسى بن اسمعيل قال حدثنا همام عن الاعلم وهو زياد عن الحسن عن ابي بكرة انه انتهى الى النبي
صلى الله عليه وسلم وهو راكع فركع قبل ان يصل الى الصف پس رکوع کرد
ابو بکره پیش از آنکه برسد تا بصف ...
... فذكر ذلك للنبي
صلى الله عليه وسلم فقال زادك الله حرصا ولا تعد ...
آنحضرت ... [illegible]

زمود كجاهست پرسند و از اعمال عمره احلع عنك الجبة واغسل اثر الخلوق وانق الصفرة فرمود كشش از بر خود جبه را وبشوى نشان طيب را از خود وبپرهيز كن برنگ زرد واصنع فى عمرتك كما تصنع فى حجك وبكن در عمره خود چنانچه ميكنى در حج خود يعنى اجتناب از انچه حرام كرده شده است در احرام حج واز اعمال غير از زر توب بر تن در مى جمار انچه در عمره مشروعست وآن چهار عمل است احرام وطواف وسعى وحلق ايست **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن هشام بن عروة عن ابيه انه قال قلت لعائشة زوج النبى صلى الله عليه وسلم وانا يومئذ حديث السن پس تحقيق گفت عروه گفتم مر عائشه را زوجه پيغمبر خدا وحال آنكه من خورد سال بودم درين ايام ارايت قول الله تعالى ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوف بهما خبر ده قول خدا را كه ميگويد تحقيق صفا ومروه از اعلام مناسك است پس كسيكه حج كند خانه كعبه را يا عمره كند پس گناهى نيست بروى اينكه طواف كند بآن هر دو فلا ارى على احد شيئا ان لا يطوف بهما پس نمى بينم وگمان ندارم بر هيچ كى چيزى اينكه طواف نكند يعنى مقتضاى لا جناح عليكم اينست فقالت عائشة كلا لو كانت كما تقول كانت فلا جناح عليه ان لا يطوف بهما پس گفت عائشه اينچنين نيست اگر بودى مقصود آيت چنانچه ميگوئى تو آيت بودى اينچنين كه نيست گناه بروى اينكه طواف نكند انما انزلت هذه الآية فى الانصار كانوا يهلون لمناة وكانت مناة حذو قديد نازل نشده است اين آيت مگر در انصار بودند كه لبيك ميگفتند يعنى مشركان بودند مناة را كه بتى بود مقابل قديد كه موضعيست ميان مكه ومدينه وكانوا يتحرجون ان يطوفوا بين الصفا والمروة وبودند انصار كه تنگى ميكشيدند اينكه طواف كنند ميان صفا ومروه از جهت تشبه كفار فلما جاء الاسلام سألوا رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ذلك پس وقتيكه آمد ايام اسلام پرسيدند رسول خدا را ازينجا فانزل الله تعالى ان الصفا والمروة الآية پس فرود فرستاد خداى كه بر تر است اين آيت را زاد سفيان وابو معاوية زياده كرده است سفيان بن عيينه يا سفيان ثورى وابو معاويه محمد بن خازم عن هشام ما اتم الله حج امرئ ولا عمرته لم يطف بين الصفا والمروة تمام نكرده است خدا حج مردى ونه عمره او كه طواف نكرده ميان صفا ومروه **باب** متى يحل المعتمر وبيان آنكه كى بر آيد صاحب عمره از احرام وقال عطاء عن جابر امر النبى صلى الله عليه وسلم اصحابه ان يجعلوها عمرة وگفت عطا از جابر فرمود پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروى اصحاب را كه بگردانند حج را عمره ويطوفوا ثم يقصروا ويحلوا وطواف كنند پستر قصر كنند وبر آيند از احرام اين طواف شامل است سعى بين الصفا والمروة را چنانكه در اكثر جاها اكتفا بطواف واقع شده است ونيز اين جزو حديثى است كه گذشت در باب عمرة التنعيم ودر آنجا سعى را نيز گفته ودرين ترجمه رد است بر كسيكه از ابن عباس آورده كه عمره بمجرد طواف بيت الله تمام ميشود واين قول مخالف قول ائمه مجتهدين است بر قول كسيكه گفته كه بمجرد در آمدن بحرم از عمره مى بر آيد **حدثنا** اسحاق بن ابراهيم عن جرير عن اسمعيل عن عبد الله بن ابى اوفى قال اعتمر رسول الله صلى الله عليه وسلم واعتمرنا معه عمره كرد رسول خدا عمره قضا وعمره كرديم با وى عمره فلما دخل مكة طاف وطفنا معه ووقتيكه در آمد مكه را طواف كعبه كرد وطواف كرديم با وى واتى الصفا والمروة واتيناهما معه وآمد آنحضرت صفا ومروه را وسعى كرد ميان آنها وآمديم با وى وسعى كرديم ميان آنها وكنا نستره من اهل مكة ان يرميه احد وبوديم ما كه مى پوشيديم آنحضرت را از مشركان اهل مكه تا نرسانكه

است وثابت در جميع روايات لا تفعد بفتح تا وضم عين است فرمود چنانكه معلوم شد وبقولى بضم تا وكسر عين از اعاده نيز روايت است يعنى اعادت مكن نماز را و در ترجمه مشكوة گفته كه بعضى روايت بسكون عين وضم دال نيز ضبط كرده اند از عد وسعى دويدن يعنى چنين مكن كه بدويدن برسيد واول صحيح تر است از روايت ودر روايت

باب اتمام التكبير فى الركوع استحباب تمام كردن تكبير در ركوع مراد از تمام كردن تكبير است بحركتيكه واقع شود مر الله اكبر در ركوع يا تمام كردن نماز است بتكبير در ركوع يا تمام كردن عدد تكبير است بگفتن اين تكبير يا تعيين حروف آن بى آنكه نقصانى كنند در آن كما قالوا وتخصيص ركوع وسجود بذكر اين تمام بنا بر وقوع اختلاف است در آن چنانكه مرويست كه عمر بن عبد العزيز ومحمد بن سيرين وقاسم وسالم بن عبد الله وسعيد بن جبير وقتاده تمام نميكردند تكبير را ودر روايتى تكبير نميگفتند در نماز وقت خفض وروايت كرده ميشود اين را از عمر بن خطاب وابن عباس وعبد الرحمن بن ابزى رضى الله عنهم وعينى گفته مشهور از ايشان تكبير در رفع وخفض هر دو هست واين روايات محمول است بر ترك جهر ... **حدثنا** اسحق الواسطى قال اخبرنا خالد الطحان عن الجريرى بضم جيم سعيد بن اياس عن ابى العلاء يزيد بن عبد الله بن شخير بكسر شين منقوطه وتشديد خاء مكسوره وسكون تحتيه عامرى سنه عن مطرف بضم ميم وفتح طا اسم فاعل از تطريف برادر ابى العلاء مذكور عن عمران بن حصين قال صلى مع على بالبصرة فقال نماز گزارد عمران بن حصين با على مرتضى بصره پس گفت عمران ذكرنا هذا الرجل صلوة كنا نصليها مع رسول الله ياد داد ما را اين مرد يعنى على ابن ابى طالب صفت نمازى كه ميگزارديم آنرا با پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم فذكر انه كان يكبر كلما رفع وكلما وضع پس ذكر كرد عمران كه آنحضرت تكبير ميگفت هرگاه سر بر داشتى وهرگاه كه فرو مى نهادى وچون تكبير ذكر عظيم وعلامت انتقال است از وضعى بوضعى بايد كه شروع كند تا ادا آن انتقال باشد وتمامش نزد تمام انتقال كه ركوع وسجود از انجملة است ومعلوم از حديث هنگام سر برداشتن از ركوع كه در آن سمع الله لمن حمده واقع شده مستثنى است باجماع ودر قول عمران ذكرنا هذا الرجل اشارتست بآنكه تكبير نماز گويا فراموش شده بود ومرويست اول كسى كه ترك كرد آنرا عثمان بن عفان بود رضى الله عنه يعنى نميكرد ودر روايتى معاويه ودر روايتى زياد وحمل كرده اند آنرا بر ترك جهر واختلاف كرده اند در سنت ووجوب اين تكبيرات كه كى

بدگوید آنرا دیرا وراحدی فقال له صاحب لی اکان دخل الکعبة قال لا میگوید اسمعیل بن خالد که راویست از ابن ابی اوفی گفت مرا بن ابی اوفی رایاری که مرا بود آیا درآمد داست آنحضرت دربن عمره کعبه را گفت ابن ابی اوفی نه درآمد داست قال فحدثنا ما قال لخدیجة گفت همان صاحب پس حدیث کن از اچیز را که گفته است برای خدیجه بنت خویلد زوجه مطهره آنحضرت قال بشروا خدیجة ببیت فی الجنة من قصب لا صخب فیه ولا نصب فرمود بشارت دهید خدیجه را بخانه از مروارید برنشست بکه در وی نه آواز حیل است ونه هیچ رنجی و آزاری مانند خانه های دنیا که بی غوغای اهل خانه ودر رنج تعمیر وجز آن نمی باشد قصب بفتح قاف وصاد مهمله آخر موحده است در تفسیر این لفظ طبرانی در اوسط گفته قصب لؤلؤ است نیز گفته لؤلؤ مجوف میان خالی وهم در اوسط از حدیث فاطمه زهرا رضی الله عنها آورده که گفت پرسیدم از آنحضرت کجا است مادر من خدیجه فرمود در خانه از قصب است گفت همین قصب ونیاز مروارید قصبی که سبز و یاقوت آنرا منظوم ساخته اند صخب بفتح صاد مهمله وخا معجمه وموحده ونصب بنون وصاد مهمله هر دو مفتوح و با موحده اول بمعنی آواز است وثانی بمعنی رنج **حدثنا** الحمیدی

قال حدثنا سفیان عن عمرو بن دینار قال سألنا ابن عمر رضی الله عنه عن رجل طاف فی عمرته ولم یطف بین الصفا والمروة ایأتی امرأته گفت عمرو بن دینار پرسیدیم ابن عمر را از مردی که طواف کرد کعبه را در عمره خود وسعی نکرد میان صفا و مروه آیا نزدیکی کند زن خود را فقال قدم النبی صلی الله علیه وسلم فطاف بالبیت سبعا وصلی خلف المقام رکعتین پس گفت ابن عمر قدوم آورد آنحضرت مکه را پس طواف کرد گرداگرد کعبه هفت شوط ونماز کرد پس مقام ابراهیم دو رکعت وطاف بین الصفا والمروة سبعا وقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة وطواف کرد میان صفا و مروه هفت بار وبتحقیق که هست شما را در افعال آنحضرت اتباعی پسندیده قال وسألنا جابر بن عبد الله فقال لا یقربنها حتی یطوف بین الصفا والمروة گفت عمرو بن دینار و پرسیدیم جابر بن عبد الله را پس گفت هرگز نزدیکی نکند زن را تا آنکه طواف کند میان صفا و مروه **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن قیس بن مسلم عن طارق بن شهاب عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه قال قدمت علی النبی صلی الله علیه وسلم بالبطحاء نقل از ابو موسی اشعری است گفت آمدم نزد پیغمبر خدا ببطحا مکه وهو منیخ فقال احججت قلت نعم ودر حال آنکه آنحضرت نشانده بود شتر را یعنی نزول کرده بود پس فرمود آیا احرام حج بسته ونیت حج کرده گفتم آری قال بما اهللت قلت لبیک باهلال کاهلال النبی صلی الله علیه وسلم فرمود بکدام نیت احرام کرده گفتم باحرامی مانند احرام پیغمبر خدا قال احسنت طف بالبیت وبالصفا والمروة ثم احل فرمود نیکو کرده طواف کن به بیت الله وبصفا و مروه پس بیرون آی از احرام فطفت بالبیت وبالصفا والمروة پس طواف کردم به بیت الله وبصفا و مروه ثم اتیت امرأة من قیس ففلت رأسی پس آمدم زنی را که از قبیله قیس بود پس جست سر مرا وبیرون آورد شپش ثم اهللت بالحج فکنت افتی به حتی کان فی خلافة عمر رضی الله عنه پس احرام حج بستم وبودم من که فتوی میدادم باین مذکور تا آنکه بود در خلافت امیر المؤمنین عمر فقال ان اخذنا بکتاب الله فانه یأمرنا بالتمام پس گفت عمر اگر ما تمسک کنیم بکتاب الله پس بتحقیق کتاب الله میفرماید بتمام کردن حج وبیرون نیامدن از احرام آن چنانچه واقع شده واتموا الحج وان اخذنا بقول النبی صلی الله علیه وسلم فانه لم یحل حتی یبلغ الهدی محله واگر تمسک کنیم بقول وفعل آنحضرت پس بتحقیق از احرام برنیامد آنحضرت تا آنکه برسید هدی جای خود را که منی است شرح این حدیث در باب ذبح قبل الرمی گذشته است **حدثنا** احمد بن صالح قال اخبرنا ابن وهب قال حدثنا عمرو عن ابی الاسود ان عبد الله مولی اسماء بنت ابی بکر حدثه انه کان یسمع اسماء تقول کلما مرت

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

کردی سر را چنانکه بعد تت رفتن برکوع وسجود وهر گاه که برداشتی وبلند شدی چنانکه بعد از سجده تیمع نهوض از قعده اولی واذا انصرف قال وچون برگشتی از نماز گفتی لا اری الا شبهکم صلوة برسول الله الا وبنید که من شبیه ترین شما ام از جهت نماز به پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم **باب** اتمام التکبیر فی السجود تمام کردن تکبیر در سجده وکلام در آن مانند سابق است **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید عن غیلان بن جریر بفتح جیم وکسر راء مهمله عن مطرف بن عبد الله قال صلیت خلف علی ابن ابی طالب انا وعمران بن حصین گفت مطرف نماز گزاردم عقب علی مرتضی من وعمران فکان اذا سجد کبر بود علی چون سجده کردی تکبیر گفتی واذا رفع رأسه کبر وچون برداشتی سر از سجده تکبیر گفتی واذا نهض من الرکعتین کبر وچون برخاستی بعد از دو رکعت برای رکعت ثالثه تکبیر گفتی ... فلما قضی الصلوة اخذ بیدی عمران بن حصین فقال پس چون تمام کرد علی نماز را گرفت عمران دست مرا گفت قد ذکرنی هذا صلوة محمد بتحقیق یاد داد مرا این مرد نماز پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم او قال لقد صلی بنا صلوة محمد یا گفت بتحقیق نماز گزارد بما نماز محمد صلی الله علیه واله وسلم شک راویست **حدثنا** عمرو بن عون بفتح مهمله ونون در آخر قال حدثنا هشیم بضم ها وفتح مهمله عن ابی بشر بکسر موحده عن عکرمة مولی ابن عباس قال رأیت رجلا عند المقام گفت عکرمه دیدم مردیرا نزد مقام ابراهیم مراد ابو هریره است چنانکه در روایت طبرانی مصرح آمده یکبر فی کل خفض ورفع که تکبیر میگفت در هر خفض ورفع در نماز ظهر چنانکه در مستخرج ابی نعیم است واذا قام واذا وضع وچون برخاستی وچون نهادی ... سر را برکوع وسجود تا کید است عموم خفض ورفع را فاخبرت ابن عباس فقال پس خبر کردم ابن عباس را از صورت پس گفت او لیس تلک صلوة النبی آیا نیست این نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم لا ام لک نیست مر ترا مادر این کلمه ایست که میگویند

مرویست از ابی الاسود که تحقیق مولای اسماء دختر ابی بکر صدیق حدیث کرد او را که وی بود که می شنید اسماء را که میگفت هر بار که گذشتی بحجون بفتح مهمله و خفت جیم و بنون کوهی است بمکه که مقبره اهل مکه آنجا است و آنرا معلا گویند صلی الله علی محمد لقد نزلنا معه ههنا ونحن یومئذ خفاف میگفت رحمت کناد خدا بر محمد تحقیق منزل میکردیم با وی اینجا و ما یان درین روز سبکبار بودیم قلیل ظهرنا اندک بودی مراکب ما قلیلة ازوادنا اندک بودی توشهای ما فاعتمرت انا واختی عائشة والزبیر وفلان وفلان پس عمره کردم من و خواهر من عائشه و زبیر بن عوام و فلان و فلان فلما مسحنا البیت احللنا ثم اهللنا من العشی بالحج وهرگاه مسح کردیم بیت را یعنی طواف کردیم از احرام برآمدیم یعنی بعد از سعی بصفا و مروه حذف کرده این را از جهت اختصار و احرام می بستیم آخر روز برای حج اسماء این واقعه حجة الوداع ذکر کرده و عائشه طواف درین حج نکرده است فتدبر **باب** ما یقول اذا رجع من الحج والعمرة او الغزو چه چیز بگوید صاحب حج وقتیکه رجوع میکند از حج و عمره یا از غزای کفار **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا قفل من غزو او حج او عمرة یکبر علی کل شرف من الارض ثلث تکبیرات بود آنحضرت وقتیکه رجوع کردی از غزوه یا حج یا عمره تکبیر میگفت بر هر بلندی زمین سه تکبیر قفل بتقدیم قاف بر فا بمعنی رجع قافله را که قافله میگویند از برای تفاول تا بسلامت رجوع کنند ثم یقول لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شئ قدیر پستر میگفت این کلمات توحید را نیست سزاوار عبادت مگر او سبحانه که تنها است نیست انباز او را مراو راست ملک و مراو راست جمیع ستایشها و او بر هر چیز توانا است آئبون تائبون بازگشت کنندگانیم بسوی خدا و توبه کننده ایم از نا فرمود حق تعالی عابدون ساجدون لربنا حامدون عبادت کننده ایم خدا را سجده کننده ایم مر پروردگار خود را حمد گوینده ایم مراو را مقصود از گفتن این کلمات محض اخبار نیست بلکه تحقیق بالتزام معنی آنست صدق الله وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده راست کرد خدا وعده خود را که در اظهار و قوت اسلام کرده است و یاری داد بنده خود را که آنحضرت است و گریزاند گروه های کافران را تنها دی تعالی بی آنکه مردم دران شرکت داشته باشند گفته اند که گفتن این کلمات ماثور است در هر سفر طاعت و مباح **باب** استقبال الحاج القادمین در مشروعیت استقبال حاجیانی را که قدوم آرنده اند بمکه والثلاثة علی الدابة و در بیان سه کس را بر داشتن بر پشت دابه در استقبال کردن حاجیانی که از مکه قدوم آرند نیز احادیث صحیحه وارد شده اند چنانکه مسلم نیز روایت کرده و در ترجمه این باب بحین معنی که اشارت بآن کردیم بایدگفت تا حدیث مذکور موافق آن افتد **حدثنا** معلی بن اسد قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا خالد عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما قال لما قدم النبی صلی الله علیه وسلم مکة استقبله اغیلمة بنی عبد المطلب گفت ابن عباس وقتیکه قدوم آورد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بمکه را استقبال کرد آنحضرت را خوردسالان اولاد عبد المطلب اغیلمه جمع غلام است و اغیلمة تصغیر غلمة است فحمل واحدا بین یدیه واخر خلفه پس بر داشت آنحضرت یکی را پیش خود و دیگری را پس خود و این هر دو قثم ابن عباس و عبد الله بن جعفر بودند **باب** القدوم بالغداة در بیان استحباب قدوم آوردن مسافر بمنزل خود در روز **حدثنا** احمد بن الحجاج قال حدثنا انس بن عیاض عن عبید الله عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا خرج الی مکة یصلی فی مسجد الشجرة تحقیق پیغمبر خدا بود وقتیکه برآمدی بسفر میگذارد نماز صبح در مسجد شجره که بذی الحلیفه است واذا رجع صلی

علیه وآله وسلم وقال موسی حدثنا ابان بفتح همزه و تخفیف موحده قال حدثنا قتادة قال حدثنا عکرمة ابان را صرف کویند و گفت موسی بن اسمعیل که حدیث کرد ما را ابان که گفت حدیث کرد ما را قتادة و گفت حدیث کرد ما را عکرمه یعنی موسی بالا قتادة و بواسطه ابان بن یزید بخوی کرد و درین طریق تصریح است بوقوع تحدیث از قتاده و عکرمه **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی ابو بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام مخزومی یکی از فقهای سبعه است بر این سبعه بود و چهار انه سمع ابا هریرة یقول کان رسول الله تحقیق ابو بکر بن عبد الرحمن شنید ابا هریره را میگفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اذا قام الی الصلوة یکبر حین یقوم چون بر میخاست بسوی نماز تکبیر میگفت وقتیکه می ایستاد راست بیشتر ثم یکبر حین یرکع باز تکبیر میگفت وقتیکه رکوع میکرد ثم یقول سمع الله لمن حمده پستر میگفت این کلمه حین یرفع صلبه من الرکعة وقتیکه بر میداشت استخوان پشت را از رکوع ثم یقول وهو قائم پستر میگفت بحالیکه استاده بودی ربنا لک الحمد و این دلالت میکند بر جمع امام میان تسمیع و تحمید و کسانی که قائلند بعدم جمع حمل کنند این را بر حالت انفراد آنحضرت بجهة احادیث دیگر که دلالت دارند بر قسمت وظیفه امام و مقتدی که چون گوید امام سمع الله لمن حمده بگوئید ربنا لک الحمد قال عبد الله بن صالح حنفی کاتب لیث سند دو بیست و لیست و شصت عن اللیث گفت عبد الله در روایت کم مذکور از لیث ولک الحمد بزیادة واو ثم یکبر حین یهوی پستر تکبیر میگفت وقتیکه میافتاد بسجده ثم یکبر حین یرفع راسه پستر تکبیر میگفت وقتیکه بر میداشت سر خود را از سجود ثم یکبر حین یسجد پستر تکبیر میگفت وقتیکه بسجده دوم میرفت ثم یکبر حین یرفع راسه پستر تکبیر میگفت وقتیکه بر میداشت سر خود را ازان ثم یفعل ذلک فی الصلوة کلها پستر میکرد این مذکور را در همه نماز حتی یقضیها تا آنکه تمام میکرد نماز را ویکبر حین یقوم من الثنتین بعد الجلوس تکبیر میگفت وقتیکه می ایستاد از دو رکعت نخستین بعد از نشستن برای تشهد **باب** وضع الاکف علی الرکب فی الرکوع نهادن کفهای دست بر زانوها در وقت رکوع الکف بفتح همزه و ضم کاف و تشدید فا جمع کف و رکب بضم را و فتح کاف جمع رکبه وقال ابو حمید فی اصحابه گفت ابو حمید ساعدی در جمعی از صحابه چنانچه در باب سنة الجلوس فی التشهد بیاید امکن النبی جای داد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یدیه من رکبتیه دو دست خود را از دو زانوی خود ممکن و استوار **حدثنا** ابو الولید هشام طیالسی قال حدثنا شعبة عن ابی یعفور بفتح تحتیه و سکون مهمله و ضم فا و سکون واو و در آخر را و وقدان بفتح واو

بذي الحليفة ببطن الوادي وبات حتى يصبح و وقتیکه بازگشتی از سفر گذاردی نماز بذی الحليفه در بیابان وادی و خواب کردی آنجا تا آنکه صبح کردی **باب** الدخول بالعشي در بیان در آمدن بشب عشیه از وقت مغرب است تا تیره شدن شب و نزد بعضے از وقت زوال است **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا همام عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم لا يطرق اهله گفت انس بود پیغمبر خدا که بشب نمی در آمد بخانه خود و كان لا يدخل الا غدوة او عشية و بود که نمی در آمد مگر روز روشن یا اول شب **باب** لا يطرق اهله اذا بلغ المدينة شب نه در آید خانه خود را وقتیکه برسد شهر اکسی که دراز شده است سفر او و نرسیده است خبر قدوم او تا محققین گفته اند **حدثنا** مسلم بن ابراهيم قال حدثنا شعبة عن محارب عن جابر رضي الله عنه قال نهى النبي صلى الله عليه وسلم ان يطرق اهله ليلا گفت جابر منع کرده است پیغمبر خدا اینکه شب در آید کسے اهل خانه را در بعضی روایات ان يطرق اهله ليلا واقع شده **باب** من اسرع ناقته اذا بلغ المدينة کسیکه شتاب کند ناقه را وقتیکه برسد مدینه را اسرع متعدی بیا و غیر آن آمده است کذا في المحكم **حدثنا** سعيد بن ابي مريم قال اخبرنا محمد بن جعفر قال اخبرنا حميد انه سمع انسا يقول كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا قدم من سفر فابصر درجات المدينة اوضع ناقته وقتیکه قدوم آوردی آنحضرت از سفر و دیدی بلندیهای مدینه سطهره تیز راندی ناقه خود را اوضع ماخوذ برداشت آنرا براه تیزی وان كانت دابة حركها و اگر بودی مرکبی غیر شتر تحریک میکرد آنرا **حدثنا** قتيبة قال حدثنا اسمعيل عن حميد عن انس رضي الله عنه قال جدرات المدينة انس بروایت قتیبه گفته است درجات جدرات یعنی دیوارهای مدینه است تابعه الحارث ابن عمير عن حميد حركها من حبها زیاده کرده است حارث از حمید من حبها یعنی تحریک میکرد دابه را از دوستی مدینه که موجب ادای حقوق و مشرف ساختن مشتاقان بود و از نجاست که حب الوطن من الايمان آمده و تواند که نسبت با این دوستی از ایمان بمحض متابعت سنت آنحضرت نیز باشد **باب** قال الله تعالى واتوا البيوت من ابوابها و بیائید خانه ها را از درهای آنها **حدثنا** ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن ابي اسحاق قال سمعت البراء يقول نزلت هذه الآية فينا میگفت این آیه نازل شده در حق ما كانت الانصار اذا حجوا فجاؤا لم يدخلوا من قبل ابواب بيوتهم ولكن من ظهورها بودند انصار وقتیکه حج کردندی پس آمدندی نمی در آمدند پیش درهای خانه خود لیکن در آمدندی از جانب پشت خانها فجاء رجل من الانصار فدخل من قبل بابه فكانه عير بذلك پس آمد مردی از انصار از حج پس در آمد از طرف در خود پس چنانستی که او سرزنش کرده شد باین در آمدن فنزلت ليس البر بان تاتوا البيوت من ظهورها پس نازل شد این آیت نیست نکوئی اینکه بیائید خانه ها را از پشت آن ولكن البر من اتقى لیکن نکی در کسی است که پرهیز کند از حرام و شهوات و نافرموده حق واتوا البيوت من ابوابها و بیائید خانه ها را از درهای آن **باب** السفر قطعة من العذاب در بیان آنکه سفر پاره ای از عذاب است **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا مالك عن سمي عن ابي صالح عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال السفر قطعة من العذاب يمنع احدكم طعامه وشرابه ونومه فرمود سفر پاره از عذاب است یعنی عین عذاب است منع میکند یکے از شما را طعام و آب او و خواب او که بوقت خود او را نرسد و بلذت نمیخورد و خوابی براحت نمیکند و فراق دوستان که سخت ترین الم ها است اگر در سفر مراجعت بوطن نسبت بهر کس نیست ولیکن آنچه مذکور شد در همه سفرها است و لهذا آنحضرت فرمان فرقت و این حدیث تعارضی ندارد با حدیث تسافروا تصحوا و بروایت ابن عباس و ابن عمر مرفوعا سافروا تغنموا

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب الاذان

شکر کرده تسلیم یا ای آن اینکه نهم دست ها بر زانو **باب** اذا لم يتم الركوع ذکر سودتی که تمام نکند رکوع را ... تعدیل ارکان و استوای ظهر و اعتدال ... لهذا تعقیب کرد این باب را باین تراجم **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن سليمان الاعمش قال سمعت زيد بن وهب قال راى حذيفة رجلا لا يتم الركوع والسجود فقال ما صليت گفت ابن وهب دید حذیفه کار گذار ... مردی را که تمام نمیکند رکوع را و نه سجود را پس گفت حذیفه او را نماز نکرده تو یعنی این نمازی کرده معروف شرعی ... نقصان نیست ولو مت مت على غير الفطرة التي فطر الله محمدا صلى الله عليه وسلم عليها و اگر بمیری تو بر حال سستی و ... کاهلی نماز بمیری بر غیر سنت و دین اسلام که پیدا کرده است خدا تعالی محمد را بر آن ... واجب است بر ترک ... رکوع و سجود و دلیل است بر تاکید طمانیت ... استدلال کرده ابو یوسف و شافعی و احمد بر آنکه طمانیت در رکوع و سجود فرض است و نزد امام ابو حنیفه و محمد فرض نیست زیرا که رکوع و سجود که مامور بها است در قرآن ... سنت پس کنیت ... و چون طمانینت فرض نباشد پس سنت است ... واجب است ... و طمانیت ... سنت است باتفاق **باب** استواء الظهر في الركوع استحباب همواری پشت مصلی وقت رکوع یعنی آنکه مایل نباشد سر او بجانب فوق یا بجانب تحت وقال ابو حميد في اصحابه ركع النبي و گفت ابو حمید در حضور اصحاب رکوع کرد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ... پشت خود را ... سر ... و صائع ... سر او ... روایتی ... و لا يقنع ... پس ...

ودر روایتی ترمذی زیرا که حصول این امور موجب رفع عذاب نیست و دار وی تیغ الهی است و با وجود آن موجب محنت است فاذا قضی نهمته فلیعجل الی اهله پس وقتیکه تمام کند رغبت و شهوت و حاجت خود را پس کو شتاب بود بسوی اهل و عیال خود که موجب مسرت و نیل مراد ماست و بر آمدن از الم اضطرار است و هم موجب اجر عظیم نهمت بفتح نون نست بمعنی بلوغ همت در کاری مراد اینجا حاجتی است که قصد آن کرده **باب** المسافر اذا جد به السیر تعجل الی اهله مسافر وقتی که در کوشش در آرد او را راه رفتن و اهتمام کند بآن و شتاب کند بسوی اهل خود حکم کند در بعضی روایات تعجل بغیر واو است جواب اذا بهمان ماده اشتراند و این اوفق است بحدیث مذکور **حدثنا** سعید بن ابی مریم قال اخبرنا محمد بن جعفر قال اخبرنی زید بن اسلم عن ابیه قال کنت مع عبد الله بن عمر بطریق مکة گفت اسلم بودم من با عبد الله بن عمر براه مکه فبلغه عن صفیة بنت ابی عبید شدة وجع فاسرع السیر پس سید ابن عمر را از صفیه بنت ابی عبید که زوجه او بود سختی بیماری و درد پس شتاب کرد در رفتن راه حتی کان بعد غروب الشفق نزل فصلی المغرب والعتمة وجمع بینهما تا آنکه وقتیکه بود بعد غروب شفق فرود آمد پس گزارد نماز مغرب را و عشا را بحالی که جمع کرد میان این دو نماز ثم قال انی رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جد به السیر اخر المغرب وجمع بینهما پس گفت ابن عمر تحقیق من دیدم رسول خدا را رحمت کناد خدا بر وی وقتیکه کوشش در آوردی او را رفتن راه تاخیر کردی تا وقت عشا مغرب را و جمع کردی میان این دو نماز معنی جمع آنست که حنفیه گفته اند و بکرر گذشته فتذکر لیکن در حدیث مسلم حتی کان بعد غروب الشفق بظاهر محل معنی میکند بسم الله الرحمن الرحیم **ابواب المحصر** در ایراد ابواب محصر احصار بمعنی حبس و منع است میگویند احصره المرض او السلطان اذا منعه من مقصده یعنی حصر کرد او را بیماری یا سلطان و میگویند این را وقتیکه باز دارد او را از مقصد و مطلب او و معلوم شد که مخصوص بمنع عدو نیست نزدیک مالک و شافعی مخصوص است بمنع عدو **باب** المحصر وجزاء الصید در بیان احکام کسیکه ممنوع است از حج کردن یا وقوف بعرفه یا طواف کردن و جزای صیدی که محرم میکند و قوله تعالی فان احصرتم فما استیسر من الهدی الآیة و بیان مراد فرموده خدا که درین آیت است اگر ممنوع شدید شما از رفتن به بیت الله پس بر شماست آنچه میسر شود از ذبح کردن هدی شتر و جز آن همانجا که ممنوع شدید وقال عطاء الاحصار من کل شیء یحبسه و گفت عطا که احصار از هر چیزی است که باز دارد یعنی مخصوص بمنع عدو نیست **باب** اذا احصر المعتمر حصور لا یاتی النساء وقتیکه منع کرده شود صاحب عمره منع کردنی که قربان نکند زن را در نسخه صحیح بر قول حصور لا یاتی النساء علامت نسخ کرده خط زده شده است **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر رضی الله عنهما حین خرج الی مکة معتمرا فی الفتنة روایتست از نافع که تحقیق عبد الله بن عمر هنگامیکه برآمد بسوی مکه در حالیکه عمره قصد کرده بود در ایام فتنه حجاج که بر ابن زبیر رفته قال ان صددت عن البیت صنعنا کما صنعنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت اگر باز داشته شدم من از طواف بیت الله میکنیم چنانچه کردیم با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی فاهل بعمرة من اجل ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اهل بعمرة عام الحدیبیة پس احرام بست بعمره و از جهت آنکه رسول خدا احرام بسته بود بعمره در سال حدیبیه **حدثنا** عبد الله بن محمد بن اسماء قال حدثنا جویریة عن نافع ان عبید الله بن عبد الله وسالم بن عبد الله اخبراه روایتست از نافع که عبید الله و سالم پسران ابن عمر خبر دادند او را انهما کلما عبد الله بن عمر رضی الله عنهما لیالی نزل الجیش بابن الزبیر که تحقیق هر دو برادر سخن کردند ابن عمر را

الجزء الثالث تیسیر الاسلام | کتاب الاذان

و برابر بودی نشستن میان دو سجده و استادن آنچه که بعد رکوع غیر قیام قرات و غیر قعود تشهد نزدیک برابر قیام قرات و قعود و تشهد خود دراز او ضایع دیگر در نماز دراز کرده میشد ولیکن باقی اعمال نزدیک یکدیگر در مقدار می بود و این مشعر است تفاوت سهل را تفاوت بعد گر جاز نیست اتمام رکوع و اعتدال و طمانینت مفهوم گردد دیگر تحقیق حقیقت هر یک احتیاج به بیان نسبت مقداری نداشت و انکه در بعضی روایات آمده که قیام و قعود نیز با رکوع و سجود و قومه و جلسه برابر بودی محمول است که چون قیام دراز میکرد باقی اعمال نیز دراز میکرد چنانچه مشهود است در ان ولایت است بحال آنکه چون در قیام تخفیف می نمود در اعمال دیگر نیز تخفیف میکرد تا کمال مراد کان نماز متناسب و متشابه و اقع میشد نه آنکه قیام با رکوع مثلا در مقدار برابر بودی **باب** امر النبی صلی الله علیه وآله وسلم الذی لا یتم رکوعه بالاعادة فرمودن آنحضرت کسی را که تمام نمیکند رکوع را باعاده نماز تخصیص رکوع بذکر از قبیل تمثیل است **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن عبید الله بن عمر العمری قال حدثنا سعید المقبری عن ابیه کیسان لیثی عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم دخل المسجد فدخل رجل فصلی تحقیق آنحضرت در آمد مسجد را و در آمد مردی پس نماز گزارد ظاهر آنکه در مسجد بود و ثم جاء فسلم علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم پس آمد و سلام کرد بر آنحضرت فرد علیه النبی پس جواب سلام داد بر وی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فقال پس از آن فرمود او را ارجع فصل فانک لم تصل باز رو پس نماز کن که نماز کرده نشدی بر وجه کمال و معروف شرع فصلی ثم جاء فسلم علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم پس نماز گزارد پس آمد و سلام کرد بر آنحضرت فقال پس فرمود ارجع فصل فانک لم تصل کرات را ثلثا یعنی سه بار مراجعت فقال والذی بعثک بالحق ما احسن غیره پس گفت آنمرد قسم آنکسی که فرستاده است ترا بتحقیق و راستی نیک نمیدانم بیشتر ازین چیزی که کردم فعلمنی پس بیاموز مرا فقال اذا قمت الی الصلوة فکبر پس فرمود چون بایستی بسوی نماز پس تکبیر گو ثم اقرأ ما تیسر معک من القرآن پس بخوان آنچه میسر باشد ترا از قرآن ثم ارکع حتی تطمئن راکعا پس رکوع کن تا آنکه قرار دارد آرام گیری در حال رکوع ثم ارفع حتی تعتدل قائما

شبهائی که نزول کرده بود لشکر حجاج بجنگ ابن زبیر بمکه فقال لا یضرک ان لا تحج العام پس گفتند ضرر نمیکند ترا اینکه
حج نکنی امسال انا نخاف ان یحال بینک وبین البیت فمی ترسیم اینکه حائل شوند میان تو و میان بیت الله یعنی نگذارند
ترا که بمکه در آئی فقال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فحال کفار قریش دون البیت پس گفت برآمدیم ما با
رسول خدا پس در میان آمدند کافران قریش نزدیک بیت فنحر النبی صلی الله علیه وسلم هدیه وحلق راسه پس نحر کرد
پیغمبر خدا هدی خود را و تراشید سر خود را واشهدکم انی قد اوجبت عمرة ان شاء الله تعالی انطلق و گواه میگیرم شما را که تحقیق
من واجب کردم بر خود عمره را اگر خدا خواسته است پس میروم فان خلی بینی وبین البیت طفت پس اگر خالی کرده شد میان من و میان
کعبه و راه داده شد طواف میکنم وان حیل بینی وبینه فعلت کما فعل النبی صلی الله علیه وسلم وانا معه و اگر در میان آمد میان
من و میان بیت الله میکنم چنانچه کرده است پیغمبر خدا در حالیکه همراه وی بودم و میدانم که چه کرده بود فاهل بالعمرة من ذی الحلیفة
ثم سار ساعة ثم قال انما شانهما واحد پس احرام بست بعمره از منزل ذی الحلیفه پستر راه رفت ساعتی پستر گفت
جز این نیست که حال افعال حج و عمره یکی است اشهدکم انی قد اوجبت حجة مع عمرتی گواه میگیرم شما را که تحقیق واجب کردم
بر خود حج را با عمره فلم یحل منهما حتی حل یوم النحر واهدی پس نه برآمد از احرام حج و عمره تا آنکه رسید روز نحر و هدی فرستاد
وکان یقول لا یحل حتی یطوف طوافا واحدا یوم دخل مکة و بود ابن عمر که میگفت از احرام بر نیاید تا آنکه طواف میکند
یک طواف روزی که در آمد مکه را حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا جویریة عن نافع ان بعض بنی عبد الله قال له
لو اقمت بهذا بعضی فرزندان عبد الله بن عمر گفتند ابن عمر را اگر اقامت کنی درینجا این سال بهتر باشد حدثنا محمد
قال حدثنا یحیی بن صالح قال حدثنا معاویة بن سلام قال حدثنا یحیی بن ابی کثیر عن عکرمة قال قال ابن عباس رضی الله عنهما
قد احصر رسول الله صلی الله علیه وسلم فحلق راسه وجامع نساءه ونحر هدیه حتی اعتمر عاما قابلا گفت ابن عباس
تحقیق بازداشته شد رسول خدا از عمره در سال حدیبیه پس حلق کرد سر خود را و جماع کرد زنان خود را و ذبح کرد هدی را
تا آنکه عمره کرد سال آینده را **باب** الاحصار فی الحج در حکم بازداشتن از حج **حدثنا** احمد بن محمد قال اخبرنا
عبد الله قال حدثنا یونس عن الزهری قال اخبرنی سالم قال کان ابن عمر رضی الله عنهما یقول الیس حسبکم سنة رسول
الله صلی الله علیه وسلم گفت بود ابن عمر میگفت آیا نیست بسنده شما را طریقه رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی
پوشیده نماند که حبس آنحضرت از عمره واقع شده است نه حج ولیکن هرگاه شان حج و عمره یکیست گفت سنت رسول
و با اینهمه سنت آنچنین نیست که طواف و سعی کرده باشند پس مقصود آنست از هر چه بازداشته شود آنرا اگر کند در حج
از سنت آنحضرت که در حبس عمره کردند از ذبح و حلق معلوم شد وان حبس احدکم عن الحج اگر باز داشته شود یکی از
شما از حج طاف بالبیت وبالصفا والمروة طواف کند بیت الله و صفا و مروه یعنی اگر تواند بجا آورد ثم
حل من کل شیء حتی یحج عاما قابلا پس بر آید از هر چه حرام کرده بود بر خود تا حج کند سال آینده فیهدی او یصوم ان لم یجد
هدیا پس ذبح کند شاتی یا روزه دارد اگر نیابد هدی را وعن عبد الله قال اخبرنا معمر عن الزهری قال حدثنی سالم
عن ابن عمر رضی الله عنهما نحوه میخواهد که عبد الله مذکور در سند سابق چنانکه بواسطه یونس از زهری حدیث کرده بواسطه
معمر از زهری نیز مانند آن در معنی حدیث کرده است **باب** النحر قبل الحلق فی الحصر در جواز ذبح کردن پیش از حلق
وقت حصر **حدثنا** محمود قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن الزهری عن عروة عن المسور رضی الله عنه

بعهم محمد مسلم بن صبیح عن رکوعی تابعی در زمان خلافت عمر
بن عبد العزیز عن مسروق عن عائشة قالت کان
النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول فی رکوعه
وسجوده بود آنحضرت که میگفت در رکوع خود و سجود
خود سبحانک اللهم ربنا وبحمدک تسبیح میکنم
ترا خداوندا تسبیح کردنی که لایق شان تست پروردگار
شمس سوم حمد و ثنای تو تسبیح مقرون ست
نفس رکیمه تقدیره فیس علق است بر جمله تسبیح
یا حال است قوله اللهم اغفر لی خداوندا بیامرز مرا
و این امتثال است از آنحضرت با حسن وجوه امر باو راست
بیان در روایت تسبیح بحمد ربک واستغفره و احادیث در ادعیه
و اذکار در رکوع مختلف آمده پس شافعی و احمد و بعضی
دیگر گفته اند که دعا کند مصلی بهر چه خواهد از ادعیه ماثوره
در نماز فرض و نفل و نزد علما رواه احمد در روایتی حسن
و ابن هیم سنت است مصلی را که بگوید در رکوع خود سبحان
ربی العظیم سه بار و این عدد ادنای سنت و در سجود
خود سبحان ربی الاعلی سه بار و این ادنای سنت
پس در سجود آنحضرت فرموده چون رکوع کند یکی از شما پس
بگوید در رکوع خود سبحان ربی العظیم سه بار پس تحقیق
تمام شد رکوع او و این ادنای آنست و چون سجده کند پس
بگوید در سجود خود سبحان ربی الاعلی سه بار پس تحقیق تمام شد
سجود او و این ادنای آنست روایت کرده ابو داود و ترمذی و
ابن ماجه حلبی گفته است ادنی نیست که زیاده
کند در رکوع خود بر سبحان ربی العظیم تکرار کند آنرا هر قدر که
خواهد مبنی بر رعایت حد و تر در گم نشود دان زیادت بر
لیکن اگر امام باشد زیاده نکند بر سه مگر آنقدر که مشقت
نیارد بر قوم و ادعیه ماثوره محمول بر نماز نفل است **باب**
ما یقول الامام ومن خلفه اذا رفع راسه من الرکوع آنچه
بگوید امام و کسیکه پس اوست وقتیکه بر دارد سر خود را
از رکوع **حدثنا** آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب
یعنی محمد بن عبد الرحمن بن ابی ذئب عن سعید المقبری
عن ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه وآله
وسلم اذا قال بود آنحضرت چون میگفت سمع الله
لمن حمده قال میگفت نیز ربنا ولک الحمد
روایات در اثبات واو و عدم آن مختلف آمده چنانکه
گذشت وکان النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا رکع
و اذا رفع راسه یکبر و بود آنحضرت وقتیکه رکوع
میکرد و وقتیکه بر میداشت سر از سجده تکبیر میگفت اما
وقت برداشتن سر از رکوع پس وظیفه آن تسمیع است چنانکه معلوم
شد واذا قام من السجدتین قال الله اکبر و چون
بر خاستی از دو سجده گفتی الله اکبر و تغییر اسلوب کلام
بتصریح این کلمه در جائی و ذکر آن بعنوان دیگر در جائی تفنن
در عبارت است **باب** فضل اللهم ربنا
لک الحمد فضیلت و کثرت ثواب این کلمات متبرکه

صلی الله علیه وسلم نحر قبل ان یحلق وامر اصحابه بذلك آنحضرت ذبح کرد پیش از حلق و فرمود اصحاب را باین

در عمرهٔ حدیبیه **حدثنا** محمد بن عبد الرحیم قال اخبرنا ابو بدر شجاع بن الولید عن عمر بن محمد العمری قال

وحدث نافع ان عبد الله وسالما کلما عبد الله بن عمر حدیث کرد نافع که عبد الله و سالم سخن کردند پدر خود را که ابن عمر را

در توقف از حج فقال خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم معتمرین پس گفت ابن عمر بر آمدیم با پیغمبر خدا در حالیکه اراده عمره

کرده ایم فحال کفار قریش دون البیت پس حائل شدند سوار و نداوند کفار قریش نزد بیت فنحر رسول الله صلی الله

علیه وسلم بدنه وحلق رأسه پس ذبح کرد رسول خدا شتر هدی را و حلق کرد سر خود را **باب** من قال لیس علی المحصر

بدل در حکم کسے که گفت نیست بر محصر قضائی یعنی قضا آنچه باز داشته شده ازان از حج و عمره یا کفارتی قال روح عن

شبل عن ابن ابی نجیح عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنهما انما البدل علی من نقض حجه بالتلذذ نیست بدل مگر کسے

که نقض کرده است و شکسته است حج خود را بتلذذ و از ارتکاب چیزی که ممنوع است ازان در حج چنانکه جماع واما من حبسه

عذر او غیر ذلك فانه یحل ولا یرجع واما کسیکه باز داشته است او را عذری باشد دشمن یا غیر آن چنانکه بیماری یا تمام

شدن زاد پس بتحقیق وی بیرون آید از احرام و قضا نمیکند و گفته اند که این معنی در حج نفل است نه فرض از انکه فرض

از ذمه او ساقط نمی شود و نزد حنفیه فرض و نفل برابر است از انکه شروع در نفل ملزم است وان کان معه هدی

وهو محصر نحر ان کان لا یستطیع ان یبعث به و اگر با وی هدی است و وی محصر است ذبح کند آنرا هر جا که باشد

خواه در زمین حل یا در حرم اگر قدرت ندارد که بفرستد آنرا بمحل آن وان استطاع ان یبعث به لم یحل حتی یبلغ الهدی

محله و اگر قدرت دارد که برساند آنرا روا نیست که بر آید از احرام تا آنکه برسد هدی بجای خود امام اعظم گفته است که

ذبح نکنند آنرا مگر در حرم زیرا که دم احصار قربت است و مجرد خون ریختن قربت نیست مگر در زمان آن و مکان آن پس

تحلل باین واقع نشود و دلیل امام قوله سبحانه است ولا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله هدی نام شتر و جز آنست

که میفرستند آنرا بحرم و قول صحابی متروک است بقول الله تعالی وقال مالك وغیره ینحر هدیه ویحلق فی ای موضع

کان و گفته است امام مالک و غیر او چنانکه شافعی است ذبح میکند هدی خود را و حلق میکند سر خود را در هر جائیکه

باشد از حصر ولا قضاء علیه لان النبی صلی الله علیه وسلم واصحابه بالحدیبیة نحروا وحلقوا وحلوا من کل شیء قبل الطواف

وقبل ان یصل الهدی الی البیت و قضا نیست برین کس از انکه پیغمبر خدا و یاران ذبح کردند و سر تراشیدند و بر آمدند از

هر چه ممنوع بود پیش از انکه طواف کنند و پیش از انکه برسد هدی به بیت الله ثم لم یذکر ان النبی صلی الله علیه وسلم

امر احدا ان یقضی شیئا ولا یعودوا له والحدیبیة خارج من الحرم پستر ذکر کرده نشده است که آنحضرت فرمود

کسے را اینکه قضا کند چیزیرا که متروک شده و صحابه عود کنند مر آنرا و حدیبیه بیرون زمین حرم است و فعل آنحضرت

و تقریر وی مر فعل صحابه را دلیل است بر آنکه نحر در غیر محل و حلق کردن موجب حل است کلمهٔ لا در لا یعودوا زائده است

چنانکه در قوله تعالی ما منعك ان لا تسجد زیرا که معنی آیت اینست که چه چیز باز داشت ترا اینکه سجده کنی ای

ابلیس جواب حنفیه ازین دلیل آن تواند بود که حدیبیه بعض آن حرم است و بعض آن بطرف مدینه حل است چنانکه

حنفیه بران تصریح کرده اند قسطلانی از شافعی نقل کرده و مشرکان از در آمدن بمکه منع کرده بودند قوله تعالی

وصدوکم عن المسجد الحرام و بعد از مصالحه در آن جزو زمین که حرم بود ذبح کرده باشند تا عمل بآیهٔ کریمه واقع شود

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

که تحمید ممنوع نباشد امام را چون تامین نزد حنفیه گوئیم عدم

عمل لقضیه قسمت در حدیث تامین بجهت زیادهٔ قوله ان

الامام یقول لها است که در بعضی روایات آمده اشارهٔ

اذا امن الامام فامنوا که هر دو تقاضا دارند تامین

امام را چنانچه یکبار در ابواب تامین مذکور یافت بخلاف حدیث

باب که در اینجا تسمیع امام بیان اوت تحریص مقتدیان خود

انشاء تحمید است و نزد ابو یوسف و شافعیه و حنابله جمع

کند امام چون منفرد میان تسمیع و تحمید زیاده کرده اند

شافعیه جمع مقتدی را نیز فانه من وافق قوله قول

الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه زیرا که کسیکه موافق

افتد قول او با قول ملائکه که نیز کلمهٔ تحمید گویند نزد تسمیع

امام آمرزیده میشود مر او را آنچه گذشته است از گناه وی

باب القنوت قنوت همین است نسخهٔ شیخ موافق بعضی

شروح و در اکثر نسخ باب بلا ترجمه است و در نسخه اصیلی

لفظ باب ساقط است و راجح ثبوت آنست روایة

و درایة زیرا که احادیث آینده مناسبت بترجمه

سابق ندارند مگر بتکلف و قنوت بمعنی طاعت و سکوت

و خشوع و دعا و قیام و نماز آمده و مراد اینجا دعائی که در قومه

بعد از تسمیع در بعضی اوقات امده وامّا قنوت وتر که

خواندن آن قبل از رکوع نزد حنفیه ثابت شده برای آن

بابی علیحده در ابواب وتر معقود است **حدثنا**

معاذ بن فضالة بفتح فا و ضاد معجمه قال حدثنا هشام

دستوائی عن یحیی عن ابی کثیر عن ابی سلمة بن

عبد الرحمن عن ابی هریرة قال لاقربن صلوة

النبی گفت ابوهریره هر آئینه نزدیک کنم بشما و شبیه تر

سازم نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و تعبیر میکند راوی این

تقریب را فکان ابو هریرة یقنت فی الرکعة الاخرة من صلوة

الظهر وصلوة العشاء وصلوة الصبح پس بود ابوهریره که دعا

میکرد در رکعت پسین از نماز ظهر و عشا و فجر بعد ما یقول سمع

الله لمن حمده در بخاری مالک الحمد نیست و تفسیر میکند قنوت را

بقول خود فیدعو للمؤمنین ویلعن الکفار پس

دعا میکرد ابوهریره برای بخات

مسلمانان و دعا میکرد و لعنت میکرد بر کفار و تاریخ بعثت

کافران را و قائل شده اند باین حدیث جمعی و جمعی آنرا

مخصوص بنوازل دانند و بعضی بنحو تخییر کنند و نزد ما قنوت

در وتر است خاصه پیش از رکوع و حکایت کرده این را

ابن منذر از عمر و علی و ابن مسعود و ابی موسی و براء بن

عمرو ابن عباس و انس و عمر بن عبد العزیز و عبیده سلمانی

و حمید طویل و ابن مبارک طحاوی از ابن مسعود روایت کرده

برتقدير تسليم آنحضرت وصحابه در وقت ديگر حج وعمره كرده اند از كجا معلوم شده كه نيت قضا كرده اند وعدم ذكر موجب عدم در واقع نيست كرمانى در آن حديث كه شمار كرده اند عمره هاى آنحضرت را گفته اند كه عمرة الحديبية گفته يعنى قضاى عمرة الحديبية واين معنى درست تر است از انكه اين عمره قضا بوده مگر بتكلف مجاز پس قول او ولم يذكر ان النبى صلى الله عليه وسلم امر احدا الخ دليل نميتواند شد بر عدم قضا والله اعلم **حدثنا** اسمعيل قال حدثنا مالك عن نافع ان عبد الله ابن عمر رضى الله عنهما قال حين خرج الى مكة معتمرا فى الفتنة ان صددت عن البيت صنعنا كما صنعنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فاهل بعمرة گفت ابن عمر وقتيكه برآمد بسوى مكه در حاليكه عمره گرفته در ايام فتنه اگر بازداشته شدم از در آمدن بخانه كعبه ميكنم چنانكه كرده ايم با پيغمبر خدا پس احرام بست بعمرة من اجل ان النبى صلى الله عليه وسلم كان اهل بعمرة عام الحديبية از جهت اتباع آنكه تحقيق پيغمبر خدا احرام بسته بود براى عمره سال واقعه حديبيه ثم ان عبد الله بن عمر رضى الله عنهما نظر فى امره فقال ما امرهما الا واحد پس تر عبد الله بن عمر نظر كرد در حال عمره پس گفت نيست حال حج وعمره مگر يكى ارجاع ضمير امر بعمره كرده اند ظاهرا از عدم رعايت تانيث لفظى است وتواند كه راجع بابن عمر باشد يعنى نظر كرد در كار خود كه تنها عمره كند يا بحج عمره كند فالتفت الى اصحابه فقال ما امرهما الا واحد پس التفات كرد بجانب ياران خود وگفت نيست حال هردو مگر يكى اشهدكم انى قد اوجبت الحج مع العمرة گواه ميگيرم شما را بتحقيق من واجب كردم برخود حج را با عمره ثم طاف لهما طوافا واحدا ورأى ان ذلك مجزئ عنه واهدى پس تر طواف كرد براى حج وعمره يك طواف واعتقاد كرد كه همين يك طواف روا است ازان هر يكى وهدى فرستاد يعنى

باب قول الله تعالى فمن كان منكم مريضا الاية تمامش اينست او به اذى من رأسه ففدية من صيام او صدقة او نسك پس كسى كه باشد از شما بيمار كه اداى مناسك حج وعمره نتواند كرد يا بوى آزارى است از سر او چنانكه زخمى بود در يا سپش غلبه كند وآزارى رساند پس بر وى بدلست از جهت موى سر تراشيدن از روزه ويا صدقه يا تقرب بشاة بيان فديه است وهو مخير فاما الصوم فثلاثة ايام وآن شخص مختار است در بين سه چيز اما روزه پس سه روز است **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن حميد بن قيس عن مجاهد عن عبد الرحمن بن ابى ليلى عن كعب بن عجرة رضى الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال لعلك اذاك هوامك فرمود شايد كه آزار رسانند ترا كرم هاى تو يعنى سپش قال نعم يا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم احلق رأسك گفت آرى اى رسول خدا آزار ميكنند پس فرمود رسول خدا صلى الله عليه وسلم وصم ثلثة ايام او اطعم ستة مساكين او انسك بشاة بتراش سر خود را وروزه دار سه روز يا طعام ده شش مسكين را يا قربان كن شاتى

باب قول الله تعالى او صدقة وهى اطعام ستة مساكين جز فرموده كه خدا كه او صدقة فرموده مراد طعام دادن شش مساكين است **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا سيف قال حدثنى مجاهد قال سمعت عبد الرحمن بن ابى ليلى ان كعب ابن عجرة رضى الله عنه حدثه گفت سيف حديث كرد مرا مجاهد كه شنيدم عبد الرحمن بن ابى ليلى را كه كعب بن عجره حديث كرد او را قال وقف على رسول الله صلى الله عليه وسلم بالحديبية ورأسى يتهافت قملا گفت كعب استاد بر من رسول خدا بحديبيه وسر من مى ريخت سپش را يعنى دربيان قال يؤذيك

اند من قنوت از آنحضرت هر در من بن ابى بكر پس فرمود ده هر حديث لا تقنت ميكرد بر من آنحضرت دعا بود بهمسيكه ميكرد بر بعضى قبيله ها شمال نسخ كرد بقول خود ليس لك من الامر شىء وقتى نيز زكر قنوت طلح وست در قنوت ابى هريره مرسى تحقيق كرد پس اسلام مم بناسخ است وجز كلام در ابواب وتر مذكور شود انشاء الله تعالى **حدثنا** عبد الله بن ابى الاسود حدثنا بشر بن محمد بن سيرين ابى الاسود بصرى منسوب است و بشر قال حدثنا اسمعيل ابن علية عن خالد الحذاء عن ابى قلابة عن انس قال كان القنوت فى المغرب والفجر گفت انس بود قنوت در وقتيكه دعا ميكرد بر بعضى قبايل عرب در مغرب وفجر از ركوع پستر ترك كرد آنرا ورواية كرده طبرانى در معجم خود از ابن مرزوق طحان كه گفت بودم نزد انس در ماه قنوت نميكرد در نماز صبح واكثر روايه كرده عبد الرزاق در مصنف خود از طريق ابى جعفر رازى از انس كه هميشه بود آنحضرت كه قنوت ميكرد در فجر تا آنكه مفارقت كرد دنيا را بر تقدير صحت محمول است بر قنوت در نوازل يا بر تطويل در قيام وتسبيح وتشريح **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن نعيم بن عبد الله المجمر بضم ميم اول وكسر ثانى عن على ابن يحيى بن خلاد بفتح معجمه وتشديد لام ابن رافع الزرقى بضم زاء وفتح راء وبقاف عن ابيه عن رفاعة بن رافع الزرقى قال كنا نصلى يوما وراء النبى صلى الله عليه وسلم فلما رفع رأسه من الركوع قال سمع الله لمن حمده قال رجل وراءه ربنا ولك الحمد حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه فلما انصرف قال من المتكلم ... وقتيكه برگشت آنحضرت از نماز ... گويند اين كلمات در نماز ... قال رأيت بضعة وثلثين ملكا يبتدرونها ... ايهم يكتبها اول ...

هوامك قلت نعم یا رسول الله پس فرمود آیا آزار میکنند کرم های تو گفتم آری ای رسول خدا قال فاحلق راسك او قال احلق فرمود پس حلق کن سر خود را راوی شک کرده است که لفظ فاحلق است یا احلق یعنی صیغه امر از ثلاثی مجرد است یا از باب افعال مزید و شاید تردد درین کرده احلق راسک گفته یا تنها احلق گفته والله اعلم قال فی نزلت

هذه الآیة فمن کان منکم مریضا او به اذی من راسه الخ فقال النبی صلی الله علیه وسلم صم ثلثة ایام او تصدق بفرق بین ستة و گفت کعب بن عجره در شان من نازل شده است این آیت پس آنکس که باشد از شما بیمار یا باشد با او آزار از سر تا آخر آیت پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم روزه دار سه روز یا صدقه کن بفرق میان شش مسکین فرق بفتح فا و سکون را و قاف و بفتح را نیز آمده و پیمانه ایست بوزن شانزده رطل

او نسك مما تیسر یا ذبح کن آنچه میسر شود از شتر و شاة **باب** الاطعام فی الفدیة نصف صاع طعام دادن در فدیه نیم صاع است مر هر مسکین را نصف صاع چهار رطل است و بوزن شاه جهانی دو سیر

حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة عن عبد الرحمن بن الاصبهانی عن عبد الله بن معقل قال جلست الی کعب بن عجرة فسالته عن الفدیة فقال نزلت فی خاصة وهی لکم عامة گفت عبد الله نشستم بسوی کعب بن عجره و پرسیدم از فدیه او را پس گفت نازل شده است آیت فدیه در حق من بحالیکه خاص من بود و آن آیت درحالیکه عام است شامل است شما را حملت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم والقمل یتناثر علی وجهی برداشته شدم بسوی رسول خدا و حال آنکه سپش میریخت بر روی من گویا ضعیفی داشتم که بپای خود نرفته فقال ما کنت اری الوجع بلغ بك ما اری پس فرمود گمان نداشتم درد را که رسیده است آنچه می بینم او ما کنت اری الجهد بلغ بك ما اری شک راویست یا نبودم که گمان داشتم مشقت را که رسیده است ترا چیزی که می بینم جهد بفتح جیم و بضم آن بمعنی رنج است و بعضی بضم جیم بمعنی طاقت گفته اند اتجد شاة ایا می یابی شاتی را که ذبح کنی فقلت لا گفتم نی فقال فصم ثلثة ایام او اطعم ستة مساکین لکل مسکین نصف صاع فرمود پس روزه دار سه روز یا طعام ده شش مساکین را هر مسکین را نصف صاع یعنی سر تراش و فدیه بده

باب النسك شاة **حدثنا** اسحق قال اخبرنا روح قال حدثنا شبل عن ابن ابی نجیح عن مجاهد قال حدثنی عبد الرحمن بن ابی لیلی عن کعب بن عجرة رضی الله عنه ان رسول الله مرویست از کعب بن عجره که تحقیق رسول خدا صلی الله علیه وسلم راٰه وقملة یسقط علی وجهه فقال ایؤذیك هوامك قال نعم دید آنحضرت کعب را بحالیکه سپش میافتد بر روی او پس فرمود آیا ایذا میکنند ترا کرم های تو گفت آری فامره ان یحلق وهو بالحدیبیة پس فرمود او را که بتراشد سر خود را و فدیه دهد و حال آنکه آنحضرت در حدیبیه بود ولم یتبین لهم انهم یحلون بها وهم علی طمع ان یدخلوا مکة و اظهار نکرد مردمی را که همراه بودند که ایشان از احرام برآیند و حال آنکه ایشان بر اراده آن بودند که درآیند مکه را و حج کنند این کلام راویست که زیاده کرده برای آنکه استباحت حلق برای عذری بود که آنرا فدیه فرمودند برای برآمدن از احرام فانزل الله الفدیة فامره رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یطعم فرقا بین ستة او یهدی شاة او یصوم ثلثة ایام پس فرستاد خدا آیت فدیه پس فرمود او را رسول خدا رخصت کناه خدا بروی اینکه اطعام کند یک پیمانه فرق میان شش نفر مسکین

و درست نشست تا آنکه باز می نشست بر هر بنایی که بود پشت یکی خود فقار بفتح فا و قاف جمع فقاره است حدثنا ابو الولید هشام بن عبد الملك قال حدثنا شعبة عن ثابت البنانی قال کان انس بن مالك ینعت لنا صلوة النبی گفت ثابت بود انس که صفت میکرد ما را نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فکان یصلی پس بود که نماز میکرد انس بحث حکایت و ادای نماز آنحضرت و تواند که این کلام نیست بشخص نعت بمعنی قول باشد فاذا رفع راسه من الرکوع قام و چون برداشتی سر خود را از رکوع استادی حتی نقول قد نسی تا آنکه میگفتیم و دل کردیم فراموش کرد سجده را یا فراموش کرد این که در نماز است دلالت نمی دارد این حدیث بر آنکه اعتدال یعنی قومه رکن طویل است نه قصیر است چنانکه بعضی شارحان بیان شافعیت گویند چه رسد بلکه از استبعاد قیام و گفتند فراموشی استنباط می شود برخلاف آن میتوان کرد چه آن مشعر است بآنکه استاده ماندن در قومه که مشروع برای فصل است میان رکوع و سجود بقدر ضرورت قید نشستند مگر آنکه عمل شریف آنچنین لیکن آید و این دلیل سنت باشد

حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة عن الحکم بن عتیبة عن ابن ابی لیلی عن البراء قال کان رکوع النبی گفت براء بن عازب بود رکوع پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و سجوده و سجده او و اذا رفع راسه من الرکوع و وقتیکه برداشتی سر از رکوع و بین السجدتین و فصل میان دو سجده قریبا من السواء این هر چهار نزدیک از حال برابری یعنی در هر چهار تسویت بودی مانند طمانینه و در دیگر ارکان

حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن ابی قلابة قال کان مالك بن الحویرث یرینا کیف کان صلوة النبی گفت ابو قلابه بود مالک بن حویرث که مینمود ما را کیفیت نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وذلك فی غیر وقت الصلوة و این نمودن در غیر وقت نماز بود برای تعلیم فقام فامکن القیام پس استاد و محکم کرد قیام را ثم رکع فامکن الرکوع پس رکوع کرد و محکم کرد رکوع ثم رفع راسه فانصب هنیة پس برداشت سر خود را پس بر خاست تمام یعنی استاد اندک زمان کنایه است از استقامت اعضا و عود جمله از اعضا بر راستی و در بعضی نسخ انصب تحقیق موحده یعنی انتصب کرد و قایم داشت خود را و در روایتی بفوقیه بدل موحده یعنی خاموش ماند و در روایتی سماعیلی انتصب قایما است استاده ماند و این در اصح تر است در مراد قال گفت ابو قلابه فصلی بنا صلوة شیخنا هذا پس نماز گزارد و بما مالک مانند نماز شیخ ما که این است یعنی ابی برید بضم موحده و فتح را چنانچه ذکر کرده آنرا ابو ذر هروی از حموی از زهری و همچنین ضبط کرده آنرا مسلم در کتاب کنی و در بعضی روایات تحتیه و زاء الزیاده است که نامش عمرو

يا بدى كند شاتى را يا روزه دارد سه روز **وعن** محمد بن يوسف قال حدثنا ورقاء عن ابن ابى نجيح عن مجاهد قال
حدثنى عبد الرحمن بن ابى ليلى عن كعب بن عجرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم رآه وانه يسقط على
وجهه مثله **باب** قول الله تعالى فلا رفث رفث بمعنى جماع و فحش در كلام است زبرى گويد رفث كلمه جامع
است مر هر چيزيرا كه مرد از زن ميخواهد **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن منصور قال سمعت ابا حازم
عن ابى هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حج هذا البيت فلم يرفث ولم يفسق رجع
كما ولدته امه فرمود كسيكه قصد كند اين بيت الله را و اختلاط ننمايد بجماع زن را وانچه منع كرده شده است در احرام
نكند باز گردد از حج چنانچه زاده است او را مادر او وظاهر انحديث آنست كه از جميع گناهان صغيره وكبيره پاك ميگردد
واين رفته اند بعضى از اهل علم **باب** قول الله تعالى ولا فسوق ولا جدال فى الحج دربيان قول خدا كه انيست كه
نيست فسق ونه جدلى در ايام حج **حدثنا** محمد بن يوسف قال حدثنا سفيان عن منصور عن ابى حازم عن
ابى هريرة رضى الله عنه قال قال النبى صلى الله عليه وسلم من حج هذا البيت فلم يرفث ولم يفسق رجع كيوم
ولدته امه كسيكه قصد كند اين بيت را بنيت حج و نزديكى نكرد زن را و نافرموده نكرد باز گردد و پاك ميشود از گناهان
چنانكه روزيكه زاده است او را مادر او و پاك است از همه گناهان در حديث جدال مذكور نيست گويا اكتفا كرده بانچه در
آيت مذكور است يا از ان جهت كه چون قريش مسلمان شدند الآن جدالى نمانده است **بسم الله الرحمن الرحيم**

باب جزاء الصيد ونحوه دربيان جزاى شكار وقتيكه محرم قتل كند و مانند آن چنانكه گريزاند صيد را يا درخت
زمين حرم را ببرد وقول الله تعالى لا تقتلوا الصيد وانتم حرم الى قوله تحشرون فرموده خداى كه برشما است كشتن صيد را
وحال آنكه شما احرام بسته‌ايد واذا صاد الحلال فاهدى للمحرم الصيد اكله ووقتيكه شكار كند غير محرم و هديه كند محرم را
آن شكار بخورد آنرا ولم ير ابن عباس وانس رضى الله عنهما بالذبح بأسا وهو غير الصيد ونديده آمد ابن عباس
وانس ذبح كردن محرم باكى وحال آنكه مذبوح غير شكار است بظاهر قول عام است مؤلف تقييد كرده است كه
ذبح غير صيد باشد نحو الابل والغنم والبقر والدجاج والخيل تفسير كرده است غير صيد را مانند شتر و بز و گاو و مرغ
واسپ يقال عدل مثل گفته مشود عدل كه در آيت مذكور است بمعنى مثل است . اذا كسرت قلت عدل فهو زنة
ذلك و وقتيكه كسره دهى عين را گوئى عدل پس آن بمعنى هم وزن است قياما قواما يعدلون كلمه قياما كه در آيت بعد
اين آيت است قوله تعالى جعل الله الكعبة البيت الحرام قياما بمعنى قوام است يعنى انچه برپا دارد حال را در دنيا و دين
يعدلون يجعلون له عدلا كلمه يعدلون كه در سوره انعام است قوله تعالى ثم الذين كفروا بربهم يعدلون بمعنى يجعلون له
عدلا يعنى كافران مانند ميگردانند بتان را به پروردگار عالم بتقريب كلمه عدل كه درين آيت مسطور است مشتق
از ان بمعنى كه مغاير است بان ذكر كرده است تا اشتباه نشود كه انجا هم بهمين معنى كه درين آيت است خواهد بود
حدثنا معاذ بن فضالة قال حدثنا هشام عن يحيى عن عبد الله بن ابى قتادة قال انطلق ابى عام الحديبية
فاحرم اصحابه ولم يحرم گفت عبد الله بن ابى قتادة كه رفت ابو قتادة پدر من سال حديبيه پس احرام بستند اصحاب
آنحضرت و احرام نبست پدر من فحدث النبى صلى الله عليه وسلم ان عدوا يغزوه پس حديث كرده شد و خبر
داده گفته شد بان حضرت كه دشمنى قصد وى دارد در حديث ديگر كه لاحق است گفته پس توجه كردم بجهت آنحضرت

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب الاذان

روايت است كه گفت ديدم پيغمبر را صلى الله عليه وسلم كه چون سجده كردى نهادى دو زانوى خود را پيش از دستهاى
خود و ابو داود و نسائى از ابى هريره آورده كه گفت
فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم چون سجده كند يكى
از شما پس بايد كه نشيند چنانكه مى نشيند شتر
زانوها را پيشتر و بايد كه بنهد دو دست را پيش از زانو
و چون دو حديث مختلف آمده سبيل در اينجا ...
واضح است يا ناسخ ... حديث ابى هريره ترمذى گفته
حسن است ... علماء حديث و شراح
انست گفته ثبت است از حديث ابى هريره ...
... حسن است در نظر و صورت ... كرد
كه وى ناسخ است حديث تقديم يدين را و در حديث
سعد بن ابى وقاص و حديث ابى سعيد خدرى آمده كه
... نهاديم دستها را پيش از زانوها پس امر كرده شديم
بنهادن زانوها پيش از دستها والله اعلم ...
... كيفيت نبوى ... است
بسجده **حدثنا** ابو اليمان قال حدثنا شعيب
عن الزهرى قال اخبرنى ابو بكر بن عبد الرحمن
بن الحارث بن هشام مخزومى وابو سلمة بن
عبد الرحمن ان ابا هريرة كان يكبر فى كل
صلوة من المكتوبة وغيرها بود ابو هريره كه تكبير
ميگفت در هر نماز فرض و غير فرض فى رمضان وغيره
در رمضان و غير آن فيكبر حين يقوم پس تكبير ميگفت
وقتيكه مى ايستاد در نماز ثم يكبر حين يركع پس تكبير
ميگفت وقتيكه ركوع ميكرد ثم يقول پس ميگفت
سر از ركوع ميگفت سمع الله لمن حمده ثم يقول
پس ميگفت ربنا ولك الحمد قبل ان يسجد
... پس ميگفت
الله اكبر حين يهوى ساجدا وقتيكه فرود مى آمد
بسجده ثم يكبر حين يرفع راسه من السجود
تكبير ميگفت وقتيكه برداشت سر از سجده ثم يكبر
حين يسجد ثم يكبر حين يرفع راسه من السجود ثم يكبر حين يقوم
من الجلوس فى الاثنين ... وقتيكه مى ايستاد از
نشستن ... التشهد ... ويفعل ذلك فى كل
ركعة ... و ميكرد همچنين در هر ركعت حتى يفرغ من
الصلوة تا آنكه فارغ مى شد از نماز ...
... ابو هريره ...
نماز والذى نفسى بيده انى لاقربكم شبها
صلوة برسول الله سوگند بكسيكه ذات من بدست
قدرت اوست تحقيق من از همه شما نزديك ترين شمايم
روى مشابهت بنماز پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله
وسلم ان كانت هذه لصلوته حتى فارق الدنيا

بجانب دشمن فانطلق النبی صلی الله علیه وسلم پس رفت آنحضرت بجانبی که قصد کرده بود و ابوقتاده باز آمده
رجوع شد فبینما انا مع اصحابه یضحک بعضهم الی بعض پس در آن میان که با یاران آنحضرت بجائی که بودم
خنده میکرد بعض ایشان بسوی بعضی دیگر یعنی شکاری دیده و از آنکه از تعرض بآن ممنوع اند بیکدیگر تعجب میکردند
فنظرت فاذا انا بحمار وحش فحملت علیه فطعنته فاثبتته پس دیدم ناگاه من مقابل بحماری وحشی ام پس
برداشتم اسب را بر آن حمار و رسیدم بوی پس نیزه زدم او را و بر جا نگهداشتم که نجنبید از آنجا واستعنتهم فابوا
یعنیونی و طلب مددی کردم بیارانی که محرم بودند پس ابا کردند که مدد کنند مرا و در روایت دیگر که در باب
لایعین المحرم الحلال است گفته که چابک از دست او افتاده در بعضی روایات که استمداد در برداشتن آن کرده بود
بیارانی که محرم بودند پس ابا کردند که مدد کنند مرا فاکلنا من لحمه وخشینا ان نقتطع پس خوردیم از گوشت حمار و ترسیدیم
و مشغول شدیم پس ترسیدیم که جدا و دور افتیم از آنحضرت و یاران فطلبت النبی صلی الله علیه وسلم ارفع فرسی
شأوا اسیر شأوا پس جستم آنحضرت را بجائیکه بر میدارم و میدوانم اسب خود را یکباری و راه میروم باری
شأوا بمعجمه و تنوین بمعنی مرة است کذا نقل عن المولف فی بعض النسخ فلقیت رجلا من بنی غفار فی جوف اللیل
پس ملاقات کردم مردی را از قوم بنی غفار در میان شب قلت این ترکت النبی صلی الله علیه وسلم قال ترکته
بتعهن گفتم کجا گذاشتی آنحضرت را گفت گذاشته ام بمنزل تعهن بفتح تاء مثناة فوقیه مفتوحه و عین مهمله ساکن و هاء
مکسور آخر نون است و در قاموس گفته تعهن مثلثة الاول مکسورة الهاء نام چشمه آبیست وهو قائل السقیا
و آنحضرت قیلوله کننده است بسقیا یعنی گذاشته ام به تعهن و اراده داشت که قیلوله کند بموضع سقیا که سر منزل آن
از تعهن دو منزل است از مدینه برین تقدیر این قول آن مرد باشد لیکن چنین تقریر کرده اند معنی حدیث را و تواند که
معنی چنین باشد و یا نیم آنحضرت را بجائیکه قیلوله کرده است در سقیا بر تمیمی قول ابی قتاده است
و سقیا بالقصر است بضم سین مهمله و سکون قاف بعد آن مثناة تحتیه قریه ایست جامعه میان مکه و مدینه در
بعضی نسخ واقع شده فلحقت برسول الله صلی الله علیه وسلم پس لاحق شدم به پیغمبر خدا و قسطلانی تعرضی باین
نسخه نکرده است ظاهر این روایت را ویان کتاب معلوم نشده فقلت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اهلک
یقرؤن علیک السلام ورحمة الله پس گفتم ای رسول خدا تحقیق یاران تو میخوانند بر تو سلام و رحمت خدا انهم
قد خشوا ان یقتطعوا دونک تحقیق یاران ترسیده اند که باز مانند ایشان از دشمن پیش تو فانتظرهم پس انتظار کن
ایشان را تا از عقب برسند قلت یا رسول الله اصبت حمار وحش وعندی منه فاضلة گفتم ای رسول خدا رسیده ام
حمار وحشی را و نزد من باقی از وی باقیست فقال للقوم کلوا وهم محرمون پس فرمود مر مردم را که بخورید و حال آنکه
ایشان محرم بودند پوشیده نماند که در ترجمه باب جزای صیدی که محرم کند آورده و در اثبات آن اکتفا کرده بآیت مذکور
که تفصیل در وی بیان یافته و حکمی دیگر که گذشت اذا اصاد الحلال الخ آنرا بحدیث مذکور در باب اثبات کرده و قول
ابن عباس و انس را استظهارا آورده و حدیثی مرفوع بشرط خود نگو یا نداشته است عبدالرزاق حدیث ابن عباس
را موصول آورده و نزد ابن ابی شیبه حدیث انس نیز موصول است

باب

اذا رای المحرمون صیدا فضحکوا ففطن الحلال و قتیکه دیدند محرمان شکاری را پس خنده کردند و تعجب از پیش آمدن شکار و ناگرفتن آن با وجود قدرت

فیقول پس میگفت اللهم انج الولید بن
الولید خداوندا نجات و خلاصی ده ولید بن ولید
بن مغیره قرشی مخزومی برادر خالد بن ولید را که اسیر
کرده بودند او را عبدالله بن جحش روز بدر پس قدوم
آوردند در برادر وی خالد و هشام و فدیه دادند او را
بمکه بردند و آنجا رفته اسلام آورد گفتند چرا پیش از فدیه
اسلام نیاوردی تا ترا بمال بودی و هم اسلام گفت
خوش نیامد مرا که مردم گویند بر اسیری صبر کرده و اسلام نیاورد
اسلام آورد و پس برادرانش در مکه حبس کردند پس
آنحضرت دعا میکرد او را چندی در نماز تا خلاص
از دست آن ظالمان تا آنکه بگریخت وی از دست
ایشان و ملحق شد برسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم وسلمة بن هشام ابن المغیرة مخزومی را که
برادر ابی جهل بود قدیم الاسلام از خیار صحابه و نشانای
ایشان او را که قرآن در مکه حبس کرده بودند و از دست
ایشان گریخته آنحضرت ملحق شد و در زمان عمر رضی الله عنه
در جهاد روم شهید شد وعیاش بن ابی ربیعة بتحتیه مهمله
و تشدید تحتیه بن ابی ربیعة عمرو بن مغیره را که نیز برادر مادری
ابی جهل بود قدیم الاسلام پیش از دخول آنحضرت بدار الارقم
ایمان آورده بود هجرت کرده بحبشه پس از آن بمدینه
با عمر رضی الله عنه پس ابوجهل که برادر وی بود بمدینه رفت
و گفت که مادر تو سوگند خورده که در سایه ننشیند تا ترا
نه بیند پس همراه او بمکه آمد ابوجهل او را ببست و بند
کرد پس بگریخت و بمدینه آمد و در تبوک شهید شد پس
از آن میگفت آنحضرت بطریق اجمال والمستضعفین
من المومنین و نجات ده ناتوان شمرده شده گان را
که مسلمان شدند بعد از آن شروع میکرد در دعا بر کافران
اللهم اشدد وطأتک علی مضر خداوندا سخت
گردان پامال کردن عقوبت خود را بر قبیله مضر
واجعلها سنین کسنی یوسف و بگردان عقوبت
با ایشان کفر را بر ایشان سالهای قحط مانند سالهای قحط زمان یوسف علیه
السلام که هفت سال بر اهل مصر شده بود و همچنان شد
که اهل مکه نیز در جای آنحضرت هفت سال گرفتار عذاب
قحط شدند و در آن مدت استخوان ها و مردار ها میخوردند
نعوذ بالله من غضب الله و رسوله سنین جمع سنة است
در اصل بمعنی سال و مستعمل بیشتر در قحط سالی واهل
المشرق یومئذ من مضر مخالفون له و اهل مشرق
و اهل مشرق از قبیله مضر در آن هنگام مخالف بودند آنحضرت را

حدثنا علی بن عبدالله قال حدثنا سفیان
بن عیینة عن الزهری قال سمعت انس

پس دريافت كسيكه احرام نه دارد وشكار كرد آنرا پس چيزي بر بين محرم ان لازم نمي آيد **حدثنا** سعيد بن الربيع قال

حدثنا علي بن المبارك عن يحيى عن عبد الله بن ابي قتادة ان اباه حدثه قال انطلقنا مع النبي صلى الله عليه

وسلم عام الحديبية فاحرم اصحابه ولم احرم گفت ابي قتادة رفتيم با پيغمبر خدا رحمت كناد خدا برين سال حديبيه پس

احرام بستند اصحاب آنحضرت ومن احرام نبستم فانبئنا بعدو بغيقة پس خبر داده شديم بدشمني بموضع غيقه بفتح غين

وسكون تحتيه وبالقاف جائيست از بلاد بني غفار ميان حرمين فتوجهنا نحوهم پس متوجه شديم ما بجانب دشمنان

فبصر اصحابي بحمار وحش فجعل بعضهم يضحك الى بعض پس ديدند ياران من كه با من همراه بودند واحرام

داشتند حمار وحشي را پس گشتند كه بعض ايشان خنده ميكنند بسوي بعضي ديگر از پيش آمدن صيد فنظرت فرأيته

فحملت عليه الفرس فطعنته فاثبته پس نگاه كردم وديدم آنرا وبرداشتم بروي اسب را پس نيزه زدم آنرا وبجا

نادم آن حمار را يعني چنان نيزه زدم كه نتوانست از جا جنبيد فاستعنتهم فابوا ان يعينوني پس طلب اعانت كردم

نمودم در برداشتن آن پس ابا كردند كه اعانت كنند مرا فاكلنا منه پس خورديم ما از ان گوشت شكار را ثم لحقت برسول الله

صلى الله عليه وسلم وخشينا ان نقتطع وترسيديم كه جدا افتيم از آنحضرت ارفع فرسي شاوا واسير عليه شاوا

فلقيت رجلا من بني غفار في جوف الليل فقلت له اين تركت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال تركته بتعهن

وهو قائل السقيا فلحقت برسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اتيته فقلت يا رسول الله ان اصحابك ارسلوا يقرؤن

عليك السلام ورحمة الله وانهم قد خشوا ان يقتطعهم العدو دونك فانظرهم تحقيق اين مردم ترسيدند كه

باز دارد ايشانرا دشمن از نزد تو پس انتظار كن بفعل فقلت يا رسول الله انا اصدنا حمار وحش وان عندنا فاضلة

منه پس انتظار كرد آنحضرت وگفتم اي رسول خدا ما شكار كرده ايم حمار وحش را ونزد ما ازان بقيه از گوشت هست فقال رسول

الله صلى الله عليه وسلم لاصحابه كلوا وهم محرمون پس فرمود آنحضرت مر اصحاب را كه بخوريد وحال آنكه آنها محرم بودند

باب لا يعين المحرم الحلال في قتل الصيد مدد نكند محرم غير محرم را در كشتن صيد نه بفعل نه بقول **حدثنا** عبد الله

بن محمد قال حدثنا سفيان عن صالح بن كيسان عن ابي محمد سمع ابا قتادة قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم

بالقاحة من المدينة على ثلث گفت ابو قتاده بوديم ما با آنحضرت بوادي قاحه كه از مدينه سه مرحله است قاحه بقاف

وحاء مهمله درميان هر دو الف است **ح** وحدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا صالح بن كيسان

عن ابي محمد عن ابي قتادة قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بالقاحة ومنا المحرم ومنا غير المحرم گفت بوديم با پيغمبر

خدا بقاحه وبعضي از ما محرم بودند وبعضي غير محرم فرأيت اصحابي يتراءون شيئا فنظرت فاذا حمار وحش پس

ديدم ياران خود را كه مينمايند يكديگر را چيزي پس نظر كردم چيزي را پس ناگاه گورخر بود يعني وقع سوطه اين كلام را ليست

تفسير كرده مر چيزي را كه دلالت نكردوا وقالوا لا نعينك عليه بشيء انا محرمون پس گفتند اعانت نميكنيم ترا بچيزي تحقيق ما محرم

يعني چابك افتاده بود گفت بديد مرا گفتند اعانت نميكنيم ترا برداشتن چابك فتناولته فاخذته پس گرفتم چابك را

بيل خنده كردم ثم اتيت الحمار من وراء اكمة فعقرته پس آمدم حمار را از پس كوه پاره وپي كردم آنرا يعني كشتم آنرا

فاتيت به اصحابي فقال بعضهم كلوا وقال بعضهم لا تاكلوا پس آمدم او را بياران خود در گفتند بعضي ايشان بخوريد وبعضي

گفتند نخوريد فاتيت النبي صلى الله عليه وسلم وهو امامنا پس آمدم آنحضرت را وآنحضرت پيش ما بود فسألته فقال

گردانيده شده است امام مگر از براي آنكه اتباع كرده شود بود فاذا كبر فكبروا پس هرگاه تكبير گويد امام تكبير گوييد شما واذا ركع فاركعوا وهرگاه ركوع كند امام ركوع كنيد شما واذا رفع فارفعوا وهرگاه سر بردارد امام از ركوع سر بردار يد شما واذا قال وچون گويد سمع الله لمن حمده فقولوا پس بگوييد شما ربنا ولك الحمد ودربعي نسخها اشتمال بحرف سعي تحريف است كه مفهوم تسميع تمام است واذا سجد فاسجدوا وهرگاه سجده كند پس سجده كنيد شما قال سفيان كذا جاء به معمر قلت علي بن عبد الله گفت سفيان مر الطريق استفهام ريحتين آورده است با يحديث معمر از زهري قلت نعم گفتم آري همچنين آورده قال گفت سفيان لقد حفظ مر تحقيق ياد داشته است معمر از زهري وفراموش كرده ولك الحمد قال الزهري ولك الحمد چنان گفته است زهري بزيادت واو در ربنا ولك الحمد مقصود سفيان تقرير روايت خود است بروايت معمر چنانكه بعض اصحاب زهري روايت كرده اند بحذف واو بعيرانان ذكر كرد سفيان سلسله ديگر كه در روايت حديث مذكور از زهري از بعضي اصحاب وي واقع شده براي اظهار تثبت خود در نقل حديث حفظت ياد دارم از زهري لفظ شقه الايمن در حديث مذكور وتحبس شقه چنانكه اول سياق حديث مذكور شد وتحبس من شقه هر دو بيك معني است فلما خرجنا من عند الزهري پس وقتيكه برآمديم از نزد زهري قال ابن جريج وانا عنده گفت ابن جريج روايت از زهري وحال آنكه من نزد ابن جريج بودم

باب فضل السجود فضيلت سجده **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني سعيد بن المسيب وعطاء بن يزيد الليثي ان ابا هريرة اخبرهما ان الناس قالوا يا رسول الله هل نرى ربنا يوم القيمة تحقيق ابو هريره خبر داد سعيد وعطا را كه مردم گفتند اي رسول خدا آيا مي بينيم پروردگار خود را روز قيامت قال هل تمارون في القمر ليلة البدر ليس دونه سحاب فرمود آيا شك يا نزاع ميكنيد در ديدن ماه در شب چهاردهم كه نيست ميان شما وميان آن ابري كه حايل باشد تمارون بفتح تاء ورا در اصل تتمارون از تماري است بتائين كه بمعني شك ميكند از دو تا حذف كرده شد وبضم تا وراء از ماراة بمعني جدال نيز روايت است قالوا لا گفتند شك ونزاع نداريم در آن يا رسول الله قال هل تمارون في الشمس ليس دونها سحاب فرمود آيا شك داريد ونزاع ميكنيد در ديدن آفتاب كه نباشد تنك ابري قالوا لا گفتند شك ونزاع نداريم

كان حلال پس پرسید ما آنحضرت را پس فرمود بخورید حلال است قال لنا عمرو اذهبوا الى صالح فاسئلوه عن هذا وغيره گفت مارا عمرو بن دینار بروید بسوی صالح پس پرسیدیم اورا ازین حدیث وجز آن این قول سفیان است وقدم علینا ههنا وقدوم آورده مست صالح بمکه از مدینه برما اینجا مقصود بیان تحمل این حدیث است از صالح که در وقتیکه از مدینه بمکه آمده بود از وی پرسیده اند

باب لا یشیر المحرم الی الصید لکی یصطاده الحلال

باید که اشارت نکند محرم بسوی صید برای اینکه شکار کند غیر محرم حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابو عوانة قال حدثنا عثمان هو ابن موهب قال اخبرنی عبد الله بن ابی قتادة ان اباه اخبره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج حاجا فخرجوا معه خبر داد عبد الله که بتحقیق پدر او ابو قتاده خبر داد اورا که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی برآمد درحالیکه اراده حج بیت الله دارد و بیرون برآمدند بسوی صحابه مراد محرم است باراده عمره از آنکه این واقعه در عمره حدیبیه است و در روایة بیهقی او معتمر اوام شده بطریق شک از راوی گفته اند که صواب معتمر است فصرف طائفة منهم فیهم ابو قتادة فقال خذوا ساحل البحر حتی نلتقی پس گردانید آنحضرت جمعی را از صحابه که در وی ابو قتاده است از قبیل التفات است زیرا که ظاهر آن بود که انا فیهم میگفت پس فرمود بگیرید کنار دریا را تا آنکه ملاقات کنیم فاخذوا ساحل البحر پس گرفتند این جماعه کناره دریا را فلما انصرفوا احرموا کلهم الا ان ابا قتادة لم یحرم پس وقتیکه مراجعت کردند صحابه بجانب عدو احرام بستند همه ایشان مگر آنکه ابی قتاده احرام نه بست فبینما هم یسیرون اذ راوا حمر الوحش فحمل ابو قتادة علی الحمر فعقر منها اتانا پس درین میان که ایشان راه سیر وند ناگاه دیدند گلهٔ گور خران را پس حمله کرد ابو قتاده برآنها پس کشت از آن ماده خری را فنزلوا فاکلوا من لحمها پس فرود آمدند و خوردند از گوشت آن وقالوا انأکل لحم صید ونحن محرمون وگفتند بعضی ازینها آیا میخوریم گوشت شکار را یا بعد از خوردن در تردد افتادند یعنی اول موافق روایت سابق است و ثانی او فق با آخر حدیث حال آنکه ما احرام بسته ایم فحملنا ما بقی من لحمها پس برداشتیم چیزی که باقی ماند از گوشت ماده خر فلما اتوا رسول الله صلی الله علیه وسلم قالوا انا کنا احرمنا وقد کان ابو قتادة لم یحرم پس هرگاه آمدند نزد آنحضرت گفتند ما احرام بسته بودیم و ابو قتاده احرام نه بسته بود فراینا حمر وحش فحمل ابو قتادة فعقر منها اتانا پس دیدیم ما گور خران را پس حمله کرد ابو قتاده پس کشت از آنها ماده خری را فنزلنا فاکلنا من لحمها پس فرود آمدیم ما و خوردیم گوشت آنرا ثم قلنا انأکل لحم صید ونحن محرمون فحملنا ما بقی من لحمها پس گفتیم ما آیا بخوریم گوشت شکار و ما محرم باشیم پس برداشتیم چیزی که باقی بود از گوشت آن قال امنکم احد امره ان یحمل علیها او اشار الیها قالوا لا فرمود آیا از شما کسی است که گفته باشد ابو قتاده را که حمله کند برآنها یا اشاره کرده نموده باشد آنها را گفتند نی قال فکلوا ما بقی من لحمها فرمود پس بخورید آنچه باقی مانده است از گوشت آن این امر برای اباحت است از آنکه در اصل خوردن گوشت مباح است و نیز سوال اینها از جواز بود پس جواب مطابق سوال است این روایت ساکت است از آنکه آن حضرت هم خورده باشند و در روایت امام احمد و ابی داود و طیالسی آمده است که بخورید شما و بخورم من از جمله طیالسی فوائد این حدیث جواز اکل محرم گوشت شکار را وقتیکه دلالت برآن نکرده و اشارت نموده باشد و اینست مذهب امام ابی حنیفه رح وقتیکه

لات و عزی و کاهن و شیطان و هر سر دار گمراهی قبها و هر چه پرستیده شود سوای خدا و ستمگران اهل کتاب که پانی نقش موسی و چون معبود های باطل برای عبرت در آتش می افکند سیده آشنا نیز در پی آن هستند و شقی هذه الامة و باقی میماند این امت که پرستش کسی نکرده جز خدا را فیها منافقوها بحالیکه در میان ایشان منافقان این امت نیز باشند مخلوط و مختفی امید نجات بایشان چنانچه در دنیا بود تا آنکه متمیز گردند و شود میان ...

[illegible]

صورت بگویند که من پروردگار شما ام و بینند بر ایشان علامات مخلوق انکار کنند و دانند که نه پروردگار است تعالی و تقدس و استعاذه نمایند که ذکره القاضی عیاض و نیز خطابی گفته که ظهور باد اول بر وجه غیر معروف بجهت آن بود که با مومنان منافقان بودند که استحقاق دیدار پروردگار را و محجوب از پروردگار خود پس ممتاز مانند مومنان رفعت و تمیز از ایشان فیقولون هذا مکاننا پس بگویند این جای ما است تا بیرون آید پروردگار ما پس بگویند دیگران معبود ما است خود حتی یاتینا ربنا تا آنکه بیاید و متجلی شود پروردگار ما فاذا جاء ربنا عرفناه پس چون می آید پروردگار ما می شناسیم او را و خود دانسته ایم او صاف او را بالجمله ضروری که خلق می شود در آن ...

[illegible]

ذبح کرده باشد آنرا غیر محرم و مذهب امام مالک و امام شافعی آنست که حرامست اگر محرم خود شکار کرده باشد یا غیر او برای او شکار کرده خواه باذن او یا نه باشد درین معنی حدیث مرفوع جابر آورده اند لحم الصید لکم فی الاحرام حلال ما لم تصیدوه او یصاد لکم و در فتح القدیر شیخ ابن همام آورده که درین صورت که غیر محرم شکار کرده با مر محرم اختلاف است طحاوی گوید حرامست بر محرم و جرجانی گفته حرام نیست

باب اذا اهدى للمحرم حمارا وحشیا حیا لم یقبل

چنانکه هدیه آید غیر محرم مر محرم را حماری وحشی زنده قبول نمیکند گفته اند لم یقبل بمعنی لا یقبل است

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما عن الصعب ابن جثامة اللیثی انه اهدى لرسول الله صلی الله علیه وسلم حمارا وحشیا وهو بالابواء او بودان مرویست از صعب بن جثامه که هدیه آورد مر رسول خدا را رحمت کناد خدا بر وی حماری وحشی و حال آنکه آنحضرت بابوا بود یا بودان ابوا بفتح همزه و سکون موحده و مد و نام کوهی است و ودان بفتح واو و تشدید دال نام موضعی است نزدیک بجحفه گفته اند که اکثر روایات برین است که هدیه بعض حمار آورده تمام و در روایت مسلم عجز حمار و در روایتی شق حمار و در روایتی عضوی از حمار وحش است و در میان این روایت تطبیق داده اند بانکه وی تمام آورده بود و با آنحضرت بعض آن گذرانده فرد علیه پس رد کرد آنحضرت آنرا بر وی و قبول نکرد اکثر روایات برین است که آنحضرت رد کرد و در بعضی روایات آمده که قبول کرده خورد از ان و در جمع این در روایت گفته اند که شاید در دو احوال باشد اما رد از ان جهت بوده که معلوم فرموده باشد که برای آنحضرت صید کرده پس رد انداخت آنحضرت آنرا و اما قبول صید ابی قتاده و خوردن لحم آن چنانکه در بعضی روایات آمده است بسبب یقین آنکه وی برای آنحضرت شکار نکرده بود فلما رای ما فی وجهه قال انا لم نرده علیک الا انا حرم پس هر گاه دید آنحضرت چیزی که در روی او بود از خجالت و شکستگی از عدم قبول آنحضرت فرمود برای تسلی او که رد نکردم آنرا بر تو مگر بواسطه آنکه من احرام دارم

باب ما یقتل المحرم من الدواب

چیزیکه میکشد محرم از دوابّ جنبنده بر زمین و رواست کشتن آن

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال خمس من الدواب لیس علی المحرم فی قتلهن جناح فرمود پنج جانور انداز دوابها که نیست بر محرم در کشتن آن گناهی

ح وعن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

ح وحدثنا مسدد قال حدثنا ابو عوانة عن زید بن جبیر قال سمعت ابن عمر رضی الله عنهما یقول حدثتنی احدی نسوة النبی صلی الله علیه وسلم عن النبی صلی الله علیه وسلم یقتل المحرم ابن عمر حدیث کرد مرا یکی از زنان پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی و آن حفصه است رضی الله عنها از پیغمبر خدا اینکه می کشد محرم

ح وحدثنی اصبغ بن الفرج قال اخبرنی عبد الله بن وهب عن یونس عن ابن شهاب عن سالم قال قال عبد الله بن عمر قالت حفصة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خمس من الدواب لا حرج علی من قتلهن پنج جانور انداز جنبیدهای زمین نیست باکی و گناهی بر کسی که بکشد آنها را الغراب یکی زاغ است والحدأة دوم غلیواج والفارة سوم موش والعقرب چهارم کژدم والکلب العقور پنجم سگ گزنده است و سیوطی گوید تقیید به پنج اگر چه مفهوم عدد اختصاص کهمین پنج میخواهد لیکن نزد اکثری حجت در مفهوم عدد نیست و بر تقدیر تعیین ذکر همین پنج

يحتمل که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اولا همین پنج را فرموده بعد ازان ورای آن باینها الحاق کرده باشند از جهت اشتراک در حکم و در بعضی طرق حدیث عائشه نزد مسلم چهار است عقرب را ذکر نکرده و در بعضی شش است مار را زیاده کرده و در حدیث ابی هریره نزد ابن خزیمه ذکر گرگ و یوز زیاده است بر پنج مذکور و نیز ابن خزیمه افاده کرده است که ذکر گرگ و یوز از راوی است که تفسیر کرد سگ را باینها و پوشیده نماند که اطلاق کلب بر شیر نیز واقع است و در حدیثی که فرموده اللهم سلط علیه کلبا من کلابک آمده و این را باسد تفسیر کرده اند پس شیر نیز داخل این حکم باشد بلکه همه جانوران موذی را که آزار رسانند والله اعلم **حدثنا** يحيى بن سليمان قال حدثني ابن وهب قال اخبرني يونس عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال خمس من الدواب كلهن فاسق فرمود پنج دابه است که همه آنها موذی و مفسدند فاسق خبر کل است افراد آن بجهت لفظ کل است و ضمیر جمع کلهن نیز راجع است بکل باعتبار معنی و ترکیب احتمال وجهی دیگر هم دارد يقتلن في الحرم کشته شوند در زمین حرم نیز با آنکه منع آن صید کردن آنجا خصوصا از محرم الغراب والحدأة والعقرب والفارة والكلب العقور فسق در اصل بمعنی خروج است و اینجا مراد خروج خاص است و آن برآمدن اینها از حکم حیوانات دیگر بایذا و افساد و عدم انتفاع فاسق بودن غراب از آنست که کاوش میکند پشت مجروح دواب را و چشم شتر را میکند و غلیواز نیز می رباید اطعمه را از دست مردم و آزار گزدم زیاده بر آنست که توان گفت بسیار است که افعی را نیش زده و آن بیجان مرده است و باین خوردی فیل و شتر را میکشد گویند عقرب بر مرده نیش نمیزند و نائم را نیز تا حرکت نکند ابن ماجه از حدیث عائشه آورده که عقربی گزید آنحضرت را در حال نماز چون آنحضرت از نماز فارغ شد فرمود لعنت خدا عقرب را نمیگذارد مصلی و غیر آن را نگزیده بکشید آنرا در حل و حرم و مراد از موش موش خانگی است روایت کرده است طحاوی که ابوسعید خدری پرسیده شد که موش را فاسق چرا گویند گفت سببی بیدار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و دید که موشی فتیله چراغ بدهان گرفته میخواهد که بسوزد آنحضرت را آنحضرت برخاست و کشت او را و مباح کرد کشتن آنرا محرم و غیر محرم را ازینجاست که منع فرموده که چراغ را وقت خواب در خانه نگذارید که شیطان مبادا بسوزد و وقت خواب سگ گزنده نیز فسق او ظاهر و باهر است از قید گزندگی بعضی برین رفته اند که کشتن سگ ناگزنده نیز مکروه است بعضی گویند و اصح نیست بعضی گویند حرام **حدثنا** عمر بن حفص بن غياث قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش قال حدثني ابراهيم عن الاسود عن عبد الله قال بينما نحن مع النبي صلى الله عليه وسلم في غار بمنى اذ نزلت عليه والمرسلات وانه ليتلوها گفت عبد الله بن مسعود در میان آنکه بودیم با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی در غاری بمنی ناگاه نازل شد بر وی سوره والمرسلات و بتحقیق آنحضرت میخواند آنرا واني لاتلقاها من فيه وان فاه لرطب بها و من هر آئینه تلقی میکردم آنرا از دهان مبارک آن حضرت و بتحقیق دهن آنحضرت تر بود از لذت آن اذ وثبت علينا حية فقال النبي صلى الله عليه وسلم اقتلوها ناگاه جست بر ما ماری پس فرمود آنحضرت بکشید آنرا فابتدرناها فذهبت پس شتاب کردیم بکشتن آن پس رفت بسلامت فقال النبي صلى الله عليه وسلم وقيت شركم كما وقيتم شرها پس فرمود نگاهداشته شد آن مار از شر شما چنانچه نگهداشته شدید شما از شر او یعنی خدا بسلامت داشت او را از شما چنانکه بسلامت داشت شما را از گزند آن قال ابو عبد الله انما اردنا بهذا ان منى من الحرم وانهم لم يروا بقتل الحية باسا گفت مولف ابو عبد الله بخاری خواستیم ازایراد این حدیث مگر آنکه منی از حرم است و ندیده اند باکی بکشتن مار در آنجا و نیز ظاهر است که آنحضرت و اصحاب

و پالیده می شوند چنانکه می روید دانه تخم در خس و خاشاک سیل چیزیکه سیل آنرا بیارد تخم ها و در مشارق گفته حبه بالکسر اسم جامع است تخمهاست که چون باران بیاید روییده گردد و چون باران بیارد در یک شب و روز برویند و ابو عمر و گفته حبه و حبه پیدا است که در خس و خاشاک خود برویند و در صراح گفته حبه بالکسر تخمهای وحشی که از وی نبوت شود و حبه گشنیز و حبه تخم تازه شدن است و حمیل سیل بمعنی محمول بود نه حمیل الحمیل ای بر آن سیل از گل و خس و خاشاک کذا فی ترجمة المشکوة ثم يفرغ الله من القضاء بين العباد پس فارغ میشود خدا از حکم کردن میان بندگان بر آمدن بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ و تعلق معاصی از عصاة بعقوبت نار و بازداخل شدن به بهشت بانعام مجازات هر یک بحسب استعداد و تمیز و تقریر فرقه بر حال مناسب که مقرر است برای وی و يبقى رجل بين الجنة والنار و باقی میماند مردی از جمله میان بهشت و دوزخ وهو آخر اهل النار دخولا الجنة و آن مرد پسین دوزخیان است از روی در آمدن به بهشت مقبلا بوجهه قبل النار روی آورنده است جانب دوزخ فيقول يا رب اصرف وجهي عن النار پس میگوید ای پروردگار من بگردان روی مرا از جانب دوزخ قد قشبني ريحها بتحقیق ایذا کرد مرا بوی دوزخ از سوختن دوزخیان در آن و آنکه آتش دوزخ را دود و بوی ستمی میباشد قشب بشین معجمه زهر خوردن و رسیدن بکرده و مستعمل از باب ضرب قشبني بمعنی اذانی کذا فی القاموس واحرقني ذكاؤها و سوخت مرا تیزی آتش ذکاء بمعجمه و مد چنانچه در جمیع روایات است مشهور و در لغت قصر است چنانکه قسطلانی از حاشیه فرع یونینیه بروایت ابی ذر نقل کرده و در قاموس بمد نیز درین معنی از زمخشری آورده و نووی گفته جمعی گویند بمد و در لغت اندر و ابمعنی دیر کی و تیز فهمی بقصر و مد است باتفاق فيقول هل عسيت ان فعل ذلك بك ان تسال غير ذلك پس میگوید پروردگار آیا شد نزدیکی تو که اگر کرده شود این آرزوی تو تو ایک سوال کنی جز آن چیز دیگر را فيقول لا وعزتك پس میگوید آن مرد سوال نمیکنم و نمیخواهم چیز دیگر را سوگند بعزت تو فيعطي الله ما شاء پس میدهد این مرد را خدایتعالی از آنچه خواسته باشد خدا من عهد وميثاق از پیمان و استواری آن فيصرف الله وجهه عن النار پس میگرداند خدایتعالی روی او را از دوزخ فاذا اقبل به على الجنة راى بهجتها پس آن روی آورد به بهشت می بیند خوبی و تازگی آنرا سکت ما شاء الله ان يسكت خاموش می ماند قدری که خواسته

محرم بوده اند وانکه در حدیث سابق گذشت که پنج دابه در حرم کشتن روا است شامل است محرم و غیر محرم را باین توجیه احادیث مطابق است مرترجمهٔ باب را **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالك عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر عن عایشة رضی الله عنها زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال للوزغ فویسق تحقیق آنحضرت فرمود وزغ فاسق است وزغ بواو و زای هر دو مفتوح آخر غین معجمه دابه که چهار پای دارد در سوراخ خانه ها می باشد وانرا سام ابرص خوانند فویسق تصغیر فاسق است گفته اند که فسق این دابه از آنجهت است که نزد آتش ابراهیم علیه السلام شکم را پر باد میکرد تا برافروزد ولم اسمعه امر بقتله قول عایشه است که گفته نشنیده ام آنحضرت را که امر کرده بکشتن آن تسمیهٔ این دابه بفسق مستلزم کشتن آنست و ناشنیدن عایشه دلالت بعدم کشتن ندارد چه اصحاب دیگر شنیده اند چنانکه در روایت صحیحین آمده روایت کرده اند که کسیکه وزغ را در اول ضربه بکشد او را چنان ثواب است و کسیکه در ضربهٔ ثانیه کشد او را چنان و چنانست کمتر از اولی و در حدیث ابن عباس است بکشید وزغات را اگرچه درون کعبه باشند

باب لا یعضد شجر الحرم

بریده نشود درخت زمین حرم وقال ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم لا یعضد شوکه گفته است ابن عباس از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی شکسته نشود خار او **حدثنا** قتیبة قال حدثنا اللیث عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی شریح العدوی انه قال لعمرو بن سعید وهو یبعث البعوث الی مکة مرویست از ابی شریح که وی گفت مر عمرو بن سعید بن العاص را که یزید علیه ما یستحقه او را در سال جلوس امیر مدینه گردانیده بود و مشهور آنست که نام او اشدق بود و او میفرستاد لشکرها را بمکه از برای قتال عبدالله بن زبیر بعوث جمع بعث است بمعنی مفعول ایذن لی ایها الامیر احدثك قولا قام به رسول الله صلی الله علیه وسلم الغد من یوم الفتح اذن کن مرا ای امیر که حدیث کنم ترا گفتاری را که قیام نموده بآن گفتار پیغمبر خدا فردای روز فتح مکه سمعته اذنای ووعاه قلبی وابصرته عینای حین تکلم به پس شنیده آن قول را دو گوش من و یاد گرفته است آنرا دل من و دیده است آنرا دو چشم من هنگامیکه تکلم کرد بدان انه حمد الله واثنی علیه ثم قال ان مکة حرمها الله ولم یحرمها الناس تحقیق آنحضرت ستود خدا را و ستایش کرد بر وی پس گفت تحقیق مکه حرام کرده است آنرا خدا و حرام نکرده است او را مردم یعنی آنچه حرام است در مکه از قتل مردم و قطع درخت آن بحکم الهی و قضای اوست تعالی نه باتفاق مردم است نه بر کسیکه اعتقاد کرده است که اهل جاهلیت آنرا حرام کرده اند و آنکه در حدیث دیگر واقع شده که ابراهیم علیه السلام مکه را حرام گردانیده و من مدینه را منافات ندارد زانکه تحریم ابراهیم بحکم خدا بوده است و وی تبلیغ کرده است بمردم در وقتیکه بعد از طوفان در رفع بیت الله بنای قواعد نمود و تعیین کرد حدود حرم را بیان تحریم نیز نموده است فلا یحل لامرئ یؤمن بالله والیوم الآخر ان یسفك بها دما ولا یعضد بها شجرة پس حلال نیست مرد را که ایمان می آرد بخدا و روز آخرت اینکه بریزد بمکه خونی را و ببرد در آن درختی را کلمه لا در لا یعضد زائد است برای تاکید نفی یعنی این شعار منافی اسلام است و مستلزم انکار امری قطعی دین است فان احد ترخص لقتال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس اگر کسی رخصت گیرد از جهت قتالی که آنحضرت در روز فتح مکه کرده بود و استدلال بدان نماید فقولوا له ان الله عز وجل اذن لرسوله ولم یاذن لکم پس بگوئید مر ورا تحقیق خدا اذن کرده بود برای رسول خود و اذن نکرده است

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

لیکن کرم تو در طمع آورده مرا که آمده ام نزد تو اینکه در نزد بهشت افتاده و نالم که مرا بهشت ازان ببری اگر در درون بهشت زنهم فیقول یا سیت ان اعطیت ذلك ان تسال غیره پس میگوید خدا آیا هستی نزدیك اگر داده شوی تو آن مطلوب را اینکه سوال کنی جز آن چیز دیگر فیقول لا وعزتك لا اسال غیره فیعطی ربه ما شاء من عهد ومیثاق پس ارزانی دهد پروردگار خود را آنچه خواسته باشد خدا از عهد و پیمان برآنکه زیاده بر آن سوال نکند فیقدمه الی باب الجنة پس پیش می برد خدا تعالی ویرا در بهشت فاذا بلغ بابها فرای زهرتها وما فیها من النضرة والسرور پس چون برسید آن مرد در بهشت پس می بیند تازگی و خرمی بهشت را و چیزی که در وست از تازگی و خوشی فیسکت ما شاء الله ان یسکت پس خاموش بماند آنقدر که خواسته است خدا که خاموش ماند از شرم و حیا از نقض عهد فیقول یا رب ادخلنی الجنة پس میگوید ای پروردگار من در آر مرا در بهشت فیقول الله پس میگوید خدا تعالی ویحك یا ابن آدم ما اغدرك وای ترا ای پسر آدم چه عجب عهد می شکنی و بیوفائی میکنی ما اغدره صیغه تعجب است از غدر یعنی بیوفائی که استعمال یافته یعنی چه چیز باعث شد ترا بر نقض عهد ... الیس قد اعطیت العهود والمیثاق ان لا تسال غیر الذی اعطیت ... عهد و پیمان اینکه سوال نکنی سوای آنکه داده شده و تنبیه دروی سوال ... قناعت ... بر آن و طلب مزید بر آن میکنی در آینده و ترك تمسك عهود و پیمانها و باز ترك نمودن آن عهود بعد ظهور عذر ... سوال نه عذراست ... تشویق است بسوی نعمت عظیمه ... تحسینگی ... گرده ... کرم ... حقیقت ... تدریج ... چنین ... نیست که ... تکلف ... گرود بلکه نقض این عهد ...

مرتمارا چنانکه فرمود وانما اذن لی ساعة من النهار وقد عادت حرمتها الیوم کحرمتها بالامس واذن داده نشده است برای من مگر ساعتی از روز وتحقیق عود کرده حرمت آن امروز چنانچه حرمت آن در دی روز بود ولیبلغ الشاهد الغائب پس گو برساند این را حاضر مر غایب را فقیل لابی شریح ما قال لک عمرو پس گفته شد مرابی شریح را چه گفت ترا در جواب این عمرو مذکور قال انا اعلم بذلک منک یا ابا شریح ان الحرم لا یعید عاصیا ولا فارا بدم ولا فارا بخربة گفت عمرو من داناترم باینحکم از تو ای ابا شریح تحقیق حرم پناه نمیدهد گناهگار را ونه گریزنده را بخونی که بروست ونه گریزنده را بسبب فسادی قال ابو عبد الله الخربة البلیة گفته است مولف رح خربة یعنی بلا است خربة بضم خاء معجمه وفتح آن وسکون را وفتح موحده کلام این مفسد حجت را نمی شاید از انکه خلاف مقرر اهل دین است ودر روایتی از امام احمد آمده که گفت ابو شریح گفتم عمرو را من حاضر بودم وتو غایب بودی وموجب امر آنحضرت رسانیدم ترا واین مشعر است بآنکه ابو شریح قبول نکرده گفته عمرو را وگذاشته او را بوی از جهت عجز وعدم قدرت بجهت شوکت وغلبه او

باب لا ینفر صید الحرم

گریزانده نشود صید حرم یعنی از جا برآورده نشود که گناهی دارد حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا خالد عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الله حرم مکة فلم تحل لاحد قبلی ولا تحل لاحد بعدی فرمود آنحضرت تحقیق حرام کرده است خدا مکه را پس روا نیست مر هیچ یکی را حلال کردن آن پیش از من ونه کسی را بعد از من وانما احلت لی ساعة من نهار وحلال کرده نشده است مرا مگر یکساعت از روز فتح لا یختلی خلاها ولا یعضد شجرها ولا ینفر صیدها بریده نشود سبزه تر آن وقطع کرده نشود درخت آن خلا بفتح معجمه مقصور است بمعنی سبزه تر وچون خشک شود آنرا حشیش خوانند پوشیده نماند که چرانیدن سبزه حرم ثابت شده است باحادیث صحیحه ونیز شتر وگاو وبزهی را میگذاشتند در دهان آن نهی نبستند وکسی انکار ازین معنی نکرده است نیز برای تداوی روا است که بقدر حاجت از درخت بگیرند وگریزانده نشود شکار آن ولا یلتقط لقطتها الا لمعرف وبرداشته نشود افتاده زمین حرم یعنی روا نیست گرفتن آن مگر مر کسی را که تعریف کند دیگر قال العباس یا رسول الله الا الاذخر لصاغتنا وقبورنا گفت عباس بن عبد المطلب استثنا کن ای رسول خدا اذخر برای زرگران ما وقبرهای ما اذخر بکسر همزه وسکون ذال معجمه وکسر خاء معجمه نباتی است که بوی خوش دارد وزرگر وآهنگر از دادن آن ووطلا را وجز آن ودر قبرها نیز آنرا اندازند زیر مرده فقال الا الاذخر پس فرمود مگر گیاه اذخر یعنی مگر اذخر ازین استثنا کردن آنحضرت بمجرد سوال عباس بعضی توهم کرده اند که تحریم وتحلیل باختیار آنحضرت بوده است بی آنکه اعلامی از جناب حق باشد واین توهمی باطل است از انکه تواند که همدرینوقت جبرئیل علیه السلام وحی آورده وحی را از نزول مستند ضرور نیست چنانکه وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی اشارتی بدان میکند ونیز تواند که پیش ازین تکلم بوحی منزل معلوم کرده باشد اگر عباس نمی پرسید هم استثنا میکرد واضافت تحریم بسوی خدا وبسوی رسول هر دو رواست اضافت بخدا باعتبار حکم است واضافت برسول باعتبار تبلیغ وعن خالد عن عکرمة قال هل تدری ما لا ینفر صیدها ومرویست از خالد از عکرمه که گفت آیا میدانی چیست معنی آنکه گریزانده نشود شکار آن هو ان تنحیه من الظل تنزل مکانه تنفر نیست که یکسو کنی او را

از جنس میوه چنان اصل بدکرنا مربه بجالی که بیش می آید بیرون ده تو را او که او سید مراد ومانز نفسیا دکرتا حتی اذا انتهیت به الا امانی تا آنکه چون بنهایت رسیده بوی آرزو بوده قال الله تعالی لک ذلک ومثله معه میفرماید خدا تعالی مر تراست اکثر خواستی ودیگر مانندان بادی وقال ابو سعید الخدری لابی هریرة ان رسول الله گفت ابو سعید خدری در روایت خود مرابی هریره را که تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قال قال الله عز وجل لک ذلک وعشرة امثاله معه فرمود گفت خدا تعالی مر تراست آنچه خواستی وده چند آن بادی قال ابو هریرة لم احفظ من رسول الله گفت ابو هریره با ابو سعید یاد ندارم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم الا قوله لک ذلک ومثله معه مگر قول آنحضرت را که فرموده مر تراست خواسته تو ومانندان بادی وزیاد وعشره یاد ندارم قال ابو سعید گفت ابو سعید خدری انی سمعته یقول تحقیق من شنیدم آنحضرت را که چنین لفظ میفرمود ذلک لک وعشرة امثاله وتواند که اولا کلام آیه باشد بانچه در حدیث ابی هریره است بعد ازان کرامت فرموده باشند زیادت بران پس خبر داده آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وشنیده باشد او را ابو هریره

باب یبدی ضبعیه ویجافی فی السجود

ظاهر کند مرد مصلی بره وبازوی خود را ودور دارد آنرا از پهلو در سجده وباین ترجمه در روایت حکم از انها دلیل نیست بران در ترجمه ونه در حدیث اگرچه فی نفسه صحیح باشد باحادیث دیگر ضبع بفتح معجمه وسکون موحده بازو تمام یا میان آن یا بغل یا میان بغل تا نیمه بازو وازجانب بالا کذا فی القاموس واین باب ازان باب اتمام السجود ذکر بعد ازین بیاید پیش از باب فضل استقبال تحد سمیعین احادیث واسناد ربی تفاوت گذشته رالهذا در بعضی نسخ ازینجا ساقط است ولیکن ثبوت آن درینمقام انسب است نسبت بسابق کما لا یخفی حدثنا یحیی بن عبد الله بن بکیر بتصغیر قال حدثنا بکر بفتح موحده وسکون کاف بن مضر عن جعفر بن ربیعة عن ابن هرمز عن عبد الله بن مالک بن بحینة بضم موحده ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان اذا صلی فرج بین یدیه بود آنحضرت که چون سجده میکرد فرجه میکرد یعنی گشاده میداشت میان دو دست خود حتی یبدو بیاض ابطیه تا آنکه ظاهر میشد سپیدی دو بغل وی مراد ظهور موضع دست در زیر بغل ودیگر مواضع اند جون که بریده باشند سپیدی میشود نسبت بظاهر سایر جسد بیرا او از انجمله غبار وجز آن محفوظ تر است

از سایه وی فرود آید بجای او وینی نمیشیند ہم داخل تنفیر است تنبیہ است باونی برا علی **باب** لا یحل
القتال بمکة حلال نیست جنگ کردن بمکہ وقال ابو شریح عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا یسفک فیها دما
گفت ابو شریح از پیغمبر خدا که نمیریزد مسلمان در مکہ خونی را یعنی لائق اہل اسلام نیست کشتن کسی در مکہ و مناسب
وار داین کار بایمان **حدثنا** عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا جریر عن منصور عن مجاهد عن طاؤس عن
ابن عباس قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم یوم افتتح مکة لا هجرة بعد ولکن جهاد ونیة واذا استنفرتم
فانفروا امروز روزی کہ فتح کرد مکہ را نیست ہجرت کہ از مکہ بمدینہ نقل بود بعد ازین فتح ولیکن جہاد و نیتہای خیر
در کسب فضایل و تحصیل ثواب باقیست و وقتیکہ خوانده شوید بسوی جہاد برای اعلای کلمة اللہ بیرون آئید
کنید و مختار آنست کہ بر ہر یک از مسلمانان فرض کفایت است اگر امام تعیین جمعی کند برآنها فرض عین میشود
فان هذا بلد حرمه اللہ یوم خلق السموات والارض پس تحقیق این شہریست کہ حرام کردہ است
آنرا خدا روزی کہ پیدا کرد آسمانہا و زمین را یعنی تقدیر عالم کرد و ہم درآن وقت این معنی نیز تقدیر کردہ است
گویا جواب شرط مقدر است یعنی آنچہ مذکور شد چون دانستید پس بدانید کہ ان ہذا البلد الخ وهو حرام بحرمة
اللہ الی یوم القیامة واین بلدہ حرام است بتحریم اللہ تعالی تا روز قیامت وانه لم یحل القتال فیه
لاحد قبلی ولم یحل لی الا ساعة من نهار وتحقیق حلال نیست قتال درین شہر مر ہیچکس را پیش از من
وحلال نیست مرا مگر یک ساعت از روز فهو حرام بحرمة اللہ تعالی الی یوم القیمة پس قتال حرام است بتحریم اللہ تعالی
تا روز قیامت برای اہتمام و تاکید مکرر فرمود این حکم را لا یعضد شوکه برکندہ نشود خار او ولا ینفر صیده ولا
یلتقط لقطته الا من عرفها ولا یختلی خلاها گریزانیده نشود شکار او و برداشته نشود افتاده او مگر کسیکه تعریف کند
آنرا و بنماید بمردم آنرا و بریده نشود گیاه آن قال العباس یا رسول اللہ الا الاذخر فانه لقینهم ولبیوتهم گفت عباس
ای رسول خدا مگر گیاه اذخر که تحقیق آن در کار است مر آهنگران این مردم را و برای سقف خانها قال الا الاذخر
مگر اذخر که برای حوائج ضروریه خود بکار برند **باب** الحجامة للمحرم در حکم خون گرفتن مر محرم را وکوی کرد
ابن عمر رضی اللہ عنهما ابنه وهو محرم وداغ کرد ابن عمر مر پسر خود را در راه مکہ وحال آنکه آن پسر محرم بود و
یتداوی ما لم یکن فیه طیب و دوا کنند محرم خود را بچیزی که نیست در آن خوشبوئی ظاهر آنست که عطف
بر کوی باشد واین ہر دو فعل ابن عمر بود و دور نیست که عطف کنند بر حجامت بتقدیر ان داخل در ترجمہ
باب باشد برین تقدیر داغ کردن مطابق ترجمہ می افتد از راه عموم تداوی واللہ اعلم **حدثنا** علی
بن عبد اللہ قال حدثنا سفیان قال قال لنا عمرو اول شیء سمعت عطاء یقول سمعت ابن عباس رضی اللہ عنهما
گفت سفیان گفت ما را عمرو بن دینار نخستین چیزیکه شنیدم عطا را میگفت شنیدم ابن عباس را یقول احتجم
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وهو محرم میگفت خون گرفت پیغمبر خدا وحال آنکه محرم بود ثم سمعته یقول
حدثنی طاؤس عن ابن عباس فقلت لعله سمعه منهما میگوید سفیان پستر شنیدم عمرو را که میگفت حدیث
کرد مرا طاؤس از ابن عباس پس گفتم در تطبیق این دو حدیث شاید که عمرو شنیده باشد ہر دو حدیث را طاؤس نقل
کرده اند از ابن عباس **حدثنا** خالد بن مخلد قال حدثنا سلیمان بن بلال عن علقمة بن ابی علقمة

اذا لم یتم السجود تنبیہ تمام و کمال کند معنے سجده را
حدثنا الصلت بن محمد خارکی بخار سجود را
نسبت بساجی نیز میسر لصره است قال حدثنا
مهدی بن میمون الرملی عن واصل الاحدب
عن ابی وائل شقیق عن حذیفة ابن الیمان
انه رای رجلا لا یتم رکوعه ولا سجوده
دید حذیفه مردی را که تمام نمیکند رکوع خود را و سجود
خود را فلما قضی صلوته قال له حذیفة ما صلیت
پس گاه تمام کرد نماز خود را گفت او را حذیفه ما صلیت
نماز نکرده و حسبت قال لو مت مت علی غیر سنة محمد
گفت ابو وائل و حسبت قال لو مت مت علی غیر سنة محمد
گمان میبرم حذیفه را که گفت نیز اگر بمیری تو برین
حال مردی بر غیر طریقه محمد صلی اللہ علیه
وسلم **باب** السجود علی سبعة اعظم
سجده کردن بر هفت استخوان یعنی هفت اعضا که مذکور
خواهد شد **حدثنا** قبیصة بن عقبة کوفی قال
حدثنا سفیان ثوری عن عمرو بن دینار عن
طاؤس عن ابن عباس قال امر النبی صلی
اللہ علیه وآله وسلم ان یسجد علی سبعة اعضاء
امر کرده شد آنحضرت اینکه سجده کند بر هفت عضو
در روایة اصیلی علی سبعة اعظم در عضوی لیکن
اعضا که مشتمل است بر استخوانها لیکن وحدت
اجتماعی میتوان آنرا عظم واحد گفت ولا یکف شعرا
ولا ثوبا و اینکه باز ندارد موی را و نه جامه را از
افتادن و برهم نیارد آنرا او آنرا فرق دانند جمهور علما
برآنکه نماز بحالی که جامه برزده یا آستین برزده یا موی
را گره زده باشد و نحو آن مکروه است بکراهت
تنزیه برین است اگر کرده باشد آن را در نماز و پیش
از آن در روایة که دید ابو رافع را که دید ابو رافع
حسن بن علی را رضی اللہ عنهما که نماز میگذارد و موی او
بسته بود و موی وی بسته بود در پس خود پس باز کرد آنرا
و گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم میگفت
این نصیب شیطان است یا فرود شستنگاه
شیطان است و ہم مرویست از ابن عباس که
دید و عبد اللہ بن حارث را که نماز میکرد و بحالی که
موی سر بسته بود و از پس بست این
عباس و گفت که من شنیدم
آنحضرت را که میفرمود مثل این مانند کسی است که
نماز میکند و سر بسته که نشتاید و حکمت در نهی آنست که
موی نیز سجده میکند با وی و مروی است که آنکس یر
مردی را که سجده میکرد و موی بسته بود بگذار

عن عبد الرحمن الاعرج عن ابن بحينة قال احتجم النبي صلى الله عليه وسلم وهو محرم بلحي جمل في وسط راسه حجامت کرد

پیغمبر خدا وحال آنکه محرم بود بموضع لحی جمل در میان سر مبارک خود لحی جمل بفتح لام وسکون مهمله بعد ازان مثناة تحتیه وجمل بفتح جیم ومیم نام موضعیست در راه مکه بر هفت میل از مدینه ودر بعضی روایات لحیی جمل بصیغه تثنیه تصحیح کرده اند پوشیده نماند که حجامت کردن در سر مستلزم دور شدن موی نیست واگر ضرورت باشد داخل فدیه می خواهد بود

باب تزویج المحرم در حکم نکاح کردن محرم **حدثنا** ابو المغیرة عبد القدوس بن الحجاج قال حدثنا الاوزاعی قال حدثنی عطاء بن ابی رباح عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم تزوج میمونة وهو محرم تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی تزوج کرد میمونه را وحال آنکه محرم بود در عمره سنه هفت واین روایت ابن عباس شهرت دارد وبصحت پیوسته از عائشه وابی هریره ومذهب حنفیه موافق آنست که نکاح را در ایام احرام روا داشته اند وآمده است از میمونه که خود روایت کرده که آنحضرت غیر محرم بود وازابی رافع نیز همچنین آمده وترجیح داده اند این روایت را بر حدیث ابن عباس وغیر او بدو وجه یکی آنکه روایت آن کسی که دخل دارد درین امر راجح بر روایت اجنبی است دوم آنکه روایت میمونه مشتمل است بر اثبات نکاح در مدت سابق بر زمان احرام وروایت ابن عباس نفی میکند این را وخبر مثبت مقدم است بر نافی پوشیده نماند که احرام آنحضرت ونکاح بر همگنان امری ظاهر بود خصوص بر کسانیکه همه وقت وهمه دم همراه بودند واطلاع بر احوال شریف داشتند چنانکه عائشه وابن عباس اینها را نسبت باین امر اجنبی گفتن معنی ندارد واین هر دو خبر بدین وجه مثبت است وبدین وجه نافی ثبوت هر یک مستلزم نفی دیگر است وآنکه بعضی از اهل ترجیح تاویل کرده اند وهو محرم را که درین حدیث است بمعنی داخل در حرم وعقد نکاح بعد از انقضای عمره گفته اند معلوم میشود از آن که روایت میمونه مشتمل بر اثبات نکاح در زمان سابق بر زمان احرام نبود وآنکه قیاس حنفیه را که گفته اند نکاح در احرام روا باشد چنانکه خریدن داه برای وطی در احرام باتفاق رواست رد کرده که قیاس معارض سنت است خطا کرده این قیاس مرجح یکی از دو روایت سنت است نه معارض سنت فافهم

باب ما ینهی من الطیب للمحرم والمحرمة در چیزیکه منع کرده میشود از طیب مرد وزن محرم را وقالت عائشة رضی الله عنها لا تلبس المحرمة ثوبا بورس او بزعفران گفت عائشه نپوشد زن محرم جامه که رنگین بورس ورزعفران است وورس گیاهی است که بوی جامه زرد کنند **حدثنا** عبد الله بن یزید قال حدثنا اللیث قال حدثنا نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال قام رجل فقال یا رسول الله ماذا تامرنا گفت ابن عمر ایستاد مردی وگفت ای رسول خدا چه میفرمائی تو ما را ان نلبس من الثیاب فی الاحرام اینکه بپوشیم از جامه ها در حال احرام فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تلبسوا القمیص ولا السراویلات پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی نپوشید پیراهنها قمص بضم قاف ومیم وسکون آن جمع قمیص است ونه ازار پایها وچه دوخته ولا العمائم ولا البرانس ونه دستارها ونه کلاهای بلند که در صدر اسلام لباس عباد بود وبرانس جمع برنس است بضم موحده وسکون را وضم نون ولا الخفاف الا ان یکون احد لیست له نعلان فلیلبس الخفین ولیقطع اسفل من الکعبین ونه موزه ها پوشید مگر آنکه باشد یکی که نیست مر او را النعلین پس گو بپوشد موزه را وببرد پایان تر از دو

هموار در نماز فاسد گردد واگر یک پای هموار پس در خلاصه از تجرید جواز نقل کرده وتنزه احمد وقول صحیح شافعیه نهادن عضوهای هفت گانه ترددی نا مبا هست وبدون یکی از هیچ سجده روا باشد **حدثنا** مسلم بن ابراهیم فراهیدی قال حدثنا شعبة عن عمرو عن طاوس عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال امرنا ان نسجد علی سبعة اعظم ولا نکف ثوبا امر کرده شده ایم که روایت کنیم اینکه سجده کنیم بر هفت استخوان ولا نکف ثوبا ولا شعرا وباز ندهیم جامه را ونه موی را از افتادن چنانکه گذشت **حدثنا** آدم قال حدثنا اسرائیل بن یونس عن ابی اسحاق عمرو بن عبد الله کوفی عن عبد الله بن یزید خطمی قال حدثنا البراء بن عازب وهو غیر کذوب گفت عبد الله بن یزید حدیث کرد ما را براء وحال آنکه او دروغگو نیست که برا آنحضرت دروغ بستن است قال کنا نصلی خلف النبی گفت براء بودیم با جماعت اصحاب که نماز میکردیم پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فاذا قال پس چون گفتی آنحضرت سمع الله لمن حمده هنگامیکه راست می ایستادیم از رکوع لم یحن بفتح تحتیه وسکون مهمله وکسر نون وضم آن احد منا ظهره حتی یضع النبی صلی الله علیه وآله وسلم جبهته علی الارض خم نمیکرد هیچ یکی از ما پشت خود را برای سجود تا آنکه می نهاد آنحضرت پیشانی خود بر زمین بسجده ظاهر او درین وقت مقتدیان تحمید گفتند حتی یا لیا جبهه آخرترین اعضا هفت گانه است در نهادن بر زمین که معلوم است وجود آن از احادیث دیگر و ذکر نیست که درین حدیث باب ذکر ترجمه تمامها صریح شد پس اشکال مناسب بر طور سایر شارحان نیز مرتفع گردد

باب السجود علی الانف تمه کردن بر بینی

استخوان شده باي ولا تلبسوا شيئا مسه زعفران ولا الورس ونه پوشيد چيزي را از جامه که رسیده است آنرا زعفران و ورس گفته اند که خوردن و تداوی کردن بچیزی که بوی خوش دارد ممنوع نیست گرچه علت منع لباس که تلذذ و تنعم است شریک است ولا تنتقب المرأة المحرمة ولا تلبس القفازین و نقاب نکشد بر روی زن محرمه و نپوشد دستانها در دو دست قفازین بضم قاف و تشدید فا و زای تثنیه قفاز است و آن زنان متعارف بوده تا سر دستها نگهدارند تابعه موسى بن عقبة واسمعيل بن ابراهيم بن عقبة وجويرية و ابن اسحاق في النقاب والقفازين متابعت کرده است لیث را جماعه مذکوره در منع نقاب و قفازین و قال عبيد الله ولا ورس وگفته است عبید الله ولا ورس او كان يقول لا تنتقب المحرمة ولا تلبس القفازين ویگفت عبید الله این عبارت بترک واو عطف و ترک المرأة وقال مالك عن نافع عن ابن عمر لا تنتقب المحرمة وتابعه ليث بن ابي سليم متابعت کرده است مالک را درین کلام لیث بن ابی سلیم **حدثنا** قتيبة قال حدثنا جرير عن منصور عن الحكم عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضي الله عنهما قال وقصت برجل محرم ناقته فقتلته کوفت گردن مردی محرم را ناقه او پس کشت اورا فاتي به رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اغسلوه وكفنوه پس آورده شد آنمرد نزد پیغمبر خدا پس فرمود غسل دهید وکفن کنید اورا ولا تغطوا راسه ولا تقربوه طيبا و مپوشید سر او را و نزدیک نیارید او را طیبی فانه يبعث يهل پس تحقیق بر انگیخته می شود در روز حشر در حالیکه لبیک میگوید

باب الاغتسال للمحرم در جواز غسل کردن محرم را از برای تنظیف و تطهیر از جنابت ابن منذر گوید اجماع کرده اند بر غسل جنابت و اختلاف هست در غسل غیر جنابت و گفته اند مولف رح اشارت کرده است برد آنچه مرویست از امام مالک که مکروه است غسل کردن محرم را و این معنی خالی از تعجب نیست حدیثی که مولف در باب بجواز آورده نقل کرده است این را بیک واسطه از امام مالک مگر گویند جواز منافات مکروهیت ندارد و اشارت برد نمیتوان کرد مگر آنکه گویند رد بر کسی است که نزد امام مالک این را روایه کرده محرم را وقال ابن عباس رضي الله عنهما يدخل المحرم الحمام وگفت ابن عباس که داخل شود محرم حمام را ولم ير ابن عمر وعائشة بالحك باسا و نديده است ابن عمر و عائشه بخاریدن سر و بدن باکی بیهقی این را موصول آورده که دیدیم ابن عمر را که می خارید سر خود را و حال آنکه او محرم بود و اما از عائشه موصول آورده مالک از مرجانه ام علقمه که شنیدم عائشه را که پرسیده شد از وی آیا بخارد محرم گفت آری و گو سخت بخارد و گفت اگر بر دو دست من بسته باشند و نیابم مگر پای استخارم بپای مناسبت این دو قول مر ترجمه را باعتبار ازالة اذی است که در حک و غسل میباشد کذا قاله الشيخ **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن زيد بن اسلم عن ابراهيم بن عبد الله بن حنين عن ابيه ان عبد الله بن عباس رضي الله عنهما والمسور بن مخرمة اختلفا بالابواء مرویست از عبد الله بن حنین که مولی عباس است که عبد الله بن عباس و مسور بن مخرمه اختلاف کردند بموضع ابوا که منزل کرده بودند در آن فقال عبد الله بن عباس يغسل المحرم راسه پس گفت ابن عباس که بشوید محرم سر خود را وقال المسور لا يغسل المحرم راسه و گفت نمیشوید محرم سر خود را ظاهر آنست که اختلاف در تمام غسل است نه تنها در شستن سر چنانکه ایراد مولف این حدیث را در ترجمه باب دلالت دارد بر آن و تخصیص سر شستن از آنجهت باشد که جای اشکال درین مسئله همین است

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب الاذان

اتصال جبهه بزمین است و جرم جبهه کفایه یعنی برابر جزوی از جبهه است لازم آید و اگر جبهه در بار بینی بر وی دهیان سجده بر جبهه اشارت به بینی نمود و امر نمود و اعضا از هفت گانه دو قدمی و الیدین و الرکبتین الحرام اعضای هفتگانه دیگر اعضا که سجده در دو دست و دو زانو و کنار های بر دو پای ولا نكفت اسباب ولا الشعر و اینکه نه گرد آوریم و باز نداریم جامه را و موی سر را چنانکه گذشت گفت کمر زنا ر گفت یعنی جمع کردن و از عیب بستن شود بمعنی بازداشتن آید

باب السجود على الانف في الطين در سجده کردن بر بینی در گل **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا همام عن يحيى عن ابي سلمة بن عبد الرحمن قال انطلقت الى ابي سعيد الخدري فقلت الا تخرج بنا الى النخل نتحدث گفت ابو سلمه رفتم من بسوی ابی سعید خدری پس گفتم او را آیا بیرون نمی آئی با ما بسوی نخل که موضعی است بمدینه تا حدیث گوییم با یکدیگر گفتم کنیم تحدث بحذف برد و ما پیشت فخرج پس او ابو سعید قال قلت ابو سلمه گفت حدثني ما سمعت النبي گفتم یا ابو سعید حدیث کن برای من آنچه شنیده از پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم في ليلة القدر پس شب قدر قال گفت ابو سعید اعتكف رسول الله اعتکاف کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم العشر الاول من رمضان ده ایام نخستین را از رمضان باعتکاف عشر الاول بضم همزه و فتح واو جمع اول و بفتح و تشدید چنانکه در اکثر روایات است فاعتكفنا معه پس اعتکاف کردیم ما نیز با آنحضرت فاتاه جبريل فقال ان الذي تطلب امامك پس آمد آنحضرت را جبرئیل و گفت بدرستیکه آنچه میطلبی پیش تو داری از تعیین شب قدر در پیش تست فاعتكف العشر الاوسط پس اعتکاف کرد آنحضرت دهه میانه و اعتکاف کردیم با وی فاتاه جبريل فقال ان الذي تطلب امامك پس آمد جبرئیل و گفت آنچه طلب داری پیش تست فقام النبي صلى الله عليه واله وسلم خطيبا صبيحة عشرين من رمضان

که موی سر جدا می شود ونجاست بقیه بدن فأرسلني عبد الله بن عباس رضي الله عنهما پس فرستاد مرا ابن عباس الى ابي ايوب الانصاري رضي الله عنه فوجدته يغتسل بين القرنين وهو يستتر بثوب پس يافتم ابو ايوب را که غسل میکند درمیان دو چوب که ایستاده میباشد بر چاه که بروی چوبی دیگری می نهند برای دلو وحال آنکه او پرده میکرد بجامه فسلمت عليه فقال من هذا پس سلام کردم بروی پس گفت کیست این سلام کننده فقلت انا عبد الله بن حنين ارسلني اليك عبد الله بن عباس پس گفتم منم عبد الله بن حنين فرستاده مرا بسوی تو عبد الله بن عباس يسالك كيف كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يغسل راسه وهو محرم می پرسد ترا چگونه بود رسول خدا که می شست سر مبارک خود را وحال آنکه آنحضرت محرم بود پوشیده نماند که اختلاف در نفس شستن سر بوده ودر کیفیت شستن وعبد الله بن حنين تصرفی کرده از کیفیت سر پرسید که در ضمن آن شستن سر معلوم میشود تا باجوابی که در یابد باندازه دیگر به برد فوضع ابو ايوب يده على الثوب فطأطأه حتى بدا لي راسه پس نهاد ابو ایوب دست خود را بر جامه که پرده گرفته بود پس فرود آورد ودور کرد از سر خود تا آنکه ظاهر شد مرا سر او ثم قال لانسان يصب عليه اصبب پس گفت آدمی را که میریخت آب بروی بریز آب را فصب على راسه ثم حرك راسه بيديه فاقبل بهما وادبر پس ریخت آب بر سر او پس حرکت داد سر خود را بهر دو دست او از پیش بر جانب قفا برد ودست را از قفا پیش آورد فقال هكذا رايته صلى الله عليه وسلم يفعل پس گفت اینچنین دیده ام آنحضرت را که میکرد واز جمله فوائد این حدیث گفته اند یکی آنست که صحابه بیکدیگر مناظره میکردند باجتهاد دیگر ورجوع میکردند بنص وقبول مینمودند خبر واحد را اگرچه تابعی بوده وآنکه حجت نبود قول بعض بر بعض دیگر ابن عبد البر گفته در حدیث اصحابي كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم اگر اقتدا در فتوی حکم باشد ابن عباس محتاج بنص واقامت دلیل بر اجتهاد خود نبودی بالبستی مسور را میگفت که تو نجمی ومن هم نجمی بهر کدام که اقتدا کنند کافیست ودر قبول روایت جایز بوده باشد لان الصحابة كلهم عدول ليكن معنى اين حديث چنانکه مترجم در تیسیر القاری بنظر گذشته بر تقدیر آنست که بین اقتدا در نقل حدیث مقبول آنست از آنکه صحابه همه عدول اند كذا نقل الشيخ الحافظ انتهى پوشیده نماند که ظاهر معنی عامست بلکه متبادر از لفظ اقتدا اقتدا بقبول احکام دینی ایشان همه اصحاب والانصاب اخذ شرائع واحکام ضروریه دین از من کرده اند بهر که دیگر فتن احکام دینی اقتدا کنید هدایت می یابید وعام است اقتدا در نقل واجتهاد در او ومع ذلك چون شامل است جمعی از صحابه را که بشرف صحبت بسیار نرسیده اند واخذ تمام احکام دین نکرده باشند ودیگر سعادت صحبت وشرف ایمان دریافته اند حق آن میباید که آنرا عام داشته تخصیص بجمعی از صحابه کرام که بوفور علم وکثرت صحبت واخذ احکام امتیاز یافته باشند چنانکه عشره مبشره ودیگر جمعی که معتمد دین ومرضی آنحضرت بوده اند نماید کرد ودر قبول نقل عامه را بگذاشت وقول ابن عبد البر اگر اقتدا در فتوی حکم باشد الخ لازم که ابن عباس که از کبار اهل اجتهاد است حاجتی برای تحقیق اجتهاد است تواند که برای آن باشد که اجتهاد مخالف نص نشود که این قسم اجتهاد از هر که باشد تحقیق بیست والله اعلم

باب لبس الخفين للمحرم اذا لم يجد النعلين

در جواز پوشیدن موزه محرم را وقتیکه نیابد نعلین را حدثنا ابو الوليد قال حدثنا شعبة

از ناپدید بوده بود در خواب لزوق آب شب قدر بهمان که خبر را در واقع شد در شب آینده واز سمان هم ذنیالک میگوید وکان سقف المسجد جريد النخل فرو سقف مسجد نبوی در آن وقت شاخ خرما بود وما نری فی السماء شيئا ندیدیم ورا آنروز در آسمان چیزی از ابر فجاءت قزعة فمطرنا پس آمد ابر تنک شب که بسبت دیگر باشد ابری پس باران دلو چشیدیم تا آنکه اقیمت نماز سجده وصین معلم پاره ابر تنک فصلى بنا النبي پس نماز فجر گزارد با پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم حتى رايت اثر الطين والماء على جبهة رسول الله تا آنکه دیدم اثر گل وآب را بر پیشانی مبارک پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم وارنبته وطرف بینی او بسبب چکیدن سقف از بارش بر سجده گاه شریف تصدیق دیدن آن بود این چکیدن بر سجده گاه وتلویث جبین مبارک بجهت نشان راستی خواب آنحضرت صلى الله عليه واله وسلم

تم الجزء الثالث شيخ الاسلام ويتلوه الرابع

الجزء الرابع شيخ الاسلام

باب عقد الثياب وشدها

اکر دادن جامها وبستن آن نزد نماز ومن ضم اليه ثوبه اذا خاف ان تنكشف عورته ... ودر سجود وجامه خود را در نماز وقتیکه بترسد ظاهر شدن عورت خود ذکر این باب در ابواب سجود بجهت ستر عورت ... ابواب ستر ... افتتاح بعقد وشد است در وقت سجده رفتن وبرخاستن از آن حدثنا محمد بن كثير قال اخبرنا سفيان ثوری عن ابی حازم سلمة بن دينار عن سهل بن سعد قال كان الناس يصلون مع النبي گفت بودند مردم که نماز میکردند با پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم وهم عاقدو ازرهم من الصغر على رقابهم بجا لیکه بسته بودند ازارهای خود را از کوتهی آن بر گردنهای خود وکسانیکه جامهای دراز داشتند حاجت نبود ایشان را بستن آن بر گردن بلکه التحاف واشتمال میکردند چنانکه در ابواب ستر گذشت فقيل للنساء لا ترفعن رؤسكن پس گفته شد مر زنان را بر نداری سرهای خود را از سجده حتى يستوي الرجال جلوسا تا آنکه راست شوند مردان نشسته بجهت کوتهی ازارها انزاکر عقب ایستاده باشند

باب لا يكف شعرا

فراهم نگیرد مصلی

قال اخبرني عمرو بن دينار قال سمعت جابر بن زيد قال سمعت ابن عباس قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم
يخطب بعرفات گفت ابن عباس شنیدم پیغمبر خدا که خطبه میخواند بعرفات من لم يجد النعلين فليلبس الخفين
کسیکه نیابد نعلین گو بپوشد موزه و معلوم شده است که آنرا از باشنه قطع کرده بپوشد و این حدیث محمول
است بر تقید ومن لم يجد ازارا فليلبس سراويل للمحرم و کسیکه نیابد ازاری پس گو بپوشد ازار پاجه دوخته
فرمود این را برای محرم حدثنا احمد بن يونس قال حدثنا ابراهيم بن سعد قال حدثنا ابن شهاب
عن سالم عن عبد الله قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم ما يلبس المحرم من الثياب گفت عبد الله بن
عمر پرسیده شد رسول خدا که چه بپوشد محرم از جامه ها فقال لا يلبس القمص ولا العمائم ولا السراويلات
ولا البرانس ولا ثوبا مسه زعفران ولا ورس فان لم يجد نعلين فليلبس الخفين وليقطعهما
حتى يكونا اسفل من الكعبين ترجمه مکرر شده است

باب اذا لم يجد الازار فليلبس

السراويل و کسیکه نیابد ازاری پس گو بپوشد ازار پاجه دوخته حدثنا آدم قال حدثنا شعبة عن عمرو
بن دينار عن جابر بن زيد عن ابن عباس رضي الله عنهما قال خطبنا النبي صلى الله عليه وسلم بعرفات
فقال من لم يجد الازار فليلبس السراويل ومن لم يجد النعلين فليلبس الخفين این حدیث بحسب
اصطلاح محدثان غیر آن حدیث است که در اول باب سابق آورده و آنانکه مولف آنرا از ابو الولید شنیده و اینجا
از آدم و از ابو الولید بترتیب لبس خفین شنیده و از آدم بترتیب لبس سراویل و لهذا جدا جدا برای هر کدام وضع نموده
و مثل این درین کتاب بسیار است

باب لبس السلاح للمحرم در جواز پوشیدن سلاح ما تحرز دخوف

مر محرم را وقت احتیاج وقال عكرمة اذا خشي العدو ولبس السلاح ما فتدى و گفته است عکرمه اگر بترسد
بترسد از دشمن را بپوشد سلاح و واجب است بروی فدیه ولم يتابع عليه في الفدية متابعت نکرده است
و نگفته است کسی بر پوشیدن سلاح وجوب فدیه را یعنی متابعت در پوشیدن سلاح کرده اند و در وجوب
فدیه کسی متابعت نکرده حدثنا عبيد الله عن اسرائيل عن ابي اسحاق عن البراء قال اعتمر النبي صلى
الله عليه وسلم في ذي القعدة فابى اهل مكة ان يدعوه يدخل مكة گفت براء بن عازب عمره کرد پیغمبر
خدا رحمت کناد خدا بروی در ماه ذی قعده پس ابا کردند مشرکان اینکه بگذارند آنحضرت را که در آید مکه را حتی
قاضاهم لا يدخل مكة سلاحا الا في القراب تا آنکه صلح کرد مشرکان را تا که نه در آید مکه را هیچ سلاحی مگر در میان

باب دخول الحرم ومكة بغير احرام در جواز در آمدن بزمین حرم و مکه بغیر احرام ودخل ابن عمر رضي الله عنهما

حلالا و در آمده است ابن عمر مکه را بی احرام وانما امر النبي صلى الله عليه وسلم بالاهلال لمن اراد الحج و
العمرة و فرموده است پیغمبر خدا بلبیک گویان گفتن مگر کسیرا که اراده کرد حج و عمره را ولم يذكر للحطابين وغيرهم
و ذکر نکرده مر هیزم کشان و جز ایشان را درین حکم مراد آنکه در حق کسی که بی اراده حج و عمره بمکه در آید احرام واجب نیست
بر یگانه علما اختلاف کرده اند شافعی میگوید واجب نیست مطلقا و مشهور از مذهب او همین است و مشهور از
ائمه ثلاثه وجوب است و هر یکی ازین ائمه درین روایت عدم وجوب هم نقل کرده اند و حنفیه استثنا کرده اند
کسی را که داخل میقات است و گفته است ابن عبد البر که اکثری از صحابه و تابعین بوجوب قائل اند حدثنا مسلم

من طاوس عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه
واله وسلم قال امرت ان اسجد على سبعة اعظم
فرموده امر کرده شده ام از جانب پروردگار
اینکه سجده کنم بر هفت استخوان ولا اكف شعرا
ولا ثوبا و اینکه باز دارم تا فراهم آید موی را و جامه را

باب التسبيح والدعاء في السجود

تسبیح و دعا در سجده حدثنا مسدد قال
حدثنا يحيى قطان عن سفيان قال حدثني
منصور بن المعتمر عن مسلم بن صبيح هو
ابو الضحى عن مسروق عن عائشة قالت كان
النبي صلى الله عليه واله وسلم يكثر ان يقول
في ركوعه وسجوده گفت عائشه بود آن سرور
که بسیار میگفت در حال رکوع و سجده خود این تسبیح
و دعا را سبحانك اللهم تنزیه میکنم ترا تنزیه
یعنی تنزیهی که لائق تست و نفی میکنم هر نقص را از تو
خداوند ربنا وبحمدك ای پروردگار ما و تسبیح
میگویم بستایش تو و نسبت کردن اوصاف کمال
اللهم اغفر لي خداوندا بیامرز مرا يتاول القرآن
یعنی عمل میکرد آنحضرت باین تسبیح و استغفار بحسب
امر قرآن که فرمود فسبح بحمد ربك واستغفره و بسیار
از احادیث مرفوع و موقوف دلالت دارند

با براهیم قال حدثنا وهیب قال حدثنا ابن طاؤس عن ابیه عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه
وسلم وقت لاهل المدینة ذا الحلیفة مرویست از ابن عباس که تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی
میقات احرام مقرر کرده اهل مدینه را ذو الحلیفه ولاهل نجد قرن المنازل و مر اهل نجد را قرن منازل ولاهل الیمن
یلملم هن لهن ولکل آت اتی علیهن من غیرهم این میقات ها برای این مردم است و مر آینده را که برسد
بر آن میقاتها از غیر ایشان ممن اراد الحج والعمرة غیر ایشان کسیکه اراده کند حج و عمره را فمن کان دون ذلك
فمن حیث انشاء وکسیکه ورای اینست یعنی بر این میقاتها گذری ندارد پس از آنجا که پیدا کرده احرام را و عزم
بر آن نموده حتی اهل مکة من مکة تا آنکه اهل شهر مکه از مکه احرام بندند حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا
مالك عن ابن شهاب عن انس بن مالك رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل عام الفتح وعلی راسه المغفر
تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در آمد سال فتح مکه را و بر سر آنحضرت خود آهنی بود فلما نزعه جاء
رجل فقال ان ابن خطل متعلق باستار الکعبة فقال اقتلوه و هرگاه دور کرده خود را از سر خود آمد مردی
که ابو برزه نام دارد و گفت تحقیق ابن خطل آویخته است بپرده کعبه تا آن واجب القتل را کسی نکشد پس
فرمود بکشید مر او را و ابن خطل نام او عبد العزی است وی اسلام آورد و آنحضرت نام او عبد الله نهاد
و او را یکی از انصار بر صدقات گرفتن تعین فرمود ابن خطل در راه انصاری را کشته مرتد شد و آن شقی را
دو جاریه مغنیه بود که تغنی بهجو آنحضرت میکردند لعنت الله علیهم **باب اذا احرم جاهلا وعلیه**
قمیص وقتیکه احرام بست یکی در حالیکه نادان است و بروی پیراهنی است آیا فدیه دهد یا نه مولف صریح
جزم نکرد بیکی از این دو شق از آنکه در حدیث مذکور تصریحی نیست بعدم فدیه لیکن قول عطا آورده بعدم فدیه چون
راوی حدیث مذکور است اشارت کرده که اگر فدیه واجب بودی ازوی پوشیده نمی ماند و آنحضرت نیز تصریح بدان
میکرد از آنکه تاخیر بیان از وقت حاجت روا نمی دارد وقال عطاء اذا تطیب او لبس جاهلا او ناسیا
فلا کفارة علیه وگفت عطا وقتیکه خوشبوئی مالد کسی یا بپوشد جامه دوخته از روی نادانی یا فراموشی
پس کفارت نیست بروی حدثنا ابو الولید قال حدثنا همام قال حدثنا عطاء قال حدثنی صفوان بن
یعلی عن ابیه قال کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم فاتاه رجل علیه جبة وعلیها اثر صفرة او نحوه گفت
یعلی بودم من با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پس آمد نزد او مردی که بروی جبه ایست و بر آن جبه نشان
زردی یا مانند او ست بهمین جزو حدیث مناسب ترجمه است وکان عمر رضی الله عنه یقول لی تحب اذا
نزل علیه الوحی ان تراه و بود عمر بن خطاب میگفت مرا آیا دوست میداری که ببینی آنحضرت را وقتیکه
نزول کند بر وی وحی فنزل علیه ثم سری عنه پس نزول کرد بروی وحی پس برداشته شد از وی وحی فقال اصنع
فی عمرتك ما تصنع فی حجك پس فرمود بکن در عمره خود چیزیرا که میکنی در حج خود انحدیث اینجا مختصر آورده و بتمام
مذکور شده است وعض رجل ید رجل یعنی فانتزع ثنیته فابطله النبی صلی الله علیه وسلم و گزید مردی دست
مردی را پس کند وی دندان پیش او را پس ابطال کرد آنحضرت و هدر ساخت قصاص او را از آنکه وی دفع کرد حمله
او را اینچنین گفته اند و ظاهر از حدیث آنست که بعد گزیدن او کنده است و ظاهر اراده دفع حمله دیگر است

الجزء الرابع شیخ الاسلام | كتاب الاذان

گفت ابن حویرث مر یاران خود را آیا آگاه نکنم شما را
بنماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قال
گفت ابو قلابه و ذلك فی غیر حین صلوة و
این اخبار مالك در غیر هنگام نماز فرض بود بطریق نفل
فقام ثم رکع فکبر پس قیام کرد مالك یعنی تکبیر
گفت پس برکوع رفت و تکبیر گفت ثم رفع راسه
فقام هنیهة پس برداشت سر خود را از
رکوع و ایستاد اندکی ثم سجد ثم رفع راسه
هنیهة پس بسجده رفت پس برداشت سر خود
را اندکی ثم سجد ثم رفع راسه هنیهة ابو قلابه
گوید بار دیگر سجده کرد و برداشت همچنان فصلی
صلوة عمرو بن سلمة شیخنا هذا پس نماز کرد
مالك در تعلیم نماز آنحضرت مانند نماز عمرو بن سلمه که امام
شیخ ما بود این است قال ایوب
از ابو قلابه قال و کان یفعل شیئا لم ارهم یفعلونه
بود آن شیخ که میکرد چیزی را که ندیده ام صحابه کبار و تابعین
را که میکردند آنرا کان یقعد فی الثالثة او الرابعة بود آن
شیخ که می نشست در رکعت سوم یعنی تا آخر آن بعد
از سجده دوم او الرابعة یا در رکعت چهارم یعنی در اول
این رکعت که آخر رکعت سوم باشد زیرا که در آخر
چهارم جلوس تشهد است که معروف است بی شک
و شبهه و این جلسه که آن شیخ در سوم واقع شد
و منسوب داشت آنرا ایوب ظاهرا بسبب پیری شیخ
بوده و ضعف کسیکه سند دارد از وی بکلام در جلوس استراحت
در باب دوم مذکور شود فاتینا النبی صلی الله علیه وسلم گوید پس
آمدیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یعنی اسلام
آوردیم در قوم خود پس آمدیم نزد آنحضرت فاقمنا عنده
بیست شب اقامت کردیم نزد وی فقال لو رجعتم الی اهالیکم

در حدیث دیگر مذکور است که این مرد که دندان او کنده بود بفریاد آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چه کند وی بگذارد دست خود را تا بخائی مثل شتر دست او را **باب** المحرم یموت بعرفة ولم یأمر النبی صلی الله علیه وسلم ان یؤدی عنه بقیة الحج حکم محرمے که می میرد بعرفه و نفرمود آنحضرت اینکه ادا کرده شود از جانب او بقیه حج را یعنی منقول نیست از آنحضرت این معنی **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن عمرو بن دینار عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما قال بینا رجل واقف مع النبی صلی الله علیه وسلم بعرفة گفت ابن عباس رضی الله عنهما در میان آنکه مردی بوقوف بعرفه داشت با آنحضرت اذ وقع عن راحلته فوقصته او قال فاقعصته ناگاه افتاد از مرکب خود پس شکست گردن او را یا گفت است راوی فاقعصته شک راوی است یعنی از باب مجرد است یا مزید هر دو بیک معنی است فقال النبی صلی الله علیه وسلم اغسلوه بماء وسدر وکفنوه فی ثوبین او قال فی ثوبیه پس فرمود آنحضرت غسل دهید او را بآب و سدر آن برگی است که آنرا برای تنظیف داخل آب میکنند و کفن کنید او را در دو جامه یا فرمود در دو جامه او که دارد ولا تخمروا رأسه ولا تحنطوه فان الله یبعثه یوم القیمة یلبی و مپوشید سر او را و حنوط نمالید او را بتحقیق خدا برمی انگیزد او را روز قیامت در حالیکه تلبیه میکند ظاهر آنست که این حکم مخصوص بهمان مرد نیست بلکه در اثنای حج هر که بمیرد همین حکم دارد **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما قال بینا رجل واقف مع النبی صلی الله علیه وسلم بعرفة اذ وقع عن راحلته فوقصته او قال فاوقصته فقال النبی صلی الله علیه وسلم اغسلوه بماء وسدر وکفنوه فی ثوبین ولا تمسوه طیبا ولا تخمروا رأسه ولا تحنطوه فان الله یبعثه یوم القیامة ملبیا این حدیث مثل حدیث سابق است بهمین قدر که از سعید بن جبیر آنجا عمرو بن دینار نقل کرده بود و درینجا ایوب در متن زیادتی کرده است و لا تمسوه طیبا یعنی نمالید او را **باب** سنة المحرم اذا مات طریق مسنون محرم وقتیکه مرد در احرام **حدثنا** یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا هشیم قال اخبرنا ابو بشر عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رجلا کان مع النبی صلی الله علیه وسلم فوقصته ناقته وهو محرم فمات فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اغسلوه بماء وسدر وکفنوه فی ثوبیه ولا تمسوه بطیب ولا تخمروا رأسه فانه یبعث یوم القیمة ملبیا **باب** الحج والنذور عن المیت والرجل یحج عن المرأة در بیان ادای حج و نذرها از جانب میت و در بیان آنکه حج کند مرد از جانب زن **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابو عوانة عن ابی بشر عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما ان امرأة من جهینة جاءت الی النبی صلی الله علیه وسلم فقالت ان امی نذرت ان تحج فلم تحج حتی ماتت افاحج عنها بتحقیق زنی از قبیله جهینه آمد نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و گفت بتحقیق مادر من نذر کرده بود که حج کند پس حج نکرد و میسر نشد او را تا که مرد آیا حج کنم من از جانب وی قال نعم حجی عنها فرمود آری حج کن از جانب او ارأیت لو کان علی امک دین اکنت قاضیته خبر ده مرا اگر بودی بر مادر تو قرض کسی آیا بودی تو ادا کننده آن اقضوا الله فالله احق بالوفاء ادا کنید دین خدا را و خدا سزاوارتر است بوفای عهد او از تحدیث معلوم شود

الجزء الرابع تیسیر الاسلام | کتاب الاذان

اسری کونی سنه ولیست و ... قال حدثنا شعبة عن الحکم عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن البراء قال کان سجود النبی صلی الله علیه واله وسلم و رکوعه وقعوده بین السجدتین قریبا من السواء بود مدت سجده آنحضرت و رکوع وی و نشستن میان دو سجده نزدیک به برابری **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن ثابت عن انس بن مالک قال انی لا آلو ان اصلی بکم کما رأیت النبی گفت انس بتحقیق من تقصیر نمی کنم از آنکه نماز گزارم بشما چنانکه دیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم یصلی بنا که نماز میکرد بما لا آلو بمد و ضم لام و سکون واو و تشدید مشتق است از الو بفتح همزه و سکون لام بمعنی تقصیر قال ثابت کان انس بن مالک یصنع شیئا لم ارکم تصنعونه گفت ثابت بود انس که میکرد چیزی را که ندیده ام شما را که میکنید آنرا کان اذا رفع رأسه من الرکوع قام بود انس وقتیکه بر میداشت سر از رکوع می ایستاد حتی یقول القائل قد نسی تا آنکه میگفت گوینده از دیر ایستادن تحقیق فراموش کرد که در کدام رکن است و چه قصد دارد و بین السجدتین حتی یقول القائل قد نسی کلام محمول بر حذف و تقدیر است یعنی چون بر میداشت سر از سجود نشستی میان دو سجده تا که میگفت گوینده تحقیق فراموش کرد دیگر واره **باب** لا یفترش ذراعیه فی السجود نگسترد بر زمین دو دست خود تا آرنج در سجده وقال ابو حمید سجد النبی گفت ابو حمید سجده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم ووضع یدیه غیر مفترش ولا قابضهما نهاد در سجده هر دو دست خود را بر زمین بجائیکه گسترنده آنها است در زمین و نه جمع دارنده آنها به پهلو بلکه کشاده داشتی از پهلو و نه ساویی بر زمین ... و انگشتها در حدیث ابی حمید که بحضور اصحاب ثبت تمام روایت کرد اصل است نزد مصنف در تفاصیل صفت نماز که در باب ... مستدل کرده **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن جعفر معروف بغندر قال اخبرنا شعبة قال سمعت قتادة عن انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال اعتدلوا فی السجود فرمود اعتدال کنید در سجده و ظاهر آنست

كه اگر يكى مرد وبروى حج باشد واجب است بر وارث او كه سامان كند يكى را از مال او كه حج كند چنانكه قضاى دين او ميكند واين مقدم است بر قضاى دين مردم واين يكے از اقوال شافعى است و بعضى بر عكس آن رفته وبعضى گويند برابر است پوشيده نماند كه در ترجمه دو حكم گرفته بود اداى حج و نذر از جانب ميت وباين حديث ثبوت آن ‌ اول شد وپيوست دوم حج كردن مرد از جانب زن ودرين سنى گويا حديثى بر شرط خود نيافته وازين قسم بسيار است درين كتاب كه چند حكم در ترجمه ذكر ميكند و حديث سوى بعضى از انست به بعضى ديگر وشيخ ابن حجر ميگويد كه انچه برين ظاهر ميشود آنست كه مولف اشارت كرده بترجمه بسوى روايت شعبه از ابى بشر وى گفته اتى رجل النبى صلى الله عليه وسلم فقال ان اختى نذرت ان تحج وفيه فاقض الله فهو احق بالقضاء اخرجه احمد والنسائى من طريق شعبة انتهى وفيه من التعسف ما لا يخفى وابن بطال در تطبيق حديث بترجمه ميگويد كه آنحضرت خطاب كرد بآن زن بكلامى كه داخل است در وى مرد وزن وباين توجيه گفتن آنكه يحج الرجل عن المرأة وجه تخصيص ميطلبد

باب الحج عمن لا يستطيع الثبوت على الراحلة حج كردن از جانب كسيكه توانائى نشستن بر پشت راحله ندارد

حدثنا ابو عاصم عن ابن جريج عن ابن شهاب عن سليمان بن يسار عن ابن عباس رضى الله عنهما عن الفضل بن عباس ان امرأة قالت ح وحدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا عبد العزيز بن ابى سلمة قال حدثنا ابن شهاب عن سليمان بن يسار عن ابن عباس قال جاءت امرأة من خثعم عام حجة الوداع گفت ابن عباس آمد زنى از قبيله خثعم در سال حجة الوداع قالت يا رسول الله ان فريضة الله على عباده فى الحج ادركت ابى شيخا كبيرا لا يستطيع ان يستوى على الراحلة گفت آن زن اى رسول خدا تحقيق فرضى كه خدا راست بر بندگان او در حج دريافته است پدر مرا در حاليكه پير كلان است توانا نيست اين راكه نشيند بر پشت مركب فهل يقضى عنه ان احج عنه قال نعم آيا بسند ميكند وتا فذ ميشود از وى اينكه حج كنم از جانب او فرمود آرى بسند ميكند

باب حج المرأة عن الرجل در بيان حج زن از جانب مرد **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابن شهاب عن سليمان بن يسار عن عبد الله بن عباس رضى الله عنهما قال كان الفضل رديف النبى صلى الله عليه وسلم فجاءت امرأة من خثعم گفت ابن عباس بود فضل برادر او رديف پيغمبر خدا پس آمد زنى از قبيله خثعم فجعل الفضل ينظر اليها وتنظر اليه پس گشت فضل كه نظر ميكند بسوى وى و آن زن بسوى فضل فجعل النبى صلى الله عليه وسلم يصرف وجه الفضل الى الشق الآخر پس گشت پيغمبر خدا كه باز ميگردانيد روى فضل را بسوى طرفى ديگر تا هر دو محفوظ باشند از نظر يكديگر فقالت ان فريضة الله ادركت ابى شيخا كبيرا لا يثبت على الراحلة افاحج عنه قال نعم پس گفت آن زن تحقيق فرض خدا دريافته است پدر مرا در حاليكه پير كبير است نميتواند نشست بر پشت مركب آيا جائز است كه حج كنم از وى فرمود آرى وكان ذلك فى حجة الوداع واين واقعه در حجة الوداع بوده است

باب حج الصبيان دربيان مشروعيت حج غير بالغ در حديث اول وثانى همين قدر معلوم ميشود كه ابن عباس كه هنوز مبلوغ

نميتواند شد پس بهتر كه لا يستطيع خوانند بسبب چنانكه روايت ابن عساكر است يا لا يستبسط بروايت موقوف بعد از سين و از باب افتعال چنانكه روايت ديگر است يعنى نگسترانيد يكى از شما بر دو ذراع خود را انبساط الكلب انبساط يعنى مانند سگ بگسترده شدن سگ گفته اند كه نهى تنزيهى است وحكمت در آن آنست كه عدم انبساط اشبه است بتواضع وابلغ تر است در تمكين جبهه از زمين ودور تر است از وضع اهل كسل وكاهلى وقلت مبالات والله اعلم

باب من استوى قاعدا فى وتر من صلوته ثم نهض يعنى كسيكه راست شود ونشست بعد از سجده پس برخاست از ركعت نماز خود چون ركعت نخستين وسيوم بستر برخيزد براى ركعتى ديگر واين جلسه استراحت است كه شافعى بران قائل اند ونزد ايشان سنت است وكيفيت آن كيفيت جلوس در قعده اولى است وتمسك ايشان بحديث است **حدثنا** محمد بن الصباح بتشديد موحده قال حدثنا هشيم بتصغير ابن بشير بفتح موحده قال اخبرنا خالد الحذاء عن ابى قلابة قال اخبرنا مالك بن الحويرث الليثى انه رأى النبى صلى الله عليه واله وسلم يصلى تحقيق ديد مالك آنحضرت را كه نماز ميگذارد فاذا كان فى وتر من صلوته لم ينهض پس چون مى بود در طاق از ركعات نماز خود بر نمى خاست حتى يستوى قاعدا تا آنكه راست مى نشست قدرى وبعد از ان بر مى خاست واحمد وغير ايشان گويند كه آن بجهت عذر و حاجت بود بكبر سن يا غير آن نه آنكه سنت است اگرچه حاجت نباشد بر صدور قدمين يعنى چنانكه در سجده بود مى آنكه نشيند وگفته حديث ابى هريره برين است عمل نزد اهل علم وخالد بن اياس كه از رجال او ست ضعيف است واين قول اتفاق ميكند تقويه اصل الحديث را اگرچه خصوص اين طريق ضعيف باشد وهمچنين است زيرا چه ابن ابى شيبه از ابن مسعود آورده كه وى بر ميخاست در نماز بر صدور قدمين خود ونمى نشست واز عمر وعلى وابن عمر و ابن زبير وديگر اصحاب همچنين آورده واز نعمان بن ابى عياش نقل كرده كه دريافتم بسيارى از صحابه را كه چون بر ميداشتند سر از سجده دوم در ركعت اولى وثالثه بر ميخاستند همچنانكه بود نه آنكه بنشينند وعبد الرزاق از ابن عباس وابن مسعود وابن عمر اخراج كرده وبيهقى از عبد الرحمن بن يزيد كه وى ديد ابن مسعود را همچنين ....

نرسیده بود واخل در اہل حج بود ودر حدیث سوم وچہارم تصریح است بنسبت حج باسباب اختلاف است
در علما در حج صبی که بطریق عبادت تام میباشد یانه حنفیه گویند که احرام وی صحیح نیست اگر از محرمات
احرام چیزی از صبی واقع شود بروی چیزی لازم نمیباشد از انکه غیر مکلف است بعضی گویند که اگر حج کند
ساقط نمیشود از وی حج که رکن اسلام است وفیه بالا یخفی **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد
بن زید عن عبید الله بن ابی یزید قال سمعت ابن عباس رضی الله عنهما یقول بعثنی او قدمنی النبی صلی الله علیه
وسلم فی الثقل من جمع بلیل میگفت ابن عباس فرستاد مرا یا گفت پیش فرستاد شک اوست پیغمبر
خدا در رخت سفر یعنی همراه بارها از مزدلفه بوقت شب ثقل بفتحتین متعلقات وبار مسافر **حدثنا** اسحق قال
اخبرنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا ابن اخی ابن شهاب عن عمه قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن
عتبة ابن مسعود ان عبد الله بن عباس رضی الله عنهما قال اقبلت وقد ناهزت الحلم اسیر علی اتان لی
گفت ابن عباس پیش آمدم وحال آنکه نزدیک رسیده ام بلوغ را در حالیکه سیر میکنم بر ماده خری که مرا بود
ورسول الله صلی الله علیه وسلم قائم یصلی بمنی وپیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی ایستاده نماز میکند بمنی
حتی سرت بین یدی بعض الصف الاول ثم نزلت عنها تا آنکه رفتم پیش پاره صف نخستین نماز ثم نزلت عنها پس فرود آمدم
از ان ماده خر فرتعت فصففت مع الناس وراء رسول الله صلی الله علیه وسلم پس چرید آن ماده خر گیاه را
پس صف بستم با مردم ودر آمدم در صف پس پیغمبر خدا وقال یونس عن ابن شهاب بمنی فی حجة الوداع وگفت
یونس از ابن شهاب این واقعه بمنی در حجة الوداع بود **حدثنا** عبد الرحمن بن یونس قال حدثنا حاتم
بن اسمعیل عن محمد بن یوسف عن السائب بن یزید قال حج بی مع النبی صلی الله علیه وسلم وانا ابن سبع
سنین گفت سائب بن یزید حج کرده شد مرا یعنی پدر من بحج برد با پیغمبر خدا وحال آنکه من هفت ساله بودم
حدثنا عمرو بن زرارة قال اخبرنا القاسم بن مالک عن الجعید بن عبد الرحمن قال سمعت عمر بن
عبد العزیز یقول للسائب بن یزید گفت جعید ابن عبد الرحمن شنیدم عمر بن عبد العزیز را که میگفت مر
سائب را جعید مثل رحیل صیغه تصغیر است مقوله عمر مذکور اینجا نیست در حدیث دیگر واقع شده که سائب
از مقدار مد پرسیده بود وبود صاع در عهد پیغمبر خدا یک مد وثلث مد ودر زمان عمر بن عبد العزیز زیاده شده بود
وکان السائب بن یزید قد حج به فی ثقل النبی صلی الله علیه وسلم وبود سائب که تحقیق حج کرده شده بود او را در
همراه اسباب سفر پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی **باب** حج النساء در بیان حج کردن زنان ومشروعیت
آن قال ابو عبد الله وقال لی احمد بن محمد گفت مؤلف وگفته است مرا احمد بن محمد **حدثنا** ابراهیم عن ابیه
عن جده که حدیث کرد ما را ابراهیم از پدر خود از جد خود قال اذن عمر رضی الله عنه لازواج النبی صلی الله علیه
وسلم فی آخر حجة حجها فبعث معهن عثمان بن عفان وعبد الرحمن ابن عوف گفت جد ابراهیم رخصت
داد عمر بن خطاب مر زنان مطهره آن حضرت را در آخر حجی که قصد کرد آن حجه را پس فرستاد با آنها عثمان
وعبد الرحمن را رضی الله عنهما از انکه زنان تنها نمیباید مرد اند ومردان همه محرم ازواج مطهره بودند وانها را در
حدثنا مسدد قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا حبیب بن ابی عمرة قال حدثتنا عائشة

کیفیت آن برخاستن کند بر زمین ومروی است از
ابن عمر که آنحضرت نهی کرد از انکه اعتماد کند بر هر دو
دست خود وقتیکه برخیزد در نماز روا او بود او گوید
و در حدیث واقع آمده که آنحضرت وقتیکه برخاست
اعتماد کرد بر هر دو دست خود وتنبیهی است که فقها اختلاف
کرده اند در افضل باتفاق در هر دو طریق بر
زمین تکیه کند یا بر دو زانو شافعیه قائل باول اند
وحنفیه بثانی **باب** کیف یعتمد علی الارض اذا قام من الرکعة **حدثنا**
معلی بن اسد قال حدثنا وهیب عن ایوب عن
ابی قلابة قال جاءنا مالک بن الحویرث
فصلی بنا فی مسجدنا هذا فقال گفت ابو قلابه
آمد ما را ابن حویرث پس نماز گزارد ما را در مسجد ما که هست
پس گفت انی لاصلی بکم وما ارید الصلوة
بتحقیق من هر آئینه نماز میگزارم شما را وقصد نمیکنم گزاردن
نماز را ولکن ارید ان اریکم کیف رأیت
النبی ولیکن میخواهم که بنمایم شما را که چگونه دیدم پیغمبر
خدا را صلی الله علیه واله وسلم یصلی که نماز میکرد
قال ایوب گفت ایوب فقلت لابی قلابة
وکیف کانت صلوته پس گفتم مر شیخ خود ابی قلابه را
که چگونه بود نماز آنحضرت که مالک نقل کرد قال
مثل صلوة شیخنا هذا گفت مانند نماز شیخ ما
که اینست یعنی عمرو بن سلمة که امام ایشان بود
قال ایوب وکان ذلک الشیخ یتم التکبیر
گفت ایوب وبود آن شیخ که تمام میکرد تکبیر را از
اول انتقال تا آخر آن واذا رفع رأسه عن
السجدة الثانیة جلس وچون بر داشتی سر
از سجده دوم نشستی واعتمد علی الارض
ثم قام وتکیه کردی بر زمین پس بر خاستی
باب یکبر وهو ینهض من السجدتین
تکبیر گوید در حالیکه برخیزد از دو رکعت یعنی وقت
انتقال از جلوس تشهد بقیام رکعت ثالثه تکبیر
در است ایستاده گردد بر رکعت چنانکه تا ثالث
وکان ابن الزبیر یکبر فی نهضته وبود عبد الله
بن زبیر که تکبیر گفتی بوقت برخاستن **حدثنا**
یحیی بن صالح قال حدثنا فلیح بن سلیمان عن سعید بن الحارث قال
صلی لنا ابو سعید فجهر بالتکبیر حین رفع

بنت طلحة عن عائشة رضی الله عنها ام المؤمنین از عائشه مادر مسلمانان رضی الله عنها قالت قلت یا رسول الله
الا نغزو ونجاهد معکم گفتم ای رسول خدا آیا غزا نمیکنیم و جهاد با کافران نمیکنیم باشما فقال لکن احسن
الجهاد واجمله الحج حج مبرور پس فرمود برای شما نیکوترین جهاد و خوب ترین آن حج است حجی نیک
ومقبول فقالت عائشة رضی الله عنها فلا ادع الحج بعد اذ سمعت هذا من رسول الله صلی الله علیه وسلم پس
گفته است عائشه نمیگذارم حج را بعد از آنکه شنیدم این را از پیغمبر خدا حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد
بن زید عن عمرو عن ابی معبد مولی ابن عباس عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال النبی صلی الله علیه وسلم
لا تسافر المرأة الا مع ذی محرم گفت ابن عباس فرمود پیغمبر خدا سفر نکند زن مگر همراه محرم و در بعضی روایتها
برای یک شبانه روز است و در بعضی دو شبانه روز و در بعضی سه شبانه روز اکثر علما از جهت اختلاف روایت با مطلق
سفر گرفته اند و حمل کرده اند قید ها را اختلاف مواطن و موافق سوال سائلان شافعی شرط نکرده است همراهی محرم
بلکه قید کرده است اگر ایمن باشد از رفیق فتنه تنها سفر کند ولا یدخل علیها رجل الا ومعها محرم و در نیاید بر زن کسی
بیگانه مگر آنکه با آن زن محرمی باشد فقال رجل یا رسول الله انی ارید ان اخرج فی جیش کذا وکذا وامرأتی ترید الحج
قال اخرج معها پس گفت مردی ای رسول خدا من میخواهم برآمدن بلشکر فلان و فلان و زن من میخواهد حج را فرمود
تو هم بیرون رو با زن حدثنا عبدان قال اخبرنا یزید بن زریع قال اخبرنا حبیب المعلم عن عطاء عن ابن عباس
رضی الله عنهما قال لما رجع النبی صلی الله علیه وسلم من حجته گفت ابن عباس وقتیکه مراجعت فرمود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم از حج خود قال لام سنان الانصاریة ما منعک من الحج قالت ابو فلان تعنی زوجها
گفت پدر فلان میخواهد شوهر خود را و کان له ناضحان حج علی احدهما والآخر یسقی ارضا لنا بود مر او را دو شتر آبکش
حج کرد او بر یکی و دیگر آب میدهد زمینی را که برای ما ست یعنی مرکب نداشتم که حج کنیم قال فان عمرة فی رمضان تقضی
حجة او حجة معی فرمود عمره در ماه رمضان ادا میکند حج را یا فرمود حجی را که با من کرده باشند درین قول رغبت فرموده
آن زن را که اگر حج نکرده عمره کند رواه ابن جریج عن عطاء قال سمعت ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم وقال
عبید الله عن عبد الکریم عن عطاء عن جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم یعنی این حدیث بدو طریق دیگر هم آمده است
حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن عبد الملک بن عمیر عن قزعة مولی زیاد قال سمعت ابا سعید
وقد غزا مع النبی صلی الله علیه وسلم ثنتی عشرة غزوة گفت قزعه شنیدم ابا سعید را و حال آنکه بتحقیق غزا و جهاد
کرده است با پیغمبر خدا دوازده غزوه قال اربع سمعتهن من رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت چهار چیز
است که شنیده ام آنها از رسول خدا او قال یحدثهن عن النبی صلی الله علیه وسلم یا گفته است باین عبارت
که حدیث میکنم آنها از نبی خدا رحمت کناد و خدا بر وی فاعجبننی وآنقننی هر دو بیک معنی و بیک وزن است وآنقننی
بنون و تاء دو نون دیگر بمعنی خوش آمد مرا است آن چهار چیز ان لا تسافر امرأة مسیرة یومین لیس معها
زوجها او ذو محرم اینکه مسافرت نکند زنی دو روزه راه بجائیکه نیست با وی شوهر او یا صاحب محرمیت
ولا صوم یومین الفطر والاضحی و نیست روزه روز عید فطر و عید اضحی ولا صلوة بعد صلوتین بعد
العصر حتی تغرب الشمس و نیست نمازی بعد دو نماز بعد نماز عصر تا غروب شود آفتاب وبعد الصبح حتی تطلع الشمس

قسم خدا است که باک ندارم از اینکه مخالف نماز
شما شود وقال وگفت هکذا رایت رسول
الله یصنع دیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه و
آله وسلم وقف بر این اختلاف در جهر و اخفاء
تکبیرات بود و بودند مروان و دیگر بنی امیه کر اخفا
میکردند کذا ذکره حدثنا سلیمان بن حرب
قال حدثنا حماد بن زید قال حدثنا غیلان
بن جریر عن مطرف قال
صلیت انا وعمران بن الحصین صلوة خلف
علی بن ابی طالب گفت مطرف عامری گزاردم
من و عمران نماز را پس امیر المؤمنین علی بسجده
فکان اذا سجد کبر واذا رفع کبر واذا نهض
من الرکعتین کبر پس بود وقتیکه سجده کردی
تکبیر میگفت و وقتیکه سر بر داشتی تکبیر میگفت و وقتیکه
بر می خاستی از دو رکعت تکبیر میگفت فلما سلم اخذ
عمران بیدی وقال پس چون سلام داد از نماز
گرفت عمران دست مرا و گفت لقد صلی بنا
هذا صلوة محمد بر آئینه تحقیق نماز گزارد با این کس
یعنی علی ابن ابی طالب نماز محمد را صلی الله علیه
و آله وسلم او قال لقد ذکرنی هذا صلوة
محمد یا گفت عمران یاد داد مرا این دو مرد نماز
آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم **باب**
سنة الجلوس فی التشهد بیان وضع مسنون
نشستن در تشهد وکانت ام الدرداء تجلس
فی صلوتها جلسة الرجل و بود ام درداء که
می نشست در نماز خود مانند هیئت نشستن مرد
که ایستاده کند پای راست را و بگستراند چپ را
جلسه بکسر جیم نوع نشستن وکانت فقیهة و بود
ام درداء زنی فقیه عالم باحکام دین از کلام مکحول
راوی اثر است چنانکه مؤلف موصول آورده
آنرا در تاریخ صغیر خود و مراد صغری تابعیه است که هجیمه
نام داشت نه کبری تابعیه که خیره بنت حدرد است
زیرا چه مکحول در نیافته مگر صغری را چنانکه جزم کرده
بران شیخ ابن حجر و این حکم قائل است نخعی و ابو حنیفه
نقله العینی و مالک و بعضی شافعیه و مذکور در هدایه
و بعضی متون بنشیند بر الیه و برآورد هر دو پا را
از جانب راست زیرا چه آن ستر کننده تر است
حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالک عن
عبد الرحمن بن القاسم بن محمد بن ابی بکر رضی
الله عنه یعنی عبد الله ابن عبد الله از سادات
تابعین است برنیزه در اول زمان هشام بن عبد الملک
انه اخبره انه کان یری عبد الله بن عمر یتربع

ونيست نمازی بعد از نماز صبح تا طلوع کند آفتاب و لا تشد الرحال الا الى ثلثة مساجد بسته نشود و جهاز سفر کرده نشود بقصد ادراک ثواب و برکات هیچ مسجد مگر بسوی سه مسجد مسجد الحرام و مسجد ی و مسجد الاقصی مسجدی که کعبه در وست و مسجد مدینه و مسجد اقصی

باب من نذر المشي الى الكعبة کسیکه نذر کند رفتن بسوی کعبه آیا واجب است وفای آن یا نه در ترجمه مجمل آورده و دلیلی و حدیث که در باب ایراد یافته ظاهر آنست که وفای بآن نظر واجب نیست و برین قیاس نذر ما که ... مراد وجوب الوفا و دلزوم چیزی در ترک آن با وجود قدرت یا عجز اختلافها است **حدثنا** محمد بن سلام قال اخبرنا الفزاری عن حميد الطويل قال حدثني ثابت عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم رای شیخا يهادی بين ابنيه مروی است از انس که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی دید مردی پیر را که میرفت میان دو پسر تکیه کرده و بر ایشان یهادی بضم اول از مهادات است بمعنی تکیه بر دیگری کردن و رفتن قال ما بال هذا قالوا نذر ان يمشي قال ان الله لغنی عن تعذيب هذا نفسه فرمود چه حال است گفتند که نذر کرده است اینکه پیاده برود بکعبه فرمود خدای بی نیاز است از عذاب کردن این مرد نفس خود را وامره ان يركب وامر کرد او را اینکه سوار شود و آنکه نگذاشت او را که وفای بعهد کند از آنکه حج سواره بهتر است از پیاده حج کردن در روایات دیگر آمده که آن پیر نذر کرده بود که حج بکسی نکند و در سایه ننشیند ... دید که پیر مردی که اینهمه تعب و رنج بر خود قرار داده شاید هلاک شود و از سعادت حج محروم ماند **حدثنا** ابراهيم بن موسى قال اخبرنا هشام بن يوسف ان ابن جريج اخبرهم قال اخبرني سعيد بن ابی ايوب ان يزيد بن ابی حبيب اخبره ان ابا الخير حدثه عن عقبة بن عامر قال نذرت اختي ان تمشي الى بيت الله وامرتني ان استفتي لها النبي صلى الله عليه وسلم گفت عقبه بن عامر نذر کرد خواهر من پیاده رفتن بسوی کعبه و امر کرد مرا که طلب فتوی کنم از پیغمبر خدا برای تجویز این کار فاستفتيت النبي صلى الله عليه وسلم پس طلب فتوی کردم از آنحضرت را فقال لتمش ولتركب پس فرمود پیاده رود و سوار شود یعنی لازم نیست بروی پیاده رفتن قال وكان ابو الخير لا يفارق عقبة و گفت یزید بن ابی حبیب که ابو الخیر جدا نمی شد عقبه را و قال ابو عبد الله حدثنا ابو عاصم عن ابن جريج عن يحيى بن ايوب عن يزيد ابن ابی حبيب عن ابی الخير عن عقبة وذكر الحديث یعنی این حدیث ابو عبد الله باسنادی دیگر ایراد کرده است

بسم الله الرحمن الرحيم فضائل المدينة

در فضایل و احکام متعلقه بمدینه مطهره **باب** حرم المدينة در بیان حرمت زمین مدینه و آنچه منسوب در آن **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا ثابت بن يزيد قال حدثنا عاصم ابو عبد الرحمن الاحول عن انس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال المدينة حرم من كذا الى كذا مروی است از انس از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی فرمود مدینه حرم است از چنان جا تا فلان جا مؤلف رح تصریح بران نکرده گویا باسنادی که نزد او ... و چنانکه دیگران روایت کرده اند که در مدینه جبل عیر و ثور است یاد و جاست که نام آن اینست این چنین گفته کرمانی و در حدیث محمد بن بشار که بعد از دو حدیث دیگر آورده تصریح کرده حرم ما بین عیر الی ثور کما ... که متعلق است بآن در شرح بیان حدیث مذکور خواهد شد لا يقطع شجرها ولا يحدث فيها حدث بریده نشود درخت حرم مدینه و احداث کرده نشود در آن امری که مخالف است مر کتاب و سنت را من احدث فيها حدثا

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام | کتاب الاذان

بیستر گو ... گفته ... تربع را فقال ان رجلي لا تحملاني پس گفت بیستی پای من برنمیدارند مرا از مرض ... چنانچه روایت کرده است در موطا که گفت ابن عمر از ... این بطال گفته مرویست از جمعی از سلف که تربع میکردند در نماز چنانکه کرده است ابن عمر از ایشانند ابن عباس و انس و غیر ایشان از تابعین و تجویز کرده آنرا حسن در نفل و روایت ابن ابی شیبه از ابن مسعود ... نشستن من بر سنگ گرم کرده ... دوست تراست نزد من از اینکه مربع بنشینم در نماز و عمر گفته تربع در فرض جائز نیست باجماع علما مگر آنکه مریض باشد و در نفل اختلاف است **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن خالد عن سعيد عن سعيد ... ليثي عن محمد بن عمرو بن حلحلة بفتح دو حای مهمله و سکون لام اولی و فتح لام ثانیه ... عن محمد بن عمرو بن عطاء **ح** تحویل کرده است شیخ مولف اسناد خود را بطریق دیگر و قال گفت يحيى بن بكير و حدثني الليث عطف است بر حدثنا الليث که اول گذشت عن يزيد بن ابی حبيب ابو رجاء مصری و یزید بن محمد قرشی عن محمد بن عمرو بن حلحلة یعنی لیث از محمد بن عمران حدیث را بدو طریق روایت کرده اول بدو واسطه فرد که خالد و سعید باشند و دوم بیک واسطه کرده که آن ابن ابی حبیب و ابن محمد اند طریق ثانی اعلی و اولی باشد عن محمد بن عمرو بن عطاء انه كان جالسا مع نفر من اصحاب النبي تحقیق محمد بن عطا نشسته بود در جمعی از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نفر از سه تا ده را گویند در روایت کرا اخبار ده کس بودند فذكرنا صلوة النبي پس ذکر کردیم ما اهل مجلس نماز آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که چگونه بود فقال ابو حميد الساعدي پس گفت ابو حمید انصاری که صحابی مشهور است از بنی ساعده انا كنت احفظكم بصلوة رسول الله من یاد دارنده ترین شما ام مر نماز پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم رايته اذا كبر جعل يديه حذو منكبيه دیدم آنحضرت را که چون تکبیر احرام میگفت میگردانید هر دو دست را مقابل هر دو دوش خود چنانکه طریق جمع احادیث ...

فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين کسیکه احداث کند در آن امری نا فرموده پس بروی است لعنت خدا و لعنت کردن فرشتها و آدمیان همه یعنی وی بزبان همه اینها ملعون است و این مبالغه در دوری از رحمت خدا و در عذاب آن است زیرا که این گناه است و مراد لعنت کفر نیست حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث عن ابی التیاح عن انس رضی الله عنه قال قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة وامر ببناء المسجد گفت انس آمد و در آورد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی مدینه را و فرمود بنا کردن مسجد بس گفت یا بنی النجار ثامنونی قالوا لا نطلب ثمنه الا الی الله چون این زمین مسجد در ملک بنی النجار بود فرمود ای بنی نجار بفروشید بها گفتند ما نمی خواهیم بهای آن مگر از جانب خدا که ثواب آخرت است فامر بقبور المشرکین فنبشت پس فرمود بقبرهای مشرکان که در آنجا بود پس نبش کرده شد ثم بالخرب فسویت وبالنخل فقطع فصفوا النخل قبلة المسجد پس فرمود بخرابها پس هموار کرده شد و فرمود به دور کردن نخلهای خرما پس بریده شد پس برابر ایستاده کردند نخلها جانب قبله مسجد در مجمع البحار گوید خرب بکسر خاء معجمه و فتح راء جمع خربه کنقمه و نقم یا بکسره و سکون است مانند نقمه و نقم یا بالفتح و کسر راء مانند کلمه و کلم حدثنا اسمعيل بن عبد الله قال حدثني اخي عن سليمان عن عبيد الله بن عمر عن سعيد المقبري عن ابي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال حرم ما بين لابتي المدينة على لساني تحقیق پیغمبر خدا فرمود حرام کرده شده است زمینی که میان دو حره مدینه است از جانب مشرق و مغرب بزبان من و ترجمان من یعنی ایشهد و خبر حرم مدینه است در بعضی روایات حرم بضم و فتح نیز واقع شده است پس خبر مقدم خواهد بود لابه بمعنی حره است و آن زمینی است که در وی سنگهای سیاه است و آن دو طرف مدینه است و قال واتی النبی صلی الله علیه وسلم بنی حارثة فقال اراکم یا بنی حارثة قد خرجتم من الحرم ثم التفت فقال بل انتم فیه گفت راوی و آمد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی نزد بنی حارثه که بطنی است از اوس پس فرمود گمان میبرم شما را که بیرون افتاده اید از زمین حرم بعد التفات کرد بمنازل اینها و تامل کرد فرمود بلکه داخل اید در حرم حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا عبد الرحمن قال حدثنا سفيان عن الاعمش عن ابراهيم التيمي عن ابيه عن علي رضي الله عنه قال ما عندنا شيء الا كتاب الله وهذه الصحيفة عن النبي صلى الله عليه وسلم المدينة حرم ما بين عير الى ثور مرویست از علی بن ابیطالب که گفت نیست پیش ما مگر کتاب خدا که قرآن است و این صحیفه که نوشته ام از پیغمبر خدا که از آن جمله اینست که زمین مدینه حرم است چیزی که میان جبل عیر تا جبل ثور است قاضی عیاض گوید اکثر راویان بخاری ذکر کرده اند عیر را واما ثور بعضی از ایشان کنایت کرده اند از آن بلفظ کذا و بعضی گذاشته اند بیاضی بجای لفظ ثور باعتقاد آنکه ذکر ثور خطا است از آنکه در مدینه کوهی یا جائی که نام آن ثور باشد معلوم نیست ثور کوهیست در مکه ثور دی گوید که احتمال دارد که ثور نام جای بوده است بهمین احد یا جز آن که متروک شده باشد این نام در اهل مدینه بعضی گویند توانند که در اصل حدیث بجای ثور احد باشد چنانکه امام احمد و طبرانی از عبد الله بن سلام آورده اند قاضی عیاض میگوید که انکار ثور در مدینه معنی ندارد و استشهادا آورده باشعاریکه در آن ذکر ثور در مدینه واقع شده است بعضی گویند که مراد از عیر و ثور اینجا میان دو کوه مکه است و مقصود آنست که حرم مدینه بمقدار مسافتی است که میان آن دو کوه است من احدث فیها حدثا او آوی محدثا

و چون سجده کردی نماز برد دو دست خود را بجائیکه نگسترانید و دستها بر زمین و نگرفته آنها را چنانکه گذشت و استقبل باطراف اصابع رجليه القبلة و مقابل داشتی سرهای انگشتان هر دو پا را بقبله در سجده فاذا جلس في الركعتين جلس على رجله اليسرى و چون نشستی بعد دو رکعت برای تشهد نشست بر پای چپ خود و نصب اليمنى و استاده کردی پای راست را و اذا جلس في الركعة الاخيرة قدم رجله اليسرى پس چون می نشست در رکعت پسین برای تشهد دوم پیش کردی پای چپ را و نصب الاخرى و استاده کردی پای دیگر را و قعد على مقعدته و می نشستی بر جمع سرین خود و تسمیه کرد قعود اخیره تورک گویند باین حدیث احتجاج کنند که تورک بر سرین نشستن است و نزد ما افتراش است در هر دو قعده یعنی گسترانیدن پای چپ و نشستن بر آن و نصب پای راست چنانکه شافعیه در قعده اولی گویند تمسک بحدیث که گذشت و حدیث عایشه که در مسلم آورده که بود آنحضرت که افتتاح میکرد نماز را تا قول عایشه و بود که افتراش میکرد چپ را و نصب میکرد راست را الحدیث بی فصل میان قعده اولی و ثانیه موافق سنیت است و حدیث وائل بن حجر که روایت کرده ترمذی و صحیح است بر قعود بر پای چپ که گفت نماز کردم خلف پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر آینه گفتم که ببینم نماز آنحضرت را و سوق کرد حدیث را تا آنکه گفت و چون نشست برای تشهد فرش کرد پای چپ را پس نشست بر آن الحدیث و حدیث ابن عمر از جهت فرش که نسائی آورده که گفت از سنت نماز است که ایستاده کند پای راست را و استقبال کند با صابع خود قبله را و نشستن بر پای چپ صریح است در آنکه سوای نماز خلاف سنت قعده اولی باشد یا ثانیه و قول صحابی من السنة حکم رفع دارد و حدیث ابی حمید گر چه مفسر است نسبت

کسی کہ احداث کند در آن حدثی یعنی ظلمی و تعدی یا جا دہد ظالمی را فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا يقبل منه صرف ولا عدل قبول کردہ نمیشود از وی توبه و نہ فدیه صرف بمعنی عبادت نافلہ و عدل بمعنی فریضه نیز گفته اند وقال ذمة المسلمين واحدة فمن اخفر مسلما فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين و فرمود عهد و امان مسلمانان یکی است یعنی یکی از مسلمانان که امان داد برای کافری امان همه است پس کسیکه نقض عهد مسلمانی کند پس بروی لعنت خدا و فرشته ها و مردم است همه ایشان ومن تولى قوما بغير اذن مواليه و کسیکه گرداند ولاء را برای قومی بی اذن آزاد کنندگان یعنی ولاء را حق غیر معتق گرداند بروی این وعید مذکور است از آنکه ولاء منتقل نمیشود اصلا و بغیر اذن موالی تقیید این حکم نیست بلکه بر سبیل غالب عادت واقع شده و حاصل آنست کسیکه این کار میکند بی اذن موالی خواهد بود و ایشان بعد از اطلاع منع خواهند کرد و این کلام را معانی دیگر هم گفته اند بهترین معانی همین است فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل قال ابو عبد الله عدل فداء گفت مولف عدل بمعنی فدیه است

باب فضل المدينة وانها تنفي الناس در بیان فضل مدینه و آنکه مدینه دور میکند مردم را یعنی مردم شریر را چنانکه در لفظ حدیث واقع شده حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن يحيى بن سعيد قال سمعت ابا الحباب سعيد بن يسار يقول سمعت ابا هريرة رضي الله عنه يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امرت بقرية تأكل القرى سعید بن یسار میگوید شنیدم ابا هریره را که میگفت فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی مامور شدم من بهجرت یا بسکونت اگر این حدیث را بمکه فرموده هر دو معنی درست می آید و اگر بمدینه فرموده بمعنی ثانی است و آنکه این حدیث از ابو هریره است ترجیح معنی ثانی میکند اگرچه ممکن است که وی از صحابی دیگر که مهاجر بوده شنیده باشد بقریه که میخورد قریه ها را یعنی غالب می آید اهالی او بر قریه های دیگر را بعضی گویند مراد از اکل آنست که اسباب معیشت دیگر قریه ها همه اینجا می آید به فتوحات و غنایم یا آنکه فضائل آن غالب می آید بر فضائل بلاد دیگر پس گویا آنها را محو و متلاشی میگرداند يقولون يثرب وهي المدينة میگویند منافقان نام آن یثرب و نام آن مدینه است یعنی از علما اینجا فهمیده اند که مدینه را یثرب گفتن مکروه است و آنکه در قرآن واقع شده از زبان نا مسلمانانست و در احادیث دیگر واقع شده است هر که مدینه را یثرب خواند گو استغفار کند و آنحضرت نهی کرده که باین نام نخوانند و وجه کراهت آنست که یثرب یا مشتق از تثریب است بمعنی توبیخ و سرزنش یا از ثرب بمعنی فساد است و هر دو معنی مستقبح است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ناخوش داشت نام مکروه را و اکثر نامها که بمعنی مکروه بوده تغیر داده است تنفي الناس كما ينفي الكير خبث الحديد دور میکند مردم بد را چنانکه دور میکند کوره یا دم آهنگران چرک آهن را

باب المدينة طابة نام مدینه طابه است مشتق از طیب بمعنی طاهر یا بمعنی طهارت یا بمعنی طیب عیش یا طیب آب و هوا حدثنا خالد بن مخلد قال حدثنا سليمان قال حدثني عمرو بن يحيى عن عباس بن سهل بن سعد عن ابي حميد قال اقبلنا مع النبي صلى الله عليه وسلم من تبوك حتى اشرفنا على المدينة فقال هذه طابة گفت ابو حمید آمدیم با آنحضرت از غزوه تبوک تا آنکه مشرف شدیم بر مدینه پس فرمود آنحضرت اینکه مینماید طابه است

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الاذان

همین است صحیح ذکره العینی و نزد امام مالک تورک است در هر دو قعده و امام محمد در موطا بعد ذکر حدیث ابن عمر گفته و بود مالک که اخذ میکرد بدان در رکعت اولیین یعنی بحدیث ابن عمر چنانچه میگوئیم و اما در رکعت چهارم میگفت که بیاندازد سرین بر زمین و بگرداند هر دو پا را بجانب راست و نزد امام احمد در هر نماز یکه در وی دو تشهد است در تشهد اخیر آن ورک است موافق شافعی و اگر یک تشهد است چون صبح مثل افتراش است موافق حنفیه گفته ترمذی حسن است زیرا چه همه آن تحقیق ثابت شده از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و سمع الليث و شنیده است لیث که در اسناد است يزيد بن ابي حبيب ويزيد من محمد بن حلحلة این دو شنیده اند ابی الیکه روایت میکرد و او دانیمن حلحلة محمد بن حلحلة ...

و گفته است ابو صالح عن الليث یعنی محمد بن عمرو و گفته است ابو صالح عبد الله کاتب لیث روایت کرده ... از لیث کل فقار مکانه بتقدیم فا بر قاف ... نیز همین است ... در نسخه شیخ و نسبت کرده آن را قسطلانی بنسخه ... بعضی بتقدیم قاف است گفته از کران تصحیف است ... يحيى بن ايوب قال حدثني يزيد بن ابي حبيب ان محمد بن عمرو بن حلحلة حدثه كل فقار بتقدیم فا و با زیر که راجع است بسوی ظهر و در بعضی نسخه بتاء وحده یعنی تا آنکه باز میگشت همه فقرهای پشت یا هر فقره از آن بجای خود و در بعضی روایات کل فقار منه والله اعلم

باب من لم ير التشهد الاول واجبا کسیکه اعتقاد نکرده تشهد اول را واجب تشهد گواه گشتن و اظهار علمی که در دل است نمودن و در شرع اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله گفتن و ذکر دیگر که در قعده صلوة خوانند بجهت اشتمال او بر شهادتین و ظاهر روایت از امام ابی حنیفه و مذهب امام احمد وجوب آنست زیرا چه امر کرد آنحضرت بدان در حدیث ابن عباس بقوله قولوا التحيات و مداومت بران و جبران آن بسجده سهو نزد نسیان و در حدیث عائشه نزد مسلم و ابو عوانه ...

ومدینه را نام ہای دیگر است که بعضی از علما در استقصا و استقرای آن کوشیده قریب بصد نام ذکر کرده اند از انجمله که دلالت آن بر شرف وکرامت آن بلدهٔ مطهره اتم واظهر دارند زیاده بر پنجاه نام گرامی شیخنا الاجل ابو المجد عبد الحق رضی الله عنه در تاریخ مدینه ایراد نموده **باب** لابتی المدینة در بیان حد وحکم حرم مدینه که میان دو کوه است عیر وثور ببعضی گویند از طرف مشرق تا مغرب است ونزد بعضی از جانب جنوب تا شمال **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة رضی الله عنه انه کان یقول لو رأیت الظباء بالمدینة ترتع ما ذعرتها بتحقیق ابو هریره میگفت اگر ببینم آہو بره بمدینه که میچرد زجر ورم نمیکنم اورا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بین لابتیها حرام فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی زمینی که میان دو لابه مدینه است حرام است ذعر بذال معجمه وعین مهمله ورانیدن است یعنی زجر وتنفیر **باب** من رغب عن المدینة در حکم کسیکه اعراض کند از مدینه وبگذارد آنرا **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی سعید بن المسیب ان ابا هریرة رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول تترکون المدینة علی خیر ما کانت میفرمود خالی میگذارید شما مدینه را بر بهترین احوالی که بوده بحسب عمارت ومیوه ورفاهیت احوال خبر از قرب ایام قیامتست وخطاب بجنس مردم است ودر بعضی روایات یترکون بصیغه غائب است لا یغشاها الا العوافی قصد نمیکند آنرا ونمی‌آید در وی مگر درنده ها یرید عوافی السباع والطیر میخواهد ازین عوافی درنده ها وطیور عوافی در اصل بمعنی طالب رزق است از آدمی وحیوان ومراد اینجا درنده ها وجانوران وحشی است یعنی انچنان از مردم خالی خواهد شد که مسکن وحوش حیوان خواهد بود واخر من یحشر راعیان من مزینة یریدان المدینة وآخر کسیکه دور کرده میشود وجلا از وطن می نماید از ان دو گوسفند چران از مزینه خواهد بود که اراده در آمدن مدینه میکنند ینعقان بغنمهما میرانند گوسفندان خود را فیجدانها وحوشا پس می یابند مدینه را پر از وحش از سبب خالی شدن آن از مردم یا می یابند آنرا زمینی خالی ووحش بفتح واو وضم مهمله است حتی اذا بلغا ثنیة الوداع خرا علی وجوههما تا وقتیکه میرسند بموضع ثنیة الوداع می افتند بر رویهای خود وہلاک میشوند ثنیة الوداع نام کوه پاره ایست بیرون شهر مدینه که مسافر را بانجا رسانده وداع میشوند **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن هشام بن عروة عن ابیه عن عبد الله بن الزبیر عن سفیان بن ابی زهیر انه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یفتح الیمن فیاتی قوم یبسون میفرمود فتح کرده میشود ملک یمن پس می آیند مردم درحالیکه میرانند دواب خود را فیتحملون باهلیهم ومن اطاعهم پس بر میدارند اہل خود را وتابعان خود را بسوی فراخی ورفاهیت والمدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون ومدینه بهتر است ایشانرا اگر هستند که میدانند آنرا یعنی فضیلت آنرا از ثواب نماز در مسجد نبوی وثواب اقامة در مدینه وامن وامان در انجا ویفتح الشام وفتح کرده میشود ملک شام فیاتی قوم یبسون فیتحملون باهلیهم ومن اطاعهم والمدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون ویفتح العراق فیاتی قوم یبسون فیتحملون باهلیهم ومن اطاعهم والمدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون آنحضرت این ہم خبر از آینده داده است واین فتوحات ہم برین ترتیب واقع شده ہمین در زمان

پس عدم رجوع آنحضرت بجلوس بعد از تبیان تسبیح سهو باشد از قعدهٔ اولی دلیل بر نفی وجوب نمی شود لکن دلیل وجوب است مگر آنکه تکبیر فرضیت دارند **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنی عبد الرحمن بن هرمز اعرج مولی بنی عبد المطلب همچنین گفته است زہری یکبار وقال مرة وگفت بار دیگر مولی ربیعة بن الحارث ومنافات نیست میان ہر دو قول زیرا که حارث ابن عبد المطلب است پس نسبت مولی ہر دو صحیح است ثانی بر سبیل حقیقت واول بر سبیل مسامحت ان عبد الله ابن بحینة بضم موحده وفتح مهمله نام مادر عبد الله است چنانکه مشهور قال وهو من ازد شنوءة گفت ابن بحینه وحال آنکه وی از قبیلهٔ ازد شنوءه است مرکب است از ازد وکلمهٔ اول بفتح ہمزه وسکون زاء ودال آخر والدوم بفتح معجمه وضم نون وفتح ہمزه بر وزن فعولة وهو حلیف لبنی عبد مناف ونیز وی ہم عهد بنی عبد مناف که عهدی معاهدت کرده بود با مطلب بن عبد مناف وکان من اصحاب النبی صلی الله علیه وآله وسلم وبود وی از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم مرد در امارت معاویه ان النبی مقول ابن بحینه است بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم صلی بهم الظهر فقام فی الرکعتین الاولیین ولم یجلس گزارد باصحابه نماز ظهر را پس برخاست در وقت تمام دو رکعت نخستین ونشست برای تشهد فقام الناس معه پس استادند مردم جماعة نماز با وی حتی اذا قضی الصلوة وانتظر الناس تسلیمه تا آنکه چون تمام کرد نماز را ومنتظر شدند مردم سلام او را از نماز کبر وهو جالس تکبیر گفت بجائیکه نشسته است فسجد سجدتین قبل ان یسلم پس از تشهد وتکبیر سجده کرد دو سجده پیش از آنکه سلام دہد ثم سلم بعد سلام داد وکلام در تحدیث در سهو باید انشاء الله تعالی

باب التشهد فی الاولی مشروع بودن تشهد در جلسهٔ اولی از نماز سه گانه وچهار گانه رو بتاکید با آنکه این باب برای واجب بودن تشهد باشد ودر باب اول ذکر کسیکه او را واجب نمیداند اگر چه استدلال وی نیز باین حدیث باشد **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا بکر بفتح موحده وسکون کاف نا ابن مضر عن جعفر بن ربیعة عن الاعرج عن عبد الرحمن

آنحضرت و زمان خلافت ابی بکر فتح شده و شام پس ازان و پس ازان عراق در ایام عمر رضی الله عنه چون
درین حدیث تجنیس و تقبیح حال کسی که مفارقت کند مدینه را اختیار کند جای دیگر واقع شده مناسب
میگردد ترجمه را و بیضاوی نقل میکند که معنی این حدیث آنست که فتح کرده میشود این بلاد و خوش می آید
مردمی را از اهل مدینه در آن بلاد و زندگانی بر فراخت آنها پس حامل می شود ایشانرا بر گذاشتن مدینه
بذات خود و اموال و اتباع تا آنکه بیرون میروند و حال آنکه اقامت در مدینه بهتر است ایشانرا از آنکه
حرم پیغمبر خدا است و جوار اوست و نازل میشود در آن برکات اگر دانند قدر اقامت آنرا که چه قدر
فوائد دینیه و منافع اخرویه وارد **باب** الایمان یارز الی المدینة ایمان می درآید بسوی مدینه این
جز حدیث مذکور است چنانکه معلوم می شود **حدثنا** ابراهیم بن المنذر قال حدثنا انس بن عیاض
قال حدثنی عبید الله عن خبیب بن عبد الرحمن عن حفص بن عاصم عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال ان الایمان لیارز الی المدینة کما تارز الحیة الی جحرها تحقیق پیغمبر
خدا فرمود که ایمان جمع شده می درآید بسوی مدینه چنانکه می درآید مار سوراخ خود را و مراد اهل ایمان
اند یعنی ایمان در اول الازمنه و آخر آن این حال دارد و سید رآید در اول برای شرف اسلام و دریافت ان و
کسب کمال و ادراک سعادت رویت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در زمان خلفا برای اخذ سیرت
آنها و زیارت روضه مشرفه و تبرک بمشاهده آثار انسر و بعضی گفته اند که این خبر است برصحت مذهب
و سلامت اهل آن از بدعت و این مخصوص بغیر این زمان است تا خبر خواهد بود و لهذا انکه در زیق از شیوع شد
پرشده است و تواند که این خبر از آخر زمان باشد چنانکه در احادیث دیگر آمده که در آخر روزگار عالمی سیر
زمین نخواهد ماند مگر عالم مدینه چون که از اول از انجا برآمده در آخر نیز رجوع بآنجا خواهد بود **باب** اثم
من کاد اهل المدینة در بیان گناه کسیکه اراده بدی کند با اهل مدینه کید بمعنی مکر و حیله است و بدی کسی
حدثنا حسین بن حریث قال اخبرنا الفضل عن جعید عن عائشة بنت سعد قالت سمعت سعدا قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عائشه شنیدم سعد را گفت شنیدم آنحضرت را یقول لا یکید اهل المدینة
احد الا انماع کما ینماع الملح فی الماء کید نمیکند اهل مدینه را هیچ کسی مگر نمک میگدازد وی چنانکه میگدازد نمک
در آب این وعید است در حق آنکه مکر کند در بدی اهل مدینه یا آنکه خبری باشد که هر که قصد ظلم و تعدی کند بر اهل
مدینه استداد ندارد ظلم او و زود خراب میشود **باب** آطام المدینة جمع اطم است بر وضم قصها
و جاهای بلند **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا ابن شهاب قال اخبرنی عروة قال سمعت
اسامة قال اشرف النبی صلی الله علیه وسلم علی اطم من آطام المدینة گفت اسامه برآمد آنحضرت بر حصنی از
حصنهای مدینه فقال هل ترون ما اری انی لاری مواقع الفتن خلال بیوتکم کمواقع القطر پس فرمود آیا
می بینید شما چیزی که من می بینم تحقیق من می بینم جای افتادن فتنه ها میان خانه های شما مانند مواضع قطره های
باران این خبر است که آنحضرت داد از وقوع فتنها و کثرت آن در مدینه واده چنانکه ظاهر شد بعد از شهادت عثمان
بن عفان رضی الله عنه و کشید این وقایع تا آنجا که کشید و این رویت محتمل که رویت بصری باشد که کشف

بر تشهد و فیه انه **باب** التشهد فی الآخرة
مشروعیت تشهد بر وجه تاکید با وجوب آن در جلسه اخیره
از هر نماز باشد دوگانه و جز آن **حدثنا** ابو نعیم
قال حدثنا الاعمش عن شقیق بن سلمة ابی وائل
قال قال عبد الله بن مسعود کنا اذا صلینا
خلف النبی گفت ابن مسعود بودیم که چون نماز میکردیم
پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قلنا
میگفتیم السلام علی جبرئیل و میکائیل سلام است
بر جبرئیل و میکائیل السلام علی فلان و فلان
سلام بر فلان و فلان مراد ملائکه دیگر اند سوای جبرئیل
و میکائیل و تواند که بعضی انبیاء و مرسلین را ذکر کرده
باشند و این ظاهر الطریق استحسان میکردند تا آنکه
شنید آنحضرت و انکار نمود چنانکه گفت فالتفت
الینا رسول الله پس التفات کرد بسوی ما و
متوجه شد بعد از نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم فقال ان الله هو السلام پس فرمود تحقیق
خدا خود سلام است یعنی سلام از جمیع نقایص و
آفات و سلامت بخش است بندگان را از عاهات
و مخافات و سلامت مر او راست و از وست
پس دعا بسلامت کسی را سزاوار است که او را
احتیاجی باشد و خوفی و خدای تعالی بی نیاز است از آن و
و این رد و انکار است مر ما را که می گفتند السلام
علی پیش از عباد بندگان وی چنانکه در روایت باب
التحیر من الدعاء آمده و این روایت مختصر است
ازان فاذا صلی احدکم فلیقل پس چون نماز
گزارد یکی از شما و بنشیند در آن پس باید که بگوید
التحیات لله والصلوات والطیبات تحیات تمام اقسام
تعظیم و نمازها فرض و نفل و کلمات خیر ثابت اند
مر خدای را و راجع اند بسوی وی و مخصوص اند بحضرت
وی در حقیقت عظم شانه و جل سلطانه شیخ محیی الدین
نووی گفته تحیه بمعنی سلام و ملک و بقا و عظمت
و حیات است و لفظ جمع آورده زیرا که مر ملوک عرب
و عجم تحیات بود مخصوص که تعظیم و تکریم میکردند
ایشانرا اصحاب ایشان بدان پس فرمود تحیات
همه مر خدا راست و او است مستحق آن در حقیقت
و بعضی مراد التحیات عبادات قولیه دارند و بالصلوات
عبادات فعلیه بدنیه و بالطیبات عبادات مالیه
و این عام است چون کسی در حضرت ملوک در آید
اول سلام میکنند و ثنا گویند پس از آن خدمت
و عرض نماید بعد از آن تحفه لایق درگاه بگذرانیم تا
لایق مستحق لطف و عنایت ایشان گردد و با جمله
بعد ابتدای تحیات و دعای و ثنای الهی سلام و دعا
پیغمبر است که واسطه هدایت و وصول الیهیت است
از سید انبیا چنانکه تعیین فرمود السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته و سلامت و
حفظ الهی بر تو ای پیغمبر و رحمت و مهربانی خدا و

شده باشد در آنوقت بر آنحضرت یا رویت علمی که بوحی معلوم شده باشد ظاهر آنست که معنی اول است تابعه معمر
وسلیمان بن کثیر عن الزهری متابعت کرده است درین حدیث سفیان را معمر و سلیمان از زهری که ابن شهاب
است **باب** لا یدخل الدجال المدینة در نمی آید دجال مدینه را **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنی
ابراهیم بن سعد عن ابیه عن جده عن ابی بکرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یدخل المدینة رعب
المسیح الدجال فرمود در نمی آید مدینه را ترس مسیح دجال لها یومئذ سبعة ابواب علی کل باب ملکان مر آن مدینه را
در زمان دجال هفت در خواهد بود بر هر دری دو فرشته میباشد که او را دفع خواهد کرد **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی
مالک عن نعیم بن عبد الله المجمر عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی انقاب
المدینة ملائکة لا یدخلها الطاعون ولا الدجال گفت ابو هریره فرمود آنحضرت بر درها و راه های مدینه
فرشتها هست که نمی در آید منع آنها در مدینه طاعون که از جنیان میباشد و نه دجال **حدثنا** یحیی بن بکیر قال
حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة ان ابا سعید الخدری رضی الله
عنه قال حدثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیثا طویلا عن الدجال گفت ابو سعید خدری حدیث کرد ما را حدیثی
حدیثی دراز از دجال و قال فیما حدثنا به ان قال یاتی الدجال وهو محرم علیه ان یدخل نقاب المدینة و گفت
در آنچه حدیث کرد ما را آن این قول بود که می آید دجال و حال آنکه حرام کرده شده است بروی و نمیتواند در آمدن راه ها
مدینه را فینزل بعض السباخ التی بالمدینة نزول میکند بعضی شوره زمین را که در حوالی مدینه است فیخرج الیه یومئذ
رجل هو خیر الناس او من خیار الناس پس بیرون می آید بسوی دجال درین روز مردی که بهترین مردمانست یا از بهترین مردمانست
شک راویست فیقول اشهد انک الدجال الذی حدثنا عنک رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیثه
پس میگوید آن مرد یقین میدانم و گواهی میدهم که به تحقیق تو دجالی آنکه حدیث کرده است ما را از تو رسول خدا
حدیث او را معمر در جامع خود آورده که این مرد خضر است علیه السلام برین تقدیر نسبت حدیث آن سرور
بوی حقیقة خواهد بود و اگر مردی دیگر است بمجاز فیقول الدجال ارایت ان قتلت هذا ثم احییته هل تشکون
فی الامر پس میگوید آیا می بینی تو اگر بکشم این را پس از زنده کنم آیا شک میکنید در کار من فیقولون لا فیقتله ثم یحییه
فیقول حین یحییه والله ما کنت قط اشد بصیرة منی الیوم پس میگویند نی پس میکشد او را پس زنده میکند پس میگوید هنگامیکه زنده میکند سوگند
بخدا نبوده ام من هرگز سخت تر از روی بینائی از خود که امروزم از آنکه رسول خدا خبر داده بود که وی میکشد یکی را
و باز زنده میکند بمشاهده این خارق و علامت او جزم بیشتر شد مرا که همان دجالی فیقول الدجال اقتله
فلا یسلط علیه پس میگوید دجال بکشید این را و غالب کرده نمیشود بر کشتن او بقدرت الهی تعالی **حدثنا**
ابراهیم بن المنذر قال حدثنا الولید قال حدثنا ابو عمرو قال حدثنا اسحق قال حدثنی انس بن مالک عن
النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس من بلد الا سیطأه الدجال الا مکة والمدینة فرمود نیست هیچ شهری
که نسپرد آنرا دجال مگر مکه و مدینه که آنجا نمیتواند در رفت لیس من نقابها نقب الا علیه الملائکة صافین یحرسونها
نیست از راه های مدینه راهی مگر آنکه بر آن راه فرشته هاست صف بسته که حراست و نگهبانی میکنند آنرا ثم ترجف
المدینة باهلها ثلث رجفات پس میلرزد مدینه با اهل خود سه لرزه فیخرج الیه کل کافر و منافق پس بیرون می آید بسوی دجال

که از بعضی آگاه باشد و از ین شهود غافل نبود تا باب
قرب و اسرار معرفت مفتوح و فائز گردد و که از فی ترجمه
التشکوة السلام علینا و سلامت بر ما که حاضر
نمازیم از موسنان انس و جن و ملائکه و علی عباد الله
الصالحین و بر تمام بندگان خدا که نیکو کار اند
و غائب و بر زمین و در آسمان و صلاح ضد فساد
است بنده صالح آن که ادای حق عبودیت بروجه
که فرموده اند چنانکه باید بجا آرد و استقامت در
و هیچ وجه خلاف و فساد در کار خانه فی هر دو باطن
باد و باید و صلاح اعلی مناصب و ارفع مقامات
و لهذا وصف کرده است حق جل و علا انبیا
و رسل را بآن و صواب آنست که صلاح جامع
بسیار است بعضها فوق بعض و همه را بقدر صلاح
نصیب از سلامت حاصل است و اقصی درجات
و اعلی مراتب صلاح آنست که شیخ ما و شیخ الشیوخ
غوث الثقلین محی الدین عبد القادر جیلانی قدس الله
سره العزیز در کتاب فتوح الغیب ذکر کرده که صلاح
حالت زوال ارادت و فنای مطلق است و بود
بنده قایم بمراد حق و فعل او و صالح بحقیقت
است که باین مقام رسیده باشد و لطف حق متولی
امور وی شد قوله تعالی ان ولی الله الذی نزل الکتاب
وهو یتولی الصالحین و آن بنده و الیست که دست
تدبیر از جلب منافع و مصالح و دفع مضار و مفاسد
خود باز داشته و بتقدیر تصبحت وی گشته و
امور اختیار وی و تدبیر وی از نفس خود باشد
مطیع داده و میت با غاسل که وی پیش حق کار
انتهی و چون بنده باین حال رسید لاجرم از همه
و نقصی و آفتی سلامت خواهد بود که از فی ترجمة المشکوة
فانکم اذا قلتموها اصابت کل عبد لله
صالح فی السماء والارض پس بتحقیق شما
وقتیکه گفتید این کلمه جامعه را رسید بر بنده خدا
که صالح است در آسمان و زمین و حاجت بتعداد
اسماء فرشتگان و صالحان نبود و همین سبب
فرمود از ذکر تخصیص بآنکه در سلوک طریق
بعضی از عباد الله نمیتواند شد بعد از ان ختم
شهادتین کرد که خلاصه کار و اصل سایر اعمال است
اشهد ان لا اله الا الله گواهی میدهم که نیست معبود

بحق جز خدا و اشهد ان محمدا عبده و رسوله

وديگر دو بوی بر کافر و منافق وزنی ماند در وی مگر مومن مخلص و این حدیث معارض نیست مر حدیث گذشته را که واقع شد و در وی عدم رعب دجال بمدینه لانا که مراد برعب آنست که مردم بترسند از ذکر او و کفر او و با وجود این زلزلها مردم مسلمان باکی نداشته اند از ان و بر آمدن کفار موجب آنست که واقع شده که می بر آرد بدان را چنانکه کوره آهنگر و چرک آهن را **باب** المدينة تنفي الخبث مدينه دور میکند بدی با خراج یا با ظهار آن چنانچه در حق منافقان بوده **حدثنا** عمرو بن عباس قال حدثنا عبد الرحمن قال حدثنا سفيان عن محمد بن المنكدر عن جابر رضي الله عنه قال جاء اعرابي الى النبي صلى الله عليه وسلم فبايعه على الاسلام فجاء من الغد محموما فقال اقلني فابى ثلث مرات آمد اعرابی بسوی پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی پس بیعت کرد آنحضرت را بر مسلمانی پس آمد فردای آن روز در حالیکه تپ زده بود و گفت دور کن بیعت مرا پس ابا آورد از آنجا و سه مرتبه گفت ظاهر آنست که اقاله از بودن به مدینه و هجرت آنست و قاضی عیاض جزم کرده که مراد اقاله از اسلام است و برین تقدیر وی مرتد شده بایستی حکم ارتداد بر وی جاری میکردند و حدیث ساکت است ازین معنی فقال المدينة كالكير تنفي خبثها وتنصع طيبها پس فرمود مدینه مانند کوره آهنگر است دور میکند چرک را و خالص میکند پاک را تنصع بحسب روایت بفتح اول و سکون نون و فتح صاد و عین هر دو مهمله است از نصوع بمعنی خلوص **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن عدي بن ثابت عن عبد الله بن يزيد قال سمعت زيد بن ثابت يقول لما خرج النبي صلى الله عليه وسلم الى احد رجع ناس من اصحابه وقتیکه بر آمد آنحضرت بسوی غزوه احد باز آمدند جمعی از اصحاب که عبد الله ابن ابی و تابعان ویند فقال فرقة نقتلهم وقال فرقة لا نقتلهم پس گفتند گروهی بکشیم آنحضرت ایشان را و گفتند گروهی نمیکشیم فنزلت فما لكم في المنافقين فئتين ای گروه شما را چیست در منافقان دو گروه شده اید وقال انها تنفي الرجال كما تنفي النار خبث الحديد و فرمود پیغمبر خدا به تحقیق مدینه دور میکند مردم بد را چنانچه دور میکند آتش چرک آهن را الرجال بکسر را جمع رجل و در روایت کشمیهنی دجال بفتح دال و تشدید جیم گفته اند که این تصحیف است **باب** الدعاء للمدينة در اکثر نسخ و روایات این باب بی ترجمه است و در روایت ابی ذر لفظ باب هم نیست برین تقدیر تعلق حدیث بمذکورین یعنی مدینه خبث را خالی از تکلف نیست باب مگر خبث را عاشر دارند و گویند دعای آنحضرت ببرکات زیاده از دعای ابراهیم است که در حق مکه کرده است و همچنین محبت آنحضرت مدینه را مستلزم دفع همه بدیها است **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا وهب بن جرير قال حدثنا ابي سمعت يونس عن الزهري عن انس رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اللهم اجعل بالمدينة ضعفي ما جعلت بمكة من البركة فرمود خداوندا بگردان بمدینه دو چند چیزی را که گردانیده بمکه از برکات دنیا و آخرت بموجب دعا ابراهیم تابعه عثمان بن عمر عن يونس متابعت کرده است جریر را عثمان بن عمر از یونس **حدثنا** قتيبة قال حدثنا اسمعيل بن جعفر عن حميد عن انس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا قدم من سفر فنظر الى جدرات المدينة اوضع راحلته بود آنحضرت وقتیکه قدوم آوردی از سفر پس نظر کردی بسوی دیوارهای شهر مدینه تیز میکرد مرکب را وان كان على دابة حركها من حبها و اگر بودی بر چیزی تحریک میکرد

در تشهد وارد شده از صحابه بیست و چهار اند از انها تشهد ابن مسعود روایت کرده آنرا اصحاب صحاح سته با اختلاف الفاظ تشهد و همچنین تشهد ابن عباس التحيات المباركات الصلوات الطيبات لله السلام عليك تا آخر شهادتین که اشهد ان محمدا رسول الله روایت کرده آنرا جماعه مگر بخاری با اختلافات و تشهد عمر بن خطاب بلفظ التحيات لله الزاكيات الطيبات الصلوات لله تا آخر شهادتین عبده و رسوله آورده است آنرا طحاوی و ابن ابی شیبه و عبد الرزاق موقوفا و ابو بکر بن مردویه در کتاب التشهد وی مرفوعا و در بعضی روایات این تشهد الزاكيات لله و الطيبات لله آمده بجای الزاكيات والصلوة و تشهد های دیگر که در جوامع و مسانید مذکور اند بسیار اند از ان مانند تشهد ابن مسعود و مانند آن تشهد ابی سعید که طحاوی آورده و تشهد معاویه که طبرانی آورده و تشهد سلمان که نیز روایت کرده طبرانی اخراج کرده و ترمذی بعد از گفته صحیح حدیثی که مروی است از آنحضرت در تشهد ابن مسعود است و عمل کرده برین ترمذی گفته و عمل بر آنست نزد اکثر اهل علم از صحابه و تابعین و همچنین نقل کرده واثد و خطابی گفت صحیح ترین روایات و مشهور ترین آن از روی رجال تشهد ابن مسعود است نووی گوید صحیح ترین آن از روی صحت باتفاق محدثین حدیث ابن مسعود است پس تر حدیث ابن عباس روایت کرده شد به بست و چند طریق و اختلاف نکرده اند راویان ثقات در الفاظ و کلمات تشهد های دیگر و تحقیق وارد شده است در مسند امام احمد که امر کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مسعود را که تعلیم کند آنرا بمردم و در روایت مسلم آمده که گفت ابن مسعود تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تشهد بحالیکه دست من در دست او بود چنانکه تعلیم میکرد مرا قرآن از ین جهت که اختیار کرده آنرا امام ابو حنیفه و احمد و نزد شافعی تشهد ابن عباس است برای زیادت لفظ مبارکات و آن موافق است قول حقتعالی را تحية من عند الله مباركة طيبة و نزد مالک تشهد عمر بن خطاب است با وی فی نبی اللہ تعلیم کرد آنرا بمردم بر سر منبر و نزاع نکرد او را هیچ کس و گفته اند که نماز جایز است بهر وجه که خوانده اختلاف در اولی و افضل است و پوشیده نیست که زیادت لفظ مبارکات مختلف فیها است و از افراد ابن مسعود

اسماء الرجال

آنرا از دوستی مدینه **باب** کراهیة النبی صلی الله علیه وسلم ان تعری المدینة ناخوش داشتن آنحضرت اینکه خالی کرده شود مدینه **حدثنا** ابن سلام قال اخبرنا الفزاری عن حمید الطویل عن انس رضی الله عنه قال اراد بنو سلمة ان یتحولوا الی قرب المسجد گفت انس خواستند بنی سلمه اینکه انتقال کنند منازل نزدیکی مسجد پس کره رسول الله صلی الله علیه وسلم ان تعری المدینة پس ناخوش داشت آنحضرت اینکه خالی کرده شود شهر مدینه و فضا کنند آنرا فقال یا بنی سلمة الا تحتسبون آثارکم فاقاموا پس فرمود ای بنی سلمه آیا حساب نمیکنید ثواب گامهای خود که از راه های دور بمسجد می آیید پس اقامت کردید در منازل خود در بعضی روایات تحتسبوا بحذف نون جمع است و گفته اند حذف آن لی جازم و ناصب لغت فصیح است **باب** این باب در جمیع روایات ترجمه ندارد **حدثنا** مسدد عن یحیی عن عبید الله بن عمر قال حدثنی خبیب ابن عبد الرحمن عن حفص بن عاصم عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما بین بیتی و منبری روضة من ریاض الجنة گفت زمینی که میان خانه من و منبر مسجد منست روضه ایست از روضه های بهشت در معنی مراد از حدیث اقوال مختلف است بعضی گویند تشبیه است بحذف اداة تشبیه یعنی مانند روضه بهشت است در نزول رحمت الٰهی و حصول سعادت اخروی بعضی گویند که عبادت در وی میرساند به بهشت پس این خبر است بقبول عبادت در وی بعضی گویند حقیقة روضه ایست از بهشت که نقل میکنند این را در آخرت به بهشت یا آنکه آورده اند این پاره زمین را از بهشت و آنکه خواص و لوازم بهشت ندارد از لوازم این نشا است و تواند که آگاه دلان بینا آن خواص را نیز اینجا در می یافته باشند و منبری علی حوضی و منبر من بر حوض من است که کوثر باشد در معنی این کلام نیز مانند سابق احتمالها ذکر کرده اند مراد همین منبر موجود در مسجد است که فردای قیامت برده بر حوض کوثر نصب میکنند یا آنکه منبری برای آنحضرت در آنجا نصب خواهند کرد **حدثنا** عبید الله بن اسمعیل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها قالت لما قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینة وعک ابو بکر و بلال رضی الله عنهما گفت عائشه وقتیکه قدوم آورد رسول خدا مدینه را تپ کرده شد ابو بکر و بلال وعک بواو و عین مهمله و کاف صیغه مجهول است وکان ابو بکر رضی الله عنه اذا اخذته الحمی یقول **شعر** کل امرئ مصبح فی اهله ✤ والموت ادنی من شراک نعله ✤ و بود ابو بکر وقتیکه گرفتی او را تپ میخواند این شعر یعنی هر آدمی صباح کرده شده است در اهل خود و مرگ نزدیکتر است از بند نعل او یعنی از مقدار بند نعل وکان بلال رضی الله عنه اذا اقلع عنه الحمی یرفع عقیرته و بود بلال وقتیکه مفارقت کردی از وی تپ بلند میکرد آواز خود را بگریه عقیره بفتح مهمله و کسر قاف و یای مثناة و را صوت الغناء والبکاء یقول **شعر** الا لیت شعری هل ابیتن لیلة ✤ بواد وحولی اذخر وجلیل ✤ میخواند بیا دمکه آگاه باش کاش دانستمی آیا خواب میکنم بوادیی در حالیکه گرد من اذخر و جلیل باشد نام دو گیاه است که مخصوص بزمین مکه است اذخر بضم همزه و ذال معجمه و جلیل بفتح جیم و دو لام میان آن یای تحتیه است وهل اردن یوما میاه مجنة ✤ وهل یبدون لی شامة وطفیل ✤ و آیا وارد میشوم البته روزی آبهای مجنه را و آیا ظاهر میشود البته مرا این دو کوه شامه طفیل نون در اردن و یبدون نون تاکید است شامه بمعجمه و الف و میم و طفیل بطاء مهمله و فا نام دو کوه است که نواحی این دو کوه

ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنا عروة بن الزبیر عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه واله وسلم اخبرته ان رسول الله خبر داد عائشه صدیقه عروه را که تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم کان یدعوا فی الصلوة بود که دعا میکرد در نماز یعنی بعد از تشهد اخیر چنانچه در بعضی روایات در کشش بیان یافته اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر خداوندا پناه میجویم بتو از عذاب که در گور بود و اعوذ بک من فتنة المسیح الدجال و پناه میجویم بتو از ابتلا و آزمایش مسیح دجال که در آخر زمان برآید و دعوای خدائی کند و مردم را باظهار خوارق بر دست خود گمراه گرداند و مسیح اسم مشترک است اطلاق کرده میشود بر دجال علیه اللعنة و بر عیسی علیه السلام ولیکن چون مطلق واقع شود مراد عیسی باشد و نزد نوزاد و آن ملعون مقید کرده اند بدجال چنانکه درین حدیث و وجه تسمیه باین نام و آنچه متعلق است بدان در کتاب الفتن بیاید ان شاء الله تعالی و اعوذ بک من فتنة المحیا پناه میجویم از ابتلای حالت زندگانی آنچه موجب زلیغ و زلل گردد و از راه راست و ثبات بر دین اسلام و تحصیل مرضیات حق و ظلم و فساد و ایذا و اضرار خواه و نفس زندگانی موجب جهل و غرور و سرمایه خرابی گردد و یا دیگر اسباب ضلالت و بطالت و فتنه الممات و از ابتلای حالت مردن چون سوء شیطان نزد نزع روح و سوال منکر و نکیر بعد از آن و عذاب قبر خود بعد سوال باشد نه عین آن اللهم انی اعوذ بک من المأثم خداوندا پناه می جویم بتو از امری که سبب گناه باشد یا از گناه نفس آن والمغرم و از تاوان که لازم آید چنانکه در صراح تفسیر کرده غرامت و مغرم و غرم بضم غین بمعنی تاوان و تواند که مراد قرض باشد چنانکه گفته اند از غریم بمعنی قرض دار یعنی از وام که در معصیت کند یا حاجت بطمع در مال دیگری یا بحاجت به قضا از نزد فنا و آن عاجز باشد پس بآن استعاذه نیست آری حاجت بقرض از مردم خالی از وبال و ذلت نیست خصوصا با اجتماع عدم وفا کیلوا موت و بحران فقال له قائل پس گفت مر آنحضرت را گوینده بطریق تعجب ما اکثر ما تستعیذ من المغرم چه بسیار است استعاذه تو از وام فقال پس فرمود قباحت وام و شناخت ان الرجل اذا غرم بتحقیق مرد چون قرضدار میشود حدث فکذب میکند سخن میگوید پس دروغ میگوید با اهل معاملت بسبب

کماست مجنه بفتح میم وانکی است کہ کسره واده میشود نام موضعی بپایان مکه جنید سیل اللهم العن شیبة بن ربیعة وعتبة بن ربیعة وامیة بن خلف کما اخرجونا من ارضنا الی ارض الوباء خدایا دور کن و دور دار این مشرکان را از رحمت چنانکه برآوردند ما را از زمین ما بسوی زمین وبا و هلاک ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللهم حبب الینا المدینة کحبنا مکة او اشد پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد و خدا برو خداوندا دوستی ده بسوی ما مدینه را مانند دوستی ما مکه را یا سخت تر و بیشتر اللهم بارك لنا فی صاعنا و فی مدنا وصححها لنا وانقل حماها الی الجحفة خداوندا برکت ده ما را در صاع ما و مد ما یعنی در وزنها و کیلها و صحت ده آنرا برای ما و نقل کن تپ آنرا بسوی جحفه که مسکن یهود است قالت وقدمنا المدینة وهی اوبأ ارض الله گفت عائشه و آمدیم مدینه را و حال آنکه مدینه وباترین زمین خدا بود و اوبأ بوزن افعل از وبا است یعنی بیماری عام و آنکه نهی فرمود که در چنین زمین داخل نشوند بعد ازین است یا آنکه نهی مخصوص بطاعون است و آن قسمی خاص از وبا است قالت فکان بطحان یجری نجلا یعنی ماء آجنا گفت عائشه و بود بطحان که وادیست در صحرای مدینه جریان میکرد اندکی از آب میخواهد که آبی متغیر اللون و بد طعم بود گویا سبب بیماری اهل مدینه را می گوید که همین آب میخوردند و بیمار می شدند نجل بفتح نون و سکون جیم و بفتح آن بعضی گویند که بمعنی غدیر است که آب در وی دائم میباشد و جریان ندارد حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن خالد بن یزید عن سعید بن ابی هلال عن زید بن اسلم عن ابیه عن عمر رضی الله عنه قال اسلم روایت کرده از عمر که گفت عمر اللهم ارزقنی شهادة فی سبیلك واجعل موتی فی بلد رسولك خداوندا روزی کن مرا شهادت در راه خود و بگردان مردن مرا در شهر رسول خود وقال ابن زریع عن روح بن القاسم عن زید بن اسلم عن امه عن حفصة بنت عمر رضی الله عنهما قالت سمعت عمر رضی الله عنه نحوه گفت حفصه شنیدم عمر را که میگفت مانند این دعا وقال هشام عن زید عن ابیه عن حفصة سمعت عمر رضی الله عنه یعنی زید درین اسناد از پدر خود از حفصه نقل کرده چنانکه در طریق ثانی از مادر خود از حفصه آورده و در اسناد اول از زید بخود از عمر بلا رسالت حفصه

بسم الله الرحمن الرحیم اینجا بسمله در جمیع روایتها است

كتاب الصوم

باب وجوب صوم شهر رمضان

در بیان روزه و واجب بودن آن در ماه رمضان و فرض صیام در سال دوم از هجرت شده است

باب قول الله تعالی

یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون ای کسانیکه ایمان آورده اید فرض کرده شده است بر شما روزها چنانکه فرض کرده شده است بر آنانکه پیش از شما بوده اند شاید که شما پرهیز کنید و داخل متقیان شوید روزه و بر جمیع انبیا و امم سابقه فرض بوده او جمهور اهل علم و خبر بر آن اند که روزه رمضان از خصائص این امت است و در حدیثی که تا و یل بر اسناد آن مدار داده که صیام رمضان بر امم دیگر بوده است حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن ابی سهیل عن ابیه عن طلحة بن عبید الله رضی الله عنه ان اعرابیا جاء الی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثائر الراس مرویست از طلحه که اعرابی آمد نزد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بحالی که پریشان موی سر بوده است فقال یا رسول الله اخبرنی ماذا فرض الله علی من الصلوة پس گفت ای رسول خدا

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الاذان

یس بینهما فرق نیست میان این دو لفظ فرق در معنی چنانکه بعضی گمان کرده و دجال است مختلف فیه است و هما واحد و اسمای هر دو متحد اند در تعیین این هر دو لفظ اختصاص نیست یکی مسا را بیک اسم مسیح عیسی علیه السلام است و آخر الدجال و گر دجال است من الزهری قال ملحق است بر من الزهری در اسناد سابق پسر شعیب گوید دوم مرویست از زهری نحو دیگر که گفت اخبرنی عروة بن الزبیر ان عائشة قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یستعیذ فی صلوته من فتنة الدجال گفت عائشه شنیدم آنحضرت را که استعاذه میکرد در نماز خود از فتنه دجال حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا اللیث عن یزید بن ابی حبیب عن ابی الخیر مرثد مصری عن عبد الله بن عمرو بن العاص عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه انه قال لرسول الله مرویست از ابی بکر صدیق رضی الله عنه که وی گفت مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم علمنی دعاء ادعو به فی صلوتی بیاموزان مرا دعائی که دعا کنم بآن در نماز خود یعنی بعد از تشهد اخیر زیرا که متعارف خواندن ادعیه در این محل بود قال قل فرمود بصدیق بگو اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا خداوندا من تحقیق ستم کرده ام بنفس خود ستم کردنی بسیار کثیرا بثای مثلثه در اکثر روایات است و در روایتی مراء ابی ذر را موافق مسلم کبیرا بموحده آمده و نووی در اذکار گفته اگر خواندن هر دو جمع کند بهتر باشد ولا یغفر الذنوب الا انت و نمی آمرزد گناهان را هیچکس مگر تو فاغفر لی مغفرة من عندك پس بیامرز مرا آمرزیدنی خاص از نزد خود یا از محض فضل خود بی نظر بکردار من وارحمنی و رحمت و مهربانی کن مرا انك انت الغفور الرحیم بتحقیق که توئی آمرزنده گناهان و مهربانی کننده بندگان

بسم الله الرحمن الرحیم

باب ما یتخیر من الدعاء بعد التشهد

و مجهول هر دو نسخه است من الدعاء بعد التشهد مشروعیت آنچه اختیار کنند یا اختیار کرده شود از دعا و خوش آید او را خواندن آن در نماز بعد از تشهد

خبر ده مرا چه چیز فرض کرده است خدا برمن از نماز قال الصلوات الخمس الا ان تطوع شیئا فرمود پنج نماز فرض کرده است مگر آنکه زیاده کنی چیزیرا از نوافل ظاهر آنست که این مستثنی متصل است و معنی آنست که مگر آنکه نوافل کنی که آن نیز بعد از شروع واجب میگردد قال فاخبرنی ماذا فرض الله علی من الصیام فقال شهر رمضان الا ان تطوع شیئا گفت پس خبر ده چه چیز فرض کرده است خدا برمن از روزه پس فرمود روزه های ماه رمضان مگر آنکه نفل کنی چیزیرا قال فاخبرنی ما فرض الله علی من الزکوة گفت پس خبر ده مرا چه چیز فرض کرده است خدا برمن از زکات قال فاخبره رسول الله صلی الله علیه وسلم شرائع الاسلام گفت راوی خبر داد رسول خدا احکام اسلام یعنی بانصاب زکات و مقادیر آن و تواند که سائر شرائع از حج و جز آن بیان فرموده باشد و راوی از جهت اختصار مجمل آورده فقال والذی اکرمك بالحق لا اتطوع شیئا ولا انقص مما فرض الله علی شیئا پس گفت سوگند کسیکه بزرگ کرده است ترا بصدق و راستی زیاده نمیکنم چیزیرا و کم نمیکنم چیزیرا از انچه فرض کرده است خدا برمن چیزیرا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم افلح ان صدق او دخل الجنة پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی رستگاری یافت این مرد اگر درین قول و التزام شرائع راستی ورزید در آورده شد بهشت را اگر راست گفت

حدثنا مسدد قال حدثنا اسمعیل عن ایوب عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما قال صام النبی صلی الله علیه وسلم عاشوراء وامر بصیامه فلما فرض رمضان ترك گفت روزه گرفت پیغمبر خدا روزهٔ عاشورا دهم ماه محرم و امر کرد صحابه را بر روزه عاشورا پس هرگاه فرض شد روزه ماه رمضان ترک کرده شد یعنی بطریق فرضیت وكان عبد الله لا یصومه الا ان یوافق صومه و بود عبد الله بن عمر روزه نمیگرفت روزه عاشورا مگر آنکه موافق افتادی روزه او را که در ایام هفته مقرر داشت

حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا اللیث عن یزید بن ابی حبیب ان عراك بن مالك حدثه ان عروة اخبره عن عائشة رضی الله عنها ان قریشا کانت تصوم یوم عاشوراء فی الجاهلیة مرویست از عائشه قوم قریش بودند که روزه میداشتند روز عاشورا در ایام جاهلیت ثم امر رسول الله صلی الله علیه وسلم بصیامه پستر فرمود رسول خدا بروزه روز عاشورا حتی فرض رمضان تا وقتیکه فرض شد روزهٔ ماه رمضان فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من شاء فلیصمه ومن شاء افطره پس فرمود رسول خدا رحمت کناد خدا بروی کسیکه خواهد گو روزه بدارد روز عاشورا و کسیکه خواهد افطار کند یعنی بعد از فرضیت ماه رمضان فرضیت روزهٔ عاشوره منسوخ شد و سنیت باقی ماند لیکن در لفظ حدیث روزه داشتن بلفظ امر واقع شده از برای بیان صحیت آن ازین دو حدیث بوضوح پیوست که روزهٔ عاشورا پیش از فرضیت ماه رمضان واجب بود آنست مذهب حنفیه و شافعیه گویند پیش از رمضان هیچ روزه فرض نبوده است

باب فضل الصوم

در بیان فضیلت روزه و ثواب ان

حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا مالك عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الصیام جنة تحقیق رسول خدا رحمت کناد خدا بروی فرموده روزه سپر است از آتش دوزخ و باین تصریح واقع شده در اکثر روایات یعنی ثواب وی اینست که از آتش دوزخ

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که نگوئید السلام علی الله فان الله هو السلام زیرا که خدا خود سلام است حاجت بدعا کسی ندارد ولکن قولوا التحیات لله والصلوات والطیبات السلام علیك ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین فانکم اذا قلتم ذلك اصاب کل عبد فی السماء پس تحقیق وقتیکه گفتید شما سلام را باین عبارت میرسد این سلام بر بندهٔ خاص راکه در آسمان است او بین السماء والارض یا میان آسمان و زمین است اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه الیه پستر گو اختیار کند متصل بعد از ان هر گزینده از دعا خوشتر آینده آن دعا بسوی وی یعنی دعا کند هران مراد خوشترین دعا از ادعیه معروف و مشروع در کتاب و سنت و انچه در معنی آن باشد نه ادعیه دنیویه که مشابه کلام ناس باشند بدلیل حدیث مرفوع که روایت کرده آنرا مسلم و غیروی که فرمود تحقیق نماز لائق نیست دران چیزی از کلام مردم نیست آن مگر تسبیح و تکبیر و قرات قرآن و این قائل اند نخعی و طاوس و ابو حنیفه و احمد و نزد مالك و شافعی جائز است که دعا کند در نماز بهر چه جائز است دعا بدان خارج نماز از امور دنیا و دین مشابه قرآن و ادعیه ماثوره باشد یا نباشد ما دام که گناه نبود آن میسر گفته دعا با مور دنیا در نماز خطر است زیرا چه گاه مشتبه میشود بر مصلی دنیای جائزه به دنیای ممنوعه پس دعا میکند بانچه ممنوع است پس میشود گناهگار و متکلم در نماز پس باطل میگردد نماز او و حال آنکه نمیداند نمی بینی که عامه متلبس میشود بر ایشان حق بباطل پس صواب آنست که دعا نکند بدنیا مگر انچه ثابت شده جواز آن

باب من لم یمسح جبهته وانفه حتی صلی

ذکر کسیکه نمالد و صاف نکند پیشانی و بینی خود را که آلوده شده بگل و خاک در نماز تا آنکه تمام کند نماز خود را قال ابو عبد الله رایت الحمیدی یحتج بهذا الحدیث گفت بخاری دیدم شیخ خود حمیدی را که حجت میگرفت بحدیث باب بر آن که لا یمسح الجبهة فی الصلوة اینکه صاف کرده نشود پیشانی مصلی که آلوده شده بچیزی از خاک در نماز

حدثنا مسلم بن ابراهیم قال حدثنا هشام الدستوائی عن یحیی ابن کثیر عن ابی سلمة بن عبد الرحمن قال سالت ابا سعید الخدری گفت ابو سلمه پرسیدم

محفوظ بماند بعضی گویند سپر است نگاه میدارد صاحب روزه را از آنچه آزار رساند او را از شهوت و از گناه
آن و باین معنی ناظر است قول او فاذا کان احدکم صائما فلا یرفث ولا یجهل پس و قتیکه باشد
یکی از شما روزه دار پس فحش نگوید و جماع نکند و کار نادانان نکند از سفاهت و استهزا و جز آن از آنچه حرام
است در دین تا اینجا عمل او بر وجه اتم و احسن میگردد بر وجه کمال فان امرء قاتله او شاتمه فلیقل
انی صائم مرتین پس اگر مردی قتال کند روزه دار را یا دشنام کند گو بگوید بدل یا بزبان یا بهر دو که من
روزه دارم دو بار گوید از برای تاکید و مراد آنست که مکافات بقتل و دشنام نکند و تا تواند خود را
نگاه دارد والذی نفسی بیده لخلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسك سوگند میگیرم
ذات من در دست قدرت اوست که بوی دهن روزه دار خوشبوتر است نزد خدا از بوی مشک در قیامت
و روز جزا باین تصریح است در روایت امام احمد و در بعضی روایات از انس آمده که می برآیند روزه داران
از قبرها شناخته میشوند ببوی دهن ایشان که اطیب از بوی مشک است گویا تبدیل میشود این بوی دهان ببوی
مشک چنانکه واقع شده که از خون شهیدان بوی مشک خواهد آمد و اکثری از علما گفته اند که این معنی کنایت
از رضا و قبول است بعضی گویند که مراد نزد ملائکة الله است و معنی این قول آن تواند بود که ملائکه از محسوسات
ادراک حقایق میکنند و چون منشاء تغیر دهن صائم تعبد و تقرب الهیست خوش آینده تر است نزد
ایشان از بوی مشک که مردم بدان تنعم و تقرب میکنند و اگر مثل این معنی نسبت بخدا وند تعالی نیز
کنند دور نخواهد بود والله اعلم بحقایق الاحوال خلوف بضم خا و بجیم ولام است و در آخر فا است و کسیکه
بفتح معجمه خوانده تصحیف کرده است قال السیوطی یترك طعامه وشرابه وشهوته من اجلی صائم ترک
میکند طعام را و آب را و شهوت را که همه ضروریات و طبیعیات است از جهت حکم من رضای من الصیام
لی وانا اجزی به والحسنة بعشر امثالها صیام خاصه مراست و من جزا میدهم بصوم و عمل نیک محسوب
بده مانند آنست نزد خدا این حدیث در موطا اینچنین است کل حسنة یعملها ابن آدم بعشرة امثالها الی
سبعمائة ضعف الا الصیام فانه لی وانا اجزی به اگر گوئی همه عبادات برای خداست و جزا میدهد مگر خدا پس
وجه تخصیص بروزه چیست گوئیم در وجه این تخصیص قاضی عیاض گوید در صوم چون حرکتی و فعلی ظاهر
نیست و بر مردم پوشیده میماند و ریا را در وی راه نیست و جز خدا دیگری بر آن اطلاع ندارد تا
استحسانی از کسی واقع شود این عبادت را و جزای آن را نسبت بخود کرد و نیز معنی انا اجزی به آنست
که هر عمل را جزا بده امثال است تا مقصود و مقدار جزای این را تعیین نیست چنانکه در حدیث موطا واقع
شده که هر عمل بنی آدم را تضاعف حسنه بده تا هفتصد است مگر روزه که برای منست و من آن را جزا میدهم
جزاء بسیار بحساب در آیت قرآنی انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب در اکثر اقوال صابرون را بصائمون
تفسیر آمده و مستفاد از عرف هم همینست که چون کریم ذی الافضال گوید من متولی اجر و عطا میشوم تعظیم
و تفخیم عطا فهم میگردد و تواند که در این اضافت اشارت باشد باینکه هر عمل بنده مناسب صفات او است
وصوم که در وی ترک طبیعیات بشری است مناسب بصفت حق است جل جلاله معنی آنست که صایم تقرب

الجزء الرابع لشیخ الاسلام | کتاب الاذان

اسلام جلیکم صحیح نشود و استدلال کرده اند بر آن بحدیث
تحلیلها التسلیم و جمعی از حفاظ چون ابن سعید و یحیی
بن سعید و یحیی بن معین و قفالی و غیر ایشان سخن
کرده اند درین حدیث بسبب ابن عقیل که از رجال
اوست و بر تقدیر صحت مراد تحلیل شرعی است
که معروف و موضوع است از شرع اگر در نماز حدث
آن جایز باشد و ما ارسیت تکبیر تحریمه پس بقول
وی تعالی است و ربک فکبر و بیان حدیث و نیز
بجز و حدیث تحریمها التکبیر تا آنکه خبر واحد موجب
فرضیت نمی تواند شد چنانکه در محلش مقرر است
و مذهب حنفی از تابعین و امام ابی حنیفه و صاحبیه او
است تا آنکه اگر ترک کند نماز باطل نگردد و در روایت
که آنحضرت از سهو چون بنشست امام در آخر نماز حدث
کند پیش از آنکه سلام دهد پس تحقیق نماز
تمام شود حدثنا موسی بن اسماعیل قال
حدثنا ابراهیم بن سعد قال حدثنا الزهری
عن هند بنت الحارث ان ام سلمة
قالت کان رسول الله گفت ام سلمه رضی الله عنها
بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اذا سلم
قام النساء حین یقضی تسلیمه چون سلام میداد
آنحضرت استاده میشدند زنان تا آنکه تمام میکرد
سلام را و فارغ میشد و مکث یسیرا قبل ان
یقوم و درنگ میکرد آنحضرت اندکی بعد از سلام پیش
از آنکه برخیزد قال ابن شهاب فاری بضم همزه
و فتح را والله اعلم گفت زهری پس گمان برده
میشوم و خدا داناتر است ان مکثه لکی ینفذ
النساء قبل ان یدرکهن من انصرف من
القوم که درنگ کردن آنحضرت برای آن بود که
بگذرند زنان ... پیش از آنکه دریابد ایشان را
کسیکه برگردد از مردان جماعت باب یسلم
حین یسلم الامام سلام گوید مقتدی وقتیکه
سلام دهد امام ظاهر بعد آن استحباب اتباع و مقارنت
با سلام امام پس تاخیر آن اگر چه خود تاخیر جایز باشد

میکند یعنی از صفات من که تنزه از طعام و شراب و شهوات است پس گویا می فرماید که جزای او منم چنانکه در روایت دیگر بصیغه مجهول و انا اجزی به آمده و اشارت میکند باین معنی للصائم فرحتان فرحة عند افطاره و فرحة عند لقاء ربه یعنی یک فرحت اول بروح حیوانی میرسد و دوم بروح انسانی پس روزه سورث لقاء الله و مشاهده اوست رزقنا الله و ایاکم و نیز گفته اند که عبادت صوم مخصوص بخدا است و دیگر عبادات چنانکه نماز و صدقه و طواف برای غیر خدا هم میکنند و نیز آمده که حسنات دیگر در مظالم عباد میدهند مگر روزه را امام احمد روایت مرفوع کرده که هر عمل کفارت است مگر صوم که مراست و من جزای آن میدهم و مخفی نماند که مراد ازین صوم آنست که محفوظ باشد از معاصی قولا و فعلا و خالص باشد برای خدا **باب** الصوم كفارة یعنی روزه کفارت گناهان است **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا جامع بن راشد عن ابی وائل عن حذیفة قال قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه گفت حذیفه گفت عمر ابن خطاب من يحفظ حديثا عن النبی صلی الله علیه وسلم فی الفتنة کیست که یاد دارد حدیث پیغمبر خدا که در باب فتنه فرموده فقال حذیفة انا سمعته پس گفت حذیفه من شنیده ام آنرا يقول فتنة الرجل فی اهله وماله وجاره يكفرها الصلوة والصوم والصدقة میفرمود ابتلای مرد در اهل و عیال و مال و همسایه است که حق آن ادا نکند تکفیر این تقصیر است میکند نماز و روزه و صدقه قال ليس اسأل عن ذه گفت عمر نمی پرسم ازین فتنه ذه بکسر ذال معجمه و سکون ها است انما اسأل عن التی تموج كما يموج البحر نمی پرسم مگر از فتنه که موج می زند چنانکه موج میزند دریا قال ان دون ذلك بابا مغلقا گفت حذیفه نزدیک آن و ورای آن دریست بر بسته قال فيفتح او يكسر قال يكسر گفت عمر پس گشاده می شود آن دریا شکسته میشود گفت شکسته میشود قال ذاك اجدر ان لا يغلق الی يوم القيمة گفت عمر این شکستن سزاوارتر است این را که بسته نمیشود تا روز قیامت فقلنا لمسروق سله اكان عمر يعلم من الباب فسأله شقیق گوید گفتیم مسروق را که از او بپرسد از حذیفه پرسید او را آیا بود عمر که میدانست کیست آن باب تعالی نعم كما يعلم ان دون غد الليلة گفت آری میدانست چنانچه میدانست که شب نزدیکتر است از فردا گفته اند که آن در عمر بود و فتنه که موج زده قتل عثمان است که تا قیامت هرج و مرج میان امرای اهل اسلام است دران بسته نمی شود این حدیث در باب یکفر الصلوة سبق ذکر یافته هست **باب** الريان للصائمين در بهشت که ریان است مخصوص برای روزه داران است ریان بفتح را و تشدید مثناة تحتیه اسم علم است مر در بهشت را و در اصل مقابل عطشان است بمعنی سیراب و باین وجه مناسب است مر جزا مر روزه دار را که تشنگی کشیده است **حدثنا** خالد بن مخلد قال حدثنا سلیمان بن بلال قال حدثنی ابو حازم عن سهل بن سعد عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان فی الجنة بابا يقال له الريان فرمود تحقیق مر بهشت را دری است که گفته میشود مر ورا ریان گفته اند کلمه فی بمعنی لام است چنانکه در روایات دیگر آمده در فتح الباری گفته للجنة نگفت از برای اشعار آنکه درین باب از نعمتهای بهشت و راحتهای آنست يدخل منه الصائمون يوم القيمة لا يدخل معهم احد غيرهم می درآیند ازان در روزه داران روز قیامت در نمی آید

باب من لم يرد السلام على الامام کسیکه رد نکرد و بر نگفت سلام را بر امام و عمل نکرد بسلام جداگانه در جواب سلام او کسی مشترکان کرده و اکتفا بتسلیم الصلوة و الکتفا و ابسلام میکند محلل است از نماز و نیت کرده در آن سلام بر امام نیز بر خلاف قول امام مالک که گفته سلام گوید مقتدی بعد از آنکه سلام گوید از نماز جانب راست و نزد وی واجب از نماز همین یک سلام است بعد گوید آنرا دیگر سلام جواب است مر سلام امام را که آهسته گوید و چنین نهاگیر سلام گویند و در سلام چپ راست از نماز یک سلام در میان تسلیمتین گوید جواب امام را ... سلام امام و مقتدیرا که بگوید هر دو جانب نیت کسیکه در آنجا است از آدمی و ملائکه امام و مقتدی اگر امام پیش رو باشد نیت کند مقتدی او را در سلام هر دو جانب نزد امام محمد و امام ابی حنیفه نیز در روایتی از وی زیرا چرا او نصیبی از هر دو جانب دارد و نزد امام یوسف نیت کند او را در جانب راست برای ترجیح جانب یمین و سلام جواب جداگانه دیگر نگوید که در سنت جز تسلیمتین دیگر ثابت نشده یکی بجانب راست و یکی بجانب چپ روایت کرده آنرا مسلم از حدیث ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص و طحاوی آنرا از حدیث سیزده صحابی آورده و بیهقی هفت صحابی دیگر را افزوده و در تنجیح و در بعضی روایات از سعد بن ابی وقاص آمده که سلام میکرد آنحضرت در نماز یک سلام ابن عبد البر جواب داده که آن وهم است و حدیث همچنان است که روایت کرده آنرا ابن مبارک بسند خود از سعد که آنحضرت سلام میگفت جانب راست و جانب چپ خود و طحاوی نیز همچنین جواب داده و در روایت رجال ارجح است از آنچه اخذ کرده و بدان مالک از روایت عایشه که آنحضرت سلام میداد در نماز یک سلام بجانب روی خود بجائیکه مایل میشد بجانب راست الحدیث زیرا چه رجال مقدم می باشند پس امام زنان پس رجال رد حسن ترتیب داشتنا آنرا باو کردو وهمی نیست ... انکه نزد اولی شاید که مخفی مانده باشد بر کسیکه در رد ... باین سلیمه ثانیه ... بعضی گویند که سنت است آمین ... گفته اسم آنست که واجب است ... برای آنکه از نماز ... موقوف نباشد ... **حدثنا**

با ایشان احدی جز ایشان یقال این الصائمون فیقومون لا یدخل منه احد غیرهم گفته می شود کجا اند روزه داران پس می ایستند برای در آمدن و در نمی آید از ان در هیچ کس جز ایشان فاذا دخلوا اغلق فلم یدخل منه احد و وقتیکه در آمدند بسته میشود پس در نمی آید از ان در احدی این تکرار برای تاکید است پوشیده نماند که مسلمانان همه روزه داران اند پس لازم می آید که در های دیگر معطل باشند پس نوعی از تخصیص در روزه باید کرد و بهترین تخصیصات آنست که گویند مراد آن جماعه اند که در روزه از فحش این لغوی و ناسزائی بزبان یا بالفعل واقع نشده باشد یا آنانکه غالب عبادات ایشان روزه است چنانکه درین قول گفته اند العالم افضل من العابد مراد از عالم آنست که اکثر احوال او مصروف علم است و گرنه عابد بی علم نمی باشد و عالم بی عبادت فضیلتی ندارد حدثنا ابراهیم بن المنذر قال حدثنا معن قال حدثنی مالک عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من انفق زوجین فی سبیل الله نودی من ابواب الجنة یا عبد الله هذا خیر فرمود کسی انفاق کرده در راه خدا دو صنف از اصناف اموال که نقد و جنس است یا درهم و دینار بعضی گویند مراد تکرار انفاق است مرة بعد اخری بهر حال مقصود کثرت انفاق و عادت است بر آن خوانده می شود از درهای بهشت ای بندهٔ خدا این در بهتر است از دیگر درها فمن کان من اهل الصلوة دعی من باب الصلوة پس کسیکه از اهل نماز است خوانده می شود از در نماز و من کان من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد و کسیکه از اهل جهاد است خوانده می شود از در جهاد و من کان من اهل الصیام دعی من باب الریان و کسیکه از اهل روزه ها است خوانده می شود از باب ریان و من کان من اهل الصدقة دعی من باب الصدقة و کسیکه از اهل صدقه است خوانده می شود از در صدقه گویا مراد از صدقه زکوة است یا آنکه اکثر صدقه میکند و گرنه همین ساعت مذکور شد که اهل انفاق را از همه درها میخوانند گفته اند مراد از اهل صلوة و امثال آن آنست که غالب اوقات او مصروف آنست و این معنی در حق کسی که او را از همه درها خوانند خالی از اشکال نیست و بهتر آنست که گویند مراد کسی است که آنرا بر وجه کمال میکند و شائبه از قصور در عبادت های او نیست یا کسیکه تکثیر در همه عبادات میکند و این هر دو معنی در ابوبکر بر وجه اتم بود هم ازین جهت گفت بآنحضرت آنچه گفت فقال ابوبکر رضی الله عنه بابی انت و امی یا رسول الله ما علی من دعی من تلک الابواب من ضرورة پس گفت ابوبکر صدیق که تو بدل پدر و مادر منی ای رسول خدا نیست بر کسیکه در آید یکی از ان درها ضرری از انکه مقصود در آمدن در بهشت است صاحب یک صفت از هر درکه در آید به بهشت میرود گفته اند مراد احد تلک الابواب است و ضرورت بمعنی مضرت و خسارت است فهل یدعی احد من تلک الابواب کلها پس آیا خوانده میشود یکی از همه ابواب نماز و روزه و جهاد و زکوة قال نعم و ارجو ان تکون منهم فرمود آری یکی باشند که از همه درها خوانده شوند و امید وارم اینکه تو باشی از ان و در جواب اشارت فرمود که بسیار مردم باشند که خوانده میشوند و تو از ان مردم خواهی بود باب هل یقال رمضان او شهر رمضان و من رای کله واسعا آیا رواست که گفته شود رمضان تنها یا شهر رمضان اگر

الجزء الرابع شیخ الاسلام | كتاب الاذان

سالم گفت خود شنیدم عتبان را که انصاری است پیشتر یکی از بنی سالم است قال کنت اصلی لقومی بنی سالم فاتیت النبی ... که نماز میکردم و امام بودم مر قوم خود را بنی سالم را پس آمدم در نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ... فقلت انی انکرت بصری پس عرض کردم ... من کمال ... خود را دان السیول تحول بینی و بین مسجد قومی ... شود سیلان میان ... مسجد قوم من ... فلوددت انک جئت فصلیت فی بیتی مکانا اتخذه مسجدا ... بیائی و نماز کنی در خانه من جائی ... فقال افعل ان شاء الله پس فرمود ... اگر خواهد خدا فغدا علی رسول الله ... با او کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم و ابوبکر معه بعد ما اشتد النهار ... صدیق با او بود ... فاستاذن النبی ... صلی الله علیه واله وسلم فاذنت له ... وادم آنحضرت را فلم یجلس حتی قال این تحب ان اصلی من بیتک پس ... دوست داری که نماز گزارم ... فاشار الیه من المکان الذی احب ان یصلی فیه پس اشارت کرد عتبان آنحضرت را نشان داد از جائی که دوست داشت اینکه نماز گزارد آنحضرت ... التفات است که بجای ... سیاق بود ... لفظ غائب آورده ... تعبیر کرده و سابق در باب المساجد

باشهر وکسیکه اعتقاد کرده آنرا بمرلی تنگی وکراهت مالکیه گفته اند که تنها رمضان گفتن مکروه است از انکه
رمضان اسمی است از اسمای الهی نباید گفت مگر شهر رمضان واکثر شافعیه گویند اگر قرینه باشد که شهر
فهمیده شود روا است چنانکه گویند صمت رمضان پس کراهتی ندارد و مولف بر آنست که تنها رمضان
گفتن کراهتی ندارد و بر نفی آن از احادیث مذکوره سند آورده لیکن درین احادیث همه جا قرینه شهر رمضان
است پس حجت بر شافعیه نمیشود و تحقیق آنست که رمضان و شهر رمضان هردو اسم علم با شهر
رمضان است و حذف بعض علم از جهت شهرت اوست وقال النبی صلی الله علیه وسلم من
صام رمضان یعنی این کلام در حدیث آمده بی جزئیت شهر چنانکه در ترجمه باب لاحق ذکر کرده وقال لا
تقدموا رمضان و فرمود پیغمبر خدا نهی کرده که تقدیم نکنید روزه را پیش از رمضان مگر آنکه معتاد باشد
و درین کلام نیز تنها رمضان ذکر کرده تقدموا بالفتح تا و دال صیغه مستقبل است حذف کرده اند یک تا را

حدثنا قتیبة قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن ابی سهیل عن ابیه عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال اذا جاء رمضان فتحت ابواب الجنة تحقیق رسول خدا فرمود وقتیکه می آید
رمضان کشاده میشود درهای بهشت یحتمل که کشادن محمول بر ظاهر و حقیقت باشد مر کسی را که می میرد
درین ماه یا عملی میکند درینماه پس بمصعد قبول میرسد یا برای ملائکه می کشایند که حاملان رحمت الهی اند برا
روزه داران توربشتی گوید که کشادن درهای بهشت کنایت است از فرستادن رحمت و صعود اعمال
بندگان بی بذل توفیق و حسن قبول از ینجا مفهوم می شود که درهای بهشت پیوسته کشاده نمیباشد **حدثنی**
یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال حدثنی ابن ابی انس مولی التیمیین ان اباه
حدثه انه سمع ابا هریرة یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل رمضان فتحت ابواب
السماء وغلقت ابواب جهنم وسلسلت الشیاطین فرمود آنحضرت وقتیکه می درآید رمضان کشاده میشود
درهای آسمان و بسته می شود درهای دوزخ و زنجیر کرده میشوند شیاطین در نیحدیث ابواب السماء واقع
شده بعضی گویند از تصرف رواتست و واقع همه جا جنت است ابن بطال گوید مراد از سما جنت است
بقرینه ابواب جهنم انتهی و اگر بمعنی آسمان حقیقه مراد باشد دور نمی نماید و آن کنایت باشد از انچه کشادن
درهای بهشت کنایت از انست و بستن درهای جهنم کنایتست از تنزه رحمت صائم از رجس فواحش
و خالص گردانیدن از بواعث گناهان و زنجیر کردن شیاطین از برای آنست که استراق سمع نکنند و این از
جمله فضائل رمضانست و تواند که برای آن باشد که آزاری و تحریکی بر گناه صائم را نکنند چنانکه در ایام دیگر
میکروند **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی سالم ابن عبد الله بن
عمر ان ابن عمر قال گفت ابن شهاب خبر داد مرا سالم بن عبد الله بن عمر که ابن عمر گفت سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول اذا رأیتموه فصوموا شنیدم پیغمبر خدا را که میفرمود وقتیکه ببینید هلال را و مراد هلال ماه رمضان
است پس روزه دارید آن ماه را واذا رأیتموه فافطروا و وقتیکه ببینید هلال را پس افطار کنید و فرا آینده واذا
غم علیکم فاقدروا له و وقتیکه پوشیده شود هلال بر شما پس تقدیر کنید و در روایت دیگر واقع شده فاکملوا

خواندن آن از آنحضرت نشسته بعد از فرض چون اللهم
انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا
الجلال والاکرام و خواندن اگر از نشسته بخواند
بهتر و اداء دیگر را که مکث میخواهند بعد از نشست
خواند بهتر باشد و آیة الکرسی اگر بصحت رسید
حدیث خواندن آن بعد از فرض چنانکه اگر نه
نشسته بخواند درست است کذا ذکره الشیخ الاجل
سنه ترجمة المشکوة و اگر بعد از نهوض از فرض
پیش از شروع به سنت راتبه بخواند جامع باشد
میان روایات و تتمه بحث در مکث بعد از سلام
امد **حدثنا** اسحق بن نصر قال حدثنا
عبد الرزاق بن همام قال اخبرنا ابن جریج
بضم جیم و تصغیر قال اخبرنی عمرو ان ابا ان
ابا معبد بفتح میم و سکون مهمله و فتح موحده
در آخر دال مهمله نامش نافذ است بجیم سنه
یکصد و چهار مولی ابن عباس اخبره تحقیق ابا
معبد خبر داد عمرو را که ابن عباس اخبره
خبر داد او را که ان رفع الصوت بالذکر
حین ینصرف الناس من المکتوبة کان
علی عهد النبی تحقیق بلند کردن آواز بذکر وقتیکه
بر میگردند مردم از نماز فرض بود ثابت در زمان
پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم و قال ابن
عباس متعلق باسناد سابق است یعنی خبر داد
ابن عباس بمضمون سابق و گفت کنت اعلم
اذا انصرفوا بذلک میدانستم وقتیکه برمیگشتند
مردم از نماز بذلک اذا سمعته بدین آواز و گر
وقتیکه می شنیدم آنرا ظاهر آنست که ابن عباس
در آنوقت بسبب طفولیت بیکره حضور جماعت را دیگر
حاضر میشد زیرا که در سن صغیر بود
پس از انصراف مردم از نماز تمام اطلاع نمی یافت
لسلام مگر بشنیدن آواز بلند و در حدیث دلیل
است بر جواز جهر بذکر عقب نماز بجهت ثبوت آن
در زمان شریف آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم
بی ثبوت ناسخ بعد از آن و حمل کرده شافعی این
حدیث را بر جهر مدتی برای تعلیم صفت ذکر بود نه
آنکه مداومت میکردند بران و مختار وی آنست که
امام و ماموم آهسته ذکر کنند لقصد تعلیم و روایت
کرده ابن قاسم از مالک که آن محدث است ابن بطال
گفته که اصحاب مذهبهای متبوعه غیر ایشان متفق اند
بعدم استحباب رفع صوت بذکر سوای ابن حزم و

العدة ثلثين يعني كامل شماريد حساب كينه ماه را سي روز ظاهر انيست كه در وقت ابر و غبار تكميل ماه شعبان براى صوم رمضان باشد و تكميل ماه رمضان براى افطار بود و باين رفته اند علما در فتح الباري ميگويد كه از حديث ابن عمر معلوم شده كه امر تكميل همين در ماه شعبان است و ماه رمضان را با شارت اصابع بست و نه فرموده وقال غيره عن الليث قال حدثني عقيل ويونس عن ابن شهاب لهلال رمضان مؤلف ميگويد گفت غير يحيى بن بكير از ليث كه گفت حديث كرد مرا عقيل و يونس اين هر دو از ابن شهاب كه آنحضرت فرموده هلال رمضان را وقتي كه ببينيد آنرا روزه داريد مقصود آنست كه آنچه در روايت يحيى مضمر بود اينجا تصريح كرده اند بآن **باب** من صام رمضان ايمانا كسيكه روزه دارد رمضان را در حاليكه ايمان دارنده است فرضيت آنرا واحتسابا و بحاليكه طلب اجر و ثواب ميكند در آخرت جوهري گويد الحسبة بالكسر الاجر واحتسب اي طلب الاجر خطابي گويد احتساب بمعني عزيمتست و معني آنست كه روزه دارد به كمال رغبت در ثواب وتقرب بخدا طيب نفس بي كراهت در روزه و درازي روز و نيت علت است بر احتسابا و روزه به نيت امتثال حكم الهي عبادت جواب ايشه آنست كه ثواب مي يابد و آمرزيده مي شود گناه او چنانكه در حديث بدان تصريح شده ونالت عايشة رضي الله عنها عن النبي صلى الله عليه وسلم يبعثون على نياتهم برانگيخته مي شوند فردا بر نيتهاي خود اگر اخلاص در عمل دارند ثواب مي يابند والا فلا گفته اند كه كافران در دوزخ ازان خلود خواهند ديد كه نيت ايشان آنست اگر در دنيا دائم باشند كافر باشند **حدثنا** مسلم ابن ابراهيم قال حدثنا هشام قال حدثنا يحيى عن ابي سلمة عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من قام ليلة القدر ايمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه فرمود آنحضرت كسيكه قيام نمايد شب قدر را از روي ايمان تصديق قول وي صلى الله عليه وسلم واحتساب طلب اجر آمرزيده شود مر او را چيزي كه پيشتر است از گناه او ومالم احمد وغيره بسند صحيح زياده كرده اند وما تاخر واين شب قدر در اكثر اقوال در عشرهٔ اخيرهٔ رمضانست و من صام رمضان ايمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه وكسيكه روزه دارد در ماه رمضان آمرزيده شود چيزيكه پيشتر ازان كرده است از گناه ودرينجا نيز از امام دما تاخر مرويست **باب** اجود ما كان النبي صلى الله عليه وسلم يكون في رمضان بخشنده تر بودن آنحضرت مي بود در ماه رمضان **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا ابراهيم بن سعد قال حدثنا ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة ان ابن عباس رضي الله عنهما قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اجود الناس بالخير گفت بود پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروي جوادترين مردم به نيكوئي وكان اجود ما يكون في رمضان حين يلقاه جبرئيل بود جوادتر با دامي كرمي بود در رمضان هنگاميكه ملاقات ميكرد او را جبرئيل وكان جبرئيل يلقاه كل ليلة في رمضان حتى ينسلخ وبود جبرئيل ملاقات ميكرد آنحضرت را هر شب در ماه رمضان تا آنكه تمام ميشد ماه يعرض عليه النبي صلى الله عليه وسلم القرآن ميخواند بر جبرئيل پيغمبر خدا قرآن را فاذا لقيه جبرئيل كان اجود بالخير من الريح المرسلة پس وقتيكه ملاقات كردي آنحضرت را جبرئيل بود آنحضرت جوادتر از باد روان در اينحال

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الاذان

در اخبار درست وبود گاهي در جهر شوق وگرمي او را وجهر بذكر مشروع است با شيبان انتهى **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان بن عيينة قال حدثنا عمرو قال اخبرنا ابو معبد عن ابن عباس قال كنت اعرف انقضاء صلوة النبي گفت ابن عباس بودم من كه ميشناختم تمام شدن نماز پيغمبر را صلى الله عليه واله وسلم بالتكبير شنيدن آواز تكبير وتكبير درعرف خاص است از ذكر و مراد در اينجا ذكر معهود است بعد از نماز از تسبيح و تحميد ميگفتند يا يكبار يا سه بار چنانكه در روايات ديگر است و بعض گويند اين در ايام حج بود كه تكبيرات تشريق ميگفتند وقال علي حدثنا سفيان عن عمرو قال كان ابو معبد اصدق موالي ابن عباس وگفت علي بن مديني استاد شيخ مولف حديث كرد ما را سفيان از عمرو و گفت بود ابو معبد راستگوترين موالي ابن عباس قال علي واسمه نافذ وگفت علي مديني نام ابو معبد نافذ است بنون و فا و ذال معجمه **حدثنا** محمد بن ابي بكر بن علي المقدمي قال حدثنا معتمر عن عبيد الله العمري عن سمي مولى ابي بكر ابن عبد الرحمن عن ابي صالح ذكوان الزيات عن ابي هريرة قال جاء الفقراء الى النبي گفت آمدند فقراء مهاجرين بسوي پيغمبر صلى الله عليه واله وسلم فقالوا ذهب اهل الدثور من الاموال بالدرجات العلى پس گفتند بردند خداوندان اموال بسيار رتبهاي بلند از اجر و ثواب و قرب و رضاي حق والنعيم المقيم و نعمتهاي تازه كه از بهشت اند و ثور بضم ثاء مثلثه جمع و ثر است بفتح و سكون مثلثه يعني مال بسيار و بسياري از هر چيز آيد و از اهل من الاموال اصح باشد و تواند كه بمعني سبب باشد يصلون كما نصلي نماز ميگذارند ايشان چنانكه نماز مي گذاريم ويصومون كما

آنحضرت را از فیض قرآن و کثرت مدارست آن حاصل شدی و اگر صحبت جبرئیل را باعتبار آنکه تازه پیام گذاری از جانب حق سبحانه ظهور این معنی از صفت تجرد ذاتی او می شد نیز دخلی باشد عجب نخواهد بود و باین مستلزم افضلیت جبرئیل نیست والله اعلم **باب** من لم یدع قول الزور والعمل به فی الصوم در بیان حکم کسیکه نگذاشت گفتار دروغ و ناسزا و عمل بمقتضای آن کرد در روزه **حدثنا** آدم بن ابی ایاس قال حدثنا ابن ابی ذئب قال حدثنا سعید المقبری عن ابیه عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یدع قول الزور والعمل به گفت ابو هریره فرمود پیغمبر خدا کسی که نگذاشته گفتار دروغ و ناحق و عمل بمقتضای آن فلیس لله حاجة فی ان یدع طعامه وشرابه پس نیست مر خدا را حاجتی والتفاتی و قبولی در گذاشتن او آب و نان خود را جمهور علما بر آنند که قول زور در غیبت و نمیمه و بهتان و فحش را جامع است مفسد روزه نیست بلکه موجب نقصان جزا است از جهت دلائل قطعیه که از شارع بر معنی یافته اند و این حدیث و امثال آنرا بر تشدید و نفی کمال حمل کرده اند امام غزالی از ثوری نقل کرده که غیبت مفسد روزه است **باب** هل یقول انی صائم اذا شتم آیا روا است که گوید من روزه دارم وقتیکه دشنام داده شود وی **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام بن یوسف عن ابن جریج قال اخبرنی عطاء عن ابی صالح الزیات انه سمع ابا هریرة یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بتحقیق ابو صالح زیات شنید ابا هریره را که میگفت فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی قال الله عز وجل کل عمل ابن آدم له الا الصیام فانه لی گفت خدای غالب بزرگ هر عمل آدمی برای او است حظی متصور است او را از ثنای مردم و عزت اسلامی و جاه دینی مگر روزه که بتحقیق چون خلق بر آن اطلاع نمی یابند خاص برای من است وانا اجزی به و من جزا میدهم بروزه والصیام جنة و روزه ها سپر است از آتش دوزخ واذا کان یوم صوم احدکم فلا یرفث ولا یصخب و وقتیکه باشد روز صوم یکی از شما پس فحش نگوید و آواز بلند نکند بجنگ فان سابه احد او قاتله فلیقل انی امرء صائم پس اگر دشنام کند یکی یا قتال کند او را گو بگوید که من مردی روزه دارم والذی نفس محمد بیده لخلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسك و سوگند کسیکه ذات محمد در دست قدرت او است تغیر دهن صائم و بوی آن خوشتر است نزد خدا از بوی مشک للصائم فرحتان یفرحهما مر روزه دار را دو خوشی است که خوش می شود بآن اذا افطر فرح واذا لقی ربه فرح بصومه وقتیکه افطار کرد فرحت یافت و وقتیکه مرد فرحت یافت بجزا روزه خود این حدیث بلا شرح یافته است **باب** الصوم لمن خاف علی نفسه العزوبة حکم روزه گرفتن مر کسی را که ترسد بر خود بیکاره ماندن خدای را عزوبة بفتح مهمله و زای است و در بعضی روایات عزبة است **حدثنا** عبدان عن ابی حمزة عن الاعمش عن ابراهیم عن علقمة قال بینا انا امشی مع عبد الله فقال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فقال من استطاع الباءة فلیتزوج گفت علقمه میان حالی که میرفتم براهی با عبد الله بن مسعود گفت بودیم با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی پس فرمود کسیکه استطاعت و قدرت نکاح را دارد و از عهده مهر و نفقه زن میتواند بر آمد پس گو تزوج کند باءة مشهور بمد است و بغیر مد نیز بغیر ها و با ها هم و با الف است در وی و آن در اصل لغت بمعنی جماع است و مراد اینجا مؤنت است فانه اغض للبصر واحصن للفرج پس بتحقیق

شما را در مرتبه مالداران و جز آن ولا یدرککم احد بعدکم و در نیابد شما را هیچکس که بعد از شما باشد در مرتبه یا بعد از شما پیدا آید و کنتم خیر من انتم بین ظهرانیهم و باشید شما بهترین کسیکه شما میان ایشان اید فقرا و اغنیا در این فضل عظیم است در اینجا شکایت کرده بودند ازان الا من عمل مثله مگر کسیکه عمل کند مانند این عمل که شما کنید پس بیان فرمود آنرا که تسبحون و تحمدون و تکبرون خلف کل صلوة ثلثا و ثلثین تسبیح کنید و حمد خوانید و تکبیر گوئید عقب هر نماز فرض سی و سه بار را بچنین است در اکثر احادیث تقدیم تسبیح بر تحمید و تاخیر تکبیر و در روایات دیگر تقدیم و تاخیر تکبیر آمده و این اختلاف دلالت دارد بر آنکه ترتیب نیست در آن و در حدیث دیگر تصریح است که زبان نمیکند هر کدام از آنها که ابتدا کنی فاختلفنا بیننا پس اختلاف کردیم در میان خود که آیا هر سه ازین امور ثلثه سی و سه بار است یا مجموع یا بنحوی دیگر ظاهر آنست که این قول ابی هریره است و این اختلاف میان صحابه و لیکن روایت ابن عجلان از سمی در صحیح مسلم صریح است در آنکه این قول سمی است و این اختلاف میان مردم خانه وی فقال بعضنا پس گفت بعض ما نسبح ثلثا و ثلثین تسبیح گوئیم سی و سه بار و نحمد ثلثا و ثلثین و حمد خوانیم سی و سه بار و نکبر اربعا و ثلثین و تکبیر خوانیم سی و چهار بار و چنین مرویست در تفصیل این اعداد در حدیث ابی الدرداء و حدیث ابن عمر نزد نسائی و حدیث کعب بن عجره نزد مسلم و غیر ایشان و در بعضی روایات آمده که تمام کند عدد صد در آیه لا اله الا الله وحده لا شریک له الخ تو جیهی گفته جمع کرده شود میان این دو روایت یا بتکبیر تکبیر گوید سی و چهار بار و دیگر بروی لا اله الا الله وحده آه و غیر وی گفته که جمع کند باینکه ختم کند گاهی بزیادت یک تکبیر و گاهی بلا اله الا الله بر وفق اختلاف احادیث فرجعت الیه پس بر گشتم برای دفع شبهه بسوی آنحضرت اگر کلام ابی هریره باشد یا بسوی ابی صالح چنانکه در مسلم آمده فقال پس گفت آنحضرت یا ابو صالح تقول سبحان الله والحمد لله والله اکبر حتی یکون منهن

[illegible] مرتکب حرام را پاک کنند [illegible] ومن لم يستطع فعليه بالصوم فإنه له وجاء [illegible]
استطاعت [illegible] لازم است [illegible] تحقیق [illegible]

باب قول النبي صلى الله عليه وسلم إذا رأيتم الهلال فصوموا وإذا رأيتموه فأفطروا [illegible]

[illegible] وقال صلة عن عمار من صام يوم الشك فقد عصى أبا القاسم صلى الله عليه وسلم [illegible] ابو القاسم محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]
[illegible] شعبان [illegible]

حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما أن رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر رمضان فقال لا تصوموا حتى تروا الهلال ولا تفطروا حتى تروه فإن غم عليكم فاقدروا له [illegible]

حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الشهر تسع وعشرون ليلة [illegible]

حدثنا أبو الوليد قال حدثنا شعبة عن جبلة بن سحيم قال سمعت ابن عمر رضي الله عنهما يقول قال النبي صلى الله عليه وسلم الشهر هكذا وهكذا وخنس الإبهام في الثالثة [illegible]

حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا محمد بن زياد قال سمعت أبا هريرة رضي الله عنه يقول قال النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] صوموا لرؤيته وأفطروا لرؤيته فإن غبي عليكم فأكملوا عدة شعبان ثلاثين [illegible]

حدثنا أبو عاصم عن ابن جريج عن يحيى بن عبد الله بن صيفي عن عكرمة بن عبد الرحمن عن أم سلمة رضي الله عنها أن النبي صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible]

کتاب الاذان | الجزء الثانی تیسیر الاسلام

[illegible]

[illegible]

بايد كرد لفهم **حدثنا** عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنا سليمان بن بلال عن حميد عن انس بن مالك قال آلى رسول الله صلى الله عليه وسلم من نسائه وكانت انفكت رجله فاقام في مشربة تسعا وعشرين ليلة وبود كه بار ... بود باى مبارك آنحضرت پس ماند در غرفه بست ونه شب ثم نزل فقالوا يا رسول الله آليت شهرا پس فرود آمد از غرفه پس گفتند اى رسول خدا سوگند خورده بودى يک ماه را فقال ان الشهر يكون تسعا وعشرين

باب شهرا عيد لا ينقصان در بيان آنكه دو ماه عيد فطر وعيد ضحى ناقص نمى باشند اين لفظ حديث است كه ترجمه آن قرار گرفته قال اسحاق ان كان ناقصا فهو تمام يعنى عدم نقصان در فضيلت است خواه عدد ايام ناقص باشند يا تمام بهترين معانى مختار نووى همين معنى است وقال احمد لا يجتمعان كلاهما ناقص گفته مجموع بمعنى آنست كه جمع نشوند در جاييكه هر دو ماه ناقص نشوند يعنى هر دو بست ونه روزه نباشند ... ماه رمضان بست ونه روزه ... باشد يا برعكس آن ... كه در يكسال هر دو ماه ناقص بنيند وبعضى گويند مراد آنست كه نزديک نيست بحسب اتفاق غالبا كه در يک سال هر دو ناقص آيند وكلام اگر محمول بر عموم باشد مشكل است ازانكه مشاهده رفته است كه بعضى سالها هر دو ناقص ... در اين عموم حديث من صام رمضان ... والنظر وانزيد فان غم فاكملوا العدة زيرا كه اگر رمضان هميشه سى روزه بود آنحضرت اين نفرمودى انتهى پوشيده نماند از حديث لا يجتمعان كلاهما ناقص لازم مى آيد كه رمضان هميشه سى روزه باشد ... مخالف آن حديث افتد ونيز دور نيست كه گوييم اين خبر زمانه ... است ... فرموده اند والله اعلم

حدثنا مسدد قال حدثنا معتمر قال سمعت اسحاق بن سويد عن عبد الرحمن بن ابى بكرة عن ابيه عن النبى صلى الله عليه وسلم ح وحدثنى مسدد قال حدثنا معتمر عن خالد الحذاء قال حدثنى عبد الرحمن بن ابى بكرة عن ابيه عن النبى صلى الله عليه وسلم قال شهران لا ينقصان شهرا عيد رمضان وذو الحجة فرمود دو ماه اند كه كم نمى باشند دو ماه عيد كه رمضان ... ديگر ذو الحجه رمضان را ماه عيد گفته از جهت آنكه عيد ... واقع شد ... آنكه منسوب ... مناسبت نسبت ... داده اند از جهت قرب

باب قول النبى صلى الله عليه وسلم لا نكتب ولا نحسب در ترجمه ... نمى نويسيم وحساب نميكنيم ايام ماه را **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا الاسود بن قيس قال حدثنا سعيد بن عمرو انه سمع ابن عمر رضى الله عنهما عن النبى صلى الله عليه وسلم انه قال انا امة امية لا نكتب ولا نحسب گفت سعيد كه تحقيق شنيده ابن عمر را از آنحضرت كه فرموده يعنى عرب ... گروهى هستيم ... كتابت نميكنيم وحساب نميكنيم يعنى عمل ما بر كتابت وحساب منجمان نيست ... وعادت ... الشهر هكذا وهكذا يعنى مرة تسعة وعشرين ومرة ثلثين ... باشارت انگشتان فرموده چنانكه در روايت ديگر ... تعبير كرده ... آنحضرت گاهى بست ونه روز است وگاهى سى روز

باب لا يتقدمن رمضان بصوم يوم او يومين بايد كه پيش نكند يكى رمضان را بروز يكى يا دو روز **حدثنا** مسلم بن ابراهيم قال حدثنا هشام قال حدثنا يحيى بن ابى كثير عن ابى سلمة عن ابى هريرة عن النبى صلى الله عليه وسلم قال لا يتقدمن احدكم رمضان بصوم يوم او يومين الا ان يكون رجل كان يصوم صومه فليصم ذلك اليوم پيش نكند يكى از شما رمضان را بروزه يک روز يا دو روز يعنى روزه رمضان ... مگر آنكه باشد مردى كه روزه ... يا هفته روزه ... پيش از رمضان آمده ... روزه نيز ... حكم است ازانكه ... قطع ... بطل ... التقديم روزه نفل است ... رمضان است ... طبرانى از حديث عايشه آورده كه پيش از اين نهى كرد ... روزه ... پيش از رمضان پس اين آيت نازل شد يا ايها الذين آمنوا لا تقدموا بين يدى الله ورسوله ... فصلى ... فرض از نفل ... است نهى ... ازو صل كردن در نماز نفل ... فرض ... روزه فرض رمضان ...

فى كتاب الى معاوية ان النبى گفت ورّاد املاء كرد بمن مغيرة كه ... بود از طرف معاويه ونوشت وراد مراد نامه بسوى معاويه در جواب نامه معاويه كه مطلب حديثى كه شنيده باشد مغيره از آنحضرت فرستاده بود پس نوشت كه تحقيق پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم كان يقول فى دبر كل صلوة مكتوبة بود كه ميگفت در پس هر نماز فرض لا اله الا الله وحده لا ... يكتا است به تنهائى ذات لا شريك له ... نيست ... ودر عبادت له الملك وله الحمد ... پادشاهى وحكم ... وهو على كل شئ قدير ... اللهم لا مانع لما اعطيت خداوندا نيست هيچكس باز دارنده چيزى را كه تو دهى ولا معطى لما منعت ونيست هيچكس دهنده چيزى را كه تو باز دارى ودر بعضى روايات آمده ولا راد لما قضيت ونيست باز دارنده ودفع كننده چيزى را كه قضا كرده ولا ينفع ذا الجد منك الجد وسود نميكند خداوند بخت وتونگرى وبزرگى ... نافع نيست ... عمل صالح ... وبخت وتونگرى ... بعضى جد بمعنى پدر ... نسبت ... فايده ندارد ... و روايتى بكسر جيم نيز آمده يعنى كوشش ... جمع ... از عذاب ... عبادت باشد. قال شعبة عن عبد الملك بن عمير

[illegible]

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الاذان

درصورتیکه سنت راتبه بعد ازوی بیاید چون فجر و عصر ... [illegible]

...حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا جرير بن حازم ... [illegible]

قال حدثنا ابو رجاء عن سمرة بن جندب ... [illegible]

... حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن صالح بن كيسان عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن زيد بن خالد الجهني انه قال صلى لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الصبح بالحديبية ... [illegible]

كه اگر یکروز و یا دو روز افطار واقع شود قوت و نشاط در اداى روزه بیشتر خواهد بود و وجه دیگر آنکه وصال خلاف امر آنحضرت است که فرمود صوموا لرؤیته و بسیر و وجوه آنکه شارع منع فرموده است عبادت در قبول و انقیاد حکم اوست و صحیح آنست که تخصیص یکروز و دو روزه بنابر عادت نیست زیاده بر آن همین حکم دارد و گفته اند که ابتدای منع ... شعبان است چنانکه ابوداؤد ... [illegible]

شعبان فلا تصوموا ... **باب** قول الله تعالى احل لكم ليلة الصيام الرفث الى نسائكم ... [illegible]

حلال کرده شده ... **حدثنا** عبيد الله بن موسى عن اسرائيل عن ابى اسحاق عن البراء قال كان اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم اذا كان الرجل صائما فحضر الافطار فنام قبل ان يفطر لم ياكل ليلته ولا يومه حتى يمسى گفت براء بن عازب ... [illegible]

بود کسی که از ایشان روزه دار پس حاضر شدی وقت افطار پس خواب کردی پیش از افطار ... مباح است در شب روزه ... [illegible]

شب ... وان قيس بن صرمة الانصاري كان صائما فلما حضر الافطار اتى امرأته فقال لها اعندك طعام ... [illegible]

وقیس بن صرمه انصاری بود روزه دار پس چون ... حاضر شد وقت افطار آمد نزد زن خود ... گفت او را آیا نزد تو طعامی هست ... [illegible]

طعاما گفت طعامی حاضر نیست لیکن میروم ... [illegible] وكان يومه يعمل فغلبته عيناه ... [illegible]

... فجاءته امرأته فلما رأته قالت خيبة لك ... [illegible]

در روایتی آمده ... [illegible] فلما انتصف النهار غشى عليه ... [illegible]

... فذكر ذلك للنبى صلى الله عليه وسلم فنزلت هذه الاية ... [illegible]

الصيام الرفث الى نسائكم ففرحوا بها فرحا شديدا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] نزول من الفجر ... [illegible]

لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود ... [illegible]

سفید ... [illegible] **باب** قول الله تعالى وكلوا واشربوا حتى يتبين لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود من الفجر ثم اتموا الصيام الى الليل ... [illegible]

... [illegible] **حدثنا** حجاج بن منهال ... [illegible]

هشيم قال اخبرنا حصين بن عبد الرحمن عن الشعبى عن عدى بن حاتم قال لما نزلت حتى يتبين لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود ... [illegible]

عقال اسود والى عقال ابيض فجعلتهما تحت وسادتى ... گفت عدی بن حاتم ... [illegible]

... فجعلت انظر فى الليل فلا يستبين لى ... [illegible]

... [illegible]

ذلك له ... فقال انما ذلك سواد الليل وبياض النهار ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] **حدثنا** سعيد بن ابى مريم قال حدثنا ابن ابى حازم عن ابيه عن سهل بن سعد ... [illegible]

قال حدثنا ابو غسان محمد بن مطرف قال حدثنا ابو حازم عن سهل بن سعد قال انزلت كلوا واشربوا حتى يتبين لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود ولم ينزل من الفجر گفت سهل نازل شد این آیت ولم نازل نشده بود كلمه من الفجر فكان رجال اذا ارادوا الصوم ربط احدهم في رجله الخيط الابيض والخيط الاسود یعنی بودند مردم وقتیکه میخواستندی روزه بستی یکی از ایشان رشته سفید ورشته سیاه نوعی که یعنی اعراب که معنی را نشنیده وباستعمال کلام فصحا آشنا کمتر بودند این کار میکردند ولا یزال یاکل حتی یتبین له رؤيتهما و پیوسته میخورد تا واضح میشد مر ایشان را رویت آن دو رشته بعد از روایت مسلم زیهما بکسر زا وتشدید یا یعنی هیئت ورنگ فانزل الله تعالى بعد من الفجر فعلموا انما يعني الليل والنهار پس فرستاد خدا بعد از ان ازبرای بیان خیط ابیض لفظ من الفجر پس دانستند که میخواهد خدا از دو رشته سیاهی شب وروز را الخفا کرده اند خیط ابیض از بیان خیط اسود از جهت دلالت کردن وبر آن وتخصیص کرده بیان خیط ابیض از جهت وقوع آن اولا

باب قول النبي صلى الله عليه وسلم لا يمنعكم من سحوركم اذان بلال در بیان فرموده آنحضرت منع نکند شمارا از طعام سحر اذان بلال رضي الله عنه وجه تخصیص بلال در حدیث مذکور خواهد شد **حدثنا** عبيد بن اسمعيل قال حدثنا ابو اسامة عن عبيد الله عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما والقاسم بن محمد عن عائشة رضي الله عنها والقاسم مجرور است معطوف بر نافع یعنی عبید الله بن عمر روایت کرده است از نافع از ابن عمر واز قاسم بن محمد بن ابي بكر از عائشة ان بلالا كان يؤذن بليل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كلوا واشربوا حتى يؤذن ابن ام مكتوم فانه لا يؤذن حتى يطلع الفجر بتحقيق بلال اذان میگفت بشب پیش از انکه صبح صادق بر آید تا مردم مستعد طهارت وسحور کنند وبا اول وقت دراک ثواب نماز نمایند پس فرمود رسول خدا رحمت کناد خدا بروی بخورید وبنوشید تا آنکه اذان گوید ابن ام مكتوم بتحقيق وی اذان نمیگوید تا طلوع میکند صبح ودر جای گفته که وی اعمی بود وانمیکرد تا مکر مردم اصبحت اصبحت میگفتند یعنی صبح کردی صبح کردی بعضی گویند معنی آنست که نزدیک رسیدی بصبح حاصل آنست که بلال پیش از فجر اذان میگفت بعد از ان برای اذان درنگ میکرد برای دعا وجز آن چون نزدیک شدی صبح متصل آن ابن ام مکتوم اذان گفتی و تمام در صبح بودی قال القاسم ولم يكن بين اذانهما الا ان يرقى ذا وينزل ذا گفت قاسم بن محمد ونبود میان اذان هر دو مگر آنکه بر منبر شدن آن وفرود آمدن آن دیگر که بلال است یعنی همین قدر فرجه بودی که بلال از منبر فرود آمدی وابن ام مکتوم بر آمدی گفته اند که این محمول است بر بعضی اوقات وگرنه معلوم شده است که مردم با اذان بلال منع از اکل وشرب نشدی وانحال فرصتی طلبید ودر حدیث باب تصریح واقع شد که فرجه در میان سحور واذان قدر پنجاه آیت بودی گفته اند خوردن صحابه در سحر یکدو لقمه یا دو سه خرما بوده است ودرین قدر وقت میسر میشد اگرچه در اثنای اذان بودی بهترین توجیهات آنست که گوییم در میان خوردن طعام از شنیدن اذان بلال دست میکشیدند وتا اذان ابن ام مکتوم سحور میخوردند والله اعلم

باب تعجيل السحور در بیان شتاب کردن در خوردن طعام سحر سحور بفتح سین خوردن وبفتح چیزی که بخورند در بعضی روایات تاخیر سحور است گرمانی گوید اگر ترجمه تاخیر السحور میکرد بهتر بودی پوشیده نماند که مقصود هر دو حدیث آنست که سهل بن سعد گفته من سحور در خانه خود شتاب میکردم تا سحور با آنحضرت دریابم ومقصود بیان آن نیست که سحور را نزدیک بصبح میخوردیم پس مولف رحمه الله بابن ملاحظه تعجیل السحور ترجمه کرده وبیان تاخیر در باب لاحق است چنانکه معلوم شود **حدثنا** محمد بن عبيد الله قال حدثنا عبد العزيز بن ابي حازم عن ابيه عن سهل بن سعد قال كنت اتسحر في اهلي ثم يكون سرعتي ان ادرك السجود مع رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت سهل بن سعد بودم من که سحور میخوردم در خانه خود پس میبود سرعت من اینکه دریابم سجود را با رسول خدا رحمت کناد خدا بروی

باب قدر كم بين السحور وصلوة الفجر در بیان آنکه چه قدر وقت بودی در میان سحور ونماز فجر **حدثنا** مسلم بن ابراهيم قال حدثنا هشام قال حدثنا قتادة عن انس بن مالك عن زيد بن ثابت قال تسحرنا مع النبي صلى الله عليه وسلم ثم قام الى الصلوة گفت زید بن ثابت طعام سحر خوردیم با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی وبر آل وی پس ایستاد آنحضرت بسوی نماز قلت كم كان بين الاذان والسحور قال قدر خمسين اية گفت انس گفتم زید را

وانستادن وسقوط هر یکی از منازل در مغرب با فجر وطلوع مقابل او در مشرق در میان ساعت وسقوط آن منزل بالطلوع مقابل آن در هر شب تا سیزده روز می باشد وهمچنین هر کوکب منازل هر تا تمام سال سوی منزل جبهه که آن چهارده روز است وعرب نسبت میکردند باران را بآن وگرمی وسردی را بستاره که در انواء وغروب بیشند از این منازل ودر قسمی که ستاره را که طلوع میکرد واز ان پس میگفتند مطرنا بنوء كذا فذلك كافر بي ومومن بالكوكب پس آنکس کفر ورزنده است بمن وایمان آرنده است بکواکب مراد از کفر کفران نعمت خدا ست که نسبت کرد آنرا بمفردی واین در حق کسی که اعتقاد ندارد تاثیر کواکب را یا عدم ایمان است واین در حق کسیکه اعتقاد کند که کوکب فاعل است پیدا میکند باران را چنانکه اهل جاهلیت گمان میکردند که آن شرک است واگر گوید که پروردگار تعالی باران بمی فرستد درین وقت وبنو را علامت داند با جرای عادت کفر نباشد ولیکن مکروه بود از جهت بودن آن شعار جاهلیت وتفصیل کلام در کتاب الاستسقا مذکور شود انشاء الله تعالی

حدثنا عبد الله بن منير سمع يزيد بن هارون قال اخبرنا حميد عن انس بن مالك قال اخر الصلوة رسول الله گفت انس تاخیر کرد نماز عشا را پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ذات ليلة الى شطر الليل یعنی تا نصف شب ثم خرج علينا پس بر آمد بر ما از درون خانه شریف فلما صلى اقبل علينا بوجهه پس چون تمام کرد نماز را توجه کرد بر ما بروی مبارک خود فقال ان الناس قد صلوا ورقدوا پس فرمود تحقیق مردم نماز گزاردند وخفتند وانكم لن تزالوا في صلوة ما انتظرتم الصلوة وتحقیق شما که حاضر اید دایم در نماز اید مادامی که انتظار برده اید نماز را واین حدیث در مواقیت گذشت

باب مكث الامام في مصلاه بعد السلام در بیان درنگ امام در جای نماز خود بعد سلام از نماز برای نماز نفل یا ذکر ودعا وجز آن اکثر علما رد آنچه ابن بطال گفته بر کراهت اند وهمین است قول شافعی واحمد ونزد ابی حنیفه برای نماز نفل

چند ساعت بود میان فراغ سحور آن حضرت گفت به قدر وقت خواندن پنجاه آیت ظاهر آنست که مراد از بین الآذان بین اذان و اقامت است

باب برکة السحور من غیر ایجاب بیان آنکه برکتی هست سحور را بجهت متابعت آنحضرت نه آنکه واجب است و این برکت از جهت متابعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مخالفت یهود که سحور نزد ایشان جائز نبود لان النبی صلی الله علیه وسلم واصحابه واصلوا ولم یذکر السحور زیرا که آنحضرت و اصحابش وصال کردند و ذکر کرده نشد سحور خوردن با طعام در سحور لیکن دلیل عدم وجوب است حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا جویریة عن نافع عن عبد الله ان النبی صلی الله علیه وسلم واصل فواصل الناس فشق علیهم فنهاهم [illegible] وصال کنند پس بمتابعت آنحضرت وصال کردند مردم پس دشوار آمد وصال بر ایشان پس منع کرد آنحضرت مردم را از وصال [illegible] تحقیق من نیستم مانند شما [illegible] حدثنا آدم بن ابی ایاس قال حدثنا شعبة قال حدثنا عبد العزیز بن صهیب قال سمعت انس بن مالك رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم تسحروا فان فی السحور برکة فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی طعامی در سحر خورید پس تحقیق در سحر خوردن برکتی است که قوت می بخشد روزه دار را یا کراهت گرسنگی و تشنگی را

باب اذا نوی بالنهار صوما هر گاه نیت کند صائم بعد روز روزه را و قالت ام الدرداء کان ابو الدرداء یقول عندکم طعام فان قلنا لا قال فانی صائم یومی هذا گفت ام درداء بود ابو الدرداء که میگفت روزانه آیا نزد شما طعامی هست پس اگر میگفتیم نیست گفتی تحقیق من روزه دارم امروز و فعله ابو طلحة و ابو هریرة وابن عباس و حذیفة رضی الله عنهم [illegible]

حدثنا ابو عاصم عن یزید بن ابی عبید عن سلمة بن الاکوع ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث رجلا ینادی فی الناس یوم عاشوراء ان من اکل فلیتم او فلیصم ومن لم یاکل فلا یاکل تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی برانگیخت مردی را که منادی کند در مردم روز عاشورا که هر کسی که خورده است پس گو تمام کند روز را [illegible] و هر کسی که نخورده است پس نخورد [illegible] رمضان [illegible]

[illegible]

باسند و مجاهد عمر رضی الله عنه روایت کرده که چون امام بعد سلام [illegible] است و ابن شاهین در کتاب منسوخ از جابر [illegible] آنحضرت چون میگذارد نماز صبح با جماعتی [illegible] ابن عباس [illegible] آنحضرت [illegible] سلام [illegible]

[illegible]

لمن لم ينو الصيام من الليل وا یحدیث را روایت کرده اند اصحاب سنن اربعه نیز میگویند که نیت هرگاه جزو اول فوت شد تا شد آن جزو را انکه روزه بی نیت صحیح نمیباشد پس لازم آمد که تمامی روزه نیز فاسد باشد و گرنه لازم آید که جزو اول نیز صحیح باشد و فاسد منقلب بصحیح گردد واین روانیست حنفیه در جواب او لا میگویند که درین حدیث اختلاف بسیار واقع شده بعد از اختلافات متن بعضی گویند موقوفست و بعضی مرفوع و دارقطنی گوید متفرد با یحدیث عبدالله بن عباد است از مفضل و در اسنادآن سخن کرده اند که عبدالله بن عباد غیر مشهور است و یحیی ابن ایوب که از رجال اسناد اوست قوی نیست ابن حبان گوید عبدالله بن عباد البصری قلب میکند و اخبار را روایت کرده است از وی روح ابن الفرج نسخه احادیث موضوعه بر تقدیر صحت حدیث محمول است بر نفی فضیلت و کمال چنانچه در حدیث لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد ولا وضوء لمن لم یسم نیست نماز همسایه مسجد را اگر در مسجد نیست و نیست وضو مر کسی را که تسمیه نگوید واین توجیه بر تقدیر یست که من اللیل متعلق بلم ینو باشد و اگر متعلق بالصیام باشد پس معنی چنین خواهد بود که اگر در شب صوم نیت نکند که روزه او از شب است بلکه روز نیت کند روزه نخواهد بود اگرچه اکثر را حکم کل در بسیاری از مواضع داده اند و مبنای حکم در حدیث اعرابی همین میتواند بود والله اعلم واین توجیه ضروریست از برای توفیق بکتاب و سنت چنانکه معلوم شده و آنکه گفته اند که جزو اول بی نیت واقع شد پس فاسد گشت الخ پوشیده نماند که فساد روزه باکل و شرب و قربان است و آنچه لازم می آید صوم بودن آن جزو متحقق نشده وچون بعد از ان نیت صوم بودن آن جزو نیز یافته شده و داخل میگردد و درین صورت تبدیل فاسد بصحیح لازم نیاید بلکه لازم تبدیل عدم تحقق بتحقق واین باطل نیست

باب الصائم یصبح جنبا

در بیان حکم روزه دار که صباح میکند در حالت جنب حدثنا عبدالله بن مسلمة قال حدثنا مالك عن سمی مولی ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام بن المغیرة انه سمع ابا بکر بن عبد الرحمن قال جئت انا وابی حتی دخلنا علی عائشة وام سلمة ح گفت عبدالله بن مسلمه حدیث کرد مرا امام مالک از سمی که بتحقیق شنید ابا بکر بن عبد الرحمن را گفت ابوبکر بن عبد الرحمن آمدم من و پدرم عبد الرحمن تا در آمدیم بحضرت عائشه وام سلمه رضی الله عنهما وحدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی ابوبکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام ان اباه عبد الرحمن اخبر مروان ان عائشة وام سلمة رضی الله عنهما اخبرتاه عبد الرحمن خبر داد مروان بن حکم را که عائشه وام سلمه خبر داده اند او را ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یدرکه الفجر وهو جنب من اهله ثم یغتسل ویصوم بتحقیق رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود که در می یافت او را صبح حال آنکه او جنب از قربان اهلیه خود می بود پس غسل میکرد و روزه میداشت و در روایتی آمده من غیر حلم یعنی ان احتلام نیست و مقصود از ان تاکید است که جنب بودن آنحضرت از قول عائشه وام سلمه که گفتند من لیل گفتند من احتلام نمی شود زیرا که احتلام از تلاعب شیطان است و آنحضرت از تلاعب شیطان معصوم بوده اند وقال مروان لعبد الرحمن بن الحارث اقسم بالله لتقرعن بها ابا هریرة ومروان یومئذ علی المدینة گفت مروان عبد الرحمن را که سوگند میدهم ترا بخدا که البته سرزنش کنی بایں حدیث ابا هریره را و مروان در آنوقت حاکم بود بر مدینه از جانب معاویه بن ابی سفیان لتقرعن بفتح تاء و قاف و تشدید را و نون ثقیله از تقریع بمعنی تعنیف سرزنش کردن و در روایات دیگر بفا و زای آمده است از تفزیع بمعنی تخویف فقال ابوبکر فکره ذلك عبد الرحمن گفت ابوبکر پس ناخوش داشت این معنی را عبد الرحمن ثم قدر لنا ان نجتمع بذی الحلیفة وکانت لابی هریرة هنالك ارض پس مقدر شد اتفاق افتاد ما را جمع شدن بذی الحلیفه و بود ابو هریره را آنجا زمینی فقال عبد الرحمن لابی هریرة انی ذاکر لك امرا ولولا مروان اقسم علی فیه لم اذکره لك پس گفت عبد الرحمن مر ابو هریره را بتحقیق ذکر کننده ام مر ترا امری را و اگر نبودی که مروان سوگند داده است بر من در آن امر ذکر نمیکردم مر ترا آنرا از قول عائشه وام سلمه پس ذکر کرد عبد الرحمن قول عائشه وام سلمه را فقال کذلك حدثنی الفضل بن عباس وهو اعلم پس گفت ابو هریره همچنین حدیث کرده است مرا فضل بن عباس و آن فضل داناتر است از تو یعنی آنچه من میگویم که کسی که در یابد صبح را و وی جنب است افطار کند فضل بن عباس روایت کرده و عهده بر ویست وقال همام وابن عبد الله بن عمر عن ابی هریرة کان النبی صلی الله علیه وسلم

من ینصرف من النساء پس بگمان برده میشوم و حال آنکه خدا داناتر است این مکث را بجهت آنکه تا بگذارد از مسجد بجا زکسی که بر میگردد از زنان اختلاط زن و مرد در راه اتفاق نشود وقال ابن ابی مریم هو سعید ابن الحکم اخبرنا نافع بن یزید الکلاعی بفتح کاف و تخفیف لام و بمهمله سنه یکصد و شصت و هشت قال حدثنی جعفر بن ربیعة ان ابن شهاب کتب الیه گفت نافع حدیث کرد ما را جعفر که ابن شهاب زهری نوشت بسوی او قال حدثتنی هند بنت الحارث الفراسیة گفت ابن شهاب حدیث کرد مرا هند فراسیه بکسر فا و تخفیف را و اهمال سین نسبت بنی فراس است عن ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه وآله وسلم وکانت من صواحباتها و بود این هند از اهل صحبت ام سلمه و همنشینان او ای قالت کان یسلم فینصرف النساء گفت ام سلمه بود آنحضرت که سلام میداد از نماز پس عقب آن بلا تاخیر باز میگشتند زنان فیدخلن بیوتهن من قبل ان ینصرف رسول الله پس در می آمدند بخانه های خود در پیش از انکه بر گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وقال ابن وهب عن یونس عن ابن شهاب اخبرتنی هند الفراسیة یعنی باین اسناد نیز از ابن شهاب است بسند الفراسیة روایتست وقال عثمان بن عمر احدثنا یونس عن الزهری قال حدثتنی هند القرشیة بضم قاف و فتح را و اعجام شین نسبت بقریش و در بعضی نسخ فراسیه است بدستور سابق وقال الزبیدی بضم زاء محمد بن ولید اخبرنی الزهری ان هند بنت الحارث القرشیة بضم قاف از قریش اخبرته خبر داد زهری را بحدیث مذکور وکانت تحت معبد بفتح میم و سکون عین ابن المقداد بکسر میم و سکون قاف کندی بکسر کاف مدنی صحابی و بود هند زیر معبد در عقد نکاح وی وهو حلیف بنی زهرة و معبد هم عهد بنی زهره است وکانت تدخل علی ازواج النبی و بود هند که می آمد بر زنان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقال شعیب عن الزهری حدثتنی

بامرنا بالفطر و لا اول اسند وگفت بعض بن منبه سالم بن عبد الله بن عمر از ابي هريره بود پيغمبر خدا رحمت كنا خدا بر وی كه امر ميكرد ما را بفطر سوال بيگويد روايت اول يعني حديث عائشه و ام سلمه قوي تر است نزد ما اسنادا آنكه از طرق كثير و سيده آ و روايت ازواج مطهره راجح است يعني از رعايت غير ايشان و در روايت ابن جريج آمده است گفت ابو هريره آيا عائشه و ام سلمه گفته اند گفت آري گفت ابو هريره اينها دانا تراند و زياده كرده است ابن جريج پس رجوع كرد ابو هريره از آنچه فتوى ميداد و ترك كرد حديث نقل و دانست كه اين حكم منسوخ بوده است

باب المباشرة للصائم در بيان حكم هم آغوشي كردن زن با زن بيان غير جماع

قالت عائشة يحرم عليه فرجها گفته است عائشه رضي الله عنها حرام است بر مرد صائم فرج زن يعني جماع كردن

حدثنا سليمان بن حرب عن شعبة عن الحكم عن ابراهيم عن الاسود عن عائشة قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يقبل و يباشر و هو صائم

گفت عائشه بود پيغمبر خدا رحمت كنا خدا بر وی كه بوسه ميكرد و هم آغوشي ميكرد و حال آنكه وی روزه دار بود وكان املككم لاربه و بود مالك ترين شما و غالب ترين شما مر حاجت خود را يعني عضو خود را و درين كلام اشارت است كه اباحت تقبيل و مباشرت كسي را باشد كه مالك خود بود و بداند كه انزال نخواهد كرد و بجماع بلا اختيار نخواهد شد ارب بكسر همزه و سكون را و بفتح همزه و راء آمده بمعنى حاجت و عضو مخصوص است وقال ابن عباس مآرب حاجة يعنى مآرب بمعنى حاجت و مآرب كه در قرآنست بمعنى حاجات

وقال طاؤس غير اولي الاربة الاحمق الذي لا حاجة له في النساء و گفته است در تفسير غير اولي الاربة كه بمعنى احمق است كه نيست مراورا حاجتي در زنان

باب القبلة للصائم در حكم بوسه گرفتن صائم را وقال جابر بن زيد ان نظر فامنى يتم صومه گفت جابر بن زيد اگر نظر كرد در روزه دار پس مني بريخت پس تمام كرد روزه خود را يعني زمني كه بلا اختيار بريزد روزه باطل نشود

حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى عن هشام قال اخبرني ابي عن عائشة رضي الله عنها عن النبي صلى الله عليه وسلم ح

خبر داد مرا پدرم عروه از عائشه از پيغمبر خدا و حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن هشام عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها

قالت ان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليقبل بعض نسائه وهو صائم ثم ضحكت گفت عائشه تحقيق و اگر هر آئينه بوسه ميكرد بعضي زنان خود را و حال آنكه آنحضرت روزه دار بودي پس خنده كرد عائشه و اين خنده تنبيه است بر آنكه صاحب قضيه او بود پس ابلغ است در توثيق و اعتماد بحديث خود يا از حيا كرد بذكر چنين امر لاحق مشو خصوص بر دگفتن چنين محرم يا تعجب است از كسيكه خلاف آن كرده بهتر آنست كه گوئيم عائشه از زيادت محبت آنحضرت منبسط شد بلا اختيار تبسم كرد

حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن هشام بن ابي عبد الله قال حدثنا يحيى بن ابي كثير عن ابي سلمة عن زينب بنت ام سلمة عن امها رضي الله عنهما

قالت بينما انا مع النبي صلى الله عليه وسلم في الخميلة اذ حضت گفت ام سلمه در ميان آنكه من با پيغمبر خدا بودم در چادري ناگاه حيض كردم خميله بفتح معجمه و ميم بسكون تحتانيه و لام چادر گنده است اخمل شده يعني ريشه دار فانسللت فاخذت ثياب حيضتي فقال مالك انفست

قلت نعم پس كشيدم خود را اندرون چادر پس گرفتم جامهاي حيض خود را كه در نوبت حيض مي پوشيدم پس فرمود چيست مر ترا آيا حيض كردي گفتم آري حيض كردم نفاس بمعنى حيض نيز آمده و مولف را ابواب حيض در ترجمه گفته باب من سمى النفاس حيضا كسيكه نامیده نفاس حيض را و درين حديث و روايت است فدخلت معه في الخميلة پس در آمدم با آنحضرت در چادر و كانت هي و رسول الله صلى الله عليه وسلم يغتسلان من اناء واحد و بودم ام سلمه و پيغمبر خدا كه غسل ميكردند هردو يكبار از يك ظرف و كان يقبلها و هو صائم و بود كه بوسه ميكرد او را و حال آنكه روزه دار بودي اين نيز كلام ام سلمه است از جهت حيا خود را بطريق غائب ذكر كرده و توان گفت كه كلام راوی باشد

باب اغتسال الصائم در بيان غسل كردن صائم و بل ابن عمر ثوبا فالقاه عليه و هو صائم تر كرد ابن عمر

الجزء الرابع للشيخ الاسلام | كتاب الاذان

الليث حدثني يحيى بن سعيد حدثنا ابن شهاب عن امرء من قريش حدث كرد يحيى را ابن شهاب زهري از مردي از قريش بود يعني مرد در روايت و راست بر كسيكه تمام كرده كه قريشي بقاف و معجمه تصحيف ابقاع است حدثنا عن النبي حديث كرد آن مرد قرشي زهري از پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم چون آن مرد تابعي است اين حديث از آنحضرت مرسل باشد كه متروك شده

باب من صلى بالناس فذكر حاجة فتخطاهم ذكر كسيكه نماز كرد مردم را پس ياد كرد حاجتي را پس گذشت از ميان ايشان بعد سلام بے مكث براي رفع حاجت حدثنا محمد بن عبيد بن ميمون عن قال حدثني عيسى بن يونس عن ابي اسحاق عن سعيد بن بيان كرده مقصد برشته و بهت عن عمر بن سعيد بن ابي حسين مكي قال اخبرني ابن ابي مليكة عن عقبة بن الحارث قال صليت وراء النبي گفت كردم نماز پس پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم بالمدينة العصر در مدينه نماز عصر فسلم ثم قام مسرعا پس سلام داد پس برخاست شتابان فتخطى رقاب الناس الى بعض حجر نسائه پس گام زد و گذشت از گردنهاي مردم رابسوي بعضي حجرهاي زنان خود ففزع الناس من سرعته پس ترسيدند مردم از زود رفتن و عادت بچنان و شتافتن و چون حركتي غير معتاد ديدند تو بحضرت مي ترسيدند كه مبادا كدام امر نو پيدا شده باشد فخرج عليهم پس برآمد بر ايشان فرأى انهم عجبوا من سرعته و ديد كه ايشان تعجب كرده اند از زود رفتن آنحضرت فقال ذكرت شيئا من تبر عندنا پس فرمود ياد كردم پاره از طلاي

جامه پس انداخت بر خود یا انداخته شد بروی و حال آنکه او صائم بود و اینهمه احوال و اقوال که بعد از ترجمه نقل کرده از آنجهت است که
این امور توهم منافات بروزه دارد و از قبیل غسل است ودخل الشعبي الحمام وهو صائم و در آمد شعبی بحمام برای غسل و حال
آنکه صائم بود وقال ابن عباس رضي الله عنهما لا بأس ان يتطعم القدر او الشيء وگفت ابن عباس باک نیست در روزه و این
بچشد روزه دار طعام دیگ را و در یابد طعم آن که بچشد چیزی را از غیر طعام علف یا مر خواص ست وقال الحسن لا بأس بالمضمضة
والتبرد للصائم وگفت حسن بصری باکی نیست بآب در دهان گرفتن و بآب سرد کردن خود را الغسل و جز آن در صائم را وقال
ابن مسعود اذا كان يوم صوم احدكم فليصبح دهينا مترجلا وگفت ابن مسعود رضي الله عنه و تحقیکه باشد روز صوم یکی از
شما پس صبح کند جاییکه روغن مالیده و شانه کرده است گویا از برای نهان کردن روزه است و آنکه سلف مستحب گفته اند صائم را
ترفه و تجمل شانه و سر در روغن هم از جهت است که اثر روزه که خشونت و تغیر رنگ چهره است بر کسی ظاهر نشود و روزه که خاص
برای خدا است بر دیگری بجا نگردد وقال انس رضي الله عنه ان لي ابزن اتقحم فيه وانا صائم وگفت انس تحقیق مرا حوضچه ایست که می در آیم
خود را در وی من صائم باشم ابزن بفتح همزه و سکون با موحده و فتح زای و نون بمد و قصر هر دو روا است و در اصل لفظ فارسی است آب گیر
از آب و زن بمعنی نام نامیده اند که غالب زنان در خانها استعمال میکنند التقحم بفتح همزه و تاء فوقانیه و قاف مفتوح و حاء مهمله مشدد
و میم است بمعنی در آمدن بغوطه خوردن وقال ابن عمر رضي الله عنهما يستاك اول النهار و آخره ولا يبلع ريقه وگفت ابن عمر مسواک
کند صائم اول روز و آخر روز و فرو نبرد آب دهن را گویا مراد آنست که بعد از نوبت که آب دهان انداخته و مسواک میکند فرو نبرد ریق
خود را که خلط از آب دارد والله اعلم قال عطاء ان ازدرد ريقه لا اقول يفطر وگفت عطاء بن ابی رباح اگر فرو برد صائم آب
دهن خود را نمیگویم که افطار کرده است مقرر علما آنست که اگر آب دهن مخلوط بچیزی دیگر باشد مانند خون و چیزی دیگر ظاهر یا
طاهر و بحلق فرو برد نقض روزه میکند و اگر اندک چیزی از نسیان دندان مخلوط با آب دهن شود که احتراز از وی نتوان کرد بمنزله ریق است
مفطر نیست قاله الحنفية وقال ابن سيرين لا بأس بالسواك الرطب وگفت ابن سیرین باک نیست بچوب مسواک تر باشد
قيل له طعم قال والماء له طعم وانت تمضمض به گفته شد با بن سیرین مسواک تر را طعمی است گفت آب را هم طعمی است و تو مضمضه میکنی
بآن ولم ير انس والحسن وابراهيم بالكحل للصائم بأسا و ندیده است انس بن مالک و حسن بصری و ابراهیم نخعی بسرمه کردن
صائم را باکی اینست مذهب حنفیه و شافعیه دیگران گفته اند اگر با سرمه چیزی دیگر مخلوط است و بحلق فرو رود مفطر خواهد بود حدثنا
احمد بن صالح قال حدثنا ابن وهب قال حدثنا يونس عن ابن شهاب عن عروة وابي بكر قالت عائشة رضي الله عنها كان النبي صلى الله عليه
وسلم يدركه الفجر في رمضان من غير حلم فيغتسل ويصوم گفت عروه و ابو بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام گفت عایشه
بود آنحضرت که در می یافت او را فجر در رمضان بحالت جنابت از غیر خواب شیطانی پس غسل میکرد در فجر و روزه میداشت قید
غیر حلم اتفاقی است و گرنه مشهور آنست که انبیا را احلام نمیباشد سیما آنحضرت را حلم نبود و باین قید تنبیه کرده که جنابت از امری
که فراموشی یابد آن بوده است باشد حدثنا اسمعيل قال حدثني مالك عن سمي مولى ابي بكر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام
بن المغيرة انه سمع ابا بكر بن عبد الرحمن قال كنت انا وابي فذهبت معه حتى دخلنا على عائشة رضي الله عنها قالت اشهد على
رسول الله صلى الله عليه وسلم ان كان ليصبح جنبا من جماع غير احتلام ثم يصومه گفت عایشه گواهی میدهم بر رسول خدا از جهت
کنا و خود ابر وی که تحقیق بود آنحضرت که صبح میکرد در حالیکه جنب است از جماع نه از احتلام بعد بر روزه میداشت آن روز ثم دخلنا
على ام سلمة فقالت مثل ذلك پس در آمدیم بر ام سلمه و گفت مانند قول عایشه رضي الله عنها باب الصائم اذا اكل او شرب ناسيا

ومعنی را صد است لا الفتال عن يمينه برگشتن را
از جانب راست یعنی عیب میکرد کسی را که واجب میدانست
انصراف از جانب یمین را و باز میماند از جانب دیگر و گر نه در
مسلم بروایت اسماعیل بن عبد الرحمن آمده که پرسیدم انس را
چگونه برگردم از نماز خود بجانب یمین یا بجانب یسار گفت
اما من اکثر دیدم پیغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم
برمیگشت جانب راست خود و این موافق عادت
شریف بود در اختیار یمین در هر امر و ابن ماجه بسند صحیح
از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش آورده که دیدم آنحضرت
را که انفتال میکرد بجانب یمین و بجانب یسار خود ترمذی
گفته و برین است عمل نزد اهل علم که هر جانب که خواهد
برگردد حدثنا ابو الوليد قال اخبرنا شعبة
عن سليمان عن عمارة بن عمير عن الاسود
قال قال عبد الله لا يجعل احدكم للشيطان
شيئا من صلوته گفت عبد الله بن مسعود باید که نگرداند
یکی از شما مر شیطان را نصیبی از نماز خود و بیان کرد آنرا بقول
خود يرى ان حقا عليه ان لا ينصرف الا عن
يمينه اعتقاد کند و بداند که حق لازم است بر وی
اینکه نگردد از نماز مگر از جانب راست لقد رأيت
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كثيرا
ينصرف عن يساره برآئینه تحقیق دیدم آنحضرت
را بسیار که برمیگشت از جانب چپ خود و در روایت مسلم
چنین است اکثر آنچه دیدم آنحضرت را که برمیگشت جانب
چپ است و از انس اکثریت راست نووی جمع کرده میان
هر دو روایت که آنحضرت میکرد گاهی چنان گاهی چنین پس خبر
داد هر یکی ازین دو صحابی آنچه دانست خود اکثریت
آنرا قسطلانی گفته حمل کرده شود حدیث ابن مسعود بر
حال نماز و مسجد زیرا که حجره شریفه از جانب یسار بود
و حدیث انس بر ما سوای آن چون حال عزوه و متی باز
شد اعتقاد ابن مسعود و انس ترجیح داده شود ابن
مسعود را که وی اعلم و اسن و اجل و اکثر ملازمت است نزدیک
ملازمت آنحضرت و اقرب است از موقف شریف در نماز
از انس و در اسناد حدیث انس ابن عبد الرحمن سدی
است که کلام کرده شده در وی و در روایت ابن مسعود
موافق ظاهر است که حجره شریف در آن جانب بود
و ممکن است جمع بوجهی دیگر که بعضی گفته اکثر انصراف
آنحضرت جانب چپ بود نظر کرده بسوی هیئت او
در نماز و کسیکه گفته اکثر انصراف وی جانب راست
بود نظر کرده بسوی هیئت او در حال استقبال وی
مردم را بعد سلام از نماز و بعض تقدیم مختص نمیباشد
انصراف بجهتی معین از ترتیبات است که گفته اند علما مستحب
است انصراف بجانب حاجت لیکن گفته اند چون

در حکم روزه دار و تیکه بخورد یا بنوشد از روی فراموشی و قال عطاء ان استنثر فدخل الماء فی حلقه لا باس ان لم یملک رد

وگفت عطاء اگر آب بینی کرد کسی در وضو پس در آمد آب در حلق و باک نه اگر مالک نیست رد را مشهور از مذاهب نیست

که این را خطا میگویند نه سهو و حکم خطا قضا است فقط قال الحسن ان دخل حلقه الذباب فلا شیء علیه گفته است حسن اگر

در آمد حلق روزه دار را مگس پس نیست چیزی بروی از قضا و کفارت و قال مجاهد والحسن ان جامع ناسیا فلا شیء علیه

وگفت مجاهد و حسن اگر جماع کند در حالیکه فراموش کرده است روزه را پس نیست هیچ چیزی بروی از قضا و کفارت و حکم اکل ناسیا

وارد حدثنا عبدان قال اخبرنا یزید بن زریع قال حدثنا هشام قال حدثنا ابن سیرین عن ابی هریرة رضی الله عنه عن

النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا نسی فاکل وشرب فلیتم صومه فانما اطعمه الله وسقاه فرمود و تیکه فراموش کرد روزه دار

پس خورد یا نوشید اندک یا بسیار پس گو تمام کند روزه را پس انیست جز این نیست که خدا او را خورانده و نوشانده و رزق

او را و این حصول الات کرد که بنده را در سهو دخلی نیست و از الطاف الهی بر عباد و از برای آسانی و سهولت است هم از جهة

مؤاخذه نمیرود بر آن باب السواک الرطب والیابس للصائم در جواز استعمال سواک تر و خشک مر روزه دار را ویذکر عن عامر بن

ربیعة قال رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یستاک وهو صائم ما لا احصی او اعد وگفت عامر دیدم پیغمبر خدا را رحمت

کناد خدا بروی که مسواک میکرد و حال آنکه او صائم بود بارها که شمار نمیتوانم کرد یا عدد نمیتوانم کرد و خشک را و لیست گفته اند که مدار

این حدیث بر عاصم بن عبید الله است مؤلف بصیغه مجهول آورده که دلالت بر ضعف دارد و قال ابو هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک عند کل

گفت ابو هریره از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اگر نبودی که مشقت اندازم بر امت خود البته امر میکردم و واجب میگردانیدم مسواک کردن

نزد هر وضو و این عام است شامل حال صوم را و غیر صوم را پیش از زوال و بعد از زوال نیز مسواک خشک و تر را و یروی نحوه عن

جابر و زید بن خالد عن النبی صلی الله علیه وسلم ولم یخص الصائم من غیره و روایت کرده شده است مانند این روایت

از ابی هریره از جابر از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی و تخصیص نکرده است درین حکم صائم را از غیر صائم و قالت عائشة رضی الله عنها

عن النبی صلی الله علیه وسلم قال السواک مطهرة للفم مرضاة للرب فرمود مسواک کردن طهارت است مر دهن را و موجب

رضاست پروردگار را مطهره بفتح میم مصدر است بمعنی پاک کننده و بکسر میم بمعنی آلت پاکی و مرضاة نیز مصدر است بمعنی موجب

رضا و قال عطاء وقتادة یبتلع ریقه و گفت عطا و قتاده روا است که بگلو فرو برد روزه دار آب دهن خود را حدثنا

عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر قال حدثنی الزهری عن عطاء بن یزید عن حمران قال رأیت عثمان بن عفان توضأ

فافرغ علی یدیه ثلاثا ثم تمضمض واستنثر گفت حمران دیدم عثمان را رضی الله عنه وضو کرد پس ریخت آب را بر دو دست خود

سه بار پس مضمضه کرد و بینی افشاند ثم غسل وجهه ثلاثا ثم غسل یده الیمنی الی المرفق ثلاثا ثم غسل یده الیسری الی المرفق

ثلاثا پس شست روی خود را سه بار پس شست دست راست خود را تا آرنج سه بار پس شست دست چپ خود را تا آرنج سه بار

ثم مسح برأسه پس مسح کرد بسر خود و در مسح تثلیث نگفت و اینست مذهب علما که تثلیث غیر از شافعی ثم غسل رجله الیمنی

ثلاثا پس شست پای راست خود را سه بار ثم غسل رجله الیسری ثلاثا پس شست پای چپ خود را سه بار ثم قال رأیت رسول

الله صلی الله علیه وسلم توضأ نحو وضوئی هذا پس گفت دیدم رسول الله را رحمت کناد خدا بروی وضو کرد مانند وضوی من با بن

ثم قال من توضأ نحو وضوئی هذا ثم یصلی رکعتین لا یحدث نفسه فیهما بشیء پس فرمود کسیکه وضو کند همچنین مثل وضوی من با بن

البصل والکراث الحدیث و نزد ترمذی نیز که فرمود من

اکل من هذه قال اول مرة الثوم ثم قال الثوم والبصل والکراث الخ

و این بقول جلال انسیا با جماع ثقات و نهی از آن تنزیهی

است و حکایت کرده شد که تحریم آن از اهل ظاهر قول

النبی و فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم

من اکل الثوم او البصل من الجوع او غیره کسیکه

بخورد سیر یا پیاز از گرسنگی یا غیر گرسنگی چون قصد

تشهی فلا یقربن مسجدنا پس نزدیک نیاید مسجد ما را

مراد جنس مسجد است بدلیل حدیث جابر و جز آن

و داخل است درین حکم هر چه بوی ناخوش دارد

از ماکولات چون کراث و حرب و جز آن و تخصیص

این ترم بذکر بنا بر غلبه استعمال است و در معجم صغیر

طبرانی نص کرده است بر فجل با ثوم و کراث و غیر ماکولات

چون گنده دهن و گنده بغل و ابی که ورش و دباغ و غیر آنها

و در حکم مسجد است جمیع مجالس و مجامع عبادات که

مجلس علم و ذکر و سایر مجالس مسلمانان و مقصود از

باب بیان عارض است که ممنوع گردد حضور مسجد را

چنانچه از ابواب اینده پیدا است کسی که واجب نیست برو آنها

آن حضور یا مستحب است پایدار دانست که این مذکور نقل نیست

نیست بلکه نقل حدیث بالمعنی است و قول وی من

الجوع او غیره خود از کلام صحابی است و در بعضی طرق

حدیث جابر نزد مسلم نهی کرد آنحضرت از خوردن پیاز

و گندنا پس غالب آمد بر ما حاجت پس خوردیم آنها را

پس فرمود کسیکه بخورد این درخت بد بو الحدیث و

حاجت شامل است جوع و غیر آن را و حدیث ابو

سعید نزد مسلم لم نعد ان فتحت خیبر فوقعنا

اصحاب رسول الله در این تره بجائیکه مردم گرسنه بودند الحدیث

حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی قطان عن

عبید الله بن عمر قال حدثنی نافع عن

ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال

فی غزوة خیبر فرمود آنحضرت در غزوه خیبر من

اکل من هذه الشجرة کسیکه بخورد ازین درخت

یعنی الثوم مراد میدارد آنحضرت درخت سیر را الفسیر

دو رکعت نماز بجا آرد که حدیث نکند نفس خود را در آن دو رکعت بخیزی غفر له ما تقدم من ذنبه بخشیده شود مر او را آنچه پیش از آن کرده از گناه او مراد از حدیث نفس خواطر ردیه است که توانا است بر دفع آن خواطر ریا و عجب نیز داخل حدیث است اما تدبر و تفکر در معانی قرآن و دعائی که میخواند یا از امام خود می شنود و خوف و خشیت از انواع خروی داخل در حدیث نفس نیست پوشیده نماند که مولف رحمه الله درین باب باقوال موقوف و مرفوع حدیث مسند که صریح دلالت بر ترجمه دارند استدلال آورده بر سنیت سواک مطلقا خشک باشد یا تر بعد از آن استنباط از معنی کرده از لفظ مضمضه که ابلغ است از سواک تر و در اصل این استدلال از ابن سیرین است که چون اوی گفتند که سواک تر طعم دارد گفت که آب را هم طعمی است چنانچه گذشت کرمانی تطبیق حدیث اینچنین کرده که توضا بمعنی آن وضوء کامل است جامع سنتها و از جمله سنتها سواک است و آن عام تر است که تر باشد یا خشک و این تقریر استدلال بغایت ضعیف تر است از آنکه مقصود اثبات سنیت سواک است مر صائم را و در بحدیث اگر سنن دیگر مذکور نشدی هم اثبات آن تکلفی داشت چه جای آنکه اینهمه مذکور شده

و تعرض بسواک نرفته **باب** قول النبی صلی الله علیه وسلم اذا توضأ فلیستنشق بمنخره الماء فرمود پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا بر وی وقتیکه وضو کند یکی از شما پس درآرد در سوراخ بینی خود آب را ولم یمیز بین الصائم وغیره و فرق نکرده آنحضرت میان صائم و غیر صائم اگر صائم را روا نبودی البته فرق کردی منخر بفتح میم و سکون نون و کسر خاء معجمه و گاهی کسره میدهند میم را بمتابعت خاء یعنی سوراخ بینی است وقال الحسن لا بأس بالسعوط للصائم و گفت حسن بصری باک نیست بچکاندن دارو در بینی مر صائم را سعوط بفتح سین مهمله و گاه ضم سین میدهند آنرا ان لم یصل الی حلقه اگر نرسد بحلق او و یکتحل و سرمه کند وقال عطاء ان تمضمض ثم افرغ ما فی فیه من الماء لا یضره ان یزدرد ریقه و گفت عطاء اگر آب در دهن گیرد و پس تر بریزد چیزیکه در دهن او است ضرر نمیکند در روزه اینکه فرو برد آب دهن را و ما بقی فی فیه و حال آنکه باقی نمانده است در دهن او آبی ابن بطال گفته گمان دارم که لفظ ذا از قلم ناسخ افتاده و اصل آن است و ماذا بقی فی فیه یعنی چه چیز باقی مانده است در دهن او ولا یمضغ العلك فان ازدرد ریق العلك لا اقول انه یفطر ولكنه ینهی عنه و نخاید مصطکی را پس اگر فرو برد آب آنرا نمیگویم که آن ناقض روزه است ولیکن منع کرده شده است از آن در بعضی روایات فیمضغ بغیر کلمه لا است و روایت اولی اولی است علک بکسر مهمله و سکون لام مثل مصطکی است **باب** اذا جامع فی رمضان چیست حکم وقتیکه جماع کرد یکی در رمضان و در اکثر نسخ باب بتنوین است و ترک کلمه ما بهر تقدیر جواب آنست که کفارت دهد ویذکر عن ابی هریرة رضی الله عنه رفعه و ذکر کرده میشود رفع این حدیث برین تقدیر فهو مالم یسم فاعله است من افطر بدل است از ضمیر بعضی رفعه بصیغه فعل ماضی تصحیح نموده پس جمله حالیه خواهد متأخر رتبه از مفعول مالم یسم فاعله مرقول او راکه مذکر است من افطر یوما من رمضان من غیر عذر ولا مرض لم یقضه صیام الدهر وان صامه کسیکه افطار کرد یک روزه را از رمضان بی عذر و بی بیماری قضا نبود آنرا روزهای سال اگرچه روزه سالی دارد وبه قال ابن مسعود و باین گفته است ابن مسعود و این از باب تشدید است چنانکه شارح مشکوة گفته نوعی گفته اند معنی آنست که از روزه های نفل یکساله ثواب یکروزه فرض نمیابد نه آنکه این روزه ها قضای یکروزه فرض است وقال سعید بن المسیب والشعبی وابن جبیر وابراهیم وقتادة وحماد یقضی یوما مکانه و گفتند اینهم جماعه که قضا میکنند آن کس یک روز بدل آن روز که نقض روزه کرده است حدثنا عبد الله بن منیر سمع یزید بن هارون قال

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الاذان

کسی است که مقبل با جابری بجزی تصحیح کنند با سیر نهی است یعنی نهی فلت ما یعنی به مطلق یرگفتم جابر را چه میخواهد آنحضرت باین منع سیر قال ما اراه الا نیئه گفت جابر گمان ندارم آنحضرت را که خواسته باشد مگر سیر خام را تا مکروه نباشد خوردن پخته آن و ابوداود و ترمذی از حدیث علی رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت نهی کرده شده است از خوردن سیر مگر آنکه پخته بود و ابوداود از حدیث معاویه بن قره از پدرش که آنحضرت نهی کرد ازین دو درخت یعنی پیاز و سیر و فرمود اگر هستید شما ناچار خورنده این دو درخت پس بمیرانید آنها را بطبخ یعنی دور کنید بوی آنها به پختن وقال مخلد بن یزید بفتح میم و سکون معجمه ابو الحسین حرانی است یکصد و نود و سه متوفی است عن ابن جریج الا نتنه که نخواسته آنحضرت مگر گنده بوی سیر را لیست منع آن بجهت بو کرده و این عام و اول است زیرا که نتن غالب در سیر خام است و در پخته نیز روی نشیند و دیگر یو حدثنا سعید بن عفیر بضم مهمله و فتح فا و سکون تحتیه قال اخبرنا ابن وهب عن یونس عن ابن شهاب قال زعم عطاء ان جابر بن عبد الله زعم گفت عطاء ابن ابی رباح که تحقیق جابر گفت که ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من اکل ثوما او بصلا فلیعتزلنا تحقیق آنحضرت فرمود کسیکه بخورد سیر را یا پیاز را پس باید که گوشه گیرد از ما او قال فلیعتزل مسجدنا یا فرمود که گوشه گیرد از مسجد ما او لیقعد فی بیته یا گو که بنشیند در خانه خود شک کرده راوی در این لفظ و در بعضی نسخ کلمه اخیر بواو است بی شک وان النبی صلی الله علیه واله وسلم اتی بقدر فیه خضرات من بقول و تحقیق آنحضرت آورده شد نزد وی دیگی از طعام که در وی سبزه ها بود از ترها که پخته بودند خضرات بفتح خاء و کسر ضاد معجمه جمع خضره و بقول بضم اول جمع بقل بفتح ثانیه جمع خضره است کرمانی گفته چنانکه است مانند جمع میم خاد وفتح و سکون آن فوجد لها ریحا پس دریافت مر آن سبزه ها را بوی ناخوش فسأل پس پرسید که چیست فاخبر بما فیها من البقول پس خبر داده شد بآنچه در آن بود از سبزه ها فقال قربوها الی بعض اصحابه

احدثنا يحيى هو ابن سعيد ان عبد الرحمن بن القاسم اخبره عن محمد بن جعفر بن الزبير بن العوام بن خويلد عن
عباد بن عبد الله بن الزبير اخبره انه سمع عايشة تقول ان رجلا اتى النبي صلى الله عليه وسلم فقال انه احترق
میگوید عایشه تحقیق مردی آمد پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی پس گفت تحقیق وی سوخت فردا در آتش دوزخ فقال ما لك
قال اصبت اهلي في رمضان پس فرمود چه حال است مر ترا که میگوئی سوختم گفت رسیدم و جماع کردم زن خود را در رمضان
فاتي النبي صلى الله عليه وسلم بمكتل يدعى العرق پس آورده شد پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی زنبیل که خوانده میشود آنرا
عرق که تمر شصت مسکین در آن میگنجد فقال اين المحترق قال انا قال تصدق بهذا پس فرمود کجا است سوخته گفت منم فرمود
بگیر این را و تصدق کن بر مسائین این حدیث تتمه دیگر دارد که بعد ازین ذکر میکند **باب** اذا جامع في رمضان ولم يكن
له شئ فتصدق عليه فليكفر و تنیکه جماع کند در رمضان و نباشد او را چیزی پس صدقه کرده باشد بروی پس گو کفارت
بدهد آنرا **احدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني حميد بن عبد الرحمن ان ابا هريرة رضي الله عنه
قال بينما نحن جلوس عند النبي صلى الله عليه وسلم اذ جاءه رجل گفت ابو هریره در میان آنکه ما نشسته ایم نزد پیغمبر خدا
رحمت کناد خدا بروی ناگاه آمد مردی فقال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم هلكت قال ما لك قال وقعت على امرأتي و
انا صائم پس گفت ای رسول خدا هلاک شدم من فرمود چه حال است ترا گفت جماع کردم زن خود را و حال آنکه من صائم بودم
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هل تجد رقبة تعتقها قال لا پس آنحضرت فرمود آیا می یابی و قدرت داری بنده را
که آزاد کنی آنرا گفت نه قال فهل تستطيع ان تصوم شهرين متتابعين قال لا فرمود پس قدرت داری که روزه داری
دو ماه پی در پی گفت نه قال فهل تجد اطعام ستين مسكينا قال لا فرمود آیا می توانی طعام دادن شصت مسکین را
گفت نه قال فمكث النبي صلى الله عليه وسلم گفت ابو هریره پس درنگ کرد پیغمبر خدا تعالی فبينا نحن على ذلك اتي النبي صلى
الله عليه وسلم بعرق فيها تمر والعرق المكتل پس در میان آنکه بودیم در ین مقاله آورده شد پیغمبر خدا را زنبیلی که در
وی خرما بود پانزده صاع قال اين السائل فقال انا قال خذ هذا فتصدق به فرمود کجا است سائل پس گفت منم فرمود
بگیر این را و تصدق کن با آن فقال الرجل اعلى افقر مني يا رسول الله پس گفت آن مرد آیا تصدق کنم بر کسیکه فقیر تر از من است
ای رسول خدا فوالله ما بين لابتيها يريد الحرتين اهل بيت افقر من اهل بيتي سوگند خدا که نیست میان دو لابه مدینه را و
میگوید که میخواهد ازین دو سنگستان سیاه که دو طرف مدینه است مردم خانه فقیر تر از مردم خانه من ازین حدیث معلوم شد که اگر
کسی سوگند بر علم خود خورد اگر چه در واقع نباشد حانث نمی شود فضحك النبي صلى الله عليه وسلم حتى بدت انيابه ثم
قال اطعمه اهلك پس خنده کرد آنحضرت تا آنکه ظاهر شد دندان انیاب بیشتر فرمود بخوران مردم خود را خطابی گوید که این رخصت
در حق همین مرد بود یا آنکه این حکم منسوخ شده یا گوئیم چون آنحضرت معلوم فرمود که مردم او بسیار محتاج اند امر کرد که همان را بدهم
و کفارت را تا خیر فرمود بر ذمه او تا وقتیکه... علما ازین حدیث هزار مسئله و زیاده بران استنباط کرده اند از آنجمله است
که آنحضرت کفارت بر زن نفرمود گویا اینهم همان مفلسان مخصوص خواهد بود **باب** المجامع في رمضان هل
يطعم اهله من الكفارة اذا كانوا محاويج در بیان حکم جماع کننده در رمضان آیا بخوراند عیال خود را از کفارت وقتیکه
باشند محتاج مقصود از ترجمه باب سابق آن بود که کفارت ساقط نیست اگر چه فقیر و محتاج باشد و مقصود ازین باب آنست
که طعام کفارت را بعیال خود دهد یا نه **حدثنا** عثمان بن ابي شيبة قال حدثنا جرير عن منصور عن الزهري...

پس گفت آیا حرام است ای رسول الله فرمود نه لیکن
مکروه دارم آنرا لمسا ريحه گوئیا پس چون دید
آنحضرت آن بعض را که ناخوش داشت خوردن آنرا
قال فرمود كل فاني اناجي من لا تناجي بخور تو
که حلال است و تحقیق من سخن میکنم کسی را که سخن نمیکنی
تو از ملایکه و آشنا ساخته میشوند از بوی این پیاز و غیره
من از جهت است نه از سبب حرمت و در روایت
ابن خزیمه و ابن حبان آمده که در آن پیاز بود یا گندنا
و فرمود که شرم دارم از فرشتگان نه آنکه محرم است
و بروایتی دیگر بخورید زیرا چه من نیستم مانند یکی از شما
من میترسم که ایذا کنم یار خود را وقال احمد بن صالح
مصري عن ابن وهب یعنی احمد بن صالح که از شیخ
مولف است از ابن وهب مذکور یا بی آتی بقدر
بقاف آتی بیدر بطبخ موحده گفته و نقل کرده که قال
ابن وهب یعنی طبقا فيه خضرات گفت ابن
وهب مراد بید راوی از لفظ بدر طبقی را که در آن
سبزی ها بود و این استعاره است بنا بر تشبیه طبق با ماه
شب چهاردهم در کمال استدارت بعضی گمان برده اند
که بقاف تصحیف است زیرا چه آن مشهور است تبلیغ
و تحقیق وارد شده و بیست اذن بخوردن بقول یک...
بخلاف طبق که ظاهرش آنست که بقول خام بود و مع
ابن حجر گفته که ظاهر میشود مراد که روایت قاف

حميد بن عبد الرحمن عن ابي هريرة رضي الله عنه قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم گفت آمد مردی نزد آنحضرت
فقال ان الاخر وقع على اهله في رمضان گفت دور از نکوئی واقع شد بر زن خود در ماه رمضان اخر بوزن نمع است
بمعنی آخر از قوم دور از خیر و بعضی گویند بمعنی بدتر متخلف و بعضی گویند ارذل و آخر بهمزه ممدوده نیز روایتست فقال اتجد ما
تحرر رقبة قال لا پس فرموده آیا می یابی چیزی که آزاد کنی بنده را گفت نه قال فتستطيع ان تصوم شهرين متتابعين
قال لا فرمود پس میتوانی که روزه داری دو ماه پی در پی گفت نه قال افتجد ما تطعم ستين مسكينا قال لا فرمود آیا می یابی چیزی را
از طعام که بخورانی شصت مسکین را گفت نه قال فاتي النبي صلى الله عليه وسلم بعرق فيه تمر وهو الزبيل بوزن رغيف بفتح زای معجمه
وکسر موحده خفیفه بغیر نون است و زنبیل بوزن صدیق بتشدید نیز آمده و اگر نون زیاده میکنند بکسر زای مینخوانند فقال اطعم
هذا عنك پس فرمود اطعام کن این را از کفارت خود قال اعلى احوج منا گفت آیا اطعام کنم این بر محتاج تر از ما ما بين
لابتيها اهل بيت احوج منا و حال آنکه نیست میان دو طرف مدینه محتاج تر از ما فقال اطعمه اهلك پس فرمود اطعام
کن آنرا اهل و عیال خود را **باب** الحجامة والقيء للصائم در حکم رگ زدن و قی کردن مر صائم را وقال لي يحيى بن صالح او ماضي

قال حدثنا معاوية بن سلام قال حدثنا يحيى بن ابي كثير عن عمر بن الحكم بن ثوبان سمع ابا هريرة رضي الله عنه اذا قاء
فلا يفطر و قی کند صائم پس افطار نمیکند گفته اند که مراد قی بی اختیار است باینحال که غالب آید و عود نکند چیزی از
حلق بجوف وانما يخرج ولا يولج نیست قی مگر آنکه چیزی بیرون می آید و نمی درآید بشکم یعنی روزه بچیزی فرو بردن منتقض
میشود نه بیرون آمدن ویذکر عن ابي هريرة انه قال يفطر والاول اصح و ذکر کرده میشود از ابو هریره که افطار میکند و روایت اول
صحیح است بحسب اسناد و نزد علما در بعضی صور قضاست نه در بعضی چنانکه در کتب فقه بتفصیل مسطور است وقال ابن
عباس وعكرمة الفطر مما دخل وليس مما خرج و ابن عباس و عکرمه گویند فطر از چیزی است که در آید در شکم و نیست از آنچه
بر آید وكان ابن عمر رضي الله عنهما يحتجم وهو صائم ثم تركه فكان يحتجم بالليل و بود ابن عمر که خون میگرفت و حال آنکه
او صائم است پس ترک کرد این کار و رگ میزد بشب واحتجم ابو موسى ليلا و خون گشید ابو موسی در وقت شب
ويذكر عن سعد وزيد بن ارقم وام سلمة احتجموا صياما و ذکر کرده میشود از ین مرکس که رگ زدند و حال آنکه روزه دار
بودند وقال بكير عن ام علقمة كنا نحتجم عند عائشة فلا تنهى و گفت بکیر از ام علقمه که بودیم ما که حجامت میکردیم نزد عائشه
پس منع کرده نمیشدیم ويروى عن الحسن عن غير واحد مرفوعا قال افطر الحاجم والمحجوم و روایت کرده میشود از حسن بصری
که روایت کرده از زیاده بر یکی از اصحاب گفته افطار کرد رگ زننده و رگ زده شده و امام احمد اخذ کرده بظاهر این حدیث و علمای ثلثه
برخلاف آن رفته اند و معنی این حدیث میگویند که حاجم و محجوم تعرض بافطار کرده اند اما محجوم از جهت ضعف و حاجم از آنکه ایمن نیست
که چیزی بمعده او در آید و متعارف در عرب خون گرفتن بشاخچه بود که حاجم بنفس میکشید بعضی گفته اند که این حدیث منسوخ شده
ابن حبان گفته در این حدیث دلالت نیست که افطار از جهت رگ زدن است نتواند که از کاری دیگر باشد که از آنها معلوم کرده باشند
و در صحت این حدیث هم سخن کرده اند دار قطنی گفته که اختلاف کرده شده است بر عطا که از مسائل بار رد و همچنین بر یونس که راویان
حدیث اند وقال لي عياش و گفت مولف گفت مرا عیاش حدثنا عبد الاعلى قال حدثنا يونس عن الحسن مثله گفت
عبد الاعلی حدیث کرد مرا یونس از حسن مانند آن قيل له عن النبي صلى الله عليه وسلم قال نعم ثم قال الله اعلم گفته شد مر حسن را از پیغمبر
این حدیث گفت آری پس گفت خدا دانا تر است حسن در رفع این حدیث تردد کرده و جزم ننموده پوشیده نماند که این قبل النفع معنی

بكانه ابي ايوب الانصاري وليحديك كوالليث وابو
صفوان عبد الله بن سعيد بن عبد الصمد بن مروان
الاموي عن يونس قصة المقل سا مولف گوید و
ذکر نکرده است لیث و ابو صفوان از یونس مذکور
که راویست از ابن شهاب قصه دیگ را فلا ادري
هو من قول الزهري پس نمیدانم که ذکر دیگ
از قول زهری است که مدرج کرده آنرا در حدیث جابر بطریق
ارسال از آنحضرت یا آنکه روایت کرده باسناد از ابن
عطا از جابر این حدیث او هو في الحديث یا آنکه
آن در جمله حدیث مذکور است باسناد مذکور حدثنا
ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث عن عبد العزيز
بن صهيب قال سال رجل انس بن مالك
ما سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم في الثوم واده پرسید چه شنیدی فقال قال النبي گفت
انس فرمود پیغمبر خدا صلى الله
عليه وآله وسلم من اكل من هذه الشجرة
فلا يقربنا کسیکه بخورد ازین درخت سیر پس نزدیک
نشود ما را ولا يصلين معنا و نماز نکند با ما و در حدیث
دلیل است بر حکم منع نزدیکی مسلمین جمیع مجامع
چون مصلای عید و جنایز و مجلس ولیمه و علم و جز آن
حتی اسواق نیز در منع از جماعت در مسجد و غیر آن
و نظیر وی ولیقعد في بيته در حدیث سابق است
ولیکن تعلیل کرده شد منع در حدیث بترک ایذاء ملایکه
و ترک ایذاء مسلمین پس اگر بود واحد ازین دو وصف
جز علت نباشد نهی بمساجد و اگر معنی آنست که جامع
خیر و عبادت مخصوص بود و شاهد است این را روایت
مسلم ابي سعيد من اكل من هذه الشجرة شيئا فلا يقربنا
في المسجد و باید دانست که این کلام برای زجر است
از خوردن مانند آن درخت و تغلیظ اکل آن بحرمان
فضل جماعت نه آنکه خوردن آن عذر باشد در ترک
جماعت مگر آنکه ضرورتی داعی بود سوای خوردن آن و
اغلظ آنچه وارد شده در این باب که بود آنحضرت
چون می یافت یعنی آن در مسجد امر میکرد با خراج
کسی که یافته میشد از او بسوی بقیع چنانچه
ثابت شده در صحیح مسلم از عمر رضی الله عنه و از ینجا
است که گفته اند تنکیم کن مسجد را و نزدیک مشت
حکم مسجد است **باب** وضوء الصبيان ذکر
صحت وضوء کودکان از حدیث و متی يجب عليهم
الغسل والطهور و آنکه کی واجب میشود بر ایشان

تردنيست بساست كه اين ثبوت تمام سيكويد يعني من اين سيد الم و خداد انا تراست باب حدثنا معلي بن اسد
قال حدثنا وهيب عن ايوب عن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم احتجم وهو محرم واحتجم
وهو صائم تحقيق پيغمبر خدا حجامت كنانيد يعني خون كشيد و حالانكه در احرام بود خون گرفت و حالانكه صائم بود حدثنا
آدم بن ابي اياس قال حدثنا شعبة قال سمعت ثابتا البناني سئل انس بن مالك رضي الله عنه أكنتم تكرهون الحجامة للصائم
قال لا الا من اجل الضعف پرسيده شد انس بن مالك رضي الله عنه آيا بوديد شما كه ناخوش ميداشتيد حجامت مر صائم را گفت نه
مگر از جهت ضعف صائم كه سبب او موجب ضعف گردد از روزه باز دارد يعني اگر ضعفي نيارد ممنوع و مكروه نيست و زاد شبابة حدثنا
شعبة على عهد النبي صلى الله عليه وسلم زياده كرده است در روايت خود شبابه بود از قول او تكرهون اين جمله را باب
الصوم في السفر والافطار حكم روزه گرفتن در سفر و افطار آن حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان عن ابي
اسحاق الشيباني سمع ابن ابي اوفى قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في سفر فقال لرجل انزل فاجدح لي قال
ابن ابي اوفى بوديم با پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم در سفري در رمضان چنانكه مسلم روايت كرده در غزوه فتح پس فرمود مردي را كه آن بلال
بود فرود آي و خلط كن براي من سويق را با آب قال يا رسول الله الشمس گفت بلال اي رسول خدا آفتاب باقيست يعني نور او
وقت افطار نرسيده است قال انزل فاجدح لي قال يا رسول الله الشمس قال انزل فاجدح لي قال يا رسول الله الشمس فنزل فجدح
له فشرب ثم رمى بيده ههنا پس فرود آمد و آميخت سويق را براي آنحضرت با آب پس نوشيد آنرا مراجعه اي بلال با آنحضرت از غلبه اعتقاد او بود كه بعد
از غائب شدن قرص آفتاب اگر روشني باقي باند داخل روز است و جزم نه با آنكه آنحضرت از جهت شغل با بري لوحه تمام ظهور آفتاب
ندارد و معني قول وي صلى الله عليه وسلم آنكه اين روشني بعد از غيبت آفتاب ضرري ندارد و معتبر همين غائب شدن قرص آفتاب
است ثم رمى بيده ههنا پس اشارت كرد دست خود بطرف مشرق ثم قال اذا رأيتم الليل اقبل من ههنا فقد افطر
الصائم پس فرمود وقتيكه به بينيد شما شب پيش آمده ازين طرف پس تحقيق داخل شد صائم در وقت فطر افطر بمعني دخل في
الفطر است چنانكه گويند اصبح الرجل دخل في الصباح تابعه جرير وابو بكر بن عياش عن الشيباني عن ابن ابي اوفى متابعت
كرده است سفيان را جرير و ابو بكر از شيباني روي از ابن ابي اوفى قال كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم في سفر گفت ابن ابي
اوفى بودم با آنحضرت در سفري مؤلف رح استنباط كرد از اين حديث كه مسافر را روزه داشتن در سفر رواست چنانكه گويند
مستحب افطار است و مذهب حنفيه آنست كه روزه داشتن افضل است از جهت قول خدا عز و جل وان تصوموا خير لكم ان كنتم تعلمون
و فعل شريف آنحضرت كه از اين حديث ظاهر ميشود نيز برابر است و شراكت وقت نيز از مرجحات ميتواند بود و ثوابي ديگر بخشيده و حكم
ايشان بافضليت و تعين آنست كه خوف هلاك يا ترس بيماري حال استقبال در اين محمول است حديث ليس من البر الصيام في
السفر نيست از نكوئي روزه داشتن در سفر چنانكه مورد حديث يعني شاهد است كه آنحضرت ديد شخصي را بيهوش افتاده و جمعي بجوم
دارند اين حديث بزبان حق ترجمان آورد حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن هشام قال حدثني ابي عن عائشة رضي الله
عنها ان حمزة بن عمرو الاسلمي قال يا رسول الله اني اسرد الصوم گفت اي رسول خدا من اي پي روزه ميدارم حدثنا عبد الله بن
يوسف قال اخبرنا مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها زوج النبي صلى الله عليه وسلم ان حمزة بن عمرو
الاسلمي قال للنبي صلى الله عليه وسلم اصوم في السفر وكان كثير الصيام پرسيد حمزه بن عمرو از آنحضرت كه آيا روزه دارم در سفر
و بود حمزه روزه بسيار داشتي فقال ان شئت فصم وان شئت فافطر فرمود اگر خواهي تو روزه دار و اگر خواهي افطار كن مباح است

الجزء الرابع تيسير الاسلام | كتاب الاذان

بر ترك آن و اين صفت وجوب است و گفته است
جماعتي از امام احمد در روايتي و شافعي در قولي از وي
و مذهب جمهور عدم وجوب است مگر بلوغ گويند
امر بضرب براي تاديب و تعديب و اعتياد است
و جزم كرده بيهقي بآنكه اين حديث منسوخ است بحديث
رفع القلم عن الصبي حتى يبلغ كذا في الفتح و حضور ايشان
مر جماعات را مستحب است بر الفطر و حضور الجماعات و العيدين
و الجنائز و حاضر شدن ايشان جماعت نماز و هر دو عيد
و جنازه را و صفوفهم نيز صفت است بر وي
يعني ذكر صفهاي كودكان و درين تقريب اگر
ايستادن كودكي خلف آنحضرت در نماز ذكور شود
نيز مناسب باب چنانكه بعضي احاديث باب ذكر
جماعت كودكان لازم شود حدثنا محمد
بن المثنى قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة
قال سمعت سليمان الشيباني قال سمعت
الشعبي قال اخبرني من مر مع النبي گفت
شعبي خبر داد مرا كسيكه گذشت با پيغمبر خدا صلى الله
عليه و آله وسلم على قبر منبوذ بر سر قبري كه
يكسو بود از ديگر قبرها انداخته و بتقديم نون بر باء
بمعني ناحيه و ممكن است كه صفت
صفت قبر باشد و اگر باضافه خوانند ليس منبوذ بمعني
لقيط گويند يعني بر قبر كودكي يا بر افتاده فامهم
وصفوا عليه پس امامت كرد آنحضرت مردم را
و صف بستند پشت جنازه و بر آن قرينه فقلت شيباني
گويد پس گفتم شعبي را يا ابا عمرو كيست كه
من حدثك كه حديث كرده است ترا اين حديث
فقال پس گفت شعبي ابن عباس حديث كرده
ابن عباس ظاهر است كه ابن عباس در آنوقت صغير
بود در نماز جنازه صف مردان با آنحضرت حاضر
شده و وضو ساخته و در صف ايستاده تتمه
كلام در اين حديث در كتاب الجنائز بيايد حدثنا
علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان
قال حدثني صفوان بن سليم
وضو از كثرت ...
وهو ومن عطاء بن يسار عن ابي سعيد الخدري

باب اذا صام ايامًا من رمضان ثم سافر وقتيكه روزه دارد سوزي چند از رمضان بسيس سفر كند **حدثنا** عبد الله

بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ابن عباس رضي الله عنهما ان

رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج الى مكة في رمضان آنحضرت برآمد از مدينه بجانب مكه بغزوه فتح روز چهار شنبه دهم رمضان فصام حتى

بلغ الكديد افطر فافطر الناس پس روزه داشت تا رسيد بموضع كديد افطار كرد وافطار كردند مردم همراه كديد بفتح كاف وكسر دال نخستين

واي تحتيه موضعيست نزديك مكه بدو مرحله قال ابو عبد الله والكديد ماء بين عسفان وقديد گفت مولف رح كديد نام آبي

ميان منزل عسفان وقديد است **باب** اين باب در اكثر روايات بي ترجمه است ودر روايت نسفي ولونيه باب بي نيست **حدثنا**

عبد الله بن يوسف قال حدثنا يحيى بن حمزة عن عبد الرحمن بن يزيد بن جابر ان اسمعيل بن عبيد الله حدثه عن ام الدرداء عن ابي

الدرداء قال خرجنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في بعض اسفاره في يوم حار حتى يضع الرجل يده على راسه من شدة الحر گفت

ابو الدرداء برآمديم با پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروي در بعضي سفرها در روز گرمي تا آنكه مي نهاد مرد دست خود را بر سر خود از سختي گرما وما

فينا صائم الا ما كان من النبي صلى الله عليه وسلم وابن رواحة ونبود در ميان ما روزه داري مگر آنچه بود از پيغمبر خدا رحمت كناد خدا

بروي وعبد الله بن رواحه واين حديث دلالت كرد بر آنكه روزه داشتن وافطار كردن هر دو روا بوده است **باب** قول النبي

صلى الله عليه وسلم لمن ظلل عليه واشتد عليه الصوم در بيان فرموده پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروي كسيكه سايه كرده شده واست

بروي وسخت شده بروي روزه ليس من البر الصوم في السفر نيست از نكوئي روزه در سفر **حدثنا**

آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا محمد بن عبد الرحمن الانصاري قال سمعت محمد بن عمرو بن الحسن

بن علي عن جابر بن عبد الله الانصاري گفت محمد بن عبد الرحمن انصاري شنيدم محمد بن عمرو را كه ولد حسن بن علي بن

ابي طالب است رضي الله عنهم روايت كرد از جابر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم في سفر فرأى زحامًا ورجلًا قد ظلل عليه گفت جابر

بود پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروي در سفري پس ديد هجوم مردم را ومردي را كه تحقيق سايه كرده شده است بر سروي از

آفتاب فقال ما هذا فقالوا صائم پس فرمود چيست اين هجوم وسايه گفتند كه روزه داري افتاده است فقال ليس من البر الصوم في

السفر پس فرمود نيست از نكوئي روزه در سفر يعني وقتيكه مي بايد درين همه تعب ورنج انداز دنيا بايد روزه گرفت وبا بعضي اشاره كرده است

مولف بزد وسياق حديث **باب** لم يعب اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم بعضهم بعضًا في الصوم

والافطار عيب نكرده اند ياران پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروي بعضي از ايشان بعضي ديگر را در روزه وافطار كردن در سفر

حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا مالك عن حميد الطويل عن انس بن مالك رضي الله عنه قال كنا نسافر مع النبي صلى الله

عليه وسلم فلم يعب الصائم على المفطر ولا المفطر على الصائم گفت انس بوديم ما صحابه سفر مي كرديم با پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروي

بعضي روزه ميداشتند وبعضي افطار ميكردند پس عيب نمي گرفت روزه دار بر افطار كننده ونه افطار كننده بر روزه دار در حديث

مسلم واقع شده كه اعتقاد ميكردند هر كه قوتي در خود ديد روزه دارد در اين نيك است واو را وهر كه ضعف ديد افطار كند كه نيك

است ودر فتح الباري گفته اين تفصيل كه اعتماد كرده اند بروي رفع نزاع ميكند **باب** من افطر في السفر ليراه الناس كسيكه

افطار كند در سفر تا ببينند مردم او را واقتدا كنند بوي در افطار **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا ابو عوانة عن منصور

عن مجاهد عن طاوس عن ابن عباس رضي الله عنهما قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم من المدينة الى مكة فصام حتى بلغ عسفان

گفت ابن عباس برآمد آن حضرت رحمت كناد خدا بروي از مدينه بجانب مكه بقصد فتح مكه پس روزه گرفت تا آنكه رسيد بمنزل عسفان

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الاذان

صلى الله عليه واله وسلم فلما كان في بعض الليل

قام رسول الله پس برگاه بعض شب برخاست پيغمبر خدا

صلى الله عليه واله وسلم فتوضأ من شن معلق وضوءًا

خفيفًا پس وضو كرد آنحضرت از مشك آويخته وضو سبك

يخففه عمرو ويقلله جدًا وصف ميكرد آنرا عمرو بسبكي زائل

وبقلت بسيار در صرف آب يعني آنكه قدر فرض در غسل تمام اعضا

وضو قصر فرموده باشد اينست آنچه در بعضي روايات آمده

فاحسن الوضوء ثم قام يصلي پس استاد كه نماز كند فقمت

فتوضأت نحوًا مما توضأ پس برخاستم ووضو كردم مانند آنچه

وضو كرده بود آنحضرت ثم جئت فقمت عن يساره پس

آمدم وايستادم جانب چپ وي فحولني فجعلني عن يمينه

پس گردانيد مرا وايستاد كرد بجانب راست خود ثم صلى ما

شاء الله پس نماز كرد آنقدر كه خواسته بود خدا ثم اضطجع

حتى نفخ پس پهلو نهاد وخواب كرد تا آنكه دم كرد بار آنكه اتاه

المؤذن فآذنه بالصلوة پس آمد او را مؤذن وآگاه كرد

بنماز فقام معه الى الصلوة پس برخاست بوقت بجهت

بسوي نماز فصلى ولم يتوضأ پس نماز گزارد ووضو نكرد

قلنا لعمرو ان الناس يقولون سفيان گويد گفتيم عمرو را وقت

روايت حديث مذكور كه مردم ميگويند كه ان النبي صلى

پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم تنام عيناه ولا ينام

قلبه خواب ميكند هر دو چشم او وبيدار باشد دل او وغافل

نمي شود از حدث وجز آن قال عمرو سمعت عبيد بن

عمير يقول گفت عمرو شنيدم از عبيد بن عمير تابعي ليثي را

كه ميگفت ان رؤيا الانبياء وحي انگمان پيغمبران

در خواب وحي است بلبيس در شبه در آن راه نميابد ودل ايشان

با غفلت جمع نشود ثم قرأ پس تر خواند ابن عمير براي تقويت

مقال مردم اين آيت را كه مقوله ابراهيم پيغمبر خود عليهما

السلام را حكايت كرده اني ارى في المنام اني اذبحك

تحقيق من بينم در خواب كه من ذبح ميكنم ترا اي پسر وعزم كرد

بموجب خواب واگر وحي نبودي غفلت گنجايش داشتي اقدام

بر امر ذبح صورت نه بستي وليسر شرعًا ايستا فعل او توست

حدثنا اسمعيل قال حدثنا مالك عن اسحاق

بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك ان

جدته مليكة دعت رسول الله صلى الله عليه وسلم لطعام

ثم دعا بماء فرفعه الى يده ليراه الناس ليستطيعا آب را برداشت تا نگاه بلندی دست با کیرد تا بنگرند آنرا مردم فافطر حتى قدم مكة وذلك في رمضان پس افطار کرد تا قدوم آوردن بمکه و این سفر در رمضان بود فكان ابن عباس رضي الله عنهما يقول قد صام رسول الله صلى الله عليه وسلم وافطر فمن شاء صام ومن شاء افطر پس بود ابن عباس که میگفت روزه داشت آنحضرت و افطار کرد پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند این حدیث را از مرویات ابن عباس آورده اند پیوسته که ابن عباس در زمان تیت در مکه بود و بصحبت رسیده که ابن عباس این را از صحابی روایت کرده است

باب وعلى الذين يطيقونه فدية طعام مسكين و بر کسانیکه طاقت دارند روزه را بدل دهند طعام یک مسکین این در ابتدای اسلام بود و چون روزه رمضان فرض شد بر مردم دشوار آمد حکم تخییر شد که روزه دارند یا افطار کنند یک مسکین طعام دهند مفسران گویند که کلمه لا درینجا محذوف است ای لا يطيقونه و مثل این حذف در کلام عرب نیز در قرآن آمده و این آیت فرود آمده است در حق شیخ فانی و بیماری که امید بهی ندارد و قولی آنکه مولف در بیان آورده آنرا الصيغة قيل التعبير داده اند وقال ابن عمر وسلمة ابن الاكوع رضي الله عنهم نسختها شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن الى قوله على ما هداكم ولعلكم تشكرون و گفت ابن عمر و ابن اكوع نسخ کرد آیت و على الذين يطيقونه فدية طعام مسكين را آیت شهر رمضان تا قول خدا ولعلكم تشكرون فمن شهد منكم الشهر فليصمه هر کسی که حاضر شود از شما ماه رمضان را پس روزه دارد و این نزول برای جواب است و این ایجاب ناسخ تخییر است وقال ابن نمير حدثنا الاعمش قال حدثنا عمرو بن مرة قال حدثنا ابن ابي ليلى قال حدثنا اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم ابن ابی لیلی حدیث کرده مرا اصحاب محمد رحمت کناد خدا بر وی و ابن ابی لیلی دیده است بسیاری از صحابه را مانند عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم و مثل این روایت را مجهول میگویند زانکه همه عدول اند نزل رمضان فشق عليهم فكان من اطعم كل يوم مسكينا ترك الصوم ممن يطيقه پس دشوار آمد بر مردم و کان من اطعم هر روز یک مسکین را ترک الصوم ممن يطيقه و بود کسیکه طعام میداد هر روز مسکینی را میگذاشت روزه را از جماعه که طاقت روزه داشتند ورخص لهم في ذلك و رخصت شده بود مر ایشان را درین تخییر فنسختها وان تصوموا خير لكم فامروا بالصوم پس نسخ کرد آن رخصت را این آیه و اینکه روزه دارید بهتر است مر شما را پس امر کرده شدند مردم بروزه کرده شدند درین آیت که خیر بودن تقاضا میکند و چون نسخ کرد مستلزم جواز افطار و عدم آن نیست که از این آیت مفهوم شده که روزه بهتر است از فدیه و تطوع بفدیه سنت بوده است بدلیل آنکه او را نیز خیر گفته و بهتر از سنت نمیباشد مگر واجب اول اسلام تخییر را حاصل چنین بود و پس ان تصوموا ترجیح احد الواجبين خواهد بود و معنی نماند که گویند يطيقونه فدية طعام مسكين مستفاد است سنت بوده است به تقدیر سنت بودن تواند بود که سنتی جهت متضمن بودن بر مصالح دینی و ثواب اخروی ظاهر است که ثواب روزه از جهت تضمن آن بر حکمت ریاضت نفس و امتثال ظاهر حکم مخصوص باین آیه و جز آن از فضایل روزه که سبق ذکر یافته بیش از طعام یک مسکین مر اهل قدرت را حدثنا عياش قال حدثنا عبد الاعلى قال حدثنا عبيد الله عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما قرأ فدية طعام مسكين قال هي منسوخة مرویست از عبدالله بن عمر که خواند این آیت گفت این آیه منسوخ است فدیه منون است و طعام مرفوع مضاف بمسکین و این قرات ابن کثیر و ابی عمرو و حمزه و کسائی است و در بعضی قرات مساکین بلفظ جمع و فتح نون

باب متى يقضى قضاء رمضان کی ادا کرده شود قضای روزه رمضان وقال ابن عباس رضي الله عنهما لا بأس ان يفرق لقول الله تعالى فعدة من ايام اخر گفت ابن عباس باکی نیست اینکه تفریق کرده شود میان روزه های قضا تا آنکه ...

كتاب الاذان

بث میکرد بسیار تا تصل ... حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن عبد الله بن عباس انه قال اقبلت راكبا على حمار اتان گفت ابن عباس پیش آمدم سوار بر خر ماده وانا يومئذ قد ناهزت الاحتلام و من آنروز نزدیک شده بودم ببلوغ ورسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي بالناس بمنى الى غير جدار ... فمررت بين يدي بعض الصف فنزلت وارسلت الاتان ترتع ودخلت في الصف فلم ينكر ذلك علي احد ... حدثنا اسحاق قال حدثنا يعقوب عن ابيه عن صالح عن ابن شهاب قال اخبرني عروة بن الزبير ان عائشة قالت اعتم رسول الله صلى الله عليه وسلم ... وقال عياش حدثنا عبد الاعلى قال حدثنا معمر عن الزهري عن عروة عن عائشة ... قالت اعتم رسول الله صلى الله عليه وسلم في العشاء حتى ناداه عمر قد نام النساء والصبيان فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال انه ليس احد من اهل الارض يصلي هذه الصلاة غيركم ...

کرا داکرده شود موافق اصل که بطریق تتابع بوده ازجهت قول خدا که فرموده پس شمار قضا از ایام دیگر است یعنی مطلق فرموده شامل تتابع و تفرق
وقال سعيد بن المسيب في صوم العشر لا يصلح حتى يبدأ برمضان وگفت سعید بن مسیب درحق روزه ده روز ذی حجه نیک نیست تا آنکه ابتدا
کرده شود و قضا از رمضان و تمام لوبایید وقال ابراهيم اذا فرط حتى جاء رمضان آخر يصومهما وگفت ابراهیم نخعی که هرگاه تقصیر کرد تا آنکه
برذمه قضای روزه است تا آنکه آمد رمضانی دیگر روزه دارد هر دو را یعنی موقوف دارد ادای قضای سابق در روایت ابی ذر کشمیهنی بجای جاء
است شتی از جواز یعنی بگذرد رمضانی دیگر هر دو را روزه دارد ولم ير عليه طعاما مولف گوید ندیده است ابراهیم بر تقصیر کننده طعام
دادن همین است مذهب حنفیه ويذكر عن ابي هريرة رضي الله عنه مرسلا وابن عباس انه يطعم ونقل کرده شده است از قول ابی هریره و
ابن عباس آنکه طعام دهد برتاخیر و تقصیر قضا ولم يذكر الله تعالى الاطعام انما قال فعدة من ايام اخر وذکر کرده است خدا اطعام را و گفته است
مگر عدت در ایام دیگر این کلام مولف است در مخالفت قول ابی هریره و ابن عباس کلام خود را **حدثنا** احمد بن يونس قال حدثنا
زهير قال حدثنا يحيى عن ابي سلمة قال سمعت عائشة رضي الله عنها تقول كان يكون علي الصوم من رمضان گفت ابوسلمه شنیدم عائشه را که
میگفت بود شان که می بود برمن روزه از رمضان نگر یکان یکون ازبرای تاکید قصد است ضمیر در کان برای شان است بعضی گویند یکون زائده
است فما استطيع ان اقضي الا في شعبان پس استطاعت نداشتم که قضا کنم مگر در شعبان قال يحيى الشغل من النبي صلى الله عليه
وسلم گفت یحیی یعنی زیاده کرده است یحیی مانع عایشه را از قضا اشتغال از خدمت خدا بود و حرمت کنایه خدا بردی او بالنبي صلى الله عليه وسلم شکل
را نیست در شعبان چون آنحضرت اکثر روزه داری بود شغل واقع نمیشد و جسم نیز ترا آنحضرت الوجب وصل الصحبت عائشه رضی دیگر زنان **باب**
الحائض تترك الصوم والصلوة حائض ترک میکند روزه و نماز را وقال ابو الزناد ان السنن ووجوه الحق لتاتي كثيرا على خلاف الرأي گفت ابوالزناد
سنتها و جهای حق بسیار می آید بر خلاف عقل فما يجد المسلمون بدا من اتباعها پس نمی یابند مسلمانان چاره از اتباع آن چه سنت است
اتباع است بغلاف عقل من ذلك ان الحائض تقضي الصيام ولا تقضي الصلوة از آنجمله است که حائض قضا میکند روزه قضا نمیکند نماز را و قضا
عقل آنست که هر دو فرض اند قضا کند لیکن عقل را بالی بحر خلاف نمی باید دست از راه جهی و حکیم میباید یعنی انداز حکمتی که فرموده بود اگرچه از راه نیابد **حدثنا**
ابن ابي مريم قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثني زيد عن عياض عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اليس اذا حاضت لم تصل ولم تصم
فذلك من نقصان دينها گفت ابوسعید خدری فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی در جواب زنان که گفتند چیست نقصان دین ما آیا نیست که زن
حیض میکند نماز نمیگذارد و روزه نمیدارد پس این است نقصان دین **باب** من مات وعليه صوم دربیان حکم کسیکه مرد و بروی قضای روزه
وقال الحسن ان صام عنه ثلاثون رجلا يوما واحدا جاز وگفته است حسن بصری کسیکه مرد و سی روز از رمضان بر ذمه او است اگر روزه دارند
از وی سی کس یک یک روز روا است و این قول مشهور حسن بصری **حدثنا** محمد بن خالد قال حدثنا محمد بن موسى بن اعين قال حدثنا ابي عن
عمرو بن الحارث عن عبيد الله بن ابي جعفر ان محمد بن جعفر حدثه عن عروة عن عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من
مات وعليه صيام صام عنه وليه هر کسیکه مرد و بر ذمه او روزه بود است روزه دارد از جانب ولی وی که خویش او باشد و امام احمد حکم کرده باین
حدیث و اکثر علما بر آنند که روزه داشتن از جانب کسی فائده ندارد چنانچه در نماز و تاویل کرده اند این حدیث را بآنکه مراد کفارت روزه است بطعام دادن
میکند او این کفارت بجای روزه است تابعه ابن وهب عن عمرو متابعت کرده موسی را ابن وهب از عمرو بن حارث در روایت یحیی بن ایوب عن ابن
ابی جعفر روایت کرده است این حدیث مذکور را یحیی از ابن ابی جعفر **حدثنا** محمد بن عبد الرحيم قال حدثنا معاوية بن عمرو قال حدثنا زائدة عن الاعمش
عن مسلم البطين عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضي الله عنهما قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله ان امي ماتت وعليها صوم شهر
افاقضيه عنها گفت ابن عباس آمد مردی بسوی پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی پس گفت ای رسول خدا تحقیق مادر من مرده است و بر ذمه او روزه یکماه است آیا قضا کنم

قرب منزلت و قرابت من از آنحضرت حاضر نمیشدم یعنی
من الصغر مراد ابن عباس عدم حضور از سبب
صغر که موجب منع تکلف بود آنچنین گفته اند شارحان
و بهتر آن می نماید که گفته شود قول وی من الصغر بیان
مرجع ضمیر است و مقدر بیان چه در روایت باب العلم للصبیان
که در کتاب العیدین آید بجای منه من الصغر است چنانکه گفته
شود و تعیین مناسب آنست از کمی بود مرتبه هر کس توانائی
از صغر حاضر نمیشدم بلکه هوشیار و توانا بودم که تصور آن
یاد دارم اتی العلم الذی عند دار کثیر بن الصلت
آمد آنحضرت رایت منازی را که نزد خانه کثیر بن
الصلت بود فصلی ثم خطب ثم اتی
النساء فوعظهن بعد خطبه خواند پس آمد بزنان که حاضر
بودند پس پند کرد ایشان را و ذکر دین و امر بهن ان
يتصدقن واو داد امر معاملت آخرت و امر کرد ایشان را
که صدقه دهند بجهت بودن ایشان بسیار ترین اهل دوزخ

الجزء الرابع شیخ الاسلام | كتاب الاذان

تم الجزء السابع تيسير القاری شرح صحيح البخاری ويتلوه الجزء الثامن

السابع تم الجزء

الجزء الثامن من الثلثين

باب

تعجيل الافطار بيان استحباب شتاب كردن افطار را اول وقت حدثنا عبد الله بن يوسف قال حدثنا مالك عن ابي حازم عن سهل بن سعد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يزال الناس بخير ما عجلوا الفطر فرمود هميشه اند مردم تبس بنكوئي مادامي كه تعجيل ميكنند افطار را يعني وقتي كه متحقق شود غروب بديدن يا باخبار دو كس عادل راست گو بقول راجح يك عادل نيز پسنديده است و مكروه است اگر فضيلت دانسته تاخير كند و اگر مهتر نداند باكي نيست ازانكه خلاف مستحب كرده باشد ابو هريره زياده كرده است درين روايت كه يهود و نصارى تاخير ميكردند ابو داود و ابن خزيمه وغير ايشان روايت كرده اند تاخير اينها تا نمايان شدن كواكب بود و ابن حبان و حاكم از حديث سهل روايت كرده لا تزال امتي على سنتي ما لم تنتظر لفطرها النجوم هميشه امت من بر طريقه من مادامي كه انتظار نكنند براي افطار ظهور كواكب را

حدثنا احمد بن يونس قال حدثنا ابو بكر عن سليمان عن ابن ابي اوفى رضي الله عنه قال كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم في سفر فصام حتى امسى گفت بودم با پيغمبر خدا در سفري پس روزه داشت تا در آمد در شب قال لرجل انزل فاجدح لي قال لو انتظرت حتى تمسي قال انزل فاجدح لي اذا رأيت الليل قد اقبل من ههنا فقد افطر الصائم گفت اگر انتظار كني تا اينكه در آئي در شب آن گويا بسبب عرف عامه بعد غروب قرص آفتاب با بقاي روشني شب نميدانست و الآن نيز معلوم آنحضرت دانست كه در عرف شرع شب عبارت از غروب كافيست و اين همه تكرار براي اطمينان عامه مردم خواهد بود

باب

اذا افطر في رمضان ثم طلعت الشمس وقتيكه افطار كنند بگمان غروب آفتاب در رمضان وطلوع كند آفتاب آيا قضاي آن روزه كنند يا نه حدثنا عبد الله بن ابي شيبة قال حدثنا ابو اسامة عن هشام بن عروة عن فاطمة عن اسماء بنت ابي بكر رضي الله عنهما قالت افطرنا على عهد النبي صلى الله عليه وسلم يوم غيم گفت اسماء افطار كرديم در زمان آن حضرت در ابري ثم طلعت الشمس پس بر آمد آفتاب قيل لهشام فامروا بالقضاء قال لا بد من قضاء گفته شد مر هشام را آيا امر كرده شدند بقضاي آن روزه گفت چاره نيست از قضا يعني لابد بمعني لا بد است گفته اند كه استفهام انكاري بر وي مقدر است يعني آيا هست چاره از قضا و همين است مذهب علماي اربعه وگفته اند كه لازم بر وي نگردد بقيه روز را امساك كنند بجهت حرمت آن روز رمضان و قال معمر سمعت هشاما لا ادري اقضوا ام لا وگفت معمر شنيدم هشام ميگفت نميدانم كه قضا كردند آن روزه را يا نه و روايت كرده شده است از مجاهد و عطاء و عروه كه قضا نيست اين روزه را و اينها بمنزله اكل نسيان داشته اند و بيهقي از عمر بن خطاب رضي الله عنه دو روايت آورده در يكي قضا هست و در ديگر عدم قضا و تضعيف كرده است روايت عدم قضا را

باب صوم الصبيان

بيان حكم روزه نابالغان و قال عمر رضي الله عنه لنشوان في رمضان ويلك وصبياننا صيام فضربه و گفت عمر بن خطاب مر مستي را در رمضان واي ترا و حال آنكه خورد سالان با روزه اند پس زد او را و حد سكر و مر وليست كه او را بشام فرستاد ظاهر اين داخل سياست و تعذير روزه خوردن خواهد بود حدثنا مسدد قال حدثنا بشر بن المفضل قال حدثنا خالد بن ذكوان عن الربيع بنت معوذ بن عفراء قالت ارسل النبي صلى الله عليه وسلم غداة عاشوراء الى قرى الانصار گفت ربيع فرستاد پيغمبر خدا صباح روز عاشورا بسوي قريهاي انصار كه گرد مدينه بود من اصبح مفطرا فليتم بقية يومه كسي كه صباح كرده در حالي كه افطار كننده است پس گو تمام كند بقيه روز خود را و من اصبح

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الاذان

و اينها هيچ نيست در بعضي نسخهاي معتبر آنرا شده بجاي علامت سقوط كشيده اند حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا عثمان بن عمر قال اخبرنا يونس عن الزهري قال حدثتني هند بنت الحارث ان ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه واله وسلم حدثتها گفت زهري حديث كرد مرا هند كه ام سلمه جفت پيغمبر با خبر داد مرا كان النساء في عهد رسول الله بتحقيق زنان در زمان پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم كن اذا سلمن من المكتوبة قمن بودند كه چون سلام ميدادند از نماز فرض خلف آنحضرت بر مي خاستند از انجا و ثبت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ومن صلى من الرجال ما شاء الله و در جاي خود ميماند آنحضرت و كسيكه نماز كرده بودي با آنحضرت از مردان آني كه خواسته بودي خدا فاذا قام رسول الله پس وقتيكه بر خاستي پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم قام الرجال بر مي خاستند مردان حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك ح وحدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن يحيى بن سعيد عن عمرة بفتح مهمله بنت عبد الرحمن بن سعد بن زرارة الانصارية عن عائشة رضي الله عنها قالت ان كان رسول الله بتحقيق شان چنين است كه بود پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم ليصلي الصبح هر آينه ميگزارد نماز صبح را فينصرف النساء متلفعات بمروطهن پس بر مي گشتند زنان كه ايشان پيچيده اند چهره ها را بچادرهاي خود ما يعرفن من الغلس شناخته نميشدند زنان از سبب اختلاط تاريكي شب متلفع مشتق از تلفع است بكسر ميم و فا و مهمله بمعني چادرهاي كه از پشم و ريشم بافته شوند حدثنا يحيى بن موسى يعني بن خليد بالنون معجمه قال حدثنا بشر بكسر موحده بن بكر قال اخبرنا الاوزاعي قال حدثنا يحيى بن ابي كثير عن عبد الله بن ابي قتادة الانصاري عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم اني لاقوم الى الصلوة واريد ان اطول فيها تحقيق من بر خاسته بنماز

صائماً فليصمه و كسى كه صباح كند در حالى كه روزه دار است گو روزه دار بماند قالت فكنا نصومه بعد و نصوم صبياننا
گفت ربيع پس بوديم كه روزه ميداشتيم روز عاشورا را بعد از ان نيز و روزه ميداشتيم خورد سالان خود را و نجعل لهم اللعبة من
العهن فاذا بكى احدهم على الطعام اعطيناه ذاك و ميگردانيديم براى ايشان بازيچه از پشم رنگين پس چون گريه ميكرد يكى
از ايشان بر طعام ميداديم او را آن بازيچه حتى يكون عند الافطار تا آنكه ميبود آن بازيچه نزد افطار قال ابو عبد الله
العهن الصوف گفت مولف ابو عبد الله عهن بمعنى صوف است و چون صيام صبيان در زمان آن حضرت بود ظاهر
كه اطلاع بر آن يافته باشد و تقرير نموده و اين حكم مرفوع باشد

باب الوصال و من قال ليس في الليل صيام
لقوله تعالى ثم اتموا الصيام الى الليل باب در بيان روزه وصال و آن اينست كه روزه فرض يا نفل دو روزه يا زياده
بى افطار بيايى دارد و شب چيزى از آنچه مفطر است تناول نكند و باب در بيان كسى كه گفته است نيست در شب روزه
از جهت فرموده خداى برتر و بالاتر تمام كنيد روزه تا شب از اينجا معلوم شد كه صوم همين در روز ميباشد انتهاى
آخر روز است و نهى النبى صلى الله عليه و سلم عنه رحمة لهم و ابقاء عليهم و منع كرد آن حضرت از روزه وصال
از جهت مهربانى بر ايشان و نگاه داشتن بدن و قوت را بر ايشان و ما يكره من التعمق و باب در بيان چيزى كه مكروه
داشته ميشود از آن از دشوارى در كار و تكلف كردن بچيزى كه طاقت بآن نيست **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن
شعبة قال حدثنى قتادة عن انس بن مالك رضى الله عنه عن النبى صلى الله عليه و سلم قال لا تواصلوا روزه وصال
روزه مداريد چنانكه اصلا افطار نكنيد قالوا انك تواصل قال انى لست كاحد منكم انى اطعم و اسقى نيستم من
مانند يكى از شما بتحقيق من طعام داده ميشوم و آب خورانيده ميشوم او انى ابيت اطعم و اسقى يا بتحقيق من
شب ميكنم بحالى كه طعام و شراب داده ميشوم معنى حديث سبق ذكر يافته **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا
مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر رضى الله عنهما قال نهى رسول الله صلى الله عليه و سلم عن الوصال قالوا انك تواصل قال انى
لست مثلكم انى اطعم و اسقى **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال حدثنا الليث قال حدثنى يزيد بن الهاد عن عبد الله
بن خباب عن ابى سعيد رضى الله عنه انه سمع النبى صلى الله عليه و سلم يقول لا تواصلوا فايكم اذا اراد ان
يواصل فليواصل الى السحر مرويست از ابو سعيد خدرى كه بتحقيق وى شنيد پيغمبر خدا را در حالتى كه ميفرمود
روزه وصال نكنيد پس هركدام شما خواهد اينكه وصال كند پس وصال كند تا سحر قالوا فانك تواصل يا رسول الله قال انى
لست كهيئتكم گفتند بتحقيق تو مواصلت ميكنى اى رسول خدا فرمود من نيستم مانند حال شما انى ابيت لى مطعم يطعمنى
و ساق يسقينى بتحقيق من شب ميكنم بحالى كه مرا طعام دهنده ايست كه طعام ميدهد و نوشاننده ايست كه مى نوشاند
خداى پاكست كه عطا مى نمايد روحانى تقويه ميدهد **حدثنا** عثمان بن ابى شيبة و محمد هو ابن سلام قالا حدثنا عبدة
عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة رضى الله عنها قالت نهى رسول الله صلى الله عليه و سلم عن الوصال رحمة لهم گفت
عائشه رضى الله عنها منع كرد پيغمبر خدا از روزه وصال از روى مهربانى مر ايشان را فقالوا انك تواصل قال انى لست كهيئتكم
گفتند بتحقيق تو روزه وصال ميدارى فرمود بتحقيق من نيستم چنانكه حال شماست انى يطعمنى ربى و يسقينى بتحقيق
ميدهد مرا پروردگار من و آب ميدهد قال ابو عبد الله لم يذكر عثمان رحمة لهم گفت مولف ابو عبد الله ذكر نكرده است
عثمان اين دو كلمه رحمة لهم را

باب التنكيل لمن اكثر الوصال و در بيان عقوبت مر كسى را كه اكثر كند ايام روزه وصال

الجزء الرابع منح الاسلام | كتاب الاذان

الخ و حركت بر شهوت باشد لمنعهن المسجد برآئينه
منع ميكرد ايشان را كما منعت نساء
بنى اسرائيل چنانكه منع كرده شدند زنان بنى اسرائيل
از مساجد قلت لعمرة او منعن گفت يحيى بن سعيد
انصارى كه پس گفتم عمره را آيا منع كرده شدند زنان
بنى اسرائيل قالت نعم گفت عمره آرى باز داشته
شدند چنانكه عبد الرزاق بسند صحيح از عروه و از عائشه
روايت كرده و گفت بودند زنان بنى اسرائيل كه گرفته
بودند پاها از چوب تا بلند نمودار شوند مردان را
در مساجد پس حرام گردانيد خداى تعالى بر ايشان
مساجد را و برگماشت بر ايشان حيض را

باب صلوة النساء خلف الرجال
باز گزاردن نماز زنان پس مردان **حدثنا**
يحيى بن قزعة بفتح قاف و زاء معجمه و سكون زاء
مردان گفت قال حدثنا ابراهيم بن سعد عن
الزهرى عن هند بنت الحارث عن ام سلمة
قالت كان رسول الله پيغمبر خدا صلى الله عليه
و آله و سلم اذا سلم قام النساء حين يقضى
تسليمه چون سلام ميداد برمى خاستند زنان وقتيكه
تمام ميكرد سلام را و بر جانب ديگر ميرفتند و يمكث
هو فى مقامه يسيرا قبل ان يقوم و درنگ ميكرد
آن حضرت بجاى خود اندكى پيش از آنكه برخيزد قال گفت
زهرى نرى والله اعلم گمان ميبرم و الله اعلم
ان ذلك كان لكى
ينصرف النساء قبل ان يدركهن من الرجال
كه اين مكث بود از آن جهت كه تا برگردند زنان بجاهاى
خود پيش از آنكه دريابند و لاحق ميشوند زنان را مردان
و درباره و حديث دلالت دارد بر آنكه زنان عقب مردان
مى ايستادند در نماز و گرنه احتمال بود محاذات كه خروج
آن دريافتن را ... **حدثنا** ابو نعيم
قال حدثنا سفيان بن عيينة عن اسحاق بن عبد الله
عن انس قال صلى النبى صلى الله عليه و آله و سلم
فى بيت ام سليم ... و خانه ام سليم
فقمت و يتيم خلفه ...

باب سرعة انصراف النساء من الصبح
زود برگشتن زنان بعد سلام از نماز صبح و قلة مقامهن
فى المسجد و اندك بودن ايستادن ايشان در مسجد نسبت
مردان و تقييد بصبح بجهت آنكه سرعت انصراف جز
درين وقت كه خوف ... نميشد ... ميبود
بخلاف عشا و مغرب **حدثنا** يحيى بن موسى
... قال حدثنا سعيد

سوى الا انس عن النبي صلى الله عليه وسلم روايت كرده است تنكيل بدانس از پيغمبر خدا رحمت كناد وقدا بروى حدثنا
ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال حدثني ابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هريرة رضي الله عنه
قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الوصال في الصوم فقال له رجل من المسلمين انك تواصل يا رسول الله گفت ابو هريرة
منع كرد رسول خدا از روزهٔ وصال پس گفت مردى از مسلمانان تحقيق تو مواصلت ميكنى اى رسول خدا قال وايكم
مثلي اني ابيت يطعمني ربي ويسقيني فرمود كدام يكى از شما مانند منست تحقيق من شب ميكنم بحاليكه طعام ميدهد مرا پروردگار من
وآب ميدهد مرا فلما ابوا ان ينتهوا عن الوصال پس هرگاه ابا كردند اين را كه باز آيند از روزهٔ وصال واصل بهم يوما ثم يوما
ثم رأوا الهلال روزهٔ وصال داشت بمردم يكروز پس روز ديگر پس ديدند هلال را واين هلال شوال خواهد بود فقال لو تاخر
لزدتكم پس گفت اگر تاخير كردى هر آئنه زياده ميكردم شما را در وصال تا آنكه عاجز مى آمديد ومضطر مى شديد در ترك وصال كالتنكيل
لهم حين ابوا ان ينتهوا واين مواصلت با ايشان چون عقوبت بود مر ايشان را هنگامى كه با آوردند از باز آمدن
وصال حدثنا يحيى بن موسى بن جعفر قال حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن همام انه سمع ابا هريرة رضي الله عنه
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اياكم والوصال مرتين فرمود دو روا ريد خود را از وصال و وصال را از خود دو بار فرمود
قيل انك تواصل قال اني ابيت يطعمني ربي ويسقيني فاكلفوا من العمل ما تطيقون پس تحمل كنيد از عمل چيزى را
كه طاقت داريد اكلفوا بضم همزهٔ وصل وسكون كاف وضم لام است بمعنى احملوا المشقة في ذلك وبفتح لام روا از باب علم
بمعنى الزموا نيز گفته اند **باب** الوصال الى السحر در تجويز وصال تا سحر يعنى تجويز امساك تا وقت سحر واين مشابه وصال
نه حقيقت آن حدثنا ابراهيم بن حمزة قال حدثنا ابن ابي حازم عن يزيد عن عبد الله بن خباب عن ابي سعيد الخدري
رضي الله عنه انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تواصلوا تحقيق ابو سعيد شنيد رسول خدا را ميفرمود وصال نكنيد
روزه را فايكم اراد ان يواصل فليواصل حتى السحر پس هر كدام شما خواهد اينكه وصال كند واين رياضت كند پس بايد
ترك مفطرات روزه كند تا پايان شب قالوا فانك تواصل يا رسول الله قال لست كهيئتكم اني ابيت لي مطعم يطعمني
وساق يسقيني **باب** من اقسم على اخيه ليفطر في التطوع وحكم كسى كه سوگند خورد بر برادر خود براى
آنكه افطار كند برادر در روزهٔ نفل يعنى گويد قسم بخدا است مرا كه طعام تو خوردم مثلا تو اگر افطار نكنى ولم ير عليه قضاء
اذا كان اوفق له واعتقاد نكرد و بر مفطر قضاى اين روزه وقتى كه باشد افطار موافق تر بحال او چنانكه معذور باشد يا رنج
او را در بيمارى اندازد وشيخ ابن حجر ارفق بر او بدل واو نقل كرده ومراد ازين ديگرست حدثنا محمد بن بشار
قال حدثنا جعفر بن عون قال حدثنا ابو العميس عن عون بن ابي جحيفة عن ابيه قال آخى النبي صلى الله عليه
وسلم بين سلمان الفارسي وابي الدرداء گفت ابو جحيفه برادرى كرد پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروى ميان سلمان فارسى وابو الدرداء
فزار سلمان ابا الدرداء فرأى ام الدرداء متبذلة پس زيارت كرد سلمان ابو درداء را وديد زن او ام الدرداء را بجامهاى
كهنه ومتبذل فقال لها ما شانك قالت اخوك ابو الدرداء ليس له حاجة في الدنيا پس گفت سلمان ام درداء را چه حال است
كه ترك زينت ميكنى گفت برادر تو ابو الدرداء نيست او را حاجتى در دنيا يعنى بدايت احتياجى الى الدنيا في النساء است يعنى بزنان حاجت
ندارد وزايد كرده ابن خزيمه وصائم نهارا وقائم شب تمام تهجد ميكند فجاء ابو الدرداء فصنع له طعاما پس آمد ابو الدرداء وساخت براى سلمان
طعامى را فقال كل فاني صائم پس گفت سلمان ابو الدرداء را بخور وى گفت من روزه دارم قال ما انا باكل حتى تاكل گفت سلمان نيستم

بن ابراهيم قال حدثنا عبيد بفتح وسكون تحتية عن معمر
عن الزهري عن سالم بن عبد الله عن ابيه عن
النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال اذا
استأذنت امرأة احدكم فلا يمنعها چون
طلب اذن كند زن يكى از شما برآمدن بسوى مسجد
آنچه در معنى آنست از حضور عيدگاه واستسقا و
عيادت مريض وزيارت والدين پس بايد كه منع نكند
آن زن را از آن كه عبادت است واين حديث در
باب خروج النساء باين لفظ گذشت اذا استأذنكم
نساءكم بالليل الى المسجد فأذنوا لهن

كتاب الجمعة

ذكر مباحث جمعه از احكام نماز وخطبه وفضل روز وساعت
در آن جمعه بضمتين وبضم جيم باسكون ميم وفتح آن
بر سه امده كما في القاموس وآن ميم است
مر اجتماع اضافت كرده ميشود بسوى روز ونماز بعد
از آن غالب شده استعمال آن بر روز كما في كتب وبسكون
ميم بمعنى مفعول است اى اليوم المجموع فيه وبفتح
ميم بمعنى فاعل الجامع للناس اسمى دارين روز را
در زمان قديم عروبه ميگفتند وقيل جمعه بعد از آن تغير
داده ونديدند شنوند كسابير ايامهاى هفته واين را جمعه
نام نهادند جهت استماع آفرينش عالم وتمام آن
درين روز يا جهت اجتماع امور عظام در وى از پيدا
شدن آدم وافتادن او بر زمين وقيام قيامت
چنانكه از بعضى احاديث معلوم شود يا جهت آنكه
كعب بن لوى جمع ميكرد درين روز مردم را وتذكير
مينمود ايشان را وامر ميكرد بتعظيم حرم خدا وخبر ميداد
به بر آمدن نبى آخر الزمان از حرم ونسبتى قصى جمع ميكرد
وبعضى گويند از جهت اجتماع مردم در آن بسوى نماز
واين اسم اسلامى است در جاهليت عروبه بود وتحقيق قول
است واين ... در جاهليت نيز شرعى واتفاقى بود

من نخورند این طعام تا نخوری تو فاكل پس خورد ابو الدرداء طعام را درین حدیث قسمے ذکر کرده تا موافق کرده ترجمه گفته اند که مولف وطریقی دیگر بقسم آورده واینجا اکتفا بهمان کرده و نیز گفته اند که ید قول سلمان ما انا باکل قسم مقدر است یعنی والله ما انا باکل چنانکه در قول خدای برترو ان منکم الا واردها قسم مقدر است پوشیده نماند که در اثبات مطلب اکتفا کردن بطریقی دیگر که مذکور نیست بسیار بعید است و قائل شدن بتقدیر قسم نیز بی دلیل و بی قرینه است فلما كان الليل ذهب ابو الدرداء يقوم قال نم فنام پس هرگاه شب شد رفت ابو الدرداء که قیام نماید گفت سلمان خواب کن پس خوابید ثم ذهب يقوم فقال نم پس باز بخواب رفت که قیام کند پس گفت سلمان خواب کن نگذاشت که قیام کند فلما كان من آخر الليل قال سلمان قم الآن فصليا و هرگاه وبود آخر شب گفت سلمان برخیز کنون پس نماز کردند هر دو نماز تهجد خواست سلمان که باز دارد او را از مجاهده و تعبی که در عبادت میکشید و حق زن ادا نمی کرد فقال له سلمان ان لربك عليك حقا ولنفسك عليك حقا ولاهلك عليك حقا پس گفت سلمان بتحقیق مر پروردگار ترا بر تو حقے است و مر نفس ترا بر تو حقی است و مر زن ترا بر تو حقی است فاعط كل ذي حق حقه پس بده هر صاحب حق را حق او فاتى النبي صلى الله عليه وسلم فذكر ذلك له فقال النبي صلى الله عليه وسلم صدق سلمان پس آمد ابو الدرداء نزد آن حضرت و ذکر کرد مقوله سلمان را پس فرمود آن حضرت راست گفته است سلمان

باب صوم شعبان

روزه داشتن در ماه شعبان و استحباب آن

حدثنا عبد الله بن يوسف قال حدثنا مالك عن ابي النضر عن ابي سلمة عن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم حتى نقول لا يفطر ويفطر حتى نقول لا يصوم گفت عائشه بود عادت شریف آن حضرت که روزه میداشت پی در پی تا آنکه میگفتیم دیگر افطار نمیکند و افطار میکرد تا آنکه میگفتیم روزه نمیدارد وما رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم استكمل صيام شهر الا رمضان و ندیدم رسول خدا را که تمام کرده باشد روزه در ماهی مگر ماه رمضان وما رأيته اكثر صياما منه في شعبان و ندیدم آن حضرت را بیشتر روزه دار از آنچه در ماه شعبان بود

حدثنا معاذ بن فضالة قال حدثنا هشام عن يحيى عن ابي سلمة ان عائشة رضي الله عنها حدثته قالت لم يكن النبي صلى الله عليه وسلم يصوم شهرا اكثر من شعبان مرویست از ابی سلمه که عائشه حدیث کرده او را گفته که نبود آن حضرت که روزه میداشت در ماهی بیشتر از ماه شعبان فانه كان يصوم شعبان كله بتحقیق آن حضرت بود روزه میداشت در ماه شعبان همه ماه گفته اند مراد از کل اکثر است و میتوان گفت که گاهی این چنین بوده است بهر تقدیر منافات نماند بآنچه در حدیث سابق واقع شده که در تمام ماه غیر از رمضان روزه نداشتے واین استثنا هم بطریق غالب عادت بوده است و موید این معنی است آنچه در تکثیر صوم آن حضرت گفته اند که سبب آن بود که گاهی در سفر روزه ایام بیض فوت میشد آنرا جمع کرده در شعبان نگهداشتے و ظاهر است که خوردن روزه ایام بیض گاہے اتفاق می افتاد وكان يقول خذوا من العمل ما تطيقون و میفرمود بگیرید عمل را آنچه توانید و طاقت دارید فان الله لا يمل حتى تملوا پس بتحقیق خدا ملال نمیگیرد یعنی معامله نمیکند با شما معامله اهل ملال که قطع کند از شما ثواب را و فضل و رحمت خود را تا آنکه ملول نشوید شما از عمل کردن واحب الصلوة الى النبي صلى الله عليه وسلم ما دووم عليه وان قلت و دوست ترین نمازها بسوی پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بروی بود نمازی که مداومت کرده میشود بران اگرچه اندک باشد وكان اذا صلى صلوة داوم عليها و بود عادت شریف آنحضرت وقتے که نماز میکرد نمازی را مداومت میکرد بر آن

باب

فوت می شود و در رسیدن و سماع خطبه فاسعوا الى ذكر الله پس تکاپو کنید بسوی ذکر خدا که خطبه و نماز است وذروا البيع و گذارید عقد بیع و شرا و مانند آنرا از معاملات دنیا و ثانی در حقیقت موکد اول و مقسم الست زیراکه واجب بر سعی مقصود از اقتضای شرعیت نداء دلالت میکند بر فرضیت جمعه زیراچه اذان از خواص فرائض است و همچنین امر بسعی و ترک بیع نیز آ برای آن ظاهر است در دلالت وجوب ذلكم خير لكم این سعی بهتر است مر شما را از معاملت دنیا و نعم آخرت باقی و بهتر است ان كنتم تعلمون اگر هستید از اهل علم و دانش بعد از آن تفسیر کرد مولف فاسعوا بقول او فامضوا یعنی بگذرید بسوی ذکر شروع وقت و بکار آرید آنرا هنگامه بعید کرد آن ممنوع است بحدیث لا تاتوها تسعون ونهی از آمدن بسعی مگر بکار سکینه و وقار **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب قال حدثنا ابو الزناد ان عبد الرحمن بن هرمز الاعرج مولى ربيعة بن الحارث حدثه انه سمع ابا هريرة انه سمع رسول الله عبد الرحمن مولی ربیعه حدیث کرد ابو الزناد را که وی شنید ابا هریره را که بتحقیق ابا هریره شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم يقول نحن الآخرون السابقون يوم القيامة مایان پسینانیم در دنیا و ظهور در زمان از اهل کتاب پیشینیم از ایشان در روز قیامت در حشر

ما يذكر من صوم النبي صلى الله عليه وسلم وافطاره در بيان چيزي كه ذكر كرده ميشود از طريقه روزه داشتن وافطار كردن
آنحضرت **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا ابو عوانة عن ابي بشر عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضي الله
عنهما قال ما صام النبي صلى الله عليه وسلم شهرا كاملا قط غير رمضان گفت ابن عباس روزه نداشته يكماه درست
هرگز غير رمضان ويصوم حتى يقول القائل لا والله لا يفطر وروزه ميداشت تا آنكه ميگفت گوينده سوگند بخدا كه
افطار نميكند ويفطر حتى يقول القائل لا والله لا يصوم وافطار ميكرد تا آنكه ميگفت گوينده سوگند بخدا روزه نميدارد وكلمه
لا بر قسم بسيار زياده آمده است چنانكه در لا اقسم زائد واست **حدثنا** عبد العزيز بن عبد الله قال حدثني محمد بن
جعفر عن حميد انه سمع انسا يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يفطر من الشهر حتى نظن ان لا
يصوم منه بود آنحضرت كه افطار ميكرد در ماهي تا آنكه گمان مي برديم كه روزه نخواهد داشت ويصوم حتى نظن ان لا
يفطر منه شيأ وروزه ميداشت در ماهي تا آنكه گمان مي برديم كه افطار نخواهد كرد وكان لا تشاء ان تراه من الليل مصليا الا
رأيته وبود آنحضرت نميخواستي كه ببيني تو او را در شب نماز گزارنده مگر آنكه مي ديدي ولا نائما الا رأيته ونمي خواستي كه ببيني
او را نائم مگر آنكه ميديدي او را نائم مقصود آنست كه آن حضرت را دو حالت بود گاهي بسياري از شب قيام مي نمود وگاه
برعكس آن مي بود ودر معني اين حديث اين چنين تقرير هم كرده اند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم گاهي از اول شب قيام
ميكرد وگاهي در ميان شب وگاهي در آخر گاهي مي ديد ورا اتفاق مي افتاد كه اول شب ميديد وگاه بحسب اتفاق ميان شب
وگاه در آخر گمان ميكرد كه تمام شب قيام دارد وگاه ديدن مي بيند در غير آن اوقات اتفاق مي افتاد گمان ميكرد
كه قيام نمي نمايد وهمچنين تقرير در روزه آنحضرت نيز ميبود وبايد دانست كه اين صيام وقيام كه مذكور شده در غير نماز
ور روزه راتبه است ور واتب آنحضرت از نماز تهجد وروزهاي ايام معتاد دائم بود تخلفي در ان نميرفت قال سليمان عن حميد
انه سأل انسا بن مالك في الصوم گفت سليمان از حميد كه وي پرسيده بود انس را در روزه كه وي اين حديث كرد واز
نماز نيز مذكور ساخت **حدثنا** محمد بن سلام قال حدثنا ابو خالد الاحمر قال اخبرنا حميد قال سألت انس بن مالك
رضي الله عنه عن صيام النبي صلى الله عليه وسلم قال ما كنت احب ان اراه من الشهر صائما الا رأيته ولا مفطرا الا رأيته گفت
انس نبودم من كه دوست ميداشتم كه او را ببينم در ماه صائم مگر آنكه ميديدم ونه مفطر مگر آنكه مي ديدم او را قول انس حب
اشارتست بآنكه از روي محبت ناظر ومتفحص از احوال شريفه آن حضرت ميبود ولا من الليل قائما الا رأيته ولا نائما الا رأيته
معني وتقرير آن بيان يافته تقرير معني دوم در صوم از انس كه دائم در خدمت بود خالي از خفائي نيست ولا مسست خزة
ولا حريرة الين من كف رسول الله صلى الله عليه وسلم ونسوده ام بدست خزي را ونه بريشمي را نرم تر از كف دست
آنحضرت خز بفتح خاء معجمه وتشديد زاء ودر اصل لغت جنسي دابه اليت كه از پشم آن جامه خزي بافند ولا شممت مسكة
ولا عبيرة اطيب رائحة من رائحة رسول الله صلى الله عليه وسلم وبوي نكرده ام هيچ مشكي ونه عبيري بهتر از روي بوي از بوي رسول خدا
رحمت كنا وعبير بروي سبب بكسر سين اول وبهمين كسر اول هشت بوقت خوشبوهات **باب** حق الجسم في الصوم بيان
آنكه بدن را حقي است در روزه نفل يعني رعايت بدن بايد كرد تا بضعف وبيماري نكشد **حدثنا** محمد بن مقاتل
قال حدثنا عبد الله قال اخبرنا الاوزاعي قال حدثني يحيى بن ابي كثير قال حدثني ابو سلمة بن عبد الرحمن قال حدثني عبد الله بن
عمرو بن العاص قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عبد الله بن عمرو الم اخبر انك تصوم النهار وتقوم الليل

در آن براي عبادت وي تعالى است يا فرض كرده شده
بر ايشان بروجه ابهام وعدم بيان وتعيين خصوص
آن روز تا براي اجتهاد خود دريابند واستخراج نمايند
واين ابتلا است از حق سبحانه مر ايشان را كه حق يا لفظي
خود مي يابند يا نه وظاهر اولست فاختلفوا فيه
پس اختلاف كردند ايشان در آن يا آنكه اين واجب
بعينه است يا جائز است ابدال آن بغير وي از ايام
پس اختيار كردند يهود يوم السبت را وگفتند اين روزيست
كه فارغ شد خداي تعالى از شغل خلق وقطع عمل كرد ما را
پس ما را نيز بايد كه فارغ شويم براي عبادت از مشاغل
ومصالح وتعيين كردند نصاري يوم الاحد را زيرا كه خداي
تعالى ابتدا كرد در آن آفرينش را پس اين روز مبدأ كمالات
ونعم است وروزيست كه وي سبحانه تعالى اقبال
كرد بر خلق يا بافرينش خلق والنعام پس وي احق است
بتعظيم وعبادت وشكرگزاري نعمت يا آنكه مراد از اختلاف
مخالفت امر الهي است بتبديل آن يوم بسبت يا يوم الاحد
چنانكه تبديل كرده بودند قول حطة را بالقول ديگر ونيز گفتند
سمعنا وعصينا بالجمله مردود طائفه گمراه شدند در طريق
اصابت بحق فهدانا الله له پس راه نمود ما را
مر خداي تعالى مر آن روز را تا در اختلاف نيفتاديم و
موافق تعظيم وعبادت درين روز يا ايها الذين آمنوا
اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة الخ پس ثابت
داشتيم بر آن يا امر وعبد وجد آنكه عادت اين
خير الامم است وتحقيق آنكه مراد هدايت باجتهاد است چنانكه
مروي است از ابن سيرين كه جمع گشتند اهل مدينه پيش
از قدوم شريف آنحضرت وپيش از نزول آيت جمعه
پس گفتند كه يهود را روزيست كه جمع مي شوند
در آن براي عبادت ودر هفته ونصاري را روزيست
همچنان ما نيز روزي تعيين كنيم كه جمع شويم در آن و ذكر
وشكر كنيم ونماز گزاريم پس گردانيدند يوم عروبه را
وجمع شدند بسوي اسعد بن زراره پس نماز گزارد
با ايشان در آن روز ونازل كرد خداي تعالى بعد از آن
اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة الآية نقل كرده
است اين شيخ ابن حجر از روايت عبد الرزاق باسناد
صحيح وگفته اگرچه مرسلست مر ورا شاهد است باسناد حسن
كه اخراج نموده آن را احمد وابو داؤد وابن ماجه از حديث
كعب بن مالك كه گفت بود اول كسي كه نماز گزارد با جمعه
پيش از مقدم آنحضرت مدينه را اسعد بن زراره الحديث
وگفته اند حكمت در اختيار روز جمعه وقوع خلق آدم است
در آن روز وآدمي خود مخلوق براي عبادت است

نقلت بلى يا رسول الله گفت عبد الله بن عمرو فرمود مرا رسول خدا اى عبد الله آيا خبر داده نشوم من که بتحقيق تو روزه ميدارى روز و قيام ميکنى شب گفتم آرى اى رسول خدا قال فلا تفعل فرمود پس مکن اين را يعنى دوام روزه و قيام مکن صم وافطر يعنى روزه دار و افطار کن در روزها و قيام کن و بخواب شبها فان لجسدك عليك حقا وان لعينك عليك حقا بتحقيق بدن ترا بر تو حقى است که در سختى ميانداز و هر دو چشم ترا حقى است که خواب کنى و استراحت نمائى وان لزوجك عليك حقا وان لزورك عليك حقا و مر زن ترا بر تو حقى است که اداى آن بايکرد و مر زائر ترا بر تو حقى است که نفت اوکنى و با وى طعام خورى زور بفتح زاى و سکون واو مصدر است بمعنى زائر يا جمع زائر است وان بحسبك ان تصوم من کل شهر ثلثة ايام يعنى بتحقيق بسند است ترا اينکه روزه دارى از هر ماه سه روز با بحسبك زايده است و بسکون سين است فتح آن فان لك بكل حسنة عشر امثالها فان ذلك صيام الدهر كله پس بتحقيق مر ترا بهر عمل نيک ده مانند آنست پس ديگال اين سه روزه هر ماه صيام همه سال است فشددت فشدد على قال عبد الله بن عمرو گويد پس سخت گرفتم من بر خود و سخت گرفته شد بر من در منع و زجر قلت يا رسول الله انى اجد قوة گفتم اى رسول خدا بتحقيق من مى يابم در خود قوتى را که روزه ضعيف نمى آرد مرا قال فصم صيام نبى الله داود ولا تزد عليه فرمود پس روزه دار روزه داود پيغمبر را و زياده مکن بر آن قلت وما كان صيام نبى الله داود گفتم چه بود روزهاى داود پيغمبر قال نصف الدهر فرمود نيم سال در روايتى ديگر واقع شده که روزى صوم داشتى و روزى ديگر افطار کردى فكان عبد الله يقول بعد ما كبر يا ليتنى قبلت رخصة النبى صلى الله عليه وسلم پس بود عبد الله بن عمرو که ميگفت بعد از آنکه پير شد کاش من قبول ميکردم رخصت پيغمبر خدا که بيان سه روزه در ماه فرموده بود زيرا که اينهمه بر خود سخت ميگرفتم کالتزام آن درين ايام پيرى ضعف آورد چنانکه از حديث ابو اليمان که در باب لاحق اراده نمود معلوم شد که سوگند خورده بود که روزها صائم باشد و شبها قيام نمايد

باب حق الضيف فى الصوم در بيان حق مهمان در صوم يعنى حق مهمان آنست که بموافقت او در زمان افطار کند در شرح قسطلانى اين باب را بالا تر از باب حق الجسم آورده و در نسخه که در پيش داريم پايان آنست و چون تعويل برين نسخه بيشتر است همين را اختيار افتاده و کلام مولف که درين باب حق الضيف حديث را باختصار آورده و در باب حق الجسم تمام ايراد نموده نيز ناظر بهمين که اين باب پايان تر از باب حق الجسم باشد

حدثنا اسحق قال حدثنا هرون بن اسمعيل قال حدثنا على بن المبارك قال حدثنا يحيى قال حدثنى ابو سلمة قال حدثنى عبد الله بن عمرو بن العاص قال دخل على النبى صلى الله عليه وسلم گفت ابو سلمه حديث کرد مرا عبد الله بن عمرو بن العاص گفت در آمد بر من پيغمبر خدا فذكر الحديث يعنى ان لزورك عليك حقا وان لزوجك عليك حقا فقلت وما صوم داود قال نصف الدهر پس ذکر کرد حديث را که در باب سابق مذکور شد و اينجا مختصر آورده و جزوى از آن که مثبت ترجمه باب است آنرا ايراد نموده و اين چنين گفته اند ليکن برين تقرير اگر بر همين اقتصار ميکرد بهتر بودى

باب صوم الدهر در بيان صوم بدوام که مستحب است يا نه شافعى باستحباب آن قائل شده و کلام مولف رح از ايراد حديثى که درين باب آورده ناظر در عدم استحباب است از آنکه آنحضرت عبد الله بن عمرو را که صوم و دوام روزه ميداشت بزجر منع کرده و حديث سلمان با ابو الدرداء که پيش از آن ذکر يافته نيز ناظر بهمين است و نيز بدوام روزه طبع معتاد ميشود بروزه و مشقتى که موجب اجر است نمى ماند ازين جهت مشقت در صوم داود بيشتر گفته اند و آنکه صوفيه و ابتداى حال براى رياضت و کسر شهوت نفس ارتکاب کرده اند از عالم معالجه است که مامور و بلکه بحرام نزد انحصار صلاح در آن روا داشته

باب فضل الغسل يوم الجمعة فضيلت و ثواب غسل روز جمعه ظاهرا اين عبارت و سنت و مستحبات ... اختلاف ... و در آن علماى مذهب ظاهر بر وجوب و جمعى از سلف که ابى هريره و عمار بن ياسر و مالک ... ازيشان ... وجوب است از ظاهر لفظ امر و وجوب در حديث غسل يوم الجمعة واجب على كل محتلم و نزد جمهور و مشهور مذهب مالک و احمد سنت است بدليل حديث سمرة بن جندب که فرمود آنحضرت من توضأ يوم الجمعة فبها ونعمت ومن اغتسل فهو افضل روايت کرده آنرا ترمذى و ابو داود و نسائى يعنى کسيکه وضو کرد در روز جمعه پس عمل کرد بخصلت طهارت و خوب است اين خصلت و کسيکه غسل کرد آن بهتر و اکمل است از روى ثواب ... صاحت است امر از وجوب و لفظ وجوب را از حقيقت شرعيه آن ... محمول بر ندب است و وجوب بر تاکيد ... اکرام و تعظيم ... واجب است يا آنکه محمول بر نسخ است و مرويست از ابن عباس که وى پرسيده شد از غسل روز جمعه آيا واجب است آن پس گفت نى و ليکن پاک کننده است هر کسى را که غسل کند و واجب نيست بروى خبر دهم شما را از ابتداى شروع غسل بودند مردم در جهد و محنت مى پوشيدند صوف را و بود مسجد ايشان تنگ پس چون ايذاء ميکرد بعض ايشان بعض را يعنى بعرق کردن ازين اسباب و رايحه کريه در وجود آنحضرت چون ... اين روز غسل کنند گفت ابن عباس ... مال را پوشيدند غير صوف و بازماندند از عمل و مساجد وسيع شدند روايت کرد آنرا ابو داود و طحاوى يعنى حاجت ... که واجب باشد پس باقى ماند شرعيت امر ... براى افضليت باشد والله اعلم

وهل على الصبى شهود يوم الجمعة او على النساء آيا هست واجب بر کودک حاضر شدن نماز روز جمعه يا بر زنان ... عموم افضليت غسل ايشان را نيز ... غسل جمعه ... براى نماز و حضور جمعه ... احاديث چنانکه معلوم شود و استفهام در مسئله وجوب ... تمام اند در وجوب براى ... دلالت دارند بر آنکه نيست جمهور بر آن ... عموم حکم ... مستثنى است ... ليکن فضيلت غسل براى حضور است ... تابع وجوب ... نماز ... غسل افضل باشد ... وابن حبان ... ليس على النساء غسل ...

ودرین باب مقال حق آنست که سبکی رحمه الله گوید که صوم دهر اگر موجب فوات حقی واجبست چنانکه حق زن وحقوق دیگر از فرائض وواجبات حرام است واگر حقی رسد بسبکی رعایت آن بهتر از روزه نفلست فوت میشود وکره ونظایر آنست که رعایت مهمان عزیزتر از این قبیل است واگر هیچ حقی فوت نشود روایت بلکه مستحب است ابن دقیق العید گوید مصالح ومفاسد افعال عباد متعارضست وخصوص معلوم نیست پس بموجب احکام اثر دو وتیکه تعارض باشد مدار بران تردید نهاد ودو بعض امور تحکیم صاحب شرعست وظاهر شرع اتحاد است والله اعلم

حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني سعيد بن المسيب وابو سلمة بن عبد الرحمن ان عبد الله بن عمرو قال اخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم اني اقول والله لاصومن النهار ولاقومن الليل ما عشت گفت عبد الله بن عمرو خبر داده شد پیغمبر خدا که بتحقیق من میگویم سوگند بخدا که هر آینه روزه دارم روز را وقیام نمایم تمام شب را مادامی که زنده ام فقلت له قد قلته بابي انت وامي پس گفتم مر آنحضرت را بتحقیق گفته ام من این فدای تو باد پدر ومادر من درعبارت کلامی مطوی است تقدیر آنست که آنحضرت فرمود که تو ئی که این را گفته قال فانك لا تستطيع ذلك فصم وافطر وقم ونم فرمود بتحقیق تو نمیتوانی آنرا که مدت عمر چنین کنی گاه روزه دار وگاه افطار کن وقیام کن وخواب کن وصم من الشهر ثلثة ايام وروزه دار از هر ماه سه روز یعنی این سه روزه را لازم گیر فان الحسنة بعشر امثالها وذلك مثل صيام الدهر بتحقیق یک نیکی ده مانند آن محسوبست واین سه روزه مانند صیام دهر است قلت اني اطيق افضل من ذلك گفتم من بتحقیق طاقت دارم زیاده تر ازین قال فصم يوما وافطر يومين فرمود پس روزه دار یک روز وافطار دو روز قلت فاني اطيق افضل من ذلك قال فصم يوما وافطر يوما گفتم بتحقیق من طاقت دارم زیاده برین پس فرمود روزه دار روزی وافطار کن روز دیگر فذلك صيام داؤد وهو افضل الصيام واین روزه داود است علیه السلام واین روزه بهترین روزهاست در ثواب قلت فاني اطيق افضل من ذلك گفتم من بتحقیق طاقت دارم زیاده ازین فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا افضل من ذلك پس فرمود افضل نیست هیچ روزه ازین این حدیث صریح است درانکه کسیکه کمال طاقت دارد هم ممنوعست از صوم دهر وتخصیص کردن این حکم بعبد الله بن عمرو تحکم است

باب حق الاهل في الصوم رواه ابو جحيفة عن النبي صلى الله عليه وسلم در روزه زن وفرزند وقرابت کسی ازانکه فوت نشود حقوق ایشان روایت کرده است این را ابو جحیفه از پیغمبر خدا چنانکه معلوم شد از حدیث سلمان با ابو الدرداء

حدثنا عمرو بن علي قال حدثنا ابو عاصم عن ابن جريج قال سمعت عطاء ان ابا العباس الشاعر اخبره انه سمع عبد الله بن عمرو انه بلغ النبي صلى الله عليه وسلم اني اسرد الصوم واصلي الليل ابو العباس شاعر خبر داده است عطا را که شنید عبد الله بن عمرو را که بتحقیق رسید پیغمبر خدا را که من پیوسته روزه میدارم ونماز میکنم همه شب فاما ارسل الي واما لقيته پس یا طلبید آنحضرت کسی را بسوی من یا ملاقات کردم آنحضرت را فقال الم اخبر انك تصوم ولا تفطر وتصلي لا تنام پس فرمود آیا خبر داده نمیشوم من که بتحقیق تو روزه میداری وافطار نمیکنی وشبها نماز میکنی وخواب نمیکنی فصم وافطر وقم ونم پس روزه دار وافطار کن وقیام نمای وخواب کن فان لعينك عليك حظا وان لنفسك واهلك عليك حظا بتحقیق مر دو چشم ترا بر تو نصیبی است از خواب ونفس وزن ترا بر تو بهره ایست که آسوده داری ونفقه دهی وبچه وعیال را که کسب وقیام نمائی بحقوق آنها قلت اني لاقوى من ذلك گفتم بتحقیق من قوت دارم در صوم دوام را عبد الله بن عمرو با وجود فرمودن آنحضرت که در صوم دوام فوات حقوق است این را گفت گویا مراد او آنست که با وجود

الجزء الرابع تيسير الاسلام | الكتاب الجمعة

جاهها متغیر بودی پس شکایت کردند آنرا بسوی آنحضرت پس فرمود من جاء منكم الجمعة فليغتسل واین صریح است درانکه مقصود از غسل عدم تاذی حاضرین نماز است از رائحه کریهه وکسیکه حاضر نشود نماز را مقصود این حدیث غسل در حق وی نباشد وحدیث ابی عوانه وابن خزیمه وحبان که مذکور شده متعلق است بدان وهمچنین کسیکه غسل کند جدا نماز غسل نبود ونه بجا آورده مامور به را وحکایت ابن عبد البر اجماع بران واما اتصال غسل بذهاب بسوی نماز شرط کرده اند آنرا مالکیه بظاهر تعلیق غسل بمجیء در حدیث وعدم این از انچه متبادر است ضعیف باشد وجمهور قایل اند بجواز آن بعد فجر گویند تعلیق بمجیء مراد دیگر باب است روز جمعه موسع تا وقت ذهاب وظاهر درین تقدیر مدت بقا ضعیف است ومروی است از عبد الرحمن بن ابزی صحابی که وی غسل میکرد در روز جمعه پیشتر از صبح میکرد پس صبح ساخت... اعادت نیکرد ... **حدثنا** عبد الله بن محمد بن اسماء بضم همزه وفتح موحده بصری قال حدثنا جويرية بن اسماء مذكور عن مالك عن الزهري عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابن عمر ان عمر بن الخطاب بينا هو قائم في الخطبة يوم الجمعة بتحقیق عمر بن خطاب رضی الله عنه دران اثنا که ایستاده بود در خطبه روز جمعه اذ دخل رجل من المهاجرين الاولين من اصحاب رسول الله ناگاه درآمد مردی از مهاجرین نخستین از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم وآن عثمان بن عفان بود رضی الله عنه ومهاجرین اولین انهااند که نماز گزاردند بسوی قبلتین یعنی پیش از تحویل قبله هجرت کردند یا کسانیکه حاضر شده اند غزوه بدر را یا آنکه حاضر شده اند بیعة الرضوان را فناداه عمر اية ساعة هذه پس نداء کرد او را عمر وگفت کدام ساعت است این وقت که آمدی انکار است بر تاخیر وی از اول وقت وفوات تکبیر مستحب قال اني شغلت بلفظ مجهول گفت آمرد بتحقیق من مشغول شدم بکاری فلم انقلب الى اهلي حتى سمعت التاذين فلم ازد

سوم دوام جميع حقوق مذكوره را قيوام كرد نوشيده نماند كه بعضي حقوق سيما خواب شب چگونه ادا توان نمود و تحتها كه آنحضرت قبول آن نفرموده و فرمود آنحضرت را برايجاب تمام نكرده محض از راه شفقت ميدانست قال نعم صيام داود قال فكيف كان گفت رسول خدا صلى الله عليه وسلم پس روزه دار روزه داود عليه السلام گفت عبدالله چگونه بود صيام داود قال كان يصوم يوما ويفطر يوما ولا يفر اذا لاقى فرموده بود داود روزه ميداشت روزي وافطار ميكرد روزي ديگر ونمي گريخت وقتيكه ملاقات ميكرد دشمن را يعني بافطار قوت خود را نگاه داشتي تا از حمله دشمن نگريزد قال من لي بهذه يا نبي الله گفت عبدالله كيست مرا كه متعهد شود باين خصلت اخير كه نا گريختن از دشمن است اي پيغمبر خدا يعني دشواري آن زياده برين است كه از عهده او برآيم واظهار قوت خود كنم در آن قال عطاء لا ادري كيف ذكر صيام الابد قال النبي صلى الله عليه وسلم لا صام من صام الابد مرتين گفت عطاء بن رباح نميدانم چگونه ذكر كرده است صيام ابد را يعني نميدانم چگونه آمده است ذكر صيام ابد درين قصه مگر آنكه ياد دارم كه فرمود آنحضرت روزه نداشت كسي كه روزه داشت بردوام دوبار فرمود يعني ثواب روزه نيافت از آنكه خلاف حكم الهي كرده است و اين حديث ظاهر است در كراهت روزه ابد از آنكه اين كلام بددعاست پس واي بر كسي كه آنحضرت او را اين دعا كنند يا خبر است از تقبيح حال آن كس و ادنى مرتبه اين كراهت است **باب** صوم يوم وافطار يوم بيان روزه داشتن يكروز وافطار كردن روزي **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن مغيرة قال سمعت مجاهدا عن عبد الله بن عمرو عن النبي صلى الله عليه وسلم قال صم من الشهر ثلثة ايام فرمود روزه بدار از هر ماهي سه روز قال اطيق اكثر من ذلك گفت عبدالله طاقت دارم زياده از ين فما زال حتى قال صم يوما وافطر يوما پس هميشه بود تا آنكه فرمود روزه دار يكروز وافطار كن يكروز فقال اقرأ القرآن في كل شهر فرمود بخوان قرآن را در هر ماه قال اني اطيق اكثر من ذلك فما زال حتى قال في ثلث گفت عبدالله بتحقيق من طاقت دارم زياده از ين پس هميشه مي فرمود تا آنكه فرمود ختم كن در سه شب مسلم از طريق ابي سلمه روايت كرده كه عبدالله بن عمرو گفته كه صوم دوام داشتم و هر شب يك ختم قرآن ميكردم و در رفته رفته بر سه شب قرار يافت و در روايتي آمده كه به هفت شب قرار يافت و فرمود زياده مكن برين در مصابيح ميگويد از ينجاست كه منع كرده اند بسياري از علما از زياده بر هفت شب ظاهر از سوق كلام آنست كه معني زياده مكن برين آن باشد كه در شبها قرآن را زياده برين مخوان **باب** صوم داود عليه السلام بيان روزه داود عليه السلام **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا حبيب بن ابي ثابت قال سمعت ابا العباس المكي وكان شاعرا وكان لا يتهم في حديثه و بود ابن ابو العباس شاعر و متهم نبود در حديث خود بدروغ چنانكه شعرا متهم ميباشند و صناعت شاعري بمبالغه و اطرا كه مستلزم دروغ ميباشد و بعضي شروح گفته كه متهم بكذب نبود اگرچه متهم بود باعتقاد تشيع قال سمعت عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لي النبي صلى الله عليه وسلم انك لتصوم الدهر وتقوم الليل فقلت نعم گفت عبدالله فرمود مرا پيغمبر خدا آيا بتحقيق تو روزه ميداري دائم و قيام ميكني تمام شب گفتم آري قال انك اذا فعلت ذلك هجمت له العين ونفهت له النفس فرمود بتحقيق تو وقتيكه كردي آنرا عادت ضعيف ميگردد براي او چشم و عاجز و درمانده مي شود براي او نفس له را بجاي الك بطريق التفات آورد و در بعضي روايات نشست بدل لام است چنانكه در فوقها نيز آمده و نيز نفهت بكاف روايت كرده اند و نهك بمعني مبالغه عقوبت است لا صام من صام الدهر روزه نداشته است كسي كه روزه داشت همه مدت صوم ثلثة ايام صوم الدهر كله روزه سه روز روزه همه

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الجمعة

بن سليم الانصاري عن عطاء بن يسار عن ابي سعيد الخدري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال غسل يوم الجمعة واجب على كل محتلم فرمود غسل روز جمعه واجب است بر بالغ محمول بر تاكيد و مبالغه است كه در آن چنانكه گذشت بشهادت روايات ديگر كه استحباب و سنيت بر آن وارد است بالغسل و عمل آنكه اين برد و بالفعل واجب نيست **باب** الطيب للجمعة فضيلت استعمال خوشبوي براي نماز جمعه كه از ادام از سائر ايام **حدثنا** علي قال حدثنا حرمي بن عمارة قال حدثنا ابو بكر بن المنكدر قال حدثنا شعبة عن ابي بكر بن المنكدر قال حدثني عمرو بن سليم الانصاري قال اشهد على ابي سعيد قال اشهد على رسول الله گفت عمرو بن سليم گواهي ميدهم بر ابي سعيد خدري كه گفت گواهي ميدهم بر پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم مقصود تاكيد روايت است قال الغسل يوم الجمعة واجب على كل محتلم وان يستن وان يمس طيبا ان وجد فرمود غسل روز جمعه واجب است بر هر بالغ و مسواك كردن و خوشبوي ماليدن اگر يابد آنرا و در روايتي آمده و اگرچه از خوشبوي زن باشد يعني اگرچه استعمال خوشبوي زن كه رنگش ظاهر باشد و بويش كمتر مردان را مكروه است وليكن نزد عدم خوشبوي ديگر مباح است بجهت تاكد امر قال عمرو گفت عمرو بن سليم اما الغسل فاشهد انه واجب اما غسل از ين سه خصلت مذكور پس گواهي ميدهم كه بتحقيق واجب است واما الاستنان والطيب فالله اعلم اواجب هو ام لا واما دو ديگر كه استعمال مسواك و خوشبوي است پس خدا داناتر است كه واجب است يا نه ولكن هكذا في الحديث ليكن همچنين است بر يك سيره واقع اند در حديث قال ابو عبد الله گفت مولف هو اخو محمد بن المنكدر ابو بكر بن منكدر برادر خورد محمد بن منكدر مشهور است ولم يسم ابو بكر هذا و نام كرده نشده است اين ابو بكر مذكور بنامي چه كنيت چنانكه نام كرده شد برادر دوم به محمد اگرچه وي نيز اين كنيت دارد روى عنه بكير بن الاشج روايت كرد از وي بكير پسر اشج و سعيد بن ابي هلال وعدة و روايت كرده از ابي بكر مذكور بكير و سعيد و غير وي و اينهمه تعديل و كشف خفاست از ابي بكر كه روايت كرده از ذوي الثقات وكان محمد بن المنكدر يكنى بابي بكر وابي عبد الله ابو محمد بن

قلت فاني اطيق اكثر من ذلك قال فصم صوم داؤد كان يصوم يوما ويفطر يوما ولا يفر اذا لاقى **حدثنا** اسحق
شاهين الواسطي قال حدثنا خالد بن عبد الله عن خالد الحذاء عن ابي قلابة قال اخبرني ابو المليح قال دخلت مع ابيك
على عبد الله بن عمرو گفت ابو المليح درآمدم با پدر تو يعنى با پدر عبد الله بن عمرو خطاب بابي قلابه است ونام پدر او زيد بن عمرو البصري است
فحدثنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر له صومى پس حديث كرد ما را عبد الله كه بتحقيق رسول خدا ذكر كرده شد
او را صوم دوام من فدخل علي فالقيت له وسادة من ادم حشوها ليف پس انداختم مر آن حضرت را بالشى از چرم كه
درميان آن برگ خرما بود فجلس على الارض وصارت الوسادة بيني وبينه پس نشست آن حضرت بر زمين وگشت بالشت
درميان من ودرميان آنحضرت فقال اما يكفيك من كل شهر ثلثة ايام پس فرمود آيا بس نميكند ترا از هر ماه سه روز قال قلت
يا رسول الله گفت عبد الله گفتم اي رسول خدا بس نميكند قال خمسا قلت يا رسول الله فرمود پنج روز گفتم اي رسول الله
قال سبعا قلت يا رسول الله فرمود هفت روز گفتم زياده فرما قال تسعا قلت يا رسول الله فرمود نه روز گفتم زياده فرما
قال احدى عشرة فرمود يازده روز ثم قال النبي صلى الله عليه وسلم لا صوم فوق صوم داؤد شطر الدهر صم يوما وافطر يوما
نصف دهر پس فرمود آنحضرت نيست روزه بالاى روزه داؤد كه نيم سال است روزه دار يک روز وافطار كن
يكروز واين نيم سال روزه است **باب** صيام ايام البيض ثلث عشرة واربع عشرة وخمس عشرة درميان روزهاى ايام بيض كه سيزده و
چارده وپانزده هر ماه است بيض بكسر باء موحده وسكون تحتيه جمع ابيض است بمعنى سفيد واكثر روايات صيام ايام البيض است
وجنين بتقدير روايت اول ظاهر آنست كه صفت ايام است ومضاف اليه محذوف است يعنى الايام البيض وبر تقدير
ثاني صفت ليالي است يعنى ايام الليالي البيض ودر روايت ابي ذر از كشميهني ثلثة عشر واربعة عشر وخمسة عشر است واين
باعتبار ايام است واول باعتبار ليالي است قسطلاني گفته كه بعض صفت ايام نتوانند بود از انكه ايام همه سفيد است
تخصيص باين سه روز نمانده واهل لغت انكار كرده اند از گفتن الايام البيض وميگويند كه الليالي البيض وشيخ ابن حجر
در فتح الباري گفته يوم كامل عبارت از نهار باليل است پس درست باشد الايام البيض بطريق توصيف وسبقت
كرده است باين معنى ابن منير گفته كه اين وهم است از منيروم ومكذبست آنرا حديث صحيح ابن بطال روايت كرده
از شعبه از انس بن سيرين از عبد الملك بن منهال از پدر او منهال كه گفت امرني النبي صلى الله عليه وسلم الايام البيض
وقال هو صوم الدهر وگفته است يوم تام ليل ونهار است وهر يوم تمام ابيض نيست مگر اين سه روز كه شب آن با
در وزبآفتاب روشن است پس تمام يوم روشن باشد وگمان دارم كه هر كه گفته كه الايام البيض نبايد گفت وهم كرده است
كه يوم بهمين معنى نهار است وتا اين جنين است انتهى ودر مصابيح گفته ظاهر آنست كه مانند اين قول وهم نيست ازانكه
يوم اگرچه عبارت از ليل ونهار است جميعا ليكن نسبت بصوم همين نهار است ازانكه صوم از طلوع فجر تا غروب آفتاب است
انتهى پوشيده نماند كه سخن درين است كه بعض صفت يوم ميتوان داشت واين توصيف صحتى دارد يا نه وبر تقدير صحت
نسبت كردن صوم را بيوم تا روانى ندارد معنى صوم ووقت آن بنص قطعي واهل شرع مقرر شده پس مراد همان خواهد بود
كه امساك از طلوع فجر تا غروب آفتاب است وحاصل آنكه اين نسبت موجب آن نيست كه يوم بهمين معنى نهار باشد آرى
حديث صحيحين كه باين الفاظ صحت پيوسته كه يسبح العظيم بيوم وليلة والسافر ثلثة ايام ولياليها نظرى دارد كه يوم بمعنى نهار
باشد واگر بمعنى ليل ونهار بودى كفايت ميكرد كه يسبح بيوم وثلثة ايام ميگفتند با زيادتى مگر براى دفع توهم باشد كه كسى

الجمعة غسل الجنابة ثم راح فرمود كسى كه غسل كند روز جمعه مانند غسل جنابت پس برود بمسجد
براى نماز جمعه يعنى در ساعت اولى بدليل فقرات
آينده فكانما قرب بدنة پس گويا قربانى كرد و
تصدق نمود شترى را ومن راح في الساعة الثانية
فكانما قرب بقرة وكسيكه رفت بعد غسل در
ساعت دوم پس گويا قربانى كرد گاوى را ومن
راح في الساعة الثالثة فكانما قرب كبشا
اقرن وكسيكه رفت در ساعت سوم پس گويا قربانى
كرد گوسفندى را ومن راح في الساعة الرابعة
فكانما قرب دجاجة وكسيكه رفت در ساعت
چهارم پس گويا تصدق كرد مرغى را ومن راح في
الساعة الخامسة فكانما قرب بيضة وكسيكه
رفت در ساعت پنجم پس گويا تصدق كرد بيضه را
يعنى بسا در روى نموده در ساعت اولى افضل اند
بر بسا در در ساعت ثانيه مانند فضل متصدق شتر
بر متصدق گاو وهمچنان در ساعت ديگر ودر بعضى
روايات بجاى فكانما قرب بدنة فمثل الاجر مثل
المهدى آمده وظاهرش آنست كه نسبت ثواب
بسا در اول بسا در ثاني مانند نسبت شتر است
بگاو در مقدار ودر تعيين اعتبار ساعات نزد جمهور
از اول روز است ورواح اگرچه مشهور استعمال آن
در سير بعد از زوال وليكن تصريح كرده اند ائمه لغت
باستعمال آن در جميع اوقات وانكار كرده از هرى
بر هر كه حصر ورد بعد زوال وگفته رواح بمعنى ذهاب
در جميع اوقات اهل حجاز است ودر بعضى روايات
غدا بجاى راح آمده ودر بعضى احاديث اذا كان
يوم الجمعة غدت الشياطين براياتها الى الاسواق
وتغدو الملائكة فتجلس على باب المسجد فتكتب
الرجل من ساعة والرجل من ساعتين الحديث
واحاديث ديگر نيز وبعضى مشتمل اند وانچه در بعضى
احاديث بلفظ مثل المهجر كمثل الذي يهدي بدنة
آمده مراد تهجير لغوى تبكير است چنانچه از خليل نقل آن
آمده وجمعى درين اشكال كرده اند كه بمقتضاى اين
حديث لازم آيد كه اقامت جمعه پيش از زوال
بود چون تمام روز دوازده ساعت است وبعد از
پنج ساعت اگر امام بخطبه برآيد در ساعت ششم
بيشك آن پيش از نصف النهار خواهد بود وگفته اند
در جواب كه درين حديث ذكر تجلي از اول نهار است
پس تواند كه ساعت اولى براى استعداد ووساخته
غسل ونحو آن باشد وبعد از اول ثانيه يكى از اول ساعت نسبت
الى ثانيه است نسبت تقدير آخر ساعت اول ازاول بود
پوشيده نماند كه حديث صحيح است در ترتيب غلب در ساعات
اول ساعت ثانيه الى آخر آنست [illegible]
[illegible]

حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ابو التياح قال حدثني ابو عثمان عن ابي هريرة رضي الله عنه قال اوصاني خليلي صلى الله عليه وسلم بثلث گفت ابو هريره وصيت كرد مرا دوست من

رحمت كناد خداي بر وي بسه چيز صيام ثلثة ايام من كل شهر وركعتي الضحى وان اوتر قبل ان انام صيام سه روز از هر ماه و دو ركعت نماز چاشت وآنكه وتر بگذارم پيش از آنكه خواب كنم مطابقت حديث بترجمه كه در وي صيام ايام بيض است در يخا مطلق سه روز واقع شده خالي از تكلف نيست و حديث عبد الله بن عمرو كه سابقا بطرق متعدده گذرد آنجا نيز سه روز مطلق بوده است گفته اند كه در بعضي روايات از ابي هريره تعيين بايام بيض واقع شده چنانكه امام احمد و نسائي وتصحيح كرده آنرا ابن حبان از طريق موسى بن طلحه از ابي هريره واين عادت مولف است كه اكتفا ميكند باشاره بطريقي كه مذكور در احاديث صحيحه بسيار سه روز واقع شده و در اينجا تعيين ايام آمده با قوال مختلف يكي آنكه سه روز از اول ماه است سيوم هر گاه بايست گفته كه شنبه و يكشنبه و دوشنبه است از ماه و ديگر سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه است و نقل از نخعي نيز وارد است و مذهب امام ابوحنيفه و صاحبيه و امام شافعي و امام احمد همين سه روز از ايام بيض است الى غير ذلك من الاقوال

باب من زار قوما فلم يفطر عندهم كسي كه زيارت كند قومي را و وي صائم است صوم نفل را افطار نكند نزد ايشان

حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا خالد هو ابن الحارث قال حدثنا حميد عن انس بن مالك رضي الله عنه قال دخل النبي صلى الله عليه وسلم على ام سليم گفت انس در آمد آنحضرت در خانه ام سليم كه مادر وست فاتته بتمر وسمن پس آورد ام سليم خرما و روغن قال اعيدوا سمنكم في سقائه وتمركم في وعائه فاني صائم گفت باز گردانيد روغن خود را در مشك آن وخرماي خود را در ظرف آن بدرستي كه من صائم ام بتحقيق من روزه دارم ثم قام الى ناحية من البيت فصلى غير المكتوبة پس برخاست بسوي گوشه از خانه وگذارد نماز نفل فدعا لام سليم واهل بيتها پس خواند ام سليم را و مردم خانه او را

فقالت ام سليم يا رسول الله ان لي خويصة پس گفت ام سليم اي رسول خدا بتحقيق مرا دعاي كن خاصه قال ما هي قالت خادمك انس فما ترك خير آخرة ولا دنيا الا دعا لي به پس نگذاشت نيكي آخرت و دنيا را مگر آنكه دعا كرد مرا بآن اللهم ارزقه مالا وولدا وبارك له فيه اين دعا كرد بار خدايا روزي كن او را مالي فراوان و فرزند بسيار و بركت ده او را درآن ابن سعد زياده كرده است اطل عمره واغفر ذنبه و دراز كن عمر او را و بخش گناه او را فاني لمن اكثر الانصار مالا پس بتحقيق من بيشترين قوم انصارم از روي مال كه باغ او سالي دو بار ميوه دادي وحدثتني ابنتي امينة انه دفن لصلبي مقدم حجاج البصرة بضع وعشرون ومائة وگفت مرا دختر من امينه كه بتحقيق گور كرده شده است مر فرزندان صلبيه مرا يعني غير نبيرا و نبيها از قدوم حجاج بصره را يكصد و بيست و چند نفر يعني از نخستين مرد تا آمدن حجاج بصره را و ظاهر آنست كه در وقت فرزندان صلبيه ديگر هم داشته باشد و آمدن او در سنه هفتاد و پنج است وعمر انس در آن وقت هشتاد و چند سال بود و بعد آن سال نود و سه زندگاني كرد و عمر او از صد سال متجاوز شد قال ابن ابي مريم در غير روايت ابي ذر والوقت همين جا اي قال است قال اخبرنا يحيى بن ايوب قال حدثني حميد انه سمع انس بن مالك رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم گفت يحيى حديث كرد مرا حميد كه وي بتحقيق شنيده است انس را و فائده اين طريق بيان آنست كه حميد شنيده است از انس اين حديث را اگرچه وي تدليس ميكند و سماع از انس و مولف اثبات ميكند احاديث حميد را كه شنيده است

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الجمعة

ديگر است واين بنابر دوازده ساعت تعديليه است كه آنرا نزد حساب مستقيمه نامند و متساوي باشد در مقدار و مختلف ميشود عدد آن در روز و شب در زمستان و صيف واما ساعات آفاقيه كه آنرا اهل حساب معوجه نامند عدد آن در هر واحد روز و شب يكسان است كه دوازده باشد اگرچه مختلف باشد در مقدار واينهمه كلام بر تقديريست كه گفتگو با اصطلاح اهل نجوم كنند و در حديث بهتر آنست كه مراد ساعات عرفيه لغويه كه از منه لطيفه است باشد و تفاوت درجات و مراتب تقدم و تاخر گير نه در ادراك اعداد آن محصور بر انحصار در پنج و شش و دليلي نيست بر اين انحصار و در اين هيچ اشكال لازم نيايد و آنچه در روايات ابو داود و نسائي از حديث جابر مرفوعا آمده كه روز جمعه دوازده ساعت است و تصحيح كرده آنرا حاكم شايد كه براي بيان جمعه ساعت جمعه باشد كه از اوقات اجابت است و آن لازم نيست كه حديث باب مبني بر آن باشد و گروهي از مالكيه و بعضي شافعيه مراد تخشاب لطيفه بعد از زوال شمس گويند بظاهر لفظ رواح كه بعد زوال مشهور است و تحقيق سخت شده و انكار امام احمد وابن حبيب از مالكيه بر آنچه منقول است از مالكيه بر آنچه منقول است از امام مالك از كراهت سبقت بسوي جمعه از اول نهار و گفته اين خلاف حديث پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم ولكن حقيقت تعجيل و مبادرت در اول وقت است هر وقت كه باشد نه آنكه در حديث ثابت شود كه تعجيل در اول نهار بايد كرد و مخالف است ديگر نه بوقوع لفظ تهجير اثبات خلاف نتوان كرد

ازانس وذکر میکند آنرا الطرق متابعت وتعلیق بدانکه در اہل حدیث اختلاف است در اعتبار احادیث مدلس بیشتر مردم برآنند که بشرط ثبوت معاصرت مقبول است ومولف رح بشرط ثبوت صحبت قبول میکند ومسلم در صحیح خود بر شرط مولف سخت انکار کرده است وحدیث حمید از انس بہر تقدیر مقبول است جای تردد نیست **باب** الصوم من آخر الشہر روزه داشتن از آخر ماه **حدثنا** الصلت بن محمد قال حدثنا مہدی بن میمون عن غیلان ح وحدثنا ابو النعمان قال حدثنا مہدی بن میمون عن غیلان عن مطرف عن عمران بن حصین عن النبی صلی الله علیه وسلم انه سأله او سأل رجلا وعمران یسمع تحقیق آنحضرت پرسید عمران را یا پرسید مردی را وعمران می شنید آنرا فقال یا ابا فلان اما صمت سرر هذا الشہر پس فرمود ای ابو فلان آیا روزه نداشتی آخر این ماه سرر بفتح مہمله وراء این وکسر وضم آن نیز آمده بمعنی استسرار است وآن سه روز آخر ماه که بست وہفتم وبست وہشتم وبست ونہم است این سه روز را سرر میگویند از جہت پنہان شدن ماه درین شبہا وبعضی میگویند سرر بمعنی وسط ماه است وسر ہر چیز وسط آنست برین تقدیر مراد ایام بیض است ومولف بمعنی آخر شہر دانسته ولہذا ترجمه باخر شہر کرده واین حدیث آورده است قال اظنه قال یعنی رمضان گفت ابو النعمان گمان می برم مہدی بن میمون را که گفت میخواهد ازین شہر رمضان را قال الرجل لا یا رسول الله قال فاذا افطرت فصم یومین گفت آن مرد روزه نداشتم ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود وقتیکه افطار کردی پس دو روز دو روز بدار ولم یقل الصلت اظنه یعنی رمضان نگفته است صلت که گمان دارم مہدی را که میخواهد رمضان را شیخ ابن حجر میگوید صواب همین است که مراد رمضان نیست بلکه شعبان است لیکن مشکل کرده اند برین تقدیر که آنحضرت نہی کرده است از روزه پیش از رمضان یکروز یا دو روز واینجا تجویز بلکه تقریر تاکید فہم میشود وجواب گفته اند گویا این روزه معتاد او بوده یا نذر کرده باشد پس ازین جہت بقضای آن فرموده تا که ثابت عن ثابت عن مطرف عن عمران عن النبی صلی الله علیه وسلم من سرر شعبان قال ابو عبد الله وشعبان اصح گفت مولف رح شعبان صحیح تر است بحسب روایت خطابی گفته امر کردن بسرر رمضان معنی ندارد از آنکه فرض است انتہی ونتوانکه ازین مرد صیام از آخر ماه رمضان بعذری فوت شده باشد وآنحضرت اطلاع یافته از وی پرسیده اند وامر که واقع شد بقضای آن روزه است والله اعلم **باب** صوم یوم الجمعة دربیان حکم روزه جمعه وجواز وکراہت آن واذا اصبح صائما یوم الجمعة فعلیه ان یفطر وقتیکه صباح کند در حالیکه صائم است روز جمعه لازم است بروی که افطار کند یعنی اذا لم یصم قبله ولا یرید ان یصوم بعده میگوید مولف که مراد ازین حکم آنست که افطار لازم است وقتیکه روزه نداشته پیش از جمعه یکروز پنجشنبه است ونمیخواهد که روزه دارد روز شنبه **حدثنا** ابو عاصم عن ابن جریج عن عبد الحمید بن جبیر بن شیبة عن محمد بن عباد قال سألت جابرا انہی النبی صلی الله علیه وسلم عن صوم یوم الجمعة قال نعم محمد بن عباد گفت پرسیدم جابر بن عبد الله انصاری را آیا منع کرده است پیغمبر خدا از روزه روز جمعه گفت آری زاد غیر ابی عاصم ان ینفرد بصومه یعنی زیاده کرده است غیر ابی عاصم از شیوخ دیگر که میخواهد ازین منع آنکه تنہا کند وممتاز سازد جمعه را بروزه خود قسطلانی گوید حکمت در منع روزه جمعه ترس آنست که سستی آرد در وظائف روز جمعه فتوری رسد ونسبت میکند این وجه را بامام شافعی ونیز از مستدرک از حدیث ابی ہریره مرفوعا آورده که روز جمعه روز عید است از روزه امساک از طعام وشراب نکنید مگر آنکه روزه دارید پیش از وی

آنحضرت وخلفای وی **باب** بلا ترجمه منزله از باب سابق **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا شیبان بن عبد الرحمن تمیمی نحوی نسبت بنحو که تمییزیست از نزد است عن یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف عن ابی ہریرة ان عمر بن الخطاب بینما هو یخطب یوم الجمعة اذ دخل رجل روایت است از ابی ہریره که تحقیق امیر المومنین عمر در اثنای آنکه خطبه میخواند روز جمعه آگاه در آمد مردی ودر بعضی روایات از شیبان ویحیی تصریح است باسم عثمان بن عفان فقال عمر بن الخطاب لم تحتبسون عن الصلوة پس گفت عمر بر منبر چرا باز میمانید از آمدن بنماز در اول وقت فقال الرجل ما هو الا ان سمعت النداء توضأت پس گفت آن مرد نیست آن باز ماندن مگر این مقدار که شنیدم اذان را پس وضو کردم فقال الم تسمعوا النبی پس گفت عمر آیا نمی ترسیدی از ترک غسل آیا نشنیده اید پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم یقول اذا راح احدکم الی الجمعة فلیغتسل که سیفرمود چون برود یکی از شما بسوی نماز جمعه پس باید که غسل کند اولا ودرین بیان فضل جمعه پوشیده نیست **باب** الدهن للجمعة استعمال دہن برای حضور جمعه دہن بضم دال مہمله روغن وبفتح مصدر است بمعنی روغن مالیدن پس برتقدیر اول لفظ استعمال مقدر باشد وثانی ومراد درین مقام خالص روغن خوشبو است چنانکه در شرح حدیث است **حدثنا** آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب عن سعید المقبری قال اخبرنی ابی عن ابن ودیعة عن عبد الله الانصاری مرد تابعی بزرگ است وبعضی او را درصحابه شمرده عن سلمان الفارسی قال قال النبی

يا بعد از وی پوشیده نماند که این هر دو وجه فارق نیست میان انفراد روز جمعه و جمع کردن با روزه پیش و پس مگر روز جمعه روز عید است از ین جهت از بودن آن روز عید نفی بر آید و آنکه در اختصاص وجه اول گفته اند که روزه پس و پیش جبر میکند انچه از وظائف جمعه نقصان یافته باشد روز جمعه انچه بایکرد و بسنت صحیح ثابت شده غسل است و این خود در صوم قوت می بخشد و از نماز جمعه تا نماز فرض ظهر تفاوتی کثیر است و اوراد و اعمال دیگر مستحبه که ثواب آنها زیاد بر ثواب صوم باشد مخصوص بجمعه باشد و صائم آنرا ادا نتواند کرد و معلوم نیست بهترین وجهی که توان گفت آنست که انفراد این روز بروزه از جهت تشبه به یهود منع شده است چنانکه ایشان از پیش خود دیگر روزی که آن روز اجتماع ایشان در معبد است برای روزه گرفته بودند و مسلمانی که روز جمعه روز اجتماع مسلمانانست بنماز جمعه روزه گیرد تشبه بیهود دارد **حدثنا** عمر بن حفص بن غياث قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش قال حدثنا ابو صالح عن ابي هريرة رضي الله عنه قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول لا يصومن احدكم يوم الجمعة الا يوما قبله او بعده گفت ابوهریره شنیدم پیغمبر خدا را میفرمود البته روزه ندارد یکی از شما روز جمعه مگر آنکه روزه دارد روزی پیش از ان یا بعد از ان در بین نسخه مستمر که دیش است ان الصوم مذکور نیست گویا مقدر است یا سهو ناسخ است **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن شعبة ح وحدثني محمد قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن قتادة عن ابي ايوب عن جويرية بنت الحارث ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل عليها يوم الجمعة وهي صائمة فقال اصمت امس قالت لا مرویست از جویریه که بتحقیق پیغمبر خدا در آمد بروی روز جمعه و حال آنکه او روزه دار بود پس فرمود آیا روزه داشته دیروز گفت نی قال تريدين ان تصومي غدا قالت لا قال فافطري فرمود یا اراده داری که روزه داری فردا گفت نی فرمود پس افطار کن وقال حماد بن الجعد سمع قتادة قال حدثني ابو ايوب ان جويرية حدثته فامرها فافطرت وگفت حماد بن جعد شنید و است قتاده را گفت حدیث کرد مرا ابو ایوب که بتحقیق جویریه حدیث کرد او را و امر کرد آنحضرت او را با فطار و افطار کرد وی آنحضرت نفر مود او را که فردا هم روزه دار تا ابطال عمل نشده باشد و در ثواب بیفزود گویا از جهت این بود یا آنکه او را مانعی از روزه فردای آن روز بود و است **باب** هل يخص شيئا من الايام آیا روا است که مخصوص کرده شود روزی از روزها برای صوم **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن سفيان عن منصور عن ابراهيم عن علقمة قال قلت لعائشة رضي الله عنها هل كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يختص من الايام شيئا گفت علقمه گفتم مر عایشه را آیا بود پیغمبر خدا که تخصیص میکرد از روزها روزی برای صوم قالت لا كان عمله ديمة گفت عایشه نبود عمل آنحضرت دائمی که انقطاع نداشت اگر گوئی آنحضرت روزه میداشت و افطار میکرد پس معنی دوام روزه بی انقطاع بچه معنی است گوئیم مراد آنست والله اعلم که عمل آنحضرت در صوم آنچنان نبود که در بعضی روزهای مخصوص روزه داشتی و بس بلکه اکثری روزه داشتی و هر روزیکه خواستی و نیز اشکال کرده اند بآنکه در احادیث صحیحه وارد شده که روز پنجشنبه و دو شنبه روزه میگرفت چنانکه ابوداود و نسائی روایت کرده اند جواب داده اند که این ایام مستثنی است از عموم قول عایشه که گفت لا و در فتح الباری گفته احتمال دارد که مراد از ایام که سائل از آن پرسیده سه روز از هر ماه باشد و جوابی که از ایراد اول

الجزء الرابع تيسير القاري | كتاب الجمعة

بیرون آید بسوی مسجد فلا يفرق بين اثنين پس چون در آید در مسجد جدائی نیفگند میان دو کس که بهم نشسته باشند مراد از تفریق بجا می زدن و دیگری ... و رفتن بمیان است چنانچه در روایت ابی داود آمده و ثم لم يتخط رقاب الناس ... کنایه است از تفریق ما حاجت نیست ثم يصلي ما كتب له بعد نماز گزارد انچه تقدیر کرده شده برای وی در حدیث ابی الدرداء بدین لفظ است ثم يركع ما قضي له یعنی ... و در حدیث ابی ایوب نیز يركع ان بدا له پس نماز کند اگر خوش آید او را ظاهر این عبارت اگرچه در نوافل است ولیکن باعتبار صلوة میان این جمله دلالت دارد بر تاکید و بودن آن راتبه میکند و کلام در سنن راتبه در باب الصلوة بعد الجمعة وقبلها مذکور شود انشاء الله تعالى ثم ينصت اذا تكلم الامام بعد خاموش باشد و گوش دارد وقتیکه کلام کند امام یعنی خطبه و نیصت بضم یا از انصات یعنی سکوت باستماع و بفتح یا نیز جائز است و کلام در حکم انصات در باب ... و باید الا غفر له ما بينه وبين الجمعة الاخرى این کارهای مذکوره جمع کرده نکند مگر آنکه آمرزیده شود او را گناهان صغیره وی که میان این روز جمعه دیگر است گذشته چنانکه در روایت لیث از ابن عجلان نزد ابن خزیمه تصریح است بلفظ من الجمعة التي قبلها و حدیث ظاهر است در آنکه تکفیر گناهان از جمعه تا جمعه دیگر مشروط بوجود جمیع این اعمال است **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال طاوس قلت لابن عباس ذكروا ان النبي ... گفت طاوس بن کیسان حمیری فارسی یمانی تابعی ... است گفتم ابن عباس را که ذکر کرده اند اصحاب که تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفت اغتسلوا يوم الجمعة غسل کنید روز جمعه واغسلوا رؤوسكم بشوئید سرهای خود را وصابت کنید ... اول است ...

[illegible]

گفتم زین اشکال نیز فیوان گفت و حاصل آنست که روزه داشتن آنحضرت دوشنبه و پنجشنبه از راه تخصیص بود
دغیر این دو روز هم بسیار روزه میگرفت وایکم یطیق ما کان رسول الله صلے الله علیه وسلم یطیق پس
کدامین شما تاب میآرد تحمل آنچه تاب میآورد رسول خدا رحمت کناد خدا بروی **باب** صوم یوم عرفة در حکم روزه داشتن
نهم ماه ذی حجه **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن مالک قال حدثنی سالم قال حدثنی عمیر مولی ام الفضل ان ام الفضل
حدثته **ح** وحدثنا عبدالله بن یوسف قال حدثنا مالک عن ابی النضر مولی عمر بن عبیدالله عن عمیر
مولی عبدالله بن عباس عن ام الفضل بنت الحارث ان ناسا تماروا عندها یوم عرفة
فی صوم النبی صلے الله علیه وسلم مرویست از ام فضل بن عباس که بتحقیق مردم اختلاف کردند نزد وی
روز عرفه در روزه داشتن آنحضرت فقال بعضهم هو صائم وقال بعضهم لیس بصائم پس بعضی گفتند که صائم است
وبعضی گفتند صائم نیست در اسناد اول عمیر را مولی ام الفضل گفت ودر ثانی مولی عبدالله بن عباس کرمانی گوید
ظاهر آنست که وی مولی ام الفضل است نسبت بعبدالله که پسر ام الفضل است از جهت کثرت ملازمت او
مر ویرا باشد انتهی وتواند که بعد از ام فضل بوراثت بوی رسیده باشد وبعد ازین شهرت یافته بمولی عبدالله بن
عباس فارسلت الیه بقدح لبن وهو واقف علی بعیره فشربه پس فرستاد ام فضل قدحی شیر وحال آنکه
آنحضرت نشسته بود بر شتر خود پس خورد آنرا **حدثنا** یحیی بن سلیمان قال حدثنی ابن وهب او قری علیه
گفت یحیی حدیث کرد مرا ابن وهب یا خوانده شد بر ابن وهب ومن می شنیدم شک کرده است راوی
قال اخبرنی عمرو بن الحارث عن بکیر عن کریب عن میمونة ان الناس شکوا فی صیام النبی صلی الله
علیه وسلم یوم عرفة مرویست از میمونه که مردم تردد کردند در روزه پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در روز عرفه
فارسلت الیه بحلاب وهو واقف فی الموقف فشرب منه والناس ینظرون پس فرستاد میمونه بآنحضرت
قدحی شیر وآنحضرت استاده بود در موقف پس نوشید از آن شیر ومردم همه میدیدند حلاب بکسر مهمله ظرفی که در آن
شیر دوشند وبعضی شیر نیز آمده ودرین حدیث نسبت کرد فرستادن شیر بمیمونه ودر حدیث سابق بام فضل واین
محمول است که هر دو باتفاق فرستاده باشند وراوی هر یکی از وی نقل کرده یا جدا جدا فرستاده باشند ونوشیدن
آنحضرت دو بار واقع شده ودر احادیث صحیحه واقع شده که صوم روز عرفه مستحب است ومکفرست صغائر سال
گذشته وآینده را وازین حدیث بوضوح پیوست که آنحضرت افطار کرده اند پس جمع در حدیثین آنست که استحباب
در حق غیر الحاج است **باب** صوم یوم الفطر وبیان حکم روزه روز عید فطر **حدثنا** عبدالله بن
یوسف قال حدثنا مالک عن ابن شهاب عن ابی عبید مولی ابن ازهر قال شهدت العید مع عمر بن الخطاب
رضی الله عنه فقال هذان یومان نهی رسول الله صلے الله علیه وسلم عن صیامهما گفت ابو عبید مولی عبدالرحمن بن ازهر حاضر شدم
روز عید با عمر بن خطاب پس گفت عمر این دو روز است که منع کرده است پیغمبر خدا از روزه داشتن در آن روزها
یوم فطرکم من صیامکم والیوم الآخر تاکلون فیه من نسککم روز افطار شما از روزهای رمضان وروز دیگر که میخورید
شما در آن روز از اضحیه در فتح الباری گفته فائده وصف یوم باشارت بعلت بقول من صیامکم آنکه افطار که فصل کردن است
میان روزه رمضان واظهار تمام آن وآنکه تقرب بذبح کردن اضحیه برای خوردن است واگر روزه دران روز

الجزء الرابع شیخ الاسلام | كتاب الجمعة

کی تابعی عن طاوس عن ابن عباس انه ذکر قول النبی طاوس
از ابن عباس روایت میکند که وی ذکر کرد قول پیغمبر را صلی الله علیه
وآله وسلم فی الغسل یوم الجمعة در تاکید غسل روز جمعه فقلت
لابن عباس طاوس گوید پس گفتم ابن عباس را ایمس طیبا
او دهنا ان کان عند اهله آیا این نیز هست که مالد خوشبوی
یا روغن اگر باشد آن نزد مردم خانه وی فقال ابن عباس لا اعلمه
پس گفت ابن عباس نمیدانم آنرا یعنی نشنیده ام از آنحضرت **باب**
یلبس احسن ما یجد پوشد روز جمعه نماز جمعه نیکوترین جامه
که دارد از جامهای خود واست پوشیدن آن **حدثنا**
عبدالله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن
عبدالله ابن عمر ان عمر ابن الخطاب رای حلة سیراء
عند باب المسجد تحقیق عمر بن خطاب دید جامه
حریر را نزد در مسجد که سفر وخت کسی از آن احلة بضم مهمله
وتشدید لام دو جامه را گویند که ازار ورداء باشد وسیراء
بکسر مهمله وفتح تحتیه بعد از آن راء مهمله ومد حریر را گویند
وترکیب حلة سیراء نزد همه اهل عربیه اضافی است چنانکه گویند
ثوب خز یعنی جامه ابریشم این حرف قول گفته همچنین ضبط
کرده ایم واز علماء متقن ودر روایت ابی ذر والی الوقت
والاصیلی بتنوین حلة است بنا بر توصیف باید فهمید
ودرین اند اکثر محدثین کذا نقله العسقلانی فقال یا رسول
الله لو اشتریت هذه پس گفت عمر ای رسول خدا مر
که خریدی این جامه را فلبستها یوم الجمعة وللوفد
اذا قدموا علیک پس میپوشی آنرا روز جمعه ورو آمدن ایلچی
وقتیکه قدوم آرند بر تو کلمه لو ظاهر آنست که برای تمنی
باشد واگر شرطیه گوئیم جزای محذوف خواهد بود یعنی لکان
حسنا فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
انما یلبس هذه من لا خلاق له فی الآخرة پس
فرمود آنحضرت جز این نیست که میپوشد این را کسی که نیست نصیب

مشروع بودی قرب بنسخ واقع نشد پس تعبیر کرد وازعلت تحریم روزه بالکل آن و در بیان کرد اشارت بسوی آن
تغلیب حاضر بر غائب است قال ابو عبدالله البخاری گفت مولف رح قال ابن عیینة من قال مولی ابن ازهر فقد
اصاب گفت ابن عیینه کسے که گفت ابو عبید مولای ابن ازهر است بتحقیق صواب گفته ومن قال مولی
عبدالرحمن بن عوف فقد اصاب وکسی که گفت ابو عبید مولای عبدالرحمن بن عوف است نیز راست گفته زیرا که
این هر دو نسبت بصحت رسیده است کرمانی گوید ابو عبید مصغر عبد است نام او سعد است وی مولائی
عبدالرحمن بن الازهر بن عبد عوف است و نیز نسبت میکنند او را بعبد الرحمن بن عوف بن عبد عوف
واین هر دو عبدالرحمن ابنای عم اند قسطلانی گفته تواند که ایشان ابو عبید مشترک باشند بین هر دو یا نسبت بیکی
بحقیقت و بدیگری بمجاز باشد از کثرت ملازمت والله اعلم یا آنکه چون برادران هم اند کیشان مولی یکی را بدیگرے
نسبت داد **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا وهیب قال حدثنا عمرو بن یحیی عن ابیه عن ابی سعید
قال نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن صوم یوم الفطر ویوم النحر گفت ابو سعید منع کرده است پیغمبر خدا از روزه
روز عید فطر وروز عید اضحی که ذبح میکنند در ان روز وعن الصماء واز پیچیدن جادر بر خود بسما ففتح مهمله وتشدید میم
ممدود است در تفسیر آن اختلاف کرده اند منقول از اصمعی آنست که جادر را بر تمام بدن بپیچد چنانکه فرجه نماند که دست
از ان برآرد و دفع کند چیزی را که آزار رساند و نزد فقها آنست که بپیچد جادری را که روی جامه دیگر نباشد
بعد از ان یکطرف را بر دوش اندازد چنانکه کشف عورت گردد وان یحتبی الرجل فی ثوب واحد واز احتبا کردن
مرد بیک جامه که فرج نمایان شود احتبا بکسر مهمله آنکه پیوسته کند هر دو پای را با شکم وجامه بر گرد آنها و پشت بپیچد
وگاه احتبا بهر دو دست نیز میباشد و منع ازین صورت نیز بملاحظه کشف عورت است وعن الصلوة بعد الصبح
والعصر واز نماز کردن بعد از نماز فجر پیش از طلوع آفتاب و بعد از عصر پیش از غروب **باب** صوم یوم النحر
حکم روزه روز عید اضحی **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام عن ابن جریج قال اخبرنی عمرو بن دینار
عن عطاء بن میناء قال سمعته یحدث عن ابی هریرة گفت عمرو بن دینار شنیدم عطا را که حدیث میکرد از ابو هریره رضی الله
عنه قال ینهی عن صیامین وعن بیعتین گفت ابو هریره منع کرده میشود در شرع از دو روزه و از دو بیع الفطر والنحر
روزه روز فطر وروزه روز ذبح ضحیه که عید اضحی است الملامسة والمنابذة واز ملامسه ومنابذه ملامسه آنست که مشتری
دست رساند بجامه پیچیده و در تاریکی و بخرد آنرا برین شرط که اختیار رویت نباشد یا گوید بایع وقتی که مساس کنی تو بیع تم
شود ولازم شود او را بیع ومنابذه آنست که بیع بی صیغه بیع وشرا میاد له کنند و تفصیل مباحث بیع معلوم خواهد شد
حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا معاذ قال حدثنا ابن عون عن زیاد بن جبیر قال جاء رجل الی ابن عمر فقال
رجل نذر ان یصوم یوما قال اظنه قال یوم الاثنین گفت زیاد آمد مردی نزد ابن عمر پس گفت چه میگوئی در حق
آن مردی که نذر کرد که روزه دارد یک روز گمان می برم او را که گفت روز دوشنبه فوافق ذلک یوم عید پس موافق افتاد
آن روز بروز عید فقال ابن عمر امر الله بوفاء النذر ونهی النبی صلی الله علیه وسلم عن صوم هذا
الیوم پس گفت ابن عمر فرموده است خدا بوفا کردن نذر ومنع کرده است پیغمبر خدا از صوم این روز ظاهر
کلام ابن عمر توقف است درین فتوی از جهت تعارض دلیلین نزد او چنانچه گفته است سیوطی وقسطلانی گفته است

این را از کشتی و بدر و امثال سوا فنده کرده است بر وی که آنچنین چیست گران کرده بلکه ابن عمر تنبیه کرده است که وفای نذر عامست و منع از روزه عید خاص و افهام کرده است که حکم بخاص باید کرد و احتیاط در قضای روزه است و نیز وقتی که جمع شود امر و نهی در جائی نهی مقدم است بر امر و بعضی گویند که منع روز عید نیز عمومی دارد نسبت بجا اطلاقات و نسبت بهر عید پس از قبیل حمل عام بر خاص نشد انتهی بهتر آنست که گوئیم نسبت درمیان این دو مفهوم عموم و خصوص من وجه است نذر دو شنبه عام است خواه روز عید باشد یا نه و نیز منع روز عید عام است خواه روز نذر باشد یا نه پس با از قبیل عام من وجه بر عامی دیگر که من وجه است خواهد بود **حدثنا** حجاج بن المنهال قال حدثنا شعبة قال حدثنا عبد الملك بن عمير قال سمعت قزعة قال سمعت ابا سعيد الخدري وكان غزا مع النبي صلى الله عليه وسلم ثنتي عشرة غزوة یعنی بود ابو سعید خدری غزا کرده بود همراه پیغمبر خدا دوازده غزوه بکفار قال سمعت اربعا من النبي صلى الله عليه وسلم گفت ابو سعید شنیدم چهار چیز از پیغمبر خدا فاعجبنني پس بعجب آورده مرا و خوش آمده مرا قال لا تسافر المرأة مسيرة يومين الا ومعها زوجها او ذو محرم فرمود مسافرت نکند زن راه دو روز مگر آنکه با او شوهر او باشد یا محرمی ولا صوم في يومين الفطر والاضحى و نیست روزه در دو روز عید فطر و عید ضحی ولا صلوة بعد الصبح حتى تطلع الشمس ولا بعد العصر حتى تغرب الشمس و نیست جواز نمازی بعد از نماز صبح تا که طلوع کند آفتاب و نه بعد از نماز عصر تا آنکه غروب کند آفتاب ولا تشد الرحال الا الى ثلثة مساجد مسجد الحرام ومسجد الاقصى ومسجدي هذا و بسته نشود پالانها یعنی سفر کرده نشود و قصد ادراک ثواب و برکات مکانی هیچ مسجدی مگر بسوی سه مسجد مسجد حرام و مسجد اقصی و مسجد من که آنست یعنی مسجد مدینه **باب** صيام ايام التشريق در حکم صیام روزهای تشریق که چهار روز است روز نحر و سه روز دیگر و نفیست مذهب اکثر علما و مرویست از ابن عباس و عطا و قول ابن عمر آنست که سه روز است غیر روز نحر قال ابو عبد الله این روایت ابی ذر است و بس و قال لي محمد بن المثنى مؤلف صحیح ترک کرده عادت را که میگوید حدثنا از آنکه اخذ کرده است این را از محمد بن مثنی بطریق مذاکره شیخ ابن حجر گوید ترک کرد تحدیث را از آنکه این حدیث موقوف است بر عایشه و عادت مؤلف است که در چنین جا حدثنا میگوید قال حدثنا يحيى عن هشام قال اخبرني ابي قال كانت عائشة تصوم ايام منى وكان ابوه يصومها گفت هشام خبر داد مرا پدر من عروه گفت بود عایشه که روزه میداشت در ایام منی و بود پدر هشام روزه میگرفت این ایام را این روایت ابی ذر و ابی الوقت و ابن عساکر است و در غیر روایت ایشان وكان ابوها يصومها یعنی بود پدر عایشه ابو بکر صدیق رضی الله عنه روزه میگرفت این ایام را **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة قال سمعت عبد الله بن عيسى عن الزهري عن عروة عن عائشة رضي الله عنها وعن سالم عن ابن عمر رضي الله عنهما یعنی زهری روایت کرده است از عروه و از سالم قالا لم يرخص في ايام التشريق ان يصمن گفتند عایشه و ابن عمر رخصت داده نشده است در ایام تشریق که روزه داشته شود در ان ایام و مرویست در سنن که آنحضرت منادی را برانگیخت که ندا کند که این ایام اکل و شرب است و ذکر خدا است روزه نگیرد کسی درین ایام الا لمن لم يجد الهدي مگر مر کسی را که نیافته هدی از شتر و گو سفند و جز آن **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابن عمر رضي الله عنهما قال الصيام

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الجمعة

قالت دخل عبد الرحمن بن ابي بكر یعنی بیا فرد آمد در حجره من برادر من عبد الرحمن در ایام مرض آنحضرت ومعه سواك يستن به و حال آنکه با وی مسواکی بود که دندان می مالید بدان فنظر اليه رسول الله پس نگاه کرد بسوی او پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم تو کلمات عایشه رضی الله عنها رضی مبارک را که میخواهد از آن فقلت له اعطني هذا السواك يا عبد الرحمن عایشه گوید پس گفتم عبد الرحمن را بده مرا این مسواک یا عبد الرحمن فاعطانيه پس داد مرا آن مسواک فقصمته بقاف و صاد و مهمله پس شکستم آنرا و دور کردم از آن جائی را که عبد الرحمن استعمال میکرد و در روایتی بفا یعنی شکستن و کوفتن بی آنکه جدا شود و در بعضی روایات بقاف و ضاد معجمه از قضم یعنی خوردن باطراف دندان برین تقدیر قول وی ثم مضغته بستر خائیدم آنرا برای تاکید و مبالغه در عمل گویند بجهت مراعات مرض و ناتوانائی آنحضرت فاعطيته رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاستن به وهو مستند الى صدري پس دادم آن مسواک ... خدا را رحمت کنا و خدا بر وی پس دندان مالید ... آنحضرت تکیه کرده بود و سینه من

باب ما يقرء في صلوة الفجر يوم الجمعة سوره که خوانده شود و بطریق استحباب اتباعاً لفعل آنحضرت در نماز فجر روز جمعه **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا سفيان عن سعد بن ابراهيم عن عبد الرحمن بن هرمز الاعرج عن ابي هريرة قال كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقرء في الفجر يوم الجمعة بالم تنزيل

لمن تمتع بالعمرة الى الحج الى يوم عرفة گفت ابن عمر روزه مر کسی راست که متمتع است بعمره وحج یعنی جمع کرده تا روز عرفه فان لم يجد هديا ولم يصم پس اگر نیابد هدی و روزه نگرفته ایام عشر ایام صیام منی

وعن ابن شهاب عن عروة عن عائشة مثله وازابن شهاب از عروه از عایشه مانند حدیث ابن عمر روایت کرده

تابعه ابراهيم بن سعد عن ابن شهاب متابعت کرده مالک را ابراهیم بن سعد از ابن شهاب و در بعضی روایات

ابراهیم بن سعد است **باب** صيام يوم عاشوراء و حکم صوم روز عاشورا و در قاموس گفته که عاشورا و عشورا دهم محرم است یا نهم انتهی اول قول خلیل است و اشتقاق لفظ نیز دلالت دارد برآن و مذهب جمهور علما از صحابه و تابعین و من بعدهم قول ثانی ابن عباس است اشتقاق کرده آن را از عشر که بمعنی نوبت نهم است

اکثر شتر را عاشور میگویند اذا اصبح يوم يتم الصيام و بیان حکم آنکه وقتی که صبح کند کسی بوقتی که نکند روزه را

پس روزه دارد **حدثنا** ابو عاصم عن عمر بن محمد عن سالم عن ابيه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم يوم عاشوراء

ان شاء صام گفت پدر سالم ابن عمر در روز عاشورا اگر خواهد کسی روزه دارد و یعنی اگر خواهد افطار کند **حدثنا**

ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني عروة بن الزبير ان عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول

الله صلى الله عليه وسلم امر بصيام يوم عاشوراء گفت عایشه بود پیغمبر خدا حکم کرده بود خدا بر وی امر کرد و واجب

گردانید روزه روز عاشورا را و اول اسلام فلما فرض رمضان كان من شاء صام ومن شاء افطر پس وقتی که فرض شد رمضان کسی که خواستی روزه داشتی و هر که خواستی افطار کردی یعنی بعد از فرضیت رمضان وجوب این روزه ثابت ماند بلکه

نوافل شد **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة قالت كان

يوم عاشوراء يوما تصومه قريش في الجاهلية تحقیق عایشه گفت بود روز عاشورا روزی که روزه میگرفتند قریش در ایام جاهلیت وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصومه في الجاهلية و بود آنحضرت روزه میگرفت آن روز پیش از نبوت فلما قدم المدينة صامه وامر بصيامه و بعد از قدوم آمدن مدینه روزه داشت آن روز را امر کرد یاران

بروزه فلما فرض رمضان ترك يوم عاشوراء پس وقتیکه فرض شد رمضان ترک کرده شد روزه عاشورا و تاکید آن بر طرف گشت فمن شاء صامه ومن شاء تركه پس کسی که خواستی روزه داشتی و کسیکه خواستی ترک کردی روزه را

حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابن شهاب عن حميد بن عبد الرحمن انه سمع معاوية بن ابي سفيان يوم عاشوراء عام حج مرویست از حمید بن عبد الرحمن که تحقیق شنید معاویه را در روز عاشورا سالی که حج کرده است

معاوية على المنبر يقول بر منبر میگفت هنگامی که شنید مردم را که بعضی روز عاشورا را واجب میگفتند و بعضی حرام و بعضی مکروه خواست که اعلام کند که نه واجب است نه حرام و نه مکروه يا اهل المدينة اين علماءكم ای اهل مدینه کجا اند علمای شما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول هذا يوم عاشوراء ولم يكتب الله عليكم صيامه وانا صائم فمن

شاء فليصم ومن شاء فليفطر میفرمود این روز عاشورا است و فرض نکرده است خدا بر شما روزه آن را و من صائم هستم کسیکه خواهد گو روزه دارد و کسی که خواهد گو افطار کند و این قول آنحضرت را معاویه بعد از فرضیت رمضان و نسخ وجوب صوم عاشورا شنیده پس معنی ندارد که گوید لازم می آید که هرگز واجب نبوده و منافیت احادیث دیگر که وجوب آن در ابتدای اسلام معلوم

شد **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ايوب قال حدثنا عبد الله بن سعيد بن جبير عن ابيه

نیز رسته دلیکن مستحب است که گاهی آن را جهت تبرک با آن قرائت و توقیت و تعیین سوره نزد ما مکروه است و گفته برین تقدیر نیست که آن را لازم داند و غیر آن را مکروه اما اگر بخواند آن را از جهت آنکه فاقروا ما تیسر یا از جهت تبرک بقرائت رسول الله صلی الله علیه وسلم کراهتی ندارد لیکن بشرط آنکه گاهی غیر آن را نیز بخواند تا گمان نبرد جاهل که غیر آن جایز نیست شیخ ابن همام گفته و حق آنست که مداومت مطلقا مکروه است خواه آن را واجب داند و غیر آن مکروه یا نه زیرا که دلیل کراهت ایهام تفضیل و هجران باقی سور است چنانکه صاحب هدایه گفته و ازین نسبت میان هر دو حال لیکن هجران وقتی لازم آید که باقی را در نماز دیگر نخواند پس حق آنست که علت کراهت ایهام تعیین است و مقتضای آن ترک مداومت است نه مداومت ترک چنانکه حنفیه بیان کنند زیرا که لزوم ایهام منتفی میشود بترک گاهی چنانکه گفته اند که سنت است که بخواند در سنت فجر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد

عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قدم النبي صلى الله عليه وسلم المدينة فرأى اليهود يصوم يوم عاشوراء
گفت ابن عباس قدوم آورد پیغمبر خدا مدینه را پس دید یهود را که روزه میدارند روز عاشورا را قال ما هذا قالوا هذا
يوم صالح هذا يوم نجى الله بني اسرائيل من عدوهم فصامه موسى فرمود چیست این روزه و چیست این روز گفتند این
روزی نیک است این روزیست که نجات داده است خدای تعالی بنی اسرائیل را از دشمن ایشان فرعون غرق کرده
او را درین روز پس برای ادای شکر انعام الهی روزه داشته است موسی علیه السلام قال فانا احق بموسى منكم فصامه
وامر بصيامه فرمود من سزاوارترم از شما بموافقت موسی پس روزه داشت آنحضرت آنروز را و امر کرد بصیام
آنروز یاران را روزه داشتن آنحضرت بمجرد قول ایشان نبوده است آنحضرت پیش ازین نیز روزه داشتی چنانکه
از حدیث عایشه معلوم شده تواند که وحی موافق قول ایشان آمده باشد یا بطریق تواتر معلوم شده باشد یا از قول مسلمانان
یهود مثل ابن سلام نیز رسیده باشد واحق بودن آنحضرت بموافقت موسی از جهت شرکت در نبوت و قرابت ظاهر بوده است
که در یهود این معنی نبوده **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا ابو اسامة عن ابي عميس عن قيس بن مسلم عن
طارق بن شهاب عن ابي موسى قال كان يوم عاشوراء تعده اليهود عيدا گفت ابو موسی بود روز
عاشورا که شمار میکردند آنرا یهود عید قال النبي صلى الله عليه وسلم فصوموه انتم فرمود پیغمبر خدا پس روزه دارید شما
بمخالفت ایشان همچنین گفته اند و معنی این عبارت و ادای کلام ناظر همین است اگر گوئی از حدیث سابق معلوم
شد که یهود درین روز روزه میگرفتند و درین حدیث تصریح است باینکه آنها این روز را عید میگرفتند و عید روز اکل
و شرب است نه روز امساک و ریاضت و آنحضرت برای اظهار مخالفت ایشان صحابه را فرمود که روزه گیرند و جه تطبیق
چیست گفته اند که انها گرفتن این روز عید افطار لازم نمی آید تواند که در دین ایشان روز عید صوم مشروع
باشد سیوطی گوید عید گرفتن بمعنی تعظیم کردن این روز است و از جمله تعظیم این روز صوم است پوشیده نماند که برین تقدیر
معنی قول آنحضرت که فصوموا انتم آن نشد که مخالفت کنید بلکه روزه دارید برای موافقت ایشان و نیز کرمانی میگوید
که این یهود که عاشورا را عید میگرفتند یهود خیبر بودند و آنانکه روزه میداشتند یهود مدینه بودند و چون آنحضرت معلوم فرمود
بخبر صدق یا بوحی که روزه گرفتن اینها باتباع موسی بوده است و روزه عبادتی است و آنحضرت قبل ازین نیز
روزه دار میبود درین روز موافقت کرد با اینها و عید گرفتن یهود خیبر و نشاط اکل و شرب کردن مخالف نقل بود لهذا
امر کرد یاران خود را بمخالفت نمودن و روزه گرفتن پس در روزه گرفتن مسلمانان دو چیز منظور شد که هر یک با عث
جداگانه بود پوشیده نماند که مبنای این جواب مخالف آنست که گفته اند در شرع یهود خیبر روز عید صوم بوده است
چنانکه مسلم بتصریح کرده و از وجه دیگر کرده که در صحیح مسلم آورده که بودند یهود خیبر روز عاشورا را عید میگرفتند و روزه میداشتند
حدثنا عبيد الله بن موسى عن ابن عيينة عن عبيد الله بن ابي يزيد عن ابن عباس رضي الله عنهما
قال ما رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يتحرى صيام يوم فضله على غيره گفت ابن عباس ندیدم پیغمبر خدا
را که قصد میکرد روزه روزی را که تفضیل میکرد آنرا بر غیر آن الا هذا اليوم يوم عاشوراء وهذا الشهر يعني شهر
رمضان مگر این روز را که روز عاشوراست و این ماه را یعنی ماه رمضان را **حدثنا** مكي بن ابراهيم
قال حدثنا يزيد بن ابي عبيد عن سلمة بن الاكوع رضي الله عنه قال امر النبي صلى الله عليه وسلم رجلا من اسلم

پس جوانا البحرین و خفت واو و مثلثه که قریه ایست از
بحرین چنانچه در روایت وکیع از ابن طهمان نزد ابی داود
آمده قریه من قرى البحرين و تشبث کرده است
بآن شافعی و احمد در جواز اقامت جمعه در قریه و
لیکن بشرط آنکه در ان چهل مرد باشند بالغ آزاد
مقیم که نروند از انجا در صیف و نه در شتا مگر حاجتی
خواه بنای آن از سنگ باشد یا از گل یا چوب یا نی
و جز آن و شرط کنند حنفیه مصر را فنا بر آن حدیث
لا جمعة ولا تشريق الا في مصر جامع روایت کرده ابن
ابی شیبه و عبد الرزاق از حدیث علی موقوفا
از حذیفه و غیر وی نیز آمده و مخالف نیست این را
آنچه مرویست از عمر رضی الله عنه که وی نوشت
باهل بحرین که جمعه کنید هر جا که باشید چه آن محمول بر مدن
و فناهای بحرین است که شهر کبیر است و اما حدیث
جواثا که قریه ایست از بحرین پس منافی نیست
مصریت آنرا زیرا که قریه اطلاق کرده میشود بر مصر
بر وجه عرف ایشان
رجل من القريتين عظيم که مراد از قریتین که و طائف است
...
نیز گویند که جواثا حصن است در بحرین و ظاهر این
مصر است چه خالی نمی باشد حصن از حاکم بر
ایشان و عالمی که مقیم است در مسجد کرد آن مدینه را
بحرین و همچنین ابن تین از ابی الحسن لخمی نیز حکایت
کرده و مستفاد از بعضی اشعار کثرت استو و کثرت
تجار جوانا است و آن دلالت دارد بر بودن آن
مدینه زیرا چه در قریه غالبا کثرت تجار نمی باشد و باید
دانست که قول وی تعالی فاسعوا الى ذكر الله محمول
بر اطلاق نیست باتفاق ائمه زیرا چه جایز نیست
اقامت جمعه در برای اجماعا و نه در هر قریه که باشد
مگر بشرط و خصوصیت پس تقدیر کنند حنفی زیرا خاص را
بخصوص مذکور و تقدیر کنم ما مصر را بحدیث علی رضی
الله عنه که سالم است از معارضه و منقول نشده از
صحابه اشتغال ایشان وقتی که فتح کردند بلاد را
بنصب منبر و اقامت جمعه مگر در امصار نه در
قری و اگر می بود هر آئینه نقل کرده میشد اگر چه
از طریق احاد آمدی و ...

ان اذن فى الناس ان من كان اكل فليصم بقية يومه گفت سلمه بن اكوع که فرمود پیغمبر خدا صلعم کسی را از قبیله اسلم که ندا کن در مردم تحقیق کسی که خورده است پس روزه دارد و امساک کند در باقی روز و کسی که نخورده است پس روزه دارد

اكل فليصم فان اليوم يوم عاشوراء وکسی که نخورده است پس روزه دارد تحقیق امروز روز عاشوراست واین در ابتدای اسلام بوده است وآنچه معاویه بن ابی سفیان گفته بعد از منسوخ شدن وجوب روزه عاشوراست و این حدیث ختم حدیث ترتيبا است

بسم الله الرحمن الرحيم كتاب صلوة التراويح در بیان نماز تراویح یعنی در رمضان تراويح جمع ترویحه است بمعنی یکبار راحت گرفتن واین در اصل نام جلسه است این نماز را تراویح خوانند از آنکه بعد از هر دو سلام جلسه استراحت در آن میکنند

باب فضل من قام رمضان در بیان ثواب کسی که قیام کند یعنی نماز میکند در شبهای رمضان مراد نماز تراویح است

حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هريرة رضي الله عنه قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول لرمضان من قامه ايمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه گفت ابو هریره شنیدم پیغمبر خدا را میفرمود در حق رمضان کسی که قیام کند شبهای آن را از روی ایمان وتصدیق بفضیلت آن وطلب ثواب محض نه برای ریا بخشیده شود مر او را چیزی که پیش از آن کرده است از گناه او قطع کرده است ابن منذر که همه گناهان صغیره وکبیره و مشهور از مذهب اهل سنت صغیره مراد است

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن حميد بن عبد الرحمن عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قام رمضان ايمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه قال ابن شهاب فتوفي رسول الله صلى الله عليه وسلم والامر على ذلك گفت ابن شهاب وفات یافت رسول خدا وحال بر این منوال بود که تنها مردم قیام میبودند و بجماعت نمیگذاردند ثم كان الامر على ذلك في خلافة ابي بكر رضي الله عنه وصدرا من خلافة عمر رضي الله عنه پس تر بود حال بر این جماعت در ایام خلافت ابی بکر صدیق و اوائل زمان خلافت عمر وعن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عبد الرحمن بن عبد القاري عبد بتنوین است وقاری بنسبت القاره است که از اجداد وست عامل عمر بن خطاب بود بر بیت المال مسلمانان انه قال خرجت مع عمر بن الخطاب ليلة في رمضان الى المسجد گفت عبد الرحمن بیرون آمدم با عمر بن خطاب شبی در رمضان بسوی مسجد نبوی فاذا الناس اوزاع متفرقون پس ناگاه دیدم مردم جدا جدا فرقه فرقه اند اوزاع بفتح همزه وسکون واو وزای بعد از الف عین مهمله است بمعنی متفرقات واین جمعی است واحد ندارد متفرقون صفت کاشفه است يصلي الرجل لنفسه نماز میگذارد مردی تنها برای خود ويصلي الرجل فيصلي بصلاته الرهط ونماز میگذارد مردی ونماز میکنند بنماز او جمعی فقال عمر رضي الله عنه اني ارى لو جمعت هؤلاء على قارئ واحد لكان امثل پس گفت عمر تحقیق من می بینم اگر جمع کنم اینها را بر یک امام خواننده قرآن هر آینه بهتر باشد از تفرق ایشان ثم عزم فجمعهم على ابي بن كعب پستر عزم کرد عمر جمع کردن ایشان برای ابی بن کعب که امامت کند همه را وابی اقرا بود ثم خرجت معه ليلة اخرى پستر برآمدم با عمر شبی دیگر والناس يصلون بصلوة قاريهم قال عمر رضي الله عنه نعم البدعة هذه ومردم میگذاردند نماز با امام خود گفت عمر نیکو بدعت این اجتماع بدعت گفت این را از روی تواضع از آنکه آنحضرت بدلالت این اجتماع نفرموده از ترس وجوب چنانکه گذشته وتقسیم شود دانستن نبدیه

حدثنا بشر بن محمد المروزي قال اخبرنا عبد الله بن مبارك قال اخبرنا يونس عن الزهري قال اخبرني سالم عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول كلكم راع پیغمبر فرمود هر یکی از شما چرانده ونگاه دارنده است چیزی را که متعلق بدوست از نفس و اعضای خود واهل و عیال و ربالی و مسائل و حیوانات که مکلف است هر کس برعایت آن و عدالت در آن و در آنچه مکلف است برای وی و مسئول خواهد شد هر یک از کیفیت رعایت وعدالت و معامل روز قیامت راعی چرانیدن وچرانیدن تشبیه داده است راعی چراننده ونگاه دارنده واطلاق آن در بیچارگی او بجبیل تشبیه مشبه بمشبه است باسباب وحفظ رعیت ... در هر راعی که متعلق او باشد و حقیقت در جلیله اصل بمعنی چرانیده ... گرده است ... اکثر علمای ... حنفیه ... الليث ... وزاد الليث ... بن مبارک از یونس بتقریب روایت کرده زهری باین حدیث را از سالم که قال يونس كتب رزيق بن حكيم الى ابن شهاب انا بوادي القرى گفت یونس نوشت رزيق بن حكيم بسوی زهری و حال آنکه من با وی بودم روز در وادی قری که از اعمال مدینه مطهره است

نبوده است و نیز هرگاه و اصل قیام رمضان مسنون باشد و آنحضرت تا سه شب بجماعت این نماز گذارده است چنانکه حدیث آتی ناطق است و بعد از آن صحابه را آنحضرت فرموده است اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر و اجماع کردند صحابه برین روایت کرده است ابن ابی شیبه استحسان آن از علی ابن ابی طالب و ابن مسعود و ابی بن کعب و سوید بن عقبه و غیر ایشان رضی الله عنهم از بدعت بر آمد و زائل شد تمام بدعت از آن و گشت از شعائر ظاهر اسلام چنانکه نماز عید و حدیث کل بدعة ضلالة تخصیص یافت محالفان درین باب از راه عناد و جهل محض است پناه دهاد خدا مسلمانان را از آن والتی تنامون عنها افضل من التی تقومون و آن نماز که خواب میکنند و فارغ شده از آن بهتر است از نماز که قیام میکنند آخر شب یعنی اول شب گذاردن آن بهتر است از گذاردن آخر شب بعضی درین کلام بر عکس این معنی گفته یعنی نماز که بعد از خواب کنند بهتر است از آنکه اول شب کنند و عمل اول که همین است که آخر شب میکنند یرید آخر اللیل وکان الناس یقومون اوله مؤلف میگوید که میخواهد عمر ازین کلام آخر لیل و تفضیل میدهد آنرا بر آنچه مردم قیام اول شب میکنند عدد رکعات را ذکر نکرد و مشهور بیست رکعات است سه رکعت وتر بدو سلام و پنج ترویحه هر ترویحه چهار رکعت بدو سلام و جمهور صحابه و تابعین برین اند و در بعضی روایات که کمتر ازین واقع شده آنرا تضعیف کرده اند **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالک عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر عن عائشة رضی الله عنها زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی وذلک فی رمضان مرویست از عائشه که تحقیق پیغمبر خدا رحمت کنا خدا بروی گذارد این نماز را و این در رمضان بوده است این حدیث مختصر است از حدیثی که در باب تحریض النبی صلی الله علیه وسلم آورده یک جزو اول حدیث آورده و یک جزو آخر **ح** وحدثنی یحیی بن بکیر قال حدثنی اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی عروة ان عائشة اخبرته ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج لیلة من جوف اللیل یصلی فی المسجد وصلی رجال بصلوته گفت ابن شهاب خبر داد مرا عروه که تحقیق عائشه خبر داده است او را که پیغمبر خدا بر آمد شبی در میان شب در حالیکه نماز میکند در مسجد غیر فریضه و نماز گذاردند مردم بنماز آنحضرت یعنی اقتدا کردند بآنحضرت فاصبح الناس فتحدثوا پس صباح کردند آنانکه شب نماز گذارده بودند و گفتند بدیگر یکدیگر فاجتمع اکثر منهم فصلی فصلوا معه پس جمع آمدند شب دیگر بیشتر از آنها که در شب اول بودند پس گذاردند نماز آنحضرت و گذاردند مردم با آنحضرت فاصبح الناس فتحدثوا فکثر اهل المسجد من اللیلة الثالثة پس صباح کردند هم مردم و گفتند بیکدیگر پس بسیار شدند اهل مسجد در شب سیوم فخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی فصلوا بصلوته پس بیرون آمد آنحضرت و گذارد نماز پس گذاردند مردم مقتدیان بنماز وی فلما کانت اللیلة الرابعة عجز المسجد عن اهله پس هرگاه شد شب چهارم تنگ آمد مسجد از اهل خود حتی خرج لصلوة الصبح فلما قضی الفجر اقبل علی الناس فتشهد ثم قال تا آنکه بر آمد آنحضرت برای نماز فجر و هرگاه ادا کرد نماز فجر را روی کرد بر مردم پس شهادت خواند در اوائل خطبه پس فرمود اما بعد فانه لم یخف علی مکانکم اما بعد تشهد پس تحقیق پوشیده نبود بودن شما در مسجد یا حال شما در اهتمام طاعت ولکنی خشیت ان تفترض علیکم فتعجزوا عنها ولیکن من ترسیدم این را که فرض کرده شود بر شما نماز تراویح پس عاجز آئید از ادای آن فتوفی رسول الله صلی الله

و انا اسمع یونس گفت یونس نوشت ابن شهاب جواب آن نوشته بجانب رزیق شنیدم آن مکتوب را یا ابن بکیر که ابن شهاب هم روایت کرده از آنکه شنیدم که نوشت مکتوب را ابن شهاب پس شنید یونس از ابن شهاب وقتیکه نوشت جواب ابن شهاب بر زریق یا در مکتوب که حکم کند زریق که نماز جمعه ادا کند در میان اهل خود بر سر املاک اخبرنا سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر یقول که تحقیق سالم بن عبد الله حدیث کرد زهری را که تحقیق ابن عمر میگفت سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم یقول میفرمود کلکم راع همه شما شبان و نگهبان رعیت اید و کلکم مسئول عن رعیته و همه شما پرسیده میشوید از رعایت و نگهداشت رعیت خود یا در مصالح دینی و دنیوی ایشان تفصیل فرمود آنرا بطریق تمثیل الامام راع ومسئول عن رعیته امامی که قائم است بر مردم باصلاح حال راعی است که قائم میکند در ایشان حدود و احکام را بر نهج شرع و مسئول است از رعیت خود که نگهداشت حقوق ایشان را ادا کرده است نمود شریعت و رعیت ایشان والرجل راع فی اهله و مرد راعی است در مردم خانه خود و هو مسئول عن رعیته و وی پرسیده میشود از مراعات احکام رعیت که اهل خانه اند والمرأة راعیة فی بیت زوجها و زن راعی است در خانه شوهر خود و متعلقات آن خانه و مسئولة عن رعیتها و مسئول است از آنچه راعی است در آن که چگونه عمل آورده احکام را در آن والخادم راع فی مال سیده و خادم نوکر راعی است در مال خواجه خویش که نگاه میدارد آنرا و سپرده شده است بوی و مسئول عن رعیته و سوال کرده میشود از آنچه امور است بدیانت و صیانت و نگاه داشت حق آن قال گفت یونس با سالم ابن عمر و حسبت ان قد قال والرجل راع فی مال ابیه و گمان میبرم که نیز گفت سالم که ابن عمر یا آنحضرت و مرد راعی است در مال پدر خود و هو مسئول عن رعیته وی مسئول است از عمل رعیت وی که مال پدر باشد [illegible] و کلکم راع و مسئول عن رعیته و همه شما در امور دنیا و دین است در آنچه تعلق بادست و مسئول از حال رعیت خود جهت استدلال ابن شهاب ازین خبر بر جواز اقامت جمعه در زمین و مضافات این است که شریعت قائم مقام امام بود بر آن جماعه کرده و آنجا بود پس واجب است بروی مراعات حقوق ایشان [illegible] احکام دینیه

علیه وسلم والامر علی ذلک زهری گوید پس وفات یافت پیغمبر خدا وامر تراویح بران نهج بود یعنی جماعت و ترتیب
نمیگذاردند برانکه ظاهر حدیث آنست اگر مواظبت میکرد آنحضرت قیام رمضان را فرض میشد بر مردم و در توجیه ارتباط فرضیت
بمواظبت تردد کرده اند ابو العباس قرطبی گوید معنی آنست که گمان میکردند فرضیت را از جهت مداومت پس واجب
برکسی که گمان میکرد انچنین چنانکه مجتهد چیزی را که گمان میکند حلال یا حرام واجبست بروی عمل کردن بدان و این چیزی
نیست هر کار بروی تا وقتی که گمان کند بروی حقیقة واجب شود معنی نزد دو حال مجتهد دیگر است بروی قیاس نمیتوان
وبعضی گفته اند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عملی که برای تقرب الی الله میکرد و متابعت میکردند مردم بدان احتمال
انداشت که فرض شود هم ازینجهت فرمود آنحضرت ترسیدم که فرض شود و توجیهات دیگر هم کرده اند وکسی چیزی بلوغ
کرگشت غلط کرده تمام مسئله بحث شد **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالک عن سعید المقبری عن ابی سلمة بن عبد الرحمن
انه سأل عائشة رضی الله عنها کیف کان صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم فی رمضان ابو سلمه پرسید عائشه را که چگونه بود
نماز پیغمبر در رمضان فقالت ما کان یزید فی رمضان ولا فی غیره علی احدی عشرة رکعة پس گفت نمیکرد زیاده
در شبهای رمضان و نه در غیر آن بر یازده رکعت احتمال دارد که سائل از نماز دائمی تهجد پرسیده باشد چنانکه بیان عائشه
ظاهر آنست از آنکه همین عبارت بیان نماز تهجد جای دیگر گفته است یا آنکه آنحضرت درون خانه نماز تراویح نکرده باشد
بهانه ملاحظه که بر مردم فرض نشود از آنکه مواظبت در خانه نیز خالی نیست ترس یصلی اربعا فلا تسأل
عن حسنهن وطولهن میگذارد چهار رکعت پس مپرس از خوبی و درازی آن ثم یصلی اربعا فلا تسأل عن حسنهن
وطولهن ثم یصلی ثلثا فقلت یا رسول الله اتنام قبل ان توتر پیشتر از هشت رکعت میگذارد سه رکعت پس گفتم ای رسول خدا
آیا خواب میکنی پیش از آنکه وتر گذاری ظاهر این سه رکعت بعد از خواب گذارده بود که عائشه این را گفته قال یا عائشة
ان عینی تنامان ولا ینام قلبی فرمود ای عائشه تحقیق دو چشم من خواب میکنند یعنی بسته میشود و خواب نمیکند دل من
یعنی غفلت نمی آرد مرا خواب بسم الله الرحمن الرحیم باب فضل لیلة القدر در بیان فضیلت شب قدر و قدر
بفتح قاف و سکون دال است این شب را از روی تعظیم قدر بمعنی صاحب عظمت گفته از جهت که قرآن مجید درو
نازل شده یعنی ابتدای نزول قرآن درین شب است یا آنکه از لوح محفوظ بتمام بآسمان دنیا درین شب آمده و از آنجا
اندک اندک جبرئیل در بیست و سه سال آورده یا آنکه قرآن در فضیلت آن نازل شده آنجا که فرموده لیلة القدر خیر
من الف شهر شب قدر بهتر از هزار ماه است قدر بفتح دال نیز خوانده اند بمعنی تقدیر از آنکه درین شب تقدیر اشیا
کرده اند وقول الله تعالی انا انزلناه فی لیلة القدر الی آخر السورة در تفسیر این قول خدا تفسیر که از مؤلف واقع شده
همین تفسیر کلمه وما ادراک است قال ابن عیینة ما کان فی القرآن وما ادریک فقد اعلمه گفته است
ابن عیینه چیزی که واقع شده است در قرآن بلفظ ما ادریک بصیغه ماضی پس بتحقیق دانیده است خدا آنحضرت را
از آنکه نفی علم زمان گذشته مستلزم نفی علم در زمان حال نیست و دیگر نفی علم حاصل مقصود آنست که لیلة القدر را
خداوند سبحانه معلوم گردانیده است آنحضرت را وما قال وما یدریک فانه لم یعلمه آنچه گفته است بصیغه مضارع
درین باب تعلیم نکرده است خدا او را **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حفظناه وانما حفظ من
الزهری گفت سفیان یاد گرفتیم این حدیث را و یاد گرفته است گر از زهری در بعضی روایات وایما حفظناه

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الجمعة

برودی نماز جمعه و کسیکه واجب نیست بروی نماز جمعه
اگر حاضر شود آنرا نیز باید که غسل کند و صریح درینباب
حدیث صحیح ابی عوانه و صحیح ابن خزیمه و حبان است
من اتی الجمعة من الرجال والنساء فلیغتسل ومن لم
یاتها فلیس علیه غسل و درباب فضل الغسل گذشت
شیخ ابن حجر گفته استعمال استفهام در ترجمه بجهت احتمال
عموم است در حدیث ابی هریره که مذکور شود چرا آن
شامل است همه را و تقیید در حدیث ابن عمر بمن جاء مخرج
است کسی را که اراده کند و تقیید در حدیث ابی سعید بمحتلم
مخرج است صبیانرا و تقیید در نهی از منع نساء از مساجد
با اللیل مخرج است جمعه را و باین دانسته شد وجه
ایراد این احادیث درین ترجمه **حدثنا**
ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال
حدثنی سالم بن عبد الله انه سمع عبد الله بن
عمر یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه واله
وسلم یقول من جاء منکم الجمعة فلیغتسل
کسیکه بیاید از شما نماز جمعه را اگرچه واجب نباشد بروی
حضور پس باید که غسل کند **حدثنا** عبد الله
بن مسلمة عن مالک عن صفوان بن سلیم
عن عطاء بن یسار عن ابی سعید الخدری
ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال
غسل یوم الجمعة واجب علی کل محتلم
غسل روز جمعه برای نماز واجب است بر هر بالغ
حدثنا مسلم بن ابراهیم الازدی البصری قال

گفتا ما ای تقدراست مضاف محذوف وکلمه ما از الدا است و خبر حقتا و مقدر است ومن الزهری متعلق بمحذوف است مذکورست
معنی آنست وکدام حفظ است یادگرفته ایم از زهری عن ابی سلمة عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه
وسلم قال من صام رمضان ایمانا واحتسابا کسیکه روزه دارد ماه رمضان را از تصدیق قلب وطلب ثواب غفر له
ما تقدم من ذنبه بخشیده شود مر ورا گناه او که پیش از آن کرده است ومن قام لیلة القدر ایمانا واحتسابا غفر له
ما تقدم من ذنبه وکسی که قیام کند شب قدر را از روی ایمان واحتساب بخشیده شود مر ورا گناهی که پیش از آن کرده
تابعه سلیمان بن کثیر عن الزهری متابعت کرده است سفیان را سلیمان بن کثیر از زهری **باب** التمسوا
لیلة القدر فی السبع الاواخر طلب کنید شب قدر را در هفت شب آخر ماه رمضان یعنی در یک شب از میان این شبهاست و چون در حدیث
دیگر واقع شده که دراو تا ر عشرهٔ اخیره است ابتدای این هفت شب از شب بیست وکیم ثابت و نهم خواهد بود سیوطی نقل کرده که بعضی برین اند
که ابتدای آن از شب بیست ودوم تا بیست وهشتم است وبرین تقدیر شب بیست ونهم خارج میشود ودر حدیث دیگر معلوم شده که شب قدر یکه آنحضرت در یافته
شب بیست وکیم بوده است و بهر دو تقدیر شب بیست ونهم خارج می شود **حدثنا** عبدالله بن یوسف قال اخبرنا
مالك عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رجالا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم اروا لیلة القدر
فی المنام فی السبع الاواخر مرویست از ابن عمر که چندی از یاران پیغمبر خدا نموده شد مر لیلة القدر را در خواب در هفت شب
آخرهای رمضان اروا بضم همزه صیغه مجهول است فی السبع الاواخر متعلق است بآن یعنی در خواب گفته شد با یشان که شب قدر
در هفت شب آخرهای ماهست العینین گفته است سیوطی و شیخ در فتح الباری و بآین تقدیر لازم می آید که شب قدر
را با یشان نموده اند بلکه خبر داده اند که در یکی ازین شبهاست کرمانی گوید فی السبع الاواخر متعلق است بقوله وفی المنام
وصفت آنست یعنی نموده شدند شب قدر را در خوابی که واقع بود در هفت شب آخر لیکن پوشیده ماند که مفهوم از سوق
حدیث و که فلیتحرها فی السبع الاواخر آنست که این خواب پیش ازین شبهای هفت دیده اند و خبر یافته اند که درین شبها
خواهد بود فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اری رؤیاكم قد تواطات فی السبع الاواخر پس فرمود آنحضرت
گمان میبرم یا میدانم که خواب شما بتحقیق موافق افتاده است بواقع که درین هفت شب نموده اند فمن كان متحريها
فليتحرها فی السبع الاواخر پس کسیکه جویای آنست پس گو بجوید در هفت شب آخر **حدثنا** معاذ بن فضالة
قال حدثنا هشام عن یحیی عن ابی سلمة قال سالت ابا سعید رضی الله عنه وكان لی صدیقا گفت ابو سلمه پرسیدم
ابا سعید را و بود مرا دوست من فقال اعتكفنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی العشر الاوسط من رمضان پس گفت
اعتکاف کردیم با پیغمبر خدا در عشرهٔ میانه از رمضان فخرج صبيحة عشرين فخطبنا وقال انی اريت ليلة القدر
پس بیرون آمد از اعتکاف صباح بیستم پس خطبه خواند ما را و فرمود بتحقیق من نموده شدم شب قدر را ظاهر این کلام
تعین است که بمن اعلام کرده شد در واقع کدام شب است ثم انسيتها او نسيتها شك راویست و معنی هر دو یکیست
فراموش گردانیده شدم من فالتمسوها فی العشر الاواخر فی الوتر پس طلب کنید آنرا در دو شب آخر در شبهای طاق
وانی رایت انی اسجد فی ماء و طین و بتحقیق من دیدم مر خواب که سجده میکنم در آب و گل فمن كان اعتكف مع
رسول الله صلی الله علیه وسلم فليرجع و کسیکه اعتکاف کرده بود همراه پیغمبر خدا پس گو رجوع کند معتکف درین کلام
التفات است از تکلم بغیبت اصل بایستی بود که فرمود کسی که اعتکاف کرده بود بمن فرجعنا وما نرى فی السماء قزعة

پس این روز یعنی جمعه روزیست که اختلاف کرده بودند
دران پیش از ما یعنی در تعیین روزی دیگر بعد از آنکه فرض
کرده شده بود بر ایشان تعظیم این روز وا جتماع
برای عبادت خالق دران فهدانا الله له پس
هدایت کرد ما را خدا تعالی برای این روز با نزال وحی صریح
و اصابت رای در ادراک مراد و توفیق ثبات
بر ما سوسی تصرف ابدال آن بدیگر ایام فالناس لنا تبع اليهود
پس فردای جمعه روز یهود است که اختیار کرده اند
برای خود و بعد غد للنصاری و پس فردای جمعه
روز النصاری است پس سبقت کردیم ما در ثواب عبادت
حق و شروع این حدیث در اول کتاب الجمعه گذشت
سکت پس خاموش ماند آنحضرت بعد تمام این حدیث
اندکی ثم قال پستر فرمود در بیان بعضی فضایل این روز
حق علی كل مسلم ان يغتسل فی كل سبعة ايام
يوما لازم است بر هر مسلمان که غسل کند در هفت
روز روزی و در روایات دیگر زیاده آمده و آن روز
جمعه است يغسل فيه راسه وجسده تفسیر
در آن روز سر خود را و سائر بدن خود را ابان
بفتح همزه و تخفیف موحده بن صالح عن مجاهد
عن طاؤس عن ابی هريرة قال قال النبی صلی
الله علیه واله وسلم لله علی كل مسلم حق بأخير
لفظ حق از علی كل مسلم ان يغتسل فی كل سبعة
ايام يوما و حدیث مسلم من توضا فاحسن الوضوء
ثم اتى الجمعة الخ و حدیث ترمذی من توضا يوم
الجمعة فبها ونعمت الخ دلالت دارند برآنکه مراد تاکید
غسل است نه وجوب **حدثنا** عبدالله بن
محمد مسندی قال حدثنا شبابة بفتح معجمه و تخفیف

پس رجوع کرديم بمعتکف وحال آنکه نديديم بر آسمان پاره تنگ از ابر پس آمد ابري و باريدن گرفت بحديکه سقف مسجد پس آمد ابري و باريد تا آنکه چکيد سقف مسجد وکان من جريد النخل و بود سقف مسجد از پوست خرما فاقيمت الصلوة فرايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يسجد في الماء والطين واقامت گفته شد نماز صبح را پس ديدم پيغمبر را که سجده ميکند در آب وگل حتى رايت اثر الطين في جبهته تا آنکه ديدم اثر گل در پيشاني آنحضرت و ظاهر شد راستي خواب آنحضرت مفهوم از حديث آنست که شب قدر شب بست ويکم بود و باران هم دران شب باريد و صباح بست ويکم نماز صبح در آب وگل گذارده و خطبه که خوانده بود صباح بستم بود

باب تحري ليلة القدر في الوتر من العشر الاواخر

در بيان طلب کردن شب قدر در طاق ده آخر ديگر شب عبادة در باب حديثي از عبادة بن صامت مروي است که در باب لاحق مي آيد **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا اسمعيل بن جعفر قال حدثنا ابو سهيل عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال تحروا ليلة القدر في الوتر من العشر الاواخر من رمضان فرمود بجوئيد شب قدر را در شب وتر از عشرهٔ آخر از رمضان **حدثنا** ابراهيم بن حمزة قال حدثنا ابن ابي حازم والدراوردي عن يزيد بن الهاد عن محمد بن ابراهيم عن ابي سلمة عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يجاور في رمضان العشر التي في وسط الشهر گفت ابو سعيد بود آنحضرت معتکف ميشد در مسجد در ماه رمضان عشره که در ميانه او بود فاذا كان حين يمسي من عشرين ليلة تمضي پس وقتيکه بودي شب ميکرد از بيستم شبي که بگذشت ويستقبل احدى وعشرين رجع الى مسكنه و پيش مي آمد شب بست ويکم رجوع کردي از مسجد بسوي مسکن و خانه خود ورجع من كان يجاور معه و رجوع کردي کسي که معتکف بودي با آنحضرت وانه اقام في شهر جاور فيه الليلة التي كان يرجع فيها و تحقيق آنحضرت در ايشان در ماهي که معتکف بود دران و شبي که رجوع ميکرد در آن شب ظاهر اين حديث آنست که رجوع در شب بست ويکم بوده و اين مخالف آنست که در احاديث متعدده صحيح واقع شده که خروج در صباح بستم بود و اعتکاف عشرهٔ آخر از بست ويکم است ديم در اين شب باران امده بود و صباح آن که صبح روز بست و دوم بود آنحضرت نماز در آب وگل کردند و اين از جمله علامات شب قدر بوده است پس مراد آنست که رجوع در صباح گذشته کردي اين عنوان نسبت داد رجوع را بآن شب در اين شب رجوع در خانه بود فخطب الناس فامرهم ما شاء الله پس خطبه خواند مردم را و امر کرد چيزي را که خواسته خدا بود ثم قال كنت اجاور هذه العشر پس فرمود بودم من اعتکاف ميکنم اين عشره را ثم قد بدا لي ان اجاور هذه العشر الاواخر پس تحقيق ظاهر شد مرا اجتهادا يا بوحي که معتکف شوم اين عشرهٔ آخر را فمن كان اعتكف معي فليثبت في معتكفه پس کسيکه اعتکاف کرده با من بايد که ثابت باشد در جاي خود وقد اريت هذه الليلة ثم انسيتها و تحقيق نموده شدم من اين شب قدر را پستر فراموش گردانيده شدم فابتغوها في العشر الاواخر وابتغوها في كل وتر پس طلب کنيد در عشرهٔ آخر او طلب کنيد در شب طاق يعني اگرچه تعيين فراموش گرديد اما اينقدر ياد مانده که در عشره است و در شبهاي وتر است وقد رايتني اسجد في ماء وطين و تحقيق ديدم خود را در خواب که سجده ميکنم در آب وگل گويا اين حال را علامت شب قدر داشته فرموده است فاستهلت السماء في تلك الليلة فامطرت پس ابر ريزش گرفت در آن شب پس باريد فوكف المسجد في مصلى النبي صلى الله عليه وسلم ليلة احدى وعشرين پس بچکيد سقف مسجد در جاي نماز آنحضرت شب بست ويکم فبصرت عيني رسول الله

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الجمعة

تشهد صلوة الصبح والعشاء في الجماعة في المسجد گفت ابن عمر بود زني بر عمر که نامش عاتکه بود دختر سعيد بن زيد يکي از عشره مبشره که حاضر ميشد نماز صبح و عشاء را در جماعت مسجد فقيل لها لم تخرجين وقد تعلمين ان عمر يكره ذلك ويغار پس گفته شد آن زن را چرا بيرون مي آئي و تحقيق ميداني که عمر ناخوش ميدارد اين را و غيرت ميکند قالت فما يمنعه ان ينهاني گفت آن زن پس چه چيز باز ميدارد عمر را که منع کند مرا و در روايت ديگر آمده که گفت عمر را از نهي آنکه نهي نميکند مرا قال يمنعه قول رسول الله گفت مانع آن قول زن را منع ميکند عمر را از نهي تو قول پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم لا تمنعوا اماء الله مساجد الله منع مکنيد کنيزان خدا را از مسجدها براي نماز يعني بشب بدليل نحو حديث سابق که تقييد بليل است پس نهي از منع خروج بجمعه نباشد و نيز تخصيص حضور نماز فجر و عشاء دلالت دارد بر امتناع وي از حضور روز نماز جمعه و غير آن لعني شارحين نهي عام دارند روز و شب را و در حديث سابق گويند چون در شب که مظنهٔ ريب و فساد است زنان ماذون شدند در روز بطريق اولى که پوشيده نماند که کشف ستر و حجاب که لازم نيکي منع است متحقق است در روز چنانکه ستر که مناسب حکم اذن و اباحت است متحقق در شب پس اذن در روز از اذن بشب مفهوم نشود بلکه ضد آن نظر بقرينه عقل و مقام و سياق کلام والله اعلم

باب الرخصة ان لم يحضر الجمعة في المطر

در ثبوت رخصت از شارع اگر حاضر نشود مکلف بجمعه در صورت باران **حدثنا** مسدد قال حدثنا اسمعيل بن علية قال اخبرني عبد الحميد بن دينار صاحب الزيادي قال حدثنا عبد الله بن الحارث بن عم محمد بن سيرين قال ابن عباس لمؤذنه في يوم مطير گفت ابن عباس مر موذن خود را در روز باران اذا قلت وقتيکه بگوئي تو

صلى الله عليه وسلم ليس بيده وحشيم من نعيم فدارا منظرت اليها انصرف من الصبح ووجهه ممتلئ طينا وماء ا
ونظر كردم بسوى آنحضرت كه برگشته است از نماز فجر وحال آنكه روى مبارك او پر است از گل وآب اين كلام را براى
اظهار تعجب وصدق واقعه آنحضرت گفته است **حدثنا** محمد بن المثنى قال حدثني يحيى عن هشام قال اخبرني
ابى عن عائشة رضي الله عنها عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال التمسوا **ح** وحدثنا محمد بن المثنى
قال حدثنا عبدة عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى
الله عليه وسلم يجاور في العشر الاواخر من رمضان گفت عائشه بود پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروى اعتكاف ميكرد
در عشره آخر از رمضان ويقول تحروا ليلة القدر في العشر الاواخر من رمضان وميفرمود طلب كنيد شب قدر را
در عشره اواخر از رمضان در حديث قيد وتر واقع نشده است گفته اند كه در صحيح طريق هشام اين تقييد نيست گويا مؤلف
حمل كرده است مطلق را بر مقيد بملاحظه احاديث ديگر **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا وهيب قال حدثنا
ايوب عن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم قال التمسوها في العشر الاواخر
من رمضان ليلة القدر فرمود طلب كنيد در عشره اواخر رمضان ليلة القدر را وليلة القدر بدل از ضمير التمسوها
في تاسعة تبقى في سابعة تبقى في خامسة تبقى در نهم شبى است كه باقى بماند از ماه ودر هفتم شبى است كه باقى بماند
در پنجم شبى است كه باقى بماند بدانكه اين شمار بنابر عادت عرب است كه چون ماه از نصف ميگذرد حساب از جانب آخر ميكنند نه از ايام گذشته ومدار
بر تكميل نهاده كه ماه سى روزه باشد پس بر تقدير شب تاسع شب بست ويكم خواهد بود وسابع شب بست وسيوم وخامس
بست وپنجم سيوطى چنين تفسير كرده كه ليلة القدر در شبى است كه باقى بماند بعد از ان نه شب وآن شب بست ويكم است
گويا مدار بر ماه كامل نهاده كه سى روزه باشد وبر تقياس سابع وخامس است پوشيده نماند كه خلاف ظاهر لفظ است
ومعنى اول اولى واحرى بالقبول است بهر تقدير شب بست ونهم از بيان خارج اند تابعه عبد الوهاب
عن ايوب متابعت كرده است وهيب را عبد الوهاب باز ايوب يعني او هم از ايوب روايت كرده عن خالد عن
عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما التمسوا في اربع وعشرين وروايت كرده است عبد الوهاب از خالد از عكرمه
از ابن عباس كه التماس كنيد آنرا در شب بست وچهارم **حدثنا** عبد الله بن ابي الاسود قال حدثنا عبد
الواحد قال حدثنا عاصم الاحول عن ابي مجلز وعكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم گفت ابن عباس فرمود رسول خدا وبعضى روايات قالا قال ابن عباس قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
هي في العشر الاواخر هي في تسع يمضين ليلة القدر در شبى است كه ميگذرند نه شب تسع يمضين مشتق است از مضى
او في سبع يبقين يا در هفت شبى است كه باقى بماند از ماه يعني ليلة القدر تفسير كرده است مؤلف ضمير را
شيخ كرمانى در شرح نقل كرده او لا سبع يمضين آورده وگفته يعني در شب بست ونهم است همچنين معنى تسبع
يمضين را در شب بست ونهم است ومعنى سبع يبقين گفته محتمل كه مراد بآن شب بست وسيوم باشد يا اين شب
با جميع شبهاى كه بعد از انست تا آخر ماه وقاله **باب** رفع معرفة ليلة القدر لتلاحي الناس يعني ملاحاة
در بيان برداشتن شناخت تعيين شب قدر را بجهت نزاع مردم ميگويد كه مراد از تلاحي ملاحاة است مؤلف تفسير كرده تلاحي را
بملاحاة گويا اين لفظ اشهر است نزد وى **حدثنا** محمد بن المثنى قال حدثنا خالد قال حدثنا حميد قال حدثنا انس بن مالك

در تحقيق پس نا خوش داشتم كه در حرج اندازم شما را بسوى
نماز فتمشون في الطين والدحض پس راه ميرويد
شما در گل ودحض بجاى لغزش ودحض بفتح دال وسكون حاء
مهمله وفتح ثانى نيز وبآخر ضاد معجمه در صراح گفت
بالتحريك لغزيدن پاى وبالكسر والسكون جاى
لغزان پس امر نماز در خانه براى بيان رخصت است
در مطر وهمين است مذهب جمهور ونزد شافعيه
وحنابله مقيد است بصورتيكه جامه تر شود و
اگر باران سبك باشد يا زير سايه ميتواند رفت عذر
نباشد ومروى است از مالك عدم رخصت در ترك
جمعه بباران واين حديث حجت است بروى وتتمه
كلام در حديث در ابواب اذان گذشت **باب**
من اين تؤتى الجمعة از كجا آمده شود جمعه را واز
چقدر مسافت واجب است كه حاضر شوند بمسجد جامع
وعلى من تجب وبر كه واجب است آمدن بجمعه از دور
ونزديك لقول الله عز وجل اذا نودي للصلوة من
يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله دلالت دارد بر آنكه
جمعه واجب است بر كسيكه بشنود ندا را حنفيه ودكمل وغير

عن عبادة بن الصامت رضی الله عنهما قال خرج النبی صلی الله علیه وسلم لیخبرنا بلیلة القدر فتلاحی رجلان من المسلمین گفت عباده بیرون آمد پیغمبر خدا برای آنکه خبر دهد ما را بشب قدر و تعیین کند آنرا در این اوقات پس نزاع کردند دو مرد از مسلمانان فقال خرجت لاخبرکم بلیلة القدر فتلاحی فلان وفلان فرفعت پس فرمود آمدم تا خبر دهم شما را بتعیین شب قدر پس نزاع کردند فلان وفلان در مسجد در ماه رمضان که محل ذکر الهی و زمان عبادت است پس دور کرده شد از شومی آن تعیین علم او از دل من و فراموش گردانیده شد آنرا وعسی ان یکون خیرا لکم و نزدیک است که باشد این فراموش بهتر شما را و وجه خیریت آنست که طلب کنند و قیام نمایند در شبهای متعدد و نیز اگر شبی معین میبود بتقصیر در دیگر شبها احتمال داشت که ریائی پدید آید فالتمسوها فی التاسعة والسابعة والخامسة پس طلب کنید آنرا در شب نهم و هفتم و پنجم از رمضان قسطلانی نقل کرده رفته اگمان آنست که وجود شب قدر را برداشتند و این گمان را باطل میکند قول فالتمسوها و در باب شب قدر اقوال کثیر در تعیین و علامات آن آمده و وقت مساعد نیست

باب العمل فی العشر الاواخر من رمضان بیان عمل و جهد در عشره آخر از رمضان **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن ابی یعفور عن ابی الضحی عن مسروق عن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل العشر شد مئزره واحیی لیله وایقظ اهله گفت عایشه بود آنحضرت چون در آمدی عشره آخر رمضان سخت می بست ازار را و محیا میشد برای جهد و عبادت زیاده بر عادت کنایت است از ترک جماع یا تشمیر برای کثرت عبادت بوده باشد و زنده داشتی وقیام کردی شب را و بیدار میکرد اهل خود را برای طاعت و عبادت زندگی شب را راجع بعبادت کنند باشد اگر ترک خواب که اخ الموت است کرده و گویا زنده کرد نفس خود را و تواند که راجع بشب باشد گویا بطاعت آنرا زنده کرد چنانچه در آیت کریمه واقع است کیف یحیی الارض بعد موتها چگونه زنده کرد زمین را بر رویانیدن سبزه بعد از مردن آن **بسم الله الرحمن الرحیم** کتاب الاعتکاف اعتکاف در اصل لغت بمعنی درنگ و حبس و لازم گرفتن چیزی است و در شرع درنگ کردن در مسجد بنیت آن و صوم شرط آنست نزد جمهور علما **باب** الاعتکاف فی العشر الاواخر و بیان اعتکاف در عشره آخر از رمضان والاعتکاف فی المساجد کلها و در بیان صحت اعتکاف در مساجد همه مساجد مقصود مولف است از این آیت استدلال کرده است بر کسی که اعتکاف را خاص در مسجد نبوی روا نمی داند و بر آنکه جز در مساجد ثلثه مسجد حرام و مسجد اقصی و مسجد مدینه نمیداند و نیز بر آنکه جز در مسجد جامع نمیگویند لهذا در ترجمه بطریق عموم مساجد آورده تاکید کرد لقول الله تعالی ولا تباشروهن وانتم عاکفون فی المساجد الآیه و صحبت ندارید با زنان در حال آنکه شما اعتکاف دارید در مسجدها از این آیت معلوم شد که اعتکاف مخصوص بمسجد دون مسجد نبود درست بهمین است مقصود مولف نه آنکه اعتکاف در غیر مسجد نمیباشد اکثر مفسرین بر آنند که از این آیت اختصاص اعتکاف بمسجد فهم میشود و شراح گفته اند که مراد مولف نیز همین است مولف دو گروه اند بر این که از تقیید عدم مباشرت نبودن اعتکاف در مسجد ذهن تبادر میکند که نهی مخصوص بهمین حال باشد و مقید باین قید بود و اعتکاف را بمانی دیگر باشد که مقید باین قید نبود جواب گویند که عدم مباشرت را مخصوص باعتکاف در مسجد داشتن موجب ابطال امری متفق علیه است که آن بطلان اعتکاف است مطلقا بمباشرت پس باید که قید فی المساجد محض برای آن باشد که در غیر مساجد اعتکاف نمیباشد ولا یخفی ما فیه فافهم **حدثنا**

فی قریة جامعة وقتیکه باشی در قریه جامع که جماعت وارد و امیر و قاضی و خانهای مرد آورده بهم گرد چون جمعه و هم مردیست این تفسیر از علما فتوحی باتصلوة من یوم الجمعة پس نداکرده شود بنماز روز جمعه فحق علیک ان تشهدها یعنی واجب است بر تو ایمن حاضر شوی جمعه را سمعت الندا ولم تسمعه بشنوی اذان یا نشنوی وکان انس فی قصره احیانا یجمع ولا یجمع وبود انس در کوشک خود که در بعضی اوقات جمعه میکرد واحیانا لا یجمع و در بعضی اوقات جمعه نمیکرد و این موافق مذهب حنفیه است که قایل اند بعدم وجوب جمعه بر کسیکه خارج مصر است وهو بالزاویة علی فرسخین و کوشک او بموضع زاویه بود بر دو فرسخ از بصره که تعمیر کرده بود و روایت کرده ابن ابی شیبه که انس گاه جمعه میکرد در آنجا و گاه بر دو فرسخ بود از بصره بعد از آنکه مراد از جمعه جمعه بجامع بصره باشد **حدثنا** احمد بن صالح قال حدثنا عبد الله بن وهب قال اخبرنی عمرو بن الحارث عن عبید الله بن ابی جعفر قرشی که ان محمد بن جعفر بن الزبیر حدثه عن عروة بن الزبیر عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه واله وسلم قالت کان الناس ینتابون الجمعة من منازلهم گفت عایشه بودند مردم که بنوبت می آمدند بجمعه از منزلهای خود که در نواحی داشتند والعوالی و از بلندیهای مدینه که نزدیک ترین از شهر بر سه چهار کروه است ینتابون بفتح تحتیه وسکون نون و فتح فوقیه انتعال است از نوبت و بقیه تحتیه و فوقیه و نون و زیادت واو بعد الف نیز روایت است فیأتون فی الغبار پس می آمدند در غبار که در راه بر خاستی و در روایتی

اسمعیل بن عبد الله قال حدثنا ابن وهب عن یونس ان نافعا حدثه عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعتکف العشر الاواخر من رمضان بود پیغمبر خدا که اعتکاف میکرد در عشرهٔ آخر از رمضان **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر عن عائشة رضی الله عنها زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یعتکف العشر الاواخر من رمضان حتی توفاه الله عز وجل مرویست از عائشه که پیغمبر خدا بود که اعتکاف مینمود در عشر آخر از رمضان تا آنکه وفات کرد او را خدا ثم اعتکف ازواجه من بعده پس اعتکاف کردند ازواج مطهرهٔ آنحضرت پس از وی همه درین عشره و درین حدیث دلیلی است که زن و مرد در اعتکاف برابر اند و آنحضرت اذن کرده بود بعضی را در مسجد چون همه خواستند و تنگ کردند مسجد را منع کرد و امام اعظم ابو حنیفه رح گفته که زن در مسجد بیت معتکف شود

حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن یزید بن عبد الله بن الهاد عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یعتکف فی العشر الاوسط من رمضان مرویست از ابی سعید خدری که رسول خدا بود که اعتکاف میکرد در عشر میانه از رمضان فاعتکف عاما حتی اذا کان لیلة احدی وعشرین و اعتکاف کرد یکسال در عشر اوسط تا وقتیکه شد شب بست و یکم وهی اللیلة التی یخرج من صبیحتها من اعتکافه و آن شبی است که بیرون می آمد در صبح آنشب از اعتکاف خود و صحیح صریح آنست که خروج از اعتکاف صباح بست و یکم بود از آنکه وقتی که نسبت میکنند صباح را بشب مراد صبحی است که بعد از آن میباشد چنانکه صباح شب جمعه صبح روز جمعه است اینجا مراد صبحی باید داشت که پیش ازین شب بست و یکم است که آن صباح بستم باشد تا موافق شود با احادیث دیگر که تصریح است در آن که برآمدن ازین اعتکاف صباح بستم بود چنانکه حدیث ابو سعید که در باب تحری لیلة القدر است آنرا بر صرف ظاهر کردیم از برای تطبیق با احادیث و نیز از منطوق احادیث معلوم شده که شب بست و یکم باز بمعتکف در آمد چه درآن شب باران بارید و صباح آن آنحضرت سجده در آب و گل کرد وقال من کان اعتکف معی فلیعتکف العشر الاواخر فرمود کسیکه بود که اعتکاف میکرد با من درین عشر اوسط گو اعتکاف کند عشر اخیر را وقد اریت هذه اللیلة ثم انسیتها تحقیق نموده شدم من در خواب این شب قدر را پس فراموش گردانیده شدم من آنرا وقد رایتنی اسجد فی ماء وطین من صبیحتها وتحقیق دیدم خود را که سجده میکنم در آب و گل صباح آنشب قدر فالتمسوها فی العشر الاواخر والتمسوها فی کل وتر پس طلب کنید شب قدر در عشرهٔ آخر و طلب کنید آنرا در شب طاق فمطرت السماء تلک اللیلة پس بارید ابر آنشب بست و یکم وکان المسجد علی عریش فوکف المسجد و بود مسجد نبوی در آنوقت سایه دار از شاخ خرما پس چکید مسجد فبصرت عینای رسول الله صلی الله علیه وسلم علی جبهته اثر الماء والطین من صبح احدی وعشرین پس دید دو چشم من رسول خدا را بحالی که بر پیشانی آنحضرت نشانی از آب و گل بود در صباح بست یکم

باب الحائض ترجل المعتکف و بیان جواز شانه کردن حائض معتکف را **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا یحیی عن هشام قال اخبرنی ابی عن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصغی الی راسه وهو مجاور فی المسجد گفت عائشه بود پیغمبر خدا که نزدیک می آورد و مائل میکرد بسوی من سر خود را

نمیگویند جمعه را برکسیکه خارج مصر است نفی وجوبین در سخن است نیز اجید دلالت نیست حدیث را بر وجوب اصلا و حضور مردم بیرون از دور که بست اوراک فضیلت اقتدار آنحضرت بود و جمعیت تمام با آنکه گفته اند معنی ینتابون حاضر میشدند بنوبت واگر واجب می بود بر اهل عوالی نوبت نمیکردند و همه هر بار حاضر میشدند ذکره قسطلانی رح تخصیص رو بکو فیان نیز بیفائده است چه نزد شافعیه نیز حصر وجوب در حق کسی است که رسیده باشد او را و عدم رسیدن ندای مسجد جامع مدینه با اهل عوالی که سه چهار کروه میباشد ظاهر است اگرچه ندا اینجا باشد و آواز های مردم ناپیدا باد و باد و سکون با اعتدال و نزد مالکیه واجب است در غیر شهر تا سه میل از منار و اهل آبادی در شهر واجب نیست اگرچه از منار شش میل باشد

باب وقت الجمعة اذا زالت الشمس اول وقت نماز جمعه نزد زوال آفتاب است از میان آسمان وکذلک یذکر عن عمر بن الخطاب وعلی بن ابی طالب والنعمان بن بشیر وعمرو بن حریث بضم مهمله و فتح راء و سکون تحتیه در آخر مثلثه و همچنین روایت کرده میشود از این چهار صحابی بزرگ و همین است مذهب علماء غیر امام احمد که پیش از زوال نیز جایز داشته و آنچه مرویست از ابی بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم که میگذاردند جمعه را پیش از زوال ثابت نشده نزد جمهور این روایات و ضعف نسبت کرده اند آنرا و همچنین آنچه مرویست از عبد الله بن مسعود و معاویه که میگزاردند نماز جمعه را وقت ضحی و استدلال کرده اند بعضی حنابله بتسمیه جمعه عید مسلمین در حدیث و وقت عید ضحی است و پوشیده نیست که لازم نمی آید از تسمیه بعید اشتراک وی در جمیع احکام چنانچه حرمت صوم و نحو آن **حدثنا** عبدان عبد الله بن عثمان بن جبله المروزی مروزی است سند و نیست و یک قال اخبرنا عبد الله بن مبارک قال اخبرنا یحیی بن سعید الانصاری انه سال [illegible]

وحال آنکه معتکف میبود در مسجد فارجله وانا حائض پس شانه میکردم سر آنحضرت را حال آنکه من حائض بودم **باب** لا يدخل المعتكف البيت الا لحاجة دربیان آنکه نمی آید معتکف خانه را مگر برای حاجت ضروری که ناچار باشد مر اورا از آن چنانچه بول و غایط **حدثنا** قتيبة قال حدثنا الليث عن ابن شهاب عن عروة و عمرة بنت عبد الرحمن ان عائشة رضي الله عنها زوج النبي صلى الله عليه وسلم قالت وان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليدخل على راسه وهو في المسجد فارجله گفت عائشه بتحقیق بود رسول خدا هر آئینه می درآورد بسوی من سر خود را و حال آنکه در مسجد بودی پس شانه میکردم سر آنحضرت را وكان لا يدخل البيت الا لحاجة اذا كان معتكفا و بود آنحضرت نمی آمد خانه را مگر برای حاجتی بشری وقتیکه بودی معتکف **باب** غسل المعتكف دربیان شستن معتکف سر خود را **حدثنا** محمد بن يوسف قال حدثنا سفيان عن منصور عن ابراهيم عن الاسود عن عائشة رضي الله عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يباشرني وانا حائض گفت عائشه بود پیغمبر خدا معانقه میکرد مرا و حال آنکه من حائض بودی وكان يخرج راسه من المسجد وهو معتكف فاغسله وانا حائض و بود آنحضرت بیرون می آورد سر خود را از مسجد و حال آنکه معتکف بود پس می شستم سر او را و حال آنکه من حائض بودی **باب** الاعتكاف ليلا دربیان اعتکاف کردن در شب **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى بن سعيد عن عبيد الله قال اخبرني نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما ان عمر سأل النبي صلى الله عليه وسلم بتحقیق عمر بن خطاب پرسید پیغمبر خدا را در جعرانه وقتیکه رجوع کرده از حنین چنانچه در باب نذر تصریح کرده قال كنت نذرت في الجاهلية ان اعتكف ليلة في المسجد الحرام قال فاوف بنذرك گفت عمر بودم من که نذر کرده بودم در ایام جاهلیت که معتکف شوم شبی در مسجد حرام گرد کعبه و میسر نشده است مرا فرمود وفا کن نذر خود را و معتکف شو گویا مقصود عمر آن بود که این نذر در ایام جاهلیت معتبر است و لزوم الوفائی دارد آنحضرت فرمود به سبیل ندب که وفا کن نذر بسبیل ایجاب از آنکه نذر در حالت شرک صحیح نمی آید و آنچه حکم کردو اند که روزه در اعتکاف شرط نبوده است از آنکه شب محل روزه نیست لیکن از طریق دیگر معلوم شده که همراه دلیل باشارت و تصریح **باب** اعتكاف النساء دربیان حکم جواز اعتکاف زنان در مسجد **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زيد قال حدثنا يحيى عن عمرة عن عائشة رضي الله عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يعتكف في العشر الاواخر من رمضان گفت عائشه بود پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا بر وی می نشست باعتکاف در عشره آخر از رمضان فكنت اضرب له خباء فيصلي الصبح ثم يدخله و بودم من که میزدم برای آنحضرت خیمه پس نماز صبح میگزارد و در مسجد بستر بهم آمد آن خیمه را خبا که خیمه پس باشد و عمود و دو است که از پشم شتر و گوسفند کنند و دو ستون یا سه ستون میباشد جمع آن اخبیه است چنانکه گذشت فاستأذنت حفصة عائشة ان تضرب خباء فاذنت لها فضربت خباء پس طلب اذن کرد حفصه عائشه را برای زدن خیمه دیگر پس اذن داد عائشه او را فلما رأته زينب ابنة جحش ضربت خباء آخر پس هرگاه دید خیمه را زینب بنت جحش ام المؤمنین زد خیمه دیگر فلما اصبح النبي صلى الله عليه وسلم رأى الاخبية فقال ما هذا فاخبر پس هرگاه صبح کرد پیغمبر خدا و دید خیمها را پس فرمود این خیمها پس خبر داده شد که خیمهای ازواج مشهور است فقال النبي صلى الله عليه وسلم آلبر ترون بهن پس فرمود آنحضرت آیا نیکی می پندارید این زنان آلبر همزه استفهام انکاری است منصوب است مفعول ترون که بصیغه معلوم از رأی و بصیغه مجهول نیز خوانده اند بمعنی تظنون خطاب بحاضران است فترك الاعتكاف ذلك الشهر پس گذاشت آنحضرت اعتکاف را در آن شهر رمضان از جهت مبالغه در انکار بر این فعل زنان و اینهمه انکار از جهت آنست

كتاب الجمعة

از روز داد حقیقت چنانچه در حدیث من راح في الساعة الاولى واقع است بس اول احادیث ردیف باب آورده و روایت متقدم از عائشه در باب سابق نیز دلالت است و بعضی برآن اصابت غبار و عرق تخالیا و درین وقت است فقیل لهم لو اغتسلتم پس گفته شد مر ایشان را اگر غسل کنید بهتر باشد **حدثنا** سريج بن النعمان قال حدثنا فليح بن سليمان عن عثمان بن عبد الرحمن بن عثمان التيمي عن انس بن مالك ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصلي الجمعة حين تميل الشمس بود آنحضرت که میگزارد جمعه را وقتیکه زائل می شد آفتاب **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا حميد عن انس بن مالك رضي الله عنه قال كنا نبكر بالجمعة گفت انس بودیم ما و حضور شریف آنحضرت که شتاب میکردیم بنماز جمعه در اول وقت آن میکردیم بتقدیم آن و آنچه [illegible] که مراد از تبکیر تعجیل است و در اول وقت آن بودی و در حدیث است که نماز جمعه در اول وقت است و نماز زوال و جمعه در حدیث انس تصریح است بحضور ایشان وقت را ادا میکردند در اول وقت و بعضی سلف اتفاق کنند که پیش از زوال جمعه را ادا میکردند و جماعت مبالغه در مسارعت است کرده شبهه در منع جمهور داوری اتفاق است و نیز حاجت نبوی باین قول و نقیل بعد الجمعة وقیلوله میکردیم بعد از جمعه تا خیر میکردیم از آن وقت

مسجد بود و نیز اعراب و منافقان در مسجد می آمدند و زنان حاجتی در بر آمدن از خیمها لازم داشتند بضرورت رسوائی بوده است و نیز آنحضرت معلوم فرموده باشد که باعث ایشان اخلاص محض در عبادت نبوده است بلکه غیرت و رشک عایشه در قرب آنحضرت این کار کرده اند فما اعتکف عشرا من شوال پس اعتکاف کرد در عشره شوال پوشیده نماند که قضای اعتکاف یا عبارتی که در احادیث دیگر واقع شده آنرا ترک النبی صلی الله علیه وسلم اعتکاف العشر الاواخر من رمضان فی عشرة تا ظاهر آنست که واجب باشد اکثر علما بسنیت قائل شده اند و گفته اند که این قضا بطریق استحباب بود نه بوجه وجوب و نیز اگر واجب بودی ازواج مطهره را امر کردی بالقضا دیجواب اینقدر خلجان بایست کرد از کجا معلوم شده است که این قضا بر وجه استحباب بود تا آنکه ترک سنت بعد از شروع نیز قضای لازم وارد و عدم علم بامر کردن زنان را بالقضا نیز صلاحیت دلیل ندارد تواند که در مساجد بیوت قضا کرده باشند بهر حال جزم کردن بسنیت اعتکاف باوجود امارات و عبارات وجوب دلیلی واضح تر از زین میخواهد والله اعلم

باب الاخبية فی المسجد حکم خیمها در مسجد

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن یحیی بن سعید عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اراد ان یعتکف و بتحقیق آنحضرت خواست اعتکاف را در عشره آخر رمضان در مسجد فلما انصرف الی المکان الذی اراد ان یعتکف اذا اخبیة خباء عایشة وخباء حفصة وخباء زینب پس وقتی که بازگشت از نماز بسوی مکانی که خواست که معتکف باشد دران ناگاه دید خیمها خیمه عایشه و خیمه حفصه و خیمه زینب فقال البر تقولون بهن پس فرمود آیا نکوئی اعتقاد میکنید و گمان آن دارید باین زنان در بین کار ایشان ثم انصرف فلم یعتکف حتی اعتکف عشرا من شوال پس برگشت از انجا و اعتکاف نکرد تا آنکه اعتکاف کرد در عشره شوال در روایت دیگر واقع شده که عشره اول شوال اعتکاف کرد و ظاهر است که بعد از عید فطر خواهد بود و این دلیل بر عدم اشتراط صوم در اعتکاف نیست

باب هل یخرج المعتکف لحوائجه الی باب المسجد آیا می برآید معتکف برای حاجتهای خود تا در مسجد و در و است این برآمدن یا نه

حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی علی بن الحسین ان صفیة بنت حیی زوج النبی صلی الله علیه وسلم اخبرته گفت زهری خبر داد مرا علی بن حسین امام زین العابدین که صفیه دختر حیی زوج پیغمبر خدا خبر داده او را انها جاءت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم تزوره فی اعتکافه فی المسجد فی العشر الاواخر من رمضان که بتحقیق صفیه آمد نزد رسول خدا که زیارت کند آنحضرت را در وقت اعتکاف آنحضرت در مسجد در عشره آخر از رمضان فتحدثت عنده ساعة ثم قامت تنقلب پس سخن کرد نزد آنحضرت ساعتی پس برخاست که برگردد بمنزل فقام النبی صلی الله علیه وسلم معها یقلبها پس ایستاد آنحضرت با او در حالیکه میگردانید او را بسوی منزل او حتی اذا بلغت باب المسجد عند باب ام سلمة تا وقتیکه رسید صفیه در مسجد که نزد در خانه ام سلمه بود مر رجلان من الانصار فسلما علی رسول الله صلی الله علیه وسلم گذشتند دو مرد از قوم انصار پس سلام کردند بر آنحضرت فقال لهما رسول الله صلی الله علیه وسلم علی رسلکما انما هی صفیة بنت حیی پس فرمود مر آن دو مرد را رسول خدا بر جای خود و بر هیئت خود باشید نیست این زن مگر صفیه دختر حیی در روایت زهری نزد ابن حبان اینچنین است هرگاه دیدند آنها صفیه را شرم کردند و برگشتند آنحضرت فرمود بر جای خود باشید نیست این زن

و کسر میم مشدد یا بن عمار که بتشم مهملة قال حدثنا ابو خلدة بفتح معجمه و سکون لام هو خالد بن دینار تمیمی خیاط قال سمعت انس بن مالك یقول کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا اشتد البرد بکر بالصلوة بود آنحضرت که چون سخت می شد سرما شتابی میکرد بنماز یعنی در اول وقت میگزارد و اذا اشتد الحر ابرد بالصلوة و چون سخت میشد گرمی میگزارد آنرا در هنگام سردی و درنگ میکرد از اول وقت یعنی الجمعة میخواهد انس نماز جمعه را تفسیر کرد راوی قول انس را بنا بر ظن آنکه میان ظهر و جمعه نزد انس در حکم ابراد وقت شدت حر چنانکه از تعلیق ثانی که مذکور شود مفهوم میگردد و لیکن تصریح انس در روایت سابق آنست که جمعه متعلق بی التفصیل میان ظهر و جمعه است که مولف جزم نکرده در ترجمه کذا قال و قال یونس بن بکیر قال اخبرنا ابو خلدة و قال بالصلوة و لم یذکر الجمعة گفت یونس حدیث کرد ما را این ترجمه بحدیث مذکور و ذکر نکرده جمعه را و قال بشر بن ثابت حدثنا ابو خلدة و در طریق بشر از ابو خلده چنین است که گفت صلی بنا امیر الجمعة نماز گزارد با امیر جمعه را گفته اند آن امیر حکم بن ابی عقیل ثقفی نایب ابن عم خود حجاج بن یوسف بود و بر دستور حجاج ظالم بن ابی العقیل نماز تاخیر میکرد تا آنکه نزدیک میبود خروج وقت ثم قال لانس کیف کان النبی یصلی گفت ابن امیر انس را چگونه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یصلی الظهر میگزارد نماز ظهر را در روایت اسماعیلی و بیهقی آمده بود آنحضرت که چون زمستان بودی تکبیر میکرد و ظهر و چون تابستان بودی ابراد میکرد و در روایت اسماعیلی از طریق دیگر چنین اورده گفت ابو خلده شنیدم انس را که ایکبار ترود اورا بزقیص سند جو بی باحمد تحقیق حاضر شده نماز را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس بیگیرد نماز میکرد

مگر صفیہ فقالا سبحان اللہ یا رسول اللہ پس گفتند آن دو مرد تنزیہ میکنیم خدا را از اینکہ رسول خدا متہم باشد با سزا یا آنکہ تعجب کردند از این فرمودن آنحضرت کہ جای گفتن است فکبر علیہما پس عظیم و شاق آمد بر ایشان گفتن آنحضرت چنان و ہمہ را بانسبت کرد فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان الشیطان یبلغ من الانسان مبلغ الدم پس فرمود آنحضرت بتحقیق شیطان میرسد از مردم جای رسیدن خون گفتہ اند تشبیہ در شدت اتصال شیطانست بآدمی و کنایت از وسوسہ اوست در دلہا اگر حمل بر حقیقت کنند نیز دور نباشد چنانکہ از دیوار میگذرند و شیطان کہ رئیس جنیانست اگر در بدن آدمی در آید عجبی نیست وانی خشیت ان یقذف فی قلوبکما شیئا و بتحقیق من ترسیدم آنرا کہ در دلہای شما چیزی اندازد و برساند شما را بہلاک آنحضرت نسبت این گمان بدآنہا نکرد از آنکہ مومن صادق بودند با وجود آن ترسید از وسوسہ شیطان اگرچہ ایشان بآن ماخوذ نیست و مبادرت فرمود باین قول برای خیر اندیشی آنہا و آگاہی دادن دیگران کہ مبادا چنین وسوسہ افتند اعاذنا اللہ من ذلک

باب الاعتکاف وخرج النبی صلی اللہ علیہ وسلم صبیحۃ عشرین

در بیان اعتکاف آنحضرت و آنکہ بر آمد آنحضرت صباح بستم رمضان از اعتکاف

حدثنا عبد اللہ بن منیر سمع هارون بن اسمعیل قال حدثنا علی بن المبارک قال حدثنا یحیی بن کثیر قال سمعت ابا سلمۃ بن عبد الرحمن قال سالت ابا سعید الخدری قلت هل سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت ابو سلمہ پرسیدم ابا سعید خدری را و گفتم آیا شنیدہ رسول خدا رحمت کناد خدا بروی یذکر لیلۃ القدر قال نعم ذکر میکرد شب قدر را گفت آری شنیدہ ام اعتکفنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم العشر الاوسط من رمضان معتکف شدیم با رسول خدا عشرہ میانہ از رمضان قال فخرجنا صبیحۃ عشرین گفت پس بر آمدیم صباح بستم از رمضان از اعتکاف قال فخطبنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صبیحۃ عشرین گفت ابو سعید خدری پس خطبہ خواند برای اعلام آنحضرت صباح بستم قال انی اریت لیلۃ القدر وانی انسیتہا فالتمسوہا فی العشر الاواخر فی وتر فرمود بتحقیق من نمودہ شدم در خواب شب قدر را و من فراموش کردانیدہ شدم آنرا پس طلب کنید آنرا در شبہای عشرۂ آخر رمضان در شبہای طاق فانی رایت انی اسجد فی ماء وطین پس بتحقیق دیدم در خواب کہ من سجدہ میکنم در آب و گل ومن کان اعتکف مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فلیرجع و کسی کہ اعتکاف کردہ بود با رسول خدا پس رجوع کند با اعتکاف فرجع الناس الی المسجد پس رجوع کردند مردم برای اعتکاف بسوی مسجد وما نری فی السماء قزعۃ و نمی دیدیم در آسمان پارۂ ابری قال فجاءت سحابۃ فمطرت گفت پس آمد پارۂ ابر پس بارید واقیمت الصلوۃ فسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الطین والماء واقامت کردہ شد تکبیر را پس سجدہ کرد رسول خدا در گل و آب حتی رایت الطین فی ارنبتہ وجبہتہ تا آنکہ دیدم گل را در سر بینی و پیشانی آنحضرت

باب اعتکاف المستحاضۃ

و بیان حکم اعتکاف مستحاضہ

حدثنا قتیبۃ قال حدثنا یزید بن زریع عن خالد عن عکرمۃ عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت اعتکفت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امرأۃ مستحاضۃ من ازواجہ گفت عائشہ اعتکاف کرد با رسول خدا زن مستحاضہ از ازواج آنحضرت و آن ام سلمہ است چنانچہ در سنن سعید بن منصور آوردہ فکانت تری الحمرۃ والصفرۃ و بود کہ میدید خون سرخ و زرد فربما وضعنا الطست تحتہا وہی تصلی و بسیاری می نہادیم زیر او طشت و وی نماز میگزارد و این حدیث در باب الحیض گذشتہ

نزد وی این سعیت در وادر پیسکند و قابل در رفتن بنماز سعیت و ست و بر تقدیر ضرورت تنگی وقت گفتہ اند کہ اولی اسراع است بجہت طلب بکہ است واجب است از روی نہاد جمہور اکثر بران درمن قال السعی العمل والذہاب و بیان قول کسی کہ گفتہ است کہ مراد از سعی در آیت عمل و نماز رفتن بسوی جمعہ است لقولہ وسعی لہا سعیہا از جہت قول حق تعالی و سعی کنند برای آخرت سعی آنرا کہ نزد جمہور مفسرین مفسر است بامتثال اوامر و اجتناب از نواہی

وقال ابن عباس یحرم البیع حینئذ و گفتہ است ابن عباس حرام میشود خرید و فروخت درین ہنگام یعنی اذان جمعہ شود و سعی واجب گردد بدلیل قول حق تعالی وذروا البیع و ترک کنید عقد بیع را وقت ندا و برین قیاس باشد سایر عقود از نکاح و اجارہ و شاغل از سعی بود چون اجارہ و نحو آن و تحریم نا ملتند جمہور نزد ضرور در ئی داعی باشد چون احتیاج باب طہارت یا ما ستر عورت یا قوت نزد اضطرار و اگر بیع کنند در حال مشی بلا اخلال بواجب سعی پس این جایز است بے کراہت و با وصف تحریم صحیحست بیع نزد جمہور زیرا چہ نہی از شی بمعنی دیگر در آن مقتضی فساد نمی باشد نزد ایشان چنانچہ در اصول تقریر یافتہ

وقال عطاء تحرم الصناعات کلہا و گفتہ است عطا بن ابی رباح حرام میشود کارہا ہمہ آن بعلت اشتغال از جمعہ و این نیز گفتہ اند جمہور

وقال ابراہیم بن سعد عن الزہری اذا اذن المؤذن یوم الجمعۃ وہو مسافر فعلیہ ان یشہد چون اذان گوید مؤذن روز جمعہ برای نماز آن و این کس مسافر است پس بروی لازم است کہ حاضر شود جمعہ را یعنی الطریق استحبابا زیرا کہ روایات از زہری مختلف آمدہ روایتی از وی مانند قول جماعت است کہ لا جمعۃ علی مسافر **حدثنا** علی بن

وورود دليل است بر جواز نماز کردن ومتكف شدن زن مستحاضه لیکن باید که ملاحظه آلوده نشدن مسجد میکرده باشد **باب** زيارة المرأة زوجها في اعتكافه در جواز ملاقات زن شوهر خود را در حال اعتکاف او **حدثنا** سعيد بن عفير قال حدثنا الليث قال حدثني عبد الرحمن بن خالد عن ابن شهاب عن علي بن حسين ان صفية زوج النبي صلى الله عليه وسلم اخبرته **ح** وحدثني عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام بن يوسف قال اخبرنا معمر عن الزهري عن علي بن حسين قال كان النبي صلى الله عليه وسلم في المسجد وعنده ازواجه فرحن

گفت امام زین العابدین بود پیغمبر خدا در مسجد ونزد او ازواج مطهره او بودند پس رفتند آنها فقال لصفية بنت حيي لا تعجلي حتى انصرف معك وكان بيتها في دار اسامة پس فرمود صفیه را شتاب مکن تا باز روم با تو وبود خانه صفیه در سرای اسامه که از مسجد دور تر بود فخرج النبي صلى الله عليه وسلم معها فلقيه رجلان من الانصار پس برآمد پیغمبر خدا با صفیه از مسجد وملاقات کردند آنحضرت را دو مرد از انصار فنظرا الى النبي صلى الله عليه وسلم ثم اجازا پس نظر کردند بسوی پیغمبر خدا پس در گذشتند فقال لهما النبي صلى الله عليه وسلم تعاليا انها صفية بنت حيي پس فرمود انها ای پیغمبر خدا بیائید تحقیق این زن صفیه است فقالا سبحان الله يا رسول الله پس گفتند آن هر دو پاک است خدای رسول خدا فقال ان الشيطان يجري من الانسان مجرى الدم واني خشيت ان يلقي في انفسكما شيئا پس فرمود تحقیق شیطان در میرود در آدمی ای جاری شدن خون در رگ ودر پوست آدمی در آید ومن ترسیدم از آن که بیندازد در دلهای شما چیزی از وسوسه معنی حدیث سبق ذکر یافته ونیز معلوم شد که امام زین العابدین از صفیه شنیده واینجا مرسل آورده ودر باب موصول آورده بود **باب** هل يدرأ المعتكف عن نفسه آیا دفع بکند معتکف از خود تهمتی القول والفعل **حدثنا** اسمعيل بن عبد الله قال اخبرني اخي گفت اسمعیل بن عبد الله اویسی خبر داد مرا برادر من عبد الحميد بن ابي اويس عن سليمان عن محمد بن ابي عتيق بن ابي بكر الصديق رضي الله عنه عن ابن شهاب عن علي بن حسين ان صفية اخبرته **ح** وحدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال سمعت الزهري يخبر عن علي بن حسين ان صفية اتت النبي صلى الله عليه وسلم گفت سفیان شنیدم زهری را خبر میداد از علی بن حسین رضی الله عنهما که صفیه آمد نزد پیغمبر خدا وهو معتكف وآنحضرت معتکف بود در مسجد فلما رجعت مشى معها پس هرگاه مراجعت کرد صفیه رفت آنحضرت با وی فابصره رجل من الانصار پس دید آنحضرت را یکمردی از انصار ودر روایت سابق دو مرد واقع شده واینجا یکمرد وسبب آنست که زهری شک داشت گاه یکمرد گفتی وگاه دو مرد روایت کرده سعید بن منصور از هشیم از زهری که گفت لقیه رجل او رجلان بالطریق شک روایت مسلم از طریق انس رجل بافراد است فلما ابصره دعاه پس هرگاه دید آنحضرت آنمرد را طلبید او را فقال تعال هي صفية بنت حيي پس فرمود بیا این صفیه بنت حیی است وربما قال سفيان هذه صفية واین است که گفتی سفیان این لفظ هذه صفية فان الشيطان يجري من ابن آدم مجرى الدم قلت لسفيان اتته ليلا پس گفت علی بن عبد الله گفتم سفیان را آیا آمده بود صفیه نزد آنحضرت وقت شب فقال وهل هو الا ليل پس گفت آیا بود آن وقت مگر شب **باب** من خرج من اعتكافه عند الصبح حکم کسی که برآمد از اعتکاف خود نزد صبح **حدثنا** عبد الرحمن بن بشر عن سفيان عن ابن جريج عن سليمان الاحول خال ابن ابي نجيح عن ابي سلمة عن ابي سعيد قال سفيان وحدثنا محمد بن عمرو عن ابي سلمة عن ابي سعيد قال واظن ان ابن ابي لبيد حدثنا عن ابي سلمة

غبار آلوده شود هر دو پای او در راه خدا در راه برود برای جمعه وجماعت وطلب علم وحج وجهاد وکو آن حرام میکند او را خدا تعالی بر آتش دوزخ وفی برای حبی وقت ابو عبس با عبایه هنگام ذهاب است که بر دو شیته راه میرفتند نشنا بان **حدثنا** آدم قال حدثنا ابن ابي ذئب قال حدثنا الزهري عن سعيد بن المسيب وابي سلمة عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم **ح** وحدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هريرة قال سمعت رسول الله گفت ابو هریره شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم يقول اذا اقيمت الصلوة فلا تاتوها تسعون که سعی سود وقتیکه اقامت کرده شود نماز پس نیائید آنرا بحالیکه سعی و دویدن آن باعث تعب وتنگی نفس است که منافی خشوع در نماز گردد وأتوها تمشون وبیائید آنرا بحالیکه راه روید بطور خود وعليكم السكينة ولازم گیرید بر خود آهستگی ووقار را ... بمعنی عمل وذهاب وبمعنی دویدن ... ودر آیت فاسعوا الى ذكر الله ... مراد در اینجا عمل طاعت باشد ودر حدیث که نهی از سعی مقابل امر بمشی افتاده مراد دویدن ... فما ادركتم فصلوا پس آنچه دریابید شما از نماز بجماعت پس بگزارید آنرا وما فاتكم فاتموا وآنچه فوت شود شما را از جماعت در کل یا بعض نماز پس تمام کنید آنرا القضاء ... وراد ... شروع وقت بر وجه کامل ... دستگیرد وتمام از دست دادن **حدثنا** عمرو

عن ابی سعید گفت سفیان وگمان میبرم که ابن ابی لبید حدیث کرد ما را از ابی سلمة قال سالت ابا سعید بفتح اللام وکسر موحده
از عباد اهل مدینه است وسید یعنی شب قدر را قال اعتکفنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم العشر الاوسط گفت
ابو سعید اعتکاف کردیم با پیغمبر خدا در عشره میانه فلما کانت صبیحة عشرین نقلنا متاعنا میگوید چون صباح بیستم
نقل کردیم رخت خود را از منازل خود همین جزء حدیث موافق ترجمه است فاتانا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال
من کان اعتکف فلیرجع الی معتکفه پس آمد نزد ما آن رسول خدا و فرمود کسیکه اعتکاف کرده بود پس باید رجوع کند بسوی
محل اعتکاف خود فانی رأیت هذه الليلة پس بتحقیق دیدم من امشب که شب قدر است یعنی دیده ام در خواب
شب قدر را یا آنکه دیده ام امشب شب قدر است ورأیتنی اسجد فی ماء وطین ودیدم خود را که سجده میکنم در آب
وگل فلما رجع الی معتکفه وهاجت السماء فمطرنا پس هرگاه رجوع کرد آنحضرت سوی محل اعتکاف خود هیجان کرد ابر
پس باران برو شدیم فوالذی بعثه بالحق لقد هاجت السماء من آخر ذلك اليوم سوگند بخدای که برانگیخت
آنحضرت را بصدق وراستی تحقیق برانگیخته شد ابر و باران آن روز وکان المسجد عريشا وبود مسجد سایه دار از برگ خرما
یعنی سقف او پوشیده بود بشاخهای خرما فلقد رأيت على انفه وارنبته اثر الماء والطين پس بتحقیق
دیدم بر بینی آنحضرت و طرف بینی او نشان آب وگل جمع میان انف وارنبه برای تاکید است یا آنکه مراد از انف وسط بینی است
و از ارنبه طرف بینی یعنی بر تمام بینی اثری از آب وگل بود **باب** الاعتكاف فی شوال دربیان حکم اعتکاف در ماه شوال **حدثنا**
محمد قال حدثنی محمد بن الفضیل بن غزوان عن یحیی بن سعید عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة
رضی الله عنها قالت كان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعتکف فی کل رمضان گفت عائشه بود رسول خدا در رمضان
هر سال اعتکاف میکرد در دهه آخر رمضان فاذا صلى الغداة دخل مكانه الذي اعتكف فيه پس چون میگذارد
نماز صبح در آمدی بجای خود که اعتکاف کردی در آن قال فاستاذنته عائشة ان يعتكف فاذن لها گفت
راوی طلب اذن کرد آنحضرت را عائشه که اعتکاف کند پس اذن داد آنحضرت مر عائشه را فضربت فيه قبة فسمعت بها
حفصة فضربت قبة پس زد عائشه در مسجد خیمه را پس شنید این خبر را حفصه پس زد خیمه فسمعت زینب بها فضربت
قبة اخرى پس شنید زینب آن پس زد خیمه دیگر فلما انصرف رسول الله صلی الله علیه وسلم من الغد ابصر اربع
قباب پس هرگاه برگشت رسول خدا از نماز صبح پس دید چهار خیمه را فقال ما هذا فاخبر خبرهن پس فرمود چیست این
پس خبر داده شد خبر خیمه زدن زنان فقال ما حملهن على هذا البر پس گفت چه چیز باعث شده است ایشان را بر نیکی که گمان کرده یعنی
او ما حملهن نافیه است والبر فاعل حملهن است وکلمه ما را استفهامیه نیز گفته اند وهمزه در آلبر استفهامیه یعنی انکار ومعنی
آنست که چه چیز باعث است ایشان را بر نیکی آیا نیکی باعث است انزعوها فلا اراها دور کنید خیمها را پس ندیدم آنها را
نیکو فنزعت فلم يعتكف فی رمضان حتى اعتكف فی آخر العشر من شوال پس دور کرده شد خیمها پس
اعتکاف نکرد آنحضرت در رمضان تا آنکه اعتکاف کرد در آخر دهه شوال واز روایت ابی معاویه نزد مسلم وابو داود در
العشر الاول من شوال وجمع درین دو حدیث چنین کرده اند مراد از آخر العشر عشر آخر رمضان است یعنی بعد از عشر رمضان
اعتکاف کرد ومن شوال متعلق است باعتکف **باب** اذا اعتكف من لم یر علیه صوما وقتی که اعتکاف کند
کسیکه نبیند لازم بر خود روزه **حدثنا** اسمعیل بن عبد الله عن اخیه عن سلیمان بن بلال عن عبید الله بن عمر

السکینة ولازم است بر شما آهستگی در آمدن بسوی نماز
باب لا یفرق بین اثنین یوم الجمعة
جدا نکند داخل در جماعت میان دو کس که هم
نشسته باشند روز جمعه نشستن در میان ایشان
یا انجام زدن دو دیگر مشتق از میان انها هر دو صورت
ممنوع ومحظور اند که از ایذا دیگران خالی نیستند
ودر غالب روایات در حدیث خصال جمعه عدم
تخطی است ابو داود از حدیث ابی سعید وابی هریره
آورده ثم اتی الجمعة فلم یتخط اعناق الناس ثم صلی
الخ واز حدیث عبد الله بن عمر که رجل حضرها بانصات
وسکوت ولم یتخط رقبة مسلم ولم یوذ احدا الخ وترمذی
از سهل بن معاذ از پدرش روایت کرده من تخطی رقاب
الناس یوم الجمعة اتخذ جسرا الی جهنم یعنی کسیکه گام نهد
گردنهای مردم را روز جمعه گردانیده شود پل بسوی
دوزخ که مردم پا بروی نهاده در دوزخ روند وگویا بسازند
چنانکه وی مردم را گذرگاه خود گرفته بود ومشهور
در کتب کراهت تخطی است شاید که مراد تحریم باشد
چنانکه ظاهر از حدیث ترمذی است واز شافعی
تنزیه وتحریم هر دو روایت است ومالکیه کراهت
را مقید کرده اند بوقتیکه امام بر منبر باشد ونزد اصحاب ما
نیز روایتی است که پیش از خروج امام تخطی باک
نیست تخطی التعویل بر اول است وکرده نیست
در حق امام که نمی تواند رسید بمحراب مگر بتخطی بجهت
ضرورت وهمچنین اگر نیابد کسی فرجه را در صف بالا
مکروه نیست او را رسیدن سوی آن بتخطی بجهت
تقصیر قوم بخالی گذاشتن فرجه ولیکن مستحب است
که اگر جای دیگر نزدیک تمکن کند در نشستن بان
فرجه تخطی را بتفریق معنی اول پس آن نزدیک
بمفهوم ترجمه باب انسب است **حدثنا** عبدان
قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا ابن ابی ذئب
عن سعید المقبری عن ابیه عن ابن ودیعة
عن سلمان الفارسی قال قال رسول الله صلی
الله علیه واله وسلم من اغتسل یوم الجمعة
وتطهر بما استطاع من طهر یعنی کسیکه غسل کند
روز جمعه ومبالغه کند در پاک کردن خود بآن قدر
که تواند از پاکی یعنی آنکه موی زیر بغل وناخن بستراند رسد

عن نافع عن عبد الله بن عمر عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال يا رسول الله اني نذرت في الجاهلية ان اعتكف ليلة في المسجد الحرام تحقيق عمر بن خطاب گفت اى رسول خدا من نذر كرده ام در ايام جاهليت اينكه اعتكاف كنم شبى در مسجد حرام فقال له النبي صلى الله عليه وسلم اوف بنذرك فاعتكف ليلة پس فرمود او را پيغمبر خدا كه وفا كن بنذر خود پس اعتكاف كرد عمر شبى از اعتكاف كردن بشب معلوم شد كه صوم شرط اعتكاف نبوده است و نتوان گفت كه صوم در جاهليت شرط نبوده است پس توانكه وفاى تمريهان نحج كرده باشد كه نذر كرده بود **باب** اذا نذر في الجاهلية ان يعتكف ثم اسلم در حكم آنكه وقتيكه نذر كند كسى در جاهليت خود كه اعتكاف كند پستر مسلمان شود **حدثنا** عبيد بن اسمعيل قال حدثنا ابو اسامة عن عبيد الله عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه نذر في الجاهلية ان يعتكف في المسجد الحرام قال اراه قال ليلة گفت عبيد گمان ميبرم ابو اسامه را كه گفت شبى نذر كرده بود فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اوف بنذرك ازاينجا معلوم شد كه كافر نيز مخاطب است بشرايع است و نيت عبادت او معتبر است **باب** الاعتكاف في العشر الاوسط من رمضان در بيان اعتكاف كردن در ده ميانه از رمضان **حدثنا** عبد الله بن ابي شيبة قال حدثنا ابو بكر عن ابي حصين عن ابي صالح عن ابي هريرة رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يعتكف في كل رمضان عشرة ايام گفت ابو هريره بود پيغمبر خدا رحمت كنا وخدا بروى معتكف ميشد در هر رمضان ده روز فلما كان العام الذي قبض فيه اعتكف عشرين وهر گاه بود سالى آنكه قبض كرده شد در آن سال وى در وى اعتكاف نشست بست روز ولالت اين حديث بر ترجمه باين وجه است كه اين بست روز متوالى و متصل خواهد بود پس لازم مى آيد اعتكاف در عشر اوسط و نيز در روايات ديگر تصريح است بعشر اوسط و مطلق محمول مى باشد بر مقيد **باب** من اراد ان يعتكف ثم بدا له ان يخرج در بيان جواز حكم كسى كه خواسته كه اعتكاف كند پستر ظاهر شد مر او را نيتى آنكه بر آيد از اعتكاف **حدثنا** محمد بن مقاتل ابو الحسن قال حدثنا عبد الله قال حدثنا الاوزاعي قال حدثني يحيى بن سعيد قال حدثتني عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر ان يعتكف العشر الاواخر من رمضان تحقيق پيغمبر خدا ذكر كرد اينكه اعتكاف كند در عشر اواخر رمضان فاستاذنته عائشة رضي الله عنها فاذن لها پس طلب اذن كرد عائشه كه معتكف شود پس اذن داد آنحضرت او را وسالت حفصة عائشة ان تستاذن لها ففعلت و درخواست حفصه عائشه را كه طلب اذن كند براى او پس استيذان كرد و اذن شد او را فلما رات ذلك زينب بنت جحش امرت ببناء فبني لها پس وقتيكه ديد اين خيمه زدن را زينب بنت جحش فرمود بناى خيمه پس خيمه زده شد او را قالت وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى انصرف الى بنائه فبصر بالابنية گفت عائشه و بود پيغمبر خدا وقتيكه گذاردى نماز صبح مراجعت كردى بسوى خيمه خود پس ديد اين خيمها فقال ما هذا قالوا بناء عائشة وحفصة وزينب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم آلبر اردن بهذا ما انا بمعتكف پس فرمود آنحضرت آيا نيكى خواستند اين زنان باين اعتكاف پس نيستم معتكف فرجع فلما افطر اعتكف عشرا من شوال پس رجوع كرد و فسخ اعتكاف نمود و هر گاه افطار كرد يعنى روز عيد اعتكاف كرد عشره از ماه شوال اين كلام ظاهر است در آنكه عشره اول از شوال است **باب** المعتكف يدخل راسه البيت للغسل **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام بن يوسف قال حدثنا معمر عن الزهري عن عروة عن عائشة

نكند مرد كه برخيزاند برادر مسلمان را از روز جمعه و بنشيند بجاى وى و يقعد برفع عطف است بر يقيم خبر است در معنى نهى و در روايت ديگر در مسلم بروايت جابر بلفظ لا يقيمن احدكم اخاه يوم الجمعة ثم يخالف الى مقعده فيقعد فيه ولكن يقول تفسحوا اشاره بدانكه برخيزاندن نيست ذكر روز جمعه درين روايات بنابر غالب است و ظاهر عموم منع است موافق بروايت باب بجهت عموم علت ايذا **حدثنا** محمد هو ابن سلام قال اخبرنا مخلد بن يزيد بفتح وسكون تحتيه قال اخبرنا ابن جريج عبد الملك قال سمعت نافعا قال سمعت ابن عمر يقول نهى النبي منع كرد پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم ان يقيم الرجل اخاه من مقعده ازينكه برخيزاند مرد برادر مسلمان را از جاى نشست وى ويجلس فيه و بنشيند خود در انجا چه كسى كه پيشى كرد بچيزى مباح و بدست آورد پس وى احق است بآن و اگر برخيزد جالس باختيار خود و بنشاند غير خود را باكى نيست در آن قلت لنافع الجمعة ابن جريج گويد پرسيدم نافع مولى ابن عمر را كه اين حكم جمعه است قال الجمعة وغيرها گفت نافع جمعه و غير وى برابر اند درين حكم **باب** الاذان يوم الجمعة بيان اذان روز جمعه كه از ساير ايام چه تفاوت دارد **حدثنا** آدم قال حدثنا ابن ابي ذئب عن الزهري عن السائب بن يزيد بن سعيد كندى صحابى صغير است حاضر شده حجة الوداع باهمراه پدر خود در سن هفت سالگى قليل الحديث است آخر كسيكه مرد از صحابه بمدينه على قول سنه هشتاد و بقولى هشتاد و شش و بقولى نود و يك قال كان النداء يوم الجمعة اوله اذا جلس الامام على المنبر على عهد رسول الله گفت سائب بود اذان روز جمعه اول اذان محمول بر وقتيكه

رضي الله عنها انها كانت ترجل النبي صلى الله عليه وسلم مرويست از عائشه كه بتحقيق بود كه مي شانه ميكرد پيغمبر خدا را رحمت كناد خدا بروي وهي حائض وهو معتكف في المسجد وحال آنكه عائشه حائض بود و آنحضرت معتكف بودي در مسجد وهي في حجرتها يناولها رأسه وعائشه در حجره خود بود كه متصل مسجد بود سر او آنحضرت عائشه را سر خود والله اعلم

تمت

تام شد ترجمه كتاب الاعتكاف و يليه كتاب البيوع من كتب صحيح البخاري مع شرحه تيسير القاري

بسم الله الرحمن الرحيم كتاب البيوع

جمع بيع است جمع آورده براي اشارت بانكه انواع متعدده وارد چنانكه بيع عين و بيع دين و بيع صحيح و فاسد و جز آن و بيع بمعني فروختن و شرا بمعني خريدن است و گاه اطلاق بيع بر شرا و شرا بر بيع ميكنند چنانكه در قول خداي تعالى وشروه بثمن بخس فروختند يوسف را بهاي اندك و در عرف شرع بمعني مبادله مال بمال است كه قابل تصرف باشد بايجاب و قبول بر وجهي كه مشروعست

باب ما جاء في قول الله عز وجل فاذا قضيت الصلوة فانتشروا في الارض الى قوله تعالى والله خير الرازقين

پس چون ادا كرده شد نماز جمعه پس جدا شويد و برويد در زمين براي قضاي حوائج وابتغوا من فضل الله وطلب كنيد از فضل خدا رزق را اين امر براي اباحت است واذكروا الله كثيرا و ياد كنيد خدا را بسيار يعني بهمه حال و در همه جا و مخصوص مكنيد ذكر خدا را بوقت نماز لعلكم تفلحون شايد كه رستگار شويد و در يابيد نكوئي دنيا و آخرت واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا اليها وتركوك قائما و وقتي كه ديدند مسلمانان تجارت يا بازي ميروند بسوي آن و ميگذارند ترا ايستاده مرويست كه وقتي كه در مدينه گراني غله بود كاروان آمد و در مدينه چون كاروان مي آمد طبل ميزدند تا همه كس خبر رسد آنحضرت صلى الله عليه وسلم وقتي كه خطبه مي خواند آواز دهل شنيدند همه مردم رفتند دوازده نفر با آنحضرت ماندند پس درباره ايشان اين آيت نازل شد قل ما عند الله خير من اللهو ومن التجارة والله خير الرازقين بگو چيزي كه نزد خداست از ثواب آخرت بهتر است از لهو و تجارت و خدا بهترين روزي دهندگانست ازانجمله اين آيت دلالت دارد بر اباحت بيع و كسب وقوله تعالى لا تأكلوا اموالكم بينكم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض منكم و در بيان آنچه اشارت ميكند قول خداي برتر كه نخوريد مالهاي خود را ميان يكديگر بوجه ناشروع چنانچه غصب و قمار است مگر آنكه باشد بوجه تجارت كه از رضاي يكديگر باشد استثناي منقطع است و تواند كه متصل باشد اگر وجه را عام گيرند

حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني سعيد بن المسيب وابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هريرة رضي الله عنه قال انكم تقولون ان ابا هريرة يكثر الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابو هريره بتحقيق شما ميگوئيد كه ابو هريره بسيار ميكند حديث را از رسول خدا رحمت كناد خدا بروي وتقولون ما بال المهاجرين والانصار لا يحدثون عن رسول الله صلى الله عليه وسلم بمثل حديث ابي هريرة و ميگوئيد چيست حال مردم مهاجر و انصار كه حديث نميكنند از رسول خدا مانند حديث ابي هريره وان اخوتي من المهاجرين كان يشغلهم الصفق بالاسواق و تحقيق برادران من از مهاجران بار معيشت ايشان را مشغول ميكرد از خريد و فروخت بازار الصفق بفتح صاد مهمله است و بسكون فاو آخرش قاف و در روايتي بدل صاد سين است و صفق است در وي بمعني ...

بمسجد و در ملازمت شريف حاضر مي بودند حيث شود با علام پيش از خطبه و نداء عثماني اگرچه اول باعتبار فعل و تقدم وقت ثاني است باعتبار وجود شرعيت و ثالث است نظر به تسميه اقامت باذان ثاني باعتبار معني اعلام چنانكه واقع شده كه در زمان آنحضرت و ابي بكر و عمر دو اذان بود در روز جمعه يعني اذان و اقامت و همين اطلاقات در احاديث آمده و در بعضي روايات آمده كه اذان جديد در زمان امير المومنين عمر حادث شده و تا زمان امير المومنين عثمان استمرار يافته وليكن در زمان عمر مجرد اعلام بود و عثمان امر كرد كه بخوانند اذان گويند و هر چه بعد آن خلفاي راشدين كرده اند سنت باشد چنانكه در كلام قوم واقع شده سنت ابي بكر و سنت شيخين و آنچه در كلام بعضي اطلاق بدعت آمده باعتبار آنست كه بعد زمان آنحضرت حادث شده و تعقيب و تقديم آن فعل بعيست بدين معني است كه تعقيب كرده اند بعت را حسنه و غير آن و در بعضي كتب واقع گشته كه اذان اول بمسجد ثابت نبي است و مقابل اين باعتبار آن خواهد بود كه بعضي از محققين گفته اند كه همين اذان را كه عثمان رضي الله عنه بر زوراء امر كرده بود هشام بن عبد الملك بمسجد نقل كرده والله اعلم و اما اذان ديگر بعد از اين اذان كه در وقت سنت در بعضي گويند نه در زمان نبوت بود و نه در زمن صحابه و نه بعد از ايشان و معلوم نيست بر آن در اكثر بلاد اسلام و معلوم نيست كه از كي بر آمده

نیدان است چون در بیع وشرا دست بنگیر بزنند آنرا صفق نیز میگویند اینحدیث بهمین جزو مطابق ترجمه است که دلالت دارد بر مشروعیت بیع وشرا از آنکه در زمان آنحضرت واقع شده و تقریر کرده آنرا و آنحضرت نیز ذات اقدس خود بیع وشرا کرده اند وکنت الزم رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ملاء بطنی و بودم من که لازم گرفته بودم خدمت رسول خدا بر پری شکم خود و بقوت محض کفایت داشتم وجه المیشده ما آنحضرت بلا ربکسر میم و سکون لام و همزه است فاشهد اذا غابوا واحفظ اذا نسوا پس حاضر میشدم وقتیکه غائب بودندی مردم و یاد میگرفتم وقتیکه فراموش میکردندی وكان يشغل اخوتي من الانصار عمل اموالهم و بود مشغول میداشت برادران مرا از انصار را ندکار اموالی ایشان از زراعت وجز آن وكنت امرأ مسكينا من مساكين الصفة اعي حين ينسون و بودم من مردی مسکین از فقرای صفه که جز ایشانه وجائی نداشتند یاد میگرفتم هنگامیکه فراموش میکردند از شغل بکار یا وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم في حديث يحدثه وبتحقیق فرمود رسول خدا در حدیثی که میگویدانه لن يبسط احد ثوبه حتى اقضي مقالتي هذه ثم يجمع اليه ثوبه الا وعى ما اقول بتحقیق شان اینست که فراخ نکند هیچ یکی جامه خود را تا آنکه تمام ادا کنم گفتار خود را این پس فراهم آرد بسوی خود جامه خود را مگر آنکه یاد کند چیزیرا که میگویم من فبسطت نمرة علي حتى اذا قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم مقالته پس فراخ کردم من چادری که بر من بود تا ادا کرد رسول خدا گفتار خود را نمره چادر یکرسیاه وسفید گویا پوست یوز است و بمعنی خط دار مطلقا هم می آید جمعتها الى صدري فما نسيت من مقالة رسول الله صلى الله عليه وسلم تلك من شيء فراهم آوردم آنرا بسوی سینه خود پس فراموش نکردم از مقاله آنحضرت که میفرمود چیزی اینحدیث دلالت کرد که فراموش نا کردن ابوهریره همان حدیث بود که درینوقت میفرمود ترمذی بالتصریح اینحدیث کرده که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من رجل يسمع كلمة او كلمتين مما فرض الله عليه فيتعلمهن ويعلمهن الا دخل الجنة فرمود پیغمبر خدا نیست هیچ مردی که می شنود یک کلمه یا دو کلمه از آنچه که فرض کرده خدا بر وی پس می آموزد آنها را و می آموزاند دیگران را مگر آنکه در آید بهشت پس ظاهر آنست که ابوهریره گفته که همین حدیث را شنیده ام فراموش نکرده ام و تواند که مراد آن باشد که مضمون آنرا فراموش نکرده ام باینمعنی که هرگاه کلمه از فرائض شنیده ام یاد گرفته ام و بدیگران تعلیم کرده ام و در باب حفظ العلم واقع شده از طریق سعید بن مقبری از ابی هریره که فرمود فراخ کن ردای خود را پس فراخ کردم پس غرفه بدست کرده انداخت و فرمود ضم کن پس پیوستم پس فراموش نکرده ام پس از آن هیچ چیزی و ظاهر این عام شامل حدیث نبوی و غیر آنرا لیکن مسلم از روایت یونس آورده پس فراموش نکردم بعد از آن چیزی پس اینحدیث تحقیق میکند آن عام را که حدیث کردم آنحضرت و این عبارت صریح در حدیث نبوی است خاصة **حدثنا** عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنا ابراهيم بن سعد عن ابيه عن جده قال قال عبد الرحمن بن عوف لما قدمنا المدينة گفت عبد العزیز حدیث کرد مارا ابراهیم بن سعد از پدر خود که سعد است از جد خود که ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف است گفت ابراهیم بن عبد الرحمن گفت عبد الرحمن بن عوف وقتی که قدوم آوردیم ما مدینه را آخی رسول الله صلی الله علیه وسلم بيني وبين سعد بن الربيع برادری کرد آنحضرت میان من و میان سعد بن ربیع و گردانید ما هر دو را برادر آنحضرت اکثر مهاجران را که نوائی نداشتند با انصار برادر کرد تا آنکه میراث برادری میگرفتند و برادران حقیقی را چیزی نمیدادند و این آیت نازل شد و اولوا الارحام بعضهم اولى ببعض و توارث اینها برطرف شده فقال سعد بن الربيع

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الجمعة

چون در زمان عظمت نشان آنحضرت عادت چنین بود که گردیده شد چون صبح اذان بکر رگفتندی اذان وقتی با موذن را ابال بود شهید گشتی با اذان دیگر را موذن نیز چون پیشتر در سایر اوقات که جز یک اذان نبود موذن نیز همان بود راتب بودی در روز جمعه که چون مشهور از عهد عثمان تا ذین ثالث شد منشاء آن بود که در زمان پیغمبر یک اذان گفتندی پس نفی کرد راوی نیز دیگر تا ذین مستحدث عثمان جز یک موذن را در زمان شریف تا دلالت کند بر نفی تا ذین دیگر در آن زمان آنچه است که تفسیر کرده اسماعیلی موذن واحد را با تاذین واحد و در بن ردست برانچه ذکر کرده است ابن حبیب که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون بالای منبر برآمدی و نشستی اذان میگفتند موذنان و بودند سه کس یکی بعد از دیگرے و چون فارغ میشد سومی می ایستاد و خطبه میخواند

حدثنا ابو نعيم قال حدثنا عبد العزيز بن ابي سلمة الماجشون بکسر جیم و فتح آن و ضم شین معجمه عن الزهري عن السائب بن يزيد ان الذي زاد التاذين الثالث يوم الجمعة عثمان بن عفان حين كثر اهل المدينة بتحقیق کسیکه زیاده کرد اذان سوم را روز جمعه عثمان است رضی الله عنه هنگامیکه بسیار شدند مردم مدینه ولم يكن للنبي صلى الله عليه وآله وسلم مؤذن غير واحد و نبود آنحضرت را موذن جز یکی که بدستور سایر اوقات همین یک اذان گفتی و اقامت وكان التاذين يوم الجمعة حين يجلس الامام و بود اذان گفتن روز جمعه که می نشست امام یعنی على المنبر مراد میدارد و نشستن امام بر منبر را پیش از خطبه

باب ما يجيب الامام على المنبر اذا سمع النداء

آنچه جواب میگوید امام موذن را بر منبر وقتیکه بشنود اذان را **حدثنا** ابن مقاتل قال اخبرنا عبد الله بن مبارك قال اخبرنا

الى كثر الانصار مالا فاقسم لك نصف مالي پس گفت سعد بن ربيع تحقيق من بيشترين مردم انصارم از روى مال پس قسمت ميكنم ترا نصف مال خود وانظر اى زوجتى هويت نزلت لك عنها وبين كدام يكى از ين دو زن من ميل دارى تو بعد اشوم براى تو از ان زن بطلاق دهم او را فاذا احلت تزوجتها يعنى وقتيكه بگذرد عدت تزويج كنى تو اورا قال فقال له عبد الرحمن گفت راوى پس گفت مر او را عبد الرحمن لا حاجة لى فى ذلك نيست حاجتى مرا در مال تو واين قسمت تو هل من سوق فيه تجارة آيا هست بازارى كه در آن خريد و فروختى باشد گفت سعد بازار قينقاع است قينقاع بفتح قاف وبعد از وى يا ساكنه وبعد از وى نون مضموم پس از وى قاف والف وآخرش عين مهمله واصل نام بطنى از يهود است كه اين بازار را نسبت بآن كرده اند قال فغدا اليه عبد الرحمن فاتى باقط وسمن گفت راوى پس فرداى آن رفت عبد الرحمن سوى بازار وآورد قروط و روغن يعنى كه بيع و شرى كرد قال ثم تابع الغدو گفت پس پيهم رفت ببازار براى تجارت فما لبث ان جاء عبد الرحمن عليه اثر صفرة پس درنگ نكرد اين را كه آمد عبد الرحمن و بر جامه او نشان خوشبوئى است كه وقت زفاف و جمع شدن مرد و زن مى اندازند فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم تزوجت قال نعم پس فرمود رسول خدا آيا زن كردى گفت آرى قال ومن قال امرأة من الانصار فرمود كيست اين زن گفت زنى است از قوم انصار قال كم سقت قال زنة نواة من ذهب فرمود چند دادى مهر او را گفت بقدر يك نواة از طلا نواة در اصل بمعنى هسته خرما است و بمعنى وزنى مخصوص است كه قيمت پنج درهم از نقره است و بعضى مالكيه چهار دينار گفته اند وازامام احمد سه درهم و يك ثلث درهم است اشتهاد ذهب يا گفت نواة از طلا شك راوى است فقال له النبى صلى الله عليه وسلم اولم ولو بشاة پس فرمود عبد الرحمن را پيغمبر خدا رحمت كند خدا بر وى وليمه كن اگرچه يك بز باشد وليمه نام ضيافتى است كه بعد از زفاف كنند

حدثنا احمد بن يونس قال حدثنا زهير قال حدثنا حميد عن انس رضى الله عنه قال لما قدم عبد الرحمن بن عوف المدينة گفت انس وقتيكه قدوم آورد عبد الرحمن بن عوف مدينه را فاخى رسول الله صلى الله عليه وسلم بينه وبين سعد بن الربيع الانصارى پس برادرى كرد رسول خدا رحمت كناد خدا بر وى ميان او وميان سعد بن ربيع انصارى وكان سعد ذا غنى فقال لعبد الرحمن اقاسمك مالى نصفين وازوجك وبود سعد صاحب مال و منال پس گفت عبد الرحمن را قسمت ميكنم مال خود را دو قسم و تزويج ميكنم ترا قال بارك الله لك فى اهلك ومالك دلونى على السوق گفت عبد الرحمن بركت كناد خدا بر تو در اهل و مال تو راه نمائيد مرا ببازار شهر فما رجع حتى استفضل اقطا وسمنا فاتى به اهل منزله پس رجوع نكرد تا آنكه سود كرد قروط و روغنى پس آورد آن را باهل خانه خود فمكثنا يسيرا او ماشاء الله فجاء وعليه وضر من صفرة پس درنگ كرديم زمانى اندك يا زمانى كه خدا خواسته پس آمد و بر وى اثرى از زعفران بود وضر بفتح واو وضاد معجمه آن چيزى از طيب كه اثر رنگ باشد فقال له النبى صلى الله عليه وسلم مهيم پس فرمود مر او را پيغمبر خدا چه حال است ترا مهيم بفتح ميم وسكون ها و فتح يا تحتيه وميم ساكن در آخر كلمه ايست استفهام ميكنند بآن گفته اند كه اين لغت يمن است از ابن مالك نقل كرده اند كه اسم فعل است بمعنى اخبر فقال يا رسول الله تزوجت امرأة من الانصار پس گفت اى رسول خدا تزويج كردم زنى را از قوم انصار قال ما سقت اليها قال نواة من ذهب او وزن نواة من ذهب فرمود چه چيز دادى بوى مهر گفت نواة از طلا يا وزن نواة طلا شك راوى است نواة بمعنى هسته خرما است قال اولم ولو بشاة فرمود وليمه كن

معاويه پس گفت معاويه وانا من نيز گواهى ميدهم كه تحقيق محمد پيغمبر خدا است وهمچنين جواب ميداد مؤذن را تا آنكه تمام شد تكبيرى ميگفت مگر در جواب حيعلتين كه گفت لا حول ولا قوة الا بالله فلما ان قضى التاذين قال پس هرگاه كه تمام كرد مؤذن اذان را گفت معاويه يا ايها الناس انى سمعت رسول الله اى مردم تحقيق من شنيدم از پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم على هذا المجلس حين اذن المؤذن يقول ما سمعتم منى من مقالتى يعنى آن سخنانيكه گفته است وقتيكه اذان ميگفت مؤذن پيغمبر سود در جواب آن چيزها كه شنيديد از گفتار من

باب الجلوس على المنبر عند التاذين ذكر نشستن امام بر منبر وقت اذان گفتن مؤذن

حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب ان السائب بن يزيد اخبره ان التاذين الثانى يوم الجمعة امر به عثمان حين كثر اهل المسجد تحقيق سائب خبر داد زهرى را كه اذان دوم كه حادث روز جمعه امر كرده بود بدان عثمان رضى الله عنه وقتيكه بسيار شدند اهل مسجد يعنى نماز گزاران وكان التاذين يوم الجمعة حين يجلس الامام و بود پيش ازين اذان روز جمعه وقتيكه مى نشست امام بر منبر پيش از خطبه واذان ديگر جزوى نبود

باب التاذين عند الخطبة اى اذان گفتن نزد اراده خطيب خطبه را

حدثنا محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله بن مبارك قال اخبرنا يونس عن الزهرى قال سمعت السائب بن يزيد يقول ان الاذان يوم الجمعة كان اوله حين يجلس الامام يوم الجمعة على المنبر تحقيق اذان روز جمعه بود اول آن وقتى كه مى نشست امام روز جمعه بر منبر فى عهد رسول الله در زمان پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم وابى بكر وعمر رضى الله عنهما فلما كان فى خلافة عثمان وكثروا پس هرگاه كه شد زمان خلافت عثمان [illegible]

اگرچه یک تجارت باشد حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا سفيان عن عمرو بن دينار عن ابن عباس رضي الله عنهما قال
كانت عكاظ ومجنة وذو المجاز اسواقا في الجاهلية گفت ابن عباس بود این سه بازار در ایام جاهلیت عکاظ بضم
عین مهمله و ظاء معجمه است با تنوین و بی تنوین که دو روایت است و مجنه بفتح میم و بعضی بکسر خوانده و جیم و نون مشدد و ذو المجاز
بذال معجمه و جیم و زای است فلما كان الاسلام فكانهم تأثموا فيه پس هرگاه اسلام شد پس گویا ایشان گناه دانستند
تجارت را در ایام حج فنزلت ليس عليكم جناح ان تبتغوا فضلا من ربكم في مواسم الحج قرأها ابن عباس رضي الله عنهما پس
نازل شد این آیت که نیست بر شما گناهی باینکه طلب کنید عطائی و رزقی از پروردگار شما یعنی تجارت کنید و سودی برید
در موسمهای حج خواند این قول آخر را ابن عباس با این آیت و بروایت او داخل قرآن است بر خلاف مشهور

باب الحلال بين والحرام بين وبينهما مشبهات

هرچه حلال است ظاهر است و هرچه حرام است ظاهر است و میان
حلال و حرام امور است که اشتباه دارد بحرام بر بعضی مردم نمیدانند که حلال است یا حرام مناسبت این باب بکتاب بیوع
ازین وجه تواند بود که چون بیع تبدیل مال بمال است حلال و حرام و مشتبه را بهمه احتمال دارد و بعموم خود شامل است آنرا

حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا ابن ابي عدي عن ابن عون عن الشعبي قال سمعت النعمان بن
بشير قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول ح وحدثنا علي بن عبد الله قال اخبرنا ابن عيينة قال حدثنا
ابو فروة عن الشعبي قال سمعت النعمان بن بشير قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول ح وحدثنا
عبد الله بن محمد قال حدثنا ابن عيينة عن ابي فروة قال سمعت الشعبي قال سمعت النعمان بن بشير عن النبي صلى الله عليه وسلم ح وحدثنا
محمد بن كثير قال حدثنا سفيان عن ابي فروة عن الشعبي عن النعمان بن بشير قال قال النبي صلى الله عليه وسلم الحلال بين والحرام بين وبينهما امور مشتبهة
گفت نعمان بن بشیر فرمود پیغمبر خدا که هرچه حلال است ظاهر است و هرچه حرام است ظاهر است حل و حرمت آن بیان شارع
و میان این چیزها است کارها که اشتباه می اندازد بعضی مردم را که حرام است یا حلال نانکه در حد ذات نه حلال است و نه حرام
فمن ترك ما شبه عليه من الاثم كان لما استبان له اترك پس کسیکه ترک کند چیزی را که مشتبه شده است بروی از گناه و
حرام باشد مر چیزی را که ظاهر است برای وی حرمت آن ترک کند ومن اجترأ على ما يشك فيه من الاثم اوشك ان يواقع
ما استبان و کسی که دلیری کند بر چیزی که شک دارد وی در وی از حرام و گناه قریب است اینکه بیفتد در خورد او در حرامیکه ظاهر است
حرمت آن چیز و الا نیست که در صورت اجتناب کند از آن مشکوک اگر در واقع حرام است از گناه باز میماند و اگر حلال است
ترک آن باکی ندارد بلکه ثواب می یابد که بلاحظه حرام ترک کرده والمعاصي حمى الله من يرتع حول الحمى يوشك ان يواقعه
گناهان قرق خدای است کسیکه بچرد گرد حمی نزدیک است که می اندازد خود را در آن

باب تفسير المشبهات

و بیان
معنی شبهات وقال حسان بن ابي سنان ما رأيت شيئا اهون من الورع و گفته است حسان بن ابی سنان ندیدم
چیزی آسان تر از ورع و تقوی دع ما يريبك الى ما لا يريبك بگذار چیزی را که در شک می اندازد ترا و مائل شو بسوی
چیزی که در شک نمی اندازد و این بیان ورع است یعنی هرگاه کسی بگذارد چیزی را که در حل یا حرمت آن تردد است و عمل کند
بر چیزی که شبهه در آن راه ندارد از جمله اهل ورع و تقوی است و این حال اشکالی ندارد حدثنا محمد بن كثير قال
حدثنا سفيان قال اخبرنا عبد الله بن عبد الرحمن بن ابي حسين قال حدثنا عبد الله بن ابي مليكة عن عقبة بن الحارث
ان امرأة سوداء جاءت فزعمت انها ارضعتهما مرویست از عقبه بن حارث که زنی سیاه فام آمد و گفت که تحقیق من

رکعت انس خطبه نبوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
وسلم علی المنبر بر منبر چنانکه از اعتصام و متن معلوم گردد
شود حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا
يعقوب بن عبد الرحمن بن محمد بن عبد الله
بن عبد القاري بتشدید یا نسبت بقبیله قاره و بقول
القرشي الاسكندراني سنه یکصد و هشتاد و یک
قال اخبرنا ابو حازم بحای مهمله و زای معجمه سلمة
بن دينار ان رجالا اتوا سهل بن سعد
الساعدي وقد امتروا في المنبر مم عوده
تحقیق چند مردم آمدند سهل ساعدی را بجائیکه شک
و نزاع داشتند در منبر شریف نبوی که از کدام درخت
بود چوب او و امتروا یعنی شک و جدال کردند
فسألوه عن ذلك پس پرسیدند سهل را از آن فقال
والله اني لاعرف مما هو پس گفت سهل
قسم خدا است که تحقیق من میشناسم که از چیست آن
منبر ولقد رأيته اول يوم وضع و بر آینه بتحقیق
دیده ام او را اول روزی که نهاده شده بود و اول
يوم جلس عليه رسول الله و اول روزی که نشست
بر آن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم اینهمه
تاکیدات برای اظهار قوت معرفت و احاطه علم خود
است بانچه سوال کردند از آن پس شروع کرد در
جواب که ارسل رسول الله پیام فرستاد پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله وسلم الى فلانة امرأة
من الانصار بسوی فلان زنی که از انصار بود
قد سماها سهل ابو حازم گوید تحقیق نام برده بود
آن زن را سهل یعنی من فراموش کردم مرت
غلامك النجار بیان پیام است ان يعمل لي
اعوادا بگو غلام خود را که درودگر است که بسازد برای
من چوبها و منبری درست نماید اجلس عليهن
اذا كلمت الناس تا بنشینم بر آن نزد حاجت بکلام
سخن کنم مردم را بوعظ و تعلیم احکام مراد خطبه است
و روایات که نام این غلام مختلف آمده اشبه اقوال
بالصواب چنانکه حکم کرده برآن شیخ ابن حجر میمون
و جمع اقوال بانکه نجار واحد را اسما متعدد بود بعید است
و محتمل که همه ها شریک در عمل بوده باشند و لیکن
اباء دارد از آن انچه در بعض روایات آمده که نبود
در مدینه مگر یک نجار و تردد مراد به نجار واحد باین
دو صناعت است و دیگران از اعوان او فامرته
تعملها من طرفاء الغابة پس امر کرد آن زن
غلام را پس ساخت چوبهای منبر را از درخت گز
موضع غابه بفتح غین معجمه و تخفیف نزدیک از عوالی مدینه است
از جانب شام و درختان انبوه بود در اصل بمعنی
بیشه است غالب آمد بر موضع مخصوص ثم جاء بها پس آورد
او را مرد درخت گز را گویند و اتل بهمزه و مثلثه که در روایت
دیگر است بمعنی طرفا است و بقولی شبیه بطرفا عظیم تر

شیر داده است عقبه و زن او را فذکر للنبی صلی الله علیه وسلم فاعرض عنه وتبسم النبی صلی الله علیه وسلم پس ذکر کرد عقبه
این واقعه را آنحضرت را پس اعراض کرد آنحضرت از عقبه و خندید پیغمبر خدا قال کیف وقد قیل فرمود چگونه مباشرت
میکنی با این زوجه و تحقیق گفته شد که همشیره تست یعنی تقوی و احتیاط در این است که او را بگذاری وکانت تحته ابنة
اهاب التمیمیة بود زیر وی یعنی با وی زوجه وی دختر ابی اهاب تمیمی حدثنا یحیی بن قزعة قال حدثنا اللیث بن شهاب عن
عن عائشة قالت کان عتبة بن ابی وقاص عهد الی اخیه سعد بن ابی وقاص ان ابن ولیدة زمعة منی
فاقبضه گفت عائشه بود عتبه بن ابی وقاص که وصیت کرد برادر خود سعد بن ابی وقاص که پسر ولیده زمعه
از من است پس بگیر او را وقصه آنست که زمعه پدر سوده ام المومنین امی داشت که عتبه با وی زنا کرده بود و پسری از وی متولد شده
ودر جاهلیت متعارف بود که زانی دعوی کند ولد الزنا را اسی گرفت قالت فلما کان عام الفتح اخذه سعد بن ابی
وقاص وقال ابن اخی قد عهد الی فیه گفت عائشه هرگاه بود سال فتح مکه گرفت آن پسر را سعد بن ابی وقاص
وگفت برادر زاده من است برادر من وصیت کرده بمن در حق وی فقام عبد بن زمعة فقال اخی وابن ولیدة ابی پس برخاست
عبد پسر زمعه وگفت برادر منست و پسر ولیده پدر من ولد علی فراشه زاده شده است بر فراش پدر من فتساوقا الی
النبی صلی الله علیه وسلم پس خصومت کردند هر دو با یکدیگر پیش پیغمبر خدا فقال سعد یا رسول الله ابن اخی کان قد عهد
الی فیه پس گفت سعد ای رسول خدا پسر برادر منست تحقیق وصیت کرده برادر من در حق او وقال عبد بن زمعة
اخی وابن ولیدة ابی ولد علی فراشه وگفت عبد بن زمعه برادر منست و پسر ولیده پدر منست زاده شده است بر فراش پدر من
فقال النبی صلی الله علیه وسلم هو لک یا عبد بن زمعة پس فرمود پیغمبر خدا این پسر ترا است ای عبد بن زمعه ثم
قال النبی صلی الله علیه وسلم الولد للفراش وللعاهر الحجر پس فرمود پیغمبر خدا فرزند صاحب فراش است و زانی را
سنگ است یعنی خیبت و خسران است ثم قال لسودة بنت زمعة زوج النبی صلی الله علیه وسلم احتجبی منه پس فرمود سوده را
که زوج پیغمبر است حجت کن از وی یعنی پرده گیر از وی لما رای من شبهه بعتبة از جهت چیزی که دید از شباهت پسر
عتبه را و این امر احتجاب از برای ندب است و احتیاط و گرنه بموجب شرع نسبت او از زمعه ثابت شده و برادر سوده بود بظاهر
حکم شرع فما رآها حتی لقی الله عز وجل پس ندید آن پسر سوده را تا آنکه مرد بدانکه سعد بن ابی وقاص
مشهور است و این عتبه آن بی سعادتست که در غزوه احد از دست او شکستگی بدندان مبارک آنحضرت رسیده و مشهور آنست که
وی کافر مرده است قسطلانی نقل کرده که ابن اثیر در اسد الغابه میگوید که از آنجا اسلام او فهمیده و گفته است آنرا
زین الدین عراقی و در اصابه گوید ندیده ام احدی را که او را در اصحاب ذکر کرده باشد مگر ابن منده
و منقول و مرویست که آنحضرت بروی دعا کرد که یک سال بروی نگذرد و مرد همدران سال حدثنا ابو الولید قال
حدثنا شعبة قال اخبرنی عبد الله بن ابی السفر عن الشعبی عن عدی بن حاتم قال سالت النبی صلی الله علیه وسلم عن
المعراض گفت عدی بن حاتم پرسیدم پیغمبر خدا را از تیری که پر و پیکان ندارد یعنی شکار کردن به تیر کشته شود حکم چیست
معراض بوزن محراب تیر بی پیکان و پر ... دو طرف باریک و میانه پر باشد و میرسد بعرض نه بطرف تیزی
تقریر کرده و در قاموس بمعنی ... گرز متعارف قسطلانی گوید تیریست که ... پر ندارد و عصای سر تیز فقال اذا
اصاب بحده فکل فاذا اصاب بعرضه فقتل فانه وقیذ پس فرمود وقتی که رسید بطرف تیزی خود پس حلالست بخور آنرا و وقتی که رسید بعرض شود

الجزء الرابع من شیخ الاسلام | کتاب الجمعة

سه درجه کرد درجه سوم موضع جلوس بود تا زمان خلفای راشدین برحال خود ماند تا آنکه زیاده کرد مروان در امارت معاویه از پائین وی شش درجه و منبر نبوی را بالای آن برداشت تا آنکه محترق شد مسجد مدینه بسنه ششصد و پنجاه و چهار آن نیز سوخته شد و شیخ اجل در جذب القلوب ذکر کرده که چون منبر معاویه بر نهج منبر نبوی بود ... نهایت نما بعضی از خلفای عباسیه که بر منبر بود از القاب ... منبر نبوی صلی الله علیه وسلم بقصد تبرک ... و صحیح آنست که منبر محترق بکر ... خلفا عباسیه بود و بعد از آن هریک از سلاطین در مقام تجدید منبر آمده و تغییر یافته ... میبود ... در سنه ثمان و تسعین وتسعمایه ... مراد خان منبر عالی از رخام بنا یافته و تعوی ... از هیئت چوبی یکه قد رایت رسول الله یستر ... یعنی دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم صلی علیها و ... نماز کرد بران چو بها و تکبیر تحریمه گفت و قایم شد و رکوع کرد بران چو بها و ... بالا میرفتم ... علیها ثم رکع ... رجع ... القهقری ... فرود آمد از منبر پس بازو ... فسجد فی اصل المنبر پس سجده کرد در بیخ منبر ... ثم عاد ... فلما فرغ اقبل علی الناس فقال پس هرگاه فارغ شد از نماز رو کرده بر مردم و فرمود یا ایها الناس انما صنعت هذا لتاتموا بی ای مردم کرده ام این صنعت را برای آنکه اقتدا کنید بمن در اعمال نماز و لتعلموا صلوتی و تا بدانید نماز از رو ... و ... رسیتها ... منبر ... حال من از بلندی مقام ... کلام

وگفته اند که ربا پس مخوب تحقیق که فعل عصابت وقذ در اصل لغت بمعنی زدن و شکستن است و مراد از وقیذ شیخ واده کرده شده و سکون حقیه وقال معبه بمعنی کشته بعصا و شکست گفت بار رسول الله تیر بکمان می نیهم گفتم ای رسول خدا اسگیه تیمیک خود را و بسم الله میخوانم فاجد معه علی الصید کلبا آخر لم اسم علیه ولا ادری ایهما اخذ می یابم بلنگ خود سگی دیگر که بسم الله نخوانده ام بر وی و نمیدانم که کدام سگ گرفته است قال لا تاکل انما سمیت علی کلبک ولم تسم علی الآخر فرمود مخور این شکار را تسمیه کرده تو مگر بر سگ خود و تسمیه نکرده بر سگ دیگر و این تصریح است در آنکه بی تسمیه نباید خورد ولا ولازم آید

باب ما یتنزه من الشبهات درییان چیزی که بیتناب کرده شود از شبهات حرام **حدثنا** قبیصة قال حدثنا سفیان عن منصور عن طلحة بن مصرف عن انس بن مالك رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه مر بتمرة مسقوطة فقال لولا ان تکون صدقة لاکلتها تحقیق آنحضرت گذشت بیک خرمای که افتاده بود پس فرمود اگر نبودی در احتمال صدقه خوردمی آنرا وقال همام عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اجد تمرة ساقطة علی فراشی وگفت همام از ابی هریره روایت فرمودی یابم خرمای که افتاده بر فراش خود تمام این حدیث نیست که بسیار و مرا از این سبب که از صدقه باشد پس می اندازم آنرا مقصود از ایراد این روایت ناتمام است که آنچه در روایت انس واقع شده است مراد آنست که بر فراش خود خرما یافته بود سقوط بمعنی ساقطات است یعنی سقط لازم و متعدی هر دو آمده است یا آنکه در کلام عرب ذکر فاعل بجای مفعول و بعکس آمده است وقیل اشتباهی ندینی نباشد قال الله تعالی وکان وعده ماتیا ای آتیا **باب** من لم یر الوسواس ونحوها من المشبهات کسیکه ندیده است وسوسه را مانند وسوسه از خلجان خاطری و زرفته است برآن **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا ابن عیینة عن الزهری عن عباد بن تمیم عن عمه قال شکی الی النبی صلی الله علیه وسلم الرجل یجد فی الصلوة شیئا ایقطع الصلوة شکایت کرده شد یعنی گفته شد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حال مردی که مرد می یابد از نماز چیزی که بادی خارج شده و تردد و خلجان دارد و آیا قطع نماز او از سر بشود کند قال لا حتی یسمع صوتا او یجد ریحا فرمود قطع نکند تا آنکه بشنود آوازی یا دریابد بوی گفته اند که این معنی کنایت از خروج بیقین است مذهب محقق علما نیست که بی آواز و بوی اگر یقین شود که بادی برآمده است قطع کند نماز را وقال ابن ابی حفصة عن الزهری لا وضوء الا فیما وجدت الریح او سمعت الصوت گفته است ابن ابی حفصه بصری که از ابن شهاب وضو نیست مگر چیزی که بال بوی را بشنوی آواز را یعنی بمجرد خلجان وضو نمیرود تا بیقین معلوم نشود و تیقین بیکی از این دو چیز بشود **حدثنا** احمد بن المقدام العجلی قال حدثنا محمد بن عبد الرحمان الطفاوی قال حدثنا هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها ان قوما قالوا یا رسول الله مرویست از عائشه که تحقیق جمعی گفتند ای رسول خدا ان قوما یاتوننا باللحم لا ندری اذکروا اسم الله علیه ام لا تحقیق آدمی می آرند ما را گوشتی نمیدانیم که وقت ذبح ذکر کرده اند نام خدا بر وی یا نه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم سموا الله علیه وکلوا پس فرمود بگوئید نام خدا بر وی و بخورید در وقت خوردن که سنت است ظاهر حال ایشان آنست که رعایت احکام دین کرده باشند بخورید یعنی چون مسلمانان آورده اند دو سه تفتیش کرده شاید تسمیه نکرده باشند سوق کلام صریح است در آنکه این سائلان را معلوم بود که ذبیحه بی تسمیه حلال نیست چنانکه از نص قرآن ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و از حدیث عدی بن حاتم که سابق ذکر یافت معلوم شده و گرنه جای وسوسه نبود و پرسش نکردندی و ایراد مولف درج این حدیث را در باب من لم یر الوسواس تا الحق بعین است والله اعلم پس این حدیث دلیل نمی شود برآنکه تسمیه در وقت واجب ذبح نبوده است چنانکه گمان کرده اند و روایت دور از فهم است

باب قول الله

محل او را و با وی بهشت او یا آنکه وی مانند بناست از زمان جمع خیرات و تشاره آنکه عشار شامی بود و شود بزنها یاد آنکه نزدیک باشند بعضی از آنها و بعضی مستقر بودند تماح را بعد روایت نسائی مر او که نصف گردان ستون مانند آواز ناقه علوج یعنی خارج بود از حجم یعنی ناقه که سلب کرده باشند از وی بچه را یعنی چوب از درد فراق آنحضرت می نالید حتی نزل النبی تا آنکه فرود آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فوضع یده علیه پس نهاد دست شریف را بر آن جذع و تسکین بخشید او مکرر است و شود و تیمم کلام و ران در علامات نبوت بیاید انشاء الله تعالی وقال سلیمان بن بلال عن یحیی قال اخبرنی حفص بن عبید الله بن انس انه سمع جابر بن عبد الله دیگر طریق تعلیق است برادر زاده ابن انس که حفص است و اطلاق ابن بر نبیره مجاز شایع است **حدثنا** آدم بن ابی ایاس قال حدثنا ابن ابی ذئب عن الزهری عن سالم عن ابیه قال سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم یخطب علی المنبر گفت عبد الله بن عمر شنیدم آنحضرت را که خطبه میخواند بر منبر فقال من جاء الی الجمعة فلیغتسل پس فرمود کسیکه بیاید بسوی جمعه گو که غسل کند **باب** الخطبة قائما ذکر خطبه خواندن خطیب استاده وقال انس بینا النبی گفت انس در اثنائی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یخطب قائما خطبه میخواند استاده و حدیث است که در باب استسقا مذکور شود در وی در مسلم از حدیث جابر بن سمره آمده که آنحضرت بود که خطبه میخواند استاده پس می نشست پس می استاد پس خطبه میخواند استاده پس کسیکه خبر داد ترا که ابن که آنحضرت که خطبه میخواند نشسته پس تحقیق دروغ گفت و این صریح تر است در موافقت از حدیث ابن عمر لیکن بر شرط مولف نیست با جمله قیام در خطبه متوارث است اتفاق و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ابو بکر و عمر و عثمان چنانچه روایت کرده است عبد الرزاق از معمر از قتاده روز جمعه استاده میخواندند تا آنکه شاق شد بر عثمان قیام پس بود خطبه میخواند استاده بیشتر می نشست چون نوبت به معاویه رسید خطبه اولی نشسته خواند و دومی استاده

وإذا رأوا تجارة أو لهوا انفضوا إليها الآية **حدثنا** طلق بن غنام بمعجمه وتشديد نون قال حدثنا زائدة عن حصين قال حدثنا سالم بن أبي الجعد قال حدثني جابر رضي الله عنه قال بينما نحن نصلي مع النبي صلى الله عليه وسلم إذ أقبلت عير من الشام تحمل طعاما فالتفتوا إليها حتى ما بقي مع النبي صلى الله عليه وسلم إلا اثنا عشر رجلا فنزلت وإذا رأوا تجارة أو لهوا انفضوا إليها [illegible]

باب من لم يبال من حيث كسب المال [illegible]

حدثنا آدم قال حدثنا ابن أبي ذئب قال حدثنا سعيد المقبري عن أبي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يأتي على الناس زمان لا يبالي المرء فرمود مي آيد بر مردم زمانه كه باك نميدارد مرد ما أخذ منه أمن الحلال أم من الحرام چيزيكه گرفته است ازان چيز آيا از وجه حلال است يا حرام [illegible]

باب التجارة في البر [illegible] در بيان اباحت بيع وشرا در خشكي [illegible] بعضي روايات [illegible] حديث [illegible] تجارت [illegible] مطلق [illegible] است اگرچه ظاهر [illegible] است ومناسبت باب [illegible]

لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله در تعريف وتوصيف اهل تقوى [illegible] كه باز نميدارد ايشانرا تجارت وبيع از ياد خدا [illegible] وقال قتادة كان القوم يتبايعون ويتجرون ولكنهم إذا نابهم حق من حقوق الله لم تلههم تجارة ولا بيع عن ذكر الله حتى يؤدوه إلى الله وگفته است [illegible] اين آيت بودند قوم صحابه كه بيع وشرا ميكردند وتجارت مينمودند ومشغول مي بودند [illegible] حقي از حقوق الهي چنانكه وقت نماز فرض وحضور [illegible] جماعت نماز [illegible] تجارت وبيع [illegible] تا آنكه ادا ميكردند آن حق را بسوي خدا [illegible] مشغول [illegible] معني آيت [illegible] شغل بيع وشرا [illegible] از ياد حق [illegible] مستغرق مي بودند [illegible] صد هزار دينار [illegible] خريد وفروخت [illegible] از ياد حق [illegible] از اهل شهود [illegible] وتوجهات حق [illegible] والحمد لله على ذلك

حدثنا أبو عاصم عن ابن جريج قال أخبرني عمرو بن دينار عن أبي المنهال قال كنت أتجر في الصرف فسألت زيد بن أرقم رضي الله عنه فقال قال النبي صلى الله عليه وسلم ح [illegible] بودم كه بيع وشراي نقود ميكردم پس پرسيدم زيد بن ارقم را پس گفت فرمود پيغمبر خدا [illegible] تحويل كه [illegible] وحدثني الفضل بن يعقوب قال حدثنا الحجاج بن محمد قال ابن جريج أخبرني عمرو بن دينار وعامر بن مصعب أنهما سمعا أبا المنهال يقول سألت البراء بن عازب وزيد بن أرقم عن الصرف فقالا كنا تاجرين على عهد النبي صلى الله عليه [illegible] ميگويد ابو المنهال پرسيدم براء بن عازب وزيد بن ارقم را از بيع نقود [illegible] فسألنا رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الصرف پس پرسيديم رسول خدا را از بيع صرف فقال إن كان يدا بيد فلا بأس وإن كان نسيئا فلا يصلح فرمود اگر دست بدست باشد [illegible] بدست ديگر [illegible]

الجزء الرابع من تيسير القاري | كتاب الجمعة

[illegible] فقها گويند كه شرط است مر كسي را كه قدرت دارد چنانكه در [illegible] دليل حديث كعب بن عجرة كه در آمد مسجد را وعبد الرحمن بن ام الحكم [illegible] امير [illegible] خطبه ميخواند نشسته پس گفت كعب [illegible] بسوي اين خبيث كه خطبه ميخواند نشسته وحال آنكه فرموده است خداي تعالى وإذا رأوا تجارة أو لهوا انفضوا إليها وتركوك قائما مضمون آيت ذم است مر كساني را كه [illegible] آنحضرت را ايستاده در خطبه [illegible] كه رسم خطيب قيام است وليكن علماي حنفيه ميگويند كه آيت اخبار است از حال آنحضرت كه بود [illegible] در وقت [illegible] وانكار كعب [illegible] ترك سنت بود كه در كتاب مذكور ومدوح آمده [illegible] خطبه [illegible] گشته [illegible] **حدثنا** عبيد الله بن عمر [illegible] ساختن [illegible] ابن ميسره [illegible] است قال حدثنا خالد بن الحارث بن سليم قال حدثنا عبيد الله بن عمر عن نافع عن ابن عمر قال كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يخطب قائما ثم يقعد ثم يقوم كما تفعلون الآن [illegible] ابن عمر بود آنحضرت كه خطبه مي خواند ايستاده پس مي نشست بعد از قيام خطبه اولي [illegible] ايستاد [illegible] چنانكه ميكنند خطيبان درين زمان [illegible]

باب استقبال الناس الإمام إذا خطب [illegible] روي كردن مردم [illegible] خطبه [illegible] ابن عمر وأنس الإمام [illegible] امام را [illegible] صحيح [illegible] از آنحضرت [illegible] سنت [illegible]

پس باکے ندارد واگر بداد وستد مشغول باشد و تاخیری شد پس بدانست باب الخروج فی التجارة در بیان رفتن برای تجارت وقول الله تعالی فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله در بیان آیت قول خدای برکت از خروج برای خرید و فروخت و منتشر شوید در زمین و طلب کنید رزق را از فضل خدا حدثنا محمد بن سلام قال حدثنا مخلد بن یزید قال اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی عطاء عن عبید بن عمیر ان ابا موسی الاشعری رضی الله عنه استاذن علی عمر بن الخطاب رضی الله عنه فلم یوذن له تحقیق ابوموسی اشعری طلب اذن کرد که درآید بر عمر پس اذن داده نشد او را وکانه کان مشغولا فرجع ابوموسی وگویا عمر بود مشغول بکاری از کارهای مسلمانان پس برگشت ابوموسی ففرغ عمر رضی الله عنه فقال الم اسمع صوت عبد الله بن قیس ائذنوا له پس فارغ شد عمر از کاری که داشت پس گفت رضی الله عنه آیا نشنیدم آواز عبد الله بن قیس نام ابوموسی است اذن کنید او را که درآید قیل قد رجع گفته شد تحقیق برگشت ابوموسی فدعاه پس خواند عمر ابوموسی را و گفت چرا برگشتی و نزد من آمدی فقال کنا نومر بذلک پس گفت ابوموسی امر بودیم باین که اذن ندهد آئیم برگردیم فقال تاتینی علی ذلک بالبینة پس گفت عمر بیار مرا بر سخن گواهی فانطلق الی مجلس الانصار فسالهم پس رفت بسوی مجلس انصار و پرسید ایشان را ازین سخن فقالوا لا یشهد لک علی هذا الا اصغرنا ابو سعید الخدری رضی الله عنه پس گفتند انصار گواهی نمیدهد ترا ازین سخن مگر خوردترین ما که ابوسعید خدریست یعنی اینچیز مشهور است در میان ما تا آنکه خوردان یاد دارند و شنیده اند آنرا از آنحضرت تو چه میگوید انصار انکار کردند بر عمر که چیزی را که خوردان ما میدانند و میدانست انتهی پوشیده نماند که انکار انصار بر عمر واقع شده از نافهمیدگی بوده است استیذان مشهور تر از آن بود که بر عمر پنهان ماند چنانکه کلام وی رضی الله عنه بران دلالت دارد و مقصود وی از خطاب که آن بود که بر حاضران که غیر صحابه هم بوده اند یعنی محقق شود تا و را سند رد از تدبیر امر که اذن نداده باشند و اگر اذن نیابند برگردند از دروازه تشویم فذهب بابی سعید الخدری فقال عمر رضی الله عنه اخفی علی هذا من امر رسول الله صلی الله علیه وسلم پس برد ابوموسی ابوسعید خدری را نزد عمر پس گفت عمر آیا پنهان است بر من چیزی از سنت و طاعت رسول خدا استفهام انکاری الهانی الصفق بالاسواق یعنی الخروج الی التجارة باز داشت دل مرا بیع و شرای یعنی بیع ساختی بر من مخفی نیست بازارها بیکلیم خواه از این قول برآمدن برای تجارت که از ضروریات است لیکن عتاب میکرد بر حافظ خود و دین خمیم مرا که بیکلیان یعنی واضح شود باب التجارة فی البحر در بیان اباحت تجارت کردن در دریا و گذشتن آن برای تجارت وقال مطر لا باس به وگفت مطر باکی ندارد سواری دریا کشتی اداب محاور و درایت است ابن طهمان بصریست وما ذکره الله عز وجل فی القرآن الا بحق وذکر کرده است آنرا خدای قوی و بزرگ در قرآن مگر راستی ثم تلا وتری الفلک فیه مواخر لتبتغوا من فضله پس بر طهمان خواند این آیه را و می بینی کشتیها را که در دریا شگافته میروند آب را تا طلب کنید رزق را از فضل وی تعالی والفلک السفن الواحد والجمع سواء فلک یعنی کشتیهاست صیغه واحد و جمع برابر است در آن قال مجاهد تمخر السفن الریح ولا تمخر الریح من السفن الا الفلک العظام وگفت مجاهد می شگافد کشتیها باد را و نمی شگافد باد را از کشتیها مگر کشتیهای کلان مخر بمعنی شق است در صحاح گفته مخرت السفینة اذا جرت تشق الماء بصوت و تفسیر روان شود کشتی درشتی میکند آب را بآواز قال ابو عبد الله وقال اللیث گفت مولف وگفته است لیث بن سعد حدثنی جعفر بن ربیعة عن عبد الرحمن بن هرمز عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر رجلا من بنی اسرائیل

ظاهر است که از هنگام سعت متمایز خواهد بود برای اقامت تسویه صفوف استقبال و گرد نشستن هنگام خطبه نماز در صحیح روایت نیامده این باب دالیست از حدیث طویل که در کتاب الزکوة در باب الصدقة علی الیتامی است

باب من قال فی الخطبة بعد الثناء اما بعد کسیکه گفت در خطبه نماز بعد از آنکه ثنا خدا گفته اما بعد را که فاصل است میان ثنا و موعظه و جز آن که بعد از این کلمه مذکور شود و آن قائل است در اول کسیکه گفته است این القول او داود علیه السلام و آن فصل خطاب است که داده شد اسنا والقول لیعقوب علیه السلام یا ایوب بن کعب یا کعب بن لوی یا سحبان وائل یا قیس بن ساعدة یا غیر ایشان و داود اعلم رواه عکرمة روایت کرده گفتن این کلمه را در خطبه بعد از ثنا عکرمة عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال محمد بن غیلان شیخ مولف است ظاهر این حدیث تحدیث کرده مولف را که بلفظ قال آورده حدثنا ابو اسامة قال حدثنا هشام بن عروة قال اخبرتنی فاطمة بنت المنذر بن الزبیر بن العوام زوجه هشام عن اسماء بنت ابی بکر قالت دخلت علی عائشة والناس یصلون گفت اسما در آمدم بر عائشه و حال آنکه مردم نماز میکردند و عائشه نیز در نماز بود

خيرٍ في البحر منقضي حاجته ... تحقيق رسول خدا ذکر کرد مردی را از قوم بنی اسرائيل کہ بر دريا پس حاجت خود را تمام کرد وساق الحديث وتمام بيرون روايت تا آخر اين حديث کہ در کتاب کفالہ بيان کرده

باب قول الله تعالى واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا اليها وترکوک قائما وقوله تعالى رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذکر الله وقال قتادة کان الناس يتجرون ... کانوا اذا نابهم حق من حقوق الله لم تلههم تجارة ولا بيع حتى يؤدوه الى الله ...

حدثنا محمد قال حدثنا محمد بن فضيل عن حصين عن سالم بن ابي الجعد عن جابر بن عبد الله قال اقبلت عير ونحن نصلي مع النبي صلى الله عليه وسلم الجمعة ... گفت جابر آمد کاروانی ... ما نماز جمعہ با پيغمبر خدا صلی اللہ عليہ وسلم ... فانفض الناس الا اثنا عشر رجلا فنزلت هذه الآية ... پس پراکنده شدند مردم ... نازل شد اين آيت

باب قول الله تعالى انفقوا من طيبات ما کسبتم ... انفاق کنيد از پاکيزه آنچه کسب کرده ايد ... سبب اين باب بکتاب تجارت ... کسب است کہ شامل است تجارت را ... بوده است

حدثنا عثمان بن ابي شيبة قال حدثنا جرير عن منصور عن ابي وائل عن مسروق عن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا انفقت المرأة من طعام بيتها غير مفسدة ... گفت عائشہ فرمود پيغمبر خدا ... انفاق کند زن از طعام خانہ خود در حالی کہ غير فساد کننده است يعنی انفاق کند بر عيال شوهر و مهمانان و باذن شوهر ... بخصوص عادت و اسراف نکند ... کان لها اجرها بما انفقت ولزوجها بما کسب وللخازن مثل ذلک ... ثواب آن نفقه بسبب انفاق کردن ومر زوج را بسبب پيدا کردن ... ثواب زن لا ينقص بعضهم من اجر بعض شيئا ... کم نمی‌کند ... ثواب ...

حدثنا يحيى بن جعفر قال حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن همام قال سمعت ابا هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا انفقت المرأة من کسب زوجها من غير امره ... گفت همام شنيدم ابا هريره را کہ روايت کرد از پيغمبر خدا ... وقتی کہ انفاق کند زن از کسب زوج ... واذن داد ... فله نصف اجره ...

باب من احب البسط في الرزق ... کسی کہ دوست دارد فراخی در رزق

حدثنا محمد بن ابي يعقوب الکرماني قال حدثنا حسان قال حدثنا يونس قال محمد هو الزهري عن انس بن مالک رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من سره ان يبسط له في رزقه ... گفت انس شنيدم پيغمبر خدا ... کسی را کہ خوش آيد او را اينکہ فراخ کرده شود ... او را در رزق او ... او ينسأ له في اثره فليصل رحمه ... تا خير کرده شود ... اجل ... و بقيہ عمر او پس ... رعايت کند ... ذی رحم محرم ... والنسأ ... اثر است ... اشکال ... رزق و اجل ... معنی ... برکت ... عمر ... رزق و مال ... عمر ... کتاب ترغيب و ترهيب باسناد حسن حديثی ... کہ آدمی صلہ رحم ... از عمر او ... قطع رحم ... سال ... عمر ...

باب شراء النبي صلى الله عليه وسلم بالنسيئة ... بيان خريدن آنحضرت ... مهلت ... النسيئة بفتح نون وکسر سين مهملہ وسکون تحتيہ مع الهمزه است حدثنا معلى بن اسد قال حدثنا عبد الواحد

منها على ما سی ... ذو ... فانصرف رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقد تجلت الشمس ... فخطب الناس وحمد الله واثنى عليه بما هو اهله ... ثم قال اما بعد ... وللغط نسوة من الانصار ... فانکفأت اليهن لاسکتهن ... ما قال ... قالت قال ما من شيء لم اکن اريته الا وقد رايته في مقامي هذا ... حتى الجنة والنار ... واسرا علی جنت ... وانه قد اوحي الي انکم تفتنون في القبور مثل او قريبا من فتنة المسيح الدجال ... يؤتى احدکم فيقال له ما علمک بهذا الرجل ... فاما المؤمن او قال الموقن ... فيقول هو رسول الله ... هو محمد ... جاءنا بالبينات والهدى ... فآمنا واجبنا ...

قال حدثنا الاعمش قال ذكرنا عند ابراهيم الرهن في السلم گفت اعمش ذكر كرديم نزد ابراهيم نخعي صحت رهن را در بيع
مراد از سلم اينجا معني عرفي شرعي نيست بلكه مطلق بيع است قال حدثني الاسود عن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله
عليه وسلم اشترى طعاما من يهودي الى اجل ورهنه درعا من حديد مرويست از عائشه كه پيغمبر خدا خريد طعام و در روايت ديگر
از عائشه وارد شده كه سي صاع جو بود و گرو كرد زره آهني را **حدثنا** مسلم بن ابراهيم قال حدثنا هشام قال حدثنا
قتادة عن انس **ح** وحدثني محمد بن عبد الله بن حوشب قال حدثنا اسباط ابو اليسع البصري قال حدثنا هشام الدستوائي
عن قتادة عن انس بن مالك رضي الله عنه انه مشى الى النبي صلى الله عليه وسلم بخبز شعير واهالة سنخة روايت است
از انس كه وي رفت بسوي پيغمبر خدا با نان جوين و پيه گنده بوي بالا كه بهمزه و تخفيف لام پيه گداخته و بعد از آن خويش نمود غنها
سنخه بفتح سين و كسر نون و فاي معجمه متغيره گنده بوي ولقد رهن النبي صلى الله عليه وسلم درعا له بالمدينة عند يهودي
واخذ منه شعيرا لاهله وحال آنكه بتحقيق گرو كرده بود آنحضرت زره خود را كه ملك او بود در مدينه نزد يهودي و گرفته بود از وي جو
براي زنان خود ولقد سمعته يقول ما امسى عند آل محمد صاع بر ولا صاع حب وتحقيق شنيدم آنحضرت را كه ميفرمود شب نكرد
نزد اهل بيت محمد صاعي گندم و نه صاع هيچ دانه وان عنده لتسع نسوة وتحقيق شان چنين بود نزد او نه زن برين تقرير
گرويده شد اين كلام انس است وضمير سمعته راجع بآنحضرت و قائل او است صلى الله عليه وسلم و شيخ ابن حجر انتقا كرده يعني العيني
از شارحان گفته اند كه اين كلام قتاده است وضمير سمعته راجع بانس است و قائل اين كلام او است عيني توجيه اين مذهب بر شيخ ابن حجر
ميكند ميگويد كه اين كلام هم بوي نكلفي آيد و شان آنحضرت ارفع است كه از وي چنين كلامي صادر گردد كه از آن توهم نحو اين معني
كرده شود و آن حديث كه ما شبع آل محمد من خبز شعير قط ريزش و است عيال محمد از نان جوين هرگز قول عائشه است و بر تحقيق آن انس
گفته است والله اعلم و مقصود انس از اين كلام آنست كه فقر اختياري آنحضرت چنين مرتبه بود كه زره خود را نزد يهودي براي قوت عيال
گرو كرده و قليل از متاع دنيا داشت و فاته عيال او نبود **باب** كسب الرجل وعمله بيده و بيان كسب مرد و مزد كردن او بدست خود

حدثنا اسمعيل بن عبد الله قال حدثني ابن وهب عن يونس عن ابن شهاب قال حدثني عروة بن الزبير ان
عائشة رضي الله عنها قالت لما استخلف ابو بكر قال لقد علم قومي ان حرفتي لم تكن تعجز عن مؤنة اهلي گفت عائشه هرگاه
خليفه كرده شد ابو بكر صديق رضي الله عنه گفت بتحقيق دانسته اند قوم من قريش يا مسلمانان كه پيشه من نبود كه عاجز شود از كفايت
كردن مر اهل و عيال من وشغلت بامر المسلمين فسياكل آل ابي بكر من هذا المال ويحترف للمسلمين فيه و مشغول
گردانيده شده ام من بكار مسلمانان پس سرانجام است كه بخورد اهل و عيال ابو بكر از اين مال يعني بيت المال و كار ميكند براي مسلمانان
در مال بيت المال يعني بقدر آنكه ميگيرد از بيت المال تجارت ميكند از مال بيت المال و داخل مال مسلمانان ميكند سود بسيار از آن
حاصل ميشود و توانگر ميشوند حق كلام آن باشد كه بدل آنچه ميگيرم از مال مسلمانان كار ميكنم براي ايشان در كسب ارزاق و پاسداري
و انتظام مهام ايشان كه كار خلافت است و در روايت كرده اند از سعد باسنادي كه رجال او ثقات اند گفت وقتي كه خليفه كرده شد ابو بكر
سود گر جامها كرد تجارت آن ميكرد پس در بازار رفت در راه عمر بن خطاب و ابو عبيده جراح پيش آمدند و گفتند كه الا اين
شغل نيست كه اينكار كني و تو والي مسلمانان كرده اند ابو بكر گفت پس عيال خود را از كجا نان دهم گفتند قوت عيال تو از بيت المال
تعيين ميكنيم پس باتفاق نصف صاع و قدري طعام مقرر ساختند تا كه سالي كه ابو بكر گفته لعل از براي خواهد بود سائر مسلمانان
خلل پيش نشوند **حدثنا** محمد بن سلام قال حدثنا عبد الله بن يزيد قال حدثنا سعيد قال حدثني ابو الاسود عن عروة

يعدون شيئا نقلت ميگويد نسيد الم رعلم نماز خسبيده
بودم مردم را كه ميگفتند چيزي را پس گفتم كه ايشان د
قال هشام فقلت لفاطمة ما دمتمه
گفت هشام پس گفتم بتحقيق گفت مرا فاطمه پس
نگاه داشتم آن را و ياد كرده ام ر روال و در بعضي نسخ واو
بجاي فا است و در بعضي با دمتمه بام و سواد بعض
گفت چيزي را كه ياد گرفتم و النسخ و عيني و داو عطف
و فا و ام حركات آن پوشيده نيست ظاهر آنست
كه حرفي از اول آن ساقط شده و در قاموس لغت دعاه
بعيد حفظ و جمع كا دعاه فيها يعني دعي داد دست
سپرد يعني حفظ و جمع آمده غير ما قاله ذكرت ما يغلظ
عليه قبا كمر فاطمه ذكر كردست چيز كثرت كرده
مي شود در آن چيز شاق يا ذكر كرده ام آن را
حدثنا محمد بن معمر بفتح ميم و سكون عين
مهمله در ميان ساكن قال حدثنا ابو عاصم عن
جرير بن حازم قال سمعت الحسن البصري
يقول حدثنا عمرو بن تغلب بفتح فوقيه و سكون
معجمه و كسر لام وهو حيه ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم اتى بمال او سبي فقسمه
فقسمه تحقيق پيغمبر خدا آورده شد مال يا بجي
و گير پس بخش كرد آنرا فاعطى رجالا و ترك
رجالا پس داد بعضي مردم را و گذاشت بعضي ديگر را
فبلغه ان الذين ترك عتبوا پس رسيد آنحضرت
را كه تحقيق آنانكه گذاشت اظهار رد قسمت ناخوشي
و خشمگين شده اند فحمد الله ثم اثنى عليه ثم قال
پس حمد گفت خدا را و ستايش كرد بروي پس گفت
اما بعد فوالله اني لاعطي الرجل وادع الرجل
اما بعد حمد و ثنا پس قسم بخداست كه من
ميدهم مردي را و ميگذارم مردي را والذي ادع احب
الي من الذي اعطي و حال آنكه آن كسي كه ميگذارم
آنرا دوست تر است نزد من از كسي كه ميدهم او را
ولكن اعطي اقواما لما ارى في قلوبهم
من الجزع والهلع وليكن ميدهم جمعي را از جهت
آنچه مي بينم در دلهاي ايشان از بيصبري و بي تابي و حرص
و شتاب الجزع ولع بي صبري و تحقيق نالي در معني فاحش
ترست اكل اول اكل اقواما الى ما جعل الله

قالت عائشة رضي الله عنها كان اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم عمال انفسهم گفت عايشه رضي الله عنها
بودند ياران رسول خدا كار كننده براى خود بودن كان لهم ارواح فقيل لهم لو اغتسلتم وبود ايشان را بويها از عرق كه ميكردند كار پس گفته شد
ايشان را اگر غسل كنيد بهتر باشد يا كاش غسل ميكرديد ارواح جمع ريح است چنانكه رياح نيز آمده ورواه همام عن هشام عن ابيه عن
عايشة وروايت كرد اين حديث را همام از هشام از پدرش از عايشه رضي الله عنها **حدثنا** ابراهيم بن موسى قال
حدثنا عيسى عن ثور عن خالد بن معدان عن المقدام عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما اكل احد طعاما قط خيرا
من ان ياكل من عمل يده فرمود نخورده است هيچكس طعامي هرگز بهتر از انچه ميخورد از عمل دست خود وكسب حلال وان
نبي الله داؤد عليه السلام كان ياكل من عمل يده وتحقيق پيغمبر خدا داود ميخورد روزى از كار دست خود كه زره ميكرد
وفروخته قوت خود از ان ميخورد **حدثنا** يحيى بن موسى قال حدثنا عبد الرزاق قال حدثنا معمر عن همام بن منبه قال حدثنا
ابو هريرة رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان داؤد النبي عليه السلام كان لا ياكل الا من عمل يده فرمود
آنحضرت بتحقيق داؤد پيغمبر نميخورد مگر از كار دست خود درين حديث بطريق حصر آورده برخلاف حديث اول كه آنجا حصر نبود
پس آن محمول است بر غير **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن ابي عبيد مولى
عبد الرحمن بن عوف انه سمع ابا هريرة رضي الله عنه يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو عبيد شنيد ابا هريره را
كه ميگفت فرمود رسول خدا لان يحتطب احدكم حزمة على ظهره هر آينه جمع كند يكي از شما پشتاره هيمه وبردارد بر پشت خود خير له
من ان يسأل احدا فيعطيه او يمنعه بهتر است ازانكه سوال كند كسى را پس بدهد او را يا ندهد يعني بهتر است از انكه چيزى
بخوارى سوال حاصل كند با آنكه احتمال حرمان دارد **حدثنا** يحيى بن موسى قال حدثنا وكيع قال حدثنا هشام بن
عروة عن ابيه عن الزبير بن العوام قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لان ياخذ احدكم احبله گفت زبير فرمود پيغمبر
رحمت كناد خدا بروى هر آينه اينكه بگيرد يكي از شما ريسمانهاى خود را براى هيزم آوردن خير له من ان يسأل الناس بهتر است
از انكه سوال كند مردم را بخوارى كشد احبل بفتح همزه وسكون حاى مهمله وضم موحده جمع حبل است چنانچه افلس جمع فلس است

باب السهولة والسماحة في الشراء والبيع در استحباب آسانى وجوانمردى كردن در خريد وفروخت يعني
بنرمى وبذل وحوالۀ مبيع وثمن مع بسيار قائمه نا گرفتن وثمن سپردن ومن طلب حقا فليطلبه في عفاف وكسيكه طلب كند
از كسى حقى اليس گو طلب كند از روى پرهيزگارى وبازداشتن از انچه در شرع روا نيست از فحش **حدثنا**
علي بن عياش قال حدثنا ابو غسان محمد بن مطرف قال حدثني محمد بن المنكدر عن جابر بن عبد الله ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال رحم الله رجلا سمحا اذا باع واذا اشترى واذا اقتضى فرمود آنحضرت رحمت كناد خدا مرد
جوادرا وقتيكه بفروشد ووقتيكه بخرد ووقتيكه طلب حق خود كند از كسى يا طلب قضاى حاجتى كند يعني در هر امور برادر
مسلمان دشوار نگيرد سمح بفتح سين مهمله وسكون ميم وحاى مهمله از سماحت است يعني جوانمردى يا از سماحت بمعنى
سهولت است **باب** من انظر موسرا در فضيلت كسى كه مهلت دهد مطالبه فراخ حال را **حدثنا** احمد بن يونس
قال حدثنا زهير قال حدثنا منصور ان ربعي بن حراش حدثه ان حذيفة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم گفت حذيفه
فرمود پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروى تلقت الملائكة روح رجل ممن كان قبلكم پيش آمدند فرشتگان روح مردى را
از كسانيكه بودند پيش از شما قالوا اعملت من الخير شيئا گفتند فرشتگان آيا كردى تو از نيكى چيزى را قال كنت آمر فتياني

عليه وآله وسلم خرج ليلة من جوف الليل
فصلى في المسجد تحقيق پيغمبر خدا برآمد شبى از ميانه
شب از حجره شريف پس نماز گزارد در مسجد شريف فصلى
رجال بصلوته پس نماز گزاردند بنماز او جمعي از مردم حاضران
بنماز وى اقتدا فاصبح الناس فتحدثوا پس صبح كردند
مردم وكلام كردند با يكديگر درين نماز فاجتمع
اكثر منهم فصلوا معه پس جمع شدند شب ديگر
بيشتر از مردم كه شب گذشته بود پس نماز گزاردند بحضرت
فاصبح الناس فتحدثوا پس صبح كردند مردم وهمكلام
شدند ازو نماز شب فكثر اهل المسجد من الليل
الثالثة پس بسيار شدند اهل مسجد در شب سوم
فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فصلوا
بصلوته پس برآمد آنحضرت ونماز گزاردند بنماز وى
فلما كانت الليلة الرابعة عجز المسجد عن اهله
پس چون شب چهارم شد تنگ آمد مسجد از حاضران
وى وبيرون نيامد آنحضرت حتى خرج لصلوة
الصبح تا آنكه برآمد براى نماز صبح فلما قضى الفجر
اقبل على الناس فتشهد ثم قال پس چون گزارد
نماز صبح را روكرد بر مردم پس كلمه شهادت خواند در
اول خطبه پس از ان فرمود اما بعد فانه لم يخف
على مكانكم اما بعد پس تحقيق مخفى نبود بر
من بودن شما در مسجد در شب لكني خشيت ان
تفرض عليكم فتعجزوا عنها ليكن ترسيدم از انكه فرض
گردانيده شود بر شما پس تنگ آييد از ادا
آن واحتمال دارد تابعه يونس موافقت كرد
عقيل را يونس در روايت اين حديث از ابن شهاب
حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن
الزهري قال اخبرني عروة عن ابي حميد
الساعدي انه اخبره ان رسول الله صلى الله

ان ينظروا ويتجاوزوا عن الموسر گفت آن مرد بودم که میفرمودم خادمان خود را که معامله بیع و شرا میکنند آنکه مهلت دهند و گذر کنند و مسامحه کنند در مطالبه طلب و استیفای حق از مدار قال قال فتجاوزوا عنه گفت حذیفه فرمود آنحضرت پس درگذشتند از وی و در آورد خداوند سبحانه او را بهشت قال ابو عبد الله وقال ابو مالك عن ربعي گفت مولف ابو عبد الله روایت کرد ابو مالک سعد بن طارق از ربعی مذکور راوی حذیفه كنت اُيسر على الموسر وانظر المعسر بودم من که آسان میگرفتم بر مالدار و مهلت میدادم تنگدست را تابعه شعبة عن عبد الملك بن عمير عن ربعي و متابعت کرده است ابو مالک را شعبه از عبد الملک از ربعی وقال ابو عوانة عن عبد الملك بن عمير عن ربعي و گفته است ابو عوانه از عبد الملک از ربعی انظر الموسر واتجاوز عن المعسر مهلت میدادم فراخ دست را و درمیگذشتم از تنگدست وقال نعيم بن ابي هند عن ربعي فاقبل من الموسر واتجاوز عن المعسر پس قبول میکردم از موسر و تجاوز میکردم از معسر یعنی از ربعی باینصورت روایات متعدد آمده و معنی نزدیک یکدیگر اند

باب من انظر معسرا در فضیلت کسیکه مهلت دهد تنگدست را و تقاضای حق خود **حدثنا** هشام بن عمار قال حدثني يحيى بن حمزة قال حدثني الزبيدي عن الزهري عن عبيد الله بن عبد الله انه سمع ابا هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كان تاجر يداين الناس مرد سوداگری بود که قرض دادی و دین ثابت کردی بر مردم فاذا راى معسرا قال لفتيانه تجاوزوا عنه پس وقتیکه دیدی تنگدست را که دین او داشت گفتی مر خادمان خود را درگذرید از وی لعل الله ان يتجاوز عنا فتجاوز الله عنه شاید که خدا درگذرد از عقوبت ما پس درگذشت خدا از وی

باب اذا بين البيعان ولم يكتما ونصحا وقتیکه ظاهر کردند بایع و مشتری حقیقت بدل را و پوشیده نداشتند عیب را و خیرخواهی یکدیگر کردند جواب اذا محذوف است و آن اینست که برکت میکند خدا در مال هر دو ویذكر عن العداء بن خالد و گفته میشود از عداء بن خالد بفتح عین و تشدید دال مهمله و همزه در آخر است صحابی ست ایمان آورده بعد از غزوه حنین خریده بود آنحضرت از وی غلامی یا داهی یا کنیزی و نامه تحریر کرده اند و ظاهر از نوشته مذکور آنست که غلام باشد و آن قول او هذا ما اشترى قال كتب لي النبي صلى الله عليه وسلم هذا ما اشترى محمد رسول الله من العداء بن خالد گفت عداء نوشت برای من پیغمبر خدا این چیزیست که خریده است محمد فرستاده خدا برسالت از عداء بن خالد قاضی عیاض گفته این روایت مقلوب است و صواب آنست چنانچه در ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن منده است بسند موصول که مشتری عداء بوده از آنحضرت گفته اند آنچه درین کتاب منافی کتب دیگر نیست از آنکه اشترا بمعنی بیع آمده و در مصابیح در تعدد واقعه حمل کرده پوشیده نماند که مضمون نوشته نیز ناظر است که آن از جانب بایع باشد و تصریح کرده عداء و گفت كتب لي رسول الله پس بایع آنحضرت خواهد بود و اشترا بمعنی بیع در کلام عرب آمده و در قرآن از برادران یوسف علیه السلام فرموده و شروه بثمن بخس و فروختند برادران یوسف را بهای سهل ناقص بيع المسلم المسلم و این بیع مسلمانست مسلمان را لا داء نیست عیبی در وی مراد عیب باطن است که بر مشتری ظاهر نشود ولا خبثة و نیست در وی پلیدی اخلاق چنانکه گریزپائی است و از وجه حرام نیست خبثه بکسر خای معجمه و سکون با موحده و فتح ثا مثلثه ولا غائلة و نیست فسق و فجور در وی غائله بغین معجمه و همزه و لام است قال قتادة الغائلة الزنا والسرقة والاباق تفسیر کرده است قتاده غائله را بزنا و دزدی و گریزپائی وقيل لابراهيم ان بعض النخاسين يسمى آري خراسان وسجستان و گفته شد مر ابراهیم نخعی را که بعضی فروشنده ها نامی برند مرابط و مثل انها خراسان او سجستان را تا فریب دهند مشتری را ... نمایند که گرفتن آن نخاسین جمع نخاس صیغه مبالغه است مشتق از نخس بمعنی هیچ آری بفتح همزه ممدوده ...

... در تمام حدیث **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال حدثني علي بن الحسين عن المسور بن مخرمة قال قام رسول الله گفت مسور استاد بخطبه پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فسمعته حين تشهد يقول پس شنیدم او را وقتی که خطبه خواند که میگفت اما بعد تابعه متابعت کرده شعیب را محمد بن ولید الزبیدی عن الزهري **حدثنا** اسماعيل بن ابان بفتح همزه و تخفیف موحده وراق ازدی کوفی قال حدثنا ابن الغسيل یعنی عبد الرحمن بن سليمان بن عبد الله بن حنظلة که ملقب بغسیل ملائکه بود چونکه شهادت یافت بغزوه احد در عهد آنحضرت و ملائکه او را غسل میدادند و غسیل ملائکه خوانده میشود قال حدثنا عكرمة عن ابن عباس قال صعد النبي صلى الله عليه واله وسلم المنبر گفت ابن عباس بر آمد آنحضرت منبر را برای خطبه وكان اخر مجلس جلسه و بود این بر آمدن منبر آخر مجلسی که نشست آنرا متعطفا ملحفة على منكبيه بجائیکه افگنده است چادری را بر هر دو دوش خود قد عصب رأسه بعصابة دسمة بتحقیق بسته بود سر مبارک خود را بپارچه سیاه یا چرب از روغن یا آنکه متغیر شده بود رنگ وی از طیب و غالیه یا از چرب سر دسمه بفتح دال و کسر سین مهمله و بعد از آن میم است ... بمعنی چرکین ... پس حمد الله واثنى عليه پس ستایش گفت خدا را و ستایش کرد بروی ثم قال پس فرمود ايها الناس الي فثابوا اليه ای مردمان بیائید جانب ما پس جمع شدند جانب وی ثم قال اما بعد فان هذا الحي من الانصار يقلون بتحقیق این قبیله انصار کم میشوند ويكثر الناس و بسیار میشوند مردم این اخبار بغیب است و واقع شده چنانکه خبر داده فمن ولي شيئا من امة محمد پس کسیکه گردانیده شود کاری از امت محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم فاستطاع ان يضر فيه احدا او ينفع فيه احدا پس توانند که ضرر رساند در آن کار

يعني جاى ابستن وابحثى اين الارى بالضم همزه وفتح راء بعضى بظن خوانده اند ويقول الرجاوامس من خراسان وديگرند
براى ترغيب وى روز آمده است از خراسان وجانيم من سجستان وآمده است امروز از سجستان فكرهه
كراهية شديدة پس ناخوش كرد ابراهيم اين قول را ناخوشى سخت وقال عقبة بن عامر لا يحل لامرء ان يبيع سلعة وگفت
عقبة بن عامر حلال نيست مردى را اينكه بفروشد متاعى را يعلم ان بها داء الا اخبره ميداند كه بتحقيق آن عيبى هست مگر آنكه
خبر كند مشترى را از آن عيب **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة قال حدثنا قتادة عن صالح ابى الخليل عن
عبد الله بن الحارث رفعه الى حكيم بن حزام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم البيعان بالخيار ما لم يتفرقا او قال حتى يتفرقا
گفت حكيم بن حزام فرمود رسول خدا مشترى و بائع با اختيار خود اند ادامى كه جدا نشوند يا فرمود تا آنكه جدا شوند شك از اوست
حاصل آنكه پس از عقد بيع پيش از آنكه جدا شوند ما اختيار دارند اگر عقد مسلم دارند و فسخ كنند ميرسد آنها را فان صدقا وبينا
بورك لهما في بيعهما پس اگر راستى ورزند و ظاهر كنند حقيقت را بين البركت داده ميشود مر هر دو را در بيع آنها وان كتما وكذبا
محقت بركة بيعهما و اگر بپوشند عيب را و دروغ گويند و كرده شود بركت بيع هر دو را نيادتى و نماو فوائد ظاهر است
اگر كمى در دروغ گويد و كتمان كند بركت او را و كتمد و يحتمل الشومى او در بيع مطلق بركت نماند **باب** بيع الخلط
من التمر و حكم بيع خرما مخلوط از ردى و جيد **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا شيبان عن يحيى عن ابى سلمة عن ابى سعيد
قال كنا نرزق تمر الجمع وهو الخلط من التمر روايت است از ابو سعيد بوديم ما روزى داده ميشديم خرماى جمع را و آن خلط
از خرماست بعضى گويند خلط اين خرماى ردى را ميگويند و بعضى تفسير كرده اند بمخلوط از هر قسم و كنا نبيع صاعين بصاع و بوديم ما
كه ميفروختيم دو صاع خلط را بيك صاع جيد فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا صاعين بصاع ولا درهمين بدرهم پس فرمود
پيغمبر خدا روا نيست دو صاع بيك صاع ونه دو درهم بيك درهم و بر قياس كرده اند عدم جواز تفاضل در جنس واحد چنانچه
مفهوم ميشود كه بيع ردى بجيد برابر روا باشد **باب** ما قيل في اللحام والجزار در بيان چيزى كه گفته شده در گوشت فروش
و ذبح كننده **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابى قال حدثنا الاعمش قال حدثنى شقيق عن ابى مسعود قال جاء رجل
من الانصار يكنى ابا شعيب گفت ابن مسعود آمد مردى از انصار كه كنيت ميكرد ابا شعيب را فقال لغلام له قصاب اجعل لى طعاما
يكفى خمسة گفت مر غلام گوشت فروش خود را طيار كن براى من طعامى كه كفايت كند پنج كس را فانى اريد ان ادعو النبي صلى
الله عليه وسلم خامس خمسة پس بتحقيق من اراده دارم كه دعوت كنم پيغمبر خدا را كه آنحضرت پنجم پنج باشد يعنى همراه
او چهار كس ديگر باشند فانى قد عرفت في وجهه الجوع پس بتحقيق دانستم در روى مبارك آنحضرت گرسنگى را فدعاهم فجاء معهم
رجل پس خواند پنج كس را آمد با ايشان مردى ديگر فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان هذا قد تبعنا فان شئت ان تأذن
له فأذن له وان شئت ان يرجع رجع پس تحقيق اين مرد همراهى كرد ما را اگر خواهى اذن دهى پس اذن بده وان شئت ان يرجع
رجع و اگر خواهى تو اينكه رجوع كند باز گردد فقال لا بل قد اذنت له پس گفت نى بلكه اذن دادم او را و مناسبت حديث
بترجمه همين قدر است كه غلام لحام و جزار خود خدمتى نموده است **باب** ما يمحق الكذب والكتمان في البيع چيزى
كه دور ميكند دروغ و پوشيدن عيب سلعه از بركت در فروختن **حدثنا** بدل بن المحبر قال حدثنا شعبة عن
قتادة قال سمعت ابا الخليل يحدث عن عبد الله بن الحارث عن حكيم بن حزام عن النبي صلى الله عليه وسلم قال البيعان بالخيار
ما لم يتفرقا او قال حتى يتفرقا فان صدقا وبينا بورك لهما في بيعهما وان كذبا وكتما محقت بركة بيعهما

الجزء الرابع تيسير الاسلام | كتاب الجمعة

ما كرا اين جلسه واجب بودى جلسه اولى پيش از شروع
بخطبه ثابت است نيز واجب گشتى اللذر كه
از مغيرة بن شعبه آورده كه گفت ديدم على بن ابى طالب
را رضى الله عنه كه خطبه ميخواند و نشست و تحقيق
ثابت است نفى كلام هنگام جلوس چون حال تسليم
در روايت ابو داؤد آمده كان يجلس اذا صعد المنبر
حتى يفرغ المؤذن ثم يقوم فيخطب ثم يجلس فلا يتكلم
ثم يقوم فيخطب ذكر دعا سرا و جهرا نيز و ثبات
ركنت ثابت نشده مگر آنكه اين وقت نزد بعضى از آيت
واجب است **حدثنا** مسدد قال حدثنا
بشر بن المفضل قال حدثنا عبيد الله بن عمر
عن نافع عن عبد الله بن عمر قال كان النبي
صلى الله عليه وآله وسلم يخطب خطبتين
يقعد بينهما بود آنحضرت كه ميخواند دو خطبه
مى نشست ميان آن دو خطبه و مقدار آن است
كه قرار يابد هر عضوى بجاى خود و بقول بعضى مقدار
سه آيت و منقول از طحاوى اين قدر كه ساكن كند
بدن خطيب موضع جلوس را و اما مقدار خطبتين
پس فرض از آن نزد امام ابى حنيفه ادنى چيزى كه مشتمل
است بذكر خدا از تسبيح و تحميد از جهت قول حق تعالى
فاسعوا الى ذكر الله زيرا كه مشتمل آمده و فرق نكرده
ميان طويل و كوتاه خطبه گويند و تعبير كردن آن را
پس شرط ذكر متعلق است ليكن ماثور از آنحضرت صلى
الله عليه وآله وسلم ذكرى مسمى بخطبه است پس تكرار
ونيز و مواظبت بر آن پس آن را واجب گويند
و سنت نه شرط كه جزء كفايت كند و صاحبين
ميگويند كه لازم است از ذكر طويل كه آن را در عرف
خطبه خوانند و واجب خطبه است تسبيح و تكبير

درحدیث بمیند با ربیه گذشته است **باب** قول الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تاكلوا الربوا اضعافا مضاعفة الآية ای کسانیکه ایمان آورده اید مخورید ربا را چند برابر قرض و بپرهیزید خدا را باشید که فلاح یابید در دنیا و آخرت پیش از اسلام متعارف بود که چون مدت میعاد ادای قرض میگذشت زیاده میگرفتند قرض را و باز همچنان زیاده میکردند تا چند برابر اصل میشد حق سبحانه تعالی از آن نهی کرد اهل ایمان را که چنین نکنید **حدثنا** ادم قال حدثنا ابن ابي ذئب قال حدثنا سعيد بن ابي سعيد المقبري عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ليأتين على الناس زمان لا يبالي المرء بما اخذ المال فرمود هر آئينه می آید بر مردم زمانه که باک نمیدارد مرد از آنچه گرفته است مال را امن الحلال ام من الحرام آیا از وجه حلال است یا از وجه حرام و درین تهدید عام گرفتن ربا داخل است پس موافق باشد مضمون آیت را که در ترجمه اخذ کرده و تغییر تنقیح درین باب همین آیت است و حدیث نمیآرد **باب** اكل الربا وشاهده وكاتبه در حکم خورنده ربا و گواه بر آن و کاتب قباله آن وقوله تعالى الذين يأكلون الربوا لا يقومون الا الآية و در بیان قول خدای تعالی در تحریم ربا است چنانکه آن آیت فرموده اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون آن جماعه که باز میگردند بخوردن ربا از خوردن و دخیانند او آنها در دوزخ همیشه خواهند بود **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن منصور عن ابي الضحى عن مسروق عن عائشة رضي الله عنها قالت لما نزلت اخر البقرة قرأهن النبي صلى الله عليه وسلم عليهم في المسجد گفت عائشه وقتیکه نازل شد آیات آخر سوره بقره که آیت الذين يأكلون الربا الآية خواند آیات را پیغمبر خدا بر ایشان در مسجد ثم حرم التجارة في الخمر پس حرام کرد تجارت در شراب یعنی در خریدن و فروختن و این بعد از تحریم ربا واقع شده آیتی که در باب آن وارد است **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا جرير بن حازم قال حدثنا ابو رجاء عن سمرة بن جندب قال قال النبي صلى الله عليه وسلم رأيت الليلة رجلين اتياني گفت جندب فرمود پیغمبر خدا دیدم امشب در خواب دو مرد را آمدند نزد من کنایت از جبرئیل و میکائیل است فاخرجاني الى ارض مقدسة پس بیرون بردند مرا بسوی زمینی که مقدس است یعنی زمین بیت المقدس فانطلقنا حتى اتينا على نهر من دم فيه رجل قائم وعلى وسط النهر پس رفتیم تا آنکه آمدیم بر جوی از خون که در وی مردی استاده است بر میان جوی و مردی دیگر است بر کنار نهر پیش او سنگها است قال رجل بين يديه حجارة فاقبل الرجل الذي في النهر فاذا اراد الرجل ان يخرج پس پیش آمد مردی که درون نهر است وقتیکه خواست بیرون آید از نهر رمى الرجل بحجر في فيه فرده حيث كان در دهن او سنگ زد و رد کرد او را آنجا که بود فجعل كلما جاء ليخرج رمى في فيه بحجر پس گشت هر گاهی که آمد تا بر آید سنگ زد در دهن او فيرجع كما كان پس رجوع میکرد چنانکه بود همانجا فقلت ما هذا فقال الذي رأيته في النهر اكل الربا پس گفتم آن در نهر چیست این حال گفت کسیکه دیدی او را در نهر رباخوار است **باب** موكل الربا در حکم خوراننده ربا که قرض میگیرد و زیاده میدهد و نیز ملعون است لقوله تعالى يا ايها الذين امنوا اتقوا الله وذروا ما بقي من الربا ان كنتم مؤمنين الى قوله وان تصدقوا خير لكم ان كنتم تعلمون واتقوا يوما ترجعون فيه الى الله الآية قال ابن عباس هذه آخر آية نزلت على النبي صلى الله عليه وسلم گفت ابن عباس این آیت واتقوا يوما ترجعون فيه الى الله آخر آیتی است که نازل شده بر پیغمبر خدا است که خدا بروی **حدثنا** ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن عون بن ابي جحيفة قال رأيت ابي اشترى عبدا حجاما فامر بمحاجمه فكسرت گفت عون دیدم پدر خود را خرید غلامی رگزن را پس فرمود تا آلات رگ زنی

الجزء الرابع شیخ الاسلام | كتاب الجمعة

و تعیینی ام و اتم خوب بود **حدثنا** ادم قال حدثنا ابن ابي ذئب عن الزهري عن ابي عبد الله الاغر سلمان جهني اصبهاني مدنی عن ابي هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم الجمعة وقفت الملائكة على باب المسجد يكتبون الاول فالاول یعنی چون روز جمعه میشود فرشتگان بر در مسجد می ایستند می نویسند نام اول را پس آنکه از دیگری اول آید و همچنین بترتیب ومثل المهجر كمثل الذي يهدي بدنة و مثل آینده در روز اول وقت همچو حال کسی است که میفرستد شتری را بمکه برای قربانی کردن فانصل است تهجیر بضم میم وفتح ها و کسر جیم مشدد آمدن بروز در گرمای سخت یعنی در اول وقت دیگر آمده است ثم كالذي يهدي بقرة بعد مثل کسی که میفرستد گاو را ثم كبشا پس همچو کسی است که میفرستد قوچ را ثم دجاجة پس مرغ ثم بيضة چهارم باشند آنکه تصدق کنند بیضه را فاذا خرج الامام طووا صحفهم پس چون برآید امام برای خطبه می پیچند فرشتها صحیفهای اعمال نویسی خود را ويستمعون الذكر و استماع میکنند خطبه را و در حدیث حسب ... حضور بر خروج امام بخطبه ... نمی نویسند و دلیل است بر اهتمام بر استماع ... ذکر ... میشود ... است ... کرانع استماع باشند ... خطبه ... در باب ... مذکور شود **باب** اذا رأى الامام رجلا جاء وهو يخطب امره ان يصلي ركعتين چون ببیند امام مردی را ... که آمده ... خطبه ... گزارد ...

حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زيد عن عمرو بن دينار عن جابر بن

پس شکست آنهارا این شیبہ کند بنانه تقل تقالی علیه وسلم عن ثمن الکلب پس پرسیدم پدر را که چرا شکستی آلات او را پس گفت منع کرده پیغمبر خدا از بہای سگ وثمن الدم وازبہای خون گرفتن حجامت بکی محمول بر کراہت تنزیهی ہست وگرنه در حدیث صحیحین واقع شده که آنحضرت حجامت نمود واجرت داد حجام را اگر حرام بودی کی روا داشتی که بستاند حرام و نهی عن الواشمة والموشومة ومنع کرد از سوزن کاری بر پوست آدمی و سوزن زده وشم آنست که سوزن زنند در پوست آدمی مثل پا و سر دوان کنند تا رنگ نشانهای سیاه نماید ومنع فرمود از ین فعل که در وی تغیر خلقت الہی ہست وعن آکل الربوا وموکله ولعنت کرد پیغمبر خدا خورنده ربا را وخوراننده آنرا ولعن المصور ولعنت کرد و است مصوررا

باب یمحق الله الربوا ویربی الصدقات والله لا یحب کل کفار اثیم دور میکند خدا برکت مال ربا را وہلاک میکند مال یکه در وی ربا ہست و زیاده میکند ثواب صدقات را وبرکت میدہد مال را کاز وی صدقه دہند وخدا دوست نمیدارد ہر کرا اصرار بر تحلیل حرام میکند و منہمک ہست در ارتکاب آن **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن یونس عن ابن شہاب عن ابن المسیب ان اباہریرۃ رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الحلف منفقة للسلعة ممحقة للبرکة سوگند روا میکند بیع سلعه و رواج دہنده متاع را ودور کننده است برکت را منفقة بفتح میم وسکون نون وفتح فا وقاف است وممحقة بروزن اوست مزید وصیغه اسم مکان از وی وجه مناسبت حدیث بترجمه آنست که طلب مال بمعصیت می برد برکت را و در ربوا داخل است معصیت

باب ما یکره من الحلف فی البیع بیان آنچه مکروه است از سوگند خوردن در بیع مراد سوگند راست است وسوگند دروغ حرام است **حدثنا** عمرو بن محمد قال حدثنا ہشیم قال اخبرنا العوام عن ابراہیم بن عبد الرحمن عن عبد الله بن ابی اوفی ان رجلا اقام سلعة وهی فی السوق فحلف بالله لقد اعطی بہا ما لم یعط مرویست از عبد الله بن ابی اوفی که مردی ایستاده کرد متاعی را وحال آنکه در بازار است پس سوگند خورد بخدا که تحقیق داده شده است بدل این متاع چیزی که داده نشده است یعنی بدروغ گفت که این قدر بہا میدادند وگرفتم لیوقع فیہا رجلا من المسلمین تا بیندازد دران مردی را از مسلمانان و فریب دہد او را فنزلت ان الذین یشترون بعہد الله وایمانہم ثمنا قلیلا پس نازل شد این آیت تحقیق کسانیکه میخرند بعہد خدا وسوگندہای خود بہای قلیل را

باب ما قیل فی الصواغ چیزیکه گفته شده در باب زرگر صواغ بفتح صاد مہمله وتشدید واو وبعد از الف غین معجمه صیغه مبالغه است وقد جاء صیاغ بالیاء صانع است قال طاؤس عن ابن عباس رضی الله عنہما قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یختلی خلاہا بریده نشود گیاہ تر مکه وقال العباس الا الاذخر فانه لقینہم وبیوتہم وگفت عباس مگر اذخر یعنی استثنا کن یا رسول الله گیاه اذخر که تحقیق کار می آید برای آہنگران وزرگران وخانہای مردم فقال الا الاذخر پس فرمود استثنا کرد اذخر را وتتمه حدیث در احکام محرم گذشته است **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا یونس عن الزہری قال اخبرنی علی بن حسین ان حسین بن علی اخبره ان علیا رضی الله عنہم قال کانت لی شارف من نصیبی من المغنم گفت علی بن ابی طالب بود مرا شتری از نصیب من از غنیمت رسیده وکان النبی صلی الله علیه وسلم اعطانی شارفا من الخمس وبود که پیغمبر رحمت کنا د خدا بر وی داد و بود مرا شتری از پنجم حصه غنیمت فلما اردت ان ابتنی بفاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم پس ہرگاه خواستم این که ولیمه کنم وزفاف کنم بفاطمه دختر رسول خدا واعدت رجلا صواغا

فرمود مرکسی کرد آمده و در مسجد وتخطی کرد در رقاب مردم که نشسته بودند پس تحقیق ایذا کردی نیز ایجا امر کرد او را بجلوس به نماز نه بخصوص وجوب استماع والتفات کرست ملفه بلا فرق داخل بعد وقد یم را باحادیث منع صلوة تطوع درین ہنگام جواب داده اند از حدیث باب که آن واقعه معین است که عموم نیست آنرا پس مختص بمورد باشد بخلاف نصوص استماع ومنع صلوة وموید است آنرا آنچه در بعض حدیث نزد احمد آمده که آنحضرت فرمود که درآمد این مرد در ہیئت زبون وحال پریشان پس امر کردم او را که بگذارد دو رکعت ومن امید میدارم که نظر کنند او را مردی پس تصدق کند بر وی ونیز نزد ابن حبان در آخر حدیث زیاده است که فرمود لا تعودن لمثل ہذا و شاید که منع عود بود با پس باشد حجتنا من الحدیث چه در روایتی نزد احمد وابن حبان نیز آمده که تکرار امر کرد او را آنحضرت بنماز سه بار در سه جمعه و محتمل که این تغیر پیش از ان بوده که آنحضرت شروع در خطبه کند و مراد از یخطب یخواست که خطبه خواند وموید است آنرا روایت مسلم از طریق لیث وحال آنکه آنحضرت نشسته است بر منبر با انکه نصوص منع وتحریم با حدیث جواز که خبر دو سه بار در ماده خاص با احتمالات مذکوره بثبوت نرسیده متعارض آمده پس ترجیح نہی وتحریم را باشد با آنکه موافق قیاس است که تحیة المسجد نشسته است وقتی که ممنوع است ابتدا از تنفل وقت خطبه باتفاق وعمل اہل مدینه موافق این کار در زمان صحابه غالبا موافق این است مطلقا چه تحیه وچه غیر آن پس حدیث مسلم اذا جاء احدکم یوم الجمعة والامام یخطب فلیرکع رکعتین الحدیث محمول باشد برا راده خطبه والله اعلم

باب اذا رأی الامام رجلا جاء وہو یخطب امره ان یصلی رکعتین

من بني قينقاع ان يرتحل معي فنأتي باذخر و بگويم مر يرا از قوم بني قينقاع كه آنكه بيايد با من پس بياريم از صحرا گياه اذخر را بر قينقاع بقاف مفتوح و سكون تحتيه و نون بهر سه حركت و قاف و آخرش عين مهمله است اردت ان ابيعه من الصواغين واستعين به في وليمة عرسي خواستم كه بفروشم اذخر را بزرگران و اعانت جويم بآن در مهماني عروسي مناسبت حديث بترجمه باب همين قدرست كه اذخر بكار زرگران مي آيد **حدثنا** اسحق قال حدثنا خالد بن عبد الله عن خالد عن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله حرم مكة تحقيق رسول خدا فرمود تحقيق خدا حرام كرده است مكه را گفت فلم تحل لاحد قبلي ولا لاحد بعدي وانما احلت لي ساعة من نهار پس مباح كرده نشده است مر هيچ كسي را پيش از من و نه كسي را پس از من و مباح كرده نشده است مرا مگر ساعتي از روز فتح مكه لا يختلى خلاها بريده نشود گياه تر آن ولا يعضد شجرها و شكسته نشود درخت آن ولا ينفر صيدها و گريزانيده نشود شكار آن ولا يلتقط لقطتها الا لمعرف و مباح نيست برداشتن افتاده زمين كه مگر كسي را كه تعريف آن كند مر مردم را قال عباس بن عبد المطلب الا الاذخر لصاغتنا ولسقف بيوتنا گفت عباس مگر اذخر براي زرگران ما و سقف خانهاي ما فقال الا الاذخر پس فرمود آنحضرت مگر اذخر فقال عكرمة هل تدري ما ينفر صيدها پس گفت عكرمه پس آيا ميداني چيست تنفير شكار آن هو ان تنحيه من الظل و تنزل مكانه آن تنفير آنست كه يكسو كني آنرا از سايه و فرود آئي تو بجاي آن وقال عبد الوهاب عن خالد لصاغتنا و قبورنا و گفته است عبد الوهاب از خالد براي زرگران او براي قبرهاي ما يعني زياده كرده است بجاي سقف بيوت قبور

باب ذكر القين والحداد و ذكر آهنگر قين بفتح قاف نام قبيله است و بمعني بنده است غلام را قين در اوراقيه ميگويند و بمعني آهنگر و زرگر آمده مولف رحمة الله والحداد عطف تفسيري معلوم شود كه اينجا بمعني آهنگر است آوردن اين ابواب در كتاب بيع گويا بعلاقه آنست كه آهنگر العبد در بيع و شراي داخل است **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا ابن ابي عدي عن شعبة عن سليمان عن ابي الضحى عن مسروق عن خباب قال كنت قينا في الجاهلية وكان لي على العاص بن وائل دين گفت خباب بودم من در ايام جاهليت آهنگري و بود مرا بر عاص بن وائل قرشي و اين عاص پدر عمرو صحابي مشهور است فاتيته اتقاضاه پس آمدم عاص را كه طلب ميكنم قرض را فقال لا اعطيك حتى تكفر بمحمد پس گفت عاص نميدهم ترا تا كافر شوي بمحمد صلى الله عليه وسلم فقلت لا اكفر حتى يميتك الله ثم تبعث گفتم كافر نشوم بمحمد تا بميراند ترا خدا پس برانگيخته شوي روز حشر بطريق كنايت گفته كه كافر نشوم هرگز زيرا كه كفر در روز حشر امكان ندارد و در آن روز كافران پشيماني كشند از كفر خود قال دعني حتى اموت وابعث فساوتى مالا وولدا فاقضيك گفت عاص بن وائل بگذار مرا تا بميرم و برانگيخته شوم پس داده خواهم شد مال و فرزندان را پس ادا كنم قرض ترا اين كلام بطريق استهزا است فنزلت افرأيت الذي كفر بآياتنا وقال لاوتين مالا وولدا پس نازل شد در حق او اين آيت آيا ديدي كسي را كه كافر شد بآيات ما و گفت هرآئينه داده ميشوم مال و ولد را

باب ذكر الخياط ذكر دوزنده جامه **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة انه سمع انس بن مالك رضي الله عنه يقول ان خياطا دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم لطعام صنعه ميگويد انس بن مالك تحقيق خياطي دعوت كرد پيغمبر خدا را براي طعامي كه ساخته بود قال انس بن مالك فذهبت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم الى ذلك الطعام

و در حديث دليل نيست بر استحباب تحيه مسجد تواند كه امر بركعتين براي سنت ادا ي جمعه باشد يا وقتي ديگر و في براز قيام بعد جلوس نيز همين است كه استحباب تحيه پيش از جلوس است نه بعد از آن و صف خفت در ركعتين آمده درين طريق گويد نيست كه بر شيوه مولف نمود و اعتراض بعض حرفي ديگر كه اخراج كرده آنرا اصحاب سنن ائمه فقه و در ركعتين خفيفتين هيچ اشارت نيست ... چنانكه عادت اوست كه اقوال را **باب** رفع اليدين في الخطبة بر داشتن دستها در خطبه عسقلاني گفته درين باب اشارت است به حديث ... كه اخراج نمود و از مسلم در انكار آن ... نيست ليكن مقيد كرده است مالك جواز او در استسقا چنانكه درين حديث است **حدثنا** مسدد قال حدثنا حماد بن زيد عن عبد العزيز بن صهيب عن انس ح وعن يونس ... است رفع اليدين عن عبد العزيز عن ثابت عن انس قال بينما النبي صلى الله عليه وآله وسلم يخطب يوم الجمعة در اثنا كه آنحضرت خطبه ميخواند روز جمعه اذ قام رجل فقال ناگاه استاد مردي پس گفت يا رسول الله هلك الكراع اي رسول خدا مردند اسپها هلك الشاء و مردند بزها يعني از امساك باران كراع بضم كاف بر وزن غراب ... اسپان در اصل بمعني ... بزها و عسقلاني در ابواب استسقا گفته اطلاق كرده مي شود بر خيل و غير آن و شاء جمع شاة است فادع الله ان يسقينا پس دعا كن خداي را كه آب دهد مارا و باران فرستد فمد يديه ودعا پس دراز كرد آنحضرت هر دو دست خود را و دعا كرد

باب الاستسقاء في الخطبة يوم الجمعة باران خواستن در ميان خطبه روز جمعه **حدثنا** ابراهيم بن المنذر قال حدثنا ... قال حدثنا ابو عمرو الاوزاعي ... يعني قبايل ... است ... عبد الله بن ابي طلحة ... مالك قال اصابت ... النبي گفت ... صلى الله ... الله عليه ... قام ...

... الوليد بن ... سالت باوزاعي ... است ... قال حدثني اسحق ... الانصاري عن انس بن ... الناس سنة على عهد ... رسيد مردم را قحطي در زمان پيغمبر صلى ... عليه وآله وسلم فبينا النبي صلى ... وآله وسلم يخطب في يوم جمعة ... تعالى در اثنا كه آنحضرت خطبه ميخواند ... روز جمعه ايستاد اعرابي پس گفت يا رسول ...

گفت انس پس رفتم با پیغمبر خدا بسوی آن طعام که ساخته بود فقرب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم خبزا ومرقا فیه دبآء وقدید پس نزدیک آورد بسوی پیغمبر خدا نان وشوربائی که در وی کدو وگوشت خشک بود فرأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یتتبع الدبآء من حوالی القصعة پس دیدم رسول خدا را رحمت کناد خدا بروی که جستجو میکرد کدو را از اطراف کاسه قال فلم ازل احب الدبآء من یومئذ پس همیشه بودم که دوست میدارم کدو را از آن روز باز دوست داشتن دیدن کدو را

باب ذکر النساج یعنی در ذکر بافنده حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا یعقوب بن عبد الرحمن عن ابی حازم قال سمعت سهل بن سعد قال جاءت امرأة ببردة گفت سهل بن سعد آورد زنی چادر را فقال اتدرون ما البردة فقیل له نعم پس گفت سهل آیا میدانید چیست برده پس گفته شد مر ورا آری میدانیم هی الشملة منسوج فی حاشیتها آن گلیمی است که بافته شده در دو طرف آن یعنی طرفین آن را در وی بافته بعبارت محمول بر آنکه داشته وبعضی حواشی نوشته اند که مراد شمله مخططات قالت یا رسول الله انی نسجت هذه بیدی اکسوکها فاخذها النبی صلی الله علیه وسلم محتاجا الیها گفت آن زن ای رسول خدا من بافته ام این چادر را بدست خود میپوشانم ترا آن را پس گرفت آنحضرت بحالی که حاجتمند بود بآن فخرج الینا وانها ازاره پس بیرون آمد آنحضرت بسوی ما ولیکن بتحقیق آن چادر ازار آنحضرت بود فقال رجل من القوم یا رسول الله اکسنیها پس گفت مردی از قوم صحابه و آن عبد الرحمن بن عوف بود بپوشان مرا این چادر فقال نعم پس فرمود آری بپوشانم ترا فجلس النبی صلی الله علیه وسلم فی المجلس پس نشست پیغمبر خدا در مجلس ثم رجع فطواها ثم ارسل بها الیه پس مراجعت کرد آنحضرت بمنزل و پیچید آن را پس فرستاد بسوی عبد الرحمن فقال له القوم ما احسنت سألتها ایاه ولقد عرفت انه لا یرد سائلا پس گفتند مرا او را مردم نیکو نکردی که سوال کردی آنحضرت را و بتحقیق دانستی که آنحضرت رد نمیکند سائل را و آنحضرت احتیاج داشت بوی و آن زن از روی محبت آورده بود که آنحضرت بپوشد فقال الرجل والله ما سألته الا لتکون کفنی یوم اموت گفت آن مرد سوگند بخدا سوال نکردم هیچ ما جز برای آنکه تا بشود آن چادر کفن من روزی که بمیرم قال سهل فکانت کفنه گفت سهل بن سعد پس بود آن چادر که بعبادت یافته بود آنحضرت پس شد کفن عبد الرحمن

باب النجار یعنی در ذکر درودگر حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا عبد العزیز عن ابی حازم قال اتی رجال الی سهل بن سعد یسألونه عن المنبر گفت ابو حازم آمدند مردان نزد سهل بن سعد بحالی که سوال میکردند از منبر مسجد آنحضرت که حقیقت آن چیست فقال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم الی فلانة امرأة قد سماها سهل پس گفت سهل فرستاد رسول خدا بسوی فلان زن راوی گوید بتحقیق نام برده است او را سهل گفته اند آن عائشه انصاریه است ان مری غلامک النجار یعمل لی اعوادا اجلس علیهن اذا کلمت الناس این بفرمود که امر کن غلام خود را درودگر که خود را که بسازد در است کند چوبها که بنشینم بر آن وقتی که سخن کنم مردم را خطبه خوانم فامرته یعملها من طرفاء الغابة پس گفت آن زن که بسازند چوبها را از چوب درخت طرفای غابه طرفا نام درختی است که بفارسی زبان آن را گز گویند ثم جاء بها فارسلت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس آورد آن غلام ساخته پس فرستاد آن زن پیش رسول خدا فامر بها فوضعت فجلس علیها پس فرمود آنحضرت که نشانند جائی دهانند در مسجد پس نشست آنحضرت بر آن منبر این حدیث در باب الجمعه گذشته است حدثنا خلاد بن یحیی قال حدثنا عبد الواحد بن ایمن عن ابیه عن جابر بن عبد الله ان امرأة من الانصار قالت لرسول الله صلی الله علیه

ثم لم ینزل عن منبره حتی رأیت المطر یتحادر علی لحیته پس فرود نیامد از منبر خود تا که دیدیم باران را که میریزد و فرو چکید بر ریش مبارک وی یعنی متصل فرود آمدن از منبر و بیرون آمدن از مسجد باران شروع شد واصل ممطرنا یعنی باریده شدیم باران فرود آمدن نصطرنا یومنا ذلک پس باران داده شدیم آن روز وروز دیگر که آنحضرت ومن الغد ومن بعد الغد والذی یلیه وروز دیگر فردای فردا دیگر فردای دیگر حتی الجمعة الاخری تا جمعه دیگر وقام ذلک الاعرابی پس استاد در جمعه دیگر همان اعرابی او قال غیره یا گفت راوی که بر خاست مرد دیگری فقال پس گفت آن استنده یا رسول الله تهدم البناء وغرق المال افتاد خانها و شکست واب برد مالها را از سرگذشت فادع الله لنا پس دعا کن خدا را برای ما که باز بایستد باران فرفع یدیه فقال پس برداشت آنحضرت هر دو دست مبارک را و گفت اللهم حوالینا ولا علینا خداوندا بباران گردا گرد ما در مزارع ونباتات وبباران بر ما فما یشیر بیده الی ناحیة من السحاب الا انفرجت پس اشارت نکرد آنحضرت بهیچ سوا از ابر مگر آنکه کشاده شد وصارت المدینة مثل الجوبة وگشت بالای مدینه مانند گوی دور چون سپر یعنی در اطراف و آفاق مدینه ابر بود وباران می بارید وبر مدینه بر نبود جوبه بفتح جیم وسکون واو موحده گوی گرد فراخ واصل قاموس گفته جوبه سپر وچوب حفره وسال الوادی قناة شهرا ووسیلان کرد رود یعنی نام قناة است تا یکماه وقناة بفتح قاف ونون مخفف والف وتا نام رودی است در مدینه مطهره وجر مرفوع است ای آمد ولم یجئ احد من ناحیة الا حدث بالجود یا مبیح کسی از جانبی مگر آنکه خبر داد بباران بسیار جود بفتح جیم باران

وسلم یا رسول الله الا اجعل لك شيئا تقعد عليه فان لي غلاما نجارا مرويست از جابر که تحقیق زنی
از انصار گفت مر رسول خدا را ای پیغمبر خدا آیا نگردانم مر ترا چیزی که نشینی بر آن در وقت خطبه و درین دو حدیث نقل
مخالفتی از راویان واقع شده است تطبیق خالی از خفائی نیست قال ان شئت فرمود اگر میخواهی بکن فعملت
له المنبر گفت جابر پس کرد برای آنحضرت منبر را فلما کان يوم الجمعة قعد النبي صلى الله عليه وسلم على المنبر الذي صنع
پس هرگاه شد روز جمعه نشست پیغمبر خدا بر منبری که ساخته شده بود فصاحت النخلة التي كان يخطب عندها حتى كادت
ان تنشق پس نعره زد ستون نخل که بود آنحضرت خطبه میخواند نزد آن تا آنکه نزدیک بود که پاره پاره شود فنزل النبي
صلى الله عليه وسلم حتى اخذها فضمها اليه پس فرود آمد آنحضرت از منبر تا آنکه بکنار در گرفت آنرا و چسپانید آنرا بخود فجعلت
تئن انين الصبي الذي يسكت حتى استقرت پس گشت بعد از کنار گرفتن بحالی که گریه میکند گریه خورد سالی
که خاموش کرده میشود از گریه قال بكت على ما كانت تسمع من الذكر گفت آنحضرت گریه کرد بر فوات چیزی که میشنید
از ذکر خدا آنحضرت گویا از راه تواضع نفرمود که از مفارقت و فوات شرف اتصال بدن شریف آنحضرت گریه کرد چنانکه
اهل سیر نقل کرده اند **باب** شرى الحوائج بنفسه در نسخ دیگر غیر از ان امام الحوائج است یعنی خریدن امام حوائج را بذات
خود فائده این ترجمه رفع توهم کسی است که توهم میکند که خرید و فروخت قدح در مروت میکند قال ابن عمر اشترى النبي صلى
الله عليه وسلم جملا من عمر بن الخطاب گفت ابن عمر خرید آنحضرت شتری را از عمر بن خطاب و
اشترى ابن عمر بنفسه و خرید است ابن عمر بذات خود وقال عبد الرحمن ابن ابي بكر جاء مشرك بغنم
فاشترى النبي صلى الله عليه وسلم منه شاة وگفت عبد الرحمن بن ابی بکر آورد کافری گله غنم را پس خرید آنحضرت از وی
شاتی و اشترى النبي صلى الله عليه وسلم من جابر بعيرا و خرید آنحضرت از جابر شتری را این هر سه تعلیقات موصول
بیع در ابواب موصول آورده است اول را در باب هبه و دوم را در باب شرى الابل الهيم و سیوم را در آخر بیوع **حدثنا**
يوسف بن عيسى المروزي قال حدثنا ابو معاوية قال حدثنا الاعمش عن ابراهيم عن الاسود عن عائشة
رضي الله عنها قالت اشترى النبي صلى الله عليه وسلم من يهودي طعاما بنسيئة ورهنه درعه گفت عائشه خرید
پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی از یهودی غله را بوعده چند روز و گرو کرد آن یهودی را زره خود **باب** شراء الدواب
والحمير در بیان خریدن دابها و خران حمير جمع حمار است از قبیل عطف خاص بر عام است از آنکه دواب شامل است
حمار را اذا اشترى دابة او جملا وهو عليه هل يكون ذلك قبضا قبل ان ينزل وقتیکه خرید دابه را یا شتری را
و حال آنکه فروشنده سوار است بر وی آیا می باشد این خریدن قبض مشتری را پیش از آنکه فرود آید از مبیع یا قبض نیست
این مسئله خلافیه است ذکر کرده است مولف و حدیثی که موصول آورده در باب هبه و قال ابن عمر رضي الله عنهما قال
النبي صلى الله عليه وسلم لعمر بعنيه يعني جملا صعبا گفت ابن عمر فرمود پیغمبر خدا عمر بن خطاب را بفروش بمن
آن شتر را یعنی جمل را که بدشواری سواری میداد **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا عبيد الله
عن وهب بن كيسان عن جابر بن عبد الله قال كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم في غزاة فابطاء
بي جملي واعيا گفت جابر بودم با پیغمبر خدا در غزوه و بعضی گویند غزوه ذات الرقاع بوده پس درنگ کرد
مرا شتر من و درمانده کرد از کم راهی فاتى علي النبي صلى الله عليه وسلم فقال جابر فقلت نعم پس آمد بر من

الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني
سعيد بن المسيب ان ابا هريرة اخبره ان
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال
اذا قلت لصاحبك يوم الجمعة انصت
والامام يخطب فقد لغوت ازمود چون بگوئی
مر صاحب خود را روز جمعه که خاموش باش و حال آنکه
امام خطبه میخواند پس تحقیق لغو گفتی و در روایت احمد
و ابو داود این حدیث زیاده آمده عليك بنفسك الامام
گیر بر خود باصلاح نفس خود که بازمانی از کلام در این
هنگام بهر قسم که باشد و چون امر بمعروف که اولی
و افضل است از سنت و تحیت المسجد منع فرمود
منع از آنها بطریق اولی بود تا بکلام دیگر چه رسد و
بوجوب انصات و حرمت جمیع انواع کلام قائل شده
اند جمهور به دلیل وجوب استماع که بیشتر مذکور شد و در
حدیث جابر در روایت احمد از حدیث علی ابن ابی طالب
مرفوعا آمده که کسی بگوید صه پس تحقیق کلام کرد کسیکه کلام کرد پس
جمعه نیست مر او را و نزد ابو داود آمده و پیدا ورا ظهر
و نزد بزار از حدیث ابن عباس مرفوعا آمده کسیکه کلام
کند روز جمعه در حالیکه امام خطبه میخواند پس وی مانند
خر است که بر میدارد اسفار را و کسیکه بگوید او را
خاموش باش نیست جمعه او را والعینی نیست جمعه
کامل و فضیلت آن در نیابد اگرچه فرض وقت ساقط
گردد و گفت ترمذی در باب حدیث از ابی اوفی
و جابر نیز آمده و حدیث ابی هریره حسن صحیح است
و عمل بر دست نزد اهل علم و ابن عبد البر اجماع
بر وجوب انصات نقل کرده و گفته روایت
کرده شد از شعبی و قلیلی مردم تکلم درین هنگام ...
این فعل ایشان مردود است نزد اهل علم و احسن
احوال ایشان آنست که گفته شود نرسیده است
ایشان را حدیث منع عسقلانی گفته شافعی را درین
مسئله دو قول است مشهور و از احمد نیز دو روایت
است ظاهر اوراد وجوب استحباب است زیرا چه در
مطلوب بودن انصات در خطبه هیچکس را کلام
نیست چنانکه تصریح کرده است عسقلانی
و پیش ازین بچند سطر نیز گفته اختلاف کرده اند
سلف در انصات وقتیکه خطبه خوانده شود با تکلم
و برین محمول است چیزی که نقل کرده شده از
سلف از کلام در حال خطبه و ابن جریر طبری شود که نسبت
کرد کسیکه نفی کرده وجوب را اراده کرد اینکه شرط نیست
در صحت جمعه بخلاف نخعی و دلالت میکند بر وجوب
در حق سامع آنچه در آخر حدیث علی رضی الله عنه که عنقریب
اشارت بدان آمده و کسیکه نزدیک شد و انصات نکرد
باشد بر وی وجهی از گناه زیراچه وعید مترتب نمیشود

پنیمبر خدا فرمود تو جابری گفتم آری فقال ما شانك قلت ابطأ علي جملي واعيا فرمود چه حال است ترا گفتم
پس آمدی گفتم درنگ کرد بر من شتر من وزبون گرد در راه رفتن فتخلف فتخلفت فنزل يحجنه
پس فرود آمد آنحضرت بحالی که می زد شتر را بعصای خود بمحجن بمضارع محجن باست بفتح حاء مهمله وجیم ونون
بمعنی اوميطعن ومحجن بکسر میم وسکون حاء مهمله وجیم عصای کج مانند چوگان که آن در دست آنحضرت می بود ثم قال اركب
فركبت فلقد رأيته اكفه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم پستر فرمود سوار شو پس سوار شدم تحقیق یافتم شتر را
بحالی که باز میدارم او را از پیغمبر خدا که پیش نکند واین معجزه آنحضرت بود فقال تزوجت قلت نعم قال بكرا ام ثيبا
فرمود تزوج کرده تو گفتم آری زنی گرفته ام فرمود بکر را گرفته یا زن مرد دیده را قلت بل ثيبا گفتم بلکه زن کلان مرد
دیده قال افلا جارية تلاعبها وتلاعبك فرمود چرا تزوج نکردی دختری را که بازی میکردی با او و او با تو
میکردی ترا ملاعب مشتق از لعب بمعنی بازی است ومؤید است از روایات تضاحکها وتضاحكك بمعنی خندان میگردانی
او را وخندان میگردی ترا وبعضی مشتق از لعاب بمعنی آب دهن گرفته اند یعنی آب دهن یکدیگر میمکیدید قلت ان لي اخوات
فاحببت ان اتزوج امرأة تجمعهن وتمشطهن وتقوم عليهن گفتم تحقیق مرا خواهران خرد هست پس
دوست داشتم که زنی پیر گیرم که جمع کند آنها را وشانه کند آنها را وقیام نماید بر ایشان وحفاظت کند وخبردار باشد قال اما انك
قادم فاذا قدمت فالكيس الكيس فرمود آگاه باش تحقیق تو در آینده بر اهل خودی پس چون برسی پس جماع
کن تا ولدی حاصل شود چون آنحضرت از جابر معلوم کرد که این زن را برای خدمت خواهران گرفته ترغیب کرد او را
بر جماع تا حق ادا نماید وفرزندی حاصل شود وجابر در این وقت فرزند نداشته است پس بفتح کاف وسکون تحتیه
وسین مهمله در اصل بمعنی عقل است وبمعنی جماع وولد نیز آمده واینجا هر یکی از این معانی میتوان اراده کرد که مولی
نزدیک هم است ثم قال اتبيع جملك قلت نعم فاشتراه مني باوقية پستر فرمود آیا میفروشی شتر خود را گفتم
آری میفروشم پس خرید آنحضرت جمل را از من بیک اوقیه اوقیه بضم همزه وتشدید تحتیه است ودر زمان قدیم مقدار چهل درم
بود واست وگفته اند بوزن افعوله است وهمزه زائد است وجمع او اواقی است بتشدید یا ودر بیان این قصه روایات متعدد
مختلفه واقع شده اند وتطبیق نیز یافته چنانکه در شروح مبسوط مذکور است ثم قدم رسول الله صلى الله عليه
وسلم قبلي وقدمت بالغداة پستر آمد آنحضرت بمدینه پیش از من وآمدم من فردای آن روز فجئنا الى المسجد فوجدته
على باب المسجد پس آمدیم بمسجد ویافتیم آنحضرت را بر در مسجد قال الآن قدمت قلت نعم پس فرمود تو
آمدی گفتم آری قال فدع جملك فادخل فصل ركعتين فرمود بگذار شتر خود را وبیا در مسجد پس گذار دو رکعت
فدخلت فصليت پس در آمدم در مسجد وگذاردم دو رکعت که سنت قادم بوده است فامر بلالا ان يزن له اوقية فوزن
لي بلال فارجح لي في الميزان پس فرمود بلال را که وزن کند اوقیه پس وزن کرد بلال وچرب ترک
وزن کرد برای من فانطلقت حتى وليت فقال ادع لي جابرا پس رفتم تا آنکه پشت دادم ناگاه فرمود بخوانید برای من جابر را
پس فرمود بخوانید برای من جابر را قلت الآن يرد علي الجمل ولم يكن شيء ابغض الي منه جابر گوید گفتم در دل
که حالا باز میدهد بر من شتر را ونبود چیزی بدتر در من از نیمعنی قال خذ جملك ولك ثمنه فرمود بگیر شتر خود را
وبرای تست بهای او

باب الاسواق التي كانت في الجاهلية فتبايع بها الناس في الاسلام

ونزد صاحب بالکه نیست ... وقت نیست ... صحت
وکراهت بجهت مراعات استماع بود ونیست ...
وقضا استماع ونماز نفل مکروه است ... اتفاق
باتفاق بجهت ... نماز ... نکرده وقطع
آن تا وقت شروع خطبه یا نماز ... روایت امام محمد ... از
طریق مالک از زهری ... خطبه ... کرد
که بودند مردم در زمان عمر بن خطاب رضي الله عنه
که نماز میکردند روز جمعه تا آنکه بیرون می آمد عمر ... چون
بیرون آمد ونشست بر منبر واذان میگفت مؤذن
نشسته کلام میکردیم ... چون خاموش می شد
مؤذن ... خاموش ... پس کلام
نمیکرد ... ونیز از زهری آورده که گفت خروج
امام قطع میکند ... کلام ...
ابن ابي شيبه از علي وابن عباس وابن عمر رضي الله
عنهم آورده که بودند ایشان که مکروه میدانستند
نماز وکلام را بعد از خروج امام وقول صحابی حجت
است واجب التقلید نزد ما وکلام ... نمی
نیکو ... آن بحکم ... وگفته اند که مراد از نماز
نفل است وقضا ... مکروه نیست وکلام

دربیان بازارهای است که بود در ایام جاهلیت پیش از اسلام و مبایعت میکنند دران مردم و در ایام اسلام یعنی در مواضعی که فسق کرده شود مانعی نیست که دران عبادت کنند مسلمانان که دران بازارها بیع و شری کنند البته عبادتی هم خواهند کرد بلکه همین بیع و شرای اینها از جهت نیت حقانی عبادت خواهد بود چنانکه مبایعت کفار بحضور آنها دران بازارها که فسق میشود نبوده است **حدثنا** علی بن عبدالله قال حدثنا سفیان عن عمرو بن دینار عن ابن عباس رضی الله عنهما قال كانت عكاظ ومجنة وذو المجاز اسواقا فی الجاهلية گفت ابن عباس بود این سه بازار بازارهای ایام جاهلیت فلما كان الاسلام تأثموا من التجارة فيها پس هرگاه شد ایام اسلام گناه و بد داشتند از تجارت کردن دران فانزل الله تعالى ليس عليكم جناح في مواسم الحج قرأ ابن عباس كذا پس فرستاد خدا این آیه را نیست بر شما گناهی تمام آیت اینست ان تبتغوا فضلا من ربكم الآية اینکه طلب کنید رزق را از خدا خوانده است ابن عباس چنین یعنی در روایت ابن عباس زیاده است درین آیت لفظ فی مواسم الحج

باب شری الابل الهيم او الاجرب دربیان حکم خریدن شتر بیمار و گین هیم بکسر ها و سکون تحتیه جمع اهیم است چنانکه بیض جمع ابیض است و بیمار ازدیست در شتر از استسقا که هرچند آب خورند سیر نشوند الهائم المخالف للقصد في كل شيء مؤلف تفسیر میکند مهیم را که هائم یعنی مخالف وسط در هر چیز است گویا اشارت میکند که هیم جمع هائم است و اعتراض کرده اند برین که هیم جمع هائم نیامده است وقد تکلف فی تصحیحه و گفته اند که جمع هائل هول و جمع غائط غیط آمده است **حدثنا** علی بن عبدالله قال حدثنا سفیان قال قال عمرو كان ههنا رجل اسمه نواس گفت سفیان گفت عمرو بن دینار بود اینجا یعنی در مکه مردی که نام او نواس بود بفتح نون و ضم آن با واو مشدد و بعد از الف سین مهمله است و در بعضی روایات بکسر نون و خفت واو تصحیح کرده اند وكانت عنده ابل هيم فذهب ابن عمر فاشترى تلك الابل من شريك له بود نزد وی شتر هیم پس رفت ابن عمر و خرید آن شتران را از شریکی که در آن مرد بود فجاء اليه شريكه فقال بعنا تلك الابل پس آمد بسوی وی شریک او و گفت فروختیم آن شتر را فقال ممن بعتها فقال من شيخ كذا وكذا پس گفت بکه فروختی آن را گفت به پیر مردی که چنین چنین حلیه دارد فقال ويحك ذاك والله ابن عمر پس گفت آمد وای بر تو آن شیخ بخدا که ابن عمر است فجاءه فقال ان شريكي باعك ابلا هيما ولم يعرفك پس آمد نواس ابن عمر را و گفت بتحقیق شریک من فروخته است ترا شتری درد ناک و نشناخته ترا قال فاستقها فلما ذهب يستاقها قال دعها گفت ابن عمر که ببر آنها را پس هرگاه رفت که براند آنها را گفت بگذار رضينا بقضاء رسول الله صلى الله عليه وسلم لا عدوى راضی هستیم بحکم رسول خدا که فرموده تعدیه و سرایت نمیکند مرضی یکی بدیگری یعنی باک ندارم از اینکه این شتر بیمار را در شتران خود دارم سمع سفيان عمرا ۲ گفت علی شیخ مؤلف که شنیده است سفیان عمرو بن دینار را چه اول در اول اسناد قال قال عمرو آورده و این عبارت احتمال داشت که سفیان بواسطه شخصی معلوم کرده باشد این کلام تدارک کرد که شنیده است سفیان عمرو را

باب بيع السلاح في الفتنة وغيرها دربیان حکم فروختن سلاح و فروختن آلت جنگ در ایام فتنه و غیر فتنه وكره عمران بن حصين بيعه في الفتنة و ناخوش داشته است عمران بن حصین فروختن سلاح جنگ در وقت فتنه و فساد **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن يحيى بن سعيد عن عمر بن كثير بن افلح عن ابي محمد مولى ابي قتادة عن ابي قتادة قال خرجنا مع رسول الله صلى الله

آنچه خیر یعنی دعا دران ساعت مستجاب است و محتمل که مراد از دعا صلوة یا انتظار نماز باشد و در بعضی روایات وهو قائم یصلی ساقط است و اشار بیده یقللها و اشارت کرد آنحضرت بدست مبارک خود بجانب کم بیان میکرد کمی و تنگی آن ساعت را یعنی اشارت کردی بکوتاهی و عدم درازی آن و علما را از صحابه و تابعین و من بعدهم در تعیین ساعت اختلاف است بعضی گویند که باقی نیست وجود و تاثیر آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود این قول را سلف برین تعقیب رد کرده اند و از ابی هریره پرسیدند این قول را گفت دروغ گفت هر که این را گفت و بعضی قائل شده اند که در جمعه واحد از هر سال نه در هر جمعه و مذهب جمهور بود آنست که در هر جمعه همچنان که در زمان آنحضرت بود لیکن بعضی بابهام و اخفا آن گفته چنانکه اخفا شب قدر و اسم اعظم تا باعث بر اجتهاد و طلب و استیجاب وقت بعبادت گردد و بعضی گفته اند که آن در هر جمعه منتقل گاه در اول روز باشد و گاه در وسط و گاه در آخر و اکثری برانند که وقت آن متعین و معلوم است و درین نیز اقوال است یکی آنکه وقتیکه اذان گوید مؤذن برای نماز صبح دیگر آنکه از طلوع فجر تا طلوع آفتاب سوم ما بین ...

عليه وسلم عام حنين قال فقتلت رجلا فاعطاني سلبه گفت ابو قتاده بيرون آمديم با رسول خدا سال غزوهٔ حنين گفت پس كشتم مردی را پس داد مرا آنحضرت جامه و سلاح او را فبعت الدرع فابتعت به مخرفا في بني سلمة پس فروختم زره را پس خريدم بثمن آن بستانی در بنی سلمه كه بطنی است از انصار مخرف بفتح ميم و سكون خاء معجمه و فتح راء و فا يعنی بستان فانه لاول مال تاثلته في الاسلام و اين بستان نخستين مالی است كه سرمايه ساختم آنرا در اسلام اين حديث دلالت كرد كه فروختن سلاح و غير او در فتنه اگر باشد و قول امام بر جميع دلالت كرد كه امام فتنه كروه است

باب في العطار و بيع المسك

در ذكر عطر فروختن و بيع مشك ذكر كرد بيع مشك از برای رد بر قول كسيكه كروه ميداند بيع آنرا و نجس ميداند آنرا و اين منقول است از حسن بصری و عطا و غير ايشان قسطلانی گويد مقرر شده است اجماع بعد از ايشان بر طهارت مشك و جواز بيع آن

حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا ابو بردة بن عبد الله قال سمعت ابا بردة بن ابي موسى عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل الجليس الصالح والجليس السوء كمثل صاحب المسك وكير الحداد گفت ابو موسی فرمود پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروی مانند همنشين نيك و همنشين بد مانند صاحب مشك است و صاحب كير آهنگر است و كير بكسر كاف و اسكان يا اصل بمعنی تنگ است اطلاق ميكنند بجای زير مشك و دم آهنگر بعضی گفته اند كه كير بمعنی مشك است و كور بمعنی آتشدان لا يعدمك من صاحب المسك اما تشتريه او تجد ريحه معدوم نميكند ترا از صاحب مشك يعنی يا ميخری آنرا يا می يابی بوی آنرا يعدم بفتح اول و ضم دال است و بعضی بضم يا و كسر دال از اعدام نيز خوانده اند وكير الحداد يحرق بيتك او ثوبك او تجد منه ريحا خبيثة و كوره آهنگر ميسوزد خانه ترا اگر همسايه است يا جامه ترا اگر با وی نشينی يا می يابی بوی بد

باب ذكر الحجام

ذكر رگ زدن

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن حميد عن انس بن مالك رضي الله عنه قال حجم ابو طيبة رسول الله صلى الله عليه وسلم فامر له بصاع من تمر گفت انس خون گرفت از رسول خدا ابو طيبه حجام و فرمود در اجرت او يك صاع از خرما وامر اهله ان يخففوا من خراجه و فرمود اهل او را كه كم كنند از خراج كه بر وی داشته اند و اين ابو طيبه غلام كسی از صحابه بود و خراج او هر روز سه صاع بود كه يك صاع كم كردند و نام ابو طيبه اختلاف است بعضی گويند نافع

حدثنا مسدد قال حدثنا خالد هو ابن عبد الله عن خالد يعنی خالد كه اول است از وی مسدد و ابن عبد الله طحان واسطی است و خالد دوم كه ابن عبد الله است روايت كرد از ابن مهران حذاء بصری است عن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال احتجم النبي صلى الله عليه وسلم واعطى الذي حجمه ولو كان حراما لم يعطه گفت ابن عباس حجامت كرد پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروی و داد كسی را كه حجامت كرد وی را و اگر اين مزد حرام بودی نداد وی آنحضرت او را يعنی اگر شدی بكم خوردن مسلمانان

باب التجارة فيما يكره لبسه للرجال والنساء

در حكم تجارت كردن يعنی اباحت خريدن و فروختن چيزی كه كروه است پوشيدن آن مردان و زنان را چنانكه جامه تصوير لباسی كه كروه باشد زنان را بالفعل ظاهر حديث باب يعنی لباسها مخصوص است بمردان و مكروه باشد بر زنان از جهت تشبيه بمردان در حديث هم تعرض باين جزو ترجمه واقع نشده

حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا ابو بكر بن حفص عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابيه قال ارسل رسول الله صلى الله عليه وسلم الى عمر رضي الله عنه بحلة حرير او سيراء گفت ابن عمر

بر منبر تا انقضاء نماز روايت كرد آنرا مسلم و ابو داود از ابی موسی نيست ديگر مابين آنكه حرام ميشود بيع تا آنكه حلال شود نيست معدوم نزد ذئبين و نزد تذكير امام و نزد اقامت طيبانی ديگر كه اول كرده تا آنكه بالا برآيد منبر را وقت آنست نيست سيوم نزد وقتيكه شروع كند امام خطبه را تا آنكه تمام كند آنرا نيست چهارم وقتيكه برسد خطيب منبر را و شروع كند خطبه نيست پنجم نزد جلوس بين الخطبتين نيست ششم نزد نزول امام از منبر نيست هفتم وقتيكه اقامت گفته شود تا آنكه بايستد امام در مقام خود نيست هشتم از اقامت تا تمام نماز نيست نهم ساعتی كه ميكرد آنحضرت نماز جمعه را در آن نيست دهم از نماز عصر تا غروب آفتاب نيست يازدهم بعد نماز عصر نيست دوازدهم بعد نماز عصر تا آخر وقت مختار كه پيش از اصفرار آفتاب است نيست سيزدهم بعد از عصر مطلقا نيست چهاردهم آخر ساعت بعد از عصر و اين روايت از عبد الله بن سلام چون احتجاج كرد ابو هريره بروی كه اين ساعت نماز نيست دعا در آن كرده شده است بجهت آنكه فرموده يصلی پس گفت عبد الله بن سلام كه منتظر نماز در حكم مصلی است پس مسلم داشت ابو هريره جواب را و راضی شد و فتوی داد بآن عبد الرحمن سمح نيز و قتيكه غالب تو مقيم قرين

پیغمبر البسوی عمر و چادر حریرا چادری که از حریر بود و خطهای زرد داشت بسیار که بسین مهمله و فتح یا تحتیه و را مهمله چادری که دروی خطهای زرد باشد و مختص بحریر بود فراها علیه فقال انی لم ارسل بها الیک لتلبسها پس چون
آنحضرت آن حله را بر عمر دید فرمود من نفرستاده بودم آنرا بسوی تو برای آنکه بپوشی آنها را انما یلبسها من لا خلاق له
انما بعثت الیک لتستمتع بها یعنی تبیعها می پوشد آنرا کسی که نصیب نیست او را در آخرت نفرستاده بودم تو را مگر برای
آنکه بر دارد تمتع گیری آن یعنی بفروشی آنرا این حدیث دلالت کرد بر جزو اول ترجمه که روا است تجارت چیزی که مکروه است پوشیدن
آن مردان را **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن القاسم بن محمد عن عائشة
رضی الله عنها انها اخبرته بتحقیق عائشه خبر داد قاسم بن محمد بن ابی بکر را انها اشترت نمرقة فیها تصاویر بتحقیق
عائشه خرید تکیه خوردی که در وی التصویر حیوان بود و نمرقه بضم نون و را و سکون میم و بکسر نون و را نیز آمده و بمعنی وساده
فلما رآها النبی صلی الله علیه وسلم قام علی الباب فلم یدخله پس چون دید آنرا پیغمبر خدا استاد بر در و نه در آمد خانه را
فعرفت فی وجهه الکراهیة عائشه گوید پس شناختم در چهره آنحضرت ناخوشی فقلت یا رسول الله اتوب الی الله والی
رسوله پس گفتم ای رسول خدا توبه میکنم و باز میگردم بسوی خدا و بسوی رسول خدا ماذا اذنبت چیست گناهی
که کرده ام فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بال هذه النمرقة قلت اشتریتها لک لتقعد علیها وتوسدها
پس فرمود آنحضرت چیست حال این تکیه مصور و از کجاست گفتم خریده ام آنرا برای تو تا بنشینی بر آن و بالش خود سازی
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اصحاب هذه الصور یوم القیمة یعذبون فرمود پیغمبر خدا بتحقیق صاحبان
این تصویر یعنی مصوران روز قیامت عذاب کرده میشوند فیقال لهم احیوا ما خلقتم پس گفته میشود مر ایشان را زنده کنید
چیزی را که پیدا کرده اید گفته اند که این وعید چنانکه در حق مصوران است در حق استعمال کننده نیز حاصل است از آنکه مقصود تصویر
مکروه است مگر برای استعمال پس صانع سبب است و مستعمل مباشر لهذا اولی باشد باین وعید و وجه نیست که مصور را
وزری دیگر از جهت گرفتاری مستعمل رسید و قال ان البیت الذی فیه هذه الصور لا تدخله الملائکة و فرمود بتحقیق
خانه که در وی این صور تهاست در نمی آیند آن خانه را فرشتهای رحمت اما فرشتهای نگهبان جدا نمیشوند از آدمی مگر
در وقت جماع و خلا همچنین گفته اند و ظاهر آنست که حکم کاتبان اعمال نیز همین است مؤلف باین حدیث استدلال
کرده است بر اباحت تجارت نمارق مصوره اگر چه استعمال آن مکروه است از آنکه اعتراضی که بر عائشه کرده استعمال آن
بوده است انکار بر خریدن و فسخ بیع نفرموده کذا قال ابن المنیر **باب** صاحب السلعة احق بالسوم
صاحب متاع سزاوار تر است بتعیین بها **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد الوارث عن ابی
التیاح عن انس بن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا بنی النجار ثامنونی
بحائطکم وفیه خرب و نخل گفت انس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در وقتیکه بنای مسجد شریف میکرد
ای بنی النجار بها کنید و تعیین ثمن نمائید مرا بوستان خود و در آن بستان خرابها و نخلها بود و خرید بروایت صحیح
قال المعبد و کسر را جمع خربه مانند کلم و کلمه است **باب** کم یجوز الخیار بیان آنکه چند وقت روا است **حدثنا**
صدقة قال حدثنا عبد الوهاب قال سمعت یحیی بن سعید قال سمعت نافعا عن ابن عمر رضی الله عنهما عن النبی صلی
الله علیه وسلم قال ان المتبایعین بالخیار فی بیعهما ما لم یتفرقا فرمود بیع کنند ایکدیگر با یکدیگر...

بانست آن لقا منین و شرح ادله و تصحیح و تضعیف رفع
و وقف گفته که نیست همه آن متشابه در جمیع جهات
بلکه بسیاری از آن ممکن است که متحد باشند با غیر
خود و نیست مراد ازان اختلاف استوعب شامل جمیع
تمام آن وقت را که تعیین نموده بلکه معین در اثنای آن
بدلیل قوله یقللها و در حدیث دیگر وی ساعة خفیفه
و فائده ذکر وقت آنست که ساعت منتقل میشود
در آن وقت پس ابتدای مظنه آن ابتدای خطبه است
مثلا و انتهای او انتهای نماز و شاید که بسیاری از قایلان
تعیین کرده اند آنچه اتفاق شده ایشان را وقوع
اجابت در آن از ساعت در اثنای وقتی از اوقات
مذکوره و شک نیست که ارجح اقوال مذکوره حدیث
ابی موسی و حدیث عبد الله بن سلام است و در ترجیح
ما ورای این دو روایت یا موافق است یا پیرو
رای کسی را یا ضعیف الاسناد است یا موقوف که مستند
است قایل آن با جتهاد بی توقیف و تعارض میشود
این را حدیث ابی سعید که گفت فرمود آنحضرت
فراموش کردانیده شدم آن ساعت را بعد از آنکه
دانانیده شدم از آنجا احتمال دارد که سماع ابن
موسی و عبد الله بن سلام پیش از آن قول باشد
و باز اختلاف کرده اند سلف که کدام یکی از این
دو قول راجح تر است بیهقی و جمعی از اصحاب
قول اول را ترجیح گفته اند که آنحضرت فیصل است که صحیح شده و مرود
که جایز نیست غیر آن و جماعه دیگر ترجیح قول ابن
سلام رفته و حکایت کرده ترمذی از امام احمد

بیع و خیار خود او امی کرد باشد اما اگر مگر آنها یکی که تحقیق کرده اند که بیع خیار را باشد بیع شرط خیار اما خیار مجلس میگویند و ثانی خیار فی الحال است تا خیار شرط ثابت است ولیست نزد ابی حنیفه و شافعی و نیز صاحب

دوا و روایت حدیث خیار مجلس بیان ایشان و مدت خیار شرط سه روز اند حدیث رگیه صاحب هدایه

شده است میگوید حدیث کرده اند حبان بن منقذ بسیار در عین بیع میکرد خریت لیب فرمود او را

صید بیع کن و وقتی که بخری بیزی بگو لا خلابة ثم انت بالخیار ثلاث لیال ... حدثنا ابن حسان ابن عمر

اذا اسلفت شیئا نجعمه فارق صاحبه گفت نافع دیده ام ابن عمر وقتی که چیزی را میخرید و میخواست تا

مفارقت بکند صاحب خود را که واجب شود بیع دا انتقام او را منفخ **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا همام

عن قتادة عن ابي الخليل عن عبد الله بن الحارث عن حكيم بن حزام عن النبي صلی الله علیه

وسلم قال البيعان بالخيار ما لم **يتفرقا** فرمود فروشنده و خرنده اختیار دارند او امی کرده اند

حدثنا احمد قال قال همام فذكرت ذلك لابي التياح وزیاده کرده است احمد بن سعید این حدیث را

بهر بفتح موحده و سکون ها در ابی معمر بد آخر گفت همام ذکر کردم من این امر را لابی التیاح بفتح مثناة فوقیه

و حای مهمله قال كنت مع ابي الخليل لما حدثه عبد الله بن الحارث بهذا الحديث گفت ابو التیاح

بودم من با ابو الخلیل وقتیکه حدیث کرد او را عبد الله بن حارث با این حدیث **باب** اذا لم يوقت الخيار هل

يجوز البيع وقتیکه تعیین نکند وقت خیار را آیا درست این بیع یعنی میباشد لازم یا جائز است نه **حدثنا**

ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم البيعان بالخيار ما لم يتفرقا او يقول احدهما لصاحبه اختر فرمود بایع و مشتری اختیار دارند

که تا جدا نشده اند یا میگوید یکی از ایشان مر صاحب خود را اختیار کن یعنی خیار را است پس بوقت خیار یعنی

اثبات واو جزم لام است و توجه طرق صاحب فتح الباری گوید و درین نظر است زانکه یقول عطف است بر لم يتفرقا

و آن مجزوم است و میگوید شاید که ضمه ثانی الاشباع کرده اند که واو بهم رسید چنانکه در قرات کسی که خوانده است

ومن يتقي ويصبر احتمال دارد که او بمعنی الا ان باشد و برین تقدیر نصب لام خواهد بود وباشد جزم کرده است

نووی و غیر او در معنا قال ای یکون بیع خیار و بسا است که گفته است یکی از ایشان یا خیار شد بیع بخیار بر تقدیر

اختیار و نسبت تعیین آن خیار کرده است **باب** البيعان بالخيار ما لم يتفرقا و به قال ابن عمر و شريح والشعبي و طاوس

و عطاء و ابن ابي مليكة **حدثنا** اسحاق ... قال حدثنا شعبة قال قتادة اخبرني قال سمعت ابا الخليل ... گفت شعبه قتاده خبر داده است

مرا عن صالح ابي الخليل عن عبد الله بن الحارث قال سمعت حكيم بن حزام عن النبي صلى الله عليه وسلم

قال البيعان بالخيار ما لم يتفرقا فان صدقا و بينا بورك لهما في بيعهما ... پس اگر راست گفتند

حقیقت سلعه و ثمن و بیان کردند عیب را سر گی برکت داده شود ... و ان كتما و كذبا محقت بركة بيعهما

و اگر دروغ گفتند و پوشیدند عیبها را و دروغ گفتند برکت بیع برده شد یعنی برکت بلیعن **حدثنا** اسحاق ...

يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

الجزء الرابع شیخ الاسلام | كتاب الجمعة

... منتشر است ... و دو وقت ... و حدیث ... انحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ... اذا قال الامام في صلوة الجمعة ...

فصلوة الامام ومن بقي جائزة چون ... امام ... نماز ... جماعت ... امام ابی حنیفه ... امام احمد ... يوسف و ... استقبال ...

قال المتبايعان كل واحد منهما بالخيار على صاحبه ما لم يتفرقا الا بيع الخيار فرمود فروشنده وخرنده هر يكى از ايشان دو با اختيار خود واست بصاحب خود مادامى كه جدا نشده اند مگر بيع بشرط خيار كه بعد از تفرق نيز اختيار روا نه ما اين استثنا از مفهوم غايت زيرا كه مفهوم آنست كه ساقط است خيار بعد از تفرق و لازم است عقد مگر بيع بشرط خيار كه تا رسيدن مدت خيار اختيار باقى است بعضى شراح معنى چنين گفته اند كه خيار مجلس باقى است مگر آنكه شرط كنند عدم خيار را قسطلانى گويد تحقيق ذكر كرده است نووى اتفاق اصحاب خود بر ترجيح اين معنى نقل كرده و ميگويد قول جمهور همين است و ابن حزم كرده است شافعى و از محدثان بيهقى و ترمذى

باب اذا خير احدهما صاحبه بعد البيع فقد وجب البيع

و قتيكه مختار كرد يكى از فروشندگان ديگرى را پس از عقد بيع و پيش از تفرق پس بتحقيق لازم شد بيع اگرچه جدا نشوند يعنى عقد بيع متحقق شد و اين خيار دادن موجب اختلال در عقد نيست مقتضاى چنانچه ظاهر اين كلام است مفيد آنكه معنى آنست كه در صورت خيار فسخ نمانند و اين معنى خالى از خفائى نيست بى آنكه يكى بديگرى گويد كه ترا خيار است فسخ ميتوانى كرد و با وجود اين اختيار دادن فسخ را مجال نبود بعدى وارد يارب كه تقديري كنند كه مشترى بجا آر گفتن اگر فسخ نكرد بر نوع خيار مجلس باقى مانده و ائمه علما بر آنند كه اگر خيار از جانب بائع باشد عقد بيع متحقق نباشد ليكن از ملك بائع بيرون نمى آيد و داخل در ملك مشترى نميشود

حدثنا قتيبة قال حدثنا الليث عن نافع عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال اذا تبايع الرجلان فكل واحد منهما بالخيار ما لم يتفرقا وكانا جميعا بتحقيق فرمود وقتيكه مبايعت كنند دو كس پس هر واحدى از آنها با اختيار است مادامى كه جدا نشده اند و باشند مجتمع تاكيد ما لم يتفرقا است او يخير احدهما الآخر فتبايعا على ذلك يا مختار سازد يكى از ايشان ديگرى را پس عقد بيع كنند بر همين قرار فقد وجب البيع پس بتحقيق لازم شد و متحقق گشت عقد بيع و ان تفرقا بعد ان تبايعا ولم يترك واحد منهما البيع فقد وجب البيع و اگر جدا شدند بعد از آنكه بيكديگر عقد بيع كردند و ترك نكرد يكى از ايشان بيع را يعنى فسخ نكرد در مجلس پس بتحقيق لازم شد بيع و خيار فسخ نماند

باب اذا كان البائع بالخيار هل يجوز البيع

و قتيكه باشد بائع بموجب اشتراط بخيار آيا روا است بيع درين باب رد كرده بر كسى كه حصر كرده خيار در مشترى نه در بائع

حدثنا محمد بن يوسف قال اخبرنا سفيان عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كل بيعين لا بيع بينهما حتى يتفرقا الا بيع الخيار فرمود هر دو تبايع بيع نيست درميان آنها يعنى لازم نيست تا آنكه جدا شوند لا بيع الخيار مگر بيع خيار كه بعد از جدائى هم لازم نيست و اين خيار عام است شامل خيار بائع و مشترى پس موافقت ترجمه را

حدثنا اسحق قال حدثنا حبان قال حدثنا همام قال حدثنا قتادة عن ابى الخليل عن عبد الله بن الحارث عن حكيم بن حزام ان النبي صلى الله عليه وسلم قال البيعان بالخيار حتى يتفرقا فرمود هر دو بائع و مشترى بخيار اند تا جدا شوند و اين صريح است در اختيار بائع قال همام وجدت فى كتابى يختار ثلث مرار گفت همام يافتم من همان است كه روايت كردم بلفظ بالخيار و يافتم در كتاب خود كه نوشته ام صيغه يختار كه فعل مضارع است سه بار يعنى سه بار نوشته ام اين لفظ را يعنى نسخه بجاى يختار بخيار بلفظ نكره بى الف و لام يعنى محفوظ لفظ معرفه است و كتوب بلفظ نكره و مكتوب است سه بار فان صدقا و بينا بورك لهما فى بيعهما پس اگر راست گفتند و ظاهر كردند حقيقت حال را بركت داده ميشود در بيع ايشان وان كذبا وكتما فعسى ان يربحا

تجارة او لهوا انفضوا اليها پس متوجه شدند و رفتند مردم جماعت بسوى قافله بنا بر اضطرار و اضطرابى كه عارض بود بسبب ايام قحط حتى ما بقى مع النبي صلى الله عليه واله وسلم الا اثنا عشر رجلا تا آنكه ثابت نماند با آنحضرت مگر دوازده مرد خلفاى اربعه و ابن مسعود و جمعى از انصار و در روايت مسلم مذكور است كه گفت جابر من نيز در ايشان بودم و شايد همين جهت نقل كرد جابر لفظ التفتنا بسوى التفتوا در روايتى عشره مبشره و بلال و ابن مسعود و در روايتى عمار بدل ابن مسعود و اول اقوى و اشبه است بصواب كذا قاله العسقلانى فنزلت هذه الآية پس نازل شد اين آيت و اذا راوا تجارة او لهوا انفضوا اليها وتركوك قائما و قتيكه ديدند تجارتى يا لهوى را متفرق شدند و رفتند بسوى وى و گذاشتند ترا استاده در خطبه يا در نماز و قائلب در روايات ابن سعد و نزد مسلم و غير وى از آنچه حديث بهنگام خطبه است و همين است ملايم بحال صحابه پس قول وى محمول است يعنى در خطبه و تقدمه نماز بود و چه خطبه شرط نماز است و در حكم وى و اگر ثابت باشد قول مقاتل بن حبان كه آنحضرت در آن ايام نماز پيش از خطبه ميخواند چنانكه آورده است ابو داود در مراسيل زايل ميشود اشكال چه تواند كه بعد از سلام از نماز رفته باشند در حالتيكه آنحضرت قايم بود بخطبه و اين صنع صحابه پيش از ورود نهى بود از آن و چون نازل شد آيه جمعه نهى كرد ندرم آن باز ماندند تا آنكه موصوف گشتند بصفت لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله و بايد دانست كه دلالت نيست اين حديث را بر اشتراط عدد دوازده مرد در جماعت جمعه نه در ابتداء انعقاد و نه در بقاى آن چنانكه دلالت نيست حديث

رغبا ويحتاج له بيعهما وگر دروغ گفتند يكديگر و پوشيدند عيب را پس نزد گرفت كه سود كنند اندك سود و برود بركت بيع خود را اقول ابن حمد قاتلخ يحتمل كه از جمله مكتوب باشد يا از جمله محذوف ظاهر حمين ثاني است قال حدثنا همام

حدثنا ابو التياح انسه عبد الله بن الحارث يحدث بهذا الحديث عن حكيم بن حزام عن النبي صلى الله عليه وسلم گفت حبان حديث كرد ما را همام گفت حديث كرد ما را ابو التياح كه تحقيق وى شنيد عبد الله بن حارث را كه ميگفت اين حديث را از حكيم بن حزام از پيغمبر خدا

باب اذا اشترى شيئا فوهب

من ساعته قبل ان يتفرقا ولم ينكر البائع على المشتري وتنكه خريد كسي چيزي را پس بخشيد همان وقت پيش از آنكه جدا شوند از يكديگر و انكار نكرد بايع بر مشتري آيا خيار ميماند يا نه وكذلك اشترى عبدا فاعتقه يا خريد كسي بنده را پس آزاد كرد همان ساعت جواب آنست كه واجب ميشود بيع و خيار نمي ماند وقال طاؤس فيمن يشتري السلعة على الرضاء ثم باعها وجبت له البيع والربح له وگفت طاؤس در حق كسي كه ميخرد متاعي را برضاي بايع پس فروخت آنرا لازم شد مر او را بيع و سود مر اوراست

حدثنا الحميدي قال حدثنا سفيان قال حدثنا عمرو عن ابن عمر رضي الله عنهما قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في سفر وكنت على بكر صعب لعمر گفت ابن عمر بوديم با پيغمبر خدا در سفري و بودم من بر شتر بچه تند سخت مهار كه عمر را بود و كان يغلبني فيتقدم امام القوم و بود كه غالب مي آمد مرا و بر زور ميكشيد و پيش ميرفت پيش همه مردم فيزجره عمر ويرده پس زجر ميكرد و منع ميكرد عمر و باز ميگردانيد آنرا ثم يتقدم فيزجره عمر ويرده و پس پيش ميرفت آنرا عمر باز ميگردانيد يعني كرا تحمل نمي كرد فقال النبي صلى الله عليه وسلم لعمر رضي الله عنه بعنيه فقال هو لك يا رسول الله پس گفت پيغمبر عمر را بفروش آنرا بمن پس گفت عمر آن مر تراست اي رسول خدا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بعنيه فباعه من رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود پيغمبر خدا بفروش آنرا بمن پس فروخت آنرا بدست رسول خدا فقال النبي صلى الله عليه وسلم هو لك يا عبد الله بن عمر تصنع به ما شئت پس گفت پيغمبر خدا اين شتر بچه براي تست اي عبد الله بن عمر بكن آنرا هر چه خواهي از تصرفهاي مالكانه والآن نر بوده ميكند ترا سركشي نخواهد كرد و جاي ترجمه اينست كه آنحضرت خريد و همان ساعت بخشيد و انكار نكرد بايع و خيار او باطل شد و پوشيده نماند كه هم اينچنين يعني بطلان خيار خاصي است

وقال الليث حدثني عبد الرحمان بن خالد عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر قال بعت من امير المؤمنين عثمان بن عفان مالا بالوادي بمال له بخيبر گفت ابن عمر فروختم با امير المؤمنين عثمان بن عفان رضي الله عنه زميني را كه بوادي معهود بود بزميني كه مر عثمان را در خيبر بود فلما تبايعنا رجعت على عقبي حتى خرجت من بيته و چون بيع كرديم با يكديگر بيع و شرا كرديم باز گشتم بر پاشنه خود تا بيرون رفتم از خانه عثمان خشية ان يرادني البيع از ترس آنكه استرداد كند عثمان مرا در بيع يعني فسخ كند بيع را وكانت السنة ان المتبايعين بالخيار حتى يتفرقا و بود طريقه معهوده شريعت خيار مجلس قال عبد الله فلما وجب بيعي وبيعه گفت عبد الله بن عمر و چون لازم شد بيع من و بيع او رايت اني قد غبنته باني سقته الى ارض ثمود بثلث ليال وساقني الى المدينة بثلث ليال ديدم من كه تحقيق زيان كردم عثمان را باينكه راندم او را بسوي زمين ثمود كه قوم صالح بودند و زمين ايشان نزديك تبوك است بمسافت سه شبانه روز و راند مرا بسوي مدينه

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الجمعة

واجب خواهد بود و حديث صلوا كما رايتموني اصلي شامل است سنن و مندوبات را نيز پس حجت با در وجوب اربعين باقي نماند والله اعلم و تمام كلام درين در آيات و كتاب التفسير است

باب الصلوة

بعد الجمعة وقبلها نماز سنت بعد جمعه و قبل آن و لفظ قبلها قبل شايد در روي حديث است مريكا در بعد و سنت قبل باقي بر قياس ظهر كذاشته كه جمعه خليفه انست و ظاهر مستوا بر خلاف ما صل است تا اگر قائم شود دليل بر خلاف آن

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يصلي قبل الظهر ركعتين وبعدها ركعتين بود آنحضرت كه ميگذارد پيش از فرض ظهر دو ركعت و پس از آن دو ركعت و اين روايت ابن عمر است و تحقيق ثابت شده از حديث عائشه رضي الله عنها كه بود آنحضرت كه نميگذاشت چهار ركعت پيش از ظهر را و ركعتين پيش از صبح را و نحو آن از صحابه ديگر چنانكه در باب الركعتان قبل الظهر در كتاب التهجد بيايد و تحقيق مقام همانجا مذكور شود

وبعد المغرب ركعتين في بيته و ميگذارد بعد فرض مغرب دو ركعت در خانه خود وبعد العشاء ركعتين و بعد فرض عشا دو ركعت وكان لا يصلي بعد الجمعة حتى ينصرف فيصلي ركعتين و بود آنحضرت كه نميگذارد نمازي بعد از فرض جمعه تا آنكه برميگشت بخانه پس ميگذارد دو ركعت در آنجا و در نماز بعد از جمعه روايات مختلف شده دو ركعت و چهار ركعت و شش ركعت نيز آمده و دو ركعت ثابت گشته از ابن عمر روايتا و عملا و گفت ترمذي درين باب حديث از جابر نيز آمده و حديث ابن عمر حسن صحيح است و عمل برين است نزد بعضي از اهل علم و بعضي قايل است شافعي و احمد و اما چهار ركعت روايت كرده آنرا مسلم و ابو داود و ترمذي از ابي هريره مرفوعا

بمسافت سه شبانه راه یعنی زیاده کردم مسافت را و از مسافتی که درمیان او و زمین فروختها و بود بمقدار مسافت سه شبانه راه وهمین قدر وی کم کرد مسافت مرا از مسافتی که درمیان من و زمین فروخته من بود و حاصل آنکه او دور تر رفت بجانب ارض ثمود و من نزدیک تر آمدم بجانب مدینه اینچنین تقریر کرده اند شراح معنی این کلام ابن عمر را **باب** ما یکره من الخداع فی البیع در بیان چیزی که ناخوش است از فریب دادن در بیع **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رجلا ذکر للنبی صلی الله علیه وسلم انه یخدع فی البیوع مرویست از ابن عمر که مردی ذکر کرد مر آنحضرت را که تحقیق وی فریب داده میشود در بیعها فقال اذا بایعت فقل لا خلابة پس فرمود وقتیکه بیع کنی تو بگو نیست خداع در دین خلابه بکسر خاء معجمه و تخفیف لام و با موحده بمعنی خداع است آنحضرت تلقین فرموده اند مر او را که در وقت مبایعت این را بگوید تا آگاه شود صاحب او که فریب دادن مسلمانی را از بی دینی است و چنین کار نکند **باب** ما ذکر فی الاسواق چیزی که ذکر کرده شده است در باب بازارها در فتح الباری از ابن بطال نقل کرده که مقصود مولف بیان اباحت است بر رفتن به بازار مر علماء و شرفا و فضلا را چون در بعضی احادیث که بر شرط او نیست واقع شده است که شر البقاع السوق روایت کرده آنرا امام احمد و صحیح کرده آنرا حاکم و مشعر است اکراهت رفتن در بازار را احادیث از فعل و قول صحابه عظام آورده که میرفتند آنجا و تجارت میکردند و ابن بطال میگوید که رسیدن بازار با باشد که ذکر کرده وی اکثر از بعضی ساجد باشد و قال عبد الرحمن بن عوف لما قدمنا المدینة قلت هل من سوق فیه تجارة و گفت عبد الرحمن بن عوف وقتیکه قدوم آوردیم بمدینه پس گفتم هم درم آیا هست بازاری که در وی بیع و شرا باشد فقال سوق قینقاع پس گفت سعد بن الربیع بازار قینقاع است و قال انس بن مالك رضی الله عنه قال عبد الرحمن دلونی علی السوق و گفت انس بن مالك گفت عبد الرحمن راه نمائید مرا بر بازار و قال عمر رضی الله عنه الهانی الصفق بالاسواق و گفت عمر باز داشت مرا بیع کردن ببازارها و این همه اقوال دلالت کرد بر اباحت رفتن به بازارها **حدثنا** محمد بن الصباح قال حدثنا اسمعیل بن زکریا عن محمد بن سوقة عن نافع بن جبیر بن مطعم قال حدثتنی عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یغزو جیش الکعبة فاذا کانوا ببیداء من الارض یخسف باولهم و آخرهم گفت عائشه فرمود رسول خدا جنگ میکنند لشکری و قصد میکنند تخریب کعبه را پس وقتی که باشند به صحرای از زمین فرو برده میشود بزمین اول و آخر ایشان یعنی همه ایشان قالت قلت یا رسول الله کیف یخسف باولهم و آخرهم وفیهم اسواقهم ومن لیس منهم گفت عائشه گفتم ای رسول خدا چگونه فرو برده میشوند همه ایشان و درمیان ایشان بازارهای ایشانست یعنی جمعی باشند در بازارها که بیع و شرا میکنند و کسانیکه نیستند از آنها همین جزو مناسبت این حدیث بترجمه باب را و در مستخرج ابو نعیم بدل اسواقهم اشرافهم بمعنی شرفا و بزرگان هست قال یخسف باولهم و آخرهم ثم یبعثون علی نیاتهم فرمود خسف کرده میشود همه را لیکن برانگیخته میشوند حسب نیتهای ایشان مر خدای چون غالب آمد میری و نیک و بد میکنند در همه یکسان می افتد **حدثنا** قتیبة قال حدثنا جریر عن الاعمش عن ابی صالح عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة احدکم فی جماعة تزید علی صلوته فی سوقه و بیته بضعا وعشرین درجة گفت ابو هریره فرمود رسول خدا

و میگذارد دو رکعت و نمیگذارد در مسجد پس پرسیده او را از این حال گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میکرد آنرا و گفته اند این بیشتر رفتن ابن عمر از مکان صلوة و رفتن بمنزل از مسجد جهة آنست که در حدیث آمده که نمازی بعد از نمازی دیگر نگذارد تا تکلم نکند یا بیرون نرود و این حکم در جمیع نماز جاری است و فصل کردن بمکان بمنزل از خروج است یا تکلم و ترمذی گوید روایت کرده شده است از علی بن ابیطالب که وی امر میکرد بگزاردن دو رکعت بعد جمعه بیشتر چهار رکعت انتهی و به شش رکعت قایل است ابو یوسف و بروایتی محمد نیز و لیکن افضل نزد ایشان تقدیم چهار رکعت است و بعد از آن دو تا سنت بعد فرض مثل آن نگردد و اما نماز پیش از جمعه نیز ثابت شده روایت کرده شد از ابن مسعود که میگذارد پیش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه چهار و باین رفته اند سفیان ثوری و ابن مبارک قاله الترمذی و طبرانی در اوسط از ابن مسعود و از علی بن ابیطالب رضی الله عنهما نیز مانند وی آورده ولیکن در سناد آن ضعف است و سیوطی در جمع الجوامع از ابی هریره آورده من کان مصلیا یوم الجمعة فلیصل قبلها اربعا وبعدها اربعا رواه ابن النجار و عبد الرزاق نیز از ابن مسعود موقوفا روایت کرده عسقلانی گفته و هو الصواب و امام ابو حنیفه از طریق حماد از ابراهیم نخعی روایت نموده گفت چهار رکعت اند پیش از ظهر و چهار پیش از جمعه که فصل کرده نشود میان آن رکعات بسلام و قایل گشته است بآن از ابی هریره دو رکعت پیش از جمعه و چهار بعد از آن نیز آمده و روایت کرده آنرا بزار و حاکم کرده اند بضعف آن و بعضی گویند که آن دو رکعت که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم ابو سلیک غطفانی را امر کرد بگذاردن آن وقت خطبه و بخور در آن همان سنت پیش از جمعه بود و ظاهر آنست که آنچه در باب الدهن للجمعة از حدیث سلمان گذشت که ثم یخرج فلا یفرق بین اثنین ثم یصلی ما کتب له ثم ینصت و در صحیح مسلم از ابی هریره آمده که من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قدر له ثم انصت و در موطا از ثعلبه ابن ابی مالك قرظی که گفت در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه نماز میگذاردند روز جمعه تا آنکه بیرون می آمد عمر و چون بیرون می آمد و نشست بر منبر ...

نماز کسی از شما در جماعت بمسجد زیادتی میکند بر نماز او که در بازار و خانه او ست بست و چند درجه و ذلک انه اذا توضأ
فاحسن الوضوء ثم اتى المسجد واین زیادتی درجات ثابت است بسبب آنکه وضو کرد پس نیکو کرد
وضو را با آداب و سنن پس آمد مسجد را لا یرید الا الصلوة لا ینهزه الا الصلوة درحالیکه نمیخواهد در
آمدن بمسجد مگر نماز و نجنبانده او را مگر نماز لم یخط خطوة الا رفع له بها درجة گامی نمی نهد صحیح گامی مگر آنکه بلند
کرده میشود مر او را بسبب آن خطوه درجه او حطت عنه بها خطیئة یا کم کرده میشود از وی بسبب آن خطوه بدی
آنچه مذکور شد سبب زیادتی مطلق و زیادت بست و چند درجه مفوض بعلم شارع است و هرجا که عددی معین واقع شده مثل این حال
وارد و اسرار احکام الملائکة تصلی على احدکم ما دام فی مصلاه الذی یصلی فیه و فرشتها دعا و استغفار
میکنند بر یکی از شما مادامی که در جای نماز خود است جائیکه نماز میکند در وی اللهم صل علیه اللهم ارحمه ما لم یحدث
فیه ما لم یؤذ فیه این دعا میکنند خداوندا رحمت کن بروی خداوندا رحمت کن او را مادامی که حدث نکرده
نکرده در مسجد و مادامی که ایذا نمیکند بوی حدث ملائکه را یا نمی رنجاند مردم را بقول و فعل خود و قال احدکم فی صلوة
ما کانت الصلوة تحبسه و فرمود آنحضرت که یکی از شما در نماز است و ثواب نماز می یابد مادام که نماز باز میدارد او را

حدثنا آدم بن ابی ایاس قال حدثنا شعبة عن حمید الطویل عن انس بن مالک رضی الله عنه قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم فی السوق گفت انس بود پیغمبر خدا در بازار فقال رجل یا ابا القاسم فالتفت
الیه النبی صلی الله علیه وسلم پس گفت مردی ای ابو القاسم پس التفات کرد آنحضرت بسوی وی فقال
انما دعوت هذا پس گفت آن مرد نخوانده ام من ترا این را گویا شخصی دیگر باین کنیت نزدیک آنحضرت بود و فقال
النبی صلی الله علیه وسلم سموا باسمی ولا تکنوا بکنیتی پس فرمود آنحضرت نام نهید بنام من محمد و احمد
نکنید بکنیت من گفته اند که این امر و نهی برای وجوب و حرمت نیست و یا نهی در زمان حیات آنحضرت بود که محل
اشتباه بود بعد از آن اصلا کراهتی ندارد چنانکه آنحضرت در جهان زمانه تجویز کرد که بنام آنحضرت تسمیه کنند و کنیت
نکنند ظاهر نشد و اگر اشتباه است در اسم هم میشود فتلک بالتأمل **حدثنا** مالک بن اسمعیل قال حدثنا
زهیر عن حمید عن انس بن مالک رضی الله عنه قال دعا رجل بالبقیع یا ابا القاسم فالتفت الیه النبی صلی
الله علیه وسلم گفت انس خواند مردی در بقیع ای ابا القاسم پس التفات کرد بسوی او آنحضرت بقیع نام موضع
که در آن وقت آنجا بازار بود چنانکه در طریق سابقه آمد که آنحضرت در بازار بود و این همان حدیث است که
او رده فقال لم اعنک فقال سموا باسمی ولا تکتنوا بکنیتی **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن عبید
الله بن ابی یزید عن نافع بن جبیر بن مطعم عن ابی هریرة الدوسی رضی الله عنه قال خرج النبی
صلی الله علیه وسلم فی طائفة من النهار گفت ابو هریره بیرون آمد پیغمبر خدا در پاره ای از روز
لا یکلمنی ولا اکلمه حتى اتى سوق بنی قینقاع درحالیکه سخن نمیکند مرا درحالیکه هیبت داشت و سخن نمیکنم من او را
از هیبت حال او تا آنکه آمد بازار بنی قینقاع فجلس بفناء بیت فاطمة پس نشست بصحن خانه فاطمه زهرا رضی
یعنی از بازار برگشته آمد و آنجا نشست فقال اثم لکع اثم لکع پس فرمود آیا آنجاست صغیر که فرزند
امام حسن است رضی الله عنه اثم بهمزه استفهام است و ثم بفتح ثاء مثلثه و تشدید میم اشارت میکند بآن مکان بعید

الجزء الثامن بشیخ الاسلام | کتاب الجمعة

و بعد از وی بنماز جمعه پس گزاردن نماز پیش از جمعه ... اکثر روایات دیگر از ابن عمر از سنت پیش از جمعه ... در حدیث ابن ام مکتوم ... روز جمعه ... سنت جمعه ... ظهر غالبا ... ثبوت سنت ... اذان ... انکار این روایت ... قسطلانی گفته ... عموم ... ابن حبان ... دو رکعت است انتهی ... تحیة المسجد والله اعلم

باب قول الله عز و جل فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله پس چون گزارده شود نماز جمعه پس متفرق شوید از آنجا در زمین برای کسب و قضای حوایج و طلب کنید از فضل خدا رزق ...

لام و سکون کاف و عین مهمله تصغیر نبین یعنی شاید معدول است یا منادی معرفه و معنی آن صغیر است بلغة تمیم فحبسته شیئا فظننت انها تلبسه سخابا او تغسله پس نگهداشت فاطمه او را زمانی و گمان بردم که بتحقیق فاطمه می پوشاند او را حائل یا غسل میدهد او را و سخاب بکسر سین مهمله و خا معجمه خفیفه بعد از الف با موحده است قلاده که در گردن از طیب و مهرها اندازند و طلا و نقره در وی نباشد فجاء یشتد حتی عانقه و قبله ثم قال اللهم احببه و احبب من یحبه پس دعا کرد آنحضرت خداوندا دوست دار او را و دوست دار کسی را که دوست میدارد او را قال سفیان قال عبید الله اخبرنی انه رای نافع بن جبیر اوتر برکعة گفت سفیان گفت عبید الله خبر داد مرا که بتحقیق عبید الله دیده است نافع بن جبیر را که نماز وتر کرده بیک رکعت چون در اسناد بطریق عنعنه آورده بود و دران مظنه تدلیس بود اثبات ملاقات عبید الله نسبت بنجود و نسبت بنافع کرده است تا گمان تدلیس برطرف شود حدثنا ابراهیم بن المنذر قال حدثنا ابو ضمرة قال حدثنا موسى بن عقبة عن نافع قال حدثنا ابن عمر انهم کانوا یشترون الطعام من الرکبان علی عهد رسول الله صلى الله علیه وسلم گفت نافع حدیث کرد ما را ابن عمر اینکه بتحقیق مردم میخریدند غله را از سواران شتر و گاو در سفر او در زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم فیبعث علیهم من یمنعهم ان یبیعوه حیث اشتروه حتی ینقلوه حیث یباع الطعام پس میفرستاد آنحضرت برین مردم کسی را که منع کند ایشان را که فروشند آنجا که خریده اند تا آنکه نقل کنند آنرا آنجا که فروخته میشود غله یعنی در بازار غله و این معنی از ان بود که با این نقل حصن مستحق شود و نیز رفق و مهربانی بسائر مردم در نیت که بیازار برند تا همه مردم از آنجا بخرند قال نافع وحدثنا ابن عمر رضی الله عنهما و گفت نافع بسند مذکور حدیث کرده است ما را ابن عمر قال نهی النبی صلى الله علیه وسلم ان یباع الطعام اذا اشتراه حتی یستوفیه گفت ابن عمر منع کرده است پیغمبر خدا آنحضرت کنا خدا بروی اینکه فروخته شود غله وقتیکه بخرد آنرا کسی تا آنکه تمام آنرا در قبض کند **باب** الکیل علی البائع والمعطی مزد کیل کردن بر فروشنده است و بر کسی که رسیده حق کسی را از دین و جز آن و همین است مذهب ابی حنیفه و مالک و شافعی رحمهم الله لقول الله تعالی واذا کالوهم او وزنوهم یخسرون ازجهت فرموده خدا و وقتیکه کیل میکنند غله خود را برای مردم یا وزن میکنند ایشان را کم میکنند ازینجا معلوم شد که کیل کردن عهده دهنده کالاست اگر مزدی برین آید بر ایشان خواهد بود یعنی کالوا لهم او وزنوا لهم کقوله یسمعونکم یسمعون لکم مقصود آنست که در کالوهم حذف لام است چنانکه در یسمعونکم مراد یسمعون لکم است و این استدلال تمام میشود و نیز بیان آن کرده که ضمیر راجع بمطففین نیست و گرنه کلام بیرون می آید از فصاحت و فاسد میگردد نظم چنانکه مفسران گفته اند وقال النبی صلى الله علیه وسلم اکتالوا حتی تستوفوا و فرموده پیغمبر خدا کیل کنانید تا تمام گیرید حق خود را و قبض کنید آنرا ویذکر عن عثمان رضی الله عنه ان النبی صلى الله علیه وسلم قال له و ذکر کرده میشود از عثمان بن عفان که پیغمبر خدا فرمود مر او را اذا بعت فکل واذا ابتعت فاکتل وقتی که بفروشی پس کیل کن تو و وقتیکه بخری کیل کنان بایع را و ازین دو خبر یا حدیث معلوم شد که کیل کردن بر بائع است حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلى الله علیه وسلم قال من ابتاع طعاما فلا یبعه حتی یستوفیه فرمود کسیکه بخرد طعامی را پس نفروشد آنرا تا قبض کند آنرا حدثنا عبدان قال حدثنا جریر عن مغیرة عن الشعبی عن جابر بن عبد الله رضی الله عنه

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الجمعة

ربیع است یعنی جوی خورد و مر آب در زراعت مزرع بفتح با و کسر و ضم نیز آمده و سلق بکسر سین مهمله و سکون لام در آخر قاف نباتست اذا کان یوم الجمعة پس می بود آن که چون می بود روز جمعه تنزع اصول السلق فتجعله فی قدر لها می کند بیخهای سلق را پس میگرداند آنرا در دیگ ثم تجعل علیه قبضة من شعیر تطحنها بستر میکرد بر آن سلق مشتی از جو که می سائید آنرا تطحن بکاف مهمله از طحن و در روایت ابی ذر در تطبخ بالموحده بیش از خا معجمه و قبضه بضم قاف و فتح نیز آمده تکون اصول السلق عرقه ... ضمیر راجع بطعام پس می بود بیخهای چغندر بجای گوشت طعام عرقه بفتح و سکون را نیز هر دو مهمله و بقاف گوشتی که بر استخوان باشد و در روایت کشمیهنی لفتح معجمه و کسر مهمله و قاف و تا در تانیث آمده یعنی بیخهای چغندر خرد رفته بود ندی ... جو شوربای آن و کنا ننصرف من صلوة الجمعة فنسلم علیها و بودیم که بر می گشتیم فارغ شده از نماز جمعه پس سلام میکردیم بر آن زن فتقرب ذلک الطعام الینا پس نزدیک میکرد آن طعام را بما فنلعقه پس میلیسیدیم و میخوردیم آنرا و کنا نتمنی یوم الجمعة لطعامها ذلک و بودیم که آرزو میکردیم روز جمعه را بجهت طعام آن که میخوردیم در آن روز غنیمت می شمردیم آنرا بیان سختی و تنگی عیش و فقر است که میکشیدند در آن ایام بر صحابه بر صبر و قناعت در زیر و مانند میکردند بطاعت حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا ابن ابی حازم عبد العزیز عن ابیه عن سهل بن سعد بهذا و قال یعنی حدیث کرد با این حدیث مذکور و بار زیاده گفت ما کنا نقیل ولا نتغدی الا بعد الجمعة

قال تونى عبد الله بن عمرو بن حرام وعليه دين گفت جابر مرد پدرم او عبد الله و بر وى بار قرضهای مردم دین بود فاستعنت
النبي صلى الله عليه وسلم على غرمائه ان يضعوا من دينه پس طلب یاری کردم پیغمبر خدا را بر قرضخواهان یعنی طلب نمودم
از آنحضرت که عرض خواهان اینکه بگذارند از دین او چیزی را آنکه مالی نداشتم که وفا کنم بدین آنها فطلب النبي صلى الله عليه
وسلم اليهم فلم يفعلوا پس خواست آنحضرت بسوی آنها که بگذارند چیزی را و نگذاشتند ظاهر آن مردم محتاج بودند
و آنحضرت هم مجبور نشد ایشانرا فقال لي النبي صلى الله عليه وسلم اذهب فصنف تمرك اصنافا پس فرمود پیغمبر خدا برو
وجدا کن هر قسم خرمای خود را العجوة على حدة وعذق زيد على حدة ثم ارسل الي ففعلت ثم ارسلت الى النبي صلى الله عليه
وسلم عجوه را جدا کن و عذق را جدا کن پس بفرست آنجا را از من پس چنان کردم و فرستادم بسوی آنحضرت عجوه بفتح مهمله و سکون
جیم نوعی از بهترین خرماست مدینه عذق بفتح مهمله و سکون ذال معجمه و قاف مفاف تحتی است که نام او زید بود نوعی از خرمای دیگر
فجاء فجلس على اعلاه او في وسطه پس نشست آنحضرت در بالای آن یا درمیان آن شک از راویست ثم قال كل للقوم حتى اوفيتهم
پس فرمود کیل کن مردم را عوضهای آنها فكلتهم حتى اوفيتهم الذي لهم وبقي تمري كانه لم ينقص منه شيء پس وزن
کردم برای مردم تا آنکه تمام دادم ایشانرا آنچه بود مر ایشانرا و باقی ماند خرمای من گویا که هیچ کم نشده است از ان و این
معجزه صریح بود که درین وقت بظهور پیوست وقال فراس عن الشعبي قال حدثني جابر بن عبد الله عن النبي صلى
الله عليه وسلم وگفت فراس بکسر فاء و خفت راء مهمله از شعبی گفت حدیث کرد مرا جابر بن عبد الله از
پیغمبر خدا فما زال يكيل لهم حتى اداه پس متصل کیل میکرد مر ایشانرا تا آنکه ادا کرد بهمه دیونرا وقال هشام
عن وهب عن جابر قال النبي صلى الله عليه وسلم جذ له فاوف له فرمود قطع کن و عرض خواه را پس
ادا کن همه حق او را جذ بذال معجمه مشدده بمعنی اقطع است **باب** كراهية السخب في السوق در بیان
ناخوشی بلند کردن آواز در بازار سخب بفتح سین مهمله و خاء معجمه مفتوحه آخرش با موحده است بمعنی بلند کردن آواز گفتن
و ماندن آن **حدثنا** محمد بن سنان قال حدثنا فليح قال حدثنا هلال عن عطاء بن يسار قال لقيت عبد الله
بن عمرو بن العاص قلت اخبرني عن صفة رسول الله صلى الله عليه وسلم في التورية قال اجل عطاء بن يسار
گوید ملاقات کردم عبد الله بن عمرو بن عاص را که گویا توریت خوانده بود گفتم خبر ده مرا از صفت رسول خدا که در توریت واقع شده
گفت عبد الله آری خبر میدهم از آنچه در توریت خوانده ام اجل بفتح همزه و جیم آخر لام حرف جوابست مانند نعم واقع میشود بعد
از جمله خبریه و بعد از استفهام و بعد از طلب زمخشری و ابن مالک گویند مخصوص است بخبر والله انه لموصوف في التورية
ببعض صفته في القرآن سوگند خدا بتحقیق او صفت کرده شده است در توریت موافق بعضی از صفات او که در قرآنست
يا ايها النبي انا ارسلناك شاهدا ومبشرا ونذيرا ای پیغمبر خدا بتحقیق ما فرستادیم ترا در حالیکه تو گواهی دهنده مر امت را
بایمان مومنان و کفر کافران و بشارت دهنده مر مطیعان را به بهشت و ترساننده کافران را بعذاب دوزخ این صفات موافق
قرآنست که در سوره احزاب واقع شده وحرزا للاميين و در حالی که پناه دهنده مر امیان را حرز بکسر مهمله و سکون را آخر
زای است بمعنی حصن و اینجا مراد عرب را امی خوانده اند از آنکه اکثر ایشان خواننده و نویسنده نبودند و این نسبت
بام است بمعنی آنکه گویا از مادر زاده اند همچنان بوده اند یا نسبت بام القری که مکه است معنی اول مشهور تر است
انت عبدي ورسولي سميتك المتوكل تو بنده منی و رسول منی نام نهادم ترا متوکل بر خدا از جهت اعتماد تو بر خدا

الى الجمعة ... گفت بودیم که میگردیدیم
... نمودیم بسوی جمعه بعد از آن خوب روزانه
... استراحت معتاد از نماز
حدثنا سعيد بن ابي مريم قال حدثنا
ابو غسان قال حدثني ابو حازم عن سهل
بن سعد قال كنا نصلي مع النبي صلى الله عليه
وآله وسلم الجمعة ثم تكون القائلة گفت
سهل بودیم که نماز میگزاردیم با آنحضرت جمعه را
بعد از ان واقع میشد قیلوله

بسم الله الرحمن الرحيم

ابواب صلوة الخوف

نقل فرمود در روایت جیلی و کریمه است ... در روایت
مستملی و ابی الوقت ابواب بلفظ جمع آمده مقصود
بیان شرعیت و کیفیت نماز است که گزارده
شود نزد خوف دشمن و مقابله او و آن ثابت
است بکتاب و سنت چنانکه میگوید و قول الله
عز وجل واذا ضربتم في الارض فليس
عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة
چون گام زنید در زمین و سفر کنید پس نیست بر شما
گناهی اینکه کم کنید از قدر معتاد نماز و چون مقرر
بود نزد ایشان چهار رکعت نماز چهارگانی گزاردن چه
... نقصان ... تعبیر فرمود ...
قصر ... جناح برای دفع این گمان ...
... قصر ... بعضی مردم گرد ...
جمهور برای تخریج مسلمین از ان که شبهه بعضی داشته
داشت پس استدلال شافعیه باین آیت بر جواز
قصر و اباحت آن الی وجوب خوب نباشد و هرگز
مروی نشده که آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم
در سفر چهار رکعت گزارده باشد و نه خلفای اربعه
الا عثمان رضی الله عنه که بعد از چند سال از دور خلافت
در منا چهار رکعت گزارد و آنرا تاویلات
دیگر است که در ابواب قصر مذکور شود و در
حدیث صحیح مسلم از یعلی بن امیه که گفت پرسیدم
عمر بن خطاب را که فرموده است خدا تعالی
ان تقصروا من الصلوة ان خفتم و تحقیق ایمن شدند
اکنون مردم ازین وقت از خوف چگونه قصر کنیم گفت
عمر عجب کرده بودم از آنچه عجب کرده تو پس پرسیدم
از آن پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم پس فرمود
صدقه است که تصدق کرده است خدا بدان
بر شما پس قبول کنید صدقه او را انتهى ...
دلالت دارد بر عدم جواز گزاردن چهار رکعت در سفر

در همه کار و قناعت و صبر و یقین بر وعدهٔ خدا و کردار اعتبار تورات است لیس بفظ ولا غليظ نیست جفا کننده و بخلق و نه سخت دل و این هر دو صفت نیز موافق قرآنست قال الله تعالى ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك ولا سخاب في الاسواق و نه آواز بلند کننده در بازارها همین جزو حدیث موافق ترجمه است ولا يدفع بالسيئة السيئة ولكن يعفو ويغفر و دفع نمیکند بدی را بدی یعنی برابر بدی که بدی کند بدی نمیکند و لیکن عفو میکند وی آمرزد گناهگار را ولن يقبضه الله حتى يقيم به الملة العوجاء و قبض نمیکند روح او را خدا تا برپا و راست نمیکند بوی ملت ابراهیم علیه السلام را که در ایام فترت تغییر و تبدیل یافته بود بان يقولوا لا اله الا الله باینکه میگویند کلمهٔ توحید که نفی شرک میکند و يفتح بها اعينا عميا واذانا صما وقلوبا غلفا و کشاده میشود بکلمهٔ توحید چشمهای کور و گوشهای کر و دلهای بسته تابعه عبد العزيز بن ابي سلمة عن هلال متابعت کرده است فلیح را عبد العزیز از هلال مذکور وقال سعيد عن هلال عن عطاء بن يسار عن ابن سلام و گفت سعید بن بلال از هلال از عطاء بن یسار از ابن سلام که وی نیز صحابی است و عالم بود بتوریت مقصود آنست که سعید روایت کرده که عطا از ابن سلام شنیده است چنانکه مذکور شد شیخ ابن حجر گفته که احتمال دارد که عطا ابن یسار از هر دو صحابی شنیده باشد غلف كل شيء في غلاف غلف هر چیزی که در غلاف باشد سيف اغلف وقوس غلفاء وکمشیر را اغلف گویند که در غلافست و همچنین کمان را صفت کنند بغلفاء که در غلاف باشد ورجل اغلف اذا لم يكن مختونا و مرد را اغلف میگویند وقتیکه ناختنه بود قاله ابو عبد الله گفته است اینهمه معانی را مولف ابو عبد الله رحمة الله علیه

باب ما يستحب من الكيل در بیان آنکه مستحب است کیل کردن در وقت بیع حدثنا ابراهيم بن موسى قال حدثنا الوليد عن ثور بن يزيد عن خالد بن معدان عن المقدام بن معديكرب عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كيلوا طعامكم يبارك لكم فيه روایت کرده مقدام از پیغمبر خدا گفت وزن کنید طعام را در وقت بیع برکت داده شود مر شما را در ان و این برکت از ان رو تواند بود که محفوظ می باشد از کمی و زیادتی حق غیر از ابن جوزی نقل کرده که این می ماند این برکت در اهل مدینه باشد که آنحضرت دعا کرده در صاع و مد آن

باب بركة صاع النبي صلى الله عليه وسلم ومده در بیان برکتیکه در صاع پیغمبر خداوند صلی الله علیه وسلم واقع شده حدثنا موسى قال حدثنا وهيب قال حدثنا عمرو بن يحيى عن عباد بن تميم الانصاري عن عبد الله بن زيد عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان ابراهيم حرم مكة ودعا لها فرمود تحقیق ابراهیم حرام کرد مکه را بتحریم الهی از انچه ممنوعست در ان و دعا کرد ببرکات چنانکه در کتاب الله مذکور است وحرمت المدينة كما حرم ابراهيم مكة و تحقیق من حرام کردم بتحریم الهی مدینه را همچنانکه حرام کرده ابراهیم مکه را ودعوت لها في مدها وصاعها مثل ما دعا ابراهيم لمكة و دعا کردم من مدینه را ببرکت در مد و صاع آن مانند انچه دعا کرده ابراهیم مر مکه را حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال روایت است از انس بن مالک که تحقیق رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی گفته اللهم بارك لهم في مكيالهم وبارك لهم في صاعهم ومدهم يعني اهل المدينة خداوندا برکت ده مرایشان را در کیلهای ایشان و برکت ده در صاعهای ایشان و مدهای ایشان یعنی بخوراهل مدینه را یعنی مراد اهل مدینه است

الجزء الرابع تيسير الاسلام | ابواب صلوة الخوف

و فرق نیست و نیز در صحیحین از حارثه بن وهب خزاعی آمده که گفت نماز گزارد بما پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و حال آنکه ما بیشتر و ایمن تر بودیم از هر گاهی بوده ایم در منی دو رکعت و بخوان و همچنین صلوة الخوف نزد جمهور مخصوص بسفر نیست بلکه در حضر نیز جائز است نزد خوف و نزد امام مالک و ابن ماجشون مخصوص بسفر است ان الكافرين كانوا لكم عدوا مبينا تحقیق کافران هستند مر شما را دشمن ظاهر و اذا كنت فيهم فاقمت لهم الصلوة و چون باشی تو در میان ایشان هنگام خوف نزدیک است که برپا کنی برای ایشان نماز را در هنگام فلتقم طائفة منهم معك پس باید که بایستند جمعی از ایشان با تو در نماز و جمعی دیگر مقابل عدو ایستاده باشند تمسک کرده است باین شرط ابو یوسف در روایتی و حسن بن زیاد از حنفیه و مزنی از شافعیه بر آنکه این نماز مخصوص بزمان پیغمبر است صلی الله علیه و آله وسلم بجهت احراز فضیلت نماز خلف آنحضرت و گویند که نماز منع المنافی که در بیان کرده شد طایفه را است جائز نیست در شرع پس مقتصر باشد بر مورد اگر واقع شده و مختار جمهور و فقها جواز اوست بعد از زمان نبوت نیز بدلیل اتفاق صحابه مثل علی مرتضی و ابی موسی اشعری و حذیفه بن یمان رضوان الله علیهم اجمعین آنرا بعد از حضرت وی بی انکار از احدی پس دلالت کرد بر علم ایشان از طرف شارع بعدم اختصاص آن بحضور آنحضرت و قید اذا كنت فيهم اتفاقی است ... آنحضرت ... حضور اوست الخ

باب ما يذكر في بيع الطعام والحكرة

در بیان چیزی که ذکر کرده میشود در فروختن طعام پیش از قبض و در بیان حکره احتکار یعنی خریدن غله است در وقت ارزانی و نگهداشتن آن تا وقت گرانی فروخته شود و حکره بضم حاء مهمله و سکون کاف و راء مهمله اسم است از احتکار

حدثنا اسحق بن ابرهيم قال حدثنا الوليد بن مسلم عن الاوزاعي عن الزهري عن سالم عن ابيه قال رأيت الذين يشترون الطعام مجازفة يضربون على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت پدر سالم عبدالله بن عمر بن خطاب دیدم من کسانی که میخریدند غله را بطریق گزاف یعنی بی کیل و وزن زده میشدند و ممنوع بودند در عهد رسول خدا ان يبيعوه حتى يؤووه الى رحالهم بسبب کراهیت اینکه بفروشند تا بنهند در حالهای خود و قبض کنند آنرا و بعضی بر سر ان يبيعوا کلمه لا تقدیر کرده اند یعنی منع کرده میشدند تا نفروشند آنرا چنانکه در آیه کریمه است يبين الله لكم ان تضلوا ای لا تضلوا و این منع از آن روست که در مبیع کیلی و وزنی و تقدیر بتحول کیل و وزن [illegible] است تحت در ضبط خود آورد مشخص نموده باید فروخت تا از بیع شبهه خالی ماند اینکه بیع گزاف [illegible] بر مذهب حنفیه روا داشته اند

حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا وهيب عن ابن طاوس عن ابيه عن ابن عباس رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى ان يبيع الرجل طعاما حتى يستوفيه آنحضرت منع کرد از اینکه بفروشد مرد طعام را تا آنکه تمام و کمال بگیرد آنرا قلت لابن عباس كيف ذاك طاوس گوید گفتم مر ابن عباس را چگونه است این قال ذاك دراهم بدراهم والطعام مرجأ گفت ابن عباس این فروختن پیش از ضبط و قبض فروختن دراهم بدراهم است و طعام موخر است و دخلی ندارد درین میان درین گفتار اشارت کرد بعلت نهی مرجأ بضم میم و سکون راء و فتح جیم مخففه و همزه است بمعنی موخر قال ابو عبدالله مرجون مؤخرون گفت ابو عبدالله بن [illegible] مرجون که در قول خداست و آخرون مرجون بمعنی موخرون

حدثنا ابو الوليد قال حدثنا شعبة قال حدثنا عبد الله بن دينار قال سمعت ابن عمر رضي الله عنهما يقول قال النبي صلى الله عليه وسلم من ابتاع طعاما فلا يبعه حتى يقبضه فرمود کسی که بخرد طعام را پس نفروشد آنرا تا آنکه قبض کند

حدثنا علي قال حدثنا سفيان قال كان عمرو بن دينار يحدثه عن الزهري عن مالك بن اوس بن الحدثان انه قال من كان عنده صرف بتحقیق مالک بن اوس گفت کیست که نزد او دراهم باشد که بدل کند آن را بدینار فقال طلحة انا حتى يجيء خازننا من الغابة پس گفت طلحه منم که دراهم پیش اوست صبر کن تا خزینه دار من آید از بادیه قال سفيان هو الذي حفظناه من الزهري ليس فيه زيادة گفت سفیان بن عیینه بسند مذکور این روایت که عمرو بن دینار از زهری نقل کرده همانست که یاد گرفته ایم ما آنرا از زهری نیست در آن زیادتی که مالک و غیر او از زهری نقل کرده سفیان باین قول تصدیق عمرو بن دینار کرده فقال اخبرني مالك بن اوس سمع عمر بن الخطاب رضي الله عنه پس گفت زهری خبر داد مرا مالک بن اوس از عمر بن خطاب باین قول که خبر داد ایشان را خالد که خبر میداد عن رسول الله از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال الذهب بالذهب و در بعضی روایت الذهب بالورق ربا الا هاء وهاء فرمود بیع طلا بطلا یا طلا بنقره رباست مگر دست بدست بیع شود [illegible] و فتح همزه اسم فعل است بمعنی خذ یعنی بگیر و با القصر است و تنوین و مراد آنست که بیع نقد بنقد روایت گرفتی وقت که بائع و مشتری بپیوسته گوید بگیر دست بدست بفروشند والبر بالبر ربا الا هاء وهاء و فروختن گندم بگندم رباست گر دست بدست والتمر بالتمر

الجزء الرابع شيخ الاسلام | ابواب صلوة الخوف

اگر گرگیر در این جماعت یکی دو در بینی و سلاحهای خود را حذر را لکسر و بفتحتین نیز پرهیز کردن مستعمل شده و اینجا در محل آلت پناه چون اسلحه مقصود و سبالغه اتباع خبرداری است و بیان آنکه این ملاک امر در اسلحه است ودّ الذين كفروا لو تغفلون عن اسلحتكم وامتعتكم فيميلون عليكم ميلة واحدة آرزو دارند کافران کاش غافل شوید شما از سلاحهای و متاعهای خود پس حمله کنند و بریزند بر شما یکبارگی ولا جناح عليكم ان كان بكم اذى من مطر او كنتم مرضى ان تضعوا اسلحتكم و گناه نیست بر شما اگر باشد شما را اذیتی از گرفتن اسلحه بسبب باران یا باشید بیمار که نتوانید برداشت آنرا اینکه بنهید سلاحهای خود را وخذوا حذركم و بگیرید خبرداری را که آن مدار کار است و چون آگاه باشید بهر قسم هیچ گونه خوف از دشمن نیست [illegible] نیز تا بر نخواهد یافت ان الله اعد للكافرين عذابا مهينا بتحقیق خدا تعالی آماده کرده برای کافران عذابی خوار کننده و ایشان بقتل و اسیر ایشان در دنیا و بالآخره و باتش دوزخ در آخرت و حسن عاقبت مسلمانان باشد بنصر در دنیا و ثواب در عقبی پس باید که اهتمام مقابله باین نماید و توکل پیش دارند و از ضعف ظاهری و رجحت کمیت و کیفیت که اتفاق افتد شکسته دل نشوند

حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال سألته هل صلى النبي گفت شعیب پرسیدم زهری را آیا گزارده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یعنی صلوة الخوف قال اخبرني سالم ان عبد الله بن عمر قال غزوت مع النبي پس گفت زهری خبر داد مرا سالم که پدرش ابن عمر گفت که غزا کردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قبل نجد جانب نجد نام شهرهای میانه تهامه و یمن تا عراق و شام و در اصل بمعنی زمین بلند و راه و در دشت بلند آید و مراد اینجا نجد عراق است یعنی این غزوه ذات الرقاع بود با بنی غطفان فوازينا العدو فصاففنا لهم و مقابل شدیم ما دشمنان را پس صف بستیم برای جنگ ایشان فقام رسول الله پس ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم يصلي لنا بجا نیکه

بالاهاء وهاء والشعير بالشعير. بالاهاء وهاء ذرا بجزا و بجوز فروختن روايت كرده وقتى كه طرفين در وقت بيع گويند بگير اين را معلوم شد كه فروختن هر جنس بجنس خود بمهلت داخل ربا است پيدا كه مذهب در نقدين است بحديث

ركانا قابض كرده اند الحنطة بالحنطة والشعير بالشعير سواء بسواء والفضل ربا يعنى هر يك جنس برابر فروشيد و زيادتي

ربا است تطبيق درين خواهد آمد انشاء الله تعالى مولف رح در ترجمه باب احتكار نيز ذكر كرده بود و در حديث چيزى ازان

معلوم نشد شيخ ابن حجر گويد كه يا مولف بجواز احتكار استنباط كرده است از امر كردن باآنكه غله را بجاى خود ببرند

و پيش ازان نفروشيد اگر احتكار حرام بودى اين امر نفرمودى و اين تطبيق بغايت دور از فهم است ازانكه در اينجا

احتكار شرعى كه خريدن غله است در وقت ارزانى و نگه داشتن در وقت گرانى فروختن لازم نمى آيد و در منع احتكار

احاديث صحيح آمده چنانكه ابن ماجه از حديث عمر آورده مرفوعا كسى كه احتكار كند بر مسلمانان مبتلا شود و احتكار را ...

و شراح در تطبيق جا بگيفته اند كه مولف رح گاه در ترجمه باب تكلم شرعى مى آرد و چون در مرويات خود بشرط خود حديثى

موافق آن حكم نيافته آن ترجمه را مهمل ميگذارد تا تواند كه اين باب نيز ازين قبيل باشد والله اعلم **باب** بيع الطعام

قبل ان يقبض و بيع ما ليس عندك در حكم فروختن طعام پيش از قبض كردن و بيع ما ليس عندك و فروختن چيزى كه نيست

نزد تو يعنى مالك آن نيستى در وقت بيع **حدثنا** على بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال الذى حفظناه من عمرو بن

دينار سمع طاؤسا يقول سمعت ابن عباس گفت سفيان بن عيينه آنچه ياد گرفته ايم آن را از

عمرو بن دينار كه شنيده است طاؤس را كه ميگفت طاؤس شنيدم ابن عباس را ميگفت اما الذى نهى عنه رسول

الله ميگفت ابن عباس اما نيست جز اين نيست آنچه منع كرده است ازان رسول خدا صلى الله عليه وسلم

فهو الطعام ان يباع حتى يقبض و آن ممنوع طعام است اينكه فروخته شود پيش ازان كه قبض كرده شود

قال ابن عباس رضى الله عنهما ولا احسب كل شيئ الا مثله گفت ابن عباس و گمان ندارم هر چيز را مگر

مانند طعام كه پيش از قبض فروخته نشود و اين قياسى است كه ابن عباس كرده و تمسك شافعيه همين است و علماء

نيز اختلاف است امام ابو حنيفه رح اين نهى را مخصوص بزمين داشته و امام مالك تخصيص بطعام نموده و امام احمد

مخصوص بموزونات و مكيلات كرده و هر يك را دلائل و ماخذ است كه در احاديث صريحا وقوع يافته **حدثنا** عبد الله بن

مسلمة قال حدثنا مالك عن نافع عن ابن عمر رضى الله عنهما ان النبى صلى الله عليه وسلم قال من

ابتاع طعاما فلا يبيعه حتى يستوفيه فرمود كسيكه خريد طعام را پس نفروشد آن را تا آنكه تمام گيرد آن را زاد

اسمعيل من ابتاع طعاما فلا يبيعه حتى يقبضه و زياده كرده است اسمعيل بن اويس بهمين اسناد كسى كه خريده

طعامى را پس نفروشد آن را تا قبض كند آن را شيخ ابن حجر توجيه كرده و گفته زيادتى در قبض بحسب معنى زيادتى بر استيفا

ازانكه استيفا بتمام وزن كردن ميشود و تواند كه بايع وزن كردن موقوف بر گرفتن ثمن نگه دارد و علينى گويد

زيادتى در استيفا است بحسب معنى ازانكه قبض بعضى مبيع متصل است باستيفا و حق آنست كه هر دو يك معنى اند

وقتى كه بايع حواله بمشترى نكرد و يا مشترى قبض بعض كرد و بحقيقت نميتوان گفت كه استيفا كرد يا قبض كرد مبيع را

نيز كرمانى و بر ماوى اتفاق كرده اند كه مراد اينجا از زيادتى زيادتى در روايت است يعنى اسمعيل بر روايت مشهور زياده كرده

پوشيده نماند كه اين روايت را زياده گفتن نيز تكلف است وى بجاى يستوفيه يقبضه روايت كرده و اين را زياده

الجزء الرابع شيخ الاسلام | ابواب صلوة الخوف

دو سجده و تمام كرد صلوة پس سلام داد و آنحضرت تمام

كل واحد منهم فى كل لنفسه ركعة وسجدتين

پس ايستاد هر يكى از قوم خود پس ركوع

كرد براى خود يك ركوع و سجده كرد و دو سجده و ثانى

نمى بود نماز هر يك وى دو است كه سيل نيست

گزاردن ركعت باقيه را يكبارگى ...

... و فوت مصلحت تفريق جماعت است

با آنحضرت لا بد مناسب گزارد و مردم ... ليكن

معلوم نشد كه كدام يكى پيشتر گزارد گفت مذهب

صاحب المالك طائفه دوم پيشتر گزارد كه اظهر است

از كثرت تا بعت و امام ابو حنيفه گفته طائفه اولى

گزارد و در روايت كرده آن را موقوفا بر ابن عباس

كه ذكر كرده آن را محمد در كتاب الآثار و پوشيده نيست

كه اين چيزيست كه مجال نيست بادرو دى

پس موقوف مثل آن مانند مرفوع است گفته

شيخ ابن الهمام الهداية و گفته است محمد كه طائفه

اولى قضا كنند ركعت باقيه را بى قراءة زيرا كه چون

يافته اند اول صلوة را با امام پس قراءت امام قراءت

ما قرارت است و طائفه دومى پس قضا كنند

ركعت خود بالقراءت زيرا كه فوت شده است

از اول صلوة با امام پس نماز مسبوق خوانده باشد

دانست كه گزاردن نماز خوف به چند وجه صحيح

و ثابت شده بحسب اختلاف زمان و مكان ...

در نوع حراست و ... هر يكى را ...

اختيار كرده و مختار امام ابى حنيفه روايت ابن عمر

كه ثابت است در كتب ستة و ... است ...

كتاب و ... است ... روايت ابن عباس

و وجهى ديگر روايت سهل بن ابى حثمه در مغازى آورده

و درين وجه نيز هر طائفه يك ركعت با آنحضرت گزارد

و ركعتى ديگر تنها و ليكن در وقت صلوة آنحضرت

نيز قضاى آن بعد اتمام نماز وى صلى الله عليه و آله

وسلم و اين را اختيار كرده ائمه ثلثه و وجوه ديگر نيز

در كتب حديث مذكور است حتى گفته صلوة

الخوف از آنحضرت در چهار موضع بوده ذات الرقاع

و بطن نخله و عسفان و ذى قرد و ... ظاهر شده

كه در سفر بوده پس ... آن را ...

پس در ... آن هر دو گاه ... يك ركعت از شمار

بود ... در حضر ...

نتوان گفت و اسد اعلم موافقت صاحب در ترجمه دو حكم آورده بود دوم فروختن چيزي كه نباشد نزد بائع و دوم در حديث ذكر يي از نهي فيه كرباني همان مذهب كه كرده كور شده كه حديث پيش حكم بر چيز خود دیانته و نتوان گفت كه ولات بر قياس كرده اين حكم را بر حكم سابق كه بيع پيش از قبض است و پوشيده نماند كه علت نهي در حكم سابق آنست كه هنوز در ملك او نه آمده است تا در ملك مشتري توانند درود و معني اليس عندك آنست كه تو مالك آن نباشي و اگر از حديث حكيم بن حزام كه اصحاب سنن روايت كرده اند معلوم ميشود و اين لفظ قلت يا رسول الله يأتيني الرجل فيسألني من البيع ما ليس عندي گفتم اي رسول خدا مي آيد مردي پس مي خواهد از من بيعي كه نيست نزد من أفأبتاع من السوق ثم أبيعه منه قال لا تبع ما ليس عندك پس فرمود آنحضرت مفروش چيزي را كه نيست نزد تو در وقت بيع مالك آن نيستي

باب من رأى اذا اشترى طعاما جزافا ان لا يبيعه حتى يؤويه الى رحله والادب في ذلك در بيان آنكه كسي كه اعتقاد كرده كه وقتي كه غله را خريد بمجرد تخمين بغير وزن اينكه نفروشد آنرا تا آنكه جا كند آنرا در جاي خود و بيان ادب يعني حكم شرع و تعيين است و جزاف معرب گزاف است و بر جيم هر سه حركت خوانده اند

حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن يونس عن ابن شهاب قال اخبرني سالم بن عبد الله ان ابن عمر رضي الله عنهما قال لقد رأيت الناس في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم يبتاعون جزافا يعني الطعام گفت ابن عمر بتحقيق ديدم مردم را در زمان حيات رسول خدا كه ميخريدند طعام را وزن نا كرده يضربون ان يبيعوه مكانهم زده ميشدند از جهت كراهت اينكه بفروشند در جاي خود يعني ممنوع بودند از بيع حتى يؤووه الى رحالهم تا آنكه جاي دهند و نقل كنند بسوي خانهاي خود و اين حديث نزد ديگر گذشته

باب اذا اشترى متاعا او دابة فوضعه عند البائع وقتيكه خريد متاعي را يا غلام يا چارپايي پس گذاشت آنرا نزد بائع فمات او ضاع قبل ان يقبض پس فروخت آنرا بائع بديگري يا مرد آن را پيش از آنكه قبض كرده ميشود و از اين كلام حكم گفته درست بائع اگر مرد يا وي فروخت بنا و رد و اين حديث كه آورده و نيز معني قد معلوم شده كه آنحضرت مشتري از ابو بكر بسيار عمرو بن ديش او گذاشت پس جواز يعني تمام شد حكم جزء ثاني از القول ابن عمر ثابت كرده چنانكه معلوم شود و اما او نصيبور شما كه بائع نگهداشت بسبب گرفتن ثمن و هلاك شد در دست وي اختلاف كرده اند حنفيه و شافعيه برانند كه هلاك آن بر بائع است و همين است قول سعيد بن مسيب و ربيعه و مالك و احمد برانند كه بر مشتري است گفته اند يعني شافعي آنست كسي كه تمامي بيع بقبض شرط كرده است آنرا بر بائع مي اندازد و آنكه شرط نكرده ميگويد از بائع هلاكي نشد و وقت بائع در دست امانت است

وقال ابن عمر رضي الله عنهما ما ادركت الصفقة حيا مجموعا فهو من المبتاع گفت ابن عمر چيزي كه دريافته است آنرا نزد عقد بيع زنده و موجود و غير منفصل از مبيع پس آن از مال خريد شده است يعني داخل ملك مشتري است اگر هلاك شود بر سر مشتري است

حدثنا فروة بن ابي المغراء قال حدثنا علي بن مسهر عن هشام عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها قالت لقل يوم كان يأتي على النبي صلى الله عليه وسلم الا يأتي فيه بيت ابي بكر رضي الله عنه احد طرفي النهار گفت عائشه هر آئينه كم روزي مي آمد بر پيغمبر خدا كه نمي آمد در آن روز بخانه ابو بكر يا كي از دو طرف روز يعني بصبح يا بشام فلما

من نافع عن ابن عمر نحوا من قول مجاهد روايت كرده نافع از ابن عمر مانند قول مجاهد كه گفت ابن عمر چون مجاهد اذا اختلطوا قياما چون بهم شوند مسلمانان با كفار و مختلط گردند ايستاده و سوار و تنها بر ركوع و سجود و نعود اشاره كنند مجاهد اين باشارت چنانچه طبري باين اسناد آورده و گفت ابن عمر چون مختلط شوند يعني در قتال پس نيست آن يعني بر فرو رفت مگر ذكر و اشارت سر و زاد ابن عمر عن النبي و زياده كرده است ابن عمر بر قول مجاهد كه روايت ميكند آنرا از پيغمبر خدا صلى الله عليه و آله وسلم و ان كانوا اكثر من ذلك فليصلوا قياما وركبانا و اگر باشند دشمنان بيشتر از آن يعني از حال توانستن قيام در نماز و آن وقت شدت خوف رفتن است پس بگو كه نماز كنند ايستاده بر پا و سواره بر اسپ يا بهر قسم كه توانند رو بقبله يا بغير آن و معذور داشته شوند در عمل اين اعمال غير دعا و اذكردن نيز اگر حاجت نيست بدان مستقل في گفته ظاهر مي شود از روايت طبري كه سعيد شيخ بخاري باسناد مذكور تا ابن عمر قول و يراه اختلطوا فانما هو الذكر واشارة الراس و همچنين تخريج اسماعيلي از هيثم بن خلف از سعيد مذكوره مستور كرد قول ابن عمر قياما درين كتاب صحيح است [illegible] والعلم و كرماني را در شرح عبارت [illegible] عجيب است كه تاريخ [illegible] كلام و تحقيق است

باب يحرس بعضهم بعضا في صلوة الخوف پاسباني كنند بعضي مردم بعضي ديگر را در وقت نماز خوف چنانكه گذشت اندر نماز خوف كه همه با هم تحريمه بالامام بندند و در ركعت اولي جمعي كه ركوع و سجود با وي كنند و جمعي ديگر بجا است قايم باشند و در ركعت ثانيه بالعكس باين صورت بود كه عدو در مقابل قبله باشد و گرنه لازم است از استقبال [illegible] عدو حراست و صورت باب موافق شرح شافعي است حدثنا حيوة

اذن لى فى الخروج الى المدينة لم يكن يأتينا الا في احد طرفي النهار بكرة و عشية فلما كان يوم الذي اذن فيه بالهجرة و الخروج من مكة اتانا رسول الله صلى الله عليه و سلم بالهاجرة فخبر به ابو بكر رضي الله عنه فقال ما جاءنا النبي صلى الله عليه و سلم في هذه الساعة الا من حدث پس خبر كرده شد باين آمدن ابو بكر و گفت نيامده است پيغمبر خدا درين ساعت مگر از براي امري كه پيش آمده فلما دخل عليه قال لابي بكر اخرج من عندك گفت ابو بكر اي رسول خدا نيستند اينها مگر دختران من عائشة و اسماء قال اشعرت انه قد اذن لي في الخروج فرمود آيا دانستي كه تحقيق شان اينست كه اذن داده شد مرا در برآمدن از مكه بمدينه قال الصحبة يا رسول الله قال الصحبة گفت ابو بكر ميخواهم همراهي را فرمود ميخواهم همراهي ترا قال يا رسول الله ان عندي ناقتين اعددتهما للخروج فخذ احدهما قال قد اخذتها بالثمن گفت اي رسول خدا نزد من دو شتر است كه آماده داشته ام آنها را براي برآمدن پس بگير يكي از آن فرمود گرفتم آنرا بثمن آنحضرت نخواست كه بدون ثمن گيرد تا ثواب هجرت حاصل كند از خالص مال خود و فرمود بقيمت گرفتم محل ترجمه همين جاست كه شتر را آنحضرت خريد و از درپيش ابو بكر كه بايع بود نگذاشت

باب لا يبيع على بيع اخيه

نفروشد مسلمان بر بيع برادر خود مسلمان اين نفي بمعني نهي است يعني نبايد كه بگويد مر كسي را كه خريده متاعي را در وقت خيار مجلس يا خيار شرط كه فسخ كن اين بيع را كه همين ثمن يا كمتر ازان ميدهم كه اين معني حرام است همچنين اگر بايع را گويد كه از مشتري فسخ كن كه من زياده ازين ميخرم ولا يسوم على سوم اخيه و عقد نكند بر عقد برادر خود چنانكه گويد مرد دو كس را كه اتفاق عقد ميكنند بيكي كه باوي مفروش كه من زياده بران ميدهم تا گويد ديگر از دو كس متاعي باز دهم حتى ياذن له او يترك تا اذن بدهد مر او را يا ترك كند برادر حدثنا اسمعيل قال حدثني مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال لا يبيع بعضكم على بيع اخيه بايد كه نفروشد بعض شما بر بيع برادر خود حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا الزهري عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة رضي الله عنه قال نهى رسول الله صلى الله عليه و سلم ان يبيع حاضر لباد منع كرده رسول خدا ازينكه بفروشد شهري براي باديه نشين يعني از باديه متاعي آورد با شهري گويد تو آنرا مفروش و پيش من بگذار كه بتدريج گران خواهم فروخت ولا تناجشوا و نيفزائيد در ثمن براي رغبت نامفروش شود ديگري و زياده از ثمن آن بدهد تناجشوا اصل مضارع است در اصل تتناجشوا يك تا را بحذف كرده مشتق از نجش است بفتح نون و سكون جيم و شين معجمه يعني زياده كردن در بها بي رغبت خريد ولا يبيع الرجل على بيع اخيه معني كرده شده است ولا يخطب على خطبة اخيه و خواستگاري نكند مسلمان بر خطبه برادر خود ولا تسأل المرأة طلاق اختها لتكفاء ما في انائها و طلب نكند زن طلاق خواهر خود را تا بريزد چيزي را كه در ظرف اوست يعني بمردي نگويد كه زن خود را طلاق كند و خود را او مي تزوج كند و محروم كند خواهر خود را ازان نفقه تكفاء بفتح تا فوقيه و سكون كاف و فتح فا و همزه است

باب بيع المزايدة

الجزء الرابع شيخ الاسلام | ابواب صلوة الخوف

يستند بدليل ظاهر قول وي ولتأت طائفة اخرى لم يصلوا فليصلوا معك واسعه پس سجده كرد آنحضرت و سجده كردند آن جماعت با وي ثم قام للثانية پس استاد آنحضرت براي ركعت دوم فقام الذين سجدوا پس استادند آن كسانيكه سجده كرده بودند و حرسوا اخوانهم عطف است بر قام الذين و پاسباني كردند ايشان برادران خود را كه طائفه دوم است باستادن خود بمقام آنها در حراست در ركعت اولي تا فرا گيرند آن طائفه ثانيه نماز را ركعت كه در حراست ميكردند در ركعت اولي واتت الطائفة الاخرى پيش آمدند آن طائفه ديگر بجاي طائفه اولي فركعوا وسجدوا معه پس ركوع و سجود كردند با آنحضرت در ركعت ثانيه والناس كلهم في صلوة و مردم همه در نماز بودند ولكن يحرس بعضهم بعضا وليكن پاسباني ميكنند بعضي ايشان بعضي را ثبوت نيست درين روايت چيزي كه دلالت باشد برانكه تمام كردند اين هر دو طائفه ركعت دومي خود را يا نكردند وليكن نزد نسائي از طريق ابي بكر بن ابي الجهم از عبيد الله بن عبد الله در آخر حديث ولم يقضوا زياده آمده يعني قضا نكردند ركعت دومي را اين تصريح است بر اكتفا هر واحد از ايشان بر يك ركعت چنانكه در روايت مسلم و ابو داود و نسائي آمده كه گفت ابن عباس فرض كرده خدا نماز را بر زبان پيغمبر شما در حضر چهار ركعت و در سفر دو ركعت و در خوف يك ركعت و باين قائل شده حسن از تابعين و بعضي مقيد كرده اند آنرا بحالت خوف و جمهور گويند كه قصر خوف قصر هيئت و صفت نماز است نه قصر عدد ركعات و تاويل ... اين

ودر حکم بیع کردن بوجه زیادتی بفروشند یعنی سر که زیاده تر بدهد بوی بفروشند و باکی ازان ندارند وقال عطاء ادرکت الناس لایرون باسا ببیع المغانم فیمن یزید گفت عطا بن یسار دریافتم مردم را که نمی دیدند باکی بفروختن غنیمتها کسی کرزیاده دهد بکند و مراد قیمت گویا بحسب عادت است و مراد بیع متاعها است **حدثنا** بشر بن محمد قال حدثنا عبدالله قال حدثنا الحسین المکتب عن عطاء بن ابی رباح عن جابر بن عبد الله ان رجلا اعتق غلاما له عن دبر بتحقیق مردی آزاد کرد غلامی را که او را بود از پس خود یعنی مدبر ساخت فاحتاج فاخذه النبی صلی الله علیه وسلم پس محتاج شد برای فروختن پس گرفت آنرا پیغمبر خدا تا ثمن زیاده آن غلس را فروخته شود فقال من یشتریه منی فاشتراه نعیم بن عبد الله بکذا وکذا فدفعه الیه پس فرمود کیست که بخرد آنرا از من پس خرید آنرا نعیم بن عبد الله بچنین چنین ثمن یعنی بشی مشترک داد چون خواهش آنحضرت دید پس داد آنحضرت آن غلام بوی

باب النجش

در زیاده کردن قیمت بی آنکه بخرد و من قال لایجوز ذلک البیع وقول کسی که گفته است روا نیست آن در بیع وقال ابن ابی اوفی الناجش اکل الربا خائن وگفته است ابن ابی اوفی زیاده کننده بها حکم ربا خوار دارد از آنکه راضی شده باتلاف مال غیر و خیانت کننده در حق دیگر وهو خداع باطل لایحل و نجش فریب دادن است و باطل و حرام است قال النبی صلی الله علیه وسلم الخدیعة فی النار ومن عمل عملا لیس علیه امرنا فهو رد فرمود پیغمبر خدا صاحب خداع در آتش دوزخ است و کسی که کار کند کاری که نیست بروی حکم ما پس آن مردود است بروی **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا مالک عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن النجش منع کرد آنحضرت از نجش کردن و حرام کرد آنرا اگر باتفاق بایع است هر دو گناهگار شوند گفته است امام اعظم و امام شافعی بیع این بیع با گناه

باب بیع الغرر وحبل الحبلة

در حکم بیع چیزی که قدرت ندارد بر تسلیم المشتری چنانکه فروختن شتر گریخته و غلام گریخته و بیع معدوم و مجهول هم این بیعها باطل است و فروختن بچه که در شکم مادر باشد الحبل و حبل بفتح حا و با موحده در هر دو کلمه است از باب عطف خاص بر عام است و هر دو لفظ مصدر است بمعنی مفعول چنانکه حمل بمعنی محمول بیاید گفته اند که او را تا برای اشعار بمعنی انوثیت است از حبله بچه که در شکم ناقه است و از حبل بچه آن بچه یعنی ذکر کرده آنرا از جهت تعارف و شهرت آن در جاهلیت و واقع شدن آن در حدیث مولف گو قیاس بر آن کرده هر چه ازین قبیل است و تعمیم کرده آنرا **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال حدثنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن بیع حبل الحبلة بتحقیق رسول خدا منع کرده از بیع حبل الحبلة وکان بیعا یتبایعه اهل الجاهلیة و بود این بیع که بیع می کردند آنرا مردم پیش از ظهور اسلام و متعارف بود و بیان آنها کان الرجل یبتاع الجزور الی ان تنتج الناقة ثم تنتج التی فی بطنها بود مردی که بفروخت بچه شتر را تا وقت که بزاید ناقه پس می زاید بچه که در شکم ناقه است و این باطل است از جهت بیع معدوم بعضی گفته اند مراد آنست که در بیع مدت قرار میداد مرکه تا بچه که در شکم ناقه است بزاید بچه را و این مدت مجهول است پس صحیح باشد

باب بیع الملامسة

در حکم بیع که بمجرد لمس بایع آن لازم شود وقال انس رضی الله عنه نهی النبی صلی الله علیه وسلم عنه گفت انس منع کرد است پیغمبر خدا از بیع ملامسه **حدثنا** سعید بن عفیر

الجزء الرابع تیسیر الاسلام | ابواب صلوة الخوف

رشتغل دل و جوارح بان و عدم تیسیر طهارت بسبب آن تاخیر کنند نماز را تا آنکه دا شود و معقدو قتال مقتع گردد یا بسبب شوند طموق مردانکه دیگر و اطلاع غیب وخوف در دلهای دشمنان و جز آن فیصلوا رکعتین پس بگذارند دو رکعت در غیر حالت جنگ فان لم یقدروا ... ملوا ... تکبیره ... اگر ... عباس گذشت فان لم یقدروا ... نیز قادر نباشند بوجهی از شغل ... فلا یجزئهم التکبیر ... متراففال ... ارکان نماز ... ویوخرونها حتی یامنوا تاخیر کنند نماز را تا آنکه کمال ایمن شوند وبه قال مکحول و این تفصیل که مذکور شد قائل شده است مکحول تابعی وقال انس بن مالک حضرت مناهضة حصن تستر عند اضاءة الفجر و گفت انس حاضر شدم جنگ و گرفتن قلعه تستر را نزد روشنی صبح در سال بستم در زمان خلافت عمر رضی الله عنه تستر بضم فوقیه اولی و سکون مهمله و فتح فوقیه ثانیه شهر مشهور از شهرهای اهواز واشتد اشتعال القتال و سخت شد افروختگی آتش رزم ... فلم یقدروا علی الصلوة پس قدرت نیافتند مسلمانان بر نماز فلم نصل الا بعد ارتفاع النهار پس نماز نگذاردیم ... بلند شدن روز فصلیناها ونحن مع ابی موسی پس گزاردیم ما آن نماز را ... ابی موسی اشعری ... ففتح لنا ... پس فتح شد برای ما آن قلعه ... قال انس وما یسرنی بتلک الصلوة الدنیا وما فیها گفت انس ... مرا ... **حدثنا** یحیی بن جعفر التمیمی ... قال حدثنا وکیع عن علی بن المبارک عن یحیی بن ابی کثیر

قال حدثنا الليث قال حدثني عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني عامر بن سعد ان ابا سعيد الخدري اخبره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ابن شهاب گوید خبر داد مرا عامر بن سعد که تحقیق ابا سعید خبر داده مرا که تحقیق رسول خدا صلے الله علیه وسلم نهى عن بيع المنابذة منع فرمود از بیع منابذه وهي طرح الرجل ثوبه بالبيع الى الرجل قبل ان يقلبه اى ينظر اليه وصورت بیع منابذه اینست که انداز مردی جامهٔ خود را الفروختن بسوی مردی پیش از انکه بگرداند انرا یا نظر کند بسوی آن و بمین عقد بیع شود وبعضی گویند بیع منابذه اینست که گوید مشتری وقتی که من سنگریزه اندازم بسوی تو پس واجب شود بیع و بدین هر دو صورت عقد بیع نیست و درست نیست همین قدر بیع ونهى عن الملامسة والملامسة لمس الثوب لا ينظر اليه ومنع کرد از بیع ملامسه وآن ملامست بمالیدن جامه است بحالی که نظر نکند آنرا وبعضی گفته اند ملامسه آنست که گوید مشتری وقتیکه مساس کردم جامهٔ ترا یا مساس کردی تو جامهٔ مرا پس منعقد شد بیع **حدثنا** قتيبة قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا ايوب عن محمد عن ابي هريرة رضي الله عنه قال نهى عن لبستين ان يحتبي الرجل في الثوب الواحد ثم يرفعه على منكبيه گفت ابوهریره منع کرده شد از دو لباس یکی آنکه احتبا کند مردی در یک جامه احتبا گرد گرفتن کمر و سر دو زانو به پیش بردار د آنرا بر دوش خود و منع این هیئت از آنست که گاه همین یک جامه دارد کشف عورت خواهد شد درین روایت صورت دوم آن ذکر نیافته وآن اشتمال صماست که چادر را در تمام جسمان بر خود پیچد که دست بیرون نتواند آورد گفته اند که راوی ترک کرده او را اختصار نموده از جهت شهرت کراهت این هیئت و شاید که مقصود بیان منع بیعتین بوده است متوجه بیان هر دو صورت نشده لهذا در حدیث آینده هر دو صورت را بیان نکرده است وعن بيعتين ومنع کرده از دو طریق بیع بیعتین را بفتح موحده خوانده اند وجه آنست که کسر آن باشد از انکه بفتح بمعنی مره است وبکسر بمعنی هیئت و مراد اینجا منع این صورت است اللماس والنباذ یکی بیع لامسه است دیگر بیع منابذه صورت هر دو را دانستی

باب بيع المنابذة وقال انس نهى النبي صلى الله عليه وسلم عنه گفت انس منع کرده است آنحضرت از بیع منابذه چنانکه دانستی **حدثنا** اسمعيل قال حدثني مالك عن محمد بن يحيى بن حبان عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن الملامسة والمنابذة **حدثنا** عياش بن الوليد قال حدثنا عبد الاعلى قال حدثنا معمر عن الزهري عن عطاء بن يزيد الليثي عن ابي سعيد قال نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن لبستين وعن بيعتين الملامسة والمنابذة

باب النهي للبائع ان لا يحفل الابل والغنم والبقر در بیان منع کردن مر بایع را اینکه گذارد شیر در پستان شتر و بز و گاو چندین روز تا بداند مشتری که پر شیر است وکل محفلة تحفل است بر ابل و بقر و غنم ٣ و تحفیل است واین در باب غلظت عام بر خاص است والمصراة التي صري لبنها وحقن فيه وجمع فلم يحلب اياما ومصرات ازین حیوانات آنست که نگذاشته شده شیر او وجمع کرده شده است پس دوشیده نشود چندین روز وحقن نیز بمعنی تصریات علف تولیت واصل التصرية حبس الماء واصل تصریه در لغت نگهداشتن آب است يقال منه صريت الماء والماء اذا حبسته گفته میشود ولقل از اصل لغت تصریه کردم آب را و شیر را وقتی که نگهداری تو آنرا درین قول

الجزء الرابع شیخ الاسلام | ابواب صلوة الخوف

در نگذارده ام آنرا هنوز قال گفت جابر فقمنا الى بطحان پس فرود آمد آنحضرت نزد بطحان بضم موحده و سکون مهمله که آبی است نزد مدینه فتوضأ وصلى العصر بعد ما غابت الشمس پس وضو ساخت و گذارد او عصر را بعد از انکه غروب شد آفتاب ثم صلى المغرب بعدها پس گذارد نماز مغرب را بعد از عصر تا ترتیب فوت نشود واین تا پیش از نزول آیه خوف بود و بعد از ان نسخ یا بسبب نسیان یا بعذر طهارت یا غیره

باب صلوة الطالب والمطلوب نماز کسیکه در جستجوی دشمن بود وی رفته و نماز کسیکه طلب میکنند او را دشمن راكبا وقائما قال الوليد ذكرت للاوزاعي صلوة شرحبيل بن السمط واصحابه على ظهر الدابة گفت ولید بن مسلم اموی قرشی ذکر کردم امام اوزاعی را اتمام نماز شرحبیل و یاران او که پشت دابه گذاردند در حالی شرحبیل بضم شین معجمه و فتح را و سکون حا مهمله و کسر موحده با تحتیه و لام و سمط بکسر مهمله و سکون میم بالفتح اول و کسر ثانی کندی است فتح کرده اند در صحبت وی فتح کرد حمص با بلاد او

امیر انجا شد فقال كذلك الامر عندنا اذا تخوف الفوت پس گفت اوزاعی

آب وشیر یک نیچ واقع است با وجود این اصل تصریه را معنی حبس آب گفته بقیم **حدثنا** یحیی بن بکیر
قال حدثنا اللیث عن جعفر بن ربیعة عن الاعرج قال ابو هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال لا تصروا الابل والغنم فمن ابتاعها بعد فهو بخیر النظرین بعد ان یحتلبها فرمود تصریه نکنید شتر و بز را
پس کسی که بخرد بعد از تصریه وی بهترین دو نظر است پس از آنکه بدوشد آنرا ان شاء امسکها وان شاء
ردها وصاع تمر اگر خواهد نگهدارد و اگر خواهد رد کند آنرا با یکصاع از خرما بدل شیری که گرفته ویذکر عن ابی
صالح ومجاهد والولید بن رباح وموسی بن یسار عن ابی هریرة رضی الله عنه ذکر کرده میشود از مجاهد که از
ابوهریره روایت کرده اند عن النبی صلی الله علیه وسلم صاعا من تمر از پیغمبر خدا یکصاع از خرما این ذکر تقویت
روایت اعرج کرده است وقال بعضهم عن ابن سیرین صاعا من طعام وهو بالخیار ثلثا و گفته است
بعضی از راویان از ابن سیرین مرفوعا که یکصاع از غله بدهد و مشتری خیار دارد تا سه روز وقال بعضهم عن ابن
سیرین صاعا من تمر ولم یذکر ثلثا و گفته است بعضی از ایشان از ابن سیرین صاعی از خرما و ذکر نکرده است خیار سه روز را
قال ابو عبد الله والتمر اکثر گفت مولف رح روایات تمر اکثر است از روایت طعام **حدثنا**
مسدد قال حدثنا معتمر قال سمعت ابی یقول حدثنا ابو عثمان عن عبد الله بن مسعود قال من اشترى
شاة محفلة فردها فلیرد معها صاعا من تمر گفت ابن مسعود کسی که بخرد شاتی را که محفل است پس رد کند
آنرا پس گو رد کند آنرا بحالی که با وی یکصاع از تمر است ونهی النبی صلی الله علیه وسلم ان تلقی البیوع
و منع کرده است پیغمبر خدا از آنکه پیش آیند اصحاب بیعها یعنی پیشتر رفته بخرند از کسی که از قریات چیزی می آرد **حدثنا**
عبد الله بن یوسف قال حدثنا مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال لا تلقوا الرکبان فرمود استقبال نکنید سواران را از غله و جز آن می آرند ولا یبیع
بعضکم علی بیع بعض و بیع نکند بعضی از شما بر بیع بعضی ولا تناجشوا و زیاده نکنید در ثمن ای عنت تا نرخ گران
ولا یبیع حاضر لباد و نفروشد حاضر متاع بدوی را گران کرده ولا تصروا الغنم و تصریه نکنید بز را ومن ابتاعها
فهو بخیر النظرین بعد ان یحتلبها و کسی که بخرد غنم مصرات را پس بهترین دو حال است بعد از دوشیدن ان
ان رضیها امسکها وان سخطها ردها وصاعا من تمر اگر خوشنود است آنرا نگهدارد و اگر ناخوش دارد پس رد کند آنرا
و یکصاع از خرما با وی **باب** ان شاء رد المصراة وفی حلبتها صاع من تمر در بیان آنکه اگر خواهد رد کند
مصراة را و در بدل دوشیدن شیر آن صاعی از خرما است حلبه در اکثر روایات بسکون لام است لفظا که اسم
فعل است و روایت که بفتح لام مصدر باشد بمعنی محلوب **حدثنا** محمد بن عمرو قال حدثنا المکی بن ابراهیم
قال اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی زیاد بن سعد ان ثابتا مولی عبد الرحمن بن زید اخبره انه سمع ابا هریرة
رضی الله عنه یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اشتری غنما مصراة فاحتلبها فرمود کسیکه بخرد
غنمی مصراة را پس بدوشید شیر آنرا فان رضیها امسکها وان سخطها ففی حلبتها صاع من تمر پس اگر راضی است
آنرا نگهدارد و اگر ناراضی است پس در دوشیدن شیری که دوشیده آنرا صاعی از خرما دهد **باب** بیع العبد الزانی
در جواز فروختن بنده زانی نخیر در حدیث این باب است حکم رد و از تنبیهات مولف رح گویا قیاس کرده است

زیرا که نماز گزاردن سواره و پیاده برخلاف قیاس بهم
اصل بنا است کرده یعنی مورد وقت شدت خوف
تجویز یافته و آنرا از مورد نص عموم نباشد که روان
تجویز کرد آنرا در غیر کل خوف بقیاس چه شرط
قیاس نابودن مقیس علیه است معدول از قانون
شرعی و قیاس اصلی مگر آنکه اینجا نیز نفی
ثابت شود که گزاردن جمعی نماز را سواره باشارت
و تقریر آنحضرت از آن ...
... چنانکه ...
... لیکن ابو داود در صلوة طالب ...
عبد الله بن انیس ... که فرستاده بود آنحضرت
بسوی سفیان ... گفت عبد الله بن انیس ...
سفیان ... حاضر شده بود نماز پس ...
... نماز را پس راه رفتم پیاده ...
... کرده گفته **حدثنا**
عبد الله بن محمد بن اسماء عن ... بن محمد
... قال حدثنا جویریة عن نافع عن ابن
عمر قال قال النبی صلی الله علیه واله وسلم
لنا لما رجع من الاحزاب گفت ابن عمر
فرمود آنحضرت ما را وقتیکه برگشت بعد فراغ
از غزوه احزاب که نام غزوه خندق است ...
... جبرئیل رکعت
... تا نزد بنی قریظه ...
لا یصلین احد العصر الا فی بنی قریظة
فادرک بعضهم العصر فی الطریق پس
... بعضی از ایشان وقت عصر را در راه
... بعضی نماز را در ...
... در حال مشی ... پیاده یا سواره ...
... بعض ...
... وقت عصر در راه خود
... است ... تقال بعضهم
... بعضی ...

عبد زانی را بالاتفاق و نزد حنفیه زنا در داء عیب است در کرده شود لیکن عیب داء و در غلام عیب نیست که آن رد کرده شود اگر زنا داء اوست و غلام کراهت که محفوظ باشد از این فساد قال شریح ان شاء رد من الزنا گفت شریح اگر یکی بنده خرید و زانی ظاهر شد اگر خواهد باز دهد بیایع از جهت عیب زنا **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنی سعید المقبری عن ابیه عن ابی هریرة رضی الله عنه انه سمعه یقول قال النبی سعید از پدر خود کیسان المدنی است شنیده است نقل کرده وی از ابو هریره که بتحقیق کیسان شنیده از ابو هریره که میگفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا زنت الامة فتبین زناها فلیجلدها ولا یثرب وقتی که زنا کرد داهی پس ظاهر شد زنای او پس حد زند او را و پس از حد زدن سرزنش نکند او را بعد از جلد لا یثرب بضم تحتیه و فتح مثلثه و کسر را مشدده و آخر با موحده است از تثریب یعنی ملامت خطابی گوید معنی آنست که اکتفا بسرزنش و ملامت نکند بلکه اقامت حد باید کرد چون در جاهلیت زنای داه مکروه نبود و منکر نمی‌دانستند مسلمانان فرمود حد زنا بر زد ثم ان زنت فلیجلدها ولا یثرب پس اگر زنا کند جلد باید کرد و ملامت نباید کرد ثم ان زنت الثالثة فلیبعها ولو بحبل من شعر پس اگر زنا کند مرتبه سوم پس گو بفروشند آن را اگرچه بیک ریسمان موی بها باید در این مرتبه نیز اقامت حد باید کرد ذکر نکرد این را از جهت اکتفا بما قبل که از ما قبل معلوم شده که اقامت حد زنا برامه باید کرد اگر گوئی آنچه خود راضی نیست چگونه راضی میشود این مسلمانان برادر مسلمان گوئیم اظهار عیب خود لازم است و مشتری که بند و دانسته میخرد شاید که او را بشوهری دهد یا خود وطی کند یا ضبط کند و نگهدارد او را بعیب و یا باحسان **حدثنا** اسمعیل قال حدثنا مالک عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله عن ابی هریرة و زید بن خالد ان رسول الله عبید الله از ابی هریره و از زید بن خالد روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم سئل عن الامة اذا زنت ولم تحصن پرسیده شد از حال داه وقتیکه زنا کرده و محصن نیست قال ان زنت فاجلدوها فرمود اگر زنا کند حد زنید ثم ان زنت فاجلدوها ثم ان زنت سه بار فرمود ثم ان زنت فبیعوها ولو بضفیر پس اگر مرتبه چهارم زنا کند پس بفروشید آن را اگرچه بریسمانی از موی باشد قال ابن شهاب لا ادری ابعد الثالثة او الرابعة گفت ابن شهاب شیخ مالک نمیدانم آیا پس از سیوم بار فرمود بفروختن یا پس از چهارم بار اگر گوئی مفهوم از قول ان زنت ولم تحصن آنست که اگر محصن باشد رجم باید کرد یا شد حره یا اگر داه است غیر از جلد نمی‌باشد گوئیم در آیت کریمه نص واقع شده که حد داه نصف حد حره است و رجم را خود تنصیف نمی‌باشد پس لازم همان جلد است و حاصل آنکه مفهوم مخالف با آنکه نزد حنفیه اعتبار ندارد در برابر نص شافعیه هم باید که اعتباری نکنند قسطلانی جوابی دیگر میگوید که مراد از محصن حره است چنانکه در قول خدای برتر و من لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات المؤمنات فمما ملکت پوشیده نماند که در تحقیق معنی حره گرفتن بسیار دور از فهم است **باب** البیع والشراء مع النساء در بیان جواز بیع و شرا با زنان **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال عروة بن الزبیر قالت عائشة رضی الله عنها دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکرت له گفت عائشه در آمد بر من رسول خدا پس ذکر کردم او را قصه بریره که آن را خریده بود و فروشنده شرط میکردند که ولاء او را باشد فقال لها رسول الله صلی الله

الجزء الرابع شیخ الاسلام | ابواب صلوة الخوف

عدد یکایک و نزد جنگ تمام گفت صلوة بر صبح متعلق بتکبیر و تغلیس چنانکه مبین شد چه مقصود در اینجا بیان استحباب مبادرت بنماز است خصوصا نماز صبح نزد قصد حرب یا غارت تا واقع شود پیش از اشتغال بحرب و اشتغال بقتال و حاجت شود با دای آن بر وجه صلوة الخوف یا تاخیر آن از وقت و در بعضی نسخ باب التکبیر تقدیم کاف بر موحده **حدثنا** مسدد قال حدثنا حماد بن زید عن عبد العزیز بن صهیب و ثابت البنانی بضم موحده و دو نون عن انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم صلی الصبح بغلس ثم رکب فقال عبد العزیز و ثابت بنانی هر دو روایت میکنند از انس که بتحقیق آنحضرت گزارد نماز صبح را بتاریکی آخر شب پس سوار شد بقصد غارت یهود خیبر و گفت الله اکبر خدا بزرگتر است از هرچه تصور کنند بزرگی آن و برتر است از آنچه نسبت کنند بوی دشمنان خربت خیبر تاراج شد قلعه خیبر و این اخبار است بواقع مستقبل بوحی و الهام یا باعتماد وعده الهی بنصرت مرسلین بقرینه انا اذا نزلنا بساحة قوم بتحقیق ما چون نزول کنیم نزول غضب و هلاک بمیدان قومی فساء صباح المنذرین پس بد است صباح ترسانیده شدگان و ذکر صباح بنابر جریان عادت الهی است بنزول عذاب درین وقت چنانکه فرموده ان موعدهم الصبح فخرجوا یسعون فی السکک ویقولون محمد والخمیس پس برآمدند یهود از قلعه خیبر برای کاروبار خود نمی‌دانستند و میگفتند که چه آمد اینکه محمد و لشکر است قال والخمیس الجیش گفت راوی از انس و خمیس بمعنی لشکر است فظهر علیهم رسول الله پس غالب شد بر ایشان پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فقتل المقاتلة پس بقتل رسانید جماعت جنگیان را وسبی الذراری اسیر کرد زنان و فرزندان ایشان را فصارت صفیة لدحیة الکلبی پس گشت صفیه بنت حیی ملک دحیه را با علامت آنحضرت و صارت لرسول الله و بعد از آن گشت صفیه مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه در باب ما یذکر فی الفخذ در اول صلوة گذشت

عليه وسلم اشتري فتعتقي فانما الولاء لمن اعتق پس فرمود رسول خدا مر عائشه را بخر و آزاد کن پس نیست ولا
مگر کسی را که آزاد کرده است ثم قام النبي صلى الله عليه وسلم من العشي فاثنى على الله بما هو اهله پس استاد
بخطبه پیغمبر خدا آخر روز و ستود خدا را بچیزی که خدا سزاوار آنست ثم قال ما بال اناس يشترطون
شروطا ليس في كتاب الله پس فرمود بعد از حمد الهی پس چه حال است مردم را که شرط میکنند شرطها
که نیست در کتاب خدا من اشترط شرطا ليس في كتاب الله فهو باطل کسی که شرط کند شرطی را که نیست
در کتاب خدا پس آن شرط باطل است وان اشترط مائة شرط و اگرچه شرط کند صد شرط شرط الله احق
واوثق شرط خدا ثابت تر و محکم تر است اگر گوئی بعضی شرطها در کتاب نیست و در سنت معلوم شده
چه میگوئی آنرا گوئیم هرچه در سنت است بحکم خدا است نخوانده و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى کتابی
کتاب الله را یعنی مکتوب الله میگوید و مکتوب را یعنی مقدر و مفروض مطابقت حدیث ترجمه همین است که
عائشه بریره را از مردی بخرید و آنحضرت بیع او را روا داشته و گفته بخر آنرا **حدثنا** حسان بن ابي عباد قال
حدثنا همام قال سمعت نافعا يحدث عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ان عائشة
رضي الله عنها ساومت بريرة بتحقیق عائشه خریداری کرد بریره را از موالی او که از قوم انصار بود و بعضی گویند
از عتبه بن ابي لهب و بریره قبطیه بود زندگانی کرد تا ایام امارت یزید بن معاویه فخرج النبي صلى الله عليه وسلم
الى الصلوة فلما جاء قالت انهم ابوا ان يبيعوها الا ان يشترطوا الولاء پس بیرون آمد آنحضرت بنماز
پس هرگاه آمد گفت عائشه ایشان ابا کردند که فروشند آنرا مگر آنکه شرط کنند ولا را که برای آنها باشد فقال النبي
صلى الله عليه وسلم انما الولاء لمن اعتق پس فرمود پیغمبر خدا نیست ولا مگر کسی را که آزاد کرده است قلت لنافع
حرا كان زوجها او عبدا فقال ما يدريني همام گوید گفتم مر نافع را آزاد بود شوهر بریره یا بنده پس گفت نمیدانم

باب هل يبيع حاضر لباد بغير اجر وهل يعينه او ينصحه

ابن عمر را **باب** هل يبيع حاضر لباد بغير اجر وهل يعينه او ينصحه آیا روا است که فروشد حاضر مر بادیه نشین را
بی مزد و آیا روا است که مدد کند یا خیر خواهی او نماید وقال النبي صلى الله عليه وسلم اذا استنصح احدكم اخاه فلينصح
و فرمود پیغمبر خدا وقتی که طلب نصیحت کند یکی از شما برادر مسلمان را پس گو نصیحت کند او را و راجح نفع است
سعی نماید ورخص فيه عطاء و رخصت داده است در آن عطا **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان عن
اسمعيل عن قيس قال سمعت جريرا يقول بايعت النبي صلى الله عليه وسلم گفت قیس که شنیدم است شنیدم
عشر و بشر را شنیدم جریر را میگفت بیعت کردم پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی على شهادة ان لا اله الا الله وان
محمدا رسول الله بر گواهی دادن از صمیم قلب که نیست معبود بحق مگر خدا و بتحقیق محمد فرستاده خدا است
بسوی خلق واقام الصلوة وايتاء الزكوة والسمع والطاعة والنصح لكل مسلم بیعت کردم بر اقامت نماز
یعنی بر پا داشتن بدوام و درست و تمام ادا کردن بجمیع احکام و ارکان نماز را و بر دادن زکوة و شنیدن و
قبول کردن احکام را خلفا و امرا و خیرخواهی کردن مردم مسلمانان را **حدثنا** الصلت بن محمد قال
حدثنا عبد الواحد قال حدثنا معمر عن عبد الله بن طاوس عن ابيه عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تلقوا الركبان ولا يبيع حاضر لباد گفت ابن عباس فرمود پیغمبر خدا استقبال

الجزء الرابع شيخ الاسلام	ابواب صلوة الخوف

انس مرترا امر کرد او را فوات او را قبض پس
تسمیم کرد عبد العزیز با ثابت و آنجا سؤال عبد العزیز
با ثابت با آنکه خود نیز روایت کرد برای تاکید و
استشهاد بود و در روایت ثابت لفظ عبد العزیز
سؤال ثابت را از انس نبود حکایت کرده و تتمه
کلام در کتاب النکاح بیاید ان شاء الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب العيدين

احکام خمسه یعنی بر دو عید فطر و اضحی عید در اصل
الخ باز آید بر معتاد بود از انرا پس در پی غم نو
و جز آن و غالب آمده بر دو عید جشن مسلمانان
از رسل و باعث فرح و سرور و در عید فطر شکر نعمت
تمامی صیام است و در اضحی تمامی نعمت حج و ادای
طواف زیارت و فراغ از وقوف بعرفات که
عمده ارکان اوست و جمعه نیز عید مسلمانان است
بجهت تمامی نعمت نماز های هفته کذا قالوا

باب ما جاء في العيدين والتجمل

فيه حدیثی که آمده است در شان عیدین و
آراستن و زینت کردن در هر دو و لفظ آن در روایت
کشمیهنی است و در روایت ابی ذر از
مستملی ساقط است و بحیثی لفظ کتاب
ابواب است و در روایت دیگر ان لفظ باب
اقتصار بر ما ستوده **حدثنا** ابو اليمان
قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني
سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر
قال اخذ عمر جبة من استبرق تباع

سیاهانرا که چیزی برای فروختن می آرند ونفروشد حاضر برای بادی قلت لابن عباس رضی الله عنهما
ما قوله لا یبیع حاضر لباد پس گفتم مر ابن عباس را چه معنی دارد این قول که نفروشد حاضر بادی را قال لا یکون
سمسارا گفت نمی باید که باشد دلال یعنی که پیش ازان مذکور شد حمل باید کرد واگرنه مطلق منع دلال بودن
منافی است قول آنحضرت را که در ترجمه گذشت اذا استنصح احدکم الخ وحدیث النصح لکل مسلم وتخصیص کرده اند
این عموم را حنفیه بزمان قحط از آنکه درین صورت اضرار باهل بلد می باشد و در ایام ارزانی کراهت نیست **باب**
من کره ان یبیع حاضر لباد باجر کسی که مکروه داشته فروختن حاضر برای بادی بمزد **حدثنا** عبد الله
بن الصباح قال حدثنا ابو علی الحنفی قال حدثنا عبد الرحمن بن عبد الله بن دینار قال حدثنی ابی
عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یبیع حاضر لباد وبه قال ابن عباس
ترجمه کرر شده است اگر گویی در حدیث ذکر اجر نیست پس چگونه مطابق است ترجمه را جواب گفته اند نهی عام است
بیع باجر وبغیر اجر را **باب** لا یبیع حاضر لباد بالسمسرة بکسر میم وبدو سین مهمله مفتوحه میان هر دو میم و آخر راء است
جمع سمسار است یعنی در آمدن است میان بایع ومشتری ومعنی ترجمه آنست که نه در آید حاضر برای بادی یعنی
دخل نکند در بیع وشرای این هر دو وظاهر نیست که سمسار یعنی دلال است نیز مشتق از سمسره باشد وکره ابن
سیرین وابراهیم للبائع والمشتری ومکروه داشته این دخل کردن را ابن سیرین وابراهیم نخعی مر بایع ومشتری را یعنی
بطریق بیع دخل کند یعنی اگر بیع متاع خود او در میان آرد و نه بطریق شرا که خرید آری کند قال ابراهیم
ان العرب یقول بع لی ثوبا وهی تعنی الشراء گفت ابراهیم میگویند عرب بیع کن مرا جامه و عرب میخواهند ازین قول که
شرا کن مقصود ابراهیم استدلال است بر اینکه لفظ بیع وشرا بمعنی یکدیگر می آید پس چنانکه در آمدن در بیع ممنوع است
بشرا در آمدن نیز ممنوع است **حدثنا** مکی بن ابراهیم قال حدثنا ابن جریج قال حدثنا ابن شهاب
عن سعید بن المسیب انه سمع ابا هریرة رضی الله عنه قال یقول رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یبتاع
المرء علی بیع اخیه گفت ابو هریره میفرمود رسول خدا خریداری نکند آدمی بر بیع برادر خود مسلمان وجای استدلال
بر ترجمه همین است از آنکه شامل است اشترای حاضر مر بادی را اگر بطریق سمسره باشد قسطلانی از عینی نقل کرده که
الزام کرده لیا داست الیمینی نجم مشود ولا تناجشوا ولا یبیع حاضر لباد و بلی رغبت در قیمت نیفزاید و باید
که نفروشد حاضر مر بادی را **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا معاذ قال حدثنا ابن عون عن محمد قال
انس بن مالک نهینا ان یبیع حاضر لباد **باب** النهی عن تلقی الرکبان در بیان منع کردن
از استقبال کاروان وان بیعه مردود و تحقیق بیع این استقبال کننده مردود است و باطل لان صاحبه
عاص آثم اذا کان به عالما از این جهت که صاحب تلقی نافرمانی کرده است گناهگار است وقتی که باشد
دانا باین منع وهو خداع فی البیع والخداع لا یجوز واین پیش رفته خریدن پیش از آنکه بها مشخص شود فریب است
در بیع وفریب دادن روا نیست هر دین مولف از نهی در تلقی حکم بطلان بیع کرده است ومختار آنست که این تلقی
اگر ضرری کند مکروه است پیش رفتن وگرنه مکروه نیست از جهت قول ابن عمر کنا نتلقی الرکبان فنشتری منهم الطعام
فنهانا رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نبیعه حتی یبلغ به سوق الطعام بودیم که پیش میرفتیم کاروانرا الخ

لباس من لا خلاق له نیست این جبه مگر
پوشش کسی که نیست نصیب او در راه آخرت
فلبث عمر ما شاء الله ان یلبث پس درنگ
کرد عمر آنقدر که خواست خدا که درنگ کند یعنی تا
(ذکر این لباس بحضرت وی ساکت ماند ثم
ارسل الیه رسول الله پس فرستاد بسوی او پیغمبر
پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم بجبه
دیباج جبه دیبا را فاقبل بها عمر فاتی
بها رسول الله پس پیش آمد با آن عمر و آورد آنرا
نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فقال
یا رسول الله انک قلت انما هذه لباس
من لا خلاق له پس گفت ای پیغمبر خدا تحقیق تو
گفته بودی که نیست این جبه مگر لباس بی نصیب
در آخرت وارسلت الی بهذه الجبة و
فرستاده که فرستادی بسوی من این جبه را فقال له
رسول الله صلی الله علیه واله وسلم تبیعها
پس فرمود او را آنحضرت بفروشی آنرا و برسانی
قیمت او ولیه بیب بها حاجتک یا برسی
بآن حاجت خود را بگردانیدن آن مهر مستلا بخفا
رو حیر کرده سول زنانرا پوشیدن آن وده باکثر روایات
واو است مثل او و آن تمام است **باب**
الحراب بکسر مهمله جمع حربه بمعنی حربه وشتی
ونارپانه وبحوان کنانی الصراح والدرق بفتحتین
جمع درقه بمعنی سپر که از چرم گیرند یوم العید باب
در اباحت لعب بآلات حرب وسپرها روز عید که جائز
است در آن از سرور و نشاط آنچه جائز نیست در غیر آن
حدثنا احمد یعنی ابن عیسی چنانچه در روایت
ابی ذر وابن عساکر آمده تستری مصری سند ویست

غلہ را پس منع کرد او رسول خدا تا انکہ بخرید تا برسد غلہ بازار طحاوی گوید از حدیث ابن عمر اباحت تلقی معلوم شد و از حدیث دیگر منع پس بہتر آنست کہ گوئیم کہ اگر تلقی آن ضرری بعموم داشتہ باشد ممنوع و گرنہ مباح است **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا عبید الله العمری عن سعید بن ابی سعید عن ابی هریرة رضی الله عنہ قال نہی النبی صلی الله علیہ وسلم عن التلقی وان یبیع حاضر لباد **حدثنا** عیاش بن الولید قال حدثنا عبد الاعلی قال حدثنا معمر عن ابن طاؤس عن ابیہ قال سالت ابن عباس رضی الله عنہما ما معنی قولہ لا یبیعن حاضر لباد گفت طاؤس پرسیدم ابن عباس را چیست معنی قول ولا یبیعن حاضر لباد قال لا یکن لہ سمسارا گفت معنی آنست کہ نبی باشد مر و را دلال **حدثنا** مسدد قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا التیمی عن ابی عثمان عن عبد الله قال من اشتری محفلة فلیرد معہا صاعا گفت عبد الله کسیکہ بخرد غنم مصراة را پس گو رد کند با وی صاعی را قال ونہی النبی صلی الله علیہ وسلم عن تلقی البیوع و گفت ابن مسعود و منع کردہ است پیغمبر خدا از پیش رفتن بیعہا را **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنہما ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم قال لا یبیع بعضکم علی بیع بعض ولا تلقوا السلع حتی یہبط بہا الی السوق فرمود بیع نکند بعضی از شما بر بیع بعضی و پیش نروید متاعی را تا آنکہ فرود آوردہ شود آن در بازار **باب** منتہی التلقی در بیان حد دور و بیرون تلقی گفتہ اند تا اعلای بازار شہر روا است و بیرون شہر روا نیست **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا جویریة عن نافع عن عبد الله قال کنا نتلقی الرکبان فنشتری منہم الطعام گفت عبد الله بودیم ما کہ پیش میرفتیم غلہ آوران را پس میخریدیم از آنہا غلہ را فنہانا النبی صلی الله علیہ وسلم ان نبیعہ حتی یبلغ بہ سوق الطعام پس منع کرد ما را پیغمبر خدا الخ بخرید ما آنرا تا رسانند آنرا بازار غلہ **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن عبید الله قال حدثنی نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنہما قال کانوا یبتاعون الطعام فی اعلی السوق فیبیعونہ فی مکانہ گفت ابن عمر میخریدند مردم غلہ را در اعلای بازار و آن داخل در شہر بود و میفروختند از آنجا فنہاہم رسول الله صلی الله علیہ وسلم ان یبیعوہ فی مکانہ حتی ینقلوہ پس منع کرد آنحضرت ایشانرا بفروشند آنرا در جائیکہ خریدہ اند تا آنکہ نقل کنند آنرا بجای دیگر خود و اگر بعد ازیں هذا فی اعلی السوق وبینہ حدیث عبید الله گفت مولف ابو عبد الله این تقریر بالای بازار و بیان کردہ است آنمعنی را حدیث عبید الله **باب** اذا اشترط فی البیع شروطا لا تحل در بیان آنکہ وقتیکہ شرط کند در بیع شرطہای کہ روا نیست آیا فاسد میشود بیع یا نہ **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن هشام بن عروة عن ابیہ عن عائشة رضی الله عنہا قالت جاءتنی بریرة فقالت کاتبت اهلی علی تسع اواق فی کل عام اوقیة گفت عائشہ آمد پیش من بریرہ گفت عقد مکاتبت کردم موالی خود را بر نہ عدد اوقیہ در ہر سالی یک اوقیہ پس ہرگاہ آزاد شوم و اوقیہ بر قول اصح چہل درہم است مکاتب بندہ را گویند کہ آزاد کنند او را بعوض مبلغی کہ بتدریج ادا کند و آزاد شود فاعینینی پس مدد کن مرا بچیزی فقلت ان احب اهلک ان اعدہا لہم ویکون ولاؤک لی فعلت پس گفتم او را اگر دوست میدارند موالی تو این را کہ شمرم ترا و آمادہ کردہ بدہم ثمن ترا بموالی تو و آزاد کنم ترا پس باشد ولاء تو مرا فعلت پس رفت فذهبت بریرة الی اهلها

الجزء الرابع عشر من الاسلام | کتاب العیدین

سادات دانشمند و محاربت میکردند بیش از سال از ہجرت و در آنجا قتال عظیم واقع شد کہ کل نامان ہر دو قبیلہ کشتہ شدند و ظفر یافت و در آخر اوس بر خزرج و در شاعران ہر دو قبیلہ را چون حسان خزرجی و قیس بن خطیم اوسی و غیر ایشان درین قصہ اشعار بسیار اند مشہور و در دیوان های ایشان کہ از ہر طرف داد وصف دلاوری و شجاعت بلدہ اندر و ہجو دیگری نمودند و این زنان ہمان اشعار میخواندند فاضطجع علی الفراش پس پہلو نہاد آنحضرت بر بستر خواب و دراز کشید و حول وجہہ و گردانید روی مبارک خود را از سوا جہ جوار سے بجائیکہ بودند از تغنی و در روایت زہری کہ بپوشیدہ بود روی خود را بجامہ و شاید کہ حکمت آن باشد تا محبت نگردند و از شنیدن غنا از جواری بی ستر و بی تکلف کہ غالبا موجب فتنہ است ودخل ابو بکر فانتہرنی یعنی گفت عائشہ داخل ابو بکر جا سید وقال یعنی حضرت ابو بکر رضی الله عنہ پس زجر کرد مرا و گفت مزمارة الشیطان عند النبی یا فاخر کردہ و در وا داشتہ مزمار شیطان را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیہ وسلم مزمار روزہ ماتی کہ میزنند آنرا اہل غنا چون نی و رباب و دف و نحو آن مشتق از زمیر بمعنی نواختن یا آواز نی کردن صغیر باشد و اطلاق کردہ میشود بر آواز خوش و لیکن مراد نمی تواند شد چہ در روایت زہری زیادہ آمدہ تدففان و تضربان یعنی دف میزدند و در روایت صحیح مسلم تغنیان بدف می سرائیدند جوف یعنی دف کہ نام آلہ مشہور است و اضافت بشیطان بجہت آنکہ از اسباب لہو و لعب و سرود و غنا آمدہ کہ استعمال میکنند مردم آنرا در مراسم شادی و خوشی و رود و سیما شدہ از ذکر خدا و در حدیث آمدہ اول کسیکہ تغنی کرد ابلیس است این انکار بنا بر سابقہ علم درست غنا با مزمار بود نزد صدیق یا باجتہاد و قیاس کہ بمشاہدہ صورت ولیکن آنکہ آنحضرت در خواب است اند منکر شدند

بریره بسوی موالی خود فقالت لهم فابوا ذلك علیها فجاءت من عندهم پس گفت مر موالی را پس اباکردند بریره
پس آمد از نزد ایشان و رسول الله صلی الله علیه وسلم جالس و پیغمبر خدا نشسته بود فقالت انی قد عرضت ذلك علیهم
فابوا الا ان یکون الولاء لهم پس گفت بریره تحقیق من عرض کردم این مقوله را بر ایشان پس اباکردند و قبول
نکردند بیع را مگر آنکه باشد ولاء مر ایشان را فسمع النبی پس شنید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاخبرت
عائشة النبی صلی الله علیه وسلم پس خبر داد تفصیل ماجرا را عائشه به پیغمبر خدا و این قول عروه راوی عائشه است یا قول عائشه
بطریق التفات از تکلم بغیبت فقال خذیها واشترطی لهم الولاء فانما الولاء لمن اعتق فرمود بگیر او را و شرط کن
برای ایشان ولاء را و جز این نیست که ولاء مر کسی راست که آزاد کرده است ففعلت عائشة پس کرد عائشه آنچه فرموده آنحضرت
ثم قام رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الناس فحمد الله واثنی علیه ثم قال پس برخاست رسول خدا
در مردمان بخطبه و حمد گفت خدا را و ستایش کرد بروی پس گفت اما بعد ما بال رجال یشترطون شروطا لیس
فی کتاب الله بعد از حمد خدا چیست حال مردمی را که شرط میکنند شرطهائی که نیست در کتاب خداو
فرموده است آنرا ما کان من شرط لیس فی کتاب الله فهو باطل چیزی که باشد از شرطی که نیست فرموده خدا
پس آن شرط باطل است وان کان مائة شرط اگرچه باشد صد شرط قضاء الله احق وشرط الله
اوثق حکم خدا سزاوارتر است بقبول و وجوب و شرط خدای محکم تر است انما الولاء لمن اعتق نیست ولاء مگر کسی را
که آزاد کرده است حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما
ان عائشة ام المؤمنین رضی الله عنها ارادت ان تشتری جاریة فتعتقها بتحقیق عائشه اراده کرد که بخرد کنیزکی را
که تعهد واجب را و آزاد کند فقال اهلها نبیعکها علی ان ولاءها لنا پس گفتند موالی آن واه میفروشیم تو آنرا
برین شرط که ولای او برای ما باشد فذکرت ذلك لرسول الله صلی الله علیه وسلم فقال لا یمنعك ذلك فانما
الولاء لمن اعتق پس ذکر کرد عائشه آن حال را برای رسول خدا پس فرمود البته باز ندارد ترا این شرط نیست ولاء مگر
کسی را که آزاد کرده

باب بیع التمر بالتمر فروختن خرما بخرما

حدثنا ابو الولید قال حدثنا لیث عن ابن شهاب عن مالك بن اوس سمع عمر بن الخطاب رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال البر بالبر ربا الا هاء
وهاء فرمود گندم بگندم ربا است مگر دست بدست والشعیر بالشعیر ربا الا هاء وهاء والتمر بالتمر ربا الا هاء وهاء و فروختن
جو بجو ربا است مگر دست بدست و فروختن خرما بخرما ربا است مگر دست بدست یعنی بتقابض در مجلس

باب بیع الزبیب بالزبیب والطعام بالطعام

در حکم فروختن انگور بانگور و غله بغله حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالك عن نافع عن عبد
الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن المزابنة بتحقیق رسول خدا منع کرد و نهی کرد
منع کرد از بیع مزابنه بضم میم و زای بعد از الف با موحده است و پس از وی نون مشتق است از زبن بمعنی دفع و در بیع
رفع کرده میکنند در صورت بیع ایشان از تفاوت و زیادة و نقصان بیشتر در حق یکدیگر والمزابنة بیع التمر بالتمر
کیلا والزبیب بالکرم کیلا و مزابنه بیع خرما است سر درخت با خرما خشک شکسته و بیع انگور خشک بانگور سر درخت
از روی کیل قسطلانی گوید که ذکر کیل بطریق قید واقع نشده است بلکه بطریق عادت آمده پس مفهوم مخالف ندارد که گویند
بغیر کیل روا باشد حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما

[illegible] رسید [illegible]
اشد و دختر کان و نو سالان اگر اشعار مدح [illegible]
رشجاعت [illegible] خوش سرایند [illegible]
آنحضرت خود شنیدن آن [illegible] ابوبکر را
ترغیب نمود بلکه تغافل نمود در حقیقت [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] در اباحت غنا و سماع على الاطلاق
چنانکه بعضی [illegible] گویند و در این مسئله با
علما و فقها قدیما و حدیثا از صحابه و تابعین [illegible]
[illegible] احتلاف است مشهور در سلف حرمت
و کراهت آن بود تا آنکه گفته اند که مراد در کریمه
ومن الناس من یشتری لهو الحدیث غنا است
[illegible] ابن عباس و ابن مسعود که سوگند بخورد
بر آن و همچنین در آیه کریمه واستفزز من استطعت
منهم بصوتك مراد بصوت شیطان غنا است
و قول وی تعالی والذین لا یشهدون الزور
و دیگر وانتم سامدون نیز نزد ابن عباس و مجاهد
مفسر این معنی است و از ابن عمر آمده که
نهی عن الغناء و الاستماع الی الغناء الحدیث و از
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه من مات وله قینة
فلا تصلوا علیه و از ابی امامه که گفت فرمود پیغمبر
خدا صلی الله علیه وآله وسلم لا تبیعوا القینات
ولا تشتروهن ولا تعلموهن و در ماشد [illegible]
شده و من الناس من یشتری لهو الحدیث
و از بیهقی گفته است که کسی که گفته [illegible]
شده در خبر آنچه دلالت دارد در اباحت غنا
پیش از تحریم بود و پس از آن نسخ کرده شد باین
آیه و از ابن مسعود آمده که گفت الغناء ینبت
النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل
و از جابر بلفظ کما ینبت الماء الزرع و از انس
بلفظ الغناء واللهو ینبتان النفاق فی القلب
کما ینبت الماء العشب و از ابی هریره بلفظ
حب الغناء ینبت النفاق فی القلب کما
ینبت الماء العشب مراد از نفاق نفاق عملی
است که مستمر دارد در دل شهوت معصیت
را بر خلاف حال ظاهر و گفته است [illegible]
بن عیاض الغناء رقیة الزنا و بسیار از احادیث
در این باب آمده که احاد آن اگر چه نزد محدثین
محکوم بضعف اند لیکن بتعدد طرق بمرتبه
حسن رسیده و قابل احتجاج گردیده و صحیح در این
باب حدیث جاریتین است که [illegible]
[illegible] آمده و دلالت وی بر [illegible]
الصفات ظاهر است [illegible] ایام عید ماشند آن
و فقها [illegible] امانت [illegible]
در حکم حرمت و کراهت تشدید تغلیظ نموده اند [illegible]

النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن المزابنة قال والمزابنة ان تبيع الثمر بكيل ومزابنة اينست كه بفروشي ميوه
انگور وخرما كه بر سر درخت است ان زاد فلي وان نقص فعلي يا بن شرط كه اگر زياده آيد پس مرا باشد اگر كم آيد پس
قال وحدثني زيد بن ثابت ان النبي صلى الله عليه وسلم رخص في العرايا بخرصها بتحقيق آنحضرت رخصت كرد
بتخمين واندازه در عرايا وآن اينست كه بفروشي رطب كه بر سر نخل است بخرما كه بر زمين افتاده باشد وقياس آنست كه اين بيع
از آنكه بيع مجهول است ليكن آمدند فقراي مدينه نزد آنحضرت وگفتند منع كرده از اين بيع ونزد ما درهم ودينار نيست كه بخريم به
دليل آن رطب را پس رخصت داد آنحضرت مر ايشان را در بيع شرطي كه در كتب فقهيه مذكور است

باب بيع الشعير بالشعير فروختن جو بجو **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن مالك بن اوس بن
الحدثان النصري اخبره انه التمس صرفا بمائة دينار مالك بن اوس خبر داد زهري را كه
مالك طلب كرد دراهم را بصد دينار كه نزد او بوده فدعاني طلحة بن عبيد الله مالك مذكور گويد پس طلب كرد مرا طلحة بن
وگفت من ميدهم ترا دراهم بدل دينار فتراوضنا حتى اصطرف مني پس عقد بيع كرديم در بدل
تا آنكه بيع صرف كرد بمن بيع صرف بيع نقود بنقود است فاخذ الذهب يقلبها بيده پس گرفت طلا را كه عبارت از آن
چند دينار بود از من ميگردانيد آنرا بدست خود ثم قال حتى ياتي خازني من الغابة گفت باش تا بيايد خزينه دار من
از باديه وعمر رضي الله عنه يسمع ذلك فقال والله لا تفارقه حتى تاخذ منه وعمر بن خطاب مي شنيد اين
پس گفت سوگند بخدا جدا مشو از او تا آنكه بگيري از وي بدل را يعني ذهب خود را قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الذهب بالورق ربا الا هاء وهاء والبر بالبر ربا الا هاء وهاء والشعير بالشعير ربا الا هاء وهاء والتمر بالتمر ربا الا هاء وهاء
يعني مبادله بعين بعين دست بدست است **باب** بيع الذهب بالذهب در حكم فروختن طلا بطلا **حدثنا**
صدقة بن الفضل قال اخبرنا اسمعيل بن علية عن يحيى بن ابي اسحق قال حدثنا عبد الرحمن بن ابي بكرة قال قال
ابو بكرة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تبيعوا الذهب بالذهب الا سواء بسواء
نفروشيد طلا را بطلا مگر برابر برابر والفضة بالفضة الا سواء بسواء ونقره بنقره مگر برابر برابر وبيعوا الذهب بالفضة
والفضة بالذهب كيف شئتم وبفروشيد طلا را بنقره ونقره را بطلا هر گونه كه خواهيد **باب** بيع الفضة بالفضة
در حكم فروختن نقره بنقره **حدثنا** عبيد الله بن سعد قال حدثنا عمي يعقوب بن ابرهيم قال حدثنا ابن اخي
الزهري عن عمه گفت يعقوب بن ابراهيم بن عبد الرحمن حديث كرد مرا برادر زاده زهري كه وي محمد بن عبد الله بن
مسلم است از عم خود كه زهري است واو را ابن شهاب گويند ونام زهري محمد بن مسلم بن شهاب است وابن شهاب نسبت
بجد است قال حدثني سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ان ابا سعيد حدثه مثل ذلك
حديثا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت زهري حديث كرد مرا سالم از پدر خود ابن عمر كه بتحقيق ابو سعيد
خدري حديث كرد او را حديثي از رسول خدا مانند حديثي كه در باب سابق از ابي بكره منقول است در وجوب مساوات
جنس بجنس شيخ ابن حجر ميگويد اشارت بحديث عمر بن خطاب است كه در باب بيع شعير بشعير است در وجوب فروختن
دست بدست فلقيه عبد الله بن عمر پس ملاقات كرد ابو سعيد را عبد الله بن عمر وقتي ديگر از وقت كه ابو سعيد
حديث كرده بود ابو سعيد فقال يا ابا سعيد ما هذا الذي تحدث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب العيدين

كه موضوع اين مسئله خير غناي است كه استعمال
ميكنند آنرا مغنيان كه عادت اند بپيشه غنا وخيال
ميكنند شعرهاي رقيق در وصف ميكنند شهوات
ستعين بتهيج ميكند نفس را وتطريب ميكنند آنرا
داما غناي كه جاري شده است عادت باستعمال
آن براي تنشيط قلوب ومجاولت اعمال وحمل
اثقال وقطع مفاوز در طرق حج ووصف كعبه و
زمزم ومقام در طريق حج ودر وصف حرب وجهاد
ومبارزت مثل غزا ونصب در كباني وماننده
غناي نسابهاي تسكين اطفال وماننده اين مباح
است اگر سالم باشد از ذكر فواحش ومحرمات بلكه
سماع مندوب است كه موجب نشاط است بطاعات
بزرگي كه ذكر كرده ابن حزم في كتاب الاتباع وگفته اند
قائلان اباحت كه روايت كرده شده است غنا و
سماع از جماعه كثير از صحابه كه از ايشان جندي از
عشره مبشره اند وجمعي كثير از تابعين وتبع تابعين
واتباع تبع وديگر علما محدثين وعلماي دين كه از
ارباب زهد وتقوي وعلم وعبادت بوده اند چون
عبد الله بن جعفر در زمان خود امير المومنين علي بن
ابي طالب رضي الله عنه وسالم بن عبد الله بن عمر و
قاضي شريح وسعيد بن جبير وعبد الملك بن جريج

ابن عمر این حدیث ازو شنید ابن عمر پیش ابو سعید رفت گفت این چه حدیث است که از تو روایت میکنی از رسول خدا ابن عمر پیش ازانکه این حدیث از ابو سعید شنود اعتقاد داشت که بیع نقود بزیادتی روا است فقال ابو سعید فی الصرف کذا سمعت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الذهب بالذهب مثلاً بمثل پس گفت ابو سعید در بیع صرف چنین شنیده ام رسول خدا را که میگفت بیع ذهب بذهب مثل است بمثل بی زیادتی چیزی والورق بالورق مثلاً بمثل و بیع نقره بنقره مثل است بمثل بی کم و زیاده **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا تبیعوا الذهب بالذهب الا مثلاً بمثل ولا تشفوا بعضها علی بعض فرمود مفروشید طلا را بطلا مگر مثل بمثل و زیاده مکنید پاره آنرا بر پاره او ولا تبیعوا الورق بالورق الا مثلاً بمثل ولا تشفوا بعضها علی بعض ولا تبیعوا منها غائباً بناجز و نفروشید از نقود موجل را بحاضر یعنی دست بدست نفروشید **باب** بیع الدینار بالدینار نساءً در حکم فروختن دینار بدینار در حالیکه نسیه است نساء بفتح نون وکسر سین مهمله ومد است **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا الضحاک بن مخلد قال حدثنا ابن جریج قال اخبرنی عمرو بن دینار ان اباصالح الزیات اخبره انه سمع ابا سعید الخدری گفت ابن جریج خبر داد عمرو بن دینار که تحقیق ابو صالح زیات خبر داده است که تحقیق ابو صالح شنیده است ابو سعید خدری را یقول الدینار بالدینار والدرهم بالدرهم میگوید بیع یک دینار بیک دینار روا است و بیع یک درهم بیک درهم اگر زیاده باشد ربا است این زیادتی را مسلم از حدیث ابن عیینه روایت کرده است فقلت له فان ابن عباس لا یقوله ابو صالح گوید پس گفتم ابو سعید را تحقیق ابن عباس قائل نیست باینکه تو میگوئی که عقیده او آنست که در تفاضل ربا نیست ربا در آنست که دست بدست نباشد اگر دست بدست بر زیادتی و کمی باشد روا است فقال ابو سعید سألته فقلت سمعته من النبی صلی الله علیه وسلم او وجدته فی کتاب الله تعالی قال کل ذلک لا اقول پس گفت ابو سعید پرسیدم ابن عباس را پس گفتم آیا شنیده تو از پیغمبر خدا یا یافته در کتاب خدا گفت هر آن نمیگویم یعنی نه از پیغمبر خدا شنیده ام و نه در کتاب الله دیده ام وانتم اعلم برسول الله صلی الله علیه وسلم منی ابن عباس گفت شما که بزرگان صحابه اید و پیغمبر صحبت داشته اید داناتر بید از من باقوال و احکامی که رسول خدا فرموده ولکن اخبرنی اسامة بن زید ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ولیکن خبر داده مرا اسامه بن زید تنها که آنحضرت که تحقیق پیغمبر خدا فرموده است لا ربا الا فی النسیئة که نیست ربا مگر در بیع نسیه که دست بدست نگیرند **باب** بیع الورق بالذهب نسیئة در حکم فروختن نقره بطلا از روی نسیه **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة قال اخبرنی حبیب بن ابی ثابت قال سمعت ابا المنهال قال سألت البراء بن عازب وزید بن ارقم عن الصرف گفت ابو المنهال پرسیدم براء بن عازب و زید بن ارقم را از فروختن یکی از دو نقد بدیگری فکل واحد منهما یقول هذا خیر منی پس هر یکے ازین دو صحابی میگفت دیگری را که این بهتر است از من و تقدیم میکرد بر خود دیگری را فکلاهما یقول نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن بیع الذهب بالورق دیناً پس هر دو باتفاق میگویند که منع کرده است رسول خدا از بیع ذهب بورق از روی دین که در وقت ادا نکند **باب** بیع الذهب بالورق یداً بید

ابن احمد بن حنبل را که میگفت بودم من که دست میداشتم سماع را و بود پدر من که ناخوش میداشت آنرا پس وعده کردم ابن جباده را که باشد نزد من شبی پس شنید نزد من تا دانستم که خواب کرده پدر من پس شروع کرد ابن جباده در تغنی پس شنیدم آواز پای را بالای بام پس بر آمدم بر آن و دیدم پدر خود را بر سطح که می شنود غنا را و دامن او زیر بغل او است و وی میخرامد گویا که رقص میکند و ناظر

این قصه از عبد الله بن احمد بن حنبل نیز منقول است و گفته اند آنچه وارد شده است از ائمه و اکابر از الفاظیکه دلالت دارد بر تغلیظ محمول است بر غنای که مقترن است بفحش یا منکر بنا بین القول والفعل و روایت کرده شده است از احمد که وی شنید قوالی را نزد پسر خود و انکار نکرد پس گفت پسر او پدر را با خود که انکار میکردی و مکروه میداشتی گفت چنین بما خبر داده که استعمال میکنند با وی منکر را ابو منصور اباحت را نزد شافعی نقل کرده است شنیدن مرد را از جاریه خود یا از امرأ که حلال است نظر بوی یا بشنود در خانه خود یا در خانه بعضی اصدقاء و بشنود آنرا بر میان راه و مقترن نگردد سماع بچیزی از منکرات و ضائع نکند بسبب آن اوقات نماز را و گفته است فقیه عالم ناصر الدین

فروختن و مبادله نقره و سیم به نقره و زر روایت است **حدثنا** عمران بن میسرة قال حدثنا عباد بن العوام قال اخبرنا يحيى بن ابي اسحق قال حدثنا عبد الرحمن بن ابي بكرة عن ابيه قال نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن الفضة بالفضة والذهب بالذهب الا سواء بسواء منع کرد آنحضرت از بیع نقره بنقره و ذهب به ذهب مگر برابر برابر و امرنا ان نبتاع الذهب بالفضة كيف شئنا والفضة بالذهب كيف شئنا و امر کرد ما را اینکه بخریم ذهب را بنقره و نقره را بذهب هر گونه خواهیم کم یا زیاده **باب** بيع المزابنة وهي بيع الثمر بالتمر وبيع الزبيب بالكرم در بیان بیع مزابنه و آن فروختن خرمای رطب که بر درخت باشد بخرمای خشک و فروختن انگور که بر درخت باشد بمویز وبيع العرايا و فروختن خرما و انگور است بر درخت بدان و همچنین است بطریقی که بعد از این گفته شده صاحب خوانده خواهد آمد بیان آن

گفته شود و آن اهل عرب بیوا الحکم... بیع آن بر سر درخت بخرما قال انس نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن المحاقلة والمزابنة گفت انس منع کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم از محاقله و مزابنه محاقله بضم میم و حاء مهمله مشتق است از حقل یعنی زرع و آن بیع گندم در خوشه بگندم صاف از کاه و در بعضی حواشی گفته کرده تفسیر محاقله اقوال مختلفه کرده بعضی گویند که اجاره دادن زمین است بگندم و این چنین است مفسر در تفسیر حدیث بعضی گویند اجاره دادن زمین برای زراعت بحصه ثلث یا ربع و بعضی گویند بیع زراعت است پیش از رسیدن **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تبيعوا الثمر حتى يبدو صلاحه سرخ و زرد شدن میوه را بر درخت ظاهر شدن صلاح آن است که مقصود است غالبا ولا تبيعوا الثمر بالتمر اول بمثلثه است و ثانی بتاء فوقانیه یعنی خرمای خشک است

قال سالم وعبد الله واخبرني عبد الله عن زيد بن ثابت رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم رخص بعد ذلك في بيع العرية بالرطب او بالتمر ولم يرخص في غيره گفت سالم بن عبد الله و خبر داد مرا ابن عمر از زید بن ثابت که تحقیق پیغمبر خدا رخصت کرد و خدا بر وی رخصت داد بعد از منع در بیع عریه بخرمای تر یا خشک و رخصت نداد در غیر آن این روایت مخالف جمهور علما است گفته اند شک کرده است راوی که رطب است یا تمر و در روایت مشکوک عمل نمیرود و شافعی این را مذهب گرفته و دیگری یا او یعنی تخییر است **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن المزابنة والمزابنة اشتراء الثمر بالتمر كيلا وبيع الكرم بالزبيب كيلا یعنی منع کرده که بر کیل از زر خرما و ز انگور قرار داده نفروشند و ظاهر است که وزن کردن میوه که بر درخت است از روی تخمین خواهد بود **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن داود بن الحصين عن ابي سفيان مولى ابن ابي احمد عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن المزابنة والمحاقلة والمزابنة اشتراء التمر بالتمر على رؤس النخل مزابنه خریدن خرمای تر است بخشک بر سر های درخت **حدثنا** مسدد قال حدثنا ابو معاوية عن الشيباني عن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن المحاقلة والمزابنة **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا مالك عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما عن زيد بن ثابت رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

الجزء الرابع من شیخ الاسلام | كتاب العيدين

... حدیث انس را بر تشبیه اشعار به باقی و بر کرده صاحب بدایع امر او تعلیل کرده با آنکه سماع غنا حرام میگردانند و بعضی حنفیه گفته اند که لباس به سفید الاعراس والولیمة و بعضی لباس به در احیا و بعضی اوقات سرور مباح است و اول فعل مشایخ طریقت پیشینیان و پسین هم مختلف اند و غالب متقدمان این طایفه که او دستداران طریقت و رهنمایان حق اند طریق اجتناب است و در متاخرین گرد الهان راه و ستان و گاه هستند و روش سماع شیخ حماد دباس که از مقتدایان وقت از مشایخ طریقت غوث الثقلین شیخ محی الدین ابی محمد عبد القادر جیلانی رضی الله عنه روزی بجانب جمعه میرفت تا گاه در اثنای راه آواز سرود بگوش وی رسید ایستاده متوقف شد و گفت آیا امروز چه معصیت از ما بوجود آمده که بعقوبت این بلا مبتلا شدیم هر چند در نفس خود تفحص کرد چیزی از جنایات

ارخص لصاحب العرية ان يبيعها بخرصها تحقيق رسول خدا رخصت داد مر صاحب عريه را بانكه بفروشد آنرا بطريق تخمينا بتخمين كه تقدير كند يعني آنرا كه بر درخت باشد كه بعد از خشك شدن چهار صاع ميشود مثلا بچهار صاع خشك عريه بفتح عين مهمله وكسر را وتشديد تحتيه است خرص بفتح معجمه وسكون را وآخر صاد مهمله است **باب** بيع الثمر على رؤس النخل بالذهب والفضة در حكم فروختن ميوه بر درخت بذهب وفضه يعني بزر نقد **حدثنا** يحيى بن سليمان قال حدثنا ابن وهب قال اخبرنا ابن جريج عن عطاء وابي الزبير عن جابر بن عبد الله قال نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن بيع الثمر حتى يطيب گفت منع كرده است پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروي از فروختن ميوه بر درخت تا آنكه خوش گردد ولايق انتفاع خاص شود ولا يباع شيء منها الا بالدينار والدراهم الا العرايا وفروخته نشود چيزي از ثمار صالح مگر بدينار ودرهم مگر عرايا كه روا است بي زر نقد **حدثنا** عبد الله بن عبد الوهاب قال سمعت مالكا وساله عبيد الله بن الربيع احدثك داود عن ابي سفيان عن ابي هريرة رضي الله عنه مولف گويد حديث كرد مرا عبد الله بن عبد الوهاب گفت شنيدم امام مالك را وحال آنكه پرسيد ورا عبيد الله بن الربيع آيا حديث كرده است ترا داود بن حصين از ابي سفيان از ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم رخص في بيع العرايا في خمسة اوسق او دون خمسة اوسق كه تحقيق رسول خدا رخصت داده است در بيع عرايا در پنج وسق يا كمتر از پنج وسق قال نعم گفت مالك آري حديث كرده مرا داود از ابي سفيان از ابي هريره اوسق جمع وسق است وآن شصت صاع است وصاع چهار سير شاهجهاني **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا يحيى بن سعيد سمعت بشيرا قال سمعت سهل بن ابي حثمة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن بيع الثمر بالتمر ورخص في العرية ان تباع بخرصها منع كرده است از بيع ثمر بتمر ورخصت داده است در عريه كه فروخته شود بتخمين واندازه ياكلها اهلها رطبا ميخورند آنرا خريداران ودر حالي كه تر است وشيرين وقال سفيان مرة اخرى الا انه رخص في العرية يبيعها اهلها بخرصها ياكلونها رطبا وگفت سفيان يكبار ديگر باين عبارت مگر آنكه تحقيق رخصت داده در عريه كه بفروشند صاحبان شما بتخمين ميخورند آنكه رطب است قال هو سواء گفت سفيان اين قول برابر بقول اول فرقي ندارد وضمير مونث در ياكلونها راجع بثمار وضمير مرفوع بسوي اهل وقال سفيان فقلت ليحيى وانا غلام وگفت سفيان گفتم يحيى را وحال آنكه من خردسال بودم اشارة كرده كه از خردسالي در طلب علم بودم وصحبت ميكردم بشيوخ ان اهل مكة يقولون ان النبي صلى الله عليه وسلم رخص في بيع العرايا مقول سفيان است تحقيق اهل مكه ميگويند كه پيغمبر خدا رخصت كرده است در بيع عرايا قال وما يدري اهل مكة گفت يحيى والا چيست اين حديث اهل مكه را مقصود آنست كه حديث ميكرد بر اهل مدينه فقلت انهم يروونه عن جابر پس گفتم اهل مكه روايت ميكنند از جابر فسكت پس خاموش شد يحيى قال سفيان انما اردت ان جابرا من اهل المدينة گفت سفيان نخواستم من از كلام مگر آنكه گويم جابر از اهل مدينه است پس روايت او درست باشد قيل لسفيان وليس فيه نهي عن بيع الثمر حتى يبدو صلاحه قال لا گفته شد مر سفيان را نيست درين حديث منع بيع ميوه بر درخت تا آنكه ظاهر شود صلاح آن گفت نيست اين حديث **باب** تفسير العرايا جمع عريه است يعني باب در بيان آنست كه عريه كدام عقد بيع است ومراد ازوي چيست قال مالك العرية ان يعري الرجل الرجل النخلة گفته است امام مالك كه عريه آنست كه هبه ميكند مردي مردي ديگر را

خوشتر وسالم تر است مر كسي را كه ايمان آورده بخدا وروز آخر وور آداب مريد در اواخر كتاب عوارف بيان آنكه سزاوار است مريد را كه حركت نكند در حال سماع پيش شيخ مگر باشارت از جانب شيخ بران مگر آنكه وارد شود بروي غلبه كه در گيرد وباز دارد ور اواز تميز واختيار ميفرمايد وتحقيق ذكر كرديم ما اين ادب مذكور را وان كتاب الاثرى السماع بالقول والقصب والرقص وقد قدمنا كراهية فيما تقدم بنابر آنچه شيفته شده اند مريدان اهل اين زمان بر رقص ودر مجامع خود انكار نميكنم بر آنچه در ميان ايشان است كه ميكنند اين حركت را صادقي پس باشد معني آنچه سماع كرده شيخ بر آتش صدق راه بر انگيزد آنرا پس بفروزد بنايره خود وغايب ومستعمل گردد ودر آن پس بجنبش آيند اعضا وجوارح او وميان قوم واينچنين كس كسو است از آنچه قوم دران اند از لذت طبيعت وهواهاي خود ويا ذكر دادن هم واجد نزديكي را از معشوق خود كه مرده است ودر از گذشته مدت او ويا زنده است غايب از وي پس سخت شد شوق او بسوي وي وهم تر صادق آتش عشق وي فروزنده تر وشعله وي ساكن نگشته ومحبوب وي غايب نيست از وي وانيس وي متوحش نه پس وي آميخته در زيادت قرب ولذت ونعيم است نيز ميكند وحاجب نيشود ولازحال وي جز كلام وصحبت كسي كه مراد او ست وآن پروردگار وي عز وجل ودرين شنود وي كفايت است از اشعار وقصايد واصوات وبانگ مدعيان كه شركاي شيطان اند وسوداران هوا اند ومركب نفوس وطبيعت واتباع هر ناعق وزاعق اين ترجمه كلام شيخ المشايخ است در كتاب مذكور يعني ميل بسماع اشعار وخوان وتغزد ران غالبا ناشي از طبيعت ونفس وهوا است وتاثير سوج وقلب مريد از كلام مراد است كه صفت محبوب است وآنچه در معني آنست از آنچه محرك باشد مر آتش صدق را از شعري كه متضمن عشق ومحبت صادقي ومقامات صادقان باشد وخوان آنها در بحث آداب سماع كلام مذكور شرح نموده آنرا تكمله نوشته اند كه جماعت صوفيه در خدمت حضرت غوث الثقلين رضي الله عنه حاضر بودند قوال شعري انشاد كرد آنحضرت را حال شد وبطيران در آمدند وانزا اينجا هم بطريق طيران در خانقاه خود حاضر شدند شيخ محي الدين بن عربي تحرير ميفرمايد آن گفته كه تاثير نغمه بالذات بر روح حيواني است وحركت بدن ورقص بآن هر گز نبود در روح انساني منزه است از تاثير نغمه كه آن محل وجد وسماني است وسكون وانحلال اقوال صفات است

درخت خرمای از بستان خود پس مالک میشود آنرا از وی بخرند ثمار آنرا تمر یاذی بدخول علیه در فصل ان لیشتری بهائم پس آنرا ایشان مجوزند بسبب درآمدن تمر بوی بخشند بروی پس رخصت داده شد او را که بخرد آنرا از موهوب له بخرمای خشک رطبی را که بر سر درخت است وقال ابن ادریس العریة لا تکون الا بالکیل من التمر یدا بید لا یکون بالجزاف گفته است ابن ادریس که عریه نمی باشد مگر بکیل از تمر دست بدست و نمی باشد بگزاف و تخمین مراد از ابن ادریس امام شافعی است بر قول بعضی شارحان است عبد الله بن ادریس او دی است بعضی ترجیح داده این را و ابن بطال تردید کرده قسطلانی انجم نقل کرده و مذهب امام شافعی نیز مخالف اینست والله اعلم ومما یقویه قول سهل بن ابی حثمة بالاوسق الموسقة وازانچه تایید میکند قول ابن ادریس را قول سهل بن ابی حثمه است که گفته است که عریه بیمانهاست که موسق را ابرای تاکید آورده چنانکه قناطیر المقنطرة واقع شده وقال ابن اسحٰق فی حدیثه عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما کانت العرایا ان یعری الرجل فی ماله النخلة والنخلتین وگفته است ابن اسحق که باشد مذکور در عرایا اینکه بسپارد مردی از مال خود یک نخل یا دو نخل بود او و انجه بیث را زیاده کرده است پس دشواری آمد بروی این عطیه پس بخرید آنرا بمثل آن بطریق تخمین وقال یزید عن سفیان بن حسین العرایا نخل کانت توهب للمساکین فلا یستطیعون ان ینتظروا بها فرخص لهم ان یبیعوا بما شاؤا من التمر وگفته است یزید از سفیان بن حسین عرایا بود نخلی که بخشیده میشد مر مسکینانرا و نمیتوانستند انتظار آن کشید پس رخصت داده شد مرایشانرا که بفروشند آنرا بهر چه خواهند از خرمای خشک **حدثنا** محمد قال حدثنا عبد الله قال اخبرنا موسی بن عقبة عن نافع عن ابن عمر عن زید بن ثابت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رخص فی العرایا ان تباع بخرصها کیلا رخصت فرمود در عرایا اینکه فروخته شود رطب و عنب سر درخت باندازه آن تمر و زبیب از روی کیل وقال موسی بن عقبة فی العرایا نخلات معلومات تاتیها فتشتریها وگفته است موسی بن عقبه در بیان عرایا که نخلها چندین است که می آئی تو آنرا پس میخری آنرا و این معنی دیگر شد عرایا را

باب بیع الثمار قبل ان یبدو صلاحها در حکم فروختن میوه پیش از آنکه ظاهر شود صلاح آن و بکار آید وقال اللیث عن ابی الزناد کان عروة بن الزبیر یحدث عن سهل بن ابی حثمة الانصاری من بنی حارثة گفت لیث بن سعد امام از ابی الزناد بود عروه بن الزبیر بن العوام حدیث میکرد از سهل بن ابی حثمه انصاری که از قبیله بنی حارثه بود انه حدثه عن زید بن ثابت بتحقیق سهل حدیث کرد عروه را از زید بن ثابت انصاری قال کان الناس فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت زید بن ثابت بودند مردم در زمان آنحضرت یتبایعون الثمار میکردند خرید و فروخت میکردند میوه را بر درخت پیش از آنکه بکار آید فاذا جد الناس پس وقتیکه ببرند مردم و کنند بار از درخت جد بجیم و دال مهمله است بمعنی قطع و در بعضی اصول بجیم و بهای معنی و حضر تقاضیهم قال المبتاع انه اصاب الثمر الدمان گفت مشتری بتحقیق شان اینست که رسیده است میوه را آفت دمان بضم دال و تخفیف میم و بعد از الف نون فساد که بشگوفه رسد و سیاهی آن اصابه مراض اصابه قشام رسیده است آنرا آفتی که هلاک کرده و رسیده است آنرا آفتی که مرض شده مراض بضم میم درآورد آخر ضاد معجمه است و بعضی بکسر میم نقل کرده اند آفتی است که بثمر رسد و ضایع میکند قشام بضم قاف و فتح شین معجمه آخر میم است بمعنی آفتی که پیش از پختن رسد عاهات یحتجون بها

بعضی تقوی سالکان کارکنند مختار اند و شیخ ابو یعقوب همدانی که از کمل اولیاء است پیر خواجه عبد الخالق غجدوانی که سر حلقه سلسله نقشبندیه است قدس الله اسرارهم مشرب سماع داشت و در سلسله کبرویه نیز سماع نیست که اکابران این سلسله شیخ نجم الدین کبری و شیخ مجد الدین بغدادی و غیر ایشان سماع میکردند و شیخ نجم الدین بواسطه شیخ عمار یاسر مرید شیخ ابو النجیب سهروردیست و شیخ شهاب الدین سهروردی که خلیفه شیخ ابو النجیب است نیز از سماع استماع داشت و براه تفضیل معرفت و کفایت میکند عوارف المعارف که جامع است بیان احکام و معارف نظر در کتاب عوارف که منعقد کرده است در ان بابی در رد و انکار و بابی دیگر در قبول و ایثار و بابی دیگر در ترفع و استغنا از سماع و بابی دیگر در ذکر تا دب و اعتناء و از شیخ ابو الحسن شاذلی که امام و سر حلقه سلسله شاذلیه است منقول است که میفرمود کسانی که سماع کنند و طعام حلال خورند حال ایشان مزید از سه و دو نیست که در قرآن مجید میفرماید سماعون للکذب اکالون للسحت و نیز فرموده وقتیکه پرسیده شد از حال سماع کنندگان روزگار انهم الفوا اباءهم ضالین فهم علی آثارهم یهرعون و هم یکی از مشایخ شاذلیه گفته السماع الخاص من حیث ... من ... بشره النبیٔ ... سماع فرد ... از هر ... حق ... وقتیکه صادر شود از اهل آن ... اوقات ... داده اند یعنی درجه حق بالا تر ... سماع است که گویند سماع اهل قلوب ارباب تجلی صفاتی را باشد که تحول و تغیر و اضطراب دیدن مقام پیدا شود بخلاف تجلی ذات که آنجا همه سکون و تمکین و اضمحلال و استغراق است ترتیبی است ... در عوارف از شیخ حماد دباس نقل کرده ... اللعنت ... لبقیة الوجود و از سهل تستری وارد ه که وی هرگز از سماع ذکر و قرآن متغیر نشدی ... در آخر عمر قرآن بر وی خواندند ... بود ... که ... ضعف ...

عیبا و آتهاست کہ جہت سیکہ قند بآن و مناقشہ میکوند فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لما کثرت عنده الخصومة فی ذلک پس فرمود رسول خدا ہرگاہ بسیار شدند نزد آنحضرت خصومتہا فاما لا فلا تبایعوا حتی یبدو صلاح الثمر پس اگر ترک نکنند خصومت را پس مبایعت مکنند تا آنکہ ظاہر شود صلاح ثمر فاما لا بکسر ہمزہ و تشدید میم اصل آن فان لا است کہ ما را زایدہ کردہ اند برای تاکید و ادغام کردہ اند نون را در میم و فعل را حذف کردہ اند کالمشورۃ یشیر بہا این فرمودن آنحضرت از راہ مشورت میفرمود آن یعنی نہ از راہ امر و حکم الٰہی بود لکثرة خصومتهم از جہت بسیاری خصومت و دشمنی ایشان بود کہ بیکدیگر کردند قال و اخبرنی خارجۃ بن زید بن ثابت ان زید بن ثابت گفت ابو الزناد و خبر داد مرا خارجہ پسر زید بن ثابت بتحقیق زید بن ثابت لم یکن یبیع ثمار ارضہ حتی تطلع الثریا فیتبین الاصفر من الاحمر بود کہ نمیفروخت میوہای زمین خود را تا آنکہ طلوع میکرد ثریا کہ زمان رسیدن میوہ ابود پس ظاہر میشد زرد از سرخ و تمام پختہ قال ابو عبد اللہ رواہ علی بن بحر گفت ابو عبد اللہ مولف روایت کردہ حدیث مذکور را علی بن بحر بفتح با و سکون ہا قال حدثنا حکام بفتح حا و تشدید کاف قال حدثنا عنبسۃ عن زکریا عن ابی الزناد عن عروۃ عن سہل عن زید بن ثابت حدثنا عبد اللہ بن یوسف قال حدثنا مالک عن نافع عن عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہی عن بیع الثمار حتی یبدو صلاحہا نہی البائع والمبتاع منع کرد فروشندہ را و خریدار را حدثنا محمد بن مقاتل قال حدثنا عبد اللہ قال اخبرنا حمید الطویل عن انس بن مالک رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہی ان تباع ثمرۃ النخل حتی تزہو منع کرد از آنکہ فروختہ شود ثمر درخت تا آنکہ پختہ شود قال ابو عبد اللہ یعنی حتی تحمر گفت مولف یعنی تا آنکہ سرخ شود حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن سلیم بن حیان قال حدثنا سعید بن میناء قال سمعت جابر بن عبد اللہ قال نہی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان تباع الثمرۃ حتی تشقح گفت منع کرد رسول خدا از جہت کاروبار آنکہ فروختہ شود میوہ بر درخت تا آنکہ پختہ شود تشقح بتا و شین و قاف فوقانیہ و فتح شین معجمہ و تشدید قاف و حای مہملہ است فقیل وما تشقح قال تحمار و تصفار و یؤکل منہا گفتہ شد بجابر کہ چہ معنی دارد تشقح گفت سرخ شود و زرد شود و خوردہ شود از وی باب بیع النخل قبل ان یبدو صلاحہا در حکم بیع میوہ نخل پیش از آنکہ ظاہر شود صلاح آن حدثنا علی بن الہیثم قال حدثنا معلی بن منصور الرازی قال حدثنا ہشیم قال اخبرنی حمید قال حدثنا انس بن مالک رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ نہی عن بیع الثمرۃ حتی یبدو صلاحہا و عن النخل حتی تزہو و منع کرد از بیع درخت میوہ دار تا آنکہ پختہ شود قیل وما تزہو قال تحمار و تصفار گفتہ شد بانس چیست معنی تزہو گفت سرخ شود و زرد شود باب اذا باع الثمار قبل ان یبدو صلاحہا ثم اصابتہ عاہۃ فہو من البائع و قتیکہ فروخت ثمر را پیش از آنکہ ظاہر شود صلاح آن پس رسید آن را آفتی پس آن نقصان از بایع است حدثنا عبد اللہ بن یوسف قال اخبرنا مالک عن حمید عن انس بن مالک رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہی عن بیع الثمار حتی تزہی فقیل لہ وما تزہی قال حتی تحمر معنی تزہی و تزہو ہر دو یکی است حاصل معنی یکی اند ترجمہ کردہ شد و است فقال

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب العیدین

و با محرمان خالی بودی و در زمان خواجہ قطب الدین بختیار اوشی قدس اللہ سرہ درویشان روزی بر یکدیگر نشستند و ریاضت میکشیدند بعد از آن در موسم اعراس مشایخ و عزیزان سماع میشنیدند و در حیات خواجہ ہم در ضعف و بیماریست کہ در مجلس سماع حادث شدہ بود و در زمان سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا قدس سرہ این کار رواج دیگر گرفت و در مجلس ایشان مزامیر و تصفیق نبود و یاران را از آن منع میکردند نقلہ الشیخ الاجل الدہلوی فی رسالۃ السماع بالجملہ متقرر شود میان صوفیہ کہ قایل اند بسماع و مباشر اند استماع را آنست کہ سماع مر اہل را مباح است جمعا بین الطریقین و ہمچنین بیان کردہ اند شرایط و آداب آن را و تعیین کردہ اند اہالی و ارباب آن را و حقیقت حال بعد از نقل اقوال مفہوم شود و شنیدن آن کہ انکار فقہا و اکابر اولیا راجع بمنکر است کہ مخلوط و مقرون میباشد با غنا از ملاہی و مناہی و قصد لہی و تشہی و جز آن نظر بغالب حال ہای کہ اگر بیفتید ان و لا سیان ہمچنین کنند از ہمی است کہ فساد در باب ملاہی مذکور اکثر و تنزیہ ہو خواندہ اند و اگر نفس مسعود کہ منتقش حزاز از خوش مرکب از زیر و بم و لیست و بلند نحو مخصوص نباشد سماع آن نکند و ہم نبود کہ آن مباح الاصل است سماع

رسول الله صلی الله علیه وسلم ارأیت اذا منع الله عزوجل الثمرة بم یاخذ احدکم مال اخیه پس فرمود
پیغمبر خدا آیا می بینی وقتیکه منع کرد خدا ثمر را به چه چیز دیگر کدام حق میگیرد یکی از شما مال برادر مسلمان را وقال اللیث حدثنی
یونس عن ابن شهاب قال لو ان رجلا ابتاع ثمرا قبل ان یبدو صلاحه ثم اصابته عاهة کان
ما اصابه علی ربه گفت ابن شهاب اگر تحقیق مردی خرید ثمر را پیش از آنکه ظاهر شود صلاح آن پس
رسید آنرا آفتی باشد نقصانی که رسیده است بر صاحب ثمره قال اخبرنی سالم بن عبدالله عن ابن عمر رضی الله عنه
گفت ابن شهاب خبر داد مرا سالم از ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا تبتاعوا الثمر حتی
یبدو صلاحها ولا تبیعوا الثمر بالتمر و نفروشید رطب را بخرمای خشک **باب** شری الطعام الی اجل
مسمی خریدن غله تا مدتی که تعیین شده باشد میان یکدیگر **حدثنا** عمر بن حفص بن غیاث قال حدثنا
ابی قال حدثنا الاعمش قال ذکرنا عند ابراهیم الرهن فی السلف گفت اعمش ذکر کردیم نزد ابراهیم
نخعی رهن کردن در ایام آینده فقال لا باس به پس گفت ابراهیم هیچ باک ندارد ثم حدثنا عن الاسود
عن عائشة رضی الله عنها پستر ابراهیم حدیث کرد ما را از اسود از عائشه ان النبی صلی الله علیه وسلم اشتری
طعاما من یهودی الی اجل ورهنه درعه بتحقیق پیغمبر خدا خرید غله از یهودی تا مدتی که یهودی ادای ثمن کند
پس گرو کرد زره خود را **باب** اذا اراد بیع تمر بتمر خیر منه وقتیکه خواهد این که بفروشد تمر را بتمری که بهتر
از آنست **حدثنا** قتیبة قال حدثنا مالک عن عبدالمجید بن سهیل بن عبدالرحمن عن سعید بن المسیب
عن ابی سعید الخدری وعن ابی هریرة رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
استعمل رجلا علی خیبر بتحقیق رسول خدا عامل گردانید مردی را بر خیبر و آن محمد بن اسلم است فجاءه بتمر جنیب پس
آورد آنحضرت را خرمای پاکیزه نفیس بفتح جیم و نون در آخر موحده است فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اکل تمر خیبر هکذا پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی آیا همه خرمای خیبر اینچنین است فقال لا والله یا
رسول الله پس گفت آنمرد نیست سوگند بخدا همه خرمای خیبر اینچنین ای رسول خدا انا لناخذ الصاع
من هذا بالصاعین بتحقیق ما میگیریم یکصاع ازین جنس بدو صاع ردی والصاعین بالثلث و
دو صاع را بسه صاع ردی گاهی که انقسام بسیار می باشد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تفعل
بع الجمع بالدراهم ثم ابتع بالدراهم جنیبا پس فرمود بفروش ردی را بدراهم ثم ابتع بالدراهم جنیبا بخر بدراهم جید را تمسک کرد شافعی
باین حدیث که حیله در بیع تفاضل در یک جنس روا است چنانکه اگر کسی خواهد که زیاده بگیرد گندم مثلا قیمت کند گندم
خود را زیاده بر بهای بازار و زری بروی ثابت کند و گندم دیگر را بهای کمتر از آن کند و زری خود که بر فی الواقع
بخرد بخصوصیت البته زیاده خواهد آمد و یا هبه کند یکی زیادتی را و اگر این حیله الطریق شرط نکرده شود بیع جایز است
و اگر نیت کند مکروه است و پوشیده نماند که در حدیث تقریر مود که حیله را لازم است که بوی ردی فروخته بخرد پس دلیل
این حیله نمیشود جمع بفتح جیم و سکون میم و عین مهمله خرمای ردی بعضی گویند نایاب و بعد ایم را گویند جنیب
بفتح جیم و کسر نون بر وزن فعیل خرمای جید است **باب** من باع نخلا قد ابرت کسیکه فروخت درخت خرما
را که تو بیر کرده شده است باینکه درخت خرما از زود دی باشد و عادت آنست که خوشه از درخت نر خوشهای ماده

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب العیدین

مصالح نیز دارد بسا که نرم میکند دل را و ذوق و شوق
حق و حلاوت و خشوع در عبادت میبخشد اگر شر و
فساد در طبیعت وی بود این تغیر حقانی و تاثیر
رحمانی صورت نه بستی و حرکت و اضطراب اگر چه
شان روح حیوانیست اما روح انسانی که محل
ورود ضرافت معانی است نیز متاثر می گردد
بواسطه اتصال معنوی که میان هر دو روح است
بکمال حضور و کثرت ورود معانی تا آنکه بعضی را
درین حال چیزها کشاده و اند که در غیر آن حال آن
نمیشد ولیکن مواظبت بر آن و انهماک در وی از
طریقه اتباع اکابر سلف است و شاید که باعتبار
این تلذذ آنرا بر عبادت و ریاضت ترجیح دهند
و تسویل و تزیین نفس و شیطان طاعت شرعی
در نظر شان سبک گردد و فتور و قصور راه یابد
نعوذ بالله من الزیغ والزلل پس سرود سماع عارض
لذ کیفیت صورت کلام منظوم یا منثور متضمن
توصیف زنان و خمر و نحو آن باشد یا مخصوص محل
که زنان مشتها و نامحرم بود و آنچه در حکم آنست از امرد
یا از مجاورت منکرات دیگر و تعدد تکلف و تشهی
و حضور نا اهل و او امثال آن پس سماع
در حد ذات مباح باشد و بحیزی خارج از ذات
مکروه و مطلوب گردد و تقسیم کرده غزالی سماع را
بر چند وجه حرام محض و آن جوانان را که غالب است
بر ایشان شهوت دنیا که بجنبش می آرد سماع از انجا
مگر آنچه غالب است بر دلهای آنها از صفات مذمومه
دیگر مکروه و آن هر کسی را که عادت گیرد در اکثر اوقات
بطریق لهو بی آنکه نظر کار رود بر صورت معنیان دیگر
مباح هر کسی را که نیست از او را حظ مگر تلذذ آواز
خوش دیگر مندوب هر کسی را که غالب است
وی محبت خدا و پیدا نمی شود از وی مگر صفات
ستوده و این مناسب بحال متوسطین باشد یا
مبتدیان که قدم در راه سلوک نهاده و مشتمل
شده و اعمال صوفیه را ملت کرده و در رسمه
شده و معتقد مشایخ و امید دار احوال ایشان
شده و از طریق تلوین و تشهی و اعتقاد چنانکه
تابع پیروی ایشان کنند و در کار را سخ دیگر
نفعی ندارند و ریاضتی میکشند و جانی میکنند
عادت نکنند و احتیاط در کار دارند و منتهیان
فارغ اند از تاثیر بال و تغیر حال کرده سر حرف
وجه نمی بینند از جاست که سماع را اختلاف
رحمت حق و مجاز از بقیه وجود گفته اند و انکار در

می‌انشانیدو و نهال خرما را بگیرد و این فعل را تابیر میگویند و سالی که آنحضرت بمدینه تشریف بردند مردم این فعل ظاهر
کردند آنحضرت منع کرد که چنین نکنند در ان سال خرما بار کمتر آورد چون این منع از راه اجتهاد بود و وحی نبود آنحضرت
آنها را بهمین عمل باز گذاشت و فرمود که شما بکار دنیاوی خود داناترید انتم اعلم بامور دنیاکم یا بفروشند زمین زراعت
کرده را یا بگیرد نخل را و زمین را باجاره جواب موصول آنست که درین همه صورتها ثمرات آن برای بائع است
شنا که زراعت برای کسی است که بفروشد هر چیزی که از قسم منقولات است از آن بائع است قال ابو عبد الله وقال لی ابراهیم
گفت مولف ابو عبد الله بخاری که گفت مرا ابراهیم یعنی این گفتار بطریق مذاکره بوده است **حدثنا** هشام قال اخبرنا
ابن جریج سمعت ابن ابی ملیکة گفت هشام خبر داد مرا ابن جریج که شنید ابن ابی ملیکه را یخبر عن
نافع مولی ابن عمر رضی الله عنه خبر داد وی از نافع که مولای ابن عمر بوده است ایما نخل بیعت قد ابرت لم
یذکر الثمر ... جز این نیست نخلی که فروخته شده و بتحقیق تابیر کرده شده است و ذکر کرده نشده ثمر آن فالثمر
للذی ابرها پس ثمر آن مر کسی راست که تابیر کرده آنرا وکذلک العبد والحرث و همچنین حکم بنده و زراعت یعنی اگر
مال فروخته شده در ملک غلامی بنده است و مذکور کرده نشده در وقت بیع آن غلام از آن بائع است و زمینی که زراعت
دارد و حاصل آن از بائع است سمی له نافع هؤلاء الثلثة نام برده است ابن ابی ملیکه را نافع این هر سه را **حدثنا**
عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال من باع نخلا قد ابرت فثمرها للبائع کسیکه فروخت نخلی را که بتحقیق تابیر کرده شده است
پس ثمر آن نخل مر بائع راست الا ان یشترط المبتاع مگر آنکه شرط کند مشتری برای خود **باب** بیع الزرع
بالطعام کیلا فروختن زراعت بغله از روی کیل **حدثنا** قتیبة قال حدثنا اللیث بن سعد عن نافع عن
ابن عمر رضی الله عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن المزابنة گفت ابن عمر منع کرده رسول خدا
رحمت کناد خدا بر وی المزابنة ان یبیع ثمر حائطه ان کان نخلا بتمر کیلا مزابنه اینست که بفروشد کسی میوه
باغ خود را اگر درخت خرماست بخرما از روی کیل وان کان کرما ان یبیعه بزبیب کیلا اگر انگور است درخت بفروشد
آنرا بانگور خشک کیل کرده او ان کان زرعا ان یبیعه بکیل طعام یا اگر زراعت است بفروشد آنرا بکیل طعام نهی عن
ذلک کله منع کرده ازین بیع همه آن **باب** بیع النخل باصله فروختن نخل با بیخ آن **حدثنا** قتیبة
قال حدثنا اللیث عن سعد عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
ایما امرء ابر نخلا ثم باع اصلها فللذی ابر ثمر النخل الا ان یشترط المبتاع هر مرد یا هر آدمی که تابیر کرده
نخل را پس فروخت درخت را با بیخ آن پس مر کسی راست که تابیر کرده ثمر نخل است مگر آنکه شرط کند مشتری برای خود **باب**
بیع المخاضرة مخاضره بخا و ضاد معجمه از باب مفاعله است از خضرت مراد بیع زراعت سبز است که هنوز
صلاح آن ظاهر نشده باشد **حدثنا** اسحق بن وهب قال حدثنا عمر بن یونس قال حدثنی ابی قال
حدثنا اسحق بن ابی طلحة الانصاری عن انس بن مالک رضی الله عنه انه قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت انس منع کرده رسول خدا عن المحاقلة والمخاضرة والملامسة والمنابذة والمزابنة محاقله بیع زراعت
در خوشه ... و مخاضره بیع زراعت سبز است و ملامسه بیع است ...

پیروی پیران است که آنچه پیران کرده اند بی سندی
نخواهد بود ما نیز اتباع ایشان کنیم و اگر نیکو در عمل
پیران تحقیق نمایند دیگر دلیل است بزرگان کرده اند
بلکه بحال رستی بر تحقیق کرده اند و گاه و گاه کرده اند
برای مصلحت وقت و مقتضای حال و نیتهای
و شرایطی را آن رای و غلو را که داشته اند و طریق را ساخته
و تعصب نه ورزیده و اجتماعهای خاص با کیفیت
مخصوص نکرده و آن ذوق و حال که و آن مصلحت
و نیت که آنرا که انوار داشته اند و اعمال و
افعال و احوال دیگر شاهد نکرده از وی پیران همین
سماع و حضور حال اگر گفته اند و باقی همه را ... و
... نام کرده ... ببینند + کو ...
ایشان اند حاشا که ایشان از پیران نسبتی و پیراثرا
با ایشان عنایتی باشد اگر آن صفات و احوال
و آداب دارند و از خود و دیگران که درین مجامع حضور
آنند ایمانی که بزرگان داشتند معاینه میکنند مبارک
واحد ... ونحن ... دیدنی این مجامع را از آبا و جد
توارث دارند بلی آنچه البیت و صادق است در
حق آنها آنچه بعضی مشایخ گفته اند انهم الغوا آبائهم
ضالین فهم علی آثارهم یهرعون ... که شایع شده
درین زمان و معمول آمده درین دیار ... مع سماع
و رقص که ناستی از ریا و سمعه و حب جاه و شهرت
گشته و طایفه ای از اهل رقص چون اهل غنا بر عوت مقصد
اشتهار و طمع تواضع و توجه مردم و بعضی بغرض
تحصیل نقدی یا طعامی می آیند و ادعای احوال
میدهند حاشا که این طریقه در هیچ زمانی در هیچ
بزرگی مسلوک شده باشد این گو سلان سگ اسلاف
را همچو خود سنجیده اند که فعل ایشان بر ستور امثال
میکنند و محک میشوند و تا در تهان مجلس را از
سابق اعتقاد در بیگانه اند شاید نیک در نگرند که
چه می کنند معاذ الله این چه عیشت و کدام ذکر
است کاش نام فقر بر خود ننهادندی و لباس
آن نپوشیدندی شرعا و دیانة تعریف ایشان واجب
است نه تعظیم که لکن بتقلید بزرگان کنند چون را
تقلید نباشد ... تعلق ندارد بلکه این تعظیم
اهانت و تحریض است ایشان را برین عمل که لوث
حیوان باشد ... می باشند و بالیده ... میگردد و بجب
... که بجلد ارادت اعراس مشایخ تقرب التمسته انه
قال الله تعالی ... المستعان من عار القلوب
و صید الصدور ... الاحوال ...

بهین جهت بیع شود یا سنگریزه بر مبیع اندازد و عقد کند و مزابنه آنکه میوه بر درخت را بخشک بفروشد خیا نکه گرسته شد

حدثنا قتیبة قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن حمید عن انس بن مالك رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن بیع الثمار حتی تزهی وعن بیع النخل حتی تزهو روایت از انس که منع کرد آنحضرت فروختن میوه درخت تا آنکه ظاهر شود صلاح آن ثمر پس بود بسبب شناست وثانی بهل باست از اول در بعضی باصول ثمر الثمر اول بمثلثه وثانی بمثناة فوقانیه باضافت مجازی و معنی همان است که میوه را بر سر درخت بفروشد قلنا لانس ما زهوها قال تحمر او تصفر گفتیم مر انس را چیست زهو ثمار گفت سرخ شدن وزرد شدن یعنی پختن قال ارایت ان منع الله الثمرة بم تستحل مال اخیك گفت انس آیا دیدی و دانستی اگر منع کند خدا ثمر را از اصلاح شود میوه پس حلال میکنی تو مال برادر را بچه چیز

بنام مرفوع گذشته است **باب** بیع الجمار واکله در فروختن مغز سر خرما و خوردن آن جمار بضم جیم و تشدید میم مغز چیز سیست که از درون سر خرما سفید و نازک می برآید از اول خرما و پیه خرما نیز گویند **حدثنا** ابو الولید هشام بن عبد الملك قال حدثنا ابو عوانة عن ابی بشر عن مجاهد عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کنت عند النبی صلی الله علیه وسلم وهو یاکل جمارا گفت ابن عمر بودم من نزد پیغمبر خدا رحمت کنا خدا بروی و آنحضرت میخورد جمار را

فقال من الشجر شجرة کالرجل المؤمن پس فرمود آنحضرت استفسار از حاضران مجلس از میان درخت درختی است مانند مرد مسلمان در صفات نیک و انتفاع مردم از وی فاردت ان اقول هی النخلة فاذا انا احدثهم پس خواستم من اینکه گویم آن درخت خرمات پس ناگاه دیدم من خوردترین قوم بودم پیش بزرگان مبادرت در جواب نکردم

قال هی النخلة چون حاضران جواب ندادند فرمود آن درخت نخل است الحدیث و باب فهم علم گذشته و بیع جمار مذکور نیست لیکن چون آنحضرت نوش جان میکرد خریده باشد آنرا یا کسی هدیه آورده باشد و چیزی که آنرا هدیه کنند

بیع آن نیز درست خواهد بود **باب** من اجری امر الامصار علی ما یتعارفون بینهم فی البیوع کسی که جاری کند کار و بار اهل شهرها بر چیزی که متعارف است میان ایشان در خرید و فروخت والاجارة والمکیال والوزن و متعارف در اجاره و کیل و وزن کردن وسننهم علی نیاتهم ومذاهبهم المشهورة واجرا کند طریقها آنها بر مقاصد آنها و راه و روش ایشان که مشهور است باین تقریر که کرده شد وسننهم عطف است بر امر الامصار والحنفی روایات سننهم بضم سین مهمله و دو نون است عطف بر ما یتعارفون است یعنی اجرا کند امر اهل امصار را بر طریقهای آنها مقصود مولف ازین کلام آنست در جایی که نص شارع نباشد اگر کسی شهری رود و مبایعت بر طریقه اهل آن شهر کند رواست قال شریح للغزالین سنتکم بینکم وگفت شریح ریسمان ریسان را و تنیکه خصومتی رجوع کردند لوی و گفتند که طریقه ما نیست گفت لازم گیرید طریقه خود را که میان شماست

قال عبد الوهاب عن ایوب عن محمد وگفت عبد الوهاب بن عبد المجید ثقفی از ایوب سختیانی از محمد بن سیرین لا باس العشرة باحد عشر باکی نیست اینکه فروخته خورده بیازده سود قسطلانی در تقریر این معنی میگوید که ظاهر این کلام آنست که ده را بسود یازده فروشد که مجموع لبست و یک میشود و در عرف این کلام را بمعنی کرده که ده دینار را اشتراء سود یک دینار است و کلام بر خلاف ظاهر محمول است بر آنچه متعارف است از ابن بطال نقل میکند که اصل این باب حمل بر عرف است در بیع تود و خلاست که گوید فروختم صاعی بیک درهم اکثر علما بر آنند که اشکال تمام ...

الجزء الرابع شیخ الاسلام کتاب العیدین

استعیین بمعازف یا خوش الهی کی نظر کے بین لعب ثقفت نعجب بیس کیسم در جواب گرا آری بنجابهم فاما منی در رابطه خذی کمی خلیه پس استاد و گرد مرا پس خود بجا لیکه رخساره من بر رخسار آنحضرت پیوسته بود و هو یقول ما آنحضرت میفرمود حبشیان را دونکم یا بنی ارفدة بیا نید بکار بی خود ای بنی ارفده بفتح همزه و سکون راء مهمله و کسر فاء و فتح نیز ارفده نام جد کلان حبشیان است دونکم کلمه اغراست یعنی برانگیختن بکاری ودرروایت زهری از عروه آمده پس زجر کرد ایشان را عمر پس فرمود آنحضرت امن باشید ای بنی ارفده و بروایتی بگذار ایشان را ای عمر که اینها بنی ارفده اند یعنی به عادت آنها است فراوشت بامور حرب باین طریق و آن مکروه نیست حتی اذا ملت بکسر لام اول و سکون ثانی قال لی حسبك قالت نعم قال فاذهبی عائشه گوید تا وقتیکه ملول شدم من فرمود آیا این قدر تو را بسنده است قلت نعم گفتم آری بس است قال فاذهبی فرمود پس برو و این حدیث در نظر عائشه بجیشه نزد کسیکه تجویز میکنند نظر زن را بسوی مرد اجنبی نزد امن از شهوت بیقین چنانکه مشهور در کتب علماء است محتاج بتاویل نباشد و اما موافق نقل نووی که قسیم اجنبی حرمت است گرچه بی شهوت باشد گویند این واقعه پیش از بلوغ است ولیکن در بعضی روایات این حدیث چیزی است که ظاهر است در وقوع آن بعد از بلوغ و نزول آیه حجاب و کلام بتفصیل در باب نظر المرأة الی الحبش و نحوهم من غیر ریبة در کتاب النکاح مذکور شود انشاء الله تعالی

باب سنة العیدین لاهل الاسلام ذکر اینکه سنت است در عیدین مر اهل اسلام را یا سنت اهل اسلام که نفس عیدین مخصوصین است و در هر دو حدیث باب اگرچه مذکور واقعه عید اضحی است تنها ولیکن اینقدر مناسبت به ترجمه کافی است و قید اهل اسلام اشارت است باینکه غیر ایشان را عیدها دیگر و عادات دیگر است و در بعضی نسخ باب فقط عارض فی العید آمده ولیکن

اگر صد صاع است بسه درهم بحسب عرف فروخته شد اما ابو حنیفه میگوید که باین عبارت بیع درهمین یکصاع شد
ویاصد للنفقه بیجا دیگر باب اجرت تعقد بیع سود العینی اگر در عرف چنین باشد که اجرت دلال و وزن کننده
وجز آن بر مشتری است بایع آنرا میگیرد بموجب عرف وقال النبی صلی الله علیه وسلم لهند خذی ما یکفیک
وولدك بالمعروف و فرمود پیغمبر خدا مر هند زن ابی سفیان را بگیر از مال ابی سفیان بی اذن او چیزی که بسنده کند
ترا و فرزند ترا بحسب عرف و عادت مردم وقال الله تعالی ومن كان فقيرا فلياكل بالمعروف و گفت تعالی
بر سر کفیل مال یتیم را و کسی که باشد محتاج پس گو بخورد بمعروف پس مباح کرد حق جل شانه خوردن مال یتیم
بحسب ضرورت عرف و عادت واكترى الحسن من عبد الله بن مرداس حمارا و کرایه کرد حسن البصری از عبد الله
بن مرداس خری را فقال بكم فقال بد انقين پس گفت حسن بصری او را که بچند میدهی گفت عبد الله بن مرداس
بدو دانگ و یک دانگ سدس درهم است و که پس سوار شد حسن آنرا ثم جاء مرة اخرى فقال الحمار الحمار
پس آمد حسن بار دیگر پس گفت بیار حمار را بیار حمار را فركبه ولم يشارطه فبعث اليه بنصف درهم پس سوار شد خر را و شرط نکرد
مر او را با کرایه که بچه شرط مزد چون سوار شود و بر خر دیگری از جهت اعتماد بر عرف و عادت و فرستاد بسوی عبد الله
نیم درهم زیاده کرد و با اجر سابق یک دانگ را **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن حميد الطويل
عن انس بن مالك رضي الله عنه قال حجم رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو طيبة گفت انس
خون گرفت پیغمبر خدا را ابو طیبه حجام فامر له رسول الله صلى الله عليه وسلم بصاع من تمر پس فرمود مر او را پیغمبر خدا
بیک صاع تمر در اجرت او وامر اهله ان يخففوا عنه من خراجه و فرمود موالی او را که سبک کنند و کم گیرند از وی
اخراج او و مناسبت حدیث بترجمه از آنست که آنحضرت شرط نکرد اجرت او را بنا بر عرف که بی تعیین مزد حجام حجامت
کردن متعارف بود **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا سفيان عن هشام عن عروة عن ابيه عن عائشة
رضي الله عنها قالت هند ام معاوية لرسول الله صلى الله عليه وسلم ان ابا سفيان رجل شحيح فهل
علي جناح ان آخذ من ماله سرا گفت هند مادر معاویه مر پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی بتحقیق ابو سفیان مردی
بسیار بخیل است آیا بر من گناهی است اینکه بگیرم از مال او پنهانی قال خذي انت وبنوك ما يكفيك
وبنيك بالمعروف فرمود بگیر تو و فرزندان تو چیزی که بسنده کند ترا و پسران ترا بحسب عرف و عادت **حدثنا**
اسحق قال حدثنا ابن نمير قال حدثنا هشام ح وحدثني محمد بن سلام قال سمعت عثمان بن فرقد قال
سمعت هشام بن عروة يحدث عن ابيه انه سمع عائشة گفت عثمان شنیدم هشام بن عروه را که حدیث میکرد
از پدر خود عروه که بتحقیق وی شنیده عایشه را تقول من كان غنيا فليستعفف میگفت کسی که باشد غنی پس
طلب عفاف کند و باز دارد خود را از حرام که خوردن مال یتیم است ومن كان فقيرا فلياكل بالمعروف
و کسی که باشد فقیر گو بخورد از مال او بوجه معروف انزلت في والي اليتيم الذي يقيم عليه
و يصلح ماله نازل کرده شده این آیت در والی یتیم آنکه نگهدارد و خود را بر یتیم و تربیت او نماید و اصلاح میکند
مال او را ان كان فقيرا اكل منه بالمعروف اگر باشد محتاج میخورد از مال او بقدر یکه ضرورت و عادت **باب**
بيع الشريك من شريكه در جواز فروختن شریک بدست شریک خود **حدثنا** محمد بن عنيلان قال حدثنا

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب العيدين

میکنیم نماز عید تقریر جمع فنتحر بیشتر میکردیم
از نماز پس قربانی میکنیم فمن فعل فقد اصاب
سنتنا پس کسیکه کرد چنین بتحقیق رسید
طریقه سنت ما را که درین روز است و باید دانست
که سوق حدیث در تقدیم نماز عید بر اعمال دیگر و
سنیت این ترتیب نه سنیت نفس نماز پس
استدلال باین حدیث بر آنکه نماز عید سنت است
درست نباشد ولیکن چون ثابت شده مواظبت
آنحضرت بر آن بی ثبوت ترک احیانا جمعی از
فقها بوجوب آن قایل گشته و جمعی گفته
بدلیل حدیث اعرابی که پرسید از آنحضرت
آیا هست بر من واجب سوای این نماز ها پنجگانه
فرمود نه مگر آنکه تطوع کنی و حدیث دیگر که فرمود
خمس صلوات كتبهن الله في اليوم والليلة
و اصح نزد علماء حنفیه وجوب است واما حنابله
که حمل کنند که به فصل لربك وانحر را به نماز عید گویند
فرض کفایت است جمعا بینهما و مین حدیث
الاعرابی پوشیده نماند که نفی وجوب عید بر اعرابی
بودن وجوب را علی الکفایه میخواهد چنانکه عدم
وجوب جمعه بران زیرا چه اهل بوادی مستثنی اند
از حکم عید و جمعه در اصل و حدیث خمس صلوات
نیز برای بیان وظیفه نماز های معتری بر روز است
و جمعه و عید وظیفه روز هفتم و سال است
و چنانچه این احادیث نفی فرضیت نماز جمعه
نکنند نفی وجوب نماز عید هم نکنند پس دلیل
وجوب سالم است از معارض **حدثنا**
عبيد بن اسماعيل قال حدثنا ابو اسامة
عن هشام عن ابيه عن عائشة قالت
دخل ابو بكر وعندي جاريتان من
جواري الانصار گفت عایشه در آمد ابو بکر
و نزد من دو دختری بودند از دختران انصار تغنيان
بما تقاولت الانصار يوم بعاث می سرایند
بطریق خوش حتی با شعاری که گفتگو کرده بودند
انصار بدان از فخر و هجو یکدیگر در حرب و شجاعت
در روز بعاث قالت وليستا بمغنيتين
گفت عایشه و نبودند آن دو جاریه مطربه که ماهر
باشند بموسیقی و حرفت داشته باشند غنا را
فقال ابو بكر امزامير الشيطان في بيت
رسول الله پس گفت ابو بکر آیا راضی شده بحضور
مزامیر شیطان از سرود و دف و اشتغال میکنی بدان
در خانه پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم

عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن الزهري عن ابي سلمة عن جابر بن عبد الله قال جعل رسول الله صلى الله عليه وسلم الشفعة في كل مال لم يقسم گفت گردانیده است پیغمبر خدا رحمت کنادش خدا بر وی حق شفعه را در مالی که قسمت کرده نشده است چنانکه زمین و اینجا بیان شفعه شرکت و مقید است بآنچه قابل قسمت نباشد چنانکه حمام را اگر ابواز قسمت منفعت در وی نماند فاذا وقعت الحدود وصرفت الطرق فلا شفعة و وقتیکه حدود واقع شد در هر حصه خود را جدا کرده راهها دیگر شد پس شفعه شرکت نماند چنانکه مقتضای سوق ترجمه است پس دلیل نیست درین حدیث که شفعه جار نباشد و صریحا مذکور است در حدیث انس که طحاوی مرفوعا آورده جار الدار احق بالدار و اینست مذهب ...

باب بیع الارض والدور والعروض مشاعا غير مقسوم فروختن زمین و سرا و اجناس مشاع و ... در مال که شایع است و قسمت کرده نشده است حدثنا محمد بن محبوب قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا معمر عن الزهري عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه قال قضى النبي صلى الله عليه وسلم بالشفعة في كل مال لم يقسم فاذا وقعت الحدود وصرفت الطرق فلا شفعة از ین حدیث عموم شفعه در همه اموال معلوم شود حدثنا مسدد قال حدثنا عبد الواحد بهذا گفت مسدد حدیث کرد ما را عبد الواحد بآنچه حدیث سابق وقال فقال في كل ما لم يقسم گفت در هر چیزیست که قسمت کرده نشود یعنی مسدد و باین عموم نقل کرد و روایت کرد تابعه هشام عن معمر متابعت عبد الرحمن بن اسحق عن الزهري روایت کرد این حدیث را عبد الرحمن بن اسحق از زهری متابعت کرده است عبد الواحد را هشام از معمر وقال عبد الرزاق في كل مال لم يقسم و گفت عبد الرزاق شفعه در هر مالیست که قسمت کرده نشود مقصود ازین همه مذکور آنست که این عموم در جمیع اموال ازین راویان بطریق تحدیث و روایت و متابعت آمده و درین اسانید سه فرق کرده اند متابعت آنست که روایت کند راوی و دیگران همان کس که ازوی کل روایت کرده و قول استعمال کنند در سماع بطریق مذاکره و روایت عام تر است

باب اذا اشترى شيئا لغيره بغير اذنه فرضي وقتیکه بخرد چیزی برای دیگری بی اذن او پس راضی شود آن دیگر روایت حدثنا يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا ابو عاصم قال حدثنا ابن جريج قال اخبرني موسى بن عقبة عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم قال خرج ثلثة نفر يمشون فاصابهم المطر فرود آمد بر سه کس باران ... رسید ایشان را باران فدخلوا في غار في جبل پس رفتند در غاری که در کوهی بود فانحطت عليهم صخرة پس فرود آمد بر در غار سنگی کلان و بست آن در را فقال بعضهم لبعض ادعوا الله بافضل عمل عملتموه پس گفت بعضی مر بعضی دیگر را دعا کنید برای ازینجا بهترین کاری که کرده اید و آنرا وسیله نجات خود کنید فقال احدهم اللهم انه كان لي ابوان شيخان كبيران پس گفت یکی از آنها بار خدایا بتحقیق شان اینست که بود مرا پدر و مادر پیران کلان سال فكنت اخرج فارعى و بودم من که بیرون میرفتم و گوسفندان میچرانیدم ثم اجيء فاحلب پس می آمدم و میدوشیدم شیر را فاجيء بالحلاب فاتي به ابوي فيشربان پس می آمدم بظرف شیر و می آوردم آنرا برای مادر و پدر پس می نوشیدند شیر را ثم اسقي الصبية واهلي وامرأتي بعد می نوشانیدم خردان را از خویشان خود و ازواج را فاحتبست ليلة فجئت فاذا هما نائمان پس بازماندم شبی پس آمدم ناگاه پدر و مادر خواب بودند قال فكرهت ان اوقظهما گفت آنمرد پس ناخوش داشتم من اینکه بیدار کنم ایشان را

... و این بجز در که نیز مکلف و سنا و است امروز در مصلای عید وارد

باب الاكل يوم الفطر قبل الخروج استحباب خوردن چیزی در روز عید فطر پیش از برآمدن بمصلی ابن قدامه گفته نمیدانم اختلاف درین حکم و قسطلانی از شرح مهذب نقل کرده که اگر نکرده باشد اکل پیش از خروج مستحب است او را که بکند در راه یا در مصلی اگر ممکن باشد و مکروه است ترک آن حدثنا محمد بن عبد الرحيم مشهور بصاعقه قال اخبرنا سعيد بن سليمان قال حدثنا هشيم بن بشير ... قال اخبرنا عبيد الله بن ابي بكر بن انس عن انس بن مالك قال كان رسول الله گفت انس بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم لا يغدو يوم الفطر حتى ياكل تمرات نمیرفت بمصلی روز عید فطر تا آنکه میخورد چند خرما و گفته اند که حکمت در تعجیل رفع ظن لزوم صوم است تا نماز عید و اظهار تسبیح و تحریم نظر پیش از نماز که در اول اسلام بود و مبادرت بامتثال امر الهی که بوجوب فطر است ... و از رد خیل شیطان که خلاصی می یابد از حبس رمضان بعد نماز عید و در استحباب خرما حلاوت تمکیت و تقویت است که مناسب بحال ضعف از صیام است ... و در نزهت ... بعضی از تابعین که افطار کنند ... ... و ... اگر ... باشد ... کرده آب نیز العسقلانی ... ... درست ... ... اختلاف کرده اند در

والصبیة یتضاغون عند رجلی وخردان گریه میکردند آواز بلند برای گرسنگی من فلم یزل ذلك دأبی ودأبهما
پس همواره بود آن استادن من با شیر وخوابیدن آنها حتی تطلع الفجر تا طلوع کرد صبح اللهم ان کنت تعلم
انی فعلت ذلك ابتغاء وجهك فافرج عنا فرجة نری منها السماء خداوندا اگر هستی تو که میدانی که بتحقیق کردم
آن کار برای طلب رضای تو پس بگشا از ما کشایشی که ببینیم از آن کشاد آسمان را قال ففرج عنهم گفت راوی پس کشاده شد
از ایشان پاره اگر کوئی نفقه زوجه واطفال مقدم است بر نفقه مادر و پدر پس گرسنه وگریان گذاشتن آنها چگونه موجب
ثواب باشد جواب داده اند که این قصه از حال امم سالفه است شاید در دین آنها نفقه اصول مقدم باشد بر نفقه زوجه و
فروع یا آنها زیاده بر سد رمق مطالبه میکردند یا گریه وزاری آنها از گرسنگی نبوده انتهی پوشیده نماند که بر تقدیر اول یا بن مغل
آخرین آنها که مولف برای استدلال بر حکم ترجمه آورده وجهت نماند احتمال ثانی دفع شبهه نمیکند منطوق حدیث آنست که آنها
چیزی نداده وداب او دائم این بود وقال الآخر اللهم ان کنت تعلم وگفت دیگر خداوندا بتحقیق شان اینست که
هستی تو که میدانی انی کنت احب امرأة من بنات عمی کاشد ما یحب الرجل النساء بتحقیق بودم من که دوست
میداشتم زنی را از دختران عم خود دنیا بحه سخت تر دوستی مردان زنان است فقالت لا تنال ذلك منها حتی تعطیها
مائة دینار پس گفت آن زن نمی یابی آنرا که میخواهی از وی تا بدهی او را صد دینار در کلام التفات از تکلم بغیبت است
فسعیت فیها حتی جمعتها پس سعی کردم در بهم رساندن صد دینار تا آنکه جمع شدم آن زن را فلما قعدت بین
رجلیها قالت اتق الله ولا تفض الخاتم الا بحقه پس هرگاه نشستم میان دو پای او گفت بترس خدا را
و مشکن خاتم را یعنی ازاله بکارت مکن مگر بحق آن که نکاح باشد فقمت وترکتها پس استادم وگذاشتم او را از ترس خدا
فان کنت تعلم انی فعلت ذلك ابتغاء وجهك فافرج عنا فرجة پس اگر میدانی تو ای خدا که بتحقیق من کردم
برای طلب رضای تو پس بگشا از ما فرجه ففرج عنهم الثلثین پس کشاده شد از آنها دو ثلث در آن غار وقال
الآخر اللهم ان کنت تعلم انی استاجرت اجیرا بفرق من ذرة وگفت دیگری خدایا بتحقیق تو میدانی که من
بمزد گرفتم مزدوری را به پیمانه غله فرق بفتح فا وسکون را و بفتح آن آخر قاف است پیمانه کرد وی سه صاع میگنجد و ذره بضمه
مضموم وفتح را تخفیف غله مشهور است که بزبان هند آنرا جوار گویند فاعطیته فابی ذلك ان یاخذ
پس دادم آن مزدور را او با آورد که بگیرد آنرا فعمدت الی ذلك الفرق فزرعته پس توجه کردم بآن فرق
وزراعت کردم آنرا حتی اشتریت منه بقرا وراعیها تا جای رسید حاصل آنکه خریدم از آن گاوی را و چراننده
آنرا ثم جاء فقال یا عبد الله اعطنی حقی پس تر باز بیامد وگفت ای بنده خدا بده مرا حق مرا فقلت انطلق
الی تلك البقر وراعیها پس گفتم برو بسوی آن گاو و راعی او بگیر آنرا از آن تست فقال اتستهزئ بی فقلت ما استهزئ بك
پس گفت استهزا و تمسخر میکنی بمن گفتم استهزا نمیکنم ولکنها لك ولیکن آن گاو با چراننده ملک تست یعنی اگرچه من
عمل کرده ام لیکن برای تو کرده ام آن فعل را وملک تست اللهم ان کنت تعلم انی فعلت ذلك ابتغاء وجهك
فافرج عنا فکشف عنهم خدایا اگر میدانی تو که بتحقیق من کرده ام آن فعل را برای طلب رضای تو پس بگشا
این در را از ما پس دور کرده شد از ایشان مولف بهمین فعل این سیوم مرد تائید کرده ترجمه را از آنکه این مرد این
خرید را برای دیگر کرده از مالی که برای او از حق او جدا کرده بود اگرچه وی قبض نکرده اما حق او بوده و بدست آن مرد

وتصحیح کرده آنرا حاکم و ابن حبان از حدیث بریده که بود آنحضرت که بر نمی آمد روز فطر تا آنکه طعام میخورد و طعام نمی خورد روز اضحی تا آنکه نماز میگزارد پس میخورد از قربانی خود و بعضی بر آن رد از جابر بن سمره آورده وگفته اند در وجه فرق که تصدق در فطر پیش از نماز است پس مستحب شد که پیش از آن با مساکین و در عید اضحی بعد از نماز است پس ملایم بعد از آن شاید با مساکین

حدثنا مسدد قال حدثنا اسمعیل بن علیة عن ایوب عن محمد بن سیرین عن انس بن مالك قال قال النبی صلی الله علیه واله وسلم من ذبح قبل الصلوة فلیعد زود کسیکه ذبح کند پیش از نماز عید اضحی پس گو که اعاده کند قربانی خود را که ذبح پیش از نماز از قربانی جایز نباشد و درین دلیل است بر وجوب قربانی فقام رجل فقال هذا یوم یشتهی فیه اللحم پس استاد مردی وگفت این روز لیست که رغبت کرده میشود در وی گوشت وذکر من جیرانه و ذکر کرد آنمرد از همسایهای خود فقر و حاجت آنها وکان النبی صلی الله علیه واله وسلم صدقه پس گویا که آنحضرت باور کرد گفته او را فقال وعندی جذعة هی احب الی من شاتی لحم پس گفت آنمرد نزد من ماده گوسفند جوان است که دوست تر است بسوی من از دو بز گوشت بجهت فربهی و پاکیزگی گوشت و زیادتی قیمت جذعه بفتحتین پیش از ثنی موخت آن ثنا است و بمعنی نوجوان کذا فی القاموس و شیخ ابن حجر گوسفند یکساله را گویند پس جذع کمتر از یکساله باشد و مراد در ینجا جذعه از معز است یعنی بز زیرا چه جذعه ضان یعنی میش کوسفند یکساله جایز است همه کس را بلا استثنا فرخص له النبی پس رخصت داد آنمرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم در قربانی جذعه معز با آنکه در غیر وی شرط است فلا ادری ابلغت الرخصة من سواه ام لا انس گوید پس در علم من نیامد که رسید رخصت به غیر این سائل گذشت این رخصت سوای آنمرد سائل را نیز یا شد یا خاص بآن بوده و اگر این قصه با قصه حدیث ابی برده یکی باشد پس ظاهر آنست که انس بسبب ابعد بمقام وی از آنحضرت نشنید قول شریف را ولن تجزی عن احد بعدك و هم بسبب بعد معلوم نکرد خصوص سائل را پس گمان کرد که گفت بدر شمول خطاب شایع بیکی از مردم تمام است بر خصوص آن با آن یک فقها را اختلاف است جمهور بر تخصیص

گویا تطبیق و دیعت اند و بعین قدر تطبیق یافته واللہ اعلم **باب** الشراء والبيع مع المشركين واهل الحرب
دربیان جواز خرید و فروخت با مشرکان و اہل حرب از عطف عام بر خاص است **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا
معتمر بن سليمان عن ابيه عن ابي عثمان عن عبد الرحمن بن ابي بكر رضي الله عنهما قال كنا
مع النبي گفت بودیم با پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ثم جاء رجل مشرك مشعان طويل بغنم يسوقها پس آمد مردی کافر
پریشان موی دراز قد با غنمی که میراند آنرا مشعان بضم میم و سکون شین معجمه و عین مهمله و تشدید نون بمعنی اشعث
پریشان موی سر مشتق از شعان فعل ای شعث قسطلانی یعنی دراز موی سر میگوید صراح گفته اشعان ژولیده موی
شدن در قاموس گوید فهو مشعان الرأس ثاير و نتاید یعنی پریشان موی است فقال النبي صلى الله عليه وسلم
بيعا ام عطية او قال ام هبة پس فرمود مر او را آنحضرت ازبهر فروختن داری یا برای دادن بکسی یا گفت
آنحضرت یا ببخشیدن برای شک راوی است فقال لا بل بيع فاشترى منه شاة پس گفت آن کافر نیست بلکه بیع
پس خرید آنحضرت از وی شاة را گفته اند درین حدیث جواز بیع کافر است و اثبات ملک او بجهت دست وی وجواز
قبول هدیه از دست و انتهی قد جواز قبول هدیه حق است از استفسار کردن او ولازم نمی آید که اگر کافر قبول بکنند **باب**
شرى المملوك من الحربي وهبته وعتقه خریدن بنده از کافر حربی و هبه کردن و آزاد کردن آن وقال النبي
صلى الله عليه وسلم لسلمان كاتب وفرمود پیغمبر خدا سلمان فارسی را مکاتبت کن یعنی بخر خود را از مولای خود
وكان حرا فظلموه وباعوه وبود سلمان آزاد پس ستم کردند او را و فروختند دشمن بیع او بندۀ شد عمار بن
یاسر صحیح آنست که عمار را بسته کرده اند او و سمیه را ابو حذیفه مخزومی باست زوج سمیه یاسر است و اده برای او
عمار را آزاد کرده او را ابو حذیفه و چون او را از موالی بود لبشمار معاملات بسی میگویند و صهیب ابن سنان رومی است
در اصل از عرب نزول کرده بود بقریه زمین موصل چون رومیان غارت کردند آن ناحیه را صهیب نیز
بوم رفت و وی غلام خورد سال بود خریدند او را کلبی و بمکه آوردند و از وی عبد الله بن جدعان خرید و آزاد کرد و بلال
بن رباح حبشی از اعز صحابه است بمناقب جلیله و مفاخر علیه موذن رسول خدا او را او جماعه خریدند او را ابو بکر صدیق
از مشرکی بجائیکه عذاب میکرد او را بر توحید و آزاد کرد ابو بکر او را این هر سه نفر اسیر بودند در دست کفار مسلمانان
از آنها خرید و آزاد کرده اند وقال الله تعالى والله فضل بعضكم على بعض في الرزق وگفته است خدای برتر
خدا التفضیل داده بعضی از شما را بر بعضی در رزق پس بعضی از شما غنی اند و بعضی فقیر و بعضی موالی اند که متولی رزق خود
و رزق بندگان خود اند و بعضی بندها اند که حال ایشان بر خلاف موالی است فما الذين فضلوا برادي
رزقهم على ما ملكت ايمانهم پس نیستند آنانکه تفضیل داده شدند دهنده رزق بندهای که میدهد
خدا رزق ایشان را بدست ایشان فهم فيه سواء پس موالی و ممالیک در رزق برابر اند درین
که خدا رزق داده ایشان را و غیر ایشان را افبنعمة الله يجحدون آیا بنعمت خدا انکار میکنند که شریک میگیرند
او را اجابت ترجمه قول او تعالی ما ملکت ایمانهم از انکه اثبات کرد ایشان را ملک یمین **حدثنا** ابو اليمان
قال اخبرنا شعيب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم هاجر ابراهيم بسارة گفت ابو هریره فرمود رسول خدا هجرت کرد ابراهیم عليه السلام

الجزء الرابع شیخ الاسلام | الكتاب العيدين

بفتستن جمیع نسیکه بمعنی ذبیحه و نیز عبادت و انچه
تقرب کرده شود بوی بسوی خدا من نسك
قبل الصلوة فانه قبل الصلوة و نسیکه ذبح کرد
پیش از نماز پس تحقیق آن ذبح پیش از نماز است
یعنی در غیر وقت است ولا نسك له نیست
صحیح قربانی مر او را فقال ابو بردة بن نيار
بکسر نون و تخفیف تحتیه و بعد الف بکری
خال البراء پس گفت ابو برده تعالی
براء بن عازب يا رسول الله فاني نسكت
شاتي قبل الصلوة ای رسول خدا من ذبح
کردم بز خود را پیش از نماز وعرفت ان اليوم
يوم اكل وشرب و دانستم که امروز روز خوردن
و نوشیدن است که قربانی بجهت همین مقرر
شده و امر دم خانه و همسایه تناول کنند
ان يكون شاتي اول شاة تذبح في بيتي و دوست
میداشتم اینکه باشد بز من نخستین بزی که ذبح
کرده شود در خانه من فذبحت شاتي وتغديت
قبل ان آتي الصلوة پس ذبح کردم بز خود را
و خوردم اول و نیز پیش از آنکه بیایم نماز را قال
شاتك شاة لحم فرمود بز تو که ذبح کردی بز گوشت
است نه بز قربانی که حاصلش گوشت خوردن است
نه تقرب و ثواب فقال يا رسول الله فان
عندنا عناقا لنا جذعة هي احب الي من
شاتين گفت ای پیغمبر خدا بتحقیق نزد من ماده
بزیست که ما راست نوجوان کم از یک سال
که آن دوست تر است نزد من از دو بز عناق
بفتح مهمله و نون و قاف بعد الف بزغاله ماده جذعه
بفتح تا عنی آیا کفایت میکند در قربانی از جانب من
قال نعم فرمود آری کفایت میکند ترا ولن
تجزي عن احد بعدك و هرگز کفایت نکند
تسبیح کسی غیر تو و رخصت مخصوص بتست **باب**
الخروج الى المصلى بغير منبر بیرون آمدن
بسوی عیدگاه بغیر آوردن منبر برای نماز عید

بالساره زن خود فدخل بها قریة فیها ملک من الملوک پس در آمد با آن ساره قریه را که در وی
پادشاهی بود از پادشاهان او جبار من الجبابره شک راویست جبار تیز بمعنی ملک است فقیل دخل
ابراهیم علیه السلام بامرأة هی من احسن النساء پس گفته شد بآن ملک در آمده است ابراهیم با زنی که آن از
نیکوترین زنانست فارسل الیه ان یا ابراهیم من هذه التی معک قال اختی پس گفته فرستاد ملک
بسوی ابراهیم که ای ابراهیم کیست این زن که همراه تست گفت خواهر منست ثم رجع الیها فقال لا تکذبی حدیثی
فانی اخبرتهم انک اختی پس رجوع کرد ابراهیم بسوی ساره وگفت دروغ مسازی سخن مرا بتحقیق من خبر داده ام
ایشانرا که تو خواهر منی والله ان علی الارض مؤمن غیری وغیرک وسوگند بخداست نیست بر روی زمین مسلمانی جز من
و تو مقصود ازین کلام آنست که ظاهر گفتن من ترا دروغ نیست از آنکه در مسلمانان اخوت اسلامی ثابت و مقررست
و سبب این وصیت و وجه آن گفته اند که آن جبار را عادت آن بود که غیر از زنان شوهر دار را متعرض نمیشد و بعد از
اهلاک ازواج غصب میکرد و آنرا لیس ابراهیم خواست دفع ضرر سخت تر را بارتکاب سهل تر از آن و نیز تقریر این توجیه
برین منظور داده اند که ابراهیم دانست که آن جبار خواه مخواه میگیرد و اگر بداند که وی را شوهر است در حیات غیرت برین خواهد داشت
که او را قتل میکند یا حبس و اگر بداند که برادری دارد بر قتل و حبس نخواهد آمد بلکه ملایمت میکند و بعد از ملایمت شاید تدبیر
در دفع آن توان کرد و نیز میتوان گفت که اگر بداند که شوهر دارد تحت تکلیف بر طلاق میکند و ناچار از من جدا میشود و علاقه
مرا با ساره نخواهد ماند و بر تقدیریکه حق جل شانه صرف قدرت او کند در ملک من نمی ماند بلکه چون از ملک من بر آید باز بمن آید
خداوند سبحانه شاید صرف قدرت هم کند والله اعلم فارسل بها الیه پس فرستاد ساره را بسوی آن ملک فقام
الیها پس استاد آن ملک بسوی ساره بعد از آنکه در آمده بود ابراهیم بروی فقامت توضأ و تصلی فقالت اللهم ان کنت
آمنت بک و برسولک واحصنت فرجی الا علی زوجی فلا تسلط علی الکافر پس استاد ساره در حالیکه
وضو کرد و نماز گذارد پس مناجات کرد و گفت خداوندا اگر هستم من که ایمان آورده ام بتو و به پیغمبر تو
نگاه داشته ام فرج خود را مگر بر زوج پس مسلط مگردان برمن کافر را فغط حتی رکض برجله پس بیهوش افتاد
تا آنکه زمین را بپای خود میزد و میطپید قال الاعرج قال ابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هریرة قال قالت اللهم ان یمت یقال هی
قتلته گفت ابو هریره درینوقت گفت ساره خداوندا اگر بمیرد این کافر گفته میشود که این زن کشته است و موجب
فسادی دیگر میشود و در روایت مسلم آمده وقتیکه در آمد بران ملک خواست که دست دراز کند پس گرفت دست او را
گرفتن سخت و روایت است که حق سبحانه تعالی کشف کرد این حال را برای ابراهیم تا ازین واقعه آزرده نشود فارسل
فی الثانیة او الثالثة پس فرستاد در روز دوم یا سیوم فقال والله ما ارسلتم الی الا شیطانا پس گفت
بمردم خود سوگند بخدا نفرستاده اید شما بسوی من مگر دیو را ارجعوها الی ابراهیم فاعطوها آجر باز برید او را
بسوی ابراهیم و بدهید ساره را کنیزک نام او هاجر بود فرجعت الی ابراهیم فقالت اشعرت ان الله کبت
الکافر واخدم ولیدة پس باز آمد ساره بسوی ابراهیم و گفت آیا دانستی که بتحقیق خدا خائب کرده
کافر را و خادمی داد دختری را یعنی هاجر ترجمه قول آن جبار است اعطوها آجر که دلالت بر هبه کافر و قبول کرده
ابراهیم از کافر حدثنا قتیبة قال حدثنا اللیث عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة رضی الله عنها انها قالت

مسجد شریف و شافعیه گویند در مسجد حرام و بیت
المقدس افضل است از صحرا بجهت شرف این
و حضور و ران با وسعت آن جگه در سایر مساجد
نیز اگر گنجایش داشته باشند اولی است نزد ایشان
تا آنکه اگر در صحرا النداء اولی بود با کراهت
در صورت عذر و آنحضرت که در مسجد نگزارد بجهت
ضیق وی بود بخلاف مسجد که و بیت المقدس
و الآن جاری شده است عادت مدینه مطهره نیز
چنانکه در مکه معظمه نماز گزاردن در مسجد شریف
بجهت تبرک و حدوث وسعت در آن ولیکن دیگر
سایر مساجد بر مساجد فاضله صورت نبندد و در
شرح خلاصه گفته است آنست که بر آید امام بجبانه
و استخلاف نماید کسی را که با ضعفا و مرضی نماز در شهر
بگذارد و مرویست که علی رضی الله عنه استخلاف
کرد ابا مسعود انصاری را و در آن وجایز است
گزاردن نماز عید در شهر در دو موضع باتفاق و در سه
موضع نیز نزد احمد اگرچه استخلاف کند امام
و قیاس بر جمعه مقتضی زیادة بر سه نیز هست فاول
شیء یبدأ به الصلوة پس نخست چیزی که آغاز
میکرد بوی آنحضرت بعد از رسیدن بمصلی نماز است
ثم ینصرف فیقوم مقابل الناس والناس
جلوس علی صفوفهم پس بر می گشت از نماز
و می ایستاد بخطبه بسوی روی مردم بجائیکه مردم نشسته
می بودند بر صفهای خود فیعظهم و یوصیهم
از ایصاد و توصیه هر دو آمده بمعنی و یأمرهم پس پند میداد
مردم را و نصیحت میکرد و غالب استعمال وعظ در
تخویف با مور آخرت است و وصیت در تحریص
بر ادای حقوق و یأمرهم و امر میکرد با حکام دین
فان کان یرید ان یقطع بعثا قطعه پس
اگر میخواست که جدا کند و بفرستد لشکری را جدا
جدا میکرد و تعیین آن میفرمود او یأمر بشیء امر
به یا میخواست که امر کند بچیزی دیگر امر میکرد و ثم
ثم ینصرف پس بر میگشت از خطبه قال
ابو سعید گفت ابو سعید خدری فلم یزل
الناس علی ذلک پس همیشه بود مردم در زمان
خلفا را بر این و بعد از ایشان برین معمول از تقدیم نماز
بر خطبه حتی خرجت مع مروان وهو امیر
المدینة تا آنکه بر آمدم بجبانه با مروان بن حکم که والیه

اختصم سعد بن ابی وقاص وعبد بن زمعة فی غلام بتحقیق عائشہ گفت نزاع کردند بیکدیگر سعد بن
ابی وقاص وعبد بن زمعہ در غلامے فقال سعد هذا یا رسول الله ابن اخی عتبة بن ابی وقاص عهد الی
انه ابنه انظر الی شبهه پس گفت سعد این غلام اے رسول خدا برادر زادہ منست عتبہ بن ابی وقاص عہد کردہ بود
بمن کہ بتحقیق پسر اوست خواهی گرفت نگاه کن بسوے مشابهت او بعتبہ کہ بصورت اوست وقال عبد بن زمعة هذا
اخی یا رسول الله ولد علی فراش ابی من ولیدته وگفت عبد بن زمعہ این غلام برادر منست یا رسول الله
زادہ بر فراش پدر من از دایہ او فنظر رسول الله صلی الله علیه وسلم الی شبهه فرأی شبها بینا بعتبة پس
نظر کرد رسول خدا بسوے صورت او پس دید مشابهت ظاهر بعتبہ لیکن اعتبار نکرد آنرا از جهت دلیل قوی تر
که فراش است فقال هو لك یا عبد بن زمعة پس فرمود آن غلام مر تراست اے عبد بن زمعه الولد
للفراش وللعاهر الحجر فرزند صاحب فراش راست وزنا کننده را سنگ است واحتجبی منه یا سودة بنت زمعة
ودرپرده گیر از وے اے سودہ دختر زمعہ فلم تره سودة قط پس ندید آن غلام را سوده هرگز **حدثنا**
محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن سعد عن ابیه گفت غندر حدیث کرد ما را شعبہ از سعد بن ابراهیم بن
عبد الرحمن بن عوف از پدر خود ابراهیم بن عوف قال قال عبد الرحمن بن عوف گفت ابراهیم گفت عبد الرحمن
بن عوف لصهیب اتق الله ولا تدع الی غیر ابیك مر صهیب را بترس خدا را ودعوی مکن نسبت بسوے
غیر پدر خود صهیب دعوی میکرد که وے عربی است واگفتار او رومی بود از آنکه از خورد سالی در بلاد روم افتاده بود چنانچه
سابقا معلوم کردی در ترجمه تنبیه ولا تدعی است باشباع کسر عین فقال صهیب ما یسرنی ان لی کذا
وکذا وانی قلت ذلك خوش نمی سازد مرا تحقیق که باشد مرا چنان وچنان اموال وعزت وتحقیق من گفتم
این دعوی را یعنی مرا خوش نمی آید که چیزے مرتب شود برین دعوے ولکنی سرقت وانا صبی ولیکن واقع شد
که من دزدیده شدم از موصل عرب در حالیکه من خورد سال بودم مطابقت حدیث بترجمه آنست که در قصه صهیب نکورست
که او را کلب خرید از روم وبمکه آورد واز وے ابن جدعان خرید وآزاد کرد **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب
عن الزهری قال اخبرنی عروة بن الزبیر ان حکیم بن حزام اخبره گفت زهری خبر داد مرا عروه که حکیم بن حزام خبر داد وے
عروه را انه قال یا رسول الله ارأیت امورا کنت اتحنث او اتحنث بها فی الجاهلیة وگفت حکیم بن حزام
اے رسول خدا خبر ده کارهائے را که بودم من که عبادت میکردم بآن دوست میداشتم از راه بزرگی آن در ایام جاهلیت یعنی
پیش از اسلام من صلة وعتاقة وصدقة آن کارها از صله رحم وآزاد کردن بنده وصدقه دادن بفقرا هل لی
فیها اجر آیا هست مرا در آن کارها ثوابی نزد خدا قال حکیم قال رسول الله گفت حکیم فرمود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم اسلمت علی ما سلف لك من خیر اسلام آوردی تو بر چیزے یا بر آنکه گذشته مر ترا از نیکی یعنی بعد از
اسلام آن نیکی تو ثابت است مطابقت حدیث بترجمه آنست که عتق ادا کرد او داشتند با آنکه در حالت کفر بود باب
جلود المیتة قبل ان تدبغ حکم پوستهائے مردار پیش از آنکه دباغت داده شود **حدثنا** زهیر بن
حرب قال حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا ابی عن صالح قال حدثنا ابن شهاب ان عبید الله بن عبد
الله اخبره ان عبد الله بن عباس حدثه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر بشاة میتة آنحضرت گذشت بشاة

الجزء الرابع تیسیر الاسلام | کتاب العیدین

رضی الله عنه ومحتمل که عثمان کرده باشد آنرا یکبار پس
از آن ترک کرده ومطلع نشده ابو سعید بر آن پیشتر
تعجب میکرد آشنا مروان را اختلاف کرده اند در تبادر
منسوب بجانب بکراهت وعدم آن در بیرون بست اند
امام ابی حنیفه که لا باس بیاست ودر غرائب
گفته صحیح آنست که مکروه نیست فاذا مروان
یرید ان یرتقیه قبل ان یصلی پس ناگاه
مروان قصد میکند که بر آید منبر را وخطبه خواند پیش
از آنکه نماز عید گزارد مخالف سنت نبویه پس
کشیدم او را بجامه او از برای آنکه اول نماز گزارد بروفق
سنت فجبذنی پس کشید مرا وغالب آمد بر من
تا بر منبر بر آمد فارتفع پس بر رفت منبر فخطب
قبل الصلوة پس خطبه خواند پیش از نماز فقلت
له غیرتم والله پس گفتم مروان را تغیر داده اید
شما قسم بخدا سنت پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم
که معمول آنحضرت آمده فقال مروان یا ابا سعید
قد ذهب ما تعلم پس گفت مروان ای ابو سعید
بتحقیق رفت وقت آنچه میدانی تو آنرا او حالا متروک است
در عمل آن می شنیم فقلت ما اعلم والله خیر
مما لا اعلم ابو سعید گوید پس گفتم من چیزیکه
میدانم آنرا قسم بخدا که بهتر است در بیحال از آنچه
نمیدانم وی شناسم که سلوک طریقه پیغمبر که صراط
مستقیم است موصل است بمقصود الی تعالی
ان الناس لم یکونوا یجلسون لنا بعد
الصلوة پس گفت مروان در اعتذار که بتحقیق
مردم نیستند که بنشینند برای استماع خطبه ما بعد
از نماز فجعلتها قبل الصلوة پس از جهت
گردانیدم خطبه را پیش از نماز پس حمل کرد مروان
فعل آنحضرت را بر اولویت واعتذار کرد در ترک
اولی بآنکه مردمان نفرت بر اصل سنت که استماع خطبه است

کہ روان نا دہ بود فقال هلا استمتعتم بإهابها پس فرمود چرا انتفاع نگرفتید پوست آن فقالوا انها ميتة پس گفتند کہ این مردہ است فقال انما حرم اكلها پس فرمود حرام کردہ نشدہ است مگر خوردن آن زہری اخذ کردہ است از تجویز انتفاع پوست مردہ مطلقا بی دباغت لیکن در احادیث دیگر مقید شدہ است بدباغت و ظاہر این زہری نرسیدہ است حدیث قید بدباغت مناسبت این باب بکتاب البیع آنست کہ ہرجا انتفاع ازان روا است بیع و شرا نیز روا خواہد بود

باب قتل الخنزير در حرام کشتن خوک مناسبت این باب باینجا آنست کہ امر بکشتن واقع شدہ است بیع آن روا نیست قال جابر حرم النبي صلى الله عليه وسلم بيع الخنزير گفت جابر حرام کردہ است پیغمبر خدا فروختن خوک را

حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا الليث عن ابن شهاب عن ابن المسيب انه سمع ابا هريرة رضي الله عنه يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده ليوشكن فرمود سوگند کسے کہ ذات من بدست قدرت اوست ہر آئنہ نزدیکست ان ينزل فيكم ابن مريم حكما مقسطا اینکہ فرود آید در میان شما پسر مریم حکم کنندہ عادل فيكسر الصليب ويقتل الخنزير ويضع الجزية پس میشکند صلیب را کہ نصاریٰ می پرستند و می کشد خنزیر را و حکم میکند باعدام آن از جہت مبالغہ در تحریم خوک و نجاست آن و ازینجا معلوم شد کہ خنزیر نجس عین است از آنکہ عیسی علیہ السلام این کار بحکم شریعت محمدی میکند و چیزی کہ پاک است نفعی ازان توان گرفت در شریعت مباح نیست اتلاف و اعدام آن و جائے ترجمہ ہمین است و دور میکند جزیہ را باین امت از آنکہ ہمہ را بدین اسلام می در آرد ويفيض المال حتى لا يقبله احد و بسیار میکند مال را تا آنکہ مال از کثرت نوعی بیقدر میشود کہ ہیچکس از کسے قبول نمیکند

باب لا يذاب شحم الميتة ولا يباع ودكه گداختہ نشود پیہ مردار و فروختہ نشود چربی آن کہ از آن گوید مراد آنست کہ جمع دگر گداختن و فروختن نکند و گر گداختن آن برائے بعضی کارہا روا است رواہ جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم روایت کردہ مضمون ترجمہ را جابر از پیغمبر خدا

حدثنا الحميدي قال حدثنا سفيان قال حدثنا عمرو بن دينار قال اخبرني طاوس انه سمع ابن عباس رضي الله عنهما يقول بلغ عمر بن الخطاب رضي الله عنه ان فلانا باع خمرا میگفت ابن عباس رسید عمر بن خطاب را کہ بتحقیق فلان شخص فروختہ است شراب را فقال قاتل الله فلانا پس گفت قتال کند او را خدا یعنی لعنت کند و این را بسبیل تغلیظ گفتہ است الم يعلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم آیا نمیداند کہ رسول خدا رحمت کناد خدا بروے قال قاتل الله اليهود حرمت عليهم الشحوم فجملوها وباعوها فرمود لعنت کناد خدا یہود را کہ حرام کردہ شد بر ایشان پیہ ہا پس گداختند آنرا و فروختند ازینجا معلوم شد کہ فروختن ہر چہ حرام است موجب لعنت است

حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا يونس عن ابن شهاب قال سمعت سعيد بن المسيب عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قاتل الله اليهود حرمت عليهم الشحوم فباعوها واكلوا اثمانها پس فروختند و خوردند ثمن آنرا قال ابو عبد الله گفت مولف قاتلهم الله لعنهم الله یعنی قاتلهم الله بمعنی لعنهم است قتل لعن الخراصون الكذابون یعنی خراصون بمعنی کذابون است

باب بيع التصاوير التي ليس فيها روح وما يكره من ذلك در حکم فروختن صورتہا کہ نیست در آن روح و چیزے کہ مکروہ است ازان

حدثنا عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا يزيد بن زريع قال اخبرنا عوف عن سعيد بن ابي الحسن قال كنت عند ابن عباس اذ اتاه رجل

الجزء الرابع تيسير الاسلام | كتاب العيدين

بسبب کسی کہ مستحق نیست سب را و لو انکار در عوج بعضے مردم پس برین تقدیر تغیر مروانی برائے مراعات مصلحت نفس خود باشد و محمل کہ عثمان کردہ باشد آنرا احیانا بخلاف مروان کہ مواظبت نمود بران و ازین سبب منسوب شد لوی و روایت کردہ عبد الرزاق از ابن جریج از زہری کہ گفت اول کسیکہ این احداث کرد معاویہ بود و ابن منذر از ابن سیرین روایت کردہ کہ کرد این را زیاد در بصرہ و منافات نیست میان این و اثر مروان زیرا چہ مروان و زیاد ہر دو عاملان معاویہ بودند پس تواند کہ ابتدا این احداث معاویہ کردہ و تبعیت کردند او را عمال او و آنچہ در صحیحین آمدہ اصح است

باب المشي والركوب الى العيد جواز پیادہ و سوارہ رفتن بسوی نماز عید زیرا چہ نیست در آنچہ مذکور است احادیث باب چیزی کہ دلالت کند بر اسپ یا بعینہ لیکن جا شدہ مشتہر از علی رضی اللہ عنہ کہ از سنت است اینکہ بر آید بسوی عید پیادہ روایت کردہ ترمذی و گفت حدیث حسن است و عمل بر آنست نزد اکثر اہل علم کہ مستحب است بیرون رفتن بعید پیادہ و سوار نشوند مگر بعذر و در ابن ماجہ از سعد قرظ کہ بود آنحضرت کہ می آمد عید را پیادہ و از ابی رافع نحو این روایت آمدہ و اسانید ہر سہ ضعاف اند و شاید کہ مولف نیز بضعف ازین اسانید اشارت کردہ و شاید کہ در ام گفتہ رسیدہ است او را از زہری کہ سوار نشد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در عید و نہ در جنازہ

باب الخطبة بعد العيد والصلوة قبل الخطبة بغير اذان ولا اقامة ذکر کرد درین نماز پیش از خطبہ در عید آنکہ اذان و اقامت گفتہ نشود و نماز پیش از خطبہ پس ظاہر است از احادیث باب و ذکر حکم دیگر جا چنانکہ در روایت ابی فرو ابن عساکر است ممنے است کہ باب آئندہ معقود است برائے بیان آن مہ است و در اکثر سواباب کتاب والصلوة قبل

گفت سعید بودم من نزد ابن عباس ناگاه آمد او را مردے فقال یا ابا عباس انی انسان انما معیشتی من صنعة یدی
پس گفت اے ابو عباس که کنیت عبد الله بن عباس است من مردی ام نیست زندگانی من مگر از کار دست من وانی
اصنع هذه التصاویر و تحقیق من میکنم این تصویرها را فقال ابن عباس لا احدثك الا ما سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول پس گفت ابن عباس نمیگویم ترا مگر چیزے که شنیده ام از پیغمبر خدا که گفت سمعته
یقول من صور صورة فان الله معذبه حتی ینفخ فیها الروح ولیس بنافخ فیها ابدا شنیدم آنحضرت را
میگفت کسی که تصویر کند صورتے را پس تحقیق خداے برتر عذاب کنندۀ اوست تا دمیده شود جان را و نیست
دمنده روح در وے همیشه فربا الرجل ربوة شدیدة واصفر وجهه پس نفس گیر شد آن مرد و نفس گیر شدنے
سخت و زرد شد چهره او و تو دیدے آن نفس که در شتاب زده او حرکت می باشد فقال ویحك ان ابیت
الا ان تصنع فعلیك بهذا الشجر وكل شیء لیس فیه روح پس گفت ابن عباس وائے بر تو اگر ابا داری
از ین نصیحت مگر آنکه بکنی تصویر پس لازم گیر خود تصویر این درخت و تصویر هر چه نیست جانی در وے قال
ابو عبد الله گفت مولف سمع سعید بن ابی عروبة من النضر بن انس هذا الحدیث الواحد شنید سعید بن
ابی عروبه از نضر بن انس این یک حدیث را **باب** تحریم التجارة فی الخمر در بیان حرام ساختن بیع و شرا
در شراب وقال جابر حرم النبی صلی الله علیه وسلم بیع الخمر وگفت جابر حرام کرده است پیغمبر خدا رحمت کند
خدا برے فروختن شراب را **حدثنا** مسلم بن ابراهیم قال حدثنا شعبة عن الاعمش عن ابی الضحی
عن مسروق عن عائشة رضی الله عنها قالت لما نزلت آیات سورة البقرة عن آخرها گفت عائشه
وقتی که نازل شد آیتهاے سورۀ بقره از اول تا آخر آن آیات خرج النبی صلی الله علیه وسلم فقال
حرمت التجارة فی الخمر بیرون آمد از خانه آنحضرت پس فرمود حرام کرده شد تجارت در شراب یعنی چنانکه
خوردن آن حرام است تجارت آن نیز حرام است **باب** اثم من باع حرا در بیان گناه کسیکه فروخت
آزادی را **حدثنا** بشر بن مرحوم قال حدثنا یحیی بن سلیم عن اسمعیل بن امیة عن سعید بن
ابی سعید عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال قال الله تعالی ثلثة انا خصمهم یوم القیمة سه تن
مردم انکه من دشمن ایشانم روز قیامت رجل اعطی بی ثم غدر یکی مردے که کرد عهد بنام من پس تر غدر و نقض
عهد کرد یا عهد داد بنام من و سوگند من یعنی چنانکه من گفتم عهد و پیمان کرد بمسلمانان پس تر غدر کرد و رجل باع
حرا فاكل ثمنه و مردے که فروخت آزادی را و خورد ثمن آن را ظاهر آنست که گناه همان فروختن آزاد است و ذکر
ثمن بمقتضاے عادت واقع شده یا از آنکه اعظم مقاصد فروختن است و خوردن ثمن گناه دیگر است ورجل
استاجر اجیرا فاستوفی منه ولم یعط اجره و مردے که بمزدور گرفت مزدوری را پس تمام گرفت از وے
کار و نداد مزد او را **باب** امر النبی صلی الله علیه وسلم الیهود ببیع ارضیهم ودمنهم حین اجلاهم و امر کردن
آنحضرت یهود را بفروختن زمین ایشان و آنچه را ایشان در هنگامے که بیرون آورد ایشان را از مدینه
بکسر دال و سکون میم یعنی آثار و مردم و سرگین فیه المقبری عن ابی هریرة درین اسناد مقبری است
که روایت کرده از ابی هریره اگر کوئی حیله تعبیر کرده باین عبارت مولف و باسناد تمام نیاورد این حدیث را

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب العیدین

و عید اضحی پس تر خطبه بخواند بعد از نماز **حدثنا**
ابراهیم بن موسی حروف صغیر قال اخبرنا
هشام بن یوسف صنعانی ان ابن جریج
اخبرهم قال اخبرنی عبد الملک بن عبد العزیز اخبرهم
قال اخبرنی عطاء بن ابی رباح عن جابر
بن عبد الله قال سمعته یقول ان رسول الله
گفت عطا شنیدم جابر را که میگفت تحقیق پیغمبر
خدا صلی الله علیه وآله وسلم خرج یوم
الفطر فبدأ بالصلوة قبل الخطبة برآمد
روز عید فطر پس شروع کرد نماز پیش از خطبه
قال واخبرنی عطاء ان ابن عباس ارسل
الی ابن الزبیر فی اول ما بویع له گفت
ابن جریج و خبر داد مرا عطاء که ابن عباس فرستاد
بسوی عبد الله بن الزبیر در اول آنکه بیعت
کرده شد او را بعد از فوت یزید بن معاویه انه
لم یکن یؤذن بالصلوة یوم الفطر بتحقیق
شان نیست که نبود که اذان گفته می شد
در عهد رسالت و خلافت بنماز روز عید فطر
وانما الخطبة بعد الصلوة و نیست خطبه
روز عید مگر بعد نماز و این تنبیه است … بودن
… شده بود در نماز عید و تقدیم خطبه بر
نماز و تحریص بر محافظت سنت …
… است که گفت ابن عباس ابن زبیر را …
… نماز عید … واخبرنی عطاء
عن ابن عباس وعن جابر بن عبد الله قالا
لم یکن یؤذن یوم الفطر ولا یوم الاضحی
ابن جریج گوید و خبر داد مرا عطاء از ابن عباس
و از جابر … معمول نبود که اذان گفته شود
روز عید فطر و روز عید اضحی وعن جابر بن
عبد الله قال سمعته یقول ان النبی و خبر داد
عطا … جابر … گفت شنیدم جابر را
که میگفت تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم قام فبدأ بالصلوة ثم خطب
الناس بعد استاد روز عید پس شروع کرد نماز

باب بيع العبيد والحيوان بالحيوان نسيئة در فروختن بنده و حيوان بحيوان بمهلت اداے آن نسيئه بر وزن فعيله است و كسر نون ميتوان بشرط او نبوده است ولهذا در بعضى روايات كتاب اين باب هم متروك است

و بسكون سين بر وزن فعله نيز آمده واشترى ابن عمر رضى الله عنهما راحلة باربعة ابعرة وخريد ابن عمر شترى را بچهار شتر راحله مركب شتر و جزآن ابعرة بفتح همزه و سكون موحده و عين مهمله جمع بعير است مضمونة عليه ضمان كرده شده است آن راحله بر بائع يوفيها صاحبها بالربذة كه ادا كند آن راحله را صاحب آن در ربذه كه موضعى است بمدينه نزديك

وقال ابن عباس رضى الله عنهما قد يكون البعير خيرا من البعيرين وگفت ابن عباس گاهى مى باشد يك شتر بهتر از دو شتر يعنى يكى را ميتوان خريد بدو شتر واشترى رافع ابن خديج بعيرا ببعيرين وخريد رافع بن خديج يك شتر را بدو شتر فاعطاه احدهما پس داد او را يكى ازان دو شتر وقال آتيك بالاخر غدا رهوا ان شاء الله تعالى وگفت مى آيم ترا بشتر ديگر فردا بى دشوارى و درنگ اگر خواسته خداى بزرگ تو كه رهوا حال باشد و معنى آنكه آن آورده شده سبك رو خواهد بود رهوا بفتح را و سكون ها است وقال ابن المسيب لا ربا فى الحيوان البعير بالبعيرين نيست ربا در حيوان يك بعير را بدو بعير ميتوان فروخت والشاة بالشاتين الى اجل و يك شاة بدو شاة تا مدتے موعود ميتوان فروخت وقال ابن سيرين لا بأس بعير ببعيرين و درهم بدرهم نسيئة وگفت ابن سيرين باك نيست بفروختن يك شتر بدو شتر و يك درهم بيك درهم بدرنگ

حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد عن ثابت عن انس رضى الله عنه قال كان فى السبى صفية گفت انس بود در غنيمت خيبر صفيه كه داخل امهات المؤمنين است فصارت الى دحية الكلبى پس گشت بسوى دحيه كلبى و نصيب او درآمد ثم صارت الى النبى صلى الله عليه وسلم پس گشت بسوى آنحضرت و گرفت وے را صلى الله عليه وسلم در روايت عبد العزيز بن صهيب از انس آمده كه وقتيكه بندياں خيبر آوردند دحيه كلبى آمده التماس نمود كه او را جاريه از آنها عنايت كنند آن حضرت فرمود برو و جاريه از آنها بگير وے همين صفيه بنت حيى بن اخطب را گرفت مردے آمده گفت يا رسول الله دحيه را داده زنى صاحب جمال كه سيده بنى قريظه و نضير است وے سزاوار آنست كه نزد تو باشد آنحضرت فرمود دحيه را كه بيارد او را چون آنحضرت نظر كرد فرمود دحيه را كه ديگرے بگير و در روايت مسلم آمده كه آنحضرت او را خريد بهفت اروس مؤلف رح اين حديث را اينجا مختصر آورده و مناسبت آن بترجمه باين روايت مسلم است وميتوان گفت كه آنچه مؤلف رح آورده نيز دلالت دارد بر مبادله قليل بكثير در بيع حيوان است بحيوان

باب بيع الرقيق در بيان فروختن بنده **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهرى قال اخبرنى ابن محيريز ان ابا سعيد الخدرى رضى الله عنه اخبره ابن محيريز را ابو سعيد خدرى خبر داده او را انه بينما هو جالس عند النبى صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله بتحقيق در ميان آنكه او نشسته بود نزديك پيغمبر خدا پس گفت يا رسول الله انا نصيب سبيا فنحب الاثمان بتحقيق ما مى يابيم جاريه غنيمت و دوست ميداريم بهاے آن را فكيف ترى فى العزل پس چگونه ميفرمايے در عزل كردن عزل منى در بيرون فرج زن انداختن است تا باز نگيرد يعنے ميخواهيم كه آن را بفروشيم و ميخواهيم كه آن را ما على داشته باشد آيا روا است يا نه فقال اوانكم تفعلون ذلك فرمود آيا بتحقيق شما ميكنيد آن را لا عليكم ان لا تفعلوا ذلك نيست بر شما اينكه

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب العيدين

وبقول هشام فلما فرغ نبى الله صلى الله عليه واله وسلم نزل فاتى النساء پس چون فارغ شد آنحضرت از خطبه فرود آمد از منبر يا سنگى كه استاده بود برآن يا نقل نمود از جا از صدر صفها بسوى صف زنان را ميان حضرت فذكرهن وهو يتوكأ على يد بلال پس ياد داد ايشان را احوال بهشت و احوال دوزخ بحاليكه خود تكيه كرده بود بدست بلال وبلال باسط ثوبه يلقى فيه النساء صدقة و بلال فراخ كرده بود جامه خود را بحاليكه مى انداختند دروى زنان صدقه قلت لعطاء اترى حقا على الامام الان ان يأتى النساء فيذكرهن حين يفرغ ابن جريج گويد گفتم عطا را آيا حق لازم مى بينى بر امام در اين زمان كه بيايد زنان را و تذكير كند وقتيكه فارغ شود از خطبه قال ان ذلك لحق عليهم گفت عطا بتحقيق آن حق لازم است برايشان وما لهم ان لا يفعلوا و نيست ايشان را كه نكنند واين تا سنگاه رخصت آمدن زنان بود و مسلط عدم شيوع فساد است

باب الخطبة بعد العيد حكم خواندن خطبه بعد از نماز عيد و تاخير آن از نماز كه سنت است چنانكه مذهب جمهور و ائمه اربعه است وليكن نزد حنفيه و مالكيه اگر خطبه خواند پيش از نماز جائز باشد بكراهت و نزد شافعيه خطبه اولى معتبر نبود چون سنت است بعد فرض اگر تقديم كرده شود بر آن فريضه معتبر نگردد و جاى ابن ترجمه براى مزيد اهتمام است باين حكم **حدثنا** ابو عاصم النبيل قال اخبرنا ابن جريج قال اخبرنى الحسن بن مسلم عن طاؤس عن ابن عباس قال شهدت العيد مع رسول الله صلى الله عليه واله وسلم وابى بكر وعمر وعثمان فكلهم كانوا يصلون قبل الخطبة گفت ابن عباس حاضر شدم عيد را با آن سرور و ابى بكر و عمر و عثمان پس همه ايشان بودند كه نماز ميگذاردند پيش از خطبه و درين رد است بر قول كسيكه گفته تقديم اين حكم كردند

[illegible]

بلکہ بازر العنی عزل نا کردن واجب نیست بر شما لیست نسمۃ کتب اللہ ان تخرج الا وھی خارجۃ نیست آدمی
کر تقدیر بر آمدہ است البتہ برآید مگر آنکہ آن برآئیدہ است بدانکہ اتفاق علمات کر آزحرۃ بی اذن او عزل نباید کرد ودر
روایت ودرباہ دیگر سوقوف بر اذن سید اوست **باب** بیع المدبر یعنی در حکم فروختن مدبر وآن بندہ ایست
کہ گفتہ باشد او را کہ بعد از مرد من آزاد است **حدثنا** ابن نمیر قال حدثنا وکیع قال حدثنا اسمعیل عن سلمۃ بن
کھیل عن عطاء عن جابر قال باع النبی صلی اللہ علیہ وسلم المدبر گفت جابر فروخت پیغمبر خدا
خدا بر وے غلامی مدبر را کہ از مرد سے محتاج بود وخریدار او نعیم بہشتصد درم وبود این بیع درین حیات آمر کہ مدبر
ساختہ بود ووے مقروض شدہ غیر ازین بندہ چیزے دیگر نداشت بدانکہ علما را اختلاف است کہ عقد مدبر لازم است یا نہ
کسے کہ جائز گفتہ بیع آن را روا داشتہ وآنکہ لازم گفتہ منع کردہ تصرف در وے مگر بعتق شافعی بلزوم قائل شدہ وغیر او
بجواز قائل اند وا بحدیث سند آنہاست **حدثنا** قتیبۃ قال حدثنا سفیان عن عمرو سمع جابر بن عبد اللہ
رضی اللہ عنہ یقول باعہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم میگوید جابر فروختہ مدبر را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم **حدثنا** زہیر
قال حدثنا یعقوب قال حدثنا ابی عن صالح قال حدثنا ابن شہاب ان عبید اللہ اخبرہ ان زید بن خالد وابا ھریرۃ
رضی اللہ عنہما اخبراہ مرویست از ابن شہاب کہ عبید اللہ کہ یکے از فقہائے سبعہ است خبر داد او را کہ تحقیق زید
بن خالد وابو ہریرہ ہر دو خبر دادہ اند عبید اللہ را انہما سمعا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسأل عن الامۃ
تزنی ولم تحصن بتحقیق ہر دو شنیدہ اند پیغمبر خدا را در حالے کہ پرسیدہ میشد از حکم داہی کہ زنا میکند ومحصن نیست
از سابق معلوم شد کہ مراد از داہ غیر محصن داہ بے شوہر است والا در حد زدن داہ ہمین جلد است ورجم اصلا نیست
قال اجلدوھا ثم ان زنت فاجلدوھا ثم بیعوھا بعد الثالثۃ او الرابعۃ گفت زنید پسر اگر باز زنا کند باز جلد کنید ثم بیعوھا بعد الثالثۃ
او الرابعۃ پستر فروشید آن را بعد از سہ بار یا چہار بار شک راوی است **حدثنا** عبد العزیز بن عبد اللہ قال حدثنا
اللیث بن سعد عن سعید عن ابیہ عن ابی ھریرۃ رضی اللہ عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یقول اذا زنت امۃ احدکم گفت ابو ہریرہ شنیدم رسول خدا را میفرمود وقتے کہ زنا کند داہ یکے از شما فتبین زناھا
فلیجلدھا الحد پس ظاہر شد زنا بے او بیقین معلوم شد پس باید کہ جلد کند او را آنچہ حد زنا ے او است وآن نصف
حد حرہ است ولا یثرب علیھا وسرزنش نکند بر وے بعد از اقامت حد یا ہمین سرزنش نکند زنہار بعد
فلیجلدھا الحد ولا یثرب علیھا پستر اگر باز زنا کند اقامت حد کند وسرزنش نکند ثم ان زنت الثالثۃ
فتبین زناھا فلیبعھا ولو بحبل من شعر پستر اگر زنا کند وظاہر شد زنا ے او گو فروشد آن را اگرچہ بیک ریسمان مو
باشد مطابقت این دو حدیث با ترجمہ کہ بیع مدبر است ظاہر نیست مگر آنکہ گویند امۃ عام تر است خواہ مدبرہ باشد
یا غیر مدبرہ تجویز فروختن آن کردہ شدہ است واللہ اعلم **باب** ھل یسافر بالجاریۃ قبل ان یستبرئھا آیا سفر کند
بداہ کسی کہ خریدہ است آن را پیش از آنکہ استبرا رحم او کند یا نہ بجز آنکہ قربان نکند بمدت یک حیض یا شخص شود
کہ ملوق از دیگرے ندارد وپاک شود رحم او وابن را در عرف شرع استبرا گویند ولم یر الحسن باسا ان یقبلھا او
یباشرھا ونمیدید است حسن بصری باکے بوسیدن او را وہم آغوشی کردن با او وقال ابن عمر رضی اللہ عنہما
اذا وھبت الولیدۃ التی توطأ او بیعت او عتقت گفت عبد اللہ بن عمر وقتے کہ بخشیدہ شد داہی کہ وطی کردہ شدہ

یا فروختہ شد یا آزاد گشت فلتستبرئ رحمہا بحیضۃ ولا تستبرئ العذراء پس گویا پاک کردہ شود رحم او بیک حیض و
استبرا کردہ نمیشود بکر وقال عطاء لا باس ان یصیب من جاریتہ الحامل ما دون الفرج وگفت عطا باکے نیست
رسیدن از زن حاملہ کہ خریدہ است آنرا چیزے را ورائے فرج و اشارت است درین قول کہ استبرا حاملہ بوضع حمل است
وقال اللہ تعالیٰ الا علی ازواجہم او ما ملکت ایمانہم فانہم غیر ملومین یعنی استمتاع روا نیست مگر بر زنان خود
یا لونڈی خود پس تحقیق درینصورت ملامت کردہ نشدہ است بر ایشان وجہ استدلال باین آیت آنست کہ دلالت کردہ
استمتاع بہیچ وجہ ولیکن وطے ازینجا خارج است بدلیلے کہ مصرح است پس آن حدثنا عبد الغفار بن
داؤد قال حدثنا یعقوب بن عبد الرحمان عن عمرو بن ابی عمرو عن انس بن مالک قال قدم النبی صلی اللہ علیہ وسلم خیبر
گفت انس بن مالک قدوم آورد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروے قلعہ خیبر را فلما فتح اللہ علیہ الحصن ذکر لہ جمال
صفیۃ بنت حیی بن اخطب وہرگاہ کشاد خدا بروے قلعہ را و فتح کرد آنرا گفتہ شد مر آنحضرت را خوبی صفیہ بنت حیی
بن اخطب ام المومنین وقد قتل زوجہا وکانت عروسا وکشتہ شد شوہر او کنانہ بن الربیع و بود صفیہ نو کدخدا
فاصطفاہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لنفسہ پس برگرفت او را برائے خود رسول خدا قسطلانی میگوید کہ
این از جملہ صفی غنیمت خیبر بود و صفی چیزے را گویند کہ اختیار میکرد آنحضرت از جملہ غنائم پیش از قسمت مثل سلاح یا دابہ
یا جاریہ و چیزان پوشیدہ نماند کہ در باب بیع العبید گذشت کہ اولا صفیہ را دحیہ کلبی گرفتہ بود و ازوی آنحضرت خرید بہفت ارؤس
و بہمین معنی حدیث مطابق ترجمہ افتادہ بود و بروایتی بدل او داہی دیگر داد فخرج بہا حتی بلغنا سد الروحاء
پس برآمد آنحضرت باوے تا آنکہ رسیدیم سد الروحا را کہ موضعی است قریب مدینہ کرمانی گوید صواب صہبا است بدل روحا
حلت فبنی بہا در آمد در آن منزل دخول کرد بوے پس از آنکہ پاک شد از حیض ثم صنع حیسا فی نطع صغیر پستر
ساخت حیس از خرما و روغن و اقط در سفرہ خورد حیس بفتح حاء مہملہ و بعد از یاء تحتیہ ساکنہ سین مہملہ است بمعنی طعام
مذکور است و نطع بکسر نون و فتح طاء مہملہ و عین مہملہ ثم قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آذن من حولک پستر
فرمود رسول خدا انس را آگاہ کن کسی را کہ گرد تست فکانت تلک ولیمۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی
صفیۃ پس بود این طعام مہمانی رسول خدا بر زفاف صفیہ ثم خرجنا الی المدینۃ پستر آمدیم از آن منزل
بسوے مدینہ قال فرأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یحوی لہا وراءہ بعباءۃ گفت انس پس دیدم رسول خدا
را کہ گرد گرفت برای صفیہ گرد کوہان شتر چادری و پردہ میکرد او را ثم یجلس عند بعیرہ فیضع رکبتہ فتضع صفیۃ رجلہا
علی رکبتہ حتی ترکب پستر می نشست آنحضرت نزد شتر خود و می نہاد زانوی خود پس می نہاد صفیہ پای خود را بر زانوی آنحضرت
تا آنکہ سوار میشد بر شتر

باب بیع المیتۃ والاصنام در حکم فروختن مردار و بتان **حدثنا** قتیبۃ قال حدثنا
اللیث عن یزید بن ابی حبیب عن عطاء بن ابی رباح عن جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہ انہ سمع رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم یقول عام الفتح وہو بمکۃ از جابر بن عبد اللہ مرویست کہ بتحقیق وے شنید رسول خدا را کہ میفرمود
در سال فتح مکہ در حال آنکہ آنحضرت در مکہ بود ان اللہ و رسولہ حرم بیع الخمر والمیتۃ والخنزیر والاصنام بتحقیق خدا و
رسول خدا حرام کردہ اند فروختن شراب و مردار و خوک و بتان فقیل یا رسول اللہ ارأیت شحوم المیتۃ پس گفتہ شد
اے رسول خدا آیا میدانی پیہ مردار را فانہ یطلی بہا السفن پس بتحقیق مالیدہ میشود بآن کشتیہا ویدہن بہا

فی العید بیان آنچہ مکروہ است از برداشتن و بستن
سلاح با خود در روز عید کہ روز ہجوم است و حرمت
سلاح و آزاری بدیگری رسد و مراد برداشتن بیباکی
و بی احتیاطی است بی غرض صحیح اما اگر با احتیاط
و تحفظ بردارد برای مصلحت محافظت خود باید
مکروہ نبود چنانچہ از باب الحراب والدرق یوم العید
معلوم شدہ و الحرام و برداشتن آن در زمین حرم
محترم کہ آنجا ممنوع است مگر آنکہ بخوف عدو و غیرہا

الجلد و چرب کرده میشود بآن پوستها ویستصبح بها الناس و چراغ روشن میکنند بآن مردم یعنی چربی مردار را برای این کار ها خرید و فروخت کرده میشود فقال لا هو حرام پس فرمود نفروشید آنرا آن حرام است ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عند ذلک پس تر فرمود رسول خدا نزد این قول قاتل الله الیهود ان الله عزوجل لما حرم شحومها اجملوه ثم باعوه فاکلوا ثمنه قال کشت خدا یهود را یعنی لعنت کند خدا بر آنها بتحقیق خدای قوی برتر هرگاه حرام کرد پیه مردار را گداختند آنرا پستر فروختند ضمیر مفرد باعتبار مذکور است فاکلوا ثمنه پس خوردند بهای آنرا وقال ابو عاصم حدثنا عبد الحمید قال حدثنا یزید قال کتب الی عطاء وگفت ابو عاصم حدیث کرد ما را عبد الحمید گفت او حدیث کرد ما را یزید گفت یزید نوشت بجانب من عطاء بن یسار قال سمعت جابرا عن النبی صلی الله علیه وسلم باین ذکر تقویت کرد اسناد سابق را در ان اسناد بطریق عن عطاء عن جابر واقع شده و اینجا گفت یزید بن ابی حبیب که عطا نوشت بسوی من و کتابت محکمتر از اجازت است و سماع مفصح تر از عنعنه است در احتجاج بکتابت اختلاف کرده اند شیخین بخاری و مسلم برین اند و ابن صلاح گوید صحیح همین است و بعضی گویند خط مشابه خطی دیگری باشد پس وثوق بران کمتر است

باب ثمن الکلب در بیان حرام بودن بهای سگ **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی مسعود الانصاری رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن ثمن الکلب بتحقیق رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی منع کرد از گرفتن بهای سگ شافعی مطلقا منع کرده است خواه معلم باشد یا نه امام ابو حنیفه و صاحبان او و بعضی از مالکیه تجویز کرده بیع و شرای سگانی که انتفاع از ان باشد مانند نگهبانی و شکار و تخصیص یافته این عموم که در حدیث مذکور است بحدیث جابر که نسائی روایت کرده نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ثمن الکلب الا کلب صید و حدیث عثمان رضی الله عنه که دا منید ثمن سگی را که کشته بود کسی بست درهم و صحت این بالا فی این حدیث است چنانکه نووی گفته در شرح مهذب ومهر البغی وحلوان الکاهن و منع کرده از آنچه زانیه میگیرد بر زنا و از عطیه کاهن یعنی آنچه کاهن را بر کهانت او میدهند آن هم ممنوع است حلوان مصدر است میگویند حلوته حلوانا اذا اعطیته و کاهن آنکه خبر غیب و آسمان و اخبار آینده راست و دروغ گوید و منجم صاحب احکام و رمال نیز از جمله کاهنان اند بلکه این جمله که باد های دعوت ساده لوحان دنیا را فریب داده بحیله های زور از اینها چیزی میگیرند جای آنست که از قبیل حلوان کاهن باشد **حدثنا** حجاج بن منهال قال حدثنا شعبة قال اخبرنی عون بن ابی جحیفة قال رایت ابی اشتری حجاما گفت عون دیدم من پدر خود ابا جحیفه را که خرید غلام حجام را فامر بمحاجمه فکسرت پس فرمود بافزار او پس شکسته شد فسالته عن ذلک پس پرسیدم پدر خود را ازین کار که شکست افزار حجامت او را فقال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ثمن الدم پس گفت پدر من منع کرده است رسول خدا از بهای خون و مزد آن اگر گوئی سبق ذکر یافته که آنحضرت یکبار ی خون گرفت و مزد آن بحجام داد

الجزء الرابع صحیح الاسلام | کتاب العیدین

قال حدثنا محمد بن سوقة بضم مهمله و سکون واو و فتح قاف ابو بکر کوفی تابعی صغیر است عن سعید بن جبیر قال کنت مع ابن عمر حین اصابه سنان الرمح فی اخمص قدمه گفت سعید بودم من با ابن عمر هنگامیکه رسیده بود او را پیکان نیزه در باطن کف پای او فلزقت قدمه بالرکاب پس پیوسته و بند شد پای او بر رکاب راحله بمزاحمت سر نیزه که خلیده بود و بسبب تجمد خون زخم یا بضعفی که عارض شده بود فنزلت فنزعتها سعید گوید پس فرود آمدم از مرکب خود پس کشیدم پای او را از رکاب و دور کردم پیکان که خار بود اگر ملتزق باشد و دوری یا بسبب احتیاج باین عمل اگر مانده بنا شد و ضمیر راجع بقدم است که مونث سماعی است و تواند که راجع بسنان باشد بتاویل حدیده و سلاح و لیکن بر تقدیری که سنان در پا مانده باشد و ذلک بمنی و این رسیدن سنان بپا در منا بود که از حرم است در ایام عید هنگام استیلای حجاج بن یوسف ثقفی ظالم جبار بعد قتل عبد الله بن زبیر بیکسال فبلغ الحجاج فجاء یعوده پس خبر رسید بحجاج پس آمد که عیادت کند ابن عمر را فقال الحجاج لو نعلم من اصابک پس گفت حجاج اگر بدانم کسی را که رسانیده است ترا سنان یعنی بسزا رسانم فقال ابن عمر انت اصبتنی پس گفت ابن عمر تو رسانیده مرا قال و کیف گفت حجاج و چگونه من رسانیدم قال حملت السلاح فی یوم لم یکن یحمل فیه گفت ابن عمر باین سبب که برداشتی با خود سلاح را و رخصت دادی که در روزی که عادت نبود که برداشته شود سلاح در آن روز یعنی روز عید و ادخلت السلاح فی الحرم و دیگر آنکه دادی سلاح را در حرم و لم یکن السلاح یدخل فی الحرم و نبود سلاح که آورده شود در حرم بسبب بودن آن امن پس مخالفت کردی سنت را در زمان و مکان پس واقع شد فساد با حصول آن از سبب تو زیرا چه اگر رخصت نمی شد از تو درین دو عمل کسی درین روز سلاح را در حرم همراه ...

اگر مزد حجامت حرام بودی آنحضرت روا نداشتی که مسلمانی حرام خورد گوییم این نهی بمعنی تمام است
شامل مرنهی تنزیهی و تحریمی را میتوان گفت که اینجا مراد فروختن خون است و گرفتن بهای آن
و هذا هو الاوجه چنانکه ظاهر از ثمن الدم همین است لیکن ابو حنیفه از راه احتیاط که مبادا خون گرفته بفروشد
اوزار او را شکسته والله اعلم و ثمن الکلب و کسب الامة و از بهای سگ و فروختن آن و از کسب اماء
اگر بوجه حرام باشد چنانچه زنا است نه کسب مباح چنانکه غزل و خیاطت است ولعن الواشمة
والمستوشمة ولعنت کرده است آنرا که سوزن زند بر پوست و پر کند آنرا بسرمه و کسی را که بر پوست خود
این کار فرماید ولعن آکل الربوا و موکله ولعنت کرده است خورندهٔ ربا را و خورانندهٔ آنرا نیز ولعن
المصور ولعنت کرده است تصویر کننده را **کتاب** السلم در بیان بیع سلم و صورتش آنست که کسی
جنسی را بقدر معین بوزن بخرد و ثمن را در حال عقد بیع بدهد و مبیع در وقتی دیگر بگیرد و این قسم بیع
با شرایطی که در کتب فقهیه مذکور است روا داشته اند و این بیع را سلم گفته اند از جهت تسلیم ثمن بیع پیش از گرفتن بدل آن
بسم الله الرحمن الرحيم **باب** السلم في كيل معلوم در بیان سلم در آنچه کیل کرده میشود و صحت آن
در صورت تعیین کیل است **حدثنا** عمرو بن زرارة قال حدثنا اسمعيل بن علية قال حدثنا ابن
ابي نجيح عن عبد الله بن كثير عن ابي المنهال عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قدم رسول الله صلى الله
عليه وسلم المدينة گفت ابن عباس قدوم آورد پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بر وی مدینه را والناس
يسلفون في الثمار العام والعامين و مردم مبایعت میکردند در میوهٔ درخت بمیعاد یکسال و دو سال
او قال عامين او ثلاثة شك اسمعيل گفته است ابن ابي نجيح دو سال یا سه سال شک کرده اسمعيل راوی
ابن ابي نجيح فقال من سلف في تمر فليسلف في كيل معلوم ووزن معلوم پس فرمود کسی که بیع سلم کند
به پیشگی ثمن گو بیع کند در کیل معین و وزن معین یعنی مقرر کند که این قدر تمر معین بوزن یا بکیل
خریده **حدثنا** محمد قال حدثنا اسمعيل بن علية عن ابن ابي نجيح بهذا في كيل معلوم ووزن معلوم گفت محمد
حدیث کرد ما را اسمعیل از ابن ابی نجیح باین حدیث مذکور در کیل معلوم و وزن معلوم **باب**
السلم في وزن معلوم در بیان سلم در چیزی که وزن کرده میشود **حدثنا** صدقة قال
اخبرنا ابن عيينة قال اخبرنا ابن ابي نجيح عن عبد الله بن كثير عن ابي المنهال عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قدم
النبي المدينة وهم يسلفون بالثمار السنتين والثلث گفت ابن عباس قدوم آورد آنحضرت بمدینه
و مردم بپیشگی زر میدادند برای ثمر بمیعاد دو سال و سه سال فقال من اسلف في شيء ففي كيل معلوم
ووزن معلوم الى اجل معلوم پس فرمود آنحضرت کسی که بیع سلم کند در چیزی از تمر و غله پس در کیل
معلوم و وزن معلوم کند و تا مدت معلوم **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا ابن
ابي نجيح وقال فليسلف في كيل معلوم الى اجل معلوم پس بیع کند در کیل معلوم و مدت معلوم و ترجمه الباب در حدیث تصریح
بوزن نشده اگر در ترجمه اخذ وزن کرده و کیل معلوم در باب سابق گرفته گویا اشارت کرده است که کیل
و وزن حاصل هر دو یکیست لیکن با بها جدا آورده **حدثنا** قتيبة قال حدثنا سفيان عن ابن ابي نجيح

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب العيدين

ابن زبیر امر کرد حجاج بقتل وی پس زد او را مردی
از اهل شام پس حجاج بعیادت وی آمد ابن
عمر گفت مرا امیر کشته و بعیادت می آید پس این است
شده ابهم سیاق متن و ترجمه درین تصریح است بر بودن
حجاج آمر بقتل ابن عمر رضی الله عنه و شاید که در
روایت متن تعریض است بهمین **حدثنا**
احمد بن يعقوب المسعودي الكوفي قال حدثنا
اسحاق بن سعيد بن عمرو بن سعيد بن
العاص اموی قرشی سند یک عدد و هشتاد و شش
عن ابيه قال دخل الحجاج على ابن عمر وانا
عنده گفت پدر اسحاق که سعید بن عمرو عاصی
است در آمد حجاج بر ابن عمر بعیادت هنگام
مصیبت جراحت وی بحالی که من نزد ابن عمر
بودم فقال كيف هو پس گفت حجاج چه حال
دارد زخم تو قال صالح گفت ابن عمر نیک است
فقال من اصابك پس گفت حجاج کرسانیده است
ترا این زخم قال اصابني من امر بحمل
السلاح في يوم لا يحل فيه حمله گفت
ابن عمر رسانید مرا کسی که امر کرده بر داشتن سلاح
در روزی که حلال نیست در آن روز بر داشتن
آن یعنی الحجاج مراد میدارد ابن عمر از این امر
بحمل سلاح حجاج را و درین روایت تعریض است
بحجاج بخلاف روایت سابقه که در آن تصریح است
بودن حجاج باعث و سبب و توفیق میان
هر دو روایت آنکه بود متعدد سوال باکثر
که ابن عمر بحجاج اول اچون اعاده کرد حجاج
سوال را تصریح کرد بجواب **باب** التبكير
للعيد بتقديم موحده بر کاف چنانچه مذکور شد در
کتاب بست مذکور یعنی بامداد رفتن بعید و
بگه تر رفتن برای نماز عید مراد مطلق عید است
اشمل با شعبه یا فطر او قربه چنانچه در بعضی نسخ آمده
للعيدين تنبيه وقت عید نزد شافعیه از
طلوع آفتاب است تا زوال است اگر فعل آن وقت
طلوع کرده باشد زیرا چه جنسی بها کیست بر نشست
که چون بر آید وقت نمازی در آید وقت نماز دیگر

عن عبد الله بن كثير عن ابي المنهال قال سمعت ابن عباس رضي الله عنهما قال قدم النبي صلى الله عليه وسلم
المدينة وقال في كيل معلوم ووزن معلوم الى اجل معلوم **حدثنا** ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن
ابن ابي المجالد ح وحدثني يحيى قال حدثنا وكيع عن شعبة عن محمد بن ابي المجالد ح وحدثنا حفص بن عمر قال حدثنا
شعبة قال اخبرني محمد او عبد الله ابن ابي المجالد درين روايت شعبه تردد كرده است كه ابن ابي المجالد نام او محمد است
يا عبد الله قال اختلف عبد الله بن شداد بن الهاد وابو بردة في **السلف** گفت محمد بن ابي المجالد اختلاف كردند
عبد الله بن شداد وابو برده در جواز بيع سلم فبعثوني الى ابن ابي اوفى فسألته پس فرستادند مرا
بسوی عبد الله ابن ابي اوفى پس پرسيدم من او را ازين كار فقال انا كنا نسلف على عهد
رسول الله صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر رضي الله عنهما في الحنطة والشعير والزبيب والتمر پس گفت
ابن ابي اوفى بوديم ما كه بيع سلم ميكرديم در زمان آنحضرت وابی بكر وعمر در گندم وجو وانگور وخرما
وسالت ابن ابزى فقال مثل ذلك وپرسيدم عبد الرحمن بن ابزى را ازين مقوله پس گفت مانند آن
گفته بود ابن ابي اوفى **باب** السلم الى من ليس عنده اصل در جواز سلم با كسی كه نيست نزد او اصل
از اصل زراعت وثمار ونخل است **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الشيباني
قال حدثنا محمد بن ابي المجالد قال بعثني عبد الله بن شداد بن الهاد وابو بردة الى عبد الله بن ابي اوفى
فقال سله هل كان اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم في عهد النبي صلى الله عليه وسلم گفت محمد بن ابي المجالد
فرستادند مرا عبد الله بن شداد بن الهاد وابو برده بسوی عبد الله بن ابي اوفى پس گفتند بپرس
او را آيا بودند ياران پيغمبر خدا در عهد آنحضرت يسلفون في الحنطة والشعير آيا سلم ميكردند در گندم وجو
فقال عبد الله كنا نسلف نبيط اهل الشام في الحنطة والشعير والزبيب في كيل معلوم الى اجل معلوم
پس گفت عبد الله بوديم ما كه بيع سلم ميكرديم بقوم اهل شام در گندم وجو وانگور در كيل معين تا مدت معين
نبيط بفتح نون وكسر با وسكون تحتية آخر طا مهمله قومی كه نزول ميكردند در رودها وبعضی گويند يعنی اهل زراعت اند
قلت الى من كان اصله عنده گفتم سلم بكسی ميكردند كه اصل سلم فيه نزد او بودی قال ما كنا نسأل
عن ذلك گفت نبوديم كه بپرسيم ايشان را از اصل ثم بعثاني الى عبد الرحمن بن ابزى فسألته
پس فرستادند هر دو مرا بسوی عبد الرحمن بن ابزى پس پرسيدم او را ابزى بموحده وزای است
فقال كان اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم يسلفون على عهد النبي صلى الله عليه وسلم ولم نسئلهم
الهم حرث ام لا پس گفت عبد الرحمن بن ابزى بودند ياران پيغمبر خدا كه بيع سلم ميكردند بعهد پيغمبر در زمان
پيغمبر خدا ونپرسيديم ايشان را آيا مر ايشان را زراعت بود يا نه **حدثنا** اسحق قال حدثنا
خالد بن عبد الله عن الشيباني عن محمد بن ابي مجالد بهذا گفت اسحق حديث كرد ما را خالد بن عبد الله
از شيبانی از محمد بن ابي مجالد باين حديث وقال فنسلفهم في الحنطة والشعير گفت محمد بن ابي مجالد
پس بيع سلم ميكرديم ايشان را در گندم وجو **حدثنا** قتيبة قال حدثنا جرير عن الشيباني وقال في
الحنطة والشعير والزبيب وقال عبد الله بن الوليد عن سفيان ثنا الشيباني وقال والزيت

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب العيدين

ودر رود از مالك روايت است كه برآيد از خانه يا
مسجد وقتی كه طلوع كند آفتاب ودر روايتی از
وی كه بيكه برآيد پيش از طلوع باك نيست و
ليكن تكبير نگويد تا طلوع وسزاوار نيست امام
را كه بيارد مصلی را تا آنكه احرام نماز بندد وتنها
گفته بيايد مصلی را در روز عيد الضحی وقتيكه
ظاهر شود آفتاب وتاخير كند در فطر اندكی اين
تفصيل در اصل از علما است ودر نيست
كه مراد از عيد درين نسخه كه بلفظ افراد است عيد كه
باشد وقال عبد الله بن بسر بضم موحده وسكون
سين در آخر را بر وزن ابو صفوان سلمی مازنی
صحابی ابن صحابی مرد نجابة در حال وهو سنه
هشتاد وهشت ووی آخر من صحابه است
كه مرد بشام ان كنا فرغنا في هذه الساعة
تحقيق شان نيست بوديم ما كه فارغ ميشديم از
نماز عيد درين ساعت يا گفته بود ابن را بطريق
انكار بر امام وقتيكه دير كرد در برآمدن بنماز
در روز عيد فطر يا اضحی وذلك حين التسبيح
وآن وقت فراغ نماز سبحه بود يعنی نافله ضحی
چنانكه در روايت صحيحه طبرانی صريح آمده وذلك
حين تسبيح الضحی وآن وقت روشن وبلند شدن
آفتاب است بقدر يك دو نيزه **حدثنا**
سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن
زبيد عن الشعبي عن البراء بن عازب
قال خطبنا رسول الله گفت براء خطبه خواند ما را
پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم يوم النحر
فقال روز عيد نحر پس فرمود ان اول ما نبدأ
به في يومنا هذا ان نصلي ثم نرجع فننحر
تحقيق اول آنچه ابتدا ميكنيم آن درين روز اينست
كه نماز گزاريم پستر برگرديم از آنجا پس نحر كنيم ظاهر
دلالت دارد بر آنكه سزاوار نيست اشتغال درين

درین روایت زیت بمعنی روغن که بزای و مثناة تحتیه و تاء مثناة فوقانیه است زیاده کرده در شرح قسطلانی از قول باد و قال عبد الله الخ در حدیث اسحق آورده است **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة

قال حدثنا عمرو بن مرة قال سمعت ابا البختري الطائي قال سالت ابن عباس رضي الله عنهما عن السلم في النخل گفت ابو البختري پرسیدم ابن عباس را از بیع سلم در ثمری که بر سر نخل باشد فقال نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن بيع النخل حتى يوكل منه وحتى يوزن پس گفت ابن عباس منع کرد آنحضرت از فروختن میوه بر سر درخت تا آنکه قابل خوردن و وزن شود فقال الرجل واى شيء يوزن پس گفت مردی کدام چیزی وزن کرده میشود و میوه بر سر درخت گویا استبعاد کرد از کثرت ثمرات بر درخت فقال رجل الى جانبه حتى يحرز پس گفت مردی که بجانب ابن عباس نشسته بود مراد آنست که اندازه و تقدیر کرده شود یحرز بتقدیم رای بر زای بمعنی تخمین و اندازه کردن گوید مراد از مرد اول که استبعاد کرده همین ابو البختری راگفته چنانکه از حدیث که در باب لاحق آورده تصریح کرده بقول شیخ ابن حجر که گفته مطلع نشده ام بر نام مرد دوم وقال معاذ حدثنا شعبة عن عمرو قال ابو البختري سمعت ابن عباس رضي الله عنهما نهى النبي صلى الله عليه وسلم مثله گفت ابو البختري شنیدم ابن عباس را نهی کرد آنحضرت مانند آنچه مذکور شده سابقا مطابقت این حدیث بترجمه هیچ ظاهر نیست اکثر شراح برین اند که این حدیث از باب لاحق است از خطای ناسخ درین باب افتاده و ابن منیر در تطبیق متکلفی کرده که کم تر بفهم کسی می درآید **باب** السلم في النخل در بیان حکم بیع سلم در نخل یعنی میوه که بر نخل هنوز نرسیده باشد **حدثنا** ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن عمرو عن ابي البختري قال سالت ابن عمر عن السلم في النخل گفت ابو البختري پرسیدم ابن عمر را از بیع سلم که بر درخت کنند فقال نهى عن بيع النخل حتى يصلح وعن بيع الورق نساء بناجز پس گفت منع کرده شده است از فروختن میوه درخت تا آنکه قابل خوردن شود و از فروختن نقره بجالی که نسیه است بنقد حاضر یعنی از نقود چیزی را که نه درست بدست باشد فروختن ممنوع است وسالت ابن عباس رضي الله عنهما عن السلم في النخل فقال نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن بيع النخل حتى يوكل منه او ياكل منه وحتى يوزن پس گفت منع کرده است پیغمبر خدا از بیع میوه نخل تا آنکه خورده شود یا بخورد از وی صاحب آن شک راوی است و تا آنکه وزن کرده شود **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن عمرو بن مرة عن ابي البختري قال سالت ابن عمر رضي الله عنهما عن السلم في النخل فقال نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن بيع الثمر حتى يصلح پس گفت ابن عمر منع کرده است پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی الخ فروختن میوه سر درخت تا آنکه درآید در صلاح ونهى عن بيع الورق بالذهب نساء بناجز و منع کرده از فروختن نقره بطلا در حالیکه نسیه است بنقد حاضر در بعضی نسخ نهی عمر است و ظاهر است که بسماع از آنحضرت خواهد بود وسالت ابن عباس رضي الله عنهما ابو البختري گوید و پرسیدم ابن عباس را از سلم در نخل فقال نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن بيع النخل حتى ياكل او يوكل منه حتى يوزن قلت وما يوزن ابو البختري گوید

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب العيدين

برای طعام اهل و عیال خود نیست آن از وجه عبادت و سبح اعتبار بمقام خالی ابو برده بن نیار فقال یا رسول الله انی ذبحت قبل ان اصلی پس استاد تنها کی من ابو برده گفت ای رسول خدا من ذبح کردم بیش از نماز بگمان جواز وعندی جذعة خير من مسنة و موجود الحال نزد من بزغاله که از یکساله است که بهتر است از یکساله قال اجعلها مكانها ز سود بگردان جذعه را بجای مسنه وقال اذبحها یا فرمود ذبح کن جذعه را شک راوی است ولن تجزي جذعة عن احد بعدك و هرگز کفایت نکند جذعه از هیچ کس بعد تو **باب** فضل العمل في ايام التشريق ذکر زیادتی ثواب عمل در ایام تشریق که سه روز اند بعد روز نحر چنانکه در خلاصه و هدایه است یا چهار از روز نحر چنانکه مختار بعضی ائمه و چون بسبب آنکه گوشت قربانی خشک میکردند در آفتاب باین نام خواند و وجه تشریق بمعنی خشک کردن گوشت است یا بجهت آنکه هدی و ضحایا نحر کرده نمی شوند تا آنکه مشرق شود آفتاب یعنی طلوع کند و تشریق بمعنی نماز عید نیز آمده که گزارده میشود وقت اشراق آفتاب چنانکه مروی است لا جمعة ولا تشريق الا في مصر جامع یعنی واجب نیست جمعه و نماز عید مگر در مصر جامع ومن ذبح قبل التشريق فليعد و کسیکه ذبح کند پیش از نماز عید پس گو که اعاده کند برین تقدیر ایام تشریق ایام نحر باشند زیرا که نماز مخصوص بایام عید بود و لیکن مقتضای کلام فقها و لغویین خلاف آنست که روز دوم داخل است در ایام تشریق بخلاف و هم باختلاف و در بدایه از خلیل بن احمد منقول است که تشریق بمعنی تکبیر آمده برین تقدیر روز نهم چون روز دهم نیز داخل باشد که در ان روز نیز تکبیر میخوانند و لیکن میتوان گفت که وجه تسمیه مطرد نمیباشد و باید دانست که ایام تشریق اگر چه ایام مخصوص عید اگویند و در فضیلت عمل اصل اند و لیکن ملحق اند بدان و مشارک اند درین فضیلت ایام تشریع انتهاء که نیز ایام مناسک اند از احرام و تلبیه و تردید و غیره پس گویا مراد

وزن کردن پر سر درخت چه معنی دارد قال رجل عنده حتى يحرز گفت مردی که نزد ابن عباس نشسته بود تا آنکه تخمین واندازه کرده شود

باب الكفيل في السلم

در بیان ضمان دادن در سلم حدثنا محمد بن سلام قال حدثنا يعلى قال حدثنا الاعمش عن ابراهيم عن الاسود عن عائشة رضي الله عنها قالت اشترى رسول الله صلى الله عليه وسلم طعاما من يهودي بنسيئة ورهنه درعا له من حديد گفت عائشه خرید آنحضرت غله را از یهودی که ثمن وقتی دیگر خواهد داد و گرو کرد زرهی را که آنحضرت داشت از حدید مطابقت این حدیث بترجمه ظاهر نیست اولا آنکه این بیع سلم نیست سلم آنست که زر نقد دهند و غله را وقتی دیگر فردا گیرند ثانیا آنکه آنحضرت ضامنی او را نداد مگر آنکه تکلف کنند که مراد از سلم اینجا بیعیست که یکی از بدلین نسیه باشد و رهن در معنی ضامن است که اگر راهن زر نه دهد آنرا فروخته بگیرد

باب الرهن في السلم

گرو کردن در بیعی که ترجمه زر نه دهد حدثنا محمد بن محبوب قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الاعمش قال تذاكرنا عند ابراهيم الرهن في السلف گفت اعمش مذاکره کردیم نزد ابراهیم روا بودن گرو در بیعی که زر پیش داده شده فقال حدثني الاسود عن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم پس گفت اعمش حدیث کرد مرا اسود از عائشه که بتحقیق آنحضرت صلی الله علیه وسلم اشترى من يهودي طعاما الى اجل وارتهن منه درعا من حديد خرید آنحضرت از یهودی غله را بوعده مدتی وگرو کرد او را از زره آهنی

باب السلم الى اجل معلوم

بیان سلم تا مدتی معین وبه قال ابن عباس رضي الله عنهما وابو سعيد والاسود والحسن وبتعيين مدت گفته است ابن عباس وابو سعید واسود ابن یزید وحسن بصری وقال ابن عمر رضي الله عنهما لا بأس في الطعام الموصوف بسعر معلوم الى اجل معلوم گفت ابن عمر بیع سلم باکی ندارد در غله که معین شده باشد بنرخ معلوم و تا مدت معلوم یعنی باین دو شرط رواست ما لم يك ذلك في زرع لم يبد صلاحه مادامی که نباشد این سلم در زراعتی که نرسیده است و کارآمدنی نیست

حدثنا ابو نعيم قال حدثنا سفيان عن ابن ابي نجيح عن عبد الله بن كثير عن ابي المنهال عن ابن عباس قال قدم النبي صلى الله عليه وسلم المدينة وهم يسلفون في الثمار السنتين والثلاث گفت ابن عباس قدوم آورد آنحضرت مدینه را و حال آنکه اهل مدینه بیع پیشگی میکردند در میوه‌ها دو ساله و سه ساله فقال اسلفوا في الثمار في كيل معلوم واجل معلوم پس فرمود بیع کنید در میوه‌ها در پیمانه معین و مدت معین وقال عبد الله بن الوليد حدثنا سفيان قال حدثنا ابن ابي نجيح وقال في كيل معلوم ووزن معلوم یعنی در روایت عبد الله وزن معلوم زیاده آمده است بر روایت ابو نعیم و بطریق تحدیث است و اول بطریق عنعنه

حدثنا محمد بن مقاتل قال حدثنا عبد الله قال اخبرنا سفيان عن سليمان الشيباني عن محمد بن ابي المجالد قال ارسلني ابو بردة وعبد الله بن شداد الى عبد الرحمن بن ابزى وعبد الله بن ابي اوفى فسألتهما عن السلف گفت محمد بن ابی مجالد فرستاد مرا ابو برده و عبد الله بن شداد بسوی عبد الرحمن و عبد الله بن ابی اوفی پس پرسیدم هر دو را از بیع سلف فقالا كنا نصيب المغانم مع رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفتند هر دو بودیم که میرسیدیم غنیمت را با رسول خدا فكان يأتينا انباط من انباط الشام پس می‌آمدند نزد ما

قرآن واذكروا الله في ايام معلومات ایام در صحیح جا نیست در سوره بقره فقط واذكروا الله في ايام معدودات است بلکه بلفظ امر در سوره حج ویذکروا اسم الله في ايام معلومات بلفظ مضارع و بزیادة لفظ اسم و همچنین در صحیح روایت از رو ایات کتاب بنا بر حکم در نسخه فرع یونینیه که به علامت ابی ذر از کشمیهنی ویذکروا اسم الله فی ایام معلومات است و مقصود که ذکر تفسیر ابن عباس است ایام معلومات را بعشره ذی حجه و معدودات را بایام تشریق آن خود حاصل است و مواخذه بر لفظ سهل است وكان ابن عمر وابو هريرة يخرجان الى السوق في ايام العشر يكبران ويكبر الناس بتكبيرهما وبود ابن عمر و ابو هریره که بر می‌آمدند بسوی بازار در روزهای ذی حجه تکبیر میگفتند و تکبیر میگفتند مردم بتکبیر ایشان گفته بودند تا مخ تا که می‌گفتند تکبیر در این ایام و چون تکبیر در ایام عشر که تابع اند ایام حج را تکی نقل باشد در ایام تشریق که عمده ایام مناسک اند بطریق اولی وكبر محمد بن علي خلف النافلة و تکبیر گفت ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین معروف بباقر علیه وعلی آبائه السلام عقب نماز نفل نیز در ایام تشریق بمنی حدثنا محمد بن عرعرة بفتح دو عین مهمله قال حدثنا شعبة عن سليمان الاعمش عن مسلم البطين که شکم دراز داشت عن سعيد بن جبير عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال ما العمل في ايام افضل منها في هذه فرموده نیست هیچ عمل در بهترین روزها بهتر ازان اعمال که در این ایام عشر باشند و تصحیح آمده بعشر در روایت ابی وغیره و در روایت ابی ذر عن الکشمیهنی نیز همچنان است و در روایت کریمه از کشمیهنی ما العمل في ايام العشر افضل من العمل في هذه است و تفسیر کرده هذه را در روایت بلفظ ایام تشریق و این اگرچه بترجمه باب مناسب تر است ولیکن این روایت شاذ است بجهت مخالفت روایات ثقات چنانکه اشاره کرده شد پس اگر قطع نظر از روایات ائمه وحفاظ نمایند بهتر آنست که تفسیر کنند هذه را با ایام مناسک حج که شامل عشره و ایام تشریق باشد چه روایات در فضل هر دو آمده و اگر نظر بر روایات ثقات کار کنند چنانکه باید حکم بافضلیت عشر از ایام تشریق کرد که بقیه اعمال حج در آن

مزارعان از مزارعان شام و آن انصارای شام بودند خبط یا نون دو موحده و طا مهمله یعنی و ایست در طرف مدینه گروهی که نزول میکردند بیطالیح کذا فی القاموس فسلفهم فی الحنطة والشعیر والزبیب الی اجل مسمی پس بیع پیشکی میکردیم در گندم و جو و روغن زیت تا مدتی معین قال قلت اکان لهم زرع ام لم یکن لهم زرع گفت محمد بن ابی مجالد گفتم ایشان را آیا بود مزارعان را زراعتی یا نبود مر ایشان را زراعتی قالا ماکنا نسالهم عن ذلک گفتند هر دو نمی پرسیدیم ایشان را ازین پس معلوم شد که شرط نبود وجود مسلم فیه

باب السلم الی ان تنتج الناقة بیع سلم کردن باین مدت که بزاید ناقه بچه را نتجت الناقة نتاجا و نتجها اهلها یعنی نتج لازم و متعدی هر دو آمده است و در روایت ترجمه بصیغه مجهول ماخوذ از باب متعدی است

حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا جویریة عن نافع عن عبد الله قال کانوا یتبایعون الجزور الی حبل الحبلة گفت عبد الله بن عمر بودند مردم که بیع میکردند بچه شتر تا بزاید بچه که در شکم ناقه است فنهی النبی صلی الله علیه وسلم عنه پس منع کرد از آن پیغمبر خدا رحمت کنا دخدا بر وی فسره نافع ان تنتج الناقة ما فی بطنها تفسیر کرده است حبل الحبله را نافع باینکه بزاید بچه را که در شکم اوست زیاده کرده است در بیع غرر یعنی که از ترجمه حدیث مذکور شد و این تفسیر را نیز موافق آن توان ساخت باین وجه که ما فی بطنها بدل از ناقه باشد و برین تقدیر معنی آنست که بزاید بچه که در بطن ناقه است و مراد آنست که بیع میکردند بوعده آنکه بزاید بچه که در شکم ناقه است و این ممنوع است از آن رو که مدت آن نامعلوم و نامضبوط است

کتاب الشفعة

بسم الله الرحمن الرحیم

باب الشفعة فیما لم یقسم فاذا وقعت الحدود فلا شفعة در شفعه چیزیست که قسمت کرده نشده است وقتی که قسمت کرده شد و واقع شد حدها جدا جدا پس شفعه نیست از آنکه شرکت نماند ظاهر از ایراد مولف احادیث شفعه را آنست که شفعه شریک را و جار را می باشد چنانکه حنفیه بآن قائل اند شافعیه چون بشفعه جار قائل نیستند در صرف این احادیث از ظاهر تکلفها کشیده اند و مذهب مولف موافق مذهب حنفیه است لیکن آنچه بر شرط خود یافته همین احادیث شریک و جار است و ترجیح جار که اقرب باشد از روی باب ایراد کرده است و بابی که شفعه در باغ و سرا و زمین می باشد در منقولات نیست

حدثنا مسدد قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا معمر عن الزهری عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن جابر بن عبد الله قال قضی النبی صلی الله علیه وسلم بالشفعة فی کل ما لم یقسم گفت جابر حکم کرد پیغمبر خدا بشفعه در هر زمین که قسمت کرده نشده فاذا وقعت الحدود وصرفت الطرق فلا شفعة پس وقتی که واقع شد حدها و گردانیده شد راهها جدا پس نیست در وی ثبوت شفعه

باب عرض الشفعة علی صاحبها قبل البیع در حکم گفتن بر صاحب شفعه و خبر کردن او را پیش از فروختن وقال الحکم اذا اذن له قبل البیع فلا شفعة له و گفته است حکم بن عتیبه وقتی که آگاه کرده شد صاحب شفعه را پیش از بیع و طلب نکرد پس نیست شفعه مر او را در حق طلب آن مبیع نمی دارد وقال الشعبی من بیعت شفعته وهو شاهد لا یغیرها فلا شفعة له و گفت شعبی کسیکه فروخته شد شفعه او یعنی زمینی که در آن شفعه دارد و حال آنکه او حاضر است و تغیر نداد پس نیست شفعه

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب العیدین

عشر ذی الحجه مشتمل آن بر ترتیب تمیید و ترجیح حدیث ابی هریره که ترمذی روایت کرده که صیام هر روز از این روزها برابری شود بصیام یکسال و قیام هر شب ازین شبها برابر است بقیام شب قدر را ساقط میشود و حکم مراین بعضی ولیکن حکم کرده اند بضعف در اسناد وی گفته تحقیق آنست که بعضی از اعیان علماء متاخرین گفته که این عشر افضل اند از مجموع عشر رمضان اگرچه در عشر رمضان شبی باشد که فاضل نبود بر آن غیر آن قالوا ولا الجهاد فی سبیل الله گفتند صحابه و نیست جهاد در راه خدا بهتر از عمل این روزها قال ولا الجهاد الا رجل خرج یخاطر بنفسه وماله فلم یرجع بشیء فرمود نیست جهاد بهتر مگر جهاد مردی که بیرون آمده که الیشه خطر داد در این سفر جان و مال خود پس باز گشت از سفر چیزی از آن یعنی باخت جان و مال را در راه خدا و شهید شد و باقی نگذاشت

باب التکبیر ایام منی واذا غدا الی عرفة تکبیر مشروع بودن تکبیر در ایام منی که روز عید و سه روز دیگر بعد از آن است و در وقتیکه صبح کنند روزی که میروند بعرفه یعنی روز نهم وکان ابن عمر یکبر فی قبته بمنی فیسمعه اهل المسجد بود ابن عمر رضی الله عنه که تکبیر میگفت بجهر در خیمه خود که بمنا داشت پس می شنیدند آنرا اهل مسجد فیکبرون ویکبر اهل الاسواق پس تکبیر میگفتند مردم مسجد و تکبیر میگفتند اهل بازارها حتی ترتج منی تکبیرا تا آنکه حرکت می در آمد منا از کثرت آوازهای تکبیر وکان ابن عمر یکبر بمنی تلک الایام وخلف الصلوات وعلی فراشه بود ابن عمر که تکبیر میگفت بمنا در ایام مذکوره و خلف الصلوات و بر فرشهای خود و فی فسطاطه و در خیمه خود فسطاط بضم فا و کسر آن یعنی خیمه از موی و خرگاه بزرگ وفی مجلسه وممشاه و در نشستن و در راه رفتن تلک الایام جمیعا در همه آن روزها دلالت میکند بر یوم النحر و بود ام المومنین میمونه که تکبیر میگفت روز نحر که روز عید است وکانت النساء یکبرن خلف ابان بفتح همزه و تخفیف موحده بن عثمان که تکبیر میگفتند عقب ابان بن عثمان

مراور احدثنا مكي بن ابراهيم قال حدثنا ابن جريج قال حدثنا ابراهيم بن ميسرة عن عمرو بن الشريد قال وقفت على سعد بن ابي وقاص گفت عمرو رسيدم بر سعد بن ابي وقاص فجاء المسور بن مخرمة فوضع يده على احدى منكبي پس آمد مسور بن مخرمه ونهاد دست خود را بر يكے از دو دوش من احدى لفظ تانيث گويا باعتبار تانيث منكب است بآن قاعده كه گفته اند هر چه از اعضای آدمی كه جفت است چنانكه يد وعين ورجل وجز آن آنرا مونث اعتبار كرده اند ودر روايتی احد بلفظ تذكير است اذ جاء ابو رافع مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا سعد ابتع مني بيتي في دارك ناگاه آمد ابو رافع غلام آنحضرت وگفت ای سعد بخر از من دو خانه مرا كه در سرای تست فقال سعد والله ما ابتاعهما پس گفت سعد سوگند بخدا نميخرم آن هر دو خانه را سوق كلام دلالت دارد بر آنكه ميان سعد وابو رافع رد وبدل در بها شده باشد ومقصود سعد آنست كه باين بها كه تو ميگوئی نميخرم فقال المسور والله لتبتاعنهما پس گفت مسور سوگند بخدا البته بخر آنها را فقال سعد والله لا ازيدك على اربعة آلاف منجمة او مقطعة پس گفت سعد سوگند بخدا زياده نميكنم ترا بر چهار هزار يعنی درهم منجم يا مقطع شك راويست هر دو بمعنی موجل است قال ابو رافع لقد اعطيت بها خمسمائة دينار گفت ابو رافع تحقيق داده شده ام باين هر دو خانه پانصد دينار ولولا اني سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الجار احق بسقبه ما اعطيتكها باربعة آلاف واگر نبودی كه من شنيده ام از رسول خدا كه ميفرمود همسايه سزاوارتر است بقرب خود نميدادم ترا آن هر دو خانه بچهار هزار درهم سقب بسين مهمله وقاف هر دو مفتوح ونيز بسكون قاف وبا موحده در آخر بمعنی قرب است وانا اعطى بهما خمسمائة دينار فاعطاها اياه ومن داده شده ام باين دو خانه پانصد دينار پس داد آن بيع سعد را اگر گوئی حق آنست كه شفيع بهائے كه ديگری ميدهد بخرد گويم معنی آنست كه اگر از آنحضرت نمی شنيدم كه همسايه سزاوارتر است بنيكی وامداد واحسان ومروت بكمتر از بهای ديگر ميدادم

باب ای الجوار اقرب

كدام همسايه نزديكتر است واحق است در اخذ شفعه وامداد واحسان حدثنا حجاج قال حدثنا شعبة ح وحدثني علي قال حدثنا شبابة قال حدثنا شعبة قال حدثنا ابو عمران الجوني قال سمعت طلحة بن عبد الله عن عائشة رضي الله عنها قالت قلت يا رسول الله ان لي جارين فالى ايهما اهدی گفت عايشه گفتم ای رسول خدا بتحقيق مرا دو همسايه است پس بكدام يكے از ان دو هديه دهم قال الى اقربهما منك بابا فرمود بسوے نزديكترين هر دو از تو از روے در خانه از ين حديث معلوم شد كه همسايه كه در او نزديك تر است اولے برعايت است واز جمله رعايتها دادن شفعه است چنانكه ابو رافع بهمان حديثے كه در باب نيكی همسايه واقع شده است شفعه را بسعد داد

تم الجزء الثامن من الثلثين ويتلوه التاسع ان شاء الله رب العالمين في التاسع من شعبان المعظم ١٢٩٠ هجری

مسعود وقد روايت كرده آنرا ابن مسعود در نزد امام احمد وابی يوسف ومحمد وشافعی در قول مختار از فجر عرفه تا عصر آخر ايام تشريق است كه مجموع آن بيست وسه نماز باشد وفتوی در مذهب ما بر ين است وقوی گفته در يمين است اظهر نزد محققين بحجة ورود حديث مرفوع در قطنی بطريق متعدده وجابر آورده كه گزارد پيغمبر خدا صلی الله عليه وآله وسلم نماز صبح را روز عرفه وپس بسوی ما آورد پس گفت الله اكبر الله اكبر وكشيد تكبير را تا عصر آخر ايام تشريق ورده از زركشی ونيز گفته كه از امام احمد رحمه الله پرسيدند بكدام دليل حكم كرديد شما كه تكبير از نماز فجر عرفه تا عصر آخر ايام تشريق است گفت باجماع عمر وعلی وابن عباس وابن مسعود رضی الله عنهم ونزد امام مالك بقولی جديد شافعی از ظهر روز نحر تا فجر آخر ايام تشريق كه مجموع آن پانزده نماز است برای حجاج وغيرهم وبقولی از شافعی اين مخصوص بحجاج است چنانكه روايتی است از احمد وبر روايتی ديگر تا عصر آخر ايام تشريق وغير حجاج از مغرب ليلة النحر تا فجر آخر ايام تشريق كه هژده نماز بود ودر بعض اقوال وديگر نيز هست كه بقبول نميكشد وجه ديگر آنكه جماعت شرط است نزد امام ابی حنيفه وبر منفرد نيست نزد صاحبين واليه وديگر شرط نيست واز امام احمد دو روايت است اصح آنست كه شرط است زيرا كه ابن مسعود فرموده است التكبير على من صلى بجماعة وابن عمر تير آورده اند كه گزارد نماز را تنها گفت تكبير وبعد از نماز نفل ونماز عيدين در حنفيه تكبير نبود ونزد شافعی در آنچه عينی نقل كرده وجه ديگر

كتاب الاجارة

اجاره در لغت بمعنی مزد است و در شرع عقدیست که بر منافع معلوم مقصد بعوض معلوم واقع میشود و مشهور کسر همزه است بضم و فتح نیز گفته اند

بسم الله الرحمن الرحيم باب استيجار الرجل الصالح

اجاره کردن مرد صالح را درین باب اشارتست بر قول کسی که گفته مرد صالح را اجیر نباید گرفت و نه خدمت از وی گرفت از آداب مسلمان و مروت است وقال الله تعالى ان خير من استاجرت القوي الامين برای تائید ترجمه آورده است و درین آیت اشارتست بقصه موسی که نزد شعیب علیهما السلام رفته و دختر شعیب گرفته و مهر خدمت هشت سال قرار یافته و اینقول دختر شعیب است که در شان موسی گفته و معنی آنست که بتحقیق بهترین کسی است که اجیر گرفته قوی و امین است نقل است که شعیب گفت از کجا دانستی که قوی و امین است گفت دیدم که برداشت سنگی را که نتوانستند برداشت آنرا مگر ده نفر و وقتیکه می آمدیم گفت مرا که از پس من بیا و وقتیکه دو راه پیش آید مرا نگریز و ببینی الخازن الامين والخازن الامين است ومن لم يستعمل من اراده و حکم کسی که از اولی الامر عامل نکند کسی را که میخواهد عمل را و طلب آن کند از این نیز داخل ترجمه است بر هر یکی ازین دو حکم حدیثی آورده است حدثنا محمد بن يوسف قال حدثنا سفيان عن ابي بردة قال اخبرني جدي ابو بردة عن ابيه ابي موسى الاشعري قال قال النبي صلى الله عليه وسلم الخازن الامين الذي يؤدي ما امر به طيبة نفسه احد المتصدقين فرمود پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بر وی خزانچی امانت داری که ادا میکند چیزی را که مامور است آن در حالی که پاک است نفس او از خیانت یکی از دو صدقه کننده است یعنی شریک است در صواب صدقه با صاحب مال میکند حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن قرة بن خالد قال حدثني حميد بن هلال قال حدثنا ابو بردة عن ابي موسى قال اقبلت الى النبي صلى الله عليه وسلم ومعي رجلان من الاشعريين گفت ابو موسی پیش آمدم بسوی پیغمبر خدا و با من دو مرد از اشعریان بودند فقلت ما علمت انهما يطلبان العمل گفتم ابو موسی پس گفتم آنحضرت را ندانستم من که این هر دو طلب عمل میکنند در حدیث اختصاری کرده است تمام آنست که ابو موسی گوید دو مرد با من بودند از اشعریان یکی جانب چپ یکی جانب راست و طلب کردند عمل را آنحضرت فرمود ای ابا موسی گفتم سوگند بکسیکه برانگیخته ترا بحق مرا اطلاع نداده اند بر آنچه در نفس ایشان بود و ندیدم که ایشان طلب عمل دارند فقال لن او لا نستعمل على عملنا من اراده پس فرمود هرگز عامل نمیکنیم بر عمل خود کسی را که خواهد عمل را تردد کرده راوی که لن نستعمل یا لا نستعمل فرموده است

باب رعي الغنم على قراريط

چرانیدن گوسفند بر قیراطها قراریط جمع قیراط است و آن نیم دانگ است حدثنا احمد بن محمد المكي قال حدثنا عمرو بن يحيى عن جده عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما بعث الله نبيا الا رعى الغنم فرمود مبعوث نکرده خدا هیچ پیغمبر را مگر آنکه چرانیده غنم را ظاهر کلام عموم است اگر تخصیص هم یافته باشد آدم و عیسی و جز آن دو نخواهد بود فقال اصحابه وانت پس گفتند یاران آنحضرت و تو هم راعی بوده فقال نعم كنت ارعاها على قراريط لاهل مكة فرمود آری بودم که میچرانیدم برای قراریط مر اهل مکه را بود در روایتی دیگر آمده که بر هر غنم یک قیراط یعنی گویند که قراریط نام جاییست بمکه و تصحیح کرده این قول را ابن جوزی و ابن ناصر و گفته که قیراط را یعنی الف دانگ نمی شناختند عرب اما ظاهر کلام مولف نیز معنی اولست و شیخ ابن حجر گوید راجح معنی اول است زیرا که اهل مکه نمیدانند جایی را که نام آن قراریط باشد و بعید است که مسلمانان فتح مکه کنند الآنجا ذکر میکنند قیراط و از دانستن علم عرب لازم نمی آید که آنحضرت هم بداند انتقل آنحضرت گاهی تکلم میکرد یعنی یاران میدانستند که آنحضرت تکلم کرد بلغتی او بر که گفت یا رسول الله

الجزء الثامن

الثقفي انهم سئلوه وقت قال سالت انسا ونحن غاديان من منى الى عرفات گفت محمد ثقفی پرسیدم انس را که بکه ما در روایتی بودیم از منی بسوی عرفات عن التلبية كيف كنتم تصنعون مع النبي صلى الله عليه وسلم که چگونه میکردید با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یعنی تلبیه میگفتید یا تکبیر قال كان يلبي الملبي لا ينكر عليه گفت انس بودیم که میگفت تلبیه گوینده و هیچ انکار کرده نمیشد بر وی ويكبر المكبر فلا ينكر عليه و تکبیر میگفت تکبیر گوینده و هیچ انکار کرده نمیشد بر وی یعنی گاه تلبیه میگفتند و گاه تکبیر و هر دو روا میداشتند و ترک تلبیه مطلقا روا نیست مگر وقت رمی جمره عقبه چنانکه مذهب ابی حنیفه و شافعی است رحمهما الله حدثنا محمد در روایت اصیلی زیاده آمده و البخاری و نیز در نسخه وی مکتفا بر همین نسبت کرده یعنی بود بدین تقدیر روایت مولف از عمر بن حفص باشد و بسا که از وی آنچنین آورده و در بعضی نسخ این اسم ساقط است را اسناد و راجح همین است قاله الشيخ ابن حجر قال حدثنا عمر بن حفص قال حدثنا ابي عن عاصم عن سليمان بن حفصة بنت سيرين عن ام عطية قالت كنا نؤمر ان نخرج يوم العيد حتى نخرج البكر من خدرها گفت ام عطیه بودیم که امر کرده میشدیم اینکه برآییم روز عید تا آنکه بر آید دوشیزه نیز از پرده خود وحتى نخرج الحيض بضم حاء و تشدید تحتیه جمع حائض و تا آنکه می بر آمدند حائضان فيكن خلف الناس پس می بودند زنان پس صفهای مردم فيكبرن بتكبيرهم ويدعون بدعائهم پس تکبیر میگفتند بتکبیر مردان و دعا میکردند بدعای ایشان ازینجا معلوم شد که تکبیر و دعا حائض را منع نیست يرجون بركة ذلك اليوم وطهرته امید میداشتند بحضور مصلی حصول برکت آن روز و پاکی از گناهان را اگر چه بعضی از نماز معذور بودند طهرة بضم طا و سکون ها لغت است در طهارت

باب الصلوة الى الحربة يوم العيد

ذکر نماز بسوی نیزه خورد که ستره کرده باشند در صحرا روز عید گذشت پیش ازین ترجمه باین حدیث بتفاوت در اسناد و بعض متن در ابواب ستره لیکن زیادت یوم العید و در نسخه ابن المظفر در آخر روایات نیست حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا عبد الوهاب ابن عبد المجيد الثقفي قال حدثنا عبيد الله عن نافع عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم

تو خود از نامیده شده تا این نعمت را بی شناسیم تو از کجا دانسته گفته اند حکمت درین که انبیا پیش از نبوت گوسفند چرانی کرده اند آن تواند بود که ایشان بمشقت عادت کنند در تربیت و رات گله گوسفند از گرگ و ضبط اند و بود آن تا در اصلاح احوال و نگهبانی امت از اشرار و شیاطین همچنان بر وجه لایق سعی نمایند گویا اول سبق سیاست است و تخصیص غنم از آنست که این جنس ناتوان ترین دواب است و آنکه آنحضرت از خود خبر داده که راعی بوده است از راه تواضع است و تنبیه برین معنی انتها یست و انعام الهی است که از آن حال باین مرتبه رسانده که اشرف مخلوقات گردید و عالمی را در اسخر گشت دین و امر و نهی او در آمد

باب استیجار المشرکین عند الضرورة در جواز اجیر گرفتن مسلمانان کافر از ضرورت و اذا لم یوجد اهل الاسلام و وقتیکه یافته نشود مسلمانی و عامل النبی صلی الله علیه وسلم یهود خیبر خیبر را بر اراضی خیبر از آنکه نبود مسلمانی که بجای او نصب کنند و عمل بوی تواند کرد این بطال گوید اکثر فقها برین اند از جهت ذلت کفر و آنکه مسلمان اجیر کافر شود در وا نداشته اند **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال حدثنا هشام عن معمر عن الزهری عن عروة بن الزبیر عن عائشة رضی الله عنها قالت واستاجر رسول الله صلی الله علیه وسلم وابو بکر رضی الله عنه رجلا من بنی الدیل گفت عائشه و اجیر کرد پیغمبر خدا و ابو بکر مردی را از بنی دیل و استاجر با و عطف است بر ما قبل و این واقعه هجرت است دیل بکسر دال مهمله و سکون مثناة تحتیه و لام است قوم من بنی عبد بن عدی این نسبت اخص است از نسبت اول هادیا خریتا در حالیکه راه نمائی ماهر بود الخریت الماهر بالهدایة و خریت آنرا گویند که مهارت داد و بخانی قد غمس یمین حلف فی آل العاص بن وائل بتحقیق آن مرد فرو برده بود دست عهد و سوگند در خون در آمده در حلف آل عاص که از بنی سهم اند حلف بکسر مهمله و سکون لام بمعنی عهدی است که در قوم می باشد و هو علی دین کفار قریش و آن مرد بر دین کفار قریش بود فامناه و دفعا الیه راحلتیهما پس امین ساختند آنحضرت و ابو بکر آن مرد را و حواله کردند بوی شتران خود را و واعداه غار ثور بعد ثلث لیال و وعده دادند او را در غار ثور پس از سه شب فاتاهما براحلتیهما صبیحة لیال ثلث پس آورد آن مرد اجیر نزد آنحضرت و صدیق شتران ایشان را صباح سه شب یعنی صباح چهارم فارتحلا و انطلق معهما عامر بن فهیرة پس کوچ کردند و راهی شد با آنحضرت و ابو بکر عامر بن فهیرة والدلیل الدیلی فاخذ بهم و هو طریق الساحل و راه نما همان دیلی بود پس گرفت آن مرد راه با این سه نفر و آن راه ساحل دریا بود **باب** اذا استاجر اجیرا لیعمل له بعد ثلثة ایام او بعد شهر او بعد سنة جاز وقتی که بمزد گرفت مزدوری را تا کار کند برای او بعد از سه روز یا پس از ماهی یا پس از سالی روا است وفیا لهما شرطهما الذی اشترطاه اذا جاء الاجل و هر دو موجر و مستاجر بشرطهائی که شرط کرده اند باشند و وقتیکه آمد مدت یعنی درین صورت عقد باطل نشود و شافعیه گویند اگر اجاره گرفت سرائی را چنانکه گویند دهنده که یکسال اجاره و دادم بعد از ده روز صحیح نیست و در اجاره ذمه تاخیر عمل روا است و نزد حنفیه مطلقا روا است و همین است مذهب مالک **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث قال حدثنا عقیل قال ابن شهاب فاخبرنی عروة بن الزبیر ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم قالت واستاجر رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابو بکر رضی الله عنه رجلا من بنی الدیل هادیا خریتا و هو علی دین کفار قریش اجیر گرفت پیغمبر خدا و ابو بکر مردی را از بنی دیل در حالیکه راه نمائی ماهر بود و بر دین کافران قریش بود فدفعا الیه راحلتیهما و واعداه غار ثور بعد ثلث لیال پس سپردند بآن مرد هر دو شتر خود را و وعده کردند بغار ثور بعد از سه شب فاتاهما براحلتیهما صبح ثلاث پس آورد نزد آنحضرت

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب العیدین

مخصوص بخوف تاذی مردم است چنانکه اشارة بآن رفته **حدثنا** ابراهیم بن المنذر الحزامی بکسر مهمله و تخفیف زاء قال حدثنا الولید بن مسلم قال حدثنا ابو عمرو بفتح مهمله الاوزاعی قال حدثنی نافع عن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه واله وسلم یغدو الی المصلی والعنزة بین یدیه تحمل بود آنحضرت که میرفت بسوی جبانه و حال آنکه عنزه پیش او برداشته شد و تنصب بالمصلی بین یدیه فیصلی الیها ایستاده کرده میشد بمصلی پیش روی آنحضرت پس نماز میکرد بسوی آن این غالب احوال بود و گرنه ثابت شده که نماز گزارد آنحضرت در منی بسوی غیر جدار و این بیان جواز است که ستره گرفتن سنت است نه واجب **باب** خروج النساء والحیض الی المصلی ذکر بر آمدن زنان و حایضان در عید بسوی عیدگاه **حدثنا** عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب سختیانی عن محمد بن سیرین عن ام عطیة قالت امرنا نبینا گفت ام عطیه امر کرده است ما را یعنی زنان را پیغمبر ما صلی الله علیه واله وسلم ان نخرج العواتق ذوات الخدور اینکه بر آریم زنان بالغ رسیده و نشین را عواتق جمع عاتق میگویند بالغه را بجهت آنکه آزاد شد از خدمت ابوین و ذکر عواتق برای اشعار بعض است و گویا آنکه اگر حایض باشند نیز برآیند بجهت تحقق اهلیت تکلیف و عن ایوب عن حفصة بنحوه و باسناد مذکور از ایوب روایت دارد از حفصه خواهر محمد بن سیرین نحو حدیث سابق آمده و زاد فی حدیث حفصة قال او زیاده کرد ایوب در روایت حفصه که گفت ایوب او قالت یا گفته است حفصه در حدیث مذکور العواتق و ذوات الخدور

وابوبکر را ہر دو شتر ایشان از اصلاح سہ شب بعضی شراح در مطابقت اینحدیث بترجمہ سخن کردہ اند در ترجمہ آنست کہ اجیر گرفتہ تا بعد از سہ روز یا یک ماہ یا سہ سال کار کند و در حدیث ہمان وقت شتران بوی حوالہ کردند و خدمت فرمودند جوابش آنکہ اجیر برای آن گرفتہ بودند برای خدمت شتران تائید میکند کہ بیچ ایدا این شتران را دربن سہ روز عامر بن فہیرہ بود مولف چنانکہ عادت اوست قیاس کردہ مدت بعید کہ ماہ و سال است بمدت قریب سہ روز **باب** الاجیر فی الغزو در بیان اجیر گرفتن در وقت غزو

حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا اسمعیل بن علیة قال حدثنا ابن جریج قال اخبرنی عطاء عن صفوان بن یعلی عن یعلی بن امیة قال غزوت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم جیش العسرة گفت یعلی غزا کردم با رسول خدا بجیش عسرة را و آن غزوه تبوک است و این غزوه را جیش عسرة خوانند از ان رو کہ در ایام قحط مردم را تحریض بر جہاد کردہ بود و خرما بر درخت رسیدہ بود پس دشوار آمد بر مردم این لشکرکشی و این در سال نہم از ہجرت بود فکان الغزو من اوثق اعمالی فی نفسی پس بود این غزوہ از محکم ترین اعمال من بنفس من فکان لی اجیر و بود مرا اجیری کہ خدمت میکرد مرا باجرت فقاتل انسانا فعض احدهما اصبع صاحبه فانتزع اصبعه فاندر ثنیته فسقطت پس جنگ کرد آن اجیر مرد را پس گزید دندان یکی از ان دو انگشت یار خود را پس کشید انگشت خود را پس انداخت دندان پیش او را پس آنچہ از دندان ثنایا اند بفتح ہمزہ و نون ساکن و دال مہملہ آخر دال است بمعنی اسقط فانطلق الی النبی صلی الله علیه وسلم فاهدر ثنیته پس رفت کسیکہ گزیدہ بود و دندان کندہ شدہ بسوی پیغمبر خدا پس ابطال کرد آنحضرت دیت دندان او را وقال افیدع اصبعه فی فیك تقضمها و فرمود آیا بگذارد انگشت خود را در دہان تو کہ بخوری آنرا بطرف دندان قال احسبه قال کما یقضم الفحل گفت یعلی گمان دارم آنحضرت را کہ فرمود چنانکہ میخاید شتر نر قال ابن جریج وحدثنی عبد الله بن ابی ملیکة عن جده وگفت ابن جریج باسناد مذکور حدیث کرد مرا عبد الله بن ابی ملیکہ از جد خود کہ ہمین ابی ملیکہ است نام وی عبد الله عبید الله بن ابی ملیکہ است نسبت میکنند او را بجد مثل هذه القصة مانند این قصہ کہ در زمان آنحضرت واقع شدہ بود ان رجلا عض ید رجل فاندر ثنیته فاهدرها ابو بکر رضی الله عنه بتحقیق مردی گزید دست مردی را پس شکست دندان او را پس باطل ساخت دیت دندان او را ابوبکر صدیق **باب** من استاجر اجیرا فبین له الاجل ولم یبین له العمل در بیان کسی کہ مزدور گیرد کسی را پس بیان کند مدت عمل را و بیان نکند عمل را اگرچہ کند رواست و برین حکم دلیل آوردہ قول شعیب را کہ بموسی گفت علیہما السلام از قول خدا کہ حکایت کردہ آنرا لقوله تعالی انی ارید ان انکحك احدی ابنتی هاتین الی قوله والله علی ما نقول وکیل بتحقیق من میخواہم کہ نکاح کنم ترا بیکی ازین دو دختر خود کہ اینہا اند علی ان تاجرنی ثمانی حجج برین شرط کہ بدہی مرا اجورہ ہشت سال تا آیتین تاجر فلانا یعطیه اجرا مولف گوید تاجر فلانا بمعنی اینست کہ بدہی تو او را اجرہ و منه فی التعزیة اجرك الله و ازین مقولہ است کہ در عزا پرسی میگویند آجرك الله یعنی اجر دہد ترا خدای برین مصیبت **باب** اذا استاجر اجیرا علی ان یقیم حائطا یرید ان ینقض جاز وقتی کہ بمزدوری گرفت مزدور را برانکہ برپا دارد دیوار را کہ میخواہد بیفتد رواست قید برپا دارد ان ینقض اتفاقی است بر طبق آنچہ در حدیث منقول از قصہ موسی و خضر واقع شدہ **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال حدثنا هشام بن یوسف ان ابن جریج اخبرهم قال اخبرنی یعلی بن مسلم وعمرو بن دینار عن سعید بن جبیر یزید احدهما علی صاحبه گفت ابن جریج خبر داد مرا دو کس یعلی بن مسلم و عمرو بن دینار از سعید بن جبیر در حالیکہ زیادہ میکرد یکی ازین دو کس بر دیگری یعنی زیادہ میکرد یعلی بر عمرو چیزی کہ عمرو نداشت و عمرو

والان فتوی در مختار منع کراہت است عمرہا در ہمہ زمان در جمیع احوال و اوقات چنانکہ برخی از ان در باب شہود الحیض و در باب خروج النساء الی المساجد باللیل والغلس گذشت **باب** خروج الصبیان الی المصلی یعنی خردسالان کہ از مرتبہ طفولیت برآمدہ بمرتبہ صبا و تمیز رسیدہ اند بسوی عیدگاہ با مرد و اگرچہ نماز واجب نیست گفتہ است ابن بطال خروج صبیان بمصلی در وقتی است کہ ایشان نگاہ دارند نفس خود را از لعب و بفہمند نماز را و میتوانند حفظ کرد از آنچہ مفسد نماز است مستقلی نے گفتہ در وی نظر است زیرا کہ مشروعیت آوردن صبیان برای تبرک و اظہار شعار اسلام است بکثرت حاضران و لہذا مشروع شد حایضان را پس حکم شامل است ہمہ کس را کہ واقع شود از وی نماز یا نہ و برین تقدیر سزاوار است کہ با صبیان کسے باشد کہ ضبط کند آنہا را از لعب و نحو آن پوشیدہ نماند کہ احضار صبیانی کہ تمیز ندارند در مسجدی کہ با آنہا ضابطہ از لعب باید اظہار شعار اسلام و خلل نداد و تبرک وقتی حاصل شود کہ بفہم و تمیز شریک دعا شوند چون حایضان اگرچہ نماز نکنند

زیادہ میکرد و چیزی دیگر یعلی نداشت یا مراد از احد ہما سامعین است یعلی یا عمرو یعنی یعلی زیادہ میکرد بر عمرو یا عمرو زیادہ میکرد بر یعلی
فافہم وغیرہما اخبرنی ابن جریج میگوید و خبر داد مرا غیر یعلی و عمرو قال سمعتہ یحدث عن سعید بن جبیر ابن جریج گوید بتحقیق
شنیدم غیر یعلی و عمرو را کہ حدیث میکرد از سعید بن جبیر قال قال لی ابن عباس رضی اللہ عنہما حدثنی ابی بن کعب
گفت سعید بن جبیر گفت مرا ابن عباس کہ حدیث کرد مرا ابی بن کعب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فانطلقا فوجدا
فیہا جدارا یرید ان ینقض پس رفتند موسی و خضر پس یافتند دران قریہ دیواری را کہ میخواست افتادن قال
سعید بیدہ ہکذا فرفع یدہ فاستقام اشارت کرد بدست خود اینچنین پس برداشت دست خود را پس برپا ماند الخ
تواند کہ معنی چنین باشد کہ گفت سعید اشارت کرد خضر بدست خود اینچنین یعنی برداشت دست را پس برپا ماند قال یعلی حسبت
ان سعیدا قال فمسحہ بیدہ فاستقام گفت یعلی گمان میدارم کہ تحقیق سعید گفتہ پس مسح کرد خضر بدست خود پس
برپا ماند فقال لو شئت لاتخذت علیہ اجرا قال سعید اجرا ناکلہ پس گفت موسی اگر میخواستی ہر آئنہ میگرفتی برین کار
مزدی گفت سعید مزدی کہ بخوریم آنرا **باب** الاجارۃ الی نصف النہار در جواز اجارہ گرفتن تا نیم روز **حدثنا**
سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد عن ایوب عن نافع عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
یقول مثلکم ومثل اہل الکتابین کمثل رجل استاجر اجراء گفت ابن عمر بود آنحضرت کہ میگفت داستان شما
مثل شما و مثل یہود و نصاری مانند قصہ مردیست کہ بمزد گرفت مزدوران را اجراء بضم ہمزہ و فتح جیم و مد جمع اجیر است فقال من
یعمل لی من غدوۃ الی نصف النہار علی قیراط پس گفت کیست کہ عمل کند برای من از صبح تا نیم روز بر یک قیراط
فعملت الیہود پس عمل کردند یہود بر یک قیراط ثم قال من یعمل لی من نصف النہار الی صلاۃ العصر علی قیراط
پس گفت کیست کہ عمل کند برای من از نیم روز تا نماز عصر بر یک قیراط فعملت النصاری پس عمل کردند نصاری
باین قرارداد ثم قال من یعمل لی من العصر الی ان تغیب الشمس علی قیراطین فانتم ہم پس گفت کیست کہ عمل کند
از عصر تا غائب شدن آفتاب بر دو قیراط پس شما اید جماعت ایشان فغضبت الیہود والنصاری فقالوا ما لنا اکثر عملا
واقل عطاء پس خشم کردند یہود و نصاری و گفتند چہ حال است ما را کہ بیشترین مزدوران ایم از روی عمل و کمتر از روی
عطاء قال ہل نقصتکم من حقکم قالوا لا گفت آیا من کم کردہ ام شما را از حق شما کہ مقرر کردہ بودم گفتند نی
قال فذلک فضلی اوتیہ من اشاء گفت پس زیادتی فضل و کرم من است میدہم آنرا کسی را کہ میخواہم استدلال نمودہ اند
مذہب حنفیہ میکنند کہ وقت عصر را بعد از دو مثل سایہ میگویند و آنرا کمتر از وقت پیشین میدانند و مولف مرجح اثبات ترجمہ بر
مثل صاحب شریعت کرد **باب** الاجارۃ الی صلاۃ العصر اجارہ کردن تا نماز عصر یعنی بیکہ از نیم روز تا نماز عصر اجارہ گرفتن
نیز روا است **حدثنا** اسمعیل بن ابی اویس قال حدثنی مالک عن عبد اللہ بن دینار مولی عبد اللہ بن عمر عن عبد اللہ
بن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال انما مثلکم ومثل الیہود والنصاری
کرجل استعمل عمالا فرمود آنحضرت نیست مثل شما و مثل یہود و نصاری مگر مثل مردی کہ بکار انداخت عملہ را فقال
من یعمل لی الی نصف النہار علی قیراط قیراط فعملت الیہود علی قیراط قیراط پس گفت کیست کہ عمل کند برای من
تا نیم روز بر یک یک قیراط پس عمل کردند یہود بر یک یک قیراط تکرار قیراط باعتبار افراد است ثم عملت النصاری علی
قیراط قیراط پس عمل کردند نصاری از پیشین تا عصر بر یک یک قیراط ثم انتم الذین تعملون من صلاۃ العصر

علیہ وآلہ وسلم مقابل الناس گفت ابو سعید
خدری در حدیثی کہ در باب الخروج الی المصلی بغیر
منبر گذشت روایت کرد کہ آنحضرت ایستاد و بود روی
مردم **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا محمد
بن طلحۃ عن زبید عن الشعبی عن البراء
قال خرج النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
یوم اضحی الی البقیع بر آمد آنحضرت روز عید اضحی
بسوی بقیع بفتح موحدہ مقبرہ مدینہ است
ظاہرا مصلای عید نزدیک بقیع بود فصلی
رکعتین پس گزارد دو رکعت نماز عید ثم اقبل
علینا بوجہہ پس متوجہ گردید ما را فقال ان اول
نسکنا فی یومنا ہذا ان نبدا بالصلوۃ ثم
نرجع فننحر فمن فعل ذلک فقد وافق
سنتنا پس کسیکہ کرد چنین پس بتحقیق موافقت
کرد سنت ما را ومن ذبح قبل ذلک فانما
ہو شیء عجلہ لاہلہ لیس من النسک
فی شیء فقام رجل فقال یا رسول اللہ انی
ذبحت وعندی جذعۃ خیر من مسنۃ
فقال اذبحہا ولا تفی عن احد بعدک
کفایت نکند و ادا نشود از غیر تو **باب** العلم
الذی بالمصلی ذکر علامتی کہ بمصلای
عید گزارند از چوب و سنگ و نحوآن تا شناختہ شود
بدان مصلی **حدثنا** مسدد قال حدثنا
یحیی بن سعید عن سفیان ثوری قال حدثنا
عبد الرحمن بن عابس بمہملہ و موحدہ قال
سمعت ابن عباس قیل لہ اشہدت
العید مع النبی گفت عبد الرحمن شنیدم
ابن عباس را کہ گفتہ شد مر او را آیا حاضر شدی
عید را با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
قال نعم گفت ابن عباس آری ولولا مکانی
من الصغر ما شہدتہ و اگر نبودی قرب و
منزلت با آنحضرت از نابالغ خردسالی حاضر نمیشدم
و این بنا بر آنست کہ گویند در پنجا تقدیم و تاخیر
است یعنی من الصغر علت است شہدتہ
را کہ مقدم آمدہ ولیکن این توجیہ بعید از لفظ
و موافق مرضی مولف ہم نیست کہ وضع ترجمہ با
خروج الصبیان بر حدیث بظاہر مقتضی
آنست کہ کودکان نیز ہمراہ بزرگان در عید حاضر
شوند چنانچہ ابن عباس حاضر شد و حمل شہود
بر حضور وقت وعظ زنان کہ اگر نمی بودم صغیر
حاضر نمیشدم آنرا بجہت ستر چنانکہ بعضی گفتہ
نیز تکلف ظاہر است و دور از سیاق و نیز
آنست کہ گفتہ شود و اگر نمی بود در سن صغر تو
متوسط بحضور حاضر نمیشدم یعنی القدر کو حب
سوم و زائد وقت کہ حاضر میشوانم شد مگر بشاید
بودم چنانکہ قصہ آمدہ دارم حتی اتی العلم

الى مغارب الشمس پس مرشما ايد كه عمل ميكنيد از نماز عصر تا غروب شدن آفتاب جمع مغارب باعتبار انفراد يا باعتبار تعدد اوقات
على قيراطين قيراطين بود بر شما دو قيراط است فغضبت اليهود والنصارى وقالوا نحن اكثر عملا واقل عطاء قال هل ظلمتكم من حقكم شيئا
قالوا لا قال فذلك فضلي اوتيه من اشاء **باب** اثم من منع اجر الاجير گناه كسى كه باز دارد
مزد مزدور را **حدثنا** يوسف بن محمد قال حدثنا يحيى بن سليم عن اسمعيل بن امية عن سعيد بن ابى سعيد عن ابي هريرة
رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال قال الله تعالى ثلثة انا خصمهم يوم القيمة گفت آنحضرت گفت خداى تعالى
سه كس اند كه من دشمن ايشانم روز قيامت رجل اعطى بي ثم غدر مردى كه عهد داد بمن يعنى بنام من پس تر نقض عهد كرد و رجل
باع حرا فاكل ثمنه ومردى كه فروخت آزادى را و خورد زر قيمت او و رجل استاجر اجيرا ومردى كه بمزدورى گرفت مزدورى را
فاستوفى منه ولم يعطه اجره پس تمام گرفت ازوى كار را و نداد مزد او را **باب** الاجارة من العصر الى الليل
اجاره كردن از نماز عصر تا شب **حدثنا** محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن بريد عن ابي بردة عن ابي موسى عن النبي
صلى الله عليه وسلم قال مثل المسلمين واليهود والنصارى كمثل رجل استاجر قوما يعملون له عملا يوما الى الليل على اجر معلوم مثل مسلمانان
و يهود و نصارى مانند قصه مرديست كه اجير گرفت قومى را كه عمل ميكنند براى او على يوما الى الليل على اجر معلوم هر يكروز
از صبح تا شب بر مزدى معين فعملوا له يوما الى نصف النهار فقالوا لا حاجة لنا الى اجرك الذى شرطت لنا وما عملنا
باطل پس عمل كردند براى آن مرد روزى تا نيم روز پس گفتند ما را حاجتى نيست باجر تو كه شرط كرده بودى براى او
و هر چه عمل كرديم باطل است فقال لهم لا تفعلوا اكملوا بقية عملكم وخذوا اجركم كاملا فابوا وتركوا پس گفت آن مرد ايشانرا
را ترك مكنيد عمل را و تمام كنيد بقيه عمل خود را و بگيريد مزد خود را تمام پس ابا كردند از عمل و ترك كردند آنرا گفته اند مراد ازين كنايه
حال كفر يهود است كه بعد از آنكه ايمان بموسى عليه السلام داشتند و مامور شدند بايمان بعيسى عليه السلام و استغنا ورزيدند و ترك
دادند عمل را و ايمان را و حبط اعمال سابق كردند و كافر رفتند واستاجر آخرين بعدهم فقال لهم اكملوا بقية يومكم هذا ولكم الذى
شرطت لهم من الاجر واجير گرفت ديگران را بعد از آنها و ايشان قوم نصارا اند پس گفت مر ايشانرا تمام كنيد بقيه روز خود شما را
اجرت و مر شما راست آنچه شرط كرده ام مر آن قوم را از مزد كه و قيراط است و اين از باب تفضل بوده است كه ثواب عمل ديگران بديه
فعملوا حتى اذا كان حين صلوة العصر قالوا لك ما عملنا باطل پس عمل كردند تا وقتى كه شد هنگام نماز عصر گفتند مر ترا است
آنچه عمل كرديم و آن باطل است ولك الاجر الذى جعلت لنا فيه ومر تراست مزدى كه گردانيده ما را در عمل فقال لهم اكملوا
بقية عملكم فان ما بقي من النهار شيء يسير فابوا پس گفت آنمرد تمام كنيد عمل خود را و نمانده است از روز مگر چيزى اندك
پس قبول نكردند نصيحت را و ايشان نصارا اند كه مرتد شدند و حبط اعمال و ايمان كردند و كافر رفتند فاستاجر قوما ان يعملوا
له بقية يومهم پس اجير گرفت قومى را كه عمل كنند مر او را بقيه روز خود را فعملوا بقية يومهم حتى غابت الشمس
واستكملوا اجر الفريقين كليهما پس عمل كردند و تمام گرفتند مزد هر دو فريق يهود و نصارا را و اين تفضل الهى است كه مر اين
مسلمانان را نهار اعطا كرده است فذلك مثلهم ومثل ما قبلوا من هذا النور پس اين قصه مسلمانان است و مثل
چيزى كه قبول كردند ازين نور كنايت از قرآن داشته كه متضمن احكام الهى است و تواند كه كنايت از ذات شريف او
باشد **باب** من استاجر اجيرا فترك الاجير اجره حكم كسى كه اجير گرفت مزدورى را پس گذاشت اجير مزد خود را
فعمل فيه المستاجر فزاد پس عمل كرد در مزد او مستاجر پس زياده شد وجه مزد او او من عمل في مال غيره فاستفضل

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب العيدين

يعنى ماليكه بسوى خانه آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم

باب موعظة الامام النساء يوم العيد پند دادن امام زنانرا در روز عيد

حدثنا اسحق بن ابراهيم بن نصر قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جريج قال اخبرني عطاء بن ابي رباح عن جابر بن عبد الله قال سمعته يقول قام النبي صلى الله عليه واله وسلم يوم الفطر گفت عطا شنيدم جابر را ميگفت استاد آنحضرت روز عيد فطر فصلى پس نماز عيد گزارد بعد از آن تفصيل كرد آنرا بقول خود فبدأ بالصلوة ثم خطب پس ابتدا كرد بنماز بعد از آن خطبه خواند فلما فرغ نزل پس چون فارغ شد آنحضرت از نماز يا خطبه از صدر لطيف پائين نزول فرمود فاتى النساء فذكرهن پس آمد زنانرا پس ياد داد ايشانرا آنچه غافل بود زنان از بودن ايشان بيشتر بين اهل دوزخ و تدارك آن بصدقه وهو يتوكأ على يد بلال وبلال باسط ثوبه و حال آنكه آنحضرت تكيه ميكرد بر دست بلال و بلال فراخ كنان بود جامه خود را يلقي فيه النساء الصدقة مى انداختند زنان در جامه زنان صدقه را قلت لعطاء زكوة يوم الفطر ابن جريج گويد گفتم مر عطا را اين صدقه كه زنان ميدادند زكوة واجب روز فطر بود قال لا ولكن صدقة يتصدقن حينئذ گفت عطا نبود زكوة فطر و ليكن صدقه بود سوى آن كه تصدق ميكردند چيست ان فيه وقت تذكير بعد از نماز تلقي فتخها ويلقين مى انداخت زن چهله هاى خود را بى انداختند ساير زنان همچنين از زيورها كه داشتند و تحقيق لفظ فتخ در آخر حديث است قلت لعطاء اترى حقا على الامام ذلك ويذكرهن گفتم مر عطا را آيا ميدانى حق لازم بر امام آنرا كه تذكير كنند زنانرا درين روز قال انه لحق عليهم گفت تحقيق اين تذكير حق لازم است بر ايشان وما لهم لا يفعلونه و چيست ايشانرا كه نكنند آنرا وجه مانع است ازين امر معروف و ظاهر آن وجوب است نزد عطا و لهذا گفته است تا فهمى عياض گفته باشد غير عطا و اين در اول اسلام بود خاص بآنحضرت و گفته است ابن البطال كه خاص

دختم کسی کار حق کند و مال دیگری بوزارده باشد دران حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنی
سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انطلق ثلثة رهط ممن کان
قبلکم گفت ابن عمر شنیدم آنحضرت را میفرمود در فتند سه نفر از مردی که پیش از شما بودند رهط کمتر از ده نفر مردانرا گویند در قرآن
واقع شده هفته رهط بمعنی نه نفر حتی اووا المبیت الی غار فدخلوه تا آنکه جای گرفتند خوابگاه را بسوی غاری از کوه فانحطت
صخرة من الجبل فسدت علیهم الغار پس فرود آمد سنگی از کوه و بست بر ایشان راه غار را فقالوا انه لا ینجیکم
من هذه الصخرة الا ان تدعوا الله بصالح اعمالکم پس گفتند یکدیگر که بتحقیق رهائی نمیدهد خدا شما را ازین سنگ مگر آنکه دعا کنید
خدا را بنیک عملهای خود که برای خدا کرده باشید قال رجل منهم اللهم انه کان لی ابوان شیخان کبیران گفت مردی از آنها
خداوندا بتحقیق بودم مرا مادر و پدر پیر کلان سال وکنت لا اغبق قبلهما اهلا ولا مالا و بودم من که نمی نوشانیدم شب شیر
پیش از مادر و پدر عیال را و داده و غلام را اغبق بفتح همزه و سکون معجمه و کسر موحده آخر قاف ذات مشتق از غبوق است بمعنی
نوشیدن شیر و آشامیدن در شب فنای بی فی طلب شیء یوما پس دوری شد مرا در طلب چیزی یک روز فلم ارح علیهما
حتی ناما پس نیامدم شب بر ایشان تا آنکه خواب کردند فحلبت لهما غبوقهما فوجدتهما نائمین پس دوشیدم برای ایشان
شیر شبانه ایشانرا و یافتم هر دو را بحالیکه خواب کرده اند فکرهت ان اغبق قبلهما اهلا ومالا پس ناخوش داشتم شیر دهم
پیش از ایشان اهل و عیال و بندگان را فلبثت والقدح علی یدی پس درنگ کردم و حال آنکه قدح در دو دست من بود
انتظر استیقاظهما حتی برق الفجر انتظار داشتم بیداری ایشان را تا آنکه ظاهر شد روشنی صبح فاستیقظا فشربا غبوقهما
پس بیدار شدند و نوشیدند غبوق خود را اللهم ان کنت فعلت ذلک ابتغاء وجهک ففرج عنا ما نحن فیه من هذه الصخرة خداوندا
اگر کرده ام این کار را برای طلب رضای تو که در خدمت مادر و پدر فرمودی پس بگشا از ما بستگی که داده ایم ازین سنگ فانفرجت
شیئا لا یستطیعون الخروج منها پس کشاده آن صخره چیزی که نمی توانستند بر آمدن از آن قال النبی صلی الله علیه وسلم
وقال الآخر اللهم کانت لی بنت عم کانت احب الناس الی پس فرمود آنحضرت و گفت دیگری خداوندا بود مرا دختر عم
که بود محبوب ترین مردم نزد من فاردتها علی نفسها فامتنعت منی پس خواستم من او را استیلای بر نفس او کنایت از جماع است
پس سرپیچید از من و تن در نداد حتی المت بها سنة من السنین تا آنکه گذشت بوی سالی از سالها مراد آفت و قحط سالی
قحط شد و وی محتاج گشت فجاءتنی فاعطیتها عشرین ومائة دینار علی ان تخلی بینی وبین نفسها پس آمد او و دادم من او را
صد و بیست دینار برین عهد که خلوت کند میان من و میان خود در کتاب بدیع گذشت که صد دینار دادم و گوید صد دینار را بالتماس او
داده و بیست دیگر بران افزوده تا آنکه گفته اند که تخصیص در عدد منافات برزیادت ندارد ففعلت حتی اذا قدرت علیها
پس کرد خلوت تا وقتیکه قدرت یافتم بر وی قالت لا احل لک ان تفض الخاتم الا بحقه گفت حلال نمیکنم مر ترا اینکه
بشکنی مهر را مگر بحق خود که نکاح باشد فتحرجت من الوقوع علیها پس احتراز کردم و گنهگار شدم از وقوع شدن بر وی
فانصرفت عنها وهی احب الناس الی پس باز آمدم از وی و حال آنکه او محبوب ترین مردم بود بسوی من یعنی کمال
میلان طبیعت بوی داشتم وترکت الذهب الذی اعطیتها و گذاشتم زری که داده بودم او را اللهم ان کنت
فعلت ذلک ابتغاء وجهک فافرج عنا ما نحن فیه خداوندا اگر کرده ام من آن کار را برای طلب رضای تو پس بگشا
از ما چیزی که ما در آنیم فانفرجت الصخرة غیر انهم لا یستطیعون الخروج منها پس کشاده شد سنگ جز آنکه ایشان نمی توانستند

ابن عباس بجای انصار و ثوق علم خود [illegible]
خرج النبی صلی الله علیه واله وسلم کانی
انظر الیه حین یجلس بیده [illegible] آنحضرت
از اتمام خطبه خود و بعد از فراغ [illegible]
بسوی آنحضرت در رو تنبیکی می نشاند مردم را
بدست خود در جاهای که نشسته بودند [illegible]
چون انتقال کرد آنحضرت از جای خطبه برای
وعظ زنان مردم خواستند که برخیزند و بروند
با همراه آنحضرت شوند پس اشارت فرمود که نشسته
باشند بطور خود منتظر مانند [illegible]
قصد کرده ثم اقبل یشقهم [illegible]
آنحضرت بحالیکه می شکافت صفهای مردان را
و از میان صفوف میرسید بصف زنان حتی
جاء النساء ومعه بلال تا آنکه آمد زنان را
بحالیکه با وی بلال است فقال پس خواند این
آیت را برای تحکیم عهد بیعت یا ایها النبی
اذا جاءک المؤمنات یبایعنک الآیة
میفرماید خدا تعالی ای پیغمبر چون بیایند زنان
مسلمانان بحالیکه بیعت میکنند با تو برین قرار
که شریک نگردانند بخدا چیزی را و دزدی نکنند
و زنا نکنند فرزندان خود را و دروغ نه بندند از پیش
خود و بی فرمانی نکنند ترا در احکام دین [illegible]
پس قبول کن عقد بیعت ایشانرا ثم قال حین
فرغ منها [illegible]
این آیت انتن علی ذلک [illegible]
عهد فقالت امرأة واحدة [illegible]
[illegible] پس گفت یک تن [illegible]
جواب [illegible] غیر آن تن یعنی خاموش ماندند دیگران
[illegible] مبادرت کرد بجواب [illegible]
لا یدری حسن من هی ابن جریج [illegible]
حسن بن مسلم کیست [illegible] جواب گو قال
[illegible]
تصدق کنید [illegible]
ثم قال هلم [illegible] فراغ کرد [illegible]
[illegible]
لازم بمعنی تعال یعنی [illegible]
[illegible]
[illegible] گرامست [illegible]
[illegible] جمع کن نفس خود را [illegible]
بسوی من پس [illegible]
است در آن واحد و جمع [illegible]
لغت اهل حجاز و اهل نجد و غیر ایشان [illegible]
میکنند [illegible]
[illegible]

برآمدن ازان غار قال النبي صلى الله عليه وسلم وقال الثالث فرمود پیغمبر خدا و گفت سیوم مرد اللهم انی استاجرت اجراء فاعطيتهم اجرهم خداوندا من اجیر گرفته بودم مزدوران پس دادم ایشان را مزدهای ایشان غير رجل واحد ترك الذي له وذهب بجز یک مرد که گذاشت چیزی که مر ورا بود و ذهب فثمرت اجره حتى كثرت منه الاموال پس بسیار کردم اجره او را بتجارت تا آنکه بسیار شد ازان اموال فجاءني بعد حين فقال يا عبد الله اد الي اجري پس آمد پیش من بعد از زمانی و گفت ای بندهٔ خدا ادا کن بمن مزد مرا فقلت له كل ما ترى من اجرك پس گفتم هر چیزی که می بینی از مزد تست من الابل والبقر والغنم والرقيق از شتر و گاو و بز و بنده در کتاب البیوع در باب اذا اشترى شيئا لغيره گذشت که خریدم از مزد او گاوی و راعی آن و اینجا زیاده بران آورده گویا در آنجا اختصار بر بعضی کرده پس منافات نیست درین دو حدیث فقال يا عبد الله لا تستهزئ بي پس گفت ای بندهٔ خدا مسخریت مکن بمن فقلت اني لا استهزئ بك فاخذه كله فاستاقه فلم يترك منه شيئا پس گفتم مسخریت نمیکنم بتو راست میگویم که این همه حق تست پس گرفت همه آنچه در نظر او بود پس راند آنرا و نگذاشت از وی چیزی اللهم ان كنت فعلت ذلك ابتغاء وجهك فافرج عنا ما نحن فيه خداوندا اگر کرده ام آنرا برای طلب رضای تو پس بگشا از ما چیزی که ما در آنیم فانفرجت الصخرة فخرجوا يمشون پس کشاده شد سنگ همه پس برآمدند بجای کار راه میرفتند مطابقت ترجمه بهمین قول این سیوم مرد است چنانکه ظاهر است

باب من اجر نفسه ليحمل على ظهره ثم تصدق به واجرة الحمال کسیکه مزدوری کند خود را تا بردارد در پشت خود باری پس تصدق کند در راه خدا اجوره که بهر سانند اجرت حمال و دربیان مزد حمال

حدثني سعيد بن يحيى بن سعيد القرشي قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش عن شقيق عن ابي مسعود الانصاري قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا امرنا بالصدقة گفت ابو مسعود بود رسول خدا رحمت کناد خدا بروی وقتیکه فرمودی ما را بصدقه انطلق احدنا الى السوق فيحامل رفتی یکی از ما بسوی بازار میکرد حمالی فيصيب المد پس حاصل میکرد یک مد وصدقه دادی وان لبعضهم لمائة الف و تحقیق مر بعضی از صحابه را امروز صد هزار است درهم یا دینار قال ما نراه الا نفسه گفت شقیق گمان نمیبریم مگر آنکه ابن مسعود خود را خواسته که صاحب چندین مال است

باب اجر السمسرة در حکم مزد دلالی ولم ير ابن سيرين وعطاء وابراهيم والحسن باجر السمسار باسا و ندیده ابن سیرین و عطا و ابراهیم نخعی و حسن بصری بمزد دلال کراهتی وقال ابن عباس لا باس ان يقول بع هذا الثوب فما زاد على كذا وكذا فهو لك و گفته است ابن عباس باکی نیست اگر بگوید صاحب متاعی بدلال بفروش این جامه را پس چیزی که زیاده شود برین ثمن معین آن زاید مر تراست کذا و کذا یعنی مکرر لفظ کنایت از ثمن معین است وقال ابن سيرين اذا قال بعه بكذا وكذا فما كان من ربح فلك او بيني وبينك فلا باس به و گفت ابن سیرین وقتی که گفت بفروش این جامه را باین قدر پس چیزیکه باشد زیاده برین سود پس مر تراست یا میان من و میان تست پس باکی نیست وقال النبي صلى الله عليه وسلم المسلمون عند شروطهم و فرمود پیغمبر خدا اسلامیان نزد شرطهای خود می باشند یعنی تجاوز نمیکنند ازان

حدثنا مسدد قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا معمر عن ابن طاوس عن ابيه عن ابن عباس قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يتلقى الركبان گفت ابن عباس منع کرده رسول خدا آنکه پیشی کرده شوند قافله آوران را ولا يبيع حاضر لباد و نفروشد شهری بادوی را قلت يا ابن عباس ما قوله لا يبيع حاضر لباد طاوس گوید گفتم ای ابن عباس چیست معنی قول آنحضرت که نفروشد شهری مر صحرائی را قال لا يكون له سمسارا گفت ابن عباس مراد آنست که مر او را دلال نشود حدیث مطابق ترجمه بهمین جز است گویا استدلال کرده بمفهوم مخالف که جواز دلالی حاضر مر حاضر را فهم میشود و دلالی بی مزد نخواهد بود

باب هل يواجر الرجل نفسه من مشرك في ارض الحرب آیا رواست که اجیر کند مردی مسلمان خود را از مشرکی در دار الحرب

فتحات جامع **باب** اذا لم يكن لها جلباب في العيد حکم برآمدن زن بمصلا وقتیکه نباشد او را چادری و بیان شده است در حدیث که بپوشاند آن زن دیگر که همراه او است او را از چادر خود و جلباب بکسر جیم و سکون لام و دو موحده در میان لفظ چادر یا دامنی یا جامه فراخ که بپوشد پشت و سینه را جمع جلابیب

حدثنا ابو معمر وعبد الله قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ايوب عن حفصة بنت سيرين قالت كنا نمنع جوارينا ان يخرجن يوم العيد گفت حفصه بودیم ما که منع میکردیم دختران نوجوانان خود را که برآیند بمصلی روز عید فجاءت امراة فنزلت قصر بني خلف پس آمد زنی و فرود آمد کوشک بنی خلف که ببصره بود منسوب بخلف بن طلحه بن عبد الله فاتيتها فحدثت ان زوج اختها غزا مع النبي صلى الله عليه واله وسلم ثنتي عشرة غزوة پس آمدم آن زن را پس حکایت کرد که شوهر خواهر او غزا کرد بآنحضرت دوازده غزوه وكانت اختها معه في ست غزوات و بود خواهر آن زن نیز با شوهر در شش غزوه گویند خواهرش ام عطیه بود فقالت فكنا نقوم على المرضى ونداوي الكلمى گفت خواهر آن زن پس بودیم ما زنان که تیمار داری بیمار میکردیم و مداوا زخمیان فقالت يا رسول الله اعلى احدانا باس اذا لم يكن لها جلباب ان لا تخرج پس گفت آن خواهر ای پیغمبر خدا آیا هست بر یکی از ما گناهی وقتیکه نباشد مر او را چادری اینکه بر نیاید بعیدگاه فقال لتلبسها صاحبتها من جلبابها پس فرمود که بپوشاند او را همراه او از چادر خود یعنی اگر چادر دیگر دارد بعاریت دهد و اگر نه هر دو زن یک چادر که وارد اند نیز پوشانده برد یکجا تمیری کنند فليشهدن الخير ودعوة المسلمين پس که حاضر شوند خیر و برکت دعای مسلمانان را و در حدیث دلیل است بر وجوب نماز عید قالت حفصة فلما قدمت ام عطية اتيتها فسالتها اسمعت في كذا وكذا گفت حفصه پس چون آمد ام عطیه آمدم وی را پرسیدم او را آیا شنیده تو چنین و چنین کنایت از حدیثی است چنانکه شنیده بود سابق ازان زن قالت نعم گفت آری شنیده ام بابی آنحضرت سلکی و بر ارض

ابوطیبه که نافع نام او ست پیغمبر خدا حجت کنانید و فرارو وی نامرله بصاع او صاعین من طعام پس فرمود که بسندار کسیاع
یا دو صاع شک راویست از نزدیک موالیه مخفف سوغلتراویتیه شک راویست و گفت خواجهای او را که سبک کرد خود
از نزد که میر ساند **باب** خراج الحجام در حکم خراج رگ زدن با جت آن **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا وهیب
قال حدثنا ابن طاؤس عن ابیه عن ابن عباس رضی الله عنهما قال احتجم النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابن عباس حجامت کرد پیغمبر خدا
واعطی الحجام اجره وداد حجام را مزد او و در روایت دیگر آمده اگر حرام بودی نه دادی بوی جاگر و جدیث دوم تحسیس کرده آن
را تحریم است بانکه مباح است گرفتن و خوردن آن جمهور فقها برین اند و امام احمد فرق میکند در عبد و حرام را در حرفت حجامت
کرده پیداشته و روا داشته مصرف مزد آن در نفس خود و اگر غلام بود و اب را صرف کند با کی ندارد **حدثنا** مسدد قال حدثنا
یزید بن زریع قال حدثنا خالد عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما قال احتجم النبی صلی الله علیه وسلم واعطی الحجام اجره
ولو علم کراهیة لم یعطه و اگر دانستی کراهیت آنرا ندادی او را **حدثنا** ابونعیم قال حدثنا مسعر عن عمرو بن عامر قال سمعت انسا
یقول کان النبی صلی الله علیه وسلم یحتجم ولم یکن یظلم احدا اجره میگفت انس بود آنحضرت که خون میگرفت و نبود که کم کند کسی را
مزد او **باب** من کلم موالی العبد ان یخففوا عنه من خراجه کسی که کلام کند موالی بنده را که کم کنند از وی خراج **حدثنا**
آدم قال حدثنا شعبة عن حمید الطویل عن انس بن مالک قال دعی النبی صلی الله علیه وسلم غلاما حجاما فحجمه فامر له بصاع او
صاعین او مد او مدین گفت انس بن مالک خواند پیغمبر خدا غلامی را پس رگ زد آنحضرت را پس داد مراو را یک صاع
یا دو صاع یا مدی یا دو مد شک راویست و نیز روایات مختلف آمده که صاع طعام بود یا تمر فکلم فیه فخفف من ضریبته پس
گفته شد در حق آن غلام بموالی او پس کم کرده شد از خراج او **باب** کسب البغی والاماء در حکم کسب زانیه زنان
کنیزکانی که زنا کنند از وجه مباح نیز درآیت و احادیث واقع شده نهی بصیغه جمع است بلفظ مفرد که بغی است بانکه حکم او هر از نیجا
معلوم میشود جدا آورد حکم کنیزان را برای آنکه توهم اختصاص حکم بجمع نشود و کره ابراهیم اجر النائحة والمغنیة و کرده دانسته ابراهیم
نخعی مزد نوحه گر را و مغنیه را و ذکر آیت حکم تقریبی است یا از آنکه متعارف در ان وقت این کار را هم داشتن میکردند و قول الله تعالی
ولا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء ان اردن تحصنا الی قوله غفور رحیم و در حکم قول خدا و اکراه منید دادن خود را بر زنا اگر
خواهند که تنها باکی در ایام جاهلیت در کفر متعارف بود که داشتند بر زنا می آوردند و خراج بر سر آن امی نهادند چنانکه آیت بر ان
دلالت میکند لتبتغوا عرض الحیوة الدنیا یعنی تا طلب کنید مال حیات دنیا را از خراج و اولاد و من یکرههن فان الله
من بعد اکراههن غفور رحیم و کسی که اکراه کند ایشان را تحقیق خدا بعد از ین اکراه ایشان بخشنده و رحمت کننده است ایشان را
تفسیر آیت دراز می دارد و قید ان اردن تحصنا بر آنها کرد قائل بمفهوم مخالف اند خالی از اشکال نیست و قال مجاهد فتیاتکم
اماءکم و گفت مجاهد مراد از فتیات داءان اند **حدثنا** قتیبة بن سعید عن مالک عن ابن شهاب عن ابی بکر بن عبد الرحمن
بن الحارث بن هشام عن ابی مسعود الانصاری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن ثمن الکلب بتحقیق پیغمبر خدا
منع کرده است از بهای سگ و مهر البغی و از مزد زنا و حلوان الکاهن و از رشوت کاهن و گرفتن چیزی از وجه کهانت
یعنی این سه چیز را حرام کرده است گرفتن و خوردن آن **حدثنا** مسلم بن ابراهیم قال حدثنا شعبة عن محمد بن جحادة
عن ابی حازم عن ابی هریرة قال نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن کسب الاماء گفت ابوهریره منع کرده است پیغمبر خدا از کسب کردن
داءان یعنی حاصل کردن چیزی از وجه زنا **باب** عسب الفحل در کراهت اجرت گرفتن از جهانیدن نر بر ماده عسب بفتح عین

وعرفت ان الیوم یوم اکل وشرب و دانستم که
امروز روز خوردن و نوش است تمام روز پس روا
نبود شتابید بغیر آوردن فعجلت واکلت واطعمت
اهلی وجیرانی پس شتابی کردم در قربانی و خوردم
و خورانیدم مردم خانه خود و همسایه را فقال
رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه
واله وسلم در اثنای خطبه در جواب سائل
تلک شاة لحم آن ذبح که کردی بز گوشت است
و قربانی نیست قال فان عندی عناقا
جذعة هی خیر من شاتی لحم گفت
ابوبرده نزد من بز غاله یکساله است
که هر آینه آن بهتر است از دو بز گوشتی بسبب
فربهی و فربهی فهل تجزی عنی گفت آیا کفایت
میکند از من قال نعم ولن تجزی عن احد
بعدک فرمود آری کفایت میکند ترا و هرگز کفایت
نکند از هیچکس جز تو **حدثنا** حامد بن عمر
خبر داد ما را از اولاد ابی بکرة قاضی کرمان سند دوم بیست
موسی و سر عن حماد بن زید عن ایوب
عن محمد ان انس بن مالک قال ان رسول
الله صلی الله علیه واله وسلم صلی یوم
النحر ثم خطب آنحضرت نماز گزارد روز نحر
پس تر خطبه خواند فامر من ذبح قبل الصلوة
ان یعید ذبحه پس امر کرد کسی که ذبح کرد
بیش از نماز از انکه دیگر ذبح کند بعد نماز در بعضی
روایات ذبحه بکسر مصدر است بمعنی مذبوح فقام
رجل من الانصار فقال پس برخاست
مردی از انصار و گفت یا رسول الله جیران
لی ای پیغمبر خدا همسایها از مرا چیزی گرسنگی اما قال
بهم خصاصة واما قال بهم فقر یا گفت
در آنها گرسنگی است یا گفت در آنها فقر است یعنی
یکی از ین دو کلمه بیان احوال ایشان شود و انی
ذبحت قبل الصلوة بتحقیق من ذبح کردم
پیش از نماز و عندی عناق لی احب الی من

سین ہر دو معلم گرامی کہ از دادن نر برای دو گیرند و نحل نر از ہر حیوان کہ باشد آدمی و جز آن **حدثنا** مسدد قال حدثنا عبد الوارث واسمعیل بن ابراہیم عن علی بن الحکم عن نافع عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال نہی النبی صلی اللہ علیہ وسلم عن عسب الفحل منع کردہ است پیغمبر خدا رحمت کنا دخدا بر وی از اجر گرفتن بر دادن نر مادہ را کہ بار گیرند یا دو وجہ منع آنست کہ اینصورت بیع نیست از آنکہ آب نر مال متقوم نیست و نہ معلوم است و نہ مقدور بر تسلیم آنست و اجارہ بر ہمین حال است لیکن عاریت دادن با نیری گرفتن بطریق ہدیہ ممنوع نیست **باب** اذا استاجر ارضا فمات احدهما در حکم آنکہ وقتی کہ اجارہ داد و یکی زمینی را پس مرد یکی از ان دو اجارہ دہندہ یا اجارہ گیرندہ قال ابن سیرین لیس لاهله ان یخرجوه الی تمام الاجل گفت ابن سیرین نمیرسد مر وارثان مردہ را کہ بر آرند مزارعی کہ باجارہ دادہ و فشدہ آنرا از اجارہ تا تمام شدن مدت وقال الحسن والحکم وایاس بن معاویۃ تمضی الاجارۃ الی اجلها و گفتہ است حسن بصری و حکم بن عتیبہ کہ یکی از فقہای کوفہ است و ایاس بن معاویہ گذشتہ شود اجارہ تا مدت آن کہ عقد کردہ شدہ است وقال ابن عمر اعطی النبی صلی اللہ علیہ وسلم خیبر بالشطر گفت ابن عمر داد پیغمبر خدا زمین خیبر را بنصف یعنی بر خراج کہ نیم حاصل مزارع گیرد و نیمہ آنحضرت داخل بیت المال نماید فکان ذلک علی عهد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وابی بکر وصدرا من خلافۃ عمر و بود این اجارہ در زمان آنحضرت و در زمان خلافت ابی بکر و اوائل خلافت عمر پیش از آنکہ یہود را اجلای وطن کردہ بود تا آنکہ موت یکی از دو طرف وقوع یافتہ بود و لم یذکر ان ابا بکر وعمر جددا الاجارۃ بعد ما قبض النبی صلی اللہ علیہ وسلم و گفتہ نشدہ است کہ ابو بکر و عمر تازہ اجارہ کردہ باشند بعد از آنکہ قبض کردہ شد روح پیغمبر **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا جویریۃ بن اسماء عن نافع عن عبد اللہ قال اعطی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خیبر الیهود ان یعملوها ویزرعوها گفت ابن عمر داد پیغمبر خدا زمین خیبر را بیہود برین عہد کہ عمل کنند در ان و زراعت نمایند و لهم شطر ما یخرج منها و مر این یہود را نصف آنچہ بر آید و حاصل شود از ان زمین وان ابن عمر حدثہ و مرویست از نافع کہ ابن عمر حدیث کردہ او را ان المزارع کانت تکری علی شیء سماہ نافع لا احفظہ اینکہ زمینہا کرایہ دادہ میشد بر چیزی جو یا گندم کہ نام بردہ است آنرا نافع و یاد ندارم من مقدار آنرا وان رافع بن خدیج حدث ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم نهی عن کراء المزارع و بتحقیق رافع بن خدیج حدیث کردہ از ابن عمر کہ پیغمبر خدا رحمت کنا دخدا بر وی منع کردہ است از کرایہ زمین زراعت گرانی گفتہ منع از کرایہ بعضی از حاصل زمین مزرعہا ست نہ بنقد وقال عبید اللہ عن نافع عن ابن عمر حتی اجلاهم عمر گفت عبید اللہ بن عبد اللہ از نافع از ابن عمر تا آنکہ بر آورد یہود را عمر از اوطان ایشان

كتاب الحوالات

بسم اللہ الرحمن الرحیم **باب** الحوالۃ حوالہ در شرع بمعنی اثبات دین است بر دیگری و احتیال قبول کردن آنست و اثبات کنندہ را محیل و قبول کنندہ را محتال گویند علما را اختلاف است کہ بعد از قبول میرسد محتال را کہ رجوع کند از حوالہ شافعیہ گویند اصلا نمیرسد و حنفیہ در بعضی صورتہا رجوع روا داشتہ اند و آنچہ مولف رح ایراد کردہ موافق مذہب حنفیہ است وهل یرجع فی الحوالۃ و آیا رجوع میکند محتال بر محیل بانہ ایشقول داخل ترجمہ است وقال الحسن وقتادۃ اذا کان یوم احال علیہ ملیا جاز گفت حسن بصری و قتادہ وقتیکہ باشد محتال علیہ غنی روزیکہ حوالہ کردہ است رواست حوالہ و نیست محتال را رجوع کند بمحیل و مفہوم مخالف آنست اگر مفلس باشد روز حوالہ میرسد او را رجوع کردن و این معنی مخالفت مذہب شافعی است و حجت است بر وی از آنکہ ہیچ حال رجوع روا نمیدارد و بمفہوم کلام متمسک میکند علی بہ تشدید یا است و اکثر اصول و بعضی ملیا بہمزہ خواندہ اند و ہمزہ را بیا بدل نکردہ اند وقال ابن عباس رضی اللہ عنہما یتخارج الشریکان واهل المیراث

ذبح کنند بنام خدا کہ صحیح آید ذبح وی و در این احادیث دلیل است مر حنفیہ را بر وجوب اضحیہ **باب** من خالف الطریق اذا رجع یوم العید کسیکہ مخالفت کند راہ را کہ رفتہ بود بدان راہ بمصلی و براہی دیگر بیاید وقتی کہ برگردد از نماز روز عید و جمہور علما اند بر استحباب این عمل اند امام مالک گفتہ یا تیمم ائمہ را کہ میکرد و نداشتہ ولفت امام ابو حنیفہ مستحب است و اگر نکند گناہی نیست و ترمذی گفتہ اخذ کردہ اند بعضی اہل علم باستحباب مر امام را و باین قایل است شافعی و نزد ما صحیح است بعموم استحباب مر اما گو ما موم را و اکثر شافعیہ برین اند ولیکن در وجہ تعریف کردہ اگر امام را تیمم قایل بہ اکثر اہل علم و بعضی گفتہ اند اگر آن معنی و علۃ کہ آنحضرت بسبب آن کرد باقیست حکم نیز باقیست والا منتفی میگردد حکم بانتقاء علت پوشیدہ نماند کہ تعیین علت ممکن نیست منصوص نیست بلکہ آنچہ از معانی پیدا کردہ اند احتمالات است کہ حصر در آن نمیتوان کرد با احتمال وجود بعض آن معانی در غیر آنحضرت پس بہتر آنست کہ اینجا نظر بعلت نماید گماشت و اقتدا و اتباع سنت باید داشت و گفتہ اند اکثر علما کہ حکم باقیست اگرچہ علت آن منتفی گردد چنانکہ رمل در طواف **حدثنا** محمد نزد اکثر مر او ابن سلام است چنانچہ در بعضی روایات کتاب مصرح آمدہ قال اخبرنا ابو تمیلۃ بضم فوقیہ و سکون تحتیہ و فتح میم در میان یحیی بن واضح انصاری مروزی عن فلیح بن سلیمان بتصغیر عن سعید بن الحارث عن جابر بن عبد اللہ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا کان یوم عید خالف الطریق بود آنحضرت کہ چون می بود روز عید مخالفت کردی راہ را یعنی بیرون می آمد از راہی و بر میگشت از راہی دیگر و سر درین مخالفت میگویند آن بود کہ تا اہل ہر دو راہ بآنحضرت سلام کنند و بشرف رد سلام آنحضرت بہرہ ور و طائفہ مشرف و فائز گردند یا آنکہ برکت وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر دو راہ را شامل شود یا آنکہ حاجت اہل حاجات فریقین را از تعلم و استرشاد و صدقہ و دعا روا سازد بشاہد و جمال جہان آرای وی چون مانند آن قضا کند یا آنکہ اظہار شعار اسلام در ہر دو راہ حاصل آید یا آنکہ اہل نفاق را بشاہدہ عزت اسلام و رفعت علا دین

فیاخذ هذا نصیبنا و هذا نصیبنا و گفته است ابن عباس قسمت میکنند دو شریک پس میگیرد این یکی عین مال و دیگری دین یعنی قرض
باشد و دو شریک را دینی بر انسانی پس نادار گردد شد آن انسان یا مود یا انکار کرد و سوگند خورد و حال آنکه گواه نباشد پس
این شریک از آنچه در نصیب دیگری افتاده و همچنین آن دیگری نمیکند در حالیکه قسمت میان یکدیگر برضا باشد پس تردد و حصها
برابر باشند و همچنین وارثان بکدیگر عمل میکنند و مولف رح الحاق کرده است حواله را باین دو صورت فان توی لاحدهما لم یرجع
علی صاحبه و اگر هلاک شد مرکی از این دو شریک آنچه گرفته بود رجوع نمیکند بر صاحب خود و اگر تلف شود یا باقی ماند از آن
هر یک بهره دیگری رضی شده گرفته بود در بیان اینها شرکتی نماند و توی بر وزن رضی از باب سمع بمعنی هلاک **حدثنا**
عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال مطل الغنی ظلم فرمود درنگی غنی در قبول حواله ستم است یعنی کسیکه قادر باشد بر وفای دین و بر وی حواله کرده شود درنگ
کردن او در قبول حرام است پس مروت آنست که زود قبول کند تا برادر مسلمان از مطالبه قرض خلاص شود و بند حاکم شرع زود بر آید فاذا اتبع
احدکم علی ملی فلیتبع پس وقتیکه تکلیف حواله کرده شود یکی از شما بر غنی پس قبول کند **باب** اذا احال علی ملی فلیس له رد
اگر حواله کرد احدی بر غنی پس روا نیست مر او را قبول نا کردن **حدثنا** محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن ابن ذکوان
عن الاعرج عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال مطل الغنی ظلم و من اتبع علی ملی فلیتبع ترجمه معلوم شد **باب** اذا
احال دین المیت علی رجل جاز وقتیکه حواله کند کسی دین میت را بر مردی روا است **حدثنا** المکی بن ابراهیم قال حدثنا یزید بن
ابی عبید عن سلمة بن الاکوع قال کنا جلوسا عند النبی صلی الله علیه وسلم اذ اتی بجنازة گفت سلمة بن الاکوع بودیم ما
نشسته نزد پیغمبر خدا ناگاه آورده شد جنازه فقالوا صل علیها پس گفتند با آنحضرت که گزار نماز بر این جنازه فقال هل علیه دین
فقالوا لا پس فرمود آیا بر وی دینی هست گفتند نیست قال فهل ترک شیئا قالوا لا فصلی علیه فرمود آیا گذاشته است
چیزی گفتند نی پس گزارد نماز بر وی نا گذاشتن چیز برای ادای نماز وجهی ظاهر نیست یا بسبب اتفاق پرسید انرا از آنکه
معلوم شد آزاد مردی بود و هیچ تکلیف چیز مال نداشت پس حال او پسندیده مبادرت بنماز او فرمود والله اعلم ثم اتی بجنازة
اخری پس آورده شد جنازه دیگر فقالوا یا رسول الله صل علیها قال هل علیه دین قیل نعم پس گفتند ای رسول خدا
بگزار نماز بر وی فرمود آیا بر ذمه او دین هم هست گفته شد آری هست قال فهل ترک شیئا قالوا ثلثة دنانیر فرمود آیا گذاشته
است چیزی گفتند سه دینار گذاشته فصلی علیها پس گزارد نماز بر وی ظاهرا برای دین او و هم همین قدر خواهد بود تعلق بالثالثة
فقالوا صل علیها پس آورده شد جنازه سیوم پس گفتند با آنحضرت گزار نماز بر وی قال هل ترک شیئا قالوا لا قال فهل
ایا گذاشته است چیزی گفتند نی قال هل علیه دین قالوا ثلثة دنانیر فرمود آیا بر وی قرضی هم هست گفتند سه دینار قال
صلوا علی صاحبکم فرمود بگزارید نماز بر یار خود قال ابو قتادة صل علیه یا رسول الله و علی دینه فصلی علیه گفت ابو قتاده گزار
نماز بر وی یا رسول الله و بر من وفای دین او است پس گزارد نماز بر وی ترجمه همین است و لفظ علی دینه اگرچه لفظ ضمانت است حواله
از میت مفلس بر خود گرفتن است و معنی حواله همین است **بسم الله الرحمن الرحیم باب** الکفالة فی القرض و
الدیون بالابدان و غیرها در بیان ضمان شدن در قرض و دینها ضمانت بحاضر کردن نفس کسی یا ضامن شدن بغیر نفس یعنی
ضمانت مال قرض معنی آن مشهور است و دین عام تر است انچه بر ذمه کسی از وجهی لازم آید چنانکه مهر و ثمن وقال ابو الزناد
عن محمد بن حمزة بن عمرو الاسلمی عن ابیه ان عمر بعثه مصدقا مرویست از پدر محمد بن حمزه که عمر بن خطاب

تالی بر وی شدن انتشار ... تباشد ... مخالفت بود و انتشار ...
مساوات است پس چگونه درست باشد قول ...
وگفته اند در جواب این اشکال که این عبارت
چنانکه در بعضی نسخ نیز چنین است ابو یونس
بن محمد قال محمد بن الصلت عن فلیح الخ پس قول
وی قال محمد بن الصلت از روایت فربری ساقط
شده چنانکه ساقط آمده در بعضی روایات تمام
این عبارت سوی قول وی تابعه یونس و در بعضی
نسخ ... ساقط است ...
تقدیر روایت یونس و ابو تمیله و محمد بن الصلت
... والله اعلم **باب** اذا
فاته العید یصلی رکعتین چون فوت شود
کسی را نماز عید امام بگزارد دو رکعت ...
[illegible]

رضی الله عنه فرستاد حمزه را برای گرفتن صدقات وعامل کرد او را فوقع رجل علی جاریة امرأته پس افتاد مردی بر راه ترک خود یعنی زنا کرد بوی با کنیز زن خود فاخذ حمزة من الرجل کفیلا حتی قدم علی عمر پس گرفت حمزه از ان مرد ضامن که حاضر کنند نزد عمر بن خطاب و کان عمر قد جلد مائة جلدة فصدقهم وعذره بالجهالة پس تصدیق کرد آن مرد زانی مردم را پس اعتراف نمود بزنا و عذر کرد آن فعل را بنادانی یعنی نمیدانست که زنا بجاریه زن خود حرام است یا آنکه گفت ندانستم که این جاریه من است یا جاریه زن من است گویا که این حد تازیانه از اجتهاد عمر بود که برجل تازیانه نزد وواجب رجم بود واگر جهل عذر است حد مطلقا ساقط است وقال جریر والاشعث لعبد الله بن مسعود فی المرتدین وگفت جریر بن عبد الله بجلی واشعث بن قیس صحابی مسعود را در حق مرتدان استتبهم وکفلهم فتابوا وکفلهم عشائرهم توبه فرمای ایشان را وضمان گیر پس توبه کردند مرتدان وضمان گرفت ایشان را قوم وقبیله ایشان را وقال حماد اذا تکفل بنفس فمات فلا شیء علیه وگفت حماد بن ابی سلیمان نام او مسلم است کوفی است فقیه یکی از شیوخ امام ابی حنیفه است رحمهما الله تعالی وقتیکه ضامن شد یکی نفس شخصی پس مرد آن شخص پس نیست چیزی لازم بر وی ونیز مذهب امام ابی حنیفه آنست که اگر کفیل نفس مرد مطالبه بور شه او نمیرسد وقال الحکم یضمن وگفت حکم بن عتیبه ضامن میشود مالی را که بر ذمه مکفول عنه است این هر دو قول از مجتهدات است وجه عدم ضمانیت ظاهر است موت در اختیار کسی نمیباشد تا متعهد آن کسی تواند شد وقال اللیث حدثنی جعفر بن ربیعة موافق گوید گفت لیث و در روایت غیر ابی ذر آمده وقال ابو عبد الله وقال اللیث عن عبد الرحمن بن هرمز عن ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه ذکر رجلا من بنی اسرائیل بتحقیق آنحضرت ذکر کرد مردی را از قوم بنی اسرائیل نام یعقوب پیغمبر است علیه السلام واولاد او را بنی اسرائیل گویند بسیار پیغمبران از نسل وی یکی از آنها موسی است علیه السلام سأل بعض بنی اسرائیل ان یسلفه الف دینار سوال کرد بعضی بنی اسرائیل را که قرض دهد او را هزار دینار فقال ائتنی بالشهداء اشهدهم فقال کفی بالله شهیدا پس گفت این بعض سائل را بیار گواهان نزد من که گواه گیرم ایشان را گفت سائل بس است خدا در حالیکه گواه است فقال ائتنی بالکفیل قال کفی بالله کفیلا پس گفت بیار ضامن گفت بس است خدا در حالیکه ضامن است قال صدقت فدفعها الیه الی اجل مسمی گفت راستی گفتی پس داد هزار دینار را بوی تا مدتی معین فخرج فی البحر فقضی حاجته پس بیرون آمد مرد قرض دار در دریا پس قضای حاجت خود کرد ثم التمس مرکبا یقدم علیه للاجل الذی اجله پس طلب کرد کشتی را که تا در آید بر قرض خواه بمدتی که مقرر کرده بود او فلم یجد مرکبا پس نیافت کشتی را که سوار شده بیاید فاخذ خشبة فنقرها فادخل فیها الف دینار وصحیفة منه الی صاحبه پس گرفت چوبی را و کاوید آنرا پس در آورد در آن هزار دینار و نامه از خود بسوی صاحب وی ثم زجج موضعها پس برابر کرد جای کاوش چوب زجج بزای معجمه وجیم بر وزن سلم ثم اتی بها الی البحر پس آورد آن چوب را بسوی دریا فقال اللهم انک تعلم انی تسلفت فلانا الف دینار پس گفت الٰهی تو میدانی که من قرض گرفته ام فلان را هزار دینار فسألنی کفیلا فقلت کفی بالله کفیلا پس خواست از من ضامنی پس گفتم بس است خدا ضامن فرضی بک پس راضی شد بتو وسألنی شهیدا فقلت کفی بالله شهیدا فرضی بک پس خواست از من گواه پس گفتم بس است خدا گواه پس راضی شد بگواهی تو وانی جهدت ان اجد مرکبا ابعث الیه الذی له فلم اقدر وبتحقیق میدانی تو که من سعی کردم که بیابم کشتی را که بفرستم بوی آنچه مر او را پس قدرت نیافتم وانی استودعکها وبتحقیق من ودیعت می نهم وی سپارم ترا آن مال را فرمی بها فی البحر حتی ولجت فیه پس انداخت آن چوب را در دریا تا آنکه در آمد در وی ثم انصرف پس برگشت از دریا وهو فی ذلک

فرو باشد با جماعت در بیوت یا در قری یا در عید که مضاف بانها آمده نیز عام باشد در حق تمام را بنا پس نماز عید که شعار این روز و رمضان یا دیانت نیز شعار تمام اهل عید باشد پس چون فوت شود کسی را نماز عید با جماعت بگذارد آنرا هر جا که باشد وامر انس بن مالک مولاه ابن ابی عتبة بضم مهمله وسکون فوقیه وفتح موحده چنانچه روایت اکثر است ونزد بعضی بفتح معجمه وکسر نون وقتیله گفته است بالزاویه امر کرد انس مولای خود را که عبد الله بن ابی عتبه است بموضع زاویه بری سبحه که برد و فرسخ از بصره است که انجا عمارت وزمینی است مر انس را که بسیار منزل بود در بعضی روایات مولاهم بضمیر جمع است یا عتبه اهل انس را مرد فجمع اهله وبنیه پس جمع کرد اهل و فرزندان انس را وصلی بهم کصلاة اهل المصر وتکبیرهم ونماز عید گزارد انس با مولای او مانند نماز اهل شهر و تکبیر ایشان که در نماز کنند وقتیکه فوت شده بود او را نماز عید بصره وقال عکرمة اهل السواد یجتمعون فی العید یصلون رکعتین کما یصنع الامام وگفت عکرمه اهل سواد شهر جمع شوند در روز عید فطر یا اضحی بگزارند دو رکعت عید را بجماعت آنچنانکه میگزارد امام عصر در شهر وامن ظاهر انحضار انس عکرمه باشد بطریق استحباب وگرنه ثابت شده از علی مرتضی رضی الله عنه که روایت کرده آنرا ابو عبیده باسناد صحیح که نه جمعه است و نه تشریق مگر در مصر جامع چنانکه گذشت وقال عطاء اذا فاته العید صلی رکعتین وگفت عطاء بن ابی رباح چون فوت شود کسی را نماز عید بگزارد دو رکعت حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة ان ابا بکر دخل علیها وعندها جاریتان فی ایام منی بتحقیق ابو بکر صدیق در آمد بر عائشه در حالیکه نزد عائشه دو دختر بودند در ایام منا که روز عید و ایام تشریق اند تدففان وتضربان سرود میکردند و دف میزدند آنرا او تضربان گویا تاکید تدففان است وبعضی گویند تضربان بمعنی ترقصان است یعنی رقص میکردند و میزدند پای را

یلتمس مرکبا یخرج الی بلدہ فان قرض داده بوقت میطلبید کشتی را که برآید بسوی شهر خود فخرج الرجل الذی کان اسلفه ینظر لعل
مرکبا جاء بماله پس برآمد آن مردی که قرض داده بود و او در حالیکه می بیند شاید کشتی بیاید بمال او فاذا بالخشبة التی
فیها المال پس ناگاه دید چوبی رسید که در وی مال اوست فاخذها لاهله حطبا پس گرفت آن چوب را برای مردم خود بهیمه
فلما نشرها وجد المال والصحیفة پس هرگاه دو پاره کرد آن را یافت مال را و نامه را ثم قدم الذی کان اسلفه پس آمد آنکه
کسی که قرض داده بود او را فاتی بالف دینار پس آورد هزار دینار را فقال والله ما زلت جاهدا فی طلب مرکب لاتیک بمالك
فما وجدت مرکبا قبل الذی اتیت فیه و گفت سوگند بخدا دایم بودم سعی کننده در طلب کشتی تا بیارم ترا مال ترا پس نیافتم
کشتی پیش از آنکه آمدم در آن کشتی قال هل کنت بعثت الی بشیئ گفت مرد قرض خواه آیا فرستاده تو بسوی من چیزی را قال
اخبرك انی لم اجد مرکبا قبل الذی جئت به گفت خبر میدهم ترا که تحقیق من نیافتم کشتی را پیش از آنکه آمدم با آن کشتی چیزی که
فرستم ترا قال فان الله قد ادی عنك الذی بعثت فی الخشبة گفت پس تحقیق خدا ادا کرد از جانب تو آنچه فرستاده بودی در چوب
فانصرف بالالف دینار راشدا پس برگشت بهزار یکر دینار راست در حالیکه راه راست رونده است

باب قول الله والذین عقدت ایمانکم فآتوهم نصیبهم

در بیان حکم مضمون این آیت کریمه که دلالت بر توارث دارد بسبب عهد یعنی آنکسانیکه
عقد کرده است سوگندهای شما عهد را پس بدهید نصیب آنها را و وقتی که مهاجران بمدینه آمدند آنحضرت برادری کرد میان ایشان
والنصار و مسلمانان بیکدیگر عهد میکردند که خون من خون تست و گناه من گناه تست و صلح من صلح تست و من از تو وارث شوم
و تو از من و در منافع و مضار بیکدیگر تعاهد میکردند و ذوی الارحام محروم بودند و این آیت نازل درین معنی است بعد از این این حکم
منسوخ شد چنانکه در حدیث مبین میشود **حدثنا** الصلت بن محمد قال حدثنا ابو اسامة عن ادریس عن طلحة بن مصرف
عن سعید بن جبیر عن ابن عباس ولکل جعلنا موالی قال ورثة مرویست از ابن عباس که در تفسیر موالی که درین آیت گفته
که مراد وارثان اند والذین عقدت ایمانکم کان المهاجرون لما قدموا علی النبی صلی الله علیه وسلم المدینة و گفته است در بیان
معنی این آیت والذین عقدت ایمانکم بودند مهاجران وقتی که آمدند نزد آنحضرت در مدینه یرث المهاجر الانصاری دون ذوی
رحمه میراث بودی مهاجر انصاری را نه ذو رحم که قرابت برادری داشتند للاخوة التی آخی النبی صلی الله علیه وسلم بینهم
وارث می بود از جهت برادری که برادر ساخته بود پیغمبر خدا میان ایشان را کنا و غیر از وی میان آنها فلما نزلت ولکل جعلنا موالی نسخت
پس هرگاه نازل شد آیت ولکل جعلنا موالی منسوخ کرده شد آن حکم سابق ثم قال والذین عقدت ایمانکم الا النصر والرفادة
والنصیحة پس گفت ابن عباس مستثنی است از حکم منسوخ یاری دادن و مدد کردن و خیر اندیشی نمودن بیکدیگر و قد ذهب
المیراث ویوصی له و بتحقیق رفت رسم میراث دادن و وصیت کرده میشد مراو را که بیش از ثلث دوست می یافت **حدثنا** قتیبة
قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن حمید عن انس قال قدم علینا عبد الرحمن بن عوف گفت انس قدوم آورد بر ما که انصاریم
عبد الرحمن بن عوف فآخی رسول الله صلی الله علیه وسلم بینه وبین سعد بن الربیع پس برادری کرد پیغمبر خدا میان او و
میان سعد بن ربیع که از اغنیاء انصار بود و این حدیث بتمام در کتاب بیع گذشته است **حدثنا** محمد بن الصباح قال حدثنا
اسمعیل بن زکریا قال حدثنا عاصم قال قلت لانس بن مالك ابلغك ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا حلف فی الاسلام گفت عاصم
گفتم مر انس بن مالک را آیا رسیده است ترا که بتحقیق پیغمبر خدا فرمود نیست در اسلام چنانکه در ایام جاهلیت بود حلف بکسر مهمله
سکون لام در لغت بمعنی تعاهد و تعاقد که مذکور شده و در ایام جاهلیت بسیار بود فقال قد حالف النبی صلی الله علیه وسلم بین

شد نماز عید در بین ایام جایز باشد اگر فوت شود
در روز اول تدارک کند آن را در روز ثانی
و همچنین در ثالث و رابع باشد در حکم روز اول
دیگران وقالت عائشة رایت النبی صلی الله
علیه وآله وسلم یسترنی وانا انظر الی
الحبشة وهم یلعبون فی المسجد و گفت
عائشه دیدم آنحضرت را که پوشید مرا حالیکه
من نگاه میکردم بسوی حبشیان در حال آنکه آنها
بازی میکردند بسلاح در مسجد فزجرهم عمر
پس سرزنش کرد آنها را عمر فاروق فقال
النبی صلی الله علیه وآله وسلم دعهم امنا
بنی ارفدة ...
...
...
...

باب الصلوة قبل العید وبعدها

اینحدیث در باب دوم از عیدین گذشت — کراهت نماز
پیش از نماز عید و بعد از آن ترمذی گفته در ینباب
حدیث از ابن عمر و عبد الله بن عمرو و ابی سعید نیز آمده
و عمل برین است نزد بعضی اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم و غیر ایشان و طایفه از اهل
علم نماز پیش از نماز عید و بعد از وی جایز دارند و
قول اول صحیح تر است انتهی وقال ابو المعلی ...
یحیی بن ... و نیست مراو را درین کتاب ...
... سمعت سعیدا عن
ابن عباس کره الصلوة قبل العید گفت
ابو معلی شنیدم سعید بن جبیر را که روایت میکرد از
ابن عباس که وی مکروه داشتی نماز را پیش از
عید **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا

قريش والانصار في داري پس گفت تحقيق حلف داد پيغمبر خدا ميان قريش و انصار در سراى من يعنى برحق و نصرت و نصيحت و امانت و وصيت ليكن وراثت برطرف شده بود و تناصر و تعاون و مانند اينها برين امور باقى بود **باب** من تكفل عن ميت دينا فليس له ان يرجع كسيكه ضامن شود از جانب مرده دينى را پس روا نيست مر او را كه برگردد از ضمانت وبه قال الحسن و اين معنى گفته است حسن بصرى و قول جمهور علما همين است **حدثنا** ابو عاصم عن يزيد بن ابي عبيد عن سلمة بن الاكوع ان النبي صلى الله عليه وسلم اتى بجنازة ليصلي عليها تحقيق پيغمبر خدا آورده شد جنازه تا بگذارد نماز بروى فقال هل عليه من دين قالوا لا فرمود آيا بروى دينى هم هست گفتند نى فصلى عليه پس گذارد نماز بروى ثم اتى بجنازة اخرى فقال هل عليه من دين قالوا نعم پس آورده شد جنازه ديگر فرمود آيا هست بروى دينى گفتند آرى هست دين بروى قال فصلوا على صاحبكم فرمود پس بگذاريد نماز بر يار خود و قال ابو قتادة على دينه يا رسول الله فصلى عليه گفت ابو قتاده بر من است دين او و من ادا ميكنم اى رسول خدا پس گذارد آنحضرت بروى نماز را اگر كسى در ترجمه گفت كه روا نيست رجوع و از منقول ابى قتاده چگونه معلوم شد كه نخواهد برگشت جواب گفته اند كه اگر احتمال رجوع از ابى قتاده بودى آنحضرت نماز نميكرد و تا كفالت او نميكرد **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا عمرو سمع محمد بن علي عن جابر بن عبد الله گفت سفيان حديث كرد ما را عمرو بن دينار كه شنيده امام باقر را امام زين العابدين بن الحسين بن علي بن ابي طالب را رضي الله عنهم روايت كرده امام باقر از جابر بن عبد الله قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لو قد جاء مال البحرين قد اعطيتك هكذا وهكذا وهكذا گفت جابر فرمود پيغمبر خدا اگر تحقيق آمد مال بحرين كه موضعى است از بصره كه در وى جمع شده آنجا تحقيق بدهم من ترا اينچنين و اينچنين و اينچنين در باب شمار دادن واقع شده پس كشاده دست خود را سه بار فلم يجئ مال البحرين حتى قبض النبي صلى الله عليه وسلم پس نيامد مال بحرين تا آنكه قبض كرده شد روح آنحضرت و رحلت كرد پيغمبر خدا فلما جاء مال البحرين امر ابو بكر پس وقتيكه آمد مال بحرين امر كرد ابو بكر در زمان خلافت خود فنادى من كان له عند النبي صلى الله عليه وسلم عدة او دين فليأتنا پس منادى كرد ابو بكر در مردم كسى كه بود مر او را نزد پيغمبر خدا وعده يا دينى پس گو بيايد نزد من كه ادا كنم آنرا فاتيته فقلت ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لي كذا وكذا پس آمدم من نزد ابو بكر و گفتم تحقيق پيغمبر خدا فرموده براى من چنين و چنين اينجا در روايت دو بار واقع شد و كنايت است از آنچه اول مذكور است سه مرتبه فرموده فحثى لي حثية پس گرفت برداشت براى من يك كف دست حثى بحاء مهمله مفتوح و ثاء مثلثه ساكن ابن قتيبه گويد بمعنى كاسه است و ابن فارسى گويد بمعنى پرى دو كف دست است در قاموس همين معنى گفته است يعنى كاسه تعريض كرده و نعد دتها فاذا هي خمسمائة فقال خذ مثليها پس شمردم من آنرا و آن پانصد بود پس گفت ابو بكر بگير ديگر دو برابر آن معلوم شد كه اين مال خمس بود و كسى تعرض نكرده كه درهم بود يا دينار و مطابقت حديث بترجمه آنست كه ابو بكر صديق بعد از آنحضرت متكفل شد اداى آنچه بر آنحضرت بود از دين چنانكه گفت هر كرا دينى باشد بيايد و بگيرد و آنچه صحابه بر موجب وعده او نيز حكم دين دارد از آنكه وعده بر ذمه كريم دين است از آنكه آنحضرت هرگز تخلف در وعده نميكرد و هم ازين جهت ابو بكر را گنجايش رجوع هم نبوده است **باب** جوار ابي بكر الصديق في عهد النبي صلى الله عليه وسلم وعقده در بيان امان دادن ابو بكر صديق رضي الله عنه كافرى را در زمان حيات پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و عهد كردن ابى بكر جوار بكسر و ضم بمعنى امان است چنانچه از قول خداى تعالى و ان احد من المشركين استجارك فاجره **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل قال ابن شهاب فاخبرني عروة بن الزبير مرويست از عقيل كه گفت ابن شهاب خبر داد مرا عروه بن زبير ان عائشة رضي الله عنها زوج النبي

بقول در مصلا و غير مصلا زيرا چه آنحضرت كرد آنرا با وجود حرص وى بر نماز محمد بن مقاتل گفته باك نيست بر نماز ضحى پيش از خروج بجبانه نيست مكروه مگر بجبانه و عامه مشايخ ما كراهيت اند على الاطلاق اين نفى اطلاقش شامل است امام و ماموم را جميعا و شافعى ميگويد امام را نه قوم را كذا في شرح الهداية و روايت كرده شد از ابى سعيد خدرى كه آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم چيزى از عيد نميگزارد و چون رجوع بمنزل ميكرد ميگزارد دو ركعت رواه ابن ماجه و احمد و نزد حسن بصرى و جمعى ديگر از بصريان عكس آنست يعنى كراهت تنفل بعد از نماز عيد نه قبل از آن و نزد مالكيه و حنابله و ديگر اهل حديث كراهت است مطلقا چه در قبل و چه در بعد و نقل كرده اند بعضى مالكيه اجماع بر عدم تنفل امام در مصلى ابن عربى مالكى گفته تنفل در مصلى اگر فعل آمدى منقول گشتى و كسيكه اجازت داده او اراده آنست كه آن وقت مطلق نماز است و كسيكه منع كرده ميگويد كه آنحضرت نگزارده و من اقتدى فقد اهتدى

بسم الله الرحمن الرحيم

ابواب الوتر

و در بعضى نسخ كتاب الوتر و در بعضى بسمله ساقط است وتر بالكسر و فتح نيز آمده بمعنى تنها و طاق آيد و در اصطلاح اهل شرع نماز است مخصوص كه بشب گزارند و درين ابواب مباحث آنست از وجوب و عدد ركعات و اشتراط نيت در آن و دو گانه پيش از آن اگر وتر يك ركعت باشد و اختصاص وى بالقراءت و تعيين وقت وى و غير آن **باب** ما جاء في الوتر يعنى حديثى كه آمده است در حكم وتر و صفت آن بدانكه وتر واجب است نزد امام ابو حنيفه رحمه الله چنانكه مرويست از مجاهد و سعيد بن مسيب و ضحاك و ابى عبيده بن عبد الله بن مسعود و غير ايشان بدليل حديثى كه بتعدد طرق از چند صحابه مرويست در سنن و غير آن كه بتحقيق خداى تعالى زياده كرده است شما را نمازى يعنى بر نماز هاى پنجگانه و آن وتر است پس بگزاريد آنرا وقتيكه ميان نماز عشا تا طلوع فجر است و در بعضى روايات لكم و در بعضى عليكم يعنى بر ذكر كرده است شمار او حكم كرده اند حاكم و غير وى بصحت بعضى طرق اين حديث و با قطع نظر از آن كثرت طرق موجب ارتفاع شان آن گشته بمرتبه حسن و احتجاج بلفظ زيادت با صيغه امر كرده حقيقت است در وجوب

صلى الله عليه وسلم قالت لم اعقل ابوي قط الا وهما يدينان الدين گفت عائشه نشناسم پدر و مادر خود را هرگز مگر آنکه هر دو برگزیده
بودند دین اسلام را قال ابو عبد الله وقال ابو صالح گفت مولف رح وگفته است ابو صالح حدثني عبد الله عن يونس عن
الزهري قال اخبرني عروة بن الزبير ان عائشة قالت لم اعقل ابوي قط الا وهما يدينان الدين گفت عائشه نشناسم پدر و مادر
خود را مگر آنکه هر دو دینداری میکردند بدین اسلام ولم يمر علينا يوم الا ياتينا فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم طرفي النهار
و نگذشتی بر ما روزی مگر آنکه می آمد در آن روز رسول خدا هر دو طرف روز صبح و شام فلما ابتلي المسلمون خرج
ابو بكر مهاجرا قبل الحبشة و هرگاه مبتلا شدند مسلمانان بآزار مشرکان و اذن داد آنحضرت یاران را که بحبشه روند بیرون آمد ابو بکر
در حالیکه هجرت کننده است بجانب حبشه حتى اذا بلغ برك الغماد تا وقتی که رسید به برک الغماد برک بفتح با موحده و زا معجمه
روات بکسر آن و سکون را مهمله ازان کاف و غماد بکسر غین معجمه و تخفیف میم نام موضعی است بیمن بعضی گویند موضعی است بمسافت پنج شبانه
منزل از مکه لقيه ابن الدغنة وهو سيد القارة ملاقات کرد ابو بکر را ابن دغنه و او مهتر قبیلهٔ قاره است دغنه بفتح دال مهمله
و کسر غین معجمه بروزن کلمه است و نزد بعضی بروزن مروت است نام او ربیعه بن رفیع است و دغنه نام مادر وست و در اصل بمعنی
ابر باران دار است فقال اين تريد يا ابا بكر پس گفت ابن دغنه کجا میروی ای ابا بکر فقال ابو بكر اخرجني قومي فانا
اريد ان اسيح في الارض واعبد ربي پس گفت ابو بکر بیرون کردند مرا قوم من و من میخواهم که سیاحت کنم در زمین و عبادت کنم پروردگار
خود را ابو بکر تصریح کرد بمقصد خود با ابن دغنه بملاحظه آنکه چون وی کافر است شاید که بخدا رسیدن نرسد قال ابن الدغنة ان مثلك
لا يخرج ولا يخرج گفت ابن دغنه بتحقیق مانند تو سزاوار نیست که برآید و برآورده شود فانك تكسب المعدوم بتحقیق تو کسب میکنی
معاونت فقیر را فقیر از جهت فقر در حکم عدم شمرده اند یا سید بی چیز را که می یابند نزد غیر تو و توجیهات دیگر این کلام را در اول کتاب
در حدیث خدیجه که در اول آمدن جبرئیل بر آنحضرت گفته است مذکور شده است وتصل الرحم و رعایت میکنی صله رحم را وتحمل الكل
و بیاری عاجز و درمانده را وتقري الضيف و مهمانی میکنی مهمانان را وتعين على نوائب الحق و مدد میکنی بر حوادث که
واقع میشود در حق وانا لك جار و من برای تو امان دهنده ام جار بمعنی مجیر است فارجع فاعبد ربك ببلدك پس باز گرد و
عبادت کن پروردگار خود را بشهر خود فارتحل ابن الدغنة فرجع مع ابي بكر پس کوچ کرد ابن دغنه و برگشت با ابو بکر فطاف
في اشراف كفار قريش پس گردید میان بزرگان کفار قریش فقال لهم ان ابا بكر لا يخرج مثله ولا يخرج پس گفت مر ایشان را
بتحقیق ابو بکر لایق نیست که برآید و برآورده شود اتخرجون رجلا يكسب المعدوم ويصل الرحم ويحمل الكل
ويقري الضيف ويعين على نوائب الحق فانفذت قريش جوار ابن الدغنة وامنوا ابا بكر پس روا داشتند قریش امان ابن دغنه را
و امان دادند ابو بکر را فقالوا لابن الدغنة مر ابا بكر پس گفتند مر ابن دغنه را بفرما ابو بکر را فليعبد ربه في داره فليصل وليقرأ ما
شاء ولا يؤذينا بذلك که عبادت کند پروردگار خود را در خانه خود و نماز گزارد و بخواند هر چه خواهد و آزار نکند ما را بنماز و خواندن
در بعضی نسخ لا يؤذينا بذلك یعنی آگاه نکند ما را باین حال خود ولا يستعلن به و آشکارا نکند بنماز و قرات فانا قد خشينا ان يفتن
ابناءنا ونساءنا زیرا که ما بتحقیق ترسیده ایم اینکه در فتنه و بلا اندازد پسران ما را و زنان ما را قال ذلك ابن الدغنة لابي بكر
گفت مقاله کفار را ابن دغنه برای ابو بکر فطفق ابو بكر يعبد ربه في داره ولا يستعلن بالصلوة ولا القراءة في غير داره پس ایستاد
ابو بکر بحالیکه عبادت میکند پروردگار خود را در سرای خود و آشکارا نمیکرد بنماز و خواندن قرآن در غیر سرای خود ثم بدا لابي بكر
فابتنى مسجدا بفناء داره پس ظاهر شد مر ابو بکر را این معنی که بنا کرد مسجد را بصحن سرای خود و بیرون و ظهور کرد فكان يصلي فيه

الجزء الثالث شیخ الاسلام | ابواب الوتر

و شافعیه و عامهٔ مالکیه و حنابله سنت است و دلیل
قول وی تعالی والصلوة الوسطى چه اگر وتر واجب
بودی نماز وسطی متحقق نشدی و آنحضرت
وقتیکه فرستاده معاذ را بسوی یمن فرمود
در جملهٔ احکام که بتحقیق خدا تعالی فرض کرده است
بر شما پنج نماز در هر روز و شب و از حدیث اعرابی
نیز معلوم میشود که هر چه جز نماز پنجگانه است تطوع
است حنفیه گویند که نماز وتر فرض نیست مستقل اند
در او قات منحصر در پنج اند و نماز وتر تابع است
عشا را در وقت و قرات و که وجوب آن متاخر بود
از نزول آیه صلوة وسطی و حدیث بعث معاذ
و حدیث اعرابی که در آن حج نیز مذکور نیست
و لفظ زادکم در حدیث مشعر است بتاخر وجوب
و قول امیر المومنین علی رضی الله عنه که نیست وتر
بحتم کصلوة المكتوبة نفی میکند حتم بودن آن
مثل نماز مکتوب را که منکر آن کافر گردد نه مطلق
حتم را و برین محمول است آنچه مروی است از ابن عمر

وبفرء القرآن پس بود که میگذارد نماز دران مسجد و میخواند قرآن را فیتقصف علیه نساء المشرکین وابناء هم پس هجوم میکردند بر ابوبکر زنان مشرکان و پسران ایشان یتقصف بعد از تحتیه تا و شناة فوقیه است و پس از وی قاف مفتوح و صاد مهمله مشدده و فا و در بعضی روایات یتقصفون بنون بدل تا راست ویعجبون منه وینظرون الیه وخوش میگروند از وی قرآن را و نگاه میکردند بسوی ابوبکر اگرچه این هجوم باختیار ابوبکر نبوده و با وجود آن عهدی هم نکرده بود و منع کردن آنها منافی دینداری بود لیکن وکان ابوبکر رجلا بکاءً لایملک دمعه حین یقرء القرآن و بود ابوبکر مردی بسیار گرینده مالک نبود نگهداشتن اشک خود را هنگامی که میخواند قرآن را فافزع ذلک اشراف قریش من المشرکین پس در ترس آورد هجوم زنان و فرزندان در وقت دلهای ایشان کمیل کنند بدین اسلام بزرگان قریش را که از مشرکان بودند فارسلوا الی ابن الدغنة فقدم علیهم پس فرستادند بسوی ابن دغنه کسی را و طلبیدند او را پس قدوم آورد بر ایشان فقالوا له انا کنا اجرنا ابابکر علی ان یعبد ربه فی داره وانه جاوز ذلک پس گفتند او را بتحقیق ما امان داده بودیم ابوبکر را برینکه عبادت کند پروردگار خود را در خانه خود و بتحقیق وی تجاوز کرده است آنچه را فابتنی مسجدا بفناء داره واعلن الصلوة والقراءة پس بنا کرده است مسجدی در سرای خود و آشکار کرده است نماز و قراءت را وقد خشینا ان یفتن ابناءنا ونساءنا و بتحقیق ترسیده ایم اینکه بفتنه بیندازد پسران ما را و زنان ما را فانهه فان احب ان یقتصر علی ان یعبد ربه فی داره فعل پس باز دار ابوبکر را پس اگر دوست دارد اینکه اقتصار کند برینکه عبادت کند پروردگار خود را در سرای خود بکند وان ابی الا ان یعلن ذلک فسأله ان یرد الیک ذمتک و اگر ابا کند از همه کار مگر از اعلان و اظهار کند آنرا پس بپرس او را که باز گرداند بسوی تو ذمه و امان ترا فانا کرهنا ان نخفرک پس بتحقیق ما ناخوش داشتیم اینکه نقض عهد تو کنیم ولسنا مقرین لابی بکر الاستعلان و نیستیم ما قائل برای ابوبکر اعلان را قالت عائشة رضی الله عنها فاتی ابن الدغنة ابابکر گفت عائشه پس آمد ابن دغنه ابوبکر را فقال قد علمت الذی عاقدت لک علیه پس گفت ابن دغنه بتحقیق دانسته تو چیزی که عهد کرده بودم برای تو بر قریش فاما ان تقتصر علی ذلک واما ان ترد الی ذمتی پس یا اقتصار کن بران و یا رد کن بر من امان مرا فانی لا احب ان تسمع العرب انی اخفرت فی رجل عقدت له بتحقیق من دوست نمیدارم که بشنوند عرب که من نقض عهد کردم در حق مردی که عقد ذمه کرده بودم قال ابوبکر انی ارد الیک جوارک گفت ابوبکر بتحقیق من رد میکنم بسوی تو امان ترا وارضی بجوار الله و راضی هستم بامان خدا و رسول الله صلی الله علیه وسلم یومئذ بمکة و رسول خدا درین روز بمکه بود فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم قد اریت دار هجرتکم پس فرمود رسول خدا بتحقیق نموده شدم من شهر هجرت شما را اریت سبخة ذات نخل بین لابتین نموده شدم زمین شوره دارای نخل در میان دو سنگلاخ و آن دو لابه دو الحرتان و آن دو زمین سنگ لاخ است فهاجر من هاجر قبل المدینة حین ذکر ذلک رسول الله صلی الله علیه وسلم پس هجرت کرد کسیکه هجرت کرد جانب مدینه هنگامی که ذکر کرد آنرا رسول خدا ورجع الی المدینة بعض من کان هاجر الی ارض الحبشة و باز آمد بسوی مدینه بعضی مردم که هجرت کرده بود بزمین حبشه وتجهز ابوبکر مهاجرا و سامان کرد ابوبکر در حالیکه اراده هجرت دارد بمدینه فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم علی رسلک پس فرمود رسول خدا بر حال خود باش و رشتاب مکن فانی ارجو ان یؤذن لی پس بتحقیق من امید دارم که اذن کرده شود مرا در هجرت قال ابوبکر هل ترجو ذلک بابی انت قال نعم گفت ابوبکر آیا تو امید داری هجرت را فدا تو باد پدر من فرمود آری فحبس ابوبکر نفسه علی رسول الله صلی الله علیه وسلم لیصحبه پس نگهداشت ابوبکر خود را برفاقت پیغمبر خدا رحمت کن دو خدا بروی تا همراه شود آنحضرت را وعلف راحلتین کانتا عنده ورق السمر اربعة اشهر پس چرانیده و سیر کرد و خورانید برگ درخت سمر تا چهار ماه سمر بفتح سین مهمله و ضم میم نوعی از درخت است

وکبار تابعین موافقت او کرده اند پس پیش ایشان وتر سه رکعت است که سلام نکنند مگر در آخر آن و نزد امام شافعی یک رکعت است بعد دو رکعت که اول بسلام علیحده گذارده و اگر تقدیم نکند شفع را پیش از وی اختلاف است میان ایشان نزد بعضی مکروه است و نزد بعضی نی و احادیث درین باب مختلف آمده چنانکه معلوم شود

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع وعبد الله بن دینار عن ابن عمر ان رجلا سأل النبی صلی الله علیه وآله وسلم عن صلوة اللیل بپرسید آنحضرت را از صفت نماز شب فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم صلوة اللیل مثنی مثنی پس فرمود نماز شب دوگان دوگان است یعنی بسلام پس از هر دوگانه و تکرار مثنی برای تاکید است فاذا خشی احدکم الصبح صلی رکعة واحدة توتر له ما قد صلی پس وقتیکه بترسد یکی از شما طلوع صبح را بگزارد یک رکعت دیگر که وتر گرداند این رکعت برای وی نماز را که گزارده یعنی نماز شب که همه جفت بود بانضمام این رکعت طاق گردد و برین تقدیر وتر مجموع این نماز باشد طحاوی گفته یکرا دو رکعت دیگر یا دو رکعت که پیش از وی است بی فصل بسلام تا سه رکعت گردد و ظاهر مراد است بقرینه عمل ابن عمر که روایت میکند مولف و قول وی که روایت کرده از مسلم که چون گفت شاگرد ابن عمر را که چیست مثنی مثنی گفت اینکه سلام گوئی در هر دوگانه وعن نافع ان عبد الله بن عمر کان یسلم بین الرکعة والرکعتین فی الوتر و نیز از نافع روایت است که ابن عمر بود که سلام میگفت میان یک رکعت و دو رکعت در وتر یعنی فصل میکرد میان سه رکعت وتر بسلام حتی یأمر ببعض حاجته تا آنکه امر میکرد پس از سلام میان دو رکعت ببعضی حاجت خود اگر داشتی امام محمد در موطا گفته اخذ نمیکنیم باین فعل ابن عمر ولیکن اخذ میکنیم بقول ابن مسعود و ابن عباس بسیارت است باینکه روایت کرده بعد از ان از ابن مسعود که گفت وتر سه گانه است مانند سه گانه مغرب و بروایتی دیگر مانند نماز مغرب و نحو آن وار ابن عباس هم از ابن مسعود آورده که کفایت نکند یک رکعت هرگز و در شرح ابن همام از حاکم نقل کرده که گفته شد حسن را که بود ابن عمر که سلام میکرد میان دو رکعت از وتر گفت حسن بود عمر افقه از وی و نبود عمر که می ایستاد در رکعت ثانیه از وتر بتکبیر یعنی آنکه سلام گوید و تحریمه بسته و در موطا از وی که گفت دوست ندارم که ترک کنم وتر تلثیث را ...

ويعة الرضوان حرز براين دخت بوده است **باب** الذين لغظ باب در ترجمه را ابوذر وابو وقت روايت نكرده اند **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يؤتى بالرجل المتوفى عليه الدين بتحقيق رسول خدا بود كه آورده ميشد بسوى او مردى كه مرده است حال آنكه بروى دين است فيسأل هل ترك لدينه فضلا پس ميپرسيد آيا گذاشته است براى وفاى دين خود زياده بر تكفين وتجهيز فان حدث انه ترك لدينه وفاء صلى پس اگر گفته ميشد كه گذاشته است براى دين كه وفاى آن تواند كرد نماز ميگذارد بروى والا قال للمسلمين صلوا على صاحبكم والا ميگفت مسلمانان را كه نماز كنيد بر يار خود فلما فتح الله عليه الفتوح قال انا اولى بالمؤمنين من انفسهم پس هرگاه فتح كرد خدا بروى فتحها و خراجها آمد از بلاد فرمود من بهترم مسلمانان را از ذاتهاى ايشان در وفاى دين ايشان فمن توفى من المؤمنين فترك دينا فعلى قضاؤه پس كسيكه مرد از مسلمانان وگذاشت دينى پس بر من است اداى دين ومن ترك مالا فلورثته وكسى كه گذاشت مالى را پس براى وارثان اوست ورثهٔ آنها است

بسم الله الرحمن الرحيم كتاب الوكالة

بفتح واو وكسر آنست وآن سپردن كار است بديگرى ونائب خود كردن است **باب** وكالة الشريك الشريك فى القسمة وغيرها دربيان وكيل ساختن شريك شريك خود را در قسمت چيزى وغير قسمت وقد اشرك النبى صلى الله عليه وسلم عليا فى هديه ثم امره بقسمتها وبتحقيق شريك گردانيد آنحضرت على بن ابى طالب را رضى الله عنه در هدى خود پس امر فرمود او را بقسمت كردن آن هدى برای فقرا

حدثنا قبيصة قال حدثنا سفيان عن ابن ابى نجيح عن مجاهد عن عبد الرحمن بن ابى ليلى عن على رضى الله عنه قال امرنى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اتصدق بجلال البدن التى نحرت وبجلودها گفت على فرمود مرا رسول خدا كه تصدق كنم بقيمت جلهاى شتران كه ذبح كرده شده ولپوستهاى آنها **حدثنا** عمرو بن خالد قال حدثنا الليث عن يزيد عن ابى الخير عن عقبة بن عامر ان النبى صلى الله عليه وسلم اعطاه غنما يقسمها على صحابته مرويست از عقبة بن عامر كه پيغمبر خدا داد او را بزهاى كه قسمت كند بر ياران او فبقى عتود پس باقى ماند بزغاله عتود بفتح عين وضم تا وفوقيه وواو ودال مهمله بچهٔ بز كه يكسال بروى گذشته باشد فذكره للنبى صلى الله عليه وسلم پس ذكر كرد عقبه آنرا پيغمبر خدا را فقال ضح به انت پس گفت آنرا كه بزغاله باقى مانده است قربانى كن تو آنرا در تطبيق اين حديث بترجمه گفته‌اند كه معلوم ميشود كه اين غنمها غنيمت آمده بود آنحضرت جميع ياران دران شريك بودند ازجمله ياران عقبه را فرمود كه قسمت كند براى اضحيه برياران واين عقبه نيز دران شركتى داشت **باب** اذا وكل المسلم حربيا فى دار الحرب او فى دار الاسلام جاز وقتيكه وكيل كند مسلمانى كافرى حربى را در دار حرب يا در دار اسلام مى‌رواست **حدثنا** عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنا يوسف بن الماجشون عن صالح بن ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف عن ابيه عن جده عبد الرحمن بن عوف قال كاتبت امية بن خلف كتابا بان يحفظنى فى صاغيتى بمكة گفت عبد الرحمن نوشتم امية بن خلف را كه از مشركان بود كتابى كه نگهدارد و محافظت كند در مال من بمكه است صاغيت بصاد مهمله وغين معجمه بمعنى اهل ومال وحواشى است واحفظه فى صاغيته بالمدينة ومحافظت كنم من درباره اموال او كه در مدينه است فلما ذكرت الرحمن قال لا اعرف الرحمن پس هرگاه ذكر كردم لفظ رحمان كه جزو نام عبد الرحمن است خوش نيامد او را كه نام اسلامى بود گفت نمى‌شناسم رحمان را كه تو بنده او و خود را گفته كاتبنى باسمك الذى فى الجاهلية فكاتبته عبد عمرو بنويس مرا نامى كه بود در جاهليت پس نوشتم نام قديم خود را كه عبد عمرو بوده است فلما كان فى يوم بدر خرجت الى جبل لاحرزه حين نام الناس هرگاه شد روز غزوهٔ بدر بيرون آمدم بسوى كوهى براى آنكه پاس دارم اميه را وحفظ كنم از او هنگامى كه خواب كردند مردمان فابصره بلال فخرج حتى وقف على مجلس من الانصار پس ديد اميه را بلال پس برآمد تا آنكه ايستاد بر مجلسى از انصار نشسته بودند فقال

الجزء الثالث شيخ الاسلام | ابواب الوتر

وسه ركعت بسيار حسن آنها وطول آنها پس ميگذارد چهار ركعت ديگر وميپرسيد از حسن آنها وطول آنها پس ميگذارد سه ركعت يعنى بيك سلام ونيز در صحيحين در صلوة الليل از ابن عباس آمده مرفوعا كه اوتر بثلث واز سنن اربعه وصحيح ابن حبان وغيره مستدرك چنانكه ابن همام آورده واز عائشه روايت است كه بود آنحضرت كه ميخواند در ركعت اول از وتر فاتحه وسبح اسم ربك الاعلى ودر ثانيه قل يا ايها الكافرون ودر ثالثه قل هو الله احد ومعوذتين ونظاير اين ترديد وصل ثلاث است پس روايت كراهيت ايتار بثلث از ابن عباس وعائشه چنانكه عسقلانى نقل كرده شايد باشد مخالف آنكه مشهور است از ايشان بنقل ثقات ونيز مندفع ميگردد از روايات مذكوره قول محمد بن نصر كه نيافتيم از پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم خبرى ثابت صريح كه وتر كرده باشد بثلث موصول آرى ثابت شده از آنحضرت كه وتر كرده است بسه ليكن بيان نكرده است راوى كه آن موصول اند يا مفصول چه گذشت رفع ايتار بثلث بيك سلام بچند طرق از آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم در روايت كرده ابو داود از عبد الله بن قيس كه گفت گفتم مر عائشه را بچند ركعت بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم كه وتر ميكرد گفت بود كه وتر ميكرد بچهار وسه وبشش وسه وبهشت وسه وبده وسه ونبود كه وتر ميكرد كمتر از هفت ونه بيشتر از سيزده مراد از وتر اينجا مجموع نماز شب است با وتر مصطلح كه جمله طاق است ودرين نفل است با نكه وتر عبارت از سه ركعت بوده نه يا احد وترمذى از على بن ابى طالب رضى الله عنه روايت كرده كه گفت بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم كه وتر ميكرد بسه ركعت ميخواند در آن نه سوره از مفصل در هر ركعتى سه سوره از آن كه آخر آن قل هو الله احد است وگفت

امیه بن خلف پس گفت یا امیه بن خلف است که چون کشته شد امیه بن خلف امام از بند اسب فرود آمد گریست که رشد امیه بن خلف
از دست بلخ و معمر بن ملک الله انی فی اثارهما پس برآمدند با بلال گروهی از مردم انصار در پی ایشان که امیه دلیر بود و امن
بیا کهم شفقان یلحقونا خلفت لهم لبنه یشغلهم فقتلوه پس هرگاه رسیدیم ایشان لاحق شوند انصار را پس گذاشتم برای ایشان را
پسر امیه را تا باز دارد ایشان را پس کشتند پسر او را ثم ابوحتی یتبعونا بس اگر ودند از توقف آنکه پس اتفاقا زدند کان رجلا ثقیلا و بود
امیه مردی گران فرتبا ادرکونا قلت له ابرک فبرک پس گاه رسیدند بما گفتم امیه را بنشین پس نشست فالقیت علیه نفسی لامنعه پس
انداختم بر وی خود را تا باز دارم او را از کشتن فتخللوه بالسیوف من تحتی حتی قتلوه پس آوردند او را تیغها از زیر من تا آنکه
کشتند او را واصاب احدهم رجلی بسیفه و رسانید یکی از ایشان پای مرا شمشیر خود وکان عبد الرحمن بن عوف یرینا ذلک الاثر
فی ظهر قدمه و بود عبد الرحمن بن عوف که می‌نمود ما را آن نشان زخم در پشت پای خود قال ابو عبد الله سمع یوسف صالحا
وابراهیم اباه گفت مؤلف رحمه الله شنیده است یوسف صالح را و ابراهیم پدر خود را یعنی در اسناد که طریق عنعنه آمده است سماعی است اگر
گویی امیه بن خلف از رؤسای مشرکان بود در جنگ با مسلمانان آمده و چگونه عبد الرحمن بن عوف حمایت وی میکرد گویم عبد الرحمن
راوی در ایام سابق صداقت و تعاهد بود لهذا اهل و عیال یکدیگر را محافظت میکردند خواست که رعایت عهد خود کند اگر گویی اینجا گفته
لا ام گفته جار رعایت عهد او کرد زیرا آنکه عهد و امان هر مسلمانی بر همه لازم بود و است حدیث یکی عهد همه است گویم شاید این عهد بطریق تتمه
دعوا نبود و است و گفت عبد الرحمن با یاران که من او را امان داده ام و توانند که امان در وقت جنگ معتبر لازم نباشد و الله اعلم

باب الوکالة فی الصرف والمیزان در بیان وکالت در بیع نقد و موزونات وقد وکل عمر و ابن عمر فی الصرف و بتحقیق وکیل کرد
عمر بن خطاب و ابن عمر در صرف **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبد المجید بن سهیل بن عبد الرحمن بن عوف
عن سعید بن المسیب عن ابی سعید الخدری و ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم استعمل رجلا علی خیبر روایت است
از ابو سعید خدری و ابو هریره که بتحقیق رسول خدا عامل کرد مردی را بر خیبر فجاءهم بتمر جنیب پس آورد عامل ایشان را خرمای خوش جنید
بفتح جیم و کسر نون و بار ثناه تحتیه و با ر موحده بمعنی طیب و سره فقال اکل تمر خیبر هکذا فرمود آیا همه خرمای خیبر اینچنین است
قال انا لنا خذ الصاع من هذا بالصاعین والصاعین بالثلاث گفت آن مرد ما میگیریم یک صاع را ازین جنس بدو صاع و دو صاع را بسه صاع
از جنس مخلوط زیرا که با هم تفاوت دو صاع و سه صاع هم ظاهر از جهت تفاوت مخلوط خواهد بود فقال لا تفعل بع الجمع بالدراهم ثم
ابتع بالدراهم جنیبا پس فرمود مکن اینچنین بفروش جمع و مخلوط را بدراهم بستر بخر بدراهم جنیب را وقال فی المیزان مثل ذلک و فرمود
در موزونات مانند آن و این فرمودن آنحضرت در معنی توکیل است در موزونات و صرف را قیاس کرده است برابر این **باب**
اذا ابصر الراعی او الوکیل شاة تموت او شیئا یفسد ذبح واصلح ما یخاف الفساد و قتیکه بیند شبان یا وکیل شاتی را که می‌میرد
یا چیزی را که رسد ذبح کند و اصلاح نماید چیزی را که ترسد فساد آنرا **حدثنی** اسحق بن ابراهیم سمع المعتمر قال انبانا
عبید الله عن نافع انه سمع ابن کعب بن مالک یحدث عن ابیه روایت است از نافع که بتحقیق او شنیده است ابن کعب
بن مالک را که حدیث میکرد از پدر خود کعب بن مالک انه کانت لهم غنم ترعی بسلع بتحقیق شان را بود کعب بن مالک را غنمی که
می چرید بکوهی که در مدینه است سلع بفتح سین مهمله و سکون لام آخر عین مهمله نام کوهی است در مدینه فابصرت جاریة لنا بشاة من
غنمها موتا پس دید باندی کنیزک ما بود میمیرانید شاتها را شاتی را از گله خود که میمیرانید در حالیکه نزدیک بمردن است فکسرت حجرا فذبحتها
فقال لهم لا تاکلوا حتی اسال النبی صلی الله علیه وسلم پس گفت کعب مردم را که خورید تا پرسم

الجزء الرابع شیخ الاسلام | ابواب الوتر

اگر چه در روایت اینمعنی از عمر و عایشه چنانکه سابق
واضح کرده شد انظر است و نیز اختیار در صحت آن
مختلف آمده و ابن ابی شیبه در مصنف خود آورده
که اشارکرد سعد بن ابی وقاص بیک رکعت پس
انکار کرد بر وی ابن مسعود و گفت چیست این
سیتی را که نمی شناسیم آنرا بر عهد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم و ذکر کفایه و نهایه شرح هدایه
نحو آن انکار نسبت بعمر کرده رضی الله عنه و زیاده
کرده که گفت شفع کن آنرا و اگر نه ادب کنیم ترا
انتهی و توان گفت که انکار از هر دو واقع شده باشد
و تحقیق گذشت از ابن مسعود در موطا که کفایت
نکند یک رکعت هرگز و در مشکوة بروایت بخاری
از ابن عباس آورده که وتر کرد معاویه بعد از عشا
بیک رکعت و بود نزد وی مولی ابن عباس پس
رسانید این خبر را معاویه بیک رکعت با ابن
عباس پس گفت بگذار که وی صحبت داشته
با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و در روایتی گفت
صواب کرد زیرا که وی فقیه است و این دلالت
کشیدن حاضران از فعل معاویه و انکار و استبعاد
آن و جواب دادن ابن عباس بصحبت وی
مجملا لفقاهت و صحبت وی بجلالتی صحیح دارد
و هر آنکه وتر بیک رکعت متعارف نبود و شایع
این شهرت انکار و حکم بعدم صحت از بعضی صحابه و دلالت
باشد که تنها گذارد یک رکعت بی آنکه تقدیم کند

پیغمبر خدا را او ارسل الی النبی صلی الله علیه وسلم من یسأله یا فرستاد بسوی پیغمبر خدا کسی را که بپرسد آنحضرت را از حکم آن گوسپند کشته پس بتحقیق

کعب آن بود که بسنگ تیز ذبح کرده بود وانه سأل النبی صلی الله علیه وسلم عن ذلک او ارسل فامره باکلها و بتحقیق کعب

پرسید پیغمبر خدا را یا فرستاد کسی را که پرسد پس فرمود بخوردن آن قال عبید الله فیعجبنی انها امة وانها ذبحت گفت عبید الله

پس عجب آورد مرا که او باندی بود و بتحقیق او ذبح کرد تابعه عبدة عن عبید الله متابعت کرده است معتمر را عبده از عبید الله در ذبح لونی را

جواز آن بصریح معلوم شد و چون راعی حکم وکیل دارد قیاس کرده است اصلاح وکیل را بر اصلاح راعی **باب** وکالة

الشاهد والغائب جائزة وکیل بودن حاضر و غائب روا است وکتب عبد الله بن عمرو الی قهرمانه وهو غائب و نوشت عبد الله

بن عمرو بسوی نگهبان اموال خود در حالیکه او غائب بود از وی ان یزکی عن اهله الصغیر والکبیر اینکه صدقه فطر بدهد از جانب اهل او از خورد و کلان

و قهرمان بفتح قاف و را و سکون ها و ضم را در میان هر دو و ساکن خازن را گویند کرستولی و متصدی ادای کار باشد و صحیح انجا ر گفته کزین لغت

فارسی است **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن سلمة بن کهیل عن ابی سلمة عن ابی هریرة قال کان لرجل علی النبی صلی الله

علیه وسلم سن من الابل فجاءه یتقاضاه گفت ابو هریره بود مردی را بر پیغمبر خدا رحمت کنا دخدا بر وی شتری که سال معین داشت

پس آمد وی بجانب او که طلب میکند آنرا فقال اعطوه فطلبوا سنه فلم یجدوا له الا سنا فوقها پس فرمود بدهید او را پس طلب کردند

سن او را و نیافتند او را مگر سنی بالاتر از آن یعنی مانند سال آن شتری نیافتند مگر جوان تر و بهتر از آن فقال اعطوه پس فرمود بدهید

او را فقال اوفیتنی اوفی الله بک پس گفت آن مرد دادی مرا حق من وفا کند مخاطب باین کلام مرا فراست مولی آنحضرت

خدا بتو قال النبی صلی الله علیه وسلم ان خیارکم احسنکم قضاء فرمود بهترین شما نیکوترین شما است از روی ادای حق **باب**

الوکالة فی قضاء الدیون دربیان وکالت در ادای دینها **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن سلمة بن کهیل قال

سمعت ابا سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هریرة ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه وسلم یتقاضاه مرویست از ابو هریره که مردی آمد پیغمبر خدا را

در حالیکه تقاضا میکند آنحضرت را فاغلظ فهم به اصحابه پس درشتی کرد در طلب پس قصد آزار او کردند یاران آنحضرت فقال النبی

صلی الله علیه وسلم دعوه فان لصاحب الحق مقالا پس فرمود آنحضرت بگذارید او را بتحقیق مر حق دار را گفتاری درشت می باشد

ظاهر است که این مرد مسلمان نبود و است شیخ ابن حجر گفته که من بر نام او مطلع نشده ام ثم قال اعطوه سنا مثل سنه پس فرمود بدهید

او را شتری مانند شتر او فقالوا یا رسول الله لا نجد الا امثل من سنه گفتند ای رسول خدا نمی یابیم مگر شتری که بهتر از شتر او است قال اعطوه

فان من خیرکم احسنکم قضاء فرمود بدهید او را اگرچه بهتر باشد بتحقیق بهترین شما نیکوترین شما است از روی ادای دین و آنحضرت حاکم او را

داخل ربا نخواهد بود از انکه شرط نبوده است بلکه از قبیل حسن تفضل فرمود **باب** اذا وهب شیئا لوکیل او شفیع قوم جاز

وقتیکه بخشید چیزی برای وکیل یا شفیع قومی روا است لقول النبی صلی الله علیه وسلم لوفد هوازن حین سألوه المغانم فقال النبی صلی الله علیه

وسلم نصیبی لکم از جهت فرمود آنحضرت مر ایلچیان هوازن را هنگامی که سوال کردند آنحضرت را از مغانم پس فرمود حصه من از آن

شما است هوازن قبیله ایست از قیس و فد جمعی را گویند که در وی بشهری وارد شوند **حدثنا** سعید بن عفیر قال حدثنی اللیث قال

حدثنی عقیل عن ابن شهاب قال وزعم عروة ان مروان بن الحکم والمسور بن مخرمة اخبراه گفت ابن شهاب و گفته است عروه که مروان

بن حکم مشهور و مسور بن مخرمه هر دو خبر داده اند او را و مروان ادراک صحبت آنحضرت نکرده است و مسور بن مخرمه بعد از فتح بهمراه پدر

خرد سال آمده بود و این واقعه بعد از فتح است محتمل که دیده و ضبط کرده باشد و مروان از صحابی شنیده خبر داده باشد مخفی نماند

اخراج کاتب حروف عدل بودن مروان که سر فتنه و فساد است باورنمی افتد هرچند مثل مولف از وی روایت کرده و اما ... عدل است

رکعت وتر جدا از رکعتین بسلام ولیکن نسائی

بسندی که همه شروط شیخین است از ابن عمر

مرفوعا روایت کرده که فرمود آنحضرت نماز مغرب

وتر نماز شما است پس وتر کنید نماز شب را

و طحاوی باسناد خود از عقبه بن مسلم آورده

که وی گفت پرسیدم ابن عمر را از وتر پس گفت

آیا میشناسی وتر نماز را گفتم آری نماز مغرب

است گفت ابن عمر راست گفتی و نیک گفتی

یعنی وتر لیل همچو وتر نهار است پس قول

معارض آمد فعل را و نزد تعارض اخذ بقول راجح

باشد و آنچه ظاهر میشود از تفتیش روایات

صلوة اللیل که وتر آنحضرت چون نماز شب

مختلف بود گاه پنج رکعت کردی گاه هفت

گاه نه گاه یک رکعت و تشهد میان دوگانها

وتر گاه بودی و گاه نبودی و این همه در اوایل

بود پیش از استقرار وتر بعد از آنکه بتیرا ممنوع

شده و وتر تخفیف آمد استقرار بر ثلث قرار گرفت

بدلیل تعویل اکثر صحابه بر ثلث و حکم بعضی فقهاء

ایشان بعدم جواز یک رکعت کذا قالوا و آنچه از

ابی هریره مرویست مرفوعا و موقوفا و تصحیح کرده

است حاکم و ابن حبان که وتر نکنید بسه رکعت و

تشبیه مکنید بنماز مغرب و در بعضی طرق آن

آمده وتر کنید به پنج رکعت یا بهفت از تفاصیل

مذکور در باب معلوم شد که خلاف اجماع مسلمین است

صلى الله عليه وسلم قام حين جاءه وفد هوازن مسلمين تحقيق پیغمبر خدا ایستاد یعنی خطبه خواند هنگامیکه آمد وفد هوازن در حالیکه مسلمان شده اند فسألوه ان يرد اليهم اموالهم وسبيهم پس سوال کردند آنحضرت را اینکه باز رد بدیشان اموال ایشان و بندیان ایشان فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم احب الحديث الي اصدقه پس فرمود مرایشانرا رسول خدا و خطبه دوست ترین سخن نزد من راست ترین آنست فاختاروا احدى الطائفتين اما السبي واما المال پس اختیار کنید یکی ازین دو طایفه یا بندیان یا مال وقد كنت استانيت بهم وتحقیق بودم که انتظار برده ام شما را بجهت بندیان استانیت بسین مهمله و نون ساکن ای انتظرت ايكم الرجل المتمكن في الامر ستان قاله الكرماني وقد كان رسول الله صلى الله عليه وسلم انتظرهم بضع عشرة ليلة راوی گوید تحقیق رسول خدا انتظار کرد ایشانرا ده و چند شب حين قفل من الطائف هنگامیکه بازگشت آنحضرت از طایف بجعرانه و آنجا قسمت فرمود قسمت نکرد بندیان ایشانرا فلما تبين لهم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم غير راد اليهم الا احدى الطائفتين پس هرگاه ظاهر شد مر وفد هوازن را که رسول خدا رد کننده نیست مگر یکی از دو چیز را قالوا فانا نختار سبينا گفتند پس ما اختیار میکنیم بندیان را فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم في المسلمين فاثنى على الله بما هو اهله پس خطبه خواند رسول خدا در میان مسلمانان پس ستایش کرد بر خدا بچیزی که سزاوار آنست ثم قال اما بعد فان اخوانكم هؤلاء قد جاؤنا تائبين پس فرمود اما بعد از ثنای باری تعالی تحقیق برادران شما وفد هوازن آمدند ما را در حالیکه توبه کننده اند از شرک واني قد رأيت ان ارد اليهم سبيهم وتحقیق من صلاح دیده ام که رد کنم بر ایشان بندیان ایشانرا فمن احب منكم ان يطيب بذلك فليفعل و کسی که دوست دارد از شما که خوش کند این بدادن بی بدل پس بکند ومن احب منكم ان يكون على حظه حتى نعطيه اياه من اول ما يفيء الله علينا فليفعل و کسیکه دوست دارد که با خدا از شما بر نصیب خود تا بدهیم ما او را آن نصیب از اول غنیمتیکه میرساند خدا بر ما پس چنان کند فقال الناس قد طيبنا ذلك لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم پس گفتند مردم تحقیق خوش کردیم دادن بندیان بغیر بدل از فرموده رسول خدا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا لا ندري من اذن منكم في ذلك ممن لم ياذن پس فرمود رسول خدا ما نمیدانیم کسی را که اذن کرده درین باب از کسی که اذن نکرده یعنی نمیدانیم که همه حاضر و غیر حاضر اتفاق کردند برین امر یا نه فارجعوا حتى يرفعوا الينا عرفاؤكم امركم پس رجوع کنید بمردم تا آنکه آمده گویند بسوی ما سرداران شما کار شما را عرفا جمع عریف است یعنی آنکه مدار کار بروی باشد و یرفعوا بادجود جمع عرفا از قبیل اكلوني البراغيث است فكلمهم عرفاؤهم پس گفتند ایشانرا کلانان ایشان ثم رجعوا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبروه انهم قد طيبوا واذنوا پس باز آمدند بسوی پیغمبر خدا پس خبر دادند آنحضرت را که کلانان نیز خوش کردند و اذن دادند در بندیان ایشان را بی بند و بدل نگیرند مطابقت حدیث بترجمه همین است که وفد هوازن را که وکلا بودند از جانب قبیله خود دادن بخشیدند

باب

اذا وكل رجل ان يعطي شيئا ولم يبين كم يعطي وتوکیل کرد کسی دیگری را که بدهد چیزی بکسی و بیان نکرد که چند بدهد فاعطى على ما يتعارفه الناس پس داد آن وکیل بنا بر چیزیکه متعارف دارند آنرا مردم حدثنا مكي بن ابراهيم قال حدثنا ابن جريج عن عطاء بن ابي رباح وغيره يزيد بعضهم على بعض ولم يبلغه كلهم مرويست از عطاء بن ابی رباح و غیر او و بعضی که زیاده میکنند یعنی از ایشان بر بعضی دیگر و رفع نکرده اند همه با آنحضرت رجل واحد منهم عن جابر بن عبد الله یکمردی ازین راویان روایت کرده است از جابر بن عبد الله قال كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم گفت جابر بودم من با پیغمبر خدا یعنی در یک سفری فكنت على جمل ثفال انما هو في آخر القوم پس بودم من بر شتری کند رو و نبود شتر گردان آخر مردم فمر بي النبي صلى الله عليه وسلم فقال من هذا قلت جابر بن عبد الله قال ما لك پس فرمود کیست این گفتم جابر بن عبد الله است فرمود چه حال است که از همه واپس افتاده

الجزء الرابع شيخ الاسلام | ابواب الوتر

پس خواب کرد آنحضرت تا آنکه نیم شب شد یا نزدیک بنیم شب فاستيقظ يمسح النوم عن وجهه پس بیدار گشت آنحضرت در حالیکه میمالید و دور میکرد اثر خواب را از روی خود ثم قرأ العشر الآيات من آل عمران پس تر خواند ده آیت را از آخر سوره آل عمران از ان في خلق السموات تا آخر سوره ثم قام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الى شن معلقة پس برخاست رسول خدا بسوی مشک آب که آویزان بود فتوضأ فاحسن الوضوء پس وضو کرد آنحضرت و نیک کرد وضو را با آداب آن ثم قام يصلي پس استاد آنحضرت که نماز کند فصنعت مثله پس کردم مانند آنچه کرد آنحضرت از خواندن و وضو کردن و جز آن بجوی که دیدم ثم قمت الى جنبه و استادم به پهلوی آنحضرت یعنی پهلوی چپ چنانکه در روایت دیگر است فوضع يده اليمنى على راسي واخذ باذني يفتلها پس نهاد دست راست مبارک خود بر سر من و گرفت گوش من بحالیکه پیچ میداد و میگردانید آنرا یعنی گوشمال داد تا متنبه شوم و گوش من گرفته گردانید از جانب چپ خود بجانب راست چنانکه از روایات دیگر معلوم میشود ثم صلى ركعتين ثم ركعتين پس تر گذارد دو رکعت بعد از آن دو رکعت دیگر ثم ركعتين ثم ركعتين پس تر دو گانه دیگر گزارد این دو رکعت نفل شد ثم ركعتين ثم اوتر پس تر دو رکعت دیگر گزارد و تشهد مانند دوگانه های دیگر پس وتر کرد و آنرا تشفع بکرکعت دیگر یا وی یا آنکه وتر کرد

قلت انی علی جمل ثقال قال امعك قضیب قلت نعم قال اعطنیه فاعطیته فضربه فزجره فکان من ذلك المکان فی اول القوم گفتم آری گفت بدہ مرا آن چوب را پس دادم آن چوب را بوی پس زد شتر را وزجر کرد او را پس بود از آنجا در اول مردم کہ از وی پیشتر نبود قال بعنیه قلت هو لك یا رسول الله فرمود بفروش بمن این شتر را گفتم این شتر ترا است ای رسول خدا قال بل بعنیه قد اخذته باربعة دنانیر ولك ظهره الی المدینة فرمود بلکه بفروش تحقیق گرفتم ترا بچهار دینار ودر تراست سواری آن تا مدینه آنحضرت نقل کرده سواری بطریق شرط فرموده است تا موجب فساد بیع باشد فلما دنونا من المدینة اخذت ارتحل قال این ترید قلت تزوجت امرأة قد خلی منها قال فهلا جاریة تلاعبها وتلاعبك قلت ان ابی توفی وترك بنات فاردت ان انکح امرأة قد جربت خلا منها قال فذلك ... فرمود پس این مبارک است وخوب است فلما قدمنا المدینة قال یا بلال اقضه وزده فاعطاه اربعة دنانیر وزاده قیراطا قال جابر لا تفارقنی زیادة رسول الله صلى الله علیه وسلم فلم یکن القیراط یفارق جراب جابر بن عبد الله

باب وکالة المرأة الامام فی النکاح

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن ابی حازم عن سهل بن سعد قال جاءت امرأة الی رسول الله صلى الله علیه وسلم فقالت یا رسول الله انی قد وهبت لك من نفسی گفت سهل آمد زنی نزد رسول خدا پس گفت ای رسول خدا تحقیق من دادم برای تو نفس خود را فقال رجل زوجنیها یا رسول الله ... قال قد زوجناکها بما معك من القرآن فرمود تزویج کردیم ترا این زن بچیزی کہ باتست از قرآن ...

باب اذا وکل رجل رجلا فترك الوکیل شیئا فاجازه الموکل فهو جائز وان اقرضه الی اجل مسمی جاز

حدثنا عثمان بن الهیثم ابو عمرو قال حدثنا عوف عن محمد بن سیرین عن ابی هریرة قال وکلنی رسول الله صلى الله علیه وسلم بحفظ زکوة رمضان گفت ابو هریره وکیل کرد مرا رسول خدا ... فاتانی آت فجعل یحثو من الطعام پس آمد مرا آینده پس شروع کرد کہ بهر دو دست میگیرد از طعام فاخذته وقلت والله لارفعنك الی رسول الله صلى الله علیه وسلم ... قال دعنی فانی محتاج وعلی عیال ولی حاجة شدیدة گفت بگذار مرا تحقیق من محتاجم وبرمن عیال است ومرا سخت حاجت است قال فخلیت عنه فاصبحت فقال النبی صلى الله علیه وسلم یا ابا هریرة ما فعل اسیرك البارحة ای ابو هریره چه کرد اسیر تو دوش ...

سیزده رکعت ... ابواب الوتر ...

حدثنا یحیی بن سلیمان قال حدثنی عبد الله بن وهب قال اخبرنی عمرو بن الحارث ان عبد الرحمن بن القاسم حدثه عن ابیه قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضی الله عنه عن عبد الله بن عمر قال قال النبی صلى الله علیه وآله وسلم صلوة اللیل مثنی مثنی گفت ابن عمر فرمود آنحضرت نماز شب دو دو رکعت است فاذا اردت ان تنصرف فارکع رکعة توتر لك ما صلیت پس چون خواهی کہ برگردی از نماز بگزار یک رکعت ... قال القاسم ورأینا اناسا منذ ادرکنا یوترون بثلاث ... وان کلا لواسع وارجو ان لا یکون بشیء منه بأس

حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنی عروة ان عائشة اخبرته ان رسول الله صلى الله علیه وآله وسلم کان یصلی احدی عشرة رکعة کانت تلك صلوته ... یازده رکعت بود این عدد نماز آنحضرت ... [illegible]

قال قلت یا رسول الله شکی حاجة شدیدة وعیالا فرحمته فخلیت سبیله گفت ابو هریره گفتم ای رسول خدا شکوه کرد حاجتی دشوار وعیال بسیار پس مهربانی کردم بروی وگذاشتم او را فقال اما انه قد کذبک وسیعود فرمود آگاه باش بتحقیق دروغ گفته ترا وسرانجام است که باز می آید فعرفت انه سیعود لقول رسول الله صلی الله علیه وسلم انه سیعود پس دانستم که بتحقیق او باز می آید از جهت فرمودن آنحضرت که باز می آید فرصدته فجاء یحثو من الطعام پس نگهبانی کردم او را پس آمد وشروع کرد که بگیرد بدو دست طعام را فاخذته فقلت لارفعنک الی رسول الله صلی الله علیه وسلم قال دعنی فانی محتاج وعلی عیال لا اعود فرحمته وخلیت سبیله فاصبحت فقال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا هریرة ما فعل اسیرک قلت یا رسول الله شکی حاجة شدیدة وعیالا فرحمته فخلیت سبیله قال اما انه قد کذبک وسیعود فرصدته الثالثة پس نگهبانی کردم او را بار سوم فجاء یحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنک الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهذا آخر ثلث مرات انک تزعم لا تعود ثم تعود واین آخر سه مرتبه است بتحقیق تو میگوئی که باز نمی آیم پس باز می آئی قال دعنی اعلمک کلمات ینفعک الله بها گفت بگذار مرا تا تعلیم کنم ترا کلماتی که نفع میکند ترا خدا بآن کلمات قلت ما هن گفتم چیست آن کلمات قال اذا اویت الی فراشک گفت وقتی که جا گیری بسوی جامه خواب خود فاقرأ آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم حتی تختم الآیة پس بخوان آیة الکرسی را الله لا اله الا هو الحی القیوم تا تمام کنی این آیت را فانک لن یزال علیک من الله حافظ پس بتحقیق همیشه می باشد بر تو از جانب خدا نگهبانی ولا یقربک الشیطان حتی تصبح ونزدیک نمی آید ترا شیطان تا آنکه صباح میکنی فخلیت سبیله پس گذاشتم او را فاصبحت فقال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم ما فعل اسیرک البارحة پس صبح کردم وگفت پیغمبر خدا چه کرد بندی تو دوش قلت یا رسول الله زعم انه یعلمنی کلمات ینفعنی الله بها گفتم ای رسول خدا گفت بتحقیق وی تعلیم میکند مرا کلماتی که نفع میکند خدا مرا بآن کلمات فخلیت سبیله پس گذاشتم او را قال ما هی قلت قال لی اذا اویت الی فراشک فاقرأ آیة الکرسی من اولها حتی تختم الآیة الله لا اله الا هو الحی القیوم وقال لی لن یزال علیک من الله حافظ ولا یقربک شیطان حتی تصبح وکانوا احرص شیء علی الخیر راوی گوید صحابه حریص تر بودند چیزی را که از نیکی است فقال النبی صلی الله علیه وسلم اما انه قد صدقک وهو کذوب پس فرمود آنحضرت آگاه باش که بتحقیق آنکس راست گفته است بتو وحال آنکه او دروغ گوست تعلم من تخاطب منذ ثلث لیال یا ابا هریرة قال لا میدانی که خطاب میکنی مدت سه شب گفت نمیدانم قال ذاک شیطان فرمود آن شیطان است دلالت حدیث بر قرض دادن بمدت معین ظاهر نیست مگر آنکه گویند تجویز گرفتن شیطان بمنزله حکم قرض دارد ومهلت دادن او را تا منع آنحضرت حکم اجل مسمی است وقیاس کرده است حکم ترجمه را بر آن حال اینهم خالی از بعد وتکلف نیست

باب

اذا باع الوکیل شیئا فاسدا فبیعه مردود وکیل چیزی را بیعی که فاسد است آن بیع پس فروختن او مردود است واعتبار ندارد حدثنا اسحق قال اخبرنا یحیی بن صالح قال حدثنا معاویة هو ابن سلام عن یحیی قال سمعت عقبة بن عبد الغافر انه سمع ابا سعید الخدری قال جاء بلال الی النبی صلی الله علیه وسلم بتمر برنی فقال له النبی صلی الله علیه وسلم من این هذا گفت ابو سعید خدری آورد بلال خرمای برنی را پس فرمود او را پیغمبر خدا از کجاست این خرما برنی بفتحتین با ر موحده وسکون را نوعی از خرما احمر وبهتر است ونیک ترین خرماست قال بلال کان عندی تمر ردی فبعت منه صاعین بصاع گفت بلال بود نزد من خرمای غیر جید پس فروختم از آن دو صاع را بیک صاع لیطعم النبی صلی الله علیه وسلم تا بخورد پیغمبر خدا رحمت کند خدا بروی فقال النبی صلی الله علیه وسلم عند ذلک اوه اوه عین الربا عین الربا لا تفعل پس فرمود آنحضرت این معین ربا است کلمه اوه بفتح همزه وتشدید واو آخر است کلمه الیست نزد شکایت وزجر میگویند ولکن اذا اردت

نماز خلاف است با آنچه واقع شده است عمل بر آن وبعضی علما ذکر بعد از وتر سجده میکنند بکیفیت معروفه وواقع شده است فضل آن در بعضی آثار نقل کرده است بیهقی وارد شده از اخبار وآثار وارد شده است آن روایت غیر مختار وعمل نیست بر آن در حرمین شریفین بلکه در سایر دیار عرب وحدیثی که در این باب روایت کرده شده حکم کرده اند بوضع آن وآثار وضع بر آن لائح است وذکر کرده است شیخ ابن الهمام در مذاهب اربعه سنیت یا استحباب آن واکثر حنفیه ودیار عرب آن را نمی شناسند وبعضی نقل میکنند کراهت آن را کذا نقله الشیخ الاجل فی ترجمة المشکوة ویرکع برکعتین قبل صلوة الفجر ومیگزارد دو رکعت پیش از نماز فجر ثم یضطجع علی شقه الایمن پس تکیه می خفت بر پهلوی راست حتی یاتیه المؤذن للصلوة تا آنکه می آمد نزد او مؤذن برای اعلام نماز وحضور جماعت

باب

ساعات الوتر اوقات نماز وتر اجماع دارند علما بر آنکه ابتدای وقت آن از نزد غیبوبت شفق است بعد نماز عشا چنانکه نقل کرده ابن المنذر ولیکن اطلاق کرده امام ابو حنیفه که می در آید وقت وتر بدخول وقت عشا اگر چه تجویز نکرده تقدیم او را بر عشا بجهت مراعات ترتیب مجتهد در ولفظ اند که ظاهر می شود اثر این خلاف در شخصی که گزارد نماز عشا بغیر طهارت بیشتر گزارد وتر را بطهارت یا گزارد وتر را ابتدا ظن آنکه عشا گزارده است وظاهر شد خلاف ظن او پس جائز باشد تعبیر قول امام وباطل باشد بر قول جمهور وانتهای آن تا آخر شب است وامام محمد در موطا گفته دوست تر است بسوی من اینکه وتر کرده شود پیش از طلوع فجر پس تاخیر نکنند آن را تا طلوع فجر واگر طلوع فجر کنند پیش از وتر گو وتر گزارد وقصد نکنند چنین وهمین است قول ابی حنیفه رحمه الله

قال ابو هریرة اوصانی النبی صلی الله علیه وآله وسلم بالوتر قبل النوم گفت ابو هریره وصیت کرد مرا آنحضرت بگزاردن نماز وتر را پیش از خواب وپیش خوف غلبه خواب کردن

این مشتری بیع تم صحیح اخرجه استغربه لیکن وقتی که خواهی تو کو بخری پس اول فروش ان خرما را به بیع دیگر بس بخر بها ان قاله
انحضرت بلال را فرموده بود که خرمای برنی با بخر وذ بصورت مطابق بی است حدیث ترجمه را **باب** الوكالة في الوقف ونفقته وان يطعم صديقا له ويأكل بالمعروف بیان کرکه ولی وکیل دوست
وکالت درعمل وقف ونفقته لا بیان انکه وکیل خود را بخورد موافق عمل خود که متعارف است مزد وکار است بس چنین کار را **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا سفيان عن عمرو قال
في صدقة عمر کفت قتیبه حدیث کرد ما را سفیان از عمرو بن دینار گفت عمرو رسید قربعنی در وقف و بعضی روایات کتاب صدقه عمر یعنی ثابت
است یعنی در وقف عمر وقال ابن دینار است لیس على الولي جناح ان يأكل او يوكل صديقا له غير متمول وقف کنانیه
بخورد یا بخوراند دوستی را وغیر متأثل مالا وكان ابن عمر هو يلي صدقة عمر ويهدي للناس من اهل مكة كان ينزل عليهم
میکرد یعنی متولی بود وقف عمر بن خطاب را یهدی للناس من اهل مکه که میباید مردم را از اهل مکه که فرود آید
بر ایشان **باب** الوكالة في الحدود درجواز وکیل ساختن در اقامت حدها **حدثنا** ابو الوليد قال اخبرنا الليث عن ابن شهاب
عن عبيد الله بن عبد الله عن زيد بن خالد وابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال واغد يا انيس على امرأة هذا زید بن خالد وابو هریره
هر دو روایت کرده اند از پیغمبر خدا که فرموده است وصباح کن ای انیس برزن این فان اعترفت فارجمها پس اگر اعتراف کند بزنا
پس سنگسار کن او را وقتی که او عفیف است بر ما قبل که اختصار کرده است درین روایت انیس مستوران تمام حدیث کس است
از انجملہ این شهاب است که ابن خطاب باو رست **حدثنا** ابن سلام قال حدثنا عبد الوهاب الثقفي عن ايوب عن ابن ابي مليكة
عن عقبة بن الحارث قال جيء بالنعيمان او ابن النعيمان شاربا گفت عقبه آورده شد نعیمان یا ابن نعیمان شک او ست در حالی که
شراب خورده بود و نعیمان مسز نعمان است فامر رسول الله صلى الله عليه وسلم من كان في البيت پس فرمود رسول خدا کسی را که در خانه
بوده ان يضربوا اینکه بزنند او را قال فكنت انا فيمن ضربه گفت عقبه پس بودم من در جماعه که زدند فضربناه بالنعال والجريد
پس زدیم او را بپای افزار و شاخ خرما **باب** الوكالة في البدن وتعاهدها وكالت کردن در شتر هدی و تعهد آن **حدثنا**
اسمعيل بن عبد الله قال حدثني مالك عن عبد الله بن ابي بكر بن حزم عن عمرة بنت عبد الرحمن انها اخبرته ام ا ک
رضی الله عنه روایت کرده از عبد الله بن ابی بکر بن حزم از عمره دختر عبد الرحمن که آن عمره خبر داده عبد الله را قالت عائشة انا فتلت
قلائد هدي رسول الله صلى الله عليه وسلم بيدي گفت عائشه من باقتم قلاده های شتر هدی رسول الله بدست خود ثم قلدها
رسول الله صلى الله عليه وسلم بيديه پس در گردن انداخت قلاده را رسول خدا بهر دو دست خود ثم بعث بها مع ابي بكر فلم يحرم
على رسول الله صلى الله عليه وسلم شيء احله الله له پس فرستاد آن هدی را با ابی بکر پس حرام نگردید بر رسول خدا چیزی که حلال کرده بود خدا برای او حتی نحر الهدی
تا آنکه ذبح کرده شد هدی یعنی بعد بعثت هدی حرام است بر مرد چیزی که آنحضرت حرام نکرده بود چنانچه **باب** اذا قال الرجل لوكيله ضعه حيث
اراك الله وقال الوكيل قد سمعت ما قلت وقبول کرده گفت مردی وکیل خود را بنه آن مال را در هر جائی که نماید ترا خدا وقال الوكيل قد سمعت ما قلت
وقبول کردم انچه گفتی تو **حدثنا** يحيى بن يحيى قال قرأت على مالك عن اسحاق بن عبد الله انه سمع انس بن مالك يقول كان
ابو طلحة اكثر انصاري بالمدينة مالا گفت انس بود ابو طلحه بیشترین مردم انصار بهر مدینه از روی مال وكان احب امواله اليه بيرحاء
و بود دوست ترین مالهای او باغ بیرحا در تصحیح این لفظ اختلافات است صحیح آن فتح با و سکون یا و فتح ر را و قصر
و کانت مستقبلة المسجد و بود پیش روی مسجد وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يدخلها ويشرب من ماء فيها طيب و رسول خدا
میدرآمد آنرا و میخورد آب خوش که در وی بود فلما نزلت لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون قام ابو طلحة الى رسول الله

الجزء الرابع شیخ الاسلام | ابواب الوتر

دراز قرائت را بعد رواتی اطیل فیه فسکتا آیا دراز کنم
قال كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم
يصلي من الليل مثنى مثنى گفت ابن عمر بود
آنحضرت که نماز میگزارد از شب دو دوگانه وكان
يوتر بركعة و وتر میکرد بر کعتی یعنی از شب
بانماز مذکور روایت دلالت دارد برآنکه وتر جائز
است از شب بر کعتی که باشد لا على التعيين
ويصلي الركعتين قبل الغداة وكان الاذان
باذنيه میگزارد دو دوگانه پیش از نماز فجر گویا که
گویا آواز اذان در دو گوش آنحضرت است مستقل
گفته براو باذان اقامت است قال حماد اي
بسرعة گفت حماد و تفسیر کرد آواز در دو گوش را
بشتابی زیرا چه شنوند و اذان و اقامت بر دو
میرود بسوی جماعت و لازم شتابی تخفیف است
در قرائت پس حاصل شد جواب از سوال النبي
با مزید توضیح و تفصیل **حدثنا** عمر بن حفص
بن غياث قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش
قال حدثني مسلم عن ابي الضحى عن مسروق
عن عائشة قالت كل الليل اوتر رسول
الله گفت عائشه همه اوقات شب وتر کرده است
پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم اول شب
واوسط وآخر آن چنانکه در مسلم است یعنی بعد
نماز عشاء وانتهى وتره الى السحر ومنتهی شده
وتر وی تا وقت سحر یعنی گاه وتر درین وقت
میگذارد ولیکن ازین وقت گاهی تجاوز کرده
است این تقدیر اختلاف وقت بحسب الفاق
بحسب اختلاف احوال بوده یا آنکه اول او وسط
در اوایل بود و بعد از ان مقرر شد در آخر عمر میگزارد
وقت سحر چنانکه دلالت دارد بر آن روایت ابو
داود و ترمذی حین مات و برین تقدیر انتهی وقت
سحر باشد و عمل صحابه مختلف آمده چنانکه
ابو بکر و عثمان و ابو هریره و رافع بن خدیج رضی
الله عنهم از ایشان اند که وتر میکرد اول شب و
جمعی دیگر که عمر و علی و ابن مسعود و ابو الدرداء و
ابن عباس و ابن عمر رضی الله عنهم از ایشان اند
وتر میکردند آخر شب و در صحیح مسلم آمده است

صلى الله عليه وسلم هرگاه نازل شد این آیت کریمه یابید نکوئی آخرت تا بدهید در راه خدا چیزی را که دوست میدارید داشت ابو طلحه نزد رسول خدا فقال یا رسول الله ان الله يقول في كتابه لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون وان احب اموالي الي بيرحاء گفت ای رسول خدا بتحقیق خدا میفرماید یابید نکوئی آخرت تا آنکه بدهید در راه خدا از آنچه دوست میدارید و بتحقیق دوست ترین چیزها نزد من این باغ است وانها صدقة لله ارجو برها وذخرها عند الله و این باغ صدقه است برای خدا امید دارم نکوئی و ذخیره آخرت بودن آن نزد خدا فضعها يا رسول الله حيث شئت پس بنه آن را هر جا که خواهی ای رسول خدا آنجا که خواهی فقال بخ ذلك مال رابح قد سمعت ما قلت فيها پس فرمود خوشا این مال سود کننده است بتحقیق شنیدم چیزی را که گفتی تو در آن بخ کلمه ایست که گفته میشود در مدح و خرسندی بچیزی وانی ارى ان تجعلها في الاقربين و من میبینم این را که گردانی تو آن را صدقه در خویشان خود قال افعل یا رسول الله گفت ابو طلحه میکنم ای رسول خدا فقسمها ابو طلحة في اقاربه وبني عمه پس قسمت کرد آن را ابو طلحه در خویشان خود و فرزندان عم خود وتابعه اسمعيل عن مالك متابعت کرد روح را اسمعيل از مالك وقال يحيى عن مالك رايح گفته است روح از مالك مال رايح يعني بياء تحتيه و جيم از رواح تصحيف کرده و کفته بتحتيه وحاء مهمله از روح و راحت مطابقت حدیث بترجمه ظاهر است آنجا که گفت ابو طلحه ضعها الخ

باب وكالة الامين في الخزانة ونحوها وكيل بودن امانت دار در خزانه که بوی سپرده باشند خزانه که مراد جای که اموال نهند **حدثنا** محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن بريد بن عبد الله عن ابي بردة عن ابي موسى عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الخازن الامين الذي ينفق وربما قال الذي يعطي ما امر به كاملا فرمود خزانچی امانت دار که انفاق میکند و بسا است که گفت اگر میدهد چیزی که امر کرده شده آن را یا کامل و تمام است موفرا طيبا نفسه الى الذي امر به در حالیکه تمام بدهد و خوش است نفس او بسوی کسی که فرموده شده است احد المتصدقين آن خازن یکی از دو صدقه کنندگان است

كتاب الحرث والمزارعة كتاب در احكام زراعت بسم الله الرحمن الرحيم **باب** فضل الزرع والغرس اذا اكل منه

دربیان فضیلت زراعت کردن و درخت نشاندن وقتیکه خورده شود از آن وقول الله تعالى افرايتم ما تحرثون ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون فرمود خدا آیا دیدید شما چیزی که کار میکنید شما آیا شما میرویانید آن را و یا ما رویاننده ایم لو نشاء لجعلناه حطاما اگر خواهیم هر آئینه گردانیم آن را خشک کاشتن و تخم انداختن را بمردم و رویانیدن را بخود نسبت کرد اگرچه جمیع افعال از الله سبحانه است از آنکه در تخم انداختن مردم بظاهر دخلی دارند و در رویانیدن اینها را اصلا دخلی نیست و این آیت برای تائید فضیلت زرع آورد از آنکه متضمن منت الهی است بر بندگان پس امری شریف از نعمتهای الهی باشد **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا ابو عوانة ح وحدثني عبد الرحمن بن المبارك قال حدثنا ابو عوانة عن قتادة عن انس بن مالك قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ما من مسلم يغرس غرسا او يزرع زرعا فيأكل منه طير او انسان او بهيمة گفت انس فرمود پیغمبر خدا نیست هیچ مسلمانی که می نشاند درختی یا زراعت میکند زراعتی را پس میخورد از آن پرنده یا آدمی یا ستوری الا كان له به صدقة مگر آنکه باشد مر او را بآن فعل صدقه که ثواب می یابد بآن ظاهر حدیث و حدیث ثانی آنست که بمجرد همین فعل زراعت و غرس صاحب آن صاحب مال صدقه و موجب ثواب اخروی باشد قاله فهم وقال لنا مسلم حدثنا ابان قال حدثنا قتادة قال حدثنا انس عن النبي صلى الله عليه وسلم این اسناد را آورد تا معلوم شود که قتاده از انس حدیث کرده است **باب** ما يحذر من عواقب الاشتغال بآلة الزرع او مجاوزة الحد الذي امر به در بیان چیزی که ترسانیده میشود از عاقبت اشتغال بآلت زراعت یا تجاوز کند حدی را که امر کرده شده است بآن خواه و بیا...

آنحضرت مردم خانه برای نماز وتر و در حدیث دلیل است بر وجوب وتر و استحباب گردانیدن وتر در آخر شب بعد از خواب اعتماد بیدار گردیدن کسی که از خود بر خیزد و استحباب ایقاظ اهل است برای نماز **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى قال حدثنا هشام بن عروة قال حدثني ابي عن عائشة رضي الله عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يصلي وانا راقدة گفت عائشه بود آنحضرت که میگزارد نماز شب و حالیکه من خوابیده بودم معترضة على فراشه بر پهنائی فراش او پس هر وقت که اراده میکرد وتر ایقظنی فاوترت پس وقتیکه خواستی آنحضرت که وتر کند بیدار کردی مرا پس وتر میکردم یعنی بعد وضو کرده و در وتر تاکید است که تاخیر وتر است اگرچه تهجد نکند بشرط عدم خوف فوت والله اعلم **باب** ليجعل آخر صلوته وترا گرداند هر کسی آخر نماز خود وتر را و آخر نمازها آخر گزارد **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى بن سعيد عن عبيد الله قال حدثني نافع عن عبد الله بن عمر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال اجعلوا آخر صلوتكم بالليل وترا فرمود بگردانید آخر تمام نماز خود شب وتر را پس کسی که عادت تهجد دارد و اعتماد بر بیداری افضل وتر را در آن وقت آخر باشد و کسیکه وثوق ندارد بانتباه اگر وتر خواند اول شب و باز تهجد برخیزد اعادت نکند وتر را زیرا که در حدیث ابی داود و ترمذی آمده لا وتران في ليلة فرمود دو وتر یک شب نبود و نزد بعضی نفل باشد و نقل از وتر در شب شده و از آنحضرت که اگر اتیان... یا اوسط لیل وتر کردی و باز تهجد برخاستی وتر را اعادت نکردی و روایت است از صدیق که من خواب میکنم بر وتر و چون بیدار میشوم میگزارم تا صبح و نخوانم آن را و بعضی گویند نقض کنند وتر را که پیش از خواب کرده و اضافه کنند بآن یک رکعت دیگر پس از آن بگزارد آنچه خواهد پس وتر کند بعد آخر نماز خود و بود ابن عمر که میکرد همچنین وابن نقض وتر اول با اضافه یک رکعت بعد از خواب عذر نیست از لزوم دو وتر که مفهوم نمیشود معنی آن چگونه شفع گردد این رکعت با رکعت سابقه که فاصل شده خواب و اعمال دیگر میان آن و اشکال کرده اند در حدیث باب با آنچه وارد شده در اکثر احادیث صحیحه که آنحضرت میگزارد بعد از وتر دو رکعت نشسته... و روایت کرده اند در صحیح مسلم از عائشه و ترمذی و ابن ماجه و احمد از ام سلمه ...

باب حدثنا عبد الله بن يوسف قال حدثنا عبد الله بن سالم الحمصي قال حدثنا محمد بن زياد الالهاني عن ابي امامة الباهلي قال ورأى سكة وشيئا من آلة الحرث گفت محمد بن زياد ديد ابو امامه گاو آهنی كه بدان زمين را كاوند وچيزی ديگر از آلات زراعت فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يدخل هذا بيت قوم پس گفت شنيدم پيغمبر خدا را كه ميفرمود در نيايد اين آلات خانه مردم را الا ادخله الله الذل مگر آنكه در آرد خدا در آن خانه را خواری كه مطالبه سلطانی در طلب خراج وعشر وآن خراجی كه فارسان ومبارزين اهل اسلام دارند نخواهد بود زيرا كه با مردن از جهاد وطلب معلوم گرانند مشغول بمشاغل زراعت نيز از جمله خوار بها است اين معنی است حديثی ديگر فرموده عزت در نواصی اسب است وخواری در دم گاو وآنچه در حديث سابق در ترغيب زراعت واقع شده كه آنچه حيوانات از زراعت او ميخورند داخل صدقات است منافات باينها ندارد اما گر با وجود اين خواری كه معلوم شد توانگر ثواب اخروی هم داشته باشد وميتوان تخصيص كرد اين جا بزراعتی كه خراجی وعشری نباشد يا گفته در حق مسلمانی كه زمين او بسبب اهمال مقرر شده باشد

باب اقتناء الكلب للحرث ودر جواز نگهداشتن سگ برای پاس زراعت حدثنا معاذ بن فضالة قال حدثنا هشام عن يحيى بن ابي كثير عن ابي سلمة عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من امسك كلبا فانه ينقص كل يوم من عمله قيراط الا كلب حرث او ماشية گفت هر كه نگهدارد سگی را بتحقيق كم ميكند هر روز از عمل نيك خود يك دانگی وسبب اين كم آنست كه در خانه كسی كه سگ باشد فرشته در وی در نيايد ونيز بانگ سگ كه آزار مردم ميكند بدر خروت رحمن می اندازد وبخس ميكند آنرا ونيز وارد شده كه بعضی سگان شيطان می باشند وشافعی سگ را برای محافظت سرای هم روا سيداره وقياس برين منصوصی كه واقع شده الا كلب حرث او ماشية مگر سگ زراعت ومواشی كه نگهبانی ميكند وقال ابن سيرين وابو صالح عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم الا كلب غنم او حرث او صيد ودرين روايت زياده كرده است سگ شكار را وقال ابو حازم عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم كلب صيد او ماشية ابو حازم اين عبارت نقل كرده است حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن يزيد بن خصيفة ان السائب بن يزيد حدثه انه سمع سفيان بن ابي زهير رجلا من ازد شنوءة يعنی سفيان بن ابی زهير مردی از ازد شنوءه است ازد شنوءه بفتح همزه وسكون زا ودال مهمله وشين معجمه مفتوحه وضم نون وسكون واو وفتح همزه نام قبيله وعدد مركبات مثل بعلبك ويك نام بوده است وكان من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم وبود اين سفيان از اصحاب پيغمبر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من اقتنى كلبا لا يغني عنه زرعا ولا ضرعا گفت سفيان مذكور شنيدم رسول خدا را ميفرمود كسی نگهدارد سگی را كه دفع نميكند از آن سگ زراعت را ونه صاحب پستان شير نقص كل يوم من عمله قيراط كم گردد هر روز از اعمال او يك قيراط قلت انت سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اي ورب هذا المسجد سائب گويد گفتم مر سفيان را تو شنيدی اين از رسول خدا گفت آری سوگند پروردگار اين مسجد

باب استعمال البقر للحراثة يعنی روا است بكار آوردن گاو برای زراعت حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن سعد بن ابراهيم قال سمعت ابا سلمة عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال بينما رجل راكب على بقرة التفتت اليه فرمود در ميان آنكه مردی سوار بود بر گاوی التفات كرد گاو بسوی آن مرد فقالت لم اخلق لهذا خلقت للحراثة گفت گاو پيدا كرده نشده ام برای سواری مخلوق شده ام برای زراعت قال آمنت به انا وابو بكر وعمر چون مردم تعجب كردند كه گاو سخن ميكند فرمود آنحضرت ايمان آوردم بگويائی گاو من وابو بكر وعمر واخذ الذئب شاة فتبعها الراعي وگرفت گرگ بزی را پس بر پی آن رفت شبان فقال له الذئب من لها يوم السبع يوم لا راعي لها غيري پس گفت مر شبان را گرگ كيست مر شاة را روز سبع روزی كه نيست شبانی مر شاة را غير من سبع بضم با بمعنی درنده كه يعنی مر شاة را از درندگان سبع ايام فتنه است كه هيچكس انرا نخواهد ماند وگرگ شبانی گله خواهد كرد وبفتح وسكون با نيز خوانده اند در روايت معتبر نيست وكسی كه بسكون خوانده گردانيده است

الجزء الرابع شيخ الاسلام | ابواب الوتر

وبعضی گويند گزاردن دو ركعت از برای بيان جواز گزاردن نوافل است بعد از وتر چه اين دو ركعت وجه غير آن از نماز تهجد ووتر قاطع تنفل نيست پس برين تقدير حديث باب محمول بر استحباب بود نه وجوب وبعضی گويند اين دو ركعت ملحق بوتر اند وجاری مجرے سنت وتر مي افتد چنانكه وتر نهار كه مغرب است مشفوع است بدو ركعت سنت وامام مالك منكر شده صحت حديث ركعتين را وامام احمد شك كرده ودر آن وگفته من اين دو ركعت نميكنم بجهت صحت حديث اجعلوا وكسی را از گزاردن آن منع نيز نكنم شايد نزد وی حديث ركعتين بصحت رسيده باشد يا حديث اجعلوا ماول بود

باب الوتر على الدابة جواز گزاردن وتر بر دابه در سفر اگرچه افضل آنست كه وتر را فرود آمده گزارد وجای كه زمين متبنی كنند آنرا ابه گويند سترين باشد يا قران حدثنا اسماعيل قال حدثنا مالك عن ابي بكر بن عمر بن عبد الرحمن بن عبد الله بن عمر بن الخطاب عن سعيد بن يسار انه قال كنت اسير مع عبد الله بن عمر بطريق مكة گفت سعيد بن يسار بودم كه همراه ميرفتم با ابن عمر در راه مكه فقال سعيد فلما خشيت الصبح نزلت فاوترت گفت سعيد آمدن كرد اين برای توضيح فلما خشيت الصبح نزلت فاوترت ثم لحقته پس چون ترسيدم طلوع صبح را فرود آمدم ووتر گزاردم پس پيوستم ابن عمر را فقال عبد الله بن عمر اين كنت پس گفت ابن عمر كجا بودی تو فقلت خشيت الصبح فنزلت فاوترت پس گفتم

نام موضعی نزد حشر روز قیامت و انجمنی مردود است از اکر روز قیامت گرگ شبانی میکند قال آمنت به انا و ابوبکر و عمر فرمود تصدیق کنم من بگفتار گرگ و تصدیق کرد ابوبکر و عمر قال ابو سلمة و ماهما یومئذ فی القوم گفت ابو سلمه و نبودند ابوبکر و عمر در ان وقت در مردم و تخصیص ذکر این دو یار گرامی و شریک ساختن آنحضرت ایشان را با خود درین تصدیق اظهار فضل ایشان است از کمال یمانی که آنها داشتند

باب اذا قال اکفنی مؤنة النخل و غیره و تشرکنی فی الثمر گفت صاحب نخل کفایت کن مرا مؤنت درخت خرما از آب دادن و نگهبانی کردن یا غیر آن مانند انگور و تشرکنی فی الثمر و شریک شوم را در میوه تشرکنی بضم اول و کسر سوم مضارع از باب اشراک و بفتح اول و سکون ثانی و فتح سیوم از باب شرک هر دو روایت است **حدثنا** الحکم بن نافع قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة قال قالت الانصار للنبی صلی الله علیه وسلم اقسم بیننا و بین اخواننا النخیل گفت ابو هریره گفتند انصار مر پیغمبر را قسمت کن میان ما و میان برادران ما مهاجران باغ خرما را قال لا فرمود شریک نمیکنم فقالوا تکفونا المؤنة و نشرککم فی الثمرة پس گفتند انصار مهاجران را پس کفایت کنید ما را مشقت را و شریک میکنیم شما را در میوه قالوا سمعنا و اطعنا گفتند مهاجران شنیدیم و قبول نمودیم

باب قطع الشجر و النخل در حکم بریدن درخت و خرما تخصیص بعد از تعمیم است از جهت نفعی که در درخت خرما است و قال انس امر النبی صلی الله علیه وسلم بالنخل فقطع و گفت انس فرمود پیغمبر بباغ خرما را پس بریده شد چنانکه در باب صلوة در وقت بنا مسجد گذشت **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا جویریة عن نافع عن عبد الله عن النبی صلی الله علیه وسلم انه حرق نخل بنی النضیر و قطع بتحقیق آنحضرت سوخت نخل بنی النضیر قوم یهود را و برید آنرا و هی البویرة و آن موضع بویره است که در مدینه بنی النضیر بود بویره بضم موحده و فتح واو و سکون تحتیه و را و تا و لها یقول حسان و آن میگوید حسان صحابی مشهور شاعر **شعرا** هان علی سراة بنی لوی حریق بالبویرة مستطیر سراة جمع سری یعنی رئیسان بنی لوی قریش اند و مراد از سراة بنی لوی آنحضرت اقارب اوست مستطیر یعنی مرتفع است

باب این باب ترجمه ندارد و مقصود از آوردن لفظ باب محض فصل است از باب سابق **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا یحیی بن سعید عن حنظلة بن قیس الانصاری سمع رافع بن خدیج قال کنا اکثر اهل المدینة مزدرعا گفت رافع بودیم ما بیشترین مردم مدینه از روی زراعت مزدرع از باب افتعال است از زرع تا را بدال بدل کرده اند کنا نکری الارض بالناحیة منها مسمی لسید الارض بودیم ما که اجاره میکردیم زمین را یکطرف از وی مسمی کسی که اجاره دهد زمین در حالیکه معین بود مر صاحب زمین را قال فمما یصاب ذلک و تسلم الارض گفت پس از جمله چیزها بود چون ناحیه عبارت از بعض است باعتبار آن تذکیر آورده فمما یصاب ذلک و تسلم الارض گفت پس از جمله می بود که میرسید آفتی بآن بعض آنرا و سلامت میماند زمین یعنی بعضی از آن مما بمعنی ربما نیز گفته اند بقول مشهور که حروف جر بعضی بجای دیگری آید خصوصا من تبعیضیه که نزد کثیر است که بمعنی رب برای تقلیل است و مما یصاب الارض و یسلم ذلک و ازجمله آنکه میرسید آفتی زمین را یعنی بعض آنرا و سلامت میبود آن بعض دیگر که بوی آفت نرسیده بود و حاصل آنکه زمینی که اجاره میگرفتند تمام هر سال مزروع نمی بود و کرایه تمام زمین مقرر میداشتند فنهینا پس منع کرده شدیم ما از اجاره زمین از آنکه بی حاصل می ماند از دو طرف میکشید یک ترا و صاحب زمین را فاما الذهب والورق فلم یکن یومئذ و اما طلا و نقره پس نبود و نبوت یعنی کرایه آن متعارف نمی بود و آنکه موجود نبود

باب المزارعة بالشطر و نحوه در بیان زراعت کردن بنصف و مانند آن شطر بفتح شین معجمه و سکون طاء مهمله بمعنی نصف است و گاه بمعنی بعض مطلق می آید و قال قیس بن مسلم عن ابی جعفر قال ما بالمدینة اهل بیت هجرة الا یزرعون گفت ابو جعفر نبود در مدینه از اهل خانه هجرت یعنی مردم مهاجر مگر آنکه زراعت میکردند علی الثلث والربع بر قرار سیوم حصه و چهارم حصه و زارع علی و سعد بن مالک و عبد الله بن مسعود و عمر بن عبد العزیز و القاسم و عروة و آل ابی بکر و آل عمر و آل علی و ابن سیرین

که میگفت ابن عمر که آنحضرت نیز همچنین میکرد و گفته این اسناد صحیح است و اختلاف حدیث بابست پس تمام نمی شود استدلال بیکی از دو جانب بجهت تعارض و قیاس بر عدم جواز وتر قاعدا بر زمین بند قدرت علی القیام اقتضا میکند عدم جواز را بر راحله نیز ازینجهت گفت امام محمد در موطا بعد روایت حدیث وتر بر راحله از سعید بن یسار آمده است این حدیث و غیر آن نیز لیکن درست تر است بسوی ما که بگزارد بر راحله خود نفل و تطوع را هر قدر که خواهد و چون بوتر رسد فرود آید و آنرا بر زمین گزارد و آن قول عمر بن خطاب و عبد الله بن عمر و قول ابی حنیفه و عامه فقهاء ماست انتهی ولیکن اگر بعذر گزارد بر زمین جایز باشد چنانکه جایز است گزاردن فرائض بعذر مرض و خوف خصم و مطر و نحو آن بالاتفاق و برین محمول است عمل شریف و گرنه وتر واجب بود بر آنحضرت والله اعلم

باب الوتر فی السفر گزاردن وتر در سفر و اشارت است بروایتی منقول است از ضحاک که وتر در سفر نیست **حدثنا** موسی بن اسماعیل قال حدثنا جویریة بن اسماء عن نافع عن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یصلی فی السفر علی راحلته حیث توجهت به یومی ایماء صلوة اللیل

زراعت کردند ایشان همه صحابه و تابعین در مدینه یعنی بر قرار ثلث یا ربع وقال عبد الرحمن بن الاسود کنت اشارک عبد الرحمن بن یزید فی الزرع
و گفت عبد الرحمن بن اسود بودم من که شارکت میکردم من در زراعت عبد الرحمن بن یزید را وعامل عمر الناس علی ان جاء عمر بالبذر
من عنده فله الشطر و معامله کرد عمر بن خطاب رضی الله عنه مردم را برین قرار که اگر آورد عمر که مالک زمین است تخم را پس مراو را
نصف حاصل باشد وان جاؤا بالبذر فلهم کذا و اگر بیارند مردم عامل تخم را پس مر ایشان را چنین باشد در نصیحت ... مبهم آورد
اشعار بدان است و در روایتی واقع شده که عمر در زمان خلافت خود برای ایشان تخم و آلات زراعت داد و برای گرفت دو ثلث او را
و یک ثلث عامل را باشد وقال الحسن لا باس ان تکون الارض لاحدهما فینفقان جمیعا و گفت حسن باکی نیست اینکه باشد
زمین ملک یکی از دو و راو خرج کنند هر دو تا حاصل شود پس آن میان هر دو باشد یعنی برابر هم گیرند
ورای ذلک الزهری و دیده است این زهری در واقعات بسبب تراضی طرفین وقال الحسن لا باس ان یجتنی القطن
علی النصف و گفته است حسن بصری باک نیست که چیده شود پنبه بر قرار نصف وقال ابراهیم وابن سیرین وعطاء والحکم والزهری
وقتادة لا باس ان یعطی الثوب بالثلث او الربع ونحوه و گفته اند این همه مردم باک نیست که داده شود جامه بر نساج (؟)
ثلث یا ربع یا کمتر یعنی ثلث و ربع و کم و بیش از آن باشد و را باشد و باقی مالک ... مجاز است و اقرار
بشارت گویند وقال معمر لا باس ان تکری الماشیة علی الثلث والربع الی اجل مسمی و گفت معمر باکی نیست اینکه کرایه
مرکب بر ثلث یا ربع تا مدتی معین یعنی بر این عهد که ثلث یا ربع حاصل که بوقت گاو و شتر باشد مر صاحب گاو و شتر را باشد **حدثنا**
ابراهیم بن المنذر قال حدثنا انس بن عیاض عن عبید الله عن نافع ان عبد الله بن عمر اخبره ان النبی صلی الله علیه وسلم عامل اهل
خیبر بشطر ما یخرج منها من ثمر او زرع تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی عمل فرمود یهود اهل خیبر را بر زمین و باغ آن
بنصف چیزی که برآید از زمین از زراعت یا میوه این حدیث بعینه جزو مطابق ترجمه است که گفته المزارعة بالشطر ونحوه و آنچه موقوفات
از صحابه و تابعین نقل کرده از قبیل مزارعت بنصف یا کمتر از آنست پس موید ترجمه می تواند شد فکان یعطی ازواجه مائة وسق
ثمانون وسق تمر وعشرون وسق شعیر و بود آنحضرت که میداد ازواج مطهره را صد پیمانه هشتاد پیمانه خرما و بیست پیمانه جو از
حاصل خیبر معلوم نیست که همه را میداد یا هر یک را صد وسق شصت صاع است و معنی صاع گفته شده که چهار
سیر شاهجهانی است فقسم عمر خیبر فخیر ازواج النبی صلی الله علیه وسلم و قسمت کرد عمر بن خطاب در زمان خلافت خیبر را پس مخیر کرد
زنان آنحضرت را ان یقطع لهن من الماء والارض او یمضی لهن اینکه وظیفه تعین کند برای ایشان از آب و زمین خیبر که
زراعت نمایند یا مضا کند و مقرر دارد برای ایشان همانچه آنحضرت از وسقها میداد فمنهن من اختار الارض ومنهن من اختار الوسق
پس بعضی از آنها کسی بود که اختیار کرد زمین و بعضی از آنها کسی بود که اختیار کرد وسق را وکانت عائشة ممن اختارت الارض
و بود عائشه رضی الله عنها از آنها که اختیار کرد زمین را **باب** اذا لم یشترط السنین فی المزارعة و قتیکه شرط نکند صاحب زمین
برای عامل و تعیین ننماید سالها را در زراعت **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن عبید الله قال حدثنی نافع عن
ابن عمر قال عامل النبی صلی الله علیه وسلم خیبر بالشطر مما یخرج منها من ثمر او زرع گفت ابن عمر معامله کرد آنحضرت زمین خیبر را
با اهل آن بنصف هر چه برآید از زمین از میوه و زراعت و شرط نکرد مدت را گفته اند در هیچ طریقی از طرق این حدیث تعیین مدت
واقع نشده است **باب حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال عمرو قلت لطاوس لو ترکت المخابرة
گفت عمرو بن دینار گفتم مر طاوس را اگر گذاری مخابره را یعنی زراعت را بر نصیب معین مانند ثلث و ربع بهتر باشد فانهم یزعمون

اختلاف در قنوت است نزد امام ابو حنیفه وتر همه سال است
و در همه نماز و پیش از رکوع است و این مذهب
ابن مسعود است رضی الله عنه و ابن قاسم است
سفیان ثوری و ابن مبارک و اسحاق و حکایت
کرده قنوت قبل از رکوع را در وتر ابن منذر از عمر
و علی و ابی مسعود و ابی موسی اشعری و براء بن
عازب و ابن عمر و ابن عباس و انس و عمر بن
عبد العزیز و جمعی از تابعین و بقول مشهور از امام احمد
جایز است پیش از رکوع و بعد از آن و نزد مالک
بر روایتی که قایل است قنوت در وتر همچنین است
و نزد شافعی و بر روایتی از مالک و احمد مخصوص است
بنصف اخیر از رمضان و بعد از رکوع است و
حکایت کرده ابن منذر این را نیز بروایتی از خلفا
اربعه که بعد از رکوع است و نیز قنوت مخصوص
است بوتر نزد ابو حنیفه و احمد و نزد مالک مخصوص
است بصبح و در ظاهر مذهب و نزد شافعی در صبح
و وتر رمضان و بیهقی که ابن عمر و طاؤس آورده که
قنوت در فجر بدعت است و در موطای امام محمد
که ابن عمر قنوت نمیکرد در صبح و در موطای امام مالک
از وی که قنوت نمیکرد در هیچ یکی از نمازها ظاهرا
مراد نمازهای پنجگانه است و از وی روایت کرده
ابن منذر از وی و نزد طبرانی در اوسط از وی آورده
که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم وتر میکرد بسه
رکعت و میکرد این قنوت پیش از رکوع و ابن ماجه
نیز آورده از ابی بن کعب و در دو لیقید بسه رکعت
و از امام محمد نقل کرده اند که در قنوت دعای معین
نیست و گویند که تعیین دعا موجب ذهاب رقت
قلب است و لیکن در محیط و ذخیره استثنا کرده
از آن اللهم انا نستعینک و اللهم اهدنا که هر دو آورد
اند و در قنوت نزد شافعی و احمد اللهم اهدنی است
بحدیث امام حسن رضی الله عنه که گفت تعلیم کرد
مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و در روایتی
خدا این کلمات که بگویم آنها را در قنوت وتر اللهم
اهدنی فیمن هدیت الحدیث و گفته اند در اول و آخر
... اللهم انا نستعینک را قنوت گفته اند و گویند که
روایت آن در صحیحین و سنن معروف نیامده و علما
اثبات کرده اند آنرا بطریق صحیح از طبرانی و غیره و
شیخ ابن همام از ابی داود آورده که در استماع آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم دعا میکرد بر مضر آمد جبرئیل
و تعلیم کرد قنوت را اللهم انا نستعینک الی آخره
بیهقی گفته که شافعیه نیز در عمل الیوم و اللیلة آنرا بعد از
رکوع آورده و اختلاف الفاظ آن جمع کرده در روایات
لهذا و نزد مالک نیز چنین است و اولی نزد حنفیه
جمع میان هر دو دعا است **حدثنا** مسدد
قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن محمد بن

ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عنه بسبب آنكه تحقيق مردم ميگويند كه پيغمبر منع كرده است ازان قال اي عمرو فاني اعينهم
گفت طاوس اي عمرو تحقيق من ميدهم ايشانرا واعانت ميكنم وان اعلمهم اخبرني يعني ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم لم ينه عنه
وتحقيق داناترين ايشان خبرداد مرا يعني مراد ازين اعلم ابن عباس است كه تحقيق پيغمبر منع نكرده است ازان ولكن قال ان يمنح
احدكم اخاه خير له من ان ياخذ عليه خرجا معلوما ليكن فرمود آنكه بدهد يكي از شما برادر خود را بهتر است مر او را ازانكه بگيرد بروي خرجي
معين اگر گويي معارض است اين حديث را احاديث نهي گوييم نهي در آنجاست كه شرط فاسد در ميان باشد وعدم نهي در آنكه شرط فاسد نباشد
وتحقيق گويند يكي كه اثبات نهي كرده نهي كرده نهي تحريمي است وانكه نفي نهي كرده نفي نهي تحريمي است **باب** المزارعة مع اليهود معامله مزارعت كردن

ابا يهود **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا عبيد الله عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعطى
خيبر اليهود على ان يعملوها ويزرعوها ولهم شطر ما يخرج منها روايت است از ابن عمر كه رسول خدا داد زمين خيبر يهود را بر آنكه عمل كنند دران وزراعت نمايند آنرا
ومر ايشان راست نصف آنچه بر آيد از زمين **باب** ما يكره من الشروط في المزارعة درباب آنچه مكروه بود
ميشود از شرطها در مزارعت كردن **حدثنا** صدقة بن الفضل قال اخبرنا ابن عيينة عن يحيى سمع حنظلة الزرقي
عن رافع قال كنا اكثر اهل المدينة حقلا گفت رافع بوديم ما بيشترين مردم از روي زراعت وكان احدنا يكري ارضه وبرو بكي
از ما كرايه ميكرد زمين خود را فيقول هذه القطعة لي وهذه لك پس ميگفت اين قطعه خاص براي منست واين قطعه براي تو
فربما اخرجت ذه ولم تخرج ذه پس بسا از كه بود كه بيرون آوردي اين قطعه وبيرون نياوردي اين فنهاهم النبي صلى الله عليه وسلم
عنه پس منع كرد ايشانرا پيغمبر خدا ازين اجاره **باب** اذا زرع بمال قوم بغير اذنهم وكان في ذلك صلاح لهم چون زراعت كرد بمال جمعي و صرف كرد
ازان بي رخصت ايشان وكان في ذلك صلاح لهم وباشد درين خرج صلاح وسود مر آن قوم را است **حدثنا** ابراهيم بن
المنذر قال حدثنا ابو ضمرة قال حدثنا موسى بن عقبة عن نافع عن عبد الله بن عمر عن النبي قال بينما ثلاثة نفر يمشون
درميان آنكه سه نفر ميرفتند براهي اخذهم المطر فاووا الى غار في جبل گرفت ايشانرا باران پس جاي گرفتند در غاري در كوهي
فانحطت على فم غارهم صخرة من الجبل پس فرو آمد بر دهن غار آنها سنگي كلان از كوه فانطبقت عليهم پس پوشيد بر ايشان
كوه فقال بعضهم لبعض انظروا اعمالا عملتموها صالحة لله پس گفت بعضي مر بعضي را كه نظر كنيد عملهاي را كه كرده ايد در حاليكه شايسته رضاي خدا
بوده است فادعوا الله بها لعله يفرجها عنكم و بخوانيد خدا را بوسيله آن شايد كه خدا بگشايد آنرا از شما قال احدهم اللهم انه كان لي
والدان شيخان كبيران گفت يكي از ايشان خداوندا بدرستي كه شان اينست كه بود مرا مادر و پدر پيران كلان سال ولي صبية صغار
مرا فرزندان خورد سال بودند صبية بكسر صاد وسكون موحده جمع صبي است فكنت ارعى عليهم بودم من كه ميچرانيدم گوسفندان جهت مهماني
براي ايشان فاذا رحت عليهم حلبت پس وقتي كه شب ميكردم بر ايشان ميدوشيدم غنمها را براي ايشان فبدأت بوالدي
اسقيهما قبل بني پس ابتدا كردمي بمادر و پدر خود دوشيدم آنهارا پيش از فرزندان خود وانه ناء بي الشجر ذات يوم وليه...
اتيت حتى امسيت وتحقيق من درنگ كردم روزي ونيامدم تا آنكه شب كردم فوجدتهما ناما پس يافتم مادر و پدر را بحالي كه خواب كرده
بودند فحلبت كما كنت احلب پس دوشيدم چنانكه ميدوشيدم فقمت عند رؤسهما اكره ان اوقظهما واكره ان اسقي
الصبية پس استادم نزد سرهاي ايشان ناخوش داشتم كه بيدار كنم ايشانرا وناخوش داشتم كه بنوشانم خوردان را ونخورانم
ايشانرا والصبية يتضاغون عند قدمي حتى طلع الفجر وخوردان گريه ميكنند نزد پاهاي من تا آنكه طلوع كرد صبح فان كنت تعلم اني
فعلته ابتغاء وجهك فافرج لنا فرجة نرى منها السماء پس اگر ميداني كه بتحقيق كرده ام من آنرا از جهت طلب رضاي تو از حق

الجزء الرابع تشنيع الاسلام | ابواب الوتر

انس بن مالك عن القنوت گفت عاصم احول كه از ثقات تابعين است پرسيدم انس را از شرعيت قنوت فقال قد كان القنوت پس گفت تحقيق بود قنوت مشروع كه ميخواند قلت قبل الركوع او بعده گفتم پيش از ركوع بود يا بعد ان قال قبله گفت پيش از ركوع قلت فان فلانا اخبرني عنك انك قلت بعد الركوع گفتم پس تحقيق فلان كس يعني محمد بن سيرين بدليل روايت سابق خبر داد مرا از تو كه گفته كه قنوت بعد از ركوع است فقال كذب پس گفت انس دروغ گفت آن مخبر كه نافهميده علي الاطلاق خبر داد

انما قنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعد الركوع شهرا قنوت نخوانده است آنحضرت بعد از ركوع مگر يكماه اراه كان بعث قوما يقال لهم القراء گمان ميبرم آنحضرت را كه فرستاده بود جمعي را كه گفته ميشد ايشانرا قرا يعني خوانندگان قرآن كه بسيار ميكردند تلاوت را زهاء سبعين رجلا بمقدار هفتاد مرد ودر روايات چهل و سي نيز آمده وزهاء بضم زاء وتخفيف هاء بمعني مقدار

الى قوم من المشركين دون اولئك فرستاده بود آنها را بسوي قومي از كافران سوي آنجماعه كه دعا نمود بر ايشان ودر وقت سرور دنيا آنحضرت كشتند چنانكه در غزوه بير معونه واقع شود وكان بينهم وبين رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عهد وبود ميان آن قوم وميان آنحضرت عهد ميان كه ايشان استمداد كرده بودند از آنحضرت

فقنت رسول الله پس قنوت خواند پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم شهرا يدعو عليهم

رعایت ادب و پدر فرموده پس گشاد برای ما گشادگی که دیدیم از آن گشادگی آسمان را ففرج الله فرجة فرأوا منها السماء وقال الآخر اللهم انه کانت لی ابنة عم احببتها کاشد ما یحب الرجال النساء دوست داشتم او را آنچه دوست ترین دوست میدارند مردان زنان را فطلبت منها فابت یعنی خواستم من از وی خواهش صحبت را ابا کرد حتی اتیتها بمائة دینار یعنی تا آنکه آوردم برای وی صد دینار حتی جمعتها فلما وقعت بین رجلیها قالت یا عبد الله اتق الله ولا تفتح الخاتم الا بحقه فقمت پس برخاستم ...

در سابق در باب من استاجر اجیرا فترک الاجیر اجره گذشت باختلاف لفظ و معنی از آنجمله این بود که بعد از ابای او قحطی شد پس آمد وی و طلب کرد از من و دادم او را صد و بیست دینار و بعد از آن فرمان از وی بخشیدم آن نسائی در روایت طی کرده است

وقعت بین رجلیها قالت یا عبد الله اتق الله ولا تفتح الخاتم الا بحقه فقمت پس برخاستم میان دو پای گفت ای بنده خدا بپرهیز از خدا و مگشا مهر را مگر بحق فرمود او یعنی گشادن خاتم که نکاح است پس استادم از پیش پای او فان کنت تعلم انی فعلته ابتغاء وجهک فافرج لنا فرجة ففرج پس اگر میدانی تو که بتحقیق کردم من این کار برای طلب رضای تو پس بگشا برای ما گشادگی پس گشاده شد وقال الآخر اللهم انی استاجرت اجیرا بفرق من ذرة سه صاع بود فرق و ذرة بزرگ فرقه بود مزدوری را بیک فرق برنج فرق تمام میاید است کرده که سه صاع میگیرد فلما قضی عمله قال اعطنی حقی پس چون تمام کرد کار خود را پس گفت بده حق مرا فعرضت علیه پس گذرانیدم پیش وی مزد او فرغب عنه پس باز گشت از وی فلم ازل ازرعه پس همیشه زراعت میکردم وجه مزد او حتی جمعت منه بقرا ورعاتها تا آنکه جمع کردم از آن گاو و چرانندهای آن را فجاءنی فقال اتق الله پس آمد مرا طلب مزد خود وگفت بپرهیز مرا او به مزد مرا فقلت اذهب الی ذلک البقر ورعاتها فخذ پس گفتم برو بسوی آن گاو و چراننده آن و بگیر فقال اتق الله ولا تستهزئ بی پس گفت بپرهیز از خدا و استهزا مکن بمن فقلت انی لا استهزئ بک فخذ فاخذ پس گفتم بتحقیق من استهزا نمیکنم پس بگیر پس گرفت آن گاو و چرانندهای آن فان کنت تعلم انی فعلت ذلک ابتغاء وجهک فافرج ما بقی ففرج الله قال ابو عبد الله وقال ابن عقبة عن نافع فسعیت گفت مؤلف و گفته است عقبه از نافع فسعیت بجای فبغیت

که هر دو یکی معنی است **باب** اوقاف اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم در بیان وقفهای صحابه و ارض الخراج ومزارعتهم ومعاملتهم و در حکم زمین خراجی بود در بیان معامله صحابه و مزارعت ایشان وقال النبی صلی الله علیه وسلم لعمر تصدق باصله لا یباع ولکن ینفق ثمره فتصدق به عمر بن خطاب رضی الله عنه خواست که تصدق کند نخیلی از نخیل خود در عهد آنحضرت و آن نخیل را دوست میداشت گفت یا رسول الله فرمن مال حاصل کردم میخواهم که آن را در راه خدا صدقه کنم فرمود تصدق باصله لکن بایستی آن که فروخته نشود لیکن نفقه کرده شود میوه آن پس تصدق کرد عمر آن را و این ستین صدقه است که در اسلام بوقوع آمد **حدثنا** صدقة قال اخبرنا عبد الرحمن عن مالک عن زید بن اسلم عن ابیه قال قال عمر لولا آخر المسلمین ما فتحت قریة الا قسمتها بین اهلها گفت اسلم گفت عمر اگر نبودی آخر مسلمانان در تعریف فتح کرده نمیشد قریه مگر آنکه قسمت کردمی آن را میان اهل غنیمت لیکن ملاحظه آخر مسلمانان تمام میکند که قسمت کنم آن را بلکه اصل آن را کما قسم النبی صلی الله علیه وسلم خیبر چنانکه قسمت کرد پیغمبر خیبر را ... در اراضی مفتوحه اختلاف میکنند مذهب شافعی آنست که قسمت لازم است ... و در بعض روایات آمده است که ... ناظر در مذهب امام است **باب** من احیا ارضا مواتا کسی که احیا کند و معمور سازد زمینی را که آباد نشده باشد و اسلام آن زمین مالک او است ظاهر آنست که زمین احیا ملک میشود موقوف بر اذن امام نیست ورای ذلک علی فی ارض الخراب بالکوفة ودیده است این را و حکم کرده با آن علی بن ابی طالب رضی الله عنه در زمین خرابه که در کوفه بود وقال عمر من احیا ارضا میتة فهی له

الجزء الرابع ... ابواب الوتر

بعد از قراءة مقرر شده در وتر چنانکه مجمع علیه است **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا زائدة بن قدامة عن التیمی سلیمان بن طرخان عن ابی مجلز بکسر میم و فتح جیم آمده و سکون جیم و فتح لام در آخر زای لاحق بن حمید عن انس بن مالک قال قنت رسول الله صلی الله علیه وسلم شهرا یدعو علی رعل وذکوان گفت انس قنوت خواند آنحضرت یکماه یعنی بعد از رکوع در نماز صبح یکماه دعای بد میکرد بر قبیله رعل بکسر را و سکون عین ... و ذکوان بفتح ذال معجمه و سکون کاف از بنی سلیم **حدثنا** مسدد قال حدثنا اسماعیل قال حدثنا خالد الحذاء عن ابی قلابة عن انس بن مالک قال کان القنوت فی المغرب والفجر بود قنوت در زمان شریف در نماز مغرب و نماز فجر و احتجاج کرده مالک و شافعی بحدیث بر قنوت در فجر گویند قنوت میکرد آنحضرت در نماز تا آنکه نازل شد قول وی تعالی لیس لک من الامر شیء الآیة پس ترک کرد مگر در صبح چنانکه مرویست از انس که همیشه بود آنحضرت که قنوت میخواند در نماز فجر تا آنکه مفارقت کرد دنیا را رواه عبد الرزاق فی مصنفه و تعلیل میکنند این احادیث را ... روایت انس انما قنت شهرا ثم ترکه و نیز طبرانی روایت کرده از حدیث غالب بن فرقد طحان که گفت بودم نزد انس ... پس قنوت نمیخواندی در نماز صبح و همچنین روایت کرده طحاوی و ابو یعلی موصلی و بزار و طبرانی ... از طریق ابی حمزه از ابراهیم از علقمه از ابن مسعود که گفت قنوت نخواند آنحضرت مگر یکماه که دعا بد میکرد بر عصیه و ذکوان ... پس چون غالب شد بر آنها ترک کرد قنوت را ... و ابن مسعود که قنوت نمیخواند در نماز خود و گفت طحاوی ... ازان بودن آن منسوخ که قنوت نمیخواندی بعد از آنحضرت ... و همچنین یکی از راویان قنوت عبد الرحمن بن ابی بکر است که خبر داده در حدیث خود که قنوت آنحضرت دعای بد بود ... پس منسوخ گردانید ...

وگفت عمر بن خطاب رضی الله عنه کسی که احیا کند زمین مرده را که اثر عمارت نیافته پس آن زمین او راست ویروی عن عمرو بن عوف عن النبی صلی الله علیه وسلم و روایت کرده شده است از عمرو بن عوف از پیغمبر خدا مثل حدیث عمر بن خطاب یعنی تخریج عمرو بن عوف تصحیح کرده اند وقال فی غیر حق مسلم زیاده کرده در حدیث عمرو بن عوف که از غیر حق مسلمانان یعنی هر که بیا در زمین غیر حق مسلمان مالک میشود ولیس لعرق ظالم فیه حق و نیست مر رگ ظالم را در زمین حق مسلمان حق نگهداشت یعنی اگر ظالمی در زمین کسی درخت نشاند بلا اذن صاحب زمین او را نمیرسد عرق ظالم ترکیب اضافی است و توصیفی نیز خوانده اند و معنی نزدیک بهم است ویروی فیه عن جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم و روایت کرده میشود درین حکم مذکور از جابر از پیغمبر خدا حدیث کن دغدا بروی **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عبید الله بن ابی جعفر عن محمد بن عبد الرحمن عن عروة عن عائشة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من اعمر ارضا لیست لاحد فهو احق فرمود کسیکه عمارت کند زمینی را که نیست مر کسی را پس او سزاوارتر است بآن قال عروة قضی به عمر فی خلافته گفت عروه حکم کرد باین عمر رضی الله عنه در ایام خلافت خود

باب **حدثنا** قتیبة قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن موسی بن عقبة عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابیه ان النبی صلی الله علیه وسلم اری وهو فی معرسه بذی الحلیفة فی بطن الوادی روایت است از ابن عمر که بتحقیق پیغمبر خدا آورده شد در خواب و حال آنکه آنحضرت در خوابگاه خود بود بذی الحلیفه در بطن وادی عقیق تعریس فرود آمدن مسافر است بشب برای خواب فقیل له انک ببطحاء مبارکة پس گفته شد مر آنحضرت را که بتحقیق تو در بطحای مبارکی کنایت از حرم مکه است فقال موسی وقد اناخ بنا سالم گفت موسی و بتحقیق نشانده شتر را با ما سالم بن عبد الله بالمناخ الذی کان عبد الله ینیخ به بجائی که بود عبد الله می نشاند شتر را با آنجا یتحری معرس رسول الله صلی الله علیه وسلم قصد میکرد بجای فرود آمدن رسول خدا را وهو اسفل من المسجد الذی ببطن الوادی و آنجا پایان تر از مسجدیست که در بطن وادی بود آن وقت بوده بینه وبین الطریق وسط من ذلک میان آن جای و میان راه وسط است از آن یعنی متوسط است میان بطن وادی و میان راه **حدثنا** اسحق بن ابراهیم قال اخبرنا شعیب بن اسحاق عن الاوزاعی قال حدثنی یحیی عن عکرمة یعنی گفت اوزاعی حدیث کرد مرا یحیی از عکرمه عن ابن عباس عن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اللیلة اتانی آت من ربی وهو بالعقیق فرمود امشب آمد مرا آینده از جانب پروردگار و حال آنکه آنحضرت بوادی عقیق بود ان صل فی هذا الوادی المبارک وگفت اینکه نماز گذار درین وادی مبارک وقال عمرة فی حجة وگفت این عمره است در حج این هر دو حدیث در باب حج گذشته و اینجا باین مناسبت آورده که این جای تعریس حق کسی نبوده است هر کسیکه خواهد آنجا فرود می آید هم ازین جهت این باب را ترجمه بلا ترجمه ساخته

باب اذا قال رب الارض اقرک ما اقرک الله ولم یذکر اجلا معلوما فهما علی تراضیهما یعنی وقتی که گفت صاحب زمین مزارع را که نگهدارم ترا و ذکر نکرد مدت معین فهما علی تراضیهما پس هر دو صاحب زمین و مزارع بر راضی بودن خود و اختیار خود اند **حدثنا** احمد بن المقدام قال حدثنا فضیل بن سلیمان قال حدثنا موسی قال اخبرنی نافع عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ح وقال عبد الرزاق اخبرنا ابن جریج قال حدثنی موسی بن عقبة عن نافع عن ابن عمر ان عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه اجلی الیهود والنصاری من ارض الحجاز بتحقیق عمر بن خطاب جلای وطن کرد و بر آورد یهود و نصارا را از زمین حجاز که مدینه داخل آنست از آنکه عهدی نداشتند در دوام اقامت درین زمین وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما ظهر علی خیبر اراد اخراج الیهود منها و پیغمبر خدا وقتی که غالب شد بر خیبر و فتح کرد آنرا خواست بیرون راندن قوم یهود را از زمین خیبر وکانت الارض حین ظهر علیها لله ولرسوله وللمسلمین و بود آن زمین هنگامیکه قدرت یافته بران برای خدا و پیغمبر وی و مسلمانان که رایشان داخل غنیمت شد فاراد اخراج الیهود منها پس خواست برآوردن

كتاب الاستسقاء

الجزء الرابع لشيخ الاسلام

یافت شده است بآن پیشتر ذکر کرده و ابن جوزی احادیث دیگر در غیب الزنانس در عنی زعن کرده در اسانید آن و بر تقدیر تسلیم توانند که مراد از قنوت طول قیام و قراءت باشد چه لفظ قنوت مشترک است میان چند معنی و روایت کرده ترمذی و نسائی و ابن ماجه از ابی مالک اشجعی از پدر خود که گفت نماز گزاردم پس آنحضرت و پس خلفای اربعه پس قنوت میخواندند ای پسرک من آن محدث است یعنی بدعت است که میخوانند و مواظبت بر آن می نمایند در غیر وتر و در جماعت و زیاده کرده ابن منذر در کتاب القنوت روایت کرده این حدیث را اشجعی از ثقات وگفت ترمذی این حدیث حسن صحیح است انتهی با خرز از جملی و ترک قنوت حکایت کرده ... و دیگر نیز روی ابن عباس و ابن زبیر وغیرها و جمعی از فقها تابعین چون ابراهیم نخعی و سعید بن جبیر و طاوس و عمرو بن میمون و الاسود و شعبی و زهری ... نیست ان قنوت در صبح منسوخ باشد ... شده از ابی هریره که وی قنوت میکرد در صبح ...

ازان مسالتيه بود رسول الله صلى الله عليه وسلم ليقرهم بها پس رسيدند پيغمبر خدا را اين را که ترسند واخشار آيات بين
ان يكفوا عملها ولهم نصف الثمر يعني كفايت کنند زراعت آن زمين را وهر ايشان را نصف حاصل باشد فقال لهم رسول الله صلى الله
عليه وسلم نقركم بها على ذلك پس فرمود مر ايشان را آنحضرت که برقرار ميداريم شما را برين همه که بر وحاصل شود انصف آن ما شئنا
ما شئنا يعني تا ما خواهيم بموجب حديث مطابق ترجمات متفرقه است پس قرار داده شده وسکونت کردند حتى اجلاهم عمر الى تيماء
واريحاء يعني تا بيرون کرد ايشان را عمر بن خطاب بسوى اين دو قريه واين اخراج بحکم آنحضرت بود که عمل کرد در ايام خلافت بلا ملكه بود
قوم ايشان مفسد از جزيرهٔ عرب بر آورده شيا، بفتح تا و فوقيه وسکون تحتيه ممدوده است قريه ايشان بوده است در طرف شام واريحا بفتح همزه

ذکر ان يکون تحتيه وفتح مهمله ممدوده است نام قريه است ازنجانب **باب** ما کان اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم يواسي بعضهم بعضاً في
الزراعة والثمر يعني در بيان چيزي که صحابه مراعات ومهرباني ميکردند بعضي از ايشان بعضي را در زراعت ودر ثمر **حدثنا** محمد بن مقاتل
قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا الاوزاعي عن ابي النجاشي مولى رافع بن خديج قال سمعت رافع بن خديج بن رافع عن عمه ظهير بن رافع
قال ظهير لقد نهانا رسول الله صلى الله عليه وسلم عن امر كان بنا رافقا گفت ظهير بتحقيق منع کرد ما را رسول خدا از کاري
که بود با ما ذي رفق قلت ما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فهو حق گفتم چيزي که فرموده است رسول خدا پس آن حق وراست است قال
دعاني رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما تصنعون بمحاقلكم گفت خواند مرا رسول خدا گفت چه ميکنيد شما بزراعتهاي خود قلت نوجرها
على الربيع خنم بود سكتيم بر نهري که دارد يعني موافق بزراعتهاي که بر نهرات بر نهر بود خرنوف يعني نهر خورد است وهمين آن
اربعات ودر روايتي على الربع ودر روايتي على الربع مصغر است وعلى الاوسق من التمر والشعير يعني بر چند وسق از خرما وجو قال
لا تفعلوا ازرعوها او ازرعوها او امسكوها فرمود که نکنيد اينچنين زراعت کنيد خود زراعت کنانيد او امسكوها نگاه داريد قال رافع قلت
سمعا وطاعة گفت رافع گفتم آنحضرت شنيديم وقبول کرديم **حدثنا** عبيد الله بن موسى قال اخبرنا الاوزاعي عن عطاء عن
جابر قال كانوا يزرعونها بالثلث والربع والنصف گفت بودند مردم که زراعت ميکردند بسيوم حصه وچهارم ونصف فقال النبي
صلى الله عليه وسلم من كانت له ارض فليزرعها او ليمنحها پس فرمود پيغمبر خدا کسيکه باشد او را زميني پس خود زراعت کند يا عطا کند
آنرا براي مسلماني وان لم يفعل فليمسك ارضه واگر نکند چنانکه گفتيم پس نگاه دارد زمين خود را **وقال** الربيع بن نافع ابو توبة قال
حدثنا معاوية عن يحيى عن ابي سلمة عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كانت له ارض فليزرعها او
ليمنحها اخاه فان ابى فليمسك ارضه گفت ابو هريره فرمود رسول خدا کسيکه باشد مر او را زميني پس بايد که زراعت کند آنرا يا بخشد برادر
خود را واگر ابا آورد ازين پس بايد نگاه دارد زمين خود را **حدثنا** قبيصة قال حدثنا سفيان عن عمرو قال ذكرته لطاوس گفت عمرو ذکر کردم
همين حديث که از رافع مذکور شد مر طاوس را فقال يزرع پس گفت طاوس زراعت کند زارع غير را قال ان ابن عباس ان النبي صلى الله
عليه وسلم لم ينه عنه گفت ابن عباس بتحقيق پيغمبر خدا نهي نکرده است يعني نهي تحريمي ولكن قال ان يمنح احدكم اخاه خير له من ان
ياخذ شيئا معلوما ليکن فرموده است که بخشش کند يکي از شما برادر خود را بهتر است مر او را از گرفتن چيزي معلوم **حدثنا** سليمان بن حرب
قال حدثنا حماد عن ايوب عن نافع ان ابن عمر كان يكري مزارعه على عهد النبي صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر وعثمان وصدرا
من امارة معاوية ايوب از نافع روايت کرده که ابن عمر اجاره ميداد مزرعهاي خود را در زمان پيغمبر خدا ودر زمان خلافت ابي بکر وعمر وعثمان
ودر اوائل از امارت معاويه ثم حدث عن رافع بن خديج ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن كراء المزارع پس گفته شد
با ابن عمر حديثي که از رافع بن خديج آمده که بتحقيق پيغمبر خدا منع کرده است از اجاره دادن مزارع فذهب ابن عمر الى رافع فذهبت معه

الجزء الثالث | شيخ الاسلام | كتاب الاستسقاء

دعا باران خواستن واصل اسست ودر روايت حموي
وکشميهني ساقط است ودر روايت مستملي بجاي
کتاب ابواب است الى ليلة التمام است
بسمله در روايت ابن شبويه استسقا در لغت
آب خواستن ودر شرع خواستن باران از خدا
بکيفيت مخصوصه نزد حاجت سوال **باب**
الاستسقاء وخروج النبي صلى الله عليه
وآله وسلم في الاستسقاء شرعيت و

پس برفت ابن عمر نزد رافع در فرمودن باوی فسأله فقال نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن كراء المزارع پس پرسید ابن عمر از رافع
پس گفت رافع منع کرده است پیغمبر خدا از اجاره مزارع فقال ابن عمر قد علمت انا كنا نكري مزارعنا على عهد النبي صلى الله عليه
وسلم بما على الاربعاء وبشيء من التبن پس گفت ابن عمر بتحقیق دانسته ام که ما این کرایه میدادیم مزرعهای خود را در زمان پیغمبر خدا بچیزی که
بر نهرها مقرر است وبچیزی از کاه یعنی نخل صحابه در زمان آنحضرت این بود که موافق زمین نهر او بیاید از کاه اجاره میدادند وآنحضرت منع
این صورت کرده است نه مطلق اجاره را **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني
سالم ان عبد الله بن عمر گفت عقیل خبر داد مرا سالم که بتحقیق ابن عمر قال كنت اعلم في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الارض تكرى
گفت ابن عمر بودم که میدانستم در زمان حیات آنحضرت این را که زمین کرایه داده میشد ثم خشي عبد الله ان يكون النبي صلى الله عليه وسلم قد احدث
في ذلك شيئا لم يكن يعلمه پس ترسید ابن عمر اینکه می تواند بود که پیغمبر خدا بتحقیق نو پیدا کرده باشد درین حکم چیزی که نباشد ابن عمر
که دانسته باشد آنرا چنانکه رافع بن خدیج روایت کرده فترك كراء الارض پس گذاشت ابن عمر کرایه دادن زمین خلاصه آنست که مطلقا
کرایه دادن ترک کرد حاصل احادیث این باب آنست که رافع بن خدیج نقل نهی کرده از اجاره زمین مطلقا خواه بشرط مقدار زراعت نهرها
باشد وابن عباس نهی را بر نهی تنزیهی حمل کرده وابن عمر نهی از آن حضرت معلوم نکرده ودر زمان خلافت خلفای ثلثه بلکه تا اوائل زمان معاویه
این معامله علی الاطلاق میکرد وبعد از شنیدن نهی از رافع حمل کرده آنرا بر صورتی که بشرط فاسد باشد یا آنکه شرط زراعت ربیع از نهرها
فاسد است واین معنی خالی از غرابت نمی نماید که ابن عمر با این بزرگی شان ووفور علم درین همه زمان اطلاع برین نهی نیافته باشد ونیز
مطلقا ورا منع نکرده باشد والله اعلم **باب** كراء الارض بالذهب والفضة در حکم اجاره زمین بدینار ودرهم وقال ابن عباس
ان امثل ما انتم صانعون وگفت ابن عباس بتحقیق بهترین چیزی که شما کننده اید اینست ان تستاجروا الارض البيضاء من السنة
الى السنة اینست که اجاره گیرید زمین سپید را یعنی زمینی که در وی درخت نباشد از سالی تا سالی **حدثنا** عمرو بن خالد قال حدثنا الليث
عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن عن حنظلة بن قيس عن رافع بن خديج قال حدثني عماي انهم كانوا يكرون الارض على عهد النبي
صلى الله عليه وسلم گفت رافع حدیث کرد مرا دو عم من نام یکی از آن ظهیر است ونام دیگری معلوم نشده وهر دو صحابی بودند که
اجاره میکردند زمین را در زمان آنحضرت رحمت کنانده خدا بر وی بما ينبت على الاربعاء او بشيء يستثنيه صاحب الارض بچیزی که میروید بر نهرها
یا بچیزی که استثنا میکرد صاحب زمین آنرا از زرع برای خود فنهانا النبي صلى الله عليه وسلم عن ذلك پس منع کرد ما را پیغمبر خدا از این کار
فقلت لرافع فكيف هي بالدينار والدرهم حنظله گوید گفتم رافع را پس چگونه است اجاره بدینار ودرهم فقال رافع ليس بها باس
بالدينار والدرهم پس گفت رافع نیست باکی در اجاره بدینار ودرهم قال ابو عبد الله گفت مؤلف من هيهنا قال
الليث اراه از اینجا گفته است لیث گمان میبرم شیخ خود را که ربیعه است یعنی جزم نکرده است لیث روایت ربیعه را وكان الذي نهي
عن ذلك ما لو نظر فيه ذو الفهم وبود آنچه نهی کرده شده است از آن چیزی که اگر نظر کنند صاحبان فهم وادراک بالحلال والحرام لم يجيزوه
ورست آن لم يجيزوه لما فيه من المخاطرة روا نشمارند از جهت چیزی که در وی است از خطر یعنی فریب ای در آن اجاره است بشرطها که مذکور
شد خطر وجهالت است **باب** **حدثنا** محمد بن سنان قال حدثنا فليح قال حدثنا هلال **ح** وحدثني عبد الله بن
محمد قال حدثنا ابو عامر قال حدثنا فليح عن هلال بن علي عن عطاء بن يسار عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان
يوما يحدث وعنده رجل من اهل البادية بود آنحضرت روزی حدیث میکرد وحال آنکه نزد او مردی بود از مردم بادیه ان رجلا من اهل الجنة
استاذن ربه في الزرع حدیث آنحضرت این بود که مردی از اهل بهشت طلب اذن کرد پروردگار خود را در زراعت یعنی سوال کرد

که پوشیده بود بمصلی هنگام استقبال چپ آنکه کرد
طرف راست او بر جانب چپ وطرف چپ بجانب
راست چنانکه در مجلس عنقریب مذکور شود **باب**
دعاء النبي صلى الله عليه وسلم دعا کردن آنحضرت
که گذر...
شیخ ابن حجر ادعیا طی نقل کرده که ابتدای این دعا
عقب انداختن ابن استقبالی بود شکسته شیر را بر لشکر
مبارک ورنماز چنانکه قصه آن در طهارت گذشت
وبود آن بلکه پیش از هجرت بود از آن بعد بسیار در قنوت
صبح دعا کرده چنانکه نیست از نیک دره آورده شد
چند بار چنانکه در شرح باب اذا استشفع المشركون
بالمسلمين ذکر کرده وچون دعا بقحط سالی در حق
کفار آمده دعا باستسقا برای مومنین محض موقع
ومطلوب باشد از اینجاست که این باب در ابواب
استسقا آورده استسقا را عقب قنوت ذکر
کرده **حدثنا** قتيبة قال حدثنا مغيرة
بن عبد الرحمن عن ابي الزناد عن
الاعرج عن ابي هريرة ان النبي صلى الله
عليه وسلم كان اذا رفع راسه من
الركعة الآخرة يقول بود آنحضرت که چون
سر مبارک خود از رکعت اخیره فارغ
میشد از تسمیع وتحمید میگفت
نجات مومنان وبلا...
عياش بن ابي ربيعة خدایا نجات ده وخلاص کن
عیاش را که شده وشهید...
برادر در جاهلیت... اسلام ابوجهل
او را بسته وقید کرده پس...
اللهم انج سلمة بن هشام خداوندا
خلاص ده سلمه بن هشام را که برادر حقیقی ابی جهل
بود قدیم الاسلام از خیار صحابه که قرآن او را در مکه
حبس کرده بودند وعذاب میکردند وی نیز از دست
ایشان گریخته برسول خدا ملحق شد اللهم انج

که خواهم زراعت کنم دهقان تعالت ثمها شیک پس گفت پروردگار او آیا نیستی در آنچه میخواهی از مشتهیات خود یعنی همه مشتهیات آماده
داری قال بلی گفت آری هستم ولکن احب ان ازرع لیکن دوست میدارم این را که زراعت کنم قال فبذر فبادر الطرف
نباته واستواءه واستحصاده پس شتاب کرد که تخم زمین را ریخت و بیک بر هم زدن چشم روئید آن تخم همه دفعةً بیکبار برآمد
فکان امثال الجبال پس بود مانند آن انبار کوه فیقول الله دونک یا ابن آدم فانه لا یشبعک شیء پس میگوید خدا بگیر
ای آدمی این را پس بتحقیق سیر نمیکند ترا چیزی فقال الاعرابی والله لا تجده الا قرشیا او انصاریا پس گفت اعرابی سوگند بخدا نمی یابی
این مرد را مگر قرشی یا انصاری فانهم اصحاب زرع بتحقیق ایشان صاحب زراعت اند واما نحن فلسنا باصحاب زرع ما ایان بادیه نشین

پس نیستیم اصحاب زراعت فضحک النبی صلی الله علیه وسلم پس خندید پیغمبر خدا از سخن این عرب حرص و ناشاکری مهاجر
وانصار و تبری او از آن و در بستان ایراد این باب درین ابواب بجهة نسبت زراعت نسبت است **باب** ما جاء فی الغرس در بیان کاشتن

درخت **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا یعقوب بن عبد الرحمن عن ابی حازم عن سهل بن سعد انه قال انا کنا نفرح بیوم الجمعة
گفت سهل بتحقیق شان این است بودیم که خوش میشدیم بروز جمعه کانت لنا عجوز تاخذ من اصول سلق لنا کنا نغرسه فی اربعائنا
بود ما را پیرزالی میگرفت از بیخهای زردک و چغندری که ما را بود و میکاشتیم آن را در نهرهای خود خود حدیث بمیم معنای ترجمه است
فتجعله فی قدر لها پس میکرد در دیگی که او را بودی فتجعل فیه حبات من شعیر ومی انداخت در وی دانه از جو لا اعلم الا انه قال
لیس فیه شحم ولا ودک نمیدانم مگر آنکه بتحقیق سهل بن سعد گفت نیست در وی پیه و چربی گوشت فاذا صلینا الجمعة زرناها
فقربته الینا پس هنگامیکه میگذاردیم نماز جمعه و میرفتیم تزد او نزدیک میآورد آن طعام را بسوی ما فکنا نفرح بیوم الجمعة من اجل ذلك
پس بودیم که خوش میشدیم بروز جمعه از جهت این طعام گویا انها را تبرع میداد که خورد ایشان میکرد وما کنا نتغدی ولا نقیل الا بعد الجمعة
و نبودیم که طعام روز خوردیم و نه قیلوله میکردیم مگر بعد از جمعه **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن ابن شهاب
عن الاعرج عن ابی هریرة قال یقولون ان ابا هریرة یکثر الحدیث گفت ابوهریره میگویند مردم که ابوهریره بسیار حدیث نقل میکند
والله الموعد و نزد خداست مرجع یعنی نزد اوست جای وعده نیک و بد و زبان آن و مآل آنکه خدا روز قیامت محاسبه خواهد کرد
میان من و ایشان اگر دروغ میگویم مرا جزای آن خواهد داد و اگر شما آنها را که بمن گمان بد دارند ویقولون ما للمهاجرین والانصار
لا یحدثون مثل احادیثه ومیگویند چه حال است مهاجران و انصار را حدیث نمیکنند مانند احادیث ابی هریره وان اخوتی
من المهاجرین کان یشغلهم الصفق بالاسواق و بتحقیق برادران من از مهاجران باز میداشت ایشان را بیع و شرا بازارها وان اخوتی
من الانصار کان یشغلهم عمل اموالهم و برادران من از انصار باز میداشت ایشان را کار مالهای ایشان که زراعت و غرس
بود وکنت امرأ مسکینا الزم رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ملء بطنی و بودم من مرد مسکین که مالی و کاری نداشتم لازم میگرفتم
رسول خدا را بر سیری شکم خود فاحضر حین یغیبون پس حاضری بودم هنگامی که ایشان غایب میشدند واعی حین ینسون و یاد میگرفتم
هنگامی که ایشان فراموش میکردند از جهت شاغل کار و بار و زن و فرزند وقال النبی صلی الله علیه وسلم لن یبسط احد منکم ثوبه حتی اقضی
مقالتی هذه و فرمود روزی پیغمبر خدا فراخ نکند هرگز هیچ یکی از شما جامه خود را تا آنکه تمام کنم من مقاله خود را ثم یجمعه
الی صدره فینسی من مقالتی شیئا ابدا پس جمع بکند جامه را بسینه خود پس فراموش کند از گفتار من چیزی را فبسطت نمرة لیس علی ثوب غیرها
پس فراخ کردم من چادر را که نبود بر من بجز آن نمره بفتح نون و کسر میم چادر را چادری خط دار حتی قضی النبی صلی الله علیه وسلم مقالته
تا آنکه تمام کرد آنحضرت مقاله خود را ثم جمعتها الی صدری پس گردانیدم چادر را بسینه خود فوالذی بعثه بالحق ما نسیت من مقالته

کقحط سالها استنکرده سالهای یوسف علیه السلام
که هفت سال در زمان وی با اهل مصر قحط شده بود
و همچنان شد که کافران مکه هفت سال بعذاب
قحط گرفتار ماندند سنین غالب کرده استعمال
آن در قحط سال و نسبت سنین بیوسف ازین
جهت است که واقع شدند بعهد وی بر و بار او
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال غفار غفر
الله لها و تحقیق آنحضرت گفت قبیله غفار
بکسر غین و تخفیف فا کر از ترقی بکنانه است بخشد
خدا او را و اسلم سالمها الله و قبیله اسلم کرا از
خزاعه است سالمت کند خدا او بعمل و ترک
نفوب کی و صیغه جناس استیفاق درین دعای
این دو قبیله مخفی نیست و تخصیص ایشان
بجهت آنکه هر دو قبیله اسلام آوردند اسلم با
مصالحه کرده بود و دعا آنحضرت رضا کرده بود
مین کردانشه الله تعالی قال ابن ابی الزناد
عن ابیه هذا کله فی الصبح ایضا حدثنا
حدثنا الحمیدی قال حدثنا سفیان
قال الاعمش عن ابی الضحی مسلم بن صبیح
عن مسروق ح وحدثنا عثمان
بن ابی شیبة قال حدثنا جریر عن منصور
عن ابی الضحی عن مسروق قال کنا عند
عبد الله فقال گفت مسروق بودیم نزد
عبد الله بن مسعود پس گفت که ان النبی

[illegible]

بالله الى يوم هذا پس سوگند کسی که برانگیخته است آن حضرت را بحق و دین راست و درست فراموش نکردم از مقالهٔ آنحضرت که آن مقاله بود در آن وقت تا امروز و توانم که اشارة باشد بمطلق مقالهٔ ماثبت و نصیحت آنحضرت ولولا آیتان فی کتاب الله ما حدثتکم شیئا ابدا سوگند بخدا اگر نبودی دو آیت در کتاب خدا حدیث نکردمی شما را چیزی هرگز ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی الی الرحیم ودرین آیات وعیدی سخت است مر کسی را که کتمان علم کند از آنچه دلالت دارد بر احکام دین و هدایت کند دلها را براه مستقیم اسلام

بسم الله الرحمن الرحیم کتاب المساقات

مساقات از سقی گرفته اند بمعنی آب دادن و دیگری را آب دادن از نفع حاصل است و حاجت بآن بیشتر است

باب ما جاء فی الشرب

و شرب بکسر شین و سکون را بمعنی نصیب و بهره است و بفتح شین بمعنی آب دادن وقوله تعالی و در بیان قول خدا وجعلنا من الماء کل شیء حی افلا یؤمنون و گردانیدیم از آب هر چیز را که زنده است آیا ایمان نمی آرند باین آیات بینات چون حیوان بی آب زندگانی نتواند کرد گویا مخلوق است از آب و بعضی گویند مراد از آب نطفه است بهر حال این عام تخصیص یافته بحشرات ارض و گیاهای که در جوب وامثال آن می باشد وقوله افرایتم الماء الذی تشربون الی قوله فلولا تشکرون آیا دیدید آبی را که میخورید آیا شما فرود آورده اید او را از ابر یا ما فرود آرنده ایم لو نشاء جعلناه اجاجا فلولا تشکرون اگر خواهیم گردانیم او را تلخ پس چرا شکر نمیکنید در روایت مستملی بعضی الفاظ را تفسیر واقع شده ثجاجا منصبا یعنی ثجاج بمعنی ریخته شده المزن السحاب و مزن بمعنی ابر است والاجاج المر اجاج بمعنی تلخ است فراتا عذبا و فرات بمعنی شیرین است و بیان این آیت آورده و شراح در ترجمه گرفته بعضی که تفسیر آن کرده از چیزی نیاورده است و وجه آن که ربط علم

باب من رای صدقة الماء وهبته ووصیته جائزة

کسیکه اعتقاد کرد دادن آب را و بخشیدن آن و وصیت بدان کردن جایز مقسوما کان او غیر مقسوم قسمت کرده شده باشد یا نه وقال عثمان قال النبی صلی الله علیه وسلم و گفت عثمان فرمود پیغمبر خدا کیست که من یشتری بئر رومة فیکون دلوه فیها کدلاء المسلمین کیست که بخرد بئر رومه را پس باشد دلو او همچو دلوهای همه مسلمانان یعنی عام کند انتفاع او را فاشتراها عثمان پس خرید آنرا عثمان رضی الله عنه بسی و پنج هزار درم و وقف کرد بر مسلمانان آن چاه را و رومه بضم را و سکون واو و میم نام صاحب این چاه است و آن رومه غفاری است حدثنا سعید بن ابی مریم قال حدثنا ابو غسان قال حدثنی ابو حازم عن سهل بن سعد قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم بقدح فشرب منه گفت سهل آورده شد پیغمبر خدا را قدحی از آب یا شیر پس خورد آنحضرت از آن وعن یمینه غلام اصغر القوم والاشیاخ عن یساره و از جانب دست راست آنحضرت غلامی خورد سال تر از مردم نشسته بود و پیران از جانب چپ آنحضرت فقال یا غلام اتاذن لی ان اعطیه الاشیاخ پس فرمود ای غلام آیا اذن میکنی مرا اینکه بدهم این قدح را به پیران قال ما کنت لاوثر بفضلی منک احدا یا رسول الله گفت نیستم من که اختیار کنم به پس خورده تو کسی را ای رسول خدا فاعطاه ایاه پس داد آنحضرت قدح آن غلام را حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنی انس بن مالک انها حلبت لرسول الله گفت زهری حدیث کرد مرا انس بن مالک بتحقیق قصه اینست که دوشیده شد برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم شاة داجن بزی که خانه پرورده باشد داجن بدال مهمله و جیم مکسور آخر نون بمعنی شاتی است که در خانه علف خورد و هو فی دار انس بن مالک و آنحضرت در سرای انس بن مالک بود وشیب لبنها بماء من البئر التی فی دار انس بن مالک و آمیخته شد شیر آن با آب چاهی که در سرای انس بود و شیب بکسر شین و سکون تحتیه و با موحده بصیغه مجهول است از شوب بمعنی آمیزش فاعطی رسول الله صلی الله علیه وسلم القدح فشرب منه پس داده شد قدح شیر را پس خورد از آن شیر حتی اذا نزع القدح من فیه تا وقتیکه کشید آنحضرت قدح را از دهان خود وعلی یساره ابو بکر وعن یمینه اعرابی و حال آنکه از جانب چپ ابو بکر صدیق بود و بجانب راست دهقانی

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الاستسقا

بسکون لام تش مرده غیر مذبوح را گویند و میته عام است ازان فجعل یبصر احدهم الی السماء فیری الدخان من الجوع ونکاه میکرد یکی از ایشان بسوی آسمان پس میدید دود از گرسنگی که بسبب ضعف حاسه متخیل آن وقت میگردد فاتاه ابو سفیان فقال پس آمد آنحضرت را ابو سفیان که در آن ایام کافر بود و گفت یا محمد انک تامر بطاعة الله وبصلة الرحم ای محمد بتحقیق تو امر میکنی بطاعت خدا و بصلهٔ رحم وان قومک قد هلکوا فادع الله لهم بتحقیق قوم تو در هلاکت اند از گرسنگی و قحط و علم چگونه میتواند کرد پس دعا کن خدا را برای ایشان که ذی رحم تو اند قال سبحانه تعالی مژده داد باشارت باین واقعه فارتقب یوم تاتی السماء بدخان مبین پس منتظر باش ای محمد برای این کفار که در تنگی میکنند و ایمان نمی آورند روزی را که بیارد آسمان دود روشن آشکارا که در بگیرد مردم را و انهما عائدون الی قوله یعنی تمام خواند آنحضرت این آیه را تا اینکه ترجمه آن اینست که بگویند اینها که این عذاب دردناک است و فریاد بر آرند که پروردگارا بردار از ما این عذاب را که بتحقیق ما ایمان آرنده ایم و بار آورد پس بفرماید خدا تعالی چگونه باشد اینها را پند و نصیحت و بعد عذاب وجه فائده کشته قبیله حالی و حال آنکه آمده است ایشان را پیغمبر ظاهر معجزات پس اعراض کردند و گفتند او را که آموخته شده و دیوانه گشته است پس بفرماید که اگر بر داریم عذاب را اندکی از آنچه دارید

فقال عمر خالد بن يزيد كان الاعرابي عطاه الاعرابي كه سمعت ليس گفت عمر بن خطاب وحال آنكه ترسيد انكه مبادا آنحضرت شير اعرابي را بدهد ابابكر را رسول خدا از دست فاعطاه الاعرابي الذي عن يمينه پس داد آنحضرت از جهت تأليف قلوب و تعظيم سنت بجانب آن اعرابي را كه از جانب يمين بود ثم قال الايمن فالايمن پس فرمود به سبب يمين نشين را و ديگر يمين نشين را الخ سنت تقديم ايمن است اگرچه مفضول باشد و تنها از ابن عباس بصحت پيوسته كه بود آنحضرت وقتي كه ميخورد آب يا شير فرمودي ابتدا ببالا كن كه بزرگتر سوي است كه در يمين كسي نباشد و همه مقابل نشسته باشند و نيز ميتوان گفت كه سنت آن بود كه چون آنحضرت خود تناول كرد بقيه را بكسي كه جانب يمين مي بود عنايت ميكرد و آنچه در حديث ابن عباس آمده كجا دان فرموده است كه ابتدا بالا كن پس تحقيق ابن دو حديث نخواهد بود

باب من قال ان صاحب الماء احق بالماء

يعني كسي گفته كه صاحب آب سزاوارتر است بآب كه در زراعت خود برد حتى يروى تا سيراب گردد و بقول رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يمنع فضل الماء از جهت فرموده است خدا رحمت كناد دور است منع كرده نميشود زيادتي آب از صاحب خود براي ديگري و بعد از سيرابي منع كند زيادتي آب را

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يمنع فضل الماء ليمنع به الكلأ فرمود ابا كرده منع كرده نشود زيادتي آب كه فارغ باشد از حاجت ديگران را تا عاقبت اين منع كرده شود گياه زيرا كه لام ليمنع براي عاقبت است چنانكه در آيت كريمه فالتقطه آل فرعون ليكون لهم عدوا پس برداشت آل فرعون موسى را براي آنكه باشد مر ايشان را بعاقبت دشمن مر گياه كه در آنجا باشد و زمين مملوك كسي نبود و معني حديث است كه اگر كسي در زميني كه آب دارد براي زراعت خود بكرد و آب را حلف ... و دواب تا بدان آب وارد نشوند چراگاه خود نميرسند پس منع كرده شد است صاحب آب كه منع كند دواب را از زيادتي آب كه از حاجت او فارغ شده از آنكه اگر منع كند آب را از گياه هم منع كرده باشد و اين خود روا نيست و نيز سوا دراكه موجب ضرر مردم است و باين رفته اند جمهور كه منع دواب نبايد كرد و صحيح از مذهب شافعيه هم اينست يعني قهار آنند كه اگر مواشي هلاك ميشده باشند نبايد منع كرد

حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن ابن المسيب وابي سلمة عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تمنعوا فضل الماء لتمنعوا به فضل الكلأ فرمود منع مكنيد زيادتي آب را تا منع كنيد زيادتي گياه را و در حديث فضل الكلأ واقع شده و بيان از شراح بنظر نيامده تواند كه اينجا بطريق فضل آب گويند مراد گياهي است كه مملوك كسي باشد منع از مود كه سالك آن نبايد كه زياده از حاجت خود از سيابان در منع دارد

باب من حفر بئرا في ملكه لم يضمن

يعني كسي كه چاهي كند در زمين خود و شخصي در آن افتاده هلاك شود ضامن نخواهد او نميشود

حدثنا محمود قال اخبرنا عبيد الله عن اسرائيل عن ابي حصين عن ابي صالح عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المعدن جبار والبئر جبار يعني اگر كسي معدن خود كنده و افتاده در وي شخصي ضامن نيست صاحب معدن جبار يعني هدر است والبئر جبار و همچنين صاحب چاه ضامن نيست اگر كسي با فتد در وي والعجماء جبار و دابه اگر تلف كند و لگد زند كسي را و هلاك شود صاحب او ضامن نيست بشرطيكه سوار بر وي نباشد و خود نيز رانده نباشد و في الركاز الخمس و در گنج كسي يابد پنجم حصه آن حق بيت المال است

باب الخصومة في البئر والقضاء فيها

يعني بيان خصومت كردن در باب چاه و حكم كردن در او

حدثنا عبدان عن ابي حمزة عن الاعمش عن شقيق عن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من حلف على يمين يقتطع بها مال امرئ مسلم فرمود كسي كه سوگند خورد بر مالي كه اقدام كرده بر كشيدن آن قطع ميكند بسبب آن مال مسلماني يعني بر دارد از ان سبب گير و قيد نسبت از آن لقي الله وهو عليه غضبان ملاقات ميكند خدا را در قيامت و حال آنكه خدا بر وي خشمناك است فانزل الله تعالى ان الذين يشترون بعهد الله وايمانهم ثمنا قليلا

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الاستسقاء

وعيدهاي كفر در حق كسي كه مران خبر داده بود آنحضرت ... مشهور ... معلوم شد ... لزام كه در آيه كريمه فسوف يكون لزاما موعود بود ... بقول قحط است و بقول يوم بدر ... بقول عقوبت تكذيب كه بايد ... كفار است تا دخول جهنم ... گذشت ... تعالى ...

باب سؤال الناس الامام الاستسقاء اذا قحطوا

سؤال كردن مردمان امام را براي استسقا وقتي كه قحط زده شوند و زبان قحط ... روايت ابي ذر است و همچنين نيز آمده ... و بعد از تحقيق معني نيامدن باران است ... بر خود ...

حدثنا عمرو بن علي قال حدثنا ابو قتيبة قال حدثنا عبد الرحمن بن عبد الله بن دينار عن ابيه قال سمعت ابن عمر يتمثل بشعر ابي طالب گفت عبد الله بن دينار شنيدم ابن عمر را كه ميخواند شعر ابي طالب پدر امير المؤمنين علي رضي

پس فرو فرستاد خدا این آیه را تحقیق کسانیکه میخرند و استبدال میکنند بعهد خدا که بسته اند به پیغمبر خود و بسوگندهای خود که ایشان یاد میکنند به آنها بهای اندک را اولئك لا خلاق لهم في الآخرة ولهم عذاب اليم آنها هیچ نصیبی مر آنها را در آخرت و مر ایشان راست عذاب سخت دردناک تا آخر آیه پس آمد اشعث بن قیس و گفت چیزی که حدیث میکند شما را ابو عبد الرحمن فقال ما يحدثكم ابو عبد الرحمن في انزلت هذه الآية کنیت عبد الله بن مسعود است در حق من نازل شده است این آیت کانت لي بئر في ارض ابن عم لي بود مر مرا چاهی در زمین پسر عمی که مرا بود با من خصومت کرد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقال لي شهودك قلت ما لي شهود گفت آنحضرت بیار گواهان خود را گفتم نیست مرا گواهان پس فرمود یا بیمینه قلت یا رسول الله اذن یحلف گفتم ای رسول خدا در این وقت که طلب یمین کنم سوگند میخورد فذكر النبي صلى الله عليه وسلم هذا الحديث پس ذکر کرد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی این حدیث مذکور را فانزل الله تعالى ذلك تصديقا له پس فرو فرستاد خدای برتر این آیت را برای تصدیق کردن آنحضرت از حدیث ظاهر است که زمین در آنحضرت پیش از سوگند ابن عم اشعث بود و عبد الله رضی الله عنه اگر سوگند خورده باشد کذب یمین وی صحابی لازم می آید و دعوی کذب اسوگند که ذنب و تکلم بر اصحاب رسول گمان نمیتوان کرد مگر آنکه گویند اشعث از روی اشتباه و شک دعوی کرده باشد نه از روی جزم و یقین والله اعلم **باب** اثم من منع ابن السبيل من الماء در بیان گناه کسی که منع کند مسافر را از آبی که زیاده باشد از حاجت او **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا عبد الواحد بن زياد عن الاعمش قال سمعت ابا صالح يقول سمعت ابا هريرة يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة لا ينظر الله اليهم يوم القيامة فرمود سه قسم مردم اند که نظر رحمت نمیکند خدا بسوی ایشان روز قیامت ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم و ثنا نمیکند و پاک نمیگرداند ایشان را و مر ایشان راست عذاب دردناک رجل كان له فضل ماء بالطريق فمنعه من ابن السبيل مردی که باشد مر او را زیادتی آب از حاجت او در راهی پس منع کند و باز دارد آب را از مسافر و رجل بايع اماما لا يبايعه الا لدنيا و مردیست که عقد بیعت کرد امامی را بیعت نمیکند او را مگر برای حصول اسباب دنیا فان اعطاه منها رضي وان لم يعطه منها سخط پس اگر دهد او را از آن دنیا راضی گردد و اگر ندهد او را استیزه کند و رجل اقام سلعته بعد العصر فقال والله الذي لا اله غيره لقد اعطيت بها كذا وكذا و مردیست که برپا کرد در بازار رخت خود را بعد از عصر آخر ای سعامله اهل بازار که فرصت ردو بدل کمتر باشد پس گفت سوگند خدائی که نیست معبودی بحق جز وی تحقیق دادم من بامثال چنین و چنین فصدقه رجل پس تصدیق کند او را مردی و فریب خورد از وی ثم قرا هذه الآية ان الذين يشترون بعهد الله و ايمانهم ثمنا قليلا پس تر خواند آنحضرت این آیت را اگرچه سرزنش سخت کرده بر وی بر عهد نادرست و سوگند بدروغ چنانکه معلوم شد **باب** سكر الانهار در حکم سد و بند ساختن جوبهای آب سکر بفتح سین مهمله و کسر آن و سکون کاف بمعنی بستن نهرهاست **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال حدثنا الليث قال حدثني ابن شهاب عن عروة عن عبد الله بن الزبير انه حدثه ان رجلا من الانصار خاصم الزبير عند النبي صلى الله عليه وسلم في شراج الحرة التي يسقون بها النخل تحقیق عبد الله بن زبیر حدیث کرد عروه را که مردی از انصار نزاع کرد زبیر را نزد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی در جوبهای از حره و میگذشت آنکه آب سیاه در نوبت بنوبت آن جوی نخلستان را شراج بکسر شین معجمه آخر جیم جمع شرج است بفتح معجمه و سکون را مانند بحر و بحار و حره موضعی است معروف بمدینه فقال الانصاري سرح الماء يمر پس گفت مرد انصاری زبیر را بگذار آب را بحالی که میگذرد خواست که تعجیل کند در آب دادن نخیل خود سرح بفتح سین و کسر را مشدده و حاء مهمله امر از سراح است بمعنی گذاشتن فابى عليه پس اباکرد زبیر بر مرد انصاری از دادن او آب را فاختصما عند النبي صلى الله عليه وسلم پس خصومت کردند هر دو نزد آنحضرت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم للزبير اسق يا زبير ثم ارسل الماء الى جارك پس فرمود رسول خدا مر زبیر را آب بده ای زبیر پس روان کن آب را بسوی همسایه خود فغضب

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الاستسقا

ارمل بفتح میم درویشان و حاجیان از مرد و زن انتهی و غالب استعمال ارمال و ارامل بزنان است لهذا اگر وصیت کند برای ارامل مخصوص بزنان باشد کذا قالوا و این بیت کنایت است از ذات شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و اشارت است بانچه واقع شده در زمان عبد المطلب که وی استسقا کرده بود برای قریش و آنحضرت با وی بود صغیر چنانکه سهیلی گفته یا اشارت است بانچه ابن عساکر آورده که گفتند قریش هنگام قحطای ابو طالب خشک شدند جوبها و گرسنه گشتند عیال بیا استسقا کنیم پس بیامد ابو طالب که با وی کودکی بود یعنی آنحضرت که گویا آفتاب که از ابر برآمده جلوه گر شده و گرد آنحضرت کودکان دیگر بودند پس گرفت آنحضرت را ابو طالب و چسبانید پشت او را بکعبه و وسیله گرفت نمود در آسمان بر وی نیز و نمود ابر از اینجا و از آنجا و ریزان کرد باران که جاری شدند جوبها و سبز گشت صحرا چنانکه قسطلانی نقل کرده و دلیل که ابو طالب صح کرده باشد باین ابیات و بوده بمادی استعدادی حالی نه آنحضرت اگرچه وقوع آن در تکه ... و غیره و از مشاهدات وی امورات ابو طالب آنحضرت ... از احادیث آمده اگرچه اسلام وی بثبوت نپیوسته و تواند که اشارت باشد بسوال ابی سفیان از آنحضرت

الانصاری فقال ان کان ابن عمتك پس خشم کرد انصاری و گفت بجهت آنکه پسر عمه تو بود زبیر بر سر تو تقسیم کردی او را این مرتبت

طبری از عبد الرحمن بن اسحق واقع شده گفت عدل کن ای رسول خدا اگرچه این مرتبت بد کننده حال [illegible] گوید منافق

یا یهودی یعنی در این قول کرده اند که اگر منافق و یهودی می بود او را بانصاری وصف نمیکردند انصار از قوم یهود نبودند این وصف

مدح است منافق را و یهودی کافر را سلف تجویز این وصف او دیگر نمودند صحیح آنست که این مرد مسلمان بود از شدت غضب شیطان او را آن بر

همه مسلمانان انصار را از اول امر مهذب نبودند و تمام از احکام نفس و طبیعت برآمده اگر در حال غضب از کسی کلمه نامناسب صادر شود بعید نباشد و بر

و صحبت پیوسته کرد و وقتی در قسمت غنائم از قوم انصار با آنحضرت رسانیدند که میگویند ما اینهمه شمشیر زدیم و تائید دین نمودیم آخر آنحضرت جمیع

قوم خود میدهند آنحضرت را این سخن سخت ناخوش آمد خطبه خواندند [illegible] تمام رنج از انصار بود چون ایشان معلوم شد آنحضرت

کرد انصار عذر خواهی کردند که اگر این [illegible] بعضی جوانان خورد سال واقع شده آنحضرت عفو فرمایند و بکلی در گذر

و صفح مقرون شد و ظاهر است که این مرد انصاری هم آخر توبه و استغفار کرده باشد و لهذا حکم ارتداد بر وی نکردند و بقتل نرسانیدند و امام نووی

گفته که چون اوائل اسلام بود و آنحضرت در مقام تالیف قلوب بود و با خطر آنکه منافقان نگویند که با اصحاب خود چنین کار کرد اجرای حکم [illegible]

خالی از ضعف و سستی نیست [illegible] اول تغیر صورت باز سرت والله اعلم فتلون وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم پس رنگین شد

روی رسول خدا از غضب ثم قال اسق یا زبیر ثم احبس الماء حتی یرجع الی الجدر گفت آب بده ای زبیر پس ببند آب را تا آنکه برگردد

بسوی دیوار الجدر بفتح جیم و سکون دال و راء یعنی دیوار و آنچه بر گرد زراعت کنند یعنی بستانی تمام حق خود کن فقال الزبیر والله

انی لاحسب هذه الآیة نزلت فی ذلک پس گفت زبیر سوگند بخدا بتحقیق من گمان میبرم که این آیت نازل شده است در این قصه فلا وربک

لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم پس سوگند پروردگار تو ایمان نمی آرند و مقبول نیست ایمان ایشان تا آنکه حاکم کنند ترا در چیزی که اختلاط

و اشتباه شده است ایشان را در میان خود و قبول حکم تو کنند و تسلیم کنند تسلیما [illegible]

[illegible] قال ابو عبد الله لیس احد یذکر عروة عن عبد الله الا اللیث فقط گفت ابو عبد الله [illegible] نیست احدی که ذکر کند

که عروة از عبد الله بن زبیر روایت کرده مگر لیث [illegible] که در این اسناد واقع شده **باب** شرب الاعلی قبل الاسفل در بیان آنکه کسی

که بالاتر است پیش از دیگر آب بنوشاند **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر عن الزهری عن عروة قال خاصم الزبیر

رجل من الانصار فقال النبی صلی الله علیه وسلم گفت عروة خصومت کرد زبیر مردی را از انصار پس فرمود پیغمبر [illegible]

یا زبیر اسق ثم ارسل فقال الانصاری انه ابن عمتك ای زبیر آب بده پس بگذار پس گفت انصاری بتحقیق زبیر پسر عمه تست [illegible]

فقال اسق یا زبیر حتی یبلغ الماء الجدر ثم امسك الماء پس گفت آب بده ای زبیر تا آنکه برسد آب تا دیوار [illegible] پس نگهدار آب را

الانصاری [illegible] بعضی شراح [illegible] آنحضرت اولا زبیر را

فرمود که مسامحه کند و ترک نماید حق خود را [illegible] فرمود تمام کن حق خود را [illegible] اشارت میکند قول او فاستوعی له حقه

استیفا کرد زبیر را حق او و قال الزبیر والله احسب هذه الآیة نزلت فی ذلک فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم **باب**

شرب الاعلی الی الکعبین در بیان آنکه نصیب اعلی تا کعبین است **حدثنا** محمد بن سلام قال اخبرنا مخلد بن یزید الحرانی قال

اخبرنا ابن جریج قال حدثنی ابن شهاب عن عروة بن الزبیر انه حدثه ان رجلا من الانصار خاصم الزبیر فی شراج الحرة [illegible]

مردی از انصار خصومت کرد زبیر را [illegible] فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اسق یا زبیر [illegible]

ثم امره بالمعروف فرمود آب ده ای زبیر [illegible] بمعروف و معتاد میان مردم [illegible]

[illegible] میزاب پس فرود آمد از منبر تا آنکه جوشش
میکرد بر ناودان بلند [illegible]
جوش سیلی دیگ و دریا [illegible]
[illegible] ظاهر است که این استسقا با آنحضرت
در سوال مردم بود [illegible] **حدثنا** الحسن
بن محمد [illegible] قال حدثنا محمد بن عبد الله
الانصاری قال حدثنی ابی [illegible]
[illegible] عبد الله بن المثنی عن ثمامة بن عبد الله بن
انس [illegible]
انس بن مالك ان عمر بن الخطاب
کان اذا قحطوا استسقی بالعباس بن
عبد المطلب [illegible]
مردم [illegible] استسقا میکرد [illegible] آنحضرت
فقال [illegible] اللهم انا کنا نتوسل الیك
بنبینا صلی الله علیه وآله وسلم فتسقینا
خداوندا [illegible] توسل میکردیم [illegible]
در استسقا [illegible] انا نتوسل
الیك بعم نبینا فاسقنا [illegible]
[illegible]

ازباب امر؛ ثم ارسل الی جارك قال الانصاری گوی کهان ان کان ابن عمتك گفت انصاری آیا ازین جهت تقدیم او کردی که ابن عمه تست فتلون وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قال اسق ثم احبس حتی یرجع الماء الی الجدر ترجمه معلوم شده است فاستوعی له حقه پس استیفا کرد زبیر را حق او فقال الزبیر والله ان هذه الآیة انزلت فی ذلك فلا وربك لا یؤمنون حتی یحکموك فقال لی ابن شهاب فقدرت الانصار والناس قول النبی صلی الله علیه وسلم اسق ثم احبس حتی یرجع الی الجدر پس گفت مراابن شهاب انیقول راوی ابن شهاب است پس اندازه کردند انصار و مردم فرمودهٔ آنحضرت را که فرمود آب ده پس نگه دار تا برسد بنا و دیوارها را وکان ذلك الی الکعبین و بود این آب هنگام حبس تا شتالنگها

باب فضل سقی الماء در ثواب نوشانیدن آب

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن سمی عن ابی صالح عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بینا رجل یمشی فاشتد علیه العطش فرمود درمیان آنکه مردی راه میرفت پس سخت شد بروی تشنگی فنزل بئرا فشرب منها پس فرود آمد بچاهی را و خورد از چاه ثم خرج فاذا هو بکلب یلهث پس برآمد از چاه پس ناگاه وی پیش آمد سگی را که زبان بیرون میکشد از سختی تشنگی یاکل الثری من العطش میخورد گل را از تشنگی فقال لقد بلغ هذا مثل الذی بلغ بی پس گفت بتحقیق رسیده است این سگ را مانند چیزی که رسیده بود مرا از سخت تشنگی فملأ خفه پس فرود آمد بچاهی را و پر کرد موزهٔ خود را از آب ثم امسکه بفیه ثم رقی فسقی الکلب پس نگه داشت موزه بدهن خود و برآمد پس نوشانید آب سگ را فشکر الله له فغفر له پس ستود او را خدا پس آمرزید گناه او قالوا یا رسول الله وان لنا فی البهائم اجرا گفتند یاران ای رسول خدا آیا در احسان با چارپایان اجری پیش خدا خواهد بود قال فی کل کبد رطبة اجر فرمود شمار او را اسوده و روشن هر جگری که تراست برطوبت حیات یعنی در هر حیوانی ثوابی است تابعه حماد بن سلمة والربیع بن مسلم عن محمد بن زیاد متابعت این معنی کرده کس یا زیاده از یک شیخ روایت کرده باشند و هر جا مذکور شده است که از شیخی که در اسناد است کسی روایت کرده و دیگری را بیگوید که متابعت کرده است او را از یاران تبع و درین اسناد محمد بن زیاد مذکور نیست و مرجع ضمیر تابعه نیز معلوم نمیشود که کیست نکرد

حدثنا ابن ابی مریم قال حدثنا نافع بن عمر عن ابن ابی ملیکة عن اسماء بنت ابی بکر ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی صلوة الکسوف فقال دنت منی النار مرویست از اسماء بنت ابی بکر که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی گذارد نماز کسوف پس فرمود نزدیک شد از من آتش دوزخ حتی قلت ای رب وانا معهم تا آنکه گفتم ای پروردگار عجبست از نزدیکی آتش دوزخ و حال آنکه من با ایشانم فاذا امرأة حسبت انه قال تخدشها هرة پس ناگاه دیدم زنی را گمان میبرم که فرمود آنحضرت زنی است که میکند پوست او را گربه قال ما شأن هذه قالوا حبستها حتی ماتت جوعا فرمود چه حال است این زن را گربه پوست او میکند گفتند جان او دوزخ حبس کرده بود این زن گربه را تا آنکه مرد از گرسنگی و در بعضی نسخ بجای قالوا قال است بصیغهٔ افراد یعنی گفت خدا یا گفت خازن دوزخ پوشیده نماند حدیث دلالت کرد بر آنکه آن زن اگر او را بگرسنگی نگه نداشتی عذاب کرده نشدی و جمیع حکم تشنگی دارد پس از ینجا ثواب آب دادن مفهوم شد مطابق گشت حدیث با ترجمه

حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال عذبت امرأة فی هرة حبستها حتی ماتت جوعا فرمود عذاب کرده شد زنی از جهت گربه که حبس کرده بود تا آنکه مرد از گرسنگی فدخلت فیها النار پس درآمد از جهت گربه آتش را قال فقال والله اعلم لا انت اطعمتها ولا سقیتها حین حبستها فرمود پس گفت خدا آن زن را و خدا دانا تراست باحوال نه تو طعام دادی آنرا و نه تو آب دادی آنرا هنگامی که حبس کردی و تو آزاد کردی است ارسلتها فاکلت من خشاش الارض و نه تو گذاشتی آنرا پس خوردی از حشرات زمین خشاش بکسر معجمه و فتح آن و خفت شین معجمه اول یعنی کرمها زمین

باب من رأی ان صاحب الحوض والقربة احق بمائه کسیکه دیده است و اعتقاد کرده که صاحب حوض و صاحب

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الاستسقاء

در حدیث و مستحب است نزد شافعی در قول جدید ... آن با تحویل ... آنرا اسفل گردانیدن بجهت تصدیق کردن آنحضرت ... چنانکه در روایت ابی داود و حاکم آمده که خواست آنحضرت که بگرداند اسفل خمیصه را بگرداند اعلی پس چون گران آمد ابدال کرد بروی قلب کرد آنرا بر دوش خود و دو جا در حق ماموم پس مستحب است نزد مرد ... شافعی و احمد و مستحب کرده این ماخوذ بسیار از رد ابی یوسف و محمد تحویل کند امام تنها و تیکه بگذرد ... خطبه و در سقایتی لعدایذا غ خطبه نزد استقبال قبله اگر ردا مربع باشد بگرداند اسفل آن علاو و بالعکس و اگر مدور بود بگرداند طرف راست بر چپ و بالعکس و نزد ابی حنیفه و بعضی مالکیه مستحب نیست چیزی از ان و تحویل کرد افتقده بحسب اتفاق بود یا علامتی بیان وی در میان پروردگار که سر آن ... اگر تشریح سنت باشد و بنا در بسیاری الخ ... استسقا تحویل نیامده چنانکه در باب علیحده مذکور شود

وصاحب مشک سزاوارتر است بآب و مقدم است در صرف کردن در حوائج خود **حدثنا** قتيبة قال حدثنا عبد العزيز عن ابي حازم عن سهل بن سعد قال اتي رسول الله صلى الله عليه وسلم بقدح فشرب وعن يمينه غلام هو احدث القوم والاشياخ عن يساره گفت سهل بن سعد الساعدي الانصاري آورده شد نزد رسول خدا رحمت كننده ابر وي قدحي از آب پس خورد آنحضرت و بجانب دست راست آنحضرت غلامي بود كه ابن عباس است و حال آنكه خوردترين مردم بود و ابن عباس سه سال پيشتر از هجرت متولد شده و پيران جانب دست چپ بودند از آنجمله خالد بن وليد است فقال يا غلام أتاذن لي ان اعطي الاشياخ پس گفت اي پسرك آيا اذن ميدهي مرا كه بدهم اين آب پيران را قال ما كنت لأوثر بنصيبي منك احدا يا رسول الله پس گفت ابن عباس نيستم من كه ايثار كنم نصيب خود را كه از تو باشد هيچ كسي را فاعطاه اياه پس داد آنحضرت قدح او را و تحقيق اين حديث در ترجمه گذشته و وجه استدلال آنكه ظاهر است مولف رح اينكه هرگاه صاحب يمين احق باشد پس صاحب آب بطريق اولى خواهد بود اگرچه درين دو استحقاق فرق ظاهر است صاحب يمين را اگر منع كند طلب نميرسد بخلاف صاحب يد ليكن باستدلال مجرد استحقاق است يا قطع نظر از الزام **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن محمد بن زياد سمعت ابا هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده لاذودن رجالا عن حوضي گفت محمد بن زياد شنيدم ابا هريرة را كه نقل ميكرد از پيغمبر خدا كه فرموده و سوگند بكسي كه ذات من در دست قدرت اوست هر آئينه ميرانم بعضي مردم را از حوض خود كما تذاد الغريبة من الابل عن الحوض چنانكه رانده ميشود شتران بيگانه از آبخور خود مراد از بعضي مردم رانده شدگان تعني گويند اهل كبائر بعضي گويند اهل بدعت كه احداث كرده اند در دين آنچه نبود و بعضي گويند مرتدان لان انه مطابقت اين حديث بترجمه ظاهر است **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن ايوب وكثير بن كثير يزيد احدهما على الآخر در قائيكه زياده ميكند درروايت يكي از ين دو كس كه ايوب و كثير است بر روايت ديگري عن سعيد بن جبير هر دو روايت كرده اند از سعيد بن جبير قال قال ابن عباس قال النبي صلى الله عليه وسلم يرحم الله ام اسمعيل گفت پيغمبر خدا رحمت كناد خدا مادر اسمعيل را كه هاجره است لو تركت زمزم او قال لو لم تغرف من الماء اگر ترك كردي چاه زمزم را و گرد نميكرد آنرا و قتي كه خبر ميكرد بجال خود و ظاهر كرد آنرا و يا فرمود پيغمبر خدا اگر برنداشتي بدست آب را و در مشك برنميداشت شك راوي است لكانت عينا معينا هر آئينه بودي چشمه جاري اشارت است كه شوقي و صبر هاجره در منع آن از مردم اين چشمه جاري نشد و مادام النبع گشت واقبل جرهم فقالوا أتأذنين ان ننزل عندك و پيش آمد قبيله جرهم پس گفتند آيا اذن ميكني كه فرود آئيم نزد تو جرهم بضم جيم و سكون راء و ضم ها نام قبيله از يمن از قحطان بن عامر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح است قالت نعم ولا حق لكم في الماء قالوا نعم گفت هاجره آري فرود آئيد وليست حقي شمارا در آب گفتند آري حق نداريم **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا سفيان عن عمرو عن ابي صالح السمان عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ثلثة لا يكلمهم الله يوم القيمة ولا ينظر اليهم فرموده سه قسم مردم اند كه سخن نميكند خداي برتر ايشان التفات نميكند روز قيامت و نمي بيند بسوي ايشان بنظر رحمت رجل حلف على سلعة مرديست كه سوگند خورد بر متاعي لقد اعطي بها اكثر مما اعطي وهو كاذب كه بتحقيق داده شد در قيمت بيشتر از آنچه داده است و حال آنكه درين سوگند كاذب است ورجل حلف على يمين كاذبة بعد العصر ليقتطع بها مال رجل مسلم و دوم مردي كه سوگند خورد بر يمين كاذب يعني بر آنچه سوگند خورده شود چون آخر محلوف عنه كذب خواهد بود مجاز آنرا يمين كاذب گفته و اين سوگند بعد از نماز عصر خورده تا بگيرد پاره از مال مسلماني باين سوگند مطلقا حرام است و تخصيص بوقت عصر از جهت شرافت اين وقت كه ملائكه شب و روز درين وقت جمع ميشوند و تغليظ در باب يمين نيز درآن بود كه وجه تخصيص آن باشد كه اين وقت چون آخر ايام بازار است ميخواهند كه خريد و فروخت تمام شود پس سوگند اقدام مينمايند

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الاستسقا

استاده رو بقبله نمود و تحويل كرد از نيجا معلوم شد كه تحويل ردا بعد از خطبه واقع شده نه از اراده دعا كذا ذكره الشيخ ابن حجر و گفته اند كه حكمت در تحويل ردا تفاؤل است براي تحويل حال از امساك باران و تنگي بفراخي و وارد شده در حديث دارقطني و حاكم از طريق جعفر بن محمد عن ابيه كه رسول صلى الله عليه وسلم تحويل كرد ردا كه آنحضرت تا تحويل شود قحط و بعضي گفته اند اين مجرد تفاؤل نيست چه شرطش آنست كه نه بقصد و اختيار باشد بلكه اين امارتي است كه كرده شد آنحضرت را و گفته شد كه همچنين كن تا تحويل يابد حال پوشيده نماند كه مستعمل مي شود تفاؤل در عمل چيزي كه مناسب و مشاكل حال مطلوب كند بقصد و اختيار نيز چنانكه ميگويند مر كسي را كه حال خود زبون تنگ دارد كه روغن مالد كا درد حال **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان بن عيينة عن عبد الله بن ابي بكر محمد بن ابي بكر كه او شنيد عباد بن تميم يحدث اباه بتحقيق شنيد عبد الله بن ابي بكر عباد بن تميم را كه حديث ميكرد مر پدر عبد الله مذكور را عن عمه عبد الله بن زيد ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج الى المصلى كه آنحضرت بيرون شد بسوي مصلي عيد فاستسقى فاستقبل القبلة پس استسقا كرد و استقبال نمود قبله را هنگام استسقا و حول رداءه و تحويل كرد ردا مبارك را و درين هنگام و صلى ركعتين و گذارد دو ركعت نماز و ذكر صلوة ديگر نيامد قال ابو عبد الله كان ابن عيينة يقول هو صاحب الاذان گفت مولف كان ابن عيينة ميگفت كه اين عبد الله بن زيد راوي صاحب اذان است كه ديده بود كلمات اذان در خواب و باعث مشروعيت شد كه آن عبد الله بن زيد بن عبد ربه

ومن حبل منع فضل ماء بعد وری کہ منع کند زیادتی آب خود را از مسافران بیقول اللہ الیوم امنعک فضلی کما منعت فضل ما لم تعمل

یداک پس میگوید خدا امروز قیامت منع میکنم فضل خود را چنانچہ منع کردی تو فضل چیزی را کہ عمل نکردہ است دو دست تو قال علی حدثنا سفیان

غیر مرۃ عن عمرو گفت علی بن مدینی حدیث کرد مارا زیادہ بر یکبار از عمرو بن دینار وسمع ابا صالح یبلغ بہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم

وشنیدہ است عمرو ابا صالح را کہ میرسانید حدیث پیغمبر خدا را حمت کنانند بروی **باب** لا حمی الا للہ ولرسولہ نیست حمی مگر

مر خدا و رسول خدا را حمی بکسر مہملہ وفتح میم بی تنوین در لغت بمعنی منع است و در شرع چیزی کہ نگاہ میدارد امام از وی و دیگران در زمین موات

از برای مواشی معین و منع میکند سائر الناس را از چرانیدن در آن حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن یونس عن ابن شہاب

عن عبید اللہ بن عبد اللہ بن عتبۃ عن ابن عباس ان الصعب بن جثامۃ قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال مرویست از ابن عباس

کہ صعب بن جثامہ گفت کہ تحقیق رسول خدا فرمود لا حمی الا للہ ولرسولہ نیست حمی مگر خدا و رسول خدا را یعنی غیر ساحدی را کہ مخصوص کند

برای دواب و مواشی خود و منع کند دیگران را مگر خدا و رسول خدا و کسی کہ قائم مقام رسول خداست وقتیکہ احتیاج افتد مصلحت مسلمانان

چنانکہ خلفا اثر کردہ اند قال ابو عبد اللہ بلغنا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم حمی النقیع وگفت ابو عبد اللہ مؤلف رسیدہ است ما را کہ

تحقیق پیغمبر خدا نگاہداشتہ بود نقیع را نقیع بفتح نون وکسر قاف وسکون تحتیہ وعین مہملہ موضعی است بر بیست فرسنگ از مدینہ و آن در اصل

لغت بمعنی زمینی است کہ جمع کردہ میشود در آن آب و چون تمام آن فرو میرود بر زمین گیاہ از آن بسیار میروید وان عمر حمی الشرف والربذۃ

و تحقیق عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ نگہداشتہ شرف و ربذہ را شرف بمعجمہ وراء ہر دو مفتوح موضعی است ومشہور است بشرف الروحا

یعنی بسین مہملہ وکسر راء خواندہ اند و آن موضعی است نزدیک بکہ ربذہ براء مہملہ وموحدہ وجیم ہر سہ مفتوح قریہ ایست بر سہ مرحلہ از مدینہ **باب**

شرب الناس والدواب من الانہار در بیان نوشیدن مردم و دواب از جویہا **حدثنا** عبد اللہ بن یوسف قال اخبرنا

مالک بن انس عن زید بن اسلم عن ابی صالح السمان عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال الخیل لرجل اجر

فرمود اسپ مر کسی را موجب ثواب است ولرجل ستر وکسی را پردہ فقر است و اظہار غنا و تعفف وعلی رجل وزر و بر مردی گناہ و وبال

فاما الذی لہ اجر فرجل ربطہا فی سبیل اللہ واما کسی کہ مر او را ثواب است پس مردیست کہ بستہ است آنرا در راہ خدا و آمادہ دارد برای جہاد

فاطال لہا فی مرج او روضۃ پس طویل کرد مر او را در مرغزاری یا در باغی شک راویست فما اصابت فی طیلہا ذلک من المرج او

الروضۃ پس چیزی کہ رسید در ریسمان آن خیل کہ بستہ است آن از مرغزار یا از روضہ مرج بفتح میم وسکون راء آخر جیم است یعنی مرغزار

طیلہا بکسر طاء مہملہ وفتح یا مثناۃ تحتیہ ولام ریسمانی کہ بآن اسپ بندند کانت لہ حسنات باشد مر او را نیکوئیہا ولو انہ انقطع طیلہا فا

ستنت شرفا او شرفین و اگر تحقیق شان اینست کہ گسست ریسمان پای او پس گذشت یک بلندی یا دو بلندی را یعنی دوید و جستن کرد بسیار تک و دو کرد

کانت آثارہا وارواثہا حسنات لہ باشد آثار سم آن و سرگینہای آن نیکیہا مر او را و در فردای قیامت در میزان اعمال وی گذاشتہ شود

ولو انہا مرت بنہر فشربت منہ ولم یرد ان یسقیہ کان ذلک حسنات لہ و اگر گذشت بجوی آبی پس نوشید از آن آب و نخواست صاحب آن کہ آب دہد او را باشد

آن گذشتن بر نہر و نوشیدن سبب نیکوئیہا او را اگر چہ بی قصد واقع شدہ است تا مید تنبیہ بعین است یعنی بدانکہ اجر صاحب این اسپ مر او را

ثوابیست ورجل ربطہا تغنیا وتعففا و مردیست کہ بستہ است اسپ را از روی اظہار غنا و پوشیدن فقر خود کہ محتاج نیست و از کسی سوال

میکند ولم ینس حق اللہ فی رقابہا ولا ظہورہا و فراموش نکردہ حق خدای تعالی کہ فرض کردہ در گردن اسپ از زکوۃ تجارت یعنی کہ در دست اوست

و سوار کردن در ماندگان و بار گران برداشتن نہادن فہی لذلک ستر پس این اسپ مر او را پردہ حفاظت ورجل ربطہا فخرا و ریاء

ونواء لاہل الاسلام و مردیست کہ بستہ است از روی تفاخر و تکبر نمودن بر مردم کہ از سواران اہل جہاد و در باطن ارادہ نیمعنی ندارد

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الاستسقاء

بعضے در استسقا ... ... مقصود ... تکثیر مردم است واین حاصل است در مسجد ... و پیش از این کہ مقصود خروج ... بسبب عدم تعدد جوامع ... در بلاد و مساجد ...

وازجہت عداوت مرمسلمانان راگر دشمنی ایشان کارزار کنند تو بگیمر نون یعنی عداوت است یعنی علی خلاف ذلک یعنی پس این اسپ بر آن کس
گناه است وسئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الحمر وپرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از خران از صدقه و زکات آن فقال
ما انزل علی فیها شیء پس فرمود فرستاده نشده است برمن در حق خران چیزی بخصوص الا هذه الآیة الجامعة الفاذة گفت این آیت
جمع کننده حکم ها و منفرد است در کم آمدن مانند او و کثرت معانی و جواب وسوال نیز از وی پیداست از آنکه از تمامی احکام دیگر جدا شده است
من یعمل مثقال ذرة خیرا یره پس کسی که بکند مقدار
ذره نیکوئی می بیند جزای آن و من یعمل مثقال ذرة شرا یره وکسیکه بکند مقدار ذره بدی می بیند آنرا فردای روز قیامت
واز روشنی آفتاب از گرو شما حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن عن یزید مولی المنبعث عن زید
بن خالد الجهنی قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فساله عن اللقطة گفت زید بن خالد آمد مردی نزد رسول خدا پس
پرسید آنحضرت را از حکم لقطه بضم لام و سکون قاف و بفتح آن آنچه پیدا کرده شد فقال اعرف عفاصها ووکاءها زبدار
انظار کن و شناسان کیسه آنرا و ریسمان سر بند آنرا ثم عرفها سنة پس تشهیر نمان مدت یک سال فان جاء صاحبها والا فشانک بها
پس اگر آمد صاحب لقطه از وی ست و اگر نیامد پس کار تست از وی قال فضالة الغنم گفت پس مسئله غنم ضاله چیست اگر کسی
در یابد آنرا قال هی لک او لاخیک او للذئب فرمود آن غنم برای تست اگر یابد آنرا یا برای کسی پیدا شود یا برای برادرت یعنی صاحب
آن اگر حاضر شد یا الغیب گرگ است اگر کسی پیدا نشد و تو هم نگرفتی قال فضالة الابل گفت پس شتر گمشده را حکم چیست قال ما لک ولها
چکار داری تو با شتر گمشده معها سقاؤها وحذاؤها با آن شتر مشک اوست یعنی شکم او که چون بآبی رسد پر سازد پس تا
چند روز بکار آید وپای او که تا بآب رسد و بپای اوست ترد الماء وتاکل الشجر حتی یلقاها ربها وارد میشود آب را و میخورد درخت را تا آنکه بیابد آنرا
صاحب او الف و نون و کسر حاء مهمله و ذال بعد یعنی خف شتر است و حدیث بعینه بجزا کرده باب شتر ذکر شد مطابق است
باب
بیع الحطب والکلاء یعنی در بیان فروختن هیزم و گیاه حدثنا معلی بن اسد قال حدثنا وهیب عن هشام عن ابیه عن الزبیر بن العوام عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال لان یاخذ احدکم احبلا فیاخذ حزمة من حطب فرمود هر آینه گرفتن یکی از شما رسنها پس میگیرد
پشتواره از هیزم فیبیع فیکف الله به وجهه خیر من ان یسال الناس اعطی او منع بهتر است مر او را
از آنکه سوال کند مردم را داده شود یا منع کرده شود حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن ابی عبید
مولی عبد الرحمن بن عوف انه سمع ابا هریرة رضی الله عنه یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یحتطب احدکم حزمة علی ظهره
خیر من ان یسال احدا فیعطیه او یمنعه یعنی پشتواره بر پشت خود بهتر است از سوال کردن کسی را فیعطیه او یمنعه پس بدهد او را یا منع کند
یعنی البخاری سوال محترز است کند حدثنا ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام ان ابن جریج اخبرهم قال اخبرنی ابن شهاب
عن علی بن حسین عن ابیه حسین بن علی عن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم انه قال اصبت شارفا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی مغنم یوم بدر تحقیق گفت علی بن ابی طالب بدست آوردم شتر ماده کلانی را در روز غنیمت بدر قال واعطانی رسول الله صلی الله علیه
وسلم شارفا اخری گفت علی و داد مرا پیغمبر شتر ماده دیگر شارف بشین معجمه بعد الف راء و فاء آن شتر ماده کلان سن را گویند
جوهری از اصمعی نقل میکند که شتر را شارف میگویند و ماده شتر را شارف فانختهما یوما عند باب رجل من الانصار پس نشاندم هر دو
شتر را روزی نزد در مردی از انصار وانا ارید ان احمل علیهما اذخرا لابیعه ومعی صائغ من بنی قینقاع ومن میخواستم که بر آرم
بر آن شتران اذخر را اذخر گیاهیست نرم تا بفروشم آنرا و با من زرگری بود از بنی قینقاع قینقاع بفتح قاف و کسر نون و ضم آن و فتح آن

کتاب الاستقراض

هلکت المواشی ای رسول خدا ضایع شدند چهار
پایها و شتران شدند بسبب قحط یعنی ضعیف شدند قوت را
بسبب مسالک وانقطعت السبل ومنقطع
شدند راهها بسبب عدم رفت و آمد که بسبب نیافتن آب و گیاه
در آن میباشد قافلها را سفر در مردم و قوت نماند
فادع الله ان یغیثنا پس دعا کن خدا را که باران
بفرستد ما را ...

نیز آورد فاستعین بھا علی ولیمۃ فاطمہ پس ازان جویم شتران بہمانی زنان فاطمہ رضی اللہ عنہا وحمزۃ بن عبد المطلب یشرب فی ذلک البیت
معہ قینۃ وحمزہ بن عبد المطلب شراب میخورد دران خانہ با وی داہی مغنیہ بود خالت الا یا حمز للشرف النواء گفت آن داہ این ابیات را این
مصراع اول آنست ودران ابیات تحریض کرد حمزہ را بر کشتن شتران شرف جمع شارف است وآن کہنہ را گوئید فثار الیہا حمزۃ بالسیف
فجب اسنمتہما پس دوید حمزہ بسوی آن شتران بشمشیر پس قطع کرد کوہان آنہارا وبقر خواصرہما وپارہ کرد پہلوہای آنہارا ثم اخذ من اکبادہما
پس گرفت از جگرہای آنہا قلت لابن شہاب ومن السنام عقیل گوید گفتم ابن شہاب را کوہان را گرفت گوید تعجب کرد از گرفتن کوہان ہای
شتران قال قد جب اسنمتہما فذہب بہا گفت بتحقیق قطع کرد کوہان آنہا را پس برد آنرا قال ابن شہاب قال علی رضی اللہ عنہ فنظرت الی منظر
افظعنی گفت ابن شہاب گفت علی بن ابی طالب پس نظر کردم بسوی منظری کہ در ترس آورد مرا از دیدن آن منظر کہ بی خبر افتادہ بود فاتیت
نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وعندہ زید بن حارثۃ پس آمدم پیغمبر خدا را ونزد او زید بن حارثہ نشستہ بود فاخبرتہ الخبر پس خبر دادم او را الخبر
فخرج ومعہ زید پس برآمد آنحضرت وبا او زید بود فانطلقت معہ پس رفتم من با آنحضرت فدخل علی حمزۃ فتغیظ علیہ پس در آمد بر حمزہ
پس خشم کرد بر حمزہ فرفع حمزۃ بصرہ فقال ہل انتم الا عبید لآبائی پس برداشت حمزہ نگاہ خود را وگفت آیا ہستید شمایان غیر بندگان پدر من
مرا از روی مستی نفہمید کہ من اقرب ہستم بعبد المطلب فرجع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقہقر پس برگشت رسول خدا بازگشتن پس پا
گام زد حتی خرج عنہم تا آنکہ بیرون آمد از ایشان وذلک قبل تحریم الخمر واین واقعہ پیش از حرام ساختن شراب بود **باب** القطائع
قطائع جمع قطیعت است آنچہ امام جاگیر دہد بمردمان ومخصوص بکسی گرداند با آنکہ بطریق تملیک رقبت حاصل آنرا تصرف نماید **حدثنا**
سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن یحیی بن سعید قال سمعت انسا قال اراد النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان یقطع من البحرین
گفت انس خواست پیغمبر خدا رحمت کنا دخدا بروی آنکہ تعیین کند برای انصار از حاصل بحرین یعنی خراج بحرین امر کہ مراد از جزیہ افتاد واست تا ایثار
آن کنند وبا اہل بلاد بودہ باشند فقالت الانصار حتی تقطع لاخواننا من المہاجرین مثل الذی تقطع لنا پس گفتند انصار تعیین کن حصہ
برای ما آنگاہ تعیین کنی برای برادران ما کہ مہاجرین اند مانند آن کہ تعیین میکنی برای ما قال ستلقون بعدی اثرۃ فرمود آنچہ رام است کہ می بینید
بعد از من اختیار را یعنی خواہید دید استقلال امرای مردم وتفضیل خود بر شما بگرفتن زیادتی عطا را واین از اعلام نبوۃ است از احوال آیندہ کہ
ملوک قریش برای خود اکتنا کردہ اند از اموال زیادہ بر انصار فاصبروا حتی تلقونی پس صبر کنید تا آنکہ ملاقات کنید مرا اثرۃ بفتح ہمزہ وثاء
درا ہر سہ مفتوح است اسم است از اثر یوثر ایثارا وبضم ہمزہ وسکون مثلثہ نیز روایت کردہ بہر حال **باب** کتابۃ القطائع در نوشتن
قطائع تا بآن آنچہ باشد ودیگری نزاع نکند وقال اللیث عن یحیی بن سعید عن انس دعا النبی صلی اللہ علیہ وسلم الانصار
لیقطع لہم بالبحرین مروی است از انس بن مالک کہ خواند پیغمبر خدا انصار را تا تعیین کند حقوق بحرین فقالوا یا رسول اللہ ان فعلت فاکتب
لاخواننا من قریش بمثلہا پس گفتند ای رسول خدا اگر میدہی برای ما پس بنویس برای برادران ما از قریش مانند
آن فلم یکن ذلک عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم پس مستیسر نشد این معنی نزد آنحضرت یعنی گویند معنی آنست کہ نبود مثل آن
نزد پیغمبر خدا از کمی حاصل بحرین یعنی گویند از ان روکہ آنحضرت اقطاع مہاجران بر اراضی بنی النضیر تعیین فرمودہ بود فقال انکم سترون
بعدی اثرۃ فاصبروا حتی تلقونی **باب** حلب الابل علی الماء دوشیدن شتر بر آب یعنی نزد آب **حدثنا**
ابراہیم بن المنذر قال حدثنا محمد بن فلیح قال حدثنی ابی عن ہلال بن علی عن عبد الرحمن بن ابی عمرۃ عن ابی ہریرۃ عن
النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من حق الابل ان تحلب علی الماء فرمود از جملہ حقہای شتر اینست کہ دوشیدہ شود بر آب
تا فقرا برسند کہ بر لب آب بحسب عادت جمع می آیند **باب** الرجل یکون لہ ممر او شرب فی حائط او فی نخل مرد کہ می باشد

و دارالامن ما گذری یا نسیبی در باغ او در تحریم قسمت کرد و از آن منع نکرد و قال النبی صلی الله علیه وسلم ...
تو تر و پیغمبر خدا رحمت کرد ... کسی که درخت ...
فقد تهاللبائع وللبائع الثمرة المستثنی حتی یتبرع ... سیب میوہ ... نخل مر باغ است ...
وکذلک رب العریة ... حکم صاحب ... فروخت ...

حدثنا عبدالله بن یوسف قال اخبرنا لیث قال حدثنی ابن شهاب عن سالم بن عبدالله عن ابیه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من ابتاع نخلا بعد ان تؤبر فثمرتها للبائع گفت ابن عمر پسر سالم شنیدم پیغمبر خدا را ...
پس از آنکه تو بیر کرده شد پس میوہ آن نخل فروخته شده برای است الا ان یشترط المبتاع مگر آنکه شرط کند مشتری که میوہ آن هم از وی باشد
بائع نیز و من ابتاع عبدا وله مال فماله للذی باعه الا ان یشترط المبتاع و کسیکه فروخت غلامی را و مر وی را مالی است پس مال
ابن عمر مر کسی راست که فروخت زیرا که غلام مالک ... باشد و اینست مذهب امام ابی حنیفه بر روایت است از امام احمد مذهب امام مالک
قدیم امام شافعی است که اگر آزاد کند سید عبدی را مالک میشود و استدلال کرد اند از قول وله مال که نسبت داد آنحضرت مال العبد
... نسبت بمجازیت استقبل ثمر ... نسبت کرد اند ... دلیل نیست ... گر مال ...
العلماء مگر آنکه شرط کند مشتری که مال ... نیز از وی باشد ... مال از مشتری است ...
چنانکه در کتب مبسوطه مذکور است ... و عن مالک عن نافع عن ابن عمر فی العبد ...
المبتاع تنقل العبد ... باب عبد ... روایت کرد ... **حدثنا** محمد بن
یوسف قال حدثنا سفیان عن یحیی بن سعید عن نافع عن ابن عمر عن زید بن ثابت قال رخص النبی صلی الله علیه وسلم ان تباع العرایا
بخرصها تمرا گفت زید بن ثابت رخصت کرد پیغمبر خدا که فروخته شود میوہ سر درخت باندازه کردن از روی تخمینی ...
کرطب که بر درخت است و وقتی که خشک شود ... مواقف آن فروختن روایت **حدثنا** علی بن عبدالله قال حدثنا
ابن عیینة عن ابن جریج عن عطاء سمع جابر بن عبدالله قال نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن المخابرة والمحاقلة وعن المزابنة
گفت جابر منع کرد آنحضرت از بیع ... مخابرة ... عقد مزارعت است ...
... محاقله ... بیع زراعت ... مزابنه ... بیع انگور بر سر درخت ... بیع الثمر
حتی یبدو صلاحها ... از فروختن میوہ ... ظاهر شود صلاح آن و قابل خوردن شود ولا یباع الا بالدینار والدرهم الا العرایا
... میوہ ... درهم و دینار ... روایت باندازه کردن ... **حدثنا** یحیی بن قزعة
قال حدثنا مالک عن داود بن الحصین عن ابی سفیان مولی ابن ابی احمد عن ابی هریرة قال رخص النبی صلی الله علیه وسلم فی بیع العرایا
بخرصها من التمر ... فیما دون خمسة اوسق او فی خمسة اوسق شک داود فی ذلک یعنی رخصت ...
... پنج وسق ... روایت ... بیع خرمای ...
رخصت ... پنج وسق ... حرمت ...
... **حدثنا** زکریا بن یحیی قال حدثنا ابو اسامة قال اخبرنی الولید بن کثیر قال اخبرنی بشیر بن یسار مولی بنی حارثة ان
رافع بن خدیج و سهل بن ابی حثمة حدثاه ... رسول الله صلی الله علیه وسلم
نهی عن المزابنة بیع الثمر بالتمر الا اصحاب العرایا فانه اذن لهم

الجز الرابع عشر الاسلام | کتاب الاستسقا

... از این باب ... روایت مسلم ... مالک ...
... رجل ...
... یحیی بن سعید از انس ...
... الناس ... امام ...
...
...
الله صلی الله علیه وسلم ... استقبله ... هلکت ...
...

از اصحاب عزایا پس تحقیق رخصت داد مرا تمارا قال وقال ابو اسحاق حدثنی بشیر مثله گفت مولف رح وگفته است ابن اسحق حدیث کرد مرا

بشیر مانند حدیث مذکور **کتاب فی الاستقراض** استقراض بمعنی طلب قرض است و قرض گاه اطلاق میکنند و مراد بمعنی اسم شئی که مقروض است

وگاه بمعنی مصدر تملیک چیزی بارادهٔ آنکه رد کرده شود بدل آن واداء الدیون و در بیان ادا کردن آنچه بر ذمه وارد و والحجر والتفلیس حجر بفتح حا

و سکون جیم بمعنی منع تصرف در مال است وتفلیس ساختن حاکم کسی را که زرها و مطالبه است در ابواب این کتاب اینهمه مطالب مذکور خواهد شد

بسم الله الرحمن الرحیم باب من اشتری بالدین ولیس عنده ثمنه کسی که خرید چیزی بقرض وحال آنکه نیست نزد او بهای آن

او لیس بحضرته یا نیست بحضور او بهای آن **حدثنا** محمد بن سلام قال اخبرنا جریر عن المغیرة عن الشعبی عن جابر بن عبد الله

قال غزوت مع النبی صلے الله علیه وسلم فقال کیف تری بعیرک اتبیعنیه گفت جابر غزا کردم با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی پس فرمود

چگونه است شتر تو آیا میفروشی تو بمن آن را و در تخریج این حدیث بعضی از اجزای حدیث اختصار رفته در باب شری الدواب تمام مذکور شده

قلت نعم فبعته ایاه گفتم آری میفروشم پس فروختم با نحضرت آنرا فلما قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة غدوت الیه بالبعیر

فاعطانی ثمنه پس هرگاه قدوم آورد آنحضرت در مدینه بار روز دیگر رفتم نزد آنحضرت پس داد مرا بهای آن **حدثنا** معلی بن اسد

قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الاعمش قال تذاکرنا عند ابراهیم الرهن فی السلم گفت اعمش مذاکره کردیم نزد ابراهیم نخعی جواز گرو کردن

در سلم را در سلم اصطلاحی نیست چنانکه ظاهر است بلکه مراد شرای بنسیه است فقال حدثنی الاسود عن عائشة ان النبی صلے الله علیه وسلم اشتری

طعاما من یهودی الی اجل ورهنه درعا من حدید پس گفت ابراهیم حدیث کرد مرا اسود از عائشه که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی

خرید غله از یهودی بوعده معین و گرو داد او را زرهی از آهن **باب** من اخذ اموال الناس یرید اداءها او اتلافها حکم کسی که گرفت اموال

مردم بقرض یا بجای دیگر میخواهد ادای آنرا یا تلف کردن آنرا **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله الاویسی قال حدثنا سلیمان بن بلال عن

ثور بن زید عن ابی الغیث عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من اخذ اموال الناس یرید اداءها ادی الله عنه

فرمود کسی که گرفت اموال مردم بجائی که میخواهد ادا اموال مردم را آسان کند خدا ادا چیزی که بر وی ادا کند از فضل خویش بحسن نیت او

ومن اخذ یرید اتلافها اتلفه الله وکسی که گرفت مال مردم میخواهد اتلاف آن تلف کند خدا وجه معاش او و برد آن مال را از وی

چنانکه مستفیض شود از آن **باب** اداء الدین وقول الله تعالی در بیان ادای دین وفرمودهٔ خدای برتر ان الله یامرکم ان

تؤدوا الامانات الی اهلها الآیة بتحقیق خدا امر میفرماید شمارا که ادا کنید امانتها بسوی صاحب امانت **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا

ابو شهاب عن الاعمش عن زید بن وهب عن ابی ذر قال کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم فلما ابصر یعنی احدا گفت ابوذر

بودم با پیغمبر پس هرگاه دید کوه احد را قال ما احب انه یحول لی ذهبا یمکث عندی منه دینار فوق ثلث فرمود

دوست نمیدارم اینکه گردانیده شود مرا کوه احد طلائی که درنگ کند نزد من از وی یک دینار نهایت زیاده بر سه شب الا دینارا ارصده

لدین گر یک دیناری که نگاه دارم آنرا برای ادای دین درینکلام اشارتست که در قرض گرفتن زیادتی نباید کرد و مطابقت حدیث بترجمه

همین جا است ثم قال ان الاکثرین هم الاقلون پس فرمود که دانش که بسیاران از روی مال کم اند از روی ثواب

الا من قال بالمال هکذا وهکذا مگر کسیکه کند بمال چنین و چنین قول بمعنی فعل است چنانکه گویند قال بیده یعنی اشارت کرد بدست

خود و اشار ابو شهاب بین یدیه وعن یمینه وعن شماله واشارت کرد ابو شهاب در بیان بهذا و بهذا یعنی بما ثمه پیش روی

و بجانب دست راست و بجانب چپ وقلیل ما هم و اندک اند آنها که چنین ایثار کنند وقال مکانک وفرمود آنحضرت بر جای خود باش

تا بیایم نزد تو وتقدم غیر بعید ورفت آنحضرت نزدیک ورد فسمعت صوتا فاردت ان آتیه وشنیدم آوازی پس خواستم که آیم

خدا وندا بباران بر پشتهای ریگ و تلهای زمین

الآکام بکسر همزه وفتح وسعودی نیز آمده جمع اکمه بفتحات

تودهٔ ریگ و جای بلند از زمین والجبال وهم

کوه ها والظراب بکسر معجمه جمع ظرب بفتح و کسر

کوه های سنگ بلند نباشد یا کوه خورد ولا ودیة

ومنابت الشجر و بر رودها و جاهای بر آمدن درختان

پس بیان فرمود آنرا قبول خود قال فانقطعت

گفت انس پس منقطع شد ابر و بارش از مدینه

وخرجنا نمشی فی الشمس و در آمدیم ما بجائیکه

راه میرفتیم در آفتاب قال شریک فسألت

انسا اهو الرجل الاول قال لا ادری گفت

شریک پس پرسیدم انس را که آیا آنمرد داخل

درین جمعه همان مرد اول بود که بار دیگر سائل آمده

گفت نمیدانم وشاید که بسبب عدم مبادرت

آنحضرت پیش از سوال باستسقا اختیار مقام صبر

بر بلا و رضا بالقضا و تسلیم است چون بضعف اهل

ورا توانی بالا خطر کرد برای رعایت حال انجناب و اقامت

سنت دعا زمنه آنکه ایشان جزع و فزع و بی صبری بود

نزد آنحضرت ثم ذكرت قوله مكانك حتى آتيك پستر ایستاده بودم فرمود آنحضرت که برجای خود باش تا آمدم پیش تو فلما جاء قلت
يا رسول الله الذي سمعت او قال الصوت الذي سمعت وچون آمد آنحضرت گفتم ای رسول خدا چه بود آنکه شنیدم یا گفت ابو ذر
آوازیکه شنیدم شک راویست قال وهل سمعت قلت نعم فرمود آیا شنیدی تو گفتم آری شنیدم گویا مجرد آن بود شنیده و احوال
دار کرد و تمام شنیده باشد یا وجود آن از جهت تحقیق و تاکید استفسار کرده باشد قال اتاني جبريل فقال من مات من امتك
لا يشرك بالله شيئا دخل الجنة فرمود آمد مرا جبریل پس گفت کسی که بمیرد از امت تو در حالیکه شرک نمیکند بخدا چیزی را در آید بهشت را
قلت وان فعل كذا وكذا قال نعم گفتم اگر چه بکند چنان و چنان یعنی ارتکاب معصیت کند فرمود آری بهشت در آید اگر چه گناه کار باشد

حدثنا احمد بن شبيب بن سعيد قال حدثنا ابي عن يونس قال ابن شهاب حدثني عبيد الله بن عبد الله بن عتبة قال قال
ابو هريرة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان لي مثل احد ذهبا ما يسرني ان لا يمر علي ثلث وعندي منه شيء
فرمود اگر باشد مرا مانند احد طلائی خوش نمیکند مرا اینکه گذرد بر من سه شبانه روز و نزد من از آن طلا چیزی باشد الا شيء ارصده لدين
مگر چیزی که نگهدارم آن را برای ادای دین که بر من باشد رواه صالح وعقيل عن الزهري روایت کرده است این حدیث را صالح و عقیل از زهری

باب استقراض الابل و بیان قرض کردن شتر **حدثنا** ابو الوليد قال حدثنا شعبة قال اخبرنا سلمة بن كهيل قال
سمعت ابا سلمة بمنى يحدث عن ابي هريرة ان رجلا تقاضى رسول الله صلى الله عليه وسلم مرویست از ابو هریره که مردی تقاضا کرد
حق خود از رسول خدا از شتری که بقرض داده بود فاغلظ له فهم به اصحابه پس درشتی کرد آنحضرت را پس قصد کردند یاران آنحضرت
که شدت کنند فقال دعوه فان لصاحب الحق مقالا پس فرمود بگذارید او را پس تحقیق مر صاحب حق را در طلب حق خود گفتاریست
واشتروا له بعيرا فاعطوه اياه و بخرید برای او شتری پس بدهید او را آن شتر را قالوا لا نجد الا افضل من سنه گفتند نمی یابیم شتری مگر که
بهتر از شتر اوست قال اشتروه فاعطوه اياه فان خيركم احسنكم قضاء فرمود بخرید و بدهید او را اگر چه بهتر باشد تحقیق بهترین شما نیکوترین
شماست از روی ادای قرض

باب حسن التقاضي و بیان استحباب نیکوئی در طلب دین **حدثنا** مسلم قال حدثنا شعبة
عن عبد الملك عن ربعي عن حذيفة قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول مات رجل فقيل له ما كنت تقول قال كنت شنیدم
رسول خدا را میگفت که مردی بمرد پس گفته شد او را چه بود که میگفتی و چه کار میکردی در روایت مستملی واقع
شده ما كنت تفعل بجای ما كنت تقول قال كنت ابايع الناس فاتجوز عن الموسر واخفف عن المعسر گفت بودم من که بیع میکردم و در ما
پس میگذشتم از مطالبه از فراخ دست و تنگ نمیگرفتم از او و تخفیف میکردم از تنگدست و استیفای حق خود میکردم پس بخشیده شد مر او را
بسبب این حسن سلوک قال ابو مسعود سمعته من النبي صلى الله عليه وسلم گفت ابو مسعود که عقبه بن عامر انصاریست باسنادیکه شنیدم از
پیغمبر خدا

باب هل يعطي اكبر من سنه یا داده شود قرض خواه را کلان تر از آنچه بقرض گرفته شود در شتر سال رسیده **حدثنا** مسدد
عن يحيى عن سفيان قال حدثني سلمة بن كهيل عن ابي سلمة عن ابي هريرة ان رجلا اتى النبي صلى الله عليه وسلم يتقاضاه بعيرا
مرویست از ابی هریره که مردی آمد نزد پیغمبر خدا که مطالبه میکرد او را شتری را که داده بود بقرض فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اعطوه پس فرمود رسول خدا شتری بخرید و بدهید او را فقالوا ما نجد الا سنا افضل من سنه پس گفتند یاران آنحضرت نمی یابیم در بازار
شتری مگر شتری که بهتر از شتر اوست فقال الرجل اوفيتني اوفاك الله پس گفت آن مرد دادی مرا قرض مرا وفا کند ترا خدا حق تو فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اعطوه فان من خيار الناس احسنهم قضاء پس فرمود رسول خدا بدهید او را پس تحقیق از نیکان مردم نیکوترین
ایشانست از روی ادای حق

باب حسن القضاء بیان استحباب نیکوئی قضای حق **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا سفيان

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الاستسقاء

قتيبة بن سعيد قال حدثنا اسمعيل بن جعفر
عن شريك عن انس بن مالك ان رجلا
دخل المسجد يوم الجمعة من باب كان
نحو دار القضاء مردی در آمد مسجد را روز جمعه از
دریکه بود جانب دار القضا و این دار عمر بن
خطاب بود رضي الله عنه که فروخته شد برای قضای
دین که از بیت المال بر ذمه او بود پس وصیت
کرده بود ابن عمر حفصه را که بفروشد آنرا
در دین پس فروختند آنرا بدست معاویه پس
گفته میشد او را دار قضاء ابن عمر و بعد از طول ایام
دار القضا خواندند ورسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم قائم يخطب فاستقبل رسول الله
پس پیش آمد آن مرد پیغمبر خدا را صلى الله عليه وآله
وسلم قائما ثم قال يا رسول الله هلكت الاموال
وانقطعت السبل فادع الله يغيثنا
یا رفع آن و رفع مشهور تر است و در روایت کشمیهنی
بجزم مشهور است بر جواب امر فرفع رسول الله صلى
الله عليه وآله وسلم يديه ثم قال اللهم اغثنا اللهم
اغثنا اللهم اغثنا قال انس
ولا والله ما نرى في السماء من سحاب و
لا قزعة وما بيننا وبين سلع من بيت و
لا دار قال فطلعت من ورائه سحابة
مثل الترس فلما توسطت السماء انتشرت
ثم امطرت فلا والله ما رأينا الشمس سبتا
ثم دخل رجل من ذلك الباب في الجمعة
المقبلة ورسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
قائم يخطب فاستقبله قائما فقال يا رسول
الله هلكت الاموال وانقطعت السبل
فادع الله يمسكها عنا نگهدارد باران از
ما قال فرفع رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم يديه ثم قال اللهم حوالينا
ولا علينا اللهم على الآكام والظراب و
بطون الاودية و در درونهای اودیه ومنابت
الشجر قال فاقلعت

عن سلمة عن ابی سلمة عن ابی هريرة قال كان لرجل على النبی صلی الله عليه وسلم سن من الابل فجاءه يتقاضاه فقال اعطوه. گفت ابو هريره مردی را بر پيغمبر شتری بود پس آمد آنحضرت را رجايی كه تقاضا كند پس فرمود بدهيد او را فطلبوا سنه فلم يجدوا له الا سنا فوقها پس جستند شتری اندازه آنچه اورا داده بود پس نيافتند مگر شتری كه زياده در سن از شتر او بود فقال اعطوه پس فرمود بدهيد او را فقال اوفيتنی اوفاك الله قال النبی صلی الله عليه وسلم ان خياركم احسنكم قضاء. پوشيده نماند كه مولف رح بسيار است كه حديث را مكرر آورده و توضيح آنست كه بعضی از احاديث چند حكم مفيد می شود و بر حكمی از ترجمه باب ساخته آن حديث ايراد نموده است و در اصطلاح اهل حديث هر جا تكرير بی در اسناد واقع شده آن را حديث ديگر می گويند شيخ رحمه الله سفير بود كه مولف هم از شيوخ خود بترتيب عنوانی كه شنيده ذكر كرده است پس اين بيچه نظر كرم من اهل دعت تكرار را تكرار نيست **حدثنا** خلاد بن يحيى قال حدثنا مسعر قال حدثنا محارب بن دثار عن جابر بن عبد الله قال اتيت النبی صلی الله عليه وسلم وهو فی المسجد گفت جابر آمدم نزد آنحضرت و حال آنكه آنحضرت در مسجد قال مسعر اراه قال ضحى گفت مسعر گمان می برم محارب را كه گفت آمدم وقت چاشت فقال صل ركعتين پس فرمود آنحضرت بگذار دو ركعت تحية المسجد يا دو ركعت نماز چاشت وكان لی عليه دين فقضانی وزادنی و بود مرا بر آنحضرت دينی پس ادا كرد و زيادتی داد مرا از روی تفضل

باب

اذا قضى دون حقه او حلله فهو جائز و تفصيل ادا كرد كمتر از حق صاحب دين يا حلال كرد صاحب دين پس روا است برين عبارت بعضی از شراح مواخذه كرده اند كه صواب آنست كه بجای كلمه او واو باشد چنانكه بابن الفاظ آمده يعنی واضح است پوشيده نماند كه در كلام عرب او بمعنی واو بسيار آمده است پس آن را خطا نبايد گرفت و بعضی توجيه كرده اند كه مراد آنست كه اگر حلال كند مستقرض را تمام مال خود و حاصل كلام آنست كه مستقرض كم كرد يا صاحب مال از همه در گذشت روا است و تحليل كلی نيز از سوق كلام فهم شود و در روايت نسفی از مولف و حلله آمده است بواو **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله هو ابن المبارك قال حدثنا يونس عن الزهری قال حدثنی ابن كعب بن مالك ان جابر بن عبد الله اخبره ان اباه قتل يوم احد شهيدا وعليه دين جابر بن عبد الله خبر داد ابن كعب را كه او عبد الله است يا عبد الرحمن كه بتحقيق پدر او عبد الله كشته شد روز غزوه احد در حالی كه شهيد بود و بروی دينی بود فاشتد الغرماء فی حقوقهم پس سختی كردند قرض خواهان از جهت حقهای خود فاتيت النبی صلی الله عليه وسلم فسالهم ان يقبلوا تمر حائطی ويحللوا ابی پس آمدم نزد پيغمبر خدا پس درخواست آنحضرت آنها را كه قبول كنند ميوه باغ آنچه موجود است و حلال كنند پدر مرا باقی قرضهای خود فابوا فلم يعطهم النبی صلی الله عليه وسلم حائطی پس قبول نكردند پس نداد ايشان را پيغمبر خدا باغ مرا وقال سنغدو عليك فغدا علينا حين اصبح و فرمود فردا می آييم بر تو پس آمد فردا بر ما هنگامی كه صبح كرد فطاف فی النخل ودعا فی ثمرها بالبركة پس گرديد آنحضرت تمامی درختها و دعا كرد ميوه آن ببركت فجددتها فقضيتهم وبقی لنا من ثمرها پس قطع كردم ميوه را و ادا كردم همه قرضهای ايشان و باقی ماند مارا از ميوه آن جددت بجيم مفتوح و دو دال مهملتين اول مفتوح و ثانی ساكن بمعنی قطعتها اين حديث بجاهای متعدد ايراد يافته بتفاوت الفاظ و معنی و توفيق در آن خالی از خفا نيست چنانكه معلوم شده

باب

اذا قاص او جازفه فی الدين تمرا بتمر او غيره جايز و تفصيل بدل كند يا بتخمين بد قرض خواه را در دين او پس آن روا است تمر بتمر او غيره تمر بجز يا باشد يا غير خرما **حدثنا** ابراهيم بن المنذر قال حدثنا انس عن هشام عن وهب بن كيسان عن جابر بن عبد الله انه اخبره ان اباه توفی وترك عليه ثلاثين وسقا لرجل من اليهود جابر بن عبد الله خبر داد وهب بن كيسان را كه پدر او وفات يافت و گذاشت بر ذمه خود سی وسق دين مردی از يهود فاستنظره جابر فابی ان ينظره پس طلب مهلت كرد از آن مرد جابر پس ابا آورد از آنكه مهلت كند فكلم جابر رسول الله صلی الله عليه وسلم ليشفع له اليه پس گفت جابر آنحضرت را برای آنكه شفاعت كند برای او بسوی آن يهودی فجاء رسول الله صلی الله عليه وسلم وكلم اليهودی لياخذ ثمر نخله بالذی له فابی پس آمد پيغمبر خدا پس سخن كرد

كثرت باران فما زلنا نمطر حتى تولی الی الجمعة المقبلة پس هميشه بوديم كه باران داده می شديم تا جمعه آينده قال فقام ذلك الرجل او غيره گفت انس پس ايستاد درين جمعه مرد سابق يا مردی ديگر ياد ندارد انس در شنوائيت فقال يا رسول الله ادع الله ان يصرفه عنا دعا كن خدا را كه بگرداند باران را از ما فقال رسول الله صلی الله عليه واله وسلم اللهم حوالينا ولا علينا قال فلقد رايت السحاب يتقطع يمينا وشمالا گفت انس پس بتحقيق ديدم ابر را كه پاره پاره می شد راست و چپ مدينه يمطرون ولا يمطر اهل المدينة باران داده می شدند مردم چپ و راست و باران داده نمی شدند اهل مدينه

باب

من اكتفی بصلوة الجمعة فی الاستسقاء كسی كه بسنده كند در استسقا بنماز جمعه اشارت است بآنكه عدم عمل نماز استسقا در صورت مذكوره بنا بر

یهودی را انگیر و میوه نخل جابر را که مهیا دارد بهره مر او راست پس اگر یهودی الی نخل رسول الله صلی الله علیه وسلم النخل پس بدرستی
باغ جابر را فمشی فیها ثم قال لجابر جدّ له پس گشت در آن باغ بدرستی که جابر را قطع کند میوه برای او فاوفاه الذی له پس
ادا کنی او را آنچه مر او راست فجدّه بعد ما رجع رسول الله صلی الله علیه وسلم فاوفاه ثلثین وسقا پس قطع کرد جابر او بعد آنکه برگشت
آنحضرت از باغ او پس ادا او را سی وسق که تقاضا میکرد وفضلت له سبعة عشر وسقا و زیاده شد برای جابر هفده وسق فجاء جابر رسول
الله صلی الله علیه وسلم لیخبره بالذی کان پس آمد جابر نزد رسول خدا تا خبر دهد او را بچیزی که بود از برکت و زیادتی بر دین فوجده
یصلی العصر پس یافت جابر آنحضرت را در حالیکه میگذارد نماز عصر را فلما انصرف اخبره بالفضل پس هرگاه برگشت و تمام کرد نماز خبر داد
بزیادتی که واقع شد بر دین در میوه نخل او فقال اخبر ذلک ابن الخطاب پس فرمود خبر ده آن را عمر بن خطاب فذهب جابر الی عمر فاخبره
پس رفت جابر بسوی عمر و خبر داد او را از واقعه خود فقال له عمر لقد علمت حین مشی فیها رسول الله صلی الله علیه وسلم لیبارکن فیها
پس گفت او را عمر بتحقیق دانسته بودم هنگامیکه راه رفت در آن باغ رسول خدا البته برکت داده میشود در آن ثمرها و تخصیص عمر کردن
قائل بود در شفاعت یهودی و حاضر بود در آن گفتگو و اهتمام داشت بحال جابر **باب** من استعاذ من الدین [illegible]

حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری ح وحدثنا اسمعیل قال حدثنی اخی عن سلیمان عن محمد بن ابی عتیق
عن ابن شهاب عن عروة ان عائشة اخبرته ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یدعو فی الصلوة بود آنحضرت که دعا میکرد در نماز و میگفت
اللهم انی اعوذ بک من المأثم والمغرم ومیگفت خداوندا من پناه میجویم بتو از گناه و قرض فقال له قائل ما اکثر ما تستعیذ یا رسول الله من المغرم پس
گفت مر آنحضرت را گوینده که چه بسیار است که استعاذه میکنی ای رسول خدا از قرض قال ان الرجل اذا غرم حدث فکذب ووعد فاخلف
فرمود بتحقیق مرد وقتیکه قرض دار شد میگوید او را [illegible] دروغ میگوید در این گفتار و وعده میکند پس خلاف میکند و چون قرض از کمال
وارد از کمال احتیاط از آن پناه میجست و در حال آنحضرت اعلی و شأن [illegible] است که این چنین کند تا از این قسم استعاذه [illegible]
واقع شده برای تعلیم سائر امت است و هو اعلم **باب** الصلوة علی من ترک دینا در حکم نماز بر کسی که گذاشته [illegible] **حدثنا**
ابو الولید قال حدثنا شعبة عن عدی بن ثابت عن ابی حازم عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من ترک مالا فلورثته
فرمود کسیکه گذاشته مالی را پس وارثان او راست ومن ترک کلا فالینا وکسیکه مرد وگذاشت دینی وعیالی پس راجع بسوی ماست [illegible]
[illegible] کل بفتح کاف وتشدید لام بمعنی ثقل وعیال است وشک نیست که دین ثقل است **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا
ابو عامر قال حدثنا فلیح عن هلال بن علی عن عبد الرحمن بن ابی عمرة عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من مؤمن
الا وانا اولی به فی الدنیا والاخرة بتحقیق پیغمبر خدا فرمود نیست هیچ مسلمانی مگر آنکه من بهترم بوی از وی در دنیا و آخرت اقرؤا ان شئتم
بخوانید اگر خواهید قول خدا را النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم پیغمبر خدا بهتر است بمسلمانان از انفس ایشان [illegible]
هلاک [illegible] آنحضرت میخواند ایشان را برستگاری دنیا و آخرت چنانکه در حدیث واقع شده و انا آخذ بحجزکم عن النار [illegible]
وانتم [illegible] دو تیغ [illegible] آنحضرت بهتر است از ذات ایشان [illegible]
آنحضرت بر حظوظ نفسانی و شهوات طبیعی خود چنانچه فرموده لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه [illegible]
تا آنکه [illegible] دوست تر بسوی وی از نفس او و [illegible] آنحضرت از کمال [illegible]
پس هر مسلمانی که مرد و گذاشت مالی را فلیرثه عصبته من کانوا پس گو وارث شود او را عصبه او کسانیکه باشند ومن ترک دینا او ضیاعا
فلیاتنی فانا مولاه وکسیکه گذاشت دینی وعیالی محتاج پس باید که بیاید نزد من و من مولای او [illegible] متعهد احوال [illegible]

مصدر است بمعنی فاعل چنانکه عدل بمعنی عادل بعضی بکسر خوانده اند جمع ضالع چنانکه حیاص جمع حایص خطابی انکار کرده است این روایت را یا آنرا که جمع ضالع باشد **باب** مطل الغنی ظلم درنگ کردن غنی که قدرت بر ادای دین دارد ستم است **حدثنا** مسدد قال حدثنا عبد الاعلی عن معمر عن همام بن منبه اخی وهب بن منبه انه سمع اباهریرة یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مطل الغنی ظلم درنگ کردن غنی در ادای دین ستم است بر صاحب حق اضافت مطل بسوی غنی تا آنکه بسوی مفعول باشد درنگ کردن حق غنی را اگرچه محتاج نباشد واضطراری ندارد ستم است **باب** لصاحب الحق مقال مر صاحب حق را گفتار است نرم و درشت پس ملامت کرده نشود اگر درشتی نماید ویذکر عن النبی صلی الله علیه وسلم لی الواجد یحل عرضه وعقوبته درنگ کردن کسی که دارد چیزی که ادای حق کند مباح میگرداند آبروی او را وسرزنش او را که گوید صاحب حق درنگ میکند و مدافعه و تعدی مینماید قال سفیان عرضه یقول مطلتنی وعقوبته الحبس گفت سفیان در حدیث احلال عرض اینست که گوید درنگ کرد مرا وعقوبت او آنست که حبس نماید **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن شعبة عن سلمة عن ابی سلمة عن ابی هریرة اتی النبی صلی الله علیه وسلم رجل یتقاضاه فاغلظ له فهم به اصحابه فقال دعوه فان لصاحب الحق مقالا آمد مردی که تقاضا میکرد دین خود را پس درشتی کرد مر آنحضرت را پس قصد کردند بوی اصحاب که دفع و زجر نمایند فقال ... **باب** اذا وجد ماله عند مفلس فی البیع والقرض والودیعة فهو احق به وقتی که یافت کسی مال خود بعینه نزد مفلسی که خریده بود و وقت ادای ثمن مفلس ظاهر شد همچنین قرض داده و در ادای آن افلاس ظاهر کرد و همچنین در ادای ودیعت پس او سزاوارتر است بآن مال از دیگری که بر آن مفلس مطالبه دارد وقال الحسن اذا افلس وتبین لم یجز عتقه ولا بیعه ولا شراؤه گفت حسن بصری وقتیکه گشت کسی مفلس و ظاهر شد افلاس او بحکم قاضی روا نیست آزاد کردن او بنده را و نه فروختن و نه خریدن آن دیگری را وقال سعید بن المسیب قضی عثمان بن عفان من اقتضی من حقه قبل ان یفلس فهو له وگفت سعید بن مسیب حکم کرد عثمان بن عفان رضی الله عنه و گفت کسیکه طلب کند و بگیرد از حق خود از کسی پیش از آنکه حکم بافلاس کرده شود پس آن چیز حق اوست و دیگر قرضداران را نرسد که تعرض بوی کنند ومن عرف متاعه بعینه فهو احق به وکسیکه شناخت متاع خود را بعینه پس او سزاوارتر است بآن متاع و این نیز از احکام عثمان است **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا زهیر قال حدثنا یحیی بن سعید قال اخبرنی ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم ان عمر بن عبد العزیز اخبره انه سمع اباهریرة یقول قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عمر بن عبد العزیز خبر داد عمرو بن حزم را که شنیده است ابوهریره را میگفت رسول خدا رحمت کناد خدا بروی او قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یا گفت ابوهریره شنیدم رسول خدا را میگفت شک راوی است من ادرک ماله بعینه عند رجل او انسان کسیکه یافت مال خود را بعینه نزد مردی یا انسانی شک راوی است قد افلس فهو احق من غیره بتحقیق مفلس گشته پس او سزاوارتر است از قرضخواهان دیگر تا آنکه بیع او فسخ کند و پس او شریک غرمای دیگر است چنانکه احادیث دیگر ملحق است آن و حنفیه بدان تمسک کرده اند **باب** من اخر الغریم الی الغد او نحوه ولم یر ذلک مطلا کسیکه مهلت داد قرضخواه را تا فردا یا مانند آن و ندید در دیر و پیش انداز او مهلت کرده وقال جابر اشتد الغرماء فی حقوقهم فی دین ابی وگفت جابر سختی کردند قرضخواهان در حقوق خود از جهت قرض پدر من فسالهم النبی صلی الله علیه وسلم ان یقبلوا تمر حایطی فابوا پس طلب کرد آنحضرت ازیشان اگر قبول کنند میوه باغ مرا که موجود است پس اباکردند از این قبول فلم یعطهم النبی صلی الله علیه وسلم الحایط ولم یکسره لهم پس نداد آنحضرت ایشان را باغ و نشکست میوه را از نخل و قسمت کرد برای ایشان وقال سنغدو علیک فغدا علینا حین اصبح و فرمود فردا می آییم بر تو پس آمد فردا بر ما هنگامیکه صبح کرد ندعا فی ثمرها بالبرکة فقضیتهم

عمران بضم میم و فتح تا ابو عبد الله ابو مسعود موصلی که آنرا یاقوتة العلماء گویند سنه یکصد و هشتاد و نیم عن الاوزاعی عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحة ... عن انس بن مالک ان رجلا شکی الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم هلاک المال وجهد العیال مردی شکایت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم تلف شدن مواشی و رنج کشیدن و ابستگان فدعا الله یستسقی پس دعا کرد آنحضرت خدا را بحالی که استسقا میکرد ولم یذکر انه حول رداءه ولا استقبل القبلة و ذکر نکرد انس که تحویل کرد آنحضرت ردا را و نه آنکه استقبال کرد قبله را **باب** اذا استشفعوا الی الامام لیستسقی لهم لم یردهم چون شفاعت جویند مردم با امام نزد حاجت تا استسقا کند برای ایشان رد نکند سوال ایشان را و آنچه سابق گذشت از باب سوال الناس الامام اذا قحطوا بیان لایق بحال مردم بود و این باب حق حسب امام است کما لا یخفی **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن شریک بن عبد الله بن ابی نمر عن انس بن مالک انه قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فقال یا رسول الله هلکت المواشی وتقطعت السبل فادع الله فدعا الله فمطرنا من الجمعة الی الجمعة فجاء رجل الی النبی صلی الله علیه واله وسلم فقال یا رسول الله تهدمت البیوت وانقطعت السبل وهلکت المواشی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللهم علی ظهور الجبال والآکام وبطون الاودیة ومنابت الشجر فانجابت عن المدینة انجیاب الثوب **باب** اذا استشفع المشرکون بالمسلمین عند القحط وقتیکه طلب شفاعت کنند

پس دعا کرد در سیوه باغ بحصول برکت پس ادا کرد همه حقهای ایشان **باب** من باع مال المفلس کسی که بفروخت از جهة مرد مفلس
او المعدم یا دل تفسیر المفلس من الغرماء او اعطاه حتی ینفقه علی نفسه در کار ماند و تشرت و ترتفسیر
قسمت کرد بر غرما وی تعلق بمفلس است و قوله او اعطاه حتی ینفق علی نفسه یعنی یا داد آن فقیر را تا خرج کند بر نفس خود
از زر و فرزندان خود **حدثنا** مسدد قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا حسین المعلم قال حدثنا عطاء بن ابی رباح عن جابر
بن عبد الله قال اعتق رجل منا غلاما له عن دبر روایت از جابر بن عبد الله گفت آزاد کرد مردی از ما انصار
غلامی را از پس مرگ یعنی مدبر ساخت او را پس یاران خبر و فقیر گشت خواست این غلام مدبر را بفروشد فقال النبی صلی الله
علیه وسلم من یشتریه منی پس آنحضرت خود متصدی فروختن وی شد از آنکه وی صلی الله علیه وسلم ولی همه مسلمانان است و تا
بر مردم ظاهر شود که فروختن مدبر بعد از احتیاج رواست و فرمود کیست که بخرد این غلام را از من فاشتراه نعیم بن عبد الله
پس خرید او را نعیم بن عبد الله فاخذ ثمنه فدفعه الیه پس گرفت آنحضرت ثمن او را و داد آن را بمرد مفلس و فقیر
ترجمه گفته اند که انفاق بر نفس و قسمت بر غرما هر دو حق واجب است و تقدیم جائز شد دادن بفقیر پس
شارح تراجم میگوید حدیث تائید میکند هر دو حکم را که در ترجمه است آنحضرت بوی داد تا خرج نماید خود بما اگر واقع باشد
بر نفس خود و اهل خود کند و آنحضرت فروخته ثمن را بوی حواله کرد پس گویا خود قسمت فرمود **باب** اذا اقرضه الی اجل مسمی او
اجله فی البیع و تنکیر قرض داد کسی را تا مدت معین یا تاخیر کرد مشتری ثمن را در بیع رواست جمهور نافع در قرض تعیین مدت
روا ندارند [illegible] ابن دینار هو الی اجله فی القرض و گفت عطاء و عمرو بن دینار در قرض تا مدتی که باید که مقرر کرده باشد توقف میکند یعنی پیش از آن
طلب کند نرسد و آنست نزد مالک و اعلام شده بر ذمه آن نزد و قال اللیث حدثنی جعفر بن ربیعة عن عبد الرحمن بن هرمز
عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه ذکر رجلا من بنی اسرائیل سال بعض بنی اسرائیل ان یسلفه الف دینار فدفعها الیه الی اجل مسمی
آنحضرت ذکر کرد مردی را از بنی اسرائیل که سوال کرد بعضی بنی اسرائیل را که قرض دهد او را هزار دینار پس داد آن را تا اجل معلوم
تمام الحدیث فذکر الحدیث پس ذکر کرد حدیث مرا بتمام چنانکه در باب کفالت تمام مذکور است گفته اند استدلال
بر این فعل بنی اسرائیل مبنی بر آنست که شرائع انبیای سابق لازم است اگر خلاف آن وحی ثابت نشود شریعت است و این قول
چنانکه در جای خود آمده و نیز میتوان گفت که از آنجا معلوم میشود که این بنی اسرائیل بر وفق شریعت خود کرده و در اشتراط
عرف اهل معامله بود و بهر تقدیر نقل آنحضرت این قصه را دلیل آنست که هر کرا از آن فعل بر وی بکند نیکو باشد **باب** الشفاعة
فی وضع الدین در جواز شفاعت در کم کردن دین **حدثنا** موسی قال حدثنا ابو عوانة عن مغیرة عن عامر عن جابر قال اصیب
عبد الله و ترک عیالا و دینا گفت جابر شهید شد عبد الله و گذاشت فرزندان و دین فطلبت الی اصحاب الدین ان یضعوا
بعضا من الدین پس طلب کردم از اهل دین را اینکه کم کنند پاره دین فابوا فاتیت النبی صلی الله علیه وسلم فاستشفعت بہ علیهم
پس قبول نکردند پس آمدم نزد آنحضرت و طلب شفاعت کردم بآنحضرت بر قرض خواهان فابوا فقال صنف تمرک کل شیء
منه علی حدته پس قبول نکردند شفاعت آنحضرت را پس فرمود صنف ساز خرمای خود را هر چیزی از آن جدا جدا
عذق ابن زید علی حدة و اللین علی حدة والعجوة علی حدة عذق بکسر عین و قیل بفتح آن و سکون ذال معجمه و نام نوعی از
خرما است منسوب بابن زید و لین بکسر لام نوعی از الوان خرما غیر عجوه یعنی گونه ای از خرمای مدینه غیر عجوه و برنی [illegible]

الجزء السابع شیخ الاسلام | کتاب الاستسقاء

ما سنة حتی هلکوا فیها واکلوا المیتة
والعظام پس در گرفت ایشانرا قحط تا آنکه هلاک
شدند در آن قحط و خوردند مرده و استخوانها فجاءه
ابو سفیان فقال پس آمد آنحضرت را ابو سفیان
اسیر و گفت یا محمد جئت تامر بصلة
الرحم وان قومک قد هلکوا فادع الله آمده تو
که امر میکنی تو بنیکی و احسان با اقارب رحم و
تحقیق قوم تو یعنی قریش که قرابت رحم دارند
هلاک شدند پس دعا کن خدای را عز و جل پس دعا کن
خدا را برای ایشان و مهلت دهد قریش پس کشف
کنند فقرا ای ایشان بلا را یوم توقع تغشی
یوم تاتی السماء بدخان مبین الآیة پس
تو آنحضرت بر ایشان تا [illegible] ایشان
خبر پس بر حنا [illegible] سوره دخان
سه روایت و دیگر [illegible] آنحضرت برای
ایشان پس آب داده شد ثم عادوا الی کفرهم
پس باز گشتند بسوی کفر خود گرفتند
و عذر کرد [illegible] پس بنهایت
وی تعالی یوم نبطش البطشة الکبری یوم بدر
یعنی ابن تعالی از نقض عهد نازل شده و مراد
از بطشه یوم بدر و غزوه بدر است که واقع شد
در آن ایام واقع شد در سال دوم از هجرت این
لفظ ابن مسعود است در این [illegible] و در بعض
اندر آن ابی سفیان پیش از هجرت بود [illegible]

وجيء التمر مهلاً و سكون جيم ودا و بمعنى احسان خود دي بر ثبات ثم احمد جد حتى اتيك پس تر حاضر كن قسم نوع از آن تمر را بر يك سيم نزد تو
فعل ثم جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فقعد عليه پس كرد هم هر صنف را جدا پس آمد آنحضرت و نشست بر آن و قال كل الرجل حتى استوفى وبقي التمر كما هو
ووزن فرموده هر يك را مر دراتا استيفا كرد و تمام داد هر يك را و باقي ماند خرما چنانچه بود كه گويا مس نشد كسي گر دست نرسيده است از و شياً
گرد در روايت سابق در باب اذا قاصها و جازفه في الدين گذشته كه بعد از قبول نا كردن يهودي شفاعت آنحضرت را آنحضرت باغ جابر درآمد
گشت در باغ او و فرمود خرماي باغ را ببر و بعد از مراجعت آنحضرت جابر قطع كرد سي وسق را دو هفده وسق باقي ماند و آمد و با آنحضرت
خبر داد كه استيفا مي ترخن كردم و هفده وسق آن پر حقوق آنها و ازين روايت معلوم شد كه آنحضرت آمده بر آن نشست و بحضور خود وزن كرده داد
و جمعيان باقي ماند فعيك بالتوفيق غزوت مع النبي صلى الله عليه وسلم على ناضح لي وجهاد كردم با آنحضرت در غزوه تبوك و در بعض
گويد در غزوه ذات الرقاع بود بر شتري آبكش كه لاغر بود فازحف الجمل فتخلف علي پس درماند و كند شد و پس انداز كرد برمن دو كز
النبي صلى الله عليه وسلم من خلفه قال بعينه ولك ظهره الى المدينة پس بچوب زد آنرا پيغمبر خدا در احاديث سابق گذشته كه بعد از
نوعي جلد شد كه از همه مردم پيش ميرفت و هر چند پس ميكشيدم واپس نمي شد پس آن فرمود بفروش آنرا بمن و مر تراست سواري آن
تا مدينه فلما دنونا استاذنت قلت يا رسول الله اني حديث عهد بعرس پس هرگاه نزديك آمديم مدينه را طلب رخصت كردم گفتم
يا رسول الله تحقيق من تازه عهدم بعروسي خواست كه پيشتر بمدينه رود قال فما تزوجت بكرا ام ثيبا فرمود چه زن گرفته بكر است يا ثيب
رسيد و قلت ثيبا اصيب عبد الله و ترك جواري صغارا گفتم ثيب رسيد شهيد شد عبد الله و گذاشته دختران خورد سال فتزوجت ثيبا
تعلمهن وتؤدبهن پس زن بيوه كردم كلان سال را كه تعليم كند و ادب آموزد دختران را قال ائت اهلك پس فرمود بيا اهل عيال خود را
فقدمت فاخبرت خالي ببيع الجمل فلامني پس آمدم بخانه و خبر دادم خال خود را بفروختن جمل پس ملامت كرد مرا كه چرا
او از آن باشد كه آبكش بود و در كار داشته يا از آنكه چرا پيه نكردي يا از آنكه آن جمل معيوب و سهل را لايق نبود كه با آنحضرت فروشي تا عذر
باعياء الجمل وبالذي كان من النبي صلى الله عليه وسلم وغمزه اياه پس خبر دادم خال را بعاجز شدن جمل و راندن آنحضرت
فلما قدم النبي صلى الله عليه وسلم غدوت اليه بالجمل پس وقتيكه قدوم آورد آنحضرت بمدينه فرداي آن رفتم نزد آنحضرت با جمل
فاعطاني ثمن الجمل والجمل وسهمي مع القوم پس داد مرا بهاي شتر و هم شتر را و حصه غنيمت مرا كه با قوم بود و بعضي روايات سكني جعيمه
قيل و نون و قايا است و در بعضي بتشديد يا از باب تفعيل **باب** ما ينهى عن اضاعة المال در بيان چيزيكه منع كرده ميشود از ضايع
ساختن مال بصرف كردن آن نه براي خدا و در طاعت وي تعالى وقول الله تعالى والله لا يحب الفساد وان الله لا يصلح عمل
المفسدين و در بيان فرموده خداي برتر و خدا دوست نميدارد فساد را و بتحقيق خدا اصلاح نميكند كار مفسدان را و نسفي اين آيت را
چنين نقل كرده ان الله لا يحب الفساد و لا يحب اهل المفسدين و اين را از سهو قلم ناسخ گفته اند قرآن مثل آنچنان است كه در اكثر روايات
مذكور است و توان كه نقل آيت بطريق اقتباس باشد و قول الله تعالى در روايت نسفي نباشد و اگر باشد باعتبار معني نسبت داده باشد
خطائي بزرگان گرفتن خطاست و قال الله تعالى اصلوتك تامرك ان نترك ما يعبد اباؤنا آيا نماز تو پيغمبر امر ميكند ترا كه بگذاريم
چيزي را كه عبادت ميكنند پدران ما اين مقوله قوم شعيب است او ان نفعل في اموالنا ما نشاء و بگذاريم كار را مي خود را در اموال ما
خود هر چه خواهيم قوم شعيب از در اهم و دنانير صحاح پاره را مي بريدند و در پيمانه و كيلها كمي ميكردند چون شعيب بحكم خدا منع از آن كرد ديد بيامد
در برين كه عذاب بر ايشان نازل شده است وقال لا تؤتوا السفهاء اموالكم و ندهيد بيخردان را از اطفال و زنان مال
مال هاي خود يعني حواله نكنيد مال خود بنا قصان عقل بلكه نگهدار يد در دست خود و انفاق كنيد بر ايشان بقدر حوائج ايشان و ما نهي في ذلك

بعضي شارحين در بيان زيادت يكه شكوي كثرت مطر
و قول آنحضرت اللهم حوالينا در قصه قريش نسبت
بلكه آن در قصه ديگر است كه روايت كرده انس
و نسبت كرده اند سياق نكند و ادراج حديثي در
حديثي ديگر ورد كرده اند شيخ ابن حجر كه اين حديث
از وقوع او حتي قول دو بار در دو قصه و ثابت كرده
قصه سوال ابو سفيان را با قصه حديث انس
و وقوع دعا باللهم حوالينا و بر دو بار تحقق في فتح الباري
باب اذا غلبت الكثرة المطر سلبت دعا في
از باران زياده است و وقتيكه بسيار شود باران اينكه بگويد
حوالينا ولا علينا و دعا كنند تحبيس باران كه طلب
باران رحمت محذور بود و در آن ادب است
حدثنا محمد بن ابي بكر المقدمي قال
حدثنا معتمر عن عبيد الله عن ثابت عن
انس بن مالك قال كان النبي صلى الله عليه
وآله وسلم يخطب يوم الجمعة بود آنحضرت
كه خطبه ميخواند روز جمعه فقام الناس فصاحوا
فقالوا يا رسول الله قحط المطر واحمرت الشجر وهلكت
البهائم ايستادند مردم و فرياد كردند گفتند

ودربيان آنست درين كه رد ما ينهى عن الخداع و دربيان بيزارى كردن از فريب ومكر واز خداع مروم حدثنا ابو نعيم قال حدثنا سفيان عن عبد الله بن دينار سمعت ابن عمر قال قال رجل للنبي صلى الله عليه وسلم اني اخدع في البيوع گفت ابن عمر گفت مردی از اهل ... ر پيغمبر خدا را كه من فريب داده ميشوم در معاملات فقال اذا بايعت فقل لا خلابة پس فرمود وقتی كه بيع كنی پس بگو نيست فلابة يعنی لازم نيست مرا خداع تو آنگه فرموديم بشرطيكه خداع نباشد آنحضرت اين كلمه شرط فرمايد تلقين فرموده ... بمعنى خداع است و شرح آن حديث در باب اكره من الخداع گذشت فكان الرجل يقوله پس بود آن مرد كه ميگفت ... يعنی بروی مرد مذکور خيار ثابت باشد حدثنا عثمان قال حدثنا جرير عن منصور عن الشعبي عن وراد مولى المغيرة عن المغيرة بن شعبة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله حرم عليكم عقوق الامهات و واد البنات تحقيق خدا حرام كرده است بر شما آزار مادران را و زنده در گور كردن وكشتن دختران عقوق در اصل بمعنی قطع وشق است ودر اينجا ايذا وعصيان است گويا آزار و نافرمانی كردن قطع حقوق ميكند تخصيص بادران بسبب تقدم اوست در نكوئی اگرچه اطاعت پدر مقدم تر است يا از آن جهت است كه اهل غفلت در ادب و اطاعت ادران اهتمام كمتر دارند و بايد دانست كه آزار پدر نيز حرام است بلكه از جمله حقوق اشد است و در شرع همين حكم دارد و تخصيص بسبب زنده دفن كردن دختران هم اينست كه عادت كفار اين چنين بود و الا كشتن هر كه باشد حرام وممنوع است ومنع وهات ... منع الحق واجب كرده است خدا از حقوق وگرفتن آنچه مباح نيست ازمال مردم و آت فعل ماست بمعنی بياوريد و عطف آن بر منعا باعتبار حاصل معنی است چنانكه اشاره بدان كرديم و تعبير بقول ماست يعنی حرام كرده است قول شما را بايد كره لكم قيل وقال وكثرة السؤال واضاعة المال وكروه داشته است براي شما گفتگوی بنا بر ذكر مهای فضول بيفائده و بسيار پرسی سوال از اعمال و احوال و ضائع كردن مال يعنی صرف كردن در حرام وبه اسراف اگرچه در مباح دران باشد

باب العبد راع في مال سيده ولا يعمل الا باذنه

غلام نگاهبان مال آقای خود است ودر آن مال عمل نكند مگر باذن مرضی صاحب خود حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كلكم راع وكلكم مسئول عن رعيته تحقيق ابن عمر شنيد پيغمبر خدا را كه گفت هر يك شما راعی ... ابد همه شما پرسيده خواهيد شد از رعيت خود يعنی همه حافظ اين وكنترم صلاح وابستگان خود پرسيده خواهيد شد از قيام بمصالح دين و دنيا و مال كردن دكار روبار اگر موافق حق بجا آورده ايد اجر خواهيد يافت واگر نه زجر خواهيد ديد و تفصيل كلام اسنان را بيان چنانكه فرمود فالامام راع وهو مسئول عن رعيته پس امام راعی است و او پرسيده شود از رعايا و از تقصيری كه در حقوق و صلح حال شان كرده باشد والرجل في اهله راع وهو مسئول عن رعيته ومرد در اهل عيال خود راعی است و قيام خود راعی است پرسيده شود ... كه در آنها كرده والمرأة في بيت زوجها راعية وهي مسئولة عن رعيتها و زن در خانه شوهر خود راعيه است در حفظ اموال و عرض شوهر و اداء حقوق او پرسيده شود از آن والخادم في مال سيده راع وهو مسئول عن رعيته و بنده و خدمتگار در مال صاحب خود در حفظ و صرف بجا ... راعی است پرسيده شود از آن قال فسمعت هؤلاء من رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابن عمر پس شنيدم اين كلمات را از رسول خدا و حسبت النبي صلى الله عليه وسلم قال والرجل راع في مال ابيه وهو مسئول عن رعيته وگمان بردم پيغمبر خدا را كه فرمود مرد راعی است در مال پدر خود و پرسيده شود از نگاهبانی آن وكلكم راع وكلكم مسئول عن رعيته ظاهر اين كلام ابن عمر است

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب في الخصومات

در بيان خصومت و نزاع كه در معاملات واقع ميشود

باب ما يذكر في الاشخاص والملازمة والخصومة بين المسلم واليهود

در بيان آنچه ذكر كرده ميشود در بيرون آوردن غريم و جز آن از جائی بجائی ... در بيان خصومت در ميان مسلمان و يهود حدثنا ابو الوليد قال حدثنا شعبة

الجزء الرابع | كتاب الاستسقاء

پس پيغمبر خدا ... صلى الله عليه وسلم ... آنحضرت ... الصحو ... پس چون برگشت ... ماند ... ابن مالك ... يعني بيانی النبي صلى الله عليه وسلم يخطب ... آنحضرت در جمعه دوم ... هلكت المواشي وانقطعت السبل فادع الله يسقينا فقال اللهم اسقنا ... راوی ... قال انس تبسم النبي پس تبسم كرد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ... وقدرت ... ثم قال اللهم حوالينا ولا علينا ... للمدينة ... شده مدينه ... پس گشت ... وما تمطر بالمدينة قطرة ... قطره ... المدينة وانها لفي مثل الاكليل پس نگاه كردم بسوی مدينه و حال آنكه وی در مانند الاكليل بود ... گرداگرد ...

باب الدعاء في الاستسقاء قائما

دعا كردن در وقت استسقاء ايستاده ... في حال اقرب بخشوع ... وقال لنا ابو نعيم ... عن زهير عن ابي اسحاق خرج عبد الله بن يزيد الانصاري ... ابو اسحاق سبيعی ... استسقاء ... استغفار كرد ... ابو اسحاق ... استغفار ... روايات ...

قال عبد الملك بن ميسرة اخبرني گفت شعبه عبد الملك بن ميسره خبر داده است مراد رينجا بتقديم اسم راوی برصيغه واقع شده است قال سمعت النزال بن سبرة قال سمعت عبد الله يقول سمعت رجلا قرأ آية سمعت من رسول الله صلی الله عليه وسلم خلافها گفت نزال شنيدم عبد الله بن مسعود را ميگفت شنيدم مردی را كه خواند آيتی را از آيات قرآن كه شنيدم از پيغمبر خدا خلاف آن نا خذت بيده فاتيت به رسول الله صلی الله عليه وسلم فقال كلاكما محسن پس گرفتم دست آن مرد را پس آوردم او را نزد پيغمبر خدا پس فرمود هر دو شما نيک و راست گوييد درين قراءت قال شعبة اظنه قال لا تختلفوا فان من كان قبلكم اختلفوا فهلكوا گفت شعبه گمان دارم عبد الملك را گفت يعنی چنين نقل كرد حديث را كه گمان نكنيد پس بتحقيق كسانيكه بودند پيش از شما اختلاف كردند در دين پس هلاک شدند و در بعضی روايات آمده كه آنحضرت صلی الله عليه وسلم فرمود اختلاف نكنيد قرآن نازل شده است بر هفت قراءت و همه قراءتها قرآن منزل است حدثنا يحيی بن قزعة قال حدثنا ابراهيم بن سعد عن ابن شهاب عن ابي سلمة بن عبد الرحمن و عبد الرحمن الاعرج عن ابي هريرة قال استب رجلان گفت ابو هريره دشنام دادند يكديگر دو مرد و جنگ كردند رجل من المسلمين و رجل من اليهود مردی از مسلمانان و مردی از يهود فقال المسلم والذي اصطفی محمدا علی العالمين پس گفت مسلمان سوگند كسيكه برگزيد محمد را بر همه عالم وقال اليهودي والذي اصطفی موسی علی العالمين و گفت يهودی كسيكه برگزيد موسی را بر همه عالم فرفع المسلم يده عند ذلك فلطم وجه اليهودي پس برداشت مسلمان دست خود را نزد اين گفتار يهودی طپانچه زد بر روی او از آنكه او بطريق عموم گفته و آنحضرت نيز درين عموم در آمده و آن را باطل محض پنداشته فذهب اليهودي الی النبي صلی الله عليه وسلم پس رفت يهودی نزد آنحضرت فاخبره بما كان من امره و امر المسلم پس خبر داد آنحضرت را بچيزی كه بود از كار او و كار مسلمان فدعا النبي صلی الله عليه وسلم المسلم فسأله عن ذلك فاخبره پس خواند پيغمبر خدا مسلمان را و پرسيد از ان پس خبر داد مسلمان آنحضرت را فقال النبي صلی الله عليه وسلم لا تخيروني علی موسی پس فرمود برگزيده مرا يعنی بر موسی تفضيل نكنيد يعنی چنانكه نقص و اهانت موسی لازم آيد و موجب خصومت و دشمنی شود شمارا يا آنكه آنحضرت اين را برای تواضع و تاليف قلوب فرمود پيش از آنكه معلوم كند كه وی صلی الله عليه وسلم بهترين اولاد آدم است و پيش از آنكه دانسته و فرموده اگر موسی زنده بودی بجز پيروی من گنجايش نداشت او را اگر اتباع من كند فان الناس يصعقون يوم القيامة پس بتحقيق همه مردم بيهوش می افتند روز قيامت از آوازی كه شنوند از نفخ صور فاصعق معهم فاكون اول من يفيق پس بيهوش شوم من با مردم پس می باشم درين مردم نخستين كسيكه بهوش می آيد فاذا موسی باطش جانب العرش پس ناگاه می بينم كه موسی گرفته است طرف عرش را فلا ادري اكان فيمن صعق فافاق قبلي پس نميدانم آيا بوده است موسی در كسانيكه بيهوش شده اند پس بهوش آمده پيش از من او كان ممن استثنی الله يا بوده است از جمله آنكه جدا و ممتاز ساخته خدا او را از همه مردم در قول او تعالی فصعق من في السموات ومن في الارض الا من شاء الله پوشيده نماند كه اين افاقت يا عدم صعق اگر موجب فضيلت است پس ظاهر است كه فضل جزئی منافی فضل كلی نيست يا آنكه تواند كه صعق آنحضرت از غم و انديشه است باشد پس توهم نقصانی در آنحضرت از نوحه امر را نخواهد رفت اگرچه سوق كلام ظاهر در بيان فضيلت موسی است درين صفت والله اعلم حدثنا موسی بن اسمعيل قال حدثنا وهيب قال حدثنا عمرو بن يحيی عن ابيه عن ابي سعيد الخدري قال بينا رسول الله صلی الله عليه وسلم جالس جاء يهودي فقال يا ابا القاسم ضرب وجهي رجل من اصحابك گفت ابو سعيد در ميان آنكه پيغمبر خدا صلی الله عليه وسلم نشسته بود آمد يهودی پس گفت ای ابا القاسم زده است طپانچه بروی من مردی از ياران تو فقال من قال رجل من الانصار فرمود كه زده است ترا گفت مردی از انصار قال ادعوه فقال اضربته فرمود بطلبيد او را پس فرمود آيا زدهٔ تو او را و مطابقت حديث بهمين است كه فرمود ادعوه و معنی اشخاص نيز همين است قال سمعته بالسوق يحلف والذي اصطفی موسی علی البشر گفت شنيدم او را بازار سوگند ميخورد

عبد الله بن زيد که بود از اصحاب پيغمبر خدا خبر داد عباد را که بتحقيق آنحضرت صلی الله عليه و آله وسلم خرج بالناس يستسقي لهم برآمد بمردم بجائيکه استسقا ميکرد برای ايشان فقام فدعا الله قائما پس ايستاد و دعا کرد و ايستاده ثم توجه قبل القبلة وحول رداءه ليس روکرد جانب قبله و گردانيد ردای خود را فاسقوا بضم همزه و قاف پس آب داده شدند مردم و در روايت ابن عساکر فسقوا بضمتين بی همزه بمعنی سابق

باب الجهر بالقراءة في الاستسقاء استحباب جهر بقراءت در نماز استسقا و نقل کرد ابن بطال اجماع را يعنی جمهور که قائل اند بنماز حدثنا ابو نعيم قال حدثنا ابن ابي ذئب عن الزهري عن عباد بن تميم عن عمه قال خرج النبي صلی الله عليه و آله وسلم يستسقي فتوجه الی القبلة يدعو گفت عم عباد برآمد آنحضرت بقصد استسقا پس روی بقبله کرد بجائيکه دعا ميکرد و در مصلی وحول رداءه ثم صلی ركعتين يجهر فيهما بالقراءة و گردانيد ردای را بعد از آن و دو رکعت نماز بجا آورد که جهر بقراءت ميکرد در آن دو رکعت و در روايت حاکم از ابن عباس در هر دو رکعت قراءت سبح اسم ربك الاعلی و هل اتيك در ثانيه نيز آمده

باب کيف حول النبي صلی الله عليه و آله وسلم ظهره الی الناس چگونه گردانيد آنحضرت پشت خود را بسوی مردم از جانب يمين يا از جانب يسار و حديث ساکت است از بيان آن پس علم نيست که مخير باشد ليکن مستفاد از خارج اين است که از جانب راست گردانيد زيرا که ثابت شده که آنحضرت خوش می آمد او را تيمن در شان وی همه قاله العسقلاني حدثنا آدم قال حدثنا ابن ابي ذئب عن الزهري عن عباد بن تميم عن عمه قال رأيت النبي صلی الله عليه و آله وسلم يوم خرج يستسقي گفت عم عباد ديدم پيغمبر خدا را روزی که برآمد اراده ميداشت استسقا را قال گفت راوی فحول الی الناس ظهره واستقبل القبلة يدعو پس گردانيد بسوی مردم پشت خود را نزد اراده دعا بعد فراغ از موعظه و رو کرد قبله را بجائيکه

سوگند کسیکه برگزیده موسی را بر همه مردم قلت ای خبیث علی محمد ناخذته غضبة ضرب وجهه گفت مر یهودی را ای ناپاک بر محمد برگزیده است پس مرد غضبی درگرفت زدم بر روی او فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تخیروا بین الانبیاء فرمود آنحضرت تمیز مکنید میان انبیاء یعنی تمام تعیین منزلت ایشان از پیش خود نمائید و الا نفس قال الله تعالی تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض فان الناس یصعقون یوم القیمة پس بتحقیق مردم همه بیهوش می افتند در قیامت فاکون اول من تنشق عنه الارض پس می باشم من نخستین کسیکه پاره میشود از روی زمین قبر فاذا انا بموسی آخذ بقائمة من قوائم العرش پس ناگاه می بینم موسی را گرفته است ستونی از ستونهای عرش فلا ادری کان فیمن صعق پس نمیدانم که بود در آنها که بیهوش شدند در آن حوب بصعقة الاولی یا مستثنی کرده شده است بصعقه نخستین که در دنیا شده بود در تجلی طور قال الله تعالی وخر موسی صعقا و تیم تخییت داخل است وی در استثنای آیه کریمه فصعق الا

حدثنا موسی قال حدثنا همام عن قتادة عن انس ان یهودیا رض راس جاریة بین حجرین مرویست از انس بن مالک که یهودی کوفت سر دختری را میان دو سنگ در زمان آنحضرت و در روایتی آمده که این جاریه از انصار بود و رض بفتح را و تشدید ضاد معجمه بمعنی دق است وقیل من فعل هذا بک افلان افلان حتی سمی الیهودی فاومات برأسها و گفته شد آن جاریه را که کرده است این را بتو آیا فلانکس یا فلان کس پس نام برده شد یهودی پس اشاره کرد جاریه بسر خود فاخذ الیهودی فاعترف پس گرفته شد یهودی پس اعتراف کرد فامر النبی صلی الله علیه وسلم فرض راسه بین حجرین پس حکم کرد آنحضرت بجزای آن کوفته شد سر او میان دو سنگ یعنی عقوبت بمثل کرد و در حدیث تعیین واقع نشده که آن جاریه بیان نکوفتن مرده است و یهودی را بقصاص کشته اند پس دلیل نمی تواند شد که قصاص بغیر محدد نیز مشروعیت دارد والله اعلم

باب من رد امر السفیه والضعیف العقل در حکم کسیکه رد کند کار بی خرد و سست عقل را و منظور نداده ازار واست ولکن حجر علیه الامام و اگرچه نبا شد که حجر و منع امام بروی واقع شده باشد سفیه مبذر و شیر است و رشید کسی را گویند که اصلاح کند کار دین و دنیا خود را ضعیف العقل عام تر است از سفیه ویذکر عن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم رد علی المتصدق قبل النهی ثم نهاه ذکر کرده میشود از جابر بن عبدالله که بتحقیق پیغمبر خدا رد کرد صدقه را بر صدقه کننده که محتاج بود پیش از منع کردن بستر منع کرد او را که چنین نکند شافعیه گویند که رد کرده نشود و اصلا خواه محتاج آن باشد یا نه مگر بعد از حجر امام و قاضی وقال مالک اذا کان لرجل علی رجل مال وله عبد لا شیء له غیره و گفت مالک وقتیکه باشد مرکسی را بر مردی مال و مر این مرد را بنده ایست غیر آن چیزی در ملک او جز این بنده فاعتقه لم یجز عتقه پس آزاد کرد آنرا روا نیست آزادی او و مولف رح درین باب حدیثی موصول باسناد زیاده و حدیثی که ابوداود آورده و تصحیح آن نموده موافق این ترجمه است و آن چنان است که بروایت جابر بن عبدالله گوید که مردی مرغ زرد نزد آنحضرت آورده که صدقه است و گفت بجا که جز این زر چیزی دیگر ندارم آنحضرت رد کرد بروی و اعراض نمود و فرمود کی از شما می آید و میگوید که جز این مال ندارم و آنرا صدقه میکند بعد از آن سوال میکند برای کفاف خود از مردم صدقه آنست که بر ظهر غنا باشد و گویا روات این حدیث بر شرط او نبوده اند و اگر حدیثی که سابقا گذشت که مردی غلامی را مدبر ساخت و چون محتاج شد آنحضرت او را برای وی فروختند در باب اهم می آورد گنجایش داشت والله اعلم

باب ومن باع علی الضعیف ونحوه کسیکه فروخت مال را از ضعیف العقل و مانند او که سفیه است ودفع ثمنه الیه و سپرد بهای آنرا باین ضعیف وامره بالاصلاح والقیام بشانه وامر کرد آن ضعیف را باصلاح و قیام نمودن بشان خود فان افسد بعد منعه پس اگر فساد عقل بعد از آن کرد منع کرد او را از تصرف و قیام نمودن بآن چرا که سنت که روایت کان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن اضاعة المال از جهت آنکه پیغمبر خدا منع کرده است از ضایع ساختن مال وقال للذی یخدع فی البیع اذا بایعت فقل لا خلابة و فرمود برای کسیکه فریب داده میشد در بیع وقتیکه بیع کنی تو پس بگو که فریبی نباشد و اختیار رد هست اگر خواهم رد کنم

نیز مناسبت خطبه آن بخطبه عید و در عدم استراط ولایت و در آنکه بعد از نماز باشد و گفته اند که علامت تقدیم و تاخیر در استحباب است نه در جواز پس عمل بتقدیم بیان جواز باشد و لفظ ثم برای تراخی بیان بود چنانکه در ثم حول زیرا که تحویل نیز متراخی از دعا و استقبال نیست چنانکه در ابواب سابقه معلوم شده

باب صلوة الاستسقاء ما معنی یعنی مشروعیت نماز استسقا که دو رکعت است و اتفاق دارند جمهور فقها بر آن مگر ابو حنیفه مرویست از امام ابو حنیفه که استسقا دعا و تضرع و استغفار است نه نماز زیرا که حقیقت استسقا و عمده و در آن همین تضرع و استغفار است که فرمود استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا پس استغفار عمده و مدار رسیدن باران آمده و در اکثر احادیث استسقا همین دعا و استغفار مرویست و نماز جزو قید خروج بصحرا که در سنه ششم واقع شده محفوظ و مروی نیست اگر در حدیث نیس اکتفا بنماز جمعه گویند در احادیث دیگر که استسقا در غیر روز جمعه بی نماز مرویست چنانکه گفت روایت کرده احمد و ابن ماجه از کعب بن مره که آمد آنحضرت را مردی و گفت استسقا کن خدا را برای مضر فرمود بتحقیق تو دلیری برای مضر گفت یا رسول الله نصرت خواستی از خدا پس نصرت داد ترا و دعا کردی پس اجابت کرد ترا پس برداشت آنحضرت دستها را و گفت اللهم اسقنا غیثا مغیثا مریئا مریعا طبقا عاجلا غیر رائث نافعا غیر ضار پس اجابت کرده شد الحدیث و روایت کرده ابوداود و ترمذی و نسائی و نحو آن از عمیر مولی ابی اللحم که دید آنحضرت را که استسقا میکرد نزد احجار زیت نزدیک بزوراء ایستاده دعا میکرد دست برداشته محاذی روی الحدیث و طبرانی از انس که استسقا آنحضرت در مسجد وقت چاشت پس گفت بعد تکبیر و گفت اللهم اسقنا سحابا الی اللهم استغثنا لینا و تحما و تحمیدیم در آسمان یعنی پس برخاست باد و غبار بیستر فراهم آمد بر پس بخیت آسمان الحدیث و ابو عوانه در صحیح خود

ولم يأخذ النبي صلى الله عليه وسلم ماله و نگرفت آنحضرت آن مردی را که فروخت غلام او را از آنکه بنودی او ظاهر شده بود و اگر ظاهر شده نزد آنحضرت بر سید اشت او را از گرفتن آل بها حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا عبد العزيز بن مسلم قال حدثنا عبد الله بن دينار قال سمعت ابن عمر قال كان رجل يخدع في البيع فقال النبي صلى الله عليه وسلم اذا بايعت فقل لا خلابة فكان يقوله ترجمه معلوم شده است حدثنا عاصم بن علي قال حدثنا ابن ابی ذئب عن محمد بن المنكدر عن جابر ان رجلا اعتق عبدا له ليس له مال غيره روایت از جابر که مردی آزاد کرد غلامی را که مر ویرا بود نبود او را مالی جز آن فرده النبي صلى الله عليه وسلم فابتاعه منه نعيم بن النحام پس رد کرد او را پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی پس خرید از آنحضرت نعیم نحام بفتح نون و تشدید مهمله نحم بمعنی تنحنح است و بعضی نسبها نیز نحام است گفته اند صواب اینست که نحام صفت نعیم است پدر او و در روایت سابق قید کرد که این غلام را مدبر ساخته بود گویا محل کرده است که قید اتفاقی است باب كلام الخصوم بعضهم في بعض در بیان گفتار خصمها بعض از ایشان در حق بعضی حدثنا محمد قال حدثنا ابو معاوية عن الاعمش عن شقيق عن عبد الله قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حلف على يمين وهو فيها فاجر ليقتطع بها مال امرء مسلم روایت از عبد الله که گفت پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی کسیکه سوگند خورد بر چیزی یمین و حال آنکه او دران یمین دروغ گوی است سوگند خورده تا ببرد بآن سوگند مال لقي الله وهو عليه غضبان پیش آید خدا را و حال آنکه خدا بر وی خشمناک است قال فقال الاشعث في والله كان ذلك گفت عبد الله پس گفت اشعث بن قیس در حق من سوگند بخدا بود این حدیث كان بيني وبين رجل من اليهود ارض فجحدني بود میان من و میان مردی از یهود زمینی مشترک پس انکار کرد مرا فقدمته الى النبي صلى الله عليه وسلم پس پیش کردم او را بسوی آنحضرت فقال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم الك بينة قلت لا پس فرمود مرا رسول خدا آیا هست مر ترا گواهان گفتم نی قال فقال لليهودي احلف گفت قیس پس فرمود آنحضرت مر یهودی را سوگند بخور قال قلت يا رسول الله اذن يحلف ويذهب بمالي گفت قیس گفتم ای رسول خدا حالا سوگند بخورد و ببرد مال مرا فانزل الله ان الذين يشترون بعهد الله وايمانهم ثمنا قليلا الى آخر الآية پس فرستاد خدای برتر آیه تمیمہ جدید را تا آخر آیت تمام آیت اولئك لا خلاق لهم في الآخرة ولا يكلمهم الله ولهم عذاب اليم آنجماعه نیست نصیبی مر ایشان را در آخرت و مر ایشانراست عذاب دردناک حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا عثمان بن عمر قال حدثنا يونس عن الزهري عن عبد الله بن كعب بن مالك عن كعب بن مالك انه تقاضى ابن ابی حدرد دينا كان له عليه في المسجد روایت از عبد الله بن کعب بتحقیق شان اینست که تقاضا کرد ابن ابی حدرد را دینی که بود مر ویرا بر ابن ابی حدرد در مسجد پیغمبر خدا فارتفعت اصواتهما حتى سمعها رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو في بيته پس بلند شد آواز هر دو تا آنکه شنید آنرا رسول خدا و حال آنکه آنحضرت در خانه خود بود فخرج اليهما حتى كشف سجف حجرته پس برآمد از درون خانه تا برداشت پرده حجره خود را سجف بکسر مهمله و سکون جیم و فا پرده دو درا کیطرف پرده فنادى يا كعب قال لبيك پس ندا کرد آنحضرت ای کعب گفت لبیک یا رسول الله قال ضع من دينك هذا واومأ اليه اي الشطر پس بگذار از دین خود این را و اشاره کرد بسوی کعب یعنی نصف را قال لقد فعلت يا رسول الله گفت بتحقیق کردم و گذاشتم نصف را یا رسول خدا قال قم فاقضه فرمود ابن ابی حدرد را برخیز و نصف را ادا کن حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عبد الرحمن بن عبد القاري عبد بتنوین است و قاری بتشدید صفت اوست منسوب بقاره کہ بطنی است از خزیمه انه قال سمعت عمر بن الخطاب بتحقیق عبد الرحمن گفت شنیدم عمر بن خطاب را رضی الله عنه یقول سمعت هشام بن حكيم يقرأ سورة الفرقان میگفت شنیدم هشام بن حکیم را که میخواند سوره فرقان را على غير ما اقرأها بر غیر وجهی که میخواندم من آنرا

الجزء الرابع شیخ الاسلام | كتاب الاستسقاء

بدان باران بسیار خواند استغفروا ربکم ثم توبوا الیه و اگر نماز در استسقا سنت بودی عدم علم بدان با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت یا ترک وی آنرا صورت نمی داشت و تصریح کرده اند علما بانکه مراد امام نفی سنت نماز است بجماعت و خطبه نه نفی شریعت و جواز چنانکه از عمل آنحضرت یکبار ثابت گشته تا آنکه اگر مردم تنها تنها نمازی بکنند و تضرع و استغفار نماید بیشتر است و اگر نماز گذارند بجماعت نیز جایز بود نه سنت بر تخریج شیخ الاسلام ذکره ابن الهمام و نزد صاحبین ایمه ثلثه در استسقا نماز است بجماعت و خطبه و اکنون فتوی نزد حنفیه بر مذهب صاحبین است

حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا سفيان بن عيينة عن عبد الله بن ابی بكر عن عباد بن تميم عن عمه ان النبي صلى الله عليه وسلم

وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرأنيها و بود رسول خدا خوانانيده بود مرا آن سوره را فكدت ان اعجل عليه نزديک بودم که شتاب کنم بروی بتعجيل ورد بر وی ثم امهلته حتى انصرف پس مهلت دادم تا آنکه برگشت ثم لببته بردائه يعنى تمام دامن خود گرفته و سکون موضعی را دوم پستر بردادر گردن او انداختم و کشيدم او را فجئت به رسول الله صلى الله عليه وسلم پس آوردم او را نزد رسول خدا فقلت انى سمعت هذا يقرأ على غير ما اقرأتنيها پس گفتم بتحقيق من شنيدم اين را که ميخواند قرآن بر غير چيزی که خوانانيدی تو مرا آن قرأت را فقال لى ارسله ثم قال له اقرأ فقرأ پس فرمود مرا بگذار او را پستر فرمود او را بخوان پس خواند فقال هكذا انزلت پس فرمود همچنين نازل شده است ثم قال لى اقرأ فقرأت فقال هكذا انزلت پستر فرمود مرا بخوان پس خواندم پس فرمود همچنين نازل شده است ان القرآن انزل على سبعة احرف فاقرأوا ما تيسر منه همچنين قرآن نازل شده است بر هفت قرأت پس بخوانيد از قرآن چيزی که ميسر شود و آسان باشد مراد آنکه در لغتهای عرب اختلافی بود و قتيکه قرآن نازل شد بر لغت اهل حجاز خواندن آن بر اهل لغات ديگر دشوار آمد بسبب آن وحی و سعتی شد که هر کس بلغت خود خواند پس مراد از هفت حرف هفت لغت فصيح عرب است قال بعضهم و معنی اين توسيع و تسهيل است بحصر در همين هفت لغت و بايد دانست که اين توسيع پيش از اجماع صحابه بود و اما الآن گنجايش نمانده که بخلاف آنچه اجماع واقع شده و در مصحف امام که بصاحب عثمانيه است ثبت يافته بخوانند بعضی گويند مراد هفت وجه است که قراء سبعه خوانده اند و درين قول هم قائل بحصر نبايد شد از آنکه سه قرأت ديگر مشهور و غير آن هم بسيار که آن از درآوردی و غير او نقل ميکنند که اين هفت قرأت که امروز مردم ميخوانند از يک حرف است از هفت حرف که در حديث واقع شده انتهى گويا قول مبنی بر آنست که مراد هفت لغت است و آنچه قرأتها لغت اهل حجاز است **باب** اخراج اهل المعاصى والخصوم من البيوت بعد المعرفة در بيان برآوردن گناهگاران و خصومت کنندگان از خانهای ايشان بعد از آنکه معلوم شود احوال آنها و سزاوار ادب باشند وقد اخرج عمر اخت ابى بكر حين ناحت و تحقيق بيرون آورد عمر بن خطاب خواهر ابو بکر صديق را هنگامی که نوحه کرد وقت وفات برادر و و قدرش چند بروی زد و بعد از شنيدن حال او توجه کرد آن همه گريه کنندگان **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن ابى عدى عن شعبة عن سعيد بن ابراهيم عن حميد بن عبد الرحمن عن ابى هريرة عن النبى صلى الله عليه وسلم قال لقد هممت ان آمر بالصلوة فتقام زبود تحقيق قصد کردم که امر کنم بنماز پس برپا کرده شود ثم اخالف الى منازل قوم لا يشهدون الصلوة فاحرق عليهم پستر بروم بمنزلهای مردی که حاضر نميشوند نماز را پس بسوزم بر ايشان خانهای آنها قال الفربری يعنی اجر الام و فاعلهن ای اليه يعنی آيد بسوی او جای ترجمه همين جزو آخر است از آنکه اين گنهگاران که ترک نماز ميکنند چون خانه آنها سوخته شود از خانها بيرون خواهند برآمد و در حديث اشارت است تا آنکه بر سيات و عقوبت بمال نيز رواست و اگر عقوبت در آن جا که ترک کرده واقع شده وابسته برای امام است **باب** دعوى الوصى للميت در بيان دعوی وصيت ميت برای او **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا سفيان عن الزهرى عن عروة عن عائشة ان عبد بن زمعة وسعد بن ابى وقاص اختصما الى النبى صلى الله عليه وسلم مرويست از عائشه که عبد بن زمعه برادر سوده ام المؤمنين و سعد بن ابى وقاص خصومت کردند بيکديگر نزد پيغمبر خدا فى ابن امة زمعة در پسر ولد از زمعه فقال سعد يا رسول الله اوصانى اخى پس گفت سعد ای رسول الله وصيت کرده است مرا برادر من عتبة بن ابى وقاص اذا قدمت مكة ان انظر ابن امة زمعة وقتيکه قدوم آرم مکه را انظر کنم پسر او از سعد را فاقبضه پس قبض کنم او را فانه ابنى که او پسر من است بتحقيق آن پسر پسر من است در روايت ابی ذر قدمت با خطاب والقرآن فاقبض بصيغه امر است و اين موافق ترا است لقوله فانه ابنى وقال عبد بن زمعة اخى وابن امة ابى ولد على فراش ابى و گفت عبد بن زمعه اين پسر برادر منست و پسر لونڈی پدر من که زاده است

الجزء الرابع تيسير الاسلام | كتاب الاستسقا

تصنيف نموده آنرا ابو بكر عبد العزيز بن عبد الرحمن بن عوف که از رجال الحديث است کلام کرده اند در او ليکن ثقات وكفنيه معارض است باينکه طبرانی از انس آورده که آنحضرت گزاريد دو رکعت و تکبير گفت در آن مگر يک تکبير و اگر نقل آنحضرت ثابت بودی هر آينه مشهور گشتی ميان صحابه بجهت توفر دواعی و صدور آن على رؤس الاشهاد در روز هجوم **باب** الاستسقاء فى المصلى استحباب عمل استسقا در مصلی سابق در ترجمه باب اول از ابواب استسقا تصريح بخروج فى الاستسقاء بود فی شنيده آن بمصلی و درين بيان حکم بودن آن بمصلی است در صحرا بجهت اتباع در سيد بمکه مسجد حرام و بيت المقدس بجهت فضل **حدثنا** عبد الله بن محمد مسندی قال حدثنا سفيان بن عيينة عن عبد الله بن ابى بكر سمع عباد بن تميم عن عمه قال خرج النبى صلى الله عليه وسلم الى المصلى يستسقى واستقبل القبلة فصلى ركعتين وقلب رداءه قال سفيان واخبرنى المسعودى عن ابى بكر عن عبد الله بن عبد الله بن عتبة بن عبد الله بن مسعود عن ابى بكر قال جعل اليمين على الشمال گفت سفيان باسناد سابق و خبر داد مرا مسعودی از ابی بکر مذکور از عباد از عم خود که گفت در تغيير قلب رداء گردانيد جانب راست را بر دوش چپ **باب** استقبال القبلة فى الاستسقاء استحباب رو آوردن بقبله در وقت دعای باران **حدثنا** محمد بن سلام قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا يحيى بن سعيد قال اخبرنى ابو بكر بن محمد ان عباد بن تميم اخبره ان عبد الله بن زيد الانصارى اخبره ان النبى صلى الله عليه و

بر فراش پدر من از وا دمولو گرا او در ای النبی صلی الله علیه وسلم شبهها بینا بعتبة پس دید آنحضرت شباهتی ظاهر بعتبه فقال هو لك یا عبد بن زمعة الولد للفراش پس فرمود آن پسر از آن است ای عبد بن زمعه فرزند تابع فراش است مر کسی راست که زاده است در ملک او واحتجبي منه یا سودة و پرده گیر از وی ای سوده بنت زمعه از ینجا معلوم شد که آنحضرت حکم بظاهر کرد که فرمود ولد فراش راست و بباطن حکم کرد که برادری سوده راضی نشد واعتبار قیافت نیز مفهوم شد و آنکه ولد الزنا را بصاحب فراش نسبت کردن نه از راه حقیقت است بلکه از برای زجر و نکبت زانی است

باب التوثق ممن تخشی معرته در بیان مشروعیت قید کردن از کسی که ترسیده میشود فساد او و معره بمیم و عین مهمله و را مشدده بر سه مفتوح بمعنی کار گرد و بد و عیب و فساد است وقید ابن عباس عكرمة على تعليم القرآن والسنن والفرائض و قید کرد است ابن عباس عکرمه را بر تعلیم قرآن وسنتها و فرضها یعنی تا بیاموزد آنرا

حدثنا قتيبة قال حدثنا الليث عن سعيد بن ابي سعيد انه سمع ابا هريرة يقول بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم خيلا قبل نجد میگفت ابو هریره فرستاد رسول خدا سواران بسوی نجد فجاءت برجل من بني حنيفة يقال له ثمامة بن اثال سيد اهل اليمامة پس آوردند مردیرا از قبیله بنی حنیفه که گفته میشد مر او را ثمامه بن اثال مهتر مردم یمامه ثمامه بضم ثلثه و میم مخففه بعد از الف مفتوح میمی دیگر است و اثال بضم همزه و بتخفیف ثلثه بعد از الف لام است یمامه بتخفیف میمین شهریست از یمن بدو مرحله از طائف فربطوه بسارية من سواري المسجد پس بستند او را بستونی از ستونهای مسجد فخرج اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما عندك يا ثمامة قال عندي يا محمد خير پس بیرون آمد نزد وی رسول خدا و گفت چیست نزد تو ای ثمامه گفت نزد منست ای محمد نکوئی که است گویا اظهار اراده اسلام کرد فذكر الحديث پس ذکر کرد راوی حدیث را چنانکه در باب اغتسال وقتی که مسلمان شود گذشته و در کتاب مغازی نیز خواهد آمد انشاء الله العزيز فقال اطلقوا ثمامة پس فرمود رها کنید ثمامه را و این ثمامه مسلمان شده و نیکو اسلام ورزید و بر اسلام ماند تا آنکه اهل یمامه در اول خلافت صدیق همه مرتد شده اند

باب الربط والحبس في الحرم در جواز بستن و بند کردن در حرم مکه و مدینه واشترى نافع بن عبد الحارث دارا للسجن بمكة من صفوان بن امية و خرید نافع بن عبد الحارث سرائی برای حبس کردن بمکه از صفوان بن امیه و این نافع بن عبد الحارث خزاعی است از فضلاء صحابه عامل کرده بود او را عمر بن خطاب بر مکه و خرید آن سرای برای عمر على ان عمر ان رضي فالبيع بيعه بدین شرط که عمر اگر راضی شد این بیع پس این بیع بیع اوست وان لم يرض عمر فلصفوان اربع مائة و اگر راضی نشود عمر پس مر صفوان را چهار صد است در مقابله انتفاعی که تا جواب آمدن عمر کرده باشد و در روایت ابی ذر اربعمائة دینار واقع شده اینچنین گفته اند و ظاهر آنست که این قدر زر کرایه مدتی که جواب آید نخواهد بود بلکه معنی آنست که اگر عمر قبول نکند بهای آن که چهار صد دینار است بر دست نافع و کار خریده بود و وکیل را میرسد که اگر موکل قبول نکند بیع او را خود بخرد و باین تقریر دفع شد شبهه که بر این حدیث کرده اند که این چنین شرط بیع فاسد میگردد وسجن ابن الزبير بمكة و حبس کرده است ابن زبیر گنهگاران را بمکه

حدثنا عبد الله بن يوسف قال حدثنا الليث بن سعد قال حدثني سعيد بن ابي سعيد سمع ابا هريرة قال بعث النبي صلى الله عليه وسلم خيلا قبل نجد فجاءت برجل من بني حنيفة يقال له ثمامة بن اثال فربطوه بسارية من سواري المسجد مناسبت این حدیث بترجمه آنست که مدینه نیز حرم است یا آنکه حرم مکه و ترجمه نیز بطریق عموم واقع شده

باب في الملازمة در بیان پس پیدن متخاصمان بیکدیگر و تا بع نمودن باهم

حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن جعفر وقال غيره حدثني الليث قال حدثني جعفر بن ربيعة فرق در این دو طریق آنست که یحیی گفته که لیث بکلمه عن از جعفر حدیث کرده و غیر بکیر گفته که لیث بطریق تحدیث از جعفر حدیث کرده است پس روایت یحیی موهم تدلیس باشد عن عبد الرحمن بن هرمز عن عبد الله بن كعب بن مالك الانصاري عن كعب بن مالك انه كان له على عبد الله بن ابي حدرد الاسلمي دين فلقيه فلزمه فتكلما حتى ارتفعت اصواتهما مرویست از کعب که بود او را دینی بر عبد الله بن ابی حدرد پس پیش آمد کعب او را

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الاستسقا

از تشبیه سبقت قلم یا اشتباه است و بعضی از شارحان حکم کرده اند

باب رفع الناس ايديهم مع الامام في الاستسقاء استحباب برداشتن مردم دستهای خود را بموافقت امام در دعای باران و در این روایت بر کسی که گفته کفایت کند دعای امام در استسقاء و شاید که بجهت این اهتمام مقدم گردانید این باب را

وقال ايوب بن سليمان بن بلال شيخ مولف است قال حدثني ابو بكر بن ابي اويس عن سليمان بن بلال قال يحيى بن سعيد الانصاري سمعت انس بن مالك قال اتى رجل اعرابي من اهل البدو الى رسول الله آمد مردی صحرائی از مردم بیرون بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یوم الجمعة روز جمعه فقال گفت يا رسول الله هلكت الماشية هلك العيال هلك الناس ای رسول خدا هلاک شد شتر و چار پایها هلاک شدند متعلقان هلاک شدند همه مردم فرفع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يديه يدعو پس برداشت آنحضرت هر دو دست مبارک را که دعا میکرد ورفع الناس ايديهم مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يدعون و برداشتند مردم دستهای خود را همراه با آنحضرت قال فما خرجنا من المسجد حتى مطرنا گفت انس پس بیرون نیامدیم از مسجد تا آنکه باران داده شدیم فما زلنا نمطر حتى كانت الجمعة الاخرى پس از روز همیشه باریده میشدیم تا آنکه جمعه دیگر شد فاتى الرجل الى نبي الله پس آمد مرد بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فقال يا رسول الله بشق المسافر ومنع الطريق پس گفت آن مرد ای رسول خدا بشق شد مسافر از سفر باز داشته شد راه تفسیر کرده مولف لفظ بشق بموحده و کسر معجمه را بقول خود ای ملّ یعنی ستوه آمدن و گرانی نمودن و مقصد تفسیر کرده بشق را بمعنی پس ماند و پیش نرفت وقال الاويسي حدثني محمد بن جعفر عن يحيى بن سعيد وشريك قالا سمعنا انسا عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم رفع يديه حتى رايت بياض ابطيه روایت میکند انس

وجبیر او و سخن گوید ما ہم تا اگر بلند خدا آوازہای ایشان نزد ہما النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا كعب واشار بیدہ كانہ یقول النصف پس گذشت بہر دو پیغمبر خدا و فرمود ای کعب و اشارت کرد بدست گویا میفرماید کہ عفو کن نیمہ را فاخذ نصف ما علیہ وترك نصفا پس گرفت کعب نیمی از انچہ بروی می بود و گذاشت نیمی دیگر از روایت سابق در باب کلام خصما بیکدیگر معلوم شدہ بود کہ ہم آواز درون حجرہ برآمد و برداشتہ پردہ و ذکر کعب و اینجا گفتہ مرتبہ گوا اینجا سامحہ کردہ مرور آورده است

باب التقاضی در بیان طلب کردن حق

حدثنا اسحاق قال حدثنا وهب بن جرير قال اخبرنا شعبة عن الاعمش عن ابی الضحی عن مسروق عن خباب قال كنت قينا فی الجاهلية گفت خباب بودم من آہنگری در ایام جاہلیت وكان لی علی العاص بن وائل دراهم و بود مرا بر ذمہ عاص بن وائل پدر عمرو بن عاص کہ مشہور شدہ درہم فاتیتہ اتقاضاہ پس آمدم بسوی او کہ طلب میکنم ازو درہم فقال لا اقضيك حتى تكفر بمحمد پس گفت عاص ادا نکنم ترا تا آنکہ کافر شوی بدین محمد فقلت لا والله لا اكفر بمحمد حتى يميتك الله ثم يبعثك پس گفتم نی سوگند بخدا کافر نشوم تا آنکہ بمیراند ترا خدا پس بر انگیزد ترا و زندہ کند روز قیامت مقصود آنست کہ ہرگز کافر نشوم و تعلیق کردہ بر روز قیامت در از روز کفر معنی ندارد بلکہ در آن روز اعتراف بایمان خواہند کرد و ہر کس خورشیدان خواہند شد درین ضمن بر زعم آن تا ایک اظہار کمال ایمان خود کردہ است قال فدعنی حتی اموت ثم ابعث فاوتی مالا وولدا ثم اقضيك گفت پس بگذار مرا تا بمیرم پس برانگیختہ شوم و دادہ شوم مال و فرزند پس ادا کنم حق ترا این تا ایک بطریق استہزا گفتہ است فنزلت افرايت الذي كفر باياتنا وقال لاوتين مالا وولدا الآية پس نازل شد این آیہ کریمہ معنی آیا دیدی تو کسی را کہ کفر ورزید بآیات ما و گفت ہر آئینہ دادہ میشوم مال را و ولد را روز قیامت

كتاب في اللقطة

در بیان احکامی کہ متعلق است بلقطہ لقطہ بضم لام و فتح قاف است بر لغت فصیح و سکون قاف نیز آمدہ و معنی آن در لغت چیزی کہ برداشتہ شود و در شرع چیزیکہ یافتہ شود از جنس متاع غیر محرز و مالک او معلوم نباشد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

باب اذا اخبره رب اللقطة بالعلامة دفع اليه

در بیان آنکہ چون خبر دہد او را صاحب لقطہ نشانہا سپردہ شود بوی

حدثنا آدم قال حدثنا شعبة ح وحدثنی محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن سلمة بن كهيل قال سمعت سويد بن غفلة قال لقيت ابی بن كعب فقال اخذت صرة فيها مائة دينار گفت ملاقات کردم ابی بن کعب را پس گفت گرفتم ہمیانی کہ در وی صد دینار بود فاتيت بها النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال عرفها حولا پس آوردم آن را نزد پیغمبر خدا پس فرمود تعریف کن یکسال یعنی منادی کن کہ کسی چیزی گم کردہ از من بطلبد و باید کہ منادی در بازارہا و مجامع مردم و درہای مساجد و قتیکہ بیرون آیند از مسجد و منادی در مساجد مکروہ است یا حرام اگر بآواز بلند باشد و باشارت مکروہ نیست قسطلانی گفتہ کہ استیعاب تمام سال برای منادی شرط نیست اگر گاہ گاہ کند کافی است چنانکہ در روزی یکبار یا در ہفتہ یکبار و در ماہی یکبار بنا بر عرف و عادت وقت جمع شدن مردم و در روز فعرفتها حولا فلم اجد من يعرفها پس تعریف کردم آنرا و نیافتم کسی را کہ بشناسد آنرا ثم اتيته فقال عرفها حولا فعرفتها فلم اجد پس آمدم نزد آنحضرت بار دوم پس فرمود تعریف کن یکسال دیگر پس تعریف کردم آنرا و نیافتم کسی را ثم اتيته ثلثا فقال احفظ وعاءها وعددها ووكاءها پس آمدم بار سوم پس فرمود نگہدار کیسہ و شمار و بند آن را فان جاء صاحبها والا فاستمتع بها پس اگر آید صاحب آن بدہ و اگر نیاید بہرہ گیر از آن فاستمتعت فلقيته بعد بمكة فقال لا ادری ثلثة احوال او حولا واحدا پس سوید گوید ملاقات کردم ابی بن کعب را بعد از آن حدیث بمکہ گفت نمیدانم کہ سہ سال فرمودہ بود یا یکسال و مقرر علما یکسال است چنانکہ در احادیثی کہ در ابواب لاحق آمدہ ہمین یکسال است و در حدیث بطریق شک واقع است و حکم شک ساقط مشکوک است و یکسال متیقن

باب ضالة الابل

حکم گم کردہ شتر

حدثنا عمرو بن عباس قال حدثنا عبد الرحمن بن مهدی قال حدثنا سفيان عن ربيعة قال حدثنی يزيد مولی المنبعث

بر داشتن بلیغ بالا تر از مقابل سینہ و گرنہ رفع تا سینہ خود در سایر ادعیہ ثابت و متواتر است در صحیحین و غیرہما و در کتاب الدعوات بیاید ان شاء اللہ تعالی

فانه كان يرفع حتى يرى بياض ابطيه

پس تحقیق بر میداشت در استسقا تا آنکہ دیدہ میشد سفیدی ہر دو بغل آنحضرت مراد حقیقت رویت بیاض است اگر گویند درین حال بر بدن مبارک ردائی می بود و غیر ساتر آن موضع یا مراد رویت موضع بیاض است اگر پیراہنی بر بدن شریف بود گفتہ اند کہ رواقع ہر چند سعت تر ظاہرا چنین تو سے تر برداشتن دستہا بلند تر دیم از انس در مسلم آمدہ کہ آنحضرت در استسقا اشارت کرد بہ پشت ہر دو کف دست خود بسوی آسمان برعکس انچہ متعارف است در سایر ادعیہ و گفتہ اند کہ چون دعا برای طلب و سوال چیزی از خدا بود مستحب است کہ گردانیدہ شود بطن کفہا بجانب آسمان و ہرگاہ برای رفع و منع فتنہ و بلا باشد پشتہای دست بجانب آسمان کنند از برای تفائل نازل شدن فتنہ و بلا و پست کردن قوت حادثہ و غلبہ آن و بعضی گفتہ اند این تیسیر برای تفاؤل بتقلیب حال چنانکہ در تحویل ردا و اشارت است بمطلوب کہ بطون سحاب بجانب زمین نزول کردہ و بریزد کذا افسر شیخ ابن حجر

باب

ما يقال اذا مطرت و بیان آنچہ گفتہ میشود وقتیکہ باران از آسمان ببارد فرق از ثلاثی بروایت ابی ذر است و روایت دیگران امطرت بزیادہ ہمزہ و ہر دو یک معنی است نزد جمہور و بعضی گویند اول مستعمل در خیر است و ثانی در شر کذا ذکرہ الشیخ و قال ابن عباس كصيب المطر و گفتہ است ابن عباس در تفسیر قول حق تعالی او كصيب من السماء مراد از صیب مطر است و مقصود از این تعلیق تفسیر لفظ حدیث بآنست کہ مذکور شود و قال غیرہ و گفتہ است غیر ابن عباس کہ صیب نقل است از صاب یعنی فرود آمد از مکان بلند تا عین یک شکل است صاب و صاب یصوب صاب

عن يزيد بن خالد الجهني قال جاء اعرابي الى النبي صلى الله عليه وسلم فسأله عما يلتقطه گفت زيد بن خالد آمد اعرابي نزد سيد جهانيان
پس پرسيد آنحضرت را از چيزي كه بر ميدارد از راه از جنس غير حيوان فقال عرفها سنة پس فرمود تعريف كن آنرا يكسال ثم اعرف عفاصها
ووكاءها پس تعريف كن كيسه آنرا وبند آنرا يعني هم وصورت كيسال فان جاء احد يخبرك بها والا فاستنفقها پس اگر آمد كسي كه خبر دهد ترا او
تعيين كند كيسه ودو بند آنرا آنرا بده ورنه يعني برو بياور وخرج كن آنرا بر خود كه مباح است بر تو واگر بعد يكسال صاحب مال آمد آن
حكم امانت دارد قال يا رسول الله فضالة الغنم قال لك او لاخيك او للذئب گفت اعرابي پس حكم گم شده گوسپند چيست فرمود ترا است
يا برادر ترا يعني ديگري بگيرد يا كسي كه گم كرده واگر پيدا شود يا براي گرگ است اگر نگيري آنرا وتعريف يكسال در غنم نيز قيد كرده شده است اگرچه
در حديث تصريح آن نيافته فقال ضالة الابل پس گفت حكم گم شده شتر چيست فتمعر وجه النبي صلى الله عليه وسلم پس متغير شد روي
مبارك پيغمبر فقال مالك ولها پس فرمود چه كار است ترا وآنرا معها حذاءها وسقاءها ترد الماء وتاكل الشجر با آن شتر پاي او است
كه بر جا خواهد سپرده ومشك او با او است مشك او شكم است وارد ميشود آب را هر جا باشد ومي خورد درخت را تا آنكه كسي بيابد آنرا آب خوراك ميدهي

باب

كند براي وي شكم ودهان اگرچه با غنم هم هست ليكن چون ضعيف وناتوان است وبادي آنست كه گرگ آنرا خورد اعتباري ندارد
ضالة الغنم در حكم التقاط گم شده غنم يابي در رضا نداشت گاو وخر نيا ورد شافعي ومالك گفته اند اگر يافت كسي شتر گاو واسب وخر را ترك آن
بهتر است از گرفتن آنها تو قي وازدمك كه نفع ورند او تاوان گرداند اگر دراكتقاط احمد ال غيرت بي اذن او واز مالك مرويست كه ترك مستحب است
نزد حنفيه گرفتن آنها بهتر است از آنكه در صورت ضياع مال غير است وگاو وخر واسب از يون دفع سر نمي توانند كردو قاضيخان گويد
صحيح خصوص دربن زمان بر حيوانات وگر وغيره اتباع قول علما است **حدثنا** اسمعيل بن عبد الله قال حدثني سليمان بن بلال عن يحيى
عن يزيد مولى المنبعث سمع زيد بن خالد يقول سئل النبي صلى الله عليه وسلم عن اللقطة فزعم انه قال گفت زيد بن خالد پرسيده شد
پيغمبر خدا از لقطه پس گمان كرد زيد بن خالد كه تحقيق آنحضرت فرموده اعرف عفاصها ووكاءها ثم عرفها سنة بشناس كيسه آنرا وبند
آنرا يكسال يقول يزيد ان لم تعرف استنفق بها صاحبها وكانت وديعة عنده ميگويد يزيد مذكور اگر تعريف كرده نشود خرج كند آنرا صاحب
لقطه كه بر داشته است ودست آن لقطه وديعت نزدوا وقال يحيى فهذا الذي لا ادري گفت يحيى كه ندانست از يزيد اين شرط وجزاي آن
كه نمي دانم آنرا آيا حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم هو ام شيء من عنده وآيا ان جزو حديث رسول خدا است آن شرط وجزا يا چيزي است
از پيش خود آورده ثم قال كيف ترى في ضالة الغنم پس گفت سائل چه خبر ميدهي در گم شده غنم والتقاط آنرا قال النبي صلى الله عليه وسلم
خذها فانما هي لك او لاخيك او للذئب فرمود بگير آنرا ليس نيست آن گر ترا يا برادر ترا يا گرگ را قال يزيد وهي تعرف ايضا
گفت يزيد وضالة الغنم تعريف كرده شود نيز يعني تعريف معلوم شد كه همان سنا دليست ليكن بعد از آنكه كسي پيدا شود وقياس كند رنگ وشكل و
سال با ميرسيد ونيز قياس آنست كه اينكم ريزه چه باشد غنم است خواهد بود وانچه زود تر ضايع ميشود واز انتفاع ميرود بقدر حال
آن تعريف بايد كرد وپيش از ضياع تصرف بايد نمود وبعد از پيدا شدن صاحب آن اداي آن بايد كرد يعني والله اعلم ثم قال كيف ترى في ضالة

باب

الابل قال فقال دعها فان معها سقاءها وحذاءها ترد الماء وتاكل الشجر حتى يجدها ربها **باب** اذا لم يوجد صاحب اللقطة
بعد سنة فهي لمن وجدها وقتيكه يافته نشود صاحب لقطه ومالك آن بعد از تعريف يكسال پس آن لقطه مر كسي راست كه يافته است
آنرا **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن عن يزيد مولى المنبعث عن زيد بن خالد قال
جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فسأله عن اللقطة فقال اعرف عفاصها ووكاءها ثم عرفها سنة فان جاء
صاحبها والا فشانك بها قال فضالة الغنم قال هي لك او لاخيك او للذئب قال فضالة الابل قال مالك ولها معها سقاءها

چون سيد ويباران را كه نزول كرده بود گفت اللهم
حيبا نافعا خداوندا بفرست باران ريزان سود مند
دبروايت سيبا صيبا بود مده دشده بمعني ريختن
است تابعه القاسم بن يحيى بن عطاء مقدمي
بالاي واسطي سنه يكصد ونود درگذشت عن عبيد الله
متابعت كرده قاسم بن يحيى عن مبارك در روايت
اين حديث از عبيد الله وروا الاوزاعي وعقيل
بن خير عن نافع ظاهر روايت اوزاعي وعقيل
نافع بر سبيل متابعت بوده كه تغير اسلوب كرده
به وتفنن است در عبارت **باب** من
تمطر في المطر حتى يتحادر على لحيته
كسيكه پيش آمد باران را بقصد وخواهد كه در باران
باشد تا آنكه بريزد بر ريش او گويا گرد باشد بلكه
بقصد اتباع وزينت ماثوره مستحب بود ودر
مسلم آمده كه گشاده آنحضرت جامه را از بدن مبارك
تا آنكه رسيد اورا چيزي از باران گفتم چرا كردي اين را
فرمود بجهت آنكه باران نو رسيده است از نزد
پروردگار خود و تازه آمده از عالم قدس كه چيزي آلوده
نشده با خبر ابن عالم كشف **حدثنا** محمد
بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله بن المبارك
قال اخبرنا الاوزاعي قال حدثنا اسحاق
بن عبد الله بن ابي طلحة الانصاري قال حدثني
انس بن مالك قال اصابت الناس سنة على
عهد رسول الله گفت انس رسيد مردم را قحطي در
عهد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فبينا رسول الله صلى الله عليه
وسلم يخطب على المنبر يوم الجمعة قام اعرابي فقال پس
در اثناي آنكه آنحضرت خطبه ميخواند بر منبر روز جمعه
استاد اعرابي وگفت يا رسول الله هلك
المال وجاع العيال فادع الله لنا ان يسقينا
اي رسول خدا هلاك شد مال از مواشي وزراعت و
گرسنه شدند عيال پس دعا كن خدا را براي ما كه آب
دهد ما را قال فرفع رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم يديه وما في السماء قزعة گفت انس
پس برداشت آنحضرت دو دست خود را وحال
حالي آنكه نبود در آسمان ابر پاره قال فثار السحاب
امثال الجبال گفت انس پس برخاست ابر مانند كوه ها
ثم لم ينزل عن منبره حتى رايت المطر يتحادر
على لحيته پس فرود نيامد آنحضرت از منبر تا ديدم
باران كه ميريزد وفرود مي آمد بر ريش مبارك يعني
متصل فرود آمدن از منبر وبيرون آمدن از مسجد باران

وخذلها تو دانا شیرمیشید لقطہ ترجمہ گرشد است **باب** اذا وجد خشبة في البحر او سوطا او نحوه وقتیکہ یافت کسی چوبی را در دریا یا گیری یا مانند آن گیری یعنی بیت یا کیسہ یا تازیانہ اگر گیرد آنرا مشروع است حکم لقطہ و قال الليث حدثني جعفر بن ربيعة عن عبد الرحمن بن هرمز عن ابي هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه ذكر رجلا من بني اسرائيل وساق الحديث تحقیق مردی از بنی اسرائیل و از حدیث را بتمام سیاق فخرج ينظر لعل مركبا قد جاء بماله پس برآمد که می نگریست شاید کشتی آمده باشد اموال او را فاذا هو بالخشبة فاخذها لاهله حطبا پس ناگاه رسید چوبی پس گرفت آنرا برای اهل خود هیزم فلما نشرها وجد المال والصحيفة پس هرگاه پاره کرد آنرا یافت مال خود و صحیفه که در آن از وی نوشته بود از اینجا معلوم شد که چوبی که از دریا برآید گرفتن آن مباح است و تمسک کرد گویا بر خشبه قیاس کرده است و حکم لقطہ ندارد که سال تعریف کند باید اما لقطه و لا بد تعریف ذکر خواهد شد که سوط صریحا واقع است اگر آن حدیث را در این باب می آورد بهتر می بود **باب** اذا وجد تمرة في الطريق وقتیکہ یافت کسی خرمائی در راه آیا بردارد آنرا یا نه **حدثنا** محمد بن يوسف قال حدثنا سفيان عن منصور عن طلحة بن مصرف عن انس قال مر النبي صلى الله عليه وسلم بتمرة في الطريق گفت انس گذشت پیغمبر بخرمائی که افتاده بود در راه فقال لولا اني اخاف ان تكون من الصدقة لاكلتها پس فرمود اگر نبودی که تحقیق من میترسم که باشد از صدقه هر آئینه میخوردم آنرا و از این حدیث اباحت برداشتن و خوردن آن معلوم شد لیکن کسی که صدقه حرام است تقوی است از آن دور و قال يحيى حدثنا سفيان قال حدثني منصور وقال زائدة عن منصور عن طلحة هو ابن مصرف اليامي قال حدثنا انس ح وحدثنا محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر عن همام بن منبه عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اني لانقلب الى اهلي فاجد التمرة ساقطة على فراشي فرمود تحقیق من میگردم بجانب اهل خود پس می یابم خرمائی افتاده بر جامه خواب خود فارفعها لآكلها ثم اخشى ان تكون صدقة فالقيها پس برمیدارم آنرا برای آنکه بخورم آنرا باز میترسم که باشد خرمای صدقه پس می اندازم آنرا **باب** كيف تعرف لقطة اهل مكة چگونه تعریف کرده شود لقطه اهل مکه وقال طاوس عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم لا يلتقط لقطتها الا من عرفها برنداشته شود لقطه مکه مگر کسی که تعریف کند آنرا و از اینجا معلوم شد که برداشتن لقطه که رواست لیکن باین روایت ناشی میشود که تعریف مطلقا کرده باید کرد یعنی مباح نیست انفاق کردن آن وقال خالد عن عكرمة عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم لا يلتقط لقطتها الا معرف برنداشته شود لقطه اهل مکه مگر معرف وقال احمد بن سعيد حدثنا روح بن عبادة قال حدثنا زكريا قال حدثنا عمرو بن دينار عن عكرمة عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يعضد عضاهها فرمود شکسته نشود درخت حرم که عضاه بکسر مهمله و ضاد معجمه و هاء درخت خاردار کلان واحد عضاهة ولا ينفر صيدها و گریزانده نشود شکار او ولا تحل لقطتها الا لمنشد و حلال نیست برداشتن لقطه آن مگر معرف را دائما ولا يختلى خلاها و بریده نشود گیاه سبز آن فقال عباس يا رسول الله الا الاذخر پس گفت عباس بن عبد المطلب مباح کن ای رسول خدا اذخر را که احتیاج آن داریم فقال صلى الله عليه وسلم الا الاذخر پس فرمود مگر اذخر **حدثنا** يحيى بن موسى قال حدثنا الوليد بن مسلم قال حدثنا الاوزاعي قال حدثني يحيى بن ابي كثير قال حدثني ابو سلمة بن عبد الرحمن قال حدثني ابو هريرة قال لما فتح الله على رسوله مكة گفت ابو هریره هرگاه فتح کرد خدا بر رسول خود مکه را قام في الناس فحمد الله واثنى عليه خطبه خواند پس ستود خدا را و ثنا کرد بر وی ثم قال ان الله حبس عن مكة الفيل پس فرمود تحقیق خدا نگاه داشت از مکه فیل اصحاب فیل را و نگذاشت که در مکه آمده مردم کشند آنرا وسلط عليها رسوله والمؤمنين و غالب کرد بر او رسول خود را و مسلمانان را فانها لا تحل لاحد كان قبلي وانها احلت لي ساعة من نهار و تحقیق مباح گردانید مرا پیغمبر را

که پیش از من بوده اند و حلال کرده شد مرا ساعتی از روز فتح وانها لن تحل لاحد من بعدی و بتحقیق حلال کرده نشده است مر هیچ یکی را
از پیش من قتال کردن را بلکه لا ینفر صیدها عاجز رانده نشود شکار آن ولا یختلی شوکها و بریده نشود خار زمین حرم مکه ولا تحل ساقطتها
الا لمنشد و حلال نیست افتاده آن بر داشتن مگر معرف را یعنی کسی را که تعریف کند ومن قتل له قتیل فهو بخیر النظرین اما ان یعقل او یقاد
و کسی که کشته شد مر او را از اهل کس پس بهترین دو نظر است خواه فدیه داده شود او را یا قصاص بقید از قود است یعنی قصاص فقال
العباس الا الاذخر فانا نجعله لقبورنا وبيوتنا پس گفت عباس استثنا کن از این حکم اذخر را بتحقیق ما بکار می بریم برای گورها ی خود
و خانهای خود فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الا الاذخر فقام ابو شاه رجل من اهل اليمن فقال اكتبوا لي يا رسول الله پس ایستاد
ابو شاه مردی از اهل یمن و گفت بنویسید این حکم را برای من ای رسول خدا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اكتبوا لابي شاه
فرمود بنویسید برای ابو شاه قلت للاوزاعي ما قوله اكتبوا لي يا رسول الله ولید بن مسلم گوید گفتم اوزاعی را چه معنی دارد قول او که گفت
اكتبوا لي يا رسول الله قال هذه الخطبة التي سمعها من رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت اوزاعی این خطبه را که مشتمل بر بیان احکام
حرم بود و شنیده آنرا از رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی **باب** لا تحلب ماشية احد بغير اذنه دوشیده نشود دابه کسی بی اذن او
که موجب خصومت و نزاع گردد در نهایه گوید اطلاق میکنند ماشیه را بر گاو و شتر و بز لیکن اطلاق آن بر بز بیشتر است **حدثنا** عبد الله
بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لا يحلبن احد ماشية امرئ بغير اذنه
فرموده دوشیده البته هیچ یکی ماشیه مرد را ایحب احدكم ان توتى مشربته فتكسر خزانته فينتقل طعامه آیا دوست میدارد یکی از شما اینکه
آمده شود غرفه او را پس شکسته شود خزانه متاع او پس بجائی برده شود طعام او مشربه بفتح میم و سکون شین معجمه و ضم را و فتح آن و بمعنی
دیگر که بلند باشد از زمین خزانه بکسر خا معجمه و زای و نون جائیکه نهاده شود در وی مالی وگاهی بر مال نیز اطلاق کنند فانما تخزن لهم
ضروع مواشيهم اطعماتهم پس نگاه میدارد مر ایشان را گرپستانهای مواشی ایشان فلا يحلبن احد ماشية احد الا باذنه پس نه دوشیده
احدی ماشیه یکی را مگر باذن او از این تشبیه ظاهر میشود که این دوشیدن حکم دزدی دارد و آنکه کرمانی گفته که میتوان از این استدلال کرد بر وجوب
قطع دست کسیکه بدوشد شیر از ماشیه دیگری محل نظر است از آنکه دزدی که موجب قطع است بشرط احراز است و اینجا حکم احراز دادن
محال از خیانت **باب** اذا جاء صاحب اللقطة بعد سنة ردها عليه لانها وديعة عنده وقتیکه آید صاحب لقطه آنکه گم کرده بود بعد از سالی
رد کند یابنده آن بر وی از آنکه در دست او ودیعت بوده است لیکن خوردن آن گیرنده آنرا شارع مباح کرده بود **حدثنا** قتيبة
بن سعيد قال حدثنا اسمعيل بن جعفر عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن عن يزيد مولى المنبعث عن زيد بن خالد الجهني ان رجلا سال رسول الله صلى الله عليه
وسلم عن اللقطة فقال عرفها سنة پرسید رسول خدا را از لقطه پس فرمود تعریف کن آنرا یکسال ثم اعرف عفاصها
ووكاءها ثم استنفق بها فان جاء ربها فادها اليه پس اگر آید صاحب آن مال او را پس بسوی وی فقال يا رسول الله
فضالة الغنم پس گفت ای رسول خدا پس گمشده گوسفند چه حکم دارد فقال خذها فانما هي لك او لاخيك او للذئب قال يا رسول الله
فضالة الابل قال فغضب رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى احمرت وجنتاه او احمر وجهه پس خشم کرد رسول خدا تا آنکه سرخ شد دو رخسار
وی یا روی وی ثم قال ما لك ولها معها حذاؤها وسقاؤها حتى يلقاها ربها ترجمه گذشته است **باب**
هل ياخذ اللقطة ولا يدعها تضيع آیا بگیرد شخصی لقطه را و نگذارد در حالتی که ضایع شود آن بترک کردن وی حتی لا ياخذها
من لا يستحق برای آنکه نگیرد آنرا کسیکه مستحق آن نمی باشد **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن سلمة بن كهيل قال سمعت
سويد بن غفلة قال كنت مع سلمان بن ربيعة وزيد بن صوحان في غزاة گفت سوید بودم من با سلمان و زید بن صوحان در غزوه

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الاستسقاء

را رحم بود با ایشان و در حدیث آمده که چون می بارید ابر
میگذشت کشت کرده میشد از آن خوف آفتاب
است که باریدن مسبوق بصبا می باشد زیرا که صبا
می انگیزد و فراهم می آرد ابر را پس معلوم شد که صبا
نیز خوف کردی تا شروع مطر **حدثنا** مسلم
بن ابراهيم قال حدثنا شعبة عن الحكم عن مجاهد
عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم
قال نصرت بالصبا فرمود یاری داده شدم
من بباد صبا واهلكت عاد بالدبور و هلاک کرده
شدند عاد که قوم هود است بباد دبور بفتح دال
صبا بادی که میآید از پشت تو چون روی کنی بقبله و او را
قبول بفتح قاف نیز گویند زیرا که مقابل دبور یعنی کعبه
است و دبور خلاف آن و بعبارت دیگر چون
شخصی رو بمطلع آفتاب بایستد بادی که از مقابل
رو آید آنرا قبول و صبا گویند و آنچه از پس پشت
آید دبور و آنچه از جانب دست راست آید
جنوب بفتح جیم و آنچه از جانب دست چپ آید
شمال بفتح شین معجمه این چهار باد اند که می وزند از
چهار جهت هر یکی از جهتی و بادی که از دو جهت وزد
آنرا نکبا گویند بفتح نون و سکون کاف و موحده
و نصرت آنحضرت بصبا در روز خندق بود که آنرا
غزوه احزاب گویند چنانکه در محلش مذکور گردد
و در آن هلاک نبود بلکه بتسلط این باد
بآنها رسید که بدان طاقت اقامت و مقاومت
نداشتند و برگشتند و فتح و نصرت نصیب
اولیا مر الله گردید و عاد بدبور مستاصل و هلاک
شدند چنانکه گزیده فترى القوم فيها صرعى
كانهم اعجاز نخل خاوية فهل ترى لهم من باقية
خبر میدهد از آن و لطف مناسبت اینست
بقول العرب ان قبول که دبور بر هلاک اهل او رسید والعمر على
ما یشاء مقتدر **باب** ما قيل في الزلازل
والآيات آنچه گفته شده در شرح و در شان زلزلهای
زمین و علامتهای دیگر از علامات حکم الهی آیات چون
زمین با وقتند موجب تخوف است زلازل
و آیات دیگر که آیا تند و تخوف اقتضا میکنند

ودر سلمان مخصوص فرموده اند که تابعی است یا صحابی ری اول کسی است که حبشی گو وشد راست زید بن صوحان عبدی آنچه کسیر مخضرمی است وجد سوطا فقال لی القہ پس یافتم تازیانه را پس گفتند مرا سلمان و زید بینداز آنرا لا دلکن ان وجدت صاحبه گفتم نمی اندازم ولیکن اگر یافتم صاحب آنرا امید بیم بوی و لا استمتعت به و اگر نیافتم بهره وسگیرم از آن فلما رجعنا حججنا فمررت بالمدینة پس وقتی بازگشتیم از غزو و حج کردیم پس گذشتیم بمدینه فسالت ابی بن کعب فقال وجدت صرة علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم فیها مائة دینار پس پرسیدم ابی بن کعب را پس گفت یافتم همیانی در زمان آنحضرت که در وی صد دینار بود فاتیت بها النبی صلی الله علیه وسلم فقال عرفها حولا پس آمدم با همیان نزد پیغمبر خدا پس فرمود تعریف کن آنرا یکسال فعرفتها حولا پس تعریف کردم یکسال وکسی پیدا نشد ثم اتیته پس آمدم نزد آنحضرت فقال عرفها حولا فعرفتها حولا ثم اتیته فقال عرفها حولا پس آمدم مرتبه سیوم پس فرمود تعریف کن مدتی قول فعرفتها حولا مذکور نشده گفته اند مراد آنست که تعریف کردم و در سوقت هم کسی پیدا نشد ثم اتیته الرابعة پس آمدم مرتبه چهارم بعد از آنکه سه سال تعریف کردم فقال اعرف عدتها و وکائها و وعائها پس فرمود تعریف کن شمار آنرا و بند آنرا و ظرف آنرا یعنی یکسال دیگر فان جاء صاحبها والا استمتع بها پس اگر آمد صاحب همیان بده او را و اگر نه بهره گیر بوی والاتفاق کن آنرا پوشیده نماند که همین حدیث ابی بن کعب که در اول باب لقطه گذشت و آنجا واقع شده که آنحضرت سیوم بار فرموده است و لازم آمده که سه سال تعریف باید کرد و اینجا بی تردد چهار کرت گفته و لازم آمده که چهار سال تعریف باید و اینچنین فهمیده اند شارحان این کتاب مستطاب کرمانی و غیره و در تطبیق این دو حدیث گفته که تشریح بعد و تخسیس آن دلالت بر نفی زاید نمیکند حدثنا عبدان قال اخبرنی ابی عن شعبة عن سلمة بهذا حدیث کرده مارا عبدان که نام او عبدالله بن عثمان است گفت عبدان مراد پدر من که عثمان بن جبله است از سلمه بن کهیل و وی از سوید بن غفله از ابی بن کعب با نحدیث قال فلقیته بعد بمکة وگفت شعبه پس ملاقات کردم سلمه بن کهیل را و بعضی گفته اند ضمیر قال راجع بسوید است یعنی گفت سوید ملاقات کردم ابی بن کعب را فقال لا ادری ثلاثة احوال او حولا واحدا پس گفت سلمه یا ابی بن کعب نمیدانم آیا سه سال فرموده یا یکسال پوشیده نماند که برین روایت که چهار کرت واقع شد لازم آمد که تعریف چهار سال باید کرد و این تردید چنانکه ناظران فهمیده اند در چهار سال و یکسال درست نمی آید و میتوان گفت در رفع تخالف احادیث که کرت چهارم که ابی بن کعب آمده و حدیث تصریحی نمی کند که بعد از گذشتن سال سیوم تمام آمده تواند که بعد از دو سال در ابتدای سال سیوم کرت آمده باشد و لهذا بعد از آمدن کرت سیوم واقع نشده که فعرفها حولا تا لازم آید که آمدن مرتبه چهارم بعد از سه سال بوده است و تعریف چهار سال باید کرد و بر تقدیر تسلیم که آمدن چهارم بعد گذشت سه سال باشد معنی قول آنحضرت که اعرف عدتها الخ آنست که بعد از تعریف سه سال و اتفاق شمار و بند و نشانه را نگه بدار تا اگر کسی پیدا شود و نشان دهد و تصدیق آن کند بده و گرنه بهره گیر پس ساقط شد ذکر اداء والوجه الاول اقرب الی الصواب والله اعلم

باب من عرف اللقطة ولم یدفعها الی السلطان

کسی که تعریف کرد لقطه را و سپرد بسلطان و اولی الامر حدثنا محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن ربیعة عن یزید مولی المنبعث عن زید بن خالد ان اعرابیا سال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن اللقطة فقال عرفها سنة اعرابی پرسید رسول خدا را از حکم لقطه پس فرمود تعریف کن آنرا یکسال فان جاء احد یخبرک بعفاصها ووکائها والا فاستنفق بها اگر آمد کسی که خبر دهد ترا از کیفیت کیسه او و بند آن تصدیق میکند آنرا پس بده وگرنه خرج کن آنرا و سأله عن ضالة الابل فتمعر وجهه و پرسید آنحضرت را از گمشده شتر پس متغیر شد روی آنحضرت وقال ما لک ولها معها سقاؤها وحذاؤها ترد الماء وتاکل الشجر دعها حتی یجدها ربها و ساله عن ضالة الغنم فقال هی لک

و درو برآنکه بر جیده صفت آنچه تحویف بود نماز برای آن مستحب باشد والله اعلم حدثنا ابوالیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابوالزناد عن عبدالرحمن بن هرمز عن الاعرج عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه واله وسلم لا تقوم الساعة حتی یقبض العلم فرمود برپا نشود قیامت تا آنکه گرفته شود علم بمردن علما و یکثر الزلازل و بسیار شوند زلزله ها و یتقارب الزمان و نزدیک یکدیگر شوند اجزاء زمان یعنی برکت از زمان برود و روز بگذرد چنانکه ساعت و هیچو ماهی و ماهی همچو هفته و هفته همچو روزی و روز چون ساعت و معانی دیگر محتمل است که در شرح مذکور شود و تظهر الفتن و پیدا گردد فتنه ها و جنگها میان مسلمانان و یکثر الهرج و بسیار شود هرج و هو القتل القتل و هرج بمعنی قتل است که موجود آید بسبب فتنه و اخبار القتل مکرر برای تاکید اراده نفس قتل و حقیقت آنست حتی یکثر فیکم المال تا آنکه بسیار شود در میان شما مال بسبب قلت رجال از کثرت قتل و کوتاهی امال از قرب قیامت فیفیض بنصب عطف است بر یکثر پس لبریز شود و پراگنده گردد میان مردم و فیض در اصل پر شدن آب است تا آنکه روان شود بر جانب وادی حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا حسین بن الحسن بن یسار قال حدثنا ابن عون عن عبدالله بن رجا عن نافع عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال اللهم بارک لنا فی شامنا وفی یمننا گفت آنحضرت خداوندا برکت ده ما را در شام ما و در یمن ما تخصیص این دو ملک یکی آنست که مکه مولد رسول است صلی الله علیه واله وسلم و آن در یمن است و مدینه مسکن ... کذا فی ترجمة المشکوة قال قالوا قالوا وفی نجدنا گفتند بعضی صحابه وفی نجدنا یعنی این را نیز گو با شام و یمن ورد و دعای برکت قال قال اللهم بارک لنا فی شامنا وفی یمننا گفت ابن عمر فرمود آنحضرت الخ قالوا وفی نجدنا گفت باز گفتند که نجد را نیز فرما قال هنالک الزلازل والفتن فرمود اینجا یعنی در نجد زلزله و فتنه ها وبها یطلع قرن الشیطان و در نجد طلوع میکند قرن شیطان یعنی گروه او و اعوان او

باب اين بابي بي ترجمه است وتعلق بكتاب لقطه هم ندارد با ربطيا اگر گفته شود كه اين شير در راه يافته و گرفتن آنحضرت آنرا اگر نگرفت ضايع ميشد پس حكم لقطه دارد كه ضايع ميشد و باشد وحكمش آنست كه آنرا بردارند ومتمتع شوند از ان نحل

اسحق بن ابراهيم قال اخبرنا النضر قال اخبرنا اسرائيل عن ابي اسحق قال اخبرني البراء عن ابي بكر رضي الله عنه ح وحدثنا عبد الله بن رجاء قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحق عن البراء عن ابي بكر قال انطلقت فاذا انا براعي غنم يسوق غنمه گفت ابو بكر صديق در وقتي كه همراه آنحضرت هجرت ميكرد رفتم من براهي پس ناگاه رسيدم بشباني كه ميراند بزهاي خود را فقلت لمن انت پس گفتم شبان را از كيستي تو قال لرجل من قريش فسماه فعرفته گفت از كيستي از قوم قريش نام برد پس نام بردان مرد را پس شناختم مرد را فقلت فهل في غنمك من لبن فقال نعم پس گفتم آيا هست در گوسفندان تو از شير گفت آري هست فقلت هل انت حالب لي قال نعم پس گفتم آيا هستي تو دوشنده شير براي من گفت آري هستم استفهام كرد از آنكه تو اذن داري است از صاحب غنم براي كسي كه وارد شود بر تو و تحمل كرد چون ابو بكر شناخت صاحب بز را دانسته باشد رضاي او براي خود از صداقتي كه بوي داشته باشد و با وجود آن از روي احتياط گفت كه تو اذن هم هست فامرته فاعتقل شاة من غنمه پس فرمودم او را كه بدوشد پس گرفت و بست در بين بزي از گله خود اعتقال در آوردن دو پاي است ميان دو ران بز دوشيدن آن ثم امرته ان ينفض ضرعها من الغبار پس گفتم او را كه بيفشاند از پستان او گرد را ثم امرته ان ينفض كفيه پس گفتم او را كه پاك كند از گرد هر دو كف دست خود را فقال هكذا ضرب احدى كفيه بالاخرى گفت ابو بكر بوي كه اينچنين بيفشان پس زد و كف خود بكديگر فحلب كثبة من لبن پس دوشيد بمقدار قدحي از شير يعني اندكي وقد جعلت لرسول الله صلى الله عليه وسلم اداوة على فمها خرقة و تحقيق گردانيده بودم براي پيغمبر خدا آبريزي كه بر دهان آن پارچه بود فصببت على اللبن حتى برد اسفله پس ريختم آب را بر ظرف شير تا آنكه سرد شد پايان شير يعني ظرف آن فانتهيت الى النبي صلى الله عليه وسلم پس رسيدم بنزد آنحضرت فقلت اشرب يا رسول الله فشرب حتى رضيت پس گفتم بنوش اي رسول خدا پس نوشيد آنحضرت تا آنكه راضي شدم مقصود بيان حسن مرافقت است

بسم الله الرحمن الرحيم كتاب في المظالم والغصب

در بعضي روايتها كتاب الغصب باب المظالم است مظالم جمع مظلمه است بمعني ستمگاري بكسر لام اكثر معين گفت و بعضي بفتح خوانده اند و بضم نيز روايت كرده اند و كسر مشهور است قال الكرماني بمعني ستمگاري يعني بيان آنكه تصرف در ملك غير ظلم است و ظلم چيست و بيان عقوبت آن و غصب بمعني بستم گرفتن حق ديگري نيز قسمي از ستم است وقول الله تعالى ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون و گمان مكن خدا را غافل از آنچه ميكنند ظالمان خطاب با آنحضرت است صلى الله عليه وسلم يعني از ينكه مهلت ميدهد در عقوبت ستمگاران از راه غفلت نيست انما يؤخرهم ليوم تشخص فيه الابصار مهلت ميدهد ايشان را تا گرفتار روزي كه حيران بمانند در ان روز نگراي چشم ها مهطعين مقنعي رءوسهم دوندگان در حالي كه نگاه دوخته اند و سر برداشته راقعي رءوسهم يعني مقنعي بمعني سر بردارنده است المقنع والمقمح واحد مقنع بنون و عين و مقمح بميم و حاء مهمله بيك معني است و آن رفع راس است لا يرتد اليهم طرفهم وافئدتهم هواء نميگردد بازگشتي بسوي ايشان چشمهاي شان و دلهاي شان در حاليكه خالي است يعني جوفا تفسير كرده هوا را بجوف بضم جيم و سكون واو بمعني خالي در اصل هوا بمعني خلا است كه در وي جرمي شاغل نباشد يعني تهي است دلهاي شان و نجراتي حمق را گويند كه دل او هوا است لا عقول لهم نيست عقل مر ايشان را از فرط حيرت و دهشت وانذر الناس يوم ياتيهم العذاب و بترسان مردم را از روزي كه مي آيد ايشان را عذاب روز مرگ يا روز قيامت الى قوله ان الله عزيز ذو انتقام وقال مجاهد مهطعين مديمي النظر وگفته است مجاهد مهطعين بمعني دائم گشته نظر است ويقال مسرعين وگفته مي شود در تفسير مهطعين مسرعين بمعني شتاب زدگان

باب قصاص المظالم و بدل و جزاء مظالم حدثنا اسحق بن ابراهيم قال اخبرنا

اسماعيل قال حدثني مالك عن صالح بن كيسان عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن زيد بن خالد الجهني انه قال صلى لنا رسول الله گفت زيد بن خالد گزارد براي ما پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم صلوة الصبح بالحديبية نماز صبح را بموضع حديبيه على اثر سماء كانت من الليل در پس باراني كه باريده بود از شب اثر بكسر همزه و فتح آن و سكون مثلثه و سماء بمعني ابر و باران نيز آمده فلما انصرف النبي صلى الله عليه واله وسلم اقبل على الناس پس چون برگشت آنحضرت از نماز روي بمردم كرد فقال هل تدرون ماذا قال ربكم پس گفت آيا ميدانيد چه گفت پروردگار شما اشارت بوحي است كه القا شده در قلب پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم قالوا الله ورسوله اعلم گفتند صحابه خدا و رسول وي داناتر است گفت آنحضرت قال اصبح من عبادي مومن بي وكافر گفت پروردگار صبح كردند از بندگان من دو قسم يكي ايمان آرنده بمن و ديگري كافر شونده فاما من قال پس ليكن كسيكه گفت مطرنا بفضل الله ورحمته باران داده شديم بالفضل خدا و رحمت او فذلك مومن بي وكافر بالكوكب پس آنكس ايمان آرنده است بمن و منكر شونده است بتاثير ستاره واما من قال وليكن كسيكه گفت چنانكه مي گفتند در جاهليت مطرنا بنوء كذا وكذا باران داده شديم بطلوع و غروب كوكب چنين و چنان نوء بفتح نون و سكون واو و بهمزه و تحقيق آن در باب يستقبل الامام الناس اذا سلم گذشت فذلك كافر بي مومن بالكوكب پس آنكس كفر ورزنده است بمن و ايمان آرنده است بستارگان مراد باكفر شرك است بقرينه مقابله وي با ايمان و در روايت احمد بلفظ فيصبحون مشركين يقولون مطرنا بنوء كذا يا كفر نعمت بقرينه مقابله بشكر در روايت مسلم اصبح من الناس شاكر ومنهم كافر و مواد ذم آنست كه گمان ميكردند نزول غيث را بواسطه نوء بصنع تاثير وي يا بعلامت و سببيت وي پس باطل كرد شارع قول ايشان را و گردانيد آنرا كفر پس اگر اعتقاد بتاثير نوء كنند در آن كفر شرك باشد و اگر اعتقاد كنند كه آن از قبيل تجربه و اجراء عادت است كه حادث ميشود باران وقت نوء بي تاثير الهي شرك نباشد وليكن جايز نيست اطلاق كفر بر آن باراده كفر نعمت زيرا چه واقع نشده در طريقي از طرق حديث بيان كفر و شكر و اسطه كذا ذكره شيخ ابن حجر بالجمله مذهب اهل حق آنست كه موثر نيست در وجود جز خدا و خلق و ايجاد از غير وي نيايد

معاذ بن هشام قال حدثني ابي عن قتادة عن ابي المتوكل الناجي عن ابي سعيد الخدري عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا خلص
المومنون من النار حبسوا بقنطرة بين الجنة والنار يعني چون خلاص شوند مسلمانان از آتش بند کرده شوند بر پلی که
میان بهشت و دوزخ است کرمانی گفته این مشعر است که در قیامت دو پل خواهد بود یکی بر پشت دوزخ و دوم
دیگر دلیلی بر آن باشد که همین یک پل باشد که تتمه این پل دیگر تتمه همانست و نیز مشعر است آنچه واقع شده که از اول
کر بر پشت دوزخ است بهشت میروند بآنکه این پل تا بهشت خواهد بود و مقرر است که بهشت و دوزخ متصل هم نیستند پس
ناچار پل در میان او خواهد بود واسا اعلم فيتقاصون مظالم كانت بينهم في الدنيا پس قصاص گرفته میشود مظلمهای که بود
میان ایشان در دنیا حتی اذا نقوا وهذبوا اذن لهم بدخول الجنة تا وقتیکه پاک کرده شوند و خستگاری کرده شوند از گناهان واداء
حقوق کنند اذن کرده شود مر ایشانرا بدر آمدن بهشت فوالذي نفس محمد بيده پس سوگند کسیکه ذات محمد بدست قدرت اوست
لاحدهم بمسكنه في الجنة ادل بمسكنه كان في الدنيا بتحقیق یکی از ایشان بمسکن خود در بهشت رهنما تر است از مسکن خود در دنیا
از آنکه صبح و شام تعریف و تعیین آن کرده خواهد شد وقال يونس بن محمد حدثنا شيبان عن قتادة قال حدثنا ابو المتوكل یعنی درین
قتاده از متوکل بطریق تحدیث آورده **باب** قول الله تعالى الا لعنة الله على الظالمين آگاه باش که لعنت خداست بر ستمگاران
حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا همام قال حدثنا قتادة عن صفوان بن محرز المازني قال بينما انا امشي مع ابن عمر آخذ بيده گفت
صفوان از میان آنکه من میرفتم با ابن عمر گرفته دست او را اذ عرض له رجل فقال كيف سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم ناگاه پیش آمد
او را مردی پس گفت چگونه شنیده پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی يقول في النجوى پیغمبر سر گوشی که در آخرت واقع میشود میان بنده و میان
خدا در روز قیامت گفت و گوئی پنهانی فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله يدني المومن فيضع عليه كنفه ويستره
پس گفت ابن عمر شنیدم رسول خدا را میفرمود بتحقیق خدا نزدیک می آرد مسلمان را پس می نهد بروی بال خود را پس می پوشد
او را کنف بفتح کاف و نون مفتوحه وفا بمعنی بازو و جانب و مراد اینجا حفظ و عون است یقال کنت الرجل ای حفظه فيقول اتعرف
ذنب كذا اتعرف ذنب كذا پس میگوید خدا آیا میشناسی گناه چنین آیا میشناسی گناه چنین یعنی گناهانی که کرده باشد و کسی از آن
اطلاع نبوده خداوند سبحانه یک یک را بوی میگوید فيقول نعم اي رب پس میگوید بنده آری ای پروردگار حتی اذا قرره بذنوبه
تا وقتیکه میگرداند او را مقر بگناهان و بر سر اقرار می آرد ورای في نفسه انه هلك و دید بنده و دریافت در خود که بتحقیق هلاک شد
قال سترتها عليك في الدنيا وانا اغفرها لك اليوم گوید خدا و در پوشیدم گناهان ترا بر تو در دنیا و من می آمرزم آنها برای تو
امروز فيعطى كتاب حسناته پس میدهد او را کتاب نکوئیهای او واما الكافرون والمنافقون فيقول على رؤس الاشهاد اما
کافران و منافقان از ما اکر دین دانش و رسوا سیکنند پیش اینها که میگوید در حضور شاهدان هؤلاء الذين كذبوا على ربهم
آنانند که دروغ گفتند بر پروردگار خود الا لعنة الله على الظالمين آگاه باشید که دوری از رحمت خداست بر ظالمان که بر خود
ستم کرده اند بقبول ناکردن احکام الهی **باب** لا يظلم المسلم المسلم یعنی باید که ستم نکند مسلمان مسلمانی را و کسیکه نصیحت او کنا
در هلاک بلکه حمایت او کند از دشمن ولا يسلمه بضم یا و فتح تحتیه و سکون مهمله و کسر لام بمعنی يلقيه الى الهلاك **حدثنا** يحيى بن
بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب ان سالما اخبره ان عبد الله بن عمر اخبره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال المسلم
اخو المسلم فرمود مسلمان برادر مسلمان است لا يظلمه ولا يسلمه ظلم نکند او را و نمی اندازد او را در هلاک نمی است بصورت تبری
اومن کان في حاجة اخيه كان الله في حاجته و کسیکه باشد در برآوردن حاجت برادر و اعانت او باشد

الجزء الرابع شیخ الاسلام کتاب الاستسقا

خدا و مرویست که سیه مردم را قحط در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه پس گفت مر عباس را چه قدر باقیمانده از نوء ثریا پس گفت عباس میگویند که آن انوا معترض میشوند در افق بعد وقوع آن هفته پس نگذشت آن هفته تا آنکه نزول کرد غیث نقل کرده آنرا استیعاب ابن عبد البر گرچه قسم ذکر کرده این دو صحابی بزرگ نوء را استغفار کردند و قت آنکه جاری شده است عادت الهی که چون تمام میشود آن مدت و حرکت نازل میکند باران را ولیکن مقصود از منع و تغلیظ چنانکه شیخ اجل در جامع البرکات گفته مشهور در شریعت است تا مردم بطریق اهل جاهلیت گرمیان حکم کنند بحوادث کائنات موثر نشوند و خود را بانواء ابو اسعد بقدرت الهی دانند و از نیز مرفوعا باسند استناد وان مثال طریق اعتقاد توحید و دخل در روش سلف صالح است و شک نیست که در اختلاف فصول و وجود امطار و نفع فوائد ثمار و امثال آن وجود این اجرام را بجاری عادت دخلی بطریق سببیت هست اما اعتبار آن و اعتقاد مر و اختیار ساعات و احکام و اعتقاد سعادت و نحوست در آن خلاف طریقه اسلام و توحید است و اگر باعتقاد تاثیر است باشد کفر و حرام است و گفته است ابو الشکور در تمهید که علم نجوم مشهور و حق بود در زمان ادریس علیه السلام بعد از آن منسوخ شد در زمان سلیمان علیه السلام بالاجماع و حکایت کرده از شمس الائمه حلوانی که وی سوال کرده شد از منجم گفت علم نجوم حق است و در زمین منسوخ است عمل بدان باطل و منجم مخطی و العیاذ بالله و چون این باب متضمن آن بود که باران نازل میشود بحکم الهی تاثیر نیست کواکب را و باران پس لازم آمد که علم وقت آن نیز بجز کسی را نباشد جز خدا تعقیب کرده آن باب را باین حکم در حیطه علمی و گفت **باب** لا يدري متى يجيء المطر الا الله رحمی ناوده نمیکس که کی بیاید باران جز خدا که خالق و منزل آنست و اگر احدی بر اینها و امارت او چیزی بر و آن ظن و گمان است علم نیست وقال ابو هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم خمس لا يعلمهن الا الله و گفت ابو هریره از حضرت شیخ فرانند رسید آنحضرت که یکی از پنج چیز دانا بر آنها نیست

حدثنا محمد بن يوسف فريابي قال حدثنا سفيان الثوري عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر قال قال النبي صلى الله عليه وسلم

تا او بی یار و مددگار نگذارد و ماند بلا اعانت او ومن فرج عن مسلم كربة وکسیکه دور کند از مسلمانی اندوهی را فرج الله عنه كربة من كربات يوم القيمة دور کند خدا از وی اندوهی از اندوههای روز قیامت کربات بضم کاف و راء است جمع کربة ومن ستر مسلما ستره الله يوم القيمة وکسیکه پوشد عیب و گناه مسلمانی را و ظاهر نکند بر مردم بپوشد گناه او را خدا روز قیامت گفته اند اگر دید حال او را بارتکاب گناه بینداید که منع کند او را و واجب است انکار کردن بروی بر تقدیر کلام معروف وارد و بیان کرد بی پوشیدن باشد اگر باز نیاید پس چنین کسی را اگر گناه و بجهت حاکم بر سانند و این داخل غیبت نیست بلکه از قبیل نصیحت است **باب** اعن اخاك ظالما او مظلوما مدد کن برادر خود را که مسلمانست هر که باشد ظالم را باز داشتن او از ظلم و این نصرت دادن است او را از شیطان و نفس او که سفرماید بمکاری و یاری دادن مظلوم را ظاهر است که بر گرفتن و ستم ترود **حدثنی** عثمان بن ابی شيبة قال حدثنا هشيم قال اخبرنا عبيد الله بن ابی بكر بن انس و حميد الطويل سمعا انس بن مالك يقول قال النبي صلى الله عليه وسلم انصر اخاك ظالما او مظلوما یاری ده برادر خود را ظالم باشد یا مظلوم **حدثنا** مسدد قال حدثنا معتمر عن حميد عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انصر اخاك ظالما او مظلوما قالوا يا رسول الله هذا ننصره مظلوما فكيف ننصره ظالما گفتند اصحاب ای رسول خدا این یاری دهیم او را در حالیکه مظلوم است پس چگونه یاری دهیم او را در حالیکه ظالم است قال تاخذ فوق يديه فرمود میگیری دو دست او را یعنی باز میداری او را از ظلم لفظ فوق مقحم است یا آوردن آن اشارت است بآنکه دست او را ازبالا بقوت و قدرت بگیر **باب** نصر المظلوم یاری دادن مظلوم را **حدثنا** سعيد بن الربيع قال حدثنا شعبة عن الاشعث بن سليم قال سمعت معاوية بن سويد قال سمعت البراء بن عازب قال امرنا النبي صلى الله عليه وسلم بسبع ونهانا عن سبع گفت براء بن عازب امر کرد ما را آنحضرت بهفت چیز و منع کرد از هفت چیز فذكر عيادة المريض واتباع الجنائز پس ذکر کرد پرسش بیمار و آن سنت موکد است برای هر مسلمانی صدیق باشد یا نه و همراه رفتن بجنازه که فرض کفایت است وتشميت العاطس و جواب دادن صاحب عطسه و قتیکه حمد گوید واجب است بالکفایت ورد السلام و باز دادن سلام بر کسی که سلام گفته باشد و اجبست و اگر بر جمیعی از اهل مجلس گفته باشد جواب یکی کفایت دارد ونصر المظلوم و یاری دادن مظلوم را مسلمان باشد یا ذمی واجب بکفایت است و متعین است بر سلطان و نائب او واجابة الداعي و قبول دعوت کردن اگر داعی مسلمان است و در مجلس مکروهی شرعی نباشد سنت است نزد شافعیه و حنابله دعوت ولیمه فرض عین است وابرار المقسم و از سوگند بر آوردن حالف را و قتیکه مباح سوگند بر کسی دهد سنت است مقسم بضم میم و سکون قاف و کسر سین سوگند دهنده در روایت ابی ذر قسم است بجای مقسم **حدثنا** محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن بريد عن ابي بردة عن ابي موسى عن النبي صلى الله عليه وسلم قال المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه بعضا وشبك بين اصابعه فرمود مسلمان مسلمان را مانند بناست که محکم میکند جزو آن جزو دیگر را و تشبیک کرد میان انگشتهای هر دو دست یعنی در آورد انگشت دست در انگشت دست دیگر **باب** الانتصار من الظالم و بیان انتصار یافتن از دست ظالم لقوله تعالى لا يحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم وكان الله سميعا عليما دوست نمیدارد خدا بلند کردن آواز را بگفتار بد مگر کسی را که ظلم کرده شده بر وی یعنی اگر مظلوم آواز بلند کند بکروهیت و هست خدا شنوا و بیدار دانا مطلع بر احوال ظالم و مظلوم والذين اذا اصابهم البغي هم ينتصرون و فرموده خدا و آنانکه و قتیکه رسید ایشان را بغی ایشان نصرت می یابند قال ابراهيم كانوا يكرهون ان يستذلوا فاذا قدروا عفوا گفت ابراهیم نخعی بودند صحابه ناخوش میداشتند اینرا که خوار کرده شوند و از زبون شدند تا از زبر دستی کسی باشند مسیر بر ایشان و قتیکه قدرت می یافتند بر آزار کننده عفو میکردند او را و انتقام نمی کشیدند **باب** عفو المظلوم در استحباب عفو کردن مظلوم ظالم را لقوله تعالى ان تبدوا خيرا او تخفوه او تعفوا عن سوء فان الله كان عفوا قديرا اگر ظاهر کنید نکوئی طاعت را یا پنهان کنید یا عفو کنید از بدی که رسانید کسی کرد پس تحقیق خدا هست

کرد تصنیف کتب داو عمای آن و نیز تخصیص نمود نیکند بر یکی از هر وقت که در تفسیر لقمان مذکور شود انشاء الله تعالى لا يعلم احد ما يكون في غد نمیداند هیچ کس خبر فردا چیز را که خواهد شد فردا چنانکه علم ساعت داخل درین فقره است زیرا که مراد از غد درین فقره قیامت دانسته اند منطوق کریمه و در روایت اسمعیل از ابن عمر که در تفسیر لقمان است بنصوص کتابت آن بتعلیم الهی وقت او موافق باشد چنانکه باقی فقرات مرفق گشت بدون تفاوت لفظ و ترتیب ولا يعلم احد ما يكون في الارحام نمیداند هیچ کس آنچه در رحمها بود که پسر است یا دختر شقی است یا سعید مگر فرشته که مامور است ولا يعلم نفس ماذا تكسب غدا و نمیداند هیچ نفسی که چه کسب کند فردا از جنس اعمال و بسا که قصد کاری میکند و بر خلاف آن میکند و ما تدری نفس باي ارض تموت و نمیداند هیچ نفسی که در کدام زمین بمیرد و در کدام وقت و ما يدري احد متى يجيء المطر و نمیداند هیچ کس که کی آید باران در مکانی

بسم الله الرحمن الرحيم

چنانکه در روایت کریمه است و در دیگر روایات بسمله نیست

ابواب الكسوف

و در بعضی نسخ کتاب الکسوف است کسوف در اصل بمعنی تغیر بسیاهی است مثلا میگویند کسف وجهه و حاله و بعد از آن غالب شد استعمال کسوف در آفتاب و ماهتاب یا مخصوص است بآفتاب و در ماهتاب خسوف بکار مشهور گشته چنانکه در باب تم مذکور شود

باب الصلوة في كسوف الشمس

در بیان نماز هنگام کسوف آفتاب آن امریست منقول علیه لیکن اختلاف است در حکم آن نزد جمهور سنت موکده است بجهت فعل آنحضرت و امر وی و معارض لزوم وجوب در بعضی آنست که در حدیث مذکور شده بر روایتی از ابی حنیفه و مالک واجبست و صفت نماز پس نزد او دو رکعت است بصورت نفل در هر رکعت یک رکوع چنانکه معتاد است بدلیل حدیثی که روایت کرد ابو حنیفه از عطاء بن سائب از پدرش از ابن عمرو بن العاص که گفت منکسف شد آفتاب روز فوت ابراهیم پس گفتند منکسف شد بجهت موت ابراهیم پس قیام کرد آنحضرت و دراز کرد قیام را تا آنکه گمان بردند که رکوع نخواهد کرد پس رکوع کرد و دراز بود رکوع وی بقدر قیام وی پس سجده کرد الحدیث روایت کرده آنرا ابو داود و نسائی و ترمذی در شمائل نیز از عطاء مذکور و تصحیح نموده آنرا حاکم و گفت صحیح است در روایت

بسیار بخشنده و توانا بر هر چیز خواهد یعنی این صفات از جمله مکارم و تخلق باخلاق الهی است وجزاء سیئة سیئة مثلها او جزای بدی بدیست مثل آن فمن عفی واصلح فاجره علی الله پس کسیکه درگذرد از جزای بدی و صلح کند با خصم پس اجر او بر ذمه است انه لا یحب الظالمین بتحقیق خدا دوست نمیدارد آنانرا که ابتدا ببدی کنند و تجاوز نمایند در انتقام الی قوله هل الی مرد من سبیل **باب** الظلم ظلمات یوم القیمة ستمکاری تیرگیهاست روز قیامت یعنی سبب تیرگیهاست **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا عبد العزیز بن الماجشون قال اخبرنا عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الظلم ظلمات یوم القیمة فرمود ظلم ظلمات است ظالم را و راست نمیتواند رفت و از ظلمتی که در راه پای او در گود دوزخ می افتد و در باب آنکه دل شان منور شود الٰهی شد واقع شده نورهم یسعی بین ایدیهم الآیة **باب** الاتقاء والحذر من دعوة المظلوم در بیان پرهیز کردن و ترسیدن از دعای مظلوم **حدثنا** یحیی بن موسی قال حدثنا وکیع قال حدثنا زکریا بن اسحٰق المکی عن یحیی بن عبد الله بن صیفی عن ابی معبد مولی ابن عباس عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث معاذا الی الیمن فقال اتق دعوة المظلوم مرویست از ابن عباس که بتحقیق پیغمبر خدا فرستاد معاذ را بسوی یمن برای اخذ صدقات و تعلیم احکام دین و قاضی کرد او را پس فرمود پرهیز کن دعای ستم رسیده را اگرچه عاصی باشد فانه لیس بینه وبین الله حجاب پس بتحقیق نیست میان او و میان خدا پردهٔ کنایت از اجابت دعاء او چنانکه ترمذی از حدیث ابی هریره روایت کرده که سه کس اند که مردود نیست دعای شان صائم وقتیکه افطار میکند امام عادل و مظلوم رفع میکند دعای او را و میکشاید درهای آسمان را و میگوید پروردگار سوگند بعزت من که نصرت میدهم ترا اگرچه بعد از زمانی بود **باب** من کانت له مظلمة عند الرجل کسی که باشد مر او را ستمی از اضاعت عرض و جز آن نزد مردی فحللها له یس حلال کرد آنکس مر آنرا هل یبین مظلمته آیا بیان میکند مظلمه خود را تا درست شود تحلیل او یا نه **حدثنا** آدم بن ابی ایاس قال حدثنا ابن ابی ذئب قال حدثنا سعید المقبری عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کانت له مظلمة لاخیه من عرضه او شیء فرمود کسیکه باشد او را مظلمه برای برادر خود مسلمان از آبروی او یا چیزی از نقد و جنس کرده فلیتحلله منه الیوم پس گو حلال کناند از آن امروز در دنیا یعنی سوال کند برادر مسلمان را که حلال کند او را و بخشد قبل ان لا یکون دینار ولا درهم پیش از آنکه نباشد دیناری و نه درهمی یعنی روز قیامت درهمی و دیناری نخواهد تا از حق او خلاص شود ان کان له عمل صالح اخذ منه بقدر مظلمته اگر باشد مر این ظالم را عمل نیک گرفته میشود از وی باندازه مظلمه او وان لم یکن له حسنات اخذ من سیئات صاحبه فحمل علیه و اگر نباشد او را نیکیهای اعمال گرفته میشود از بدیهای یار و برادر او پس بار کرده میشود بر ظالم یعنی جزای بدیهای مظلوم بر ظالم راه داده شد قال ابو عبد الله قال اسمعیل بن ابی اویس انما سمی المقبری لانه کان ینزل ناحیة المقابر گفت مؤلف رحمه الله گفته است اسمعیل بن ابی اویس اینکه نامیده شده است سعید باسم مقبری از آنکه وی نزول میکرد در گوشهٔ مقبره قال ابو عبد الله وسعید المقبری هو مولی بنی لیث گفت مؤلف و سعید مقبری مولی بنی لیث است وهو سعید بن ابی سعید واسم ابی سعید کیسان **باب** اذا حلله من ظلمه فلا رجوع فیه وقتی که حلال کرد و در گذشت از ظلم خود پس نیست رجوع در آن **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة فی هذه الآیة مرویست از عائشه صدیقه در معنی این آیه کریمه وان امرأة خافت من بعلها نشوزا او اعراضا و اگر زنی ترسید از شوهر خود جدائی را از خود و اعراض را از جهت ناخوشی و بدخلقی زن یا کم صحبتی و ادای حقوق نمودن آخر آیت اینست فلا جناح علیهما ان یصلحا بینهما صلحا والصلح خیر پس گناه نیست بر آن هر دو اینکه صلح کنند و صلح بهتر است این آیه و در شرعیت خلع واقع شده و خلع آنست که زن از خود چیزی بشوهر داد و جدا شود قالت الرجل تکون عنده المرأة

عائشه وابن عباس و اسماء که مذکور شد و کتاب و در روایات ایشان زیاده است پس اخذ آن اولی باشد از القاء آن و وارد شده زیادت در آن از طرق دیگر و سه رکوع از عائشه و جابر که در هر رکعت سه رکوع است و بوجهی دیگر از ابن عباس که در هر رکعت چهار رکوع است و نزد ابی داود از حدیث ابی بن کعب و نزد بزار از حدیث علی که در هر رکعت پنج رکوع است پس واقع شد اضطراب در روایات زیادت و اضطراب موجب ضعف است پس واجب شد ترک روایات ابعد وجه حکم بوقوع زیادت از دو رکوعین در هر رکعت از بعض رواة اولی نیست از حکم بلفظ زیادت از معمول مطلقا شاید که چون رکوع دراز شد آواز نمی شنیدند صف نزدیک سر برداشته باشند بتوهم رفع آنحضرت پس برداشته باشند صف دوم نیز و چون دیده باشند صف اول که آنحضرت هنوز سر برنداشته و استغراب کرده باشند رجوع بعد استغراب رجوع کرده باشند بحالت رکوع آنحضرت داشت گمان کرده باشند صف دوم که این رکوع بعد رکوع است از آنحضرت پس روایت کردند آنچنانکه دیدند شاید که در صفوف دیگر توهم برداشتن سر از صف دوم غلط زیادت شد که سه و چهار و پنج روایت کردند و امثال این واقع است که کسوف در رفع در زمان شریف یکبار بوده باشد و پس اگر متعدد باشد توانند که در هر کسوف نحوی دیگر بوده که در زیاده لیکن چون تاریخ فعل متاخر معلوم نیست ثابت شد تعارض و تردد در کیفیت معینه پس رجوع بمعهود متیقن واجب باشد کما حققه ابن الهمام **حدثنا** عمرو بن عون قال حدثنا خالد عن یونس عن الحسن بصری عن ابی بکرة قال کنا عند النبی گفت ابو بکره بودیم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فانکسفت الشمس فقام النبی صلی الله علیه وآله وسلم پس سیاه شد و تیره شد آفتاب پس برخاست آنحضرت یجر رداءه حتی دخل المسجد کشان کشان چادر را از ترس و اضطراب تا آنکه در آمد مسجد را فدخلنا فصلی بنا رکعتین پس درآمدیم ما پس گزارد بما دو رکعت و در روایت نسائی کما تصلون یعنی چنانکه میگزارید و گذارده اند معتاد را گزاردن آن حتی انجلت الشمس فقال تا وقتیکه روشن شد آفتاب پس فرمود ان الشمس والقمر لا ینکسفان لموت احد بتحقیق آفتاب و ماهتاب منکسف نمیشوند بجهت مردن کسی چنانکه میگفتند که این کسوف بجهت موت ابراهیم بن رسول علیه وآله الصلوة والسلام و این از بقایای اعتقاد

لیس یستکثر منها گفت عایشه مردی که می باشد نزد او زنی و نیست بسیار صحبت دار نزد او ازان زن از جهت کلان سالی یا بد خلقی پس اگر باخود بماند مرد بدیشان ینازعها میخواهد آنمرد که جدا کند او را الرجل مبتدا است واین قول خبر آنست تقول اجعلک من شانی فی حل پس میگوید زن میگردانم ترا از کار ده بار خود در حل یعنی میگردانم ترا از مهر و هر حقی که مرا برتست از موجبات زوجیت و جز آن که از راه دافع ظلم بوده است در حلیت و اباحت فنزلت هذه الآیة فی ذلک پس نازل شد این آیت درین باب و دلالت حدیث بر ترجمه ازانست که قطع عقدی لازم است رجوع نیست ازان و نیز اگر بطریق صلح و هبه و ابرا و تحلیل باشد نیز لازم خواهد بود **باب** اذا اذن له او احله ولم یبین کم هو در حکم آنکه وقتیکه اذن داد یکی مردی دیگر را یا احلال کرد او را و بیان نکرد و تعیین ننمود آنچه اذن در وی کرده و احلال نموده **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی حازم بن دینار عن سهل بن سعد الساعدی ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی بشراب فشرب منه آنحضرت آورده شد بشرابی که شیر بود و است پس خورد آنرا وعن یمینه غلام وعن یساره الاشیاخ و جانب دست راست آنحضرت غلامی بود و آن ابن عباس است و بجانب دست چپ پیران فقال للغلام اتاذن لی ان اعطی هؤلاء پس فرمود مر غلام را آیا اذن میدهی مرا که بدهم این مردم را که پیرانند فقال الغلام لا والله یا رسول الله لا اوثر بنصیبی منک احدا گفت غلام نی سوگند بخدای ای رسول خدا ایثار نمیکنم بنصیب و بهره خود که از تو رسیده هیچ کس را قال فتله رسول الله صلی الله علیه وسلم فی یده گفت سهل بن سعد پس داد آن شیر پیغمبر خدا رحمت کننده خدا بروی در دست آن غلام تله بفتح تا و فتا و فوقیه و تشدید لام یعنی دفعاله قسطلانی گفته مناسبت حدیث بترجمه تا حال بر من ظاهر نشد و بعضی گویند که از مفهوم حدیث پیداست که اگر غلام اذن میداد و حلال میکرد بر دیگران حق خود را روا میشد و تعیین نبود که چه قدر است **باب** اثم من ظلم شیئا من الارض در بیان گناه کسی که بناحق گرفت چیزی از زمین دیگری **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنی طلحة بن عبد الله ان عبد الرحمن بن عمرو بن سهل اخبره ان سعید بن زید قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من ظلم من الارض شیئا طوقه من سبع ارضین میفرمود کسیکه بناحق گرفت چیزی از زمین اندک یا بسیار طوق کرده شود او را از هفت زمین روز قیامت بعضی گویند مراد آنست او را تکلیف کرده شود که بردارد هفت زمین را بعضی گویند مراد آنست که خسف میکنند او را تا هفت زمین و زمین مغصوبه طوق گردن او میکنند **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا حسین المعلم عن یحیی بن ابی کثیر قال حدثنی محمد بن ابراهیم ان ابا سلمة حدثه انه کانت بینه وبین اناس خصومة بتحقیق ابو سلمه بن عبد الرحمن بن عوف حدیث کرد محمد بن ابراهیم را که بتحقیق شان اینست که بود میان او و میان مردم خصومتی و نزاعی فذکر لعائشة فقالت یا ابا سلمة اجتنب الارض پس ذکر کرده شد این خصومت مر عایشه را پس گفت ای ابا سلمه بگذار زمین را و خصومت مکن دران فان النبی صلی الله علیه وسلم قال من ظلم قید شبر من الارض طوقه من سبع ارضین قید بکسر قاف و سکون تحتیه و دال مهمله یعنی مقدار است و شبر بکسر معجمه و سکون موحده و را یعنی وجب **حدثنا** مسلم بن ابراهیم قال حدثنا عبد الله بن المبارک قال حدثنا موسی بن عقبة عن سالم عن ابیه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم من اخذ شیئا من الارض بغیر حقه خسف به یوم القیمة الی سبع ارضین کسیکه گرفت یک وجب از زمین بی حق خود فرو برده شود او را روز قیامت تا قعر هفت زمین پس بگردد زمین مانند طوق در گردن او قال الفربری قال ابو جعفر قال ابو عبد الله هذا الحدیث لیس بخراسان فی کتب ابن المبارک گفت مولف رح اینحدیث که مذکور شد از ابن مبارک نیست در اهل خراسان در کتبی که املا کرده است آنرا ابن مبارک انما املی علیهم بالبصرة املا کرده است ابن مبارک بر مردم بصره ولیکن نعیم ابن حماد مروزی از او و ابن مبارک یاد گرفته است اینحدیث را بخراسان و روایت کرده است از وی این فائده را فربری از ابو جعفر کاتب مولف نقل کرده و در روایت ابی ذر نیز آمده و غیر ایشان از رواة مولف نیاورده اند **باب** اذا اذن انسان لآخر شیئا جاز

کمال قدرت و جلال الهی موجب عبرت اند که در یکساعت آن نورانیت و ابهت مظلم و مکسوف شد و چنین قادر است حق تعالی والعیاذ بالله که نور علم و ایمان از آدمیان کسف کند و تاریک گرداند فاذا رایتموها فقوموا وصلوا پس چون ببینید شما این دو آیت را پس برخیزید و نماز کنید و مستفاد از حدیث عدم تعیین وقت است بلکه هر وقت که کسوف واقع شود نماز کنید و لیکن ظاهر آنست که اوقات مکروهه نماز ازین عموم مستثنی باشند ..... که نماز مکروه و تقرب را نشاید و کسوف ممتد میباشد زمانا پس یک وقت کراهت اشتغال بدعا و تضرع کنند و باقی را مشغول بنماز دارند و همین است مذهب امام ابی حنیفه و مشهور از مذهب امام محمد بن حنبل **حدثنا** اصبغ بفتح همزه و بمعجمه عصری قال اخبرنی ابن وهب قال اخبرنی عمرو عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن ابن عمر انه کان یخبر عن النبی بود ابن عمر که خبر میداد از پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم ان الشمس والقمر لا یخسفان لموت احد ولا لحیاته که آفتاب و ماهتاب منخسف نمی شوند از جهت مردن کسی و نه از جهت زیستن کسی سابق معلوم شد که اعتقاد اهل جاهلیت که در خسوف و کسوف بموت عظیم و فحر بی عام بود پس ذکر حیات با وی بحث استتباع و استطراد موت باشد ولکنهما آیتان من آیات الله فاذا رایتموها فصلوا **حدثنا** عبد الله بن محمد مسندی قال حدثنا هاشم بن القاسم ابو النضر لیثی مسند دولیست و مفت قال حدثنا شیبان ابو معویة نحوی عن زیاد بن علاقة بکسر زا عن المغیرة بن شعبة قال کسفت الشمس کسف بفتح کاف وانکسف بیک معنی علی عهد رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یوم مات ابراهیم گرفت آفتاب در زمان آنحضرت روزیکه وفات یافت ابراهیم پسر وی سال دهم از هجرت در ربیع الاول یا رمضان یا ذی حجه و اکثر برآنند که دهم ماه و بقولی چهارم و بقولی چهاردهم عسقلانی گفته و صحیح نمیشود این تاریخها بر قول ذی حجه زیرا چه بود آنحضرت دران هنگام بمکه در حج و ثابت شده که آنحضرت حاضر شد وفات ابراهیم بود در مدینه بخلاف آنکه گفته شده که فوت کرد ابراهیم سنه نه اگر ثابت شود این قول میتوان صحیح شد این تاریخها و جزم کرده نووی که در سال حدیبیه بود آنحضرت در انجا تشریف داشت و جواب داده شد که آنحضرت مراجعت کرده بود از انجا در آخر ذی قعده پس شاید که این واقعه در آخر شهر بود انتهی و این مناسب بعادت وقوع کسوف

وقتيكه اذن كند انسانى ديگرى را يعنى ديگرى را روايت است **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن جبلة بن سحيم قال كنا بالمدينة مع اهل العراق فاصابتنا سنة جبله بود هم با مدينه در ميان اهل عراق پس رسيد ما را قحط سالى فكان ابن الزبير يرزقنا التمر و بود ابن زبير كه طعام ميداد ما را خرما فكان ابن عمر يمر بنا پس بود عبد الله ابن عمر ميگذشت بر ما فيقول ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن الاقران پس ميگفت تحقيق رسول خدا منع كرده است از آنكه يك تمر با تمر ديگر بيك دفعه بخورند الا ان يستاذن الرجل منكم اخاه مگر آنكه طلب اذن كند مردى از شما برادر خود را كه شريك است در خوردن از قران بمعنى عياض منقول است كه صواب قران است بلا همزه نزد اهل لغت ليكن روايت اينجا بهمزه است **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا ابو عوانة عن الاعمش عن ابي وائل عن ابي مسعود ان رجلا من الانصار يقال له ابو شعيب كان له غلام لحام مرويست از ابو مسعود كه مردى از انصار كه گفته ميشد او را ابو شعيب بود مر او را غلامى گوشت فروش فقال له ابو شعيب اصنع لي طعام خمسة لعلي ادعو النبي صلى الله عليه وسلم خامس خمسة پس گفت او را ابو شعيب بساز براى من طعام پنج نفر شايد كه دعوت كنم آنحضرت را در حاليكه پنجم پنج نفر است يعنى چهار كس ديگر با آنحضرت باشند وابصر في وجه النبي صلى الله عليه وسلم الجوع وديده بود در روى مبارك آنحضرت گرسنگى را فدعاه فتبعهم رجل لم يدع پس دعوت كرد آنحضرت را همراهى كرد ايشان را مردى كه دعوت كرده نشده بود فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان هذا قد اتبعنا أتأذن له فقال نعم پس فرمود آنحضرت تحقيق اين مرد همراهى كرده است ما را آيا اذن ميكنى او را گفت آرى

باب قول الله تعالى وهو الد الخصام در بيان فرموده خداى تعالى و او سخت ترين دشمنان است الد اسم تفضيل است از لدد بمعنى شدت خصومت خصام جمع خصم است چنانكه جبال جمع جبل است **حدثنا** ابو عاصم عن ابن جريج عن ابن ابي مليكة عن عائشة رضي الله عنها عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان ابغض الرجال الى الله الالد الخصم فرمود مبغوض ترين مردم نزد خدا سخت ترين اهل خصومت است و مولع است در آن خصم بفتح خاء و كسر صاد معجمه بمعنى مخاصم است اين آيه وهو الد الخصام نازل شده است در باب اخنس بن شريق منافق كه آمده اظهار اسلام كرد در باطن دشمن بود

باب اثم من خاصم في باطل وهو يعلمه در بيان گناه كسيكه نزاع كند در باطل و حال آنكه ميداند كه باطل است نزاع را **حدثنا** عبد العزيز بن عبد الله قال حدثني ابراهيم بن سعد عن صالح عن ابن شهاب قال اخبرني عروة بن الزبير ان زينب بنت ام سلمة اخبرته ان امها ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم اخبرتها عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه سمع خصومة بباب حجرته ام سلمه خبر داده بود زينب را از پيغمبر خدا رحمت كناد بر وى كه بتحقيق آنحضرت شنيد نزاعى را بر در حجره خود فخرج اليهم فقال انما انا بشر وانه ياتيني الخصم پس بيرون آمد بسوى ايشان كه نزاع ميكردند بيكديگر پس فرمود نيستم من مگر بشرى و بتحقيق مى آيد نزد من خصومت كننده فلعل بعضكم ان يكون ابلغ من بعض پس شايد بعضى شما باشد بليغ تر از بعضى در بيان و نزاع فاحسب انه صدق فاقضي له بذلك پس گمان مى برم كه بتحقيق وى راست گفته است و حكم ميكنم او را بر مدعاى وى فمن قضيت له بحق مسلم فانما هي قطعة من النار پس كسيكه حكم كردم مر او را بحق مسلمانى پس نيست آن مگر پاره از آتش دوزخ فليأخذها او ليتركها پس گو بگيرد آن آتش پاره را يا بگذارد

باب اذا خاصم فجر در مذمت كسى وقتيكه خصومت كند دروغ گويد و دشنام كند **حدثنا** بشر بن خالد قال اخبرنا محمد بن جعفر عن شعبة عن سليمان عن عبد الله بن مرة عن مسروق عن عبد الله بن عمرو عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اربع من كن فيه كان منافقا فرمود چهار خصلت كسيكه باشد آن خصلتها در وى باشد منافق او كانت فيه خصلة من اربعة كانت فيه خصلة من النفاق حتى يدعها يا باشد در وى يك خصلت از چهار خصلت باشد در وى خصلتى از نفاق تا آنكه بگذارد آن خصلت را اذا حدث كذب وقتيكه سخن كند دروغ گويد يعنى عادت او اين باشد واذا عاهد غدر وقتيكه عهد كند بيوفائى كند واذا وعد اخلف وقتيكه وعده كند خلاف كند واذا خاصم فجر وقتيكه خصومت كند بد گويد

عن ابيه عن عائشة انها قالت خسفت الشمس على عهد رسول الله گرفت آفتاب در زمان پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فصلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بالناس پس گزارد آنحضرت نماز خسوف بمردم فقام فاطال القيام پس قيام كرد در نماز و دراز كرد قيام را در قرات مانند سوره بقره تقريبا ثم ركع فاطال الركوع پس ركوع كرد و دراز كرد ركوع را بر نحو مقدار صد آيه ثم قام فاطال القيام پس ترباز قيام كرد از ركوع و دراز كرد قيام را بالقرات مانند سوره آل عمران وهو دون القيام الاول و اين قيام كمتر از قيام اول بود ثم ركع فاطال الركوع پس باز ركوع كرد و دراز كرد ركوع را وهو دون الركوع الاول و اين ركوع كمتر از ركوع اول بود ثم سجد فاطال السجود پس سجده كرد و دراز كرد سجده را يعنى دو سجده بدستور سائر نماز وليكن دراز ثم فعل في الركعة الاخرى مثل ما فعل في الاولى پس دو در ركعت ديگر از افعال آنچه كرده بود در ركعت نخستين ثم انصرف وقد تجلت الشمس پس برگشت از نماز و حال آنكه بتحقيق روشن شده بود آفتاب فخطب الناس وحمد الله واثنى عليه پس خطبه خواند مردم را و سپاس گفت خدا را ستايش كرد بروى ثم قال ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله پس گفت آنحضرت تحقيق آفتاب و ماهتاب دو نشان اند از نشانهاى خدا براى نمايندن و عبرت بندگان لا يخسفان لموت احد ولا لحياته نميگيرند بسبب مردن و زيستن كسى فاذا رأيتم ذلك فادعوا الله وكبروا پس چون ببينيد آنرا پس دعا كنيد و در آريد خدا را به بزرگى ياد كنيد وصلوا وتصدقوا و نماز كنيد و صدقه دهيد ثم قال يا امة محمد ما من احد اغير من الله ان يزني عبده او تزني امته پس فرمود اى امت محمد نيست هيچ كس غيرت ناك تر از خدا اينكه زنا كند غلام او يا زنا كند جارية وى ...

خاصم فجر وقتیکہ خصومت کند یعنی دشنام کند شرح این حدیث در کتاب الایمان در باب علامات المنافق گذشت بدانکہ مراد نفاق دو علت یا عدم دیانت نشاید و مومن پاک ازین خصلتہا می منافقان یافتہ شود یا آنکہ در باب جمعی از اہل نفاق معہود واقع شدہ انحضرت ذکر آن مرزت تعیین نفاق آنہا نفرمود و نیز این یعنی ادا قوت است در زجر وانقار مسلمانان از صفات مذکورہ این کہ از نفاق و ظاہر است کہ این صفات اگر رسوخ یابد بر سالی ایمان خواہد بود **باب** قصاص المظلوم اذا وجد مال ظالمہ بدل گرفتن مظلوم کہ گرفتہ شدہ است مال او وقتیکہ یافت مال ظالم خود را وقال ابن سیرین یقاصہ وقرا وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم بہ و گفتہ است ابن سیرین قصاص بگیرد و خواند این آیت را و اگر عتاب کنید پس عقاب کنید بمانند آنچہ شما را کردہ شدہ ایشان بہ **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزہری قال حدثنی عروة ان عائشة رضی اللہ عنہا قالت جاءت ہند بنت عتبة بن ربیعہ گفت عائشہ آمد ہند دختر عتبہ بن ربیعہ مادر معاویہ فقالت یا رسول اللہ ان ابا سفیان رجل مسیک پس گفت ای رسول خدا بتحقیق ابا سفیان مردی بخیل است مسیک بکسر میم و تشدید سین با ہم و سکون یا و کاف انچنین است در روایت محدثان و در کتب لغت بر وزن بخیل است بمعنی ممسک فہل علی حرج ان اطعم من الذی لہ عیالنا آیا ہست بر من گناہی اینکہ طعام دہم از آنچہ مر او راست عیال خود را فقال لا حرج علیک ان تطعمیہم بالمعروف فرمود نیست گناہی بر تو اینکہ طعام دہی تو ایشان را بمتعارف و وجہ دلالت حدیث بر ترجمہ آنست کہ آنحضرت فرمود ہند را کہ بگیرد مال زوج را موافق حق از ینجا معلوم شد کہ صاحب حق اگر مال کسی کہ تعدی کردہ است بیابد بگیرد روا است **حدثنا** عبد اللہ بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنی یزید ابن ابی حبیب عن ابی الخیر عن عقبة بن عامر قال قلنا للنبی صلی اللہ علیہ وسلم انک تبعثنا فننزل بقوم لا یقرونا گفت عقبہ گفتیم مر پیغمبر خدا را بتحقیق تو میفرستی ما را پس نزول میکنیم بر قومی کہ مہمانی نمیکنند ما را فما تری فیہ پس چہ میفرمائی تو در ین معنی فقال لنا ان نزلتم بقوم فامر لکم بما ینبغی للضیف فاقبلوا پس فرمود ما را اگر نزول کنید بقومی پس امر کردہ شدہ است مر شما را بچیزی کہ سزاوار است و باید مہمان را پس قبول کنید فان لم یفعلوا فخذوا منہم حق الضیف پس اگر نکنند آنچہ فرمودہ شدہ پس بگیرید از ایشان حق مہمان گفتہ اند کہ این گرفتن نزد اضطرار یا اگر بر اہل جزیہ در زمان سابق شرط کردہ بودند اگر مسلمانان بر ایشان فرود آیند مہمانی کنند از خطابی منقول است کہ این دستور در زمان آنحضرت بود کہ بیت المال نبود و چون اموال در بیت المال جمع آمد رزق و مدد معاش مردم از انجا مقرر گردید و اکنون دیگر در مال مردم حقی نماند **باب** ما جاء فی السقائف چیزی کہ آمدہ است در سقیفہا و سقیفہ یعنی مکان سایہ دار کہ برای نشستن ہمگنان بسازند وجلس النبی صلی اللہ علیہ وسلم واصحابہ فی سقیفة بنی ساعدة و نشستہ است پیغمبر خدا رحمت کنا ذکر کردہ در سقیفہ بنی ساعدہ کہ بیعت خلافت ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ دران شدہ است **حدثنا** یحیی بن سلیمان قال حدثنی ابن وہب قال حدثنی مالک ح واخبرنی یونس عن ابن شہاب یعنی گفت ابن وہب خبر داد مرا یونس نیز و ہر دو یعنی مالک و یونس از ابن شہاب و این تحویل اسناد است باسنادی دیگر قال اخبرنی عبید اللہ بن عبد اللہ بن عتبة ان ابن عباس اخبرہ عن عمر قال حین توفی اللہ نبیہ ابن عباس خبر داد عبید اللہ را از عمر بن خطاب گفت ہنگامیکہ وفات کرد خدا پیغمبر خود را ان الانصار اجتمعوا فی سقیفة بنی ساعدة بتحقیق انصار جمع شدند در سقیفہ بنی ساعدہ و خلیفہ کنند کسی را فقلت لابی بکر انطلق بنا پس گفتم مر ابی بکر را راہی شو با ما الیہم فجئناہم فی سقیفة بنی ساعدة پس آمدیم ایشان را در سقیفہ بنی ساعدہ ایں حدیث بدرازی در حدود مذکور است و اینجا بطریق اختصار آورد و مقصود آنست کہ صحابہ در سقیفہ نشستہ اند این باب را بکتاب المظالم مناسبتی ظاہر نیست مگر آنکہ گویند کہ انصار قصد تعدی داشتند و شیخین انجا رفتہ باز داشتند آنہا را لیعنی از شرح میگویند مراد مولف نفی ...

التمس علی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقتیکہ گرفت آفتاب در زمان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نودی ان الصلوة جامعة ندا کردہ شد ...

باب خطبة الامام فی الکسوف خطبہ خواندن امام در وقت کسوف مستحب داشتہ آنرا شافعی واسحق واکثر اصحاب حدیث بعد نماز و خطبہ خواندند وقالت عائشة واسماء خطب النبی و گفت عائشہ و اسماء خطبہ خواند پیغمبر و در حدیث نماز کسوف خطبہ خواند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یعنی بعد از نماز و نزد ابی حنیفہ و مالک و احمد خطبہ نیست و در ان خطبہ چہ فرمود آنحضرت مردم را برجا و تکبیر و نماز و صدقہ و امر نمود بخطبہ و خطبہ ... یکبار برای تعلیم حکم کسوف و دفع ظن مردم بود در آن کہ کسوف برای مرگ ... دو خطبہ مانند خطبہ جمعہ و عید **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شہاب **ح** تحویل اسناد است وحدثنی احمد بن صالح ابو جعفر مصری قال حدثنا عنبسة بفتح مہملہ و سکون نون و موحدہ و مہملہ بن خالد بن یزید ایلی ... قال حدثنا یونس عن ابن شہاب قال حدثنی عروة عن عائشة زوج النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قالت خسفت الشمس فی حیوة النبی گفت عروہ از عائشہ گرفت آفتاب در زمان حیات پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فخرج الی المسجد پس بر آمد از حجرہ بسوی مسجد بجہت عبادت بنماز فصف الناس وراءہ گفت راوی پس صف بستند مردم عقب آنحضرت با قتدار فکبر فاقترأ رسول اللہ پس تکبیر تحریمہ گفت و قراءت کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قراءة طویلة قراءت دراز ایستادہ و بر ایستادہ بود ثم کبر فرکع رکوعا طویلا پس تکبیر گفت و رکوع کرد رکوع دراز ثم قال پس گفت سمع اللہ لمن حمدہ فقام ایستادہ است بعد از رکوع فقام ولم یسجد وقرأ قراءة طویلة ہی ادنی من القراءة الاولی پس ایستادہ ماند و سجدہ نکرد و خواند قراءت دراز بار دیگر کمتر از قراءت اول بود ثم کبر ورکع رکوعا طویلا ہو ادنی من الرکوع الاول پس تکبیر گفت باز و رکوع کرد رکوعی دراز کہ کمتر از رکوع اول بود ثم قال پس گفت سمع اللہ لمن حمدہ ربنا ولک الحمد ثم سجد پس سجدہ کرد ثم قال فی الرکعة الاخرة مثل ذلک پس بعد از سجدتین کرد در رکعت دیگر مانند آنچہ کردہ در رکعت ... فاستکمل اربع رکعات فی اربع سجدات پس

ستیفه ساختن ونشستن دران روایت ونیز روایت برایی که ازین آن مردم بیگذرد سقیفه سازند وبجای بلاد پوشند وانحدیث دلیل است بران ازانکه اگر روا نبودی آنحضرت تجویز آن نکردی وخود وصحابه کبار دران نشستندی انتهی استدلال برین حکم موقوف است برآنکه سقیفه بنی ساعده بی سرا بود وباین معنی اب را مناسبتی بکتاب مظالم نیز پیدا میشود

باب لا یمنع جار جاره ان یغرز خشبه فی جداره یعنی بیان آنکه باید منع نکند همسایه همسایه خود را ازینکه بچسپد چوبی را در دیوار او یعنی ابتقاد انتفاع از حقوق جوار است ودر بعضی روایات خشبه بصیغه جمع است وخشبات بضمیر حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابن شهاب عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا یمنع جار جاره ان یغرز خشبة فی جداره لا یمنع بجزم عین بعله نهی است ودر بعضی روایات بضم عین است نفی بمعنی نهی ثم یقول ابو هريرة مالی اراكم عنها معرضین پس میگوید ابو هریره چه حال است که می بینم شما را ازان مقوله پیغمبر خدا اعراض کنندگان والله لارمین بها بین اکتافکم سوگند بخدا هرآئینه می اندازم باین مقاله میان کتفهای شما وری بین الاکتاف کنایت است باآنکه شما را خبر میکنم باین مقاله اگرچه ناخوش خواه قبول کنید این حکم را وانیمعنی نزد حنفیه ومالکیه مستحب است از جهت جمع میان این حدیث وحدیثی که وارد شده است در خطبه وداع که حلال نیست آدمی را مال برادر او بی رخصت وی روایت کرده است این را حاکم باسنادی که بر شرط مولف است لیکن گفته اند که بی رخصت همسایه باشد واگر امتناع آرد جبر نمیرسد ونزد شافعی در قول جدید مستحب است ودر قدیم اگر ضرورت باشد واجب است وبعضی ضمیر بها راجع بخشبه داشته اند یعنی اگر قبول نکنید خشبه را بر دوش شما می نهم تا ازان عاجز آئید وقبول کنید ظاهر آنست که چوب بر دیوار کسی ماندن نیز حکم داشته باشد

باب صب الخمر فی الطریق در حکم ریختن شراب در راه حدثنا محمد بن عبد الرحیم ابو یحیی قال حدثنا عفان قال حدثنا حماد بن زید قال حدثنا ثابت عن انس قال کنت ساقی القوم فی منزل ابی طلحة گفت انس بودم ساقی جمعی در منزل ابی طلحه وکان خمرهم یومئذ الفضیخ وبود شراب ایشان درین روز شرابی که میگیرند از خرمای نارسیده وفضیخ بفتح فا وکسر ضاد معجمه وخا معجمه ساکن ونا بمعنی شرابی که از بسر میگیرند ونیز اطلاق میکنند بر شرابی که از بسر ورطب میگیرند بی آنکه آتش بوی رسد فامر رسول الله صلی الله علیه وسلم منادیا ینادی الا ان الخمر قد حرمت پس امر نمود رسول خدا منادی را که ندا میکرد آگاه باشید که شراب حرام کرده شد قال فجرت فی سکک المدینة گفت انس پس ریخته شد وروان گشت در کوچهای مدینه فقال لی ابو طلحة اخرج فاهرقها فخرجت فاهرقتها فجرت فی سکک المدینة پس گفت ابو طلحه برون آی وبریز شراب را پس برآمدم وریختم آنرا پس روان شد در کوچهای مدینه ریختن شراب در کوچه اگرچه سبب آزار مردم بود لیکن برای اظهار قضیه حرمت در راهها ریختند وانیمعنی مصلحت راجح تر بود از تأذی مردم ومنزه شان در راه رفتن ولغزیدن پای وناپاک شدن جامه وجز آن فقال بعض القوم قد قتل قوم وهی فی بطونهم پس گفتند بعضی تحقیق کشته شد قومی در حالیکه شراب در شکمهای ایشان است یعنی ترسیدند جمعی که در وقت شراب خورده بودند که باین گناه کشته خواهند شد فانزل الله تعالی لیس علی الذین امنوا وعملوا الصلحت جناح فیما طعموا پس نازل کرد الله تعالی آیه کریمه که نیست بر کسانیکه ایمان آوردند وعمل نیک کردند گناهی در چیزی که خورده اند

باب افنیة الدور والجلوس فیها در بیان مسکین کردن صحنهای سراها ونشستن دران والجلوس علی الصعدات ونشستن بر سرراهها صعدات بهلتین مضمومتین جمع صعدات است وطرقات جمع طرق که جمع طریق است در وزن ومعنی وقالت عایشة فابتنی ابو بکر مسجدا بفناء داره گفت عایشه بنا کرد ابو بکر رضی الله عنه مسجدی در صحن خانه خود

الجزء الرابع شیخ الاسلام | ابواب الکسوف

ابن عباس کان یحدث یوم خسفت الشمس بمثل حدیث عروة عن عایشة زهری گوید وبود که حدیث میکرد کثیر بن عباس که صحابی صغیر است وبرادر عینی وی عبد الله بن عباس حدیث میکرد روزی که گرفت آفتاب بمثل حدیث عروه از عایشه از چهار رکوع در دو رکعت وچهار سجده

فقلت لعروة ان اخاك یوم خسفت الشمس بالمدینة لم یزد علی رکعتین مثل الصبح زهری گوید پس گفتم عروه را که تحقیق برادر تو عبد الله بن زبیر صحابی روز منخسف شدن آفتاب بمدینه زیاده نکرد در دو رکعت نماز مانند نماز صبح در عدد رکوع وقیام وهیئت نماز قال اجل لانه اخطأ السنة گفت آری گرفت ودیم چنانکه گفتی بعلت آنکه در عمل او سنت نبوی را سهو کرد آنرا انکار اکتفا کرد بر اصل سنت که دوگانه نماز بود وفوت کرد کمال هیئت آنرا واین انکار از عروه بنابر زعم وی بود که چیزی از عایشه شنیده وتواند که عبد الله که صحابی است دیده باشد عمل آنحضرت را بنحوی که منکشف گشته نزد وی نفی زیاده بنا استتباه والله اعلم بحقیقة الحال

باب هل یقال کسفت الشمس او خسفت آیا گفته شود این لفظ در بیان حال آفتاب یکبار وخسفت یا بکاف معجمه اشعار است باختلاف در اطلاق این دو لفظ در شیرین بعضی منع کنند کسفت بکاف در آفتاب وخسفت را آن بخا معجمه گویند واحادیث صحیحه که وارد بخلاف وی میکند آنرا آنچه مشهور در استعمال فقها کسوف برای شمس است وخسوف برای قمر جوهری گفته که این افصح است قاضی عیاض عکس آن از بعضی نقل کرده وثبوت آن بخا معجمه در قمر رد میکند آنرا در جمیع آنست که مستعمل میشود وهر دو لفظ در یک از ماه وآفتاب اگرچه مدلول کسوف در لغت التغیر بسواد است وخسوف بمعنی خرابی ونقصان وقال الله تعالی فخسفنا استشهاد است بر استعمال خسف بخا معجمه در قمر بخلاف جمهور که منکر آنند حدثنا سعید

يصلي فيه ويقرء القرآن نماز میکرد وقرآن میخواند ان فيتقصف عليه نساء المشركين وابناءهم يعجبون منه پس آمد میکرد زنان مشرکان وپسران ایشان بجا ایکه خوش میکرد قرآن را از بوبکر یتقصف بر وزن یتفعل بقاف بر صاد مهمله آخر ت والنبي صلى الله عليه وسلم يومئذ بمكة وپیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی درین وقت بمکه بود **حدثنا** معاذ بن فضالة قال حدثنا ابو عمر حفص بن ميسرة عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن ابي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اياكم والجلوس على الطرقات فقالوا ما لنا بد فرمود دور دارید خود را از نشستن در راهها پس گفتند صحابه نیست ما را چاره از نشستن در راه انما هو مجالسنا نتحدث فيها نیست آن مگر جا های نشست که سخن میکنیم در ان بکید یگر در غیر روایت ابی ذر انما هی بضمیر تانیث است وتذکیر از جهت تانیث سماعی طریق خواهد بود فقال اذا ابيتم الا المجالس فاعطوا الطريق حقها پس گفت آنحضرت پس هرگاه ابا دارید از نشستن مگر نشستن در راهها پس دا کنید حق راه را فقالوا وما حق الطريق پس گفتند چیست حق راه قال غض البصر وكف الاذى فرمود پوشیدن چشم است از دیدن نامحرم وعیوب مردم و باز داشتن آزار است از راه روان ورد السلام ورد کردن سلام است بر کسیکه سلام کند وامر بالمعروف ونهي عن المنكر وامر معروف است ونهی کردن از آنچه ممنوع است در شریعت

باب الآبار على الطريق اذا لم يتاذ بها یعنی چاهها بر سر راه کندن وقتیکه آزرده نشود کسیکه آن راه رواست **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن سمي مولى ابي بكر عن ابي صالح السمان عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بينا رجل بطريق اشتد عليه العطش فرمود در میان آنکه مردی بر راه میرفت پس سخت شد بر وی تشنگی فوجد بئرا فنزل فيها فشرب پس یافت چاهی را فرود آمد دران چاه و نوشید آب ثم خرج فاذا كلب يلهث ياكل الثرى من العطش پس برآمد از چاه ناگاه دید سگی از حرارت تشنگی زبان کشیده میخورد گل را از تشنگی فقال الرجل لقد بلغ هذا الكلب من العطش مثل الذي كان بلغ مني پس گفت آن مرد بتحقیق رسیده این سگ را از تشنگی مانند چیزیکه رسیده بود مرا از من فنزل البئر فملا خفه فسقى الكلب پس فرود آمد چاه را و پر کرد موزه خود را از آب و آب داد سگ را فشكر الله له فغفر له پس ثنا گفت خدا او را و بیامرزید او را از وی قالوا يا رسول الله وان لنا في البهائم لاجرا گفتند حاضران ای رسول خدا بتحقیق ما را در نیکوئی بهائم ثوابی هست قال في كل ذات كبد رطبة اجر فرمود در هر جگر دار تر ثوابی هست یعنی در نیکی کردن بهر حیوانی ثوابی هست

باب اماطة الاذى در ثواب دور کردن آزار از راه مردم وقال همام عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم يميط الاذى عن الطريق صدقة دور کردن آزار رسنده از سنگ و خار و نجاست از میان راه صدقه است که اجری دارد این ترکیب از قبیل تسمع بالمعيدي خير من ان تراه است و تاویلش آنست که از فعل اسم گرفته مبتدا ساخته اند وخبر خیرات دانسته صدقه خبر واقع شده

باب الغرفة والعلية المشرفة وغير المشرفة في السطوح وغيرها غرفه بضم معجمه و سکون راء و فا بمعنی دریچه و علیه بضم مهمله و کسر لام و تشدید تحتیه بمعنی غرفه است و بعضی گفته اند که علیه عطف تفسیر است مرغرفه را مشرفه بضم میم و سکون معجمه و کسر راء خفیفه بعضی گویند مشدده هست جائی که بر سطح خانه باشد و غیر مشرفه جائی که زیر سطح است مناسبت این باب بکتاب المظالم از آنست که غرفه گرفتن بر سطح و غیر سطح اگر بر همسایه آزار رسی نباشد ظلم و تعدی نیست **حدثنا** عبد الله ابن محمد قال حدثنا ابن عيينة عن الزهري عن عروة عن اسامة بن زيد قال اشرف النبي صلى الله عليه وسلم على اطم من آطام المدينة گفت اسامه برآمد پیغمبر خدا بر بلندی از بلندیهای مدینه اطم بضم همزه و طاء مهمله و سکون طاء نیز آمده بمعنی موضع بلند و نیز بمعنی حصن است آطام جمع است بعضی گویند بمعنی حصن سنگین است ثم قال هل ترون ما ارى اني ارى مواقع الفتن خلال بيوتكم پس فرمود آیا می بینید چیزیرا که من می بینم بتحقیق من می بینم جای فرود آمدن فتنها میان خانهای شما كمواقع القطر مانند جای افتادن قطرات یعنی می بینم که فتنها بسیار بهم واقع خواهد شد در مدینه **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب

ركوعا طويلا وهي ادنى من الركعة الاولى پستر رکوع دیگر کرد رکوعی دراز و آن کمتر بود از رکوع نخستین ضمیر هی راجع برکوع است باعتبار تعبیر آن برکعت ثم سجد سجودا طويلا پستر سجده کرد سجدهٔ دراز ثم فعل في الركعة الاخرة مثل ذلك پستر کرد در رکعت دیگر مثل رکعت اول ثم سلم وقد تجلت الشمس پستر سلام داد و حال آنکه روشن شده بود آفتاب فخطب الناس فقال في كسوف الشمس والقمر انهما آيتان من آيات الله پس خطبه خواند مردم را و گفت در شان کسوف آفتاب و ماه که هر دو آیه اند از آیات قدرت الهی لا يخسفان لموت احد ولا لحيوته منخسف نمیشوند هر دو بسبب موت و حیات کسی از انجا معلوم شد که اطلاق خسوف در آفتاب و ماه هر دو آمده چنانکه کسوف نیز در هر دو مستعمل گشت واگر گویند این اطلاق بطریق تغلیب است گوئیم تغلیب خلاف اصل است فاذا رأيتموهما فافزعوا الى الصلوة پس هرگاه ببینید این هر دو را باین حال پس التجا آرید بسوی نماز

باب قول النبي صلى الله عليه وآله وسلم يخوف الله عز وجل عباده بالكسوف خوف میکند خدای توانا و بزرگ بندگان خود را بکسوف قاله ابو موسى عن النبي روایت کرده این قول را ابو موسی اشعری از پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا حماد بن زيد عن يونس عن الحسن البصري عن ابي بكرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله لا ينكسفان لموت احد ولا لحيوته ولكن يخوف الله بهما عباده ولیکن میترساند خدا باین دو کسوف بندهای خود را بالقدرت بر تغیر حالت و سلب نعمت و حلول ظلمت و نزول بلیت تا توبه کرده گناهان کنند و بطاعت گرایند و رجوع بحق آرند باتحقیق تذکیر قیامت کرده ان خسوف نیز میشود چنانچه فاذا برق البصر وخسف القمر وجمع الشمس والقمر ازان خبر میدهد و در روایت دیگر آمده که برمیخواست آنحضرت ترسان که مبادا قیامت برپا شده و در حدیث نسائی و ابن ماجه از نعمان بن بشیر که تصحیح کرده آنرا ابن خزیمه و حاکم و کسوف را سبب دیگر آمده که فرمود بتحقیق خدا تعالی چون متجلی میشود چیزی را از خلق خود خشوع میکند آن چیز مراد اینی متحمل و مسلوب القوة والجمال والكمال میگردد و سر این آنست که نور در وشنی از

قال حدثنی عبید الله بن عبد الله بن ابی ثور عن عبد الله بن عباس قال لم ازل حریصا علی ان اسئل عمر از عبد الله بن عباس

مرویست که همیشه بودم حریص بر آنکه بپرسم عمر بن خطاب را عن المرأتین من ازواج النبی صلی الله علیه وآله وسلم از دو زن از ازواج

پیغمبر خدا اللتین قال الله تعالی لهما ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما آن دو زنی که فرموده خدای برتر مرآنها را اگر توبه کنید

و باز گردید بسوی خدا پس تحقیق میل کرده شد دلهای شما فحججت معه فعدل وعدلت معه پس حج کردم من با وی پس بگشت از راه

و بگشتم من بوی فتبرز ثم جاء فسکبت علی یدیه من الاداوة پس قضای حاجت کرد پس آمد و ریختم آب بر دو دست او از ابریق وضو

پس وضو کرد فقلت یا امیر المؤمنین من المرأتان پس گفتم ای امیر المؤمنین کیستند آن دو زن من ازواج النبی صلی الله علیه وسلم

اللتان قال الله تعالی لهما ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما از ازواج پیغمبر خدا آنکه گفته است خدا مر هر دو را این خطاب

فقال واعجبا لک یا ابن عباس عائشة وحفصة پس گفت عمر ای عجب ترا که نمیدانی ای ابن عباس آن هر دو عائشه و حفصه است

واعجبا بتنوین است و در افراخت دارد گویا تعجب میکند از جهل ابن عباس با آنکه مشهور بود بتفسیر قرآن در میان صحابه یا از حرص او برین

پرسش یا آنکه معنی یا مبرد آن جز حرص علم صاحب کشاف گوید گویا ناخوش داشت عمر این سوال را و ابن مالک گوید کلمه وا در واعجبا

و تنکیه تنوین باشد اسم فعل است بمعنی اعجب و عجبا بعد از وی برای تاکید است ای اعجب عجبا اگر بی تنوین باشد اصل او

واعجبی است بدل کرده اند یا را با الف و زن و ندبه را تذکر نداند و این دلیل قول مبرد است که کلمه وا را در غیر ندبه روا داشته

ثم استقبل عمر الحدیث یسوقه پس پیش آمد عمر حدیث را در حالی که میراند و بیان میکرد حدیث را فقال انی کنت انا وجار لی من الانصار

فی بنی امیة بن زید پس گفت تحقیق بودم و همسایه که مرا بود از انصار در قبیله بنی امیه بن زید جار مرفوع است معطوف بضمیر

مرفوع کرده کلمه کنت است و این مؤید مذهب کوفیان است که با عاده ضمیر منفصل عطف بر ضمیر متصل روا دارند نیز منسوب آمده

عطف بر ضمیری که در انی است وهی من عوالی المدینة و بودهای آن قبیله در جانب عوالی مدینه است نکنا نتناوب النزول

علی النبی صلی الله علیه وسلم و بودیم با که بنوبت نزول میکردیم بر پیغمبر خدا فینزل یوما وانزل یوما پس نزول میکرد آن همسایه

روزی نزد آنحضرت و نزول میکردم من روزی دیگر فاذا نزلت جئته من خبر ذلک الیوم من الامر وغیره پس وقتیکه میرفتم

آمدمی او را از برای خبر دادن احوال این روز از امر شرعی و جز آن واذا نزل فعل مثله و وقتیکه میرفت وی کردی مثل آن

من میکردم از خبر دادن وکنا معشر قریش نغلب النساء و بودیم ما گروه قریشیان غلبه میکردیم زنان را فلما قدمنا علی

الانصار اذا قوم تغلبهم نساؤهم و پس گاه قدوم آوردیم بر انصار ناگاه دیدیم که غلبه میکنند ایشان را زنان ایشان فطفق نساؤنا

یاخذن من ادب نساء الانصار پس گشتند زنان ما که بگیرند از سیرتهای زنان انصار و طریقه ایشان فصخبت

علی امرأتی فراجعتنی پس آواز بلند کردم روزی بر زن خود پس باز گشت مرا به بلند آواز فانکرت ان تراجعنی

فقالت ولم تنکر ان اراجعک پس ناخوش داشتم اینکه مراجعت کند مرا پس گفت چرا ناخوش داری اینرا

که مراجعت کنم ترا فوالله ان ازواج النبی صلی الله علیه وسلم لیراجعنه سوگند بخدا تحقیق زنان پیغمبر خدا هر آئینه مراجعت میکنند

آنحضرت را وان احداهن لتهجره الیوم حتی اللیل و تحقیق یکی از زنان آنحضرت هر آئینه ترک میکند آنحضرت را روزی

تا شب فافزعنی پس بترسانید مرا آن در مراکلام او و در روایت ابی ذر افزعنی است یعنی آن زن قلت خابت من فعل

منهن بعظیم گفتم زیان زده باد کسی که کرده است از آنها کاری عظیم ثم جمعت علی ثیابی فدخلت علی حفصة پس ترتیب کردم

بر خود جامهای خود یعنی پوشیدم و در آمدم بر حفصه فقلت ای حفصة اتغاضب احداکن رسول الله صلی الله علیه وسلم

الجزء التاسع تیسیر القاری | ابواب الکسوف

پس بپرسد مرور که چه کند هر چیز را که خواهد از اسباب و مسببات یعنی بی تعلق اسباب یعنی پس علماء بالله بحت قوت اعتقاد ایشان در عموم قدرت الهی بر خرق عادت و اینکه خدای تعالی میکند هر چه میخواهد چون واقع شود چیزی غریب پیدا میشود نزد ایشان خوف بسبب قوت آن اعتقاد و آن منع میکند ازینکه در ایشان اسباب مستند که جاری گردد بر آن عادت تا آنکه بخواهد خدای تعالی خرق آن را و لم

یذکر عبد الوارث بن سعید و شعبة و خالد بن عبد الله عن یونس و حماد بن سلمة عن یونس یخوف الله بهما عباده و ذکر نکرده اند این چهار کس در روایت خود از یونس این جزو اخیر را تابعه موسی عن مبارک بن فضالة عن الحسن قال اخبرنی ابو بکرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم یخوف الله بهما عباده متابعت کرده است موسی حماد بن زید را در روایت این جزو از حسن و اسناد مبارک و تصریح کرده حسن درین طریق باخبار ابی بکره از او ابو تابعه اشعث عن الحسن متابعت کرده اشعث یونس را در عدم روایت آن از حسن چنانکه در طریق عبد الوارث و غیر معلوم شد و صواب تقدیم این متابعت است از متابعت موسی بحکمت خلو روایت اشعث ازین قول کما قال شیخ ابن حجر در بعضی نسخ این متابعت ساقط است

باب التعوذ من عذاب القبر فی الکسوف نادجستن پناه از عذاب قبر هنگام کسوف و مناسبت تعوذ ازین عذاب بکسوف مشابهت ظلمت وقت کسوف است بتاریکی قبر در روز یاد کرده میشود چیزی بچیزی پس خوف کرده میشود ازین چنانکه خوف کرده میشود ازان قاله ابن المنیر حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالک عن یحیی بن سعید عن عمرة بنت عبد الرحمن بن سعد بن زرارة الانصاریة عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه واله وسلم ان یهودیة جاءت تسألها مرویست از عائشه که تحقیق زنی یهودیه آمد که سوال میکرد او را فقالت لها اعاذک الله من عذاب القبر پس گفت آن زن مر عائشه را پناه دهد ترا خدا از عذاب قبر فسألت عائشة رسول الله پس پرسید عائشه پیغمبر خدا را

اليوم حتى الليل پس گفتم ای حفصه آیا در غضب می آرد یکی از شما رسول خدا را روز تا شب فقالت نعم فقلت خابت وخسرت پس گفت حفصه آری بغضب می آرد گفتم نومید و زیانکار باد آن زن افتامن ان يغضب الله لغضب رسوله فتهلكين آیا ایمن هست یکی از شما اینکه غضب کند خدا از جهت غضب رسول خود پس هلاک شوی تو گفته اند قیاس اقتضا میکرد تهلکی است بحذف نون تقدیر کلام چنین کنند وانت تهلكين وبر تقدیر فتهلكن نادر هر دو صورت ضمیر راجع با حدی باشد لا تستكثري على رسول الله صلى الله عليه وسلم طلب بسیاری مکن بر رسول خدا ولا تراجعيه في شيء ولا تهجريه مراجعت مکن با آنحضرت را در هیچ حرفی و ترک مکن او را واسئليني ما بدا لك وبپرس از من هر چه ظاهر شود ترا از حاجتی و کاری ولا يغرنك ان كانت جارتك هي اوضأ منك واحب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم يريد عائشة رضي الله عنها و مغرور نسازد ترا اینکه هست همسایه تو که جمیل و لطیف تر از تست و محبوب تر است بسوی رسول خدا میخواهد عایشه را یعنی مغرور نشوی بکمال عایشه اگر او نازگفتگوی کند و آنحضرت از وی برسیدار و تو هم آنچنان کنی شاید ترا آن منزلت نباشد اوضأ بفتح همزه و سکون واو و صاد معجمه و همزه است از وضاءت بمعنی حسن و لطف در بعضی روایات اضوء از ضوء بمعنی روشنی است وكنا تحدثنا ان غسان تنعل النعال لغزونا و بودیم ما که حدیث کرده ما را که تحقیق قبیله غسان می بندند نعل دواب را برای جنگ ما یعنی در آن وقت این شهرت داشتیم تنعل بدو تا فوقانیه میان هر دو نون ساکن است در بعضی روایات تنعل است بتاء مضموم و نون ساکن و کسر عین فنزل صاحبي يوم نوبته پس نزول کرد یار من روز نوبت خود نزد آنحضرت فرجع عشاء فضرب بابي ضربا شديدا پس بازآمد وقت عشا و زد در مرا زدنی سخت قال اثم هو گفت آیا آنجا هست یعنی در خانه چون در جواب درنگی شد بطریق استفهام گفت آیا هست یا بدر رفته است از خانه ففزعت پس ترسیدم کرد و اقعه داده باشد فخرجت اليه پس برون آمدم بسوی وی فقال حدث امر عظيم گفت پیدا شده کاری عظیم فقلت ما هو اجاء غسان قال لا بل اعظم منه واطول پس گفتم چیست آن کار حادثه آیا قبیله غسان بجنگ آمد گفت نی بلکه عظیم تر از آن و دراز تر از آنست طلق رسول الله صلى الله عليه وسلم نساءه طلاق داد رسول خدا زنان خود را شاید این دراز زبان منافقی شنیده و یا از آنکه چون آنحضرت برای مصلحتی گوشه گرفت و عادت آنچنان نبود گمان کرد که طلاق داده وقال قد خابت حفصة وخسرت گفت عمر تحقیق ناکام گشت حفصه و زیان زده شد كنت اظن ان هذا يوشك ان يكون بودم من گمان میکردم که این امر نزدیک است که شود فجمعت علي ثيابي فصليت صلوة الفجر مع رسول الله صلى الله عليه وسلم پس پوشیدم جامه را و نماز کردم نماز فجر با رسول خدا فدخل مشربة له فاعتزل فيها پس در آمد آنحضرت در حجره را که مر او را بود و گوشه گرفت در آن فدخلت على حفصة فاذا هي تبكي پس در آمدم بر حفصه ناگاه دیدم او را که گریه میکند فقلت ما يبكيك اولم اكن حذرتك گفتم چه میگریاند ترا آیا نبودم که ترسانیده بودم ترا که مغیر نمائی او را در غضب نیارید اطلقكن رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت لا ادري آیا طلاق داد شما را رسول خدا گفت نمیدانم هو ذا في المشربة آنحضرت اینک در حجره است فخرجت فجئت المنبر پس برون آمدم از خانه حفصه و آمدم بمنبر فاذا حوله رهط يبكي بعضهم فجلست معهم قليلا پس ناگاه دیدم گرد منبر جمعی میگریند بعضی ایشان پس نشستم با ایشان اندک زمانی ثم غلبني ما اجد فجئت المشربة التي فيه پس غلبه کرد چیزی که میافتم از اندوه پس آمدم در حجره را که آنحضرت در وی بود فقلت لغلام له اسود استاذن لعمر پس گفتم غلامی سیاه را که مر آنحضرت را بود و نام او رباح است طلب کن اذن در آمدن عمر را فدخل فكلم النبي صلى الله عليه وسلم ثم خرج فقال ذكرتك له فصمت پس در آمد آن غلام پس کلام کرد آنحضرت را پس برون آمد و گفت ذکر کردم ترا مر آنحضرت را پس خاموش ماند فانصرفت حتى جلست مع الرهط

ذات غداة مركبا پس سوار شد آنحضرت یعنی سوار شد فخسفت الشمس فرجع ضحى پس گرفت آفتاب پس برگشت آنحضرت وقت چاشت فمر رسول الله پس گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بين ظهراني الحجر پیش حجره های ازواج مطهرات بتقدیم هاء مفتوحه بر جیم مفتوحه جمع حجره و ظهرانی بفتح معجمه و نون بعد الف تحتیه غالبا مراد معنی وسط باشد یا زاید در کلام ثم قام يصلي وقام الناس وراءه پس استاد آنحضرت یعنی در مسجد جای که نماز میکرد و استادند مردم پس پشت وی فقام قياما طويلا پس قیام کرد قیام دراز ثم ركع ركوعا طويلا پس رکوع کرد رکوعی دراز ثم رفع پس برداشت سر از رکوع فقام قياما طويلا وهو دون القيام الاول ثم ركع ركوعا طويلا وهو دون الركوع الاول ثم رفع فسجد ثم قام پس برخاست بعد از سجده بعد دو سجده برکعت ثانیه فقام قياما طويلا پس باز قیام کرد قیام دراز وهو دون القيام الاول و این قیام ثالث نیز کمتر از قیام اول بود ثم ركع ركوعا طويلا وهو دون الركوع الاول پس رکوع کرد رکوعی دراز و آن کمتر از رکوع اول بود ثم رفع فقام قياما طويلا وهو دون القيام الاول پس برداشت سر از رکوع و استاده ماند استادن دراز و آن نیز کم از قیام اول بود ثم ركع ركوعا طويلا وهو دون الركوع الاول مراد از دون القيام الاول در قیام ثالث و رابع یا نسبت وی بقیام اول گیرند از رکعت اولی یا بقیامی که مقدم و متصل است باین قیام که نسبتش اعتبار کنند چه بر تمام در رکوع نسبت الی بعد خود اول است و این بر از سیاق بعید است و ار دو در حکم قیام ثانی از رکعت کلام تام باشد ثم رفع فسجد وانصرف در گشت از نماز بعد از تشهد فقال ما شاء الله ان يقول پس گفت آنچه خواسته بود خدا که بگوید او را ثم امرهم ان يتعوذوا من عذاب القبر پس امر فرمود ایشان را بنماز و صدقه و دعا و جز آن

المذين عند المنبر پس بر گشتم و نشستم با جمعی که نزد منبر بودند ثم غلبنی ما اجد فجئت فقلت للغلام مثله پس غلبه کرد غم و اندوهی

آنچه در گفتم مر آن غلام را پس ذکر کرد مثل آنچه مرتبه اول گفته بود فجلست مع الرهط الذين عند المنبر ثم غلبنی ما اجد فجئت الغلام فقلت

استاذن لعمر فذکر مثله سه بار این چنین واقع شد فلما ولیت منصرفا فاذا الغلام یدعونی پس هرگاه بگشت دادم و درحالی که برگشتم

ناگاه و غلام میطلبید مرا قال اذن لك رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت اذن داد ترا رسول خدا که در آئی فدخلت علیه فاذا هو

مضطجع علی رمال حصیر پس در آمدم بر آن حضرت ناگاه دیدم پهلو نهاده است بر بوریا رمال بکسر را و سیم و الا مهیر که از برگ خرما بافند

ليس بينه وبينه فراش نيست ميان آنحضرت و ميان بوريا جامه خوابی قد اثر الرمال بجنبه تحقیق اثر کرده است بوریا بپهلوی

آنحضرت متكئ على وسادة من ادم حشوها ليف تکیه کرده است بر بالشی از چرم که درون او پوست خرما است فسلمت عليه ثم قلت وانا

قائم پس سلام کردم بر آنحضرت پس گفتم و حال آنکه من استاده ام اطلقت نساءك فرفع بصره الي فقال لا آيا طلاق دادی

زنان خود را پس برداشت نظر خود را بسوی من و گفت نی طلاق ندادم ثم قلت وانا قائم استانس پس گفتم و حال آنکه من

استاده ام آیا انس بگیرم و از وحشت غضب بی برآرم یعنی می بینم آیا عود کرده است از غضب تا آنکه تو را گرم گفت سخنی که خوش آید تو را

و بهم دل یا رسول الله لو رایتنی ای رسول خدا اگر می بینی مرا و نگاه کنی جانب من حرفی گویم وکنا معشر قریش نغلب النساء

و بودیم ما گروه قریش که غلبه میکردیم بر زنان خود را فلما قدمنا علی قوم تغلبهم نساؤهم فذکره و هرگاه قدوم آوردیم بر قومی که غلبه میکنند

ایشان را زنان ایشان پس ذکر کرد تمام این قول را چنانکه گذشت فتبسم رسول الله صلی الله علیه وسلم پس تبسم کرد رسول خدا

رحمت کناد ثم قلت لو رایتنی ودخلت علی حفصة پس گفتم اگر ببینی مرا وقتی که در آمدم بر حفصه فقلت لا یغرنك ان كانت

جارتك هي اوضأ منك واحب الى النبي صلى الله عليه وسلم يريد عائشة ترجمه معلوم شد فتبسم اخرى فجلست حين رايته تبسم پس

تبسم کرد بار دیگر و نشستم هنگامیکه دیدم آنحضرت را که تبسم کرد ثم رفعت بصري في بيته پس برداشتم نظر خود را در خانه او فوالله ما رايت

فيه شيئا يرد البصر غير اهبة ثلثة پس سوگند بخدا ندیدم در آن خانه چیزی که رد کند نظر را از دیدن و ملاحظه باز آید غیر سه چرم

دباغت نارسیده اهبه بفتحات جمع اهاب است بمعنی چرم نا مدبوغ فقلت ادع الله فليوسع على امتك پس گفتم دعا کن خدا را

تا فراخی کند در رزق برای امت تو یعنی فراخی کند بر تو و طفیل تو برامت دعا بجان تو فان فارس والروم قد وسع عليهم واعطوا الدنيا

وهم لا يعبدون الله پس بتحقیق اهل فارس و روم فراخی کرده شده است و اسباب زندگانی و داده شده اند دنیا را و حال آنکه ایشان

عبادت نمیکنند خدا را و اطاعت حق بجا نمی آرند وكان متكئا فقال او في شك انت يا ابن الخطاب و بود آنحضرت تکیه کرده

فرمود آیا در شکی هستی تو ای عمر که خدا ما را بناز و نعیم ابدی اخروی کرده بهتر از نعمتهای دنیویست ای پسر خطاب اولئك

قوم عجلت لهم طيباتهم في الحيوة الدنيا آنها قومی هستند که تعجیل کرده شده است برای آنها طیبات و خوشیهای ایشان در

فانی و تو اندرو مشکوک عمر همین تعجیل نعمت بکفار باشد یعنی کافران که اعداء الله و مردود الهی باشند ایشان بخشید نعمت

فقلت يا رسول الله استغفر لي پس گفتم ای رسول خدا طلب مغفرت کن از خدا مرا از جرات این قول نامرضی که کردم

فاعتزل النبي صلى الله عليه وسلم من اجل ذلك الحديث پس گوشه گرفت پیغمبر خدا از جهت آن حدیث

حين افشته حفصة الى عائشة هنگامیکه اظهار کرد آنرا حفصه بسوی عائشه و آن حدیث اینست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم

خلوت کرد با ماریه در خانه حفصه در روز نوبت عائشه بود چون حفصه رضی اطلاع یافت حضرت فرمود او را که پوشیده دار

و حرام کرد آنحضرت ماریه را بر خود حفصه ضبط خود نتوانست کرد و گفت بعائشه و عائشه رنجیده و خشمگین شد آنحضرت سوگند

از سجده رکعت اولی و قیام کرده در رکوع شود در رکوع

و یک رکعت ثم جلس پس نشست برای

تشهد ثم جلي عن الشمس پس کشف کرده شد

از آفتاب قال گفت عبد الله و قالت عائشة

ما سجدت سجودا قط كان اطول منها و گفت

عائشه سجده نکردم من هرگز سجده که دراز تر باشد از

سجده که در این نماز کردم

باب صلوة الكسوف جماعة بنصب و تنوین بنزع خافض

یعنی مشروع بودن نماز کسوف بجماعت و جماعت

سنت است نزد ابی حنیفه و سایر ائمه را امامت کند

در آن امام جمعه و عیدین و اگر حاضر نباشد بگذارند

هر یک تنها و جدا در منزلها و مسجدها بخود چنانچه در

خسوف قمر تنها گذارند حاضر شود امام یا نشود و اگر

امام جمعه و عیدین کرده باشد ایشان را بجماعت در

کسوف جایز است که بگذارند نماز بجماعت که

امامت کند در آن امام حی ایشان نقله الزبیدی

یعنی گفته و مرویست از امام ابی حنیفه در غیر روایت

اصول که میرسد مر امام مسجد را که نماز گذارد بجماعت

در مسجد خود و مقید کرده اند استحباب را باذن امام اعظم

وصلى لهم ابن عباس في صفة زمزم و نماز

کسوف گزارد مردم را یعنی بجماعت ابن عباس

بر چبوتره چاه زمزم صفه بضم صاد مهمله و تشدید فاء

چنانکه در روایت اکثر است بمعنی جائیکه بالای آن سایبان

کرده باشند چنانکه موضعیست مشهور در مسجد شریف

که اهل صفه منسوب بدان اند و نزد چاه زمزم گویند

بنائی بود که در آنجا ابن عباس نماز میگذارد و در

بعضی نسخ بضاد معجمه مفتوحه یا مکسوره آمده بمعنی جانب

نهر و اینجا مراد جانب زمزم باشد وجمع علي بن

عبد الله بن عباس و جمع میکرد مردم را برای نماز

کسوف علی بن عبد الله بن عباس معروف بسجاد

که جد خلفاء عباسیه بود سجده میکرد هر روز هزار سجده

تابعی ثقه است متولد شد شب قتل امیر المؤمنین

علی رضی الله عنه پس جد او بنام کرده شد بنام وی

و کنیت کرده شد بکنیت وی ابی الحسن و وفات

یافت سنه ست عشر و مائة و صلى ابن عمر

و نماز کسوف گزارد ابن عمر بجماعت احتمال دارد که مجلس

بقیه اثر علی مذکور باشد حدثنا عبد الله بن

مسلمة عن مالك عن زيد بن اسلم عن عطاء

بن يسار عن عبد الله بن عباس قال انخسفت

الشمس على عهد رسول الله منخسف شد

آفتاب در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم

فصلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقام

قياما طويلا نحوا من قراءة سورة البقرة

پس گزارد آنحضرت نماز کسوف چنانکه استاده ماند استادنی

دراز بقدر خواندن سوره بقره بود ثم ركع ركوعا

کیکباره بزنان قربان نکند قولی آنست که نزول آیت یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک که بطریق معاتبه واقع شد بهمین تحریم ماریه بود چنانکه از حدیث معلوم شود قولی دیگر آنکه آنحضرت در خانه زینب بنت جحش که از ازواج مطهره است شهد می‌خورد ازواج دیگر اتفاق کردند که آنحضرت بهر که پیش آید گوید که از دهان تو بوی ناخوش می آید مغافیر خورده آنحضرت بواسطه مکالمه جبرئیل چون نهایت تنزه داشت از مانند سیر و پیاز و شهد خوردن بر خود حرام کرد چنانکه این اختلاف در کتاب التفسیر در سوره تحریم معلوم خواهد شد وکان قد قال ما انا بداخل علیهن شهرا من شدة موجدته علیهن حین عاتبه الله و بود آنحضرت که بتحقیق گفته بود من نیستم داخل بر ایشان یک ماهی از سختی غضب بر این زنان هنگامیکه عتاب کرد خدا آنحضرت را موجده بفتح میم و سکون واو و کسر جیم و فتح آن مصدر میمی است بمعنی غضب کردن فلما مضت تسع و عشرون لیس هرگاه گذشت بیست و نه روز دخل علی عائشة فبدأ بها در آمد بر عایشه پس ابتدای نوبت بعایشه کرد فقالت له عائشة انک اقسمت ان لا تدخل علینا شهرا پس گفت عایشه بتحقیق تو سوگند خورده بودی که در نیایی بر ما یکماه وانا اصبحنا لتسع و عشرین لیلة و بتحقیق صبح کرده ایم امروز به بیست و نه شب یعنی از ین او بیست و نه روز گذشت نعدها عدا شمرده ام آن روزها شمردنی اظهار علم یقینی خود کرد و نیز در ضمن اظهار شدت فراق خود و دشواری این ایام نمود فقال النبی صلی الله علیه وسلم الشهر تسع و عشرون وکان ذلک الشهر تسعا و عشرین پس فرمود آنحضرت ماه بیست و نه روز می باشد و بسبب اتفاق این ماه بیست و نه روز بود قالت عائشة فانزلت آیة التخییر گفت عایشه پس نازل شد آیت تخییر زنان که اینست یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا و زینتها معنی آیت آنست ای پیغمبر خدا بگو زنان خود را اگر میخواهید حیات دنیا و آرایش آن فتعالین امتعکن و اسرحکن سراحا جمیلا پس بیائید که متعه دهم شما را و بگذارم بگذاردنی نیک وان کنتن تردن الله و رسوله والدار الآخرة فان الله اعد للمحسنات منکن اجرا عظیما و اگر میخواهید شما خدا و رسول خدا را و سرای آخرت را پس بتحقیق خدا آماده کرده است زنان نیکوکار را ثوابی بسیار فبدأ بی اول امرأة پس ابتدا کرد یعنی تخییر کرد بمن نخستین زنان در بعضی روایات اول مرد واقع است ابتدا کردن تخییر بعایشه رضی الله عنها از جهت کمال اعتماد بر محبت او خدا و رسول خدا و دار آخرت را بود و قصد آنحضرت آن تواند بود که چون وی اختیار کند چنانچه ظاهر حال اوست دیگر زنان نیز موافقت او خواهند کرد فقال انی ذاکر لک امرا ولا علیک ان لا تعجلی حتی تستامری ابویک فرمود من ذکر کننده ام برای تو امری و نیست باکی بر تو که شتاب نکنی تا آنکه طلب امر کنی از پدر و مادر خود العینی شراح بزیادتی لا قائل شده اند و این محتملست که لای علیک بلا ان لا تعجلی باشد و بر تقدیر علیک بمعنی لازم و واجب خود قالت قد اعلم ان ابوی لم یکونا یأمرانی بفراقک گفت عایشه بتحقیق میدانم که پدر و مادر من نیستند که بفرمایند مرا بجدائی تو ثم قال ان الله تعالی قال یا ایها النبی قل لازواجک الی قوله عظیما پس فرمود بتحقیق خدای برتر گفته این آیت را قلت افی هذا استأمر ابوی فانی ارید الله و رسوله والدار الآخرة عایشه گوید گفتم آیا درین کار طلب امر کنم از پدر و مادر خود را بتحقیق من میخواهم خدا و رسول خدا را و دار آخرت را از قول وی رضی الله عنها قد اعلم معلوم میشود که عایشه پیش از آنکه آنحضرت ظاهر کنند بمعنی اطلاع یافته و از قول افی هذا استامر ظاهر آنست که بعد از فرمودن آنحضرت و خواندن آیت معلوم کرده و میتواند که مجمل معلوم کرده باشد و بعد از آنکه تصریح فرمود عایشه برای اظهار رغبت اسلامی و محبت آنحضرت باز تکرار کرده است ثم خیر نساءه فقلن مثل ما قالت عائشة پس تخییر کرد آنحضرت همه زنان را و گفتند آنها مانند قول عایشه پوشیده نماند که در حدیث آنچه موافق ترجمه بود همین قدر است که آنحضرت در مشربه اختیار عزلت کرده بودند و موافق جواب ابن عباس که از عمر رضی الله عنه رسیده همین قدر است که آنها عایشه و حفصه اند لیکن حدیث بتمام ایراد کرده

بروایت مسلم آمده دراز کردم دست خود را خواستم که بگیرم ازمیوه آن لیکن ظاهر شد مرا که بگیرم و بروایت امام احمد آمده پس حایل کرده شد میان من و میان آن یعنی منع کرده شد و دست نرسید بی العرج عنقود خوشه انگور و لو اصبته لاکلتم منه ما بقیت الدنیا و اگر میرسیدم آنرا و میگرفتم هر آینه میخوردید شما از آن تا آنکه باقی بودی دنیا چه میوه های بهشت است که بر داشتن کم نشود و بدل آن دیگر پیدا گردد و گفته اند سبب منع از آن عدم ملایمت آنست بدنیا فانی که آن چون میوه بهشت است فانی نشود یا بجهت آنکه تا ایمان بغیب باقی ماند اگر دیدند غیب شهادت میگردید یا آنکه بهشت جزای اعمال است و دار الجزا آخرتست نه دنیا والله اعلم وارایت النار فلم ار منظرا کالیوم قط افظع و نموده شدم دوزخ را پس ندیده ام هیچ منظری مانند امروز هرگز شنیع تر و رسواتر و ظاهر آنست که این رویت بهشت و دوزخ بچشم بود در خارج که دور کرده شد پرده های بین آنحضرت پس دید آنرا بر حقیقت آن و طی کرده شد مسافت میان تا آنکه ممکن بشد در آشنا دل از آن چنانچه نزدیک کرده شد بیت المقدس را و نموده شد بنزد وی استکشاف از صفت وی از آنحضرت در قصه اسرا و موید است آنرا حدیث اسما که در اول صفت صلوة گذشت بلفظ دنت منی الجنة الخ یا آنکه ممثل کرده شد آنحضرت را در دیوار چنانکه منطبع میگردد صورت در آئینه پس دید سر جمله آن بود چنانکه در حدیث انس که در توحید بیاید لقد عرضت علی الجنة والنار فی عرض هذا الحائط وانا اصلی و بروایتی لقد مثلت و در روایت مسلم لقد صورت و لیکن این قصه دیگر است که در کنار ظهر واقع شده و مانع نیست از آنکه دیده باشد آنحضرت بهشت و دوزخ را دو بار بلکه چندین بار بر انواع مختلفه و بودن انطباع در اجسام صقیله شرط عادیست جایز است که منطبع شود در غیر صقیل بطریق خرق عادت خصوصا آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم و بعضی مراد رویت علمی گیرند و بهتر آنست که این امور را بر ظواهر گذارند خصوصا بر مذهب اهل سنت که گویند بهشت و دوزخ هر دو مخلوق و موجود اند کذا فی اللمعات ورایت اکثر اهلها النساء و دیدم بیشترین اهل دوزخ زنان را قالوا بم گفتند صحابه بچه چیز زنان بیشترین اهل دوزخ باشند یا رسول الله قال بکفرهن فرمود بسبب کفر ایشان قیل ایکفرن بالله گفته شد آیا کفر می ورزند بخدا قال یکفرن العشیر فرمود کفران نعمت میکنند زوج را و یکفرن

اجرت نو المری که در آن است و ملت آئند ابیم کرد و نیز تمام آورد است حدثنا
اخبرنا النضر قال اخبرنی حمید الطویل عن انس قال آلی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت انس سوگند خورد رسول خدا
از بعض ازواج خود که پاو و کانت انفکت رجله و بود که منفک شده بود پای مبارک و نشست فی علیة له فاقام
تسعا و عشرین لیلة ثم نزل فقالوا یا رسول الله آلیت شهرا قال ان الشهر یکون تسعا و عشرین
پس نشست در غرفه که مر او را بود پس آمد و گفت ای رسول الله سوگند خوردی یکماه
ودر آمد بر عائشه **باب** من عقل بعیره علی البلاط او باب المسجد
لازم دانست که در آنجا اشارت است بحدیث ... **حدثنا** مسلم
قال حدثنا ابو عقیل قال حدثنا ابو المتوکل الناجی قال اتیت جابر بن عبد الله قال دخل النبی صلی الله علیه وسلم المسجد فدخلت الیه گفت جابر
مسجد و در آمدم من بسوی آنحضرت و عقلت الجمل فی ناحیة البلاط پس بستم شتر را در گوشه بلاط فقلت هذا جملک فخرج فجعل
یطیف بالجمل پس گفتم با آنحضرت این شتر تست که خریده بودی پس بیرون آمد و گشت گرد آن می آمد قال الثمن و
الجمل لک فرمود بها و شتر هر دو از تست مضمون این حدیث که رد شتر است که آنحضرت در راه غزوه که مراجعت میکرد از
شتر خریده و تا مدینه او را داده بود که سوار رسد مطابقت این حدیث به ترجمه بول ظاهر است گویا بر آن قیاس کرده
نزدیک بدر مسجد بوده است **باب** الوقوف والبول عند سباطة قوم درباب استادن و بول کردن نزد کناسه و زباله
سباطة بضم سین مهمله و طا مفتوحه جای خس و خاشاک و نجاست **حدثنا** سلیمان بن حرب عن شعبة عن منصور عن
ابی وائل عن حذیفة قال لقد رأیتنی انا والنبی صلی الله علیه وسلم او قال لقد اتی النبی صلی الله علیه وسلم سباطة قوم فبال قائما گفت
تحقیق دیدم رسول خدا را یا گفت تحقیق آمد آنحضرت شک از وی است سباطه قومی را پس بول کرد استاده از خوف آنکه
نشستن نبود و نیز آنحضرت در دی در پای مبارک داشت که نتوانست نشست **باب** من اخذ الغصن وما یؤذی الناس
فی الطریق فرمی به درباب هر کسی که گرفت شاخی تا یا چیزی که آزار میکند مردم را در راه پس انداخت او را بیرون راه **حدثنا** عبد الله
بن یوسف قال اخبرنا مالک عن سمی عن ابی صالح عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بینما رجل یمشی فی طریق وجد
غصن شوک علی الطریق فاخره فرمود در آن حال که مردی میرفت براهی یافت شاخ خار را بر سر راه پس دور کرد و یکسو انداخت
آن را فشکر الله له فغفر له پس قبول کرد خدا عمل او را و ثنا کرد بروی پس آمرزید مر او را **باب** اذا اختلفوا فی الطریق المیتاء
وهی الرحبة تکون بین الطریق ... درآنکه اختلاف کنند در شارع عام میتاء بکسر میم و سکون تحتیه و تا و فوقانیه ممدود بر
وزن مفعال یا مفعل از باب اتیان ... فراخی و فضائی که می باشد میان راه ... ثم یرید اهلها البنیان فترک منها الطریق
سبعة اذرع ... پس بگذاشته شود از آن تمام راه آمد و رفت را هفت ذراع **حدثنا** موسی
بن اسمعیل قال حدثنا جریر بن حازم عن الزبیر بن خریت عن عکرمة قال سمعت ابا هریرة قال قضی النبی صلی الله علیه وسلم اذا تشاجروا
فی الطریق المیتاء بسبعة اذرع گفت ابو هریره حکم کرد پیغمبر خدا وقتیکه منازعت کردند مردم در شارع عام بهفت ذراع
میانه راه او را **باب** النهبی بغیر اذن صاحبه غارت کردن بی اذن صاحب مال نهبی بضم نون و سکون ها و با ...
از نهب پوشیده نماند که غارت مال مسلمان مطلقا حرام است و مراد از این غارت مالی است که ... غنیمت یا ...
بهر که هر چه بدست آید بگیرد و نیز فرو آورد و انداخته در مال که کسی کشیده شد ... قوت خود غارت کن

الجزء الرابع شیخ الاسلام | ابواب الکسوف

عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن هشام
بن عروة عن امرأته فاطمة زوجه هشام که فاطمه بنت
المنذر بن زبیر است عن اسماء بنت ابی بکر
رضی الله عنهما انها قالت اتیت عائشة زوج
النبی صلی الله علیه وآله وسلم حین خسفت
الشمس اسماء گفت آمدم عائشه زوجه آنحضرت
را وقتیکه گرفته شد آفتاب فاذا الناس قیام
یصلون پس ناگاه مردم استاده اند که نماز میکنند
واذا هی قائمة تصلی و ناگاه عائشه استاده است
که نماز میکند فقلت ما للناس پس گفتم چیست
مردم را که بی وقت نماز میکنند فاشارت بیدها
الی السماء پس اشارت کرد عائشه بدست خود
بسوی آسمان در روایت دیگر اسما است که ای
بسید او تواند که ... فقالت سبحان الله
ولکنت تسبیح کرد در مقام حیرت و دهشت گویند
فقلت آیة اسما گوید پس گفتم آیا نشانه و علامتی
است از علامات کمال قدرت باشارت پس
اشاره کرد عائشه که دلالت کرد بر تعیین ای نعم یعنی
آری علامتی است مخفی قالت فقمت حتی تجلانی
الغشی گفت اسما پس استادم در جماعت تا آنکه
فرا گرفت مرا بیهوشی فجعلت اصب فوق راسی
الماء پس گشتم که می ریختم بر سر خود آب را برای
دفع غشی ... معلوم شد که غشی مستغرق و شدید
نبود و حواس باقی داشت و گرنه علاج ... کی
فلما انصرف رسول الله پس چون برگشت آنحضرت
از نماز حمد الله واثنی علیه ستایش گفت خدا را
وستایش کرد وی ثم قال ما من شیء کنت لم
اره الا وقد رأیته فی مقامی هذا پس فرمود
نیست هیچ چیزی که بودم من که ندیده بودم آن را که
آنکه دیدم در جای خود که نیست حتی الجنة و

[illegible]

وطبق طعام که پیش چند کس نهاده باشند و یکی آنچه نزدیک بدست اوست بخورد و از پیش دیگری کشند و قال عبادة بايعنا النبي صلى الله عليه وسلم ان لا ننتهب وگفت عباده بیعت اسلام کردیم آنحضرت را بر این که غارت اموال کسی نکنیم گویا متعارف بود در ایام جاهلیت **حدثنا** آدم بن ابي اياس قال حدثنا شعبة قال حدثنا عدي بن ثابت قال سمعت عبد الله بن يزيد الانصاري وهو جده ابو امه گفت عدی بن ثابت شنیدم عبد الله بن یزید انصاری را و این عبد الله جد عدی بن ثابت است پدر مادر او شنیده اند در سماع عبد الله بن یزید از آن حضرت دارقطنی گوید او را و پدر او را صحبتی است و حاضر شده است بیعة الرضوان را و او خورد سال بود قال نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن النهبى والمثلة گفت عبد الله بن یزید منع کرده است آنحضرت از غارت مال و مثله کردن شتر یعنی بسیر و سکون ثلثة ستمی کردن در عقوبت و بریدن گوش و بینی و دست و پای آدمی و کندن چشم و جز آن

حدثنا سعيد بن عفير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن ابي بكر بن عبد الرحمن عن ابي هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لا يزني الزاني حين يزني وهو مومن فرمود زنا نمیکند زانی هنگامیکه زنا میکند و حال آنکه او مسلمانست ولا يشرب الخمر حين يشرب وهو مومن و نمی نوشد شراب را هنگامیکه می نوشد و حال آنکه او مسلمانست ولا يسرق حين يسرق وهو مومن و دزدی نمیکند هنگامیکه دزدی میکند و حال آنکه او مسلمان است ولا ينتهب نهبة يرفع الناس اليه فيها ابصارهم حين ينتهبها وهو مومن و غارت نمیکند مالی را در حالیکه برمیدارند مردم صاحب اموال و غیر آن بسوی وی نظرهای خود را هنگامیکه غارت میکند و حال آنکه وی مسلمانست وعن سعيد وابي سلمة عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم مثله الا النهبة و مرویست از سعید بن مسیب وابی سلمه بن عبد الرحمن بن عوف مانند این حدیث مگر نهبه یعنی ذکر نکرده اند این هر دو قول اخیر را قال الفربري وجدت بخط ابي جعفر گفت فربری که یکی از رواة این کتاب است یافتم بخط ابی جعفر که از کاتبان مولف است رح قال ابو عبد الله تفسيره گفت ابو عبد الله مولف گفته است ابن عباس در تفسیر این حدیث که ظاهر مشعر است بانتفاع ایمان مرتکب کبائر را ان ينزع منه يريد نور الايمان یعنی مراد اینست که کشیده میشود از وی نوری میخواهد از وی نور ایمان

باب كسر الصليب وقتل الخنزير در بیان شکستن صلیب و کشتن خوک صلیب بت نصاری است مرتبی از چوب میسازند باعتقاد آنکه عیسی علیه السلام را بدین شکل بردار کشیده بودند و این ملاعین باین صورت آنرا می پرستند **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا الزهري قال اخبرني سعيد بن المسيب سمع ابا هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تقوم الساعة حتى ينزل فيكم ابن مريم حكما مقسطا فرمود قایم نمیشود ساعت تا آنکه نزول میکند در شما پسر مریم در حالیکه حاکم عادل است فيكسر الصليب ويقتل الخنزير ويضع الجزية پس میشکند صلیب را و میکشد خوک را و دور میکند جزیه را از کافران و قبول نمیکند از جهه کافران مگر ایمان را از آنکه در آن وقت مسلمانان را احتیاج بمال نخواهد بود اگر گوئی باحادیث صحیحه بثبوت پیوسته که عیسی عمل بر دین محمدی خواهد کرد و ترک جزیه و اکراه باسلام یا بقتل خلاف شریعت است گوئیم این احکام منتهی است تا نزول عیسی چنانکه اینحدیث نیز اشارتی بآن دارد پس ناسخ این احکام آنحضرت باشد و عیسی تابع محض خواهد بود ويفيض المال حتى لا يقبله احد و بسیار میشود مال تا آنکه منت بر خود می نهند و قبول نمیکند آنرا هیچکس از غنائی که مردم را در آن وقت خواهد شد

باب هل تكسر الدنان التي فيها الخمر آیا شکسته شود خمهائی که در آن شراب است دنان بکسر دال مهمله جمع دن است بمعنی خم او تخرق الزقاق آیا پاره کرده شود مشکها که در آن نیز شراب انداخته باشند فان كسر صنما او صليبا او طنبورا او ما لا ينتفع بخشبه پس اگر شکست کسی بتی یا صلیبی یا طنبوری یا مالی که نفع برده نمیشود بچوبهای آن پیش از شکستن آن چنانکه مزامیر که از چوب می باشند

او قال المؤمن فاما مومن یا گفت اسماء بدل این لفظ موقن از ایقان بمعنی اعتقاد جازم لا ادري اى ذلك قالت اسماء نمیدانم که دام یکی ازین دو لفظ گفته است اسماء فيقول پس میگوید مومن یا موقن اینکه محمد رسول الله جاءنا بالبينات والهدى محمد پیغمبر خداست آمد ما را بدلایل ظاهره که دلالت میکنند بر رسالت وی و بهدایت فاجبنا وآمنا واتبعنا پس قبول کردیم رسالت او را و ایمان آوردیم و پیروی کردیم فيقال له نم صالحا پس گفته میشود او را بخسپ مانند خسپیدن عروس که خواب صالح که فسادی و بی آرامی در آن نباشد یا بحالیکه صالح هستی قد علمنا ان كنت لمومنا پس بتحقیق دانسته بودیم ترا که بتحقیق هستی تو مسلمان واما المنافق او المرتاب اگر شکی در دل داشته باشد مقابل موقن است چنانکه منافق آنکه منکر پیغمبر بود و کفر را مقابل مومن نهفت لا ادري اى ذلك قالت اسماء فيقول ولا شك راوی نمیدانم بکدام این دو لفظ تعبیر کرده اسماء پس میگوید در جواب لا ادري سمعت الناس يقولون شيئا فقلته نمیدانم چه اعتقاد کنم و نمی شناسم شنیده بودم مردم را که میگفتند در آن چیزی پس گفته بودم آنرا اسماء فواسد من هذا القول والجهل

باب من احب العتاقة في كسوف الشمس کسیکه مستحب داشته آزاد کردن بنده را در حال کسوف آفتاب عتاقه بفتح آزادی و بعضی اعتاق نیز آمده چنانکه در کتاب العتق مذکور شود **حدثنا** ربيع بن يحيى ابو الفضل البصري سنه دویست و بست و چهار وفات یافت قال حدثنا زائدة عن هشام عن فاطمة عن اسماء قالت لقد امر النبي صلى الله عليه وسلم بالعتاقة في كسوف الشمس گفت اسماء بتحقیق امر کرد آنحضرت بآزاد کردن بنده در وقت کسوف آفتاب و این امر برای استحباب است چون امر بصدقه و نحو آن و اعمال

و درین تعبیرات بعد از تخصیص جواب این شرط آنست که چیزی بروی لازم نیست قال شریح فی طنبور کسر فلم یقض فیه بشیء و آمده شده قاضی شریح که در خلافت عمر بن خطاب قاضی کوفه بود یعنی آمدند کس در طنبوری که شکسته شده بود دعوی کرد کی بر دیگری که شکسته است طنبور او را پس حکم نکرد شریح درین امر بچیزی یعنی نمانید صاحب الطنبور را چیزی **حدثنا** ابو عاصم الضحاك بن مخلد عن یزید بن ابی عبید عن سلمة بن الاكوع ان النبی صلی الله علیه وسلم رأی نیرانا توقد یوم خیبر تحقیق دید آنحضرت آتشها که بر افروخته شده بود در روز غزوهٔ خیبر فقال علی ما توقد هذه النیران پس فرمود بر چه چیز افروخته شود این آتشها و در روایت ابی ذر علام بحذف الف استفهام است قال علی الحمر الانسیة گفت سلمة بن الاکوع گفت راوی بر خران غیر وحشی حمر بضم حا مهمله و میم برو مضموم جمع حمارست و انسیة بکسر همزه و سکون نون منسوب است از انس یا اختلاط آن با انسان انسیه گفته اند قال اکسروها واهرقوها فرمود بشکنید آنرا و بریزید آنرا ضمیر راجع بقدر یعنی دیگها که در آن چیزها از گوشت بود قالوا الا نهریقها ونغسلها قال اغسلوا گفتند بطریق استفهام آیا نریزیم و نشوییم آنها را فرمود بشوئید قال ابو عبد الله كان ابن ابی اویس یقول الحمر الانسیة بنصب الالف والنون گفت ابو عبد الله بخاری مولف صحیح بود ابن ابی اویس میگفت حمر انسیه بفتح همزه و نون هر دو و این نیز بمعنی بنده و حشیه است بنا بکه بر مولف انکار کرده اند که تعبیر از همزه بالف کرده است و از فتح بنصب شیخ ابن حجر گفته که این جائز است نزد قدما اگرچه در آخر اصطلاح بر خلاف آن قرار یافته عینی اعتراض کرده که از متقدمین و متاخرین نحات این اصطلاح معلوم نشده است که از همزه بالف و از فتح بنصب کسی تعبیر کرده باشد و بر کسی دعوی خلاف این میکند بروی بیان و نقل است قسطلانی نیز تائید همین قول عینی میکند و میگوید این ظاهر است بر همه کس انتهی و تعبیر نام کاول حروف تهجی همزه است که آنرا الف میخوانند و بحرکات نیز میخوانند و مشهور آنست که انواع اعراب را رفع و نصب و جر میخوانند و القاب بنا را ضم و فتح و کسر تصریح کرده اند که بمعنی یکدیگر می آیند و قول ابن حاجب که گفته بالضمة رفعا والفتحة نصبا والكسرة جرا یعنی بر ین مذهب است **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا ابن ابی نجیح عن مجاهد عن ابی معمر عن عبد الله بن مسعود قال دخل النبی صلی الله علیه وسلم مكة گفت ابن مسعود در آمد آنحضرت بمکه روز فتح وحول الكعبة ثلثمائة وستون نصبا و گرد کعبه سی صد و شصت بت بود فجعل يطعنها بعود فی یده پس گشت که میزد آنها را بچوبی که در دست آنحضرت بود و جعل یقول جاء الحق و زهق الباطل و میگفت آنحضرت آمد دین حق و دور شد و مضمحل گشت کفر باطل **حدثنی** ابراهیم بن المنذر قال اخبرنا انس بن عیاض عن عبید الله بن عمر عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه القاسم عن عائشة انها كانت اتخذت علی سهوة لها سترا فیه تماثیل مرویست از عائشه که وی گرفته بود پرده خانه که مراد بود پرده که در وی صورتها بود سهوة بفتح سین و سکون ها صفه که پیش خانها می باشد یعنی کرسند خانه خوردی که نزد زمین بود یعنی بمعنی طاقی که بر وی چیزی نهند فهتكه النبی صلی الله علیه وسلم پس درید آنحضرت آن پرده را فاتخذت منه نمرقتين پس گردانید از آن پیغمبر خدا چیزی کنانید ند بدو کی ساخت عائشه از وی دو بالش فكانتا فی البیت یجلس علیهما پس بودند آن دو بالش در خانه می نشستند بر آنها نمرقه بضم نون و سکون میم و رای مکسور و مفتوح و ساده خورد و ظاهر است صورتها را نیز پاره کرده باشند در وساده پیدا نباشد و گرنه از حدیث سابق معلوم شده که در وساده صورت بود و آنحضرت نمی آمد و نگردند

باب من قاتل دون ماله

حکم کسیکه قتال کند نزدیک مال خود یعنی که غارت میکرده باشد **حدثنا** عبد الله بن یزید قال حدثنا سعید هو ابن ابی ایوب قال حدثنی ابو الاسود عن عكرمة عن عبد الله بن عمرو قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من قتل دون ماله فهو شهید

الجزء الرابع شیخ الاسلام | ابواب الکسوف

یحیی بن سعید عن عمرة بفتح مهمله بنت عبد الرحمن بن سعد انصاریه عن عائشة ان یهودیة جاءت تسالها تحقیق زنی یهودیه آمد که سوال میکرد عائشه را فقالت لها اعاذك الله من عذاب القبر پس گفت آن زن پناه دهد ترا خدا از عذاب قبر فسالت عائشة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ایعذب الناس فی قبورهم پس پرسید عائشه رسول خدا را آیا عذاب کرده میشوند مردم در قبرهای خود فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عائذا بالله من ذلك پس تقریر نمود و ثابت داشت آنحضرت آنچه پرسیده بود از آن عائشه یعنی پناه جوینده بود بخدا از عذاب قبر انکار نفرمود در جواب این کلام را یعنی پناه میجویم بخدا جستنی چنانکه بیان گذشت ثم رکب رسول الله پس سوار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ذات غداة مركبا صبح روزی بر شتری بجهت دفن ابراهیم پسر خود فخسفت الشمس فرجع ضحی پس منکسف شد آفتاب پس برگشت آنحضرت نزد چاشت فمر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بین ظهرانی الحجر پس گذشت آنحضرت میان حجرهای ازواج مطهره که متصل بمسجد بود ثم قام فصلی

گفت عبد الله بن عمرو شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میگفت کسی که کشته شد نزد مال خود وی شهید است یعنی ثواب شهدای یابد و همچنین کسیکه برسرمال خود کشته شود از راه ظلم وی نیز شهید است روا الترمذی آورد درین باب این حدیث درین باب مظالم برای آنکه دلالت کند بر آنکه دفع ظالم از خود و مال خود باید کرد و هر چند که کشتن کشد **باب** اذا کسر قصعة او شیئا لغیره یعنی اگر بشکند کسی کاسه یا چیزی دیگر را از غیر وی چه جواب محذوف است آیا ضامن مثل آن قیمت میشود یا نه قصعه بفتح قاف و سکون صاد مهمله و عین کاسه چوبین **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن حمید عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم کان عند بعض نسائه مراد ازان کسیکه نبی پیش او بود زوجه بعضی زنان خود که عایشه است فارسلت احدی امهات المؤمنین مع خادم بقصعة فیها طعام پس فرستاد یکی از زنان مسلمانان با خادمی کاسه را که در وی طعام بود و تعیین در روایات وارد شده که حفصه است و در تعیین دیگر ام سلمه و آنکه هر دو فرستاده باشند هر یک از روات از اطلاع خود خبر داده باشد فضربت بیدها فکسرت القصعة پس زد عایشه بدست خود پس شکست کاسه در دو پاره شد فضمها و جعل فیها الطعام پس پیوست کاسه شکسته را و گردانید در وی آن طعام را و قال کلوا و حبس الرسول والقصعة حتی فرغوا و فرمود آنحضرت یاران را که بر گرد او بودند بخورید و نگه داشته فرستاده را و کاسه را تا آنکه فارغ شدند از خوردن فدفع القصعة الصحیحة و حبس المکسورة پس داد کاسه درست و نگه داشت کاسه شکسته را و قال ابن ابی مریم و گفت ابن ابی مریم که شیخ مولف است اخبرنا یحیی بن ایوب قال حدثنا حمید قال حدثنا انس عن النبی صلی الله علیه وسلم مقصود از سوق این سند آنست که یحیی از حمید و حمید از انس بطریق تحدیث شنیده اند **باب** اذا هدم حائطا فلیبن مثله و چون بیندازد دیواری را کسی دیواری پس گو بنا کند مانند آن **حدثنا** مسلم بن ابراهیم قال حدثنا جریر بن حازم عن محمد بن سیرین عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کان رجل فی بنی اسرائیل یقال له جریج یصلی گفت ابو هریره فرمود رسول خدا بود مردی در قوم بنی اسرائیل گفته میشد او را جریج در روایت که بود جریج راهب نماز میگزارد فجاءته امه فدعته فابی ان یجیبها پس آمد او را مادر او پس خواند او را وی ابا کرد که جواب دهد مادر را فقال اجیبها او اصلی پس گفت آیا در دل خود جواب دهم مادر را یا نماز گزارم ثم اتته پس باز آمد او را مادر او نماز یافت و ندا کرد و وی جواب نداد و همان گفت یعنی اول مرتبه گفته بود و طرانی در اوسط آورده که سه مرتبه آمد و همان گفت گوکرد فقالت اللهم لا تمته حتی تریه وجوه المومسات پس در مرتبه سیوم دعای بد کرد بروی و گفت خداوندا میران او را تا آنکه بنمائی او را روی زنان زانیه مومسات جمع مومسه اول مضموم ثانی ساکن و سیوم مکسور و سین مهمله است جمع مومسه اول مضموم ثانی ساکن زانیه و کان جریج فی صومعته و بود جریج همواره در صومعه خود فقالت امرأة لافتنن جریجا پس گفت زنی هر آینه فتنه اندازم جریج را و در بلای اندازم فتعرضت له فکلمته فابی پس پیش آمد زن جریج را پس سخن کرد او را و خواهش کام خود کرد پس ابا کرد جریج فاتت راعیا فامکنته من نفسها پس آمد راعی را و قادر گردانید بر خود فولدت غلاما فقالت هو من جریج پس زائید بچه را پس گفت بچه از جریج است فاتوه و کسروا صومعته و انزلوه و سبوه پس آمدند مردم جریج را و شکستند صومعه او را و فرود آوردند او را و دشنام کردند او را فتوضأ وصلی ثم اتی الغلام فقال من ابوک یا غلام پس وضو کرد جریج و نماز گزارد و پس آمد نزد غلام و گفت کیست پدر تو ای غلام قال الراعی گفت پدر من راعی است قالوا نبنی صومعتک من ذهب گفتند آیا بنا کنیم صومعه ترا از طلا قال لا الا من طین گفت با گلت مگر از گل آنچنانکه بود استدلال باین قصه بر ثبوت حکم شرعی خالی از چیزی نیست و شاید از سوق آن مرگذشته است

بسم الله الرحمن الرحیم كتاب الشركة

شرکت بفتح شین معجمه و کسر را و نیز بکسر شین و سکون را آمده و در لغت بمعنی آمیزش است و در شرع ثبوت حق در چیزی دو را یا زیاده برای وجه شیوع

کرده و بعد و اول زبان است تعوذ من عذاب القبر فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما شاء الله ان یقول ثم امرهم ان یتعوذوا من عذاب القبر ترجمه در باب التعوذ گذشت پیش از چهار باب **باب** لا تنکسف الشمس لموت احد ولا لحیاته گرفته نمیشود آفتاب بجهت موت و حیات کسے و درین رد است بر منجمان که نسبت کنند حوادث ارضی را بتاثیر کواکب و گویند چون کسوف شمس و قمر در طالع مولود شود وی بدان خوی عزت رساند و اگر در درجه طالع شود آن شخص بمیرد تا آنکه بعضی از کفره وی پرستند این دو کوکب را و شرع مانع آمده از اعتقاد و تنبیه باین اقوال که موثر نیست در عالم جز خدا و ممکن نیست تاثیر غیر وی و کسوف و خسوف دو آیه عظیم اند از آیات قدرت الهی که دلالت میکنند بر کمال قدرت و تاثیر و تغیر خلائق که تخویف میکنند بدان بندگان خود را تا عبرت گیرند و متنبه شوند و این شبیه بر قیاس منع نسبت نزول باران است بانوا چنانچه در استسقا گذشت از آنکه را بعضیا در اعتقاد این اقوام نیز در دوران و زمین و حست میگردانند اعتقاد و تعیین نسبت حوادث را بخالق کائنات و اختیار در تصرف آیات سد و حدید اگرچه مذهب اهل حق بودن آثار علویه سبب عادی است مر آثار سفلیه را ولیکن نسبت خصوص چیزی بخصوص امری بقطع و یقین در وقتی معین جز علام الغیوب را نشز و الامن ارتضی من رسول چنانکه

باب الشركة في الطعام والنهد والعروض در بيان شركت در طعام و در زاد سفر و اجناس غير نقود و نهد بكسر نون و بروايت ابی ذر بفتح است و ابهر در روايت ساكن است در آخر دال معمله و آن برآوردن مسافران است زاد خود را بر قدر همراهان و خلط كردن نزد مرافقت در سفر و كيف قسمة ما يكال و يوزن مجازفة او قبضة قبضة و چگونه است قسمت كردن چيزی كه پيمانه كرده ميشود و وزن كرده ميشود تخمين و گزاف باشد يا مشت مشت باشد لما لم ير المسلمون في النهد بأسا ان ياكل هذا بعضا وهذا بعضا ازجهت چيزی كه نه ديده اند مسلمانان در زاد سفر باكی اينكه بخورد يكس پاره و ديگر پاره و ديگر را الطريق مجازفة كلما بكسر لام و تخفيف ميم است و بعضی روات لما بفتح لام و تشديد ميم خوانده و كذلك مجازفة الذهب والفضة و همچنين رواست مجازفه طلا بنقره و نقره بطلا اما مجازفه طلا بطلا و نقره بنقره روا نداشته اند باجماع علما والقران في التمر و رواست دو تا يكبار خوردن تمر درميان شركا وقتيكه اذن شركا معلوم شود حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن وهب بن كيسان عن جابر بن عبد الله انه قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم بعثا قبل الساحل گفت جابر فرستاد آنحضرت لشكری بجانب شاطی بحر و اين در سنه هشتم از هجرت بود فامر عليهم ابا عبيدة بن الجراح پس امير كرد برايشان ابا عبيده بن جراح را وهم ثلاث مائة وانا فيهم و اين لشكريان سيصد نفر بودند و من درميان ايشان بودم فخرجنا حتى اذا كنا ببعض الطريق فني الزاد پس برآمديم تا وقتيكه بوديم پاره از راه تمام شد توشها فامر ابو عبيدة بازواد ذلك الجيش فجمع ذلك كله پس فرمود ابو عبيده بجمع كردن بقيه زاد لشكر پس جمع كرده شد آنرا همه آن فكان مزودي تمر پس بود همه دو انبان خرما فكان يقوتنا كل يوم قليلا قليلا پس قوت ميداد ما را هر روزی اندك اندك حتى فني فلم يكن يصيبنا الا تمرة تمرة تا آنكه تمام شد و نبود كه ميرسيد ما را مگر يگان يگان خرما فقلت وما تغني تمرة پس گفتم با بی عبيده چه نياز ميكند يك خرما از قوت فقال لقد وجدنا فقدها حين فنيت پس گفت تحقيق يافتيم نابودن آنرا شری عظيم هنگامی كه نماند اصلا قال ثم انتهينا الى البحر گفت جابر پس رسيديم بدريا فاذا حوت مثل الظرب پس ناگاه ديديم ماهی مانند كوه پاره و ظرب بفتح ظاء معجمه و كسر راء و با موحده بروزن كتف كوهی خورد واكل منه ذلك الجيش ثماني عشرة ليلة و خوردند از ان ماهی آن لشكر هيژده شب ثم امر ابو عبيدة بضلعين من اضلاعه فنصبا پس فرمود ابو عبيده بدو طرف از اطراف او پس استاده كرده شد ثم امر براحلة فرحلت پس امر كرد بكوچ پس كوچ كردند ثم مرت تحتهما فلم تصبهما پس گذشت لشكر زير سر دو ضلع آن و نرسيد مر آن هر دو ضلع را تا آنكه شتر سواران نيز درين لشكر خواهند بود و مطابقت اين حديث بدو حكم ترجمه است كه شركت در طعام و زاد است و ميدان گفتن كه مجازفت هم بوده است حدثنا بشر بن مرحوم قال حدثنا حاتم بن اسمعيل عن يزيد بن ابی عبيدة عن سلمة بن الاكوع قال خفت ازواد القوم واملقوا مرويست از سلمه بن اكوع گفت سبك شد توشهای مردم و محتاج شدند و اين در غزوه هوازن بوده است املق بمعنی افتقر است فاتوا النبي صلى الله عليه وسلم في نحر ابلهم فاذن لهم پس آمدند مردم نزد آنحضرت در كشتن شتران خود پس اذن داد ايشان را فلقيهم عمر فاخبروه پس ملاقات كرد ايشان را عمر بن خطاب پس خبر دادند او را فقال ما بقاؤكم بعد ابلكم پس گفت عمر چيست پايندگی شما پس از تلف كردن شتران فدخل على النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله ما بقاؤهم بعد ابلهم پس درآمد عمر بر پيغمبر خدا و گفت يا رسول الله چيست بقای اين مردم بعد از كشتن شتران ايشان فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ناد في الناس ياتون بفضل ازوادهم پس فرمودند آنحضرت كه در مردم بايد ندا دهی كه توشهای خود يعنی آنچه مانده است بهم آرند فبسط لذلك نطع وجعلوه على النطع پس گسترده شد مر آنرا سفره و نهادند آنرا بر روی

بن عمرو لا علافت است در زهری عن عروة عن عائشة رضي الله عنها قالت كسفت الشمس على عهد النبي كسوف شد آفتاب در زمان پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم فقام النبي صلى الله عليه وآله وسلم فصلى پس استاد آنحضرت بنماز فاطال القراءة پس دراز كرد قرائت را ثم ركع فاطال الركوع پس ركوع كرد و دراز كرد آنرا ثم رفع رأسه پس برداشت سر از ركوع فاطال القراءة وهي دون قراءته الاولى پس دراز كرد قرائت را و آن كمتر از قرائت اولی بود ثم ركع فاطال الركوع دون ركعته الاولى ثم رفع رأسه فسجد سجدتين ثم قام فصنع في الركعة الثانية مثل ذلك پس كرد در ركعت دوم مانند آنچه كرده بود در ركعت اولی ثم قام پس بعد از نماز استاد و برای بيان احكام فقال ان الشمس والقمر لا يخسفان لموت احد ولا لحياته ولكنهما آيتان من آيات الله يريهما عباده يعنی خدا تعالی اين دو آيت بندگان خود را تا عبرت گيرند فاذا رأيتم ذلك فافزعوا الى الصلوة پس وقتيكه ببينيد شما خسوف آنها را پس التجا آريد بسوی نماز و نحو آن از صدقه و دعا و عتاق و جز آن باب الذكر في الكسوف استحباب ذكر خدا نزد كسوف رواه ابن عباس روايت كرده امر مذكور را ابن عباس از آنحضرت چنانكه در باب صلوة الكسوف جماعة گذشت حدثنا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة حماد بن زيد عن بريد بن عبد الله بضم موحده و فتح راء بن ابی بردة عن ابی بردة عن ابی موسى الاشعري قال كسفت الشمس فقام النبي صلى الله عليه وآله وسلم فزعا يخشى

بطع بکسر نون و فتح طاء مهمله است و بفتح نون و سکون طا نیز آمده و در شرح گوید که در وی چهار لغت است نعام رسول الله صلی الله علیه وسلم ودعا وبرك علیه پس استاد رسول خدا پس دعای برکت کرد بران در پیالسنه که کمال اعجاز وحجت آنست
بجای که علیه واقع شده و در شرح علیها است و تعرض باختلاف روایت نمی کرده اند ثم دعاهم باوعیتهم فاحتثی الناس حتی فرغوا
پستر خدا آنحضرت مردم را بظرفهای شان پس گرفتند مردم بدو بکف تا آنکه فارغ شدند از قوت خود ثم قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اشهد ان لا اله الا الله وانی رسول الله پستر بمشاهده این معجزه که است منوال گفت رسول خدا رحمت کناد خدا بروی
گواهی میدهم که نیست الهی مستحق عبادت مگر الله و بتحقیق من رسول خدایم که بردست من این معجزه ظاهر کرد حدثنا محمد بن یوسف
قال حدثنا الاوزاعی قال حدثنا ابو النجاشی سمعت رافع بن خدیج قال كنا نصلي مع النبي صلى الله عليه وسلم العصر فننحر جزورا فتقسم عشر
قسم گفت رافع بن خدیج بودیم ما که میگزاردیم با پیغمبر خدا نماز عصر پس ذبح میکردیم شتری و قسمت میکردیم ده جزء فنأكل لحما نضيجا
قبل ان تغرب الشمس پس میخوردیم گوشتی گداخته پیش از آنکه غروب میکرد آفتاب نضیج بفتح نون وکسر ضاد معجمه و سکون یاء آخر جیم است
بمعنی بریان و گداخته و این حدیث در باب تعجیل صلوة عصر گذشته و سخن دران کرده شده است مطابقت این حدیث اینجا چنین که در
که شرکت در طعام بوده و خوردن هر یکی نیز بجا زفت بوده است حدثنا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن بريد عن ابي
بردة عن ابي موسى قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ان الاشعريين اذا ارملوا في الغزو او قل طعام عيالهم بالمدينة گفت ابو موسی امر
فرمود پیغمبر خدا بتحقیق اشعریان وقتیکه فانی شد توشهای ایشان در جنگ گاه یا کم شد طعام عیال ایشان بمدینه ارملوا بفتح همزه و سکون
راء و فتح میم بمعنی تمام شدن زاد است و اصل از رمل است بمعنی ریگ گویا بخاک برابر شد نماز کمی زاد جمعوا ما كان عندهم
في ثوب واحد ثم اقتسموه بينهم جمع میکنند چیزی که باقی بوده است نزد ایشان در یک جامه پستر قسمت میکنند میان خود در یک اناء واحد
بالسوية در یک ظرفی بسویت و برابری فهم مني وانا منهم پس ایشان از منند و من از ایشانم یعنی در این صفت اتصالی دارند یا آنکه
میکنند کار من در این مواسات و این منقبت عظمی است برای اشعریان باب ما كان من خليطين فانهما يتراجعان بينهما
بالسوية في الصدقة چیزی که باشد از دو شریک پس بتحقیق هر دو مراجعت میکنند میان خود برابر در صدقه تخصیص بصدقه از جهت ورود
حدیث در آنست حدثنا محمد بن عبد الله بن المثنى قال حدثني ابي قال حدثني ثمامة بن عبد الله بن انس ان انسا حدثه ان
ابا بكر كتب له فريضة الصدقة التي فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم بتحقیق انس حدیث کرد عبد الله بن انس را که بتحقیق ابو بکر صدیق
نوشت او را فرض صدقه آنکه فرض و تقدیر کرده است رسول خدا قال وما كان من خليطين فانهما يتراجعان بينهما بالسوية
فرمود و چیزی که باشد از دو شریک بتحقیق رجوع میکنند بیکدیگر به برابری یعنی یکی از دو شریک اگر تصرف در مال شرکت خواه صدقه
باشد و یا خراج آن و مورد حدیث صدقه است زیاده بر تصرف دیگری کرده باشد در وقت قسمت مال و منافع موافق مال هر یک
قسمت کنند باب قسمة الغنم قسمت کردن بزها حدثنا علي بن الحكم الانصاري قال حدثنا ابو عوانة عن سعيد
بن مسروق عن عباية بن رفاعة بن رافع بن خديج عن جده قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم بذي الحليفة گفت جد رافع که نامش
نیز رافع بن خدیج است بودیم ما همراه آنحضرت بذی الحلیفه که نزدیک تهامه است نه ذو الحلیفه که میقات اهل مدینه است
و این بسال هشتم بود از هجرت در قضیه حنین فاصاب الناس جوع پس رسید مردم را گرسنگی فاصابوا ابلا وغنما پس رسیدند
شتران را و گوسپندان را بغنیمت قال وكان النبي صلى الله عليه وسلم في اخريات القوم و بود آنحضرت در آخرهای مردم یعنی از پس همه مردم
می آمد از جهت شفقت و مهربانی تا در مانده را بردارد فعجلوا وذبحوا ونصبوا القدور پس شتاب کردند جمعی و ذبح کردند دیگها

الجزء الرابع شيخ الاسلام | ابواب الكسوف

ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فوت شده و تقدم اطلاع آنحضرت از اشراط و علامات تا این وقت بعید است جدا فاتى المسجد فصلى باطول قيام وركوع وسجود پس آمد آنحضرت مسجد را و نماز گزارد بدرازترین قیام و رکوع و سجود ما رايته قط يفعله چنین اطول که دیدم آنحضرت را هرگز که میکرد آنرا و در بعضی روایات رایته بغیر کلمه ما نافیه واقع شده و گویند مقدر است در اینجا این کلمه چنانچه در قول وی تعالی تفتئوا تذكر یعنی لا تفتئو ای لا تزال تذکره تا آنکه لفظ اطول متضمن است معنی نفی را زیرا چه لازمش عدم مساوات است یعنی نماز کرد بجوی که مساوی نبود کامی قیام را که دیده بودم که میکرد پس صحیح باشد بودن قط که بمعنی بفتح قاف و تشدید طا بمعنی ابدا نفی در زمانه ماضی یا آنکه بمعنی ابدا باشد بمعنی نالیفی اطول کردن از آنچه دیده بودم آنحضرت را که میکرد هر واحد از قیام و رکوع و سجود را همیشه یا گوئد تخفیف طا بمعنی حسب باشد یعنی دیدم و ران وقت پس وقال هذه الآيات التي يرسل الله عز وجل لا تكون لموت احد ولا لحياته فرمود این آیتها که میفرستد خدا تعالی نمیباشد از جهت موت هیچ یکی و نه از جهت حیات وی ولكن يخوف الله بها عباده ولیکن می ترساند خدا باین آیات بندگان خود را چنانچه فرموده و ما نرسل بالآیات الا تخویفا فاذا رايتم شيئا من ذلك فافزعوا الى

برپا کردند امر النبی صلی الله علیه وسلم بالقدور فاکفئت پس فرمود آنحضرت به برانداختن دیگها پس
انداخته شد از جهت تصرف ایشان پیش از قسمت و در ریختن دیگها اتلاف شوربای بود که واسطه
زجر بر مردم کرد ثم قسم فعدل عشرة من الغنم ببعیر پس تر قسمت کرد پس برابر کرده ده بز را بیک شتر فند منها
بعیر فطلبوه فاعیاهم پس گریخت از آن شتران شتری پس طلب کردند آنرا و عاجز کرد ایشان را
فند بفتح نون و تشدید دال مهمله یعنی هرب اعیا بفتح همزه و سکون عین مهمله است یعنی اعجز وکان فی القوم
خیل یسیرة و بود در مردم اسپان کمتری یعنی سواری از پی آن شتر نرفت که بگیرد فاهوی رجل منهم بسهم
فحبسه الله پس قصد کرد مردی از ایشان به تیرے و زد آن شتر را پس نگهداشت او را خدا آنگاه
ثم قال ان لهذه البهائم اوابد کاوابد الوحش پس فرمود تحقیق مراین بهیمه شتران را گریزند مانند
گریزندگان حیوانات وحش صحرائی فما غلبکم منها فاصنعوا به هکذا پس چیزی که غلبه کند شما را از آن شتران
پس بکنید با آن اینچنین که کرده شد باین شتر فقال جدی انا نرجو او نخاف ان نلقی العدو غدا ولیس
پس گفت جد من آنحضرت را تحقیق ما امید داریم و منتظریم یا می ترسیم شک راویست دشمن را فردا ولیست
معنا مدی افنذبح بالقصب و نیست با ما دشنها آیا ذبح کنیم بنی ... یعنی با دشنها نیست و اگر ذبح
کنیم کند میشود و بر دشمن کارگر نخواهد شد مدی جمع مدیه است بضم میم و کسر دال یعنی شفره قال ما انهر
الدم فذکر اسم الله علیه فکلوه فرمود چیزی که بریزد خون و ذکر کرده شد نام خدا بر وی در وقت
ذبح پس بخورید او را لیس السن والظفر در حالیکه نیست چیزی که خون ریزد دندان و ناخن من غیر ذلک
نزدیک است که بگویم شما را از علت آن اما السن فعظم اما دندان پس آن استخوان است غالب آنکه ...
حلقوم را تا خون تمام برآید و اما الظفر فمدی الحبشة و اما ناخن پس دشنهای حبشیان است یعنی ...
ناپسندیده آنها است و روا نیست تشبه بایشان و تلبس بشعار آنها و نیز با ناخن تمام رگها بریده نمیشود و خفای ...
که ظاهر ازین کلام آنست که بدشنه حبشیان ذبح روا نباشد با آنکه خلاف نیست در آنکه مسلمانی اگر بکارد ...
ذبح کند رواست پس مقصود همانست که گفته شد

باب القران فی التمر بین الشرکاء حتی یستاذن اصحابه
در بیان ترک قران در خرمائی که میان شریکان باشد تا آنکه طلب کند اذن یاران شریک را حدثنا خلاد
بن یحیی قال حدثنا سفیان قال حدثنا جبلة بن سحیم قال سمعت ابن عمر یقول نهی النبی صلی الله علیه وسلم ان یقرن الرجل
بین التمرتین جمیعا حتی یستاذن اصحابه گفت ابن عمر منع کرده است پیغمبر خدا که یکجا کند مرد در میان دو خرما یکجا تا آنکه
طلب اذن کند اصحاب را حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة عن جبلة قال کنا بالمدینة فاصابتنا سنة گفت جبله
بودیم ما بمدینه پس دریافت ما را قحط سالی فکان ابن الزبیر یرزقنا التمر پس بود ابن زبیر که
میخورانید ما را خرما وکان ابن عمر یمر بنا فیقول لا تقرنوا فان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن القران
که بگذشت بما و میگفت قران مکنید تحقیق پیغمبر خدا ... منع کرده است از قران الا ان
یستاذن الرجل منکم اخاه مگر آنکه طلب اذن کند مردی از شما برادر خود را که شریک است

تم الجزء التاسع ویتلوه العاشر

الجزء الرابع شیخ الاسلام | ابواب الکسوف

صلی الله علیه وآله وسلم فقال الناس انکسفت الشمس
لموت ابراهیم فقال رسول الله پس گفتند مردم
گرفته شد آفتاب بسبب مردن ابراهیم پسر
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ان الشمس
والقمر آیتان من آیات الله لا ینکسفان لموت
احد ولا لحیوته فاذا رأیتموه فادعوا الله
وصلوا حتی ینجلی پس چون ببینید شما ... آیات
را پس دعا کنید خدا را و نماز گزارید تا آنکه روشن شود
و دور گردد عارضه

باب قول الامام
فی خطبة الکسوف اما بعد گفتن امام در خطبه
کسوف کلمه اما بعد را وقال ابو اسامة حماد بن اسامه
یعنی ... شیخ مولف است ... اسناد
این حدیث را ... الجمعه در باب من قال فی الخطبة
بعد الثناء اما بعد گذشت واضح گردد حدثنا
هشام قال اخبرتنی فاطمة بنت منذر عن
اسماء قالت فانصرف رسول الله گفت
اسماء در حدیث ... پس برگشت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم ...
وقد تجلت الشمس ...
روشن شده بود آفتاب
فخطب فحمد الله بما هو
اهله پس خطبه خواند و ستود خدا را آنکه سزاوار است
تعالی اما بعد پس گفت ... احکام
کلمه اما بعد را

باب الصلوة فی کسوف
القمر مشروعیت نماز ... حدثنا

تم الجزء التاسع

باب تقويم الاشياء

بين الشركاء بقيمة عدل قسمت کردن چیزها میان شریکان بقیمت برابری کم وزیاده حدثنا عمران بن میسرة قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ایوب عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اعتق شقصا له من عبد او شرکا او قال نصیبا فرمود کسیکه آزاد کرد نصیبی و شرکتی که او را بود از بنده شقص بکسر شین معجمه و سکون قاف و صاد مهمله بمعنی نصیب اندک باشد یا بسیار و آنرا شرک بکسر شین و سکون را نیز خوانند جمع این هر سکلمه از باب تغیر و شک راوی است وکان له مال یبلغ ثمنه بقیمة العدل فهو عتیق و باشد مر آزاد کننده را مالی که برسد بهای آن بنده را بقیمت عدل پس آن بنده آزاد است بتمام از جانب او والا فقد عتق منه ما عتق و اگر مالی نباشد او را پس تحقیق آزاد شد از جانب وی آنچه آزاد کرده است باقی را غلام سعایت خواهد کرد قال لا ادری قوله عتق منه ما عتق قول من نافع او فی الحدیث عن النبی صلی الله علیه وسلم گفت ایوب نمیدانم که قول او عتق منه ما عتق قول نافع است از خود گفته یا در حدیث از پیغمبر خدا است که روایت کرده است خطابی گوید این شک از ایوب است و مالک از نافع بی تردد نقل کرده آنرا و از بعض حدیث گردانیده است حدثنا بشر بن محمد قال اخبرنا عبد الله بن المبارک قال اخبرنا سعید بن ابی عروبة عن قتادة عن النضر بن انس عن بشیر بن نهیک عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من اعتق شقیصا من مملوکه فعلیه خلاصه فی ماله فرمود کسی که آزاد کرد نصیبی از بنده خود پس بروی است خلاص کردن آن از رقیت در مال خود فان لم یکن له مال قوم المملوک قیمة عدل پس اگر نباشد مر او را مالی قیمت کرده شود آن مملوک قیمتی که نه کم باشد و نه زیاده ثم استسعی غیر مشقوق علیه پس طلب سعایت کرده شود یعنی گفته شود آن بنده تحصیل مالی کند قدر نصیب شریک دیگر تا بتمام آزاد شود در حالیکه آن بنده غیر دشواری داشته باشد یعنی زیاده بر حصه از وی نطلبند یا آنکه درین وقت کسب کرده مالی بهم رساند تکلیف خدمت بروی نیست این حدیث موافق مذهب حنفیه است شافعیه که قائل باستسعایت نیستند میگویند که طلب سعایت قول قتاده است در غیر حدیث قتاده مذکور نیست در باب شرکت در رقیق که از نزدیکی مذکور میشود هم بمحاذ اتحاد حدیث است که نافع از ابن عمر نقل کرده و در آنجا قتاده مذکور نیست

باب هل یقرع فی القسمة والاستهام فیه

نیز در بیان آنکه آیا روا است که قرعه انداخته شود در قسمت و در گرفتن نصیب که در مال مقسوم است حدثنا ابو نعیم قال حدثنا زکریا قال سمعت عامرا یقول سمعت النعمان بن بشیر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال مثل القائم علی حدود الله والواقع فیها فرمود مثل کسی که قائم است بر حدود خدا و نمیگذارد که مردم در آن بیفتند یعنی امر معروف و نهی منکر میکند و کسیکه واقع است در آن یعنی ترک امر معروف میکند و ارتکاب منکرات میکند کمثل قوم استهموا علی سفینة مانند قومی است که گرفته اند سهمی و قرعه زدند بر جایی از جاهای کشتی فاصاب بعضهم اعلاها و بعضهم اسفلها پس رسید بعضی از قوم را اعلای کشتی یا بالای آن و رسیده است بعضی را پایان آن فکان الذین فی اسفلها اذا استقوا من الماء مروا علی من فوقهم پس کسیکه در پایان کشتی است وقتی که طلب کرد ند از بالا نشینان چیزی از آب گذشتند بر قومی که بالای ایشانند پس آزار یافتند این قوم بالا نشینان از گذشتن ایشان و طلب کردن آب بجهت کمی آب و عدم کفایت ایشان یا ازان رو که اهل کشتی آب از طرف بالای کشتی میکشیدند و بالانشینان ازین راه پایمال می شدند و آزار میکشیدند فقالوا لو انا خرقنا فی نصیبنا خرقا ولم نؤذ من فوقنا پس گفتند پایان نشینان اگر پاره کنیم در حصه خود که از کشتی داریم پاره کردنی تا غرق شویم و ایذا نکنیم کسی را که بالای ما است هر آئینه بهتر باشد چون از جهت دوری از آب تشنه شدند و طلب آب کردند و آزار کشیدند بالانشینان از مرور و طلب آب از ایشان از راه خیالات

الشمس علی عهد النبی صلی الله علیه واله وسلم فخرج یجر رداءه حتی انتهی الی المسجد منخسف شد آفتاب در زمان آنحضرت پس برآمد بسوی مسجد بحالیکه میکشید چادر خود را از غرق و شتابی تا آنکه رسید بمسجد وثاب الناس الیه و جمع شدند مردم بسوی آنحضرت خوب بجستن گرد آمدن فصلی بهم رکعتین پس گزارد بمردم دو رکعت فانجلت الشمس پس روشن شد آفتاب فقال ان الشمس والقمر ایتان من ایات الله وانهما لا ینخسفان لموت احد فاذا کان ذلک و در روایت ابن حبان فاذا رایتم شیئا من ذلک و بروایتی نزد وی از حدیث ابن عمر فاذا انکسف احدهما فصلوا وادعوا حتی یکشف ما بکم پس چون باشد خسوف یکی از شمس و قمر پس نماز کنید و دعا تا آنکه کشاده شود و دور شود عارضی که بشما رسیده است از خسوف یکی ازین دو تصریح کرده ابن حبان در روایت خود این حدیث از طریق دیگر که گزارد آنحضرت در کسوف شمس و قمر دو رکعت مانند نماز منقول نشد و گزاردن نماز در خسوف قمر بجماعت قال صاحب الهدی و ذکر کرده قسطلانی از صاحب عمده که خسوف قمر واقع شده در سنه چهارم در جمادی الآخره و مشهور نشد که آنحضرت جمع کرد بجهت آن مردم را برای نماز و لیکن حکایت کرده ابن حبان در سیر خود که منخسف شد قمر در سنه پنجم پس گزارد آنحضرت با اصحاب خود نماز خسوف و بود این اول نماز کسوف در اسلام و چون ثابت نشد این خبر نزد امام ابی حنیفه و امام مالک حکم نکردند بجماعت در آن زیرا چه در نقل عدم جماعت است یا بعد از آن بسبب خوف فتنه در آن وقت یا شده و امام شافعی بجماعت قائل است برکسوف آفتاب وقد لک ان ابن النبی صلی الله علیه واله وسلم یقال له ابراهیم مات

اینہ گفتہ اند قولہ ازکرپنی یعنی تنی باشد یعنی کاش خیبر کنیم تا ہمراہان را ایذا نرسد فان یترکوھم وما ارادوا اھلکوا جمیعا پس اگر
گذارند اہل بالا ایشان را بآنچہ خواستند از سوراخ کردن کشتی ہلاک شوند ہمہ وان اخذوا علی ایدیھم نجوا ونجوا جمیعا واگر بگیرند
بر دستہای ایشان ومانع آیند ازانکہ از حرق رستگار شوند منع کنند گان ورستگار شوند ہمہ مردم کہ در کشتی اند واین تمثیل
حال آمر معروف وناہی منکر وکسیکہ مرتکب آنست اگر منع نشوند واہلاک گردند تارک امر معروف ونہی منکر بگناہ ترک ومرتکب
از ارتکاب معاصی واگر باز دارند ونجات یابند رستگار شوند ہمہ پس مطابقت حدیث بترجمہ ظاہر است **باب**
شرکۃ الیتیم واھل المیراث دربیان شرکت یتیم با اہل میراث **حدثنا** الاویسی قال حدثنا ابراھیم بن سعد عن صالح عن ابن
شہاب قال اخبرنی عروۃ بن الزبیر انہ سال عائشۃ ح وقال اللیث حدثنی یونس عن ابن شہاب اخبرنی عروۃ بن الزبیر انہ سال عائشۃ
عن قول اللہ عزوجل وان خفتم ان لا تقسطوا فی الیتامی الی قولہ ورباع بتحقیق عروہ پرسید عائشہ را از تفسیر قول
خدای کہ قوی وبزرگ است واگر بترسید شما انکہ عدالت نمیکنید در یتامی تا قول خدا رباع است فانکحوا ما طاب لکم
من النساء مثنی وثلاث ورباع یعنی پس نکاح کنید چیزی کہ خوش آید مر شما را از زنان دو گان دو گان سہ گان سہ گان وچہار
چہار فقالت یا ابن اختی ھی الیتیمۃ تکون فی حجر ولیھا گفت عائشہ ای خواہرزادہ من مراد دختری یتیم است کہ در کنار ولی او است
چنانکہ ابن عم او باشد تشارکہ فی مالہ فیعجبہ مالھا وجمالھا یعنی یتیم شریک است آن ولی را در مال او کہ از یک مورث اشتراک دارند
پس خوش می آرد او را مال آن دختر وحسن وجمال او فیرید ولیھا ان یتزوجھا بغیر ان یقسط فی صداقھا فیعطیھا مثل ما یعطیھا
پس میخواہد ولی او انکہ زوجہ گیرد او را بی آنکہ عدالت کند در مہر او پس بدہد او را مانند چیزی کہ میدہد غیر او در مہر او
غیرہ فنھوا ان ینکحوھن الا ان یقسطوا لھن پس منع کردہ شدند این را کہ نکاح کنند این قسم زنان را مگر انکہ عدالت کنند
مر آنہا را ویبلغوا بھن اعلی سنتھن من الصداق وبرسانند آنہا را تمام ترین مقرر ایشان از مہر واگر نہ امروا ان ینکحوا ما طاب
لھم من النساء سواھن وامر کردہ شدند انکہ نکاح کنند چیزی را کہ خوش می آید مر ایشان را از زنان ورای آن دختران
کہ در کنار ایشان باشند قال عروۃ قالت عائشۃ رضی اللہ عنہا ان الناس استفتوا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعد ھذہ الآیۃ گفت عروہ
گفتہ است عائشہ مردم طلب فتوی کردند رسول خدا را بعد از نزول این آیت مذکور فانزل اللہ ویستفتونک فی النساء
الی قولہ وترغبون ان تنکحوھن پس فرستاد خدا این آیت در طلب فتوی میکنند ترا در باب زنان تا قول خدا وترغبون ان تنکحوھن
والذی ذکر اللہ انہ یتلی علیکم فی الکتاب الآیۃ الاولی التی قال اللہ فیھا وآنچہ یاد کردہ است خدا کہ خواندہ میشود بر شما
در کتاب آیت نخستین است کہ گفتہ در آن آیت وان خفتم ان لا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء ترجمہ
بوضوح پیوستہ قالت عائشۃ وقول اللہ تعالی فی الآیۃ الاخری وترغبون ان تنکحوھن گفت عائشہ وقول خدا در آیت دیگر
ورغبت میکنند در انکہ نکاح کنند ایشان را ھی رغبۃ احدکم عن یتیمتہ التی تکون فی حجرہ حین تکون قلیلۃ المال والجمال
آن قسم میل ناکردن کسی از شما است یتیمہ را کہ می باشد در کنار او وہنگامیکہ می باشد اندک مال وکم جمال فنھوا ان ینکحوا
ما رغبوا فی مالھا وجمالھا من یتامی النساء الا بالقسط پس منع کردہ شدند اینہا را کہ نکاح کنند چیزی را
وجمال او از یتیمان زنان مگر بعدالت من اجل رغبتھم عنھن یعنی در آیت دیگر او واقع شدہ نکاح یتیمان از جہت
اعراض کردن ایشان است از یتیمان کم مال وجمال پس دلالت کرد رغبت اگر مستعمل بکلمہ فی است بمعنی میل است واگر
بکلمہ عن است بمعنی اعراض است **باب** الشرکۃ فی الارضین وغیرھا دربیان شرکت در زمینہا وغیر زمینہا **حدثنا**

مع الرجال گذشت مناسب آنست وذکر شیخ در
روایت این باب اصلا نیست ودر روایت مستملی
این ترجمہ بجای ترجمہ کسیکہ ہست شیخ ابن حجر گفتہ
وان خفا رمختصر است زیراچہ تعلیق نیست حدیث
عائشہ را بیان **باب** الرکعۃ الاولی
فی الکسوف اطول من الثانیۃ رکعت نخستین در
کسوف درازتر است از رکعت دومی مراد از رکعت
بار رکوع است چنانکہ در حدیث باب بمعنی متعارف
وبعین تقدیر استفادہ ترجمہ از حدیث بطریق
استنباط خواہد بود کہ چون رکوعات رکعت نخستین
دو بار آن اطول باشند از اجزاء رکعت دومی
ظاہر است کہ وی از تمامہ درازتر باشد **حدثنا**
محمود بن غیلان قال حدثنا ابو احمد محمد بن
عبید اللہ الزبیری الاسدی کوفی یعنی گفتہ از اولاد
زبیر بن عوام است سنہ یکصد وشصت وسہ
قال حدثنا سفیان ثوری عن یحیی بن سعید
انصاری عن عمرۃ بنت عبد الرحمن عن عائشۃ رضی
اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
صلی بھم فی کسوف الشمس اربع رکعات

عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام قال اخبرنا معمر عن الزهري عن ابي سلمة عن جابر بن عبد الله قال انما جعل النبي صلى الله عليه وسلم الشفعة في كل ما لم يقسم گفت جابر گردانيده است پيغمبر خدا حق شفعه را مگر در زميني كه قسمت كرده نشده است ميان شركا فاذا وقعت الحدود وصرفت الطرق فلا شفعة پس وقتيكه واقع شد حدها يعني جدا كرده شد حق هر كي و گردانيده شد راهها جدا پس نيست شفعه دران زمين قسطلاني صرفت را بتشديد تصحيح كرده است واشارت باختلاف روايت هم ميكند حاصل آنست كه شفعه همين شفعه شريك است در زمين مشترك وشفعه جار و منافع نمي باشد اين حديث در باب شفعه گذشته است يا بر خي از مباحث متعلق بآن كه حاضر وقت بود **باب** اذا اقتسم الشركاء الدور وغيرها فليس لهم رجوع ولا شفعة وقتيكه قسمت كردند شركا بيكديگر سراها وجز آن از باغ و زمين پس نيست رجوع ازان مر ايشان را ازانكه قسمت عقدي لازم است از كتب فقهيه معلوم شده اگر بغيبت شريكي واقع شده خيار رويت دارد و نه شفعه است **حدثنا** مسدد قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا معمر عن الزهري عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن جابر بن عبد الله قال قضى النبي صلى الله عليه وسلم بالشفعة في كل ما لم يقسم گفت جابر حكم كرده است پيغمبر خدا بشفعه در هر زميني كه قسمت كرده نشده است فاذا وقعت الحدود وصرفت الطرق فلا شفعة ترجمه معلوم شد از حديث عدم رجوع معلوم نشد واستنباط آن از مواضع بسيار دقيق شده كه در ترجمه چند حكم آورده وحديثي كه دران باب مي آرد مؤيد بعضي از انست و ديگر آن كه گفته شده كه چون تراجم ابواب نيز افاده است آنرا ايراد كرده وحديثي كه بشرط خود نيافته كه بطريق اسناد براي تائيد آن آرد بعضي شراح گفته اند كه عدم رجوع هم از عدم شفعه معلوم ميشود ازانكه اگر رجوع بودي شفعه هم بودي وحاصلش آنكه تلازم در وجود مستلزم تلازم در عدم است وفيه ما لا يخفى على الاذكيا **باب** الاشتراك في الذهب والفضة وما يكون فيه الصرف و جواز شركت در طلا ونقره گفته اند كه اين جواز بشرطي است كه خلط كنند چنانكه متميز نباشند ودراهم از يكي ودنانير از ديگري نبود و از يكي درست و سره و از ديگري شكسته و ناسره نباشد وما يكون فيه الصرف و جواز شركت در چيزي كه مي باشد در وي صرف يعني تبديل يكي بديگري و آن دراهم و دنانير است مطلقا **حدثنا** عمرو بن علي قال حدثنا ابو عاصم عن عثمان يعني ابن الاسود قال اخبرني سليمان بن ابي مسلم قال سالت ابا المنهال عن الصرف يدا بيد گفت سليمان پرسيدم ابا المنهال را از بيع نقد بنقد دست بدست فقال اشتريت انا وشريك لي شيئا يدا بيد ونسيئة پس گفت ابو المنهال خريديم من وشريكي كه مرا بود در نقود چيزي را دست بدست و بطريق نسيه و در رنگ فجاءنا البراء بن عازب فسالناه فقال فعلت انا وشريكي زيد بن ارقم وسالنا النبي صلى الله عليه وسلم عن ذلك پس آمد نزد ما براء بن عازب پس پرسيديم او را گفت كردم من وشريك من كه زيد بن ارقم بود اينچنين و پرسيديم پيغمبر خدا را ازين كار فقال ما كان يدا بيد فخذوه وما كان نسيئة فردوه پس فرمود چيزي كه باشد در بيع نقود دست بدست پس بگيريد چيزي كه در رنگ بود پس رد كنيد آنرا **باب** مشاركة الذمي والمشركين في المزارعة و جواز شركت ذمي ومشركان با مسلمانان در زراعت در عطف مشركين بر ذمي تعميم است بعد از تخصيص ازانكه ذمي نيز مشرك است قسطلاني گويد مراد از شركا مستامنانند پس مراد ذمي وغير ذمي خواهد بود پوشيده نماند كه در حديث مذكور درين باب شركت ذمي ومسلمانان است پس مراد از ترجمه همان باشد كه حديث بران دلالت دارد **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا جويرية بن اسماء عن نافع عن عبد الله قال اعطى رسول الله صلى الله عليه وسلم خيبر اليهود ان يعملوها ويزرعوها ولهم شطر ما يخرج منها گفت عبد الله بن عمر داد پيغمبر خدا خيبر را بيهود براي عمل كردن و زراعت نمودن آنرا و مر ايشان را نصف آنچه برآيد از زمين و باغ

ركعت اولي هر دو برابر اند وحديث باب جواز اوست ومنشا اين نزاع اختلاف فهم معني لفظ دون القيام الاول است كه مراد اول ركعت اولي است يا قيامي كه قبل ازين قيام منسوب است چنانكه در باب التعوذ من عذاب القبر في الكسوف گذشت **باب** الجهر بالقراءة في الكسوف بلند كردن آواز قرات در نماز كسوف شمس باشد يا قمر **حدثنا** محمد بن مهران بكسر ميم ابو جعفر حمال رازي سنه دو ويست وبيست و سه قال حدثنا الوليد بن مسلم قرشي اموي دمشقي سنه يكصد و نود و چهار قال اخبرنا ابن نمر بفتح نون وكسر ميم عبد الرحمن دمشقي توثيق كرده اند جمعي از نقاد و تضعيف كرده ابن معين بجهت آنكه روايت ندارد از وي غير وليد ولهذا تقويت كرده مصنف بمتابعت او زاعي سمع ابن شهاب عن عروة عن عائشة رضي الله عنها قالت جهر النبي صلى الله عليه واله وسلم في صلوة الكسوف بقراءته گفت عائشه جهر كرد آنحضرت در نماز خسوف بقرات خود فاذا فرغ من قراءته كبر فركع پس چون فارغ شد از قرات تكبير گفت و ركوع كرد واذا رفع من الركعة قال و چون بر داشت سر از ركوع گفت سمع الله لمن حمده ربنا ولك الحمد ثم يعاود القراءة في صلوة الكسوف پس رجوع ميكرد بقرارت و باز ميخواند در نماز كسوف يعني بعد از ركوع اول اربع ركعات في ركعتين واربع سجدات كرد چهار ركوع در دو ركعت وچهار سجده و باين حديث تمسك كرده است امام ابو يوسف ومحمد و امام احمد و اسحاق بر جهر بقرارت در نماز كسوف مطلقا در روايت كرده آنرا واقدي از مالك وحكايت كرده ترمذي از مالك و شافعي هر دو امام و رافعي از صيدلاني كه اخذ آن از امام ابي حنيفه نيز روايت ومشهور از قول اين ائمه ثلثه وساير شافعيه ومالكيه وجمهور فقها آنست كه اسرار كنند بقرارت در كسوف آفتاب و جهر كنند در خسوف ماه و در نفع صلاة سائر

باب تقويم الاشياء بين الشركاء بقيمة عدل — در بيان قيمت كردن نزد ياران و عدل وران كرم در زياده واقع نشود **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا الليث عن يزيد بن ابي حبيب عن ابي الخير عن عقبة بن عامر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعطاه غنما يقسمها على اصحابه ضحايا مرويست از عقبه كه رسول خدا رحمت كناد خدا بروى داد او را گله غنم كه قسمت كند آنرا با صحاب قربانى روز عيد فبقي عتود فذكره لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ضح به انت پس باقى ماند بزغاله يكساله پس فرمود قربانى كن تو عتود بفتح عين مهمله بزغاله كه رسيده باشد

باب الشركة في الطعام وغيره در بيان شركت در طعام وغير آن ويذكر ان رجلا ساوم شيئا و ذكر كرده ميشود كه مردى بحث كرد چيزى را فغمزه آخر فرأى عمر ان له شركة پس اشارت كرد آنرا ديگرى ودخل عمر بن خطاب وحكم كرد كه مر اين ديگر را شركتى است دران بيع هر چند گفت گو كه زبانى نكرده است بساوست كه ميان بايع و مشترى بر خريد ساعى مى باشد غمز بفتح غين معجمه وسكون ميم و زاى بمعنى اشارت بچشم يا ابرو و يا دست

حدثنا اصبغ بن الفرج قال اخبرنى عبد الله بن وهب قال اخبرنى سعيد عن زهرة بن معبد عن جده عبد الله بن هشام وكان قد ادرك النبى صلى الله عليه وسلم روايت كرده است زهرة بن معبد از جد خود كه عبد الله بن هشام است وتحقيق وى يافته است وذهبت به امه زينب بنت حميد الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وبرده است او را وسال فتح كه برده او زينب دختر حميد نزد رسول خدا فقالت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم بايعه پس گفت زينب اى رسول خدا بيعت اسلام كن او را فقال هو صغير فمسح راسه ودعا له پس فرمود او خورد سال است پس مسح كرد سر او را ودعا كرد او را ببركت وعن زهرة بن معبد انه كان يخرج به جده عبد الله بن هشام الى السوق مرويست از زهرة بن معبد باسناد سابق كه بتحقيق بيرون مى برد او را جد او عبد الله بن هشام بسوى بازار فيشترى الطعام فيلقاه ابن عمر وابن الزبير فيقولان له اشركنا پس ميخريد طعام را وملاقات ميكردند او را عبد الله بن عمر وعبد الله بن زبير پس ميگفتند اين هر دو مر عبد الله را شريك ساز ما را درين كه خريدى فان النبى صلى الله عليه وسلم قد دعا لك بالبركة فيشركهم پس بتحقيق پيغمبر دعا كرده است مر ترا ببركت پس شريك ميكرد ايشان را فربما اصاب الراحلة كما هي فيبعث بها الى المنزل و بسا بود كه در مى يافت مركب را بتمام پس ميبرد آنرا بمنزل خود يعنى گاه چنان بودى كه سود ميكرد تمام بار مركب وبمنزل ميبرد وبعضى شراح گفته اند مراد از راحله مجموع بار وبردار است يعنى گاه چنان سود ميكرد كه مجموع مركب و بار را در سود خريده بمنزل ميبرد ومعنى اول موافق تر بسوق است وقال ابو عبد الله اذا قال الرجل للرجل اشركنى فسكت فيكون شريكه بالنصف گفت مولف رحمه الله وقتى كه گفت مردى مر ديگر را شريك گردان مرا پس خاموش ماند مى باشد اين گوينده شريك او بنصف متاع

باب الشركة في الرقيق در بيان شركت در بنده وغلام باشد ياد او **حدثنا** مسدد قال حدثنا جويرية بن اسماء عن نافع عن ابن عمر عن النبى صلى الله عليه وسلم قال من اعتق شركا له فى مملوك وجب عليه ان يعتق كله فرمود كسيكه آزاد كند حصه كه او راست در بنده لازم است بر آنكه آزاد كند همه او را ان كان له مال قدر ثمنه يقام قيمة عدل اگر باشد او را مال مقدار بهاى او كه قيمت كرده ميشود قيمت برابر ويعطى شركاؤه حصتهم ويخلى سبيل المعتق وداده ميشود شركاى او حصهاى ايشان را وگذاشته ميشود راه آزاد كرده شده يعنى آزاد ميگردد هر جاكه برود **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا جرير بن حازم عن قتادة عن النضر بن انس عن بشير بن نهيك عن ابى هريرة عن النبى صلى الله عليه وسلم قال من اعتق شقصا له فى عبد اعتق كله ان كان له مال فرمود كسيكه آزاد كرد حصه كه در بنده دارد آزاد كرده شود همه آن اگر باشد او را مال والا يستسع غير مشقوق عليه وگرنه سعايت ميكند آن بنده در حالى كه بر وى

الجزء الرابع شيخ الاسلام | ابواب الكسوف

بقول ابن عباس كه گفت قرات كرد آنحضرت مانند مقدار از سوره بقره چه اگر جهر كردى محتاج نميشد ابن عباس بتخمين قرات ابن همام گفته حق آنست كه اين تقدير ابن عباس سوره بقره مستلزم نيست عدم سماع او را نيرا چه انسان گاه فراموش ميكند مقرر در مسموع معين را و ياد دارد مقدار آنرا پس ميگويد خوانده بود قدر فلان سوره پس اولى حمل الحديث ابن عباس بر اخفا حيث حديث سابق است كه گفت استادم بپهلوى آنحضرت الحديث و چون حاصل شد تعارض در احاديث جهر و اخفا واجب شد ترجيح بآنكه اصل در صلوة نهار اخفا است انتهى و حمل كنند حديث باب را بر خسوف قمر وليكن روايت كرده اسمعيل اين حديث را بوجه ديگر از ليث بلفظ كسفت الشمس و نيز نزد تعارض مثبت مقدم است و اخذ بزيادت اولى و مرويست جهر بقرات در كسوف شمس نيز از على بن ابى طالب رضى الله عنه موقوفا روايت كرده آنرا ابن خزيمه وطحاوى لفظ العينى و نزد محمد بن جرير طبرى جهر و اخفا هر دو برابر اند وقال كلا ونداى عطف است بر حدثنا ابن نمر داخل تحت مقوله وليد وعيد سمعت الزهرى عن عروة

مشتت اندازند نشود و در تحدیث صریح است کاستمساو ایشان حدیث است در فرمود آنحضرت نه قول قتاده چنانکه شافعیه گویند

باب الاشتراك في الهدي والبدن هدي بفتح ها و سکون دال آنچه برده میشود بحرم از چارپایه و بدن بضم موحده و ضم دال و سکون آن است جمع شتر هدی است و تخصیص بعد از تعمیم است واذا اشترك الرجل رجلا في هديه بعد ما اهدى و وقتیکه شریک گرداند مردی مردی را در هدی خود بعد از آنکه هدی کرده روا است و باکی ندارد **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زيد قال اخبرنا عبد الملك بن جريج عن عطاء عن جابر وعن طاؤس عن ابن عباس یعنی ابن جریج روایت کرده از عطا و وی از جابر بن عبد الله و هم از طاؤس و وی از ابن عباس قالا قدم النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه گفتند جابر و ابن عباس هرگاه قدوم آورد آنحضرت و اصحاب او صبح رابعة من ذي الحجة يهلون بالحج لا يخلطهم شيء در صباح چهارم از ذی الحجه در حالیکه لبیک میگفتند باحرام حج آمیزش نداشت ایشان را چیزی از عمره یعنی محض احرام حج داشتند فلما قدمنا امرنا فجعلناها عمرة وان نحل الى نسائنا پس هرگاه قدوم آوردیم امر فرمود ما را پس گردانیدیم حج را عمره و فرمود که برآئیم از احرام و قربان کنیم زنان خود را فغشت في ذلك القالة پس فاش شد درین قربان گفتار مردم و استبعاد کردند که در حج بر سیم زنان آنکه دران مکروه بود انحضی قالة بوزن حالت مصدر است بمعنی قول و در روایت کشمیهنی مقالة است بزیادت میم قال عطاء فقال جابر فيروح احدنا الى منى وذكره يقطر منيا فقال جابر بكفه گفت عطا گفته است جابر پس میرفت یکی از ما بسوی منا و ذکر او میچکید از وی منی و اشارت کرد جابر باین چکیدن بکف دست از باب مبالغه است در بیان قرب جماع فبلغ ذلك النبي صلى الله عليه وسلم فقام خطيبا پس رسید آن گفت و گو بپیغمبر خدا را پس استاد دران حال که خطبه میخواند فقال بلغني ان اقواما يقولون كذا وكذا پس فرمود رسیده است مرا که بتحقیق مردم میگویند چنان و چنان والله لانا ابر واتقى لله منهم بخدا که من نیکوتر و پرهیزگارترم مر خدا را ازین مردم ولو اني استقبلت من امري ما استدبرت ما اهديت واگر من پیش آمدمی در اول حال چیزی را که واگذاشتم بعد از ان در آخر کار که عمره در اشهر حج رواست سوق هدی نمیکردم و حکم الهی آنست که هر که سوق هدی کند از احرام نه برآید ولولا ان معي الهدي لاحللت و اگر نبودی که بتحقیق با من هدی است البته از احرام می برآمدم فقام سراقة بن مالك بن جعشم فقال هي لنا او للابد پس استاد سراقه بن مالک بن جعشم و گفت این حال برای همین وقت است با من یا مر ابد راست قال لا بل للابد فرمود نیست همین وقت را بلکه برای ابد است قال وجاء علي بن ابي طالب فقال احدهما يقول لبيك بما اهل به رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابن جریج و آمد علی بن ابی طالب رضی الله عنه از یمن پس گفت یکی ازین دو کس که جابر و ابن عباس اند مراد جابر است میگفت علی بن ابی طالب یعنی احرام بستم بچیزی که احرام بسته است پیغمبر خدا وقال الآخر لبيك بحجة رسول الله صلى الله عليه وسلم و گفت دیگر که ابن عباس است باین عبارت گران گفته که مراد از احدهما یکی از دو راوی است که عطا و طاؤس اند یعنی عطا از جابر بعبارت اولی نقل کرده و طاؤس بعبارت ثانیه فامره النبي صلى الله عليه وسلم ان يقيم على احرامه واشركه في الهدي پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی علی را آنکه قیام نماید بر احرام خود و شریک گردانید علی را در هدی خود

باب من عدل عشرا من الغنم بجزور في القسم کسیکه برابر کند ده راس از غنم در قسمت بیک شتر و این بحسب اتفاق در آن وقت یک شتر بقیمت ده بز بود و است **حدثنا** محمد قال اخبرنا وكيع عن سفيان عن ابيه عن عباية بن رفاعة عن جده رافع بن خديج قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم بذي الحليفة من تهامة فاصبنا غنما او ابلا فعجل القوم فاغلوا بها القدور گفت رافع بن خدیج بودیم با آنحضرت

... قال واخبرني عبد الرحمن بن نمر سمع ابن شهاب عن عروة عن عائشة مثله نیز ولید گوید و خبر داد مرا نمر باسناد و سیاق از عائشه مانند حدیث اول باین زیادت که قال الزهري فقلت ما صنع اخوك في ذلك عبد الله بن الزبير گفت ابن شهاب زهری پس گفتم عروه را چه کرد برادر تو که ابن زبیر است دریعنی این نماز کسوف ما صلى الا ركعتين مثل الصبح اذ صلى بالمدينة نکرد برادر تو دو رکعت همچو نماز صبح فی نکرد ادر کوع و وقتی نماز کسوف کرد بمدینه قال اجل انه اخطأ السنة گفت عروه آری کرد وی خطا کرد و است سنت نبوی را درین نماز و اکتفا کرد بر اصل سنت که ادای رکعتین. چنانکه در خطبة الامام في الكسوف گذشت تابعه سليمان بن كثير وسفيان بن حسين عن الزهري في الجهر متابعت کرد ابن نمر را این دو کس در روایت وی از زهری در ذکر جهر بقراءت درین نماز و این دو کس اگرچه ضعیف اند لیکن متابعت را شاید و مستقل اند بمتابعت جمعی دیگر در ذکر جهر از زهری اشار اليه العسقلاني

بسم الله الرحمن الرحيم

ابواب سجود القرآن ابوابی که در ذکر سجده قرآن اند سجود در لغت سر بر زمین نهادن و زاری کردن والاسم السجدة بالكسر و سورة السجدة بالفتح كذا في الصراح انتهى است روایت مستملی و در روایت ابی ذر لفظ ابواب نیست و در غیر مستملی این چنین است

باب ما جاء في سجود القرآن وسنتها آنچه که وارد شده در شان سجده قرآن و طریق ادای آن

ندی با کلیفه کرده شما ستّه ذوالحلیفه مدینه پس رسیدیم یا فتیم گوسفند و شتران را از غنیمت پس شتاب کردند مردم پس جوشانیدند
آن دیگها را بآن گوشت از گرسنگی بسیار در مردم راه یافته بود بنابر آن شتران ذبح کردند پیش از آنکه قسمت میان کرده گرفته نجا رسول
الله صلی الله علیه وسلم فامر بها فاکفئت پس امر آنحضرت که عقب لشکر مانده بود تیس فرمود بر انداخته و ریخته شدند دیگها
ثم عدل عشرة من الغنم بجزور پس قسمت کرده برابر کرد ده غنم را با یک شتر نذ شتران نجیر اند ولیس فی القوم الا خیل یسیرة یعنی
گریخت شتری و حال آنکه نبود در مردم مگر اسپ اندکی یعنی سواری از پی آن نرفت که باز آرد فرمی رجل بسهم پس تیر زد
مردی و نگهداشت او را بتیر فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لهذه البهائم اوابد کاوابد الوحش پس فرمود رسول خدا
تحقیق این دواب را گریزها باشد مانند گریز حیوان وحشی فما غلبکم منها فاصنعوا بها هکذا پس هر چه گریزد و غلبه کند از دست شما
از آنها پس بکنید با آن اینچنین که کرده این مرد قال قال جدی یا رسول الله انا نرجوا و نخاف ان نلقی العدو غدا الخ گفت عبایه
بن رفاعه گفت جد من که رافع است ای رسول خدا ما امید داریم یا میترسیم این را که بیابیم دشمن را فردا و لیس معنا مدی
افنذبح بالقصب و نیست با ما چاقوها آیا ذبح کنیم بنی یعنی با نی تیز نقال اعجل پس فرمود زود باش و
یا ارنی شک راوی است و در این چند روایت است یکی ارن بوزن فعل یعنی زود هلاک کن به سرعت خون ریزد دوم ارنی
بروزن اعرف بهمزه مفتوحه و سکون را و نون مکسوره و یا تحتیه که با شباع کسره نون حاصل شده یعنی اعجل یعنی زود باش
در صورت غیر مهموز که بکسرت نمیر و سیوم بر وزن اطعم بمعنی انظر یعنی نظر کن با آن و ملاحظه کن که تا ریخته خون بمیرد ما انهر
الدم و ذکر اسم الله فکلوا آنچه بریزد خون و ذکر کرده شده است نام خدا در وقت ذبح پس بخورید لیس السن
والظفر نباشد دندان و ناخن وساحدثکم عن ذلک و سر آنجا مر است که بیان میکنم شما را از علت این منع ذبح بدندان
و ناخن اما السن فعظم اما دندان پس آن استخوان است و استخوان از جنس التمام که زاد و بود و نمک آلود و بنجاست کنند و منجس
ملتمس ایشان را قبول نموده است و لیکن براد دندان بعضی حیوانات والظفر مدی الحبشة و ناخن شفرهای حبشه است که آن
ذبح میکنند و شباهت با آنها کنید

بسم الله الرحمن الرحیم کتاب الرهن فی الحضر

گرو کردن در حضر و قوله تعالی فرهن مقبوضة و در بیان فرموده خدا که دلالت دارد که در حضر نیز باید حدثنا مسلم بن ابراهیم قال حدثنا هشام قال حدثنا
قتادة عن انس قال ولقد رهن النبی صلی الله علیه وسلم درعه بشعیر گفت و بتحقیق گرو کرد پیغمبر خدا زره خود را بدل جو و مشیت
الی النبی صلی الله علیه وسلم بخبز شعیر و اهالة سنخة و رفتم نزد پیغمبر خدا با نان جوین و چربی بدبوی و لقد سمعته یقول ما اصبح
لآل محمد الا صاع ولا امسی و بتحقیق شنیدم که میگفت صباح نکرد مر توابع محمد را مگر یک صاع و شب نکرد
ایشان و بتحقیق توابع نه خانه بود

باب من رهن درعه

کسیکه گرو کرد زره خود را حدثنا مسدد قال حدثنا عبد الواحد
قال حدثنا الاعمش قال تذاکرنا عند ابراهیم الرهن والقبیل فی السلف گفت اعمش مذاکره کردیم نزد ابراهیم نخعی
و کفیل را در بیع و شری القبیل بقاف مفتوحه و کسر موحده کفیل است در معنی و در وزن یعنی ضامن
حدثنا الاسود عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم اشتری من یهودی طعاما الی اجل و رهنه درعه خرید آنحضرت طعام
از یهودی که نامش ابو شحمه مدتی و گرو کرد زره خود را در احادیث صحیحه واقع شده که یک صاع بود و آنحضرت
کرده است و در بعضی روایات بعد از رحلت آنحضرت ابوبکر صدیق فک رهن کرده و علما اختلاف کرده اند که وجه مدت
رخصت است یا عزیمت آنکه بعزیمت قائل شده اند متمسک کرده اند بآیت کریمه یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم

الى اجل مسمى فالتبوه ولايحفى ان فى هذا التمسك چون در حديث ذكر كفالت واقع نشده مولف رح همين حديث را عنوان كرده ايراد نموده است

باب رهن السلاح در جواز گرو كردن سلاح جنگ **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال عمرو سمعت جابر بن عبد الله يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لكعب بن الاشرف فانه قد اذى الله ورسوله فرمود رسول خدا كيست كه بكشد مر كعب بن اشرف يهودى را بتحقيق او آزرده است خدا و رسول خدا را اين كافر بود شاعر بود كمال عداوت برسول خدا داشت هجو ميكرد و آزار ميفرمود فقال محمد بن مسلمة انا پس گفت محمد بن مسلمه انصارى من متصدى كشتن او ميشوم فاتاه فقال اردنا ان تسلفنا وسقا او وسقين پس آمد محمد بن مسلمه كعب را با جمعى و گفت ميخواهيم كه بفروشى براى ما يك يا دو وسق شك از راويست و وسق بفتح واو شصت صاع است فقال ارهنونى نساءكم گفت آيا گرو ميكنيد زنان خود را قالوا كيف نرهنك نساءنا وانت اجمل العرب گفتند چگونه رهن كنيم زنان خود را و حال آنكه تو نيكوترين عرب هستى يعنى ميترسيم كه زنان بتو فريفته شوند يا از تو لايق نيست اين كار ردا دارى قال فارهنونى ابناءكم قالوا كيف نرهنك ابناءنا فيسبّ احدهم فيقال رهن بوسق او وسقين هذا عار علينا گفت آن يهودى پس گرو كنيد مرا پسران خود را گفتند چگونه رهن كنيم پسران خود را پس دشنام داده شود يكى از ايشان و گفته شود گرو كرده شد بيك وسق يا بدو وسق و اين عاريست بر ما ولكنا نرهنك اللأمة وليكن گرو ميكنيم ترا لامه قال سفيان يعنى السلاح گفت سفيان مراد از لامه سلاح است آنكه همراه وگاه حذف ميكنند آنرا فوعده ان ياتيه پس وعده كرد محمد بن مسلمه بكعب كه آيد نزد كعب فقتلوه ثم اتوا النبى صلى الله عليه وسلم فاخبروه پس كشتند او را پس آمدند نزد پيغمبر خدا و خبر دادند آنحضرت را بقتل وى و فرحت يافت آنحضرت بقتل او و دعا كرد ايشان را اين حديث را در كتاب مغازى زياده برين آورده و گفته كه محمد بن مسلمه وقت شب رفت ابو نائله كه برادر رضاعى كعب بود و دو مرد ديگر را خود بر دو با ايشان مقرر كرد كه وى بر خود طيب بسيار ميمالد وقتيكه من موى سر او را محكم بگيرم شما نزديك آمده بشمشير سر او را ببريد كعب آنها را درون حصن خواند و چادرى بر خود گرفته و طيب ماليده بيرون آمد زن او گفت درين وقت كجا ميروى گفت محمد بن مسلمه و برادر من ابو نائله آمده اند چون نزديك رسيد آنها گفتند كه با من نفاست طيبى شديد دارم هر يك رفته بوى ميكرد محمد بن مسلمه گفت مرا اذن ميكنى كه موى سرترا بوى كنم گفت بوى كن نزديك رفت و موى سر او را محكم گرفت و آنها آمده سر ناپاك او بريدند و اين كعب در ذمه عهد نبود با قوم خود در محاربات همراهى ميكرد و اگر عهد داشتى بايذاى آنحضرت نقض كرده است و درينوقت محمد بن مسلمه نيز عهد بوى نكرده با وى سخن بيع و شرا كرده بود و گويند نزد امير المؤمنين على بن ابى طالب گفت كه كعب بغدر كشته شده بود امير المؤمنين وى را فرمود كه گردن زنند موافقت حديث بباب همين قدر است كه گفت محمد بن مسلمه كه سلاح خود را رهن ميكنيم اگرچه بوقوع نيامده گفته اند و همين وجه منافات ندارد بمعنى حديث ديگر كه منع كرده اند كه اسلحه بكفار بايد فروخت و رهن بايد كرد پوشيده نماند كه اكثر شراح تفسير كرده اند سلاح را بدرع و رهن آنحضرت نزد يهودى درع خود را منافى آنست فتدبر

باب الرهن مركوب ومحلوب نيز كه رهن كرده شده روا است سوارى كردن و دوشيدن آن وقال المغيرة عن ابراهيم تركب الضالة بقدر علفها وتحلب بقدر علفها وگفت مغيره از ابراهيم نخعى سوارى كرده شود دابه را كه گم كرده كسى باشد بمقدار خوراك او و دوشيده شود شير بقدر خوراك آن والرهن مثله وحكم رهن مانند آنست كه سوارى كردن و دوشيدن آن رواست بمقدار علف آن **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا زكريا عن عامر عن ابى هريرة عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم

حكم ثابت باشد قد رايت النبى صلى الله عليه وسلم سجد فيها در تحقيق ديدم آنحضرت را كه سجده ميكرد در آن بجهت موافقت داؤد عليه السلام و شكر قبول توبه وى چنانكه در روايت نسائى آمده كه فرمود سجده كرد داؤد بتوبه و سجده ميكنيم ما بشكر برى آن و باين روايت استدلال كرده شافعى برآنكه سجده كرده نشود در ان در نماز زيرا چه اين سجده از عزائم نيست بلكه سجده شكر است و آن مشروع نيست ميانه نماز و نيز حديث ابى سعيد نزد ابى داؤد و ابن خزيمه و حاكم كه آنحضرت خواند بر منبر سوره ص و چون تا بسجده رسيد فرود آمد و سجده كرد و سجده كردند مردم با وى پستر خواند روز ديگر پس مستعد شدند مردم بسجده فرمود نيست آن مگر توبه نبى وليكن ديدم شما را كه مستعد شديد پس سجده كرد و سجده كردند مردم با وى مشعر است بانكه سجود دران موكد نيست چنانكه ديگر آن و نزد حنفيه از عزائم است بعمل آنحضرت و اصحاب چون عثمان و ابن عمر و ابن عباس وكبار تابعين وغيرهم چون حسن والنعمان بن بشير و مسروق و ضحاك وابو عبد الرحمن سلمى و ثبوت ترك احيانا ولو دران در اصل بسبب شكر قبول توبه و مغفرت داؤد و وعده بمنزلت قرب و حسن مآب منافى نيست بودن آنرا عزيمت در حق ما بمتابعت آنحضرت و اقتدا بانبيا كه مامور است آنحضرت بدان و در حقيقت همه عبادات از فرائض و واجبات بجهت شكر نعمت و امتثال امر و اتباع پيغمبر است صلى الله عليه وآله وسلم و قول ابن عباس كه اين سجده از عزائم نيست بالمعنى باشد كه وجوب وى از ان قبيل نيست كه ابتدا از طريق تعبد بدان امر كرده شده باشد بلكه واجب شده بسبب مذكور و امام احمد از ابو بكر بن عبد الله مزنى آورده كه گفت در خواب ديدم كه سوره ص مى نويسم و چون بآيت سجده رسيدم دوات و قلم و هرچه حاضر بود همه را ديدم كه بسجده افتاد و بس اين قصه را بحضرت رسالت صلى الله عليه وآله وسلم عرض كردم بعد از ان سجده ميكرد آنحضرت درين سوره پس معلوم شد كه امر مواظبت بران بسجود سائر سجدات شد و استقرار يافت بران اگرچه در اوائل از عزائم نبود و ظاهر شد كه انچه نفى ابن عباس بعد تسليم دلالت آن بر عدم وجوب پيش ازين قصه بود كذا ذكره الشيخ ابن الهمام

باب سجدة النجم شرعيت سجده سوره نجم **قاله** ابن عباس عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم روايت كرده سجده درين سوره را ابن عباس از آنحضرت

انه كان يقول الرهن يركب بنفقته آنحضرت میفرمود ومرهون سواری کرده میشود بسبب ترجی که بروی کرده شود ويشرب لبن الدر اذا كان مرهونا و نوشیده میشود شیر شیر دار و قتیکه باشد در رهن و این نیز شرط نفقه آن خواهد بود و در بفتح دال مهمله و تشدید راء در اصل بمعنی شیر است و انجا بر اضافت لبن آن از قبیل اضافت شئ الی نفسه است روا نبود کرانی که و تمیت کرده است او را یعنی و شیر او که در تسمیه است بمعنی دار یعنی ذات الضرع بمعنی شیر دار حدثنا

محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا زكريا عن الشعبي عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم الظهر يركب بنفقته اذا كان مرهونا مرکب سواری کرده شود بسبب نفقه آن و قتیکه مرهون باشد یعنی مباح است مرتهن را که سواری کند بران ولبن الدر يشرب اذا كان مرهونا و شیر شیردار مباح است خوردن آن بجهت نفقه آن و قتیکه در گرو باشد وعلى الذي يركب ويشرب النفقة و بر کسی که سواری میکند و میخورد شیر نفقه لازمست باب

الرهن عند اليهود وغيرهم حدثنا قتيبة قال حدثنا جرير عن الاعمش عن ابراهيم عن الاسود عن عائشة رضي الله عنها قالت اشترى رسول الله صلى الله عليه وسلم من يهودي طعاما ورهنه درعه گفت عائشه خرید رسول خدا حاجت کارا از یهودی غله و گرو داد او را زره خود باب اذا اختلف الراهن والمرتهن ونحوه فالبينة على المدعي واليمين على المدعى عليه وقتیکه اختلاف کردند گرو دارنده و گیرنده و مانند این اختلاف که در متابعین باشد پس طلب گواه بر مدعی و سوگند بر آنکه دعوی میکند مدعی بروی و انکار مینماید دعوی او را حدثنا خلاد بن يحيى قال حدثنا نافع بن عمر عن ابن ابي مليكة قال كتبت الى ابن عباس گفت ابن ابی ملیکه که قاضی بود از جانب ابن زبیر نوشتم بسوی ابن عباس و پرسیدم او را در قضیه دو زن که با یکدیگر نزاع داشتند فكتب الي ان النبي صلى الله عليه وسلم قضى ان اليمين على المدعى عليه پس نوشت ابن عباس بمن که تحقیق پیغمبر خدا حکم کرده است که سوگند بر مدعا علیه و بر کسی است که انکار کرده است حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا جرير عن منصور عن ابي وائل قال قال عبد الله من حلف

على يمين يستحق بها مالا وهو فيها فاجر لقي الله وهو عليه غضبان گفت عبد الله بن مسعود کسی که سوگند خورد سوگندی که مستحق گشت بآن سوگند مالی را و حال آنکه او در آن سوگند فاسق است پیش آید خدا را در حالیکه خدا بروی خشمناک است ثم انزل الله تصديق ذلك ان الذين يشترون بعهد الله وايمانهم ثمنا قليلا فقرا الى عذاب اليم پس فرستاد خدا تصديق این مضمون را این آیه کریمه را آنکه میخرند بعهد خدا و سوگندهای خود بهای اندک پس خواند این آیت را تا تمام آیت که در آنها را عذابی دردناک است ثم ان الاشعث بن قيس خرج الينا فقال ما يحدثكم ابو عبد الرحمن پس اشعث بیرون آمد بسوی ما پس گفت چه حدیث کرده است شما را ابو عبد الرحمن که عبد الله بن مسعود است قال فحدثناه گفت ابو وائل پس گفتیم اشعث را آنچه ابن مسعود گفته بود فقال فقال صدق گفت پس گفت اشعث راست گفته است ابن مسعود لفي نزلت كانت بيني وبين رجل خصومة في بئر بتحقیق در حق من نازل شده است این آیت بود میان من و میان مردی نزاعی در چاهی فاختصمنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم پس خصومت بردیم بسوی رسول خدا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم شاهداك او يمينه گواهان تو باشند که ثابت شود حق تو یا سوگند او گویی بعد قلت انه اذن يحلف ولا يبالي گفتم درین وقت که سوگند بخورد و باک نمیکند در سوگند خوردن فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حلف على يمين يستحق بها مالا هو فيها فاجر لقي الله وهو عليه غضبان فانزل الله تصديق ذلك ثم

الجزء الرابع شيخ الاسلام | ابواب سجود القرآن

روی مشرکان که سجده کرده بودند تا آنکه اسلام رسیدند

باب سجود المسلمين مع المشركين والمشرك نجس ليس له وضوء سجده کردن مسلمانان با مشرکان و حال آنکه مشرک پلید است نیست مر او را وضو ...

تنزا هذه الآية إن الذين يشترون بعهد الله وأيمانهم ثمنا قليلا إلى قوله ولهم عذاب أليم ترجمه معلوم شد

كتاب العتق **بسم الله الرحمن الرحيم** **باب** ما جاء في العتق وفضله در بيان چيزي كه آمده است در آزاد كردن و ثواب آن وقوله تعالى فك رقبة أو إطعام في يوم ذي مسغبة يتيما ذا مقربة و در بيان مضمون اين آيت كريمه كه در باب جمعي كه انفاق نه براي خدا ميكنند حاصل آنست كه آنها ندر آمده اند عقبه را يعني جاي دشوار و پر رنج كه رها كردن بنده است از قيد بندگي يا طعام دادن در روز گرسنگي يتيمي را كه قرابتي دارد **حدثنا** احمد بن يونس قال حدثنا عاصم بن محمد قال حدثني واقد بن محمد قال حدثنا سعيد بن مرجانة صاحب علي بن الحسين مرجانه بفتح ميم و سكون را و جيم بعد از الف نون است نام مادر سعيد است و سعيد از مشاهير تابعين است صحبت دارا امام زين العابدين شنيده ابا هريره را و روايت كرده است از وي امام زين العابدين در سنه نود و نه بمدينه وفات كرده عمرش هفتاد و هشت رسيده بود در صحيح همين يك حديث از وي نقل كرده قال قال لي ابو هريرة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أيما رجل أعتق امرأ مسلما فرمود رسول خدا هر كدام مردي كه آزاد كرد مردي مسلمان را استنقذ الله بكل عضو منه عضوا منه من النار خلاص كند خدا بهر عضوي از آن آزاد عضوي را آزاد كننده از آتش دوزخ قال سعيد بن مرجانة فانطلقت به إلى علي بن الحسين گفت سعيد بن مرجانه پس بردم اين حديث را بسوي علي بن الحسين امام زين العابدين بن حسين بن علي بن ابي طالب رضي الله عنهم فعمد علي بن الحسين إلى عبد له پس قصد كرد امام زين العابدين بسوي بنده كه وي را بود قد أعطاه به عبد الله بن جعفر عشرة آلاف درهم أو ألف دينار فأعتقه بتحقيق داده بود او را بسبب آن بنده يعني بدل آن بنده عبد الله بن جعفر بن علي بن ابي طالب كه عم زاده امام است ده هزار درهم يا صد هزار دينار پس آزاد كرد او را و گفت برو تو آزادي براي خدا **باب** أي الرقاب أفضل كدام بنده بهتر است براي آزادي و ثواب بيشتر **حدثنا** عبيد الله بن موسى عن هشام بن عروة عن أبيه عن أبي مراوح عن أبي ذر رضي الله عنه قال سألت النبي صلى الله عليه وسلم أي العمل أفضل قال إيمان بالله وجهاد في سبيله گفت ابو ذر پرسيدم پيغمبر خدا را كدام عمل بيشتر ثواب دارد فرمود ايمان بخدا و جهاد بكافران در راه خدا جهت اعلاي دين اسلام قلت فأي الرقاب أفضل قال أغلاها ثمنا وأنفسها عند أهلها گفتم كدامين بندها بهتر است براي آزاد كردن فرمود گران ترين بندها از روي بها و نفيس ترين آن نزد صاحب آن اغلا بغين معجمه است و در بعضي روايات بمهمله و معني هر دو نزديك بهم است قلت فإن لم أفعل قال تعين صانعا أو تصنع لأخرق گفتم اگر نتوانم آزاد كرد و قدرت نيابم بر آن فرمود ياري كن كارگري را يا كار كن براي كسي كه از كار درمانده را اخرق بهمزه و قاف معجمه و را و قاف بوزن احمر كسي كه خوب كار نتواند كرد و راه نيابد بآن صانع در اكثر اصول معتمده بصاد مهمله و نون از صنعت شيخ ابن حجر بضاد معجمه و همزه ضبط كرده است و معني گفته اعانت بكني ضايعي را از فقر و عيال و درمانده از قيام بر آن و همچنين در روايت مسلم آمده نووي گويد روايت بالمعجمه از طريق هشام است دارقطني از معمر گويد زهري ميگويد هشام تصحيف كرده است كه بضاد معجمه روايت كرده قلت فإن لم أفعل قال تدع الناس من الشر ابوذر گويد گفتم پس اگر نتوانم اين كار كرد فرمود بگذار مردم را از شر خود يعني مكن با كسي فإنها صدقة تصدق بها على نفسك بتحقيق بدي نا كردن بكسي صدقه ايست كه صدقه ميكني بآن بر خود و از وبال آن باز ميماني **باب** ما يستحب من العتاقة في الكسوف والآيات در بيان آنكه مستحب است آزاد كردن بنده در وقت كسوف آفتاب يا آيتها و علامتهائي كه

بسوره نجم و سجده كردند با وي مسلمانان و كافران و ميان و آدميان مراد همين جن و انس اند كه در مجلس حاضر بودند بطريق تكرير و تاكيد يا مراد بر ومنان از آدميان و پريان بود علم آن از جانب آنحضرت ثابت شده باشد بقرينه آنكه وقوع اين قصه مكه بود بدليل زيادت طبراني در اين روايت در اوسط لفظ بمكه را و ابن عباس در آن زمان صغير بود حاضر نشده قصه را سماع ابراهيم بن طهمان بفتح مهمله و سكون با عن ايوب و گفته اند سجده آنحضرت بجهت امتثال امر الهي تعالي بود و بسجود شكر گزاري نعماي عظيمه وي كه سعود ذكر در اول سوره و سجده مسلمانان بجهت متابعت آنحضرت و امتثال امر و اتيان شكر و سجده مشركان بجهت سماع اسماء آلهه شان بود از لات و عزى و منات يا از جهت ظهور سطوت و سلطان عزت و جبروت و سطوع انوار عظمت و كبريائي توحيد الهي بر شان چنانكه بتاب و طاقت اختيار باطل واتحجو و اكار و استكبار محو و مضمحل گشت مگر از كلبي كه اشقي و اطغي بود كه كفي از خاك گرفته بر جبهه زشت خود زد چنانكه گذشت و آنچه بعضي نادانان گويند كه آنحضرت چون ذكر اسماء اين آلهه باطله كرد بر زبان آنحضرت رفت تلك الغرانيق العلى وإن شفاعتهن لترتجى يا شيطان آواز بلند مشابه صوت شريف آنحضرت پيش خود خواند مشركان

از قبیل عتق عام رتراص است **حدثنا** موسی بن مسعود قال حدثنا زائدة بن قدامة عن هشام بن عروة عن فاطمة بنت المنذر عن اسماء بنت ابی بکر قالت امرنا النبی صلی الله علیه وسلم بالعتاقة فی کسوف الشمس گفت اسماء فرموده شد پیغمبر خدا آزاد کردن بنده در زمان کسوف آفتاب تابعه علی عن الدراوردی عن هشام متابعت کرده است موسی بن مسعود را علی بن عبد الله که روی نیز از شیوخ مولف است یعنی علی ابن مدینی نیز بواسطه دراوردی از هشام روایت کرده **حدثنا** محمد بن ابی بکر قال حدثنا عثام قال حدثنا هشام عن فاطمة بنت المنذر عن اسماء بنت ابی بکر قالت کنا نؤمر عند الکسوف بالعتاقة گفت اسما بودیم ما امور از آنحضرت نزد کسوف آفتاب بآزاد کردن در نسخه قسطلانی گویا جای کسوف خسوف واقع شده حمل کرده بر خسوف پوشیده نماند که خسوف و کسوف نزدیک یکی نیز آمده چنانکه در کتاب الصلوة سبق ذکر یافته و اینجا این هر دو حدیث در واقع یکی است که هشام از فاطمه و وی از اسما نقل کرده و چون در اول تخصیص بآفتاب واقع شده اینجا نیز همین خصوصیت خواهد بود و نیز معلوم شده که خسوف کمتر کسی نقل کرده و وقوع آن در زمان آنحضرت اگر واقع شده تمام نسبت و در غیر کمتر منقول است **باب** اذا اعتق عبدا بین اثنین او امة بین الشرکاء وقتیکه آزاد کند کسی غلامی را که میان دو کس است یا کنیزکی را که میان چند کس است در عبد میان دو کس گفته و در دوم بصیغه جمع محافظت بر لفظ حدیث کرده و گرنه حکم در هر دو یکسانست **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن عمرو عن سالم عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من اعتق عبدا بین اثنین فان کان موسرا قوم علیه ثم یعتق گفت کسی که آزاد کند بنده را که مشترک است میان چند کس پس اگر با شد مالدار قیمت کرده شود بر وی پسته آزاد میگردد یعنی بعد از آنکه بهای آنرا بقدر حصه شریک بدهد حکم کرده میشود بآزادگی همه او **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اعتق شرکا له فی عبد بتحقیق رسول خدا فرمود کسیکه آزاد کند حصه که او راست در بنده فکان له مال یبلغ ثمن العبد قوم العبد علیه قیمة عدل پس باشد او را مالی که میرسد بهای آن بنده در آن بنده قیمت کرده شود بر وی قیمتی برابر بی کمی و زیادتی فاعطی شرکاءه حصصهم پس داده شوند شریکان او حصه های آنها را و عتق علیه العبد و آزاد گردد بر وی آن بنده در نصورت می باشد تمام ولا او را و الا فقد عتق منه ما عتق و اگر حقوق آنها داده نشود آزاد گردد از وی چیزی که آزاد کرده و ظاهر حدیث آنست که سعایت نباشد چنانکه شافعیه گویند و لیکن از احادیث بمفهوم صریح معلوم شده چنانکه در باب که متصل همین باب است بیاید که اگر آزاد کننده حصه خود مالی ندارد بنده را سعی کرده بدهد گویا مقصود از حدیث آنست که کسی که حصه شریک آزاد کرده همان قدر است عتق بار دوم که آزاد کرده یعنی تمام از وی آزاد نشده تا ولا همه او را باشد **حدثنا** عبید بن اسمعیل عن ابی اسامة عن عبید الله عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اعتق شرکا له فی مملوک فعلیه عتقه کله کسیکه آزاد کرده نصیبی که او راست در مملوک پس لازم است بر وی آزاد کردن وی را همه او ان کان له مال یبلغ ثمنه اگر باشد مر او را مالی که برسد بهای او را یعنی در نصورت باید که آزاد کند او را تمام آزاد کند فان لم یکن له مال یقوم علیه قیمة عدل علی المعتق پس اگر نباشد او را مالی قیمت کرده میشود قیمت عدل بر آزاد کننده یعنی معتق اگر مالدار نیست کنند بر وی که چندی از وی حصه معتق معلوم شود و باقی را سعایت کند فاعتق منه ما اعتق پس حکم باعتاق کرده شود از آن بنده چیزیکه اعتاق کرده است و بقدر حصه خود در ولا شریک خواهد بود و تمام از وی نباشد **حدثنا** مسدد قال حدثنا بشر بن المفضل عن عبید الله اختصره گفت مسدد حدیث کرد مرا بشر از عبید الله بحالیکه مختصر کرده بود آنرا

و فتح مهمله و سکون تحتیه و طا مهمله یزید بن عبد الله بن قسیط نسبت بجد وی است و روی عن عطاء بن یسار انه اخبره انه سأل زید بن ثابت عطا خبر داد ابن قسیط را که وی پرسید زید بن ثابت انصاری را فزعم انه قرأ علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم والنجم فلم یسجد فیها پس گفت زید که تحقیق وی خواند بر آنحضرت سوره نجم را پس سجده نکرد آنحضرت در آن و تمسک کرده باین حدیث کسی که انکار سجده کرده در آن و حمل کرده امر بسجده را در آخر سوره بر سجده صلوتیه و این ضعیف است زیرا چه ثابت شده سجده در آن نزد تلاوت از فعل آنحضرت در آخر با نیز چنانچه روایت کرده بزار و دارقطنی باسناد صحیح و ابن مردویه باسناد حسن از ابی هریره و اسلام وی بمدینه است پیش از وفات بسه سال و روایت کرده طبرانی باسناد صحیح از فعل عمر و ابن عمر رضی الله عنهما و حدیث باب محمول است بر تاخیر بسببی از اسباب **حدثنا** آدم بن ابی ایاس قال حدثنا ابن ابی ذئب قال حدثنا یزید بن عبد الله بن قسیط عن عطاء بن یسار عن زید بن ثابت قال قرأت علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم والنجم فلم یسجد فیها **باب** سجدة اذا السماء انشقت این باب با بیات سجده النجم گذشته است بر جمعی که گویند در مفصل سجده نیست **حدثنا** مسلم بن ابراهیم قصاب بصری و معاذ بن فضاله بفتح فا قال حدثنا هشام دستوائی عن یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف قال رأیت ابا هریرة قرأ اذا السماء انشقت فسجد بها گفت ابو سلمه دیدم ابو هریره را که خواند سوره انشقت پس سجده کرد در آن نزد آیه سجده فقلت یا ابا هریرة الم ارک تسجد پس گفتم ای ابو هریره آیا ندیدم ترا که سجده میکنی استفهام برای تحقیق

حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن نافع عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من اعتق نصيبا له في مملوك او شركا له في عبد شك راوي است فكان له من المال ما يبلغ قيمته بقيمة العدل فهو عتيق قال نافع والا فقد عتق منه ما عتق گفت نافع اگر مالی انقدر نباشد پس تحقیق آزاد کرده شده است از آن بنده چیزی که آزاد کرده است قال ايوب لا ادري اشئ قاله نافع او شئ في الحديث گفت ایوب نمیدانم که قول او فقد عتق منه ما عتق آیا چیزیست که گفته است آن را نافع از خود یا چیزیست در حدیث که آن را روایت کرده حدثنا احمد بن المقدام قال حدثنا فضيل بن سليمان قال حدثنا موسى بن عقبة قال اخبرني نافع عن ابن عمر انه كان يفتي في العبد او الامة يكون بين الشركاء فيعتق احدهم نصيبه روایت کرده است نافع از ابن عمر که تحقیق ابن عمر فتوی میداد در غلام یا کنیزی که باشد میان شریکان پس آزاد سکند یکی از شرکا حصه خود را از آن غلام یا کنیز يقول قد وجب عليه عتقه كله میگفت تحقیق واجب میشود بروی آزاد کردن بنده همه اذا كان للذي اعتق من المال ما يبلغ وقتیکه باشد مر کسی را که آزاد کرده است از مال چیزی که برسد یعنی قیمت او را يقوم من ماله قيمة العدل قیمت کرده میشود یعنی بها میشود از مال او قیمت عدل ويدفع الى الشركاء انصباؤهم ويخلى سبيل المعتق و داده شود بشرکا نصیبهای ایشان و خالی کرده شود راه بندهٔ آزاد کرده شده هرجا خواهد برود يخبر ذلك ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم ورواه الليث وابن ابي ذئب وابن اسحق وجويرية ويحيى بن سعيد واسمعيل بن امية عن نافع عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم مختصرا روایت کرده است آن را اینجماعه از نافع از ابن عمر از رسول خدا لیکن مختصر است

باب اذا اعتق نصيبا له في عبد وليس له مال استسعى العبد

وقتیکه آزاد کرد کسی نصیبی را که در بنده دارد و نیست مر او را مالی سعایت کرده شود بنده غير مشقوق عليه نحو الكتابة در حالیکه رنجی داده نمیشود بروی برمانند کتابت مکاتب است که او را بوی بگذارند و تکلیف خدمت نمیکنند تا ادای کتابت را بهم رساند بعد آزاد گردد

حدثنا احمد بن ابي رجاء قال حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا جرير بن حازم قال سمعت قتادة قال حدثني النضر بن انس بن مالك عن بشير بن نهيك عن ابي هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم من اعتق شقيصا من عبد کسیکه آزاد کرد نصیبی از بنده شقیص مانند نصیب است وزنا و معنی وحدثنا مسدد قال حدثنا يزيد بن زريع قال حدثنا سعيد عن قتادة عن النضر بن انس عن بشير بن نهيك عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من اعتق نصيبا او شقيصا في مملوكه فخلاصه عليه في ماله ان كان له مال والا قوم عليه فاستسعى به غير مشقوق عليه ترجمه بکرر معلوم شد و در تحدیث ابو هریره تصریح است که استسعا را آنحضرت فرموده و باین رفته اند حنفیه و جمعی کثیر و تصحیح کرده اند شیخین بطریق رفع و ترجیح کرده این را ابن دقیق العيد و قیاس نیز معاضد آنست که حریت و عبدیت در یک شخص جمع نشود و شافعیه تلفیقها برای تائید مذهب خود کرده اند چنانکه قسطلانی نقلی از آن آورده و تابعه حجاج بن حجاج وابان وموسى بن خلف عن قتادة اختصره شعبة متابعت کرده است سعید را این سه راوی از قتاده مختصر آورده است آن را شعبه

باب الخطأ والنسيان في العتاقة والطلاق ونحوه

در بیان حکم خطا و فراموشی در آزاد کردن و طلاق دادن زن یعنی خطا و نسیان آنست که بی‌ارادهٔ از کسی واقع شود که بقصد او نه در آمده باشد ولا عتاقة الا لوجه الله و آزادی نیست مگر برای خدا و رضای او و ثواب او وقال النبي صلى الله عليه وسلم لكل امرئ ما نوى ولا نية للناسي والمخطئ و فرموده است پیغمبر خدا مر هر مردی را ما حاصل چیزی است که نیت آن کرده و نیت نمی باشد مر فراموشکار و خطا کننده را مؤلف رح استدلال کرده برآنکه طلاق و عتاق بی نیت واقع نشود و حنفیه برآنند که طلاق و عتاق از ناسی و خاطی واقع میشود چنانکه اطلاق لفظ اعتق بلفظ اطلق

گفت ابو هریره اگر نمیدیدم آنحضرت را که سجده کرد در این سوره سجده نمیکردم

باب من سجد لسجود القاری

کسیکه سجده کند بشنیدن آیت سجده بتبعیت سجده کردن خواننده آن آیت و در این اشارت است بآنکه چون قاری سجده نکند سامع نیز نکند کما قیل و در این اشارت سمعی است در وجوب سجده بقرأت آیه است بالسماع آن نه بسجود قاری لیکن چون از جانب و

نم ثواب موقوفست باآنکه قصد کند برای خدا شافعیه گویند اگر در حرف و حکایت سبقت کند زبان یعنی بی خواست او دیگر گوید وانکه زبان او طلاق یا عتاق بر آید آزاد و واقع نشود لیکن دعوی سبقت زبان بی قرینه معتبر نیست **حدثنا** الحمیدی

قال حدثنا سفیان قال حدثنا مسعر عن قتادة عن زرارة بن اوفی عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الله تجاوز لی عن امتی فرمود پیغمبر خدا بتحقیق خدا در گذشته است از جهت من از امت من ما وسوست به صدورها ما لم تعمل او تکلم چیزی که وسوسه میکند بآن سینهای امت مادامی که عمل نکنند و یا تکلم نمی کنند ظاهر حدیث تعلق بترجمه ندارد از انکه در وسوسه قصدی و اراده هست و وسوسه بسهو و خطائی باخذ و باین همه مولف رح قیاس کرده است حکم سهو و نسیان را بر وسوسه **حدثنا**

محمد بن کثیر عن سفیان قال حدثنی یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم التیمی عن علقمة بن وقاص اللیثی قال سمعت عمر بن الخطاب عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الاعمال بالنیة فرمود است کارها وابسته بنیت است ولامرئ ما نوی و مر آدمی را چیزی است که نیت کرده است فمن کانت هجرته الی الله ورسوله فهجرته الی الله ورسوله پس کسیکه هست هجرت او بسوی خدا و رسول خدا پس هجرت او بسوی خدا و رسول اوست ومن کانت هجرته الی دنیا یصیبها او امرأة یتزوجها فهجرته الی ما هاجر الیه و کسی که هست هجرت او بسوی دنیا که برسد آنرا یا بسوی زنی که نکاح کند او را پس هجرت او بسوی چیزیست که قصد کرده بسوی او موافقت حدیث بترجمه ازانست که مدار کار بر نیت است **باب** اذا قال رجل لعبده هو لله ونوی العتق وقتی که گفت مردی مر بنده خود را که او برای خداست و نیت کرد بآن گفتار آزادی را روا است والاشهاد فی العتق و بیانست که ذکر کرده شد و است در وی گواه گرفتن در عتق **حدثنا** محمد بن عبد الله بن نمیر عن محمد بن بشر عن اسمعیل عن قیس عن ابی هریرة

انه لما اقبل یرید الاسلام ومعه غلامه مرویست از ابو هریره که بتحقیق وی وقتی که پیش آمد بجائی که میخواهد اسلام را و با وی غلام او بود ضل کل واحد منهما عن صاحبه گم شد هر یکی ازان دو از همراه خود فاقبل بعد ذلک پس پیش آمد غلام پس باز گم شدن وابو هریرة جالس مع النبی صلی الله علیه وسلم و ابو هریره نشسته بود با پیغمبر خدا فقال النبی صلی الله علیه وسلم یا ابا هریرة

هذا غلامك قد اتاك پس فرمود پیغمبر خدا ای ابو هریره این غلام تو بتحقیق آمد نزد تو فقال اما انی اشهدك انه حر پس گفت ابو هریره آگاه باش که من گواه میگیرم ترا که بتحقیق این غلام آزاد است قال فهو حین یقول گفت راوی پس آمدن این غلام را عتق او در وقتی بود که رسیده بود بمدینه میگفت یا لیلة من طولها وعنائها علی انها من دارة الکفر نجت ای شبی که آزرده ام از درازی و رنج آن میخواهم آنرا یا خشنودم از آن بر اینکه از دار کفر رهائی داده و آمده بعضی ازار واحص ازان گویند که این شعر از ابو هریره است و ظاهر از حدیث لاحق همین است یا از غلام او و بعضی گفته اند که از ابی مرثد غنوی است که ابو هریره در اظهار رنج و تعبی که در سفر کشیده و شکر رسیدن بدار اسلام خوانده است **حدثنا**

عبید الله بن سعید قال حدثنا ابو اسامة قال حدثنا اسمعیل عن قیس عن ابی هریرة قال لما قدمت علی النبی صلی الله علیه وسلم قلت فی الطریق گفت ابو هریره وقتی که قدوم آوردم بر پیغمبر خدا گفتم در راه یا لیلة من طولها وعنائها علی انها من دارة الکفر نجت قال وابق منی غلام لی فی الطریق گفت ابو هریره و گریخت از من غلامی که مرا بود در راه قال فلما قدمت علی النبی صلی الله علیه وسلم فبایعته گفت ابو هریره پس وقتیکه قدوم آوردم نزد پیغمبر خدا پس بیعت کردم او را و اسلام آوردم فبینا انا عنده اذ طلع علینا الغلام فقال لی رسول الله یا ابا هریرة هذا غلامك پس در ان میان که نزد آنحضرت بودم ناگاه ظاهر شد بر ما غلام پس فرمود مرا رسول خدا ای ابو هریره این غلام تست فقلت هو حر لوجه الله فاعتقته پس گفتم او برای خداست پس آزاد کردم همین لفظ را بلسم

الجزء الرابع شیخ الاسلام | ابواب سجود القرآن

در تمیم ابن حذلم را در حالیکه تمیم خورد سال بود و خواند بر ابن مسعود آیت سجده را فقال اسجد فانك امامنا فیها پس گفت او را ابن مسعود سجده کن که بتحقیق تو پیشوای مائی درین سجده یعنی از جانب تو در خواندن تو لازم آمده بر ما پس باید که اول تو سجده کنی و بمتابعت تو ما کنیم تا آنکه گفته اند سنت آنست که پیشی کند تالی و صف بندند قوم خلف وی و در جواهر گفته مستحب است که برداشته نشود سر پیش از تالی نه آنکه در سجده پیش دستی ونا کردن پیشوائی کرد اگر نکنی ما نیز نکنیم پس استدلال بر اشاره مذکوره از ترجمه درست نباشد و آنچه مرویست که خورد سالی خواند نزد آنحضرت سجده را پس انتظار کرد آن غلام سجده آنحضرت را و چون سجده نکرد پرسید یا رسول الله نیست درین آیه سجده فرمود آری هست ولیکن تو بوده امام ما دران اگر سجده میکردی سجده میکردیم دلالت ندارد مگر بر عدم سجود در آن وقت تا تلف موضوع تلاوت که رعایت تالی و تبعیت سامع است لازم نیاید و تو اند که بعد ازین کرده باشد بدلیل حدیث دیگر که دلالت دارد بر وجوب بر سامع علی الاطلاق **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی القطان قال حدثنا عبید الله بن عمر بن حفص عمری قال حدثنی نافع عن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه واله وسلم یقرأ علینا السورة التی فیها السجدة بود آنحضرت که میخواند بر ما سورتی که دران سجده است فیسجد ونسجد پس سجده میکرد آنحضرت و سجده میکردیم همراه وی حتی ما یجد احدنا موضع جبهته تا آنکه نمی یافت یکی از ما جای نهادن پیشانی خود

قال ابو عبد الله لم يقل ابو كريب عن ابي اسامة حر گفت مولف رح گفته است ابو کریب که شیخ اوست از ابو اسامه لفظ حر بلکه همین قدر گفته لوجه الله و باین روایت حدیث مطابق ترجمه است **حدثنا** شهاب بن عباد قال حدثنا ابراهیم بن حميد بن عبد الرحمن الرؤاسي عن اسمعيل عن قيس قال لما اقبل ابو هريرة رضي الله عنه و معه غلامه و هو يطلب الاسلام گفت قيس وقتی که آمد ابو هریره و بود همراه وی غلام او بود و ابو هریره طلب میکرد اسلام را و اراده مسلمان شدن داشت فضل احدهما صاحبه پس گم شد یکی از هر دو از همراه خود و این روایت بحذف من است و در روایتی دیگر اضل است بهمزه تعدیه پس حذف ندارد لهذا باین لفظ حدیث کرده است شهاب بن عباد وقال اما اني اشهدك انه لله و گفت آگاه باش بتحقیق من گواه میگیرم ترا که این غلام برای خداست یعنی آزاد است

باب ام الولد بیان حکم ام ولد یعنی وا هی که از وی فرزندی بوجود آمده باشد آزاد است یا نه وقال ابو هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم من اشراط الساعة ان تلد الامة ربها از علامتهای قیامت است اینکه می زاید داه سید خود را چون فرزند سید قائم مقام اوست او را سید او گفته اند و این حدیث در اول کتاب در باب ایمان گذشته است و شرح آنکه یعنی از علامتهای قیامت است بوضوح پیوسته **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال حدثني عروة بن الزبير ان عائشة قالت كان عتبة بن ابي وقاص عهد الى اخيه سعد بن ابي وقاص گفت عائشه بود عتبه پسر وقاص عهد کرده بود به برادر خود سعد بن وقاص ان يقبض اليه ابن وليدة زمعة اینکه بگیرد بنزد خود پسر داه زمعه را قال عتبة انه ابني گفته است عتبه بسعد که آن پسر ای عبد الرحمن پسر منست فلما قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم زمن الفتح اخذ سعد ابن وليدة زمعة پس وقتیکه قدوم آورد رسول خدا در زمان فتح مکه گرفت سعد پسر داه زمعه را فاقبل به الى رسول الله صلى الله عليه وسلم پس پیش آمد با این پسر بسوی رسول خدا واقبل معه بعبد بن زمعة و آمد سعد با آن پسر عبد بن زمعه را فقال سعد يا رسول الله هذا ابن اخي عهد الي انه ابنه پس گفت سعد ای رسول خدا این برادر زاده منست که تعیین نموده بود که بتحقیق او پسر اوست فقال عبد بن زمعة يا رسول الله هذا اخي ابن وليدة زمعة ولد على فراشه پس گفت عبد بن زمعه این برادر منست پسر زمعه که زاده شده است بر فراشش یعنی از داه مملوکه اوست فنظر رسول الله صلى الله عليه وسلم الى ابن وليدة زمعة پس دید آنحضرت بسوی پسر داه زمعه فاذا اشبه الناس بعتبة پس ناگاه وی مشابه ترین مردم بود بعتبه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هو لك يا عبد بن زمعة من اجل انه ولد على فراش ابيه پس فرمود آنحضرت این پسر ترا است ای عبد بن زمعه از آنکه زاده شده است بر فراش پدر تو و درین کلام التفات از خطاب بغیبت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم احتجبي منه يا سودة بنت زمعة لما رأى من شبهه بعتبة در پرده باش ای سوده دختر زمعه از جهت مشابهت او بعتبه وكانت سودة زوج النبي صلى الله عليه وسلم و بود سوده زن آنحضرت و از امهات المومنین و این واقعه بعد از نزول آیت حجاب است و این امر احتجاب سوده از وی از راه تورع و احتیاط بود و است در حدیث اشکال کرده اند که مخالف است اصلی را که باجماع ثابت شده که دعوی از جانب دیگری بی وکیل مسموع نیست و در وکالت سعد از برادر او شهادتی بر ثبوت نه پیوسته و نیز بر دعوی عبد بن زمعه که برادر من و داده شاد پدر منست و اقرار پدر او که زاده منست هم بثبوت نرسیده چگونه این دعوی مسموع باشد جواب داده اند که تواند که تقسیم میراث بوقوع آمده باشد و در ان وقت باستیفای شرائط مذکور شده و راویان این قصه استیعاب نکرده اند انتهى پوشیده نماند که دعوی سعد که گفته برادرزاده منست دعوی عصوبت خود است نه دعوی بر ملک برادر تا احتیاج بثبوت وکالت باشد و نیز سعد انکاری نداشت در انکه داه زاده زمعه است چنانکه از دعوی که عتبه بوی کرده که تعیین کن که این ولیده

فلقد رأيتنا پس بتحقیق دیدم خود را که هجوم میکردیم با یکدیگر در سجده حتى لم يجد احدنا مكانا يسجد عليه تا آنکه نمی یافت یکی از ما برای پیشانی خود جائی که سجده کند بر آن و شرح این حدیث از دو باب مذکور شده

باب من رأى ان الله عز وجل لم يوجب السجود کسیکه دانسته که حق تعالی واجب نکرده است سجده تلاوت را بدانکه مذهب شافعی و احمد و اسحاق و اوزاعی و داود و یکی از دو قول مالک آنست که سجده تلاوت سنت است واجب نیست بدلیل حدیث باب که گفت عمر رضی الله عنه این قول را به محضر صحابه بی انکار احدی پس اجماع سکوتی شد و بدلیل حدیث زید بن ثابت که گذشت گویند اگر واجب بودی او را نمیشد ترک و پیامبر کسی را که سوار باشد جایز نشدی ترا نفل در ان و باطل گشتی نماز بترک آن چون سجده صلبیه و بعضی فرق کنند میان سامع و مستمع بر سامع و آن کسی است که بی قصد شنیده واجب نگویند بدلیل حدیث عمران و سلمان و عثمان رضی الله عنهم که مذکور شود و شافعی در بویطی گفته که نمیگیم تو در سامع چنانچه مو که میگویم بر مستمع و نزد ائمه حنفیه واجب است عموما بر که خواند و شنیده بقصد باشد یا بی قصد بدلیل آیات و احادیث که در ذم ترک آن واقع شده و تاکید و مبالغه که در ادای آن ورود یافته و آیات بعضی اخبار و اوامر اند بلفظ امر که حقیقت است در وجوب چون آخر نجم و اقراء و حمل کردن آن بر سجده نماز خلاف اتفاق است و بعضی نیز ذم استنکاف کفره از سجود نزد امر و آن و احتراز از تشبیه بشان نیز واجب و بعضی حکایت فعل انبیا و ملایکه و بیان شان بندگان است بسجود و آن نیز دلالت بر وجوب دارد بر ظاهر و لیکن چون این دلالت قطعی نیست وجوب شد نه فرضیت و تهمت است کرد تبرک آن تمام نگردد و چون مقصود اظهار خضوع و مخالفت کفره است و آن حاصل میشود بیکبار در یک مجلس تا فعل جایز باشد و لهذا جایز باشد ادای آن برکوع در صورتیکه نزدیک باشد رکوع تلاوت سجده و مختصر سجود در رکوع در قول و سیالی و حیز آنکه بخلاف سجده صلوتیه که رکن فرض عمده است و دیگر آنکه در آن بایماء سواری و زمین بر سجود و حجت آنست که وجوب آن بر راکب نیز همچنان اقل است پس ادا

زمعه یا یعنی ظاهر است بدون حجت اثبات زمعه که آن شد اقرار او نیز لازم می آید یا دعوی او نیز راجح بصورت آن فهم در تطبیق این حدیث بترجمه باب بسیار سخن کرده اند و بجائی نرسیده آنچه از پنجا بوضوح پیوسته که داو ام ولد می باشد واینهمی ظاهر است حاجتی باثبات ندارد مقصود بیان حکم این داده است که بعد از مردن سید آزاد میگردد وابن در حدیث مرقعی آن واقع نشده گران گوید در بعضی نسخ واقع شده ذکر محملش اینست که آنحضرت هم ام ولد زمعه را داده خواند وانتقال دلالت دارد که آزاد شده است بعد از موت سید وایضا مراد مولف از ترجمه که آزاد میشود ام ولد بعد از موت سید و جواب داده اند که عتق ام ولد بموت سید با حادیث دیگر ثابت شده است انتهى و تقیید نماند که مولف رح بسیار الکلامی که واقع شده است با حادیث دیگران برخلاف آن اثبات میکند با حادیثی که نزد وی بصحت پیوسته و بر شرط او واقع شده بیدای مذهب دیگر و روایات آنها مادر و قسطلانی از ابن منیر نقل کرده که مولف استدلال کرده است باین قول که الولد للفراش برنکه ام ولد فراش است اند حیران که برابر کرده شده بزن حره و داخل کرده شده است درین لفظ عام که شامل است هر دو را فافهم

باب

بیع المدبر در بیان جواز بیع مدبر یعنی بنده را گویند که وی را گفته باشد سید که آزاد است پس از مردن من **حدثنا** آدم بن ابی ایاس قال حدثنا شعبة قال حدثنا عمرو بن دینار قال سمعت جابر بن عبد الله قال اعتق رجل منا عبدا له عن دبر گفت جابر آزاد کرد مردی از ما انصار بنده را که مدبر او بود از پس مرگ خود فدعا النبي صلى الله عليه وسلم به فباعه پس طلب کرد آن بنده را پیغمبر خدا و فروخت آن را بر سید او که مفلس شده بود به هشتصد درهم و این حدیث سبق ذکر یافته است در باب البیع در جواز فروختن مدبر علماء اختلاف است نزد امام شافعی و مشهور از مذهب امام احمد روا است و نزد امام ابی حنیفه منع است مطلقا و نووی حکایت کرده است از جمهور علما و سلف از اهل حجاز و اهل شام و کوفه بنا بر احادیث دیگر که صریح است در منعی و تاویل کرده اند حدیث را که آنحضرت رقبه او را نفروخته بلکه خدمت او را فروخته و مذهب مالک آنست که بر معتق اگر دینی مستغرق باشد روا است که آن را بفروشند در حیات وبعد از ممات او وقال جابر مات الغلام عام اول گفت جابر مرد آن غلام مذکور در سال اول

باب

بیع الولاء وهبته در بیان منع فروختن ولا و هبه کردن آن و ولا و راثتی است که آزاد کننده را میرسد بعد از مردن آزاد در تقدیری که وارثی دیگر نداشته باشد **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا شعبة قال اخبرنی عبد الله بن دینار قال سمعت ابن عمر یقول نهی النبي صلى الله عليه وسلم عن بیع الولاء وعن هبته گفت ابن دینار شنیدم ابن عمر را میگفت منع کرده است آنحضرت از فروختن ولا و بخشیدن آن بدیگری **حدثنا** عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا جریر عن منصور عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة قالت اشتریت بریرة فاشترط اهلها ولاءها گفت عائشه خریدم بریره را که آزاد کنم او را پس شرط کردند فروشندگان که ولا برای ما باشد فذکرت ذلک للنبی صلی الله علیه وسلم فقال اعتقیها فان الولاء لمن اعطی الورق پس ذکر کردم شرط کردن آنها برای آنحضرت فرمود آزاد کن او را بتحقیق ولا مر کسی را است که داده است دراهم و ورق بوزن جبل یعنی درهم است فاعتقتها فدعاها النبي صلى الله عليه وسلم فخیرها من زوجها پس آزاد کردم او را پس خواند او را پس خیار داد او را از شوهر او که مغیث نام داشت و بر قول اصح غلام بود و زن را بعد از آزادی خیار می باشد اگر خواهد جدا گردد فقالت لو اعطانی کذا وکذا ما ثبت عنده فاختارت نفسها پس گفت بریره اگر بدهد مرا اینقدر و چنین مال نمی باشم نزد او پس اختیار کرد بریره جدائی را از مغیث از حدیث احکام و فوائد دیگر استنباط کرده اند

در بیان مسئله در سجود مسلم با کافر تعبیر بسجود الشیئ کرده شد نیست اینجا و الزام است گر چه لفظ نسوخ حکمیست اینجا ... و قال عمران بن حصين ... (مطلب) بن حصین بلفظ تصغیر الرجل یسمع السجدة ولم یجلس لها گفت عمران ما که روی شنید آیت سجده و بجلس (؟) نیست ... بر او سجده لکن ... قال ارایت لو قعد لها گفت عمران خبر ده مرا اگر نشسته برای سجده یعنی اگر قصد شنود نکرده ... اشارت است ... برابر حال است در عدم وجوب چنانکه گفت مولف کانه لا یوجبه علیه گویا عمران واجب نمیکند بر سامع لبقصد باشد یا بی قصد و متصل آن روایت کرده ابن ابی شیبه از ابن عمر که گفت سجده بر کسی است که شنید آن را و کلمه علی برای ایجاب است مطلق از قید قصد وقال سلمان ما لهذا غدونا گفت سلمان فارسی برای این نشستن نیامده بودیم ... سجده کنیم و این پاره آثار است که روایت کرده ابن ابی شیبه و عبد الرزاق که گذشت سلمان بر قومی نشستگان پس خواندند آیت سجده را و سجده کردند پس گفته شد او را یعنی سلمان را سجده نکردی گفت پس لهذا غدونا یعنی سجده نکردم و لیکن آنکه این قصد نکرده بودیم و این احتمال دارد که این بیان عدم استعداد او بوضوء باشد ... و ظاهر آنکه او از این سجده کرده باشد وقال عثمان انما السجدة علی من استمعها و گفت عثمان بن عفان رضی الله عنه نیست سجده مگر بر کسی که گوش کرد آن را و بقصد شنید این نیز را روایت کرده عبد الرزاق ... بتحقیق عثمان گذشت بقصه خوانی پس خواند آیت سجده را تا سجده کند با وی عثمان پس گفت عثمان این کلام و گذشت و سجده نکرد و این روایت کرده عبد الرزاق از طریق معمر از زهری و در روایت ابن وهب از زهری است انما السجدة علی من سمعها است بی زیاده همزه وقال الزهری لا یسجد الا ان یکون طاهرا گفت زهری سجده نکند مگر آنکه باشی تو پاک از حدث چنانکه مذهب جمهور است ... ابن عمر فاذا سجدت وانت فی حضر فاستقبل القبلة پس چون سجده کنی بجائیکه تو در حضر باشی پس روی قبله را استقبال کن سجده و آن ... فان کنت راکبا فلا علیک حیث کان وجهک و اگر باشی تو سوار یعنی در سفر بقرینه مقابله حضر

نووی در شرح صحیح مسلم این فائده ذکر کرده است از تطبیق حدیث دلالت بر ترجمه گفته اند که حصر کرده شده است ولاء در آزاد کننده
پس نبا شد مر غیر او را حقی دران بوجهی نه بیع و نه هبه ولا یحنثی بافیه **باب** اذا اسر اخو الرجل او عمه هل یفادی اذا کان
مشرکا و قتیکه اسیر کرده شود برادر مرد و یا عم او آیا سید بها سیرالی را و بیارد خود را از بند و اسیری و قتیکه باشد آن برادر یا عم
کافر یا آزاد میگردد از جهت تملیک برادر و برادر زاده مر آنها را و مقصود مؤلف آنست که آزاد نمیگردد و قال انس قال العباس للنبی
صلی الله علیه وسلم فادیت نفسی و فادیت عقیلا و گفت انس گفت عباس مر آنحضرت را که بدل دادم مالی از نفس خود
و عقیل برادر زاده خود گویا مقصود ازین اظهار آن بود که آنحضرت در گذرد از بدل او چون بامر الهی حق مسلمانان بوی
متعلق بود آنحضرت در نگذشت و کان علی له نصیب تلک الغنیمة التی اصاب من اخیه عقیل و عمه عباس و بود مر علی رضی الله
عنه حصه از آن غنیمت که رسید او را از برادر او که عقیل بن ابی طالب است و عم او که عباس است عقیل برادر علی بست
سال کلان تر از وی بود در غزوهٔ بدر وی و عباس با کفار آمده بودند و اسیر گشتند گفته اند که اگرچه ظاهر مسلمان شده اند
اما الطریق اکراه همراه شده بودند شافعیه گویند این حدیث حجت است بر حنفیه که گویند من ملک ذا رحم محرم عتق علیه تقریرش آنست
که عقیل و عباس از ذوی الارحام علی بلکه از آنحضرت نیز بودند و آزاد نشدند و فدیه داده و خود را خلاص کردند جوابش آنست
که کافر وقتی که اسیر شود در غنیمت در آید بنده و مملوک نمیگردد امام اختیار دارد که او را بکشد یا بنده و سازد یا فدا گیرد پس مملوک شدن
وقتی خواهد بود که امام اختیار بندگی او کند و اینجا اختیار فدا فرمود پس از مجرد غنیمت بی آنکه مملوک شود عتق لازم نمی آید
تا این حدیث منافی قول امام با شد رحمة الله علیه رحمة واسعة **حدثنا** اسمعیل بن عبد الله قال حدثنا اسمعیل بن ابراهیم بن
عقبة عن موسی بن عقبة عن ابن شهاب قال حدثنی انس بن مالک ان رجالا من الانصار استاذنوا رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم گفت ابن شهاب حدیث کرد مرا انس بن مالک که بتحقیق مردی چند از قوم انصار طلب اذن کردند پیغمبر خدا
را رحمت کناد خدا بروی فقالوا ائذن فلنترک لابن اختنا عباس فداءه پس گفتند با آنحضرت اذن کن پس بگذاریم
مر خواهر زاده خود را که عباس است بدل او را فقال لا تدعون منه درهما پس فرمود نگذارید از وی یکدرم را عباس را
خواهر زاده بنسبت پدر عبد المطلب گفته اند از انکه مادر او از بنی النجار قوم انصار بود که هاشم آنرا بتزوج گرفته و از وی
عبد المطلب متولد شده بود **باب** عتق المشرک در حکم آزاد کردن کافر بنده را **حدثنی** عبید بن اسمعیل قال حدثنا
ابو اسامة عن هشام قال اخبرنی ابی ان حکیم بن حزام اعتق فی الجاهلیة مائة رقبة گفت هشام خبر داده مرا پدر من عروه
بن زبیر که حکیم بن حزام که برادر زادهٔ ام المؤمنین خدیجه است صد و بست سال عمر یافته شصت سال در اسلام بوده اسلام
آورده در روز فتح مکه آزاد کرده بود در ایام جاهلیت پیش از اسلام خود صد بنده را وحمل علی مائة بعیر و سوار کرده
بر صد شتر و داده آنرا بمردم فلما اسلم حمل علی مائة بعیر واعتق مائة رقبة پس وقتی که مسلمان شد سوار کرد بر صد شتر
و آزاد کرد صد بندهٔ دیگر و در روایتیست که حج کرد بعد از اسلام و با وی صد شتر بود که در گردن جا ها جل داشتند و قف کرد
آنرا با صد بنده که در گردن آنها طوق نقره بود قال فسألت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت حکیم بن حزام پس پرسیدم
رسول خدا را فقلت یا رسول الله ارایت اشیاء کنت اصنعها فی الجاهلیة پس گفتم ای رسول خدا خبر ده چیزها را
که میکردم آنرا در ایام جاهلیت کنت اتحنث بها یعنی اتبرر بها بودم من که عبادت میکردم بآن کارها یعنی تقرب میجستم
بآن خدا را ابتر بفتح همزه و تا و رشنا و فوقانیه و با موحده و دو را اول تشدید است از بر است یعنی طلب میکردم

قصه خوان که در اثنا ما قبار و مواعظ آیات سجده
نیز میخوانند و سجده میکنند بجهت عدم قصد تلاوت
از قاص یا عدم سماع از سامع یا عدم سماع **حدثنا**
ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام
یوسف عن ابن جریج اخبرهم قال اخبرنی
ابو بکر بن ابی ملیکه تابعی عبد الله بن عبید الله
ابی ملیکه بضم میم و فتح لام و سکون تحتیه که نام
زبیر بن عبد الله است عن عثمان بن عبد الرحمن
بن عثمان التیمی عن ربیعة بن عبد الله
بن الهدیر بضم ها و فتح دال مهمله و سکون تحتیه تابعی
است که ولادتش در زمان پیغمبر خدا است
صلی الله علیه وآله وسلم قال ابو بکر و کان ربیعة
من خیار الناس گفت ابو بکر بن ابی ملیکه و بود
ربیعه از بهترین مردم عما حضر ربیعة متعلق است
باخبرنی و قول وی عثمان متعلق است بمحذوف
یعنی راوی من عمر بن الخطاب یعنی خبر داد ابو بکر
مذکور مرا لیکن راوی است از عثمان مذکور وی
از ربیعه از آنچه حاضر شده بود ربیعه در مجلس عمر رضی
الله عنه قرأ یوم الجمعة علی المنبر سورة
النحل خواند عمر روز جمعه بر منبر سوره نحل را حتی
اذا جاء السجدة نزل فسجد و سجد الناس
تا آنکه چون رسید آیه سجده را فرود آمد از منبر پس سجده کرد

آن برو احسان بردم و تقرب بخدا قال فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اسلمت على ما سلف لك من خير گفت حکیم
پس فرمود رسول خدا صلى الله عليه وسلم اسلام آوردی بر آنچه پیش بوده است ترا از نکوئی معنی آن نیست که تقرب تو دران وقت بامور خیر ثبوت
بوده لیکن مراد آنست اسلام تو برکت آن فعلهای نیکو بود یعنی در طبع تو نیکوئی سرشته بود که بدان هدایت یافتی **باب**
من ملک من العرب رقیقا کسیکه مالک گشت از جماعه عرب بنده را عرب قوم مشهور از اولاد اسمعیل علیه السلام از ینها
کسانیکه ساکن معمورند آنها را عرب میگویند و آنکه ساکن بادیه اند اعراب میگویند یعنی گویند عرب عام است شامل
اعراب را فوهب وباع وجامع وفدى پس بخشید او را وفروخت و جماع کرد لوی و بدل گرفت یعنی اسیر شده
دران روایت و مقصود ندارد از آنکه از عرب است وسبى الذرية وکسی که بند گرفت ذریت از ذریه نسل جن وانس را گویند
اندر از مبنی تعلق لیکن در استعمال عرب همزه را حذف کرده اند و مراد اینجا از ذریت اولاد صغار است وقول الله تعالى
وباب دربیان قول خدای ضرب الله مثلا عبدا مملوكا لا يقدر على شيء زده است خدای مثلی را بنده گرده
کسی است یعنی مراد ازین عبد بنده خداست که قدرت ندارد بر هیچ چیز از آنکه غلام مملوک می باشد ومن رزقناه منا رزقا
حسنا وآزادی که روزی داده ایم او را از پیش خود روزی نیک فهو ينفق منه سرا وجهرا پس وی صید ازان
روزی پنهان وآشکارا هل يستوون الحمد لله بل اكثرهم لا يعلمون آیا این هر دو قسم برابر اند سپاس ومنت است خدا را
بر فعلهای او گویا بعد از جواب اینکه هر دو جنس برابر نیستند فرمود الحمد بلکه اکثر ایشان نمیدانند استنداز ابن عباس
منقول است که این مثل کافر و مؤمن است بنده عاجز مثل کافر است وآزادی که او را افزادان مال داده مثل مؤمن
حاصل آنکه برابر نا بودن کافر ومسلمان بحسب رتبه ظاهر است چنانکه بنده عاجز ومالک قادر برابر نا اتفاق ودر آوردن این آیت
کریمه درین ترجمه اشعار است بآنکه عبد مملوک تمام است هم از عرب می باشد واز عجم چنانکه درین آیت عام است
واسرا الم **حدثنا** ابن ابى مريم قال اخبرنا الليث قال حدثنى عقيل عن ابن شهاب قال ذكر عروة ان مروان بن الحكم
والمسور بن مخرمة اخبراه روایت از ابن شهاب که ذکر کرد تحقیق مروان بن حکم ومسور بن مخرمه خبر دادند او را
ان النبي صلى الله عليه وسلم قام حين جاءه وفد هوازن تحقیق پیغمبر خدا استاد هنگامی که مسلمان شده آمدند نزد
آنحضرت ایلچیان قوم هوازن فسألوه ان يرد اليهم اموالهم وسبيهم پس سوال کردند آنحضرت را که باز دهد اموال و بندیان
ایشان فقال ان معي من ترون پس فرمود تحقیق با من جماعه هستند که می بینید حق آنها متعلق شده است بآن
واحب الحديث الى اصدقه ودوستر سخن نزد من راست ترین آنست گویا اشاره است بآنکه فرمود که حق دیگران بآن
متعلق است فاختاروا احدى الطائفتين اما المال واما السبي پس اختیار کنید یکی از این دو جنس یا مال یا بندگان
وقد كنت استانيت بهم وتحقیق من تاخیر کرده ام قسمت سبی را بایشان برای انکه حاضر شوید اشارت است بسبب ملا
از باب استفعال است از آنی نبون وكان النبي صلى الله عليه وسلم انتظرهم بضع عشرة ليلة حين قفل من الطائف
وبود آنحضرت که انتظار ایشان کشیده وآن ده شب هنگامی که باز گشت از طائف بجعرانه وقسمت فرمود غنائم را
فلما تبين لهم ان النبي صلى الله عليه وسلم غير راد اليهم الا احدى الطائفتين پس هرگاه ظاهر شد مر آنها را که پیغمبر
رد کننده است بایشان مگر یکی ازین دو جنس یعنی از آنست قالوا انا نختار سبينا گفتند پس تحقیق ما
اختیار میکنیم بندیان خود را فقام النبي صلى الله عليه وسلم في الناس فاثنى على الله بما هو اهله پس بحکم استاد پیغمبر خدا در مردم

احادیث وآثار مستفاد میشود اختیار در قول اول موجب
باشد وشبهه ودلیل منافات لوجوب ندارد
کما قال الشيخ الاجل في شرح سفر السعادة ترا داد
نافع عن ابن عمر ان الله لم يفرض علينا
السجود الا ان نشاء ابن جریح گوید زیاده کرد
نافع در روایت خود از ابن عمر که گفت تحقیق خدا
فرض نکرده است بر ما سجده را یعنی علی الفور
مگر آنکه خواهیم و اختیار رفتن این است که
گفتی بیش اختیار است و قول بعضی علما که نفی
فرضیت مستلزم نفی وجوب نباشد مبنی بر اصطلاح
جدید است که دریکی مناسب نیست بقول
وفي الا ان نشاء **باب** من قرأ
السجدة في الصلوة فسجد بها کسیکه
خواند آیت سجده را در نماز پس سجده کرد بدان
یعنی در نماز اشارت است برد قول کسی که کرده
داشته خواندن آیت سجده را در نماز فرض چنانکه
از امام مالک منقول است **حدثنا** مسدد
قال حدثنا معتمر بن سليمان التيمي قال
حدثنا ابي قال حدثني بكر بن عبد الله عن ابي
رافع قال صليت مع ابي هريرة العتمة فقرأ
اذا السماء انشقت گفت ابو رافع گزاردم با ابی هریره نماز عشا را پس
خواند سوره انشقت فسجد پس سجده کرد در آن فقلت
ما هذه السجدة پس گفتم چیست این سجده
در نماز گزاردی قال سجدت بها خلف
ابی القاسم گفت ابو هریره سجده کردم باین
سجده پس ابو القاسم محمد صلى الله عليه وآله
وسلم فلا ازال اسجد بها حتى القاه
پس همیشه سجده میکنم در نماز ازان باز کرده
مگر ملاقات کنم آنحضرت را مراد در عالم ارواح
باب من لم يجد موضعا للسجود
مع الامام من الزحام کسیکه نیافت جای
برای سجده کردن با امام از هجوم مردم بهیچ قسم که
اند سجده کند اگرچه بر پشت دیگری باشد
حدثنا صدقة بن الفضل قال اخبرنا
يحيى بن سعيد عن عبيد الله عن نافع عن
ابن عمر قال كان النبي صلى الله عليه وسلم
يقرأ السورة التي فيها السجدة
فيسجد ونسجد معه بود آنحضرت که میخواند
سوره را که دروی سجده است پس سجده میکرد
شده میکردیم با وی حتی ما يجد احدنا
موضعا لجبهته تا آنکه نمی یافت یکی از

پس ستایش کرد بر خدا استحقاق را که او سزاوار آنست ثم قال اما بعد فان اخوانكم قد جاؤنا تائبين پستر فرمود پس از حمد خدا تحقیق برادران شما آمدند نزد ما در حالی که توبه کننده اند و انی قد رأیت ان ارد اليهم سبيهم و من صلاح دیده ام این که باز دهم ایشان را بندیان ایشان فمن احب منكم ان يطيب ذلك فليفعل پس کسیکه دوست دارد از شما اینکه خوش کند بندیان هوازن پس گوکند آنرا ومن احب ان يكون على حظه حتى نعطيه اياه من اول ما يفيء الله علينا فليفعل و کسیکه دوست دارد بودن بر نصیب خود تا آنکه بدهیم او را عوض او آن را اول چیزی که غنیمت دهد خدا ما را پس بکند آن را یعنی رجوع کند بسوی آنکه بدهیم از اموال و خراج و خزان فقال الناس طيبنا لك پس گفتند مردم دادیم ما آن را برای رسول خدا قال انا لا ندري من اذن منكم ممن لم ياذن فرمود ما نمیدانیم کسی را که اذن کرد از شما از کسی که اذن نکرده است یعنی باین قبول حاضران شما ندانیم قبول همه شما فارجعوا حتى يرفع الينا عرفاؤكم امركم پس رجوع کنید مردم خود تا برسانند نزد ما کلانان شما امر شما را فرجع الناس فكلمهم عرفاؤهم پس رجوع کردند بعرفائی خود پس کلام کرد ایشان را عرفای ایشان در آن امر و قبول آن ثم رجعوا الى النبي صلى الله عليه وسلم فاخبروه انهم قد طيبوا واذنوا پستر رجوع کردند بسوی پیغمبر خدا و خبر دادند آنحضرت را که تحقیق ایشان خوش کردند و اذن دادند که بندیان را بهوازن دهند فهذا الذي بلغنا عن سبي هوازن ابن شهاب گوید این آنچه رسیده است ما را از حال بندیان هوازن وقال انس قال عباس للنبي صلى الله عليه وسلم فاديت نفسي و فاديت عقيلا و گفت انس گفت عباس مر آنحضرت را فدا دادم خود را و عقیل را و این در غزوه بدر بود و است مقصود از ایراد این قول آنست که از اسیر فدیه گرفته اند و این حدیث دلالت کرد بر همه ترجمه غیر از بیع حدثنا علي بن الحسن قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا ابن عون قال كتبت الى نافع گفت ابن عون نوشتم بسوی نافع مولی ابن عمر پرسیدم از غارت کردن پیش از قتال فكتب الي ان النبي صلى الله عليه وسلم اغار على بني المصطلق وهم غارون وانعامهم تسقى على الماء پس نوشت بسوی من که تحقیق پیغمبر خدا غارت کرد بر بنی المصطلق که قبیله از خزاعه است و حال آنکه آنها غافل بودند و اب آنها آب داده میشدند بر آبی فقتل مقاتلتهم وسبى ذراريهم پس کشت قتال کنندگان ایشان را و بند کرد مردم ایشان را واصاب يومئذ جويرية و رسید درین روز جویریه را العني گویند که در سهم ثابت بن قیس رسیده واو مکاتب ساخت آنرا و آنحضرت وجه کتابت او را داده تزویج کرد حدثني به عبد الله بن عمر وكان في ذلك الجيش نافع گوید حدیث کرده است مرا باین واقعه ابن عمر و بود وی دران لشکر حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن عن محمد بن يحيى بن حبان عن ابن محيريز قال رأيت ابا سعيد فسألته مرویست از ابن محیریز که دیدم ابا سعید را پس پرسیدم از حکم عزل یعنی کشیدن ذکر از فرج زن تا آب در وی نریزد و ماده حمل نگردد فقال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة بني المصطلق فاصبنا سبيا من سبي العرب پس گفت برآمدیم ما با پیغمبر خدا در غزوه بنی مصطلق پس دریافتیم بندی از بندی مردم عرب فاشتهينا النساء فاشتدت علينا العزبة واحببنا العزل پس خواهش کردیم زنان را و دشوار شد بر ما بی زن بودن پس دوست داشتیم عزل را فسألنا رسول الله صلى الله عليه وسلم پس پرسیدیم آنحضرت را از عزل کردن که روا میدارد فقال ما عليكم ان لا تفعلوا پس فرمود نیست بر شما باکی اینکه نکنید عزل را که اراده است ما من نسمة كائنة الى يوم القيامة الا وهي كائنة نیست هیچ مخلوقی که شونده است تا روز قیامت مگر که شونده است یعنی تدبیر شما در ناشدن فائده ندارد و تطبیق حدیث بترجمه در بنده گرفتن و وطی کردن است بندیان

الجزء الرابع تيسير القاري للإسلام | ابواب تقصير الصلوة

تو در روایت الی الوقت ابواب تقصير الصلوة قصر و اقتصار و تقصير هر سه بمعنی کوتاه کردن و نقل از اول بوزن نصر است و اما بروزن کرم پس از قصر بمعنی کوتاه شدن است و مراد تخفیف نماز چهار گانه است بدو گانه در سفر

باب

ما جاء في التقصير وحتى كم يقيم حتى يقصر آمده است در ذکر قصر نماز در سفر و کدام قدر اقامت کند تا قصر کند و چند روز بماند در سفر در جائی تا قصر کند در آن ایام و زیاده از آن اگر کند قصر جائز نباشد و خلاف نیست هیچ یکی را از ائمه و علما در جواز قصر مر مسافر را و لیکن نزد جمهور جائز است در هر سفر مباح لطاعت باشد یا تجارت بجهت تخفیف بر مسافر زیرا چه عارض میشود او را تعب سفر و بعضی خوف در سفر شرط کنند و بعضی بودن آن سفر حج یا عمره یا جهاد و سبب بعضی بودن آن سفر طاعت و نزد امام ابو حنیفه جائز است در هر سفر طاعت باشد یا معصیت حنبلی که در باب تقصیر اول فرج بن موضع ذکر شود و در شرح مسند امام اثر گرفته بود و قصر نماز در سفر چهار فرسخ است

حدثنا موسى بن اسماعيل قال حدثنا ابو عوانة

عرب را **حدثنا** زهير بن حرب قال حدثنا جرير عن عمارة بن القعقاع عن ابي زرعة عن ابي هريرة قال لا ازال احب بني تميم ح
گفت ابوہریرہ ہمیشہ بودم کہ دوست میداشتم قبیلۂ بنی تمیم را وحدثنی ابن سلام قال اخبرنا جرير بن عبد الحميد عن المغيرة عن
الحارث عن ابي زرعة عن ابي هريرة وعن عمارة عن ابي زرعة عن ابي هريرة یعنی روایت کرد مغیرہ از حارث و از عمارہ و این
ہردو از ابی زرعہ از ابی ہریرہ قال ما زلت احب بني تميم منذ ثلاث سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول فيهم
گفت و انا دوست میدارم بنی تمیم را از زمان سہ چیز کہ شنیدم از پیغمبر خدا میفرمود در حق ایشان سمعته يقول هم اشد
امتي على الدجال شنیدم از آنحضرت را میفرمود ایشان دشوارترین امت منند بر دجال یعنی از رسوخ مسلمانی کہ دارند مسلط
بر ایشان آسان نخواہد شد او را وجاءت صدقاتهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذه صدقات قومنا و آمد مال زکوۃ ایشان
پس فرمود آنحضرت این صدقات قوم ما است ایشان را داخل قوم خود ساخت از جہت اجتماع نسب ایشان
آنحضرت در الیاس بن مضر وكانت سبية منهم عند عائشة و بود بندی از ایشان نزد عائشہ فقال اعتقيها فانها من ولد اسمعيل
پس فرمود عائشہ را آزاد کن او را بتحقیق او از اولاد اسمعیل است و از ینجا معلوم شد کہ عرب بندہ میشود لیکن تبرک است
آزاد کردن آن پوشیدہ نماند کہ احادیث مذکورہ تصریح ندارد کہ فروختن سبی عرب روا باشد لیکن محتاج گو استدلال
کردہ بر آن از ین وجہ کہ ہرگاہ ثابت شد احکام رقیت بر آنہا جاری باشد فروختن نیز روا خواہد بود **باب** فضل من ادب
جاريته وعلمها ثواب کسی کہ ادب کند و فود را و تعلیم کند او را احکام دین **حدثنا** اسحاق بن ابراهيم سمع محمد بن فضيل عن
مطرف عن الشعبي عن ابي بردة عن ابي موسى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كانت له جارية فعالها فاحسن اليها
مرویست از ابی موسی اشعری گفت فرمود رسول خدا کسیکہ باشد او را کنیزی پس انفاق کند بر وی و نیکوئی کند در با
عال یعنی انفق است میگویند عال الرجل عياله ويمونهم اذا قام بما يحتاجون اليه در روایت ابی ذر کجای فعالها فعلمها است
و این مناسب تر است بترجمہ ثم اعتقها وتزوجها كان له اجران پس آزاد کند او را و زن گیرد باشد مر او را دو ثواب
یک اجر نکاح و تعلیم و اجری دیگر بر اعتاق کرمانی از مہلب نقل کردہ کہ حق سبحانہ تعالی وعدہ کرد اجرا بر نکاح و تعلیم گردید
آنرا مانند اعتاق **باب** قول النبي صلى الله عليه وسلم العبيد اخوانكم فاطعموهم مما تأكلون در فرمودۂ پیغمبر خدا کہ بندگان
برادران شما اند پس طعام دہید ایشان را از آنچہ میخورید شما وقول الله تعالى واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا عبادت کنید
خدا را و انباز مگردانید بخدا چیزی را وبالوالدين احسانا وبذي القربى واليتامى والمساكين و نکوئی کنید بمادر و پدر و باہل قرابت
و خویشان و یتیمان و مسکینان والجار ذي القربى والجار الجنب والصاحب بالجنب وابن السبيل وما ملكت ايمانكم ذي القربى القريب
یعنی ذی القربی بمعنی خویش است در نسب والجنب الغريب یعنی جنب بمعنی غریب است والجار الجنب يعني الصاحب في السفر
کسیکہ مراد است در سفر وابن السبيل بمعنی رہگذر است وما ملكت بمعنی بندۂ مملوک **حدثنا** آدم بن ابي اياس قال حدثنا
شعبة قال حدثنا واصل الاحدب قال سمعت المعرور بن سويد قال رأيت ابا ذر الغفاري وعليه حلة وعلى غلامه حلة گفت واصل
شنیدم معرور بن سوید را کہ گفت دیدم ابوذر غفاری را کہ بر وی حلہ است و بر غلام او حلہ است یعنی بر دو کس
یک نسج را بر جامہ واقعہ از حلہ و جامہ ردا و ازار را گویند فسألناه عن ذلك پس پرسیدیم ابا ذر را از ینچہ
فقال اني ساببت رجلا فشكاني الى النبي صلى الله عليه وسلم پس گفت من سب کردم و دشنام دادم مردی را بعضی گویند
بلال بود مولای ابی بکر پس شکوہ کرد مرا نزد آنحضرت فقال لي النبي پس فرمود مرا پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم

کسیکہ ترک روزہ گفتہ بر دو ماند خول خروج را شمردہ و دیگری بعد و گفتہ ہر دو را حذف کردہ و زادی بر دو یکی را شمردہ و از روایت پانزدہ اگرچہ حکم کردہ است نووی بضعف وی از جہت ابن اسحق ولیکن منفرد نیست بین روایت ابن اسحاق بلکہ روایت کردہ نسائی از طریق عراک بن مالک نیز ہمچنان و این اسناد جید است و شاید کہ راوی گمان کردہ کہ اصل روایت ہفدہ است پس حذف کرد از آن دو روز را و نوزدہ است و روایت را آنچہ طحاوی از ابن عباس و ابن عمر آوردہ کہ گفتہ اند ہر دو چون قدوم کنی شہری را و حال آنکہ مسافری و دل تو اقامت پانزدہ شب پس تمام کن نماز را در آنجا و اگر ندانی کہ کی کوچ کنی از آنجا پس قصر نماز کن و نحو آن امام محمد در کتاب الآثار آوردہ از ابن عمر فقط و ابن ابی شیبہ نیز از ابن عمر آوردہ کہ چون عزم میکرد بر اقامت پانزدہ تمام میکرد و این خفر کرد و عدہ گویند کہ اگر نیت نہ داشتہ باشد جائی قصر کند چنانچہ ہم از ابن عمر بطریق مسعود آمدہ کہ وی مدتی ہمچنان نشستہ و بالیستادہ کہ امروز فردا بر آیم دو رکعت میگزارد و ثابت شدہ کہ وی نیز با وی بود و انس نیز با عبد الملک بن مروان در شام دو ماہ بالیستاد و دو رکعت میگزارد و عبد الرحمن بن سمرہ در بعض شہرہای فارس دو سال بالیستاد و جمعہ میگزارد و نہ زیادہ بر دو رکعت و مذہب شافعی آنست کہ اگر نیت اقامت چہار روز باشد مقیم گردد و چہار رکعت گزارد و اگر بی نیت اقامت مقیم شد امروز فردا زیادہ از ہژدہ روز بالیستد تمام کند نماز را الحدیث عمران و التقدیر بہ ہژدہ عمران رضی اللہ عنہ روایت کردہ ترجیح کردیم تقدیر بہ پانزدہ روز را بالقیاس بر مدت طہر کہ نیز با ترددہ است بجامع آنکہ چنانکہ طہر موجب است عبادتی را کہ ساقط بود از حیض اقامت پانزدہ نیز موجب است ساقط را از سفر را و نیز اقامت آنحضرت بمکہ زیادہ از چہار روز در حجۃ الوداع با وجود قصر مستلزم نفی این تقدیر است چنانکہ در حدیث آیندہ ظاہر گردد **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا يحيى بن ابي اسحق حضرمي قال سمعت انسا يقول خرجنا مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم من المدينة الى مكة میگفت انس بیرون آمدیم با آنحضرت از مدینہ بمکہ بقصد حج یعنی حجۃ الوداع فكان يصلي ركعتين ركعتين حتى رجعنا الى المدينة پس بود کہ میگزارد دو دو رکعت سوی مغرب تا آنکہ باز گشتیم قلت اقمتم

آیا نسبت بمادر کرده یا پدر او هم قال ان اخوانکم خولکم جعلهم الله تحت ایدیکم پس فرمود برادران شما اند خادمان شما گردانیده
آنها را خدا زیر دست شما فمن کان اخوه تحت یده فلیطعمه مما یاکل پس کسی که باشد برادر او زیر دست او یعنی مملوک او پس بخورد
طعام دهد او را از آنچه میخورد ولیلبسه مما یلبس و بپوشاند او را از آنچه می پوشد فاین امر بطریق ندب است و مراد مواسات
است نه برابری در هر چیز قوتی که واجب است بر سید لقدر کفایت بنده و کسوت او بچیزیکه متعارف اهل شهر باشد برای بردها
ولا تکلفوهم ما یغلبهم تکلیف مکنید از عمل ایشان را چیزی که غالب آید ایشان را و نتوانند تحمل آن کردن فان کلفتموهم ما یغلبهم
فاعینوهم پس اگر تکلیف کنید ایشان را چیزی که غالب آید بر ایشان پس مدد کنید در برداشت آن یعنی لایق نیست چنین
تکلیف کردن و اگر ناچار تکلیف کنید شریک شوید در برداشت آن این حدیث در کتاب الایمان در باب معاصی از امر جاهلیت
گذشته است **باب** العبد اذا احسن عبادة ربه ونصح سیده در بیان ثواب بنده وقتی که نیک کند عبادت پروردگار خود و
خیرخواهی کند سید خود را **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالک عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال العبد
اذا نصح سیده واحسن عبادة ربه کان له اجره مرتین فرمود هر بنده وقتیکه خیرخواهی کرد مولای خود را و خدمت او را بامانت و دیانت
بجا آورد و نیکو کرد عبادت پروردگار خود را باشد مر او را ثواب دو بار یعنی یکبار ثواب بر خدمت سید که بوجه احسن ادا کرده
و دیگر بر عبادت خدا یعنی گمان نبرند که او بر خدمت سید که مملوک است اجری نزد خدا نباشد یا آنکه او را بر عبادتی که برای خدا
با وجود شغل بخدمت مولی میکند دو اجر باشد **حدثنا** محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان عن صالح عن الشعبی عن ابی بردة عن
ابی موسی الاشعری قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ایما رجل کانت له جاریة فادبها فاحسن تعلیمها واعتقها وتزوجها فله اجران گفت
ابوموسی اشعری فرمود پیغمبر خدا هر مردی که باشد مر او را کنیزکی که تعلیم آداب کند پس نیک کند تعلیم او را و آزاد کند او را و زن گیرد
پس مر آن مرد را دو ثواب است اگر گوئی که هر که دو عمل نیک کند او را دو اجر است خصوصیت بامیز و دو اجر چیست و هر که آزاد کند
اجری بر وی خواهد بود و هر که آزاد کند غلام باشد یا داده ثواب میگردد گوئیم مراد آنست که امیز را بر تعلیم یاد کرد غیر متعارف است
و غرابتی دارد دو اجر است و تحسین بر اعتاق و تزویج آن و تضعیف یک عمل بدو مثل امری مقرر بکمال خود است
و این حدیث سبق ذکر یافته و شرح و بسط بیشتر از این گذشته است والله اعلم **حدثنا** بشر بن محمد قال اخبرنا عبد الله قال
اخبرنا یونس عن الزهری قال سمعت سعید بن المسیب یقول قال ابوهریرة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم للعبد المملوک الصالح اجران
فرمود هر بنده مملوک صالح را که معصیت حق نکند دو اجر است والذی نفسی بیده لولا الجهاد فی سبیل الله والحج وبر امی
و سوگند بکسی که نفس من در دست قدرت اوست اگر نبودی جهاد در راه خدا و حج و نیکوئی با مادر من لاحببت ان اموت و
انا مملوک هر آئینه دوست دارم اینکه بمیرم و حال آنکه من در ملک کسی باشم یعنی آنکه آرزوی این معنی نمیکنم و دوست نمیدارم
از آن است که بنده مملوک دیگری را جهاد و حج میسر نیست بی اذن سید و انفاق بر مادر نیز دست نمیدهد او را از آنکه
هر چه حاصل میکند از مولا است این قول اگر از کلام آنحضرت باشد چنانکه بعضی گفته اند برای تعلیم است و بر تقدیر فرض
حیات مادر و بعضی انبیا مبتلا شده اند بمملوکیت لیکن گفته اند صحیح آنست که این قول ابوهریره است باین جزم کرده اند
اکثری از علمای حدیث نام مادر ابوهریره امیمه است بصیغه تصغیر و آن صحابیه است ذکر کرده اسلام او را در صحیح مسلم **حدثنا**
اسحاق بن نصر قال حدثنا ابو اسامة عن الاعمش قال حدثنا ابو صالح عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم نعم ما لاحدهم
یحسن عبادة ربه وینصح لسیده نیکوترین چیزی مر بنده را است که نیک میکند عبادت پروردگار خود را و خیرخواهی میکند مولای خود را

قول امام شافعی که گوید نهایت اقامت چهار روز است
و قول امام احمد که گوید اقامت بگزاردن بیست و
یک نماز است **باب** الصلوة بمنی تکمیل نماز
بموضع منا یعنی روز ترویه و در ایام رمی بدانکه
اتفاق دارند علما بآنکه کسیکه قدوم کرده است
از اطراف بمکه یعنی برای حج قصد کند نماز را
بمکه و منا و عرفه و مزدلفه نزدیک چهار روز در سفر است
بی قصد اقامت و اما اهل مکه پس اختلاف کرده اند
در حکم نماز ایشان بمنا و مشاعر دیگر که قصر کنند
یا اتمام مذهب اکثر قصر است چنانکه اهل منا
قصر کنند بمکه و عرفات گویند که آن سنت است
درین مواضع و اگر جائی بنی بود اهل مکه را قصر در
منی هر آئینه پیغمبر فرمود آنحضرت ایشان را که اتمام
کنید و نیست میان منا و مکه مسافت قصر
پس معلوم شد که آن قصر برای نسک بود
و تعقب کرده طحاوی که اگر چنین بودی
هر آئینه اهل منا و اهل مکه اتمام نمیکردند در حج و
قایل نیست بران احدی و توانند که ترک اعلام
آنحضرت اهل مکه را باتمام در منا جهت اکتفا بر
اعلام سابق بود هنگام فتح که در حدیث عمران بن
حصین در ترمذی آمده که چون گزارد آنحضرت بمکه
دو رکعت پیغمبر فرمود ای اهل مکه اتمام کنید شما که
قوم مسافرانیم و نزد اکثر اهل علم که امر شده از ایشان
قصر نکنند اهل مکه در منی بجهت انتفاء مسافت
قصر و اختلاف در مسافت قصر عنقریب چنین
گزرد **حدثنا** مسدد قال حدثنی یحیی
عن عبید الله بن عمر قال
اخبرنی نافع عن عبد الله بن عمر قال صلیت
مع النبی صلی الله علیه وعلی آله وسلم
بمنی رکعتین وابی بکر وعمر گفت ابن عمر
گزاردم با آنحضرت و ابی بکر و عمر در منا دو رکعت نماز

باب كراهية التطاول على الرقيق بيان كروه بودن تراخ يعني بسيار كلان گرفتن خود را بربندهٔ خود اينچنين گفته‌اند بيان اين ترجمه تواند كه مراد از تطاول دراز دستي بتكليفات خدمات شاقه باشد چنانكه از عهدهٔ عبادت حق باساني نتواند كه برآيد وتائيد احاديث باب ترجمه را برين معني ظاهر است وقوله عبدي امتي وكروه بودن گفتار سيدكه بنده من وداه من از قبيل كراهت تنزيهي است وجائز است كه گويد كذا قالوا وتواند كه عطف قوله عبدي بكراهت باشد يعني بيان جواز اين گفتار كرايات واحاديث بيمراد است وقول الله وفرموده خداي الصالحين من عبادكم وامائكم ونسبت داده عبد را بمولايان مخاطب درين آيت مذكوره كه در سورهٔ نور واقع شده وانكحوا الايامى منكم والصالحين من عبادكم وامائكم معني آنست كه نكاح كنيد زنان بي شوهر را از شما اند ونكوكاران از بندهاي خود وداهاي خود ودر سورهٔ نحل فرموده عبدا مملوكا يعني بنده كه مملوك است ودر سورهٔ يوسف فرموده والفيا سيدها لدى الباب ويافتند زليخا ويوسف سيد ومالك او را نزد در عزيز را سيد ومالك گفته ونيز فرموده من فتياتكم المؤمنات از داهاي شما كه مسلمانان اند وقال النبي صلى الله عليه وسلم قوموا الى سيدكم وفرموده پيغمبر خدا بايستيد بسوي سيد خود براي سعد بن معاذ نسبت بقوم او وفرموده است وفرموده واذكرني عند ربك عند سيدك يعني درين آيت رب بمعني سيد است مقصود مولف از ايراد اين دو قول آنست كه هرگاه سيد نسبت بغير بنده باشد مملوك را دو نسبت بمملوك بطريق اولى خواهد بود حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن عبيد الله قال حدثني نافع عن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا نصح العبد سيده فرموده وقتيكه خيرخواهي كرد بنده سيد خود را واحسن عبادة ربه كان له اجره مرتين ونيكو كرد عبادت پروردگار خود را باشد مر او را ثواب دو بار در موافقت حديث بترجمه كه كراهيت تطاول كه بمعني ترفع واستعلا است گفته‌اند كه هرگاه بنده هم خدمت سيد ميكند وعبادت خدا بوجه احسن ادا مينمايد بروي ترفع كردن مكروه خواهد ومناسبت بمعني كه در شرح ترجمه بيان كرديم باين وجه خواهد بود كه آنحضرت باين قول اشارت كرد وترغيب فرمود كه بنده را بايد گذاشت كه عبادت حق بوجه احسن كند ودر اوقات مستمره وجماعات ادا نمايد پس تكاليف شاقه نبايد كرد كه از عهده اين دو خدمت باساني برآيد حدثنا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن بريد عن ابي بردة عن ابي موسى عن النبي صلى الله عليه وسلم قال المملوك الذي يحسن عبادة ربه فرموده مر بنده را كه نيك ميكند عبادت پروردگار خود را ويؤدي الى سيده الذي له عليه من الحق والنصيحة والطاعة اجران وادا ميكند بسوي مولاي خود چيزي كه مر او راست بروي از حق يعني اجري كه بروي قرار داده وخيرخواهي واصلاح كارهاي مولا كرده وخدمت او بجا آورده دو اجر است مناسبت اين حديث بترجمه بانچه تقرير يافت كه مذكور شد حدثنا محمد قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام بن منبه انه سمع ابا هريرة يحدث عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لا يقل احدكم اطعم ربك وضئ ربك اسق ربك تحقيق فرموده نگويد كسي از شما بغلام ديگري طعام بده رب خود را وضو كنان رب خود را وآب بده رب خود را يعني اگرچه رب بمعني صاحب ومربي است وبحسب لغت عرب اطلاق روا است ليكن چون بنده مامور است بتوحيد وترك شرك كرده است اين اطلاق ايهام كند كه بحسب ظاهر تبادر ذهن دارد اگر گوئي اين اطلاق اگر مكروه است پس چگونه در قرآن واحاديث وارد شده مثل واذكرني عند ربك وارجع الى ربك وربة الارباب الى غير ذلك گوئيم مراد نهي تنزيه وادب است وآنجا كه واقع شده براي بيان جواز است يا گوئيم نهي از عادت كردن است وبسيار گفتن چنانكه اشارت ميكند باين معني مواد مذكوره در حديث كه كثير الوقوع است بحسب عادت يا آنكه كراهت از اراده قصد تعظيم است باين اسم شريف يعني اختيار اين اسم بلفظ سيد ومولا براي تعظيم با خدا چنانچه مذكور شد نسبت باشني ...

چهار ركعت خوانده‌اند واعتذار كرد كه درين سال از اعراب بسيار آمدند ترسيدم كه قصر را در جميع اوقات سنت گيرند يا بجهت آنچه احمد روايت كرده كه چون عثمان رضي الله عنه گزارد بمنا چهار ركعت وانكار كردند مردم بروي گفت ايها الناس من تاهل كردم بمكه از آن باز كه قدوم آوردم وشنيده‌ام رسول خدا را صلى الله عليه وآله وسلم كه مي فرمود هركه تاهل كند در شهري بايد كه بگزارد نماز مقيمانه واين هر دو روايت مختلف مبني بر آنند كه اتمام عثمان جز در منا نبود بجهت مصلحتي كه ديده در آن وقت يا بجهت اقامت تاهل نه آنكه دايم بود بعد از گذشتن اول امارت ولهذا التعليل نكرد ند مي سودي ديگو بيا است اين را روايت مسلم از ابن عمر كه گفت صحبت داشتم با رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم وزياده نكرد بر دو ركعت حتى قبضه الله وصحبت داشتم با ابي بكر رضي الله عنه وزياده نكرد بر دو ركعت حتى قبضه الله وصحبت داشتم با عمر رضي الله عنه وزياده نكرد بر دو ركعت حتى قبضه الله وصحبت داشتم با عثمان رضي الله عنه وزياده نكرد بر دو ركعت حتى قبضه الله ودر حديث ثالث نيز مذكور است اتمام عثمان بعد سنت وبعضي گويند مذهب عثمان آن بود كه قصر مخصوص است كسي را كه شاخص وسائر باشد در طريق اما آنكه در اثناء سفر اقامت كند بمكاني وچند روز در آنجا بايستد اگرچه نيت اقامت نكند حكم مقيم دارد واتمام كند والله اعلم حدثنا ابو الوليد قال حدثنا شعبة قال انبانا ابو اسحق قال سمعت حارثة گزارد وهب خزاعي بمعني برادر مادري ابن عمر قال صلى بنا النبي صلى الله عليه وآله وسلم آمن ما كان بمنى ركعتين گفت حارثه گزارد با ما آنحضرت بجاي كه ايمن تر احوال بودن شريف ...

وغلام ديگريست اگر براي خود نسبت بخود گويد بلکه مظهر بجاي مضمر بهتر ازين خواهد بود وليقل سيدي مولاي وگو بگويد غلام براي مولاي خود اي سيدي اي مولاي من اگرچه سيد نيز بعضے روايات از اسماء الهي است واطلاق مولا نيز نسبت بحق آمده ليکن عدم شهرت باين معني فارق است درين ابهام وليقل فتاي وفتاتي وغلامي وگو بگويد مولا مر غلام را فتاي من وغلام من ودراد از فات من كه اطلاق اين اسم بر بنده وآزاد آمده است دوري است از ابهام تطاول وتفاخر در قول

حدثنا ابو النعمان قال حدثنا جرير بن حازم عن نافع عن ابن عمر قال قال النبي صلى الله عليه وسلم من اعتق نصيبا له من العبد وكان له من المال ما يبلغ قيمته گفت ابن عمر فرمود پيغمبر خدا كسي كه آزاد كند حصه خود را كه در بنده مشترك داشت وباشد مر اورا از مال چيزي كه ميرسد قيمت اورا وظاهر آنست كه مراد قيمت سواي نصيب او باشد قوم عليه قيمة عدل من ماله قيمت كرده شود در آنكس قيمتي كه در ان جور وستم نبود وآزاد كرده شود تمام او واز مال او يعني حصه شريك را بدهد تا تمام آزاد شود والا فقد عتق منه ما عتق واگر نباشد مالي اورا پس بتحقيق آزاد كرده شود از جانب او چيزي كه آزاد كرد وبنده براي آزادي خود سعايت كند چنانكه در احاديث ديگر تصريح آن واقع شده است ودلالت حديث بر ترجمه كه عدم تطاول است آنكه اگر بقدر مال آزاد نكند متطاول ومتعدي خواهد بود از رنجي كه اورا در سعايت ميرساند وتكليف آن ميكند

حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن عبيد الله قال حدثني نافع عن عبد الله ان النبي صلى الله عليه وسلم قال كلكم راع ومسئول عن رعيته فرمود همه شما حاكميد وپرسيده خواهيد شد از رعيت خود فالامير الذي على الناس راع عليهم وهو مسئول عنهم پس امير وصاحب حكمي كه بر مردم است راعي است واو مسئول است فردا از رعيت كه بوجه حكم الهي با ايشان سلوك كرده واصلاح احوال ايشان نموده است يا نه والرجل راع على اهل بيته وهو مسئول عنهم ومرد حاكم است بر مردم خانه خود از اهل داد وغلام است ومناسبت حديث بترجمه همين جزو است واو مسئول است از تدبير ورعايت احوال ايشان والمرأة راعية على بيت بعلها وولده وهي مسئولة عنهم وزن صاحب حكم است بر خانه شوهر خود وفرزند او واو مسئول است فردا از حسن تدبير وقيام بمصالح ايشان والعبد راع على مال سيده وهو مسئول عنه وبنده راعي ونگهبان است بر مال مولاي خود واو پرسيده خواهد شد از ان الا فكلكم راع وكلكم مسئول عن رعيته آگاه باشيد همه شما راعي ايد وهمه شما مسئول ايد از رعيت خود براي تاكيد اعاده كرده شده است اجمالا حاصل كلام آنست كه همه راعيان نگهبانانند مانند مالك واميانند بايد كه عدل كنند در سلوك وموافق حق وحكم الهي مواسات نمايند

حدثنا مالك بن اسمعيل قال حدثنا سفيان عن الزهري قال حدثني عبيد الله قال سمعت ابا هريرة وزيد بن خالد عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا زنت الامة فاجلدوها فرمود وقتيكه زنا كند واهي پس دره زنيد اورا ثم اذا زنت فاجلدوها ثم اذا زنت فاجلدوها في الثالثة او الرابعة فبيعوها ولو بضفير بر مرتبه سيوم يا چهارم از جلد شك راوي است پس بفروشيد اورا اگرچه بريسمان موئي باشد مطابقت حديث بترجمه از ان جهت است كه وا وقتيكه زنا كند جلد كنيد بحكم شرع وزياده بران تطاول وآزار نرسانيد واگر باز زنا نمايد ورا بفروشيد واز خود دور كنيد

باب اذا اتاه خادمه بطعامه در حكم آنكه وقتي كه بيارد خادم طعام مولا با ومراد از خادم عامست آزاد باشد يا بنده داد باشد يا غلام يعني باكيد اورا شريك كند در ان طعام

حدثنا حجاج بن منهال قال حدثنا شعبة قال اخبرني محمد بن زياد قال سمعت ابا هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا اتى احدكم خادمه بطعامه فرمود وقتيكه بيارد يكي از شما را خادم او طعام او را فان لم يجلسه معه فليناوله لقمة او لقمتين پس اگر نشاند اورا با خود پس گو بدهد اورا يك لقمه او لقمتين

صلى الله عليه وآله وسلم ازان پس فرمود اين قصر صدقه ايست كه تصدق كرده است خداي تعالى بر شما پس قبول كنيد صدقه اورا يعني احسان كرده است باسقاط ركعتين علے الاطلاق پس مقيد نسازيد آنرا بخوف ورد نكنيد صدقه اورا بتمام چهار

حدثنا قتيبة قال حدثنا عبد الواحد بن زياد عن الاعمش قال حدثنا ابراهيم نخعي قال سمعت عبد الرحمن بن يزيد يقول صلى بنا عثمان بن عفان بمنى اربع ركعات ميگفت عبد الرحمن نخعي گزارد با ما عثمان رضي الله عنه بمنا چهار ركعت در هنگام اقامت وي در انجا براي رمي فقيل في ذلك لعبد الله بن مسعود پس گفته شد درين مذكور مر ابن مسعود را كه چگونه است فاسترجع پس گفت انا لله وانا اليه راجعون بجهت مصيبت ترك قصر مشروع مرتفع اين سنت ثم قال صليت مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بمنى ركعتين پس گفت ابن مسعود گزاردم با آنحضرت در منا دو ركعت وصليت مع ابي بكر الصديق بمنى ركعتين وگزاردم با ابي بكر صديق بمنا دو ركعت وصليت مع عمر بن الخطاب بمنى ركعتين وگزاردم با عمر بمنا دو ركعت فليت حظي من اربع ركعات ركعتان متقبلتان پس كاش نصيب من از چهار ركعت دو ركعت مقبوله باشند يعني چهار ركعت تكلف است غير معمول ومشروع ومقبول در سفر همين دو ركعت است پس كاش از چهار دو ركعت تعمل آريم يا كاش اين چهار ركعت مقبول شوند چنانچه مقبول اند دو ركعت ورود ابن مسعود كه قصر را از من سيد انست چنانچه در توضيح وجز آن از داودي نقل كرده وچون گزارد ابن مسعود چهار ركعت عقب عثمان ركعتي شد اورا اعتراض كردي بر عثمان وخود گزاردي چهار ركعت را گفت كه مخالفت با امام عمر شر است روايت كرده آنرا ابو داود ودر انچه گذشت ظاهر شد كه استدلال بعضے شافعيه بابن تمني ابن مسعود بر آنكه وسے

الحدیث یعنی لتراست واین شک از راویست نه از ابو هریره پس تحقیق شده است صریح او واتقی ربه مرین قول او باب
فتعبد ربه فی مال سیده ونسب النبی صلی الله علیه وسلم الملک الی السید ونسبت کرده است آنحضرت ملک را بسوی بنده
وحدیث بن جزم من ابغ عبدا قال قوموا الی سیدکم یعنی بزرگ شده شد در او مرتبه او پاست پس ال او مرتبه و وہست
اقتدارت کرده است این قول بکرمانی که بنده را روا را خدا کی است باید کرد را خدم تسری نکند وکسانی آن نزد بنا کر
قال تا سید اسکند **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما عن رسول
الله صلی الله علیه وسلم یقول کلکم راع ومسؤل عن رعیته فالامام راع ومسؤل عن رعیته والرجل راع فی اهله وهو مسؤل عن رعیته والمرأة فی
بیت زوجها راعیة وهی مسؤلة عن رعیتها والخادم راع فی مال سیده وهو مسؤل عن رعیته قال فسمعت هؤلاء
من النبی صلی الله علیه وسلم واحسب النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابن حجر تخصیص اینها از آنحضرت دیگران میکنم رعیته
قال والرجل فی مال ابیه راع ومسؤل عن رعیته فرمود ومرد در مال پدر خود نگاهبانست وپرسیده میشود از تصرف وازین دکلکم
راع وکلکم مسؤل عن رعیته **باب** اذا ضرب العبد فلیجتنب الوجه وچون بزند کسی بنده را پس باید که اجتناب بکند روی او را
یعنی بروی او نزند ذکر آن گوید مطلب گفته است که در حدیث تمام بود آن اینست ان الله خلق آدم علی صورته یعنی خدا
پیدا کرده است آدم را بر صورت این مضروب پس از برای اکرام آدم واداء حق پدری او نباید زد بر روی کسی که
بصورت او باشد اگر کوئی تمام روی بصورت آدمست باید که او را اصلا نزنند گویم مراد آنست اگرکسی را برای ادب
وتعزیر او باید زد بر روی که شریف ترین اعضاست واثر ضرب بران نمایان خواهد بود نباید زد ولهذا در تعزیر گفته اند
که بر روی ورشت نزنند **حدثنا** محمد بن عبید الله قال حدثنا ابن وهب قال حدثنی مالک بن انس قال واخبرنی ابن فلان عن سعید
المقبری عن ابیه عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم ح وحدثنی عبد الله بن محمد حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر
عن همام عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا قاتل احدکم فلیجتنب الوجه فرمود وقتی که قتال کند یکی از شما یعنی بزند پس باید که اجتناب
کند روی را یعنی بر روی او نزند دلالت حدیث بر ترجمه ازانست که هرگاه بر روی کافر که مقاتله میکند نباید زد بر روی
غیر او زدن بنده باشد آزاد بطریق اولی خواهد بود قال ابو اسحاق قال ابن حرب الذی قال ابن فلان هو قول ابن وهب وهو
ابن سمعان گفت ابو اسحق گفت ابن حرب آنکه گفته است ابن فلان آن قول ابن وهب است وآن ابن فلان ابن
سمعان است کنایه ازوی گفته که او عبد الله بن زیاد ابن سمعانست فقیه مدینه بود وابن وهب امتنع کرده بود از تصریح
بنام او ذکر کرده است قسطلانی گوید وی مشهور است بضعف ومتروک الحدیث است تکذیب کرده او را مالک واحمد
وغیر او وتوشیه نام کرد ابن سمعان هرگاه احتمال داشته باشد روایت مولف رح بایشان تقاوی وقابلی بعمیر بر
اسناد دارد وهمین حدیث از طریق مالک وجز آن بدی للطرق صحت رسیده وابلاد آن نموده اسناد که ابن سمعان
دران باشد چه لایق است که آنرا بیارد ونیز سخنی دران میرود که با وجود شهرت حال او چگونه ابن وهب از وی حدیث
شنیده وروایت کرده گمان آنکه شاید حال ابن سمعان بولف نرسیده باشد بغایت بعید است رفع این اشتباه
در توقف دست نمیدهد والله اعلم بالصواب **باب** اثم من قذف مملوکه وبیان گناه کسی که دشنام کند بنده خود را درین باب
حدیثی نیاورده وازینجا معلوم میشود که مولف وضع ابواب وتراجم اولا ثبت کرده وبیان آن از مرویات خود که تردد او
بوده است بر اینکه مناسب ترجمه یافته ایراد احادیث نموده است ونزد جمعی ازوان کتاب این باب با ترجمه ساقط است

الجزء الثانی من تیسیر مسلم | ابواب التیسیر فی الصلوة

سیر صلی معه من اهله وسفر واحوال مسئلة
لصحیح الیه ... گفت ابن عباس
قدوم کرد آنحضرت واصحاب کرام وی که ... صبح
صبح چهارم ذی الحجه لبیک تلبیه میگفتند باحرام
حج ... پس فرمود
اصحاب را که بگردانند حج را عمره یعنی فسخ کنند
احرام حج را ومتعلق شوند پس احرام عمره بندند
ونزد جمهور جایز نباشد فسخ حج بعمره وحدیث
از خصائص صحابه گویند که حج کرده بود خواسته
بنا بر در تحلیل ... وحدیث ابن عبید گفته
بعضی از صحابه کسی را که رخصت داده باشد
جز آنکه ابن عباس رضی متابعت کرده او با احمد
... الا من کان معه هدی مگر کسی که قربانی
... کرده باشد لهذا جایز نیست
او را حلال تا آنکه رسد هدی محل خود ... فتح ها
وسکون دال ... بسوی حرم ... بجهت تقرب بسوی خدا تابعه عطاء عن
جابر متابعت کرده است ... در روایت این
حدیث عطاء بن ابی رباح ولیکن ... **باب**
فی مسیرة ... تقصیر کرده شود
... مقصود بیان مدت ... است که چون
قصر کند مسافر در وصول بدان جایز باشد مراد را
قصر وکم ازان جایز نباشد واختلاف کرده اند
دران ماننده است قول وسمی النبی صلی الله علیه
وسلم السفر یوما ولیلة نامیده است
آنحضرت سفر را یکشبانه روز یعنی بربن قدر
نیز سفر اطلاق کرده چنانکه در حدیث ابی هریرة
درین باب وکان ابن عمر وابن عباس یقصران
ویفطران فی اربعة برد
ابن عمر وابن عباس که قصر میکردند نماز را وافطار
میکردند در مسافت ...
... تفسیر ...
... فارسی ...
... میل باشد
...
... میکنند ...
...
... است ...
...
... میل ...

گویند در کتاب الحدود و قذف العبد سوق حدیث نموده من قذف مملوکه وهو بری مما قال جلد یوم القیامة یعنی کسیکه دشنام کند بندهٔ خود را و وی بیزار است از آنچه گفته حد زده میشود در روز قیامت بسم الله الرحمن الرحیم فی المکاتب در روایت غیر ابی ذر بجای فی المکاتب کتاب المکاتب است و تسمیه در همه روایتها ثابت است و مکاتب بضم میم و فتح مثناة فوقانیه و باء موحده است و آن در عرف شرع بنده را گویند که مولای او وی را آزاد کرده باشد بر بدل مالی که کسب کرده برساند و اگر یک درم از بدل یا قیمت و نتوانست رسانید بنده است آزاد نمیگردد باب المکاتب و نجومه فی کل سنة نجم در بیان حکم مکاتب و اوقات ادای مقداری که بروی تعیین یافته در هر سالی وقتی از اوقات رواست و اطلاق نجم بر وقت از آنجا آمده که عرب اثبات میکردند اوقات معاملات خود را بطلوع کوکبی میگفتند وقتیکه فلان کوکب طلوع میکند ادای حق میکنم و قوله والذین یبتغون الکتاب مما ملکت ایمانکم و در بیان قول خدا و آنکسانیکه میخواهند مکاتبت را از کسی که مالک است آنرا از زاده و غلام دستهای شما پس فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا پس مکاتبت کنید بندهارا اگر بیابید در آنها نیکی امانت و قدرت بر ادای مال بکسب و تجارت و آتوهم من مال الله الذی آتاکم امر است موالی را که بدهید بندهارا از مال خدا آنچه داده است شما یعنی بذل کنید برایشان چیزی از آن مال یا کم کنید از مقرر قال روح عن ابن جریج قلت لعطاء اواجب علیّ گفت روح از ابن جریج که گفت وی گفتم مر عطا را آیا واجب است بر من اذا علمت له مالا ان اکاتبه وقتیکه دانستم مر وی را مالی اینکه مکاتب کنم او را قال ما اراه الا واجبا گفت عطا نمی بینم آنرا مگر واجب و قال عمرو بن دینار قلت لعطاء اتأثره عن احد قال لا و گفت عمرو بن دینار گفتم مر عطا را آیا روایت میکنی این وجوب را از کسی گفت نی ثم اخبرنی ان موسی بن انس اخبره پس خبر داد عطا مرا که موسی پسر انس بن مالک خبر داده او را ان سیرین سال انسا المکاتبة وکان کثیر المال فأبی بتحقیق سیرین پدر محمد بن سیرین مشهور و بنده انس بود خریده بود او را انس بن مالک در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه سوال کرد انس را که مکاتب سازد او را و وی صاحب فراوان مال بود پس ابا کرد انس که مکاتب سازد او را فانطلق الی عمر فقال کاتبه فابی پس رفت سیرین نزد عمر پس گفت عمر مکاتب سازد او را پس ابا کرد انس از قول عمر فضربه بالدرة پس زد عمر انس را بدره و تلا عمر فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا در حالیکه میخواند انس را عمر این آیه که در وی امر بمکاتب ساختن است و اجتهاد عمر آن بود که این امر برای وجوب است و گویا انس در برای استحباب پنداشته بود و چون عمر در نوبت خلیفه بود عمل بر اجتهاد خود کرده است و قال اللیث حدثنی یونس عن ابن شهاب قال عروة قالت عائشة و گفت لیث حدیث کرد مرا یونس از ابن شهاب که گفت عروه که گفت عائشه ان بریرة دخلت علیها تستعینها فی کتابتها بتحقیق بریره در آمد بر عائشه بحالیکه مدد میخواست بریره از عائشه در کتابت خود که مولای او مکاتب کرده بود او را و علیها خمس اواق نجمت علیها فی خمس سنین و بر آن بریره پنج اوقیه بود و هر اوقیه چهل درهم است که تعیین کرده شده بود در پنج سال فقالت لها عائشة ونفست فیها گفت مر او را عائشه بحالیکه رغبت کرده در آزادی بریره ارأیت ان عددت لهم عدة واحدة ایبیعک اهلک فاعتقک آیا میدانی تو اگر شمار کنم برای آنها یکبار دیگر آیا میفروشند ترا صاحبان تو فاعتقک فیکون ولاؤک لی پس آزاد کنم ترا و باشد ولای تو مرا فذهبت بریرة الی اهلها فعرضت ذلک علیهم پس رفت بریره نزد موالی خود و عرض کرد بر ایشان گفته عائشه را فقالوا لا الا ان یکون الولاء لنا پس گفتند نمیفروشیم مگر آنکه باشد ولا مارا قالت عائشة فدخلت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکرت ذلک له گفت عائشه پس در آمدم بر رسول خدا و ذکر کردم گفته آن مردم را برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم

دیگر مراد است جوهری گفته که محرم بالفتح بمعنی حرام است و مراد آنکه جایز نباشد نکاح بوی بقرابت نسبی یا رضاعی و جز آن و زوج ملحق است بدان در حکم جواز مسافرت با وی و جواب ابو اسامه درین روایت نیست و در مسند اسحاق در آخر حدیث زیاده است فاقر به اسامة وقال نعم یعنی اقرار کرد اسامه باین تحدیث و گفت آری بدانکه روایات در حد قصر از ابن عمر رضی الله عنهما مختلف آمده در بعضی آنست که قصر میکرد نماز در آن مقدار که در مسافت بیست و چهار میل است و این بنا بر ظن راوی است که احصا نکرده احوال سفرهای ابن عمر را مگر احوال چند سفر پس گمان کرد مسافت یکی را باد سفر مسافت قصر ابن عمر و در بعضی هفتاد و دو میل بلفظ ادنی و در بعضی سی میل و در بعضی هژده میل و در بعضی سیر یکروز تمام و این روایات احوال اند که متعارض نیستند بجهت اختلاف زمان و دلالت ندارند بر اقل مدت قصر نزد ابن عمر ولیکن نفی میکند روایت اولی را که بلفظ ادنی است و در بعضی آمده که میگفت مسافرت میکنم ساعتی از روز پس قصر میکنم و در بعضی که میگفت اگر بروم یک میل قصر کنم نماز را و این دو روایت که متقارب اند در موافق ظاهر اند بنا بر اطلاق اذا ضربتم فی الارض آیت چنانکه ظاهریه گویند و مخالف است روایت چهار برید را از وی و از ابن عباس رضی الله عنه بروایتی قصر کرده نشود مگر در یک روز و بروایتی در روز و شب ولیکن مراد از روز تنها اطلاق غالبا روز با شب باشد و آن نیز مخالف می شود روایت چهار برید را مگر آنکه گفته شود باسکان قطع اینقدر مسافت در یک شبانه روز ولیکن بودن آن مکلف بر خلاف معتاد پوشیده نیست و با عدم نص قطعی از کتاب و سنت در تحدید و تعیین مدت و مسافت قصر افعال و اقوال صحابه چون مختلف آمده فقها را نیز اختلاف شد امام شافعی تقدیر کرده در قولی جیوم ولیله و در قولی دیگر یومین چنانکه در هدایه و شرح اوست و در حاوی که در مذهب ایشان است شانزده فرسخ تعیین کرده و همین است قول مالک و احمد و

اشتریها فاعتقیها فانما الولاء لمن اعتق پس فرمود عایشه را رسول خدا بخر او را پس آزاد کن نیست ولا مگر کسی را که آزاد کرد
ثم قام رسول الله صلی الله علیه وسلم پس برخاست خطبه خواند پیغمبر خدا فقال ما بال رجال یشترطون شروطا لیست فی کتاب الله پس فرمود
چه حال مردم است که شرط میکنند شرطهای که نیست در کتاب خدا من اشترط شرطا لیس فی کتاب الله فهو باطل کسیکه شرط کند
شرطی را که نیست در کتاب خدا پس آن باطل است شرط الله احق واوثق شرط خدا سزاوارتر است بقبول ومحکم تر است خللی
بآن راه ندارد ومراد همین شرط است که الولاء لمن اعتق موافقت الحدیث بترجمه که در وی حکم مکاتب بیان کرده گی باینست
که بیع مکاتب رواست ظاهر حدیث آنست که روا بودن بیع مکاتب بشرط اعتاق باشد دوم آنکه رواست که مکاتب استعانت
نماید در وجه کتابت از دیگری **باب** ما یجوز من شروط المکاتب ومن اشترط شرطا لیس فی کتاب الله در بیان چیزی که روا است
از شرطهای مکاتب وحکم کسیکه شرط کند شرطی را که نیست در کتاب خدا **حدثنا** قتیبة قال حدثنا اللیث عن ابن شهاب عن
عروة ان عایشة اخبرته ان بریرة جاءت تستعینها فی کتابتها روایت از عروه که بتحقیق عایشه خبر داد او را که بریره آمد حالیکه
اعانتی میخواهد در وجه کتابت خود ولم تکن قضت من کتابتها شیئا و نبود که ادا کرده باشد از وجه کتابت خود چیزی قالت لها
عایشة ارجعی الی اهلک فان احبوا ان اقضی عنک کتابتک ویکون ولاءک لی فعلت گفت عایشه باز رو نزد والیان خود
اگر دوست دارند این را که ادا کنم از تو وجه کتابت ترا و باشد ولای تو مرا پس بکنم آنرا فذکرت ذلک بریرة لاهلها فابوا وقالوا ان
شاءت ان تحتسب علیک فلتفعل پس ذکر کرد این امر را بریره مر والیان خود را پس ابا کردند و گفتند اگر بخواهد عایشه منت نهد
بر تو و حاصل کند ثواب نزد خدا پس گو بکند ویکون لنا ولاءک و می باشد ما را ولای تو فذکرت ذلک لرسول الله صلی الله
علیه وسلم پس ذکر کرد این را عایشه مر رسول خدا را فقال لها رسول الله صلی الله علیه وسلم ابتاعی فاعتقی فانما الولاء لمن اعتق پس
فرمود او را رسول خدا بخر و آزاد کن پس نیست ولا مگر کسی را که آزاد کرده است قالت ثم قام رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت عایشه پس برخاست آنحضرت بخطبه فقال ما بال اناس یشترطون شروطا لیست فی کتاب الله پس گفت چه حال مردم است که شرط
میکنند شرطهای که نیست در کتاب خدا من اشترط شرطا لیس فی کتاب الله فلیس له وان اشترط مائة مرة کسی که شرط کند شرطی که نیست
در شرع پس نمیرسد مر او را اگرچه شرط کند صد بار ومبالغه نماید در آن شرط الله احق واوثق **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال
اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر قال ارادت عایشة ام المؤمنین رضی الله عنها ان تشتری جاریة لتعتقها فقال
ابن عمر خواست عایشه مادر مسلمانان اینکه بخرد داهی تا آزاد کند او را فقال اهلها علی ان ولاءها لنا پس گفتند موالی آن داد
بشرطی میفروشیم که ولای او مارا باشد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یمنعنک ذلک فانما الولاء لمن اعتق **باب**
استعانة المکاتب وسؤاله الناس در بیان یاری جستن مکاتب در وجه کتابت وسوال کردن او در این باب مردم را **حدثنا**
عبید بن اسمعیل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام بن عروة عن ابیه عن عایشة قالت جاءت بریرة فقالت انی کاتبت
اهلی گفت عایشه آمد بریره پس گفت بتحقیق من مکاتب کرده ام موالی خود را علی تسع اواق فی کل عام اوقیة
فاعینینی بر نه اوقیه در هر سال یک اوقیه پس اعانت کن مرا فقالت عایشة ان احب اهلک پس گفت عایشه اگر
دوست دارد اهل تو ان اعدها لهم عدة واحدة واعتقک فعلت اینکه بشمارم وجه کتابت ترا برای ایشان بیک بار وآزاد کنم
ترا بکنم این کار فیکون ولاءک لی پس باشد ولای تو مرا فذهبت الی اهلها فابوا ذلک علیها پس رفت بریره نزد موالی خود پس ابا کردند
اینمعنی را برایشان فقالت انی قد عرضت ذلک علیهم فابوا الا ان یکون لهم الولاء پس گفت بریره بتحقیق من عرض کردم آنرا

الجزء الرابع تیسیر شیخ الاسلام | ابواب تقصیر الصلاة

نه فرسخ وهو الصحیح وبعضی اعتبار فراسخ کرده تقدیر
نموده اند به بست ویک فرسخ وبعضی به هژده فرسخ
وبعضی بپانزده واولی تقدیر هژده است که وسط
است قاله المرغینانی وهرکه تقدیر بتحری کرده اعتقاد
نموده که آن سیر سه روز است ونزد امام ابی یوسف
دو روز واکثر روز سیوم معتبر است که حکم کل دارد
وتقدیر سه روز مذهب عثمان وابن مسعود وسوید
بن غفله وحذیفه وابو قلابه وسعید بن جبیر وشعبی
ونخعی وثوری وشریک بن عبد الله وابن سیرین
وغیر ایشان است نقله العینی وتوان اقتباس
کرد آنرا از حدیث مرفوع ابن عمر که برخلاف آن بود
سه روز منظر می ذف وثلاث سفر است که بیشتر
از آن مشقت باشد که حکمت شریعت قصر آمده اگرچه
در دلالت الحدیث قطعا بر نفی بودن سفر اقل از سه
روز نظر است خصوصا چونکه در روایتی دیگر مسیر
یوم نیز واقع شده ونیز استدلال کرده اند بحدیث
یمسح المقیم یوما والمسافر ثلثة ایام ولیالیها
زیراکه لام برای استغراق است یعنی هر مسافر مسح کند سه
روز وشب واگر حد سفر کمتر از آن اعتبار کنند
هر آئینه مسافری بود که ممکن نباشد او را مسح سه
روز وتقدیر شده در حدیث که اگر مستوعب نگردد
سفر او سه روز خلاف ظاهر است وهمچنین بودن
سه ایام ظرف مسافر به مسح کذا ذکره الفقیه و
آنچه در مسلم وابو داؤد از حدیث انس آمده که بود
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون بیرون می آمد
مسیره سه میل یا سه فرسخ قصر میکرد نماز را واین
اصح حدیثی است که وارد شده در این باب که اتفاق او
محمول است بر آنکه مراد مسافتی است که ابتدای
قصر از آنجا است نه غایت سفر و...
...
بالجملة اختلاف قدما ...

براى ايشان پس قبول نكردند مگر آنكه باشد مر ايشان را ولا فسمع بذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فسألني فاخبرته پس شنيد آنرا رسول خدا رحمت كناد خدا بروى و درود پس خبر دادم آنحضرت را ازين معامله فقال خذيها فاعتقيها واشترطي لهم الولاء فان الولاء لمن اعتق پس فرمود بگير او را و آزاد كن و شرط كن مر ايشان را ولاء را پس بتحقيق ولاء مر كسى راست كه آزاد كرده است قالت عايشة رضي الله عنها فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم في الناس گفت عايشه پس ايستاد رسول خدا براى خطبه در مردم فحمد الله واثنى عليه پس ستايش كرد خدا را و ثنا گفت بر خدا ثم قال اما بعد فما بال رجال منكم يشترطون شروطا ليست في كتاب الله پس گفت اما بعد حمد و ثنا پس چه حالت مردم را كه شرط ميكنند شرطهاى كه نيست در كتاب خدا فايما شرط كان ليس في كتاب الله فهو باطل پس هر شرطى كه باشد بحالى كه نيست در كتاب خدا پس آن باطل است وان كان مائة شرط واگرچه باشد صد شرط فقضاء الله احق پس حكم خدا راست تر است وشرط الله اوثق و شرط خدا محكم تر است ما بال رجال منكم يقول احدهم اعتق يا فلان ولي الولاء چه حال مردم از شما است كه ميگويد يكى از شما آزاد كن اى فلان و باشد مرا ولا انما الولاء لمن اعتق نيست ولا مگر كسى را كه آزاد كرده است

باب بيع المكاتب اذا رضي

در بيان جواز فروختن مكاتب وقتيكه راضى شود وقالت عايشة هو عبد ما بقي عليه شيء وگفت عايشه مكاتب بنده است مادامى كه باقيست بروى چيزى از وجه كتابت وقال زيد بن ثابت ما بقي عليه درهم وگفت زيد بن ثابت انصارى مادامى كه باقيست بروى يكدرهم وقال ابن عمر هو عبد ان عاش وان مات وان جنى ما بقي عليه شيء وگفت ابن عمر مكاتب حكم بنده دارد اگر زنده است واگر مرده است واگر جنايت كرده است بكسى مادامى كه بروى چيزى از وجه كتابت مانده است مختار مولف رح آنست كه بيع مكاتب رو است اگرچه عاجز نشود از اداى وجه كتابت و همين است مذهب امام احمد امام ابو حنيفه و شافعى در قول اصح واكثر مالكيه منع كرده اند بيع مكاتب را و جواب ازين اقوالى كه مذكور شده آنست كه پيش از اداى تمام وجه كتابت حكم بآزادى وى نميكنند اگرچه پيش ازان بيع يا عاجز گردد حكم بنده دارد و جواب از قصه بريره گفته اند كه وى استطاعت وجه كتابت در خود نديد استعانت بعايشه آورده بود و از سوق احاديث ظاهر ميشود كه بريره خود باعث بر مكاتبت بوده است و چيزى از وجه ادا هم نكرده بود و چون حالى او نيز قبول خريدن عايشه او را كرد نا همانا نيز راضى بفسخ شدند و فسخ مكاتبت بعد از تراضى نزد حنفيه رواست گفته اند هرگاه و بقاى يكدرهم منفسخ گردد بتراضى طرفين اولى خواهد بود كذا في الهداية ليكن راضى شدن او به بيع حكم ترك كتابت دارد از جانب او والله اعلم

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن يحيى بن سعيد عن عمرة بنت عبد الرحمن ان بريرة جاءت تستعين عايشة ام المومنين بريره آمد در حالى كه استعانت ميكند عايشه را كه مادر مسلمانان است فقالت لها ان احب اهلك ان اصب لهم ثمنك صبة واحدة پس گفت عايشه مر بريره را اگر دوست دارند موالى تو اين را كه بريزم براى ايشان بهاى ترا ريختنى يكباره فاعتقك فعلت فذكرت بريرة ذلك لاهلها فقالوا لا الا ان يكون ولاءك لنا پس ذكر كرد بريره اينمعنى را براى مردم خود پس گفتند قبول نداريم فروختن مگر آنكه باشد ولاى تو مارا قال مالك قال يحيى فزعمت عمرة ان عايشة ذكرت ذلك لرسول الله گفت مالك گفت يحيى پس گفته است عمره كه بتحقيق عايشه ذكر كرده آنرا براى رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فقال اشتريها واعتقيها فانما الولاء لمن اعتق

باب اذا قال المكاتب اشترني واعتقني فاشتراه لذلك

وقتى كه گفت مكاتبى بخر مرا و آزاد كن مرا پس خريد او را براى آزاد كردن

حدثنا ابو نعيم قال حدثنا عبد الواحد بن ايمن قال حدثني ابي ايمن قال دخلت على عايشة فقلت كنت غلاما

احمد بن محمد مروزى كه يكى از شيوخ مولف است عن ابن المبارك رواه عن عبيد الله عن نافع عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم ودر روايت اين حديث مرفوعا باسناد سابق وليكن از طريق عبد الله بن مبارك حدثنا آدم قال حدثنا ابن ابي ذيب قال حدثنا سعيد المقبري عن ابيه عن ابي هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لا يحل لامرأة تومن بالله واليوم الآخر ان تسافر مسيرة يوم وليلة ليس معها حرمة حلال نيست مر زنى را كه ايمان مى آرد بخدا و بروز قيامت اينكه مسافت كند راه يك شبانه روزى ليكه نيست با وى محرمى و مخالف مى نمايد بظاهر مفهوم اين حديث بمفهوم حديث سابق چه مفهوم از اول جواز سفر بى محرم در ما دون ثلاث است و مفهوم ازين حديث عدم جواز در آن مگر آنكه كم از سير يك روز باشد و عليٰ هذا گفته مستحق اند آثارى كه دران مدت ثلاث است و غير آن از عدم تجويز ثلاث و مختلف اند در ما دون ثلاث پس هر واحد ازين آثار مختلفه كه متاخر باشند ناسخ متقدم را پس اگر حديث ثلاث مقدم باشد منسوخ بود سفر را در كمتر از ثلاث بى محرم پس ترا هم بعد از ان نهى از سفر ما دون ثلاث بى محرم پس حرام كرد چيزيرا كه حرام كرده بود حديث اول بار زيادت حرمت مسيرة ما بين يوم و ثلاث و اين واجب ميكند استعمال ثلاث را بر آنچه موجب بود آنرا اثر مذكور در بعضى نسخ

از عائشه رضی الله عنها که وی سفر میکرد بغیر محرم گوییم که وی ام المومنین بود مردم همه محرم وی بوده اند پس قیاس تنهای دیگری بروی درست نباشد والله اعلم تابعه متابعت کرد ابن ابی ذئب را یحیی بن ابی کثیر وسهیل بن ابی صالح ومالك عن المقبری سعید عن ابی هریرة و در روایت ایشان واسطه عن ابیه که در روایت اصل بود مذکور نیست و شاید که سعید شنیده است این حدیث را از ابی هریره بواسطه پدر و بلا واسطه پس روایت کرده گاهی چنین و گاهی چنان و این متابعت در متن است نه در اسناد

باب یقصر اذا خرج من موضعه قصر کند مسافر در نماز وقتیکه بیرون آید از جای اقامت خود بقصد سفر دراز وخرج علی بن ابی طالب فقصر وهو یری البیوت در آمد علی رضی الله عنه از کوفه بسوی شام پس قصر کرد نماز را حالیکه وی میدید خانهای کوفه را یعنی عمارات شهر اقامت گذاشته هنوز پیر و در نشده بود که قصر کرد بهنگام رفتن فلما رجع قیل له هذه الكوفة و چون برگشت از سفر و رسید بانجا نزدیک گفته شد اورا اینک کوفه که می نماید آیا تمام میکنی نماز را یا قصر قال لا حتی ندخلها گفت تمام نمیکنم تا آنکه در آئیم کوفه را ابن منذر گفته اجماع دارند اهل علم برین که قاصد سفر چون برآید از جمیع خانهای قریه که می برآید از آن قصر کند و اختلاف کرده اند در ما قبل خروج نزد جمهور ابتدا است از مفارقت جمیع بیوت و نزد بعضی کوفیان چون قصد سفر کنند بگذارد دو رکعت اگرچه هنوز در منزل خود باشد و بقول بعضی چون سوار شد قصر کند اگر خواهد و گفت ابن منذر نمیدانم پیغمبر خدا را

نعتبة بن ابی لهب ومات گفت ابو ایمن در آمدم بر عائشه پس گفتم بودم من غلام عتبه بن ابی لهب و وی مرد است او و وارث وی بود وانهم باعونی من عبد الله بن ابی عمرو المخزومی و وارث گشتند مرا پسران او و آنها فروختند مرا بعبد الله بن ابی عمرو مخزومی فاعتقنی ابن ابی عمرو واشترط بنو عتبة الولاء پس آزاد کرد ابن ابی عمرو مرا و شرط کردند پسران عتبه ولا را برای خود فقالت دخلت علی بریرة وهی مكاتبة پس گفت عائشه در آمدم بر بریره و حال آنکه وی مکاتب بود فقالت اشترینی فاعتقینی قالت نعم پس گفت بریره بخر مرا پس آزاد کن مرا گفت عائشه آری چنین کنم و این کلام التفات است قالت لا یبیعونی حتی یشترطوا ولائی گفت بریره نمی فروشند مرا تا آنکه شرط میکنند بر تو که مر ایشان را باشد ولای من فقالت لا حاجة لی بذلك پس گفت عائشه حاجتی نیست مرا بآن خریدن فسمع بذلك النبی صلی الله علیه وسلم او بلغه هذا پس شنید آن پیغمبر خدا این یا اورا رسید یعنی شک راوی است فذکر لعائشة پس ذکر کرد آنحضرت آنرا برای عائشه که چنین واقع است فذکرت عائشة ما قالت لها پس ذکر کرد عائشه چیزی را که گفت بریره مر اورا فقال اشتریها فاعتقیها پس فرمود آنحضرت بخر اورا پس آزاد کن اورا ودعیهم یشترطون ما شاؤا وبگذار ایشان را هر چه خواهند شرط میکنند فاشتراها فاعتقتها پس خرید اورا عائشه پس آزاد کرد بریره را واشترط اهلها الولاء وشرط کردند اهل بریره ولا را یعنی برای خود فقال النبی صلی الله علیه وسلم الولاء لمن اعتق پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی ولا مر کسی راست که آزاد کرد وان اشترطوا مائة شرط واگر چه شرط کنند صد شرط

بسم الله الرحمن الرحیم كتاب الهبة

هبه در لغت دادن چیزیست دیگری را از چیزیکه نفعی دارد از مال وجز آن و در شرع گویند تملیک بی عوض است در زمان حیات و فرق در میان هبه و هدیه آنست که هبه تمام بایجاب و قبول و قبض می باشد و در هدیه شرط نیست کفایت دارد در وی فرستادن و گرفتن وصدقه آنست که محض برای ثواب اخروی باشد صدقه و هدیه را هبه میتوان گفت و هبه را صدقه و هدیه نگویند و با اینهمه مولف رح معنی اعم از هدیه و هبه اراده کرده است چنانچه احادیث که درین کتاب آورده ظاهر است

باب الهبة وفضلها والتحریض علیها

در بیان هبه و ثواب آن و در خلانیدن بر آن حدثنا عاصم بن علی قال حدثنا ابن ابی ذئب عن المقبری عن ابیه عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یا نساء المسلمات لا تحقرن جارة لجارتها فرمود ای زنان مسلمانان حقارت نکند همسایه مر همسایه خود را ولو فرسن شاة واگر چه باشد استخوانی کم گوشت یعنی اگر همسایه اش چیزی فرستد تقلیل و تحقیر آن نباید کرد یا آنکه اگر موجود همین قدر باشد اندک و سهل دانسته از همسایه باز نباید داشت فرسن بکسر فا و سکون را و کسر سین مهمله و نون استخوان کم گوشت و در اصل فرسن قدم شتر است مانند سم برای اسپ و نسبت بشاة مجاز است حدثنا عبد العزیز بن عبد الله الاویسی قال حدثنی ابن ابی حازم عن ابیه عن یزید بن رومان عن عروة عن عائشة انها قالت لعروة یا ابن اختی ان کنا لننظر الی الهلال ثم الهلال ثلثة اهلة فی شهرین گفت عائشه ای خواهرزاده من بتحقیق بودیم که هر آئینه میدیدیم بجانب هلال پس هلال دیگر پس هلال را در دو ماه یعنی بود ماه کامل گذشتی و سه هلال در آن نمودار شده وما اوقدت فی ابیات رسول الله صلی الله علیه وسلم نار وافروخته نمی شد در خانهای رسول خدا آتشی یعنی چیزی بهم نمیرسید که آن را بپزند فقلت یا خالة ما كان یعیشكم پس گفتم ای خاله چه چیز بود که زندگانی میکرد شما را قالت الاسودان التمر والماء گفت همین دو اسود که خرما و آب است یعنی همین بسر میبردیم قال الیافعی مدینه سیاه است و آب را بطریق تغلیب سیاه گفته چنانکه شمس و قمر را قمرین گویند الا انه قد کان لرسول الله صلی الله علیه وسلم جیران من الانصار مگر آنکه بتحقیق بود مر رسول خدا را همسایهها از انصار کانت لهم منایح بود مر آنها را بزهای شیردار

وكانوا يمنحون رسول الله صلى الله عليه وسلم من ألبانهم فيسقينا و بودند انصار که میدادند رسول خدا را از شیر آنها پس سقینا شامل
مارا منائح جمع منیحه است مانند عطیه در وزن و معنی و در اصل ناقه یا شاة که عطا کنی دیگری را تا بدوشد شیر آنرا و باز دهد آنرا بتو

باب القليل من الهبة در بیان اندکی از هبه کردن و قبول نمودن آن **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا ابن ابی عدی عن شعبة
عن سليمان عن ابی حازم عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لو دعيت الى ذراع او كراع لاجبت و سود اگر خوانده شوم من برای
پاچه یا بازو هر آئینه اجابت کنم ولو اهدی الی ذراع او كراع لقبلت و اگر هدیه داده شود بسوی من بازوی یا پاچه هر آئینه قبول کنم آنرا

باب من استوهب من اصحابه شيئا در بیان حال کسی که هبه خواهد از یاران خود چیزی و قال ابو سعید قال النبی صلی الله علیه وسلم
اضربوا لی معكم سهما گفت ابو سعید فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی بیاران تعیین کنید مرا با خود حصه **حدثنا** ابن ابی مریم
قال حدثنا ابو غسان قال حدثنی ابو حازم عن سهل ان النبی صلی الله علیه وسلم ارسل الى امرأة من المهاجرين فرستاد آنحضرت
کسی را بسوی زنی از مهاجران قسطلانی گوید این وهم است از غسان صواب آنست که آن زن از انصار بود آری
احتمال دارد که در اصل از انصار باشد و مهاجری از انکاح آورده و هجرت کرده باشد انتهی و تواند که معنی چنین باشد
که فرستاد آنحضرت بسوی زنی شخصی را از مهاجران که آنرا گویند نام آن زن مینا بود در فتح الباری گوید وهم کرده است
کرانی کینا القبولی نام آن غلام نجار است وكان لها غلام نجار و بود مر آن زن را غلامی درودگر قال لها مری عبدك فليعمل لنا
اعواد المنبر پس فرمود بگو غلام خود را که بسازد برای ما چوبهای منبر سابقا بر روایتی در باب صلوة جمعه گذشت که آن زن خود
التماس نموده که غلامی نجار دارم میخواهم برای آنحضرت منبری تیار شد فامرت عبدها فذهب فقطع من الطرفاء فصنع له منبرا پس
امر کرد آن زن غلام خود را پس رفت آن غلام و برید از درخت گز چوب و ساخت برای آنحضرت منبری فلما قضاه ارسلت
الى النبی صلی الله علیه وسلم انه قد قضاه و هرگاه تمام کرد آنرا فرستاد آن زن کسی نزد آنحضرت که وی تمام کرد آنرا قال
ارسلی به الی فرمود بفرست آنرا نزد من فجاؤا به فاحتمله النبی صلی الله علیه وسلم فوضعه حيث ترون پس آوردند آنرا و برداشت
آنحضرت آنرا و نهاد آنجا که می بینید **حدثنا** عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنی محمد بن جعفر عن ابی حازم عن عبد الله بن ابی قتادة
السلمی عن ابيه قال كنت يوما جالسا مع رجال من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابو قتاده سلمی بودم من روزی
نشسته بهمی از یاران پیغمبر خدا فی منزل فی طريق مكة در منزلی در راه مکه ورسول الله صلی الله علیه وسلم نازل امامنا و رسول خدا
فرود آمده بود پیش ما والقوم محرمون وانا غير محرم و مردم احرام حج بسته بودند و من احرام نداشتم فابصروا حمارا وحشيا پس دیدند
مردم خر وحشی را وانا مشغول اخصف نعلی فلم يؤذنونی و من مشغول بودم میدوختم پای افزار خود را پس آگاه نکردند مرا
واحبوا لو انی ابصرته و دوست داشتند کاشکی من دیدمی آنرا والتفت فابصرته فقمت الى الفرس فاسرجته التفات کردم پس دیدم من حمار را
پس استادم نزد اسپ و زین بستم آنرا ثم ركبت ونسيت السوط والرمح پس سوار شدم و فراموش کردم چابک و نیزه را
فقلت ناولونی السوط والرمح پس گفتم بدهید مرا چابک و نیزه را فقالوا لا والله لا نعينك عليه بشیء پس گفتند نی سوگند بخدا
امداد نکنیم ترا بر شکار بهیچ چیز که صاحب احرام ممنوع است از آن تخفیف فنزلت فاخذتهما پس خشم کردم برآنها
و فرود آمدم از اسپ و گرفتم چابک و نیزه را ثم ركبت فشددت على الحمار فعقرته پس سوار شدم و سخت تندی کردم بر حمار
پس زخم زدم و انداختم آنرا ثم جئت به وقد مات فوقعوا فيه ياكلونه پس آوردم آنرا و بتحقیق مرده بود یعنی ذبح کرده شد
پس افتادند در وی و در خوردن ثم انهم شكوا فی اكلهم اياه وهم حرم پس آنها شک کردند در خوردن آن

الجزء الرابع تيسير الاسلام | ابواب تقصير الصلوة

حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا سفيان بن عيينة عن الزهری عن عروة عن عائشة قالت الصلوة اول ما فرضت ركعتان نماز نخستین تعالی که فرض کرده شد دو رکعت بود مگر نماز مغرب که از اول سه رکعت است در نماز فاقرت صلوة السفر پس مقرر و مسلم داشته شد نماز سفر بر مقدار اول واتمت صلوة الحضر و تمام کرده و افزوده شد نماز حضر بدو رکعت دیگر در نمازهای که افزودند چون ظهر و عصر و عشا و در اضافت صلوة بسوی سفر و حضر اشارت است بتعلق حکم قصر و اتمام بوجود تحقق سفر و حضر و تحقق سفر بمجاوزت عمران بلده است و تحقق حضر بانقطاع سفر و این حدیث صریح است در آنکه فرض مسافر دو رکعت است در نمازهای ثلثه چنانچه فرض مقیم چهار است که صحیح نیست زیادتی بر آن قال الزهری فقلت لعروة گفت زهری پس گفتم عروه را فما بال عائشة تتم پس چیست حال عائشه که تمام میکرد و میگزارد چهار رکعت در سفر بر خلاف این روایت قال تاولت ما تاول عثمان گفت عروه تاویل کرد عائشه رضی تاویل کرد عثمان که نیز اتمام میکرد چنانکه گفت و بیهقی از طریق عروه روایت کرده که عائشه در سفر چهار رکعت میگزارد پس گفتم چرا دو رکعت نمیگذاری گفت یا ابن اختی شاق نمی شود بر من چهار رکعت و این دلالت دارد بر آنکه مذهب وی قصر رخصت بود و اتمام بمتقی بر آن جست و علما را درین باب اختلاف است نزد امام ابو حنیفه این قصر واجب است عموما در هر سفر و فرض وقت بر مسافر دو رکعت است و تسمیه آن برخصت مجاز است نزد ایشان تا آنکه اگر چهار رکعت گذارد جایز نیست مگر آنکه قعده اولی بجا آورده باشد که آن در حقیقت قعده آخر است اگرچه بترک سلام آثم گردد بدلیل شهرت قصر و تاویل و اعتذار از کسی که اتمام کرد و مسلم روایت کرد از عمر رضی الله عنه که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم این یعنی قصر صلوة در سفر صدقه است

ودر حال آنكه ايشان احرام داشتند كه محرم را خوردن شكار روا است يا نه توخنا وجبا ت للعضد معنى پس براه قسم و پنهان كرديم
بازوی آن را نمود ما در سفر با رسول الله صلى الله عليه وسلم پس دريافتيم رسول خدا را انا سألناه عن ذلك فقال معكم منه شيء فقلت
نعم پس پرسيديم آنحضرت را از جواز خوردن محرم شكاری را كه غير محرم گرفته باشد پس فرمود آيا با شما است از آن شكار
چيزی گفتم آری است فناولته العضد فاكلها حتى تعرقها وهو محرم پس دادم آنحضرت را آن بازو پس خورد آن را تا آنكه تمام كرد
آن را و حال آنكه آنحضرت محرم بود لفظ تعرقها بتشديد را و دال مهمله واقع در روايت ابی ذر نقد است كه بر قارات مطابقت حديث بترجمه
كه آنحضرت طلب كرده خورد و اگر طلب كردن ياران را نيز ملاحظه كنند گنجايش دارد وقد تقدم قال حدثني به زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار
عن ابی قتادة عن النبی صلى الله عليه وسلم گفت محمد بن جعفر كه راوی حديث است از ابی حازم حديث كرد با من بهذا حديث زيد بن
اسلم از عطاء بن يسار از ابی قتاده از پيغمبر خدا حديث كرد نه خدا بروی و سلم و موسى كه از راويان كتاب اند قول او عن النبی
صلى الله عليه وسلم روايت نكرده اند هو الاوفق **باب من استسقى** دنكه كسيكه طلب آب كرد از كسی باشد در آن جو طيب نفس
بر بر روايت وقال سهل قال لی النبی صلى الله عليه وسلم اسقنی وگفت سهل بن سعد انصاری فرمود مرا پيغمبر خدا آب بنوشان مرا
ای سهل **حدثنا** خالد بن مخلد قال حدثنا سليمان بن بلال قال حدثني ابو طوالة عبد الله بن عبد الرحمن قال سمعت انسا يقول اتانا
رسول الله صلى الله عليه وسلم فی دارنا هذه گفت عبد الله بن عبد الرحمن شنيدم انس بن مالك را ميگفت آمد نزد ما
رسول خدا در سرای ما كه اين است فاستسقى فحلبنا له شاة لنا پس طلب كرد آب پس دوشيديم از برای آنحضرت بزی كه از ما بود ثم شبته من ماء بئرنا هذه
پس آميختيم از آب چاه خود كه اين است شبته بكسر معجمه و ضم آن آمده يعنی خلطناه فاعطيته وابوبكر عن يساره وعمر تجاهه واعرابی عن يمينه
پس دادم آنحضرت را و حال آنكه ابوبكر از جانب دست چپ آنحضرت بود و عمر مقابل وی و اعرابی نشسته از جانب دست راست
فلما فرغ قال عمر هذا ابوبكر پس چون فارغ شد آنحضرت گفت عمر اين ابوبكر است يعنی بده او را فاعطى الاعرابی فضله پس داد آنحضرت
اعرابی را پس خورده خود ثم قال الايمنون الايمنون الا فيمنوا پس فرمود راست نشينان راست نشينان آگاه باشيد پس
راست نشينی كنيد يعنی حق راست نشين است پس اختيار كنيد آن را قال انس فهی سنة فهی سنة ثلاث مرات گفت انس پس اين سنت
است سه بار گفت **باب قبول هدية الصيد** در جواز قبول كردن هديه شكار وقبل النبی صلى الله عليه وسلم من ابی قتادة عضد الصيد
وقبول كرده است پيغمبر خدا از ابی قتاده بازوی شكار را چنانكه در حديث سابق گذشت **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا
شعبة عن هشام بن زيد عن انس بن مالك قال انفجنا ارنبا بمر الظهران گفت انس برانگيختيم خرگوشی را بموضع مر الظهران
انفجنا بفتح همزه و سكون نون و فتح فا و سكون جيم از انفاج است بمعنی اثارت مر الظهران بفتح ميم و تشديد راء و ظاء معجمه
بعدها راء مفتوحه نام موضعی است نزديك بمكه فسعى القوم فلغبوا پس دويدند مردم و عاجز آمدند و در ماندند لغبوا بفتح غين
مهمله است و كسر آن غير فصيح است بلكه منكر نزد ايشان فادركتها فاخذتها فاتيت بها ابا طلحة پس دريافتم من آن را و گرفتم
پس آوردم آن را برای ابوطلحه كه شوهر مادر انس است فذبحها وبعث الى رسول الله صلى الله عليه وسلم بوركها او فخذيها
پس ذبح كرد آن را ابوطلحه و فرستاد بسوی رسول خدا سرين آن را يا هر دو ران آن را شك كرده است راوی قال فخذيها لا شك فيه
گفت شعبه هر دو ران آنست نيست شك در آن يعنی اول شك كرده بود در ورك و فخذين بعد از آن جزم كرد بفخذين فقبله
قلت واكل منه قال واكل منه پس قبول كرد آنحضرت آن را گفتم و خورد از وی گفت خورد از آن ثم قال بعد قبله گفت
انس بعد از آنكه گفته بود خورد قبول كرد آن را پس شك كرده است در خوردن و جزم كرد در قبول آن **باب** قبول الهدية

و همچنين ابن حبان در صحيح خود و مسلم از ابن عباس كه
گفت فرض كرد خدای تعالی نماز را بر زبان پيغمبر شما
صلى الله عليه وآله وسلم در حضر چهار ركعت و در
سفر دو ركعت و در خوف يك ركعت و روايت
كرده طبرانی باين لفظ كه فرض كرد رسول خدا صلى
الله عليه وآله وسلم دو ركعت در سفر چنانكه فرض
كرده در حضر چهار و در روايت عائشه كه در صحيحين
و غير هما بطرق متعدده آمده مقوی آنست و ابن
حزم چنانكه بيهقی آورده روايت كرده صحيحا
از ابن عباس كه گفت كسيكه نماز گزارد در سفر
چهار ركعت همچو كسی است كه گزارد در حضر دو
ركعت و گفته همين است قول عمر و علی و ابن
مسعود و جابر و ابن عباس و ابن عمر و ثوری
و مرويست از ابن عمر كه پرسيده شد از نماز
در سفر گفت دو ركعت است كسيكه مخالفت
كند اين سنت را كافر شود و مذهب امام مالك
نيز چنانكه از رساله ابن ابی زيد كرده مذهب ايشان
است مفهوم گردد همين است كه گفت
فعليه ان يقصر الصلوة و از شرح معلوم شود
كه مذهب ايشان موافق مذهب امام شافعی
و امام احمد است كه مسافر مخير است ميان قصر
و اتمام و ايشان اگرچه قصر را احب دارند
ليكن اصل فرض اتمام است بدليل ظاهر قول
وی تعالی فليس عليكم جناح ان تقصروا
چه نفی جناح ظاهر در معنی تخفيف و رخصت است
نه ايجاب و لزوم و همچنين لفظ قصر ظاهر در
تنقيص از اصل زياده است و قياس كنند
نماز را بر روزه چنانكه روزه در سفر نبود رخصت
فرض است و گزاردن آن جائز حكم نماز هم چنين
باشد و اتمام عثمان و عائشه را نيز تمسك گيرند
و روايتی از عائشه نقل كنند كه گفت بود آنحضرت
كه قصر ميكرد در سفر و اتمام و افطار ميكرد و صيام
و نيز حديثی را كه از وی مشهور و مذكور است
جواب دهند كه عمل راوی بر خلاف روايت
خود مسقط حجيت است علمای ما گويند كه
مراد از لا جناح نبود تخفيف و رخصت صرف
نيست كه مستعمل ميشود در مكروه و تنزيه و ترك
اولی نيز كه آن بالاتفاق متحقق نيست زيرا چه
قصر اولی و احب است نزد ديگران نيز بلكه
نفی جناح است كه بر وجوب شد چنانكه در قول
وی تعالی لا جناح عليه ان يطوف بهما بر مذهب

در بیان قبول کردن هبه از کسی و عدم قبول آن شیخ ابن حجر گوید اینچنین است در روایت ابی ذر و نزد دیگران ساقط است باب با ترجمه و صواب همین است پوشیده نماند که بر تقدیر سقوط این ترجمه حدیث مذکور در باب قبول هدیة الصید خواهد بود و بظاهر در حدیثین تعارض است و وجه توفیق مذکور خواهد شد **حدثنا** اسمعيل قال حدثني مالك عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله بن عباس عن الصعب بن جثامة انه اهدى لرسول الله صلى الله عليه وسلم حمارا وحشيا وهو بالابواء او بودان تحقیق صعب هدیه آورد مر رسول خدا را خری وحشی و حال آنکه آنحضرت بود بجمع ابوا بود یا بود بجمع ودان ابوا بفتح همزه و سکون موحده و ودان بفتح واو و تشدید دال مهمله و نون نام دو منزل است میان که و مدینه نزدیک بکدیگر فرده عليه پس ردکرد آنحضرت و قبول ننمود آنرا فلما راى ما في وجهه قال اما انا لم نرده عليك الا انا حرم پس هرگاه دید در روی او تغیر فرمود آگاه باش تحقیق ما رد نکردیم آنرا بر تو مگر آنکه ما محرمیم تطبیق این حدیث بترجمه قبول هدیه صید چنانکه در باب سابق است و قبول هبه چنانکه در باب لاحق گرفته ظاهر المفهوم مخالف باشد یعنی آنحضرت عذر نا گرفتن هدیه صعب احرام را کرد ازینجا فهم میشود که اگر احرام نبودی قبول میکردند اگر گوئی در وقتی که قتاده آورده بود هم احرام داشتند پس چرا قبول هدیه شکار او کردند گوئیم فرق است درین دو هدیه قتاده احرام نداشت وی مالک آن شده ذبح کرده و تصرف نموده پاره از گوشت که مالک آن بود آورده آنحضرت قبول فرمود و صعب صید را زنده فرستاده گویا آنحضرت گمان کرد که اسیر و محض بنجاطر آنحضرت شکار کرده است ازین جهت قبول نفرمود و نیز محرم مالک صید زنده نمیشود و حتمیل که اثر الصحر اسود داده باشد والله اعلم **باب** قبول الهدية در بیان قبول کردن هدیه هرچه باشد شیخ ابن حجر گوید کذا ثبت لابی ذر و این تکرار بیفائده است پوشیده نماند که درین ترجمه تعمیم بعد از تخصیص است آنجا قبول هدیه صید بود و اینجا عام تر است پس بیفائده آنرا نتوان گفت **حدثنا** ابراهيم بن موسى قال حدثنا عبدة قال حدثنا هشام عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها ان الناس كانوا يتحرون بهداياهم يوم عائشة تحقیق مردم تعیین میکردند هدیها خود روز نوبت عائشه را يبتغون او يبتغون بذلك می جستند بطلب میکردند باین تحری شک راوی است درین دو لفظ مرضات رسول الله صلى الله عليه وسلم رضای آنحضرت را که در رعایت عائشه داشت گویا مقرر بود که هدیه بخانه هر که در نوبت او میرسید میرسید تا همه که بآن تصرف میکردند و دیگران شریک می ساختند **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا جعفر بن اياس قال سمعت سعيد بن جبير عن ابن عباس قال اهدت ام حفيد خالة ابن عباس الى النبي صلى الله عليه وسلم اقطا و سمنا و اضبا گفت ابن عباس هدیه فرستاد و ام حفید بضم حاء مهمله صیغه تصغیر است حفید خاله ابن عباس خواهر میمونه ام المؤمنین نام او هزیله است تصغیر هزل بالزای بسوی پیغمبر خدا رحمت کشک و فند ابری پنیر و روغن و سوسمار اضب بفتح همزه و ضاد معجمه با موحده مشدده جمع ضب بفتح ضاد معجمه و با است که آب نمیخورد و از هفتصد سال زیاده زندگانی دارد گویند در هر چهل روز قطره بول میکند فاكل النبي صلى الله عليه وسلم من الاقط و السمن و ترك الاضب تقذرا پس خورد آنحضرت از قط و روغن و گذاشت ضب را از گندگی بوی و کراهت آن فرموده ان مرا می باشند ملائکه و سخن میکنند با من و بوی ضب کریه و گنده است قال ابن عباس فاكل على مائدة رسول الله صلى الله عليه وسلم ولو كان حراما ما اكل على مائدة رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابن عباس پس خورده شد بر سفره آن آنحضرت ضب و اگر حرام بودی خورده نمیشد بر مائده آنحضرت و نیز ترک آنحضرت از جهت کراهت بوی آن بود نه از راه حرمت آن پس خوردن آن مباح باشد و تحقیق این مطلب در کتاب الاطعمة خواهد آمد انشاء الله تعالى موافقت حدیث بترجمه ظاهر است آنحضرت هدیه ام حفید قبول نمود و خورد **حدثنا** ابراهيم بن المنذر قال

مشهوره تفرد و انکار بر عامل اتمام در روایت رفع عائشه اتمام را از آنحضرت حکم کرده اند محدثین بضعف آن بجهت مغیره بن زیاد که از رجال او نیست و عمل عائشه بتاویل بر خلاف روایت وی نباشد زیرا که وی صورت تاویل را بزعم خود مستثنی دانسته با آنکه استدلال بر مذهب بقصر بحدیث عائشه نیست روایات دیگر متفق اند درین معنی والله اعلم **باب** يصلي المغرب ثلاثا في السفر گزارد مکلف نماز مغرب را سه رکعت در سفر و قصر نکند در آن زیرا که وی از اول فرضیت همچنان و تر نهار مشروع است و زیادتی بطاری نیست در ان و نقل کرده ابن منذر اجماع درین باب **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني سالم عن عبد الله بن عمر قال رايت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا اعجله السير في السفر يوخر المغرب گفت ابن عمر دیدم آنحضرت را که چون شتاب میکرد او را سیر در سفر تاخیر میکرد نماز مغرب را حتى يجمع بينها وبين العشاء تا آنکه جمع میکرد میان مغرب و میان عشا یعنی میگزارد مغرب را در آخر وقت و عشا را در اول وقت عقب مغرب و برین محمول است جمع که در احادیث جمع واقع شده سوای جمع بعرفه و مزدلفه چنانکه در باب الجمع معلوم شود قال سالم و كان عبد الله بن عمر يفعله اذا اعجله السير گفت سالم و بود پدرم ابن عمر که میکرد این جمع تاخیر را وقتیکه در شتابی می انداخت او را سیر در سفر وزاد الليث تعلیق است قال حدثني يونس عن ابن شهاب قال سالم كان ابن عمر يجمع بين المغرب و العشاء بالمزدلفة و زیاده کرده است لیث بن سعد در حدیث مذکور از ابن شهاب زهری بروایت یونس که گفت سالم بود ابن عمر که جمع میکرد میان نماز مغرب و عشا بمزدلفه که موضعیست از مقامات مناسک حج و درین مقام جمع تاخیر در وقت عشا است روز عرفه بالاتفاق قال سالم و اخر ابن عمر المغرب وكان استصرخ على امراته صفية بنت ابي عبيد و تاخیر کرد ابن عمر مغرب را در راه مکه بشتابی در سیر در حالیکه بلند کرده شد آواز بر زن وی صفیه دختر ابی عبید ثقفی که از صالحات عابدات بود استصرخ بضم فوقیه را آخر

حدثنا معن قال حدثني ابراهيم بن طهمان عن محمد بن زياد عن ابي هريرة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتي بطعام سأل
عنه اهدية ام صدقة گفت ابوهريره بود عادت شريف آنحضرت وقتي كه آورده شدي نزد وي طعامي ميپرسيدي از آنكه هديه است
يا صدقه فان قيل صدقة قال لاصحابه كلوا ولم ياكل پس اگر گفته شدي كه صدقه است فرمودي مر اصحاب را بخوريد وخود نميخورد از آنكه صدقه
بر آنحضرت حرام بود وان قيل هدية ضرب بيده فاكل معهم واگر گفته شدي كه هديه است دستي شتاب ميزد پس خوردي با ايشان
حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن قتادة عن انس بن مالك قال اتي النبي صلى الله عليه وسلم بلحم
گفت انس آورده شد پيغمبر خدا را گوشتي فقيل تصدق به على بريرة پس گفته شد كه صدقه كرده شده است باين گوشت بر
بريره فقال هو لها صدقة ولنا هدية پس فرمود آن گوشت مر بريره را صدقه است چون وي مالك آن شد وما را آورده بريه وي
برای ما حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن عبد الرحمن بن القاسم قال سمعته منه عن القاسم گفت شعبه شنيدم
حديثي كه مذكور ميشود از عبد الرحمن بن قاسم بن محمد بن ابي بكر صديق كه نقل ميكرد از پدر خود قاسم عن عائشة انها ارادت ان
تشتري بريرة خواست عائشه اينكه بخرد بريره را وازاد نمايد وانهم اشترطوا ولاءها وبتحقيق مالكان شرط كردند ولاء را براي خود فذكر للنبي صلى
الله عليه وسلم فقال النبي صلى الله عليه وسلم اشتريها فاعتقيها فانما الولاء لمن اعتق تربيه بگر شده است واهدي لها لحم فقيل
للنبي صلى الله عليه وسلم هذا تصدق على بريرة فقال النبي صلى الله عليه وسلم هو لها صدقة ولنا هدية وخير و مخير كرده شد در نگهداشت
نكاح سابق كه شوهر او بود ودر فسخ نكاح قال عبد الرحمن زوجها حر او عبد گفت عبد الرحمن وشوهر او آزاد بود يا بنده
قال شعبة ثم سالت عبد الرحمن عن زوجها قال لا ادري احر ام عبد گفت شعبه پس از آن پرسيدم عبد الرحمن را از حال شوهر او گفت نميدانم آزاد بود يا بنده
حدثنا محمد بن مقاتل ابو الحسن قال اخبرنا خالد بن عبد الله عن خالد الحذاء عن حفصة بنت سيرين عن ام عطية قالت دخل النبي
صلى الله عليه وسلم على عائشة گفت ام عطيه درآمد رسول خدا بر عائشه در خانه او فقال اعندكم شيء قالت لا الا شيء بعثت به
ام عطية پس فرمود آيا نزد شما چيزي از طعام هست گفت عائشه نيست مگر چيزي كه فرستاده است از ام عطيه من الشاة التي بعثت
اليها من الصدقة از شاتي فرستاده شده است بسوي ام عطيه از صدقه قال انها قد بلغت محلها فرمود بتحقيق
آن شاة البته رسيده است بجاي حيت يعني حلال گشت از جهت انتقال آن از صدقه بهديه باب من اهدى الى صاحبه وتحرى بعض نسائه
دون بعض در جواز نقل كسي كه هديه كرد بسوي يار خود وقصد كرد نوبت بعضي از زنان او را ورای بعضي ديگر يعني قصد كرد كه هديه
در وقت بودن آن يار نزد بعضي از زنان مخصوص باشد حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد عن هشام بن
عروة عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها قالت كان الناس يتحرون بهداياهم يومي گفت عائشه مردم قصد ميكردند بفرستادن هداياي خود
روز نوبت من وقالت ام سلمة ان صواحبي اجتمعن فذكرت له فاعرض عنها گفت ام سلمه بتحقيق يار ان من جمع شدند وگفت ام سلمه
مر آنحضرت را پس اعراض كرد آن حضرت از آن والتفات نكرد بگفته آنها حدثنا اسمعيل قال حدثني اخي عن سليمان عن هشام
بن عروة عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها ان نساء رسول الله صلى الله عليه وسلم كن حزبين بتحقيق زنان رسول خدا بودند دو گروه
فحزب فيه عائشة وحفصة وصفية وسودة پس گروهي در آن اين چهار تن بودند وسر آنها عائشه بود والحزب الآخر ام سلمة وسائر
نساء رسول الله صلى الله عليه وسلم وگروهي ديگر ام سلمه وباقي زنان بودند كه زينب وميمونه وام حبيبه وجويريه است وكان المسلمون
قد علموا حب رسول الله صلى الله عليه وسلم عائشة وبودند مسلمانان بتحقيق دانسته بودند محبت پيغمبر خدا عائشه را كه در چه مرتبه بود
فاذا كانت عند احدهم هدية يريد ان يهديها الى رسول الله صلى الله عليه وسلم پس وقتي كه بودي نزد يكي از اين مسلمانان

الجزء الرابع تيسير الاسلام | ابواب تقصير الصلوة

هكذا رايت رسول الله ليثر گفت همچنين
ديده ام پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يصلي
اذا اعجله السير نماز ميكرد وقتيكه شتاب
ميشد او را سير وقال عبد الله رايت النبي
صلى الله عليه واله وسلم اذا اعجله السير
يؤخر المغرب وگفت ابن عمر ديدم آنحضرت را
وقتيكه شتاب شدي او را سير در تاريكي ميگذارد
مغرب را ...
... آول شب چنانكه روايت
... است و در اكثر روايات ...
وليقات است اذا قامت فليصليها ثلاثا ثم
يسلم پس ميگذارد مغرب را سه ركعت وكم نميكرد
از آن با وجود شتابي سير در سفر پس سلام ميداد
ثم قل ما يلبث حتى يقيم العشاء پس ...
بود درنگ وي بعد از آن تا آنكه اقامت كرد
عشاء را فيصليها ركعتين ثم يسلم پس
ميگذارد عشاء را دو ركعت پس سلام ميداد از اين
عبارت مشعر است باآنكه ميگذارد مغرب را
در آخر وقت وي وانتظار ميكرد وبعد از آن
تحقيق وقت عشاء را تا آنكه متحقق شدي پس
گزاردي عشاء را ولا يسبح بعد العشاء حتى
يقوم من جوف الليل ونفل نميگزارد بعد
از عشاء تا آنكه ... ميانه شب ودر اين
حديث تاكيد قيام شب است كه ترك نميكرد
آنرا آنحضرت با وجود آنكه قصر در سفر تا به حضر

باب صلوة التطوع على
... جواز گزاردن
... جانب قبله باشد

هدیه کرمیخواست هدیه کند برسول خدا اخرها حتی اذا کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بیت عائشة درنگ میکرد تا آنکه رسول
تا وقتیکه می بود رسول خدا در خانه عائشه بعث صاحب الهدیة بها الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بیت عائشة فرستادی صاحب
هدیه آنرا بسوی رسول خدا در خانه عائشه فکلم حزب ام سلمة فقلن لها کلمی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس سخن کردند زنان گروه
ام سلمه پس گفتند ام سلمه را که بگوید آنحضرت را یکلم الناس فیقول من اراد ان یهدی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم هدیة که بفرماید
مردم را و بگوید کسیکه خواهد اینکه هدیه کند با آنحضرت هدیه فلیهدها الیه حیث کان من نسائه پس گو هدیه کند آنرا با آنحضرت
آنجا که باشد از زنان خود و تخصیص نکند بخانه عائشه فکلمته ام سلمة بما قلن فلم یقل لها شیئا پس گفت ام سلمه آنحضرت را
چیزی که گفته بودند زنان پس نگفت مر ام سلمه را چیزی از جواب فسألنها فقالت ما قال لی شیئا پس پرسیدند زنان
ام سلمه را پس گفت نفرمود مرا جوابی فقلن لها فکلمیه قالت فکلمته حین دار الیها ایضا پس گفتند مر ام سلمه را باز گوی گفت
باز گفتم هنگامی که بخانه او آمد بار دیگر فلم یقل لها شیئا فسألنها فقالت ما قال لی شیئا پس نگفت جوابی مر او را پس پرسیدند گفت
نگفت مرا چیزی فقلن لها کلمیه حتی یکلمک پس گفتند باز گوی تا بگوید ترا فدار الیها فکلمته فقال لها لا تؤذینی فی عائشة پس آمد آنحضرت
بخانه او پس گفت آنچه زنان میگفتند آنحضرت فرمود مرا ایذا مکن در حق عائشه فان الوحی لم یأتنی وانا فی ثوب امرأة الا عائشة
بتحقیق وحی نمی آید مرا در حالیکه من در جامه خواب زنی هستم مگر در جامه خواب عائشه قالت فقالت اتوب الی الله من اذاک
یا رسول الله گفت عائشه پس گفت ام سلمه توبه میکنم و باز میگردم بسوی غفران خدا از ایذای تو ای رسول خدا ثم انهن
دعون فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم پس آن زنان خواندند فاطمه را رضی الله عنها دختر پیغمبر خدا فارسلت الی رسول الله
صلی الله علیه وسلم تقول ان نساءک ینشدنک الله العدل فی بنت ابی بکر پس فرستادند فاطمه را بسوی رسول خدا در حالیکه
بگوید با آنحضرت بتحقیق زنان تو میخواهند از تو عدل را برابری را در حق یعنی قسم میدهند ترا بالله است یعنی میخواهند که
عدل را در حق دختر ابی بکر فکلمته فقال یا بنیة الا تحبین ما احب قالت بلی پس گفت فاطمه آنحضرت را فرمود ای دختر ک آیا دوست
نمیداری چیزی را که دوست میدارم من گفت فاطمه آری در روایت مسلم آمده فاحبی هذه پس دوست دار این را یعنی
عائشه را فرجعت الیهن فاخبرتهن پس باز آمد فاطمه بسوی آن زنان و خبر داد ایشان را آنچه معلوم کرده بود فقلن
ارجعی الیه فابت ان ترجع پس گفتند باز رو بسوی آنحضرت پس فاطمه ابا کرد این را که باز رود فارسلن زینب بنت جحش
فاتته فاغلظت پس فرستادند زینب دختر جحش را که در بین گروه بود و معلوم شده است که وی درشت خوی بود پس آمد
زینب و درشتی کرد آنحضرت را وقالت ان نساءک ینشدنک الله العدل گفت بتحقیق زنان تو میطلبند ترا بخدا برابری را فی بنت
ابن ابی قحافة در دختر پسر ابی قحافه گفت در عائشه و ند دختر ابو بکر از راه تخفیف وی قحافه بضم قاف و حاء مهمله والف و فاء
نام پدر ابو بکر صدیق است از آبای صحابه کرام متحد وی ساخت بتوفیق اسلام در ایام خلافت ابو بکر زنده بود و رحلت
کرد بعد از فوت ابی بکر رضی الله عنهما فرفعت صوتها پس بلند کرد زینب آواز را در سخن حتی تناولت عائشة وهی قاعدة
فسبتها تا آنکه تعرض کرد بر عائشه و حال آنکه او نشسته بود و دشنام کرد زینب عائشه را حتی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
لینظر الی عائشة هل تکلم تا آنکه آنحضرت هر آئینه می دید جانب عائشه آیا سخن میکند در برابر او قال فتکلمت عائشة ترد علی
زینب حتی اسکتتها گفت راوی پس تکلم کرد عائشه در حالیکه رد میکند بر زینب مطاعن او را که وی میکرد تا آنکه خاموش
کرد وی را قالت فنظر النبی صلی الله علیه وسلم الی عائشة وقال انها بنت ابی بکر گفت عائشه پس نظر کرد پیغمبر خدا آنحضرت بجانب...

کنند کیدیشی که امام احمد در مسند و ابو داود در
سنن روایت کرده که آنحضرت در حالت تکبیر
افتتاح روی مبارک را بسوی قبله کردی

حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا
عبد الاعلی قال حدثنا معمر عن الزهری
عن عبد الله بن عامر بن ربیعة عنزی بفتح
مهمله و نون و زای در سفر سن دیده بود آنحضرت
در سن شش مکه عامر که حلیف آل عمر بن
خطاب بود رضی الله عنه از مهاجرین اولین
حاضر شده بدر را و بعد قتل عثمان رضی الله عنه
قال رایت النبی صلی الله علیه واله وسلم
یصلی علی راحلته حیث توجهت به گفت
عامر دیدم آنحضرت را که نماز میگزارد بر شتر سواری
خود بهر سو که روی میگردانید راحله با آنحضرت یعنی نماز
نفل چنانچه در روایت عقیل از ابن شهاب که بعد
از یکباب بیاید مصرح است و همچنین روایت
یونس بن یزید که در مسلم است بلفظ یصلی السبحة

حدثنا ابو نعیم بضم قال حدثنا شیبان
عن یحیی بن ابی کثیر عن محمد بن عبد الرحمن
ان جابر بن عبد الله اخبره ان النبی صلی الله علیه
واله وسلم کان یصلی التطوع وهو راکب فی
غیر القبلة تحقیق جابر خبر داد محمد بن عبد الرحمن
را که آنحضرت بود که میگزارد نماز نفل را جائیکه
سواره بودی در غیر جهت قبله و این حکایت غزوه
ذات انمار است که اراضی آنجا از مدینه جانب
مشرق بوده و قبله جانب یسار حدثنا
عبد الاعلی بن حماد قرشی قال حدثنا
وهیب بتصغیر قال حدثنا موسی بن عقبة
عن نافع قال کان ابن عمر یصلی علی راحلته
بود ابن عمر که نماز میگزارد بر راحله خود یعنی نماز نفل
در سفر و یوتر علیها و وتر میگزارد بر راحله و این
معمول است نزد حنفیه سبب آنست از علم ابن عمر تاکید
امر وتر زیرا چه وتر در ابتدا همچو سایر تطوعات
بود بعد از آن عظیم شد شان وی و واجب گردید
چنانکه در محلش معلوم شود در روایت کرده طحاوی
و احمد از طرق متعدده که برآن صحیح است از ابن
عمر که وی نماز میگزارد بر راحله خود و چون وتر را
اراده میکرد فرود می آمد بر زمین و وتر میکرد
و زیادتی کرده طحاوی از طریق نافع از ابن
عمر که میگفت پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم
همچنین میکرد چنانچه بر خلاف روایت
بکتاب است که گفت ویخبر ان النبی صلی
الله علیه واله وسلم کان یفعله خبر میداد
ابن عمر که آنحضرت بود که میگزارد نماز وتر را

بيان آنكه عايشه وغيره بتحقيق دختر ابي بكر است يعني دين شريف بوده است اتحفه بيدهد وخشنا ساخت بمناقب و مثالب قوم
اتخذ مپرخود را آنكه فرزند او هديه خود است توصيف كرد با ديگر را او لا لبكوت او و ثانيا بنعليه و بحث پوشيده و نامد كا آنحضرت
درين مطالب زبان تناقل نماز آنكه تخصيص با عايشه فعل آنحضرت نبود و مردم نيز نفرمود كه تحري نوبت عايشه نكنيد ازان رو
كه آنها باعث تعبي كه با آنحضرت داشتند اين كار ميكردند و محبت آنحضرت مسلمانان را از اعلا القربات بود نخواست كه آنها را
ازين فعل باز دارد و نيز در خصوص خواهش استعداي مردم متوهم ميشد و محبت قلبي كه با عايشه داشت چنانكه بنا طمه اشارتي
بان كرد حيفي بر خلاف آن غيرت و درين گفتگو تعيين باتهات المومنين نيز نبايد تصور كرد كه منشا آن غيرت طبيعي كه ابنه
و راست بوده و تهذيب اخلاق در محاسن اختيار رياست نه در امور طبيعيه والله اعلم با آنكه ايجديث كرد درين باب ارواية
بزيادتي و نقصان آمده تا آنكه بعضي اين را سه حديث گفته اند چنانكه اشارت كرده بعضي مولف سرح قال ابو عبد الله الكلام
الاخير قصة فاطمة يذكر عن هشام بن عروة عن رجل عن الزهري عن محمد بن عبد الرحمان گفت مولف ابو عبد الله كلام آخر كه
قصه فاطمه است ذكر كرده ميشود از هشام بن عروه از مردي از زهري و زهري از محمد بن عبد الرحمن مذكور در اسناد وقال
ابو مروان عن هشام عن عروة وگفته است ابو مروان يحيى بن زكريا از هشام از عروه وكان الناس يتحرون بهداياهم يوم عايشة وعن
هشام عن رجل من قريش ورجل من الموالي عن الزهري عن محمد بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام قالت عايشة كنت
عند النبي صلى الله عليه وسلم فاستاذنت گفت عايشه بودم من نزد پيغمبر خدا پس طلب اذن درآمدن كرد فاطمه **باب** ما لا يرد
من الهدية آنچه رد كرده نميشود از هديه **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا عزرة بن ثابت الانصاري قال حدثنا
ثمامة بن عبد الله بن انس قال دخلت عليه فناولني طيبا گفت عروه درآمدم بر ثمامه پس داد مرا خوشبوئي قال كان انس لا يرد الطيب
گفت ثمامه بود انس رد نميكرد هديه طيب را قال وزعم انس ان النبي صلى الله عليه وسلم كان لا يرد الطيب
گفت ثمامه و گفته است انس كه بتحقيق پيغمبر خدا رد نميكرد طيب را **باب** من يرى
ان الهبة الغايبة جايزة حكم كسيكه اعتقاد ميكند كه هبه غائب را روا است **حدثنا** سعيد بن
ابي مريم قال حدثنا الليث قال حدثني عقيل عن ابن شهاب قال ذكر عروة ان المسور بن مخرمة ومروان اخبراه
گفت ابن شهاب ذكر كرده است عروه كه مسور بن مخرمه و مروان بن حكم هر دو خبر داده اند او را ان النبي صلى الله عليه وسلم حين
جاءه وفد هوازن بتحقيق آنحضرت چون بيامد آنحضرت را ايلچيان قوم هوازن قام في الناس فاثنى على الله بما هو اهله ثم
بخطبه در ميان مردم پس ستايش كرد خدا را بستائي كه سزاوار آنست ثم قال اما بعد فان اخوانكم جاؤنا تائبين پس از درود
بعد از حمد خدا بتحقيق برادران مسلمانان شما آمدند در حاليكه تائب از كفر اند واني رايت ان ارد اليهم سبيهم ومن احب منكم ان يطيب ذلك فليفعل وكسيكه دوست دارد از شما اينكه خوش
ودوام كه باز دهم با ايشان بنديان ايشان را و من احب منكم ان يطيب ذلك فليفعل
ميكند اين حلال را پس چنين كند و باز دهد ومن احب ان يكون على حظه حتى نعطيه اياه من اول ما يفيء الله علينا وكسيكه دوست دارد
اين را كه باشد بر نصيب خود و نگذرد از ان تا آنكه بدهيم او را از نخستين غنيمتي كه بدهد خدا بر ما جواب بر قياس سابق
محذوف يعني پس اينچنان كند فقال الناس طيبنا ذلك لك پس گفتند مردم خوش كرديم آن را براي تو اي رسول خدا
يعني از نصيب خود گذشتيم و بنديان آنها را دو آنكه بايشان **باب** المكافات في الهبة بدل دادن در هبه روايت
كشميهني في الهبة است و ترجيح لفظ حديث موئد آنست و مكافات در هديه مستحب است و نزد مالكيه واجب

الجزء الرابع شيخ الاسلام | ابواب تقصير الصلاة

جاي ركوع و سجود سر را پست ميكرد و ذكر عبد الله ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان يفعله و ذكر كرد ابن عمر كه آنحضرت بود كه ميكرد اينچنين در نماز بر دابه
باب ينزل للمكتوبة فرود آيد مسافر از دابه براي اداي نماز فرض رخصت نيست خواندن آن بر دابه مگر بضرورت چنانكه باديه باشد كه غالب درين خوف هلاك بود بر نفس يا مال از دزد يا درنده يا در نهادن از قافله يا گم كردن راه و يا دابه سركش باشد كه ميسر نگردد بر وي سواري بعد از فرود آمدن يا شخص پير و ضعيف بود كه سوار نتواند شد و كسي را نيابد كه بر دابه سوار كند گل و لاي چنان باشد كه نماز بر آن ممكن نبود عذر شرعي نيز جايز باشد و قرورات مستثنى از قواعد شرع كذا في شرح الهداية و گفته كه نماز جنازه و منذور و سجده تلاوت بر زمين خواندن نيز جايز نيست بر دابه
حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن عبد الله بن عامر بن ربيعة ان عامر بن ربيعة اخبره قال رايت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهو على الراحلة يسبح يومي براسه گفت عامر ديدم آنحضرت را نفل ميگزارد نماز بجاي اشارت سر خود به سمت گردن آن سر بجاي ركوع و سجود تسبيح در اصل تنزيه و بمعني نفل نيز استعمال كرده ميشود قبل اي وجه توجه يعني كه روي آورد بر پشت آن ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنع ذلك في الصلوة المكتوبة و نبود آنحضرت كه ميكرد اينچنين در فرض يعني نماز فرض بر دابه نميكرد و نيز ابن اشتال است وقال الليث حدثني يونس عن ابن شهاب قال قال سالم كان عبد الله يصلي على دابته من الليل وهو مسافر

حدثنا مسدد قال حدثنا عيسى بن يونس عن هشام عن ابيه عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبل الهدية و يثيب عليها گفت عائشه بود رسول خدا که قبول میکرد هدیه را و مکافات میکرد و جزا میداد بر آن و مطابقت حدیث بترجمه نیز که دران هبه است ازان وجه است که هدیه و هبه یکی است چنانکه در صدر کتاب مذکور شد لم یذکر وکیع و محاضر عن هشام عن ابیه عن عائشة ذکر نکرده اند وکیع و محاضر از هشام الخ مقصود مولف رح ازین کلام آنست که عیسی بن یونس متفرد است بوصل این حدیث از هشام و وکیع و محاضر وصل نکرده اند و نزد جمهور این حدیث مرسل است **باب** الهبة للولد در حکم هبه کردن مر فرزندان را اذا اعطى بعض ولده شيئا لم يجز حتى يعدل بينهم ويعطي الآخرين مثله و وقتیکه بدهد بعض فرزندان را چیزی روا نیست تا آنکه برابری کند میان ایشان و بدهد دیگران را مانند آنچه داده است یکی را در خلاصه فقه گفته ولو اعطى بعض ولده شيئا دون البعض لزيادة رشد لا بأس فان كانا سواء لا ينبغي ان يفضل ولو كان ولده فاسقا لا يعطى له اكثر من قوته و این حدیث هم محمول برین خواهد بود که نا روا تخصیص یکی از اولاد بر تقدیر برابری همه در صلاح و بر اولاد است و محتمل که حکم حدیث منسوخ شده باشد والله اعلم ولا يشهد عليه عطف است بر لم يجز و ضمیر در علیه گفته اند راجع است بسوی پدر اگر راجع بعطا کرده شود ضمن اعطى است دارند بحسب معنی موجه تر است و معنی آنست که پدر اگر تفضیل کند بعض اولاد را بر بعضی روا نیست و گنجایش ندارد که گواهی دهند برین کار پدر را اگر فرزندان دیگر خصومت کنند وقال النبي صلى الله عليه وسلم اعدلوا بين اولادكم في العطية و فرمود پیغمبر خدا برابری کنید در میان فرزندان خود در عطا وهل للوالد ان يرجع في عطيته و در حکم آنکه میرسد مر پدر را که رجوع کند در بخشش خود بفرزند وما ياكل من مال ولده بالمعروف ولا يتعدى و در حکم چیزی که میخورد پدر از مال پسر خود بمتعارف و بزرگ رو تجاوز نمیکند از متعارف واشترى النبي صلى الله عليه وسلم من عمر بعيرا و خرید پیغمبر خدا از عمر بن خطاب شتری را ثم اعطاه لابن عمر وقال اصنع به ما شئت پس داد آن شتر را برای ابن عمر و فرمود بکن هر چه خواهی و درین فعل آنحضرت تاکید برابری است در هبه با اولاد از آنکه ابن عمر محتاج شتری بود اگر آنحضرت عمر را میفرمود که هبه کند او را شتری نبودی برابری در اولاد عمر پس خرید آنحضرت از عمر و داد مر ابن عمر را **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن حميد بن عبد الرحمن و محمد بن النعمان بن بشير انهما حدثاه عن النعمان بن بشير بتحقیق حمید بن عبد الرحمن بن عوف و محمد بن النعمان بن بشیر هر دو حدیث کرده اند ابن شهاب را از نعمان بن بشیر ان اباه اتى به رسول الله صلى الله عليه وسلم بتحقیق پدر نعمان که بشیر است آورد نعمان را نزد آنحضرت فقال اني نحلت ابني هذا غلاما پس گفت بشیر من بخشیده ام این پسر را غلامی فقال اكل ولدك نحلت مثله قال لا قال فارجعه پس فرمود آیا همه فرزندان خود را بخشیدی گفت نه فرمود باز گردان آنرا **باب** الاشهاد في الهبة در بیان گواه گرفتن در هبه **حدثنا** حامد بن عمر قال حدثنا ابو عوانة عن حصين عن عامر قال سمعت النعمان بن بشير وهو على المنبر گفت عامر شنیدم نعمان بن بشیر را در حالیکه او بر منبر بود میگفت يقول اعطاني ابي عطية گفت داد مرا پدر من بشیر عطیه غلامی چنانکه در روایت سابق بوضوح پیوست فقالت عمرة بنت رواحة لا ارضى حتى تشهد رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت عمره مادر نعمان بشیر را راضی نمیشوم من بآن عطا تا آنکه گواه گیری رسول خدا را فاتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اني اعطيت ابني من عمرة بنت رواحة عطية پس آمد بشیر نزد رسول خدا و گفت بتحقیق من داده ام پسر خود را که از عمره دختر رواحه است عطیه فامرتني ان اشهدك يا رسول الله پس امر کرده است مرا عمره اینکه گواه گیرم ترا ای رسول خدا قال اعطيت سائر ولدك مثل هذا قال لا فرمود آیا دادهٔ دیگر فرزندان خود را مثل این گفت نی قال فاتقوا الله

پارهٔ پنجم شیخ الاسلام مفقود اگر دستیاب ہوگا تکملہ کر کی طبع کیا جائیگا لہذا یہاں سے پارہ ششم طبع کرنا شروع کیا

باب ما قيل في اولاد المشركين

آنچه گفته شده در حق اولاد نابالغ کافران که در بهشت یا در دوزخ علما را درین مسئله از قدیم اختلاف است بعضے گویند در مشیت الهی اند که موافق علم خود باستعداد هر یک از ایشان بدرآوردن بهشت یا دوزخ فرماید و این منقول از شافعی و مالکیه است و نزد بسیاری تابع پدران خود باشند در دوزخ چنانکه اولاد مسلمین تابع پدران خود در بهشت باشند و نزد بعضی در برزخ میان بهشت و دوزخ و بقولی خاک شوند و بقولی امتحان کرده شوند بنمودار کردن آتش برای ایشان و خواندن بسوی آن پس کسیکه در آید آنرا از ایشان بروی برد و سلام گردد و کسیکه ابا کند از در آمدن آن عذاب کرده شود و بقول بعضی خادمان اهل جنت باشند و نزد جمعی در بهشت چون سایر موحدین نووی گفته همین است مذهب صحیح مختار محققین و منقول از امام اعظم ابو حنیفه توقف است درین مسئله بجهت تعارض ادله و عدم رجحان بعضی بر بعضی از جوانب **حدثنا** حبان بن موسى مروزی بکسر حاء مهمله و تشدید موحده قال اخبرنا عبد الله بن مبارک قال اخبرنا شعبة عن ابي بشر عن

واعدلوا بين اولادكم فرمود پیغمبر خدا را و عدالت کنید میان فرزندان خود قال فرجع فرد عطيته گفت نعمان پس رجوع کرد بشیر بخانه و باز گرفت عطیه خود را

باب هبة الرجل لامرأته والمرأة لزوجها در بیان حکم بخشیدن مرد زن خود را و زن شوهر خود را قال ابراهيم جائزة و گفته است ابراهیم نخعی رواست وقال عمر بن عبد العزيز لا يرجعان و گفته است عمر بن عبد العزیز رجوع نمیکنند یعنی مرد رجوع نکند در هبه که کرده مر زن خود را و زن در هبه که کرده مر شوهر را واستاذن النبي صلى الله عليه وسلم نساءه في ان يمرض في بيت عائشة رضي الله عنها و طلب اذن کرد پیغمبر خدا از زنان خود در آنکه بیمار داشته شود در خانه عایشه وجه تائید این حدیث ترجمه را آنست که امهات المؤمنین بخشیدند مر آنحضرت را حقوق نوبت خود

و نبود مر ایشان را درین باب رجوعی در آنچه واقع شده وقال النبي صلى الله عليه وسلم العائد في هبته كالكلب يعود في قيئه و فرمود پیغمبر خدا عود کننده در هبه خود مانند سگ است که عود میکند در قی خود و باز میخورد آن را وقال الزهري فيمن قال لامرأته هبي لي بعض صداقك او كله و گفت زهری در حق کسیکه گفت مر زن خود را ببخش مرا پاره از مهر خود یا تمام مهر را پس بخشید وی ثم لم يمكث الا يسيرا حتى طلقها فرجعت فيه قال يرد اليها ان كان خلبها یعنی اندک درنگ نکرد مگر اندکی زمانی تا آنکه طلاق داد آن زن را پس رجوع کرد آن زن در عطای خود گفت زهری حکم آنست که رد کند مرد مهر او را آن زن اگر خداع کرده او را خلب بفتح خاء معجمه و فتح لام و با موحده بمعنی خداع و فریب است وان كانت اعطته عن طيب نفس ليس في شيء من امره خديعة جاز و اگر بخشیده است شوهر را از خوشی ذات در حالیکه نیست از کار آن مرد فریبی رواست و واجب نیست رد کردن مرد مهر را یعنی اگر درین صورت رجوع کند بر مرد واجب نیست رد کردن اگرچه مرد بعد ازین بد معاملگی کند قال الله تعالى فان طبن لكم عن شيء منه نفسا فكلوه هنيئا مريئا فرمود خدای برتر اگر ببخشند زنان مر شما را چیزی از مهر از روی نفس یعنی خوش کنند نفس ایشان پس بخورید آن را بحالیکه حلال و گوارا است

حدثنا ابراهيم بن موسى قال اخبرنا هشام عن معمر عن الزهري قال اخبرني عبيد الله بن عبد الله گفت زهری خبر داد مرا عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود قالت عائشة لما ثقل النبي صلى الله عليه وسلم فاشتد وجعه گفت عایشه وقتی که گران شد پیغمبر خدا یعنی بیمار شد پس سخت شد درد بیماری او استاذن ازواجه ان يمرض في بيتي طلب اذن کرد از زنان خود در آنکه بیمار داشته شود در خانه من فاذن له پس اذن دادند همه زنان مر آنحضرت را فخرج بين رجلين تخط رجلاه الارض پس برآمد برای نماز میان دو مرد بحالیکه خط میکرد دو پائی او زمین را وكان بين العباس وبين رجل آخر و بود میان عباس و مردی دیگر قال عبيد الله فذكرت لابن عباس ما قالت عائشة گفت عبید الله ذکر کردم مر ابن عباس را چیزی که گفته بود عایشه فقال لي وهل تدري من الرجل الذي لم تسم عائشة قلت لا قال هو علي بن ابي طالب پس گفت ابن عباس و آیا میدانی که کیست مردی که نام نبرده است عایشه گفتم نی گفت آن مرد علی بن ابی طالب است این حدیث در کتاب طهارت در آن گذشته و در باب مرض آنحضرت نیز مذکور خواهد شد با مباحث و زیادتی که در آنست

حدثنا مسلم بن ابراهيم قال حدثنا وهيب قال حدثنا ابن طاؤس عن ابيه عن ابن عباس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم العائد في هبته كالكلب يقيء ثم يعود في قيئه گفت ابن عباس فرمود پیغمبر خدا باز گردنده در هبه که کرده است مانند سگی است که قی میکند پس باز میخورد قی خود را

باب هبة المرأة لغير زوجها وعتقها اذا كان لها زوج بخشیدن زن غیر شوهر خود را از مال شوهر و آزاد کردن وی بنده را وقتیکه باشد مر او را شوهری فهو جائز اذا لم تكن سفيهة پس آن رواست وقتیکه نباشد بیخرد را است دین و دنیا فاذا كانت سفيهة لم يجز قال الله تعالى ولا تؤتوا السفهاء اموالكم و وقتیکه باشد سفیه روا نیست فرمود خداوند سپرده مدهید بیخردان را مالهای خود

الجزء السادس تيسير القاري | كتاب الجنائز

علم حق بخلاف واقع متعلق نشود و فرض تنگی پر تعلق علم قدیم غیر متغیر فائده ندارد و اگر فرض کرده شود تعلق علم باستعداد و عمل نیک پدر در اصل خلقت نیز فائده نمیکند که آن مانع بود برادر و صاحب استعداد ددو ونرخ نباشد چه بفرض و وجوب معلوم شده که حقتعالی بر گناه نا کرده کسی را نگیرد و اگر در آنکس استعداد آن داشته باشد یا عمل و ادانستن قبل الحال عمل کنا نیست نزد دانستن وی بآنچه بازگشت ایشان مه الست از بهشت و دوزخ و این بود و معنی الله اعلم بما كانوا عاملين و تفویض بعلم و مشیت الٰهی و بعضی گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آگاه نشده در حقیقت حال نزد این سوال پس توقف کرد و دانا دانست و لیکن توقف در کشف و اظهار آن نیافت بجهت مصلحتی که در آن بوده و تواند که کنایه باشد از علم الله بعمل سیئه که مقتضی تعذیب باشد پس مرجح باشد قول بخوا بهشت

حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني عطاء بن يزيد الليثي انه سمع ابا هريرة يقول سئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن ذراري المشركين فرادی جمع ذریة است آن نسل جن و انس را گویند صغار را چه در اینجا صغار را اند فقال الله اعلم بما كانوا عاملين و ابو الشکور در تمهید گفته که اطفال جن مرقیاس اطفال انس اند و اطفال شیاطین نیست از ستمرین در اتفاق روایتی و نزد معتزله اشکال نیست کیکه اعتقاد میکند اطفال را میگوید که شیاطین چون پیدا میشوند پیدا میشوند عاقل بالغ و اختیار میکنند کفر را فی الحال و بعضی گویند صحیح نشده و نزد ما اطفال شیاطین پس احتیاج بجواب نباشد

حدثنا ادم قال حدثنا ابن ابي ذئب عن الزهري عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن ابي هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم كل مولود يولد على الفطرة هر زائیده بنی آدم زائیده میشود بر خلقت راست و درست و تقویم قویم که نیست اعوجاج در آن اصلا و آن خلقت اسلام است که نفس بهر چه شنید در آن ممتنی آن گردد مستمر مانند

فالتصدق من كلمة **حدثنا** ابو عاصم عن ابن جريج عن ابن ابي مليكة عن عباد بن عبد الله عن اسماء قالت قلت يا رسول الله ما لي مال الا ما ادخل علي الزبير فاتصدق **ق** گفت اسما بنت ابی بکر گفتم ای رسول خدا نیست مرا مالی مگر آنکه در آورد بر من زبیر شوهر من آیا صدقه کنم از آن قال تصدقی ولا توعی فیوعی علیک فرمود صدقه کن ونگاه مدار و ظرف یعنی بخل مکن پس نگاه داشته شود بر تو یعنی معامله کند خدا با تو مانند معامله تو و اسما که دین و دنیا بود پس دلیل مدبر حیه

حدثنا عبید الله بن سعید قال حدثنا عبد الله بن نمیر قال حدثنا هشام بن عروة عن فاطمة عن اسماء گفت هشام بن عروه از فاطمه که دختر پسر زبیر بن عوام است از اسما جده خود ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انفقی ولا تحصی فیحصی الله علیک فرمود انفاق کن وشمار مکن ای مادر تا شمار دیر تو خدا وگهدار واز تو نعمتهای خود را ولا توعی فیوعی الله علیک نگاه مدار از راه بخل پس نگهدارد خدا بر تو **حدثنا** یحیی بن بکیر عن اللیث عن یزید عن بکیر عن کریب مولی ابن عباس ان میمونة بنت الحارث اخبرته انها اعتقت ولیدة بتحقیق میمونه که از امهات المومنین است خبر داد کریب را که وی بتحقیق آزاد کرد داهی را ولم تستاذن النبی صلی الله علیه وسلم وطلب اذن نکرد در عتق آنحضرت را فلما کان یومها الذی یدور علیها فیه قالت اشعرت یا رسول الله انی اعتقت ولیدتی پس وقتیکه بود در روز نوبت او که می آمد بر میمونه در آن روز گفت والنستی ای رسول خدا که من آزاد کردم داهی خود را قال او فعلت قالت نعم فرمود آیا کردی آزاد گفت میمونه گفتم آری کردم قال اما انک لو اعطیتها اخوالک کان اعظم لاجرک فرمود آگاه باش بتحقیق اگر میدادی آن داهی را بخالهای خود را بودی عظیم تر برای ثواب تو از آزادی از جهت احتیاج ایشان و رعایت صله رحم وحدیث دلالت دارد که هبه ذوی الارحام بهتر است از عتق ابن بطال گوید که اینمعنی مطلقا نیست بلکه مختلف میگردد باختلاف احوال منقول است از عینی که در روایت اصیلی بجای اخوال اخوات واقع شده وقاضی عیاض گفته این روایت صحیح تر است وقال بکر بن مضر عن عمرو عن بکیر عن کریب ان میمونة اعتقته وگفت بکر بن مضر از عمرو بن حارث از بکیر مذکور از کریب مولای ابن عباس که میمونه آزاد کرد کریب را در فتح الباری گوید که این غلط محض است ودلالت حدیث بر ترجمه از نوجه است که آنحضرت تجویز عتق او کرده وارشاد کرد میمونه را اگر رشیده بودی بخیری که بهتر از آن بود پس معلوم شد که هبه زن رشیده صالحه مرغیر زوج را روا است

حدثنا حبان بن موسی قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا یونس عن الزهری عن عروة عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اراد سفرا اقرع بین نسائه گفت عائشه بود رسول خدا وقتی که خواستی سفری قرعه انداختی میان زنان خود فایتهن خرج سهمها خرج بها معه پس هر کدام ایشان که بر آمدی سهم او بنام او بر آمدی آنحضرت با آن زن بجائی که در صحبت آنحضرت بودی وکان یقسم لکل امراة منهن یومها ولیلتها وبود آنحضرت که قسمت میکرد مر هر زن را روز آن وشب آن یعنی یک شبانه روز در خانه هر یک از زنان میبود غیران سودة بنت زمعة وهبت یومها ولیلتها لعائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم جز آنکه سوده دختر زمعه از زنان آنحضرت بود بخشیده بود روز وشب خود را بر عائشه زوجه پیغمبر خدا تبتغی بذلک رضا رسول الله صلی الله علیه وسلم طلب میکرد باین هبه رضامندی رسول شدا رحمت کناد خدا بر وی **باب** من یبدأ بالهدیة در بیان آنکه بکه آغاز کرده شود در هدیه وهبه وقال بکر عن عمرو عن بکیر عن کریب مولی ابن عباس ان میمونة زوج النبی صلی الله علیه وسلم وگفت بکر بن مضر روی از کریب مولای ابن عباس که بتحقیق میمونه جفت پیغمبر خدا اعتقت ولیدة لها آزاد کرد داهی را

الجزء السادس تيسير الاسلام | كتاب الجنائز

بعمل بعد از آنکه سبح طبیعت قبول کرد فرات دستقیم بود که در تمیز او حق بود اگر عروض عارض نشدی کمثل البهیمة تنتج البهیمة مانند چهار پای که زایانیده می شود سلیمه الاعضا ر تمام الخلقة وتحت تنتج مستعمل میشود جمعاه هل تری فیها جدعاء آیا می بینید شما در حیوان بهیمه زائیده بریده بینی یا گوش یا دست یا لب بریده را مگر آنکه از خارج بکمال وی تعرض نشود همچنان مانند زائیده شده ولیکن نگاه تغیر میدهد آنرا ایشان بریدن گوش و جز آن و در حدیث اشعار است بودن اطفال مشرکین در بهشت اگر چه بعضی ازانکه تغیر یابند از مقتضای فطرت اسلام واجرای احکام کفر بر ایشان در دنیا تبعیت پدران اینها است تا آنکه در حقیقت کافر باشند وحقتعالی تعذیب نکند احدی را بی کفر و معصیت و روایت کرد ابن عبد البر از طریق ابی معاذ از عائشه رضی الله تعالی عنها که گفت سوال کرد خدیجه آنحضرت را از اولاد مشرکین پس فرمود با پدران خود باشند بعد سوال کردم او را بعد از استحکام اسلام پس نازل شد ولا تزر وازرة وزر اخری پس فرمود ایشان بر فطرت اند یا فرمود در جنت اند قسطلانی گفته ابو معاذ که نام وی سلیمان بن ارقم است ضعیف است واگر صحیح بودی این حدیث با آنکه قاطع بودی نزاع را ورافع شدی بسیار تحقیق واشکال را **باب** بی ترجمه چنانچه بروایت اکثرین است سوی ابی ذر و آن بمنزله فصل از باب سابق است ووجه تعلق حدیث با قبل ظاهر میشود بانچه در روایت کتاب التعبیر در قول وی حدیث والصبیان حوله اولاد الناس زیاده آورده که قال بعض المسلمین والاولاد المشرکین قال واولاد المشرکین قال واولاد المشرکین

اگر یکی را داده و صلہ بکر دی بعضی زنانهای خود را و صلہ رحم میشود می بود ی نزدیکتر بر ثواب را **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا شعبة عن ابی عمران الجونی عن طلحة بن عبد الله رجل من بنی تیم بن مرة عن عائشة رضی الله عنها قالت قلت یا رسول الله ان لی جارین فالی ایهما اهدی گفت عائشه گفتم ای رسول خدا مرا دو همسایه است بسوی کدام یکی از این دو هدیه فرستم قال الی اقربهما منک بابا فرمود بسوی نزدیکترین هردو از تو از روی در

باب من لم یقبل الهدیة لعلة در بیان جواز نقل کسیکه قبول نکرد هدیه را از جهت علتی قال عمر بن عبد العزیز کانت الهدیة فی زمن رسول الله صلی الله علیه وسلم هدیة والیوم رشوة گفت عمر بن عبد العزیز بود هدیه در زمان رسول خدا هدیه که از راه محبت میکدیگر میدادند و امروز که اغراض دنیوی غالب آمد حکم رشوت دارد و رشوة بضم را و کسر آن و سکون معجمه هر دو لغت فصیح است و بفتح را نیز آمده و آنچه بکسی دهند بعوض عیب کرده میشود بران **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة ان عبد الله بن عباس اخبره انه سمع الصعب بن جثامة اللیثی وکان من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم گفت زهری خبر داد مرا عبید الله که ابن عباس خبر داد او را که شنیده است وی صعب را و بود وی از یاران پیغمبر خدا یخبر انه اهدی لرسول الله صلی الله علیه وسلم حمار وحش وهو بالابواء او بودان وهو محرم فرده در حالیکه خبر میداد که تحقیق وی یعنی صعب هدیه فرستاد برای رسول خدا خری وحشی که شکار کرده بود و آنحضرت بمنزل ابواء بود یا بمنزل ودان شک راوی است در حال آنکه آنحضرت احرام داشت پس رد کرد آنحضرت حمار را فقال صعب فلما عرف فی وجهی رده هدیتی گفت صعب پس وقتی که دریافت آنحضرت در روی من شکستگی رد کردن آنحضرت هدیه مرا قال لیس بنا رد علیک ولکنا حرم فرمود نیست مارا ردی بر تو از راه بیزاری ولیکن ما احرام داریم و محرم را روا نیست که صید را بکشد و این حدیث سبق ذکر یافته است **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا سفیان عن الزهری عن عروة بن الزبیر عن ابی حمید الساعدی قال استعمل النبی صلی الله علیه وسلم رجلا من الازد یقال له ابن الاتبیة علی الصدقة گفت ابو حمید ساعدی عامل گردانید پیغمبر خدا مردیرا که از ولایت ازد بود بر صدقات گفته میشد مر او را ابن اتبیه بضم همزه و سکون مثناة و کسر موحده و یای تحتیه مشدده و در بعضی نسخ لتبیه است بضم لام و سکون تا و فوقانیه یا فتح آن و کسر موحده الخ و تشدید تحتانیه و کرمانی تصحیح این کتبه کرده است میگوید نسبت الت بسوی بنی لتب که قبیله مشهور است فلما قدم قال هذا لکم وهذا اهدی لی پس وقتیکه قدوم آورد گفت این مال برای شماست و این هدیه کرده شده است برای من قال فهلا جلس فی بیت ابیه او بیت امه فینظر ایهدی له ام لا فرمود چرا ننشست در خانه پدر یا مادر پس ببیند که هدیه آورده میشود بسوی او یا نه والذی نفسی بیده لا یاخذ احد منه شیئا الا جاء به یوم القیمة یحمله علی رقبته وسوگند کسیکه ذات من در دست قدرت اوست نگیرد هیچ کی از مال صدقه بناحق مگر آنکه آرند او را روز قیامت در حالی که بر میدارد آنرا بر گردن خود ان کان بعیرا له رغاء او بقرة لها خوار او شاة تیعر اگر شتری بر میدارد در حالیکه مر او را آواز است یا گاوی که مر او را آواز است یا شاتی که مر او را فریاد است رغا بضم را و غین معجمه آواز شتر و خوار بضم معجمه آواز گاو و تعار بضم نون و مهمله آواز بز را گویند ثم رفع بیده حتی رأینا عفرة ابطیه پستر برداشت آنحضرت دست خود را تا آنکه دیدیم سفیدی بغل آنحضرت را عفره بضم مهمله و سکون فا و را معجمه و در آخر تا مثناة است بمعنی بیاض که به سرخی آمیزه باشد اللهم هل بلغت اللهم هل بلغت ثلثا فرمود آگاه باشید آیا رسانیدم

باب اذا وهب هبة او وعد عدة ثم مات قبل ان تصل الیه در حکم آنکه وقتی که هبه کرد کسی یا وعده کرد و هبه وعده

در تعبیر آن انچه خواسته بود و هذا فسالنا یوما پس پرسید مارا روزی موافق عادت شریف خود فقال هل رأی احد منکم رؤیا پس فرمود آیا دیده است یکی از شما خوابی را قلنا لا گفتیم ندیده است قال لکنی رأیت اللیلة رجلین اتیانی فاخذا بیدی فرمود لیکن من دیده ام امشب دو مرد را که آمدند مرا پس گرفتند مرا دو دست مرا فاخرجانی الی الارض المقدسة پس بیرون آوردند مرا بسوی زمین پاک که زمین شام است و در ظاهر از روایت مسلم ارض مقدسه بتنکیر عام است فاذا رجل جالس ورجل قائم بیده پس ناگاه مردی در آنجا نشسته است و مردی دیگر ایستاده که بدست او چیزیست پس نقل کرد تفسیر این مبهم را بعض قال بعض اصحابنا عن موسی گفت بعضی یاران ما از موسی مذکور کلوب من حدید یدخله فی شدقه حتی یبلغ قفاه بدست او کلوب است از آهن که می آرد آنرا آن مرد قائم در کلاه آن مرد نشسته تا آنکه میرساند آن کلوب پس سر او و کلوب بفتح کاف و تشدید لام مضمومه آهنی است سر کج که کشیده میشود بوی چیزی ثم یفعل بشدقه الاخر مثل ذلک پستر میکند بکله دیگر وی مانند آنچه کرده است بکله نخست ویلتئم شدقه هذا و بهم می آمد و بر میگردد این کلاه او و تمام عمل بدانجانب فیعود فیصنع مثله پس باز میگردد آن مرد و میکند مانند آن کار یعنی کلاه را ای میکشد و چون باز بهم می آید باز میکشد همچنین بر بار میکنند قلت ما هذا آنحضرت فرمود گفتم و پرسیدم آن دو مرد را که این بود چیست این عمل قالا انطلق گفتند برو و راهی شو از اینجا که عجائب دیگر دیدنی است فانطلقنا پس راهی شدم من و آن هر دو مرد حتی اتینا علی رجل مضطجع علی قفاه ورجل قائم علی راسه بفهر او صخرة پس رسیدیم بر مردی که افتاده است بر قفا خود و مردی دیگر که ایستاده است بر او سنگی در دست فهر بکسر فا و سکون ها سنگ پری دست و در صراح گفته یک کف سنگ او صخرة شک راوی است فیشدخ به راسه پس میشکند بآن سنگ سر آن مرد افتاده را شدخ با معجمه اول و آخر و مهمله در میان شکستن چیزی کاواک فاذا ضربه تدهده الحجر

پسر مرد پیش از انکه برسد هدیه بسوی موهوب له وقال عبيدة السلماني ان مات وكانت فصلت الهدية والمهدى له حي فهي لورثته گفت عبیده اگر مرد هدیه کننده و جدا کرده بود هدیه را از مال خود یعنی قبض کرده آنرا کسیکه هدیه کرده است وی را و وی زنده است وقتی که قبض کرده و پسر مرده پس آن هدیه برای وارثان کسی است که هدیه کرده است او وان فصلت الهدية مجهول و معروف هر دو خوانده اند مشتق از فصل است و مراد از آن قبض است وان لم تكن فصلت فهي لورثة الذي اهدى و اگر قبض نکرده است پس هدیه مر وارثان کسی راست که هدیه کرده است وقال الحسن ايهما مات قبل فهي لورثة المهدى له گفت حسن بصری هر کدام یکی از این دو که مرد پیشتر پس آن هدیه مر وارثان کسی راست که هدیه کرده است برای او اذا قبضها الرسول وقتیکه در قبض آورد رسول او حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا ابن المنكدر قال سمعت جابرا قال قال لي النبي صلى الله عليه وسلم لو جاء مال البحرين اعطيتك هكذا ثلاثا گفت ابن منکدر شنیدم جابر را گفت فرمود مرا پیغمبر خدا اگر آمد مال بحرین بدهم من ترا انچنین سه کف دست فلم يقدم حتى توفي النبي صلى الله عليه وسلم پس نیامد مال بحرین تا آنکه وفات کرد پیغمبر خدا فامر ابو بكر مناديا فنادى من كانت له عند النبي صلى الله عليه وسلم عدة او دين فليأتنا پس امر کرد ابو بکر منادی را پس ندا کرد کسیکه باشد ورا نزد پیغمبر خدا وعده یا دینی گو بیاید نزد ما فاتيته فقلت ان النبي صلى الله عليه وسلم وعدني فحثى لي ثلاثا پس آمدم نزد ابو بکر و گفتم بتحقیق پیغمبر خدا وعده کرده است مرا پس داد مرا سه کف دست و در باب کفالت گذشته که هر کف دست پانصد بود از درهم و دینار پوشیده نماند لطیفاتی که پیش از حدیث جابر آورده تائید کرده جزو اول ترجمه را و اینحدیث جابر را برای جزو ثانی ایراد نموده و مطابقت بهر دو جزو ترجمه تمام شد

باب

كيف يقبض العبد والمتاع در بیان آنکه چگونه قبض کرده میشود بنده و متاعی را که بخشیده باشند آنرا وقال ابن عمر كنت على بكر صعب فاشتراه النبي صلى الله عليه وسلم وگفت ابن عمر بودم من سوار بر شتری تند سخت مهار که از بیدر من بود پس خرید آنرا آنحضرت از عمر وقال هو لك يا عبد الله و فرمود آن شتر مر تراست ای عبد الله یعنی آن شتر را از عمر خرید و بمن بخشید و اینحدیث دلالت کرد بر آنکه در قبض هبه همانکه در دست ابن عمر بود کفایت دارد حاجت بقبضی دیگر از مشتری و تجدید قبض موهوب له نیست حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا الليث عن ابن ابي مليكة عن المسور بن مخرمة انه قال قسم رسول الله صلى الله عليه وسلم اقبية ولم يعط مخرمة منها شيئا مرویست از مسور بن مخرمه که بتحقیق وی گفت قسمت کرد رسول خدا قباها و نداد مخرمه را از آن قبا چیزی فقال مخرمة يا بني انطلق بنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت مرا مخرمه ای پسرک بر مارا بسوی رسول خدا فانطلقت معه پس رفتم با مخرمه فقال ادخل فادعه لي پس گفت در آنجا نه پس بخوان آنحضرت را برای من قال فدعوته له گفت مسور پس خواستم و طلب کردم قبائی در روایتی دیگر که خواهم آمد انشاء الله تعالى زیاده کرد پس داد آنحضرت قبائی گفت ای پسرک این قبا بهتر نیت باز خواستم قبائی برای او فخرج اليه وعليه قباء منها پس بیرون آمد آنحضرت بسوی مخرمه و حال آنکه بر دوش آنحضرت قبائی بود از آن قباها فقال خبأنا هذا لك فرمود پنهان داشتم این قبا را برای تو قال فنظر اليه گفت مسور پس دید مخرمه بسوی آن و گرفت فقال رضي مخرمة پس فرمود آنحضرت آیا راضی شد مخرمه

باب

اذا وهب هبة فقبضها الآخر ولم يقل قبلت وقتی که هبه کرد هبه پس قبض کرد آنرا دیگری که موهوب له است و نگفت که قبول کردم آیا این هبه تمام میشود یا نه حدثنا محمد بن محبوب قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا معمر عن الزهري عن حميد بن عبد الرحمن عن ابي هريرة قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال هلكت گفت ابو هریره آمد مردی

سوراخ نافذ در استعمال و در تعلیل صنوبر بود و آن نقب مایل و مانند آن بنون عظیم می باشد بر این تقدیر در بینی نون بقرینه تشبیه بتنور مناسب تر می نماید یعنی پس رفتیم بجانب سوراخی که مانند تنور است اعلاه ضيق واسفله واسع بالای آن سوراخ تنگ است و پایان آن فراخ توقد تحته نارا می افروزد زیر آن سوراخ آتش بر دمی کرد و آن ... اند فاذا اقترب بهمزه وقاف ... در نسخه صحیح است و در بیست که انفعال از وی باشد اگرچه اقترب مشهور در سنی ... است اما تقرى الارض بالعيون از بهین باده بمعنی ... شدن زمین بچشمها آمده و برین قیاس ... اگر مراد جوش زدن آتش ... شد و این تین ضبط کرده ... برای ... از فتر ... یعنی بلند شد ... بر بالای آن ... انقذ استم ... از ... مذکور شود و معنی ... است

ارتفعوا حتى كادوا ان يخرجوا منها یعنی چنگر بلند میشد و جوش میزد آتش بلند میشدند مردم که در وی افتاده اند تا انکه نزدیک بود که بیرون افتند از آن غار و اذا خمدت رجعوا فيها و چون فرو می نشیند زبانه آتش رجوع میکنند در آن وفيها رجال ونساء عراة و در آن ... مردان و زنان ... فقلت ما هذا قالا انطلق فانطلقنا حتى اتينا على نهر من دم فيه رجل قائم تا انکه آمدیم بر جوئی از خون که در آن مردیست ایستاده على وسط النهر مفعول است ... سابق ... و در روایتی الوقت ... وسط النهر رجل است ... قال يزيد ووهب بن جرير عن جرير بن حازم على شط النهر رجل یعنی موسی بن اسماعیل لفظ وسط از ... روایت کرده و یزید بن هارون و وهب لفظ شط را بفتح شین معجمه و تشدید طاء یعنی بر کناره نهر ... دیگر است بين يديه حجارة پیش وی سنگها است فاقبل الرجل الذي في النهر پس پیش آمد مردی که در میان نهر بود فاذا اراد ان يخرج رمى الرجل بحجر في فيه پس چون میخواست که بیرون آید

نزد رسول خدا پس گفت هلاک شدم فقال ما ذاك قال وقعت على اهلى فى رمضان پس فرمود چیست سبب آن هلاک گفت
جماع کردم بزن خود در روز رمضان قال تجد رقبة قال لا فرمود آیا می توانی یافت بنده که کفارت دهی گفت نه قال فهل
تستطيع ان تصوم شهرين متتابعين قال لا فرمود آیا میتوانی تو که روزه داری دو ماه پیهم متصل گفت نه قال فتستطيع
ان تطعم ستين مسكينا قال لا فرمود استطاعت داری که طعام دهی شصت مسکین را گفت نه قال فجاء رجل من الانصار
بعرق والعرق المكتل فيه تمر گفت ابو هریره پس آورد مردی از انصار عرق را که در وی خرما بود و عرق بفتحتين يعني مكتل
بکسر میم و سکون کاف و فتح مثناة فوقانیه یعنی زنبیل در روایت امام احمد است که پانزده صاع خرما بود فقال اذهب بهذا
فتصدق به پس فرمود آنحضرت بیرا این زنبیل را و تصدق کن بآن برغریب قال اعلى احوج منا يا رسول الله پس گفت آیا
تصدق کنم بر کسی که محتاج تر است از ما والذی بعثك بالحق ما بين لابتيها اهل بيت احوج منا و سوگند بکسی که فرستاده است
ترا بحق و راستی نیست در میان دو حره مدینه یعنی دو طرف آن مردم خانه محتاج تر از ما ثم قال اذهب فاطعمه اهلك پس
فرمود برو و بخوران عیال خود را مطابقت حدیث بهمین جزو اخیر است که آنحضرت هبه کرد بعیال مخبر که غائب بود و وی
قبض کرد از جانب آن بی آنکه وی قبلت گوید حلال شد او را خوردن و آن حدیث در باب کفارت روزه بهم گذشته بحث
مباحث ضروری که در وست باب اذا وهب دينا على رجل در حکم آنکه وقتی که بخشید دینی را که بر ذمه مرد بیست بر او
قال شعبة عن الحكم هو جائز و وهب الحسن بن على لرجل دينه گفت شعبه از حکم آن جائز است و بخشید حسن ابن على رضى الله عنهما مردی را دینی که
بر ذمه آن مرد بود و قال النبى صلى الله عليه وسلم من كان عليه حق فليعطه او ليتحلله منه و فرموده پیغمبر خدا کسی که باشد بر گردن او
حقی پس گو بدهد او را و اگر نتواند دادن گو حلال گرداند از او یعنی بخشایاند و قال جابر قتل ابى و عليه دين فسال النبى صلى الله
عليه وسلم غرماءه ان يقبلوا تمر حائطى و يحللوا ابى و گفت جابر بن عبد الله کشته شد پدر من و حال آنکه بر وی
قرضی بود پس رسید آنحضرت قرض خواهان او را اینکه قبول کنند میوه باغ من و بخشند باقی قرض پدر را حلال سازند
عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا يونس ح و قال الليث حدثنى يونس عن ابن شهاب قال حدثنى ابن كعب بن مالك ان جابر بن
عبد الله اخبره ان اباه قتل يوم احد شهيدا گفت ابن شهاب حدیث کرد مرا ابن کعب که جابر بن عبد الله خبر داد
او را که پدر او کشته شد روز غزوه احد حالی که شهید است و بر وی قرض بود فاشتد الغرماء فى حقوقهم پس شدت کردند
قرض خواهان در مطالبه حقهای خود فاتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فكلمته پس آمدم نزد آنحضرت پس گفتم آنحضرت
را از شدت طلب آنها فسالهم ان يقبلوا تمر حائطى و يحللوا ابى پس گفت آنحضرت آنها را که قبول کنند میوه باغ مرا
ابراء ذمه پدر من کنند فابوا فلم يعطهم رسول الله صلى الله عليه وسلم حائطى و لم يكسره لهم پس قبول نکردند فرمود آنحضرت لیکن
نداد آنحضرت ایشان را باغ مرا و نشکست میوه را برای ایشان و لكن قال ساغدو عليك و لیکن
گفت فردا می آیم نزد تو فغدا علينا حين اصبح فطاف فى النخل پس فردا آمد بر ما هنگامی که صبح کرد پس گردید در نخلستان
دعا فى ثمرها بالبركة پس دعا کرد در میوه باغ برکت فجددتها فقضيتهم حقوقهم و بقى لنا من ثمرها بقية پس شکستم نخلها را
و ادا کردم ایشان را حقهای شان و باقی ماند ما را از میوه آن چیزی ثم جئت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبرته
بذلك پس آمدم رسول خدا را پس خبر دادم آنحضرت را بآن فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعمر و هو جالس اسمع يا عمر
پس فرمود رسول خدا مر عمر بن خطاب را و حال آنکه او نشسته بود بشنو ای عمر فقال عمر الا يكون قد علمنا انك رسول الله

الجزء السادس شرح الاسلام | کتاب الجنائز

بل يه فا ... ها و با کا ه اینجا مردی دیگر است
نزدیک درخت پیش وی آتشی است که می افروزد
آنرا فصعدا بی الشجرة پس بردند مرا بالای
درخت و ادخلانی دارا لم ار قط احسن
منها پس آوردند مرا در سرای که ندیدم هرگز بهتر
ازان فيها رجال شيوخ و شباب و نساء
و صبيان در آن سرا پیران و جوانان چنان
و زنان و خردان شباب ... معروف
خفت اخرجانى منها فصعدا بى الشجرة پس بردند آوردند
ازان سرا پس بردند مرا دیگر بالای درخت
فادخلانی دارا هى احسن و افضل پس
درآوردند مرا در سرای که آن خوبتر و فاضل تر از
سرای اول است فيها شيوخ و شباب
در آن سرا پیران اند و جوانان اند و درین جا زنان
و خوردان نیستند درو خوان معلوم گردد
طوفتمانى الليلة فاخبرانى عما رايت
گفتم آن دو مرد را که بسیار گردانیدید مرا امشب
پس خبر دهید مرا ازانچه دیدم قالا نعم گفتند
آری خبر میدهیم اما الذى رايته يشق شدقه
فكذاب يحدث بالكذبة ... آنکه دیدی او را
که وی کرده می شود ... او کسیست که
خبر میدهد ... فتحمل عنه حتى تبلغ الآفاق
پس یاد گرفته و نقل کرده میشود ازوی آن دروغ
تا آنکه میرسد تا اطراف عالم فيصنع به الى يوم

انك لرسول الله پس گفت عمر آیا شد این برکت بتحقیق دانستیم ما که بتحقیق تو رسول خدائی و سوگند بخدا بتحقیق تو رسول خدائی
الا بفتح همزه و تشدید لام است اصل آن ان مخففه است که ضم شده است بآن لا نفی و در روایت ابی ذر بتخفیف لام است و همزه
را همزه استفهام داشته معنی آیا باشد این برکت و حال آنکه ما دانسته ایم که تو رسول خدائی و صاحب اعجازی **باب**
هبة الواحد للجماعة در حکم هبه یکی بچندکس یعنی چیزی را وقالت اسماء للقاسم بن محمد و ابن ابی عتیق و گفت اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما
مر قاسم بن محمد بن ابی بکر را و ابن ابی عتیق را که وی محمد بن عبد الرحمن بن ابی بکر است ورثت عن اختی عائشة مالا بالغابة وارثشدم
از خواهر خود که عائشه صدیقه است مالی را که موضع غابه بفتح غین معجمه و موحده نام موضعی است بعوالی نزدیک مدینه وقد اعطانی معاویة
به مائة الف فهو لكما و بتحقیق داده است مرا معاویه بآنجا صد هزار پس آن هبه برای شما و ملک شماست و این حدیث دلیل است
بر جواز این قسم هبه مشاع و اینست مذهب امام محمد و امام ابی یوسف و امام ابو حنیفه گوید هبه مشاع موجب ملک نمیشود و در صورتی
که یکی بچند کس چیزی بی تقسیم هبه کند ملک آن چند کس بمجرد هبه نمیشود و در تمسک امام ابو حنیفه رح اینحدیث صحیح است که لا تجوز
الهبة الا مقبوضة و در صورت که مشاع قبض تحقق نیست و آنچه در حدیث واقع شده تنصیص ندارد در آنکه بی تقسیم بود و دفع

دیگر تقرب الكفاية کرد حدثنا یحیی بن قزعة قال حدثنا مالك عن ابی حازم عن سهل بن سعد ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی بشراب
فشرب بتحقیق پیغمبر خدا آورده شد بآبی یا شیری پس نوشید آن وعن یمینه غلام وعن یساره الاشیاخ و جانب دست راست وی
غلامی خوردسال بود و آن ابن عباس است و جانب دست چپ پیران بودند از انجمله ابو بکر صدیق است رضی الله تعالی عنه
فقال للغلام ان اذنت لی اعطیت هؤلاء پس فرمود مر غلام را اگر اذن کنی مرا دهم اینها هر آنچه باقی مانده است فقال ما كنت لاوثر بنصيبي منك يا
رسول الله احدا پس گفت ابن عباس نیستم من که ایثار کنم نصیب خود را که از تو یافته ام ای رسول خدا بکس فتله فی یده پس داد
آنحضرت آنرا در دست او و تل بفتح تا و تشدید لام بمعنی دفع است دلالت حدیث بر ترجمه و لا آنچه توان گفت و شنید
است آنست که آنحضرت فرمود غلام را اگر اذن کنی و از حق خود بگذری بدهم اینها همه پیران را از اینجا معلوم شد که دادن
یکی که آنحضرت باشد چیزی را بجماعه روا بوده است ابن بطال در تطبیق حدیث گوید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود
با ابن عباس که نصیب خود را که درین کاسه بوده است به پیران هبه کند و نصیب او مشاع غیر متمیز بوده پس دلالت کرد
بر هبه مشاع انتهی در فتح الباری تعریب اینوجه کرده است کرمانی گوید مقصود ازین دو باب رد بر حنفیه است که هبه
مشاع را روا نمیدارند و پوشیده نماند که قول او که نصیب ابن عباس مشاع غیر متمیز بود با آنکه در بیان تطبیق حدیث
بر هبه دلالت نیست چنانکه بادنی فهم ظاهر میشود مستلزم آنست که در کاسه نصیب همه حاضران یمین و یسار باشد
و آنچه معلوم شده همین است که آنحضرت بقیه که مانده بود با بن عباس داد که آنرا بتمام خورد و ثابت نشده که بقدر نصیب
خود خورد بعد از آن بدیگران داد و همه خوردند پس در وی دلالتی بر هبه مشاع نیست و بوجهی که ما در تطبیق اشارتی
کردیم بحدیث لا تجوز الهبة الا مقبوضة و فتی معارض میشد که از آنحضرت عطا بهمه واقع میشد شاید که یکی از صحابه سهیل
چنانکه در احادیث مثل آن واقع شده که ابو بکر دست چپ بود و عمر بن خطاب التماس کرد که بوی بدهند قسطلانی آورده
که اسماعیلی گفته است در اینحدیث هبه نیست نه یکی را و نه جماعه را آبی یا شیری بود که برای آنحضرت آوردند پاره از آن
خورد و پاره دیگر با بن عباس داد بطریق رزق و اباحت چنانکه مهمانی را طعامی از آنچه کسی میخورده باشد لقمه دهند و آنکه
آنحضرت اذن طلبید نه از انجهت بود که تو بوی هبه کرده و حق او متعین شده بود با آنکه کاسه آب در وقت استیذان

كنت اكون سوفتند والذى رايته فى النهر و آنکه
دیدی او را در درون جوی خون آكلوا الربوا ربا
خواران اند که گویا خون مردم خورده اند والشيخ الذى
فى اصل الشجرة ابراهيم و پیر که در بیخ درخت
است ابراهیم پیغمبر است علیه السلام والصبيان
حوله فاولاد الناس و کودکان که گرد اویند اولاد
مردم اند از مشرکین و موحدین والذى يوقد النار
مالك خازن النار و آنکه می افروزد آتش را مالک
نگهبان دوزخ است والدار الاولى التى دخلت
دار عامة المؤمنين و سرای پیشین که در آمدی
تو جای عوام مسلمانان است یعنی بهشتی که سایر
مومنین در آنجا باشند واما هذه الدار فدار
الشهداء و اما این سرای دوم که احسن و افضل
از اول بود پس جای شهیدان است و شاید که اتیان
ابراهیم علیه السلام در اصل شجره بجهت آنکه وی
اصل است در ملت و دیگر موحدان و مسلمانان
تابع اند مر او را و باتباع ملت وی صعود می کنند
شجره اسلام را کذا قال العینی یا بسبب کفالت
اولاد ناس باشد و دیگر منزلت وی در بهشت
برتر است از منازل شهدا بیشک چنانکه آدم علیه
السلام در سماء دنیاست تا می بیند نیکیهای
اولاد خود را از اهل خیر و اهل شر پس میخندد و میگرید
با آنکه منزلت او در علیین است پس چون روز
قیامت شود هر یک از ایشان در منزل خود جای
گیرند کذا ذکره القسطلانی واکتفا در دار شهدا بذکر
شیوخ و شباب بجهت آنست که غالب در شهدا
مردان اند نه زنان و کودکان وانا جبرئیل یکی
از آن دو مرد که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
را همراه بودند و این عجائب نمودند گفت من
جبرئیل ام وهذا ميكائيل واین دیگر میکائیل است
فارفع راسك پس بردار سر خود را فرفعت
راسي پس برداشتم سر خود را فاذا فوقي
مثل السحاب پس ناگاه بالای سر من مانند ابر
است قالا ذلك منزلك گفتند آن بر تو
مر داین منزل تست قلت دعانى ادخل
منزلى گفتم بگذارید مرا تا در آیم منزل خود را قالا
انه بقى لك عمر لم تستكمله فلو استكملت
اتيت گفتند باقی مانده است مر ترا عمری از عمر تو
که استیفا نموده آنرا پس اگر تمام بیکردی می آمدی
منزل خود را ازینجا ظاهر شود که مومن بعد
بهشت برار واح لازم نیست که بطریق دخول
در آن منزل باشد ولیکن سایر انبیا را دخول در
منازل روز قیامت میسر گردد و سید الانبیا را
بعد از موت والله اعلم **باب ما قيل فى الموت**

ورد است آنحضرت بود و با حتی هم در میان نیامد استیذان برای رعایت سنت بیمن و اولویت بوده است **باب** الهبة المقبوضة وغیر المقبوضة در بیان حکم هبه چیزی که قبض آن کرده شده و قبض کرده نشده است والمقسومة وغیر المقسومة و حکم هبه که قسمت کرده شده است و قسمت کرده نشده است مقصود بیان هبه غیر مقسوم است وقد وهب النبی صلی الله علیه وسلم واصحابه لهوازن ما غنموا منهم وهو غیر مقسوم و بتحقیق بخشید پیغمبر خدا و اصحاب او قوم هوازن را چیزی را که غنیمت یافته بودند از آنها و مال آن غنیمت قسمت کرده نشده بود و پوشیده نماند که اینصورت از قبیل هبه مشاع که حنفیه دران اختلاف کرده اند نیست از آنکه جمیع حصه از همه غنیمای خود بیش از آنکه قبض کنند یکبار در گذشتند و اینصورت اسقاط حقوق است نه هبه و بر تقدیر قبض حقوق هوازن در میان یکدیگر متعین بود پس مشاع نباشد تا استدلال بر جواز هبه مشاع تمسک کرده **حدثنا** ثابت قال حدثنا مسعر عن محارب عن جابر قال اتیت النبی صلی الله علیه وسلم فی المسجد فقضانی وزادنی گفت جابر آمدم نزد آنحضرت در مسجد و ادا کرد حق مرا و زیاده کرد **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن محارب قال سمعت جابر بن عبد الله قال بعت من النبی صلی الله علیه وسلم بعیرا فی سفر گفت محارب شنیدم جابر بن عبد الله را که گفت فروختم با آنحضرت شتری را در سفری و از احادیث دیگر معلوم شده که آنحضرت جابر را تجویز فرموده بود که هم بران سوار شود در بین راه فلما اتینا المدینة قال ائت المسجد فصل رکعتین پس هرگاه آمدیم بمدینه فرمود بیا بمسجد پس بگذار دو رکعت چنانکه سنت قدوم است فوزن قال شعبة اراه فوزن لی پس وزن کرد ثمن آنرا گفت شعبه گمان دارم که محارب فوزن لی گفته است **ف**ارجح لی پس زیاده کرد ثمن را در احادیث دیگر گذشته که بلال را فرمود که اوقیه زر بدهد و زیاده ساز فما زال معی منها شیء پس دائم بود باقی از آن زر چیزی گویا برای تبرک نگهداشته بود حتی اصابها اهل الشام یوم الحرة تا آنکه یافتند آنرا اهل شام روزی که آتش افتاد در مدینه در واقعه که یزید بن معاویه علیه ما یستحقه لشکری بر مدینه فرستاد در سنه شصت و سه مطابقت حدیث با ترجمه ظاهر نیست مگر بروایتی دیگر گذشته که قرض را نیز نبوی بخشید و این هبه پیش از قبض بوده است **حدثنا** قتیبة عن مالک عن ابی حازم عن سهل بن سعد ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اتی بشراب وعن یمینه غلام وعن یساره الاشیاخ فقال للغلام أتاذن لی ان اعطی هؤلاء پس فرمود غلام را اذن میدهی که بدهم اینجماعه را دست چپ را فقال الغلام لا والله لا اوثر بنصیبی منک احدا فتله فی یده شرح اینحدیث معلوم شده است **حدثنا** عبد الله بن عثمان بن جبلة قال اخبرنی ابی عن شعبة عن سلمة قال سمعت ابا سلمة عن ابی هریرة گفت سلمه بن کهیل شنیدم ابا سلمه بن عبد الرحمن بن عوف را که روایت کرد از ابو هریره قال کان لرجل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم دین گفت ابو هریره بود مردی را از اعراب بر رسول خدا قرضی از روایت دیگر معلوم شده که آمد و در مطالبه درشتی کرد فهم به اصحابه پس قصد کردند یاران بوی یعنی خواستند زجر کنند او را فقال دعوه فان لصاحب الحق مقالا پس فرمود بگذارید او را و چیزی نگوئید بتحقیق مر صاحب حق را سخن در مطالبه می باشد وقال اشتروا له سنا فاعطوها ایاه و فرمود بخرید برای او شتری چنانکه او داده بود پس بدهید آن شتر او را فقالوا انا لا نجد سنا الا سنا هی افضل من سنه پس گفتند یا نبی یابیم شتری را مگر آنکه شتر نیست که بهتر است از شتر او وقال فاشتروها فاعطوها ایاه فرمود پس بخرید آن شتر بهتر را و بدهید آن شتر او را فان من خیرکم او خیرکم احسنکم قضاء پس بتحقیق از نیکان شما یا نیک شما نیک را اولست نیکوترین شما است از روی قضای دین گرانی گوید که وجه مناسبت اینحدیث آنست که زیاده بر حق دادن هبه بود پوشیده نماند که ترجمه در هبه مطلق نیست بلکه در حکم هبه مقبوض و غیر مقبوض است و همین قدر مناسبت کفایت نکند

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الجنائز

توفی رسول الله وگفت ابوبکر صدیق رضی الله عنه مر عایشه رضی الله عنها را در کدام روز وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم قالت یوم الاثنین گفت عایشه رضی الله عنها روز دوشنبه است قال فای یوم هذا گفت ابوبکر رضی الله عنه کدام روز است امروز قالت یوم الاثنین گفت عایشه رضی الله عنها روز دوشنبه است قال ارجو فیما بینی وبین اللیل گفت امید دارم وفات خود را در ساعتی که میان من یعنی میان این ساعت تا آخر این روز و میان اجزای شب است رغبت کرد در موافقت وفات خود بر ذات وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از غایت موافقت واتباع و تبرک جست دران فنظر الی ثوب علیه کان یمرض فیه به ردع من زعفران پس نگاه کرد بسوی جامه که بر خود داشته بود که بیماری کرده بود دران جامه به ردع من زعفران دران جامه بود لکه بود از زعفران فقال اغسلوا ثوبی هذا وزیدوا علیه ثوبین پس گفت بشوئید این جامه مرا و بیفزائید بر آن دو جامه دیگر فکفنونی فیها پس کفن کنید مرا دران سه جامه چنانکه آنحضرت کرده بودند دلیل است بر آنکه سنت لیس فیها قمیص و لا عمامة نقل این دو جنس است در کفن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اصلا نه قمیص و عمامه سوای این سه جامه بود قلت ان هذا خلق گفت عایشه رضی الله عنها کهنه است این جامه بر که کهنه است قال ان الحی احق بالجدید من المیت گفت بتحقیق زنده لایق تر است بجامه نو از میت انما هو للمهلة نیست آن کفن مگر برای ریم و زرد آب قاضی عیاض گفته مهله روایت کرده شده بضم میم و فتح و کسر آن و ابن حبیب گفته بالکسر بمعنی آب رقیق از ریش و بفتح بمعنی چرک و بضم درد و زیست و مراد اینجا اول است و روایت کرده ابوداود از حدیث علی رضی الله عنه مرفوعا لا تغالوا فی الکفن فانه یسلب سریعا دعا رفع نشود این حدیث جابر در امر تحسین کفن چنانچه مسلم روایت کرده که آن محمول بر تحسین صفت است چون بیاض و نظافت و مقالات در کفن با شتر ذاتی

پس میتوان گفت که آنحضرت آن شتر که زیادتی داشت قبض نا کرده بخشید و ابو رافع مولای آنحضرت که وی فرموده بود که شتری بخرد وکیل بالبیع بوده وکیل قبض تا قبض او را اگر واقع شده باشد قبض آنحضرت گویند **باب** اذا وهب جماعة

لقوم او وهب رجل جماعة جاز وقتیکه بخشید جمعی مر قومی را یا بخشید یکمردی جمعی را رواست **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا

الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن عروة ان مروان بن الحكم والمسور بن مخرمة اخبراه مرویست از عروه که مروان بن حکم

و مسور بن مخرمه هر دو خبر داده اند ان النبي صلى الله عليه وسلم قال حين جاءه وفد هوازن مسلمين بتحقیق پیغمبر خدا فرمود

هنگامی که آمدند نزد آنحضرت ایلچیان قوم هوازن درحالیکه مسلمان شدند فسألوه ان يرد اليهم اموالهم وسبيهم پس پرسیدند آنحضرت

را یعنی طلب کردند و خواستند اینکه باز دهد بسوی ایشان اموال آنها را و بندیان آنها را فقال لهم معي من ترون پس فرمود با من

کسانی اند که می بینید یعنی لشکر با من شرکت دارند در غنیمت واحب الحديث الی اصدقه و دوستتر سخن گفتار نزد من است راست ترینا

آنست یعنی راستی آنست که ایشانرا غنیمت حق من هست فاختاروا احدى الطائفتين اما السبي واما المال پس اختیار کنید یکی

ازین دو چیز بندیان را یا مال را وقد كنت استانيت بهم وبتحقیق بودم منتظر شما وكان النبي صلى الله عليه وسلم انتظرهم بضع عشرة

ليلة حين قفل من الطائف و بود آنحضرت که انتظار داشت آمدن ایشانرا ده و چند شب هنگامی که باز گشت از طایف

فلما تبين لهم ان النبي صلى الله عليه وسلم غير راد اليهم الا احدى الطائفتين پس وقتیکه ظاهر شد مر آنها را که بتحقیق آنحضرت باز

نمیدهد است با ایشان مگر یکی از دو طایفه قالوا فانا نختار سبينا گفتند پس ما اختیار میکنیم بندیان خود را فقام في المسلمين

فاثنى على الله بما هو اهله پس خطبه استاد در مسلمانان پس ستود بر خدا بچیزی که سزاوار آنست ثم قال اما بعد فان اخوانكم هؤلاء

جاؤنا تائبين پس فرمود اما بعد حمد خدا پس بتحقیق آمدند برادران شما که اهل هوازن اند درحالیکه توبه کرده اند از شرک

واني رايت ان ارد اليهم سبيهم فمن احب منكم ان يطيب ذلك فليفعل و من صلاح دیده ام که باز دهم با ایشان بندیان

ایشانرا پس کسیکه دوست دارد از شما اینکه خوش سیدارد این پسند مرا پس خوش کند ومن احب منكم ان يكون على حظه حتى نعطيه

اياه من اول ما يفيء الله علينا فليفعل و کسیکه دوست دارد از شما این را که باشد بر نصیب خود تا آنکه بدهیم او را نصیب او را

از نخستین غنیمتی که غنیمت دهد خدا بر ما پس باید بکند آنچنان فقال الناس طيبنا يا رسول الله لهم پس گفتند مردم خاطر

خوش کردیم برای رسول خدا برای ایشان که بدهید فقال لهم انا لا ندري من اذن منكم فيه ممن لم ياذن پس فرمود ما را هر آئینه

نمیدانیم کسی را که اذن کرده و بدادن از کسی که اذن نکرده یعنی نمیدانیم که همه اذن کرده اند یا نه فارجعوا حتى يرفع الينا عرفاؤكم

امركم پس بروید تا رفع کنند و بگویند بما بزرگان شما که گفته ایشان در حق همه سنداست فرجع الناس فكلمهم عرفاؤهم

پس رفتند مردم و گفتند ایشان را بزرگان ایشان که همه راضی اند ثم رجعوا الى النبي صلى الله عليه وسلم فاخبروه انهم طيبوا

واذنوا پس آمدند نزد آنحضرت و خبر دادند که بتحقیق بزرگان خوش کردند و گفتند طیب خاطر فهذا الذي بلغنا من سبي

هوازن پس همه نیست که رسیده است ما را از قصه بندیان هوازن قال ابو عبد الله قوله فهذا الذي بلغنا من قول الزهري

گفت مولف رح قول حدیث فهذا الذي بلغنا از گفتار زهری است **باب** من اهدى له هدية وعنده جلساؤه فهو احق

کسی که هدیه آورده شد مر او را هدیه و نزد او همنشینان او میباشند پس هم آنکس سزاوار تر است مقصود مولف رح آنست

بکسیکه هدیه کرده از حق اوست و بس لیکن لفظ احق ناظر با اولویت است ويذكر عن ابن عباس ان جلساءه شركاءه

ولم يصح و ذکر کرده میشود از ابن عباس که بتحقیق همنشینان او شریکان او میباشند و لصحت نرسیده است این روایت

کرده آنرا بیهقی و ابن ابی الدنیا و اخراج نموده ابو نعیم در حلیه از جابر مرفوعا بلفظ اجیر من عذاب القبر وجاء يوم القيامة وعليه طابع الشهداء و حمید در ترغیب از ایاس بن بکیر مرفوعا بلفظ من مات يوم الجمعة كتب له اجر شهيد ووقي فتنة القبر و از عطاء مرسلا مرفوعا بلفظ ما من مسلم او مسلمة يموت ليلة الجمعة او يوم الجمعة الا وقي عذاب القبر وفتنة القبر ولقي الله ولا حساب عليه وجاء يوم القيامة ومعه شهود يشهدون له او طابع یا طلبی در روض الریاحین گفته رسیده است مرا که معنی سیذب نمیشوند شب جمعه بجهت تشریف این وقت و احتمال دارد اختصاص آن بعصاة مسلمین بکفار و تعمیم کرده عمر نسفی در بحر الکلام که گفته کافر رفع کرده میشود از وی عذاب روز جمعه و شب آن و تمام شهر رمضان و اما مسلمان عاصی پس وی معذب میشوند در قبر خود لکن منقطع میشود از وی عذاب روز جمعه و شب آن پس عود نمیکند بوی تا روز قیامت و اگر بمیرد در روز جمعه یا شب جمعه میباشد مراو را عذاب یکساعت و منقطع قبر بحیان پس منقطع میشود از وی عذاب و عود نمیکند بسوی او تا روز قیامت انتهی و این دلالت میکند بر آن که عصاة مسلمانان عذاب کرده نمیشوند سوای یک جمعه یا کمتر از آن و چون جمعه رسید منقطع گردد و باز نشود و آن محتاج بدلیل است که ذکر کرده السیوطی فی شرح الصدور و همچنین محتاج است بدلیل انچه حکیم ترمذی گفته کسیکه بمیرد روز جمعه پس بتحقیق منکشف میشود پرده از آنچه مر او راست نزد خدا زیرا چه روز جمعه تافته نمیشود جهنم و بند کرده میشود درهای آن و عمل نمیکند در آن بعد قوت و شوکت آتش بانقدر که عمل میکند در سایر ایام پس چون قبض کند خدا روح بنده را از بندگان خود و موافق افتد قبض او روز جمعه یا باشد دلیل سعادت و حسن مآل او و قبض نمیکند درین روز بزرگ مگر کسی را که مقدر کرده است او را سعادت نزد خود و بدین اشکاره میدارد او را از فتنه قبر زیرا چه سبب آن تمیز منافق از مومن است انتهی سیوطی گفته و چون کسی که بمیرد درین روز اجر شهید است پس بر قاعده شهدا یا بعد در عدم سوال و وارد شده و لا یفتی با حادیث متعدد بدخول جنت مر کسی را که بمیرد نزد انقضاء رمضان و در بعضی نزد انقضاء عرفه و نزد بعضی انقضاء صدقه و در بعضی نزد ختم بر قول لا اله الا الله و نزد ختم صوم ایام ابتغاء وجه الله رواه ابو نعیم

ازابن عباس حدثنا محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبدالله قال اخبرنا شعبة عن سلمة بن كهيل عن ابي سلمة عن ابي هريرة
عن النبي صلى الله عليه وسلم انه اخذ سنا مرویست از پیغمبر خدا که بتحقیق آنحضرت گرفت شتری بقرض از مردی فجاء صاحبه يتقاضاه
پس آمد آنحضرت را صاحب شتر تا که طلب میکند آنحضرت را شتر خود را فقالوا له فقال ان لصاحب الحق مقالا پس گفتند
مر او را که شدت مکن در تقاضا پس فرمود صاحب حق را گفتاری می باشد ثم قضاه افضل من سنه پس ادا کرد او را
بهتر از شتر او وقال افضلكم احسنكم قضاء و فرمود بهترین شما نیکوترین شما است در وی ادای قرض شارح کرمانی گوید
وجه مناسبت حدیث بترجمه آنست که زیادتی که آنحضرت بوی داد مخصوص بجان مرد بود حاضران در آن شریک
نشدند و این قول مبنی بر آنست که زیادتی در عوض حکم آن حکم سیاست از قرض نیست یا شائبه هبه دارد و مولف رحمه الله
احتیاطات بسیار دارد حدثنا عبدالله بن محمد قال حدثنا ابن عيينة عن عمرو عن ابن عمر انه كان مع النبي صلى الله عليه وسلم في سفر
مرویست از ابن عمر که بتحقیق بود وی با پیغمبر خدا در سفری وكان على بكر صعب لعمر و سوار بود بر شتر بچه سخت مهار که ملک
عمر بن خطاب بود فكان يتقدم النبي صلى الله عليه وآله وسلم و بود که پیشی میکرد پیغمبر خدا را فيقول ابوه يا عبدالله لا يتقدم
النبي صلى الله عليه وسلم احد پس میگفت پدر او ای عبدالله پیشی مکن پیغمبر خدا را فقال له النبي صلى الله عليه وسلم بعنيه
پس فرمود عمر را پیغمبر خدا بفروش بمن آنرا فقال عمر هو لك پس گفت عمر آن شتر ملک تست فاشتراه ثم قال هو لك يا عبدالله
فاصنع به ما شئت پس خرید آنحضرت آن شتر فرمود شتر مر تراست ای عبدالله هرچه خواهی کن بوی از فروش یا نگهداری دلالت
حدیث بر ترجمه ظاهر است در نیز شتر که مخصوص بعبدالله بن عمر داد و کسی شریک نشد باب اذا وهب بعيرا لرجل وهو راكبه
فهو جائز و قتیکه بخشید شتر مر مردی را و حال آنکه وی سوار است بر وی روا است یعنی محتاج بقبض جدید نباشد
وقال الحميدي حدثنا سفيان قال حدثنا عمرو بن دينار عن ابن عمر قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في سفر فكنت على بكر صعب
فقال النبي صلى الله عليه وسلم لعمر بعنيه فابتاعه فقال النبي صلى الله عليه وسلم هو لك يا عبدالله باب هدية ما يكره لبسها
در قبول هدیه که مکروه است پوشیدن و استعمال آن حدثنا عبدالله بن مسلمة عن مالك عن نافع عن عبدالله بن عمر قال رأى عمر
بن الخطاب حلة سيراء گفت ابن عمر دید عمر بن خطاب بجامه که در میان خطهای حریر داشت سیراء بکسر سین مهمله و فتح یا تحتانیه
تحتیه و دال بالمد منقول است از اصمعی که سیراء نوعی از جامه است که در وی خطهای حریر است و از قاضی عیاض
منقول است که اصح آنست که از حریر محض است و حله سیراء باضافت و توصیف هر دو خوانده شد عند باب المسجد که میفروختند
آنرا نزد در مسجد نبوی فقال يا رسول الله لو اشتريتها فلبستها يوم الجمعة وللوفد پس گفت عمر ای رسول خدا اگر بخری آنرا پس بپوشی
آنرا روز جمعه و برای وفدها یعنی وقتی که ایلچیان از جایی برسد بهتر است قال انما يلبسها من لا خلاق له في الآخرة فرمود
جز این نیست که میپوشد آنرا کسی که بهره نیست مر او را در آخرت از نعمتهای بهشت ثم جاءت حلل پس آمد حلهای حریری
فاعطى رسول الله صلى الله عليه وسلم منها حلة لعمر پس داد آنحضرت از آن حلها یک حله برای عمر فقال اكسوتنيها وقد قلت في
حلة عطارد ما قلت پس گفت عمر آیا دادی و پوشانیدی مرا این حله را و بتحقیق گفتی در حله عطارد آنچه گفتی عطارد
نام مردیست تمیمی که میفروخت حلها را فقال اني لم اكسكها لتلبسها پس فرمود من ندادم ترا برای آنکه بپوشی آنرا فكساها
عمر اخا له بمكة مشركا پس داد عمر آنرا برادری را برادر مادری یا رضاعی برادر مادری که در مکه بود در حالیکه مشرک بود و بعد از آن مسلمان
شد و است حدثنا محمد بن جعفر ابو جعفر قال حدثنا ابن فضيل عن ابيه عن نافع عن ابن عمر قال اتى النبي صلى الله عليه وسلم بيت فاطمة

... بيان عليه وآله وسلم ان امي افتلتت
نفسها بمجهول بتحقیق مادر من فوت شد
نفس بیکباره یک نفسه ناگهان شدن کامی و
افتلتت معنی بر بیرون انداخته شد واظنها
لو تكلمت ... گمان می برم او را
که اگر سخن میکرد و فرصت کلام می یافت صدقت
میکرد ... صدقه فهل لها اجر ان تصدقت
عنها پس آیا باشد مر او را اجری اگر تصدق کنم
از جانب وی قال نعم فرمود آری باشد
مر او را اجری اگر تصدق کنی تو از جانب وی
و در حدیث دلیل است بر آنکه ثواب صدقه میرسد

ولم يدخل عليها گفت ابن عمر آمد پیغمبر خدا بخانه فاطمه پس ندر آمد بر فاطمه و نه بیا ورد جاء علي فذكرت له ذلك و آمد علي بخانه
پس گفت فاطمه مر و یرا که آنحضرت آمد و نا دیده مرا برگشت فذكره للنبي صلى الله عليه وسلم پس گفت علي این را برای پیغمبر خدا
قال اني رأيت على بابها سترا موشيا فرمود تحقیق من دیدم بردر فاطمه پرده منقش برنگهای مختلف فقال ما لي وللدنيا پس
فرمود چیست مرا و دنیا را فاتاها علي فذكر ذلك لها پس آمد نزد فاطمه علي و گفت مقوله آنحضرت مرا و را فقالت ليأمرني فيه
بما شاء پس گفت فاطمه که بفرماید مرا درین پرده چیزی که میخواهد قال ترسل به الى فلان اهل بيت بهم حاجة گفت علي بفرست
آنرا بسوی فلان اهل بیت که بایشان حاجتی و از دنیا محتاج اند آنرا فروخته بحاجت خود صرف کنند مکروه داشتن آنحضرت
استعمال حریر را برای فاطمه با آنکه پوشیدن حریر برای زنان حلال است از آنکه راضی نشد وی را رضی الله عنها
بطیبات حیات دنیا ما از آنها نا خوش خداوند سبحانه فرمود آنها سپر ماید که اذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا بردید شما طیبات خود را
در حیات دنیا و آنکه گفته اند کراهت از جهت تصویر و نقوش بود یا از جهت اسراف وجهی دارد لیکن موافق آنچه در حدیث واقع شده
الى وللدنيا یعنی اولی انسب است حدثنا حجاج بن منهال قال حدثنا شعبة قال اخبرني عبد الملك بن ميسرة قال سمعت زيد
بن وهب عن علي قال اهدى الي النبي صلى الله عليه وسلم حلة سيراء فلبستها فرأيت الغضب في وجهه مرویست از علي ابن ابي طالب
رضي الله عنه گفت هدیه کرد بسوی من پیغمبر خدا جامه حریری پس پوشیدم آنرا پس دیدم خشم در روی آنحضرت و کراهتی
از پوشیدن فشققتها بين نسائي پس پاره پاره کردم در میان زنان خود مراد از زنان حاضر در خانه اند زوجات از آنکه
امير المؤمنين علي تا فاطمه رضي الله عنها زنده بود زنی دیگر نخواست در بعضی روایات بين الفواطم واقع شده و مراد یکی فاطمه
بنت النبي صلى الله عليه وسلم دوم فاطمه بنت اسد مادر علي و سوم فاطمه بنت حمزه بن عبد المطلب است و ظاهر این واقعه پیش
از آن بود در حدیث سابق گذشت یا آنکه فاطمه رضي الله عنها گرفته بدیگری داده باشد والله اعلم

باب قبول الهدية من المشركين

در جواز قبول کردن هدیه از کافران وقال ابو هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم هاجر ابراهيم بسارة و گفت ابو هریره
هجرت کرد ابراهیم علیه السلام با زن خود ساره که جمیل ترین زنان بود فدخل قرية فيها ملك او جبار پس در آمد قریه را
که در وی پادشاهی بود یا جباری شک راویست فقال اعطوها آجر پس گفت آن ملک بدهید ساره را واهی که نام
او آجر است در اصل نام هاجر است بدل کرده اند ها را بهمزه و در بعضی روایات هاجر است و این حدیث سبق ذکر یافته
و در قصه های انبیا بتفصیل می آید واهديت للنبي صلى الله عليه وسلم شاة فيها سم و هدیه کرده شد مر آنحضرت را شاتی که در وی
زهر بود و آنحضرت قبول کرده آنرا وقال ابو حميد اهدى ملك ايلة للنبي صلى الله عليه وسلم بغلة بيضاء و گفت ابو حمید هدیه فرستاد
پادشاه ایله مر آنحضرت را استری سفید ایله بفتح همزه و سکون تحتیه و فتح لام و آخر تاء فوقانیه شهریست بر ساحل بحر
در میان حجاز و شام فكساه بردا وكتب له ببحرهم پس عطا کرد او را چادری و نوشته داد مر او را حکومت بحر او را یعنی
شهر وار احتی آن در این حدیث تجویز حکومت دادن کافر را و مکافات هدیه او معلوم شد حدثنا عبد الله بن محمد
قال حدثنا يونس بن محمد قال حدثنا شيبان عن قتادة قال حدثنا انس قال اهدي للنبي صلى الله عليه وآله وسلم جبة سندس
گفت انس هدیه فرستاده شد مر آنحضرت را جبه سندس جبه جامه دوخته سندس بضم سین مهمله و سکون نون
و ضم دال و آخر سین دیبای باریک وكان ينهى عن الحرير و بود آنحضرت که منع میکرد از استعمال جامه حریر یعنی
با وجود آن قبول هدیه کرد فعجب الناس منها پس شگفت کردند مردم از نیکوئی آن فقال والذي نفس محمد بيده پس فرمود

باب ما جاء في قبر النبي صلى الله عليه وسلم

در صفت قبر پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم
و قبر ابي بكر و قبر عمر رضي الله تعالى عنهما تبعد
ازان تفسیر کرد اقتطاله را که مناسب لفظ قبر بود
و گفت و قول الله عز وجل فاقبره در آیه ثم اماته
فاقبره جاریست بر محاوره اقبرت الرجل بلفظ
ماضی متکلم از باب افعال اقبره مضارع متکلم یعنی
این الفاظ را اذا جعلت له قبرا و تفسیر کرد انی
برای آنکه قبری مهیا سازی مرتن را بر بی
و قبرته از ثلاثی مجرد یعنی دفنته دفن کردم او را این
فعل آتی نمی تواند شد بخلاف اقبار زیرا چه مهیا
ساخته خدا تعالی زمین را برای این کار کفاتا
الم نجعل الارض كفاتا احياء وامواتا یکردیم
زمین را جمعگاه مردم در حالیکه زنده اند و در حالیکه
مرده اند پس تفسیر میکند مؤلف این را کفاتا
یکونون فيها احياء یجمع کرده شوند در آنجا در
حیات ویدفنون فيها امواتا و دفن کرده شوند
در آنجا هنگام ممات کفات بکسر کاف بمعنی جائیکه
فراهم آورده و جمع کرده شود در آنجا چیزی
حدثنا اسمعيل قال حدثني سليمان عن
بلال عن هشام ح وحدثني محمد بن
حرب ابو عبد الله ح نشانه تحویل بفتح نون و شین معجمه
سند روایت و نجاه دیگر قال حدثنا ابو مروان
یحیی بن ابی زکریا غسانی سند مکرر و تحتانه و شین
عن هشام عن عروة عن عائشة قالت ان كان
رسول الله بتحقیق بود پیغمبر خدا صلى الله عليه
وآله وسلم ليتعذر في مرضه طلب عذر میکرد
برای نقل بسوی خانه عائشه در ایام بیماری خود و
این بر تقدیریست که روایت بعین و ذال معجمه باشد
و اگر بقاف و دال مهمله خوانند چنانکه روایة قابسی
است پس معنی چنین باشد که می پرسید قدر ملت از
که باقی مانده تا نوبت عائشه رضي الله عنها اين انا
اليوم کجا باشم من امروز و نوبت کیست کراتال
استارحون این انا غدا کجا باشم من فردا استبطاءً

سوگند کسی که ذات من در دست قدرت اوست لمناديل سعد بن معاذ فی الجنة احسن من هذا بتحقیق مناديل سعد بن معاذ
در بهشت نیکوتر ازین است مناديل جمع منديل است بکسر میم و فتح دال بمعنی پارچه که در دست برای پاک کردن دست و رو نگاه دارند
و تخصیص منديل ازانست که این پارچه پست تر از پارچهای لباس می باشد و نیز برای تخصیص سعد کسی گفته تواند که
متعلق در اظهار فضیلت سعد با ملبوس آن زاهد بود وقال سعيد عن قتادة عن انس و حدیث کرد است سعید از قتاده روایت
از انس ان اکیدر دومة اهدی الی النبی صلی الله علیه وسلم بتحقیق اکیدر والی دومه هدیه فرستاده بود و این جبه بود
پیغمبر خدا و دومه بضم دال مهمله و سکون واو و میم نام موضعی است که آنرا دومة الجندل نیز گویند که ویران و بار شکسته
بسیار بود و اکیدر بضم همزه و فتح کاف و سکون تحتیه و فتح دال مهمله و راء نام والی دومه است حدثنا عبد الله بن
عبد الوهاب قال حدثنا خالد بن الحارث قال حدثنا شعبة عن هشام بن زيد عن انس بن مالك ان يهودية اتت النبي صلى الله
عليه وسلم بشاة مسمومة فاكل منها زنی یهودی آورد آنحضرت را در خیبر شاتی که در شانه آن زهر کرده بود پس
خورد آنحضرت لقمه ازان و با آنحضرت بشر بن براء نیز خورد و آنحضرت فرمود نخورید آنرا که زهر دار است در معجزات
آورده اند که آن شاته تکلم کرد که مخورید که من زهر دارم فجيء بها فقيل الا نقتلها فقال لا پس آوردند آن زن را و گفته
کرده پس گفته شد نمیکشی این را فرمود نه ازانکه آنحضرت انتقام برای خود نمیکشید مرویست که چون بشر مرد بقصاص او
آن زن را کشتند گویا این روایت نزد حنفیه بصحت پیوسته که گویند در خیبرت از راه قصاص کشتن نمی آید قال
فما زلت اعرفها فی لهوات رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت انس دائم می یافتم آن لقمه را در گلوی آنحضرت یعنی
اثر آن زهر کشید و بیمار ساخت آنحضرت را لهوات جمع لهات است بمعنی حنک یعنی کام حدثنا ابو النعمان قال
حدثنا المعتمر بن سليمان عن ابيه عن ابی عثمان عن عبد الرحمن بن ابی بکر قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم ثلثين ومائة گفت
عبد الرحمن بن ابی بکر بودیم با آنحضرت یکصد و سی نفر فقال النبي صلى الله عليه وسلم هل مع احد منكم طعام پس فرمود پیغمبر
آیا هست با یکی از شما طعام فاذا مع رجل صاع من طعام او نحوه پس ناگاه با مردی صاعی از غله بود یا نزدیک بصاع فعجن پس
خمیر کرده شد ثم جاء رجل مشرك مشعان طويل بغنم يسوقها پس آمد مردی کافر پریشان موی دراز قد بگله بزی که میراندش
مشعان بضم میم و سکون شین معجمه و پس از وی عین مهمله است و آخر نون مشدد بمعنی اشعث پریشان موی
فقال النبي صلى الله عليه وسلم بيعا ام عطية او قال ام هبة پس فرمود پیغمبر خدا میفروشی فروختنی یا میدهی دادنی یا فرمود
پیغمبر خدا هبه میکنی هبه کردنی شک راویست مطابقت حدیث همین جز است قال لا بل بيع گفت آن مرد هبه نیست
بلکه بیع است فاشترى منه شاة فصنعت پس خرید ازان مرد یک بزی را پس ذبح کرده شد وامر النبي صلى الله
عليه وسلم بسواد البطن ان يشوى و فرمود پیغمبر خدا بجگر یا هر چه در شکم است اینکه بریان کرده شود وايم الله
ما فی الثلثين والمائة و سوگند خدا نبود در صد و سی مرد الا قد حز النبي صلى الله عليه وسلم له حزة من سواد بطنها مگر که پاره ببرید
پیغمبر خدا برای او از سواد بطن آن حزه بضم مهمله و تشدید زای معجمه بمعنی قطعه است ان كان شاهدا اعطاها اياه وان كان
غائبا خبأ له اگر بود حاضر داد آن قطعه او را و اگر غائب بود نگهداشت برای او وجعل منها قصعتين پس گردانید
ازان شاة یعنی از گوشت آن دو کاسه فاكلوا اجمعون وشبعنا پس خوردند همه آنها یکجا و سیر شدیم ما در شکم
ففضلت القصعتان فحملناه على البعير پس باقی ماند در هر دو کاسه پس برداشتیم آنرا بر شتر او کما قال شک راویست

... حدثنا
موسی بن اسماعیل قال حدثنا ابو عوانة عن
هلال هو الوزان عن عروة عن عائشة
قالت قال رسول الله صلی الله علیه واله
وسلم فی مرضه الذی لم یقم منه فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در مرضی که برنخاست
ازان مرض لعن الله اليهود والنصارى
اتخذوا قبور انبیاءهم مساجد لعنت
کند خدا یهود و نصاری را که گرفتند قبرهای
پیغمبران خود را مسجد یعنی نکردند ابواب مساجد
رحمت لولا ذلك ابرز قبره بضم همزه علی التشبیه
... گوید اگر نبود خوف آنکه مسجد
را ظاهر و مکشوف گذاشته میشد قبر آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم غیر انه خشی ...
... آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ...
... خشی بلفظ مجهول شک
راویست یعنی ترسید و شد ان یتخذ مسجدا

کاین عبارت بود آنچنانکه گفته شد مشعان طویل جدا فوق الطول چون شعبان را تفسیر کرده مراد از مفرط در حدیث
سه تعجب بیان یافته اولا آنکه جگر بریان ابو در شکم است بیکصد وسی کس رسید دوم آنکه در دو کاسه آن همه مردم سیر
خوردند سوم آنکه از همه یک بزیر شدند وباقی ماند چیزی از آن **باب** الهدیة للمشرکین یعنی در جواز هدیه دادن بکافران
وقوله تعالی لا ینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین ولم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم وتقسطوا الیهم
انکه نیکی کنید ایشان را ورسانید بسوی ایشان عدالت را یعنی بعدالت سلوک کنید ان الله یحب المقسطین خدا دوست میدارد عدل کنندگان را **حدثنا** خالد بن مخلد قال حدثنا سليمان بن بلال قال
حدثني عبد الله بن دينار عن ابن عمر قال رأى عمر حلة على رجل تباع مرویست از ابن عمر گفت دید عمر بن خطاب جامه حریری که
فروخته میشد آن جامه فقال للنبي صلى الله عليه وسلم ابتع هذه الحلة تلبسها يوم الجمعة واذا جاءك الوفد پس گفت عمر مر
آنحضرت را بخر این جامه که بپوشی آن را روز جمعه و وقتیکه آیند نزد تو ایلچیان فقال انما يلبس هذه من لا خلاق له في الآخرة
پس گفت نمی پوشد این را مگر کسیکه نیست نصیبی مر او را در آخرت فأتي رسول الله صلى الله عليه وسلم منها بحلل پس آورده شد
رسول خدا از آن جنس حلها فارسل الى عمر منها بحلة پس فرستاد آنحضرت بسوی عمر از آن حلها حله فقال عمر كيف البسها وقد قلت
فيها ما قلت پس گفت عمر چگونه بپوشم آن را و تحقیق گفته تو در حق آن آنچه گفتی قال اني لم اكسكها لتلبسها پس فرمود ای عمر
نداده ام ترا برای آنکه بپوشی آن را تبيعها او تكسوها میفروشی آن را یا میدهی آن را فارسل بها عمر الى اخ له من اهل مكة قبل ان يسلم پس
فرستاد آن را عمر به برادر خود که مادری بود از اهل مکه پیش از آنکه اسلام آرد **حدثنا** عبيد بن اسماعيل قال حدثنا ابو اسامة عن
هشام عن ابيه عن اسماء بنت ابي بكر قالت قدمت علي امي وهي مشركة في عهد رسول الله گفت اسما آمد و مرا آورد پیش من مادر من
و حال آنکه وی کافر بود و ابوبکر آن را پیش از اسلام طلاق داده بود آمد در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم فاستفتيت رسول
الله صلى الله عليه وسلم پس استفتا کردم رسول خدا را یعنی پرسیدم آنحضرت را که رواست رعایت حال او را دادا وادلت
وهي راغبة افاصل امي قال نعم صلي امك و آن مادر اعراض کننده است از اسلام آیا صله رحم کنم مادر خود را فرمود
آری بکن رعایت او **باب** لا يحل لاحد ان يرجع في هبته وصدقته روا نیست مر هیچکس را آنکه رجوع کند در
هبه خود و صدقه کرده **حدثنا** مسلم بن ابراهيم قال حدثنا هشام وشعبة قالا حدثنا قتادة عن سعيد بن المسيب عن ابن
عباس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم العائد في هبته كالعائد في قيئه رجوع کننده در هبه خود مانند رجوع کننده است در خورده
قی خود **حدثنا** عبد الرحمن بن المبارك قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ايوب عن عكرمة عن ابن عباس قال قال النبي صلى الله
عليه وسلم ليس لنا مثل السوء الذي يعود في هبته كالكلب يرجع في قيئه گفت ابن عباس فرمود پیغمبر نیست مرا
در روایت دیگر شایسته نیست از ما مانند مردی بدی که عود میکند در هبه خود چون سگی که رجوع میکند در قی خود
شافعیه و مالکیه ازین حدیث تحریم رجوع فهمیده اند و حنفیه بر کراهت حمل میکنند از آنکه این فعل مکروه طبعی است
صریح در حرمت نیست و نیز در حدیث صحیح آمده که الواهب احق بهبته ما لم یثب منها یعنی هبه کننده سزاوار تر است
بهبه خود مادامی که ثابت نشده است از وی العوض آن که مانع رجوع است و در بعضی نسخ لم یثبت است و معنی آنست که تا
که نرسد از وی بدل یعنی هبه بعوض نیاشد و در مذهب بعض حنفیه جماعت که رجوع روا نیست **حدثنا**
يحيى بن قزعة قال حدثنا مالك عن زيد بن اسلم عن ابيه قال سمعت عمر بن الخطاب يقول حملت على فرس في سبيل الله فاضاعه الذي كان عنده

ولیکن روایت از سفیان نداد وانه حدثه انه
رأی قبر النبی صلی الله علیه وآله وسلم
مسنما حدیث کرد سفیان ابوبکر را که وی
دید قبر پیغمبر خدا صلوات الله وسلامه علیه
کوهان شتر و در مصنف ابن ابی شیبه قبر ابی بکر
وعمر رضی الله عنهما زیاده آمده و همچنان مستخرج
ابو نعیم در روایت کرده بود و باسناد صحیح
از قاسم بن محمد ابن ابی بکر صدیق رضی الله تعالی
عنهم گفت در آمدم بر عائشه رضی الله عنها
پس گفتم ای مادر من بکشا برای من از قبر آنحضرت
و صاحبیه پس کشف کرد برای من قبور را
نه برسر آورده بلند و نه متصل بزمین چیده شده
به سنگریزه ای سرخ و ذکر کرده امام محمد در آثار که
روایت کرده ابو حنیفه از حماد از ابراهیم که وی
گفت خبر داد مرا کسیکه دید قبر آنحضرت و قبر
ابوبکر و عمر را سنم بر آمده از زمین که بر آن سنگریزه
سفید است و این منافی آن نیست که روایت
بود و در آن سنگ ریزه سرخ باشد که آن بسبب
اختلاف وقت روایت و حال رای باشد ولیکن
در شکل قبور شریف مشهور در روایات تسنیم است
و لهذا مستحب نزد ائمه ثلاثه و نزد بسیاری از
شافعیه تسنیم قبور است و نزد شافعی تسطیح
افضل است از تسنیم زیرا که آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم مسطح گردانید قبر پسر خود ابراهیم را
و این بر تقدیر صحت منافی آن است غالب علما را
در قبور شعبی گفته دیدم قبور شهدا احد را سنم
دیدم آن گرده شد قبر ابن عمر و ابن عباس وغیره

گفت زید بن اسلم شنیدم عمر بن خطاب را رضی الله عنه میگفت سوار کردم بر اسپی در راه خدا کی ایعنی بخشیدم او را پس ضائع کرد
آن شخص اسپ را که نزد وی بود میخواست اثر فروشد واردت ان اشتریه منه وظننت انه بایعه برخص پس خواستم اینکه
بخرم من آن را از وی وگمان کردم که تحقیق آن شخص فروشنده آنست بارزانی فسالت عن ذلک النبی صلی الله علیه وآله وسلم
پس پرسیدم از جواز خریدن بخشیده خود باز آن خریدن پیغمبر خدا را فقال لا تشتره وان اعطاکه بدرهم واحد پس فرمود
مخر آن را اگرچه بدهد ترا بیک درهم فان العائد فی صدقته کالکلب یعود فی قیئه بتحقیق رجوع کننده در صدقه خود مانند سگی است که
باز میخورد قی خود را از آنکه هرچه که بخشیده از اصل بهای یا وگویا در آن رجوع میکند هم از پنجا گفته اند که زیاده بر بهای اصل
بخرد باکی ندارد و آن نهی تنزیهی است که اهل تقوی را از آن پرهیز باید کرد **باب** این باب ترجمه ندارد و این منافی
آن قول است که اکثری در تطبیق ترجمه گفته اند که مولف رح اولا تراجم ابواب نوشته بعد از آن احادیث که داشته در آن نظر نموده
بهر جزو ترجمه که حدیث موافق یافته در آن باب ایراد نموده است حدثنا ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام بن یوسف ان ابن جریج
اخبرهم قال اخبرنی عبد الله بن عبید الله بن ابی ملیکة ان بنی صهیب مولی بنی جدعان ادعوا بیتین وحجرة گفت ابن جریج
خبر داد مرا عبد الله بتحقیق فرزندان صهیب که موالی بنی جدعان اند دعوی کردند دو خانه و صحن را صهیب از کرامی صحابه
واز سابقان اهل سوابق در اسلام است وجدعان بضم جیم وسکون مهمله وعین مهمله ونون است ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اعطی ذلک صهیبا بتحقیق رسول خدا داده است آن دو خانه و صحن صهیب پدر ما را فقال مروان من یشهد
لکما علی ذلک پس گفت مروان کیست که گواهی دهد برای شما برین دعوی در پنجا خطاب بدو کس کرده است با آنکه
والا حق بصیغه جمع آورده ظاهرا ستعدی نه و بعل همین دو کس بود که مدعی در حقیقت از همه فرزندان قالوا ابن عمر
گفتند گواه ابن عمر است فدعاه فشهد لاعطی رسول الله صلی الله علیه وسلم صهیبا بیتین وحجرة پس خواند مروان ابن عمر را
وگواهی داد که تحقیق داده است رسول خدا صهیب را دو خانه و حجره فقضی مروان بشهادته لهم پس حکم کرد مروان
بگواهی ابن عمر ایشان را تردی که در حدیث کرده اند آنست که حکم بگواهی یک کس بیگونه روا بود و تحقیق شارحان
گویند که بیک شاهد و یمین مدعیان حکم کرده ولیکن ذکر یمین در حدیث نکرده است و میتوان گفت که شاهدی دیگر نیز
خواهد بود چون ابن عمر بزرگ بود تنها ذکر او کرده اند و ظاهر آنست که این خانها داخل بیت المال شده باشد و در تفویض
معاعلیه همین مروان خواهد بود پس اگر مسامحه کرده هم تفویض بمدعی کند متهم نبود یا آنکه در آن زمانه نسبت الا
نیز بر هم خورده بود امرای وقت بر تبرعی که میخواستند میکردند خصوصا حکام مروان و امثال او **باب** ما قیل فی العمری والرقبی
در بیان چیزی که وارد شده در حکم عمری و رقبی بروزن دنیا وعقبی است صورت عمری آنست که گوید یکی بصاحب خود
اعمرتک داری یعنی گردانیدم برای تو این سرای خود را مدت عمر تو واگر بعد از ین قول متعلب او قبض کند ملک و ضد
همازین جهت آنحضرت این را هبه نام کرده یعنی تعریف او در مدت عمر او را مباح است و صورت رقبی آنست که گوید
ارقبتک داری و تنکیه بر بیدار خود را بیگری و گویا که من مردم پیش از تو پس این دار از تست واگر تو مردی پیش
از من این دار از منست و این نیز حکم هبه دارد و این شرط لغو است و امام ابو حنیفه و مالک انکار کرده اند صورت رقبی
را و گوید اعتباری ندارد و مولف حدیثی بر در این باب نیاورده و اشتراط الارقبی عمری جعلتها له یعنی اعمرته الدار که آن را
عمری گویند یعنی آنست که گردانیدم مر او را او آن که اوکردم استعمرکم فیها جعلکم عمارا گردانید شما را آبادکنندگان

عایشه که محتوی بود بر آن قبور بهنگام امارت
ولید بن عبد الملک بن مروان و بودند مردم
که نماز میکردند بسوی قبر شریف پس امر کرد
عمر بن عبد العزیز بنا دیوار تا نماز نگزارد
بسوی آن احدی احدٌ وانّی مائله شروع
کردند مردم در بنا دیوار قبر یعنی تعلقکرده
که گفت عمرو بن دینار و عبید الله بن ابی زید
نبود بخانه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
دیواری و اول کسیکه بنا کرد بر آن دیوار را عمر
بن خطاب است و عبید الله گوید بود دیوار
وی کوتاه پس از آن بنا کرد آن را عبید الله بن
زبیر و زیاده کرد در آن و در ده تهذیب نجار
است که افتاد دیوار حجره از مستعمل بود صبح
جنانید زنان عمر بن عبد العزیز پس نالیدند بر
قبور پس امر کرد عمر بستر آنهو ضع وامر کرد بی
ویرانه را و اکند بنا دیوار او در بعضی روایات
آمده که نوشته بود ولید بعمر بن عبد العزیز که
خریده بود حجرهای مطهره را بنگذارم کن
از او وسیع کن مسجد را پس نشست عمر
در گوشه بستر امر کرد بهدم آن پس ندیدم او را
گریان بیشتر از آن روز پس بنا کرد عمر آن را
چنانکه خواست الحدیث فبدت لهم قدم
پس ظاهر شد بناها از تحفر اساس قدمی با ساق
و زانو چنانکه مصرح است در روایتی دیگر ففزعوا وظنوا
انها قدم النبی پس ترسیدند و گمان بردند که
آن قدم پیغمبر خدا است صلی الله علیه وآله
وسلم فما وجد واحد یعلم ذلک پس
نیافتند هیچ کی را که تحقیق آن کند و شناخته باشد کرد
حتی قال لهم عروة لا والله ما هی قدم النبی
تا آنکه گفت ایشان را عروه سوگند بخدا نیست آن
قدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ما
هی الا قدم عمر نیست آن مگر قدم عمر رضی الله عنه

اذن کرد کردوی عمارت کنید **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن یحیی عن ابی سلمة عن جابر قال قضی النبی صلی الله علیه وسلم بالعمری انها لمن وهبت له گفت حکم کرد پیغمبر خدا بعمری که بتحقیق آن خانه عمری مر کسی راست که بخشیده شده مر او را

حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا همام قال حدثنا قتادة قال حدثنی النضر بن انس عن بشیر بن نهیک عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال العمری جائزة فرمود صورت هبه عمری روا و صحیح است و قال عطاء حدثنی جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم مثله وگفت عطا حدیث کرد مرا جابر از پیغمبر خدا مانند حدیث مذکور

باب من استعار من الناس الفرس درحکم کسی که عاریت گرفت از مردم اسپ را در روایت ابی ذر و الدابة وزیاده کرد کشمیهنی وغیرها **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة عن قتادة قال سمعت انسا یقول کان فزع بالمدینة فاستعار رسول الله صلی الله علیه وسلم فرسا من ابی طلحة گفت قتاده شنیدم انس بن مالک را گفت بود یکوقتی غوغائی بمدینه پس استعاره کرد رسول خدا اسپی را از ابوطلحه یقال له المندوب گفته میشد مر آن اسپ را مندوب این اسپ را بجهت ندب یعنی اثر جراحتی که در پای او بود مندوب میخواندند فرکب فلما رجع قال ما رأینا من شیء پس سوار شد وهرگاه باز گشت فرمود ندیدیم چیزی وان وجدناه لبحرا و بتحقیق یافتیم این اسپ را در پائی یعنی راه او هموار و آب دریا بود تند و هموار و در روایت اسمعیلی از حماد آورد که شبی بیرون شهر مدینه غوغائی شد آنحضرت اسپ ابوطلحه که سست و کودن بود بی زین و لجام گرفته سوار شد و مردم دیگر آنحضرت را بعد از مراجعت دریافتند در بیان ان وجدناه اختلاف کرده اند نزد بصریان ان مخففه از مثقله است ولام فارق است میان نافیه و مخففه و معنی آنست که گفتیم و کوفیان گویند ان نافیه است ولام بمعنی الا است و معنی آنکه نیافتیم او را مگر بحر و اینچنین گفته اند در آیت کریمه ان هذان لساحران

باب الاستعارة للعروس عند البناء در بیان عاریت گرفتن جامه مر زن نو کتخدا را نزد زفاف **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا عبد الواحد بن ایمن قال حدثنی ابی قال دخلت علی عائشة وعلیها درع قطر گفت ایمن در آمدم بر عایشه و حال آنکه بر وی پیراهن قطر بود قطر بکسر قاف و سکون طا مهمله آخر را نوعی از برد یمنی است غلیظ که در وی خشونتی می باشد و در روایت ابی ذر قطن با نون در آخر همان معنی است ثمن خمسة دراهم بهای آن پنج درم بود ثمن برفع مضاف و بعضی ثمن را بصیغه مجهول از باب تفعیل تصحیح کرده و خمسة را بنصب بنزع خافض خوانده اند فقالت ارفع بصرک الی جاریتی انظر الیها فانها تزهی ان تلبسه فی البیت پس گفت بردار نظر خود را بسوی این کنیزک من ببین بسوی او پس تحقیق او تکبر میکند اینکه بپوشد این درع را اندرون خانه تزهی بضم تا و فتح ها صیغه مجهول است بمعنی تکبر است گویند زهی الرجل اذا تکبر واعجب بنفسه و این فعل از افعالی است که جز بصیغه مجهول آنرا نخوانده اند و معنی او معروف است وقد کان لی منهن درع علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم و بتحقیق بود مرا از این درع ها درعی در عهد رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی فما کانت امرأة تقین بالمدینة الا ارسلت الی تستعیره پس نبود هیچ زنی که زینت کرده میشد بمدینه مگر آنکه فرستادی بسوی من کسی را بحالی که استعاره میکرد آنرا تقین بضم تا و فتح قاف و تشدید یا فوقانی بمعنی تزین است عایشه صدیقه حکایت کرده از حال مردم که بعد از آنحضرت متمول و امیرات در میان ایشان آمده

باب فضل المنیحة در بیان ثواب منیحه بفتح میم وکسر نون وسکون تحتیه وفتح حا مهمله ناقه یا بزی که برای خوردن شیر آن بکسی به هند و وی باز دهد آنرا **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال نعم المنیحة اللقحة الصفی منحة فرمود نیکو منیحه است لقحه از روی عطا لقحه بکسر لام و فتح نا قه که نزدیک بود بزادن

منحی کہ بسیار شیر باشد غنیمت السبن است منحہ بکسر میم بمعنی عطا است والشاة تغدو باناء وتروح باناء ودیگری کہ بسیار شیر دار است صبح میکند بظرفی شیر یعنی دو شیده میشود از وی صباح وشب **حدثنا** عبد الله بن یوسف اسمعیل عن مالك قال نعم المنیحة اللقحة یعنی ابر بهر دو از لک کابی نعم المنیحة نعم الصدقة نقل کرده اند **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا ابن وهب قال حدثنی یونس عن ابن شهاب عن انس بن مالك قال لما قدم المهاجرون المدينة من مكة وليس بايديهم

متن گفت انس هرگاه قدوم آوردند مهاجران بمدینه از مکه وحال آنکه نیست در دست ایشان چیزی از اموال شیئا وكانت الانصار اهل الارض والعقار وبودند مردم انصار خداوندان زمین واملاك فقاسمهم الانصار پس قسمت کردند انصار با ایشان را على ان يعطوهم ثمار اموالهم كل عام بر اینکه بدهند ایشان را حاصل اموال خود هر سال ويكفوهم العمل والمؤنة وكفايت كنند ايشان را عمل ورنج عمل كردن وكانت امه ام انس ام سليم وبود مادر انس ام سليم كما هو مشهور بجا بيان است وام سليم بدل از ام انس است تعيين تصحيح كرده است كر ابن دهبر آنست كه گوئی ام سليم خبر كانت ام ام انس وكانت ام عبد الله بن ابی طلحة صفت ام سليم است كانت ام عبد الله بن ابی طلحة بود ام سليم مادر عبد الله بن ابی طلحه

يعنى ام سليم مادر اين هر دو كس است انس وعبد الله فكانت اعطت ام انس رسول الله صلى الله عليه وسلم عذاقا وداده بود مادر انس رسول خدا را چند نخل عذاق بكسر مهمله وذال معجمه جمع عذق است مانند كعب وكعاب فاعطاهن النبى صلى الله عليه وسلم ام ايمن مولاته ام اسامة بن زيد پس داد آن نخلها را آنحضرت ام ايمن را آزاد كرده او مادر اسامه بن زيد

قال ابن شهاب فاخبرنى انس بن مالك ان النبى صلى الله عليه وآله وسلم گفت ابن شهاب خبر داد مرا انس بن مالك لما فرغ من قتل اهل خيبر فانصرف الى المدينة هرگاه فارغ شد از كشتن وغارت كردن مردم خيبر بازآمد بسوى مدينه رد المهاجرون الى الانصار منائحهم التى كانوا منحوهم من ثمارهم بازدادند مهاجران بسوى انصار عطاهاى ايشان را كه داده بودند از ميوهاى خود فرد النبى صلى الله عليه وسلم الى امه عذاقها پس داد پيغمبر خدا بمادر انس نخلهاى او واعطى رسول الله صلى الله عليه وسلم ام ايمن مكانهن من حائطه پس داد آنحضرت ام ايمن را بجاى آن نخلها از باغ خود كه بقسمت آنحضرت رسيده بود وقال احمد بن شبيب اخبرنا ابى عن يونس بهذا وگفت احمد بن شبيب خبر داد مرا پدرم از يونس بهذا وقال مكانهن من خالصه يعنى بجاى باغ خالصه گفته يعنى ملك خاص خود **حدثنا** مسدد

حدثنا عيسى بن يونس قال حدثنا الاوزاعى عن حسان بن عطية عن ابى كبشة السلولى قال سمعت عبد الله بن عمرو يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم روايت از ابى كبشه كه گفت شنيدم عبد الله بن عمرو بن العاص را ميگفت فرمود رسول خدا اربعون خصلة اعلاهن منيحة العنز چهل خصلت كه برترين آن عطيه دادن بز است ما من عامل يعمل بخصلة منها رجاء ثوابها وتصديق موعودها نيست هيچ كس از عاملان كه عمل كند بيك خصلت از آن چهل خصلت باميد ثواب آن وتصديق كردن وعده آن الا ادخله الله بها الجنة مگر درآرد او را خدا بسبب آن بهشت را قال حسان فعددنا ما دون منيحة العنز گفت حسان پس شمرديم ما آنچه فروتر از عطيه بز باشد من رد السلام وتشميت العاطس از رد كردن سلام وجواب دادن عطسه كننده وإماطة الاذى عن الطريق ونحوه ودور كردن آزار مردم از راه ومانند آن كه در حديث واقع شده فما استطعنا ان نبلغ خمس عشرة خصلة پس نتوانستيم اينكه برسيم در شمار يا در عمل كردن بپانزده خصلت را كه كمتر از عطيه بز باشد ابن بطال گويد پيغمبر نگذاشته آنحضرت گزيدن خصلتي كه نفع آن زياده خواهد بود آن مصلحت والله اعلم

الجزء السادس شيخ الاسلام | كتاب الجنائز

ام المؤمنين عائشه گفت عمرو بن ميمون ديدم عمر را رضى الله عنه كه گفت به پسر خود بعد از آنكه زخمى شده بود موجب فوت او شهادت او عبد الله برو بسوى ام المؤمنين عائشه نقل نقل کن يقرأ عمر بن الخطاب عليك السلام پس بگو ميخواند عمر بر تو سلام ثم سلها ان ادفن مع صاحبى پس سوال كن او را و اجازت خواه اينكه دفن كرده شوم با هر دو صاحب خود قالت كنت اريده لنفسى گفت عائشه رضى الله عنها بودم من كه ميخواستم دفن آن مكان را براى خود فلا وثرنه اليوم على نفسى پس امروز اختيار ميكنم وترجيح ميدهم عمر را بر ذات خود ودر اين اثر دلالت است بر جواز ... ودر اين هنگام گنجايش نبود در آنجا الا ... عائشه ... خود در آن ... اختلاف ... ودر آن مكان ... عائشه ... از دفن عمر ... خواهش كرد عمر ... عائشه اورا ... دور كردن ... خاطر از دل وصيت كرد بر ... امهات المؤمنين ... ووقت ... والله اعلم فلما اقبل قال له ما لديك پس چون آمد ابن عمر از نزد عائشه رضى الله عنها گفت عمر او را چيست جواب نزد تو قال اذنت لك گفت ابن عمر دستورى داد ترا يا امير المؤمنين ... ما كان شىء اهم

این میتوان بود که اهلبیت حضرت مردم را که آن اش نموده در پیشگاه آن نیز احتیاج قرات خواهد بود و باین معنی اشارت میکند قول حسان و نیز میتواند که آنحضرت خود بیان نکرد تا مبادا مردمان از اسهل شمارند و در ورطه ابتلای انکار درصیل انکا قتن آنها را بیفتند و توانند که آن مشعر باشد اتباع سنن زاید مثل عیادت مریض و جز آن باشد والله اعلم حدثنا محمد بن یوسف قال حدثنا الاوزاعی قال حدثنا عطاء عن جابر قال کانت لرجال منا فضول ارضین گفت جابر بود مردم ما را که افضال زمین زیادتی زمینها افتاده که عمل زراعت در آن نداشتند فقالوا نواجرها بالثلث والربع والنصف پس گفتند مهاجران را که اجاره دهیم آنرا بسیوم و چهارم و نصف حصه فقال النبی صلی الله علیه وسلم من کانت له ارض فلیزرعها او لیمنحها اخاه پس فرمود آنحضرت کسیکه باشد مر او را زمینی پس گو زراعت کند آنرا یا ببخشد آنرا برادر خود را فان ابی فلیمسک ارضه پس اگر اباء کند از عطا گو نگاه دارد زمین خود را یعنی از آن رو فرموده باشد که شاید آفتی رسد و حاصل بقدر اجاره و مؤنت عمل نباشد پس موجب نزاع و ثبات در کینه گردد یا از روحث بر عطا مسلمانان و سیدن ثواب باشد والله اعلم حدثنا محمد بن یوسف قال حدثنا الاوزاعی قال حدثنا الزهری قال حدثنا عطاء بن یزید قال حدثنی ابو سعید قال جاء اعرابی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فسأله عن الهجرة گفت ابو سعید خدری آمد اعرابی نزد رسول خدا رحمت کنا دخدا بروی پس پرسید او را از هجرت یعنی از شکیبا از جای خود برآمدا اقامت کند بمدینه مطهره فقال ویحک ان الهجرة شأنها شدید پس فرمود وای بر تو بتحقیق هجرت و ترک وطن کار بسی دشوار است و این مرد از اهل مکه نبود که هجرت بر آنها واجب بود پیش از فتح مکه فهل لک من ابل قال نعم آیا هست ترا اشتر گفت آری قال فتعطی صدقتها قال نعم فرمود پس میدهی زکات آنرا گفت آری میدهم قال فهل تمنح منها شیئا قال نعم فرمود آیا عطا میکنی از وی چیزی گفت آری قال فتحلبها یوم وردها قال نعم فرمود پس میدوشی آنرا روز آب دادن که روز اجتماع مردم است گفت آری قال فاعمل من وراء البحار فرمود پس کار کن تو فیق ایشهما اعمال خیر را که هیچکس از وراء شهرها حاجت نیست که هجرت کنی فان الله لن یترک من عملک شیئا پس بتحقیق خدا کم نمیکند از عمل تو چیزی را این حدیث در باب زکات بیاش گذشته حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا ایوب عن عمرو بن دینار عن طاوس قال حدثنی اعلمهم بذلک یعنی ابن عباس گفت طاوس حدیث کرد مارا داناترین مردم باین حدیث میخواهد ابن عباس را ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج الی ارض تهتز زرعا بتحقیق پیغمبر خدا گذشت نزد زمینی که میجنبید از روی زراعت فقال لمن هذه فقالوا اکتراها فلان پس فرمود مر کراست این زراعت گفتند حاضران اجاره گرفته است آنرا فلانی فقال اما انه لو منحها ایاه کان خیرا له من ان یأخذ علیها اجرا معلوما پس آگاه باش بتحقیق صاحب زمین اگر بخشیدی او را بهتر بودی مر او را از اینکه بگیرد بر آن زمین کرایه معین

باب اذا قال اخدمتک هذه الجاریة علی ما یتعارف الناس یعنی وقتی که گفت نادم گردانیدم ترا این داد را علی ما یتعارف الناس بر عرف مردم در صدر این قول از ایشان یا بر عرف مردم که این قول موجب هبه است یا عاریت فهو جائز پس این قول جواب او کردن حکم آن بر عرف رواست وقال بعض الناس هذه عاریة و گفته اند بعضی مردم که این عاریت است نه هبه و این قول مزاوار کراهت بقبول از آنکه در تیسیرت اباحت خداست بحوالة عینی و همین است مذهب حنفیه وان قال کسوتک هذا الثوب فهو هبة این هم داخل ترجمه است یعنی اگر گوید کسی بلفظ کسوتک هذا الثوب بمعنی هبه است یعنی بخشیدم ترا این جامه قال الله تعالی او کسوتهم که در باب کفارت واقع شده باتفاق بمعنی تملیک است کرانی گوید داخل قول بعض مردم است و مقصود مولف آنست که این قائل تحکم کرده است که درین قول بمعنی تملیک گفته و در آنجا

انی لا اعلم احدا احق بهذا الامر من هؤلاء النفر ندید ام هیچ کس را سزاوار تر باین امر خلافت ازین چند نفر الذین توفی رسول الله ان کسانیکه وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وهو عنهم راض وحال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از ایشان راضی بود فمن استخلفوا بعدی فهو الخلیفة پس کسی را که خلیفه گردانند ایشان بعد از من پس او ست خلیفه بر حق فاسمعوا له واطیعوا پس گوش نهید او را و بجا آرید فرمان او را یعنی پس نام برد عمر در بیان نکما عثمان یعنی شش تن را عثمان وعلیا وطلحة والزبیر وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص وولج علیه شاب من الانصار فقال ودر آمد بر عمر جوانی از انصار پس گفت ابشر شاد باش یا امیر المؤمنین ببشری الله مژده از جانب خدا عز وجل کان لک من القدم فی الاسلام ما قد علمت هست مر ترا از استواری پا در اسلام آنقدر که بتحقیق میدانی تو ثم استخلفت فعدل پس تر خلیفه گردانیدند پس تو پس عدل کردی در خلافت خود ثم الشهادة بعد هذا کله پس تر حاصل شد مرتبه شهادت بعد ازین همه حسنات بر شدن غلام مغیره بموجب آنکه در مناقب مذکور شود فقال لیتنی یا ابن اخی وذلک کفافا لا علی ولا لی پس گفت عمر کاش من ای برادرزاده من بحالی باشم که آنها سه گفتی بحساب برابر باشند نه موجب عقاب من و نه باعث ثواب برای من کفاف بالفتح اندازه و روز گذار که نه از قوت فی فضل باشد و نه کم اوصی الخلیفة من بعدی بالمهاجرین الاولین خیرا وصیت میکنم خلیفه را که از پس من باشد هجرت کنندگان نخستین نیکی را وصیت نیکو و مهاجرین اولین آن کسانند که هجرت کرده اند پیش از بیعت الرضوان یا آنانکه نماز گذارده اند بسوی هر دو قبله یا آنانکه حاضر شده اند در بدر را ان یعرف لهم حقهم اینکه بشناسد مر ایشان را حق ایشان که در اسلام دارند وان یحفظ لهم حرمتهم و اینکه نگهدارد مر ایشان حرمت ایشان واوصیه بالانصار خیرا و وصیت

يعنى مارت سكو و توشيد دانه كه سركرادر مسكه از قصد كى آيات وحدت دارد فرق سكند دربندو عبارت دپهر التوفيق **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب قال حدثنا ابو الزناد من الاعرج عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال هاجر ابراهيم بسارة فاعطوها آجر فرمود هجرت كرد و آمد از وطن ابراهيم عليه السلام با زوجه خود سارة و نيز داد ند بسارة آجر نام را يعنى ترجعت فقالت اشعرت ان الله كبت الكافر پس باز آمد سارة و گفت آيا دانستى آن ظالم كافر را رد كرد و پس گفت اى ابراهيم بتحقيق خدا صرف قدرت كافر را ذليل و خوار كرد و اخدم وليدة و خدمت داد داهى را كبت بمعنى بيهوش كرد وقال ابن سيرين عن ابى هريرة عن النبى صلى الله عليه وسلم فاخدمها هاجر يعنى بجاى وليدة هاجر نقل كرده است

باب اذا حمل رجلا على فرس فهو كالعمرى والصدقة وقتى كه سوار كرد كسى مردى را در راه خدا پس آن اسب حكم عمرى و صدقه دارد كه رجوع در وى روا نيست وقال بعض الناس له ان يرجع فيها وگفت اند بعضى مردم مى رسد مر او را اينكه رجوع كند دران از انكه حكم هبه دارد نزد قائل عدم بيه يعنى رجوع روا است

حاشيه متعلقه صفحه ۴۳۱ و ۴۳۲

هذه تتمة رسالة متعلقة ما وعدتها فى صفحة ۳۰۵ فى الجزء السادس لهذا الكتاب فى تحقيق قول صاحب البخارى رح بقوله وقال بعض الناس وهى هذه

حاشيه متعلقه صفحه ۴۳۲ عسه والثالثة تفسير قوله حمل على فرس اى جعل فارسا او هبة

يقول شيخنا النبى را و بمعنى علف وتدام برود آمده مراد و قتال با سواى بيشان است نه با يشان فان لا يكلفوا الوق فانهم حروا اينكه تكليت كرده نشوند بالاى طاقت ايشان **باب** ما ينهى من سب الاموات ذكر نهى از دشنام مردگان سلمان **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة عن الاعمش عن مجاهد عن عائشة قالت قال النبى صلى الله عليه وسلم لا تسبوا الاموات دشنام مكنيد و بد مگوئيد مرده را فانهم قد افضوا الى ما قدموا زيرا كه ايشان بتحقيق رسيده اند بسوى جزاى آنچه پيش فرستاده اند از نيك و بد و سزاى آن يافته اند كنون ذكر بدى چه فائده و شايد كه بخشوده شود

ابن بطال گفته سب اموات جارى مجرى غيبت است پس اگر اغلب احوال كسى خير است وناگاه وازوى چيزى ناشايسته سرزد ذكر آن غيبت و ممنوع است واگر فاسق معلن باشد

حدثنا الحميدي قال اخبرنا سفيان قال سمعت مالكا يسئل زيد بن اسلم فقال سمعت ابي يقول گفت سفيان شنيدم مالک را که مي پرسيد زيد بن اسلم را پس گفت زيد شنيدم پدر خود را که اسلم است ميگفت قال عمر حملت على فرس في سبيل الله گفت عمر بن خطاب سوار کردم کسي را در راه خدا در اسپي پس ديدم آن اسپ را که فروخته ميشود فسألت رسول الله صلى الله عليه وسلم پس پرسيدم رسول خدا را که بخرم آن را فقال لا تشتره ولا تعد في صدقتك پس مخر آن را و عود مکن در صدقه خود اين حديث سبق ذکر او نوشته است هر در کتاب الهبه

بسم الله الرحمن الرحيم كتاب الشهادات جمع شهادت است يعني خبر دادن از راه يقين و قطع و اخبار و روايت عام تر است از آن

باب ما جاء في البينة على المدعي در بيان چيزي که وارد شده است در وجوب شاهدان بر مدعي لقوله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذا تداينتم بدين الى اجل مسمى فاكتبوه الى قوله واتقوا الله ويعلمكم الله والله بكل شيء عليم و اين ثابت است از جهت فرموده خداي کسانيکه ايمان آورده ايد وقتي که معامله کنيد يکديگر بقرضي تا مدت معين باو دو سال پس بنويسيد آن را تا قول خدا والله بكل شيء عليم و تا تمامي آيت مذکوره فرموده واستشهدوا شهيدين من رجالكم و گواه گيريد بر حق خود دو گواه از مردان خود يعني مسلمانان بالغ آزاد فان لم يكونا رجلين فرجل وامرأتان پس اگر نباشند دو مرد پس يک مرد و دو زن و اين در غير حدود و قصاص است چنانکه دلائل ديگر بران وارد است در روايت غيلان در تمام آيتها تا آخر مذکور است وقول الله تعالى يا ايها الذين آمنوا كونوا قوامين بالقسط شهداء لله اي کسانيکه ايمان آورده ايد باشيد در اداي شهادت همواره بعدل و ساعي در اقامت حق در حاليکه گواهان ايد براي خدا الى قوله بما تعملون خبيرا درين تتمه زجري و تهديدي بر گواهان فرموده تا در اداي شهادت تقصيري نمايند و وجه دلالت اين دو آيت کريمه بر ترجمه آنست که آيتها دلالت کرد بر کتابت و گرفتن شهود براي ضبط حق و اثبات آن و محتاج بآن کسي خواهد بود که دعوي حق دارد و آن نيست مگر مدعي مؤلف رح سوق حديثي درين باب نکرد و اکتفا نمود بآيات گويا حديث البينة على المدعي واليمين على من انكر دليلي مشهور برين مدعا است ليکن نرسيده

باب اذا عدل رجل رجلا فقال لا نعلم الا خيرا وقتي که تزکيه و تعديل کرد مردي گواهي را پس گفت نميدانيم او را مگر نيک او قال ما علمت الا خيرا يا گفت باين عبارت که نميدانم من مگر نيک يعني باين عبارت تزکيه تمام ميشود حدثنا حجاج بن منهال قال حدثنا عبد الله بن عمر النميري قال حدثنا يونس ح وقال الليث حدثني يونس عن ابن شهاب قال اخبرني عروة بن الزبير وابن المسيب وعلقمة بن وقاص وعبيد الله بن عبد الله عن حديث عائشة گفت ابن شهاب خبر داده اند مرا اين چهار کس از ماجراي عائشه وبعض حديثهم يصدق بعضا حين قال لها اهل الافك ما قالوا و بعض حديث اين چهار کس تصديق ميکند بعضي ديگر را يعني حديث هر يک از اينها دلالت ميکند بر بقيه حديث از جهت حسن سياق و جودت حفظ هنگامي که گفتند گويان مر عائشه رضي الله عنها را آنچه گفتند فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا واسامة حين استلبث الوحي يستأمرهما في فراق اهله پس خواند رسول خدا علي را و اسامه را هنگامي که درنگ کرد آمدن وحي در حالي که ميطلبيد آنحضرت گفتار ايشان را در جدائي اهل خود که چه ميگويند فاما اسامة فقال اهلك ولا نعلم الا خيرا اما اسامه پس گفت اهل تست و اين شرافتي عظيم است يعني کسي که اهل تو باشد چه گنجايش دارد که از وي خطائي چنين واقع شود و نميدانيم ما مگر نيکي از وي وجه مناسبت حديث بهمين جزو است که در تزکيه اين کلام گفته پوشيده نماند که سخن در تعديل شهود است و در حديث نه همچنين است فافهم وقالت بريرة ان رأيت عليها امرا اغمصه اكثر من انها جارية حديثة السن و گفت بريره نديده ام روي کار

باب ذکر شرار الموتى ياد کردن بدترين مردگان يعني بدي نحو بکه لايق اند چنانکه در باب ما قبل اشارة است بآنکه سب سب غير اشرار است که اقبل حدثنا عمر بن حفص قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش قال حدثني عمرو بن مرة بفتح ميم و تشديد را عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال قال ابو لهب گفت ابو لهب عبد العزى بن عبد المطلب که عم آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم بود و مشرک مرد عليه لعنة الله بر ابو لهب لعنت خدا باد و ياد کرد ابن عباس آن شقي را بلعنت و اين جمله معترضه است ميان قال و مقول وي للنبي يعني گفت مر پيغمبر خدا را صلى الله عليه واله وسلم وقتي که نازل شد آيه کريمه وانذر عشيرتك الاقربين و بر آمد آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم بر کوه صفا و خواند قبائل قريش و اقرباي خود و گرد آمدند اولياي قريش و انذار نمود آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم تبا لك سائر اليوم زيان و هلاک باد ترا تمام روز تب و تباب خسران و هلاک و تبار بمعنى هلاک بمعنى بقيه است و بمعنى جميع نيز آمده الهذا جمعتنا آيا از براي همين سخن جمع کردي ما را بطون قريش را فنزلت پس فرود آمد اين سوره تبت يدا ابي لهب هلاک باد دو دست ابو لهب وتب و هلاک باد خود وي يا هلاک شد بالفعل و واقع شد اين دعا و معنى قبول رسيده ذکر دو دست بجهت آنست که چون آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم انذار کرد ابو لهب سنگي گرفت تا بر آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم بيندازد و خواند که متهم باشد يا مراد دنيا و آخرت بود

كتاب الزكوة

الجزء السادس شيخ الاسلام | كتاب الزكوة

كه عيب كنم و بدانم آن امر از او و بريشكه بار خود سال بست تنام عن محبين اهلها فتاتى اللاجن فتا كلمه خواب ميكند
و تا قيل ميشود از خمير خانه خود كيس مى آيد و سيشود آن را اعنس لغنج جيم و سيم و صاد مهملات است بمعنى اعيب و آجن
بجيم زرى ثالثى كه بصحراء منبر و فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يعذرنى فى رجل بلغنى اذاه فى اهل بيتى پس فرمود
رسول خدا كيست كه معذور دارد مرا در مردى كه رسيده است مرا ايذاى او كه در اهل بيت من كرده يعنى عذر كند
مرا در وقتى كه بسزا رسانم او را بدين بدگوئى او و مراد است كه اين مرد بهتان گو يا عبد الله بن ابى بن سلول بود كه سر
منافقان و رئيس بدكرداران است فو الله ما علمت من اهلى الا خيرا پس بخدا كه ندانسته ام من از اهل خود مگر
نيكى را و لقد ذكروا رجلا ما علمت عليه الا خيرا و تحقيق ذكر كرده اند مردى را كه ندانسته ام بر وى مگر نيكى را و اين همه گفتگو
پيش از نزول وحى و آيات قرآنى بود كه بر طهارت ذيل عائشه صديقه و تكذيب معاندان بدگوى نازل شده است
و اين حديث بتفصيل تر در بيان نزديكى مذكور شود **باب شهادة المختبى** در حكم شهادت كسى كه پنهان است و حاضر نيست در وقت
تحمل شهادت مختبى بخاء معجمه و با موحده است از اختبا بمعنى اختفاست و اجازه عمرو بن حريث و روا داشته است عمرو
بن حريث كه از صحابه است اين شهادت را قال كذلك يفعل بالكاذب الفاجر گفت عمرو بن حريث و همچنين كرده شود
بدروغ گوى فاسق يعنى عدولى كرد در خلوت بقرض خواه گويد من اقرار ميكنم براى تو تنها و اقرار نميكنم نزد گواهان و كسى
كه بدين حال مطلع شود ميرسد كه ثابت كرده شود بر وى گواهى گواهان و باين رفته اند علماى ثلثه غير امام ابى حنيفه
وقال الشعبى و ابن سيرين و عطاء و قتادة السمع شهادة و گفته است شعبى و ابن سيرين و عطا و قتاده كه شنيدن شهادت
است يعنى كسيكه اقرار كسى شنيده باشد ميرسد او را شهادت و حنفيه قائل اند باين ليكن در بعضى امور كه حضور در آن كمتر
باشد مانند موت و ولادت ليكن بشرطيكه بلفظ سمعت نگويد وكان الحسن يقول لم يشهدونى على شىء و بود حسن بصرى كه
ميگفت مر كسى را كه شنيده چيزى از قومى مر قاضى را بايد كه گويد شهادت ندادند مرا و لكن سمعت كذا و كذا و ليكن بگويد
كه شنيدم چنين و چنين و بعضى معنى كلام حسن بصرى را چنين تقرير كرده اند كه كسيكه شنيد چيزى را از مردى و نه بيند
او را گواهى نمى برد وى يعنى بر اقرار وى چنانكه در زنان پرده نشين است **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن
الزهرى قال سالم سمعت عبد الله بن عمر يقول انطلق رسول الله صلى الله عليه وسلم و ابى بن كعب الانصارى يؤمان النخل التى فيها ابن صياد
ميگفت ابن عمر رفت رسول خدا و ابى بن كعب بحالى كه قصد ميكنند باغى را كه در وى ابن صياد است و ابن صياد
شخصى پيدا شده بود كه خبر و قال از غيب و ضمير قلبى ميداد و در هم برهم ميگفت و مردم و ابهمه دجال بر وى ميگيرند حتى اذا
دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم طفق رسول الله صلى الله عليه وسلم يتقى بجذوع النخل تا وقتى كه در آمد رسول خدا آن نخل
را استاد آنحضرت بحالى كه پناه ميجست بشاخهاى نخل و پرده ميگرفت آن را و هو يختل ان يسمع من ابن صياد شيئا قبل ان يراه
و حال آنكه آنحضرت ميخواست اينكه بشنود از ابن صياد چيزى را از گفتار او در خلوت پيش از آنكه بيند او را تا
معلوم كند حال او را كه كاهن است يا ساحر و ابن صياد مضطجع على فراشه فى قطيفة له فيها رمرمة او زمزمة و حال آنكه ابن
صياد خوابيده بود بر جامه خواب خود در قطيفه كه او را بود در آن قطيفه آوازى پنهانى بود و زمزمه بدو راء مهملتين و هر دو ميم
ساكن و ميم ديگر مفتوح لب جنبانيدن براى سخن و زمزمه بدو زاى و دو ميم شك راويست و معنى نزديك هم اند
فرأت ام ابن صياد النبى صلى الله عليه وسلم و هو يتقى بجذوع النخل پس ديد مادر ابن صياد آنحضرت را و حال آنكه آنحضرت

الجزء السادس منح الاسلام | كتاب الزكوة

و آن يكى از اركان اسلام است كه منكر آن كافر
گردد و اختلاف نيست مگر در بعضى فروع آن
و فرضيت زكوة نزد اكثر علما بعد هجرت شده
در سنه ثانيه و بقولى در سنه تاسعه و بقولى
پيش از هجرت و راجح و صحيح اول است چه در
سنه تاسعه بعث عمال بود براى اخذ صدقات
كذا فى الفتح و قول الله تعالى بجر و رفع هر دو
خوانده اند يعنى بيان قول وى تعالى كه دلالت
دارد بر وجوب قول وى تعالى و اقيموا الصلوة
و بر پا داريد نماز را و آتوا الزكوة و ادا كنيد زكوة
را قرين آورده امر زكوة را با امر نماز و لهذا گفت
ابوبكر صديق رضى الله عنه و الله لاقاتلن من
فرق بين الصلوة و الزكوة ميكنم با
كسيكه فرق كند ميان نماز و زكوة و قال ابن
عباس حدثنى ابو سفيان بن حرب فذكر
حديث النبى پس ذكر كرد ابو سفيان احوال
شريف پيغمبر خدا را صلى الله عليه و آله وسلم كه
بهرقل حكايت كرده بود و قال و گفت ابو سفيان
در جمله آن حديث يامرنا بالصلوة و الزكوة
و الصلة و العفاف امر ميكرد آنحضرت صلى الله
عليه و آله وسلم ما را بنماز و زكوة و صله ارحام و
باز ماندن از حرام **حدثنا** ابو عاصم
الضحاك بن مخلد بفتح ميم و لام و سكون خاء
معجمه در ميان عن زكريا بن اسحاق عن
يحيى بن عبد الله بن صيفى نسبت بصيف
يعنى تابستان است عن ابى معبد
بفتح ميم و موحده و سكون عين در ميان عن
ابن عباس ان النبى صلى الله عليه و آله وسلم
بعث معاذا الى اليمن فقال فرستاد آنحضرت
صلى الله عليه و آله وسلم معاذ را بسوى يمن بار
دوم فقال پس فرمود او را ادعهم الى شهادة
ان لا اله الا الله و انى رسول الله دعوت
كن ايشان را مردم آنجا را بسوى گواهى كلمه توحيد

بنا هو يريد ليتا خمامي خزرا فقالت كابن صياد اي صاف هذا محمد پس گفت اور ابن صياد اي صاف اين محمد است صاف نام ابن
صياد بود فتناهى ابن صياد پس باز ماند ابن صياد از زمزمه كرداشت تا باز آمد بهوش و آگاه شد از غفلتي كه داشت قال النبي صلى
الله عليه وسلم لو تركته بين فرمود آنحضرت اگر ميگذاشت اورا ابن صياد و ايمال او ظاهر شدي حال او كه از كلام ما لست
مناسبت حديث بترجمه آنست كه دلالت كرد اين قول بر اعتماد كردن بر سماع كلام اگرچه سامع پنهان باشد از متكلم در وقتي كه اشتباه
آواز او را و اين حديث در كتاب جنائز در باب اذا اسلم فمات هل يصلى عليه گذشته است **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا سفيان عن
الزهري عن عروة عن عائشة قالت جاءت امرأة رفاعة القرظي الى النبي صلى الله عليه وسلم گفت عائشه آمد زن رفاعه قرظي بسوي
پيغمبر خدا فقالت كنت عند رفاعة فطلقني فابت طلاقي پس گفت بودم من نزد رفاعه پس طلاق داد مرا پس قطعي كرد
طلاق مرا يعني سه طلاق داد مرا فتزوجت عبد الرحمن بن الزبير انما معه مثل هدبة الثوب پس شوهر كردم عبد الرحمن بن زبير را
بتحقيق با وي مانند طرف جامه است كنايت كرده است از عنين بودن او هدبه بضم ها و سكون دال و فتح موحده طرف
جامه و ريزان تشبيه كرده است بآن در استرخاي آلت و عدم قيام آن فقال اتريدين ان ترجعي الى رفاعة پس فرمود
آيا ميخواهي كه باز روي بسوي رفاعه لا حتى تذوقي عسيلته ويذوق عسيلتك نيست روا رجوع تا آنكه بچشي شهد ك او را و بچشد
وي شهد ك ترا كنايت از جماع است وابو بكر جالس عنده وابو بكر صديق نشسته بود نزد آنحضرت وخالد بن سعيد بن العاص
بالباب ينتظر ان يؤذن له وخالد بن سعيد برادر عمرو بن عاص بر در انتظار ميبرد كه اذن كرده شود او را فقال يا ابا بكر الا تسمع الى
هذه ما تجهر به عند النبي صلى الله عليه وسلم پس گفت خالد اي ابو بكر آيا نمي شنوي اين زن را و گوش تمي نهي كه بسوي
او چه ميگويد با واز بلند نزد پيغمبر خدا اي تا ئيد ترجمه همين قول خالد است كه انكار كرد برين زن به تكلم او با آنكه
در پرده بود از وي و بيرون در نشسته بود پس اعتماد كرد خالد بر شنيدن آواز او **باب** اذا شهد شاهد او شهود بشيء
فقال آخرون ما علمنا ذلك وقتي كه گواهي دهد يك گواه يا گواهان متعدد بچيزي پس گويند ديگران نميدانيم ما آنرا يحكم بقول من شهد
حكم كرده شود بقول كسي كه گواهي داده قال الحميدي هذا كما اخبر بلال ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى في الكعبة گفت حميدي
اين حكم مانند چيزيست كه خبر داد بلال كه بتحقيق پيغمبر خدا نماز گذارد در كعبه وقال الفضل لم يصل فاخذ الناس بشهادة بلال وگفت فضل
بن عباس نماز نگذارد آنحضرت درون كعبه پس گرفتند مردم بشهادت بلال و معني قول فضل آنست كه من نميدانم
كه آنحضرت نماز گذارده پس مطابق است بترجمه باب و منافي نيست زياده برين نيست كه خبر بلال را حكم شهادت داد
با آنكه فرقست ميان خبر و شهادت كذلك ان شهد شاهدان ان لفلان على فلان الف درهم وشهد آخران بالف وخمسمائة
يقضى بالزيادة و همچنين است اگر گواهي دهند دو گواه كه بتحقيق مر فلان را بر فلان هزار درهم است و گواهي
دهند دو گواه ديگر بهزار يا نصد حكم كرده شود بزيادتي يعني بهزار و پانصد از آنكه آنچه لازم مي آيد درين اختلاف از نفي
دو گواه اول است پانصد ديگر را و چون دو گواه ديگر از علم خود گواهي بهزار و پانصد داده تمام است اين گواهي
و ندانستن ديگران ضرر ندارد اما در صورتي كه يك گواه بهزار گواهي دهد و ديگري بهزار و پانصد معتبر همان هزار است
حدثنا حبان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا عمر بن سعيد بن ابي الحسين قال اخبرني عبد الله بن ابي مليكة عن عقبة بن الحارث
انه تزوج ابنة لابي اهاب بن عزيز فاتته امرأة روايت است از عقبه كه زوجه گرفت دختري را كه مر ابي اهاب را بود پس آمد
او را فقالت قد ارضعت عقبة والتي تزوج پس گفت آن زن بتحقيق شير داده ام مر عقبه را و زني را كه زوجه

الجزء السادس شيخ الاسلام | كتاب الزكوة

بسوي مهتا جان ايشان **حدثنا** حفص
بن عمر قال حدثنا شعبة عن محمد بن عثمان
بن عبد الله بن موهب بفتح ميم و ها و درميان
وا و ساكن و در آخر موحده عن موسى بن
طلحة بن عبيد الله قرشي عن ابي ايوب خالد
بن يزيد انصاري ان رجلا قال للنبي
بتحقيق مردي گفت پيغمبر خدا را صلى الله عليه
وآله وسلم اخبرني بعمل يدخلني
الجنة آگاه كن مرا بعملي كه در آرد مرا به بهشت
قال الناس ماله گفتند مردم چه حال است
مر اين مرد را ماله تكرار اين كلمه باعتبار تعدد اقوال
مردم است وقال النبي و فرمود پيغمبر خدا
صلى الله عليه وآله وسلم ارب ماله
حاجت عمده و بزرگ است اين مرد را و كدام حاجت
بهتر ازين باشد كه در آرد در بهشت پس از ان
بيان فرمود تعبد الله ولا تشرك به شيئا
پرستش كني خدا را بحاليكه شريك نگرداني بخدا
چيزي را وتقيم الصلوة و بر پا داري و محافظت

گرفته است او را اثنان الملکم انك ارضعتني ولا اخبرتني پس گفت عقبه نمی دانم که تحقیق تو شیر داده مرا و نه خبر کرده مرا این
فارسل الى آل ابي اهاب يسألهم پس فرستاد عقبه کسی را بسوی مردم ابی اهاب پس پرسید ایشان را از شیر دادن آن
این دختر را فقالوا ما علمنا ارضعت صاحبتنا پس گفتند ندانیم که شیر داده است آن زن این دختر را ما را فرکب الى النبي صلى
الله عليه وسلم بالمدينة پس سوار شد عقبه نزد پیغمبر خدا آمد بمدینه فسأله پس پرسید از حکم این واقعه فقال رسول
الله صلى الله عليه وسلم كيف وقد قيل پس فرمود آنحضرت زوجیت چگونه روا باشد و تحقیق گفته شد که شیر داده است
ففارقها ونكحت زوجا غيره پس جدا کرد آن زن را و نکاح کرد آن زن را شوهری غیر او و این حدیث سبق ذکر یافته
در باب رحلت در طلب علم موافقت حدیث بترجمه از آن وجه است که آنحضرت با وجود عدم علم عقبه خبر آن زن را
ترجیح داده در حکم شهادت داشت آن را برای تقوی و تورع اگرچه بنصاب شهادت نبود و حکم کرد بمفارقت للاحتیاط
که بمقتضای این حدیث و حدیث بلال مراد از شاهد در ترجمه عام تر گیریم که شامل مخبر هم باشد **باب** الشهود العدول
در بیان شاهدان عادل مراد از شاهد عادل آنست که مسلمان عاقل بالغ آزاد بینا غیر فاسق باشد وقول الله تعالى واشهدوا
ذوي عدل منكم و در بیان قول خدا و گواه گیرید صاحبان عدل را که از شما باشند و از ینجا فهم میشود که عدالت شرط شهادت است
ومن ترضون من الشهداء و از کسانیکه راضی هستید از گواهان و این رضا موافق شرع معتبر است **حدثنا** الحكم بن نافع
قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال حدثني حميد بن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الله بن عتبة قال سمعت عمر بن الخطاب
عبد الله بن عتبه گفت شنیدم عمر بن خطاب را رضی الله عنه يقول ان اناسا كانوا يؤخذون بالوحي في عهد رسول الله صلى الله
عليه وسلم میگفت بتحقیق مردم بودند که میگرفتند احکام را بوحی در زمان حیات رسول خدا یعنی الله بود که کشف
میکرد احوال نهانی مردم را قبول و عدم قبول آنحضرت معتبر بود وان الوحي قد انقطع و بتحقیق وحی نمانده است
وانما نأخذكم الآن بما ظهر لنا من اعمالكم و میگیریم شما را اکنون مگر بچیزی که ظاهر است ما را از کارهای شما و مال شما فمن
اظهر لنا خيرا امناه وقربناه پس کسی که اظهار کند برای ما نیکوئی خود را یعنی بنا بر نیک باشد امین میگردانیم او را و ایمن
میکنیم او را از بدی سازیم و مقرب میگردانیم او را یعنی تکریم او میکنیم امنا بفتح همزه و کسر میم و تشدید نون است
در صراح گفته آمنته على كذا اعتماد کردم او را بر آن کار وليس الينا من سريرته شيء نیست نزد ما از حال نهان او چیزی
از حکم کنیم بر آن الله يحاسبه في سريرته خدا حساب میکند در حق باطن او ومن اظهر لنا سوءا لم نأمنه ولم نصدقه و کسیکه ظاهر کند
ما را بدی که از اعمال خود امین نمیکنیم او را و راست گو نمیداریم وان قال ان سريرته حسنة و اگرچه گوید باطن او نیک است
حاصل آنکه احکام بر ظاهر است پس کسیکه ظاهر او آراسته بشرع نیست امین و راست گو نیست و شهادت او
معتبر نخواهد بود و این اثر موافقت حدیث بترجمه بوضوح پیوست **باب** تعديل كم يجوز در بیان آنکه تعدیل و تزکیه
را چند کس باید تا مقبول الشهادت گردد نزد امام ابو حنیفه کفایت دارد تعدیل یک کس دیگران گویند کمتر از دو کس
روا نیست **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد عن ثابت عن انس قال مر على النبي صلى الله عليه وسلم بجنازة گفت
انس گذرانیده شد بر پیغمبر جنازه فاثنوا عليها خيرا فقال وجبت پس ستودند بر وی نکوئی را فرمود واجب شد
او را بهشت ثم مر باخرى فاثنوا عليها شرا او قال غير ذلك باز گذرانیده شد جنازه دیگر پس ستودند بر وی بدی را
یا گفت غیر این کلام مذکور راوی شک کرده است فقال وجبت پس فرمود واجب شد او را آتش دوزخ

الجزء السادس شيخ الاسلام | كتاب الزكوة

اینکه باشد لفظ محمد در نام ابن عثمان در پی اسناد
محفوظ انما هو عمرو نیست نام ابن عثمان
مگر عمرو و جزم کرده است بدان مولف تاریخ
و بجنین مسلم و دار قطنی و دیگران نووی
گفته اتفاق دارند بر بودن آن وهم از شعبه
و صواب عمرو است **حدثنا** محمد
بن عبد الرحيم قال حدثنا عفان بن مسلم
بشر مرفوعا قال حدثنا وهيب عن يحيى بن
سعيد بن حيان بفتح مهمله و تشدید تحتیه
عن ابي زرعة عن ابي هريرة ان اعرابيا
اتى النبي صلى الله عليه وآله وسلم
فقال بتحقیق بادیه نشینی آمد آنحضرت را
صلى الله عليه وآله وسلم و گفت دلني على
عمل اذا عملته دخلت الجنة راه نما
مطلع ساز مرا بر کاری که چون بکنم آن را در آیم
بهشت را قال تعبد الله لا تشرك به
شيئا عبادت کنی خدا را چنانکه شریک
نگردانی بوی چیزی را و نسخه صحیح در بخت
برای شرك و او نیست وتقيم الصلوة
المكتوبة و برپا داری نماز را که نوشته و حکم
کرده شده است وتؤدي الزكوة المفروضة
و بدهی زکوة را که فرض کرده شده چون صدقه
اطلاق کرده میشود بر غیر زکوة تقیید
... مفروضه کرد ...
نفی است مختلف اورد آنجا که زکوة
... مفروضه ... و روزه داری
در رمضان را قال گفت اعرابی والذي
نفسي بيده لا ازيد على هذا سوگند

فقيل يا رسول الله قلت لهذا وجبت ولهذا وجبت پس گفته شد ای رسول خدا گفتی مر این را واجب شد بهشت و مر این را واجب شد دوزخ آیا بوحی معلوم کردی قال شهادة القوم فرمود گواهی دادن مردم مسلمان موجب این حکم شد المؤمنون شهداء الله في الارض مسلمانان گواهان خدااند در زمین **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا داود بن ابي الفرات قال حدثنا عبد الله بن بريدة عن ابي الاسود قال اتيت المدينة وقد وقع بها مرض گفت ابو الاسود آمدم بمدینه وحال آنکه بتحقیق واقع بود بمدینه بیماری عام وهم يموتون موتا ذريعا ومردم می مردند بمردن سریع التتابع فجلست الى عمر رضي الله عنه فمرت جنازة فاثني خيرا پس نشستم نزد عمر وگذشت جنازه پس ستوده شد نیکی را فقال عمر وجبت پس گفت عمر واجب شد ثم مر باخرى فاثني خيرا فقال وجبت ثم مر بالثالثة فاثني شرا فقال وجبت پستر گذرانده شد جنازه سیوم پس وصف کرده شد ببدی پس گفت عمر واجب شد فقلت ما وجبت يا امير المؤمنين پس گفتم چه چیز واجب شد این جنازه را ای امیر المؤمنین قال قلت كما قال النبي صلى الله عليه وسلم گفت عمر گفتم چنانکه گفته بود پیغمبر خدا ايما مسلم شهد له اربعة بخير ادخله الله الجنة هر مسلمانی که گواهی دهند مر او را چهار کس به نیکی در آرد او را خدا بهشت فقلنا وثلاثة قال وثلاثة گفتیم و سه کس گواهی دهند هم همین حکم دارد گفت و سه کس هم قلت واثنان قال واثنان گفتم دو کس هم گفت دو کس هم ثم لم نسأله عن الواحد پستر نپرسیدیم عمر را از یکی

باب الشهادة على الانساب والرضاع المستفيض والموت القديم

در بیان گواهی بر ثبوت نسبها و شیرخوارگی مشهور و موت که گذشته است بروی زمانی دراز وقال النبي صلى الله عليه وسلم ارضعتني واباسلمة ثويبة و فرمود آنحضرت شیر داده است مرا و اباسلمه را زوج ام سلمه ام المؤمنین ثویبه بثاء مثلثه و فتح واو و سکون یاء و موحده مفتوحه نام دایه ابولهب است والتثبت فيه و بیان ثابت بودن در امر رضاع و این معنی داخل است در ترجمه **حدثنا** ادم قال حدثنا شعبة قال اخبرنا الحكم عن عراك بن مالك عن عروة بن الزبير عن عائشة قالت استاذن علي افلح فلم اذن له گفت عائشه رضی الله عنها طلب اذن کرد افلح بر من یعنی خواست که در آید بخانه من پس اذن ندادم او را فقال اتحتجبين مني وانا عمك پس گفت افلح آیا حجاب میکنی از من و حال آنکه من عم توام فقلت وكيف ذلك پس گفتم چگونه است عم بودن تو مرا فقال ارضعتك امراة اخي بلبن اخي پس گفت شیر داده است ترا زن برادر من بشیر برادر من فقالت سالت عن ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال صدق افلح ائذني له گفت عائشه پرسیدم ازین قول رسول خدا را پس فرموده است گفته است افلح اذن بده تو او را **حدثنا** مسلم بن ابراهيم قال حدثنا همام قال حدثنا قتادة عن جابر بن زيد عن ابن عباس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم في ابنة حمزة لا تحل لي گفت ابن عباس فرمود پیغمبر خدا در حق دختر حمزه عم آنحضرت حلال نیست مرا نکاح او يحرم من الرضاعة ما يحرم من النسب حرام می باشد از جهت شیرخوارگی آنکه حرام می باشد از جهت نسب هي ابنة اخي من الرضاعة آن دختر برادر منست از جهت شیرخوارگی که از یک مرضعه آنحضرت و حمزه بن عبد المطلب شیر خورده بودند **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن عبد الله بن ابي بكر عن عمرة بنت عبد الرحمن ان عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم اخبرتها ان النبي صلى الله عليه واله وسلم كان عندها مرویست از عمره دختر عبد الرحمن بن سعد بن زراره که بتحقیق عائشه زوج آنحضرت خبر داده او را که آنحضرت نزد او بود وانها سمعت صوت رجل يستاذن في بيت حفصة و بتحقیق عائشه شنید آواز مردی را که اذن می طلبید در خانه حفصه قالت عائشة فقلت يا رسول الله هذا رجل يستاذن في بيتك گفت عائشه گفتم ای رسول خدا این مردیست که طلب اذن میکند در خانه تو قالت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اراه فلانا لعم حفصة من الرضاعة گفت عائشه پس فرمود آنحضرت گمان میبرم او را فلان اشارت کرد بعم حفصه از جهت رضاع فقالت عائشة لو كان فلان حيا لعمها من الرضاعة

الجزء السادس تيسير الاسلام | کتاب الزکوة

دلالت دارد بر جواز ترک تطوعات لیکن کسیکه مداومت کند بر ترک سنن چنانکه مواظبت میکرد بر نوافل و فرق نمیکرد میان آنها در غنیمت دانستن ثواب هر دو و محتاج نشد نقها بتفرقه مگر بجهت وجوب اعاده بترک آن و وجوب عقاب بر ترک و نفی آن و شاید که اصحاب این قصه نو عهد بودند باسلام پس کفایت کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از ایشان بفعل آنچه واجب شده بر ایشان در آنحال تا گرانی نکند بر ایشان و ملال نیارد تا آنکه چون منشرح گردد دلهای ایشان توغل در عبادت و حرص بر تحصیل ثواب مندوبات آسان گردد بر ایشان بعضی از کلام در همین حدیث در تشریح حدیث طلحه در کتاب الایمان گذشت و همچنین شرح حدیث بر همان که بعد ازین مذکور گردد **حدثنا** مسدد عن يحيى قطان عن ابي حيان يحيى بن سعيد مذکور قال اخبرني ابو زرعة عن النبي صلى الله عليه واله وسلم بهذا اینچنین است روایت ابی زرعه و غیر آن از روایات متصله بمقام ابی هریره واز این اسناد بطریق ارسال دیده چه ابو زرعه تابعیست نه صحابی و در بعضی نسخ هم ابی هریره نیز مذکور است لیکن ابو زرعه شیخ ابن حجر این را خطا گفته بجهت آنکه روایت یحیی قطان بدون ذکر ابو هریره مرسل است **حدثنا** حجاج بن

دخل عليّ پس گفت عائشه اگر بودی فلان زنده اشارت کرد عائشه بسوی عم خود که از رضاع بود درآمدی بر من فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم ان الرضاعة تحرم ما یحرم من الولادة فرمود آنحضرت آری درآمدی بر تو تحقیق شیر خوارگی حرام میکند آنرا که حرام میشود از جهت ولادت ونسب حدثنا محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان عن اشعث بن ابی الشعثاء عن ابیه عن مسروق ان عائشة قالت دخل علی النبی صلی الله علیه وسلم وعندی رجل گفت عائشه درآمد بر من پیغمبر خدا وحال آنکه نزد من مردی بود فقال یا عائشة من هذا پس گفت ای عائشه کیست این مرد قلت اخی من الرضاعة گفتم برادر رضاعی من است از رضاع قال یا عائشة انظرن من اخوانکن فرمود ای عائشه ببینید کیستند برادران شما یعنی معلوم کنید که از راه شیر خوارگی کیست برادر فانما الرضاعة من المجاعة تحقیق رضاع بی باشد گرا از گرسنگی یعنی رضاعی که بآن حرمت ثابت میشود آنست که از راه گرسنگی باشد یعنی طفل که شیر گرسنگی او را دور کند تا آنکه آن سال که طعام در گرسنگی او دور شود داخل در حکم نیست تابعه ابن مهدی عن سفیان متابعت کرده محمد بن کثیر را ابن مهدی از سفیان **باب** شهادة القاذف والسارق والزانی در حکم شهادت دشنام دهنده مر زن عفیفه را وگواهی دزد وزنا کننده آیا بعد از توبه مسموع است یا نه وقول الله عز وجل ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا واولئک هم الفاسقون ودر بیان فرموده خدای قوی وبزرگ وقبول نکنید مر ایشان را گواهی هیچ وقت وایشان اند فاسقان الا الذین تابوا واینها از فاسقان مگر آن کسانیکه توبه کرده اند این آیت در شان اهل قذف نزول یافته اول آیت والذین یرمون المحصنات وآنکسانیکه دشنام میدهند زنان پاک را از تهمت زنا ثم لم یاتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة پس نیاوردند چهار گواه بر قول خود پس بزنید ایشانرا هشتاد تازیانه ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا الآیة ودر جای دیگر واقع شده ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المومنات لعنوا فی الدنیا والآخرة وعیدی این قذف در باب گناه دیگر بنظر در آمده اگر بتوبه عقوبت وبزرآن زایل شود فرق نخواهد بود میان قذف ودیگر گناهی که بسبب آن دشنام میکنند این آیت اگرچه در باب قاذفان عائشه واقع شده اما عبرت عموم لفظ راست نه خصوص واقعه وصیغه جمع محصنات نیز مشعر بعموم است مذهب حنفیه اینست که شهادت قاذف مقبول نیست اگرچه بعد از حد زدن توبه هم کند میگویند که عدم قبول شهادت تتمه حد است بی آن حد تمام نمیشود وتوبه رفع حد نمیکند ولهذا تاکید کرد بقوله ابدا زیرا که معنی خود تاکید میکند عدم قبول شهادت را تا ابد وپیش از اقامت حد خود باتفاق شهادت مقبول نیست شافعیه گویند بعد از توبه گواهی قاذف معتبر است از جهت استثنائی که در آخر آیت واقع شده واستثنا میکنند تائب را از حکم سابق جواب داده اند که این استثنا از قول واولئک هم الفاسقون است وتقریر این جواب آنست که استثنا جمله اسمیه است معطوف بر ما قبل خود که انشائیه است نمیتواند بود واستثنائی که بعد از آنست متعلق بهمان است واگر استثنا از عدم قبول کنند وار حکم آن برگردند واقتضا سار معاصی باشد مقرر است که گناه بعد از توبه مرتفع میگردد پس گفتن مستدرک خواهد بود ونیز گفته اند که این استثنا منقطع است بمعنی لکن پس تغییر نمیکند حکم سابق را از وجوب حد تمام ومعنی آنست که اینها گنهگارند لیکن خدا می بخشد ایشانرا در آخرت بعد از آنکه توبه کرده باشند وجلد عمر ابابکرة وشبل بن معبد ونافعا بقذف المغیرة وحد زد عمر این سه کس را بسبب دشنامی که بمغیره داده بودند ثم استتابهم وقال من تاب قبلت شهادته پس توبه داد ایشانرا وگفت کسی که توبه کند مقبول است شهادت او واجاز عبد الله بن عتبة

الیک الا فی شهر الحرام وسیتم ما که خالص وبلا مزاحمت رسیم بسوی تو مگر در ماه حرام از شهور اربعه معلومه که عرب محاربه را در آن ماه ها حرام میداشتند فمرنا بشیء ناخذه عملک وندعو الیه من وراءنا پس امر کن ما را بچیزی که فرا گیریم ما از تو وبخوانیم بسوی آن کسان را که در پس ما اند از قوم خود قال آمرکم باربع وانهاکم عن اربع فرمود امر میکنم شما را بچهار چیز ونهی میکنم شما را از چهار چیز الایمان بالله یکی از آن ایمان است در حق خدا که یکتا است وشریک ندارد چنانچه تفسیر کرد آنرا بعطف وشهادة ان لا اله الا الله وگواهی دادن باین کلمه طیبه وعقد بیده لاهل ولبست بر دست خود همچنین یعنی یک انگشت را بست چنانکه در شمار افاده یکی واحد میکنند واقام الصلوة بجر عطف است بر ایمان یعنی ودیگر بر پا داشتن نماز وایتاء الزکوة ودیگر دادن زکوة دادن تو دوا الخمس ما غنمتم ودیگر اینکه ادا کنید پنجم حصه غنیمت را از آنچه از دست کفار بدست آرید وانهاکم عن الدباء ومنع میکنم شما را از استعمال آوند کدو والحنتم واز استعمال آوند سبز والنقیر وآوندی که از بیخ درخت بکاوند ومیسازند والمزفت وآوندیکه مطلا بزفت سازند تا آب در آن نرسد والجعل این چهار ظروف متعارف بودند از قسم ظروف در آن بلاد عرب وقال سلیمان بن حرب وابو النعمان محمد بن فضل سدوسی عن حماد مذکور الایمان بالله شهادة ان لا اله الا الله یعنی ذکر واو عطف نا برعطف ایمان

حدثنا ابو الیمان الحکم بن نافع قال

و عمر بن عبد العزيز و سعيد بن جبير و طاوس و مجاهد و الشعبی و عکرمة و الزهری و محارب بن دثار و شريح و معاوية بن قرة
و روا داشته است قبول شهادت قاذف را بعد از توبه این دو کس که تابعی و تبع تابعی اند شیخ ابن حجر گوید مراد از این
دو کس محارب و شریح و معاویه است یعنی بالقبول وقال ابو الزناد الامر عندنا بالمدينة اذا رجع القاذف عن قوله فاستغفر ربه
قبلت شهادته و گفت ابو الزناد حکم نزد ما بمدینه این بود که وقتی که رجوع کند قاذف از قول خود پس توبه کند
و طلب آمرزش کند پروردگار خود را قبول کرده شود گواهی او وقال الشعبی وقتادة اذا اکذب نفسه جلد قبلت شهادته
و گفت شعبی و قتاده وقتیکه تکذیب کند نفس خود را یعنی گوید من بدروغ تهمت کرده بودم جلد کرده شود و قبول کرده شود شهادت او
وقال الثوری اذا جلد العبد ثم اعتق جازت شهادته و گفت ثوری وقتیکه جلد کرده شود بنده پستر آزاد کرده شود روا است
شهادت او وان استقضی المحدود فقضایاه جائزة و اگر قاضی کرده شود محدود در قذف پس حکمهای او روا است وقال بعض الناس
لا يجوز شهادة القاذف وان تاب و گفته اند بعضی مردم روا نیست شهادت قاذف اگرچه توبه کرده باشد مراد مولف از بعض مردم امام همام
ابو حنیفه است رح پوشیده نماند که ائمه حنفیه استدلال بآیات قرآنی کرده اند و بحدیث علی الخصوص که غیر مرفوع باشد معارضه قرآن
و مانع آن نیست امام اترک قیاس میکنند اگر قول از صحابی یافته شود اما ترک استدلال بآیت و تمسک بآن نمیکنند و امام
شافعی اترک قیاس هم میکنند و میگوید هم رجال و نحن رجال چه جای اقوال تابعین و تبع تابعین که باتفاق حجت نیست بر مجتهدین
سیما بر مثل چنین مجتهدی که در قوت اجتهاد و فور علم و تقدم زمانه قصب سبق از میان ربوده باشد و چندین مجتهدان دیگر
در حکم او و موافقت کرده باشند و رتبه علو اجتهادات و استنباطات امام کسی که تفصیل و تحقیق بر آن واقف است بر این استنباطات
که مولف در این کتاب کرده اگر بسنجد بر حقیقت احوال مطلع میشود ثم قال لا یجوز نکاح بغیر شاهدین فان تزوج بشهادة محدودین جاز و ان تزوج بشهادة
بعضی مردم یعنی امام ابو حنیفه روا نیست عقد نکاح بی حضور دو کس پس اگر عقد نکاح کرد بحضور دو کس که محدود در قذف باشند روا است
مولف این دو نقل دیگر هم برای تضعیف مذهب و توهم تناقض در قول امام آورده اما باید دانست که مقصود امام آنست که چون
حضور دو کس شرط انعقاد نکاح است و محدود در قذف ولایت تزویج دارد برای جواز انعقاد نکاح تحمل شهادت محدود نیز روا
میدارد اما ادای شهادت در اینجا نیز روا نمیدارد وان تزوج بشهادة عبدین لم یجز و اگر عقد نکاح کند بشهادت و حضور دو بنده روا نمیکند
و بنای این تجویز بر حالت بعدم ولایت تزویج نزد او پس تحمل شهادت را نیز نمی شاید واجاز شهادة العبد والمحدود والامة لرؤية
هلال رمضان و روا داشته است شهادت بنده و محدود و او را برای دیدن هلال رمضان مذهب حنفیه آنست که در رؤیت هلال شهادت
یک کس عادل باشد یا زن آزاد باشد یا بنده مقبول است از انکه امر دینی است از قبیل روایت حدیث هم اینجا است که این اخبار
بلفظ شهادت مخصوص نیست و موجب آن بر گواه و غیر گواه لازم میگردد چنانکه حجت نباشد در هدایه گفته که مفهوم از جواب متن آنست
که محدود در قذف نیز اهل باشد و مروی از امام ابی حنیفه آنست که اخبار محدود در قذف در رؤیت هلال هم مقبول نیست زیرا که
این اخبار از وجهی شهادت است که عمل بموجب آن بعد از قضای قاضی است وکیف تعرف توبته و چگونه شناخته شود توبه محدود و حکم او واقع
تمام ترجمه باب است و بسیار است که در ترجمه چیزی حکم میآرد اگرچه در میانه فاصله بود و در آنجا افتاده باشد و قد نفی النبی صلى الله عليه وسلم الزانی سنة
و بتحقیق اخراج کرده از شهر خود پیغمبر خدا زانی را یکسال و باز از آنجا معلوم کرد که مدت توبه او یکسال باشد ونهی النبی صلى الله عليه وسلم عن
کلام کعب بن مالک وصاحبیه حتی مضی خمسون لیلة و منع کرد پیغمبر خدا از سخن کردن با کعب بن مالک و دو یار او که مراره بن ربیع
و هلال بن امیه اند که تخلف کرده بودند از غزوه تبوک در تعلق این قصه باین باب که بقبول بودن شهادت قاذف و راقی

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الزکوة

قسم بود و پس اراده معنی کفران نعمت اعم است که شامل
بود با جملهٔ قصد کرد ابو بکر صدیق رضی الله عنه قتال
را با مانعان زکوة فقال عمر پس گفت عمر
فاروق مر ابی بکر را رضی الله عنهما کیف
تقاتل الناس وقد قال رسول الله چگونه
کشتن میکنی مردم را و حال آنکه بتحقیق فرموده است
پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم امرت
ان اقاتل الناس حتی یقولوا امر کرده شده ام
من که قتال کنم مردم را تا آنکه بگویند ایشان
لا اله الا الله امر او بر این تمام کلمه طیبه است که
متضمن اقرار بجمیع ما جاء به النبی است یا مجرد این
کلمه توحید بر این تقدیر مراد از ناس مشرکان باشند
چه مجرد اینها از ماسوی معبودان کفایت میکند در
عصمت شان گفتن این کلمه فمن قالها
فقد عصم منی ماله ونفسه پس کسیکه بگوید
این کلمه را پس بتحقیق نگاه دارد از من مال خود
را و نفس خود را الا بحقه مگر بحق اسلام
چون دیت و قصاص و جز آن وحسابه
علی الله و حساب باطن او بر خدا است که در
آخرت بر وفق علم خود بوفاق یا نفاق جزا
خواهد داد فقال ابو بکر والله لاقاتلن من
فرق بین الصلوة والزکوة پس گفت
ابو بکر سوگند خدا است هر آینه قتال میکنم کسی را
که فرق کند میان نماز و زکوة بوجوب ادا در
اول وانکار و امتناع از ثانی فان الزکوة
حق المال زیرا که زکوة حق واجب مال است
چنانکه نماز حق واجب بدن و موجب هر دو
اسلام است پس هر دو حق اسلام باشند
والله لو منعونی عناقا سوگند خدا اگر منع کنند از
من و ندهند مرا بزغاله را عناق بفتح عین بچه
ماده از گوسفند و این بسبیل فرض و تقدیر است
برای مبالغه و گرنه حول شرط است در وجوب زکوة
و نزد ابو یوسف و شافعی حول دادن حمل نیز واجب
است کانوا یودونها الی رسول الله بودند
که ادا میکردند آنرا بسوی پیغمبر خدا صلى الله عليه
وآله وسلم لقاتلتهم علی منعها هر آینه قتال
کنم ایشان را بنا بر منع عناق که نیز از حق اسلام است
چون منع نماز و در کتاب الایمان از ابن عمر گذشت
امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ویقیموا الصلوة

حاشیہ متعلقہ صفحہ ۴۲۹

هذه تتمة رسالة منيفة ما وعدتها في صفحة ۵۳ في الجزء السادس لهذا الجلد في حل قوله وقال بعض الناس

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و مارقات گفته اند که آنحضرت در توبه بانها یعنی اخراج القا فرموده و منقول نیست که گواهی آنها نزد تردید نموده است گرده و تیبده نام امام اهم استدلال در برابر نص قطعی کتاب الله کرد در باب محدود واقع شده چه اعتبار دارد **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی ابن وهب عن یونس

وقال الليث حدثني يونس عن ابن شهاب قال اخبرني عروة بن الزبير ان امرأة سرقت في غزوة الفتح فأتي بها رسول الله صلى الله عليه وسلم

گفت ابن شهاب خبر داد مرا عروه بن زبیر که تحقیق زنی دزدی کرد در غزوهٔ فتح که پس آورده شد او نزد پیغمبر صلعم ثم امر بها فقطعت

پس فرمود او را و بریده شد دست او بعد از ثبوت دزدی که موجب دست بریدن است قالت عائشة فحسنت توبتها وتزوجت

گفت عائشه پس نیک شد توبهٔ او و تزویج کرد آن زن و کانت تأتي بعد ذلك و بود آن زن که می آمد نزد من بعد از آن فارفع

حاجتها الى رسول الله صلى الله عليه وسلم پس رفع می کردم حاجت او را بسوی پیغمبر **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث

عن عقيل عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله عن زيد بن خالد عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه امر فيمن زنى ولم يحصن بجلد مائة

وتغريب عام روایت کرده است زید بن خالد از رسول خدا که تحقیق آنحضرت فرمود در حق کسی که زنا کرده و محصن نبود بزدن صد جلد و اخراج یکساله از زمین وطن استدلال کرد مؤلف رح بر ترجمه که قبول شهادت قاذف و زانی و دزد است در صورت توبه اینها و صاحب این استدلال طعن میکند بر او که استدلال کرده آیت کریمه ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا که نص قطعی است بر عدم قبول شهادت ابدی و معارض آورده آنرا این احادیث که بتمام تکلف آنرا موافق مطلب توان

ساخت **باب** لا يشهد على شهادة جور اذا اشهد شهادت نمیدهد مرد بر شهادت ظلم و خلاف امر شرعی وقتیکه گواه گرفته شود

حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا ابو حيان التيمي عن الشعبي عن النعمان بن بشير قال سألت امي ابي بعض الموهبة لي من ماله

گفت خواست مادر من پدر مرا که ببخشد مرا از مال خود و این موهبت دا و یا غلام بود چنانکه در بعض

روایات تصریح یافته و امتناع آورد از آن ثم بدا له فوهبها لي پس ظاهر شد مر او را که ببخشید آن را بمن فقالت لا ارضى

حتى تشهد النبي صلى الله عليه وسلم پس گفت راضی نمیشوم تا آنکه گواه گیری پیغمبر خدا را فاخذ بيدي وانا غلام پس

گرفت پدر من دست مرا و حال آنکه من خورد سال بودم فاتى بي النبي صلى الله عليه وسلم پس آورد مرا نزد آنحضرت فقال

ان امه بنت رواحة سألتني بعض الموهبة لهذا پس گفت تحقیق مادر او دختر رواحه سوال کرد مرا چیزی بخشیدن برای این پسر

قال الك ولد سواه قال نعم فرمود آیا ترا فرزندی ورای او هست گفت آری هست قال فاراه قال لا تشهدني على جور گفت نعمان پس گمان

میبرم آنحضرت را که فرمود گواه مگیر مرا بر ستم یعنی این برخلاف خواست حق است که واقع شده و من برخلاف حق چگونه گواه باشم

وقال ابو حريز عن الشعبي لا اشهد على جور و گفت ابو حریز از شعبی بلفظ لا اشهد على جور بجای لا تشهدني على جور **حدثنا** آدم

قال حدثنا شعبة قال حدثنا ابو جمرة قال سمعت زهدم بن مضرب قال سمعت عمران بن حصين قال قال النبي صلى الله عليه وسلم خيركم قرني ثم الذين يلونهم

گفت عمران فرمود پیغمبر خدا بهترین مسلمانان اهل زمان منند بعد از آن که متصل می آیند ایشان را بعد از آنکه متصل می آیند

ایشان را قرن اول صحابه اند و ثانی تابعین و ثالث تبع تابعین قال عمران لا ادري اذكر النبي صلى الله عليه وسلم بعد قرنه قرنين او ثلاثة

گفت عمران نمیدانم آیا ذکر کرده است پیغمبر خدا بعد از قرن خود دو قرن را که تابعی و تبع تابعی اند یا سه قرن را که

اتباع تبع نیز داخل اند و باتفاق امام ابو حنیفه و اصحاب او داخل در قرن ثالث که تبع تابعین اند بوده اند

لکن به جهة وشرف قال النبي صلى الله عليه وسلم ان بعدكم قوما يخونون ولا يؤتمنون فرمود پیغمبر خدا بعد از شما قومی اند که خیانت

می کنند و امانت سپرده نمیشوند ويشهدون ولا يستشهدون و گواهی میدهند و گواه گرفته نمیشوند یعنی تحمل شهادت نکنند

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الزکوۃ

اگر صبر نماید که او کر مناک و لیکن در روایت بودی و طبری و ابن شاهین و حاکم در اکلیل از عبد الرحمن عغری صحابی آمده که فرستاد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسوی مردی از اشجع تا بگیرد از وی صدقه او پس باز گرداند بیم پس باز فرستاد بسوی وی بار دیگر پس باز آورد پس باز فرستاد بار سیوم و فرمود اگر باز آورد پس بزن گردن او و از اینجا معلوم شود که بمنع زکوة و اصرار بر آن قتل نیز مشروع است

قال عمر فوالله ما هو الا ان قد شرح الله صدر ابي بكر پس گفت عمر سوگند خدا نبود این حکم قتال مگر آنکه بتحقیق گشاده خدا ابو بکر را برای قتال فعرفت انه الحق شناختم و ظاهر شد مرا نیز که همین قتال حق است و در روایات آمده که صحابه دیگر حتی عمر و مرتضی رضی الله عنه منع کردند ابو بکر رضی الله عنه را که اول عهد خلافت است و مخالفان بسیار و خلق و فتور در کار خانه اسلام مراد باید توقف و تاخیر لایق می نماید ابو بکر گفت اگر تمام مردم یکجا انبوه شوند من تنها باشم قتال کنم و این دلالت دارد بر کمال شجاعت ابو بکر رضی الله عنه کذا فی ترجمة المشکوة **باب** البيعة

یعنی اگر کسی گواه گیرد یا اگر گواهی سید بندی طلب آن مراد آنست که گواهی سید بند یعنی کرنمیدانند و حاضر نیستند و دعاوی نمی بینند که گواه ایم و برای تو گواهی می دهیم یا اگر می دانسته باشند یخونون ولا یؤتمنون و نذر میکنند و وفای آن نمیکنند ویظهر فیهم السمن و ظاهر میشود در ایشان فربهی یعنی بسیار میشود در ایشان حرص دنیا و تمتع بلذتهای آن و اتباع شهوات نفس و ترفه که موجب فربهی است **حدثنا** محمد بن کثیر قال حدثنا سفیان عن منصور عن ابراهیم عن عبیدة عن عبد الله عن النبی صلی الله علیه وسلم قال خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم فرمود بهترین مردم اهل زمان منند پس آنانکه متصل آیند باهل زمان من پس آنانکه از پی ایشان آیند ثم یجیء اقوام تسبق شهادة احدهم یمینه و یمینه شهادته پس می آیند جماعتی که پیشی میکنند گواهی یکی از ایشان سوگند ایشان را و سوگند ایشان شهادت ایشان را مراد آنست که این جماعه حریص باشند بر گواهی و فریفته شوند پس گاه سوگند خورند پیش از شهادت و گاه بعد از شهادت تواند که مراد سرعت در شهادت و سوگند باشد و تسرع در آن باشد چنانکه نفهمد که ابتدا از شهادت یا میکرد و حجت گرفته اند مالکیه این حدیث را بر رد شهادت کسی که سوگند خورد با آن و جمهور علما برآنند که مردود نیست شهادت خصوص متأخرین که از ملاحظه فساد زمانه تزکیه و تعدیل شهود و یمین تکلیف کرده اند قال ابراهیم کانوا یضربوننا علی الشهادة والعهد گفت ابراهیم بودند سلف که میزدند ما را بر شهادت و سوگند یعنی منع میکردند بر تبع هر دو یعنی گویند مراد از عهد آنست که گوید اشهد الله یا گوید علی عهد الله پوشیده نماند که خیریت این سه قرن باعتبار اکثر افراد است وگرنه درباره متأخرین وخیریت آنها چندان احادیث صحیحه واقع شده است و آنحضرت اشتیاق آنها نموده که گویا بهترین امت همینها بوده اند و افراد این امت بعد از این قرون ثلثه چندان صاحب کمالات علمی و عملی و اهل تقوی و عارفان بالله بوده اند که در آن ازمنه تعین نبود و باشند آری مجموع من حیث المجموع بحکم حدیث خیر القرون بهتر باشند و فضل صحابه که بشرف صحبت آنحضرت ایشان را میسر بوده است باقی است قول جمهور علما همانست که اینها افضل اند از ما بعد خود یعنی بر آنند که این فضیلت مخصوص بکبار صحابه است که بدوام صحبت کسب کمالات ظاهر و باطن بر وجه اتم حاصل کرده بودند والله اعلم

باب ما قیل فی شهادة الزور

در بیان چیزی که گفته شده در گواهی بدروغ دادن از وعید و تغلیظ لقوله تعالی والذین لا یشهدون الزور از جهت فرموده خدای تعالی که آنکسانیکه گواهی نمی دهند بدروغ یا آنکه حاضر نمیشوند مجالس کذب و فسق را مولف رح این آیه را حمل کرده و ذکر در باب شهادت زور واقع شده یعنی شراح گفته اند که هیچکس از مفسران این نرفته والله اعلم وکتمان الشهادة و در بیان گناه پوشیدن گواهی لقوله ولا تکتموا الشهادة ومن یکتمها فانه آثم قلبه والله بما تعملون علیم و پوشیدن گواهی گناه است از جهت فرموده خدا و پوشید شهادت را و کسیکه میپوشد آنرا پس بتحقیق دل او گناهگار است و خدا بچیزیکه میکنید آگاه است تلووا السنتکم بالشهادة در سوره نساء واقع شده و ان تلووا یعنی السنتکم بالشهادة اگر بپیچید زبانهای خود را یعنی اعراض کنید از ادای شهادت پس خدا جزا دهد شما را از آن **حدثنا** عبد الله بن منیر سمع وهب بن جریر و عبد الملك بن ابراهیم قالا حدثنا شعبة عن عبید الله بن ابی بکر بن انس عن انس رضی الله عنه قال سئل النبی صلی الله علیه وآله وسلم عن الکبائر مرویست از انس بن مالک که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا از گناهان کبیره فقال الاشراك بالله پس فرمود انبازی ساختن است بخدا وعقوق الوالدین و رنجانیدن مادر و پدر است وقتل النفس و کشتن آدمی است بی حکم شرع وشهادة الزور و گواهی دادن بدروغ مقصود حصر کبایر درین چهار کبیره نیست بلکه بیان اغلظ کبایر است و شرک غلیظ ترین همه است تابعه غندر و ابو عامر و بهز و عبد الصمد

قال حدثنا ابی قال حدثنا اسمعیل بن ابی خالد الاحمسی بجلی کوفی تابعی سنه یکصد و چهل و پنج یا شش عن قیس ابو عبد الله عوف بن ابی حازم الاحمسی بجلی تابعی سنه هشتاد و چهار قدوم آورده بود نزد مدینه را بعد از قبض قال قال جریر بن عبد الله البجلی الاحمسی بایعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم علی اقام الصلوة وایتاء الزکوة والنصح لکل مسلم بیعت کردم آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم را برپا داشتن نماز و دادن زکوة و نیکخواهی هر مسلمان را و شرح این حدیث در آخر کتاب الایمان گذشت

باب اثم مانع الزكوة

بیان گناه نادهنده زکوة وقول الله ومن مقتضی قول خدا تعالی والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها و کسانیکه جمع میکنند زر و سیم را و خرج نمیکنند آنرا در راه خدا پس بشارت ده ایشانرا بعذاب دردناک که واقع شود روزیکه افروخته شود این کنوز و تابانیده شوند در آتش دوزخ پس داغ کرده شود بدان روها و پهلوها و پشتهای ایشان و گفته شود اینست آنچه جمع کرده بودید شما و باین اشارت کرد مولف بقول عز اسمه الی قوله تا آخر قول وی تعالی که اینست فذوقوا ما کنتم تکنزون پس بچشید وبال آنچه بودید شما که جمع میکردید و این وعید در هر مالی است که ادا کرده نشد زکوة او چنانکه در حدیث ابن عمر رضی الله عنه آمده هر مالیکه ادا کرده شد زکوة او کنز نیست اگرچه مدفون در زمین باشد و هر مالیکه ادا کرده نشد زکوة او پس آن کنز است که داغ کرده میشود بآن صاحب آن اگرچه بر روی زمین است قرطبی گفته که در اصل بمعنی ضم و جمع است و مختص نیست بذهب و فضه **حدثنا** ابو الیمان الحکم بن نافع قال حدثنا شعیب قال اخبرنا ابو الزناد ان عبد الرحمن بن هرمز الاعرج حدثه انه سمع ابا هریرة

عن شعبة متابعت کرده است وهب را ابن جهار کس از شعبه جا بر آن بود که تابعه ما یکفت یعنی متابعت کرده است وهب را وعبد الملک را این جهار کس **حدثنا** مسدد قال حدثنا بشر بن المفضل قال حدثنا الجریری عن عبد الرحمن بن ابی بکرة عن ابیه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم الا انبئکم باکبر الکبائر ثلثا فرمود پیغمبر خدا آیا آگاه نکنم شما را به بزرگترین گناهان کبیره و سه بار فرمود و قالوا بلی یا رسول الله گفتند آری ای رسول خدا بیان فرمای قال الاشراک بالله وعقوق الوالدین فرمود شرک آوردن بخدا و رنجانیدن مادر و پدر است وجلس وکان متکئا فقال الا وقول الزور و نشست لیعنی تکیه کرده بود و این نشستن برای اهتمام بشان قول مذکور است آگاه باشید و سخن دروغ است مراد شهادة دروغ است چنانکه در روایت دیگر برای تفسیر بیان آن واقع شده و شهادة فما زال یکررها حتی قلنا لیته سکت پس پیوسته تکرار میکرد تا آنکه گفتیم ما کاش آنحضرت خاموش شود از جهت شفقت بر آنحضرت را بشادید وتعبی که در بین قول ظاهر شد وقال اسمعیل بن ابراهیم حدثنا الجریری قال حدثنا عبد الرحمن مقصود از منقول آنست که اسمعیل بن ابراهیم که یکی از شیوخ مؤلف است بی واسطه از جریری نقل کرده تا آنرا اسناد مذکور **باب** شهادة الاعمی وامره ونکاحه در بیان گواهی کور و کار و بار او و نکاح او وانکاحه و در بیان حکم نکاح کردن او خود را و نکاح کرده دادن دیگری را ومبایعته و حکم بیع و شرای او وقبوله فی التاذین وغیره وقبول قول او در اذان و جز آن از اقامت و امامت و مانند آن و ما یعرف بالاصوات و قبول او در چیزی که شناخته میشود بآواز واجاز شهادته قاسم والحسن وابن سیرین والزهری وعطاء و روا داشته است شهادة کور را قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق که یکی از فقهای سبعه است وحسن بصری وابن سیرین و زهری و عطا و همین است مذهب مالکیه وجمهور علما روا نداشته اند از جهت دشوار بودن معرفت امور بر کوران و آواز اگرچه وابسته بگوش است لیکن در آن اشتباهی و مشابهتی باقیست و با اینهمه درچهار جا که بسامعه ادراک میکنند نزد احتیاج روا داشته اند چنانچه در کتب فقهیه مسطور است وقال الشعبی تجوز شهادته اذا کان عاقلا و گفته است شعبی روا است گواهی کور وقتی که باشد دانا و زیرک وقال الحکم رب شیء تجوز فیه و گفته است حکم بن عیینه بسا چیزی است که روا است در آن گواهی کور وقال الزهری ارأیت ابن عباس لو شهد علی شهادة اکنت تردده و گفت زهری آیا می بینی ابن عباس را که کور شده بود اگر گواهی دهد برامری آیا هستی تو که رد کنی او را وکان ابن عباس یبعث رجلا اذا غابت الشمس افطر و بود ابن عباس میفرستاد مردی را که تفحص غروب آفتاب کند وقتی که غائب شدی آفتاب و خبر دادی او را افطار روزه میکرد از اینجا معلوم شد که اعتماد بر آواز نموده جزم کردی بر قول او در تحکیم شرعی ویسأل عن الفجر فاذا قیل طلع صلی رکعتین و میپرسید ابن عباس از وقت نماز فجر پس وقتیکه گفته میشد طلوع کرده است صبح گزاردی دو رکعت نماز صبح وقال سلیمان بن یسار استأذنت علی عائشة فعرفت گفت سلیمان بن یسار طلب اذن کردم بر در آمدن بر عائشه پس شناخت آواز مرا فقالت سلیمان ادخل فانک مملوک ما بقی علیک شیء پس گفت ای سلیمان در آی بتحقیق تو بنده ای مادامی که باقی است بر تو چیزی از وجه کتابت این سلیمان مکاتب ام المؤمنین میمونه بود و از حدیث معلوم شد که مذهب عائشه آن بود که حجاب از بنده از هر که باشد ضرور نیست کذا قال القسطلانی واجاز سمرة بن جندب شهادة امرأة منتقبة و روا داشته است سمرة بن جندب گواهی زن پرده دار را منتقبه بتقدیم تا بر ثنیاة و فیه بر نون هردو مفتوح و قاف مکسور شده و در بعضی روایات بتقدیم نون ساکن از انتقاب است د هر دو بمعنی است در زیر پرده ظاهر حکم اعمی بود و پس ایراد این قول برای تائید آنست که اعتماد بر آواز کردن در شرع آمده است پس بتوان گواه

وی نداده باشد در آن حق آنرا انتطح الا باظلافها یعنی سر میکشند در البسما ای خود وتنطحه بقرونها و میزند بشاخهای خود قال ومن حقها ان تحلب علی الماء فرمود و از جمله حقوق این مواشی مذکوره که نظر بمکارم اخلاق حکم واجب دارد اگرچه جز زکوة واجب نیست آنست که دوشیده شوند بر آب روزیکه میرد شوند بر آب برای آب خوردن تا داده شود از آن بر تشنه لبان شیر را که فقیر یابند آنرا و محتاجان فیضیاب شوند و جمعی از تابعین این را نیز حق واجب دانند و حمل کنند اکثر علماء آنرا بر مذهب مواسات قال ولا یاتی احدکم یوم القیامة بشاة یحملها علی رقبته لها یعار فرمود و نیاید یکی از شما روز قیامت بگوسفندی که بردارد آنرا بر گردن خود بحالیکه مر آن گوسفند را آواز است لایاتی خبر است بمعنی نهی و مراد نهی از سبب این اتیان است که منع زکوة باشد یعنی باید که باز نماند کسی از ادای زکوة گوسفندان پس بیاید بروز قیامت یعنی الیعار لصوت الغنم مهمله بانگ بز و در روایت مستملی و کشمیهنی لغنم مثلثه بمعجمه و مهمله است بمعنی بانگ گوسفند فیقول پس بگوید آنکس یا محمد زاری جوید از من فاقول لا املک لک شیئا پس بگویم در جواب مالک نیستم و نمیتوانم برای فرچیزی بتخفیف قد بلغت بتحقیق بلیغ بودم حکم الهی بتو و خبردار کرده بودم پس عمل نکردی بدان تا معذب نیشدی ولا یاتی بعیر یحمله علی رقبته له رغاء و نیاید یکی

گواهی اعمی که بآواز تشخیص نموده باشد و اگر زن بگو پرده کشید از دانش در و بمعرفت بالاصوات دار بر دو شخص است و در تحمل شهادت نیز قول

تائید ایمعنی مطلق میکند **حدثنا** محمد بن عبید بن میمون قال اخبرنا عیسی بن یونس عن هشام عن ابیه عن عائشة قالت سمع النبی صلی

الله علیه وسلم رجلا یقرأ فی المسجد گفت عائشه شنید پیغمبر خدا مردی را که میخواند در مسجد قرآن و آن عبد الله بن یزید انصاری است فقال رحمه الله

لقد اذکرنی کذا وکذا آیة اسقطتهن من سورة کذا وکذا پس فرمود رحمت کناد او را خدا بتحقیق یاد داد مرا چند آیت که از دست داده بودم من

فراموش کرده بودم بتوقت از سوره چنین و زاد عباد بن عبد الله عن عائشة ورا آورده است در روایت عباد بن عبد الله

بن عوام که تابعی است از عائشه تهجد النبی صلی الله علیه وسلم فی بیتی فسمع صوت عباد یصلی فی المسجد تهجد کرد پیغمبر در خانه من پس شنید

آواز عباد بن بشر را که از انصار است در حالیکه نماز میگذارد در مسجد فقال یا عائشة اصوت عباد هذا قلت نعم پس فرمود ای عائشه آیا آواز

عباد است این آواز گفتم آری آواز اوست قال اللهم ارحم عبادا فرمود بار خدایا رحمت کن عباد را تأیید ترجمه یعنی که مرد گذشته از

اعتماد کردن بر آواز مرد نابینا که تشخیص ذات او نمیدید و شنیده که دلالت اینمعنی را اعتماد در شهادت که اثبات حقوق و ابطال کنند

محل توقف است **حدثنا** مالک بن اسمعیل قال حدثنا عبد العزیز بن ابی سلمة قال حدثنا ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر قال قال النبی

صلی الله علیه وسلم ان بلالا یؤذن بلیل گفت ابن عمر فرمود پیغمبر خدا بتحقیق بلال اذان میگوید بشب فکلوا واشربوا حتی

یؤذن او قال حتی تسمعوا اذان ابن ام مکتوم پس بخورید و بنوشید تا آنکه اذان گوید یا آنکه گفت تا آنکه بشنوید اذان ابن ام مکتوم را

شک از راوی است و کان ابن ام مکتوم رجلا اعمی لا یؤذن حتی یقول له الناس اصبحت و بود ابن ام مکتوم مردی کور اذان نمیگفت تا آنکه

میگفتند او را مردم صباح کردی **حدثنا** زیاد بن یحیی قال حدثنا حاتم بن وردان قال حدثنا ایوب عن عبد الله بن ابی ملیکة عن المسور بن

مخرمة قال قدمت علی النبی صلی الله علیه وسلم اقبیة گفت مسور آورده شد بر پیغمبر خدا قباها فقال لی ابی مخرمة انطلق بنا پس گفت مرا پدر من

مخرمه ببر ما را نزد آنحضرت عسی ان یعطینا منها شیئا فقام ابی علی الباب فتکلم فعرف النبی صلی الله علیه

وسلم صوته پس ایستاد پدر من بر در و سخن کرد پس شناخت پیغمبر خدا آواز او را و همین جز است موضع تأیید ترجمه پس برآمد

فخرج النبی صلی الله علیه وسلم ومعه قباء پس بیرون آمد پیغمبر خدا و حال آنکه با آنحضرت قبائی است و هو یریه محاسنه و حال آنکه مینمود آنحضرت

خوبیهای آن قبا را و هو یقول خبأت هذا لک خبأت هذا لک و آنحضرت میفرمود پنهان کرده بودم این قبا را برای تو پنهان کرده بودم

این قبا را برای تو یعنی که برای اکرام تو مبادا کسی ببرد **باب** شهادة النساء وقوله تعالی فان لم یکونا رجلین فرجل وامرأتان در بیان

شهادت زنان و بیان فرمودهٔ خدای پس اگر نباشند گواهان دو مرد پس گواهی دهند یک مرد و دو زن و این نصاب شهادت در

اموال است **حدثنا** ابن ابی مریم قال اخبرنا محمد بن جعفر قال اخبرنی زید عن عیاض بن عبد الله عن ابی سعید الخدری عن النبی

صلی الله علیه وسلم قال الیس شهادة المرأة مثل نصف شهادة الرجل روایت کرده است ابو سعید خدری از پیغمبر خدا آیا نیست شهادت زن مثل نصف

شهادت مرد قلن بلی قال فذلک من نقصان عقلها گفتند زنان آری آنچنان است فرمود پس این از سبب کمی عقل زن است

مناسبت حدیث بترجمه ظاهر است **باب** شهادة الاماء والعبید گواهی دادن کنیزان و غلامان وقال انس شهادة العبد جائزة اذا کان عدلا

گفته است انس بن مالک گواهی بنده درست است اگر باشد اهل عدالت و صدق و پرهیزگار و اجازه شریح وزرارة بن اوفی و گفته است ابو داود و روایت

اجازت داده است شریح و زرارة که قاضی بصره بود و ابن سیرین نیز روایت کرده است و قال ابن سیرین شهادته جائزة الا العبد لسیده

و گفته است ابن سیرین گواهی بنده درست است که گواهی بنده برای سید خود و اجازه الحسن وابراهیم فی الشیء التافه و روا داشته است

گواهی بنده حسن و ابراهیم در چیز اندک یعنی قلیل است و قال شریح کلکم عبید و اماء و گفت قاضی شریح همه شما

الجزء السادس | كتاب الزكوة

او را ای پسر دار الحشر زکوة آن مثل له ماله یوم القیامة شجاعا اقرع مصور گردانیده شود برای او مال او روز قیامت بصورت مار شجاع

یعنی مار اقرع یعنی مار یکه سر او از بسیاری زهر موی نمانده باشد و دو نقطه سیاه بالای دو چشم او باشد یا زهر و این مار بر سر آن

نشان بسیاری زهر است ... له زبیبتان ... یطوقه یوم القیامة طوق گردانیده شود آن مار روز قیامت

ثم یأخذ بلهزمتیه یعنی بشدقیه یعنی بر دو جانب دهن ... ثم یقول انا مالک انا کنزک ... ثم تلا ... ولا یحسبن الذین یبخلون الآیة تا آخر آیت

یطوقون ما بخلوا به یوم القیامة ... بخل میکنند ... طوق کرده شود ...

باب ما ادی زکوته فلیس بکنز آنکه ادا کرده شد زکوة او پس نیست کنز ... لقول النبی صلی الله علیه وآله وسلم لیس فیما دون خمس اواق صدقة نیست در مادون پنج اوقیه صدقه چنانکه در حدیث ... معلوم شود ... و اجب نیست ... زکوة ... صدقه دیگر

قبول کرد گواہی عبدی را و گفت کہ این عبد است ہمہ شر و فرزندان بندہ او را باید گویا گفت ہمہ شہدای خدا لیس عداوت نیست و صلاح و سداد

میان شما پس حدثنا ابو عاصم عن ابن جریج عن ابن ابی ملیکۃ عن عقبۃ بن الحارث ح وحدثنا علی بن عبد اللہ قال حدثنا

یحیی بن سعید عن ابن جریج قال سمعت ابن ابی ملیکۃ قال حدثنی عقبۃ بن الحارث او سمعتہ منہ گفت ابن ابی ملیکہ حدیث کرد مرا عقبہ بن حارث

یا گفت شنیدم من این را از عقبہ بشک راویست انہ تزوج ام یحیی بنت ابی اہاب قال فجاءت امۃ سوداء تحقیق عقبہ زن گرفت ام یحیی دختر

ابی اہاب را گفت عقبہ پس آمد کنیزی سیاہ فقالت قد ارضعتکما پس گفت تحقیق شیر دادہ ام من ہر دو شما را فذکرت ذلک للنبی صلی اللہ علیہ

وآلہ وسلم پس ذکر کردم این گفتہ او را برای پیغمبر خدا فاعرض عنی پس رو گردانید آنحضرت از من و توجہ نکرد وقال فتنحیت فذکرت ذلک لہ

گفت عقبہ پس یکسو شدم و گفتم آن را با آنحضرت و گفتم کردی شیر از من ہرگز من نگفتہ قال کیف وقد زعمت ان قد ارضعتکما فنہاہ عنہا

انکار سکینی و تحقیق گفت آن زن کہ شیر دادہ ام شما را فنہاہ عنہا پس باز داشت عقبہ را از این زن و این حدیث دلالت کرد کہ گواہی داہیہ

آنحضرت قبول کردہ و علما کہ روا نداشتہ اند این گواہی را میگویند کہ درین باب از راہ احتیاط آنحضرت او را بفسخ این نکاح امر کردہ است

باب شہادۃ المرضعۃ در حکم گواہی زن فرمود **حدثنا** ابو عاصم عن عمر بن سعید عن ابن ابی ملیکۃ عن عقبۃ بن الحارث

قال تزوجت امرأۃ فجاءت امرأۃ فقالت انی قد ارضعتکما گفت عقبہ زن کردم زنی را پس آمد زنی و گفت تحقیق من شیر دادہ ام

ہر دو شما را فاتیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال وکیف وقد قیل وکیف وامید رسی و تحقیق گفتہ شد دعہا عنک او نحوہ کلاک بنگذار او را

او و مکن از خود یا مانند این کلام فرمود **باب** تعدیل النساء بعضہن بعضا تعدیل و تزکیہ زنان بعضی از شان بعضی را **حدثنا** ابو الربیع

سلیمان بن داود وافہمنی بعضہ احمد مولف میگوید حدیث کردہ مارا ابو الربیع و فہمانیدہ است مرا بعضی حدیث را و مقصود لفظ را احمد بن عبد

بن یونس یربوعی مشہور بشیخ الاسلام روایت او در باب وضو گذشتہ است بعضی گویند مراد امام احمد بن حنبل است قال حدثنا فلیح بن سلیمان

عن ابن شہاب الزہری عن عروۃ بن الزبیر وسعید بن المسیب وعلقمۃ بن وقاص اللیثی وعبید اللہ بن عبد اللہ بن عتبۃ عن عائشۃ

زہری این چہار نفر روایت کردہ و اینہا ہمہ از عائشہ زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم جفت پیغمبر خدا حین قال لہا اہل الافک ما قالوا فبراہا اللہ

منہ ہنگامی کہ گفتند دروغ گویان چیزی را کہ گفتند پس پاک کرد او را خدا از آن دروغ افک بکسر ہمزہ و سکون فا و کاف بمعنی کذب

دانستہ است والغ از افترا قال الزہری وکلہم حدثنی طائفۃ من حدیثہا گفت زہری ہمہ ایشان حدیث کردند مرا بعضی ازین حدیث عائشہ

وبعضہم اوعی من بعض واثبت لہ اقتصاصا و بعضی از ایشان نگہدارندہ تر بودند حدیث را از بعضی دیگر و درست تر بودند مر آن حدیث را

از روی تتبع تقاص بد و صاد مہملہ است بمعنی تتبع و تفحص وقد وعیت عن کل واحد منہم الحدیث الذی حدثنی عن عائشۃ و تحقیق یاد گرفتم

از ہر یکی از ایشان حدیثی را کہ گفتہ اند مرا از عائشہ حاصل آنست کہ تمام حدیث از ہمہ آنہا ست نہ تمام آن از ہر یک وبعض حدیثہم یصدق بعضا

و بعض حدیث ایشان تصدیق میکند بعضی دیگر را یعنی ہر یک حدیث دیگری را نیز قبول داشتہ اند و راست می پنداشتہ اند زعموا ان عائشۃ قالت

کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اراد ان یخرج سفرا گمان کردند راویان مذکور کہ تحقیق عائشہ گفتہ بود عادت رسول خدا وقتی کہ خواستی

کہ بیرون آید سفری را اقرع بین ازواجہ فایتہن خرج سہمہا اخرج بہا معہ قرعہ می انداخت میان زنان خود از برای تطییب قلوب ایشان حضرت

ورفت آنہا پس ہر کدام زنی کہ بر آمدی سہم او بیرون آوردی او را با خود فاقرع بیننا فی غزاۃ غزاہا فخرج سہمی پس قرعہ انداخت میان

زنان در غزوہ کہ کردہ آن را و مروی است کہ این غزوہ غزوۂ بنی المصطلق است پس بر آمد سہم من فخرجت معہ بعد ما انزل الحجاب پس بر آمدم

با آنحضرت بعد از آنکہ نازل کردہ شدہ بود آیت حجاب امہات المؤمنین از نامحرم فانا احمل فی ہودج وانزل فیہ پس من بر داشتہ میشدم

در ہودج و فرود آوردہ میشدم در آن ہودج محملی کہ آن را بر جامہ پردہ گیرند بر پشت شتر زنان بر آن سوار شوند فسرنا حتی اذا فرغ رسول اللہ

الجزء العاشر شیخ الاسلام | کتاب الزکوۃ

والفضۃ ولا ینفقونہا فی سبیل اللہ کہ دلالت دارد بر وعید اکتناز و عدم انفاق اگرچہ زکوۃ دادہ باشد قال ابن عمر من کنزہا فلم یؤد زکوتہا

فویل لہ گفت ابن عمر کسیکہ جمع کند این اموال را و ادا نکند زکوۃ آن را پس وای مر او راست

وانما کان ہذا قبل ان تنزل الزکوۃ و بود این وعید اکتناز مگر پیش از آنکہ نازل شود زکوۃ

فلما انزلت پس وقتی کہ نازل شد زکوۃ جعلہا اللہ طہرا للاموال گردانید خدا تعالی آن را

سبب پاکی مر اموال را کہ باقی ماندہ بود ادا مر زکوۃ یعنی وعید اکتناز مال فاضل از حاجت زیرا کہ ساعت

ہوان در اوائل اسلام بود پستر نسخ کردہ شد آن بفرض زکوۃ وقتیکہ فتح کرد خدا تعالی فتوح را

و التقدیر کردہ شد نصابہا و زکوۃ و در حدیث طلحہ در کتاب الایمان گذشت کہ ذکر کرد آنحضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در جواب سوال اعرابی از

اسلام زکوۃ را پس گفت اعرابی آیا ہست بر من

غیر آن صدقہ فرمود نی مگر آنکہ تطوع کنی بر او چی

سليم لا دو سیاهی قبیله پیراویه تا وقتیکه فرو شد سول الله از غزوه خود که آن بود و تمام دعوت بالمدينه اذن ليلة بالرحيل

ورجوع كرد آنحضرت و نزدیک رسیدیم بمدینه اذن کردی بکوچ کردن فقمت حين آذنوا بالرحيل پس برخاستم من هنگامی که اذن دادند

بکوچ فمشيت حتى جاوزت الجيش پس رفتم برای قضای حاجت تا آنکه در گذشتم لشکر را فلما قضيت شأني اقبلت الى الرحل

و برگاه قضا کردم کار خود را که توجه آن کرده بودم آمدم نزد مهرش خود فلمست صدري فاذا عقد لي من جزع ظفار قد انقطع پس دست

رسانیدم سینه خود را پس دیدم ناگهانی عقدی که مرا بود از مهره ظفار بود گسسته است جزع بفتح جيم وسكون زاى وعين مهمله است سیاه و

سفید که تشبیه کنند به آن چشم را و ظفار بفتح ظا وسکون فا وجيم مهمله آخر راء شهریست در یمن که این مهره از آنجا آرند و در روایت ابن ذر

ظفاری بالیاء است فرجعت فالتمست عقدي پس بازگشتم و جستم عقد خود را فحبسني التماسه پس بازداشت مرا

جستن من آن را وأقبل الرهط الذين كانوا يرحلون لي فاحتملوا هودجي پس آمدند کسانی که می‌بستند مرا پس برداشتند هودج مرا فرحلوه

على بعيري الذي كنت اركب پس بستند هودج را بر شتر من که بودم من که سواری میکردم بر وی وهم يحسبون اني فيه وقال آنکه زنان

میکردند گمان که من در آن بودم وكان النساء اذ ذاك خفافا لم يثقلن ولم يغشهن اللحم وبودند زنان در وقت سبک که گران نبودند

ولی پوشیده نشده بود گوشت وانما يأكلن العلقة من الطعام و می‌خوردند اندکی از طعام علقه بضم عین مهمله وسکون لام وقاف بر وزن لقمه

بمعنی اندک است فلم يستنكر القوم حين رفعوه ثقل الهودج پس انکار نکردند مردم سبکی که برداشتند گرانی هودج را که من در آن بستم

یعنی فرق نکردند بود و نبود من فاحتملوه پس برداشتند آن را وكنت جارية حديثة السن و بودم من دختری خورد سال فبعثوا الجمل وساروا

پس برداشتند شتر را و راندند فوجدت عقدي بعدما استمر الجيش پس یافتم عقد خود را بعد از آنکه گذشتند مردم فجئت منازلهم وليس بها احد

پس آمدم بجای نزول مردم بجائی که نیست در آن هیچکس فأممت منزلي الذي كنت به پس قصد کردم جای نزول خود را که بودم من در آن

فظننت انهم سيفقدوني فيرجعون الي پس گمان بردم من که مرا نیابند پس بازگردند بسوی من فبينا انا جالسة غلبتني عيناي فنمت

پس میان آنکه من نشسته ام غلبه کرد مرا دو چشم من پس خواب کردم من وكان صفوان بن المعطل السلمي ثم الذكواني من وراء الجيش و بود

صفوان بن معطل که از فضلای صحابه است از وراء لشکر و از عقب لشکر می‌آمد فاصبح عند منزلي فرأى سواد انسان نائم پس صبح کرد نزد منزل

من پس دید سیاهی آدمی خوابیده فاتاني وكان يراني قبل الحجاب پس آمد نزد من و بود دیده که مرا پیش از نزول آیت حجاب

و توحش شد فاستيقظت باسترجاعه پس بیدار شدم من از گفتن وی انا لله وانا اليه راجعون که نزد وقوع حادثه میگوید حتى اناخ راحلته

فوطئ يدها تا آنکه نشاند شتر خود را پس پست نهاد دست شتر را تا من خود را سانی سوار شوم و احتیاج بمدد کسی نباشد فركبتها پس

سوار شدم شتر را فانطلق يقود بي الراحلة حتى اتينا الجيش بعدما نزلوا معرسين في نحر الظهيرة پس او گرفت مهار کرد می‌کشید شتر را تا آنکه

آمدیم لشکر را بعد از آنکه فرود آمده بودند در میانه روز نحر بفتح نون وسكون حاء مهمله در اصل بمعنی بالای سینه است و مراد از آن کرانه

بغایت بلندی رسیده بود فهلك من هلك پس هلاک شد کسی که هلاک شد به بدگمانی و افترا بر من وكان الذي تولى الافك عبد الله بن ابي

ابن سلول و بود کسیکه تعهد کرد افترا را عبد الله بن ابی که سر منافقان بود و ابن سلول صفت عبد الله است و سلول نام مادر او است فقدمنا

المدينة فاشتكيت بها شهرا پس آمدیم مدینه و بیمار شدم من در مدینه یکماه والناس يفيضون من قول اصحاب الافك و مردم فکر

میکردند از قول اهل افترا و میگفتند در آن و جی وفي شک می انداخت مرا در وقت درد من که من این ادی میبل النبی صلی الله علیه و آله وسلم اللطف

الذي كنت ارى منه حين امرض انکه بحقیقت من ندیدم از پیغمبر لطفی که میدیدم از آنحضرت هنگامی که بیمار میشدم وشيد النسر كرب

انما يدخل فيسلم ثم يقول كيف تيكم نیست مگر اینکه میآمد پس سلام میکرد پس بستر میگفت بحال دارید

كتاب الزكوة	الجزء السادس شيخ الاسلام

و نیست در کمتر از پنج نوشتر صدقه و ذود بفتح

از دو تا سه شتر را گویند و لیس فيما دون

خمسة اوسق صدقة و نیست در پایان

از پنج وسق صدقه اوسق بفتح همزه و ضم سین

جمع وسق بفتح واو و سین مهمله وان شصت صاع

است و صاع چهار مد و مد رطل و ثلث رطل

در حدیث معاذ نیست و چند باب در حل

علي بن ابي هاشم والو هاشم عبد الله ليث بغدادي

معروف بطبراخ بکسر مهمله و سکون موحده در آخر

ما معجمه سمع هشيما تصغير ابن خبر ايضا

تصغير ابن قاسم بن دينار ريال آخر با حصين

تصغير ابو الشديل عن يزيد بن وهب بن ابي الحسن

سلمی همانی جهنی کوفی تابعی کبیر است قال

و بهت بار زبدة لغت ابن وهب که نشستم

بر زبده بفتح راء مهمله و سکون موحده و دال معجمه

لا اشعر بشيء من ذلك حتى نقهت فخرجت با ام مسطح قبل المناصع پس چون شدم پس بدانستم چیزی از آن کہ میگفتند مردم تا آنکہ برآمدم از بیماری پس
بیرون آمدم من و مادر مسطح قبل المناصع متبرزنا طرف جائی کہ جای براز بود مناصع بصاد مہملہ و زن مقابر جائی کہ برای قضای
حاجت میگیرند و برای شدہ بود و این موضع مناصع است لا نخرج الا لیلا الی لیل نمی برآمدیم مگر شبی تا شبی دیگر یعنی شبہا بیرون میرفتیم برای
قضای حاجت قبل ان نتخذ الکنف قریبا من بیوتنا پیش از آنکہ گرفتہ شود خلاہا نزدیک خانہای ما و امرنا امر العرب الاول فی البریۃ او
فی التنزہ و حال ما حال عرب پیشین بود در صحرا یا در جای دور از شہر و اولیت اول بضم ہمزہ و فتح واو مخففہ است صفت عرب و اول
بفتح ہمزہ و تشدید واو نیز روایت کردہ اند بر این تقدیر صفت امر است فاقبلت انا و ام مسطح بنت ابی رہم نمشی پس رو کردم من و ام
مسطح کہ دختر ابی رہم است بجائی کہ ما میرویم رہم بضم را و سکون ہا است فعثرت فی مرطہا فقالت تعس مسطح پس بپای لغزید ام مسطح در چادر خود
پس گفت ہلاک و سقط شود مسطح یا بر روی افتاد مسطح از غم و غصہ بود کہ از جانب مسطح بود و ذکر آن شدہ بود فقلت لہا بئس ما قلت اتسبین رجلا شہد بدرا پس گفتم ام مسطح را
آیا دشنام میکنی مردی را کہ حاضر شدہ است غزوہ بدر را و در حق اہل بدر واقع شدہ کہ ہر گناہی کہ کنند ازاں عفو است فقالت یا
ہنتاہ الم تسمعی ما قالوا پس گفت ام مسطح ای فلانہ آیا نشنیدہ تو چیزی کہ گفتہ اند در حق تو و مسطح نیز از این مردم بود ہنتاہ بفتح ہا
و سکون نون و فتح آن و بتاء فوقانیہ و آن برای ندای بعید است فاخبرتنی بقول اہل الافک فازددت مرضا علی مرضی پس خبر داد مرا
بگفتار مردم افک پس زیادہ شد بیماری من بر بیماری فلما رجعت الی بیتی دخل علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس وقتی کہ
باز آمدم از صحرا بخانہ خود در آمد بر من رسول خدا فسلم فقال کیف تیکم پس سلام داد آنحضرت و گفت چگونہ است آن شما اشارت بمن کردہ
فقلت ائذن لی الی ابوی پس گفتم اذن دہ مرا کہ آیم بسوی پدر و مادر خود قالت وانا حینئذ ارید ان استیقن الخبر من قبلہما قالت
عایشہ و حال آنکہ در آن وقت میخواہم اینکہ راست کنم این خبر از پیش ایشان فاذن لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاتیت ابوی پس اذن داد
مرا رسول خدا پس آمدم نزد مادر و پدر خود فقلت لامی ما یتحدث الناس بہ پس گفتم مادر خود را چہ چیزی کہ میگفتند مردم فقالت یا بنیۃ ہونی
علی نفسک الشان پس گفت مادر ای دخترک آسان گیر بر خود این کار را فواللہ لقلما کانت امراۃ قط وضیئۃ عند رجل یحبہا لہا
سوگند بخدا کم است بودن زنی ہرگز نیکو جمال نزد مردی کہ دوست میدارد او را و حال آنکہ او را انبازہا باشند الا اکثرن علیہا مگر آنکہ بسیار بندند
بروی گفتار عیب و نقصان را فقلت سبحان اللہ ولقد یتحدث الناس بہذا پس گفتم پاکست خدا بتحقیق گفتند مردم این را تسبیح کردم از
از تعجب این گفتار مردم کہ در حق معصومہ این افترا کردند چنانکہ قرآن نیز بر آن ناطق است سبحانک ہذا بہتان عظیم قالت فبت تلک اللیلۃ
حتی اصبحت لا یرقا لی دمع ولا اکتحل بنوم پس بودم آن شب تا آنکہ صباح کردم بحالیکہ نمی ایستاد مرا اشک من و سرمہ نکردم
بخواب یعنی اصلا خواب نکردم بقدری کہ سرمہ در چشم میباشد ثم اصبحت فدعا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی بن ابی طالب واسامۃ
بن زید حین استلبث الوحی پس صباح کردم و خواند آنحضرت علی بن ابی طالب و اسامۃ بن زید را ہنگامی کہ درنگ کرد وحی یعنی دیر
آمد وحی نیامد و ظاہر آنست کہ متعلق وحی نیامد یا ہمدرین معاملہ لیکن وحی نیامد یستشیرہما فی فراق اہلہ و با ایشان طلب مشورت میکند
این ہر دو را در جدائی اہل خود لفظ سوا آنحضرت در جدائی عایشہ پس کراہت آمیختن در شواری کار فراق را داشت فاما اسامۃ فاشار
علیہ بالذی یعلم فی نفسہ من الود لہم اما اسامۃ بن زید پس اشارت کرد بآنحضرت بچیزی کہ میدانست در دل آنحضرت از دوستی کہ آنحضرت
داشت برای امت کنایت از ازواج مطہرات مراد ازین قول آن دوستی کہ اشارت نکرد حوالہ بدل آنحضرت نمود بلکہ تبرئہ
تبرئہ عایشہ کرد چنانکہ این کلام ملاحق آن خبر میدہد فقال اسامۃ اہلک یا رسول اللہ ولا نعلم واللہ الا خیرا پس گفت اسامہ اہل تو
ای رسول خدا عایشہ کہ زوجہ تست نمیزاد واقع شود و میدانیم ما ہمہ سوگند بخدا در حق او مگر نیکوئی واما علی فقال یا رسول اللہ لم یضیق اللہ

یکنزون الذہب والفضۃ ولا ینفقونہا
فی سبیل اللہ پس اختلاف کردیم من و معاویہ در این
آیہ کہ در شان کدام کس نازل شدہ فقال معاویۃ
نزلت فی اہل الکتاب گفت معاویہ نازل شدہ
این آیہ در حق اہل کتاب بقرینہ سیاق آیہ کہ بیان
حال احبار و رہبان است فقلت نزلت فینا
وفیہم پس گفتم من نازل شدہ در حق ما و ایشان
ہر دو فریق ہر کہ اکتناز کند فاشل از حاجت بجہت
عموم لفظ فکان بینی وبینہ فی ذلک پس شد
میان من و میان معاویہ در این باب و گفتہ اند کہ بود
ابوذر کہ میگفت شب نکند نزد یکی از شما دیناری و نہ
درہمی مگر آنکہ خرج کند آنرا در راہ خدا یا نگہ دارد آنرا
برای قرضخواہی و بود کثیر الاعتراض بر معاویہ و سرزنش
میکرد و مانع وی بود کہ خرج نمیکرد در راہ خدا و عادت
آسیب لا ابرہ او بود لشکر معاویہ کہ بسبیل میکرد و لبسوی
ابی ذر فکتب الی عثمان یشکونی پس نامہ نوشت
معاویہ بجانب عثمان بحالیکہ شکوہ میکرد مرا
و فتنہ کہ خوف میکرد و بتنہ خلاف را میان مسلمانان
گفتہ اند کہ نوشت بعثمان اگر ہست ترا حاجتی
بملک شام پس بفرست کسی را بسوی ابی ذر
فکتب الی عثمان ان اقدم المدینۃ پس
نوشت بسوی من عثمان کہ قدوم کن بیا مدینہ را
فقدمتہا پس آمدم مدینہ را فکثر علی الناس
حتی کانہم لم یرونی قبل ذلک پس انبوہ
کردند بر من مردم تا آنکہ گویا ایشان ندیدہ اند
مرا پیش ازین بحالیکہ سوال میکردند از سبب آمدن
وی از شام فذکرت ذلک لعثمان پس ذکر
کردم کثرت مردم و تعجب ایشان بر عثمان را پس

مثل او فلسنا بزاهاكتبناه پس گفت ای رسول خدا ننگ نگرفته است خدا بر تو و حال آنکه زنان ورای عایشه بسیار اند در روایت
واقدی آمده طلق وداوا قرنیا غیرها کن می بیابی جای حاجب چون دید آنحضرت فتنتی و فرو بی حضرت زن واقعه آورده آنحضرت
نهایت غیرت تنگ بود گردن گرفت کار او آنحضرت هم بر مشورت است بنا بر نصیحت و خیر خواهی آنحضرت در این آیات ماشا کا انیتی یار الا بد
بعد ازین گفته باشد وی یعنی علی حضرت بیم گفت که جدا کن او را و دیگر در روایت واقدی آمده که طلاق کن ایشم عیب جدائی توم حق ادوند
یعنی طلاق بالفعل سبب آرام شود و از برات تحقیق میرسد هیچ حرج خواهی کرد و این معنی واضح است قوله دی تنسی اسمر عن دسل الجاریة
تصدقک وبپرس بریره را او اگر همیشه با دست راست میگوید ترا ندارسول الله صلی الله علیه وسلم بریرة پس خواند رسول خدا بریره را
فقال یا بریرة هل رأیت فیها شیئا یریبک پس فرمود ای بریره آیا دیده در عایشه چیزی را که در شک اندازد ترا در عصمت وی فقالت
بریرة لا والذی بعثک بالحق پس گفت بریره نه قسم به آن ذاتی که فرستاده است ترا بحق ان رأیت منها امرا اغمصه علیها
قط اکثر من انها جاریة حدیثة السن تنام عن العجین پس ندیده ام از وی امری که عیب کنم او را بآن امر هرگز زیاده از اینکه وی جاریه نو رسیده خرد سال
است تنام عن العجین فتأتی الداجن فتأکله خواب میکند و غافل میشود از خمیر پس می آید بز خانگی و میخورد
آن را داجن بدال مهمله و جیم و نون است یعنی شاة خانگی که در خانه میباشد و بریره خواسته است از آنکه بریرة داده عایشه بود
او را خرید و بالوقت آزاد کرده است و در فیاین باشکال آمده که بریره اگر چه او بنوده و لیکن معلوم شد که بعد آزادی بریره
عایشه می بود و بنده گاه خدمت میکرد و شیر او را داده با مشار ظاهر است یا آزاد کرد وقتی داد بوده است فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم
من یومه پس ایستاد و خطبه خواند آنحضرت آن روز فاستعذر من عبد الله بن ابی بن سلول پس در خطبه طلب کرد کسی را که عذر دهد
از افترائی که ازین منافق واقع شده بود فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یعذرنی من رجل بلغنی اذاه فی اهلی پس فرمود در
اثنای خطبه کیست که یاری دهد و مدد کند مرا از مردی که رسیده است مرا ایذای او در حق اهل من یا آنکه معذور دارد و
ملامت نکند اگر او را بسزای بدکاری او رسانم فوالله ما علمت علی اهلی الا خیرا پس بخدا سوگند نه دانسته ام بر اهل خود مگر نکوئی را
وقد ذکروا رجلا ما علمت علیه الا خیرا وما کان یدخل علی اهلی الا معی و ذکر کردند مردی را که ندانسته ام بر وی مگر نیکی و نبود که در آید بر اهل من
مگر با من و مراد از مرد صفوان است فقام سعد بن معاذ فقال یا رسول الله انا والله اعذرک منه پس ایستاد سعد بن معاذ که مهتر قوم اوس است
و گفت ای رسول خدا من بخدا یاری میدهم ترا از وی یعنی شرح گفته اند که ذکر سعد وهم است ابن اسحق گوید که صاحب این گفتار را ناول
تا آخر اسید بن حضیر است نه سعد ان کان من الاوس ضربنا عنقه اگر باشد از قبیله اوس گردن او زنیم وان کان من اخواننا من الخزرج امرتنا
ففعلنا فیه امرک و اگر باشد از برادران ما از قبیله خزرج فرمودی تو ما را پس میکنیم در حق او امر ترا فقام سعد بن عبادة وهو سید الخزرج
وکان قبل ذلک رجلا صالحا پس ایستاد سعد بن عبادة و حال آنکه مهتر قبیله خزرج است و بود پیش ازان گفتگو اما مرد
نیک کردار ولکن احتملته الحمیة و برداشت او را برین قول غضب و حمایت قوم خود چون در میان این دو قوم اوس و خزرج
پیش از اسلام عداوتها و محاربها بود و بعد ازان حمیت و عصبیت داشتند ابن عباده دانست که لیعذر او بخصوص برای همین است
کا او را آزرده داشته است فقال کذبت لعمر الله پس گفت سعد بن معاذ را دروغ گفتی بجای خدا والله لا تقتله ولا تقدر علی ذلک
بخدا سوگند نمی توانی کشت و قدرت نداری بران فقام اسید بن حضیر فقال کذبت لعمر الله لنقتلنه پس ایستاد اسید بن حضیر
که پسر عم سعد بن معاذ است و گفت سعد بن عباده را دروغ گفتی بجای خدا که ما او را خواهیم کشت سوگند بخدا که البته میکشیم او را
فانک منافق تجادل عن المنافقین بتحقیق تو منافق ظاهر شدی که جدل میکنی از جانب منافقان فثار الحیان الاوس والخزرج

الجزء السادس عشر من شرح صحیح البخاری | کتاب الزکوة

کوشش میکردم تو ایشان را ای پیامبر آورده امر او و اوردا فرو نمیکند بر جمای عثمان ولیکن بعد زر تنبها تمر که گفت ابو ذر در سده ترک میشم چیزیر کر بیگانه این از اختلاف اجتهاد بود که امر کرد ذمان او را برجوع از مذهب با آنکه مخالف بود جمهور صحابه را زدر حال میکنند و بعید را بها خامه گوه حدثنا
عیاش بتشدید تحتیه و شین معجمه ابن ولید قال
قال عبد الاعلی قال حدثنا جریر بضم جیم
وفتح رای او سعید بن ایاس عن ابی العلاء
بفتح مهمله و مد عن الاحنف بن قیس قال
حلست ح وحدثنی اسحاق بن منصور
قال اخبرنا عبد الصمد بن عبد الوارث قال حدثنی
ابی قال حدثنی الجریری قال حدثنا ابو العلاء
یزید بن الشخیر بکسر شین و خا مشدده برد و معجمه
ان الاحنف بن قیس حدثهم قال جلست
الی ملأ من قریش گفت احنف نشستم نزد
جمعی از قریش فجاء رجل خشن الشعر والثیاب
والهیئة پس آمد مردی درشت موی و درشت جامه
و شکل حتی قام علیهم فسلم تا آنکه ایستاد
بر سر جماعه پس سلام کرد ثم قال بس گفت
بشر الکانزین برضف یحمی علیهم فی نار
جهنم خبر ده جمع کنندگان مال را بسنگها که گرم
کرده میشود بر ایشان در آتش دوزخ رضف
بفتح را و سکون ضاد معجمه در آخر فا سنگهای
تفسیده و رضفه واحد و داغ کردن بسنگ و در
روایت غیر ابی ذر و اصیلی یحمی علیها است باز او
ضمیر که راجع است به رضف ثم یوضع علی
حلمة ثدی احدهم حتی یخرج من نغض
کتفه پس نهاده میشود آن سنگ تفسیده
بر سر پستان یکی از شما تا آنکه بیرون آید از طرف
شانه وی نغض بضم نون و فتح آن و سکون معجمه
و بضاد برد و معجمه استخوان تنگ که بر طرف شانه
است یا بر اعلای آن ویوضع علی نغض کتفه
حتی یخرج من حلمة ثدیه و نهاده میشود
آن سنگ گرم بر طرف شانه وی تا آنکه بر می آید
از سر پستان وی یتزلزل وی اضطراب میکند
آن سنگ و میگردد از طرفی بطرفی ثم ولی
فجلس الی ساریة پس برگردانید و برگشت
ازینجا و بنشست نزدیک ستونی و تبعته و
جلست الیه و پیروی کردم او را و نشستم نزد
وی وانا لا ادری من هو پس یکی نمیدانم

حتی هوا پس برخاستند و تهلیل گفتند و خرج اذا انا کهنه کبر کردند و رسول الله صلی الله علیه و سلم علی المنبر فنزل فصعد حتی لقا
و سکت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و پیغمبر خدا در نبوت بر منبر بود پس فرود آمد پس کشید ایشان را تا آنکه خاموش
شدند و سکوت کرد رسول خدا از آنچه فرموده بود و در گذشت عجب است ای سعد بن عباده که از اهل اصحاب است تعجب تمام بر
آنحضرت ... را پس برداشت گویا گفته باشد که اگر از قبیله او خواهد بود بخود پس برداشتیم و آنچه لوفتح نیامد و الله اعلم بالصواب
و بکیت یومی ذلک لا یرقا لی دمع و لا اکتحل بنوم و گریستم آن روز خود بجائی که نه ایستاد و گریه من از اشک و سرمه نکشیدم بخوابی پس گریه برآن
سال وقات مصوزات ببنی کسلین ناصبح عندی ابوای و قد بکیت لیلتی و یومی پس صبح کردند نزد من مادر و پدر من و حال آنکه بتحقیق
من گریسته ام شب و روز حتی اظن ان البکاء فالق کبدی تا آنکه گمان میکنم که بتحقیق گریه برآرنده جگر من است قالت فبینما هما
جالسان عندی و انا ابکی اذا استاذنت امراة من الانصار گفت در میان آنکه ایشان دو بودند نزد من نشسته اند و من گریه میکنم ناگاه طلب
اذن کرد زنی از انصار فاذنت لها فجلست تبکی معی پس اذن دادم من او را پس نشست بجائی که گریه میکند با من فبینا نحن کذلک
پس در میان آنکه ما بر این حال نشسته ایم اذ دخل رسول الله صلی الله علیه و سلم فجلس و لم یجلس عندی من یوم قیل لی ما قیل قبلها آگاه
در آمد رسول خدا پس نشست و نشسته بود نزد من از روزی که گفته شده مرا آنچه گفته شده پیش از این مجلس و قد مکث شهرا لا یوحی
الیه فی شانی شیء و بتحقیق درنگ کرده یکماه که وحی کرده نشد بسوی آنحضرت در شان من چیزی و این عبارت ناظر است در آنکه در نگی وحی تعبیر
حال عایشه بود نه مطلق وحی قالت فتشهد رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم قال گفت عایشه پس یاد کرد خدا را رسول خدا پس گفت در
روایتی آمده و حمد الله و اثنی علیه پس ستایش کرد خدا را و ثنا گفت بروی یا عایشة فانه بلغنی عنک کذا و کذا فان کنت بریئة فسیبرئک الله
ای عایشه بتحقیق رسیده است مرا از تو چنین و چنین پس اگر راستی تو بیرا و پاک از آنچه میگویند پس پاک میگرداند ترا خدا انجی منزل
و ان کنت المممت بذنب فاستغفری الله و توبی الیه و اگر هستی تو که رسیده گناهی پس استغفار کن خدا را و بازگرد بسوی وی تعالی
فان العبد اذا اعترف بذنبه ثم تاب تاب الله علیه پس بتحقیق بنده وقتی که اعتراف کرد گناه را و خود پس توبه کرد قبول میکند خدا توبه
اورا فلما قضی رسول الله صلی الله علیه و سلم مقالته قلص دمعی حتی ما احس منه قطرة پس هرگاه تمام کرد آنحضرت کلام خود را خشک شد
اشک من تا آنکه نیافتم از آن قطره فقلت لابی اجب عنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گفتم پدر خود را جواب ده از جانب من
رسول خدا را قال و الله ما ادری ما اقول لرسول الله صلی الله علیه و سلم گفت پدر من بخدا نمیدانم که چه گویم رسول خدا را فقلت لامی اجیبی
عنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فیما قال پس گفتم مادر خود را جواب ده از جانب من رسول خدا را در آنچه فرموده است قالت و الله
لا ادری ما اقول لرسول الله صلی الله علیه و سلم گفت بخدا نمیدانم که چه گویم رسول خدا را قالت و انا جاریة حدیثة السن لا اقرء
کثیرا من القرآن گفت عایشه و من دختری خورد سال بودم نخوانده ام بسیاری از قرآن و چندان علم حاصل نکرده که از عهده جواب
برآیم فقلت و الله انی لقد علمت لقد سمعتم ما یتحدث به الناس پس گفتم بخدا من دانستم که بتحقیق شما شنیدید چیزی را که گفته اند از بهتان
و وقر فی انفسکم و صدقتم به پای گرفته است در نفسهای شما و تصدیق کردید بآن و لئن قلت لکم انی بریئة و الله یعلم انی لبریئة
لا تصدقونی بذلک و بتحقیق اگر گویم من شما را که بتحقیق من برائت دارم و خدا میداند که من براءت دارم تصدیق نمیکنید مرا و لیست گفته
بآن قول و لئن اعترفت لکم بامر و الله یعلم انی بریئة لتصدقنی و اگر اعتراف کنم مر شما را بامری و خدا میداند که من بیزارم از آن امر
البته راست گوئید مرا و الله ما اجد لی و لکم مثلا الا ابا یوسف بخدا که نمی یابم برای خود و شما مثلی مطابق مگر پدر یوسف را از شدت
اندوه نام یوسف را فراموش کرده اذ قال فصبر جمیل و الله المستعان علی ما تصفون وقتی که گفت پدر یوسف بعد از شنیدن دروغ

صلی الله علیه و آله و سلم یا بادر ... است ابصر احدا ای ... آیا میبینی بودید
را حال فقلت ... الی الشمس ما بقی ...
النهار ... بود چون آنحضرت صلی الله علیه
و سلم میدان اند متنبه کرد نگاه کردم بجانب
آفتاب که چقدر باقی مانده از روز دانا نا ... اری
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
یرسلنی فی حاجة له و حال آنکه من گمان بردم
که تحقیق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرستد
مرا در کاری که مراد راست بجا آوردن تلک ...
ابوذر گوید گفتم آری ... احد را چه سیر ... قال
فرمود ما احب ان لی مثل احد ذهبا انفقه
کله الا ثلثة دنانیر دوست ندارم اینکه
باشد برای من مانند کوه احد طلائی که خرج کنم
آنرا مگر سه دینار را یعنی دوست ندارم اینکه
صد دینار باقی گذارم اگرچه ما سوای آن باین کثرت
انفاق کرده باشیم و ان هؤلاء لا یعقلون کلام
ابوذر است مکرر او ... تاکید ... بعد کر
... انما یجمعون الدنیا فراین نیست که
جمع میکنند دنیا یعنی همین جمع دنیا ... شدید
... آنچه ضرور ... نیست لا و الله لا
دنیا سوگند بخدا نمیخواهم از ایشان دنیا را و طمع
ندارم در آن تا از اهل غرض دانند و لا استفتیهم
عن دین ... ایشان را فتوی از دین
... کفایت میکند آنچه شنیده ام از آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم حتی القی الله ...
کنم خدای تعالی را عمل کرده اند حدیث ابی ذر را
بر او کویت چنانکه عمل کنند آیه را بر ... زکوة
زیرا که جمع مال اگرچه مباح است و لیکن جامع
سوال کرده میشود از وی روز قیامت و در وی
خطر است پس ترک اسلم باشد مگر کسی را که
واثق باشد بجمع آن از حلال و بذل آن در مصرف
و ما مون باشد از خطر محاسبه بدلیل ...
در تحصیل آن چنانچه در باب ... حدیث در
شان کسی است که امید داشته میشود فضل او را
و طلب کرده می شود عطای او را چون سلطان
که سزاوار نیست که ذخیره کند مال را از محتاجان
رعیت و ... اند جمهور صحابه و من بعد
ایشان و گفت ابن عمر باک ندارم اگر باشد
برای من مانند کوه احد طلا که دانسته باشم قدر
او را تا زکوة دهم و پاک کنم او را و عمل کنم در آن
بطاعت خدا و در مسند از طریق یعلی بن شداد
بن اوس از پدرش آمده که گفت بود ابوذر که می شنید

براداران پس کار من صبری نیکوست و خدا یاری جسته شده است بر چیزی که میگوئید برای آن پس برت شاتت جواب عائشه صدیقه رضی الله
نخواهد بود و اما آنکه شما افترای منافقان را باور کرده اید و باوجود اصلاح به احوال من و تزکیه زن در دل از بدگمانی نیز آمده اید تا نیا
اشارت کرده باشد که هرگاه پسران پیغمبر آنچنان در شیخ گوشیدار منافقان به غرابت دارد و آنکه ابی مد الہی از زبان تاملائی برایم و تمیمی
کمال معرفت و شهود است زنتی مد سناکر مدد سوا را از نظر انداخته وجهی انبا شد که وی دختر ابی بکر صدیق و انیس و همدم شب
آنحضرت بود و صلی الله علیه و سلم ثم تحولت علی فراشی بستر گشتم بر جایه خواب خود و در وی ازدردم گردانیدم و انا حینئذ
عز و جل چنان آگرمن امید اشتم این را که برائت من کند خدای تو نیز بزرگ از من فرو دلکن والله ما ظننت ان ینزل فی شان
ولیکن بخدا گمان نداشتم اینکه بفرستد خدا در شان من وحی را و لانا احقر فی نفسی من ان یتکلم بالقرآن فی امری و هر آئینه من کمتر بودم
از اینکه بارم از سخن میکند خدا در کار من به وحی شاو ولکنی کنت ارجو ان یری رسول الله صلی الله علیه و سلم فی النوم رؤیا یبرئنی الله
من امیدوار بودم دیدن رسول خدا در حالت نوم خوابی را که تبریه من کند خدا و الله ما رام من مجلسه و لا خرج احد من اهل البیت حتی
انزل علیه الوحی پس بخدا که جدا نشد آنحضرت از مجلس خود و بیرون نیامد احدی از اهل خانه تا آنکه فرستاد خدا بر آنحضرت وحی فاخذه ما کان
یاخذه من البرحاء پس گرفت آنحضرت را چیزی که بود میگرفت از عرق بر جای البیتم و شدة دفع را و حادث اله یعنی عرق است حتی
انه لیتحدر منه مثل الجمان من العرق فی یوم شات تا آنکه فرو میریخت از آنحضرت مانند دانهای نقره و مروارید از عرق در روز زمستان
ماند مروارید سازند مع آن جمان است فلما سری عن رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو یضحک پس هرگاه برطرف شد آن شدت
از رسول خدا و حال آنکه آنحضرت خنده میکند فکان اول کلمة تکلم بها ان قال لی یا عائشة احمدی الله فقد برأک الله پس بود نخستین کلمه که
تکلم کرد رسول خدا با آن اینکه فرمود مرا ای عائشه حمد گوی خدا را که تحقیق برائت تو کرد خدا فقالت لی امی قومی الی رسول الله صلی الله علیه و سلم
پس گفت مرا مادر من برخیز جانب رسول خدا که تشکیل وی حتی بلّ شانه برائت تو کرد فقلت لا والله لا اقوم الیه و لا احمد الا الله عز و جل
پس گفتم نی بخدا نمیروم بسوی آنحضرت و شکر نمیگویم مگر خدا را جلّ عز و علا این آنکه فرمود نال عائشه سکر بود که مستغرق شهود الهی
گشته و ماسوا از نظر او برخاسته بود و ایستاد سکر این که از لوازم مقام توحید است ازوی بوشیده شد و من گویم که مقام صحو
جمع بود لیکن از نیچوای انداین داشت و محبوبان را با محبان برخلاف آنچه داد بر آنست ادا امی باشد که محبان را دلبر خوش آید
تمه بنماید و انزل الله ان الذین جاءوا بالافک عصبة منکم الآیات پس فرستاد خدا این آیات را که در سورهٔ نور است آنکه ایت بتحقیق
آنکسانیکه آورده اند این افترای عظیم را جمعی اند از شما عشره ای اند تا چهل کس را گوئید عبد الله بن ابی و زید بن رفاعه و حسان بن ثابت
و مسطح و حمنه بنت جحش و جز ایشان بود و انزل آیات مذکوره دال است بر تبریه ساحت عائشه و ثنا بر جمیع که گمان خیر کرده بودند
و وعید بر آنانکه تکلم بالافک کرده در یکی از این آیات واقع شده سبحانک هذا بهتان عظیم و در دیگر آیت الذین یرمون المحصنات بتحقیق
آنکسانیکه تهمت میدهند زنان حنیفه را الغافلات المؤمنات زنانی که غافل اند از آنچه دشنام داده اند و ایمان دارند بخدا و رسول لعنوا
فی الدنیا و الآخرة لعنت کرده شده اند در دنیا به دور انداختن از ستایش مردم اهل ایمان و عدم قبول شهادت آنها و در آخرت
و لهم عذاب عظیم و مر ایشان راست عذاب عظیم بسبب عظیم گناه ایشان یعنی گفته اند که این حکم بر قاذف است او امی که توبه
نکرده و بعضی گویند مخصوص بازواج مطهرات است ابن عباس گوید توبه نیست مر این قاذف را و اگر بکوبی وعید اولی قرآنی را
نمی یابی غلیظ تر از آنچه نازل شده در افک عائشه کذا فی العینی فلما انزل الله عز و جل هذا فی براءتی قال ابو بکر الصدیق و کان ینفق
علی مسطح بن اثاثة لقرابته منه پس هرگاه فرستاد خدا این آیات را در برائت من و حسد قذف زده شد ابو بکر

الجزء السادس من تیسیر الاسلام | کتاب الزکوة

مانزدست و بر دین خود را و گفت مال حلال الحلال ...
اسراف ...
آنرا باجتهاد و حرمت ...
اسراف خارد ... باب انفاق المال فی حقه استحباب خرج کردن مال در جائیکه سزاوار است یعنی در مصرفیکه نیست در آن مواخذه در دنیا و آخرت کذا قال العینی حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا یحیی عن اسمعیل قال حدثنی قیس عن ابن مسعود قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول لا حسد الا فی اثنتین نیست حسد یعنی غبطه مگر در دو خصلت مراد به حسد آرزوی نعمت است یعنی که دیگری دارد با تمنی زوال نعمت از آن و دیگر گردان جائز نیست مگر از مفسدان و فاسقان و تخصیص باین دو خصلت بجهت کمال اعتنا و اهتمام ایشانست و گر نه اعتنا در صفت محموده جائز است و در بعضی نسخ فی اثنین بدون نون است یعنی در حق دو کس رجل آتاه الله مالا فسلطه علی هلکته فی الحق خصلت مردیست که داد او را خدا تعالی مالی پس برگماشت او را در هلاک کردن آن مال در راه که سزاوار است از مواضع بر و مقام وقت و تعطیل عیال و صله ارحام و حوائج مساکین و ایتام و نحو آن از سلوک طریق اسراف خلاف شرع و رجل آتاه الله حکمة فهو یقضی بها و یعلمها دیگر خصلت مردیست که داد او را خدا تعالی علم حکمت و دین را پس وی حکم میکند بآن و عمل میکند بر وفق آن و تعلیم میکند و مناسبت میان این دو خصلت آنست که مال از خرج کم نمی شود و علم بتعلیم زیاده میشود و مال کم میشود بانفاق بلکه زیاده میشود و دلیل آید یربی الصدقات و حدیث ...
باب الریاء فی الصدقة ... با ریاء دون صدقه مستحق لزرع است ... نیکی گردانیک کرده تا مردم بر بینند و مزلتی نزد ایشان حاصل آید و آن مبطل ثواب عمل است ... ثواب ...

گفت ابوبکر صدیق و بود که انفاق میکرد بر مسطح جهت خویشی او از ابوبکر خاله زاده او بود و کمال افلاس داشت والله لا انفق علی مسطح
شیئا ابدا بعد ما قال لعایشة بخدا که انفاق نمیکنم بر مسطح هیچ چیز هرگز بعد از انکه گفت مر عایشه را آنچه گفت فانزل الله عز وجل ولا یاتل اولوا
الفضل منکم والسعة پس فرستاد خدا و سوگند نخورد اهل دین و اهل سعت و ان یوتوا الی قوله غفور رحیم تمام آیه اینست اولی القربی والمساکین
والمهاجرین فی سبیل الله ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم والله غفور رحیم فقال ابوبکر بلی والله انی لاحب ان یغفر الله لی
پس گفت ابوبکر آری بخدا من دوست دارم اینکه مغفرت کند خدا مرا فرجع الی مسطح الذی کان یجری علیه پس باز داد ابوبکر بسوی
مسطح آنچه بود که اجرا میکرد بر وی از نفقه وکان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یسال زینب بنت جحش عن امری و بود آنحضرت که پرسید از
زینب از کار من فقال یا زینب ما علمت ما رأیت پس فرمود ای زینب چه دانسته بر عایشه چه دیده از وی فقالت یا رسول الله احمی
سمعی وبصری والله ما علمت علیها الا خیرا پس گفت زینب ای رسول خدا نگاه میدارم گوش خود را از انکه گویم شنیده ام و حال آنکه
نشنیده ام و نگاه میدارم چشم خود را از انکه گویم دیده ام و حال آنکه ندیده ام بخدا که ندیده ام بر وی مگر نیکی را قالت وهی التی کانت تسامینی
فعصمها الله بالورع گفت زینب و حال آنکه بود وی که همسری میکرد مرا در حسن و جمال و قرب آنحضرت و مفاخرت مینمود و بر شکم من
پس نگاه داشت او را خدا بسبب قطعت دین او که دشمنی کند گفته را اهل افک مطابقت حدیث بترجمه بهمین است که زینب و بریره
تزکیه و تعدیل عایشه کرده اند حدثنا ابو الربیع قال حدثنا فلیح عن هشام بن عروة عن ابیه عن عایشة و عبد الله بن الزبیر مثله عروه از
عایشه و عبد الله بن زبیر مانند حدیث مذکور روایت کرده است قال وحدثنا فلیح عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن و یحیی بن سعید عن القاسم
بن محمد بن ابی بکر مثله گفت ابو الربیع و حدیث کرد فلیح بروایت مذکور از قاسم بن محمد مانند آن **باب** اذا زکی رجل رجلا کفاه
وقتیکه تزکیه کند یکمرد مردی را بس است و حاجت نیست که دیگری با وی باشد اینست مذهب ابو حنیفه و شافعیه و مالکیه شرط میکنند که
دو کس باشد وقال ابو جمیلة وجدت منبوذا و گفت ابو جمیله یافتم من لقیطی افتاده در راه و جمیله بفتح جیم و کسر میم و بفتح میم و سکون نون و
موحده آنرا ذال معجمه است بمعنی لقیط فلما رآنی عمر قال عسی الغویر ابؤسا پس هرگاه دید مرا عمر بن خطاب گفت نزدیک است که باشد غویر
ابؤس غویر بتصغیر غار است و ابؤس بفتح همزه و سکون موحده جمع بوس است بمعنی شر و این مثل است که میگویند آنرا نزد تهمت که
ظاهر آن سلامت است و آخر رنج و محنت می آرد و اصل این مثل آنست که جمعی بغاری در آمدند که گوشه پنهان شده و شب بگذرانند صباح
آن دزدان آمده آنها را کشتند و مراد عمر از این مثل آنست که شاید تو زنا کرده باشی او دعوی میکنی که لقیط است چنانکه گفته کانه یتهمنی
چنانستی که عمر تهمت میکند مرا بزنا قال عریفی انه رجل صالح گفت صاحب قبیله من بتحقیق او مردی صالح است عریف بفتح مهمله و کسر
راء بر وزن فعیل آنکه قایم و متعهد بکارهای قبیله می باشد و با سیران احوال آنها میرساند قال کذلک اذهب وعلینا نفقته گفت عمر
اینچنان است باور کردم گفته ترا که صالح است برو و بر ماست نفقه او و از بیت المال تائید این قول بترجمه ظاهر است حدثنا
محمد بن سلام قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا خالد الحذاء عن عبد الرحمن بن ابی بکرة عن ابیه قال اثنی رجل علی رجل عند النبی
صلی الله علیه وآله وسلم گفت ابوبکره ستایش کرد مردی از مردی نزد پیغمبر خدا فقال ویلک قطعت عنق صاحبک قطعت عنق صاحبک مرارا
پس فرمود هلاک باد ترا بریدی گردن یار خود را بریدی گردن یار خود را فرمود مکرر یعنی هلاک کردی او را بسبب که از این ستایش خود بکرد
ثم قال من کان منکم مادحا اخاه لا محالة پس فرمود کسیکه باشد مدح گوی برادر خود را البته فلیقل احسب فلانا والله حسیبه ولا
ازکی علی الله احدا پس گوید گمان میبرم فلان را نیک و خدا داناست و کافی است و قطع نمیکنم بر حکم خدا که عاقبت کسی چیست احسبه
کذا وکذا ان کان یعلم ذلک منه بگوید گمان میکنم چنین و چنین اگر میداند آنرا از وی وجه مناسبت حدیث بترجمه آنست که آنحضرت تجویز نمود

ومن راوی از ایشان کفار است که را ده راست نمیتواند
و مومنان باید از این محترز باشند قال گفت
ابن عباس در تفسیر لفظ صلدا یعنی لیس
علیه شیء نیست بر آن چیزی از خاک و
قال عکرمة مولی ابن عباس در تفسیر لفظ
وابل یعنی مطر شدید باران سخت و نیز گفت والطل
والفظ طل که در آیه بالا بعد است در شان کسانیکه
انفاق میکنند برای رضای الهی تفسیر کرده است
عکرمه آنرا به الندی یعنی باران ضعیف و طل
بمعنی شبنم نیز آمده **باب** لا یقبل الله
صدقة من غلول قبول نمیکند خدا تعالی
صدقه را از مال خیانت و در دی غلول بضم معجمه
در اصل بمعنی خیانت در غنیمت است و بمعنی
مطلق خیانت نیز آمده و لا یقبل الا من کسب
طیب و قبول نمیکند خدا تعالی صدقه را مگر از
کسب پاک چنانکه در باب آینده بیاید لقوله
تعالی قول معروف ومغفرة خیر من
صدقة یتبعها اذی والله غنی حلیم
سخنی نیکو و ملایم گفتن و در گذشتن از بیجی سخن
سائل بهتر است از صدقه که در پی آن رنجی و الم
آید و خدا تعالی بی نیاز است از صدقه و بردبار
است تعجیل نمیکند بعقوبت گفت قسطلانی
گفته که آنچه ظاهر میشود آنست که مولف قصد
کرده که متصدق علیه چون براند که مال متصدق
از غلول و مغصب و نحو آنست رنجیده شود و
راضی نگردد چنانچه می کرد ابوبکر صدیق شیر را
وقتیکه دانست که آن از وجه غیر طیب است پس
صادق آید بر چنین متصدق که وی سود نیست
بهتر یعنی وی متصدق علیه را بصرف آنچه کرده
دار نگو نتوان گفت و در وجه استدلال آنکه مفهوم
از آیه آنست صدقه که معقب باذی باشد لایق
نبود زیرا چه خدا بی نیاز است از نفس صدقه
نیز سد او را جز تقوی چنان که فرمود لن ینال
الله لحومها ولا دماؤها ولکن یناله التقوی منکم
و تصدق از خیانت و غصب تصرف حرام و
معصیت باشد پس لایق نبود **باب**
الصدقة من کسب طیب صدقه از کسب حلال
باشد یعنی مقبول جز این قسم نبود و مراد از کسب عام
تر آنست که بتعاطی و داد و ستد بدست آید یا

باب ما يكره من الاطناب في المدح وليقل ما يعلم — يعنی مکروه است اطناب یعنی مبالغه وافراط در مدح کردن خود ونیز کسی کند مقبول است در بیان آنچه کروه است از فزونی کلام در مدح کسی باید بگوید آنچه میداند **حدثنا** محمد بن الصباح قال حدثنا اسمعيل بن زكريا قال

حدثنا بريد بن عبد الله عن ابي بردة عن ابي موسى قال سمع النبي صلى الله عليه وآله وسلم رجلا يثني على رجل ويطريه في المدح گفت ابو موسی شنید پیغمبر خدا مردی را که ستایش میکند مردی را وافراط ومبالغه میکند در مدح فقال اهلكتم او قطعتم ظهر الرجل پس فرمود هلاک کردید شما یا بریدید پشت مرد را شک راویست پشت مرد را بسبب عجب او آوردن این باب درکتاب الشهادات از آنست که شرع فرمود که بسیار ستودگی بر روی کسی نکنند پس ازینجا معلوم است که تزکیه شود از نیز شان است

باب بلوغ الصبيان وشهادتهم در بیان حد بلوغ خردان وحکم شهادت ایشان وقول الله عز وجل واذا بلغ الاطفال منكم الحلم فليستاذنوا الآية ودر بیان قول خدای تعالی که وقتی که برسند خردان از شما بحد بلوغ را پس کو صاحب اذن کنند در اوقات خلوت وعورات خود وقال مغيرة احتلمت وانا ابن ثنتي عشرة سنة گفت مغیره محتلم شدم وحال آنکه من پسر دوازده ساله بودم وبلوغ النساء في الحيض ودر بیان رسیدن زنان در حیض که حد بلوغ آنهاست لقوله تعالى واللائي يئسن من المحيض من نسائكم الى قوله ان يضعن حملهن ازین آیت معلوم میشود که بلوغ زنان بحیض می باشد وقال الحسن بن صالح ادركت جارة لنا جدة بنت احدى وعشرين سنة وگفت حسن پسر صالح دریافتم من همسایه را که مادر مادر بود بیست ویکساله یعنی که زن نه ساله حیض کرد وزائید دختری او در ده سالگی واین دختر نیز نه ساله حیض کرد وبود ده سال وزنی زائید واگر در نه سال حائض شود ودت حمل شش ماه است پس آنکه که نوزده ساله مادر مادر باشد **حدثنا** عبيد الله بن سعيد قال حدثنا ابو اسامة قال حدثني عبيد الله قال حدثني نافع قال حدثني ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عرضه يوم احد وهو ابن اربع عشرة سنة فلم يجزني تحقیق پیغمبر خدا پیش آمد او را روز غزوه احد که در شوال سنه ثلث بود وحال آنکه چهارده ساله بودم پس اجازت نداد مرا که داخل اهل قتال باشم وتعیین نکرد مرا در زمره اهل قتال ثم عرضني يوم الخندق وانا ابن خمس عشرة سنة فاجازني پس تر پیش آمد مرا روز غزوه خندق ومن پانزده ساله بودم پس اجازت داد که داخل غازیان باشم قال نافع فقدمت على عمر بن عبد العزيز وهو خليفة گفت نافع پس آمدم بر عمر بن عبد العزيز وحال آنکه وی خلیفه بود فحدثته هذا الحديث پس گفتم او را این حدیث ابن عمر فقال ان هذا لحد بين الصغير والكبير پس گفت این سن پانزده حد است میان خورد وکلان یعنی پانزده سال که رسید از کودکی برآمد وكتب الى عماله ان يفرضوا لمن بلغ خمس عشرة ونوشت عمر بن عبد العزيز بسوی عاملان خود که تعیین کنند سهمی مرکسی را که رسید بپانزده سال را **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثني صفوان بن سليم عن عطاء بن يسار عن ابي سعيد الخدري يبلغ به النبي صلى الله عليه وآله وسلم مرویست از ابی سعید خدری بجائیکه میرسانید حدیث را به پیغمبر خدا قال غسل يوم الجمعة واجب على كل محتلم فرمود غسل روز جمعه واجب است بر هر که احتلام کرده مطابقت این دو حدیث بترجمه از توجیهاست که باحتلام آدمی بالغ میشود واحکام شرعیه بروی لازم میگردد وداخل مردان ومجاهدان میشود وشهادت وی با آن نیز از جمله احکام شرعیاست

باب سؤال الحاكم المدعي هل لك بينة قبل اليمين در پرسیدن حاکم ومدعی را که آیا هست ترا گواه پیش از آنکه سوگند دهد مدعی علیه منکر را **حدثنا** محمد قال حدثنا ابو معاوية عن الاعمش عن شقيق عن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من حلف على يمين وهو فيها فاجر گفت عبد الله بن مسعود فرمود رسول خدا کسیکه قصد کند بر سوگند وحال آنکه او در وی دروغ گو است ليقتطع بها مال امرئ مسلم تا بگیرد بآن سوگند مال مردی مسلمان لقي الله وهو عليه غضبان ملاقات میکند خدا را وحال آنکه خدا بر وی خشمناک است قال فقال الاشعث بن قيس في والله كان ذلك گفت ابن مسعود پس گفت اشعث بن قیس در حق من بخدا بوده است این فرموده آنحضرت كان بيني وبين رجل من اليهود زمین بود میان من و

ومیان مردی از یهود زمینی مشترک بود پس آن مرد یهودی انکار کرد پس مرافعه کردیم نزد النبی صلی الله علیه وسلم پس انکار ورد مرا پس بیامدم ازد پیغمبر خدا قال النبی صلی الله علیه وسلم الک بینة قال قلت لا پس از من پرسید پیغمبر خدا آیا است ترا گواهی گفت اشعث گفتم نیست گواه قال للیهودی احلف گفت اشعث پس فرمود یهودی را که سوگند بخور قال قلت یا رسول الله اذا یحلف و یذهب بمالی گفت اشعث گفتم ای رسول خدا در آن وقت که یهودی سوگند بخورد و ببرد مال مرا قال فانزل الله عز وجل ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا الی آخر الآیة گفت پس فرستاد خدا بتحقیق آنانکه میخرند بعهد خدا و سوگندهای خود مالی را اندک تا آخر آیت و غرض از ذکر این حدیث مناسبت باب آنست که حکم کرد رسول خدا بآنکه سوگند بر مدعا علیه است

الیمین علی المدعی علیه فی الاموال والحدود در بیان آنکه یمین بر مدعا علیه است در مالها و در حدود وقال النبی صلی الله علیه وسلم شاهداک او یمینه و گفت پیغمبر خدا گواهان تو یا سوگند مدعا علیه وقال قتیبة حدثنا سفیان عن ابن شبرمة قال کلمنی ابو الزناد فی شهادة الشاهد ویمین المدعی گفت ابن شبرمه سخن کرد مرا ابو الزناد و عبد الله بن ذکوان قاضی مدینه در جواز حکم شهادت یک شاهد و سوگند مدعی بجای شاهد دیگر مذهب ابو الزناد این بود که حکم میکرد بیک شاهد و یمین چنانکه روایت کرده اند که آنحضرت حکم کرد بشاهد و یمین آورده است این را مسلم از حدیث ابن عباس و اصحاب سنن از حدیث ابی هریره و مذهب ابن شبرمه بخلاف آنست و همین است مذهب حنفیه و میتوان گفت که معنی این حدیث آنست که آنحضرت بود و بس حجت که شهادت و یمین است حکم کرده است شهادت از مدعی و یمین از مدعا علیه و این معنی مخالفت نص بر ربی است و هذا مذهب از معانی حدیث والله اعلم فقلت قال الله عز وجل گفت ابن شبرمه گفتم ابو الزناد را فرموده است خدای تعالی بزرگ واستشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یکونا رجلین فرجل وامرأتان ممن ترضون من الشهداء ان تضل احدیهما فتذکر احدیهما الاخری گواه گیرید دو کس را از مردان خود پس اگر نباشند دو مرد پس یک مرد و دو زن از آنانکه راضی باشید از گواهان تا اگر فراموش کند یکی از آن دو زن یاد دهد شهادت یکی از آن دو دیگری را فقلت ما کان یصنع بقول شهادة شاهد ویمین المدعی گفتم من چه کار کنی اگر اکتفا کرده شود بگواهی یک کس و سوگند مدعی پس محتاج ان تذکر احدیهما الاخری نیست حاجت نیست یاد دادن یکی دیگری را ما کان یصنع بذکر هذه الاخری چه میکند یاد دادن زن دیگر پس فایده ندارد این تذکر که در قرآن واقع است و میتوان گفت که لازم نمی آید از بیان نوعی از بینه که در کتاب الله است بودن نوع دیگر از بینه که بسنت صحیح ثابت شده باشد بسیاری از احکام شرعی است که تعرض نیست بآن در کتاب الله و از احادیث ثبوت پیوسته پس نتوان گفت که حکم بیک شاهد و یمین مخالف ظاهر کتاب الله است فافهم حدثنا ابو نعیم قال حدثنا نافع بن عمر عن ابن ابی ملیکة قال کتب ابن عباس الی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قضی بالیمین علی المدعی علیه گفت ابن ابی ملیکه نوشت بسوی من ابن عباس که بتحقیق رسول خدا حکم کرد بسوگند بر مدعا علیه یعنی حکم کرد که مدعا علیه سوگند خورد نه مدعی و همین معنی حدیث موافق است ترجمه باب را

باب حدثنا عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا جریر عن منصور عن ابی وائل قال قال عبد الله من حلف علی یمین یستحق بها مالا لقی الله وهو علیه غضبان گفت ابو وائل گفت عبد الله بن مسعود کسیکه اقدام کند بر سوگند دروغ که مستحق بشود بآن مالی را ملاقات کند خدا را در حالیکه خدا بر وی خشمناک است شیخ الاجل الاکرم در شرح مشکوة گفته که مراد از یمین ما علیه الیمین است یعنی مال مشار الیه پس ارجاز است و تقریری که در بیان معنی کرده شد از عالم تجرید است ثم انزل الله تعالی تصدیق ذلک پس فرستاد خدای تعالی برای تصدیق قول آنحضرت ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا الی عذاب الیم معنی گذشته است ثم ان الاشعث بن قیس خرج الینا فقال ما یحدثکم ابو عبد الرحمن پس بتحقیق اشعث بن قیس آمد بسوی ما و گفت چه میگوید شما را ابو عبد الرحمن یعنی ابن مسعود فحدثناه بما قال فقال صدق لفی نزلت پس گفتیم او را بآن حدیث او را بهمچنین که گفته بود ابن مسعود گفت راست گفته است در حق من

سائلان در نزد عملین شود و ثبوت در وی در حق آن دلیل قبول اعمال است قوله و اگر زکوة از حرام دهد مقبول نباشد مقتضی لا یحب کل کفار اثیم و آیه و انفقوا من طیبات ما کسبتم ومما اخرجنا لکم من الارض ولا تیمموا الخبیث منه تنفقون با تقدیر اول دلیل است بر ما دلیل چنانکه در اینجا مذکور قبول و عدم قبول بود آیه مسوق باشد در بیان معنی اگر چه حرام

حدثنا عبد الله بن منیر سمع ابا النضر بفتح و سکون قال حدثنا سالم بن ابی امیة قال حدثنا عبد الرحمن بن عبد الله بن دینار عن ابیه عن ابی صالح ذکوان عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من تصدق بعدل تمرة من کسب طیب کسیکه صدقه کند بمقدار خرمای از کسب حلال عدل بفتح عین مثل است و بکسر بمعنی بار کذا قال الجوهری فراء گفته بفتح عدل شی از غیر جنس و بکسر از جنس یعنی گفته بفتح مثل در قیمت و بکسر در نظر و مذکور و اعیه این تقدیر آنکه تا اکر و برابر یک خرما است

ولا یقبل الله الا الطیب

در حق من نازل شده است آیت كان بيني وبين رجل خصومة في شيء فاختصمنا الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم بود میان من و میان مردی از یهود خصومتی و نزاعی در چیزی پس خصومت کردیم نزد پیغمبر فقال شاهداك او يمينه پس فرمود مرا دو گواه تو یا سوگند او در کار است فقلت انه اذا يحلف ولا يبالي پس گفتم مر آنحضرت را در نوبت سوگند میخورد و باک نمیدارد از سوگند فقال النبي صلى الله عليه وسلم من حلف على يمين يستحق بها مالا وهو فيها فاجر وکسی که درین یمین دروغگو است لقي الله وهو عليه غضبان فانزل الله تصديق ذلك ثم اقترا هذه الآية

باب اذا ادعى او قذف بهتر خواندن آیت را وکیکه دعوی کرد و یا زنی را دشنام داد و نسبت زنا نمود فله ان يلتمس البينة پس مر آن مرد را میرسد که طلب کند مدعی را یا آن زن قذف را گواه وينطلق لطلب البينة وآنکه برود پی طلب گواهان و گفته اند که مهلت دهد طلب بینه را آنانکه حنفیه اختلاف کرده که مهلت دادن واجب است یا مستحب که این مهلت مخصوص در بینه قذف است **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا ابن ابي عدي عن هشام عن عكرمة عن ابن عباس ان هلال بن امية قذف امرأته عند النبي صلى الله عليه وسلم بشريك بن سحماء مرویست از ابن عباس که هلال بن امیه نسبت زنا کرد زن خود را با شریک بن سحماء بفتح سین مهمله و سکون حاء بر وزن حمراء نام مادر او است فقال النبي صلى الله عليه وسلم البينة او حد في ظهرك پس فرمود پیغمبر بیار بینه یا مستعد باش برای حد کردن بر پشت تو فقال يا رسول الله اذا رأى احدنا على امرأته رجلا ينطلق يلتمس البينة گفت ای رسول خدا هرگاه بیند یکی از ما بر زن خود مردی را آیا برود که طلب کند بینه فجعل يقول البينة والا حد في ظهرك پس گشت پیغمبر میفرمود آنحضرت بینه است یا حد بر پشت تو فذكر حديث اللعان پس ذکر کرد ابن عباس حدیث لعان را که در قرآن واقع است در سوره نور و در کتاب التفسیر بتفصیل مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالى

باب اليمين بعد العصر در حکم سوگندی که بعد از نماز عصر خورند **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا جرير بن عبد الحميد عن الاعمش عن ابي صالح عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة ولا ينظر اليهم ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم گفت ابو هریره فرمود رسول خدا سه کس اند که روز قیامت کلام نمیکند با ایشان از جهت غضب و ستم و تزکیه نمیکند ایشان را یعنی پاک نمیکند ایشان را از معاصی و مر ایشان راست عذاب دردناک رجل على فضل ماء بطريق يمنع منه ابن السبيل مردی که بر زیادتی آب است در راه و منع میکند از آن آب مسافران را ورجل بايع رجلا لا يبايعه الا للدنيا و دیگر مردی که بیعت کرد با امامی و عهد بست برای دنیا و بیعت نمیکند مگر برای دنیا فان اعطاه ما يريد وفى له پس اگر داد او را چیزی که میخواهد از اسباب دنیا وفای عهد میکند والا لم يف له و اگر نداد وفا نمیکند ورجل ساوم رجلا بسلعة بعد العصر فحلف بالله لقد اعطي به كذا وكذا فاخذها و دیگر مردی که سودا کرد با مردی متاعی را بعد از نماز عصر پس سوگند خورد بخدا سوگند دروغ برای ترویج آن متاع که تحقیق سیم را بدین متاع چنین و چنین پس گرفت دیگری بالای که او گفته بود باعتقاد به سوگند او تخصیص بوقت عصر از آنست که این وقت متبرک است و ملائکه لیل و نهار درین وقت جمع میشوند و احتمال دارد که تغلیظ در این وقت

باب يحلف المدعى عليه حيث ما وجبت عليه اليمين سوگند میخورد مدعا علیه بجایی که واجب شده است بروی یمین ولا يصرف من موضع الى غيره و گردانیده نشود از جایی که واجب شده بجای دیگر و همین است مذهب حنفیه و تغلیظ کرده نمیشود نزد ایشان بجای مثل مسجد و منبر و زمان مثل بعد عصر و جمعه است قضى مروان باليمين على زيد بن ثابت على المنبر حکم کرد مروان در آن وقت که والی مدینه بود از جانب معاویه سوگند بر زید بن ثابت که از اعلام صحابه است بر منبر یعنی گفت بر منبر آمده سوگند خورد فقال احلف له مكاني پس گفت سوگند میخورم بجای خود فجعل زيد يحلف وابى ان يحلف على المنبر پس گشت زید که سوگند میخورد و ابا کرد سوگند خوردن بر منبر فجعل مروان يعجب منه پس گشت مروان که

الجزء السادس شيخ الاسلام | كتاب الزكوة

المؤمن بتربيت فطیم و نمایان گشتن بود تفاوت او در خیال تابعه سلیمان تابعت کرد عبد الرحمن را سليمان بن بلال در روایت این حدیث عن ابن دينار و قال ورقاء بن عمر ابن كليب يشكري عن ابن دينار عن سعيد بن يسار عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم که در روایت ورقاء شیخ ابن دینار سعید بن یسار است بدل ابی صالح که در روایت عبد الرحمن و سلیمان بود و رواه مسلم بن ابي مريم و زيد بن اسلم و سهيل عن ابي صالح عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم پس روایت حدیث هم از ابی صالح آمده و هم از سعید بن یسار و غالب اول است

باب الصدقة قبل الرد مبادرت ادای صدقه پیش از آنکه قبول نکند آنرا کسی بسبب عدم بقای احتیاج چنانکه در آخر زمان واقع شود مقصود تحریض بر مسارعت بتصدق است که گذیر از مال و ران تا مبادا در صورت دیر وقتی رسد که نیابد و ران محتاجی را که قبول کند صدقه را پس محروم ماند از خیر آن **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا معبد بن خالد قال سمعت حارثة بن وهب خزاعي برادر مادری عبد الله بن عمر بن الخطاب رضي الله عنهم قال سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول گفت حارثه شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود تصدقوا فانه يأتي عليكم زمان يمشي الرجل بصدقته فلا يجد من يقبلها

تهمت میکرد او زید که گرفته و ادار و او داشت قال النبي صلى الله عليه وسلم شاهداك او يمينه ولم يخص مكانا دون مكان و فرمود پیغمبر خدا راستی دو گواهان تو در کار است یا یمین او و تعین کرد جائی برای یمین **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا عبد الواحد عن الاعمش عن ابي وائل عن عبد الله بن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من حلف على يمين ليقتطع بها مالا لقي الله وهو عليه غضبان فرمود کسیکه قصد کند بیمین تا ببرد آن مالی را ملاقات میکند خدا را در حالی که خدا بروی خشمناک است مطابقت حدیث بترجمه آنست که مطلق فرموده و تقیید کرده بمکانی و زمانی و اثبات حکم یمین بمکان و زمان نیست است مناطی بنیابت ثبت است **باب** اذا تسارع قوم في اليمين وقتیکه شتاب کنند مردم سوگند یعنی وقتی که یمین واجب شود بر جماعتی و مبادرت کنند که ابتدا اکدام یکی کند **حدثنا** اسحق بن نصر قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم عرض على قوم اليمين فاسرعوا مرویست از ابو هریره که پیغمبر خدا اقرار کرد بر جمعی یمین را پس شتاب کرد هر یکی از آنها در یمین فامر ان يسهم بينهم في اليمين ايهم يحلف پس امر کرد این که قرعه زنند میان ایشان در یمین که کدام ایشان سوگند خورد و در تصویر صورت این مسئله در کلام شارحان اختلافی واقع است طیبی از خطابی نقل کرده صورت مسئله اینست که دو کس وقتی که دعوی کنند متاعی را که در دست سیوم است و نیست هیچ یکی را گواهی یا هر یکی را گواهی است پس حکم در همین صورت آنست که قرعه زنند میان هر دو مدعی و قرعه بنام هر که بر آید سوگند داده شود و حکم کرده شود برای او آن متاع این حکم کرده است علی رضی الله عنه مذهب شافعی آنست که در دست سیوم گذارند و مذهب ابی حنیفه آنکه میان هر دو قسمت کرده شود و تمسک امام حدیث تمیم بن طرفه است که گفت دو مرد خصومت کردند در شتری و گواه گذرانیدند هر دو حکم کرد آنحضرت نصف برای هر کدام و میگویند که حکم قرعه در ابتدای اسلام بود و بعد از ان منسوخ شده است کذا في الهداية در حاشیه نقل کرده که قرعه در ایام اباحت قمار بوده پستر منسوخ شد بحرمت قمار و این مذهب موافق حق و قیاس مبنی است اگر هر دو گواه دادند و استحقاق هر دو برابر بود و ترجیح میان هر دو شهادت ممکنست که یکی را معتمد بر سبب کرده باشد و دیگری بر ید پس بجهت عمل کردن بهر دو تنصیف عمل به هر دو شود کرمانی از خطابی آورده که این حکم در جائی که اسباب استحقاق برابر باشند چنانکه متاعی در دست هر دو می باشد و هر یک دعوی تمام میکند و میخواهد که سوگند خورده تمام آنرا بگیرد پس درین صورت قرعه زنند بنام هر یک که بر آید سوگند خورده تمام آنرا بگیرد **باب** قول الله عز وجل ان الذين يشترون بعهد الله وايمانهم ثمنا قليلا در بیان فرموده خدا که آنانکه میخرند و معاوضه میکنند بعهدی که بخدا دارند و بسوگند های دروغ بهای اندک از اسباب دنیا تمه آیت که نصیبی نیست ایشان را در آخرت از رحمت خدا و مر ایشان راست عذاب دردناک **حدثنا** اسحق قال اخبرنا يزيد بن هارون قال اخبرنا العوام قال حدثني ابراهيم ابو اسمعيل السكسكي سمع عبد الله بن ابي اوفى يقول اقام رجل سلعته فحلف بالله لقد اعطى بها ما لم يعط بها شنید ابراهیم مذکور عبد الله بن ابی اوفی را میگفت بر پا کرد مردی متاع خود را یعنی رواج داد آنرا پس سوگند بدروغ خورد که تحقیق داده شده است بآن متاع چیزی را که داده نشده است بآن در واقع فنزلت ان الذين يشترون بعهد الله وايمانهم ثمنا قليلا وقال ابن ابي اوفى الناجش آكل ربوا خائن وگفت ابن ابی اوفی دروغ گوی در قیمت مانند ربا خوار است و خیانت کننده در حق مردم ناجش بنون و جیم مکسوره و شین معجمه کسی را گویند که در بهای متاعی زیاده کند با آنکه خود رغبت خریدن ندارد و محض برای فریب مردم میکند **حدثنا** بشر بن خالد قال اخبرنا محمد بن جعفر عن شعبة عن سليمان عن ابي وائل عن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال من حلف على يمين كاذبا ليقتطع بها مال رجل فرمود کسیکه اقدام کند بر سوگند یا سوگند خورد بر مالی در حالی که کاذب است تا ببرد مال مردی را او قال مال اخيه یا گفت آنحضرت مال برادر خود را که شک از راوی است لقي الله وهو عليه غضبان ملاقات میکند خدا را و حال آنکه خدا بروی

فیض در اصل بسیار ریختن آب چنانکه روان گردد در وادی حتى يهم رب المال من يقبل صدقته يهم بضم یا و کسرها از اهمام بمعنی در قلق انداختن و اندوهگین کردن و رب بنصب است یعنی تا آنکه در قلق اندازد صاحب مال را کسیکه قبول کند صدقه او را یعنی جست و جو چنین کس را نیز اگر نایاب باشند فقرا در ان زمان و بفتح یا و ضم ها نیز روایت است از هم که بمعنی اهتمام آمده و چنانکه معلوم شد و نیز بمعنی قصد بدین تقدیر رب مرفوع است یعنی تا آنکه قصد کند صاحب مال و طلب نماید کسی را که بگیرد صدقه او را نیز نیابد و حتى يعرضه و تا آنکه ظاهر کند مال بر شخصی تا بستاند فيقول الذي يعرضه عليه لا ارب لي فيه پس بگوید کسیکه عرض میکند مال را بروی نیست حاجت مرا درین مال بسبب انتشار مال و فیضان آن از آنچه بر می آرد زمین از اثقال خود و این بعد نزول عیسی علیه السلام باشد چنانچه در کتب مذکور شود و لفظ فيه در بعضی نسخ نیست **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا ابو عاصم النبيل قال اخبرنا سعدان بن بشر بکسر موحده قال حدثنا ابو مجاهد سعد طائي قال حدثنا محل بضم میم و کسر حاء مهمله و تشدید لام بن خليفة الطائي قال سمعت عدي بن حاتم طائي يقول كنت عند رسول الله میگفت عدی بودم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فجاءه رجلان پس آمدند آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم را دو مرد احدهما يشكو العيلة یکی از آن دو مرد شکوه میکرد فقر را والآخر يشكو قطع السبيل و آن دیگر شکوه میکرد زدن راه را از دزدان و قطاع الطريق فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم اما قطع السبيل فانه لا ياتي عليك الا قليل اما زدن راه که از آن شکوه داری پس

خشمناک است فانزل الله عز وجل تصدیق ذلک فی القرآن ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا الی قوله عذاب الیم پس فرستاد خدا تصدیق قول آنحضرت را در قرآن مجید آیه مذکوره ثم لقیت الاشعث فقال ما حدثکم عبد الله الیوم پس ملاقات کرده مرا اشعث و گفت چه گفت شما را عبد الله بن مسعود امروز قلت کذا وکذا فقال فی انزلت گفتم چنین و چنین گفت در حق من نازل کرده شده است این آیت

باب کیف یستحلف در بیان آنکه چگونه سوگند داده شود یعنی چگونه سوگند دهد حاکم کسی را که لازم آمده باشد بروی سوگند و قول الله عز وجل ثم جاؤک یحلفون بالله ان اردنا الا احسانا وتوفیقا و در بیان فرموده خدا پس آمدند نزد تو حالیکه سوگند میخورند بخدا و میگویند نخواسته ایم مگر نکوئی و توفیق یحلفون بالله لکم و سوگند میخورند بخدا که بتحقیق ایشان از شما اند و در باب منافقان است یحلفون بالله لکم لیرضوکم والله ورسوله احق ان یرضوه فیقسمان بالله لشهادتنا احق من شهادتهما مقصود از ایراد این آیات آنست که سوگند همین سوگند بخدا می باشد یقال بالله وتالله ووالله گفته میشود در یمین بالله و تالله و والله یعنی این سه حرف قسم است و قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ورجل حلف بالله کاذبا بعد العصر و فرمود پیغمبر خدا و مردی که سوگند خورد بخدا حالیکه کاذب است بعد از نماز عصر یعنی در حدیث نیز همین سوگند بخدا واقع شده است ولا یحلف بغیر الله و سوگند داده نشود بغیر خدا این کلام از مولف رح برای تاکید و تکمیل ترجمه واقع شده است جزو حدیث نیست

حدثنا اسمعیل بن عبد الله قال حدثنی مالک عن عمه ابی سهیل بن مالک عن ابیه انه سمع طلحة بن عبید الله یقول جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فاذا هو یسأله عن الاسلام بتحقیق مالک شنید طلحه بن عبید الله را که میگفت آمد مردی نزد رسول خدا پس ناگاه می پرسید آنحضرت را از احکام اسلام فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم خمس صلوة فی الیوم واللیلة پس فرمود آنحضرت پنج نماز فرض است در روز و شب فقال هل علی غیرها پس گفت آیا است بر من بجز این پنج نماز قال لا الا ان تطوع فرمود نیست نمازی دیگر مگر آنکه نافله گذاری فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم وصیام شهر رمضان پس فرمود پیغمبر خدا و روزه ای ماه رمضان است فقال هل علی غیره قال لا الا ان تطوع پس گفت آیا بر من بجز این سنده است فرمود نه مگر اگر روزه نفل داری قال وذکر له رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الزکوة گفت طلحه و ذکر کرد برای او رسول خدا زکوة را قال هل علی غیرها قال لا الا ان تطوع قال فادبر الرجل وهو یقول والله لا ازید علی هذا ولا انقص پس پشت داد و برگشت آن مرد و حال آنکه میگوید بخدا که زیاده نمیکنم برین و کم نمیکنم مطابقت حدیث بترجمه در همین قول است که سوگند بخدا یاد کرد و اقتصار کرد در سوگند بهمین شرح این حدیث مکرر گذشته است فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم افلح ان صدق پس فرمود رسول خدا رستگار شد این مرد اگر راست گفته که از فرموده کم و زیاد نمیکند

حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا جویریة قال ذکر نافع عن عبد الله ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال من کان حالفا فلیحلف بالله او لیصمت مرویست از ابن عمر که پیغمبر خدا فرمود کسیکه سوگند خورد پس سوگند خورد بخدا یا خاموش باشد یعنی قسم بغیر خدا نخورد

باب من اقام البینة بعد الیمین کسیکه اقامت کند گواهان را بعد از سوگند دادن مدعا علیه را وقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لعل بعضکم الحن بحجته من بعض و فرمود پیغمبر خدا شاید بعضی از شما ساتر و توانا تر باشد بحجت خویش از بعضی دیگر الحن بحا مهمله بمعنی اعرف و افصح و اقدر است منقول است از خطابی که لحن بفتح حا مهمله بمعنی فطنت است و بسکون بمعنی میل کردن از اعراب این حدیث را برای تائید ترجمه آورده است یعنی اگر یکی از او عجلت احضار بینه سوگند دهد و ترک خصومت نماید دیگری تواند که اثبات حق خود کند باحضار بینه بانکه مدعا علیه را سوگند داده باشد و تواند که این حدیث را داخل ترجمه دارند و حدیثی که درین باب ایراد یافته بی تکلف مطابق همین معنی است و تبیین است که مولف رح در عنوان باب یک حکم ترجمه میکند و حدیث مطابق بعضی از ان می باشد

بعد قیام قیامت پس شنیده ام ایستاده کی از شما پیش خدای تعالی بجائیکه نیست میان وی میان خدای وی ترجمانی که ترجمه نموده کلام کند تعبیر کند کلام الهی را برای آنکس ثم لیقولن له الم ارسل الیک رسولا فیبلغک فیقول بلی پس میگوید آیا نفرستاده بودم بسوی تو پیغمبری که برساند بتو در جمله احکام شریعت را فیقولن بلی پس میگوید آری فرستادی پیغمبر و رسانید بمن هر دو ینظر عن یمینه فلا یری الا النار نگاه میکند جانب راست خود پس نمی بیند مگر آتش دوزخ را ثم ینظر عن شماله فلا یری الا النار پس نگاه میکند جانب چپ خود پس نمی بیند مگر

وقال طاؤس وابراهيم وشريح البينة العادلة احق من اليمين الفاجرة يعنی گفته است طاؤس وابراهيم نخعی وقاضی شريح گواهان عادل سزاوار ترند بقبول از سوگند دروغ يعنی درصورتی که جمع شوند يمين وگواهان سال حکم کرده شود بموجب گواهان که اظهار کرده اند ونشنوند ما اگر گوئی سوگند چنانکه دروغ می باشد بينه نيز غير عادل می تواند بود مطلقا چرا ترجيح بينه بر يمين باید داد گوئيم قبول گواهان بعد از تعديل خواهد بود وبر تقديری که احتمال صدق وکذب در هر دو جانب باشد وکذب دو کس برای ديگری که خبر منفعتی برای خود ندارد دور تر است از کذب يک کس برای منفعت خود **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالک عن هشام بن عروة عن ابيه عن زينب عن ام سلمة ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال انکم تختصمون الی روايت از ام سلمه که بتحقيق رسول خدا فرمود بتحقيق شما خصومت ميکنيد نزد من ولعل بعضکم الحن بحجته من بعض وشايد که بعضی از شما زيرک تر باشد بحجت خود از بعضی ديگر وقدرت مقدمات بر الزام خصم بيشتر داشته باشد وديگر عاجز باشد فمن قضيت له بحق اخيه شيئا بقوله پس کسی که حکم کنم مر او را بموجب ظاهر سخنان او بحق برادر او چيزی را فانما اقطع له قطعة من النار فلا يأخذها پس نيست الحکم مگر آنکه قطع ميکنم او را پاره از آتش دوزخ پس بايد زنهار که دید و دانسته نگيرد و انرا تطبيق اين حديث بترجمه خالی از تکلف نيست گرانی گويد دلالت حديث بر ترجمه از آنجاست که در فحوای کلام بعضی الحن باشد از ديگری مهر دو راجحت بايد و اين معنی متصور نيست مگر آنکه حجت مدعا عليه که يمين است قائم شده باشد وبعد از آن مدعی بينه گذارد قسطلانی از نووی نقل ميکند که جای استنباط ترجمه که اقامت بينه بعد از يمين است آنست که آنحضرت يمين کاذب را قاطع حق نگردانيد و بلکه منع فرمود از گرفتن مال بآن پس وقتيکه صاحب حق بينه گذرد آن يمين بحال خود است و ما در بيان ترجمه وحديثی که در ان آورده بيانی کرده ايم که از انجا توفيقی ديگر حاصل شود بدانکه ميان علما اختلاف است در انکه قاضی بموجب گواهان دروغ حکمی کرده باشد که بحسب واقع خلاف آنست آيا نافذ است بحسب ظاهر و باطن يا بحسب ظاهر است و بس قول امام ابی حنيفه آنست که نافذ است بحسب ظاهر و باطن در عقود چنانکه بيع وشرا و نکاح و طلاق است نه در اموال ديگران گويند که بحسب باطن روا نيست يعنی در صورتی که گواه دروغ گذرانيد بر قتل کسی ولی مقتول را با وجود علم بکذب گواهان روا نيست قتل کردن وهمچنين اگر دعوی نکاح زنی کرد وگواهان زور بر آن گذرانيده حلال نيست او را جماع کردن با آن زن و اين حديث موید اين معنی است پوشيده نماند که هرگاه بحکم قتل روا نبود و جماع آن زن حرام باشد وهمچنين مالی که بدعوی زور بستد خوردن آن حرام بود نفاد بحسب ظاهر را حاصلی نخواهد بود و اين معنی درين حديث شبهه قوی راه دارد که از آنحضرت که مؤيد بوحی بود ساخته شده چنان صحبت الهی دگاه داشت که در عين نماز خبر کرد در نعل آن نجاست و جبرئيل آمد خبردار کرد چگونه روا بود و سزاوار باشد که حکمی کند که موجب قتل نفس بغير حق و اکل مال حرام و جماع بزن غير منکوحه باشد با آنکه اتفاق دارند علمای اصول بر آنکه تقرير آنحضرت بر خطا در احکام دين روا نيست و حمل کردن اين خطا بر خطای اجتهاد معنی ندارد اولا آنکه آنحضرت اجتهادی نداشت و يکدو جا که بصورت اجتهاد حکم فرموده گفته اند در حقيقت اجتهاد نبوده است و بر تقدير تسليم هرگاه تقرير آنحضرت بر خطای اجتهادی که مستند آن فهم معانی و درک نشانی خواهد بود روا نبود بر حکمی که از قول اهل زور فرا گرفته باشد که حيث آنچنان محظور بود چگونه تنبيه واقع نشود و نيز از تجويز شهادت زور که اشد کبائر است بر صحابه لازم می آيد و اينها ملاحظه آن نداشته اند که بقول کاذب اينها آنحضرت حکمی کنند که در واقع آنچنان شناعت دارد ودفع اين خلجان بجز اين نمی نمايد که گويند اين حکم نافذ ميشود ظاهرا و باطنا و حکم قاضی يکی از اسباب ملک است بحکم شرع شريف وقوله فانما قضيت الخ بامعنی است که مدعی را انبابد که چنين کار کند وحمل کنند وعيد مذکور را بر تشديد ونهی را بر نهی تنزيه والله اعلم بالصواب **باب** من امر بانجاز الوعد در تحريم مسئله يفرمايد

که بگير وصدقه را از وی وبر بی الرجل الواحد يتبعه اربعون امرأة يلذن به من قلة الرجال وکثرة النساء ودیده شود يک مرد که تابع ميشوند او را چهل زن که پناه ميگيرند بوی از سبب کمی مردان وبسياری زنان با بيت کثرت حروب وقتال که در آخر زمان واقع شود

باب اتقوا النار ولو بشق تمرة يعنی پرهيزيد از آتش دوزخ را ونگهداريد خود را از آن اگر چه بتصدق نيم خرما باشد والقليل من الصدقة وبتصدق اندکی از صدقه عطف کرده آن برای بيان مراد از شق تمره بعد از آن آورده آيه را برای تأييد عموم صدقه مر قليل را که فرموده خدا تعالی ومثل الذين ينفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله وحال کسانيکه انفاق ميکنند مالهای خود را اندک وبسيار برای طلب خوشنودی خدا وثابت داشتن يقين بيافتن ثواب نزد ايما خود مانند حال بستانيست بجايی بلند که رفت سيل وکثرت گرد وغبار که رسيد آنرا باران بزرگ قطره پس آورد ميوه دو چند واگر نرسيد آنرا باران بزرگ پس طل که باران ضعيف است نيز کفايت است وخدا تعالی بآنچه عمل ميکنيد داناست واين معنی تمام آيه است که ظاهر بستان بلند مثل است برای يقين واخلاص منفقان که مشتمل بر اشجار اعمال است وانفاق مال کثير بمنزله رسيدن باران بزرگ است وانفاق قليل بمنزله طل واين توجيه وجيه است برای مناسبت آيه با حديث ترجمه باب الی قوله فيها من کل الثمرات اشارت است بقطعه اولی از آيه ثالث است که فرموده آيا دوست ميدارد يکی از شما اينکه باشد مر او را بوستانی از درختان خرما وانگور که جاری بود زير آن جوها ومر او را در ان باغ از هر قسم ميوه است واين باغ تمثيل است مر انفاق را که ثمرات بسيار دارد اگر محفوظ باشد از صدمه آتش ريا ولهذا اقتصار کرد مولف بر ذکر قطعه اولی وذکر نکرد تمام آنرا که مشتمل بر تمثيل رياست که غير مقصود است درينباب **حدثنا** ابو قدامه بضم قاف عبيد الله بن سعيد بن يحيى اليشکری سرخسی است وحل دريک قال حدثنی ابو النعمان هو الحکم بن عبد الله البصری قال حدثنا شعبة عن سليمان عن ابی وائل عن ابی مسعود عقبة بن عمرو بن ثعلبة الانصاری البدری گويند وجمهور بر آنند که نسبت او بدر بجهت سکونت او ست

بالفای وعده که وقتی وعده از خصال حمیده اهل کمال است چنانچه خلف وعده از خصلت ذمیمه است وفعل الحسن وامر کرده است حسن بصری بوفای وعده وذکر الله اسمعیل علیه السلام انه کان صادق الوعد ویاد کرده است خدا اسمعیل پیغمبر را که بتحقیق بود وی راست کننده وعده منقول است از ابن جریج که اسمعیل علیه السلام هیچ وعده نکرد اگر وعده نمود که وفا کرد دیگر اندی منقول است که مردی بجائی وعده کرده که او وی بیاید از آنجا نرود آن مرد آمدن فراموش کرد اسمعیل سه شب همانجا ماند چون فردای آن روز آمد گفت نرفته تو ازینجا گفت نی پس عذرخواهی نمود گفت من فراموش کرده بودم سفیان ثوری گوید بمن رسیده است که اسمعیل یک سال بهمان جا با انتظار آن مرد ماند و ابن شوذب گوید آنجا را مسکن گرفت تا وی بیامد از آنجا برخاست وقضی ابن الاشوع بالوعد وحکم کرد ابن اشوع همدانی قاضی کوفه بانجاز وعده اشوع بشین معجمه وعین مهمله بر وزن احمر است وذکر ذلک عن سمرة بن جندب وذکر کرده است ابن اشوع آنرا از سمرة بن جندب که از صحابه است وقال المسور بن مخرمة سمعت النبی صلی الله علیه وسلم وذکر صهرا له وگفت مسور بن مخرمه شنیدم پیغمبر خدا را وذکر کرد آنحضرت داماد خود را یعنی شوهر زینب که ابو العاص بن الربیع است فقال وعدنی فوفانی پس گفت وعده کرد مرا پس وفا کرد یعنی وعده کرده بود که زینب را بمدینه بفرستد واخراج آن کرد قال ابو عبد الله ورایت اسحق بن ابراهیم یحتج بحدیث ابن اشوع گفت مؤلف ابو عبد الله دیدم من اسحق بن ابراهیم را که حجت میگرفت بحدیث ابن اشوع که وفای وعده از واجبات است حدثنا ابراهیم بن حمزة قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن صالح عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله ان عبد الله بن عباس اخبره بتحقیق ابن عباس خبر داد عبید الله را قال اخبرنی ابو سفیان ان هرقل قال له سألتک ماذا یأمرکم گفت خبر داد مرا ابو سفیان که هرقل گفت مرا او را پرسیدم ترا که چه میفرماید شما را زعمت انه امرکم بالصلوة والصدق والعفاف پس گفتی تو که فرموده است شما را بنماز وراستی در اقوال و پرهیز از محارم والوفاء بالعهد واداء الامانة ووفا کردن بعهد وپیمان وادا کردن امانت کسی را بی خیانت قال وهذه صفة نبی گفت هرقل واین صفت پیغمبر است که خود متحقق است باین صفات ومیفرماید دیگرانرا حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن ابی سهیل نافع بن مالک بن ابی عامر عن ابیه عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال آیة المنافق ثلث اذا حدث کذب بتحقیق رسول خدا فرمود علامة منافق سه خصلت است وقتی که سخن کند دروغ گوید واذا اؤتمن خان واذا وعد اخلف ووقتیکه امانت سپرده شود خیانت کند ووقتی که وعده کند بجا نیارد سابقا مذکور شده که مراد آنست که در کسیکه این خصلتها یافته شود علامتی از نفاق در وی متحقق است اگرچه مؤمن باشد ونیز گفته اند در کسیکه این هر سه صفت بروجه عادت جمع باشند منافق است وهر که معتاد باشد آن بایمان منتهی از انست حدثنا ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام عن ابن جریج قال اخبرنی عمرو بن دینار عن محمد بن علی عن جابر بن عبد الله قال لما مات النبی صلی الله علیه وآله وسلم جاء ابا بکر مال من قبل العلاء بن الحضرمی گفت جابر بن عبد الله وقتیکه رحلت کرد پیغمبر خدا از دنیا آمد ابی ابوبکر صدیق را در ایام خلافت از نزد علاء بن حضرمی که او را آنحضرت عامل گردانیده بود بر بحرین ومقرر داشته از سیفین اهل ایران عمل تا از هر مرد در سنه چهار درهم فقال ابو بکر من کان له علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم دین او کانت له قبله عدة فلیاتنا پس گفت ابوبکر کسیکه باشد مر او را بر پیغمبر خدا قرضی یا باشد مر او را از آنحضرت وعده احسانی پس گو بیاید نزد ما قال جابر فقلت وعدنی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان یعطینی گفت جابر پس گفتم ابابکر صدیق را وعده کرده است مرا رسول خدا اینکه بدهد مرا هکذا وهکذا وهکذا فبسط یدیه ثلث مرات اینچنین واینچنین واینچنین پس کشاد جابر دو دست خود را سه بار قال جابر فعد فی یدی خمسمائة ثم خمسمائة ثم خمسمائة گفت جابر پس

متصدق بصاع وآمد مردی دیگر پس صدقه داد بکصاع وآن مرد ابو عقیل انصاری بود که شب بود دلو از چاه بمزد دو صاع یک صاع از آن برای عیال گذاشت وصاع دیگر برای خدا صدقه داد فقالوا ان الله لغنی عن صاع هذا پس گفتند که بتحقیق خدای بی نیاز است از صاع این مرد پس طعن کردند در تصدق کثیر وقلیل پس نازل شد الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین فی الصدقات آن منافقان که عیب میکنند تطوع وتبرع کنندگان مسلمانان را در صدقها والذین لا یجدون الا جهدهم وکسانی را که نمی یابند برای تصدق مگر مشقت خود را یعنی مزدوری الایة تا آخر آیه که معنیش اینست پس مسخریه میکنند ازیشان بر ایشان متصدق مسخریه خواهد کرد خدا ازین منافقان وجزا خواهد داد موافق عمل ایشان ومر ایشانرا عذاب دردناک است حدثنا سعید بن یحیی قال حدثنا ابی یحیی بن سعید بن ابان بن سعید بن العاص قال حدثنا الاعمش عن شقیق عن ابی مسعود الانصاری قال کان رسول الله

تمود و دو دست من یا نفید پیش بانصد پست یا نفید حاصل کمتر از و یا نفید و او دعا یم نشده است که درهم بود یا دینار و این مدت در کتاب کفالة گذشته **حدثنا** محمد عبد الرحيم قال اخبرنا سعيد بن سليمان قال حدثنا مروان بن شجاع عن سالم الافطس عن سعيد بن جبير قال سألني يهودي من اهل الحيرة گفت سعید بن جبیر پرسید مرا یهودی از مردم حیره بکسر حاء مهمله و فتح مثناة و درار شهریست معروف نزدیک کوفه که نعمان بن منذر آنرا بنا کرده بود ای الاجلين قضى موسى کدام یکی ازین دو مدت ادا کرد و است موسی در وقتی که شعیب پیغمبر دختر خود را بموسی داد مهر او را خدمت هشت یا ده سال بطریق تخییر مقرر ساخته بود چنانکه قرآن مجید بیان اطلاق است قوله تعالى انى اريد ان انكحك الآية قلت لا ادرى حتى اقدم على حبر العرب فاسأله گفتم مر آن یهودی را نمیدانم آنرا تا آنکه قدوم آرم بر دانشمند عرب پس بپرسم او را و مراد از حبر عرب ابن عباس است فقدمت فسالت ابن عباس فقال قضى اكثرهما و اطيبهما پس قدوم آوردم بر ابن عباس و پرسیدم ابن عباس را پس گفت ادا کرد اکثر دو مدت که ده سال است و خوشتر آمد بر دل شعیب را ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا قال فعل بتحقیق پیغمبر خدا هر گاه باشد وقتی که گفت چیزی کرد آنرا

باب لا يسأل اهل الشرك عن الشهادة وغيرها پرسیده نشوند کافران از شهادت و غیر شهادت یعنی گواه گیرند و قبول نکنند اخبار آنها و قال الشعبي لا تجوز شهادة اهل الملل بعضهم على بعض و گفت شعبی روا نیست شهادت اهل کفر بعض ایشان بر بعضی دیگر لقوله عز و جل فاغرينا بينهم العداوة والبغضاء بجهت فرموده خدا که انداختیم میان کفار دشمنی و خشمناکی بیکدیگر تواند که این نفی مخصوص بمشرکان باهل نبوت باشد و قال ابو هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم لا تصدقوا اهل الكتاب ولا تكذبوهم گفت ابو هریره از پیغمبر تصدیق نکنید اهل کتاب را یهود و نصارا را در کتاب و دین ایشان و نه تکذیب کنید وقولوا آمنا بالله وما انزل الينا وما انزل الى ابراهيم واسمعيل واسحق ويعقوب والاسباط و بگوئید ایمان آوردیم بخدا و بچیزی که فرستاده شد بسوی ما و چیزیکه فرستاده شد بسوی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط یعنی علی الاجمال گوئید که ایمان بکتب الله آوردیم و در تفصیل آن نه تصدیق کنید و نه تکذیب نمائید **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن يونس عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن عبد الله بن عباس قال يا معشر المسلمين كيف تسئلون اهل الكتاب وكتابكم الذي انزل على نبيه صلى الله عليه وآله وسلم گفت ابن عباس ای گروه مسلمانان چگونه می پرسید اهل کتاب را از اخبار احدث الاخبار بالله یعنی نزدیکترین و صادق ترین خبرها است تقرونه لم يشب میخوانید شما آنکتاب را در حالی که خلط کرده نشده است یعنی هیچ تحریفی و تبدیلی در وی نرفته است وقد حدثكم الله عز و جل ان اهل الكتاب بدلوا ما كتب الله و بتحقیق گفته است شما را خدا که یهود و نصارا تبدیل کرده اند چیزی که نوشته است خدا از احکام و بعث سید رسل صلى الله عليه وسلم وغيروا بايديهم الكتاب و تغییر کرده اند بدستهای خود کتاب خدا را فقالوا هو من عند الله ليشتروا به ثمنا قليلا پس گفتند آنها آن یعنی بدل از نزد خداست تا بخرند بآن بهای قلیل که دنیاست الا ينهاكم ما جاءكم من العلم عن مسئلتهم آیا باز نمیدارد شما را از پرسیدن ایشان چیزیکه آمده است از علم دین ولا والله ما رأينا منهم رجلا قط يسألكم عن الذي انزل عليكم و بخدا ندیدم ایم از ایشان مردی را هرگز که بپرسد شما را از آنچه فرستاده شده است بر شما گفته اند لا زائده است یا تاکید است نفی ما قبل را یا ما بعد را

باب القرعة في المشكلات در بیان قرعه انداختن در کارهای مشتبه وقوله عز و جل اذ يلقون اقلامهم ايهم يكفل مريم و در بیان قول خدا وقتی که انداختند قلمهای خود را یعنی قرعه میزدند تا بدانند که کدام یکی از اهل قرابت کفالت سکند و پرورش نماید مریم را مجملی از قصه مریم آنست که مادر او نذر کرده بود

الجزء السادس تيسير الاسلام | كتاب الزكوة

بفتح میم و کسر قاف ابو الوليد مزني قال سمعت عدي بن حاتم قال سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول اتقوا النار ولو بشق تمرة می ترسید و پرهیز کنید آتش دوزخ را اگرچه بنیم خرما باشد چنانکه گذشت **حدثنا** بشر بن محمد بکسر موحده قال اخبرنا عبد الله بن مبارك قال اخبرنا معمر بفتح هر دو میم عن الزهري قال حدثني عبد الله بن ابي بكر بن حزم بفتح حاء مهمله و سکون زای معجمه عن عروة عن عائشة قالت دخلت امرأة معها ابنتان لها تسئل گفت عائشه در آمد زنی که با وی دو دختر بود نزد من در حالیکه سوال میکرد فلم تجد عندي شيئا غير تمرة پس نیافت نزد ما چیزی را جز یک خرما فاعطيتها اياها پس دادم آن خرما او را فقسمتها بين ابنتيها ولم تاكل منها پس قسمت کرد آن خرما را میان دو دختر خود دو پاره و خود نخورد از ان ثم قامت فخرجت پس برخاست و بر آمد فدخل النبي صلى الله عليه وآله وسلم علينا پس در آمد آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم بر ما فاخبرته فقال النبي پس خبر کردم آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم را ازین حال پس فرمود

كرده شد كه زكريا آنرا وقف خدمت بيت المقدس نمايد پس زكريا دل او را مائل آورد و چون اكبت المقدس پدر مريم را خواست كه تربيت او كند پس
قرعه انداختند كه هر كدام كه برآيد كفالت مى كند و طريق قرعه چنان بود كه قلمها كه بوى توريت مى نوشتند در آب جارى انداختند قلم هر كه بالا برآمد
در بيت المقدس ولى خصوصيت قلم زكريا عليه السلام بالا آمد و در مسئلۀ قرعه بست مريم عليها السلام گفت چنانكه از ابن عباس تفسير آن نقل كنند وقال ابن
عباس فى الجزيرة اقلامهم مع الجرية وعال قلم زكريا الجرية يعنى روان شد قلمهاى ايشان در آب جريه و بر آمد قلم زكريا كه بر عكس آن بسيار
دليل آورده تا اللهم اجعلها ذكريا و بالا برآمد قلم زكريا پس كفالت كرد مريم را ذكريا و قوله فساهم فكان من المدحضين يعنى من المسهومين و
فرموده خدا در قصۀ يونس پس سهام كرد يونس يعنى قرعه زدند پس بود يونس از جملۀ اهل سهام مغلوبين و در مقام اين را قرعه و
سهم ابن عباس تفسير كرده است و سوای قصۀ مريم و يونس را بر ترجمه دليل آورد و اين مبنى بر آنست كه شرع انبياى
سابق شريعت ما باشد و خلاف آن چيزى وارد نشده باشد وقال ابو هريرة عرض النبى صلى الله عليه وآله وسلم على قوم اليمين فاسرعوا
ابو هريرة گفت عرض كرد پيغمبر خدا بر قومى كه نزاع داشتند در يمين پس شتاب كردند يعنى هر يك خواست كه سوگند خورد فامر ان
يسهم بينهم ايهم يحلف پس فرمود ايشان را كه قرعه انداخته شود در ميان ايشان كه كدام كس از آنها سوگند خورد و حلف كند و قرعه درين
در اوائل اسلام بود بعد از آن منسوخ شده است و سوای حديث از شيخ رسيده **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب
عن الزهرى قال حدثنا خارجة بن زيد الانصارى ان ام العلاء امرأة من نسائهم گفت زهرى حديث كرد ما را خارجه بن زيد انصارى
كه ام علاء زنى از زنان انصار قد بايعت النبى صلى الله عليه وآله وسلم اخبرته كه تحقيق بيعت كرده بود پيغمبر خدا را خبر داده است او را ان عثمان
بن مظعون طار له سهمه فى السكنى حين قرعت الانصار سكنى المهاجرين تحقيق عثمان بن مظعون بالا آمد سهم او در سكنى هنگامى كه قرعه
انداختند انصار مسكن مهاجران كه يكى از ايشان در خانۀ كه سكونت كند قالت ام العلاء فسكن عندنا عثمان بن مظعون گفت ام علاء پس سكونت كرد
نزد ما عثمان بن مظعون فاشتكى فمرضناه پس بيمار شد و تيماردارى كرديم او را حتى اذا توفى و جعلناه فى ثيابه دخل علينا
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تا وقتى كه وفات يافت و گردانيديم او را در جامهاى كفن در آمد بر ما پيغمبر فقلت رحمة الله عليك
ابا السائب پس گفتم رحمت خدا باد بر تو اى ابا سائب كنيت عثمان بن مظعون است فشهادتى عليك لقد اكرمك الله
پس شهادت من براى تو اين است كه تحقيق گرامى كرده است ترا خدا در برزخ داشت تو را فقال لى النبى صلى الله عليه وآله وسلم وما يدريك
ان الله اكرمه پس فرمود مرا پيغمبر خدا چه چيز دانا كرد ترا كه خدا گرامى كرد او را فقلت لا ادرى بابى انت وامى يا رسول الله پس
گفتم نميدانم من بدل پدر من و مادر من تو اى رسول خدا فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اما عثمان فقد جاءه والله اليقين
اما عثمان پس تحقيق آمد او را بخدا موت و گذشت ازين عالم بهر حالى كه باشد وانى لارجو له الخير و من هر آئينه اميد دارم براى او
نيكى را والله ما ادرى وانا رسول الله ما يفعل به بخدا كه نميدانم من و حال آنكه من رسول خدايم كه چه كرده خواهد شد بوى
يعنى خبر بد اجر رسول الله داشته از يعنى نميدانم كه بوى چه معامله خواهد رفت چنانكه در سورۀ احقاف واقع شده
وما ادرى ما يفعل بى ولا بكم و اين معنى از خوف لا ابالى و ترس خدا و ذلت و گرنه آيتى يعنى با معصوميت و مغفرت
كه در باب آنحضرت وارد شده گنجايش ندارد و تقييد اثر كه انحراف بجهت تعليم و ارشاد است باشد تا غره نباشند
بحسن اعمال و درستى ايمان خود قالت فوالله لا ازكى احدا بعده ابدا گفت ام علاء بخدا كه تزكيه نكنم هيچكس را بعد از آن
هميشه واحزننى ذلك و اندوه آورد مرا فرموده آنحضرت كه معلوم نيست حال رستگارى عثمان قالت فنمت فاريت لعثمان عينا
تجرى گفت پس خواب كردم و نموده شد مرا براى عثمان چشمۀ جارى فجئت الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاخبرته پس آمدم نزد پيغمبر خدا

الصحيح تشجيع بيان كثرت ثواب صدقۀ كسيكه
تندرست و بخيل است نيز اگر تندرست مال دار
امل در زندگى باشد كه غالبا مانع از انفاق گردد و
بخيل خود مجبول است بر امساك پس تصدق
با وجود موانع از نفس مجاهده با اوست بخلاف
بيمار و تنگى شيخ كه شكست شدن شعور و نعم شهوت
بيعنى بخل و حرص لقول الله تعالى يا ايها
الذين آمنوا انفقوا مما رزقناكم من قبل
ان يأتى يوم لا بيع فيه ولا خلة اى مسلمانان
تصدق كنيد از آنچه روزى داده ايم شما را پيش
از آنكه بيايد روزيكه نباشد بيع درآن روز و نه كسى خود
را از عذاب باز خرد و نه دوستى بود تا كسى كسى را
حمايت كند و نه شفاعت تا احدى بكار آيد و آن
روز قيامت كبرى است و قيامت صغرى در حق
هر كس موت آنكس است پس آيه تحريض است بر
تصدق پيش از رسيدن هنگام موت و مرض نيز
مبادى موت است پس اشارت بهنگام صحت
باشد الى آخره آيه كه والظالمون است يعنى
كافرانند ظالمان كه بانكار امور آخرت ظلم ميكنند
بر نفس خود ديگر قيل اصنام شفعا و يار ما اند
از آنچه بكار آيد وانفقوا مما رزقناكم
من قبل ان يأتى احدكم الموت و تصدق
كنيد از آنچه روزى داديم شما را پيش از آنكه بيايد
يكى از شما را اسباب و مبادى مرگ الى آخرها
تا آخر سوره كه مضمونش اينست پس بگويد آن وقت
پروردگارا چرا تاخير نكنى مرگ مرا تا زمانى
نزديك پس تصدق كنم و باشم از نيكوكاران
و تاخير نكند خدا مرگ هيچ نفسى را وقتيكه در رسد
وقت مقرر مرگ وى و خدا آگاه است از آنچه
ميكنند شما **حدثنا** موسى بن اسمعيل
قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا عمارة
بضم عين بن القعقاع بفتح قافين و سكون عين
مهمله اولى قال حدثنا ابو زرعة قال حدثنا
ابو هريرة قال جاء رجل الى النبى آمد مردى
نزد پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم فقال
پس گفت آن مرد يا رسول الله اى صدقة
اعظم اجرا كدام صدقه بزرگتر است از روى اجر

پس خبر دادم آنحضرت را از خواب خود فقال ذاك عمله پس فرمود آن چشمه جاری عمل اوست که میرود تا روز قیامت در دیده
آمد که هر کسی میرد عمل او تمام میشود مگر کسیکه در راه خدا مرابطه سرحد باد بمیرد که تبیق عمل او تا روز قیامت زیاده میگردد **حدثنا** محمد بن
مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا يونس عن الزهري قال اخبرني عروة عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا اراد سفرا
اقرع بين نسائه فايتهن خرج سهمها خرج بها معه گفت عائشه بود رسول خدا وقتیکه خواستی سفری قرعه می انداخت میان زنان خود پس
هر کدام ازیشان که نام او بر آمدی بیرون بردی آنرا با خود وكان يقسم لكل امرأة منهن يومها وليلتها و بود آنحضرت که قسمت میکرد مر هر زنی را از ایشان
روز او و شب او یعنی جدا میکرد و متعین میساخت نوبت او را که روز و یک شب غیر ان سودة بنت زمعة وهبت يومها وليلتها لعائشة زوج
النبي صلى الله عليه وآله وسلم جز آنکه سوده که از امهات المومنین است بخشیده بود نوبت روز و شب خود را برای عائشه جفت پیغمبر خدا و این عبارت
که اینهم قول عائشه است بطریق التفات بصیغه غائب آورده تبتغي بذلك رضا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم میجست بدین سبب رضای
پیغمبر خدا را و شیده نماند که قسم میان زنان از آنحضرت بطریق تفضل بود نه لازم چنانکه میان سائر الناس است **حدثنا** اسمعيل قال
حدثني مالك عن سمي مولى ابي بكر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام عن ابي صالح عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال
لو يعلم الناس ما في النداء والصف الاول ثم لم يجدوا الا ان يستهموا عليه لاستهموا فرمود اگر بدانند مردم ثواب که در اذان
گفتن است و بودن در صف اول از نماز پس نیابند چیزی مگر آنکه قرعه اندازند بر آن هر آینه قرعه اندازند از جهت شروعیت
قرعه لازم نمی آید تواند مراد آن باشد که بطریق ارتکاب امری که نایستی کرد رفع نزاع میکردند با وجود آنکه بر سوده آنحضرت
مطلع شد که ثواب عظیم دارد کسی قرعه نینداختی اگر قرعه شرعی بودی چرا مبادرت نکردند ولو يعلمون ما في التهجير لاستبقوا اليه
و اگر بدانستند ثواب را که در بیگاه آمدن است برای نماز هر آینه سبقت میکردند بر یکدیگر بسوی نماز ولو يعلمون ما في العتمة والصبح
لاتوهما ولو حبوا و اگر دانستندی ثوابی که در جماعت نماز عشا و نماز فجر است هر آینه آمدندی آن هر دو نماز را هم اگر بقوت پای
نمازی برزانو و دست **حدثنا** عمر بن حفص بن غياث قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش قال حدثني الشعبي انه سمع النعمان بن
بشير يقول قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم مثل المدهن في حدود الله والواقع فيها گفت نعمان فرمود پیغمبر خدا مانند کسیکه مداهنت
در امر معروف و نهی از منکرات و منهیات میکند و کسیکه افتاده است در محذورات و معاصی مثل قوم استهموا سفینة مانند قومی اند که حصه کردند و گرفته اند کشتی را
قول ترجمه در حدیث همین قول استهموا است که باعتقاد مولف مبنی بر قرعه است و با وجود مشروعیت آن در شرع محل
توقف است فصار بعضهم في اسفلها وصار بعضهم في اعلاها پس گشت بعضی از آن قوم در پایان کشتی و گشتند بعضی بموجب قسمت در بالای آن
فكان الذي في اسفلها يمرون بالماء على الذين في اعلاها پس بود آن کسانیکه در اسفل کشتی اند مرور میکردند بسبب طلب آب بر کسانیکه در بالای کشتی اند فتاذوا به پس از ایذا کشیدند
بالانشینان بر پایینیان و طلب کرده انداب را زحمت کشی آب و بستند تا بودن مرایشان را یا آنکه اهل کشتی از طرف بالا آب می کشیدند و بالانشینان از ریختن آب ملال
میشدند فاخذ فاسا فجعل ينقر اسفل السفينة پس گرفت یکی از ایشان تبری را پس گرفت که سوراخ کند پایان کشتی را از جهت انداختن آب که
بنشینان داده یعنی کاش غرق شویم و ایذا نکشیم و دیگر آزار او نفعالوا ما لك پس آمدند بالانشینان آن مرد را پس گفتند شده است
ترا قال تاذيتم بي ولا بد لي من الماء پس گفت چه میکنی تو گفت ایذا یافتید شما من و مرا چاره نیست از آب فان اخذوا على يديه انجوه
ونجوا انفسهم پس اگر گرفتند دست او را نجات دادند او را از غرق و نجات دادند خود را وان تركوه اهلكوه واهلكوا انفسهم و اگر گذاشتند او را
و باز نیاوردند از شگافتن کشتی هلاک کردند او را و هلاک کردند خود را و این تحقیق است حال کسیکه او رد حروف میکند و باز میدارد از منکر کسیکه
مرتکب منکر است اگر مانع نشوند هلاک گردند خود و مرتکب هر دو و اگر باز دارند نجات یابند هر دو **بسم الله الرحمن الرحيم كتاب الصلح**

الجزء السادس … الاسلام | كتاب الزكوة

وقد كان لفلان وهال آنگه مال گشت مستحق
مر کسی دیگر را که وارث است اگر خواهد اجازت
دهد و اگر خواهد ابطال نماید **باب**
و چنین است در اکثر روایات کتاب بی ترجمه
بمنزله فصل از باب سابق و در روایة ابی ذر ساقط
است **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال
حدثنا ابو عوانة وضاح اليشكري عن فراس بکسر
فا و تخفیف را و بسین مهمله در آخر ابن یحیی خارفی
بخا معجمه و را و فا عن الشعبي عن مسروق
عن عائشة ان بعض ازواج النبي تحقیق
بعضی زنان پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
قلن للنبي صلى الله عليه وآله وسلم گفتند
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را ايّنا اسرع
بك لحوقا کدام یکی از ما شتابنده تر است از روی
پیوستن بتو یعنی کدام یکی از ما بعد از وفات تو
پیشتر بمیرد قال اطولكن يدا فرمود اسرع
لحوق کدام از شما است که درازتر دست است فاخذوا
قصبة يذرعونها پس گرفتند نی پاره و بذرع آن
گز میکردند دست هر یکی را تا بدانند که کدام
دست دراز دارد و در بعضی نسخ فاخذنا قصبة
نذرعها بنون ضمیر جمع متکلم چنانکه قیاس است
فكانت سودة اطولهن يدا پس بود سوده

باب ماجاء في الاصلاح بين الناس وقول الله عز وجل لا خير في كثير من نجواهم الا من امر بصدقة الى آخره — در بيان قطع نزاع ميان اهل جدل و خصومت
امر بصدقة تا آخر آية در بيان چيزي كه آمده است در اصلاح ميان مردم وقول تعالى اينست اين آيت زن حل بزمر ساخته است كه دلالت دارد بر صلاح
در ميان متنازعان و معنى آيت اينست كه نيست نكوئي در بسياري از گفتارهاي ايشان مگر گفتار كسي كه امر كند بصدقه يا امر معروف يا اصلاح
ميان مردم وخروج الامام الى المواضع ليصلح بين الناس باصحابه و بيان بر آمدن امام يعني با ياران خود از براي آنكه صلح دهد ميان مردم با ياران خود مع اصحابه متعلق بخرج
است يعني بر آمدن با ياران تا صلح دهد **حدثنا** سعيد بن ابي مريم قال حدثنا ابو غسان قال حدثني ابو حازم عن سهل بن سعد ان
اناسا من بني عمرو بن عوف كان بينهم شيء روايت است از سهل بن سعد كه بتحقيق مردمي از قوم بني عمرو بن عوف بود در ميان ايشان نزاعي و خصومتي
فخرج اليهم النبي صلى الله عليه وآله وسلم في اناس من اصحابه يصلح بينهم پس بيرون آمد پيغمبر خدا در مردمي چند از ياران خود تا صلح دهد در ميان ايشان
فحضرت الصلوة ولم يات النبي صلى الله عليه وآله وسلم پس آمد وقت نماز و نيامد آنحضرت از آنكه رفته بود فاذن بلال بالصلوة ولم يات النبي
صلى الله عليه وآله وسلم پس اذان گفت بلال بنماز و نيامد آنحضرت فجاء بلال الى ابي بكر فقال ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم حبس وقد حضرت الصلوة
پس آمد بلال نزد ابو بكر صديق و گفت بتحقيق پيغمبر خدا بازمانده است بسبب اصلاح آن مردم وحاضر شده نماز فهل لك ان تؤم الناس فقال نعم ان
شئت آيا هست ترا قصد آنكه امامت كني مردم را گفت ابو بكر آري بكنم اگر خواهي تو فاقام الصلوة پس اقامت گفت بلال نماز را
فتقدم ابو بكر پس پيش رفت ابو بكر بامامت ثم جاء النبي صلى الله عليه وآله وسلم يمشي في الصفوف حتى قام في الصف الاول پس آمد پيغمبر خدا
مي رفت در صفها تا آنكه ايستاد در صف اول و مشي در صفوف اگر تخطي رقاب نباشد روا است كسي را كه امام و مقتدا باشد فاخذ الناس بالتصفيح
حتى اكثروا پس گرفتند مردم دستك زدن تا آنكه بسيار زدند دستكها تصفيح بصاد معجمه و حاء مهمله بمعني تصفيق است يعني
دست بر دست زدن چنانكه آواز بر آيد وكان ابو بكر لا يكاد يلتفت في الصلوة و ابو بكر نزديك نبود كه چپ و راست نگرد
در نماز و در نماز مي بود فالتفت فاذا هو بالنبي صلى الله عليه وآله وسلم وراءه فاشار اليه بيده فامره ان يصلي كما هو پس التفات كرد پس ناگاه پيغمبر خدا است پس اشاره كرد بسوي او
پس اشارت كرد آنحضرت بسوي ابو بكر بدست خود و فرمود باشارت آنكه نماز گزارد چنانكه هست
فرفع ابو بكر يده فحمد الله پس برداشت ابو بكر دست خود را بدعا و ستايش كرد يعني شكر كرد خدا را بر امر آنحضرت او را بامامت
و امامت آنحضرت كرد يا بر والا مرتبه از صلاحيت امامت دين ثم رجع القهقري وراءه حتى دخل في الصف پس بازگشت پس پشت
اگر گوئي ابو بكر چرا خلاف امر آنحضرت كرد گوئيم لعله انما بجهت ادب كه امر براي وجوب نبوده مگر براي اباحت و تشريف او بود
چنان بود كه بجا آورد حتى دخل في الصف تا آنكه در آمد ابو بكر در صف مقتديان و تقدم النبي صلى الله عليه وآله وسلم فصلى بالناس پس
پيش رفت پيغمبر خدا و نماز گزارد مردم را فلما فرغ اقبل على الناس پس چون فارغ شد از نماز روي كرد بر مردم فقال يا ايها الناس مالكم اذا نابكم
شيء في صلوتكم اخذتم بالتصفيح پس فرمود اي مردم چيست شما را وقتي كه رسد شما را چيزي در نماز گرفتيد بدستك
زدن انما التصفيح للنساء دستك زدن مشروع نيست مگر براي زنان از آنكه آواز ايشان نيز حكم عورت دارد من نابه شيء في صلوته
فليقل سبحان الله كسي كه رسد او را واقعه در نماز كه امام را آگاه بايد كرد پس بگويد سبحان الله فانه لا يسمعه
احد الا التفت اليه بتحقيق نشنود اين قول را احدي مگر آنكه متوجه شود بسوي گوينده مگر ديد او را يا ابا بكر ما منعك حين اشرت اليك لم تصل بالناس
نماز گزاردن ... فقال ما كان ينبغي لابن ابي قحافة ان يصلي بين يدي النبي صلى الله عليه وآله وسلم
پس گفت نبود سزاوار پسر ابو قحافه را اينكه نماز كند در پيش پيغمبر خدا و اين حديث در باب من دخل ليؤم الناس بتجنيس گذشته است
حدثنا مسدد قال حدثنا معتمر قال سمعت ابي ان انسا قال قيل للنبي صلى الله عليه وآله وسلم لو اتيت عبد الله بن ابي ... شنيدم پدر خود را كه سليمان است

الجزء السادس فيض الاسلام | كتاب الزكوة

بوده چنانست نيز كه ثابت شده و تحقيق تقدم رفات
زينب در سال بيست يا بيست و يك در زمان عمر
رضي الله عنه و تا خر وفات سوده در زمان معاويه
در سنه اربع و خمسين و در روايه مسلم از طريق
عائشه بنت طلحه از عائشه رضي الله عنها مصرح
است بانكه بود اطول يدا زينب زيرا كه وي
عمل ميكرد و تصدق مي نمود و در روايه ميكرد حاكم
در مناقب از مستدرك كه گفت عائشه چون جمع
ميشديم در خانه يكي از ما بعد وفات آنحضرت
دراز ميكرديم دستهاي خود را در ديوار بجا ليكه
بحث ميكرديم در طول پس هميشه ميكرديم اين را
تا آنكه وفات يافت زينب بنت جحش و بود زني
كوتاه و نبود دراز ترين ما پس دانستيم اين وقت
كه اراده كرد آنحضرت بطول يد صدقه را و بود
كه تصدق ميكرد در راه خدا گفت حاكم بر شرط
مسلم است پس شايد كه درين صحيح ساقط شده
لفظ زينب بعد كانت از بعضي نساخ يا از مصنف
ما قيل و ليكن واقع شده تصريح بسوده از
مولف در تاريخ صغير وي باين اسناد پس ظاهر
نيست كه ذكر سوده وهم است از بعضي روات
وي گفته اين وهم باطل است بالاجماع و تحقيق
كرده حافظ ابن حجر كه اين وهم از الي علوم است

باب صدقة العلانية
صدقه دادن آشكارا و جواز آن و قوله
ذكر قول تعالى الذين ينفقون اموالهم
بالليل والنهار سرا وعلانية الاية

میگفت که بتحقیق انس گفت که گفته شد مر پیغمبر خدا را لو اتیت عبد الله بن ابی اگر بیائی عبد الله بن ابی منافق که از قریش را دیگر زرد و همراهی کنی پس برابر شد و امید آنست که هدایت یابد فانطلق الیه النبی صلی الله علیه وآله وسلم و رکب حمارا پس رفتی شد بجانب آن منافق پیغمبر خدا و سوار شد حمار را فانطلق المسلمون یمشون معه پس رفتی شد مسلمانان بجائی که پیاده میرفتند با آنحضرت وهی ارض سبخة و آن زمینی که در آن راه میرفتند زمین شور بود سبخة بفتح مهمله و کسر موحده و فای معجمه یعنی ذات سبخة و سبخه یعنی شوره است فلما اتاه النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال الیک عنی پس بر که رسید او را پیغمبر خدا گفت آن منافق یکسو شو از من الیک اسم فعل است یعنی تنح والله لقد آذانی نتن حمارک بخدا آزار کرد مرا گند بوی حمار تو فقال رجل من الانصار منهم پس گفت مردی از انصار از قوم ایشان والله لحمار رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اطیب ریحا منک بخدا سوگند خر پیغمبر خدا خوشبوتر است از تو فغضب لعبد الله رجل من قومه پس غضب کرد از جانب عبد الله منافق مردی از قوم او فشتما پس دشنام یکدیگر کردند فغضب لکل واحد منهما اصحابه پس غضب کرد از جانب هر واحد ازین هر دو یاران او فکان بینهما ضرب بالجرید والایدی والنعال پس بود میان هر دو طایفه زدن بشاخ خرما و دستها و نعلها فبلغنا انها انزلت وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما الآیه پس رسیده است ما را که بتحقیق نقل اینست که نازل شد این آیه و اگر دو طایفه از مسلمانان با یکدیگر جنگ کنند پس اصلاح کنید میان هر دو طایفه ظاهر از حدیث آنست که این آیه درین وقت نازل شده و آنکه از جانب آن منافق بجنگ پیش آمدند مسلمانان بودند حمیت قوم را از اهل حمیت دین غالب بود و این مثل آنست که در حدیث افک گذشت و از تفسیر ابن عباس نقل کرده اند اعانت کردند ابن ابی را مردم از قوم او و حال آنکه مسلمان بوده اند ابن بطال استشکال کرده نزول این آیه درین قصه میگوید که این قصه در اوائل اسلام بود که قوم او مسلمان نشده بودند و سوره حجرات که این آیه در آنست بسیار در اواخر نزول کرده جواب داده اند که قول انس مثل نص نیست که درین قصه نزول کرده است و من گویم که نزول سوره حجرات اگر در آخر باشد لازم نیست که همه آیتهای او در وقت آخر باشد چنانکه متعارف است

باب لیس الکاذب الذی یصلح بین الناس

نیست دروغگو آنکه اصلاح کند میان مردم و بو شبه سخنان فساد و کین را کاذب نیست

حدثنا عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن صالح عن ابن شهاب ان حمید بن عبد الرحمن اخبره ان امه ام کلثوم بنت عقبة اخبرته روایت از ابن شهاب که بتحقیق حمید بن عبد الرحمن بن عوف خبر داده او را که مادر حمید ام کلثوم خبر داده است او را انها سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول لیس الکذاب الذی یصلح بین الناس بتحقیق ام کلثوم شنیده است رسول خدا را که میفرمود نیست دروغگو آنکه اصلاح میکند میان مردم فینمی خیرا او یقول خیرا پس ظاهر میکند نیکی را از طرفین یا میگوید نیکی را از نسبت ینمی بفتح تحتانیه و سکون نون و کسر میم است میگویند نمیت الحدیث وقتیکه رسانده آن را بوجه اصلاح و خیر خواست میگوید گفته اند که مراد نفی اصل کذب نیست بلکه مراد نفی گناه کذاب است بنا بر این سخن آنست که دروغ گفتن یعنی اوقاتیکه دفع فساد کنند و او خشنه از قبیل اختیار قلیل بر کثیر است در روایت مسلم آمده که رخصت نکرده اند کذب را مگر در سه جا در حرب و در اصلاح بین و تسلی زن یعنی سخن زن خود را دوست داشته باشد بگوید که من ترا دوست میدارم پس تجویز آمده درین سه جا و قیاس کرده اند بعضی مردم در امثال آن که دفع مضرت میکرده باشد چنانکه شخصی مال خود را یکی سپرده باشد و او را ظالمی در پی غارت مال یا قتل او آید درین وقت گوید مال و صاحب مال نیست یا او را پنهان کرده هم روا است

باب قول الامام لاصحابه اذهبوا بنا نصلح

گفتن امام مر اصحاب خود را بیایید تا اصلاح کنیم میان مردم

حدثنا محمد بن عبد الله قال حدثنا عبد العزیز بن عبد الله الاویسی واسحق بن محمد الفروی قالا حدثنا محمد بن جعفر عن ابی حازم عن سهل بن سعد ان اهل قباء اقتتلوا حتی تراموا بالحجارة روایت از سهل بن سعد که ساکنان قبا جنگ کردند با یکدیگر تا آنکه انداختند سنگها بر یکدیگر فاخبر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بذلک فقال اذهبوا بنا نصلح بینهم پس خبر داده شد رسول خدا از جنگ مردم قبا فرمود ببرید ما را که اصلاح کنیم میان آنها

باب قول الله عز وجل ان یصالحا بینهما صلحا والصلح خیر

فرمودن خدای قوی بزرگ اصلاح کنید میان خود ها و صلح بهتر است یصالحا در اصل یتصالحا است تاء العقاد بدل کرده

ایشان از خدا در سایه خود روزیکه نیست سایه مگر سایه او مردیست که تصدق کرد بصدقه پس پنهان کرد آن را تا آنکه نمیداند دست چپ او چیزی را که انفاق کرد دست راست او و باید دانست که صدقه مستعمل نمیشود مگر در چیزی که بفقرا دهند اما آنچه باغنیا دهند آن را هدیه و هبه خوانند و ذکر قول او تعالی ان تبدوا الصدقات فنعما هی اگر آشکارا دهید صدقات را پس نیکو چیزیست آنکه آن نیز مستحسن بحکمت ترغیب دیگرانست وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم و اگر پنهان دارید چیزی را و برسانید آن را بفقرا پوشیده پس آن اخفا بهتر است مر شما را از اعلان که از آفت ریا و سمعه دور و از ایذا و مذلت درویش محفوظ است جمهور گویند که این آیه در صدقه تطوع است و نقل کرده طبری و غیر وی اجماع بر آنکه اعلان در صدقه فرض افضلست از اخفا و صدقه تطوع بر عکس آنست و ابو اسحاق زجاج نقل کرده که اخفا زکوة در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ... و سابق افضل بود اما بعد از آن پس بگمانی گرفته ...

او نام کرده از دو تعیین قرأتها یعنی واقع است واین آیه در سوره نساء در باره زن و مرد واقع شده است و حاصل آنست اگر نفرت کنند بیکدیگر مسامحه باید کرد اگر مرد نفرت کند و زن چیزی از مهر خود کم کند یا در قسم و نفقه و همچنین اگر زن نفرت کند و مرد چیزی بر نفقه او بفزاید یا بخشش دیگر کند و بیکدیگر راضی شوند رواست **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا سفیان عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة وان امرأة خافت من بعلها نشوزا او اعراضا واگر زنی ترسید از شوهر خود جدائی را و ترفع و تکبر کردن از صحبت وی یا کم نشستن و کمتر سخن کردن با او قالت هو الرجل یری من امرأته ما لا یعجبه کبرا او غیره فیرید فراقها گفت عائشه این شوهر آن مرد است که می بیند از زن خود چیزی که خوشش نمی آید او را از روی کبر یا غیر کبر بسبب طبع و عرف پس میخواهد جدائی آن فتقول امسکنی واقسم لی ما شئت پس میگوید زن نگهدار مرا با خود و قسمت ده مرا از نفقه و جز آن هر چه خواهی قالت فلا بأس اذا تراضیا گفت عائشه پس باکی ندارد و وقتی که راضی شوند بیکدیگر برین قسمت

باب اذا اصطلحوا علی صلح جور فهو مردود

وقتی که صلح کردند نیاز عان بر صلح ستم و ناحق پس آن صلح مردود و باطل است یعنی لازم نمیشود و اگر کسی بر گردد از آن صلح رواست صلح جور یا جنافت رواست که تو نیت خوانند **حدثنا** آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب قال حدثنا الزهری عن عبید الله بن عبد الله عن ابی هریرة وزید بن خالد الجهنی قالا جاء اعرابی فقال یا رسول الله اقض بیننا بکتاب الله گفت ابو هریره و زید بن خالد آمد اعرابی و گفت ای رسول خدا حکم کن میان ما بقرآن یا بحکم خدا و معنی ثانی بهتر است از آنکه حکمی که آنحضرت درین باده فرموده اند یعنی اخراج و رجم در قرآن تصریح واقع نشده است لیکن مفهوم میشود از آنکه خدا در قرآن فرموده وما آتاکم الرسول فخذوه و همچنین من اطاع الرسول فقد اطاع الله از کرانی مفهوم میشود که آیه رجم در کتاب الله بوده و منسوخ شده است لفظا و حکم آن باقیست فقام خصمه فقال صدق اقض بیننا بکتاب الله پس ایستاد خصم اعرابی و گفت راست گفته است حکم کن میان ما فقال الاعرابی ان ابنی کان عسیفا علی هذا فزنی بامرأته پس گفت تحقیق پسر من مزدور بود بر چیزی پس زنا کرد بزن او فقالوا لی علی ابنک الرجم پس گفتند مردم لازم بر پسر تو رجم است سنگسار باید کرد او را ففدیت ابنی منه بمائة من الغنم وولیدة پس بدل کردم پسر خود از ین مرد بصد بز و کنیز او ثم سألت اهل العلم فقالوا انما علی ابنک جلد مائة وتغریب عام پس گفتند نیست واجب بر پسر تو مگر صد تازیانه زدن و دور کردن یکسال از شهر فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لاقضین بینکما بکتاب الله پس فرمود پیغمبر خدا هر آئینه حکم کنم میان شما بحکم خدا اما الولیدة والغنم فرد علیک واداده و غنم پس واجب است رد تو مطابقت حدیث بترجمه همین جز است وعلی ابنک جلد مائة وتغریب عام اما انت یا انیس لرجل الی انیس فرمود مرد را انیس تصغیر انس است و این نه انس بن مالک خادم آنحضرت است بلکه انس بن مرثد بن ابی مرثد است فتح مکرا و حنین را فاغد علی امرأة هذا فارجمها ان اعترفت پس فردا برو بر زن این مرد پس رجم کن او را اگر اعتراف کند فغدا علیها انیس فرجمها پس فردا رفت بروی پس و رجم کرد آن زن را بعد از اعتراف او و این انیس حاکم بود از جانب آنحضرت بعد اعتراف او حکم برجم کرده است پس درین واقعه احتیاج بگواهان زنا و گواه بر اعتراف نبوده است **حدثنا** یعقوب قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن ابیه عن القاسم بن محمد عن عائشة قالت قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد گفت عائشه فرمود پیغمبر خدا کسی که پیدا کند در شرع ما که آنچه چیزی که نیست از شرع پس آن چیز مردود است و باطل ورواه عبد الله بن جعفر المخرمی وعبد الواحد بن ابی عون عن سعد بن ابراهیم مخرمی نسبت بجد عبد الله است که مسور

کتاب الزکوة

حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال قال رجل لا تصدقن بصدقة فرمود آنحضرت گفت مرد

بن مخرمه است بفتح میم وسکون خا معجمه و فتح را و زیاده مطابقت حدیث بترجمه ظاهر است از آنکه صلح ستم درین شرح روایت نیست

باب كيف يكتب هذا ما صالح فلان بن فلان وفلان بن فلان وان لم ينسبه الى قبيلته او نسبه چگونه نوشته شود این امر یست که صلح کرد فلان پسر فلان و فلان پسر فلان یعنی همین قدر کافیست اگرچه نسبت کرده نشود هر یک صلح کننده بقبیله او و بانسب وابوحنیفه گفته اند اگر مشهور باشد بس است همان قدر وگرنه نسبت بقبیله و اجداد باید کرد

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن ابی اسحاق قال سمعت البراء بن عازب قال گفت ابو اسحق شنیدم براء بن عازب را که گفت لما صالح رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اهل الحديبية وقتی که صلح کرد رسول خدا مردم حدیبیه را که کفار قریش بود حدیبیه بضم حا مهمله و فتح دال و تخفیف یا مثناة است كتب علي بن ابي طالب بينهم كتابا نوشت امير المؤمنين علي بن ابي طالب كتاب صلح را فكتب محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال المشركون لا تكتب محمد رسول الله پس نوشت علی بن ابی طالب نام آنحضرت را بعنوان محمد رسول الله مشرکان گفتند منویس این چنین لو كنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لم نقاتلك اگر میبودی تو رسول خدا قتال نمیکردیم ترا فقال لعلي امحه پس فرمود مر علی را محو کن آنرا فقال علي ما انا بالذي امحاه گفت علی نیستم من آنکه محو کنم آنرا علی رضی الله عنه ادبا ورزید و ملاحظه کرد صفت او که رسول خدا است محو کند و بقرینه دانست که امر آنحضرت ایجابی نیست فمحاه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بيده پس دور کرد آن نوشته را رسول خدا بدست خود وصالحهم على ان يدخل هو واصحابه ثلاثة ايام و صلح کرد ایشان را برین عهد که در آیند آنحضرت و یاران او سال آینده سه روز در مکه ولا يدخلوها الا بجلبان السلاح ودر آیند بجلبان سلاح فسألوه ما جلبان السلاح قال القراب بما فيه پس پرسیدند آنحضرت را جلبان سلاح چیست فرمود قراب بجمیع که درو است از اسلحه جلبان بضم جیم ولام و تشدید بای موحده و در بعضی نسخ بکسر جیم ولام خفیف گویند احتمال دارد که بضم جیم و سکون لام و تخفیف موحده باشد جمع جلب باشد کردوا القراب بکسر قاف و را غلاف است که در آن شمشیر را گذاشته میسازند و بعضی گویند شمشیر و کمان و مانند آن انداخته بر محل آویزند

حدثنا عبيد الله بن موسى قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحق عن البراء قال اعتمر النبي صلى الله عليه وآله وسلم في ذي القعدة فابى اهل مكة ان يدعوه يدخل مكة گفت براء قصد عمره کرد آنحضرت در ماه ذی القعده پس ابا کردند کافران مکه اینکه بگذارند آنحضرت را که درآید بمکه حتى قاضاهم على ان يقيم بها ثلاثة ايام تا آنکه درست کرد امر را و امضای آن نمود ایشان را برینکه اقامت کند بمکه سه روز فلما كتبوا الكتاب كتبوا هذا ما قاضى عليه محمد رسول الله پس وقتیکه نوشتند وثیقه صلح نوشتند که این امر یست که بدان صلح کرده و امضا نمود محمد رسول خدا فقالوا لا نقر بها پس گفتند مشرکان اقرار نمیکنیم برسالت فلو نعلم انك رسول الله ما منعناك واگر میدانیم بتحقیق تو رسول خدائی منع نمیکنیم ترا از درآمدن ولكن انت محمد بن عبد الله ولیکن تو محمد بن عبد الله هستی نزد ما همین را نویس قال انا رسول الله وانا محمد بن عبد الله فرمود من رسول خدایم و من محمد بن عبد الله ام ثم قال لعلي امح رسول الله قال لا والله لا امحوك ابدا پس فرمود مر علی را محو کن لفظ رسول الله گفت علی نی بخدا که محو نمیکنم ترا یعنی این صفت رسالت ترا هرگز فاخذ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الكتاب پس گرفت رسول خدا نوشته را فكتب هذا ما قاضى عليه محمد بن عبد الله پس نوشت آنحضرت این چیزیست که صلح کرده بروی محمد بن عبد الله نسبت کتابت بآنحضرت بطریق مجاز بنابر امر کتابت است یعنی گویند آنحضرت خود نوشت باعجاز و خرق عادت و نیز گویند که امی آن است که

تصدق کرده شد امشب بر زناکاری فقال اللهم لك الحمد در روایت مسلم بر سر سر جا است فقال اللهم لك الحمد علی زانیة پس گفت شکر است وقوع تصدق بر زانیه بطریق مذکور لا تصدقن بصدقة فخرج بصدقته فوضعها في يد غني اين بار نیا و صدقه را بدست توانگری فاصبحوا يتحدثون تصدق على غني تصدق کرده شد بر توانگری فقال اللهم لك الحمد على سارق وعلى زانية وعلى غني شکر است بر تصدق دزد و بر زانیه و بر توانگر که در هر بار بیجا واقع شد فاتى فقيل له پس آمده شد آن مرد یعنی نموده شد او را در خواب فقيل له پس گفته شد مر او را اما صدقتك على سارق اما صدقه تو بر دزد پس مقبول است و مصلحت فلعله ان يستعف عن سرقته زیرا چه شاید که آن دزد پارسائی ورزد و باز آید از دزدی خود دران روز که قوتی بوی رسید دیگر چه حاجت است واما الزانية فلعلها ان تستعف عن زناها واما زانیه که تصدق کردی بر آن پس شاید که وی باز ماند دران روز از زنا واما الغني فلعله يعتبر فينفق مما اعطاه الله واما توانگر پس شاید که وی عبرت گیرد و قیاس کند بر انفاق کننده مالی که داده است او را خدا و اتفاقی ظاهر است در آنکه نیت متصدق اگر صالح است قبول کرده شود صدقه او اگرچه در جا قبولی موقع افتد

باب اذا تصدق على ابنه وهو لا يشعر چون تصدق کند کسی بر پسر خود و حال آنکه خبر ندارد که وی پسر او است جائز باشد اگرچه تصدق بر اولاد خود دیده و دانسته جائز شود و بعد از اطلاع اعاده واجب نگردد

حدثنا محمد بن يوسف قال اخبرنا اسرائيل بن يونس بن ابي اسحاق السبيعي قال حدثنا ابو الجويرية بضم جیم حطان بکسر حا مهمله و تشدید طا مهمله در آخر نون ابن جفاف بضم جیم و تخفیف فا اولی جرمی بفتح جیم وسکون را ان معن بفتح میم وسکون مهمله ابن یزید سلمی صحابی گویند

نیکو کتابت کند تا آنکه اصلا ننویسد و در روایات دیگر آمده که آنحضرت تعلیم کرده که دو کرد و دو الیسم وطول الالف
آنحضرت علم بکتابت داشت ولیکن استعمال نکرده بود ولا یدخل مکة سلاحا الا فی القراب و نیارد در مکه سلاح را مگر در قراب
وان لا یخرج من اهلها باحد ان اراد ان یتبعه واینکه نبرآید از اهل مکه هیچ کس اگر خواهد کسیکه همراهی کند آنحضرت را
وان لا یمنع احدا من اصحابه اراد ان یقیم بها واینکه منع نکند هیچ یکی را از یاران خود که خواهد اقامت بمکه آن حضرت چون بعلم
الهی معلوم کرده بود که این مشرکان بر این صلح نخواهند ماند و آخر مخذول و منکوب میشوند از این شرطها
باکی نداشت فلما دخلها ومضى الاجل پس وقتی که در آمد در سال آینده در مکه و نزدیک رسید مدت اقامت او علیها
فقالوا لعلی قل لصاحبك اخرج عنا فقد مضى الاجل امر علی ابن ابی طالب را پس گفتند بگو مر یار خود را برآید از نزد ما بتحقیق
گذشت مدت میعاد فخرج النبي صلی الله علیه وآله وسلم فتبعتهم ابنة حمزة پس برآمد آنحضرت با یاران پس همراهی کرد ایشان
را دختر حمزه که نام او عماره یا امامه است ظاهرا دختران و اطفال داخل عهد نامه نبودند یا عم یا عم میگفت آنحضرت را
ای عم ای عم معلوم شده است که آنحضرت برادر رضاعی حمزه نیز بود بنا بر آن دختر حمزه آنحضرت را عم گفته
فتناولها علی فاخذ بیدها وقال لفاطمة پس گرفت او را علی بن ابی طالب پس گرفت دست او را و گفت مر فاطمه زهرا
را رضی الله عنها دونك ابنة عمك احملیها بگیر دختر عم خود را بردار او را در هودج خود فاختصم فیها علی وزید وجعفر پس
خصومت کردند بعد از آنکه به مدینه آمدند در گرفتن آن دختر علی ابن ابی طالب و زید بن حارثه و جعفر برادر علی فقال علی انا احق
بها وهی ابنة عمی پس گفت علی من سزاوار ترم باو چنانکه او دختر عم من است وقال جعفر ابنة عمی وخالتها تحتی
و گفت جعفر وی دختر عم منست و خاله او اسما بنت عمیس زوجه منست وقال زید ابنة اخی و گفت زید وی
برادر زاده منست از آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم برادری داده بود میان او و میان حمزه فقضى بها
النبي صلی الله علیه وآله وسلم لخالتها وقال الخالة بمنزلة الام پس حکم کرد بآن دختر و داد پیغمبر خدا برای خاله او که زوجه جعفر
بود و فرمود خاله بجای مادر است در حضانت یعنی همچنانکه بر این سر کس نداد و حواله کرد او را بخاله او وقال لعلی
انت منی وانا منك و گفت مر علی را تو از منی و من از توام یعنی این گرامی تشریف تسلی علی نمود وقال لجعفر اشبهت
خلقی وخلقی و گفت مر جعفر را مشابهت داری تو بصورت من و بسیرت من وقال لزید انت اخونا ومولانا و فرمود
مر زید را تو برادر مائی و دوست مائی هر یک را بعنایت خاص شادمان کرد تا از نایافتن دختر حمزه ناخوش نشوند

باب الصلح مع المشرکین

در بیان صلح کردن با مشرکان فیه عن ابی سفیان و درین معنی روایت است از ابو سفیان
اشارت است بحدیث که هرقل با ابو سفیان کرده و گذرا ایراد یافته وقال عوف بن مالك عن النبي صلی الله علیه وآله وسلم ثم
تكون هدنة بینکم وبین بنی الاصفر و گفت عوف بن مالک از پیغمبر خدا پس میباشد صلح میان شما
و میان رومیان و اینخبر را آنحضرت از زمان آینده داده است هدنه بضم ها و سکون دال بمعنی صلح است
بنی الاصفر رومیان را گویند از آنرو که در وقتی از اوقات حبشه بر اینها غالب آمده تصرف در زنان اینها کرده بودند
و از آنجا اولاد در رنگ بر آمدند باختلاط سیاهی حبشه و سفیدی رومیان و گویند اصفر مردی بود از رومیان
که الان همه را نسبت بوی میکنند وفیه عن سهل بن حنیف واسماء والمسور و درباب صلح مشرکان روایتی است از سهل بن
حنیف و اسماء بنت ابی بکر و مسور بن مخرمه عن النبي صلی الله علیه وآله وسلم از پیغمبر خدا رحمت کنا وند بر وی و این حدیث

یتصدق بها و بود دیرین بزید که برآورده دینارها را
که تصدق کند بآن فوضعها عند رجل فی
المسجد پس نهاده بود آنرا نزد مردی در مسجد
و اذن داده بود او را بتصدق آن بر هر که محتاج
باشد فجئت فاخذتها پس آمدم پس گرفتم
آنرا از آن مرد بتصدقه دادن وی بموجب اذن
مطلق فاتیته بها پس آوردم بر پدر خود را من
صدقه فقال پس گفت پدر والله ما ایاك
اردت پس سوگند خدا که ترا خواسته بودم
یعنی تو را که خواسته بودم فخاصمته الی رسول الله پیر
سوال و جواب کردم با او نزد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم فقال پس فرمود آنحضرت
لك ما نویت مر تراست آنچه نیت کردی
یا یزید از تصدق بر محتاج و اجر آن پس تو
نیز محتاجی ولك ما اخذت و مر تراست
حلال آنچه گرفتی یا معن زیرا چه گرفتی بنا بر احتیاج
و دادن وکیل صاحب مال ترا باختیار خود
بر طبق اذن عام و عموم این لفظ دلیل است
بر مدعای عام این باب بلکه بر مدعای باب سابق
نیز بقیاس

باب الصدقة بالیمین

ذکر دادن صدقه بدست راست

حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی
عن عبید الله بتصغیر ابن عمر عمری

بعد از هفت باب در کتاب الشرکت مذکور خواهد شد وقال موسی بن مسعود حدثنا سفیان بن سعید عن ابی اسحاق عن البراء بن عازب رضی
قال صالح النبی صلی الله علیه وسلم المشرکین یوم الحدیبیة علی ثلثة اشیاء گفت براء بن عازب صلح کرد پیغمبر خدا
مشرکان را در حدیبیه بر سه چیز علی ان من اتاه من المشرکین رده الیهم بر آنکه کسی که آید نزد آنحضرت از مشرکان در حالیکه مسلمان
شده باشد رد نماید آنرا بسوی مشرکان ومن اتاهم من المسلمین لم یردوه وکسی که بیاید ایشان را از مسلمانان باز نمیدهند ورا
وعلی ان یدخلها من قابل ویقیم بها ثلثة ایام وبر آنکه در آید آنحضرت بمکه در سال آینده واقامت کند سه روز ولا یدخلها
الا بجلبان السلاح السیف والقوس ونحوه ودر نیاید بمکه مگر بجربه سلاح که شمشیر وکمان ومانند آنست فجاء ابو جندل
یحجل فی قیوده پس آمد ابو جندل که راه می بیامد بر سرین خود در زنجیرها ابو جندل بفتح جیم وسکون نون وفتح دال نام
او عاص بن سهل است مسلمان شده بود در مکه ویدر او ورا زنجیر کرده نگاه داشتی در حدیبیه خود را باین حال رسانید
یحجل بر وزن ینصر است یعنی رفتن بر سرین فرده الیهم پس باز داد ورا آنحضرت بایشان قال ابو عبد الله لم یذکر مؤمل عن سفیان ابا
جندل وقال الا بجلب السلاح گفت مولف ذکر نکرده است مؤمل در روایت خود از سفیان ابا جندل را وگفت بجای جلبان
الا بجلب السلاح بجای الا بجلبان السلاح الخ **حدثنا** محمد بن رافع قال حدثنا سریج بن النعمان قال حدثنا فلیح عن نافع عن
ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج معتمرا مرویست از ابن عمر که رسول خدا بیرون آمد از مدینه در حالی که نیت عمره
کرده بود فحال کفار قریش بینه وبین البیت پس حائل شدند کافران قریش میان آنحضرت ومیان بیت الله وگذاشتند
که طواف کند وعمره بجا آرد فنحر هدیه وحلق رأسه بالحدیبیة پس نحر کرد شتری که برای هدی آورده بود وتراشید سر خود را
وقاضاهم علی ان یعتمر العام المقبل وصلح کرد ایشان را بر آنکه عمره کند سال آینده ولا یحمل سلاحا علیهم الا سیوفا وبر ندارد سلاحی
را بر ایشان مگر شمشیرها ولا یقیم بها الا ما احبوا واقامت نکند بمکه مگر مدتی که خواهند آنها فاعتمر من العام المقبل فدخلها کما کان
صالحهم پس عمره کرد بسال آینده ودر آمد بمکه چنانکه صلح کرده بود ایشان را فلما اقام بها ثلثا امروه ان یخرج فخرج پس هرگاه
اقامت کرد بمکه سه روز گفتند که بر آید پس بر آمد آنحضرت باصحابه **حدثنا** مسدد قال حدثنا بشر قال حدثنا یحیی عن بشیر
بن یسار عن سهل بن ابی حثمة قال انطلق عبد الله بن سهل ومحیصة بن مسعود بن زید الی خیبر وهی یومئذ صلح مرویست از سهل بن ابی حثمة
گفت رفت عبد الله بن سهل ومحیصة بن مسعود بن زید بسوی خیبر واهل خیبر در آن روز صلح داشتند با مسلمانان **باب**
الصلح فی الدیة در بیان صلح کردن در دیت بدل قصاص **حدثنا** محمد بن عبد الله الانصاری قال حدثنی حمید ان انسا
حدثهم ان الربیع وهی ابنة النضر کسرت ثنیة جاریة انس بن مالک حدیث کرد حاضران را که ربیع وآن دختر نضر است شکست
دو دندان پیش جاریه فطلبوا الارش وطلبوا العفو پس طلبیدند قوم جاریه بدل را وطلبیدند قوم ربیع عفو را فابوا
پس ابا کردند قوم جاریه حضور افاتوا النبی صلی الله علیه وسلم فامر بالقصاص پس آمدند هر دو قوم نزد پیغمبر خدا پس
فرمود بقصاص فقال انس بن النضر اتکسر ثنیة الربیع یا رسول الله پس گفت انس بن نضر برادر ربیع آیا می شکنی دندان
ربیع را ای رسول خدا یعنی این حکم قطعی است لا والذی بعثک بالحق لا تکسر ثنیتها نیست چنین وسوگند کسی که فرستاده است ترا بحق
وراستی شکسته نشود دندان او فقال یا انس کتاب الله القصاص فرمود ای انس حکم خدا قصاص است فرضی القوم وعفوا پس
راضی شدند قوم جاریه وعفو کردند فقال النبی صلی الله علیه وسلم ان من عباد الله من لو اقسم علی الله لابره پس فرمود
پیغمبر خدا تحقیق از بندهای خدا کسی است اگر سوگند خورد باعتماد بر خدا وکرم او کرده هر آئینه است گویا راست دارد او را اجابت میکند

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الزکوة

ولحق است بدان هر که مسلط باشد در چیزی از امور مسلمین از سائر ولاة وحکام وشاب نشاء
فی عبادة الله دیگر جوانی که پیدا شده در زندگی خدا ونشو ونما یافته دران با وجود غلبهٔ شهوت
وکثرت دواعی آن درین هنگام ورجل قلبه معلق فی المسجد ودیگر مردی که دل او آویخته
است در مسجد باستغفار حضور جماعت اگرچه از نماز فارغ شده آمده ورجلان تحابا فی
الله ودیگر دو مرد که دوستی پیدا کرده اند بهمدیگر در دین خدا لی غرض دنیاوی اجتمعا علیه
وتفرقا علیه جمع شوند بر محبت فی الله وجدا
شوند برای یعنی محبت در هر حال دارند ورجل
دعته امرأة ذات منصب وجمال فقال
انی اخاف الله ودیگر مردی که خواست او را زنی

دیگر داماد را از جمله مخلصان دستر ابن زاد الفزاری عن حمید عن انس رضی القوم وقبلوا الارش زیاده کرده است
برین روایت فزاری از حمید طویل از انس بن مالک پس راضی شدند قوم او وقبول کردند بدل را از مال و همین زیادتی بود

ترجمات **باب** قول النبی صلی الله علیه وسلم للحسن بن علی ... در فرمودهٔ پیغمبر خدا امام حسن بن علی را ابنی هذا سید
ولعل الله ان یصلح به بین فئتین ... پسر من این سید است ومقتدا وشاید که خدا اصلاح کند بوی
میان دو لشکر یعنی ... مسلمین هم هست وآنحضرت این قول خبر داده است ... که امام حسن بمعاویه کرد و خود
خود از خلافت را بمعاویه چنانکه در کتب سیر بتفصیل مذکور است ... و درین فرموده حسن را پسر
صلح کنید میان متنازعان واشارت است در آیت که صلح ... **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا سفیان عن ابی
موسی قال سمعت الحسن گفت ابو موسی شنیدم حسن بصری را یقول استقبل والله الحسن بن علی معاویة بکتائب امثال
الجبال میگوید پیش آمد بخدا سوگند حسن بن علی معاویه را بلشکرها مانند کوهها فقال عمرو بن العاص انی لاری کتائب
لا تولی حتی تقتل اقرانها پس گفت عمرو بن عاص بتحقیق من می بینم لشکرهای که پشت داده نمیشوند تا آنکه بکشند اقران خود را
فقال له معاویة وکان والله خیر الرجلین پس گفت مر او را معاویه و بود معاویه بخدا بهترین این دو مرد که عمرو بن عاص
و معاویه اند واین قول حسن بصری است بطریق جمله معترضه در میان آورده مقصود آنست که معاویه بهتر از عمرو بود از آنکه
باعث بود معاویه را بر جنگ و معاویه میخواست صلح را ای عمرو ان قتل هؤلاء هؤلاء وهؤلاء هؤلاء ای عمرو اگر کشتند
اینها لشکر او را و لشکر او اینها را من لی بامور الناس کیست مرا که متکفل شود بکار های مردم من لی بنسائهم من لی
بضیعتهم کیست که متعهد شود بعیال اینها و اموال اینها یعنی ترک مقاتله باید کرد و صلح باید نمود فبعث الیه رجلین من
قریش من بنی عبد شمس پس فرستاد معاویه بسوی حسن دو مرد را از قریش از اولاد عبد شمس که از
اقربای او بود عبد الرحمن بن سمرة وعبد الله بن عامر بن کریز ... عبد الرحمن بن سمره و عبد الله بن عامر بن کریز است کریز بضم کاف و فتح راء و سکون یای تحتیه ...
فقال اذهبا الی هذا الرجل پس گفت معاویه بروید نزد این مرد که حسن بن علی است فاعرضا علیه وقولا له واطلبا الیه پس عرض کنید بر حسن صلح را و
بگوئید مر او را و طلب کنید نزد وی ... مطلوب خود را گوید پس طلب تمامی ...
یعنی هرچه گوید از مطالب خود قبول کنید و متعهد شوید فاتیاه فدخلا علیه فتکلما وقالا له وطلبا الیه پس آمدند نزد او
نزد او پس کلام کردند و گفتند با وی و طلب کردند نزد وی فقال لهما الحسن بن علی انا بنو عبد المطلب پس گفت مر آن دو مرد را
و لیکن ... آمده بود بتحقیق ما اولاد عبد المطلب که بشرافت وکرامت بر همگنان سلوک کرده ایم قد اصبنا من هذا المال
بتحقیق رسیده و دریافته ایم ازین مال ها بسبب خلافت چیزی که گفته است ما را عادت در اتفاق و بخشش بر اهل
و عیال و متعلقان و محتاجان اگر کم شود از خلافت فتح عادت و ترک شیمه مرضیه خود کرده باشیم وان هذه
الامة قد عاثت فی دمائها و بتحقیق این مردم که با ما همراه اند فراخ دست اند در قتل وافساد و در خونریزی خود دل آزرده
نمیشوند مگر بمال عاثت بعین مهمله و ثاء مثلثه ... یعنی اتساع در قتل وافساد است قالا فانه یعرض علیک
کذا وکذا ویطلب الیک ویسألک گفتند هر دو معاویه عرض میکند بر تو چنین و چنین از مواجب و اموال و طلب
می سپارد مر او خود را بسوی تو و سوال میکند از تو صلح را قال فمن لی بهذا قالا نحن لک به گفت حسن کیست که متعهد
شود مرا باین عهد گفتند که ما متعهد وضامنیم برای تو بانچه مقرر میکند معاویه فما سألهما شیئا الا قالا نحن لک به

لزوم و خوف الهی در حال دیگر نیز در احادیث
دیگر باین مراتب ذکر گشته اند و تعدد نفس
نیست در علم باعدای آن **حدثنا**
علی بن الجعد قال اخبرنا شعبة قال اخبرنی
معبد ... قال سمعت
حارثة بن وهب الخزاعی یقول سمعت النبی
صلی الله علیه وآله وسلم یقول تصدقوا
تصدق کنید وغنیمت دانید وجود آن را
فسیاتی علیکم زمان یمشی الرجل بصدقته
پس نزدیک است که بیاید بر شما زمانی که بر دو
صدقه خود را ... فلا یجد من یقبلها یقول الرجل لو
جئت بها بالامس لقبلتها پس میگوید
آنکه ... نزد وی صدقه را اگر می آوردی
تو این صدقه ... قبول
میکردم آن را فاما الیوم فلا حاجة لی فیها
اما امروز پس نیست حاجت مرا در آن چون
شیخ مولف ذکر کرد این حدیث را ... تقریب
ذکر صدقه ... درین باب و وجه
مناسبت ذکر آن درین مقام ... مجلس
اتفاق شده لازم نیست که بر ما منکشف باشد
چنانکه در مقدمه بیان یافت **باب** من
امر خادمه بالصدقة ولم یناول بنفسه
جواز عمل کسی که بفرماید خدمتگار خود را بدادن صدقه
و نه بدست خود ... باب
سابق استعارات ... تا که لازم نمی آید از بودن
صدقه ... منع از اعطاء آن از دست غیر
اگرچه مباشرت بدست خود اولی است
وقال وگفت ابو موسی اشعری عن النبی
صلی الله علیه وآله وسلم هو احد المتصدقین
خادم یعنی ... تصدق کنند از مال مالک
... مالک ... متصدق
است ... تعلیق ... بیاید
حدثنا عثمان بن ابی شیبة
کوفی برادر ابو بکر بن ابی شیبه قال حدثنا جریر
عن عبد الحمید ... منصور عن شقیق
عن ابی وائل عن مسروق عن عائشة قالت
قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا انفقت

پس طلب کرد و گفت از شروط آنکه قبول کردند و گفتند که ما ضامن آنیم فصالحه پس صلح کرد حسن بن علی معاویه را و تفویض خلافت کرد و لشکرهای معدود منقولست از ابن اثیر در کامل که امام حسن چیزی از آنکه این فرستاده های معاویه پسند کمتوبی بمعاویه مشتمل بر تفویض امر بوی بشرطی چند فرستاده بود و معاویه مصحوب این فرستادها صحیفه که بپایان آن مهر کرده بود ارسال داشته و نوشته که بر پایان این صحیفه مختوم هر مطلبی که داری بنویسد که مقبول و پسندیده خواهد شد حسن بن علی که احق الناس باین امر بوده محض ورع او باعث بر ترک ملک گردید و قلت اسباب و ذلت انصار شرایطی که موافق صلاح امت و مصلحت دین بود قرار داد و از جمله شرایط آن بود که آنچه در بیت المال کوفه است و آن پنج هزار هزار درم است بمستحقان امام برسد و خراج فارس مخصوص بمتعلقان باشد و هم از کامل ابن اثیر نقل کرده که چون امر خلافت بمعاویه تفویض یافت مبلغ سی صد هزار و هزار جامه و سی بنده و صد شتر جایزه فرستاد پس از این امام بمدینه مراجعت فرمود این همه مذکور روایت قسطلانی است والله اعلم قال الحسن و لقد سمعت ابا بكرة يقول رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم على المنبر گفت حسن بصری و بتحقیق شنیدم ابا بکره را میگفت دیدم پیغمبر خدا را بر منبر والحسن بن علی الى جنبه وهو يقبل على الناس مرة وعليه اخرى و حسن بن علی بجانب پهلوی آنحضرت بود و آنحضرت روی میکرد بسوی مردم یکباری و بر حسن بار دیگر و يقول ان ابني هذا سيد و میفرمود تحقیق این پسر من سید است ولعل الله ان يصلح به بين فئتين عظيمتين من المسلمين و شاید که خدا اصلاح دهد بوی میان دو گروه بزرگ از مسلمانان خبر داده است آنحضرت از راه کشف باین مصالحه که واقع شد میان مسلمانان قال ابو عبد الله قال لي علي بن عبد الله گفت مولف رح گفته است مرا علی بن عبد الله مدینی انما ثبت عندنا سماع الحسن من ابي بكرة بهذا الحديث ثابت نشده است نزد ما سماع حسن بصری از ابی بکره مگر از این حدیث

باب هل يشير الامام بالصلح

آیا رواست که اشارت میکند امام بصلح در میان اهل خصومت حدثنا اسمعيل بن ابي اويس قال حدثني اخي عن سليمان عن يحيى بن سعيد عن ابي الرجال محمد بن عبد الرحمن ان امه عمرة بنت عبد الرحمن روایت از ابی الرجال که محمد بن عبد الرحمن است که مادر او عمره دختر عبد الرحمن بن سعد بن زراره انصاری است قالت سمعت عائشة تقول سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت عمره شنیدم عایشه را که میگفت شنید رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی صوت خصوم بالباب عالية اصواتهما آواز اهل خصومت بر در خود در حالی که بلند کنندهٔ آواز های خود را واذا احدهما يستوضع الآخر ويسترفقه في شيء ناگاه یکی از آن هر دو طلب میکند که وضع کند یعنی بگذارد چیزی از دین خود و طلب رفق و مهربانی میکند او را در مهلت و حسن تقاضا وهو يقول والله لا افعل و آن دیگر میگوید بخدا که رفق و مهربانی و وضع نمیکنم فخرج عليهما رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اين المتالي على الله لا يفعل المعروف پس برآمد رسول خدا برین هر دو اهل خصومت و فرمود کجاست سوگند خورنده بر خدا که نمیکند کاری که مشروع و مستحب است متالی بضم میم و فتح تاء فوقانیه و همزه و تشدید لام مکسوره کسیکه مبالغه کند در سوگند مشتق است از ایلاء یعنی سوگند فقال انا يا رسول الله فله اي ذلك احب پس گفت حالف منم ای رسول خدا پس مر خصم راست هر کدام که دوست دارد از وضع و رفق مطابقت حدیث بآنست که آنحضرت از روی عتاب فرمود این المعروف پس اشارت کرد بصلح حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن جعفر بن ربيعة عن الاعرج قال حدثني عبد الله بن كعب بن مالك عن كعب بن مالك انه كان له على عبد الله بن ابي حدرد الاسلمي مال مروی است از کعب بن مالک که بتحقیق شان اینست

الجزء الساس | شیخ الاسلام | كتاب الزكوة

باب لا صدقة الا عن ظهر غنى لفظ حدیثی است که روایت کرده آنرا احمد و سوا... مؤلف در وصایا تعلیقا یعنی نیست صدقه محبوبه و مثاب مگر آنچه ناشی از غنا باشد یعنی از مالی فاضل از حاجات نفس و عیال ومن تصدق وهو محتاج او اهله محتاج او عليه دين و کسیکه تصدق کند بحالیکه وی حاجتمند است یا اهل او محتاج است یا بر ذمه او کسی وام است فالدين احق ان يقضى من الصدقة والعتق والهبة پس دین وی در معنی وصیت از واجب حق نفس و عیال ... سزاوار تراست بادا از صدقه دادن ... وازاد کردن بنده و بخشیدن بغیر محتاج وهو رد عليه و آن صدقه و آنچه در معنی اوست از تبرع و عتق و جز آن باز گشته است بروی و نامقبول زیرا که ادای واجب مقدم است بر تطوع ليس له ان يتلف اموال الناس نیست او را که تلف کند اموال مردم را که بر ذمه او واجب گشته و نداده اشعار است بآنکه تبرع از مال پیش از ادای دین در حکم اتلافست مر اموال مردم را وقال النبي و فرمود پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم من اخذ اموال الناس يريد اتلافها اتلفه الله کسیکه بگیرد اموال مردم را بحالیکه میخواهد ضایع و هلاک کردن آنرا هلاک میکند او را خدای تعالی الا ان يكون معروفا بالصبر کلام مصنف است که تخصیص میکند بدان عموم لا صدقة الا عن ظهر غنى را برای توفیق میان روایات زیرا که وارد شده بهترین صدقه آنست که مرد قلیل المال بمشقت تصدق کند ... خود بدهد و این منافی میشود مذکور را پس میگوید صدقه بی غنا محبوب نبود مگر آنکه باشد صدقه دهنده مشهور بصبر و ثبات بر فاقه فيؤثر على نفسه ولو كان به خصاصة پس ایثار را اختیار کند معروف بصبر ... خود اگرچه بوی فقر و حاجت باشد ... راجع بمن تصدق وهو محتاج الى آخره ... اشهر ... احق ... اگر ... باشد محتاج یا اهل او یا صاحب دین معروف بصبر ... ابو بکر ... بما له یعنی جایز است ایثار معروف بصبر ... کفعل ابی بکر صدیق رضی الله عنه وقتیکه تصدق کرد

که بود مر او را بر ذمه عبد الله بن ابی حدرد الاسلمی مالی علیه ملازمه حتی ارتفعت اصواتهما پس پیش آمد کعب بن مالک حتی لمع
را در مسجد پیغمبر خدا و محکم گرفت در طلب تقاضای دین خود تا آنکه بلند شد آوازهای هر دو فمر بهما النبی صلی الله علیه واله
پس گذشت نزد هر دو رسول خدا فقال یا کعب فاشار بیده کانه یقول النصف پس فرمود ای کعب و اشارة کرد
بدست چنانستی که میفرماید نصف مال خود بگیر فاخذ نصف ما علیه و ترك نصفا پس گرفت کعب نصف چیزی که بر عبد الله بن
ابی حدرد بود و گذاشت نصف دیگر را **باب** فضل الاصلاح بين الناس والعدل بينهم در بیان فضیلت اصلاح میان مردم
و عدالت کردن میان ایشان از قبیل عطف عام بر خاص است عدل شامل است اصلاح ذات البین وغیره را

حدثنا اسحق بن منصور قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم کل سلامی
من الناس علیه صدقة گفت ابو هریره فرمود رسول خدا هر بندی را از استخوان مردم بر وی صدقه و شکری لازم است که
استخوانها مفصلی داشتی آدمی قادر بر حرکات و قبض و بسط نبودی پس بر همان شکری واجب سلامی بضم سین و تخفیف
لام بمعنی مفاصل استخوان که سیصد و شصت است وجه تخصیص سلامی آنست که متضمن دقائق صنعت الهی است چنانکه
حقول در آن متحیر است و افهام در درک آن سرگردان و نیز میتوان گفت که اشارتست درین تخصیص که هرگاه بر سلامی
که قلیل ترین اجزای آدمی است شکر واجب است پس بر غیر آن از حواس و اعضا که کلها ای شکر از آن بیشتر است زیاده بر آن
واجب و لازم خواهد بود کل یوم تطلع فیه الشمس یعدل بین الناس صدقة در هر روزی که طلوع میکند در وی آفتاب عدالت
میکند مکلف در میان مردم صدقه ایست که ادای شکر الهی تعالی را متضمن است و حدیث بهمین جزو که مشعر است بفضیلت
مطابق ترجمه است **باب** اذا اشار الامام بالصلح فابى حكم عليه بالحكم البين وقتی که اشارت کند امام بصلح میان اهل
خصومت پس ابا آورد از صلح و راضی نشد آن حکم کند بر وی بحکمی که ظاهر است چنانکه او را مجال گفتگو نماند **حدثنا**
ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی عروة بن الزبیر ان الزبیر کان یحدث انه خاصم رجلا من الانصار قد شهد بدرا الی رسول
از عروه که زبیر حدیث میکرد که وی خصومت کرد مردی را از انصار که حاضر شده است غزوه بدر را الی رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم فی شراج من الحرة کانا یسقیان به کلاهما خصومت کرد نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم در جوی آبی که از حره مدینه بود و آب میداد
بآن جوی هر دو سبزه زار خود را و گویا نزاع داشتند در تقدیم و تاخیر شراج بمعجمه مکسوره و را و جیم است کلاها بضم کاف
و لام و همزه و بمعنی گیاه است فقال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم للزبیر اسق یا زبیر ثم ارسل الی جارك پس فرمود رسول خدا
مر زبیر را آب ده ای زبیر زراعت خود را پس بگذار آن را بطرف همسایه خود فغضب الانصاری فقال یا رسول الله ان كان
ابن عمتك پس خشم کرد انصاری و گفت ای رسول خدا آنقدر کردی زبیر را از آنجهت که پسر عمه تست وی پسر صفیه
بنت عبد المطلب است لام را از انکان حذف کرده اند و ان مخفف از ان مقدره شده است و در بعضی روایات
آنکان آمده است بهمزه استفهام فتلون وجه رسول الله صلی الله علیه واله وسلم پس رنگین شد از خشم روی رسول خدا
از نافهمیدگی و سوء ادب که از انصاری دیدیم قال اسق ثم احبس حتی یبلغ الجدر پس فرمود آب ده باغ خود را پس نگهدار
تا آنکه برسد دیوار را جدر بفتح جیم و سکون دال و را بمعنی جدار است بعضی گویند مراد اینجا بیخ حائط است یا بیخ
درختان است فاستوعى رسول الله صلی الله علیه واله وسلم حینئذ حقه للزبیر پس استیفا کرد و تمام داد رسول خدا
حق آب را حق زبیر مر زبیر را وكان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قبل ذلك اشار على الزبير براى سعته له وللانصاری و بود رسول خدا

بر وی و ذمت طبری گفته صواب اعتبار جواز قول اول است و مختار برای استحباب قول اخیر تا جمع شود میان قصه ابی بکر و حدیث کعب
ولکن ائتر الانصار المهاجرین و همچنان که ابو بکر صدیق کرد ایثار کردند انصار مهاجران را وقتیکه قدوم آوردند مدینه را تهیدست عنا ازل
و اموال و جز آن و نهی النبی صلی الله علیه واله وسلم عن اضاعة المال و منع کرده آنحضرت از ضایع کردن مال فلیس له ان
یضیع اموال الناس بعلة الصدقة پس نمیرسد متصدق را اینکه ضایع گرداند اموال مردم را بسبب تصدق بحویکه معلوم شد
فقال کعب بن مالك و گفت کعب که حاضر شده عقبه ثانیه را و یکی از شعرای آنحضرت است و یکی از آن سه کسانیکه تخلف کردند از غزوه تبوک
و باز توبه کردند و نازل شد آیه در قبول توبه ایشان چنانچه در تفسیر سوره توبه مذکور شود ستر یسیاه
ان من توبتی ان انخلع من مالی صدقة الی الله والی رسوله بتحقیق از تتمه توبه من آنست
که بیرون آیم و جدا شوم از مال خود کیف صدقه یا بجا اینکه بگردانم آنرا صدقه بسوی خدا و رسول
وی قال امسك علیك بعض مالك فهو خیر لك فرمود نگهدار بر خود بعضی از مال خود را که آن بهتر است برای تو که آنقدر شدت صبر و
قوت توکل نداری که ابو بکر صدیق داشت یعنی تهیه برای خود باقی دار تا پریشان خاطر نشوی
نزد احتیاج قلت فانی امسك سهمی الذی بخیبر کعب گوید گفتم پس تحقیق من نگاه میدارم
حصه خود را که بخیبر است **حدثنا** عبدان
قال اخبرنا عبد الله بن مبارك عن یونس
عن الزهری قال اخبرنی سعید بن المسیب
انه سمع ابا هریرة عن النبی صلی الله علیه و
اله وسلم قال خیر الصدقة ما كان عن ظهر
غنی بهترین صدقه آنست که باشد ناشی از غنا
و مصاحب بعدم احتیاج در حوایج نفس و عیال
تا آنکه صدقه دهد و خود محتاج و فقیر باند وابدأ
بمن تعول و آغاز کن در تصدق بانفاق کسیکه
بار برداری وی میکنی یعنی عیال مقدم اند در
انفاق و بعد از قضا حوایج ایشان از آنچه
فاضل باند با جنبی تصدق کن و بودن بهترین
صدقه جهد المقل چنانچه در حدیث ابی داود آمده

پیش از پیش اشارت کرده بود به زبیر برای خود از روی مسامحه مروراً و مر انصاری را یعنی فرموده زبیر که مسامحه کند همسایه خود فلما احفظ الانصاری رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم استوعی للزبیر حقه پس هرگاه در غضب آورد انصاری رسول شما را داد مستحق زیاده برین توبیخ بود استیفا کرد مر زبیر را حق او در صریح الحکم در صریح حکم که از روی حم کرد حفظ والحفظ بمعنی مطلق غضب است قال عروة قال الزبیر والله ما احسب هذه الآیة نزلت الا فی ذلك گفت زبیر بخدا اگر گمان نمیدارم این آیت را که نزول یافته گرد در شان فلا وربك لا یؤمنون حتی یحکموك فیما شجر بینهم الآیة حاصل آیت آنست که مسلمان نمیشوند گروهی که راضی شوند بحکم رسول خدا

باب الصلح بین الغرماء واصحاب المیراث والمجازفة فی ذلك در بیان صلح میان قرض خواهان و اهل میراث و تخمین و اندازه در آن در وقت صلح وقال ابن عباس لا بأس ان یتخارج الشریکان فیاخذ هذا دینا وهذا عینا وقال ابن عباس باک نیست اینکه برآیند دو شریک هر یک از ملک خود پس میگیرد این یکی دینی را که بر ذمه کسی است و این دیگر عینی را که موجود است تخارج تفاعل است از خروج فان توی لاحدهما لم یرجع علی صاحبه پس اگر هلاک شود مر یکی ازین دو را آنچه گرفته بود رجوع نمیکند بصاحب و شریک خود توی بشکل مسیح وضرب بمعنی هلاک قد در نهایه گفته معنی حدیث آنست که درمیان ورثه یا شرکا اگر زایل شود در مالی که قسمت یافته است و آن در دست بعضی ورثه یا شرکا باشد باک نیست که آنرا ابیش از قسمت کسی ببرد و دیگری عینی را که حصه او ست و موجود است بگیرد

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا عبید الله عن وهب بن کیسان عن جابر بن عبد الله قال توفی ابی وعلیه دین فعرضت علی غرمائه ان یاخذوا التمر بما علیه مرویست از جابر بن عبد الله انصاری که گذشت وفات یافت پدر من در حالی که بر وی دینی بود پس عرض کردم بر قرضخواهان او اینکه بگیرند خرما را بدل قرضی که بر ذمه او ست فابوا ولم یروا ان فیه وفاء پس ابا کردند از گرفتن خرما و ندیدند که در آن وفای قرض ایشانست فاتیت النبی صلی الله علیه وآله وسلم فذکرت له ذلك پس آمدم نزد پیغمبر خدا و ذکر کردم مر آنحضرت را آن ماجرا فقال اذا جددته فوضعته فی المربد آذنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس وقتی که می بری آنرا از درخت و می نهی در جای انبار خرما پس خبر میکنی رسول خدا را وضع مظهر بجای ضمیر متکلم است نکته درین تعبیر به رسول خدا تقویت داعی خیر و حصول برکات است فجاء ومعه ابو بکر و عمر فجلس علیه ودعا بالبرکة پس آمد آنحضرت و با وی ابو بکر و عمر بودند پس نشست بروی و دعا کرد ببرکت ثم قال ادع غرماءك فاوفهم بعد از فرمود بخوان قرض خواهان خود را پس ادای قرض ایشان بکن فما ترکت احدا له علی ابی دین الا قضیته پس نگذاشتم هیچکس را که مر او را بر پدر من دینی بود مگر آنکه ادا کردم وفضل ثلاثة عشر وسقا سبعة عجوة وستة لون وزیاده ماند از ادای قرض سیزده پیمانه هفت از عجوه و شش از لون عجوه بفتح مهمله و سکون جیم بهترین خرمای مدینه است و لون بمعنی اخلاط نوعی از نخل است و قیل بمعنی دقل است که زبون ترین خرما است او ستة عجوة وسبعة لون شك راویست فوافیت مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم المغرب پس ادا کردم با رسول خدا نماز مغرب را فذکرت له ذلك فضحك فقال ائت ابا بکر وعمر فاخبرهما پس ذکر کردم اینحال را با آنحضرت پس خنده کرد و خوش گردید از فراغ ذمه من و قبول دعای خود و فرمود بیا ابا بکر و عمر را و خبر ده ازین ماجرا فقالا لقد علمنا اذ صنع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما صنع ان سیکون ذلك پس گفتند ابو بکر و عمر بتحقیق دانسته بودیم وقتی که کرد رسول خدا چیزی را که کرد از دعا که البته خواهد شد برکت وقال هشام عن وهب عن جابر صلاة العصر وگفت هشام از وهب از جابر نماز عصر بجای مغرب ولم یذکر ابا بکر ولا ضحك

الجزء السادس تیسیر الاسلام | كتاب الزكوة

شصت سال بود صاحب ثروت شد فنا سرای بشصت هزار درم بفروخت و همه را تصدق کرد مرو سند سخاوه و جماره و بهشت من النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال الید العلیا خیر من الید السفلی دست بلند که دهنده است بهتر است از دست پایین که سوال کنند وابدأ بمن تعول وخیر الصدقة عن ظهر غنی ومن یستعفف یعفه الله وکسیکه خواهد پاکی را از سوال و حرام عفیف میگرداند او را خدا و بهمان توفیق میدهد عفت کسر عین و تشدید فا بازماندن از حرام و سوال از مردم ومن یستغن یغنه الله وکسیکه طلب کند بی نیازی و عدم احتیاج را بی نیاز میگرداند او را خدا تعرض است باستعفاف و استغنا وعن وهیب سمعت است بقال حدثنا وهیب قال حدثنا هشام عن ابیه عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم بهذا یعنی هشام حدیث را روایت کرده است وهیب را با حدیث عبارات و روش او که حکیم و یکبار از پدر خود ابی هریره تا آنکه حدیث گردانیده کسر مشایخ حدا ذکر کرد از وهیب **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع عن ابن عمر قال سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم ح وحدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال وهو علی المنبر فرموده حال آنکه آنحضرت بر منبر بود وذکر الصدقة والتعفف والمسألة ذکر کرده بود حکم صدقه و پاک شدن از سوال فالید العلیا خیر من الید السفلی بعضی گفته قول است ابن عمر تفسیر کرد علیا و سفلی را آنحضرت یا ابن عمر چنانکه شیخ ابن حجر نقل کرده والید العلیا هی المنفقة برون دهنده است از انفاق بمعنی خرج کردن و دادن والسفلی هی السائلة و دست پایین دستی است که سوال کننده است و ابی داود را بجای سائله متعففه است تا دستی ان دنیا از تعفف و این معنی انسب است بسیاق حدیث و علما را و تفسیر علیا و سفلی اقوال دیگر نیز هست

وذکر روایت هشام بوکرایه اشعار کرد است برآنکه لفظ عمرک وارد و قال توك فی بطن سادینا وکشف است هشام مر
این عبارت را ترک کرد و بر ترتیب بر نبودی وقت دین دتان بما محاذ شعب جابر مقید و ذکر است ابن تحقیق روایت
از هر بر را اخبر باب اسمعیل بن عبد جعلوا دن مین زیره کی باشد وبین حدثنا اسمعیل بن مدمن محمد بن جعفر
عثمان حدیث را جعفر بن ربیع وقال یست حدثنی یونس بن ابی شهاب قال اخبرنی عبد بن کعب قال اخبرنی گفت ابن شهاب خبر داد مرا
عبد الله بن کعب که پدر او کعب بن مالک خبر داده عبد الله بن کعب ان کعب بن مالک تقاضی ابن ابی حدرد دینا کان له علیه فی عهد رسول الله صلی الله
علیه وسلم فی المسجد تحقیق کعب بن مالک تقاضا کرد پسر ابی حدرد وامی که بود مر کعب را بر ابی حدرد پس از بلند شد آواز هر دو تا آنکه شنید آواز هر دو را آنحضرت
فارتفعت اصواتهما حتی سمعها رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو فی بیته پس بلند شد آواز هر دو تا آنکه شنید آنرا پیغمبر خدا و حال آنکه در خانه
خود بود فخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم الیهما پس برون آمد رسول خدا بسوی آن هر دو حتی کشف سجف حجرته تا آنکه دور کرد پرده
حجره خود را فنادی کعب بن مالک پس آواز داد کعب بن مالک را و نزدیک بر دروازه خود آمد فنادی گفت یا کعب قال لبیک یا رسول الله
پس گفت کعب استاده ام بر خدمت ترا ای رسول خدا لبیک کلام الثقات است از انکه راوی حدیث همین کعب است فاشار بیده ان ضع الشطر
پس اشارت کرد آنحضرت بدست خود یعنی بگذار نصف دین خود را قال کعب قد فعلت یا رسول الله پس گفت کعب تحقیق کردم موعود ترا ای رسول خدا
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم قم فاقضه پس فرمود پیغمبر خدا ابن ابی حدرد را برخیز و ادا کن نصف دین دیگر را بکعب گویا این یک روایت
مولف همین را بدین ترجمه بر دوام آورده

بسم الله الرحمن الرحیم کتاب الشروط

در بیان شرطها که در معاملات دینی و دنیوی واقع میشود **باب** ما یجوز من الشروط فی الاسلام والاحکام والمبایعة در بیان چیزی که
روا است از شرطها در بیعت مسلمان چنانکه بر عدم تخلیف نمایند و شرط کنند آنکه ترک وطن کنند و آنکه ترک زکات واجب نکنند در احکام دینی
چنانکه نکاح و امثال آنست و عطف خاص بر عام است و در بیع و شرا و عقدهای دیگر از اجاره و جز آن **حدثنا** یحیی
بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی عروة بن الزبیر انه سمع مروان والمسور بن مخرمة یخبران عن اصحاب
رسول الله گفت ابن شهاب خبر داد مرا عروه بن زبیر که تحقیق وی شنیده است مروان بن حکم و مسور بن مخرمه را که خبر میدادند
این هر دو از اصحاب رسول خدا و معلوم نشد که این روایت از مجهولات پس بگوید صحیح نشمارند آنکه صحابه همه عدل اند در روایت
نادانستن نام ایشان قدحی در صحت حدیث نمیکند قال لما کاتب سهیل بن عمرو یومئذ گفت هر یکی از مروان و مسور که چون کتابت کرد
سهیل بن عمرو که در آن وقت جانب کفار قریش بود در صلح یعنی در روز صلح حدیبیه کاتبا شرط سهیل بن عمرو علی النبی صلی
الله علیه وآله وسلم انه لا یاتیک منا احد بود در آنچه شرط کرد و بود سهیل بر پیغمبر خدا آنکه نیاید بسوی تو هیچکس که باشد از ما مذهبی کان علی
دینک الا رددته الینا وخلیت بیننا وبینه و اگرچه بر دین تو باشد مگر آنکه باز فرستی او را بسوی ما و بگذاری میان ما و میان
وی یعنی تو دخلی نکنی در حرج خواهیم او را بکنیم فکره المؤمنون ذلک وامتعضوا منه پس ناخوش داشتند مسلمانان آنرا و دشوار
گشت بر دل ایشان زیرا که غضب شدند از این شرط وابی سهیل الا ذلک وابی سهیل بن عمرو و نشد الا بدین شرط پس نوشت
ذلک فکاتبه النبی صلی الله علیه وآله وسلم علی ذلک و ابا سهیل از نوشتن مگر این شرط را پس نوشت از راه انکه دید مصلحت آن
پیغمبر خدا برای آنکه دید خیر را که آنحضرت داشت که این مصالحه نزد وی از جانب کفار لشکر خواهد آمد و فتح مکه بر وجه
است نزدیک است که حاصل شود فرد یومئذ ابا جندل الی ابیه سهیل بن عمرو پس رد کرد در صلح حدیبیه ابا جندل را که پسر
سهیل بود و قید شده و حال آنکه سهیل بن عمرو پدر او بود ولم یاته احد من الرجال الا رده فی تلک المدة وان کان مسلما وجاء

الجزء السادس عشر شیخ الاسلام | کتاب الزکوة

و چون نفاق در راه خدا این حال دارد سنت
در منافق تعلق بتدریق او نیز مذموم بود و در موجب
آن حیل و نسیان سنت الهی است و در وجه
الغا کرده آنرا بدی و اگر نظر تامل در نماز و در
واند که سنت مرکزنده و قبول کننده باست
که سبب ایجر عظیم گشته والله المعطی **باب**
من احب تعجیل الصدقة من یومها مجت
کسیکه دوست دارد شتاب دادن صدقه را
در همان روز از روز وجود آن فرض باشد یا نفل
حدثنا ابو عاصم عن عمر بن سعید
عن ابن ابی ملیکة ان عقبة بن الحارث
حدثه قال صلی النبی صلی الله علیه وآله وسلم العصر
گزارد آنحضرت نماز عصر را پس شتابی

از مردان مگر آنکه باز داد او را در آن مدت اگرچه مسلمان بود و است و جاءت المؤمنات مهاجرات و آمدند زنان مسلمان بجائی که ترک کرده بودند دار الکفر را و کانت ام کلثوم بنت عقبة بن ابی معیط ممن خرج الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یومئذ و بود ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط از آنکه بیرون آمدند نزد رسول خدا درین روز و هی عاتق و حالانکه وی زنی نو بالغ رسیده بود عاتق بعین مهمله و تاء مثناة فوقانیه و قاف یعنی جاریه شاب یعنی گویند یعنی آنکه هنوز از مادر و پدر جدا نشده و بزوج نرسیده باشد و چون این صفت مخصوص بزن است مثل حائض تاء تانیث در وی نمیدرآید فجاء اهلها یسئلون النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان یرجعها الیهم پس آمدند اهل آن زن بجائی که سوال میکنند آنحضرت را اینکه باز فرستد او را بسوی ایشان فلم یرجعها الیهم لما انزل الله فیهن پس باز نداد او را بسوی آنها از جهت آنکه فرستاده خدا داد در زنان مسلمان مهاجر این آیه کریمه را اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات فامتحنوهن الله اعلم بایمانهن یعنی که آیند شما را زنان مسلمان بجائی که هجرت کننده اند از دیار کفر پس بیازمائید آنها را بسوگند و نظر در امارات اسلام تا غالب آید بر گمان شما صدق ایمان آنها خدا داناتر است بایمان آنها الی قوله ولا هم یحلون لهن تا قول خدا و نه آنها حلال میشوند برای آنها تمام آیه اینست فان علمتموهن مؤمنات فلا ترجعوهن الی الکفار پس اگر دانستید ایشان را مسلمان پس نفرستید ایشان را بسوی کافران لا هن حل لهم ولا هم یحلون لهن نه این زنان حلال اند مر کافران را و نه کافران حلال اند مر این زنان را چون در باز دادن زنان مسلمان بکافران محظوری تمام بود دیگر آیه کریمه بر منع رد زنان نازل شد از آن ترک استغنا یافت قال عروة فاخبرتنی عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کان یمتحنهن بهذه الآیة یا ایها الذین آمنوا اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات الی غفور رحیم گفت عروه خبر داده است مرا عایشه که بتحقیق رسول خدا امتحان میکرد بشرطهائی که درین آیت واقع شده است پوشیده نماند آیتی که در وی شرطهای بیعت واقع شده و آخر وی غفور رحیم آیتی دیگر است تا این آیت بیضاوی گوید که نازل شده است روز فتح مکه وقتی که فارغ شد آنحضرت از بیعت مردان و شروع کرد در بیعت زنان این بیعت نازل شد یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئا ای پیغمبر خدا وقتی که آیند زنان مسلمان یعنی باراده مسلمانی بیعت میکنند ترا برین شرط که انباز نسازند بخدا در عبادت چیزی را ولا یسرقن ولا یزنین ولا یقتلن اولادهن و دزدی نکنند و زنا نکنند و نکشند اولاد خود را چنانکه میکردند در حالت کفر ولا یاتین ببهتان یفترینه بین ایدیهن و ارجلهن و نیارند بهتانی را که افترا میکنند آن را میان دستهای خود و پاهای خود یعنی از پیش خود افترا کنند یعنی مراد ولد لیست که از راه برداشته آمده و گویند لشوهر که زاده تست و این افترائی است که برشکم خود که میان دو دست و بر فرج خود که میان دو پای است میکنند ولا یعصینک فی معروف و نافرمانی نکنند ترا در حسنه که میفرمائی فبایعهن واستغفر لهن الله ان الله غفور رحیم پس بیعت کن آنها را باین شرطها و آمرزش خواه برای ایشان خدا را بتحقیق خدا بخشنده مهربان است قال عروة قالت عائشة فمن اقر بهذا الشرط منهن گفت عروه گفت عایشه کسیکه اقرار کرد باین شرط از زنان مهاجر قال لها رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قد بایعتک کلاما یکلمها به گفت آنها را رسول خدا بتحقیق بیعت کردم ترا و این بیعت کردن کلامی بود که تکلم میکرد آن زن را باین کلام والله ما مست یده ید امرأة قط فی المبایعة بخدا که نرسیده بدست آنحضرت دست زنی را هرگز در بیعت کردن ما بایعهن الا بقوله بیعت نکرده است زنان را مگر بقول خود که گفتی بیعت کردم ترا

حدثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن زیاد بن علاقة قال سمعت جریرا یقول بایعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم فاشترط علی والنصح لکل مسلم گفت زیاد بن علاقه شنیدم جریر بن عبد الله بجلی را میگفت بیعت کردم پیغمبر خدا را پس شرط کرد برمن ایمان...

باب التحریض علی الصدقة والشفاعة فیها و استحباب خواهش کردن برانگیختن و گرم کردن کسی را برداد صدقه و استحباب خواهش کردن اجابت سوال فقیر ادر صدقه

حدثنا مسلم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عدی بن ثابت عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال خرج النبی صلی الله علیه وآله وسلم یوم عید بیرون آمد آنحضرت روز عید فصلی رکعتین لم یصل قبل ولا بعد پس نماز گزارد دو رکعت که نگزارد نماز پیش از آن و دو رکعت بعد از آن و شرح این حدیث در باب الخطبة بعد العید از ابواب عیدین گذشت ثم مال علی النساء و بلال معه پس میل کرد و اقبال نمود بر زنان که در صفهای پسین بودند و حال آنکه بلال با آنحضرت بود فوعظهن وامرهن ان یتصدقن پس پند کرد زنان را و امر کرد که صدقه دهند فجعلت المرأة تلقی القلب والخرص پس گشت جنس زنان که می انداخت دستانه و گوشواره را در دامن بلال قلب بضم قاف و سکون لام و موحده بمعنی سوار است بکسر مهمله و خرص بضم معجمه و سکون راء و در آخر صاد مهمله حلقه از زر و نقره

حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا ابو بردة بضم موحده و فتح دال مهمله بن عبد الله بن ابی بردة بن ابی موسی قال حدثنا ابو بردة بن ابی موسی عن ابیه قال کان رسول الله گفت ابو موسی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اذا جاء السائل او طلبت الیه حاجة قال وقتیکه می آمد آنحضرت را سائلی یا خواسته میشد نزد آنحضرت حاجتی سوای آنچه در سوال سائلان معتاد است میفرمود اشفعوا در خواست کنید بادی حاجت او را و مدد نمائید تؤجروا تا اجر شفاعت داده شوید از نزد خدا ویقضی الله علی لسان نبیه ما شاء و حکم میکند خدا تعالی بر زبان پیغمبر خود هرچه میخواهد یعنی قبول و نا قبول بتقدیر الهی و حکم اوست و شفاعت اجر است بهر حال

حدثنا صدقة بن الفضل قال اخبرنا عبدة بفتح عین مهمله

برای اقامت نماز و دادن زکوة چنانکه در احادیث دیگر از جریر تصریح یافته و خیر اندیشی مر هر مسلمان را **حدثنا** مسدد قال حدثنا
يحيى عن اسمعيل قال حدثني قيس بن ابي حازم عن جرير بن عبد الله قال بايعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على اقام الصلوة وايتاء الزكوة
گفت جریر بن عبد الله بیعت کردم رسول خدا را بر شرط بر پا داشتن نماز و دادن زکوة والنصح لكل مسلم و خیر اندیشی کردن مر هر مسلمان را

باب اذا باع نخلا قد ابرت وقتی که فروخت کسی درخت خرما را که کسی وا دو شده است ولم يشترط الثمرة و شرط نکرده است میوه را
که از آن درخت بری باشد تنبیه است که میوه از بایع می باشد **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن
عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال مرویست از ابن عمر که بتحقیق رسول خدا فرمود من باع نخلا قد ابرت فثمرتها
للبائع کسی که فروخت درخت خرما را که ابر کرده شده است پس میوه آن درخت مر بایع راست الا ان يشترط المبتاع مگر آنکه
شرط کند مشتری که بیع ... تابیر آنجا نست که در وقت گل کردن درخت خوشه از درختی که آنرا نر سید انند بر شاخی دیگر یا دو ... می افشانند
و از وی بار بیشتر میگردد نخل او

باب الشروط في البيوع در بیان شرطهای که در بیع میکنند از روایی و ناروایی آن
حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا الليث عن ابن شهاب عن عروة ان عائشة رضي الله عنها اخبرته مرویست از عروة بن زبیر
که بتحقیق عائشه خبر داد او را ان بريرة جاءت عائشة تستعينها في كتابتها ولم تكن قضت من كتابتها شيئا بتحقیق بریره آمد نزد عائشه
بجای آنکه طلب مدد میکند از عائشه در وجه کتابت خود و ادا نکرده بود از وجه کتابت خود چیزی را قالت لها عائشة ارجعي الى اهلك
گفت مر او را عائشه باز رو نزد اهل خود که ترا مکاتب ساخته اند فان احبوا ان اقضي عنك كتابتك پس اگر دوست دارند که
ادا کنم از جانب تو وجه کتابت یعنی بخرم ترا بقدر وجه کتابت ويكون ولاءك لي فعلت و باشد ولای تو مرا بکنم این را که میگویی
فذكرت ذلك بريرة الى اهلها پس گفت آنرا بریره نزد اهل خود فابوا وقالوا ان شاءت ان تحتسب عليك فلتفعل ويكون لنا ولاءك
پس ابا کردند از قبول قول عائشه و گفتند اگر خواهد این را که ادا کند وجه کتابت حسبة برای ثواب آخرت پس گو بکند و باشد ولای تو
برای ما فذكرت ذلك لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم پس ذکر کرد عائشه آن ماجرا را نزد رسول خدا فقال لها ابتاعي فاعتقي فانما
الولاء لمن اعتق پس فرمود آنحضرت عائشه را بخر بریره را و آزاد کن نیست ولا مگر کسی را که آزاد کرده است

باب اذا اشترط البائع ظهر الدابة الى مكان مسمى جاز وقتی که شرط کند فروشنده دابه سواری خود را تا مکانی معلوم روا است نزد علما
حنفیه شرطی را که در وی نفع یکی از متعاقدین باشد موجب بطلان بیع گفته اند در خصوص این معنی احادیث ایراد کرده اند
و حدیثی که مولف درین باب آورده در وی روایتهای مختلف است که آنحضرت بعد از خریدن شتر جابر از روی احسان
و انعام او را سوار کرده یا جابر شرط کرده درین روایت چون شتر او را گردن بسته رتوانند که از راه فنا ... باشد
آن شتر را از راه ... بوی رحمت فرموده بهر تقدیر این حدیث حجت نمیشود بر جواز این شرط **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا
زكرياء قال سمعت عامرا يقول حدثني جابر گفت زکریا شنیدم عامر شعبی را میگفت حدیث کرد مرا جابر انه كان يسير على جمل له
قد اعيا بتحقیق جابر سیر میکرد در غزوه تبوک یا در غزوه ذات الرقاع بر شتری که مر او را بود و در رنج و تعب انداخته بود از سستی
ولکند روی فمر النبي صلى الله عليه وآله وسلم فضربه ... پس گذشت آنحضرت بر وی پس زد شتر او را بچوبی ... فدعا له ...
و در روایت مسلم و امام احمد واقع شده که جابر عرض کرد که این شتر عاجز کرده مرا آنحضرت فرمود بنشان او را و چون
بر آن چوب زد و فرمود سوار شو فسار سيرا ليس يسير مثله پس راه رفت رفتنی که نمیرفت مانند آن در روایتی آمده که جابر
گفت که چنان تند میرفت که مهار او را بدرستی میکشیدم تا سخن آنحضرت بشنوم ثم قال بعنيه باوقية قلت لا ثم قال بعنيه فرمود بفروش

وقال یعنی عثمان نیز از عبده روایت کرده لیکن
بلفظ عن و گفته بجای لفظ حدیث لا تحصي شمار
و شمار مکن که چند درهم و چه قدر درهم فيحصي الله
عليك پس احصار کند خدا تعالی بر تو و شمرده
ده یعنی قطع کند ماده برکت را و سد باب
مزید نماید

باب الصدقة فيما استطاع ثواب صدقه متحقق است در آنقدر
که می تواند اگر چه اندک باشد **حدثنا** ابو
عاصم عن ابن جريج ح وحدثني محمد
بن عبد الرحيم عن حجاج بن محمد
اعور عن ابن جريج قال اخبرني ابن
ابي مليكة عن عباد بفتح مهمله و تشدید
موحده ابن عبد الله بن الزبير اخبره
عن اسماء بنت ابي بكر انها جاءت
النبي صلى الله عليه وآله وسلم تحقيق
اسماء آمد نزد آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم
فقال لا توعي فيوعي الله عليك پس فرمود
نگاه مدار مال را پس نگاه دارد آنرا خدا بر تو
ایعاء بمعنی حفظ متاع است در وعا یعنی ظرف
و مراد امساک و ترک انفاق است ارضخي
ما استطعت بده اندکی آنچه بتوانی بر وفق
رضای شوهر اگر چه اندک باشد ... ضم ... ضاد
فا مهمله و معجمه عطا قلیل **باب**

بمن آنرا بیک اوقیه گفتم نمیفروشم وی بهاسیه هم در بعضی روایات کتاب وفیه کذت مزواست بر هیک اوقیه است گردید
دراوقت یک اوقیه چهل درهم بود ودرین زمان ده درهم است ثم قال بعنیه فبعته پس گفت بفروش آنرا پس فروختم
بیک اوقیه پس فروختم آنرا فاستثنیت حملانه الی اهلی پس استثنا کردم یعنی شرط کردم سواری آنرا تا مردم خود وحملان
حملان بضم حاء مهمله بمعنی حمل است فلما قدمنا اتیته بالجمل ونقدنی ثمنه پس وقتیکه آمدیم بمدینه آوردم جمل را وشتر داد مرا
بهای آن ثم انصرفت فارسل علی اثری پس بر گشتم از نزد آنحضرت پس فرستاد کسی را بر پی من فقال ما کنت لآخذ جملك
فخذ جملك ذلك فهو مالك پس فرمود نیستم بگیرم شتر ترا پس بگیر شتر خود را وآن زر بها مال وملک تست وقال شعبة
عن مغيرة عن عامر عن جابر افقرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ظهره الی المدینة گفت شعبه از مغیره از عامر از جابر سواری داد
مرا رسول خدا تا مدینه افقرنی بتقدیم فا بر قاف در اصل بمعنی حمل است میگویند افقرت دابتی فلانا ای اعرت فقار ظهرها
یعنی بر پشت کردم استخوان پشت او را تا سوار شود وازین روایت اشتراط جابر معلوم نشد وقال اسحق عن جریر عن مغیرة فبعته علی
ان لی فقار ظهره حتی ابلغ المدینة وگفت اسحق بن راهویه بروایت مذکور پس فروختم آنرا برین شرط که مرا سواری آن
باشد تا برسم بمدینه را درین روایت شرط از جانب بایع مفهوم شد وقال عطاء وغیره لك ظهره الی المدینة وگفت عطا ابن ابی رباح
وغیر او که آنحضرت از خود فرمود مر تراست سواری آن تا مدینه وقال محمد بن المنکدر عن جابر شرط ظهره الی المدینة وگفت محمد
بن منکدر از جابر شرط کرد جابر سواری را تا مدینه وقال زید بن اسلم عن جابر ولك ظهره حتی ترجع وگفت زید بن اسلم از جابر
که فرمود آنحضرت مر تراست سواری آن تا باز روی بمدینه وقال ابو الزبیر عن جابر افقرناك ظهره الی المدینة وگفت ابو زبیر
از جابر فرمود سواری دادیم ترا تا مدینه وقال الاعمش عن سالم عن جابر تبلغ علیه الی اهلك وگفت اعمش از سالم از جابر
برسانی خود را بران شتر تا اهل خود درین سه روایت تجویز از جانب آنحضرت است تبلغ بتا فوقیه وبا موحده هردو مفتوح
وتشدید لام وسکون غین بمعنی امر از باب تفعل وقال عبید الله وابن اسحق عن وهب عن جابر اشتراه النبی صلی الله علیه
وسلم باوقیة خرید آنحضرت شتر را باوقیه تابعه زید بن اسلم عن جابر متابعت کرده است زید بن اسلم وهب را از جابر
وقال ابن جریج عن عطاء وغیره عن جابر اخذته باربعة دنانیر گفته است ابن جریج بروایت مذکور فرمود آنحضرت گرفتم آنرا
بچهار دینار وهذا یکون اوقیة علی حساب الدینار بعشرة دراهم واین چهار دینار می باشد یک اوقیه بر حسابی که دینار ده درهم باشد
ولم یبین الثمن مغیرة عن الشعبی عن جابر وابن المنکدر وابو الزبیر عن جابر وبیان نکرده است ثمن را مغیره وابن منکدر وابو زبیر
از جابر وقال الاعمش عن سالم عن جابر اوقیة ذهب وگفت اعمش بروایت خود که اوقیه طلا بود نه نقره وقال ابو اسحق عن سالم عن جابر
بمائتی درهم وگفت ابو اسحق بروایت سالم از جابر بدویست درهم وقال داؤد بن قیس عن عبید الله بن مقسم عن جابر اشتراه بطریق
تبوك احسبه قال باربع اواق گفت داؤد بن قیس خرید آن حضرت آنرا براه غزوه تبوک گمان دارم جابر را که گفت بچهار
اوقیه وقال ابو نضرة عن جابر اشتراه بعشرین دینارا وگفت ابو نضره خرید آنرا به بیست دینار وقول الشعبی باوقیة اکثر وقول شعبی که گفته
بیک اوقیه اکثر است از روی روایت این قول هم از مولف است چنانکه قول او وقال ابو عبد الله الاشتراط اکثر واصح عندی
گفت ابو عبد الله شرط کردن جابر درین بیع اکثر وصحیح تر است نزد من از روایتهای دیگر که نسبت تجویز بانحضرت کرده اند وگویی
این قضیه بیع جابر یکبار است واین همه راویان عدل وصادق القول پس با این همه اختلاف که در روایتی یک اوقیه
ودر روایتی دیگر چهار دینار ودر روایتی بیست دینار ودر جایی چهل درهم ودر جای دیگر دویست درهم در واقع

الجزء السادس تيسير الاسلام | كتاب الزكوة

بیان میتوانی کرد یا بر سوال حدیث فتنه دلیر بوده که بشتری میرسیدی از آنحضرت از شر و فتنه فکیف قال پس بگو که چگونه فرموده قال گفت حذیفه قلت گفتم در روایت حدیث
فتنة الرجل فی اهله وولده وجاره فتنه مرد وامتحان وی در مردم خانه وفرزندان وهمسایه اوست یعنی در مراعات حقوق ایشان که چگونه بر وفق شرع یا ارتکاب منهیات ادای نماید درین حقوق بسا که تقصیر میکنند
تکفرها الصلوة والصدقة والمعروف می پوشد وسبب آمرزش میگردد آن فتنه وتقصیر را نماز وصدقه وهر عمل که معروف ومعدود شرع است قال سلیمان گفت اعمش قد کان
یقول گاهی بود که میگفت ابو وائل درین روایت الصلوة والصدقة والامر بالمعروف
والنهی عن المنکر یعنی میگفت بجای معروف امر بمعروف ونهی منکر را قال لیس هذا ارید
گفت نیست غرض از حدیث این نیست این فتنه اهل و
عیال مردم از آنچه میپرسم ولکن ارید

ثمن یکی ازین مذکور خواهد بود پس وجه جمع چیست گویم ادا گردید اکثر اوقیه چنانکه از طلا می باشد از نقره هم می باشد اوقیه طلا برابر ده دینار است و اوقیه نقره چهل درم است و آن چهار دینار است و تواند که چهار اوقیه نقره در عرف و اصطلاح یک اوقیه طلا باشد و در روایت سوم گفته چهار اوقیه پنج اوقیه است و شاید که واقع آنست که بعض ازین راویان از چهار یک اوقیه فضه یعنی نقره خواستند و مراد اوقیه طلا است پس بعضی از ایشان بالطریق نقل بالمعنی روایت کرده است که گفت بیست دینار و دویست درم و چهار صد اوقیه نقره همان یک اوقیه طلا است و بعضی اوقیه نقره فضه و پس بعضی از ایشان نقل بالمعنی چهل درم و چهار دینار گفته است که مساوی یک اوقیه نقره است پس در حقیقت اختلاف راجع به فهم کیست اوقیه شد و پس بنا بر همه اختلاف در فهم معنی و مراد از کلام سید انام صلی الله علیه وسلم صحابه را تیز واقع شده است چنانکه در بیان ماده ظاهر و بعد ما خواهد بود و ظاهر آنست که این اختلاف منافی صدق و عدالت نیست والله اعلم بالصواب

باب الشروط فی المعاملة

در بیان جواز شرط کردن در سایر معاملات **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة رضی الله عنه قالت الانصار للنبی صلی الله علیه وسلم اقسم بیننا و بین اخواننا النخیل قال لا گفت ابو هریره در وقتی که مهاجران اهل و اموال خود را بمکه گذاشته آمدند گفتند انصار با آنحضرت قسمت کن میان ما و میان برادران ما مهاجران نخلستان را فرمود آنحضرت راضی نشد که مهاجران زراعت که بر آن مال اصل است بودند و اموال خود را در راه خدا ترک داده ممنون عطایای انصار شدند فقالوا تکفونا المؤنة و نشرککم فی الثمرة پس گفتند انصار مهاجران را کفایت کنید رنج عمل را شریک میکنیم شما را در میوه قالوا سمعنا و اطعنا پس گفتند مهاجران شنیدیم و قبول کردیم این شرط را **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا جویریة بن اسماء عن نافع عن عبد الله قال اعطی رسول الله صلی الله علیه وسلم خیبر الیهود ان یعملوها و یزرعوها و لهم شطر ما یخرج منها گفت عبد الله بن عمر داد رسول خدا زمین خیبر را برای یهود که بکار آرند و زراعت کنند در زمینها و میوه بر ایشان است و شرط آب دادن درختان و اصلاح نمودن مجاری آن و نیز آن و زراعت کنند در زمینها و برای ایشان است نصف چیزی که برآید و حاصل شود از آن

باب الشروط فی المهر عند عقدة النکاح

در بیان شرطها در مهر وقت بستن نکاح و قال عمر ان مقاطع الحقوق عند الشروط و لک ما شرطت و گفت عمر تحقیق قطع کردن حقهای تردد ناپذیر شرطهاست و مر ترا است چیزی که شرط کردی یعنی مطالبه حق لازم است بر وفق شرطی که بسته گردیده و قال المسور سمعت النبی صلی الله علیه وسلم ذکر صهرا له و گفت مسور بن مخرمه شنیدم پیغمبر خدا را که یاد کرد داماد خود را و مراد از آن ابو العاص است که زینب دختر آنحضرت را ترویج کرده بود فاثنی علیه فی مصاهرته پس ستایش کرد بر وی نیکوئی او که در معامله دامادی کرده بود فاحسن قال حدثنی فصدقنی و وعدنی فوفی لی پس نیکو بود و آنحضرت فرمود گفت مرا پس راست گفت مرا و وعده کرد پس وفا کرد وعده را برای من اشارت است بآنکه چون ابو العاص در غزوه بدر اسیر شد آنحضرت او را گذاشت بشرط آنکه زینب را بمدینه فرستد پس بموجب وعده کار کرد و زینب را پیش آنحضرت فرستاد و درین دو حدیث ذکر شرط در وقت نکاح تصریح معلوم نشد گویا مقصود قول عمر رضی الله عنه است و نیز قول آنحضرت صدقنی فصدقنی هم اشارت است بشرطی که در وقت نکاح کرده باشد و این حدیث در باب النکاح نیز خواهد آمد **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنی یزید بن ابی حبیب عن ابی الخیر عن عقبة بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احق الشروط ان توفوا به ما استحللتم به الفروج فرمود رسول خدا سزاوارتر ازین شرطهای که وفا کنید بآن چیزیست که حلال کنید بآن زنها را یعنی شرطها که در نکاح بجا آرید از مهر و جز آن مراد شرطهاست که منافی عقد نکاح نباشد

باب الشروط فی المزارعة

در بیان شرطهای که در

الجزء السادس و شرح الاسلام | کتاب الزکوة

بعد از ان قال گفت حذیفه قلت لا بل یکسر گفتم نه بلکه شکسته شود قال فانه اذا کسر لم یغلق ابدا گفت عمر پس تحقیق آن در چون شکسته شود بسته نشود همیشه قال قلت اجل گفت حذیفه گفتم آری فهبنا ان نسأله من الباب ابو وائل گوید پس هیبت داشتیم و بزرگ پنداشتیم حذیفه را از آنکه پرسیم او را که کیست آن در فقلنا لمسروق سله پس گفتیم مسروق را که بسبب کثرت علم و علو منزلت وی دلیر بود بر سوال که بپرس حذیفه را از باب قال فسأله گفت ابو وائل پس پرسید مسروق او را فقال پس گفت حذیفه مراد جناب عمر است قال گفت ابو وائل فقلنا فعلم عمر من تعنی پس گفتیم مر حذیفه را که آیا دانسته بود عمر کسی را که مراد میداری ازین باب قال نعم گفت حذیفه آری میدانست عمر کما ان دون غد لیلة چنانکه میداند نزدیک و این طرف فردا یعنی پیشتر از فردا شب است و ذلک انی حدثته حدیثا لیس بالاغالیط و چنین دانستن عمر بجهت آنست که من حدیث کردم عمر را حدیثی که نیست آن از غلطها که در غلط افتد مردم در فهم مراد وی بلکه مبین بیگردد مراد وی بلا ندک تامل اغالیط جمع اغلوطه است

باب

من تصدق فی الشرک ثم اسلم حکم عمل کسیکه صدقه دهد در حالیکه مشرک است باز مسلمان آمد آیا معتبر باشد تصدق حال شرک یا نبود اختلافست در آن صحیح آنست که بعد

زراعت كنند حدثنا مالك بن اسمعيل قال حدثنا ابن عيينة قال يحيى سمعت حنظلة الزرقي قال سمعت رافع بن خديج يقول كنا اكثر الانصار حقلا گفت حنظله بوديم ما بيشتر مردم انصار از روى زراعت حقل بفتح حاء مهمله وسكون قاف يعني زراعت است فكنا نكري الارض فربما اخرجت هذه ولم تخرج ذه وبوديم ما كه اجاره ميداديم قطعهاى زمين را وبسا بود كه برون آوردى اين قطعه وبرون نمى آورد اين ديگر يعني اجاره ميداديم حله برزمين وميگفتيم كه اين قطعه تست هرچه بر آيد ازوى مرا باشد وقطعه ديگر حاصل او مرا است وگاه يك قطعه زراعت مى آورد وقطعه ديگر خالى مى ماند از زراعت پس منفعت يكى تمام حاصل مى برد ديگرى فنهينا عن ذلك ولم ننه عن الورق پس منع كرده شديم از صورت اجاره كه محل مخاطره بود ومنع كرده نشديم از اجاره بنقد درهم ودينار **باب** ما لا يجوز من الشروط في النكاح در بيان چيزى كه روا نيست از شرطها در عقد نكاح حدثنا مسدد قال حدثنا يزيد بن زريع قال حدثنا معمر عن الزهري عن سعيد عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يبيع حاضر لباد فرمود نفروشد شهرى براى دهقانى مراد آنست كه بايد نگويد شهرى او را كه بگذار متاع خود را نزد من كه ميفروشم بهاى گران تر ميفروشم بلكه بگذارد او را تا بنرخ روز بفروشد ولا تناجشوا وزيادتى نكنيد در قيمت متاع بى رغبت در آن ولا يزيدن على بيع اخيه وزيادتى نكند يكى بر بيع برادر خود يعني سوقيكه بهاى يكديگر راضى شده باشند زياده كرده ديگر دو كار بگرداند ولا يخطبن على خطبته وخواستگارى نكند بر خواستگارى برادر خود ولا تسال المرأة طلاق اختها لتستكفئ اناءها وخواهد زن طلاق خواهر خود را تا بر گرداند ظرف او را يعني آنست كه زنى بمردى گويد بشرطى مرا نكاح كن كه خواهر حقيقى يا رضاعى يا اسلامى او را كه در حباله نكاح تست طلاق دهى تا حقوق همه عايد من شود **باب** الشروط التي لا تحل في الحدود در بيان شرطهاى كه روا نيست در اقامت حدود شرعيه حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا الليث عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ابي هريرة وزيد بن خالد الجهني انهما قالا ان رجلا من الاعراب اتى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بتحقيق ابو هريره وزيد بن خالد جهنى گفتند كه مردى از صحرا نشينان آمد نزد رسول خدا فقال يا رسول الله انشدك الله الا قضيت لي بكتاب الله پس گفت اى رسول خدا سوگند ميدهم ترا بخدا يا آنكه ياد ميدهم ترا خدا را كارى نكنى مگر آنكه حكم كنى براى من بفرموده خدا يا آنچه قرآن ناطق است وآن اينست كه الشيخ والشيخة اذا زنيا فارجموهما البتة گويند اين كلام در قرآن بود بعد از آن منسوخ شد وحكم آن باقى است وآن سوگند دادن هرچند خالى از سوء ادب نيست چون بتعارف عرب معتاد بوده اعراب را معذور بايد داشت فقال الخصم الآخر وهو افقه منه پس گفت خصم ديگر كه بوى خصومت داشت وحال آنكه وى عالم تر بود ازوى نعم فاقض بيننا بكتاب الله آرى قبول دارم حكم كن ميان ما بموجب كتاب خدا وائذن لي فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قل اعرابي گفت اذن ده مرا تا قصه را گويم فرمود رسول خدا بگو قال ان ابني كان عسيفا على هذا فزنى بامرأته گفت بتحقيق پسر من بود اجير بر نيكس پس زنا كرد بزن او شارحان اختلاف كرده اند در قائل اين كلام كرمانى جزم كرده كه قائل اعرابى است چنانكه هم درين حديث در كتاب الصلح بتصريح يافته قال الاعرابي ان ابني بعد از آنكه گفته بود اعرابى كلام حافظ ابن حجر ناظر دانست كه قول خصم ديگر است ودر حديث سابق قول او وقال الاعرابي ان ابني شاذ هست محفوظ در ساير طرق اينچنين است كه در بيان آورده واز كلام عينى نيز پيدا است كه قول خصم اعرابى است ميگويد قول او فاذن لي از جمله فقه اوست كه ادب ورزيده ومانند اعرابى غوغا نكرده وبا نحضرت سوگند نداده وبعد از طلب اذن در عرض حقيقت حال واثبوده اى اخبرت ان على ابني الرجم فافتديت منه بمائة شاة ووليدة وبتحقيق خبر داده شدم من كه بر پسر من لازم رجم است پس بدل دادم

الجزء السادس تيسير الاسلام | كتاب الزكوة

در دادن چيزى بمسكين يا آزاد كردن بنده يا پيوند كردن رحم فهل فيها من اجر پس آيا هست در آن چيزها كه كرديم در آن زمان ثوابے فقال النبي پس فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم اسلمت على ما اسلفت من خير اسلام آوردى وافزود كردے چنين عمل خير را كه بسبب تقوى اعمال وعامه حقوق است بر آنچه پيش گذشته از عمل نيك پس اعمال سابقه نيز بتعمير آن صحيح ومقبول گرديد

بعد از دو یک داد و در صلح آورد و عمل بر ترجیح نسأل اهل العلم پس پرسیدم اهل علم را گراکا ابودند از حکم این واتمونا خبر و زاد
علی ابنی مائة جلدة و تغریب عام و ان علی امرأة هذا الرجم پس خبر دادند که تحقیق بر پسر تو لازم صد دره است وجلای وطن تا
یکسال و آنکه زن ترا کرده است پس محصن نیست و بر زن این مرد رجم است از آنکه محصنه است فقال رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم والذی نفسی بیده پس فرمود رسول خدا سوگند آنکه ذات من بدست قدرت اوست لأقضین بینکما بکتاب الله
هر آینه حکم میکنم میان شما بر موجب کتاب خدا الولیدة والغنم رد علیک اوو بزگر بیل داده و آن بر تو لازم است و علی ابنک
جلد مائة و تغریب عام ولازم بر پسر تو زدن صد دره است و بر آوردن یکسال واغد یا انیس الی امرأة هذا فان اعترفت فارجمها
فرا بر و ای انیس که ابن ضحاک اسلمی است و آنحضرت او را نائب خود کرده نزد زن این مرد اعرابی فرستاد پس اگر
اقرار کند بزنا سنگسار کن او را فغدا علیها فاعترفت گفت راوی این حدیث پس رفت انیس بر وی پس اعتراف کرد
زن بجرم خود فأمر بها رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرجمت پس امر کرد آن زن را رسول خدا پس سنگسار کرده شد ظاهر آنست
که این امری دیگر است بعد از خبر دادن انیس و محتمل که تمامه سابق باشد **باب** ما یجوز من شروط المکاتب در بیان چیزی که روا است
از شرطهای مکاتب اذا رضی بالبیع علی ان یعتق وقتی که راضی شود به بیع بر شرط آنکه آزاد کرده شود **حدثنا** خلاد بن
یحیی قال حدثنا عبد الواحد بن ایمن المکی عن ابیه قال دخلت علی عائشة قالت دخلت علی بریرة وهی مکاتبة گفت ایمن مکی در آمدم بر عائشه
گفت در آمد بر من بریره و حال آنکه وی مکاتب بود فقالت یا ام المؤمنین اشترینی پس گفت بریره ای مادر مسلمانان بخر مرا فان
اهلی یبیعونی فأعتقینی قالت نعم پس بدرستیکه اهل من میفروشند مرا پس آزاد کن مرا گفت عائشه آری میخرم و
آزاد میکنم قالت ان اهلی لا یبیعونی حتی یشترطوا ولائی گفت بریره مردم من نمیفروشند مرا تا آنکه شرط میکنند ولای مرا که برای ایشان
باشد قالت لا حاجة لی فیک گفت عائشه حاجتی نیست مرا در تو فسمع ذلک النبی صلی الله علیه وسلم او بلغه پس شنید آنرا پیغمبر
یا رسید او را شک راوی است فقال ما شأن بریرة فقال اشتریها فأعتقیها ولیشترطوا ما شاؤا پس فرمود چیست حال بریره پس
ذکر کردم حال او را پس فرمود بخر او را و آزاد کن وی را پس شرط کنند آنمردم هر چه خواهند قال فاشتریتها فأعتقتها واشترط اهلها ولاءها
گفت راوی گفت عائشه پس خریدم او را و آزاد کردم و شرط کردند مردم او ولای او را در روایت غیر این فقالت فاشتریتها
فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم الولاء لمن اعتق وان اشترطوا ما شاؤا پس فرمود پیغمبر خدا ولا کسی راست که آزاد کرده است
اگر چه شرط کنند فروشندگان صد شرط یعنی اگر چه بسیار مقبول و روا باشد این شرط قبولی ندارد **باب** الشروط فی الطلاق
بیان شرطهای که در طلاق راه دارد وقال ابن المسیب والحسن وعطاء ان بدأ بالطلاق او اخر فهو احق بشرطه گفتند این جماعه اگر
ابتدا کند بطلاق و گوید انت طالق ان دخلت الدار یا تاخیر کند و گوید ان دخلت الدار فانت طالق پس آنکس سزاوار است
برعایت شرط خود یعنی تقدیم و ابتدا آن دخل ندارد در وقوع طلاق بعد از یافتن شرط **حدثنا** محمد بن عرعرة قال حدثنا شعبة عن
عدی بن ثابت عن ابی حازم عن ابی هریرة قال نهی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عن التلقی گفت ابو هریره نهی کرده است پیغمبر
از پیش آمدن جماعه را که متاعی می آرند که بشهر بفروشند یعنی منع فرموده که پیشتر رفته بخرند و نگذارند که بیازار شهر رسد و نرخ متعین
شود وان یبتاع المهاجر للاعرابی و آنکه شهری مقیم برای دهقانی بادیه نشین وان تشترط المرأة طلاق اختها و اینکه شرط کند
زن در عقد نکاح طلاق خواهر خود را وان یستام الرجل علی سوم اخیه و اینکه بیع کند مرد بر بیع برادر خود ونهی عن النجش وعن التصریة
و منع کرد از آنکه زیاده کند بر نرخ بی آنکه رغبتی بگرفتن آن داشته باشد و منع کرد از تصریه یعنی از آنکه شیر را جمع کرده شده در روز دیگر

الجزء السادس شیخ الاسلام | كتاب المزكوة

نیز ظاهر شود فا نمو کتابت همینکه اهل کتاب
اگر چه نیز بالیمان به پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم نفع نکنند ایشان را هیچ چیز از عمل صالح
که کرده باشند و اگر ایمان آرند داده شود
اجر دو بار چنانچه ناطق است بدان تنزیل
و حدیث صحیح یوتون اجرهم مرتین و چون
سوال کرد عائشه آنحضرت را از آنکه آیا میداد آنرا
ابن جدعان از خیرات آیا نفع میکند آنرا فرمود
وی نگفت روزی رب اغفر لی خطیئتی
یوم الدین پس دلالت کرد که اگر بگوید آنرا
بعد از اسلام نفع کند آنچه عمل کرده است
در کفر و بعضی عمل خیر را در کفر سے بر ایمان
اسلام نیز سبب تخفیف در عذاب گویند
بقیاس حال ابوطالب و ابولهب و بعضی
گفته اند مخصوص به نبیا دارند چنانکه در
حدیث مسلم آمده از انس مرفوعاً که کافر

آزاد مردم بقدر وشند و بهار آرد کامردم ببینند که بسیار شیدا راست و فریب خورند تا به معاد و منت ملاقی گسترمتابعت کرده محمد بن عمرو را معاذ و عبد الصمد از شعبه و قال نضر و عبد الرحمن یعنی بلفظ مجهول روایت کرده اند و قال ابن عمر یعنی گفت آدم باین لفظ که نهی کرده شدیم لعقال النضر و جابر بن عبد الله نهی بلفظ معلوم و اختیار فاعل الله اعلم | باب ما یجوز من الشروط

تقریظ دلپذیر پرمرغوب علامی باتوقیر بخشیه کلک جواهر سلک برگزیده ازلی مولوی سید محمد عابد علی حفظه الله عن شر الغبی والغوی ساکن قصبه مصطفی آباد عرف کسمنه ضلع

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ملهم الصواب والصلوة والسلام علی رسوله حبیب الوهاب وآله واصحابه القامع بنیان الشرک والطغیان صلوة دائمة مادام القمران وتعاقب الملوان اما بعد این کتابیست فیض انتساب سراط مستقیم شیخ و شاب که هر سر رشته گم گشتگان بادیه ضلالت را خضری است رهنما و لمعهٔ الفقش کوشیان ظلمت کدهٔ جهالت را چراغی است ضیا بهانا مجموعه شرح بالبعیت برگزیده و دفتر مکاتیب نافعی است پسندیده یعنی مجموعهٔ احادیث سلطان المشرقین جامع المتن جامع الشرحین زینت بخش متن متین کتاب مستطاب مخزن لآلی عجاب فریده رشته هر ما نامزد ازدیاری یعنی تیسیر القاری شرح فارسی صحیح بخاری از تالیفات عالم ادق فاضل برحق مولانا نور الحق محدث دهلوی پور سعید حضرت مولانا شاه عبد الحق محدث که در حاشیه بعد ثبت اسمار رجال بافتحاکمال شرحی دیگر واضح و مبین از آن از مولانا شیخ الاسلام نیز رشا و موصوف الصدر والاهتمام که محض بتائید غیبی ولتفضلات لاریبی از فضل خالق کونین رب المشرقین والمغربین حاکم شریعت اسلام قامع بنیان کفر و ظلام فاضل اجل محدث اکمل آدی سبیل هدایت رهرو صراط شریعت جناب یمین الدوله وزیر الملک نواب محمد علی خان بهادر صولت جنگ والی ریاست محمد آباد عرف ټونک دام اقباله و جماعت اجله بنظر حصول سعادت دارین و حصول افتخار کونین عنان توجه منعطف فرموده لوای فتح و نصرت دولت آباد هند افراختند و سر ارسرت حق پرست خود را بحصول ترقی اسلام برگماشتند حتی که این پرده گیان عشرت کدهٔ معنی را بدار العلم ظاهری آورده خاطر عاطر خود را مصروف حصن حصین صحاح سته کردند و بشدومد کمال قابض و متصرف برآن شده در اجتماع متعلقات آنها مشغول گشتند تا آنکه بعنایت الهی در اندک زمانی همه شروح عربی و فارسی آنها جمع نموده در پی اشاعت کمر همت بر میان جان بستند و خزانهٔ عامره بفراهم آوردن این لآلی نایاب بید سبع رکنند و بعد از اجتماع این گنجینهٔ فیض آگین و دفتر رنگین بنظر طبع این کتاب مستطاب و شیوع احادیث جناب رسالتمآب حکم محکم به فرزند دلبند جگر پیوند ستاره سعادت شعار سعادت آثار نیر سپهر امارت اختر برج سعادت عالیجاه رفیع الشان عالم بیبدل فاضل اکمل مولوی قاری حافظ صاحبزاده محمد عبد الوهاب خان صاحب بهادر دام اقباله نافذ گردید که محض به فیض رسانی عالم کوشید و بطیب خاطر در طبع این کتاب فیض آیات مصروف شوند و بانجام رسانی این کار لایقه حسنات دارین بدست آرند صاحبزادهٔ والاقدر بطریق شایسته و آئین پسندیده باتباع حکم پدری و حصول حسنات ابدی کوشیدند و باهتمام این کار بزرگ و امر سترگ ردای همت بر میان جان بستند تا آنکه حسب الحکم صاحبزادهٔ والاقدر این گنجینهٔ گوهر ترتیب و تصحیح جناب فضیلت مآب کمالات انتساب عالم علوم خفی و جلی الهی و استاذی و مولای مولانا و سیدنا مولوی سید محمد معشوق علی عم فیضه لسبی بلیغ در مطبع علوی محمد علی بخش خان مغفور اولاً جلد اول پنج پاره منطبع گشته مطبوع طبایع خاص و عام شده و حالا الحمد لله ازان باز این جلد دوم از پاره ششم تا دهم بعرق ریزی و تصحیح و تنقیح جناب موصوف الصدر نیز مرتب و مزین گشته در ماه ذیحجه سنه یکهزار و دوصد و نود و نه هجری در مطبع علوی محمد علی بخش خان مرحوم لکهنوی حلیه طبع پوشیده آرایش آرای شهود گردید حالا کار طبع جلد سوم آغاز گشت فقط

ایضاً تقریظ نظم از نتائج طبع وقاد و فکر نقاد برگزیدهٔ ازلی مولوی محمد عابد علی سلمه الله العلی

هست کلید در گنج حکیم | بسم الله الرحمن الرحیم

حبذا مژده بهار آمد
بلبلان را زغم خلاصی شد
از هیولای تخلهای چمن
نوجوانان بوستان زاطراف

گل ز بستان زافتخار آمد
شادمانی و کامیابی شد
سبز و شاداب گشت چرخ چمن
نغمه مستند عندلیب

چمن دهر گشت تازه و تر
بیش خیری چو کرد عهد بهار
نه غم آمد سموم خزان
ای خداوند ذوالجلال کریم

تاج عشرت نهاد لاله بسر
پی سپر شد خزان بحال آزار
نه خیالی ز انقلاب جهان
بطفیل رسول شاه امم

نرگس چشم مست دیده گشا
بوی گل شد نسیم مشک آلود
می عشرت به بزم من بارم
از خزان دار این جهانی را

برزخ گل رفان نموده باز
نیستی در خزان نمود نگاه
خنده زد دور چرخ می سازد
تا بحشر این زمانی را

صورت نظم زتشبیم اهل جان
حمد شکل فزون نیاکسان است
توسن خامه را سمند کن
بلبل بوستان جود و سخا
ذات پاکش نهال باغ کرم
روی او روشن از مه تابان
هر دو پایش ستون فیض و کرم
عالم و عامل فقیه نبیل
شاهد لیکا و دانا بر برش
باغ عالم زآب او تازه
همت وقت شد علم حدیث
این زمان خدا بفضل مجید
گر سم گرد داین سفینه رحیم
رو نمود همگی یکبار
نور از حکم محکم و بجا
مولف الستن جامع الکرحیین
بار اول بجد و جهد مزید
دست بدست ارمغان گردید
صد الحمد گشت جلوه فگن
بخیمات کاغذ مرغوب
از سواد شب سواد شب دیجور
بهر تاریخ او کمر بستم

صورت او دل و دو دیده نهان
وسنش جاری است سال است
زین لیست به نه کمل کن
گلبن گلفشان فیض و عطا
الفت سازد به یکسان هر دم
جسم پاکت [illegible] احسان
[illegible] قبله عراق و عجم
مصدر لطف کردگار جلیل
پیکر جود و [illegible]
تازه تر طبع [illegible] و شاهانه
دولتش عمر [illegible] تحدیث
وردش [illegible] خیال نیک برید
ظلمت کفر را زند بر هم
[illegible]
کار [illegible] درست شد [illegible]
گشت مقبول خاطر دارین
مطلب جلد اولش گردید
مثل یوسف عزیز جان گردید
گر امیدان [illegible]
جلوه [illegible] رسد [illegible]
[illegible] نثار [illegible]
اندکی در تفکرش رفتم

بعد محشر ارم بود ماوا
اتباع حدیث ختم رسل
در [illegible] محامد [illegible]
آفتاب سپهر عز و کمال
[illegible]
سر و [illegible] چشمهای کرم
بسکه شد فیض و مطلبات
[illegible] رسول شرع رسول
چشم عالم [illegible]
[illegible] صلوة [illegible]
مرزبان [illegible] دیگر
یعنی شرح صحیح مسلم
کار دین [illegible]
[illegible]
طبع والای او [illegible]
صرف طبعش [illegible]
در جهان ساحت کرم [illegible]
بهر تاریخ او [illegible]
یعنی [illegible]
[illegible] مجید با ان
از مسلسل سطور او [illegible]
هم در آن دم [illegible]

نجلیه رسول صل علی
ختم شد بر تو [illegible]
[illegible]
گوهر درج حشمت و [illegible]
نور [illegible]
بارش فیض [illegible]
گر خدا [illegible]
رهنمای جهان براه وصول
[illegible] یافت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تعجیل
[illegible] جهان شود [illegible]
بود این نسخه [illegible]
طبع شرح صحیح [illegible]
لیکن آمد [illegible]
با هزاران [illegible]
خامه ام زد رقم همه مرغوب
با طریق حمید طرز سعید
[illegible]
[illegible] گنبد گرد
[illegible]

باش ای [illegible]
بعد ازین [illegible] گفتنی است بگو
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذات [illegible]
[illegible]
از لطفش دام می بارد
[illegible]
نام نامی او محمد علی است
[illegible]
روز و شب فکر [illegible]
[illegible]
حکم نافذ [illegible] گردید
لیکن از [illegible]
با طریق نفیس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
جلد [illegible]
[illegible]
[illegible] مرتب شد [illegible]
[illegible]

تا کی [illegible] قدم
[illegible]
فیض [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عالم [illegible]
واقف [illegible]
[illegible] اسلام
[illegible]
[illegible]
[illegible] این کتاب [illegible]
تا بد دعا [illegible]
طبع گردید این کتاب عجیب
[illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible] گشت جلد [illegible]
[illegible]
هر ورق [illegible]
جلد ثانی این کتاب عجیب
[illegible]

اشتهار

پارهٔ پنجم از شرح شیخ الاسلام که بر حاشیه است مفقود با وجود کثرت تلاش تا حال جائی سراغش بدست نرسید بوجه عدم دستیابی آن پارهٔ ششم از مسند صاحب الثانی شروع طبع گردید [illegible] تمام زمانه و مالکان عالی مکان و جامع کتب [illegible] التماس است که نزد هر صاحبی که پارهٔ پنجم آن شرح یا تمام کمال آن موجود باشد یا سراغش جائی دیگر یافته شود براه عنایت عاریت خواه بقیمت در مطبع [illegible] آگاه فرموده عنایت فرمایند و از اعانت حدیث ذخیرهٔ اندوز [illegible] [illegible] بعد [illegible] ارسال [illegible] خواهد [illegible] طبع کرده [illegible] کتاب [illegible]

[illegible]

محمد [illegible] کارپرداز مطبع [illegible]

وَكَذٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ

پارهٔ پنجم ٥

ترجمهٔ شیخ الاسلام که بر حاشیهٔ جلد دوم
تیسیر القاری (صفحه ۴۱۵) موعودهٔ آنجا
باقی است نیز همونجا در جلد دوم شامل باید کرد
تا پاره‌های ترجمه حاشیه برابر شوند
۱۳۰۵ھ

در مطبع علوی محمد علی بخش خان لکهنوی طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحيم **باب صلوة التطوع على الحمار** [illegible]

[illegible]

باب ما جاء في التطوع في السفر [illegible]

[illegible]

باب من تطوع في السفر في غير دبر الصلوة وقبلها [illegible]

[illegible]

اند معلوم است بدان آنکه علما را اختلاف است در نوافل بر چند قول ترک مطلقا و اتیان مطلقا و فرق میان رواتب و نوافل مطلقه مثل نماز ضحی و تهجد و مانند آن و همین است مذهب ابن عمر [illegible] حکم الشیخ ابن حجر و بعضی تعمیم نیز جائز داشته اند و بعضی فرق کنند میان حالت سیر و نزول و بعضی میان شب و روز در نوافل مطلقه و بعضی میان ما قبل و ما بعد چنانکه گذشت حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن عمرو بن مرة [illegible] عن ابن ابی لیلی قال ما انبأنا احد انه رأی النبی صلی الله علیه وسلم یصلی الضحی غیر ام هانی فانها ذکرت ان النبی صلی الله علیه وسلم یوم فتح مکة اغتسل آنحضرت [illegible] نماز چاشت را غیر از ام هانی و این نفی علم خود و نفی اخبار احد نیست [illegible] کسی [illegible] روایت و اخبار مردم است در واقع ذکرت ان النبی صلی الله علیه وسلم یوم فتح مکة اغتسل فی بیتها فصلی ثمان رکعات ذکر کرد ام هانی که آنحضرت روز فتح مکه غسل کرد در خانه وی پس گذارد هشت رکعت یعنی چاشت [illegible] معقب نماز [illegible] پیش از آن باشد و این هنگام [illegible] کو تقصیر میکرد نماز فرض [illegible] چنانکه در حدیث ابن عباس گذشت فما رایته صلی صلوٰة اخف منها [illegible] پس ندیدم آن حضرت را که گذارده باشد نمازی سبکتر از آن نماز [illegible] غیر انه یتم الرکوع والسجود تمام میکرد رکوع و سجود را یعنی تخفیف در قرائت داد و جمیع [illegible] ارکان فوت نمیشد وقال اللیث حدثنی یونس عن ابن شهاب قال حدثنی عبد الله بن عامر بن ربیعة ان اباه اخبره انه رای النبی صلی الله علیه وآله وسلم صلی السبحة باللیل فی السفر علی ظهر راحلته حیث توجهت به [illegible] عامر بن ربیعه پدر خود عبد الله را که وی دید آنحضرت را که گذارد نماز نفل [illegible] شب در سفر بر پشت راحله خود بهر سو که روی آورد راحله آنحضرت حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی سالم عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یسبح علی ظهر راحلته حیث کان وجهه یومی برأسه [illegible] آنحضرت نفل میکرد بر پشت راحله خود بهر سو که روی وی میبود ایماء میکرد بسر مبارک خود برای رکوع و سجود و این منافی قول ابن عمر [illegible] باب التطوع فی السفر [illegible] محمول است بر نفی سنت [illegible] ابن عمر [illegible] کرد نماز نفل بر راحله بطریق ایماء [illegible] نوافل مطلقه نیز چنانکه عادت پیغمبر بود صلی الله علیه وآله وسلم

باب الجمع فی السفر بین المغرب والعشاء

یعنی این باب در بیان جمع کردن در سفر میان نماز مغرب و عشاء [illegible] این ابواب را ابواب تقصیر [illegible] بجهت تصور جمع نسبت بگذاردن هر نماز در وقت موقوت [illegible] این ابواب [illegible] آن نیز [illegible] جمع شرعی اصل نماز [illegible] و اینکه وارد شده اند احادیث بسیار در جمع میان دو نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء در سفر بعضی احادیث مطلق و بعضی مقید بحالت سیر بعضی بحالت جد و سیر [illegible] میکرد [illegible] بعضی در مواضع مخصوصه [illegible] علما [illegible] قائل [illegible] علی الاطلاق و همین است مذهب ثوری و شافعی و احمد و اسحاق و مشهب مالکی [illegible] منکر [illegible] الاطلاق [illegible] تقدیم میان ظهر و عصر [illegible] مغرب و عشا [illegible] قول حسن بصری و نخعی و ابو حنیفه و صاحبین است و حکایت نووی خلاف صاحبین [illegible] اختلاف است چنانکه [illegible] الاصل [illegible] مذهب [illegible] نزول بعضی بصورت جد و سیر و این قول مشهور از مالک است [illegible] بحالت عذر [illegible] سفر [illegible] جمع تاخیر تقدیم و این روایت از مالک [illegible] دلائل مذهب حنفیه گفته [illegible] اوقات صلوٰة قطعی است ثابت بتواتر [illegible] شبهه [illegible] تاخیر نماز از وقت و تقدیم [illegible] امام محمد [illegible] رسیده است که عمر بن خطاب کرده نوشت بحکام خود در آفاق و نهی کرد ایشان را از آنکه جمع کنند بین الصلوتین در وقت واحد و اخبار کرد ایشان را که جمع [illegible] در وقت [illegible] از کبائر است [illegible] روایت کرده [illegible] ابو العالیه [illegible] روایت کرده از مکحول و چون تعیین اوقات نماز قطعی و متواتر باشد معارض نشود [illegible] خبر آحاد [illegible] در سفر [illegible] قرآن ثابت شده [illegible] روایت کرده بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود که گفت ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم صلی صلوٰة لغیر میقاتها الا صلوتین [illegible] مغرب و عشاء بالجمع [illegible] مزدلفه و در احادیث جمع میان ظهر و عصر در عرفات نیز آمده و ترک ابن مسعود آن را بسبب شهرت امر او باشد [illegible] مناسک حج بود [illegible] بسبب [illegible] از آن حضرت [illegible] و بالجمله آنچه بدان تصریح در احادیث واقع شده در غزوه تبوک است و ثابت نشده که [illegible] تحقیق آنست [illegible] امکان [illegible] [illegible] موطا [illegible] اصول [illegible] روایت ابی داود و از ابن عمر آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میان مغرب و عشاء [illegible] سفر [illegible] آورده که وی جمع نکرد [illegible] سبب [illegible] از جانب [illegible] روایتی [illegible] ترمذی آورد [illegible] سالم بن [illegible] صلی الله علیه [illegible] وسلم [illegible] دو نماز در سفر گفت لا الا [illegible] مزدلفه و احادیث در جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل است [illegible] روایات صحیح [illegible] اختلاف است [illegible] تقدیم [illegible] قائل [illegible] جمع تاخیر [illegible] بعضی احیان [illegible] آنست که [illegible] جمع [illegible] آنست [illegible] تاخیر کرده شود اولی را [illegible] آخر وقت [illegible] کرده شود ثانیه را [illegible] شود اول وقت آن [illegible] جمع صوری [illegible] بظاهر صورت جمع است حقیقة و معنی [illegible] الاطلاق جمع بر مثل این صورت [illegible] [illegible] باب [illegible] حمنه بنت جحش [illegible] و لفظ حدیث اگر چه در بعضی روایات چنین آمده که جمع میکرد میان [illegible] در وقت [illegible] [illegible] بتحقیق تخفیف و دفع حرج که در بعض روایات واقع شده که جمع میکرد تا در حرج نیفتد از امت خود [illegible] که در وی [illegible] حال وسعت [illegible] در گذاردن نماز در اول وقت باشد [illegible] آنچنان کند و اگر [illegible] تاخیر کند در آخر وقت [illegible] متصل [illegible] اول [illegible] ثانیه [illegible] توسعه و تخفیف [illegible] ظاهر است [illegible] نماز [illegible] آخر وقت مغرب ظاهر است [illegible] تحقیق [illegible] میسر است [illegible] صورت [illegible] وقت [illegible] بعضی شافعیه گویند که در حمل [illegible] بر [illegible] آخر وقت و اول [illegible] اشکال است چه جای تمام [illegible] تحقیق [illegible] روایت کرده است ابو داود [illegible] امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که چون مسافرت میکرد [illegible] آفتاب تا آنکه نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول میکرد و میگذارد مغرب را پس [illegible] طعام [illegible] میکرد [illegible] عشاء [illegible] میکرد [illegible] چنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و امام محمد در موطا خود میگوید که رسیده [illegible] از ابن عمر که وی گذارد مغرب ما

و تنسیک تاخیر کردن آن پیش از غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از ابی داؤد از نافع و عبد الله بن واقد آمده که گفت موذن ابن عمر
الصلوٰة گفت ابن عمر سیر کن تا قبیل غروب شفق پس نزول کرد و بگذارد مغرب را پس از آن انتظار کرد تا غائب شد شفق پس گذارد عشاء را پس گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
چون تعجیل میشد او را در امری میکرد چنانچه میکردم و در روایتی از نسائی حتی اذا کان آخر الشفق این روایت است که نا فرست در جمع بعضی که مذهب امام ابو حنیفه است و لاکن
بنا بر آن روایات در عدم جمع و جمع در وقت واحد جمع در معنی تاخیر تا آخر وقت و تعجیل شد اول آمده و امام ابو حنیفه اخذ بعدم جمع نموده بعض آخر اختیار کرده احتیاطا فی التقدیم
و شیخ ابن حجر گفته که نزد شافعی نیز ترک جمع افضل است و در روایتی آن که آمده که جمع نکرده است و فعل آن حضرت برای بیان جواز بود و این است که میسر شد مار اکه مدین اقامت
کند العلام و بنا فتم چیزی که از شارحین باشکم کرده باشد تحقیق شیخ ابن همام انتهی کلام الشیخ الاجل رحمه الله و الیه در ماقال و قال و در روایت کرده طبرانی در معجم کبیر حدیث عبد الله
بن مسعود را آنچه صریح است در بیان حنفیه بود آن حضرت که جمع میکرد میان مغرب و عشاء تاخیر میکرد آن را در آخر وقت آن و تعجیل میکرد این را در اول وقت این پس حمل کرده شود
بر آن هر چه در باب جمع مجمل و مطلق آمده و توفیقا بین احادیث الجمع و عدمه و بعد از تفصیل سابق گفته این کلام در جمع بین الصلوتین بود در مسافر اما جمع مقیم را پس ترمذی گفته
که بعضی از تابعین جمع بین الصلوتین در مریض را رفته اند احمد و اسحاق بدان قائل شده و بعضی جمع از جهت مطر نیز رفته اند و بدین قائل شده شافعی و احمد و اسحاق و قائل نشد جمع بجهت
مرض و ابن عباس گفته که جمع کند بین الصلوتین بی عذر پس تحقیق در آمد بابی از ابواب کبائر و عمل بر این است نزد اهل علم که جمع کرده نشود میان دو نماز مگر در سفر یا عرفه این عبارت
ترمذی است و تاویل کرده اند حدیث ابن عباس که آن حضرت جمع کرد میان ظهر و عصر و مغرب و عشاء بجز خوف و مطر و در روایتی بی خوف و سفر چنانکه تاویلات بازده و ترمذی نیز این حدیث
را آورده و نووی از ترمذی نقل کرده که نیست در کتاب من حدیثی که اجماع کرده باشند امت بر ترک آن مگر حدیث جمع از غیر خوف و مطر و دیگر حدیث قتل شارب خمر در مرتبه رابعه و گفته این کتاب
ترمذی در حدیث اخیر مشکل است که قائل اند بدان بعضی العذر در مرض و جمع بجهت حاجت مر کسی را که عادت نگیرد آن را انتهی و این حدیث در مسلم نیز آمده و الطریق متعدد و در بخاری نیز
در باب تاخیر الظهر الی العصر باب ما صلى بالمدینة سبعا و ثمانیا الظهر و العصر و المغرب و العشاء و تاویل آن نزد حنفیه بر نحوی است که مذکور شد چنانچه در شرح این حدیث اشاره به آن گذشت

حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان بن عیینة قال سمعت الزهری عن سالم عن ابیه قال کان النبی صلی الله علیه و آله وسلم یجمع بین المغرب و العشاء اذا جد به السیر
پدر سالم ابن عمر بود آن حضرت که جمع میکرد میان مغرب و عشاء وقتیکه بکوشش می آورد آن حضرت را سیر یعنی چون اهتمامش بسیر بودی تقدیم میکرد او را و تاخیر میکرد مغرب را تا آخر وقت در
آن در اول وقت عشاء میگذارد یعنی تاخیر تا ثلث لیل و جمع میکرد و هر دو در یک جا در صورت تا در توالی سیر کثرت سکنات نشود و تخصیص بذکر مغرب و عشاء با آنکه جمع در ظهر و عصر نیز واقع
شده بنا بر اقتضای مقام است چنانکه گفته اند که جمع کرده بود ابن عمر میان این دو نماز در شتابی سیر نزد رسیدن خبر فوت زنش یا بیماری آن پس سوال کرده اند و از غرابت این حال

پس جواب داد بر وفق سوال و قال ابراهیم بن طهمان عن الحسین المعلم کرام شد و عن یحیی بن ابی کثیر عن عکرمة عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
یجمع بین صلوٰة الظهر و العصر اذا کان علی ظهر سیر بود آن حضرت که جمع میکرد میان نماز ظهر و عصر وقتیکه بودی بر پشت سیر یعنی در سفر یا در حال سیر نه نزول تشبیه کرده شد سیر را بدابه
که بر آن سوار شده و تواند که لفظ سیر مقحم باشد چنانکه در حدیث خیر الصدقة ما کان عن ظهر غنی و در بعضی روایات علی ظهر یسیر بلفظ مضارع و تنوین ظهر نیز آمده و یجمع بین المغرب و العشاء
و جمع میکرد میان نماز مغرب و نماز عشاء همچنانکه مذکور شد و عن حسین یعنی معلم عطف است بر حسین مذکور عن یحیی بن ابی کثیر عن حفص بن عبید الله بن انس عن انس بن مالک
قال کان النبی صلی الله علیه و آله وسلم یجمع بین صلوٰة المغرب و العشاء فی السفر بود آن حضرت که جمع میکرد میان نماز مغرب و عشاء در سفر پس در روایت ابراهیم بن طهمان که از طریق عکرمه
از ابن عباس است جمع در ظهر و عصر و جمع در مغرب و عشاء هر دو مذکور اند و در روایت وی از طریق حفص از انس مذکور جمع اخیر است تابعه متابعت کرده حسین معلم را علی بن المبارک
تابعه و حرب در روایت حفص از انس یعنی ابن شداد یشکری عن یحیی عن حفص عن انس متابعت کرده حسین معلم را علی بن المبارک و حرب بن شداد یا بن شداد

باب هل یؤذن او یقیم اذا جمع بین المغرب و العشاء آیا اذان گوید مصلی یا اقامت تنها وقتیکه جمع کند میان مغرب و عشاء یعنی در مغرب و عشاء النبی صلی الله علیه و آله وسلم
و عشاء اذان گفت شاید کنایه کرده مصنف آنچه در بعضی طرق حدیث ابن عمر آمده در قصه جمع میان این دو نماز که وی فرود آمد پس اقامت گفت و یا ذکر نداء کرده و بعض
اذان در سفر و از آن نیست یه در وجه مناسبت هر دو حدیث بر ترجمه نقل کرده که حاصل آنست که مراد از یقیم المغرب در حدیث ابن عمر آنست که اقامت برای مغرب است
و آن در مغرب که مذکور نیست بقول و فی حدیث انس الا انه حدیث انس مختصر است بحدیث ابن عمر انتهی و تواند که مراد بیان حکم احد الامرین باشد میان این دو نماز باشت چنانکه در جمع قضا
آثار شده و استنباط کند جواز اقامت را از قول راوی حتی یقیم العشاء و در حدیث انس تیار کند این جمع را بر جمع قضاء والله اعلم حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا

شعیب عن الزهری قال اخبرنی سالم عن عبد الله بن عمر قال رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا اعجله السیر فی السفر یؤخر صلوٰة المغرب حتی یجمع بینها
و بین العشاء گفت ابن عمر دیدم آنحضرت را وقتیکه بشتابی می آورد او را سیر در سفر تاخیر میکرد نماز مغرب را تا آنکه جمع میکرد میان مغرب و میان عشاء قال سالم و کان عبد الله
یفعله گفت سالم و بود ابن عمر که میکرد آن را اذا اعجله السیر یقیم المغرب فیصلیها ثلاثا ثم یسلم چون بشتابی می آورد او را سیر اقامت میگفت برای نماز مغرب پس
میگذارد آن را سه رکعت پس سلام میداد ثم قل ما یلبث حتی یقیم العشاء پس اندک بود که درنگ میکرد تا آنکه اقامت میگفت برای عشاء و این نیست تعلیل با تصال مغرب
یعنی در تحقق وقت عشاء بود یا برای قضای بعض حوائج فیصلیها رکعتین ثم یسلم پس میگذارد دو رکعت عشاء پس سلام میداد و لا یسبح بینهما برکعة و لا بعد العشاء میان

این دو نماز جمع کرده است بعد العشاء یعنی بعد نماز عشا تا آنکه دیر شود من جوف اللیل تا آنکه در میانهٔ شب پس تو میکرد حدثنا اسحاق قال اخبرنا
عبد الصمد بن عبد الوارث قال حدثنا حرب قال حدثنا یحیی قال حدثنی حفص بن عبید الله بن انس ان انسا حدثه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
کان یجمع بین هاتین الصلوتین فی السفر یعنی المغرب والعشاء تحویل بجهت تاخیر ستم جمع تاخیر که در حدیث ابن عمر گذشت حضرت جمع میکرد میان این دو نماز در سفر
کرد حدیث این عمر گذشت باب یوخر الظهر الی العصر اذا ارتحل قبل ان تزیغ الشمس تاخیر کند مسافر نماز ظهر را تا نزدیک وقت نماز عصر وقتیکه راهی شود پیش از
زوال آفتاب و در آمدن وقت ظهر و سایر باشد هنگام زوال تا منزل و تفرقه فیه ازا بتدا در آنچه اهتمام دارد و هم در آن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم و بیهقی روایت
کرده ابن عباس از آن حضرت در رفع نموده آن را حدثنا حسان الواسطی بفتح مهمله و تشدید سین ابن عبد الله سهل کندی مصری پدرش حیطی بوالیس ندوم آورده
عصر را متوله شد مراد او از انجا حسان لیس بیوسته اند جا نیکه تا آنکه مرد سند دو بیست لیت و در قول حدثنا المفضل بفتح و تشدید ضاد ابن فضالة بفتح فا و تخفیف ضاد
قتبانی بکسر قاف وسکون فوقیه بموحده و نون قاضی مصر مستجاب الدعوات ... عن عقیل بتصغیر عن ابن شهاب عن انس بن مالک قال کان رسول الله
گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اذا ارتحل قبل ان تزیغ الشمس اخر الظهر الی وقت العصر وقتیکه کوچ کردے پیش از میل آفتاب تاخیر کردی نماز ظهر را تا قریب وقت
عصر ثم نزل فجمع بینهما پس فرود می آمد و جمع میکرد میان ظهر و عصر و میگذارد هر دو را یکجا اگرچه ظهر را در وقت و عصر که آخر بود وی میگذارد و عصر را در وقت وی که اول بود وی
پر ثابت شده در بیهقی روایت صحیح گذاردن عصر در وقت ظهر و نه تصریح بگذاردن ظهر در وقت عصر فاذا زاغت صلی الظهر ثم رکب و چون میل کردی آفتاب پیش از کوچ نماز
گذاردی ظهر را و از آن پس سوار شدی باب اذا ارتحل بعد ما زاغت الشمس صلی الظهر ثم رکب چون راهی شود بعد از میل آفتاب و دخول وقت ظهر بگذارد نماز ظهر را پس سوار شود
و جمع نکند حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا المفضل بن فضالة عن عقیل عن ابن شهاب عن انس بن مالک قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا ارتحل
قبل ان تزیغ الشمس اخر الظهر الی وقت العصر ثم نزل فجمع بینهما فان زاغت الشمس قبل ان یرتحل صلی الظهر ثم رکب و ثابت شده گذاردن عصر عقیب ظهر در روایت صحیح
و حکایت کرده شده از ابی داود چنانچه حمیدی نقل کرده که گفت نیست در تقدیم وقت حدیثی قائم و انکار کرده زیادت عصر را با ظهر که اسحاق بن راهویه از شبابه بن سوار
از عقیل درین حدیث روایت کرده و متفرد شده اسحاق با ثبات این زیادت و حاکم در اربعین اگرچه از طریق عقیل آورده در مستدرک خود ذکر نکرده و مشهور در جمع تقدیم حدیثی است
که اخراج نموده آن را ابو داود و ترمذی و ابن حبان از معاذ بن جبل و هشام بن سعد که از رواة آنست یحیی بن معین حکم بضعف وی کرده و ابو حاتم گفته احتجاج کرده نشود
بحدیث وی و مخالفت کرده اند او را حفاظ اصحاب ابی الزبیر که شیخ اوست چون مالک و ثوری و قرة بن خالد و غیر ایشان که ذکر نکرده اند در روایت خود جمع تقدیم را و وارد شده
در جمع تقدیم حدیثی دیگر از ابن عباس که برآورده آن را احمد و ذکر کرده آن را ابو داود تعلیقا و ترمذی در بعض روایات از وی و در سند وی حسین بن عبد الله هاشمی است
و وی ضعیف است و کذا لشارحون بالجملة تتبع کرده اند تا کلان چه از جمع تقدیم پس نیاورده اند درین باب چیزیکه سالم باشد از جرح و ضعف و ثابت باشد رفع آن با آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم جز در ظهر و عصر روز عرفه که برای اهتمام عبادت آن روز مشروع گشته را بجز ثابت بر خلاف قیاس باشد جز بمورد نص مقتصر بود و مقیس علیه در صعود دیگر نکرده و الله اعلم باب
صلوة القاعد حکم نماز کسیکه نشسته بگذارد و جائز است نماز نفل نشسته با قدرت قیام و لیکن اجر وی نصف اجر قائم است و جائز نیست فرض با قدرت بر قیام و اما از عجز رو با خد نشست
نفل باشد یا فرض بے نقصان اجر حدثنا قتیبة بن سعید عن مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة انها قالت صلی رسول الله نماز گذارد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم فی بیته وهو شاک در خانه خود بحالیکه بیمار بود دردناک و بیمار بود فصلی جالسا و صلی وراءه قوم قیاما پس نماز گذارد نشسته و نماز گذاردند پس آن حضرت جماعت صحابه
ایستاده فاشار الیهم ان اجلسوا پس اشارت کرد بایشان در نماز که بنشینید فلما انصرف قال پس چون برگشت از نماز فرمود انما جعل الامام لیوتم به بگردانیده شده است امام
برای آنکه اتباع کرده شود بوی در اوضاع و احوال نماز پیش ازین در آداب امامت ذکر یافت که در مرض موت چون آن حضرت نشسته گذارد و مردم ایستاده و تقریر نمود عمل
ایشان را منسوخ شد حکم مذکور فاذا رکع فارکعوا واذا رفع فارفعوا پس وقتیکه رکوع کند رکوع کنید باتباع وی و چون سر از رکوع بردارد بردارید شما نیز حدثنا ابو نعیم
قال حدثنا ابن عیینة عن الزهری عن انس بن مالک قال سقط رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من فرس افتاد آن حضرت از پشت اسب فخدش بکام خراشیده
و شین در آخر فجحش بتقدیم جیم بر حا مهمله شک راوی است و هر دو یک معنی است شقه الایمن یعنی پس خراشیده شد جانب راست آن حضرت فدخلنا علیه نعوده پس در آمدیم
بر آنحضرت بحالیکه عیادت میکردیم آن حضرت را فحضرت الصلوة فصلی قاعدا پس آمد وقت نماز پس نماز گذارد نشسته وصلینا قعودا و نماز گذاردیم ما نیز حسب الارشاد نشسته
وقال انما جعل الامام لیوتم به و فرمود گردانیده نشده است امام مگر برای آنکه اقتدا کرده شود بوی فاذا کبر فکبروا پس چون تکبیر گوید امام تکبیر گوئید شما واذا رکع فارکعوا
و چون برکوع رود در رکوع کنید واذا رفع فارفعوا و چون سر بردارد سر بر آرید واذا قال و چون بگوید این کلمه که سمع الله لمن حمده فقولوا پس بگوئید این را که اللهم ربنا لک الحمد
چنانکه در باب امامت گذشت حدثنا اسحاق بن منصور قال اخبرنا روح بفتح مهمله ابن عبادة بضم مهمله و تخفیف موحده قال اخبرنا حسین المعلم عن عبد الله بن بریدة
بضم موحده عن عمران بن حصین انه سأل النبی صلی الله علیه وآله وسلم ح وحدثنا اسحاق قال اخبرنا عبد الصمد قال سمعت ابی قال حدثنا الحسین عن ابن بریدة
قال حدثنا عمران بن حصین وکان مبسورا و بود عمران صاحب بیماری بواسیر جمله معترضه است برای بیان ضعف عمران از قیام و باعث سوال او از النبی صلی الله علیه وآله وسلم

عن صلوٰة الرجل قاعدًا بتحقیق وی پرسید آن حضرت را از حکم نماز مرد بحالی که نشسته است قال ان صلّی قائمًا فهو افضل فرمود اگر نماز گذارد مرد ایستاده پس آن بهتر است
ومن صلّی قاعدًا فله نصف اجر القائم ومن صلّی نائمًا فله نصف اجر القاعد کسیکه نماز گذارد خوابیده یعنی در از کشیده بر شکل نائم پس مر او را نیم ثواب نشسته گذارنده است این حدیث نزد جمهور محمول است بر نماز نفل غیر معذور
زیرا که نماز فرض نشسته اگر معذور باشد درست نیست پس بودن آن بر نصف اجر قائم معنی ندارد و اگر معذور باشد قیام ساقط است پس افضل از قعود نبود ولیکن مشکل میشود تقریر اخیر زیرا که معلوم نشده
جواز تطوع مضطجع غیر معذور چنانکه جائز است تطوع قاعد قعود شکلی است از اشکال نماز بخلاف اضطجاع مگر آنکه حجت گیرند بنفس این حدیث بر جواز آن چنانکه نقل کرده اند آنرا ترمذی از حسن بصری که گفت
اگر بخواهد مرد بگذارد تطوع ایستاده و نشسته و بر پهلو افتاده و گفته اند جماعتی از اهل علم که آن یکی از دو وجه مر شافعیه را که تصحیح کرده اند آن را متاخرین و حکایت کرده اند آن را قاضی عیاض
وجهی نزد مالکیه نیز کذا ذکر القسطلانی و بعضی حمل کنند حدیث را بر نماز فرض معذور که ایستادن یا قعود یا نشستن از اضطجاع او را مشقت میرسد پس او را اگرچه قعود یا اضطجاع کند جائز است
ولیکن افضل قیام است از قعود و قعود از اضطجاع بحسب اختلاف احوال و این حمل انسب است بحال عمران سائل که مبسور بود و حاشیه است بحدیث انس و عائشه که درین باب گذشت که آن در نماز فرض
بود و بعضی عام دارند از معتبر و متنفل و لیکن کلام دران عاید بدستور است و گفته اند که آن حضرت از عموم حکم تنصیف اجر مستثنی و مخصوص است بدلیل حدیث عبد الله بن عمرو بن العاص
که روایت کرده آن را مسلم و ابو داؤد و نسائی که گفت رسیده بود مرا که آن حضرت فرموده نماز مرد نشسته بر نصف نماز است پس آمدم آن حضرت را یافتم او را که نماز میگذارد نشسته پس نهادم
دست خود را بر سر خود پس فرمود چیست حال تو ای عبد الله پس خبر دادم او را یعنی از آنچه شنیده بودم و از آنچه دیدم پس فرمود آری حکم همچنان است که شنیده ولیکن نیستم من مانند یکی از شما

باب صلوٰة القاعد بالایماء حکم نماز گذاردن نشسته باشارت رکوع و سجود یا بی حقیقت این احتمال با وجود قدرت بران قسطلانی گفته ظاهر اینست که مولف اختیار کرده جواز ایما را
و این یکی از دو وجه است مر شافعیه را و موافق است چیزی را که مشهور است نزد مالکیه و اصح نزد متاخرین عدم جواز است مر قادر بر رکوع و سجود را انتهی و حدیث باب دلالت ندارد بر
جواز نیست و در وی ذکر ایما اصلا مگر آنکه قیاس کنند حکم قاعد را از حکم مضطجع که جائز است دران ایما و لیکن پوشیده نیست که این قیاس مع الفارق است چه در مضطجع جز ایمای توان شد
بخلاف قاعد که قدرت بر رکوع و سجود دارد مگر آنکه مراد از قاعد در ترجمه غیر قادر باشند حکم آن از مضطجع استنباط کنند حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا
حسین المعلم عن عبد الله بن بریدة عن عمران بن حصین وکان رجلا مبسورا وقال ابو معمر مرة یعنی ابو معمر در سوق اسناد این حدیث یکباری آن عمران گفت و یکبار
عن عمران بن حصین قال سألت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عن صلوٰة الرجل وهو قاعد گفت عمران پرسیدم آن حضرت را از نماز مرد و حال آنکه وی نشسته است
فقال من صلّی قائمًا فهو افضل ومن صلّی قاعدًا فله نصف اجر القائم ومن صلّی نائمًا فله نصف اجر القاعد قال ابو عبد الله نائمًا مضطجعًا تفسیر کرد ابو عبد الله مولف نائمًا را
در حدیث بقول خود مضطجعًا یعنی بر پهلو افتاده یا آنکه مراد حقیقت نوم باشد که آن منافی نماز است و مامور است انسان بقطع نماز نزد غلبهٔ آن **باب** اذا لم یطق قاعدًا صلّی علی جنب
وقتیکه طاقت ندارد مصلی که نماز گذارد نشسته نماز کند افتاده بر پهلو قال عطاء اذا لم یقدر علی ان یتحول الی القبلة صلّی حیث کان وجهه گفت عطاء بن ابی رباح وقتیکه توانا نباشد مصلی بر آنکه بگرداند
بسوی قبله نماز گذارد بهر جا و بهر سو که باشد روی او و این اثر دلالت کند بر آنکه عجز از ادای فرض بر نحو مشروع او مسقط است خصوص آن نحو را یا ادای آن فرض بدل آنکه ممکن میسر
شود پس مناسب مدخل است از قعود را که بدل فرض قیام بود نزد عجز بسوی اضطجاع حدثنا عبدان عن عبد الله بن المبارک عن ابراهیم بن طهمان قال حدثنا الحسین المکتب بضم میم و سکون
کاف و کسر فوقیه و وی حسین معلم مذکور است که تعلیم میکرد کودکان کتابت پس وصف کرده اند او را گاهی بمعلم و گاهی بمکتب عن ابن بریدة عن عمران بن حصین قال کانت بی بواسیر گفت عمران
بود عارض بمن عارضه بواسیر و آن جمع باسور است که زیادتی باشد بر افواه عروق که در مقعد اند پیدا میشود از خون سوداوی غلیظ فسألت النبی صلی الله علیه وآله وسلم
عن الصلوٰة پس پرسیدم آنحضرت را از نماز که در فرض چگونه گذارم فقال صلّ قائمًا پس فرمود بگذار ایستاده و اگر توانائی فان لم تستطع فقاعدًا پس اگر نتوانی ایستاده گذاردن پس
بگذار نشسته فان لم تستطع فعلی جنب پس اگر نتوانی نشست پس گذار بر پهلو افتاده و گفته اند که افضل بر جنب ایمن است مستقبل قبله و این قول مالک و احمد و یکی از دو قول شافعی است
و وجه دیگر چنانچه در بعض روایات آمده استلقاء است بنحوی که هر دو پا بسوی قبله باشند و ایما کند برکوع و سجود بسوی قبله و این قول ابی حنیفه است و اول نیز جائز است نزد ما
لیکن اول مختار استلقاء است زیرا چه اشارهٔ مستلقی بجهت قبله است و اشارهٔ مضطجع بجانب هر دو قدم و تادی فرض منوط باول است **باب** اذا صلّی قاعدًا ثم صحّ او وجد خفة
تم ما بقی چون شروع کند معذور در نماز نشسته پس صحت یابد از عذری که داشت یا تخفیفی دران بنحوی که قدرت یابد بر قیام تمام کند نماز را که باقی مانده بقیام و لازم
نیست نزد جمهور استیناف و از سر گرفتن نماز را وقال الحسن ان شاء المریض صلّی رکعتین قاعدًا ورکعتین قائمًا و گفت حسن بصری اگر خواهد بیمار بگذارد نماز دو رکعت نشسته
و دو رکعت ایستاده یعنی میرسد او را که بنا کند هر قدر رکعت که گذارده است نشسته و تمام کند او را ایستاده و اگر خواهد استیناف کند حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا
مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ام المؤمنین انها اخبرته انها لم تر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یصلّی صلوٰة اللیل قاعدًا قط بتحقیق عائشه صدیقه خبر داد
عروه را که بتحقیق ندیده است آن حضرت را که میگذارد نماز شب یعنی تهجد را نشسته هرگز حتی اسنّ فکان یقرأ قاعدًا تا آنکه کلان سال شد آنحضرت پس بود در این هنگام که قرأت
میکرد در نماز شب نشسته حتی اذا اراد ان یرکع قام فقرأ نحوًا من ثلاثین او اربعین آیة ثم رکع تا وقتیکه خواستی که رکوع کند بر خاستی پس خواندی مانند سی یا چهل آیه ایستاده پس رکوع
کردی و این دلالت دارد بر جواز شروع در نماز قاعدًا بنا بر عدم طاقت قیام در طول قرأت و اتمام آن قائمًا نزد ادراک قدرت بر قیام این مقدار حدثنا عبد الله بن یوسف
قال اخبرنا مالک عن عبد الله بن یزید و ابی النضر مولی عمر بن عبید الله قرشی مولی ایشان بود عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة ام المؤمنین ان رسول الله صلی

علیه واله وسلم کان یصلی جالسا فیقرء وهو جالس بتحقیق آن حضرت بود که نماز میکرد نشسته یعنی نماز شب هنگام کبر سن پس قراءت میکرد بجای کرنشسته بودی فاذا
بقی من قراءته نحو من ثلثین اٰیة او اربعین اٰیة قام پس وقتیکه باقی ماندی از قراءت وی مقدار سی یا چهل آیت برخاستی فقرء ها وهو قائم ثم رکع پس خواندی آن آیتها
بحالیکه استاده بودی پس از ان برکوع کردی پس سجود کردی یفعل فی الرکعة الثانیة مثل ذلك میکرد در رکعت دوم مانند آن فاذا قضی نظر پس چون تمام کردی نماز شب بدید
فان کنت یقظی تحدث معی پس اگر می بودم بیدار سخن میکرد با من وان کنت نائمة اضطجع و اگر می بودم در خواب خود نیز خواب میکرد رسول الله الرحمن الرحیم ساقط است بسمله درین
این جا و در بعضی نسخ صحیح کتاب التهجد مثبت از بسمله ترجمان است باب التهجد باللیل ذکر فضیلت نماز بیداری بعد از خواب شب تهجد شب خفتن در شب بیدار گشتن و هو من الاضداد
وسمیت الصلوة فی اللیل التهجد کذا فی القاموس و بعضی فرق کنند میان هجود و تهجد که اول بمعنی خواب و ثانی بمعنی بیداری از خواب است گفته اند تهجد ترک خواب چون تحرج بمعنی ترک حرج یعنی
از ان غالب آمده بر نمازی که بدان شب بیداری کنند تا آنکه گفته میشود ستیقظ متهجد گر وقتیکه مصلی باشد و لهذا التفسیر کرده ابن فارس متهجد را به مصلی شب کراع تهجد الصلوة لیلا
خاصه و اجماع کرده اند علماء مگر شذوذ نقد بر آنکه صلوة لیل فرض نیست بر امت و اختلاف کرده اند در خصائص آنحضرت بدان چنانکه بتفصیل عنقریب در محلش مذکور شود و قوله عزوجل
و ذکر قول خدای تعالی و بزرگ و من اللیل فتهجد به نافلة لك و بعضی از شب پس تهجد کن دران بحالیکه زائد است این تهجد مر ترا بر صلوة خمس در فرضیت و مخصوص است زیادت آن بتو پس گو
قائلان بفرضیت تهجد بران حضرت و اختصاص وی بدان تفسیر کنند و گویند لفظ امر درین آیت و در کریمة یا ایها المزمل قم اللیل چنانچه ظاهر آنست مقتضی وجوب و فرضیت است لیکن دلیل صارف
یا ناسخ بیقین در لفظ نافلة درینجا معروف است از ظاهرش که تطوع باراوت معنی لغوی که زیادت است بقرینه قول وی لک که مفید اختصاص است چه تطوع بودن آن حضرت رسالت مخصوص
نباشد چون در لفظ علی اشعار بمعنی ضرر و وعید است بر ترک تبدیل آن بلام درین مقام خطاب آنحضرت مناسب آمد مداومت آن حضرت بر آن در سفر و حضر و تعدیه اگر گاهی بسبب مرض یا
با غلبه خواب فوت شدی در روز دوازده رکعت بدل آن گذاردی نیز امارت وجوب است ولیکن بعضی گفته اند که قول وی سبحانه و تعالی علم ان لن تحصوه فتاب علیکم الآیة ناسخ وجوب است
چنانچه کلام مؤلف در باب قیام النبی باللیل تا نوم بالتی نسخ من قیام اللیل مشعر است بدان آمده یا مراد از نافلة تک زیادت درجات است که مخصوص بحضرت باشد چنانکه قائلان بسبب آن نیز گویند
چه قیام غیر فرض تطوع وی بکفر سیئات است و اما در حق وی که مغفور مطلق و معصوم بر حق است موجب زیادت درجات و علو مراتب است تا هر گوید غیر وی را نوافل نیست کفر است
و در اثنا نماز است بوی صلی الله علیه واله وسلم انتهی قسطلانی گفته تکالیف همه در حق آن حضرت بسبب خنکی چشم وی اما ثمر فی ادست منه تسبیح اهل بهشت در بهشت چنانکه در نماز فرموده
قرة عینی فی الصلوة مانند تسبیح اهل بهشت در بهشت نه آنکه در وجه کلفت و تکلیف بود و این همه بر طریق امام الحرمین است و اما بر طریق قاضی که میگوید اگر واجب کند خدا انسان چیزی را که بر آن
واجب شود اگرچه وعیدی نباشد پس ممتنع نیست درینجا هنگام بنا تکالیف در حق وی علیه السلام بر نحویکه هستند بران باری وعید بودن آن حضرت از جانب وعید بر هر تقدیر آن حضرت
معصوم است از ذنب عیب و اما استغفار در قول وی اللهم استغفر مفید است بر فرض و تقدیر وقوع گناه و اگر عصمت الهی او را مانع بود که تا اول یا برای هضم نفس و استصغار عمل باشد از که تقرب طلبی
احوال که نسبت بمقام عالی خود مشاهده میکرد چنانکه فرموده انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی الیوم سبعین مرة و در توجیه این را مقام دیگر است یا برای آمرزش گناه امت خود که
همت عالیش متوجه بدان بود والله اعلم ای اسهر به تفسیر تهجد است در روایات لی نعیف بیدار شو درباره از شب برای نماز بیدار شو به قرآن که مراد از آن نماز است ضمیر راجع بلیل است یا بقرآن

حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان بن عیینة قال حدثنا سلیمان بن ابی مسلم عن طاؤس سمع ابن عباس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل
یتهجد قال بود آنحضرت چون برخاستی از شب که نماز تهجد کند گفتی این دعا اللهم ربنا لك الحمد انت قیم السموات والارض ومن فیهن بخدا اوند امر راست حمد و هر چیز که
بدیگر نیست راجع بتست توئی برپا دارنده آسمانها و زمین و هرکه در آسمان و زمین است از انانکه وازجن که همه بر آن علی الدوام که اگر یک دم خست المینا فیض انقطاع پذیرد همه سالم آرای فنا
سر گرد رستاخیز بر قافله فیض تو به هم فتد این سلسله + و ذکر کلمه من برای عقلا است بطریق تغلیب است بر سائر اصناف کائنات ایس را بجهت سلامتی بذکر قومیت ایشان است چه آن
عقل موهم قیام بالنفس و استبداد به تدبیر امور است و قیم و قیوم و قیام صیغهای مبالغه اند یک معنی در روایت بهر سه لفظ آمده و بعض گویند قیم بمعنی قائم بکار و بار خلق و به تدبیر آن در جمیع احوال
و قیوم بمعنی قائم بذات خود و بجمیع وجوه نیز و هر چیز از دست متصور نیست وجود و دوام وجود آن مگر باو ولك الحمد انت نور السموات والارض ومن فیهن تراست حمد توئی روشنی و روشن
کننده آسمانها و زمین و هرکه در میان آنهاست که این همه حقائق امکان در حد ذات نابود و پنهان اند که تو بید آورده ظاهر گشته و نور در اصطلاح قوم ظاهر بذات خود و ظاهر کننده غیر خود و تحقیق آن
مقامی دیگر است ولك الحمد انت ملك السموات والارض ومن فیهن توئی بادشاه آسمانها و زمین و هرکه در آنهاست یعنی متصرف و مستقل در آن و حاکم و متصرف در آن او ولك الحمد انت الحق
توئی است موجود و ثابت و متحقق بنفس خود بلی شائبه عدم و بطلان هر چه غیر تست در حد ذات باطل و معدوم است و حلیه ثبوت و وجود عاریت دارد و وعدك الحق وعده تو که به انفرو بحسان
در دنیا و اجر و ثواب در آخرت خصوصا بدولت دیدار کرده متحقق است البته بر طبق وعده و لقاءك حق و دیدن من بدرگاه عزت و کبریای تو بر حلت از این دار فنا یا دیدار تو بعد آخرت حق
و قولك حق و کلام تو صادق و هر چه بدان خبر داده حق است چنانکه تفصیل کرد آن را بعض تفصیل که فرموده والجنة حق والنار حق و بهشت حق است و ثابت برای ثواب مطیعان
و دوزخ حق است برای عقاب عاصیان والنبیون حق و محمد حق و پیغمبران حق اند خصوصا محمد که اخص و اشرف آنهاست حق است که بتحقیق فرستاده های خدا اند علیهم السلام
و هر چه بدان خبر داده اند راست و درست است والساعة حق و قیامت که خبر داده است شارع حق است البته اللهم لك اسلمت و بك آمنت خداوندا مر ترا انقیاد نمودم
و فرمان ترا قبول کردم و بتو ایمان آوردم و اعتقاد کردم بآن چنانکه هستی و علیك توکلت و بر تو کار گذاشتم و سپردم همه کار را بتو ای خداوند و الیك انبت و بسوی تو رجوع کردم بدل و بخشاب تو

ونصرت وقوت تو پیدا کردم با عدای دین ظلمہ و مخالفت نمودم ایشان را والیک حاکمت یعنی بسوی تو بردا شتم حکومت را میان خود و میان کسانیکہ خلاف وشقاق کنند و بر زندقہ و جحا کردن رجوع

ازلیسوی تاحتی فاغفرلی ما قدمت وما اخرت پس بیامرز مرا آنچہ پیش کردہ ام و پس کردہ ام وایں کلام از انکار قصور وتکمیل بشری درجال عظمت الٰہی و برای تعلیم امت است وما اسررت وما

اعلنت وچیزیکہ نہاں کردہ ام وچیزیکہ آشکار کردہ ام از گناہان وتخلیات انت المقدم وانت المؤخر توئی پیش کنندہ وپس افگنندہ ہر کرا خواہی لا الٰہ الا انت نیست ہیچ معبود بحق مگر تو لا الٰہ

غیرک ونیست سزاوار عبادت جز تو قال سفیان وزاد عبد الکریم ابو امیۃ بن ابی المخارق بصرے بمیم ورا و قاف مسند یکصد وبست وہفت گفت سفیان باسناد سابق وزیادہ کردہ عبد الکریم

درروایت خود بر روایت سلیمان ولا حول ولا قوۃ الا باللّٰہ را در آخر حدیث قال سفیان قال سلیمان بن ابی مسلم سمعہ من طاؤس عن ابن عباس عن النبی صلی اللّٰہ علیہ وآلہ وسلم گفت

سفیان باسناد سابق کہ گفت سلیمان مذکور کہ وی شنیدہ است حدیث مذکور را از طاؤس مقصود تصریح بسماع سلیمان است از طاؤس چہ باسناد سابق بعن عنعنہ بود **باب** فضل قیام اللیل کثرت ثواب

نماز شب کہ تہجد است آیات وآثار در تفضیلات نماز شب بسیار است چنانچہ وعدہ کردہ است وی جل وعلی حبیب خود را مقام محمود در تہجد ولا بد بر امتان او امیر است از ان مقام ونور است بعیدہ

ومدح کردہ شب خیزان را بقول خود کانوا قلیلا من اللیل ما یہجعون وفرمودہ الذین یبیتون لربہم سجدا وقیاما وفرمودہ تتجافی جنوبہم عن المضاجع والخ از ہمہ قول است تعالیٰ فلا تعلم

نفس ما اخفی لہم من قرۃ اعین الآیۃ واصرح آثار حدیثی است کہ روایت کردہ آن را مسلم از ابو ہریرہ کہ افضل نماز ہا بعد از فرض نماز تہجد است ولیکن چوں احادیث بسیار دلالت دارند بر فضیلت

سنت فجر تا کہ آن را صحیح سنن تا انکہ ہم در مسلم آمدہ کہ دو رکعت فجر بہتر است از دنیا وما فیہا وافضل است از دو رکعت درجوف لیل لا جرم چون و ترک را واجب بود در حکم فرض از این حدیث مستثنی و

مخصوص آمدہ وشاید مؤلف توقف کردہ درین حدیث بجہت اختلاف در وصل وارسال ورفع ووقف آن قالہ القسطلانی آوردہ اند کہ سید الطائفہ جنید بغدادی را رضی اللّٰہ عنہ بعد از رفتن وے

از عالم در خواب دیدند پرسیدند چہ کرد با پروردگار تعالیٰ با تو گفت تاہت العبارات وفنیت الاشارات وما نفعنا الا رکیعات صلیناہا فی جوف اللیل رفت در گم و شد آن ہمہ عبارات وبخشا

کردہ معارف وحقائق میگفتیم وفانی شد تا اشارات تا کہ میکردیم وسود نکرد مار الا آن رکعت چندکہ در میان شب میکردیم ومشائخ گفتہ اند کہ درین دنیا نمونہ لذات بہشت لذتی وآرامی است کہ در وقت

سحر بجہت تملق در مناجات حاصل میگردد **حدثنا** عبد اللّٰہ بن محمد مسندی قال حدثنا ہشام بن یوسف صنعانی قال اخبرنا معمر ح وحدثنی محمود بن غیلان مروزی قال حدثنا عبد الرزاق

بن ہمام قال اخبرنا معمر عن الزہری عن سالم عن ابیہ قال کان الرجل فی حیاۃ النبی گفت پدر سالم کہ ابن عمر است بود چنین مرد در زمان حیات پیغمبر صلی اللّٰہ علیہ وآلہ وسلم اذا رای رؤیا قصہا

علی رسول اللّٰہ کہ چوں می دید خوابی برمیخواند آن را بر آن حضرت صلی اللّٰہ علیہ وآلہ وسلم فتمنیت ان اری رؤیا فاقصہا علی رسول اللّٰہ پس آرزو داشتم کہ ببینم خوابی و بر خوانی آن را بر پیغمبر

صلی اللّٰہ علیہ وآلہ وسلم وکنت غلاما شابا وبودم من خورد سال ونوجوان وکنت انام فی المسجد علی عہد رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وآلہ وسلم وبودم من کہ می خوابیدم در مسجد در زمان

آنحضرت فرأیت فی النوم کان ملکین اخذانی فذہبا بی الی النار پس دیدم در خواب کہ گویا دو فرشتہ گرفتہ اند مرا پس بردند مرا بسوی دوزخ فاذا ہی مطویۃ کطی البئر پس ناگاہ دوزخ گرد بود بنای او

بمچو بستہ ارت چاہ تعبیر کردہ اند مطوی را بستہ ریتہ واذا لہا قرنان ناگاہ آن را دو جانب است واذا فیہا اناس قد عرفتہم وناگاہ درو مردمانند کہ می شناختم آنہا را فجعلت اقول پس شروع کردم کہ

میگفتم اعوذ باللّٰہ من النار پناہ میجویم بخدا از دوزخ قال فلقینا ملک آخر گفت ابن عمر پس ملاقی شد ما را فرشتہ دیگر فقال لی لم ترع پس گفت مرا ترسانیدہ نشدہ ای یعنی مترس لم ترع بلفظ مجہول از روع بمعنی ترسیدن ترسانیدم

لازم ومتعدی ہر دو آمدہ وکی اثبات الف در روایت کشمیہنی لن تراع بلن ناصبہ یا اثبات الف است چنانچہ ظاہر است در معنی فقصصتہا علی حفصۃ فقصتہا حفصۃ علی رسول اللّٰہ پس خواندم

این خواب بر حفصہ خواہر خود پس برخواند آن را بر پیغمبر صلی اللّٰہ علیہ وآلہ وسلم فقال نعم الرجل عبد اللّٰہ لو کان یصلی من اللیل پس فرمود نیکو مردیست عبد اللّٰہ اگر نماز گذاردی در شب فکان

بالکہ چوں آن نعوذ بستہ بر سر دوزخ نمودن آن وی را از جہت فوت این عبادت ومنع فرشتہ دیگر از ان بنا بر سابقہ عنایت وتنبیہ وتصریح اوست در سائر امور وادراک این معنے

وتعبیر دادن موکول بعلم نبوت است اگرچہ بلیت ابن عمر در مسجد نیک گذاردن نماز تہجد کہ معمول کبار وصغار صحابہ بود قرینہ بر ان میتواند شد فکان بعد لا ینام من اللیل الا قلیلا گفت سالم

ابن عمر بعد از مذکور کہ خواب نمیکرد از شب مگر اندکی ودرین حدیث فضل صریح است در قیام شب اوکراہت کثرت نوم است بشب وتخفیف معدہ از ثقل طعام اصل کبیر است در تیسیر قیام و دوام

الوقوف **باب** طول السجود فی قیام اللیل استحباب درازی سجدہ در نماز شب بجہت تذلل وتفرع کہ درین ہیأت است از انجاست کہ واقع شدہ در دیگر حدیث اقرب ما یکون العبد من ربہ وہو ساجد ازیر وردگار خود

حال سجدہ است **حدثنا** ابو الیمان قال حدثنا شعیب عن الزہری قال حدثنی عروۃ ان عائشۃ اخبرتہ ان رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وآلہ وسلم کان یصلی احدی عشرۃ رکعۃ

بتحقیق عائشہ رضی اللّٰہ عنہا خبر داد عروہ را کہ بتحقیق آن حضرت بود کہ نماز میگذارد در وقت شب یازدہ رکعت کانت تلک صلوتہ بود ایں رکعات شب نماز آن حضرت یسجد السجدۃ من ذلک قدر ما

یقرأ احدکم خمسین آیۃ قبل ان یرفع رأسہ سجدہ میکرد از ان قدر مقدار آنکہ بخواند یکی از شما پنجاہ آیت پیش از انکہ بردارد آن حضرت سر خود را ودر صفت صلوٰۃ گذشتہ کہ بود آن حضرت کہ بسیار

در رکوع وسجود خود سبحانک اللّٰہم وبحمدک اللّٰہم اغفرلی ودر سجود بروایتی آمدہ سبحانک لا الٰہ الا انت وبودند سلف کہ دراز میکردند سجود را باقتدای آنحضرت وبود ابن زبیر کہ سجدہ

میکرد تا آنکہ فرود می آمدند گنجشکان بر پشت وی گویا دیوار است ویرکع رکعتین قبل صلوٰۃ الفجر ومیگذارد بعد از یں دو رکعت سنت پیش از نماز فرض فجر ثم یضطجع علی شقہ الایمن بستر

دراز میکرد بر جانب راست حتی یاتیہ المنادی للصلوٰۃ تا آنکہ می آمد آواز موذن برای خبر حضور نماز صبح **باب** ترک القیام للمریض جواز ترک کردن نماز شب مر بیمار را بی کراہت

حدثنا ابو نعیم بتصغیر قال حدثنا سفیان ثوری عن الاسود قال سمعت جندبا بضم جیم وسکون نون وفتح دال وضم آن در آخر موحدہ یقول اشتکی النبی صلی اللّٰہ علیہ وآلہ وسلم

فلم یقم لیلۃ او لیلتین گفت اسود بن قیس شنیدم جندب را کہ می گفت بیمار شد آنحضرت پس قیام ننمود بنماز یک شب یا دو شب وزیادہ کردہ است در فضائل قرآن پس آمد آن

حضرت را زنی پس گفت ای محمد نمی بینم شیطان ترا مگر انکہ بتحقیق گذشتہ است ترا پس نازل کرد خدای تعالیٰ سورہ والضحی وزاد ابی حاتم از جندب چنان است کہ زنی کردہ شد آنحضرت

بر نیکے در انگشت مبارک وی پس فرمود ہل انت الا اصبع دمیت * و فی سبیل اللہ ما لقیت * گفت جندب پس درنگ کرد آن حضرت دو شب یا سہ شب کہ قیام نکرد پس گفت اورا زنی آمد

حدثنا محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان عن الاسود بن قیس عن جندب بن عبد اللہ البجلی قال احتبس جبریل علی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت جندب باز ماند جبریل

از آن حضرت چند روز و نیامد فقالت امرأۃ من قریش ابطأ علیہ شیطانہ پس گفت زنی از قریش درنگ کرد بروی شیطان او کہ القا می‌نمود وحی بکرد حاکم آن روایت کرده کہ

آن زن ام جمیل خواہر ابوسفیان بن حرب زن ابی لہب حمالۃ الحطب بود پس نازل شد این سوره والضحی واللیل اذا سجی سوگند بچاشتگاه وقتیکہ نور آفتاب باہر زاہر گردد

و بشب وقتیکہ پوشیده شد روی زمین را بظلمت ما ودعک ربک وما قلی ترک نکرده است ترا پروردگار تو و دشمن نداشته چنانکہ معاندان گمان می‌برند و در مناسبت حدیث بترجمہ گفتہ اند

این حدیث تتمہ حدیث سابق است بجہت اتحاد مخرج اگرچہ بسبب مختلف است **باب** تحریض النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی قیام اللیل والنوافل من غیر ایجاب بر انگیختن آن حضرت

مردم را بر نماز تہجد و سائر نمازہای نفل بی آنکہ واجب گرداند آن را برایشان برین تقدیر کہ نوافل تقریبی است و تحریض مستنبط است از تحریض بر نماز شب کہ نیز نفل است و تواند کہ مراد از قیام اللیل

عام گیرند از نماز و قرأت و ذکر و شکر و جز آن پس کہ نوافل کہ مراد از آن نوافل شب باشد از قبیل عطف خاص بر عام است تحریض در لغت بر خلاف ایلان اگر کردن کسی را بر چیزی و طرق

النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فاطمۃ و علیا لیلۃ الصلوٰۃ و آمد آن حضرت فاطمہ زہرا و علی مرتضی را رضی اللہ عنہما شبی برای تحریض نماز شب چنانچہ در حدیث باب بیاید طروق لیلہ آمدن

حدثنا محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد اللہ بن مبارک قال اخبرنا معمر عن الزہری عن ہند بنت الحارث عن ام سلمۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم استیقظ لیلۃ فقال بتحقیق

آنحضرت بیدار شد شبی از خواب پس گفت بتعجب از آنچہ مطلع کرده شد در مقام سبحان اللہ ماذا انزل اللیلۃ من الفتنۃ پاک است خدا چہ چیز نازل کرده شد امشب از جنس بلاها ماذا انزل من

الخزائن و چہ چیز نازل فرستاده شد از خزائن رحمت ظاہر مراد انواع بلا و نقمت است کہ برای اہل رعت و غفلت و غضب باشند خزائن رحمت کہ برای مستعدان و منتہیان و شب خیزان بود

بقرینہ سیاق و احتمال آن بر فتنہای کہ در آخر زمان بوقوع آید و عطایای کہ برای بندگان خود مطلقاً آماده کرده است یا مراد فتنہ کہ بعد از قتل امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ روی داده و

خزائنها کہ بعد از آن مفتوح گشت بتکلف ظاہر است من یوقظ صواحب الحجرات کیست کہ بیدار کند و آگاه سازد زنان صاحب حجرہا را مراد ازواج مطہرہ اند تا نماز کنند و خود را از بلا

و عذاب نگاه دارند و از خزینہ نمایند و از فرط اظہار مرده و مطمح نظر شد یا رب کاسیۃ فی الدنیا عاریۃ فی الآخرۃ ای قوم بسا زنان یا نفس جامہ پوش در دنیا برہنہ باشد در آخرت بسبب عدم

لباس اعمال صالحہ و درین ترغیب و ترہیب است بی ایجاب و الزام کما لا یخفی **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزہری قال اخبرنی علی بن الحسین زین العابدین ان

حسین بن علی اخبرہ ان علی بن ابی طالب اخبرہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طرقہ و فاطمۃ بنت النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لیلۃ بتحقیق امام حسین خبر داد خلف

خود امام زین العابدین را کہ امیر المؤمنین علی خبر داد او را کہ پیغمبر خدا آمد او را و فاطمہ دختر خود را شبی فقال الا تصلیان پس فرمود آن حضرت بعلی و فاطمہ رضی اللہ عنہما آیا نماز نمی‌کنید شما

فقلت گفت علی پس گفتم یا رسول اللہ انفسنا بید اللہ فاذا شاء ان یبعثنا بعثنا ای رسول خدا نفوس و قلوب ما بدست قدرت خداست پس وقتیکہ خواہد برخیزاند و بیدار سازد ما را برخیزاند و بر انگیزد فانصرف

حین قلت ذلک و لم یرجع الی شیئا پس برگشت آن حضرت وقتیکہ گفتم این جواب را و بار نگردانید بسوی من کلامی ثم سمعتہ وہو مول یضرب فخذہ وہو یقول باز شنیدم آن حضرت را بحالیکہ

گردانیده و برگشتہ بود و میزد بدست خود زانوی خود را کہ میگفت وکان الانسان اکثر شیء جدلا و ہست آدمی بسیار ترین چیزی از روی خصومت و وی مجبول است برین کہ صبر نمی‌تواند کرد در جواب

و گفتہ اند کہ تحریض آن حضرت بر نماز باعتبار کسب و اختیار است و اجابت علی مرتضی باعتبار قضا و قدر و ضرب فخذ بجہت تعجب از سرعت جواب و عدم اعتذار بعذر مناسب مقام تکلیف و اشارت

بآنکہ واجب متابعت احکام شرع است نہ ملاحظہ حقیقت و منافی نیست این با حدیث محاجت آدم و موسی علیہما السلام کہ اعتراض موسی بر خطیئہ آدم و جواب داد آدم بسابقہ تقدیر و فرمود فحج

غالب آمد آدم موسی را زیرا کہ آن در عالم ارواح و حقیقت بود پس آنجا جواب آدم موجہ باشد نہ درین دار تکلیف کلام از حقیقت در جواب مناسب نباید مہلب گفتہ شیوه علی بن ابی طالب آنچہ در

نسائی بروایت حکیم بن حکیم از زہری باسناد مذکور چنین است کہ گفت علی فجلست و انا اعرک عینی و انا اقول واللہ ما نصلی الا ما کتب لنا انما انفسنا بید اللہ پس نشستم یعنی برخاستہ

از خواب بجا الیکہ می جنبانیدم چشم خود را و میگفتم سوگند بخدا کہ نماز نمیگذاریم مگر آنچہ مقدر کرده شد و برای ما نوشتہ شد در علم قدیم الٰہی نیست دلہای ما مگر بدست خدا از این روایت

معلوم شد کہ این کلام در وقتی بود کہ از خواب بیدار شده چشم می‌مالید گوئیم و بجز تو فیق کہ این کلام از امیر المؤمنین علی ناشی از مقام تجرد بشری و مشاہده کمال قدرت الٰہی است تعالی شانہ و مقصود

شکایت حال غلبہ خواب و تاسف است بر عدم تیسر منال از قیام لیل بسبب طریان امر طبیعی و امتداد آنکہ بدان کسب مقدور نشد نہ مدافعت کلام آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم معاذ اللہ

چہ جای این احتمال است احاد صحابہ را خود چنان خیال نتوان کرد آنجا کہ سالار ایشان و شاه اولیا و محبوب مصطفی باشد چگونہ متصور گردد لیکن چون ظاہر کلام از قضا و قدر است کہ نظر بکار

در جواب تحریض کسب و عمل اگر قرین تقریر شارع شود موجب بر ہم کاری خانہ تشریع و تکلیف میگردد لہذا نپسندید فرمود آن را و اعراض نمود تاسف و تعجب کرد از انشای چنین کلام از وی و

خواند آیہ را باشارہ آنکہ صدور آن مقتضی حکم جبلت است کہ بی تکلف بوقوع آمد و آن بجدل باشد مقتضای ادب از استکی عبادت بود و در قانون شریعت اگرچہ مفاد آنچنانکہ تقریر یافت عدم

شر نبود و این راجح است آنچہ شارح مہلب گفتہ نبود مر علی را کہ دفع کند چیزی را کہ خوانده بود او را آن حضرت بسوی آن در مقام رخصت

نیست مرجعی مگر اورا در ترک امور بہ بمانند آنچہ احتجاج کرد بدان علی انتہی و بر این قیاس است آنچہ از امیر المؤمنین رضی اللہ عنہ در بعض مواضع کلام روایت کہ سبب اعتقاد ان ذکر کرده

را موجب وحشت میگردد حال ہر سکلم قرینہ حمل مقال است اگر آن را در نظر نداشتہ خود غلط فہمند آن منقصت عاید بایشان است سخن شناس نہ دلبرا خطا اینجاست واللہ

یہدی من یشاء الی صراط مستقیم **حدثنا** عبد اللہ بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شہاب عن عروۃ عن عائشۃ قالت ان کان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لیدع العمل وہو یحب

گفت عائشه بتحقیق شان این ست که بود پیغمبر خدا که بتحقیق ترک میکرد عملی را که معمول او بودی یعنی از غیر واجب و حال آنکه وی دوست میداشت که عمل کند آن خشیة ان یعمل
به الناس فیفرض علیهم بخوف آنکه عمل کنند بآن مردم پس فرض کرده شود بر ایشان چنانکه در بعض عبادتها چنان شد که مداومت کرد آن حضرت را اخذ کردند مردم بر آن پس فرض
کرده شد و بعضی گویند سنت آن حضرت جاری بود بافتراض عملی را که مواظبت آن حضرت بر آن و این مشکل میشود بسنن موکده که با وجود مواظبت آنحضرت فرض نشدند و تواند که مراد این معنی بوده بود
که اگر مواظبت کردی برین عمل فرض میگردانیم آن را والله اعلم و ما سبح رسول الله صلی الله علیه و سلم سبحة الضحی قط و نخوانده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نفل چاشت را هرگز شاید که مراد عدم مواظبت باشد
لفظا فقط ظاهر خلاف آنست زیرا که ثابت شده گذاردن نماز ضحی از آن حضرت بلکه بروایت عائشه نیز آمده چنانکه در محلش مذکور شود و انی لاسبحها و بتحقیق من هر آینه میخوانم آن را که بعد از
آنحضرت ترس فرضیت نمانده و در محبت آن حضرت عمل خیر را که از جمله آن قیام لیل است اشعار بتحریض است اگر افتراض بالفعل نباشد پس مناسب آمد ترجمه را خصوصا باسلف من سبقتهن ... حدیث
بحدیث آینده حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر عن عائشة ام المؤمنین ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صلی ذات لیلة فی
المسجد بتحقیق آن حضرت نماز شب گذارد یک شب در مسجد فصلی بصلوته ناس پس نماز گذاردند بنماز وی جمعی از مردم و اقتدا کردند ثم صلی من القابلة فکثر الناس پس نماز گذارد از شب آینده
در مسجد همچنین پس بسیار شدند مردم جماعت از شب گذشته ثم اجتمعوا من اللیلة الثالثة او الرابعة پس جمع شدند مردم از شب سیوم یا چهارم شک از راوی
شک در روایت مالک است در روایت یونس از ابن شهاب نزد مسلم چنان است پس بر آمد شب دوم پس نماز گذاردند بنماز آن حضرت پس صبح کردند مردم بحالی که ذکر میکردند این ماجرا را یعنی بمردم
دیگر پس بسیار شدند اهل مسجد از شب سیوم پس بر آمد آنحضرت و نماز کردند بنماز وی و چون شب چهارم شد تنگ آمد مسجد از حاضران فلم یخرج الیهم رسول الله پس بر نیامد آن شب
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه بعضی الصلوة گفتند و بعضی تنحنح کردند فلما اصبح قال قد رایت الذی صنعتم پس هرگاه صبح کرد فرمود بتحقیق دیدم و دانستم چیزی را
که کردید شما از جمع شما بشوق اقامت نماز شب بجماعت فلم یمنعنی من الخروج الیکم الا انی خشیت ان یفرض علیکم پس باز نداشت مرا از بر آمدن بسوی شما مگر آنکه من ترسیدم
اینکه فرض کرده شود بر شما نماز شب پس عاجز آئید از آن چنانکه در بعض روایات است پس بگذارید این نوافل در خانهای خود زیرا که بهترین نمازها نماز مرد در خانه است جز نماز مکتوبه
چنانکه در روایات دیگر آمده و ذلک فی رمضان عائشه گوید و این ماجرا در ماه رمضان بود پس منافی نباشد خشیة فرضیت آن تقرر فرضیت نمازهای پنجگانه هر روز را در حدیث
امر بکم و زیاده **باب** قیام النبی صلی الله علیه و آله و سلم حتی ترم قدماه ایستادن آن حضرت در نماز شب تا آنکه می آماسید هر دو پای مبارک وی و قالت عائشة قام حتی
تفطر قدماه و گفت عائشه ایستاد آن حضرت تا آنکه شگافته شد پایهای او و تفطر بتشدید طا از تفطر است که تفسیر کرده آن را بقول خود الفطور الشقوق فطور بمعنی شگاف است انفطرت انشقت
انفطرت در کریمه اذا السماء انفطرت بمعنی انشقت است حدثنا ابو نعیم قال حدثنا مسعر بکسر میم و سکون سین ... بن قدام عامری الهلالی عن زیاد بکسر زاء و تحقیق یای تحتانی
سمعت المغیرة یقول ان کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم لیقوم او لیصلی گفت زیاد میگفت مغیره بن شعبه بتحقیق شان این است که بود آن حضرت که هر آینه می ایستاد یا نماز میگذارد
حتی ترم قدماه او ساقاه ... فیقال له پس گفته شد ... آمرزیده است ... فیقول افلا اکون عبدا شکورا
پس پیغمبر در جواب ... پس آیا نباشم من بنده شکرگذار بسیار این نعمت خاص ... تقاضا میکند مزید شکر و حضور و ادب را و در زیادت لفظ عبد اشعار
است بآنکه مقتضای نسبت عبودیت تعبد است **باب** من نام عند السحر حکم کسی که خواب کند آخر شب بعد از قیام حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان بن عیینة قال
حدثنا عمرو بن دینار ان عمرو بن اوس الثقفی ... تابعی کبیر است ... اخبره ان عبد الله بن عمرو بن العاص اخبره ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال له
احب الصلوة الی الله صلوة داود بتحقیق پیغمبر خدا فرمود مر عبد الله بن عمرو بن عاص را که دوست ترین نمازها بسوی خدا نماز داود پیغمبر است علیه السلام و احب الصیام الی الله
صیام داود و دوست ترین روزه‌ها بسوی خدا روزه داود است کان ینام نصف اللیل بود داود که خواب میکرد نیم شب و یقوم ثلثه و قیام می نمود بنماز سیوم حصه شب بعد از نیمه آن
که ساعت قرب حق است و ینام سدسه و باز خواب میکرد ششم حصه شب که باقی بودی و احبیت آن بجهت بودن اوست اقرب باعتدال و صحت مزاج و دفع کلفت و ملال در
عبادت خصوصا خواب آخر شب بعد از قیام که آن می برد ضرر بیخوابی را از صفرت لون و تکدر حواس و یصوم یوما و یفطر یوما و روزه میداشت یک روز و افطار میکرد دیگر
بالجمله تقسیم میکرد داود شب را برای حق پروردگار و حق النفس و این در هر شب مستقیم شدی تجزیه آن بعبادت و خواب و چون در هر روز ممکن نبود تجزیه آن بروزه و افطار عمل میکرد
در آن بتبادل و تعاقب روز صوم و روز افطار حدثنا عبدان بن عثمان بن جبلة قال اخبرنی ابی عن شعبة عن اشعث بن سلیم بن اسود قال سمعت ابی قال سمعت
مسروقا قال سالت عائشة ای العمل کان احب الی رسول الله گفت مسروق پرسیدم عائشه را که کدام عمل دوست تر بود بپیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قالت الدائم گفت
عائشه عملی که همیشه کنند یعنی معتاد گرفته باشند در وقتی قراردادی نه آنکه یکبار کرده بگذارند این است مراد از دائم نه هر وقت قلت متی کان یقوم مسروق گوید گفتم عائشه را کی قیام
میکرد آن حضرت بنماز شب قالت یقوم اذا سمع الصارخ گفت عائشه قیام میکرد وقتیکه می شنید آوازکننده را یعنی مرغ را که آواز میکند آخر شب ابن ناصر گفته اول آواز وی
نیم شب باشد و این موافق است مر قول ابن عباس را که نصف شب است یا پیش از آن ... مناسب ترجمت ... قیام ... تحقق نوم ...
و ابن بطال گفته آواز میکند نزد ثلث لیل آخر و در ترجمه مشکوة گفته پس مگر باختلاف عادات در بلاد باشد و در بلاد ما غالب فریاد وی در ثلث اخیر بلکه سدس اخیر می باشد حدثنا محمد
بن سلام قال اخبرنا ابو الاحوص سالم بن سلیم عن الاشعث قال اذا سمع الصارخ قام فصلی گفت اشعث باسناد سابق چون شنیدی آنحضرت مرغ آوازکننده را استادی

پس نماز گزاردی حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابراهیم بن سعد قال ذکر ابی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف عن عائشة قالت ما الفاه السحر عندی الا نائما تعنی
النبی صلی اللہ علیه وآله وسلم یعنی یافت آنحضرت را وقت سحر نزد من مگر خواب این عادت شریف عالبا چنان بود که از ریاضت قیام لیل فارغ شده نزد سحر استراحت بخواب فرمودی و لیکن گفته‌اند مراد از خواب
اضطجاع است بقرینه آنکه خواب حقیقة باشد یا نباشد بدلیل حدیث دیگر از عائشه که گفت اگر بیدار بودی یعنی دران هنگام که بعد از فراغ قیام بر بستر تشریف می فرمود کلام کردی با من و گرنه
غنودی تا آنکه می آمد منادی نماز الفاه یعنی یافت النبی را و سید لود و الف ضمیر الفا و پیغمبر را صلی اللہ علیه وآله وسلم **باب** من تسحر فلم ینم حتی صلی الصبح
وقت سحر بیستر بر خیزد و سوی نماز فجر پس خواب نکند تا آنکه بگذارد نماز فجر را ظاهر اشارت بان است که در ایام صیام بعد از قیام شب اهتمام بسحور کردی بجای خواب بعد ازان نماز صبح
پس کسیکه خواب کند بیچنان دران هنگام نیز موافق سنت است **حدثنا** یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا روح بن عبادة قال حدثنا سعید بن ابی عروبة [illegible]
عن قتادة عن انس بن مالک ان نبی اللہ صلی اللہ علیه وآله وسلم و زید بن ثابت تسحرا یعنی تحقیق آنحضرت و زید بن ثابت طعام سحری خوردند [illegible] فلما فرغ من سحورهما قام نبی اللہ صلی اللہ علیه
وسلم الی الصلوٰة فصلی پس وقتیکه فارغ شدند از خوردن طعام سحری برخاست آنحضرت [illegible] در مسجد [illegible] قلنا لانس بن مالک
کم کان بین فراغهما من سحورهما ودخولهما فی الصلوٰة قال قدر ما یقرأ الرجل خمسین آیة یعنی گفتیم مر انس را چه قدر مدت بود میان فراغ ایشان از سحور و میان درآمدن در نماز قال قدر [illegible]
بود و فعل آن باندازه که بخواند مرد پنجاه آیه در باب وقت السحر گذشت **باب** طول القیام فی صلوٰة اللیل استحباب درازی قیام در نماز شب **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة
عن الاعمش عن ابی وائل عن عبد اللہ قال صلیت مع النبی صلی اللہ علیه وآله وسلم لیلة گفت ابن مسعود نماز گزاردم با آن حضرت شبی فلم یزل قائما حتی هممت بامر سوء [illegible]
تا آنکه قصد کردم بکار بدی بسبب شاق آمدن طول قیام قلنا وما هممت قال هممت ان اقعد واذر النبی گفت قصد کرده بودم [illegible]
پیغمبر را صلی اللہ علیه وآله وسلم استاده و این سوء ادبست صورت مخالفت بود با آن حضرت اگر طول قیام نبودی قصد چنین از ابن مسعود [illegible] اگرچه قعود در نفل خلف امام [illegible]
است در آنکه افضل در نماز نفل کثرت رکوع و سجود است یا طول قیام جمعی قائل باول اند بحدیث ثوبان نزد مسلم که افضل الاعمال کثرة الرکوع و السجود است و جمهور تابعین و غیر ایشان که امام ابو حنیفه
و ابو یوسف و شافعی در قول و احمد بروایتی از ایشان اند قائل ثانی اند بحدیث مسلم نیز که افضل نماز طول قنوت است و آنچه ظاهر میشود آنست که افضلیت یکی ازین دو مختلف باختلاف اشخاص
و احوال است کذا قیل **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا خالد بن عبد اللہ عن حصین عن ابی وائل عن حذیفة ان النبی صلی اللہ علیه وسلم کان
اذا قام للتهجد من اللیل یشوص فاه بالسواک یعنی تحقیق آن حضرت بود که چون قیام میکرد برای تهجد از شب میمالید دهن مبارک خود را بمسواک و اشکال کرده اند ایراد این حدیث درین
باب آنکه ابن بطال غلط نسخ گفته و بیان رد میکند از شارحان چیزی که دلالت بدفع اشکال باشد و نهایت آنچه میتوان گفت در سوال اقوال جمهور آنست که اهتمام بالیدن دهن بمسواک نزد تهجد ظاهر
که برای استعداد قرأت قرآن است که مشهور و اهم اشراف عبادات دران است و طول آن مستلزم طول قیام است ولیکن پوشیده نماند که این رتبه تزئید و تثبیت بر آنکه بجهت استعداد نفس تر
باشد چنانچه در سائر نمازها نه طول قرأت و حق آنست که بنا بر احادیث چنانکه در مقدمه مبین گشته بر روایت شیخ است مر حدیث را بمؤلف نه مقام آن که توجیه مناسبت آن موکول بعلم شیخ
است فانیان آن مجلس احسن دران تکلف و فضولیت والله اعلم **باب** کیف کان صلوٰة اللیل چگونه بود نماز شب بفصل سلام میان رکعات یا بی فصل [illegible]
النبی صلی اللہ علیه وآله وسلم یصلی باللیل و چه قدر بود آن حضرت که نماز میگذارد در شب و چند رکعت بود **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی سالم بن عبد اللہ ان
عبد اللہ بن عمر قال ان رجلا قال یا رسول اللہ کیف صلوٰة اللیل گفت ابن عمر تحقیق مردی گفت ای رسول خدا چگونه است نماز شب قال مثنی مثنی فرمود دوگان دوگان است فاذا خفت الصبح
فاوتر بواحدة یعنی پس تیکه بترسی طلوع صبح را در اثنای نماز پس طاق کن آنچه را که گذارده بیک رکعت یا دوگانه پس بیک رکعت چنانکه در ابواب وتر مبین گشت **حدثنا** مسدد قال حدثنا
یحیی عن شعبة قال حدثنی ابو جمرة بالجیم عن ابن عباس قال کانت صلوٰة رسول اللہ گفت ابن عباس بود نماز پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم ثلاث عشرة رکعة سیزده رکعت
یعنی باللیل مراد میدارد ابن عباس ازانچه بیان آن کرد نماز شب را اینکه سیزده رکعت و تر و دوگانه افتتاح یا دو رکعت سنت فجر اند چنانچه عنقریب بیاید **حدثنا** اسحاق
قال اخبرنا عبید اللہ بن موسی [illegible] شیخ مؤلف است که این حدیث را ازوی بواسطه روایت کرده و حدیث آینده را بلا واسطه قال اخبرنا اسرائیل عن ابی اسحاق
عن ابی حصین بفتح حاء و کسر صاد و هو عثمان بن عاصم عن یحیی بن وثاب بفتح واو و تشدید مثلثه در آخر موحده تابعی است عن مسروق قال سألت عائشة عن صلوٰة رسول اللہ
گفت مسروق پرسیدم عائشه را از نماز پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم باللیل که در شب میگذارد فقالت سبع و تسع و احدی عشرة سوی رکعتی الفجر پس گفت عائشه هفت و نه و یازده
رکعت بود با وتر سوی دو رکعت سنت فجر که عقب وتر آخر شب میگذارد یعنی مختلف بود در شبها گاهی هفت رکعت بود و گاهی نه و گاهی یازده بسبب کمی و بیشی در وقت
یعنی آن و سلامت حال و عذر مرض و کبر سن و نحو آن و در نسائی هم از عائشه آمده که گفت میگذارد نه رکعت چون پیر شد گذارد هفت رکعت **حدثنا** عبید اللہ بن موسی قال اخبرنا
حنظلة عن القاسم بن محمد عن عائشة قالت کان النبی صلی اللہ علیه وآله وسلم یصلی من اللیل ثلاث عشرة رکعة بود آنحضرت
که میگذارد از شب سیزده رکعت منها الوتر و رکعتا الفجر ازان جمله وتر بود و دوگانه سنت فجر که بسبب قرب اتصال با انتهای نماز شب بدان ملحق شمرده اند در اصل نماز شب
احوال زیاده بود چنانکه در روایات دیگر آمده و در آخر با تخفیف شد [illegible] دو رکعت سبک نزد وضو که بدان افتتاح میکرد آنحضرت نماز شب را
در روایت آن از عائشه نیز در مسلم آمده و مسلم و ابو داود و امر آن حضرت مر امت را از ابی هریره آورده و سوای این صحیح باشد که آن از ابن عباس و صورت نماز شب [illegible]

ابن خالد که نیز در مسلم آمده گذارد آن حضرت دو رکعت خفیفه پس گذارد دو رکعت دراز پس گذارد دو رکعت کمتر از دو رکعت پیش پس گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش پس گذارد دو رکعت
کمتر از دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش پس وتر کرد پس آن سیزده رکعت است انتهی و دو رکعت فجر درین داخل نیست و نیز حدیث ابن عباس که هم در مسلم آمده و نحو آن در صحیحین است
چنانکه مذکور کنیم بدانکه روایت ابو جمره از ابن عباس که درین کتاب مذکور است مختصر است از انچه در قصهٔ بیتوتت وی در خانهٔ میمونه بتفصیل مختلف بتعدد طرق در صحاح آمده و ما از جامع الاصول
انچه از روایات وی بظاهر مختلف باشند یا دخیل در رفع اختلاف ذکر کنیم بقصد تطبیق و ترتیب معنوی میان آنها تا اشتباه و اضطراب رفع شود در صحیحین آمده که ابن عباس شبی گذرانید در خانهٔ ام المؤمنین
میمونه که خالهٔ وی بود پس گفت نظر کنم بسوی نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس انداخته شد برای آنحضرت وساده پس بر پهلو افتادم در عرض وساده و دراز کشید آنحضرت و اهل وی در طول آن وساده
پس خوابید آن حضرت تا آنکه نصف شب شد یا پیش از آن یا پس از آن اندکی و در روایتی پس وقتیکه ثلث آخر شب شد و این روایت مخالف نیست اول را که در شک است و جائز است
وقتیکه در روایت اول کرده و شک داشته باشد و نیز در روایت ثانیه تعیین داشته ثلث آخر پس گفت پس بیدار شد آنحضرت پس نشست که می مالید خواب را از روی مبارک بدو دست خود پس خواند ده
آیات آخر سورهٔ آل عمران و در روایتی خواند ان فی خلق السموات والارض تا آنکه قریب شد که ختم کند سوره را یا ختم کرد و در روایتی دیگر تا آنکه ختم کرد و این هر دو روایت محمول اند بر شک و تخمین
که هنگام این روایت داشت پس گفت پس برخاست آن حضرت بسوی مشک آویزان پس وضو کرد و از آن وضوی نیک کرد و در روایتی وضو کرد بین الوضوئین را اکثار نکرد در ریختن آب و تحقیق
همه جا رسانید پس ایستاد و نماز کرد و گفت ابن عباس پس برخاستم و کردم مانند آنچه کرد آن حضرت پس رفتم و ایستادم پهلوی وی پس نهاد آنحضرت دست راست خود را بر سر من و گرفت گوش راست
من پس تافت و مالید آن را و در روایتی بید راییکرد مرا و در روایتی دیگر پس گردانید مرا جانب راست خود و توان که تافتن گوش برای ایقاظ و گردانیدن آن بجانب راست برای تعلیم ادب
هر دو بود پس نماز گذارد دو رکعت پس دو رکعت پس دو رکعت پس دو رکعت پس دو رکعت پس دو رکعت پس وتر کرد یعنی بضم یک رکعت با دوگانهٔ سابق پس از آن خوابید تا آنکه آمد
مؤذن پس برخاست و نماز کرد دو رکعت سبک پس برآمد و نماز صبح کرد انتهی و این جمله سیزده رکعت شد سوای دو رکعت سنت فجر و آن محمول است بر آنکه دو رکعت خفیفهٔ افتتاح نماز تهجد که در روایت
دیگر آمده درین روایت شمرده چنانکه مسلم از ابن عباس از طریق کریب در قصهٔ مذکور آورده که گفت پس گذارد دو رکعت سبک تا گفتم در دل خود مگر خواند در هر دو رکعت ام القرآن فقط
پس سلام داد پس گذارد تا یازده رکعت با وتر پس آمد او را بلال و گفت الصلوة یا رسول الله پس برخاست و گذارد دو رکعت را پس گذارد و نماز با مردم داد و این روایت صریح است که
نماز تهجد یازده رکعت بود با وتر به دو رکعت سبک جدا افتتاح کرده و دو رکعت فجر بعد از آن گذارد پس جمله یازده رکعت باشند و اگر ذکر این دو رکعت افتتاح در بعض روایات چون
ذکر دوگانه سنت فجر ساقط باشد بجهت اهتمام نماز تهجد مضایقه ندارد و کثیر الوقوع است چنانچه در روایت مسلم بعد ذکر خواندن آیات گفته پس برخاست آنحضرت پس گذارد دو رکعت که دراز
کرد در آن قیام و رکوع و سجود را پس برگشت و خواب کرد تا آنکه نفخ کرد پس کرد همچنین سه بار شش رکعت هر بار مسواک و وضو میکرد و میخواند آیات را پس وتر کرد به سه رکعت پس اذان گفت مؤذن
و بیرون آمد بسوی نماز و حالی که میگفت اللهم اجعل فی قلبی نوراً الحدیث پس درین روایت خبر ذکر یازده رکعت تهجد با وتر رود در روایات دیگر عدد یازده صریح آمده باسقاط اعتبار هر دو دوگانه
ذکر فصل میان دوگانهای تهجد بخواب و جز آن که درین روایت مسلم مذکور گشته در روایت دیگر ساقط است اکتفا بالمقصود پس گاهی سنت افتتاح و وضو را شمرده و بی اعتبار سنت
فجر سیزده گفته اند و گاهی سنت فجر را شمرده سنت وضو و افتتاح را اعتبار نکرده سیزده گفته و همه درست است مختلف نیست روایة مگر باختلاف اعتبار و در حقیقت نماز تهجد شب بیتوت
ابن عباس یازده رکعت است با وتر و لیکن مشکل اختلاف روایت در صفت نماز و عدد اصل اوست که در مسلم در همین قصه بعد ذکر توضی آنحضرت آمده پس نماز گذارد هفت یا پنج رکعت که وتر
کرد بدان و سلام نداد مگر در آخر آن و میتوان حل کرد آن را بر سقوط ذکر هشت رکعت نفل تهجد با اهتمام بیان عدد وتر بجهت خاصه و شک در هفت و پنج ظاهر از راوی این روایت از
ابن عباس است چه بعد تصحیح روایات از ابن عباس در صحاح هفت رکعت یافته نمیشود پس تحویل بر شق پنج باشد چنانکه در روایتی مسلم از وی ذکر پنج متعین آمده که گفت نماز گذارد دو دو
رکعت تا هشت رکعت پس وتر کرد به پنج که ننشست در میان آن و درین پنج بلا فصل سلام و جلسه مخالف است ایتار بثلاث را که از ابن عباس مروی و محفوظ است مگر آنکه
گفته شود که جلسه و سلام در آخر ثلث رفته یا دیده ابن عباس را پس ذکر کرد ایتار بثلاث و بعد از آن ذکر کرد رکعتین را احیاناً وقتی دیگر بنابر عدم تمکن و استقرار آن در دل بسبب
صغر سن محفوظ نماند پس ذکر کرد جملهٔ پنج را یکجا بلا فصل بالجمله جمع میان روایات ابن عباس باین طریق بهتر است از انچه بعضی گفته اند که حمل کرده شود بر تعدد واقعه زیرا چه تعدد این قصهٔ
طویله باین خصوصیاتی که در سایر روایات وی مذکور است از استادن ابن عباس بجانب چپ و گوشمال بودن آن حضرت او را و آوردن وی را بجانب راست و جز آن دور تر می نماید والله
اعلم و در روایات عائشه که ثبت اند در جامع الاصول غالباً متفق اند بر بودن آن سیزده با دوگانهٔ فجر یا یازده سوای آن یعنی در مبادی حال و قوت بدن و لیکن مختلف اند در
بیان صفت از صحیحین روایتی آورده که میگذارد ما بین آنکه فارغ میشد از نماز عشا تا فجر یازده رکعت سلام میداد میان هر دو رکعت و وتر میکرد بواحده و چون ظاهر میشد
فجر و می آمد مؤذن می ایستاد و میگذارد دو رکعت سبک الحدیث و نحو آن مر ابو داود راست و در روایتی دیگر آورده میگذارد از شب سیزده رکعت و وتر میکرد از آنجمله به پنج
که نمی نشست مگر در آخر آن و ذکر نکرده درین روایت دوگانهٔ فجر را و در روایتی میگذارد از شب سیزده رکعت ثم یصلی اذا سمع النداء بالصبح رکعتین خفیفتین فظاهر
در آنست که این دو رکعت زائد بر سیزده باشند مگر آنکه گفته شود که ثم در اینجا برای تراخی بیان دو رکعت است از بیان جملهٔ رکعات نه تراخی تحقق دوگانه از جمله و در روایتی
دیگر گفت عائشه زیاده نمیکرد آنحضرت در رمضان و نه در غیر رمضان بر یازده رکعت میگذارد چهار پس مپرس از حسن آن و طول آن پس میگذارد چهار پس مپرس از
حسن آن پس میگذارد سه رکعت و در روایتی مسلم را آورده که گفت بود آن حضرت که میگذارد سیزده رکعت میگذارد هشت رکعت پس وتر میکرد پس میگذارد دو رکعت و حال آنکه

نشسته بودی و وقتی که خواستی که رکوع کند ایستادی و رکوع کردی پس میگذارد دو رکعت میان ندا و اقامت و این اختلاف محمول بر تعدد و اتفاق است که در بعضا
گنجایش چار و دو اشارت میکند به تنویع نحو تهجد حدیث مسروق از عائشه بهفت رکعت و بر این قیاس است آنچه در مسلم آمده بروایت سعد بن هشام از عائشه در جواب
سوال وی از وتر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت که میگذارد نه رکعت که نمی نشست در آن مگر در رکعت هشتم پس ذکر میکرد خدا را و می ستود او را و دعا میکرد
پس سلام میداد سلامی که می شنوانید ما را پس میگذارد دو رکعت بعد از سلام نشسته و این یازده رکعت شد ای پسرک من و چون پیر شد آن حضرت و برگوشت
در گرفت هفت رکعت وتر کرد و دو رکعت بعد از وتر مانند آنچه اول میکرد پس این نه رکعت شد مراد از وتر نماز شب است با نماز وتر که مجموع آن طاق آمده و این سیاق
در احادیث شائع است و بروایت ابی داود چنانست میگذارد هشت رکعت میخواند در آن ام القرآن و سورة از قرآن و دیگر آنچه خواسته بودی خدا و نمی نشست در هیچ
از آن مگر در هشتم و سلام نمی داد و میخواند در نهم تا آنکه می نشست پس دعا میکرد بآنچه خواسته بودی خدا و سوال میکرد او را و رغبت میکرد پس سلام میداد یک
سلام که نزدیک بود که بیدار کند اهل بیت را از شدت سلام خود پس قرأت میکرد و حال آنکه وی نشسته بودی ام الکتاب و رکوع میکرد و حال آنکه نشسته بودی پس می خواند
دو ثانیه پس رکوع و سجود کردی نشسته پس دعا کردی بآنچه خواسته بودی خدا پس سلام کردی و برگشتی پس همیشه بود این نماز آنحضرت تا آنکه تنومند شد پس کم کرد از نه رکعت
دو رکعت دیگر و دانید آن را شش تا هفت و دو رکعت دیگر که نشسته میکرد تا آنکه قبض شد روح مبارک بر آن بالجمله حدیث ابن عباس و عائشه را قطب احادیث تهجد گرا
دان و چون اختلاف روایات منتشر دارند حکم کرده بعضی باضطراب در آن و به حقیقت هیچ خلل نیست چنانچه مبین گشت باب قیام النبی صلی الله علیه وآله وسلم باللیل در بیان قیام
آنحضرت بشب و خواب وی در آن که هر چند میکرد بجهت ادای حق پروردگار و حق نفس و تلقین است باوای حقین و استحباب میکرد و شبه ابقیام تا کسل و ملال نیارد ما نسخ من قیام
اللیل و بیان آنچه منسوخ شده است از قیام شب چنانچه بعضی گفته اند که در ابتدای امر فرض بود به تفصیل مذکور در قرآن نصف شب یا کم از آن اندکی که نزدیک ثلث باشد یا بیش از آنکه
نزدیک بثلثان باشد پس قیام کردند یکسال تمام شب بجهت عدم ادراک حدود الله مذکوره تا آنکه ثابت کرد این معنی بر اصحاب آنحضرت و آماسید پاهای ایشان پس منسوخ شد
با آخر سوره که فرمود پس بخوانید از قرآن هر قدر که میسر شود پس این نیز منسوخ شد بصلوة خمس و روایت میکنند این را از ابن عباس بر این تقدیر نسخ آخر سوره تخییر مذکور میان آن
که باشد و اما اصل وجوب بقدر میسر باقی بود تا که آن نیز منسوخ شد بصلوة خمس و بقول نسخ وجوب تهجد یک دفعه بصلوة خمس است بی واسطه نسخ دیگر و در حدیث مسلم و ابی
داود نسائی آمده که سعد بن هشام از عائشه پرسید از قیام لیل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عائشه گفت آیا تو قرآن میخوانی یا ایها المزمل حق تعالی فرض گردانید بود قیام شب
در اول این سوره پس قیام نمود آن حضرت و اصحاب وی تا یک سال و نگاه داشت حق تعالی خاتمه این سوره را دوازده ماه در آسمان تا وقتیکه فرستاد در آخر این سوره تخفیف
پس گشت قیام لیل تطوع بعد از آنکه فرض بود و بعضی منکر اند وجوب تهجد را از اصل و بعضی مخصوص میدانند آن را بآن حضرت و باقی گویند وجوب او در حق وی بطریق استمرار
و حسن بصری و ابن سیرین گویند واجب است بر هر مسلمان اگرچه بقدر دوشیدن بز باشد و قول ... و مضمون سورة مزمل که فرمود یا ایها المزمل ای آنکه پیچیده است خود را در
جامه بجهت خواب یا از وحشت در وحی و نمود در گشتن جبرئیل علیه السلام یا در لفافه گلیم عائشه در حال نماز یا آنکه برو داشته است بار نبوت را از زمل بمعنی پیچیدن بجامه و بار برداشتن
قم اللیل الا قلیلا برخیز شب مگر اندکی از آن برای آنکه نصف منسوب است بتقدیر قم و این بهتر است از آنچه عامه مفسرین گفته اند که نصفه بدل قلیلا او انقص منه قلیلا او زد علیه برخیز
نصف شب یا کم کن از نصف شب در قیام یا زیاده کن بر آن چنانچه بعد ازین آورده شد و این تخییر یا در اوقات متعدده بحسب احوال مختلفه خبر رسیده بدلالت که ...
یعلم الخ که در رکوع ثانی است این سوره و رتل القرآن ترتیلا و آهسته بخوان قرآن را آهسته خواندنی که روشن گردد حروف آن بر سامع تا اگر در وحی تکلم از قوت ... تعظیم
کلام الله مخلوط و تدبر که نوبت بشود امور مذکوره در آن ترتیل هموار و آرامیده و پیدا خواندن کذا فی الصراح و تواند که مراد تدبر و لطائف خطاب و قیام با حکام باشد انا سنلقی
علیک قولا ثقیلا بتحقیق ما سر انجام است که منزل گردانیم بر تو سخنی که گران است تلقی آن چنانکه سختی حال وحی در حالش مذکور است یا گران است قیام بیان بر مکلفین بجهت اشتمال
بر تکالیف شاقه و بر آن حضرت نیز از جهت تعلم باحوال است گران است بر سائل دعوت بجهت احتیاج وی بر تصفیه سر یا بر کافران بجهت اعجاز یا گران است در میزان یا
گران است قدر او نزد اهل ایمان و محتمل کل معنی چنین باشد که اکنون نازل میکنیم بر تو سخنی گران که تخفیف به تهجد است و این مناسبتر است بقول و تعالی ان ناشئة اللیل
هی اشد وطا بتحقیق برخاستن شب بالنفس برخیزند و شب سخت تر است از روی حرکت و انتقال و یا از روی موافقت دل و حواس بجهت قلت اشتغال باشغال در
وقت پیشتر از روز بسبب قلت موانع و اقوم قیلا و درست و راست تر است از روی مقال بجهت توجه دل بلفظ و معنی ان لك فی النهار سبحا طویلا زیرا که بتحقیق مر ترا
در روز آمد و شد و تردد دراز است در اشتغال بدعوت و تلقین مردم که فراغ خاطر دست کم میدهد در آن پس قیام شب که فراغ از آن اشتغال می شود و ولی باشد
و مضمون قول دیگر و تعالی که دلالت میکند بر نسخ قول اول که علم ان لن تحصوه دانست خدا که هرگز احصا و ضبط نتوانید کرد قیام را بر نهج مذکور بنابر عدم تعیین مقادیر
مذکوره مگر بمشقت تمام که تحمل آن علی الدوام متعذر است فتاب علیکم پس رجوع کرد بر شما به تخفیف و رخصت به ترک قیام مقدر فاقرءوا ما تیسر من القرآن پس
بخوانید آنچه آسان بود از قرآن و مقید نشوید بحفظ مقادیر مراد از قرآن نماز شب و دانسته اند بیشتر بیان فرمود حکمت تخفیف را هر قدر که میسر شود بقول خود علم ان
سیکون منکم مرضى دلالت نماز که بتحقیق شان این است که باشند از شما بیماران و آخرون یضربون فی الارض یبتغون من فضل الله و جمعی دیگر اند از شما

که سفر میکنند و سه قسم میطلبند از فضل خدا که رزق است از کسب و تجارت و آخرون یقاتلون فی سبیل الله و جماعت دیگر اند که کارزار میکنند در راه خدا دشوار است برینها طاعات با بوده
بار خصوصا به نحو تقدیر مذکور فاقرءوا ما تیسر منه پس بخوانید آنچه میسر آید از قرآن مقصد از انواع تخفیف است از تکلیف تقدیر و تحریر با قدار ثلث و آن کی بیان بقای فرضیت قدر
میسر است هر چه باشد با آنکه اول مقصر است به رفع تکلیف بتقدیر بقرینه تعلق وی به عدم احصاء و ثانی کافی است از رفع تکلیف از مریض و مسافر و مقاتل و لیکن لازم می آید برین تقدیر
نا بایت نسخ بیک قرینه دیگر تیسر و قائل شده بدان احمدی و بعضی تاویل کنند ثانی را بنماز مغرب و عشا که آسان اند بنسبت تهجد و بعضی در هر دو جا مراد از لفظ قرأت قرآن دانند در غیر
نماز و امر بطریق استحباب گویند والله اعلم واقیموا الصلوٰة وآتوا الزکوٰة و برپا دارید نماز فرض را و ادا کنید زکوٰة را امر آن واجب معلوم است در حال گر این آیه مکی باشد و اگر مکی بود
پیش تتمیم تمام سوره مراد صدقه نفل خواهد بود زیرا چه زکوٰة در مکه واجب نشده واقرضوا الله قرضا حسنا و قرض دهید خدا را تطوعا از زر خود قرضی نیکو که آن انفاق بر بندگان
با اخلاص نیت لوجه الله و بی ایذای و منتی که عوض آن بهتر از آن خواهید یافت چنانکه فرموده است و ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله و هر چه پیش می فرستید برای خود از مال و عملی
می یابید آن را نزد خدا هو خیرا و اعظم اجرا بهتر از آنچه داده اید و بزرگتر از روی اجر که مضاعف می باشد جزای آن بده مانند تا هفتصد و زیاده بران لمن یشاء خیرا به نصب بنا بر آنکه
مفعول ثانی است تجدوه را و لفظ هو برای تاکید و فصل است و استغفروا الله ان الله غفور رحیم و طلب آمرزش کنید خدا را از تقصیراتی که واقع شود در اعمال که بتحقیق خدا آمرزنده و مهربان
به بندگان است و مولف بنا بر عادت خود از ذکر آیات نقل میکند تفسیر بعضی الفاظ مجمله را بالقول خود قال ابن عباس گفت ابن عباس در تفسیر ناشئة اللیل نشأ قام بالحبشیة فنشأ
نشأت بمعنی قام است بلغت حبشه و مشهور است در بین زبان باین معنی اگر چه در لغت عرب نیز مستعمل میشود و در آن صورت ناشئه مصدر است از آن بمعنی قیام چون عافیه یا اسم فاعل
یعنی نفس خیزنده و گفته است در تفسیر اشد وطاء که بکسر واو و مد چنانکه قرأت ابو عمرو و ابن عامر است مواطاة للقرآن یعنی موافقت دل و حواس و قرآن را چنانکه بیان کرد آن را بالقول
خود اشد مواطاة لسمعه و بصره و قلبه یعنی نماز شب سخت تر است از روی موافقت وی مر سامعه و باصره و دل مصلی را و قرأت اکثری وطأ بفتح واو و سکون طا است بمعنی
پامال کردن بعد از آن مولف تائید کرد تفسیر مذکور را به تفسیر لیواطئوا که در سوره برأت در قول وی تعالی است لیواطئوا عدة ما حرم الله یعنی لیوافقوا حدثنا عبد العزیز بن عبد الله
یعنی اویسی قال حدثنی محمد بن جعفر عن حمید بتصغیر انه سمع انس بن مالک یقول کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یفطر من الشهر حتی نظن ان
لا یصوم منه شیئا بود آنحضرت که افطار میکرد در روزها و روزه نمیداشت از ماه تا آنکه گمان میبردیم که وی روزه نخواهد داشت از آن ماه چیزی را و یصوم حتی نظن ان لا یفطر منه شیئا
و روزه میداشت تا آنکه گمان میبردیم که وی افطار نخواهد کرد از آن ماه چیزی را یعنی نه بود که همیشه روزه دار باشد و نه آنکه دائم افطار کند بلکه از هر ماه چندی روزه میداشت و
چندی افطار میکرد و کان لا تشاء ان تراه من اللیل مصلیا الا رأیته و لا نائما الا رأیته و بود آنحضرت که نمی خواستی تو که ببینی او را از شب نماز گزار مگر آنکه میدیدی باین حال و نمی خواستی تو که
ببینی او را خسپنده از شب مگر آنکه میدیدی تو او را باین حال یعنی در شب نماز هم میکرد و خواب هم میکرد و نه تمام شب نماز میگذارد و نه تمام شب خواب میکرد و این حدیث ظاهر است در آنکه آنحضرت
اوقات معین نبود برای نماز شب لکن بود و قیام او متفرق بود در شب چنانکه ابن عباس در قصه شب بیتوتت خود و آن حضرت روایت کرده که نماز گزارد آن حضرت دو رکعت باز برگشت بسوی
[illegible] خود و خواب کرد و [illegible] باز برخاست بیدار شد و [illegible] بسوی فراش [illegible] و [illegible] رکعت [illegible]
دیده و ابن عباس [illegible] روایات [illegible] بودن قیام در آخر شب [illegible] حدیث انس [illegible] اطلاع اوست [illegible] یا آنکه مراد بیان این حال [illegible]
[illegible] تابعه سلیمان ابن بلال و ابو خالد الاحمر عن حمید [illegible]
باب عقد الشیطان علی قافیة الرأس اذا لم یصل باللیل
ذکر گرههای شیطان که بر قفای سر آدم می بندد وقتیکه نماز نکند شب عقد بضم عین و فتح قاف جمع عقده [illegible]
[illegible] قافیه [illegible] حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن
ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال یعقد الشیطان علی قافیة رأس احدکم اذا هو نام ثلث عقد فرمود می بندد شیطان بر قفای سر یکی از شما وقتیکه آن کس خواب
[illegible] چنانکه ساحران می بندند کسی را که سحر میکنند [illegible] و بر آن افسون خوانند پس مراد حقیقت عقد باشد [illegible] و بعضی گویند در روایت ابن ماجه
[illegible] است [illegible] ریسمان [illegible] روایت ابن خزیمه و ابن حبان [illegible] و بعضی حمل کنند بر مجاز و تشبیه فعل شیطان بنائم [illegible]
[illegible] شیطان [illegible] خواب [illegible] مجال حرکت [illegible] چنانکه فرمود یضرب
علی کل عقدة [illegible] علیک لیل طویل فارقد [illegible] فان استیقظ فذکر الله انحلت عقدة
[illegible] فان توضأ انحلت عقدة [illegible] پس اگر وضو کند [illegible]
فان صلی انحلت عقده [illegible] فاصبح نشیطا طیب النفس [illegible]
[illegible] طیب النفس [illegible] و الا اصبح خبیث النفس کسلان و اگر نکند [illegible] خبیث النفس [illegible]
[illegible] عقده [illegible] خواب [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] عقده [illegible] آخر این حدیث [illegible] و اگر [illegible] دو رکعت گذارد

کشاده میگردند همه عقده او ولیکن حدیث مسلم که گفته که اگر در نماز عشا در جماعت گویا که قیام کرد نصف شب را و کسیکه گذارد نماز صبح در جماعت گویا قیام کرد تمام شب منتفی میکند تعمیم
حدیث مذکور را بسوی عشا و فجر در جماعت کرد آن رحمت تا تم الیل ست در حل عقده شیطان را اشارت میکند بآن حدیث آینده واز خیاست که حمل کرده اند بعض شارحین
ذلک الیل را در ترجمه را بر تقیید بغیر نماز عشا و آدمی از ثوابش آورده که گفت فرمود آن حضرت این بیدار شدن شب بر خاستن بمشقت و گرانی است چون بگذارد یکی از شما
وتر گو بگذارد دو رکعت بعد ازوی اگر قیام اللیل میسر شد فیها و الا الکفایت میکند او را از قیام تهجد و این نیز می خواهد تخصیص را بسوی لذا رنده این دو رکعت مر آنکه حمل کند این را
در حق کسیکه نیت و عادت دارد قیام تهجد را بگذارد این دو گانه بخوف فوت بغلبهٔ خواب ولیکن به ثبوت اجر قیام اللیل مر کسی را که معتاد است بدان و نیت داشته آن را
پس غالب شد او را خواب پیر احادیث صحاح آمده و گذارده باشد این دو رکعت یا نه مخصص باشد حدیث مذکور باسای آن چنانکه ابن عبدالبر گفته و نیز مخصوص است کسیکه
خوانده آیة الکرسی که ممنوع است شیطان از قرب او کذا کالوا حدثنا مسدد بن مسرهد و در نسخ محمد ابی هشام بصری سینه در ذیت مرحمه و سم قال حدثنا اسمعیل
بن علیه بضم مهمله و فتح لام و تشدید تحتیه نام مادر اسمعیل بن ابراهیم اسدی بصری ست بسه یکصد و نود و سه یا چهار قال حدثنا عوف اعرابی قال حدثنا ابو رجاء عمران بن ملحان
عطاردی قال حدثنا سمرة بضم میم بن جندب بفتح دال وضم آن عن النبی صلی الله علیه واله وسلم فی الرؤیا حدیث کرد سمره از آن حضرت در ضمن حدیث تعبیر خواب که تمامش
در آخر کتاب الجنائز است قال اما الذی یثلغ راسه بالحجر فانه یاخذ القرآن فیرفضه وینام عن صلوة المکتوبة اما کسیکه شکسته میشد سر او بسنگ در خواب پس وی کسی است که
میگرفت قرآن را پس ترک میداد حفظ آن را و عمل بدان و خواب میکرد از نماز مفروضه تا آنکه فوت میشد وقت آن ظاهر نماز صبح و عشا است که در وقت خواب آید علم مناسبت
سلکنه و تجود در آخر لفظ مفعول است **باب** اذا نام و لم یصل بال الشیطان فی اذنه در بیان خواب کند کسی و نماز نگذارد و شاشه میکند شیطان در گوش او حدثنا مسدد
قال حدثنا ابو الاحوص سلام ابن سلیم قال حدثنا منصور بن معتمر عن ابی وائل عن عبدالله قال ذکر عند النبی صلی الله علیه واله وسلم رجل گفت ابن مسعود ذکر کرده شد
نزد آنحضرت مردی فقیل ما زال نائما حتی اصبح ما قام الی الصلوة پس گفته شد پیوسته ماند آن حضرت خسپنده تا آنکه صبح کرد بحالیکه بر نخاست بسوی نماز صبح یا عشا چنانچه
ابن حبان در صحیح خود روایت کرده که این بنده ایست که خواب کرد از نماز فرض و چون این روایت ثابت نبود نزد مؤلف و لفظ صحیح ظاهر بود نماز شب است ایراد کرد در این
مقام فقال بال الشیطان فی اذنه پس فرمود آن حضرت بول کرده است شیطان در گوش او ممکن است حمل آن بر حقیقت زیرا که به ثبوت پیوسته نسبت اکل و شرب و نکاح
و سقی و ضراط و مانند آن بشیطان پس ممتنع نباشد نسبت بول نیز پس مانع می آید رسیدن آوازها را بگوش و موجب فتور و کسل در دماغ و مدد خواب میگردد و توانند که کنایت
باشد از منع بهجوم غفلت و تشبیه بحال کسیکه افتاده است بول در گوش وی پس گران شده بسبب آن شنوائی او یا از زیر کردن شیطان گوش مرد را یا فاسد شدن گوش او و گفته
شده بسبب آنکه گرانی از استماع دعوت حق و این وجه تا ظاهر در آن است که مراد نماز فرض باشد که اذان آن را نشنیده و بالجمله مقصود تسلط شیطان است بر وی بالعرض خواب کلام حقیقت
باشد یا مجاز و تخصیص باذن بجهت بودن آن آلت حاسه انتباه و کفایتا بیداری بشنیدن آواز ها می باشد و لهذا تعبیر کرده است خدا از تساوی خواب اصحاب کهف را بقول خود
فضربنا علی آذانهم فی الکهف سنین عددا و تخصیص بول از میان در حدیث بجهت نفوذ و سرایت آنست **باب** الدعاء فی الصلوة من آخر اللیل فضیلت دعا در نماز از آخر
شب و قال الله عز و جل کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و نیز فرموده خدای تعالی که بزرگ در سال متقین و محسنین بودند که اندکی از شب هجوع میکردند یعنی خواب میکردند
و در اوقات سحر استغفار می نمودند چنانکه آخر آیه است و کلمه ما زائده است برای تاکید یعنی قلت یا مصدریه است یا موصوله یا موصوف یعنی قلیل بود هجوع ایشان یا زمانیکه
هجوع میکردند در آن حدثنا عبدالله بن مسلمة عن مالک عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبدالرحمن و ابی عبدالله الاغر بفتحتین معجمه و تشدید را سلیمان ثقفی عن ابی هریرة
ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال ینزل ربنا عز و جل کل لیلة الی السماء الدنیا فرمود آن حضرت فرود می آید پروردگار یعنی رحمت خاص یا نفل مخصوص از رب
باسمانی که فرودتر و پایان تر است از آسمانها و نزد محققین نزول صفتی است از صفات الهی مثل ید و استوا و جز آن از متشابهات که ایمان بدان باید آورد و از کیفیت آن سکوت
کرد و بعضی تجلی میکند وی تعالی بآن صفت حین یبقی ثلث اللیل الآخر وقتی که باقی ماند ثلث سیوم حصه شب که آخر است یقول من یدعونی فاستجیب له میگوید پروردگار کیست که دعا
کند مرا تا قبول کنم دعای او را من یسألنی فاعطیه کیست که سوال کند مرا پس بدهم او را آنچه طلبید و دعا خواندن است چنانکه گوید بنده یا رب و مقابل وی اجابت است یعنی
پاسخ دادن چنانکه گوید پروردگار لبیک عبدی و سوال طلبیدن است که در مقابل آن عطا و مطلوب باشد چنانکه در وصف اسم اعظم واقع شده و گاه دعا و سوال بیک دیگر
مستعمل میشوند کذا فی ترجمة المشکوة بالجمله مقصود واحد است و اختلاف عبارات بجهت تحقیق قضیه و تاکید آنست من یستغفرنی فاغفر له کیست که آمرزش گناه خود
خواهد از من پس بیامرزم او را و وجه تخصیص این وقت باین کرامت بودن آن وقت خلوت و جمعیت است که عبادت بدان بفراغ خاطر دور از مظنهٔ ریا و سمعه باشد یا مردن او
راحت و ملکه خواب و بیداری و تجافی از مضاجع در آن به توجه بجناب پروردگار تعالی شانه خلوص است و صفای عقیدت و کمال خشیت و صحت حب است و تفضل
حق تعالی و تقدس لهذا وارد شده در بعضی روایات در جواب جبرئیل مر داؤد را علیهما السلام از سوال آنکه کدام جزو شب شنواتر است گفت نمیدانم مگر آنکه عرش الهی اهتزاز میکند
در وقت سحر تعلیق یعنی **باب** من نام اول اللیل و احیا آخره فضیلت کسیکه خواب کند اول شب و زنده دارد آخر شب را به بیداری و عبادت و تعبیر میکنند از بیداری بحیات
و از خواب بمیل چنانکه در بعضی طرق حدیث حضرت عائشه نیز آمده و جهت آنکه شب وقت خواب است که در حکم مرگ است به تعطیل عبادت خصوصا پس گویا این شان خود مرده است و احیا او

آن را بعبارت گویا زندگی دانند آن را بدین اشارت است باآنکه زبان کرده در عبارات واقع شود در غفلت گذرد گوی مرده است وقال سلمان لابی الدرداء نم فلما کان من آخر اللیل
قم قال فصلیا قال سلمان فارسی برابی الدرداء را و هر دو صحابی اند مشهور خواب کن یعنی اول شب گفت و وقتیکه خواست ابو الدرداء که از ابتدای شب قیام نماید و چون آخر شب شد گفت
برخیز اکنون نماز قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم صدق سلمان فرمود آن حضرت وقتیکه ابو الدرداء آمده ذکر کرد این ماجرا را آنست گفت سلمان چنانکه در حدیث طویل در کتاب الادب
باید **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا شعبة ح وحدثنی سلیمان بن حرب عطف است بر حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة عن ابی اسحاق عن الاسود قال سالت عائشة کیف
کان صلوٰة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم باللیل گفت اسود پرسیدم عائشه را چگونه بود نماز آن حضرت بشب قالت کان ینام اوله ویقوم آخره فیصلی ثم یرجع الی فراشه
گفت عائشه بود آن حضرت که خواب میکرد اول شب و بر میخاست آخر شب پس نماز میکرد پس باز می آمد بسوی بستر خود فاذا اذن المؤذن وثب پس وقتیکه اذان میگفت مؤذن
می جست از خواب و بستر برای تهیه تا صبح فان کان به حاجة اغتسل والا توضأ وخرج پس اگر می بود با آن حضرت حاجت یعنی جنابت غسل کردی و اگر نه وضو کردی و بیرون
آمدی برای نماز **باب** قیام النبی صلی الله علیه وسلم باللیل فی رمضان وغیره بیان نماز آنحضرت بشب در رمضان و غیر رمضان یکسان بود یا مختلف **حدثنا**
عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی سلمة بن عبد الرحمن انه اخبره انه سال عائشة کیف کانت صلوٰة رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم فی رمضان بتحقیق ابو سلمه پرسید عائشه را چگونه بود نماز آن حضرت در شبهای رمضان فقالت ما کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یزید فی رمضان
ولا فی غیره علی احدی عشرة رکعة پس گفت عائشه نبود آن حضرت که زیاده کند در رمضان و نه در غیر رمضان بر یازده رکعت یصلی اربعا فلا تسأل عن حسنهن وطولهن
میگزارد چهار رکعت از آن پس مپرس از خوبی آنها و درازی آنها که بدین تعلق داشت و از بیان روشن نگردد ثم یصلی اربعا فلا تسأل عن حسنهن وطولهن باز میگزارد چهار رکعت دیگر پس مپرس از
خوبی و درازی آن ثم یصلی ثلثا باز میگزارد سه رکعت وتر قالت عائشة فقلت یا رسول الله تنام قبل ان توتر گفت عائشه پس گفتم ای رسول الله آیا خواب میکنی پیش از آنکه وتر گزاری یعنی بعد گزاردن نماز تهجد و پیش از وتر از خواب نکرده
نوات را جب تعلیم خواب فقال یا عائشة ان عینی تنامان ولا ینام قلبی پس فرمود ای عائشه بتحقیق دو چشم من میخوابند و خواب نمیکند دل من پس غالب اشتباه و عدم فوت
وتر است انشاء الله و بخواهی آن معلوم شد که هر گاه فوت و فرق داشته باشد باشتباه جائز است ادا تاخیر وتر بخواب اگر چه بیداری دل هنگام خواب از خصائص آن حضرت باشد
و این حدیث اصل و معمول علیه است نزد جمهور در بیان عدد رکعات نماز شب در رمضان و غیر آن که در رمضان شریف سوای آن از نوافل شب در راه از ما معمول نبود و بلکه
عائشه در صحیحین گفت آن حضرت وقتیکه ده پسین رمضان آمده زنده میداشت شب را و بیدار میکرد اهل را و کوشش مینمود الحدیث و در روایت مسلم کوشش میکرد در رمضان
آنچه میکرد در غیر آن و در ده پسین آن آنچه نمیکرد در سوای آن محمول نزد ایشان بر طول قنوت و ارکان نماز و کثرت ذکر است نه بر زیادت عدد رکعات و حدیث عائشه که در باب
تحریض النبی صلی الله علیه وآله وسلم علی صلوٰة اللیل گذشت که نماز گزارد آن حضرت شبی در مسجد یعنی در رمضان پس نماز گزاردند بنماز وی مردم دیگر از شب آینده پس
بسیار شدند مردم در شب سیوم یا چهارم هجوم کردند پس بر نیامد و صبح را فرمود باز نداشت مرا از خروج مگر آنکه خوف کردم که مبادا فرض گردد بر شما محمول است بر نماز تهجد چنانچه در بعض روایات
آمده خشیت ان یفرض علیکم صلوٰة اللیل چه متعارف اطلاق صلوٰة اللیل بر تهجد است ولیکن این حدیث از عدد رکعات مجمل آمده و حدیث باب مفسر و در بعض طرق این حدیث
زیاده آمده پس وفات یافت آن حضرت و حال آنکه حال بر همین نهج ماند یعنی میگذاردند این نماز فرادی در خانها و قیام آن حضرت در رمضان که عبارت از تراویح باشد سوای تهجد
بحدیث صریح ثابت نشده کذا قیل و در اینجا کلام است و حقیقت حال در کتاب التراویح واضح گردد **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا یحیی بن سعید قطان عن هشام
قال اخبرنی ابی عن عائشة قالت ما رایت النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقرأ فی شیء من صلوٰة اللیل جالسا گفت عائشه ندیدم آن حضرت را که قراءت کرده باشد در هیچ
نمازی از نماز شب نشسته چه در رمضان و چه در غیر وی حتی اذا کبر قرأ جالسا تا آنکه چون پیر شد قراءت کرد نشسته و این بیشتر در حالت یکسال بود که پیش از وفات یعنی آن حضرت
علیهم فاذا بقی علیه من السورة ثلثون او اربعون آیة قام پس وقتیکه باقی ماندی بر آن حضرت خواندن قدری از سوره سی یا چهل آیه استادی فقرأهن ثم
رکع پس خواندی آن آیات را استاده پس بر رکوع کردی و آنچه در بعض روایات آمده از عائشه رضی الله عنها که بود آن حضرت چون قراءت میکرد استاده رکوع میکرد استاده
و چون قراءت میکرد نشسته رکوع میکرد نشسته محمول بر خواندن تمام قراءت است نشسته والله اعلم **باب** فضل الصلوٰة عند الطهور باللیل والنهار در فضیلت نماز نزد وضو کردن
بشب و بروز و شاید دو رکعت خفیفه نزد افتتاح تهجد که در بسیاری از روایات ماثور است بجهت وضو کرده برای این اشعار آورد و این باب را میان ابواب **حدثنا**
اسحق بن نصر بسکون صاد جد اسحاق است و والد وی ابراهیم سعدی مروزی است قال حدثنا ابو اسامة عن ابی حیان بفتح مهمله و تشدید تحتیه عن ابی زرعة عن ابی هریرة
ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لبلال عند صلوٰة الفجر بتحقیق آن حضرت فرمود بلال را نزد نماز صبح یا بلال حدثنی بارجی عمل عملته فی الاسلام ای بلال خبر ده
مرا با امید وارترین عملی که کرده تو آن را در اسلام یعنی عملی که امید وارتری بآن از اعمال دیگر فانی سمعت دف نعلیک بین یدی فی الجنة پس بتحقیق شنیدم امشب
چنانکه در روایت مسلم آمده آواز جنبش کفش ترا پیش خود در بهشت دف بفتح مهمله و تشدید فا تفسیر کرده است آن را مؤلف و گفته که بمعنی تمام حدیث تحریک و آواز حرکت نعلین
تردد است و ظاهر آنست که این حکایت منام است بقرینه ذکر آن حضرت آن را بعد نماز فجر در وقتیکه عادت میکرد اصحاب را بنقل رویای خود و استفسار رویای که دیده باشند یعنی
تعبیر آن مرا فیان چاه و چون رویای انبیا حق است دلالت میکند بر فضل بلال و مسارعت وی بسوی عملی که موجب است این فضیلت را ولیکن پیشتر سبقت وی آنحضرت را چنانکه عادت

درین لیلة که پیش من آمد آنحضرت میرفت بجهت مستی وی غلام است و صاحب خود را برای خدمت و بشارت است او را بر ایقاظ وی در بهشت بر ترتیب سرشکی که اختیار ادبا حضرت
رسالت و فواید کشف کرده باشند در بیداری آن حضرت را حال خروج پس بیدار شنید آنجا که فرمود قال ما عملت عملا ارجی عندی انی لم اتطهر طهورا فی ساعة لیل او نهار
گفت بلال نکردم عملی که امیدوارتر باشم بدان نزد من از این عمل که وضو نکنم هیچ وضوی در ساعت شب و روز الا صلیت بذلک الطهور ما کتب لی ان اصلی مگر آنکه نماز گزاردم بآن وضو
آن قدر که مقدر بود برای من که بگذارم آن را مراد گذاردن نفل عقیب وضو است تا وضو مقصود بنماز موصول گردد و نورانیت باند که بوضو نوبنیا گفته و در ذکر معراج مؤمن ...
پیش از طلوع آن شوم کلام لغو و عمل باطل و در روایت ترمذی از حدیث بریده در باب این قصه چنان است که گفت بلال حدث نرسید مرا گاهی مگر آنکه وضو کردم نزد وی و دانستم که
خدا را بر من دو رکعت است پس فرمود آن حضرت باین دو رکعت یافتی این منزلت را و درین حدیث فضیلت نماز بعد از وضو است که مردم آن را تحیة الوضو گویند باب ما یکره
من التشدید فی العبادة یعنی مکروه است از سختی نمودن بر خود در عبادت و رنج کشیدن بزیادتی آن که بسا دا بملال انجامد حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا عبد العزیز
بن صهیب عن انس بن مالك قال دخل النبی درآمد بمسجد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اذا حبل ممدود بین الساریتین پس ناگاه ریسمانی دراز کشیده شده است میان دو ستون
فقال ما هذا الحبل پس فرمود چیست این ریسمان قالوا هذا حبل لزینب گفتند این ریسمان از ام المؤمنین زینب بنت جحش است که قیام شب میکند نیز آن فاذا فترت تعلقت یعنی چون
و تنگی سست مانده میشود از قیام می آویزد باین ریسمان فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا حلوه پس فرمود آن حضرت نه باید چنین و التیداین ریسمان لیصل احدکم نشاطه گو نماز گزارد
یکی از شما بقدر خوشی خاطر و ذوق خود و عدم ملال فاذا فتر فلیقعد یعنی چون سست مانده شود پس باید که بنشیند گویند که کسل از قیام است نشسته گزارد و حد این تا نماز نا شده ... بنماز و اگر مسل
نماز باشد باز ماند که فتور و ملال دور شود که ملال در عبادت و مناجات موجب ناخوشی پروردگار گردد و لیکن طالب را باید که کوشش کند و نفس را بر کثرت عمل معتاد گرداند که مشقت بسهولت
خو گیرد و اسباب کسل و استراحت نباشد که آمد عمل فی الحال مانده شود و بگذارد و بسا باشد که باعتیاد صد رکعت نماز و سه جزو از قرآن در زمان قلیل آسان شود و نشاط افزاید
بعد از آنکه دو رکعت و یک جزو قرآن گران میشود و ملال می افزود و بالله التوفیق که در ترجمه الشکوة قال عبد الله بن مسلمة قول موقوف است چنانچه روایت اکثر رواة است نزد حموی
حموی و مستملی حدثنا عبد الله است عن مالك عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة قالت کانت عندی امرأة من بنی اسد فدخل علی رسول الله گفت عائشه بود نزد من زنی
از قبیله بنی اسد پس درآمد بر من پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال من هذه قلت فلانة لا تنام اللیل پس فرمود کیست این گفتم فلان زن است که نمیخوابد شب را بلکه مشغول
صلوتها پس ذکر کرده شد از کثرت نماز او تمام شب فقال مه پس فرمود باز ایست ازین ذکر این نوع نیست علیکم ما تطیقون من الاعمال لازم گیرید بر خود چیزی را که طاقت دارید از اعمال
و میتوانید کرد آن را فان الله لا یمل حتی تملوا یعنی خدا ملول نمی شود و ناخوش نمیگردد و اعراض نمیکند از شما تا آنکه ملول شوید شما کلمه حتی بمعنی تا و ...
مفتوح است از ملال بمعنی استثقال الشیء و نفور نفس از وی بعد از محبت و میل بدان و ملال نسبت بخدا و آمدن بمعنی آنست که کرده شد نسبت بکثرت عمل که موجب
کسل و فعل جا اعراض از آن میگردد و چون این معنی در حق خداوند تعالی که منزه است از تغیر و انکسار محال است مراد لازم آن باشد که اعراض و عدم رضا است و قواعد ...
ملال بسوی خدا بطریق مشاکله و ذکر احد اللفظین بوالفت لفظ دیگر باشد چنانکه در قول تعالی و جزاء سیئة سیئة مثلها باب ما یکره من ترك قیام اللیل لمن کان یقومه مکروه است
ترک کردن قیام شب مر کسی را که قیام میکرده باین و مراد از آن است که آن ترک سنت است و موجب حرمان از خیر کثیر و مشعر به اعراض از عبادت مولی است حدثنا عباس بن الحسین
بتشدید موحده و بسین مهمله ابو الفضل بغدادی نسبة و روی است عن الاوزاعی ح و حدثنی محمد بن مقاتل ابو الحسن قال اخبرنا عبد الله بن مبارك قال اخبرنا الاوزاعی قال حدثنی یحیی
بن کثیر قال حدثنی ابو سلمة بن عبد الرحمن قال حدثنی عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول الله گفت عبد الله بن عمرو فرمود مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا عبد الله
لا تکن مثل فلان مباش مانند فلان شخص که نام نبرد آن را مصلحة تا موجب شرمندگی او نگردد و گفته اند که شیخ ابن حجر و مقدم گفته که واقف نشدم بر نام آن شخص صحیح گیرد از طرق این حدیث
پس ظاهر احتمال اول است کان یقوم من اللیل فترك قیام اللیل بود که بر میخاست آن فلان از شب پس گذاشت برخاستن شب را مقصود تنبیه مخاطب است بر منع وی از کثرت قیام لیل که موجب
ملالت و سامت گشته منجر بترک آن گردد چنانکه شخصی را پیش آمد چرا از قصه عبد الله بن عمرو معلوم شده که تمام شب قیام می نمود و قطعا خواب نمیکرد و وی در شن از آن منع می نمود پس آنحضرت
آورده که منع فرمود قال هشام بن عمار دمشقی حافظ خطیب دمشق است و در ... حدثنا ابن ابی العشرین بکسر عین و سکون شین چنانکه مرتبه عدد است نامش عبد الحمید بن
دمشقی کاتب اوزاعی بود قال حدثنا الاوزاعی قال حدثنی یحیی عن کثیر عن عمر بن الحکم بن ثوبان بفتح مثلثه حجازی مدنی ... قال حدثنی ابو سلمة بهذا
مثله مثل حدیث سابق مانند آن در لفظ و معنی و درین طریق روایت یحیی از ابی سلمة بواسطه عمر بن الحکم است پس روایت یحیی این حدیث را بدو طریق باشد از ابی سلمة تو واسطه و بلا واسطه
و تابعه عمرو بن ابی سلمة بفتح عین ابو حفص شامی و سند نیست در عن الاوزاعی متابعت کرده ابن ابی العشرین را در زیادت واسطه مذکوره میان یحیی و ابی سلمة عمرو بن ابی سلمة از اوزاعی باب
بی ترجمه است بمنزله فصل از باب سابق حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان بن عیینة عن عمرو بن دینار عن ابی العباس بتشدید موحده سائب بن فروخ بفتح فا و تشدید را مکی
نابینا شاعر تابعی مشهور است قال سمعت عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الم اخبر انك تقوم اللیل و تصوم النهار گفت عبد الله بن عمرو فرمود مرا
آن سرور آیا خبر داده نشده ام که تو تحقیق قیام میکنی همه شب را و روزه میداری روز را این عادت گرفته قلت انی افعل ذلك گفتم که تحقیق میکنم من این را قال فانك اذا فعلت ذلك هجمت عینك
فرمود پس تحقیق چون که کردی این را الدرمان می افتد چشم تو و ضعیف میگردد و لیلا از کثرت بیداری و لغیت بفتح نون و کسر فا نفسك و اندهی شود نفس تو تا آنکه از عبادت ملول گردد

وان لنفسك حقا وتحقیق نفس ترا بر تو حقی است که آسوده داری آنرا از آنچه محتاج بدانست و مباح کرده آنرا خدا تعالی برای وی تا بی تکلف مدد کند بر عبادت پروردگار
ولاهلك حقا و مر اهل ترا بر تو حقی است که خاطر داری و غمخواری کنی او را فصم وافطر پس روزه دار و افطار هم کن وقم ونم و قیام کن شب را و خواب هم کن تا جامع باشی میان هردو
مصلحت دنیوی حقوق را **باب فضل من تعار من اللیل فصلی** فضیلت کسیکه بیدار شود از شب ذکر کنان پس نماز گذارد و تعار از خواب بیدار شدن با بانگ و آواز کذا فی الصراح
مشتق است از عرار بمعنی آواز شتر مرغ مراد آواز سخنان بیداری با آواز ذکر است یا تسبیح یا استغفار و نحو آن **حدثنا** صدقة یعنی ابن الفضل مروزی قال اخبرنا الولید هو ابن مسلم عن
الاوزاعی قال حدثنا عمیر بتصغیر ابن هانی بنون بعد از الف و همزه در آخر دمشقی عیسی سنه یک صد و بست و هفت قال حدثنی جنادة بضم جیم و تخفیف نون و دال مهمله ابن ابی امیة
شامی اختلاف است در صحبت وی مرد در سنه هشتاد قال حدثنی عبادة بموحده بر وزن جنادة هو ابن الصامت عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال من تعار من اللیل فقال یعنی
بیدار شود از شب اذکر پس بگوید هنگام بیدار شدن لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر الحمد لله وسبحان الله ولا اله الا الله والله اکبر
ولا حول ولا قوة الا بالله ثم قال بعد از آن بگوید اللهم اغفر لی او دعا یا فرمود دعا کند از هرچه خواهد شک راویست چنانچه از روایات دیگر معلوم میشود استجیب له قبول کرده میشود مر او را دعا
وی و در ترجمه مشکوة از بعضی علما آورده که این دعا را که درین وقت بکند در حرم الکبیر تام است چنانچه کسی در کعبه خود در حرم دارد و هر وقت که بخواهد تیار است همچنین این دعا اجابت وی
مهیا و قریب است فان توضأ وصلی قبلت صلوته پس اگر وضو سازد و نماز کند قبول کرده میشود نماز او **حدثنا** یحیی بن بکیر بتصغیر قال حدثنا اللیث عن یونس عن ابن شهاب
قال حدثنی الهیثم بن ابی سنان بکسر مهمله انه سمع ابا هریرة وهو یقص فی قصصه بتحقیق هیثم شنید ابا هریره را در حالی که وی حکایت میکرد در جمله سخنان و وعظ که بیاران خود میکرد
وهو یذکر رسول الله و حال آنکه وی ذکر میکرد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یعنی در وقتیکه ابو هریره وعظ میگفت و منجر شد کلام وی به نعت آنحضرت در قول وی که فرموده بود
آن حضرت ان اخاً لکم لا یقول الرفث بتحقیق برادری که مر شما راست نمیگوید فحش و باطل یعنی بذلك مراد میدارد آنحضرت از ان برادر عبد الله بن رواحة انصاری که نقیب خزرج و نیز
از ایشان شاعر بود و حاضر شده بدر و سایر مشاهد را که پیش از غزوه موته بود و در وی شهید شد سنه هشت پس در اثنای وعظ شنید هیثم ابا هریره را که میخواند این اشعار قصیده عبد الله بن
رواحه را و فینا رسول الله یتلو کتابه و در میان ما مسلمانان رسول خداست که میخواند کتاب خدا را اذا انشق معروف من الفجر ساطع وقتیکه بشگافد وقت معروف یا سفیدی معروف
از فجر که روشن است یعنی میخواند قرآن را وقت طلوع فجر و نماز میکند ارانا الهدی بعد العمی فقلوبنا نمود وی ما را راه راست اسلام بعد از گمراهی کفر که داشتیم پس دلهای ما بنور هدایت وی
موقنات ان ما قال واقع باین حضرت یقین کننده اند که تحقیق هرچه وی گفته و از غیب خبر داده واقع است یبیت یجافی جنبه عن فراشه شب میکند بجالی که دور میدارد پهلوی خود را
از بستر خود و قیام میکند مذکر نماز را اذا استثقلت بالمشرکین المضاجع وقتیکه گران میشوند بمشرکان جا های خواب و بستر های آنها افتاده می باشند بر آن تمام شب تابعه متابعت کرده
یونس را عقیل بتصغیر و قال الزبیدی محمد بن ولید حمصی اخبرنی الزهری عن سعید والاعرج عن ابی هریرة و گفت زبیدی خبر داد مرا زهری از سعید بن مسیب و اعرج هر دو از ابی هریره
مقصود بیان اختلاف است بر زهری درین اسناد که یونس و عقیل متفق اند بر آن که شیخ وی درین حدیث هیثم است و مخالفت کرده ایشان را زبیدی که گفته شیخ زهری سعید
و اعرج است و تواند که هر دو طریق صحیح باشند و لیکن ظاهر از بیان مؤلف ترجیح روایت یونس است که مؤید ساخته آن را بمتابعت عقیل **حدثنا** ابو النعمان محمد بن الفضل
قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع عن ابن عمر قال رأیت علی عهد رسول الله گفت ابن عمر دیدم خوابی در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم کان بیدی قطعة
استبرق گویا بدست من پاره دیبای سطبر است فکانی لا ارید مکانا من الجنة الا طارت الیه و در روایتی مر نسائی را الا طارت بی الیه پس گویا من نمیخواهم جایی را از بهشت مگر
آنکه پرانده است مرا آنجا گویا آن پاره دیبا بسر طائر است مر او را ورأیت کان اثنین اتیانی ارادا ان یذهبا بی الی النار و نیز دیدم که گویا دو کس آمدند مرا خواستند که ببرند مرا بسوی دوزخ
فتلقاهما ملك فقال لم ترع بضم فوقیه و فتح را پس ملاقی شد ایشان را فرشته پس گفت خوف کرده نشوی خلیا عنه تخلیه کنند از وی و دور شوید بگذارید این را فقصت
حفصة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم احدی رؤیای پس عرض کرد حفصه بر آن حضرت یکی از این دو خواب مرا و در بعضی نسخ کتاب رؤیا واقع است بلفظ اسم جنس مفرد
مضاف بیا متکلم فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم نعم الرجل عبد الله لو کان یصلی من اللیل پس فرمود آن حضرت نیکو مردیست عبد الله اگر بودی که نماز میگذاردی از شب
و این حدیث در باب فضل قیام اللیل مبین گشت فکان عبد الله یصلی من اللیل پس بود عبد الله بن عمر که نماز میکرد از شب بعد ازین و چون نشان شد که اینقصه خواب قیام
شب گشت راوی ذکر کرد وکانوا لا یزالون یقصون علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم الرؤیا و بودند صحابه که همیشه عرض میکردند بر آن حضرت خواب را انها فی اللیلة السابعة من العشر
الاواخر که شب قدر در شب هفتم است از ده آخر یعنی رمضان فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اری رؤیاکم قد تواطأت فی العشر الاواخر پس فرمود آن حضرت که می بینم خواب
شما که تحقیق موافق افتاده است شب قدر در ده آخر فمن کان متحریها فلیتحرها فی العشر الاواخر پس کسیکه باشد قاصد طلب قدر پس گو قصد کند آن را در ده آخر
رمضان **باب المداومة علی رکعتی الفجر** مواظبت آن حضرت بر دو رکعت سنت فجر چون عمل بدان با نماز تهجد بود باب آن نیز با ابواب سابق ملحق گشت **حدثنا** عبد الله
بن یزید قال حدثنا سعید هو ابن ابی ایوب و نام ابی ایوب مقلاص است بکسر میم و سکون قاف و بمهمله در آخر سنه یک صد و چهل و نه قال حدثنی جعفر بن ربیعة نسبت بجد است
و پدرش شرحبیل قرشی است عن عراك بکسر مهمله ابن مالك قرشی عن ابی سلمة عن عائشة قالت صلی النبی صلی الله علیه وآله وسلم العشاء گذارد آن حضرت نماز عشا را ثم
صلی ثمانی رکعات پس گذارد هشت رکعت تهجد و رکعتین جالسا و گذارد دو رکعت نشسته ظاهر این دو رکعت بعد از وتر بود که گذاردن آن نشسته در بسیاری از روایات صحیحه آمده

وکلام دران در باب یحمل آخر صلاتکم وتر گذشت دو رکعت بین الصلاتین دیگر دو دو رکعت میان اذان و اقامت فجر ولم یکن یدعهما ابدا و نبود که ترک کند این دو رکعت را
گاهی نه در سفر و نه در حضر روایت کرده ابوداود از حدیث ابی هریره که فرمود آن حضرت ترک مکنید دو گانهٔ فجر را اگرچه منع کند شمارا لشکر کنایت از مبالغه در مواظبت است و لهذا
و الحدیث از سایر سنن مرواتبه اتفاق تا آنکه بعضی بوجوب آن رفته و روایت کرده حسن از ابی حنیفه که جائز نیست گذاردن سنت فجر نشسته بی عذر و گفته اند که عالم چون
فتوی گرده جائز است او را ترک سایر سنن از جهت حاجت مردم مگر سنت فجر نقل الشیخ ابن الهمام و دلالت میکند بر بودن آن سنت حدیث ام حبیبه که مرویست در صحیح مسلم
بخاری که فرمود آن حضرت نیست هیچ بنده مسلمان که بگذارد در هر روز دوازده رکعت تطوع غیر فرض مگر آنکه بنا میکند خدای تعالی برای وی خانه در بهشت دو رکعت
چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از آن و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشاء و دو رکعت پیش از نماز بامداد در روایت ترمذی و ابن ماجه از عائشه چنین است
کنند بر وی آن دو رکعت بنا کند خدا تعالی الحدیث **باب** الضجعة على الشق الايمن بعد ركعتي الفجر حکم دراز کشیدن و خواب کردن بر جانب یمنی بر پهلوی راست خود بعد

فجر ضجعه بکسر هیئت اضطجاع و بفتح یک نوبت خواب کذا فی القاموس و ظاهر فتح است اشارت بلقت و لطافت خواب **حدثنا** عبد الله بن یزید قال حدثنا

سعید بن ابی ایوب قال حدثنی ابو الاسود محمد بن عبد الرحمن بن نوفل یتیم عروة عن عروة بن الزبیر عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا صلی رکعتی الفجر اضطجع

علی شقه الایمن بود آن حضرت چون میگذارد دو رکعت سنت فجر خواب میکرد بر پهلوی راست خود و بدانکه روایات مختلف اند در بودن اضطجاع پیش از رکعتین یا بعد از آن روایت ابی
مسروق است در تیسیر و هم در جامع الاصول بروایت بخاری و مسلم از عائشه آمده که چون فارغ می شد از وتر اضطجاع میکرد بر پهلوی خود تا آنکه می آمد او را مؤذن پس میگذارد دو رکعت سبک
و همچنین روایات ابن عباس نیز مختلف است و توفیق میان آن ممکن است بوقوع هر دو اضطجاع و ... الحدیث ... اضطجاع بعد رکعتین ... و رد علما ...
تا کراهیت بعضی از ظاهریه بوجوب اضطجاع رفته اند عجیب تر آنکه محمد بن حزم ظاهری شرط صحت فرض داشته اگر نکند باطل گردد فرض وی ترک کند عمداً یا سهواً گذارده باشد نماز
بعد وقت آن با قضا گذارده باشد بحجت حدیث باب و حدیث ابی داود و ترمذی از ابی هریره که فرمود آن حضرت چون بگذارد یکی از شما دو رکعت پیش از صبح پس گو اضطجاع کند بر جنب
خود و جمعی که ابن مسعود و ابن عمر از ایشان اند بکراهت آن رفته و آن را بدعت شمرده و این قول بعید است بجهت ورود آن در احادیث صحیحه و ثبوت مواظبت از آن حضرت مگر آنکه
ابن عمر نسخ یا اختصاص آن بآن حضرت کنند یا حمل کرده شود این قول بر آنکه سنت اصل سنت بطریق تعبد بلکه میکرد آن را برای استراحت از تعب قیام شب پیش از رکعتین چنانکه امام
ابو حنیفه و مالک گویند که اگر برای استراحت و دفع کسل و تعب که حاصل شده باشد از نماز شب کنند نیکو باشد و فعل آن حضرت نیز از همین قبیل بوده و گاه از وی ارشاد است بجهت سهل شدن
برای نماز صبح بر این تقدیر مستحب باشد مجرد راحت نیست و بعضی گویند فائده آن فصل است میان سنت و فرض فجر بر این تقدیر اختصاص نباشد به تهجد و قول به وجوب نیز بعید است
و خبر واحد دلیل فرضیت نباشد و اگر واجب بودی بر مثل ابن مسعود و ابن عمر مخفی نماندی صاحب سفر السعادة گفته بعض علما در نصرت این مذهب مبالغه کرده اند و تصنیف کرده و جمعی از
مشائخ طریقت باین قول قائل چون صاحب فتوحات و غیره و ... بر این بزرگان ... واضح شده باشد که در صدر اول مذکور بوده چه قول بوجوب از جمعی از صحابه منقول
مروی از ابی موسی اشعری و رافع بن خدیج و انس بن مالک و ابی هریره قول باستحباب است و همچنین از بسیاری از تابعین فقهای مدینه قاسم بن محمد و عروة بن زبیر و خارجة بن زید و عبید الله بن عبد الله
بن عتبه و سلیمان بن یسار و سعید بن مسیب و ابن سیرین و جز ایشان نقله العینی در روایت وقوع اضطجاع پیش از دو رکعت فجر و روایت باب اینجا نیز بظاهر مخالف است که دلالت اضطجاع
میان سنت و فرض نیست و مذهب شافعیه سنیت آن است و نزد احمد ترک آن است و غالب در روایات تقیید اضطجاع بایمن است و حکمت در آن چنانکه گفته اند آنست تا خواب غلبه نکند و
قیام تا نماز صبح مانع نیاید چه دل که معلق صنوبری است در جانب یسار است اگر بر جانب یسار خسپد قرار گیرد و راحت یابد و خواب گران پیدا آید و بر تقدیر اضطجاع بر شق ایمن معلق میماند و قلق
و بی آرامی کشد پس خواب مستغرق نگردد و انتباه بآسانی میسر آید **باب** من تحدث بعد الركعتين ولم يضطجع حکم کسیکه کلام کند بعد از گذاردن دو رکعت سنت فجر و اضطجاع نکند اشارت است بر
قول کسیکه گفته که اضطجاع برای فصل است میان سنت و فرض فجر و در جامع الاصول از نافع می آرد که ابن عمر دید مردی را که گذارد رکعتین فجر را پس اضطجاع کرد گفت چه حالت شد او را
گفتم چنین کردی آن مرد گفت خواستم تا فصل کنم میان سنت و فرض پس گفت کدام فصل بهتر از سلام باشد الحدیث یعنی اضطجاع متعین نیست برای فصل بلکه بجای آن گاه آنحضرت تحدث
میکرد و تحدث نیز و در بعض روایات آمده که گذارد دو رکعت و تر آمد بسوی نماز از اینجا معلوم میشود که نقل و تحویل نیز کفایت کند **حدثنا** بشر بن الحكم بکسر موحده و راء اول و ... نیشاپوری

نیشاپوری سند در لیث دمشق قال حدثنا سفیان بن عیینة قال حدثنی سالم ابو النضر بفتح نون و سکون معجمه عن ابی سلمة عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وآله

وسلم کان اذا صلی عائشه گوید بود آن حضرت چون تمام میگذارد یعنی سنت فجر چنانچه در روایت مسلم مصرح است فان کنت مستیقظة حدثنی پس اگر می بودم بیدار کلام کردی با من والا
اضطجع حتی یؤذن بالصلوة و گرنه خواب کردی تا آنکه اذان گفته میشد نماز فجر را و منافی نیست حدیث ابی داود از طریق مالک که دلالت دارد بر آنکه کلام آن حضرت با عائشه بعد فراغ
از نماز شب بود پیش از گذاردن دوگانهٔ فجر که آن در شب دیگر بوده و تواند که هر دو وقت بوده و از این حدیث جواز کلام بعد از سنت فجر معلوم شود چنانکه عدم وجوب اضطجاع بلکه عدم سنیت
آن بطریق تعبد چه سیاق حدیث دلالت دارد بر عدم اهتمام اضطجاع **باب** ما جاء في التطوع مثنى مثنى آنچه آمده است از آثار و احادیث در آنکه نماز نفل دوگان دوگان است یعنی
سلام دهد از هر دو رکعت و ظاهر اراده تقیید عموم آنست روز و شب را چنانکه مذهب شافعی است و اصل در این باب حدیثی است عمر است که در سنن اربعه از طریق علی ازدی آمده است که
فرمود آن حضرت صلوة اللیل والنهار مثنی مثنی و در اسناد آن شعبه است ترمذی گفته اختلاف کرده اند اصحاب شعبه در این حدیث بعضی رفع کرده و بعضی موقوف داشته و جماعتی روایت کرده اند

آیہ ما ثقات مرفوعاً و زیادہ نکردہ اند در آن صلوٰة نہار را و ہمچنین است در صحیحین بے زیادۃ نہار و نسائی گفتہ این حدیث نزد من خطاست و حاکم رعایت کردہ آن را در کتاب
خود در علوم حدیث بسند خود و گفتہ رجال آن ثقات اند مگر آنکہ در آن علتی است کہ دور از میشود بذکر آن کلام نقلہ الشیخ ابن الہمام و گفتہ اند کہ حفاظ از اصحاب ابن عمر ذکر نکردہ اند این
زیادہ را و آمدہ کہ گفت یحیی بن معین کیست علی ازدی کہ قبول کنم از وی حدیث مذکور و بگذارم یحیی بن سعید انصاری را کہ روایت میکند از نافع از ابن عمر کہ وی تطوع میکرد بروز
چہارگانہ و فصل نمیکرد میان این رکعات و اگر حدیث از وی صحیح بودی مخالفت نمیکرد آن را ابن عمر و روایت کردہ ابن ابی شیبہ از طریق دیگر از ابن عمر مانند آنچہ نقل کردہ آن را ابن معین
باز نقل وی نقل العسقلانی و درباب تفصیل میان روز و شب قایل اند ابو یوسف و محمد و نزد امام ابو حنیفہ افضل آنست کہ چہارگانہ گذارند در روز و شب بلا فصل و اگر دوگانہ گذارند مکروہ
باشد بدلیل حدیث عائشہ کہ گذشت زیادہ نمیکرد آن حضرت در رمضان و غیر آن بر یازدہ رکعت میگذارد چہار رکعت پس مپرس از حسن آن و طول آن الحدیث و جاآوردن
عائشہ ہر چہار را بیان صفت دلیل است بر آنکہ چہارگانہ بود و عمل دوگانہ نیز در نماز شب گر چہ در بیان از روایات صحیحہ ثابت است ولیکن ترجیح چہار بجہت بودن آن اکثر اندر
مشقت است و لہذا اگر نذر کند کہ بگذارد چہار رکعت بیک سلام بری نمی آید از عہدہ نذر بگذاردن آن بدو سلام و بالعکس روا باشد و قیاس بر تراویح کہ افضل در آن فصل است میان
دوگانہا بسلام چنانکہ شافعیہ کنند مع الفارق است چہ تراویح ادا کردہ میشود بجماعت پس جہت تیسیر در آن مرعی باشد و در روایت کردہ ابوداؤد از عائشہ کہ میگذارد آن حضرت نماز عشا
در جماعت پس بر میگشت بسوی اہل خود پس میگذارد چہار رکعت الحدیث و در این بیان صفت نماز شب است و نوافل ملحق اند بدان و معنے حدیث باب نزد امام مجمل است در عدم
یک رکعت باطلاق مگر در وتر یا بر فصل تشہد بعد از ہر دو رکعت نہ بر فصل بسلام کما قال ابن الہمام و در ترمذی و نسائی بروایت فضل بن عباس آمدہ کہ فرمود آن حضرت الصلوٰة مثنی
مثنی تتشہد فی کل رکعتین و این گویا مفسر است حدیث باب را و در نوافل روز اتفاق دارند ہر سہ علما بر آنکہ افضل چہار چہار است بدلیل روایت ابی یعلی موصلی از عائشہ
کہ گفت بود آن حضرت کہ میگذارد ضحی را چہار رکعت فصل نمیکرد میان آنہا بسلام و اختلاف در فضل است و گرنہ جائز است چہار چہار و زیادہ بران نیز در روز و شب باتفاق کذا فی ...
قال محمد گفت مؤلف یاد کرد این را عن عمار و ابی ذر و انس ہر سہ صحابی اند مشہور و جابر بن زید بن ابی الشعثاء بصری و عکرمۃ مولی ابن عباس و الزہری ہر سہ تابعی اند معروف یعنی
نقل کردہ میشود تطوع دوگان دوگان از این جماعت فعلاً او قولاً و حکماً پس ثابت نیست از ہیچ یکی از ایشان و ذکر بلفظ مجہول اشارہ بضعف است و قال یحیی بن سعید ما
ما ادرکت فقہاء ارضنا الا یسلمون فی کل اثنتین من النہار و گفت یحیی انصاری در نیافتم فقہای زمین خود را کہ زمین مدینہ است مگر برین حال کہ سلام میدادند در ہر دو رکعت از
روز حدثنا قتیبۃ قال اخبرنا عبد الرحمن بن ابی الموالی بفتح میم ... عن محمد بن المنکدر عن جابر بن عبد اللہ قال کان رسول اللہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
یعلمنا الاستخارۃ فی الامور کلہا کما یعلمنا السورۃ من القرآن تعلیم میکرد ما را دعای استخارہ با تمام در ہمہ کارہای خورد و بزرگ کہ معنے باشد بشخص حصول آن چنانکہ تعلیم میکرد ما را سورہ
از قرآن از جہت اہتمام بشان آن استخارہ جستن و خواستن بہترین امور است یقول میفرمود اذا ہم احدکم بالامر فلیرکع رکعتین من غیر الفریضۃ وقتیکہ قصد کند یکی از شما بجنس کار
از آنچہ متردد باشد در خیریت آن نہ آنچہ متعین است خیر در آن چون عبادات و را وقات آن پس گو بگذارد دو رکعت کہ غیر فرض است ثم لیقل پس بگوید این دعا اللہم انی استخیرک
بعلمک خداوندا تحقیق من طلب میکنم از تو آنچہ بہتر باشد مرا درین مقصود اثباتاً و نفیاً باستعانۃ علم تو کہ محیط است بخیر و شر و بعواقب امور و استقدرک بقدرتک و طلب میکنم از تو
توانائی را بران بوسیلہ قدرت تو کہ شامل است ہر ممکن را و اسألک من فضلک العظیم و سوال میکنم ترا این مطلوب از فضل بزرگ تو ... از خود ... با سوال میکنم بعض
نفضل ترا ... فانک تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم پس بدرستی کہ تو قدرت داری و قدرت ندارم من و میدانی تو نیک و بد را و نمیدانم من و انت علام الغیوب و تو دانای نہانہا
اللہم ان کنت تعلم ان ہذا الامر خیر لی فی دینی و معاشی خداوندا اگر ہست کہ میدانی کہ این کار کہ قصد کردہ ام بہتر است برای من در دین من و کار و بار زیست من و عاقبۃ امری و آل
کار من او قال یا فرمود بجای معاشی و عاقبت امری و یا بجای این مجموع عاجل امری و آجلہ و در کار شتاب من کہ فی الحال باشد و در کار دیرین و تواند کہ مراد دنیا و آخرت گیرند مقصود
عموم خیریت و جمیع جہات است فاقدرہ لی پس تقدیر کن آن را برای من و میسر گردان و یسرہ لی و آسان کن آن را برای من ثم بارک لی فیہ پس برکت کن
برای من در این کار و ان کنت تعلم ان ہذا الامر شر لی فی دینی و معاشی و عاقبۃ امری و اگر ہستی کہ میدانی تو کہ این کار بد است برای من در دین من و در زندگانی
من و مآل کار من او قال فی عاجل امری و آجلہ فاصرفہ عنی و اصرفنی عنہ پس باز دار آن را از من و باز دار مرا از وی تا تعلق دل و شوق بدل نماند و اقدر لی الخیر حیث
کان و تقدیر کن برای من نیکی را ہر جا کہ باشد ثم ارضنی بہ پس راضی گردان مرا بآنچہ تقدیر کنی عوض این کار قال و یسمی حاجتہ فرمود و نام بردہ آن حاجت خود را و تلفظ کند بہذا الامر
یعنی حاضر دارد آن را در دل و اشارت کند بلفظ ہذا الامر بسوی آن در دل یا آنکہ بجای ہذا الامر کہ عام است خاص مراد خود گوید چون ہذا السفر یا ہذا التجارۃ و نحو آن حدثنا
المکی بن ابراہیم عن عبد اللہ بن سعید بن ابی ہند مدنی سنہ یک صد و چہل و ہفت عن عامر بن عبد اللہ بن الزبیر عن عمرو بن سلیم بضم سین و فتح لام و سکون تحتیہ
الزرقی بضم زا و فتح را و بقاف سمع ابا قتادۃ بن ربعی بکسر را و سکون موحدہ الانصاری قال قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم اذا دخل احدکم المسجد فلا یجلس حتی یصلی
رکعتین تحیۃ مسجد فرمود آن حضرت چون در آید یکی از شما مسجد را پس نشیند تا آنکہ بگذارد دو رکعت یعنی دوگانہ پیش از جلوس حدثنا عبد اللہ بن یوسف قال اخبرنا مالک عن
اسحاق بن عبد اللہ بن ابی طلحۃ زید بن سہیل انصاری عن انس بن مالک قال صلی لنا رسول اللہ گفت انس نماز گذارد برای تبرک ما در خانہ ما پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
رکعتین ثم انصرف دو رکعت نفل پس برگشت و درین خبر نیز حدیث است کہ در باب الصلوٰة علی الحصیر گذشت حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شہاب

قال اخبرنی سالم عن عبد اللہ بن عمر قال صلیت مع رسول اللہ گفت ابن عمر گذاردم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رکعتین قبل الظہر دو رکعت پیش از نماز ظہر و چہار رکعت
نیز آمده چنانچه در باب علیحده بیاید گذشت و رکعتین بعد الظہر دو رکعت بعد ظہر و رکعتین بعد الجمعة دو رکعت بعد از جمعه و چہار رکعت نیز آمده چنانچه در باب الصلوة بعد الجمعة
و قبلها گذشت و رکعتین بعد المغرب و رکعتین بعد العشاء و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشا **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عمرو بن دینار قال
سمعت جابر بن عبد اللہ قال قال رسول اللہ فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وهو یخطب یعنی در حالی که خطبه می خواند اذا جاء احدکم والامام یخطب او قد خرج فلیصل
رکعتین چون بیاید یکی از شما در حالی که امام خطبه میخواند یا در حالی که بر آمده از میان مردم برای خطبه پس گو که بگذارد دو رکعت و در باب من جاء والامام یخطب گذشت **حدثنا**
ابو نعیم قال حدثنا سیف بن سلیمان المکی قال سمعت مجاهدا یقول اتی ابن عمر فی منزله فقیل له گفت سیف تحریر می شنیدم مجاهد را که میگفت آمده ابن عمر در فرودگاه وی
پس گفته شد مر او را یعنی آمد او را آینده و گفت هذا رسول اللہ اینک پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قد دخل الکعبة بتحقیق در آمد ساکنه قال فاقبلت فاجد رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم قد خرج گفت ابن عمر پیش آمدم بکعبه در حالی که می یابم آن حضرت را بتحقیق بر آمده از کعبه فاجد بلالا عند الباب قائما می یابم بلال را نزد در کعبه ایستاده
فقلت یا بلال اصلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی الکعبة پس گفتم ای بلال گذارد آن حضرت نماز در کعبه قال نعم گفت بلال آری گذارد قلت فاین گفتم پس کجا گذارد در آن قال بین
هاتین الاسطوانتین گفت میان این دو ستون که جانب چپ در آینده اندرون آید چنانچه در باب و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی گذشت ثم خرج فصلی رکعتین فی وجه الکعبة
پس بر آمد آن حضرت و گذارد دو رکعت پیش روی کعبه نزد مقام ابراهیم قال ابو هریرة مؤلف گوید بطریق تعلیق گفت ابو هریره اوصانی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برکعتی الضحی
وصیت کرد مرا آن حضرت بگذاردن دو رکعت وقت چاشت چنانکه در باب صلوة الضحی فی الحضر بیاید و قال عتبان بکسر اول غدا علی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ابو بکر
و عمر بعد ما امتد النهار و صففنا وراءه فرکع رکعتین اول روز آمد بر من پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ابو بکر و عمر بعد از انکه سخت شد گرمی روز و صف بستیم ما عتبان عقب وی
پس گذارد آن حضرت دو رکعت و حدیث تمام در باب المساجد فی البیوت گذشت و نیز در باب صلوة النوافل جماعة بیاید پوشیده نماند که استدلال باین احادیث در تمام شود
مدعا که نماز استخاره مثلا چهار رکعت مفصول باشند و همچنین تحیة المسجد و جز آن و اگر کفایت در شرع همین قدر تقلیل رکعتین لازم نمی آید که نماز تطوع دوگان باشد بفصل سلام
نه بیاید چه قدر دوگانه مفصول از دو مسیح کی از این احادیث مذکور نیست و عدم ذکر حدیث صلوة اللیل مثنی مثنی درین باب بجهت رفع وهم خصوص حکم است بنماز شب که قیل بجهت
عدم روایت شیخ است مؤلف مراد درین باب واللہ اعلم بالصواب **باب** الحدیث یعنی بعد رکعتی الفجر جواز کلام بعد از سنت فجر **حدثنا** علی بن عبد اللہ قال حدثنا سفیان قال حدثنا
ابو النضر عن ابی سلمة عن عائشة ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کان یصلی رکعتین قال کنت مستیقظة حدثنی والا اضطجع بود آن حضرت که میگذارد دو رکعت پس اگر
بودمی بیدار کلام کردی با من و اگر نه خواب کردی قلت لسفیان قال بعضهم یرویه رکعتی الفجر علی بن مدینی گوید گفتم مر سفیان را گفته است بعضی مردم در بیان رکعتین بجای روایت
میکند آن را دو رکعت فجر رکعتی الفجر مفعول قال است و در وی حال است ابعض کنایت است از امام مالک قال سفیان هو ذاک گفت سفیان آن دو رکعت همان دوگانه سنت فجر است
که آن بعض گفته ترمذی گفته بعض علما از صحابه و غیرهم مکروه داشته اند کلام را بعد طلوع فجر تا گذاردن نماز فجر الا انچه باشد از ذکر خدا سبحانه یا سخنی که چاره نیست از آن و همین است
قول احمد و اسحاق انتهی و گفته اند که تکلم آن حضرت ازین قبیل بود چنانچه قول عائشه در روایت دیگر که اگر حاجتی میداشت سخن میکرد با من مشعر است بدان پس منعا اگر ازین
قبیل باشد نیز مبطل سنت و موجب اعادت نگردد **باب** تعاهد رکعتی الفجر معاوده معهود گرفتن دو رکعت سنت فجر و محافظت بر آن ومن سماها تطوعا و حجت کسیکه نام کرده
این دوگانه را تطوع یعنی با وجود محافظت ماثور غیر واجب گفته **حدثنا** بیان بن عمرو بفتح موحده و تخفیف تحتیه ابو محمد حافظ سند و بیست و دو قال حدثنا یحیی بن سعید
قطان قال حدثنا ابن جریج بجیم و تصغیر عن عطاء بن ابی رباح عن عبید بن عمیر هر دو بتصغیر ابو عاصم لیثی عن عائشة قالت لم یکن النبی نبود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم علی شیء من النوافل اشد تعاهدا منه علی رکعتی الفجر بر چیزی از نوافل سخت معاهده و محافظت از خود که بر دو رکعت فجر بود تا آنکه در روایت دیگر آمده که ترک نمیکرد آن را
در سفر و در حضر پس این دو رکعت نیز از نوافل معدود آمد نزد عائشه و بیهقی از ابن جریج روایت کرده گفتم عطا را آیا واجب اند دو رکعت فجر یا از تطوع اند پس گفت حدیث کرد
عبید بن عمیر الحدیث **باب** ما یقرا فی رکعتی الفجر آنچه خوانده شود در دو رکعت سنت فجر مقصود بیان قرات بالاجمال است که خفیف بود و اشارت است بر کسیکه گفته قرات نکند در دو
فجر اصلا با نچه از حدیث دوم این باب فهم کرده و تحقیق ابیاری آنکه حدیث دلالت دارد بر ثبوت قرات سور در این دو رکعت و خصوص سورت در احادیث باب مذکور نیست سوای آنچه
ثابت شده نزد مسلم و غیر وی که میخواند آن حضرت در دو رکعت فجر قل یا ایها الکافرون و قل هو اللہ احد و در دیگر روایات صحاح قولوا آمنا باللہ و ما انزل الینا الآیة و قل یا اهل
الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الآیة و در بعضی روایات در اول قولوا آمنا باللہ و در ثانیه ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین یا انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا
ولا تسأل عن اصحاب الجحیم نیز آمده و چون این احادیث بر شرط مؤلف نبود و نزدیک وی درین باب نرسیده ذکر نکرده **حدثنا** عبد اللہ بن یوسف قال اخبرنا مالک عن هشام
بن عروة عن ابیه عن عائشة قالت کان رسول اللہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یصلی باللیل ثلث عشرة رکعة می گذارد در شب سیزده رکعت ثم یصلی اذا سمع النداء
بالصبح رکعتین خفیفتین پس میگذارد وقتی که شنیدی اذان را بوقت فجر دو رکعت سبک سنت فجر و این منافی نیست بروایت دیگر عائشه را که در تهجد گذشت که میگذارد سیزده
رکعت از آنجمله دو فجر است که آنجا دو رکعت افتتاح را با دو رکعت دیگر که بار نشسته میگذارد و خارج داشته سنت فجر را اعتبار کرده و اینجا بالعکس جهت نه هر دو واقعیت و از انه **حدثنا**

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا محمد قال حدثنا شعبة عن محمد بن عبد الرحمن بن سعيد بن زرارة عن عمته عمرة بفتح عین بنت عبد الرحمن مذکور عن عائشة قالت كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم ح وحدثنا احمد بن يونس يعني احمد بن عبد الله بن يونس تميمي يربوعي قال حدثنا زهير بن معاوية جعفي قال حدثنا يحيى هو ابن سعيد انصاري عن محمد بن عبد الرحمن عن عمرة عن عائشة قالت كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يخفف الركعتين اللتين قبل صلوة الصبح بود آنحضرت که سبک میگذارد دو رکعتی را که پیش از نماز فرض فجر است حتى اني لاقول هل قرأ بام القرآن تا آنکه بتحقیق من هر آئینه میگفتم یعنی در دل خود باستبعاد از قلت مدت قیام و سرعت قرأت نسبت بنوافل دیگر که دراز میکرد در آن قرأت را که آیا خوانده باشد آنحضرت سورهٔ فاتحه را مقصود مبالغه در تخفیف است تا آنکه شک داشت در خواندن آن و این احادیث صریح اند در صفت تخفیف قرأت درین دو رکعت از نمازهای دیگر و شاید که حکمت در تخفیف مبادرت نماز صبح است در اول وقت و در حق متهجد استراحت است از تعب قیام لیل که سنت در آن طول ارکان است **باب التطوع بعد المكتوبة** بیان جنس نماز سنت که بعد از جنس نماز فرض آمده است تقدیم کرد اول بیان سنت قبل الفجر را بجهت فضیلت و تاکد آن از سائر سنن رواتب علی الاطلاق بعد از ان تطوع بعد المكتوبة را و بعد از ان قبل الظهر را بجهت افضلیت بیان آنها برین ترتیب و اما التطوعات بعد الفرائض پس گفته اند که سنت بعد المغرب افضل است از سنت بعد الظهر و بعد از وی سنت بعد العشا **حدثنا مسدد** قال حدثنا يحيى بن سعيد قطان عن عبيد الله عمري قال اخبرني نافع عن ابن عمر قال صليت مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم سجدتين قبل الظهر وسجدتين بعد الظهر وسجدتين بعد المغرب وسجدتين بعد العشاء وسجدتين بعد الجمعة گذاردم با آن حضرت دو رکعت پیش از نماز ظهر و دو رکعت بعد از ظهر و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشا و دو رکعت بعد از نماز جمعه و گفته اند که مراد معیت اشتراک در فعل است در یک محل نه اقتدا فاما المغرب والعشاء ففي بيته اما سنت مغرب و عشا از یں جمله پس گذاردم با آن حضرت در خانه وی مراد حجرهٔ حفصه است که خواهر ابن عمر است قال وحدثتني اختي حفصة ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان يصلي سجدتين خفيفتين بعد طلوع الفجر گفت ابن عمر حدیث کرد مرا خواهرم حفصه که بتحقیق آن حضرت بود که میگذارد دو رکعت سبک بعد طلوع فجر پیش از بهر آمدن برای نماز فرض وكانت ساعة لا ادخل على النبي صلى الله عليه وآله وسلم فيها و بود این نماز سبک در ساعتی که نمی در آمدم بر آنحضرت در آن هنگام از ین جهت است که اتفاق نشد گذاردن آن گاهی با آن حضرت تابعه كثير بن فرقد بفتح فا و قاف و سکون را میان را ساکن وايوب عن نافع و متابعت کرده عبید الله را کثیر و ایوب در روایت این حدیث از نافع بے کم و زیاده وقال ابن ابي الزناد عن موسى بن عقبة عن نافع در روایت کرده ابن ابی الزناد از موسی از نافع این لفظ بعد العشاء في اهله و دو رکعت بعد عشا در خانهٔ وی یعنی لفظ فی اهله بر بعد العشاء زیاده کرد و ظاهر است که آن متعلق بهمین دو رکعت بعد العشاء خواهد بود و عبارت فاما المغرب والعشاء ففي بيته نیست درین روایت **باب من لم يتطوع بعد المكتوبة** حکم کسیکه تطوع نکند یعنی نماز فرض بجهت وقوع ترک آن از شارع احیانا **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان بن عيينة عن عمرو بن دينار قال سمعت ابا الشعثاء بفتح شین معجمه و سکون عین مهمله و مثلثه و مد جابر یعنی ابن زید تابعی قال سمعت ابن عباس قال صليت مع رسول الله گفت ابو الشعثاء شنیدم ابن عباس را که میگفت نماز گذاردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ثمانيا جميعا هشت رکعت ظهر و عصر یک جا و بیکدفعه وسبعا جميعا و هفت رکعت مغرب و عشا یک جا و بیکدفعه و ظاهر از لفظ جمیعا آن است که فصل نکرد میان این رکعات فرض بتطوع و ظاهر از لفظ عدد و حصر اقتصار برین مقدار است در آن هنگام پس ترک سنت قبل الظهر و بعد العشاء نیز مستفاد شود و این در مدینهٔ منوره واقع شده بعذر باران یا بے آن برای توسعه بر امت و تعلیم جواز تاخیر و عدم وجوب روایت قلت يا ابا الشعثاء اظنه اخر الظهر وعجل العصر عمرو گوید گفتم ای ابو الشعثاء گمان می برم آن حضرت را که تاخیر کرد ظهر یعنی گذارد آن را در آخر وقت آن و تعجیل کرد عصر را یعنی گذارد آن را در اول وقت آن و باین گونه جمع کرد میان هشت رکعت هر دو فرض وعجل العشاء واخر المغرب و تعجیل کرد عشا را و تاخیر کرد مغرب را و باین گونه جمع کرد میان هفت رکعت هر دو فرض قال وانا اظنه گفت ابو الشعثاء و من نیز گمان می برم همچنین همچنین تاویل کنند حنفیه که منکر اند جمع تقدیم و تاخیر نمازی را از وقت آن چنانکه در باب تاخير الظهر الى العصر گذشت **باب صلوة الضحى في السفر** حکم نماز وقت چاشت هنگام سفر ضحی بضم و قصر فوقی ضحوة است که بمعنی بلند شدن روز است و اما الفتح و مد پس بمعنی وقت بلند شدن آفتاب است تا ربع آسمان و زیاده بر آن و متعارف میان مردم در اول روز از نوافل دو نماز یکے بعد از بلند شدن وی قدر یک دو نیزه و مد لیس را نماز اشراق گویند دیگر از بلند شدن وی بمقدار ربع آسمان تا انتصاف نهار و این را صلوة ضحی گویند و در بسیاری از احادیث اسم صلوة ضحی شامل نماز هر دو وقت آمده و در بعضی باطلاق صلوة اشراق نیز آمده چنانچه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت یا ام هانی هذه صلوة الاشراق در حال آنکه نمازی که در بیت ام هانی گذارد در وقت چاشت بود و بیضاوی در تفسیر قول وی تعالی بالعشي والاشراق گفته که وقت اشراق وقتیکه روشن گردد آفتاب و صاف شود شعاع وی و آن وقت ضحی است پس هر دو را هم صلوة ضحی میگفتند و هم نماز اشراق و بتحقیق یک وقت است و یک نماز که اول وقت آن ارتفاع آفتاب است و آخر آن پیش از زوال چون در بعض احیان در هر دو وقت گذارده پیشد گفتند که اینجا دو وقت است و دو نماز کذا حققه الشيخ الاجل المحدث الدهلوي رحمه الله في مواضع من كتبه و مؤید است این را که سیوطی در جمع الجوامع از ابن جریر آورده که گفت ابن عباس خواندم ما بین اللوحین یعنی در قرآن و در نیافتم صلوة ضحی را مگر الآن که خواندم يسبحن بالعشي والاشراق و بود دم من که میگفتم این الاشراق است گفت بعد از ان و نامیده آن را صلوة الاشراق و بیضاوی نیز آن را باختصار آورده و احادیث و آثار در صلوة ضحی بسیار است تا آنکه گفته است محمد بن جریر طبری که اخبار درین باب بدرجه تواتر معنوی رسیده و بسر حد یقین کشیده و روایت کرده اند اثبات فعل آن و امر بدان جمعے از صحابه النبي چو ابی هریره و نعیم بن همام و ابو ذر و عائشه و ابو امامه و عتبه بن عبد سلمی و ابن ابی اوفی و ابو سعید و زید بن ارقم و ابن عباس و جابر

ابن عبید الله و جبیر بن مطعم و حذیفة بن الیمان و عائذ بن عمرو و ابن عمر و ابی موسی و عتبان بن مالک و عقبة بن عامر و علی بن ابی طالب و معاذ بن انس و نواس بن سمعان
و ابوبکره و ابو مره طائفی و غیر ایشان چنانچه استخراج کرده عینی روایت هریک را به تفصیل بعد ازین اجمال و بروایتی نماز ضحی بر آن حضرت واجب بوده بنا بر آن که من از خصائص
آنحضرت شمرده و ثابت نیست این روایت در صحیح قاله العسقلانی و در بعض احادیث نفی آن نیز آمده و بنا بر آن جمعی بکرده داشته و بعض صحابه بر آن اطلاق بدعت کرده
و سنت البدعه گفته و مذهب اکثر علما از صحابه و تابعین استحباب آنست نزد بعضی بی مواظبت و بعضی بمواظبت نه مواظبت و گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
مداومت نمیکرد بر نماز ضحی از خوف امت را بمداومت زیرا که نظر بر آن تحریض و ترغیب می نمود از جهت مخافت آنکه بر ایشان فرض نگردد چنانچه تصریح کرده بدان عائشه رضی الله
عنها و لیکن ترک گذاردن آن حضرت آن را شبهه نیست پس هر که نفی کرد گویا رویت خود را نفی کرد یعنی خود آن حضرت را ندیده که میکرد و لیکن ما از آن حضرت یا از مردم دیگر شنیده
که میگذارد پس هم یا نه شنیده که گذارد و نه روایت کرد چنانکه عائشه رضی الله عنها چه آن حضرت در وقت ضحی نزد وی نبودی الا نادر گاهی در سفر بودی و در حضر غالب آن
در مسجد بودی و گاهی در بیوت و وقت در خانه دیگر از زوجات بودی و گذاردن این نماز نیز دائمی نبود شاید که آن روز که نزد وی بودی اتفاقی نشد یا مراد از نفی صلوة نفی دوام باشد و
تواند که نفی بجهت عدم وثوق باخبار گذارنده در این باب باشد چنانکه قول ابن عمر لا اخاله چون اخشیخین گذاردن آن ندید وثوق باخبار کسی که از مردم مذکور گذاردن آن حضرت شنیده بود
نشد و توقف کرد و همچنین انکار ابن عمر و غیر وی و خواندن آن بدعت راجع بملازمت و اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد یعنی این نماز در صدقات مشروع است و لیکن این اظهار در آن
چنانکه در فرائض کنند بدعت است چه سنت در نوافل و نفلیات آن در پنهان گذاردن است و روایت کرده است ابن ابی شیبه از ابن مسعود که وی دید قومی را که میگذاردند
نماز ضحی را پس انکار کرد بر ایشان و گفت اگر لابد میگذارید در خانها بگزارید شیخ اجل در ترجمه مشکوة گفته این اختلاف در نماز است که بعد از برآمدن نهار بگزارند الا آنچه بعد
از نماز فجر مستقبل قبله بنشیند و بعد از بلند شدن آفتاب گزارند آن را بعضی از مؤکدات گفته اند و روایات در عدد رکعات صلوة ضحی از دو تا دوازده آمده و اقوال نیز مختلف است
در اقل و اکثر تا آنکه جمعی حصر نکرده در عددی و افضل نزد اکثر علما چهار است زیرا که احادیث آن صحیح و اخبار و آثار در آن اکثر است کذا ذکره الحاکم فی کتاب المفرد فی صلوة الضحی و
اشکال کرده اند در ایراد این دو حدیث درین ترجمه تا آنکه ابن بطال از غلط ناسخ گفته چه محل مناسب آن باب آینده است و توجیه کرده آن را ابن منیر که چون مختلف شد سوال ظواهر
احادیث این نماز نفیا چون حدیث ابن عمر و اثباتا چون حدیث ابی هریره گویا بتوهم باید حمل کرد حدیث نفی را بر سفر و حدیث اثبات را بر حضر زیرا که ظاهر از وصیت صیام ثلثة ایام
و نوم بعد وتر حدیث ابی هریره حال حضر است چه مسافر مناسب وی تخفیف و رخصت است و غالب حال وی بیداری و انتباه و چون آن حضرت بروز فتح مکه مقیم در وطن نبود
تلبیه گرد در حدیث ام هانی بر امر آن نماز در سفر بسهولت نقل بسبب حال و بود ابن عمر که نفل نمیکرد در سفر مطلقا پس حمل کرده شد نفی وی نماز ضحی را بر عادت معروفه وی که در سفر
داشت و تواند که مراد در ترجمه توقف و تردد باشد میان نفی نماز ضحی در سفر و میان اثبات آن چه حدیث ابن عمر دلالت میکند بر نفی و حدیث ام هانی دلالت میکند بر اثبات یا آنکه در
دفع تعارض میان حدیثین است بترجیح روایت اثبات بر روایت نفی یا بحمل نفی بر نفی رویت و دوام و جماعت و اظهار در مساجد چنانکه گفته شد عسقلانی گفته در ترجمه اشارت است
بآنچه روایت کرده آن را احمد از انس که گفت دیدم آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که گذارد در سفر نماز ضحی هشت رکعت پس اشارت کرد که تردد ابن عمر در فعل آن حضرت این
نماز را اقتضا نمیکند رد چیزی را که جزم کرده بدان انس بلکه حدیث ام هانی نیز مؤید آنست و حدیث انس تصحیح کرده آن را حاکم و ابن خزیمه حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید
قطان عن شعبة عن توبة بفتح فوقیه و سکون واو و فتح موحده ابن کیسان ابو المورع بضم میم و فتح واو و کسر رای مشدده عنبری بصری تابعی صغیر حجت نیست او را در مؤلف سوای این
حدیث حدیثی دیگر سه با صدوسی و یک عن مورق بر وزن مورع بقاف در آخر ابن مشمرج بضم میم و فتح جیم و سکون میم و فتح رای و کسر آن نیز آمده و بجیم ابو المعتمر عجلی بکسر عین و
سکون جیم منسوب بعجل بن لجیم بصری از کبار تابعین طبقه ثالثه است و نیست در این کتاب او را از ابن عمر این حدیث قال قلت لابن عمر تصلی صلوة الضحی قال لا گفت مورق گفتم مر او را
آیا میخوانی تو نماز چاشت گفت نه گفتم فعمر قال لا پس گفتم عمر میگذارد گفت نه قلت فابوبکر قال لا گفتم پس ابوبکر میگذارد گفت نه قلت فالنبی گفتم پس پیغمبر میگذارد صلی الله علیه
و آله و سلم قال لا اخاله بکسر همزه و در لغت بنی اسد بجوز میکنند کسره در حروف مضارع جز یای تحتیه و بفتح همزه و بنا بر قیاس است این افصح و مشهور اول است یعنی گمان نمی برم که میگذارد آن حضرت
آنحضرت ایجابیا یا بطریق الحزم نفی کرد باحتمال آنکه میگذارد و با شنا ابوبکر و عمر جزم کرد در این حکم یعنی بودن آن بدعت حدثنا آدم قال حدثنا شعبة حدثنا عمرو بن مره بفتح میم و تشدید رای
و تشدید رای قال سمعت عبد الرحمن بن ابی لیلی یقول ما حدثنا احد انه رای النبی صلی الله علیه و آله و سلم یصلی الضحی غیر ام هانی میگفت ابن ابی لیلی حدیث نکرده ما را
هیچکس که وی دیده است پیغمبر خدا را که میگذارد نماز چاشت جز ام هانی که نام وی فاخته است بنت ابی طالب خواهر امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما فانها قالت ان النبی صلی الله علیه و آله
و سلم دخل بیتها یوم فتح مکة بتحقیق ام هانی گفت بدرستیکه آنحضرت در آمد خانه او را روز فتح مکه فاغتسل و صلی ثمانی رکعات پس غسل کرد آنحضرت و گذارد هشت رکعت فلم ار صلوة
قط اخف منها غیر انه یتم الرکوع و السجود [illegible] تمام میکرد رکوع و سجود را [illegible] آمده که گفت ام هانی و ذلک ضحی و این
عمل تعریف وقت چاشت بود بدانکه صحیح ترین احادیث در باب نماز ضحی آمده حدیث ام هانی است کما قاله احمد [illegible] گفته اند نیست درین حدیث دلالت بر آنکه گذارد آنحضرت سنت
ضحی بلکه نیست در آن مگر خبر از وقت نماز که چاشت بود و تواند که قضای حزب باشد که از آن حضرت در آن شب بسبب اهتمام مهمات فتح فوت شده بود یا بجهت شکر از فتح بود و لهذا بعد از آن
حضرت امرا را صلوة فتح میگذاردند و نووی گفته صواب صحت استدلال است بدان بر نماز ضحی زیرا که ابو داود و مسلم آن را به بعضی طرق بلفظ سبحة الضحی روایت کرده اند

واما نفايت تعلق ندارد بوقت ولالت بر سببيت آن دارد چنانکه صلوة الظهر وصلوة العصر نسبت کرده و ابن عبد البر نسبت کرده ابن عبد البر ميدانست تمکر است و الله گفت ابهام لفظ در آن حضرت نماز گزاردی چاشت را بر
آمد و رسید نماز چاشت است **باب** من لم يصل الضحى ورآه واسعاً و آن که خود نماز چاشت سیکه نگذاردی تمام نماز ضحى را در وقت آن بلکه جایز میدانست فعل آن و دلیل آن رأيت النبي **حدثنا** آدم قال حدثنا
ابن ابي ذئب عن الزهري عن عروة عن عائشة قالت ما رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يسبح سبحة الضحى گفت عائشه ندیدم پیغمبر خدا را که میگزارد نماز چاشت و انى لاسبحها بتحقیق من میگزاردم
آن را بدانکه از عائشه روایات مختلف آمده که همه صحیح اند یکی حدیث باب که متفق اند بر روایت آن شیخین یعنی بخاری و مسلم و دوم آنکه منفرد است بدان مسلم از روایت عبد الله بن شقیق که
گفت پرسیدم عائشه را که آیا میگزاردی آن حضرت نماز چاشت گفت نمیگزارد مگر آنکه از سفر آمدی سیوم نیز از افراد مسلم است از روایت معاذه که گفت پرسیدم عائشه را چند رکعت
میگزارد آن حضرت نماز ضحى را گفت عائشه چهار رکعت و زیاده میکرد آنقدر که میخواست و در روایتی آنقدر که خواسته بودی خدا و گفته اند نفی رویت کرده در حدیث اول است
لفی وقوع نیست اینجا خبر داد عائشه از حال خود که من ندیده ام و لیکن میگزارم آن را و گزاردن وی نیز مبنی بر علم بوقوع آنست باعلام آن حضرت یا بروایت مردم دیگر یا خود دیده است
و لیکن چون این عمل دائمی نبوده بنا بر خوف افتراض نفی کرد رویت مداومت را و خود مواظبت کرد بر آن پس روایت دیگر آن را معارض نباشد و اما جمع میان دو حدیث اخیر مسلم
پس حمل کنند حدیث مقید بقدوم از سفر را بر نفی این نماز در مسجد مگر درین حال چه عادت شریف آن بود که قدوم در وقت چاشت کردی و اول بمسجد رفتی و نماز گزاردی و حدیث
ثالث را بر نماز در خانه **باب** صلوة الضحى في الحضر حکم نماز چاشت در غیر سفر قاله روایت کرده وقوع این نماز را درین حال عتبان بن مالک انصاری عن النبي از پیغمبر خدا صلى الله
عليه وآله وسلم **حدثنا** مسلم بن ابراهيم الازدي قصاب قال حدثنا شعبة قال حدثنا عباس بموحده مشدده و حمله هو الجريري بضم جيم و فتح را منسوب بجرير بن عباد است
بضم عين و تخفيف موحده عن ابي عثمان النهدي بفتح نون و سکون ها منسوب بنهد بن زيد بن ليث بن سود بن الحاف بن قضاعة عن ابي هريرة قال اوصاني خليلي گفت ابو هريره
وصیت کرده است مرا دوست جانی من یعنی پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم بثلاث لا ادعهن حتى اموت بسه خصلت که ترک نخواهم کرد آن را تا که بمیرم صوم ثلاثة ايام من كل شهر
یکی روزه سه روز از هر ماه هر سه روز که باشد و اکثر بر آنند که مراد بدان ایام بیض است و تفصیل در مجلس از کتاب الصوم بیاید انشاء الله تعالى وصلوة الضحى و دیگر وصیت نماز چاشت
از هر روز چنانکه در روایت احمد زیاده آمده و در روایت کتاب الصیام از صحیح رکعتی الضحى است ابن دقیق العید گفته ذکر رکعتین اکتفا باقل است بجهت مزید تاکید بدان ونوم على وتر
دو دیگر وصیت کرد بخواب رفتن بر وتر تاخیر آن از حال مرویست که ابو هریره درس حدیث میکرد شب و اخبار میکرد آن را پس امر کرد آن حضرت او را بتقدیم وتر پیش از خواب عوض قیام
چنانکه خود عمل بسفر بود و بگزاردن دوازده رکعت از روز در فوت قیام شب بسببی عذری چنانکه ترمذی از عائشه آورده و لهذا امر کرد او را که نخسپد مگر بر وتر امر کرد بدان ابا بکر
عمر را غیر ایشان را از صحابه رضی الله عنهم و وارد شده مانند این وصیت در مسلم برای ابی الدرداء را و در نسائی برای ابی ذر را و تخصیص ایشان باین وصیت بنماز و روزه که اشرف
عبادات بدنیه اند بجهت آنکه فقرا بودند که نبود مال مر ایشان را و از فوائد دوگانه ضحی است که دی کفایت میکند از صدقه که لازم میشود بر هر مفصل از مفاصل انسان که سیصد
و شصت اند هر صبح هر روز چنانکه در مسلم از حدیث ابی ذر آمده و حکایت کرده است شیخ ابن حجر از شیخ خود حافظ ابو الفضل که در شرح ترمذی گفته که مشهور شده میان عوام که هر که گزارد
نماز چاشت پس ترک کند آن را نابینا میشود و ازین جهت بسیاری از مردم نمیکنند آن را اصلا که مبادا بترک بعد از عمل نابینا شود و این بلا اتفاق شود و این را اصلی نیست این گمان را اصلی بلکه
ظاهر آنست که این از جمله القاء شیطان است بر السنه عوام تا محروم دارد ایشان را از خیر بسیار کما قاله **حدثنا** علي بن الجعد بفتح جيم و سکون مهمله قال اخبرنا شعبة عن انس
بن سيرين قال سمعت انس بن مالك قال قال رجل من الانصار وكان ضخما گفت انس گفت مردی از انصار و بود وی فربه شاید کنایه از عتبان بن مالک است للنبي مر پیغمبر خدا را
صلى الله عليه وآله وسلم اني لا استطيع الصلوة معك بتحقیق من نمی توانم نماز را با تو در مسجد گزارد بسبب ثقل بدن فصنع للنبي صلى الله عليه وآله وسلم طعاما فدعاه الى بيته پس ساخت
برای آن حضرت طعامی پس دعوت کرد او را بخانه خود ونضح له طرف حصير بماء فصلى عليه ركعتين و شست برای آن حضرت طرف بوریا بآب پس گذارد بر وی دو رکعت وقال
فلان بن فلان بن الجارود لانس بن مالك اكان النبي وگفت فلان یعنی عبد الحمید بن منذر بن جارود مر انس را آیا بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله
وسلم يصلي الضحى میگزارد نماز چاشت را قال ما رأيته صلى غير ذلك اليوم گفت انس ندیدم آن حضرت را که گزارده باشد نماز چاشت سوای این روز سوال ابن جارود
مشعر است بنا بر عادت متبعه او و انس بیان کرد حال رویت خود با نفی و اثبات مقید تا که نفی با اثبات کند نماز گزاردن آن حضرت را مطلقا در خانه و جز آن و ظاهر است که این گزاردن
در غیر حال سفر بود و پس مناسب باشد بر ترجمه باب چنانکه ظاهر از حدیث اول ظاهر قرینه وصیت صیام و نوم نیز حال حضر است اگر چه لفظا و معنی احتمال شمول سفر و حضر هر دو دارد **باب** الركعتين
قبل الظهر ذکر دو رکعت سنت پیش از ظهر **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا حماد هو ابن زيد عن ايوب عن نافع عن ابن عمر قال حفظت من النبي صلى الله عليه وآله وسلم عشر ركعات
گفت ابن عمر یاد گرفته ام از آن حضرت سنن رواتب از ده رکعت ركعتين قبل الظهر وركعتين بعدها دو رکعت پیش از فرض ظهر و دو رکعت بعد از آن وركعتين بعد المغرب في بيته
دو رکعت بعد از مغرب در خانه خود وركعتين بعد العشاء في بيته و دو رکعت بعد عشا در خانه خود وركعتين قبل صلوة الصبح وكانت ساعة لا يدخل على النبي صلى الله عليه وآله وسلم فيها و بود ساعت گزاردن
این سنت ساعتی که در نمی آمد کسی بر آن حضرت در آن ساعت که وقت خلوت بود و شارحست با که اطلاع بر گزاردن این دو رکعت که نیز در خانه بود مشاهده نیست بلکه بسماع است چنانکه
گفت حدثتني حفصة انه كان اذا اذن المؤذن وطلع الفجر صلى ركعتين حدیث کرد مرا ام المؤمنین حفصه که بود آن حضرت وقتیکه اذان میگفت موذن و طلوع کردی صبح گزاردی
دو رکعت **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن شعبة عن ابراهيم بن محمد المنتشر اسم فاعل از انتشار بمهمله عن ابيه عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان لا يدع

قبل الظهر و رکعتین قبل الغداة بود آن حضرت که ترک نمیکرد چهار رکعت پیش از نماز ظهر و دو رکعت پیش از نماز صبح رواه البخاری ... از حدیث ابن عمر و عن شعبة ...
پیشتر از این آنکه از ابن عمر رضی الله عنهما در روایت این حدیث شعبه تردد در دفع تعارض میان حدیثین گفته اند که روایت هر یک محمول است بر آنچه دید چهار رکعت در خانه میگزارد پس دید آن را
عایشه و همچنین نقل کرد و دو رکعت دیگر در مسجد پس دید آن را ابن عمر همچنین نقل کرد و تو گوی است این روایت احمد و ابو داود از حدیث عایشه که گفت بود آنحضرت که میگزارد بعد از نماز
خود چهار رکعت پس می آمد و بعض عمل کنند به اختلاف احوال که گاه چنین میکرد و گاه چنان یا بر احتمال آنکه میگزارد در خانه دو رکعت در مسجد دو رکعت پس مطلع شد ابن عمر بر آنچه
در مسجد بود و مطلع شد عایشه بر هر دو حال تا بادامانا اول قول عایشه لا یدع اربعا صریح است در مداومت بر چهار و سیاق حدیث ابن عمر ظاهر است و اقرب است آنکه اول دو دیده
بعد آنکه ... و روایت کند حدیث عایشه را آنکه این چهار رکعت نمازی بود مستقل سوای سنت ظهر که در عقب زوال شمس میگزارد و تعبیر میفرمود و ساعت تفتح فیها ابواب
السماء و روایات این حدیث نیز ... و رتبه ای ... سنت ظهر و آن دو رکعت باشد و شاید این اشارت میکند مولف که آورده این حدیث را در عنوان باب رکعتین قبل الظهر و ایراد این حدیث در آن
باب ... و امر بر خلاف ظاهر حدیث است که جمع کرده در این چهار را با دو رکعت فجر و وصف کرده آن را به قبل الظهر و در بسیاری از احادیث آمده چهار رکعت دیگر از حدیث ام حبیبه
و در کتب بعد از آن چنانکه بیاید ... باشد به سبب اختلاف این دو حدیث مختلف آمد نقد و فتوی شافعی قائل به مقتضای حدیث ابن عمر است که سنت راتبه پیش از ظهر دو رکعت است و امام
قائل به مقتضای حدیث عایشه است که سنت مؤکده پیش از ظهر چهار رکعت است و مؤید است آن را حدیث ام حبیبه که روایت کرده آن را مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه که آنحضرت
فرمود کسیکه بگزارد در روز و شب دوازده رکعت سوای مکتوبه بنا کند او را الله تعالی خانه در جنت و ترمذی و نسائی این را تفصیل کرده که چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد
از وی و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشاء و دو رکعت پیش از فجر و مثل آن ترمذی و ابن ماجه از عایشه نیز آورده بلفظ من ثابر علی ثنتی عشرة رکعة بنی الله له بیتا فی الجنة الحدیث و
ترمذی از عاصم بن ضمره از امیر المؤمنین علی آورده که میگفت میگزارد پیغمبر پیش از ظهر چهار رکعت و بعد از وی دو رکعت ترمذی گفته و همین است عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم و آنهائی که بعد از ایشان اند و همین است قول سفیان ثوری و ابن مبارک و اسحاق و نیز از عایشه آورده که اگر آن حضرت چهار رکعت را پیش از ظهر نمیگزارد بعد از وی میگزارد
روایت بالمرتبه است انتهی و ابن نیز قائل اند علمای حنفیه و مسلم و ابو داود از عبد الله بن شقیق آورده اند که گفت پرسیدم عایشه را از صلوة تطوع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت میگزارد
در خانه خود پیش از ظهر چهار رکعت پس بیرون می آمد میگزارد نماز بمردم پس در می آمد بخانه و میگزارد دو رکعت و ابو داود و ابن ماجه و ترمذی در شمائل از ابی ایوب انصاری آورده که آنحضرت
فرمود چهار رکعت پیش از ظهر که نیست در میان آنها تسلیم گشاده میشود برای آنها درهای آسمان و در موطا امام محمد نیز مثل این آمده و دلیلی نیست بر صرف این حدیث از سنت ... بعد
الزوال و امام مالک و شافعی و احمد نیز چهار رکعت آمده ولیکن به دو سلام بحدیث ابو هریره که گفت میگزارد آنحضرت این چهار رکعت به دو تسلیم و حنفیه گویند که مراد و مراد تشهد است از جهت اشتمال او بر سلام
و امام ابن خلاف مبنی است بر آنکه افضل در نماز روز دوگان دوگان است یا چهار چهار و الحمد ثابت در عامه روایات بتعدد روات چهار است چنانکه ... صحیح تر روایت ابن عمر است که چون چهار رکعت
سنت است ... گزارده بمسجد می آمد و دو رکعت تحیة المسجد میگزارد و ابن عمر همین تحیه را سنت ظهر پنداشت یا آنکه اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر همین دو رکعت است و چهار که میگزارد صلوة
زوال بود و مختار آنست که چهار رکعت فی الزوال دیگر است چنانکه از ابن مسعود آمده که میگزارد بعد از زوال هشت رکعت و میگفت انهن یعدلن بمثلهن من صلوة اللیل الصلوة قبل المغرب حکم نماز
پیش از فرض مغرب و مستحب است دو رکعت خفیفه پیش از نماز مغرب نزد اصحاب حدیث و اسحاق و احمد در روایتی و مالک در قولی و بعضی شافعیه بحدیث باب و حدیث انس که در باب کم بین الاذان
و الاقامة گذشت و منقول است عمل آن نماز از جماعت صحابه و تابعین و ابن همام گوید اختلاف کرده شد در استحباب دو رکعت پیش از مغرب طایفه بدان قائل شده و منکر شد آن را بسیاری از سلف و اصحاب
ما و مالک رضی الله عنهم تمسک آن طائفه باحادیثی است که در صحیحین و غیر آن وارد و یافته و جواب معارضه آن باحادیث است آنچه ابو داود آورده که پرسیده شد ابن عمر از رکعتین قبل المغرب پس گفت ندیدم ما
هیچ یکی را در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که میگزارد آن را و بودن معارض این حدیث در صحیحین مستلزم نیست تقدیم آن را بعد اشتراک هر دو در صحت چنانچه در محلش بیان کرده شده و اعتبار در تصحیح
متن ائمه مجتهدین و اکابر سلف است و اینجا در ترجیح دارد روایت ابو داود و به موافقت عمل اکابر صحابه یا در آنکه نهی کرده ابراهیم نخعی از این نماز و گفته بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابو بکر و
عمر رضی الله عنهما نمیگزاردند آن را روایت کرده این را ابو حنیفه از حماد بن ابی سلیمان از نخعی و معارض نمیشود این را زیادت ابن حبان بر حدیث صحیحین که آن حضرت گزارده آن را چه جائز است که
آن مقتضای تاخیر بوده که فوت شده و نتابع همین است چنانکه روایت کرده طبرانی در مسند شامیان از جابر که گفت پرسیدیم از زنان آنحضرت که آیا میگزارد دو رکعت قبل المغرب پس گفتند نمیگزارد
جز ام سلمه که گفت گزارد آن را نزد من یک بار پس پرسیدم او را چیست این نماز فرمود فراموش کرده بودیم رکعتین قبل العصر را پس گزاردم آن را الحال و ... سوال ام سلمه آنحضرت را و سوال صحابه از ازواج مطهره
را چنانکه گفت جابر سالنا بلفظ جمع مشکل شمارت است که این دوگانه غیر معهود بود از سنت و همچنین سوال ایشان ابن عمر را آنکه گوئیم غایت ما ... از آن پس ... حدیث انس و حدیث باب
چیزی بیشتر از ... و محققین گفته اند که تقریر الجمهور ... مشاهده نمیشود ... ثبات آن نماز ... و شک نیست که نفی ... همچنین است چه اگر حال موافق روایت انس بودی
مخفی نماند بر ابن عمر و نه بر ... که مواظبت داشتند بر ... آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بلکه غیر کسانیکه حاضر میشدند ... و ... تا ثابت بعد از این تحقیق
نفی سنت ثبت است نه کراهت مگر آنکه دلالت کند دلیلی دیگر تا تاخیر مغرب بگزاردن آن چنانکه بعضی بر منع گفته اند لازم نمی آید اگر تخفیف کرده شود در آن اتهی اگر گوئی در نماز ... رد تعارض روایات
گفته اند که روایت اثبات مقدم است بر نفی پس توفیق چگونه باشد گوئیم نفی در اینجا از این قبیل نیست که شناخته شود بدلیل پس ... در محل گزاردن آن وسعت است که در خانه بود یا در محلی دیگر که مطلع
نشده باشد بر آن ابن عمر و عایشه و روایت اثبات در اینجا ... مشهور است تا آنکه عایشه نیز روایت کرده و این جا نفی شایع است از اکثری از صحابه و مخصوص ایشان امام ابو بکر بن عربی از سعید بن مسیب آورده که گفت

مدیم فقیهی را که میگزاردن این دو رکعت را گر سعد بن ابی وقاص و قاب ابطال ایشان آورده که گفت بود نزد چهار صحابه یعنی علی و ابن مسعود و حذیفه و عمار پس خبر داد در اسکیه و نظر کرد در احوال ایشان را که ندید هیچ یکی را از ایشان که میگزارد نماز پیش از مغرب و گفته در همین است قول مالک و ابو حنیفه و شافعی و ذکر کرده است اثرم از احمد که گفت کرده ام این دو رکعت مگر یکبار و چنین شنیدم حدیث را در این باب احادیث جیده از آن حضرت و صحابه و تابعین ولیکن فرموده است در آن لمن شاء پس کسیکه خواهد بگزارد و **حدثنا** ابو معمر بفتح میمین قال حدثنا عبد الوارث

عن الحسين وهو المعلم عن عبد الله بن بريدة قال حدثني عبد الله بن مغفل المزني بضم میم و فتح معجمه و فاء مشدده المزني بضم میم و فتح زای معجمه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال صلوا قبل صلوة المغرب فرمود بگزارید نماز پیش از نماز مغرب دو رکعت چنانکه در روایت ابی داود زیاده آمده و دو بار فرمود این را تا آنکه قال في الثالثة فرمود در نوبت سیوم لمن شاء یعنی این امر کسی راست که خواهد کراهية ان یتخذها الناس سنة یعنی این قید که فرمود بار سیوم از جهت ناخوش داشتن اینکه مردم این نماز را سنت مؤکده و طریقه مستمره گیرند و گفته اند بعضی مالکیه که این حدیث محمول است بر آنکه در اول اسلام بوده بجهت تنبیه بر خروج وقت نهی از نماز تا بسبب التزام کردند مردم مبادرت را برای فرض وقت تا دیر نکنند نماز از وقت فاضل آن و دعوی کرده ابن شاهین نسخ آن را بحدیث عبد الله بن بریده از پدرش که گفت فرمود آن حضرت نزد هر دو اذان دو رکعت است ما سوی مغرب نقله العینی و ظاهر لفظ لمن شاء دلالت بر اباحت و تخییر وارد چه مقتضای استحباب ترغیب است و تفصیل مناسب است از شارع نحو اله بر مشیت و کراهت اتخاذ سنت بجهت آن است که شاید این التزام منجر شود بمساهله در مبادرت بفرض گردد یا تاخیر آن است از اول وقت و الله اعلم **حدثنا** عبد الله بن یزید ابو عبد الرحمن هو المقری قال حدثنا سعید بن ابی ایوب خزاعی قال حدثنا یزید بن ابی حبیب قال سمعت مرثد بفتح میم و سکون راء و فتح مثلثه بن عبد الله الیزنی بفتح تحتیه و زای معجمه نسبت به یزن که بطنی است از حمیر تابعی است مفتی اهل مصر قال اتیت عقبة بن عامر الجهنی والی مصر فقلت الا اعجبك به تشدید جیم و به تخفیف از اعجاب نیز روایت است من ابی تمیم عبد الله بن مالک جیشانی تابعی کبیر است اسلام آورده در عهد شریف آن حضرت و خوانده قرآن را بمعاذ بن جبل و لقیه او را از صحابه شمرده یرکع رکعتین قبل صلوة المغرب گفت مرثد بن یزنی آمدم عقبه جهنی را پس گفتم آیا در عجب نیندازم ترا از حال ابی تمیم که میگزارد دو رکعت پیش از نماز مغرب وقت اذان فقال عقبة انا کنا نفعله علی عهد النبی پس گفت عقبه تحقیق ما میکردیم این عمل را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قلت فما یمنعك الآن پس گفتم چه چیز باز میدارد ترا اکنون که نمیکنی قال الشغل گفت اشتغال بکارهای دیگر دلالت دارد بر عدم تاکد در آن وقت و بودن آن راتبه باب صلوة النوافل جماعة تجواز گزاردن نمازهای نفل بجماعت ذکره انس و عائشة عن النبی ذکر کرده است این فعل را انس و عائشه از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه مؤلف رحمه الله موصولا آن را در باب الصلوة علی الحصیر از انس و در باب ابن الصدقة فی الکسوف از عائشه آورده **حدثنا** اسحاق قال حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا ابی عن ابن شهاب قال اخبرنی محمود بن الربیع ضد خریف الانصاری انه عقل رسول الله تحقیق محمود بن ربیع در یافته و یاد داشته پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم و عقل مجة مجها فی وجهه من بئر کانت فی دارهم و یاد داشت آب دهن را که انداخت آن حضرت بر روی وی از چاهیکه بود در محله ایشان و آن بجهت تبرک و اکرام بود یا بطریق ملاعبت بلطف مراعات ایلاف والدین محمود چنانکه در کتاب العلم متی یصح سماع الصغیر گذشت فزعم محمود انه سمع عتبان بن مالک الانصاری پس خبر داد محمود که تحقیق وی شنید عتبان بن مالک انصاری را که از کسانی بود که حاضر شده در غزوه بدر با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یقول کنت اصلی لقومی بنی سالم می گفت عتبان بودم که امامت میکردم مر قوم خود را که بنی سالم اند و کان یحول بینی و بینهم واد اذا جاءت الامطار و بود که حائل میشد میان من و میان قوم من وادی زمانیکه می آمد بارانها فیشق علی اجتیازه بجیم و تحتیه بعد از فاء و در روایت کشمیهنی بی تحتیه بلفظ ماضی است علی اجتیازه قبل مسجدهم پس دشوار میشد بر من عبور آن رود جانب مسجد ایشان فجئت رسول الله پس آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم فقلت له پس گفتم مر آن حضرت را انی انکرت بصری تحقیق من نا آشنا یافتم بینائی خود را کنایت از کوری یا ضعف بصر است وان الوادی الذی بینی و بین قومی یسیل اذا جاءت الامطار و تحقیق رودی که میان من و میان قوم من است جاری میشود از آب وقتیکه می آید بارانها فیشق علی اجتیازه پس دشوار میشود بر من گذشتن از آن فوددت انك تاتی فتصلی من بیتی مکانا اتخذه مصلی پس آرزو دارم اینکه تشریف فرمائی پس نماز گزاری از خانه من بجائی که بگیرم آن را جای نماز در وقتیکه نمیتوانم مسجد قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم سافعل ان شاء الله پس فرمود آن حضرت بسر انجام است که میکنم آنچه خواستی اگر خواسته است خدا فغدا علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و ابو بکر بعد ما اشتد النهار پس بامداد آمد بر من آنحضرت و ابو بکر صدیق بعد از آنکه سخت شد روز و بلند شد فاستاذن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فاذنت له فلم یجلس حتی قال این تحب ان اصلی من بیتك پس طلب اذن در آمدن خانه من کرد آن حضرت پس اذن دادم او را در آمد و ننشست تا آنکه فرمود کجا را دوست داری که نماز کنم از خانه تو فاشرت له الی المکان الذی احب ان یصلی فیه پس اشارت کردم بجائی که دوست میداشتم اینکه نماز کند آنحضرت در آنجا فقام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فکبر و صففنا وراءه پس ایستاد آن حضرت پس تکبیر تحریمه گفت و صف بستیم عقب آن حضرت فصلی رکعتین ثم سلم پس گزارد دو رکعت پس سلام داد و سلمنا حین سلم پس سلام دادیم وقتیکه سلام داد آن حضرت فحبسته علی خزیرة یصنع له پس نگاه داشتم آن حضرت را بر طعامیکه ساخته میشد برای او خزیره بفتح خاء و کسر زاء هر دو معجمه بر وزن جزیره طعامی که از گوشت ریزه دار سازند فسمع اهل الدار ان رسول الله پس شنیدند اهل محله که تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فی بیتی در خانه من است فثاب رجال منهم حتی کثر الرجال فی البیت پس گرد آمدند مردان از اهل محله تا آنکه بسیار شدند مردم در خانه ثوب بر وزن بازگشتن بگرد آمدن مردم کما فی الصراح فقال الرجل منهم ما فعل مالك لا اراه پس گفت مردی از ایشان چه کرد مالک را که نمیبینم او را و مالک بن دخیشن بضم دال مهمله و فتح خاء و سکون تحتیه و کسر شین معجمه و در آخر نون و بالسکون خاء و ضم شین بی تحتیه هم مروی است از آنکه که نیامده بود قال رجل منهم

دالله منافق لا یحب الله ورسوله پس گفت مردی دیگر از ایشان آن مالک منافق است که دوست نمیدارد خدا و رسول او را اگر نیامد و فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه
واله وسلم لا تقل ذلک مگو که مالک منافق است الا تراه قال لا اله الا الله یبتغی بذلک وجه الله نمی بینی تو او را که گفته است لا اله الا الله کلمه طیب توحید را یبتغی بذلک وجه الله بجائی که طلب میکند بگفتن آن وجه
حق را فقال الله ورسوله اعلم پس گفت آن مرد دیگر خدا و رسول او داناتر است احتمال باطن او را اما نحن فوالله لا نری وده ولا حدیثه الا الی المنافقین را اما ما پس سوگند
خدا است که نمی بینیم دوستی او را و نه کلام او را مگر با منافقان قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم پس فرمود آن حضرت فان الله قد حرم علی النار من قال لا اله الا الله یبتغی بذلک
وجه الله پس بتحقیق خدا حرام گردانیده است آتش دوزخ کسی را که گفت این کلمه را یعنی لا اله الا الله طلب میکند بدان وجه الله را و این شهادت است از آن حضرت با خلاص او و نفی تهمت نفاق از او
محمود بن الربیع گفت محمود باسناد سابق فحدثتها قوما فیهم ابو ایوب الانصاری صاحب رسول الله پس حکایت کردم این قصه عتبان را در میان آنها ابو ایوب انصاری بود از اهل صحبت
پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فی غزوته التی توفی فیها در آن غزوه که وفات یافت ابو ایوب در آن غزوه که محاصره کرده بودند در آن شهر قسطنطنیه را پس دفن کردند او را و یزید بن
معاویة علیهم بارض الروم و یزید پسر معاویه امیر بود برین جماعت از جانب پدر در زمین روم که در آن شهر قسطنطنیه است فانکرها علی ابو ایوب قال پس انکار کرد این قصه را
بر من از آن جماعت ابو ایوب و گفت والله ما اظن رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال ما قلت قط سوگند بخدا گمان ندارم آنحضرت را که فرموده باشد چیزی را که گفتی تو
و باعث برین نفی و انکار مخالفت ظاهر جمله فان الله حرم علی النار است بسیاری از آیات و احادیث را که صریح اند در تحقیق جزاء عصیان بدوزخ مر کلمه گو را اگرچه مخلص باشند لیکن
چون احادیث دیگر شاهد مر معاضد این جمله نیز آمده میتوان جمع و توفیق کرد با آنکه مراد از امثال این حدیث حرمت خلود است مر عصاة مؤمنین را در دوزخ بلکه ایشان باندازه گناه که خدا
میداند آن را معاقب بنار گردیده و از آلایش آن پاک شده بشفاعت پیغمبر ما صلی الله علیه واله وسلم بهشت درآیند و در آن بسبب ایمان مؤبد و مخلد باشند فکبر ذلک علی محمود گوید پس
گران شد این انکار بر من فجعلت لله علی ان سلمنی الله حتی اقفل من غزوتی ان اسال عنها عتبان بن مالک ان وجدته حیا پس واجب گردانیدم برای خدا بر
خود اگر سلامت دارد مرا خدا تا آنکه برگردم از این غزوه خود بپرسم از این قصه عتبان را اگر یابم او را زنده فی مسجد قومه پس آمدم از مسجد قوم وی آنچه حاضر شاهد باشند فاهللت بحج او بعمرة
غزوه واهللت بحجة او بعمرة پس احرام بستم بحج یا بعمره شک راوی است ثم سرت حتی قدمت المدینة پس بعد فراغ از آن روانه شدم تا آنکه رسیدم و در آمدم مدینه را فاتیت بنی سالم فاذا عتبان
شیخ اعمی یصلی بقومه پس آمدم بنی سالم را پس ناگاه دیدم که عتبان پیر کور شده امامت نماز میکند مر قوم خود را فلما سلم من الصلوة سلمت علیه پس هرگاه سلام داد از نماز سلام
گفتم بروی واخبرته من انا دانا گاهانیدم او را که کیستم من ثم سالته عن ذلک الحدیث پس پرسیدم او را از آن حدیث که سابق حکایت کردم فحدثنیه کما حدثنیه اول مرة
پس حدیث کرد مرا این مرتبه چنانکه حدیث کرده بود مرا اول بار **باب التطوع فی البیت** استحباب گزاردن نماز نفل در خانه و عادت حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم آن بود که
مجموع سنن و نوافل را در خانه گزارد مگر برای سببی و میفرمود خود یا ایها الناس صلوا فی بیوتکم فان افضل صلوة المرء فی بیته الا المکتوبة کذا فی سفر السعادت روایت کرده شد این حدیث
در صحیحین و حکمت در آن و در بودن آن از ریا و حصول برکت و نورانیت آن در خانه و نزول رحمت و ملائکه در آن و در بعضی احادیث آمده که فضل نماز نفل در خانه بر گزاردن آن در مسجد
مانند فضل نماز فرض است در مسجد بر گزاردن آن در خانه نقله القسطلانی و نماز تراویح را که شعار لیالی رمضان است از این عموم مستثنی دارند حدثنا عبد الاعلی بن حماد و هو بصیغه
دو روایت و سی و هفت قال حدثنا وهیب بتصغیر عن ایوب عن عبید الله بتصغیر ابن عمر عمری عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم اجعلوا
فی بیوتکم من صلوتکم بگردانید در خانهای خود بعضی از نماز را ولا تتخذوها قبورا و مگیرید خانهای خود را گورستان که مردگان صفت در وی افتاده باشند و عبادت نکنند و مسیت
یاد خواب باشید و چون نوم اخو الموت است خانه که در آن غالب بخواب باشند مشابه قبر باشد و مراد از بعضی نماز که امر بگزاردن آن در خانه شد نفل است بدلالت عامه احادیث وارده
در فضیلت ادای مکتوبه در مسجد و سنیت جماعت در آن و از امر استحباب است بالاتفاق و در رکعتین بعد المغرب اگرچه بعضی بوجوب گزاردن آن در خانه قائل شده تا اگر در مسجد گزارد گنه گار
نکند بقول عاصی گردد و بحدیث اجعلوا اتین فی بیوتکم روا ابن ماجه لیکن مختار نزد جمهور استحباب است و ثابت شده و بروایت حذیفه گزاردن آنحضرت آن را در مسجد نیز از حدیث
نیز مفهوم گردد و گفت تطویل کرد آن حضرت قرات را در رکعتین بعد المغرب تا آنکه متفرق شدند اهل مسجد و صحیح آنست که بگذارد در مسجد اگر ترسد که بعد از رجوع بخانه مشغول گردد بچیزی
چنانکه در حواشی هدایه از جامع صغیر نقل کنند تابعه متابعت کرده وهیب را عبد الوهاب الثقفی عن ایوب در روایت این حدیث از ایوب بسم الله الرحمن الرحیم چنانچه
بعضی نسخ صحیحه ثابت است شاید بجهت اهتمام ذکر ابواب فضیلت نماز در مساجد فاصله باشد **باب فضل الصلوة فی مسجد مکة والمدینة** فضیلت نماز گزاردن در مسجد مکه که
مسجد حرام است و مسجد مدینه منوره علی صاحبها الصلوة والتحیة و در فضل نماز بیت المقدس بابی علیحده معقود گشته و ظاهر ایراد مصنف این ترجمه را در ابواب تطوع مشعر
بر آنکه مراد از نماز درینجا نفل باشد و محتمل که شامل فرض و نفل هر دو بوده باین قائل اند جمهور در حدیث باب و طحاوی گفته که تفضیل مخصوص بنماز فرض است حدثنا حفص بن عمر
بن حارث نمری حوضی بصری سنه دو صد و بست و پنج قال حدثنا شعبة قال اخبرنی عبد الملک بن عمیر بتصغیر معروف بقبطی قاضی کوفه تبعی سنه یکصد و سی و شش عن
قزعة بفتح قاف و زا معجمه و سکون زا نیز آمده ابن یحیی یا ابن اسود بصری ابو الغادیه قال سمعت ابا سعید اربعا گفت قزعه شنیدم ابو سعید خدری را که ذکر میکرد چهار کلمه قال سمعت
گفت ابو سعید شنیدم آن چهار را از پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم وکان غزا مع النبی صلی الله علیه واله وسلم ثنتی عشرة غزوة قزعه گوید و بود ابو سعید که جهاد کرده بود
با آن حضرت دوازده غزوه و این جزو حدیث است که در باب مسجد بیت المقدس مذکور شود و آن چهار کلمه در اثنا مبین گردد که از آن جمله لا تشد الرحال است که در حدیث ابی هریره

حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان بن عیینة عن الزهری عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد المسجد الحرام و مسجد الرسول و المسجد الاقصی

یعنی سفر کرده نشود مگر بسوی سه مسجد که بخصوص اند بمزید فضل و کرامت و عظمت و لائق اند بطی منازل بجهت ادراک سعادت نماز دران مقصود بیان افضل تعبد درین مساجد و اهتمام بشان آنها است تمنع سفر بسوی آن بقرینۂ روایت مسلم تشد الرحال الی ثلثة مساجد دیگر شک نیست که سفر در اصل مباح است و در بعضی صور مرغوب و مستحب چون کسب حلال و صلۂ رحم و طلب علم و نحو آن و در بعضی فرض چون حج و جهاد پس نفی عام مراد نباشد مگر آنکه نفی خاص مناسب مستثنی گیرند یعنی سفر کرده نشود بسوی کدام مسجدی با تبع تبعه مگر باین مساجد و ظاهر است که مباح الاصل ممنوع نمیشود مگر باقتران امری عارض که خارج از قانون شرعی باشد و رفتن بسوی مساجد و بقاع متبرکه ازین قبیل است و بود آن حضرت که میرفت هر هفته بسوی قبا و تشریف میفرمود بزیارت بقیع و جز آن پس استدلال باین حدیث بر منع و تحریم ذهاب بزیارت صالحان احیا باشند یا اموات و بقصد تبرک بمواضع فاضله و نماز دران چنانکه جمعی شافعیه گویند چیزی نباشد و انکار ابو بصره غفاری بر ابو هریره که رفته بود بزیارت طور بنا بر آن بود که افضل بقاع این سه مسجد اند این سالک ترک اهتمام نماز در طور کرد پس نماز در طور مستحب و ترجیح مرجوح است و طرفه تر و شنیع تر درین مقام قول ابن تیمیه است که حکایت کرده آن را عسقلانی که تحریم شد رحل بزیارت مرقد شریف پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که افضل جمال رحل تر تنهای موصل بذو الجلال است تعالی شأنه و در شرعیت و حرمت آن شبهه نیست مرجح یکی را مجمع علیه آمده و این ضلال مر اضلال است نعوذ بالله منه من الجنة والنسران ولیکن عسقلانی آورده که جمعی که متصدی انتصار ابن تیمیه گشته منکر شده اند آن را والحمد لله علی ذلک و بعضی گویند بقصد بطریق نذر بجز این سه جا درست نباشد و اگر نذر کنند واجب نگردد و وفای آن زیراچه فضل نیست بعضی را بر بعضی پس کفایت کند نماز در هر مسجدی که باشد المسجد الحرام ای مسجد مکه که مراد ازان زمین حرم است تمام که نماز میگزارد درانجا سوی خانه ها و جز آن که در آخر حرم اند و وصف آن بحرم و حرام بجهت حرمت صید و قتال است و مانند آن و دران یا مراد خاص کعبه گیرند و روایت کرده طیالسی که پرسیده شد عطاء را این فضل در مسجد یعنی در کعبه تنها است یا در حرم گفت در حرم زیراکه همه آن مسجد است و مسجد الرسول دوم مسجد پیغمبر یعنی مسجد شریف خاص صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه و المسجد الاقصی سیوم مسجد بیت المقدس بشام که او را مسجد اقصی خوانند زیراکه دران زمان ورای او مسجد نبود پس انتهای مساجد بوی باشد یا بجهت بعد وی از مسجد حرام در مسافت نسبت بمسجد نبوی یا بعد او از اقذار و خبائث و ارتفاع وی از زمین و قرب وی باسمان حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن زید بن رباح بتحتیه و تخفیف موحده و عبید الله بکسر یکسید رسی یک در سعید الله تصغیر بن ابی عبد الله بفتح مهمله و سکون موحده الاغر بفتح معجمه و تشدید را صفت بدرست عن ابی عبد الله سلمان الاغر عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال صلوة فی مسجدی هذا خیر من الف صلوة فیما سواه یعنی نماز درین مسجد من بهتر است از هزار نماز در مسجد دیگر جز او است الا المسجد الحرام مگر مسجد مکه که نماز در وی بهتر است از نمازی که درین مسجد کنند تا آنکه آمده است در روایت احمد بالتصحیح ابن حبان که یک نماز در مسجد حرام افضل است از صد نماز درین مسجد و مضاعف اند این را بسیاری از روایات چون حدیث ابی الدرداء از نزد بیهقی و طبرانی و حدیث ابن عمر نزد نسائی و جز آن و باین قائل اند اکثر ائمه و جمهور علما و گویند که مکه افضل است از مدینه زیراچه شرف مکان بتفضیل عبادت است و مشهور از مذهب مالک و اکثر اصحاب او تفضیل مدینه است بر مکه بحدیث ما بین بیتی و منبری روضة من ریاض الجنة یا قول آن حضرت که موضع سوط در بهشت بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است ابن عبد البر گفته این استدلال است بخبر و غیر چیزیکه وارد شده دران پس مقاوم نباشد نصی را که وارد است در فضل مکه و حدیث عبد الله بن عدی که آورده اند آن را اصحاب سنن و تصحیح کرده اند آن را ترمذی و ابن خزیمه و ابن حبان و غیر ایشان که گفت دیدم آن حضرت را ایستاده بر حزوره که موضع است بمکه پس فرمود سوگند بخدا که تحقیق تو هر آئینه بهترین زمین خدائی و دوست ترین آن بسوی خدا اگر نبودی که اخراج کرده شدم از تو خارج نمی شدم نص است در محل خلاف نشاید عدول کردن ازان انتهی و رجوع کرده اند ازین قول بسیاری از مالکیه و در رسیده اند بقول جمهور الا آنکه استثنا کرده است قاضی عیاض موضع قبر شریف آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم و گفته اجماع است بر آنکه آن افضل بقاع زمین است و ابن عقیل حنبلی گفته افضل است از عرش عظیم و بعضی متصدی بیان سبب تفضیل این بقعه علیه باین طریق گشته که روایت کرده ابن عبد البر در آخر تمهید از عطای خراسانی موقوفا که دفن کرده میشود هر کس در بقعه که گرفته شده است خاک وی ازان نزد آفرینش وی و در روایت کرده زبیر بن بکار که جبرئیل گرفته خاک آن حضرت را از تراب کعبه پس برین تقدیر بقعه که متصل جسد مطهر است از تراب کعبه باشد و راجع شود فضل آن بسوی فضل کعبه اگر صحیح شود این روایت ولیکن تمیشم باین نوع بیان تکلف بی لطف است و خوبی جای توجیه نگاه نمیدارد و آن حضرت و منبر شریف است که معبر و مسجد و مرقد مبارک بعد احیا تا روضۂ جنت باشد مدفن و مقر جسد مقدس چه قدر منزلت خواهد داشت مه جمال همه بیش بسا نکرده ام و گرنه من همان خاکم که هستم ولیکن این فضل بمعنی مزید کرامت و برکت و کثرت فتوح و فیوض است که آن در قرب جوار آن حضرت بر وجه اولی و اکمل است و بمعنی زیادت ثواب نماز و مضاعفت آن که در مسجد حرام از مسجد نبوی بیشتر باشد و لازم نیست انحصار وجه فضیلت بدین معنی دانسته باید دانست که ظاهر از لفظ هذا درین حدیث آنست که این فضل نماز در مسجد شریف چنانکه نووی گفته مخصوص بقدر بقیت در زمان شریف باشد نه بر آنچه بعد ازان در زمان خلفا زیادت واقع شده و مختار جمهور شمول است مر مجموع را و وارد شده که اگر بنا کرده شود این مسجد تا صنعا باشد مسجد من باشد و عمر و عثمان میگزاردند نماز در زیادتی که خود کردند و ابن تیمیه گفته ظاهر شده است خلاف درین از سلف و خلف و نقل کرده محب طبری رجوع نووی نیز از قول اول و اسم اشاره برای تمییز و تعظیم است و تواند که احتراز از مسجد قبا باشد و حکم سائر عبادات غیر صلوة نیز همین است در مضاعفت چنانکه در روایت بیهقی از جابر تصریح بیان آمده و کذا ذکر العسقلانی و این بحث را شیخ اجل دهلوی قدس سره در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب بیانی مستوفی کرده

انجا باید نگریست باب مسجد قبا فضیلت مسجد قبا بضم قاف و تخفیف موحده مد و قصر نیز آمده و این مسجدیست بر دو سه میل از مدینه بجانب عوالی بر دیار بنی عمرو بن عوف

کرده شده نام جایست که در آنجا بود و اول مسجدیست که بنا کرد آن را آن حضرت در اول هجرت پیش از در آمدن بمدینه و بقول بعضی و کریمه لمسجد اسس علی التقوی در شان اوست و
ترمذی حدیث اسید بن حضیر مرفوعاً آورده که نماز در مسجد قبا مانند عمره است و نحو آن نسائی از سهل بن حنیف مرفوعاً آورده و عمر بن شبه در اخبار مدینه باسناد صحیح از سعد بن ابی وقاص
آورده که گفت هر آئینه گزاردن من دو رکعت در مسجد قبا دوست تر است بسوی من از آنکه بیایم بیت المقدس دو بار اگر بدانند مردم آنچه در قباست هر آئینه بزنند بسوی وی جگرهای
شتران را و در بیان فضل مسجد قبا و نماز در آنجا دیگر حدیث هست ولیکن ثابت نشده در بعض باب بتضعیف ثواب چنانچه در مساجد ثلثه کذا ذکره **حدثنا** یعقوب بن ابراهیم الدورقی قال
حدثنا ابن علیة بضم عین و فتح لام و تشدید تحتیه اسمعیل بن ابراهیم و علیه نام مادر اوست قال حدثنا ایوب عن نافع ان ابن عمر کان لا یصلی الضحی الا فی یومین یعنی ابن عمر نمیگزارد
نماز چاشت مگر در دو روز یوم یقدم مکة یعنی روزیکه قدوم می آورد مکه را فانه کان یقدمها ضحی فیطوف بالبیت ثم یصلی رکعتین خلف المقام زیرا چه تحقیق بود ابن عمر که می آمد
مکه را وقت چاشت پس طواف میکرد کعبه را پستر میگزارد دو رکعت پس مقام ابراهیم در حقیقت آن سنت طواف بود که در این وقت اتفاق می شد و یوم یاتی مسجد قبا و کان یاتیه
و دیگر روزیکه می آمد مسجد قبا را چه او می آمد آن را بر روز شنبه فاذا دخل المسجد کره ان یخرج منه حتی یصلی فیه پس چون در آمدی آن مسجد را خوش نیامدی او را اینکه برآید ازآن
تا آنکه نماز گزارد در وی و در آن مسجد بجهت رغبت در احراز سعادت نماز در آن قال و کان یحدث ان رسول الله و بود ابن عمر که حدیث میکرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم کان یزوره راکباً
و ماشیاً بود که بزیارت می آمد این مسجد را سواره و پیاده و کان یقول انما اصنع کما رأیت اصحابی یصنعون و بود ابن عمر که میگفت جز این نیست که من میکنم آنچنانکه دیده ام من یاران خود را
که میکردند یعنی بزیارت آن می آمدند و ترک نماز میکردند و لا امنع احداً ان یصلی بفتح همزه و کسره آن هر گز و آمده ای ساعة شاء من لیل او نهار و منع نمیکنم هیچ یکی را که نماز گزارد
در هر وقتی که خواهد از شب و روز غیر آن لا یتحروا طلوع الشمس و لا غروبها جز آنکه قصد نکنند نماز را وقت طلوع آفتاب و در وقت غروب آن و این کلام از ابن عمر ظاهر بجهت رفع
توهم منع نماز است در این وقت که متوهم میشد از قول وی نمی دیدم آن حضرت را و ابا بکر و عمر را که گزارد باشند نماز ضحی والله اعلم **باب** من اتی مسجد قبا کل سبت فضیلت آمدن
بسوی مسجد قبا هر روز شنبه لازم گیرد آن **حدثنا** موسی بن اسمعیل تبوذکی قال حدثنا عبد العزیز بن مسلم قسملی بفتح قاف و سکون مهمله عن عبد الله بن دینار عن ابن عمر
قال کان النبی صلی الله علیه و آله وسلم یاتی مسجد قباء کل سبت ماشیاً و راکباً تحقیق پیغمبر خدا می آمد مسجد قبا را هر روز شنبه پیاده و سوار هر قسم که میسر میشد و کان عبد الله بن عمر یفعله
ابن عمر که میکرد این عمل را بعد از آن حضرت نیز بجهت اتباع و وجه تخصیص شنبه آن روز شنبت گویند که چون ساکنان آن قریه بودند روز جمعه در مسجد جامع نبوی در ادای نماز
آنجا و تفقد حال کسی که باز می ماند از ایشان از حضور جمعه شریف فانتشار اهل مدینه که مشتاقان مشاهده جمال باکمال بودند تابع گردانیدند آن مسجد شریف را باز در روز
که تابع است جمعه را و این از قبیل شد رحال نیست تا مساجد ثلثه **باب** اتیان مسجد قباء راکباً و ماشیاً آمدن مسجد قبا سواره و پیاده هر چونکه باشد و باک نیست هیچ یکی از این
احوال **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی قطان عن عبید الله بن عمر عمری قال حدثنی نافع عن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه و آله وسلم یاتی مسجد قباء راکباً و ماشیاً می آمد
مسجد قبا سواره و پیاده زاد ابن نمیر بتصغیر حدثنا عبید الله عن نافع زیاد کرد عبد الله بن نمیر از عبید الله عمری مذکور بطریق تحدیث این زیادت را که گفت فیصلی فیه رکعتین
پس میگزارد در آن مسجد دو رکعت **باب** فضل ما بین القبر و المنبر فضیلت که میان قبر شریف و منبر منیف است **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبد الله
بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم الانصاری عن عباد بفتح و تشدید موحده بن تمیم بن زید بن عاصم الانصاری عن عبید الله بتصغیر بن زید بن عاصم المازنی الانصاری ان رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم قال ما بین بیتی و منبری روضة من ریاض الجنة تحریر موضعی که میان خانه من و میان منبر من است روضه از روضهای بهشت و در بعضی طرق این حدیث
بین قبری و منبری است که اشاره میکند بدان لفظ ترجمه و قرطبی گفته روایت صحیحه بیتی است و قبری نیز آمده گویا این روایت بالمعنی است زیرا چه دفن آن حضرت در بیت واقع شد و روضه
در اصل بمعنی مرغزار و بستان آید و این کلام نزد اهل تحقیق محمول بر ظاهر است که این بقعه را بعینه روز قیامت بیارند و در بهشت بنهند و مثل سائر بقاع فانی و هالک نگردد چنانکه
تنه درخت را که از فراق آن حضرت بگریه آمده بود به بهشت برند یا آنکه این بقعه بعینها از بهشت است که بر زمین آورده اند چنانکه حجر اسود را اگرچه در حس ظاهر از زمین عالم می نماید
ولی در دیده باطن از آن عالم است و آدمی تا محجوب بحجب طبیعت و گرفتار عادات بشریت است انکشاف حقائق اشیاء و ادراک امور اخرویه از وی دور است و از این جهت است عدم
ظهور آثار اماکن جنت از عدم جوع و ظما و امثال آن در این مکان و بعضی تاویل کنند بحمل آن بر تشبیه بنابر آنکه این موضع شریف نیز مجمع ملائکه و جن و انس است که در وی ذکر حق تعالی
و تسبیح و تقدیس میکنند چنانکه حلقهای ذکر را در حدیث ریاض جنت خوانده و یا به تاویل این موضع عمل صالح در آن موجب است دخول بهشت را و ضعیف گفته اند این تاویل را بجهت اختصاص
این معنی با این مکان شریف بلکه حکم تمامه بقاع خیر و مساجد همین است و ثابت نشده در هیچ بقعه بخصوصها که آن از بهشت است جز این بقعه مقدسه و لیکن توان گفت که این روضه
روضه اعظم است و افضل است از جمیع ریاض مواضع ذکر و کرامتی نادر در حدیقات بسبب نسبت ذی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم تا آنکه نماز در آن فضیلتی دیگر است
که در سائر مساجد نیست و حق آنست که صرف از ظاهر نادر امثال این مقام بهیچ نیست هرگز تعارضی عقل که مشوب بوهم است تا که و لیکه قاطع حکم نکند بخلاف ظاهر تا دلیل نباید کرد این
گرویدن بفرموده پیغمبر خداست صلی الله علیه و آله وسلم **حدثنا** مسدد عن یحیی عن عبید الله بن عمر قال حدثنی خبیب بضم معجمه بلفظ تصغیر بن عبد الرحمن عن حفص
بن عاصم بن عمر رضی الله عنه عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ما بین بیتی و منبری روضة من ریاض الجنة و منبری علی حوضی و منبر من که اکنون در مسجد قائم
بر حوض من است که کوثر باشد در بهشت محمول است بر امثال آن معانی که در حدیث سابق گذشت یا آنکه گویند آن منبری دیگر است که روز قیامت آن حضرت را باشد بر حوض کوثر که بر وی

و بہشتیان را بخوانند بسوی آن حوض و تواند کہ این منبر مسجد منور عنصری آن منبر حوض باشد چنانچہ دعوت مردم بر منبر در راہ ہست در خطبہ درین دار گویا صورت دعوت مردم ہست در حوض
روز آخرت و تشریع مردم درینجا از شریعت گویا صورت تجرع ایشان ہست از حوض و اللہ اعلم **باب** مسجد بیت المقدس فضیلت مسجد اقصیٰ کہ آن را بیت المقدس خوانند
بفتح میم و سکون قاف و کسر دال و بضم میم و فتح قاف و دال مشدد و ہمہ میم بضم قاف با ضم دال و سکون آن و آن را اسمای دیگر نیز ہست ترتیب ہست ہم کہ یکی از آن ایلیا ست چنانکہ در حدیث ہرقل
در تواریخ کتاب گذشت **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا شعبۃ عن عبد الملک بن عمیر قال سمعت قزعۃ بفتحات مولی زیاد بکسر معجمہ و تخفیف تحتیہ ابن ابی سفیان قال سمعت
ابا سعید الخدری یحدث باربع عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم گفت قزعہ شنیدم ابا سعید خدری را کہ حدیث میکرد بچہار حکم از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فاعجبننی بدو نون اول از جمع مونث
و ثانی نون وقایہ پس خوش آمدند مرا آن چہار و آنقننی بر وزن و معنا اول بہمزہ و قاف ساکن بیان معنی مشتق از انق بمعنے اعجاب و فرح و سرور قال لا تسافر المرأۃ یومین الا
و معہا زوجہا او ذو محرم سفر نکنند زنان در دو روز چنانکہ شب درمیان باشد مگر آنکہ با وی شوہر او یا محرم او کہ نکاح او وی دائم حرام است باشد و لا صوم فی یومین الفطر و الاضحیٰ روزہ نیست
روا در روز عید فطر و عید اضحیٰ و لا صلوٰۃ بعد صلٰوتین دو وامیست نماز پس از نماز بعد الصبح حتی تطلع الشمس و بعد العصر حتی تغرب الشمس بعد نماز فجر تا آنکہ طلوع
کند آفتاب و بعد از نماز عصر تا آنکہ غروب کند آفتاب و لا تشد الرحال الا الی ثلثۃ مساجد و بستہ نشود بار ہا و سفر کردہ نشود بسوی مساجد مگر بسوی سہ مسجد مسجد الحرام کہ قبلہ مسلمانان ست
و مطاف ایشان و مسجد الاقصیٰ کہ قبلہ انبیای پیشین است و مسجدی و مسجد من کہ مؤسس است بر تقویٰ بتاسیس پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم **باب** استعانۃ الید فی الصلوٰۃ اذا
کان من امر الصلوٰۃ جواز عمل بدست در حال نماز و قتیکہ باشد آن عمل از کار نماز و متعلق بدان نہ عبث کہ آن مکروہ است و لفظ استعانت مشعر است بحاجت و در بعضے
نسخ درینجا پیش از انقطاع باب ابواب حکم العمل فی الصلوٰۃ ہست بسملہ و قال ابن عباس یستعین الرجل فی صلوتہ من جسدہ بما شاء و گفت ابن عباس روایت کہ استعانت
کند در نماز از بدن خود بانچہ خواہد محمول است بر خصوص آنچہ متعلق بنماز ہست بدین قیاس باشد چنانکہ تحویل آن حضرت ابن عباس از جانب یمین بشمال کہ ترتیب جماعت متعلق بنماز ہست برین قیاس ہست آنچہ در صلاح حال
مراد خود در نماز ہست از حاجت باشد و وضع ابو اسحاق قلنسوۃ فی الصلوٰۃ و رفعہا و ابو اسحاق عمرو بن عبید اللہ السبیعی کہ از کبار تابعین از مشائخ ابو حنیفہ ست کلاہ خود را در نماز بر زمین نہاد و باز از زمین برداشتہ بر سر گذاشت
و ظاہر ہست کہ عمل این بزرگ بدون حاجت در نماز نخواہد بود و وقع حاجتی کہ بہ وی باشد موجب دوام خشوع و رفع قلق ہست در نماز کہ مطلوب ہست در آن و تواند کہ مراد از وضع
قلنسوہ گذاشتن کلاہ بر سر باشد کہ افتادہ باشد از سر وی پس برداشت و بر سر نہاد اگرچہ ذکر رفع بعد از وضع این معنے غیر ظاہر مینماید و لیکن در بعضی نسخ اور فعہا بشک ہست و وضع علی
رضی اللہ عنہ کفہ علی رصغہ الایسر الا ان یحک جلدا او یصلح ثوبا و نہاد امیر المومنین علی کف دست خود بر بند دست چپ چنانکہ معروف ہست در نماز مگر آنکہ خارشے
پوست بدن را یا اصلاح کردی جامہ را پس استعانت کہ بدست روایت کردہ ابن ابی شیبہ و غیری این اثر را بلفظ اذا قام الی الصلوٰۃ فکبر ضرب بیدہ الیمنی علی رصغہ الایسر فلا یزال
کذلک حتی یرکع الا ان یحک جلدا او یصلح ثوبہ پس واضح شد کہ این استثناء درین اثر ہست آنکہ متعلق ہست بہ ترجمہ چنانکہ بعضی وہم کنند و رصغ بعا دو سین ہر دو آمدہ بمعنے مفصل میان کف
و ساعد **حدثنا** عبد اللہ بن یوسف قال انبانا مالک عن مخرمۃ بفتح میم و سکون خا بن سلیمان عن کریب مولی ابن عباس انہ اخبرہ عن عبد اللہ بن عباس انہ بات
عند میمونۃ ام المومنین و ہی خالتہ خبر داد کریب مخبر سر را از ابن عباس کہ وی ماند شبی نزد ام المومنان میمونہ کہ خالہ وی بود قال فاضطجعت علی عرض الوسادۃ گفت ابن عباس
پس خواب کردم من و سر نہادم بر عرض بالش و اضطجع رسول اللہ و خواب کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و اہلہ فی طولہا و اہل خانہ وی یعنے میمونہ ہر دو بر طول بالش چنانچہ
معتاد ہست خواب بر طول آن فنام رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم حتی انتصف اللیل او قبلہ بقلیل او بعدہ بقلیل پس خواب کرد آن حضرت تا آنکہ منتصف شب شد یا اندکی
از پیش وقت اندکی یا بعد از آن اندکی ثم استیقظ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فجلس یمسح النوم عن وجہہ بیدہ پس بیدار شد پس نشست بجانی کہ میمالید خواب را از روی
مبارک خود بدو دست ثم قرأ العشر الآیات خواتیم سورۃ آل عمران پس خواند دہ آیہ آخر ہای سورۃ آل عمران یعنی از ان فی خلق السموات و الارض تا آخر سورۃ ثم قام الی شن معلقۃ
و شن بفتح و تشدید نون معلقہ پس برخاست بسوی مشک آب کہ آویزان بود فتوضأ منہا فاحسن وضوءہ پس وضو کرد از ان مشک نیک کرد وضو را برعایت آداب و استیعاب اگرچہ سبک
وضو ساخت ثم قام یصلی پس برخاست کہ نماز میکرد قال عبد اللہ بن عباس فقمت فصنعت مثل ما صنع گفت ابن عباس پس برخاستم و کردم مانند آنچہ آن حضرت کرد ثم ذہبت فقمت
الی جنبہ پس رفتم و ایستادم بپہلوی آن حضرت یعنی جانب چپ فوضع رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم یدہ الیمنی علی رأسی و اخذ باذنی الیمنی یفتلہا بیدہ پس نہاد
آن حضرت دست راست خود بر سر من و گرفت گوش راست مرا بحالیکہ میمالید آن را بدست مبارک یعنے گوشمال کرد بجہت تنبیہ بر فوت کردن وی داب اقتدا را بجانب راست پس کشید
مرا بجانب راست چنانکہ در روایات دیگر ست فصلی رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین پس گزارد دو رکعت پس دو رکعت ہمچنین شش
دوگانہ ثم اوتر ثم اضطجع پس تر گذارد پس بر خواب کرد حتی جاءہ المؤذن فقام فصلی رکعتین خفیفتین تا آنکہ آمد او را مؤذن پس برخاست و گذارد دو رکعت سبک ثم خرج فصلی
الصبح پس بیرون آمد از خانہ و گذارد فرض صبح را بجماعت **باب** ما ینہی عنہ من الکلام فی الصلوٰۃ آنچہ منع کردہ شدہ از جنس کلام آدمی در نماز **حدثنا** ابن نمیر بتصغیر مراد محمد بن
عبد اللہ بن نمیر است زیرا چہ در بنا یافتہ مولف عبد اللہ را قال حدثنا ابن فضیل بتصغیر محمد بن صبیح کوفی قال حدثنا الاعمش عن ابراہیم تیمی عن علقمۃ عن عبد اللہ ہر جا کہ عبد اللہ
مطلق آمدہ مراد ابن مسعود است قال کنا نسلم علی النبی بودیم ما کہ سلام میکردیم بر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و ہو فی الصلوٰۃ و حال آنکہ آن حضرت در نماز می بود فیرد علینا
پس رد میکرد بر ما سلام ما را و جواب میگفت و حال آنکہ فلما رجعنا من عند النجاشی پس ہرگاہ باز آمدیم ما از نزدیک نجاشی کہ بادشاہ حبشہ بود بر دین نصاری و سابقہ علمی بہ ثبت

آن حضرت از تقویت مدینه [illegible] وحشت مسلمانان شده و جمعی از صحابه از سفر کفار مکه بجانب وی هجرت کرده بودند چنانچه برخی از قصه اش در کتاب الجنائز مذکور شد پس گفت ابن مسعود
که چون از نزد وی بازآمدیم سلمنا علیه فلم یرد علینا سلام گفتیم بر آن حضرت در حال نماز وی بر عادت قدیم رد نکرد سلام ما را قال و فرمود بعد از فراغ نماز در جواب سوال ایشان
ان فی الصلوٰة لشغلا یعنی بتحقیق در نماز هر آئینه شغلی بزرگ است یا لازمی مشغول است که مانع است از کلام و توجه بغیر زیرا چه وی مناجات با حق و استغراق در حضور وی است
پس منافی باشد مخاطبت بغیر را و در حدیث ابو داؤد از طریق ابی وائل از ابن مسعود آمده که فرمود بتحقیق خدا احداث میکند از امر خود هرچه میخواهد بتحقیق وی حادث کرده
که کلام نکنید در نماز پس ازین رد نکرد بر من سلام را حدثنا ابن نمیر قال حدثنا اسحاق بن منصور السلولی بفتح مهمله و ضم لام اول نسبت بسلول است که قبیله ایست بهوازن
قال حدثنا هریم بضم ها و فتح مهمله بن سفیان البجلی الکوفی عن الاعمش عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم نحوه حدثنا ابراهیم بن موسیٰ
قال اخبرنا عیسیٰ هو ابن یونس عن اسمعیل بن ابی خالد الاحمسی عن الحارث بن شبیل بضم معجمه و فتح موحده و یا ساکنه تحتیه [illegible] عن ابی عمرو الشیبانی
سعد بن ایاس قال قال لی زید بن ارقم بفتح همزه و قاف و سکون مهمله در میان انصاری خزرجی سنه شصت و شش ان کنا لنتکلم فی الصلوٰة علی عهد النبی صلی الله علیه وآله وسلم
گفت مرا زید بن ارقم بتحقیق شان این است که بودیم ما که هر آئینه سخن میکردیم در نماز در زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یکلم احدنا صاحبه بحاجته سخن میکرد یکی از ما یار خود را بحاجت خود
یا آنکه کلام میکردند در نماز بهر چیز بلکه مقتصر بودند بر قدر حاجت از رد سلام و نحو آن حتی نزلت تا آنکه نازل شد حافظوا علی الصلوات والصلوٰة الوسطیٰ وقوموا لله قانتین
محافظت و ملازمت کنید بر نمازها و نماز وسطیٰ خصوصا مراد ازان در کتاب التفسیر معلوم شود و ایستاده باشید در نماز خدا را ذکرکنان [illegible] و خضوع و اسکات سکوت از کلام مردم
فامرنا بالسکوت روی گوید پس بعد نزول این آیه امر کرده شدیم بخاموشی در نماز از آنچه میکردیم پیش ازین جز آنچه مشروع است در آن از قرأت و دعا و تسبیح و نحو آن و در روایت مسلم و نهینا
عن الکلام زیاده است و ظاهر این حدیث در آن است که نسخ کلام در نماز باین آیه شد چون آیه مدنی است نسخ در مدینه باشد و این مشکل میشود بر قول ابن مسعود که وقت رجوع از نزد نجاشی
گفته چه رجوع ایشان بمکه بود در یا لیس آنست که بعضی مسلمانان هجرت کرده بودند بحبشه و چون خبر رسید بایشان که مشرکان اسلام آوردند برگشتند بمکه آمدند پس یافتند حال برخلاف
خبر پس سخت شد ایذا بر ایشان و باز رفتند بحبشه و بودند دین بار با اضعاف بار اول و بود ابن مسعود در هر دو بار پس بعضی مراد از قول ابن مسعود رجوع اول دانند و حمل کنند حدیث
را بر عدم بلوغ خبر نسخ بقوم زید و گویند مانع نیست اینکه حکم پیشتر از شارع معلوم شود و آیت بعد ازان موافق آن نازل شد و بعضی ترجیح دهند حدیث ابن مسعود را که حکایت لفظ
پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم بخلاف حدیث زید و بعضی مراد دارند رجوع ثانی را و اراده شده که ابن مسعود وقتی آمد که در مدینه بجایی که آن حضرت تیاری میکرد بدر پس بدرجه
حدیث موافق باشند در وقوع نسخ بمدینه و روایت نسائی که از طریق کلثوم خزاعی از ابن مسعود ظاهر است در آنکه هر واحد از ابن مسعود و زید حکایت کرده اند که ناسخ کلام قوموا لله قانتین
کلمه نیست باتفاق و روایت کرده طبرانی از حدیث ابی امامه گفت بود مرد که چون در آمدی مسجد را و یافتی مردم را که نماز میگزارند پرسیدی آنکسی را که بپهلوی وی بودی یعنی در نماز
پس خبر دادی باو را آنقدر که فوت شده از نماز پس قضا کرده اول آن را پس تر آمدی بایشان تا آنکه آمد معاذ روزی پس [illegible] نماز الحدیث و این در مدینه بود قطعا
زیرا که ابا امامه و معاذ هر دو اسلام بمدینه آورده اند پس ظاهر شد بطلان قول ابن حبان که گوید نسخ کلام بمکه بود پیش از هجرت به سه سال و تاویل کرده کنا نتکلم حتی نزلت را بحکم کما
از انصار با مصعب بن عمیر که رفته بود بمدینه برای تعلیم ایشان قرآن پیش از هجرت و چون خبر نسخ بایشان رسید ترک کردند و رد میکند این تاویل را روایت ترمذی این حدیث
را بلفظ کنا نتکلم خلف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم با آنکه اسلام انصار و توجه مصعب بسوی ایشان پیش از هجرت یکسال بود اگر نسخ پیش از هجرت به سه سال بودی
مختفی نماندی بر مصعب که ماند در مکه تا مدت دو سال بعد ازان و تاویل کرده در جای دیگر که مراد از جماعه که کلام میکردند آنانند که نماز میگزاردند خلف آن حضرت بمکه از مسلمین
و این نیز محل بحث است زیرا چه نبود که جماعت میکردند بمکه تا درا کذا نقله الشیخ ابن حجر بالجمله اجماع دارند علما بر آنکه کلام در نماز از کسی که عالم باشد بتحریم بی سبب مصلحت نماز مانع
باز داشتن مسلمانی از هلاک و نحو آن عمدا باطل میکند نماز را و اما برای مصلحت نماز نیز همچنین است نزد جمهور و تجویز کرده آن را اوزاعی و بعض اصحاب مالک و اختلاف کرده اند در ناسی و خاطی و
جاهل بتحریم که قریب العهد باشد باسلام جمهور که ائمه ثلثه از ایشانند قلیل کلام را ازان مبطل نگویند بحدیث مشهور رفع عن امتی الخطاء والنسیان و جاهل هم در حکم ناسی گیرند و کلی کثیر مبطل
دانستند غالب اقوال بحث آنکه وی نادر است و نزد حنفیه مبطل است کلام در همه این صور بعموم حدیث باب و حدیث مسلم که فرمود این نماز صالح نیست دران چیزی از کلام مردم نیست تسبیح
و تکبیر و قرأت قرآن و درین حدیث بیان منع است از کلام در نماز و درین منع امر بافساد است باتفاق و آنچه مفسد باشد در عمد و سهو نیز همچنین خواهد بود بجهت عدم تفرقه شرع چون اکل و شرب
و حدیث رفع خطا و نسیان مراد ازان رفع گناه و عقاب است که حکم آخرت است نه حکم دنیا و اگر حکم دنیا بودی باید که بکلام کثیر نیز باطل گشتی و بعضی دلیل آرند حدیث ذی الیدین که در سهو وارد
شود بر جواز کلام گویم این حدیث منسوخ است باین حدیث باب زیرا چه قصه ذو الیدین در شروع پیش از بدر بوده است چه وی کشته شد روز بدر چنانکه روایت کرده زهری و منافی نیست این را که راوی قصه
ابو هریره که متاخر الاسلام است زیرا چه صحابی گاه روایت میکند چیزی را که حاضر نشود آن را یا از آن حضرت شنیده یا از صحابی دیگر و تتمه کلام درینجا مذکور شود باب ما یجوز من التسبیح
فی الصلوٰة للرجال والحمد جایز است تسبیح و حمد در نماز برای مردان و تنبیه کردن چون حادث شود چیزی که در نماز چون تنبیه امام بر سهو یا چیز دیگر یا اعلام بکسی که در نماز است یا کسی که وی را میخواهد در آمدن
و نحو آن و تقیید بمردان بجهت آنست که مشروع برای زنان تصفیق است حدثنا عبد الله بن مسلمة بفتح میم و سکون مهمله قال حدثنا عبد العزیز بن ابی حازم بمهمله و زا معجمه عن ابیه عن سهل
بن سعد قال خرج النبی گفت سهل ساعدی برآمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یصلح بین بنی عمرو بن عوف بن الحارث یعنی آنکه صلح نماید میان اولاد عمرو بن عوف که بیکدیگر نزاع داشتند

و مسجد قبا از ایشان است و حانت الصلوة و متوجه شد وقت نماز فجاء بلال الی ابی بکر فقال حبس النبی پس آمد بلال مؤذن مسجد نبوی با ابوبکر صدیق با او گفت که بسته شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

وا بجا آوردن ... فتؤم الناس پس آیا اقامت میکنی مردم را ... قال نعم ان شئتم گفت ابوبکر آری اگر خواهید شما و صلاح همین است ... انتظار ... فاقام بلال

الصلوة پس اقامت گفت بلال ... فتقدم ابوبکر فصلی پس پیش رفت ابوبکر و نماز کرد فجاء النبی پس در اثنای نماز آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یمشی فی الصفوف یشقها شقا

حتی قام فی الصف الاول ... تا ایستاد در صف اول ... فاخذ الناس فی التصفیح پس شروع کردند مردم در تصفیح فقال سهل

هل تدرون ما التصفیح آیا میدانید که چیست تصفیح هو التصفیق آن تصفیق است ... و کان ابوبکر لا یلتفت فی صلوته بود ابوبکر که ... در نماز خود

... فلما اکثروا التفت ... فاذا النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی الصف ... که آن حضرت در صف است فاشار الیه مکانک ...

... فرفع ابوبکر یدیه فحمد الله ... ثم رجع القهقری ورائه

پس باز گشت ابوبکر از آن مقام ... و تقدم النبی صلی الله علیه و آله و سلم

فصلی ... آن حضرت بمقام امام و نماز تمام کرد ... الامام الاول ... فرمود آن حضرت ... تصفیق ...

... التفت ... تصفیح ... تسبیح ...

... کتاب ... ابوبکر رضی الله عنه ... جواب ...

... تقیید ... حمد و تسبیح

... باب من سمی قوما او سلم فی الصلوة علی غیره مواجهة ...

... حکایت کرده ... اسم فاعل ... مواجهة باسم الله ...

... سلام کند ...

... باطل ...

... حکم ... ظاهر آنست ...

... العسقلانی حدثنا عمرو بن عیسی ابو عثمان ... حدثنا ابو عبد الصمد العمی ...

بن عبد الصمد ... قال حدثنا حصین ... عن ابی وائل عن عبد الله بن مسعود قال کنا نقول التحیة فی الصلوة ونسمی ...

... السلام علی جبرئیل و میکائیل ... السلام علی فلان و فلان و یسلم بعضنا علی بعض ... سلام

... فسمعه رسول الله ... صلی الله علیه و آله و سلم فقال قولوا ...

بجای آن التحیات لله والصلوات والطیبات السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک

له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ... فانکم اذا فعلتم ذلک فقد سلمتم علی کل عبد لله صالح فی السماء والارض ...

... باب ... التصفیق للنساء ...

تصفیق ...

... العسقلانی حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان بن عیینة قال حدثنا الزهری عن ابی سلمة عن عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریرة عن النبی صلی الله

علیه و آله و سلم قال التصفیق للنساء والتسبیح للرجال ... تصفیق برای زنان است و تسبیح برای مردان ...

... التصفیق للنساء ...

... کتاب الاحکام ... التسبیح للرجال

والتصفیق للنساء ...

... حدثنا یحیی بن جعفر ... حدثنا وکیع عن سفیان ... عن ابی حازم عن سهل بن سعد قال قال النبی

صلی الله علیه و آله و سلم التسبیح للرجال والتصفیق للنساء باب من رجع القهقری فی الصلوة او تقدم لامر ینزل به ...

... سهل بن سعد عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم ... در باب الصلوة علی المنبر والسطوح گذشت ...

... آن حضرت بر منبر ... القهقری ... ابوبکر

صدیق ... مقام امام ... آن حضرت ... عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم

حدثنا بشر بن محمد بکسر موحدہ قال اخبرنا عبد اللہ بن مبارک قال حدثنا یونس قال الزہری اخبرنی انس بن مالک ان المسلمین بینا ہم فی الفجر یوم الاثنین تحقیق مسلمانان در
اثنای آنکہ ایشان در نماز فجر بودند روز دوشنبہ وابوبکر یصلی بہم و ابوبکر صدیق نماز میگزارد بایشان لم یفجأہم النبی پس ناگاہ مقابل شد ایشان را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قد کشف
ستر حجرۃ عائشۃ بحالیکہ برداشت پردہ حجرہ عائشہ را کہ در آن تشریف داشت فنظر الیہم وہم صفوف پس نگاہ کرد بر دم بحالیکہ ایشان صف بستہ بودند فتبسم یضحک پس خندان شد بحالیکہ
بخوشی میکرد از اتفاق و امتثال مردم نماز با امام کہ مقرر فرمودہ آن حضرت فنکص ابوبکر علی عقبیہ پس باز گشت ابوبکر بر ہر دو پاشنہ خود کہ آن را قہقری نامند وظن ان رسول اللہ وگمان کرد
تحقیق پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یرید ان یخرج الی الصلوۃ میخواہد کہ برآید از حجرہ بسوی نماز وہم المسلمون ان یفتتنوا فی صلوتہم فرحا بالنبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حین رأوہ
وقصد کردند مسلمانان این کہ در فتنہ افتند در نماز خود و برآیند از آن از خوشی بسبب آن حضرت وقتیکہ دیدند او را فاشار الیہم ان اتموا پس اشارت کرد آنحضرت بدست خود کہ تمام کنید نماز را
ثم دخل الحجرۃ وارخی الستر پس در آمد حجرہ را و انداخت پردہ را وتوفی ذلک الیوم وفات یافت ہمان روز دوشنبہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و استدلال کردہ شدہ باین حدیث بر جواز
عمل در نماز اگر یسیر باشد و حاصل نشدہ در آن توالی ذکرہ العسقلانی باب اذا دعت الام ولدہا فی الصلوۃ وقتیکہ بخواند مادر فرزند خود را در حال نماز وی اجابت کند یا نکند و بر تقدیر
اجابت نماز باطل شود یا نہ و در ہر دو مسئلہ اختلاف است و صحیح آنست کہ اجابت نکند کہ باجابت تباہ گردد نماز و وارد شدہ در حدیث طاعت نیست مخلوق را در معصیت خالق ولیکن
علما مستحب داشتہ اند کہ سبک گذارد نماز را و اجابت کند ابوین را کذا ذکر العینی و آنچہ وارد شدہ از امر باجابت مادر در نماز در بعض احادیث ... بالاجابت تصحیح واللہ اعلم وقال اللیث حدثنی
جعفر بن ربیعۃ عن عبد الرحمن بن ہرمز قال قال ابو ہریرۃ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نادت امرأۃ ابنہا وہو فی صومعۃ آواز کرد زنے پسر خود را و حال آنکہ وی عبادت
میکرد در صومعہ بوزن فوعلہ یعنی معبد نصاری قالت گفت آن زن یا جریج بجیم و تصغیر نام آن پسر بود فقال پس گفت آن پسر بطریق مناجات در نماز و تنہا در صومعہ حال ترجیح
میان امر و حق فی الحال اللہم امی وصلوتی خداوندا اینک مادر من کہ میخواند و اینک در نماز من کہ مشغولم بدان چگونہ رعایت کنم ہر دو را فقالت یا جریج قال اللہم امی وصلوتی قالت یا جریج
قال اللہم امی وصلوتی دو بار دیگر ندا کرد مادر و جواب نداد پسر مگر آنکہ در ہر بار ہمان مناجات کرد قالت گفت مادر از غضب اللہم لا یموت جریج حتی ینظر فی وجوہ المیامیس خداوندا نمیرد جریج تا آنکہ نگرد
در روہای زنان فاحشہ و مبتلا شود بلای از مواجہ اینہا کہ بالتفات نکرد و میامیس بدو میم مفصول بدو تحتیہ بحیان بروزن مفاعیل جمع مومسہ بمعنی زن زانیہ کہ مجاہر باشد از دمس بوالیس
صحیح مواسیس باشد اگرچہ موجود در نسخ صحیحہ اول است و ابن جوزی یا ثانیہ را نیز غلط گفتہ و تصحیح نمودہ آن را غیر وی وکانت تأوی الی صومعتہ راعیۃ ترعی الغنم فولدت و بود قصہ چنین کہ می آمد
بسوی صومعہ جریج زنے شبان کہ میچرانید در آنجا گوسفندان پس زائید فرزندی از زنای ہر روی فقیل لہا ممن ہذا الولد قالت من جریج پس گفتہ شد مر او را از کیست این فرزند گفت از جریج است
نسبت کرد وی برخلاف واقع بطریق تہمت و این اثر دعای مادر او بود کہ بسبب ابطال حق وی مستجاب شد حق وی اگرچہ مرجوح است در جنب حق نماز و مشغول بدان و لہذا احسن جاہلیت ناسخہ
ولیکن در استجابت این دعا تنبیہ است بر بزرگی حق مادر چنانکہ ابن منیر گفتہ و قول ابن بطال کہ کلام در نماز در شریعت آنہا مباح بود و لہذا دعای بد کرد مادر بنا بر تاخیر حق وی بر اداء آن قول جریج
امی وصلوتی کہ ظاہر شود منع نماز است مر جواب مادر را کما قال العسقلانی فنزل من صومعتہ پس فرود آمد جریج با استماع این تہمت از صومعہ خود قال جریج این ہذہ التی تزعم ان ولدہا لی گفت
جریج کجاست این زن کہ میگوید کہ فرزند او از من است قال یا بابوس من ابوک گفت جریج مر آن زائیدہ را دست کہ حاضر شدہ ای بابوس کیست پدر تو و بابوس بضم موحدہ ثانیہ و سین مہملہ در آخر
اسم عجمی ست یا عربی بمعنی کوچک یا شیرخوار یا نام آن زائیدہ بود تواند کہ مراد کیست باشد یعنی صاحب شدت پس گویا کرد خدا تعالی آن طفل را قال گفت آن طفل راعی الغنم پدر من کہ می چرانید
گوسفند است و این کرامت آن مستعبد بود کہ بسبب ثبات وی در ترجیح جانب حق ظاہر شد و قصہ آن در باب و اذکر فی الکتاب مریم مفصل تر مذکور شود ان شاء اللہ تعالی باب مسح الحصا
فی الصلوۃ جواز سودن سنگریزہ در اثنای نماز مراد ہموار کردن سنگریزہ و نحو آن است کہ در سجدہ گاہ و جز آن باشند و تخصیص حصی بنا بر غالب است کہ موجود در فرش مسجد در آن زمان ہمچنین بود
و اشارت است بعدم تخصیص حکم بتراب چنانکہ لفظ حدیث یا بیاست بلکہ وارد شدہ در بعضی طریق این حدیث بلفظ حصی چنانکہ عسقلانی نقل کردہ و در اختیار لفظ مسح بر تسویہ اشارت است
بتقلیل این عمل چنانکہ منطوق حدیث است حدثنا ابو نعیم قال حدثنا شیبان بن عبد الرحمن عن یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمۃ بن عبد الرحمن بن عوف قال حدثنی معیقیب
بضم میم و فتح مہملہ و سکون یا و کسر قاف و سکون یای ثانیہ و در آخرش موحدہ ابن ابی فاطمہ دوسی حلیف بنی عبد شمس صحابی است از سابقین اولین ہجرت کرد بحبشہ و اقامت در آن تا آنکہ قدوم
آورد بمدینہ متردد آن حضرت و خاتم شریف حوالہ وی بود کہ از دستش در زمان امیر المومنین عثمان در چاہ اریس افتاد و فوت کرد در آخر خلافت عثمان رضی اللہ عنہ و بقولی سنہ چہل در خلافت
علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ و نیست او را درین کتاب جز این حدیث ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال فی الرجل یسوی التراب حیث یسجد فرمود آن حضرت در حق مردی کہ ہموار
میکرد خاک را آنجا کہ سجدہ میکرد یعنی در نماز قال ان کنت فاعلا فواحدۃ اگر ہستی تو کنندہ این کار در نماز پس یکبار کن یعنی مکن و اگر طلبی بود باید کہ یکبار باشد نہ زیادہ تا دلالت
بر تنجیز نشود و از نجاست کہ گفتہ است امام محمد در موطا باک نیست بتسویہ حصا یکبار و ترک آن افضل است و ہمین است قول ابی حنیفہ و حکایت کردہ خطابی از مالک ہمچنان پس گرفتہ
علما بر کراہیت آن چنانکہ نووی گفتہ حرب تا شدہ صاحب تلویح گفتہ روایت کردہ شدہ از جمعے از سلف کہ مسح میکردند حصی را بموضع سجود خود یکبار و مکروہ میداشتند زیادت را بران باب
بسط الثوب فی الصلوۃ للسجود جواز گستردن جامہ در نماز بر زمین برای سجدہ کردن بران بجہت محافظت از شدت گرمی زمین و نحو آن حدثنا مسدد قال حدثنا بشر بن المفضل
بکسر موحدہ و تشدید ضاد معجمہ مفتوحہ قال حدثنا غالب القطان بفتح قاف و تشدید مہملہ عن بکر بن عبد اللہ بفتح موحدہ و سکون کاف عن انس بن مالک قال کنا نصلی مع النبی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم فی شدۃ الحر گفت انس بودیم کہ نماز میکردیم با آنحضرت در ہنگام سختی گرما فاذا لم یستطع احدنا ان یمکن وجہہ من الارض پس چون نمیتوانستی یکی از ما اینکہ جا گیرد

ونبشود بی خود از زمین لیکن تواند که سجده کند گسترانیدن جامه خود را جز زمین که سجده کردی بر آن ثنا هرگشت که باشد چنانچه بی کلام بیان سیاحب السجود علی الثوب فی شدت الحر
کتاب الصلوٰة گذشت **باب** ما یجوز من العمل فی الصلوٰة یعنی آنچه جائز باشد کردن آن در نماز و آن عمل یسیر است یعنی آنکه کثیر نباشد و ابواب سابقه اگرچه در بیان اعمال یسیر آمده بود در جزئیه و لیکن
مقصود در اینجا ذکر جواز عمل یسیر بر وجه اجمال کلی است گو مستفاد شود این معنی از حدیث باب بطریق استنباط و قیاس باشد و اختلاف است در تفسیر عمل کثیر بعضی گویند آنچه محتاج به دو دست
باشد کثیر است چون بستن دستار و پوشیدن پیراهن و اگر دو تیر از آنکه افعالی است که عادتا این عملها به دو دست کنند لیکن اگر به تکلف آن را به یک دست کند بقولی فاسد گردد نماز او و بقولی نه
مگر دد و بعضی تفسیر کنند آن را با آنچه او داند مصلی بسیار و مانند مختار اکثر علما آنست که اگر بیند آن را بیننده از دور گمان کند که وی خارج نماز است چنانکه ذکر کرده صاحب کافی در باب و ترو در محیط
در محیط آنست که اگر بیند او را آدمی یقین کند که وی در نماز نیست اما اگر مشکل و مشتبه شود بر وی پس آن عمل قلیل است و بقول بعضی آنچه مستحسن ... شمرد و ثلاث باشد کثیر است و بقول
بعضی آنچه مقصود باشد مر فاعل را که جدا کند برای وی مجلسی علی حده نقله البرجندی فی شرح النقایة **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا مالک عن ابی النضر بسکون ضاد معجمه عن ابی سلمة
عن عائشة قالت كنت امد رجلي في قبلة النبي صلی الله علیه وآله وسلم وهو يصلي گفت عائشه بودم که دراز میکردم پای خود را در جانب قبلهٔ آن حضرت در حالیکه وی نماز میکرد و لا
سجد غمزني فرفعتها فاذا قام مددتها پس چون سجده کردی خلیده کردی مرا پس برمیداشتم آنرا یعنی میکشیدم پای خود را فاذا قام مددتها پس چون قیام میکردی دراز میکردم باز پس معلوم شد که
غمز که ضرورت واقع شد عمل یسیر است جائز باشد در نماز **حدثنا** محمود بن غیلان قال حدثنا شبابة بفتح معجمه و تخفیف موحده اولی قال حدثنا شعبة عن محمد بن زیاد عن ابی هریرة
عن النبي صلی الله علیه وآله وسلم انه صلى صلوٰة فقال ان الشيطان عرض لي بتحقیق آنحضرت گذارد نمازی پس از آن فرمود بتحقیق شیطان نمودار شد مرا و در روایت عبد الرزاق که آن
در صورت گربه بود و ظاهر از لفظ ان عفريتا من الجن که در روایت باب ربط الغريم في المسجد از ابواب مساجد آمده آنست که مراد از شیطان در این روایت غیر ابلیس است و ثابت شده حضور
شیطان نزد آن حضرت فشد علي ليقطع الصلوٰة علي پس حمله کرد بر من تا قطع کند نماز را بر من فامكنني الله منه پس قادر گردانید مرا خدا از وی فذعته بفتح قال معجمه و عین مهمله و ضم و تشدید
لفظ ماضی متکلم یعنی خفه کردم او را و تنگ گرفتم و بدال مهمله نیز روایت است یعنی دفع کردم او را و دفع کردم سختی و این عمل در نماز شد ولقد هممت ان اوثقه الى سارية حتى تصبحوا فتنظروا اليه
که بربندم او را بر ستونی از مسجد تا صبح کنید و ببینید بسوی او فذكرت قول سليمان پس یاد کردم دعای سلیمان پیغمبر را رب هب لي ملكا لا ينبغي لاحد من بعدي ...
بخش مرا ملکی و سلطنتی و جاهی که نباید و نشاید مر هیچ یکی را بعد از من و آن ملک تسخیر جن و شیاطین و باد و طیر و جز آن است بر نحوی که بوده متصرف در عالم شهادت و سلیمان ظاهر
آن ملک بر مردم و اختصاص یافت بایں ظهور و داده شد پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم قوت و قدرت و تصرف و تسلط بران چنانچه خبر داد از ان و لیکن ظاهر نشد بایں قدرت و قوت
بر مردم در عالم شهادت و نبست شیطان را بساریه بجهت تذکر دعوت سلیمان و تادب و تواضع با وی تا برکت در سلک ظهور تسخیر پیدا نشود فرده الله خاسئا پس رد کرد خدا آن شیطان
را از من حیران و نامراد و تتمهٔ کلام در این حدیث در تفسیر سوره ص بیاید بعض لسان درداد ... الخلق ان شاء الله تعالى **باب** اذا انفلتت الدابة في الصلوٰة اگر رها شود دابه مصلی در حالیکه
نماز وی چه کار کند ابن بطال گفته خلاف نیست میان فقها که هر که بترسد او بجای نماز است قطع کند نماز را و در پی وی رود و در روایت کرده ابن قاسم از مالک در مسافری که رها شود دابه او
و خوف کند بران بر اطفال یا کودکی یا نابینائی یا اینکه بیفتد در چاه یا در آتش یا ... کند متاعی را که خوف کند تلف آن را پس این عذر است مباح است مراو را اینکه استخلاف کند و فاسد نمیشود و بعضی
علما دست چیزی از نماز را ابن تین گفته و صواب آنست که چون باشد چیزی که مرکوب او در ربود و خوف کند فوات آن را قطع کند و اگر چیزی سهل باشد محافظت نماز اولی است از صیانت
قدر یسیر از مال و این حکم تنها ماموم است و اما امام حکمش چنانکه گذشت انفلات ... شدن چیزی یک پینگ که دابی البینی و قال قتادة ان اخذ ثوبه یتبع السارق یدع الصلوٰة گفت
اگر گرفته شود جامه مصلی و ربایند از نماز وی در دزد رود و بگذارد نماز را **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا الازرق بتقدیم معجمه بر مهمله ابن قیس حارثی بصری قال كنا بالاهواز
گفت ازرق بودیم با هواز بفتح همزه و سکون ها و زای معجمه بعد الف هشت شهر اند میان بصره و فارس که هر شهری از آن نامی جدا دارد و مجموع را اهواز گویند و نیست او را واحد از لفظ
او بی نقاتل الحرورية بجای که قتال میکردیم گروهی خوارج را و حروراء ... و قصر موضعی است نزدیک کوفه که اول مجمع و تحکیم آنها در آن بود و بود تذکر محاصره کرده بودند اهل بصره را با نافع
بن الازرق تا آنکه کشته شدند و کشته شدند از امرای بصره جماعت تا آنکه والی شد عبد الله بن زبیر بن حارث مخزومی بر بصره و والی گردانید مهلب بن ابی صفره را بر قتال خوارج پس
بود که قتال میکرد ... شصت و پنج نقله العسقلانی فبينا انا على جرف نهر پس در اثنای آنکه من بر آب کنار نهری بودم جرف بضم جیم و را و سکون ثانی نیز آمده و جای که کنده باشد آن را
سیل آب و در روایت کشمیهنی حرف بفتح حا مهمله نیز آمده یعنی جانب اذا رجل يصلي واذا لجام دابته بيده ناگاه مردی دیدم که نماز میکرد و لگام مرکب او بدست او فجعلت الدابة
تنازعه پس گشت دابه که منازعت میکرد با او در کشیدن یعنی کشیدن به سوی خود و جعل يتبعها و گشت آن مرد که در پی آن دابه میشد تا آمد
احیانا بدلیل اجماع بر آنکه مشی بسیار بجای مبطل نماز است و در روایت عمرو بن مرزوق که گفت پس گذشت دابه به جانب قبله و رفت آن مرد با وی پس گشت رجوع قهقری ...
بقلب مشی و عدم استدبار قبله و اتمام نماز بی آنکه استیناف کند قال شعبة هو ابو برزة الاسلمی گفت شعبه آن مرد مصلی ابو برزه اسلمی صحابی است فجعل رجل من الخوارج يقول ...
مرد از خوارج که میگفت اللهم افعل بهذا الشيخ خدا ونما یکون بایں پیرمرد آنچه فعل او که نماز را گذاشته است بجهت اسب فلما انصرف الشيخ قال اني سمعت قولكم پس هرگاه برگشت
آن شیخ از نماز گفت بتحقیق من شنیدم گفته شما را و حق بس انی غزوت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ست غزوات او سبع غزوات او ثماني شش غزوه یا هفت غزوه یا هشت غزوه ... و شهدت تیسیره و دیدم و مطلع شدم آسانی و تسهیل آنحضرت را

... آن حضرت دیده ام و در خلاف قاعده شرع [illegible] ...

... [illegible] ...

حدثنا محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله بن المبارک قال اخبرنا یونس عن الزهری عن عروة قال قالت عائشة خسفت الشمس فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فقرأ سورة طویلة ثم رکع فاطال ثم رفع رأسه ثم استفتح بسورة اخری ثم رکع حتی قضاها وسجد ثم فعل ذلک فی الثانیة ثم قال انهما آیتان من آیات الله فاذا رأیتم ذلک فصلوا حتی یفرج عنکم لقد رأیت فی مقامی هذا کل شیء وعدته حتی لقد رأیت ارید ان آخذ قطفا من الجنة حین رأیتمونی جعلت اتقدم ولقد رأیت جهنم یحطم بعضها بعضا حین رأیتمونی تأخرت ورأیت فیها عمرو بن لحی وهو الذی سیب السوائب ...

... [illegible] ...

باب ما یجوز من البصاق والنفخ فی الصلوة ویذکر عن عبد الله بن عمرو نفخ النبی صلی الله علیه وسلم فی سجوده فی کسوف ...

... [illegible] ...

حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد عن ایوب عن نافع عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم رأی نخامة فی قبلة المسجد فتغیظ علی اهل المسجد وقال ان الله قبل احدکم اذا کان فی صلوته ...

چنین برد [illegible] قال لا یتحدث [illegible] روایت [illegible] از سینہ برآید [illegible] آنکہ [illegible] سر گویند [illegible]
وقت برآمدن [illegible] بلند قرآن [illegible] آن حضرت پس [illegible] مبارک [illegible] آنکہ [illegible] قال ابن عمر [illegible]
[illegible] چون [illegible] حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة قال سمعت قتادة
عن انس بن مالک عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال اذا کان احدکم فی الصلوٰۃ فانما یناجی ربہ فرمود وقتیکہ باشد یکی از شما در نماز پس مناجات میکند پروردگار خود را فلا یبزقن
بین یدیہ ولا عن یمینہ [illegible] ولکن عن شمالہ تحت قدمہ الیسریٰ ولیکن [illegible] خود زیر پای چپ قسطلانی برونی
تصحیح عسقلانی [illegible] حدیث [illegible] در لغت [illegible]
[illegible] ابن بطال کہ در ترجیح قول بکراہت [illegible] ابطال نماز [illegible]
پس [illegible] چنین صورت مفسد باشد [illegible] **باب من صفق جاهلا من الرجال فی صلوٰته لم تفسد صلوٰته** [illegible] دست زدن
[illegible] در نماز [illegible] چنانکہ مشروع است مر زنان را [illegible] حدیث [illegible] فیہ سهل بن
سعد عن النبی [illegible] روایت کرده سهل بن سعد ساعدی [illegible] پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم [illegible] التسبیح والتصفیق [illegible]
[illegible] آنحضرت برای الصلاح الی بکر [illegible] فرمود [illegible] اعاده نماز [illegible]
[illegible] **باب اذا قیل للمصلی تقدم او انتظر فانتظر فلا باس** [illegible] مصلی [illegible]
[illegible] انتظار [illegible] زنان را [illegible] حدیث [illegible] صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم [illegible]
[illegible] کتاب الصلوٰۃ در باب اذا کان الثوب ضیقا گذشت [illegible] حضرت [illegible] نماز [illegible] تعقیب [illegible]
[illegible] **حدثنا محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان عن ابی حازم عن سهل بن سعد قال کان الناس یصلون مع النبی** [illegible]
با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وهم عاقدوا ازرهم علی رقابهم من الصغر [illegible]
[illegible] **فقیل للنساء** [illegible] زنان [illegible]
[illegible] حتی یستوی الرجال جلوسا [illegible]
[illegible]
[illegible] جواز انتظار [illegible]
[illegible] **باب لا یرد السلام فی الصلوٰۃ** [illegible] سلام [illegible]
[illegible] السلام [illegible]
[illegible] **حدثنا عبد اللہ بن ابی شیبة** [illegible] حدثنا ابن فضیل [illegible]
الاعمش عن ابراهیم عن علقمة عن عبد اللہ قال کنت اسلم علی النبی [illegible] گفت ابن مسعود [illegible] سلام [illegible] پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وهو فی الصلوٰۃ
[illegible] سلام [illegible] ان فی الصلوٰۃ
لشغلا [illegible] در نماز [illegible] در باب النهی عن الکلام فی الصلوٰۃ گذشت **حدثنا ابو معمر** [illegible] قال
حدثنا عبد الوارث قال حدثنا کثیر بن شنظیر [illegible] عن عطاء بن ابی رباح [illegible]
عن جابر بن عبد اللہ قال بعثنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی حاجة لہ [illegible] غزوه بنی المصطلق [illegible]
[illegible] فرجعت وقد قضیتها [illegible] فاتیت النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فسلمت علیہ فلم یرد علی [illegible]
پس سلام [illegible] ما اللہ بہ اعلم [illegible] لعل
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وجد علی انی ابطات علیہ [illegible] ثم سلمت علیہ فلم یرد علی [illegible] سلام
[illegible] فوقع فی قلبی اشد من المرة الاولی [illegible] ثم سلمت علیہ فرد علی [illegible] سلام [illegible] فارغ شد
از نماز فقال انما منعنی ان ارد علیک انی کنت اصلی [illegible] وکان علی راحلتہ متوجها الی غیر القبلة
[illegible] **باب رفع الایدی فی الصلوٰۃ لامر ینزل بہ** [illegible]
[illegible] **حدثنا قتیبة قال حدثنا عبد العزیز عن ابی حازم عن سهل بن سعد قال بلغ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان بنی عمرو بن عوف بقباء**

کان بینهم شیء رسید پیغمبر خدا که تحقیق بنی عمرو انصاری که بموضع قبا بودند ست در میان آنها نزاعی فخرج یصلح بینهم فی اناس من اصحابه پس برآمد آنحضرت صلعم در میان ایشان

تا صلح دهد مردم ایشان را در میان خود و حبس رسول الله پس مشغول شدند و دیر آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فحانت الصلوة و در وقت نماز شد فجاء بلال الی ابی بکر فقال پس آمد

بلال بسوی ابی بکر صدیق و گفت یا ابا بکر ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قد حبس وقد حانت الصلوة فهل لک ان تؤم الناس ای ابو بکر تحقیق که سرور عالم مشغول شده

و وقت نماز گشت پس آیا هست ترا مصلحت که امامت کنی مردم را قال نعم ان شئتم گفت آری مصلحت می بینم اگر بخواهید شما و صلاح شما نیز باشد در عدم تعطیل فاقام بلال الصلوة

اقامت گفت بلال نماز را وتقدم ابو بکر للناس و پیش امام شد ابو بکر مردم را فکبر و تکبیر گفت فجاء رسول الله پس آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یمشی فی الصفوف یشقها شقا حتی قام

فی الصف یعنی می آمد و در میان صفها راه می شکافت تا آنکه ایستاد در صف اول فاخذ الناس فی التصفیح پس شروع کردند مردم در تصفیح قال سهل التصفیح

التصفیق گفت سهل که تصفیح تصفیق است یعنی دست بر دست زدن چنانکه بیان یافت قال و کان ابو بکر لا یلتفت فی صلوته گفت سهل و بود ابو بکر که التفات نمی کرد چیزی بسوی

خود فلما اکثر الناس التفت پس چون بسیار کردند مردم تصفیق را التفات کرد و گرچه حال آنست مردم را فاذا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس ناگاه دید که پیغمبر خدا است در صف

فاشار الیه یامره ان یصلی پس اشارت کرد آن حضرت بابی بکر بحال که امر میکرد وی که نماز گذارد کی خود فرفع ابو بکر یدیه فحمد الله پس برداشت ابو بکر هر دو دست خود را بدعا و ثنای خدا بجهت

صدور نعمت امامت بحضور آن حضرت ثم رجع القهقری وراءه پس بازگشت بر پشت خود تا آنکه ایستاد در صف وتقدم پیش آن حضرت را و برگشت بر دو پاشنه پس پشت خود تا آنکه ایستاد در صف فتقدم

رسول الله و پیش رفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فصلی فلما فرغ اقبل علی الناس فقال پس هرگاه فارغ شد از نماز روی کرد بر مردم و فرمود یا ایها الناس ما لکم حین نابکم شیء فی صلوتکم

اخذتم فی التصفیح ای مردم چه حال است مر شما را وقتی که حادث شد شما را چیزی در نماز که شروع کردید در دست زدن انما التصفیح للنساء نیست تصفیح مشروع مگر برای

زنان که آواز ایشان عورت است من نابه شیء فی صلوته فلیقل سبحان الله هر کسیکه حادث شود او را از مردان چیزی در نماز پس باید که بگوید سبحان الله ثم التفت الی ابی بکر فقال پس توجه کرد

بخطاب سوی ابو بکر و فرمود یا ابا بکر ما منعک ان تصلی للناس حین اشرت الیک ای ابو بکر چه باز داشت ترا از اینکه نماز گذاری مردم را بحال خود وقتیکه اشارت کردم ترا که بجای خود

باشی قال ابو بکر ما کان ینبغی لابن ابی قحافة ان یصلی بین یدی رسول الله گفت ابو بکر صدیق نباشد سزاوار پسر ابو قحافه را که نماز کند پیش دست پیغمبر خدا صلی الله علیه

وآله وسلم و ابو قحافه بضم قاف و تخفیف مهمله و فا بعد الف نامش عثمان است اسلام آورد در روز فتح مکه و وفات یافت در محرم سنه چهارده و بعد وفات پسرش ابی بکر صدیق

رضی الله عنهما و در تعبیر ابی بکر خود را باین نسبت ای آنکه بگوید ما کان لابی بکر کمال تحقیر و تذلل و استصغار خود است پیش آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در غایت ادب بر وجه

جمال اللایق یعنی باب الخصر فی الصلوة حکم نهادن دست بر تهی گاه در نماز خصر بفتح معجمه و سکون مهمله و اختصار و تخصر آنست که رده اند این الفاظ را جمهور بمعنی مذکور و اختصار اگر چه حمل کرده

اند بمعنی برگرفتن عصا یا بمعنی تکیه گردن بر آن و لیکن متعین شد معنای اول است بدلیل روایت و تخصر

و روایات دیگر که صریح اند در نهی وضع ید بر خاصره و حکمش نزد جمهور کراهت است و نزد اهل ظاهر تحریم و منع یا بجهت کراهت تشبه بیهود است که این چنین میکرد و یا تشبه بمتکبران که بیشتر این وضع دارند یا بابلیس که با این هیئت فرود آمد بر زمین چنانکه در بعض روایات آمده یا تشبه باهل نار که با این شکل باشند چنانچه این نیز مروی گشته

و بروایتی این راحت اهل نار خوانده و منافات نیست میان این توجیهات و قوانند که همه اینها بر تقدیر صحت منظور باشند حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد عن

ایوب عن محمد بن سیرین عن ابی هریرة قال نهی عن الخصر فی الصلوة گفت ابو هریره نهی کرده شد از فعل خصر در نماز و قال هشام بن حسان ابو عبد الله قردوسی بضم قاف

سنه یک صد و چهل و هفت و ابو هلال محمد بن سلیم راسبی برادر و سین مهمله و بموحده سنه شصت و هفت عن ابن سیرین عن ابی هریرة و روایت کرده هشام و ابو هلال

از ابن سیرین از ابی هریره بلفظ نهی النبی صلی الله علیه وآله وسلم حدثنا عمرو بن علی صیرفی فلاس قال حدثنا یحیی قطان عن هشام قردوسی قال حدثنا محمد عن ابی هریرة

قال نهی بلفظ مجهول چنانکه روایت اول نهی ان یصلی الرجل مختصرا نهی کرده شد از اینکه نماز کند مرد بحالی که اختصار کننده است و در روایت کشمیهنی نهی النبی صلی الله علیه

وآله وسلم ان یصلی الرجل مختصرا بتشدید صاد مهمله و در روایت نسائی مستقرا باب تفکر الرجل الشیء فی الصلوة جواز فکر کردن مرد چیزی را در نماز مر اتفاق

و هر مکلف آمده حکم جاری چه آن امری غالب است که ممکن نیست احتراز از آن و قال عمر انی لاجهز جیشی و انا فی الصلوة و گفت عمر فاروق رضی الله عنه تحقیق من

تجهیز و سامان میکنم لشکر خود را که می فرستم بطرفی و حال آنکه من در نمازی باشم و نیز از وی آمده تحقیق من حساب میکنم جزیه بحرین را و حال آنکه من در نمازم و در روایتی

آمده که گذارد عمر نماز مغرب را پس قرائت نکرد پس چون برگشت از نماز گفتند ای امیر المؤمنین قرائت نکردی پس گفت که من کلام میکردم در دل بحالی که در نماز بودم

بقافله که تجهیز کرده بودم آن را از مدینه تا آنکه در آمدم شام را پس اعاده کرد نماز را و اعاده کرد قرائت را حمل باین اعاده بجهت ترک قرائت بوده برای تفکر و نماز حدثنا اسحاق بن منصور

قال حدثنا روح قال حدثنا عمر هو ابن سعید قال اخبرنی ابن ابی ملیکة عن عقبة بن الحارث بضم عین و سکون قاف قال صلیت مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم العصر

فلما سلم قام سریعا گفت عقبه نماز گذاردم با پیغمبر عصر را پس هرگاه سلام گفت از نماز برخاست شتابان دخل علی بعض نسائه ثم خرج در آمد بر بعضی زنان خود پس برآمد و رای ما فی وجوه

القوم من تعجبهم لسرعته و دید آنچه در رویهای مردم بود از تعجب ایشان بسبب شتاب نمودن آنحضرت فقال ذکرت وانا فی الصلوة تبرا عندنا پس فرمود یاد کردم و حال آنکه من در نماز بودم پاره طلا را

که نزد ما بود و از صدقه فکرهت ان یمسی او یبیت عندنا پس مکروه داشتم اینکه شب کند نزد ما تا آنکه گذرد آن روز میان ما و بیت شب فامرت بقسمته پس امر کردم بتقسیم و بخشش کردن آن تا بازدید

واعاده نکرد نماز را بلکه در امر سهو حدثنا یحیی بن بکیر بتصغیر قال حدثنا اللیث عن جعفر بن ربیعه مصری عن الاعرج قال قال ابو هریرة قال رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم اذا اذن للصلوة ادبر الشیطان له ضراط حتی لا یسمع التاذین خر مورد حتی که اذان گفته میشود برای نماز پس میرود شیطان و میگریزد بحالی که مراو را آواز گوز
تا نشنود گفتن اذان او کلام در ان در اوائل ابواب اذان گذشت فاذا سکت المؤذن اقبل پس وقتیکه خاموش میشود مؤذن از فراغ اذان پیش می آید فاذا ثوب ادبر پس وقتیکه
اقامت نماز گفته میشود باز پس میرود فاذا سکت اقبل پس وقتیکه خاموش میشود مؤذن بفراغ از تثویب پیش می آید فلا یزال بالمرء یقول له اذکر ما لم یکن یذکر
پس پیوسته می باشد متعلق بمرد مصلی بحالی که میگوید او را یاد کن یعنی یاد میدهد او را آنچه نبود که یاد میکرد حتی لا یدری کم صلی همیشه درین خیال میدارد
تا آنکه در میرسد با مصلی و فراموش میکند که چند رکعت نماز گزارد قال ابو سلمة بن عبد الرحمن اذا فعل ذلک احدکم فلیسجد سجدتین وهو قاعد
گفت ابو سلمه وقتیکه بکند یکی از شما این قسم تفکر را که فراموش شود او را که چه قدر از نماز گزارده پس گو سجده کند در آخر نماز دو سجده
بجای که گذشته است و کلام در ان در ابواب سهو می آید وسمعه ابو سلمة من ابی هریرة و شنیده است این را که گفت ابو سلمه از ابی هریره حدثنا محمد بن المثنی
قال حدثنا عثمان بن عمر قال اخبرنا ابن ابی ذئب عن سعید المقبری قال قال ابو هریرة یقول الناس اکثر ابو هریرة گفت ابو هریره میگویند مردم بسیار کرد ابو هریره روایت
حدیث فلقیت رجلا فقلت بما قرأ رسول الله پس ملاقات کردم مردی را از صحابه پس گفتم او را بچه چیز و کدام سوره قرأت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم البارحة فی العتمة
امشب در نماز عشا فقال لا ادری پس گفت آن مرد نمیدانم و یاد ندارم فقلت الم تشهدها قال بلی پس گفتم آیا حاضر نشده بودی عشا را گفت آری حاضر بودم قلت لکن انا ادری قرأ سورة
کذا و سورة کذا گفتم لیکن من میدانم و یاد دارم که خواند آن حضرت فلان سوره و فلان سوره مقصود ابو هریره این است که کثرت روایت من از آن است که من تفقد احوال شریف و حفظ
اقوال به توجه تمام میکردم و از اشتغال حاضر خود ذهن نداشتم و حال مردم دیگر این است که قرأت نماز شب گذشته را فراموش کردند تا باقوال و احوال متقدم چه رسد و این فراموش کردن قرأت نماز
که بسبب شغل خاطر بود بفکر دیگر و عدم حضور و توجه بقرأت و این در زمان شریف بلیل جواز است بسم الله الرحمن الرحیم **باب** ما جاء فی السهو آنچه آمده است از احادیث
در حکم سهو اندر نماز و سهو یعنی غفلت و بی خبری آدمی از چیزی در نفس و دل بجانب دیگر و اختلاف کرده اند در وجوب سجده سهو نزد شافعیه همه آن مسنون است و نزد مالکیه
سجود بسبب نقصان واجب است نه زیادت و نزد حنابله تفصیل است میان واجبات غیر ارکان پس واجب میشود بترک آن سهوا و میان سنن قولیه پس واجب نمیشود و نیز واجب میشود
وقتیکه سهو کند بزیادت فعلی یا قولی که باطل میکرد نماز را اگر بقصد کردی و نزد حنفیه همه سجده های سهو واجب است و ثابت شده از فعل آنحضرت در تدارک واجب و افعال وی در نماز
برای بیان است و بیان واجب واجب است خصوصا با حدیث صلوا کما رأیتمونی اصلی ذکره العسقلانی اذا قام من رکعتی الفریضة در صورتیکه برخیزد مصلی از پس دو رکعت فرض
چهارگانه و ننشیند برای تشهد در میان حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن الاعرج عن عبد الله بن بحینة بضم موحده و فتح مهمله بتصغیر
نام پدر عبد الله است و بقولی نام مادر و پدر است و نام پدر مالک است و لهذا ابن بالف می نویسند انه قال صلی لنا رسول الله گفت ابن بحینه نماز گزارد برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم رکعتین من بعض الصلوة دو رکعت از بعضے نمازها در روایت آینده تصریح است بظهر ثم قام فلم یجلس پس برخاست برای رکعت سیوم و ننشست در میان
پس مردم برخاستند گفتند پس گذشت بر طور خود تا آنکه تمام کرد نماز را چنانکه ابن خزیمه درین حدیث زیاده کرده از آنجا معلوم میشود که در سهو از تشهد اول بعد از آنکه قائم شد بر نگردد بقعود
و در روایه ابو داؤد و ابن ماجه از مغیره تصریح است بآنکه آن حضرت فرمود اگر یاد کند پیش از آنکه مستوی شده قائما بنشیند و اگر مستوی شده قائما ننشیند و سجده کند همین است ظاهر
روایت در مذهب ما و مختار نزد جمهور پس اگر قصد کند مصلی رجوع را بعد از تلبس بر رکن قیام باطل گردد نماز او نزد شافعی خلافا للجمهور کذا ذکره القسطلانی و قسطلانی مقید کرده
بطلان نماز بحالی که عالم باشد مصلی بتحریم عود و عمدا کند اما گر نادانسته یا بفراموشی کند باطل نگردد و در کتب علمای حنفیه روایت مختلف است در حواشی هدایه نقلا عن الخزانه عدم
فساد است و در فتاوی عالمگیری از تبیین فساد نقل کرده و عینی گفته قول اکثر علما درین صورت عدم فساد است مگر آنچه ذکر کرده ابن ابی زید از سحنون که وی گفته رجوع فاسد میکند
نماز را و صواب قول جماعت است فقام الناس معه پس برخاستند مردم با آن حضرت فلما قضی صلوته و نظرنا تسلیمه پس هرگاه تمام کرد نماز را باتمام قعده اخیره و منتظر شدیم سلام
گردانیدن را کبر قبل التسلیم تکبیر گفت پیش از آنکه سلام گرداند فسجد سجدتین وهو جالس ثم سلم پس سجده کرد دو سجده بجائیکه نشسته است پس سلام گردانید از هر دو طرف این
حدیث صریح است در تقدیم سجود سهو بر سلام و تفصیل کلام در باب آینده است حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن یحیی بن سعید عن عبد الرحمن الاعرج عن عبد الله
ابن بحینة انه قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قام من اثنتین من الظهر لم یجلس بینهما بتحقیق آنحضرت برخاست از دو رکعت نخستین از نماز ظهر و ننشست میان آن دو رکعت
در مقام جلسه فلما قضی صلوته سجد سجدتین ثم سلم بعد ذلک پس چون تمام کرد نماز خود را سجده گزارد و پس سلام داد بعد از سجود **باب** اذا صلی خمسا در صورتیکه بگذارد مصلی بجای چهار
پنج رکعت بسهو زیاده کند رکعتے را حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة عن الحکم بفتحتین ابن عتیبة بتصغیر عتبه عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله بن مسعود ان
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم صلی الظهر خمسا بتحقیق آن حضرت گزارد نماز ظهر را پنج رکعت فقیل له ازید فی الصلوة پس گفته شد مر آن حضرت را آیا زیاده کرده شده در نماز
از چهار رکعت فقال وما ذاک پس فرمود چیست این سوال و چه باعث است قال صلیت خمسا گفت آن سائل گزاردی پنج رکعت فسجد سجدتین بعد ما سلم پس کرد آن حضرت
دو سجده سهو بعد از آنکه سلام داد و بدانکه احادیث در تقدیم سلام و تاخیر آن از سجود سهو مختلف آمده فعلا چنانکه معلوم شد و قولا هم پس توسعه و جواز امرین است کما قال النووی

ودلیل قول اول ... سجده صحیح ترین احادیث وارده در جانب تقدیم سلام حدیث ابن مسعود است که در ابواب قبله گذشت که چون شک کند یکی از شما در نماز خود پس باید تحری کند صواب را
و تمام کند بر تحری پس سلام گوید و سجده کند دو سجده و صحیح ترین احادیث وارده در جانب تاخیر سلام حدیث ابی سعید است که در مسلم آمده که چون شک کند یکی از شما در نماز خود و نداند که چند
رکعت گذارده پس گو طرح کند شک را و بنا کند بر قدر متیقن پس سجده کند دو سجده پیش از سلام و اینجاست که مذاهب ائمه مختلف افتاده امام شافعی همه جا قبل از سلام گوید و احادیث را
که وارد شده اند در ترجیح ناید بلکه دعوی کند که احادیث وارده در سجده بعد از سلام منسوخ اند و گوید آخر فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قبل از سلام بود بحدیث معاویه که حضرت
سجده کرد قبل از سلام رواه النسائی و صحبت معاویه متاخر است و سجود بعد از سلام در حدیث باب بنا بر ضرورت حدوث علم بسهو است بعد از سلام گوید بجهت کثرت احادیث وارده
و قوت آنها و مروی بودن آن از کبار صحابه و فقهای ایشان چون علی بن ابی طالب و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود و عمار و ابن عباس و ابن الزبیر و انس بن مالک کذا نقله العینی و اگر
بعد از سلام منسوخ بودی بر این اکابر مخفی نماندی و حدیث معاویه محمول بر بیان جواز است و خلاف نیست در جواز هر یک از هر دو بلکه نزاع در افضل است کذا نقله اکثر علماء الائمة
الاربعة با آنکه این حدیث نسائی از طریق محمد بن یوسف از پدرش روایت است که معروف نیست کذا نقله العینی و ابو داود و ابن ماجه و احمد و عبد الرزاق و طبرانی از ثوبان آورده که
آن حضرت فرمود لکل سهو سجدتان بعد ما یسلم و ثوبان مولی آن حضرت است که حاضر گاه و بیگاه بود و عمل بقول است نزد تعارض قول با فعل چنانکه در اصول فقه محقق شده اما
سلام گفتن آن حضرت پیش از سجود سهو واقعه ترک قاعده اولی از ظهر ... راوی آنکه تحویل کند ... پس مطلع نشده راوی تا روایت کند بر این تقدیر معارض نماند
حدیث ابن بحینه حدیث ابن مسعود را و اجب نزد حنفیه دو سلام است اول پیش از سجود سهو برای فصل میان اصل نماز و زیادت ملحقه بسجود و اختلاف است در این سلام که
اکتفا کند در آن بیکی یا پیش روی بی آنکه از قبله انحراف نماید یا بجانب است گوید یا دو بار هر دو جانب گوید در کافی گفته صواب اول است و بر این اند جمهور و دیگر سلام بعد از
سجود برای خروج از نماز با ملحقات آن قطعاً و مذکور در احادیث در بعضی از آن هر دو سلام است و در بعضی اول و در بعضی ثانی و این مجز اختلاف روایت است و اولی جمع میان آن
ثبوت هر دو سلام است پس مذهب حنفیه جامع باشد میان روایات و همچنین معارض نیست حدیث ثوبان را که مسوق است برای بیان سجود سهو و محمول علی الاطلاق دلیلی توجیه
نیز حدیث ابی سعید که مخصوص بشک است و در شک معارض آمده و از احادیث ابن مسعود مذکور در ابواب قبله و حدیث عبد الله بن جعفر که روایت کرده آن را ابو داود و
نسائی و احمد و ابن خزیمه که فرمود آن حضرت کسیکه شک کند در نماز پس گو که سجده کند دو سجده پیش از تسلیم بیهقی گفته اسناد وی لا باس به است چون معارض آمدند اقوال
سالم ماند حدیث ثوبان که راجح است در افادت معنی عام بعبارت نص و رجوع بقیاس چنانچه حکم تعارض احادیث است نیز مؤید مرتا کما قال الشمنی زیرا که سجود سهو کرده شود
پس بعد از سلام باید کرد تا اگر سهو از سلام هم واقع شود جبر کرده شود بدان و امام مالک گوید در سهو بنقصان قبل السلام کند و در زیادت بعد از سلام و اگر جمع گردد زیادت
و نقصان سجده کند هر دو را پیش از سلام مزنی و ابو ثور از ائمه شافعیه هم بر این قول اند ابن عبد البر گفته این موافق نظر است زیرا که در صورت نقص جبر نقصان است پس باید
که داخل اصل نماز باشد و در زیادت ترغیم شیطان پس باید که خارج نماز باشد و هر دو اقتضا محل بحث است با آنکه قصه ذی الیدین که عنقریب مذکور شود سجود در آن نقصان بعد از
سلام است و ظاهر تبویب مؤلف حمل بر او حدیث قبل السلام را اند ترک قعده و حدیث بعد از سلام را بر زیادت رکعت خامسه دلالت دارد و بر میل تفرقه میان حکم زیادت و نقصان
چنانکه مالک گفته لذا قال الشارحون و امام احمد گوید در محلی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قبل از سلام کرده پیش از سلام باید و در جایی که بعد از سلام کرده بعد از سلام باید کرد و در
دیگر جاهای دیگر پیش از سلام و مذهب ظاهر یه اقتصار مشروعیت سجده است بر مواضع ماثوره که در جا ... اند چنانکه مبین شود باقی ماند کلام در حدیث باب از دو وجه یکی تنوع کلام در نماز و
آن در حدیث ذی الیدین مذکور شود و دیگر در حکم زیادت یک رکعت مذهب جمهور در آن لزوم سجده سهو و صحت نماز است مطلقاً و نزد حنفیه تفصیل است که اگر سهو کرد از قعده
اخیره و برخاست برای رکعت خامسه رجوع کند بقعده مادام که سجده نکرده است برای رکعت خامسه و سجده سهو کند بجهت تاخیر واجب و اگر سجده کرد باطل گردد فرض او زیرا که
مستحکم شد شروع او در نفل پیش از اکمال ارکان فرض و مقتضای آن خروج از فرض است و نماز او نفل گردد و اگر کرده است قعده اخیره و برخاست پیش از سلام رجوع کند بقعده
مادام که سجده نکرده برای خامسه و اگر سجده کرد درست شود فرض خلل نکند زیرا که باقی نماند مگر سلام و بترک آن نماز باطل نشود بلکه سجده سهو واجب گردد ولیکن چون این رکعت زائده
باید که ضم کند با وی رکعت سادسه و اگر قطع کند این رکعت را قضا لازم نبود زیرا که شروع در این نفل مظنون است و آن غیر مضمون است
و حدیث باب نزد ایشان محمول است بر فعل قعده اخیره و عدم ضم رکعت سادسه در این حدیث دلالت نمیکند بر عدم وجوب و آن منافی او نیست تا شد که حدیث دیگر آمده
چنانکه صاحب بدائع گفته اولی آنست که اضافه کند بسوی خامسه رکعت دیگر تا مجموع نفل باشند مگر در عصر والله اعلم

باب اذا سلّم في ركعتين أو في ثلاث فسجد سجدتين

مثل سجود الصلوة او اطول چون سلام دهد مصلی در تمام دو رکعت از نماز چهارگانه یا سه گانه یا در تمام سه رکعت از نماز چهارگانه سهواً سجده کند دو سجده در آخر نماز خود مانند
سجده نماز یا دراز تر از آن و نیست در حدیث باب مگر تسلیم در دو رکعت و التسلیم در ثلث پس وارد شده در حدیث عمران بن حصین نزد مسلم که آن حضرت گذارد نماز عصر را و
سلام داد در سه رکعت پس برآمد منزل خود پس استاد بسوی وی مردی که گفته میشود او را خرباق و بود در دو دست وی درازی پس یاد داد آنحضرت را کاری که کرد یعنی سلام در
سه رکعت پس برآمد آن حضرت خشمگین بجائی که میکشید ردای خود را تا آنکه رسید تا مردم پس فرمود آیا راست گفت این مرد گفتند آری پس گذارد یک رکعت را که ترک کرده بود پس سجده
کرد و پس سلام داد اما سجده گفت مثل سجود الصلوة او اطول ماخوذ است از بعض طرق حدیث باب که در باب آینده می آید حدثنا آدم قال حدثنا شعبة عن سعد بن

عن ابی سلمة عن ابی هریرة قال صلی بنا النبی گفت ابوهریره گذارد با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم الظهر او العصر نماز ظهر یا عصر را شک اوست و در روایت مسلم و احمد بینا انا اصلی مع
واین صریح است در آنکه ابوهریره حاضر بود در قصه پس سلام داد و برخاست فقال له ذوالیدین پس گفت مر آن حضرت را ذوالیدین که نامش خرباق است و در اکثر روایات فقال ذوالیدین آیا
میگفتند که در دست وی درازی بود و بقولی کوتاهی یا آنکه بجهت کثرت دست کار میکرد یا آنکه کنایت است از درازی عمل یا بسیاری بخشش یا آنکه دو پسر داشت کذا قالوا والله اعلم اقصرت

الصلوة یا رسول الله ام نقصت نماز ای پیغمبر خدا آیا کم شد یا کم کرده شد بکسر نقصت بلفظ معلوم و مجهول هر دو روایت است فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لاصحابه احق ما یقول پس
فرمود آن حضرت مر یاران خود را آیا راست در ما تیقن چیزی که میگوید ذوالیدین که کم کرده شد قالوا نعم گفتند آری همچنین است که او میگوید فصلی رکعتین اخریین ثم سجد سجدتین پس گذارد
آن حضرت دو رکعت دیگر پس سجده کرد دو سجده سهو بدانکه این حدیث بچند طرق بطول و اختصار و اختلاف به بعضی وجوه که در تضاعیف کلام بیین کرده آمده و مشهور درین قصه ذوالیدین است
و در بعض روایات ذوالشمالین و چون ثابت شد نزد زهری روایت اخیره بود و ذوالشمالین معروف است که شهید شد در غزوهٔ بدر حکم کرد بوقوع این قصه پیش از بدر و گفت که ذوالشمالین
همان ذوالیدین است مقتول بدر بدلیل آنچه نسائی از طریق زهری از ابی سلمه بن عبدالرحمن و ابی بکر بن سلیمان از ابی هریره آورده که گفت آن حضرت را ذوالشمالین آنچه گفت پس
فرمود آن حضرت چه میگوید ذوالیدین الخ و متابعت کرده زهری را برین روایت از ابی سلمه تنها عمران بن ابی انس چنانچه هم نسائی و طحاوی آورده برین تقدیر باکی نیست
بوقوع کلام در خلال نماز چه پیش از بدر مباح بود کلام در نماز در اوائل هجرت و لیکن مشکل میشود روایت ابی هریره این حدیث را چه اسلام وی متاخرست از بدر پنج سال و کسر
مگر آنکه گویند روایت کرد ابوهریره این حدیث را بطریق ارسال بی آنکه خود حاضر باشد قصه را قول وی صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم محمول بر مجاز باشد چنانچه طحاوی
گفته یعنی نماز گذارد با اصحاب ما لیکن قدح میکند این تاویل را روایت مسلم بلفظ بینا انا اصلی صلوة الظهر تا قول وی فقام رجل من بنی سلیم الخ مگر آنکه گفته شود که این مرد بنی سلیم
غیر ذی الیدین و ذی الشمالین است که حاضر بود و نزد قول وی ابوهریره بحکایت قول ذی الیدین و ذی الشمالین پس لازم آید قول بتعدد قصه فی الجمله حدیث چنانکه ابن عبد البر
و ابن منده نقل کرده بر آنند که ذوالیدین مردی از بنی سلیم است صحابی حجازی که گفته میشود او را خرباق بکسر معجمه و سکون مهمله و موحده و قاف اسلام آورد در آخر زمان آن حضرت
و زنده ماند تا آنکه روایت کردند از وی متاخرین تابعین و وی غیر ذی الشمالین مقتول به بدر است که نامش ابو محمد عمیر بن عبد عمرو بن نضله است بفتح نون و سکون معجمه خزاعی از اهل مکه حلیف
بنی زهره و نسبت کنند زهری را بوهم و اضطراب در ذکر ذی الشمالین بجای ذی الیدین که صاحب قصه است و این اگرچه بعید است از زهری با جلالت قدر وی و متابعت عمران بن ابی انس
او را درین روایت ولیکن تحویل نکرده بر قول زهری هیچ یکی بعد از وی کذا قالوا و بعضی گویند بسبب اشتباه اشتراک اسم است که ذی الشمالین را ذی الیدین میگفتند و ذی الیدین را
ذی الشمالین و بعضی تجویز کنند تعدد قصه را درین دو کس که ابوهریره روایت کرده و حدیث را بی ارسال کرد قصهٔ ذی الشمالین را و بمشاهده گفت قصهٔ ذی الیدین را و تعدد این سوال
و جواب بر وجه واحد بنحو خاص پوشیده نیست بعد آن و چون دائرهٔ تعدد وسیع است حکم کرده اند نیز بدان در توجیه مخالفت حدیث عمران بن حصین مذکور در شرح ترجمهٔ باب
که ناطق است بسلام در سه رکعت با حدیث ابی هریره مذکور در کتاب که مخبر است از سلام بر دو رکعت پس لازم آید که سه قصه باشند و سائل در دو قصه ذوالیدین و اقرب بتتبع اسانید
این روایات با آنکه صاحب قصه مردی از بنی سلیم است که گفته میشد او را ذوالیدین و خرباق و سهو سلام تمام دو رکعت بود در هنگام قصد مردم بخصوص برکعت ثالثه پس تعبیر کردند آن را
بعضی که سلام کرد در دو رکعت و بعضی در سه رکعت و این تسامح است در تعبیر و ذکر ذی الشمالین در طریق زهری و ابن ابی انس یا بنا بر وهم است تا آنکه ذوالیدین را ذوالشمالین نیز
گفته باشند مقتول در بدر مردی دیگر است عمیر نام که نیز ذوالشمالین لقب داشت و دلالت دارد بر اتحاد قصه حدیث عمران با حدیث ابوهریره قول ابن سیرین در حدیث ابی هریره
در جواب سوال مردم از سلام آن حضرت بعد از سجده تین ثبت ان عمران بن حصین قال ثم سلم چنانکه در باب تشبیک الاصابع فی المسجد گذشت و اختلاف روایت ظهر و عصر در بعضی و تردید
میان این دو نماز در بعضی و ابهام کرد احدی صلوتی العشی در بعضی مبنی بر ذهول خصوصیت است چنانکه در روایت نسائی بعد ذکر احدی صلوتی العشی آمده که گفت ابوهریره ولیکن
فراموش کردم من پس ظاهر آن گشت که روایت کرد ابوهریره و بیبی بطور شک و گاه روایت کرد بحسب غلبهٔ ظن ظهر و گاه بحسب غلبهٔ ظن عصر و مؤید است عصر را روایت عمران و گاه نسیان
کرد راوی از ابی هریره با آنکه تعیین کرده بود ابوهریره چنانکه ابن سیرین در روایت باب تشبیک الاصابع گفته با آنکه این کلام در اتمام نماز و عدم استیناف با وجود وقوع سوال و
جواب و افعال کثیر در خلال آن امام مالک گوید باک نیست بکلام مر امام را یا ماموم را بسهو یا بالقصد برای اصلاح نماز و احمد مباح گوید مر امام را تنها و شافعی فرق کند میان عمد و سهو
و گویند که آن حضرت کلام نکرد مگر ساهیا و اما ذوالیدین و دیگر صحابه پس نبودند ایشان بر یقین بقای نماز بلکه محتمل بود نزد آنها نسخ از جهار بسوی دو رکعت پس کلام کردند بگمان آنکه
در نماز نیستند و ضعف این توجیه پوشیده نیست و نیز گویند اجابت آن حضرت و مخاطبت وی در نماز مفسد نباشد چنانکه در تشهد السلام علیک ایها النبی میگفتند و این ظاهر از
خصائص آن حضرت باشد و بعضی حمل کنند قول ایشان را بر ایما و گویند آنجا نطق نبود مگر ایما بقرینه روایت ابی داؤد باسناد صحیح بلفظ اومؤا ای و لیکن مشکل میشود بر تردد ذی الیدین بر
قصر و نسیان و سوال و تقریر یکی از آن که آنجا صورت ایما معقول نمیشود و نزد امام ابوحنیفه فرق نیست در افساد میان عمد و سهو و تعرض اصلاح و جز آن گویند کلام و خروج از قبله
و نحو آن همه نسخ شده بدلیل آنچه روایت کرده طحاوی که عمر بن خطاب رضی الله عنه بود با آن حضرت روز قصهٔ ذی الیدین پس تر حادث شد پس این حادثه در عهد وی پس عمل کرد
بخلاف آنچه در آن روز معمول شده بود و انکار نکرد بر وی هیچ یکی از حاضران صحابه و درست نباید این معنی از صحابه مگر با اطلاع ایشان بر نسخ آنچه واقع شده بود در ذی الیدین کذا العلی
العینی پس این حدیث حجت نباشد در جواز کلام و در جواز افعال کثیر و بعض احتمال که واقع مذکور در اکثر نمانند و این تکلف صریح است قال سعد گفت سعد مکور رأیت عروة

صلى من المغرب ركعتين فسلم وتكلم ودید ام عروه و رکعتی نماز را ازحرب دو رکعت پس سلام داد و کلام کرد در این تا ظاهر است سهو بود و بنابر عدم اطلاع و نسخ است صلی متقی ... سجده سهو نیز
گذارد چیزی که باقی بود از نماز و دو سجده کرد و قال هكذا فعل النبي وگفت ابن حجر است که و همچنین پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم **باب من لم يتشهد في سجدتي السهو** حکم کسیکه تشهد نخواند
بعد از دو سجده سهو و سلم انس والحسن ولم يتشهد سلام داد انس بن مالک و حسن البصری بعد از سجده سهو و تشهد نخواند و قال قتادة لا يتشهد و گفت قتاده و تشهد نخواند در سجده
سهو و در روایت عبد الرزاق از معمر از قتاده يتشهد في سجدتي السهو و ذکر ابن البر چنانکه از قتاده و در دو روایت شنیده ترجیح است اول را که فی الباب از انس و حسن نیز روایت قتاده است و نزد امام شافعی
سنت است و نه سلام بعد از سجدتین و نزد سعد و عمار و ابن سیرین و ابن ابی لیلی سلام گوید تشهد دوم و مذهب ابن مسعود و مغیره و شعبی و ثوری و حکم است و حماد تشهد خواند و سلام گوید
و این قول است ابو حنیفه و شافعی و احمد و اسحاق **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك بن انس عن ايوب بن ابي تميمة السختياني بفتح سين و كسر تا عن محمد بن سيرين عن ابي هريرة
ان رسول الله بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم انصرف من اثنتين برگشت از دو رکعت در نماز چهارگانه فقال له ذو اليدين اقصرت الصلوة بفتح قاف و ضم صاد از قصر گفت
مر آن حضرت را ذو الیدین آیا کوتاه شد نماز در شریعت و الحال حکم شد بقصر آن یا فراموش کردی و نماز را کم گذاردی یا رسول الله فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم صحابه دیگر را اصدق ذو اليدين آیا راست گفت ذو الیدین که کم گذارده شد فقال الناس نعم پس گفتند مردم آری راست گفت که کم گذارده شد فقام رسول الله پس برخاست
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فصلى اثنتين اخريين پس گذارد دو رکعت دیگر که باقی بود دو رکعت یا حاصل شد تا ظاهر لفظ تعبیر کرده است در سفر همچنان است یا عادت شده و تعبیر بعد از سوال بود از
صحابه ثم سلم ثم كبر فسجد مثل سجوده او اطول پس سلام داد و بعد از تشهد نماز پس تکبیر گفت و سجده سهو کرد مانند سجده کردن وی در نماز یا دراز تر از آن ثم رفع پس سر برداشت سر از سجده **حدثنا**
سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد عن سلمة بن علقمة قال قلت لمحمد في سجدتي السهو تشهد گفت سلمه که گفتم مر محمد بن سیرین را بطریق استفهام در دو سجده سهو تشهد است قال ليس في
حديث ابي هريرة گفت نیست تشهد مذکور در حدیث ابو هریره و اگرچه در روایت عمران بن حصین آمده چنانکه ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن حبان آورده و حاکم گفته صحیح علی شرط الشیخین ...
فکر در حدیث ابی هریره دلالت نمیکند بر عدم ثبوت آن در حق چنانکه عدم ذکر آن در بعضی طرق حدیث عمران چه زیاده ثقه مقبول است و در روایت ابن مسعود نزد ابی داود و نسائی
و در روایت مغیره نزد بیهقی نیز آمده کما قال الشیخ ابن حجر **باب من يكبر في سجدتي السهو** کسیکه تکبیر گوید در دو سجده سهو عسقلانی گفته اختلاف کرده اند در سجود سهو بعد از سلام که آیا تحریمه
در و تکبیر احرام یا کفایت میکند تکبیر سجده و جمهور بر اکتفا بیک تکبیر اند و آن ظاهر بسیاری از احادیث است و حکایت کرده قرطبی که قول بیک منکسف نیست در وجوب سلام بعد سجدتین سهو گفته
قرطبی و آنچه حلال شوند از وی بسلام لا بد است او را از تکبیر تحریم و روایت کرده ابو داود از طریق حماد بن زید در حدیث تکبیر ... در سجده سهو گفته است ابو داود ... تکبیر فکبر ثم کبر
بعد زید پس اشارت کرده و بشنوید و این **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا يزيد بن ابراهيم التستري عن محمد عن ابي هريرة قال صلى النبي صلى الله عليه وسلم احدى صلوتي العشي
آنحضرت یکی از دو نماز آخر روز که ظهر و عصر باشد و عشی بتشدید یا از زوال آفتاب تا غروب آن گویند قال محمد و اكثر ظني انها العصر گفت ابن سیرین و بیشتر گمان من آنست که آن نماز پیشین بود یا
عصر بود و اگرچه بتحقیق از ابی هریره یاد ندارم ركعتين گذارد آنحضرت دو رکعت ثم سلم پس سلام داد ثم قام الى خشبة في مقدم المسجد پس برخاست بسوی چوبی که در پیش روی مسجد بود که چوب منبر
باشد و در روایت عمران بن حصین بود سلام کرد در آمد آنحضرت منزل خود را و آنحضرت بر گمان ادا درست چرا که و هم آنحضرت را متوجه بجانب منزل که خشبه در پیش آن جانب بود فوضع يده عليها پس نهاد
مبارک خود را بر این چوب و کیفیت آن در باب تشبیک الاصابع گذشت وفيهم ابو بكر و عمر و در میان حاضران ابو بکر و عمر رضی الله عنهما که بزرگترین صحابه اند نیز بودند فهابا ان يكلماه
ترسیدند و بزرگ داشتند آن حضرت را از آنکه سخن کنند او را از تعجبی که موهم اعتراض باشد وخرج سرعان القوم بیرون رفتند ... مسجد زود و پیش برآیندگان مردم و توقف نکردند تا تحقیق
امر و سعادت اتمام نماز رسیدندی سرعان بفتح سین و را جمع سریع پیش شتابی کنندگان مردم در رفتن بسوی کاری و بنا بر حاجتی و سکون را نیز مجوز است و قاضی عیاض از اصیلی بضم
و سکون در بعض صحیح نقل کرده فقالوا اقصرت الصلوة پس گفتند حاضران بیکدیگر با اشارت یا آهسته بزبان بگمان تمام شدن نماز آیا کوتاه شد نماز و رجل يدعوه النبي صلى الله عليه
وسلم ذا اليدين و مردی بود در میان که میخواند او را آن حضرت ذو الیدین فقال پس گفت آن مرد بنابر حرص وی بر تعلم علم و جرأت و عدم توقف تا نکشاف امر تنبیه آنحضرت
انسيت بنا خطاب ام قصرت بنا بر تانیث آیا فراموش کردی یا کوتاه شده نماز و گذشت عنقریب آنچه متعلق بمقام بود فقال لم انس بفتح همزه ولم تقصر بضم تا و فتح صاد بالعکس
پس فرمود نه فراموش کرده ام باعتقاد خود و نه تقصیر کرده شده و یا قصر شده قال بلى قد نسيت گفت ذو الیدین آری تحقیق فراموش کرده و حمل بر تیقن بجهت آنکه مقرر بود
نزد صحابه عدم جواز سهو در ابلاغ وحی و اقوال تبلیغی پس اگر وحی آمدی بقصر یاد داشتی آن را و بیان کردی و لم تقصر فرمودی و آن سهو را نفی ... جائز داشت بر وی
احادیث صحیحه در آن و فائده آن بیان حکم شرعی بطریق فعل است یا دیگری را اگر واقع شود مانند آن بیجان کند و شرف اتباع دریابد چنانکه فرموده انما انسى لاسن ... سهو
ناشی از غلبه استغراق و کمال حضور و توجه بعالم دیگر است که در آن حال التفات بخصوص عدد رکعات نماند یا مقتضای قید بشریت که فرموده انما انا بشر انسى كما تنسون ... فصلى ركعتين
ثم سلم پس گذارد آن حضرت دو رکعت پس سلام داد ثم كبر فسجد مثل سجوده او اطول پس تکبیر گفت و سجده کرد مانند سجده نماز یا دراز تر از آن ثم رفع راسه فكبر پس برداشت سر
از سجده و تکبیر گفت ثم وضع راسه فكبر پس باز نهاد سر بسجده پس تکبیر گفت فسجد مثل سجوده او اطول ثم رفع راسه وكبر پس سجده کرد مانند سجده خود یا دراز تر پس برداشت سر و تکبیر
گفت و این بنا بر آنست که تکبیر احرام سوای تکبیر وضع و رفع نبود **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا ليث عن ابن شهاب عن الاعرج عن عبد الله بن بحينة الاسدي
بسکون سین و ... اصل ازدی ... حليف بني عبد المطلب گفته اند که صواب در نسخه اسقاط لفظ عبد است ...

عهد مولف تا با مطلب بر عبد مناف بسته بر د نه با عبد المطلب قد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قام فی صلوة الظهر و بینه جلوس تحقیق آن حضرت برخاست در نماز ظهر یعنی برکعت
ثالثه و حال آنکه بر آن حضرت قعده و اجب بود بعد از رکعت ثانیه که سهو کرد آن را فلما اتم صلوته سجد سجدتین پس چون تمام کرد نماز را بر آنچه تمام میکرد سجده کرد دو سجده سهو یکبر فی کل
سجدة و هو جالس تکبیر میگفت در هر سجده بجای که نشسته بود قبل ان یسلم پیش از آنکه سلام دهد بهر دو طرف و بر آید یکلی از نماز و سجدهما الناس معه و گذاردند آن دو سجده را مردم
با آن حضرت مکان ما نسی من الجلوس بجای آنچه فراموش کرده بود از قعدهٔ اولی تابعه ابن جریج عن ابن شهاب فی التکبیر متابعت کرد و نسبت لیث ابن جریج در روایت از ابن شهاب
در ذکر تکبیر در دو سجدهٔ سهو **باب** اذا لم یدر کم صلی ثلاثا او اربعا سجد سجدتین و هو جالس وقتیکه نداند مصلی که چه قدر نماز گذارد سه رکعت یا چهار رکعت سجده کند دو سجده
بجائی که نشسته است **حدثنا** معاذ بن فضالة بفتح فا قال حدثنا هشام بن ابی عبد الله الدستوائی بفتح دال و فوقیه و مد عن یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة عن ابی هریرة
قال قال رسول الله فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اذا نودی بالصلوة ادبر الشیطان له ضراط وقتیکه ندا کرده میشود بنماز پس میرود شیطان و میگریزد از آنجا بحالی که
مر او را آواز گوز است حتی لا یسمع الاذان پس میرود بحالی تا نشنود اذان را به برشدن گوش با این آواز تا حدی که نشنود در آنجا اذان را و نرسد آواز اذان در آن حد فاذا قضی الاذان اقبل
و چون تمام کرده می شود اذان پیش می آید فاذا ثوب بها ادبر پس وقتیکه اقامت کرده میشود نماز پس میرود فاذا قضی التثویب اقبل حتی یخطر بین المرء و نفسه پس چون تمام کرده میشود اقامت بر
می آید تا حائل گردد و در آید میان آدمی و دل نفس او و دوا را از توجه و شعور آنچه قصد کرده باز دارد و در وسوسه اندازد یخطر بضم طا است نیز اکثر روات فی الصراح خطور گذشتن اندیشه در دل از باب
نصر و کرمانی از متقنان بکسر آورده یعنی یوسوس یقول اذکر کذا و کذا ما لم یکن یذکر میگوید شیطان یاد کن چیزی را چنین چنین چیزها که نزد مصلی یاد داشت آن را حتی یظل الرجل ان یدری کم صلی
تا آنکه میگردد مرد که در نمی یابد که چند رکعت گذارد است ان بکسر همزه نافیه است فاذا لم یدر احدکم کم صلی ثلاثا او اربعا فلیسجد سجدتین و هو جالس پس چون نداند یکی از شما که چه قدر نماز
گذارده سه رکعت یا چهار رکعت پس گو سجده کند دو سجدهٔ سهو بجائی که نشسته است برزعم شیطان بدانکه اینجا دو حدیث دیگر است یکی حدیث عبد الله بن مسعود که روایت کرده آن را ابو حنیفه
از طریق حماد از شقیق بن سلمه که چون شک کند یکی از شما در نماز خود و پس نداند که سه رکعت گذارده یا چهار پس گو تحری کند و نظر نماید بفضل ظن خود را پس اگر غالب ظن سه رکعت است اضافه کند
بان چهارم را پس تشهد خواند و سلام دهد و بگذارد دو سجدهٔ سهو اگر افضل ظن چهار است تشهد خواند و سلام گوید و دو سجده کند ذکر کرده این را امام محمد در آثار و گفته باین حدیث
اخذ کنیم تا آنکه مستحب نزد ما آنست که اگر این شک اول بار بمصلی شده اعاده کند نماز را و همین است قول ابی حنیفه رحمه الله و مانند آن از ابراهیم نخعی ذکر کرده و از عطاء بن ابی رباح نیز آورده
که اعاده کند یکبار و در موطا گفته که اگر در صورت کثرت شک بنا بر غالب ظن نکند و بر قدر متیقن که اقل است بنا میکرده باشد نجات نیابد در آنچه می بیند از سهو که می آرد بروی شیطان
و درین باب آثار بسیار اند انتهی و فقرهٔ اول این حدیث در صحیحین مرفوعاً آمده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اذا شک احدکم فلیتحر الصواب و لیتم علیه چنانچه در ابواب قبله
گذشت و در جامع الاصول نیز از حدیث نسائی در تحری صواب ذکر کرده و دیگر حدیث ابی سعید که روایت کرده آن را مسلم و نحو آن غیر وی که گفت فرمود آن حضرت چون شک کند یکی از
شما پس نداند که چه قدر گذارده سه رکعت یا چهار گو بیندازد شک را و بنا کند بر یقین یعنی بر اقل پس سجده کند دو سجده پیش از سلام الی حدیث و بحکم این نیز قائل است ابو حنیفه در صورتیکه غلبه ظن
حاصل نشود پس جمع کرد امام میان هر سه این حدیث و این کمال جامعیت و نهایت تحقیق و تدقیق است و ائمه دیگر در هر صورت بنا بر اقل نهند و حدیث ابی سعید را در پیش کنند و تحری را
که مخلصی کبیر و حیلی اصیل است و در قبله و مانند آن معمول آمده در نماز موقوف دارند و تحری صواب را در حدیث تاویل ماخذ با قل کنند و بعضی صحابه و تابعین درین باب براه تشدد رفته
حکم کنند باعادهٔ هر بار تا آنکه یاد و اردو بعضی تا سه بار و بار چهارم اعاده نکنند و مخالفت این اقوال مر این آثار پوشیده نیست **باب** السهو فی الفرض و التطوع حکم سهو در نماز فرض و نفل
هر دو یکسان است و همین است مذهب جمهور مگر قتاده و ابن سیرین و سجد ابن عباس سجدتین بعد وتره و سجده کرد ابن عباس دو سجدهٔ سهو بعد نماز وتر با آنکه وتر واجب نیست
نزد وی **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال ان احدکم اذا
قام یصلی جاء الشیطان تحقیق یکی از شما چون می ایستد که نماز کند فرض باشد یا نفل چه نماز عام است هر دو را می آید او را شیطان فلبس علیه بتخفیف موحده علی الصحیح و تشدید نیز آمده
پس خلط میکند کار نماز بر وی و در شک و شبهه می افگند حتی لا یدری کم صلی تا آنکه در نمی یابد که چند رکعت گذارده فاذا وجد ذلک احدکم فلیسجد سجدتین و هو جالس پس هر گاه یابد این
شک را یکی از شما پس گو سجده کند دو سجده بجائی که نشسته است **باب** اذا کلم بضم کاف و کسر لام مشدد و هو یصلی فاشار بیده و استمع در صورتیکه کلام کرده شود کسی بحالی که او نماز میکند
پس اشاره کند متکلم را بدست خود در نماز و بشنود کلام او را یعنی و حکمش عدم فساد است **حدثنا** یحیی بن سلیمان بن یحیی ابو سعید جعفری نسبه در سنهٔ دو صد و بیست و هشت یا هفت
بمصر قال حدثنی ابن وهب قال اخبرنی عمرو بفتح عین ابن الحارث عن بکیر بتصغیر عن کریب بتصغیر ان ابن عباس و المسور بکسر میم بن مخرمة بفتح میم و سکون خای معجمه و عبد الرحمن بن ازهر
قرشی زهری صحابی عم عبد الرحمن بن عوف وفات یافت پیش از حره ارسلوه الی عائشة فرستادند این هر سه صحابی کریب را بسوی عائشه فقالوا اقرأ علیها السلام منا جمیعا پس
گفتند بخوان بر عائشه سلام از ما همه و سلها عن الرکعتین بعد صلوة العصر و بپرس او را از حکم دو رکعت بعد از نماز عصر و قل لها انا اخبرنا بضم همزه انک تصلیها و بگو عائشه را که تحقیق
ما خبر داده شده ایم که تو میگذاری آن دو گانه را و قد بلغنا ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم نهی عنها و بدرستیکه رسیده است ما را که تحقیق آن حضرت منع فرمود ازین دو گانه قال
ابن عباس و کنت اضرب الناس مع عمر بن الخطاب عنها گفت کریب گوید گفت ابن عباس و بودم که میزدم مردم را و زجر میکردم با عمر بن خطاب از گذاردن این دو گانه قال کریب فدخلت علی
عائشة فبلغتها ما ارسلونی به گفت کریب پس در آمدم بر عائشه و رسانیدم او را پیامی که فرستاده بودند مرا بدان پیام فقالت سل ام سلمة پس گفت عائشه بپرس ام سلمه را و خبر دار است حکم

بتفصیل دور روایت مسلم طحاوی مذکور است آمده کہ گفت عائشه پس عمدی ولکن سنسہ ام سلمة حتی ایمم ذلک فہم تقبلہ بس بردن آمدم انزو عائشه بسوی آن صحابہ پس خبر دادم ایشان را بمقالہ عائشه فردونی الی ام سلمة بمثل ما ارسلونی بہ الی عائشة پس باز فرستادند مرا بسوی ام سلمه با مدعائی کہ فرستاده بودند بسوی عائشه تا آنکہ تصلیها ناشدکہ آن خبر از نقل عائشه بود فقالت ام سلمة سمعت رسول اللہ پس گفت ام سلمہ شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ینہی عنہا ثم رایتہ یصلیہما حین صلی العصر ثم دخل علی وعندی نسوۃ من بنی حرام من الانصار پس از ان دیدم آنحضرت را کہ میگذارد آن دو رکعت را دوگانہ وقتیکہ گذارد عصر را پس بعد گذاردن عصر درآمد بر من در حالیکہ نزد من جماعت زنان بودند از قبیلہ بنی حرام از انصار یعنی در وقتیکہ عصر گذارده درآمد دیدم کہ میگذارد ودر روایتی مر طحاوی راست کہ آمده کہ ندیدم آن حضرت را کہ گذارده باشد این دوگانہ پیش ازین بار و نہ بعد از آن فارسلت الیہ الجاریۃ فقلت قومی بجنبہ فقولی لہ تقول لک ام سلمة پس فرستادم نزد آنحضرت جاریہ را پس گفتم او را کہ بایست بپہلوی آنحضرت پس بگو مر آن حضرت را کہ میگوید ام سلمه یا رسول اللہ سمعتک تنہی عن ہاتین واراک تصلیہما ای رسول خدا شنیدم ترا کہ نہی میکردی ازین دو رکعت ومی بینم ترا کہ میگذاری شاید کہ شتاب فرستادن ام سلمه جاریہ را بسوال ہنگام نماز بگمان آن بوده کہ مبادا سہو کرده باشد در حکم سابق تا یاد آرد وموقوف دارد واللہ اعلم فان اشار بیدہ فاستاخری عنہ پس اگر اشارت کند آن حضرت بدست خود وقطع نکند نماز را کلام پس واپس شوی از نزد وی ففعلت الجاریۃ پس کرد جاریہ آنچہ گفتہ بودم فاشار بیدہ فاستاخرت عنہ پس اشارت کرد آن حضرت بدست خود واپس شد جاریہ از نزد وی فلما انصرف قال یا ابنۃ ابی امیۃ پس ہرگاه برگشت آن حضرت از نماز فرمود ای دختر ابی امیہ کہ کنیت پدر ام سلمه است ونامش حذیفه یا سہیل بن مغیرۃ مخزومی است سالت عن الرکعتین بعد العصر پرسیدی ازین دو رکعت بعد از عصر وانہ اتانی ناس من عبد القیس فشغلونی عن الرکعتین اللتین بعد الظہر فہما ہاتان پس بتحقیق آمده بودند مرا مردم از قبیلہ عبد القیس پس باز داشتند مرا از گذاردن دو رکعت کہ بعد از ظہر اند بسبب شغل تعلیم وتبلیغ احکام بآنہا فہما ہاتان پس این دوگانہ آن دو رکعت اند کہ فوت شده بود بہ حکم مر ترجمہ باب در باب الصلی بعد العصر من الفوائت ونحوہا گذشت

باب الاشارۃ فی الصلوۃ

جواز اشارت کردن در نماز ظاہر آنست کہ ذکر اشارت در باب سابق تقریبی بود و در اینجا مقصود و در اول ہمین بیان حکم استماع مصلی وفہم وی مر کلام غیر را بود در نماز وشارحان در ترجمہ تکرار تکلف کنند قالہ کریب عن ام سلمة عن النبی حکایت کرده اشارت را در نماز کریب از ام سلمه از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنانچہ در باب سابق گذشت حدثنا قتیبۃ بن سعید قال حدثنا یعقوب بن عبد الرحمن بن محمد بن عبد اللہ القاری عن ابی حازم عن سہل بن سعد الساعدی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بلغہ ان بنی عمرو بن عوف کان بینہم شیء بدرستیکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خبر رسید او را کہ بتحقیق قبیلہ بنی عمرو بن عوف ہست در میان آنہا خصومت ونزاع فخرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یصلح بینہم فی اناس معہ پس برآمد آن حضرت بحالیکہ قصد صلح داشت میان ایشان در جماعتی از مردم باخود فحبس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وحانت الصلوۃ پس باز داشتہ شد بدرنگ کردن آن حضرت در آنجا ووقت نماز شد فجاء بلال الی ابی بکر فقال پس آمد بلال برطبق ایمای شریعت نزد ابی بکر وگفت یا ابا بکر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قد حبس وقد حانت الصلوۃ فہل لک ان تؤم الناس بتحقیق آن حضرت باز داشتہ شد از زود رسیدن وبتحقیق وقت نماز رسید آیا ہست ترا رضا کہ امامت کنی مردم را کہ حاضر اند وانتظار دارند نماز را قال نعم ان شئت گفت ابو بکر آری بر ضمیم حسب الامر اگر خواہی وصلحت بینی فاقام بلال وتقدم ابو بکر فکبر للناس پس اقامت گفت بلال وپیش شد ابو بکر بجای امام وتکبیر گفت برای جماعت نماز مردم وجاء رسول اللہ وآمد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یمشی فی الصفوف حتی قام فی الصف بحالیکہ میرفت در میان صفہای جماعت تا آنکہ استاد در صف اول فاخذ الناس فی التصفیق پس شروع کردند مردم در دست زدن وکان ابو بکر لا یلتفت فی صلوتہ وبود ابو بکر صدیق کہ التفات نمیکرد بطرفی در نماز خود تا دریافتی کہ چہ واقع شد فلما اکثر الناس التفت فاذا رسول اللہ پس چون تصفیق بسیار کردند مردم نگریست بگوشہ چشم پس دید کہ پیغمبر خداست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فاشار الیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یامرہ ان یصلی پس اشارت کرد آن حضرت بابی بکر بحالیکہ امر میکرد ابو بکر را کہ نماز گذارد بطور خود فرفع ابو بکر یدیہ فحمد اللہ ورجع القہقری وراءہ حتی قام فی الصف پس ثنا گفت ابو بکر خدا را وبرگشت براعقاب پس پشت خود تا آنکہ استاد در صف جماعت مردم فتقدم رسول اللہ وپیش رفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فصلی للناس پس نماز گذارد آن حضرت برای مردم فلما فرغ اقبل علی الناس فقال پس چون فارغ شد از نماز رو آورد بر مردم وفرمود یا ایہا الناس ما لکم حین نابکم شیء فی الصلوۃ اخذتم فی التصفیق ای مردان چیست شما را وقتیکہ حادثہ شده وپیش آمد شما را چیزی در نماز گرفتید شروع کردید در دست زدن انما التصفیق للنساء تصفیق لائق نیست مگر زنان را من نابہ شیء فی صلوتہ فلیقل سبحان اللہ کسیکہ حادث شود وپیش آید او را چیزی در نماز وی پس بگوید سبحان اللہ فانہ لا یسمعہ احد حین یقول الا التفت پس تحقیق نمی شنود تسبیح را ہیچ یکی وقتیکہ میگوید قائل در نماز مگر آنکہ التفات میکند بسوی قائل بعد از آن بسوی ابو بکر صدیق متوجہ شد وفرمود یا ابا بکر ما منعک ان تصلی للناس حین اشرت الیک ای ابو بکر چہ چیز باز داشت ترا از آنکہ نماز گذاری مردم را وقتیکہ اشارت کردم ترا بآن امر فقال ابو بکر ما کان ینبغی لابن ابی قحافۃ ان یصلی بین یدی رسول اللہ پس گفت ابو بکر نباشد سزاوار ولائق مر پسر ابی قحافہ را کہ نماز گذارد پیش دست پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مباحث این حدیث با ترجمہ چند جا گذشت وانچہ اشارت باید کرد درینجا آنست کہ ظاہر از عدم تسبیح آن حضرت بزبان مبارک آنچہ فرمود بعد فراغ نماز وارد برمانند مثال تصفیق آنست کہ آنحضرت در نماز نقل شده بود نہ تنہا اشارت کرد ولیکن دلالت او بیمولف این حدیث سادرین باب چنانکہ آورد آن را در باب رفع الایدی فی الصلوۃ ودر باب گشتن حال ناست وانچہ اکہ آن حضرت امام شد وابو بکر مقتدی گشت بعد از آنکہ امام بود مخصوص بسیرت مذکوره بحضور آن حضرت باشد کلام درین در باب من دخل لیؤم الناس فجاء الامام الاول جائست صلوۃ گذشت حدثنا یحیی بن سلیمان حدثنی ابن وہب قال حدثنا

ابن وهب قال حدثنا الثوري عن هشام بن عروة عن فاطمة بنت المنذر بن الزبير عن اسماء بنت ابي بكر رضي الله عنهما قالت دخلت على عائشة وهي تصلي قائمة والناس قيام فقلت
اسماء در آمدم بر عائشه در حالی که وی نماز میگزارد ایستاده و مردم نیز ایستاده بودند در نماز فقلت ما شان الناس پس گفتم من که چیست حال مردم که نماز میکنند در غیر وقت ترسان فاشارت
برأسها الى السماء پس اشارت کرد عائشه بسر خود بسوی آسمان که کسوف آفتاب است فقلت آية پس گفتم که این کسوف علامتیست مر عذاب الهی را در این وقت ترسان در نماز فقالت
برأسها پس اشارت کرد بسر خود ای نعم آری و این تفسیر اشارت است و این پاره حدیثی است که گذشته است در باب من اجاب الفتيا باشارة اليد والرأس از کتاب العلم حدثنا
اسمعيل بن ابي اويس قال حدثني مالك عن هشام عن ابيه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت صلى رسول الله تحقیق عائشه گفت که نماز گذارد پیغمبر خدا
صلى الله عليه وآله وسلم وهو شاك در حالی که آن حضرت دردناک بود نماز گذارد نشسته وصلى وراءه قوم قياما و نماز گذاردند عقب آن حضرت مردم ایستاده فاشار اليهم ان اجلسوا
پس اشارت کرد بسوی مردم که بنشینند فلما انصرف قال انما جعل الامام ليؤتم به پس چون برگشت از نماز فرمود گردانیده و نشانیده است امام برای آنکه اقتدا و متابعت کرده شود او را
در حرکات و سکنات و سائر ارکان فاذا ركع فاركعوا پس وقتیکه رکوع کند رکوع کنید فاذا رفع فارفعوا و وقتیکه سر بردارد از رکوع و سجود شما نیز بردارید و حدیث مرادی در باب انما جعل
الامام ليؤتم به گذشت

بسم الله الرحمن الرحيم كتاب الجنائز

چنانچه نسخهٔ اصیلی وابی الوقت است و در روایت کریمه باب فی الجنائز و بجنس روایت ابی ذر است
بدون لفظ باب جنائز بفتح جیم جمع جنازه بفتح و کسر افصح است بمعنی مرده که بر تخت باشد و تخته که بر ان مرده بود و هر دو آمده و اگر نباشد بران میت آن را نعش و سریر خوانند و آنکه بکسر بمعنی
تخت مرده و بفتح بمعنی مرده بر تخت بالعکس آن مشتق از جنز بمعنی ستر کذا قالوا و ذکر این مباحث درین مقام بجهت اشتمال آن بر نماز است باب ما جاء في الجنائز احادیثی که آمده اند در
احوال موتی از موحد و مشرک ومن كان آخر كلامه لا اله الا الله و در شان کسیکه باشد واپسین کلام او نزد ختم حیات کلمهٔ لا اله الا الله اشارتیست بفضل آنکس و اشعاریست بآنکه مدار حکم بود و هست
مسلمان بودن در آخر زمانی و بهشت بحسن خاتمه است که انما الاعمال بالخواتيم اگرچه قائل بکلمه در وقتی تا عدم طریان منافی محکوم باسلام است بحکم شرع ولیکن تصریح بدان در آخر وقت برای
تا ذو بر خلوص بالمن و نور علی نور است و گویا تکلم درین وقت باین کلمه محو میکند سیئات را بمثابه ندم او توبه و این یکی از محامل حدیث معاذ من قال لا اله الا الله دخل الجنة است که در روایت
ابی داود و الحاکم من كان آخر كلامه لا اله الا الله دخل الجنة آمده وقيل لوهب بن منبه بضم میم و فتح نون و تشدید موحده منسور تابعی ثقه است از صغار تابعین که قاضی یمن بود و سنه یک صد
و چهارده و گفته شد مر وهب را هنگامی که ترغیب کرد مردم را بر عمل و مبالغه نمود دران اليس لا اله الا الله مفتاح الجنة آیا نیست این کلمه کلید بهشت که گشاده میشود بآن درهای وی
چنانچه در حدیثی مرفوعا آمده قال بلى گفت وهب آری کلید بهشت است ولكن ليس مفتاح الا له اسنان ولیکن نیست کلیدی مگر آنکه مر او را دندانهاست فان جئت بمفتاح له اسنان
فتح لك پس اگر بیاری کلیدی را که مر او را دندانهای درست است گشاده شود برای تو فورا والا لم يفتح لك وگرنه گشاده نشود برای تو بی توقف و اهمال بساکه به رنج بسیار و معالجه در آن
گشاید پس اعمال نیک سزاوار دندانهای درست مفتاح الجنة است که بدون آن فتح این مغلاق نشود فورا و این بنا بر غالب است وگرنه حق آنست که ماسوای شرک در مشیت الهی است هر کرا خواهد
ببخشد و بی مهلت به بهشت در آرد و کسیکه گفت این کلمه را و مرد و فعلش بی آنکه کسب کند چیزی از خیر و شر پس او نیز مفتاح درست دارد چه ظاهر آنست که اگر زنده ماندی بر وفق کلمه پرداختی
و اسلام محو میکند چیزی را که پیش از ان کرده و مراد از کلمه لا اله الا الله مجموع دو کلمه شهادت است گویا این کلمه لقب آن مجموع است شرعا کذا نقله العسقلانی ولیکن گفته اند در حق مشرک
کسی مجرد این کلمه بی ضمیمه محمد رسول الله کفایت کند در اسلام او و اما موحدان که منکر اند نبوت پیغمبر ما را صلی الله علیه وآله وسلم یا او را عام کنند اختصاص بعثت آن حضرت را بسوی عرب تکلم کرده
نشود با اسلام او بمجرد این قول بلکه لابد است از ضمیمهٔ مذکوره جمهور علمای ما شرط کنند در صحت اسلام وی بعد تلفظ بشهادتین آنکه گوید تبرأت عن كل دين سوى دين الاسلام کذا ذکره
العيني حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا مهدي بن ميمون بفتح میم قال حدثنا واصل بن حيان بفتح مهمله و تشدید تحتیه الاحدب عن المعرور بفتح میم و سکون مهمله و تکرار را
بن سويد بتصغير عن ابي ذر قال قال رسول الله فرمود پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم اتاني آت من ربي فاخبرني آمد مرا آینده از پروردگار پس خبر داد مرا او قال او فرمود آنحضرت بجای اخبرني
بشرني بشارت داد مرا و مراد جبرئیل است انه من مات من امتي لا يشرك بالله شيئا تحقیق کسیکه بمیرد از امت من بحالیکه شریک نگیرد با خدا چیزی را عبادت یعنی بحال توحید و ایمان
و کلمه گو ... درین وقت اخلاص بگفته است سابق باخلاص بی عروض منافی و معارض دخل الجنة میدر آید به بهشت و بسوی وی بازگردد فقلت وان زنى وان سرق گوید ابوذر پس گفتم
آیا در می آید بهشت را اگرچه زنا کرده باشد آنکس و دزدی کرده باشد قال وان زنى وان سرق فرمود می درآید اگرچه زنا و دزدی کرده باشد و این ظاهر در آنست که ثبات بر ایمان و اخلاص
نزد موت بمثابه توبه مثمر عفو و مغفرت گناهان گذشته است که می رساند بهشت را بی عقوبت چنانکه اسلام آوردن درین وقت پیش از تغرغر روح مشرک را و تواند که مراد آن باشد اگر توبه کرده
در دنیا ... توقف می در آید بفضل الهی استغفار عذر کریم تعالی شانه زد یا بعد از عقوبت گناه یا بعفو و مغفرت الهی شفاعت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم ... اشارتست ... حق الله و حق العبد است
ولیکن قواعد شرع قرار یافته بر آنکه حقوق آدمیان ساقط نمیشود بمجرد ثبوت بر ایمان و لازم نمی آید از عدم سقوط آنکه ضامن نشود خدا تعالی بقضای آن حقوق از کسیکه میخواهد که در آرد
او را در بهشت کذا قالوا حدثنا عمر بن حفص بن غياث قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش قال حدثنا شقيق عن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من مات
يشرك بالله دخل النار فرمود کسیکه بمیرد بحالیکه شریک میگرداند با خدا دیگری را می درآید دوزخ را وقلت انا من مات لا يشرك بالله شيئا دخل الجنة عبد الله بن مسعود گوید و گفتم من
کلمه دیگر کسیکه بمیرد بحالیکه شریک نمیگرداند با خدا چیزی را می درآید بهشت و این ماخوذ است از قاعده شرعیه اسلامیه که ... است بیا نماها بآیات و احادیث که دلالت دارند بر آنکه ...
از شرک و مردن برین حال میدرآرد بهشت را و میسزاید کفر سابق را گفت این را ابن مسعود بجهت حسن مقابله و مقارنه با کلمه اول و مسلم بروایت جابر این نیز مرفوعا آمده و عقد

از فقره اولی ترجمه سوت بر وال عدم شرک بنابر اسلام سابق این حکم دارد تکیف حال کسیکه مسیح باشد بلکه توحید وجدید باشد اسلام وی بر سیده ازین وقت اگر رفته الی آل اسلام آورد و رق
وا از شرک بر آمد می مستوال این نو در شرکشتی تا بد تجدید اسلام سابق الطریق اولی شر این عنایت باشد مجو سیئات کند بفضل اشد و کرمه اللهم ارزقنا الثبات والعافیة باب الاسراع بالجنازه
ذکر امر شارع بر پیروی جنازه و مشروعیت آن علما اختلاف دارند در کیفیت آن چه از بعضی مثل ابو حنیفه و صاحبیه بر آنند که مشی خلف جنازه افضل است و مالک و اکثر گویند که
پس و پیش هر دو برابر اند و مالک در روایت مشهور و شافعی و احمد گویند که پیش رفتن افضل است بحدیث ابن عمر که گفت دیدم آن حضرت را و ابو بکر و عمر را که پیاده میرفتند پیش جنازه
کرده آن را اصحاب سنن اربعه و احمد نیز میگویند که قوم شفعا اند و شفیع در عرف و عادت پیش میرود و دلیل تفضیل پس رفتن احادیث نیست که بلفظ تبع و اتباع وارد شد با قرینه تبعیت
در معنی باتعدد و کثرت و روایت کرده ابو داود و ترمذی و ابن ماجه از ابن مسعود که فرمود آن حضرت جنازه متبوع است و پیروی نمیکند و در تبیان قرآنی ناکرده از ابی بن کعب
بلفظ و الماشی خلفها و امامها و عن یمینها و یسارها قریبا منها و در کامل از سهل بن سعد که آن حضرت بود که مشی میکرد خلف جنازه و ابن ابی شیبه از عبد الله بن عمرو بن العاص که بدرش گفت مرا و ابکن
خلف جنازه زیرا که مقدم وی مر ملائکه است و موخر وی بنی آدم را و این روایات اگر چه خالی از ضعف نیستند و لیکن بانضمام یکدیگر قوت یابند و قابل احتجاج باشند و حدیث ابن عمر
دلالت ندارد بر دوام و عادت مشی پیش جنازه و ترمذی گفته اهل حدیث این حدیث را مرسل میدانند و عجب از شافعیه که حدیث مرسل را حجت نمیدانند و باز در اینجا احتجاج کنند
و روایت کرده ابن ابی شیبه از عبد الرحمن ابزی گفت بودم در جنازه و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما پیش جنازه میرفتند و علی رضی الله عنه پس جنازه پس گفتم من علی را پس جنازه میروی
و این دو در پیش میروند گفت ایشان میدانند که فضل مشی خلف جنازه بر مشی امام او مانند فضل جماعت است بر نماز منفرد و لیکن ایشان دوست داشتند که آسان کنند کار
بر مردم و تنگ نکنند راه برایشان انتهی و نیز پس رفتن اظهر و ادخل است در اعتبار و اتعاظ و تفکر و اقرب است بمعاونت نزد احتیاج و آنانکه پیش و پس هر دو برابر دارند گویند که دلائل
متعارض اند پس هر دو جائز باشند و حدیث مغیره بن شعبه که الراکب خلف الجنازه والماشی حیث شاء منها حکم به تسویه میکند در حق ماشی والله اعلم **حدثنا** ابو الولید قال
حدثنا شعبة عن الاشعث قال سمعت معاویة بن سوید بن مقرن بضم میم و فتح قاف و تشدید رای مکسوره عن البراء بن عازب قال امرنا رسول الله گفت براء حکم کرد ما را پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسبع بهفت چیز و نهانا عن سبع و منع کرد ما را از هفت چیز امرنا باتباع الجنائز امر کرد ما را بپس رفتن جنازه و عیادة المریض و پرسیدن بیمار
و اجابة الداعی و قبول کردن دعوت خواننده بطعام و نصر المظلوم و یاری دادن ستم رسیده گاه قادر باشد یا مسلمان باشد و ابرار المقسم و راست کردن سوگند سوگند خورنده یعنی
آن کار و لولو للقسم بضم میم و سکون قاف و کسر سین نیز روایت است یعنی راست گردانیدن سوگند خورنده را بر فعل و ترک آن کار یا بر فعل خود یا دیگری بسبب در تحصیل
اسباب وجود آن یا باور کردن سوگند خورنده بر وجه داری یا سوگند دهنده ترا بر کاری که ممکن است مستحب است که بکنی جهت تعظیم اسم پروردگار تعالی اگر چه لازم نیست و این هم
سوقیست که در ترک آن مصلحت نباشد و رد السلام و جواب سلام مسلمان دادن و تشمیت العاطس و دعا کردن عطسه زننده را بیرحمک الله بشرطی که بگوید الحمد لله و تشمیت
بشین معجمه و مهمله هر دو روایت است و اول فصیح تر است مشتق از شوامت بمعنی قوایم دابه گویا دعا میکند بر گوینده الحمد بعد در وقت ثبات قدم بر خیر و صحت و سنت و ثانی از
قسمت بمعنی هدی و سیرت نیک و کلام در احکام این امور در کتاب الآداب مذکور شود ان شاء الله تعالی و نهانا عن آنیة الفضة و منع کرد ما را از استعمال آوندهای نقره و
استعمال ظروف طلا بطریق اولی ممنوع است برابر است در هر دو قسم مردان و زنان و خاتم الذهب و از استعمال انگشتری طلا و این مخصوص است بمردان نه زنان را جائز است و الحریر
و از پوشیدن جامه ابریشمی و الدیباج و از پوشیدن دیبا که نیز قسمی از منسوج ابریشم است و القسی و از پوشیدن جامه قسی بفتح قاف و تشدید سین جامه منسوب بقس که قریه
از مصر و آن کتان مخلوط بحریر است و بقولی قسی در اصل قزی است نسبت بقز یعنی ابریشم نا سره و سین بدل کردند والاستبرق و از دیبای سطبر یعنی بزرگ این هر چهار چیز که از انواع حریر
آن دیار حرام اند بر مردان نه زنان چون خاتم ذهب در اینجا چیز هفتم مذکور نیست و در کتاب اللباس مذکور شود که آن شرب و خرست بالتفصیل احکام این امور **حدثنا** محمد
بن یحیی بن عبد الله بن خالد ذهلی نیشاپوری در سند روایت و بنجاه و هفت قال حدثنا عمرو بن ابی سلمة عن الاوزاعی قال اخبرنی ابن شهاب قال اخبرنی سعید بن المسیب
ان ابا هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول حق المسلم علی المسلم خمس حق مسلمان بر مسلمان پنج است رد السلام و عیادة المریض و اتباع
الجنائز و اجابة الدعوة بفتح دال مستعمل بطعام است و بکسر دال نسبت و بضم در حرب کذا فی العینی و تشمیت العاطس معنی هر پنج از الفاظ معلوم شد تابعه عبد الرزاق قال اخبرنا معمر
متابعت کرده عمرو بن ابی سلمه را عبد الرزاق بن همام که گفت خبر داد ما را معمر از زهری تا آخر چنانکه در روایت مسلم است و رواه سلامة بن روح و نقل کرد او را از عقیل بن خالد عن عقیل و تفسیر
ابن خالد مذکور **باب** الدخول علی المیت بعد الموت اذا ادرج فی کفانه چون در آمدن بر مرده بعد از مردن وی وقتیکه پیچیده شده باشد در کفن او و مستور بود و اطلاع نشود
از وی بر انچه مکروه است اطلاع بر آن تا آنکه بخته گفته سزاوار آنست که مطلع نشود بروی مگر غاسل و کسیکه متصل اوست **حدثنا** بشر بن محمد بکسر موحده قال اخبرنا عبد الله
بن مبارک قال اخبرنی معمر و یونس عن الزهری قال اخبرنی ابو سلمة ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه و آله و سلم اخبرته قالت اقبل ابو بکر
علی فرسه من مسکنه بالسنح تحقیق عائشه جفت پیغمبر خبر داد ابو سلمه را گفت پیش آمد ابو بکر بر اسب خود از جای سکونت وی که سنح نام است بضم سین و حاء و سکون نون و
مهمله موضعی است در عوالی مدینه از منزل آن حضرت یک میل حتی نزل فدخل المسجد تا آنکه فرود آمد از اسب پس در آمد مسجد را فلم یکلم الناس حتی دخل علی عائشه و کلام نکرد مردم
را تا آنکه در آمد بر عائشه فتیمم النبی پس قصد کرد دیدن پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم و هو مسجی ببرد حبرة و حال آنکه آن حضرت پوشیده کرده شده بود بچادر حبره بجای حله

و موسمه بود آن جنبه یا ممکن از جنبه یا لیتان مطلی باستبرق نکشف عن وجهه پس کشاد روی پاک از روی مبارک وی ثم اکب علیه پس سرانداخت بسوی خود بر آن حضرت فقبله ثم بکی
پس بوسه داد آن حضرت را میان دو چشم پس گریست چنانکه آن حضرت در فوت عثمان بن مظعون کرده بود فقال بابی انت پس گفت فدا داده شده باد بپدر من تو یا نبی الله لا یجمع الله
گویند که آن را عرب در مقام محبت و ادب یا با آنکه لو خودت حقیقی باشند مگر حقیقت تفدیه بعد موت متصور نیست ذکره القسطلانی لا یجمع الله علیک موتتین جمع نمیکند خدا بر تو
دو موت را و بعد از این فوتی نباشد تر اشارت است برد قول کسیکه گمان برده که آن حضرت بار دیگر در دنیا مبعوث شود نادرست و بیای جمعی از مردم قطع نماید دست و پای منافقان را و گویند دو موت
در دنیا مثل امم سابقه واقع شده بچنان خبر رسیده چنانکه در الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف و در قول وی تعالی کالذی مر علی قریة پس نفی کرد آن را از آن حضرت یا مراد از موت
دیگر بعد حیات در قبر است چنانکه دیگران را باشد با مراد کرب در صحیح است واللہ اعلم اما الموتة التی کتب الله علیک فقد متها اما آن یک موت که نوشته شده بود بر تو پس بتحقیق مردی با آن مراتع
شد قال ابو سلمة فاخبرنی ابن عباس ان ابا بکر خرج و عمر یکلم الناس که تحقیق ابوبکر بیامد از خانه عایشه در حالیکه عمر کلام میکرد و مردم را سوگند میخورد که رسول خدا نمرده و لیکن او را
غشی شده چون صعقه موسی باز وعده دیدار رفته و منافقان ظاهر کرده بودند خلاف لغیبت آن حضرت و بر پا شده بودند سرهای خود را و بعضی از ایشان میگفتند اگر محمد پیغمبر بودی
وفات نیافتی و میگفت عمر هر کس که بگوید پیغمبر مرد این شمشیر و نمیشش بازم فقال اجلس فابی پس گفت ابوبکر عمر را بنشین تا بعهد پس ابا آورد عمر از نشستن بسبب وحشت و
اندوهی که غالب بود داشت فقال اجلس فابی پس باز گفت بنشین و ابا آورد فتشهد ابوبکر پس خطبه خواند ابوبکر فمال الیه الناس و ترکوا عمر پس میل کردند و رو آوردند بسوی ابوبکر
مردم و فراهم آمدند چون استیناس کردند از وی آثار رشد و ثبات و قیام بطریق سنت سنیه مقبوله و گذاشتند عمر را در وحشت و تشتت که داشت فقال پس گفت ابوبکر در خطبه بعد
حمد و صلوة و تشهد اما بعد فمن کان منکم یعبد محمدا فان محمدا قد مات اما بعد حمد و صلوة پس کسیکه بود که می پرستید محمد را پس بتحقیق محمد وفات یافت و من کان یعبد الله
فان الله حی لا یموت و کسیکه بود که عبادت میکرد خدا را پس بتحقیق خدا زنده است که نمی میرد خواند این آیت را قال الله عز وجل فرمود خدای تعالی و ما محمد الا رسول قد خلت
من قبله الرسل نیست محمد مگر پیغمبری بتحقیق گذشته است پیش از وی پیغمبران الی الشاکرین خواند تا قول خدا که شاکرین است بر سر آیت فواللہ لکان الناس لم یکونوا یعلموا
ان الله انزلها حتی تلاها ابوبکر ابن عباس گوید سوگند بخدا هر آینه گویا مردم نمیدانستند که خدا نازل کرده است این آیت را تا آنکه خواند آن را ابوبکر فتلقاها منه الناس پس
فرا گرفتند این آیت را مردم از ابی بکر فما یسمع بشر الا یتلوها پس شنیده نمیشد هیچ آدمی مگر آنکه میخواند این آیت را و در روایتی از عمر که میگفت بخدا سوگند گویا این آیه را
من نشنیده بودم تا از ابوبکر استماع نمودم لرزه بر من مستولی شد در افتادم و ابن عمر گفت که گویا بر روی ما پرده بود که بواسطه خطبه ابی بکر برداشته شد حدثنا یحیی
بن بکیر بضم موحده قال حدثنا اللیث عن عقیل بتصغیر عن ابن شهاب قال اخبرنی خارجة بن زید بن ثابت الانصاری یکی از فقهای سبعه مدنی [illegible] ان ام العلاء
بنت حارث بن ثابت امرأة من الانصار بایعت النبی صلی الله علیه واله وسلم اخبرته بتحقیق ام العلاء که زنی بود از انصار بیعت کرده پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
خبر داد خارجه را انه اقتسم بلفظ مجهول المهاجرون قرعة بتحقیق شان این است که قسمت کرده شدند مهاجران بقرعه یعنی قسمت کردند انصار مهاجران را برای نزول و سکونت
و مهمانداری در منازل خود وقتیکه در آمدند بمدینه بی خانمان فطار لنا عثمان بن مظعون پس در قرعه ما آمد و در سهم ما افتاد عثمان بن مظعون بظای معجمه و عین مهمله کی
قرشی ایمان آورده بود بعد از سیزده کس و هجرت کرده هر دو هجرت و حاضر شده غزوه بدر را و اول کسی است که مهاجران در مدینه وفات یافت فانزلناه فی ابیاتنا پس فرود آوردیم و
جا دادیم او را در خانهای خود فوجع وجعه الذی توفی فیه پس بیمار شد بیماری که وفات یافت در ان بیماری فلما توفی و غسل و کفن فی اثوابه پس چون وفات یافت و غسل داده شد
و کفن کرده شد در جامهای وی دخل رسول الله در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم بر وی فقلت رحمة الله علیک ابا السائب ام علا گوید پس گفتم بحضور آنحضرت رحمت خدا
باد بر تو ای ابا السائب کنیت عثمان بن مظعون است فشهادتی علیک لقد اکرمک الله پس گواهی من بر تو این است که هر آینه بتحقیق گرامی کرده است ترا خدا گویند شهادتی علیک
کرده میشود مانند آن در عرف بمعنی مانند قسم گویا سوگند خورد بر جمله ما بعد آن فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم و ما یدریک ان الله قد اکرمه و چه چیز دانا
کرد ترا بتحقیق خدا گرامی کرد او را فقلت بابی انت یا رسول الله فمن یکرمه الله پس گفتم فدا داده شده باد پدر من تو ای رسول خدا پس کیست که او را گرامی خواهد کرد خدا اگر چنین بنده مطیع
مخلص را نکند فقال اما هو فقد جاءه الیقین پس فرمود اما عثمان پس بتحقیق آمد او را الیقین که مرگ است و خاتمه اش معلوم است که باسلام مرد واللہ انی لارجو له الخیر سوگند بخدا که
بتحقیق من هر آینه امیدوارم برای وی نیکی آخرت را مناسب حال وی که معلوم شده و تا آنکه قطعا حکم کنم بدان اما غیر او که خاتمه اش معلوم نباشد البته نمیتوان حکم کرد به نیکی آخرت وی
واللہ ما ادری وانا رسول الله ما یفعل بی سوگند بخدا که نمیدانم و حال آنکه من پیغمبر خدا ام که چه کرده شود بمن تا بدیگری چه رسد که حکم کند بخیریت عاقبت احدی بالقطع و تصرف کند در غیب
و فضول کند توبیخ است و تادیب مرام سلاله را حکم وی بر غیب بجزم و قسم و قول شریف در آخر طبق آن است که در سوره احقاف آمده قل ما کنت بدعا من الرسل و ما ادری ما یفعل
بی و لا بکم ان اتبع الا ما یوحی الی و ما انا الا نذیر مبین گویند مراد عدم دریافت احوال عاقبت به تفصیل است چه در دنیا و چه در آخرت که علم غیب کما هی جز بدرگ رب تعالی نباشد اگر چه
بجملا معلوم است که عاقبت انبیا علیهم السلام بخیریت خصوصا سید الاصفیا صلی الله علیه واله وسلم که در الم فتحنا لک وی تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر با آنکه حمل
این حال خاص نیز بر آخرت در سوره فتح که مدنی است و احقاف مکی است بیخلاف و لازم نیست که علم پیغمبر محیط باشد بخصوصیات و تفاصیل احوال خود که در غیب اند مگر بقدری
که مخصوص کرده باشد او را خدا بعلم آن و بعضی گویند مراد عدم دریافت امور دنیاویه است نه اخرویه و بعد آن از سیاق حدیث پوشیده نیست قالت فوالله لا ازکی احدا بعده ابدا

گفت ام علا پس سوگند خدا بست کہ تزکیہ نکنم پاکی ہیچ کسی بعد از شنیدن این کلام ہرگز حدثنا سعید بن عفیر بضم عین و فتح فاء و سکون تحتیہ تا م صحابت تمام حدیث بیرون قال حدثنا اللیث مثلہ یعنی سعید از عقیل بواسطہ لیث مانند حدیث سابق روایت کردہ و قال نافع بن یزید مولی شرحبیل بن حسنہ قرشی مصری ستہ یک صدو ہشت عقیل بلفظ است تابع در روایت از عقیل مذکور ما یفعل بہ بجای ما یفعل بی یعنی نمیدانم کہ چہ کردہ شود بعثمان زیرا کہ علم بہ یقین نمی باشد مگر آنچہ وحی کردہ شود و آن در بیان مفقود است و تابعہ و متابعت کردہ عقیل را بر روایت این لفظ از زہری شعیب و عمرو بن دینار و معمر حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبۃ قال سمعت محمد بن المنکدر قال سمعت جابر بن عبد اللہ قال لما قتل ابی جعلت اکشف الثوب عن وجہہ ابکی و ینہونی گفت جابر چون کشتہ شد پدر من کشتہ کردم کہ بردارم جامہ را از روی وی بجائی کہ گریہ میکردم بتائید ستر و ہم اکشف یعنی علی تشطیہ المصدر لا ینہانی منع میکرد مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فجعلت عمتی فاطمۃ تبکی گریست عمہ من فاطمہ کہ گریہ میکرد فقال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم تبکین او لا تبکین ما زالت الملائکۃ تظلہ باجنحتہا حتی رفعتموہ پس فرمود آن حضرت گریہ کنی یا نکنی چہ واجد فرشتہا کہ نزد حرم گشتہ بودند بجہت بردن روح وی بآسمان سایہ میکردند او را بالہای خود در اکرام و احترام می نمایند تا آنکہ بر داریدش او را برای دفن خبر داد آن حضرت برای تسلی بآنچہ نمودند او را از حال مقتول یا آگاہ کردند بطریق وحی تابعہ متابعت کردہ شعبہ را ابن جریج قال گفت ابن جریج بجای سمعت اخبرنی محمد بن المنکدر سمعت جابرا

باب الرجل ینعی الی اهل المیت بنفسه

مرد خبر مرگ کسی را ظاہر کند بخویشان آن میت بنفس خود بی آنکہ بدست دیگری گفتہ فرستد یا خبر مرگ دہد باہل بیت بنفس آن میت کذا قالوا گویند فائدہ ترجمہ بدفع توہم منع نوعیت کہ در ان ایذای اہل بیت و رسانیدن تعب و اندوہ است بآنہا و اشارت است بآنکہ آن مباح است زیرا کہ ثابت شدہ و نوع آن از حضرت رسالت و مترتب میشود بر آن مصلحت حضور مردم بر جنازہ و تہیۂ آن و نماز و دعا و استغفار برای میت و جز آن و ممنوع نعی جاہلیت است کہ بنوحہ و ذکر مآثر و مفاخر میت باشد و تکلف و تعسف درین ہر دو توجیہ پوشیدہ نیست و ظاہر آنست کہ گفتہ شود مراد ذکر مرد یست کہ مطلع شدہ بتعلیم الٰہی بر موت شخصی کہ غائب است پس خبر دہد باہل میت از ماجرای نفس خود یعنی مستقل باشد درین خبر از علم خود ظاہر کند بی آنکہ دیگری معلوم میتواند کرد بالفعل یا واقف باشد کسی از مبادی موت وی از مرض و نحو آن چنانکہ واقع شد و از آن حضرت درین دو قصہ احادیث باب و لیکن این معنی جز از نعی و ولی نماید دادا جنازہ بجنازہ تا مردم حاضر شوند پس آن در باب آیندہ مذکور شود و مراد از اہل میت اعم از آن است کہ قرابت داشتہ باشد یا اخوت و محبت از جہت اسلام و اللہ اعلم نعی خبر مرگ دادن حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن ابن شہاب عن سعید بن المسیب عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نعی للناس النجاشی فی الیوم الذی مات فیہ خبر داد آن حضرت مردم را از مردن نجاشی در روزی کہ مرد در آن روز نجاشی بفتح نون و کسر نیز آمدہ و تخفیف جیم و تحتیہ بادشاہ حبشہ بود نامش اصحمہ بفتح ہمزہ و سکون صاد و فتح حاء مہملہ بود بر دین نصاری پس ایمان آورد بحضرت و ہجرت کردند صحابہ نزد وی و خدمتہا کرد ایشان را و ہر بادشاہ حبشہ را نجاشی لقب است و چون این نجاشی مرد در حبشہ در ماہ رجب سنہ نہم از ہجرت و ہنوز در آنجا کسی قائم نشود بادای حق وی در نماز بروی ایمان و خبر داد آن حضرت بمسلمانان از مرگ وی بجہتی کہ در مدینہ بعضی اقربای نجاشی نیز باشند خرج الی المصلی فصف بہم برآمد آن حضرت بسوی مصلای عید بجہت تکثیر جمع اشاعت نصرت وی براسلام پس صف بست برمردم بنماز جنازہ و کبر اربعا و تکبیر گفت چہار تکبیر حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ایوب عن حمید بن ہلال عن انس بن مالک قال قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم اخذ الرایۃ زید فاصیب فرمود گرفت رایت را زید بن حارثہ پس شہید شد ثم اخذہا جعفر فاصیب پس گرفت آن جعفر بن ابی طالب پس کشتہ شد ثم اخذہا عبد اللہ بن رواحۃ فاصیب پس گرفت آن را ابن رواحہ پس کشتہ شد فرستادہ بود آن حضرت لشکری را بطرف موتہ از حدود شام در سنہ ہشتم و امیر گردانیدہ بود بر آن زید را و فرمودہ بود اگر آفت زدہ شود زید جعفر امیر باشد و اگر آفت زدہ شود جعفر عبد اللہ بن رواحہ امیر باشد پس کشتہ شدند ہر سہ صحابی با این ترتیب پس خبر داد آن حضرت بموت ایشان بطریق کشف پیش از آنکہ بیاید مردم را خبر ایشان و ان عینی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم لتذرفان و حال آنکہ ہر دو چشم آن حضرت اشک میریختند ثم اخذہا خالد بن الولید من غیر امرۃ پس گرفت رایت را خالد بی امیر ساختن آن حضرت او را و لیکن چون دید خالد مصلحت در آن بسبب کثرت دشمنان و خوف ہلاک مسلمانان خود متعہد گشت ففتح لہ پس فتح کردہ شد این جنگ برای او و راضی شد آن حضرت ازین عمل وی و ثنا کرد او را و در روایت دیگر آمدہ کہ فرمود ثم اخذ الرایۃ سیف من سیوف اللہ کنایت از خالد کرد

باب الاذن بالجنازة

بیان رخصت و رحاصل کردن علم بتیاری جنازہ اذن بکسر ہمزہ بمعنی دانستن و دستوری دادن پس مراد درینجا بیان رخصت در تحصیل علم بتیاری جنازہ شد و التفسیر آن با علام اگرچہ از غرابت در بیان مقصود لیکن در لغت یافتہ نمیشود و بشرح خواہد بود روایت اذان بفتح ہمزہ و مد الف بمعنی اعلام مقصود ظاہر بر عین معنی است و مقصود درینجا استحباب اعلام بجنازہ برای حضور میت است چنانکہ مقصود در باب اول خبر دادن بموت شخصی کہ غائب است از علم خود بمشیت عمل کردہ در تحقیقات و حکم اعلام بجنازہ منقول از ائمہ فقہا و متقدمین لا باس بہ است و تحسین داشتہ اند آن را اکثری از علمای مذہب بسبب تکثیر مصلیان بجنازہ مردہ مستحب آن ... کہ ... است کہ این نداء مشہور در باب جنازہ اند و نوع کراہیت تودی گفتہ منہی نعی جاہلیت است کہ چون فوت کردی شریفی از ایشان میفرستادند سواری را بسوی قبایل و ... کہ انعوا فلان یا قوم فلان تقا العرب یعنی ہلاک شد عرب بہلاک فلان و ... آواز بلند و گریہ بودی و ابن عربی گفتہ ماخوذ از مجموع احادیث سہ حالت اند اعلام اہل و یاران و دوستان و اہل صلاح و این سنت دیگر اعلام جاہلیت برای مفاخرت و این مکروہ است دیگر اعلام بانوحہ و نحو آن و این حرام است قال ابو رافع عن ابی ہریرۃ قال النبی فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در قصہ مرد سیاہ یا زنی سیاہ کہ جاروب میداد مسجد را و چون پرسید آن حضرت از حال وی آگاہ کردند کہ مردہ پس فرمود الا آذنتمونی چرا آگاہ نکردید مرا از وفات وی تا نماز میگزاردم بروی حدثنا

محمد بن سلام قال اخبرنا ابو معاوية عن ابي اسحاق الشيباني عن الشعبي عن ابن عباس قال مات انسان كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يعوده گفت ابن عباس مردی که آنحضرت
و بود آنحضرت که بیمار پرسی او میکرد فمات بالليل فدفنوه ليلا پس مرد آن آدمی بشب پس دفن کردند او را هم در شب فلما اصبحوا اخبروه پس هرگاه صبح شد خبر دادند آن حضرت را پس
فقال ما منعكم ان تعلموني پس فرمود چه چیز باز داشت شما را ازینکه آگاه میکردید مرا ازین حال قالوا كان الليل فكرهنا گفتند بود هنگام شب پس ناخوش داشتیم که بیدار کنیم ترا و کلفت
و خشينا ان نشق عليك و بود تاریکی پس ترسیدیم که رنج دهیم برتو فاتى قبره فصلى عليه پس آمد آن حضرت قبر آن میت را پس نماز گذارد بروی شیخ ابن حجر عسقلانی جزم کرده بمغایرت این
قصه و قصه حدیث ابی هریره که در تعلیق آمده در باب کنس المسجد گذشت پس صحیح آنست که میت در اول زنی بود ام محجن نام و در ینجا مردیست که نامش طلحه بن براء حلیف انصار است والله
اعلم و کلام درین حدیث در باب صفوف الصبیان مع الرجال بیاید انشاء الله تعالی **باب فضل من مات له ولد فاحتسب** در بیان فضیلت کسیکه مرد او را فرزندی پس صبر کرد بجهة
ثواب و مغفرت و ولد یعنی زائیده و پسر باشد یا دختر یک باشد یا زیاده و قید احتساب در احادیث باب اگرچه مذکور نیست ولیکن معتبر است بقرینه احادیث دیگر یا آنکه ثواب مترتب نمیشود مگر بر
نیت وقول الله وبشر الصابرين و موجب قول خدا که فرمود و مژده بده مر صبر کنندگان را دلالت دارد بر فضیلت صابر بر مصیبت ولد و جز آن **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث
قال حدثنا عبد العزيز عن انس قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ما من الناس من مسلم يتوفى له ثلثة لم يبلغوا الحنث نیست از مردم هیچ مسلمانی که بمیرد او را سه فرزند که نرسیده
ببلوغ را الا ادخله الله الجنة بفضل رحمته اياهم مگر آنکه در می آرد او را خدا به بهشت بفضل رحمت خود اولاد صغار را که در زمان عجز و ضعف اند و نرسیده اند هنوز بمدت تکلیف و کسب گناه
و در مشکوة بروایت مسلم و احمد از ابی هریره آورده که فرمود آن حضرت صغار مسلمانان دعامیص بهشت اند می آیند و میروند در بهشت هر جا که میخواهند پیش می آیند یکی از ایشان پدر خود را تا میگیرد
کناره جامه او را و نمیگذارد تا آنکه میدر آرد به بهشت و موت فرزند بالغ نیز اگرچه اجر بشرط صبر دارد اما خصوصیتی که در اولاد صغار در احادیث وارد یافته در بالغ نیامده و غالباً موت ولدی صالح کبیر
که محبوب تر از صغیر است او فر و اجر باشد زیرا چه اجر بقدر تعب و عظم مصیبت است و فرق بعضی علما میان صغیر و بالغ بر عکس کرده آن چنانچه عسقلانی نقل کرده ظاهر در غیر بالغ موصوف خواهد بود والله
اعلم و حکم آن حب الصریح در حدیثی معلوم نشده شیخ ابن حجر گفته ظاهر آن مینماید که درین حکم داخل اند خصوصاً نزد فقد وسائط میان اینها و میان پدر و تقیید بودن اطفال از صلب چنانکه در خبر
نسائی از انس آمده من احتسب ثلثة من صلبه دخل الجنة برای اخراج اولاد دختر است و عینی نیز درین حکم موافق وی رفته و بنظر چنان می آید که مدار اجر بر قدر محبت و تعلق خاطر و کیفیت الم و مصیبت
و چون غالب وجود آن در اولاد صلبی است در حدیث باین لفظ مذکور آمده و آنچه در بعضی باشد ملحق بدان خواهد بود والله اعلم **حدثنا** مسلم بن ابراهيم قال حدثنا شعبة قال حدثنا
عبد الرحمن بن عبد الله الاصبهاني عن ذكوان ابو صالح عن ابي سعيد ان النساء قلن للنبي صلى الله عليه وآله وسلم اجعل لنا يوما بتحقیق زنان گفتند مر آن حضرت را که بگردان برای
ما روزی جدا که جمع شویم در حضرت تو و وعظ فرمائی ما را فوعظهن فقال یعنی مقرر کرد روزی و جمع شدند پس پند کرد ایشان را و فرمود ايما امرأة مات لها ثلثة من الولد كن لها حجابا من النار
هر زنیکه بمیرد او را سه کس از فرزندان باشند سه نفس آن زن را پرده و مانع از آتش دوزخ باشند و روایت غیر حموی و مستملی کانوا است بجای کن و آن ظاهر است فقالت امرأة واثنان پس
گفت زنی از اینها و دو فرزند نیز همین حکم دارند قال واثنان فرمود دو فرزند نیز همین حکم دارند احتمال دارد که وحی همین ساعت فرود آمده یا علم از سابق داشت ولیکن مصلحت در تدریج بیان بعد
سوال دید یا دعا کرد بموقف اجابت رسید و در احادیث متعدد در سنن و غیرها نیز آمده که بعد سوال از حکم واحد فرمود واحد آنکه روایت کرده اند احمد و ابن ماجه از معاذ بن جبل که فرمود
آن حضرت و قسم آن کسیکه نفس من بدست قدرت اوست بتحقیق سقط یعنی بچه ناتمام افتاده از شکم هر آئنه میکشد مادر خود را بسر ناف خود بسوی بهشت چون صبر کند بامید ثواب و تسر
یعنی آنچه که برید و میشود از ناف کودک وقال شريك عن ابن الاصبهاني حدثني ابو صالح عن ابي سعيد وابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم یعنی حدیث مذکور
از طریق شریک بن عبد الله از ابی سعید و ابی هریره هر دو آمده وقال ابو هريرة گفت ابو هریره در حدیث خود زیاده از حدیث ابی سعید لم يبلغوا الحنث بعد لفظ ثلثة **حدثنا** علي قال
حدثنا سفيان بن عيينة قال سمعت الزهري عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لا يموت لمسلم ثلثة من الولد فيلج النار نمیرد مر
مسلمانی را سه کس از فرزندان پس در آید در دوزخ را الا تحلة القسم مگر برای حلال گردانیدن سوگند که خدا تعالی بوده و همه بندگان دوزخ را حکم جزم کرده فرموده این حکم بر پروردگار
تو حتم مقضی است یعنی واجب کرده بر خود و قضا کرده آن را و حال آنکه در آن میان بندگان اند برخی جهنده و بادبرنده بر وی میگذرند و آسیبی از آتش دوزخ باینها نمیرسد بلکه برد و
سلام گردد بر ایشان ولیکن چون حتم مقضی بود که در معنی سوگند است همه را ازین ممر باید گذشت اگرچه بعضی را با تمام سرعت و راحت باشد تا آنکه راست گردد تحلة بفتح فوقیه و کسر
مهمله و تشدید لام چیزی که کشاده گردد بآن یمین و این کلام در عرف مثل است در قلیل مفرط در قلت **باب قول الرجل للمرأة عند القبر اصبري** یعنی مردی زن را نزد گریستن بر قبر اصبری گفتن
کرا اشاره است بجواز موعظت و تعزیت نزد قبر **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا ثابت عن انس بن مالك قال مر النبي صلى الله عليه وآله وسلم بامرأة عند قبر وهي
تبكي فقال گذشت آن حضرت بر زنی نزد قبر و حال آنکه وی میگریست پس فرمود آن زن را اتقي الله واصبري فقالت اليك عني فانك لم تصب بمصيبتي ولم تعرفه فقيل لها انه النبي صلى الله
عليه وآله وسلم فاتت باب النبي صلى الله عليه وآله وسلم فلم تجد عنده بوابين فقالت لم اعرفك فقال انما الصبر عند الصدمة الاولى
پس گفت آن زن که بتحقیق تو نرسیده مصیبت مرا و نمی شناسی آن را پس گفته شد بآن زن که بتحقیق این پیغمبر خداست پس آمد آن زن در پیغمبر خدا را پس نیافت نزد آن حضرت دربانی
که منع کنند از در آمدن پس گفت در اعتذار گستاخی که کرد و نشناختم ترا ای پیغمبر خدا پس فرمود که صبر و شکیبائی نزد کوفت و آسیب نخستین است که بر دل میخورد **باب غسل الميت**
ووضوئه بالماء والسدر در بیان مشروعیت غسل میت و وضوی او با آب و برگ کنار جمهور بر وجوب غسل میت اند ازینجا بطریق کفایت که اگر یکی بعمل آرد از دیگران ساقط گردد و دیگر همه

کہ نجس باشند و نیز این غسل تعبدیست نزد ایشان ولیکن شرط است در آن آنچه شرط است در غیر آن از نیات غسل کذا نقله العسقلانی و بعضے سنت گویند و بعضے تعلیل کنند غسل را بجهت
کہ میت گردد بموت بسبب استرخاء مفاصل و زوال عقل ولیکن در حق تفصیلی کرده میشود بر اعضای او ابتدا از جهت حرج بنگر بسبب حدث و در آن بخلاف میت و بعضے تعلیل کنند بنجاست میت
با آنکه سائر حیوانات که بمیرند نجاست آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست موتیه بغسل بجهت تکریم او بجلاف کافر که پاک نمیگردد بغسل ترجیح نمیکرد و نمیز حامل بودی بعداز غسل نیز و وقع گردد
قول نجاست میت را و گفت حنط بتشدید نون مفتوحه ابن عمر ابنا لسعید بن زید و حنوط مالیدن عمر پسری را که سعید بن زید را بود که یکی از عشره مبشره است حنوط بالفتح خوشبوی که
بر ای مرده باشد و حمله و حمل علیه ولم یتوضأ و بر داشت ابن عمر آن پسر او را بخانه و کرد بروی و وضو نکرد و نه شست عضوی را و اگر میت نجس بودی پاک نمیکرد آن را الله و سعد و غیر
تنها دوستیست ابن عمر عضای خود را که مساس کرده بود بدان کذا قیل و قال ابن عباس المسلم لا ینجس حیا و لا میتا مسلمان نجس نمیشود نه در حالی که زنده است و نه در حالی که مرده بود
این تعلیل را حاکم و دار قطنی مرفوعا آورده و قال سعد و گفت سعد ابن ابی وقاص و تنیکه غسل داد سعید ابن زید را و تکفین کرد و حنوط مالید و او آمد بخانه خود و غسل کرد پس گفت
غسل کردم از جهت گرمی لو کان نجسا ما مسسته و اگر میت نجس بودی مساس نمیکردم آن را و لیکن غسل کردم از گرمی چنانکه ابن ابی شیبه ذکر کرده و در این مسئله اختلاف است که
و شافعی مستحب داند مر ماس را که غسل کند و احمد و اسحاق گویند که وضو کند و نزد عامه اهل علم و ابو حنیفه غسل نیست و نه وضو و مرویست که اسماء بنت عمیس زن ابو بکر صدیق رضی الله
عنه غسل داد ابو بکر را بعد وفات وی پس برآمد و پرسید جمعی را از مهاجرین که حاضر بودند که من روزه دارم و امروز سخت سرد است آیا هست بر من غسل گفتند نیست غسل و حاکم از هم بیهقی
ذکر آورده و گفت من غسل میتا فلیغتسل یعنی ثابت و اگر ثابت بودی هر آئینه لازم شدی مارا است قال آن کہ بن عربی گفته جمعے از اهل حدیث گویند این حدیث ضعیف است والله
اعلم و قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم المؤمن لا ینجس و فرمود آن حضرت مسلمان نجس نمیشود و در بعضے نسخ زیاده است که قال ابو عبد الله النجس القذر که مراد از نجس که نفی کرده شد
از مسلمان پلیدیست حدثنا اسمعیل بن عبد الله قال حدثنی مالک عن ایوب السختیانی عن محمد بن سیرین عن ام عطیة الانصاریة قالت دخل علینا رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم حین توفیت ابنته گفت ام عطیه که از صحابیات است درآمد بر ما پیغمبر خدا وقتیکه وفات یافت دختری زینب زوجه ابی العاص بن ربیع یا ام کلثوم زوجه عثمان
رضی الله عنه و اول اصح و اشهر است فقال اغسلنها ثلثا او خمسا او اکثر من ذلک پس فرمود غسل دهید او را سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر از آن که ترا شد ان رأیتن ذلک اگر مصلحت
بینید شما عدد را از این اعداد و احتیاج باشد نه که یک بار کفایت است بماء و سدر و غسل دهید آب برگ کنار که بهم آمیخته جوشانیده آن ابلغ است در تنظیف و دشمنان زخمی حکم سلیمی
ولیکن سنت اولی است و لازم نیست قال بعض جمیع غسلات بآن حاصل میشود مبالغه در تنظیف بکار اگر میسر شود و بار دیگر بآب خالص کنند واجعلن فی الآخرة کافورا او شیئا من کافور
و بکنید آخر کافور را که در این باوصف تطییب برای حضور ملائکه و لقای پروردگار تعالی مناسبت است در تصلیب بدن میت که بسبب استر خارجیت دارد آب و دور کردن کرمهای زمین و راندن
بدن از زود خراب شدن و تحلل و نتلک و جز آن که مناسب بحال میت است کذا قیل و شیئا من کافور یا اگر دارید چیزی از کافور شک راویست فاذا فرغتن فآذننی پس هر گاه از آن فارغ
فارغ شوید شما از غسل پس خبر کنید مرا فلما فرغنا آذناه پس هر گاه فارغ شدیم ما خبر کردیم آنحضرت را فاعطانا حقوه پس داد ما را ازار خود را حقو بفتح جای بستن و سکون قاف در اصل یعنی
ازار و جای بستن ازار و هر دو آمده قال الجوهری فقال اشعرنها ایاه پس فرمود شعار کنید او را این ازار را تا برکت آن بوی برسد شعار جامه که در زیر جامها پوشند از جهت اتصال آن بشعر
یعنی موی و این حدیث دلیل است در تبرک بلباس و آثار صالحین تعنی اراده میخواهد ام عطیه در لفظ حقو معنی ازار را ظاهر التفسیر از ابن سیرین است که راویست از ام عطیه والله اعلم و این حدیث
دلیل است بر آنکه زنان احق اند بغسل دادن زنان از مردان زوج او باب ما یستحب ان یغسل وترا ذکر مستحب بودن آنکه غسل داده شود میت را غسل طاق سه بار یا پنج بار و در بار
یا چهار بار مثلا که آن خلاف مستحب است حدثنا محمد بن سلام یا ابن مثنی یا ابن ولید قال اخبرنا عبد الوهاب الثقفی عن ایوب عن محمد بن سیرین عن ام عطیة قالت دخل
علینا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و نحن نغسل ابنته در آمد بر ما آن حضرت و حال آنکه ما غسل میدادیم دختر او را فقال اغسلنها ثلثا او خمسا او اکثر من ذلک بماء و سدر
واجعلن فی الآخرة کافورا فاذا فرغتن فآذننی فلما فرغنا آذناه فالقی الینا حقوه پس انداخت آن حضرت بسوی ما ازار خود را و قال اشعرنها ایاه فقال ایوب پس بعد از این سه عادت
از ابن سیرین گفت ایوب و حدثتنی حفصة بمثل حدیث محمد و حدیث کرد مرا حفصه بنت سیرین بمانند حدیث برادر خود محمد و کان فی حدیث حفصة و بود در حدیث وی نیز اغسلنها وترا
فیه ثلثا او خمسا او سبعا یعنی تصریح بلفظ سبع بجای اکثر من ذلک و کان فیه انه قال و بود زیادت در حدیث حفصه که تحقیق آنحضرت فرمود ابدأن بمیامنها آغاز کنید در غسل آن دختر
بطرف و اعضای راست وی که ظاهر ابدأ آن است بلفظ جمع مؤنث چنانکه در روایت ابی ذر کشمیهنی است بدل ابدأ و لیکن بسا اشدار زنند بعضے روات کتاب ابن را مات المعنے و مواضع
الوضوء منها و ابتدا کنید بجای های وضو وی و کان فیه و زیادت در حدیث وی ان ام عطیة قالت تحقیق ام عطیه گفت و مشطناها ثلثة قرون و شانه کردیم موی او را و ساختیم آن را
سه گیسو و باین روایت استدلال کنند شافعیه موافقان ایشان بر استحباب شانه کردن موی میت و مکروه داشتن آن را امام ابو حنیفه چنانچه روایت کرده از حماد از ابراهیم از عایشه رضی الله
عنها که دید میتے را که تسریح کرده میشد سر او پس گفت عایشه بر چه چیز آراسته میکنید ناصیه او را پس مکروه داشته تسریح را باب یبدأ بمیامن المیت شروع کرده شود بجانب
راست میت در غسل چنانکه صحیح کنند او را بر پهلوی چپ او الایمن فالایمن حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا اسمعیل بن ابراهیم یعنی ابن علیة قال حدثنا خالد
عن حفصة بنت سیرین عن ام عطیة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی غسل ابنته فرمود در تقریب غسل دختر خود ابدأن بمیامنها و مواضع الوضوء منها باب
مواضع الوضوء من المیت آغاز کرده شود بمواضع وضوی میت نزد غسل چنانکه در حال حیات اولا میکرد و مسنونیست غسل است اتفاقا ولیکن حنفیه باستنشاق نکنند بجهت حرج

ابی حنیفه وامذ و نزد شافعی هرد و کتند . نیز گفته اند که شروع کند در وضو بشستن روی او نه بشستن دهن و بینی وقت در باب تیمارنی رساله فارسی بیان مستوفی مسائل متعلق با حسن ترتیب نظام علمیه ساخته شده و تفصیل هر مسئله ازآنجا باید جست حدثنا یحیی بن موسی بن عبدربه سختیانی بلخی بسند و وقیت دسی و یک قال حدثنا وکیع عن سفیان الثوری عن خالد الحذاء عن حفصة بنت سیرین عن ام عطیة قالت لما غسلنا بنت النبی گفت ام عطیه هرگاه غسل دادیم دختر پیغمبر را صلی الله علیه واله وسلم قال لنا ونحن نغسلها فرمود مارا در حال آنکه غسل میدادیم او را ابدؤا بمیامنها ومواضع الوضوء منها باب هل تکفن المرأة فی ازار الرجل آیا کفن داده شود زن در ازار مرد حدثنا عبدالرحمن بن حماد ابوسلمه البصری عنبری سند در وقیت دوازده قال حدثنا ابن عون عن محمد عن ام عطیة قالت توفیت ابنة النبی فوت کرد دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فقال لنا پس فرمود مارا اغسلنها ثلثا او خمسا او اکثر من ذلك ان رأیتن فاذا فرغتن فاذنني فلما فرغنا اذناه فنزع من حقوه ازاره پس کشید ازار خود را وقال اشعرنها اياه ترجمه گذشت باب یجعل الکافور فی آخره گردانیده شدن کافور در غسل پس میت وکتب حنفیه چون محیط و مبسوط در انچه عینی نقل کرده و جز آن از کتب مهاجرین ایشان مشحون اند باستعمال کافور در آخر غسل و ابن جوزی و غیر وی بر اینکه از امام ابی حنیفه رضی الله عنه نقل عدم استحباب کافور کنند و مشک مانند کافور است نزد اکثر علما مستعمل شده در غسل آنحضرت و علی مرتضی وغیر وی از بعضی صحابه رضی الله عنهم چنانچه عینی آورده و بعضی علما مکروه داشته آن را برای میت حدثنا حامد بن عمر بن حفص الثقفی بصری قاضی کرمان سکونت کرد نیشاپور را و مرد همانجا اول سند در وقیت دسی و سه قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن محمد عن ام عطیة قالت توفیت احدی بنات النبی وفات یافت یکی از دختران پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم فخرج النبی صلی الله علیه واله وسلم پس برآمد آنحضرت فقال اغسلنها ثلثا او خمسا او اکثر من ذلك ان رأیتن بماء وسدر واجعلن فی الآخرة کافورا او شیئا من کافور فاذا فرغتن فاذنني قالت فلما فرغنا اذناه فالقی الینا حقوه فقال اشعرنها اياه وعن ایوب عن حفصة عن ام عطیة بنحوه وهم روایت از ایوب از طریق حفصه مانند حدیث مذکور وقالت انه قال وگفت ام عطیه درین روایت که فرمود آنحضرت اغسلنها ثلاثا او خمسا او سبعا او اکثر من ذلك ان رأیتن واکثر از سبعه خبر درین روایت نیامده و آن اسراف مکروه است نزد اکثر علما وابن عبدالبر گفته نمی یابم هیچ یکی را که گفته باشد بمجاوزه از هفت قالت حفصة قالت ام عطیة وجعلنا رأسها ثلاثة قرون گردانیدیم موی سر آن دختر را سه گیسو باب نقض شعر المرأة بیان کشادن موی گیسوی زن مرده نزد غسل و قید مرأة بنابر غالب است و حکم مرد که موی دراز یافته دارد همین است تا آب بیخهای موی رسد و پاک شوند وقال ابن سیرین لا بأس ان ینقض شعر المرأة وگفت ابن سیرین باک نیست که کشاده شود گیسوی زن مرده واین شعر المیت حدثنا احمد یعنی ابن صالح المصری قال حدثنا عبدالله بن وهب قال اخبرنا ابن جریج قال ایوب وسمعت حفصة بنت سیرین قالت حدثتنا ام عطیة انهن جعلن رأس بنت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ثلاثة قرون بتحقیق زنان که در اغسال شریک بودند گردانیدند موی سر دختر آنحضرت را سه گیسو نقضنه ثم غسلنه کشادند موی سر او را پس شستند او را از کثافت پاک و پاکیزه گردید ثم جعلنه ثلاثة قرون پس از غسل گردانیدند آن را سه گیسو یکی از موی پیشانی رو و دیگر از موی چپ و راست باب کیف الاشعار للمیت بیان کیفیت اشعار میت پاک وارد شده امر بان در حدیث ام عطیه پیچیده شود تمام بدن میت را یا کرده شود بحکم شعار وقال الحسن الخرقة الخامسة تشد بها الفخذین والورکین تحت الدرع وگفت حسن بصری خرقه پنجم از اکفان بربند دبدان غاسل هر دو ران و هر دو سرین را زیر پیراهن و بهمین قائل است زفر و جمعی و دیگر گویند بسته شود بر سینه آن حدثنا احمد قال حدثنا عبدالله بن وهب قال اخبرنا ابن جریج ان ایوب اخبره قال سمعت ابن سیرین یقول ایوب خبر داد ابن جریج را که شنیدم ابن سیرین را که میگفت جاءت ام عطیة امرأة من الانصار من اللاتی بایعن النبی آمده ام عطیه که زنی است از قبیله انصار از آن زنانی که بیعت کرده بودند پیغمبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم قدمت البصرة بیان است مر یبادرت برابنا ادرکناها قدوم کرده ام عطیه بصره را شتابان که بشتابند تا ملاقات میسر گردد پس دریافت آن پسر سبب تقدیم موت یا فوت از تنبیه بجای دیگر تحدثنا پس حدیث کرد ام عطیه مارا قالت دخل علینا رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ونحن نغسل ابنته فقال اغسلنها ثلاثا او خمسا او اکثر من ذلك ان رأیتن ذلك بماء وسدر واجعلن فی الآخرة کافورا فاذا فرغتن فاذنني قالت فلما فرغنا القی الینا حقوه فقال اشعرنها اياه ولم یزد علی ذلك ایوب گوید زیاده نکرد ابن سیرین از ام عطیه برین قدر حدیث بخلاف حفصه که زیاده میکرد در روایت خود از ام عطیه چیزها را چون ابدأن بمیامنها ومواضع الوضوء آن چنانچه عنقریب گذشت احتمال دارد که ابن سیرین ام عطیه باشد یعنی آن حضرت زیاده نکرد در تعلیم احکام بر انچه گفتم ولا ادری ای بناته ایوب گوید ندانم که دامین دختران آنحضرت است مراد درین قصه واین منافی نیست تعیین دیگران را که مراد زینب است یا ام کلثوم وزعم ان الاشعار الففنها فیه وگفت ایوب که تحقیق اشعار که امر شده بدان این جماعت زنان را مراد از آنست که بپیچید آن دختر مرده را در آن جامه و باین نحو شعار کنید وکذلك کان ابن سیرین یأمر بالمرأة ان تشعر ولا تؤزر و بهمین بود ابن سیرین که اعلم تابعین است بعلم موتی که امر میکرد در حق زنی این که اشعار کرده شود بطریق پیچیدن و شعار بجواز ازار پوشانیده نشود کرد اول سائر ترست باب یجعل شعر المرأة ثلاثة قرون گردانیده شود موی سر زن سه گیسو در کفن حدثنا قبیصة قال حدثنا سفیان ثوری عن هشام عن ام الهذیل بتصغیر کنیت حفصه است عن ام عطیة قالت ضفرنا شعر بنت رسول الله بافتیم ما موی سر دختر پیغمبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم یعنی ثلاثة قرون سه گیسو مرا دم عید ام عطیه از بافتن گردانیدن آن سه گیسو قال وکیع عن سفیان وگفت وکیع از سفیان بجای ثلثة قرون ناصیتها وقرنیها جانب پیشانی آن دختر و دو جانب دیگر راست و چپ تصریح است باطراف ثلثه از سر

باب یلقی شعر المرأة خلفها ثلثة قرون انداخته شود موی زن مرده پس پشت او حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن هشام بن حسان قال حدثتنا حفصة عن ام عطیة

والیت توزیت لی ... حقت نبی صلی الله علیه وآله وسلم قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال اغسلنها ثلاثا او خمسا ترا او ثلاث یافت یکی آنکه تکرار آن آنحضرت پس فرمود غسل
دهید او را بسدر غسل طاق یکی یا سه یا پنج تا زنان مقید کردند بقول خود ثلاثا او خمسا او اکثر من ذلک بجهت بیان سنت تکرار ما ابیها اگرچه یکبار در ادای واجب کفایت کند
ان رایتن ذلک واجعلن فی الآخرة کافورا او شیئا من کافور ... فاذنی فلما فرغنا آذناه فالقی الیها حقوه فضفرنا شعرها ثلاثة قرون والقیناها خلفها
آن گیسوها را پس آن منفوتات ظاهر از سیاق این حدیث آنست که گردانیدن سه گیسو والقای آن پس پشت اختیار زنان بود از نزد خود ولیکن در روایت ابن حبان تصریح است
واجعلن لها ثلاثة قرون نیز آمده واین بتقدیر صحت صریح است در رفع ضفائر نزد حنفیه موی سر او پس آن پیش پراگنده گذارند چنانکه هنگام حیات نزد مصیبت و بروایتی از ده
موی گیسو کردن بالای درع بر سینه گذارند باب الثیاب البیض للکفن مستحب بودن جامهای سفید برای کفن حدثنا محمد بن مقاتل مروزی که مجاور مکه بود
درویست و شش قال اخبرنا عبدالله بن مبارک قال اخبرنا هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کفن فی ثلاثة اثواب یمانیة
از عائشه که آن حضرت کفن کرده شد در سه جامه که ازار و ردا و لفافه بود یمانیة بتخفیف یا منسوب بیمن بیض بکسر موحده جمع ابیض سحولیة بفتح سین و ضم آن منسوب
بقریه ایست از یمن که بافته میشوند در آنجا جامها و بالفتح بمعنی گازر است از سحل بمعنی شستن یعنی مغسول بالضم جمع سحل بمعنی جامهٔ سفید تنگ کما قال ابن الاثیر لیس فیهن قمیص
من کرسف بضم کاف و سین و سکون را و در میان بمعنی آن جامها از پنبه بودند بزی ندی زیاده کرده پس ذکر کردند مر عائشه را قول مردم که میگفتند کفن کرده شد آن حضرت در
دو جامه و چادر حبره پس گفت عائشه آورده شد و بود آن چادر ولیکن صحابه باز داوند آن را و تکفین نکردند در آن لیس فیها قمیص ولا عمامة نبود در آن سه جامه پیراهن و
نه دستار یعنی همین سه جامه بود از غیر این دو جنس که در کفن آنحضرت نبود اصلا و باین اخذ کرده شافعی واحمد گویند کفن سنت سه لفافه باشد و نزد ما نیز کفن سنت سه
جامه است ولیکن مشهور در بیان آن ازار و قمیص و لفافه است و روایت کرده ابو حنیفه از ابراهیم نخعی بواسطه حماد مرسلا که آنحضرت کفن کرده شد در حله یمانیه و قمیص حله در
عرب مجموع دو ثوب را گویند ازار و ردا و ذکر کرده عبدالرزاق از حسن بصری نحو آن مرسلا و روایت کرده ابن عدی بسند کامل از جابر بن سمره و ابو داؤد از ابن عباس نحو آن و
حدیث عائشه اگرچه صحیح تر است ولیکن احادیث قمیص نیز بسبب تعدد طرق معادل آنند و مرجح اند باعتبار آنکه حال تکفین ظاهر تر است مر رجال را قال ابن الهمام ممکن
گوید مراد آنست که قمیص و عمامه در آن سه جامه نبود بلکه سوای آن بود پس مجموع الکفان پنج باشند و آن مردود است بانچه در بن صحیح از ابی بکر رضی الله عنه مذکور گفت مر عائشه را
در چند ثوب کفن کرده شد آنحضرت گفت در سه جامه و احادیث تکفین در سه جامه در سنن و غیر آن بسیار اند باب الکفن فی ثوبین جواز کفن در دو جامه و آن کفن کفایت است و ادنی کفن سنت
و الکیه ثوب که ساتر تمام بدن باشد آنقدر واجب است که کمتر از آن روا نبود بالاتفاق تا آنکه ذکر کرده زیلعی که اگر یافته نشود جامه که بپوشیدن تمام بدن مر اضمر کرده شود
او بچیزی چون برگ درخت یا از خرد و تنها ستر عورت کفایت نکند حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد یعنی ابن زید عن ایوب عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال
بینا رجل واقف بعرفة اذ وقع عن راحلته در اثنای آنکه مردی استاده بود بعرفات ناگاه افتاد آن مرد از شتر سواری خود فوقصته پس شکست آن راحله گردن او را او قال
یا گفته است شیخ او فاقصته از ایقاص شک اوست قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اغسلوه بماء وسدر غسل دهید او را بآب و کنار وکفنوه فی ثوبین و تکفین کنید
در دو جامه او که دارد در روایات هر سه ابواب ثوبین بی اضافت بضمیر است و در روایت کتاب الحج ثوبیه بضمیر آمده ولا تحنطوه حنوط مالید او را ولا تخمروا راسه ...
سر او را فانه یبعث یوم القیامة ملبیا زیرا که بتحقیق وی برانگیخته میشود از قبر روز قیامت لبیک گویان از اینجا معلوم شود که تمام طاعت بستر حال مرده
امید است که بنوید او را بفضل الٰهی که آخرت از اهل آن عمل و قبول کند از وی تمام باب الحنوط للمیت ذکر حنوط که مر میت را باشد و حنوط خوشبوی مرکب مخصوص ...
طیب احیا را حنوط نگویند و تصریح بمنع استعمال آن در راه وخاص و تخصیص معین مشعر است باشتهار استعمال آن در عامه اموات خصوصا با قرینه منع از تخمیر راس و قتل دلیل ...
حدثنا قتیبة قال حدثنا حماد عن ایوب عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال بینما رجل واقف مع رسول الله در اثنای آنکه مردی برکه ... و امیکرد ... صلی الله
علیه وآله وسلم بعرفة اذ وقع من راحلته فاقصعته بتقدیم صاد بر عین پس دو مهمله پس گشت آن را از قصع قطع بمعنی شکستن یا فاقصته بتقدیم عین بر صاد از اقعاص کسی
را الفوز کشتن برجای خود شک راوی است در لفظ فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اغسلوه بماء وسدر وکفنوه فی ثوبین ولا تحنطوه ولا تخمروا راسه فان الله
یبعثه یوم القیامة ملبیا بتحقیق خدا تعالی خواهد برانگیخت او را روز قیامت لبیک گویان باب کیف یکفن المحرم چگونه کفن داده شود کسی را که احرام بسته بود و مرد و اختلاف است
در آن میان علماء شافعی و احمد و اسحاق و اهل ظاهر بر آنند که محرم را مناسب حال احرام تکفین کنند زیرا چه وی باقی است بر احرام خود بعد موت بدلیل حدیث باب که
ناطق است بحرمت ستر راس و تطیب چنانکه حکم محرم است و ابو حنیفه و مالک و اوزاعی گویند حکم محرم مانند حکم حلال است زیرا که احرام منقطع میشود بموت چون سائر اعمال که در
حدیث صحیح آمده اذا مات الانسان انقطع عنه عمله الا من ثلاث و احرام خارج از آن ثلث است و لهذا اجازت شد در اغتسال بآب و سدر و ... است و در سند ابی حنیفه که سیده
عائشه از حکم محرم وقتیکه بمیرد گفت چنانکه بموتی دیگر کنند که وی چون مرد رفت از وی احرام و امر تکفین در دو جامه بجهت ضرورت بود که جز آن جامه نداشت و اما عدم مس
طیب و تخمیر راس مخصوص بآن مرد بود زیرا که هرچه وارد شود بخلاف قیاس مقتصر بر مورد باشد و لفظ حدیث عام نیست هر محرم را بلکه در شخص معین است و علت مبعوثیت وی بحالت
تلبیه نیز اقتضاء عموم نمیکند که آن در هر محرم حکم نمیتوان کرد و روایت کرده دارقطنی از ابن عباس حکم کرد ابن قطان بصحت آن که فرمود بپوشید روی و سر او را و نیز تشبه مکنید بیهود

اگر بمیرد محرم و آنرا حنوط می مالید یا نه تراهی را قد نقله العینی حدثنا ابو النعمان قال حدثنا ابو عوانة بکسر مهملة عن ابی بشر بکسر موحده وعن سعید بن جبیر عن ابن عباس
ان رجلا وقصه بعیره یعنی بتحقیق مردی گردنش شکست شتر وی بانداختن او ازبالای خود بسبب یا جدا انداختن بعض علما ونحن مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم وهو محرم وحال آنکه ما
با آنحضرت بودیم و آن مرد احرام بسته بود فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اغسلوه بماء وسدر وکفنوه فی ثوبین ولا تمسوه طیبا و نسایید او را خوشبو ولا تخمروا راسه فان الله
یبعثه یوم القیمة ملبیا و در بسیاری از نسخ لفظ ابدا است از تلبیه یعنی جمیع حشر وی باشد یعنی چون آن تا برانگیخته شود حدثنا مسدد قال حدثنا حماد بن زید
عن عمرو وایوب عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال کان رجل واقف مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم بعرفة فوقع عن راحلته یعنی مردی که در حالت وقوف بود با آن حضرت
در عرفات پس افتاد در زمین از راحله خود قال ایوب حماد گوید گفت ایوب در روایت خود بین لفظ فوقصته چنانکه در باب الکفن فی ثوبین گذشت قال عمرو گفت عمرو بن دینار در روایت
خود فاقصعته که بمعنی اول است فمات فقال اغسلوه بماء وسدر وکفنوه فی ثوبین ولا تحنطوه ولا تخمروا راسه فانه یبعث یوم القیامة قال ایوب گفت ایوب در روایت خود
یلبی که لفظ مضارع است یعنی مبعوث میشود بحالی که تلبیه میگوید وقال عمرو گفت عمرو در روایت خود بدل لفظ مضارع ملبیا لفظ اسم فاعل را باب الکفن فی القمیص الذی یکف بضم تحتیه
وفتح کاف وتشدید فا از کف بمعنی دوختن حاشیه او لا یکف یعنی کفن بغیر قمیص جواز کفن کردن میت در پیراهنی که دوخته شود یا دوخته نشود اشارتست هر دو قول کسیکه مکروه
داشته ثانیین در قمیص را وقول کسیکه دعوی کرده که قمیص جز غیر دوخته مشروع نیست و بعضی یکف بفتح تحتیه وضم کاف خوانند از کف بمعنی منع یعنی کفن کردن در پیراهنی که باز دارد میت
را از عذاب برکت خود یا بمدار دلیل سبب عدم اهلیت میت وکذوی چنانکه ابن سلول ساو بعضی بفتح اول وسکون ثانی وتخفیف فا یکسر آن خوانده از کفایت ساقط شد یا از آخر الکفاف یا کسر
چنانکه نیز ببعضی آمده یا بغلط کاتب مراد پیراهنی که کافی باشد و مناسب باشد طول بدن میت را یا کافی نباشد چنانکه قمیص آنحضرت که راست بر میانه قامت مبارک بود بتکفین ابن سلول
که طویل بابن بود عطا شد حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید قطان عن عبید الله عمری قال حدثنی نافع عن عبد الله بن عمران عبد الله بن ابی لما توفی جاء ابنه الی رسول
بتحقیق ابن ابی بضم همزه وفتح موحده وتشدید تحتیه ابن سلول که نام مادر عبد الله بن ابی است که سرگروه منافقان بود وقتیکه فوت کرد آمد پسر او بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
و این پسر که از فضلای صحابه و خیار ایشان شد حباب بضم مهمله و دو موحده نام داشت وچون این نام شیطان است تغییر داد آنرا آن حضرت بعبد الله که پدرش نام داشت
فقال یا رسول الله اعطنی قمیصک اکفنه فیه پس گفت ای رسول خدا عطا کن مرا پیراهن خود تا کفن کنم ابن ابی را در آن وصل علیه واستغفر له و نماز کن بر وی وطلب آمرزش
کن برای وی و این التماس پسر ابن ابی بنا بر حمل حال پدر بر ظاهر اسلام بود و هنگام احتضار از آنچه مشاهده کرد از وی آثار رجوع وانابت وندامت پس بسبب سابقه محبت و حرص که در
اسلام پدر داشت و بسر برد شد اکنون هم میلش باین جانب دید خیال کرد اهلیت واستحقاق او را و از آن حضرت درخواست تفصیل نمود تا از برکات لباس و دعای آنحضرت
سعادت مغفرت نصیب او گردد و روایت کرده عبد الرزاق وطبری از قتاده که فرستاد ابن ابی پسر را نزدیک آن حضرت و چون تشریف آورد آن حضرت فرمود هلاک کرد ترا
محبت یهود گفت ای رسول خدا من فرستاده بودم بسوی تو تا استغفار کنی برای من نه آنکه سرزنش نمائی پس سوال کرد که عطا فرماید آن حضرت پیراهن خود را تا کفن کرده شود در آن
و تقویت کرده رجال این حدیث را شیخ ابن حجر و تائید نموده بآنچه طبرانی از ابن عباس آورده که هرگاه بیمار شد ابن ابی تشریف فرمود او را آن حضرت پس گفت وی منت نه بر من و تکفین کن
مرا در پیراهن خود و نماز کن بر من انتهی و این اظهار رغبت در تبرک بآثار شریف و استمداد بدعا و استغفار باعث شد پسر ابن ابی را بعد موت پدر بر التماس آنچه درخواست نمود فاعطاه
قمیصه پس عطا کرد آن حضرت پسر ابن ابی را پیراهن خود فقال آذنی اصلی علیه فرمود خبر کن مرا بعد از این تا نماز کنم بر وی و در این اجابت اکرام است مر پسر ابن ابی را بعد لحوق
آنکه وی متوفی در تبرک و استمداد با آنکه عادت شریف عدم رد سوال بود از هر سائلی و بهر چیزی که بوده که منع از عطا منافی کرم است و لهذا حکم منع از آن نشد چنانکه نهی از نماز آمد بلکه
بر احسان در حق مشرکین هم که با آن حضرت مقاتله نمیکردند ممنوع نشد چنانکه کریمه لا ینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین ولم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم وتقسطوا الیهم
ان الله یحب المقسطین ناطق بدین است و در این عطا مکافات است ابن ابی را بدادن وی قمیص خود را عباس روز بدر وقتیکه برهنه اسیر آورده عباس را و نیافتند پیراهنی که به
قامت او راست آید بجز پیراهن ابن ابی متوفی پس مکافات کرد آن حضرت تا منافق را احسانی بر ذات مبارک نباشد که عوض نداده باشد آن را و در نماز تعلیم امت است که بنا
احکام شرعی بر ظاهر حال است هر که اقرار بزبان کند بر وی نماز گذارند و مروی است که از قوم وی که خزرج بود هزار کس ایمان آوردند وقتیکه دیدند او را که استشفاع میکرد بسوی
نماز آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فآذنه فلما اراد ان یصلی علیه جذبه عمر فقال پس خبر کرد پسر ابن ابی آن حضرت را بجنازه پدر پس وقتیکه خواست آنحضرت که نماز کند بر وی
کشید آنحضرت را عمر بن خطاب و گفت الیس الله نهاک ان تصلی علی المنافقین آیا نیست که خدا منع کرده است ترا اینکه نماز کنی بر منافقان چه نماز استغفار است و بتحقیق فرموده
ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین و منافقان مانند مشرکان اند با آنکه فهمیده عمر رضی الله عنه از کریمه استغفر لهم او لا تستغفر لهم الا منع استغفار را ایشان فقال
پس فرمود آنحضرت انا بین خیرتین یعنی من میان دو اختیارم یعنی مخیرم در استغفار و عدم آن چنانکه قال فرموده استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین
مرة فلن یغفر الله لهم استغفار کن مر ایشان را یا استغفار مکن اگر استغفار کنی مر ایشان را هفتاد بار پس هرگز نخواهد آمرزید خدا مر ایشان را پس فرمود منطوق آیه تخییر است
نه منع پس اختیار کردم استغفار را که رحمت است و اگر دانم که بزیادت از هفتاد بار مغفرت شود زیاده کنم فصلی پس نماز کرد آن حضرت بر وی فنزلت پس نازل شد این آیه ولا تصل
علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره و نماز مکن بر هیچ یکی از منافقان که بمیرد گاهی و ایستاده مشو بر قبر او منع است از آنچه کرد آن حضرت بعد از دفن ابن ابی چنانچه

در حدیث آینده هست و ابدا اتعلق منتهی هست و تواند که متعلق بیات باشد که ایشان را موت ابدی نیست زیرا احیای کافر برای تعذیب هست نه برای تنعم پس گویا زنده نشد کما
قال البیضاوی **حدثنا** مالک بن اسمعیل قال حدثنا ابن عیینة عن عمرو سمع جابرا قال اتی النبی صلی الله علیه وآله وسلم عبد الله بن ابی بعد ما دفن آمد آن حضرت نزد
عبد الله بعد از دفن وی فاخرجه فنفث فیه من ریقه والبسه قمیصه پس بیرون آورد یعنی فرمود تا بیرون آرند پس انداخت در بدن وی از آب دهن مبارک و پوشانید او را
پیراهن خود حدیث اول دلالت دارد بر آنکه عطا و خلعت قمیص نزد خبر وفات و سوال پسر وی برای تکفین بعد از آن فرمود که خبر کنی تا نماز کنم پس خبر کرد بر طبق ارشاد و خود آن حضرت
وقت تشریف فرمود و ثانی دلالت دارد بر آنکه آن حضرت بعد دفن رسید و بعد از آن قمیص پوشانید و چون تخالف میان این دو حدیث بظاهر می‌نماید گفته اند در توفیق که مراد
اعطا در حدیث اول اجابت سوال بطریق وعده است یا اعطا از تکفین و تا که خبر کنند بدان و چون پسر برای خبر نزد آن حضرت رفت بسببی توقف شد و مردم از وقوع حضور آنحضرت
نداشتند یا نرسیدند مشقت کردن آن حضرت را بدفن شتافتند و هنوز در حفره انداخته خاک نریخته بودند که آن حضرت تشریف آورد و او را از حفره بر آورده حسب الوعده کرم
فرمود بلکه زیادة و ابزان چنانکه مراد آب دهن و تنها و بعضی در توجیه گویند که آن حضرت دو قمیص داده بود و باز رد والله اعلم **باب** الکفن بغیر قمیص جواز کفن بی آنکه بدان
پیراهن باشد **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا سفیان الثوری عن هشام عن عروة عن عائشة قالت کفن النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی ثلاثة اثواب سحول کرسف ما تم
شد آنحضرت در سه جامه سحول کرسف جنس پنبه عطف بیان هست و در بعضی نسخ لفظ ثلاثة نیست و این مناسبت مر چیزی را که در نسخه شیخ اجل ما بعد از حدیث ثانی زیاده
قال ابو عبد الله ابو نعیم لا یقول ثلاثة و عبد الله بن الولید عن سفیان یقول ثلاثة لیس فیها قمیص ولا عمامة نبود در آن جامها پیراهن و نه دستار چنانکه عنقریب شرح آن
گفت **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن هشام قال حدثنی ابی عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کفن فی ثلاثة اثواب لیس فیها قمیص ولا عمامة
و بعضی گویند مراد نفی قمیص جدید است سوی قمیص سابق که در بر داشت و بقولی مراد نفی قمیص است که غسل داده شده در آن یا نفی قمیصی که ملفوف الاطراف باشد **باب** الکفن
بلا عمامة و این در باب روایت بر کسیکه قائل است بودن کفن سنت پنج جامه که دو از آن عمامه و قمیص هست و مشائخ قدیم مکروه دارند عمامه را و بعضی متاخرین مستحسن داشته
آن را برای اشراف بجهت آنچه مرویست از ابن عمر که وی عمامه می بست پشت را میگردانید و شمله را بر روی او **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالک عن هشام بن عروة عن ابیه
عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کفن فی ثلاثة اثواب بیض سحولیة لیس فیها قمیص ولا عمامة **باب** بتنوین است الکفن من جمیع المال کفن میت از
تمام مال مملوک اوست تا اگر مال بقدر تجهیز و تکفین باشد پس صرف کرده شود در آن اگرچه میت مستغرق دین بود ولیکن گفته اند که اگر مال اندک بود و ورثه بسیار اولی کفن کفایت است
که مرد را دو جامه باشد و زن را سه جامه و در عکس آن اولی کفن سنت است و به قال و بساختن کفن باز تمام مال گفته است عطاء والزهری و عمرو بن دینار و قتادة و نقل کرده
عسقلانی که قائل اند بدان جمیع اهل علم مگر روایت شاذه از خلاس بن عمرو که گوید کفن از ثلث است و از طاوس آمده که از ثلث اگر مال اندک باشد وقال گفته است عمرو بن دینار
الحنوط من جمیع المال خوشبوی که استعمال کنند مرده را هم از تمام مال است نه از ثلث و همچنین روایت کرده عبد الرزاق از عطا وقال ابراهیم یبدأ بالکفن ثم بالدین ثم بالوصیة گفت
ابراهیم نخعی در قسمت و صرف ترکه میت آغاز کرده شود بکفن پیش از همه پس به ادای دین پس بوصیت وقال سفیان اجر القبر والغسل هو من الکفن گفت سفیان
ثوری مزد گور کندن و غسل دادن از قبیل کفن است و در حکم آنست **حدثنا** احمد بن محمد المکی قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن سعد عن ابراهیم عن ابیه
قال اتی عبد الرحمن بن عوف یوما بطعامه آورده شد عبد الرحمن بن عوف که از اغنیای صحابه و عشره مبشره بود روزی بطعام وی فقال قتل مصعب بن عمیر وکان خیرا منی
پس گفت عبد الرحمن کشته شد مصعب بضم میم و فتح عین ابن عمیر بتصغیر روز احد و بود بهتر از من در جاهلیت خوش معاش و خوش لباس بود و چون اسلام آورد زهد اختیار کرد
فلم یوجد له ما یکفن فیه الا بردة پس یافته نشد برای او چیزی از ملک او که کفن کرده شود در آن مگر یک چادر که او را کفن ساختند وقتل حمزة او رجل آخر شهید شد حمزه بن
عبد المطلب عم آن حضرت که او را سید الشهداء گویند روز احد یا مردی دیگر تام بر وشک راویست خیر منی که بهتر از من بود فلم یوجد له ما یکفن فیه الا بردة پس یافته نشد برای او
چیزی که کفن کرده شود در آن مگر چادری لقد خشیت ان یکون قد عجلت لنا طیباتنا فی حیاتنا الدنیا بتحقیق ترسیدم من اینکه باشند که شتابی کرده شده برای ما نعمتهای
موعوده ما در بهشت در این حیات دنیا و در آخرت محروم باشیم ثم جعل یبکی پس برگشت عبد الرحمن که میگریست از این ترس و خوف طول حساب تا خر از لحوق بدرجات عالی **باب**
اذا لم یوجد الا ثوب واحد در صورتیکه یافته نشود برای کفن میت از انواع دیگر تدریک جامه بحکم ضرورت بدان اکتفا کنند **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله بن مبارک
قال اخبرنا شعبة عن سعد بن ابراهیم عن ابیه ابراهیم ان عبد الرحمن بن عوف اتی بطعام وکان صائما فقال بتحقیق عبد الرحمن بن عوف آورده شد طعامی و حال آنکه بود در روزه و از کرد روزه
شد پس گفت قتل مصعب بن عمیر وهو خیر منی کفن فی بردة ان غطی راسه بدت رجلاه وان غطی رجلاه بدا راسه کشته شد مصعب و حال آنکه وی بهتر از من بود کفن کرده
در چادری که اگر پوشیده شدی بدان سر او ظاهر شدی پاهای او و اگر پوشیده شدی پاهای او ظاهر گشتی سر او واراه قال وقتل حمزة وهو خیر منی گمان برده شعبه که عبد الرحمن چنانکه گفته است نیز این کلمه که قتل حمزه
نیز کفن کرده شد بهمان تشریح کرده حاکم در مستدرک از روایت انس ثم بسط لنا من الدنیا ما بسط پس فراخ کرده شد برای ما از متاع دنیا آنچه فراخ کرده شد کنایت است از کثرت
ثروت که بعضی تعبیر از آن کرده او قال اعطینا من الدنیا ما اعطینا یا گفت داده شدیم از دنیا آنچه داده شدیم و قد خشینا ان تکون حسناتنا عجلت لنا و بتحقیق
ترسیدیم اینکه باشد نیکوئیهای ما شتاب داده شده ثم جعل یبکی حتی ترک الطعام پس آغاز کرد که میگریست تا آنکه ترک کرد طعام را

یعنی شی معروف بیان است نیز و عید هم اورد و دنیا انچه میخواهم مرکسی را که میخواهم تعجیل بکند حتی ترک الطعام پس سنت عبدالرحمن که میدانیست که گذاشت طعام را بعد از نام روزه
و گفته **باب** اذا لم یجد کفنا الا ما یواری راسه او قدمیه غطی به راسه اگر نیابد متعهد از میت کفن میت را مگر آنقدر جامه که ستر میکند سر او را یا پای او را یعنی یکطرف
غیر مستوعب می ماند سر را باید پوشید و شود بدان طرف سر او را طرف پای بپوشد ببستر شود بپوشند **حدثنا** عمر بن حفص بن غیاث بن طلق قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنا
شقیق قال حدثنا خباب بفتح خا معجمه و تشدید موحده اول ابن ارت بفتح همزه و راء تشدید بر قبیله ایمان آورد پیش از دخول دار ارقم و عذاب کرده شد برای اسلام پس صبر کرد از مهاجرین
اولین است قال هاجرنا مع النبی صلی الله علیه واله وسلم نلتمس وجه الله گفت خباب هجرت کردیم بموافقت آن حضرت بحالی که میخواستیم جهت خدا و رضای او را فوقع اجرنا
علی الله پس ثابت شد اجر ما بر خدا بموجب وعده و کرم وی تعالی فمنا من مات ولم یاکل من اجره شیئا پس بعضی از ما کسی بود که مرد و نخورد از اجر خود چیزی را و جمله برای آخرت
او آماده ماند و خود در فقر رفتند منهم از جمله ایشان مصعب بن عمیر است ومنا من اینعت له ثمرته و بعضی از ما کسی است که پخته شد و رسید مر او را میوه او فهو یهدبها پس وی می چیند
آن را اینعت بهمزه قطع و سکون تحتیه و نون و عین مهمله بر وزن مفتوح از ینوع بمعنی رسیدن میوه یهدبها بضم دال مهمله و کسر آن از هدب بمعنی چیدن میوه قتل یوم احد کشته شد
مصعب روز غزوه احد فلم نجد ما نکفنه به الا بردة اذا غطینا بها راسه خرجت رجلاه پس نیافتیم از ملک او چیزی که تکفین کنیم او را مگر چادری که چون می پوشیدیم بآن سر او را
بیرون می شد پایهای او واذا غطینا بها رجلیه خرج راسه و چون می پوشیدیم بآن هر دو پای او را سر بیرون می گشت فامرنا النبی صلی الله علیه واله وسلم ان نغطی راسه پس امر
کرد ما را آن حضرت که بپوشیم بآن سر او را وان نجعل علی رجلیه من الاذخر قال ابو عبدالله وکان الحمیدی یحتج بهذا الحدیث ان الکفن من جمیع المال و امر کرد که بگردانیم بر پای او
که بپوشانیم اذخر بالکسر همزه و سکون ذال معجمه گیاهی مشهور است در حجاز خوشبو **باب** من استعد الکفن فی زمن النبی صلی الله علیه واله وسلم فلم ینکر علیه کسی که آماده داشت
کفن را در زمان شارع پس انکار نکرده شد بروی عمل وی و سلم ینکر بلفظ مجهول است در اکثر نسخ و در بعضی بلفظ معلوم یعنی انکار نکرد آن حضرت و از پنجا جواز تحصیل مال دست از کفن و ذکر
هنگام حیات مستفاد شود تا آنکه کرده اند جمعی از صالحین قبرهای خود را قبل از موت بدستهای خود اگرچه این در زمان صحابه منقول نشده و سزاوار آنست مر کسی را که استعداد کند چیزی را
از آن باید تحصیل کند آن را از وجه حلال و از آثار اهل خیر و صلاح کذا قیل **حدثنا** عبدالله بن مسلمة قال حدثنا ابن ابی حازم عن ابیه عن سهل ان امرأة جاءت النبی صلی الله
ابسهل بن سعد ساعدی که تحقیق زنی آمد پیغمبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم ببردة منسوجة فیها حاشیتها یا چادری که بافته شده بود در آن حاشیه او یعنی بافته شده با حاشیه او
اتدرون ما البردة مقوله سهل است بحذف حرف استفهام میدانید چیست برده قالوا الشملة گفتند حاضران چادری که بدن را بپیچند در آن در صراح گفته شمله گلیم خورد که بخود در کشند قال
نعم قالت نسجتها بیدی فجئت لاکسوکها گفت آن زن بافته ام این را بدست خود پس آمدم تا بپوشانم ترا آن چادر فاخذها النبی صلی الله علیه واله وسلم محتاجا الیها
گرفت آن چادر را آنحضرت بحالی که حاجت داشت بچادر فخرج الینا وانها ازاره پس بیرون آمد حضرت بسوی ما در حالی که آن چادر ازار او بود فحسنها فلان پس خوش کرد آن را فلان
کنایت است از مرد که نیر گویند سعد بن ابی وقاص است و بقول عبدالرحمن بن عوف فقال اکسنیها ما احسنها پس گفت فلان بپوشان مرا این چادر چه خوش است آن فقال القوم
ما احسنت پس گفتند مردم مر سائل را خوب نکردی لبسها النبی صلی الله علیه واله وسلم محتاجا الیها ثم سالته وعلمت انه لا یرد پوشید آن را آن حضرت بحالی که محتاج بود
بآن پس سوال کردی در حالی که دانسته که آن حضرت رد نمیکند سوال را قال انی والله ما سالته لالبسها انما سالته لتکون کفنی گفت سائل بخدا قسم میسوگند خدا سوال نکرده ام بجهت آنکه
بپوشم آن را سوال نکرده ام مگر برای آنکه باشد کفن من و در روایتی آمده که گفت امیدواری کردم برکت آن را که پوشید پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم قال سهل فکانت کفنه
گفت سهل پس بود آن چادر کفن او **باب** اتباع النساء الجنازة حکم پسروی کردن زنان مر جنازه را **حدثنا** قبیصة بن عقبة قال حدثنا سفیان الثوری عن خالد عن
ام الهذیل حفصة بنت سیرین عن ام عطیة رضی الله عنها قالت نهینا عن اتباع الجنائز گفت ام عطیه منع کرده شدیم ما زنان از پسروی کردن جنازه ولم یعزم علینا لازم و موکد
کرده نشد بر ما این منع پس نهی برای تنزیه بود نه تحریم و باین قائل اند جمهور و منقول است رخصت از مالک مر غیر جوان را و پوشیده نیست که محل نزاع نزد امن از فساد است
کما قاله العسقلانی **باب** احداد المرأة علی غیر زوجها سوگ داشتن زن بر فوت شخصی که غیر شوهر او باشد از اقربا یا بیگانه و آن مباح است تا سه روز اما برای زوج پس آن چهار ماه
و ده روز است و در بعضی نسخ حداد بلا همزه است فی الصراح احدت المرأة امتنعت من الزینة والخضاب و حداد بالکسر جامه های سوگ سیاه و کبود پوشیدن **حدثنا**
مسدد قال حدثنا بشر بکسر موحده بن المفضل قال حدثنا سلمة بن علقمة عن محمد بن سیرین قال توفی ابن لام عطیة گفت ابن سیرین وفات یافت پسری که مر ام عطیه را
بود فلما کان یوم الثالث باضافت یوم چنانکه روایت اکثر است و در روایت مستملی الیوم است دعت بصفرة فتمسحت به وقالت پس چون شد روز سیوم از موت پسر طلبید چیز خوشبو
زرد رنگ پس مالید آن را و گفت نهینا ان نحد علی میت اکثر من ثلث منع کرده شدیم ما زنان از آنکه سوگ داریم بر مرده زیاده از سه روز الا بزوج مگر بر شوهر **حدثنا** الحمیدی
قال حدثنا سفیان بن عیینة قال حدثنا ایوب بن موسی ابن عمرو بن سعید بن العاص اموی مکی سنه ثلث و ثلثین و مائه قال اخبرنی حمید بن نافع عن زینب
بنت ابی سلمة ربیبه آن حضرت بود از بطن ام سلمه قالت لما جاء نعی ابی سفیان من الشام گفت زینب چونکه آمد خبر فوت ابی سفیان صخر بن حرب والد معاویه از طرف
شام دعت ام حبیبة بصفرة فی الیوم الثالث فمسحت عارضیها وذراعیها طلبید ام حبیبه دختر ابی سفیان که از ازواج مطهرات است خوشبوی زرد رنگ در روز سیوم پس
مالید بر دو رخسار و بر دو بازوی دست خود را وقالت انی کنت عن هذا لغنیة لولا انی سمعت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یقول گفت ام حبیبه تحقیق بودم من

از بوی طیب هر چند بی یاز و حنیبه بر آنکه بوی کرد تحقیق شنیدم ام آن حضرت را که میفرمود لا یحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر ان تحد علی میت فوق ثلاث
نیست مرحیح زنی را که ایمان می آرد بخدا و روز آخرت اینکه سوگ دارد بر هیچ مرده بیش از سه روز مگر بر شوهر خود که دارد بر او چهار ماه و ده روز
چهار ماه و ده روز و باشد یا است مطلقه یا غیر مطلقه مراد و جوب امساک از زینت است بر زوج باجماع و در حدیث ام عطیه نهی صریح است از سرمه کردن و از پوشیدن
رنگین جامه و استعمال طیب نقل العسقلانی و از نیجا استحباب استعمال طیب به تهیه آن روز سیوم مر زنان اهل حداد را اسلوم شود همچنین بعد تمام مدت عدت و لیکن آن مخصوص
فیلطحادن حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم عن حمید بن نافع عن زینب بنت ابی سلمة انها اخبرته قالت دخلت
ام حبیبة زوج النبی زینب خبر داد حمید را که گفت در آمدم بر ام حبیبه جفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فقالت سمعت رسول الله پس گفت ام حبیبه شنیدم پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم یقول لا یحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر تحد علی میت فوق ثلث الا علی زوج اربعة اشهر وعشرا ثم دخلت علی زینب بنت جحش حین توفی اخوها
فدعت بطیب فمست ثم قالت ما لی بالطیب من حاجة زینب بنت جحش هنگامی که فوت کرده بود برادر او طلبید خوشبوی پس مالید خوشبوی را پس گفت
بالطیب من حاجة غیر انی سمعت رسول الله پس گفت نیست مرا بخوشبوی حاجتی جز آنکه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یقول علی المنبر میفرمود
لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر تحد علی میت فوق ثلث الا علی زوج اربعة اشهر وعشرا باب زیارة القبور مشروع بودن زیارت قبر و خلاف نیست در آن بر
از علما ابیه از نهی منع آن در اول اسلام تا قریب العهد بودند بعبادت اوثان و میگرفتند قبر را مساجد چون متمکن شد اسلام و راسخ گشت در دلهای ایشان
نهی از آن برداشته شد بجهت آنکه یاد میدهد آخرت را و میرغبت میگرداند در دنیا و احادیث درین معنی بسیار اند و ثابت شد و عمل بدان از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه رضی الله عنهم
و لیکن اختلاف است در عموم اباحت مر زنان را جمعی تمام داشته اند اباحت را چنانچه نهی تمام بود و حمل کنند حدیث لعن الله زوارات القبور را بر مردود آن پیش از رخصت
زیارت با قضای حیض و مبالغه و جمعی حرام یا مکروه دانند مر زنان را بحدیث مذکور که راوی آن ابی هریره است و او متأخر الاسلام است و نیز روایت کرد ابو داود از ربیع
است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زائرات قبور را و روایت کرد احمد و حاکم از عبد الله بن عمرو بن العاص که تحقیق دید آن حضرت فاطمه را که می آمد فرمود از کجا می آئی
گفت آمده ام از اهل این میت در ما رحمت کردم میت ایشان را و تعزیت آن نمودم فرمود شاید که تو رسیدی با ایشان کدی را گفت معاذ الله که برسم با ایشان کدی و حال آنکه
شنیده ام ترا که ذکر میکردی درین باب آنچه ذکر میکردی و کدی بضم کاف و تخفیف دال مهمله مقصوره یعنی مقابر است پس انکار کرد وصول مقابر را و لیکن ثابت شده که فاطمه
رضی الله عنها زیارت میکرد قبر حمزه را رضی الله عنه هر جمعه و عائشه صدیقه رضی الله عنها زیارت میکرد قبر برادر خود عبد الرحمن را که بمکه بود و شاید که آن مخصوص بود در حق
ایشان بجهت امن از فتنه و بعضی فرق کنند میان پیر زنان و جوانان و کسانیکه جدا آیند برای زیارت از مردان یا در مردان آیند قرطبی گفته شاید اختلاف نباشد درین
بمشیت الله انتهی و دور نیست که حرام باشد درین زمان بیخلاف بجهت غلبه فتنه و فساد و هر گاه خروج زنان بسوی جمعه و جماعات نماز ممنوع باشد نزد اکثر علما بسوی
مقابر بطریق اولی ممنوع بود و فایده تذکر موت و آخرت در حق ایشان معارض است آن را قلت صبر و کثرت جزع ایشان هر خوش گفته است ابن عبد البر نیست زن را
هیچ حال بهتر از ملازمت کوشک خانه خود و آداب زیارت با بندی از اختلاف روایات درین مسئله در رساله فارسی جدا مشروح گفته شده آن را باید گرفت حدثنا
آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا ثابت عن انس بن مالک قال مر النبی گفت انس گذشت بتقریب زیارت مقابر البقیع و گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
تبکی عند قبر بزنی که گریه میکرد نزد قبری فقال اتقی الله واصبری پس فرمود او را بترس از مخالفت خدا و صبر کن قالت الیک عنی فانک لم تصب بمصیبتی گفت زن
با آن حضرت دور باش از من زیرا که تو مصیبت زده نشده بمصیبت من و لم تعرفه و نشناخته بود آن حضرت را فقیل لها انه النبی پس گفته شد آن زن را که تحقیق گوینده
این سخن پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم فاتت باب النبی پس آمد آن زن در پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم فلم تجد عنده بوابین پس نیافت نزد در وی دربانان را
در باب آن که منع کنند مردم را از در آمدن که بالنشیند آن پیغمبر با قصد تواضع و خوشنودی و عدم رعونت و دل خود دیانت که چون ملوک و سلاطین در بانان باشد که مزاحم شوند از جهت آمدن مردم
این حرف نمیهر گرگفته مرد مر حضرت رسانند و چون دید بی مزاحم نمیدید آمد فقالت لم اعرفک پس گفت نشناختم ترا که تو پیغمبر خدائی فقال انما الصبر پس فرمود آن حضرت جز این نیست
که صبر کردنی فقال انما الصبر عند الصدمة الاولی پس فرمود معتبر و محمود نیست صبر مگر نزد صدمه نخستین که از بلا بدل رسد هر اعراض فرمود از مواخذه مصاب و قبول نمود باعتذار او را
و تنبیه کرد بعدم فائده صبر حال بعد از جزع و فزع شده اول بار چه صبر در آخر بحکم ضرورت است که اختیار را در آن مدخل نیست تا ثواب بر آن مترتب گردد و منع کردن زن را از حضور در قبر
چنانکه بیان کرد از بی صبری و عدم جزع ظاهر شخصا بر خبری سخت زدن و مصیبت یعنی بسبب امری که بر آید و هر روز معنی زدن متحقق است چه مصیبت که سخت است بسیار سد بلی مصاب که بسبب
سخت است رسول خدا اسباب بقول النبی بیان قول پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یعذب المیت ببعض بکاء اهله علیه عذاب کرده میشود مرده بسبب بعض گریه اهل او
او بر وی گریه که بالنوحه باشد نه مجرد گریه که آن از جبلت است و قید ایشان این روایت که مقید است بلفظ بعض تنبیه است بر آنکه حدیث ابن عمر که مطلق است محمول است بر حدیث ابن عباس
که هر دو درین باب مذکور اند و در حقیقت بکا بر چه میگویند گریستنیکه جمع شود با نوحه که القراح بکار یا بضم و المد گریه با آواز و بالقصر آب چشم باریدن بی آواز بیان کرد مؤلف مراد را
بقول خود اذا کان النوح من سنته مذهب شدن میت بعض بکاء اهل وقتی است که باشد نوحه از عادت آن میت که خود میکرد آن را در ماتم ها یا رسم بودند بخانه او و منع نمیکرد آن را

و تقریر میشود بر ان و راضی بود و بیان کرد این در حکم عمل او ست و ماخوذ است بر ان و در مطلب بست بین آن لقول الله تعالی قوا انفسکم و اهلیکم نارا که نگهدارید خود را و اهل خود را از نار
یعنی باز آمدن از معاصی که از انجمله نوحه است پس شخص بوقایه اهل خود از ان مکلف باشند چون خلاف آن ظاهر شود بعد از ممات معذب گردد بسبب عدم امتثال امر در مسایل مذکور
حیات و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته بر شخص باید بر متعلقات خود که صلاح و فساد ایشان از شماست و بهم شما پرسیده میشود از نیک و بد
متعلقات و اتباع خود پس کسیکه عادت نوحه در رعیت و تغییر نداد لاجرم مسئول و معذب باشد فاذا لم یکن من سنته الی آخره کما قالت عائشة پس اگر نباشد این عادت بر طریقه او لازم
کردن پس وی همچنان که گفته است عائشه رضی الله عنها در استدلال بر قول عمر و استدلال بر عدم تعذیب این آیه را و لا تزر وازرة وزر اخری در مفید و هیچ نفس گنهگار بار گناه نفس
دیگری را پس گناه نوحه دیگران بر میت نباشد و وی معذب نگردد و هو کقوله و در معنی این آیه است آیه دیگر که گفت و ان تدع مثقلة الی حملها لا یحمل منه شیء و اگر بخواند نفسی که گرانبار
شده در گناه باو نفسی دیگر را بسوی بار کشیدن خود تا آن دیگر بردارد بر داشته نشود از گناه او چیزی پس گناه نوحه برگردن نوحه گر باشد نه بر میت و ما یرخص عطف است بر اول ترجمه
من البکاء من غیر نوح و بیان آنچه رخصت کرده شده و اگر یکه در صورت غیر نوحه و بجز آن باشد و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا تقتل نفس ظلما الا کان علی ابن آدم الاول کفل
من دمها کشته نمیشود هیچ نفسی از روی ستم مگر آنکه میباشد بر پسر نخستین آدم یعنی قابیل که ابیل را بستم کشته بود بهره و ضمان و حصه از خون او کشته و ذلک لانه اول من سن القتل
و این حکم بودن کفل خون بر ابن آدم اول بجهت آنست که وی نخستین کسی است که جاری گرد طریقه قتل را پس کسیکه طریقه اش نوحه در میت باشد او را کفلی از نوحه کردن وی خواهد بود پس
مؤید باشد این حدیث مرقول وی را اذا کان النوح من سنته الی آخره صالح برای ایراد این تعلیق پیش از قول المؤلف است فاذا لم یکن من سنته الخ **حدثنا** عبدان بضم عین و محمد قالا اخبرنا
عبدالله قال اخبرنا عاصم بن سلیمان الاحول عن ابی عثمان نهدی قال حدثنی اسامة بن زید قال ارسلت بنت النبی گفت اسامه فرستاد آن حضرت گفته فرستاد دختر پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم زینب زوجه ابی العاص بن ربیع علی الصحیح الیه بسوی آنحضرت ان ابنا لی قبض فائتنا تحقیق پسری که مرا است نزدیک است که قبض کرده شود روح او پس بیا نزد ما فارسل یقرء السلام
و یقول حواب فرستاد آن حضرت بجای که میخواند سلام را و میفرمود ان لله ما اخذ و له ما اعطی تحقیق مر خداراست چیزی که گرفت و مر او راست چیزی که داد و کل عنده باجل مسمی و همه نزد خدا
مقدر است به سنین و سکرات حیات آن پسر نیز از انجمله بود فلتصبر و لتحتسب پس گو که صبر کند و امید دارد ثواب آن را فارسلت الیه تقسم علیه لیاتینها پس باز فرستاد زینب کسی را بسوی آنحضرت
حالی که سوگند میخورد بروی که البته بیاید آن حضرت او را فقام و معه پس برخاست آنحضرت و رفت و حال آنکه باوی بود سعد بن عبادة و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت
و رجال و مردان دیگر از اصحاب فرفع الی رسول الله پس برداشته شد بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الصبی آن کودک و در کنار شریف داده شد و نفسه تتقعقع و حال آنکه جان
وی با اضطراب و بیقراری میکرد و تقعقع حکایت آواز سلاح و آواز چیزی خشک و قتیکه جنبانیده شود قال حسبته قال کانها شن گفت ابو عثمان گمان میبرم شیخ خود را که گفت گویا
نفس آن صبی مشکیکه کهنه خشک است ظاهر تشبیه بمشک آهنگران است که میدمند آن را و آواز آن بلند تر باد از بر میآید ففاضت عیناه پس اشک بجریت دو چشم آنحضرت فقال سعد
پس گفت سعد بن عبادة یا رسول الله ما هذا چیست این اشک ریختن و حال آنکه منع میفرمائی ما را از بکا فقال هذه رحمة جعلها الله فی قلوب عباده پس فرمود این اشکها اثر
مهربانی و نرمی است که گردانیده است آن را خدا اشتغال در دلهای بندگان خود و بے اختیار بمقتضای جبلت می برآید و مواخذه نیست بر ان و ممنوع که هست آن دیگر است که بجزع و بلند
و آواز باشد فانما یرحم الله من عباده الرحماء پس رحمت نمیکند خدا تعالی از بندگان خود مگر رحم کنندگان را و قول نبیصل در این باب آنست که احمد از حدیث ابن عباس آورده که آن حضرت
فرمود آنچه از چشم و از دل است پس از خداست و از رحمت است و آنچه از دست و از زبان است پس از شیطان است **حدثنا** عبدالله بن محمد مسندی قال حدثنا ابو عامر عقدی قال
حدثنا فلیح بن سلیمان خزاعی عن هلال بن علی عامری عن انس بن مالک قال شهدنا بنتا للنبی گفت انس حاضر شدیم دفن دختری را که مر پیغمبر خدا را بود صلی الله علیه و آله و سلم
قال و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جالس علی القبر گفت انس و حال آنکه پیغمبر خدا نشسته بود بر قبر او که کنده بود قال فرایت عینیه تدمعان گفت انس پس دیدم دو چشم
مبارک آن حضرت را که اشک میریخت قال گفت انس فقال هل منکم رجل لم یقارف اللیلة پس فرمود آیا هست از شما مردی که جماع نکرده باشد امشب فقال ابو طلحة انا پس گفت
ابو طلحه انصاری منم که نزدیکی نکرده ام با زنان امشب قال فانزل فنزل پس فرمود آنحضرت فرود آی در این قبر قال فنزل فی قبرها پس فرود آمد ابو طلحه در قبر آن دختر و گفته اند که شاید سر در این سوال و تمیز
آنست که چون به آمدن نزد قبر برای کار زن بود خوش نداشت که قریب العهد بمخالطت زنان در آید یا آنکه عثمان بهتر این شب بالبعض جاریها جماع کرده بود در امداد در بعضی روایات
آمده که تشنیع این سوال یکسوی شد عثمان از انجا پس معلوم کرد آن حضرت و راضی نشد از این عمل او در چنین هنگام تا در قبر در آید و شاید که باعث شد عثمان را بر این کار ضرورت احتیاج
بسبب درازی بیماری زوجه او گمان نداشت که در ان شب رحلت خواهد کرد و در اطلاع نداشت بشدت مرض و احتضار و الله اعلم **حدثنا** عبدان قال حدثنا عبدالله قال اخبرنا
ابن جریج قال اخبرنا عبدالله بن عبیدالله بن ابی ملیکة بتصغیر عبد ثانی قال توفیت بنت لعثمان بمکة گفت عبدالله بن عبیدالله که از مشاهیر تابعین است وفات یافت دختری
که مر عثمان را بود در مکه و جئنا لنشهدها و آمدیم تا حاضر شویم جنازه او را و حضرها ابن عمر و ابن عباس و حاضر شدند او را ابن عمر و ابن عباس و انی لجالس بینهما و تحقیق نشسته بودم در میان ابن عمر و
ابن عباس او قال یا گفت عبدالله بن ابی ملیکه جلست الی احدهما ثم جاء الآخر فجلس الی جنبی نشسته بودم نزدیک یکی از این دو صحابی پس آمد دیگری و نشست پهلوی من پس گفت
فقال عبدالله بن عمر لعمرو بن عثمان الا تنهی عن البکاء پس گفت ابن عمر مر عمرو بن عثمان را آیا منع نمیکنی زنان را از گریه فان رسول الله زیرا که تحقیق پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم قال ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه فرمود که تحقیق مرده هر آینه عذاب کرده میشود بگریستن کسان وی بر وی فقال ابن عباس قد کان عمر یقول بعض ذلک

پس [illegible] ابن عباس [illegible] [illegible] [illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] حدیث مع [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] صهیب [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible] آن صهیب [illegible]
[illegible] صهیب [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] صهیب [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] صهیب [illegible]
[illegible] قال رسول الله [illegible] صهیب [illegible]
[illegible] پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] علیه [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] عایشه [illegible] خدا تعالی [illegible] رسول الله [illegible]
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] خدا تعالی [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible] حدیث [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] حضرت صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] القرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] ابن عباس عند ذلک [illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] والله هو اضحک و ابکی [illegible] ابن عمر [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] تعذیب [illegible]
[illegible] ابن ابی ملیکه [illegible]
[illegible] ابن عمر [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] حدیث [illegible]
[illegible] عمر بن الخطاب [illegible] صهیب [illegible] عمر [illegible]
[illegible] صهیب [illegible] عبدالله بن عمرو بن العاص [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] سبیل الله [illegible]
[illegible] حدیث [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] مسلم [illegible]
[illegible] حدیث عمر [illegible] عایشه [illegible]
[illegible] حدیث عمر [illegible]
[illegible] تعذیب [illegible]
[illegible] تعذیب [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] تعذیب [illegible]
[illegible]

اشتمال بر عمل سیئه طریقه اش بوده بعد پس سلوک کرده اهل وی بر طریقهٔ وی معذب کرده شود بدان عمل و دیدن خود خبیثه صحبت که در برزخ بدان اگرچه خود نکرده سبک کرده میشود
بر میت خود و علی هذا القیاس کما گفته القسطلانی و تحسین نموده کرمانی توجیه تفرقه میان حال برزخ و حال قیامت که حمل کرده شود کریمه لا تزر وازرة وزر اخری بر قضیه روز
قیامت و حدیث باب بر آن حال برزخ چه واقع میشود و این مانند در دنیا چنانکه کریمه واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة دلالت دارد بر جواز وقوع تعذیب بر شان
و بر دیار ... نیست و از اراده وی ... پس بجنس ممکن است که حال در برزخ بخلاف روز قیامت باشد حدثنا اسمعیل بن خلیل بن خراز ... گفت
و بیت ... قال حدثنا ... بمیم و سکون سین ... و هو الشیبانی عن ابی بردة عن ابیه ای ابی موسی الاشعری قال لما اصیب عمر جعل صهیب
یقول وا اخاه گرچه مجروح شد عمر بجراحت ... پس گفت صهیب که میگفت ای وای برادر من فقال عمر اما علمت ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال پس گفت عمر آیا
تحقیق آن حضرت فرموده ان المیت لیعذب ببکاء الحی تحقیق مرده عذاب کرده میشود بگریستن زنده بر وی از مراد از حی قبیله است یعنی این نیز ممنوع است اگر بعد از فوت من گنی
باعث سبب تعذیب گردد حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم عن ابیه عن عمرة بفتح مهمله و سکون میم بنت عبد الرحمن
بن سعد بن زرارة انها اخبرته انها سمعت عائشة زوج النبی روایت است از عمره که وی خبر داد عبد الله بن ابی بکر را که وی شنیده و شنید جفت پیغمبر خدا صلی الله علیه واله
وسلم قالت ذکرت ... عبد الله بن عمر که میگوید ان المیت لیعذب ببکاء الحی علیه انما مر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علی یهودیة یبکی علیها اهلها
چرا این میت گذشته بود آنحضرت بر زن یهودیه گریستند بر وی مردم او فقال انهم لیبکون علیها وانها لتعذب فی قبرها پس فرمود تحقیق این جماعت او هر آئینه گریه میکنند
بر وی و حال آنکه وی هرآئینه عذاب کرده میشود در قبر او یعنی فرموده بود این را بخصوص یهودیه که ایشان میگریند بر وی و عزیز میدانند او را و در حرام میدانند وی خوار و ملعون
است آنکه وی سبب بکاء ایشان معذب است چنانکه لیکن ابن عمر فهمیده و لا به کفار دیگر در حکم وی خواهند بود ظاهر خیال کرده عائشه صدیقه نقل حدیث بالمعنی از ابن عمر پس گفت
آنچه گفت و نسبت بنسیان یا خطا کرده و الله اعلم باب ما یکره من النیاحة علی المیت آنچه مکروه است از نوحه کردن بر میت مراد کراهیت تحریم است نیاحه بلند کردن آواز بنه
و لقوسے یا بکلام مسجع نقله القسطلانی و قال عمر گفت عمر رضی الله عنه و قتیکه در گذشت خالد بن ولید بن مغیره و سنه بست و یک و جمع شدند زنان بنی مغیره دختران خالد که سگیر است
بودند پس گفته شد امیر المؤمنین عمر را در ... کسی بسوی ایشان و منع کن ... پس گفت دعهن یبکین علی ابی سلیمان بگذار ایشان را اگر بگریند بر ابی سلیمان که کنیت خالد بن ولید است
ما لم یکن نقع او لقلقة مادام که نباشد خاک و آواز بلند تفسیر کرده این هر دو لفظ را خود گفت بقول خود والنقع التراب علی الرأس نقع بفتح نون و سکون قاف و در آخر عین مهمله بمعنی انداختن
خاک بر سر است واللقلقة الصوت بمعنی آواز است و بعضے تفسیر کنند نقع را اگریبان دریدن و بعضے بلند کردن آواز گریه و لقلقه گریه کنند
آواز نوحه در گلو مقصود منع ما لم یکن ... است و آن است که نوحه گر ... کنند پس اینچه ... مقرون بعمل دست باشد حرام و مکروه است حدثنا ابو نعیم قال حدثنا
سعید بن عبید عن علی بن ربیعة الاسدی عن المغیرة بن شعبة قال سمعت النبی صلی الله علیه واله وسلم یقول ان کذبا علی لیس ککذب علی احد گفت مغیره شنیدم
آنحضرت را که میفرمود تحقیق دروغ بر من نیست مانند دروغ بر کسی از مردم من کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار کسیکه دروغ بندد بر من دیده و دانسته نه بسهو و خطا
پس گو که آماده کند جای نشست خود را از آتش دوزخ و سمعت النبی صلی الله علیه واله وسلم یقول من نیح علیه بضم تحتیه و فتح نون و سکون حا یعذب بما نیح علیه
کسیکه نوحه کرده میشود بر وی عذاب کرده میشود بر وی بچیزیکه نوحه کرده میشود بر وی باحتمال الآتی که عنقریب ذکر یافت و در بعض روایات من ینح علیه بکسر نون و سکون تحتیه یعذب
بما نیح علیه است در سیر ... روایت کلمه ما موصوله است و مصدریه بمعنی حاصل معتذر نیز تواند بود و در بعضے روایات یعذب بما نیح علیه است بی آنکه پیش انما موحده باشد در صورت
ما ظرفیه است یعنی مادام که نوحه کرده میشود و در تقدیم مغیره پیش از تحدیث تحریم نوح حدیث من کذب را اشارت است که آنچه در تحریم نوح میگوید اشتباه تعرض حکایت
قول پیغمبر است صلی الله علیه واله وسلم حدثنا عبدان قال اخبرنی ابی یعنی عثمان بن جبلة بفتح جیم و موحده عن شعبة عن قتادة عن سعید بن المسیب عن ابن عمر عن عمر رضی الله عنه
صلی الله علیه واله وسلم قال المیت یعذب فی قبره بما نیح علیه میت عذاب کرده میشود در قبر وی بانچه نوحه کرده میشود بر وی تابعه متابعت کرده عبدان را عبد الاعلی
بن حماد قال حدثنا یزید بن زریع بتقدیم زای معجمه مضمومه قال حدثنا سعید بن ابی عروبة قال حدثنا قتادة از سعید بن مسیب و قال آدم عن شعبة باسناد متقدم
المیت یعذب ببکاء الحی علیه مراد از بکاء گریه است که با نوحه باشد باب این ترجمه بمنزله فصل از باب سابق است زیراکه تصریح نیست در حدیث بمنع بکا بلکه دلالت
بر عدم نهی آن حضرت بالکلیه از آن و لیکن گفته اند که این واقعه قبل از احد است و نهی کردن آن حضرت از نیاحت بعد از آن که فرمود زنان انصار که میگریستند حمزه را اگر نکنند
بر حمزه ... روایت کرده آن را احمد و ابن ماجه و تصحیح نموده آن را حاکم حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان بن عیینة قال حدثنا ابن المنکدر قال سمعت
جابر بن عبد الله الانصاری قال جیء بابی یوم احد قد مثل به گفت ابن منکدر شنیدم جابر را که گفت آورده شد پدر من روز غزوه احد بحالی که مثله کرده شده بود بر وی
بعد از آن که شهید شد یعنی گوش و بینی او بریده بودند حتی وضع بین یدی رسول الله تا آنکه نهاده شد پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم وقد سجی ثوبا
و تحقیق پوشیده شده بود بجامه فذهبت ارید ان اکشف عنه پس رفتم بحالی که قصد کردم که بردارم جامه را از وی فنهانی قومی پس منع کردند مرا قوم من ثم اردت ان اکشف عنه
ذهبت اکشف عنه فنهانی قومی پس باز رفتم که کشایم از وی پس باز منع کردند قوم من فامر به رسول الله پس امر کرد بکشف جامه پیغمبر خدا صلی الله علیه واله

کسی که برده شد ... صوت ... تظله من بعد ... پس شنید آن حضرت آواز زنی ... پس فرمود که ... گفتند دختر عمرو است یا خواهر عمرو ... فرمود چرا گریه میکند یا نمیکند شک کرد راوی ... که آیا حضرت ...

استفهام فرمود یا نفی ... مقتول است ... فرمود ... باز دمی ... تنبیه ... مقتول و ... روایت باب الدخول علی المیت اذا ادرج فی اکفانه ... فما زالت الملائکة تظله باجنحتها ... فرشتها که سایه میکردند او را ... تا آنکه برداشته شد ...

... **باب** ليس منا من شق الجيوب ... قول آن حضرت نیست ... که چاک کند گریبانها را ... مصیبت

حدثنا ابو نعيم قال حدثنا سفيان ثوري قال حدثنا زبيد ... ابن الحارث بن عبد الكريم ... یامی است ... و در بعض روایات الایامی ...

... عن ابراهيم نخعي عن مسروق عن عبد الله قال قال النبي گفت ابن مسعود رضی الله عنه فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ليس منا من لطم الخدود

وشق الجيوب ودعا بدعوى الجاهلية نیست از ما کسیکه بزند بر رخسارها و پاره کند گریبانها و بخواند بخواندن جاهلیت ... از اسلام ...

مرده را ... اوصاف ... مانند واجبلاه ... **باب** رثاء النبي ... مرثیه کردن

پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم سعد بن خولة را ... سعد ... ابن عامر ... از سابقین ... و در بعضی روایات ...

... لغت ... بمعنی ... بسیار ... مستعمل ... در این معنی ...

... مراد است ... و در معنی ...

اوصاف میت ... قسطلانی گفته ... بر ذکر اوصاف میت ... برانگیختن ... اندوه ...

... ملال ... از صحابه وغیر ایشان ... گفته است فاطمه زهرا ... مرثیه

صلی الله علیه وآله وسلم ... آن حضرت ... ماذا علی من شم تربة احمد ان لا يشم مدى الزمان غواليا صبت علی مصائب لو انها صبت علی الایام صرن لیالیا

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن عامر بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه قال كان رسول الله گفت سعد بن ابی وقاص بود پیغمبر خدا

صلی الله علیه وآله وسلم يعودني عام حجة الوداع عیادت میکرد مرا در سال حجة الوداع ... من وجع اشتد بي از بیماری که سخت شده بود ... فقلت اني قد بلغ بي

من الوجع ما ترى ... آن حضرت ... از بیماری آنقدر ... وانا ذو مال ولا يرثني الا ابنة لي ... وارث نمی شود مرا ...

... آیا تصدق کنم ... افاتصدق بثلثي مالي ... قال لا ...

... فقلت بالشطر فقال لا ثم قال الثلث والثلث كبير او كثير ... فرمود که ... بزرگ است ... انك

ان تذر ورثتك اغنياء خير من ان تذرهم عالة تحقیق تو بگذاری وارثان خود را توانگران بهتر است از آنکه بگذاری ایشان را درویشان يتكففون الناس دراز کنند

کف دست بیش مردم برای سوال ... وانك لن تنفق نفقة تبتغي بها وجه الله الا اجرت بها و تحقیق تو هرگز خرج نمیکنی ...

... حتى ما تجعل في في امرأتك ... میکنی ...

فقلت يا رسول الله اخلف بعد اصحابي گفتم ای پیغمبر خدا ... پس از رفتن یاران من ... مفارقت ... آن حضرت ...

... مشرکان ... هجرت کرده بود ... فرمود قال انك لن تخلف

فتعمل عملا صالحا الا ازددت به درجة ... تحقیق تو ... عمل نیک ... زیاده ... مرتبه ... ورفعة

ثم لعلك ان تخلف ... شاید که ... حتى ينتفع بك ...

... اقوام ... بسیار از مسلمانان ... ويضر بك آخرون ... مشرکان ...

... زیاده از چهل سال ... عراق ... بسیار بدست مسلمانان آمد و مشرکان بقتل رسیدند ...

... اللهم امض لاصحابي هجرتهم ... خدایا تمام کن ...

... ولا تردهم على اعقابهم ...

... لكن البائس سعد بن خولة ... يرثي له رسول الله ...

صلی الله علیه وآله وسلم ... ان مات بمكة ... زهری ... کتاب الدعوات ... حجة الوداع

... قال المؤلف ... مدینه ... لكن البائس سعد ...

کلام شریف ... مدرج بود **باب** ما ينهى من الحلق عند المصيبة بیان ... منع ... موی ... مصیبت ...

جبری که بر سر ایشان بود از آنچه ناخوش دارند آن را و قال الحکم هو موسی المنجنیقی ابو صالح قنطری بفتح قاف و سکون نون و این تعلیق است از حکم با آنکه مؤلف بطریق مذاکره شنیده از وی
این حدیث را نه بطریق تحدیث و لهذا صیغه تحدیث نگفته و ابن حجر تصویب کرده و اول را و روایت الی الوقت ساکت بلفظ حدثنا آمده و وهم آمده زیرا که کسانی که جمع کرده اند رجال مؤلف را که در صحیح هست
اتفاق دارند بر ترک ذکر او در شیوخ وی **حدثنا** یحیی بن حمزة قاضی دمشق عن عبد الرحمن بن جابر ان القاسم بن مخیمرة بضم میم و فتح خاء معجمه و سکون تحتیه و کسر میم ثانی کوفی ساکن
شده و بصیر واحد، قال حدثنی ابو بردة بن ابی موسی قال بتحقیق قاسم حدیث کرد عبد الرحمن را که گفت حدیث کرد مرا ابو برده که گفت وجع ابو موسی وجعا فغشی علیه و
ابو موسی اشعری بیماری سخت پس بیهوش شد غشی بیهوش شدن و مستعمل نمیشود مگر مبنی للمجهول و راسه فی حجر امرأة من اهله و حال آنکه سر ابی موسی در کنار زنی بود از مردم
خانه وی پس ناله کرد آن زن چنانچه در مسلم صریح است فلم یستطع ان یرد علیها شیئا پس طاقت نداشت اینکه رد کند بر آن زن چیزی را و باز دارد از گریه فلما افاق قال انا بری
ممن برئ منه محمد رسول الله پس هرگاه بهوش آمد گفت بتحقیق من بیزارم از کسیکه بیزار است از وی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ان رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم بری من الصالقة بتحقیق آن حضرت بیزار است از زن بلند کننده آواز هنگام مصیبت والحالقة و از زنیکه تراشد موی را در هنگام مصیبت والشاقة و آنکه پاره کند گریبان را
مراد بیزاری و ناخوشی از این افعال است **باب** لیس منا من ضرب الخدود قال ابو عبد الله لیس منا لیس من سنتنا و قول آن حضرت نیست از ما کسیکه بزند رخسارها را هنگام
مصیبت گویند ایراد باب علیحده برای هر فقره حدیث جدا جدا اشعار است بآنکه تبری که حاصل نفی در حدیث است واقع میشود بهر واحد ازین مذکورات نه بمجموع آن و مؤید است
این را روایت مسلم بلفظ او بجای واو پوشیده نماند که این اشعار حاصل میشد بتصریح آن یکجا با جمع طرق حدیث در یک باب پس بهتر آنست که گفته شود که چون این حدیث
بمؤلف از شیوخ مختلف رسیده و از هر شیخ در تقریبی و ماده علیحده پس مؤلف شاید بتقریب هر باب جدا ذکر کرده و از طریقی که در آن باب رسیده در همان بتقریب آورده
چنانکه در مقدمه مشروح گشته **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا عبد الرحمن بن مهدی قال حدثنا سفیان ثوری عن الاعمش عن عبد الله بن مرة بضم میم و تشدید
راء عن مسروق عن عبد الله قال قال النبی گفت عبد الله بن مسعود فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم لیس منا من ضرب الخدود و تخصیص خسار را باعتبار عادت
آن وقت است و گرنه ضرب باقی روی نیز همین حکم دارد کذا ذکره او شق الجیوب و دعی بدعوی الجاهلیة ترجمه بتقریب گذشت قال ابو عبد الله گفت مؤلف در تفسیر لیس منا
یعنی لیس من سنتنا نیست از طریقه ما نه آنکه نفی آنها از دین مراد باشد **باب** ما ینهی من الویل و دعوی الجاهلیة عند المصیبة نهی کرده شدن از واویلا گفتن و
خواندن الفاظ معتاد جاهلیت نزد مصیبت و در حدیث ذکر ویل صریح نیست بلکه شامل هست آن را لفظ دعوی الجاهلیة پس ذکر این لفظ در ترجمه بعد از ذکر ویل از قبیل ذکر عام
بعد از خاص است و در بعض احادیث تصریح است بلعن خواننده بویل و بثور و ویل بمعنی وای و سختی و ثبور بالکی و زیان **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا
الاعمش عن عبد الله بن مرة عن مسروق عن عبد الله قال قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لیس منا من ضرب الخدود و شق الجیوب و دعا بدعوی الجاهلیة
مراد از جاهلیت زمان فترت است پیش از اسلام **باب** من جلس عند المصیبة یعرف فیه الحزن حکم عمل کسیکه نشست نزد مصیبت بحالیکه شناخته شود در روی اندوه تا ثابت
بجواز این عمل نحوی که افراط نکند در حزن و از حد اعتدال نگذرد تا شدت شده در افعال محرمه نیفتد از عمل دست و زبان و این قدر منافی صبر نباشد **حدثنا** محمد
بن المثنی قال حدثنا عبد الوهاب قال سمعت یحیی بن سعید الانصاری قال اخبرتنی عمرة بفتح مهمله قال سمعت عایشة قالت لما جاء النبی صلی الله علیه و آله وسلم
قتل ابن حارثة و قتیکه آمد آنحضرت را خبر کشته شدن زید بن حارثة و جعفر بن ابی طالب و ابن رواحة که عبد الله نام داشت و در غزوه موته شهید شدند جلس النبی صلی الله
علیه و آله وسلم یعرف فیه الحزن نشست آنحضرت بحالیکه شناخته میشد در روی اثر اندوه و انا انظر من صائر الباب عایشه گوید و حال آنکه من نگاه میکردم از شگاف
در و تفسیر کرده صائر الباب را شق الباب بفتح شین معجمه فاتاه رجل فقال ان نساء جعفر پس آمد آن حضرت را مردی و گفت بتحقیق زنان جعفر و ذکر بکائهن ذکر کرد آن مرد
گریه زنان جعفر را که بسیار میگریند فامره ان ینهاهن پس امر کرد آن حضرت آن مرد را که باز دارد آنها را از گریه فذهب ثم اتاه الثانیة لم یطعنه پس رفت آن مرد پیش زنان
پس باز آمد آن حضرت را بار دوم بحالیکه اطاعت نکرده بودند آن مرد را و باز نیامدند از گریه ظاهر التقریح نکرده بنهی آن حضرت پس دانستند که از طرف خود میگوید یا غالب آمد برایشان
شدت حزن و ندانستند که نهی تحریمی است فقال انههن پس باز فرمود که منع کن ایشان را فاتاه الثالثة قال والله لقد غلبننا پس آمد آن مرد بار سیوم گفت سوگند خدا که غالب
آمدند بر ما یا رسول الله فزعمت انه قال گوید پس گمان برد عایشه که آن حضرت فرمود فاحث فی افواههن التراب پس بینداز در دهنهای ایشان خاک مراد آن
اشد منع است بوجه مبالغه و در جمیع عایشه گوید فقلت ارغم الله انفك پس گفتم آن مرد را در دل خود یا بظاهر بر خاک مالد خدا بینی ترا کنایت است از خواری و اهانت
لم تفعل ما امرک رسول الله نکردی و بعمل نیاوردی چیزیرا که امر کرده بود ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم تیر فی در کرمی و تسلی و دلاسا نحویکه باز می ماندند از گریه
و ما ترکت رسول الله صلی الله علیه وسلم من العناء و خلاص نکردی آن حضرت را از رنج که مکرر تصدیع دادی با اظهار عجز از زنان و اگر قاصر بودی چرا گفتی نمی بایدم
باب القنوت شهرا ... قال حدثنا عمرو بن علی صیرفی فلاس قال حدثنا محمد بن فضیل بضم فاء و فتح معجمه و سکون تحتیه قال حدثنا عاصم الاحول عن انس قال قنت رسول الله
قنوت خواند بر جمعی از کفار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم شهرا حین قتل القراء یک ماه و قتیکه کشته شدند قاریان قرآن و آن جمعی از اهل صفه بودند که فرستاده بود
آن حضرت ایشان را بسوی اهل نجد تا بخوانند بر ایشان قرآن را و دعوت اسلام کنند و چون به بئر معونه فرود آمدند عامر بن طفیل در گروهی از سلیم و ذکوان و عصیه

نصحہ ایشان کردہ وستائیدہ بود پس اکثری ازین قراء بشہادت رسیدند پس آن حضرت برین جماعت دعای بد کرد فما رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حزن
حزنا قط أشد منه پس ندیدم آن حضرت را که اندوہگین شدہ باشد ہرگز سخت تر ازین اندوہ باب من لم یظہر حزنه عند المصیبة حکم عمل کسیکہ ظاہر نکند اندوہ خود را
نزد مصیبت و اظہار حزن اگرچه مباح است مادام که بحد جزع نکشد چنانچه در باب سابق تحریر یافت ولیکن عدم اظہار ابلغ است در صبر و اقہر است مر نفس را و ادعی است
مر اجر را و اقرب است بمعنی رضا بالقضاء وقال محمد بن کعب بن سلیم قرظی بضم قاف و فتح را در آخر ظا معجمه حلیف اوس از زید بن ارقم و غیر وی از صحابه سماع دارد پیدا شد
در زمان آن حضرت و وفات یافت بمدینه سنه یکصد و ہفده الجزع القول السیئ والظن السیئ جزع در مصیبت که ممنوع آمده گفتن کلمه بد است که برانگیزد حزن در غالب
احوال چنانکه در نوحه کنند و گمان بد است که آن نومید است از بدل مصیبت که نافع تر است مر او را از انچه فوت شده و استبعاد ثواب صبر که موعود بصابران است و جزع گاہ ہم
ممنوع آمده حسن ظن و احتساب ثواب مطلوب بود و آن باعث بر عدم اظہار حزن است پس مناسب آمد ترجمه باب را وقال یعقوب و گفت یعقوب پیغمبر علیه السلام إنما أشکو بثی
وحزنی إلی الله شکوه نمیکنم اندوه ظاہر و باطن خود را مگر بسوی خدا که روی محلا نیست و جابر است ہر نقصان را و اظہار نمیکنم پیش خلق که آن بیفائده و میکاہد اجر را حدثنا
بشر بن الحکم بکسر موحده و سکون معجمه و بفتح حاء و کاف قال حدثنا سفیان بن عیینة قال أخبرنا إسحاق بن عبد الله بن أبي طلحة أنه سمع أنس بن مالك یقول
اشتکی ابن لأبي طلحة تحقیق اسحاق شنید انس را که میگفت بیمار شد پسری که مر ابو طلحه را بود قال فمات و أبو طلحة خارج گفت انس در حالیکه ابو طلحه بیرون خانه خود بود فلما
رأت امرأته أنه قد مات هیأت شیئا پس ہرگاه دید زن او که مرده است پسر مہیا کرد چیزے را انچه لابد است مر میت را باشد از اسباب غسل و کفن و پوشید او را جامه یا آنکه مہیا کرد
طعام مر ابو طلحه که صائم الدهر بود ونحته فی جانب البیت و یکسو داشت زن آن میت را در خلوت خانه فلما جاء أبو طلحة قال کیف الغلام پس ہرگاه آمد ابو طلحه گفت چگونه است
پسر قالت قد هدأت نفسه گفت زن تحقیق آرامید نفس و بعد از قلق و اضطراب و ارجو أن یکون قد استراح و امید دارم که استراحت کرده باشد کنایت کرد از فوت و بیت
حال اطفال مسلمین که کسب آثام نکرده اند و ہنوز بعید از مردن آنها بطریق ایہام یعنی خواب عافیت صحت بعد از بیقراری و شورش علت تا بعد آرام ابو طلحه قصه پیش نیاید
بحقیقت حال بعد تمہید و توطیه و در لفظ ارجو جریان بمسالک او نیست در حکم نفیت وظن أبو طلحة أنها صادقة و گمان کرد ابو طلحه که زن راست گو است در انچه فہمید ابو طلحه از کلام
زن و حال آنکه آن راست بود در معنی که مراد داشته و لهذا آمده که در معاریض یعنی کلامهای که محتمل دو معنی باشند و یکے از آن غیر مراد و خلاف واقع بود نہ آنکه مندوحه عن
الکذب قال فبات گفت ابو طلحه پس خواب کرد ابو طلحه با زن کنایه از جماع است فلما أصبح اغتسل و چون صبح شد غسل کرد فلما أراد أن یخرج أعلمته أنه قد مات پس چون
خواست ابو طلحه که بر آید از خانه آگاه کرد زن او را که پسر تحقیق مرده است و در روایتی در مسلم آمده است که زن گفت ای ابو طلحه اگر جمعے عاریت دهند اہل خانه را عاریتی پس باز
طلب کنند عاریت خود را آیا میرسد اہل خانه را که ندهند گفت نمیرسد گفت زن پس صبر کن با امید ثواب بپسر خود را و بر و آینے دیگر آمده که گفت تحقیق خدا تعالی عاریت داده
فلان را پسر گرفت آن را از وی پس گفت ابو طلحه إنا لله وإنا إلیه راجعون فصلی مع النبي پس نماز صبح گذارد با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ثم أخبر النبي
صلی الله علیه وآله وسلم بما کان منهما پس خبر کرد ابو طلحه آن حضرت را بمعاملتے که گذشت میان او و میان زن فقال رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم لعل الله أن یبارك لهما في لیلتهما نزدیک است که خدا برکت دهد آن هر دو زن و شوهر را در شب ایشان شاید که مراد شب گذشته باشد که واقع شد در ان قربان
در روایتی زیاده آمده پس زائید عبد الله بن أبي طلحة را قال سفیان گفت سفیان بن عیینه فقال رجل من الأنصار فرأیت لهما تسعة أولاد کلهم قد قرأ القرآن پس گفت
مردی از انصار پس دیدم مر این ہر دو را نه فرزند که ہمه آنها یاد گرفته بودند قرآن را مراد بمعنی شامل است مر اولاد پسر را زیرا چه ثابت نشده مر ابو طلحه را جز یک پسر که آن
بروایت عبایه بن رفاعه انصاری ہفت پسر داشت که ہمه آنها ختم کرده بودند قرآن را و گفته اند در توفیق این ہر دو روایت ہفت و نه که شاید در یکے ازین دو روایت
تصحیف است یا آنکه مراد ہفت کسیکه ختم کرده قرآن را و نه کسے که خوانده اکثر قرآن را باب الصبر عند الصدمة الأولی بیان قول آن حضرت صبر معتبر بشر علیه بصلوات
آنست که نزد آسیب نخستین از مصیبت باشد وقال عمر و گفت عمر بن خطاب رضی الله عنه نعم العدلان تثنیه عدل بکسر عین بمعنی یک طرف از بار شتر و غیر آن ونعم العلاوة
بکسر علاء بمعنی چیزے که نهاده شود میان دو عدل و چیزے که بعد از تمام بار بر شتر متعلق کنند یعنی نیکو دو ہم سنگ اند در جزای صبر و نیکو چیزیست که زیاده بر آن آمده
الذین إذا أصابتهم مصیبة قالوا جماعت صابران که چون برسد ایشان را مصیبتے گویند إنا لله وإنا إلیه راجعون تحقیق ما بنده ہای و ملک اویم و ما بسوی خدا رجوع
کننده ایم در دنیا بتسلیم در رضا و در آخرت بامید جزا و در تعلیق قول بوقت مصیبت اشارت است بمعنی ترجمه باب أولئك علیهم صلوات من ربهم ورحمة آن جماعت موصوفه
که را آنهاست آمرزش و ثنا از پروردگار ایشان در رحمت و صلوات و رحمت دو ہم سنگ اند و علاوه بر آن این است وأولئك هم المهتدون و آنها ایشان اند راه راست
رونده گان وقوله و بیان قول وی تعالی واستعینوا بالصبر والصلاة و یاری جوئید در بر آمدن حاجتهای خود بصبر بر مکروه و سختے حال و تا بر آید کار و بنماز که آن اجمع است
مر توجه ظاہر و باطن را بحق جل شانه وإنها لکبیرة تحقیق استعانت بصبر و صلوة یا بالصلوة تنها و تخصیص آن بجهت بزرگی شان او باشد یا النفس صلوة لکبیرة إلا علی الخاشعین
ہر آئینه گران و دشوار است مگر بر فروتنی کنندگان که گمان دارند که ملاقی خواهند شد پروردگار خود را و رجوع کرده بوی که عبادت بر چنین کسان آسان است در روایت کرده
از حذیفه که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وقتیکه اندوهگین میکرد او را امرے مشغول بنماز میشد و بعضے مراد از صبر درین آیه صوم دارند حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا

عنده قال حدثنا شعبة عن ثابت قال سمعت انسا عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال الصبر عند الصدمة الاولی **باب** قول النبی ذکر قول پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم یا ابراهیم پسر خود بتحقیق ما بسبب فراق تو اے ابراهیم اندوهگینیم پس باشد این قول جائز باشد و قال ابن عمر عن النبی وگفت ابن عمر در حدیث
خود از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تدمع العین ویحزن القلب اشک میریزد چشم و اندوه میکند دل پس این نیز گفتن روا باشد **حدثنا** الحسین بن عبد العزیز
الجروی بفتح جیم و راء منسوب بقریه جرد ... قال حدثنا یحیی بن حسان ابو زکریا قال حدثنا قریش بتصغیر هو ابن حیان بفتح مهمله
تشدید تحتیه عن ثابت عن انس بن مالک قال دخلنا مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علی ابی سیف القین گفت انس درآمدیم با آنحضرت بر ابی سیف آهنگر که
ظئرا لابراهیم و بود وی شوهر دایه ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ظئر بکسر معجمه و سکون همزه دایه شیر ده را گویند و اطلاق کرده میشود بر شوهرش نیز بجهت
مشارکت در تربیت ... خوله بنت المنذر الانصاریه نجاریه سپرده شده بود ابراهیم برای رضاع ... آن حضرت نزد وی
برای دیدن پسر ... فاخذ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ابراهیم فقبله وشمه پس گرفت آن حضرت ابراهیم ... ثم
دخلنا علیه بعد ذلک وابراهیم یجود بنفسه ... ابراهیم جود میکرد بجان خود ... ربیع الاول سنه ... وفات
واقدی ... العسقلانی و بود ابراهیم دوساله ... شانزده ماه
... فی ترجمة المشکوة فجعلت عینا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تذرفان ... فقال له عبد الرحمن بن عوف وانت
یا رسول الله فقال یا ابن عوف انها رحمة ... ابن عوف این اشک رحمت است
که نهاده است ... ثم اتبعها باخری ... فقال ان العین تدمع والقلب یحزن ... اشک میریزد و دل اندوهگین
میگردد ... ولا نقول الا ما یرضی ربنا ... وانا بفراقک یا ابراهیم
لمحزونون ... موجب عدم رضای الٰهی نباشد ...
عن سلیمان بن المغیرة عن ثابت عن انس عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم **باب** البکاء عند المریض جواز گریستن نزد بیمار ... علامت ...

حدثنا اصبغ بفتح همزه و سکون مهمله ... ابو عبد الله ... قال اخبرنی ابن وهب قال اخبرنی عمرو بن الحارث عن سعید
بن الحارث عن الانصاری عن عبد الله بن عمر قال اشتکی سعد بن عبادة شکوی له گفت ابن عمر بیمار شد سعد بن عبادة ... فاتاه النبی صلی الله
علیه وآله وسلم یعوده مع عبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص وعبد الله بن مسعود فلما دخل علیه وجده فی غاشیة اهله
پس هرگاه آمد آن حضرت بر سعد بن عبادة ... غاشیه ...
و در اکثر روایات فی غاشیة باضافت ... فقال قد قضی
... فقالوا لا یا رسول الله ... سعد ... در خلافت ابی بکر رضی الله عنه فبکی النبی
گریست پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فلما رأی القوم بکاء النبی صلی الله علیه وآله وسلم بکوا ... فقال الا تسمعون
... ان الله لا یعذب بدمع العین ولا بحزن القلب بتحقیق خدا تعالی عذاب نمیکند باشک چشم ... ولکن یعذب
بهذا واشار الی لسانه ... او یرحم ...
... وان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه ...
... یضرب فیه بالعصا ... ویرمی بالحجارة ویحثی بالتراب ...
باب ما ینهی من النوح والبکاء والزجر عن ذلک ... **حدثنا** محمد بن عبد الله بن حوشب بفتح مهمله ...
... قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا یحیی بن سعید ... قال اخبرتنی عمرة قالت سمعت عائشة تقول لما جاء قتل زید بن حارثة
... جعفر وعبد الله بن رواحة جلس النبی صلی الله علیه وآله وسلم یعرف فیه الحزن ...
... وانا اطلع من شق الباب ... فاتاه رجل فقال ... یا رسول الله ان نساء جعفر
... فامره ان ینهاهن ... فذهب الرجل ثم اتاه ...
... فقال ... انهن لم یطعنه ... والله لقد غلبننا ...

پس اگر کرد آن مرد را و مرد میشد کنار ایشان و اپس باز رفت آن مرد پس ثم قال واشتد غضبه بسبب آن آمده از آنکه گفت سوگند خدا که رسید آمرا این جماعت مرا و علیه

باب آمد منه من ثم ... من محمد بن حوشب ... مولف و عمت رسول النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال عائشہ گو پس ...

وا عکرآن جعت فرمود نحت ... فاحث فی افواههن التراب پس برو ... بینی خاک را فقلت ارغم الله انفک لو تفعل ما امرک ... مگر ... اکرم الله صلی ...

که زیرا او سوگند ... تو کنند و آنچه حضرت فرموده ... رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من العناء ... آن حضرت ...

بیان ... در تفسیر اخبار اصرار تجاوات حدثنا عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا حماد بن زید قال حدثنا ایوب عن محمد بن سیرین عن ام عطیة قالت

اخذ علینا النبی صلی الله علیه وآله وسلم عند البیعة ان لا ننوح گفت ام عطیه عهد گرفت بر ما آن حضرت نزد بیعت ما بر اسلام اینکه نوحه نکنیم فما وفت منا امرأة غیر

خمس نسوة پس ... ام سلیم ... جماعت گرام عطیه بیعت ... اگرچه سوای این جماعت نیز ... ترک نوحه

باشند ام سلیم ... بنت ملحان ... ام العلاء بفتح عین ... و ابنة ابی سبرة بفتح مهملة و سکون موحده و امرأة معاذ ...

جبل ... ورود زن دیگر سوای ... مذکوره ... تحقیق آن هر دو زن معلوم نیست ... گفت راوی ابنة ابی سبرة وامرأة معاذ بالفصل ...

وامرأة معاذ ... باشند آن ام سلیم و ام العلاء ... باشند و امرأة اخری وزن دیگر گفت راوی بجای ... پس مجموع پنج باشند حافظ ابن حجر گفته ظاهر ...

... صحیح ... زن معاذ ام عمرو ... خلاد بن عمرو سلیم ... دیگر ... غیر آن **باب القیام للجنازة** حکم برخاستن برای جنازه ...

بیند کسی آن ... همراه ... مانند **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان بن عیینة قال حدثنا الزهری عن سالم عن ابیه عن عامر بن ربیعة عن النبی صلی الله

علیه وآله وسلم قال اذا رأیتم الجنازة فقوموا چون ببیند جنازه را ... پس ایستید برای ترس موت و عبرت و ... ارواح و ملائکه ... جنازه

... حتی تخلفکم تا آنکه پس گذارد شما را ... قال سفیان بن عیینة قال الزهری اخبرنی سالم عن ابیه قال اخبرنا عامر بن ربیعة

عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم ... سیاق ... تصریح است باخبار سالم مر زهری را چنانکه در اول تصریح است بتحدیث سفیان از زهری ... الحمیدی ...

حمیدی در روایت خود بعد ذکر حتی تخلفکم لفظ او توضع یا نهاده شود جنازه بر زمین بدانکه امر القیام برای جنازه شبهه نیست در ورود آن ... احادیث صحاح

... جماعتی کثیر از سلف و خلف که احمد نیز از ایشان است و میل مؤلف ظاهرا ... و اکثر علما که ائمه ثلثه از ایشان ... گویند این حکم در اوائل بود ...

... منسوخ گشت بحدیث علی رضی الله عنه ... کرده آن را مسلم که گفت قام للجنازة ثم قعد قیام کرد ... آن حضرت برای جنازه و بعد از آن ترک کرد

آن را ... مؤید است این تفسیر را روایت بیهقی ... علی ... برای جنازه ... ازان حدیث ... ایشان را باین

حدیث ... روایت احمد و اصحاب سنن سوای نسائی از حدیث عبادة و اگرچه در ... آن ضعف است که گفت بود آن حضرت که ... برای جنازه

... گذشت ... یهود و گفت این چنین ... مخالفت کنید یهود را **باب** متی یقعد اذا قام للجنازة کی بنشیند چون که قائم شود برای

جنازه **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا اللیث عن نافع عن ابن عمر عن عامر بن ربیعة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال اذا رأی احدکم جنازة

فان لم یکن ماشیا معها فلیقم حتی یخلفها ... جنازه را پس ... گر ... آنکه ...

جنازه را ... یخلفها ... تحتیه و ضمیر مؤنث تخلفه ... ضمیر مذکر یعنی بگذارد جنازه او ... شک راوی

یا مؤلف ... او توضع من قبل ان تخلفه ... نهاده شود جنازه ... از پیش آنکه ... **حدثنا** مسلم بن ابراهیم

قال حدثنا هشام الدستوائی قال حدثنا ابن ابی کثیر عن ابی سلمة عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال اذا رأیتم

الجنازة فقوموا ... جنازه را ... تا آنکه غائب شود جنازه ... فمن تبعها فلا یقعد حتی توضع پس کسیکه ... جنازه را ... نشیند

تا آنکه نهاده شود بر زمین ... **باب** من تبع جنازة فلا یقعد حتی توضع عن مناکب الرجال در بیان این حکم ... کسیکه ... جنازه ... نشیند تا آنکه

نهاده شود ... مردم فان قعد امر بالقیام ... نهادن ... **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا ابن ابی ذئب

عن سعید المقبری عن ابیه قال کنا فی جنازة فاخذ ابو هریرة بید مروان فجلسا قبل ان توضع گفت پدر سعید ... کیسان ... جنازه

گرفت ابو هریره دست مروان بن حکم ... نشستند ... نهاده شود جنازه بر زمین ... فجاء ابو سعید قال فاخذ بید مروان فقال

قم ... ابو سعید خدری ... دست مروان را ... فوالله لقد علم هذا ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم نهانا عن ذلک پس سوگند خدا که

تحقیق ... این مرد یعنی ابو هریره که آن حضرت منع کرده ... فقال ابو هریرة صدق پس گفت ابو هریره راست گفت ابو سعید

ظاهرا ... ابو هریره ... نهی ... تقدم ... فراموش کرد ابو هریره ...

ابو سعید ... **باب** من قام لجنازة یهودی حکم ... برای جنازه کافر یهودی مثلا **حدثنا** معاذ بن فضالة بفتح فا و ضاد معجمه قال حدثنا هشام

عمرو حدثنا هشام عن یحیی عن عبید الله بن مقسم بکسر میم و سکون قاف و فتح سین عن جابر بن عبد الله قال مر بنا جنازة فقام لها النبی صلی الله علیه و آله وسلم وقمنا له جنازه
گذشت بما پس ایستاد برای وی آنحضرت و ما نیز ایستادیم فقلنا پس گفتیم یا رسول الله انها جنازة یهودی این جنازه کافر یهودیست حاجت تعظیم وی نباشد قال اذا رأیتم
الجنازة فقوموا فرمود چون ببینید شما جنازه را پس بایستید اگرچه کافر باشد و در مشکوة بروایت متفق علیه مثل این نقل دارد ارأیتم زیاده آمده که فرمود ان للموت فزعا یعنی هرآئینه مرگ جای
ترس و خوف است تا معلوم شود که قیام برای ترس موت و تعظیم امر است **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عمرو بن مرة بضم میم و تشدید راء قال سمعت عبد الرحمن
بن ابی لیلی بفتح هر دو لام گوئی از کبار تابعین است قال کان سهل بن حنیف بضم حاء و قیس بن سعد قاعدین بالقادسیة بقاف و دال مهمله و سین مهمله و یاء مشدده و آن
مختصریست نام شهری است نزدیک کوفه بر دو مرحله فمروا علیهما بجنازة پس گذشتند مردم بر این دو صحابی با جنازه فقاما پس برخاستند هر دو فقیل لهما انها من
اهل الارض پس گفته شد مر ایشان را که این جنازه از زمینداران است ای من اهل الذمة یعنی مراد از اهل ارض کافر ذمی است که مسلمانان مقرر داشته اند ایشان را بعد فتح بلاد
بر آن زمینها تا زراعت کنند و خراج ادا نمایند فقالا ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم مرت به جنازة فقام پس گفتند آن دو صحابی که تحقیق آنحضرت گذشته بود بوی جنازه
پس ایستاد فقیل له انها جنازة یهودی پس گفته شد مر او را که این جنازه یهودی است فقال الیست نفسا آیا نیست جاندار و کوبه یعنی چون آخر رسید موت عبرت گیرید و در روایت مسلم
از انس آمده که آنحضرت فرمود نمی ایستید شما برای جنازه بلکه می ایستید برای کسانیکه همراه جنازه اند از فرشتگان یعنی فرشتگان رحمت اگر جنازه مسلمان است و فرشتگان
عذاب اگر جنازه کافر است و در روایت حاکم از ابن عمر آمده مرفوعا نمی ایستید مگر بجهت اعظام کسیکه قابض نفوس است و در روایت ابن حبان بجهت اعظام خدا که قبض میکند ارواح
پس اسباب قیام مختلف است گاهی بجهت فزع و عبرت و گاهی بجهت کرامت ملائکه که با وی اند و گاهی برای اعظام امر قابض نفوس و ارواح و گاهی بسبب کراهت ارتفاع جنازه یهودی
بر سر حبانک در روایت نسائی از طریق امام جعفر صادق از پدر بزرگوارش محمد باقر آمده پس گفت امام حسن گذشته بود جنازه یهودی و آنحضرت بر سر راه وی نشسته بود
پس مکروه داشت که بلند شود سر آن یهودی پس ایستاد و گاهی بسبب تاذی بریح یهودی چنانکه در روایت احمد نیز از حسن بن علی رضی الله عنهما آمده وقال ابو حمزة عن الاعمش عن
عمرو عن ابن ابی لیلی قال کنت مع سهل وقیس فقالا کنا مع النبی گفت ابن ابی لیلی بودم من با سهل و قیس پس گفتند ایشان بودیم ما با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و درین
تعلیق بیان سماع ابن ابی لیلی است پس حدیث از سهل و قیس وقال زکریا زائده عن الشعبی عن ابن ابی لیلی قال کان ابو مسعود وقیس یقومان للجنازة بودند ابو مسعود
عقبه بن عمرو انصاری و قیس که قیام میکردند برای جنازه مقصود ازین حدیث موقوف تقویه سماع است و ظاهر ایراد آنچه مقرر است نزد مؤلف از عدم نسخ قیام و ثبوت آن بعد
آنحضرت والله اعلم **باب** حمل الرجال الجنائز دون النساء مشروع بودن برداشتن مردان جنازه را نه برداشتن زنان بجهت ضعف ایشان و بودن آن مظنه کشف
ستر زنان و اسراع و اختلاط بر این نووی در شرح مهذب گفته خلاف نیست درین مسئله میان علما **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا اللیث عن سعید المقبری
عن ابیه انه سمع ابا سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال اذا وضعت الجنازة واحتملها الرجال علی اعناقهم چون نهاده میشود جنازه یعنی میت
بر نعش و برمیدارند آن را مردان بر گردنهای خود درین اشارتست بتشریع عمل در حمل برای مردان فان کانت صالحة قالت قدمونی پس اگر آراسته میت نکوکار میگوید پیش برید
مرا بثواب عمل و ان کانت غیر صالحة قالت یا ویلها این تذهبون بها و اگر باشد میت بدکار میگوید ای وای کجا می برید مرا و ظاهر آن بودن گفتار است ولیکن چون نفس
خود را صالح ندید خود را ... غیر او ست و تواند که این از تصرف راوی باشد بجهت کراهت نسبت ویل بخود یسمع صوتها کل شیء الا الانسان می شنود آواز
او را هر چیز مگر آدمی که ... تکلیف ستر گناه او وی مطلوب است تا ایمان بغیب باشد ولو سمعه لصعق و اگر بشنید آدمی هرآئینه بیهوش بی افتاد و هلاک میشد **باب**
السرعة بالجنازة استحباب شتاب بردن جنازه بعد از آنکه برداشته شود وقال انس بن مالک انتم مشیعون فامشوا بین یدیها و خلفها وعن یمینها وعن شمالها وقال
انس شما همراهی کنند هاید نعش جنازه را پس مشی کنید پیش جنازه و پس او و بجانب راست و بجانب چپ او درین قسم که آسان باشد و لازم نیست التزام جهتی بر اعتقاد نکرد
واین تعلیقا در صورت اسراع است بنا بر آنکه در شتابی روندگان پس و پیش میگردند و در آهسته بردن جنازه شاید که التزام جهتی معین شد قال غیره گفت غیر انس قریبا
منها یعنی باید که نزدیک جنازه باشد تا مدد تواند کرد حاملان آن را تا زود بدفن رسانیده شود و بیان اختلاف در آنکه افضل امام بودن جنازه است یا خلف وی در باب اتباع الجنائز گذشت
حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حفظناه عن الزهری گفت سفیان یاد گرفتیم ما این حدیث را از زهری عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة عن النبی
صلی الله علیه و آله وسلم قال اسرعوا بالجنازة شتابی کنید بردن جنازه بعد دفن و اسراع مقابل ابطا است یعنی در رفتن مقصود مشی متوسط است آنکه بوی روند
کریست در زلزله افتد و هر آن میت نمازی شوند و اکثر کراهت اسراع که منقول است از بعض سلف محمول بر بعد است و گرنه اسراع مستحب است بخلاف نقل ابن قدامة فان تک
صالحة فخیر تقدمونها الیه پس اگر باشد جنازه نیکوکار پس این شتاب بردن و زود بقبر رسانیدن سبب نیکی است که پیش می برید جنازه را سوی آن نیکی وان یک سوی
ذلک فشر تضعونه عن رقابکم و اگر باشد جنازه غیر صالح پس نزد بردن سبب دفع شر است که می نهید آن را از گردنهای خود **باب** قول المیت وهو علی الجنازة
قدمونی گفتن میت صالح بحالیکه وی نعش است پیش برید مرا و جایز است که پیدا کند خدای تعالی نطق را در میت بقدرت خود و حاجت نیست بتاویلات و مرجع در حسد میت
در ینجا روح است چنانکه بعضی دعا کنند که آن امری مزاحمت است که از کتاب و سنت ثابت نشد و در بیان کلام المیت ... الجنازة سخن بسیار و برین مذکور شود

حدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنا سعید المقبری عن ابیه انه سمع ابا سعید الخدری قال کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول اذا وضعت
الجنازة واحتملها الرجال علی اعناقهم فان کانت صالحة قالت قدمونی وان کانت غیر صالحة قالت لاهلها [illegible] مذکور میگوید [illegible] بر کسان خود
این یا ویلها این تذهبون بها یسمع صوتها کل شیء الا الانسان ولو سمع الانسان لصعق و این حدیث ظاهر است [illegible] بیان [illegible] قال
باب من صف صفین او ثلثة علی الجنازة خلف الامام کسیکه دو صف بندد یا سه صف در جماعت نماز بر جنازه عقب امام حدثنا مسدد عن ابی عوانة
عن قتادة عن عطاء بن ابی رباح عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم صلی علی النجاشی روایت است از جابر که تحقیق آن حضرت نماز
گذارد بر نجاشی که ملک حبشه بود فکنت فی الصف الثانی او الثالث پس بودم من در صف دوم یا سوم و چون [illegible] روایت [illegible] صف ثالث
یقین [illegible] مؤلف در ترجمه باب و اشارت کرد بفضیلت تعدد صفوف علی الاجمال و در روایت [illegible] ابی داود و غیره از مالک بن هبیره مرفوعا کسیکه نماز گذارد
بر وی سه صف پس تحقیق واجب میگرداند یعنی بهشت را یا مغفرت را برای خود و بود ابن هبیره چون کم میدید اهل جنازه را میساخت آن را سه جزء و حدیث
مسلم و ابو داود از ابن عباس آورده که گفت شنیدم آن حضرت را که فرمود نیست هیچ مرد مسلمان که بمیرد پس بایستند بر جنازه او چهل مرد که شریک نمیگردانند
چیزی را بخدا مگر قبول شفاعت ایشان میکند خدا در حق وی باب الصفوف علی الجنازة شرعیت صفهای جماعت نماز بر جنازه چنانکه در نماز مطلق ابن بطال
گفته اشارت [illegible] گفته مشروع نیست در آن تسویه صفوف چنانکه از عطا آورده گفت در جواب سوال از تسویه صفوف بر جنازه نیست مگر آنکه بسیار شوند مردم
استغفار [illegible] حدثنا مسدد قال حدثنا یزید بن زریع [illegible] قال حدثنا معمر عن الزهری عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة
قال نعی النبی صلی الله علیه وآله وسلم الی اصحابه النجاشی خبر داد آن حضرت باصحاب خود مرگ نجاشی را ثم تقدم فصفوا خلفه پس پیش رفت آن حضرت
[illegible] پس صف بستند صحابه خلف وی فکبر اربعا پس تکبیر گفت چهار بار [illegible] صفوف بر نماز بر غائب مشروع بود [illegible]
[illegible] حدثنا مسلم بن ابراهیم [illegible] قال حدثنا شعبة قال حدثنا الشیبانی عن الشعبی
قال اخبرنی من شهد النبی صلی الله علیه وآله وسلم اتی علی قبر منبوذ [illegible] گفت شعبی خبر داد مرا کسیکه حاضر شد و صحبت داشت پیغمبر خدا را که آن حضرت آمد بر قبری
[illegible] تقدیر [illegible] اعتبار کنند [illegible] فصفهم وکبر اربعا
پس صف بست صحابه را و چهار تکبیر گفت قلت من حدثک هذا [illegible] گفتم شعبی را که حدیث کرده است ترا این حدیث [illegible] قال
ابن عباس حدثنا ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام بن یوسف ان ابن جریج اخبرهم قال اخبرنی عطاء انه سمع جابر بن عبد الله یقول قال النبی صلی الله علیه
وآله وسلم قد توفی الیوم رجل صالح من الحبش فرمود تحقیق وفات یافت امروز مردی نیکوکار از [illegible] حبش و حبشه [illegible] گروهی از مردم سیاه [illegible]
فهلموا بفتح ها و ضم لام و تشدید میم اسم فعل است بمعنی تعال که واحد و جمع در وی یکسان است در لغت اهل حجاز فصلوا علیه پس بیائید و نماز گذارید بر وی
قال فصففنا [illegible] فصلی النبی صلی الله علیه وآله وسلم علیه ونحن صفوف [illegible]
و درین [illegible] تفصیل است بحال نجاشی [illegible] اسلام آورده [illegible] در حیات آن حضرت قال ابو الزبیر عن جابر کنت فی الصف الثانی گفت
ابو الزبیر محمد بن مسلم [illegible] از جابر که گفت بودم در صف دوم [illegible] نماز جنازه را بر غائب چون شافعی و احمد و امام
ابو حنیفه و مالک که منع کنند [illegible] مکشوف گشت بر آن حضرت جنازه نجاشی [illegible] تا آورده شد جنازه وی نزد آن حضرت پس نماز گذارد
[illegible] روایت [illegible] بالاتفاق [illegible] کفایت میکند [illegible] ابن عباس آورده که گفت
کشف کرده شد آن حضرت را سریر نجاشی [illegible] و روایت کرده ابن حبان در صحیح خود از عمران بن حصین قصه مذکوره را
باین لفظ که صف بستند صحابه خلف وی [illegible] جنازه پیش آن حضرت است [illegible] ابن همام [illegible] اشارت میکند
خلاف [illegible] عسقلانی از ابن حبان این عبارت نقل کرده وهم لا یظنون الا ان جنازته بین یدیه [illegible] حاضران صحابه مگر آنکه جنازه
پیش آن حضرت [illegible] نماز بر غیر نجاشی نیز چنانچه بر معاویه ابن معاویه مزنی که بمدینه وفات یافت و آن حضرت
در غزوهٔ تبوک بود پس خبر داد او را جبرئیل [illegible] نماز گذاری بر وی فرمود آری [illegible] جبرئیل جناح خود را پس باقی نماند [illegible]
مگر آنکه [illegible] پس برداشت [illegible] تا آنکه نگاه کرد آن حضرت بسوی وی و نماز گذارد بر وی [illegible] آن حضرت دو صف ملائکه بود در هر صف [illegible]
هزار فرشته [illegible] آن حضرت [illegible] رسید این منزلت [illegible] بدوست داشتن قل هو الله احد [illegible] خواندن وی آن را [illegible]
[illegible] این حدیث [illegible] ابن همام بطرق متعدده [illegible] صحت معارض مذهب [illegible] روایت صریح است [illegible]
نماز غائبانه [illegible] زید بن حارثه و جعفر و ابن رواحه که در غزوهٔ موته شهید گشتند نیز آمده ولیکن بصحت نرسیده [illegible] ایشان نماز [illegible]

و بعد از صحت محمول بر کشف و رفع حجاب خواهد بود و قرینه سیاق حدیث یعنی هر یکی از ایشان به ترتیب روایت کرده اند در غیر این جماعت اصلا ایراد و جزوی در غزوات و سنا
چندین کس اصحاب وفات یافتند و بر ایشان نماز جنازه نگزاردند بنا بر آنکه عزیزترین صحابه بودند نزد وی و از سیاق است که بعضی از و به خصوصیت بوده و کنند بعضی
علما برای تفضیل رفته که گر بیت و شهرے دنات کرد که بر وی نماز نگذارده اند نماز غائب گذارند چنانکه نجاشی بود که در حبشه کسی نبود که نماز گذارد و دیگر بر وی نماز گذارد و
فریضه ساقط شد و نگذارند بعضی گویند چرا آن صدوزی است که مرده است بیان رسیدن نزدیک آن نیز تقدیر طول عهد واﷲ اعلم

باب صفوف الصبيان مع الرجال على الجنائز جواز ترا صل صفهای نابالغان با مردان در نماز جنازه **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا عبد الواحد بن زياد قال حدثنا الشيباني عن عامر عن ابن عباس

ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مر بقبر دفن ليلا فقال متى دفن هذا گذشت آن حضرت بقبری که دفن کرده شده بود بشب پس فرمود که دفن کرده شده فقالوا البارحة
گفتند شب گذشته قال افلا آذنتموني فرمود چرا آگاه نکردید مرا قالوا دفناه في ظلمة الليل فكرهنا ان نوقظك گفتند دفن کردیم در تاریکی شب پس ناخوش داشتیم که بیدار کنیم
فقام فصففنا خلفه پس ایستاد آن حضرت پس صف بستیم عقب وی قال ابن عباس وانا فيهم گفت ابن عباس و من در آن جماعت بودم و وی در آن وقت بحد بلوغ نرسیده
فصلى عليه پس نماز گزارد آن حضرت بر آن قبر ظاهر آنست که این تشنه نماز قبر منسوخ است **باب** سنة الصلوة على الجنائز ذکر طریقه نماز جنازه و بیان رجحی که مشروع
بران از شرائط و ارکان بطریق اشارت بعض آن و مجموعه آنچه وارد کرده در این باب از آثار و حدیث راجع است باینکه نماز جنازه نماز است چون سائر نمازها در احکام جز آنکه رکوع
و سجود و قعده ندارد مجرد دعا نیست وقال النبي فرموده است پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم من صلى على الجنازة وقال صلوا على صاحبكم وقال صلوا على النجاشي فرمودن
در این تعلیقات منه من درین یاد عوا الصاحبكم بالنجاشی بجای صلی یا صلوا سماها صلوة ليس فيها ركوع ولا سجود پس نامید آن حضرت نماز جنازه را صلوة و حال آنکه نیست
رکوع و نه سجود یکیست رفع توهم عبادت برای میت و لا يتكلم فيها وفيها تكبير و تسليم و کلام کرده نمیشود در اثنای این نماز و در آن تکبیرات تحریمه و غیر تحریمه و تسلیم است
و این احکام که از خصائص صلوة اند ثابت کرده شد در این نماز وكان ابن عمر لا يصلي الا طاهرا و بود ابن عمر که نماز نمیگذارد بر جنازه مگر بحال طهارت ولا يصلي عند طلوع
الشمس ولا غروبها و نمیگذارد نزد طلوع آفتاب و نه نزد غروب آن ويرفع يديه و برمیداشت دستهارا نزد تکبیر چنانچه در نماز مطلق در جمیع این احکام و مختلف ست روایت
از ابن عمر که رفع یدین در هر تکبیر میکرد یا در تکبیر احرام فقط و لیکن ترمذی از ابی هریره مرفوعا آورده که چون نماز میگذارد آنحضرت بر جنازه رفع یدین میکرد در اول تکبیر و زیاده
آورده دار قطنی که گفت باز عود نمیکرد یعنی در تکبیرات دیگر برنمیداشت و باین قائل اند حنفیه والکیه وقال الحسن ادركت الناس و احقهم بالصلوة على جنائزهم من
رضوهم لفرائضهم و گفت حسن بصری دریافتم مردم یعنی صحابه کبار و تابعین را بحالی که اولی بامامت نماز بر جنازه های ایشان کسی بود که راضی بودند شان بامامت وی
در نمازهای فریضه ایشان را پس ولی میت و قریب وی متاخر باشد از امام الحی و در روایت نماز واذا احدث يوم العيد او عند الجنازة يطلب الماء ولا يتيمم و چون حدث
کنند نزد حضور نماز دوگانه روز عید یا نزد حضور نماز جنازه بطلبد آب را برای وضو و تیمم نکند در روایت کرده ابن ابی شیبه از حسن مانند روایت مؤلف در حکم جنازه و روایت
کرده سعید بن منصور بطریقی که پرسیده شد حسن از مردی که در جنازه باشد بی وضو اگر برود تا وضو کند فوت می شود او را نماز گفت تیمم کند و نماز گذارد و باین قائل است
ابو حنیفه در غیر ولی نماز در روایت است از احمد و حکایت کرده آن را ابن منذر از بسیاری از تابعین و روایت کرده آن را ابن عدی از ابن عباس مرفوعا لیکن شیخ ابن حجر
گفته در اسنادوی ضعیف است واذا انتهى الى الجنازة وهم يصلون يدخل معهم بتكبيرة و چون برسد کسی تا بجنازه بحالی که مردم در نماز اند بروی در آید با ایشان در
نماز بیک تکبیر بدستور مسبوق در نماز مطلق و باقی تکبیرات بعد از سلام امام گوید پیش از آنکه برداشته شود جنازه وقال ابن المسيب يكبر بالليل والنهار والسفر والحضر اربعا
و گفت ابن مسیب تکبیر گوید در نماز جنازه شب و روز و در سفر و حضر چهار تکبیر و مختلف نشوند در وجوب او باختلاف اوقات و احوال چنانکه ارکان نماز مطلق وقال انس
التكبيرة الواحدة استفتاح الصلوة و گفت انس یک تکبیر خود شروع و دخول نماز است چنانکه در نماز مطلق و سوای آن در جنازه سه تکبیر اند وقال عز وجل گفت خدای عز وجل
ولا تصل على احد منهم مات ابدا و نگذار بر هیچ یکی از منافقان که مرده است نماز هرگز دلالت دارد بر بودن قیام بر جنازه بنحو خاص نماز که تعبیر کرد آن را بنماز و منع نمود
وفيه صفوف وامام و در این قیام خاص صفهای جماعت و امام است چنانکه در نماز مطلق **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن الشيباني عن الشعبي قال
اخبرني من مر مع نبيكم صلى الله عليه وآله وسلم على قبر منبوذ گفت شعبی خبر داد مرا کسیکه گذشت با پیغمبر شما بر قبری که یکسو بود از قبور یا بر قبر لقیطی فامنا وصففنا
خلفه فصلينا پس امامت کرد ما را آن حضرت پس صف بستیم از عقب وی و این قول جداست معطوف است بر محذوفی که دلالت دارد بروی کلام سابق یعنی گذشت آن حضرت
پس امامت کرد ما را فقلنا يا ابا عمرو من حدثك گفت شیبانی گوید پس گفتیم شعبی را یا ابا عمرو کی حدیث کرد ترا این خبر قال ابن عباس گفت شعبی ابن عباس

باب فضل اتباع الجنائز بیان ثواب پسروی کردن جنازه های یعنی تا نماز بران نیز بر آنچه اتباع وسیله نماز و دفن است و چه مجرد باشد وسیله از مقصود حاصل نگردد چیزی که مترتب بمقصود است اگر حصول
نوعی فضل بسبب نیت مرجو است بر این فعل كذا قالوا وقال زيد بن ثابت الانصاری بخاری ابو خارجه کاتب وحی آن حضرت که از فضلای صحابه و اصحاب فتوی بود و سنه
چهل و پنج به مدینه اذا صليت فقد قضيت الذي عليك وقتیکه نماز گزاردی پس تحقیق ادا کردی حق میت را که بر تو بود و اگر تا دفن حاضر باشی زیاده کنی اجر را برای خود
وقال حميد بن هلال ابن هلال بصری تابعی ما علمنا على الجنازة اذنا نه دانسته ایم ما بر جنازه اذنی از اولیای میت برای رجوع و نیست ایشان را در آن حقی بلکه قیام

برای ادای حق میت والقائد داحراز فضل ہست چنانکہ گفت یا اتان من صلی ثم رجع فلہ قیراط ولیکن کسیکہ نماز گذارد و بستر پایکہ دفنش کنند نزرود لیس مراو را یک قیراط اجر ہست و این موقوف بر اذن نیست و این قول شافعی و جمعی از علما ہست و جمعی دیگر گویند بر نگردد بے اذن و این مرویست از عمر و ابن مسعود و ابی ہریرہ و مسور و نخعی و مالک و مشہور نزد حنفیہ و لیکن در شرح منیہ از محیط نقل کردہ ارفق آنست کہ گنجائش دار و ایشان را رجوع بی اذن و گفتہ اولے مراد ہمین ہست حدثنا ابو النعمان قال حدثنا جریر بن حازم قال سمعت نافعا یقول حدث ابن عمر ان ابا ھریرۃ یقول من تبع جنازۃ فلہ قیراط میگفت نافع حدیث کردہ شد ابن عمر کہ ابو ہریرہ میگوید کسیکہ پیروی کند جنازہ را پس مراو راہست قیراطی از اجر فقال پس گفت ابن عمر اکثر ابو ھریرۃ علینا بسیار کرد برما ابو ہریرہ و چیزہا میگوید کہ نمی شنا سیم آنرا و این مجرد استبعاد ہست از کثرت روایات ابو ہریرہ و بے آنکہ در وی طعنے باشد پس رسول فرستاد ابن عمر نزد عائشہ بجائی کہ می پرسید او را ازین قول فصدقت یعنی عائشۃ پس تصدیق کرد عائشہ ابا ہریرہ را وقالت سمعت رسول اللہ و گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ والہ وسلم یقولہ فرمود این قول را فقال ابن عمر لقد فرطنا فی قراریط کثیرۃ پس گفت ابن عمر ہر آئینہ تقصیر کردیم ما در قراریط بسیار از اجر اتباع جنائز تا بدفن چنانچہ بیان کردہ آن را مسلم در روایت خود از طریق ابن شہاب از سالم کہ بود ابن عمر کہ نماز میگذارد بر جنازہا پس از انجا برمیگشت پس رسید او را حدیث ابی ہریرہ پس ذکر کرد این قول را ازینجا ظاہر شود کہ این قول ابن عمر متفرع بر شنیدن تمام حدیث ابی ہریرہ بود کہ در باب آیندہ بیاید لیکن اینجا راوی باختصار آوردہ و بعد ازین تفسیر کردہ مولف قال ابو عبداللہ فرطت را کہ در قرآن واقع ہست بقول خود ضیعت من امر اللہ ضائع کردم از فرمودہ الٰہی چیزہای بسیار و این دا ب مولف ہست کہ تفسیر میکند بعضے از قرآن را اگر مناسب لغت حدیث می افتد بعضے مناسب آن تا شرح آن لغت گردد باب من انتظر حتی یدفن ثواب کسیکہ انتظار کرد بعد از نماز تا آنکہ دفن کردہ شود میت حدثنا عبداللہ بن مسلمۃ قال قرأت علی ابن ابی ذئب عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابیہ انہ سأل ابا ھریرۃ فقال سمعت النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم یقول ح وحدثنی عبد اللہ بن محمد قال حدثنا ھشام بن یوسف قال اخبرنا معمر عن الزھری عن ابن المسیب عن ابی ھریرۃ ان النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم ح وحدثنا احمد بن شبیب بفتح معجمہ وکسر موحدہ ابو عبداللہ بن سعید البصری حبطی بفتح حا و موحدہ و کسر دو و ویست و ثبت برتہ قال حدثنا ابی قال حدثنا یونس قال ابن شہاب وحدثنی معطوف ہست بر محذوف حدثنی ابن المسیب کہ مستفاد ہست از اسناد سابق عبد الرحمن الاعرج ان ابا ھریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم من شھد الجنازۃ حتی یصلی علیہ فلہ قیراط کسیکہ حاضر شود جنازہ را تا آنکہ نماز گذارد بروی پس مراو راست یک قیراط اجر ہست لیصلی بفتح لام نیز روایت ہست یعنی تا آنکہ گذارد و این نیز محمول ہست بر گذاردن لیکن نماز را و گرنہ ظاہر ہست کہ گذاردن دیگران را سود کند ومن شھد حتی یدفن کان لہ قیراطان و کسیکہ حاضر شود تا آنکہ دفن کردہ شود میت باشد مراو را دو قیراط و قیراط در لغت نیم دانگ و دانگ ششم حصہ درہم در اصل قراط بود بر او مضعف بیاء بدل شد و جمع وی قراریط ہست چنانکہ دینار کہ در اصل دنار ہست بیکے را بیاء بدل کردند قال الجوھری و ابن اثیر گفتہ نصف عشر دینار ہست در اکثر بلاد و در شام جزوی از بیست و چہار جزو گویند بالجملہ مراد ازینجا النصیب حصہ ہست از اجر منتظر دفن کہ آن اجر تمام دارد کہ با جزوی از اجزاء معلومہ الٰہی کہ فرمودہ حقوق میت را ہست بمقابل ہر عملی از اعمال جنازہ قیل پرسیدہ شد از آن حضرت وما القیراطان و چیست مقدار این دو قیراط قال مثل الجبلین العظیمین فرمود مانند دو کوہ بزرگ و این تصویر و تمثیل ہست برای تقریب فہم سائل بمقصود عظمت ثواب و اختلاف ہست در آنکہ حصول قیراط بمجرد دفن میت ست در قبر یا بر دو انتہار دفن پس از ریختن خاک یا بعد فراغ بالکلیہ و ہر یکے ازین منقول وارد شدہ ہست خبر کذا قالہ العسقلانی و لیعنے

باب صلوۃ الصبیان مع الناس علی الجنائز ذکر مشروعیت نماز کودکان با مردم بر جنازہ حدثنا یعقوب بن ابراھیم قال حدثنا یحیی بن ابی بکیر تصغیر ابو بکر عبدی قاضی کرمان بسندہ روایت وہست قال حدثنا زائدۃ ابن قدامۃ قال حدثنا ابو اسحاق الشیبانی عن عامر شعبی عن ابن عباس قال اتی رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم قبرا فقالوا ھذا دفن او دفنت البارحۃ گفت ابن عباس آمد آن حضرت قبری را کہ نماز نبود پس گفتند صحابہ این کس دفن کردہ شد شب گذشتہ شک کردہ در لفظ ھذا دفن ولفظ دفنت بنابر تردد در بودن میت مرد یا زن قال ابن عباس فصففنا خلفہ ثم صلی علیھا پس صف بستیم در عقب آن حضرت پس نماز گذارد آن حضرت بران قبر و چون باشند نماز صبیان بر قبر بر جنازہ نیز روا باشد

باب الصلوۃ علی الجنائز بالمصلے والمسجد حکم نماز بر جنائز بمصلے بفتح لام مشدد و بمسجد نماز در مصلی خود جائز ہست بلا کراہت بخلاف مصلای عید باشد یا مسجدی کہ مہیا ساختہ باشند برای جنائز اما مسجد جماعت اختلاف ہست دران چنانکہ در شرح حدیث معلوم گردد حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل بضم عین عن ابن شہاب عن سعید بن المسیب و ابی سلمۃ بن عبد الرحمن انھما حدثاہ عن ابی ھریرۃ قال نعی لنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم النجاشی صاحب الحبشۃ الیوم الذی مات فیہ خبر داد ما را آن حضرت مرگ نجاشی را کہ رئیس زنگیان بود ہمان روزیکہ مرد نجاشی دران روز فقال پس فرمود استغفروا لاخیکم دعا بمغفرت کنید برای برادر دینی خود اینقدر این حدیث عقیل را از ابن شہاب از دو کس سعید و ابی سلمہ رسیدہ و تمام حدیث از یک کس کہ سعید باشد رسیدہ چنانکہ گفت وعن ابن شہاب قال حدثنی سعید بن المسیب ان ابا ھریرۃ قال ان النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم صف بھم بالمصلی فکبر علیہ اربعا صف بست آن حضرت مردم را در نماز بر نجاشی بمصلی پس تکبیر گفت چہار تکبیر ظاہر مراد مصلای جنائز ہست و آن موضعی بود برای جنائز نزد مسجد شریف اشارہ میکند بآن حدیث آیندہ فرجما قریبا من موضع الجنائز عند المسجد و در کتاب المدود در قصہ رجم ماعز چنانکہ فرجمناہ بالمصلی یا مقدم شد کہ موضع جنائز کہ در آن رجم واقع شد مصلی بود امام محمد بن سعد گفتہ موضع جنازہ بمدینہ خارج از مسجد ہست و آن موضعی ہست کہ آن حضرت نماز میگذارد بر جنازہ دران و ابن بطال

از ابن حبیب نقل کرده که مصلای جنائز بمدینه لاصق بود بمسجد شریف از جانب مشرق و اما مصلای عید خارج مدینه است جانب غربی قریب بدروازه مصری و ظاهر آن می نماید که وضع
مصلای جنائز جدا از مسجد برای آن بود که نماز جنائز در مسجد مکروه داشته و باین جهت برآمد آن حضرت برای نماز نجاشی با اصحاب در مسجد و در روایت ابی داود از ابی هریره مرفوعاً
که فرموده من صلی علی جنازة فی المسجد فلا شئ له و در روایت ابن ماجه فلیس له شئ و در روایتی فلا اجر له صریح اند در منع و کراهت چنانکه مذهب ابو حنیفه و مالک است و حمل آن بر معنی
لا شئ علیه چنانکه در بعضی نسخ در جامع الاصول بودن این لفظ در یک نسخه تصریح کرده و ارتکاب مجازیست بی ضرورت که قائل نیستند مخالفان بمثل آن و قطع میکند این احتمال را روایت
فلا اجر له در روایت ابن ابی شیبه بلفظ فلا صلوة له و صالح مولی توأمه که از رجال این حدیث است ابن معین و عجلی گفته وی ثقه است و لیکن مختلط گشته در آخر عمر و ابن ابی ذئب
که راوی این حدیث است شنیده است از وی پیش از اختلاط کذا قالوا و از ینجا ظاهر شود که منع مطلق است خواه میت را بیرون مسجد گذارند یا درون مسجد و حجت شافعی که تجویز
کند نماز را بی کراهت در مسجد حدیثی است که روایت کرده آن را مسلم که چون وفات یافت سعد ابن ابی وقاص گفت عایشه در آرید جنازه او را در مسجد تا نماز کنیم برای برادر خود
در مسجد و بروایتی دیگر فراموش کردند مردم که نگذاردند آن حضرت بر سهیل بن بیضا مگر در مسجد و نیز نماز بر ابو بکر و عمر رضی الله عنهما در مسجد گذاردند و آنقاب گویند حدیث عایشه
اخبار است از فعل آن حضرت هنگام اباحت و نهی حدیث ابو هریره و ظاهر است تأخر آن است چه آن نسخ میکند اباحت را پس در اعتبار تأخر اباحت بی ثبوت آن بر یقین لازم آید
اعتبار نسخ دو بار اول نسخ اباحت اصلی بحدیث نهی و دیگر نسخ نهی بالفعل با احتمال در فعل بنا بر ضرورت وقت بوده باشد که آن حکایت واقعه خاص است چنانکه گفته اند که آن حضرت
معتکف بود و از ین جهت بیرون نیامد و منقول نشده از آن حضرت در غیر این بار گاهی و انکار جماعت کثیر صحابه اول است درین معنی تا آنکه این جماعت هم فراموش کردند چیزی
را که کثیر الوقوع بود و عایشه یاد داشت و چون منکر را نع بعد عصیان و حرمت شود ابرام نکردند صحابه بر انکار و سکوت کردند و بتوان جمع کرد حدیث فعل و حدیث منع را بحمل اول
بر نفس جواز و ثانی بر کراهت و غالب همین است چه اگر هر دو طرف برابر بودی با جانب فعل افضل مکانی جدا برای جنائز وضع نکردی و جنائز تمامه صحابه که بمدینه فوت کردند در
مسجد در آوردی و نماز بر شیخین در مسجد بر تقدیر صحت و ثبوت نیز محمول بر عذر و مصلحت گفته اند چنانکه در نماز بر عمر رضی الله عنه شدت مطر صریح به فی شرح الجامع الصغیر للسید
الشهید و نیز مصلای جنائز چون متصل مسجد بود بگمان برده شد گذاردن آن در مسجد **حدثنا** ابراهیم ابن المنذر الحزامی قال حدثنا ابو ضمرة بفتح ضاد معجمه قال حدثنا
موسی بن عقبة عن نافع عن عبد الله بن عمر ان الیهود جاؤا الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم برجل منهم و امرأة زنیا بتحقیق یهود آوردند بسوی آن حضرت مردی را از
ایشان و زنی را که زنا کرده بودند فامر بهما پس امر کرد آن حضرت برجم آن مرد و زن فرجما قریباً من موضع الجنائز عند المسجد پس سنگسار کرده شدند آن هر دو نزدیک از موضع
جنائز که نزد مسجد بود **باب** ما یکره من اتخاذ المساجد علی القبور ذکر چیزی که مکروه است از گرفتن مسجد ها بر قبر یعنی الزام نماز و تعبد نزد وی و عکوف در آنجا چنانکه یهود و نصاری
بر قبر پیغمبران و صالحین خود میکردند و در باب اهل الجیش قبور مزکی و نجا بقیه از کتاب الصلوة گذشت و لما مات الحسن بن الحسن بن علی و چون فوت کرد حسن ابن امام حسین
که او را حسن مثنی گویند سند نبود و ضربت امرأته القبة علی قبره سنة زن وی فاطمه بنت امام حسین خیمه را بر قبر وی یک سال که اقامت میکرد در آن بالعبادة
ثم رفعت پس بعد از ین مدت برداشت خیمه را فسمعت صائحا یقول پس شنید آواز کننده را از بلا نکه یا از مسلمانان جن که میگوید بدیگری الا هل وجدوا ما فقدوا آگاه باش آیا
یافتند چیزی که گم کردند فاجابه آخر پس جواب داد او را آواز کننده دیگر بل یئسوا فانقلبوا بلکه نومید شدند پس برگشتند ذکر کرد این را مؤلف بجهت موافقت آن مراد از ترجمه
ما را آنکه دلیل بر آن بوده که رزاق العسقلانی **حدثنا** عبید الله بن موسی عن شیبان بن عبد الرحمن نحوی عن هلال بن حمید هو الوزان عن عروة عن عایشة عن النبی
صلی الله علیه وآله وسلم قال فی مرضه الذی مات فیه فرمود در بیماری که فوت کرد در آن لعن الله الیهود و النصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد لعنت کرد خدا
یهود و نصاری را که گرفته اند قبرهای پیغمبران خود را مسجدها مراد انبیا و صالحان ایشانند چه نصاری قبر پیغمبری نداشتند جز قبر صالح پیغمبر چنانکه در باب الصلوة فی البیعة
گذشت قالت و لولا ذلک لابرز قبره عایشه گوید اگر نمی بود این حدیث هر آئینه ظاهر گذاشته میشد قبر شریف آن حضرت و حایل گرفته نمی شد گردوی غیر انی اخشی ان یتخذ مسجدا
و لیکن من می ترسم اینکه گرفته شود قبر شریف مسجد از ین جهت باعث شدم بر بنا و حجاب گرد وی گفته بود این را عایشه پیش از آنکه توسعه کرده شود در مسجد و بعد از آن
گردانید حجره خود را که در آن قبر شریف بود بشکل مثلث تا واقع نشود در جهت نماز بسوی قبر با استقبال قبله کذا ذکره **باب** الصلوة علی النفساء اذا ماتت
فی نفاسها ذکر نماز بر زن زچه و قتیکه بمیرد در ایام زچگی خود بسبب ولادت یا بمرض دیگر **حدثنا** مسدد قال حدثنا یزید بن زریع بتقدیم معجمه مضمومه قال حدثنا
حسین المعلم قال حدثنا عبد الله بن بریدة عن سمرة بفتح سین مهمله و ضم میم بن جندب بفتح دال و ضم آن با ضم جیم قال صلیت وراء النبی صلی الله علیه وآله وسلم علی
امرأة ماتت فی نفاسها گفت سمره نماز گذاردم پس آن حضرت بر زچه که مرد در هنگام نفاس خود فقام وسطها پس ایستاد آن حضرت بنماز محاذی وسط وی برابر سر و نزدیک
بجای ثروایت ابی ذر و ابن عساکر و اصیلی وسط بسکون سین است بمعنی در میان عامتر از میان حقیقی که کم باشد و در بعضی روایات بفتح سین است که نام میان حقیقی آمده
باب این یقوم من المرأة و الرجل بیان آنکه کجا ایستد امام در نماز جنازه از برابر زن یا مرد که جنازه او است مشهور از مذهب حنفی آنست که بایستد مقابل سینه مرد یا سینه
یا زن و در روایتی از ابی حنیفه بایستد از زن مقابل عجزه و از مرد برابر سر و این مذهب شافعی است و همین است مختار ابو یوسف و احمد و نزدیک مالک بایستد از مرد نزد وسط
و از زن نزد دوش و نحو آن از امام ابی حنیفه نیز روایت است و تصریح کرده اند بعضی علما بعدم نص درین باب و اختلاف اختیار بنا بر اختلاف اعتبار جهات است

... عبد الوارث قال حدثنا حسین عن ابن بریدة ... حدثنا عمران بن میسرة ... میان ... بلکه نزد سینه جنازه بایستد بآنکه ثابت است و این سینه گفته‌اند
قال حدثنا سمرة بن جندب قال صلیت وراء النبی صلی الله علیه وآله وسلم علی امرأة ماتت فی نفاسها فقام علیها وسطها ... این حدیث ... نفاس است
نفس ... نباشد باحتمال قیام محاذی صدر که وسط بسکون شامل است آن ما نیز ... اشتباه ... دارد که بسبب تقارب سینه و ... گاه ... بود
کرده ... است و **باب التکبیر علی الجنازة اربعا** گفتن تکبیر بر جنازه چهار بار که آن چهار ارکان است قال حمید صلی بنا انس فکبر ثلاثا ثم سلم و گفت حمید طویل نماز
جنازه گزارد بما انس پس گفت سه تکبیر پس سلام داد فقیل له پس گفته شد مر انس را و آگاه کرده شد که سه تکبیر گفتی فاستقبل القبلة ثم کبر الرابعة ثم سلم پس روی آورد
قبله را پس گفت تکبیر چهارم پس سلام داد و کلام ... است چنانکه ... و از تحقیق ... معلوم شد که در چهار تکبیر ...
از این روایات چنانکه ... گفت ... نماز ... که ... تکبیر گفت بر جنازه ... تکبیر و زیاده ... چنانکه ابن ابی شیبه آورده
... سوای تکبیر تحریمه است و ... زیاده ... اختلاف بود در آن ... وقوع آن از آن حضرت بطرق مختلف امام محمد ... از ابو حنیفه از حماد ...
... تکبیر ... بر جنازه چهار و پنج ... در روایتی چهار و پنج و بیشتر از آن تا زمان رحلت آن حضرت و شیخین در ولایت ابوبکر و چون خلافت
فاروق رسید ... پس گفت عمر رضی الله عنه که شما ای اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون اختلاف کنید تا آنکه بعد از شما بیایند نیز در اختلاف افتند
مردم قریب العهد اند بجاهلیت باید که اتفاق و اجماع کنید بر یک عمل تا دیگران نیز متفق و مجتمع باشند پس نظر گماشتند اصحاب که دریابند که در آخر جنازه که آن حضرت
تکبیر گفت چند بود پس یافتند آخر چهار بود پس اجماع کردند بر آن و طحاوی نیز باسناد خود از ابراهیم نحو آن آورده و بیهقی قصه جمع عمر رضی الله عنه را بچهار از
ابی وائل و ابن مسیب آورده و روایت کرده حاکم در مستدرک از ابن عباس که آخر تکبیر آن حضرت بر جنازه چهار است و معاضد آن را بسیاری از روایات چنانکه
ابن همام ذکر کرده **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
نعی النجاشی فی الیوم الذی مات فیه تحقیق آن حضرت خبر مرگ نجاشی داد در روزی که مرد در آن روز و خرج الی المصلی فصف بهم و بر آمد با اصحاب بسوی مصلی
پس صف بست ایشان را و کبر علیه اربع تکبیرات و تکبیر گفت چهار تکبیر و این در سنه نهم بود ... **حدثنا** محمد بن سنان قال حدثنا سلیم
بر وزن علیم بن حیان بفتح مهمله و تشدید تحتیه منصرف و غیر منصرف هر دو آمده قال حدثنا سعید بن میناء بکسر میم و سکون تحتیه و بنون ممدود ... هر دو آمده
جابر بن عبد الله ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم صلی علی اصحمة بفتح همزه و سکون صاد مهمله و بحاء مهمله و بار موحده هر دو مفتوح النجاشی فکبر اربعا
نماز گذارد آن حضرت بر اصحمه که نام نجاشی است پس گفت چهار تکبیر این چنین است در نسخه شیخ اجل ... چنانکه نسبت کرده و آن را کرمانی و بعضی نسخ و در اکثر نسخ ...
... ضبط کرده ... شرح ... صحمه است بمیم بدل موحده و مشکل می شود ... قول ... و قال یزید بن هارون و عبد الصمد عن سلیم اصحمة و تابعه عبد الصمد
... ظاهر ... این تعلیق اختلاف در روایت یزید و عبد الصمد است با روایت محمد بن سنان از سلیم در نام نجاشی مگر آنکه در تعلیق بجا صحمه گویند چنانکه اسمعیل حکایت کرده
آن را او غلط گفته و ضبط کرده ... روایت یزید و عبد الصمد را بتقدیم میم بر حاء ... تصویب کرده و آن را قاضی عیاض بعضی شارحان گویند که روایت ...
نزد مؤلف بحذف الف است و فتح صاد و سکون ... موافق آنچه ابن ابی شیبه و مصنف خود از یزید آورده ... در بعضی نسخ این صحیح بجای ... مذکور ...
و قال یزید عن سلیم صحمة و تابعه عبد الصمد ... واحد است **باب قراءة فاتحة الکتاب علی الجنازة** ذکر خواندن سوره فاتحه در نماز بر جنازه و این مشروع است نزد
شافعی و احمد بطریق وجوب چنانکه از کرمانی و قسطلانی مفهوم شود یا بطریق سنت و نزد ما و نزد مالک نیست ... قرائت و خواندن آن بثبوت نرسید ...
ابن الهمام و در صحابه نیز در این باب اختلاف بود و شاید که خواندن بعضی ... آن را از آن حضرت بر وجه ثنا و دعا بود نه بر وجه قرائت تا اگر به نیت ثنا بخوانند نزد ما ...
چنانکه از کلام ... و قال الحسن یقرأ علی الطفل بفاتحة الکتاب و یقول و گفت حسن بصری بخواند مصلی بر جنازه طفل سوره فاتحه و بگوید اللهم اجعله لنا ...
خداوندا بگردان او را برای ما پیش رو ... بهشت ... و آماده کننده اسباب منزل را ... و موجب اجر ... و قسطلانی از نسخه ... ذکر نموده ...
... عمل ... **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن سعد بسکون عین بن ابراهیم عن طلحة بن عبد الله بن عوف ...
... قال صلیت خلف ابن عباس ح وحدثنا محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان عن سعد بن ابراهیم عن طلحة بن عبد الله بن عوف برادرزاده عبد الرحمن بن عوف
... قال صلیت خلف ابن عباس علی جنازة فقرأ فاتحة الکتاب گفت طلحه نماز کردم پس ابن عباس بر جنازه پس خواند وی سوره فاتحه را و قال لیعلموا
انها سنة ... گفت ابن عباس خواندم فاتحه را تا بدانید که آن سنت است و چنین کلام از صحابی در حکم رفع است نزد محدثین و نزد ... احتمال دارد سنت
... در رساله فارسی جنازه ... آنچه باید خواند بعد از تکبیرات ... **باب الصلوة علی القبر بعد ما یدفن** ... نماز جنازه بر قبر ...
که دفن کرده شود و این حکم مطلق است نزد ... نزد ... و ابو حنیفه و مالک و در روایتی از احمد **حدثنا** حجاج بن منهال بکسر میم
قال حدثنا شعبة قال اخبرنا سلیمان الشیبانی قال سمعت الشعبی قال اخبرنی من مر مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم علی قبر منبوذ ... گفت شعبی خبر داد

کسی که گذشته بود بآن حضرت بر تبهٔ که یک طرف بود از قبور ناتمام و صف نماز بستند پشت سر آن حضرت بر آن قبر پس امامت کرد مردم را تا آنکه ادا کرد ایشان عقب وی تکبیر گفت
که نوزگذارده باشند مردم میت را پس دلیکن چون احمق نمازی آن حضرت بود میر سید او را اماره که ابو صبیح شیخ القصة و مردم را اباحت دی ... مانند آن در حدیث آمده باز گفت
شیبانی حدیث هذا ابا ام مسلیمان گوید گفتم شعبی را که حدیث کرد ترا این حدیث را ابو عمرو قال گفت حدیث کرد ابن عباس و سیاق طرق بسیار این حدیث چنانکه عسقلانی گفته برانکه
این نماز در روز بر شب دفن بود **حدثنا** محمد بن الفضل قال حدثنا حماد بن زید عن ثابت عن ابی رافع عن ابی هریرة ان اسود رجلا تحقیق سیاه مردی او امراة یا زنی
سیاه و تنگ راوی است کان یکون فی المسجد یقم المسجد بود که می باند مسجد را بجاروب میداد مسجد را فمات ولم یعلم النبی صلی الله علیه وآله وسلم بموته
پس مرد آنکس بدگاه نشد آن حضرت بموت وی فذکره ذات یوم فقال ما فعل ذلک الانسان پس یاد کرد آن حضرت او را روزی و فرمود چه کرد و چه شد آن آدمی فقالوا
مات پس گفتند مرد یا رسول الله قال افلا آذنتمونی فرمود چرا آگاه نکردید مرا فقالوا انه کان کذا وکذا قصته پس گفتند بود چنین و چنان قال فحقروا شانه گفت
ابوهریره و پس تحقیر کردند مردم شان او را و ظاهر کردند عدم لیاقت او را بتکلیف آن حضرت قال فدلونی علی قبره فرمود رهنمائید مرا بر قبر او قال فاتی قبره
فصلی علیه گفت ابوهریره پس آمد آن حضرت قبر آن جاروب کش را و نماز جنازه گذارد بروی و در بعض طرق این حدیث زیاده آمده که فرمود تحقیق این قبور مملوة
ظلمة بر اهل خود را و تحقیق خدا تعالی منور میگرداند آن قبرها را برای ایشان بسبب نماز گذاردن من بر ایشان انتهی از ینجاست که بعضی علما این را از خصایص آن حضرت گفته‌اند

باب المیت یسمع خفق النعال مرده میشنود آواز پا افزارهای زندگان را وقت رفتن ایشان نزد قبر خفق بفتح معجمه و سکون فا و قاف آواز نعل کذا فی القاموس **حدثنا**
عیاش بتحتیه مشدده و شین معجمه ابن ولید رقام قال حدثنا عبد الاعلی قال حدثنا سعید بن ابی عروبة قال گفت مولف وقال لی خلیفة بن خیاط حدثنا یزید
بن زریع قال حدثنا سعید عن قتادة عن انس عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال العبد اذا وضع فی قبره وتولی وذهب اصحابه حتی انه لیسمع قرع نعالهم
بنده چون نهاده میشود در گور و برگردانند و بروند یاران او تا آنکه تحقیق او می شنود کوفتن نعلهای ایشان را و در بعضی احادیث خفق نعالهم آمده و قرع و خفق
اگرچه در معنی لغت مختلف اند لیکن مراد اینجا متحد اند اتاه ملکان فاقعداه می آید او را دو فرشته پس می نشانند او را فیقولان له ما کنت تقول فی هذا
الرجل محمد پس می گویند مر او را چه بودی که میگفتی در شان این مرد که محمد است صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر این هم مبارک مدرج است از راوی برای بیان اشارت
هذا الرجل بقرینهٔ روایت دیگر المحمد بر اراده لام و اشارت آن حضرت باعتبار شهرت امر و حضور اوست نه از آن یا بالقای او در جنان یا بنمودن مثال آن حضرت وی در
عیان و غالبا این شرف و کرامت نصیب مومنان شود و هم بدان عقده اشکال گشاده گردد ای نقابی تو جواب هر سوال و مشکل از تو حل شود بی قیل وقال
فیقول پس میگوید بنده مومن اشهد انه عبد الله ورسوله گواهی میدهم که تحقیق او بندهٔ خاص خدا و فرستاده اوست بسوی خلق با احکام فیقال انظر الی مقعدک
من النار پس گفته می شود مر مومن را نگاه کن بسوی نشستگاه خود از دوزخ که پیش از این آماده ساخته بودند ابدلک الله به مقعدا من الجنة بدل کرده است برای تو
خدا تعالی بآن مقعد دوزخ مقعدی را از بهشت قال النبی فرمود پیغمبر بر حق صلی الله علیه وآله وسلم فیراهما جمیعا پس می بیند بنده هر دو جا را همه حکمت در
نمودن هر دو جا ازدیاد فرح و سرور است بخلاصی از مهلکهٔ دوزخ یا فوز بنعیم بهشت واما الکافر او المنافق شک راوی است ولیکن منقول ظاهر است در آنکه از منافق
است فیقول پس میگوید منافق در جواب سوال فرشتگان لا ادری کنت اقول ما یقول الناس نمیدانم و نمی فهم بودم من که میگفتم آنچه میگفتند مردم فیقال لا دریت
ولا تلیت پس گفته شود دانستی بعقل خود و نخواندی قرآن را یا تبعیت نکردی راه راست روندگان را تا معلوم میکردی شان او را تلیت در اصل تلوت است
بجای واو یا آورده‌اند بمناسبت دریت یا از تلو بمعنی تبعیت ثم یضرب بمطرقة من حدید ضربة بین اذنیه پس زده میشود و آن بمناسبت
را آلهٔ آهنگران که از آهن باشد زدنی سخت میان دو گوشش یعنی بر جبین فیصیح صیحة یسمعها من یلیه الا الثقلین پس نعره میزند نعره که میشنود آن را هر کسی که پیوسته
و نزدیک اوست مگر آدمی و پریان ایشان را نمی شنوند تا قاعدهٔ تکلیف و ابتلا بجا ماند و ایمان بغیب باشد و کارخانهٔ معیشت برهم نگردد و بدانکه استدلال کرده‌اند
بر ثبوت سماع اموات و حصول علم مر ایشان را بآنچه خطاب کرده میشوند باین حدیث و حدیث ابی طلحهٔ انصاری که در مغازی مذکور شود که استناد آن حضرت قلیب
بدر بعد از انداختن جمیع از صنادید قریش که کشته شده بودند در آن قلیب و ندا کرد آنها را با نامهای ایشان و نامهای پدران ایشان و فرمود یا نها ... فرمود
پس گفت عمر چه کلام میکنی از اجسادی که نیست ارواح مر آنها را فرمود موکد بقسم نیستید شما شنواتر از ایشان مر چیزی را که میگویم ولیکن جواب نمیدهند
و در زیارت آن حضرت اهل البقیع را آمده که سلام کرد بر ایشان و خطاب کرد مر ایشان را بکلام و خطاب با کسیکه نشنود و نفهمد معقول نیست و جمعی که منکر اند سماع میت را
گویند حدیث سمع میت قرع نعال بالخصوص بوقت نهادن میت در قبر است از برای مقدمهٔ سوال و حدیث خطاب بقتلی بدر مخصوص بآن حضرت و معجزهٔ اوست
پوشیده نماند که این تخصیص خلاف ظاهر است تا دلیل بر آن قائم نشود حکم بدان نتوان کرد و سمع و ادراک بلکه خلق باری تعالی است روح و حواس از اسباب عادی
و قوی ترین وجوه منکرین رد عایشه است حدیث ما انتم باسمع را چنانکه ابن همام نقل کرده که گفت عایشه چگونه گوید پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن را و حال آنکه
خدا تعالی میفرماید که وما انت بمسمع من فی القبور و انک لا تسمع الموتی ولیکن علما جواب داده‌اند که مراد بآیهٔ قرآنی آنست که تو نمی شنوانی بلکه خدا میشنواند مر آنها

و حدیث فی القبور که فرموده در نفی سماع ندهد و اجابت بدلیل آنکه این دو آیت نازل شده اند در حق کفار در عدم اجابت ایشان حق را و امام احمد بن حنبل چنانکه در مواهب لدنیه ذکر کرده
باسناد حسن از عایشه مانند حدیث عمر آورده و گویا عایشه رجوع کرده از انکار بسبب آنچه ثابت شده نزد وی از روایت اصحاب و نیز از وی در روایت ترمذی آمده که چون نبش کرده شد
برادر خود عبدالرحمن بن ابی بکر رفت خطاب کرد او را و گفت اگر حاضر می شدم وقت موت تو دفن نمیکردم ترا مگر آنجا که مردی و بودی و اگر حاضر میشدم ترا زیارت
نمیکردم تمام شد سخن شیخ اجل بعد از نقل این گفتگو در شرح مشکوة میگوید در اینجا سخن دیگر است که فرضنا اگر از ثبوت سماع تنزل کنیم باعتبار آنکه سماع کاسه سمع می باشد
و سمع بجز آلت بدنی خراب شده گوییم از نفی سمع نفی علم لازم نمی آید و علم بروح بود که باقی است پس علم بمبصرات و مسموعات حاصل باشد نه بوجه ابصار و سمع چنانکه بعضی
متکلمان سمع و بصر الهی تعالی را بعلم مسموعات و مبصرات تاویل کرده اند و تحقیق وارد شده اخبار و آثار در علم موتی باحوال زیارت کنندگان و شناختن ایشان را آنکه
آمده است که زیارت روز جمعه محبوب تر است زیرا که درین روز علم میت اتم و اکمل میباشد و احوال زائرین بر ایشان اکشف و اظهر و نیز شک نیست در حصول علم مر موتی را به
برزخ باحوال آخرت و حقیقت دین اسلام چنانکه عایشه گفته و متفق علیه است در مراد بحدیث پس ممکن است علم باحوال دنیا و اهل دنیا و چیست دلیل بر زوال این علم و پستان
آن باوجود لقای روح و آمده است که کافران تمنا خواهند کرد عود بدنیا و نیز آمده که چون میت از سوال منکر و نکیر جواب بخیر دهد در راحت ماند و نیز میگوید ای
کاش کسی باشد که خبر کند باهل من که در راحتم و خوشم و با لجمله کتاب و سنت مملو و مشحون اند باخبار و آثار که دلالت میکنند بر وجود علم موتی را بدنیا و اهل آن پس منکر
نشود آن را مگر جاهل باخبار و طبیعی منکر دین انتهی **باب** ما جاء فی الدفن فی الارض المقدسة او نحو ذلک کسی که دوست دارد دفن را در زمین مقدس که بیت المقدس
و مدفن انبیای پیشین بوده یا مانند آن از بقاع متبرکه مانند شریفه چون حرمین شریفین زادهما الله شرفا و مدفن پیغمبران و مقبره شهدا و اولیا بجهت تیمن بجوار ایشان و
بسوی رحمتی که نازل است بر ایشان **حدثنا** محمود بن غیلان قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن ابن طاوس عن ابیه عن ابی هریرة قال ارسل ملک الموت الی
موسی علیه السلام فرستاده شد فرشته مرگ که عزرائیل است بسوی موسی علیهما السلام فلما جاءه صکه ففقأ عینه پس هرگاه آمد او را فرشته طپانچه زد موسی آن فرشته
را تا آنکه چشم او کور شد چنانکه در روایت مسلم تصریح است بآن و تمسک روایت مؤلف نیز دلالت دارد بر آن گویند در آمد ملک الموت در صورت بشری که شناخت آن را موسی
و نمی دانست که فرشته است بجانب وی تا آنکه گمان برد که قصد هلاک دارد پس دفع کرد آن را موسی بدست زدن بر چشم او که در همان هیکل داشت و کور شد و بود در طبع موسی
حدتی و شدتی تا آنکه مروی است که چون خشمگین میشد مشتعل می گشت کلاه وی بآتش فرجع الی ربه فقال ارسلتنی الی عبد لا یرید الموت پس بازگشت فرشته بجانب پروردگار
خود و گفت فرستاده بودی مرا بسوی بنده که نمی خواهد مرگ را و شکوه کرد از شکستن چشم خود فرد الله الیه عینه پس باز داد خدای تعالی چشم فرشته را وقال ارجع فقل له فلیضع
یده علی متن ثور گفت باز رو نزد آن بنده و پس بگو مر او را بنهد دست خود را بر پشت گاوی فله بکل ما غطت یده بکل شعرة سنة پس مر او راست بهر قدر از پشت گاو که پوشاند آن را
دست وی بعد هر موی از آن یک سال است که زنده دارم او را تا آن مدت فقال موسی ای رب ثم ماذا گفت موسی بعد از رسیدن چنین خطاب ای پروردگار من پس بعد این
زندگانی سالها انجام چیست قال ثم الموت فرمود پس آخر زندگانی اگرچه دراز باشد موت است قال فالآن گفت موسی پس همین اکنون باشد قال فسأل الله تعالی ان یدنیه من
الارض المقدسة پس سوال کرد موسی خدا را که نزدیک گرداند او را از بیت المقدس که اطهر و اشرف بقاع و در آن زمان مدفن انبیا و رسل بوده رمیة بحجر یک مقدار
سنگ انداختنی اگرچه بفاصله این مقدار بود تا مدفن وی در جوار آن باشد قال رسول الله فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فلو کنت ثم لاریتکم قبره
الی جانب الطریق عند الکثیب الاحمر اگر بودمی در آنجا هر آئینه می نمودم شما را قبر او را که بیک جانب راه و راست نزد توده ریگ سرخ خبر میدهد از علم خود که بوحی دارد
یا بنمودن آن در شب معراج به بیت المقدس بجهت وقوع اختلاف در موضع آن مروی است از ابن عباس اگر دانستی یهود قبر موسی و هارون را هر آئینه میگرفتند
آن را قبر را در اله معبود و شاید از این جهت است که سوال کرد موسی فاصله را از بیت المقدس تا از معبد دور باشد **باب** الدفن باللیل جواز دفن میت در شب
و دفن ابوبکر لیلا و دفن کرده شد ابوبکر صدیق رضی الله عنه بشب و دفن در شب چون دفن بروز شایع بود میان صحابه در زمان شریف آنحضرت دفن بشب
نیز واقع شد و خلفای اربعه و فاطمه زهرا رضی الله عنهم نیز در شب مدفون شده اند و شاید که ثابت نبود این روایت بطور مؤلف که تخصیص کرد صدیق را بذکر نهی
از دفن بشب که در بعضی روایات آمده نه بجهت کراهت است بلکه برای تحسین کفن و نماز گذاردن آن حضرت بود چنانکه بیان کرده مسلم در روایت خود که خطبه
خواند آن حضرت روزی و ذکر کرد مردی را از اصحاب که مرده و کفن کرده شد در کفن ناشایسته و دفن کرده شد بشب پس زجر کرد اینکه دفن کرده شود بشب تا نماز گذارد
بروی آن حضرت مگر آنکه مضطر باشد آدمی بسوی آن و فرمود چون متولی شود یکی برادر خود را پس گو نیک کند کفن او را قال العسقلانی و لیکن گفته اند
که رو او بهتر است **حدثنا** عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا جریر عن الشیبانی عن الشعبی عن ابن عباس قال صلی النبی صلی الله علیه وآله وسلم علی رجل
بعدما دفن بلیلة نماز گذارد آن حضرت بر مردی بعد از آنکه دفن کرده شده بود بیک شب قام هو و اصحابه ایستاد آن حضرت و یاران او بنماز و کان سأل عنه فقال
من هذا و بود که پرسیده بود آن حضرت از آن مدفون پس گفت که کیست این قالوا فلان دفن البارحة گفتند فلانیست که دفن کرده شد شب گذشته فصلوا علیه
پس نماز گذاردند بر آن مدفون **باب** بناء المسجد علی القبر حکم ساختن مسجد بر قبر پیش از این بهشت باب تصریح کرده بکراهت اتخاذ مسجد بر قبر و مراد از آن

بقصد احترام و تعبد ست برای قبر چنانکه یهود و نصاری میکردند و آنچه اشاره بدان گذشت و اما بنا ر مسجد بر قبر پس ایراد و بنا ر مکانی ست برای دفع حاجت زائران و زائران مدارس نگہ نیست
مدعو اثر آن نزد اکثر علماء از خوف اتخاذ نا گرد و اینجا نیز آنچنان کنند و جهت قبر مرعی دارند حکمش همچنان خواهد بود لهذا مبهم آورد در ینجا ترجمه را و حکم نه ذکر کرد حدیث بنا ر
نصاری بر قبر **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالك عن هشام عن ابیه عن عائشة قالت لما اشتکی النبی گفت که بیمار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذکر بعض نسائه
کنیسة رأینها بارض الحبشة ذکر کردند بعضی زنان آن حضرت معبد نصاری را که دیده بودند آن را بزمین حبشه یقال لها ماریة گفته میشود آن کنیسه را بنام ماریه و کانت
ام سلمة و ام حبیبة اتتا ارض الحبشة فذکرتا من حسنها و تصاویر فیها و بود ام سلمه بنت ابی امیه مخزومی و ام حبیبه بنت ابی سفیان که هر دو از ازواج مطهره و آمده
بودند بزمین حبشه را پس ذکر کردند از خوبی آن معبد و تصویرها که در وی بود فرفع راسه فقال اولئك اذا مات منهم الرجل الصالح بنوا علی قبره مسجدا پس برداشت آن
حضرت سر خود را و فرمود آن جماعت نصاری چون می مرد از ایشان مردی نیکوکار بنا میکردند بر قبر وی مسجد را ثم صوروا فیه تلك الصور پس نقش میکردند در آن
مسجد آن صورتها را یعنی صورتهای صالحان آن را تا در عبادت ملحوظ و منظور دارند و معقول را در لباس محسوس آورده متوجه الیه گردانند اولئك شرار الخلق عند الله
آن جماعت بدترین خلق اند نزد خدا چنانکه در باب اهل جنس قبور مشرکین الجاهلیة بتفصیل شرح گذشت و مستفاد حدیث مذمت بنا ر مسجد ست مصور بر قبر بقصد تعبد و توجه
بآن صور یا قبر اما اگر مسجد می سازند برای نماز مردم نزد حاجت بی توجه بسوی قبر تا برکات آن بصاحب قبر عائد گردد یا برکت روحانیت صاحب قبر گرفتنی یا دلیل ست موجب
مزید حلاوت و جمعیت در نماز و ثواب آن شود آن از ین قبیل نخواهد بود کما قال البیضاوی دار تعداد العلل **باب** من یدخل قبر المرأة کسیکه در آید در قبر زن **حدثنا** محمد بن
سنان قال حدثنا فلیح بن سلیمان قال حدثنا هلال بن علی عن انس بن مالك قال شهدنا بنتا لرسول الله گفت انس حاضر شدیم در دفن ام کلثوم دختر پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جالس علی القبر و حال آنکه آن حضرت نشسته بود بر لب قبر فرأیت عینیه تدمعان پس دیدم دو چشم او را که
اشک میریخت فقال هل فیکم من احد لم یقارف اللیلة پس گفت آیا در شما از کسی هست که جماع نکرده باشد امشب فقال ابو طلحة انا پس گفت ابو طلحه منم که جماع نکرده ام
قال فانزل فی قبرها فنزل فی قبرها گفت پس فرود آی در قبر ظاهر احوش نه خفت که قریب العهد بجماع زنان در آید تعریض کرد بعثمان از آنچه واقع شد از وی در ین شب چنانچه
در باب تعذیب المیت ببعض بکاء اهله گذشت قال فنزل فی قبرها گفت انس پس فرود آمد ابو طلحه در قبر او و در ین دلالت ست بر آنکه در نیایند قبر را مگر مردان اگر چه میت
زن باشد پرا چه تجویز نکرد آن حضرت در آمدن زنان را در ین هنگام با وجود آنکه متوفاة زنان محرم بوده اند و غالبا سبب در آن ضعف و بی صبری زنان فرق خواهد بود
و آن حضرت بر عثمان را شکل که عذری بوده و کما قال النووی قال ابن المبارك قال فلیح اراه یعنی بقوله لم یقارف الذنب گفت فلیح گمان می برم آن حضرت را که میخواهد
از یقارف معنی گناه در او مفارقت بهر دو معنی آمده و لیکن در ینجا ارجح ست بروایت دیگر که بلفظ لا یدخل القبر احد قارف اهله آمده و لیکن بالاثم نیست این
خطاب از آن حضرت بظاهر حال صحابه خصوصا که در آن میان مقربان و کاملان ایشان باشند قال ابو عبد الله گفت مؤلف موافق عادت خود نزد ذکر تفسیر
لغات حدیث ایله لیقترفوا در قرآن یعنی لیکتسبوا است تا کسب کنند گناه را چنانکه ابن عباس تفسیر کرده **باب** الصلوة علی الشهید مشروعیت نماز بر شهید علما را در آن خلاف
نزد مالک و شافعی و بقول مختار از احمد نماز نکنند بر تو حنفیه واجب ست نماز چنانکه بر سائر اموات و هر گاه شهید در ین خلاف و در حکم عدم غسل آنکه کشته شده در رزمگاه در قتال
با کفار یا اهل بغی باشد یا مرد صغیر باشد یا کبیر حر باشد یا عبد صالح باشد یا فاسق نو در خصوص بعضی از ین اصناف و کشتگان قتال اهل بغی و نحو آن خلافی دیگر ست میان علماء
حنفیه که در کتب فقه مذکور ست و تفصیل در رسائل فارسی شروح **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنی ابن شهاب عن عبد الرحمن بن کعب
بن مالك عن جابر بن عبد الله قال کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم یجمع بین الرجلین من قتلی احد فی ثوب واحد بود آن حضرت که جمع میکرد میان دو مرد از کشتگان
غزوه احد در یک جامه یعنی در یک جامه می پیچید و کسی را ساتر یکی را بیشتر از آن بیک بار و کفن آن را از میان یا دو پاره میکرد و در هر پاره یکی را کفن میکرد و هر دو را قتال
ما در دو در باب من تقدیم سقالی مایه که پدر جابر و عمر و کفن کرده شدند در ین روز در یک چادر و این ناظر باول ست و در روایت واقدی و ابن سعد کفن کرده
شده بودند دو چادر و توفیق میان این دو روایت ناظر بثانی ست بالجمله بهر گونه که میسر شد کفن ضرورت میکردند ثم یقول ایهم اکثر اخذا للقرآن پس میفرمود
یکی از ین دو مرد بیشتر ست از روی آموختن و یاد گرفتن قرآن فاذا اشیر له الی احدهما قدمه فی اللحد پس چون آگاهیده میشد آنحضرت را باشارت بسوی یکی از آن
دو پیش میکرد در لحد او را از دو وی و از ینجا جمع در قبر واحد مستفاد میشود و قال انا شهید علی هؤلاء یوم القیامة و فرمود من گواهم بر ایشان روز قیامت که جان
خود را در راه خدا باخته و داد عبودیت داده اند و امر بدفنهم فی دمائهم ولم یغسلوا و امر کرد بگور کردن ایشان در خونهای جراحات و غسل داده نشدند ولم
یصل علیهم و نماز گزارده نشد بر ایشان و استدلال کرده اند باین حدیث مانعان نماز بر شهید و موجبان گویند نماز جنازه فرض کفایت ست و ابن
در ین عموما ساقط نشود بعدم فعل در یک واقعه خصوصا که احتمال اسباب و موانع دارد بخلاف عدم غسل که در آن امر ست بدفن در دماء و نیز محتمل ست نفی
را بتصل بکفنین یا بآن روز و عدم رویت راوی را بنا بر رجوع وی بمدینه از رزمگاه و برای تدبیر برداشته آوردن پدر بزعم خود از اینجا تا آنکه شنید نداء المنادی
الی مضاجعهم و دیگر ثابت شده بطرق کثیره و روایات متعدده گذاردن نماز بر طوائف قتلی با حمزه سخوی که بهفت بهفت دو نه دو نه کس چنانچه روایات

مختلف آمده نزد حمزه نهاده میشد و نماز میگذارد آنحضرت برایشان بهفت تکبیر تا برداشته میشدند آن جنازه و طائفه دیگر را می آوردند و می نهادند و حمزه بجای خود تا آنکه گذارد بر تمامه شهدا روایت کرده این را حاکم در مستدرک از جابر باختصار و گفت صحیح الاسناد است و اخراج نکرده آن را شیخین ابن همام گفته اگرچه در اسناد بن صدقه است که تضعیف کرده آن را بعضی و توثیق کرده مان را عطا بن مسلم و ثنا کرده بر وی احمد بن محمد بن شعیب و ابن عدی گفته نادری به باکی پس حدیث حسن جامع خواهد بود و روایت کرده رسل نماز بر قتلی را ابو داود از حدیث عطا بن رباح در مراسیل و حدیث مرسل حجت است نزد ما علی الاطلاق و نزد ما و فقیکه معتضد باشد بر فروع و کفایت میکند روایت حاکم باعتضاد و نیز روایت کرد احمد باسناد خود از ابن مسعود و دار قطنی از ابن عباس هر دو قصه مذکوره تا باندک تفاوت و ذکر کردند که گذارده بر حمزه هفتاد نماز و زیاده کرد دار قطنی ربوبند قتلی در این روز هفتاد کس و واقدی مرسل عطا را موصول آورده از ابن عباس اندری ابن ماجه و ثعلبی باسناد خود آورده اند از طریق ابو بکر بن عیاش از یزید بن ابی زیاد و از مقسم و ابن ابی زیاد از رجال اصحاب سنن است آبو داود گفته کسی که ترک کرده باشد حدیث او را و نیز طحاوی و ابن شاهین نماز بر حمزه در روایت عبد الله بن زبیر آورده اند و هم طحاوی و دار قطنی و بیهقی از حدیث ابی مالک غفاری تابعی ذکر کرده پس با این تعدد طرق و کثرت روایت گذاردن نماز قوتی دیگر یافت پس حدیث مثبت نزد تعارض اولی تر راجح است بر نافی که علم راوی آن محیط نباشد و اینجا چنین است زیرا چه جابر رفته بود بمدینه در این میان چنانچه ذکر یافت شاید نماز بغیبت او واقع شده و واقدی در فتوح الشام کذا نقله ابن الهمام سند آورده که ابو بکر صدیق رضی الله عنه عمرو بن عاص را بجانب ایله و ارض فلسطین فرستاد و در آنجا یکصد و سی مسلمان کشته شدند و نماز گذارد بر ایشان عمرو بن العاص و کسانیکه با وی بودند از مسلمانان و بودند نه هزار نفر والله اعلم **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنا یزید بن ابی حبیب عن ابی الخیر عن عقبة بن عامر ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم خرج یوما فصلی علی اهل احد صلوته علی المیت تحقیق آن حضرت برآمد روزی پس نماز گذارد بر اصحاب غزوه احد که شهید شده بودند مانند نماز خود که بر میت میگذارد و این حدیث وارد می شود بر کسانیکه منع کنند نماز را بر شهید و گویند محتاج به نماز اموات اند نه شهدا که احیا اند زیرا چه حیات ایشان معنوی است که عالم نیست بکنه آن مگر خدا و اما ظاهر خود اموات اند که جاری میگردد بر ایشان احکام موت از قسمت ترکه و نحو آن و اگر مستغنی می بودند از نماز انبیا و صدیقان و صبیان احق بودند بآن ولیکن در نماز اظهار کرامت و دعا برحمت و ازدیاد درجت است و این نماز بعد از هشت سال و حیند اه بود و از خر در نزد قرب وفات شریف بجهت اتمام نعمت بر ایشان و وداع بظاهر از ایشان و جایز است نماز بعد از دفن نیز اما که زیر زنده شده و است نیست و شهدا همچنان اند و دارد است عدم جواز بعد از سه روز باعتبار غالب در سائر اموات کذا قالوا ثم انصرف الی المنبر فقال انی فرط لکم پس برگشت بجانب منبر پس گفت بدرستیکه من پیش رو شما ام منازل بهشت را فرط الفتحتین آنکه پیش رود برای راست کردن دلو و رسن و پاک کردن چاه و جز آن و انا شهید علیکم و من گواهم و مطلع ام بر احوال شما در حیات و بعد از ممات خود نیز زیرا چه معروض میشود بعد از این احوال شما بر من چنانکه در حدیث ابن مسعود نزد بزار باسناد جید مرفوعاً آمده که فرمود حیات من بهتر است مر شما را و ممات من بهتر است برای شما عرض کرده میشود بر من اعمال شما پس آنچه می بینم از نیکی شکر میکنم بر آن و آنچه می بینم از بدی استغفار میکنم خدا را از برای شما و انی والله لانظر الی حوضی الآن و من سوگند خدا هر آینه می بینم بسوی حوض خود که در بهشت است این وقت بکشف الهی و انی اعطیت مفاتیح خزائن الارض و تحقیق داده شده ام کلید های خزائن زمین را باختیار خود که هرگاه خواهم بدست آرم او مفاتیح الارض یا کلید های زمین شک راوی است و گفته اند که در این اشارت است بفتح بر دست امت از خزائن ملک و انی والله ما اخاف علیکم ان تشرکوا بعدی و تحقیق من سوگند خدا نمی ترسم بر شما که شرک آرید پس از من و لکن اخاف علیکم ان تنافسوا فیها و بدرستیکه من میترسم بر شما که رغبت کنید و نفره جوئید در آن خزائن پس باعث قتل و فساد گردد **باب** دفن الرجلین والثلثة فی قبر واحد جواز دفن کردن دو و سه مرد در یک قبر و ذکر عدد ثلث ظاهرا ماخوذ است از آنچه در بعضی طرق حدیث باب بروایت عبد الرزاق آمده و کان یدفن الرجلین والثلثة فی القبر الواحد و همچنین قید رجلین ذکر نه جایز است نزد جمهور علما و ائمه فقها جمع زیاده از ثلث و همچنین جمع زن و مرد در یک قبر نزد احتیاج لقلة الفنیة و گردانیده شود میان هر دو کس فاصله خاک کذا فی البدائع و اشهب مالکی منع کرده بر ده خاک را که تا مرده آن جز تنگی نباشد **حدثنا** سعید بن سلیمان قال حدثنا ابن شهاب عن عبد الرحمن بن کعب ان جابر بن عبد الله اخبره ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان یجمع بین الرجلین من قتلی احد جابر خبر داد عبد الرحمن را که آنحضرت جمع میکرد میان دو دو مرد کشتگان غزوه احد چنانکه در باب سابق گذشت در یک ثوب و آن دلالت دارد بر جمع یک قبر و هم اشارت میکند بدان حدیث قال اکثرهم اخذا للقرآن الحدیث **باب** من لم یر غسل الشهداء اعتقاد کرده مشروعیت غسل شهیدان را چنانکه قائل اند بدان جمهور بخلاف سعید بن مسیب و حسن بصری و غسل ملائکه حنظله را چنانکه در روایت آمده بجهت جنابت بود چنانچه از قصه آن ظاهر شود و لیکن اکتفا کرد بغسل ملائکه و تشریع نکرد آن را در هر شهید جنب **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا اللیث عن ابن شهاب عن عبد الرحمن بن کعب بن مالک عن جابر قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ادفنوهم فی دمائهم فرمود آن حضرت دفن کنید این کشتگان را در خونهای ایشان یعنی یوم احد مراد شهیدان روز احد فرمود و این یعنی ولم یغسلهم و غسل نفرمود ایشان را بالغسل مذکور بضم تحتیه و تشدید سین از تغسیل و بفتح و تخفیف از غسل هر دو روایت است و اول اکثر است و حکمت در آن باقی داشتن آثار شهادت است و در روایت

که فرمود غسل دهید ایشان را زیراچه هر ریش خون میدمد بوی مشک روز قیامت **باب** من يقدم في اللحد بیان کسیکه اول نهاده شود در لحد از آن دو سه کس که در یک قبر کنند لحد بفتح لام وضم آن شگاف در گور و شگافتن یک کرانهٔ گور و در اصل بمعنے میل بیک جانب است قال ابو عبد الله سمي اللحد لانه في ناحية و کل ما شد شگاف گور را لحد زیرا که آن در یک جانب گور است در ته ضلع جانب قبله و کل جائر ملحد و هر جور کننده ملحد است از آنکه میل کرده است از عدل و انصاف بسوی ستم و گناه و از اینجاست کرالحاد بمعنے برگشتن از دین است ملتحدا بالفتح حاکه در آیه و لن تجد من دونه ملتحدا است بمعنے معدلا جای عدل است که میل کرده میشود بوی برای پناه گرفتن و لو کان مستقيما کان ضريحا و اگر شگاف گور است باشد بے میل بیک جانب آن را ضریح خوانند ایضا ضریح **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله بن مبارك

قال اخبرنا الليث بن سعد قال حدثني ابن شهاب عن عبد الرحمن بن كعب بن مالك عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يجمع بين الرجلين من قتلى احد في ثوب واحد ثم يقول ايهم اكثر اخذا للقرآن فاذا اشير له الى احدهما قدمه في اللحد وقال انا شهيد على هؤلاء وامر بدفنهم بدمائهم ولم يصل عليهم بکسر لام مشدد ولم يغسلهم بضم تحتیه و تشدید سین یا بفتح اول و تخفیف ثانی قال ابن المبارك واخبرنا الاوزاعي عن الزهري عن جابر بن عبد الله عطف است بر اخبرنا الليث پس مقوله ابن مبارک از لیث و اوزاعی هر دو کس رسیده و از زهری که تصریح کرده اند ایشان بسماع آن از وی ولیکن اوزاعی ساقط کرده عبد الرحمن شیخ زهری را از میان و ثابت داشته آن را لیث پس زیادت او که ثقه است مقبول قال العسقلاني قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول لقتلى احد اي هؤلاء اكثر اخذا للقرآن بود آن حضرت که میفرمود مر کشتگان غزوهٔ احد را که ام یکی از ایشان زیاده تر است بقرآن گرفتن قرآن تا ظاهر این سوال پیش از تکفین در ثوب واحد بودی تا لازم نیاید کشادن کفن برای تقدیم فضل ولیکن ظاهر از لفظ ثم که در روایات سابقه است سوال بعد از تکفین است پس شاید که نزد احتیاج باز ترتیب راوی باشد که مراد از تکفین در ثوب واحد قسمت آن را بر هر کس کبیر نه و الله اعلم فاذا اشير له الى رجل قدمه في اللحد قبل صاحبه پس چون اشارت کرده میشد بسوی مردی تقدیم میکرد او را بنهادن در لحد بجانب قبله پیش از دیگری که باری یار بودی و از اینجا تقدیم اقرأ و اعلم ظاهر شود چنانکه در امامت نماز مطلق و گفته اند که این در صورتی است که جنس متحد باشد و نزد اختلاف جنس مرد متقدم است بعد از آن کودک پس از آن خنثیٰ پس زن قال جابر فكفن ابي وعمي في نمرة واحدة گفت جابر پس کفن کرده شد پدر من و عم من در یک چادری نمرة بفتح نون و کسر میم چادر مخطط از پشم و خز و مراد عم حقیقی نیست زیرا چه پدر جابر برادری نداشت بلکه شوهر عمه است که عمرو بن جموح بن زید بن حرام نام داشت بطریق مجاز عم گفته اگرچه با پدر جابر که عبد الله بن عمرو بن حرام در جد دوم ملحق میشود ولیکن برین تقدیر هم از بنی اعمام کلان جابر باشد نه بمرتبه عم وی وقال سليمان بن كثير حدثنا الزهري قال حدثني من سمع جابرا گفت سلیمان حدیث کرد ما را زهری گفت حدیث کرد مرا کسیکه شنیده است جابر را مراد از آن عبد الرحمن بن کعب است چنانکه در روایت لیث آمده یا عبد الله بن ثعلبة چنانچه در مسانید و دیگر از طرق دیگر غیر طریق لیث موسوم شده پس زهری را دو شیخ باشد درین حدیث گاه از یکے روایت کند و گاه از دیگرے و مبهم آوردن سلیمان شیخ زهری را و حذف کردن اوزاعی آن را از میان ضرر نکند در روایت کسے که نام برده آن را زیرا چه اعتبار و غلبه مر کسے راست که ضبط داشته و زیاده کرده اگر ثقه باشد خصوصا و قتیکه حافظ بود ذکره العسقلاني **باب** الاذخر والحشيش في القبر جواز استعمال اذخر که گیاهی مشهور است خوشبو و یا گیاهے دیگر در قبر بجهت بند کردن رخنها که میان خشتها و سنگها باشند و جز آن **حدثنا** محمد بن عبد الله بن حوشب قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا خالد عن عكرمة عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال حرم الله عز وجل مكة فلم تحل لاحد قبلي ولا تحل لاحد بعدي فرمود حرام کرده است خدا توانا و بزرگ حرم مکه را پس حلال نشد مر هیچ یکے را پیش از من و نیست از من و انما احلت لي ساعة من نهار حلال کرده شد خاص برای من ساعتے و زمانی اندک از روز تا آنکه مفتوح شد لا يختلى خلاها بریده نشود گیاه او خلا مقصور گیاه تر و لا يعضد شجرها و شکسته نشود درخت او و لا ينفر صيدها و رانیده نشود شکار او و لا تلتقط لقطتها الا لمعرف و جائز نیست که برداشته شود در زمین افتاده او را مگر کسے که بشناساند آن را به مردم تا آنکه مالک آمده بگیرد فقال العباس پس گفت عباس الا الاذخر لصاغتنا وقبورنا مگر اذخر یعنے مستثنیٰ کن آن را از حکم خلا برای زرگران و قبرهای ما که محتاج ایم ما بدان درین باب فقال پس فرمود باجتهاد یا بوحی في الحال یا بنا بر اختیاری که داده شده در آن الا الاذخر وقال ابو هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم و گفت ابو هریره از پیغمبر خدا بجای لصاغتنا وقبورنا لقبورنا وبيوتنا برای گورهای خود و خانهای خود در لیو دیدند که بدان سقف پسا ختند و میگرفتند آن را بالای چوب وقال ابان بن صالح بفتح همزه و تخفیف موحده عن الحسن بن مسلم بن يناق بفتح تحتیه و تشدید نون و قاف مکی عن صفية بنت شيبة قالت سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم مثله مانند آنچه ابو هریره روایت کرده وقال مجاهد عن طاوس عن ابن عباس لقينهم بجای لصاغتنا یعنے برای آهنگران ایشان و بيوتهم بدل لقبورنا و برای خانهای ایشان **باب** هل يخرج الميت من القبر واللحد آیا بر آورده میشود میت از قبر چنانچه ابن ابی را کردند و از لحد چنانچه والد جابر را العلة برای سببی از اسباب و ظاهر این عبارت میل بجانب جواز است بهر سببے که باشد بقرینهٔ ایراد احادیث و قوع آن بفعل شریف و صحابه و لفظ استفهام در ترجمه چنانکه عسقلانی گفته بنا بر آنست که قصهٔ ابن ابی قابل تخصیص است و قصهٔ والد جابر نیست دلالت تصریح بر رفع و سبب در اول تشریف میت است بالباس قمیص شریف و در ثانی تطیب جابر نفس خود را و از جملهٔ اسباب و اعذار آنست که ظاهر شود که زمین مغصوب بود یا بگیرد او را شفیع و اقباده ماندن مالی کسے یا جامهٔ کسے در لحد اگرچه بقدر یک درهم باشد و اگر بے غسل دفن کرده شود نبش کرده شود نزد اکثر علما برای غسل و همین است قول مالک و شافعی ولیکن امام

[illegible]

که متغیر نشده باشد و نزد حنفیه عذر او نیست که نبش کنند و بایں قائل است اشهب مالکی و یحیی اگر بیت تا مدفون شده برآورده نشود و نزد مالک خوانده شود نماز بر قبر وی اینست مذهب
شافعی چنانکه این منع گفته در روایتی مانند مالک ولیکن نزد وی نماز گذارند بلکه دعا کنند برای وی و من افعله العقبے **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان بن عیینة قال عمرو
بن دینار سمعت جابر بن عبد الله قال اتی رسول الله آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم عبد الله جانب منافق را بعد از آنکه در قبر نهاده بود ...
ما ادخل حفرته ... فامر به فاخرج پس فرمود به آوردن وی پس برآورده شد فوضعه علی رکبتیه ونفث فیه من ریقه والبسه قمیصه پس نهاد آنحضرت ...
کرد در دهن او از آب دهن خود و پوشانید او را پیراهن مبارک خود والله اعلم پس خدا داناتر است بسبب این اکرام منافق را وکان کسی عباسا قمیصا و بود که پوشانیده بود
عباس را پیراهن خود در غزوه بدر وقتیکه اسیر شده آمده بود ... آنچه بظاهر معلوم است ... که تدارک مکافات بعض
این اکرام میتوان گفت و قال سفیان وقال ابو هریرة عیسی بن ابی موسی ... غفاری ... ازشیوخ بصره ... اتباع تابعین
وکان علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قمیصان فقال له ابن عبد الله و بود بر آن حضرت دو پیراهن پس گفت مر او را پسر عبد الله بن ابی یا رسول الله البس ابی قمیصک
الذی یلی جلدک ای رسول خدا بپوشان پیراهن خود را که متصل است بپوست بدن ترا قال سفیان فیرون ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم البس عبد الله قمیصه مکافاة
لما صنع گفت سفیان پس گمان می برند مردم که آن حضرت پوشانید عبد الله بن ابی را پیراهن خود بجهت بدن مرعل ... آن منافق که پیراهن بعباس داده بود و تحقیق
این قصه در باب الکفن فی القمیص گذشت **حدثنا** مسدد قال حدثنا بشر بن المفضل بفاء و ضاد معجمه مفتوحه مشدده قال حدثنا حسین المعلم عن عطاء عن جابر قال
لما حضر احد دعانی ابی من اللیل گفت جابر هرگاه حاضر شد غزوه احد طلبید مرا پدر من وقتی از شب فقال ما ارانی الا مقتولا فی اول من یقتل من اصحاب النبی پس گفت
گمان نمی برم خود را مگر کشته در نخستین کسیکه کشته شود از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و حاکم در مستدرک از واقدی آورده که سبب این گمان خوابی است که دیده
بود گویا مبشر بن عبد المنذر که شهید شده بود ... این شهادت است ...
لا اترک بعدی اعز علی منک غیر نفس رسول الله ... و ان علی دینا فاقض ...
پس واکس ... واستوص باخواتک خیرا و قبول وصیت کن ... فاصبحنا فکان اول قتیل پس صبح کردیم ...
در نخستین کشته ها ودفنت معه آخر فی قبره ... ثم لم تطب نفسی ان اترکه مع آخر ... خوش نداشت نفس من اینکه
بگذارم او را با دیگری ... فاستخرجته بعد ستة اشهر ... فاذا هو کیوم وضعته هنیة
غیر اذنه ... ومروزی ... بیعنی در گوش وی ... دراین روایت ابی ذر و جز ...
ومروزی است ... غیر ...
فی ... بضم ... و تشدید تحتیه ... در روایت ابن سعد آمده ... گوش وی ... روایت کرده که
مثله کرده ... العسقلانی ... حدیث جابر ... واقع ...
از عبد الرحمن بن ابی صعصعه که رسیده است او را که عمرو بن جموح و عبد الله ... قبر ایشان ... تا تحویل
کرده شوند ... متغیر نشده اند ... چهل و شش سال ...
میان دو روایت ... عسقلانی گفته ... حدیث جابر ... شش ماه ... در حدیث موطا
آنست که یافته شدند هر دو در یک قبر بعد از چهل و شش سال ... موطا ...
وگشته بود ... و در حدیث جابر جواز نبش است برای تطییب قلب ... ابن همام گفته
که متفق است کلمه مشایخ ...
آن را اعتبار ... فرق کنند میان نقل از بلدی ببلدی و تحویل ...
منع موکد ... نووی ...
کرده شد طلحه ... عثمان ...
کرده نشود ...
انتهی پس ... تحویل عثمان ... تحویل جابر ... خاطر
نکرد بعد از رسیدن سیل ... والله اعلم **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سعید بن عامر ... عن شعبة عن ابن ابی نجیح عن عطاء عن
جابر بن عبد الله قال دفن مع ابی رجل فلم تطب نفسی حتی اخرجته فجعلته فی قبر علی حدة گفت جابر دفن کرده شد با پدر من مردی ...

پس خوش نشد نفس من تا آنکه برآوردم و گردانیدم او را در قبری جدا باب اللحد والشق فی القبر حکم کرد در گور جدا باشد و هر دو روا است اگرچه اول افضل است و خفته ز ر دیماک زمین و امر آن از انهدام تیمه لحد کنند و میشود انفصل قبله از قبر و شق شگاف راست در میان قبر و بود در زمان آنحضرت در مدینه دو کس یکی لحد میکرد و دیگری شق پس گفتند صحابه نزد اختلاف در اختیار صورتے برای دفن آنحضرت هر کسے از صاحب لحد و شق که اول بیاید کار خود کند پس آمد صاحب لحد پس لحد کرد و خود فرموده بود که اللحد لنا والشق لغیرنا۔

و این حدیث معانی و محامل دارد که بجای خود مذکور اند بهر تقدیر مشروعیت باختیار لحد **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله بن مبارک قال اخبرنا الليث بن سعد قال حدثنی ابن شهاب عن عبد الرحمن بن کعب بن مالک عن جابر بن عبد الله قال کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یجمع بین الرجلین من قتلی احد ثم یقول ایهم اکثر اخذا للقرآن فاذا اشیر له الی احدهما قدمه فی اللحد و چون لحد گنجایش دو کس ندارد لابد در دفن بغتل در لحد میکرد و دو و فن دوی در شگاف بیان تعبیر پس هر دو را تجویز فرموده بالفضلیت لحد اگر فضل نمی بود نمی کنانیدند آن را در سختے روز فقال انا شهید علی هؤلاء یوم القیمة فامر بدفنهم بدمائهم ولم یغسلهم ترجمه عنقریب گذشت **باب** اذا اسلم الصبی فمات هل یصلی علیه چون اسلام آرد کودک پس بمیرد آیا نماز گذارده شود بروی علمائے در این مسئله اختلاف است نزد علمای ثلثه حنفیه اسلام صبی عاقل مقبول است گذارده شود نماز بروی نیز اسلام آورد بحقیقت اسلام که تصدیق و اقرار است چه اقرار باختیار خود دلیل اعتقاد است و حقائق از عقل مردود نباشند و اسلام آورد علی مرتضی رضی الله عنه هنگام صبا و صحیح داشت آن را پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه افتخار او باسلام خود دران وقت مشهور است و نزد زفر و شافعی معتبر نبود زیرا چه وی تبع است ابوین را در اسلام و تبعیت منافی اصالت باشد و نیز در گردانیدن او مستقل در این احکام لاحق میشود او را مضرت و وی اهلیت آن ندارد چون حرمان میراث از ابوین که کافر باشند و عدم جواز نکاح مشرکه و جز آن و هم بعرض علی بصحة الاسلام و آیا عرض کرده میشود بر صبی کلمه اسلام مهیب ایجاب و الزام جمعے که قائل اند بصحت اسلام وی قائل اند بجواز عرض باحتمال ترتب فائده قبول و جمعے که در آنجا منکر اند نیز منکر اند **وقال الحسن** و گفت حسن بصری و شریح و ابراهیم و قتادة اذا اسلم احدهما فالولد مع المسلم و قتیکه اسلام آورد یکے از ابوین صغیر پس فرزند صغیر با آن کسے است که اسلام آورده و تابع او است در اسلام **وکان ابن عباس** مع امه من المستضعفین و بود ابن عباس پیش از اسلام عباس در مکه با مادر خود از جماعت ناتوانان که اسلام آورده بودند و ابن عباس صغیر بود متولد شده بیش از هجرت بدو سه سال کافران ایذا میکردند و ایشان نمی توانستند هجرت کرد و از ایذای مشرکان رهائی یافت **ولم یکن مع ابیه علی دین قومه** و نبود ابن عباس با پدر خود بر دین قوم او که مشرکان بودند چه اسلام عباس متأخر است صحیح آنست که در اول سال فتح مکه بود هجرت کرده آمد و با آن حضرت حاضر شد فتح را **وقال** الاسلام یعلو ولا یعلی و فرمود شارع اسلام غالب و راجح است نه مغلوب و مرجوح پس اگر اسلام آرد صبی بنفس خود یا یکے از پدر و مادر خود صحیح باشد اسلام وی و محکوم باحکام وی باشد اگرچه تکلیف تا بلوغ موقوف ماند و این قول مرجح نموده آن را دار قطنی بسندی که صحیح است بر شرط حاکم **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله عن یونس عن الزهری قال اخبرنی سالم بن عبد الله ان ابن عمر اخبره ان عمر انطلق مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی رهط قبل ابن صیاد بتحقیق ابن عمر خبر داد پسر خود سالم را که بتحقیق عمر رفت با آن حضرت در گروهی از اصحاب جانب ابن صیاد که کودکے بود از یهود مدینه از حلفای بنی نجار که چیزی از کهانت و سحر داشت صافی نام و بقولے عبد الله مشتبه بود حال وی که دجال معهود است یا غیر دیگر و تشریف بردن نیز برای تفتیش حال او بود چنانکه آخر حدیث ابن عمر که فرمود و لو ترکته بین اشارت بآن میکند **حتی وجده یلعب مع الصبیان عند اطم بنی مغالة** تا آنکه یافتند او را که بازی میکند نزد کوشک بنی مغاله بفتح میم و غین معجمه که قبیله ایست از انصار و اطم بضمتین قصر و هر حصن مبنی بسنگ جمع الآطام و الاطوم **وقد قارب ابن صیاد الحلم** و حال آنکه نزدیک رسیده بود ابن صیاد بلوغ را **فلم یشعر حتی ضرب النبی صلی الله علیه وآله وسلم بیده** پس آگاه نشد ابن صیاد بآمدن آنحضرت و اصحاب وی تا آنکه زد آن حضرت پشت او را بدست مبارک خود **ثم قال لابن صیاد اتشهد انی رسول الله** پس فرمود مر ابن صیاد را آیا گواهی میدهی تو که من پیغمبر خدایم و این عرض اسلام است بروی **فنظر الیه ابن صیاد فقال اشهد انک رسول الامیین** پس نگاه کرد بسوی آنحضرت ابن صیاد و گفت گواهی میدهم که تو پیغمبر امیان هستی یعنی عرب که منسوب اند بام القری و نیز امی آنکه خواندن و نوشتن نداند گویا همچنان است که مادر زاده بود و اکثر ایشان چنین اند و این موافق اعتقاد بعضے یهود است که رسالت آن حضرت را انکار نمیکنند ولیکن بخصوص بعرب میدانستند و این قول از قبیله باطل است که شیطانان بکاهنان القا کنند و منافی نیست چه نبی صادق باشد و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دعوی نبوت عام کرد تخصیص بعرب باطل باشد **فقال ابن صیاد للنبی صلی الله علیه وآله وسلم** پس گفت ابن صیاد مر آن حضرت را **اتشهد انی رسول الله** آیا گواهی میدهی تو که من پیغمبر خدایم **فرفضه** بفا و ضاد معجمه پس ترک کرد او را آن حضرت از عرض اسلام بجهت نومیدی از ان و در روایتی از مستملی بصاد مهمله یعنی زد او را بپای کذا قیل قاضی عیاض گفته نیافتم این لفظ را در جماهیر لغت و در بعضے روایات فرصه بحذف فا از میان و تشدید صاد بمعنی بهم چسبانید بضای یا او را و استوار گرفت رص استوار کردن و بهم چسبانیدن **وقال امنت بالله ورسله** و فرمود ایمان آوردم بخدا و پیغمبران او که در واقع بوده اند اشارتست بآنکه پیغمبران واجب الاعتقاد اند که انکار شان نتوان کرد و لیکن رسالت شما نے دیگر وار در آن چه نسبت و تنبیه کرد او را و اراده استکشاف حال او چنانکه گفت **فقال له ماذا تری** پس فرمود مر او را چه چیز می بینی که اینقدر دعوی بلند داری **قال ابن صیاد یاتینی صادق وکاذب** گفت ابن صیاد می آید مرا راست گو و دروغ گو یا خبر راست و خبر دروغ و این حال کاهنان است که القا میکنند شیاطین بر ایشان چیزهای راست و دروغ را یا مراد خواب است که گاهے راست می باشد و گاهی دروغ

بیا شد فقال النبی پس فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خلط علیک الامر تخلیط و تلبیس کردہ شد بر تو حال تو یعنی چنانچہ آمیختہ شد خبر حق را بخبر باطل مشتبہ گردید
شد نزد تو کہانت را بر رسالت و این تلبیس شیطانی ست ثم قال لہ النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انی قد خبأت لک خبیئا پس فرمود مر او را آنحضرت بدرستیکہ من پوشیدہ
و مضمر داشتہ ام برای امتحان تو مضمری را کنایہ از آیہ سورۂ دخان ست یوم تأتی السماء بدخان مبین چنانچہ در روایت احمد آمدہ و خبی بر وزن حنیر و خبا بر وزن جنب
امری پوشیدہ را گویند و ہر دو روایت ست فقال ابن صیاد ہو الدخ پس گفت ابن صیاد کہ خبی تو دخ ست بضم دال یعنی دخان آید پس ماہ نیز بتمام آیہ گرید بلکہ یعنی
ناقص از آن و این نیز از عادت کاہنان ست کہ شیاطین کلمہ از کلمات ربودہ بایشان القا کنند و احتمال دارد کہ آن حضرت بابعض اصحاب آہستہ بآن تکلم کردہ باشند
پس شیاطین آن را شنیدہ القا کردہ فقال اخسأ فلن تعدو قدرک پس فرمود دور شو پس ہرگز تجاوز نمیکنی قدر خود را کہ صدور مرتبہ کاہنان داری و بعلم رسالت دو راہی
در نزدیک اخسأ اضرب کلمہ زجر و استہانہ ست کہ برای راندن سگ و خوک گویند فقال عمر دعنی اضرب عنقہ پس گفت عمر بن خطاب بگذار مرا دستوری کہ بزنم گردن
او را فقال رسول اللہ پس فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان یکن ہو فلن تسلط علیہ اگر باشد این شخص دجال معہود پس ہرگز مسلط نشوی بر وی و نمیتوانی
کشت آن را کہ کشندہ او عیسی ست علیہ السلام وان لم یکن ہو فلا خیر لک فی قتلہ و اگر نیست دجال پس نیست نیکی مر آن را در کشتن او کہ نابالغ ست از قوم یہودی بود و اند
و تصریح بدعوی نبوت نکردہ بلکہ کلامی موہم آوردہ کہ احتمال جواب در مقابلت کلام شریف دارد چون از صبی ست اعتبار را نشاید و قال سالم سمعت ابن عمر یقول و گفت سالم
کہ از رجال اسناد ست شنیدم ابن عمر را کہ میگفت ثم انطلق بعد ذلک رسول اللہ پس رفت بعد از آن زمان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ابی بن کعب الی النخل التی
فیہا ابن صیاد بسوی درختان خرما کہ در آن ابن صیاد بود و ہو یختل ان یسمع من ابن صیاد شیئا قبل ان یراہ ابن صیاد در حالی کہ آن حضرت حیلہ می جست اینکہ بشنود از
ابن صیاد چیزی از کلام خلوت او کہ بدان احوالش تحقیق رسد پیش از آنکہ ببیند آن حضرت را ابن صیاد خبردار شود و ختل فریب و خداع دادن فرآہ النبی پس دید او را پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ہو مضطجع فی قطیفۃ لہ فیہا رمزۃ بتقدیم مہملہ بر معجمہ و حال آنکہ او خفتہ ست در چادری کہ مر او را بود و بیالی کہ در آن چادر او آوازیست و قطیفہ چادر
پرزہ دار و زمزمہ بتقدیم معجمہ بر مہملہ شک راویست قاضی عیاض نقل کردہ اول یعنی آواز خفی کہ حاصل شود بجنبانیدن لبہا بکلامی کہ مفہوم نشود و ثانی آوازی کہ از درون حلق
باشد و آمار مرمزہ بدو مہملہ و دو میم و زمزمہ بدو معجمہ ہمچنان کہ در بعضے روایات دیگر ست گفتہ اند کہ آن ہر دو نیز بمعنی آواز خفی ست فرأت ام ابن صیاد رسول اللہ پس
دید مادر ابن صیاد پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ہو یتقی بجذوع النخل و حال آنکہ آن حضرت نگاہ میداشت خود را بشاخہای درخت خرما خود را پنہان میبودند از
کلام بی تکلف وی بشنود و بر احوالش مطلع گردد فقالت لابن صیاد یا صاف و ہو اسم ابن صیاد پس گفت مادر ابن صیاد مر او را ای صاف و آن نام او ست
مرغم صاف ہذا محمد اینک محمد ست پس خبردار کرد او را فثار ابن صیاد پس برجست ابن صیاد از خواب و متنبہ گشت فقال النبی پس فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
لو ترکتہ بین اگر میگذاشت او را مادرش ظاہر میکرد حقیقت حال خود را یعنی چیزی از دی بی تکلف بظہور می آمد کہ بدان ظاہر
میشد مبہم حال وی افرضہ بتشدید ضاد معجمہ تنگ گرفت او را و فشرد و بعض اجزائش را ببعضے و این کلمہ در بنجا در نسخہ شیخ اجا ست و لیکن ضبط نکردہ آن را
کسے از شارحین معروفین قال شعیب فی حدیثہ گفتہ ست شعیب در حدیث خود از زہری کہ در کتاب الادب بیاید بجای زمزمہ او رفزہ بزائین معجمہ و نیز گفتہ ست
بجای فرضہ معجمہ کہ در صدر حدیث ست فرفصہ مہملہ این چنین ست روایت ابی ذر و قال اسحاق الکلبی و عقیل رمرمہ بدو مہملہ و قال معمر رمزہ بتقدیم مہملہ بر معجمہ و روایت
عقیل و معمر از زہری بدین درجہ در کتاب الجہاد بیاید ان شاء اللہ تعالی و لفظ اسحاق الکلبی در بعضے روایات کتاب ساقط ست حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا
حماد ہو ابن زید عن ثابت عن انس قال کان غلام یہودی یخدم النبی بود غلامی یہودی کہ خدمت میکرد پیغمبر را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فمرض فأتاہ النبی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم یعودہ پس بیمار شد آن غلام پس آمد او را آن حضرت بحالی کہ بیمار پرسی کند او را فقعد عند رأسہ فقال لہ اسلم پس نشست نزد سر او فرمود مر او را مسلمان
شو فنظر الی ابیہ و ہو عندہ پس نگاہ کرد آن غلام بسوی پدر خود در حال آنکہ پدرش نزد او بود فقال لہ اطع اباالقاسم پس گفت پدرش اطاعت کن ابوالقاسم را کہ
کنیت آن حضرت ست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فأسلم پس مسلمان شد آن غلام فخرج النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ہو یقول الحمد للہ الذی انقذہ من النار
پس بر آمد آن حضرت از آنجا در حالی آنکہ میفرمود شکر مر خدا را کہ رہائی داد او را از آتش دوزخ و حدیث دلالت دارد بر جواز عرض اسلام بر صبی و قبول اسلام او حدثنا
علی بن عبداللہ قال حدثنا سفیان بن عیینہ قال قال عبیداللہ بن یزید سمعت ابن عباس یقول کنت انا و امی من المستضعفین میگفت ابن عباس بودیم من و مادر
من در مکہ از جملہ مسلمانان ناتوان کہ نمیتوانستند ہجرت نمایند از کفار کہ ہجرت آیند انا من الولدان من از خوردان ایشان بودم و امی من النساء و مادرم من لبابہ بنت حارث
ہلالیہ از جنس زنان و این نیز دلالت کرد بر قبول اسلام خوردان حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال ابن شہاب یصلی علی کل مولود متوفی وان کان لغیۃ
گفت ابن شہاب زہری نماز گزاردہ شود بر ہر زادہ کہ مردہ ہست اگرچہ آن زادہ مر زن گمراہی را باشد یعنی ولد زانیہ یا کافرہ بود و باک نیست بکفر مادر اگر پدرش مسلمان
باشد و گفتہ میشود و لد الزناء اولد الغیۃ بفتح معجمہ و کسر تحتیہ و تشدید تحتیہ چنانچہ گفتہ میشود ولد الرشدۃ من اجل انہ ولد علی فطرۃ الاسلام نماز گزاردہ شود بر وی ولد غیہ
از جہت آنکہ زادہ شدہ بر طبع اسلام یدعی ابواہ الاسلام او ابوہ خاصۃ وان کانت امہ علی غیر الاسلام یادعوی اسلام دارد

پدر را او تنها اگرچه مادرش بر غیر حال اسلام است چه درین صورت نیز ولد محکوم باسلام است بتبعیت پدر و اگر مادرش مسلمان بود و پدرش کافر نیز همچنان حکم است مگر نزد مالک و لیکن قول زهری و ان کان امه علی غیر الاسلام بمقابلهٔ قول او است و ان کان لغیة اذا استهل صارخا صلی علیه و قتیکه آواز کند مولود نزد ولادت بحالی که نالان است نماز گذارده شود بروی اگرچه علی الفور بمیرد بجهت ظهور علامت حیات نزد ولادت و لا یصلی علی من لا یستهل من اجل انه سقط و نماز گذارده نشود بر کسیکه آواز نکرده نزد ولادت بجهت آنکه وی سقط است که ناتمام افتاده و حرکت و رضاع و عطسه در حکم استهلال است ذکر العینی فان ابا هریرة کان یحدث ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال حکم بولادت هر مولود بر فطرت اسلام بجهت آنست که ابو هریره بود که حدیث میکرد که تحقیق آن حضرت فرموده ما من مولود الا و قد یولد علی فطرة الاسلام نیست هیچ مولود مگر زاده میشود بر آفرینش معهوده که مشتمل بر عقل و حواس است که مستعد و متهی است بدان تمیز در میان حق و باطل و معرفت خالق تعالی را بر نحوی که راست بطریق اجمال اگرچه هست نشود او را بطور وی و مقتضای وی تا فرصت فکر یابد و نظر صحیح گمارد در آیات و مصنوعات که دلالت دارد بر کمال قدرت مبدع آنها پس مجبول است هر آدمی زاد بحسب اصل فطرت خود بر قبول اسلام و در روایت ابن حبان آمده الا علی فطرة الاسلام حتی یعرب یعنی تا آنکه شناسا گردد و بحد عقل و تمیز رسد فابواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه پس ازان پدر و مادر وی یهودی میگردانند او را و اگر خود یهود باشند یا نصرانی میگردانند او را اگر خود نصرانی باشند یا مجوسی میکنند او را اگر خود مجوسی باشند و این خلاف مقتضای جبلت است که ظاهر شد بسبب عروض عوائق استعمال نظر صحیح و الف بمحسوسات و موهومات و اعتیاد ملذات و شهوات جسمانی نیز در حکم تهوید و تنصیر است و لیکن هنگام صرف این عوارض عائقه آن استعداد و تهیؤ که نفس بذات و اصل فطرت است از دست نرود و زوال نپذیرد که در ان وقت اگر مخلا کرده شود طبیعت او را از عوائق ظاهر شود آثار آن استعداد و دائم و مستمر ماند چنانکه در طبیعت نار میل بجانب علو و در طبیعت حجر میل بجانب سفل نهاده اند اگرچه بعروض عائق ازان جانب آن میل ظاهر نگردد و باز ماند و لیکن فطرت و صرافت طبیعتش دائم و مستمر است و باین معنے است آیکریمه که خواند ابو هریره و بعد ازین مذکور شود و فطرت بمعنے خلقت و دین آید و اراده معنے ثانی چنانکه بعضے گفته موافق روایت دیگر که علی الملة است و مختار نزد مؤلف آمده که جزم کرده در تفسیر سورهٔ روم بآنکه فطرت اسلام است و اول باستعداد انسب چنانکه گفته شد و گرد ظاهر است که اتصاف مولود بحقیقت اسلام که از مکاسب است معقولیت ندارد و نیز وی تبدیل پذیر است و یا بالذات مبدل نگردد و بعد ازان تشبیه کرده ولادت مولود را بر فطرت سلیم و عروض آفت دا عوجاج از خارج بقول خود کما تنتج البهیمة بهیمة جمعاء چنانکه نزائیده میشود و مستور ستوری را که تام و کامل است از روی خلقت و سلیم الاعضا است هل تحسون فیها من جدعاء آیا می بینید در ان بهائم هیچ بهیمه گوش بریده یعنی درست و با بریده اگر از خارج آفتی بوی نرسد همچنان ماند که زاده بود ثم یقول پستر میگفت ابو هریره میخواند این آیه را فطرة الله التی فطر الناس علیها الآیة لازم گیرید و ثابت باشید بمقتضای آفرینش خدا که پیدا کرده است مردم را بر آن تا آخر آیه که در حدیث آینده مذکور شود حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا یونس عن الزهری قال اخبرنی ابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما من مولود الا یولد علی الفطرة فابواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه کما تنتج البهیمة بهیمة جمعاء هل تحسون فیها من جدعاء ثم یقول ابو هریرة فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله نیست تبدیل مر پیدایش خدا را چنانکه آفریده است بر وجه استعداد معرفت و تهیؤ قبول حق و تمیز آن از باطل دائم و مستمر است بران در حد ذات خود و تصرف عوائق در منع استعمال آلات صحیحه و ظهور آثار آنست ذلک الدین القیم آن موجب فطرت و مقتضای وی است دین راست و درست باب اذا قال المشرک عند الموت لا اله الا الله در صورتیکه گوید مشرک نزد ظهور علامات مرگ کلمهٔ توحید را پس اگر پیش از تغرغر روح و معاینهٔ یاس است مقبول است باتفاق و اما در عین این حالت مردود است باتفاق حدثنا اسحاق بن ابراهیم راهویه ابن منصور قال اخبرنا یعقوب بن ابراهیم سنه دویست و هشت قال حدثنا ابی یعنی ابراهیم بن سعید بن ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف سنه یکصد و هشتاد و سه عن صالح بن کیسان غفاری بعد سنه یکصد و چهل عن ابن شهاب قال اخبرنی سعید بن المسیب عن ابیه یعنی مسیب بن حزن بفتح مهمله و سکون زاء معجمه و بعد ازان نون هر دو صحابی اند مهاجر مدینه انه اخبره انه لما حضرت ابا طالب الوفاة پدر سعید خبر داد او را که تحقیق هرگاه رسید ابو طالب را وفات یعنی علامات و آثار موت دیگر چه فائده داشت مراجعت بکلمهٔ توحید بروی هنگام نزع مگر آنکه حمل کنند آن را بر رجاء آن حضرت بنفع اسلام عم وی اگر خود درین حالت باشد خاصة و بعد آن پوشیده نیست جاءه رسول الله آمد ابو طالب را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فوجد عنده پس یافت نزد وی ابا جهل بن هشام و عبد الله بن ابی امیة بن المغیرة را که شدید العداوت بود با آن حضرت همچو ابو جهل پس ازان اسلام آورد در سال فتح و شهید شد بطائف قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لابی طالب یا عم قل فرمود آن حضرت مر ابی طالب را ای عم من بگو لا اله الا الله کلمة اشهد لک بها عند الله این کلمه واحده گواهی دهم برای تو بآن کلمه نزد خدا فقال ابو جهل و عبد الله بن ابی امیة پس گفتند آن دو کس بطریق انکار یا ابا طالب اترغب عن ملة عبد المطلب ای ابو طالب آیا اعراض میکنی از دین پدر خود عبد المطلب فلم یزل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یعرضها علیه پس پیوسته آن حضرت میخواند کلمهٔ توحید را بر ابو طالب و دعوت می نمود و یعودان بتلک المقالة و باز میگفتند آن دو کس آن مقاله خود را ابدی حتی قال ابو طالب آخر ما کلمهم به تا آنکه گفت ابو طالب آخر کلامی که تکلم کرد مردم را هو علی ملة عبد المطلب ابو طالب بر دین عبد المطلب است ظاهر آنست که اراده مو بجای انا از تصرف رواة است بجهت کراهت تکلم بضمیر متکلم درین مقال و این تصرف حسن است و تحتمل که هو لفظ ابو طالب باشد تعبیر کرده

نفس خود را الطیق غیبت و ابی ان یقول ابا کرد اینکه بگوید لا اله الا الله فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم اما والله لا ستغفرن لک ما لم
انه عنک آگاه باش سوگند خدا هر آئینه استغفار میکنم برای تو مادام که منع کرده نشوم از ان بجهت کمالات حقوقی که داری تا نزل الله فیه پس نازل کرد خدای تعالی درین آیه را
ما کان للنبی والذین آمنوا الآیة یعنی نیست سزاوار پیغمبر را و مسلمانان را که استغفار کنند برای مشرکان اگرچه اهل قرابت شان باشند بعد از آنکه ظاهر شد که آنها دوزخیانند که مردند
بر کفر **باب الجرید علی القبر** نهادن شاخ درخت بر گور جرید در اصل شاخی که برگ از وی جدا کرده باشند و مادام که برگ دارد سعف نامند نه جرید کذا فی الصحاح واوصی
بریدة بن حصین الاسلمی ان یجعل علی قبره جریدتان و وصیت کرده بود بریده صحابی که گردانیده شود بر قبر او دو شاخ درخت این چنین است روایت مستملی و حداث
الکثیرین فی قبره است یعنی خوانیده شود در قبر او بجهت تبرک بمثل فعل آن حضرت با امید نفع زیرا که اختصاص بآن خاص تعیین نیست بدلیل تنالم و تواند که مراد گردانیدن
جریدتین داخل قبر باشد بجهت تبرک بشجرهٔ طیبه نخل یا جرم بزیادت اتصال آنچه سبب تخفیف بود و نظر بظاهر حدیث و جمهور شارحین نظر بتعقیب این باثر ابن عمر گویند میل
مصنف باختصاص نفع جریدتین است بوضع آن حضرت نه تمام مر وضع هر کس را چنانچه بریده فهمیده زیرا که نفع نمیکند میت را مگر عمل او چنانچه از اثر ابن عمر مفهوم
کرده پوشیده نماند که برین تقدیر تصدق و خواندن قرآن بلکه دعا و استغفار و دیگر اعمال خیر برای میت بیاید که نفع نکند و آن خلاف مذهب محققین است از
اهل سنت و شاید در جریدهٔ تازه خرما که شجرهٔ طیبه است خاصیتی نهاده باشند در تخفیف عذاب که مطلع شد بر آن پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و یا بگفته آن نرسیدیم
مگر آنکه از کلام شریف فهمیدیم که تا هنگام عدم جفاف تخفیف کند و تسبب کرد آن حضرت بآن درین معنی مقصود اگرچه وضع آن از دست مبارک کار کرد و سایر باشد تخفیف
مانند آنچه در سایر ادعیه و خواص آن گفته اند و رای ابن عمر فسطاطا علی قبر عبد الرحمن و دید ابن عمر خیمه را بر قبر عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق رضی الله عنهم فسطاط بالضم
ولکسر خیمه و خرگاه بزرگ فقال انزعه یا غلام پس گفت ابن عمر دور کن آن را ای غلام خطاب کرد بغلام عایشه که در آنجا بود فانما یظله عمله زیرا که تحقیق سایه نمیکند او را
مگر عمل نیک او و سایه خیمه میت را فایده نکند و ضرب خیمه بر قبر در سلف مختلف فیه آمده مرویست که زد عمر رضی الله عنه خیمه را بر قبر زینب بنت جحش و عایشه بر قبر برادر
پس دور کرد آن را ابن عمر و محمد بن حنفیه بر قبر ابن عباس و وصیت کرد ابراهیم نخعی نزد موت خود بمنع از ان و مکروه داشته آن را احمد و ابن حبیب مالکی گفته گمان
میبرم آن را تا دو سه روز جایز نزد خوف از نبش و جز آن نقله العینی فی باب ما یکره من اتخاذ المساجد علی القبور و شاید که ایراد این اثر درین باب بمناسبت اشتراک
صنعت بر قبر است که بعضی قیاسش مستحب کرده است نفع کند چون وضع جرید و بر قبر و بعضی بیفایده و ارتکاب الایعنی چون ضرب فسطاط مگر آنکه بغرض صحیح باشد چون امتناع
احیا بظل آن و بعضی لا باس به چنانچه اثر خارجه بن زید و غیره وقال خارجة بن زید و گفت خارجه بن زید بن ثابت انصاری که یکی از تابعین ثقات و فقهای سبعه مدینه است رایتنی و نحن
شبان بضم شین معجمه و تشدید موحده جمع شاب فی زمن عثمان وان اشدنا وثبة الذی یثب قبر عثمان بن مظعون حتی یجاوزه دیدم خود را و حال آنکه ما جوان بودیم در
هنگام خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه بحالیکه سخت ترین ما از روی جستن کسی بود که می جست قبر عثمان بن مظعون را تا آنکه در میگذشت آن را و گفته اند که بسبب کمال
بلندی قبر ابن مظعون که هر کس نمیتوانست آن را بر جست وجواز بلند ساختن قبر از سطح زمین چنانکه مرتفع میکرد و بوضع جریده در باب مناسب درین باب آورده بود تا
آن تکلف بر ظاهر است و قال وگفت عثمان بن حکیم الانصاری مدنی کوفی و تقیکه ذکر کردم در ستایر خارجه بن زید را که رسیده است مراد از ابی هریره که میگفت اینکه بنشینم بر اخگر
پس بسوزد مرا بدر و ان گوشت من تا آنکه تمام کند کار مرا دوست تر است بمن از آنکه بنشینم بر قبری چنانچه مسند در مسند کبیر ذکر کرده و مسلم نحو آن مرفوعا آورده اخذ بیدی
خارجة فاجلسنی علی قبر گرفت دست مرا خارجه پس نشاند مرا بر قبری واخبرنی عن عمه یزید بن ثابت قال انما کره ذلک لمن احدث علیه و خبر داد
مرا از عم خود یزید بن ثابت که او گفت مکروه نیست نشستن بر قبر مگر کسی را که حدث کند بر آن از بول و غائط یا دام چه مست از قول او غیر آنچه ست مروی میشود بآن و روایت
کرده طحاوی بدو طریق از ابی هریره مرفوعا که فرمود آن حضرت کسیکه بنشیند بر قبری تا بول کند بر وی یا غائط کند پس گویا نشست بر اخگری و از زید بن ثابت آورده که گفت
نهی کرده است آن حضرت از جلوس بر قبر مگر برای بول یا غائط و گفته که رجال این حدیث ثقات اند و ثابت شده بدان که جلوس منهی عنه در آثار چنانچه مسلم و غیر وی از ابی مرثد
غنوی روایت کرده که گفت شنیدم آن حضرت را که میفرمود منشینید بر قبور و از جابر مانند آن محمول است بر چنین جلوس یعنی برای غایط و بول و اما جلوس دیگر پس داخل
نیست در نهی و حکایت کرده شده است آن از علی بن ابی طالب و ابن عمر رضی الله عنهم و همین است قول ابی حنیفه و ابی یوسف و محمد یعنی گفته پس آنچه ذکر کرده اند اصحاب ما
در کتب خود که بی سپر کردن قبور حرام است و همچنین خواب کردن بر آن نیست کما ینبغی زیرا که طحاوی اعلم ناس است بمذهب علما خصوصا بمذهب ابی حنیفه اشتی پوشیده نماند که
این نقل طحاوی محمول بر روایتی از ابی حنیفه و محمد خواهد بود و گرنه امام محمد در آثار بعد از آنکه روایت کرده از ابو حنیفه باسناد وی از ابن مسعود که میگفت هر آئینه اینکه طی
کنم بر اخگری دوست تر است بسوی من از اینکه طی کنم بر قبری متعمدا گفته مکروه است وطی بر قبر متعمدا و این قول ابو حنیفه است بالجمله این مسئله مختلف فیه است مذهب
اکثر و مشهور از علمای ما کراهت مطلقا و مذهب مالک در روایت طحاوی از علمای ثلثه عدم کراهت است و قال نافع کان ابن عمر یجلس علی القبور و گفت نافع بود ابن عمر که
می نشست بر قبرها ابن رشید گفته ظاهر آنست که این آثار از باب آینده است که بعضی رواة آن را بی موقع درینجا نوشته و این قول بقول ابو الولید باجی میماند که در مقدمه
گذشت و انکار از صحیح میر باید و الله الهادی حدثنا یحیی بن موسی چنانچه در روایت ابن سکویه از فربری واقع شده یا ابن جعفر یا ابن یحیی چنانچه دیگران تعیین کرده

قال حدثنا ابو معاویة محمد بن خازم ضریر عن الاعمش عن مجاهد عن طاؤس عن ابن عباس در کتاب الوضوء در هستا راین حدیث عن مجاهد عن ابن عباس گفته و هر دو
صحیح است هم مجاهد روایت میکند از طاؤس و هم از ابن عباس قال مر النبی صلے اللہ علیه وآله وسلم بقبرین یعذبان گفت ابن عباس گذشت آن حضرت بدو قبر که عذاب
کرده میشدند اهل آن فقال انهما لیعذبان پس فرمود بتحقیق صاحبان این دو قبر هر آئینه عذاب کرده میشوند وما یعذبان فی کبیر و عذاب کرده نمیشوند تنها در گناهی که بزرگ
باشد در گمان مردم یا آنکه دشوار بود پرهیز از آن اگرچه در واقع بزرگ است اما احدهما فکان لا یستتر من البول اما یکی از این دو پس بود که پرده نمیگرفت از بول و کشف
عورت میکرد یا ستر و حفظ نمیکرد خود را از بول تا آنکه آلوده میشد بر شاشهای بول و ثانی مناسب تر است بروایت مسلم که لا یستنزه من البول است از تنزه است یعنی
پاک و احتیاط نمیکرد از بول و اما الآخر فکان یمشی بالنمیمة و اما دیگر از این پس بود که میرفت در مردم بسخن چینی و فاش میکرد سخن را و فتنه می انگیخت ثم اخذ
جریدة رطبة فشقها بنصفین پس گرفت آن حضرت شاخی تر از خرما پس شگافت آن را دو نیمه ثم غرز فی کل قبر واحدة پس فرو نشاند در هر قبری یک پاره را فقالوا
یا رسول اللہ لم صنعت هذا پس گفتند ای رسول خدا چرا کردی این عمل را فقال لعله ان یخفف عنهما ما لم ییبسا پس فرمود امید است که سبک کرده شود عذاب
از ایشان مادام که خشک نشوند این پاره چوب و این تعلیل ظاهر در آن است که رطوبت شاخ را دخلی در تخفیف است نزد قبر میت و شاید که آن بسبب حیات نبات است
در هنگام طراوت و حیات سبب تسبیح است و تسبیح موجب نجات همسایه و لهذا اختیار کرد خرما را که دیر خشک میشود یا آنکه شجره طیبه است و از اینجاست آنچه متعارف شده
درین زمان از انداختن و افشاندن ریحان بر قبور و مباحث حدیث بتفصیل در کتاب الوضوء در باب من الکبائر ان لا یستتر گذشت و در حدیث دلالت است بر عذاب
القبر که در باب علیحده مذکور شود باب موعظة المحدث عند القبر استحباب پند دادن عالم و کسیکه ماهر در حدیث است و تذکیر نمودن وی به ثواب و عقاب و ترسانیدن
از عواقب امور و احوال آخرت نزد قبر و قعود اصحاب حوله و نشستن یاران محدث گرد او و چنانچه منتفع میگردند احیا از مجلس وعظ و درس و ذکر منتفع میشود میت نیز از آن
بسبب نزول رحمت نزد آن کذا قالوا ابو عبد الله ان تفسیر کرد بعضے الفاظ قرآن را القبور مناسب مقام وعظ و ذکر قبر است و گفت یخرجون من الاجداث که در سوره معارج
اجداث در آن بمعنی القبور است بعثرت در اذا السماء انفطرت بمعنی اثیرت یعنی وقتیکه قبور زیر و بالا کرده شوند و برانگیخته شوند اصحاب آن و استشهاد کرد برین معنی
بمحاوره عرب که میگویند بعثرت حوضی بلفظ متکلم بمعنی جعلت اسفله اعلاه گردانیدم تہ آن را بالای آن الایفاض بفاء و ضاد معجمه الاسراع اشارت است بتفسیر یوفضون
در قول وی تعالی که هم در سوره معارج است کانهم الی نصب یوفضون و قرأ الاعمش و خوانده است اعمش آیه مذکوره را الی نصب یوفضون بفتح نون و سکون صاد چنانچه
قرائت اکثر است در روایت الی نصب بضم نون است یعنی الی شیء منصوب یستبقون الیه گویا بسوی چیزی برپا کرده شده میدوند که کدام یکے از ایشان اول استلام
کند و النصب بضم اول واحد جمع انصاب است بمعنی آنچه برپا کنند برای پرستش و النصب بفتح مصدر بمعنی برپا کردن یوم الخروج که در سوره ق است مراد روز خروج
من القبور ینسلون در سوره معارج بمعنی یخرجون است در قول وی تعالی الی ربهم ینسلون حدثنا عثمان بن محمد بن شیبة قال حدثنا جریر عن منصور عن سعد
بن عبیدة عن ابی عبد الرحمن عن علی بن ابی طالب کنا فی جنازة فی بقیع الغرقد گفت علی مرتضی رضی اللہ عنه بودیم ما در کار جنازه در بقیع که مقبره اهل مدینه است و
غرقد بفتح معجمه و سکون را و فتح قاف نام درختے بود در آنجا اضافت کرده میشود بوی بقیع فاتانا النبی پس آمد ما را پیغمبر صلے اللہ علیه وآله وسلم فقعد و قعدنا حوله
پس نشست و نشستیم ما گرد وی و معه مخصرة و با آن حضرت مخصره بود بکسر میم و سکون خای معجمه و فتح صاد مهمله بمعنی آنچه تکیه کرده شود بر آن چون عصا و جز آن و آنچه میگیرد
او را پادشاه و بجائی که اشاره میکند بدان وقتیکه خطاب کند و خطیب وقتیکه خطبه میخواند کذا فی القاموس فنکس فجعل ینکت بمخصرته پس سر فرو کرد و گشت که میزد زمین را
بچوبی که در دست داشت چنانکه هنگام فکر و اندوه کنند ثم قال ما منکم من احد پس فرمود نیست از شما هیچ یکے و ما من نفس منفوسة نیست هیچ ذاتی مخلوق بمعنی او
مکرر او اکر د بلفظ دیگر برای تاکید عموم الا کتب مکانها من الجنة و النار مگر آنکه نوشته شده و تعیین ساخته شده جای او از بهشت و دوزخ که این شخص فلان بهشتی و این
جای فلان دوزخی است و الا و قد کتبت شقیة او سعیدة و دیگر آنکه تحقیق نوشته شده که بدبخت است یا نیک بخت این نیز برای تاکید بمعنی استثنا اول است فقال رجل
پس گفت مردی ابو بکر صدیق یا عمر فاروق یا علی مرتضی یا سراقه بن مالک رضی اللہ عنهم چنانچه روایات مختلف آمده یا رسول اللہ افلا نتکل علی کتابنا و ندع العمل ای بر
یا برین تقدیر پس اعتماد نکنیم بر نوشته ازلی خود و نگذاریم عمل را اندع عطف است بر نتکل یعنی چون در آمدن به بهشت یا دوزخ متعین شده پیش از عمل پس چه احتمال کنیم که تقدیر
بر نمیگردد فمن کان منا من اهل السعادة فسیصیر الی عمل اهل السعادة زیرا چه کسیکه هست از ما در سابقه تقدیر از اهل سعادت پس سرانجام است که بالضرورت میگردد
بسوی اهل سعادت بے اختیار و اما من کان منا من اهل الشقاوة فسیصیر الی عمل اهل الشقاوة و اما کسیکه باشد از ما در سابقه تقدیر از اهل شقاوت پس سرانجام است
که باز گردد البته بسوی عمل اهل شقاوت بی اختیار پس چرا از خود سعی کنیم و مشقت تلاش کشیم و چه فائده دارد هر چونکه نوشته اند خواهد شد قال فرمود عمل کنید یعنی
احتمال تامید غفران الهی را بمقتضای عبودیت و محکومیت تشریعی که مامور به عمل بنا بر قدرت مخلوقه در شما که عبارت از سلامت اعضا و آلات است که متمکن میشوید
بر فعل و ترک آنچه میخواهید از کار و بار خود و انتقاد رحمت است بر شما از نهار رضی بناشید به تعطیل و تقصیر در عمل اما آن نشان شقاوت است اگرچه خبر آن بتیسر آن
موافق سابقه قضا و حکم تکوینی که بموجب هر کس موفق و مهیا کرده شده است برای چیزیکه پیدا کرده شده است مر برای آن چیز از سعادت و شقاوت اما ... سعادت بعمل اهل السعادة

آنکسانیکه در سابقه تقدیر اهل سعادت اند پس موفق و آسان گردانیده میشوند برای عمل نیکبختی و اما اهل الشقاوة فییسرون لعمل اهل الشقاوة و آنکسانیکه اهل شقاوت اند
در تقدیر ازلی پس مهیا و موجود گردانیده میشوند برای عمل بدبختی در چون حیران بمقتضای ضرورت نشان اهل سعادت آمده می باید بجهت پرلن گاشت تا میسر لعمل سعادت
گشته متحقق بحقیقت سعادت شوید نباید که از سابقه ازلی که کار ربوبیت بجهت نکنید ثم قرأ پس خواند آن حضرت برای تائید این معنی این آیت را فاما من اعطی
وصدق بالحسنی آیا کسیکه داد و اتقی و پرهیز کرد از نافرمودهٔ خدا و تصدیق کرد بکلمه طیبه بالحسنی در بهشت الآیة تا تمام آیه که این ست فسنیسره
للیسری پس نزدیک است که مهیا و آسان میگردانیم او را برای خصلتی که مفضی به تیسیر راحت است **باب ما جاء فی قاتل النفس** و عیدیکه آمده است در حدیث در حق کشنده
نفس خود و نیست دران منع از نماز بر وی **حدثنا** مسدد قال حدثنا یزید بن زریع [illegible] قال حدثنا خالد عن ابی قلابة عن ثابت بن الضحاك الانصاري [illegible]
السلمی بیعت الرضوان کرد در حال صغر و مرد در فتنه ابن زبیر سنه [illegible] عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال من حلف بملة غير الاسلام فرمود کسیکه سوگند خورد بدینی
که غیر اسلام است چنانکه گوید که اگر این کار کنم یهودی باشم یا نصرانی کاذباً متعمداً حال که دروغ گوست درین سوگند قصد دیده و دانسته یعنی قصد دارد که بر نخواهم کرد [illegible]
سوگند یا آنکه سوگند خورد تا کند دیده و دانسته نکند این کار فهو کما قال پس آنکس آنچنان است که گفت یهودی یا نصرانی و محکوم بکفر میگردد و حلف بعدم [illegible] از جهت
حرمت اسلام و رضا بکفر و تواند که مراد تهدید و مبالغه در وعید است بحکم کشتن یهودی یا نصرانی چنانچه نزد ما حنفیه که اگر چه باین قول یمین منعقد گردد و کفارت لازم شود لیکن
کافر نگردد و تعلیق کند بفعل ماضی یا مستقبل زیرا که کفر باعتقاد میشود و مقصود ازین زجر نفس و تحذیر او ست از فعل بتعلیق آن بچیزی که مکروه و محذور است نزد وی و نزد
بعضی مشائخ اگر تعلیق کند بفعل ماضی در حال آنکه میداند که وی کاذب است کافر شود زیرا که تعلیق بشرطی که موجود است تنجیز است و سرخسی که از ائمه حنفیه است گفته که چون
حلف خورد باین لفظ در امری مستقبل پس اگر باشد نزد وی [illegible] اینکه کافر شود هرگاه بیارد باین شرط باز آورد آن را کافر میشود بجهت رضا بکفر و کفارتش این است
که گوید لا اله الا الله محمد رسول الله و اگر باشد [illegible] که اگر بیارد شرط را کافر نشود و اما در قضیه حلف خورد بر امر ماضی و نگوید که اگر کرده باشم امروز چنین پس وی کافر است
و حال آنکه میداند که وی کرده است لازم نمی شود کفارت زیرا چه یمین غموس است پس اگر باشد نزد وی در اعتقاد وی اینکه آن یمین است ولیکن کافر نمیشود هرگاه حلف
خورد بدان کافر نشود و اگر باشد نزد وی اینکه کافر میشود هرگاه حلف خورد بدان کافر شود بسبب رضا بکفر کذا فی البرجندی نقل عن الذخيرة و اکثر شارحین تفسیر کنند حلف
بملة غیر اسلام را بآنکه گوید سوگند بدین یهود یا نصاری این کار کنم یا این امر چنین است پس وی محکوم بکفر است بجهت تعظیم وی غیر اسلام را و مشکل میشود درین تقدیر
لفظ کافر استعمال [illegible] کذب و صدق درین لفظ یکسان است و نیز دور است از حال مسلمان خوردن قسم بغیر دین خود و بر تقدیر وقوع حکم آنچنان است که مذکور شد در وجوب
کفاره نزد ما بنا بر مقتضای قاعدۀ ایمان است و بودن این قول [illegible] منکر موجب نفی کفاره نشود چنانچه قول [illegible] ظهار نزد مالک و شافعی کفارت واجب نگردد ومن قتل
نفسه بحدیدة عذب به فی نار جهنم و کسیکه بکشد نفس خود را با آهن تیز عذاب کرده میشود بآن حدیده در آتش دوزخ چنانکه داده شود در دست او
کارد که بدان کشته است مثلا تا میکشد بدان خود را همیشه تا آنکه می خواهد خدا چنانکه در حدیث دیگر در قاتل نفس آمده کذا فی ترجمة المشكوة و ازینجا معلوم شود که جنایت انسان
بر نفس خود مانند جنایت بر غیر خود است در گناه زیرا چه نفس او در ملک او نیست مطلقاً بلکه آن مر خدا راست پس تصرف کرده نشود دران مگر بانچه اذن داده شده مراد
و دران در احکام دنیا و برنیاید از اسلام باجماع فقها و نماز گذارده شود بر وی نزد جمهور مگر نزد ابو یوسف که ملحق [illegible] آن را بباغی و قاطع طریق و تقیید بحدیده بنابر غالب است
و در ایمان بجای آن نیز آمده قال گفت مولف قال حجاج بن منهال شیخ مولف است لیکن چون این حدیث را از وی بواسطۀ دیگری شنیده چنانچه در ذکر بنی اسرائیل [illegible]
ذکر کرد آن را بطریق تعلیق و قال حجاج بن منهال حدثنا جریر بن حازم عن الحسن قال حدثنا جندب في هذا المسجد البصرة گفت حسن بصری حدیث کرد ما را جندب بن
عبد الله بجلی درین مسجد بصره فما نسينا پس فراموش نکرده ایم آن حدیث را و ما نخاف ان يكذب جندب على النبي و ترس نداریم اینکه دروغ بندد جندب بر پیغمبر خدا
صلی الله علیه واله وسلم اشارت است بتحقیق و تصحیح خبر از آن حضرت قال کان برجل جراح فقتل نفسه فرمود آن حضرت بود بمردی زخمها پس کشت خود را بسبب عدم تحمل الم
آن جراحت بکسر خستگی جراح جماعت کذا فی الصراح فقال الله بادرني عبدي بنفسه پس فرمود خدا سبقت کرد مرا و شتابی نمود بنده من بنفس خود و صبر نکرد تا بسبب خود
قبض میکردم حرمت علیه الجنة حرام کردم بر وی بسبب این شوخی بهشت را این حکم بر سبیل تغلیظ است یا مقید است بوقت دخول سابقان یا به بهشت خاص [illegible]
مشیت [illegible] گر مستحل [illegible] **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
الذي يخنق نفسه يخنقها في النار کسیکه تنگ میگیرد نفس گلوی خود را خفه میکند تا آنکه میبرد نفس خود را همچنان خواهد کرد در دوزخ و جزای او از جنس عمل او در آنجا خواهد شد
ولیکن موت در آنجا نباشد والذي يطعنها يطعنها في النار و کسیکه زند نفس خود را بنیزه و نحو آن همچنان خواهد کرد در دوزخ **باب ما يكره من الصلوة على المنافقين**
والاستغفار للمشركين آنچه مکروه است از نماز بر منافقان و استغفار برای مشرکان رواه ابن عمر عن النبي روایت کرده این را ابن عمر از پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم چنانچه
در قصۀ عبد الله بن ابی گذشت ظاهر آن را مؤلف بکراهت حمل کرده با آنکه مراد ازو معنی عام شامل حرام داشته **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن
ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس عن عمر بن الخطاب انه قال لما مات عبد الله بن ابي ابن سلول گفت عمر فاروق رضی الله عنه چونکه مرد

عبد الله بن ابی منافق پسر سلول که نام مادر عبد الله است پس ابن سلول صفت عبد الله باشد و لهذا ابن را در ابن با الف نویسند ابی بضم همزه و فتح موحده و تشدید تحتیه و سلول بفتح مهمله وضم لام اول دعی له رسول الله خوانده شد برای او پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم لیصلی علیه تا نماز گذارد بروی فلما قام رسول الله پس وقتیکه ایستاد برای نماز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وثبت الیه فقلت برجستم بسوی آنحضرت و گفتم یا رسول الله تصلی علی ابن ابی و قد قال یوم کذا و کذا کذا و کذا آیا نماز میگذاری بر ابن ابی منافق و حال آنکه گفته بود در روز چنین و چنان چنین و چنان اعدد علیه قوله بر شمردم بروی قول او یعنی سخنهای نالایق او را فتبسم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال اخر عنی یا عمر پس تبسم کرد آنحضرت و فرمود پس باش از من ای عمر فلما اکثرت علیه قال انی قد خیرت فاخترت پس چون بسیار عرض کردم بر آنحضرت آنچه در منع نماز بر منافقان باید فرمود من مخیر کرده شده ام میان استغفار و عدم استغفار برای ایشان که فرمود استغفر لهم او لا تستغفر لهم پس اختیار کردم استغفار را که جانب رحمت است لو اعلم انی ان زدت علی السبعین یغفر له لزدت علیها اگر بدانم که من اگر زیاده کنم استغفار بر هفتاد بار بخشیده میشود مراد او را هر آئینه زیاده کنم بر هفتاد و قال فصلی علیه رسول الله گفت عمر پس نماز گذارد بروی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثم انصرف فلم یمکث الا یسیرا حتی نزلت الآیتان من براءة پس بر گشت آنحضرت از نماز پس درنگ نکرد مگر اندکی تا آنکه نازل شد این دو آیت از سوره براءت و لا تصل علی احد منهم مات ابدا و نماز مگذار بر هیچ یکی از منافقان که مرده باشد هرگز الی قوله تا قول خدا تعالی و هم فاسقون مرده اند و ایشان بحال کفر و فسق قال فعجبت بعد من جرأتی علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یومئذ و الله و رسوله اعلم گفت عمر پس در عجب شدم هنوز از دلیری خود که در کلام بر آنحضرت کردم در آن روز و حال آنکه خدا و رسول وی دانا تر است و باک نیست اگر وزیر فاضل و ناصح خیرخواه سلطان با آنچه نزد او درست از رای اگر چه مخالف رای پادشاه باشد و وقتیکه دانسته شود تفضل فکر در اعتبار و حسن مذهب او کذا فی العینی

باب ثناء الناس علی المیت مشروعیت جواز ستایش مردم بر مرده باوصاف جمیله و خصال حمیده وی بخلاف زنده که در ان نهی آمده بخوف اعجاب و این وقتی است که بجز راز لوجه باشد **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عبد العزیز ابن صهیب قال سمعت انس بن مالک یقول مروا بجنازة فاثنوا علیها خیرا گذشتند صحابه بر جنازه پس ثنا کردند بروی بنیکی فقال النبی پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وجبت واجب شد ثم مروا باخری فاثنوا علیها شرا پس گذشتند بجنازه دیگر پس ذکر کردند بروی بدی را فقال وجبت پس فرمود واجب شد و اطلاق ثنا بر بدی از قبیل مشاکله و مقابل است و ذکر سیئ بشر جائز است اگر میت مجاهر بود بفسق و بدعت بجهت تحذیر از طریقه وی دیگر و در حدیث در آخر کتاب الجنائز نهی است از سب اموات فقال عمر بن الخطاب ما وجبت پس گفت عمر رضی الله عنه چه چیز واجب شد فقال هذا اثنیتم علیه خیرا فوجبت له الجنة پس فرمود این میت ستایش کردید شما بروی بنیکی پس واجب شد مر او را بهشت و هذا اثنیتم علیه شرا فوجبت له النار و این میت دیگر که ذکر کردید بروی بدی را پس واجب شد مر او را دوزخ و درین اشاره است بآنکه نفس ذکر خیر و شر سبب وجوب جنت و نار است اگر چه واقع خلاف آن باشد کما قال النووی و مراد وجوب تاکد ثبوت است بمقتضای وعده کریم و گرنه در اصل هیچ بر خدا واجب نبود و هیچ چیز بروی موجب نباشد انتم شهداء الله فی الارض شما گواهان خدا اید در زمین هر که گواهی دهید بنیکی و بدی مقبول است نزد خدا و محکوم است بر وفق آن به بهشت و دوزخ و مخاطب بدان اگر چه بظاهر صحابه اند لیکن جمیع اهل خیر و صلاح و صدق و تقوی داخل باشند دران بدلیل روایت دیگر المؤمنون شهداء الله فی الارض نه فاسقان و ملحدان که بآئین دین و دیانت کار ندارند و امثال خود را ستایند یا صالحی را بکواهش دهند بغرض از اغراض نفسانی گفته ایشان چه اعتبار دارد و همچنین مراد است در حدیث حاکم که تحقیق مر خدای را فرشتگان اند که نطق میکنند بر زبانهای بنی آدم با آنچه در مرد است از نیکی و بدی

حدثنا عفان و هو ابن مسلم هو الصفار بفتح و تشدید بمعنی رویگر قال حدثنا داود بن ابی الفرات بضم فا عن عبد الله بن بریدة بضم موحده عن ابی الاسود الدیلی بکسر دال و سکون تحتیه و بضم دال و فتح همزه و بواو مفتوحه بدل همزه و سکون واو و کسر اول و سکون تحتیه بدل همزه نیز آمده و نام او ظالم بن عمرو بن سفیان از سادات تابعین است اول کسیکه تکلم کرد در نحو بعد امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مرد در سنه شصت و نه قال قدمت المدینة و قد وقع بها مرض گفت ابو الاسود قدوم آوردم در مدینه منوره را در حالیکه واقع شده بود در آن بیماری که در وبا که میشدند مردم بدان فجلست الی عمر بن الخطاب فمرت بهم جنازة فاثنی علی صاحبها خیرا پس نشستم نزد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه پس گذشت بجماعت وی جنازه پس ستایش کرده شد بر صاحب آن جنازه نیکی را فقال عمر وجبت پس گفت عمر واجب شد ثم مر بضم میم و تشدید را بأخری فاثنی علی صاحبها خیرا فقال عمر وجبت پس گذارنده شد جنازه دیگر پس ثنا کرده شد بر صاحب آن جنازه نیز نیکی را پس گفت عمر واجب شد ثم مر بالثالثة فاثنی علی صاحبها شرا فقال وجبت پس گذارنده شد بجنازه سیوم پس ثنا گفته شد بر صاحب این جنازه بدی را پس گفت عمر واجب شد فقال ابو الاسود فقلت و ما وجبت پس گفت ابو الاسود چه چیز واجب شد و چه لفظ مبهم در مانند خیر و شر است میگوئی یا امیر المؤمنین قال قلت کما قال النبی گفت عمر گفتم چنانکه گفته است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حق میتے که ثنا کنند وی را مردم بنیکی و در حق میتے که یاد کنند آن را مردم به بدی و از خود حکم نمی کنم و نیز آن حضرت فرمود ایما مسلم شهد له اربعة بخیر ادخله الله الجنة هر مسلمانی که گواهی دهند برای وی چهار کس بنیکی در آرد او را خدا بهشت فقلنا و ثلثة قال و ثلثة فقلنا و اثنان قال و اثنان پس گفتیم و دو کس نیز همچنان اند فرمود و دو کس نیز ثم لم نسأله عن الواحد پس نپرسیدیم آنحضرت را از گواهی یک کس نیز از جهت مناسب ندیدیم سوال اقل از نصاب در مقام شهادت بر آنچه مقتضی باین منزلت عظمی باشد عینی گفته ظاهر آنست شهادتے که متعلق بمیت مخصوص بکسی است که مخالط با شد با آن میت و او را شناخته باشد جائی او و ازین است که شهادت نمی باشد مگر بمعرفت احوال مشهود له و در حدیث احمد و ابن حبان آمده که نیست هیچ مسلمان که بمیرد پس شهادت دهند برای وی چهار کس از همسایهای نزدیک او که نمیدانیم از حال وی مگر نیکی را مگر آنکه میفرماید خدا ...

قبول کردم قول شما و آمرزیدم آنچه نمی‌دانید شما و این مؤید است قول نووی را که شهادت مردم دلیل است بر بودن وی بهشتی بر این است که افعال از مقتضی باشند
آن سایانات نیز آنچه اعمال داخل اند تحت مشیت که اگر خواهد بخشد و اگر خواهد نبخشد و انعام الهی مردم را به ثنا استدلال کرده میشود بر تعیین جنت و باین ظاهر
میشود فائدهٔ حدیث کما قال النووی و هم مؤید است آنرا آنچه روایت کرده ابن عدی که قال مرفوعا که فرمود تحقیق بنده بعضی کرده میشود ثنا و ستر میت از مردم
تا آنکه میگویند حفظ پروردگار تحقیق تو میدانی و میدانیم ما بغیر آنچه میگویند مردم پس میفرماید شاهد میگیرم شما را که تحقیق من آمرزیدم مر او را چیزی که میدانید شما و قبول
کردم شهادت مردم را بر آنچه میگویند کذا نقلا العینی ایضا **باب ماجاء فی عذاب القبر** احادیثی که آمده اند در ثبوت عذاب قبر باتفاق دانند اسلامیان بر سوال منکر و نکیر
و عذاب کافران و بعضی عاصیان مسلمانان دران و نسبت کرده شده خلاف آن به بعضی معتزله گفت بعضی متاخرین ایشان حکایت کرده شده انکار آن از ضرار بن عمرو منسوب
گشته بمعتزله و حال آنکه بری اند ایشان ازین خلاف مگر بجهت مخالطه ضرار ایشان را و پیروی کرده او را جمعی از سفیهان معاندان حق کذا فی شرح المقاصد و حجت آنچه ذکر کرده اند
اینها از وجوه عقلیه استبعادات اند که نفی نمیکنند امکان را چنانچه سائر خوارق عادات و کسیکه قائل باشد بقادر مختار که همه و عجب است استبعاد کنند توسیع لحد و صندوق را و
محفوظ ماندن فنده را که نهاده باشند بر سینهٔ میت وقت اجلاس وی برای سوال و خلق حیات را در جمیع اجزا یا در هر جزوی که خواهد از بدن اگرچه متفرق شده باشند اجزاء او
و چون امور ممکنه باشند وارد شده بدان النصوص آیات و احادیث مشهوره که قدر مشترک از ان بحد تواتر رسیده لازم شد تصدیق آن و سلف حق پیش از ظهور اهل بدعت را انکار
ایشان اختلاف نداشتند دران و بعد از ظهور خلاف نمانده اهل حقوق متفق اند در اعادت نوعی از حیات بسوی میت در قبر بقدر آنکه متألم و متلذذ گردد و لیکن توقف کرده اند
با عادت روح است چنانچه جمهور گویند یا نه و علی دیگر خوب است خدا ابن قیم گفته احادیث مصرح اند با عادهٔ روح بسوی بدن نزد سوال لیکن این اعاده حاصل نمیشود بدان
حیات معهوده که قائم میشود بآن روح ببدن و تدبیر وی و محتاج گردد بآن بسوی طعام و نحو آن و حاصل نمیگردد بآن مر بدن را مگر حیاتی دیگر که حاصل میشود بدان امتحان بسوال
و چنانکه حیات نائم بحالیکه زنده است غیر حیات مستیقظ است نیز لازم برادر موت است و نفی کرده نمیشود از نائم اطلاق حیات همچنین حیات میت نزد اعادت غیر حیات زنده است
و آن حیاتی است که نفی کرده نمیشود ازان اطلاق اسم موت بلکه امری است متوسط میان حیات و موت چنانکه نوم متوسط است میان هر دو و نیست دلالت در حدیث که آن حیات مستقر
مستقل است چنانچه هر یک در دنیا داشت دلالت میکند مگر بر نوعی از تعلق مر حیات را ببدن و آن پیوسته متعلق میماند بدان اگرچه پوسیده و پاره پاره و متفرق گردد و بعضی گفته
عذاب قبر دو قسم است یا آنکه دائم باشد و آن عذاب کفار و بعضی عصاة است و دیگر آنکه منقطع گردد و آن عذاب کسیکه سبک باشد جرمهای او پس وی معذب است بحسب جرم خود پس رفع کرده شود
از وی عذاب و گاهی رفع کرده میشود بدعا و صدقه و نحو آن نزد بعذاب قبر عذاب برزخ است که واسطه است میان دنیا و آخرت، مضاف بقبر بنا بر غلبه است و گرنه هر میت که خواسته است
خدا تعذیب او را معذب میشود اگرچه در آب غرق شود و به آتش سوخته خاکستر گردد و در هوا پر دود و در شکم جانوران تحلیل رود و پروردگار تعالی عالم است بآن اجزا و قادر است که هیچ
چیزی از علم و قدرت او بیرون نرود و اگر خواهد هم بآن اجزا یا جزوی ازان جانی بخشد و عذاب کند و نعمت دهد و در تصدیق بعذاب قبر و امثال آن مقامات است اصلح و اسلم و احوط
آنست که ایمان بیارند که ملائکه و مار و کژدم و گزیدن ایشان که در حدیث واقع شده همه بحکم واقع موجود اند نه محض مثال و خیال و آنکه ما نمی بینیم و در نمی یابیم در وجود آن زیان ندارد زیرا که
عالم ملکوت را بچشم سر نتوان دید آن را چشمی دیگر است که بآن توان دید و اگر بچشم نمایند بآن نیز توان دید نمی دانی که جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم می آمد و سخن میگفت و
حکایت میکرد و پیام حق میگذارد و صحابه در مجلس نشسته بودند و نمی دیدند و بدان ایمان می آوردند و اگر دریجا تردد و همی هست ایمانی بر زبان باید کرد و چون نور ایمان در دل
در آمد و سینه بآن نور گشاده شد دیگر هیچ مشکلی نیست حق تعالی از خیرگی عقل و تیرگی فلسفه نگاه دارد والله الهادی کذا فی ترجمة المشکوة و بعضی معتزله چون جبائی مخصوص میدارند عذاب
قبر را بکفار و بعضی احادیث انکار میکنند و در ترمذی مرویست از علی مرتضی رضی الله عنه همیشه شک داشتیم در عذاب قبر تا اینکه نازل شد الهکم التکاثر حتی زرتم المقابر و در
صحیح ابن حبان از حدیث ابی هریره مرفوعا آمده که در تفسیر قول وی تعالی فان له معیشة ضنکا فرمود عذاب القبر است و قول تعالی اخرجوا انفسکم منضمن
یا احادیثی که آمده اند بمضمون قول وی تعالی ولو تری اذ الظالمون فی غمرات الموت والملائکة باسطوا ایدیهم و اگر ببینی وقتیکه باشند ظالمان در شدتهای مرگ و فرشتگان مر عذاب
کشایندگان اند دستهای خود را لقبض روح یا بعذاب ایشان بحالی که میگویند برآرید روحهای خود را از بدنها الیوم تجزون عذاب الهون امروز که میرید جزا داده میشوید بعذاب خواری
و عذابی که روز مرگ باشد بعد از مردن ظاهر است که عذاب قبر است قال ابو عبد الله گفت مولف الهون بضم ها و الهوان بمعنی خواری است و الهون بفتح الرفق اگر در صفت نیکوکاران در قرآن آمده
یمشون علی الارض هونا یعنی نرمی و قوله و مضمون قول وی تعالی سنعذبهم مرتین عذاب میکنیم ایشان را دو بار یکی در دنیا و دیگر بعد از مرگ بعذاب قبر
چنانچه روایت کرده آنرا الطبری و ابن ابی حاتم و طبرانی در اوسط از ابن عباس ثم یردون الی عذاب عظیم پس گردانیده میشوند بسوی عذابی بزرگ که عذاب دوزخ است و قوله و قول
دیگر وی تعالی و حاق بآل فرعون سوء العذاب و فرود آمد و احاطه کرد بکسان فرعون بد عذاب که غرق است یا آنچه میفرماید النار یعرضون علیها غدوا و عشیا آتش دوزخ که عرضه میشوند آل فرعون
بران صبح و شام یعنی در عالم برزخ که قبر است بقرینه مقابله یوم تقوم الساعة و روزی که برپا شود قیامت گفته میشود ادخلوا ال فرعون هر دو قرائت است آل فرعون اشد العذاب
در آیید ای آل فرعون یا در آرید آل فرعون را سخت‌ترین عذاب که دوزخ است حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن علقمة بن مرثد عن سعد بن عبیدة
عن البراء بن عازب عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال اذا اقعد المؤمن فی قبره اتی نشانده میشود مسلمان در قبر وی بحالی که آمده شده است بروی یعنی آمده اند

فرشتگان سوال کرده منکر و نکیر پس شهد ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله پس تعبیر شهادت میدهد باین کلمهٔ طیبه در جواب سوال ایشان فذلک قوله پس این شهادت درین وقت است کلمهٔ ثابت
در قول وی تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة ثابت میدارد خدا مسلمانان را بالقول ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت یعنی بعد از انقطاع حیات دنیا که گاه
قبر است و اول منزلیست از منازل آخرت و از اینجا مفهوم شد که آنکه ایمان نیاورده اند معذب میشوند درین منزل حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة بهذا وزاد
گفت غندر حدیث کرد ما را شعبه باین حدیث و زیاده کرده است بر آن که یثبت الله الذین آمنوا نزلت فی عذاب القبر نازل شده است این آیه در بارهٔ عذاب قبر چه آن مشعر است از حیات
در قبر که بدان ادراک میکند تغیر مقام مألوف را و از ملاقات فرشتگان بسوال در تنهائی و آن مهیب است عادة اگرچه این همه آسان میشود بتیسیر آلهی و دائم نمی ماند مؤمن را چنانکه نموده
دوزخ اول که این مقام تو بود بدل کرد آن را پروردگار تو بمقام بهشت که زیر مینماید پس نخستین هولناک میشود و بعد از آن خوشحال والله اعلم بحقیقة الحال حدثنا علی بن عبد الله
قال حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا ابی نبیرهٔ عبد الرحمن بن عوف عن صالح بن کیسان قال حدثنی نافع ان ابن عمر اخبره قال اطلع النبی گفت ابن عمر واقف شد و برآمد پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم علی اهل القلیب بر سر افتادگان چاه بدر از مهتران قریش فقال هل وجدتم ما وعد ربکم حقا پس فرمود بطریق استفهام یافتید شما چیزی را که وعده کرده بود
پروردگار شما راست و درست از عذاب بعد از موت و هرچه انذار میکردیم شما را بدان فقیل له تدعوا امواتا پس گفته شد مر آن حضرت را میخوانی مردها را که قوت ادراک ندارند فقال ما انتم
باسمع منهم ولکن لا یجیبون پس فرمود نیستید شما شنواتر از ایشان ولیکن جواب نمیدهند و قدرت ندارند بر آن و این دلالت کرد بر احیای اموات در قبر که بدان ادراک عذاب می توانند کرد
حدثنا عبد الله بن محمد بن ابی شیبة قال حدثنا سفیان بن عیینة عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة قالت انما قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم انهم لیعلمون
الآن ان ما کنت اقول لهم حق گفت عائشه که بتحقیق نگفته است آنحضرت مگر آنکه بتحقیق این افتادگان چاه هر آئینه میدانند اکنون که آنچه بودم من که میگفتم مر ایشان را راست و درست است
نه آنکه الحال می شنوند وقد قال الله انک لا تسمع الموتی و بتحقیق گفته است خدای تعالی که بتحقیق تو نمی شنوانی مردها را واین رد است از عائشه قول ابن عمر را پوشیده نماند که عدم اسماع موتی
اگر بنا بر عدم سماع موتی بودی تخصیص نسبت آن بآن حضرت فائده نداشتی بلکه مراد آنست که تو نمی شنوانی بلکه خدا می شنواند بر قیاس آنکه انک لا تهدی من احببت یا مراد از عدم اسماع موتی عدم
اجابت کفار است مرحق را بقرینهٔ نزول آن در دعوت کفار بایمان و مخالفت کرده اند جمهور او را درین رد و قبول کنند حدیث ابن عمر را برای موافقت راویان دیگر بر روایت آن و سبیل نیست
بسوی رد روایت ثقه مگر بنصی که مانند او باشد و دلالت کند بر نسخ یا تخصیص یا استحاله آن و تعارض نیست میان روایت عائشه و روایت ابن عمر تواند که فرموده باشد آن حضرت هر دو قول را پس
یاد نداشت عائشه مگر یکی را و گفته اند که حاضر نبود عائشه قول دیگر را که روایت کرد آن را ابن عمر وقتیکه جائز باشد که مردها در حال موت عالم باشند چنانچه تجویز کرد آن را عائشه جائز باشد که
سامع باشند بگوشهای سر چنانکه جمهور گویند یا بگوش روح بر رای کسیکه متوجه میدانند سوال را بر روح بی رجوع به بدن و تحقیق ثابت شده احادیث بسمع میت چنانچه در باب المیت یسمع خفق
نعالهم گذشت حدثنا عبدان قال اخبرنی ابی عن شعبة قال سمعت الاشعث عن ابیه ابی الشعثاء سلیم بن اسود محاربی عن مسروق عن عائشة ان یهودیة دخلت
علیها فذکرت عذاب القبر روایت است از عائشه که بتحقیق زنی یهودی در آمد بر عائشه پس ذکر کرد عذاب قبر را فقالت لها اعاذک الله من عذاب القبر پس گفت آن زن مر عائشه را پناه دهد
ترا خدا از عذاب قبر پس پند داشت این ذکر را عائشه زیرا که نشنیده بود فسألت عائشة رسول الله پس پرسید عائشه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم عن عذاب القبر از عذاب قبر
که آیا مرده را می باشد فقال نعم عذاب القبر حق پس فرمود آری عذاب قبر حق است همچنین است روایت حموی و مستملی و در عامهٔ روایات کتاب لفظ حق محذوف است و باین ظاهر میشود که زیاده
روایت غندر که بعد تمام حدیث است در نسخهٔ ابی ذر بر روایت پدر عبدان از شعبه که مذکور شد قالت عائشة فما رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بعد صلی صلوة الا
تعوذ من عذاب القبر گفت عائشه پس ندیدم آن حضرت را بعد ازین سوال و جواب که نماز گذارد نمازی را مگر آنکه پناه می جست از عذاب قبر ظاهر این حدیث دلالت کند که آن حضرت اقرار کرد یهودیه را
بعذاب قبر و در روایت مسلم آمده که گفت عائشه در آمد بر من زنی از یهود بحالی که میگفت آیا دریافته که شما فتنه زده و امتحان کرده میشوید در قبور گفت پس بترسید آن حضرت و فرمود فتنه
کرده نمیشوند مگر یهود گفت درنگ کردیم چند شب پس فرمود بتحقیق وحی کرده شد بمن که بدرستیکه شما فتنه کرده میشوید در قبر ها گفت پس شنیدم آن حضرت را که استعاذه میکرد از عذاب قبر طحاوی
گفته آن دو قصه اند انکار کرد آن حضرت قول یهودیه را در قصهٔ اولی پس تر وحی نائید شد آن حضرت بعذاب قبر وندانست آن را عائشه پس آمد یهودیه بار دیگر و ذکر کرد پس انکار کرد عائشه
بنا بر انکار سابق که معلوم داشت پس آگاه کرد او را آنحضرت که وحی نازل شده باثبات عذاب قبر و در ابواب کسوف در باب التعوذ من عذاب القبر قصهٔ دعای یهودیه مر عائشه را و سوال
عائشه ازان حضرت و جواب آنحضرت مر او را بطریق اجمال و ابهام که دلالت نمیکند بر ثبوت عذاب موحدین و او باز امر بتعوذ اتیان روز دیگر هنگام کسوف مذکور گشته بالجمله معلوم شد که
آنحضرت را علم بعذاب موحدین هر کرا خواسته باشد خدا در قبر بمدینه شد در آخر امر چه تاریخ کسوف سنه عاشر است از هجرت و منافات ندارد آن با بودن قول وی تعالی یثبت الله
الذین آمنوا و قول وی النار یعرضون علیها از آیات مکیه زیرا چه مدلول این آیات عذاب کفار است بموحدان و آن حضرت انکار نکرد در اول مگر عذاب موحدین را کذا قال العسقلانی وتقدیر
حدیث برای بازیادت شعبه در اوست که کریمهٔ یثبت الله الذین آمنوا در قوم نوعی از عذاب قبر موحدان است چنانکه تقریر یافت مگر آنکه گفته شود که علم بآن دلالت مر آنحضرت را
در آخر شد والله اعلم زاد زیاد کرد غندر در روایت خود از شعبه عذاب القبر حق یعنی لفظ حق با لفظ نعم عذاب القبر که در حدیث مذکور است واین عبارت مخصوص است بروایت ابی ذر است
ظاهر او در روایت دیگر در اصل حدیث لفظ حق ساقط است حدثنا یحیی بن سلیمان قال حدثنی ابن وهب قال اخبرنی یونس عن ابن شهاب قال اخبرنی عروة بن الزبیر انه سمع
اسماء بنت ابی بکر تقول قام رسول الله میگفت اسماء که ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم خطیبا بحالیکه خطبه خواننده بود پس ذکر فتنة القبر التی یفتتن فیها المرء پس ذکر کرد آنحضرت

در خطبہ فتنہ قبر را کہ آزمایش کردہ میشوند در وی مردم یاد کرد ذلک ضجۃ المسلمون ضجۃ پس چون بانگ زدند و گریہ کردن را نالیدند مسلمانان نالیدنی عظیم و آمدہ در حدیث صحیح کہ است مردہ
مر کسے کہ مخصوص دارد عذاب قبر را بکافر حدثنا عیاش بتشدید تحتیہ ابن الولید قال حدثنا عبد الاعلی قال حدثنا سعید بن ابی عروبۃ عن قتادۃ عن انس
ابن مالک انہ حدثہم ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال ان العبد اذا وضع فی قبرہ وتولی عنہ اصحابہ انہ لیسمع قرع نعالہم اتاہ ملکان ای منکر و نکیر
نہادہ شود در قبر خویش و برگردند از وی یاران او بہ تحقیق وی میشنود آواز کوفتن پای افزار ایشان را می آیند او را دو فرشتہ فیقعدانہ پس می نشانند او را فیقولان ما کنت تقول
فی ہذا الرجل پس میگویند او را چہ میگفتی تو در حق این مرد ظاہر حدیث آنست کہ سوال بزبان عربی میشود و محتمل کہ خطاب ہر کسے بزبان وی باشد کما ذکرہ الشیخ ابن حجر لمحمد صلی اللہ علیہ
بلفظ ہذا الرجل مر محمد را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ظاہر آنست کہ القا میکنند در دل مشار الیہ ما کر در و یابد مخاطب بدان اشارت را آنکہ بنا بر شہرت امر و حضور اوست در اذہان و این
در ترجمہ عام میشود در حق منافق و کافر در قبر و محتمل کہ مؤمن را بنمودن مثال آنحضرت در وی مشرف و مستعد گردانند یا بجمال ہمان آرای ظاہر و باطن وی ہمہ روشن و متجلی گشتہ
اشکال کشادہ گردد ولیکن این نوید بصحت نرسیدہ اگر چنین میسر گردد زہے موت کہ بر حیات شرف دارد شیخ اجل در ترجمہ مشکوۃ می نویسد و درین بشارتی است مر مشتاقان غمزدہ
را کہ اگر برسد این بشارت جان دہند و یا زندہ در گور بروند جای آن دارد و شب عاشقان بیدل چہ شب دراز باشد + تو بیا کہ اول شب در صبح باز باشد قال فاما المؤمن
فیقول اشہد انہ عبد اللہ ورسولہ اما مسلمان پس میگوید گواہی میدہم کہ بتحقیق این بندہ خاص خدا و فرستادہ برحق اوست فیقال لہ انظر الی مقعدک من النار قد ابدلک اللہ
بہ مقعدا من الجنۃ پس گفتہ میشود مر او را نگاہ کن بسوی جای خود از دوزخ کہ برای تو آمادہ کردہ بودند بتحقیق بدل کردہ است ترا خدا عوض آن جای دوزخ جای را از بہشت فیراہما
جمیعا پس می بیند مؤمن ہر دو جا را یکبارگی تا زیادہ شود فرح و سرور وی بعوض یافتن بہشت از دوزخ قال قتادۃ گفت قتادہ کہ راوی این حدیث است از انس و ذکر لنا و ذکر
کردہ شد ما را از طریق راوی دیگر انہ یفسح لہ فی قبرہ بتحقیق کشادہ کردہ میشود برای مؤمن در قبر او ظاہر مقابلہ حکم منافق و کافر است کہ مؤمن عاصی نیز داخل حکم مذکور است
و رحمتہ ولیکن احادیث دیگر دلالت دارند بر عذاب قبر بعضے و حدیث را اقتضا میکنند [illegible] و توفیق میان احادیث کہ این حکم مؤمن مطیع است و عاصی معذب باشد
از عذاب کہ خواستہ باشد خدا و تواند کہ بحسب تفاوت مراتب عصیان و کثرت آن در رتبہ کمتر باشد کسیکہ جز لقیام شہادتین عمل دیگر ندارد اینجا اگرچہ بگفتن شہادتین کامیاب شود در
بشارت و فتح باب بہشت و امثال آن محروم ماند و بر اختلاف مراتب محمول است اختلاف احادیث در تنگی و وسعت قبر واللہ اعلم ثم رجع الی حدیث انس یعنی باز گشت قتادہ بذکر حدیث
انس کہ تتمہ اش این است قال واما المنافق او الکافر فیقال لہ ما کنت تقول فی ہذا الرجل واما منافق یا کافر پس گفتہ میشود بہ یک راوی میگفتی در حق این مرد فیقول لا ادری پس میگوید
از دہشت و حیرت نمیدانم و در رنی یا بہم کنت اقول ما یقول الناس بودم کہ میگفتم آنچہ میگفتند مردم فیقال لا دریت ولا تلیت پس گفتہ میشود نہ دریافتی بعقل خود حقانیت او
و نہ پیروی کردی اہل دانش را ویضرب بمطارق من حدید ضربۃ زدہ میشود بآنہا کہ از آہن باشند زدنی سخت کہ اگر زدہ شود بآن کوہی خاک گردد مطارق بر وزن مشارع جمع
مطرقہ بکسر میم بمعنے آلت آہنگران کہ بدان آہن کوبند فیصیح صیحۃ یسمعہا من یلیہ غیر الثقلین پس فریاد میکند فریادی بلند کہ می شنود آن را کسیکہ نزدیک اوست غیر جن و انس
کہ ہر دو جنس مکلف اند تحقیق اخفا کردہ است خدا تعالی از مکلفین احوال آخرت را مگر از کسیکہ خواستہ باشد خدا و مراد از من یلیہ بہایم و حیوانات اند بدلیل حدیث متفق علیہ از عائشہ
یسمعہ البہائم و بروایت ابی ہریرہ نزد بزار یسمعہ کل دابۃ الا الثقلین و مستفاد از حدیث آنست کہ کافر و منافق ہست بسوال چنانکہ مؤمن خلاف مرکسے را کہ مخصوص دارد آن را بغیر کافر
و احادیث مرفوعہ باکثرت طرق صحیحہ چنانکہ عسقلانی گفتہ ناطق اند بعموم سوال و کریمہ یثبت اللہ الذین آمنوا تا آخر آن و یضل اللہ الظالمین نیز اشارت میکند بآن و در اطفال کہ تمیز
ندارد منقول از حنفیہ عدم سوال است از ایشان چنانکہ سوال از صاحب تمیز و ابن حزم کردہ قرطبی مالکی و بسیاری از شافعیہ واللہ اعلم باب التعوذ من عذاب القبر یعنی
پناہ جستن از عذاب قبر حدثنا محمد بن المثنی قال اخبرنا یحیی قطان قال اخبرنا شعبۃ قال حدثنی عون بن ابی جحیفۃ بتقدیم جیم مضمومہ و فتح مہملہ عن ابیہ عن البراء بن عازب
عن ابی ایوب الانصاری ہر سہ صحابی اند روایت میکنند بعضے از بعضے قال خرج النبی برآمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وقد وجبت الشمس یعنی افتادہ و غروب شدہ بود
آفتاب فسمع صوتا پس شنید آوازی را فقال یہود تعذب فی قبورہا پس فرمود یہودیان عذاب کردہ میشوند در قبرہای خود و این دلالت کرد بر شدت عذاب قبر پس پناہ جستن
از آن مستحب باشد و آن حضرت مستثنے است از ثقلین کشف کردہ میشود بروی آنچہ کشف نمی شود بر غیر وی و قال النضر بن شمیل اخبرنا شعبۃ قال حدثنا عون قال سمعت ابی
قال سمعت البراء عن ابی ایوب عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و درین طریق تصریح است بسماع عون حدیث مذکور را از پدر خویش و سماع پدر از براء حدثنا معلی بضم میم
و فتح لام مشددہ و تنوین ابن اسد قال حدثنا وہیب عن موسی بن عقبۃ قال حدثتنی بنت خالد بن سعید بن العاص نامش امۃ است بفتح ہمزہ و تخفیف میم زائیدہ شدہ
بحبشہ و تزوج کرد او را زبیر پس زائید مر خالد و عمرو او را صحبت است انہا سمعت النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وہو یتعوذ من عذاب القبر شنید بنت خالد پیغمبر را
در حالیکہ آن حضرت پناہ جوئندہ بود از عذاب قبر از برای تعلیم امت تا اقتدا کنند بآن حضرت در تعوذ و نجات یابند حدثنا مسلم بن ابراہیم قال حدثنا ہشام [illegible]
قال حدثنا یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمۃ عن ابی ہریرۃ قال کان رسول اللہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یدعو ویقول دعا میکرد و میگفت این دعا اللہم
انی اعوذ بک من عذاب القبر ومن عذاب النار خدایا پناہ می جویم بتو از عذاب قبر و از عذاب دوزخ ومن فتنۃ المحیا والممات و از فتنہ زندگی کہ مرض شود و مصائب
و نا بایستہا و مردگی کہ شدائد وقت مرگ و بعد از آن باشد ومن فتنۃ المسیح الدجال و از فتنہ مسیح کہ دجال است و در [illegible] آخر کتاب مذکور گردد باب عذاب القبر من الغیبۃ والبول

عذاب قبر از سبب غیبت و عدم استبرا و تستر در بول باشد تخصیص این دو امر بذکر بجهت غالب بودن آنها است در وقوع یا بزرگی گناه و در روایت قرآن وارد شده که حدیث اتقوا الغیبة
مکرر تحتیه و تسبیح میبوده یا ذکر در کسی را که نائبانه به بدی که باشد روی داد اگر نباشد آن را بهتان گویند حدثنا قتیبة قال حدثنا جریر عن الاعمش عن مجاهد عن طاؤس عن ابن عباس
قال مر النبی صلی الله علیه وآله وسلم علی قبرین فقال انهما لیعذبان گذشت آن حضرت بر دو قبر فرمود به تحقیق که این دو صاحب قبر عذاب کرده میشوند و ما یعذبان فی کبیر و عذاب
کرده نمیشوند در سببی که بزرگ باشد در نظر مردم ثم قال بلی بار دیگر فرمود بلی آری بزرگ است آن سبب از روی گناه اما احدهما فکان یسعی بالنمیمة اما یکی از آن دو کس بود که میدوید سخن چینی
و در اوقتید و بعضی طرق این حدیث بلفظ غیبة بدل النمیمة آمده هر دو معنی نزدیک همدیگر اند چه غیبة بیان کردن سخن وی کرد که گفته اگر در وی فی نفسه است در فساد اما الآخر فکان لا یستتر
من البول اما آن دیگر پس بود که نمیپوشید و محفوظ نمیداشت خود را از بول قال ثم اخذ عودا رطبا پس گرفت آن حضرت چوب تر فکسره باثنین پس شکست او را بدو پاره ثم غرز کل واحد
منهما علی قبر پس فرو نشانید هر یکی از آن دو پاره بر قبری ثم قال لعله یخفف عنهما ما لم ییبسا پس فرمود شاید که تخفیف کرده شود از این دو صاحب قبر مادام که خشک نشوند این دو پاره
چوب و تشریح حدیث مکرر در جنائز و طهارت گذشت باب المیت یعرض علیه مقعده بالغداة والعشی میت عرض کرده میشود بر وی نشستگاه او از بهشت یا دوزخ بوقت صبح و شام

حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال ان احدکم اذا مات عرض علیه مقعده بالغداة والعشی
فرمود یکی از شما چون بمیرد ظاهر و عیان کرده میشود بر وی جای نشست وی در بامداد و شبانگاه یکبار در اول یکبار در آخر روز چنانکه ظاهر است احادیث سوال و عرض مقاعد بر قبر است
که مذکور شد باز صحیح بتمام بقای حیات معاد در یک جزو یا اجزای بدن که صحیح شود بدان عرض چون مخاطبت ان کان من اهل الجنة فمن اهل الجنة اگر باشد میت از بهشتیان پس نموده
میشود او را از نشستگاه بهشتیان وان کان من اهل النار فمن اهل النار و اگر باشد از دوزخیان پس نموده میشود از نشستگاه دوزخیان و اما مومنی که معذب باشد بعضی گویند که حکم
مذکور مخصوص بغیر اوست و بعضی عام دارند و احتمال دارد که میت معذب این را در دو وقت یا در وقت واحد کذا فی شرح الصدور فیقال هذا مقعدک حتی یبعثک الله یوم القیامة
پس گفته میشود به یک که این جای باش تست منتظر باش تا آنکه برانگیزد ترا خدا روز قیامت و می درآرد در ان باب کلام المیت علی الجنازة ذکر کلام میت که بر جنازه میگوید سابق
باب قول المیت وهو علی الجنازة قدمونی گذشت و مقصود در [illegible] خصوص آن قول او ذکر دلالت میکند بر سبب اسراع بجنازه که در باب مقدم مذکور است و اینجا مقصود بیان
نفس کلام از میت است جنازه که دلالت میکند بر اطلاع میت بجزئیات در حال و آن مطلوب است برای عرض مقاصد بعد دفن پس تکرار نباشد والله اعلم حدثنا قتیبة قال

حدثنا اللیث عن سعید بن ابی سعید عن ابیه انه سمع ابا سعید الخدری یقول قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا وضعت الجنازة فاحتملها الرجال علی اعناقهم
و چون نهاده میشود میت بر نعش پس برداشتند او را مردان برگردنهای خود فان کانت صالحة قالت قدمونی پس اگر باشد نیکو کار میگوید پیش برید مرا زود رسانید بخیر و خوبی قدمونی
مکرر میگوید این کلام را و ظاهر آنست که گویان می باشد تا وصول بمنزل و شاید که ابتدای عرض مقعد نیز در حمل جنازه میشود تا ظاهر میگردد بر میت مال خود از خیر و شر و بهشت و دوزخ پس
میگوید آنچه میگوید یا آنکه بشارت میدهند آن را به نیکی یا بدی بی آنکه عرض مقعد نمایند ظاهر همین است چنانچه بسند ضعیف از ابن عباس مرفوعا آمده و تحقیق کرده سیوطی در شرح صدور
بابی در بیان شناختن میت کسی را که غسل میدهد و تجهیز میکند و او را شنیدن وی آنچه گفته شود در حق وی بحالی که جنازه میبرند و بسیاری از آثار صحابه و تابعین درین باب ذکر کرده مگر
آن متفق اند در تخصیص برانکه روح میت بدست فرشته یا مثبت می باشد پس می نگرد هر چه کرده میشود بادی و گفته میشود و او و میبرد آن را تا جنازه تا قبر و چون دفن کرده میشود
می یابد آن را به بدن پس می نشیند میت و چون امور آخرت سمعی اند بی توقیف شارع نمیتوان دریافت لا بد این آثار در حکم مرفوع باشند وان کانت غیر صالحة قالت یا ویلها این
تذهبون بها و اگر باشد بدکار گوید وای این جنازه کجا میبرید آن را یسمع صوتها کل شیء الا الانسان می شنود آواز او را هر چیز مگر آدمی ولو سمعها الانسان لصعق و اگر
بشنود آدمی هر آینه بیهوش شود [illegible] معلوم شد که جن نیز می شنود این کلام را و گفته اند که حکمت در شنیدن آواز جن قول میت را پیش از دفن نزد حمل و نا شنیدن وی قول او بعد از
دفن و تیکه عذاب کرده میشود آن است که اول متعلق باحکام دنیا است و ثانی متعلق باحکام آخرت و احکام آخرت مکنون و مستور اند از مکلفین والله اعلم باب ما قیل فی اولاد
المسلمین آنچه گفته شده در حق فرزندان مسلمانان که نابالغ بمیرند که بهشتی اند چنانچه قطع کرده بدان جمهور و نقل کرده امام احمد اجماع را بر این و روایت کرده از علی رضی الله عنه مرفوعا که مسلمانان
و اولاد ایشان در بهشت اند و مشرکین و اولاد آنها در دوزخ اند پس ترخواند آن حضرت والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الآیة کذا ذکره فی المشکوة یعنی کسانیکه ایمان آورده اند و
تابع گشته ایشان را اولاد ایشان بحکم ایمان الحق میگردانیم بایشان ذریات ایشان را در در آمدن بهشت یا در درجه و این صحیح ترین چیزیست که وارد شده در تفسیر این آیه و این قول
کرده است ابن عباس کذا نقله العسقلانی و بعضی توقف کرده و در آن بحدیث عائشه که روایت کرده آن را مسلم که گفت عائشه مرد کودکی از انصار گفتم خوش باد او را که گناه
نکرده و نه دریافته زمان گناه را پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم آیا غیر این باشد ای عائشه بتحقیق خدا پیدا کرده است برای بهشت جمعی را که اهل آن باشند پیدا کرد
برای آن بحالی که در اصلاب آبای خود اند و پیدا کرده است برای دوزخ اهل آن بحالی که در اصلاب آبای خود اند و از ینجا است که بعضی گویند که شهادت داده نشود برای اطفال مومنین
بعموم که آنها در بهشت اند و شهادت داده نشود برای اولاد ایشان [illegible] سیوطی در شرح صدور گفته ثابت نشده این قول از یکی از ائمه و اخذ کرده نشده است آن مگر از ظاهر
کلام ایشان و جواب از حدیث آنست شاید که آن حضرت نهی کرده عائشه را از مسارعت بقطع بی دلیل یا آنکه فرموده آن را پیش از آنکه داند که اطفال مسلمین در بهشت اند و قال
ابو هریرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم من مات له ثلثة من الولد لم یبلغوا الحنث کان له حجابا من النار کسیکه بمیرد او را سه کس از فرزند که نرسیده اند بحد بلوغ باشند

موت آنها مر ... الجنة یا گرد آورده شود در بهشت پس ظاهر آنست که این روایت وجز این مرد گان نابالغ حاجب باشند پدر را از دوزخ یا الحق شوند در آمدن بهشت را خود و غیر
الحجوب ... دخول در جنت گردند **حدثنا** یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا ابن علیة حدثنا عبد العزیز بن صهیب عن انس بن مالک قال قال رسول
صلی الله علیه وآله وسلم ما من الناس من مسلم یموت له ثلثة من الولد لم یبلغوا الحنث نیست از مردم مسلمانی که بمیرد او را سه فرزند که نرسیده اند بلوغ را الا ادخله الله الجنة بفضل رحمته
ایاهم مگر آنکه در آورد او را خدا بهشت را بسبب زیادتی رحمت خود آن فرزندان نابالغ را و این زیادتی رحمت صریح است در در آمدن ایشان بهشت را پس مراد بسبب فزونی رحمت پدر نابالغ
را و این نیز دلالت میکند بر دخول این اولاد جنت را بالطریق الاولی چنانکه گذشت **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا شعبة عن عدی بن ثابت انه سمع البراء بن عازب قال لما توفی ابراهیم قال
رسول الله ... وفات یافت ابراهیم پسر پیغمبر در ایام رضاع که یک نیم ساله بود فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ان له مرضعا فی الجنة بتحقیق ابراهیم را شیر دهنده است در بهشت
که تمام میکند رضاع او را ... باید دانست معرفت مقر ارواح در برزخ بعد مفارقت آن از اجساد است و این مسئله ایست بزرگ که متعلق گردد ... شود مگر از سمع و احادیث
درین باب مختلف آمده مسلم از ابن مسعود آورده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ارواح شهدا نزد خدا در حواصل طیر سبز اند که میگذرند در انهار بهشت هر جا که خواهند پس می آیند
بسوی قنادیل تحت العرش و مانند آن احمد و ابو داود و حاکم از ابن عباس آورده در شان شهدای احد بلفظ فی اجواف طیر خضر ترد انهار الجنة و تاکل من ثمارها و آنچه ذکر ابن مسعود زیادت
آنکه فرزندان مؤمنین در اجواف گنجشکها باشند میگذرند در بهشت هر جا که خواهند و آنچه ابی الدرداء این لفظ که ارواح شهدا مانند طیر خضر اند و ابن منده از ابن سمعان مرسلا گفت
رسیده است مرا که ارواح شهدا مانند طیر خضر است و آنچه ابی سعید خدری مرفوعا که بعث خواهد کرد شهدا را در حواصل طیر سفید و احمد و ابن ابی شیبه و طبرانی و بیهقی از ابن عباس مرفوعا
علی بارق نهر بباب الجنة فی قبة خضراء یخرج الیهم رزقهم من الجنة غدوة وعشیة و نهاد بن السری از ابی بن کعب که گفت شهدا در قبها اند در باغهای بهشت و مالک و احمد و نسائی
بسند صحیح از کعب بن مالک مرفوعا که فرمود نسمة مومن طایر است که میخورد در کناف خود در درختهای بهشت تا آنکه راجع گرداند او را خدا بسوی جسد وی روز قیامت و مانند آن احمد و طبرانی
بسند حسن از ام هانی و ابن سعد از ام بشیر و ابن عساکر از ام بشیر در روایت ابن منده و ابو الشیخ از ضمرة بن حبیب مرسلا در شان ارواح مؤمنین بلفظ فی طیر آمده و همچنین روایت
بیهقی و طبرانی در خلال از ابن عمر موقوفا و ابن منده از زهری مرفوعا ترجیح داده اند روایت طیر کسی را ... طیر خضر ... تفضیل ... طیر
لباس طیر است یعنی تمثل بصورت طیر یا بصورت نه تعلق او بجان طیر چنانکه پیش از این تعلق بدن آدمی داشت که آن نقصان است نکمال و فوق حدیث برای بیان فضیلت و منزلت ارواح
شهدا و مؤمنان است در روایت کرده احمد و حاکم از ابی هریرة و تصحیح نموده آن را بیهقی که فرمود آن حضرت اولاد مؤمنین در کوه اند در بهشت پرورش میکند آنها را ابراهیم و ساره
تا آنکه بازمیدهد ایشان را بسوی پدران ایشان روز قیامت و ابن ابی الدنیا از خالد بن معدان آورده که گفت بتحقیق در بهشت درختیست که او را طوبی گویند همه آن پستانها است که
می میرد از کودکان شیرخوار شیر داده میشود از طوبی پرورش کند او را ابراهیم خلیل الرحمن صلی الله علیه و علی نبینا وآله وسلم و مانند آن از عبید بن عمیر آورده و روایت کرده سعید بن منصور
از مکحول که بتحقیق آن حضرت فرمود در ارواح مسلمانان ارواح ایشان در گنجشکهای سبز اند بر درختان بهشت در کفالت پدر شان ابراهیم و بروایتی از کعب آمده که گفت جنة المأوی در ان طیر
سبز اند که مرتقی میشود در ان ارواح شهدا که میپرند در بهشت و ارواح آل فرعون طیر سیاه اند که صبح و شام می آیند در دوزخ و اطفال مسلمین در گنجشکهای سبز اند در بهشت و روایت
دیگر از هذیل در ارواح آل فرعون زیاده آمده که این آمدن صبح و شام بر دوزخ مراد از عرض ایشان است در کریمه یعرضون علیها غدوا وعشیا و در اولاد مسلمین آمده که آن عصافیر جنت اند و در
عصافیر و از عکرمه در تفسیر قول وی تعالی ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات آمده که گفت ارواح شهدا طیر سفید اند مانند کبوتران سفید در بهشت و از ابن عمر آمده که ارواح مسلمین در صورتهای
پرندگان سفید اند در ظل عرش و ارواح کافران در زمین هفتم اند و از ام کبشه آمده مرفوعا که ارواح مؤمنین در حواصل طیر خضر است که می چرند در بهشت و میخورند از ثمرات آن و می نوشند
از آبهای آن و می آیند بسوی قنادیل طلا تحت عرش و ارواح کفار در حواصل طیر سیاه اند که میخورند در دوزخ و می نوشند از دوزخ و می آیند بسوی حجرهای تاریک و در بعضی روایات حدیث معراج
از ابی سعید خدری آمده مرفوعا که عرض کرده میشوند بر آدم ارواح ذریت وی یعنی مؤمنان پس میگوید روح طیبة و نفس طیبة است بگردانید آن را در علیین و بیشتر عرض کرده میشود
بر وی ارواح ذریت وی که فاجر اند پس میگوید روح خبیثة و نفس خبیثة است بگردانید آن را در سجین در حدیث آن حضرت آدم بر آسمان دنیا است و در بعضی روایات از ابی هریرة مرفوعا
و از وهب بن منبه آمده که ارواح مؤمنین در آسمان هفتم اند و از سلمان آمده که ارواح مؤمنین در برزخ از زمین اند میروند هر جا که خواهند میان آسمان و زمین و از ابن عمر آمده که
ارواح کفار جمع کرده میشوند به برهوت که نام وادی است بحضرموت و ارواح مؤمنین جمع کرده میشوند بجابیه و در روایتی از وی مسلمین بازی و اهل شرک بصفا و گفت عمرو بن دینار ... بگذاشته
میشود بوی هر روح طیبة و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ارواح مؤمنین در چاه زمزم اند و ارواح کفار در وادی بحضرموت که گفته میشود او را برهوت و بعد از نقل احادیث گوئیم
شک نیست و خلاف در آنکه ارواح انبیا که سابقان و مقربان اند علیهم السلام نزد خدای تعالی در اعلی علیین اند چنانکه در قرآن میفرماید فاما ان کان من المقربین فروح وریحان وجنت نعیم
و فرموده پیغمبر خدا نزد وفات خود اللهم الرفیق الاعلی و گفت مردی ابن مسعود را وقتیکه قبض کرده شد روح شریف کجا باشد آن حضرت گفت در جنت و اما شهدا پس اکثر علما بر آن اند که ایشان
نیز در جنت اند و احادیث بسیار باین معنی آمده و از مجاهد مرویست که گفت نیستند شهدا در بهشت ولیکن رزق داده میشوند از ان و می یابند نسیم آن را و استدلال کرده میشود بر آن بحدیث
ابن عباس علی نهر بارق بباب الجنة و مانند آن و جواب داده اند که ابن اسحاق راوی حدیث قدسی است و وی تصریح کرده درین روایت بتحدیث و شاید که آن در عوام شهدا باشد کسانیکه
حبس کرده شد انهار ادر میان جنت ... از حقوق آدمیان از بهشت نه خواص ایشان که آن در قنادیل تحت العرش باشند یا آنکه مراد از شهدا درین حدیث غیر کشتگان فی سبیل الله است چون مطعون و مبطون

ودر حق غیر ایشان آنانکه وارد شده در حدیث اطلاق شهید بر ایشان آنکه اطلاق کرده میشود بر سائر مؤمنین چنانکه روایت کرده بزار از براء بن عازب مرفوعاً که فرمود مسلمانان
امت من شهدا اند بستر خواند آن حضرت این آیه را والذین آمنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم و آنانا که مؤمنان سوای شهدا پس بطلال ایشان چنانکه معلوم
شد باجماع در بهشت اند و اما کلفین غیر شهدا اختلاف کرده اند در آن علما قدیماً و حدیثاً نص کرده امام احمد که ارواح مؤمنین در بهشت اند و ارواح کفار در نار و نص بحدیث کعب و نهمانی وای برکه
وام بشر و ابن عمر و نحو آن و روایت کرده شده از ابن عباس که وی پرسید کعب از علیین و سجین پس گفت کعب اما علیون پس آسمان هفتم است که در آن ارواح مؤمنان اند و سجین زمین هفتم است
با تحین که در آن ارواح کافران اند و ثابت شده بدلائل که جنت فوق آسمان هفتم است و نار تحت زمین هفتم و روایت کرده احمد و ترمذی و ابن ماجه از حدیث ثوبان مرفوعاً که فرمود آن حضرت کیفیت کرد
روح و جسد را اجمالاً که پاک است از سه چیز در آید بهشت را ازکبر و غلول و دین دلالت دارد بر بودن آن در بهشت قول وی تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی تا آخر فادخلی جنتی چه جمعی از صحابه و تابعین گفته اند که
این خطاب نزد خروج از دنیاست به زبان فرشته و قول وی تعالی در حق مؤمنی که مذکور در سورۂ یٰسین است قیل ادخل الجنة قال یالیت قومی یعلمون و بعضی گویند احادیث مذکوره محمول بر شهدا است
دلیل احادیث دیگر که وارد اند بلفظ شهدا و بحدیث عرض مقعد به بهشت و غیر شهدا و حدیث ابی هریره که ارواح مؤمنان در آسمان هفتم اند می نگرند بمنازل خود در بهشت و طائفه گویند که ارواح
بنی آدم نزد پدر خود آدم اند بچپ و راست وی بحدیث صحیحین در قصۂ اسرا که فرمود چون کشاده شد در آسمان بالا شدیم آنجا ناگاه مردی بود نشسته که بجانب راست و جانب چپ او شخصها بود اند
رستا و چپای او ارواح اولاد وی است آنانکه جانب یمین اند ایشان اهل بهشت اند و سیاهکاران چپای او اهل نار الی نیة و مخالف میشود این را آنچه از ابی سعید خدری گذشت از عرض
ارواح بنی آدم بر وی وامر کردن وی بیرون آنها در مستقر علیین یا سجین چه ظاهرش در آن است که مستقر غیر این آسمان باشد که بر وی آورده است و ابن حزم گفته که خدا تعالی پیدا کرد جمله ارواح
را پیشتر از اجساد یمین آدم و شمال وی و گرداند آن را در برزخ و آن برزخ نزد منقطع عناصر است جایی که نه آب است و نه هوا و نه خاک و نه آتش و چون خلق میکند اجساد را در می آرد در آن
ارواح را پس باز میگرداند نزد قبض بسوی آن برزخ چنانکه دید آن حضرت شب اسرا و این دلالت نمیکند بر تعادل ارواح بلکه ارواح اهل سعادت بجانب یمین آدم در علو اند و اهل شقاوت
بجانب یسار در سفل و سجین و میگرداند ارواح انبیا و شهدا را بجنت و گفته ذکر کرده این را محمد بن نصر مروزی از اسحاق بن راهویه و این قول جمیع اهل اسلام است که اشارت میکند بدان
قول وی تعالی فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة والسابقون السابقون اولئک هم المقربون فی جنات النعیم و قول وی فاما ان کان من المقربین تا آخر
و گفته آنست که حافظ ابن رجب بعد نقل قول ابن حزم گفته این قولی است که نگفته است هیچ یکی از مسلمانان و نه آن از جنس کلام ایشان است نیست آن مگر از جنس کلام متفلسفه و این مبا
ظاهر بحجت مداخلت منقطع عناصر است در بیان و نزد تحقیق باک نیست بدان و جمعی گویند ارواح در زمین اند پس بعضی بر افنیه قبور گویند و حکایت کرده این را ابن حزم از عامه اصحاب
حدیث و ترجیح داده ابن عبد البر که ارواح شهدا در جنت اند و ارواح غیر ایشان بر افنیه قبور میچرند هر جا که خواهند بدلیل خواندن اسلام بر ایشان و عرض مقعد و در حقیقت این
دلیل نمیشود بر آنکه در جنت نباشند زیرا که عرض بر جسد است که مقبور است اگر چه روح در جنت باشد و همچنین سلام بر اهل قبور دلالت نمیکند بر استقرار ارواح بر افنیه قبور زیرا چه سلام
کرده میشود بر قبور انبیا و شهدا و حال آنکه ارواح ایشان در اعلی علیین اند لیکن ارواح را با این عروج اتصالی است بجسد که صحیح میشود بدان عرض مقعد و سلام بر وی بلکه جواب سلام
از وی و فهمیدن کنه و کیفیت آن علی التحقیق مگر خدا عز و جل و اینجا غلط ناشی از قیاس غائب بر شاهد است که خیال میکنند روح را از جنس اجسام معهوده که چون در یک مکان باشند
در مکانی دیگر نمی توانند بود و این محض وهم است و تحقیق آن حضرت انبیا را علیهم السلام شب اسرا در سموات با آنکه وارد شده که ایشان زنده اند در قبور بجائی که نماز میگزارند
و در آن پس دید ارواح را در امثال اجساد و ارواح را اتصالی است باید بنحوی که میتوانند نماز گزارد و باید آن خود در قبر و رد کرد بر کسیکه سلام گوید با آنکه خود در رفیق اعلی باشند
و تنافی نیست میان امرین زیرا چه شان ارواح غیر شان ابدان است و آنچنانکه جبرئیل دیده بود آنحضرت او را با ششصد بال که دو بال از آن سد کرده بود افق را و بود که
نزدیک میشد از آن حضرت در صورت مردی زانو بزانو وی نهاد و دو دست را بر دو ران او اگر چه میان هر دو صورت فرق است من وجه که آنجا آن صورت اصلی جبرئیل بود و اینجا
روح را بدان اصلی همین مقبور است و برین قیاس است تنزل خدای تعالی بسمای دنیا شب عرفه و مانند آن با آنکه وی تعالی منزه است از حرکت و انتقال و تمثیل داده آن را
بعضی بآفتاب که در آسمان است و شعاع او در زمین اگر چه این مثال تمام مطابق نیست زیرا چه شعاع نیست مگر عرض و عکس آفتاب و اینجا روح خود نزول میکند بنحو مجهول
الکیفیة پس منافات نباشد میان بودن در علیین در بهشت یا در سمای دنیا و حال آنکه مراو را ببدن اتصالی بود که بدان سمع و ادراک و صلوٰة و قرأت میتواند کرد و استغراب
بحث آنست که شاید دنیوی نیست در آن چیزی که مشابه و مذکور را امور برزخ و آخرت همه بر نمط غیر مالوف اند این چنین تقریر کرده ابن قیم و در جای دیگر گفته روح را
سرعت حرکت و انتقال است که در اول بلحظه عروج او از قبر تا آسمان تمام میشود چنانکه ثابت شده که روح نائم صعود میکند تا آنکه میرسد در هفت طبق آسمان را و سجده میکند
خدا را پیش عرش پس باز میگردد بجسد خود در اندک زمانی و این با وجود تعلق آن به بدن است پس ارواح موتی که مجرد اند از ابدان اولی باشند بمانند آن عروج و نزول در مانند
آن سرعت و در جای دیگر گفته منافات نیست میان حدیث انه طائر معلق فی شجر الجنة و میان حدیث عرض مقعد بلکه وارد میشود روح در انهار جنت را و می خورد از ثمار آن و
نیز عرض کرده میشود بر وی مقعد او زیرا چه داخل نمیشود آن را تا روز جزا بدلیل آنکه منازل شهدا را تا روز نیست آنجا که می آیند ارواح شان در برزخ پس دخول تام در
بهشت نمیباشد مگر انسان را که تام است بروح و بدن و دخول روح تنها امر یست کمتر از آن حافظ ابن حجر گفته و با این وصف اتصال ماذون اند در تصرف یعنی در گردیدن
بجا ها و سیوطی گفته مؤید است اذن در تصرف را با وجود بودن مستقر در علیین آنچه ابن عساکر از ابن عباس آورده که آن حضرت بعد قتل جعفر فرمود بتحقیق گذشت بر من امشب جعفر

در جماعت از ملائکه که یکی مرا دور دو بال است و آلوده بودند بجای آنها خون قصد داشتند پیشه را که شهریست به مین بعضی گویند جمع کرده میشوند موضعی از زمین در دل او منسوب بکابیه یا
چاه زمزم و ارواح کفار بچاه برهوت و مرویست که تحت یمن چاه جهنم است و گفته اند که برهوت بیمن است در جابیه شام و حکایتهای عجیب از وادی برهوت متعلقه بابین باب نقل کنند این قسم
بعد از نقل این اقوال گفته و حکم کرده نمیشود بر قول معین ازین احوال البعث و نه بقول دیگر به بطلان بلکه صحیح آنست که ارواح متفاوت اند در مستقر خود در برزخ بتفاوت بسیار و تفاوت عظیم است
میان ایشان و نیست هر یکی از این ما و دیگران فریقی از مردم است بحسب درجات ایشان در سعادت و شقاوت پس بعضی ارواح اند که در اعلی علیین باشند در ملاء اعلی و آن انبیا اند و ایشان
متفاوتند در منازل خود چنانکه دید آن حضرت شب اسری بعضی ارواح اند در حواصل طیر سبز که سیر میکنند در جنت هر جا که می خواهند و آن ارواح بعضی شهدا است نه جمیع ایشان چه بعضی
از شهدا آن کس است که محبوس است از جنت برای دین و قرض آن چنانکه از عبد الله بن جحش آمده که مردی آمد بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت یا رسول الله چیست اگر کشته شوم
در راه خدا بهشت است و چون که روگردانید آن مرد فرمود مگر دین پنهان خبر کرد مرا جبرئیل بآن اکنون و بعضی از شهدا محبوس در قبر خود باشند و بعضی در زمین که نمی رسد روح ایشان تا
ملاء اعلی زیرا که آن ارضی و سفلی بود و نقوش ارضیه جمع نمیشوند در دنیا پس روح بعد مفارقت ملحق باشکال خود و اصحاب عمل خود است چه مرد با کسی است که دوست میدارد و بعضی در
تنور زنا باشند و بعضی در جوی خون پس نیست مراد مر سعید و شقی که مستقر واحد و همه آن باختلاف محال و تباین مقادیر آنهاست و اتصال باجساد خود در قبور خود است تا حاصل شود ادراک
از نعیم و عذاب آنچه مقدر است برای او و اشتباه گفته شده که آنچه هست اتصال ارواح باجساد و اشتراک در نعیم و عذاب را آنچه امام احمد ذکر کرده اند بسبب منصب و این آنکه در حدیث براء بن عازب علیه السلام گفت
آمدند فرشته پس برداشت مرا تا آنکه نهاد مرا در میدان زمین کرد و آنگاه بودم آنگاه در راه هر کشته گمان بودند گوشتهای آنها از هم پاشیده و بعد پیدا شده و پس خواندم آنها را بیرون آمدند
هر استخوان به بند خود و رگها آمد و پس پوشید گوشت بر آن پس پوست پنهان شد بر آن و سر جگر او میکرد و پس گفته شد مر انجوان از ارواح ایشان را پس خواندم آنها را پس آنگاه هر روح روآورد
بجسد خود و هر گاه نشستند پرسیدم ایشان را که در چه چیز بودید گفتند وقتیکه مردیم و مفارقت کردیم احیا ملاقات کردیم از فرشته گفته میشد و امیکائیل پس گفت بیا بیدا اعمال خود را
و دیگر جابجای خود و این چنین است طریقه ما میان شما و میان کسانیکه پیش از شما بوده اند و کسانیکه بعد از شما آیند پس نظر کردم در اعمال ما پس یافت ما که می پوشیدیم تا آن را پس مسلط
کرده بر اجساد ما و گردانید ارواح ما که رنج میکشید و مسلط کرد عذاب را بر ارواح ما و گردانید اجساد را که رنج میکشید و پیوسته همچنین عذاب کرده میشویم تا آنکه خواندی ما را گفت حکیم ترمذی
ارواح میگردند در برزخ پس می بینند احوال دنیا و ملائکه را که حدیث میکنند در آسمان از احوال آدمیان و بعضی ارواح زیر عرش اند و بعضی پرنده اند بسوی بهشت تا آنجا که خواهند بحسب
مقادیر سعی خود بسوی خدا تعالی در هنگام حیات و صاحب ایضاح گفته منقسم بر جهات مختلفه اند بعضی از آن طائر اند بر اشجار جنت و بعضی در حواصل طیر خضر زیر عرش اند و بعضی در قبر
بعضی در صورتهای اشخاص بهشت اند و بعضی بصورتهائی که پیدا کرده میشود برای ایشان از ثواب اعمال شان و بعضی میگردند و بعضی در فضای عالم و در گرده میشوند بسوی جنت
خود هنگام زیارت و بعضی پیش می آیند ارواح مقبوضین را و سوای آن جمع اند در کفالت آدم و جمعی در کفالت ابراهیم علیه السلام و این قول جامع است اخبار را و مانع است از تدافع آنها
و مؤید است آن را آنچه در حدیث اسرا بروایت بیهقی و ابن مردویه از ابن سعید خدری آمده که فرمود آن حضرت پس صعود کردم آسمان دوم را پس ناگاه یحیی و عیسی شدم و دیدم با ایشان
جماعت از قوم شان بودند پس صعود کردم آسمان سیوم را پس ناگاه یوسف و دیدم بر او جماعت از قوم او بودند و سوق کرده حدیث را همچنین در هر آسمان تا آنکه ذکر کرد پس صعود
کردم آسمان هفتم را پس ناگاه ابراهیم بود و با وی جماعت از قوم او پس گفته شد مرا این است مکان تو و مکان امت تو پس خواند آن حضرت این آیت را ان اولی الناس بابراهیم للذین
اتبعوه و هذا النبی والذین آمنوا ناگاه و دیدم امت خود را دو قسم یک قسم بر ایشان ثیاب سفید است گویا کاغذ است و یک قسم بر آنها ثیاب سبز بود الحدیث و این دلالت دارد بر آنکه ارواح
در مراتب و آنکه در هر آسمان قومی است جمع از متکلمین گویند که ارواح می میرند بموت اجساد و سخت شده انکار علما بر این قول را بنا بر نصوص کثیره که دلالت دارند بر بقای ارواح
و معنی موت و توفی النفس مفارقت آن از ابدان است و تتمه کلام در حیات شهدا در محلش باید انشاء الله تعالی و این جمله ماخوذ از شرح صدور شیخ جلال الدین سیوطی است با تحریر

و تهذیب و تلخیص و الله اعلم بحقیقة الحال فقط

تمت

خاتمة الطبع الحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی رسوله و علی آله و اصحابه اجمعین الی یوم الدین اما بعد حمد و صلوة میگوید بندهٔ عصیان منال سید محمد معشوق علی عفی الله عنه الغنی و المغنی بجد مت ایا
صدق و صفا قاریان احادیث رسول مجتبی گذارش آنکه و جلد دوم کتاب تیسیر القاری مطبوعهٔ سابق مطبع علوی بر حاشیه هر پاره و آن صفحه ۱۵ تمام بعد ختم پاره پنجم ترجمه شیخ الاسلام گردیده نیست
این عبارت بطور اطلاع نگارش یافته است که چون پاره پنجم شیخ الاسلام مفقود است بالفعل دستیابی آن غیر ممکن گردیده لهذا از ابتدا پاره ششم آن شروع کرده میشود هرگاه که پاره پنجم آن بدست آید
خواهد شد انشاء الله طبع کرده و الحاق کرده پیشکش احباب خواهد شد تا که محمد برکه پاره پنجم بکمال جستجو و کوشش تمام و صرف زر کثیر بندگان دارالریاست حضور پرنور جناب یمین الدوله وزیر الملک
نواب محمد علیخان صاحب بهادر صولت جنگ دام اقبالهم رسیده و دستیاب شد بنا بر علیه حسب الحکم جناب ممدوح الشان موصوف در همین مطبع عددی بتصحیح و تنقیح این عاصی
از لباس طبع آراسته گشته پیشکش نموده می آید و ایفای وعده کرده میشود و امید که هر صاحب خزینه دار آن از نعمت عظمی الدین شاه ادبی یادداشت بدست گرفته در مقام مذکور جای هر یک
بالا در جلد دوم آن شوکت فرمایند و بجای خیر یاد آورده ذخیرهٔ اتمند سعادت دارین شوند والسلام علی من اتبع الهدی فقط در ماه شعبان المعظم ۱۲۸۰ هجری بخط خادم محمد صفی قمر ساکن [illegible]

در مطبع قاضی محمد بخش خان لکهنو حلیهٔ طبع پوشید

فہرست ابواب پارۂ پنجم ترجمہ شیخ الاسلام از منقولات حاشیۂ تیسیر القاری جلد دوم صفحہ ۱۲۵

تمام